اکسیر اعظم– مجلد اول

تالیف حکیم محمداعظم خان چشتی

... سبب تالیف این کتاب افادت انتساب: اما بعد حمد ایزد پاک و صلوه صاحب لولاک میگوید بنده خاطی سراپا عصیان و راجی بغفران خداوند رحمان محمد اعظم خان مخاطب بناظم جهان خلف ملک الحکما حکیم شاه اعظم خان ابن محمد رضی خان ابن محمد اسماعیل خان سیستانی الاصل متوطن بلده مصطفی آباد عرف رام پور که در حقیقت آرام پور است بل اسلام پور حرسهاالله عن الفسادات و الشرور که چون فقیر بعد اکتساب علوم متداوله و فراغ از مطب عمری در مطالعه کتب طب که علمی ست شریف و فنی ست منیف و بر کمال شرافت او این برهان است که موضوع او موضوع بدن انسان ست و مدتی در حصول تجارب عجیبه و وصول مجربات غریبه بسر برد و اکثر کتب نادره این فن بتجسس و **4*** و تلاش بسیار از بلاد و امصار فراهم آورد اما کتابی که جامع جمیع امراض و اسباب و معالجات و حاوی مجربات از مفردات و مرکبات باشد به نظر نیامد الا بعض مطولات که وصول آنها به هر کس متعسر و علاوه بر این هم اکثر اهل زمان هم از فهم عبارت عربی و ادراک معنی آن قاصر لهذا بعد تالیف کتب اربعه در این فن اعنی رموز اعظم و انوار اعظم و نیر اعظم که هر سه اسم تاریخی است و چهارم اسماءالادویه یا وصف وفور علائق و کرور عوائق کمر همت بر میان جان بسته و تکلیف محنت شاقه به نظر افادهٔ عام و نفع تام بر خود روا داشته به تسوید این کتاب جامع‌الفوائد پرداختم و در سرعت اختتام آن پاس خاطر فرزند عزیزتر از جان محمد افضل خان اعطاءالله علماً نافعا و فهماً کاملاً و عزیزی تلمیذ رشید حافظ قرآن مجید حکیم سید عبدالسلام حفظه الله العلام ملحوظ خاطر بود و ترتیب آن بر این نسق انسب نمود که اولاً مقدمهٔ متضمن اجناس جمیع امراض و تشخیص اقسام سوءمزاجات و قواعد علاج آنها به طریق کلی مرقوم شود و سپس امراض هر عضو که شروع گردد اول اسباب کلیهٔ امراض آن و تشخیص آن و علاج کلی و علاج اقسام آن به قلم آید و بعد از آن هر مرض آن بالاستیفا و اسباب آن بالاستقصا و عوض علامات آنها طریق تشخیص در اکثر امراض که معالج را در استخراج هر سبب آن مرض سهولت حاصل شود قلمی گردد و پس از آن علاج کلی انواع مرض و بعده علاج هر نوع آن به حسب سبب و عرض و ذکر ادویه مفرده و مرکبهٔ یونانیه و هندیه و نقل اقوال اکثر حذاق به معرض تحریر درآید چنانچه انصرام این امر جزیل به عون و عنایت رب جلیل در مدت قلیل به حسن انجام رسانیدم و به خوف اطناب و اسهاب محل به ایجاز و اختصار غیر مخل به عبارت سهل عام فهم غیر مشکل به قید کتابت آورده به نظر کثرت افادت و مناسبت اسم خود به کتاب اکسیر اعظم موسوم ساختم اگر از اعداد

حروف این اسم اعداد حروف علت که واو و الف و یا است جدا سازند تاریخ ختم این نسخه بی‌علت برآید اغلب که مطالعۀ آن طالبان طریق علاج را تلافی کنم مهارت نسخه‌نویسی نماید و در معالجات عوض مطب استاد کامل بکار آید و برای مبتدیان تبصره و بهر منتهیان تذکره باشد و اتفاق تحریر این نسخه در عهد ملازمت مؤلف به خدمت مطلع نجوم سپهر ابهت و کامرانی منبع رسوم جوهرشناسی و قدردانی رئیس جم‌جاه کیوان بارگاه برجیس سعادت مریخ صولت ناهید عشرت قمر رأفت مهر رفعت هلال عظمت سکندر فطنت دارا حشمت مظهرالوف اعطاف مصدر صنوف انصاف مرکز دائره امن و امان موصوف خلائق ممدوح زمان مبدأ عاطفت و غربانوازی منشأ بنده‌پروری و کرم‌سازی افتخار مسند امارت و ریاست فخر و سادۀ سیاست و حراست محیط مکارم کرم و اکرام عمان مراحم انعام عام مظلوم نواز ظالم‌گداز راغب علم و هنر طالب اهل جوهر نوشیروان عدالت‌جم کوکبه دارای سکندر رای فریدون مشربه اعنی مهاراج و هراج سوائی تکوجی رادهولکر بهادر دام اقباله و قام اجلاله گردید و هنوز به سبب لحوق بعض امور ضروریه در اتمام بقیۀ جلد ثانی آن تعویق می‌نمود و انفراغ از تکمیل آن حاصل نشده بود که جلد اول آن به شرف ملاحظۀ نواب مستغنی‌الالقاب آفتاب تاب هلال رکاب مزین چار بالش جلائل اخلاق و امتنان مزیب به مناقب متجاوز از شرح و تبیان مخزن آلاف الطاف معدن انصاف اوصاف هموالمکان عظیم‌الشان عمیم‌الانعام قدیم‌الاکرام وسیع‌الاحسان کریم‌الامتنان معظم‌القدر سنی‌الصدر مظهر جود و کرامت مصدر تفضلات و مرحمت سحاب فضل و عطا ابر فیض نیسان سخا مطر مطیر نوازش و نوال مهر منیر عظمت و اجلال جان همم کان کرم محیط مکارم ابر بهار گلشن دریادلی گوهر شاهوار بحر بی‌بدلی دانشور حمیده شیم صائب‌نظر عطارد رقم یگانه گوهر بحر وجود دره‌التباح افسر جود گلدسته‌بند بهارستان امارت و سروری چمن‌آرای ریاض دولت و دین‌پروری چشم و چراغ خاندان پیشوایی وارث حشمت اجداد و آبائی جوهر شمشیر خداداد آب ذوالفقار ایجاد امیر ابن امیر ابن امیر بسیاربخش اندک‌پذیر ضیای مهر خاور نواب علی بهادر که در زمان سابق زیب‌افزای ملک بندیل کهند به مقام بانده بودند و انجاح مرام اکثر شرفا و دستگیری هر درمانده می‌فرمودند و از چندی به تجویز حکام این دور رونق‌افروز ملک مالوه قریب بلدۀ اندوراندز ایدالله دولته و اقباله و ضاعف قدره و اجلاله و ظله ممدود و عدوه مطرود باد مشرف گردید و به نظر هنرپروری و جوهرشناسی خیلی پسند فرموده بهر افادۀ عام و نفع انام تجویز انطباع آن در مطبع نظامی فرمودند اکنون مؤلف به مرتبۀ ثانی به سبب کمیابی نسخ آن و کثرت شوق مشتریان این کتاب نایاب در مطبع رنگ‌افروز گلشن فتوت زینت‌اندوز محفل مروت جوهر معدن فطنت و دانایی گوهر صدف اهلیت و دانش‌آرایی نکته‌سنج سخن‌شناس موزون وضع احسن معاش کریم‌الاخلاق عمیم‌الاشفاق شایسته

اطوار حسن تدبیر خجسته شعار روشن ضمیر فیض‌رسان اهل زمان محبوب عماید نزدیک و دورمنشی نولکشورحب مالک مطبع اوده اخبار زاد فیوضه نمودم.

التماس به خدمت ناظرین با انصاف دور از جور و اعتساف

چون مؤلف فقیر ترجمۀ اکثر کتب طبیه و مقولات اطبا که برخی از نام آنها مسطور گردد از زبان عربی به فارسی نموده و بیشتر کتب این فن از کم‌استعدادی کاتبان و سوءفهمی خطاطان چنان مسخ گردیده‌اند که عبارات آنها در اکثر مقامات مغایرت کلی از مطالب بهم رسانیده و ظاهر است که در ترجمۀ کتاب غلط بالضرور ***5*** خطا ناشی می‌گردد و اگر چه راقم در بیشتر مقامات مشکوک حتی‌الوسع به تصحیح مطالب آن پرداخته فاما عجبی نیست که در ترجمه بعض عبارت اغلط تفاوتی در معنی اصلی راه یافته باشد اگر در مقامی مطلبی مغائر از عبارت کتاب صحیح دریابند محمول بر غلطی نسخۀ منقول‌عنه گردد و حسب امکان به اصلاح آن پردازند و اگر در جایی ترک بعض الفاظ ضروری یا غیرآن سبب سهو و نیسان که از لوازم انسان است به وقوع آمده باشد به قلم صواب درست فرمایند و معذور دارند ع والعذر عند کرام‌الناس مقبول و اگر از این مجموعه انتفاعی حاصل نمایند مؤلف عاصی را به دعای حسن خاتمه یاد فرمایند ع که مستحق کرامت گناهکارانند والله عفو غفور و هو قریب مجیب و منه‌الاستعانه فی‌البدایه و النهایه اکنون نام کتب معتبره که خلاصه مطالب و اقوال مصنفین آنها و اسمای حکمای متقدمین که مقولات و مجربات آنهادر این نسخه مندرج بوده بعضی از آن برای اطلاع ناظرین به قلم می‌آیند و آن موجز قرشی است و شروح آن مثل شرح سدیدی و نفیسی و افسرائی و شرح فضل‌الله تبریزی طبیب امیر تیمور و شرح استاد والد ماجد غفرالله لهما و اسباب و علامات نجیب‌الدین سمرقندی و شروح آن مانند شرح نفیس کرمانی و شرح حکیم عابد سرهندی و حاشیه شرح آن مسمی به فوائد شریفیه تصنیف حکیم شریف‌خان و حاشیه میر هاشم تلمیذ حکیم علی گیلانی و حاشیۀ حکیم احمدالله‌خان و جامع‌الصناعه حکیم کاظم علیخان محمد شاهی و کامل‌الصناعه علی بن عباس مجوسی و مائه مسیحی ابوسهل مسیحی و قانون شیخ بو علی سینا و بعض شروح آن مثل شرح قرشی و علامه و سدید گاذرونی و خجندی و علی گیلانی و اسحاق‌الله‌خان و ذخیرۀ خوارزمشاهی سید اسماعیل جرجانی و اغراض‌الطب و خف اعلای و زبدۀ آن و نهایه‌الغرض محمود و فردوس‌الحکمه علی بن زین و تیسیر ابن زهر و مقالات ابن ماسویه و جواهر فارابی و جوهر طالیس ارسطاالیس و معالجات کندی و معالجات باقر حسینی و موسوی و معالجات بختیشوع و دیوان مغرب حکیم تاج‌الدین بلغاری و فصول ثابت ابن قره و اصول‌التراکیب خجندی و معالجات صیدنه و میزان‌الطبایع و اسرارالاطبا و مقالات

انطاکی و جوهر نفیس ملا ابیذیمیا خلیفهٔ بقراط و معالجات ایلاقی و شرح آن از علامه علامهٔ سمانی و حاوی صغیر محمد بن الیاس و حاوی کبیر و من لا یحضر و برءالساعه و شامل‌الادویه و مقالات و کناش فاخر همه از تصنیف محمد زکریا رازی و ترویح‌الارواح خجندی و معالجات بقراطی طبری و شفاءالاسقام خضر بن علی و مغنی سعید بن هبه الله و ابن تلمیذ و غنی منی ابن نوح قمری و نزهه‌البهجه و تذکره و مجسطی و در رغرر هر چار تصنیف داد و انطاکی و تذکره سویدی و منهاج‌البیان ابن جزله و تقویم‌الابدان آن و منهاج‌الدکان و فصول بقراط و بعض شروع آن مثل تلخیص جالینوس و شرح قرشی و ابن ابی صادق و امام عبداللطیف و مولانا عبدالرحیم و ابیذیمیای بقراط و شرح آن از جالینوس و جوامع اسکندر انین جالینوس و میامر و نبض‌الکبیر و اسرارالانسان و حیله‌البرء او و مفتاح و عین انحلیل فاضل ابوالفرح و کتاب ادویه قلبیهٔ شیخ‌الرئیس و ارجوزه او و مختار ابن هبل و جامع ابن بیطار و جامع بغدادی و مقالات حنین و شمس الدروز مرد اخضر عبدالعزیز و زادالعماد و خلاصه‌العلاج میر عوض علی و خلاصه‌التجارب میر بهاءالدین و دستورالعلاج و طب ملوکی و مجربات حکیم علی و رسالهٔ مجربات سلطان محمد مراد و مصطفوی و قوانین العلاج حکیم کبیر علیخان و ریاض‌العلاج حکیم اجمل خان و دستورالعمل معالجات حکیم اکمل خان و ریاض‌العمل و معتبر حکیم ابوالبرکات و ریاض‌الفوائد و عشرهٔ کاملهٔ حکیم علویخان و لب لباب حکیم صدرالدین خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم ساجد خان شارح زلیخا و انوار قاسمی سید نور علی اکبر آبادی و انوارالعلاج سید نورالله تلمیذ حکیم علویخان و انتخاب‌العلاج حکیم ذکاءالله خان و معالجات افضلیهٔ حکیم محمد افضل خان شاهجهان آبادی و معالجات حکیم عمادالدین شیرازی و طب رضائی حکیم محمد رضا اکبرابادی و شفاءالجمیل حکیم شفائی خان و طب ثنائی حکیم ثناءالله ساکن بریلی شاگرد حکیم علویخان که استاد حکیم شهباز خان استادالاستاد والد ماجد مؤلف بودند و نافع‌الامراض و خزانه‌العلاج و ریاض‌العمل جدید هر سه از تالیف حکیم بایزید و کفایه منصوری و تصانیف خمسه حکیم ارزانی و زاد غریب و مطب میر حسیم تلمیذ حکیم علوی خان و مطب حکیم ابوالقاسم و اقتباس‌العلاج و معمولات حکیم میرزا علی شریف و مجمع‌الجوامع حکیم علوی خان و مجمع‌الجوامع محمد حسین خان و اکثر قراباد نیات مثل قرابادین سمرقندی و قلانسی و شاهی و علویخانی و قرابادین قدیم و جدید و کبیر و شفائی و جلالی و معصومی و کوتوالی و تحفه و قادری و نقش‌بندی و اسدی و مجموعهٔ لقائی و ذکائی و قرابادین اجمل خان و علاج‌الامراض و عجالهٔ نافع و قرابادین حکیم مهدی و حسن‌الشفاء معمولی حکیم غلام امام و مفتاح‌المجربات آن و بعض کتب ادویه هندیه مثل دارا شکوهی و تکلمهٔ هندی و دستورالاطبا معروف به طب فرشته و مجربات اکبری و علاج‌الغربا و معالجات نبوی و مفردات هندی و طب سکندری و طب حفیظی و منافع کریی و خیرالتجارب و غیربا و اقوال حکمای متقدمین

مثل ابن ماسویه و ابن صهار بخت و ابن سیار و ابن سرابیون و احق بن حنین و ساهر و ثابت بن فره و ابن زهر و ابن ماسه و ابوالبرکات و ابن جمیع و ابن **6** واقد و ابن رضوان و غافقی و مالقی و سفیان و مهندس و نیاذوق و ملکی و اسحاق بن عمران و حبیش و ابن سفیان و ابن رشد و ابن رمیلی و شریف و اقناع و سعید ابن ابراهیم و ابن صوری و بختیشوع و جابرابن حیان و جبرئیل و اسرائیلی و حوز و ابن ماجه و ابن ممجون و ابن بطلان و ابوجریح و ابواشعث و ابن جزار و کندی و ابونصر و ابن عبدوس و ابوریحان بیرونی و ابن‌الکتابی و ابن رقیه و ابن مسکویه و ابن دریس و ابوالخیر و ابوالفتوح و ابن فهدون و مداینی و احمد و اسکندر افرودیسی و بحلاج و دیلمی و موسی بن میمون و هبه‌الله و یحیی و بخت ابن سعید و اسقف و هرمس و سقراط و افلاطون و ارسطاطالیس و بولس و روفس و دیوقلس و ارجیجانس و اریباسیس و ماسرجویه و شمعون و مهراریس و یوحنا و سرافیون و دیوجانس و اندروماخس و دیاسقوریدوس و فیلغریوس و سورانس و قیوما و شمویل و ارمانیدس و اسکندرون و اسلیمن و کسوفقراطیس و لینالیوسو لینایومن و لیمیقوس و لیقودس و مانیوس و ینوس و مانیس و مغنس و ماسونیوس و مارینوس و منسدیمس و هیوفقراطیس و هیوقوطوس و بونیون و برلونیون و بوینوس و بولونیوس و انطلس و طیماؤس و بدیغورس و فسطس و راوس و اهرن و اسقلینوس و غیرهم که ذکر آنها موجب تطویل لا طائل است الان اشرع فی المقدمه و بعد ذلک فی المقاصد المعظمه حسبی‌الله و نعم‌الوکیل هو نعم‌المولی و نعم‌الدلایل و به المعونه والتوفیق و منه‌الوصول الی التحقیق.

مقدمه در اقسام امراض و علاج آنها به طریق کلی

بدان که مرض حالتی است غیرطبیعی در بدن انسان که از آن بالذات آفت در فعل بلاواسطه واجب گردد و آن دو قسم است مفرد و مرکب و مرض مفرد آن است که نوع واحد از سوءمزاج و یا نوع واحد از انواع مرض ترکیب باشد و مرض مرکب آن است که از آن دو نوع یا زیاده جمع شده مرض واحد پیدا شود چون ورم و امراض مفرد سه قسم است اول جنس امراض منسوب به سوی اعضای مفرده که اولا و بالذات آن را عارض شود و به باعث آن اعضای مرکبه را عارض گردد و آن اقسام سوءمزاج است و سوءمزاج عبارت از غلبۀ کیفیتی یا دو کیفیت از کیفیات اربعه است که حرارت و برودت و رطوبت و یبوست باشد پس اگر بلا ماده بود آن را سوءمزاج ساذج گویند و اگر با ماده بود سوءمزاج مادی خوانند دوم جنس امراض منسوب به سوی اعضای مرکبه و آن امراض ترکیب است که در اعضای مرکب از اعضای مفرد واقع شود سوم جنس امراض مشترک که اعضای مرکبه را عارض گردد و به غیر آنکه عروض او به اعضای مرکبه تابع عروض اعضای مفرده باشد و این را تفرق اتصال نامند و انحلال فرد نیز گویند بهر آنکه تفرق اتصال گاهی عارض

شود مفصل را به غیر آنکه اعضای مفرده را که از آن مفصل مرکب است عارض گردد و گاهی مثل عصب و استخوان و عروق را تنها عارض شود و بالجمله کل امراض مفرد سه جنس است یعنی امراض تابع سوءمزاج و امراض تابع سوءهیئت ترکیب و امراض تابع تفرق اتصال و هر مرض که تابع یکی از اینها بود و از آن حاصل شود منسوب به سوی آن باشد و اکثر امراض را چهار وقت می باشد ابتدا و تزید و انتها و انحطاط وقت ابتدا زمانی است که در آن مرض ظاهر گردد و متشابه در احوال بود و تزید در آن ظاهر نباشد و تزید وقتی است که در آن اشتداد ساعت به ساعت ظهور کند و انتها وقتی است که در آن مرض در جمیع اجزای او بر حالت واحد بایستد و انحطاط زمانه‌ای است که در آن کمی مرض ظاهر گردد و هر قدر که انحطاط ...؟... نماید انتقاص مرض ظاهرتر گردد و این اوقات اربعه گاهی به حسب مرض از اول او تا آخر آن باشد و آن را اوقات کلیه نامند و گاهی به حسب نوبت مرض بود و آن را اوقات جزئیه گویند و جالینوس گوید که امراض یا در ظاهر باشد و آن به حس دریافت گردد مثل اورام و بثور ظاهری و یا در باطن بود و آن یا سهل‌المعرفه باشد مثل اوجاع معده و شش و یا عسرالمعرفه بود مثل امراض جگر و مجاری ریه یا زهره و یا غیرمدرک باشد مگر به تخمین مثل آفات عارض مجاری بول و مرض گاهی خاص و اصلی باشد و گاهی به شرکت خاص آن است که حصول او در محل خود به اصالت بود و شرکی آن است که حصول او در محل خود تابع حصول مرض در عضو دیگر باشد و هر مرض یا مسلم باشد یا غیر مسلم و مرض مسلم آن است که از معالجهٔ که سزاوار او است مانعی نباشد مثل تپ که با وی امری دیگر مقتضی مضاد و صواب تدبیر او نبود چون استسقا چه تپ محتاج به چیزهای مبرد و مرطب است و استسقا محتاج به اشیای مسخن و مجفف و مرض غیرمسلم آن است که با وی مانعی متقرن بود و در تدبیر صواب او رخصت ندهد مثل صداع که مقارن او نزله باشد چه تدبیر و صواب صداع ارخا و تلیین به نطولات و غراغر و مانند آن مسکن وجع است و این تدبیر نزله را مضر بود بهر آنکه در این تدبیر صواب تجفیف و تقویت است و مثل سال که مقارن او اسهال باشد چه سعال محتاج به اشیای ملین و مغری است و اسهال به چیزهای قابض و مخشن و بدانکه مرض مناسب مزاج و سن و فصل شدیدالاعراض و هولناک بود و معذلک قلیل‌الخطر باشد از مرضی که مناسب آنها نباشد *7* چه این از سبب عظیم حادث شود مثلاً اگر پیران را در زمستان حمیات صفراویه عارض گردد بیم هلاک بیشتر باشد که امید سلامت و حال جوانان که به هنگام تابستان به حمیات بلغمی مبتلا گردند بر این قیاس باید کرد و بدان که مرض هر فصل را امید صحت در فصلی باشد که ضد آن فصل بود اگر آن مرض مستحکم نشده باشد و بدان که بعض امراض منتقل شوند به امراض دیگر و منقطع گردند و در آن خیر او بود و مرض واحد شفای امراض دیگر گردد مثل تپ ربع که صرع و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جرب و حکه و بثور و تشنج

امتلائی را شفا دهد و کذلک ذرب دمد و زلق‌الامعا و ذات‌الجنب را و کذلک افتاح عروق مقعد یعنی جریان خون از آن هر مرض سوداوی و وجع و رک و اوجاع گردد و رحم را نفع بخشد و گاهی بعض امراض به امراض دیگر منتقل شوند و بدین انتقال حال سخت روی گردد مثل انتقال ذات‌الجنب به ذات‌الریه و انتقال سرسام حار به سرسام بلغمی و بعض امراض متعدی باشند مثل جرب و جذام و قروح عفنه و تپ وبایی و جدری و خصوصاً چون مسکن تنگ بود و کذلک مجاور در اسفل باد باشد و مثل رم و خصوصاً در آنکه به چشم مرمود نظر کند و مثل کندی دندان که تخیل ترشی آن را عارض کند و مثل سل و مثل برص و بعض امراض متوارثه در نسل باشند مثل برص و قرع طبعی یعنی صلع و مثل نقرس و سل و جذام و بعض امراض جنسیه باشند که به گروهی یا بسگان ناحیه مختص بوند و یا در ایشان اکثر افتد طریق تشخیص امراضی که تابع سوءمزاج باشند باید که اولا رنگ چهره و ملمس بدن و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر سرخی یا زردی رنگ و گرمی ملمس و سرعت و تواتر نبض و رنگینی قاروره باشد حال کثرت تشنگی و تضرر او مسنخات و انتفاع به مبردات و رداءت حال در گرما نیز بپرسند و این علامات سوءمزاج حار ساذج است و اگر با وجود علامات مذکوره و سرخی رنگ بدن و چشم و زبان و پنگی و کندی حواس و بلادت فکر و کسل از حرکات و انتفاخ عروق و تمدد جلد و عظم و امتلای نبض و سرخی و غلظ بول و قلت اشتها و مزاج حار رطب باشد حال گرانی در بدن واصل عینین و سر و صدغین و خمیازه و فازه و شیرینی دهن و ماندگی و ظهور دمل‌ها در بدن و بثر باور دهن و سیلان خون از بن دندان و بینی و مقعد و تقدم کثرت تناول لحوم و اغذیه و اشربۀ لذیذ شیرین حار رطب و بلدوسن و عادت و بعد عهد از فصد و دیدن اشیای سرخ و سیلان خون کثیر و دخول در خون به خواب نیز بپرسند و این آثار سوءمزاج مادی دموی است و اگر با وجود علامات سوءمزاج حار ساذج و زردی رنگ و چشم و تلخی دهن و درشتی زبان و خشکی منخرین و استلذاذ به هوای بارد و غثیان و قی زرد و سبز و التهاب فم معده و اسهال سوزان و قشعریره مثل خلیدن سوزن و تقدم تدبیر مولد صفرا و سن و مزاج و عادت و بلد و فصل و صناعت حار یابس و دیدن آتش و اشیای زرد در خواب و احساس حرارت و التهاب مثل حمام و آفتاب نیز دریافت نمایند و این علامات سوءمزاج مادی صفراوی است و اگر سفیدی رنگ و سردی ملمس و بطوء و تفاوت نبض و سفیدی قاروره دریافت گردد حال قلت عطش و ضعف هضم و سستی و کثرت عروض حمیات بلغمی و ایذا از نزلات و از تناول مبردات و نفع از تناول مبردات و نفع از تناول مسخات و رداءت حال در سرما نیز سؤال کنند و این علامات سوءمزاج بارد و ساذج است و اگر با وجود این دلائل برودت با ترہل و تهبج پلک و سیلان آب دهن و بینی و لینت شکم و سوءهضم و اذیت از تناول اشیای رطب و کثرت خواب بود سببش سوءمزاج رطب ساذج باشد و اگر با وجود علامات سوءمزاج بارد و رطب نرمی ملمس و

آروغ ترش و کسل و بلادت و امتلا و نرمی نبض مائل به بطوء و تفاوت نیز باشد و سن و عادت و تدبیر سابق و صناعت و بلد مناسب بلغم و دیدن آب و دریا و برف و باران و برد و رعد در خواب باشد سببش سوءمزاج مادی بلغمی بود و اگر قشف و بی‌خوابی و نحول عارض و تاذی به تناول چیزهای یابس و سوءحال در خریف و شفا به مرطبات و فی‌الحال انتشاف آب گرم و روغن لطیف و شدت قبول آنها بود سببش سوءمزاج یابس ساذج باشد و اگر با وجود این آثار تیرگی رنگ بدن و سیاهی خون و غلظ آن و زیادت وسواس و فکر و سوزش فم معده و اشتهای کاذب و تیرگی و سیاهی و سرخی و غلظ بول و کثرت تولد بهق اسود و قروح ردیه مثل جرب یابس و کثرت حدوث امراض طحال و سن و مزاج و عادت و بلد و صناعت و فصل و تدبیر مقدم مناسب سودا و خواب‌های هولناک از سیاهی و اشیای شیاه و مخوفه باشد سببش سوءمزاج مادی سوداوی بود و بدانند که اگر سوءمزاج مرکب ساذج یا مادی باشد از ترکیب علامات مذکوره ظاهر گردد و تشخیص امراض تابع سوءترکیب و تفرق اتصال و اورام در امراض جزئیه خواهد آمد.

علاج کلی امراض

بدان که علاج جمیع امراض بر سه قسم است یکی تدبیر و تغذیه دوم استعمال ادویه سوم استعمال دستکاری مثل فصد و حجامت و زلو و داغ و شگافتن و جبر استخوان شکسته و جز آن هر چه به دست تعلق دارد و چون اصناف مذکوره این نوع سومی در فصول مستقله در کتب کلیات مسطور است لهذا هر دو نوع اول و ثانی را در دو قاعده بیان می‌کنم

***8** قاعدهٔ اول در تدبیر و تغذیه بدان که مراد از تدبیر در اینجا تصرف در اسباب سته ضروری یعنی هوا و ماکول و مشروب و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس و حرکت و سکون بدنی و اعراض نفسانی است و در غیر ضروری مثل حمام و مالش بدن و دفن کردن در ریگ و نشستن در آفتاب و پاشیدن آب سرد بر چهره و مانند آن حسب ضد مرضی که قصد ازالهٔ او باشد و تدبیر این همه در کلیات مذکور است مگر تدبیر غذا در اینجا مسطور می‌شود و غذا اگر چه در اسباب ستهٔ ضروری داخل است لیکن چون آن را منجملهٔ آنها احکامی است که اکثر آن در باب کمیت مخصوص آن است و غرض بسیار بدان متعلق لهذا ذکر آن غذا در مرض گاهی منع می‌کنند و گاهی کم و گاهی تعدیل آن و گاهی در آن زیاده کرده می‌شود اما منع غذا هنگام ارادهٔ شغل طبیعت به نضج اخلاط کنند چون قوت قوی و مرض قریب‌المنتهی باشد و اگر قوت ضعیف باشد غذا واجب بود و اگر چه وقت بحران باشد بهر آنکه منع غذا هنگام ضعف قوت هلاک کردن مریض است و اما تقلیل غذا در آنجا نمایند که با وجود ارادهٔ شغل طبیعت به نضج اخلاط غرض حفظ قوت باشد و این هنگامی است که قوت ضعیف و مرض قریب‌المنتهی بود پس به غذا رعایت جانب قوت کنند تا

ضعیف نگردد و به نقصان آن رعایت جانب ماده تا طبیعت از ماده مشغول به هضم غذای کثیر نشود و دائم رعایت اهم آنها کنند اگر قوت سخت ضعیف باشد یا مرض سخت قوی باشد و کذلک باید که رعایت جانب منتهای مرض نمایند پس اگر بسیار قریب باشد تقلیل غذا زیاده کنند بالجمله اگر مرض حاد و در ابتدا بود تلطیف تدبیر یعنی تقلیل غذا کنند تا طبیعت به نضج ماده مشغول گردد لیکن تلطیف در غایت مرتبه نکنند و الا طبیعت از فعل خود عاجز گردد بلکه تلطیف معتدل نمایند و اگر در منتهی باشد مبالغه در تلطیف کنند بنابر استراحت طبیعت و عدم حاجت به نضج ماده و اگر مرض مزمن باشد در ابتدا این تلطیف یعنی تلطیف معتدل و بالغ نکنند به خوف ضعف قوت و هنگام انتها تلطیف معتدل نمایند بنا بر قرب مزاج به سوی اعتدال و امن از سقوط قوت در این هنگام و علاوه از این اکثر امراض مزمنه غیر حمیات را تدبیر لطیف تحلیل کند بهر آنکه غذائی دارد چون کم گردد طبیعت در اغتذای رطوبات جهد کند و مواد را نضج دهد و در غذای بدن بعضی از آن بهر آن کرده شد که مزمنه از آنها یا دق باشد و در آن تلطیف جائز نبود و یا عفنی بود پس مادهٔ آن عفن باشد و برای اغتذای بدن صالح نبود و تحلیل او تلطیف تدبیر با وجود حرارت عفونت و ازمان مرض مستلزم تحلل ارواح قبل از تحلیل ماده است و بدان که تقلیل غذا از دو جهت می‌کنند یکی از جهت کمیت و دوم از جهت کیفیت یعنی غذائیت و از اجتماع هر دو جهت قسم سوم نیز می‌شود و فرق میان هر دو جهت کمیت و کیفیت آن است که گاهی عذا کثیرالکمیت قلیل‌التغذیه بود مثل بقول و فواکه پس اسکثار از آن کثرت از جهت کمیت غذا بود نه کیفیت آن و گاهی غذا قلیل‌الکمیت کثیرالتغذیه باشد مثل زردی بیضهٔ نیمبرشت و خروس خصی و طبیب گاهی محتاج شود به تقلیل کیفیت و تکثیر کمیت و این وقتی است که اشتها غالب و هضم قوی بود و در عروق اخلاط خام باشد و ارادهٔ تسکین اشتها به پر کردن معده نماید تا قوت به سبب کثرت تقاضا و امتصاصات تحلیل نشود و عروق را از اجتماع مواد مواد کثیر در آن به سبب کثرت غذا منع کند تا اول موادی که در وی است نضج یابد و بنابر اغراض دیگر غیر این مثل آنکه ارادهٔ تهزیل کند و گاهی محتاج گردد به تکثیر کیفیت و تقلیل کمیت و این هنگامی است که ارادهٔ تقویت قوت کنند و طبیعت موکل به معده از هضم شی کثیر ضعیف باشد پس در این وقت تقلیل کمیت غذا واجب بود تا از هضم او عاجز نگردد و کثرت تغذیه حاصل شود و گاهی محتاج شود به تقلیل کیفیت و کمیت غذا هر دو چنانچه هر گاه با ضعف اشتها و هضم امتلای بدنی مجتمع شود و افضل غذا در مثل این وقت آن است که با وجود قلیل‌الغذائه تقویت معده در آن باشد مثل بقلهٔ کاهو اگر ضعف از سوءمزاج حار بود و مثل گذر اگر با سوءمزاج بارد باشد و اکثر تکلیف در تقلیل غذا و منع او در علاج امراض حاده یعنی قریب‌المنتهی می‌کنند و اما در امراض مزمنه یعنی بعیدالمنتهی نیز گاهی تقلیل می‌نمایند لیکن تقلیل این قلیل‌تر از تقلیل او در امراض حاده بود بهر آنکه عنایت

طبیب به قوت در امراض مزمنه بیشتر می‌باشد بنابر علم آن هجران بعید و انتهای بعید او به سبب غلظ مادۀ او و چون حفظ قوت نکنند تا وقت بحران و طول مدت انضاج وفا نکند به خلاف امراض حاده که بحران آنها قریب‌تر بود و در آن رجای عدم ضعف قوت تا انتهای آن و عدم عجز طبیعت از نضج مادۀ مرض باشد و اگر در آن خوف ضعف قوت باشد در تقلیل غذا مبالغه نکنند و هر قدر که مرض قریب‌تر از ابتدا بود و اعراض ساکن‌تر باشد غذا بهر تقویت قوت دهند و چون مرض بعید از مبدأ بود و اعراض اشتداد نماید منع غذا و تقلیل او واجب بود و بهر قدر که مرض و اعراض نیز در تزید شروع کنند تقلیل غذا نمایند بنابر اعتماد برای غذا می‌دارد سابق و امید وفا به بقای قوت نامنتهی و سکون اعراض و بنابر تخفیف **✱9✱** از قوت وقت جهاد او و هنگام منتهی باید که تلطیف تدبیر سخت نمایند به این طور که تقلیل غذا کنند به سبب عدم حاجت در این همگام به سوی تقویت قوت و عدم خوف از سقوط آن و هر قدر که مرض حادتر و بحران او قریب‌تر باشد باید که تلطیف تدبیر شدیدتر نمایند و این قانون غذا به حسب اوقات مرض و بودن او حاد یا مزمن است باید که از این عدول ننمایند مگر آنکه اسباب مانع از این قانون عارض گردد مثل نفرت مریض در اوائل حمیات یا امتلا یا تخمه که در این صورت در ابتدای مرض غذا منع کنند و مثل آنکه بدن متخلخل باشد که در این حالت غذا در منتهی بدهند بیشتر از غذا که در مبتدا وقت تزید دهند به خوف انحلال قوت و مثل ترطیب مطلوب در تشنج یابس و فواق یابس که در این هر دو با وجود بودن از امراض حاده به سبب سرعت انقضای آنها تلطیف غذا نکنند بنابر غرض ترطیب و مثل امید قصر زمانه مرض چنانچه در فالج و تشنج رطب و فواق رطب که با وجود بودن اینها از امراض مزمنه به سبب طول مدت آنها تلطیف غذا کنند بنابر امید قصر مدت آنها و لهذا چون زمانۀ آنها طول می‌کنند تکثیر غذا در این امراض کرده می‌شود و بدان که اغذیۀ مرضی نوعی که از جهت تقلیل و تکثیر و منع به حسب اوقات مرض و بودن اوحاد یا مزمن متمیز است همچنین از جهت زمانۀ نفوذ آن به سرعت و بطو و از جهت قوام به غلظ و رقت که از آن متولد گردد و متمیز می‌شود چنانچه آن را از جهت اغتذا بدان دو قسم بود یکی از جهت سرعت نفوذ او مثل حال شراب یا بطوء نفوذ او مثل حال کباب و قلیه دوم از جهت سخن قوام خون که از آن متولد گردد و استماک او چنانکه حال غذای لحم خنازیر و گوساله است یا رقت او و سرعت تحلل او چنانکه حال غذای کائن از شراب است و کذا انجیر و طبیب را احتیاج به سوی غذای لطیف سریع‌النفوذ وقتی باشد که ارادۀ تدارک سقوط قوت حیوانی و انتعاش آن نماید و مدت و قوت تا هضم غذای بطی‌النفوذ وفا نکند و عدم وفای قوت تا هضم نسبت به منتهای مرض یا نوبت بود که هنگام شروع نوبت نیز خالی باید پس اگر منتهی یا نوبت قریب بود و قوت ضعیف باشد تغذیه واجب بود لیکن غذای سریع‌الهضم و النفوذ داده شود بدان مختاط شود و هر دو فاسد گردند و ایضاً احتراز نماید از غذای غلیظ

بطی‌النفوذ هنگام خوف از حدوث سدد و گاهی غذای غلیظ داده می‌شود چنانچه در کسی که تبلید حس عضو او به سبب وجع و جز آن کنند و مثل هریسه و کله پایچه و لحم بقر دهند و لیکن غذای قوی‌التغذیه بطی‌الهضم وقتی اختیار نماید که ارادهٔ تقویت شخصی کند یا کسی که آمادهٔ ریاضت قویه باشد و غذای سخیف یعنی رقیق کسی را دهند که آن را تکاثف مسام به سرعت عارض شود تا منهضم گردد قبل عروض او آن را و از آن منع کند و بدانند که اگر مرض سخت مزمن باشد باید که غذا در آن غلیظ دهند و آنچه متوسط‌الازمان باشد باید که غذا در آن متوسط خورانند و آنچه حاد مطلق باشد باید که غذا لطیف مطلق دهند و آنچه حاد بسیار باشد غذا لطیف بسیار خورانند و آنچه حاد در غایت قصوی بود غذا لطیف در غایت قصوی بدهند پس غذای لطیف را به حسب مرض مراتب باشد لطیف مطلق مثل مزورات و اطراف بچهٔ ماکیان و کشک جو و حریرها و بقول بارد مثل اسفاناخ و خرفه و بقلهٔ یمانی و مانند آن و نان مغسول و فتیت در آب سرد و جلاب یا آب فواکه یا در سکنجبین تر کرده و کمتر از آن ماهی خرد و بازوی تیهو و دراج و چوزهٔ مرغ مطبوخ به کشک شعیر و ماش مقشر و عدس و باقلا مقشر و مانند آن است و لطیف جداً مثل شوربای چوزهٔ مرغ و ماءالشعیر سخین و سکنجبین ساده و شربت نیلوفر و آب انار و ماءالقرع و ماءالخیار و ربوب و فواکه مثل سیب و انار و آلو و مانند آن است و لطیف در غایت قصوی مثل جلاب و ماءالشیر رقیق و مرق لطیف سریع‌النفوذ است و اما غذای متوسط به حسب مرض مثل چوزهٔ مرغ است و اما غذای غلیظ به حسب مرض مثل جدی و پایچه میش است و استعمال غلیظ آنجا نمایند که استعمال غذای کثیر واجب بود و لطیف آنجا استعمال کنند که استعمال غذای قلیل واجب گردد و اختلاف مراتب غذا در لطافت مثل اختلاف مراتب او در قلت بود و اما تعدیل غذا وقتی باید که قوت و مرض بعیدالمنتهی باشد لهذا گفته‌اند که اغذیهٔ مرض صرف نباید بلکه اغذیهٔ که در آن دوائیت مخالف در کیفیت به مرض باشد و اما تکثیر غذا در مبدأ امراض مزمنه بسیار باید بهر حفظ قوت که قوت مثل توشه است و مرض مثل راه و افضل چیزی که بدان غذا سازند در این شوربای لحم سریع‌الانضمام است اگر مانعی نباشد و واجب است که رعایت عادت در جمیع احوال کنند و خصوصاً در امر غذا چنانچه بعضی در حال صحت غذا بسیار می‌خورند و در حال مرض متحمل اندک غذا نمی‌شوند و بعضی اندک‌خوار باشند و بعضی متوسط پس هر واحد را از اینها به حسب عادت او تدبیر نمایند و بالجمله در تغذیهٔ مرض رعایت امور کثیره نمایند مثل قوت مریض و عادت او و مزاج و اخلاق او و نوع مرض و قوت او و اعراض او و مقدار زمان راحت و حال سخه و حال تخلخل بدن و کثافت او و سن مریض **✱10✱** و بلد او و وقت حاضر از اوقات سال سال و مانند آن. قاعدهٔ دوم در معالجه به دوا بدان که علاج به دوا بر دو نوع است یکی عام به بدن مثل استفراغ ماده دوم خاص به عضو مریض مثل اطلیه و اضمده و نطولات بهر آنکه فعل اینها در مادهٔ مرض

عضو بود و استعمال ادویه گاهی از داخل بود که به طریق یکی از مجاری طبعی مثل دهن و بینی و گوش و غیره رسانند پس استفراغ کند یا حبس نماید یا تغیر دهد مزاج را یعنی تعدیل کند بی‌تنقیه و حبس و گاهی از خارج باشد مثل اضمده و مراهم و تکمید و تنطیل و مانند آن پس آن یا تنقیص از بدن کند مثل دوای تیز قاطع اکال لحم و یا در آن بیفزاید مثل دوای منبت لحم یعنی رویانندۀ گوشت و یا منع چیزی کند و آن را رادع گویند و یا تحلیل چیزی کند و آن را محلل نامند و یا تغیر دهد مزاج را و آن را معدل خوانند و این به تنطیل و طلا و تکمید حاصل شود و واجب است در علاج به ادویه مراعات ده امر یعنی نوع مرض و سبب او و قوت مریض و ضعف آن و مزاج حادث و طبعی و سن و عادت و بلد و وقت حاضر یعنی فصل و حال هوا و صناعت اول مراعات نوع مرض و این چنان باشد که تحقیق نمایند که مرض حار است یا یارد یا رطب یا یابس و بسیط است یا مرکب و ساذج است یا مادی تا مطابق آن به استعمال مضادات استعلاج کنند دوم مراعات سبب مرض یعنی دریافت نمایند که سبب بدنی است یا نفسانی و بادی است یا سابق یا واصل و به حسب آن ازالۀ سبب نمایند مثلاً در بدنی اگر سوءمزاج ساذج بود به تعدیل آن کوشند و اگر سوءمزاج مادی باشد تنقیه حسب مادۀ غالب کنند و در سبب نفسانی مثل هم و غم و حزن یا فزع یا غضب یا فرح مفرط علاجش به ازالۀ آن و تقویت سر و بدن و قلب خصوصاً به غذای لطیف ملائم و انواع خوشبو و خواب معتدل نمایند و در سبب بادی اگر تناول شی حار یا وصول چیزی حار بالفعل یا بالقوه به سوی بدن از خارج باشد علاج به مطفیات و اگر ضد آن باشد به ضد علاج کنند و اگر تغیر هوا به سوی حرارت یا برودت باشد باید که به ضد هر واحد حسب حاجت معالجه نمایند و اگر ورود سم ماکول یا ملدوغ باشد حسب کیفیت آن سم بدانچه مخصوص آن باشد و در آخر کتاب بیاید علاج کنند و اگر سقطه و ضربه باشد بدانچه در باب آن خواهد آمد پردازند سوم مراعات قوت و ضعف مریض که اگر قوی باشد به استفراغ مبادرت کنند به شرط احتیاج و اگر ضعیف استت با وجود حاجت تنقیه به تنقیه نباید پرداخت بلکه تبدیل مزاج به مضاد مزاج نمایند و بعد حصول تقویت تنقیه کنند و کذا در استعمال ادویه قویه و ضعیفه لحاظ قوت و ضعف مریض لازم است و مراد از ضعف ضعف حقیقی است که از اطالت مرض و کثرت فاقه وارد شود به خلاف ضعف عارضی که از شدت مرض و غلبۀ اخلاط افتد که در اینجا تنقیه موجب تقویت می‌شود به ازالۀ سبب مضعف و اگر در قوت و ضعف متوسط بود استفراغ متوسط کنند و غذا دهند چهارم مراعات مزاج حادث و طبعی چنانچه قیاس کنند که مزاج حادث از مزاج طبعی چه قدر بعید افتاده و این معنی ملحوظ نموده تصرف در کمیت و کیفیت ادویۀ مستعمله نمایند مثلاً اگر مزاج اصلی حار بود و مرض نیز حار عارض شود دلیل ضعف سبب بود و در اینجا احتیاج به دوای شدیدالبرد و کثیرالکمیت نباشد مگر آنکه مرض حادث در غایت درجۀ افراط بود و اگر مزاج اصلی حار

بود و مرض بارد حادث شود لامحاله دلیل قوت سبب باشد و به سخونت قوی و به تکثیر مقدار مفتقر بود مگر آنکه مرض حادث مخوف نبود و به افراط تسخین ضرری دیگر نظر به مزاج اصلی متوهم گردد که در این حالت نیز درجهٔ وسط مرعی باید داشت پنجم مراعات سن و این چنان است گه اگر مریض طفل یا شیخ بود مسهلات قوی ندهند و اگر مبتلا به مرض حاره شوند آنچه شدیدالبرد باشد خاصةً کافور نخورانند که ضعیف مزاجان متحمل به آن نیستند و اگر چه نظر به آنکه مرض گرم شیخ را به غیر از قوت سبب نمی‌باشد و دوای مقابل حسب قوت سبب باید افراط در تدبیر مطلوب است لیکن از آنکه ضعف قوای ایشان مانع آن گشته و ضرری دیگر در مآل کار محتمل است منع از افراط تبرید نموده‌اند و جوان در استفراغ متحمل‌تر از طفل و پیر است ششم مراعات عادت مریض مثلاً دریافت نمایند که معتاد به فصد و مسهل و مقی هست یا نه و تأثیر ملین و مسهل و مقی در طبیعتش چگونه است تا موافق حاجت تدبیر کرده شود چه ملاک امر رعایت عادت است که العاده طبیعةً ثانیه و این بدون تجربه حامی‌شود لهذا گفته‌اند بیمار را تا ممکن باشد به همان چیزها معالجه کنند که سابق تناول آن کرده باشد و چون مسهل خورانند نخستین به ملینات خفیفه امتحان طبع کنند بعده به مسهل پردازند هفتم مراعات بلد یعنی دریابند که شهر گرم است یا سرد و از روی اقلیم طبع او چیست و من حیث‌الوضع و نظر به مجاورات کوه یا دریا چگونه است و خاصیت آن چه سان بوده پس موافق تقاضای او رعایت در علاج نمایند مثلاً اگر بلد از اقلیم معتدل بود و عارضی مانع اعتدال او نگردد و یا از اقلیم ثانی یا ثالث بود و لیکن در جنوب او کوه باشد و در شمال او دریای شیرین پس در چنین شهر که بالذات معتدل است یا بالعرض که من حیث‌الاقلیم طبع او گرم است و من حیث‌المجاورت سرد افراط در تسخین تبرید نشاید کرد و درجهٔ اعتدال مرعی باید داشت که چون مزاج او معتدل است او فی مغیری در تغیر مزاج آن اثر می‌کند و معلوم است که سبب ضعیف را تدارک به چیزی ضعیف توان کرد و کذلک اگر در شهر حار مرض حار افتد که در اینجا حاجت تدبیر کمتر از بلد معتدل بود لما ذکر و ایضاً در شهر بسیار گرم تنقیه به فصد کمتر باید کرد و اکثر از مسهل قوی احتراز باید نمود و جهت ***11*** اخراج خون بر محاجم اقتصار باید فرمود و کذا در بلد شدیدالبرودت اجتناب از مسهل و مقی قوی ضرور است و در اینجا مهما امکن مبادرت به برآوردن خون نکنند و اگر ضرورت آید فصد را به از حجامت دانند و بالجمله حال بلد بارد مثل حال فصل زمستان و هوای بارد است و در بلد حار مثل حال در تابستان و هوای حار بود چنانچه مذکور گردد و بدانند که از خواص بعض بلاد است که بعضی ادویه در آنجا عمل می‌کنند و در غیر او آن چنان عمل نمی‌کنند بلکه باطل‌الاثر می‌گردند پس طبیب را از این امر نیز با خبر باید بود و به هر بلدی که برسد از عقلای آن دیار حقیقت آثار اشیا بپرسد تا از لغزش قدم محفوظ ماند هشتم مراعات وقت حاضر و او آن است که دریابند تا از فصول اربعه وقت

کدام فصل حاضر است پس آنچه مناسب بدان فصل است و در تدبیر فصول مسطور است بکار برند نهم مراعات حال هوا چه رعایت امر هوا در اختیار دوا واجب است به سبب شدت احتیاج بسوی آن بنابر اختلاف تأثیر دوا به حسب اختلاف آن مثلاً نظر کنند که هوا حار است یا بارد و معین دوا است یا مرض پس دوا اگر محلل یا منضج یا مسهل باشد هوای حار اعانت آن نماید و اگر رادع یا قابض بود هوای بارد معین او باشد پس آنچه معین او باشد اختیار نمایند و مرض اگر حار بود معین او هوای حار باشد و اگر بارد بود هوای بارد اعانت او کند پس آنچه مضاد او باشد اختیار نمایند در هر دو صورت و ایضاً اگر هوالسببی از اسباب سماوی یا ارضی گرم شود در فصل زمستان پس احکامی که مخصوص آن فصل است ساقط می‌گردد و رعایت حال هوا در معالجه لازم می‌شود دهم مراعات صناعت بهر آنکه هر عمل که با کد و تعب و نصب باشد تجفیف بدن و تقلیل فضول در اکثر احوال نماید و اکثر امراض صفراوی یا سوداوی واقع شود و کذلک آنچه قریب آتش باشد و هر عمل که با راحت و آرام بود با آن بدن ممتلی شود و اکثر امراض او یا دموی بود یا بلغمی و کذلک آنچه قریب آب باشد انتباه بعضی متقدمین بر امور عشرۀ مذکوره رعایت این دوامر دیگر در علاج به ادویه افزوده‌اند یکی معرفت ماهیت مرض که آیا کدام مرض است تا معالجه هر مرض بدانچه مخصوص آن مرض باشد کرده شود دوم معرفت آنکه مرض در کدام عضو است تا مقابلۀ آن بدانچه موافق آن از ادویه باشد کرده آید بهر آنکه از شان بعض ادویه است که در عضوی عمل بلیغ نماید و در عضو دیگر عمل مثل او نکند مثل صبر و ایارج که این هر دو در سر و معده عمل بالغ نمایند و مثل جند بیدستر که در گرده و مثانه عملی نماید که مثل او در سر نکند و بدانکه به قول شیخ‌الرئیس و شرح قانون بیه علاج به دوا کمتر از سه قانون نیست یکی قانون اختیار کیفیت دوا یعنی اختیار آثار او به مقابله مرض از جهت کیفیات اول مثل حرارت یا برودت یا رطوبت یا یبوست و از جهت کیفیات ثانی مثل اسهال و تحلیل و ادرار و غیره بلکه از جهت خواص تابع صور نوعیه به نزد ظاهر است که هدایت به سوی این قانون اختیار کیفیت باشد اختیار نمایند مثلاً چون معلوم کردند که این تپ از سوءمزاج حار صفراوی خالص و مستوقه آن معده است پس از این هدایت شود به سوی اختیار دوای باردالکیفیت قامع صفرا منقی معده از آن آنکه معالجۀ مرض با فصد بود و این قاعده نزدیک اطبا ضروری است و قیاس و تجربه بر آن دلالت می‌کند اما قیاس بنا بر آنکه فعل ضد وارد آن است که بدن را به کیفیت خود تغییر دهد و آنچه شان او تغیر بدن بود چون بر آن وارد گردد آن را تغیر دهد و اما تجربه بهر آنکه مشاهده می‌شود که حرارت تسکین به برودت می‌یابد و بالعکس و ایضاً ازالۀ مرض با فصد بهر آن بود که مثلاً مرض حار نبود مگر به زوال مزاج از اعتدال در جانب حرارت بقدر معین و رد آن به طرف صحت نباشد مگر به ایراد چیزی که آن بارد بقدر حرارت مرض بود و میان حار و تضاد است بالجمله در اختیار کیفیت دوا لحاظ مقدار

مرض کنند مثلاً اگر حرارت عرضی او شدید بود محتاج به سوی تسکین او به دوای شدیدالتبرید باشد و اگر برودت عرضی او شدید باشد احتیاج به سوی تسخین او به دوای بسیار گرم بود و اگر هر دو قوی نباشد به دوای کم‌قوت اکتفا نمایند دوم قانون ترتیب وقت دوا و احتیاج به معرفت این بهر آن بود که دوای واحد گاهی در وقتی نافع در مرض بود و در وقت دیگر مضر باشد مثل دوای رادع که در ابتدای اورام حار نافع است و در انحطاط آن ضار بود و ترتیب وقت او به اعتبار اوقات سال و به اعتبار تدبیر سابق و به اعتبار وجوب تقدیم بعض او بر بعض و غیر آن بود و وقتی که برای استعمال دوا اختیار کنند یا مختص به مرض بود یا نه چنانکه ادویه مسهله که استعمال او در ربیع و خریف باید نه در تابستان و زمستان بالجمله رعایت بزرگ در ترتیب وقت استعمال دوا آن است که به اعتبار وقت مرض باشد به نحوی که دریافت نمایند که مرض در کدام وقت از اوقات اوست مثلاً اگر ورم در ابتدا بود روادع تنها استعمال کنند و اگر در منتهی باشد محللات تنها به عمل آرند و اگر میان هر دو باشد هر دو را مخلوط سازند و در هر مرض آنچه مناسب وقت او باشد از استعمال دوا بلکه از تدبیر نیز رعایت آن کنند و ایضاً اگر تپ در ابتدا بود مفتح سدد و مع تسکین اندک بهر تپ در ابتدا استعمال نمایند و مثل هلیل‌جات استعمال نکنند که آنها شدیدالتسدید و القبض‌اند به سده در تزید آنچه ***12** کسر لهیب تپ بیشتر نماید استعمال نمایند پس در انتها مستفرغات به عمل آرند و در این هنگام به استعمال هلیلجات باک نیست بعد از آن در انحطاط آنچه حفظ قوت زیاده کند استعمال کنند سوم قانون اختیار کمیت دوا و این قانون منقسم می‌شود به قانون تقدیر درجهٔ حرارت و برودت او مثل آنکه این مزاج بقدر یک درجه بارد است دوای حار در درجهٔ واحد مناسب او بود و مثل آنکه این حرارت محتاج به دوای مبرد در درجهٔ ثانی است و این مبرد در درجه ثالث است و غیر آن مثلاً اگر دوای مطلوب یافته نشود و ضعیف‌تر یا قوی‌تر از آن یابند مقدار او زیاده یاکم به حسب مقتضای حدس صناعی نمایند بالجمله تقدیر کمیت از هر دو وجه یعنی تقدیر وزن او و تقدیر کیفیت درجهٔ او مجموع بر سبیل حدس صناعی یعنی سرعت حرکت فکریه که از کثرت مزاولت اعمال صناعت حاصل می‌شود از سه مر دریافت می‌گردد یکی از مقدار مرض که این گاهی به حسب تغیر وقت مرض نیز متغیر می‌شود چنانچه تقدیر کمیت دوا به حسب قرب و بعد از بحران مختلف می‌گردد پس مرض ضعیف را لامحاله دوای ضعیف کفایت کند و قوی مفتقر به قوی‌تر بود و ضعف مرض به سکون و قلت اعراض او و قوت مرض به شدت و کثرت اعراض او شناخته می شود دوم از اشیایی که به موافقت و ملایمت و منافرت آن دلالت کند و این ده قسم است جنس مثل ذکورت و انوثت و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و قوت و لمخسه و حال هوا و تدبیر سالف و اکثر از اینها مذکور شد سوم از طبیعت عضو مریض اگر مرض مختص به عضو بود و حال بدن نیز مثل حال عضو در این باشد و تعرف طبیعت عضو متضمن

معرفت چهار امر است که مزاج عضو و خلقت او و وضع او و قوت او بود اما معرفت مزاج عضو پس احتیاج به معرفت او بهر آن است که چون مزاج طبیعی او و مزاج مرضی او معلوم شد به حدس دریافت گردد که آن چه قدر از مزاج طبعی بعید شده پس مقدار چیزی که بر آن وارد کنند دریافت شود و مثالش این است که اگر مزاج اول صحیح بارد بود و مرض حار بدانند که از مزاج او بعد کثیر شده پس احتیاج به تبرید کثیر باشد و اگر هر دو حار باشند و اما معرفت خلقت عضو پس شکل و مجاری و ادعیه و هیئت سطوح اعضاء در ملامست است و خشونت از فن نظری در آن تامل نمایند چه به اختلاف آنها کمیت ادویه مختلف بود و معذلک بدانند که بعض اعضادر خلقت خود سهل‌المنافذند و در داخل و خارج او موضع خالی است مثل شش که آن را از داخل تجاویف شعب قصبهٔ ریه است و عروق ضوارب متفرق در آن و از خارج تجویف صدر پس فضول به دوای ضعیف معتدل از آن مندفع شوند به‌سبب وسعت مسام او و سهولت نفوذ دوا به سوی باطن او و بعضی از آن سهل‌المنافذ نیستند پس محتاج به دوای قوی باشند بعضی متخلخل‌اند مثل ریه و بعضی متکاثف مثل کلیه و متخلخل را دوای لطیف کافی باشد و اگر چه او را موضع خالی بود و اکثر اعضا که به دوای قوی احتیاج دارد آن است که آن را تجویف نه از داخل و خارج و نه از یک طرف و نه فضا باشد و معذلک متکاثف بود مثل عصب دست و پا بعد از آن عضوی که آن را تجویف از جانب واحد باشد از داخل مثل اورده و شرائین دست و پاست و از خارج مثل اعصاب که در تجویف شکم و سینه است و بعد آن آنچه آن را فضا از هر دو جانب بود لیکن ملرز کثیف بود مثل گرده که آن را فضای شکم از خارج و فضائی در داخل اوست و در این احتیاج به دوای قوی در درجهٔ وسطی باشد پس از آن آنچه آن را تجویف از هر دو جانب بود و آن سخیف باشد مثل ریه که تداوی این به ادویه کنند و بدانند نوعی که تجویف و تخلخل مسام هر دو سبب برای سهولت وصول اثر دوا بسوی عضو است همچنین آن هر دو سبب است بنابر سرعت قبول او برای فضول و بهر اندفاع او از آن نیز و اما معرفت وضع عضو این است که وضع مقتضی موضع یا مشارکت است پس موضع یا مشارکت است پس موضع یا قریب از منفذ دوا مثل معده یا بعید مثل گرده یا متوسط مثل جگر باشد و مشارکت با عضو دیگر بود و معرفت اولاً به دست بهر آنکه تقدیر کمیت دوا مختلف می‌شود به اختلاف هر دو و انتفاع به وضع عضو از جهت علم مشارکت اخص‌الانتفاع است به نسبت انتفاع به وضع از علم موضع به قرب و بعد بهر اختیار جانب جذب دوا و امالهٔ مادهٔ مرض به سهولت بسوی عضو مشارک از جانب مناسب مثالش این است که چون ماده در حدبهٔ کبد باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن به بول کنند و اگر در قعر جگر باشد استفراغ آن به اسهال نمایند بهر آنکه حدبه کبد مشارک اعضای بول است و قعر آن مشارک امعا است و اما انتفاع به وضع عضو از جهت علم موضع عضوی که ارادهٔ مداوات او کنند از سه وجه بود اول

قریب و بعد اوست پس ***13*** اگر قریب از منفذ دوا باشد مثل معده ادویه معتدله کفایت کند یعنی قوت دوا به قدر مقابل مرض بلا زیادت تصرف در آن باید تا در فعل افراط نکند و اگر بعید باشد مثل ریه یا کلیه محتاج شوند به زیادت در قوت دوا یا به استبدال او به دوای قوی‌تر از آن و یا به زیادت در مقدار او و یا به خلط او به چیزی که آن را قبل از جدا شدن قوت او بدان رساند بهر آنکه قوت ادویه معتدله قبل وصول به سوی آن فاسد گردد پس اگر در قوت آنها زیاده نکنند غرض حاصل نشود و به زیاده کردن در قوت آنها حاجت افتد و خصوصاً از ادویه که غذایی باشند بهر آنکه احالۀ اعضا او را بیشتر بود و این بهر اغتذا بدان باشد و اگر میان قوت دوا و مرض بعد کثیر بود در این هنگام دوا محتاج در تنفیذ به سوی غائضه باشد پس احتیاج افتد که قوت دوا بیشتر از محتاج‌الیه بود مثل حال اضمدۀ عرق‌النساء و امثال آن دوم این است که معلوم نمایند چیزی را که به ادویه مخلوط کردن سزاوار است تا آن مخالطه در ایصال آنها به سوی عضو سرعت کند چنانچه مدرات به ادویه اعضای بول مخلوط کرده می‌شود و زعفران به ادویه قلب و ایضاً معلوم نمایند که فعل هر دوا را اختصاص به عضوی نیست و چون آن را بخورند در بدن متفرق گردد و به عضو مریض چیزی که از آن برسد بسیار اندک بود پس تاثیر او در آن اندک باشد و گاهی او را لازم بود اضرار به باقی اعضا به سبب ورود قوت این دوا به سوی آنها با وجود عدم حاجت به سوی آن پس هر گاه در صرف آن دوا به سوی آن عضو علیل حیله کنند تأثیر او در آن اکثر بود و آن را ضرر به عضوی لزوم ننماید و طریقش این است که بدان دوا چیزی که از شان او نفوذ به سوی عضو مریض بود مخلوط سازند پس این هر گاه به سوی آن نافذ شود همراه او دوای دیگر باشد و در این هنگام تأثیر او بیشتر گردد و لهذا زعفران را در قرص کافور استعمال می‌کنند با وجود بودن آن شدیدالحراره پس در این وقت تبرید قلب بیشتر گردد به سبب تنفیذ زعفران کافور را به سوی قلب سوم آن است که جهت ایصال دوا به سوی آن دریافت نمایند مثلاً هر گاه طبیب معلوم کند که قرحه در امعای سفلی است دوا را به حقنه رساند و اگر دریافت نماید که در امعای علیا است آنرا به شرب ایصال کند تا در هر دو صورت ایصال دوا از اقرب طرق باشد و قوت او تا هنگام وصول او به سوی آن عضو باقی ماند و بدان که بعض اعضا بعید از منفذی باشند و قریب از دیگر مثل مثانه و رحم پس مشروبات به سوی آن از منفذ بعید برسند و آن دهن است و ادویه مرزوقه از منفذ قریب برسند و آن سوراخ قضیب و رحم است و لهذا ادویه مرزوقه در ازالۀ امراض آنها قوی‌تر باشند و بعضی اعضا است که نفوذ ادویه به سوی آنها از منفذ واحد گاه قریب شود و گاه بعید و این مثل ریه است که ادویه متناوله گاهی به سوی آن از مری به رشح از مسام غشائی که میان او و میان قصبۀ ریه است واصل می‌شود و این بسیار قریب است و گاهی از طریق معده به سوی آن می‌رسد و این چنان باشد که به سوی کبد نافذ شود و بعد از آن به سوی رگ اجوف بعده به سوی ریه فلهذا بهتر در ادویه سرفه

همچنین ساخته‌اند و بدانند که گاهی انتفاع به مراعات موضع و مشارکت معاً می‌باشد و این در آنجا است که ماده به تمامه به سوی عضو ریخته باشد و یا ماده هنوز در انصباب بود پس اگر هنوز در انصباب بود آن را جذب کنند از موضع او اعم از آنکه جذب به دوای جاذب بود یا به امر دیگر جذاب مثل نهادن ادویه حریفه بر دستها و پای‌ها یا ربط ساقین هنگام توجه ماده به سوی سر بعد مراعات این چهار شرط یکی مخالفت جهت چنانچه جذب می‌کنند در قطر عرض از راست به سوی چپ و بالعکس و در قطر از فوق به سوی اسفل و بالعکس و در قطر عمق از ظاهر به سوی باطن و بالعکس و از قدام به سوی خلف و بالعکس تا ماده از جهت انصباب برگردد و این گاهی به خلاف قریب بود مثل نهادن محاجم بر نقره برای جذب مواد از چشم و یا به بعید مثل بستن ساقین هنگام تصاعد مواد ر سر دوم مراعات مشارکت چنانچه حبس حیض به وضع محاجم بر پستان می‌کنند بنابر جذب به سوی شریک بهر آنکه میان پستان و رحم مشارکت است سوم مراعات محاذات در سمت چنانچه در امراض جگر از باسلیق راست فصد می‌نمایند بنابر آنکه در این جانب است و در علل طحال از باسلیق چپ چهارم مراعات تبعید در جذب یا در مجاری تا مجذوب‌الیه بسیار قریب از مجذوب‌منه نباشد بهر آنکه چون از آن قریب باشد این جذب در حقیقت معاون برای حرکت ماده به سوی آن بود و ایضاً جذب به سوی عضو بسیار قریب با وجود بودنش مانع از جذب تام عضو مجذوب‌منه را معرض انصباب مواد به سوی آن می‌سازد و اما اگر ماده به تمامه منصب بود از معرفت مشارکت به دوامر منتفع شوند یا از جهت آنکه از نفس عضو آن را بگیرند چنانچه فصد رگ زیر زبان در علاج ورم لوزتین و یا به سوی عضو قریب مشارک نقل کنند و از آن بیرون آرند چنانچه فصد صاض در امراض ***14*** رحم می‌کنند و بدان که چون زمانهٔ انصباب ماده طول کند و در عضو مستقر گردد نقل او از آن مشکل بود بلکه صواب این است که از آن عضو خارج کنند و اما قبل از آن نقل به قریب مشارک نمایند و برای جذب به سوی خلاف شرائط دیگر نیز هست اول آنکه هرگاه ارادهٔ جذب به سوی خلاف کنند اولاً تسکین وجع عضو مجذوب‌عنه نمایند تا انجذاب مواد به سوی آن کم شود بهر آنکه وجع جذاب است پس اگر تسکین نکنند مواد بر عضو تعاقب کند و فائده جذب باطل گردد دوم آنکه نظر کنند تا مجار ماده بر عضو رئیس نباشد و به تضرر آن ضرر عام نگردد مگر آنکه این رئیس به مرور ماده بر آن متضرر نگردد مثل جگر که گاهی مواد از اعضا به سوی امعا جذب می‌کند تا به اسهال خارج شود با وجود آنکه عبور او به جگر لازم است سوم آنکه عضو مجذوب‌الیه قلیل‌البصر نباشد به سبب بودنش قوی‌الحس چهارم آنکه در بدن امتلای مفرط نبود تا بر عضو مجذوب‌الیه ماده بسیار منجذب نگردد و تحلیل او از آن مشکل گردد لیکن این وقتی بود که با جذب استفراغ نباشد اما چون با وی استفراغ باشد از این ضرر نبود پنجم آنکه عضو مجذوب الیه آمادهٔ اندفاع مادهٔ دیگر به سوی آن نباشد بهر آنکه جذب اعانت بر

حصول آن نماید ششم آنکه عضوی‌که به سوی آن ماده مندفع شده مخرجی طبعی برای او نباشد یا احداث مخرج برای او از آن ممکن نبود بهر آنکه اگر مخرج طبعی برای او باشد یا احداث مخرج بهر آن ممکن بود مثل فصد خروج او از آن اولی است و اما معرفت قوت عضو و انتفاع از آن از سه طریق بود و قوام عضو را نیز در این باب مدخل است و عمده در همهٔ مراعات حال عموم ضرر و عدم او از استعمال دوا بر عضو است پس اگر عضو ذکی‌الحس عصبی باشد ادراک او برای منافی بسیار بود و ادویه قویه کثیرالمنافات برای طبیعت مولم‌اند و بدان الم بسیار یابد پس ضرر عام به تجلیل ارواح گردد و اگر عضو شریف باشد ضرر از آن بیشتر بود و اگر رئیس باشد تضرر از آن هر دو هر دو زیاده‌تر بود طریق اول مراعات ریاست و مبدئیت است پس هر عضو که مبدأ و رئیس باشد بر آن تعظم امر به ادویه قویه حتی‌الامکان ننمایند تا بدن را ضرر عام نگردد بنابر بودن اعضای رئیسه مبادی قوای ضروری در حیات و کثرت منافات دوای قوی آن را و لذلک از دماغ و جگر آنچه احتیاج استفراغ آن بود آن را در یکدفعه خارج نکنند و اخراج شدید البته ننمایند که این بسیار مضر بود بلکه قاتل بنابر اختلاط مواد صالح به فساد و به سبب کثرت خروج ارواح بدان در استفراغ دفعهً و چون مراعات امر در استفراغ مواد جگر و دماغ واجب شد پس قلب به طریق اولی بود و ایضاً تبرید شدید ننمایند تا اطفای حرارت غریزی لازم نشود و این عام است در اعضا لیکن ضرر در اعضای رئیسه بیشتر بود بهر آنکه مبادی ارواح‌اند و چون به ادویه محلله برر جگر ضماد کنند از ادویه قابضه خوشبو بنا بر حفظ قوت خالی نگذارند تا به جهت قبض از آن از تحلیل مفرط منع کند و به جهت خوشبو تقویت مزاج آن نماید و همچنین در آنچه در مشروبات برای کبد و اولی اعضا به این مراعات قلب است پس دماغ پس کبد و طریق دوم مراعات فعل مشترک به هر عضو است بهر آنکه اگر فعل آن عضو مشترک و عام به جمع بدن باشد و اگر چه رئیس نبود مثل معده و ریه و حجاب رعایت قوت اولاً به دست و لهذا در حمیات با ضعف معده آب سرد شدیدالبرودت نمی‌دهند تا ضعف آن زیاده نگردد و بدانند که استعمال مرخیات صرف بر اعضای رئیسه و آنچه در شرف قریب آنها است از اعضای شریفه خطر شدید به حیات دارد بهر آنکه دوای مرخی عضو را معرض انصباب مواد می‌کند و جرم او ضعیف و ارواح او را معرض تحلل و فعل او را ضعیف و مهیا به عفونت و قبول امراض می‌گرداند و طریق سوم مراعات ذکای حس و کلال آن است پس در اعضای ذکی‌الحس عصبی واجب است که از استعمال ادویه ردی‌الکیفیت سمیه و لذاعه و موذیه مثل تیوعات و غیره احتراز نمایند تا قوت آنها بنابر شدت تضرر آنها به منافی به سبب ذکای حس تحلیل نگردد و ادویه که از استعمال آنها اجتناب کنند سه قسم است یکی محللات مثل حاشا و ماذریون و مانند آن بنابر اضعاف آنها به تجلیل ارواح دوم مبردات بالقوه مثل افیون و امثال آن بنایر اضماد آن ارواح را و اطفای آن حرارت غریزی را سوم آنچه کیفیات مخالف طبیعت عضو آن

را بود مثل زنگار و سفیداب و مس سوخته و مانند آن بنابر منافات آنها به امزجهٔ اعضا و ابطال قوای آنها تعلیم تا اینجا اقسام قانون ثلثه که بهر علاج بدو شیخ‌الرئیس بیان نموده تمام شد و سوای از این قوانین دیگر نیز است که احتیاج به سوی آنها نیز می‌افتد چنانچه اول اختیار جوهر دوا است مثلاً ادویه قلب که جوهر آنها شدیدالمناسبه به جوهر روح باید و چون دو دوا در تعدیل مزاج مساوی باشند و جوهر یکی از آن هر دو ملایم به بدن باشد و جوهر دیگر منافی به بدن پس استعمال ملایم اوفق است دوم اختیار جهت استعمال دوا چنانچه ادویه قولنج که افضل استعمال او به طریق حقنه است و ادویه عثیان که افضل استعمال او نوشیدن است و این بهر آن است که نفوذ او به سوی مرض از اقرب طریق باید سوم اختیار هیئت دوا چه بعض ادویه است که افضل استعمال آنها به طریق لعوقات بود مثل ادویه سینه و بعضی دیگر است که افضل استعمال آنها به طریق مشروبات **✱15✱** باشد مثل ادویه مستعمله برای امراض اعضای بعید از معده تا نفوذ آنها به سوی آن سریع‌تر بود و بعضی از آنها است که افضل استعمال آنها به طریق حبوب بود مثل ادویه مستعمله برای تنقیه سر و غیر اینها چهارم اختیار بودن دوا بطور مفرد یا مرکب بود چه بعضی امراض است که ادویه آنها مرکب باید مثل حصات که ادویه مفرده در آن به اغراض مقصود در علاج آن کم کفایت کند و بعضی از آن است که ادویه آنها مفرد باید مثل ادویه امراض مزاجی پنجم اختیار بودن دوا نو یا کهنه است چه بعض ادویه است که استعمال او بعد گذشتن مدتی بر آن جائز بود مثل ادویه که در آن افیون داخل شود چون تریاق و بعض دیگر آن است که نو بهتر بود مثل قرص کافور و بعضی از آن است که چون کهنه شوند قوت آنها قوی گردد مثل شراب و زیت.

ذکر قوانین که رعایت آنها در امر علاج واجب است

بدان که به قول شیخ‌الرئیس امراضی که در آن خطر بود و به تاخیر واجب در امر علاج یا تخفیف در آن از فوت قوت امن نباشد پس واجب است که در آن اولاً ابتدا به علاج قوی نمایند و حاصل این کلام آن است که اگر مرض عظیم باشد و خوف بود که قوت زمانهٔ معتدبه وفا نکند به سبب عظم نفس مرض یا ضعف قوت یا کثرت ماده یا هیجان او یا مناسبت بدن و مزاج به مرض یا استعداد در اخلاط بدن به استحالهٔ مادهٔ مرض یا اقتضای هوا و فصل و غیره برای شدت مرض پس می‌باید که امر به سوی طبیعت موکل نگرداند و رعایت تدریج از علاج ضعیف به سوی علاج قوی نکنند بلکه ابتدا به علاج قوی نمایند بهر آنکه وقت به آن وفا نکند و این هنگامی است که قوت بسیار ضعیف نباشد به نحوی که با مقاسات احتمال علاج قوی نکند چنانکه او عادت است و امراضی که در آن خطر نبود و از فوت شدن قوت خوف نباشد به سوی قوی‌تر تدرج نمایند اگر از خفیف‌تر غنا حاصل نشود و مراد از این تخفیف بر طبع است به استعمال

اشیای خفیفه غیر قویه بهر آنکه ادویه قویه اکثر منافی طبیعت‌اند و در این هنگام واجب است که دوای قوی‌تر استعمال نکنند مگر وقتی که دوای ضعیف تر غنی نکند که در این حالت در آن تدریج به قوی نمایند تا آنکه منتهی شود به حدی که وفا به غرض نماید لیکن این وقتی به عمل آرند که مرض مهیاج نباشد بهر آنکه در آن هنگام سزاوار است که ادویه قویه استعمال کنند و اگر چه ماده نضج نیافته باشد و فائده تدریج به سوی علاج قوی مثل فصد و داغ و شکاف و اسهال و غیره آن است که طبیعت منزعج نگردد که این لامحاله تحریک قوی غیرمالوف است پس امر بر آن عظیم گردد و خصوصاً چون مشغول به مرض باشد قانون نشاید که از صواب بگریزند اگر تاثیر او به دیر باشد و بر غلط قیام نمایند اگر ضرر او ظاهر نشود و تأخیر تأثیر صواب گاهی به سبب مانعی باشد مثل ملاقات به بدن غیر مستعد بهر انفعال یا عدم طول ملاقات او به بدن تا زمانی که در مثل او اثر ظاهر شود و همچنین حال در غلط باشد و معرفت علاج صواب با وجود تاخیر تاثیر او و معرفت علاج غلط به عدم ظهور ضرر او از قیاس که بر آن دلالت کند یا از تجربه که از علاج مثل او مستفادشده باشد حاصل شود و بسا باشد که جاهل در جائی تدبیری کند که آن را در مقامات دیگر نافع یافته و ان در اینجا مناسب نبود پس تا وقتیکه ضرر او ظاهر نگردد از آن باز نماند قانون واجب نیست که با وجود بودن تدبیر صواب بر یک علاج به دوای واحد و ایضاً بر جنس واحد از علاج قیام نمایند بلکه تبدیل ادویه کنند بهر آنکه بعضی ابدان را خاصیت در تاثر از بعض ادویه باشد پس جائز است که تاخیر ظهور نفع به سبب مثل این امر باشد در این صورت انتقال از دوائی به دوای دیگر واجب بود و ایضاً دوای واحد مالوف به بدن می‌گردد و از شیء مألوف بدن منفعل نمی‌شود و تاثیر او کم می‌گردد و اما بعض تدابیر مالوفه مثل فصد و اسهال و غیره گاهی نفع بسیار کند و مثال انتقال علاجی به علاج دیگر در مرض واحد این است که مثلاً علاج مرض بلغمی جائز است که به تحلیل بلغم بود و به اذابت پس ادرار و به انضاج پس اسهال و هر گاه محلل استعمال نمایند و اثر نفع ظاهر نگردد به اذابت پس او را یا به انضاج پس اسهال انتقال کنند قانون استعداد انفعال گاهی مختلف می‌باشد نسبت به ابدان و اعضا پس هر بدن بلکه هر عضو را بلکه بدن واحد و عضو واحد را در وقتی غیر وقت دیگر خاصیت در انفعال از دوائی به غیر دوای دیگر بود یا به سبب معاونت هوا برای او در وقتی بنابر موافق بودنش کیفیت را وقت دیگر و یا به سبب امر دیگر از داخل و مثال اول این است که ابدان متخلخل واسع‌المصام به مالیدن روغن‌ها زیاده از مفرحات تقویت یابند و مثال دوم آن است که دماغ به عنبر زیاده از زنجبیل گرم شود و مثال سوم این است که بعض ابدان به روغن گل در تابستان و در جوانی گرم شوند و در زمستان و در پیری بدان سردی یابند و مثال چهارم آن است که معده حار در شباب به قرص کافور نفع یابد و در شیخوخت بدان ضرر یابد بلکه بدانچه قلیل البرد از آن باشد مثل قرص زرشک منتفع گردد قانون هر گاه مرض

مشکل گردد باید که بر مرض و بر طبیعت بگذارند و به استعمال دوای مسهل و غیره استعمال نکنند بهر آنکه طبیعت یا غالی شود و مرض را مقهور گرداند و یا مغلوب شود و مرض ظاهر گردد و این بنابر آن است که آن هر دو در مقاومت‌اند ***16*** و بعید است که یکی از آن هر دو غالب نشود پس اگر طبیعت غالب شود از اقدام بر علاج با وجود جهل به مرض نکنند و اگر مرض غالب گردد علامات او لامحاله ظاهر شود و گذاشتن بر طبیعت نیز اگر چه مضر است مگر ضرر این کمتر از ضرر تدبیر بر جهل بود و حصر در انقهار مرض و ظهور آن اکثری است چه بسیار باشد که موت ثبل از ظهور علامات مشخصه مرض عارض شود پس معالجه به علاجات ضعیف خالی از کیفیات بد یا مشترک‌النفع نمایند چنانچه اگر در ذات‌الجنب و ذات‌الصدر اشتباه افتد به شربت عناب و نیلوفر امر کنند و اگر در تپ عنفی اشکال گردد و ندانند که این بلغمی‌است یا صفراوی یا غیر آن سکنجبین و شربت لیمو دهند بهر آنکه نفع این هر دو به جمیع مواد است اما برای حار به تطفیه و اما بنابر بارد به تلطیف و تقطیع قانون چون مرض غیر حادث از وجع با وجعه جمع شود و یکی از آن هر دو سبب دیگر نباشد مثل رمد با صداع و یا مرضی که سبب او وجع باشد با وجع جمع گردد مثل غشی حادث از قولنج یا غیر آن با قولنج و یا مرض موجب وجع با وجع جمع شود مثل اورام موجب وجع و مثل ضربه و سقطه باید که ابتدا به تسکین وجع کنند بهر آنکه وجع محلل ارواح است و قوت را ضعیف کند پس به دفع مرض وفا نکند و مضعف عضو است پس استعداد مرض اشتداد نماید و مرض مستولی شود و ایضاً وجع جذاب مواد است به موضع خود به‌سبب تسخین او پس این مرض را زیاده کند یا مرض دیگر پیدا نماید و ایضاً طبیعت به سبب اشتغال او به وجع تدبیر مرض ذهول کند پس مرض مستولی گردد و چون در این حال یا در مطلق وجع به تحذیر حاجت افتد باید که از مثل خشخاش تجاوز نکنند که این با وجود تحذیر مالوف و ماکول است و شیء مالوف قلیل‌الضرر می‌باشد به سبب معتاد بودن طبیعت به اصلاح و دفع مضرت او و مضرت‌های مخدرات از تغلیظ خون و روح و غیر اینها ظاهر است مگر آنکه وجع به مرتبه‌ای رسد که از آن خوف هلاکت بود پس در این هنگام تجاوز به قوی‌تر از آن مثل افیون جائز بود قانون هر گاه به شدت حس عضو ایذا یابند باید که غذای صاحب او به غذایی که سخت مغلظ خون باشد مثل هرائس سازند و روادت شدت حس عضو بهر آن است که موجب مرض می‌گردد چنانچه گاهی به تصاعد ابخرۀ لازم‌الصعود از معده و غیره به سوی سر احساس می‌شود و وسواس و سوءتخیل و دوی و طنین و غیره عارض می‌گردد و غذای غلیظ خون غلیظ پیدا کند پس روح متولد از آن غلیظ قلیل‌الاستعداد هر ادراک باشد و از تغلیظ خون و روح به تبرید گاهی خوف می‌باشد چون مزاج از سردی او ضرر یابد اما اگر خوف تیرید نباشد غذای صاحب او به مبردات مثل کاهو و مانند آن سازند قانون بدان که از معالجات جیده نافعه استعانت به مقویات قوای نفسانی و حیوانی است مثل تفریح مریض و

لقای کسی که بدان انس باشد و ملازمت شخصی که از آن سر در یابد و گاهی مازمت محتشمین و کسی که از آن شرم نماید بنابر منع او از اشیای مضر که آن را طلب کند و بر آن صبر ننماید و از حرکات کثیر مسخن مثیر مواد نفع کند و پوشیده نیست که هر واحد از نفس و بدن منفعل می‌گردد و از آنچه یکدیگر را عارض شود چه می‌بینیم که هر گاه بر بدن خلط سوداوی غالب شود برای نفس خوف و توحش و فکر فاسد عارض می‌گردد و چون خون رقیق صاف غالب گردد نفس را سرور پیدا می‌شود و کذلک چون نفس را غضب بسیار شود بدن را غلبهٔ صفرا و سخونت مزاج عارض می‌گردد و چون غم کثرت نماید بدن را غلبهٔ سودا و یبس مزاج او عارض می‌شود بلکه گاهی مزاج و رطوبات به حالت محمود یا مذموم دفعتاً مستحیل می گردد و از این قبیل است آنچه مریض هنگام دیدن محبوب او یکبارگی صحت می‌یابد و هرگاه تاثیر امور نفسانی در بدن به این درجه باشد پس این علاج روحانی بالضرور روحانی بالضرور نافع باشد و قریب این نوع از معالجات انتقال مریض از شهری به شهر دیگر است و از هوا به هوا و انتقال از هیئت به هیئت دیگر و تکلیف هیات و حرکات که بدن استوای عضو از هیئت ردی یا تغیر مزاج ردی کرده می‌شود بهر آنکه از انتقال بلد گاهی مریض تصور شفا در آن می‌نماید و آن را نفع می‌کند و اگر چه هوای هر دو بلد مختلف نباشد و ایضاً انتقال به‌سوی بلد اگر چه آن را امور ساده متجدد گردد و بدان از امور متکررهٔ مکدره ارواح خلاصی یابد تأثیر در انعاش قوت‌ها قوی گردد و همچنین در هوای جیدتر از بلد اول تاثیر قوی باشد با وجود تصور مریض در آن شفا را و ایضاً هرگاه سبب مرض حرارت باشد نقل مریض از هوای حار و مسکن حار یا فصل حار به‌سوی ضد آنها ازالهٔ مرض ریا تخفیف در آن می نماید و مثال انتقال از هیئت به هیئت این است که مثلاً صاحب قرحه بر هیئتی باشد که آن را احتباس ریم و فساد آنچه گرد اوست لازم بود و چون وضع او به‌سوی هیئتی که ریم از آن جدا شود متغیر گردانند آن را نفع بخشد و مثال تکلف هیآت مثل تکلف طفل احول است به‌نظر قوی تیز به‌سوی چیزی مثل آئینه و غیره و مثل تکلف صاحب لقوه از نظر در آئینه چینی که ای ن ادعا به‌سوی تکلف تسویهٔ وجه و عین او می‌نماید و گاهی بلاتکلف معالجات دیگر به‌صلاح عود می‌کند و مثال حرکاتی که با وی تغیر مزاج گردد حرکات اهل ریاضت است ***17*** قانون از قوانین آنچه از حفظ او واجب بود این است که معالجات قویه در فصول قویه و داغ و شکافتن و قی کردن در گرما و سرما تا ممکن بود ترک نمایند تا قوت را به اجتماع امور خارج از اعتدال که ن مرض و علاج قوی و افراط کیفیت فصل است ضعیف نگرداند بهر آنکه قوت در گرما ضعیف می‌گردد و در این هنگام اگر به دوای قوی علاج کنند گاهی به سقوط قوت مودی گردد و در سرما مواد عاصی غلیظ می‌شود و دوای قوی چون متمکن به دفع آن نباشد متوجه به‌سوی مواد رقیق گردد و ضرر عظیم از ان حاصل شود و همچنین داغ و شکاف در گرمی و سردی قوی به دیر صحت

یابد و مراد به علاجات قویه همین امور مزعج طبیعت محلل ارواح است نه مطلق معالجات قویه چون استعمال اشیای قوی‌البرد مثل شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و مغز تخم بهدانه و ماست در گرما محمود بود و تدبیر قوی‌التسخین مثل استعمال کمونی و فلافلی و غیره در سرما نافع باشد قانون اموری که در علاج او احتیاج به نظر دقیق بود این است که در یک مرض و استحقاق متضاد جمع شوند مثلاً مرض مستحق تبرید باشد و سبب او مستحق تسخین بود مثل تپ که مقتضی تبرید است برای اطفای حرارت او و سده‌ای که سبب تپ باشد مقتضی تسخین است بنا بر تفتیح او یا به عکس این باشد چنانچه هر گاه قلب و معده هر دو حار باشد و از ان هر دو بخار بسیار به‌سوی سر صعود کند و منعقد شده مادهٔ زکام و نوازل گردد و پس سبب مستدعی تبرید باشد یعنی تبرید قلب و معده و مرض یعنی زکام و نزله مستدعی تسخین بود بهر تحلیل مادهٔ او و کذلک آنکه مرض و عرض جمع شوند و مرض مستحق تسخین باشد و عرض او مستحق تبرید بود مثل قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج و وجع او که مادهٔ قولنج مقتضی تسخین و تقطیع است و شدت وجع او مقتضی تبرید و تخدیر و یا به عکس این باشد چنانچه در تپ صفراویه باشد غشیه که در آن دست و پا سرد گردد مرض مستدعی تبرید بود و عرض یعنی سردی اطراف مستدعی گذاشتن آن در آب گرم بلکه مالیدن به روغن‌های گرم پس در این صورت‌ها طبیب محتاج به نظر دقیق است تا معلوم نماید که علاج اولی است یا ترک آن و با وجود علاج کدام از آن هر دو اهم و اولی به معالجه است و با وجود اولویت او چگونه علاج و رعایت ضد می‌باید کرد قانون هر امتلا و هر سوءمزاج را علاج بالضد از استفراغ و مقابله کرده نمی‌شود بلکه بسیار باشد که حسن تدبیر یعنی تصرف در در امور ضروریه کفایت امر مهم از آن هر دو می‌نماید مثلاً در امتلا تقلیل طعام و در سوءمزاج مثلاً حار ترک چیزی که آن را زیاده کند و استعمال اشربه و اغذیه معتدله قلیله قانون هرگاه چند امراض در شخص واحد جمع شوند طبیب را واجب است که به معالجهٔ مرضی ابتدا کند که بدان یکی از این سه خواص مخصوص باشد یکی آنکه مرض دوم بدون صحت آن زائل نشود مثل ورم و قرحه چون هر دو مجتمع شوند باید که اولاً علاج ورم نماید تا سوءمزاج که همراه او است زائل گردد و ممکن نیست که قرحه با وجود سوءمزاج صحت یابد بهر آنکه به غذای ماحم ملتحم می‌گردد و با وجود سوءمزاج مصاحب ورم التحام منع شود بنابر آنکه طبیعت را از اصلاح غذا و فعل او مانع بود دوم آنکه یک مرض سبب مرض دوم باشد مثل آنکه هر گاه سده و تپ عارض شود باید که اولاً معالجه سده کنند بعده علاج تپ نمایند و از تپ خوف نکنند اگر در تفتیح سده به‌سوی چیزی که در آن قدری تسخین باشد حاجت افتد بهر آنکه سده در اینجا اگر چه سبب تپ است لیکن آن نیز مرض فی‌نفسه است پس سزاوار آن است که اول علاج سده نمایند پس علاج تپ و سده مانع از تنفس و ترویح و معین خلط موجب تپ است فلهذا زوال تپ بدون زوال سده ممتنع است

و تپ عفنی مختلف می باشد به حسب ماده بهر آنکه ماده مثلاً گاهی بلغمی و گاهی صفراوی بود و علاج تپ بلغمی محصور بر مضادت مرض تنها نیست بلکه بر این و بر مضادت سبب او نیز و در صفراوی مرض که آن حمی است و سبب که آن صفرا است در این امر مطابق‌اند که آن هر دو حارند و دفع آنها به دوای بارد بود به خلاف بلغمی که علاج در آن گاهی به حسب تپ باشد و گاهی به حسب مادۀ مرض که آن بلغم است و کذلک سدۀ موجب تپ که علاج در آن مختلف می‌باشد پس به اعتبار تپ به مبردات باید و به اعتبار سده به مفتحات نه مبردات بهر آنکه مفتحات تپ را فائده می‌کند به ازالۀ آن سده را و اما مبردات سده را نفع نمی‌کند بلکه در آن دور عفونت بل در تپ می‌افزاید و معالجۀ سل یعنی قرحه به مجففات کنند و از تپ خوف نکنند بهر آنکه محال است که تپ زائل شود و سبب او باقی باشد و علاج سبب او به تجفیف است و آن مضر تپ است بهر آنکه مجفف در حدت تپ و حرارت آن می‌افزاید سوم آنکه یکی از آن هر دو شدیدالاهتمام باشد یعنی حادتر بود و منتهای آن قریب‌تر و خوف اتلاف در آن بیشتر باشد چنانچه هرگاه سوناخس و فالج جمع شوند علاج سوناخس به تطفیه و فصد کنند و به فالج التفات ننمایند بهر آنکه تپ مرض حاد است و فالج مرض مزمن که در این خوف از ثوران خلط خانق نیست و چنانچه استسقا هرگاه مقارن تپ باشد به معالجۀ تپ مشغول شوند و تقدم این بر علاج استسقا بهر آن است که آن حار است و جوهر کبد را **18** بگدازد و در استسقا افزاید و مثل خفقان و ضعف جگر چون هر دو مجتمع شوند پس ادویه معدنیه مفرحه نافع خفقان مضر جگراند بهر آنکه به‌سبب غلظ و حجریت خود در کبد بچسبد و در مجاری آن هنگام مرور خود بایستد و در ضعف و اذیت او بیفزاید و در مثل این صورت باید که طبیب رعایت اهم در معالجه نماید و جانب مرض دیگر نیز اهمال نکند قانون چون مرض و عرض مجتمع گردد به علاج مرض ابتدا کنند که عرض به تبعیت آن زائل گردد مگر آنکه عرض غالب و شدیدالنکایت باشد و از آن خوف کنند که قوت را تحلیل و ضعیف کند در این صورت به معالجه این مشغول شوند و اگر چه در مرض بیفزاید مثل غشی چون مقارن تپ باشد که در مثل این وقت محتاج به دادن دوای مقوی و مزید روح مثل خمر و امثال آن از مسنخات می‌شوند که در این هنگام قصد عرض کنند و به مرض التفات ننمایند چنانچه مخدرات در قولنج شدیدالوجع چون صعب شود برای تسکین عرض که آن وجع است می‌خورانند و اگر چه این مضر است به نفس قولنج که آن مرض است به‌سبب تبرید مخدرات موجب زیادت سبب او و همچنین گاهی تاخیر فصد واجب به‌سبب ضعف معده یا اسهال متقدم یا غثیان فی‌الحال می‌کنند بنابر آنکه ضعف معده و ضعف اسهال متقدم از فصد مضاعف شوند و گاهی در آن تاخیر نمی‌کنند و فصد می‌نمایند و قصد سبب یعنی خون به استیفا نمی‌کنند چنانچه در مرض تشنج امتلائی قصد اخراج همۀ خلط نمی‌نمایند بلکه چیزی از آن می گذارند که حرکت تشنجی آن را تحلیل کند بهر آنکه

رطوبات غریزی تحلیل نگردد و نوع دوم آن یعنی تشنج یبسی که از آن شدیدالخطر است حاصل نشود قانون به قول مسیحی آنچه علاج کرده می‌شود از ابدان آن احوال مرض است نه اعراض که لاحق احوال گردد بهر آنکه احوال اعضای بدن چون کما ینبغی جاری باشد افعال او نیز بر مجرای طبعی جاری خواهد بود و هرگاه به غیر ماینبغی جاری بود حال او به خلاف این خواهد بود زیرا که احوال طبعی از اعضا اسباب افعال است و نسبت حال بدن که آن مرض بود به‌سوی فعل که آن را آفت از آن رسد نسبت سبب به‌سوی آن است مگر فرق میان هر دو آن است که مرض نباشد مگر به افعالی که آن را ضرر رسد و افعال که آن را ضرر برسد نباشد الا با مرض و اما سبب مرض نباشد مگر با مرض و اما مرض گاهی باشد و سبب او زائل شده باشد و لهذا می‌باید که اعتنا به‌سبب مرض نمایند که به زوال او مرض و عرض زائل می‌گردد و اگر سبب موجود نباشد به مرض اعتنا فرمایند که به زوال او عرض زائل شود و جائز نیست که عرض با وجود فقدان مرض موجود بود تا عنایت به عرض بدون مرض کرده شود و گاهی در بعض اوقات اعتنا به عرض کرده می‌شود نه بهر آنکه مرض به زوال او زائل خواهد شد بلکه بنابر آنکه آن را نکابت در بدن چنان باشد که تا زوال مرض مهلت ندهد یا مرض دیگر پیدا کند پس عنایت به ازالۀ مرض از وجهی و به عرض از وجه دیگر باشد و گاهی امر مرض ترک کرده می‌شود و صرف عنایت به‌سوی عرض می‌کنند اگر نکابت مرض شدیدتر باشد و گاهی در ازاله او و قمع عادیت او چیزی استعمال می‌نمایند که آن در مرض زیاده می کند و این وقتی است که زیادت مرض سلیم از ترک عرض بر حالش بود پس قمع او نمایند تا از غائلۀ او امن گردد بعده عود به مرض نمایند و تلافی عملی که کرده باشند باید کرد قانون به قول حکیم ممدوح معالجۀ امراض به فاعل حقیقۀً که آن طبیعت مغیره مرض است تمام می‌شود و آن را دائم مجاهده با مرض است و مرض بدان سبب باقی نمی‌ماند که طبیعت مجاهده نمی‌کند و ازالۀ او نمی‌خواهد بلکه طبیعت از ان عاجز می‌گردد با وجود دوام مجاهده و دوا آلۀ طبیعت است که بدان تقویت می‌یابد و اعانت و استعانت بدان می‌کند و آن را در ازالۀ مرض استعمال می‌نماید و دوا بدون حسن استعمال او فائده نمی‌کند و طبیب خادم است مثل معین طبیعت را که دوا و غیر ان را از داخل و خارج به جمله منبقی در وقت و مقدار قریب او می‌رساند بعده آن را حاضر می‌کند آنچه سزاوارست و تقویت بدان می‌یابد و حاضر می‌کند آن را آنچه استعانت بدان در وضع مرض نماید و لهذا طبیعت گاهی ازاله امراض کثیر بدون دوا و طبیب می‌نماید و طبیب و دوا بر ازالۀ مرض قادر نباشد هرگاه قوت ضعیف و طبیعت عاجز گردد و باید در هر مرضی که اراده علاج آن باشد این اشیاء طلب نمایند بعده اقدام بر مباشرت علاجاو کنند قانون بقراط گوید که طبیب را تا معرفت مرض و تشخیص علت به ثبوت نپیوندد به علاج دست نبرد و بعد از تحقیق بیماری هر یک را از امراض به ضد آن معالجه فرماید و اول مزاج مریض را دریابد

آنگاه سن او و غذایی که اندر حال صحت به وی عادت کرده و آنچه از ریاضت و آسودگی به آن معتاد بوده و صنف و بلاد و مولد و حال والدین وی اندر صحت و سقم و مناسب‌ترین اشیاء هر یکی را آب و هوای بلاد خویش و مجاورت آن چیزی است که به وی خو گرفته باشد و از اینجا است که اهل بحر و سکان بطائح را هر گاه استعمال بر اغذیهٔ لطیفه طیبه و آب‌های شیرین سبک باز آرند لامحاله از تندرستی بیرون برده باشد و چون به خوردن ماهی و خرما و آشامیدن آب‌های متغیر و بدبوی برگردانند یکی از اسباب ازالهٔ مرض بوده باشد و در آنجا که مزاج بیمار در غایت درجهٔ **19**حرارت باشد به داروی قوی‌البرد علاج کنند و قلیل‌الحرارت را به قلیل‌البرودت و عکس هر دو را بالعکس و چون یک مرض بر طائفه‌ای از مردم عام گردد بر فساد مزاج هوای آن موضع استدلال نموده به اخراج فضول از بدن و استعمال اغذیهٔ جیدالکیموس و تبدیل هوا معالجه فرمایند و بیمار را به زجر و توبیخ هرگز نرنجانند و اموری که او را در غم و فرح مفرط اندازد موقوف دارند و به آواز سخت او را از خواب بیدار نسازند و به غضب نیاورند مگر مسبوتان را و هوای خانه به ضد مرض مبدل سازند و اگر بعضی اغذیهٔ مخالف را سخت آرزو کند اندکی از آن بدهند و اگر دوای سودمند را کراهت کند موقوف دارند.

علاج امراض تابع سوءمزاج

اگر بلاماده باشد تبدیل مزاج نمایند فقط و اگر با ماده بود تنقیه کنند پس گاهی صرف تنقیه به غیر احتیاج به تدبیر دیگر کفایت کند اگر سوءمزاج از آن باقی نماند به‌سبب تمکن مزاج صحیح سابق و گاهی تنقیه کفایت نکند اگر سوءمزاج بعد تنقیه و تمکن مزاج باقی ماند بلکه محتاج به‌سوی تبدیل مزاج بعد فراغ از تنقیه بود و این تقسیم علاج به اعتبار بودن سوءمزاج ساذج و مادی آست و اما معالجات امراض سوءمزاج به اعتبار حصول به التمام یا نه بر سه قسم است یکی آنکه سوءمزاج مستحکم بود یعنی حصول او غب خالص بهر تطفیه حرارت او دوم آنکه در حد کون باشد یعنی چیزی حاصل شود و چیزی در مسلک حصول باقی بود خواه حاصل کم باشد چنانچه در اوائل تزید مرض یا اکثر بود چنانچه در اواخر آن و اصلاحش مداوات بالضد است از برای آنچه حاصل شده مع تقدم بالحفظ بنابر آنکه در مسلک حصول است بهر منع سبب مبقی مرض یا موجد مابقی از آن از ورود و مثال این تنقیه در ربع به خربق و در غب به سقمونیا است چون بدین منع ابتدای نوبت که واقع خواهد شد اراده کنند و هر واحد از مداوات و تقدم بالحفظ تنقیه و غیره را عام است و گاهی تدبیر واحد میان هر دو واجب بود مثل قی بالغ متواتر در تپ بلغمی که مستوقد عفونت او معده باشد سوم آنکه ارادهٔ کون نماید و در علاج این به منع سبب فقط احتیاج افتد بهر آنکه هنوز حاصل نشده تا محتاج

به ضد گردد و لهذا این را تقدم بالحفظ نامند و مثال این تنقیه مستعد بحمی ربع به‌سبب غلبهٔ سودا به خربق است و بهر حمی غب به‌سبب غلبهٔ صفرا به سقمونیا و این نوع به علامات و عادات شناخته می‌شود چنانچه هرگاه خون بواسیر بند شود معلوم گردد که آن سبب ضعف جگر است و چنانچه هرگاه به عروض صداع از مسخنات معتاد باشد بعده حرارت هوا آن را برسد یا مسخن استعمال نمایند دریافت شود که آن را صداع عارض گردد و چون بر طبیب مشکل گردد کدامی از امراض که آیا سبب او حرارت است یا برودت چنانچه تپ بلغمی کهنهٔ لثقه با تپ دق مشتبه می‌گردد و چنانچه نزله و زکام مشتبه می‌شود که آن از حرارت دماغ است یا از کثرت بلغم و سردی مزاج و اراده کند که تجربه نماید تا سبب او ظاهر گردد پس تجربه به دوای مفرط‌الکیفیت نکند بهر آنکه کیفیت آن به طبیعت مرض اگر موافق افتد اعانت بالغ مرض نماید و شر زیاده گردد و بعد تجربه نظر تام نماید و بر تاثیری که بالعرض باشد مغرور نگردد بهر آنکه دوا گاهی حار بود و بالعرض تبرید کند و بالعکس هرگاه افیون استعمال نماید و آن نزله را منع کند پس یقین نکند که نزله از حرارت است به‌سبب بارد بودن افیون چه باشد که منع آن به‌سبب بند کردن او حرارت را بود و بدانکه مدت تبرید و تسخین برابر است چنانچه مزاج حار عارض از حرارت هوا که در مدت معینه ازالهٔ او ممکن است همچنین مزاج بارد عارض از برودت هوا ممکن است ازالهٔ آن در این مدت لیکن خطر در تبرید بیشتر است بهر آنکه حرارت صدیق طبیعت است و برودت منافی آن و حیات و خطر در ترطیب و تیبیس برابر است بهر آنکه خطر در ترطیب از اغما حرارت غریزی و اطفای آن همچنان است که در تیبیس از تجفیف مادهٔ آن و افنای آن چون هر دو مفرط باشند لیکن مدت ترطیب اطول است یعنی پیدا کردن رطوبت در بدن خشک محتاج به مدت دراز است از مدت احداث جفاف در بدن رطب و این به‌سبب کثرت ورود محللات بر بدن است و حفظ هر واحد از رطوبت و یبوست به تقویت اسباب او می‌گردد و تبدل به تقویت اسباب ضد آن می‌شود و حرارت قوی می‌گردد به اسبابی که در کلیات مذکور است و ایضاً به منشعات که آن نفض فضول و امتلا و تفتیح سدد است بعده بدانچه حفظ او نماید و آن رطوبت معتدله است بهر آنکه اگر آن رطوبت ناقص شود حرارت ضعیف گردد به‌سبب نقصان مادهٔ آن و اگر زیاده شود حرارت بانغمار و احتقان ضعیف گردد و برودت قوی می‌شود به تقویت اسباب او و به حقن حرارت به‌سبب کثرت رطوبت و به اسبابی که تحلیل رطوبت افراط کند و ان یبوست بالذات و حرارت بالعرض یعنی به واسطهٔ یبوست است و معالجهٔ فرط حرارت ناشی از سدد به تفتیح سدد نمایند و باید که از تبرید مفرط اجتناب کنند تا در تحجر سدد و نیفزاید به‌سبب تمجید **✱20✱** ماده پس سوءمزاج حار زیاده کند به‌سبب زیادتی سبب او که آن سده است و چون مادهٔ سده متحجر شود در احداث آثار او قوی گردد بلکه باید در این آهستگی نمایند پس اولاً معالجه به دوای جالی کنند و اگر جالی مبرد مثل ماءالشعیر و آب کاسنی کفایت

کند بهتر است و اگر این کافی نباشد معالجه به معتدل نمایند و اگر این هم کفایت نکند معالجه نمایند بدانچه حرارت لطیف در آن باشد و از آن خوف نکنند که نفع تفتیح آنچه در آن حرارت لطیف بود در تبرید بیشتر از ضرر تسخین او سهل‌التطفیه بعد تفتیح است بهر آنکه نفع کند از این جهت که تفتیح سدد موجب حرارت نماید پس تبرید مزاج به ازالهٔ موجب سخونت کند و اما تسخین او حادث پس تطفیهٔ او یعنی ازالهٔ آن سهل بود بعد تفتیح یعنی بعد ازالهٔ سبب سوءمزاج حار و گاهی فرط تطفیه اگر مبردات به افراط استعمال کنند منع نضج اخلاط حار کند به‌سبب تکثیف و اجماد او و اگر چه بعضی مصر بر ابطال این رای‌اند و فکر نمی‌کنند که تطفیهٔ قوی قوت را ساقط کند لاسیما آنچه به مرض ضعیف شده باشد و اگر چه تطفیهٔ قوی یعنی تبرید مفرد اصلاح مادهٔ بسیار می‌کند مگر آن گاهی از پس آن امراض دیگر پیدا می‌شود یا از سوءمزاج بارد ساذج و یا با مواد مضاد مزاج موادی که اصلاح آن کرده باشند و اما تسخین مزاج بارد صعب است چون مستحکم شود بهر آنکه مزاج بارد مستحکم قوت را بسیار ضعیف کند پس به تدابیر مسخن به سهولت منتفع نگردد و در ابتدا یعنی قبل رسوخ به غایت سهل است به‌سبب اجتماع دو حرارت یعنی حرارت غریزی و حرارت تدبیر معاون بر دفع برودت در این هنگام که قوت بسیار ضعیف نشده و بالجمله تسخین بارد در ابتدا امر سهل‌تر از تبرید حار در انتها اگر چه صعب بود اسهل از تسخین بارد در انتها است بهر آنکه برودت بالغهٔ آن موت غریزی است یا قریب او و بدانند که تبرید گاهی مقارن تیبیس و گاهی مقارن ترطیب بود و گاهی از این هر دو خالی باشد اما اول چنان بود که چون سوءمزاج از حرارت و رطوبت باشد تبرید او باید که یا تیبیس بود و دوم مثل آنکه چون سوءمزاج با حرارت و یبوست بود و سوم مثل آنکه چون سوءمزاج با حرارت تنها بود و یبوست و رطوبت بر اعتدال باشند و تیبیس شدیدالاثبات برای برودتی است که حادث شده و ترطیب شدیدالجلب از برای برودت مستحدثه است معنی این آن است که بدن چون بارد باشد تیبیس او شدیدالاثبات برای برودت او بود و چون رطب باشد ترطیب او شدیدالجلب برای او بود اما اول بهرآنکه تیبیس مقتضی ثبات است و اما ثانی بهر آنکه رطوبت به‌سبب بلت مثل منافی برای حرارت است پس شدیدالاطفا از برای او باشد و لازم بود که شدیدالحلب برای برودت باشد و در تیبیس جمیع اسباب حرارت معین شوند چون افراط کنند به‌سبب کثرت تحلیل و در ترطیب جمیع اسباب برودت اعانت کنند چون افراط نمایند بنابر قلت تحلیل به‌سبب ضعف حرارت غریزی و ایضاً کثرت منع آنها مواد را از تحلل و در ترطیب چیزی مثل سکون و استحمام دائم خفیف قلیل المکث و آبزن نیست و شرب شراب مخروج در ترطیب قوی است و بدانکه چون شیخ محتاج به‌سوی تبرید و ترطیب به‌سبب فرط سخونت و یبس گردد آن را تبرید و ترطیبی که روا و به‌سوی اعتدال نماید کفایت کند بلکه آنچه مجاوز آن باشد به‌سوی مزاج بارد و رطب او که آن را واقع شدو چه آن مزاج اگر چه عرضی است لیکن آن برای او مثل

طبعی است و در این هنگام باید که رو به‌سوی آن کرده شود واجب است که بدانند بسیار باشد که در تبدیل مزاج حاجت به استعمال چیزی که مقوی آن مزاج باشد مخلوط به دوای مضاد آن افتد مثل آنکه در تبدیل مزاج بارد به استعمال سرکه با ادویهٔ مسخنهٔ عضو حاجت آید تا قوت سرکه در آن غوص کند بهر آنکه سرکه منفذ قوی در اعضا است و ادویه مسخنه را به‌سوی آن عضو رساند و مثل آنکه حاجت افتد به استعمال زعفران در ادویه مبردهٔ قلب و اگر چه زعفران در درجهٔ دوم حار است لیکن حاجت داعی به استعمال او با این ادویه برای رسانیدن اینها به‌سوی قلب است و همچنین اکثر آن است که دوای قوی‌التاثیر باشد در تغیر مزاج مگر آن به‌سبب لطافت خود لبث نکند تا آنکه فعل خود بکند پس محتاج به اختلاط چیزی مکثف و حابس خود باشد و اگر چه آن چیز موجب ضد فعل او بود مثل آنکه به روغن بلسان موم غیر آن مخلوط می‌سازند تا حبس آن بر عضو مدت فعل او در آن نماید و در انجا که تسخین بدن به سرعت منظور باشد از استعمال ادویه حاره یابسه چاره نباشد و اگر مهلتی مرکوز بود ادویه حاره رطبه مناسب است و پیوسته از ادمان استعمال ادویه و اغذیه حاره و بارده محترز باید بود چه مداومت اشیای گرم به زودی بدن را بکاهد و حرارت غریزی را به التهاب آرد و مورث غشی و هلاکت گردد و ملازمت اغذیه و ادویهٔ بارده حرارت غریزی را فرو می‌راند و بدن را سست کند و اشتها باطل سازد و جوانان و محروران را به ادویه قوی‌الحرارت چون تریاق کبیر و امثال آن و مشائخ و کهول و مبرودین به ادویه بالغ‌البرودت چون کافور و مثل آن هرگز علاج نفرمایند.

21 قوانین استفراغ مواد

بدانکه انسان محتاج به استفراغ صناعی به‌سبب کثرت اجتماع فضول در بدن اوست بهر آنکه قرب مزاج او از اعتدال و بعد مزاج غذای او از آن واجب می‌کند که غذای او به انهضامات مختلفه منهضم شود و در هر هضم از آن فضله جدا گردد تا آن را استعداد مره بعد بعد اخری برای بودن جزو بدن او حاصل شود به‌خلاف نباتات و سائر حیوانات و بدانند که گاهی طبیعت در استفراغ بعض فضول به‌سوی معین محتاج نمی‌باشد چنانچه در دفع او فضول معتادالدفع را سیما در خال صحت مشاهده می‌شود و گاهی محتاج می‌گردد به‌سوی معین و عام است که آن معین دوا باشد یا حرکت یا گرسنگی و مانند آن و این وقتی باشد که طبیعت از دفع او ضعیف گردد یا از جهت عصیان فضول از اندفاع به‌سبب قوام آن چنانچه غلیظ بسیار یا لزج بسیار باشد و در این وقت انضاج و تعدیل قوام او باید کرد بعده دفع آن کنند یا از خود به دفع طبیعت مندفع گردد و یا از جهت ضعف طبیعت از دفع و اگر چه عصیان ماده نباشد و در این هنگام باید که تقویت طبیعت نمایند تا بر دفع باقی آن قادر گردد و یا تغییر آن فضول چنانچه ادویه معفنه بر سلع استعمال کنند و متعفن

گردد پس طبیعت آن را دفع کند و یا عادت به امور مخرج فضول مثل ادویه ملینه و مسهله و مقیئه و معرقه و مدره و امثال آن خواه این طبیعت را قهر کند یا نه و اموری که اعتبار آنها قبل شروع در استفراغ واجب است تا صواب حکم در استفراغ بدان شناخته شود ذاه امر است و آن امتلا و قوت و مزاج و اعراض ملائم و ردی و سخنه و سن و فصل و حال هوای بلد و عادت استفراغ و صناعت بود پس اگر این ضد جهت دلالت مقتضی استفراغ باشد از استفراغ منع کنند امتلا اگر در بدن نباشد خلا بود و آن مانع استفراغ است و اگر امتلای اخلاط و زیادتی آنها بر تناسب طبعی دریابند استفراغ خون کنند و اگر غلبۀ یک خلط دریابند استفراغ آن خلط غالب به مخرج آن نمایند و اما قوت اگر ضعیف باشد از استفراغ منع کنند تا ضعف مفرط نگردد و مرض مستولی شود و تبدیل مزاج او بدانچه مضاد او باشد باید کرد و بعد حصول قوت استفراغ نمایند مگر آنکه ضرر ترک استفراغ شدیدتر از ضرر ضعف باشد و ماده بایح یا بسیار بود خوف ضعف نکنند و این در ضعف قوت حس و حرکت است چنانچه بیشتر تشنج در اواخر عمل مسهلات و غشی بعد فصد و مسهل عارض شود و ظاهر است که حس و حرکت باطل یا بسیار ضعیف می‌شوند در غشی و این تشنج و غشی سریع‌الزوال است به اسهل تدبیر و یا رجای تدارک امر خطیر باشد اگر واقع شود و این در ضعف جمیع قوتها بود پس در هر دو صورت استفراغ اختیار نمایند و تدارک ضعف قوتها کنند و اگر قوی قوت باشد و احتیاج اسهال یا فصد بود توقف در آن نکنند و اگر متوسط در ضعف و قوت باشد استفراغ متوسط نمایند و اما مزاج اگر حار یابس یا بارد رطب عدیم‌الحرارت یعنی بسیار بارد یا بارد یابس یا ضعیف بود منع کند از استفراغ بهر آنکه با هر واحد از اینها رطوبات غذائیه کم باشد و استفراغ در تقلیل آن بیفزاید و اگر مزاج حار رطب باشد در آن رخصت شدید است خصوصاً اگر رطوبت وافرتر بود و مزاج حار رطب کثیرالتولید برای خون و رطوبات دیگر است لاسیما اگر از سن نمو تجاوز کرده باشد پس هرگاه فضول و رطوبات از بدن او کم کنند عود او به‌سوی اعتدال به سرعت ممکن بود و اما اعراض ملائم و ردی پس ملائم مثل آنکه هر که را ارادۀ اسهال صناعی کنند آن را پیش از آن اسهال صناعی یا طبعی عارض نشده باشد چه اسهال بر اسهال خطر دارد لیکن گاهی به‌سوی اسهال به طریق عصر یا ازلاق در اسهالات مضطر گر.... چون مادۀ منشرب غائص در عضو باشد یا ثفل در امعا محتبس بود و اعراض ردی مثل استعداد ذرب و تشنج مانع از استفراغ است بهر آنکه استفراغ در ذرب می‌اندازد و در تشنج می‌افزاید و اما سحنه پس افراط لاغری و تخلخل آن را منع کند به جهت خوف از تحلل قوت و قلت رطوبت و لهذا در تدبیر ضعیف نحیف که صفرا در خون او بسیار باشد مدارات و ترک استفراغ واجب است و اغذیه که خون جید مائل برودت و رطوبت پیدا کنند بخورانند که گاهی از این مزاج خلط او اصلاح یابد و اصلاح مزاج خلط مغنی از استفراغ است و گاهی قوی گردد به نحوی که متحمل استفراغات شود و کذلک بر استفراغ انسانی که عادت او

کم خوردن طعام باشد تا از استفراغ او رستگاری بود اقدام ننمایند و فربهی مفرط نیز مانع استفراغ است به خوف استیلای برودت اگر فربهی از کثرت شحم و سمین باشد و یا به خوف ضغطهٔ لحم عروق را و اطباق آنها بعد خلو آنها از رطوبات و اختناق حرارت یا عصر فضول به‌سوی احشا اگر سمن از کثرت لحم باشد و اما سن قاصر از تمام نشود مجاوز به حد ذبول هر دو منع استفراغ کند و مراد به کمال نشو آن است که در آن زیادت در بدن ظهور بین کند و استفراغ بنابر بردن نصیب نمو یعنی رطوبت از بدن قصر نمو نماید و هر قدر که قصور از تمام نشود بیشتر بود استفراغ مکروه‌تر باشد و در ذبول به‌سبب قلت رطوبت و حرارت و غلبهٔ یبس و برودت در آن سن استفراغ آن را زیاده کند و اما فصل ***22*** اگر بسیار گرم یا بسیار سرد باشد مانع از استفراغ بود بهر آنکه در وقت بسیار گرم رطوبات تحلیل پذیرد و ارواح و قوی ضعیف گردد و در بارد بسیار رطوبات جامد قلیل‌المقدار بود و در ربیع و خریف بدن احتمال استفراغات و تناول ادویه قوی می‌نماید از آنچه در شتا و صیف متحمل آن نمی‌شود و از استفراغ مفرط در هر حال حذر کنن و خصوصاً در حال شدت حرارت تا اعراض ردیه پیدا نکنند و استفراغ خون کثیر در حر شدید مورث غشی صعب می‌گردد و در برد شدیدالافعال طبعی از آن خفیف می‌شود مگر آنکه بدن به هر حال متحمل استفراغ در برد زیاده می‌باشد از آنچه در حر بود و اما حال هوای بلد پس در بلد جنوبی بسیار حار استفراغ حرام بود بهر آنکه تحلیل ارواح و ضعف قوت‌ها می‌نماید و اکثر مسهلات حاراند و اجتماع دو حرارت غیرمحتمل بود و ایضاً قوت در آن ضعیف مسترخی باشد و استفراغ محلل ارواح و قوی است و ایضاً حرارت خارجی جذب ماده به‌سوی خارج کند و دوا جذب آن به‌سوی داخل نماید پس مجاذبهٔ قوی افتد و عمل دوا باطل گردد و بلد شمالی بسیار بارد و ایضاً منع از آن کند بهر آنکه مسام در آن متکاثف بود و اخلاط مستعصی و اما عادت استفراغ پس قلت عادت از آن منع کند و این بنابر معتاد بودن طبیعت او به دفع رطوبات بدن او از جهات دیگر باشد و ایضاً چون معتاد بدان نباشد گاهی غثیان و غشی افتد بهر آنکه این امر خلاف عادت بود و اما صناعت پس اگر کثیرالاستفراغ مثل خدمت حمام و حمالیت باشد از آن منع کند و بالجمله هر صناعت متعب منع از استفراغ نماید بهر آنکه مقتضی قلت رطوبات بود و باید دانست که در هر استفراغ رعایت این امور خمسه مقصود باشد یکی استفراغ چیزی که استفراغ او واجب بود تا تنقیه بدن از آن کرده شود و لامحاله عقب او راحت حاصل شود به‌سبب زوال موذی و دغغ چیزی که ثقل بر طبیعت آرد مگر آنکه عقب او ماندگی اوعیه به‌سبب مرور مواد بر آن عارض گردد و یا ثوران حرارت یا حمی یوم به‌سبب اندفاع رطوبات غائره آن سیما چون استفراغ از مواد بارد رطب کنند و سیما چون به ادویه حاره نمایند و تشنگی حادث شود و در آن هنگام از شرب آب سرد منع کنند و یا مرض دیگر که ادویه مسهله را لازم بود مثل سحج اسهال امعا را و تقریح ادرار مثانه را به‌سبب مرور خلط حاد صفراوی بر آن هر دو و هرگاه چیزی

از این امور بعد استفراغ اتفاق افتد گمان نباید کرد که این استفراغ نافع و صواب نباشد چه آن اگر چه نافع باشد نفع او در ابتدای حال بعد استفراغ بنابر عروض عوارض مذکوره محسوس نشود بلکه گاهی فی‌الحال قبل احساس راحت مودی به زوال این عارض گردد بعده چون عارض زوال پذیرد راحت تابع استفراغ محسوس شود و در این هنگام منافع استفراغ ظاهر گردد دوم رعایت جهت میل او نمایند تا از آن جهت استفراغ آن کرده شود بهر آنکه این سهل‌تر باشد و طبیعت را کلفت کمتر آرد چنانچه اگر مریض را غثیان باشد دلالت بر میل ماده به‌سوی فوق نماید پس مادهٔ اوبقی اخراج نمایند و اگر مغص باشد بر میلان به‌سوی اسفل دلالت کند به اسهال خارج نمایند و بقراط گوید که علاج مادهٔ سر به غرغره و علاج مادهٔ امعی به حقنه و علاج ماده عروق به فصد و علاج در جلد به عرق نمایند و این بهر آن است که طبیعت در بدن است و غایت امر طبیب آن است که غیر از آنکه از استیلای مرض باشد مثل توجه صفرا به سوی دماغ در حمیات صفراوی که در این هنگام به مثل حقنه لینه به سوی اسفل مائل گرداند و تقویت دماغ نماید تا اختلاط عقل عارض نگردد و نزله چون میل به ریه کند به‌سوی بینی به مثل تعطیس متوجه گرداند به رعایت ریه بنابر شرافت آن سوم رعایت عضو مخرج از جانب میل چیزی که استفراغ او واجب بود مثل باسلیق ایمن برای امراض جگر نه قیفال ایمن بهر آنکه این هر دو. اگر چه در اتصال به جگر مشترک‌اند لیکن باسلیق ایمن قریب تر از جگر است و باسلیق انیسر محاذی جگر نیست پس اگر در مثل این خطا کنند و اخراج ماده از غیر او نمایند گاهی خطر آورد بهر آنکه خونیکه مادهٔ مرض نیست خارج شود و قوتها بدان ضعیف گردد پس مرض مستولی شود و مادهٔ مرض بلدفع حرکت کند و واجب است که عضو مخرج خسیس‌تر از مستفرغ عنه باشد تا ماده به‌سوی اشرف میل نکند و و ایضاً واجب است که مخرج او طبعی باشد مثل اعضای بول برای حدبهٔ کبد و امعا برای تقعیر او و گاهی عضو که از آن مواد دفع کنند عضوی باشد که استفراغ از طریق آن واجب بود لیکن آن را مرضی باشد که از آن خوف از مرور اخلاط بر آن کرده شود مثل امعایا مقعد که چون مواد مجتمعه در تقعیر کبد از آن مندفع شود و به امعا سهج یا به مقعد قروح بود که از مرحله آن مواد بر آن ضرر یابد پس به اسهال دفع نکنند و به مائل گردانیدن او به‌سوی حلق مندفع شود که گاهی از آن خوف خناق بود پس باید که همه مواد چشم به‌سوی آن دفع نکنند مثلاً نعرغر و بلکه در مثل این رفق نمایند و تفریق مواد کنند چیزی به حجامت میان دو شانه و چیزی به فصد سررو و چیزی به اسهال **23*** .... سازند و گاهی طبیعت مثل این فعل کند و از غیر جهت عادت بنابر صیانت آن عضو هنگام ضعف او استفراغ نماید چنانچه این وقت بحرانات بسیار اتفاق افتد که ازالهٔ مرض کند و مریض را شفا دهد و گاهی طبیعت استفراغ آن کند از جانب بعید مقابل که به آن اشکال باقی ماند مثل آنکه از سر به‌سوی مقعد یا به‌سوی ساق یا قدم مندفع گردد پس در حقیقت معلوم نشود که آن از

جملهٔ دماغ است یا از بطن و احداد و در این وقت باید که تدبیر دماغ او نکنند تا آنکه نقا و عدم نقای او همه یا بعض دریافت نگردد چهارم وقت استفراغ او جالینوس گفته که در امراض مزمنه انتظار نضج کنند و قبل استفراغ و بعد نضج واجب است که ملطفات مثل ماءالزوفا و حاشا و بیه زور بنوشانند تا ماده بهر اندفاع آماده گردد و در مرض حاد و انتظار نضج مطلق نکنند بهر آنکه غرض از انتظار نضج ترقیق قوام ماده است و ماده مرض حار رقیق پس حاجت به انتظار نضج در آن نباشد و این قول ضعیف است بهر آنکه غرض به نضج ترقیق قوام ماده نیست بلکه تعدیل اوست و حق آن است که شیخ‌الرئیس ذکر کرده و آن این است که در امراض حاده نیز انتظار نضج صواب‌تر باشد اگر ماده ساکن بود و اما اگر متحرک باشد مبادرت به استفراغ آن اولی است بهر آنکه ضرر حرکت او بیشتر از ضرر استفراغ او قبل نضج اوست و خصوصاً چون لاخلاط رقیق باشد و سیما چون در تجاویف عروق غیرمدخل در اعضا بود که حرکت او در این هنگام قوی‌تر باشد و اندفاع او نیز سهل تر بود و اما هرگاه خلط محصور در عضو باشد البته حرکت ندهند تا آنکه نضج یابد و آن را قوام معتدل حاصل شود بهر آنکه اگر غلیظ لزج باشد اخراج او مشکل گردد و آن ظاهر است و همچنین اگر رقیق بود بنابر آنکه مدخل خلل عضو باشد و در آن محتبس بود و نضج غلیظ آن است که رقیق شود تا اعتدال یابد و نضج رقیق آن باشد که غلیظ گردد تا معتدل شود و کذلک چون امن ثبات قوت تا وقت نضج نباشد استفراغ آن کنند نمایند و اگر رقیق غیر متشرب یا معتدل یا معتدل بود استفراغ آن کنند و اگر مواد تخمیه غلیظ باشد تحریک او جائز نبود الا بعد ترقیق بهر آنکه قبل از تحریک اصلا مفید نشود به‌سبب عصیان او از اندفاع و استدلال بر غلظ او از تقدم تخم‌های سابقه و وجع ممدد زیر شراسیف و حدوث اورام در شکم باید کرد و ایضاً شیخ در مقامی دیگر می‌نویسد که اگر مرض کثیرالماده بائج باشد در ابتدا استفراغ کنند و انتظار نضج نکنند بنابر خوف دفع ماده به‌سوی مواضعی که تحمل آن نکند لهذا بقراط گفته که استفراغ در امراض حاد بسیار چون بائج باشند و در روز اول استعمال نمایند که تأخیر او مؤدی به هلاکت می‌شود و اگر مرض معتدل در ماده باشد انضاج ماده نموده بعده استفراغ آن کنند بهر آنکه اگر در ابتدای امر استفراغ این نمایند ماده لطیف مستفرغ شود و غلیظ باقی ماند پس نضج او متعسر گردد و در اکثر به هلاکت انجامد و از واجب‌ترین امری که رعایت او در حال جواز استفراغ قبل نضج مع رعایت شرائط کنند حال منافذ است تا منسد نباشند بلکه رعایت این در هر استفراغ واجب بود بهر آنکه منافذ چون منسد باشند نفوذ مواد مستفرغه از آن ممکن نبود و لهذا قبل اسهال تقدم تلیین طبیعت و اخراج ثقا یابس که در امعا بود واجب است و ملطقات و مفتحات بنابر ازالهٔ آنکه از سدود در عروق توقع بود استعمال نمایند و رعایت این امر از مواد غلیظ اولی است بهر آنکه مواد رقیق گاهی در منافذ منسده نفوذ می‌کند سیما هرگاه سدد او ناتقص بود و مواد غلیظ چنین نیست و بعد رعایت این همه

شرائط مذکور در جواز استفراغ قبل نضج نمایند و مادهٔ لزج و غلیظ و رقیق نافذ در جوهر عضو بعیدالاستعداد بهر سهولت دفع است و از تعدیل قوام او لابد است خواه در مرض مزمن یا حاد باشد و در همه امراض مزمنه نضج واجب بود و لاسیما چون مادهٔ مرض خلطی غلیظ بوده باشد قبل از نضج ماده به مسهل دست نبرند و قصد اذابت خلط غلیظ و تحلیل آن به دوای سخت گرم نکنند و ایضاً واجب است انتظار نضج چون ارادهٔ استیصال ماده بالکلیه به استفراغ نمایند بدون تنقیص او برای تخفیف طبع و این نیز مشروط به شرائط است مثل آنکه مرض مهیاج کثیرالتغیر نباشد که از انصباب مادئه بر بعض اعضای شریفه خوف باشد و این در مواد غلیظ نباشد و ماده ردی نبود که از آن خوف فساد مزاج از تاخیر دفع بود و ماده در انصباب به‌سوی عضو مؤف نباشد و قوت بسیار ضعیف نبود فی نفسه یا از کثرت ماده که بر آن از سقوط در تاخیر دفع امن نباشد و بالجمله هر استفراغ که از آن مقصود استیصال ماده به تمامه نباشد بلکه کم کردن از آن بهر تجفیف طبیعت بود اطبا بر جواز استعمال او قبل نضج در جمیع امراض متفق‌اند و این بهر تقویت طبیعت بر ماده باقی است و اگر مقصود استیصال ماده به تمتمه باشد پس اگر شرائط جواز استفراغ قبل نضج که مذکور شد به آن مقترن گردد استفراغ قبل نضج واجب بود و اگر شرائط مذکوره به آن مقترن **24*** نگردد پس اگر مرض مزمن باشد اظبا بر وجوب انتظار نضج در آن اتفاق دارند و اگر حاد باشد بر اصل جواز استفراغ در آن قبل نضج مع اختلاف ایشان در رجحان یکی از دو طرف نیز اتفاق دارند پنجم تقدیر چیزی که استفراغ آن کرده شود و مراد از این آن است که به قدر معتدل باشد بهر انکه اندک ار آن مغنی نباشد و بسیار از آن قوت .... ضعیف کند و این از نظر در قوت و از نظر در ماده و از نظر در اعراض متخلف بعد استفراغ حاصل شود و بدانند که استفراغ ماده و قلع آن از موضع او بر دو وجه .... یکی به جذب به‌سوی خلاف بعید دوم به جذب به طرف خلاف قریب و بهترین اوقات جذب آن است که در بدن امتلا نبود و مواد متوجه به‌سوی مجذوب عنه منجذب گردد و معرض انصباب مواد شود و فائده جذب ظاهر نشود و اگر مواد متوجه به طرف مجذوب‌الیه باشد و فائده جذب باقی نماند یلکه شر زیاده گردد و مثال استفراغ ... قریب و بعید این است که مثلاً مردی را از اعلای دهن او خون بسیار سیلان کند یا زنی را سیلان خون بواسیر افراط کند پس طبیب اگر استفراغ به اماله خون .... خلاف قریب کند در این صورت امالهٔ او در اول به‌سوی بینی به رعاف آوردن واجب بود و در ثانی به‌سوی رحم به ادرار حیض و اگر ارادهٔ جذب به‌سوی خلاف بعید نماید استفراغ خون در اول از عروق و مواضع اعلی بدن نماید و خلاف بعید متباعد در قطرین نشاید بلکه در قطر واحد که آن قطر بعیدتر بود می‌باید بهر آنکه اکثر مشارکات در اعضای قطر واحد بود سوای متباعد در قطرین پس هر گاه ماده در اعالی از یمین باشد جذب به‌سوی اسافل از یسار نکنند زیرا که بعد در دو قطر بود بلکه یا به‌سوی اسافل از یمین بنفسه نمایند و آن واجب‌تر است بهر

آنکه میل ماده به‌سوی اسافل بود و بعد در قطر وا.... باشد و یا به‌سوی یسار از علو کنند بهر آنکه بعد در قطر اقرب باشد و اگر بقدر بعد منکب از منکب بود بعید از آن باشد و این کمتر بعد مخالف بعید است پس انچه بعد او کمتر از این قدر باشد آن در مخالف قریب داخل است و جائز است استفراغ از آن چون استفراغ از مخالف قریب تجاوز کند چنانچه فصد سرا... و جذب به وضع محاجم بر نقره در استفراغ مواد منصبه به‌سوی چشم جائز است و حال او مثل حال هر دو جانب سر در قرب نباشد پس هر گاه ماده در یمین رأس باشد اماله به‌سوی اسافل کنند نه به‌سوی یسار راس بهر آنکه بعد میان یمین راس و یسار او اندک است پس جذب به‌سوی خلاف بعید نباشد بلکه در این هنگام در ... استفراغ از مخالف قریب داخل بود و چون ارادهٔ جذب به‌سوی بعید کنند اولاً تسکین وجع موضعی که در آن ماده باشد باید کرد تا مزاحمت او به جذب کم گردد بهر آنکه وجع جذاب است پس میان دو جذب مقاومت واقع شود و چون خلط مجذوب اطاعت جذب نکند تا به عضوی که ارادهٔ جذب به‌سوی آن باشد بر .... در جذب آن سختی نکنند چه گاهی سختی نکنند چه گاهی سختی آن را حرکت دهد و رقیق کند و منجذب نشود و سریع‌المیل به‌سوی موضع وجع گردد و گاهی جذب مواد به غیر استفراغ آن کفایت کند اگر غرض منع توجه مواد به‌سوی عضو سوای استفراغ آن باشد پس نفس جذب منع توجه او به‌سوی عضو کند و اگر چه آن را خارج نکند و از آن بدون استفراغ غرض حاصل شود و در این صورت بر مثل بستن اعضای مقابل یا بکشیدن شاخ‌های بلاشرط یا بنهادن ادویهٔ محمره مثل خردل و سداب و صمغ آن و راسن و قلقطار و غیره و بالجمله آنچه مولم بود اقتصار کنند بهر آنکه وجع ثوران حرارت می‌نماید و حرارت جذاب است و بدانکه سهل‌ترین مواد بهر استفراغ بعد موادیکه در معده باشد آن است که در عروق بود بنابر سهولت وصول اثر دوا به‌سوی آن و بهر سهولت خروج مواد از آن بعد از آن آنچه در اعضا بود بنابر احتیاج در هر دوا امر مذکور به‌سوی مرور در عروق حنیقه و حاجت به‌سوی دوای قوی‌تر از آن و اخراج مواد مفاصل صعب است بنابر برد و غلظ و تحجر و قلت اتصال افواه عروق بدان معذلک در استفراغ آن لابد است با وی از خروج و غیر آن بهر آنکه چون دوا مواد بعید عاصی را دفع کند مواد مطیع که در راه او واقع است با وی مندفع گردد و ضرر اندفاع مواد که دفع او واجب نبود ظاهر است و کسی که از بدن او اخلاط و رطوبات به استفراغ صناعی اخراج نمایند و بدن او محتاج به تفویض رطوبات باشد واجب است که مبادرت به‌سوی تناول اغذیه بسیار دخام نکند بهر آنکه طبیعت بنابر اشتیاق خود به‌سوی عروق منجذب گردد و آن فساد اورد و این حکم در استفراغ طبعی نیز جاری است بلکه اگر چیزی مثل ضعف حاصل از استفراغ یا لذت غذا یا به تکلیف غیر تکثیر غذا واجب کند باید که اندک اندک و به تدریج باشد تا طبیعت در آن کما ینبغی تصرف نماید و در بدن نیک منهضم داخل شود و امن از ضرر آن گردد و فصد استفراغ خاص است **25*** درای مجموع اخلاط زائد بالسویه یعنی به

نسبتی که میان آنها در بدن است و استفراغ خاص به خلط غیر خون که بعض آن در کمیت زیاده شود یا در کیفیت فاسد گردد آن استفراغ غیر فصد است و هر استفراغ که افراط کند در اکثر تپ پیدا کند بنابر کثرت حرکات روح به‌سبب کثرت رطوبات مندفعه و احتداد ارواح به‌سبب قلت رطوبات و این حمی یوم بود به‌سبب تعلق آن به روح و بیشتر به‌سوی دق مؤدی گردد خصوصاً اگر غلطی در علاج آن به منع غذا واقع شود حتی که آن را جفاف اعضا عارض گردد و کسی را که انقطاع استفراغ معتاد مرضی پیدا کند پس معاودت آن استفراغ آن را شفا دهد در اکثر بنا بر زوال سبب و در اکثر بهر آن گفته شد که اگر آن مرض متمکن شود به زوال سبب اول زائل نگردد و بلکه گاهی محتاج به تدبیر زائد شود مثلاً هر که را انقطاع چرک گوش و مخاط بینی سدرحادث کند پس اگر آن هر دو عود کنند سدر از آن زائل شود و بدانند که بقایای بقیهٔ ماده که احتیاج به استفراغ آن باشد در ضرر کمتر است از استقصا در استفراغ و بلوغ بدان تا آنکه قوت را ضعیف کند و هر گاه قوت ضعیف شود تدارک آن متعذر گردد و گاهی بدق انجامد اگر منع غذا کنند و بقیه ماده را اکثر طبیعت به غیر دوای دیگر تحلیل کند و مادام که خلط از جنسی باشد که استفراغ او سزاوار بود و مریض احتمال آن کند پس خوف از افراط در استفراغ نکنند که آن افراط نیست بلکه گاهی احتیاج افتد به‌سوی استفراغ تا آنکه به غشی انجامد چون اخلاط بسیار بود و معذلک متوجه به‌سوی بعض مخانق باشد استفراغ تا غشی کنند حتی که راه ماده برای برای اندفاع خالی شود و خلاصی حاصل گردد چنانچه در تپ سونوخس فصد کنند تا آنکعه به حد غشی رسد و کسی که قوت او غیر قوی بود و مادهٔ اخلاط او ردی کثیر باشد استفراغ او اندک اندک کنند تا قوت او به استفراغ کثیر دفعتاً ضعیف نگردد و همچنین هر گاه ماده شدیدالالزاق یا شدیدالاختلاط به خون باشد در هر دو صورت اگر چه قوت قوی باشد ممکن نیست که به یک دفعه استفراغ کنند بهر آنکه در صورت اول در اکثر به یک دفعه خلط منقلع نشود و اگر دوا قوی باشد احتیاج به تکرار استفراغ و اندفاع اندک اندک و انضاج مابقی ملتزق افتد تا آنکه مندفع گردد و در صورت ثانی طبیعت متمسک بدان بود به‌سبب شدت تمسک آن به خون و لذلک بدو مستفرغ نگردد پس خلط شدیدالاختلاط به سهولت مندفع نشود و تفریق در استفراغ واجب گردد چنانچه در عرق‌النساء در اوجاع مفاصل مزمنه و در سرطان به‌سبب مادهٔ متلحجهٔ آنها و در جرب مزمن و دمل‌های مزمن به‌سبب شدت اختلاط مادهٔ آنها به خون و بدان که فرق در اوجاع میان اسهال و قی و فصد در اخراج ماده این است که اسهال جذب مواد از فوق می‌کند بهر آنکه رطوبات به ثقل طبعی خود از اعالی به‌سوی جهت جذب مسهل میل می‌نماید و قلع از تحت می‌کند بنابر غلبهٔ قوت ادویهٔ مسهله پس اکثر مواد بنابر ثقل خود برای انجذاب به‌سوی اعالی مجیب نمی‌باشد و آن مناسب برای هر دو جذب مخالف و موافق است یعنی بنابر جذب مواد به‌سوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه در اعالی باشد مناسب جذب

موافق است و ایضاً بعد استقرار مواد به غیر آنکه او را میل به جهتی از هر دو جهت علو و سفل باشد مناسب است چنانچه او برای دفع مواد اوجاع درک مزمنه مناسب بود پس هر گاه مواد مستقره از تخت باشد یعنی در اسافل که آن مخالف جهت جذب مسهل است مسهل آن را جذب کند بلاقلع به‌سوی خلاف جهت میل او به این طور که مثلاً اگر ماده در عروق باشد آنرا به‌سوی جگر مائل سازد پس جذب از تحت باشد بعده از آن به‌سوی امعا دفع کند و قلع آن نیز کند بدون جذب به‌سوی خلاف جهت میل او چنانچه هر گاه در غیر عروق باشد مثل مفصل زانو مثلا پس جذب از اسافل نباشد مگر مخالف و این بهر قوت قوه جاذبه بود و قی جذب و قلع به عکس مسهل کند یعنی جذب از تحت و قلع از فوق نماید و اگر چه قلع این از فوق اندک بود و حال فصد مختلف باشد یعنی گاهی از فوق جذب کند و از تحت قلع نماید و گاهی از تحت جذب کند و از فوق قلع نماید به حسب مواضع که از آن خون گرفته شود و قلیل‌ترین مردم از روی حاجت به‌سوی استفراغ کسی است که جیدالغذا جیدالهضم باشد بهر آنکه از فضول غذایی آن شیء معتدبه باقی نمی‌ماند تا محتاج به‌سوی استفراغ باشد بنابر قلت رطوبات در آن و ایضاً صاحبان یلاده حاره قلیل‌الحاجت به‌سوی استفراغ باشند به‌سبب کثرت تحلل در ابدان ایشان اکنون بدان که طریق مسهل و حقنه و قی و فصد و حجامت و زلو به فصول مستقله در کتب کلیات مفصل مسطور است در آنجا ملاحظه نمایند و در اینجا نبذی از طریق تعدیل و تنقیه اخلاط چهارگانه که در جمیع امراض مادی معمول مولف است و اکثر بکار می‌آید به قلم می‌آید طریق علاج امراض دموی بهر تنقیه فصد یا حجامت یا زلفو بکار برند و حجامکت قبل از دو سالگی و بعد از شصت‌سالگی روا نداشته‌اند و در زلو همین اعتبار است لیکن در هند صبیان را بعد چهل روز **26**✱ از تولد ارسال زلو می‌کنند و جذب زلو از حجامت قوی بود و فصد بعد از دوازده سالگی و نزد بعضی از چهارده سالگی تا آخر عمر جائز است و حجامت در تاریخ شانزدهم و هفتدهم ماه بهتر بود و فصد وقتی که قمر ناقص‌النور باشد مناسب بود و اگر ضرورت باشد در هر حال و هر وقت فصد و حجامت بکار برند مگر در روز بحران نکنند و حائضه و قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربای به مناسب بود و یا حکم فصد بر نهار کنند که از این تدبیر هم غشی نمی‌کند و فصد سررو تنقیه خون از مافوق گردن می‌کند و باسلیق از ماتحت گردن و هفت اندام از تمام بدن و حبل‌الذراع حکم سررو دارد و ابطی حکم باسلیق و اسیلم دست راست علل جگر را و چپ امراض طحال را نافع بود و باید که بعد از فصد اسلیم دست در آب گرم دارند و فصد عرق‌النساء جهت دوالی و عرق‌النساء و نقرس و فصد صافن از برای ادرار حیض و منافع عرق‌النساء و از برای امالهٔ ماده به اسفل و فصد مابض که در باطن گوزانو است در ادرار حیض و امراض مقعد از صافن قوی‌تر بود و فصد چهار

رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن و فصد رگ زیر زبان که در باطن ذقن است برای خناق و اورام لوزتین کنند و حجامت تنقیه از نفس عضو می‌کند و ضرر آن به اعضای رئیسه نمی‌رسد و جوهر روح را کم استفراغ می‌کند و حجامت بر ساق خلیقه یعنی قائم مقام صافن بود و حجامت بر نقره یعنی مغاک پس سر خلیفۀ اکحل است و حجامت مابین کتفین خلیفۀ باسلیق است و حجامت بی‌شرط برای جذب ماده از جهتی به جهت دیگر و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود و ادویه معدلۀ خون که در حالت جوش خون و عفونت آن بکار آید مثل کاسنی و کاهو و کشنیز و گل سرخ و آب‌لیمو و سکنجبین و شربت عناب و شربت صندل و مانند آن است هر چه سرد خشک باشد و آنجا که به‌سبب آمیختن صفرا در خون رقت شود و علامت صفرا شریک بود و کف زرد بالای خون باشد مسهل صفرا دهند و خصوص هلیلۀ زرد و شربت عناب و آب عدس و آب کاسنی سبز مروق مفید بود و اگر از آمیختن رطوبت بلغمی خون رقیق گردد و آثار غلبۀ بلغم نیز باشد و رنگ خون سفیدی زند مسهل بلغم دهند خصوص هلیله کابلی و مجففات رطوبت مثل بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل به گرمی باشد مناسب بود و مالیدن بدن و ریاضت انسب و اگر خون غلیظ گردد ملطفات مثل سکنجبین و آب آلو و آب بادیان و شاهتره دهند پس اگر آثار سودا یافته شود و رنگ خون مائل به سیاهی باشد مسهل سودا دهند و اگر غلظ خون از آمیختن بلغم غلیظ بود و آثار بلغم نیز یافته شود مسهل بلغم دهند و برای تقطیع بلغم ترشی‌ها انسب طریق علاج امراض صفراوی بهر تنقیه سه چهار روز این منضج بارد دهند عنب‌الثعلب گل بنفشه گل سرخ تخم خطمی شاهتره تخم کاسنی نیم‌کوفته هر یک هفت ماشه گل نیلوفر پنج ماشه عناب آلو بخارا هر یک پنج دانه شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده صاف نموده گلقند یا خمیرۀ بنفشه دو توله در آن مالیده باز صاف نموده بخورند و جایی که تپ شدید باشد احتیاج منضج نمی‌شود و در ایام مسهل مغز فلوس هفت توله ترنجبین تمر هندی گلقند هر یک چهارتوله شیرۀ مغز بادام پنج دانه در منضج افزوده تنقیه کنند و این مسهل بارد است و اگر در روز مسهل قشنگی شود عرق عنب‌الثعلب عرق کاسنی اندک اندک بنوشند و غذا دو پهر آش جو وقت سه پهر کهچری مونگ ملایم بخورند و مسهل متواتر ندهند بلکه در میان هر دو روز تدبیر لعاب بهدانه سه ماشه و شربت بنفشه دو توله اسپغول شش ماشه پاشیده دهند و اگر این مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمرهندی در عرقیات مالیده صاف نموده شیرۀ مغز بادام بالای آن ریخته بخورند و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و شیافات اعانت کنند و یا شربت ورد مکرر چار توله در آب سرد آمیخته بنوشانند و از ترنجبین دو نیم درم صابون خطمی نمک طعام از هر یک پنج درم شکر سرخ دو نیم درم به دستور متعارف شیاف ساخته بردارند و به روز خوردن این مسهل خواب نشاید کرد و کسی را که در مسهل عادت می‌باشد پیش از مسهل به دو روز قی کند تا معده

پاک شود و روز مسهل اول اندکی مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و ادویه معدل صفرا مثل لعاب اسپغول و بهدانه و سیره تخم خرفه و شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین است و هر چه بارد رطب باشد و نقوع کشنیز با نبات نافع و صندل سفید به گلاب سوده مسکن حرارت شدید است و آب کاسنی سبز مروق با نبات یا ترشی آمیخته اثر تمام دارد و در تصفیه خون نیز بی‌عدیل خصوصاً چون در آن از خرفه و خیارین و تخم کاهو شیره کشند و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم بنشاند و حموضات به تمامه معدل صفرا است و از ادویه مرکبه قرص طباشیر و کافور و شربت آلو و بنفشه و نیلوفر و غیره است طریق علاج امراض بلغمی بهر تنقیه این منضج گرم بیخ کاسنی بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر بادیان هر واحد نیم‌کوفته پرسیاوشان هر یک هفت ماشه اصل‌السوس **27*** مقشر نیم‌کوفته پنج ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد اسطوخودوس هفت ماشه در آب تر کنند و صباح جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی چهار توله در آن مالیده باز صاف گکرده بدهند تا هفت روز و بعده تربد سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنای مکی یک توله در منضج افزوده مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله مع گلقند مالیده صاف نموده روغن بیدانجیر یک توله داخل کرده تنقیه کنند و این مسهل گرم است و به جای آب عرق بادیان نیم‌گرم بدهند و اگر مسهل عمل نکند مصطکی رومی سه ماشه سائیده شکر سفید مساوی آمیخته همراه عرق مذکور یا آب نیمگرم بخورانند و غذا روز مسهل وقت دو پهر آب یخنی گوشت و وقت سه پهر کهچری موئهه بدهند و روز دوم مسهل گلقند دو توله در عرق بادیان شش هفت توله مالیده صاف نموده تخم ریحان چهار ماشه اضافه نموده بنوشانند و اگر دادن حب ایارج منظور باشد بعد از دو مسهل باز دو سه روز نضج ماده به منضج گرم نموده یک توله حب مذکور به روغن بادام یا به روغن گاو چرب کرده به ورق نقره پیچیده چهار گهری شب باقی‌مانده همراه آب گرم فرو برند و بر آن خواب کنند و وقت صبح منضج گرم که در آن اجزای مسهل گرم سوای مغز فلوس و روغن بیدانجیر باشد بنوشند و به جای آب و غذا آنچه در روز مسهل مذکور می‌دهند بدهند و روز دوم به دستور گلقند و عرق بادیان و تخم ریحان بخورند و باز به دستور حب دهند و بعد سه مسهل حب یک مسهل گرم مع مغز فلوس و روغن بید انجیر بدهند و بعد از مسهل پیش از آنکه در عمل شروع کند خواب کردن معین عمل‌است بشر ملیکه مسهل قوی بود و الا مبطل یا مضعف عمل بود و بعد از شروع در عمل هرگز خواب نشاید کرد خواه مسهل قوی بود خواه مسهل قوی بود خواه ضعیف و ادویه معدلهٔ بلغم مثل بادیان انیسون اصل‌السوس برنجاسف مویز منقی قاقله زیره دارچینی سنبل‌الطیب است و مانند آن هر چه گرم و خشک باشد و تخم کشوت در اخراج بلغم عفن که اندر عروق باشد مخصوص است و هر گاه بلغم عفونت پذیرد و یا تپ باشد دوای بسیار حار ندهند و ادویه صفرا حسب حاجت با ادویه بلغم آمیزند و از ادویه مرکبه معدلهٔ بلغم معجون فلاسفه

و معجون سیر و دواءالمسک حار و جوارش جالینوس است به شرطی که تپ نباشد و اگر با تپ بود قرص گل و قرص غافث با سکنجبین بزوری معتدل و حار و گلقند و شربت بزوری معتدل و حار دهندو از منضج و مسهل گرم نیز ادویه شدیدالحرارت موقوف نمایند و مثل بنفشه و خطمی و شکاعی و بادآورد افزایند و به‌جای روغن بیدانجیر شیرهٔ مغز بادام یا روغن آن داخل کنند طریق علاج امراض سوداوی بهر تنقیه اول این منضج سودا دهند سپستان یازده دانه عناب پنج دانه گاوزبان بادرنجبویه اصل‌السوس هر یک چهار ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بادیان شاهتره اسطوخودوس هر یک هفت ماشه جوشانیده به دستور گلقند یا ترنجبین دو توله داخل کرده بنوشانند و در سودا که از احتراق خلطی حادث شود و بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصهٔ آن خلط نیز باید آمیخت مثلاً در سوداوی دموی و صفراوی ادویه دموی یا ادویه منضج صفرا افزایند و اگر حدت و حرارت احتراق زیاده باشد نضج ماده صرف از منضج صفرا نمایند پس هر گاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ آن از سفیدی به سیاهی زند قصب‌الزیره اسطوخودوس بسفائج نستقی هر یک هفت ماشه افسنتین هلیلجات ثلثه از هر یک شش ماشه سنای مکی افتیمون در پارچه صره بسته هر یک نه ماشه غاریقون دو ماشه در مسهل بارد زیاده نموده تنقیه کنند و در سوداوی صفراوی تبرید و تسکین زیاده باید نمود و اگر بعد دو مسهل تنقیه به حب افتیمون به طریق حب ایارج کنند انسب بود و در امراض سوداوی و فیمابین هر مسهل استعمال منضجات مناسب و در سودای سوداوی و بلغمی آلو بخارا پنج دانه گل گاوزبان پنج ماشه گل سرخ تخم کاسنی نیم‌کوفته تخم خطمی بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک هفت ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد پنج عدد در منضج سودا افزوده نضج دهند پس هر گاه ماده نضج یابد روز مسهل بسفائج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته قصب‌الزیره هلیلجات غاریقون تربد موصوف برگ سنا مغز فلوس روغن بادام یا شیرهٔ مغز بادام اضافه کرده مسهل دهند و چون مادهٔ غلیظ محتاج منضج زیاده می‌باشد باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و بعده اگر تنقیه به حب افتیمون کنند اولی بود و میان مسهلات تبرید از آمله مربی و لعاب گاوزبان و شربت انار و تخم ریحان دهند و بعد مسهلات استعمال ماءالجبن نیز در امراض سوداوی معمول است و بدانند که مقیئات هر خلط در علاجات امراض جزینه مسطور گردد و وقت قی کردن شکم و چشم را ببندند و بعد از قی مضمضه به‌آب گرم کنند و دهن و روی را به‌آب سرد بشویند و در حار مزاج بهر تقئیت معده سکنجبین با گلاب دهند و در بارد مزاج اندکی مصطکی سوده در گلقند آمیخته بخورانند و ترکیب حقنهٔ مسهله بعینه ترکیب مطبوخ مسهل است در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند مگر هلیلجات را در حقنه داخل نکنند و مقدار آب دوا زیاده از دو ثلث **28*** رطل نباشد و در غلظت و رقت معتدل باشد و

هنگام استعمال کنند و به دو سه مرتبه به عمل آورند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنۀ مسهله به آب نیمگرم و روغن‌های مناسبه حقنه نمایند و یا از آب و نمک فقط انتباه علاج امراض ترکیب و تفرق اتصال در معالجات امراض جزئیه مذکور خواهد شد و کذا علاج کلی و جزئی اورام در بحق اورام و بثور مسطور گردد و مسیحی گوید که اصناف امراض بسیار است و هر واحد از آن معالجه به ضد آن کرده شود مثلاً معالجۀ امراض به اشیائی کنند که مزاج آنها مضاد به مزاجات امراض بود مثل بارد بحار و حار به بارد و رطب به یابس به رطب و همچنین در کیفیات مرکبه و معالجۀ تفرق اتصال نیز به ضد کنند و آن جمع کردن است آن را که متفرق شده و حفظ آنچه جمع کرده تا آنکه متصل شود و ایضاً حفظ از آنچه در متفرق از شیء غریب افتد ورنه متصل نخواهد شد و حفظ مزاج آن عضو بر طبیعت او و الا متصل نخواهد شد.

امراض رأس یعنی بیماری‌های سر

بدان که مراد از سر در کتب طبیه سر مصطلح عندالاطباست و آن مافوق عینین است نه از سر عند عرف عام که آن عبارت از مافوق گردن است و شیخ‌الرئیس می‌فرماید که غرض ما در اینجا از سر دماغ و حجب اوست و لهذا متعرض به بیان امراض مختص به بعض اجزای سر مثل کسر عظم و امراض شعر و بثور و قروح عارض جلد سر و غیره آن در اینجا نشده نشده و اجزای راس مصطلح شعر و جلد و غشای سمحاق و استخوان قحف و هر دو استخوان حجری و استخوان پیشانی و استخوان مؤخر سر و غشای غلیظ و غشای رقیق و مخ یعنی جوهر دماغ و اوره و شرائین و ارواح و بطون ثلثه و شبکه و دوده و غده صنوبری و برکه و معصره و قمع و استخوان قاعدۀ دماغ و غیر آنست و اعصاب و نخاع مثل فروع است و جملۀ امراض راس و اعصاب سی و شش است یعنی صداع و بیضه و شقیقه و عصابه و حس و ثقل راس و سرسام و عطاس و اورام خارج راس و اجتماع‌الماء فی‌الراس و سبات سهری و سبات و سهر و نسیان و اختلاط ذهن و هذیان و رعونت و حمق و مالیخولیا و جنون و عشق و سدر و دوار و فیخدج و کابوس و صرع و سکته و جمود و استرخا و فالج و لقوه و تشنج و کزاز و تمدد و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و جالینوس تقسیم این امراض بر پنج گونه کرده اول امراضی که به سبب ورم و تفرق اتصال در حجاب یا در نفس دماغ یا در هر دو افتد مثل قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری دوم امراضی که سببش اجتماع اخلاط ردیه سوداویه یا بخار ردی در دماغ باشد همچون مالیخولیا و مانیا و قطرب و نسیان و بلاهت و سبات سوم امراضی که سبب او اجتماع اخلاط ردیۀ بلغمیه در تجاویف دماغ بود مانند کابوس و صرع و سمته چهارم امراضی که سبب آن اجتماع رطوبات فضلیه در آلات حس و حرکت یعنی

اعصاب باشد چون فالج و لقوه و تشنج و کزاز و رعشه و خدر و اختلاج پنجم اصناف صداع که آن از جمیع اسباب مذکوره و غیر آن حادث می‌شود و بو علی سینا تقسیم امراض در اینجا به دو نوع ساخته نوع اول امراض راس و تفرق اتصال آن و آن پنج مرض است یعنی از سرسام تا سبات سهری سوم امراضی که اکثر مضرت آنها در افعال حس و سیاست باشد و آن هشت مرض است یعنی از ثبات تا عشق چهارم امراضی که آفات آنها در افعال حرکت قوی بود و آن هفت مرض است یعنی از سدر تا جمود نوع دوم امراض عصب و آن ده مرض است یعنی از استرخا تا اختلاج و جملهٔ امراض مذکوره در این کتاب حسب ترتیب و تقسیم شیخ مسطور گردد

قول کلی در امراض سر

از قانون و شروح آن مستفاد می‌شود که دماغ را عارض می‌شود کل امراض معدوده یکی از آن انواع سوءمزاجات ساذج مفرد و مرکب هشت‌گانه و مادی مفرد و مرکب است و مادی یا غیر ذات قوام بود مثل بخار و ریح و یا ذات قوام باشد مانند اخلاط اربعه و مائیت و ماده و یا مورم بود و یا بی‌ورم باشد و نسبت به سائر اصناف امراض سوءمزاج امراض رطوبی یعنی رطب مائی در دماغ بیشتر افتد چه در هر دماغ بلکه در هر عضو در ابتدای خلقت رطوبت فضلیه محتاج تنقیه در رحم یا بعد او می‌باشد پس اگر پاک نشود کار دشوار گردد و در اکثر امر از آن رطوبت صبیان را صرع قتال حادث شود و کل انواع سوءمزاج یا در جرم دماغ و یا در عروق و یا در حجب آن می‌افتد دوم امراض ترکیب یا در مقدار مثل آنکه سر کوچک یا بزرگ از قدر واجب بود و یا در شکل مانند آنکه شکل ***29*** او از مجرای طبیعی متغیر باشد چنانچه مفسط و مربع و غیر آن و ازین آفت در افعال دماغی افتد و یا مجاری و ادعیه او منسد یا تنگ تر یا فراخ تر باشد و سده یا در بطن مقدم یا در بطن مؤخر یا در دو بطن یا در هر سه بطن افتد و ناقص بود یا کامل و یا سده دراورده یا در شرائین یا در منابت اعصاب آن افتد و یا رباطات حجب دماغ منخلع گردد و یا افتراق در جرم دماغ واقع شود سوم امراض تفرق اتصال بجهت انحلال فرد در نفس دماغ یا در شرائین و اورده یا حجب او یا در قحف چهارم مرض مرکب یعنی اورام در نفس جوهر دماغ یا در غشای رقیق یا ثخین یا شبکه یا غشای خارج او و کل اورام از ماده یکی از اخلاط حار یا باردافتد اما ورمیکه از ماده بارد عفن بود شامل اورام حار باشد و ماده بارد ساکن یعنی غیرعفن اورامی که آنرا بارد گویند پیدا کند الحاصل همه امراض دماغ یا راجع بامراض مذکوره باشد گویا که از اقسام او بود و یا عارض ازین امراض باشد مثل قرحه عارض از تفرق اتصال و مثل امراض مرکبه ازین امراض مفرده هنگام حدوث اورام و امراض دماغ یا خاص بود یا بمشارکت و گاهی در امراض مشارکی دماغ کار بزرگ گردد حتی که امراض خاص قتاله

شود چه بیشتر چنان باشد که در امراض ذات الجنب و خناق بسوی دماغ مواد خناقی قتال مندفع شود و بساست که سکته قاتل بسبب اذیتی در عضو مشارک آنرا بهمرسد

ذکر دلائل بر معرفت احوال دماغ

اموریکه ازان احوال دماغ شناخته میشود یازده قسم است یکی افعال حسیه دوم افعال سیاسیه که این هر دو از آثار دماغ اعنی تفکر و تذکر و تصور و قوت وهم است و احلام سوم افعال حرکیه که آن از افعال قوت محرکه اعضا بتوسط عضل است و حال خواب و بیداری چهارم افعال طبیعیه از کیفیت فضول مستفرق از دماغ در قوام و لون او و طعم اعنی حرافت و ملوحت و مرارت و تفاهت او و کمیت آن در کثرت و قلت او و یا احتیاس آن مطلقاً و حال عروض قروح و ثبور و اورام بر جلد سر و حال شعر از کمیت و کیفیت و لون او غیر آن پنجم موافقت اهویه و اطعمه و انحای تدابیر و مخالفت و اضرار آنها بدماغ ششم مقدار راس از عظم و صغر آن هفتم شکل راس از جودت و ردائت آن هشتم ثقل راس و خفت آن و ملمس و اوجاع آن نهم احوال اعضائیکه مثل فروع است مر دماغ را ماند چشم و زبان و چهره و دندان و لهات و لوزتین و گردن و اعصاب دهم حال قوی و افعال اعضای عصبانی مشارک دماغ مثل معده و رحم و مثانه یازدهم حال عضویکه دماغ بمشارکت آن متالم میگردد و آن عضو کدام ست و ازان آفت بسوی دماغ چگونه متادی میشود و بدانکه بدین استدلالات گاه بر آفتیکه آن حاضر است از احوال و بر آفتی که هنوز حاضر نگشته و در زمانه مستقبل خواهد بود استدلال کرده میشود مثل آنکه از طول حزن و وجوم یعنی غضب شدید و سکوت از کلام از شدت غلیظ بر مالیخولیا مشرف و قطرب واقع عنقریب و از غضب بیوجه بر حدوث صرع با مالیخولیای حار یا مانیا و از ضحک بی سبب بر حمق و رعونت استدلال کرده میشود و گاه بر امر ماضی مثل استدلالات از اورام و قروح عارض جلد راس بر بودن مواد دران و اندفاع آن استدلال میکنند اکنون کیفیت استدلال ازین دلائل مذکوره بر احوال دماغ و تفصیل این وجوه معدوده مسطور میگردد ولیکن پیش ازان استدلال کلی از افعال دماغ بقلم می آید و سپس تفصیل اقسام مذبوره ذکر یابد.

استدلال کلی از افعال دماغ

اما دلالت ماخوذ از جنس افعال حسیه یا حرکیه اینست که افعال وقتی که سلیم باشند در ظاهر اعانت میکنند در دلالت بر سلامت دماغ و اگر افعال مؤف باشنددلالت دلالت می نمایند بر آفت آن و آفات افعال سه است که آن ضعف و تغیر و تشویش است پس بطلان و قول کلی در استدلال از افعال اینست که نقصان و بطلان آنها اگر بسبب امور مزاجیه و سدیه مانعه منفوذ روح بود بسبب برودت و غلظت روح از رطوبت و سده می باشد و از حرارت نمیباشد مگر هنگامی که عظیم شود و بحدی رسد که قوت ساطع گردد و اما تشویش و انچه مناسب آنست گاه از حرارت و گاه از یبوست میباشد.

استدلال از افعال نفسانیه حسیه

گاه درین افعال آفت از قبیل بطلان یا ضعف یا تشویش داخل میشود مثال این در حواس ابتدا ببصر کرده میشود پس در بصر داخل شود آفت باین طور که یا باطل گردد و یا ضعیف و یا مشوش و متغیر گردد و بران فعل او از مجرای طبیعی آن که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نباشد مثلا خیالات و الوان و پشه و شعله و دخان و یا تخیل کند شی موجود فی الخارج را بر خلاف آنکه در خارج هست مانند آنکه تخیل کند چیزی راست را کج یا بالعکس و مضلع را مستدیر و بالعکس ***30** و یا یکی را دو و غیر اینها پس این آفات اگر مختص بچشم نباشد استدلال کرده میشود از آنها بر آفت در دماغ و فرق در خیالات مختص بچشم و در کائن بسبب امری در دماغ آنست که با این در غالب امر آفت دیگر مثل دوی و طنین باشد و گاهی با این سرگردان بود و گاه دلالت مینمایند خیالات بالوان خود بر مواد غالب بر دماغ مانند خیال سرخ بر غلبه خون بر دماغ و زرد بر غلبه صفرا و سفید بر غلبه بلغم و سیاه بر غلبه سودا بران دلالت کند و اگر قائلی گوید که خیالات سفید چگونه دلالت میکند بر بلغم غالب که آن بارد است و حال آنکه شما نسبت کرده اید تشویش را بحرارت گوئیم که قول ما که تشوش بسبب حرارت ای حرارت غریبه میباشد آن بحسب مزاج است نه بحسب اعتراض مواد بقوت صحیح کامل الحرارت غریزیه پس قول ما که تشوش افعال بسبب حرارت است معنی این آنست که تشوش اگر بسبب امر مزاجی مرضی باشد که این بسبب سوءمزاج حار میباشد حاصل آنکه تشوش مذکور اعتبار کرده میشود بحسب مزاج که آن بسبب حرارت غریبه است و اعتبار کرده نمیشود بنحویکه عارض شود ماده بسبب قوتی که آن صحیح کامل در حرارت غریزی خوداست و خیال گاهی بسبب حیلوله مواد بروح باصره میباشد پس ظهور لونش بسبب باصره قوی الحس باشد و این دلالت بمزاجی نیست بلکه از جنس ضعف بصر و قوت آنست چنانچه در مبحث خیالات عنقریب بیاید که آن گاهی بسبب ذکای حس میباشد و اما در سمع مانند آنکه ضعیف گردد و نشنود

مگر از قریب بآواز بلند و یا مشوش گردد که بشنود چیزیرا که در خارج اصلا موجود نباشد یا موجود باشد لیکن ازان آواز بر غیر امئبت مسموعه ازان در عادت بشنود مثل دوی و طنین شبیه بآواز آب یا بزدن مطرقه ها یا بآواز طبلها یا بصدای برگهای درخت هنگام وزیدن باد بر آنها و یا آواز وزیدن بادها یا غیر اینها پس بدین استدلال کرده میشود یا بر مزاج یابس حاضر در ناحیه وسط دماغ و یا بر ریاح و ابخره محتبسه درانجا یا صاعده بسوی آن و غیر اینها از انچه دلالت بران نماید و یا باطل گردد بالکلیه و ضعف و بطلان هر دو بسبب کثرت برودت میباشد و انچه شنیده شود که گویا شنیده میشود از دور بسبب رطوبت بود و اما در شم بآنکه معدوم گردد و بالکل و یا ضعیف و یا مشوش و ادراک نماید بوهای بد را که در خارج موجود نباشد پس دلالت می نماید در اکثر امر بر خلط محتبس در مقدم دماغ و تعفن او و گاهی تشویش فعل او بسبب حرارت میباشد اگر چیزی از جراحت یا قرحه منتنه یا غیرمنتنه خاص به خیشوم نباشد و ضعف شامه بسبب برودت میباشد و اما ذوق و لمس همچنان باشد یعنی ضعف این و هر دو و تشوش قبل اینها از حدوث خلط در دماغ بود و این در بعضی احیان باشد مگر آنکه تغیر این هر دو از مجرای طبیعی در اکثر بسبب بعد آلات اینها از دماغ به نسبت بصر و سمع و شم دلالت میکند بر فساد خاص در آلت این هر دو و در اقل بر مشارکت از دماغ و خصوصا هنگامی که عام باشد مانند خدر جمیع بدن چه بعیداست که این از اسباب مختصه باعصاب بی مداخلت شرکت دماغ بود و گاه مشترک میگردد حواس را در نوعی از ضعف یا قوت که دلالت می نماید بر حالت در دماغ بطریق دوام و این کدورت و ؟ و هر ضعف کدورت نیست یعنی شی واحد نیستند بلکه کدورت نوعی از ضعف است زیرا که گاه میباشد ضعف با صفا مانند آنکه گاهی انسان چیز نزدیک و قلیل‌الشعاع را نیک صاف می بیند و اشیای کوچک را نیز چون بعید گردد یا شعاع آن بسیار شود عاجز می آید از ادراک آن بجهت آنکه کدورت و صفا گاه با هم یکدیگر در حالت ضعف میباشد و صفا لامحاله با قوت میباشد لیکن کدورت بر ماده رطب و صفا بر یبوست دلالت می نماید و گاهی این کدورت دفعه استحکام می یابد و ازان سدر حادث میگردد و این دلالت میکند بر وجود ماده بخاریه در عروق دماغ و شبکه و حکم در استدلالات ازین آفات برین نحو است که آنچه از قبیل تشویش است در اکثر امر تابع حرارت و یبوست میباشد و آنچه از قبیل نقصان و بطلان است در اکثر تابع برودت میباشد مگر آنکه با شدت ظهور فساد و سقوط قوت باشد که درین صورت گاه از حرارت میباشد ولیکن حرارت ملایم قوت است نسبت بسوی برودت مادام که استضرار مزاج و افساد آن عظیم نگردد مورث نقصان در قوت نشود پس واجب است که درین هنگام انحصار برین دلیل نکنند بلکه استدلال بدلائل دیگر مذکور برای هر نوع مزاج از مزاج حار و بارد نیز نمایند و بطلان گاه دلالت می نماید بر تاکد اسباب نقصان اگر سببش آفت دماغی باشد و بسبب آفات در آلات آن از فساد و انقطاع و سده نباشد و بالجمله

زوال از حالت صلاح آن یا بسبب اذیت است یا بسببی در نفس عضو حساس چنانچه گاه عارض میشود خدر بعضوی بسبب برودت مزاج او و بدان حس بالکلیه زائل و باطل میگردد از اعضای حساسه بعضی شدیدالقرب از دماغ اند و کم است اینکه نباشد آفت دران بطریق اشتراک مانند آله سمع و شم و اکثر آفات آن عضو شدیدالقرب که به تنقیه و تعدیل مزاج آن عضو زائل نگردد آن از دماغ باشد و ازین جهت سائر حواس چون از محسوسات خود متاذی گردند مثل حس بصر که **✱31✱** اکثر آنرا ضوء قوی ضرر رساند دلالت می نمایند بر آنکه در آنها آفت از حرارت یا یبوست است و بحد سقوط قوت نرسیده.

استدلال از افعال سیاسیه

و احلام از جمله سیاسیه است قوت فهم و حدس دلالت می نمایند بر قوت مزاج دماغ بتمامه و ضعف آن هر دو دال بر آفت اندر آنست تا آنکه ظاهر گردد که کدام یک از افعال دیگر اختلال یافته پس بعضی از آنها فساد قوت خیال و تصور و آفت آنست و این قوت اگر قوی است اعانت نماید در دلالت بر صحت مقدم دماغ و این قوت قوی بود اگر انسان قادر باشد بر جودت حفظ صور محسوسات مثل اشکال و نقوش و خلق و مذوقات و اصوات و نغمات و غیر اینها زیرا که بعض مردم را درین باب قوت تامه بود بحدیکه فاضلی از مهندسین نظر کند در شکل محطوط یک نظر و بدان مرتسم گردد در نفس آن صورت و حروف او و حکم نماید دران مساله بتمامه و مستغنی باشد از معاودت نظر بسوی آن شکل و همچنین است حال قوی بقیاس بسوی نغمات و حال قوی بقیاس سوی مذوقات و غیر اینها و باین باب متعلق ااست جودت معرفت نبض بهر آنکه او محتاج است بسوی خیال قوی که مرتسم گردد و در نفس قوی ملموسات و چون درین قوت آفتی عارض گردد یا بطلان فعل پس درین صورت باقی نمی ماند در خیال صورت محسوس بعد زوال آن از نسبتی که میباشد میان آن و میان قوت حساسه حتی که احساس می نماید بدان و یا ضعف و یا نقصان و یا تغیر از مجرای طبیعی باین نوع که تخیل نماید چیزیرا که در خارج موجود نیست پس ضعف او و تغیر او و بطلان فعل او در اکثر دلالت مینماید بر افراط برودت یا یبوست در مقدم دماغ و یا رطوبت دران و برودت سبب بالذات است و رطوبت و یبوست هر دو سبب بالعرض بجهت آنکه این هر دو جالب برودت اندو تغیر فعل آن و تشویش آن بر زیادتی حرارت دلالت میکنند و این همه امور اکثری است نه کلی و بنابر آنکه در قوای احساسه گفته شد و گاهی این مرض مردم صحیح العقل را عارض میگردد بحدیکه معرفت ایشان بافعال جمیل و قبیح تام و کلام ایشان با مردم صحیح میباشد لیکن تخیل می نمایند قوی را حاضر نزد خود که آن در خارج وجود ندارند و تخیل میکنند صداهای طبل را و غیر اینها

چنانچه جالینوس حکایت کرده که این مرض و قلس طبیب را عارض گردید و بعضی ازانها فساد قوت تفکر و تخیل است یا بطلان فعل اینها و این را ذهاب عقل می نامند و یا ضعف فعل آنها و این را حمق گویند و مبداء آن هر دو برودت وسط دماغ و یا یبوست و یا رطوبت آنست و این اکثری است چنانچه در بطلان فعل خیال و ضعف آن گفته شد که بودن آن از برودت اکثری است و رطوبت و یبوست سبب بالعرض اند و یا تغیر و تشویش آنها بحدیکه فکر او میباشد در چیزیکه حاصلی ندارد و صواب می پندارد چیزی را که فی الحقیقت صواب نیست و این را اختلاط عقل می نامند و این دلالت می نماید یا بر ورم و یا بر غلبه ماده صفراویه حاره یالبسه غیر مورمه و این جنون سبعی است و اختلاط عقل او با شرارت و اذیت میباشد و یا بر ماده سوداویه و آنرا مالیخولیا می نامند و اختلاط او با سوءظن و با فکر بی حاصل بود و میل ازین اخلاق مذکوره بسوی جبن دلالت قوی بر برودت می نماید و میل از آنها بسوی جرات و غضب وال تر بر حرارت میباشد و گاهی این بسبب مشارکت عضو دیگر میباشد و این همه بدلائل جزئیه که بعد ازین خواهد آمد شناخته میشود و بالجمله چون حرکت نمایند افکار حرکات بسیار و مشوش و متفنن گردند درانجا حرارت خواهد بود و گاهی تشویش فکر در امراضی که ماده آنها بارداست نیز میباشد چون خالی از حرارت نبود بسبب عفونت و تورم مثل اختلاط عقل حادث در لیثرغس و بعضی از آنها آفت در قوت فکر است یا آنکه ضعیف گردد و یا باطل چنانچه جالینوس حکایت نموده که وبائی در ناحیه حبش بهمرسید بسبب قتال عظیم که در آنجا واقع شد و سکنه آنرا بسبب مردهای متعفن بسیار که بعد جنگ باقی مانده بودند وبای شدید عارض شد و این وبا در بلاد یونان رسید و اهل آنرا بسبب آن نسیانی واقع شد که ایشان نام خود و پدر خود را فراموش کردند و اکثر آنست که ضعف در ذکر بسبب فساد در موخر دماغ از برودت یا رطوبت یا یبوست عارض میگردد و یا آنکه مشوش گردد و انسان بیاد آورد چیزی را که پیشتر بیاد خود نگاه نداشته بود و این دلالت میکند بر سوءمزاج حار با ماده یابی ماده و دلالت آن بر ماده یابسه اولی است و هر واحد ازینها هنگامی است که سوءمزاج مفرط نگردد و قوت ساقط نشود و قول مجمل درین آنست که بطلان این افعال گاه بسبب غلبه برودت یا بر جرم دماغ میباشد باینکه استیلا یابد بر حجب او و یا بر تجاویف او و گاه برودت با رطوبت میباشد و گاه جلب یبوست میکند و همچنین ضعف آن افعال و اما تغیر آن بسبب ورم با سوءمزاج صفراوی یا سوداوی یا حرارت مجرد از ماده بود **٭32٭** و استدلال از احوال احلام از آن جمله است که لائق است که مضاف کرده شود بسوی این موضع و بیان آن نموده شود پس کثرت دیدن اشیای زرد و حاد دلالت بر غلبه صفرا میکند و همچنین رؤیت اشیای دیگر مناسب مزاج و احتیاج بشمار آن نیست و احلام مشوشه دلالت بر حرارت و یبوست می نماید و ایضا

منذر بامراض حاده دماغیه است و همچنین احلام منفرعه مخوفه که یاد نماند و فراموش کند در اکثر بر برودت و رطوبت دلالت میکند.

استدلال از افعال حرکیه

و انچه شبیه بانهااست از خواب و بیداری اما دلائل ماخوذ از جنس افعال حرکیه یعنی متعلق بحرکات پس بطلان و ضعف آنها دلالت می نمایند بر غلبه رطوبت فضلیه رقیقه کثیره در آلات آنها و در هر عضویکه باشد بر آفت در دماغ دال بود مگر آنکه اخص بآن چیزی است که عام در جمیع بدن باشد مانند سکته و یا در یک شق مثل فالج و لقوه استرخائی و بساست که بطلان و ضعف از حرارت دماغ یا یبوست در نفس آن یا حرارت در چیزی از اعصاب نابته از ان یا یبوست آنها عارض میگردد لیکن این بعد امراض کثیره میباشد و بتدریج اندک اندک و بطول زمان و آنچه در عضو واحداست مانند استرخا و امثال آن پس گاهی آن بسبب امراض خاصه بآن عضو میباشد و گاه از اندفاع فضول از دماغ بسوی آن وابا تغیر آن اگر دفعه باشد نیز دلالت بر رطوبت مادی کند و اگر اندک اندک افتد بر یبوست ساذجی در آلات آن سوای دماغ و آنچه مختص بدماغ است مانند تغیر حرکات مصروع بود بسبب صرع که آن تشنجی عام است و صرع نمیباشد مگر از رطوبت یعنی از ماده بهر آنکه دفعه حادث میشود و یا بمشارکت عضو دیگر دلالت مینماید بر سده غیر کامله و مانند رعشه سر پس جمیع این امراض دلالت می نمایند بر غلبه ماده غلیظه بران جانب از دماغ یعنی جانب ماخر ازان و یا بر ضعف و یا بر یبوست آن اگر حدوث آن بعد امراض سابق بران و اندک اندک باشد و اما آنچه از رعشه در اعضای دورتر از دماغ باشد پس قول در آن همانست که مکرر مذکور شد یعنی این آفات گاه از اسباب مختصه بعضو میباشد و این همه حرکات خارج از مجرای طبیعی اند و ایضا اگر انسان نشیط و چابک در حرکات باشد پس مزاج دماغ او در اصل خلقت حار یا یابس باشد و اگر مائل بکسالت و سستی بود مزاج او بارد یا رطب باشد و اگر با وی مرضی باشد و حرکات او بسوی قلق و اضطراب باشد آن حار بود و اگر بآرام وسکون مائل بود و قوت او بسیار سقوط نیافته آن دال بر برودت است و از آنچه مناسب این باب است استدلال از حال نوم و یقظه است بدانکه خواب دائم تابع سوءمزاج رطب مرخی یا بارد مجمد حرکت قوای حسیه است یا بسبب شدت تحلل روح نفسانی بنابر افراط حرکت و یا بسبب اندفاع قوی بسوی باطن برای هضم ماده و اندفاع روح نفسانی بالاتباع بآن چنانچه بعد از طعام میباشد پس هرگاه که خواب بر مجرای طبیعی نباشد و تابع لقب و حرکت نبود سبب آن رطوبت و یا جموداست و اگر اسباب مجمده واقع نشود و دلائل بر افراط برودت دلالت نکنند سبب آن رطوبت است بعده هر رطوبتی موجب خواب نبود زیرا که مشائخ با

وجود رطوبت مزاج بیداری ایشان لامحاله طول میکند و جالینوس گمان میکند که سببش از کیفیت رطوبات بورقیه ایشان است که آن بسبب ایذای دماغ بیخوابی آرد الا آنکه یبوست بر حال باعث بیداری است.

دلائل ماخوذ از افعال طبیعیه

از آنچه مستفرغ میگردد و از شعر که میروید و از اورام و قروح که در جلد سر و گردن و حوالی آن ظاهر میشود اما دلائل ماخوذ از جنس افعال طبیعیه پس این افعال ظاهر میگردند از مثل فضول یا بطریق انتفاض و اندفاع آن یا در کیفیت و کمیت آن یا بامتناع آن اما انتفاض فضول دماغی یا از حنک میباشد یا از بینی یا از گوش و یا بچیزی که ظاهر میگردد بر سر از قروح و ثبور و اورام و یا از مو بجهت آنکه موی سر از فضول دماغ میروید و استدلال کرده میشود از مو بسرعت انبات یا بطوء آن و سائر آنچه از احوال آن در باب آن مذکورست اما طریق استدلال از انتقاضات فضول از مسالک مذکوره ذکر کرده میشود که این فضول اگر بسیار گردد دلالت می نماید بر کثرت مواد و بر قوت سببی که بجهت آن در عضو فضول زیاده میگردد و چنانچه از مبحث اسباب در کلیات معلوم شده و ایضا دلالت میکند بر عدم ضعف قوت دافعه و اما وقتیکه باز ماند از اندفاع و یا کم گردد و با وجود آن یا ثقل و یا دخر و یالزع و یا تمدد و یا ضربان و یا دوار و طنین یافته شود دلالت میکند برسد و یا ضعف قوت دافعه و امتلا و استدلال کرده میشود بر جنس ماده باین نحو که اگر لذع و خر و احراق و قلت ثقل و صفرت لون وجه **✱33✱** .... باشد دلالت می نماید بر آنکه ماده صفراوی ست و اگر ضربان و ثقل و سرخی رنگ چهره و چشم و انتفاخ بهمرسد دلالت می کند بر آنکه دموی ست و اگر کسل .... با رصاصیت رنگ آنها و آمدن خواب و پینگی عارض گردد دلالت مینماید بر آنکه بلغمی ست و اگر کمودت لون و فساد فکر و ثفل سر اندک و عدم استوای .... و دیگر علامات بهمرسد دلالت میکند بر سودویت و اگر چیزی از این علامات مذکوره برای هر نوع از مواد باطنین و دوار و انتقال جمع گردد دلالت مینماید .... ماده مولد ریح و نفخ و بخارست بسبب حدوث حرارت فاعله اندران و اما اگر احتباس فضول با خفت راس باشد دلالت میکند بر یبوست علی الاطلاق .... باب مختص بکمیت انتفاض و امتناع ماده است و اما استدلال از کیفیت ماده آنست که اگر مائل بزردی و رقت و تلخی ولذع ست دلالت مینماید بر صفراویت ماده و اگر مائل بحمرت و حلاوت فم با سرخی چهره و چشم و درور عروق و حرارت ملمس ست دلالت بر دمویت میکند و مالح و حلو با عدم سائر علامات و یا بورقی باردالملمس یا حار دلالت می نماید بر بلغم که در ان حرارت فعل نموده و تفه غلیظ باردالملمس بر بلغم فج دلالت می کند و این استدلالات از کیفیت منتفض در لون و طعم و ملمس و قوام آنست و اما از رائحه پس عفن الرائحه وحدت

آن دلالت بر حرارت مینماید و عدم رائحه بساست که دلالت میکند بر برودت و نیست دلالت این مانند دلالت اول بر حرارت و اما انچه منعلق باشیائیست که ظاهر میگردد بر جلد سر وانچه قریب بآنست از قروح و ثبور واورام پس در اکثر دلالت می نمایند بر غلبه مواد موجوده که طبیعت آنرا انتفاض و دفع نموده بر ظاهر جلد و دلالت نمیکند بر حال دماغ دران وقت دلالت واضح مگر در هنگام تزید و اسباب اورام حار و بارد و صلب در خود سرطانی و قروح ساعیه و ساکنه و غیره در مقاسش دریافت گردد پس استدلال ازان بر حال راس مشکل نبود و ایضاً اسباب حدوث شعر و جعودت و سبوطت و رقت و غلظت و کثرت و قلت و سرعت شیب و بطوء آن و سبب تشقق و تمرط و انتشار آن در ابواب مخصوصه خواهد آمد و کیفیت استدلال از شعر معلوم گردد

دلائل ماخوذ از موافقت و مخالفت و سرعت انفعالات و بطوء آنها ازین موافقات و مخالفات

اما علامات ماخوذ از جنس موافقت و مخالفت و سرعت انفعال و بطوء آن پس موافقات و مخالفات خالی نیست از انکه یا اعتبار کرده شوند در حالی که صاحب او از صحت خود که بحسب آنست انکاری نکند و یا در حال خروج او از صحت و تغیر مزاج او از طبیعت پس موافق او در حال صحت او که بحسب اوست آنست که شبیه بمزاج او باشد یعنی منحرف نگرداند مزاج را از حالت اصلی خود و صاحب آن دریابد آنرا مناسب صحت خود و مزاج او ازین شناخته میشود و مخالف او دران حال آنست که ضد مزاج او باشد و اما در حال خروج او از صحت او و تغیر مزاج او و حکم آن بالضد باشد و معلوم ست که صحت تمامی ابدان بر یک مزاج نیست جهت آنکه ممکن ست که صحت بدنی بمزاجی خاص باشد و آن مزاج برای بدن دیگر موجب مرض گردد مگر آنکه واجب ست که اعتبار نمایند مخالف آنرا در طرف دیگر نیز قیاس بچیزیکه مخالف آنست تا اینکه دانسته شود بحدس مقداری که خارج شده از مزاج طبیعی زیرا که هر دو افراط یعنی افراط از جنس مشابه در حال صحت و افراط از جنس مضاد در حال خروج او از صحت با یکدیگر مخالف موذی اند لامحاله مادام که خروج از اعتدال بحد افراط نشده باشد و دماغی که او را سوءمزاج حار باشد منتفع میگردد به نسیم بارد و اطعمه بارد و روائح بارده خواه خوشبو باشند مانند کافوریه و صندلیه و نیلوفریه و امثال آن و یا بدبو غیر خوشبو مثل حمائیه و طحلبیه و انتفاع می یابد بآرام و سکون و دماغی که او را سوءمزاج بارد باشد منتفع میشود بچیزیکه مضاد آنست چون هوای حار و روائح حاره خوشبو و بدبو محلله و مسنحنه نیز و بریاضت و حرکات دماغی که او را سوءمزاج یابس باشد متاذی میگردد از استفراغ و نفض مفرط آن اما استفراغ معتدل از جنس چیزیکه تخفیف از اخلاط مثل صفرا و سودای محترقه نماید از مرطبات دماغ شمرده اند و دماغی که او را سوءمزاج رطب باشد نفع می یابد از استفراغ و

نفض ازان و اما استدلال از سرعت انفعال دماغ مانند آنکه بزودی گرم و یا سرد گردد آنچه بسرعت گرم شود دلالت می نماید بر حرارت مزاج آن بشرائطی که در کلیات مذکورست و همچنین دماغی که بزودی سرد گردد و یا تر و یا خشک و این گاه بسبب قلت رطوبت مزاج آن و گاه بسبب رقت رطوبت آن و یا بسبب حرارت مزاج آن میباشد لیکن فرق بینهما یعنی میان شقوق ثلثه از قلت رطوبت و رقت رطوبت و حرارت مزاج آنست که در اول یافته میشود بآن سائر علامات یبوست دماغ مثل بیداری و غیر آن که در باب علامات *34* مزاج دماغ مذکور گردد و در ثانی عارض میگردد و مر او را یبوست در بعض اوقات نزد حرکت سخت یا حرارت شدید و یا مانند آن از اسباب یبوست مذکور .... و آنرا در سائر اوقات دلائل یبوست نبود و آنچه بسبب حرارت مزاج او باشد بآن سائر علامت حرارت مزاج دماغ میباشد و آنچه بزودی رطب گردد گاه بسبب حرارت جوهر دماغ و گاه بسبب برودت جوهر آن و گاه بسبب بودن مزاج جوهر آن اصلی رطب و گاه بسبب بودن مزاج جوهر اصلی یابس میباشد پس اگر از حرارت باشد آنجا علامات حرارت بود و آن ترطیب دائمی نبود بلکه عقب حرارت مفرد که واقع شود در دماغ که منجذب گردد رطوبات بسوی آن پس اگر باقی ماند مزاج حار غالب بر رطوبات تا مدت مدید بعد نفض یبوست عارض گردد پس اگر غلبه کند رطوبات عود نماید دماغ و بارد رطب گردد بسبب انطفای حرارت غریزی و اگر آن هر دو مستوی گردند در اکثر امر رطوبت عفونت یابد و امراض عفنی و اورام پیدا گردد جهت آنکه این رطوبت غریزی نیست که تصرف نماید دران حرارت غریزی تصرف طبیعی بلکه دران تصرف مینماید تصرف غریب و آن عفونت ست و اما اگر دماغ که ترطب سریع یابد بسبب برودت مزاج باشد حدوث رطوبت دفعه نباشد بلکه تدریجی و بطول ایام بعده ترطب بسرعت گردد و علامات برودت مزاج دماغ موجود باشد و اگر ترطب دماغ بسرعت بسبب رطوبت نفس دماغ باشد پس سرعت درین بجهت یکی از دو سبب میباشد یعنی یا بسبب آنکه رطوبت احداث برودت می نماید و برودت .... قوت هاضمه مغیره غذائی ست که بسوی دماغ میرسد پس ترطب ظاهر میگردد و چون این برودت دفعه حادث شود ترطب بعد ازان نیز دفعه .... و چون با وجود آن سده مجاری بهمرسد فضول دران محتبس میگردد و این لامحاله موجب زیادتی رطوبت گردد و این دائمی و لازم میباشد و معذلک ان نیست که نادر باشد و دفعه بود و اما سرعت و بطوء انفعال حادث بسبب یبوست دماغ سبب آن نشف رطوبات ست آنچه دفعه واقع شود .... یکبارگی افتد و با علامات یبوست متقدمه باشد و سبب او آن ست که از حرارت واقع شود الا فرق درین هر دو از علامات حرارت و علامات یبوست کرده میشود پس این دلائل ماخوذ از سرعت انفعال واجب نیست که اعتبار کرده شود در سرعت انفعال بسبب ضعف قوای طبیعیه خصوصا ترطیب بجهت آنکه ضعیف قوای طبیعیه تابع

یکی ازین اسبابست و کل موافقات و مخالفات ماخوذ از جهت کیفیات نیست بلکه گاه ماخوذ از جهت .... حرکات نیز میباشد چنانچه دیده میشود صاحب علت معروف به بیضه که اختیار می نماید استلقا را بر سائر اوضاع اضطجاع.

استدلال از جهت مقدار راس

اما فرق کائن بسبب صغر راس و کبر آن پس واجب ست که دانسته شود که سبب صغر راس در خلقت ماده نطیفه است چنانچه سبب کبر آن .... ماده نطیفه متوزعه در توزیع طبیعی راس ست پس اگر قلت ماده با قوتی از قوت مصوره اولی باشد راس حسن الشکل بود و اقل ردائت باشد از آنچه .... راس ردائت شکل جمع شود در خلقت که آن دلالت بر ضعف قوت کند با آنکه صغر راس با حسن شکل خالی نبود از ردائت در هیئت دماغ و ضعف قوای دماغی و ضیق محلهای قوای سیاسیه و طبیعیه دران و ازینجهت اصحاب فراست گفته اند انسانی که سر او کوچک با ردائت شکل باشد لجوج جبان متحیر در امور سریع الغضب میباشد و جالینوس گفته صغر راس دلالت بر ردائت هیئت دماغ می نماید و اگرچه کبر راس همیشه دلالت بر جودت حال دماغ نمیکند مادام که مقترن نگردد با آن جودت شکل و غلظ عنق و وسعت صدر که هر دو تابع عظم عصب و اضلاع ست که تابع اند عظم نخاع و قوت آنرا و این تابع قوت دماغ اند چه کثرت ماده را چون قوتی از قوت مصوره مقارنت نماید سر بر هیئت حسنه جیدالشکل میباشد و آنچه موکد اینست آنست که اینجا بسائر اعضا داشته باشد پس اگر با کثرت ماده ضعف قوت مقارنت یابد دماغ ردی الشکل ضعیف الرقبه صغیرالصلب باشد یا مؤف بود چیزی محیط بآن دماغ ست با وجود آنکه گاه زیادتی سر در عظم طبیعی نبود بلکه عارضی باشد مانند صبیانی که عارض میشود ایشان را انتفاخ سر و عظم بالطبع نبود بلکه بر سبیل مرض عارض گردد و سبب آن کثرت ماده فضیله است که غلیان یابد همچنین کبار را نیز اوجاع راس صعب عارض میشود .... عارض میگردد اینکه کوچک میشود یا فوخ و فرو می رود صدغ نزد استیلای حمره بر دماغ و از جالینوس نقل کرده اند که سر کوچک دلالت بر ردائت حس دماغ میکند و اما سر بزرگ اگر بشکل محمود بود و گردن غلیظ و فقرات پشت بزرگ و همه اعصاب غلیظ باشند این محمود میباشد و اگر سر بزرگ به خلاف *35* این باشد دلالت کند بر آنکه بزرگی او از کثرت ماده حاصل شده نه از صحت قوت و جون سر باین صفت باشد دماغ ضعیف بود و بسوی آن نزلات و صداع و درد گوش سرعت کند و از علامات جودت دماغ اینست که از ابخره شراب منفعل نشود و از تلطیف و حرارت او منفعل گردد و ذهن آن زیاده شود و آنکه منفعل نگردد از او نی سببی از اسباب و افعال صادره ازان صحیح سلیم بر مجرای طبیعی باشد.

استدلال از شکل راس

شکل طبیعی سر مدور کروی الشکل بود که اوسع اشکال ست از جهت مکان و ابعد آنهاست از قبول صدمات و آفات و آنرا دو نتو باشد یکی در مقدم سر و دوم در موخر آن و هر دو جانب مستوی بود هر قدر که نتو موخر بزرگ بود آن افضل ست و شکل ردی سر آنست که خلاف این باشد پس لاجرم آنرا نتو مقدم یا نتو موخر یا هر دو مقصود بود و اینجاست که گفته اند اشکال راس چهارست یکی شکل طبیعی و سه غیر طبیعی که این مراد از شکل ردی ست و ردائت شکل چون در جزوی از اجزای سر واقع شود لامحاله بخواص افعال آن جزو دماغ ضرر رساند و جالینوس گفته که راس مسفط هموار و مربع مذموم اند همیشه و آنکه در طرف یمین و یسار او نتو باشد مذموم ست مگر آنکه سبب دران قوتی از قوت مصوره باشد یعنی افراط نماید در فعل خود و بر قوت این دلالت می نماید شکل گردن و سینه و مقدار آن هر دو در صغر و کبر یعنی شکل گردن جید بود و غلیظ باشد و سینه فراخ قوی و پشت عظیم چنانچه مذکور شد.

استدلال از ثقل راس و خفت آن

و حرارت و برودت و اوجاع آن اما دلائل ماخوذ از گرانی سر و سبکی آن پس گرانی سر همیشه دلالت بر بودن ماده در سر می نماید لیکن ماده صفراوی در ثقل کمتر است و سوزش زیاده میکند و سوداوی در ثقل بسیار ازان و یبوست آن بیشتر بود و دموی در ثقل شدیدتر ازان هر دو با ضربان و وجع در اصول چشم بنا بر نفوذ کیموس حار دران و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق زیاده تر میباشد و بلغمی در ثقل از همه بیشتر و در وجع کمتر از دموی و صفراوی و خواب بیشتر از سوداوی و با بلادت فکر و کسل و قلت نشاط در حرکات بدنی و اما دلائل ماخوذ از حرارت و برودت یعنی چیزیکه لمس می نماید آنرا سر ازان هر دو در نفس خود و چیزیکه لمس می نماید او را غیر او از خارج بر طبیب پوشیده نیست اما حار دلیل بر حرارت مزاج دماغ ست و این حار محسوس اگر دائمی یعنی طبیعی دلاوی شخصی را باشد مزاجی ست و اگر حادث گردد و اذیت رساند عرضی ست و همچنین ست حکم بارد بر قیاس آن و همچنین ست قشف یابس و بر قیاس آن اگر نباشد برو مخشن مقشف از خارج و همچنینرطب اگر حرارت معرق از داخل نبود و اوجاع اکاله که تخیل نماید انسان که گویا در سر آن و بینی و کرمی ست که آن را میخورد و لذاعه که آنرا میگزد دلالت می نمایند بر ماده حاده و ضربانی دلالت میکند بر ورم حار و موکد بر آنست لزوم تپ و وجع ثقیل ضاغط یعنی فشارنده دلالت بر ماده ثقیله بارده می نماید و وجع ممدد دلالت بر ماده ریحی میکند و انتقال درد موکد آنست و وجع بنوعیکه

گویا میکوبند سر آنرا بمطرقه دلالت می نماید بر شل بیضه و شقیقه مزمنه و ایضا وجع دلالت بجهت آن می نماید مانند آنکه در و پیش سر دلالت بمشارکت معده میکند و وجع بهیئت دیگر و بجانب راست بمشارکت جگر دلالت می نماید و گاه دلالت میکند بآن بدوام آن پس اگر درد دوام نماید در مقدم سر و موخر آن منذر بقرانیطس بود

استدلالات ماخوذ از احوال اعضا

که آن مانند فروع دماغ اند مثل چشم و زبان و چهره و مجای لهات و لوزتین و گردن و اعصاب اما استدلال از چشم منجمله آن استدلال از حال عروق آن ست و از حال ثقل و خفت آن و از حال رنگ آن در زردی و تیرگی در صاصیت و سرخی آن و حال ملمس آن و این همه در دلالت بسیار قریب اند برای چیزیکه در نفس دماغ میباشد و گاهی بآن استدلال می نمایند بچیزیکه ازان سیلان میکند از اشک و چرک و چیزیکه عارض آن میگردد از پوشیدن چشم و کشادن آن و احوال حرکت آن و از فرو رفتگی و برآمدگی و بزرگی و کوچکی و آلام و اوجاع پس خشکی چشم گاه دلالت بر یبس دماغ میکند و سیلان چرک و اشک اگر نباشد بسبب عروض مرض در نفس چشم دلالت بر رطوبت مقدم دماغ می نماید در اکثر امر خواه سبب آن رطوبت اشتعال دماغ و ذوبان او باشد چنانچه در قرانیطس میباشد یا برد راس و تکاثف جلد آن مانند آنکه نزد نزلات عارض میشود و گاهی سیلان چرک و اشک بسبب سقوط قوت میباشد و عظم رگهای چشم بر سخونت *36* جوهر دماغ دلالت می نماید و سیلان اشک بی سبب ظاهر در امراض حاده دلالت بر اشتعال دماغ و اورام آن می نماید و خصوصا وقتیکه از یک چشم سیلان نماید و چون رمص حدقه را بپوشد مانند نسج عنکبوت پس مجتمع گردد دلیل قرب موت علیل ست و چشمی که مفتوح ماند و بر هم نزند پلک را چنانچه در قرانیطس و احیانا در لیثرغس میباشد و آنکه بند ماند و کشادن آن دشوار باشد چنانچه گاهی در لیثرغس میباشد و نیز در قرانیطس نزد الخلال قوت دلالت بر آفت عظیم در دماغ میکند و کثرت بر هم زدن چشم دلالت بر اشتعال حرارت و جنون می نماید و مداومت نظر بر یک جا دلالت بر وسواس و مالیخولیا می نماید و گاه استدلال کرده میشود از حرکات چشم بر اوهام دماغ از اعتقادات غضب و غم و خوف و عشق و خجل و مانند آن و حجوظ چشم عارضی دلالت بر اورام یا امتلای ادعیه دماغ می نماید و کوچکی و فرو رفتگی چشم که عارضی باشد هر دو دلالت بر تحلل کثیر از جوهر دماغ میکنند چنانکه در سهر و قطرب و عشق عارض میگردد و هر چند که اختلاف هیات آن دران باشد چنانچه در موضع او مفصل بیاید و همچنین گاه دلالت می نماید بر حمره دماغ قوبای آن و گویند کسی که چشم او ازرق طبیعی ملمس بود و حواس او مکدر باشد دلالت میکند برانکه مزاج دماغ او رطب ست و کسی که در چشم او

سرخی نباشد و عروق آن باریک و ملمس آن خشک و حواس او صافی بود این دلالت می نماید بر آنکه مزاج دماغ او یابس ست و کسی که رگهای چشم او سرخ سطبر و ملمس او گرم و حواس کدر باشددلالت بر حرارت مزاج دماغ و رطوبت آن میکند و اگر امر بر خلاف این باشد دلالت میکند بر آنکه مزاج دماغ او بارد یابس ست و اما دلائل ماخوذ از حال زبان مثل آنکه رنگ آن در اکثر دلالت بر حال دماغ مینماید چنانچه سفیدی آن بر لیثرغس و زردی آن اولا و سیاهی آن ثانیا بر قرانیطس و همچنین غلبه زردی بران و سبزی عروق تحت آن بر مصروعیت صاحب آن دلالت می نماید و استدلال برنگ زبان مانند استدلال برنگ چشم نیست زیرا که چشم شدیدالاختصاص بدماغ ست و نیز گاهی استدلال کرده میشود برنگ زبان بر احوال معده لیکن هرگاه دانسته شود که در دماغ آفتی ست بعید نیست استدلال بدان بر حال دماغ و گاهی استدلال می نمایند بر حال دماغ از سحنسه زبان پس فربهی آن دلالت بر رطوبت دماغ میکند و هزال آن بر جفاف او و این وقتی ست که سبب آن در نفس زبان نباشد و گاه استدلال میکنند بران بمقدار چیزیکه سیلان کند از لعاب و اگرچه این به تبعیت احوال دهان باشد پس کثرت لعاب دلالت می نماید بر افراط رطوبت دماغ اگر از معده نباشد و قلت آن بر جفاف دماغ و گاه استدلال می نمایند بر آن بحال کلام پس لثغه و تمتمه و فافای آن تابع ضعف بیان دلالت بر ضعف دماغ می نماید و سرعت کلام و کثرت آن دلالت بر حرارت دماغ می نماید و بطوء و قلت آن بر رطوبت دماغ و چون مریض از کلام کردن کراهت کند دماغ آن مشتغل از حرارت میباشد و گاه استدلال میکنند بچیزیکه زبان آنرا احساس نماید از کیفیات ملموسه پس احساس بحرارت دلالت بر حرارت دماغ میکند و بجفاف بر یبس دماغ و کذلک در باقی اقسام اگر سببی در معده یا در نفس زبان نباشد و گاه استدلال می نمایند بر آن بچیزی که احساس کند آنرا زبان از طعوم پس احساس طعم هر خلط دلالت بر غلبه آن در دماغ میکند و گاه استدلال کرده میشود بران بمقدار زبان پس غطم او بسیار دلالت می نماید بر رطوبت دماغ و صفرا و بر یبس آن و گاه استدلال میکنند بران بافعال قوای لسان پس خدر حس و ضعف ادراک او طعوم را دلالت بر آفتی در دماغ می نماید و کذلک بطلان ذوق و گاهی دلالت میکند ثقل زبان بر کثرت اخلاط خصوصا بلغم وخون و این همه دلائل اکثری ست و مادام که در عضوی دیگر سبب مقتضی آن نباشد و اما ماخوذ از حال وجه پس از رنگ او یعنی دلالت الوان بر افرجه معلوم ست و از جهت سمن وهزال آن پس فربهی و سرخی آن دلالت می نماید بر غلبه خون بر دماغ و لاغری آن با زردی دلالت بر غلبه صفرا میکند و گاه بسبب قوت برد میباشد چنانچه در ناقهین بسبب قلت خون و افراط برد میباشد و لاغری آن با تیرگی بر غلبه سپس سوداوی و بر سقوط قوت و قرب موت دلالت می نماید و تهبج چهره دلالت بر غلبه مائیت در خون میکند و گاه بسبب ضعف غاذیه میباشد و بدانند که اینها احوال عارضی‌اند نه اصلی و آنکه نیست علتی

در بدن که متغیر گرداند سحنه وجه را مگر از جانب دماغ و گاهی استدلال کرده میشود بر حال دماغ از حس وجه پس اگر سلیم باشد ذلالت بر سلامت دماغ کند و اگر مؤف باشد بر آفت دماغ دلالت نماید و این در اغلب احوال ست و گاه استدلال بران میکنند تا از استوای لب و بینی و ابرو در امراض حاده بر استوای دماغ و برین قیاس ست آنچه مخالف او باشد و اما دلائل ماخوذ از حال رقبه پس اگر گردن قوی غلیظ باشد ذلالت بر قوت دماغ و وفور آن ❋37❋ می نماید و اگر کوتاه باریک باشد ذلالت این بضد آنست و اگر مهیا از برای قبول خنازیر و اورام باشد سبب آن در اغلب احوال ضعف اندران نیست بلکه این از دفع فضول دماغی بسوی گردن میباشد و گاه از دفع عضو دیگر غیر دماغ ماده را بسوی آن میباشد و گاهی بسبب فساد غذای واصل بسوی گردن میباشد و درین هنگام بسبب ضعف آن در ردائت آنست و اگر از اورام مذکوره خالی باشد سبب دران قوت آن نیست بلکه سبب ظهور اورام در گردن نزد شیخ الرئیس ضعف قوت ها ضمه دماغیه است بچیزی از انواع سوءمزاج و قوت از قوت دافعه آن بهر آنکه نواحی گردن قابل ست برای چیزیکه دماغ آنرا دفع کند بسبب لحم رخو غددی که اندرانست و همچنین ست حال دلائل ماخوذه از احوال لهات و لوزتین و دندان نیز یعنی قبول کردن این اعضا مر اورام را دلالت نمیکند بر فساد حال اندر انها و بر ضعف بلکه بر ضعف هاضمه دماغ و قوت دافعه آن چنانچه در حال رقبه مذکور شد و اما دلائل ماخوذ از حال اعضای عصبانی باطنی پس آن از طریق احکام مشارکت اند زیرا که واجب است انکه آنها مشارک دماغ و نخاع باشند چنانچه اگر همیشه آفات بر آنها عارض گردد حادث میگردد دماغ را نیز نوعی از مرضی که بآنهاست و یا گاهی این حادث گردد بآنها از دماغ و چون اعصاب قوی و غلیظ باشند و مسالک آنها در اصل خلقت قوی بوند دلالت بر قوت دماغ می نمایند و ضد آن دلالت بر ضعف دماغ میکنند.

استدلال از مشارکت اعضا

که آن مشارک اند دماغ را و قریب اند از جهت مشارکت بدانکه هرگاه اعضای مشارک دماغ قوی باشند دماغ نیز قوی میباشد و اگر کثیرالآفات باشند بسببی از اسباب ظاهر که برسد بسوی آنها دماغ نیز ضعیف یا موف میباشد و گاه این آفات در اعضای دیگر بمشارکت قوای دماغ میباشد مانند آنکه اتفاق افتد اینکه مریض نتواند که برخیزد از برای بول بر از محتاج الیه بجهت عدم حس چنانچه در لیثرغس و در سبات سهری و مانند آن اتفاق می افتد و یا بجهت ثقیل بودن حرکت بران چنانچه در امراض مذکوره و یا در قرانیطس و مانند عاجز بودن از فرو بردن غذا و آب و برگشتن آب از دهان درین امراض و مانند دلائل نفس که گاه نفس منقطع و باطل گردد بسبب حدوث آفت در دماغ متعدی بسوی

حجاب و اعضای تنفس و چنانچه کبر نفس و عظم آن دال تر بر صبارا و ضیق و صغر آن بر سبات سهری و لیثرغس و گاه استدلال کرده میشود از طریق مشارکات در اوجاع نیز بر احوال دماغ و بر طریق مذکور یعنی بعد از آنکه معلوم کند که وجع حادث در عضو مشارک نیست بسببی در نفس آن عضو و نه در عضو دیگر که بسوی آن مؤدی گشته بدانند که دماغ مؤف ست و گاه استدلال کرده میشود از کیفیت مشارکت مانند آنکه اگر برسد وجع در صداع تا اصول عینین دلالت می نماید بر آنکه آفت در حجب داخله دماغ ست و اگر نرسد بآن حد دلالت میکند بر آنکه سبب در خارج قحف ست و گاه استدلال کرده میشود از امتلای عروق و خلای آنها و از رنگ جلد و غیر اینها از آنچه بعض آن در ذیل بابواب دیگر گذشت.

استدلال از عضویکه متالم میگردد دماغ بمشارکت آن

باید دانست که اعظم اعضا از روی ایذا مر دماغ را بمشارکت آن معده است پس واجب است که استدلال نمایند بران از حال اشتها و هضم و حال آروغ و غراغر و حال فواق و غثیان و حال خفقان معدی و نظر کنند در کیفیت استدلال ازین امور بر احوال معده که در بحث معده گفته آید و نیز استدلال کرده میشود از حال خلای معده و امتلای آن بجهت آنکه مشارکات دماغ معده را در حالی که آن ممتلی باشد یا ذی نفخه بود ظاهر میشود یعنی زیاده میگردد در حالت امتلای معده از غذا و اما مشارکت آن بسبب حرارت دمره صفرا و اوجاع معده بسبب آن و از جهت شدت حس معده ظاهر میگردد در حال خلا و جوع و بساست که میباشد امتلا سبب برای تعدیل مزاج و سادمیان بخار حار و میان دماغ پس اذیت حاصل در دماغ کم میگردد و اخص چیزیکه بآن استدلال کرده میشود وضع وجع راس ست در ابتدا و هنگام استقرار آن بجهت آنکه امراض دماغ که بمشارکت معده میباشد گاه دلالت میکند بران وجع که ابتدا می نماید از 000 پس منصب میگردد بسوی مابین کتفین و نزد هضم اشتداد می یابد و گاه مریض میگردد سر بمشارکت جگر پس میل اوجاع بجانب یمین میباشد چنانچه هرگاه بمشارکت طحال بود میل وجع بسوی یسار میباشد و بساست که مشارکت دماغ بمراق و اطراف شراسیف میباشد و درین درد مائل بسیار بسوی 000 میباشد و گاه مشارک رحم میباشد و بامراض رحم و دلائل مذکوره در باب آن و وجع در حاق یافوخ متوقف میباشد و اکثر مشارکات دماغ مر اعضا را بسبب صعود ابخره بسوی دماغ از آنها واقع میشود و طریق صعود ابخره یا از نزدیک قدام شراسیف ست و این عام بود پوست شکم و معده و طحال و کبد و غیر آنرا و درین اولاً تمدد *38* و کشیدگی آن عضو بسوی فوق و توتر و ضربان عروقی که متصل بآنست و ابتدای الم از قدام سر محسوس میشود و یا از قریب ناحیه قفاست و درین ابتدای الم از خلف و

کشیدگی و برآمدگی عروق و شرائین موضوع از خلف و درانجا ضربان محسوس میگردد و چون رعایت کرده شود در استدلال اعراض عضو مشارک دماغ یعنی امور عارضه آنرا واجب است که نباشد آن عرض عرض برای آن عضو در نفس خود بلکه باشد بسبب مشارکت او مر دماغ را نه بسبب مشارکت دماغ مر او را زیرا که چنانچه استدلال کرده میشود از غثیان برانکه علت دماغیه بمشارکت معده است پس بعید نیست که غلطی واقع شود و اولا علت در دماغ باشد ولیکن خفی بود پس ظاهر گردد غثیان در معده بجهت مشارکت آن مر دماغ را در علت خفیه بدان شالش اینست که دماغ را سوءمزاج بارد عارض شود و از ان نوازل بسوی معده کثرت نماید و سبب غثیان شود پس گمان کرده شود که در معده اخلاط رطوبی بسیار است که ازان بسوی دماغ بخارات کثیر صعود میکند و دران متراکم میشود و مزاج دماغ بارد کثیرالنوازل میگردد و مشغول شوند بعلاجات معده و تنقیه آن و ازان انتفاع نشود پس واجب ست رجوع بسوی اصل مذکوره در کلیات که تمیز کرده شود بدان اصول امراض اصلیه را از امراض شرکیه.

دلائل مزاج دماغ معتدل

دماغ معتدل در مزاج خود آنست که افعال حسیه و سیاسیه و حرکیه آن قوی باشند و در انتفاض آنچه ازان مندفع میگردد و در احتباس آن معتدل بود و بر مقاومت اعراض موذیه قوی باشد و در هنگام طفولیت موی سر آن اشقر و در وقت ترعرع احمر و نزد استکمال خلقت و نشو مائل بسیاهی متوسط و رجعودت و سبوطت و نبات او و مدت شباب همه در وقت خود باشد و سفیدی او استعجال نکند و نه تاخیر نماید از وقت طبیعی خود و صلع نیز سرعت ننماید و سوای این از لون و سحنه و انفعالات و غیره که مذکور شد نیز استدلال میتوان کرد.

دلائل امزجه ردیه واقعه در جبلت

جالینوس میگوید که حرارت مولد اختلاط عقل و هذیان میکند و لاحق میگردد بآن طیش و سرعت وقوع بدائات در امور و افتنان در عزائم و برودت مؤلد بلادت و سکون ست و لاحق میشود باین بطوء فهم و تعذر فکر و کسالت و رطوبت باعث نوم غرق با کسل ست و یبوست باعث بیداری و سوءفکر و خیالات فاسدست و دلالت می نماید بران سهر لیکن شرط درین آنست که سهر از رطوبات بورقیه نباشد و با ثقل دماغ نبود و دوام استفراغ فضول یا غیر آن از دلائل رطوبت مالحه نیز نباشد بجهت آنکه رطوبت مالحه بورقیه بشهادت جالینوس بر نفس خود باعث بیداری میگردد چنانچه در مشائخ میباشد و اما رطوبت مزاجیه دماغ خواب مستغرق می آورد و جالینوس گمان میکند که دلیل بر غلبه

سوءمزاج بلا ماده عدم سیلان فضول با دلائل سوءمزاج ساذج ست و دلیل بر آنکه غالب سوءمزاج مادی ست سیلان فضول ست و بوعلی سینا می گوید که اگر سدد یا ضعف قوت دافعه نباشد دراقم گوید که درین صورت فرق در مواد محتبسه از وجود ثقل راس و در ساذج از خفت آن توان کرد و چون این معلوم شد پس دلائل حرارت مزاج دماغ سرعت روئیدن موست در ابتدای ولادت یا در شکم و سواد آن در ابتدا یا سواد آن بعد از شقرت بزودی و جعودت آن و سرعت صلع و سرعت امتلای راس و ثقل آن از اسباب واقعه مانند استشمام روائح و امثال آن و اذیت یافتن بروائح حاره و قلت خواب یا خفت آن و ظهور عروق چشم و ذکاد سرعت تقلب در آرای و عزائم مانند حال صبیان و دلالت میکند بران حرارت ملمس و سرخی رنگ و نضج فضول منصبه و منتفضه و اعتدال آن در قوام بقیاس غیر خود و اما دلائل مزاج بارد زیادتی نفض فضول و سبوطت شعر و قلت سواد و سرعت سفیدی آن و سرعت انفعال از آفات و کثرت نوازل و عروض زکام بادنی سبب و خفای عروق عینین و کثرت خواب و بودن صورت او مانند صورت صاحب پنگی و بطوء حرکت اجفان و ثبات بر عزائم ست مانند حال مشائخ و اما دلائل مزاج یابس نقای مجاری فضول و صفای حواس و قوت سهر و قوت شعر و سرعت نبات بجهت دخانیت مزاج در اول سن و سرعت صلع و جعودت شعرست و اما دلائل مزاج رطب سبوطت شعر و بطوء نبات آن و بطوء صلع و کدورت حواس و کثرت فضول و نوازل و استغراق نومست و اما دلائل مزاج حار یابس عدم فضول و صفای حواس و قوت بیداری و قلت خواب و سرعت نبات شعر *39* در اول سن و قوت و سیاهی و جعودت آن و سرعت صلع بسیار و حرارت ملمس سرد خشکی آن مع سرخی ظاهر دران و در چشم و انتقال در غرائم و عجلت دران و قوت فهم و حافظه و سرعت افعال نفسانیه و اما دلائل مزاج حار رطب اگر این مزاج بسیار دور از اعتدال نباشد رنگ نیک و عروق واضح و ملمس حار و فضول اکثر و انضج و شعر سبط مائل بشقرت غیر سریع الصلع و تسخن و ترطب بسوی آن سریع باشد و اگر بعید از اعتدال باشد صاحب او سقیم قابل نکایات از حرارت و برودت و امراض عفنیه در جوهر خود سریع و حواس صاحب او ثقیل مکدر و چشم او ضعیف باشد و صبر بر خواب نتواند کرد و خوابهای پریشان خواهد دید و اما دلائل مزاج بارد یابس آنست که سربارداملمس خامل اللون و عروق آن خفی و همچنین عروق چشم و بطوء نبات شعر و دقیق بطیء الصلع خصوصاً اگر یبس او غالب تر از برد او نباشد و متضرر بمبردات بشرط مذکور و حواس صاف در هنگام جوانی و چون بسن پیری رسد بزودی ضعیف گردد و پیر شود و تشنج در نواحی سر او ظاهر گردد و صحیح الشیخوخت و صحت او مضطرب باشد پس گاه خفیف الراس منتخف مسالک و گاه بخلاف آن باشد و اما دلائل مزاج بارد رطب آنست که انسان در ان کثیرالنوم مستغرق در ان ردی الحواس کسلان بلید کثیر الاستفراغ فضول از سر باشد و ایضاً بر ان دلالت میکند بطور صلع و سرعت وقوع نوازل و

این مزاج نیز اگر خروج او از اعتدال بسیار مفرط نباشد حال صاحب او جید باشد در شبه انتباه بدانکه در اکثر مطولات بعد بیان دلائل مذکوره علامات امراض راس مسطورست و مؤلف را بنظر تسهیل بیان آنها در طریق تشخیص انسب نمود و همچنین در اکثر امراض تسهیلاً الطالبین و اشفاقاُ علی المعالجین بایجاد طریق تشخیص پرداخته و علامات اسباب آن امراض بطریق اسهل دران مندرج ساخته اکنون بدانند که جمیع امراض راس خواه اصلی بود یا مشارکی اسباب آن یا سوء مزاج و مادی باشد و یا مرض ترکیب و یا تفرق اتصال و یا اورام پس تشخیص هر مرض موقوف بر استحضار تعریف و لوازم آن مرض و تشخیص اسباب آن در طریق تشخیص مسطور میگردد.

طریق تشخیص اسباب امراض راس

هر گاه مریض شکایت دماغی نماید اولاً طبیب از تقدم خللی در عضوی از اعضای دیگر سوال کند و آفت در افعال دماغی مانند ظلمت بصر و کدورت حواس با وجود صلاح حال سائر اعضا باشد بداند که مرض دماغی اصلی ست و اگر تقدم ضرری در عضوی بیان نماید مرض دماغی شرکی باشد پس بصورت تحقق مرض اصلی نخستین مال اقسام سوء مزاج دریافت کند و این چنان باشد که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن را بپرسد اگر خفت راس بگوید بداند که سوء مزاج ساذج است مفرد بود یا مرکب بعد از کیفیت ملمس سرد چشم که گرم ست یا سرد سوال کند و رنگ چشم و روی ملاحظه نماید پس هر گاه با وجود خفت سر ملمس گرم و رنگ سرخ باشد بر سوء مزاج حار ساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج دلالت کند پس از حال بیخوابی و خواب سوال کند اگر مریض بیخوابی بیان کند از دیگر آثار غلبۀ حرارت مثل التهاب در دماغ و قلق در حرکات و تشویش در تخیلات و سرعت غضب و انتفاع بمبردات و تضرر از مسخنات سوال کند که وجود این همه علامات یا اکثر از ان دلالت بر سوءمزاج حار ساذج کند و اگر با این علامات ملمس حار یابس و قلت سیلان فضول و اختلاط عقل باشد از دیگر علامات سوءمزاج یابس که مسطور گردد سوال کند اگر آن هم یافته شود درین صورت بر سوءمزاج حار یابس ساذج مرکب دلیل تام بود و اگر مریض غلبۀ خواب غیر شدید بیان نماید و از هوای جنوب ایذا یابد و خوابهای مشوش بیند دیگر علامات سوء مزاج رطب ساذج که مذکور شود بپرسد اگر باشد درین حالت دلیل سوء مزاج حار رطب ساذج مرکب بود و هر گاه با وجود چهره و چشم سپید نماید بر سوء مزاج بارد ساذج و بارد رطب ساذج و بارد یابس ساذج دلالت کند درین صورت از کسل و فتور در افعال دماغی و بلادت و نقصان در تخیلات و میل بجبن و انتفاع بمسخنات و تضرر از مبردات سوال کند اگر باشد پس وجود این علامات دلالت بر سوء مزاج بارد ساذج مفرد کند و اگر با این علامات آثار سوء مزاج رطب ساذج مفرد و خصوصاً خواب و نسیان

شریک بود دلیل سوء مزاج بارد رطب مرکب باشد و اگر علامات سوء مزاج یابس ساذج مفرد یار بود و حالتی شبیه بحالت صاحب جمود یافته شود بر سوء مزاج بارد یابس مرکب دلالت کند و هر گاه با وجود سبکی سرگرمی ملمس و سرخی و سفیدی رنگ یافته نشود درین صورت سوال غلبۀ خواب و بیخوابی از مریض کند پس اگر غلبۀ خواب بگوید از کسل و کدورت حواس و کثرت نوازل و افراط نسیان نیز سوال کند و این علامت سوء مزاج رطب ساذج مفرد بود و اگر مریض غلبۀ بیخوابی بیان کند و با آن جفاف خیشوم و صفای حواس *40* و نقای مجاری فضول و قلت زکام و شدت حفظ و تقدم استفراغات و انتفاعات بمرطبات و سرعت اجتذاب روغنهای رطب تضر را نه محللات یافته شود علامت سوءمزاج یابس ساذج مفرد بود و هنگامیکه مریض در جواب سوال اول گرانی سر بگوید بداند که سوءمزاج مادی ست مفرد بود یا مرکب بعده کیفیت ملمس سر و چشم که حارست یا بارد بپرسد اگر با وجود گرانی سر ملمس گرم باشد دلیل مواد حار دموی یا صفراوی بود پس رنگ چهره و چشم دیده، از حال غلبه خواب و بیداری سوال کند اگر با وجود گرانی سر و گرمی ملمس رنگ رو و چشم سرخ و خواب مفرط باشد علامت سوءمزاج مادی دموی بود پس دیگر علامات غلبه خون مثل انتفاخ وجه و عین و درور رگها و ضربان و دیدن خیالات سرخ در خواب نیز بپرسد و اگر رو و چشم زرد و بیخوابی کثیر باشد علامت سوءمزاج مادی صفراوی بود پس دیگر آثار غلبه صفرا همچون لذع و التهاب مع حرقت شدید و یبس منخرین و عطش نیز بپرسد و درینجا آنچه از بینی و حنک خارج شود زرد و تلخ و لذاع و گرم بود و چون آثار هر دو خلط مذکور یافته شود علامت سوءمزاج دموی و صفراوی مرکب بود و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و طول مرض و ازمان آن بود دلیل مواد بارد بلغمی و سوداوی باشد درین صورت اگر رنگ چهره و چشم و زبان رصاصی و غلبه خواب بود از ترهل و نسیان و کسل و بلادت نیز بپرسد و این علامت سوءمزاج مادی بلغمی باشد و اگر با گرانی راس و سردی ملمس رنگ رو و چشم تیره نماید از بیخوابی مفرط و وسواس و فکر فاسد سوال کند و این علامت سوءمزاج مادی سوداوی بود و چون آثار بلغم و سودا هر دو یافته شود دلیل سوءمزاج بلغمی و سوداوی مرکب باشد و آنجا که با علامات غلبه دم آثار بلغم یا سودا هم دریافت گردد علامت سوءمزاج دموی بلغمی مرکب یا دموی سوداوی مرکب بود و اگر با علامات صفرا آثار غلبه بلغم یا سودا مدرک شود علامت سوءمزاج صفراوی بلغمی مرکب یا صفراوی سوداوی مرکب باشد و هرگاه مریض با سبکی سر تمدد در سر و قعر چشم و عروض دوی و طنین در گوش بگوید دلیل ریح و بخار بود پس اگر با آن علامات سوءمزاج بارد مدرک گردد نشان غلبه ریح باشد و اگر آثار سوءمزاج حار دریافت شود و ضربان شرائین سرد در ورد واجین و تخیل خیالات فاسد بود و احیانا سدر و دوار عارض شود بر وجود بخارات دلالت کند و هر گاه بیمار با گرانی در بعض اجزای سر تمدد بیان نماید و تارک ریاضت و

حمام و کثیرالاکل و صاحب سکون و آرام باشد علامت سده بود و هر گاه با وجود علامات غلبه خلطی از اخلاط اربعه اختلاط عقل و هذیان مع تپ و وجع سر و کراهت از روشنی ظهور نماید نشان ورم بود پس اگر آثار غلبه خون یا صفرا مع لزوم تپ گرم و ضربان و سرعت نبض مائل بموجیت یا منشاریت یافته شود علامت ورم حار بود و اگر علامات غلبه سودا و صلابت نبض مدرک گردد نشان ورم سوداوی بود و اگر آثار غلبه بلغم و سبات و تحجج و نبض موجی باشد دلیل ورم بلغمی بود و هرگاه آثار سوءمزاج و ریح و سده و ورم یافته نشود درین صورت سوال کند که به اندک سببی همچون صعود ابخره غذائی هنگاه هضم و شنیدن آوازها و شمیدن بوهای غیر قوی مرض عارض میشود یا نه اگر مریض اقرار آن کند بداند که مرض از ضعف دماغ یا از قوت حس دماغ ست پس اگر حواس مریض مکدر و افعال دماغی او از تفکر و تذکر و تخیل ضعیف باشد و از حرارت و برودت متاذی گردد و دلائل اسباب ضعف مثل دلائل سوءمزاج و غیر آن ظاهر بود و زمانه مرض هر قدر که طول کند مرض زیاده شود مرض از ضعف دماغ بود و اگر حواس ذکی و قوی و افعال دماغی سلیم و مجاری نقی و پاکیزه باشد و با دلائل اعتدال مزاج و صحت ترکیب بود و اعضای مشارک قوی صحیح باشد و چون زمانه مرض طول کند مرض کم شود و یا باطل گرددمرض از قوت حس دماغ بود و هرگاه این آثار هم یافته نشود و تقدم ضربه و سقط با وجود تفرق اتصال مدرک گردد سبب مرض همان باشد این بود طریق تشخیص اسباب امراض دماغی اصلی اما اگر مریض پیش از حدوث مرض دماغی ضرر در عضوی از اعضای دیگر مثل معده و امعا و جگر و طحال و مراق و رحم و دست و پا کند و حدوث و بطلان و شدت و ضعف مرض بحسب حدوث و بطلان و شدت و ضعف الم آن عضو مدرک گردد مرض دماغی شرکی باشد پس اگر مرض مختلف شود باختلاف حال معده در هضم و عسر هضم و در حلا و امتلا و تقدم ضرر معده مثل غثیان و قلت یا بطلان اشتها و فساد یا ضعف یا بطلان هضم بود مرض شرکی معدی باشد پس نگاه کند که در قی صفرا بر می آید یا بلغم یا سودا اگر صفرا برآید و رنگ چشم زرد نماید از تلخی دهن و تشنگی و غلبه مرض در خلو معده و التهاب و آروغ بدبو نیز سوال کند و این علامت ماده صفراوی بود و اگر بلغم برآید از تقدم تخمه و آروغ ترش و شدت مرض در امتلای معده و کثرت آب دهن و قلت تشنگی و نفخ معده نیز بپرسد و این نشان ماده بلغمی بود و اگر سودا برآید از کثرت اشتها و سوزش معده و جشای حامض بدبو داشتند او مرض نزد خلای معده از ریختن سودا *41* بر فم معده و دخشت و خبث نفس هم سؤال بکند و این آثار مادۀ سوداوی بود و اگر در قی هیچ خلط برنیاید پس از غلبه مرض باستعمال چیزهای بادی و در حالت شکم سیری و بعد از خواب بپرسد اگر هیجان مرض بخوردن اشیای نفاخ بگوید و تقدم درد معده و سکون مرض دماغی با سکون آن باشد علامت ماده ریحی بود و اگر زیادتی مرض در شکم سیری بگوید و با

آن دیگر علامات سوءمزاج ساذج معده باشد از سوءمزاج ساذج بود و اگر بعد از خواب و هنگام شکم تهی و تأخیر غذا از وقت مقرره آن خصوصاً وقتیکه ناشتا درآفتاب مشی نمایند مرض غلبه کند و از ادنی سببی ضجر نماید و از بوییدن چیزی بدبو غثیان عارض گردد نشان ضعف فم معده بود و اگر علامات دیدان امعا مدرک گردد بشرکت امعا باشد و هرگاه ضرر در جگر یا طحال یا مراق یا رحم یافته شود مرض شرکی کبدی یا طحالی یا مراقی یا رحمی باشد و ایضاً رحمی اکثر بعد ولادت یا اسقاط یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود و هرگاه مریض بگوید که پیش از ظهور مرض دماغی چیزی مورچه مانند از دست یا پای بجانب سر برمی‌آید مرض شرکی اطرافی باشد و شناخت نوع ماده هر عضو در مقامش مسطور گردد بدانکه تا اینجا علامات امراض دماغی اصلی و شرکی تمام شد اکنون علاج هریک از اسباب مسطوره بقلم می آید مطابق سبب مشخص بعمل آرند لیکن پیش از بیان آن بعض قوانین علاج کلی که در اکثر امراض دماغی بکارآید مرقوم می گردد برآن نظر دارند.

علاج کلی امراض دماغی

باید دانست که دماغ عضوی‌ست رئیس و مبدای حواس ظاهری و باطنی پس هر مرضی که بدان لاحق شود حسب سبب به ازاله آن توجه بلیغ نمایند مثلاً اگر سبب آن مرض غلبه کیفیتی از کیفیات اربعه چون حرارت و برودت و جز آن باشد بتعدیل آن کوشند بدانچه ضد وی بود بی تنقیه و در حرارت دماغ تبرید بلامبالغه کنند بهر آنکه غلبه حرارت بدین محل موافق‌ترست و در برودت تسخین به مبالغه باید کرد و کثرت استعمال حموضات مناسب نبود خصوص وقتیکه سرفه یا نزله نیز شامل بود ادویه و اشربه شیرین اختیار نمایند و عند قبض طبیعت ملینات آن بکار برند و بقول شیخ در امراض سر به ملین طبیعت حاجت کثیر بود پس باید که تلیین آن مدام ملحوظ دارند و اگر سبب مرض غلبه ماده بود پس در دموی فصد قیفال کفایت کند و اگر امر عظیم و خون در کمال غلبه و وفور و هیجان باشد فصد وداج را تجویز نموده‌اند ولیکن چون درین خطرست باید بفصد دیگر عروق سر بپردازند هرچند که بدفعات باشد و در دیگر اخلاط بعد نضج و تفتیح مجاری بمسهلاتش استفراغ فرمایند و شیخ‌الرئیس و بعض شراح قانون مینویسند که هرگاه غلبه مواد در دماغ دریافت شود و اراده استفراغ آن نمایند پس اگر باوجود غلبه اخلاط دیگر دلائل کثرت خون دریابند ابتدا بفصد قیفال و دیگر عروق سر مثل رگهای پیشانی و بینی و عروق ناحیه گوش و مانند آن کنند اما اگر امتلا مختص برأس باشد اکثر فصد این عروق کفایت کند و اگر در بدن نیز امتلا بود فصد سر را بر فصد این عروق مقدم دارند والا در تقدم فصد عروق مذکوره خوف جذب مواد بسیار بسوی سر و جلب آفت بود و ابتدا بفصد باوجود غلبه اخلاط دیگر بهر آنست

که فصد استفراغ مشترک برای اخلاطست پس با خون اخلاط دیگر نیز که مختلطاند دفع شوند ولهذا شرط نمودهاند که فصد را وسیع در طول بگشایند و چون قدری خون خارج گردد یک لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند تا اخلاط دیگر درآنجا آیند زیرا که طبیعت حامی و حافظ بدن حتیالمقدور خون صالح را محافظت مینماید و دم فاسد و اخلاط دیگر را دفع میسازد پس انگشت بردارند که قدری خون دیگر دفع گردد باز لمحه دهن رگ را بانگشت بگیرند و همچنین تا آخر فصد و درهنگام کمال غلبه و هیجان خون تنها و باخلاط دیگر باید که قصور در اخراج خون ننمایند بلکه خون وافر بگیرند و بساست که فصد تام کفایت نماید و مراد از فصد تام آنست که فصد را گشاده بگشایند و آن مقدار خون بگیرند که قریب به غشی گردد و اطفال و ضعفا و حوامل را فصد جائز نیست و عند ضرورت شدید حجامت مجوزست و یا ارسال علق و اگر اخلاط دیگر باشد نگاه کنند که آیا مرض رأس بشرکت جمیع بدنست یا نه پس هر خلطی که غالب بود و در جمیع بدن شریک باشد نخست بعد انضاج آن تنقیه عام جمیع بدن بمسهلات و مقیات نمایند وبعده به تنقیه خاص دماغ متوجه شوند و استفراغات مختصه آن استعمال کنند اگر دانند که ماده در دماغ نضیجست والا بعد تنقیه عام بدن تا نضج آن در تنقیه دماغ تأخیر کنند و نضج ماده دماغی بمشاهده خروج فضول مثل مخاط و غیر آن از دماغ اگر بسیار رقیق یا بسیار غلیظ نباشد بلکه سهلالخروج و معتدلالقوام بود دریافت گردد و اگر *42* بشرکت بدن نیست متوجه استفراغ دماغ گردند و در آنجا که مرض بمنتهی رسیده باشد و پیش از آن انضاج ماده بمرخات و نطولات و ضمادات ضمادات منضجه نیز نموده باشند تنقیه مواد بغراغر و دیگر مستفرغات مختصه آن فرمایند بشرطیکه از غرغره خوف آفتی در ریه و نزول نوازل از جنس خلط حاد لازع و بیمار قابل و مستعد امراض ریه نباشد و ایضاً بیمار را حراست از نزول شیء از دماغ دریابد قبل از رسیدن آن بریه آنرا ببزاق دفع نماید و یا حال سر اشدالاهتمام از حال ریه باشد چنانچه از آن خوف قتل سریع از شدت ردائت و حدت بود و قریب از مجرای حنک باشد که دفع او به وجه دیگر غیر از غرغره یافته نشود والا شمومات مفتحه و معطسه و سعوطات و نطولات استعمال کنند تا که مواد از سر منجذب شود و گاهی تضمید سر بعد از تراشیدن موی سر میکنند بادویه که دفع مواد محتبسه در سر سهل گرداند اگر از آن ضمادات خوف افساد مزاج نباشد و وثوق این امر بود که ماده منضج سهلالاستفراغ ست بعد فعل ضمادات در آن بسهولت مندفع گردد و با این همه باید که احتیاط نمایند در استفراغ اخلاط بارد از آنکه رقیق ماده مستفرغ نگردد و غلیظ آن محتبس ماند و باعث زیادتی فساد گردد بلکه استفراغ بعد تلیین بملینات منضجات نمایند و هرگاه استعمال استفراغی کنند عقب آن تلیین مع انضاج و تلطیف و تعدیل قوام مابقی از فضول دماغ نمایند و احتراز فرمایند در استفراغات اخلاط حاره که مضطر گردند در آنها باستعمال ادویه حاره در بعض اوقات بمثل ایارج و سقمونیا و تربد و اسطوخودوس از آنکه باقی

نماند بعد از آن سوءمزاج حار بلکه تدارک نمایند اسهال کائن از آنها و استفراغ واقع بغرغره و غیر آنرا بضمادات مبرده و پرهیز نمایند از استعمال استفراغات مذکوره مگر بعد اعتماد بر عادت مریض که چیزی که آن بنوشد اسهال و استفراغ آن کند تا شرب آن به سبب مخالفت باعث فساد و هلاک نگردد بهر آنکه بعضی کسان را ایارجات اسهال نیارند و بعضی را از مطبوخات اسهال نشود پس رعایت این امر نیز در استفراغات لابد است و اگر اخلاط صعود نمایند بسوی سر از جانبی یا از تمام بدن پس جذب کنند بسوی خلاف آن مثلاً اگر از اسافل بدن یا جمیع بدن متصاعد شوند باستعمال حقنجات و حمولات و حجامت ساقین و بستن رانها و بازوها و مالش کف دست و پا و تناول اطریفلات و گشنیز پردازند و تنقیه عضو مشارک بدانچه مخصوص او باشد نمایند مثلاً اگر ماده در معده باشد بایارج فیقرا و اگر در طحال بود بادویه که بدان خصوصیت دارد و علی هذاالقیاس در جگر و رحم و غیره هر یک از اعضا هر مادۀ که باشد بضد مزاج آن و ایضاً دیگر تدابیر مختصه آن عضو بعمل آرند مع رعایت تقویت دماغ و بعد تنقیۀ هر خلط اگر سوءمزاج باقی ماند بضد آن علاج کنند و ازجمله چیزیکه استعمال کرده میشود در امراض رأس ریاضتی‌ست که محافظت نمایند در آن سر را از حرکت که با بدن حرکت ننماید و اسافل بدن تنها حرکت کند و این ریاضت بدین نحو میباشد که انسان ریسمان را بدو دست محکم بگیرد و خود را بدان معلق آویزان دارد و دائم پایهای خود را حرکت دهد و مالش دست و پا و بستن آنها از فوق بسوی اسفل از این قبیل‌ست و خصوصاً هنگام تغذیه لیکن باید که ریاضت قبل از تنقیه باشد زیرا که قبل از تنقیه سودی ندارد بلکه زیاده باعث تحریک مواد و فساد دیگر میگردد و گاه تنقیه سر تنها می نمایند بریاضت خفیفه بمثل مالیدن و فشردن و شانه در سر کردن و استعمال گهواره از منقیات خاصه است چنانچه در آخر لیثرغس مینمایند و بدانند که استعمال سیالات بر سر بطریق قطور جائز نیست بلکه اطراف یافوخ را از پیش سر تا بلندی عقب سر که قمحدوه نامند از خمیر سخت بگیرند که مانند حلقه و دیواری بلند باشد و وسط آن مانند حوضی و ظرفی برای گنجایش ادویه سیاله بود پس ادویه را گرم و یا نیمگرم و یا سرد بحسب حاجت در آن ریزند و یا پارچه را ته نموده بدوای سیال تر کرده بر یافوخ گذارند و آنچه از آنها لبنی باشد مثل شیر بز یا شیر زنان واجب است که بر سر لطخ از آن نگذارند تا لبنیات متعفن نگردد و موجب حبس ابخره نشود بلکه بزودی پاک نمایند و بشویند و تجدید نمایند و بهتر آنست که استعمال اضمده و اطلیه و نطولات و مروخات همه بعد از تراشیدن موی سر باشد تا که اثر سریعتر و قویتر نماید و واجب است که تلطیف تدبیر نمایند قبل از دوا بچند روز بادویه و اشربه و اغذیۀ مناسبه و حمام و ریاضت معتدله تا اندکی فی‌الجمله بدن مهیا گردد و مسام گشاده و چون صاحب امراض رأس مادی غذا تناول نماید باید که اطراف او را بمالند و تخفیف جانب سر نمایند و تقویت دماغ برادعات کنند و غذا بحسب کمیت ماده و کیفیت آن تناول فرمایند و

برین قیاس نمایند جمیع تدابیر را و ایضاً در امراض مادی دماغی شرب شراب و توقف بسیار در حمام مضر بود و قی از جمله تدابیری ست که نفع بسیار نمی بخشد در معالجات امراض رأس مگر هنگامی که بمشارکت مادۀ معده باشد و کثرت *43* فضول در آن متوجه بسوی فم معده بود که درین هنگام اصلح وجوه دفع آن بقی ست و هرکجا که اندر حجب دماغ آفتی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن زیان دارد و احتمال عطش و جوع در امراض رطبۀ دماغی و ترک عشا واجب‌ست و برآمدن ریم از بینی یا از گوش در امراض سر محمودست و بقول مسیمی از مضرات رأس‌البان و سموک و اشیای چرب بسیار و تمامی نبیذها و جمله حموضات خاصةً سرکه و همچنین سکر و تخمه است پس اجتناب از اینها واجب.

علاج امراض دماغی حارساذج و حار یابس ساذج و حار رطب ساذج

و آن صداع و سرسام غیرحقیقی و سهر و دوارست و سبب سوءمزاج حار حرارت خارجی مثل گرمی آتش و آفتاب و حمام و شم افاویه بود و یا حرارت داخلی مثل تناول مسخنات و تأخیر غذا از وقت معتاد و شدت جوع و غضب بالجمله تبرید و ترطیب هوای خانه بآب و خوشبوهای سرد نمایند و تبرید دهند و سعوط و نشوق و قطور و شموم و ضماد و طلا و لخلخۀ بارد بعمل آرند و شاخها در ساق و کف پا کشند و پاشویۀ بارد و انکباب و نطول استعمال کنند و باید که در تراکیب مذکوره بَقَول شیخ بُقُول بارده مثل کاهو و خرفه و جرادۀ کدو و برگ بید و برگ نیلوفر و عنب‌الثعلب و عصارالراعی و حی‌العالم و ماءالخیار و ماءالقرع و مانند آن و روغنهای سرد مانند روغن گل و خلاف و روغن نیلوفر و بنفشه بکاربرند و بهترین ازین همه روغن گل و روغن کدو و روغن کاهو و روغن خشخاش است و ازین تجاوز نکنند بسوی ادویۀ که در آن تخدیر و اخما و روح باشد مگر نزد ضرورت شدید از افراط حرارت و طغیان صفرا و هیجان آن و خوف ورم حار چنانچه گاهی روغن بزرالبنج هنگام شدت وجع استعمال میکنند و استعمال سرکۀ بسیار تند و سرکه خمر در اطلیه و غیره بسبب حدت و کمال نفوذ ضرر دارد و روغن گل کهنه که یکسال بر آن گذشته باشد نیز استعمال نکنند و از استعمال اضمده و اطلیه بارده بر مؤخر سر که منشای اعصاب‌ست اجتناب نمایند تا منابت اعصاب را فاسد نکند و اثر آن بر دماغ هم به وجه اتم نمیرسد و هرگاه ضماد گرم شود تبدیل آن نمایند و ضماد بر پیشانی یا بر یافوخ استعمال کنند و نیز ازجملۀ اطلیۀ نافعه لعاب اسبغول بسرکه و آب گشنیز و برگ آنست و ازجمله معالجات نافعه بوییدن اشیای خوشبوی بارد است و سعوط روغنها و عصارات مسطوره و فرش نمودن بقول و اوراق مذکوره در مسکن مریض و نشستن در خانه خنک که در آن شاخهای اشجار مبرده نشانیده باشند و بوئیدن و نزدیک خود داشتن فواکه بارده و برف

و آب عمیق نفع میکند و از حرکات بدنی و نفسانی و گردانیدن حدقه در ملامح و نظر بسوی اشیای روشن و استماع آواز سخت و بلند منع کنند و غذای بارد دهند مثل نبوماش و جو مقشر و اسفاناج و قطف و طفثیل و مانند آن و اگر با حرارت یبوست نباشد بلکه رطوبت ساذج بلاماده باشد و این در کمال قلت و ندرت‌ست در امراض دماغ باید که در اطلیه آبهای فواکه که در آن قبضی باشد داخل نمایند و لاسیما در ابتدای اورام حاره و بقول انطاکی بهترین چیزها که بدان تبرید دماغ کنند طلا بخطمی و برادهٔ عاج و بقس و آرد جو و حنا و آب گشنیز و عنب‌الثعلب و حی‌العالم ست و شرب مرزنجوش بگشنیز و امرود و شربت خشخاش بماءالشعیر و گویند که عوض آب بر گلاب و آب انار شیرین و جلاب قندی خام معمول به گلاب اختصار کنند و یا گلاب و آب سرد بالمناصفه اندک اندک بدهند و کذا آب هندوانه و خیار و کدو بدهند و از روائح حاره ذی‌عطریت چون زعفران و سلیخه و تخم کرفس و حمابا و مانند اینها از افاویه دیگر اجتناب لازم دارند و همچنین از طعامهای گرم و سرد بخارانگیز مثل عدس و بادنجان و گوشت گاومیش و شتر و کرنب و غیره. و تراشیدن موی سر و دوشیدن شیر بز بر آن خیلی مفید است و همچنین انداختن شیر دختران در بینی و گوش و مالیدن آن بر کفهای دست و پا و بر یافوخ بشرطیکه تب و نزله نباشد. طریق استعمال ادویهٔ تبرید دماغ لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ تخم کاهو مقشر شیرهٔ مغز تخم تربوز هر یک هفت ماشه در آب یا عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه دو توله یا نبات سفید یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده باشد شیرهٔ تخم خیارین یا شیرهٔ مغز تخم کدو اضافه کنند و اگر ابخره زیاده بود شیرهٔ گشنیز خشک شیرهٔ تخم خشخاش زیاده نمایند و اگر حرارت قلب هم معلوم شود شیرهٔ تخم خرفه افزایند و شربت انار و عرق بید ساده عوض شربت نیلوفر آمیزند باالجمله اگر حرارت در کمال شدت باشد شیرهٔ بزور مذکوره در عرقیات بارد رطب مثل عرق نیلوفر و بید گلاب و بیدمشک بجای آب برآورند و بعض لعابات سردتر مانند لعاب بزر قطونا داخل نمایند و شربت آلو یا شربت تمرهندی یا شربت حماض یا شربت لیمو مناسب حال افزایند. *44* طریق استعمال ادویهٔ سعوط و نشوق و قطور شیر بز فقط یا شیر دختر صرف در گوش و بینی چکانند یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در گوش و بینی چکانند یا کافور در روغن گل حل کرده در بینی چکانند یا شیر دختر در روغن بنفشه سعوط کنند یا روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو مساوی و شیر دختر برابر همه خوب آمیخته بکار برند و یا آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختر دو جزو بهم آمیخته سعوط نمایند و اگر خواهند مغز کدو مغز تخم تربوز سوده نیز آمیزند و یا آب کاهو و شیر دختر و روغن گل همه مساوی آمیخته سعوط نمایند و اگر حرارت زیاده باشد قدری کافور نیز اضافه کنند و یا روغن بنفشه و روغن کدو و آب کاهو تر و آب کاسنی سبز و شیر دختر همه را در شیشی کرده خوب مخلوط نمایند و در بینی چکانند. طریق استعمال ادویه شموم گشنیز سبز یا صندل

سوده یا کافور یا عطر خس یا عطر لحظه بلحظه ببویند یا آب شاهسفرم یا گل حنا و شاهسفرم که بر آن آب سرد پاشیده باشند استشمام نمایند و بوئیدن جمله فواکه بارده نافع است. طریق استعمال ادویهٔ ضماد و طلا صندل سفید به آب گشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده بر پیشانی ضماد نمایند و یا پارچه در گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند و یا آرد جو مع سرکه و گلاب و کافور و صندل و اقاقیا بعمل آرند و یا گل نیلوفر و گشنیز سبز و گل بنفشه در گلاب سائیده بکار برند و یا برگ خرفه جرادهٔ کدو برگ بید گل خطمی صندل سفید سائیده با قدری گلاب و سرکه ضماد نمایند و بعد گرم شدن دور کنند و تبدیل آن کرده باشند و یا گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برابر بشیر زنان یا شیر بز یا گلاب سائیده ضماد کنند و در ضرورت قوی گل نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید هر یک سه ماشه کافور سه ماشه افیون زعفران هریک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یک توله آب گشنیز سبز دو توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر سر ضماد نمایند که برای اقسام صداع حار و سرسام و سهر معمول ست و طلای قرص انذروت نیز در تبرید دماغ اثری تمام دارد. طریق استعمال ادویه لخلخه گل ارمنی و گل نیلوفر صندل سفید هر یک یک ماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب گشنیز تر آب خیار آب کدوی تر هریک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش بینی حرکت دهند و یا صندل سفید سوده گشنیز خشک سوده گلاب سرکه قدری ممزوج نموده در ظرف کنند و ببویند که برای منع عفونت هم نافع و یا گل ارمنی و صندل سفید و قدری کافور و آب گشنیز و سرکه و گلاب بدستور ببویند و یا روغن گل روغن بنفشه هر واحد دو جزو سرکه نصف جزو در شیشه و یا در ظرف گلی نو انداخته حرکت داده ببویانند و اگر خواهند برای زیادتی تبرید آب کاهو آب گشنیز سبز آب کدو و قدری کافور هم بیفزایند و یا صندلین یک مثقال گل نیلوفر یک درم گل ارمنی نیم درم در عرق بیدمشک پنج مثقال یا گلاب و عرق کیوره سائیده آب کدو آب خیار تر آب کاسنی سبز آب گشنیز تر هریک سه مثقال در شیشی اندازند و قدری کافور سوده داخل کرده لحظه بلحظه ببویانند و یا عطر صندل و گلاب و سرکه و روغن گل و آب گشنیز سبز و آب کاهو سبز و قدری کافور بدستور استعمال کنند که برای امراض مذکوره و تقویت دل معمول است. طریق استعمال ادویهٔ پاشویهٔ بارد گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی عنب‌الثعلب هر یک یک دام سبوس گندم چهار دام برگ بیدخواه برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در ظرف انداخته پایها در آن گذارند و ساقها بمالند از اعلی باسفل تا که خوش آید و طبع برداشت کند پایها در آن دارند و هنوز قدری گرمی در آب باقی باشد که پایها برآرند و بپارچه خشک کرده در چادر پوشیده دارند خصوص در هوای سرد مسد و مسام و احسن آنکه ظرف عمیق باشد چنانکه پایها تا زانو غرق باشند و هرگاه بعد پاشویه بستن پایها جهت جذب مواد کرده باشند واجب است که چون بگشایند پایها

در آب گرم گذارند تا ابخرهٔ منجذبه بسوی دماغ صعود ننمایند و دفعتاً نگشایند و ابتدای گشادن پا از طرف قدم باید کرد بخلاف بستن که ازطرف بن ران شروع کنند و هرگاه که حاجت پاشویه و محجمه افتد اول محجمه بی شرط بکار برند بعده پاشویه نمایند تا بعد پاشویه هوای سرد نرسد و عوض سبوس گندم جو نیمکوفته نیز مستعمل میشود و اگر تبرید زیاده مطلوب باشد برگ خرفه برگ اسفاناخ گل سرخ برگ کاهو تراشهٔ کدو اضافه نمایند و اگر خواهند گل بنفشه گل خطمی هریک ده درم نیلوفر عنب‌الثعلب خبازی هر یک پنج درم برگ بید یا برگ کنار نیم پاو سبوس سی درم در آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بدستور بعمل آرند و یا سبوس جوخواه سبوس گندم ***45*** سه مشت نمک شور دو دام برگ کنار برگ ختمی یا تخم یا گل آن برگ عنب الثعلب یا تخم آن هر یک پنج درم در آب جوش دهند هرگاه نصف بماند نیم گرم پاشویه کنند و گویند که غسل قدمین وقت شدت تپ بسبب اجتماع حرارت تپ و حرارت آب منع ست مگر عندخوف حدوث سرسام از آب نیم گرم بحائل کردن چادر میان ظرف آب و روی جیار جائز بود طریق استعمال ادویه انکباب و نطول جراده کدو تخم کاهو و برگ آن گل نیلوفر بنفشه خبازی عنب الثعلب پوست خشخاش و تخم آن و گل آن جو مقشر گل سرخ برگ خطمی و تخم آن برگ بید ترشه خیار تخم خرفه و برگ آن برگ کاسنی گشنیز سبز سبوس جو بستان افروز شاهسفرم هر چه بهمرسد بقدر حاجت گرفته در ظرفی سرش بند کرده بآب جوش دهند و در طشتی ریخته قدری روغن گل یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته انکباب نمایند و نطول کنند و یا بنفشه تخم کدو نیمکوفته تخم خرفه تخم کتان تخم خشخاش اسبغول تخم خطمی تخم کاهو گل سرخ برگ بید جو نیمکوفته در آب پخته تنطیل نمایند که جهت صداع حار و سرسام و سهر و جنون و تشنج یابس نافع و یا بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف بابونه یک کف بآب در آفتابه و یا ظرفی سربسته طبخ نمایند و چون پخته شود و حرارت ناری او کم گردد سر آفتابه و یا ظرف را برابر روی مریض بکشایند که بخار او به بینی او برسد و یا در طشتی ریخته و بران روغن گل ریخته و علیل ردای بر سر گرفته بخار آنرا بگیرد برای سرسام حار و غیره مفیدست.

علاج امراض دماغی بارد ساذج فقط یا بارد رطب ساذج یا بارد یابس ساذج

و آن صداع و دوار و کابوس و سکته و سبات و نسیان ست و سبب سوءمزاج بارد برودت خارجی مثل برد ثلج و آب و هوا باشد یا سردی داخلی مثل تناول مبردات بالجمله تسخین هوا بآتش یا بخوشبوهای گرم کنند و مطبوخ ادویه حاره مخصوص دماغ بدهند و ضماد و نطول و انکباب و کماد بادویه گرم نمایند و سعوط و شموم علوی خانی و لخلخه حار بعمل آرند و روغنهای چون روغن یاسمین و سوسن و فار و مرزنجوش و نرگس و بابونه که در آن عنبر یا قرنفل سوده

داخل کرده باشند نیم گرم بر سر مالند و یا روغن سداب بمالند و اگر قوی تر خواهند قدری فرفیون درین روغنها آمیزند و اگر اسفنج یا صوف بروغنهای مذکوره تر کرده بر تارک گذارند بهتر باشد و تکمید بنمک و جاورس وسبوس گندم و خرقه مسنحن نیز نافع و خوردن مغز چلغوزه و زنجبیل مربی و مومیائی مفیدست و آنجا که با برودت یبوست باشد با تسخین ترطیب نیز جمع کنند و اگر بابرودت رطوبت بود مستفرغات رطوبت نیز بعمل آرند و غراغر و ادویه حار منشف رطوبت استعمال نمایند و معجون فلاسفه را خصوصیت تام ست در تبدیل مزاج دماغ و تسخین و تقویت آن و اغذیه شوربای عصافیر و ماکیان و نخوداب با مصالح گرم مثل دارچینی و زیره و ثوم استعمال نمایند و هر کجا که اندر دماغ آفتی از سردی باشد آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد طریق استعمال به مطبوخ اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان اسطوخودوس بادیان بیخ بادیان در آب جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی یا شهد داخل کرده بنوشند یا صرف بادیان و اسطوخودوس بدستور جوشانیده گلقند داخل کرده بدهند و یا انیسون بادیان بادرنجبویه جوشانیده با گلقند عسلی دهند و یا حماما برنجاسف دارچینی شربت اسطوخودوس حسب حاجب افزایند طریق استعمال ادویه شموم مشک و عنبر و قرنفل و غالیه و عطر عود هندی و مجموعه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و یاسمین و بهارنارنج و گل بابونه و ریحان و نرگس و چنپه و نسرین هر واحد بوئیدن مسخن دماغ و دافع امراض بارده دماغی ست طریق استعمال ادویه ضماد بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برنجاسف صقر زنجبیل زعفران مرمکی زوفای خشک شونیز کبابه چینی قرنفل صبر زرد جندبیدستر فرفیون کبریت زرد بوره ارمنی قسط کندش حلتیت صمغ سداب اشق خردل مویزج مشک عنبر مومیائی فلفل عاقرقر کندر سرگین کبوتر روغن قسط روغن زنبق هر چه ازین ها بهمرسد و یا طبیب مناسب داند بآب سائیده نیمگرم بر سر ضماد نمایند طریق استعمال ادویه نطول و انکباب بابونه اکلیل الملک برنجاسف شیخ ارمنی سداب تمام فوتنج جبلی جاوشیر جعده مرزنجوش صعتر جندقوقی شجره مریم و غیره حشائش حار جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا در ظرفی در تنگ مانند آفتابه لوله دار جوشانیده و سر لوله را هنگام طبخ بند نموده روای بر سر بکشند و لوله آنرا باز نموده بخار آن به بینی و گوش و دماغ رسانند و بران سرنگون دارند و بدانند که کماد و سعود در علاج امراض دماغی بلغمی ***46*** و صداع بارد ساذج و بلغمی مسطور گردد ازانجا اخذ کنند و سویدی گوید که کندش باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن و کباش قرنفل یا بسباسه یا پوست جوز سبز یا برگ جوز در ربیع جمع کرده خشک نموده و یا زهر جوز بر زمین افتاده جمع نموده خشک کرده و یا قسب جوز هندی صلب مثل غبار سائیده بر مقدم راس ذرور کردن و کذا سنبل هندی شربا و فرورا و کذا پوست جوز سبز بسدر یا حنا سائیده بر سر نهادن و بمقدار مدت خضاب حنا بران صبر کردن هر واحد بر و راس مجرب من ست و ابن بطلان و

تمیمی و اقناع و ابن جناح و ابن حنین گویند که مرزنجوش شما و ذرورا و اسارون شربا و ذرورا ولوف ضمادا و میعه یابسه و یا شونیز شربا و ضمادا و مشک شما و سعوطا و شربا و ذرورا و حلبه اکلا و ذرورا هر واحد نافع برد راس ست

علاج امراض دماغی رطب ساذج

و آن سبات و نسیان ست و صداع بمذهب بعضی لیکن اقل و بندرت و سببش کثرت استحمام و استعمال آب و تناول مرطبات ست شربت اسطوخودوس و دیگر مجففات استعمال کنند و اطریفل کبیر و فلاسفه و تریاقات و امثال آن تنال نمایند و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و جاورس و زیره گرم کرده و تقویت دماغ باطریفات و غیره و تسدید طریق ابخره و تقلیل غذا و شراب نمایند و در هوای حمام تا دیر نشانند و انکباب و نطول بآبیکه دران ادویه مجففه محلله مثل قرفه و سایخه و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم و شیح و مرزنجوش پخته باشند بعمل آرند و اگر بله و بلادت بمریض عارض شودنشوق شونیز و صعتر و زعفران و مشک استعمال نمایند و اغذیه مسنحنه مجففه مثل قلایا و مطنجنات با بازیر حاره و کباب و نخود بریان بخورند اما بتقلیل و ترک عشا ئاجب شمارند و ریاضات قویه اختیار نمایند و بجای آب ماءالعسل یا عرق بادیان بنوشند.

علاج امراض دماغی یابس ساذج

و آن صداع و سهرست و سببش تناول مجففات و سفر حجاز و بیابانها در تموز و ملاقات باد سموم ست مرطبات مثل شیره خرفه و آب تربز و لعاب بهدانه و اسپغول با شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش و عرق بید و عرق گاوزبان و ماءالقرع و ماءالجبن بدهند و تمریخ و تسعیط بروغن گل و روغن کدو و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر نمایند و ریختن شیر نیمگرم بر سر بعد حلق راس و خصوصا شیر زنان نافع ست لیکن بسرعت بشویند که شیر سریع التعفن ست و کذا غلاف سر بحلوا که از جراده کدو و نشاسته و شکر سفید و روغن بادام پخته باشند و خوردن آن مفید و ضمادیکه سرسام سوداوی خواهد آمد نافع ست و تضمید سر بفالوده رقیق و و تنطیل بطبیخ خبازی و بنفشه و شعیر و گل ختمی و برگ بید و خشخاش مع نصف آن روغن بنفشه نیمگرم بعد تراشیدن موی سر نیز مفید و حمام مرطب انفع الاشیاست و روغن کدو و مسکه و شیر زنان و شیر بز و پیه ماکیان و دماغ حیوانات شربا و اکلا و سعوطا و طلا نافع و غذا ماءاللحم و شوربای چوزه مرغ وجدی فربه و ماهی رضراضی و کله پایچه و بیضه نیمبرشت و فالوده و

حریرها بروغن بادام و ماءالشعیر و بقول رطب مثل کاهو و خرفه و اسفاناخ و خبازی سازند و باقی تدبیر از علاج صداع یبسی اخذ کنند.

علاج امراض دماغی دموی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و ماشرا و سدر و دوار و سبات و صرع و سکته است و سببش اکثار لحوم و حلویات و اشربه حاره باشد بقول شیخ هرگاه غلبه دوم در تمام بدن بود و در سر قسطلی و افرازان نیز حاصل شده باشد فصد قیفال کنند و اگر هنوز در سر بتمامه حاصل نشده باشد و در طریق حصول باشد فصد اکحل نمایند و اگر قبل از آغاز حصول او در سر خوف حصول باشد مثل آنکه سببی جذاب اخلاط در حوالی راس بهمرسد از حرارت خارجی یا ضربه و سقطه و مانند آن درینصورت فصد با سلیق گیرند برای جذب ماده و اگر جذب او زیاده ازین مطلوب بود فصد سافن و حجامت ساقین یک وجب فوق از کعب نمایند و فصد رگهای پا کنند و هرگاه بمشارکت عضوی دیگر بود رگی که میان سر و آن عضو مشترک باشد بگشایند بصورت اراده استفراغ هر دو عضو و قرار ماده در دماغ و اگر ارده جذب ماده بطرف ناحیه بعید از راس مع استفراغ عضو مشارک باشد فصد رگ مشارک آن عضو که مقدم ست در علت کنند پس هرگاه ماده متوجه بسوی راس تنها باشد و عضو مشارک از ماده که ازان عضو بسوی دماغ منجذب شود پاک باشد به تنقیه سر فقط متوجه **47*** شوند و یا غلبه دم از ابتدا صرف در سر باشد پس آنچه در حجاب خارج قحف واقع بود و درد قریب شیون محسوس گردد و اراده علاج خفیف بود درینحالات حجامت نقره کنند و اگر ماده غائر باشد و امید انجذاب آن بسوی خارج قحف نباشد فصد رگ پیشانی کشایند خصوصا اگر وجع مایل بسوی موخر سر بود و اگر علتی صعب باشد مثل سکته دموی فصد دواج کنند و اگر بعض ملطفات را قبل از فصد دو سه روز استعمال نمایند بهترست خصوصا اگر ماده بسیار قوی نباشد و وقت باقی باشد زیرا که باعث اطمینان از ثوران دم و اخلاط و ارتفاع ابخره آنها بسوی دماغ و قلب و کبد وغیره از اعضای محاذی و مجاور و مشارک آنست جهت آنکه مواد فاسد مادام که ساکن باشد بادی اعراض ساکن باشند و چون حرکت نمایند حرکت مینمایند با آن اعراض نیز و اگر با آن اخلاط دیگر نیز باشد پس باید که نظر نمایند اگر بشرکت تمامی بدن باشد استفراغ جمیع بدن نمایند پس فصد راس تنها پس استفراغات مختصه با آن بعد انضاج ماده هر یک از اخلاط بحسب واجب و لائق و بعد گرفتن خون اگر سوءمزاج حار بماند بهر تعدیل مزاج هر چه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و بهر تطفیه خون اشربه بارده و حامضه مثل شربت انارین و شربت عناب ساده و مرکب که در جمیع امراض دماغی دموی معمول ست و شربت نیلوفر و شربت آلو و شربت توت

و شربت سیب و شربت ورد تازه و شربت قراصیا (آلوبالو) مفردا و مرکبا تنها یا با شیره بزور بارد مثل تخم خرفه مقشر و تخم خیارین و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه و مانند اینها بدهند و اگر طبع لین بود رب به یا سیب بدهند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا شربا تمر هندی یا شربت لیمو یا شربت حماض یا ریباس یا غوره یا زرشک یا کاسنی یا کادی و دیگر ربوب فواکه حامضه یا آب آنها و آب انارین بنوشند و بحالت سرفه خمیره بنفشه همراه مطبوخ سپستان و نیلوفر وعناب و خبازی بدهند یا شربت بنفشه با عناب و اصل السوس و بهدانه و پرسیاوشان و یا ماءالشعیر بنوشند و اگر حاجت تلئین افتد بعد استعمال منضج صفرا مسهل صفرا دهند و یا دیگر نقوعات ملینه مثل نقوع هلیله و نقوع حامض و یا عصارات فواکهه و هلیله بکار برند و حقنها استعمال کنند و یا این نقوع مرکب که برای جمیع امراض دموی نافع ست بدهند عناب بست عدد زرشک پنج درم تخم کاسنی دو درم ریوند خطائی یک مثقال تخم کشوت دو درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم یک شبانه روز خیسانیده صاف نموده شیرخشت ده درم ترنجبین بست درم حل کرده بنوشند و یا شربت درد مکرر با گلاب و عرق نیلوفر بیاشامند و یا نقوع گل سرخ و آلو و عناب و بنفشه و تمر هندی و سپستان یا شیرخشت بدهند باالجمله در علاج این امراض اخراج دم و تلئین طبیعت و تقلیل طعام ملحوظ دارند و باقی تدابیر از علاج صداع دموی اخذ کنند و غذا ماش مقشر و اسفاناخ بآب حصرم یا لیمو یا حماض یا زرشک یا انارین یا تمر هندی ترش کرده و از جوجه مرغ و غیره لحوم اجتناب نمایند مگر هنگام کمال ضعف با بقول بارده جائزست و از استعمال اشیای شدیدالحموضه هرگاه سینه و یا عصب و یا امعا ضعیف و یا سرفه و خشونت صدر باشد بسیار حذر کنند و تغذیه بکاهو یا اسفاناخ نمایند.

علاج امراض دماغی صفراوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و صرع ست و سببش تناول اغذیه و ادویه گرم درياضت در هاجره و سهر و صوم در آنست اول تبریدی که در امراض دماغی حار ساذج گذشت بدهند و آب نارنج و لیمو و انارین یا شربت اینها و لعاب بزرقطونا و ماءالقرع و آب انار و اشربه بارد رطب مانند شربت عناب و نیلوفر و اجاص و امثال آن و شیره بز در بارده رطبه و سلاقات ادویه بارده بتمامه و تخم کاسنی و بیخ آن و اصل السوس و خارخسک و تخم خرفه و خیار و عناب و سپستان و تمر هندی و آلو بخارا و زرشک و مانند اینها نیز مفید بود و بعد تسکین ماده نضج آن بمنضج صفرا نموده مسهل صفرا و حب بنفشه دهند اما بقول شیخ انضاج ماده حار بدوائی باید کرد که قوام او جمع کند و معذلک مفتح و مقطع باشد و این اوصاف در مبردات مرطب که دران جلا و غسل باشد مثل ماءالشعیر و سکنجبین ساده

و شیر بز یافته میشود اما کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از شیر امتناع کند و از منضجات بشرط مذکور اینست که استعمال نمایند نطولات متخذ از مطبوخ بنفشه و نیلوفر و برگ بید و عصاءالراعی و جمله بقول باردباندک سرکه برای انضاج و تنفیذ قوت آنها و اگر در ماده اندک غلظتی باشد زیاده نمایند دران بابونه و خطمی و پرسیاوشان و گاوزبان و مانند آن و اگر محتاج بسوی ادویه مفتحه مقطعه باشد و یا منافذ منسد و ***48*** یا در خلط نوعی تشبث باعضا باشد تا آنکه آسان گردد خروج ماده بانفتاح طریق آن تا زائل گردد مانع و این بمثل بادیان و بیخ آن و تخم کشوت و انیسون و مانند اینهاست و اگر بیداری مفرط باشد و مریض را خواب نیاید پوست خشخاش دران اضافه نمایند و سرکه مشترک النفع ست جمیع مواد را و در انضاج مواد حار باکی نیست در استعمال آن و از مسهلات موافقه اخلاط مراریه رقیقه طبیخ هلیله و آلو و شاهتره و شربت فواکه مسهل و شربت بنفشه و طبیخ خیار شنبر و امثال آنست مقوی بسقمونیا و غیر آن بحسب حال بدن و خلو آن از تپ یا موجود بودن آن در بدن و بحسب سن و قوت و فصل و جز آن و مسهل بنقوع هلیله زرد و عناب و تمرهندی و شاهتره و سنا و بنفشه و عنب الثعلب و خطمی و تخم کاسنی با شیرخشت یا ترنجبین نیز نافع و ادویه مسهله شدیدالحراره در امراض حاره جائز نیست بلکه باید که استعمال ملینات و ادویه قلیل الحراره مانند نقوعات نمایندو بقول ابن بطلان خوردن گل بنفشه با شکر بمرات منقی دماغ از صفراست و طبیخ فواکه با شیر خشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و یا آب انارین با هلیله زرد نیز مفید و بعد تنقیه لعاب اسپغول یا بهدانه بگلاب و عرق کاسنی و عرق گاوزبان و عرق کادی و نبات بدهند و اکثار تبرید و ترطیب خصوصا به تمرهندی و بزرقطونا مناسب و لخلخه بصندل و گلاب و آب سیب و طلا بصندل و انزروت و شیاف مامیثا در گلاب سوده و تقطیر روغن کدو در بینی مفید و باید که قبل از تنقیه ضماد کدام شی بر سر نکنند که دران خوف انجذاب مواد بسوی راس ست و استعمال غراغر منقی راس درینجا بسبب خوف نزول ماده حار بطرف صدر منع ست و از عطوسات نافعه درینجا مثل بخار سرکه است که قدری سقمونیا دران گداخته باشند و کذا شم فقاع ترش حاد و دیگر تدابیر مثل سعوط و شموم و ضماد و لخلخه و پاشویه بارد و انکباب و نطول که در امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و هرچه در علاج صداع صفراوی مسطور گردد مفید شناسند و اطریفل کشنیزی مزعفر و آنکه دران مغز تخم کدو و خیار داخل ست نافع ست و هرچه از ادویه و اغذیه که بارد رطب باشد استعمال کنند و از هرچه مولد صفراست مثل صوم و سهر و ادویه حاره منع کنند.

علاج امراض دماغی بلغمی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سبات و نسیان و صرع و سکته است و سببش استکثار اغذیه بارد رطب و دعت و سکون و تواتر تخمه ها و استحمام عقب غذاست اولا بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و بعد ظهور نضج بمسهل بلغم تنقیه بدن نموده بهر تنقه دماغ حب ایارج دهند بالجمله بقول شیخ اصول و امهات ادویه مستعمله در انضاج ماده بلغمی و سوداوی چنان باید که دران تلطیف و تقطیع و تحلیل باشد مثل انیسون و بیخ بادیان و بیخ کبر و ایرسا و اذخر و حاشا و زوفا و فودنج و سداب و برنجاسف و مرزنجوش و برگ غار و شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مانند آن از ادویه حاره محلله و منضجه و اگرچه تحصیل تدبیر در بلغمی و سوداوی مختلف ست یعنی استعمال این ادویه در انضاج هر بلغم مثل بلغم شور و مثل سودای احتراقی جائز نیست و واجب ست که در استعمال این ادویه از اضعف باقوی گرایند بحسب درجات ادویه و بمقدار تصاعد درجات ماده ترقی نمایند پس اگر ماده کثیرالکمیه شدیدالکیفیه باشد باید که بحسب درجات آن ادویه حار قوی نیز تا بدرجه سوم و چهارم مثل عاقرقرحا و فرفیون و غیره اختیار نمایند مگر آنکه بسبب کثرت ماده خوف غلیان او باشد که بنابر سخونت حجم او زیاده گردد و موجب تمدد مولم یا ورم شود که درین صورت قدری ازان مستفرق سازند و بعد ازان در انضاج باقی شروع کنند و بهتر در انضاج اخلاط خام آنست که علاج و تضمید بادویه معتدل الحراره کنند و سکون و بستن اطراف استعمال نمایند تا آنکه برفق نضج یابد و اگر ماده قلیل الکمیه یا ضعیف الکیفیه باشد بر ادویه ملطفه که بسیار گرم نبود بلکه گرمی او زیاده از درجه اولی نباشد اقتصار کنند و اگر ماده متوسط در کمیت و کیفیت باشد ادویه متوسط الحراره اخذ نمایند و سزاوارست که استعمال ننماید مسخن شدیدالتسخین در امراض بلغمیه بجهت آنکه تحلیل لطیف آن می نماید و غلظت زیاده دران بهم میرساند و خروج آن دشوار میگردد و موجب عطش نیز میشود و چون سرکه مشترک النفع ست در جمیع مواد کسر تبرید او بادنی شی حار ممکن ست پس غوص او بادویه و تقطیع او باقی خواهد ماند و ادهان حاره که از ریاحین و ازهار و اوراق نباتات گرفته باشند در انضاج ماده بارد داخل اند و اگر مواد شدیدالبرد یا کثیرالکمیه یا عسرالانحلال باشد ادهان که از صموغ حاره وافاویه قویه گرفته باشند و روغن بان و زنبق و نرگس و سوسن و غار و ازعوان و مرزنجوش و نار دین یازیت که دران سداب رطب یا فودنج رطب یا شبت رطب یا بابونه رطب و مانند آن جوشانیده باشند و نفط اختیار نمایند و روغن بلسان بسبب *49* کمال تلطیف خود بسرعت تحلیل میشود پس در اطلیه و مروخات نفع نمی بخشد و بهتر آنست که ماده را باستفراغ و جذب بسوی خلاف جهت یا بهر دو دفع سازند و جذب بسوی خلاف جهت بطرف دست و پایها باشد و دلک و مالش آنها بنمک و روغن بنفشه یا روغن بابونه بحسب مزاج معین برانست اما امر جامع برای هر دو تدبیر یعنی استفراغ و اماله استعمال حقنجات و حمولات و مدرات و معرقات ست بحسب ماده و قوت و از مسهلاتی

که استفراغ ماده راس بشرکت بدن می نماید حب ایارج و قوقایاست و حب اسطوخودوس اوفق ست باخلاط محترقه که دران غلبه مرار بود و معذلک غلیظ باشد بلکه آن مشترک در اخلاط بلغمی و مراریست و قوی تر از این همه نقوع صبرست متخذ بآب کاسنی یا نقیع ایارج و قی بسکنجبین و تخم سرمق و اما ایارج اوفس و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و حب متخذ از حجر لاجورد و خربق اخلاط غلیظه و سوداویه را موافق ست و کذلک هر آنچه دران اسطوخودوس افتد و ایضا آنرا قی بشرب سکنجبین و تخم ترب و شحم حنظل با سائر ادویه مخرج اخلاط لزجه صالح است و با وجود این آنها را طبقات است و اولی آنست که با یارج فیقرا و تربد و افتیمون و غاریقون و مانند آن باشد بعده حبوب کبار پس ایارجات پس خربق سفید بحذر و احتیاط و باید که در مسهلات از ضعیف شروع کنند و بتدریج تا ایارجات کبار برسند تا وقتیکه انقطاع مادۀ علت معلوم شود و از مسهلات ملایم مختصه برای تنقیه راس شبیارات است که آنان حبوب بزرگ سازند تا زمانی که در معده بماند و از وزن قلیل آن فعل کافی بطول مکث و لبث حاصل شود و وزن قلیل آن به تکرار استعمال مضرت نکند و باید که شب فرو برند و بعد خوردن آن به خواب روند تا حرکت و بیداری فعل او باطل نکند و خمیرۀ واصل در این حبوب صبر و ایارج است و مصطکی برای تقویت معده در آن داخل می‌کنند و هلیله برای منع صعود بخار به دماغ از معده می‌آمیزند و اگر ارادۀ اعانت اخراج اخلاط بلغمی نمایند شحم حنظل و زنجبیل و تربد و اسطوخودوس داخل کنند و انطاکی گوید که بهترین چیزی که تعدیل و تنقیه و تقویت سر بدان نمایند لطوخ به میعه و زعفران و قرنفل و سنبل‌الطیب و قسط و شم این است و سعوط به مر و جندبیدستر و کندش و فلفل و خردل و معجون جامع‌الاسرار در تفتیح سدد و تقویت دماغ و افزایش عقل و حفظ و تنقیه ریاح و تعدیل برودت مجرب است و ایضاً از منقیات خاص دماغ غراغر و عطوسات است و برای تحلیل مواد باقی سعوط و انکباب و نطول و پاشویۀ حار بعد تنقیه عام به عمل آورند و کذا بعد تنقیه برای رفع بقیۀ ماده و تحلیل آن اطریفل سنا و ملین و مسهل و اسطوخودوس و معجون انطاکی استعمال فرمایند و ایضاً بعد استفراغ ریاضتی که سر با بدن متحرک نشود بلکه صرف اسافل بدن و پای حرکت کنند به نحوی که در علاج کلی امراض راس مذکور شد و مالیدن اطراف و بستن آنها از فوق به‌سوی اسفل به عمل آرند و گاهی ریاضت خفیف نفس راس می‌کنند مثل دلک و غمز آن حتی که استعمال شانه و و مهدها از منقیات خاص شمرده‌اند چنانکه در آخر لیسرغس به عمل آرند و بساست که مضغ عاقرقرحا و فلفل و زنجبیل و وج حتی مویزج و مانند اینها نفع می‌بخشد و ادویۀ غراغر ملطفات و مقطعات مثل سکنجبین عنصلی و ایارج ارکاغانیس و بوسطوس و شحم حنظل و زنجبیل و اسطوخودوس و تربد و خردل و عاقرقرحا و فلفل و مصطکی و وج و زوفای خشک و دارچینی و سلیخه و صعتر و مرزنجوش و پوست بیخ کبر و فوتنج و مری و سکنجبین عسلی و عسل و

مانند آن است و به قول سویدی غرغره به عصاره اذان الفار یا مویزج به سکنجبین عنصلی و یا مطبوخ در شراب ریحانی یا به طبیخ ارماک یا عصارهٔ چقندر سفید به عسل یا زوفرا یا صبر یا طبیخ افسنتین یا حرف یا بورق یا عصارهٔ اشجره یا طبیخ خربق سیاه یا طبیخ ایرسا یا طبیخ اذخر یا عصارهٔ کرنب یا طبیخ حب بلسان یا نمک اندرانی در آب حل کرده یا نوشادر در آب حل کرده هر واحد نیز منقی دماغ از مواد بارد است و ادویه عطوسات مفتحه مجرای شم برای اخراج اخلاط بلغمی مثل کندش و فلفل و جندبیدستر و ثوم و حرف و دارشیشعان و نوشادر و تنباکو و خردل و بزور حار همانند آن است و گاهی از بعض ادویه مذکوره اضمده و اطلیه بر اصداغ به عمل می‌آرند و ادویه سعوطات محلله اگر قوی خواهند به تدریج استعمال نمایند مثلاً در اول مرتبه به روغن گل و مانند آن به عمل آرند و در مرتبهٔ ثانی به عصارهٔ چقندر و مانند آن و در مرتبهٔ ثالث به آب مرزنجوش و امثال آن و به قول سویدی سعوط یک درم اذان الفار به مثل او عسل و یا گاقند به آب حل کرده و یا گل شقایق النعمان و یا عصاره کرنب یا آذریون یا گل خیری زرد یا بیخ شنجار یعنی خس‌الحمار که آن کاهو دشتی است یا نعنع یا فوتنج بستانی یا جبلی یا بیخ سوسن سفید یا گل او یا انجره یا برگ شابانک یا لبلاب یا سماق یا کرفس یا صعتر به شیر دختران از هر واحد عصاره گرفته و یا مر یک دانگ و یا ریحان کافوری و یا آب پیاز و یا طبیخ بیخ بخور مریم به عسل و یا طبیخ کمون و یا جرم او سوده و یا روغن غار و یا ‎*50*‎ روغن سوسن سفید و یا حرف و یا آب جمازالنخل و یا روغن بادام تلخ و یا طبیخ مایسران و یا حب بلسان و یا روغن شونیز بشیر زنان و یا چند بیدستر روغن بادام و یا شیر تیوغ بروغن مذکور و یا عدس تلخ بروغن بادام و یا حضض بشیر دختران و یا زعفران و یا میعه سائله و یا جاوشیر بروغن بادام تلخ و یا حلتیت بروغن مذکور و یا صمغ سرو بروغن بادام هر واحد منفی دماغ ست و ادویه انکباب و نطول اینست اکلیل بابونه حلبه نمام زوفا اسطوخودوس افسنتین اذخر بادیان بیخ کرفس پوست ترنج برگ ریحان سداب عاقرقرحا سب الغار عشیه مغربی برگ غار حرمل صعتر فارسی برنجاسف نانخواه درمنه ترکی مرزنجوش قیصوم پرسیاوشان تخم شبت حاشا فوتنج شیح ارمنی هرچه ازینها مناسب دانند جوش داده انکباب یا نطول سازند و ادویه پاشویه حار اینست گل بابونه مرزنجوش عنب الثعلب برگ شبت هر یک ده درم سبوس گندم بست درم بدستوریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و گاهی اکلیل و بادرنجبویه و برگ سداب و خاکشی هرچه مناسب دانند افزایند سویدی گوید که سندروس شماً و بخور ابله رویه بارده را از دماغ فرود می آرد و کذا مشک شماً و شربا منقی دماغ از مواد باردست و هلیله کابلی سائیده بعسل سرشته خوردن رطوباتی را که بسوی دماغ مرتقی گردد منع کند و شم طلع نخل و غرغره بطبیخ او یا شرب او منقی دماغ است و کذا مضغ کندر یا ملک البطم یا صمغ پسته و انداختن آب دهن و کذا سعوط به عصاره گل سرخ تازه و هر واحد ازینها

مجرب من ست و شر عود یا عصاره بخور مریم بعسل یا فقاح اذخر یا شحم حنظل یا ازفرا یا قنطوریون دقیق یا آب طبیخ خیری زر و یا کرکم بعسل یا سنبل هندی یا صبر یا طبیخ افسنتین یا دارچینی یا ریوند و هلیله کابلی یا تربد یا تخم انجره سوده بعسل سرشته یا طبیخ ایرسا یا عصاره فوتنج یا روغن بادام تلخ یا عود بلسان یک درم یا غاریقون یا حب بلسان یا سلیخه یا بنک یا اسطوخودوس دو درم بعسل و شم شحم حنظل یا کندش یا خردل یا صبر یا حرف یا بورق یا خربق سیاه یا ایرسا یا فلفل سیاه یا دارفلفل یا شونیز بریان هر واحد سوده در خرقه کتان بسته و یا ریحان کافوذی و یا عصاره بصل و یا گل خیری زرد و یا سنبل هندی و یا دارچینی و یا عاقرقرحا و یا سوسن سفید و یا گل سوسن آسمانجونی و یا جندبیدستر و یا جماز النخل و یا حب بلسان و یا گل بستان افروز و یا گل سورنجان و یا بنک و مضغ بیخ شقائق النعمان بمرات یا مصطکی یا مویزج یا خردل یا زنجبیل بمصطکی یا پوست بیخ کبر یا عنبر خام و اکل بقله انجره مسلوق بروغن بادام و نطوح داخل منخرین بعصاره قثاءالحمار و شیر زنان هر واحد منقی دماغ از مواد باردست و باقی تدبیر از علاج صداع بلعمی اخذ نمایند. علاج امراض دماغی سوداوی

و آن صداع و بیضه و شقیقه و سرسام و سدر و دوار و سهر و جمود و مالیخولیا و صرع و سکته است و سبب او استکثار اغذیه مولد سوداست مثل عدس و کرنب و لحم بقراول منضج سودا دهند و بعد ظهور نضج بمسهل آن و حب افتیمون یا حب لاجورد تنقیه کنند و باید که در انضاج سودا نیز قاعده که در انضاج ماده بلغمی گذشت از استعمال ادویه ملطف و مقطع و محلل و تصعید درجات ادویه بمقدار ماده مرعی دارند لیکن بر ادویه شدید الحراره اقتصار نکنند تا در تجفیف زیادت نکنند و لاسیما که سودا غیرطبعی و احتراقی باشد بلکه در انضاج ماده سوداوی لا محاله احتیاج بتلئین و ترطیب بود بمثل عناب و نیلوفر و انجیر تر و بنفشه مربی و مانند آن و یا ماءالشعیر با شکر و ترنجبین پس عقب او منضجات محلله لطیف التحلیل در درجه ثانی و ثالث مثل برگ گاوزبان و بسفائج و برگ بادرنجبویه و سپستان و ترنجبین افزایند و و اولی آنست که جمع نمایند ادویه ملینه و مرطبه را با حاره مقطعه محلله مانند شربت اصول و سکنجبین عنصلی خصوصا با ماءالشعیر و طبیخ اصل السوس و بادیان و کرفس و انیسون و پرسیاوشان با انجیر و مویز منقی مع گلقند و بساست که زیاده کرده میشود و دران اسطوخودوس برای اختصاص آن بدماغ و ماءالعسل نیز مرطب و مسخن و منضج ست و این همه برای سودای طبیعی و محترق از بلغم و خون اولی بود و اما در محترقه از صفرا باید که تقدم ترطیب بسیار باغذیه و ادویه مرطبه معدله حرارت اختراق نمایند بعده انضاج بادویه مذکوره فرمایند و چون سودا بسبب غلبه ارضیت عاصی از نضج ست پس باید که منضجات_*51* کرده بنوشند و تا ده روز استعمال کنند و اگر قوی تر خواهند

گاوزبان گل گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بیخ کاسنی پرسیاوشان تخم ختمی اصل السوس شاهتره تخم کشوث بیخ بادیان هر یک دو درم انجیر پنج عدد گلقند چهار توله افزایند و گاهی بصورت کثرت غلظ ماده قنطوریون و بیخ کبر زیاده میکنند و هرگاه اراده مسهل باشد مغز خیارشنبر شش توله شیر خشت چهار توله سنای مکی هلیله سیاه هر یک دو یا سه مثقال روغن بادام یک مثقال در منضج افزایند و گاهی لاجورد مغسول در جلاب حب بسته میخورانند و بالایش مسهل می دهند و این مسهل وقتی باید داد که مریض قوی بود اما اگر مریض ضعیف باشد ماءالجبن و سکنجبین افتیمونی مع سفوف سودا بدهند و معجون نجاح بآب شاهتره نیز فلاح می بخشد و گاهی بعد نضج برای اسهال سودا افتیمون شش درم در یک قدح ماءالجبن شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده شکر یا شیرخشت پانزده درم حل کرده می دهند و بقول جالینوس و تفلیسی و فولس درونج منقی دماغ از مره سوداست و گاهی عند قوت مرض و مریض ایارجات کبار مثل لوغاذیا می دهند و حبوب که دران لاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس و افتیمون و بسفائج و قدری خربق سیاه باشد در اخراج مواد غلیظ سوداوی مخصوص ست لیکن استعمال خربق بحذر و احتیاط باید و بعد مسهل غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و یا با پوست بیخ کبر معجون بعسل در آب گرم نیز منقی دماغ ست و بعد تنقیه بقول شیخ بهر تعدیل در سودای طبیعی و بلغمی تسخین مع ترطیب کنند و در سودای احتراقی از هر چه مخفف و مسخن باشد اجتناب نمایند و بر مرطبات از البان و ادهان و نطولات و ضمادات و اغذیه اقتصار ورزند و باقی تدابیر علاج صداع سوداوی و مالیخولیا اخذ کنند و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود نوشته که اگر در گلاب چهارصد درم نقره هفت درم هفت بار و طلا پنج درم پنج بار و فولاد چهل درم نه بار داغ کرده هر روز ازان بر نهار پانزده درم بنوشند در منع تولد سودا و تجوید هضم و ازاله فساد آن بغایت مجرب ست.

علاج امراض دماغی ریحی

و آن صداع و شقیقه و سدر و دوار است و سببش کثرت اغذیه غلیظه و سوءهضم ست بهر تحلیل ریاح کاسرات آن مثل طبیخ شیح و افتیمون و حاشا و مانند آن استعمال نمایند و نطولات و سعوطات و شمومات و ضمادات محلله که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و دخول در حمام گرم بر نهار و شم جندبیدستر و مشک درین باب مخصوص ست و تقطیر روغن یاسمین و روغن غار و روغن مرزنجوش در گوش نیز مفیدست و نطول بادویه محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و صعتر و فوتنج بعمل آرند و از خرقه مغموسه در آب ادویه مذکوره تکمید سر کنند و سعوط جند بیدستر و مشک در روغن زنبق سائیده محلل ریاح سرست و قطور روغن زنبق که در آب

مطبوخ صعتر و حب الغار و تخم کرفس و زیره کرمانی پخته باشند و در بینی و گوش نیز تحلیل ریاح راس کند و کذا شرب و شم ظیان یعنی یاسمین بری و شم بهار و بستان افروز و خلاف بلخی و نسرین و گل سورنجان و نرگس و سعوط مرمکی بقدر دانه کرسنه بروغن بادام و روغن خسته قندول و عصاره برگ شابانگ و روغن مرزنجوش هر واحد محلل ریاح سرست و اگر ماده مولد ریح که آن در اکثر بلغم یا سودا میباشد زیاده بود اول تنقیه آن نمایند بدستوری که در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد بعد از آن بتعدیل و تقویت راس متوجه شوند و از مبخرات مثل خرما و جوز و خردل اجتناب کنند و باقی علاج از صداع ریحی اخذ کنند.

علاج امراض دماغی بخاری

و آن صداع و شقیقه و عصابه و حس و سرسام غیرحقیقی و سبات و سدر و دوار و کابوس و صرع و سکته است پس اگر صعود ابخره از بدن باشد اول تنقیه خلطی نمایند که ازان بخار متولد میشود مثلا در غلبه خون فصد و حجامت ساقین کنند و اگر حاجت بود مسهل بارد دهند و در صفراوی مسهل صفرا بکار برند بعده در هر دو تقویت سر کنند بسعوطات بارده و نهادن روغن گل و گلاب و سرکه بر سر و استعمال لخلخه بارد و اشربه مطفیه مثل شربت حماض و لیمو و تمرهندی و آلو مع اسبغول و شربت بنفشه و آلوبالو بنوشند یا نقوع حامض بشربت بنفشه بدهند و یا اسبغول مسلم بگلاب و نبات بخورند و اطریفل صغیر و کشنیزی صرف یا همراه آب تمرهندی و آلو بخارا یا نقوع هلیله بلیله آمله و کشنیز استعمال کنند و از ضمادات بارد احتراز نمایند بلکه اضمده محلله که دران اندک قبض باشد و شمومات ملطفه کفایت کند اما در صورت احساس حرارت زائد در ماده بخار از محللات کثیرالتسخین مثل فرفیون و غیره اجتناب شدید نمایند بلکه ابتدا *52* کنند بجذب آن طرف خلاف و تنقیه بغراغر بعده استعمال کنند نطولات معتدله در حمام و غذا بمزوره انار دانه یا لیمو یا اسفاناخ یا سماق یا کدو یا غوره سازند و خوردن نان منع تساعد بخار بسوی سر میکند و کهچری منجرست و بعد غذا برای منع صعود ابخره خوردن سفوف کشنیز و شکر و یا سماق و بزرقطونا بشکر و امتصاص بهی یا سیب یا ناشپاقی یا زعرور نافع بود و کشنیز در طعام زیاده اندازند و در صورت ماده بلغمی و سوداوی مسهل آنها دهند و اطریفل سنائی استعمال نمایند و هر چه در امراض دماغی بلغمی و سوداوی گذشته بعمل آرند بالجمله مراعات خلطی که ازان بخار متولد میشود و در اشربه و اغذیه و غیرهما واجب ست و اول استعمال منقیات مناسبه و جذب بخار به بستن اطراف و مالش کف پا بچیزهای درشت و نهادن پایها در آب گرم و نهادن شاخها بر ساقین پس جنس بخار بهلیله مربی و آمله مربی و کشنیز خشکو اطریفل کشنیزی باید کرد و استعمال پاشویه برای

جذب بخار از سر در هر ماده مفید بود و اگر صعود بخارات از عضو واحد بود تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی خواهد آمد.

علاج امراض دماغی سدی

و آن صداع و صرع و سکته و جمودست وقوع سده در عروق یا حجب دماغ بسبب خلطی از اخلاط اربعه بود و یا بسبب ورم پس اگر بلغم غلیظ لزج محدث سده گردد آثار بلغم پیدا بود درین صورت انضاج و تلطیف ماده نمایند بمنضج بلغم که دران زوفا و حاشا و غیره ملطفات افزوده باشند و بعد نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج و شبیار کنند بعده بهر تحلیل نطولات و اضمدو و شمومات و سعوطات و عطوسات و غراغر که در علاج امراض دماغی بلغمی مفصل مذکور شد بکار برند و باز بانضاج و استفراغ مشغول شوند و بعده بتحلیل گرایند حتی که سده زائل شود و نطولات مفتحه و شبیارات و مضوغات و ادهان محلله دائم بعمل آرند و واجب ست که در همگی نطولات سکب و ریختن از بلندی نمایند و سر راست باشد تا آنکه غوص و نفوذ و اثر بیشتر کند و شمیدن گل نرگس و شونیز بریان و آزاد درخت دلاون و شابانک که آن برلوف ست و گل سورنجان و مرزنجوش هر واحد تفتیح سده دماغ نماید و کذا برگ غار خشک باریک سائیده در خرقه کتان بسته دائم بوئیدن و بخار طبیخ مرزنجوش گرفتن و سویدی گوید که شم شاهسفرم و کذا انیسون بریان در خرقه کتان بسته در تفتیح سد و دماغ مجرب من ست و استعمال سکنجبین بزوری نیز مفتح سده است و کذا گل خیری و تخم آن و زنجبیل و بادرنجبویه و مرماحوز هر واحد شربا و شما و کذلک سنبل و جوز بوا و انیسون هر سه مساوی مفتح سده است و فرنجمشک شما و شربا و ضمادا و تخم او و بقله مسلوق او کلا و عرق او شربا و کذا عرق بادرنجبویه و تخم آن و اسطوخودوس و سلیخه و مرزنجوش هر واحد شربا و عصاره مرزنجوش و کذا روغن گل ...... سعوطا و بقله ترنجان مسلوق بشیره بادام اکلا و مرماحوز و شیح و مرزنجوش شما و ذرورا نافع و اگر سبب سده سودای غلیظ باشد نشان غلبه سودا ظاهر بود و تدبیرش فصدست و استفراغ سودا و استعمال اضمده و نطولات مخصوصه آن که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و آنجا که مزاج دماغ حار و سده غلیظ باشد علاج مشکل بود و درین صورت اول مفتحات استعمال کنند بعده هرگاه از علاج گرم سر را مضرت رسد تدارک آن نمایند بمبرداتی که با ارخا بود و قبض دران نباشد و بعد از تسکین باز اعاده مفتحات کنند و تا انفتاح سده بهمین طریق علاج کنند و ایضا در چنین حالت استعمال سکنجبین و ماءالشعیر و غیره مفتحات بارده مناسب بود و اگر خون یا صفرا بسبب کمیت خود و یا

ورم محدث سده گردد و علامات غلبه خون و صفرا و ورم پیدا بود تدبیرش تنقیه بفصد و مسهل ست بطوریکه در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی مذکور شد و در سده ورمی بدانچه در علاج امراض دماغی ورمی می آید علاج کنند.

علاج امراض دماغی ورمی

و آن صداع و سرسام و ماشرا و سبات سهری و سکته است در جمله اقسام ورم اول فصد سررو کشایند پس اگر ورم حار باشد تدبیریکه در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت بعمل آرند و ابتدا بردع ماده از مبردات مذکوره مخلوط بسرکه و گلاب کنند مگر آنکه با آن درد شدید باشد که درین وقت سرکه جائز نیست و درین استعمال روغن گل مبرد مقداری صالح بدون افراط مخلوط با سرکه بسیار و یا اندکی بر پیشانی و سر و آب عنب الثعلب و فوفل و صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و عدس مقشر و مانند آن و آبهایی که دران ادویه بارده قابضه و حاره قوی القبض که در مزاج آنها ترکیب از برودت نیز باشد مثل طرفا جوشانیده باشند نافع ست و از ادویه شدیدالبرد متخذ از مثل خشخاش و افیون و غیره اجتناب کنند مگر هنگام شدت حاجت که وجع شدید باشد و دران هنگام *53* قدری بابونه داخل نمایند تا که شدت قوت مخدره آنها را بشکند و کم کند چه بابونه کسر قوت مخدرات میکند و اگر مواد شدیدالحده باشد اولا آب بقول که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد استعمال کنند بعده بمنضجات مواد حار مشغول شوند و بعد از آن دوائی که دران اندکی تحلیل باشد مثل آبیکه دران اکلیل و بیخ مورد پخته باشند و از ادهان روغن بابونه تازه تنها مخلوط بروغن گل بحسب حدت مرض و قوام ماده و قرب عهد از منتهی و بعد آن بکار برند و سپس عند منتهی مرخیات محلله مثل آبهائی که دران اصول کرفس و بادیان و بزور آنها و سبوس گندم و حلبه و ختمی و اکلیل الملک و اقحوان سفید جوشانیده باشد و از روغنها روغن شبت و مانند آن بعمل آرند تا آنکه در منتهی تحلیل حاصل شود و ایضا ضمادات محلله ازین ادویه ترتیب دهند و در استفراغات واجب در علاجات اورام راس از فصد و غیره بحسب ماده تقدیم نمایند و در تغذیه صاحب ورم صفراوی اغذیه خفیفه رطبه استعمال کنند مثل ماءالشعیر و اجاصیه و اگر ورم بارد باشد بعد فصد منضج و مسهل بحسب ماده دهند و در استفراغ دوائی که در آن روغن بید انجیر و روغن بادام تلخ و فیقرا و مانند آن باشد با ماءالاصول استعمال کنند و اقتصار نمایند در ابتدا از روادعات بروغن گل مخلوط به ملطفات مثل حاشا و فوتنج و جندبیدستر خاصه پس استعمال نمایند عنصل و سرکه آنرا بطریق ضماد و غرغره اگر ممکن باشد و بسا که نفع می بخشد آشامیدن دو ثلث مثقال یا کمتر ازان بحسب مزاج جندبیدستر خصوصا برای لثیرغس بعده منضجات که دران ارخا

و اندک تحلیل باشد استعمال کنند و بعد ازان نزد انتها در تمامی اورام بارده و خاره مرخیات را بدین نوع که در بارد مرخیات تامه و محللات قویه از آبها و ضمادات و ادهان بعمل آرند و باقی علاج مفصل از اقسام سرسام اخذ کنند.

علاج امراض دماغی از ضعف دماغ

و آن صداع و سدر و دوار و غیره است بهر تقویت دماغ اطریفلات مثل اطریفل کشنیزی و کبیر و اطریفل اسطوخودوس و اطریفل مقوی دماغ و خمیرجات مثل خمیره گاوزبان و خشخاش و مروارید و دیگر مقویات مثل انوشدارو و جوارش صندلین و عنبر و دواءالمسک معتدل و معجون مقوی دماغ و مفرح و یاقوتی بارد و حار و شربت ابریشم و عرق کتیکی مرکب هرچه ازینها مناسب مزاج مریض دانند بدهند و حریرهای معمولی نوشانند و خوردن هفت عدد مغز بادام مقشر با مثل آن نبات در شب وقت خواب سخت سودمندست و روغن گل بر سر مالند و قرنفل بگلاب طلا سازند و طلائی که دران تخم ریحان بوداده و مغزیات داخل ست بعمل آرند و سیب و عنبر و گلاب ببویند و بوئیدن شموم غالیه و لخلخه عنبر نیز مفید و سعوط روغن گاو فقط یا با مروارید محلول بگلاب بسیار مفیدست و اغذیه لطیفه عطریه مانند گوشت چوزه مرغ و تیهو و دراج با نخود و ابازیر خوشبو و گلاب پخته بخورند و جمیع ادمغه حیوانات و لبوب مقوی دماغ ست و استعمال حلوای چوب چینی تالیف والد حکیم علوی خان مفید و مغز گوسفند با روغن بادام بریان بریان کرده خوردن و روغن آن بر سر مالیدن و همچنین سر را بر بخار قلیه جگر بز که با مصالح متعارفه پخته باشند داشتن و یک دو لقمه ازان خوردن نافع ست و اگر سینه بچه مرغ که قریب جوانی .... در روغن گاو بریان کرده گوشت او بگیرند و در هاون بکوبند بعده نشاسته ربع رطل در همان روغن بریان نموده و مغز بادام ربع رطل و قدری زعفران و دارچینی و دانه هیل را سائیده شکر سفید بقوام آرند و اگر روغنی که دران سینه مرغ و نشاسته بریان کرده اند زیاده بماند آنرا نیز در حالت قوام داخل کنند و همه را در قوام آمیخته هر صبح بقدر دو نیم توله بخورند مرید دماغ و مقوی آنست و سفوف بنفشه کشنیز مقشر گل سرخ مغز بادام هر یک دو ماشه اسطوخودوس سنبل الطیب گل مندی هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات بربر آمیخته یک توله خوردن نیز مقوی دماغ است و گویند که تخم حنا یک مثقال سائیده بعسل آمیخته لیسیدن همین اثر دارد و اگر سبب ضعف دماغ اجتماع اخلاط ردی در معده باشد درین حالت باستفراغ آن پردازند بدانچه در امراض دماغی شرکی معدی و امراض معده مذکور گردد و تقویت فم معده نمایند و خوردن مصطکی سوده یک ماشه باطریفل کشنیزی یک نیم توله سرشته مقوی معده و دماغ ست بالجمله باید که نظر بر اسباب سابقه نیز دارند مثلا اگر سبب ضعف سوءمزاج حار یا بارد بود و علامات مخصوصه آن ظاهر باشد درین صورت در ساذج تعدیل و در

مادی تنقیه نمایند بدانچه در علاج امراض دماغی حار و بارد ساذج و مادی مذکور شد و بعد از آن حسب مقتضای مزاج بتقویت دماغ کوشند مثلا در مزاج حار مقویات بارد دماغ مثل صندل و گل سرخ و روغن گل و گلاب و مروارید و آمله و خشخاش و گل سیب و گل نارنج و گل سفرجل *54* و در مزاج بارد مقویات حار مثل زعفران و مشک و عنبر و غالیه و عود و دارچینی و قرنفل و کندر و تخم حنا و سعد و زنجبیل و سنبل و بالنگو و بلادر و در مزاج یابس مثل انجیر و مغز بادام و پسته و فندق و نشاسته و حریره و شیرمیش و دماغ و دراج استعمال نمایند و گویند که در مزاج حار شم و شرب گلاب و گل تفاح و گل به و شرب آمله و کافور و هلیله کابلی و شم سیب و گل بید و ضماد آمله هر واحد مقوی دماغ ست و در مزاج بارد شرب حب بلسان بعسل و یا فلنجه و یا مرزنجوش مخلوط بکباش قرنفل و یا عرق بادرنجبویه و یا اسطوخودوس و یا جوز بوا و یا بیخ باد آورد و شرب و شم مشک و عود و زعفران و ترنجان وتخم آن و گل بادام و شم برم و عبیشران و زفت مخلوط بلادن و نسرین و نرگس و فرنجمشک و سنبلید که گل سورنجان ست و شرب و بخور جوز بوا و سنبل هندی و شرب و ذرور بر سر سنبل الطیب و فرنجمشک و ضماد عود و و دوسرا و غالیه و سعوط نسرین و ذرور و نطول اکلیل الملک و عود بلسان و شم و شرب و ضماد و مضغ عنبر و لادن هر واحد نافع و سویدی گوید که یاسمین شربا و درورا و کباش قرنفل و کذا گل جوز یا برگ او خشک و یا پوست سبز او خشک کرده ذرورا بر مقدم راس هر واحد در تقویت دماغ مجرب من ست و اگر سبب ضعف انتقاص جرم دماغ بود اکثار تناول ادمغه حیوانات و تقویت روح نفسانی بمفرحات نمایند و اکثار اکل فندق و بادام و لحم درج و دماغ ماکیان و شرب شیر میش و نطول سر بر روغن گل هر واحد مزید جوهر دماغ ست و بقول جالینوس مسکه گاو و شیر او و شکر و زردی بیضه جوهر دماغ را زیاده میکند پس اگر سببش کثرت جماع باشد مبهیات و مولدات منی استعمال کنند و ایضا ترک جماع نمایند و اغذیه مبرده ملطفه نحفیفه سریع الهضم دهند مانند شوربای چوجه مرغ و گوشت حلوان گوسفند شیرخواره بروغن گاو پخته بنان رده تنوری خورانند و ماءاللحم ساده نه توله و یا ماءاللحم مرکب علوی خان و معجون لبوب نه ماشه دهند و خوردن زردی بیضه مرغ با نبات بسیار مفیدست و کذا با نمک سلیمانی و همچنین مغز بادام و فندق و پسته و چلغوزه و دیگر لبوبات و ایضا شیر گاومیش و گوسفند و شیر و مغز همه حیوانات و روغن گاو و شکر تری و نان خمیری تنوری مالیده نیمگرم تناول کنند و بالائی و شیر با نبات یا پلا و مرغ و چلاو و مطنجن درین باب اثری عظیم دارد و اگر بسبب کثرت ریزش نزله بود نخست تنقیه دماغ بحب قوقایا و ایارج کنند و بعد از حصول تنقیه جهت تقویت دماغ اطریفل اسطوخودوس و شاهتره علوی خان با عرق اسطوخودوس دهند و تفاحه علوی خان که درینجا مسطور گردد و کلاه ایشان که در صداع ضعف دماغی بیاید بکار برند که اصلا تخلف ندارد بلکه نافع خفقان و مانع صعود ابخره بدل و

دماغ اند و حریره از شیره بادام ده عدد و خشخاش و تخم خرپزه هر یک یک توله و حب قرطم دو توله نشاسته سه توله روغن ماده گاو چهار و نیم توله و نبات هفت توله دهند و غذا پلا و دو گوشته و قورمه همراه نان تنوری و با گوشت بود و دراج و معجونات مقویه دماغ و مانع نزله بعمل آرند و نسخه تفاحه علوی خان اینست عود قماری پنج مثقال اشنه سنبل الطیب قرنقل زعفران اظفارالطیب قاقله صغار بسباسه پوست ترنج هر یک یک مثقال و یک نیم دانگ عنبر اشهب دو مثقال مشک یک مثقال بهار نارنج یک مثقال و دو دانگ علف هندی و حصی لبان هر یک دو نیم مثقال اجزارا کوفته بیخته در هاون سنگین بگلاب بسائید و عطر عنبر و ناگ کیسر و عود هر یک نیم مثقال روغن یاسمین و نرگس هر یک یک نیم مثقال داخل کرده چندان حل کنند که قابل حب بستن شود پس بشکل سیب ساخته در سایه خشک نموده ببویند و اگر سببش سهر طویل باشد بترطیب و تنویم کوشند و اگر مرض مزمن باشد ازاله مرض تقویت بدن بادویه و اغذیه لطیفه بتدریج نمایند و اگر ریاضت شاقه باشد دعت و سکون و استحمام مرطب و تدهین با دهان بارد اختیار کنند و اگر استفراغات کثیر باشد آنچه در صداع یبسی بیاید استعمال نمایند و ایضا خمیره مروارید ساده نه ماشه ورق طلا یک عدد و عرق تنبول حکیم ذکاءالله خان هفت توله با شربت تنبول چار توله تخم شربتی هفت ماشه دهند غذا شوربای مرغ و نان خوشکار خورانند و لخلخه مقوی دماغ نیز مفید و خوردن مربای آمله و هلیله و سیب و بهی و اناناس بورق طلا و نقره و طباشیر خیلی نافع و کذا انوشداروی ساده و لولوی بعرق کیوره علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ و آن صداع و صرع ست بهر تبلید حس اغذیه غلیظه مثل هریسه گندم و جو بلحم بقر و کله پایچه و کرش آن دهند اگر هضم قوی باشد و الا اغذیه که از بقول بارد مثل برگ کاهو و خرفه و کشنیز تر و لحم ماهی و گوشت بره شیرخواره و گوساله ساخته باشند بدهند و در طعامها تخم خشخاش و تخم کاهو افگنند و اگر فائده *55* نشود چیزی از مخدرات مثل تخم شربت خشخاش یا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو و مانند آن استعمال کنند و افیون ببویند و اگر قوی‌تر خواهند آب کوکنار و یا فلونیا بدهند و طلای مخدر از تخم کاهو و پوست خشخاش و افیون و بزرالبنج و برگ قنب بعمل آرند لیکن در استعمال مخدرات قویه بزودی مبادرت و جرأت ننمایند زیرا که مورث بلاهای ردیه مثل ظلمت بصر و بلادت ذهن‌ست و بساست که مؤدی بهلاکت میگردد و آنجا که از استعمال مخدرات در حواس نقصان کثیر رود بزودی آب نیمگرم بسیار بر سر ریزند و استعمال مخدر موقوف نمایند علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه و تفرق اتصال و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سکته است اول برای حفظ دماغ از تورم فصد سر و یا هفت اندام گشایند و اگر مانعی باشد حجامت نمایند و بعده تنقیهٔ صفرا از مسهل صفرا یا حقنه کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند و برگ آس و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب جوشانیده اندکی مشک و عود داخل کرده

سائیده ضماد کنند و بقول حکیم علوی خان بعد فصد و تلیین طبیعت گل ارمنی یک درم شب یمانی دو دانگ مر مکی ربع درم سائیده وقت خواب بآب نیمگرم بخورند و اگر درو ضربۀ ضعیف و خفیف باشد آردمونگ مغاث بغدادی مغاث بغدادی یعنی میدۀ چوب اقاقیا زرد چوب کوفته بیخته بروغن گل و روغن مورد و زردی بیضه ضماد کنند و اگر خواهند میدۀ گندم افزایند و اگر حرارت زیاده باشد گل ارمنی داخل کنند و اگر بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود دماغ ماکیان حتی‌الامکان بخورانند و بر آن آب انار ترش بنوشانند تا از استحالۀ ادمغه بصفرا و از ضرر غثیان که کل اومغه مغثی‌اند بازدارد لیکن آب مذکور بسیار اندک باشد تا دماغ از ترشی او متضرر نگردد و معذالک باید که حموضت او قلیل بود و واجب است که از آفتاب و حمام و شراب و غضب و اغذیۀ مبخره و حاره و مصدعه و حریفه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفتخج و مویز شیرین اجتناب کند و باقی علاج از صداع ضربی و سقطی جویند گیلانی گوید که تفرق اتصال واقع در سر که از ضربه یا سقطه یا قطع یا شق یا حرق نار و غیره باشد اگر در جلد بود فقط بغیر سیلان خون آنرا جارحه نامند و اگر با سیلان خون باشد وامیه گویند و اگر از لحم اندک اخذ کند باضعه گویند و اگر در لحم نازل شود و غائر در آن باشد متلاحمر نامند و اگر در سمحاق باشد حتی که استخوان ظاهر گردد موضحه خوانند و اگر تا سمحاق برسد و تفرق اتصال او نگرداند باسم سمحاق نامند و اگر آنرا بسوی خارج ظاهر گرداند و در آن ورم حادث گردد فطره گویند و اگر تفرق اتصال استخوان گردد و چیزی از جرم او منتقل شود بنحوی که در علاج او احتیاج نقل بعض از اجزای او افتد منقله نامند و اگر تفرق اتصال او بغیر حاجت بسوی نقل او باشد هاشمه خوانند اگر تفرق اتصال ام غلیظه شود امه و مامومه نیز گویند و اگر تفرق اتصال دماغ کند دامغه گویند و اگر در جوف دماغ و بطون آن اخذ کند جائغه خوانند و فطره بسیار ردی‌ست و اکثر در آن اختلاط عقل عارض شود و در امه و جائفه خطرست و شیخ میفرماید که در جراحات واصله بسوی غشای دماغ حادث میشود استرخا در جانب جراحت و تشنج در جانب مقابل آن و چون قطع تا بطون بلکه تا حد حجاب رقیق نرسد اسلم باشد و هرگاه قطع تا دماغ رسد تب و قی مراری ظاهر گردد و کمتر فلاح یابد و قریب‌تر بسلامت آنست که قطع در بطن ایمن و ایسر مقدم دماغ واقع شود چون بسرعت تدارک نمایند ملتحم گردد و آنچه در بطن اوسط و بطن موخر باشد صعب‌تر بود و آنچه در اوسط باشد از آنچه در مؤخر بود سخت‌تر باشد و بعیدتر است که رجوع بحالت طبیعیه کند مگر آنکه اندک باشد و مبادرت بضم و اصلاح او بسرعت کنند بالجمله در شجه سر مبادرت بمنع ورم نمایند و تفصیل آن در علاج جراحات در آخر کتاب مذکور گردد و علاج کسر در باب آن خواهد آمد و اطبا را در کسر قحف منقطع که آن منقله است دو مذهب است یکی آنکه مایل بادویۀ هاویۀ ساکنه شدیدالتسکین برای الماند و این مذهب متقدمین‌ست دوم آنکه استعمال ادویه شدیدالتجفیف میکنند

و بعد قطع منکسر و قلع منقلع و جذب انکسار او بادویه جذابه از مرهم و غیرها بر موضع فوق او از ؟ لطوخ از عسل و سرکه استعمال مینمایند و این مذهب متاخرین‌ست و سلامت در دست این متأخرین بیشتر از دست اولین ست و این عجب نیست چه جالینوس گفته که مزاج اعصاب و عظام یابس‌ست و شارح ممدوح گوید که بهترین چیزی که در منع ورم درین باب و منع نزف‌الدم و سرعت التحام و دفع وجع یافته ایم مرهم جدوار تألیف ماست و هر قدر که مدت میان حدوث تفرق و استعمال این مرهم کمتر باشد اولی و اجود **56** فعل خواهد بود و فعل او درین باب عجیب‌ست و مالقی و غیره مینویسند که ضماد خطمی مطبوخ بشراب و کذا اقاقیا بصبر و کذا سوسن بری و کذا حلزون صغیر سائیده و کذا برادهٔ چوب شمشاد بحنا و کذا خراطین بروغن گل سوده بشراب و عسل پخته تا غلیظ گردد بر خرقه کتان مالیده نافع جراحت و کسر عظام سرست و ضماد ملبوس بعسل آمیخته مفید کوفتگی لحم و عدم کسر عظم‌ست و تقطیر روغن گل یا خون کبوتر یا فاخته یا شفنین بر شحهٔ راس و کذا ذرور مر و زراوند طویل و خمیر آرد گندم خشک کرده سائیده و زاج و کندر و دم‌الاخوین و قنبیل سوخته و صبر و کافور و توبال مس و پوست شجر صنوبر و پوست ثمر آن هر واحد التحام جراحت راس میکند علاج امراض دماغی شرکی و آن صداع و سدر و دوار و سبات و سهر و صرع و غیره است پس اگر از شرکت معده باشد و سببش اجتماع خلطی در معده بود استفراغ ماده غالب بقی و اسهال و اصلاح معده بتعدیل مزاج و تقویت آن کنند مثلاً اگر ماده صفراوی باشد با سکنجبین و آب نیم‌گرم قی کنند بعده سکنجبین و گلاب بنوشند و یا شیرهٔ گشنیز نیز افزایند و اگر تسکین زیاده منظور بود آب تمرهندی دو توله آب آلو بخارا پنج دانه شیرهٔ تخم خیارین هفت ماشه شیرهٔ گشنیز خشک چارماشه با گلقند سکنجبین گلاب دهند و اگر در نبض امتلای خون نیز معلوم شود بعد فصد آلوبخارا بعرق شاهتره مالیده شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ خیارین شربت انار داخل کرده بدهند و اگر احتیاج اسهال صفرا بینند مسهل صفرا دهند و اگر معده تشرب خلط صفراوی کرده باشد و در آن صفرا بسیار باشد پوست هلیلهٔ زرد افسنتین بنفشه هر یک پنج درم تخم کاسنی گل کشوت شاهتره هریک سه درم تمرهندی بیست درم آلو چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صددرم بماند مالیده صاف نموده شکر طبرزد بست درم محمودهٔ مشوی یک دانگ افزوده بیاشامند و طبیخ هلیله و تمرهندی و افسنتین و نقوع صبر و سکنجبین صبری نیز نافع و اگر حرارت زیاده نباشد اطریفل صغیر یا هلیلهٔ زرد بایارج فیقرا مرکب کرده تا سه روز بدهند بالجمله بعد تنقیه در تسکین حرارت و تقویت سر و معده کوشند بدانچه در امراض دماغی صفراوی گذشت و در امراض معدی صفراوی خواهد آمد و ایضاً چون اراده تقویت دماغ و منع صعود اخلاط مراری از معده و نواح آن بسوی دماغ نمایند واجب است که فواکه حامضه خصوصاً انار ترش و سیب ترش و به ترش و امرود و حفوره خصوصاً بعد از طعام بخورانند و در ابتدا روغن گل و روغن

آس بر سر مالیدن و بعد از آن صمغ سرو در روغن بابونه و آس حل کرده طلاکردن مقوی سرست و اگر برگ سرو در روغنهای مذکور جوشانیده بعمل آورند نیز جائز است و جمله ربوب قابضه مثل رب به و غوره و انار و لیمو مقوی معده است پس اگر قبض بیشتر مطلوب بود طباشیر گل سرخ گل ارمنی باریک سائیده در ربوب آمیزند و اگر در ربوب مذکوره چند لقمه نان تر کرده هر صبح بخورند نیز مفید بود و گویند که اغتذا بآب انار مانع انصباب صفرا به معده است و بمزوراتی که در آن چیزی ترش مانند غوره و انار و تمرهندی و آلو باشد یا غورهٔ کشمش و شیرهٔ بادام و یا مزورهٔ ماش مقشر و اسفاناخ و کدو با شیرهٔ بادام غذا سازند و واجب است که صاحبان این علت مدافعت گرسنگی کرده باشند و ادویهٔ چرب و شیرین تناول ننمایند و اقتصار نمایند بر اغذیهٔ ترش و چاشنی‌دار و مدام تمریخ سر بادهان بارد رطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و بهاربید نمایند و اطراف و اسافل پایها بمالند و بازو ببندند و اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب شهد نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کنند بعده اندکی مصطکی در گلقند آمیخته بخورند و بهر اسهال مسهل بلغم و حب ایارج بخورند یا ایارج فیقرا از دو مثقال تا سه درم بعسل سرشته سه روز تناول نمایند و نقوع صبر بدستور و یا سنایای مکی افسنتین هلیله کابلی و سیاه هر یک پنج درم اسطوخودوس بسفائج بادیان تخم کرفس انیسون سنبل‌الطیب گل سرخ هریک دو درم مویز سرخ منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا صد درم بماند یک درم صبر و نیم درم کتیرا نرم سائیده حل کرده یک درم روغن بادام شیرین بر آن ریخته نیم‌گرم بیاشامند و بعد تنقیه بتلطیف غذا و خوردن جوارشات گرم و استعمال اضمده مقوی حار لطیف معده را تقویت دهند مثلاً جوارش جالینوس یا عود یا بسباسه یا دارچینی یا مصطکی یا فلافلی یا فلاسفه یا جوارش عنبر یا آمله بخورند و غذا قلایا و مطنجنات بافاویهٔ حاره دهند و اگر ماده سوداوی بود بعد نضج ماده بمسهل سودا و حب افتیمون و حب اسطوخودوس تنقیه کنند و یا پوست هلیله کابلی هلیلهٔ سیاه گل سرخ اسطوخودوس از هریک سه درم شاهتره افتیمون از هر یک شش درم غافث افسنتین گاوزبان بادرنجبویه تخم فرنجمشک بسفائج هر یک سه درم مویز سرخ دانه بیرون کرده بست درم تمرهندی بست و پنج درم عناب چهل عدد در سه رطل آب طبخ نمایند تا صد ***57*** درم بماند مالیده صاف نموده بست درم ترنجبین ده درم گل قند مالیده باز صاف کنند و یک درم تربد و نیم درم لاجور و مغسول بر آن پاشیده بیاشامند یا نقوع صبر بدهند بعده ترطیب دماغ نمایند بادهان و اضمدهٔ مسخنهٔ مرطبه که در صداع سوداوی مذکور گردد و سکنجبین دو اوقیه بافتیمون یک مثقال سوده هر روز بخورند و استحمام بآب شیرین معتدل‌الحراره نمایند و بمزورات نخودآب بمغز قرطم و لحوم لطیفهٔ خفیفه غذا سازند و فواکه حار رطب و لبوب بخورند و سائر تدبیر از مبحث مالیخولیا اخذ کنند و اگر ماده ریحی باشد محللات ریاح مثل شیرهٔ بادیان و انیسون و کشوث و گلقند بدهند و قی

کنانند و بعد نضج بمنضج بلغم، مسهل بلغم دهند بعده دواءالمسک حلو یا مر بخورانند و اطریفل صغیر و گلقند در ریحی و بلغمی هر دو مفید است و سفوف حاکمی نیز مجرب ست و کذا شونیز نانخواه زیره حب‌الرشاد یک درم هر روز بآب خوردن و ایضاً بعد تنقیه معده از مادۀ مولد ریاح روغن بادام شیرین و تلخ بآب طبیخ اصول و حلبه و قردمانا و امثال آن دهند بعده روغن بید انجیر بنقوع صبر دهند و مقدار روغن مذکور از سه مثقال زیاده نبود و اگر سوءمزاج ساذج معده محدث امراض دماغی گردد بتعدیل او پردازند بدانچه در علاج انواع سوءمزاج ساذج معده بیاید و اگر ضعف فم معده سبب باشد برای تقویت معده و تسکین ابخره هر صباح بیست گندم با آب انار یا بهی یا ناشپاتی بنوشند و یا نان در آب غوره یا ریباس یا سماق یا انار و یا در ربوب فواکه قابضۀ خوشبو تر کرده چند لقمه بخورند و اگر غثیان شود قی کنند تا که صفرای منصب خارج شود و هرگاه مزاج معده بارد باشد نان را بعد ترکردن در ترشی بانیسون و زیره و نانخواه و عود و قرفه و دارچینی و زعفران آلوده تناول کنند و یا جلاب بافاویه سازند و در آن لقمه تر کرده بخورند و کذا گلقند با انیسون و مصطکی بخورند و آنجا که سرفه یا نزله و جز آن از استعمال حموضات مانع باشد لقمه چند در جلاب یا آب به تر کرده بخورند و آنچه از شرکت قدمین و ساقین باشد اگر در آنجا امتلا ظاهر بود فصد صافن کنند یا حجامت ساقین نمایند و بعد نضج بمسهل گرم و حب ایارج یا حب اصطمخیقون مکرر تنقیه کنند و تلطیف اخلاط و اصلاح سوءمزاج بمعاجین ملطفه مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و تقلیل غذا کنند و اگر امتلا ظاهر نباشد و نیز هنگام شدت مرض پایها از بن ران تا کف پا بربندند و کف پا را بنمک و روغن خیری گرم کرده بمالند و پاشویۀ حار کنند و اگر برای منع تصاعد بخار قریب نوبت مرض آن عضو را بالاتر از مبدأ ارتفاع بخار خوب محکم بسته بهر ازالۀ برودت فعلی آن گرمی آتش بدان رسانند و یا ادویۀ گرم مثل عاقرقرحا و شیطرج و حلتیت و فرفیون سوده گرم کرده بر آن عضو ضماد کنند و یا در آب گرم روغن بابونه آمیخته و یا در آب مطبوخ ادویۀ گرم آن عضو را غرق نمایند و آن آب را سردشدن ندهند مفید بود و هرگاه وقت نوبت بگذرد و آن عضو را در آب گرم نهند بعده عصابه بگشایند و بخرقه درشت بمالند و بعد تنقیه بهر تسخین و تقویت دماغ سکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس و مانند آن از اشربه و شمومات و مروخات که در علاج امراض دماغی بارد ساذج و بلغمی مذکور شد بعمل آرند و جوارشات و سفوفات و معاجین محلل ریاح استعمال نمایند و بعد تنقیۀ بدن و تقویت دماغ بهر تسخین عضو مشارک خردل و جند بیدستر و فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و مانند آن با عسل آمیخته ضماد کنند و روغنهای گرم بمالند و اگر فائده نشود بر موضع مبدأ ارتفاع بخار داغ دهند و یا اول حجامت بر آن موضع کنند و بعده ادویۀ مقرحه مثل عسل بلادر و سرگین کبوتر و شیرانجیر و کبیکج نهند و یا فلفل و خردل و فرفیون ساییده بعسل بلادر آمیخته ضماد نمایند و نهادن ذراریح و کبیکج و سرگین باز و

عسل بلادر قویتر از آنست و بعده قطعه اسرب بر آن بسته دارند یا دیگر حیله کنند که قرحه بزودی مندمل نشود و مدتی مادۀ فاسد مستفرغ گردد بعده مدملات بکار برند و آنچه از مشارکت بدین بود بدستور مسهل و حبوب مذکوره تنقیه نمایند و بهر تنقیه نفس عضو بر جای مبدأ حرکت بخار حجامت نمایند و خردل بمالند و هنگام هیجان مرض بازو بربندند و تدبیر مذکورۀ بالا بهر تسخین عضو بعمل آرند و آنچه از شرکت دیگر اعضا بود علاج هریک تنقیه بحسب ماده و تقویت آن عضوست بدانچه در مقامش مسطور گردد مثلاً در شرکی مراقی و کبدی و طحالی هرچه در مالیخولیای مراقی و امراض کبد و طحال مسطور گردد بعمل آرند و بعداز آن تعدیل مزاج دماغ و ازالۀ باقی نکایت آن کنند و در شرکی معاقی قتل و اخراج دیدان کنند بدانچه در فصل دیدان خواهد آمد و تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن و آنچه جامع این بهر دو امرست اطریفل گشنیزی و اطریفل کبیر و خائیدن گشنیزخشک و دارچینی و سفوف گشنیز با شکر و خوردن گشنیز و برنجاسف با مویز سیاه منقی و نان نرم کوبیده ناشتا و استعمال حافظالصحه و امثال آنست و در شرکی رحمی علاج اختناق رحم و احتباس حیض و نفاس **❋58❋** و ورم رحم نمایند و آنچه از شرکت جمیع بدن افتد بعلاج امراض دماغی بخاری توجه فرمایند

صداع یعنی درد سر

بدانکه صداع المی ست و سبب هر الم یا سوءمزاج مختلف یعنی تغیر مزاج دفعتاً است یا تفرق اتصال یا اجتماع آن هر دو باهم مثل ورم و سوءمزاج شانزده نوع است که هشت از آن ساذج مفرد و مرکب باشد و هشت مادی مفرد و مرکب لیکن سوءمزاج رطب ساذج مولم نیست مگر آنکه با ماده رطب باشد که درینحالت از جهت تبخیر یا احداث ریح موجب تمدید و تفرق اتصال مولم میباشد و سبب سوءمزاج حار یا مادۀ حار دمویست یا صفراوی یا مرکب از آن هر دو که بسبب کیفیت خود باعث صداع گردند و یا ریاح و ابخرۀ حاره یا گرمی آفتاب و یا شمیدن اشیای حاره و مانند آن که در علاج صداع حار ساذج مذکور خواهد شد و اسباب سوءمزاج بارد مصدع مادۀ بارد بلغمی و سوداوی ست و یا آنچه در صداع بارد خواهد آمد و اسباب سوءمزاج یابس کثرت جماعست و مانند آن که در علاج صداع یبسی بتفصیل ذکر یابد و اما اسباب تفرق اتصال یا ورمست یا ضربه یا سقطه یا شجه یا فسخ یا شق یا هتک یا سده یا ریح و ابخره و یا خلط اکال و تفرق اتصال که از داخل میباشد بساست که ملتئم نمیگردد و خرق آن باقی میماند و ایضا میرساند و صداع همیشه میباشد پس سبب ورم یا مادۀ دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی صلب یا مرکب از اینها و اسباب سده

در علاج صداع سدی بیاید و ابخره و ریاح گاه در نفس دماغ تولد می یابند و گاهی در بدن و گاه در هر دو گاه از خارج مستنشق میگردند یا از مسام می‌آیند و در دماغ محتقن میشوند و سبب صداع بتمدید و انضغاط میگردند و ازین قبیل‌ست صداع حادث از بوئیدن روائح خوشبو و بدبو و بدانکه اخلاط حاره باعث هیجان و تولید ریاح نمیگردند بلکه مهیج و مولد ابخره‌اند و ریاح و بخارات بلغمی ثقیل بطی‌الحرکه و محتبس می باشند و سوداویه موحش ثابت کمتر در کمیت و بدتر در کیفیت و ابخرهٔ دمویه عذبه کمتراند از روی ضرر و بیشتراند از جهت کمیت و ابخرهٔ صفراویهٔ حاد ملتهب و سوزنده و لذاع اکال‌اند اکثر ضرر او بکیفیت او باشد و ایضاً بقول شیخ‌الرئیس این همه یعنی سوءمزاج و تفرق اتصال و ورم باصناف و انواع خودها که اسباب صداع‌ست گاه در نفس جوهر دماغ بود و گاهی در مجابین مطیف آن و گاهی در غشای خارج از قحف و سبب موذی هرکدام ازین اعضا گاهی ثابت در نفس عضو باشد و گاهی بمشارکت غیر آن و او یا عضوی بود که میان او و دماغ شعبهٔ عروق از اورده و شرائین باشد مثل قلب و کبد و طحال و یا عضوی مجاور او بود مثل ریه موضوع تحت او که آفت این بدان مودی گردد و یا عضوی مشارک عضو از جهتی و دماغ جهت دیگر بود مثل مشارکت گرده در اوجاع آن بهر آنکه گرده مشارک جگرست و جگر مشارک دماغ پس گرده مشارک دماغ ازینجهت باشد و یا بمشارکت کل بدن بود مثل صداعی که در حمیات باشد چون انصباب مواد صفراوی یا غیر آنرا بسوی معده ادوار بود و مثل آنکه بادوار تزید اصناف حمیات باشد بالجمله صداع گاه اصلی می‌باشد که در نفس جوهر دماغ یا در اجزای آن تمامی و یا در بعض آنها باشد و گاه شرکی یعنی بمشارکت عضو دیگر و این یا بمشارکت مطلقه بود و یا بمشارکت غیرمطلقه و مشارکت مطلقه آنست که متادی نگردد بسوی ناحیهٔ دماغ از عضو مشارک آن چیزی جسمانی بلکه نفس اذیت آن عضو بدماغ رسد و متاذی گردد و مشارکت غیرمطلقه آنست که متادی گردد بسوی جوهر دماغ از آن عضو شی جسمانی و آن مادهٔ خلطیه و یا بخاریه‌ست از قسم اول‌ست اصناف صداع حادث از تشنج و کزاز و تمدد و ریاح ؟ و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق‌النسای قوی شدید و گاهی میباشد متادی از کیفیات مشارکی کیفیت ساذج از کیفیات طبیعیه که آن حرارت و برودت و رطوبت و یبوست‌ست و یا کیفیت غریبهٔ ردیه مثل کیفیات سمیه پس کیفیت او متادی میگردد و گاهی متادی از مواد غیرغریبه و بر طبائع خود بود که باشتداد کیفیات یا تزاید کمیات خود ایذا رساند و گاهی متادی مادهٔ غریبه بود که تولد یابد در بعض اعضا تولد غریب فاسد سمی چنانچه در اختناق رحم و یا بشخص بعیدالعهد بجماع و یا بکسی که در مراق و یا اطراف آن خلط ردی پیدا شود بهم میرسد و مشارکتی که سر را با تمامی بدن باشد یا از جهت کیفیت فاشیه منتشره در جمیع بدن بود چنانچه در حمیات و یا از جهت مادهٔ فاشیهٔ پراکنده در سائر بدن و صداع بحرانی ازین قبیل‌ست صاحب کامل گوید که صداع یا از جهت بحران بود و یا تابع تب و یا مفرد

بنفسه پس آنچه تابع تب باشد حدوث او از امتلای رأس باخلاط و بخارات حاده بود و این ***59*** یا از خلط ردی محتقن در معده باشد و علامتش غثیان و خفقان‌ست و یا از خلط مجتمع در جمیع بدن و یا از ضعف رأس و یا بسبب شدت حرارت تب چنانچه در تب غب و محرقه عارض میشود و آنچه از صداع مفرد بنفسه باشد بعضی از آن خاص بسر بود و بعضی آنست که حدوث او بمشارکت سر مر معده را بود و آنچه خاص برأس باشد یا از سوءمزاج بود یا سوءمزاج ساذج مفرد و یا مع ماده بود و سوءمزاج ساذج یا حار بود و حدوث او یا از سبب داخل باشد و این از سخونت مزاج اغشیهٔ دماغ و یا از تناول اغذیه یا ادویهٔ حاره مصدعه مثل جوز کهنه و ثوم و پیاز باشد و یا از سبب خارج بود مثل صداع حادث از احتراق آفتاب و یا سوءمزاج ساذج بارد باشد و آن نیز یا از سبب داخل بود چنانچه هرگاه مزاج اغشیهٔ دماغ بارد گردد و یا از سبب خارج باشد مثل صداعیکه از گشادن سر در هوای بارد و بنوشیدن آب شدیدالبردعارض میشود و یا سوءمزاج یابس بود و صداع حادث از آن ضعیف میباشد و اما رطوبت اگر مفرد باشد صداع حادث نمیکند مگر آنکه با مادهٔ بسیار بود پس صداع بتمدد حادث از کثرت ماده احداث نماید و اما آنچه از سوءمزاج مع ماده باشد یا از مادهٔ دموی یا بلغمی یا صفراوی یا سوداوی بود و آنچه از صداع حادث از مرض آلی بود یا از سده باشد و سده یا از کثرت اخلاط غلیظهٔ لزجه و یا از ورم بود و حدوث ورم یا از سبب خارج باشد مثل ضربه و صدمه هنگام تأدیهٔ ورم از غشای مبسوط زیر جلد سر بسوی ام غلیظ بمشارکت و یا از داخل بود مثل حدوث سائر اورام که در سر عارض میشود و صداع که حدوث او بمشارکت سر مر معده را باشد یا بسبب خلط صفراوی در معده بود و از بلغم عفن در معده و گاهی صداع عقب اکثار طعام بسبب تخمه حادث شود و گاهی از شرب شراب هنگام تراقی بخارات حاره بسوی دماغ عارض شود و این خمار گویند و این از قبل ضعف دماغ و قبول او برای بخار بود و بدانند که بعض صداع حار سریع‌التحلل و انقضا باشد و بصداع مطلق معروف بود و بعضی از آن بطی‌التحلل و انقضا باشد و آن معروف به بیضه و خوده است و رئیس‌الجماعه میفرماید که صداع گاه عرض باشد پس مرض گردد و چون مرض بماند بعد حمیات حاره منذر بعلل دماغیه بود و دلالت بر عجز طبیعت از دفع ماده بتمامه برعاف یا غیر آن کند و امراضی که بدان منذر باشد سبات و سکته و جنون و استرخا و صمم‌ست بحسب جوهر ماده و بحسب حرکات آن و بالجمله دماغ سریع‌القبول مصدعات یا بسبب ضعف باشد و ضعف تابع سوءمزاج بود یا از امری در نفس عضو و یا از سوءترکیب آن و یا بسبب قوت حس دماغ پس از هر سبب خفیف نیز ایذا یابد و بعض صداع را عرض نبود و بعضی مودی باعراض مختصه بنواحی رأس گردد مثل آنکه از شدت درد ورم در نواحی سر پیدا شود و بعضی مودی بامراض اعضای دیگر شود مثل آنکه اذیت و اضرار او یا ابرام او باصول اعصاب متادی گردد و تشنج حادث شود و یا از آن چیزی بسوی معده متادی گردد و سقوط اشتها و فواق و غثیان و

ضعف هضم و مانند آن پیدا شود و بدانند که صداع مزمن یا بسبب بلغم بود یا بسبب سودا یا بسبب ضعف دماغ یا ورم صلب و بعض ابدان مستعد بصداع باشند و آن ابدان ضعیف‌الروس و ضعیف‌الاعضاء هاضمه مثل معده و جگراند و چون این اعضا ضعیف باشند فضول کثرت پذیرد و از آن بخار بسیار تولد کند و بسوی سر متصاعد گردد و بسوی معده ایشان اخلاط صفراوی یا رطوبت بلغمی بریزد و صداع آرد و ایضاً بعضی از متناولات اشیای مصدعه‌اند و در کتب ادویهٔ مفرده مذکوراند و جمیع افاویه مصدع‌اند و کذا جمله مبخرات حار باشند خواه بارد لیکن اگر موذی بحرارت بخار اول خورند و عقب آن چیزی که بخار بارد انگیزد بخورند یا بالعکس دفع ضرر یکدگر کند و اگر اذیت بکیفیت تنها نباشد بلکه بکمیت بود پس تعاقب آنها نفع نکند بلکه ضرر رساند و صداع بارد و احتقانی که بسبب سردی ظاهر سر و احتقان ماده بود در فصل زمستان بسیار افتد و چون تابستان شمالی بود و در آن باران کم آید و خریف جنوبی با کثرت باران باشد صداع در زمستان کثرت نماید و بیشتر صداع بسبب تأدیهٔ شریان بخارات خبیثه را بسوی سر عارض شود و گیلانی مینویسد که گاهی صداع از نزول در آب سرد بسیار و در آبهای شبیه یا نطرونیه یا کبریتیه و مانند آن افتد و گاهی صداع هنگام تزعزع دماغ عارض شود و تزعزع یا از حرکت شدیدتر و ملاعبت یا سقطه یا سقوط شی بر سر باشد و گاهی صداع از خبطه عارض شود و خبطه نزد اطباء انسداد مسام از هوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ‌ست و گاهی صداع هنگام گرسنگی شدید عارض گردد و این صداع از انصباب اخلاط صفراوی بسوی معده *60* و ترقی بخارات آن بسوی سر افتد و جالینوس گفته که بیخوابی بسیار صداع آرد بهر آنکه هضم را فاسد کند و بخارات را بسوی دماغ برانگیزد و ایضا خواب طویل صداع پیدا کند زیرا که سر را از رطوبت ممتلی سازد و گاهی صداع از یبس بسبب استفراغات رعاف و خون حیض یا بواسیر و نفاس افتد و گاهی بعقب جماع عارض شود و جالینوس گوید که گاهی صداع دائم از ضعف دماغ از کثرت حس آن بود پس چون صداع مرض بود و بعلاجات ساکن نشود و با وی علامات ظاهر نبود بدانند که یکی ازین دو نوع ست و درین هنگام فرق میان این هر دو از نقا و صفای حواس و مجاری درانچه از ذکای حسن بود باید کرد و گاهی صداع از بخار کثیر در سر افتد و گاهی صداع از ورم حار در رحم و عقب دلالت و اسقاط و قلت نفاس عارض شود و صداعی که از سبب مخصوص در سر باشد در اکثر امر ثابت میباشد و گاهی از صداع شدید انقطاع آواز عارض شود بهر آنکه غضروفی را بعضله حنجره و حلق آمده آفت رسد الحاصل جمیع انواع صداع را حسب سبب به بست و هشت نوع منقسم می نمایم یعنی صداع حار ساذج و بارد ساذج و مادی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی داخلی و خارجی و بخاری داخلی و خارجی و سدی و ورمی و ضربانی و ضعف دماغی و قوت حس دماغی و یبسی و جماعی و شرابی و شمی و ضربی سقطی و تفرق اتصالی و تزعزعی و نومی و دودی و مشارکی

و نزلی و عرضی و بحرانی و تشخیص هر نوع ازین انواع در طریق تشخیص بیان می کنم طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا از مریض بپرسند که دردسر تنهاست یا با مرضی دیگر اگر تنها بگوید آنرا صداع مرض گویند سپس سوال کنند که در عضوی دیگر پیش از صداع ضرری معلوم میشد یا نه اگر نباشد این را صداع اصلی گویند پس سوال نمایند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی و در بینی خشکی ست یا تری اگر سبکی سر و خشکی بینی بگوید صداع ساذج بود بعده بپرسند که ملمس سر گرم ست یا سرد اگر گرم باشد صداع حار ساذج بود درین صورت دیگر علامات آن مثل تشنگی و خشکی دهن و بیخوابی و تمدد و حرقت سر و چشم و دوی در گوش و تشویش حواس و اعتدال بول و براز در ابتدا و انتفاع بچیزهای سرد و تقدم ملاقات حرارت آفتاب یا آتش یا تناول اشیای گرم نیز بپرسند و اگر ملمس سرد باشد و اثر نحافت و هزال در چهره یافته نشود و نه درد مفرط بود هرچند که مزمن باشد صداع بارد ساذج بود درنحالت دیگر علامات این مثل تکدر حواس و میل وجع بسوی موخر دماغ و شدت صداع در اوقات سردی هوا مثل صبح و شام و نفع یافتن از گرمی و تقدم مقارنت هوای سرد یا آب سرد یا برف یا تناول چیزهای بارد هم بپرسند و اگر مریض گرانی سر بیان کند صداع مادی بود پس اگر ملمس گرم باشد صداع حار مادی بود بعده رنگ رو و چشم و نبض و قاروره ملاحظه نمایند اگر رنگ سرخ و نبض عظیم و قاروره سرخ غلیظ باشد صداع دموی بود و درین صورت دیگر آثار غلبه خون مثل شیرینی دهان و کسل و وجع مع ضربان و اشتداد صداع بعد خوردن چیزی شیرین و غیره هم دریافت کنند و اگر رنگ رو و چشم زرد و نبض سریع و قاروره زرد نارنجی یا ناری و صاف باشد صداع صفراوی بود و درین حالت از دیگر نشان غلبه صفرا مثل تلخی و خشکی دهن و بیخوابی و شدت درد و نخس و تشنگی بسیار نیز سوال کنند و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد باشد و نیز مرض مزمن بود صداع بارد مادی بود بعده اگر رنگ رو سفید و نبض عظیم بطی لین و بول سفید غلیظ و میل وجع بسوی موخر راس و تسکین آن بکمادات حاره و هنگام نیمروز و گرمی هوا و شدت آن در شب و نزد سردی هوا و آشامیدن آب سرد و تناول اغذیه و اشربه بارده و استعمال صلا و ضماد بارد باشد صداع بلغمی بود پس دیگر علامات غلبه بلغم مثل کسل و سبات و کدورت حواس و رطوبت دهن و منحزین و چشم نیز بپرسند و اگر رنگ تیره و نبض دقیق صلب و قاروره در ابتدا سفید و رقیق و بعد نزج سیاه و غلیظ باشد صداع سوداوی بود پس از دیگر علامات غلبه سودا مثل خشکی دماغ و کثرت بیخوابی و خیالات فاسد نیز سوال کنند و اگر با وجود سبکی سر تمدد در سر و انتقال درد از جائی بجائی دیگر بگوید صداع ریحی یا بخاری باشد پس اگر ملمس سرد و عروض دوی در گوش باشد صداع ریحی بود و ملمس گرم و وجع صعب و ضربان عروق و طنین در گوش بود صداع بخاری باشد و هر گاه علامات سوءمزاج ساذج و مادی بخوبی مشخص نگردد درین

صورت سوال کنند از عوارض سده و ورم و ضعف دماغ و قوت حس دماغ بطوریکه در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد پس آثار هر کدام از اسباب مذکوره که مدرک گردد سبب صداع همان باشد و اگر عوارض مذکور هم یافته نشود و ضعف و نحافت مریض مدرک گردد از تقدم کثرت خروج رطوبت و خون از بدن بطریق نزله یا قی و اسهال یا جماع یا رعاف یا فصد یا بواسیر یا ادرار حیض و نفاس و کثرت بیداری و غم و فرط گرسنگی سوال کنند اگر باشد **✱61✱** و با وی یبس خیشوم و چشم و بطلان فکر و حافظه و ضجر به ادنی سبب و بیداری نیز بود صداع یبسی باشد والا از تقدم جماع یا شرب شراب یا از شمیدن اشیای بدبو یا خوشبو و یا از تقدم ضربه و سقطه و تفرق اتصال یا حرکت شدید از ملاعبت و یا عروض صداع بعد جماع بگوید صداع جماعی باشد و اگر بعد نوشیدن شراب بیان کند صداع خماری باشد و اگر از بوییدن چیزهای خوشبو یا بدبو بگوید صداع شمی باشد و اگر وجود ضربه و سقطه بود صداع ضربی و سقطی باشد و اگر از تفرق اتصال افتد صداع تفرق اتصالی باشد و اگر تقدم ضربه سر با حرکت شدید یا حرکت بسیار از ملاعبت حاصل شده باشد و بآن ثقل و تمدد در سر و کشیدگی اعصاب و عروق و حالتی شبیه بسدر و نسیان عارض گردد و باشد که همه روائح بیک رایحه مشموم شوند صداع تزعزعی باشد و اگر بعد از خواب عارض شده باشد صداع نومی بود و هرگاه آثار مذکوره هم یافته نشود حال خارش و دغدغه دماغ و بدبوی رائحه بینی و گاه گاهی چکیدن قطرات خون و زرداب از بینی و اشتداد صداع هنگام حرکت مریض یا دود و وقت گرسنگی بپرسند اگر این همه علامات یافته شوند صداع دودی باشد و هرگاه مریض پیش از حدوث صداع ضرر در عضوی از اعضا بیان کند و با آن دیگر علامات مرض شرکی دماغی که در طریق تشخیص امراض دماغی مسطور شد نیز یافته شود صداع شرکی باشد درین صورت موضع شروع صداع و تحرک چیزی مثل مورچه از دست یا پای نیز بپرسند پس اگر ابتدای درد در جزو مقدم یافوخ بگوید و با آن آثار مذکورهٔ شرکت معده بود صداع معدی باشد و اگر درد مائل بجانب راست بگوید صداع کبدی باشد و اگر بطرف چپ گوید طحالی باشد و اگر بسیار مائل بقدام سر نزدیک پیشانی بگوید صداع مراقی باشد و اگر مائل بمقدم سر بگوید و نزدیک حرکت و گرسنگی اشتداد کند و نزد سکون و سیری تسکین یابد و رائحه بدبو در بینی و دهان دریابد صداع امعائی دیدانی باشد و اگر در وسط تارک بگوید و اکثر بعد از ولادت یا اسقاط جنین یا احتباس حیض و نفاس و قلت آن بود صداع رحمی باشد و اگر در وسط سر مائل بقدام بگوید صداع حجابی باشد و اگر مائل بموخر سر مائل بجانب محاذی علت گرده بگوید صداع گلوی باشد یعنی اگر در گرده راست باشد بجانب راست و اگر در گردهٔ چپ بود بجانب چپ و اگر در هر دو است در هردو جانب موخر سر باشد و اگر در موخرترین اجزای سر بود صداع صلبی باشد و اگر صداع در مقدم سر مائل بسوی وسط باشد و مریض بگوید که پیش از صداع چیزی مورچه

مانند از دست یا پای بجانب سر برمی‌آید صداع اطرافی باشد و هرگاه صداع با مرضی دیگر مثل اورام سر و نزله و زکام و تشنج و کزاز و تمدد و ریاح افرسه و اوجاع مفاصل و نقرس و عرق‌النسا و حمیات و غیره بگوید صداع عرض باشد و این از زیادتی صداع بزیادتی آن مرض و سکون صداع بسکون آن مرض شناخته میشود پس اگر بعد زوال آن مرض صداع ساکن نشود بدانکه این صداع بعد عرض مرض شده و صداع که در حمیات روز بحران افتد آنرا صداع بحرانی گویند و این نیز بزوال او زائل گردد بدانکه تا اینجا علامات اقسام صداع مذکور شد اکنون تدابیریکه در اکثر انواع آن بکار آید بطریق علاج کلی مرقوم میگردد و سپس علاج هر قسم صداع جدا جدا مسطور شود حسب تشخیص سبب بعمل آرند. علاج کلی اقسام صداع شیخ و گیلانی مینوسند که صداع اسوه است غیر آنرا از علل بدن در وجوب قطع سبب و مقابلهٔ آن بضد بعد زوال سبب و بعد از آن از جمله امور نافعه در ازالهٔ صداع قلت اکل و شرب است از عادت و خصوصاً ادویهٔ مبخره و شراب غیرممزوج وکثرت خواب شب با وجود آنکه افراط در قلت اکل در صداع حار و خصوصاً صفراوی مضر است و چیزی برای صداع و خصوصاً حار مثل اختیار سکون و آرام و قلت کلام و ترک هرچه بحرکت آورد بدن و مواد را از جماع و فکر و غضب و غیره از حرکات بدنی و نفسانی نیست و تلیین طبیعت و مالیدن اطرلف و نهادن آن در آب گرم بهترین علاج اکثر اقسام صداع‌ست و باید که مالش پایها بقوت بنحوی باشد که مریض را خوش آید و بخواب برد فیلغریوس گفته که فصد رگ پیشانی و الزام محجمه بر اسفل سر مثل آنکه زیر ذقن باشد و مالیدن اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و اندکی راه رفتن و ترک اغذیهٔنفاخه و مبخره و بطی‌الهضم بسیار نافع‌ست کسی را که خواهد صداع او بزودی زائل گردد و عود ننماید و بقول شیخ بساست که از ریختن آب گرم بر اطراف و ادامت بر آن چنان محسوس گشته که صداع از سر بسوی اطراف نزول مینماید و مولف در بعض جا مشاهده نموده که از پاشویه صداع زائل گشته و بسبب نزول ابخرهٔ وجع در قدمین عارض گردیده و گویند که تعلیق فوه‌الصبغ بنوعی که بر گرد تمام سر محیط باشد بالخاصیه مسکن صداع است و همچنین استخوان صدغ مردارخوار و سر موش مذبوح و زهرهٔ روباه و جلد شانه هدهد تعلیقاً مفید بود و کذلک کلاه جلد رعا و نیز بالخاصیه صداع بنشاند و ایضاً برای مطلق صداع سعوط مروارید محلول و کم از آن پوست خشخاش و کذا دلک پایها بزرنباد و کذا ضماد حنا به نمک طعام بعد حلق راس بحرب نوشته و نطول آب گرم اکثر اقسام صداع را نافع و کذا حب‌الشفا شرباً و طلاء و گویند که خوردن بادنجان بالخاصیه دافع صداع‌ست و هرگاه با صداع مزمن الم عضوی شامل گردد **✱62✱** اولاً بتسکین الم آن عضو کوشند زیرا که وجع آت مزید صداع است و کذا عرض دیگر مثل سهر که چون بسبب صداع عارض شود و اشتداد آن باعث زیادتی صداع گردد بدفع آن کوشند باستعمال روغن کدو و بید و نیلوفر و غیره و مثل البان معطر و کافور و باشد

که برای تنویم باستعمال اندک مخدری مثل افیون حاجت افتد و بسیارست که اشیای ملطفه بسبب تفتیح طریق ابخره بسوی دماغ موجب صداع میگردند و هرچند حار نباشند مانند سکنجبین و تدبیر لطیف مضرست بکسی که صداع او علاج بتدبیر غلیظ واجب کند و در علاج صداع مادی کوشش باید کرد که ماده بسوی اسفل منجذب شود اگرچه بحقنه حاد قوی باشد تا ماده را از نواحی کبد و معده مستفرغ سازد و بستن اطراف و دلک و غسل آنها بدستور مقرر و نهادن محاجم بر آن نیز امالۀ ماده از سر میکند ازینجاست که پاشویه را در جمیع اقسام صداع مادی نافع‌ترین چیزها گفته‌اند و کوفتن و مالیدن سر ضرر میرساند پس عوض او پایها بکوبند و کفها مالند که نفع میکند ودر گرفتن سر بدست و ایضاً بعد تنقیه در مالیدنش بآهستگی مضایقه نیست اما مالیدن اعصاب و عضلات گردن و استعمال لخلخه‌ها و خوردن خربزۀ شیرین و همچنین تلیین طبع بملینات لینه مثل خیارشنبر و گلقند و خمیرۀ بنفشه و شیافات و حقنهای لینۀ معتدله و کذا استعمال اضمده و اطلیه حسب سبب نافع بود و کذا استعمال روغنها مگر آنجاا که نزله یار باشد روغنها دور دارند بلکه هرچه تری‌افزا و دهنیت داشته باشد از آن اجتناب نمایند و هرگاه ارادۀ اطلیه و اضمده کنند و صداع قوی مزمن باشد اول موی سر بتراشند تا اثر دوا بوجه اتم نفوذ کند و بعد از آن اگر تکلیل یافوخ از خمیر نمایند تا اشیای رقیقه تا دیر بر موضع بماند و دماغ استنشاف باستیفا از آن دوا بکند و هوا نیز قوت آن اشیا بزودی تحلیل ننماید معین‌تر باشد و آمیختن سرکه درین هنگام باطلیه و اضمده انفع میباشد و استعمال مخدرات قویتر داخلاً و خارجاً تا ممکن باشد نباید کرد و اگر بسبب شدت وجع ضرورت آن رو دهد بادویۀ مصلحه از خارج بدن بکار برند و جالینوس گفته که صداع در شدت احتیاج بسوی مخدرات مانند قولنج نیست زیرا که صداع مهلک نیست و وجع قولنج کشنده است احیاناً و اغذیۀ ترش صاحب صداع را مناسب نیست و خصوصاً سرکه مگر در بعضی قسم مثل صداع که بمشارکت معده باشد و آن غذا دباغت معده و تقویت آن کند و منع انصباب صفرا نماید مضائقه ندارد والا هنگامیکه بآن سرفه یا گرفتگی آواز باشد و کسی را که ضعف قوت مع صداع باشد از استعمال شیر اجتناب کند و ایضاً جالینوس گوید بسیار باشد که در صداع شدید ذهاب صوت عارض شود پس اگر دفعتاً این عارض گردد آب بسیار گرم بر سر ریزند بعده در صداع حار در گوش روغن کدو چکانند که در ساعت کلام میکند و در صداع بارد روغن بابونه تقطیر کنند و چون سعوطات محللۀ قویه را استعمال نمایند باید که تدریج نمایند از اضعف باقوی چنانچه ذکر یافت و بدانکه قی ازجمله معالجات صداع نیست و آن صاحب صداع را ضرر بسیار دارد مگر آنکه صداع بسبب مشارکت معدۀ ممتلی از خلط ردی یا غذای فاسد مبخر باشد که درین هنگام قی نفع می‌بخشد و صداعیکه در موخر دماغ باشد و با آن تب نباشد علاج آن استفراغ به مطبوخ‌ست اولاً بقدر قوت و بعد از آن فصد و شخصی که بیابد درد در سر او انتقال می‌نماید و از تبرید تسکین یابد لابدست آنرا از فصد

و حجامت زیرا که اکثر بسبب وجع فضول منجذب میشوند و موجب آفات میگردند و بدانند که روغن گل مستعمل در اطلیه و اضمده و مروخات صاحب صداع روغن گل خام تازه است که گل سرخ را در روغن کنجد تازه انداخته و در آفتاب گذاشته و مکرر تبدیل نموده و نهایت یکسال بر آن گذشته باشد نه زیاده برآن و نه روغنیکه بآب گل بطریق طبخ بآتش مرتب نموده باشند و همچنین ادهان دیگر مثل روغن نیلوفر و بنفشه و غیر اینها اگر ارادۀ تبرید و تلطیف باشد و پرهیز از ادویۀمبخره مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و افاویۀ مصدعه مثل قسط و سلیخه و زعفران و دارچینی و حماما و اغذیۀ مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان و نفاخه و دیرهضم و از آنچه بالخاصیه مفسد دماغ‌ست مثل خرما و حلبه و عدس و از آنچه تحریک مواد میکند مثل جماع و فکر و غیرهما در جمیع انواع صداع واجب بود و جالینوس که بوی صبر مصدع اصحاست چه جای مصدوعین. تنبیه شیخ در علامات منذر به صداع گفته که بول غلیظ شبیه ببول خر منذر صداع‌ست و نیز دلالت می‌نماید بر بودن صداع و انحلال آن و یا بهمرسیدن آن عنقریب و همچنین سفیدی بول و رقت آن در حمیات و اوقات بحارین دلالت بر انتقال مواد بسوی راس مینماید و لامحاله صداع بهم خواهد رسید و صداع دائم منذر به نزول‌الماء ست **علاج صداع حار ساذج و حار یابس ساذج** بدانکه سوءمزاج حار ساذج مصدع یا از اسباب خارجیه و یا از اسباب داخلیه میباشد آنچه از اسباب خارجیه باشد مانند صداعی‌ست که از احتراق **✱63✱** شمس یعنی شدت گرمی تابش آفتاب و یا مشی در آن و یا نزدیکی آتش و یا از حمام گرم و یا وزیدن هوای گرم و یا حرکت مسخنه نفسانیه مثل غضب و بدنیه مثل مشی بسیار و دویدن و یا جماع و یا کثرت کلام بآواز بلند و فریاد شدید و نعره زدن و یا شنیدن آواز بلند و یا تأخیر در غذا و یا در موی سر تراشی و یا در نوم از وقت مقرر معین و یا بوییدن اشیای حاره و مانند اینها که بسبب تسخین دماغ و تحریک و هیجان مواد و فضول مجتمعه در دماغ و یا رطوبات آن بواسطۀ حرارت عارض از امور مذکوره باعث حدوث سوءمزاج حار و صداع گردد و آنچه از اسباب داخلیه باشد مانند صداع حادث از تناول ادویه و اغذیۀ حاره مثل فلفل و حلبه و نانخواه و زنجبیل و یا مضره بدماغ مثل خردل و گندنا و سیر و پیاز و جوز کهنه و شراب و شونیز و خرما و یا مجاورت اعضای که گرم شده باشد و مشارکت آن و امثال اینها بود که بسبب ارتفاع بخارات حارۀ یابسه بسوی دماغ یا گرمی خون بفساد مزاج دماغ مودی گردد و موجب حدوث سوءمزاج حار و صداع شود بالجمله تدابیری که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن لعاب اسبغول و شیره تخم خرفه بشربت نیلوفر یا آب انار و کذا شربت لیمو و آلو بآب سرد نیز نافع‌ست و شیرۀ تخم کاهو بقدر یک توله با شربت بنفشه و نیلوفر دو دو توله نیز معمول‌ست و عرق نیلوفر و عرق بهاربید و کنپ آن و عرق بیدمشک و عرق کاسنی و مانند اینها با شربت نیلوفر و بنفشه و عناب یا بزر قطونا و یا لعاب آن و یا شیرۀ تخم خیارین

و مغز تخم کدو و مغز تخم هندوانه با عرق نیلوفر و یا کاسنی و غیره به اشربهٔ مذکوره بدهند و وقت شدت حرارت قرص کافور یا قرص طباشیر افزایند و درصورت قبض طبیعت استعمال آلوبخارا و تمرهندی و خوبانی و عناب مناسب و در حالت لینت طبع انار میخوش و به و زرشک مفید و از گشنیز و تخم کاهو و بنفشه هر واحد یک درم در آب شیره برآورده بشکر شیرین کرده یک توله اسبغول پاشیده بدهند و گاهی شربت نیلوفر دو توله عوض شکر می‌آمیزند و اگر مناسب دانند گل بنفشه نه ماشه نیلوفر تخم کاهو تخم خطمی هریک شش ماشه خیسانیده به اشربهٔ مذکوره بدهند و گاهی اصل‌السوس که مخصوص دماغ‌ست بقدر چهار ماشه می‌افزایند و نقوع حامض و حلو بشکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه نیز مفید و همچنین سفوف مغز خیارین و مغز تخم کدو و تخم خرفه با نبات مساوی نافع و داشتن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر بتکرار و تجدید آن بعد گرم شدن معمول‌ست و اگر موسم گرما و حرارت قوی باشد بر برف سرد نموده بکار برند و وزن روغن گل دو جزو و گلاب چهار جزو و سرکه یک جزو نوشته‌اند و گاه صندل سفید سوده نیز اضافه می‌نمایند و گاهی لعاب اسبغول می‌افزایند لیکن بصورت نزله یا سرفه استعمال روغن و سرکه و گلاب منع‌ست و اگر ازین تدبیر زائل نگردد و حاجت تبرید زیاده باشد آب بقول و اوراق و گلهای بارده مثل کدو و خیار و تربز و کاهو و کاسنی و خرفه و گشنیز و بنفشه و نیلوفر مفرد یا مرکب با روغن گل بیامیزند و درصورت کثرت بخارات در سر و در انحطاط مرض روغن بابونه بقدر ثلث آمیزند و گل سرخ تازه ضماداً و شماً بقول حنین نافع صداع حارست و بقول تمیمی شرب و ضماد عصارهٔ آن مسکن صداع حار بود و پاشویه از آرد جو سبوس گندم برگ بید هرواحد یک کف گل خطمی پنج توله نمک طعام چهار توله نمودن و بعداز آن اطراف بستن مفیدست و اگر حرارت زائد بود گل بنفشه و نیلوفر هریک پنج توله کد.وی سبز یک عدد بیفزایند و یا از نمک شور دو دام سبوس گندم سه مشت برگ کنار برگ خطمی برگ عنب‌الثعلب هریک نیم پا و تخم خطمی چهار دام در آب جوش داده هرگاه نصف بماند نیمگرم پاشویه نمایند و اگر ادویهٔ دیگر بهم نرسد صرف آب گرم و نمک شور سبوس و برگ کنار هم کفایت میکند و شموم صندل و کافور و جرادهٔ کدو در گلاب سائیده فی‌الفور تسکین بخشد و هرگاه خیار را قطع کرده ببویند همی ناثر دارد و شمیدن گلاب و پاشیدن قدری از آن بر چهره نیز مسکن سریع است و کذلک آب بید و بوییدن گل خشخاش تازه و گل بید و عرق او و بهرامج و سفرجل و گل باقلا و پوست بیخ لفاح و آس سبز و نمام هر واحد مفید دردسر حارست و سعوط کافور و افیون هر واحد یک سرخ در شیر دختران گداخته روغن گل آمیخته برای تسکین صداع شدیدالالم معمول‌ست و این سعوط طباشیر نیز مجرب‌ست طباشیر دو ماشه شکر طبرزد یک ماشه افیون زعفران هر واحد نیم‌ماشه در شیر زنان و روغن گل و روغن بنفشه حل کرده بقدر حاجت سعوط نمایند و سعوط افیون بقدر عدس

در آب عنب‌الثعلب حل کرده و بعد از آن سه قطره روغن بنفشه نافع‌ست و کذا دو شعیره کافور بآب کاهو و یا بروغن گل مجرب و تسعیط روغن نیلوفر یا روغن کدو یا روغن خشخاش یا شیر دختران و یا بزرالبنج سفید و یا آب کدو و یا آب کاهو **✱64✱** یا آب گشنیز تازه یا آب کاسنی تازه یا آب برگ عنب‌الثعلب هر واحد نافع صداع حارست و ادهان نافعه طلاءً و سعوطاً روغن کدو و کاهو و نیلوفر و خیار و غیره ادهان غیرقابضه است و تدهین و تسعیط روغن لبوب سبعه نیز برای صداع حار و یابس نافع‌ست **و ضماد** این قرص مثلث در آب گشنیز سبز یا آب کوکنار سائیده در تسکین صداع حار معمول‌ست مر مکی افیون بزرالبنج لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی هریک دو درم کوفته بیخته به گلاب و آب کاهو سرشته اقراص سه پهلو سازند و اگر گشنیز خشک را بریان کرده بسرکه و روغن گل سائیده مکرر طلا کنند برای صداع حار و آنکه عرض تبهای گرم بود معمول استاد مرحوم‌ست و ایضا آرد جو بسرکه و روغن گل و گلاب خمیر کرده برجبهه و صدغین ضماد کردن برای صداع حار عجیب‌التأثیر است و ضماد آرد جو گل خطمی سفید گل بنفشه گل نیلوفر مساوی بگلاب و اندکی سرکه و روغن گل سرشته نیز معمول‌ست و در صداع شدیدالحراره گل نیلوفر گشنیز و گل بنفشه پوست خشخاش باریک سائیده و اندکی گلاب و قدری افیون و کافور داخل کرده بکاربرند و یا آردجو گل بنفشه و نیلوفر بلعاب اسبغول که در گلاب برآورده باشند سرشته ضماد نمایند و هنگام شدت درد و بیخوابی برای تخدیر پوست خشخاش زیاده میکنند و گاهی بزرالبنج بلکه قدری افیون باندکی زعفران که مصلح آنست می‌افزایند بالجمله اگر در صورت شدت درد احتیاج باستعمال مخدرات افتد ابتدا بکاهو و تخم خشخاش و پوست آن کنند اگر کفایت نکند افیون و بزرالبنج و بیخ لفاح قدری بادویه دیگر آمیخته استعمال نمایند لیکن از مخدرات صرف حذر کنند که مورث ظلمت بصرست و ایضاً در صداع حار ساذج شدیدالحراره در آب خرفه و آب حی‌العالم و آب بید و گلاب کافور و اندکی افیون حل کرده پارچه بدان تر نموده برسر گذاشتن و ضماد کردن مجرب حکیم اجمل خانست و کذا برای صداع شدید بنفشه تخم کاهو آرد جو بگلاب سائیده طلا سازند و اگر وجع شدیدتر باشد قدری افیون و زعفران بیامیزند و ضماد گل مچکند و گشنیز و تخم کاهو و صندل سوده هر واحد یک درم افیون زعفران بزرالبنج هریک نیم درم نیز نافع‌ست و طلا از صندل بآب سوده و یا جرادهٔ خیار و یا طحلب و یا برگ حنا بآب ساده یا بآب کاسنی سائیده و یا برگ خرفه بآب یا بسرکه سوده و یا گشنیز سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته و یا آرد جو بآب سرشته و یا قدری افیون بآب حل کرده روغن گل آمیخته و یا گشنیز و یا کاسنی بنمک و یا لطوخ سر و پیشانی از تخم کاسنی در گلاب با آب سوده نیز مفیدست و نزد اهل هند تضمید چوکا و دوب مساوی بآب سائیده بر سر گیرد وکذا تخم خطمی یا برگ آن بآب سائیده بر سر و پیشانی وکذا برگ کنجد بآب یا بسرکه سوده وکذا

چوب ساج که آنرا سال نیز گویند بآب سائیده وکذا برگ بکاین بآب سائیده وکذا بیخ انار بآب سوده وکذا برگ کنار و سبوس گندم با نمک سوده در صداع حار سودمندست و نطول جو مقشر جرادۀ کدو تخم کاهو اسبغول بنفشه تخم خطمی نیلوفر بآب جوش داده بر سر ریختن نافع و این نطول نافع صداع حار و سهرست بنفشۀخشک جو مقشر تخم کدو همه کوفته تخم خرفه بزر کتان پوست خشخاش و گل آن بیخ لفاح تخم خطمی تخم کاهو برگ بید گل سرخ در آب بپزند تا سرخ گردد و مکرر بر سر ریزند بعده تغریق سر بروغن بنفشۀ مضروب بشیر کنند و تنطیل بمطبوخ بنفشه و بابونه و یا صرف گل نیلوفر بر سر نیز سودمند بود و هرگاه شاخها بر قدمین و ساقین بکشند و از پس آن بشویند بآب نیم‌گرم یا بآبیکه در آن ادویۀ پاشویه پخته باشند در جمیع اقسام صداع حار خصوصا عند صعود ابخره بسوی دماغ بسیار نافع‌ست و ریختن آب سرد بسیار بر سر و اطراف و روی حتی که سردی بقعر سر محسوس گردد هنگام شدت حرارت نفع میکند و چون لیمو را بریده یک قاش آن بر پیشانی بمالند صداع حار را زائل گرداند و بعضی نوشته‌اند که هر دو قاش آن را بر تابۀ گرم گذارند و یکی برداشته بر پیشانی کماد نمایند و هرگاه سرد شود بر تابه نهند و از قاش دوم تکمید کنند و همچنین تا یک گهری بعمل آرند که نافع صداع حارست و بدانند که بقول ابوماهر جلوس علیل در مسکن بارد تا یک ساعت پس غسل کردن آن بآب سرد فی‌الحال مسکن صداع حادث از حرارت آفتاب‌ست و گویند که اگر این صداع بزودی زائل نگشت و تدابیر مذکوره هیچیک سودی نبخشید باید دانست که در دماغ فضلۀ خلطی جمع شده بسبب قوت حرارت و شدت الم و انجذاب مواد بسوی آن پس استفراغ او بتمر هندی و شیرخشت و شربت نیلوفر کنند و ایضاً درین هنگام میان تدابیر مبرد و آنچه جذب فضول از دماغ نماید یعنی باندک مسخن جمع نمایند و لهذا آشامیدن آب تمرهندی با شربت بنفشه و یا نیلوفر باندک شربت اسطوخودوس و یا بآبیکه اندک اسطوخودوس در آن خیسانیده باشند اکثر نفع میبخشد والا واجب‌ست که ملاحظه نمایند که کدام خلط غلبه نموده پس استفراغ آن نمایند بفصد یا حجامت و یا تلیین و یا اسهال بهرچه حدس صائب اقتضا نماید و بعضی عصابه را که از سوءمزاج حار ساذج افتد نوعی از صداع شمسی شمرده‌اند و آن جدا مذکور ***65*** گردد و ایضاً بدانند که صداع حار که از تناول ادویۀ گرم و اغذیۀ مصدعۀ ضارۀ دماغ افتد اکثر بسبب تولید ابخره موجب صداع میگردد اما گاهی بنفس کیفیت حار و گرمی خون نیز صداع می‌آرد پس اگر بتدابیر مذکوره تسکین نیابد بصورت تولید ابخره و خوف انجذاب مواد تنقیه بفصد و غیره درینجا نیز مناسب بود و ایضاً درینجا سوای تدابیر مذکوره بهر تبرید دماغ طلا بقرصی که از انزروت و اقاقیا و صندل و حضض و گل نیلوفر و مامیثا و تخم کاهو بآب گشنیز سبز ساخته باشند نافع‌ست و اقراص ماکوله از مغز تخم خیارین و کدو و گشنیز خشک و طباشیر و تخم کاهو و خرفه با ترنجبین و شیرخشت سودمند و آشامیدن شربت نیلوفر و بنفشه و

عناب و تمرهندی و آلو و مانند اینها از اشربهٔ بارده مفید و اگر تسکین نیابد باین تدابیر باید که تلئین طبیعت نمایند بملینات مانند نقوع فواکه با فلوس خیار چنبر و ترنجبین و شیرخشت و یا بدون آن و یا نقوع خیارشنبر و شیرخشت که شب خیسانیده و صبح آب زلال آن گرفته صاف کرده روغن بادام شیرین داخل کرده بیاشامند و یا نقوع هلیلهٔ زرد با شکر سرخ تنها و یا با خیار شنبر و ترنجبین یا شیرخشت یا آلو یا تمرهندی و امثال اینها و یا رب هلیله یعنی ست آن برآورده از آن حب ساخته استعمال نمایند و نطول بآب مطبوخ گل نیلوفر و خبازی و پوست خشخاش و جو مقشر و انکباب بر بخار آن و تضمید بثفل آن و طلا بصندل و نیلوفر و ماميثا بآب کدو و یا خیار و کاهو و گشنیز تازه سوده بر یافوخ نافع بود و اکثر بخار سرکه در ظرف چینی گرم نموده نفع می‌بخشد و بعضی حذاق نوشته که از صندل و کافور و گلاب و قدری سرکه بر سینه طلا کردن باین صداع نفع میکند و بولس گفته که کدام شیء ابلغ درین از سعوط شیر دختران بقدری روغن بنفشه بر برف سرد کرده نیست وکذا سعوط بآبهای بقول بارد و ادبان بارد و بوئیدن نازبو گلاب و قدری سرکه بر آن پاشیده و یا شم کافور و یا صندل مسحوق بر ان سرکه پاشیده مفید و شم افیون در دفع این صداع از مجربات خجندی‌ست و نشوق روغن گل بسرکه آمیخته نیز نافع نوشته و در مساکن بارد رطب بنشینند و اطراف بید و نیلوفر بر بستر فرش کند و از اغذیهٔ ضار دماغ مثل باقلا و جوز و انجیر و ثو م و بصل و ماهی و شیر پرهیز نمایند و بنوم و سکون و آرام امر کنند و غذا در صداع حار کیجزی یا دال مونگ یا خشکه یا ماءالشعیر یا تورئی یا کدو یا اسفاناخ یا خرفه یا بقلهٔ یمانی ساده یا ترش بآب لیمو یا غوره بروغن بادام بدهند یا نان سفید مغسول بآب انار میخوش یا حصرم یا آب رائب که شدیدالتطفیه‌ست بدهند و خوردن ماست و دوغ انفع و اگر طبع قبض بود آب آلو و تمرهندی و چقندر با ترشی مناسب و اگر لین باشد آب اناردانه و حصرم و سیب و سماق و زرشک اولی‌ست و عدس مطبوخ مطیب بروغن بادام مفید و خوردن کرنب بستانی بلحم حملان اگر تب نباشد و ایضاً درصورت ضعف قوت و عدم تب شوربای حلوان با بقول مذکوره جائزست و از فواکه نافعه انار و ناشپاتی و سیب و تربوز و تمرهندی و خیار و شفتالو و رنگتره و فالسه اقوال اطبا سویدی گوید که شم و اکل و ضماد گل سفرجل وکذا تضمید اسفل قدم بگل بنفشه و ترشی ترنج وکذا ضماد شاه چینی بگلاب سوده بر پیشانی و صدغین وکذا تضمید حب زعرور سوده بگلاب سرشته بر صدغین وکذا ضماد خمیر آرد بسرکه و روغن گل و گلاب جوشانیده یا حل کرده به شقیقه و پیشانی وکذا ضماد گل خشخاش خشک بگلاب در تسکین صداع حار مجرب من‌ست و ضماد گل حنا سوده در آب یا گلاب یا در سرکه و روغن گل سرشته و یا روغن حنا بسرکه و یا خشخاش سفید بسرکه و یاپوست خشخاش بآرد جو یا گلاب وکذا روغن خشخاش یا روغن گل یا جرادهٔ کدو وکذا عصارهٔ او بآرد جو وکذا تضمید یافوخ بعصارهٔ برگ خرفه و آرد جو وکذا طباشیر بسرکه و روغن گل و

یا کافور و صندل بگلاب و یا گل بنفشه کوفته بآب پخته و یا گل نیلوفر سوده دبسرکه سرشته وکذا صندل یا سرخ بگلاب و قدری سرکه وکذا صندل چهاردرم اتزروت دو درم بگلاب سرشته و یا عصارهٔ برگ انگور و یا بزر قطونا بسرکه و روغن گل و گلاب سرشته خواه در سرکه تنها جوش داده وکذا عصارهٔ گشنیز و یا عصاره برگ بید و گل آن و یا طحلب بسرکه و یا عصارهٔ عصی‌الراعی و یا کتیرا و یا عصارهٔ حی‌العالم بسرکه خواه روغن گل خواه آرد جو وکذا عصارهٔ ماميثا بسرکه وکذا عصارهٔ بارتنگ و روغن گل وکذا عصارهٔ سفرجل و یا روغن او بسرکه وکذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی و یا برگ کنار بسرکه و کافور وکذا روغن زیت و یا سفیداب مخلوط بسرکه و روغن گل و یا خبث‌الحدید بسرکه و گلاب و یا بیخ لفاح و یا افیون بقدر نخود در سرکه حل کرده بر جبهه و صدغین وکذا انزروت و صندل مساوی بسفیدهٔ بیضه سرشته وکذا سه شعیره افیون وکذا سبناذج بسرکه سوده بالخاصیه وکذا سویق شعیر با آرد آن بآب انار ترش وکذا عصفر بسرکه و یا عناب سوده بگلاب سرشته و یا خولان محلول بگلاب هر واحد نافع این صداع‌ست و شم و اکل ضماد بنفشه و نیلوفر و عرق بید و قثا و خیار و شرب و ضماد مغز تخم کدو وکذا روغن او وکذا عصارهٔ عنب‌الثعلب وکذا وکذا کاهو وکذا تخم کرنب بستانی وکذا اسبغول بلعاب گل خطمی **❋66❋** آمیخته **و شرب** ماءالقرع با یک مثقال پوست بیخ عنب‌الثعلب یا عرق نیلوفر یا صندل یا عصارهٔ برگ و خیوط و شاخهای نرم انگور و یا آب لیمو و شربت او و یا نقوع تمرهندی و یا نقوع عناب و یا شیرهٔتخم خشخاش سفید ببعض اشربهٔحامضه شیرین کرده و یا اسبغول و یا خوردن سه درم گشنیز خشک بمثل او شکر و یا کتیرا و یا افیون بقدر عدس و یا شرب او در ماءالشعیر و یا خوردن کاهو تنها خام و با سرکه پخته و یا خوردن آلو بخارا و نوشیدن نقوع آن بصاحب صداع حار سودمندست ایضاً حکیم ممدوح مینویسد که لعاب بهدانه در گلاب برآورده شرباً و ضماداً برای حادث از حرارت آفتاب مجرب من‌ست وکذا تکمید سر با سرکه و روغن گل اسفنج در آن تر کرده و ضماد عصارهٔ کنجد بروغن گل وکذا عصارهٔ بقلهٔ یمانی بروغن گل وکذا گل کدو یا برگ آن سوده وکذا بزر قطونا بآب لت کرده روغن گل آمیخته وکذا عصارهٔ خرفه بروغن گل وکذا عصارهٔ ماميثا در گلاب و اندکی سرکه حل کرده وکذا گل حنا بگلاب و اندک سرکه وکذا روغن بادام بسرکه مخلوط کرده وکذا فوفل مع تخم کدو وکذا پوست خشخاش سوده بسرکه و روغن گل سرشته وکذا روغن گل و گلاب و سرکه مخلوط وکذا عصارهٔ حی‌العالم بروغن گل مفید صداع حار حادث از حرارت شمس‌ست مسیحی گوید که هرگاه صداع از حرارت و یبوست بغیر ماده باشد سزاوار نیست که بچیزی استفراغ نمایند بلکه می‌باید که تبرید و ترطیب سر کنند و روغن گل یا روغن بید یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر باندکی سرکه بر برف سرد کرده بر سر ریزند و این هنگامی‌ست که حرارت از آفتاب و غیره باشد نه از بخار حار که از اخلاط حاره در بدن متصاعد شود و اگر امر چنین باشد واجب‌ست که ترک

روغنها کنند و عصارات بارده مثل عصارهٔکاهو و بید و خرفه و حی‌العالم و گل سرخ و غوره و کدو استعمال نمایند و سرکه سوم حصهٔ عصاره بگیرند و عصارهٔ خشخاش و نیلوفر استعمال نکنند مگر آنکه باین صداع بیخوابی باشد و اگر قوت مساعد باشد بهلیلهٔ زرد اسهال آورند و اگر قوت ضعیف بود بآب آلو بخارا و خیارشنبر و تمرهندی مسهل دهند و از بقول بارده مثل کاهو و خیار و کدو و بقلهٔ یمانی و خرفه غذا سازند و اگر تب نباشد شوربای چوزهٔ مرغ بدهند و اشربهٔ حامضه مانند شربت غوره و شربت حماض اترج بنوشانند اگر طبیعت نرم باشد و اگر قبض بود آلوبخارا و تمرهندی و ماءالقرع دهند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات قوی استعمال نباید کرد و باید که بمحللات میل کنند مثل نطول بآب بابونه و صعتر و برگ قصب و سزاوار است که برای سهولت وصول بسوی داخل سر از اضمده و نطولات بر تارک سر استعمال نمایند زیرا که استخوان آنجا نرم متخلخل است و اگر در سر بخارات حار نباشد بلکه احتراق و التهاب بود فقط پس واجب‌ست که بعض عصارات مذکورهٔ بارده را بسرکه بیامیزند و پارچه بدان ترکرده بر سر خاصةً بر یافوخ نهند و تبدیل نمایند هرگاه نیم‌گرم شود و بزر قطونا را در سرکه و روغن لت کرده استعمال نمایند و کافور و گلاب و بید و بنفشه ببویند و هرگاه درد و التهاب اشتداد نماید بگیرند یک طسوج افیون و مثل او کافور و در روغن بید آمیخته در بینی و گوش چکانند و بر صدغین انزروت نیم جزو صندل سفید دو جزو افیون سدس جزو بآب کاهو سرشته طلا سازند و چون با تبرید احتیاج ترطیب گردد بروغن بنفشه و نیلوفر و یا روغن کدو و یا روغن تخم خیار بآب کاهو یا آب خرفه یا آب پوست کدو سعوط نمایند و اندک کافور بشیر دختران حل کرده بر صدغین طلا کنند و خوشبوی بارد مثل کافور و گلاب و بنفشهٔ تر و صندل ببویند و افضل ازین آنست که بنفشه و نیلوفر و شاخهای خطمی و جو مقشر کوفته و پوست کدو خوب پخته در طشت بریزند و اندک روغن بنفشه یا روغن گل در آن ریخته بر آن انکباب نمایند و از بالا سر را بند کنند و آب را بچوب بجنبانند تا صعود بخار رطب بسوی آن زیاده شود بعده مرتبهٔ دوم و سوم بجوشانند و در روزی بمرات استعمال کنند و هرگاه روغن بنفشه خالص بر آب شیرین گرم ریخته همچنین عمل نمایند نافع بود و هرگاه در سر بخارات حاره بسیار باشد دست و پای محکم بربندند و بمالند و همچنین بدن بقوت واطراف را در آب گرم نهند و بمالند و از چیزی که منع صعود بخار بسوی سر کند لعاب اسبغول بجلاب‌ست و استفاف گشنیز خشک باندک شکر و پوست سیب و امتصاص انار ترش و به. بوعلی مینویسد که غرض در علاج این صداع تبریدست و در ابتدای آن ریختن روغن گل خالص سرد کرده بر سر دافعترین اشیاست و بهتر آنست که دیواری از خمیره و غیره گرد یافوخ کشیده روغن مذکور بر سر نهند و بر موخر سر استعمال نباید کرد و اگر روغن گل تنها فائده نکند آب بقول و اقسام نباتات بارد آمیزند و از سعوط شیر و روغن بنفشه یا روغن گل بر برف سردکرده چیزی نافعتر نبود و برای ریختن بر سر

روغن گل با سرکه آمیخته نیکوست زیرا که سرکه معین بر تنفیذست و گاهی نوشیدن سرکه بآب بسیار آمیخته منفعت شدید می‌نماید و اما ازین جمله صداع حادث از احتراق شمس‌ست و علاجش نیز همین علاج‌ست مع زیادتی احتیاط در تعدیل هوا و تبرید آن و سکون و مساکن بارده و استعمال اضمده ***67*** و نطولات و مروخات از جمیع ادهان بارد بالطبع مبرد ببرف و همچنین نشوقات و قطورات و شمومات مذکوره و باید که درین و غیرها از همه آنچه تحریک بسختی کند از آواز قوی و اکثار فکر و جماع و گرسنگی اجتناب نمایند و آنچه از احراق شمس باشد اگر تلافی آن در ابتدا کنند تغیر او سهل بود و بصورت مهلت و سهل‌انگاری بعید نیست که علاجش متعذر یا متعسر گردد و از آن صداعی که عظیم و خطیر باشد بهم رسد و موجب ورم گردد و در اکثر صداع عارض از شمس از جهت آن نبود که تسخین نماید فقط بلکه از جهت ثوران ابخره و تحریک اخلاط ساکنه بود پس مثل این با وجود تدبیر مذکور مستغنی از استفراغات نباشد و گاهی در آنچه ثوران ابخره و تحریک اخلاط نکند حاجت باستفراغ افتد و این وقتی باشد که امتلا معلوم کنند و در آن خوف انجذاب ماده بسوی موضع الم بود و درینجا اگر از امر استفراغ خلط غالب غافل شوند از استعجال آفت ایمن نباشند و چون در انواع صداع حار التهاب سر بسیار گردد و گرمی از حد تجاوز کند بگیرند پست جو و اسبغول و هر دو بآب عصی‌الراعی بسرشند و سرد کرده بر سر ضماد نمایند. صاحب کمال گوید که در صداع حادث از حرارت آفتاب باید که اولاً بر سر روغن گل نو بسرکهٔ خمر و گلاب آمیخته بر برف سرد کرده متواتر بریزند یا روغن نیلوفر یا روغن خلاف و بخرفه و جرادهٔ کدو و برگ بید و حی‌العالم باریک سوده اندک گلاب و سرکه و صندل سفید و خطمی سفید آمیخته سرد کرده بر سر ضماد نمایند و یا بزر قطونا بگلاب و سرکه آمیخته بعمل آرند و جالینوس گفته که سزاوار نیست تبرید مؤخر سر که آن مضر بمنشای عصب است و هرگاه که ضماد گرم شود دور کنند و اعادهٔ بدل آن نمایند و همچنین دو سه ساعت بعمل آرند و مریض را جلاب و رب غوره بآب سرد یا برف بنوشانند و انار امتصاص نمایند و بسویق جو و شکر و گلاب و مانند آن غذا سازند و جالینوس در کتاب ادویهٔ مرکبه گفته که صداع عارض از گرمی آفتاب یا سردی هوا اگر در علاجش مبادرت نمایند بسهولت ساکن شود و اگر بگذارند حتی که مدت او دراز گردد زوال او مشکل‌ست و اگر صداع از تناول اغذیه یا ادویهٔ حاره حادث شود باید که مبادرت بفصد نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و جلاب بلعاب اسبغول و شیرهٔ تخم خرفه بدهند و بصندل و گلاب و کافور ضماد نمایند و بنفشهٔ تر و نیلوفر ببویند و سائر تدبیر مذکور بعمل آرند و اگر صداع از حرارت مفرد متحرک از داخل بدن افتد تطفیه و تبرید مذکور استعمال نمایند و گل سرخ بنفشه نیلوفر خطمی آردجو هر واحد سه درم صندل پوست خشخاش تخم کاهو هر واحد دو درم اکلیل‌الملک یک نیم درم باریک سوده بآب خیار و آب کاهو و اندکی از روغن گل و سرکه آمیخته بر موضع الم

راس ضماد کنند و ایضاً آرد جو خطمی بابونه اکلیل‌الملک تخم کاهو پوست خشخاش بنفشه نیلوفر هر واحد سه جزو بزرالبنج یک نیم جزو اقاقیا دو جزو زعفران سدس و نیم سدس جزو همه را باریک سائیده بآب خرفه یا آب حی‌العالم یا آب کاهو یا آب کدو بسرشند ایضاً برای صداع حار پوست خشخاش و برگ آن خطمی آرد جو هر واحد چهار درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج تخم کاهو هر واحد سه درم افیون دو درم باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع ضماد کنند و یا بر کاغذ طلا کرده بر صدغین و دیگر موضع از سر ضماد نمایند و ایضاً پوست جو و بزر قطونا بآب خرفه یا آب کاهو یا آب خیار سرشته ضماد کنند و هرگاه شدت صداع بدرجه بود که بر آن صبر نتوان کرد این ضماد نمایند صندل سفید یک درم انزروت مثل او افیون دو دانگ بآب کاهو و آب گشنیز و آب حی‌العالم سرشته بر موضع ضماد کنند و بر صدغین صفحۀ رصاص نهند تا شریان ثقیل گردد و ایضاً گلاب و آب خرفه و آب حی‌العالم و آب کاهو و آب گشنیز و آب کاسنی و آب خیار و آب کدو و آب بارتنگ و آب بید هرکدام ازین آبها که میسر شود جمع کرده روغن گل و گلاب آمیزند و در آن کمی کافور حل کرده پارچۀ کتان بدان آلوده بر صدغین گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند و گلاب و سرکه که در آن اندک افیون گداخته باشند ببویند و یا بوزن یک حبه کافور و مثل آن افیون بروغن نیلوفر یا روغن بنفشه و شیر دختران حل کرده سعوط نمایند بقدر حاجت و این سعوط قوی‌النفع است بگیرند سرطان نهری و خوب کوفته بآب مهرا پخته صاف کنند و باندک روغن تخم کدو و یا روغن نیلوفر یا روغن بنفشه آمیخته بقدر حاجت در بینی چکانند و ایضاً طباشیر سگ هر واحد نیم درم افیون نشاسته هرواحد یک دانگ همه را سوده بآب مثل عدس جها سازند و از یک حب در روغن گل و آب حی‌العالم حل کرده سعوط نمایند و باید که ساقین بعصابه بربندند و پای در آب گرم نهند و از حرکت و کلام و غضب و آواز شدید منع کنند و از اغذیۀ حاره و البان ***68*** اجتناب نمایند و امر بخواب و سکون و آرام فرمایند و ماءالشعیر بجلاب بدهند و جلاب و سکنجبین ساده و یا آب تمر هندی بجلاب و یا بزر قطونا و تخم خرفه بجلاب و آب انار بنوشانند و از ادویۀ نافعه درین صداع خورانیدن دو درم گشنیز خشک سوده بجلاب و آب سرد است و غذا مزوره کدو و ماش بآب انار و آب غوره و اسفاناخ و بیخ کاهو و بقلۀ یمانی بروغن بادام و گشنیز خشک و تر و ماهی هاربی در ضراضی سازند و اگر قوت ضعیف باشد و تب نبود چوزۀ مرغ و تیهو و مانند آن خورانند و از فواکه انار و شفتالو و به و توت و آلو و شاهلوج بر برف سرد کرده بدهند اگر زمانۀ تابستان باشد. طبری گوید که اگر صداع از احتراق شمس باشد مریض را بحمام نشانند چندانکه عرق نکند و امر بجلوس در خانه کنند که در آنجا پارچه ها از بدن دور میکنند و آن را مسلخ میگویند تا هوای آن موضع را استنشاقف نماید و بر بدن او آب نیمگرم مکرر ریخته از حمام برآورند پس بر دست و پای او آب سرد بریزند چنانچه که بقراط گفته که ریختن آب سرد بعد خروج از حمام یا

بعد ریاضت عنیفه بر اطراف ترطیب مزاج دماغ میکند بعده بمکانی که در آن باد سرد آید و برگ بید و گل نیلوفر و بنفشه و برم یعنی گل مغیلان فرش کرده باشند ببرند و پیش او از فواکه نبق و بطیخ رقی و سیب مز مقطع در گلاب مخلوط بصندل سفید و اندک کافور نهند و شاهسفرم ببرف سرد کرده و بر آن گلاب و اندک کافور پاشیده ببویند و باید که غذای او بقول رطب و مغز خیار و کشوث رطب و کاسنی بسرکه باشد و اگر صداع منحل نشود سرکه که اندران آب برگ بزر قطونا آمیخته باشند ببویانند و بر سر ریزند و بگیرند آب خیار و آب جرادهٔ کدو و آب برگ بید و آب برگ اسبغول و جمع کنند و اگر آب برگ ماميثا يا آب گل آن يافته شود نيز آميزند بعده لعاب اسبغول آميخته و اندک سرکه بر آن ریخته حرکت دهند تا یک ذات شود بعد از آن اندک روغن گل بر آن ریخته قدری از آن بر سر ریزند و ندیدم کسی را که صداع از گرمی آفتاب باشد و بدین آب علاج کرده شود و بدان نجاح حاصل نگردد و در بصره خلقی را دیدم که این صداع بهم رسید و ابن سیار ایشان را امر بخواب نزدیک مجرای آب نمود و اگر ازین صداع زائل نمیشد ایشان را امر به نشستن در آب سرد می‌نمود و فی‌الحال صداع زائل میگشت و هرگاه این صداع بماند از آن سوءمزاج بهم رسد و صداع دوام نماید و گویا که آن حمی یوم‌ست که اگر طبیب از آن تساهل نماید یا در علاج آن غلطی کند از آن حمیات صعب بهمرسند و سبب صداع حار ساذج گاهی از داخل بود و علاج این همانست که مذکور شد و در آن این تدبیر زیاده کنند که ماءالشعیر بنوشانند و آب نیم‌گرم که در آن جو و برگ کاهو یا تخم آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و بگیرند شیر بز که آنرا اندک جو و کاسنی و برگ بید خورانیده باشند و در آن پنیرمایه حل کنند تا منجمد گردد بعده برگهای انگور چنان پهن سازند که تمام سر را بپوشد پس آن شیر منجمد را بر آن نهنده بر سر نهند و بعصابه بربندند و امر بخواب نمایند و اگر ازین زائل نگردد حلوا از خشخاش و نشاسته و روغن بادام یا روغن مغز تخم کدو بسازند و اگر این هم کفایت نکند بگیرند روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن تخم کدو هر واحد یک درم شیر دختران مساوی همه روغنها و با هم آمیخته حرکت دهند تا مختلط گردد پس صاف نموده سرد کرده بقدر یک درم سعوط کنند و اگر بعد آمیختن شیر منجمد گردد باید دانست که شیر فاسدست آنرا بکار نبرند و نشان صلاح شیر آنست که باین اشیاء مثل مائیت بیامیزد و منجمد نگردد و اگر با صداع تب باشد این سعوط استعمال نکنند و ابن سیار اسفنج تازه درآبهای مذکوره تر کرده بر تارک سر می‌نهاد و اما اهل عراق قاطبةً اعنی اهل بغداد درین صداع اگر تب نباشد امر بدوشیدن شیر زنان بر یافوخ ساعت بعد ساعت و نشستن او بآب نیم‌گرم میکنند و معالجهٔ بزرگ درین صداع تفقد قاروره و تطفیه بحسب واجب اوست بهر آنکه گرمی این گاهی بحرارت قلب مودی گردد و از آن حمیات صعب بهمرسد و یا اخلاط را گرم کند و از آن حمیات خلطی عارض گردد و بدانند که تبرید دماغ زیاده‌تر از آنچه واجب‌ست و از احتمال مزاج مریض گاهی

بفساد عظیم مودی گردد حتی که اگر تبرید باشیای مخدره مثل بنج و افیون و یبروج و کافور بسیار کنند بهلاکت مریض انجامد و طبیبی را دیدم که تبرید این صداع بسرکه و افیون و کافور نمود و صاحب صداع عورت حامله بود پس حمل او ساقط گردید و بعد از آن سکه بهمرسید و بعد سه روز هلاک شد و ذکر این کلام بهر آن کردم که این سخن تبرید یاد دارند و تغیر احوال مریض و نقصان حواس او فراموش نکنند پس اگر ازین علامات چیزی بیابند از تبرید باز مانند و آب نیم‌گرم بر سر ریزند و پایها بمالند و اعضا بنرمی غمز کنند. جرجانی و ایلاقی مینویسند که روغن گل و گلاب و سرکه آمیخته سرد کرده بر مقدم سر نهند و مقدار روغن گل ده درم و سرکهٔ تند دو یا سه درم باشد و آن را که سردی بیشتر باید سرکه فزون‌تر از روغن کنند و آنرا که متوسط باید سرکه یا روغن برابر کنند و آنرا که کمتر باید کم از روغن کنند سوم یا چهارم حصه حسب حاجت کم و زیاده نمایند و اگر حاضر باشد برگ بید و برگ سیب و برگ به و عنب‌الثعلب و برگ انگور و ساق خرفه و برگ کوک و گشنیز و غوره بکوبند و روغن گل و گلاب **❋69❋** و سرکه آمیخته ضماد کنند و بر سر نهند و اگر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بگلاب و آبغوره و آب برگ بید و مانند آن لت کرده بر مقدم سر نهند و گلاب بسیار بر سر ریختن سخت نافع بود و اندک ریختن صداع را زیاده کند و چون صداع انحطاط کند ضمادات بارد کم کنند و روغن بابونه بیامیزند و شربت پست جو و شکر و ماءالشعیر و اسبغول و شکر و آب انار ترش و شیرین دهند و غذا مزوره بآب غوره و قلیهٔ کدو و مغز خیار و بوارد معمول از برگ خرفه و جغرات بدهند و اگر طبع قبض باشد این بوارد از آب آلو و آب توت سازند و ماهی خرد بسرکه موافق باشد و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و این چنان باشد که نان در آب سرد تر کنند و یک ساعت بنهند پس آن آب را بریزند و آب تازه اندازند و یک ساعت دیگر نهاده آب بریزند پس آنرا بدوغ ترش کرده یا بسرکه یا بغوره جوش کرده بخورند و اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کاهو و کدو و اسفاناخ سنبوسه سازند و همه میمهای سرد و ترشی ترنج و لیمون و مانند آن نافع باشد و اگر مغز تخم خیار و مغز تخم کدو و تخم خرفه بکوبند و با پست و شکر بدهند مفید بود. ابن الیاس گوید که صداع حار از سوءمزاج بلا ماده اگر از اسباب خارجی بود مثل جلوس در آفتاب و غیر آن سکنجبین بآب سرد و برف و یا آب خرفه پنجاه درم بشکر سفید ده درم و یا ماءالخیار سی درم بشکر سفید و یا آب تربوز سی درم بشکر سفید و یا تمر هندی ده درم بشکر و یا شربت آلو و یا شربت سیب و یا شربت غوره بگلاب بنوشانند و غذا مزوره از ماش و تمرهندی یا اناردانه دهند و تبرید سر بشمومات و نطولات بارده و نهادن سرکه و روغنهای سرد بر سر و مقام در مساکن بارده سازند و اگر از اسباب داخلی بود مثل حادث از خوردن افاویه حاره و مانند آن تبرید بادهان و نطولات بارده کنند مثل روغن بنفشه و کدو و نیلوفر و نهادن جرادهٔ کدو و گل او وبرگ او بر سر و

آب بید بسرکه و ضندلین و گلاب و نوشیدن جلاب بارد مثل تمرهندی و آب انارین معصور بشحم آن و سکنجبین ساده و آب تربز و تلئین طبیعت بماءالفواکه و شیرخشت و صداع حادث از غم ازین قبیل‌ست و بهترین علاج آن خواب و ترطیب و خوردن کاهو و خیار و تربوزست و غذا مزورهٔ ماش و کدو بچوزهٔ مرغ یا ماءالشعیر اگر با حرارت مزاج جمیع بدن باشد. گیلانی گوید باید که در علاج صداع حادث از سوءمزاج حار ساذج نظر کنند در نبض و قاروره پس اگر از حالت طبیعی تغیر فاحش هر دو کرده باشند این بر مشارکت بدن دلالت کند و درین هنگام گشادن فصد سزاوار است و جلاب بلعاب اسبغول یا شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین بآب سرد بنوشانند و استعمال روغن گل بر برف سرد کرده بر یافوخ و خصوصاً بعد حلق آن تبرید راس و منع تصاعد بخار بسوی سر میکند و از مبردات مثل صندل و کافور و گلاب لخلخه ساخته ببویانند و گاهی استعمال مخدرات مثل افیون و لفاح میکنند چون صداع شدید باشد و مریض برداشت او نکند و اگر باین حد نباشد استعمال آن جایز نیست زیرا که در آن تبلید ماده و اضرار بحواس و ذهن‌ست و برگ کدو و کاهو تر و تخم خشخاش و پوست ان و گل آن و گل شاهسفرم و برگ بید و دیگر ادویه که در قول مسیحی گذشت همه یا آنچه بهمرسد بدستور در ظرف سربند کرده خوب جوشانیده انکباب نمایند و لخلخهٔ بارد استعمال فرمایند مثلاً بگیرند روغن بنفشه و گلاب هر واحد یک جزو سرکهٔ تند ربع جزو و در شیشه حرکت دهند و اگر خواهند آب کاهو تر و آب گشنیز و آب کدو و اندک کافور در آن افزایند و شمومات بارده مثل گل سرخ و غیره که در قول مسیحی مسطور شد و فواکه بارده و گلهای آن بوئیدن نافع بود و از آنچه بخارات حاره را که در سر متولد شوند تحلیل کند و تبدیل مزاج ردی او بسوی جید نماید استحمام بسیار و ریختن آب گرم بر سرست لیکن بسیار ریختن آن صداع حار بلاماده را نفع میکند و قلیل ضرر میرساند و سعوط روغن لبوب سبعه بقدر نیم درم بغایت نافع و برای منع ابخرهٔ حاره شرب بزر قطونا بشکر و جلاب و مص انار و سیب و به و امرود که هر واحد میخوش باشد و شرب پست گندم مغسول بدفعات بعده ببرف یا یخ سرد کرده و اندک شکر بر آن انداخته مفیدست و غذا کشک شعیر بشیرهٔ مغز بادام و اسفیدباج اگر سرفه باشد یا بآب غوره یا سماق یا زرشک اگر ترشی خواهند و اگر قبض باشد آلو و تمرهندی یا خوبانی خشک بدهند و در طعام گشنیز خشک یا تر داخل کنند و شیرهٔ تخم خشخاش و تخم خرفه و پست جو بر برف یا یخ سرد کرده نافع‌ست. بعضی متاخرین مینویسند که در صداع حار ساذج اول بهر تبرید مزاج شربت لیموی کاغذی و یا نیلوفر و یا بنصف وزن آن سکنجبین ساده آمیخته بقدر چهار توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر و گلاب هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید چار ماشه و برگ بید سبز و برگ گلاب و گشنیز سبز سوده بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و وقت ظهر تمرهندی چار توله در آب هندوانه پاور آثار مالیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بدهند و لخلخه از

گلاب کهنه و سرکه و آب گشنیز سبز و عرق بیدمشک هر واحد یک توله صندل سفید هفت ماشه کافور یک ماشه آمیخته بکار برند و ضماد اوراق که در قول ایلاقی گذشت هر واحد نیم دسته گرفته بگلاب **✹70✹** و سرکه کهنه و روغن گل هر واحد یک توله بکار برند و چون گرم شود دیگر خنک بر مقدم سر بنهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه را از ضماد و لخلخه دور کنند و به جای آن روغن کاهو و خشخاش بعمل آرند و بعد از سه روز که مرض اندر انحطاط افتد روغن بابونه اضافه نمایند و ادویه بارده به مقدار حاجت به کار برند و در صداعی که از حرارت آفتاب باشد و آن را صداع احتراقی میگویند لعاب اسپغول چهار ماشه بآب انار ترش هفت توله و یا جلاب شکر خام که بگلاب و عرق بید مشک ساخته باشند از مجربات ست و همچنین ضماد برگ حنا و گل مهندی که در موسم بر شکال می روید در آب برگ کاسنی سبز یا عرق آن سوده و گل حنای باغی و برگ آن همین اثر را دارد و سوای علاج مذکور در تعدیل و تبرید هوای خانه و غذا و آب و سکون در مساکن بارده مطیبه بمثل صندل و کافور و گل نیلوفر و بنفشه و بید مشک و سیب و به و گلاب و عرق بید مشک و مانند آن و پاشیدن آب سرد در خانه و نشستن نزدیک آب و بوئیدن گلهای سرد خوشبو توجه زیاده دارند و چون از این تدبیر زائل نگردد از استعمال ملینات و مسهلات چاره نبود و بجهت آنکه چون حرارت عارض از احتراق شمس بزودی زائل نگشت و در اخلاط تاثیر نمود آنرا متغیر و متعفن میگرداند و سوءمزاج مادی بهم می رسد و محتاج به تنقیه می گردد علاج صداع بارد ساذج و سوءمزاج بارد مصدع نیز یا از اسباب خارجیه بود مانند ملاقات هوای شدیدالبرد یا مجاورت برف و یخ یا فرود آمدن در آب بارد یا آب چشمه های گرم و این نوع را صداع خبطه می نامند و مول بزکام می گردد و یا اسباب داخلیه باشد مثل آشامیدن آب بسیار سرد تنها یا بر فواکه رطبه و خوردن اغذیه بارده رطبه مثل جغرات و یا تناول دوای بارد و مانند اینها پس هرچه در علاج امراض دماغی بارد ساذج مذکور شد بعمل آرند و نوشیدن شربت اسطوخودوس دو توله بآب گرم یا بعرق بادیان و گاوزبان هریک ده توله و یا طبیخ اصل السوس بادیان تخم کرفس در عرق بادرنجبویه باضافه عسل نیز مفید است و کذا قرنفل سه ماشه در گلاب نیم پاو جوشانیده قند سفید دو توله داخل کرده نوشیدن نافع و مغلی حلو یا مغلی منضج نیز مفید و آشامیدن مطبوخ بادیان دو درم اصل السوس مقشر نیکوفته سه درم با گلقند شکری یا عسلی دو درم نافع و اگر خوف تشنگی باشد شربت لیمو یا شربت اسطوخودوس و غیره ممزوج نمایند و یا مطبوخ اسطوخودوس خطمی مویز منقی اصل السوس مقشر کوفته گاوزبان کشنیز با شکر یا خمیره بنفشه یا گلقند بدهند و یا بادیان نیمکوفته دو درم بیخ بادیان نیمکوفته چهار درم اسطوخودوس سه درم در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند صاف نموده دو توله شهد یا شربت بنفشه آمیخته بنوشند و نزد حکمای هند بیخ بانسه نیمکوفته پنج درم جوشانده صاف کرده نیم دام شکر سفید

آمیخته نوشیدن مفید صداع بارد و حارست و ایضا پوست هلیله زرد زنجبیل کشنیز آمله پوست بلیله بابرنگ مساوی یک دانگ کوفته در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم حصه بماند صاف نموده نیم گرم بنوشند و گاهی قصب الزریره عوض زنجبیل میکنند بالجمله خوردن معجون و بیدالورد وتکمید سر بخرفه گرم و جاورس و انکباب بر آبیکه دران ادویه گرم پخته باشند تضمید بثفل آن نفع میکند و کذا دخول حمام مفید بود لیکن مکث طویل دران نشاید و تقلیل غذا و ترک آن بحسب طاقت و تلئین طبع بحقنه و یا مطبوخ بنفشه و انجیر و غیره با ترنجبین یا شیرخشت نمایند و خوردن انجیر منقوع بماء العسل نیز ملین طبع ست و بعد تلئین تناول جوارشات گرم مثل اطریفل کبیر و فلافلی و فلاسفه و تریاق اربعه و مانند آنها قبل از غذا و بعد آن نافع و تدهین سر بادهان حاره مثل روغن عنبر و قرنفل و دارچینی و اقحوان و سداب و فرفیون و دهن راحت و مانند آن مفرد و مرکب مفید و اگر در روغن سداب یا روغن بان یا مزرنجوش یا سوسن یا یاسمین یا اقحوان یا روغن حب الغار یا قسط یا بیدانجیر یا بادام تلخ و مانند آن اندکی فرفیون و قلیلی افیون حل کرده و یا بدون افیون و بپارچه پشمی یا اسفنج آغشته گرم نموده بر یافوخ اندازند و چون سرد گردد باز گرم نمایند و همچنین تا صداع زائل گردد بعمل آرند نافع بود و ایضا چون در حمام گرم آب گرم متواتر بر سر ریزند تا سر او گرم گردد وچون از حمام برآیند سر خود را بپوشند و از هوای سرد محافظت نمایند مفید بود لیکن باید که تپ نباشد که در حالت تپ به حمام رفتن مضر است و مضغ انبر و راوند و مصطکی هر واحد نافع و خوردن گندنا نیز نافع صداع باردست الحاصل مبرود سرما رسیده را در مکان گرم نشانیدن و غذا کم دادن و تلئین شکم بخورانیدن گلقند و یا مطبوخات یا اغذیه ملینه یا شیافات صابون و غیره و حقنه و احتراز از سائر حرکات بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر ان و رسیدن سرما بدان ضروری ست و از کمادات اسرع در تسکین این صداع آنست که سلیخه و اشنه و اسارون و قرنفل و دارچینی و هیل و زعفران را کوفته در لته بندند و گرم کرده تکمید نمایند و یا در آب جوشانیده و بمثانه پر کرده استعمال کنند و از انکبابات عمده آنکه دارشیشعان در آب جوشانیده بعد پوشیدن چادر انکباب نمایند و هرگاه آب نیم گرم بماند باز بر آتش گذارند و همچنین مکرر بعمل آرند تا انکه صداع رفع گردد و انکباب بر بخار*71* آب دریای شور نیز بقول مالقی مفیدست سپستان جوشانیده بخار او استنشاق نمودن هم نافع و از سعوطات قوی التاثیر اینست که جندبیدستر و فرفیون مساوی سحق کرده بروغن زنبق که در آن سعد مطبوخ باشد یا بروغن سوسن آمیخته بعمل ارند و سعوط بندق هندی درآب سوده معمول ست و تسعیط بزهره کلنگ و ماکیان و تذرو نیز نافع و کذا مومیایی محلول در روغن یاسمین و کذا جندبیدستر یا نوشادر در روغن ترب و سعوط بقدر یک حبه از بر شعثا در آب مرزنجوش مجرب و تسعیط مر مکی در شراب یا آب خالص نیز مفید و بقول شیخ از سعوطات نافع صداع بارد اینست

که شونیز را در سرکه یک شب تر کنند و صبح سائیده بدان سعوط کنند و نزد اطبای هند سعوط بآب بهنگره با هنمورن آن شیر زنان یا شیر بز مقدار بیخ قطره و اگر بهنگره تازه بهم نرسد خشک آنرا بشیر سائیده صاف نموده چکانیدن سودمند و سعوط یک دوقطره روغن تلخ نیز نافع و ایضا سعوط روغن گلچگان و کذا فلفل دار و فلفل قرنفل همه یا دو یا یک بعرق بادیان حل کرده و کذا آب برگ درخت دونه صاف کرده دو سه قطره و کذا بیخ کئهل جوش داده قدری آب او گرفته و کذا بابرنگ زنجبیل قدری و قند سیاه مثل او بآب گرم سحق کرده و کذا گل یاسمین سه عدد در روغن مالیده و کذا نوشادر و کلونجی هریکدو سرخ بآب سائیده بروغن گاو آمیخته مفید درد سر باردست و از نفوخات عنبر مشک مروارید مساوی سوده در بینی دمیدن عجیب الاثرست و کذا نفوخ گندم منقوع در شیر عشر و مجفف و مسحوق که معمول استاد مرحوم ست و همچنین این نفوخ تنباکو و زنجبیل و غیره مجرب حکیم اکمل خان درین باب سودمند ست زنجبیل سه ماشه الایچی خرد چهار عدد دارچینی چهار ماشه تنباکو سورتی نیم پاو جوزبوا دو توله قرنفل سه عدد زعفران سه ماشه فلفل دکهنی دو ماشه نمک لاهوری سه ماشه صندل سفید سه ماشه مثل سرمه سائیده نصف ادویه درگلاب خوب ممزوج نموده بعد ازان همه ادویه یکجا کرده در شیشه نگاهدارند صبح و شام بقدر یک ماشه استعمال کنند و کذا بمغز تخم سرس و یا برگ کنیر خشک کرده عطسه آوردن مفید و قاقله کبار و یا دارفلفل سائیده نیز نافع و از شمومات شم یاسمین درینجا بسیار نافع ست و کذا شم نارنج و برگ ترنج و نسرین و روغن آن و عنبر و عود و صعتر و بابونه و زعفران تنها و بدارچینی و قاقله کبار و زباد و غالیه هر واحد سودمند و اگر آهک را بر کفدست باندک نوشادر بمالند که آب شود و نزدیک بینی برده چند مرتبه نفس را بکشند مجرب ست و بوئیدن شونیز بصره بسته گرم نموده نیز نافع و بقول بقراط سلیخه و زنجبیل و فلفل سیاه و کندش کوفته در خرقه کتان بسته شمیدن مفید صداع باردست و از نطولات نافعه اینست که اسطوخودوس برگ غار قیصوم حلبه سبوس گندم نمک شبت بابونه برگ ترنج بادرنجبویه ساذج قرنفل بادیان بیخ بادیان بیخ کرفس گل سرخ پودینه بری سداب حاشا هرچه ازینها میسر آید جوشانیده تنطیل سر نمایند و بر بخار آن انکباب کنند و قطعه نمد بآب او تر کرده تکمید سر کنند و بثفل آن ضماد سازند و از ضمادات و اطلیه نافحه دارچینی یا عطر آن و قرنفل ست که در آب سداب یا آب برگ لیمو بر پیشانی و هر دو شقیقه و یا فوخ طلا کنند و تمریخ یک نیم عدد فلفل سیاه سوده بر پیشانی و شقیقه در ازاله صداع بارد مجرب ست و طلای قرص مثلث در آب حنا سوده از برای صداع بارد معمول و دو عدد مغز بادام بروغن سرشف سائیده طلا کردن و کبابه چینی سائیده بگلاب سرشته ضماد نمودن مجرب و یا پوست بیخ بید انجیر زنجبیل زعفران سائیده طلا نمایند که مجرب استاد مرحوم ست و یا بابونه اکلیل الملک مرزنجوش نمام برنجاسف مساوی سائیده روغن یاسمین و روغن گل

آمیخته ضماد کنند که برای صداع بارد معمول و مجرب حکیم شریف خان مرحوم ست و ضماد مرزنجوش مرمکی اکلیل الملک زوفای خشک بابونه شونیز مساوی سائیده بآب مرزنجوش سرشته نیز نافع و کذا تضمید جندبیدستر و حب الغار و قسط کبابه چینی در آب سداب و گلاب بسیار مفید و اگر گوگرد عوض قسط و کبابه گرفته مساوی در روغن گاو یا روغن گل سوده بر پارچه طلا نموده بر پیشانی بچسبانند برای صداع بارد قوی ترست و طلای خاکستر چوب انجیر بسرکه بنحویکه سرکه را بر خاکستر گرم بریزند و بر سر گرم گرم طلا نمایند و همچنین سرکه با برگ شقایق النعمان سرخ و یا طلای بوش دربندی نافع ست و کذا ضماد پوست نارنج و نزد حکمای هند ضماد گل مچکند سودمند و طلای نرکچور بدستور و ضماد سنبل چینی بگلاب سائیده وکذا زنجبیل بروغن بید انجیر سوده و کذا برگ سهجنا بآب سائیده و کذا فلفل سرخ قدری بآب سائیده و کذا پوست بیخ بید انجیر بزنجبیل و نانخواه یا بصبر بآب سائیده همه گرم کرده مفید صداع باردست و از بخورات بخور دخان انیسون و ایرسا و عود و جندبیدستر و قسط و راتینج و قفرالیهود و سندروس هر واحد مفیدست و از اغذیه مزوره که از نخود و مغز قرطم و اندک شکر ساخته باشند و یا قلیه گوشت چوزه مرغ و دراج و تیهو و غیره طیور کوچک بری و جبلی با بازیر حار مقوی خوشبو مثل زیره و فلفل و قرنفل و زعفران و هیل و دارچینی و ساذج هندی و نیز ثوم و پیاز مناسب ست و کذا هر غذایی که بخردل و گندنا و سداب و سیر و حلتیت و کردیا و صعتر و افاویه و توابل سازند و بیضه نیمبرشت و فطر و عسل و زیرباجات نافع و گرفتن بخار مزورات بشورباجات خصوصا هنگام خوردن که گرم باشد و بخار آنها بدماغ برسد و عرق آید مفیدست و بجای آب ماءالعسل بدهند و فواکه یابسه مثل انجیر خشک و مویز و پسته بخورند *72* اقوال حکما سویدی می نویسد که بابونه شربا و ضمادا و نطولا که محلل بلاجذب بجهت تقویت عضو ست و کذا تریاق فاروق و شراب کهنه شربا و ضمادا و قطور روغن شونیز در بینی و طلای او بر یافوخ و کباش قرنفل شما و شربا و ذرورا بر مقدم سر و نارنج شما و شربا و ضمادا و نانخواه بدستور و روغن تخم ترنج شما و سعوطا و ضمادا و تخم تلخ مشمش ضمادا و روغن او سعوطا و خوردن خردل معه چقندر مسلوق و ضماد صرف بآرد جو و مصطکی در آب گرم یا عرق قرنفل سرشته و کذا حب الغار مقشر و مثل او سداب بعرق قرنفل بعد خروج از حمام چند بار و کذا زنجبیل بروغن خیری و کذا خردل سوده در اب فرنجمشک سرشته گرم کرده در حمام ضماد کردن و کذا فرنجمشک ضمادا همه در صداع بارد از مجربات من ست و شرب ایرسا مطبوخ بشکر شیرین کرده و بخور مریم و عرق بادرنجبویه و طبیخ شبت و عصاره او و شیح ارمنی مطبوخ و پوست ..... مطبوخ با شکر و بسباسه و قاقله کبار و برگ حب الکلی دو درم و اکل عود هر روز یک درم بمارالعسل گرم تا بست روز متواتر و یا جندبیدستر بماءالعسل و یا بادرنجبویه ..... و پخته و یا جوزبویا و یا حرمل و یا هلیله کابلی و یا شبت خام و پخته و

یا سر خرگوش و لحم او مشوی و مطبوخ به افاویه و یا کرنب مسلوق و یا مشک و یا فرنجمشک و یا اشق یک درم بشراب کهنه و یا قفرالیهود و یا ثوم در غیر روز دور و سعوط صبر یا فرفیون یا خولنجان یا بخور مریم یا جوزبوا یا دارچینی یا زعفران و مشک مساوی سه بار تا سه روز یا زهره کفتار سه مرتبه تا سه روز متصل یا زنجبیل یا شحم حنظل یا قسط یا حلتیت یا زهره خرگوش یا کندر یا خردل یا فاوانیا یا زرنباد هر کدام که باشد بقدر یک حبه در روغن بادام و یا اب برگ سوسن سه روز متواتر یا روغن ناردین یا اب مرزنجوش یا عصاره قثاءالحمار یک حبه بشیر دختران یا مغز بادام تلخ بروغن گل یا روغن او تنها یا بسرکه و یا مومیایی یکه حبه بآب مرزنجوش و یا روغن زنبق و یا روغن شونیز بشیر دختران و یا روغن بلسان یا عصاره کرنب یا جمله مرارات بقدر حبه بآب مرزنجوش یا روغن یاسمین یا عود یا روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن عاقرقرحا یا آب نمام مع مرزنجوش تر یا آب گندنا بسرکه و کندر یا زهره خروس و شم گل آزاد درخت و حماما و بخور مریم و شبت و شیح ارمنی تازه و یا خشک سائیده در پارچه بسته و دارچینی سوده در پارچه کتان بسته حتی که عطسه آید و لادن بروغن آس و زنجبیل و قیصوم و حب بلسان و روغن آن و گل یاسمین بری و گل سوسن سفید و انیسون و روغن ناردین و سکبینج و حند قوقی و تخم او و روغن تخم او و حرف و نوشادر و قنه و روغن غار و روغن عاقرقرحا و فرنجمشک و قفرالیهود و سورنجان و عبیثران و ضماد ایرسا بسرکه و روغن و یا کوفته جوشانیده بروغن گل آمیخته و یا کوفته بسرکه سرشته و خرنوب شامی بروغن ناردین سرشته و صبر بسرکه یا بروغن گل یا بهر دو و مامیران سه درم صبر سه درم بآب چنار سرشته بر جبهه و صدغین و یافوخ در صداع مزمن و پیاز نرگس و یا روغن او و محموده بسرکه و روغن گل یا بروغن زیت و بیخ بنات او بدستور بالخاصیته و تخم نمام و پودینه و آب او بسویق و بحصی لبان سکنبیج بسویق و آب سداب بسویق یا روغن گل و سرکه و یا قطران بعد حلق راس بر تمام سر یا جندبیدستر بزیت و بابونه و اشق و خولنجان بسرکه سرشته و عصاره قثاءالحمار و بیخ او تنها یا بسرکه و زهره بز بالخاصیته و برگ غار بعرق قرنفل سرشته و مغز بادام تلخ تنها و بسرکه سرشته یا بروغن گل امیخته و یا بهر دو و یا بآب قرنفل سرشته و خاکستر موی انسان بسرکه آمیخته و عصاره بادرنجبویه و کبابه بگلاب یا شراب یا بآب قرنفل سرشته گرم کرده و یا بصبر مساوی بر یافوخ و تخم فنجنکشت و اب برگ او و آب نمام بسرکه و روغن گل و یا اکلیل الملک بسرکه و به روغن گل یا به میفختج سرشته گرم کرده و یا فلفل سیاه و یا دارفلفل و یا دارچینی و یا شبت یا شیح ارمنی و یا شونیز تنها یا بروغن خیری سرشته و یا جاوشیر مخلوط بادویه دیگر برای صداع بارد قدیم و یا لادن بروغن آس و یا بورق و یا قیصوم تنها یا بزیت پخته و یا روغن بلسان و یا شیطرج و یا قسط و یا زهره خرگوش بآرد گندم بآب سداب و کندر سرشته و یا برگ و روغن یاسمین بری و

یا خاکستر خطاف و یا بیخ و گل سوسن سفید بسرکه و روغن گل و یا روغن یاسمین و یا گل ان و یا برگ او تنها کوفته بسرکه یا بروغن کنجد جوشانیده و یا زباد بروغن بان و یا غالیه و یا نسرین و روغن او و یا سکبینج و یا حند قوقی وتخم او و روغن تخم او و یا نوشادر و جندبیدستر که مجرب ست و یا روغن او و یا خردل بسرگین کبوتر و یا سرگین مذکور بآرد جو یا تخم جرجیر و یا طلای زرنباد سوده بآب قرنفل بر کف پا و یا تخم ترنج و یا روغن عاقرقرحا و یا لبلاب باب قرنفل و یا سبوس گندم بسرکه جوشانیده در حمام ضماد کردن و یا برگ کنجد بشرا ب کهنه جوشانیده و یا تخم فرنجمشک بآب کرفس و یا خاکستر شاخ و برگ انگور دشتی بسرکه یا بعسل سرشته و یا شب ببرگ غار و بمرزنجوش و یا طلق محلول بمثل او صبر بآب بادیان سرشته در حمام و یا زردچوب سوده بروغن گل زیتی سرشته بعد غسل سر با آب و نمک در حمام و یا گل سرخ خشک بشراب کهنه در حمام و یا جوزالسر و بعسل و یا صدف محرق بشراب کهنه سرشته در حمام و یا رانینج و یا رامک بشراب کهنه و یا رعی الحمام بروغن گل زیتی آمیخته و یا حب الکلی در شراب کهنه و یا اب گندنا بسرکه و کندر و یا عبیثران و یا مصطکی بروغن زنبق و یا حنا بسرکه سرشته گرم کرده در حمام و یا افسنتین در شراب کهنه پخته و یا مرو و یا پنبه دانه بصبر و عسل امیخته و یا برگ ثوم ❊73❊ و یا خاکستر سر خلد بروغن گل زیتی و شرب و ضماد حماما و اذخر و شحم حنظل و انیسون و مرزنجوش و نمام و عود و خولنجان و راوند و حرف و روغن ناردین و غاریقون و سنبل الطبیب و سیسالیوس و خیار شنبر و اسطوخودوس و سنای مکی و راسن و روغن غار و حب الغار و حب بلسان و اکل و ضماد زنجبیل و جاوشیر و حلتیت و عنبر و قنه و دارچینی بوزن او زعفران سوده و زعفران تنها و خردل و بندق هندی و زراوند مدحرج و شحم مرغابی و سندروس و مصطکی و قروما‌نا و تخم ترب و شیر امله و علک البطم هر واحد نافع صداع باردست جالینوس می گوید که اگر علاج صداع حادث از سردی هوا بزودی کنند بسرعت زائل می شود و اگر دیر کنند به نمیشود و مودی بصداع سخت می گردد و گاهی بآن اواز منقطع می شود و درین وقت نطول بآب گرم و تقطیر بآب مرزنجوش ممزوج بروغنی از روغنها مزیل آنست شیخ می فرماید که صداع بارد را تکمید بچیزی که مسنحن بالفعل باشد از پارچهای گرم کرده و از جاورس گرم و نمک گرم نافع ست و جاورس الطف و اعدل از نمک ست یعنی اگر سوءمزاج بارد ضعیف باشد از جاورس تکمید نمایند و جماعت مبرودین یعنی سرما رسیده را اگر ابدان ایشان پاک بود و خوف حرکت اخلاط نباشد سر برهنه کرده در آفتاب سمت اشراق آن نشستن تا انکه صداع ایشان منحل گردد نفع میکند و سرمازده را واجب ست تقلیل غذا و اسهال طبیعت اگرچه بحقنها باشد و از حرکات بدنیه و نفسانیه و فکریه و مشروب بارد منع کنند و بیرون آمدن در سردی آنرا حرام بود و جمله کسانی را که صداع از سردی باشد بعد تنقیه اگر حاجت ان باشد مروخات و سعوطات و

نشوقات و شمومات و نطولات و اضمده مسنحنه مذکوره نافع ست و نوشیدن شراب ریحانی رقیق قوی مع بزور مثل تخم کرفس و بادیان و تخم گزر و انیسون زیره و دوقو و فطراسالیون و مانند آن نفع میکند و این وقتی ست که از حصول اخلاط در معده مستعد ثوران امن باشد و هنگامی که مریض را تپ نبود که خوف شدت آن باشد ضماد خردل و همه اضمده محمره آنرا نافع ست و خصوصا چون خردل و ثافیثا دران داخل بود و طلای خاکستر بسرکه مجرب ست و همچنین مالیدن زردچوب بروغن بادام تلخ این همه بعد تراشیدن موی سر و خوردن سیر نیز از مقطعات صداع باردست مجوسی گوید که مداوات صداع حادث از سوءمزاج بارد اینست که آبی که دران بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و مرزنجوش و نمام و صعتر و حند قوقی و شیح ارمنی و شجره مریم جوشانیده باشند بر سر ریزند و بخار مطبوخ این ادویه بگیرند و دران پاره نمد آغشته تکمید موضع درد کنند و در حمام داخل شوند و بوهای گرم مثل مرزنجوش و نرگس و نمام و شیح و سوسن و مشک و جندبیدستر و شونیز و جاوشیر ببویند و سزاواترست که قوت دوا و ضعف آن در گرمی بقدر قوت مرض و ضعف او باشد و اگر باین تسکین نیابد این ضماد نهند بابونه اکلیل الملک هر واحد پنج درم برگ غار مرزنجوش نمام شیح ارمنی هر واحد سه درم مر دو درم زعفران یک درم فرفیون نیم درم همه را باریک سائیده در اب مرزنجوش یا آب نمام یا آب سداب سرشته ضماد کنند و اگر باین قیروطی مسنحن ضماد کنند نافع بود نمام و آب مرزنجوش و آب سداب تر هر واحد یک جزو موم سرخ سه درم روغن زنبق و روغن سوسن و روغن سداب هر واحد نیم اوقیه موم را گداخته در هاون انداخته بآبهای مذکور اندک اندک تسقیه دهند و بدسته حل کرده دران پارچه تر کرده نیم گرم بر سر نهند و ایضا فرفیون و سرگین کبوتر و فلفل سیاه مساوی باریک سوده بسرکه سرشته بر سر لطوخ سازند و ایضا قسط و کندر ذکر و شیح ارمنی هر واحد سه درم مر و صبر و صمغ سداب و جندبیدستر هر واحد یک نیم درم فرفیون یک درم افیون چهار دانگ باریک سائیده بآب مرزنجوش یا بآب نمام سرشته ضماد نمایند و اگر برودت قوی باشد دران جاوشیر نیم درم مشک نیم دانگ زیاده کنند و این سعوط بعمل آرند مر و صبر هر واحد یک درم شونیز و حضض هر واحد یک نیم درم جندبیدستر و سکبینج و جاوشیر و زعفران هر واحد نیم درم صعتر فارسی دو درم مشک نیم دانگ زهره کبک و زهره کلنگ هر واحد یک نیم دانگ باریک سائیده بآب شهبانج سرشته حبها بقدر عدس سازند و یک حب در آب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و سعوطیکه فالج و لقوه را نافع ست و غرغره نافع آن درین باب منفعت بین دارد و اگر صداع ساکن نشود این ماءالاصول بنوشانند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد ده درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد پنج درم مصطکی و سنبل الطیب هر واحد یک نیم درم سلیخه و اسارون هر واحد دو درم بیخ اذخر و فقاح اذخر هر واحد سه درم راسن و وج هر واحد دو درم مویز منقی سی درم همه را

در سه رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه با یک درم روغن بادام شیرین و مثل او روغن بادام تلخ نیم گرم بنوشند و اگر برودت شدید باشد نیم درم سنجرینیا دران حل کنند و اگر صداع از هوای سرد باشد روغن سداب که اندران اندک فرفیون حل کرده باشند و یا روغن غار یا روغن سوسن هرچه از این حاضر باشد بر سر بمالند و اگر تپ نباشد شراب کهنه که دران تخم کرفس و انیسون و بادیان پخته باشند بنوشانند و اگر از نوشیدن آب سرد حادث شود شراب ابیض رقیق که دران اندک قبض باشد بدهند که تسکین بخشد و این صداع حادث از خلط ردی در معده را اگر حار نباشد نیز ساکن کند بهر انکه تعدیل و اسهال و اخراج آن کند و غذا نخودآب بزیت *74* و شبت و دارچینی و زیره و خولنجان دهند و یا نان خورش بزیت و مری و صعتر و زیره و انجدان سازند و اگر احتمال این نکند به کبوتر بچه پروازی معمول از مصالح مذکور غذا فرمایند و از تناول اغذیه بارده مثل البان و ماهی و فواکه حذر کنند و از اغذیه منجره مانند جوز و شهدانج و جرجیر و بادروج و ثوم و بصل و شراب اصفر کهنه مانند آن اجتناب نمایند طبری گوید که علاج صداع حادث از سردی هوا و ملاقات برف بسیار سهل ست اگر از حد تجاوز نکند و مفرط نگردد سریع الزوال بود پس بگیرند گل حلبه یک دسته بابونه اکلیل الملک برگ نمام مرزنجوش هر واحد یک کف سبوس گندم دو کف خطمی کف کبیر نمک کف کبیر و همه را در افتابه سر بسته بپزند تا مهرا گردد بعد از انبوبه آفتابه در بینی و گوش بخار ان بگیرند تا زمانی که از بینی یا گوش یا ازخنک قطرات آب سیلان کند که سیلان این علامت زوال مرض ست و این تدبیر تنها طریقه زوال مرض است و علاج اهل کوهستان اینست که اگر وقت شلجم باشد بگیرند شلجم بزرگ و قطع کرده بپزند تا مهرا شود پس بران انکباب نمایند و استنشاق بخار آن کنند که ازاله این صداع میکند و علاج عام اینست که روغن غار و روغن خیری گرم کرده در آن اسفنج تازه یا پشم پاره تر کرده بر تارک سر نهند و این اتم معالجه این مرض است و معالجات او اینست که بگیرند کیسه و از سبوس گندم پرسازند و برآتش خوب گرم کرده بر سر مریض نهاده ببندند و امر بخواب نمایند که بعد بیداری صداع زائل شود و از معالجات این صداع مدام مالش سر بپارچه نرم است و مضمضه بآب گرم و دخول حمام و ریختن آب نیمگرم بسیار برسر و خواب در حمام و باید که غذای این مریض اگر مانعی نباشد حریره معمول بشیر میش و بجریش گندم باشد و شوربائی که برآن شراب ریخته باشند و شاهسفرم آب نارسیده و دستنبویه و ترنج و مانند آن ببویند و اما شمیدن مشک بسبب فرط حرارت و کثرت تحلل ازان بسوی دماغ صالح نبود و هرگاه طبیب ازین صداع تساهل نماید بفساد عظیم مودی گردد ایضا او میگوید که صداعی که از نزول دراب بارد بسیار و در آب شبیه یا نطرونیه و کبریتیه و مانند آن عارض شود معلوم ست که طبائع این آبها مختلف ست و هر واحد ازآن مناسبت به حرارت مسخن اخلاط و یبوست مقبض جلد و مخشن آن و برودت یا

رطوبت دارد و بحسب طبائع و تاثیر آنها معالجه باید کرد اگر تپ یوم یا مرض دیگر بمشارکت حادث نشود و اگر این حادث شود معالجه آن مرکب بحسب ترکیب آن باید و این همه را تحلیل میکند حمام و آب نیم گرم و تخفیف غذا و تمریخ جمیع بدن بروغنها و شم اشیای مضاد اسباب فاعله و این نوع صداع شبیه بحمی یوم در معالجه است چه این آبها حمیات یوم نیز پیدا میکنند یا باسخان و یا بقبض جلد و یا باتعاب دماغ و این همه را حمام و تغذیه باشیای موافقه حل میکند همچنین استحمام و تغذیه باشیای موافقه این نوع صداع را و اگر اعراض دیگر براین مضاف گردد چنانچه اعراض بحمی یوم مضاف میگردد احکام ان از علاج حمی یوم اخراج نمایند ایضا او مینویسد که خبطه نزد اطبا انسداد مسام سر بهوای بارد و آب سرد و اجتماع بخارات در بطون دماغ ست و اکثر اوقات عقب خبطه زکام ظاهر میشود و اگر ظاهر نشود بخارات مستکن در بطون دماغ یا اندک یا حار یابس باشد و من علاج صداعی که عند خبطه ظاهر شود چون بخارات راجعه حار یابس سخیف یا قلیل بود و یا کثیر رطب باشد ذکر میکنم و علامات هر واحد ازین بیان مینمایم اما خبطه که از تراجع بخارات حار یابس بانسداد مسام از هوای بارد بود علامتش اگر بخارات اندک باشد این ست که بیمار در گوش خود طنین و دوی اندک با خشکی منخرین و در سر خود گرمی با صداع می یابد و آن در سر مختص بموضعی نباشد بلکه گاه در مقدم دماغ و گاه در موخر آن و گاه در یمین و گاه در یسار و گاه در تارک سر گمان کند و علاجش قطع غذای غلیظ مبخر و ادخال بحمام و انکباب و استنشاق بخار آب گرم خصوصا که دران حشائش حار پخته باشند و غرغره باب گرم و تجرع آن جرعه بعد جرعه است و اگر این کفایت نکند تعدیل طبیعت نمایند و ماءالشعیر که دران اندک تخم خشخاش سفید پخته باشند بیاشامند و کاهو پخته و یا خام بخورند و پایها بمالند و ساقها بپارچه ببندند از بن ران و اگر کفایت نکند انکباب بدین مطبوخ نمایند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ خبازی و کشنیز خشک و سبوس گندم و گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر واحد دو کف حی العام و برگ خیار هر واحد یک دسته و همه را بآب صاف چندانکه ادویه را بپوشاند در آفتابه سربسته مهرا پزند پس سر آفتابه اندک گوشاده بخار ان بگیرند و چون سرد شود و بخار کم گردد باز سرآفتابه بند کرده بر آتش گذارند و اعاده انکباب نمایند و اگر این هم کفایت نکند خشتی یا قطعه سنگ یا آهن به آتش خوب گرم نموده از خاکستر صاف کرده و روغن بنفشه برآن ریخته بخار آن بگیرند و استنشاق آن نمایند که درین صداع بسیار بلیغ النفع ست و اگر این صداع با صداع دیگر مرکب شود علاج آن بحسب ترکیب نمایند به نوعی که در علاجات انواع صداع مسطورست و این تدابیر هنگامی ست که بخارات محتقنه حار یابس باشد و اگر بسوی حرارت و رطوبت مستحیل گردند مبدای زکام شود و علاج او در بخارات حار رطب و بارد رطب ذکر میکنم و گویم که اگر بخارات راجعه حار رطب یا رطب بغیر حرارت باشند علامتش

آنست که زکام با صداع و انسداد منخرین بود و مریض صداع در جمیع اجزای سر دریابد و دراینجا طنین و دوی نباشد و این بخارات اگر بسیار باشد زکام شود و اگر اندک بود تا آنکه تحلل یابد باقی ماند پس تحلل آن *75* صداع زائل شود و جمیع انواع زکام چون در ابتدای او با وی صداع باشد بدانند که ابتدای او خبطه است و علاج این نوع صداع علاج صداع بارد با ماده است غیر آنکه این سهل تر ازان ست بهر آنکه این زکام میشود و از منخرین بافشاندن آن جاری میشود و آن مستهیل بزکام نمیشود بلکه خلط دران بعسر باقی می ماند و علاج این نوع جمله ذکر کردم و علی الخصوص اینست که با فشاندن بینی دائم امر کنند و فصد نمایند اگر ممکن بود و تلئین طبیعت بآب آلوی شیرین و بنفشه و عناب مطبوخ بترنجبین و فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادم کنند و اگر در مزاج او گرمی ظاهر گردد ماءالشعیر و شربت خشخاش لازم گیرند و از تنازل گوشت منع نمایند که این صداع باین طریق زائل میشود و این سهل تر نوع صداع ست مگر آنکه مرکب گردد و یا مستحیل بمرض دیگر شود و من علاج انواع زکام معانی مشروح ذکر خواهم کرد و ازان امر خبطات و مبادی زکام ظاهر خواهد شد سعید مینویسد که در صداع تابع به سوء مزاج بارد جلنجبین استعمال کنند و سکنجبین عسلی بیاشامند و اترج مربی و زنجبیل مربی در عسل خورانند و غذا اسفیدباجات بافاویه و مطنجنات سازند و اندک حلوای شکری و عسلی دهند و شراب صرف یا ماءالعسل بنوشانند و فواکه یابس مثل انجیر خشک و حب الزلم و پسته استعمال نمایند و آبیکه دران مرزنجوش و نمام و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر سر ریزند و بادهان حاره مثل روغن نرگس یا مرزنجوش یا روغن ناردین یا روغن قسط تغریق راس نمایند و ریاحین حاره مثل نسرین و یاسمین و مرزنجوش ببویانند و بکندش عطسه آورند و خوشبوهای گرم مثل مشک و غالیه ببویند مصنف اقتباس گوید که در صداع بارد ساذج از سبوس نخود سه مشت و گل بابونه و اکلیل الملک و شیح ارمنی هر واحد یک مشت نمک طعام دو مشت جوشانیده صاف نموده پاشویه نمایند و اندکی بر سر انکباب سازند و روغن بابونه و نرگس و زنبق هریک نه ماشه عود هندی سه ماشه عنبر مشک هریک یک ماشه سوده آمیخته لخلخه سازند و روغن سداب بر سر مالند و اگر بزیادتی تسخین حاجت آید روغن فرفیون نیز آمیزند و تکمید سر از نمک شور و کاورس و سبوس نخود نیکوست و طلا از فرفیون و قرنفل هر یک چهار ماشه جندبیدستر سه ماشه سوده در روغن زنبق دو توله آمیخته از مجربات فقیرست و نشستن در آفتاب و نزد آتش نفع بین میدهد و این ضماد مولف مولف در یک ساعت رفع درد می نماید گل بابونه فاوانیا مرکیاه جالینوس خاکسی زعفران هریک سه ماشه کوفته بیخته در روغن زنبق و نرگس هر دو یک توله آرد ترمس نه ماشه آمیخته بکار برند و مصطکی سه ماشه سوده در عسل یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس تخم کرفس هریک هفت ماشه در عرق

بادرنجبویه یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش دهند که به نیمه آید مالیده صاف نموده عسل سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای مرغ مرغن بنان خشکار گندم دهند و بجای آب بر ماءالعسل که از عرق بادریان ساخته باشند قناعت کنند **علاج صداع دموی** سبب آن غلیان و ارتقای خون بسوی دماغ است فصد سررو کنند از جانبی که درد قوی باشد بشرطیکه ماده در دماغ مستقر بود و در انجا مدت مدید باقی ماند و اگر دران مستقر نباشد پس بقول شیخ فصد خلاف جانب وجع واجب ست و اگر آن رگ ظاهر نباشد فصد هفت اندام کشایند و خون کثیر حسب حاجت و احتمال قوت برآرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت پس گردن و یا میان شانه نمایند و بعد فصد جمله تدابیریکه در علاج صداع حار ساذج گذشت بعمل آرند و در مسکن بارد نشانند و جمیع تدابیر او از اشربه و غیره آنچنان باشد که تولید خون صاف مائل بمتانت و یبس اندک نماید و از مبردات مستعمله درین صداع در ابتدا و بعد فصد و اسهال لعاب بهدانه و اسبغول و شیره تخم خرفه و کاسنی و کاهو و مغز تخم کدو و عناب و آب آلو و تمر هندی و انار و ریباس و ترنج و کاسنی سبز و شاهتره تر و عرق این هر دو و عرق بید و نیلوفر و شربت نیلوفر و سکنجبین ست هریک بطریقیکه در علاج امراض دماغی حار مسطور شد استعمال نمایند و ربوب ترش مانع صعود ابخره بعمل آرند و شیره عناب یا شربت انارین بنوشند و یا شیره عناب شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده همراه اطریفل کشنیزی بدهند و یا اطرفیل مذکور خورده بهدانه سه ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و باز بجای بهدانه شاهتره کنند و شیره تر تخم کاسنی افزایند و اگر با رعاف باشد شیره عناب و شیره کاهو در عرق شاهتره برآورده نبات داخل کرده بنوشانند و اگر با فساد خون و بلغمیت بود بعد فصد خیسانده عناب پنج دانه گل بنفشه پوست هلیله زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه با نبات دهند و بعده منضج و مسهل بعمل آرند و اگر با فساد خون و داغهای سرخ رنگ بر سر و گردن باشد بعد فصد و چسبانیدن زلو شاهتره پوست هلیله زرد هریک شش ماشه عناب پنج دانه چراتیه کشنیز خشک هریک چهار ماشه تمرهندی دو توله *76* شب خیسانیده صبح گلقند داخل کرده بدهند و جلاب و شربت عناب مرکب نیز درین صداع معمول ست و دیگر اشربه مطفی خون که در علاج امراض دماغی دموی مسطور گشت حسب حاجت بعمل آرند و هرگاه درین صداع بعد فصد و استعمال مطفیات احتیاج تلیین افتد یا اندک آمیرش صفرا با امتلا از ماده صفراوی محسوس گردد استفراغ آن نمایند به ملینات و مسهلات صفرا که در علاج صداع صفراوی مذکور شوند یا اولا دو سه روز باین منضج نضج دهند گل نیلوفر بنفشه شاهتره عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ خبازی هر واحد دو درم عناب هفت عدد سپستان نه عدد در آب خیسانیده یا جوشانیده گلقند یا ترنجبین چهار توله داخل کرده صاف نموده بنوشند بعده روز هشتم برای اسهال شیر خشت پانزده درم مغز خیار شنبر شش یا هفت توله

روغن بادام یک نیم درم یا دو درم زیاده کنند و گاهی برگ سنا دو درم یا سه درم یا چهار درم می افزایند و گاهی هلیلجات و آلو بخارا و تمر هندی عند غلبه صفرا و عدم سعال اضافه می کنند و یا تلیین طبع بمطبوخ فواکه متخد از عناب سپستان ینشوق آلو تمر هندی بنفشه نیلوفر شاهتره با مغز خیار شنبر و روغن بادام شیرین و شیر خشت و ترنجبین یا بدون خیار شنبر نمایند و ایضا نقوع فواکه مثل آنکه عناب آلو بخارا هریک بست دانه خوبانی پانزده عدد سپستان سی عدد تمر هندی چهار اوقیه بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم شب خیسانیده صبح ترنجبین دو اوقیه شیر خشت یک اوقیه مالیده صاف کرده بدهند و شربت اجاص مسهل و نقوع مسهل معمول حکیم اکمل خان نیز مستعمل و شربت نجیب الدین سمرقندی نیز ملین طبع ست صفت نقوع مسطور نافع صداع گرم و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیر خشت هریک چهار توله مغز فلوس خیار شنبر هفت توله سه چهار گهری در بیدمشک و عرق بید ساده و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر تر نموده مالیده صاف کرده بلعاب اسبغول شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره مغز تخم هندوانه از هریک یک توله روغن بادام شش ماشه اضافه کرده بنوشانند صفت شربت مذکور که جهت صداع دموی و صفراوی عجیب الفعل ست گل سرخ پنج درم زرشک بیدانه سماق منقی هر واحد بست درم آلوی سیاه بزرگ فربه بست دانه عناب چهل دانه شب تر کرده صبح بجوشانند و صاف کرده ربع رطل گلاب و یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند و با شیره بزور بارد حسب حاجت بیاشامند و اگر سرفه باشد حموضات و گل سرخ و هلیله مناسب نیست و در میان مسهل‌ها تبرید از شیره تخم کاسنی و خیارین و مغز تخم تربوز هریک هفت ماشه لعاب اسبغول و یا ریشه خطمی سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و شاهتره هر یک چهار توله برآورده شربت عناب و نیلوفر هر واحد یک نیم توله داخل کرده اسبغول هفت ماشه پاشیده داده باشند و اگر بجای آب عرق شاهتره بنوشند خوب ست و شم کافور بقول صاحب شفاءالسقام صداع دموی را نافع ست و بعد تنقیه تام اطریفل کشنیز توله بشربت عناب و شربت کاوی هریک یک نیم توله گلاب و عرق کاسنی و بید مشک هر یک چهار توله دهند و کافور بروغن گل همیشه بهار سعوط سازند و یا اطریفل کشنیزی شیره تخم خیارین عرق شاهتره شربت نیلوفر بدهند و گاهی شیره کشنیز خشک شیره اصل السوس افزوده میشود و چون مریض در فم معده کرب و غثیان و نخس دریابد مبادرت بقی نمایند شستن دست و پا بآب گرم و یا پاشویه نمایند از سبوس گندم و یا بآبیکه دران بعض ادویه بارده مثل گل بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و خبازی و بهار بید و برگهای اینها از هر واحد یک قبضه سبوس گندم سه قبضه جوشانیده باشند هرگاه بعد ازین تدابیر گرانی سر باقی باشد بآبیکه دران بابونه بنفشه اکلیل الملک گل سرخ جو مقشر نیلوفر جوشانیده باشند نطول نمایند و ایضا بعد تنقیه شم افیون مصری خالص و طلای آن داخل بینی و بر صدغین این صداع را در ساعت ساکن

میکند و آنچه آزموده است سعوط از هبای لولو و قدری از عنبر و رطوبت سرطان زنده کوفته است و سعوط طباشیری بدستور نافع گویند که ریختن گلاب بسیار بر یافوخ تا آنکه سردی او در قعر سر محسوس گردد فی الفور نفع می کند و ریختن اندک ازان بسبب تسدید مسام و حبس بخارات صداع را زیاده میکند و هرگاه در سر ابخره بسیار بود روغن بابونه بسرکه طلا نمایند و شم آن ابلغ و اسرع درتاثیر باشد از طلای آن و هر گاه دماغ ضعیف گردد کدام شیر بر سر استعمال نکنند مگر بعد تقویت راس بسعوط مقوی آن و آنچه اسرع در تقویت اوست سعوط روغن بنفشه بشیر دخترانست و سعوط نافع که بعد تنقیه مستعمل میشود آب برگ کاهو آب برگ خرفه آب کدو شیر دختر ست همه را در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت دهند که یکسان شود بعمل آرند و اگر ضربان قوی و درد شدید مریض را مضطر گرداند این دوای مخدر برای تسکین استعمال کنند افیون زعفران هریک بقدر ماش و اندکی کافور قیصوری در شیر دختران با روغن گل حل کرده در گوش و بینی چکانند و گاهی درین ادویه گل ارمنی آب کشنیز سبز و آب بابونه تر و سرکه و آب بید و مانند آن افزوده بر سر طلا می کنند و ضماد مسکن که بعد استفراغ استعمال می کنند اینست آرد جو کشنیز سبز برگ خرفه عنب الثعلب برگ بید صندل مجموع یا آنچه میسر شود بر سر ضماد کنند یا آرد جو اسپغول آب برگ بید گلاب قدری سرکه و طحلب آمیخته استعمال کنند و یا صندلین گل ارمنی کاهو کشنیز خشک سائیده با آب کشنیز سبز و گلاب و آب بیخ بوز آمیخته طلا کنند و یا صندل سفید کافور فوفل شیاف مامیثا سائیده بآبهای بارد آمیخته بکار برند و ضماد سویق جو با سرکه ❊77❊ و گلاب نیز نافع ست و یا شیاف مامیثا و صندلین و گل سرخ و بزرقطونا با روغن بید و بنفشه بر صدغین و پیشانی و تارک سر طلا نمایند و اگر درد شدید باشد اندکی کافور زیاده کنند و عند شدت درد و ضربان صندل فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا هریک ده درم پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید افیون زعفران کافور هر واحد یک درم همه را سائیده درگلاب آمیخته و بر خرقه کتان طلا کرده بر سر گذارند و لخلخه که درین صداع نافع بود اینست آب خیار آب کاهو آب کشنیز سبز صندل سوده روغن گل با قدری سرکه و یک حبه کافور سوده در شیشی دهن فراخ انداخته حرکت داده ببویند و بخور که در صداع دموی بعد فصد و در صفراوی بعد مسهل استعمال کرده میشود اینست گل بنفشه خطمی جو مقشر گل نیلوفر جراده کدو بابونه جمله را در آب جوشانیده در طشت اندازند و روغن بنفشه و روغن گل داخل کرده و بر طشت و سر مریض چادر کشیده دوا را حرکت دهند و بخار گیرند و روزی دو سه بار این عمل کنند و قدمین در آب گرم یا در آب ادویه پاشویه بارد گذارند و کماد که در صداع حار مادی وقتیکه از مستفرغات و معدلات بالکلیه زائل نشود برای رفع بقیه آن معمول ست اینست آرد جو گل خطمی بابونه سبوس گندم صندل سفید گل سرخ بنفشه مساوی کوفته بیخته با سرکه انگوری و گلاب و آب شاهسفرم و روغن گل سرشته در

پارچه بسته بآتش گرم کرده بر سر تکمید نمایند اگر از استعمال این کماد زائل نشود معلوم کنند که باقی ماده زیاده است پس برای رفع آن فصد هر دو صافن نمایند و محجمه بر هر دو ساق نهند و امر بمالش قدمین نمایند و عند انتهای مرض معجون ملکی با بعضی اشربه استعمال کنند و غذا ماءاشعیر و مزورات بارده حامضه و آب تمرهندی بقدری شکر و بقول بارده مثل اسفاناخ و حماض و کاهو و کاسنی و کدو و خیار و بقله ریمانی و خرفه دهند اقوال حذاق ابوسهل گوید که اگر صداع از غلبه دم حاد صاعد بسوی راس باشد فصد قیفال کنند و اگر ممکن نبود حجامت بر ساقین نمایند پس اگر ثقل در مقدم دماغ بود حجامت بر قفا نیز کنند و اگر ثقل در موخر سر باشد رگ پیشانی کشایند و شراب و گوشت و هر چیز که دران حلاوت قوی یا حرافت یا حدت باشد ترک نمایند و عدسیه و طفشیل و بقول و فواکه بارد نخورند و بعد از ان اطلاق طبیعت خاصه اگر قبض باشد بهلیله زرد و ترنجبین و آلو و تمرهندی و شکر طبرزد کنند و یا هلیله را دریک رطل آب آلو بخارا صلایه کنند و اندک اندک بران اندازند تا آنکه قوت او اخذ کنند پس صاف کرده سی درم جلاب یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا آب انار بقدر دو ثلث رطل بشکر یا ترنجبین بیاشامند و یا آلو بخارا در جلاب ممزوج تر کنند تا نرم شود پس آلو بخورند و جلاب بنوشند و یا فلوس خیار شنبر یا ترنجبین بست درم در جلاب مالیده بنوشند و یا بگیرند بنفشه تر و گل سرخ تر و کوفته افشرده آب آن هر دو با ترنجبین بنوشند و اگر درآنجا سرفه یا خشونت درحلق و سینه باشد بگیرند عناب بست عدد اصل السوس مقشر کوفته ده درم بنفشه خشک هفت درم جوشانیده بست درم ترنجبین یا فلوس خیار شنبر حل کرده بنوشند و هرگاه التهاب صداع و حدت او بشکند حب از صبر و کتیرا و گل سرخ و یا از صبر و عصاره افسنتین و کتیرا ساخته بخورند و هرگاه بدن پاک شود باید که خطمی را بسرکه لت کرده بر سر ضماد نمایند و یا اسبغول و سرکه طلا کنند شیخ الرئیس میفرماید که در صداع حادث از ماده حار دموی باید که مبادرت بفصد و اخراج خون بحسب حاجت و احتمال قوت کنند و اگر فصد رگ ساعد کفایت نکند و بدان بمراد خود نرسند و درد بحال خود باقی ماند و جمله عروق ظاهر باشد در سر و چهره و چشم امتلای واضح ببینند باید که فصد رگهائی که استفراغ ماده از نفس دماغ کند بکشایند مثل فصد عروق بینی از هر دو جانب و فصد پیشانی که فصد این رگ بسیار دردهای سر را مستاصل میکند و واجب ست که درین رعایت جانب درد کنند اگر جانب موخر باشد فصد عروق جانب قدام نمایند و اگر در جانب دیگر باشد فصد رگ مقابل آن طرف کنند و اگر در جانب مقابل رگ غائر بود حجامت بدل فصد نمایند و ارکاغانیس گفته که اگر ازین غنا حاصل نشود باید که حجامت میان هر دو شانه نمایند و ازان خون بسیار برآرند و بر موضع حجامت نمک سوده چسبانند و اول روز پشم پاره در زیت آلوده بران موضع نهند و روز دیگر دوای جراحی برای التحام موضع حجامت گذارند تا قرحه نگردد و از این تدبیر در اکثر امر این

صداع در یک روز زائل میشود و این مخصوص به این صداع نیست بلکه در جمیع انواع صداع مزمن از ماده خبیثه از هر ماده که باشد نفع میکند و اکثر درین نوع صداع و مانند آن بفصد صافن و حجامت ساق انتفاع حاصل میشود و چون محسوس شود که درینجا شائبه از ماده صفراوی ست باک نیست باستفراغ آن بچیزی که تلیین طبیعت و ازلاق ماده کند از آنچه در باب صداع صفراوی ذکر یابد و بالجمله باید که مداومت تلیین طبیعت نمایند بمثل مرقه نیشوقیه و اجاصیه و مرقه عدس و مج اعنی ماش سوای جرم انها و باغذیه مبرده مولد خون بارد مائل به یبس و غلظ و مائل بقبض تغذیه سازند مثل سماقیه و رمانیه و عدسیه بسرکه طفشیل مگر از قبض طبیعت حذر کنند که طبیب در معالجه امراض سر کثیر الحاجت ملین طبع ست پس در حالت قبض تعدیل این قوابض ترنجبین و شیرخشت و همه انچه شیرینی مع تلیین کند باید گردد واجب ست که این اغذیه حسن الکیموس باشد و تقلیل *78* مقدار آن کنند و ازان ممتلی نشوند و چون نطولات و مروخات استعمال نمایند چیزی که دران تبرید باشد و ترطیب شدید نبود بلکه دران اندک ردع و قبض باشد بعمل آرند مثل آب انار و عصارات بارد قابض از فواکه و اوراق و اصول و لعاب بزرقطونا بسرکه و آب عصی الراعی ابن عباس گوید که هرگاه صداع از ماده دموی باشد و قوت قوی و سن منتهای شباب یا جوانی بود و از فصد مانعی نباشد فصد سررو نمایند و مقدار حاجت خون برآرند و اگر کفایت نکند فصد صافن کشایند و بر ساقین یک وجب بلندتر از کعب حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد حجامت بر گردن او نمایند و اگر مدت او طول کند و درد در مقدم سر باشد بر موخر سر حجامت کنند و فصد رگ موخر سر کشایند و اگر درد در موخر سر بود رگ پیشانی کشایند بعد از انکه تنقیه بدن باشد بدوای مسهل و فصد رگ دست کرده باشند تا که ماده ازان بسوی ضد موضع مرض منجذب گردد و بعد از آن سائر اضمده و نطولات و سعوطات که در علاج صداع حار ساذج مذکور شد استعمال نمایند و غذا بمزوره عدس مقشر بآب انار یا آب غوره سازند و از فواکه آلو و شفتالو و عناب و مانند آن خورند ابوالحسن گوید که صداع حار مادی شدید الخطر است بنابر بودن ماده حار قریب دماغ مع فساد مزاج اعضای بسیطه مجاور دماغ و از مثل این صداع تشنج در اعصاب دماغ و انتشار نور چشم بنابر تمدد طبقه و اتساع ثقبه حادث میشود و گاهی از تقصیر در معالجه آن بسرسام حار و اختلاط ذهن می انجامد و سببش ترقی بخارات غلیظ بسوی سر و حدوث امتلا در انجاست و این ماده گاه از معده و گاه از عمق بدن مرتقی میگردد و این بر طبیب ماهر مخفی نیست چون تامل او کند بهرانکه بخارات و فضولات هرگاه از معده و صدر و سائر تجاویف کبار مرتقی شود طبیب شرائین صدغین و اوراج را منتفخ مرتفع دریابد و هرگاه تصاعد او از عمق بدن باشد هر دو رگ پس گوش را مع سباتیین منتفخ ممتلی معلوم کند و از اعراض خاص این سرخی او مع انتفاخ و ثقل عظیم مع ضربان و کدورت حواس و اشتیاق باستنشاق هوای بارد و ظهور

حالت شبیه بخواب مع قلت رقادست علاجش ابتدا بفصد قیفالین کنند چون اعراض قوی باشد در دو روز متواتر و در اول امر ماءالشعیر هشتاد درم با دو حبه کافور و سکنجبین بنوشند و کمی و زیادتی در مقدار ماءالشعیر به حسب مشاهده طبیب ست و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد بست درم تمرهندی سی درم ترنجبین پانزده درم پرسیاوشان اصل السوس هر واحد سه درم شاهتره پنج درم افسنتین هفت درم عناب سی عدد آلو بخارا بست عدد مویز منقی ده درم کشنیز خشک یک کف همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و افشرده صاف کنند و در یک شربت آن سه مطبوخ سقمونیا و دو ثلث درم تربد آمیخته بنوشند و بعد استفراغ باین مطبوخ غذا چقندر و کاسنی هر دو مسلوق مطیب بسرکه و کشنیز سازند و تعدیل طبیعت بنرمی کنند و نگذارند که قبض شود پس اگر فضول بسیار بینند و قوت مساعدت کند و سائر قوانین مانع نبود در معاودت استفراغ به حسب قوت فضول باک نیست اگر خون زیاده باشد بفصد اخراج ان نمایند و اگر در سائر فضول زیادتی بود استفراغ آن بدوای مذکور نمایند و چون معلوم کنند که فضول کم شد و نبض و قاروره گواهی آن دهد بنحوی که نبض نرم شود و ازان سرعت و تواتر مع عظم زائل شود قاروره ناقص الحمره زرد نیک قوام گردد مضائقه نیست که بر سر بعد از تراشیدن موی سر پارچه مبلول بسرکه و گلاب و روغن گل و مبلول باین دوا گذارند بگیرند آب کدو آب کاسنی آب خبازی آب خیار آب برگ اسبغول آب بنفشه آب بید و جوش خفیف دهند تا صاف گردد پس گلاب و سرکه که بسیار کهنه نبود و اندک روغن گل خالص انداخته ممزوج سازند پس اندک سرد کرده پارچه بدان آلوده بر تارک سر نهند و هر قدری که مرض کم شود ازین آبها کم نمایند و در آب کاسنی افزایند تا آنکه مرض بالکلیه زائل گردد و اگر حاجت زیاده تبرید باشد درین آبها آرد جو و اندک کافور داخل کنند و اگر احتیاج زیاده تحلیل باشد دران آبها اندک خطمی و آرد و باقلا حل نمایند و هرگاه یقین زوال علت گردد وانچه باقی ماند بقا یا عسر باشد و درانجا ماده نبود آب گرم که در آن بنفشه و خشخاش و سبوس گندم و جو پخته باشند بر سر ریزند و در آخر این صداع طبیب غلطی نکند و امر بنطولات قوی ننمایند بلکه این بحسب سبب و بحسب ماده و مزاج و بلد و فصل بود و اگر متعسر گردد و ظاهر شود که درینجا فضول ست فصد هر دو صافن نمایند و محاجم بر ساقین نهند و امر بمالش قدمین دائم و غسل آنها بآب گرم نمایند و تفتیح مسام و پایها بآب گرم که درآن اندک بابونه پخته باشند باید کرد که باین تدبیر بقیه بی شک منحل گردد و اگر بقایا فساد مزاج محتاج به ترطیب و تبدیل مزاج بعد استفراغات مذکوره باشد و یقین شود که درینجا ماده نیست این سعوط بکار برند آب عصی الراعی برآورده جوش خفیف داده صاف کنند و ازان دو دانگ گرفته روغن بنفشه دو دانگ و شیر دختران دو ثلث درم و بعد مسواک و شستن دندان پنج دانه جو بخایند تا در دهن لزج گردد پس ازین آب دهن که از خائیدن جو در دهن جمع شده یک نیم دانگ آمیخته

در شیشه بجنبانند و بار دیگر صاف کرده در هوا سرد نمایند و در روز و شب *79* سه دفعه متواتر سعوط کنند که ترطیبب بلیغ نماید و بعضی اطبا که اراده ترطیبب بسعوط بعد تنقیه میکنند اینست که بگیرند بیخ خشخاش رطب و برگها ازان جدا کنند و نزد جدا کردن آن چیزی که شبیه بشیر برآید بگیرند و روغن بنفشه دران آمیخته سعوط کنند و چیزی در ترطیبب ابلغ ازین ندیدم چون در وقت آن استعمال کنند وآنچه اهل بصره استعمال می کنند و در جمیع صداع حار بعد استفراغ اگر واجب بود کافی ست آب طلع آب جماز گلاب ماءالقرع مشوی همه را جمع کرده اندکی سرکه و اندک روغن گل آمیخته پارچه کتان بدان آلوده بر سر مریض بدارند و هرگاه بیمار رسیدن سردی بدماغ دریابد جدا کنند و هرگاه گرمی معلوم کند اعاده آن نمایند و ایشان تحلیل بقایای صداع حار باین تدبیر میکنند و ازین عدول نمیکنند و اگر باین صداع تپ مضاف گردد نظر بادوار تپ نمایند پس اگر بدو رغبت اید معلوم شد که اکثر آنچه بسوی سر تصاعد میکند اخلاط اصفراوی مع بخارات آنست و اگر ادوار آن دموی بود بنوعی که ازان نقای تام نشود و تپ باقی ماند تا آنکه دور دیگر بران آید و معذلک ثقل اندک در پلک و سرخی درچشم معلوم شود درین هنگام یقین کنند که اخلاط صاعد بسوی سر دموی ست پس در معالجه قصد تسکین آن خلط نمایند و تدبیرات بسوی این و آن تپ مائل سازند و اگر تپ قبل از حدوث صداع باشد تپ مرض و صداع عرض باشد و اگر بعد صداع بود بالعکس باشد و اگر یکبارگی هر دو پیدا شود هر واحد ازان مرض و عرض بود و تغلیب یکی بر دیگری ممکن نیست مگر بمعرفت سبب پس باعراض خاصه و در علاجات مذکوره تقدیم و تاخیر ازنچه گفتهام نباید کرد که این مفسد معالجه است گیلانی گوید که بعد فصد آب انار و آب تمرهندی و آب ریباس و ترشی ترنج و مانند آن از مبردات یا ساده و یا با شکر بنوشند و رب ریباس و رب توت و غیره ربوب ترش مانع صعود ابخره بسوی سر بدهند بعده طبیخ هلیله زرد و تمرهندی و آلو عناب و شاهتره و افسنتین و مویز و ترنجبین مقوی بسقمونیا بنوشانند و اگر ضعف یا شائبه صفرا باشد حل طبیعت بآب آلو و تمرهندی بخیار شنبر و یا باین ماءالفواکه نمایند تمرهندی بست درم آلو بخارا سی عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی پنج درم بنفشه خشک چهار درم گل سرخ پنج درم عناب بست عدد یک شبانه روز در آب تر کرده صاف نمایند و بران بست درم ترنجبین و شیر خشت اندازند و یا در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و صاف کرده بشیر خشت یا ترنجبین بنوشند یا این حقنه لین بعمل آرند عناب سپستان هر واحد کف بنفشه خشک چهار درم انجیر ده درم خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته بقدر حاجت در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید چهار اوقیه ازان صاف کرده آب چقندر کوفته افشرده ربع رطل روغن کنجد دو اوقیه مری یک اوقیه انداخته خوب برهم زنند و نیم گرم حقنه کنند و بمزورات معمول از حوامض مثل الو یا تمرهندی یا مشمش خشک غذا سازند اگر طبیعت قبض باشد و مثل سیب و به و

غوره و ریباس و مانند آن اگر طبع نرم بود و باید که در طعام ایشان عدس مقشر و ماش مقشر بود و ایضا دران بقول لینه مثل اسفاناخ و لبلاب و حماض و چقندر و کاهو و کاسنی و کدو بقله یمانی و خرفه باشد و این بقول را بسرکه و کشنیز خوشبو سازند و چون مرض بانتها رسد و حاجت تلیین شود باین مطبوخ هلیله نمایند بگیرند هلیله زرد از ده درم تا بست درم و بیک رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیر خشت یا شکر طبرزد داخل کرده بنوشند و یا هلیله مسحوق در آب آلو و یا آب انار معصور بشحم آن و یا آلو رطب یا منقوع در جلاب از ده تا بست عدد که در قول ابوسهل گذشت و یا نقوع مشمش بدهند و اگر حاجت باسهال قوی باشد و قوت مساعدت کند بگیرند سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ و در جلاب یا در شربت بنفشه یا در سکنجبین یا رائب بقر یا شربت ورد یا شربت آلو یا نقوع مشمش یا آب تمرهندی حل کرده بدهند و یا به آب ترنجبین یا آب به یا رب انار و توت سرشته بخورانند و از ملینات خفیفه سفوف بنفشه است که بنفشه خشک سوده و شکر مساوی از پنج درم تا ده درم بخورند و اگر موسم گل سرخ باشد آب گل سرخ کوفته افشرده دو ثلث رطل بگیرند و بر آن شکر یا ترنجبین از یک نیم اوقیه تا دو اوقیه انداخته بنوشند و اگر سرفه یا خشونت صدر باشد مطبوخ مذکور در قول ابوسهل بدهند و اگر در انجار رطوبت باشد و حاجت باسهال قوی بود تربد کوفته از یک درم تا چهار درم دران مطبوخ بپزند و گاهی این قرص بنفشه میدهند بنفشه خشک و تخم خبازی مقشر مساوی گرفته در هر درم ازان نیم دانگ سقمونیا داخل کرده یک قرص یا دو بدهند و چون حدت و التهاب مرض منکسر گردد این مسهل بدهند از صبر یک جزو کتیرا گل سرخ هر واحد ربع جزو حب ساخته بآب گرم یا به مطبوخ مناسب بخورانند و یا افسنتین نیم جزو افزوده مثل نخود حب بسته از دو تا سه درم بدهند و از آنچه صداع را درین وقت و اوجاع چشم و جرب را نیکو ست این حب بنفشه است بنفشه خشک دو درم تربد سفید یک درم رب السوس دو دانگ سقمونیا گل سرخ هر یک یک دانگ بآب کرفس حب سازند که این مخرج صفرای غلیظ از دماغ ست و گاهی شبیارات در آخر صداع استعمال *80* می کنند برای فوائدی که در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد و دران سقمونیا برای اخلاط صفراوی و منع طول مکث صبر و تقویت فعل او می افزایند و چون این صداع ائکن و اضعف گردد و بدن انقض قوت باشد باید که تغذیه مریض بگوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ متخذ بآب آلو یا انار یا سرکه یا سیب سازند و عدس مقشر مطبوخ بآب انار برای تلغیظ خون و منع بخار میدهند و در طعام ایشان کشنیز برای منع بخار زیاده اندازند ابن هبه‌الله گوید که اگر قوت و سن و فصل مساعدت کند مبادرت بفصد قیفال از جانب الم کنند و اگر درد عام بجمیع سر باشد فصد از جانبی که دران درد شدید باشد بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان هر دو شانه یا بر ساقین نمایند تا ازین ماده از اعلی بافسل منجذب گردد و اگر ازین درد ساکن نشود رگ

پیشانی کشایند و بعد فصد تبرید مزاج بشرب آب آلو و غیره و رب آلو و مانند آن که در قول گیلانی مسطور شد باید کرد و اگر طبع نرم بود رب به و یا رب سیب بدهند و فواکه قابض خورانند و بر پیشانی گلاب مالند و ریاحین بارد مثل نیلوفر و بنفشه و گلاب و صندل ببویند و اگر طبع قبض بود و جسم ممتلی باشد تلیین بماءالفواکه و یا آب انارین معصور بشحم آنها با شکر یا شیر خشت یا ترنجبین نمایند و آبیکه درآن بنفشه و جو و گل سرخ و نیلوفر جوشانیده باشند بر سر بریزند و مریض را پرهیز کنانند و مزرورات و عدسیه زرد و بقول بارده خورانند و هرگاه حدت ساکن شود بچه مرغ بسرکه و آب غوره پخته بدهند و از استکثار حلوا و لحم و خمر منع کنند ابن الیاس گوید که فصد سررو و حجامت کنند و اخراج خون کثیر نمایند اگر قوت قوی و خون غلیظ سیاه یا سرخ غلیظ و فصل و سن موافق باشد و اطفای خون باشیای بارد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و ماءالشعیر بنوشند اگر با وی تپ باشد و اگر تپ و سرفه نبود جلاب سرد از تمرهندی ده درم و ترنجبین یا شیر خشت هر کدام خشت هر کدام که باشد ده درم دهند و حل طبیعت بماءالفواکه مثل آب عناب و آلو و تمرهندی و سپستان و نیلوفر و بنفشه و ترنجبین و شیر خشت و خیار شنبر و شکر نمایند و یا بگیرند بنفشه و نیلوفر هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سفید ده درم و ترنجبین ده درم و جوشانیده مالیده صاف نموده بنوشند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام یا مزوره آلو جبلی بمغز بادام و مشمش یا مزوره تمرهندی بشکر و مغز بادام بدهند و یا بگیرند خمیره بنفشه ده درم و مثل او ترنجبین و جوشانیده صاف کرده بنوشند و یا انار ترش و شیرین مع شحم هر دو بیفشرند و مقدار نیم رطل بشکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و بگیرند روغن گل دو جزو و گلاب یک جزو و سرکه کهنه ربع جزو و در شیشه دهن فراخ حرکت دهند تا آنکه ممزوج گردد و قدری ازان بر سر نهند و یا دران پارچه کتان یا خرقه رقیق تر کرده بنهند و گاه گلاب تنها یا سرکه که تنها نفع میکند و بزرقطونا بسرکه لت کرده بر سر نهادن آنرا سودمند بود و یا لعاب خطمی و سرکه آمیخته بر سر نهند و بروغنهای سرد مثل روغن کدو و بنفشه یا نیلوفر یا روغن بید سعوط کنند ابومنصور گوید که فصد قیفال از جانب وجع یا از جانب وجع شدید کنند و اگر فصد ممکن نبود حجامت ساقین و اگر ممکن نباشد حجامت نقره نمایند و حل طبیعت بماءالفواکه مثل هلیله زرد و آلو بخارا و تمرهندی و عناب و سپستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شنبر و شکر باید کرد و یا بگیرند هلیله زرد کوفته بوزن پانزده درم و در آب آلو بدستوریکه در قول ابوسهل گذشت صلایه کرده صاف نموده دو اوقیه جلاب و ده درم شیر خشت یا ترنجبین داخل کرده بنوشند و یا انار شیرین و ترش بشحم آنها افشرده بقدر دو ثلث رطل با شکر یا ترنجبین بنوشند و یا خمیره بنفشه یا مغز خیار شنبر از ده درم تا پانزده درم در جلاب ممزوج یا آب گرم مالیده بنوشند و یا اندک سرکه در آب گرم آمیخته بنوشند که سریع الاسهال‌ست و دیگر

ترکیب مسهله همانست که در قول ابوسهل و گیلانی گذشت و ترکیب حب رب هلیله و غیره در علاج صداع صفراوی بیاید خجندی گوید که بعد فصد اطفای خون باشربه حامضه مثل شربت انار و شربت تمرهندی و سکنجبین و شربت عناب و نیلوفر کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شیر خشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر و شربت اجاص مسهل و آب انارین با شیر خشت نمایند و اگر تپ و سرفه با وی نباشد شربت تمرهندی و شربت لیمو و ربوب فواکه حامض بنوشانند و اگر باوی سرفه باشد خمیره بنفشه با سپستان و نیلوفر و عناب دهند و این شربت عناب که مطفی خون است و جمیع امراض دموی را نافع بود تسکین هیجان خون نماید عناب یک رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر صد درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را در سرکه سه روز بخیسانند پس خوب جوش داه صاف کرده شکر بقدر احتیاج داخل کرده بقوام آرند و ده درم در آب زرشک سی درم حل کرده بنوشند نقوع مرکب این مرض را نافع ست و نسخه آن در علاج امراض دماغی دموی مذکور شد و این ملین نافع ست آب انارین معصور بشحم آنها نیم رطل شربت ورد مکرر یا گلقند بغدادی پانزده درم شیر خشت ده درم ترنجبین پانزده درم برسم معهود مرتب سازند انطاکی گوید که اگر علامات دلالت کند ***81*** بر آنکه ماده دموی است فصد قیفال کنند و اگر صداع متعدی بسوی دماغ از عضو دیگر باشد فصد مشترک نمایند و گاهی در صفرا بسبب حدت خون فصد کرده می شود بعده تنقیه خلط غالب بدوای مناسب آن کنند و از مجربات خاص بصداع حار که استخراج آن کرده‌ام این دواست گلقند سه اوقیه خمیره بنفشه یک اوقیه عناب سپستان آلو بخارا گلاب روغن گل هر واحد نیم اوقیه همه را در چهارصد درم آب شیرین بپزند تا چهارم حصه بماند صاف کرده بنوشند و غذا بکدو و یا اسفاناخ یا مزوره آلو سازند و بگلاب و روغن گل و سرکه و آب مورد وکدو و صندل که دران کافور یا افیون محلول بود مجموع و مفرد بحسب ماده طلا سازند و روغن مجرب بسائر انواع صداع در علاج کلی اقسام صداع مذکور شد و از منقولات طلا بخمیره آرد و زعفران ست و کذا آب بید و روغن بنفشه طلائاً و سعوطاً مصنف اقتباس می نویسد که اول فصد سررو کنند و از بنفشه و صندل سفید و حضض مکی هر واحد سه ماشه گلاب روغن گل هر واحد یک توله کافور و ماشه لخلخه سازند و از برگ بید و سیب و مکوه و گلاب و طحلب و خرفه مجموع یا مفرد ضماد نمایند که رفع درد فی الحال می نماید و شیره خرفه و کاسنی هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر چهار ماشه آلوبخارا هفت عدد عناب کلان چهار عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده و نیلوفر هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک یک نیم توله داخل کرده بنوشانند تا سه روز و غذا اسفاناخ یا ماش سبز و سیاه یا برنج و نان تنک دهند و مربای انبه و کرونده و تمرهندی نیز دهد و اگر درد باقی ماند روز چهارم به تنقیه خاص پردازند مثلا رگ پیشانی یا صدغین یا ماقین کشایند و دوا و غذا بدستور دهند تا هفت روز و روز هشتم تنقیه

بمطبوخ فواکه اهلیلجی علویخان کنند باین نوع آلو بخارا زردآلو هر یک هفت عدد عناب کلان ده عدد سپستان چهل عدد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیله کابلی هر یک ده درم برگ بنفشه تخم کاسنی هر یک نه ماشه در گلاب و عرق شاهتره و کاسنی و نیلوفر هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح جوش کرده خیار شنبر تمرهندی ترنجبین هر یک بست درم گلقند ده درم مالیده صاف نموده روغن بادام شیرین دو مثقال اضافه نموده بکار برند و بجای آب بر عرق کاسنی و گلاب و شاهتره اکتفا ورزند و وقت شام غذا شله اسفاناخی دهند و صبح تبرید دهند و همین نمط سه چهار روز استعمال نمایند و اگر اندکی درد سر باقی ماند پس موی تارک سر تراشیده شرط زده محجمه گذاشته سخت بمکند بعده سیماب هفت ماشه در آب گل سدا گلاب و روغن گل هر یک یک توله آمیخته بهاون دسته برنجی تا یک گهری سحق بلیغ نموده بجای شرط تا یک ساعت نجومی بمالند که فی الحال رفع درد مینماید **علاج صداع صفراوی** سببش غلبه صفرا و هیجان و ارتفاع ابخره و ارتقای ماده انست بسوی دماغ و امتلای عروق سر ازان و از جالینوس منقول ست که از اسباب این صداع استکثار اغذیه و اشربه حاره و تعب مفرط و سهر دائم و صوم متواتر و کثرت مشی در صیف و زمانه گرم ست اولاً بهر تبدیل مزاج و تطفیه و تسکین حرارت تبریدیکه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بدهند و دیگر اشربه مبرده که در علاج صداع حار ساذج مسطور شد استعمال کنند و یا شیره تخم کاهو یک توله شیره مغز تخم کدو دو توله با شربت بنفشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند که معمول حکیم میرزا علی شریف ست و شیره خیارین و مغز تخم کدو و کاهو و آب آلو و تمرهندی و شربت بنفشه نیز مفید و علاج این قسم بعلاج صداع دموی قریب ست لیکن در علاج این نوع در مشروبات و غیره اشیای بارد رطب اکثر استعمال نمایند و در دموی بارد یابس بیشتر بعمل آرند و استعمال شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین و شربت نارنج و لیمون و انارین بشرط عدم سرفه انفع ست و اگر سرفه باشد شربت خشخاش و خمیره بنفشه و سپستان نافع و اگر با سرفه بی نزله باشد نوشیدن طبیخ آلو بخارا عناب شاهتره خطمی با شربت نیلوفر نیز مفیدست و اگر باین صداع تپ باشد و قاروره ناری بود لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و روز دیگر شیره مغز تخم کدو شیره تخم کاهو شیره آلو بخارا اضافه کنند و پاشویه بارد نمایند بعد تخفیف اولاً شیره کدو موقوف نموده بعده شیره کاهو دور کنند و گاهی در نخس و بیقراری از صفرا و خفقان عناب پنج دانه آلو بخارا هفت عدد بهدانه سه ماشه در عرق گاوزبان ده توله مالیده صاف نموده شربت نیلوفر شیره کشنیز خشک چار ماشه شیره تخم کاهو شش ماشه داخل کرده داده میشود و بعد تسکین ماده نضج او بمنضج بارد نموده مسهل صفرا و حب هلیله دهند و از معمولات حکیم علی شریف است که بعد نضج از گل بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک یک توله بیخ کاسنی گل سرخ هر یک چار

ماشه تخم خیارین دو توله آلوبخارا بست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک چارتوله تمرهندی شش توله مغز فلوس شش توله گلقند چارتوله شربت بنفشه چهار توله شیره مغز تخم کدو نه ماشه تنقیه سازند و در یوم راحت آمله مربی یک عدد بلعاب بهدانه سه ماشه و شربت نیلوفر دو توله بدهند *82* غذا شله مونگ با روغن گاو تازه و بقله کاهو و خرفه و پالک و کدو و خشکه سازند و شربت ورد مکرر بسکنجبین نیز مسهل صفراست و استفراغ ماده بهلیله مناسب ست و اگر خواهند در مسهل بارد داخل کنند و الا نقوع هلیله دهند باین طور که پوست هلیله زرد ده درم در مقدار نیم رطل آب خالص یا آب کاسنی مروق یا آب آلو بخارا پنجاه درم شب خیسانیده صبح صاف نموده شیر خشت و ترنجبین پانزده درم دران حل نموده نیم گرم وقت سحر بیاشامند و اگر بدل آلو تمرهندی کنند انفع خواهد بود و یا عناب ده دانه سپستان مویز منقی هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال همه را در نیم رطل آب خالص و یا عرقهای مناسب مثل عرق کاسنی و نیلوفر و عنب الثعلب شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده فلوس خیار شنبر و ترنجبین از هر یک ده درم و یا زیاده بمقدار حاجت حل نموده صاف کرده قدری گلاب و یک درم روغن بادام شیرین بران چکانیده بیاشامند و بدانند که استعمال هلیله بشرطی جائزست که با صداع تپ و سرفه و سهر نباشد چه هلیله مضیق مجاری و مخشن و مسهرست و لهذا عمل آن بقبض و عصرست و این موجب تضییق مجاری و دفع رقیق ماده و غلظ و تحجر و تشبث باقی و ارتباک آنست و این موجب ازهان و تطویل مرض و ائل بهلاکت ست و همچنین دیگر ادویه مسهله به عصر در حمیات خصوصاً دراوائل جائز نیست بجهت آنکه رقیق ماده را دفع می‌نمایند و مابقی را غلیظ و متشبث و متحجر میگردانند و این باعث هلاکت ست پس اگر در حلق و صدر خشونت باشد یا تپ بود ترک نمایند چیزی را که دران قبض و خشونت ست و بادویه مزلقه تنقیه کنند و بعد تنقیه تعدیل مزاج باشربه و اغذیه مبرده مرطبه و تبرید و ترطیب سر باضمده و سعوطات و غیره کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار ساذج و صداع حار ساذج گذشت و صفوف کشنیز و صفوف بنفشه و اگر سرفه باشد قرص طباشیر کافوری همراه العبه و اشربه مناسبه برای تسکین حرارت بدهند و گلهای سرد ببویند و اگر بیداری و خشکی دماغ اذیت دهد روغنهای بارد رطب بر سر بمالند و در گوش و بینی چکانند مانند روغن کدوی تازه یا روغن خیار یا بنفشه بادام و یا نیلوفر مفرد یا مرکب نموده بر برف سرد کرده و چکانیدن آب برگ کاهو در بینی و یا شیر دختران و یا شیر خر نیز نافع و از مجربات بعض سلاطین ست که جغرات را در پارچه بسته آویزند تا آب او بچکد پس پشک میش سائیده آمیزند و بر سر ضماد نمایند که عجیب النفع ست و ایضا سعوط سرطان مطبوخ که در علاج صداع حار ساذج در قول صاحب کامل گذشت در گوش علیل چکانیدن از مجربات اوست و یا افیون کافور بزرالبنج مساوی بآب سائیده حبها یا بقدر عدس سازند و یک حب ازان در روغن بنفشه حل کرده در بینی و گوش

بچکانند و اگر عنب الثعلب مع شاخ و برگ و تخم کوفته سه قطره از آب آن در بینی چکانند و بعده چند قطره روغن بنفشه بچکانند در ابرای این صداع از مجربات رازی ست و ضماد آرد جو بگلاب سرشته بر پیشانی و یافوخ نافع و ضماد کاهو بگلاب و یا حنا بسرکه سائیده بدستور و همچنین ضماد شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ مفید و هنگام شدت درد بر صدغین لازق معمولی بچسبانند و بالایش صفحه باریک اسرب بندند و این نطول نافع ست آب کدو و جراده او کاهو سبز و تخم آن تخم خشخاش پوست آن بنفشه نیلوفر گل بید و برگ آن شاهسفرم در آب جوشانیده بر سر نطول کنند و بر بخار آن انکباب نمایند و یا بنفشه جو مقشر نیم کوفته اسبغول پوست خشخشاش گل سرخ تخم کاهو برگ بید مساوی در آب جوشانیده صاف نموده اندک افیون خصوصا هر گاه درد شدید باشد دران آب گداخته مکرر تنطیل نمایند که صداع حار مع السهر را نافع ست و نطول گلاب و سرکه در روغن گل نیز مسکن وجع و حرارت و از افاضل ادویه و بی غائله است و اگر صداع مع سهر باشد طبیخ خشخاش و آب کاهو زیاده کنند و اگر التهاب بود آب کاهو یا خرفه یا کاسنی و عنب الثعلب افزایند و کماد که در علاج صداع دموی گذشت بعده تنقیه برای تحلیل بقیه مواد درینجا نیز از مجربات احقرست و غذا ماءالشعیر ممزوج بگلاب و آب انارین و دیگر اغذیه بارده که در علاج صداع حار ساذج و دموی مذکور شد بدهند اقوال اکابر بعضی متاخرین مینویسند که گل بنفشه تخم کاسنی و خیارین مغز تخم کدو هر یک نه ماشه آلو سیاه زردالو هر یک ده عدد تمرهندی چهار توله در گلاب و عرق بید ساده هریک نه توله خیسانیده مالیده صاف نموده شربت لیمون کاغذی سه توله داخل کرده بنوشانند و از صندل سفید و گل بنفشه و کشنیز و کاهو در گلاب سوده ضماد نمایند و از سبوس گندم و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کنار سبز و نمک هندی هر یک دو مشت جوش کرده صاف نموده پاشویه نمایند و باید که پرده میان روی بیمار و ظرف آب حایل سازند تا بخارات بدماغ نرسد و اگر احیانا برسد همان زمان غشی احداث نماید و بمرگ مفاجات بکشد کذا فی ایبذهمیا غذا خرفه و پالک که از انبه خام ترش باشد همراه نان تنک دهند و روز پنجم یا ششم بهر اسهال صفرا این مطبوخ آلو دهند آلو بخارا پنجاه عدد پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی برگ سنا هر یک پنج درم تخم کاسنی نیلوفر گل بنفشه مکوه گل سرخ هر یک نه ماشه در گلاب نیم آثار عرق نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح جوش دهند که بنصف رسد مالیده صاف نموده ❊83❊ ترنجبین منفرد خیار شنبر هر یک هفت توله گلقند شربت ورد مکرر اهلیلجی علویخانی هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر گلاب تنها اکتفا نمایند و وقت شام غذا شله اسفاناخی و خشکه گیلانی باسفاناخ خورانند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین هر یک نه ماشه تخم کاهو مقشر پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هر یک هفت توله عرق بید مشک پنج توله برآورده شربت ترنج و یا انارین چار توله

داخل کرده سبوس اسبغول نه ماشه خورانیده بنوشانند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج این اطریفل کشنیزی تالیف علویخان دهند پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر یک سه درم کشنیز نصف وزن ادویه بقند سفید قوام ساخته از دو مثقال تا یک توله با شربت نیلوفر و شربت رنگتره هر یک یک نیم توله عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بکار برند و در نسخه اطریفل کشنیزی معمولی پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه نیز داخل ست و وزن همه مساوی و کشنیز برابر جمله و عوض قند شهد خالص سه وزن همه ادویه است و جهت منع بخارات و رفع درد سر این سفوف مجرب و از مخترعات راقم ست کشنیز سه روز در سرکه تر نموده مدبر کنند گل بنفشه گل سرخ هر یک یک نیم توله نمک لاهوری یک نیم توله عصاره زرشک یک توله سفوف ساخته از دو درم تا دو مثقال بآب سرد صبح و شبانگاه بدهند و اگر بعد از تنقیه دردی باقی ماند روغن کدو و خیار و نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند تنها و یا با شیر مرکب نموده عیسی گوید که اگر از صفرا باشد بطبیخ هلیله و افسنتین و سقمونیا اسهال آورند با آب لبلاب و بنفشه بنوشد و اگر با صفرا خلط دیگر غلیظ باشد حب صبر و شبیار یا نقوع صبر تنها نوشند و آن اینست که در آب کاسنی سبز صبر خالص و اندک کتیرا کنند تا آنکه پس از صاف کرده بنوشند و اگر حاجت بقوی تر ازین باشد حب قوقایا خورند و تبرید مجلس به هوا و ریاحین کنند و اگر درد ساکن نشود معلوم کنند که درینجا چیزی محتاج به تجلیل ست پس ضماد معمول از بابونه و خطمی و آرد جو استعمال کنند و اگر بیمار را بیخوابی باشد طبیخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و هرگاه بعد تنقیه ماده سوء مزاج در دماغ باقی ماند بر صدغین گلاب و کافور و صندل و اندکی سرکه طلا نمایند و یا شیر زنان بر سر دوشند و به روغن بنفشه یا روغن کدو و یا روغن نیلوفر سعوط کنند وانچه به تبرید سر بقوت نماید اینست که بگیرند شیاف مامیثا و تخم کاهو و صندل سفید و صندل سرخ و فوفل و افیون و بسرکه و گلاب آمیخته بر صدغین و پیشانی طلا کنند شیخ میفرماید که با صداع صفراوی اگر ادنی حرکت خون ببینند علاجش اینست که اندک خون بر آرند و اگر آثار دم یافته نشود ابتدا باستفراغ بمثل هلیله نمایند اگر تپ نباشد و الا بمزلقات و چیزی که دران خشونت و عصر نباشد مثل شیرخشت و شربت فواکه و آب لبلاب و گاهی بشاهتره و حقنهای لینه نیز تنقیه کرده میشود و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا متشرب در طبقات معده بود که از قی برنیاید و از مسهلات مزلقه ازلاق نیابد احتیاج استفراغ به ایارج فیقرا مع سقمونیا گردد و یا آنرا بر مزلقات افزایند و یا بطبیخ هلیله به نسخه قرابادین تنقیه نمایند بعد ازان تعدیل مزاج بچیزیکه دران ترطیب و تبرید باشد باید کرد یا از بدن باغذیه و اشربه و یا از سر اگر سبب تنها دران باشد بمعالجات مذکوره در علاج امراض دماغی حار ساذج و صفراوی و بهر چیزیکه بدان معالجه سوءمزاج حار یابس کرده میشود و بحسب اسباب عامیه حرارت و اسباب عامیه یبوست و از

لطوخات نافع صداع این قرص زعفرانست و سهر را نیز نافع بود بگیرند زعفران هفت مثقال و مر دو مثقال و عصاره غوره و قلقدیس و صمغ هر واحد یک نیم مثقال و شب یمانی هشت مثقال و قلقطار پنج مثقال این ادویه را باریک سائید بشراب عفص سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان بسرکه ممزوج بگلاب حل کرده بر صدغین طلا نمایند و بقول شارح گیلانی بهتر آنست که اندک افیون بگل بنفشه و خشخاش و آرد جو دران افزایند و گلاب و سرکه که دران حل میکنند زیاده نمایند و الا این قرص درین زمانه ما در صداع یا در سهر کمتر فائد میکند مجوسی گوید که در صداع حادث از صفرا باید که فصد نمایند و خون اندک اخراج کنند بهرآنکه فصد استفراغ صفرا یا خون می نماید و حرارت را کم میکند چه صفرا غیر متمیز از خون میباشد و بعد ازان تنقیه بمسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله و تمرهندی و خیار شنبر نمایند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته بست درم تمرهندی مثل او و در دو رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه بماند مالیده صاف نموده یک اوقیه فلوس خیار شنبر مالیده مکرر صاف کرده یک مثقال روغن بادام شیرین بران انداخته بنوشند نیم گرم و یا بگیرند آلوی بزرگ شیرین سی عدد تمرهندی سی درم و در سه رطل آب بپزند تا به ده اوقیه بازآید و صاف کرده و بران شکر سلیمانی بست درم سقمونیای مشوی از نیم دانگ تا یک دانگ بحسب حاجت انداخته نیمگرم بنوشند و یا آلو بخارا مقوی بسقمونیا و یا شربت ورد بسکنجبین یا آب لبلاب بکار برند و این مطبوخ مخرج مره صفراست بگیرند هلیله زرد منقی کوفته پانزده درم عناب بست عدد آلو بخارا بست عدد تمرهندی پانزده درم گل سرخ بنفشه افسنتین هر یک پنج درم شاهتره ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا ده اوقیه باقی ماند و صاف کرده صبر نیم مثقال سقمونیا نیم دانگ انداخته بنوشند پس بعد تنقیه اضمده و اطلیه و نطولات مذکوره در علاج صداع حار ساذج استعمال نمایند و تا استفراغ بدن و تنقیه کامل از نطولات و اضمده حذر کنند که این صداع را زیاده کند بسبب ❋84❋ اجتذاب دوا ماده را از سائر بدن بسوی سر و از سر بسوی دماغ پس توریم او نماید و ضرر او مشتد گردد و این سبب آفت عظیم شود ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول تدبیر تنقیه صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم باشد استفراغ بشربت بنفشه و سفوف بنفشه و شربت آلو و آب میوه ها و تمرهندی و انار ترش و شیرین و شیرخشت نمایند تا هر دو مقصود حاصل شود و آنجا که حرارت عظیم نباشد استفراغ بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و شربت غوره کنند و از تخمها تخم خرفه و پست و شکر و آنجا که در حلق درشتی باشد ایضاً تسکین بشربت بنفشه و شربت آلو و کشکاب و لعاب اسبغول باید کرد و آنجا که حاجت بمنع بخار از دماغ و تسکین حرارت باشد هیچ شربت موافق تر از اسبغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مساوی بسایند و شکر برابر هر سه آمیخته صبح و شب بقدر دو درم تا سه درم بآب سرد بخورند بخار باز دارد

و حرارت را بنشاند و آنجا که قبض شکم بود و ریح شکم و قراقر رنج دهد شیاف صابون سازند تا اسهال آرد یا بوره و نمک بسیار در آب آمیخته و پشم پاره و پنبه بدان تر کرده بردارند و بعد تنقیه آب بنفشه و نیلوفر و آب بید و گلاب و آب کاهو و آب عنب الثعلب و غیر آن بر سر نهند چنانچه در علاج صداع حار ساذج گفته شد و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها با روغن بنفشه و روغن بید بکار برند و بعد استفراغ شیر زنان و روغن مغز تخم کدو و یا روغن مغز تخم خیار یا روغن نیلوفر در بینی چکانیدن صاحب بیخوابی و خشکی را سود دارد و آنرا که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بر سر دوشیدن و شیر خر بر سر نهادن نافع بود لیکن اگر قوت ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و گل نسرین و کشک جو و اندکی بابونه در آب بپزند و روغن بنفشه برین آب ریخته بیمار سر بر بخار آن دارد و چادر بر سر او کشند تا بخار بیرون نرود و هرگاه بعد ازین تدابیر و گذشتن یک هفته صداع زائل نشود باید دانست که حاجت بتحلیل ست از بابونه و خطمی ضماد سازند و اگر تپ نباشد در حمام برند و آب نیم گرم بر سر ریزند و بعد حمام طعام کاهو و سرکه خورانند و روغن بابونه بکار برند و آنرا که تپ آید ضمادها و روغنها از وی دور دارند و عوض آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن ببویانند صفت شربت آلو آلو سیاه بزرگ را شسته در آب که سه انگشت بالای آن باشد بجوشانند تا مهرا شود پس مالیده آب با گلاب بقدر حاجت آمیخته صاف کنند و نیم وزن آلو شکر افزوده بقوام آرند طبع را نرم کند و در جمیع امراض گرم مفید بود و اگر حاجت آید از نیم دانگ تا یک دانگ سقمونیا دران حل کرده بدهند اسهال تام کند صفت جلاب که ملین طبع و مفید درشتی خلط و صاحب قولنج و لقوه و فالج را اگر حرارت رنج دهد بآب آمیخته عوض ماءالعسل دهند شکر طبرزد یک من در سه من آب بآتش نرم بپزند و کف دور کرده بقوام آرند و بآب سرد آمیخته بخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر من شکر یک من لعاب اسبغول و سه من آب یا گلاب افزوده بقوام آرند صفت نقوع هلیله پوست هلیله زرد و تمرهندی مویز منقی سپستان هر یک سی عدد فلوس خیار شنبر بنفشه هر یک دوازده مثقال آلوی سیاه بست دانه همه را در سه من آب گرم تر کنند و یک شبانه روز بنهند و هر صباح مقدار هفتاد درم ازان صاف کرده بست درم شکر انداخته بخورند و دیگر نقوع هلیله و طبیخ هلیله و مسهل لطیف آب انار ترش و شیرین و حب بنفشه در اقوال سابق و صداع دموی مذکور شد و این مطبوخ بنفشه نیز نافع عناب بست دانه اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم بنفشه هفت درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده صاف نموده بخورند و نقوع صبر اینست آب کاسنی افشرده یک من صبر سقوطری بست درم هر دو را در شیشه کرده در آفتاب نهند و بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و در اجزای ضماد شیاف مامیثا در قول عیسی گذشت گل نسرین عوض صندل سرخ داخل کرده و هر یک یک جزو و افیون نیم جزو گرفته بر سر نهند و پارچه

بسرکه تر کرده بالای ضماد بپوشند و آنرا که درد بیقرار کند کافور و افیون هر یک یک طسوج بروغن بنفشه یا روغن بید آمیخته در گوش و بینی چکانند و این همه بعد تنقیه بکار برند و غذا انچه در صداع حار ساذج گفته شد تناول نمایند سعید گوید که علاج صداع حادث از زیادتی مره صفرا باستفراغ صفرا از اسهال ست نه باخراج خون بلکه ادویه که شان آنها اخراج این خلط بود مثل مطبوخ فواکه و یا غیر آن معمول از بنفشه و هلیله و تمرهندی و آلوست و اگر خلط صفراوی بسیار باشد و احتیاج اسهال زیاده افتد دوا را بسقمونیا قوت دهند اگر مزاج متحمل بود و بعد تنقیه مریض با مبردات مثل شیره تخم خرفه و خیارین دهند و ماء الشعیر بآب انار میخوش بنوشانند و امر بمکیدن انارکنند و هنگام قبض طبع آب تمرهندی و آلو بخارا بجلاب بنوشند و آبیکه دران جو و نیلوفر و کاهو و کدو و پوست خشخاش جوشانیده باشند و یا آب سرد بسرکه و گلاب و روغن گل بر سر ریزند و بروغن بنفشه و کدو سعوط نمایند و تغریق راس و جبهه بدان کنند و نیلوفر و بنفشه ببویند و بصندل و کافور و اندکی افیون و اقاقیا بآب کاهو و آب حی العالم سرشته بر جبهه و صدغین طلا سازند و اگر صداع قلق عظیم آرد انزروت در این ادویه افزایند و بالای *85* طلا قطعه اسرب باریک نهاده بر بندند تا حرکت شریان منع گردد و تصاعد بخار بسوی سر کم شود و غذا نان صاف مغسول با بقول بارد رطب دهند و بر استعمال مزورات اقتصار ورزند و چون صداع ساکن شود ماهی سفید شدیدالبیاض بسرکه یا زرده بیضه به سرکه یا چوزه مرغ معمول بآب غوره یا بسرکه و کشنیز جائز دارند ابن الیاس گوید که علاج این نزدیک بعلاج صداع دموی ست جزآنکه در معالجه این میل باشیای بارد رطب بیشتر و ترک فصد و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله باید و ایضاً حل طبیعت بمارالفواکه مثل آلو و عناب و تمرهندی و سپستان و هلیله زرد و کابلی نمایند و یا سکنجبین ساده و شربت ورد دهند و شربت بنفشه و شربت خشخاش و ربوب فواکه بارد و خمیره بنفشه بدهند اگر با وی سرفه و بحه الصوت باشد و غذا ماءالشعیر اگر تپ باشد و الا مزوره ماش مقشر باسفاناخ و مغز بادام دهند و اگر سرفه و گرفتگی آواز نباشد بآب انارین معصور بشحم آنها و شکر سفید و ترنجبین تلیین کنند و غذا بمزوره آلو جبلی یا تمرهندی یا انار دانه یا زرشک بمغز بادام و شکر و کشمش سازند و اگر صداع شدت نماید و امر عظیم گردد و خوف حدوث سرسام حار باشد پس در اسهال طبیعت بمارالفواکه و حقنهای نرم مبالغه کنند و بادهان مبرده مثل روغن بید و کدو و شیر زنان سعوط نمایند و جراده کدو و خیار و عنب الثعب تر و کاهو و خبازی کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد بر سر ضماد کنند و اگر به و برگ نی سبز کوفته تنها یا بسرکه و آب سرد ضماد کنند نیز نافع بود اگر چیزی ازین حاضر نباشد آب سرد بسیار بر سر ریزند تا آنکه سردی او محسوس شود و بقعر سر برسد و کافور و صندلین و گلاب ببویند و ایضاً ضماد سویق جو بگلاب و سرکه نافع بود و یا بر صدغین و پیشانی و تارک سر شیاف مامیثا و صندل و گل سرخ و

کافور و یا اسبغول بروغن بید و بنفشه طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندک کافور دران افزایند و اگر در سر بخارات غلیظ و ردی و طنین باشد مبردات قویه ازان دور دارند و روغن بابونه و سرکه بکار برند و تلیین طبیعت به حقنه هایی که دران حشائش ملطفه مثل بابونه و شبت و حلبه و مانند آن بود باید کرد و جلاب اصل‌السوس مقشر کوفته سه درم و بنفشه خشک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر و نخود مقشر بمغز بادام سازند و دست و پا بآب گرم مطبوخ سبوس گندم بشویند و اگر با صداع قلق و کرب و اضطراب و زردی چشم باشد آب انار میخوش بشحم آن افشرده و اندکی گلاب و سرکه یا ماءالرائب یعنی آب ترش که بالای دوغ آید بنوشانند و غذا اقسام بوارد دهند و در مساکن بارده نشانند و زیر بادکش سرد مبلول بگلاب جلوس نمایند وانچه خاص ایشان را نافع بود خوردن آلو خشک و مشمش و حماض و به و امرودست و انچه مهیج صداع حارست قیام در حمام حار یا آفتاب یا نزدیک آتش و دخان و قبض طبیعت و شراب صرف و پیاز و گندنا و سیر و شهدانج و جرجیر و حلبه و شیر و حندقوقی و بخور باشیای گرم مثل کندر و مشک و غالیه و افاویه و صبر و بوهای بد قوی‌الرائحه مثل بوی مردار و جلود رطب و گوگرد و قطران و خوردن یا شمیدن زعفران ست وانچه مضر دماغ بخاصیت ست کرفس و فراخ و غیره است که در علاج کلی امراض دماغی مذکور شد و شمیدن سرکه دماغ را نفع دهد و خوردن آن مضر بود صفت دوائی که اسهال صفرا برفق نماید بگیرند پوست هلیله زرد از ده درم تا بست درم و کوفته در سه رطل آب تر نموده بآتش نرم بحوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بست درم شکر طبرزد یا ترنجبین پانزده درم داخل کرده بنوشند و اگر با صداع سرفه باشد از هلیله و مانند آن اجتناب ورزند و این دو استعمال کنند که اسهال صفرا بسهولت کند و نفع بخشونت صدر نماید بگیرند بنفشه پنج درم نیلوفر چار درم عناب سپستان هر یک بست عدد تخم کاسنی سه درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم آلو شیرین بست عدد تخم خبازی سه درم و در سه رطل آب بجوشانند تا نصف بماند و شکر یا ترنجبین ده درم و فلوس خیر شنبر ده درم مالیده صاف کرده بنوشد صفت حبی که اسهال صفرا و جذب او از دماغ بقوت بغیر اضرار بدماغ و تنقیه بدن نماید بگیرند بنفشه دو درم سقمونیای خالص مشوی نیم دانگ و دو حبه تربد سفید مصمغ مجوف محکوک بروغن بادام چرب کرده یک درم رب السوس نیم درم پوست هلیله زرد یک درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته حبها سازند و این یک شربت ست صبح بخورند و این حب نیز اسهال صفرا برفق کند بنفشه یک مثقال شیر خشت یک مثقال سقمونیا مشوی یک دانگ تربد مصمغ یک درم رب السوس یک دانگ سائیده بمغز خیار شنبر سرشته صبح بخورند و اگر از حب کراهت کنند نیم دانگ سقمونیا مشوی در مثل شربت آلو آمیخته بخورانند که در اسهال صفرا عمل نیک نماید و تنقیه بقوت و تطفیه کند و شربت اجاص پنجاه درم بنوشیدن صداع حار و حمیات گرم و یرقان

را نافع بود و کسی را که محتاج بمسهل قوی نباشد و مطبوخات و حبوبات بد ذالقه را قبول باشد نیکوست زیرا که غثیان و کرب نمی آرد و صفت آن در قول جرجانی گذشت و این صداع حار را در ساعت تسکین دهد افیون یک طسوج پوست خشخاش یک درم سائیده بآب کاهو طلا کنند و یا تخم کاهو بآب آن سائیده بر سر طلا نمایند و خوردن کاهو بسیار نافع ست صفت حب که برای سفر مرتب می‌سازند بگیرند هلیله زرد صد عدد ⁕86⁕ کوفته در ظرف چینی یا شیشه کرده بران چندان آب اندازند که چهار انگشت مضموم بالای آن باشد و سر ظرف بنده کرده یک دو هفته در آفتاب داشته آبش بگیرند و دیگر آب بران هلیله ریخته بدستور آب او بگیرند بتکرار تا آنکه در هلیله طعم آن باقی نماند پس آن آبها را جمع نموده در آفتاب یا بر آتش ملائم گذارند تا غلیظ شود و دست را به روغن بادام چرب نموده حب بسته از چهار درم تا هفت درم بخورند بجلاب که این صفرا را برفق برآرد و نفع مطبوخ هلیله بخشد خجندی گوید که شربت نیلوفر و بنفشه و سکنجبین ساده استعمال کنند اگر با وی سرفه نباشد و شربت خشخاش و خمیره بنفشه مع سپستان اگر باسعال بود و تلیین طبیعت بملینات و حقنها کنند نه بقی که آن مصدوع را شدیدالضررست مگر آنکه بشرکت معده باشد و این مطبوخ نافع ست اگر احتیاج تنقیه باشد هلیله زرد پنج درم هلیله کابلی پنج درم تمرهندی پانزده درم ترنجبین ده درم برسم معهود مرتب ساخته صبح بنوشند و این شربت آلو مسهل نافع جمیع امراض صفراوی ست آلو صد عدد تمرهندی سه اوقیه بنفشه دو اوقیه سقمونیای مشوی یک درم زعفران نیم درم تربد یک درم ترنجبین یک رطل قند سفید یک رطل شربت چهل درم و این حقنه امراض صفراوی دماغی را بسیار نافع ست و برفق اسهال کند و حرارت پیدا ننماید سبوس گندم در صره بسته یک قبضه جو مقشر یک قبضه بنفشه سه درم تخم خطمی سه درم عناب بست عدد سپستان بست عدد نیلوفر چهار درم سنای مکی پنج درم در سه رطل آب بپزند تا کم از رطل بماند دران شکر یا ترنجبین ده درم روغن بنفشه یا کنجد ده درم حل کرده حقنه کنند و این حقنه تسکین حرارت غریبه و تشنگی کند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول روغن بادام شیرین روغن کدو هر واحد یک اوقیه همه را با هم مخلوط کرده حقنه نمایند که تطفیه حمی و لهیب عجیب کند و ادهان معروف بارد مستعمل در صداع لطوخاً و سعوطاً پنج ست روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بید و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و صنعت هر یک معروف ست و نسخهای سعوط و شموم و ضماد و نطول در اقوال سابق گذشت و هنگام شدت درد این لازق بکار برند بزالبنج شیاف ماميثا فوفل گل سرخ صندل هر واحد یک جزو افیون عشر جزو بانزروت آمیخته بر صدغین بچسبانند و بالایش قطعه باریک اسرب بندند و این دوای مبرد برای هر دردی که سببش حرارت باشد نافع ست تخم کاهو پوست خشخاش تخم خرفه باقلا مقشر کاکنج هر یک یک درم افیون یک طسوج بلعاب اسبغول آمیخته بخورند و حق آنست که نزدیک

مخدرات قویه نشوند مگر آنکه درد بحد غشی رسد و بالجمله استعمال آنها از خارج بدن اولی ست و لخلخه مایعات طیب الرائحه مثل آب سیب و به گلاب و غیره است در شیشه مطیب بصندل و کافور و مشک کنند و ادهان طیب الرائحه مثل روغن خلاف و روغن بنفشه و مانند آن و گویا که آن لفظ عجمی ست گویند ملخلخ یعنی مختلط و مضروب چنانچه قول شیخ الرئیس در علاج صداع تابع حمیات بانحل ملخلخا شاهد اینست و این لخلخه مبرد مقوی دماغ نافع صداع و سرسام حارست صندلین گلاب آب خیار سرکه شیر زنان روغن گل مختلط ساخته ضماد کنند ابن نوح گویند که اسهال بماءالفواکه و حب هلیله و حب صبر و غیره نمایند و هر یک ازان در سابق مذکور شد و یا آب کاسنی بیفشرند و جوش داده کف او بردارند و یک اوقیه صبر دران انداخته چند روز در آفتاب بدارند بعد ازان از یک اوقیه تا سه اوقیه بنوشند و اگر مریض را چیزی از اوجاع سفل باشد یک درم یا دو درم کتیرا دران داخل کنند و پارچه را بر برف سرد کرده بر سر نهند یکی بعد دیگری تا آنکه سردی محسوس شود و بقعر سر برسد و هر روز کشنیز خشک یک درم با دو درم شکر بخورند و بنقوع مشمش و آب آلو و آب توت شامی و آب انار ترش و مانند آن لزوم نمایند و لخلخه معمول از روغن گل دو جزو گلاب سرکه خمر هر واحد یک جزو بر هم زنند تا یک ذات گردد و بر برف سرد کرده بر سر نهند و روغن بنفشه بر برف سرد کرده تبرید شدید نماید و یا حشائش بارده مثل برگ بید یا برگ خطمی یا بنفشه یا گل سرخ یا کشنیز سبز یا برگ کاهو یا عنب الثعلب یا برگ نی یا خیار یا بادرنگ یا کدو یا قطف یا بقله ریمانی یا حی العالم یا عصی الراعی و مانند آن مفرد و مرکب کوفته بر سر نهند و ضماد نمایند یا آب آنها سرد کرده بر سر ریزند و با این همه آبها یا اکثر ازان با روغن گل بجوشانند تا روغن بماند سرد کرده بر سر نهند و رطوبت سرطان زنده کوفته سعوط نمایند و یا سعوط طباشیر و شکر که در علاج صداع حار در قول صاحب کامل گذشته بروغن بنفشه یا شیر دختران یا سفیدی بیضه مرغ رقیق بچکانند و اگر در سر بخارات بسیار باشد مبردات مخدره مثل عصاره خشخاش و یبروج و مانند آن استعمال نکنند مگر آنکه بیخوابی شدت کند که درین هنگام خشخاش و نیلوفر و جو کوفته جوشانیده آبش بر سر ریزند و شیر زنان یا شیر بز بر سر دوشند و اگر مریض ضعیف باشد از دوشیدن شیر بر سر حذر کنند و عوض او ضماد معمول از بابونه و خطمی و پوست خشخاش و نیلوفر استعمال نمایند و بر صدغین صندل و کافور و آب یبروج و آب بنج طلا سازند و غذا پست گندم مکرر بآب گرم شسته و شرب آب برف مفید و یا نان سفید سه بار در آب تر کرده تبدیل آب نمایند تا منتفخ گردد پس چیزی از آبهای ترش قابض مثل آب انار شیرین و ترش برآن ریخته بخورند و بوارد که از کدو و خرفه و بقله یمانی و سرمق و خیار بماست و آب غوره *87* و گلاب و سیب و به و امرود و خرنوب شامی و زرشک و ریباس و مشمش و آلو سازند و اگر کم خوابی باشد کدو و کاهو و قطف و خیار

بروغن بادام دهند وانچه مضر صداع حارست خرما و باقلا و جوز و انجیر و بادروج و لحوم و بادنجان و مغز چلغوزه و ابازیر و غیره است که در قول ابن الیاس گذشت و مضرات دماغ در علاج کلی امراض دماغی مسطور شد گیلانی مینویسد که نوشیدن شربت بنفشه با شربت آلو یا نقوع فواکه تمرهندی اسهال صفرا و تسکین می نماید و اگر باب گرم آمیزند بسرعت اسهال آورد و باید که بسقمونیا و صبر قوت دهند و گاهی سقمونیا تنها در جلاب یا اشربه مذکوره یا در آب انارین بشکر یا در آب تمرهندی و شکر یا در رائب آمیخته داده میشود و اسهال می آرد و درین نوع در تبرید بیشتر از دموی مبالغه نمایند پس اسبفول در آب انارین معصورین باندک شکر برای منع بخاره اطفای حرارت بنوشانند و هر صبح شربت آلو و بعد دو ساعت آشجو و در نیمروز ماءالخیار بنوشد و هنگام شب اسبفول بآب سرد و جلاب سرد کرده بخورند و این سفوف مبرد بدهند مغز تخم خیار و مغز کدو و تخم خرفه و کشنیز خشک مساوی با همچند آن شکر آمیخته سفوف سازند و لخلخه معمول از گلاب و صندل و سرکه و کافور و سائر مشمومات بارد مذکور در صداع حار ساذج ببویند و ضمادات و قطورات که درانجا مسطور شد استعمال نمایند و هنگام اشتداد وجع ضماد انزروت و غیره و سموط افیون و کافور در آب برگ بید بعمل آرند و این هر دو نسخه در قول مسیحی در علاج صداع حار ساذج مسطور شد و ازانچه تولد صفرا بسیار نماید مثل سوء هضم و اعراض نفسانی چون غم و هم و غضب و سهر و صوم و تقلیل ملمام و تاخیر از وقت آن اجتناب واجب ست و از اغذیه حاره و اشربه حاره و منجرات مثل جوز و سیر و پیاز و گندنا و خردل و مانند آن احتراز نمایند مصنف خلاصه گوید که وقت هیجان درد گل بنفشه در آب جوشانیده پای تا زانو دران نهاده بدست همی مالند و از بالا بزیر همی کشند و گل بنفشه نیلوفر خبازی پوست خشخاش جو مقشر نیم کوفته در آب جوشانیده صاف نموده نیمگرم بر سر ریزند و مالیدن شیر بز بر کف پاها سودمندست و باقی تدبیر همانست که در قول ابن الیاس گذشت و بصورت احتقان ابخره غلیظه در سر تنطیل بمحللات و تسعیط بروغن بابونه و شبت و امثال آن نیز جائزست **علاج صداع بلغمی** سببش ارتباک و اجتماع اخلاط غلیظه بلغمی ست در عروق سرد و سردی اغشیه و اسباب او استکثار اغذیه بارده رطبه و کثرت بیکاری و سکون و تواتر تخمه و استحمام عقب تناول طعام و قلت استعمال تنقیه و تحلیل ست پس اولا بهر نضج و تلطیف ماده منضج بلغم یا مغلی حلو یا مغلی منضج بدهند و یا خطمی مویز منقی اسطوخودوس اصل السوس گاوزبان کشنیز خشک جوشانیده صاف نموده نبات سفید یا خمیر بنفشه یا گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج ماده بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب قوقایا تنقیه کنند و اصل السوس مقشر بادیان بیخ بادیان پرسیاوشان گل بنفشه اسطوخودوس هر یک چهار ماشه در عرقیات جوشانیده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و بعد نضج گل سرخ ششماشه مویز منقی بست دانه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس ترنجبین هر یک شش توله گلقند چهار

توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و روز دوم لعاب تخم کنوچه چهار ماشه با شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس دو توله تخم ریحان یا بالنگو یا تودری یا فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و در مسهل دوم و سوم هلیلجات هر یک ششماشه بیفزایند و اگر غلبه برودت زیاده باشد بیخ کرفس انیسون بادرنجبویه اذخر و غیره در منضج زیاده کنند بعده بحبوب مسهله تنقیه دماغ نمایند و یا بیخ بادیان بیخ کاسنی اذخر عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس مقشر شاهتره تخم خطمی خبازی هر یک دو درم اسطوخودوس گاوزبان گل گاوزبان هر یک یک مثقال در دو رطل آب یا عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و عرق شاهتره بجوشانند هر گاه نیم رطل بماند گلقند چهار توله داخل کرده بنوشند و بعد ظهور اثر نضج در قاروره سنای مکی هلیله کابلی هلیله زرد افتیمون بصره بسته هر یک دو درم مغز خیار شنبر شش توله شیر خشت و ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و گاهی تربد سفید از سه ماشه تا شش ماشه و غاریقون از دو ماشه تا چهار ماشه می افزایند و بعد مسهل بدستور حب ایارج دهند و اگر مریض محرورالمزاج بود حب هلیله بدهند .... مسهل مذکور بحذف خیار شنبر و روغن بادام جهت بدرقه آن بنوشند و شیخ الرئیس نوشیدن طبیخ افتیمون و مویز بایارج فیقرا اوفق نوشته و اگر از استعمال ایارج ..... اضطراب و بطور عمل حادث شود تخم خطمی دو درم خبازی نیم درم روغن بادام و آب نیم گرم استعمال نمایند و استعمال این سفوف حب النیل معمول حکیم عابد ..... نیز در تنقیه بدن از بلغم عجیب الاثرست بگیرند حب النیل و مثل نخود بریان نمایند و افتیمون و سنا و تربد مساوی سفوف سازند و سه درم بگلاب یا .... نیم گرم بخورانند و این دوای حب الملوک نیز عجیب ست حب السلاطین مدبر و هلیله زرد و دار فلفل هر یک یک جز و زنجبیل سه جزو سائیده بعسل سرشته ❋88❋ بقدر دو حبه بدهند که بلغم بسیار بی غائله بر آرد و اگر خلط بسیار غلیظ بود بهر تلطیف او ماءالاصول که از پوست بیخ کرفس و سلیخه و انیسون و سنبل الطیب و شیح ارمنی و مصطکی و غیر ساخته باشند بقدر پنجاه درم با شربت اسطوخودوس و شربت لیمو هر واحد یک اوقیه باریک اوقیه گلقند یا با روغن بید انجیر از یک مثقال تا دو مثقال و روغن بادام تلخ سه روز یا پنج روز داده تنقیه بحبوب مذکوره کنند و یا این مطبوخ منضج دهند مویز منقی بست درم ریشه خطمی پرسیاوشان هر یک سه درم سعد یک مثقال انیسون بادیان مصطکی هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده ده درم گلقند حل کرده باز صاف نموده پانزده درم سکنجبین بزوری اضافه کرده بیاشامند و غذا شوربای چوزه مرغ یا نان یا چلاو سازند و بعد نضج تنقیه نمایند و بعد ار تنقیه غراغر منقی راس بعمل آرند و روغن یاسمین یا سداب یا سوسن یا روغن گلچکان یا روغن هندی بر سرمالند و از اضمده و سعوطات و شمومات و کمادات و غیره که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بکار برند و خوردن حب قوقایا یا حب اصطخیقون در هر هفته یک بار یا دو بار بصورت بقیه

ماده مفید بود و استعمال هلیله مربی و بیدالورد و اطریفل اسطوخودوس مفیدست و مداومت معجون انطاکی و اطریفل مسهل در ازاله صداع مزمن از مجربات راقم ست و ایضا بعد تنقیه بهر تعدیل و تقویت اسطوخودوس ماشه سوده باطریفل سرشته بخورند بعده مویز منقی ده دانه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر تقویت دماغ و دل مطلوب بود اسطوخودوس سوده بدواءالمسک معتدل یا حار سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب بنوشند و اگر طبع قبض بود و ضرورت اخراج بلغم باشد ایارج فیقرا چهار ماشه باطریفل کشنیزی سرشته بخورند و عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله نیم گرم بنوشند و اگر با وجود آن مزاج مریض یابس بود ایارج را بروغن بادام چرب کرده باطریفل صفیر سرشته همراه لعاب بهدانه دو ماشه و عرق شاهتره پاوسیر و نبات بدهند و اگر صفرا با بلغم مرکب بود اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده تودری سفید شش ماشه پاشیده بدهند باز گل بنفشه چهار ماشه در جوشانده افزوده اطریفل کشنیزی بدل تودری کنند و یا اسطوخودوس گل بنفشه گل نیلوفر پرسیاوشان با شربت بنفشه بدستور بدهند و یا اطریفل کشنیزی همراه بادیان گل بنفشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند روز دوم برعایت ابخره و درد اعضا سورنجان ماشه سوده باطریفل آمیزند و شاهتره شش ماشه در طبیخ افزایند و استعمال اطریفل ملین معلوم نیز مفید بود و اگر صفرا و خون هر دو با بلغم مرکب بود اطریفل صفیر خورده شاهتره شش ماشه مویز منقی ده دانه گل سرخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده دهند و یا اطریفل کشنیزی همراه پرسیاوشان شش ماشه انجیر زرد چهار عدد شاهتره چهار ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بخورند باز غلبه صفرا و خون زیاده معلوم شود کشنیز خشک چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه عوض انجیر افزایند و پاشویه حار از گل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و عنب الثعلب و زوفای خشک و حاشا و خردل و نمک طعام و سبوس گندم و نمام و چوب چینی یا عشبه نیز بصداع بارد مفیدست و برنجاسف حلبه اسطوخودوس برگ ابهل و تخم آن و غیره که در قول مسیحی و جرجانی بیاید حسب حاجت در آب جوشانیده اول انکباب بران نموده بآبش نطول کردن نافع صداع بلغمی و اقوی از همه تدابیرست و چند قطره آب آن در گوش و بینی نیز چکانند و از شمومات نافعه پیه روباه ست و این شموم هم نفع کلی دارد جندبیدستر مشک شونیز بریان جمله را در پارچه باریک بسته متصل ببویند و ضماد قرنفل زنجبیل بزرالبنج هر یک ماشه افیون نیم ماشه بعد تنقیه معمول ست و این ضماد هم بعد تنقیه بصداع بقیه کفایت کند و مجرب بلاتخلف ست جندبیدستر فرفیون خردل هر واحد یک درم افیون ربع درم در شراب کهنه حل نموده ضماد کنند و کذا مر و جندبیدستر و فرفیون هر واحد یک جزو افیون ربع جزو در آب سداب حب بسته بروغن چنبیلی یا قسط سائیده طلا کردن مفید صداع بارد مادی ست و ضماد بابونه اکلیل بیخ کبر گل سرخ سداب کروياکمون

سنبل الطیب عود شبت نیز نافع و اکثر ضماد شبت فقط دارچینی صرف و خردل بسرکه سوده یا فرفیون در آب مرزنجوش حل کرده کفایت میکند و جالینوس گوید که اگر فرفیون بروغن لطیف مثل روغن بابونه طلا سازند در ساعت این صداع را ساکن کند و با وجود این بدوای دیگر حاجت نیفتد و ایضاً او گفته که من در صداع مزمن ضماد سرگین کبوتر صحرائی و حرف استعمال میکنم و در شفاءالعاجل ازو منقول ست که در صداع بارد ضماد بوش دربندی مرکب با جوزبوا و قرنفل و اندکی زعفران در گلاب استعمال می نمود و نفع عظیم میکرد و طلای روغن فرفیون و ضماد محمدابن زکریا نیز مفید صداع مزمن ست و طلای سقمونیا بقدر عدسی بروغن گل سائیده مزیل صداع مزمن ست و سعوط مغز تخم سرس باریک سائیده بقدر یک سرخ و یا برگ نورسته کنیر خشک کرده سوده منقی دماغ از رطوبت فضلیه است و مرزنجوش فلفل گرد دارشیشعان تنباکو دوره بندال هر واحد ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته سعوط کردن معطس و مزیل صداع مزمن از مجربات اوستادی مرحوم ست و کذا سعوط مشک نیم ماشه در روغن بادام یا روغن پسته *89* یک درم حل کرده چند قطره جهت صداع و تنقیه مزمنه مجرب لیکن در استعمال عطوسات احتیاط نمایند که پیش از تنقیه نباشد ورنه موجب تحریک مواد و اشتداد مرض دران زمان خواهد شد و بابونه سداب مرزنجوش پودنیه در آب پخته روغنناردین داخل کرده در بینی و گوش چکانیدن نافع و اگر مریض کرب باغثیان یا خلش در فم معده خود دریابد قی کنانند و اگر با تپ باشد از رفتن بحمام اجتناب نمایند و هر گاه این صداع مستقر و مزمن و ماده آن متمکن گردد استعمال چوب چینی نافع بود پس اگر صداع باین تدابیر ساکن نشود و برودت مزاج دماغ بحال خود باشد و بلد نیز بارد و سن پیری و مریض باردالمزاج بود دماغ وسط سر و یا هر دو بازو داشتن زخم تا زمانی دراز تا ازان چرک جاری گردد و ماده میل بدان جانب نماید مفیدست و بساست که داغ نمودن یک بازو نیز کفایت می کند و اگر خوف کوری باشد عرقین صدغین قطع کرده بران داغ دهند و تقلیل آب و غذا و تلطیف او درین صداع از واجبات ست و باغذیه هماره یابسه ناشف رطوبات مثل قلایاد و مطنجنات و کباب با توابل غیر مصدعه مانند دارچینی و قرنفل و ساذج و خولنجان و کردیا غذا سازند و لحوم طیور صحرائی خفیف مثل دراج و تیهو و بچه کبوتر و مرغ با مغز قرطم بخورانند و از اغذیه منجره مصدعه بارده رطبه اجتناب نمایند و ریاضت بسیار کنند و پایها بمالند انتباه مخفی نماند که این صداع اکثر به پیران و زنان بلغمی مزاجان و استعمال کنندگان مرطبات و مبردات بکثرت و در بلدان بارده و فصل زمستان عارض میشود در ابتدا سهل العلاج ست و هرگاه مزمن گردد مخوف بود و علاج او صعب باشد و بصرع یا فالج یا لقوه یا سکته یا کوری چشم مودی گردد پس در علاجش تهاون نفرمایند و در تسکین آن بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه سعی نمایند اطریفل مسهل منقی دماغ معمول در صداع مزمن پوست هلیله کابلی هلیله

سیاه پوست بلیله آمله بسفائج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی مکی هر یک دو توله تربد موصوف یک توله مغز بادام یک توله ادویه سائیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند خوراک تا دو توله و معجون انطاکی در قول انطاکی خواهد آمد اطریفل اسطوخودوس نافع دردسر و دیگر امراض بلغمی و سوداوی دماغی و اگر بعد تنقیه دردسر باقی باشد باید که چندی برین اطریفل دامت نمایند پوست هلیله زرد و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ اسطوخودوس بسفائج افتیمون کشمش مساوی سائیده بروغن بادام چرب کرده بعسل مقوم بسرشند و بعضی عوض کشمش مویز منقی داخل کرده و بعضی هر دو روغن گل چگان نافع صداع بخاصیت گلچکان و یوداء برنگ کابلی صندل خولنجان روناس هر واحد یک دام گل بچکند گل نیلوفر اصل السوس هر یک دو دام برگ بنگره سه دام آمله چهار دام اجزا نیم کوفته و روغن کنجد نیم پاو و شیر ماده گاو یک آثار و آب قدری یک شبانه روز تر کرده صبح بجوشانند تا روغن بماند صاف کرده بر سر بمالند اقوال مهره ابوسهل گوید که اگر صداع از ماده بارد بلغمی باشد باید که تنقیه بحب اصطخیقون و حب صبر و قوقایا نمایند یا باین حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم سقمونیا ثلث درم تربد سفید هفت درم اسطوخودوس پنج درم و جمله ده شربت متوسط ست و اگر خلط محتبس در سر باقی ماند غرغره بایارج فیقرا و سرکه عنصلی و خردل و عاقرقرحا و صعتر و پوست بیخ کبر نمایند و استعمال این نقوع صبر تنقیه بالغ سر و معده میکند هلیله سیاه و بلیله و آمله هر واحد ده جزو بیخ بادیان بیخ کرفس بیخ اذخر اصل السوس هر واحد هشت جزو سنبل الطیب قصب ..... هر واحد چهار جزو شکاعی باداورد هر واحد پنج جزو شحم حنظل دو جزو در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و نیم بماند صاف کرده صبر سقوطری چهار جزو دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب بدارند و وقت حاجت از یک اوقیه تا دو اوقیه بنوشند و اگر صداع ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و ایارج جالینوس بطبیخ افتیمون و مویز منقی بدهند و اگر چیزی مرض باقی ماند بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و نمام و مرزنجوش و رگ غار و شیح نطول سازند که این تقویت سر و تحلیل ماده کند و گاهی این اشیا باین طور استعمال میکنند که سائیده بآن روغن سوسن یا روغن خیری یا روغن یاسمین با روغن قسط یا روغن بآن آمیخته قدری ازین روغنها سعوط می نمایند و غالیه ببویند و مشک سوده در بینی دهند و اگر حاجت بقویتر باشد بگیرند یک قیراط فرفیون و قیراطی جندبیدستر و در اندک روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و بروغن زنبق که دران جندبیدستر و فرفیون و فلفل حل کرده باشند بر سر طلا سازند و یا بروغن جوز که دران سداب ..... یا پودینه پخته باشند و برطبیخ بابونه و سداب و یاسمین و سوسن و نمام و نسرین و قیصوم و پودینه و برگ سرو و جوز سرو و برگ صنوبر انکباب نمایند و اگر باوجود این علاجات در سر خلط و صداع باقی ماند این نقوع ایارج بروغن بید انجیر

بنوشند هلیله کابلی و بلیله آمله هر واحد پنج درم مصطکی چهار درم افسنتین تخم کشو ... انیسون هر واحد سه درم در دو رطل آب بپزند تا ثلث آن بماند صاف کرده دران ایارج فیقرا پنج درم حل کنند ..... اوقیه ازان بقدری روغن بیدانجیر بخورند و اگر این غثیان و کرب عارض شود قی کنند و بگیرند صبر و مر و فرفیون و قسط و صمغ عربی و انزروت ❋90❋ و جندبیدستر و کندر مساوی و در شراب ریحانی سرشته بر سر طلا نمایند و این حب در دهن دارند و بدان غرغره سازند عاقرقرحا و خردل و برگ مرزنجوش سائیده مثل مویز منقی بسرکه سوده بیامیزند و مثل باقلا حبهای پهن سازند و در دهن بدارند و چون اراده غرغره بدان کنند ..... حل کرده استعمال نمایند و طعام ناخوانا یا تیوه یا دراج و باقلا یا بمری در روغن جوز و ناخوانا و لحوم طیور صحرائی و نخوداب بزیره و روغن جوز بدهند و نان خورش بکف خردل و زیره .... و سداب سازند و ماءالعسل مطبوخ بنوشند و تمامی .... ترک نمایند شیخ میفرماید که تنقیه بدن کنند اگر خلط مشترک در بدن باشد بعده تقلیل غذا و تلطیف آن بعمل آرند و ابازیر غیر مصدعه بکار برند و منضجات و مستفرغات که در علاج امراض دماغی بلغمی مسطور شد استعمال نمایند و اندک اندک ازان شروع کرده بندریخ بیفزایند بعد معالجات دیگر که همانجا مذکور شد بعمل آرند و ایضا انچه اوجاع سر را تسکین دهد و همه آنچه استعمال او در علاج امراض دماغی بارد و رطب واجب ست بکار برند و استعمال ساجین تریاقیه در هفته یک مرتبه نافع بود و صفت اطلیه نافع صداع بارد ابتدا بتراشیدن موی سر کنند و پس بگیرند دو مثقال فرفیون و یک مثقال بورق و دو مثقال سداب دشتی و یک مثقال تخم حرمل و دو مثقال خردل سائیده بآب مرزنجوش سرشته بر سر طلا نمایند و از اطلیه جیده فلفل مثقال تفل روغن زعفران مثقال و ثلث فرفیون ..... مثقال سرگین کبوتر دو مثقال در سرکه کهنه سائیده طلا سازند و ایضا طلای فرفیون و نمک و بورق و ایضا افیون و زعفران و صبر و مر و غیره که در قول مسیحی گذشت بآب سداب طلا نمایند و از اطلیه جیده برای این و بهر ..... و شقیقه بارد مزمن اینست که بسنگ مصری طلا نمایند که این شدیدالنفع ست و ایضا فلفل سفید و زعفران هر واحد دو درم فرفیون یک درم بسرگین کبوتر صحرائی یک نیم درم بسرکه سرشته بر پیشانی طلا کنند و ایضا مر صبر فرفیون جندبیدستر افیون قسط عاقرقرحا فلفل بشراب کهنه طلا نمایند و ایضا دوای ذیل الحمام و آن قوی ست و ایضا فلفل و قرص زعفران هر واحد دو مثقال فرفیون نیم مثقال سرگین کبوتر یک نیم مثقال سیاهی دلوات یک نیم مثقال سرکه مقدار حاجت و این ادویه گاهی .... بترقیق یا آمیختن شیر یا سفیدی بیضه و گاهی صرف استعمال میکنند و درجات اینها مختلف ست صفت سعوطات نافع صداع بارد از الجمله سعوط شونیز است که در علاج صداع بارد ساذج مذکور شد و کذا مومیائی بجندبیدستر و مشک و بعضی گفته اند که چون به هفت برگ صعتر و هفت دانه خردل در روغن بنفشه سوده و سعوط کنند نافع است و انچه تجربه کرده

شده مشک و عنبر و میعه است که بقدر عدس ازینها گرفته هر وقت سعوط نمایند و انچه او برای صداع بارد میکنند و تسخین و تنقیه میکند روغن شحم حنظل ست و یا روغنی که دران عصاره قثاءالحمار گداخته باشند و از آنچه قوی درین باب شدید النفع گمان کرده اینست که بگیرند آب برگ شفتالو بی آب افشرده و ازان سه قطره ناشتا سعوط کنند و بعد ساعتی روغن بنفشه چکانند و اسفیدباج بسیار چرب بنوشند و از آنچه درین باب ستوده اند اینست که بگیرند زهره نر گاو سرخ رنگ سه درم مومیایی دو درم مشک یک درم کافور نیم درم و ازان سعوط سازند و ایضا بگیرند ثافسیا یک نیم مثقال اصل السوس یک مثقال فرفیون یک نیم مثقال عسل مصفی یک نیم مثقال و همه را بآب بیخ چقندر آمیخته بقدر دانه جاورس از نوک میل و بینی چکانند و ایضا فرفیون و دو ثلث وزن آن خخص هندی بآب چقندر سرشته در بینی چکانند و ایضا سعوط نافع بخور مریم خشک هشت مثقال بورق و سماق هر واحد چهار مثقال باریک سائیده و بابونه در بینی دهند و مریض سرخود برداشته بقوت استنشاق آن نماید و ایضا شونیز چهار مثقال عصاره الحمار دو مثقال نوشادر دو مثقال بروغن حنا یا روغن قثارالحمار سرشته اندرون بینی بدان طلا نمایند و بوی او مریض بقوت استنشاق نماید و چون از سر او رطوبت بسیار فرود آید دران هنگام بینی را بآب گرم بشویند صفت ادهان که بر سر صاحب صداع بارد می مالند جمیع روغنهای گرم و روغنهائی که دران شبت و پودینه و مرزنجوش و شیح و نمام و سداب و برگ غار پخته باشند و آنچه در علاج امراض دماغی بارد و بلغمی مذکور شد آنرا نافع ست و حال روغن بلسان همانجا معلوم شده و این برای سعوطات و قطورات گوش نیز صلاحیت دارد و این نفوخ نافع صداع مزمن ست بگیرند عصاره قثاءالحمار و بخور مریم و سطرون مساوی ساییده در بینی دهند و یا شونیز و عصاره قثاءالحمار و یا شونیز و اندک صمغ سداب صاحب کامل گوید که در امر این ابتدا باستفراغ بلغم از حب ایارج و حب قوقایا نمایند اگر فصل و سن و قوت مساعد باشد و تنقیه بعد نضج خلط و تلطیف آن کنند اگر لطیف نباشد بماءالاصول مع روغن بیدانجیر در روغن بادام تلخ کنند سه روز و یا پنج روز بنوشند بعد ازان حبوب مذکور بخورند و اگر فائده نشود و ایارج جالینوس بقدر حاجت دهند و بعد ازان غرغره بایارج فیقرا مع سکنجبین یا خردل یا با عاقرقرحا مع ماءالعسل کنند و بعد ازین ضمده نطولات که در علاج صداع بارد ساذج گذشت بعمل آرند تعاهد استفراغ بحب صبر یا بحب ذهب در هر هفته یک دو مرتبه نافع ست و تدبیر غذا مثل صداع بارد ساذج نمایند و این ضماد نافع صداع بارد کهنه است فرفیون نو فلفل سیاه هر یک مثقال سرگین کبوتر دو مثقال باریک سائیده بسرکه تند سرشته بعد حلق سر ضماد کنند و اگر بقرص کوکب

91 مخلوط بآب مرزنجوش و یا بقلونیا بآب مذکور طلا کنند نفع و بدو طلا بخردل نیز نافع ست و بآب برگ برنجاسف و یا بآب برگ فنجنکشت مع روغن مرزنجوش سعوط کنند و سعوط مومیائی مع روغن بنفشه یا روغن بلسان

نیز مفید بود و سعوط بعصاره قثاءالحمار مع شیر دختر صداع مزمن و بیضه را نافع ست و ضماد بصبر و روغن گل و سرکه سودمند صفت حب صبر نافع صداع بلغمی صبر شش درم مصطکی چهار درم تربد ده درم گل سرخ سه درم حب ساخته دو درم وقت خواب بخورند و این حب منقی دماغ از بلغم ست پوست هلیله کابلی درم صبر چهار دانگ مصطکی انیسون هر واحد یک نیم دانگ همه را کوفته بآب کرفس حب سازند و این یک شربت ست و صبح بآب نیمگرم بخورند و این حب نیز نافع صداع بلغمی ست تربد یک نیم درم ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دو دانگ سقمونیا عود خام انیسون مقل هر یک دانگ باریک سوده بآب حب سازند و این یک شربت ست و ایضا این ضماد بکار برند فرفیون بورق سفید هر واحد دو مثقال سداب صحرائی مثقال تخم حرمل و خردل هر واحد یک نیم مثقال باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته بر سر ضماد نمایند که این صداع کهنه که از خلط غلیظ بارد بود نافع ست و این دوا صداع کهنه بارد و بلغمی را نافع موی سر را بتراشند و نمک نیمکوفته یک کف در آب یک رطل حل کنند و حنا اضافه کرده بر سر خضاب نمایند و همه شب نگاهدارند و صبح بشویند و باید که سائر تدابیر صداع بارد ساذج از ضمادات و نطولات و سعوطات بعد تنقیه و حقنهای قویه و اغذیه مسنحنه بعمل آرند و این دوا نافع صداع کهنه ست و نسخه او همان نفوخ ست که در قول شیخ گذشت و اگر آنرا بروغن سوسن سرشته در منخرین طلا کنند نفع بخشد و اگر کبابه سائیده بگلاب سرشته برتارک سر طلا کنند صداع بارد را سود دهد سیاسمعیل مینویسد که اول تدبیر تنقیه باید کرد بحب اصطمخیقون و قوقایا و صبر و شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن بود حقنه حار بعمل آرند و بعد تنقیه غرغره کردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و در بینی و گوش چکانیدن و نطولات موافق و معطسات و نجورات و طلای موافق بکار بردن صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم هلیله کابلی چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هریک درم کتیرا دو درم بدستور حب بسازند شربتی دو درم وقت خواب بر سبیل شبیار دیگر صبر یک درم تربد نیم درم شحم حنظل یک نیم دانگ سقمونیا مقل کتیرا هر یک نیم دانگ بآب یا بآب کرنب یا بآب بادیان حب سازند و این همه یک شربت است حب ایارج ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل انیسون هر یک دانگی و نیم افتیمون دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی بآب کرفس حب کنند و آنجا که حاجت بقوی تر باشد ایارج روفس و جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند صفت حبی که یوحنا بن ماسویه ساخته است ایارج فیقرا هفت درم هلیله کابلی چهار درم نمک هندی سه درم بیخ کرفس غاریقون بسفائج فراسیون هر یک سه درم تربد ده درم تخم انجره پنج درم افتیمون چهاردرم کوفته بیخته حبها کنند بقدر فلفل شربتی دو درم تا دو مثقال بر سبیل شبیار هر شب یک شربت بدهند صفت حب ایارج ایارج فیقرا و تربد هریک درم شحم حنظل نمک هندی هریک دو دانگ باقی اجزا

همانست که در قول صاحب کامل گذشت و آنرا که این حبوب قائده ندهد بگیرند هفت درم افتیمون و بست درم مویز منقی و در یک من آب بپزند تا ثلث بماند صاف کرده ایارج ارکاغانیس چهار درم نمک یک درم داخل کرده ناشتا بدهند غرغره ایارج فیقرا عاقرقرحا کوفته درسکنجبین یا در آب کاسه حل کرده بدان غرغره کردن موافق بود دیگر عاقرقرحا سعتر خردل پوست بیخ کبر همه را سوده بعسل سرشته بسرکه عنصل حل کنند و بکار برند دیگر مرزنجوش سعتر انار دانه ترش صبر مساوی سائیده بسکنجبین عسلی حل کرده بکار برند و پودینه دشتی و سعتر و قیصوم و شبت و غیر آن که در نطول بقول مسیحی گذشت جوشانیده سر به بخار آن دارند و آب آن بر سر ریزند طلا فرفیون در روغن یاسمین یا سوسن بسایند تا مثل مرهم شود طلا کنند تا در حال درد بنشاند سعوط شونیز چهار درم نوشادر تربد هر یک درم و در بعض نسخه عوض تربد بورق آورده‌اند همه را بکوبند و بپزند و بروغن یاسمین یا روغن بادام تلخ حل کرده داخل بینی طلا نمایند و چکانیدن روغن یاسمین و قسط و سداب و شبت و بابونه و مانند آن در بینی و گوش سود دارد و آنجا که درد صعب باشد جندبیدستر فرفیون هر یک نیم دانگ به روغن سوسن گداخته در بینی چکانند و نمام و سداب و بابونه و نسرین ببویانند و پیش او عود سندروس و طرفا بسوزند و فلفل و کندش و جندبیدستر نرم سوده در پارچه بسته ببویند تا عطسه آورد و درحمام گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سود دارد محمد زکریا گوید که جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه با شراب سائیده طلا کنند ثابت بن قره گوید صبر و مر و فرفیون و قسط هریک دو درم صمغ و زعفران و انزروت هر یک یک نیم درم کندر سه درم بشراب بپزند چندانکه غلیظ شود طلا کنند و پارهٔ سرب بالای آن نهاده بربندند و آنرا که داغ گرم و ضعیف باشد این ادویه بسائیده تخم مرغ در روغن گل و سرکه حل کنند و آنرا که به این صداع بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر نهند و بگوش و بینی چکانند و شبت با بیخ سوسن آسمان‌گونی در آب بپزند و آن آب بر سر ریزند و آنرا که بدین *92* علاجها درد ساکن نشود شریان صدغین قطع کنند و اگر ساکن نشود هر دو جانب گردن داغ کنند و طعام نخوداب بروغن زیت یا روغن کنجد و زیره و کردیا و دارچینی و صعتر و قلیه گندنا و گنجشک و کبوتر بچه و کبک و دراج و تذرو قلیه آبکامه و گوشت سرخ از سفیدی پیه جدا کرده بروغن زیت بریان کرده و آنرا که حاجت بحرارت بیشتر باشد بروغن جوز بریان کرده و حلوای عسل اوفق از شکر بود و هر طعام که گرم تر بود و بسیار باشد که از صعوبت درد سر آواز باطل شود و درین حالت آب گرم بر سر او بسیار ریزند و روغن گرم یا روغن نقط در گوش چکانند مصنف حاوی و ترویح گویند که تنقیه دماغ از بلغم غلیظ یا تنقیه جمیع بدن بحبوب و ایارجات کنند و تلطیف غذا و تجویع صاحب صداع نمایند و در اول صبح جلاب از اصل السوس مقشر کوفته سه درم بادرنجبویه دو درم با ده درم گلقند بنوشانند و به نخودآب و شیره تخم قرطم غذا

سازند بعده هرگاه در قاروره نضج تام ظاهر گردد این حب صبر بدهند صبر سقوطری مثقال حب النیل نیم درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک درم غاریقون نیم درم شحم حنظل مقل مصطکی کتیرا هر یک یک دانگ نمک هندی یک نیم دانگ کوفته بیخته بآب بادیان تر سرشته مثل نخود حبها سازند و سحرگاه بخورند و تا نیمروز بران صبر کنند که اسهال نیک کند و بعد تنقیه روغن سداب یا روغن سوسن یا یاسمین بر سر ریزند و اگر تنقیه تام نشود و اندک صداع باقی ماند حب ایارج یا حب شبیار بخورانند و بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر واحد کف در پنج رطل آب خوب جوشانیده بر سر نطول کنند و این سعوط مفید صداع بارد ست مرکندر حضض جندبیدستر زعفران هر یک نیم دانگ صعتر فلفل سفید و سیاه هر واحد یک درم مشک نیم دانگ کوفته بیخته بآب مرزنجوش سرشته قرص سازند و در سایه خشک نمایند وقت حاجت سوده سعوط کنند و این طلا نیز نافع صداع بارد ست صبر جندبیدستر قسط مر صمغ عربی زعفران هر یک دو درم انزروت کندش هر یک سه درم کوفته بیخته بآب خالص سرشته بر کاغذ طلا نمایند و بر سر بچسبانند و این ضماد نیز سودمند بیخ قثاءالحمار تر افسنتین هر یک دو درم بآب و زیت بپزند تا مهرا شود پس آب صافی او بر سر نطول کنند و ثفل او سائیده بر سر ضماد نمایند صفت حب اصطمخیقون کبیر که بلغم بسهولت بی غائله خارج کند و تنقیه دماغ از فضول نماید و صداع بارد و مزمن را نفع دهد و عمل او شریف جلیل ست بگیرند هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تربد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا هفت درم قرنفل یک درم کوفته بیخته بجلاب یا عسل کف گرفته بسرشند و حبها سازند شربتی ازان مثقال و این حب تنقیه سر و معده کند ایارج فیقرا شش درم تربد سفید پوست هلیله افتیمون هریک سه درم نمک هندی تخم کرفس هر یک دو درم گل سرخ دو نیم درم شربتی ازان دو درم و این سعوط مفیدست شونیز یک درم کرسنه دو درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته سعوط سازند طبری گوید اگر قوت قوی باشد ابتدا به تنقیه بدن کنند بعده تنقیه سر نمایند و این دوا استفراغ بدن نماید هلیله کابلی سی درم حشیش فافث ده درم سنای مکی اسطوخودوس قنطوریون هر واحد پنج درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم اصل السوس مقشر بیخ سوسن عنصل بریان گاوزبان بادرنجبویه هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم بدستور مطبوخ بجوشانند و یک رطل بغدادی ازان صاف کرده دران غارقیون و تربد هر واحد دو ثلث درم سوده بعسل سرشته بمالند و نیمگرم بنوشند و بعد ازین شربت هفت روز صبر کنند و از اطعمه ردیه پرهیز دارند پس اگر مزاج او متغیر نگردد و حالتی مانع پیدا نشود تنقیه سر او باین دوا نمایند گل سرخ دو درم افسنتین سه درم نمک سرخ رب السوس هر واحد یک درم تخم کرفس دو ثلث درم مصطکی چهار درم صبر سقوطری ده درم کوفته بیخته بآب

خالص حب بسته دو درم و ثلث بدهند و در مدت یک ماه سه شربت ازین حب بخورانند اگر ممکن بود و مزاج متغیر و ضعیف نگردد و معهذا مریض بر غذای الطف لزوم نماید و اگر این کفایت نکند بر ساقین حجامت نمایند و عضله ساقین ببندند و اگر این هم کفایت ننماید بتخم گل و شونیز و اندکی کندش عطسه آورند اگر عطاس هیجان صداع او نکند و اگر هیجان نماید از عطاس اجتناب نماید پس اگر منخرین تر گردد یا آب یا مخاط ازان سیلان کند و صداع هیجان ننماید بر عطسه دوام نمایند که باین طریق صحت یابد و اگر صحت نشود و این اثر نکند و در آنجا بقیه فضول معلوم شود و قوت مریض مساعدت کند مرتبه دوم تنقیه کنند و اگر این کفایت نکند مالش سر و ریختن آب گرم که درآن حشائش حاره محلله مثل نمام و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و مانند آن پخته باشند بعمل آرند و اگر کفایت نکند ضماد مقرنان میده پنجاه درم مر و صبر هر واحد سه درم زهره گاو دو درم مورد تر یک مشت همه را بسایند تا مثل مرهم گردد اندک روغن غار بران ریخته بر سر ضماد نمایند و اگر وقت زمستان باشد گرم کرده بکار برند تا سر را ایذا نرساند و اگر کفایت نکند بروغن مصطکی دفعات متوالی سعوط نمایند بعقب تعطیس و مقدار دو دانگ ازان سعوط کنند و از هوای سرد حفاظت کنند و اگر چشمه کبریتیه باشد استفراغ بدان آب کنند و بر سر ریزند که باین طریق صحت یابد پس اگر بعد این همه تدبیر رعاف ظاهر گردد بند نکنند اگر بینند که ازان صداع خفت می پذیرد و مریض راحت می یابد و اگر با وجود این حال رعاف منقطع گردد و فصد قیفال *93* کنند و اگر رگ آن ظاهر نگردد فصد اکحل نمایند و اگر مانعی از فصد باشد حجامت قفا نمایند و خون بقدر حاجت گیرند و اگر رعاف صداع و ثقل مریض زیاده کند در حبس او کوشند باماله خون طرف موضع دیگر و بستن بازو در انها محکم و نهادن محاجم بغیر شرط زیر هر دو پستان و بر ساقین و بر پشت ضماد مسنحن فقاء برای تسخین رگ اجوف کنند تا که آنچه در سر ست بسوی آن منجذب گردد و گاهی رعاف ظاهر نگردد و برودت مزاج دماغ بر حال خود باقی ماند و مانع از قبول نضج بود علاجش بعد استعمال همه تدابیر مذکوره داغ وسط سر ست و آنرا جماعتی از متقدمین ذکر کرده اند و بگمان من حاجت بداغ در مثل این بلاد نیفتد و اگر احتیاج ان گردد در بلاد صقالبه و روس و سائر بلدان شدیدالبرد باشد ابن هتبه الله گوید که اسهال بحب صبر و حب ایارج کنند و روغنهای گرم مثل روغن بان و خیری و یاسمین و زیت بر سر مالند و آبیکه دران سداب رطب و بابونه و اکلیل الملک و نسرین و نمام و پودینه و برگ سرو پخته باشند بر سر ریزند و بر بخار آن انکباب سازند و بجندبیدستر و مرزنجوش و مشک نشوق کنند و بکندش عطسه آورند و بسکنجبین عسلی محلول بآب گرم غرغره نمایند و بر صدغین این ضماد سازند مر و صبر و فرفیون و قسط شیرین هر واحد دو درم زعفرا ن و صمغ عربی هر واحد یک مثقال جندبیدستر یک درم افیون نیم درم کندر سه درم انزروت یک درم این ادویه بشراب سرشته بر

صدغین طلا نموده بران پاره اسرب بندند و مریض را جلنجبین بخورانند و غذا به نخوداب بزیره و شبت و روغن جوز سازند و زیرباج تیهو یا لحوم صید بریان بزیت دهند و شراب او عسلی یا خمرکهنه سازند و از نبیذها منع کنند پس اگر صداع ساکن نشود و خوف کوری چشم باشد هر دو رگ صدغین قطع نمایند و بران داغ نهند و اگر ساکن نشود گردن را از هر دو جانب و وسط آن داغ دهند و در تسکین صداع بحسن تدبیر و اصلاح اغذیه و ملازمت ادویه کوشش نمایند زیرا که اگر مزمن گردد علاج او دشوار شود انطاکی گوید که ابتدا بخوردن منقیات بلغم نمایند مثل ایارج بماءالعسل و تکثیر گلقند عسلی کنند و این معجون از مجربات من ست برای انواع صداع بارد و تنقیه دماغ و تقویت حواس و نشاط و اصلاح معده انیسون گل سرخ گل بنفشه هر واحد هفت درم عود هندی پنج درم صبر غاریقون کبابه هر واحد چهار درم مر زعفران حلتیت هر واحد سه درم صموغ را در سرکه حل کنند و ادویه را سائیده همه بسه وزن عسل کف گرفته بسرشند شربت از مثقال تا چهار درم و قوت این تا چهار سال باقی می ماند و این از اسرار مکتومه ست و اصلاح راس شربا و طلاءً و بخورا می کند و در امراض حاره نیز عمل می کند اگر عقب آن شیر یا گلاب بنوشند و از روغنهای نافع صداع بارد روغن بابونه و غالیه و بادام تلخ ست مجموع یا مفرد و سعوط بمر محلول در آب خالص یا شرا ب همچنین جندبیدستر و زعفران سودمندست و چون کبابه و قرنفل و برگ بید انجیر و برگ جوز شامی بسایند و بحنا سرشته در شب بر سر طلا نمایند نوازل را اصلا منع کند و صداع را بالکلیه دفع نماید خصوصا اگر بعصاره قثاءالحمار آمیزند و چسپانیدن سفیدی بیضه بکندر نافع مسکن ست و با این همه مریض در مدت علاج از استعمال مفسدات دماغ بالخاصیه و غیر آن مثل خرما و حلبه و عدس و مبخرات مثل گندنا و سیر و خردل باز ماند گیلانی از میامر نقل کرده سزاوار آنست که ابتدا تنقیه بدن کنند بمسهلات خفیف تر پس بایارج فیقرا و حب صبر شروع نمایند بعد ازان حب قوقایا و آنچه قریب بقوت آن باشد بخورانند و نسخه حب صبر اینست صبر سقوطری سه درم مصطکی تربد هلیله کابلی گل سرخ هر واحد دو درم مقل ازرق نیم درم بآب کرفس حب سازند شربت سه درم وقت خواب بر سبیل شبیار در هفته و نسخه حب قوقایا اینست سقمونیا یک نیم درم تربد پنج درم باقی اجزا مع اوزان همان ست که در آغاز قول مسیحی گذشت شربتی سه درم و این مطبوخ ثابت بن قره نافع ست هلیله سیاه پوست هلیله زرد کابلی هر واحد هفت درم پوست بلیله آمله هر واحد سه درم نانخواه دو درم سعد سه درم مویز منقی پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس دو ثلث رطل ازان صاف کرده با ثلث شربت حب قوقایا و یا یک درم ایارج فیقرا و یک درم تا یک نیم درم تربد بنوشانند و خوردن دو مثقال اسطوخودوس بعسل سرشته نافع بود و این حب نافع صداع مزمن ست ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل ربع درم تربد نیم درم مقل کتیرا هر واحد یک دانگ سقمونیا ربع درم مقل را در آب کرفس حل

کرده حبها سازند و این یک شربت ست و اگر ازین فائده نشود این نقیع ایارج با روغن بید انجیر بنوشند هلیله زرد هفت درم و هلیله سیاه کابلی و بلیله و آمله هر واحد دو درم مصطگی سه درم افسنتین تخم کشوث هر یک پنج درم شاهتره ده درم بادآورد هشت درم در یک رطل آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پنج درم ایارج فیقرا دران حل کرده هر روز از سه اوقیه تا پنج یا هفت بروغن بیدانجیر بنوشند و این بهر تنقیه سر و معده نیکوست و گاهی بدل ایارج درین آب صبر میکنند و از دو تا سه *94* اوقیه می نوشانند و بعد اجابت تامه دو درم حب الرشاد بآب نیم گرم که دران شکر حل کرده باشند بخورند و اگر درد باین مسهلات ساکن نشود ایارجات .... مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا بخورانند بعده امر باستعمال ترياقات و معاجین در هر هفته یکبار کنند و اولا کوشش درجذب مواد بسوی اسفل .... نمایند و بعد غراغر بسکنجبین محلول در آب گرم یا بمری کنند و بعد ازان بسکنجبین عسلی محلول دران ایارج فیقرا و یا مری به ایارج فیقرا و غراغر که در باب .... و لقوه بیاید بعمل آرند و این غرغره منقی دماغ از فضول غلیظه لزجه است ایارج فیقرا و وج و خردل و مویزج وعاقرقرحا و زنجبیل و پودینه و صعتر و اصل السوس و بیخ کبر کوفته در ماءالعسل یا سکنجبین عسلی یا مری حل کرده غرغره نمایند اگر خواهند یک یا دو یا سه دوا ازین بعمل آرند و اگر خواهند همه را جمع کنند مصنف اقتباس گویند که جهت حصول نضج مطبوخ اسطوخودس با شربت اسطوخودوس منضج چهار پنج روز دهند و بعد نضج تنقیه دماغ بحب شبیار یا اصطمخیقون قوقایا به نسخه علویخان باضافه سنای مکی دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه پوست هلیه زرد و کابلی هر یک یک نیم توله ریوند خطائی هفت ماشه مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند عسلی چهار توله روغن بادام هفت ماشه در مطبوخ کنند وقت دو پاس نخودآب بچه مرغ دهند و وقت شام نان خشکار خمیری عرق بادیان خمیر کرده با شوربای مرغ خورانند و صبح این دوا بدهند اسطوخودوس سه ماشه سوده با جوارش مصطکی یک توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده با مطبوخ اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس پرسیاوشان هریک هفت ماشه انیسون چهار ماشه بادیان نه ماشه شربت بزوری حار چهار توله داخل کرده تخم کنوچه هفت ماشه پاشیده بخورند و همین نمط سه چهار مسهل داده بعد حصول تنقیه تام جهت تعدیل مزاج و اخراج مابقی مواد و تقویت دماغ عطوسات و غراغر و اطریفلات و دیگر تدابیر بکار برند و بقول شاه ارزانی نخودآب با شیره حب النیل سفید نوشیدن و تا یک هفته مداومت کردن در تعدیل و تقویت دماغ از مجربات ست و اگر با سرفه بود اسطوخودوس تخم خطمی اصل السوس هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده دهند مولف خلاصه می نویسد که برای نضج و تلطیف ماده برگ گاوزبان اصل السوس هر کدام یک درم سپستان مویز منقی هر کدام یک اوقیه ابریشم خام یک درم تخم خطمی سه درم بادیان یک درم جوشانیده صاف نموده شربت اصول دو اوقیه

حل کرده صبح و شام دو حصه نموده بدهند تا سه روز بعد ازان پرسیاوشان سه درم انیسون یک درم بادیان مصطکی هر کدام یک درم جوشانیده صاف نموده گلقند یک اوقیه سکنجبین ساده دو اوقیه حل کرده بدهند صبح و شام و به شوربای چوزه مرغ تغذیه فرمایند و بعد از ظهور نضج ماده مسهلات بلغم چون حب صبر و ایارج فیقرا و اصطمخیقون تنقیه کنند و بعد ازان بار دیگر متوجه بانضاج و تلطیف گردیده اگر احتیاج شود باستفراغ باقی ماده را قلع نمایند انگاه باستعمال غراغر و ضمادات اگر حاجت شود باین نوع اشتغال ورزند صفت غرغره که بعد تنقیه درین نوع سودمند ست مرزنجوش صعتر هر کدام سه درم عاقرقرحا یک درم جوزبوا ربع درم جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی دو اوقیه حل کرده غرغره کنند و مسح سر بادهان حاره چون روغن بابونه و خیری و یاسمین و نطول بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و چیزی بنفشه جوشانیده باشند درین وقت سودمند ست و ضماد ازین اجزا بر صدغین گذارند صبر زعفران جندبیدستر هر کدام یک درم فرفیون نیم درم افیون ربع درم انزروت یک مثقال صمغ عربی نیم مثقال با شراب سائیده ضماد فرمایند بعضی سلاطین در مجربات خود نوشته که خوردن بابونه و طلای آن بر پیشانی مجرب ست و چکانیدن روغن آن در گوش و بینی و انکباب بر بخار آن نیز انفع ست و همچنین اگر موی سوخته انسان سه درم صبر یک نیم درم کندر یک درم آب قرنفل سائیده بر جبهه و شقیقه طلا نمایند و کذلک هرگاه مغز تخم مشمش تلخ سائیده بر سر ضماد کنند یا بروغن او طلا نمایند و یا نشوق کنند و ایضا براده چوب شمشاد هر گاه با حنا آمیخته ضماد کنند و خوردن جوز ماثل و کذا ضماد زنجبیل صندل و بیخ بید انجیر مساوی در آب شسته برنج سانهی باریک سائیده بر پیشانی و شقیقه نافع و ایضا فلفل سیاه باریک سوده در انبوبه پر کرده در گوش بدهند که گوش ازان پر شود بعده پنبه در گوش نهند و همچنین اگر روز چهار شنبه اخیر ماه صفر از جانب پیشانی طرف وسط سر طولا یازده زلو چسپانند و خون بگیرند صداع مزمن زائل گردد و کذا تعلیق جلد سر هدهد و مار مهره و فوه الصبغ مفید و اگر صمغ عربی دو جزو زعفران افیون مرمکی خون سیاوشان هر واحد یک جزو باریک سوده بسفیدی بیضه آمیخته برکاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند طلا کرده بر شقیقه بچسپانند نافع بود *95* سببش صعود سودا بسوی دماغ و قبض و جمع عضوست اگر خون غالب یا فاسد باشد فصد وسیع نمایند و بعد نضج ماده بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون نمایند بطریقیکه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد و ایضا بهر نضج سودا بسفائج فستقی کوفته اصل السوس مقشر نیمکوفته پرسیاوشان شاهتره گاوزبان بادرنجبویه بادیان افتیمون در صره بسته مویز منقی هر یک بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده با سکنجبین افتیمونی یا شیرخشت از سه روز تا پنج روز بیاشامند و یا گل بنفشه اصل السوس مقشر کوفته نموده با شربت گاوزبان و بادرنجبویه هر واحد ده درم بنوشند و یا گاوزبان چهار درم اسطوخودوس

یک مثقال پوست بیخ کبر حشیش غافث از هر یک نیم درم بادیان یک درم مویز منقی بست درم جوشاینده صاف با بست درم سکنجبین بزوری بنوشند چند روز تا آنکه ماده نضج یابد و قاروره غلیظ و پس متوجه اخراج سودا بمخرجات آن گردند بمثل مطبوخی که دران پوست هلیله کابلی هلیله سیاه و بسفائج و افتیمون و اسطوخودوس و غاریقون و لاجورد و مغسول داخل نموده باشند و یا مطبوخ هلیله سیاه ده درم سنای مکی بنفشه اسطوخودوس شاهتره از هر یک پنج درم تمرهندی فلوس خیار شنبر گلقندی هر یک بست درم دران مالیده صاف کرده بران تربد مجوف یک درم افتیمون یک مثقال لاجورد مغسول دو دانگ روغن بادام یک مثقال پاشیده بیاشامند نیم گرم و غذا باید که درین ایام نخود آب چوجه مرغ و یا گوشت بره و یا بزغاله شیرخواره فربه باشد و طبیخ گاوزبان مویز منقی بادرنجبویه آلوبخارا بسفایج افتیمون اسطوخودوس ترنجبین آمیخته نوشیدن نیز منضج سوداست و اگر خواهند شاهتره پرسیاوشان بنفشه بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس گل سرخ عناب سپستان تخم کاسنی گلقند حسب حاجت افزایند و بعد حصول نضج کامل تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و اگر سودا احتراقی باشد و علامات حرارت پیدا بود از استعمال ادویه گرم حذر کنند و بمنضج بارد یا ماءالشعیر که دران گاوزبان و مویز منقی و خطمی مقشر پخته باشند چند روز نضج ماده نموده بهر تنقیه آلوبخارا عناب سپستان خطمی زرشک پوست هلیله کابلی بسفایج افتیمون اسطوخودوس جوشانیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس مالیده باز صاف کرده روغن بادام شربت شاهتره اضافه نموده بنوشند و اگر مسهل قوی تر خواهند یک مثقال غاریقون سفید و نیم مثقال لاجورد سائیده سر دارو نمایند و یا منضج و مسهل که در امراض دماغی سوداوی گذشت بعمل آرند و بدانند که استعمال حبوب و مسهلات قوی پی در پی جائز نیست بلکه برفق و مدارا و بعد نضج تان و بقای قوت استعمال نمایند و اگر سبب صداع خلط بلغمی و سوداوی با هم باشد باید که در معالجه آن از ادویه و اطلیه و نطولات و غیره نافع به هر دو امتزاج نمایند و همچنین در منضجات و مسهلات و مطبوخ که در قول صاحب کامل بیاید نیز نافع صداع حادث از خلط سوداوی مخلوط به بلغم ست و بعد تنقیه تقویت بدواءالمسک و مفرحات یاقوتی نمایند و یا هلیله مربی باسطوخودوس سوده آمیخته بخورند و بالایش شیره مغز تخم هندوانه عرق عنب الثعلب و عرق کیوره شربت بنفشه بنوشند و یا عود صلب یک ماشه سوده بدواءالمسک شش ماشه سرشته بخورند و شیره تخم خشخاش چهار ماشه شیره مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله بنوشند و هلیله مربی بگلاب شسته کشنیز مقشر یک ماشه سوده آمیخته وقت خواب شب بخورند و حریره بادام و خشخاش و حلوای آنها و پسته و نارجیل و جوز و انگور و انار و مویز و کشمش نافع و استعمال شربت اسطوخودوس و بادرنجبویه و گاوزبان و بنفشه و نیلوفر قبل تنقیه و بعد آن مفیدست و تنطیل سر بشیر گاو نیم گرم مخلوط بروغن خشخاش عظیم النفع ست و تدهین

راس بروغن لبوب سبعه و تقطیر او در گوش نافع و حلوای مغز کدو و شکر و نشاسته و روغن بادام بر سر بستن مجرب ست و کذا شیر بز بر سر دوشیدن و دخول در حمام معتدل و ریختن آب نیم گرم بر سر متواتر و مقام در موضع معتدل الحرارت مائل برطوبت نافع و از بیداری و جمله ریاضیات اجتناب واجب و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج روغنهای گرم و تر مثل روغن بابونه و روغن زعفران با روغنهای سرد چون روغن مغز تخم کدو آمیخته بمالند و در بینی چکانند و اشربه و سعوط و ضماد و نطول و شموم بادویه قلیل الحرارت مائل ببرودت بعمل آرند بشرطیکه سودا طبیعی باشد اما اگر سودا احتراقی بود محتاج بسوی تبرید بسیارست تا آنکه زائل گردد حرارت کاسته دران سودا چنانچه در خاکستر و آهک میباشد و از استعمال ادویه مسخنه احتراز کنند تا باعث سخونت دماغ و آئل بجنون نگردد و ادویه بارد رطب اختیار نمایند و بروغن بنفشه و روغن کاهو و روغن خشخاش و شیر زنان مدام سعوط کنند و اگر بعد تنقیه درد سر باقی باشد چندی ادامت براطریفل اسطوخودوس نمایند و باو بیدالورد تالیف علویخان مرتب سازند و ضماد از بابونه اکلیل الملک مرز بخوش با روغن گل یا یاسمین آمیخته بکار برند و از مرزنجوش *96* و حنا و جدوار در حمام ضمادکردن نیز مجرب و کذا بوش دربندی جدوار قرنفل مفیدست و یا مرمکی زعفران سوده بروغن بادام و شیر زنان آمیزند و پارچه بدان آلوده شب و روز بر سر دارند که مسکن وجع و منوم است و همچنین قرنفل دارچینی پوست بیخ لفاح بزرالبنج سفید زعفران جندبیدستر کوفته بیخته بروغن گل و بابونه و بادام آمیخته ضماد کردن و یا از گل بنفشه و بابونه و ختمی سفید مساوی کوفته بیخته بآب و روغن بنفشه بادام یا روغن نرگس داخل کرده در هاون سنگی حل کنند تا مثل مرهم گردد و گرم نموده ضماد نمایند و اگر سداب بری فرفیون بورق حرمل بنفشه مرزنجوش هر واحد دو جزو جو مقشر دو جزو همه را کوفته و فرفیون در روغن نیلوفر حل کرده با هم آمیخته ضماد نمایند برای صداع سوداوی مزمن نافع بود و در ماده احتراقی ضماد از حضض و کاهو و صندل و کشنیز سبز بروغن یاسمین و روغن گل نمایند سعوط مومیائی بقدر یک سرخ در روغن بابونه سوده نافع ست و برگ حاج افشرده آب او سه قطره بر نهار در بینی چکانیدن و بعد ساعتی روغن بنفشه انداختن و شوربای چرب نوشیدن بزعم قومی شدید النفع ست و کذا زهره نر گاو سرخ سه درم کافور نیم درم سعوط کردن و شموم مقوی راس و قاطع صداع سوداوی عنبر عود هندی هر یک دو درم مشک زعفران هر یک یک دانگ صندل سه درم ست و کذا مشک ساذج نمام مرزنجوش سداب مخلوط کرده ببویند و بوئیدن نرگس و ریحان و عنبر و مشک نیز مفید بود و نطول بطبیخ بابونه اکلیل الملک صعتر شیح ارمنی گاوزبان برگ چقندر سبوس گندم بعمل آرند و انکباب بران و تضمید بثفل آن نمایند که بعد تنقیه تام برای تعدیل مزاج مفید و اگر سر حمل و اطراف آن و بابونه اکلیل الملک حلبه شبت هر یک یک کف در پنج سیر آب بپزند که نصف بماند سر ببخار او دارند و بعده صاف

کرده بر سر ریزند نافع بود و گویند که اگر بیخوابی باشد روغن شبت بر سر ریزند و در بینی و گوش چکانند و غذا شوربای ماکیان فربه و تیهو و دراج همراه نخود پخته و دیگر اغذیه لطیفه چون گوشت حلوان و چوزه مرغ و کنجشک و کبک ساده یا با چقندر و گزر و مصالح گرم و روغن بادام پخته و بیضه نیمبرشت و حلوای خشخاش تناول نمایند و بعد غذا بهر تجوید هضم حوارشات معتدل مفرح بخورند و خواب بر دست چپ نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل فطر و بادنجان و گوشت گاو و گوشت خشک کرده و پنیر کهنه و عدس و سرکه کهنه و باقلا و کرنب اجتناب ضروریست اقوال اطبا بعضی متاخرین می نویسند که اولا بمطبوخ افتیمون فواکهی علوی خان نضج ماده نمایند و بعد نضج سنای مکی یک نیم توله هلیله سیاه یک توله خیار شنبر ترنجبین هر یک شش توله داخل کرده ریوند خطائی هفت ماشه سرداو نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده با حب لاجورد و یا حب افتیمون تنقیه کنند و صبح تبرید از آمله مربی یک عدد شسته لاجورد مغسول و طباشیر هر واحد یک ماشه سوده آمیخته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند و لعاب گاوزبان پنج ماشه شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و مغز تخم پز و به هر یک هفت ماشه گلاب بیدمشک هر یک پنج توله عرق گاوزبان شش توله برآورده شربت گاوزبان و سیب هر یک یک نیم توله تخم فرنجمشک پنج ماشه پاشیده بعمل آرند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج اطریفل شاهتره علویخان و اطریفل افتیمونی ایشان و سعوط از روغن بنفشه و خشخاش و کاهو و شیر بز وزن و لخلخه از روغن بنفشه و کاهو و آب همیشه بهار هر یک یک توله عطر گلاب چهار ماشه و ضماد از حضض مکی و تخم کاهو و صندل سفید و برگ کشنیز هر یک سه ماشه در روغن یاسمین و روغن گل سوده و خمیره مروارید همراه عرق شیر بکار برند و اگر درد باقی ماند ماءالجبن نوشانند و بعلاج مالیخولیا پردازند مسیحی گوید که اگر ماده سودا باشد بهلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی و بسفائج و خربق سیاه و حجر ارمنی اسهال آورند و باقی تدبیر همانست که در صداع بلغمی مسطور شد و در صداع بارد عارض عقب امراض سوداوی باید که پیه بط بگدازند و اندکی جندبیدستر دران حل کرده سعوط کنند و یا قدری آب مرزنجوش باندکی روغن بنفشه و شیر دختران یا روغن مغز تخم کدو و یا سفیده بیضه رقیق آمیخته سعوط کنند و در گوش چکانند شیخ میفرماید که در صداع بارد بماده سوداویه واجب ست که آنچه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت بحسب آن عمل نمایند از فصد اگر احتیاج آن باشد بسبب بودن خون غالب و فاسد و تنقیه بدرجات آن بعد انضاجات مفصله بعد ازان تبدیل مزاج بطریق مذکور و استعمال مولدات خون محمود لطیف رطب رقیق و از چیزی که آنرا بسیار فائده میکند حب قرنفل ست و درینجا نیز آنچه ارکاغانیس در باب فصد کاهل گفته و آنرا ذکر کردیم یاد دارند مجوسی گوید که اگر صداع از ماده سودا یا بلغم و سودا باشد مطبوخ غاریقون بنوشند و روغن بنفشه مخلوط بروغن سوسن و یا

روغن نیلوفر باندک روغن نرگس و روغن مرزنجوش نشوق نمایند و آب مطبوخ نیلوفر و بنفشه و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بادرنجبویه ❋97❋ و برگ ساذج و قرنفل و جو کوفته بر سر نطول کنند و غذا لحوم حملان و جدی و ماکیان معمول با سفید باج دهند و تخفیف غذا کنند و این مطبوخ نافع صداع سوداوی است اگر با آن بلغم باشد هلیله کابلی و هندی هر واحد هفت درم بلیله آمله هر واحد چهار درم مویز منقی سی درم گاوزبان و اسطوخودوس و قنطوریون دقیق و حشیش قافث هر واحد سه درم افتیمون پنج درم بسفائج کوفته و تربد کوفته هر واحد سه درم غاریقون دو درم مصطکی و ساذج هندی هر واحد یک نیم درم تخم کرفس و انیسون هر واحد دو درم اصل السوس مقشر چهار درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید صاف کرده بران این ادویه برای تقویت اندازند تربد سفید یک درم ایارج فیقرا و غاریقون هر واحد چهار دانگ شحم حنظل حجر لاجورد نمک نفطی هر واحد دو دانگ بر مطبوخ انداخته بنوشند و اگر خواهند که برای تقویت حب ساخته قبل مطبوخ بخورند و بعده مطبوخ بنوشند نافع بود جرجانی و ایلاقی مینویسند که تدبیر تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و حبها که در علاج مالیخولیا بیاید باید کرد و همه تدابیر ازان نوع باید ساخت و این حب سخت نافع بود پوست بلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفائج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه هر یک دانگی بدستور معمول حب سازند و این همه یک شربت ست و این نقوع صبر آنرا نافع ست و نسخه او همانست که در علاج صداع بلغمی در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن از پوست بیخ بادیان تا اصل السوس هر یک ده درم سنبل و قصب الزریره هر یک سه درم ست و شحم حنظل مطروح و وزن صبر ده درم ابن الیاس و خجندی میگویند که اسهال سودا باسطوخودوس و غیر آن که در قول مسیحی گذشت و ایارجات و حبوب نمایند بعد ازان تعدیل مزاج و تغریق راس با دهان حاره رطبه نیمگرم مثل روغن نرگس و روغن بادام شیرین کنند و باید که هر روز جلاب از بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گاوزبان دو درم و شکر یا گلقند ده درم بنوشند و بمزوره نخود بشیره قرطم غذا سازند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحب ایارج و شبیار یا بحب صبر یا بنقوع صبر یا مطبوخ افتیمون نمایند و یا این حب افتیمون بدهند که اسهال سودا و تنقیه سر از ماده سوداوی بی غائله کند افتیمون دو درم غاریقون تربد مقشر بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفائج هر واحد یک درم کوفته بیخته بعرق بادیان حب بسته بدارند و این یک شربت ست بولس گفته که صداع حادث از سودا ضعیف بود و جالینوس گوید که من در صداع بارد مزمن سوداوی خردل ممضوغ بر سر می نهم و ایضا روغن او گرفته بر سر میگزارم و صحت میشود و ایضا او گفته که در علاج صداع سوداوی استعمال حبوب و مسهلات قویه بتکرار نمایند زیرا که سودا خلط غلیظ ست بسهولت بر نمی آید و بیداری طویل و خواب صداع آورند و از اغذیه بارده و حامضه

مثل مصلیه و دوغباج و سکباج و اهالیه و لاحشه و مانند آن اجتناب نمایند سعید گوید که تنقیه خلط سوداوی بطبیخ افتیمون کنند اگر خلط در تمامی بدن منتشر باشد و بقی اگر فضله در معده محتبس بود و اگر ماده در سر محتقن باشد تصد تنقیه راس به غرغره نمایند از ایارج و یا سکنجبین عنصلی و از پوست بیخ کبر بعسل سرشته در آب گرم حل کرده و سعوط بمسکه مصفی یا پیه بط با قدری آب مرزنجوش کنند و اگر معذلک آثار حرارت ظاهر شود بروغن بنفشه و شیر دختران و روغن تخم کدو چند روز سعوط نمایند و روغن سوسن یا روغن زعفران بر سر مالند و آبیکه دران بیخ سوسن آسمانجونی و شبت جوشانیده باشند بر سر ریزند و غذای ملطف مثل نخوداب و زیرباج چوزه مرغ و گوشت حملان معمول بچقندر و گزر و هلیون سازند و شراب رقیق نوشانند و اندک حلوای شکری دهند و در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بر سر ریزند و از اغذیه شدیدالحراره و از طول مقام در جای گرم حذر نمایند علاج صداع ریحی داخلی و ریح داخلی آنست که در نفس دماغ یا بدن متولد شود و در سر محتقن گردد بهر تحلیل آن بادیان انیسون زیره سیاه در گلاب و عرق بادیان جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و نوشیدن شیره قاقله کبار مجرب سویدی ست و نرم داشتن طبیعت مناسب است و بابونه و اکلیل الملک و شیح و برنجاسف و نمام و برگ غار و شونیز و پودینه و سداب بقدر مناسب گرفته در آب جوشانیده نیمگرم بر سر ریزند و تخم شبت بابونه پودینه دشتی سداب بوره ارمنی سبوس گندم در صره بسته گرم کرده تکمید ماپند و اگر این ادویه در آب پخته بر بخار آن انکباب کنند و بآب آن نطول سازند بهتر باشد و یا بادیان مرزنجوش در آب پخته بر بخار او سر بدارند و مالیدن روغن بابونه و شبت بر رگهای گردن و کتفین و صدغین نیز گاهی بی تنقیه فائده میکند و شمیدن یاسمین برای ازاله صداع ریحی مجرب ابن بیطارست *98* و از فلفل و جندبیدستر و مشک عطسه آورند و عطوس از زنجبیل و شکر مجربست و کذا فلفل و جندبیدستر و عاقرقرحا مساوی قوی الاثر و عطوس هندی نیز درین باب از مجربات است و صبر و کندش و زعفران و فلفل سفید و مشک بآب مرزنجوش حل کرده در بینی چکانند و اگر از این تدبیر زائل نگردد و بعد نضج از منضج بلغم بمسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و اگر مبدای ریاح معده باشد تنقیه آن و دیگر تدابیر بدستوری نمایند که در علاج صداع شرکی معدی ریحی بیاید و سفوف سداب انیسون بادیان پودینه زیره سیاه مدبر مساوی شکر برابر همه کوفته بیخته دو درم خورده باشند و سفوف اصول یا حاکمی و حب هندی استعمال کنند و دواءالمسک حلو و مر و تریاق و دیگر ادویه مقوی دماغ و معده مثل فلاسفه و اطریفل کبیر و متوسط و صغیر و حافظ الصحه و مزید عمر نافع ست و هر چه در علاج صداع بارد و امراض دماغی ریحی مذکور شد بعمل آرند و اغذیه لطیف خفیف مثل نخوداب مطبوخ بلحوم خفیفه مانند چوزه مرغ و دراج و تیهو و خروس و ماکیان با شیره قرطم و مصالح گرم کاسر ریاح چون دارچینی و زیره و فلفل و هیل جوز بوا

قرنفل و ساذج هندی استعمال کنند و آبیکه دران مصطکی جوشانیده باشند بنوشند اقوال حکما مولف اقتباس گوید که که تنقیه بمثل صداع بلغمی نمایند مع زیادتی ادویه مقوی معده و این لخلخه برای ابخره ردیه مابقی و تقویت دماغ بکار برند گل بابونه مرزنجوش شونیز دانه هیل جوز بوا هر یک سه ماشه جندبیدستر عنبر مشک هر واحد یک نیم ماشه در روغن نرگس و یاسمین هر یک یک نیم توله آمیخته بسازند و سعوط روغن بادام تلخ باندکی جندبیدستر و مالیدن و خوردن و بوئیدن جند درین باب اثری عظیم دارد و بجهت تعدیل و تقویت اطریفل اسطوخودوس با رب هلیلجات دهند و دواءاکمسک تلخ شاه ارزانی نافع و جوارش مصطکی مرکب علویخان از مجربات ست غذا شوربای مرغ و کنجشک و فاخته با نانی که دران بادیان داخل کرده باشند و مرمکی مصطکی گل بابونه و بنفشه هر یک هفت ماشه جدوار سه ماشه کوفته بیخته در آب گل سدا گلاب و گل عاشقانه و روغن گل هر واحد یک توله زعفران چهار ماشه زردی بیضه بط خانگی یک عدد آمیخته بر دو رفاده پارچه نیلگون از یک جانب آلوده بر صدغین نهاده بعصابه محکم بر پس سر ببندند و در روز سه چهار بار تکرار عمل نمایند که در یک هفته صحت میشود و اگر مرض کهنه باشد و هیچ تدبیر سود ندهد امر بحمام کنند و جهت نضج مواد شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق صعتر و اسطوخودوس و بادرنجبویه هر یک پنج توله دهند صبح و شام تا پانزده روز و غذا شوربای سنگخواره و درج و مرغ بنان رده و پس از پانزده روز این مطبوخ قنطوریون دقیق هفت ماشه بسفائج در دنج صعتر تخم سداب هر یک چهار ماشه اسطوخودوس پنج ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد در عرق صعتر و اذخر و بادرنجبویه هر یک نیم پا و شب خیسانده صبح بجوشانند که سوم حصبه بماند خمیره بنفشه دو توله شربت اسطوخودوس سه توله داخل کرده بنوشند و حمام هر روز نمایند و بعد یکماه حمام موقوف نموده بحب قوقایا یا مطبوخ اسطوخودوس مسهل تنقیه نموده وقت دو پهر نخودآب مرغ و شام نان خشکار با شوربای دراج دهند و صبح تبرید از جواهر مهره جدوار خطائی لاجورد مغسول هر واحد یک ماشه در خمیره زمرد یا خمیره مروارید نه ماشه آمیخته ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند و بالایش قنطوریون دقیق درونج بسفائج انیسون هر یک چهار ماشه گل گاو زبان هفت ماشه در عرق صعتر و اذخر و بادرنجبویه هر یک نه توله جوشانیده شربت بزوری معتدل و بنفشه مکرر هر یک دو توله داخل کرده تخم فرنجمشک و تودری سرخ هر یک سه ماشه پاشیده دهند و برین نهج بدفعات هفت هشت بار تنقیه نموده بفاصله دو سه روز چوب چینی بند شروع کنند و جهت تقویت معده و دماغ هر روز وقت شب اطریفل شاهتره و اطریفل افتیمونی علویخان خورانند بعده اگر اندک گرانی باقی ماند فتیله از دارائی قرمزی باریک ساخته صبر زر و اشق زعفران هر یک یک ماشه مشک چهار حبه در روغن گل حل کرده فتیله بدان آلوده در هر دو گوش نهند و بعد از نیم ساعت نجومی تجدید نمایند و اندرون و

بیرون گوش را نیز بدوای مذکور آلوده کنند جالینوس گفته که اگر صداع از نفوذ ریاح از داخل باشد تنقیه بدن با یارج فیقرا و مانند آن کنند و حمام دائم و هر صباح بر نهار و ریختن آبیکه بابونه و اکلیل الملک و صعتر و برگ غار و مانند آن از ادویه محلله دران پخته باشند بر سر و استنشاق مشک و مرزنجوش نافع ست مسیحی گوید که اگر صداع از ریح غلیظ محتقن در دماغ باشد ایارج بخورند و هر روز استحمام استعمال نمایند و آبیکه دران صعتر برگ غار بابونه شیح مرزنجوش اکلیل الملک برگ قصب شبت جوشانیده باشند بر سر نطول سازند و بآب مرزنجوش سعوط کنند و مشک و جندبیدستر و ریاحین لطیفه طیبه مثل یاسمین و نمام و سیسنبر و اقحوان و نرگس و خیری و سوسن ببویند بوعلی سینا مینویسد که در صداع حادث از ریاح غلیظه اولا معالجه باجتناب هر مبخر و منفخ مثل جوز و خرما و خردل و غیره حار باشد خواه بارد باید کرد و نطولات و ضمادات و سعوطات مذکور در علاج امراض دماغی ریحی استعمال نمایند و جندبیدستر *99* و مشک خاصه ببویند و دخول حمام بر ناشتا درین باب نافع است ابن عباس گوید سزاوار آنست که معالجه باشیای محلل ریاح نمایند مثل نطولی که دران بابونه و اکلیل الملک و برگ کرفس و بادیان و تخم آنها و صعتر و زیره و مرزنجوش و شبت داخل کرده باشند و دران پارچه تر کرده تکمید سر نیز کنند و ایضا بروغن که دران زیره و صعتر و تخم کرفس جوشانیده باشند تکمید نمایند و این سعوط بسازند صبر و مرو کندر هر واحد درم زعفران و فلفل سفید و جاوشیر هر واحد نیم درم مشک یک دانگ همه را باریک سائیده در آب مرزنجوش حبهای کوچک سازند و وقت حاجت یک دو حب بآب مرزنجوش سوده بکار برند دیگر مومیائی و جندبیدستر و مشک و فرفیون بروغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و شمیدن مرزنجوش خاصه نافع و کسی که مداومت شم او نماید آن ار این نوع صداع ریحی عارض نشود و تعطیس نیز این را و صداع بخاری را سودمندست اسماعیل گوید که معده و بدن را از ماده فاسد مولد ریاح و بخارات بحب ایارج و قوقایا و نقوع صبر پاک کنند و بعد تنقیه بدن هر صباح ناشته در حمام رفتن و شونیز و مرزنجوش و جندبیدستر و مشک و غالیه بوئیدن و بادیان پیش بینی داشتن و دود آن کردن و روغن بادان تلخ در بینی و گوش چکاندن سود دارد و ایارج فیقرا یک درم جاوشیر جندبیدستر فرفیون هر یک نیم درم مشک دانگی شکربوزن همه ادویه همه را سائیده بقدر یک دانگ در بینی دمند و اگر در شیر زنان حل کرده چکانند بهتر باشد و کسر ریاح و تفتیح سدد کند و صداع کهنه را سود دارد و از اشیای مؤلد بخار و ریح پرهیز نمایند صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد هر یک ده درم پوست هلیله زرد و هلیله کابلی هر یک پنج درم انیسون نمک هندی هر یک دو درم همه را کوفته بیخته حبها سازند شربتی دو نیم دام تا سه درم و اگر در بدن ماده سودا باشد پنج درم افتیمون زیاده کنند ابن الیاس گوید که تحلیل و تلطیف بادویه کاسر نفخ مثل بادیان و تخم کرفس هر یک سه درم بشکر سفید نمایند و غذا

نخوداب دهند اگر با حرارت نباشد و استعمال نطولات حاره ملطفه مثل آب رياحين و حمام دائم و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق رياحين لطيفه كنند خجندی گويد كه اگر رياح بارد غليظ باشد نطولات محلله مثل بابونه و اكليل الملک و مرزنجوش و صعتر و پودينه استعمال كنند و بپارچه كه درين آب يا در روغنی كه اندران باديان و زيره و سداب پخته باشند تر كرده تكميد سر نمايند و حمام گرم درين نفع دارد و جندبيدستر و مشک بروغن زنبق سوده سعوط كنند كه تحليل رياح سر كند و اين قطور همين فائده دارد زيره صعتر حب الغار تخم كرفس روغن زنبق بطريق معمول روغن ساخته و در گوش و بينی چكانند علاج صداع ريحی خارجی و ريح خارجی آنست كه از خارج اندرون سر نافذ شود و در دماغ محتقن گردد و اين ريح چون بداخل سر نافذ شود و بكميت و كيفيت خود ضرر پيدا كند پس در علاجش احتياج تجليل افتد بسبب اضرار او بكميت و لهذا اگر اين ريح بارد بود مسخنات قوی استعمال كنند تا ازان تعديل مع تحليل حاصل شود و اگر اين ريح حار بود استعمال دوای قوی التبريد ممكن نبود بهر آنكه اين مانع از تحليل ريح گردد پس بقول شيخ درينجا نظر كنند كه آيا ريح حار صيفی ست يا بارد شتوی بعده موضع دخول او دريافت نمايند پس اگر حار باشد و مدخل وی گوش بود روغن بابونه نيمگرم يا روغن خيری يا روغن شبت كه باندک روغن گل حرارت آن شكسته باشند در گوش تقطير كنند و اگر مدخل او بينی باشد در بينی چكانند و بمحلات خفيف تنطيل سر نمايند بعد ازان اگر سوءمزاج حار باقی ماند تعديل آن برفق نمايند و ابتدا بادويه قليل البروده كنند پس اگر فائده نشود در تبريد افزايند و حمام معتدل نفع دارد و اگر ريح بارد باشد در روغن های گرم مذكور جندبيدستر با مشک آميخته منجمله هر دو طريق مذكوره بهمان راهی كه ريح نافذ شده باشد تقطير كنندو تقليل و تكثير درين ادويه بمقدار حاجت نمايند و بوئيدن مشک و جندبيدستر و حلتيت و سير و امثال آن سود دارد و استعمال نطولات و سعوطات و شمومات و قطورات و ضمادات محلله حاره مذكوره در علاج صداع بلغمی و ريحی و تقويت دماغ و تعديل آن كنند و از منفخات و منجرات اجتناب ورزند و تليين طبيعت درين باب ستوده است علاج صداعی بخاری داخلی اگر تولد ابخره در نفس سر باشد و در معده نفخ و قراقر هيچ نبود و بحسب امتلا و خلا و بحسب اغذيه منجره و قليل النجار در صداع كمی و زيادتی ظاهر نشود نطولات مفشيه معروفه بعمل آرند و تقويت سر باضمده محلله كه دران اندكی قبض باشد و بشمومات ملطفه نمايند و هر صبح بحمام رفتن و ريختن آب گرم متواتر بر سر و بستن *100* اطراف و گذاشتن آنها در آب گرم و شستن قدمين و ساقين بآب گرم و يا بآبيكه دران بعض حشائش موافقه يا سبوس گندم پخته باشند و ماليدن قدمين و چكانيدن روغن بادام تلخ در گوش و بينی و ضماد نمودن بضمادات محلله از آرد جو و گل بنفشه و نيلوفر و خطمی سفيد و صندل سفيد با گلاب و سركه و روغن گل سرشته نافع ست بالجمله انچه در علاج امراض دماغی بخاری

مذکور شد بعمل آرند از تنقیه خلط غالب و تعدیل آن و تقویت سر تا بخارات را قبول نکند و جوارش طباشیر و خمیره خشخاش سفوف کشنیز و آمله و طباشیر و شربت رنگتره همه برای صداع بخاری مفیدست و اگر تولد ابخره در معده و دیگر اعضا بود تدبیرش در علاج صداع شرکی خواهد آمد شیخ میفرماید که اگر سبب صداع صعود بخارات از اعضای بدن باشد قبل دوره صداع فواکه بخورند و اگر حاضر نباشد آب سرد بنوشند و اگرچه بر نهار بود و از فواکه کثیرالوافقه بهی ست و کشنیز نیز منجله موانعات صعود بخارات ست گیلانی مینویسد که از معالجات صداع حادث از بخارات محتنقه قی کردن ست و ریختن آب نیمگرم بر سر و دستها و پایها و مالش پایها و نوشیدن آب انار میخوش و غوره و سکنجبین و چشیدن ترشی ترنج و تغریق راس بروغن گل و خواب کردن و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر و تغذیه بچوزه مرغ بآب غوره و سکباج ماهی صخری و از فواکه امرود و بهی و انار نافع و باقی علاجش علاج صداع حارست و بمثل این تدبیر تدبیر صاحبان صداع تابع سخونت اخلاط نمایند اگر کمیات اخلاط زائد نبود و اگر زائد باشد تنقیه آن و تعدیل مزاج نمایند علاج صداع بخاری خارجی ابخره ردیه که از خارج بسر برسد و در دماغ محتقن شود در اکثر حار میباشد و بارد کمتر بود مثل بخارات مواضع متکرجه حمائیه و در علاج این نیز تجلیل و تعدیل مزاج مثل علاج صداع ریحی خارجی احتیاج افتد پس در ابخره حار نبطولات معتدل تحلیل آن نمایند اگر ابخره بسیار محبس بود و درانجا از علامات احاله او بسدر و دوار باشد روائح طیبه معتدله مثل گلاب و روغن گل و نیلوفر و بنفشه ببویند و اگر حرارت شدید محسوس شود کافور و صندل بویند و در حمام بآب گرم و ختمی تحمیم سر کنند و اگر ابخره بارد باشد بوئیدن مشک و جندبیدستر کفایت کند و اگر ابخره دخانی باشد احتیاج ترطیب شدید با دهان مذکوره و دیگر مرطبات افتد و بمثل این روغنها استنشاق شدید نمایند تا ببالا سنجذب شوند و درانجا بماند بعده از افشاندن بینی برآرند و باز تجدید کنند و همچنین دائم عمل نمایند و کذلک گلاب و آب بید و آب کدو بعمل آرند و بر بخار این آبها انکباب کثیر نمایند و اگر از ابخره مذکوره آفت و سوءمزاج پیدا شود چنانچه از دخان کبریت و زرنیخ و مانند آن میباشد کافور در روغن کدو استعمال کنند که یکی ازانها تبرید و دیگر ترطیب کند و همچنین کافور در روغن کاهو و روغن بنفشه بعمل آرند و در مکان برگ بید و ریاحین رطب فرش کنند و مبردات و مرطبات مانند ماءالشعیر و مانند آن غذا سازند علاج صداع سدی بدانکه سده یا در جوهر دماغ و یا دراورده که اندر آنست و یا در شرائین آن و یا دراورده حجب داخله او و یا در شرائین آن حادث میشود و سبب سده گاه ورم میباشد و گاه کثرت مواد یا غلظت یا لزوجت نمی باشد مگر در بلغم و غلظت در بلغم و سوداست و بلغم سده می آرد بلزوجت و بغلظت و بکثرت خود و سودا بسبب غلظت و کثرت و صفرا بسبب کثرت و همچنین خون بالجمله بعد تلطیف و تقطیع ماده بانضاج تنقیه آن نمایند بدستوریکه در علاج امراض

دماغی سدی مفصل مسطور شد اما در سده بلغمی تلطیف ماده از نطولات و اضمده و شمومات نیز کنند پس هرگاه ماده مستعد خروج گردد و بمسهل و بحبوب مخرج بلغم و غراغر و سعوطات و عطوسات استفراغ نمایند و در سده سوداوی بعد فصد و مسهل سودا اضمده و نطولات استعمال کنند و بالجمله علاج صداع سدی قریب است از علاج صداع بلغمی و سوداوی و آن مفصل مذکور شد و بعد تنقیه تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن بحسب انحراف آن اگر اخلاط حار باشد بادویه بارده و اگر بارد باشند بادویه حاره و همچنین رطبه و یابسه بضد آنها و تغذیه باغذیه لطیفه غیر منجره نمایند و آنجا که سبب سده ورم باشد تدبیرش علاج صداع ورمی ست علاج صداع ورمی بدانکه ورمی که محدث صداع گردد گاهی در حجب دماغ و مجاری آن افتد پس اگر حار بود سرسام حار گویند و اگر بارد باشد لثیرغس نامند و اگر مرکب باشد سبات سهری خوانند و گاهی صلب سوداوی بود و گاه باشد که در نفس دماغ و جوهر آن افتد اگر حار بود فلغمونی یا حمره باشد والا بارد بود و گاه در حجاب خارج_*101* دماغ و یا در جلد حادث شود و گاهی در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مانند معده و رحم و انیثین و مراق و غیر آنها عارض گردد و ضرر آنها بسوی دماغ متادی شود پس تدبیر این صداع علاج اورام مذکوره است که عنقریب در فصل سرسام مفصل بیاید و آنچه در علاج امراض دماغی ورمی مذکور شد بران هم نظر دارند و در ورم حار بعد فصد قیفال جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب یا ترنجبین اگر طبیعت محتبس باشد والا با شکر طبرزد دهند و مالش سینه و سر دو دست و پا بروغن بادام شیرین و چکانیدن شیر زنان در بینی و گوش و دوشیدن آن بر تارک سر و سینه و تغذیه بمزورات از برنج و ملش مقشر و اسفاناخ و کشنیز و کاهو مناسب است ابن هتبه الله در کتاب مغنی مینویسد که سبب صداع اگر ورم دموی باشد فصد قیفال یا رگ پیشانی و نوشیدن آش جو و شیره خرفه و شمیدن بنفشه تر و نیلوفر رطب یا روغن آنها و تبرید سر بآب کدو یا عنب الثعلب یا بار تنگ و اغتذا بکدو و عدس مقشر مفید و اگر ورم صفراوی باشد اسهال بخیار شنبر و آب تمرهندی و آلوی بخارا و جلاب و نوشیدن ماءالشعیر و آب انار میخوش و ماءالقرع بسکنجبین و شیره تخم خرفه بشریت بنفشه و نثوق صندلین آب حی العالم و کافور و تبرید سر بآب بار تنگ و جراده کدو نافع و اگر سوداوی باشد اسهال بطبیخ افتیمون و ریختن مطبوخ ختمی و اکلیل الملک بر سر و شمیدن روغن سوسن و نرگس سودمند و اگر ورم بلغمی باشد نوشیدن نقوع صبر و ایارج و نطول آب مطبوخ بابونه و نمام و اکلیل الملک و حلبه و شبت و تخم کتان بر سر مناسب و آنجا که سبب ورم ضربه یا سقط باشد تدبیرش از علاج صداع ضربی و سقطی نیز برگیرند شیخ میفرماید که اگر درین صداع ریم یا زرداب با ماده مائی از سر بطریق گوش و غیره برآید در اکثر صداع زائل میشود علاج صداع ضربانی ایلاقی و جرجانی مینویسند که جالینوس صداع ضربانی را از جمله اورام دماغ شمرده است بهر آنکه هر کجا که ضربان

باشد رگها ممتلی بود و رگ با گوشت مزاحمت کند و تفرق اتصال که از لوازم امتلاست تولد کند و درد صعب و ضربان تابع آن باشد پس اول نظر کنند که امتلا از کدام خلط ست اگر خلطی غلیظ سرد باشد علامات صداع بلغمی و سوداوی ظاهر باشد تنقیه با یارجات کبار باید کرد و بعد تنقیه ماءالاصول بروغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بدهند و غالیه و مشک و جندبیدستر و مرزنجوش ببویانند و اغذیه ملطفه دهند و بعد تلطیف غرغره با یارج فیقرا و مانند آن فرمایند و اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او خانه خوش هوا سرد باید و آوازها ازان دور دارند و پای در مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسفرم و کشک جو بقدر همه ادویه نهند و بمالند و بر ساق حجامت کنند و ضمادهای سرد بر سر نهند و بنفشه گل نسرین گل نیلوفر هر یک دو مثقال بابونه یک مثقال اکلیل الملک یک نیم درم کشک جو بقدر همه ادویه کوفته بیخته در ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بپزند تا اکثر آب برود و این ادویه دران اندازند و چندان بر آتش بگذارند که قوام فالوده گیرد و نیمگرم بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بر پیشانی و صدغین بمالند و اگر بدین تدابیر زائل نشود فصد رگ بینی بکشایند شیخ میفرماید که صداع ضربانی گاه همراه حار یا بارد از اورام میباشد پس اگر سبب حار باشد باید که استعمال مبرداتی نمایند که اندران نرمی باشد و حجامت نقره و ارسال زلو بر صدغین نمایند و دست و پا را به بندند و اگر بارد باشد متوجه گردند بسوی آنکه باعث تنفیش و تحلیل آن گردد و ایضا مخلوط کنند بدان ادویه مقویه که دران اندک برودتی باشد مانند آنکه خلط نمایند بروغن گل سداب یا نعناع را و چون اشتداد یابد مانند این صداع بحدیکه اگر صبیان را عارض گردد بساست که درزهای سر ایشان از هم جدا گردد و اگر دست بر جلد سر ایشان دران موضع گذارند فرو رود پس در علاج آن طلای زرد چوب نرم سوده مخلوط بروغن گل و سرکه نیکوست بعد از آنکه سر را بآب و نمک شسته باشند <u>علاج صداع ضعف دماغی</u> آنچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ بهر تقویت استعمال مقویات دماغ از اغذیه خوشبو لطیف و مانند آن و بصورت وجود سوءمزاج تعدیل مزاج دماغ و تنقیه آن بتفصیل مرقوم شد بعمل آرند و در حالت اجتماع ماده با ضعف دماغ بهر تنقیه استعمال اطریفل رمانی نیز مفید گفته اند و اگر دواءالمسک بارد خورده گاوزبان گل گاوزبان عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده بنوشند برای تقویت دماغ و دل مفیدست و اگر در مزاج برودت باشد اسطوخودوس زرنباد سوده باطریفل صغیر یا دواءالمسک حار سرشته بخورند و عرق گاوزبان بادیان یا شاهتره بنوشند و باید که کشنیز خشک در اکثر اغذیه او داخل نمایند و تقلیل غذا کنند و ملاحظه نمایند که در معده فاسد نگردد که ابخره و ریاح ردیه آن صعود نماید و روغن قرنفل دوار یعنی *102* و آس و مشک با گلاب و مانند آن بر سر بمالند و بعد تدهین سر مریض ادهان حاره قرنفل سوده بپاشند و روایح خوشبو معتدل مثل سیب و به و نسرین و عنبر و گلاب و صندل بگلاب سوده ببویند و

دواءالمسک معتدل تناول نمایند و بوئیدن بخار قلیه جگر نافع ست باین طور که جگر گوسفند و یا بز بریده با پیاز بریان نموده با کشنیز و زیره باندکی آب پخته و اندکی روغن گاو داخل کرده با قدری زیره و کشنیز ثانیا بریان نمایند و بعد ازان اندک زعفران و مشک داخل کرده سر دیگ را پوشیده پیش روی مریض آورند و درای بر سر او کشیده سر دیگ را اندک اندک بکشایند تا بخار آن بدماغ رسد و بحسب احتمال قوت بخار آنرا بگیرند و بدانند که در جمیع تدابیر او رعایت قبض و جمع و تقویت سر نمایند شیخ میفرماید که علاجش تبدیل سوءمزاجی ست که بادی باشد و تقویت آن بمقویات سر از ادویه و اغذیه خوشبو که دران تلطیف و قبض و قمع اسباب محرکه باشد و اکثر سبب فاعل مقارن مسبب منفعل ضعفی اجتماع اخلاط ردی حار یا غیر حار در معده میباشد و درین صورت تنقیه بچیزیکه لائق آن باشد باید کرد و غذا آنچنان وارد کرده شود که با وجود محمودیت دم که ازان پیدا شود جامع قوت محلله یعنی باحرارت بود و قابل انهضام بسرعت باشد و اگر این دو خصلت دران یافته نشود خصلت اولی یعنی مولد خون محمود اختیار نمایند و بهترین وقت غذا بعد دخول حمام ست باید که تخفیف غذای ایشان نمایند و ختم طعام ایشان بمثل قسب و زیتون بنان برای تقویت فم معده کنند و بقراط ایشان را رخصت شرب شراب مطلقا داده و جالینوس امر بممزوج یا رقیق ریحانی یا جامع این هر دو میکند و اندک ازان بنان بخورند مولف اقتباس مینویسد که از روغنهای مقوی مثل روغن نرگس و بادام وعطر عنبر و سهاگ و زنبق سر را چرب دارند و بر پیشانی مالند و دانه هیل و قرنفل و اشنه هر یک دو ماشه سوده بران پاشند و این تفاحه علویخان ببویند عطر عنبر سه ماشه آرد نخود بریان و باقلا هر یک یک توله آرد جو بریان یک نیم توله اشنه زعفران صندل سفید هر یک سه ماشه صمغ عربی گل کیوره و کتیکی و یاسمین هر یک هفت ماشه بگلاب و عرق بیدمشک سرشته تفاحه سازند و این کلاه مقوی دماغ تالیف علویخان موی سر تراشیده بر سر دارند مغز بادام شیرین مقشر بریان ده عدد خشخاش سفید پنج ماشه آرد نخود بریان ده ماشه آرد عدس بریان سه ماشه آمله پنج عدد زنجبیل سعد سنبل الطیب پوست ترنج عود هندی قرنفل کندر گل سرخ مصطکی زوفا پودینه اکلیل الملک کبابه تخم کرفس انیسون زعفران زر نباد هر یک نه ماشه حب الآس کنجد مقشر بریان هر یک یک توله مشک عنبر هر یک یک درم کوفته بیخته در عرق بهار نارنج سرشته بر کلاه بافته آلوده بعمل آرند و خوردن اطریفل شاهتره علویخان درین باب اثر عظیم دارد و خوردن آمله مربی و به و سیب مربی با طباشیر و ورق نقره بسیار مفیدست و همچنین زرده بیضه مرغ پنج شش عدد با نمک سلیمانی و یا نبات و صاحب دارا شکوهی گفته که اگر سوءمزاج مادی باین مرکب باشد تنقیه را بر تقویت مقدم دارند و غذا شوربای بچه مرغ و سنگخواره بنان رده دهند و بجای آب بر گلاب و عرق گاوزبان اکتفا نمایند علاج صداع قوت حس دماغی هرچه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ از

استعمال اغذیه مبرده مرطبه و اضمده مخدره گذشت بعمل آرند و پوست ترنج سه ماشه سوده با شربت خشخاش دو توله آمیخته لیسیدن و آب شبینه در آب تر نموده خوردن بغایت نافع ست و خوردن اندک کوکنار و یاشمه و افیون و یا فلونیا و استعمال حب الشفا و طلای تخم کاهو و کوکنار و افیون سودمندست و کذا افیون گل سرخ صندل بیخ لفاح پوست خشخاش تخم کاهو در آب کاهو خیار و خرفه سرشته بر سر ضماد نمودن مفید و طعامهای مغلظ باید خورد مثل کله پایچه بره بکشک جو و گندم پخته و هریسه بگوشت گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد در طعام تخم کوک و برگ او و ساق خرفه و کشنیز سبز بیزند و شربت خشخاش و ماهی تازه موافق ست و صاحب ترویخ نوشته که در ذکای حس دماغ و حرارت مزاج آن بنوشیدن پست جو در آب انار امر کنند و اغذیه غلیظه مثل روس و اکارع مطبوخ در سماق یا با کشک جو بدهند و مصنف اقتباس گوید که برای ؟ حس دماغ آب تربز و خیار هر یک نیم پاو بشریت خشخاش چهار توله آمیخته بنوشانند و لعاب اسبغول هفت ماشه بشیر بز در روغن خشخاش هر یک یک توله آمیخته بانگشت سبابه خوب لت نمایند و بر تارک سر بمالند و از روغن بنفشه و کاهو و خشخاش وشیر دختران هر یک سه ماشه در بینی و گوش چکانند و اگر حاجت تنقیه افتد مطبوخ کاهو و شربت الهی علویخان در مروق شاهتره و یا بهارالجبن نمایند و غذا کله پایچه بز *103* و قلیه بچه بز و بچه گاو هفت ماهه که دران برگ کاهو و کشنیز سبز افتاده باشد بنان سمید تنوری دهند و پوست ترنج سه ماشه در شربت نیلوفر و خشخاش هر یک نه ماشه آمیخته لیسانیدن در رفع این درد از مجربات علویخان ست و کذا طباشیر دو ماشه پوست خشخاش چهار حبه در مربای ترنج یک توله آمیخته خوردن و جالینوس گوید که هرگاه صداع مزمن باشد و بمعالجات تسکین نیابد و با وی علامات ظاهر نبود و از ادنی سبب حرکت کند بدانند که آن از کثرت حس دماغ و یا از ضعف دماغ ست و فرق فیما بینهما در طریق تشخیص اجسام امراض دماغی گذشت علاج صداع یبسی که آنرا خفه نیز گویند و اسباب سوءمزاج یابس مصدع یا مجففات خارجی ست تجلیل و احراق مانند بادهای گرم و سمومی و یا استعمال ضمادهای حار یا رسیدن مجمدات طبیعیه مثل برد مزاج شیخوخت و یا عارضیه بیکدفعه و یا غیر دفعیه که منبع نماید از نفوذ غذادر سر و بدان سبب جفاف عارض اعضای آن گردد و یا ترک آشامیدن آب مطلقا و بدان سبب تحلیل شدن رطوبت اصلیه و یا استعمال مجففات از داخل تجلیل آن یا باستفراغ آن یا بقوت مجففه آن و یا تناول غذای یابس و یا قلیل الرطوبه و یا مجاورت اعضایی که جفاف و یبس بهم رساند و یا مشارکت آنها و حرکات نفسانیه و بدنیه مفرط همه مجفف اند بطریق استفراغ تجلیل و همچنین جماع و ادرار و نزف مثل حیض و نفاس و بواسیر و ریاضت قویه و از استفراغات بعضی استفراغ در اعضای غیر اعضای راس ست و بمشارکت آن راس مثل استفراغات کلیه از جمیع بدن و استفراغات

جزئیه از عضوی بدون عضو دیگر و بعضی از آنها استفراغات در اعضای راس ست مانند زکام و نزله و رعاف و اصناف تجلب رطوبات مکتسبه بسعوطات و عطوسات و غراغر و غیر اینها و ایضا از اسباب یبوست انقطاع مواد رطب ست و هرچند استفراغ نباشد مثل روزه داشتن و طعام و شراب ترک نمودن خواه باختیار خواه باضطرار بسبب بهم نرسیدن طعام و آب و این نوع صداع بیشتر زنان را بعد از وضع حمل حیض و نفاس بسیار بهم میرسد بالجمله اشربه مرطبه مثل جلاب بآب سرد یا شربت نیلوفر یا عرق آن یا عرق بید یا بیدمشک یا عرق کاسنی و یا بزرقطونا و شربت نیلوفر یا خشخاش یا شیره تخم خرفه یا خیارین یا مغز تخم تربوز یا مغز تخم کدو و یا لعاب اسپغول دهند و ایضا همه تدابیر مرطب باید کرد و نگاه کنند اگر مزاج مائل بحرارت یا برودت باشد بحسب آن معالجه فرمایند پس در حار مزاج شیره خرفه با سکنجبین رمانی و شربت بنفشه یا شربت انارین بنوشانند و ماءالشعیر که دران تخم خشخاش سفید و یا شیره آن داخل کرده باشند و اسفاناخ و کاهو و خرفه و سرمق و کدو و خیار دهند و زردی بیضه نیمبرشت مع سفیدی آن با جلاب مخلوط کرده بعمل آرند و در ماءاللحم گلاب و آب سیب و آب کدو بیامیزند و در شور با برگ کاهو و قدری کشنیز سبز و پالک و کدو و خیار داخل کنند و ادهان بارد رطب مثل روغن کدو و بنفشه و نیلوفر در بینی و گوش چکانند و سر و قدم و ناف و مقعد را بدان چرب نمایند و نطول بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو هر یک تنها و یا مجموع بآب خیار و تراشه کدو و آب برگ بید بگلاب و بدون آن سازند و جراده کدو و خیار بر سر گذارند و در بارد مزاج شراب کهنه و دارچینی و شهد در ماءاللحم مخروج ساخته استعمال کنند و بر زردی بیضه اقتصار ورزند و روغن بنفشه بروغن شبت آمیخته بکار برند و از مرکبات نافعه درین صداع اطریفل کشنیز به نسخه معمولی و خمیره خشخاش و سفوف و ضماد لبوب و حلوا و معجون راحت و روغن حنا مرکب ست و ضمادیکه در سرسام سوداوی خواهد آمد نیز مفید بود و دوشیدن شیر زنان بر سر بحد تراشیدن موی سر و سعوط آن در ترطیب اسرع ست و شراب مخروج بآب بسیار جید نوشته اند و بآب بقول رطب مثل کاهو و خرفه و آب عنب الثعلب و کدو و حی العالم فقط یا اندک افیون و پوست بیخ لفاح آمیخته بر سر طلا نمایند و انکباب بیخ کدو و جراده او برگ کاهو و تخم او پوست خشخاش و تخم او گل بنفشه گل نیلوفر برگ بید شاهسفرم درآب جوشانیده چادر بر سر کشیده استعمال کنند و اگر بنفشه نیلوفر خبازی سبوس گندم برگ خشخاش کشنیز خشک گل سرخ هر واحد یک کف جو مقشر باقلا کوفته هر یک دو کف برگ حی العالم برگ خبازی هر کدام یک دسته در آفتابه سربسته بپزند تا مهرا گردد پس انکباب بران نمایند و بخار از لوله آفتابه استنشاق کنند نافع بود و سکون در مکان بارد نزدیک آب و فوارها و خواب و استحمام بآب شیرین و تدهین بروغنهای مذکوره اختیار کنند و از سهر و تعب و جماع و جوع و غم و ..... اجتناب نمایند و آنچه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شد

مفید شناسند اقوال حذاق جالینوس گوید که استعمال ماءالشعیر که دران کدو پخته باشند کله پایچه سویدی و حملان و بقول مرطبه مثل کاهو و خرفه و آبزن معتدل و سعوط ادهان مرطبه مثل روغن کدو و بادام و استکثار ریختن روغن و آب نیمگرم *104* شیرین بر سر نافع ابوسهل گوید که صداع عقب خوا آنست که عقیب استفراغ کثیر باشد و اکثر زنان را بهمرسد باید که بیضه نیمبرشت و کشک جو که در آن لحم کوفته پخته باشند و حریره معمول از نشاسته و روغن بادام و شکر و ماءاللحم سینه ماکیان و گردن بره که در طبخ قدری آب به و شراب ریحانی چکانیده باشند غذا سازند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و نجبیص آرد سفید و روغن بنفشه و شیر دختران و اندک شراب غلاف سر نمایند بوعلی می نویسد صداع یابس که با ماده صفراوی یا سوداوی باشد مذکور شد و صداع یابس بلاماده پس اول علاج آن تدبیر مریض باغذیه مرطبه جیدالکیموس ست و خصوصاً اکثیرالغذا مثل زرده بیضه و مثل شوربای چوزه مرغ فربه و کبک و تیهو و حریره های چرب بروغنهای رطب بعده از جهت حار و بارد بسوی چیزیکه موافق تر باشد میل کنند و از آنچه بدان انتفاع یابند استعمال سعوطات مرطبه با دهان محموده مثل روغن بادام و روغن کدو و غیر آنست و اگر در چیزی ازینها احتیاج بسوی تعدیل تبرید یا تسخین افتد روغنهایی که تعدیل آن نمایند ممزوج سازند و گاه یبس نقصان بین در جوهر دماغ می آرد و آنرا مهیا باوجاع می گرداند و در آنجا بایست که استعمال سعوط بمغز ساق بز و گوساله و پیه ماکیان و تیهو و دراج و تدرو و مسکه گاو و بز نمایند و بر سر مالند و از چیزهائیکه ایشان را نفع می کند تضمید سر بفالوده رقیق معمول از میده گندم و جو بحسب حاجت و شکر سفید و روغن بادام و کدوست و یا ریختن رقیق آن بر تارک سر و باکلیل از آرد طوق کرده باشند تا آنچه بر سر ریزند محتبس ماند مجوسی گوید که در صداع حادث عقب ولادت از کثرت دم نفاس تدبیر زن بغذای معتدل مثل زرده بیضه و گوشت بچه ماکیان و حملان شیرخواره و حریره معمول از مغز نان سمیذ و روغن بادام و شکر طبرزد و سعوط بروغن بنفشه یا نیلوفر که از روغن مغز تخم کدو ساخته باشند مع شیر دختران سازند و شیر مذکور بروغن بنفشه و روغن مستخرج از حلوا و فالوده بر سر مالند و حلوا معمول از بیضه و روغن بادام و شکر طبرزد و آرد میده بخورانند و پست منقوع بشکر و روغن بادام نوشانند و ماهی باربی و رضراضی بطریق اسفید باج پخته یا بروغن بادام یا کنجد تازه بریان کرده بخورانند و اگر در آنجا تپ باشد مزوره کدو و سرمق و اسفاناخ و مانند آن دهند و همچنین است تدبیرصداع حادث از سائر استفراغات باغذیه مرطبه جیدالکیموس مع استعمال سعوطات و نطولات مقوی دماغ و مرطب آن و علاج صداع حادث از غم و هم کثرت خواب بعد غذاست و ترطیب دماغ به استنشاق روغن بنفشه و روغن تخم کدو و شیر دختران علاج صداع جماعی و این یا بسبب احداث یبس یا بسبب تهیج بخارات بسوی دماغ یا بسبب ضعف اعصاب می باشد پس اگر بسبب یبس متولد از

کثرت خروج منی باشد تقدم افراط جماع و لاغری بدن بران گواهی دهد باید که سائر تدبیرش مانند علاج صداع یبسی نمایند بعد مائل کردن مرطبات بتسخین و مع فرط رعایت تقویت دماغ و اوفق آنکه باغذیه خفیفه لطیفه علاج کنند مثلاً نخوداب گوشت بره شیر خواره و طیور خفیفه مثل تیهو و دراج و کنجشک و مغز سر کنجشک با بعض فواکه مانند سیب و به و زردک و چقندر یا با ماش مقشر بنان و یا شیربرنج و مهلبه که از شیر بز ساخته باشند و یا زرده بیضه مرغ نیمبرشت یا نبات شیرین کرده و دارچینی بران پاشیده و لبوب با شکر و ادمنعه حیوانات بخورند و شیر گاو و ماءاللحم بنوشند و خوردن مربای خصیه الثعلب و زردک و شلجم و ستاور نیز نافع و خصیه الثعلب سه ماشه سوده به مربای به دو توله سرشته ورق نقره یک عدد پیچیده بخورند بالایش شربت سیب و شربت انار شیرین هر یک دو توله در ماء اللحم ساده نه توله حل کرده تخم شربتی هفت ماشه پاشیده بنوشند و یا طباشیر دو ماشه جواهر مهره چهار حبه به آمله مربی یک عدد سرشته ورق یک عدد پیچیده بخورند و دوای مذکور با عرق بید مشک پنج توله بنوشند و به آب شیرین نیمگرم غسل کردن و روغن بنفشه و نیلوفر در بینی چکانیدن و بر سر مالیدن و چرب کردن گرده بروغن گل و داشتن هر دو خصیه در آن تا یک ساعت نجومی در رفع این درد مجرب ست و تناول فواکه خوشبو وبوئیدن آنها و عطرها و خوردن لبوبات و جوارشات باهیه مقوی اعضای رئیسه و سکون در مساکن طیبه و خواب بر بستر نرم و ترفه در مطعم و مشرب و دلک معتدل و چرب کردن هر دو خصیه و ذکر و گرده بقیروطی که از پیه گرده بز دو توله موم یک توله روغن گل سه توله روغن یاسمین دو توله ساخته باشند و مالیدن روغن گل تنها نیمگرم بر مؤخر سر از مجربات ست و همچنین خوردن شراب یک نیم توله در گلاب و عرق سیب هر یک پنج توله واستعمال میوهای مقوی اعضای رئیسه و کلیه بسیار مفیدست و کذا استعمال حقنهای مسمن گرده و تناول نان مجفف در تنور مدقوق و منقوع در جلاب و مغز بادام و پسته و چلغوزه و فندق و حبه الخضرا کوفته در آن سرشته باندکی بادیان و شوربای مرغ فربه و بط فربه و گوشت بزغاله **✱105✱** و مانند آن مفید و اغذیه و ادویه گرم و تیز وجانی بکار برند که موجب زیادتی یبس گشته محدث غشی و مرگ مفاجات نگردد و اگر بسبب امتلای بدن از اخلاط فاسد و ثوران ابخره خبیثه و ارتقای آن طرف دماغ بحرکت جماع باشد وجود علامات امتلا و غلبه اخلاط و ادراک بوی بد از بدن عند حرکت جماع و ثقل در سر بران دلالت کند پس تنقیه بدن از خلط غالب بفصد و مسهل هر دو نمایند اگر واجب بود و یا حسب حال مریض یکی ازین هردو تدبیر بعمل آرند بطوریکه در اقسام صداع مادی مفصل گذشت بعده بهر تقویت دماغ و عدم قبول بخار لبوب صغیره بخورند و روغنهای مقوی مثل روغن گل و روغن آس و سرکه و گلاب بر سر مالند و آبیکه دران گل سرخ و برگ مورد و نیلوفر و بابونه و مانند آن جوشانیده باشند بر سر ریزند و باغذیه سریع الهضم جیدالکیموس غذا سازند و

قدری به و ناشپاتی بخورند و جماع ترک کنند و بضرورت بعد هضم و انحدار غذا جائز بود زیرا که در خلو معده ضعف و تحلل و تصاعد ابخره زیاده میکند و در امتلا خلل در هضم و تکثیر تبخیر مینماید و اگر فصل گرما وبدن نقی و سن شباب بود بآب سرد غسل کنند و بروغن گل بینی را چرب نمایند و بخسپند و اگر بسبب ضعف اعصاب و تالم دماغ از تعب آن باشد و این مشائخ و ضعیف مزاجان را اکثر عارض شود و رعشه در بدن و ضعف حرکات و انقباض دماغ و انجذاب آن بسوی قدام یا خلف بعد جماع لاحق گردد پس تقویت اعصاب و دماغ بمالش روغنهای مناسب بر سر مثل روغن گل و یاسمین برابر و طیوب و غیره و آرام و تفریح بملاهی مطربه و نغمه های لذیذه کنند و قدح عسل که دران قدری مومیایی گداخته باشند چند روز متواتر بنوشند و همچنین شربت عسل و اسطوخودوس و مانند آن استعمال کنند و جندبیدستر در روغن قسط آمیخته یا روغن نرگس بر سر مالند و گوشت حلوان بمصالح خوشبو و دیگر اغذیه مطیبه بخورند و بوئیدن کباب که در حضور مریض بریان نمایند تا بوی آن بمشام او برسد و تناول کباب با نان گندم خمیری جید و یا با چلاو مفیدست و روائح طیبه مانند مشک و عنبر و عود هندی و ریاحین و گلهای خوشبو و عطریات و لخالخ فواکه طیب الرائحه ببویند و تفکر بآنها کنند و عود و عنبر قسط شیرین مشک صندل سفید و قدری کافور استعمال نمایند و رفتن به بساتین و باغها و شنیدن حکایات و قصه ها و دیدن اشیای مرغوبه ملیحه موزونه و بالجمله اشتغال بهرچه باعث التذاذ طبع و تفریح نفس او گردد نافع ست و از هرچه منکر و ناخوش ازان باشد اجتناب نماید مسیحی گوید که صداع کائن عقیب باو را باید معالجه کنند بتقویت سر باین طریق که آب مطبوخ مورد و گل سرخ و بابونه بران ریزند بعده بروغن گل و اندکی سرکه بمالند و غذا کثیر التغذیه سریع النهضام معتدل الکیفیته سازند و در اثنای پختن آن قطعه به و سیب داخل کنند و سویق نان خشک کرده در تنور بعد غسل او بجلاب و روغن بادام بنوشند و خوشبو موافق مزاج استعمال کنند و ماهی کوچک بسرکه ممزوج و روغن بادام پخته و ایضا زرده بیضه رقیقه آنرا موافق ست طبری گوید که اگر صداع عقب جماع از ضعف اعصاب باشد از جماع بالکل منع کنند و ارائح طیبه ببویانند و آب نیلوفر و بنفشه و آب جمیع ریاحین اگر کدامی از قوانین سته که آن سن و مزاج و بلد و فصل و صناعت و عادت ست مانع نباشد این آبها جمع کنند و بکافور و مشک و همه چیزهای خوشبو که ممکن باشد بر سر ضماد نمایند و اگر نوعی از قوانین مذکوره از این مانع باشد براندک چیزیکه ازان ممکن باشد اقتصار نمایند و باغذیه که بدن را غذا بیشتر دهد مثل هرائس و لحوم حملان مضروب بشیر دهند و چوزه مرغ فربه که در شکم آن حشایش خوشبو پر کرده پیش روی مریض شق کرده باشند تا رائحه آن ببوید و از شحوم و لحوم آن بخورد و نبیذ صاف محمود ملایم مزاج بنوشانند و امر بدعت و سکون و راحت کنند و ایذا نرسانند و انچه مکروه باشد نشنوند و در مواضع اغانی لذیذ و روائح طیبه

حاضر شوند اگر ممکن بود والا از اشیای مذکوره هر چه ممکن باشد استعمال نمایند و سیب و ترنج ببویند و سماع مرغوب و معاشرت کسی که بدان مائل باشند اختیار کنند و اگر صداع از بخارات اخلاط بدنی باشد معالجه آن بعلاج صداع حار مادی برابرست غیر آنکه درین معالجه ترک جماع کنند تا آنکه بدن از اخلاط نقامی تام یابد و صداع بالکلیه زائل شود و ایضا در معالجه این فصد نکنند مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد **علاج صداع خماری** در مزاج حار اول بهر تنقیه معده بسکنجبین و آب گرم و یا سکنجبین و آش جو قی کنند بعده شربت انار و شربت بهی و سکنجبین بگلاب و آب سرد بنوشند و یا سکنجبین و گلاب نیمگرم مکرر قی کرده افشوره فالسه یا لیموی کاغذی و یا شربت غوره در عرق بیدمشک و آب یخ یا بشوره پرورده دهند و یا شیره زرشک و خیارین و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه در عرق بیدمشک و زرشک هر یک پنج توله برآورده شربت ترنج چهار توله آب یخ ده توله داخل کرده بنوشند و یا جواهر مهره **٭106** ماشه در مربای ترنج توله آمیخته بورق نقره پیچیده بخورند بالایش شربت زرشک چارتوله در عرق بیدمشک و صندل و گلاب هر یک پنج توله بنوشند یا جواهر مهره یک ماشه طباشیر سماق منقی هر واحد یک نیم ماشه در شربت لیموی کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی هر یک یک نیم توله آمیخته ورق نقره حل کرده بلیسانند بالایش شربت ترنج و رنگتره هر یک دو توله گلاب بیدمشک هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و همچنین دیگر اشربه مطفی مقوی معده قاطع بخار مثل شربت سیب و لیمو و غوره و حماض بآب سرد آمیخته بدهند و لعاب اسپغول و جلاب ببرف سرد کرده و فقاع ممزوج بآب غوره یا لیمو و قدری نمک و ماءالجبن و ربوب فواکه قابضه مذکوره تیزی خمار می شکنند و همچنین سفوفات معمولی و شربت خمار و مفرح بارد و مفرح کشنیزی دافع خماراند و شرب اب لیمو بشکر و گلاب و شم بخار روس مغموسه در ازاله خمار مجرب سویدی ست و تنقل حماض اترج بر شراب برای منع حدوث خمار مجرب اوست و در ابتدا بهر تقویت و تبرید سر روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و اگر از قی فائده نشود نقوع هلیله یا نقوع مسهل با حوامض مثل آلو و زردآلو و غیره بدهند و یا آب انارین بشحم افشرده سقمونیای مشوی دو ماشه آمیخته بنوشانند و اگر خواهند بهر بدرقه شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله بگلاب هفت توله و آب یخ حل نموده بنوشند بعده بهر تقویت دماغ روغن گل و یاسمین و سرکه مقطر همه برابر بر پیشانی و صد غین بمالند و لخلخه بسازند و اگر خون غالب باشد و علامات آن ظاهر بود اگر فصد یا حجامت نمایند باکی نیست و آنجا که از قی و اسهال و غیره بسبب توران مواد نفعی مترتب نشود و تهوع و غثیان مشتد گردد قدری طعام ملائم بخورند و بعد ساعتی قی کنند تا ماده ردیه بتمامه با طعام مختلط شده برآید پس اشربه مطفیه مذکوره بدهند و بر دست و پا آب نیمگرم مطبوخ بابونه و بنفشه و قدری نمک بریزند و در آن آب پایها بدارند و بقوت بمالند و در آخر روز داخل حمام شوند و آب

نیمگرم بر سر بسیار بریزند و هر گاه از حمام برآیند بعد یک ساعت تام بنان مع نان خورش برگ کاهو و اسفاناخ و یا مزوره انار دانه و به کشنیز غذا سازند و خوردن گوشت در غمره سرکه پخته تا مهرا شود و کشنیز خشک و کرویا و دارچینی بران پاشیده در ازاله خمار مجرب سویدی ست و فواکه قابضه مثل بهی و سیب و انار میخوش بخورند و اگر مائل بشراب گردد شراب ابیض رقیق مروق ممزوج بالمناصفه بدهند که عطش ساکن کند و خواب آورد و پایها از بن ران تا قدم بعد طعام ببندند و از هر چه مضر عصب باشد مثل سرکه ساده و مری اجتناب کنند و بدانندکه در انتها استعمال مبردات شدید ننمایند تا که تکثیف مسام و تغلیظ ابخره نکند و مانع از تحلیل نشود بلکه بر سر استعمال مانند روغن بابونه و سوسن نیمگرم نمایند و گیلانی نوشته که از بهترین معالجات این صداع آنست که قدح از شراب به آب بسیار خوب ممزوج کرده بدهند و کف پا بروغن بادام بمالند که خواب می آرد و صداع را ساکن می کند لاسیما که این تدبیر بعد قی واقع شود و در مزاج بلغمی بعد از قی بسکنجبین عسلی و آب ترب یا طبیخ شبت و جوزالقی و عسل بمرات یابد که مصطکی پودینه خشک عود غرقی دانه هیل هر واحد یک ماشه سوده در دواءالمسک حار نه ماشه آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش شیره بادیان نه ماشه شیره الایچی کلان پنج عدد در عرق کیوره و هیل و نعناع هر یک شش توله برآورده شربت عود و سیب دو دو توله داخل کرده بنوشند و آب نیمگرم بر و دست و پا ریزند و دلک قدمین نمایند و در صورت باقی ماندن نفخ در شکم بعد از قی غاریقون سه ماشه در گلقند آمیخته بلیسانند و بدرقه بشربت دینار چار توله و گلاب پاوسیر کنند و یا بایارج فیقرا یک درم مقوی تبرید و شحم حنظل اسهال آورند بعد اجابت غذا نان تنک بشوربای مرغ بدهند و بعد غذا خواب و سکون اختیار نمایند و هر گاه از غذا معده اندک سبک گردد سکنجبین عسلی بنوشند و پاشویه نمایند و روغن بابونه با قدری روغن گل آمیخته بر سر مالند و باقی تدبیر مناسب از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری استنباط نمایند سفوف آمله مجرب برای صداع خماری و بخاری و وسواس سوداوی و خفقان معدی را نیز مفید کشنیز خشک دوتوله آمله مقشر یک توله گاوزبان گل سرخ صندل سفید هر یک شش ماشه کوفته بیخته نبات سفید هشت توله امیخته سفوف سازند و بعضی اوقات این ادویه اضافه کرده می شود و بسیار مفید می افتد طباشیر گل گاوزبان زرشک سماق هر یک سه ماشه خرفه پنج ماشه تخم کاسنی شش ماشه زهر مهره یک نیم ماشه مروارید کافور هر یک یک ماشه با عرق های مناسب بعمل آرند خوراک از شش ماشه تا یک توله شربت خمار جهت دفع خمار و صداع خماری بی نظیرست آب انار ترش و آب انار شیرین آب سیب شیرین آب لیمو هر یک نیم رطل اول آلوی سیاه تمرهندی هر یک یک رطل عناب پنجاه دانه در شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل رسد مالیده صاف نموده با اب های مذکور با هم بیامیزند و قند سفید یک من اضافه کرده بقوام آرند اقوال مهره مالقی و

غیره می نویسند که شرب رب آس یا شربت ان تنها یا بشراب و کذا انار دانه ترش و کذا حجرالمسن محکوک بر مسن و کذا گل سرخ و کذا گلاب و کذا شاه چینی ب آب و کذا خمیر ترش آرد جو ***107*** در دوغ گاو مالیده صاف کرده و کذا خمیر آرد گندم در آب حل کرده بعد دو ساعت صاف نموده در دو اوقیه آن یک دانگ طباشیر و یک قیراط زعفران و سه درم شکر داخل کرده و تنقل حب آلاس و یا ریباس و امتصاص سفرجل بر شراب و کذا ریباس و شم گل سرخ و اکل حماض سواقی مسلوق بروغن بادام و کذا کاهو و کذا غذای تفاحیه که با آب سیب ترش و قثاد مغز چلغوزه پخته باشند و کذا حماضیه به ترشی ترنج و مغز بادام و زعفران و افاویه ساخته باشند و کذا حصرمیه که در آن قطعه کدو و قثار پخته باشند و کذا کشکیه و کذا سنبوسک ترش با آب لیمو و سماق و سرکه و مغز بادام و کشنیز خشک و دارچینی هر واحد مزیل خمارست و بقول ابن ماسویه و مداینی مخمور از شم کافور و از طعام و شراب که در آن کافور باشد حذر کند که در آن هلاکت اوست ابن واقد و غیره گویند که شرب طبیخ نبات اقحوان بدون گل آن و کذا زعفران به میفنحتج و یا مخلوط در طعام یا شراب و کذا گل افسنتین و کذا بول شتر و کذا روغن کنجد سه جرعه و اکل قنبیط بزیت اتفاق پخته و کذا عجه معموله بزرد و بیضه و مغز بادام و مغز تخم کدو و کشنیز سبز و کرفس و صعتر و کشنیز خشک و کذا لفت مخلل بشکر شیرین کرده هر واحد دافع خمارست و ضماد عصاره قنطوریون نافع صداع خماری ست ابن یحیی گوید که معالجه صداع حادث از اکثار شرب شراب بخواب طویل و سکون و راحت باید کرد واگر در معده بقیه شراب مع غثیان باشد قی بآب نیمگرم و سکنجبین کنند و دست و پای را در آب نیمگرم که در آن بنفشه و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند بنهند و دائم بر دست و پا نمک و روغن بنفشه بمالند و چون صداع خفت یابد حمام استعمال نمایند بعده چون جوع صادق بحرکت آید باغذیه لطیفه غیرحاره مثل نان مغسول و عدسیه و رمانیه اغتذا نمایند و بیضه نیمبرشت آن را نافع ست و کاهو تطفیه و منع بخار صاعد کند و آب ننوشند مگر آب خالص و ربوب و فواکه مثل رب انار و رب ریباس ورب حماض اترج ممزوج بآب دهند و سیب و امرود و به بخورند و روز دوم داخل حمام شوند و آب شیرین نیمگرم بر سر بسیار بریزند و بعد راحت از حمام بدراج و چوزه مرغ و لحوم بره و ماهی رضراضی کوچک غذا سازند و در جمیع انواع صداع با ماده یا بخارات نفع می کند و در ابتدای او سکون و دعت و نوم و در آخر او هنگام انتهای مرض و شروع انحطاط مشی و ریاضت اکثراً از آنچه ممکن باشد تا آنچه در سر محتقن ست تحلل یابد و اگر ازان بقیه بماند نطولات محلله استعمال نمایند ابن سینا می نویسد که در علاج صداع حادث از خمار اول آنچه واجب بود استعمال تنقیه معده به قی است از سکنجبین و تخم ترب یا سکنجبین به آب نیمگرم و بمقیات لینه و متوسطه که از قرابادین ست و اگر قی واجب نبود یا استعمال او جائز نباشد اسهال بایارج مقوی بسقمونیا کنند تا لیث او در معده

طول نکند و اگر در آنجا مانعی از مرض حار و مثل او از استعمال دوای حار باشد اسهال بطبیخ هلیله یا شربت فواکه مسهل کنند و اگر نفس از مثل این اشیا کراهت کند بآب انارین مع شحم مقوی بسقمونیای اندک اسهال آورند و از حرارت او خوف نکنند و اگر از استفراغات بوجهی مانعی باشد لزوم خواب نمایند تا آنچه از شراب در معده ایشان است منهضم گردد و این برنگ بول یعنی رنگین شدن آن ظاهر شود و کف پا نمک و روغن بنفشه بمالند و بر اطراف نطول بابونه ریزند بعده داخل حمام کنند و تغریق سر بروغن گل مبرد غیر شدیدالتبرید نمایند و به عدس و غوره و مانند آن وآب کرنب بخاصیتی که برای منع بخار از سر در آنست غذا سازند جالینوس گفته که اگر غذا به کبوتر بچه سازند خطا نکند و شاید که سبب در ین رقت خون متولد از آن و قوت او بر تحلیل ابخره باشد و باید که فواکه قابضه دهند و بجز آب چیزی دیگر نیاشامند مگر آنکه معده ضعیف بود و خوف استرخای آن باشد که درین حالت از استکثار شرب آب سرد منع کنند و آب انار ترش وریباس خاصتهً و رب آب و ترشی ترنج خاصهً و رب آن و به و سیب و مانند آن بنوشانند و کشنیز خشک با هموزن شکر نافع ست بعده خواب و سکون اختیار نمایند که آن اصل در علاج اوست و اگر ازان تسکین نیابد اعاده او در آن روز و روز فردا کنند و غذای او مبرد و مرطب سازند یا ملطف او بمثل زرده بیضه و برای تحلیل آب گرم بران بسیار یزند و حسب استطاعت بآوردن خواب مشغول شوند بعد از آن چون غثیان بشرط وجود آن زائل شود و صداع باقی ماند روغن گل ازان قطع کنند که آن در اخر او را مضرست و اگر چه در ابتدا برای تقویت سر و منع بخار حاجت بسوی آنست و باید که درین وقت روغن بابونه حموض او برای تحلیل استعمال نمایند و اگر بدین زایل نشود روغن سوسن بکار برند که این بغایت نافع و مجرب ست و چون خمار تخفیف و انحطاط یابد مشی اندک کنانند یا در گهواره نشانند و درین هنگام بماهی رضراضی و مرغ خصی و چوزه ماکیان و با بقول بارده غذا سازند و باید که بر طعام مشهی نکنند بلکه بعد سه ساعت و بالجمله باید که انتظار هضم بخواب و یا بسکون طویل نمایند تا آن که معده او اندک خفت پذیرد بعده سکنجبین شکری اگر محرور باشد و عسلی اگر مرطوب بود استعمال کنند و اقدام بدلک قدمین نمایند پس مشی غیر متعب یا حرکت دیگر غیرمتعب کنند و باید که از سرکه ساده و مری اجتناب نمایند واگر لابد باشند نانخورش بغیر تندآن سازند و اگر اندک مشی کرده باشند آبزن و حمام نیز استعمال کنند و در آخر امر باید که بنطولات معتدل التحلیل تنطیل نمایند و بلحوم **٭108٭** خفیفه غذا سازند و این دوا برای خمار نیکوست تخم کاسنی و تخم کرنب و زررشک منقی و سماق و عدس مقشر و گل سرخ و طباشیر مساوی همه را کوفته بیخته بوزن سه درم از آن با قیراط کافور و اوقیه آب انار یا آب ریباس یا رب ترنج یا آب آن بخورند جرجانی و ایلاقی می نویسند که اگر شبت یا تخم شبت و تخم ترب در آب جوشانیده سکنجبین آمیخته بدهند تا قی بخوبی گردد و معده پاک شود

صواب باشد و اگر قی ممکن نبود یک درم ایارج فیقرا و نیم دانگ یا یک دانگ سقمونیا با هم سرشته بدهند تا بقوت سقمونیا اسهال زودتر افتد و ایارج در بدن درنگ بسیار نکند تا از آن حرارتی نیفزاید و چون از خواب برخیزد حمام نماید و بعد از حمام تا یک ساعت تمام نگذرد طعام نباید خورد بعده طعام حرارت افزا نشاید خورد بلکه ماهی تازه خورد و برگ کاهو باندکی سرکه که سخت ترش نباشد و کاسنی و مانند این موافق باشد و آنرا که بغذای قوی تر حاجت باشد بیضه نیمبرشت و گوشت دراج و تیهو و چوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و امثال آن صواب بود و کرنب و عدس صاحب خمار را موافق باشد و آن را که تشنگی غالب بود آب سرد خورد مگر کسی که بسبب ضعف معده از مضرت آب سرد بترسد آب غوره و شربت آن و شربت سیب ترش و مانند آن با آب آمیخته یا بی آب بخورد و بدانند هر شربتی که مخمور بخورد سرد کرده باید خورد مگر شربت ریباس که خاصیت او آنست که اگر سرد کرده خورند معده را ضرر دهد و اگر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انگوری رقیق سفید مروق ممزوج بآب مساوی آن بخورد و به شب وقت خواب اندکی کشنیز خشک و شکر دهند و روز دوم طعام و حمام و شربت هم برین ترتیب باشد و چون اندکی تخفیف حاصل شود ریاضتی آهسته و گهواره سود دارد و تا دو ساعت نگذرد از پس ریاضت طعام نخورد و تا سه ساعت از پس طعام نگذرد هیچ حرکت و ریاضت نکند این معنی در انواع صداع یاد باید داشت و سفوفیکه در قول بوعلی سینا گذشت خمار را زائل کند باندکی کافور از دو جو تا یک سطوج یا نیم دانگ باندازه قوت حرارت و گرمی مزاج بآب غوره یا به آب انار ترش و شیرین بخورد و فقاع که از آرد جو و سنبل الطیب ساخته باشند معده را از باقی شراب بشوید خاصه اگر اندک نمک آمیزند هاضم تر باشد و اگر این فقاع بآب غوره سازند خوشتر و گوارنده تر باشد و بوئیدن صندل و گلاب و کافور و شاهسفرم سرد کرده و سرکه و گلاب بران پاشیده سخت سوددارد واگر صبح آنروز که شراب خواهد خورد یک خوراک شربت افسنتین خورد شراب هضم شود و خمار نیارد و اگر خمار باشد سبکتر باشد و در کتب آورده اند هر که بیخ سعد کوفته بخورد آنروز مسبت نشود و شربت مورد ساده ناشتا بخورد خمار سبکتر باشد و بادام تلخ فقل کردن خمار باز دارد و شراب بگوارد و محمدزکریا گوید سخن بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار آرنده است و روغن گاو فادزهر شراب ست تیزی شراب از معده باز دارد طبری گوید که صداع عارض از شرب شراب کثیر سببش امتلاست که از صعود بخارات حاره بوی دماغ و اغثیه حادث می شود و این صداع بر دو وجه بود یکی آنکه عقب شرب نبیند ظاهر گردد و چون معده و اورده از بقایای شراب پاک شود صداع زائل گردد دوم آنکه با شرب شراب ظاهر شود و روزها باقی ماند تا آنکه شراب ترک نماید و پرهیز و ترطیب دوام کند و علاج قسم اول خاص بدان سوای غیر او از انواع صداع اخراج بقایای شراب از معده است و تقویت آن با شربه مطفیه محلله قطاعه بخارات

مثل فقاع ساده معمول بکشک جو و اندک سنبل الطیب بهر آنکه از خاصیت این غسل معده از بقایای شراب است و ادخال اندک سنبل در آن بهر تعطیر و تقویت معده بر هضم بقیه شراب است و مثل شربت غوره و رب سیب و شربت ریباس و شربت ؟ ترنج و رب آن همه سرد کرده سوای شربت ریباس زیرا که از خاصیت اوست که چون آن را سرد کنند معده را الم رساند و مردی را از افاضل دیدم که امر به آمیختن آب غوره بر فقاع ساده مذکور و انداختن اندک نمک بر ان می کرد و در آن هنگام فقاع جوش می کرد و کف بسیار بران می آمد و از آن کف گرفته صاف کرده می خورانید و حل طبیعت بسرعت می کرد پس از غرض او در انداختن نمک سوال کردم گفت که بدین تدبیر تلیف فقاع زیاده میشود و از معده بسرعت منحدر می گردد و آنچه علاج سر بدان نمایند و تقویت مزاج دماغ و تسکین آنکه از خمار آن را عارض شود می نمایند ببویاندن بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم بود که آب برف بران پاشیده باشند و گاهی بر ریحان گلاب ممزوج بسرکه می پاشند و بکافور خوشبو می سازند و از آنچه بر سر نهند گلاب سی درم روغن گل یک نیم درم سرکه سه درم یا آن چه قریب قیاس این باشد در شیشه کرده بجنبانند تا آنکه هر واحد از آن قوت دیگر اخذ کند پس بر سر نهند و ایضاً روغن گل مضروب بآب خیار و لعاب اسپغول و اب کاهو و آب به ست و ایضاً صندل سفید با گل آزاد و درخت اگر وقت آن باشد و الا با بنفشه هر دو سوده در گلاب آمیخته و ایضاً آب بید تر یا آب نیلوفر یا هر دو درین صداع احتیاج استقصا در معالجه زیاده تر از این نیست بهر آنکه چون طبیب معده مریض و مزاج دماغ او را قوت دهد از حدوث این صداع امان یابد و علاج قسم دوم که بعد تحلل بقیه شراب از معده تا زمانی دراز باقی ماند اولاً تنقیه مریض باین مطبوخ ست تمر هندی سی درم آلو بخارا چهل عدد عناب مثل او توت خشک اگر یافته شود ده درم بدستور مطبوخ جوشاینده و یک رطل **109** بغدادی از آن صاف کرده ده درم فلوس خیارشنبر در آن مالیده بنوشند و یک شربت یا دو شربت ازین در مدت پنج روز بدهند بعد از آن لزوم شرب ماءالشعیر نمایند و غذا با سفاناخ و سائر مزورات و مغز خیار بسرکه سازند و اگر زوال صدع مشکل گردد فصد قیفال کنند و لزوم شرب آب انار میخوش بسکنجبین نمایند و پست جو با سرکه پخته روغن گل آمیخته بر سر ضماد کنند و بعد جدا کردن ضماد روغن گل نیم گرم اندک بر سر نهند و گاهی این صداع متعسر گردد و محتاج بفصد رگ پیشانی شود لاسیما چون صداع بجز و مؤخر دماغ میل کند و بالغ ترین چیزی که درین صداع مشاهده کردم این است که بگیرند آب جراده کدو و آب برگ بنفشه و آب خیار و آب برگ بید وآب خبازی و همه را در شیشه کرده بالایش اندک سرکه و اندک روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن گل انداخته شیشه را در دیگ پر آب آویزند و زیر او آتش کنند تا آنکه آب شیشه بجوش آید و کف در آن ظاهر شود پس شیشه را برآورده بدارند تا سرد گردد و در زیر آن درد فرو نشیند پس صاف کرده بر برف سرد کنند به نحویکه

شیشه را در میان او نهند و چون سخت سرد گردد بر تارک سر نهند که این در کمتر از ساعتی صداع را زائل کند و ابن یسار را دیدم که امر بریختن آب سرد بر سر میکرد تا آنکه صاحب صداع سردی آب در دماغ خود معلوم کند بعده امر بپوشیدن سر و قصد خواب می نمود این تدبیر را در ازاله او تاثیر نیک ست و این بهر آن است که فضلات گاهی به تبرید خارج می شوند چنانکه از تسخین مستفرغ می گردند پس گویا که بقایای بخارات باین تدبیر استفراغ می یابد و گاهی صاحب این صداع را سعوط بیشتر دختران مع روغن گل و روغن بنفشه کرده می شود و خداوند این صداع را از بقول خشخاش رطب و قطف و ملوخیا و شاخ خرفه و مانند اینها نفع می کند علاج صداع شمی اگر از شمیدن اشیای حار خوشبو مثل مشک و زعفران و عنبر و عود و نرگس و یا بدبو مانند مر و خلتیت و بخارگوگرد و زرنیخ باشد چیزهای بارد خوشبو چون کافور و صندل و گلاب و نیلوفر و بنفشه و فواکه بارد ببویانند و اگر با وجود حرارت بتخفیف ویبوست ضرر رساند پس در علاج ضرر مشک مثلاً بکافور اقتضا نکنند بلکه اگر ممکن بود تدارک باسعاط ادهان رطبه مبرده نمایند و اگر کفایت نکند کافور در روغن کدو یا روغن بنفشه یا روغن نیلوفر حل کرده در بینی چکانند و کذلک بالعکس و روغن خلاف را در تقویت دماغ و تعدیل آن بر سائر ادهان فضیلت است و بوئیدن گل بنفشه تر و نیلوفر و کشنیز تر و جراده کدو و خیار رطب را در تسکین این نوع صداع مدخل عظیم ست و اگر از شمیدن اشیای بارد خوشبو یا بدبو باشد چیزهای گرم خوشبو مثل مشک و زعفران استعمال نمایند و باشیای حاره و حمام و آب گرم علاج کنند و بهرحال تنطیل راس بحسب اقتضای مزاج رائحه و استنشاق بادهان مضاده آنها و تقویت دماغ باشیای مقویه و تغذیه باغذیه لطیفه مقویه خوشبو حار و یا بارد نمایند طبری گوید که علاج صداعیکه از شم ارائح طیبه حاره باشد تقویت مزاج دماغ بریختن آب های نیمگرم اولاً بر سر و پوشیدن آن و امر بافشاندن بینی دائم است پس تشمیم اضداد آن روائح در قوت مثل کافور هنگام تاذی بمشک و بنفشه عند تاذی با ترج و مانند آن و اگر تحلل آن مشکل گردد این سعوط بکار برند اگر بدن او نقی بود و در آنجا تپ نباشد بگیرند آب حی العالم مروق و مصفی با آتش چهار درم روغن کدو دو درم آب طلع یک درم و در شیشه بجنبانند و صاف کرده سعوط نمایند آنچه از آن ممکن باشد مره بعدالحری این تطفیه حدت روائح و دفع بقیه آن کند و اگر متعسر گردد تضمید راس بدانچه مذکور شد باید کرد و در آن اسبغول مضروب بسرکه و عصاره مامیثا زیاده کنند که این تحلیل آن کند و بدانکه هر جا که اشاره تبرید مزاج دماغ می کنم مراد از آن ترک افراط در آن و عدم ادخال در مبرد چیزی از مخدرات مثل بیخ و افیون ویبروج لقاحی می باشد پس اگر لابد باشد و خوف هلاکت مریض بود اندکی افیون یا آب لفاح استعمال کنند و هر گاه معلوم کنند که مریض طاقت برداشت الم میدارد این مخدر ازان قطع کنند و در تلافی اذیت او هنگام زوال مرض کوشند و از این غافل نباشد و اما چون صداع از

روائح مزابل و قاذورات و جلود متعفنه باشد مریض را در حمام داخل کنند و بر سر او آب نیم گرم بسیار ریزند و در حمام سرکه کهنه ببویانند و دو فتیله از پنبه ساخته بسرکه تر کرده مدام در هر دو منخر نهند و روائح خوشبو حار باشند یا بارد ببویانند و استنشاق اوهان مناسبه یعنی بارد مثل روغن گل بنفشه و نیلوفر در جوانان و حار مزاجان و حار مثل روغن یاسمین و خیری و سوسن در پیران و سرد مزاجان نمایند و فکر این امر بکنند این صداع بنوع دیگر از انواع صداع منتقل خواهد شد بهر آنکه معالجه هر نوع صداع از علاج این نوع اسهل است زیرا که بر دماغ از روائح کریهه ثقل و ضرر کم نبود حتی که گاهی از متشنج گردد و حجاب موضوع بر آن متقلص شود و در بدن سه عضو را خواص در میل بروائح طیبه و نفرت از روائح کریهه است و آن دماغ و معده و رحم ست چون بر یکی از این اعضا دو چیز یعنی بوی بد و غلظ ماده جمع شود صاحب او از مرض شدید ایمن نباشد و روائح **✱110✱** و اطعمه مصدعه بسیار اند لیکن چون طبیب بر قوانین معالجات صداع و مقابله شی موذی بضد آن واقف گردد انشاالله تعالی اختراع عالج این جزییات که بر آن وارد گردد تواند کرد علاج صداع ضربی و سقطی و تفرق اتصالی و این یا در نفس جوهر دماغ رسد و یا در حجب و غیره اجزای مذکوره راس و یا در فروع آن یعنی اعصاب و عروق و یا در اعضای دیگر غیر سر از اعضای شرکیه مثل معده و رحم و غیر آنها و تادیه ضرر آن بسوی دماغ و ضربه و سقطه گاه اندک و خفیف بود و معالجه پذیرد و گاه بسبب زیادتی باعث تقلقل و تحرک و جوشش دماغ و عدم التیام مهلک بود بالجمله بهر تسکین درد و تقویت سر روغن گل بر سر نهند و در اماله ماده به تنقیه یا جذب بسوی خلاف سعی نمایند اگر چه بفصد و اسهال حسب احتمال و بستن اطراف و ردع ابخره باشد تا ورم پیدا نشود پس بزودی فصد قیفال کنند و اگر بنظر نیاید فصد هفت اندام و بحسب حاجت و احتمال قوت خون بگیرند و اگر از فصد مانعی باشد حجامت میان کتفین نمایند و بقدر ضرورت خون بکشند و بهر تسکین وجع و تحلیل ورم و تبرید و تقویت سر برگ مورد آرد جو گل ارمنی مامیثا آرد عدس حضض مکی اقاقیا صندل در آب برگ بار تنگ و روغن گل آمیخته نیمگرم ضماد کنند و این ضماد علویخان درین باب از مجربات ست برگ مورد برگ سرو گل سوسن لادن اکلیل الملک گل ارمنی قصب الزریره شب یمانی روغن گل هر یک دو مثقال ضماد سازند و از کشنیز خشک و پوست خشخاش و سیب و به و مانند آن از ادویه بارده قابضه بخور کنند و بازوها و رانها آنها محکم ببندند و بر ساق و کف پا حجامت بی شرط نمایند تا که مواد متوجه اسافل گردد و تلیین و اسهال طبیعت بمثل طبیخ عناب و بنفشه و مویز و خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت سازند و اولی آنست که حقنه لین کنند تا بهوش آید بعده بنابر تحلیل ورم و رفع تپ شربت بنفشه سه توله در عرق گاوزبان و ابریشم ساده و عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و غذا بنوماش و اسفاناخ بنان و یا بر ماءالشعیر اقتصار ورزند و اگر جراحت و شقاق هم باشد

اندمال آن بمراهم نمایند و جراحت اغشیه داخلی که علامتش دضر و تمدد و وجع ثاقب و ناخس و سیلان اشک بود عسرالعلاج است و جراحت جوهر دماغ که نشانش کثرت خواب مشوش و رطوبت خیشوم و اختلال حواس است اکثر مهلک بود و محمدزکریا گوید که موضع شجه را بشراب شسته صبر دوم الاخوین و اقاقیا بران پاشیده بستن عجیب الاثرست بالجمله بعلاج جراحت و کسر عظم که انشاءالله تعالی در آخر کتاب مفصل مسطور گردد رجوع کنند و چون ورم دماغ بهمرسد معالجه سرسام حار نمایند و متوجه تسکین صداع گردند و تحلیل ورم بمراهم اسرنج کنند و اگر آب برگ مورد و گلاب و روغن گل هر یک بست مثقال سرکه پنج مثقال به آتش ملایم بپزند تا که روغن بماند پس مونگ مقشر یک کف عوموصلیت مغاث بغدادی مغاث هندی هر واحد یک مثقال در عرق عنب الثعلب سائیده بیامیزند و بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند صداع و ورم ضربه را نافع بود و باقی تدبیر این صداع از علاج امراض دماغی از ضربه و سقطه که مذکور شد اخذ کنند اقوال اکابر ابوسهل گوید که صداع حادث از ضربه و یا سقطه بسبب عروض ورم می باشد پس می یابد که اولا فصد کنند پس ختنه لینه بعمل ارند تا مواد با سفل منجذب گردد و از صعود بسوی سر آن را منع کند بعد از آن بر سر روغن گل غیر بارد نهند که ان تسکین وجع و تقویت راس نماید و اگر درد بسیار نباشد اندکی سرکه با وی آمیزند و اگر درد شدید باشد تنها بدون سرکه استعمال کنند و اگر معذلک بیخوابی بهمرسد بروغن بنفشه سعوط کنند و اگر احتیاج بتقویت سر بسبب تزعزع باشد که از شدت ضربه آن را بهمرسد تضمید سر ببرگ مور و مر و اکلیل الملک و قصب الزریره و گل ارمنی و شب یمانی و لادن و برگ سرو و روغن سوسن و اندکی شراب ریحانی کنند و اگر عقل مریض مختلط گردد ارد جو و سبوس سمید و خطمی سفید به آب برگ بید و روغن گل و قلیلی از سرکه ضماد سازند و اگر با درد تپ و سرخی و شدت حرارت باشد باید که بعد از فصد آب عنب الثعلب و کاسنی بخیارشنبر نوشانند و ماءالشعیر دهند و غذا ببقول بارده رطبه مثل کدو و خیار و کاهو و بقله یمانی سازند و اگر با درد تپ نباشد بر زرده بیضه نیمبرشت و لحم طیور تغذیه نمایند و اگر جراحت اندک حادث شود از مورد شفا یابد و اگر عظیم باشد در آن صبر و کندر و مرودم الاخوین استعمال نمایند شیخ میفرماید که در معالجه صداع حادث از ضربه یا سقطه واجب ست غایب قصد طبیب متسکین درد حتی الامکان و تبعید ماده از جای درد یا باستفراغ و یا بجذب طرف خلاف باشد تا ورم نکند و اگر جراحت حادث شود معالجه آن به اندمال نمایند و اندمال آن ممکن نیست در حالی که سوءمزاج ثابت باشد بلکه واجب است که در ادمال آن تعدیل مزاج ناحیه آن کنند و چون صاحب این آفت را تپ ظاهر شود و اختلاط عقل گردد و بدانند که در ورم شروع کرد و اول آنچه در علاجش استعمال باید کرد آن فصد قیفال یا اکحل است تا تورم را منع کند و اگر در آنجا امتلا باشد باید که حقنه حاده استعمال کنند و اگر چه بشحم حنظل باشد

مگر آنکه با وی تپ باشد که درین صورت تعدیل حقنه نمایند و اگر حقنه ممکن نبود بمثل حب قوقایا تنقیه کنند اگر
111 تب نباشد و اگر حرارت بدون تب باشد خورانیدن حب مذکور ترک نکنند و از تنقیه چاره نیست تا از ورم ایمن گردد بعد از آن واجب‌ست که نگاه کنند اگر در آنجا جراحت باشد اولاً علاج آن نمایند و تعدیل مزاج موضع اولاً بدست تا علاج قبول کند و اگر جراحت نباشد بعد تسکین وجع تضمید موضع بادویهٔ مقویه نمایند مثل اضمده که آبهای آنها آب مورد و بید و روغنهای آنها روغن مورد و سوسن و روغن گل باشد و اطلاط آنها اشیائی باشد که در آن قبض لطیف و تحلیل اندک بود مثل گل سرخ و اکلیل‌الملک و قصب‌الزریره و بابونه و گل ارمنی و شب یمانی بشراب ریحانی و گاهی اقتصار میکنند بر ادهان اگر درد باقی بود و گاه استعمال آن نیمگرم میکنند و گاهی بسبب درد و خوف ورم اندک سردکرده بعمل می‌آرند و واجب‌ست که از حمام و شراب و غضب و مبخرات و مسخنات از اغذیه و ادویه حذر کنند و اگر موضع بورم شروع کند درآن وقت لابدست از استعمال قوابض قوی‌القبض والتبرید مثل پوست انار و گلنار و گل سرخ و بآب اینها نطول و بثفل آنها ضماد سازند بعد از آن بدوایی که با وجود آن دران تلطیف اندک باشد نقل نمایند مثل سرو دطرفه و به و کندر و اگر ضربع تزعزع راس پیدا کند مبادرت بخورانیدن اسطوخودوس بآب با شربت عسل باید کرد که ازین خلاص یابند و بدانکه الم چون بحجاب دماغ رسد دران خطر باشد و چون بسبب ضربه خون از دماغ خارج شود مغز سر ماکیان بمقداریکه ممکن باشد باید خورانید و بالایش آب انار ترش اندک بنوشانند و چون ورم تحلیل یابد تاخیر در خورانیدن مغز تا روز سوم و بعد فصد نمایند. صاحب کامل مینویسد هرکه را از ضربه یا سقطه صداع عارض گردد باید که در امر او اولاً مبادرت به فصد سررو کنند و خون بحسب حاجت و قوت و سن برآرند و اگر فصد بسبب سن و قوت و فصل ممکن نبود باید که حقنهٔ حاده استعمال کنند و اگر تب باشد حقنهٔ لینه بعمل آرند و جذب ماده باسفل کنند تا بموضع علت نریزد بعد از آن بابیکه در آن مورد و جوزالسرو جوشانیده باشند نطول کنند و بدان تکمید نمایند و اثل و آس و برگ سرو باندک گل ارمنی ساییده ضماد کنند و بپاره پشم که در روغن گل نیم‌گرم تر کرده باشند تکمید سر نمایند و از آفتاب و حمام و شراب و غصه و اغذیهٔ حاره و حریفه و مصدعه مثل جوز و شاهدانج و جرجیر و بادروج و شراب قوی و میفختج و مویز شیرین حذر کنند و این ضماد نمایند گل ارمنی پنج درم قصب‌الزریره و مغاث و ماش هرواحد سه درم بابونه و اکلیل‌الملک هر واحد دو درم صبر یک درم مر یک درم همه را باریک سوده بآب مورد سرشته ضماد سازند و ایضاً آس و جوزالسرو و بابونه و اکلیل‌الملک و قصب‌الزریره هر واحد پنج درم قشار کندر دو درم گل سرخ چهار درم همه را در آب پخته بر سر ضماد کنند و آب او نیم‌گرم بران ریزند و ایضاً آب بید و آب اثل و گل ارمنی و اکلیل‌الملک و روغن گل آمیخته ضماد نمایند و اگر مورد تر کوفته بنضوج خوشبو ساخته ضماد کنند نفع

بخشد و اگر غشای دماغ را از ضربه و سقطه ورم لاحق شود باید که روغن گل و سرکهٔ نیم‌گرم بر سر ریزند و اگر استخوان بشکند و غشای محلل دماغ ظاهر گردد یا با وی درد شدید باشد با روغن گل سرکه نیامیزند بلکه روغن خالص نیمگرم یا روغن بابونه بر سر نطول کنند و اگر با صداع سهر باشد روغن بنفشه یا روغن نیلوفر نیمگرم ریزند و اگر ازین اختلاط ذهن حاصل شود خطمی و آرد جو و بنفشه و روغن گل باندک سرکه بر سر ضماد کنند و باید دانست که سرکه بروغن گل در ورم دماغ و غشای او بهر آن مخلوط میکنیم که روغن گل را بباطن دماغ رساند و بدرقه کند بسبب لطافت خود نه بهر آنکه سرکه ورم را نفع میکند زیرا که دران نه تسکین‌ست و نه تحلیل نه در اورام حار و نه در بارد و در اورام بارد با وی فرفیون و غیره اشیای حاره استعمال میکنند. طبری گوید که صداع عارض از ضربه و سقطه بر دو وجه‌ست یا آنکه سر را الم رسد و شجه واقع نشود و یا شجه و الم آرد و الم در قلت و کثرت مختلف بود و شجه در خفت و شدت و ایضاً بحسب موضع مختلف باشد اما معالجهٔ شجه در شجاج سائر اعضا مذکور گردد و صداع عرض تابع شجه بود پس معالجهٔ شجه معالجهٔ صداعست غیرآنکه با معالجهٔ شجه قصد بتسکین صداع حسب مزاج مریض کنند به تضمید و تکمید او بحسب آنکه در انواع صداع ذکر یافت و موافق‌ترین اشیا برای کسی که او را این نوع صداع باشد تکمید سر بروغن گل گرم کرده است و یا بروغن گل که دران قدری مازو و لادن جوشانیده باشند اگر مزاج این را واجب کند والا اندک کافور بروغن گل اگر مزاج واجب کند و موم و روغن گل گداخته سفیدآب مغسول بر آن ریخته از آتش فرود آرند هرگاه نیمگرم بماند سفیدی بیضه اندکی آمیخته بر هم زنند تا که سرد شود بعده در هاون کرده بران آب سرد شیرین انداخته حل کنند پس آب را بریزند و مرهم بگیرند و بر تمام سر ضماد نمایند که مسکن صداع و مفید جراحت و ورم‌ست و اگر در آنجا جراحت نبود و نه رض و نه فسخ سببش تالم حجاب موضوع بر قحف در موضع سقطه یا ضربه باشد و این بجمیعه حجاب مودی گردد و علاجش بتسکین حرارت و تبرید بلیغ مزاج جلد سر بآبها که ذکر کردیم باید کرد تا سر قوی گردد و مواد را قبول نکند بعده بچیزیکه محلل و ملین باشد مثل موم و روغن و یا آبهای محلله مثل آب بابونه و اکلیل‌الملک در آخر آن ضماد کند و اگر مریض متحمل باشد فصد هردو قیفال ⁕112⁕ کنند و تنقیهٔ بدن او از اخلاط نمایند اگر قوانین آنرا واجب کند و اگر اعراض عظیم گردد و مؤدی بورم شود در هر دو نوع این صداع اعنی آنکه با وی شجه باشد و آنکه با شجه نباشد اما آنچه با وی شجه بود و ورم حادث شود علاجش علاج جراحتی‌ست که با ورم باشد بمراهم مفید ورم مثل مرهم مرداسنگ و اسفیداج و مرهم ابیرنج مغسول و تضمید رأس بچیزیکه ورم را تحلیل کند مثل صندلین و شیاف مامیثا و آبهای محللهٔ ورم پس اگر عقل مریض زائل گردد بی شک ورم بحجاب موضوع بر قحف از داخل عام شده باشد و علاجش دراین هنگام علاج سرسام حارست و اگر عقل مریض

زائل نشود امر دران آسان‌ست ورم باصلاح جراحت زائل گردد و اگر جراحت نباشد امر آسانتر بود غیر آنکه فصد اگر ممکن باشد ازان غافل نباید شد و تضمید سر باشیای مبرده در وقتی و باشیای محلله در وقت دیگر و بهترین چیزها که درین هر دو صداع با ورم یا بی ورم استعمال کنند تغریق رأس‌ست بروغن گل نیم‌گرم علی‌الدوام و تضمید او بمرهم اسرنج و اسفیداج بآب حی‌العالم و عصی‌الراعی و آب خطمی و خبازی تسقیه داده و تضمید سر ببرگ خبازی و برگ اسبغول هر دو کوفته مطبوخ در روغن گل برآن اندک خطمی سفید و آرد جو انداخته که این ضماد در تحلیل ورم و تسکین این هر دو نوع صداع بغایت نافع‌ست و علاج جراحات هائله که تا امّ دماغ رسد در جراحات بدن خواهدآمد نسخهٔ مرهم اسرنج بگیرند اسرنج پنج درم و پارچه بآب تر کرده با وی بیالایند و مقابل آتش کنند که خشک گردد پس در ظرفی بآب نیمگرم بشویند تا آنکه پارچه سفید گردد هرگاه اسرنج دران ظرف زیر آب در ته نشیند آب صاف که بالای آنست از پنبه برگیرند و اسرنج را خشک کنند که این بهترین طریق غسل اسرنج‌ست بعد از آن وزن کنند و برابر او سفیدآب رصاص و مثل یکی ازین هر دو مرداسنگ گرفته هر سه مساوی بسایند و بحریر بیخته موم در روغن گل انداخته از آتش فرودآرند و بران این ادویه انداخته حل کنند تا مختلط شود و باز بر آتش گذارند و بآبهای مذکوره تسقیه دهند و قوی‌تر از آن آبها آب برگ بزر قطوناست پس در هاون بریزند تا سرد گردد و اندک سرکه و قدری سفیدی رقیق بیضه بران انداخته حل کنند تا همه مختلط گردد و در هر شبانه روز یکبار بر سر طلا کنند و این بالغترین ادویهٔ مستعمله در اعراض مذکوره است و غذای این علیل غیر مبخر بسوی سر و آنکه تغذیهٔ کثیر ندهد واجب‌ست اگر قوت مطاوعت کند که بر ماءالشعیر اقتصار کنند در روزی بدفعات پس برین اقتصار ورزند و این صعب‌ترین صداع بر طبیب‌ست. اسماعیل و یوسف مینویسند که بعد فصد یا حجامت طبع را بآب فواکه و فلوس خیارشنبر و یا بحقنه نرم باید کرد و این صفت حقنه است کشک جو بنفشه خطمی در پارچهٔ کتان بسته هریک بست درم هرسه را در یک نیم من آب بپزند تا نیم من بماند صاف کرده ده درم روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استار فانیذ و نیم درم بوره یا نمک دران حل کرده بکاربرند و این حقنه قوی‌ست برگ چقندر قدری بابونه شبت هریک بست درم انجیر پانزده بنفشه خطمی هر یک ده درم بپزند چنانکه رسم است و صاف کرده یک درم بوره و یک درم نمک و ده درم عسل دران حل کنند و آنرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کاسنی و آب عنب‌الثعلب با مقدار پنج درم فلوس خیارشنبر دهند و آنرا که تب سخت گرم نباشد آب کاکنج و آب عنب‌الثعلب هر یک سی درم بستانند و پنج درم فلوس خیارشنبر و دو درم صبر و یک نیم‌دانگ زعفران در آن حل کرده بدهند. تدبیر ضماد آنرا که با ورم تب باشد از آب عنب‌الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد همه را جمع کرده بر سر نهند و ایضاً عدس

سماق گلنار گل سرخ برگ مورد پوست انار همه بپزند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند با روغن گل و ایضاً برگ مورد گلنار پوست انار هر سه را در سرکه و آب بپزند و باندکی مشک و عود خام و قصب‌الزیره بکوبند و شراب کهنه بران چکانند و با هم سرشته بر سر نهند و آنرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل برنهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل داشته باشد و این ضماد معتدل‌ست انار ترش و شیرین با پوست شکافته در شراب کهنه پخته بسایند و ضماد کنند و ایضاً که معتدل‌ست برگ مورد تازه برگ بید برگ سرو و خطمی تازه و اکلیل‌الملک بکوبند و آب او بگیرند و اگر در آب بپزند و بیفشارند و آب آن بستانند روا باشد پس روغن سوسن باین آب و شراب کهنه آمیخته دو سه جوش بدهند و اندکی مرو قصب‌الزریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته در صره بسته با وی بجوشانند و بدست مالیده بفشارند و پارچه بدان تر کرده بر سر نهند و ایضاً ضماد محلل مر یک درم کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بست درم موم بروغن گداخته ادویه سوده بسرکه تر کرده بدان بسرشند و بر خرقهٔ کتان طلا کرده نیم‌گرم نمایند و بر سر نهند و آنرا که حاجت تحلیل بیشتر باشد سرکهٔ کهنه بدل شراب کنند و بدل روغن گل روغن سوسن یا روغن یاسمین یا روغن کنجد تازه کنند و آنرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر نهند پس اگر درد قوی‌تر باشد روغن گل زیاده کنند و اگر بیخوابی *113* قوی‌تر باشد روغن بنفشه فزون‌تر از روغن گل کنند از بهر آنکه روغن گل مسکن درد زیاده است و روغن بنفشه خواب آرنده‌تر و صعام کشکاب و مزورهٔ کدوبمغز بادام دهند و آنرا که دماغ بجنبد اسطوخودوس و مغز مرغ خانگی و غیره دهند که در علاج صداع تزعزعی بیاید و آنرا که خون بسیار رفته باشد و بن نبود زرده بیضهٔ مرغ نیم‌برشت و گوشت ماکیان دهند و صندل و سیب و به و گل سرخ و بنفشه و برگ مورد بویانند و اندکی کافور و آنرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک کوفته بیخته و اندکی مر آمیخته بر جراحت نهند و آنرا که جراحت بزرگ باشد لیکن باستخوان نرسیده باشد بر جراحت روغن گل بمالند و بدوزند و این اکسیرین نهند صبر انذروت کندر هر یک ده درم دم‌الاخوین مر مکی هریک پنج درم همه را سائیده بسفیدهٔ بیضهٔ مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان آلوده بر جراحت گذارند و اگر خشک بر جراحت بپاشند روا باشد و در هر روز یک بار بگشایند و به‌بندند تا آنکه صحت یابد و گرداگرد جراحت ضمادهای مذکوره مانع ورم نهند و ضمادها و روغنها نیمگرم برنهند مگر آنرا که عقل شوریده باشد و حرارت سخت قوی باشد و باقی علاج در جایگاه جراحات یادکرده آید علاج صداع تزعزعی جهت امالهٔ ماده قبل از ورم فصد باسلیق یا هفت اندام نمایند و بعد ورم رگ سررو گشایند و تلیین طبیعت بآب کاسنی مروق و خیارشنبر و یا بمسهل بارد و یا بحقنه لین کنند و اگر تب نباشد بحقنهٔ حاد و حب ایارج یا قوقایا نمایند و بعده باضمدهٔ مقویه چون صندل و فوفل و گل ارمنی و ریوند چینی و طحلب و آرد جو و باقلا ضماد

سازند و اگر برگ مورد و مرزنجوش و نمام و برگ انگور باریک ساییده ضماد کنند نیز نافع بود و اگر در سر ورم باشد و تب نبود بمثل گلنار و عدس و پوست انار و گل سرخ و مورد و قصب‌الزریره و شب یمانی ضماد کنند و سیب و بهی و غیره اشیای خوشبو ببویند و اگر تزعزع از ضربه باشد اسطوخودوس دودرم سائیده با جلاب و یا شربت عسل بخورانند و غذا بدماغ ماکیان و بزغاله و بره و گوساله سازند و بالایش قدری آب انار میخوش بدهند و باغذیه و مزورات لطیفه که در صداع حار گذشت غذا سازند و دعت و سکون و سکوت و نوم طویل بر فرشهای نرم لازم گیرند و بالجمله علاجش علاج سکته است. طبری گوید که علاجش فصد قیفال‌ست اگر ممکن باشد و حل طبیعت اگر ازان مانعی نباشد و شمیدن روائح طیبه مشاکل مزاج او درین وقت و امر بخواب بسیار بر پشت و تسعیط باین سعوط روغن خشخاش روغن بنفشه هر واحد یک درم شیر دختران یک درم حضض مکی تازه بوزن دو شعبره در شیر مذکور حل کرده در شیشه کرده بجنبانند تا یکذات شود و بمقدار احتمال مزاج سعوط کنند و تضمید سر باین ضماد بگیرند آب بید و شیر دختران و باهم بجوشانند تا مختلط شوند پس صاف کرده در آن اندک حضض و خطمی و آرد باقلا و آرد جو حل کنند تا غلیظ گردد بر سر ضماد نمایند و اگر این کفایت نکند و صداع باقی ماند امر بتغریق رأس بروغنهای نیمگرم کنند هر روغنی که باشد سوای روغن بلسان مگر آنکه مزاج او با این الم ببرودت مستحیل گردد که درین صورت بر سر او روغن بلسان و روغن غار و روغن قسط و مانند آن استعمال کنند و بالغ‌ترین اشیا آنچه درین صداع استعمال نمایند روغن نیمگرم است که گاهی از سائر معالجات غنی میگرداند. ابن هبه‌الله مینویسد که سبب تزعزع رأس خلط غلیظ باردست که در مواضع خالیهٔ سر حاصل شود و اعراض آن ضعف حرکت ارادی و احساس ثقل در سر و کدورت حواس‌ست و این مرض منذر بحدوث سکته بود پس طبیب عند احساس حرکت تزعزعی مبادرت کند به تنقیهٔ بدن از حبوب مخرج خلط غلیظ مثل حب صبر و مانند آن و بعد تنقیه ماءالعسل که در آن اسطوخودوس مسحوق جوشانیده باشند بنوشند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران گل سرخ و عود و مصطکی پخته باشند بنوشند و از امتلا و اغذیهٔ مرطبه و نافخهٔ غلیظهٔ عسرالهضم حذر کنند و غرغره بسکنجبین عسلی و خردل نمایند و اغذیهٔ ملطفهٔ قلیل‌الفضول مثل قلایای لحوم طیور غیرآجامیه تناول کنند و اعانت بهضم کنند و شراب کهنه بنوشند و مشک و غالیه و مرزنجوش ببویند و آبهای ادویهٔ محلله بر سر ریزند و بپارچهٔ خشن سر را بمالند پس اگر طبع قبض بود حقنه بعمل آرند و اگر غثیان محسوس گردد قی کنند بعد خوردن طعام زیرا که آنچه از خلط غلیظ در معده جمع شود ازین تدبیر دفع گردد لاسیما بعد خوردن ترب و اطعمه مالحه چه ازین قی بسهولت می‌آید و دفع کیموس بر طبیعت اسهل میشود از دفع آن بدون خوردن چیزی و از علاج این مرض غافل نشوند که ازین تدبیر ممکن‌ست که مریض از سکته متوقعه خلاص یابد باذن الله تعالی عزوجل

علاج صداع نومی درین صداع واجب‌ست که اول بعلامات مواد دریافت نمایند که کدام خلط در بدن غالب‌ست پس تنقیهٔ بدن و دماغ از آن ماده مکرر کنند بدستوری که در اقسام علاج امراض دماغی مادی و صداع مادی مفصل مسطور شد و بعد ازان تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن باطلیه و اضمده و مروخات و غیره حسب ماده نمایند و رماد گرم در سرکه آمیخته بر پیشانی و صدغین ضمادکردن بدین صداع نافع‌ست و بهترین رماد خاکستر چوب انجیرست و اگر هنگام بیداری ا زخواب چیزی مسکن صداع بخورند صداع ساکن شود *114* لیکن از تنقیهٔ بدن و سر از خلط غالب غافل نشوند و از اشیای مرطبه مثل البان و ماهی و بیضه و فواکه و بقول رطبه اجتناب کنند و بعد از تناول طعام خواب نکنند.

علاج صداع دودی اول تنقیه بدن و دماغ از مادهٔ ردیه بمسهل بلغم و حب ایارج یا حب اصطمخیون و قوقایا کنند بعده باندک ایارج فیقرا سعوط نمایند و ذر یک هفته چند بار تکرار این سعوط کنند و دیگر ادویهٔ قاتل کرم شکم مثل آب برگ شفتالو و آب بیخ توت و صبر و طبیخ افسنتین و شیح ارمنی در بینی چکانند و عقب او سعوطات و عطوسات منقی دماغ بعمل آرند و بعد از آن برای رفع بدبوی بینی اگر باقی باشد آنچه درباب نتن الانف مسطور گردد استعمال نمایند و بقول ایلاقی شرب صبر و تقطیر او در بینی و تعطیس بدان نافع‌ست بالجمله آنچه در قتل و اخراج کرم دماغ و دیگر جراحات معمول راقم‌ست اینست که حلتیت و کافور هر یک قدری در روغن گل حل کرده بچکانند و قطور آب برگ خوخ و شریفه و سمهالو و امربیل هر واحد با صبر و حضض سوده آمیخته مجرب‌ست و کذا قطور مخترع والد ماجد غفرالله له در قتل کرم و حبس خون و اندمال زخم مجرب و معمول و نفوخ برگ چرچته و پهنکری و شکر خام هر سه مساوی سائیده در اخراج کرم از مجربات استاد مرحوم‌ست و اگر ملیم را در آبیکه صبر و حضض جوشانیده باشند سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند اخراج کرم بسیار میکند و مجرب‌ست و کذا ملیم و افسنتین سوده ناس گرفتن بغایت سودمند و همچنین بندق هندی در آب سوده دو سه قطره در بینی چکانیدن مفید و تقطیر برگ نیب بآب سوده و کذا روغن او نافع و گویند که تخم حنظل دو جزو مر و شیح هر واحد یک جزو زعفران نیم‌جزو باریک سائیده در آب پودینه آمیخته سعوط کردن مجرب‌ست و قطور آب برگ شاهتره نیز مخرج کرم‌ست و مجرب و آب برگ سرس با صبر یا ایارج آمیخته بدستور و واجب‌ست که بعد یک ساعت از چکانیدن ادویه آب برگ گشنیز تازه در بینی چکانند و بتدابیر حارهٔ یابسه تدبیر نمایند و اگر با آن حرارت باشد تدابیر باردهٔ یابسه بعمل آرند و نشوقات و عطوسات که در سدهٔ بینی مسطور گردد بکار برند و بعد ازان تقویت دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و اغذیهٔ لطیفهٔ غیرمبخره که در آن گشنیز بسیار داخل نموده باشند تناول کنند. خجندی گوید که ملاک امروز علاج این قسم صداع استکثار ریاضت متعبه است و تقلیل غذا و استعمال حمام بآب گرم شیرین و کثرت ریختن آن آب بر سر برای تفتیح مسام و انحدار فضلات و تقلیل مواد

محتبسه متعفنه که از آن کرم تولد میکند. صاحب اقتباس مینویسد که اول رگ قیفال زنند و شیرهٔ بنفشه یک توله و مویز منقی دو توله و برنگ کابلی چهار ماشه بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان تنوری دهند سه چهار روز داده جهت تنقیهٔ دماغ حب ایارج وقت خواب یک توله بآب نیمگرم بخورانند و صبح این مطبوخ اسطوخودوس دهند اسطوخودوس نه ماشه افسنتین پرسیاوشان برنج کابلی درمنهٔ ترکی بسفائج هر یک هفت ماشه سنای یک نیم‌توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک نه ماشه مویز منقی سه توله گل سرخ یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه جوش داده گلقند پنج توله خیارشنبر شش توله شربت الهی علویخانی چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر گلاب و عرق افسنتین اکتفا نمایند و وقت دوپهر نخودآب بچهٔ مرغ و وقت شام شلهٔ مرغ دهند و همین نمط چهارپنج مسهل دهند تا ماده مولده بتمامه برآید و روز دیگر این تبرید دهند افسنتین درمنهٔ ترکی هریک یک ماشه سوده در شربت بنفشه یک توله آمیخته بلیسانند بعده شیرهٔ بادیان و پودینه هر یک نه ماشه در عرق شاهتره و اذخر هر یک هفت توله گلاب نه توله برآورده شربت افسنتین شربت کشوث هر یک یکنیم توله تودری سرخ هفت ماشه بنوشانند و بعد حصول تنقیهٔ سعوطات و قطورات قائل و مخرج کرم بکار برند مثل سعوط سرخس تنها و یا تربد سفید و ایارج فیقرا و این سعوط نافع صبر افسنتین برگ شریفه برگ کبر برگ نیم درمنهٔ ترکی گشنیز خشک هریک سه ماشه و قطور آب برگ خوخ و نیم و شریفه و فهنجنکشت و افتیمون هندی هریک سه ماشه صبر حضض مکی هریک چهار ماشه سوده آمیخته از مجربات‌ست و همچنین طبیخ ترمس سکنجبین ساده که دران صبر و مر هریک سه ماشه باشد و باید که اول آب گشنیز سبز و یا خشک در سرکه سائیده در بینی ریزند و بعد ساعتی ادویهٔ مذکوره و یا دیگر منقیات بعمل آرند جهت آنکه کرم از بوی گشنیز مست شوند پس از بوی دوا نتوانند گریخت و استعمال مخدرات از داخل و خارج بسی مفیدست و این قطور قلع مادهٔ مابقی می‌نماید و کرمهای مرده و زنده برمی‌آرد و اگرچه اول مرتبه سوزش در دماغ پیدا می‌کند لیکن باید که اول تقطیر بروغن کدوی تلخ نمایند تا از سوزش بازدارد مرداسنگ بوزن هفت ماشه سوده در روغن گل آمیخته بکار برند در روزی سه چهار بار و یا در شیر بز و یا خر و یا زن بعمل آرند و درین مرض بعضی را بینی بوسیده شده می‌افتد و بعضی را بینی می‌نشیند و غنه در آواز و در کام سوراخ میشود و در آخر اعتقال‌اللسان میگردد و بعضی را در تمام سر ورم میشود بلکه تا بسینه فرود می‌آید و آخر ورم زیاده شده از شدت درد پیشانی می‌ترقد و بهلاک می‌انجامد *115* علاج کلی صداع شرکی بدانکه پیش ازین معلوم شده که شرکی گاه بمشارکت مطلقه و گاهی بمشارکت غیرمطلقه میباشد و گاه متادی بکیفیت ساذجه از کیفیات اربعهٔ طبیعیه و یا کیفیت غریبهٔ ردیه غیرطبیعیه که منسوب بسوی حر یا برد نیست مانند کیفیات سمیه میباشد پس گاهی در

بعض اعضا خلط سمی ردی‌الجواهر میباشد و کیفیت آن بسوی دماغ متادی میگردد و ایذا میرساند و گاهی متادی از مواد مواد غیر غریبه در طبع خود میباشد و اذیت آن بسبب کثرت کمیت یا شدت کیفیت آن میرسد و یا بسبب این هر دو بساست که کیفیت موذیه متادیه سبب برای حصول ماده موذیه نیز میگردد بدو وجه یکی آنکه فاسد میگرداند آن کیفیت مواد جیده را که در نواحی دماغ می‌یابد و غذای جید راکه بسوی آن میرسد دوم آنکه دماغ را قابل مواد ردیه میگرداند و این قبول بر دو گونه است اول قبول از جهت جذب از آنست ماند آنکه گرم گردد از آن دماغ پس منجذب گردد بسوی آن مواد بسبب گرمی آن دوم قبول از ضعف مقاومت‌ست و مقررست که عضو چون ضعیف گردد قبول مینماید موادی را که بسوی آن آید و اعضای مشارک رأس اول و لولی همه معده و رحم و انثیین‌ست و بعد از آن حجب مانند حجاب حاجز صدر و غیر آن پس مراق پس باقی اعضا مانند کبد و طحال و زهره و گرده و مثانه و پشت و ساق و قدم و مانند اینها و بیشتر صداع شرکی نزد انتقال ماده از اورام اعضای باطنی مشارکهٔ دماغ میباشد چون حرکت بسوی فوق نماید بالجمله بقول شیخ در جمیع اصناف صداع بمشارکت اعضا واجب‌ست که اعتنا بعضو مشارک کرده شود و تنقیهٔ آن عضو نمایند بدانچه مخصوص او باشد و تبدیل مزاج آن کنند و معذالک تقویت رأس بمقویات آن نمایند تا ماده را قبول نکند پس در ابتدا مقویات بارد مثل روغن گل مع سرکه بعمل آرند و اما بعد ابتدا اگر مواد حار یا کیفیت متادیه بسوی سر حار باشد مقویات بارده مسطوره مدام استعمال نمایند و اگر بارد باشد بجای او روغن بابونه مع روغن آس کنند یا روغنی که در آن صمغ سرو گداخته باشند یا از برگ سرو و عصارهٔ او یا از اثل ساخته باشند بعمل آرند و هرگاه از تنقیه و تعدیل عضو فارغ شوند نظر کنند که آیا این عرض بنفسه مستحیل بمرض شده و یا سبب این صداع در سر راسخ گردیده پس ماده و کیفیت دریافته بحسب آن عمل نمایند علاج صداع شرکی معدی باید که اعتنا نمایند باصلاح غذا و آنکه مولد خلط مضاد خلط باعث مرض باشد پس اگر بسبب اخلاط بود واجب‌ست که اول مبادرت به تنقیه نمایند بدانچه بهر استفراغ هر خلط در امراض دماغی شرکی معدی مفصل مسطور شده و در حالت تنقیه و بعد از آن باغذیهٔ لطیفهٔ محموده خفیف‌الهضم جیدالکیموس اغتذا سازند و بعد از آن حسب واجب بکیفیت میل کنند و معذلک دران تحلیل و هضم و اطلاق باشد و اگر غذای مولد دم جید مقارن کیفیت ماده یا کیفیت نفس معده نباشد غذای محمود و مولد دو جید را اختیار نمایند و بهتر آنست که بعد دخول حمام خورند و در تخفیف بخارات کوشند پس اگر ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن بقی و اسهال تعدیل او با تقویت دماغ بروغن گل یا روغن آس نمایند و قی کردن بخوردن ماهی تازه و بالایش نوشیدن آب برگ خیار و سکنجبین نیز انفع بود و هر صباح دو سه لقمهٔ نان بآب انار ترش یا آب غوره یا شربت آن و شربت انار میخوش و لیمو و ریباس تناول کنند و خوردن فواکه قابضه مثل امرود و سیب و

به نافع و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر گذارند و ایضاً تقویت رأس بروائح طیبه مثل صندل و کافور کنند و بهر اخراج صفرا نقوع حامض نیز نافع‌ست و گاهی بمطبوخ فواکه و یا آب آلو و ترنجبین یا شربت آلو یا شربت تمرهندی و ترنجبین ده درم تلیین طبیعت میکنند و بعد تنقیه تطفیهٔ حرارت بمطفیات مذکور نمایند و تقویت معده بربوب قابضه مثل رب به ترش و انار و غوره و زعرور و لیموی کنند و تقویت دماغ بشمومات و لخالخ بارد مثل آب خیار و صندلین و گلاب و روغن گل و روغن نیلوفر و شیر زنان و سرکه و سعوط روغن بنفشه و نیلوفر و بادام و مانند آن و ضماد بصندل و برگ مورد و گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و کدو و مانند آن با گلاب و بدانچه درصداع صفراوی گذشت باید کرد تا مواد و ابخرهٔ مرتقیه را قبول ننماید و تدهین معده وسر بروغن سفرجل مسکن صداع حار شرکی معدی‌ست و بآبیکه دران بابونه و برگ مورد و گل سرخ جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و غذای بارد سریع‌الهضم مقوی مثل چوزهٔ مرغ که بآب انار یا آب حصرم یا آب سماق یا زرشک پخته باشند تناول کنند و یا مزورهٔ تمرهندی بمغز بادام و کشمش و یا مزورهٔ ماش مقشر بمغز بادام و کشمش بخورند و خوردن نانی که در سرکه یا در رائب تر کرده باشند نیز مفید و کذا مزورهٔ انار ترش محلی بنان نقی و باقی علاج همانست که در علاج امراض دماغی شرکی معدی که از صفرا باشد مسطور شد. ابن عباس گوید که هرگاه صداع بسبب خلط مشکن در معده باشد می‌باید که قی بدوای مخرج خلط نمایند پس اگر صفراوی بود بسکنجبین و نمک و آب گرم و یا بسکنجبین و ماءالشعیر و قدری نمک جریش و یا تخم خربزه و سرمق و خبازی و تخم شبت *116* باریک سوده بسکنجبین و آب گرم و اگر ماهی تازه و خربزه و سرمق و خبازی بخورند و بالایش سکنجبین و آب گرم بنوشند فی صفرای مستکن در معده آورد جالینوس گفته کسی را که صداع از صفرا در معده باشد اگر از خود قی کند صداع او در ساعت زائل شود و گفته کسی که در معدهٔ او صفرا مجتمع گردد اگر هر روز مبادرت بغذا قبل از صداع نکند صداع ظاهر شود پس هر روز قبل از آنکه صداع شروع گردد غذا بخورد و علاج این کسان قی بآب گرم قبل از غذاست اگر بر ایشان سهل بود و اگر قی سهل نباشد مبادرت بغذای محمود جید بمعده کنند لیکن مقدار او اندک باشد و صاحب او را مصابرت بر گرسنگی نباید کرد و اگر صداع ساکن نشود این نقوع صبر دهند افسنتین رومی هفت درم گل سرخ پنج درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم شاهتره ده درم شکاعی و بادآورد هر واحد سه درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم مویز منقی و تمر هندی هر واحد بست درم در شش رطل آب بجوشانند تا چهارم برود صاف کرده در شیشه انداخته بروز در آفتاب و بشب در جای گرم نهند و هر روز ربع رطل از آن با نیم‌درم صبر سقوطری استعمال کنند منفعت بین نماید و صفرا را که در معده باشد نافع بود تخم کاسنی تخم کشوث تخم شاهتره و گل سرخ هر واحد ده درم بگیرند و بر آن سرکهٔ کهنه پنج رطل و آب شیرین دو رطل انداخته بآتش

معتدل بپزند تا نصف بماند صاف کرده شکر طبرزد سه من انداخته باز بپزند و کف آن گرفته از آتش فرود آورده سه اوقیه صبر سقوطری بران انداخته در ظرفی بردارند شربتی از ده درم تا پانزده درم بآب سرد و ایضاً این حب استعمال کنند که تنقیهٔ معده از صفرا میکند پوست هلیلهٔ زرد پنج درم گل سرخ سه درم سقمونیا یک درم باریک سائیده بآب حبها سازند و یکنیم درم خورده بالایش آب شاهترهٔ مروق ربع رطل تا ثلث رطل بشکر سلیمانی ده درم بنوشند و اگر استفراغ بطبیخ هلیله و تمرهندی و افسنتین کنند بدان انتفاع یابند و بعد تنقیهٔبدن تضمید سر باضمدهٔ نافع صداع حار ساذج که مذکور شد باید کرد و این ضماد مقوی سر بعمل آرند تا منع از قبول فضول نماید گل سرخ صندل سفید هر واحد سه درم اقاقیا و حضض هر واحد یک درم گل ارمنی دو درم باریک سائیده بآب مورد و آب بید و آب عصی‌الراعی و آب شاخهای گل سرخ و آب برگ انگور و آب طلع هر کدام که بهمرسد و یا مانند اینها از آنچه مقوی عضو و مانع از قبول فضول صفراوی باشد سرشته ضماد نمایند و باید که عضل ساقین بعصابه بربندند و پایها بمالند تا فضلات بسوی اسفل منجذب گردد و جالینوس در کتاب حیله‌البرء گفته که چون انسان را صداع بسبب صفرا متولد در معده باشد هر صباح حریرهٔ معمول از مغز نان بآب انار میخوش یا آب اناردانه بنوشانند که این تقویت معده او و قمع صفرا نماید و این حریره در شکم او تا دیر بماند بجهت انار پس اندک اندک از آن بدهند تا بسوی معدهٔ او صفرا نریزد و صداع آن را عارض نگردد و درین خوردن سفرجل و اشیای قابضه تجربه کردیم پس صداع ساکن شد زیرا که فم معده قوی گشت و صفرا را قبول نکرد و باید که اشیای قابضه با اغذیه باشند تا مدتی دراز در شکم باقی مانند و بتدریج نفوذ کنند و جالینوس در شرح کتاب ابیذیمیا نوشته که گاه آدم صحیح را صداع دفعتاً بغیر سبب ظاهر عارض میشود و این از فضول حاده مجتمع در معده میباشد و اشارت کرده که صاحب او نان بشراب ممزوج بآب تر کرده بخورد بهر آنکه این طعام معتدل‌الحراره ست تعدیل این فضول و اعانت بر هضم آن در معده می نماید و اگر ماده بلغمی باشد بمطبوخ شبت و ترب و اصل‌السوس با سکنجبین عسلی و نمک قی آورند و اگر ترب بخورند و بالایش کله پایچه با شبت پخته بنوشند و بعد از آن قی نمایند نیز خوب‌ست و بعد قی گلقند و هلیلهٔ مربی و مانند آن بخورند و خوردن سه درم حبی که از سنبل‌الطیب و افسنتین هر واحد یک جزو صندل سفید ربع جزو ساخته باشند نیز در تقویت معده و هضم طعام از مجربات سر هندیست و تلطیف ماده بمنضج حار نموده مسهل بلغم و حب ایارج دهند و ایارج فیقرا با گلقند منقی معده است و بعد تنقیه جوارشات حاره برای تجوید هضم و تقویت معده بخورند و آب گرم بر سر ریزند و روغن گل نیم گرم در گوش چکانند و غذا سریع‌الهضم مثل چوزه مرغ و کبوتر بچه بدهند شیخ میفرماید که اگر اخلاط بارد بلغمی باشد که از آن ریاح شدید هیجان نماید مقویات قوی تر و ملطفات دهند و اگر زائل نشود ایارجات کبار بطبیخ افتیمون دهند و

قطع شریان صدغین درین نافع‌ست یا داغ خفیف بر صدغین نبوعی که سر نسوزد بلکه شریان تنگ گردد و اکثر سل شریان یا قطع و داغ میکنند و بهترین داغ آنست که بالای شریان شق کرده شریان را ظاهر کنند پس بر نفس شریان داغ نهند تا اثر آن بر جلد واقع نشود و آلهٔ داغ سلات باشد یعنی تنگ سر باید نه فراخ سر و اگر ممکن باشد در تابستان این عمل نمایند و باید که غذای او حریره ها سازند و تا ده روز چیزی نخایند و وقت غذا درگرما بوقت سردی باشد و ایضاً کثرت کلام نشاید و همچنین قوابض بر شریان *117* صدغین بچسبانند و انزروت و زعفران بدان مخلوط سازند و گاهی بران قطع اسرب نهاده بعصابه می بندند تا ضربان موجب وجع نکند و ایضا چوب می بندند و اما داغ قوی برای این سه بر وسط سر و دو بر صدغین و یک بالای نقره نزد موخر سرست و باید که در هر حال از شراب اجتناب نمایند مجوسی گوید که هرگاه صداع از فضول بلغمی محتقن در معده باشد امر بقی از ترب مقطع منقوع در سکنجبین عسلی بآب شبت و نمک جریش یا بماهی شور نمایند و صاحب او را از شربت آب یکساعت منع کنند و بعد ازان سکنجبین بآب مطبوخ ترب و شبت بنوشانند و یا ادویه مقبه بمثل دوا بدهند تخم ترب و تخم شبت و تخم جرجیر مساوی باریک سائیده بعسل سرشته بآب گرم بمالند باندکی نمک و بنوشند پر مرغ مبلول در روغن کنجد یا زیت یا بانگشت تحریک قی نمایند و در تنقیه معده کوشش کنند و بعد تنقیه آن ماءالعسل یا شراب آن بآب سرد یا اندک شراب ریحانی ممزوج بآب بنوشانند بعد ازآنکه باندکی از آن مضمضه کرده باشند و حب معروف بحب قوقیا و حب ایارج نافع صداع است و اگر هر روز اطریفل صفیر دو درم با نیم مثقال ایارج فیقرا سرشته بخورند نفع دهد و ایارج مخمر بعسل نیز نافع بود چون هر روز دو مثقال ازان سه روز متواتر بخورند تنقیه معده از بلغم راسخ کند و هلیله مربی نافع ست و چون حب صبر هر روز بسه شب وقت خواب یک مثقال بآب گرم بخورند و ایضا چون حب ذهب دو درم و نیم بآب گرم بخورند تنقیه معده از بلغم کند پس اگر صداع ساکن نشود و مزمن گردد ایارج ارکاغانیس و طبیخ افتیمون و نمک دهند و این صفت حب ایارج نافع این صداع منقی معده از بلغم ست تربد سفید خراشیده دو درم ایارج فیقرا سه درم پوست هلیله کابلی دو درم نمک هندی مثل این شحم حنظل یک درم تخم کرفس نیم درم همه را باریک سائیده بآب حبها سازند شربتی از دو درم و نیم تا سه درم و این حب صبر نافع بلغم راسخ در معده است هلیله کابلی و تربد سفید خراشیده هر واحد پنج درم گل سرخ چهار درم مصطکی دو درم صبر ده درم باریک سائیده حبها سازند و یک مثقال وقت خواب بخورند و این نقوع صبر نافع صداع حادث از بلغم راسخ در معده است بیخ کرفس بیخ بادیان هر واحد هفت درم مصطکی و سنبل الطیب و تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد دو درم اسارون و حب بلسان هر واحد سه درم سلیخه و عود بلسان و گل سرخ هر واحد چهار درم عاقرقرحا یک درم افسنتین پنج درم همه را در شش رطل آب بآتش

ملائم بپزند تا بنصف آید در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر روز چهار اوقیه با یک صبر بنوشند و این نقوع صبر دیگرست افسنتین رومی پنج درم اسارون سه درم مصطکی و سنبل الطیب و عاقرقرحا هر واحد یک درم و نیم هلیله کابلی چهار درم حنظل دو عدد و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم چهار رطل آب گرم بران انداخته در روز بآفتاب و در شب بجای گرم بدارند و هر روز چهل درم با یک مثقال صبر و یک درم روغن بادام بنوشند و غذا بران شوربای اسفید باج گوشت نر صغیر باشد و لحم نخورند یا کبوتر بچه بنخودآب و مانند آن و بران شراب ریحانی ممزوج بنوشند و تضمید معده ایشان باضمده مسنحنه ملطفه کنند تا منع تولد بلغم کند مثل این ضماد بگیرند سک و رامک و لادن و عود خام هر واحد سه درم گل سرخ چهار درم سنبل الطیب مصطکی هر واحد دو درم مشک یک دانگ همه را باریک سوده در آب نمام و یا آب مرزنجوش سرشته بر معده در حالت خلو ضماد سازند و بفلفل و کندش و صبر و زیره و شونیز عطسه آورند و آب چقندر و آب مرزنجوش و آب پودینه در بینی چکانند جرجانی و ایلاقی مینویسند که اول بمطبوخ شبت و لوبیا سرخ و تخم ترب و عسل قی باید کرد و از پس آن اندکی گلقند و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن بخورند و اگر روز دیگر ایارج فقیرا بعسل سرشته سه درم یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که صداع پیوسته باشد صبح نقوع صبر دهند باین نسخه سعدسنبل افسنتین فقاح اذخر کرفس بادیان نانخواه زیره هر یک مشتی همه را بپزند چنانکه آب سرخ شود و قوت ادویه گیرد و صاف کرده و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم صبر انداخته در شیشه کرده بآفتاب تا سه روز نهند و هر ساعت شیشه را بجنبانند و سه روز بامداد ده درم ازین آب صاف کرده سه درم روغن بید انجیر با روغن بادام تلخ انداخته بدهند و اضمده و اطلیه که در صداع بلغمی مذکور شد همه موافق بود و آنرا که بدین تدابیر صداع زائل نشود داغ کردن صواب باشد بر میان سر و بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر بالای مغاک پس گردن و طعام و شراب نیز همان نوع باید کرد که در همانجا مذکور شد و خرمای قسب و زیتون بعد طعام خوردن موافق باشد ابن الیاس گوید که شبت سه درم تخم زیره سه درم در آب خوب جوشانیده صاف کنند و دران نمک طعام سه درم عسل بست درم حل کرده بنوشند و بریشه ملوث بروغن کنجد قی کنند و یا لوبیای سرخ و تخم چقندر و تخم سرمق و پودینه بستانی و نمک طعام هر واحد سه درم جوشانیده بنوشند و قی کنند بعد خوردن ترب یا نخودآب یا ماهی شوربا دکارع مطبوخ ؟ و تقویت راسن بخورات خوشبو موافق مثل اند و عنبر و مشک نمایند و غذا مزوره نخوداب بصعتر و اگر به قی ساکن نشود و این حقنه حاد بعمل آرند بگیرند سنا پنج درم جلبه بزر کتان هر یک *118* ده درم انجیر عناب سپستان هر یک بست عدد خطمی در خرقه کتان صره بسته سه درم خسک بابونه شبت هر واحد یک کف بنفشه نیلوفر هر یک سه درم در شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده بران بوره ارمنی یک درم نمک طعام یک نیم

درم عسل و مری و روغن کنجد هر یک ده درم پاشیده حل کرده استعمال نمایند و ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس این علت را نافع است ابن نوح گوید که قی بطبیخ شبت و نمک و عسل و لوبیای سرخ تخم قطف و پودینه بستانی و بجوزالقی و کنکرزو و نمک نان هر کدام ازین اشیا بعد از ترب بکله پایچه مطبوخ بشبت خورده باشند نوشیده قی کنند و اگر از قی ساکن نشود ایارج ارکاغانیس و جالینوس خورند و طبیخ افتیمون افضل ازین هر دوست و مویز منقی آنرا نیکوست و غذای او نخوداب مطیب بزیره و اسفیدباجات و فالودجات مطیب بزعفران و شراب صرف و گوشت سرخ بریان بزیت و فلفل و دارچینی و چقندر معمول بخردل و مری و زیتون الماء و نان خورش بمری و انجیر در ماءالعسل تر کرده بدهند و لحوم صید موافق ترست برای ایشان و خاصه لحم خرگوش بریان و یا کباب کرده بابازیر و در طعام ایشان سداب و زیره و کردیا اندازند و ماءالعسل و آب انیسون و مطبوخ مصطکی بنوشانند و این دوا قوی تر برای صداع باردست بگیرند گوگرد و جندبیدستر و حب الغار مساوی و در روغن گاو و روغن گل سائیده بر پارچه طلا کرده بر پیشانی نهند و اگر ماده سوداوی باشد قی نمایند و منضج و مسهل سودا بدهند و از ادویه قویه بهر قی ماده سودا اینست که خربق سفید را در ترب خلانیده سه روز بگذارند بعده خربق دور نموده ترب را قطعه قطعه کرده با شبت و لوبیای سرخ جوشانیده صاف نموده سکنجبین عسلی داخل کرده بنوشند و همچنین نمک نفطی و تربد اصفر هر واحد یک درم خردل نیم درم در شهد سرشته در طبیخ شبت و ترب و لوبیای سرخ حل کرده دادن صواب باشد بعده دوءالمسک مر و حلو و مفرحات استعمال نمایند و باقی تدبیر علاج در امراض دماغی شرکی معدی از ماده سوداوی و از بحث مالیخولیا اخذ کنند ابن عباس گوید که هرگاه صداع از فضول سوداوی محتقن در معده باشد باید که قی نمایند بدانچه در صداع بلغمی مذکور شد و مطبوخ افتیمون و غاریقون و حب اسطوخودوس دهند و این نقوع صبر نافع سوداست هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم افسنتین اصل السوس مقشر هر واحد پنج درم شکاعی بادآورد حشیش غافث بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه پودینه جبلی هر واحد چهار درم قرنفل یک درم ساذج سنبل الطیب خربق سیاه هر واحد یک نیم درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند و در آفتاب نهند و هر روز چهار اوقیه ازان گرفته صبر یک درم غاریقون چهار دانگ باریک سوده روغن بادام شیرین یک درم انداخته بنوشند و این حب اسطوخودوس نافع اینست هلیله کابلی سیاه هندی و صبر و بسفایج هر واحد سه درم افتیمون اسطوخودوس هر واحد پنج درم غاریقون چهار درم شحم حنظل دو درم و نیم خربق سیاه دو درم همه را باریک سائیده بآب بادرنجبویه سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم بحسب قوت مریض و ضعف آن و باید که تدبیر صاحب این بتدبیر نافع اصحاب سودا مثل اطراف بزغاله و بره و چوزه مرغ فربه و نان سمید و زرده بیضه نیمبرشت و حریره معمول از مغز گندم و شکر و روغن بادام و مویز و

کشمش و بادام و انجیرخشک مانند آن کنند و اغذیه مولد سودا اجتناب نمایند و در حمام معتدل الحرارت بآب شیرین غسل کنند و هر روز دو اوقیه سکنجبین شکری با یک مثقال افتیمون باریک سوده بخورند و اگر درمعده اخلاط مختلفه از صفرا و سودا و بلغم باشد باید که صاحب او بعد امتلا از اغذیه مختلفه مثل ماهی تازه و مالح و ترب و خربزه و سرمق و بقله خردل و حرف و مانند آن و نوشیدن سکنجبین بآب گرم مطبوخ شبت و ترب قی کند اگر زمانه صیف یا خریف باشد در هفته یک مرتبه یا دو مرتبه و اگر زمانه ربیع یا سرما باشد این مطبوخ بنوشند پوست هلیله زرد ده درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم گل سرخ شش درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنج درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بست عدد عناب مثل او انجیر ده عدد مویز منقی بست درم تمرهندی پانزده درم شکاعی باداورد حشیش غافث گاوزبان بنفشه اصل السوس هر واحد چهار درم اسطوخودوس کماذریوس کمافیطوس تخم کاسنی تخم کثوث تربد بسفاج هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادرنجبویه فرنجمشک هر واحد دو درم همه را در شش رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و ده اوقیه از آن صاف کرده این دوا برای تقویت او اندازند تربد سفید خراشیده غاریقون ایارج فیقرا هر واحد چهار دانگ تخم حنظل یک نیم دانگ نمک نفطی دو دانگ سقمونیا نیم دانگ باریک سائیده به مطبوخ انداخته سحرگاه نیمگرم بنوشند ابن الیاس گوید اگر صداع از انصباب خلط سوداوی در فم معده باشد تنقیه فم معده بقی از آب گرم و جوزالقی و کنکرزد کنند و جلاب بادرنجبویه دو درم با شکر ده درم بنوشند و غذا مزوره از آب نخود بشیره تخم قرطم خورند و خوردن حب افتیمون و مطبوخ آن و تقویت سر بشمومات حار رطب مثل نرگس و یاسمین و عنبر و استعمال اطریفلات و سعوط بآب مرزنجوش و استنشاق و مشک و غالیه نافع ست و اگر ماده ریحی باشد *119* تنقیه معده بقی کنند پس دیگر مستفرغات که روغن بیدانجیر دران داخل نمایند بعمل آرند و اگر از استعمال او مانعی باشد زیت کهنه بدل این روغن کنند و اگر تخم کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر نانخواه مصطکی هریک دو مثقال جوشانیده صاف نموده دو درم روغن بادام تلخ و یک درم روغن بادم شیرین داخل کرده چند روز بنوشند نافع بود و جوارش کمونی و فوتنجی و معجون کاسرالریاح و مانند آن بهر تقویت معده و تحلیل ریاح استعمال کنند و بهر تقویت راس روغن آس و روغن لادن و روغن سوسن و آب سرد واثل و سنبل و سعد و آنچه دران قبض و تسخین باشد و مالیدن دست و پا بکیسه حمامی و یا بپارچه درشت و یا بسنگ پا و گذاشتن در آب گرم و بستن آنها نیز مفید بود و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی شرکی معده که از ماده ریحی باشد برگیرند ایلاقی و جرجانی گویند که اول تنقیه معده بقی کنند پس ایارج فیقرا دهند بعده ماءالاصول بروغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقوع صبر بروغن بیدانجیر دهند و صفت ماءالاصول اینست پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک ده درم بیخ اذخر انیسون سلیخه غاریقون هر

یک پنج درم مصطکی نانخواه قروماناا پودینه کوهی هر یک سه درم افتیمون اسطوخودوس هر یک هفت درم همه را در آب بپزند و صاف نموده هر صباح سی درم گرم کنند و هفت درم گلقند حل کرده صاف نموده چهار درم روغن بادام تلخ داخل کرده بدهند و اگر ده درم صبر درین آب ماءالاصول حل کنند و سه روز در آفتاب نهند و بعد ازان هر بامداد مقدار ده درم تا پانزده درم با دو درم روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و در هفته یکبار سنجرینیا یا دواءالمسک حلو یا مر یا تریاق کبیر و مثرودیطوس بخورانند و روغن بیدانجیر و مصطکی بر معده مالیدن و هر صباح در حمام رفتن و در طعام زیره و نانخواه و دراچینی داخل کردن سود دارد و آبیکه بنوشند باید که مطبوخ سازند و دران مصطکی اندازند و گلقند با مصطکی و زیره خوردن نافع بود و هر شب پایها از بن ران تا بقدم نیک بمالند و اندکی کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بخورند که بدین تدابیر بخار از سر باز ماند و اگر صعود ابخره معده باشد اطریفل کشنیزی خورده شیره تخم کاسنی در عرق شاهتره برآورده نبات سفید داخل کرده بنوشند و مکیدن سیب و به و امرود و سماق و آشامیدن بزرقطونا با شکر و مالیدن دست و پا و گذاشتن در آب گرم و آشامیدن شربت بنفشه و حماض و لیمون و تمرهندی و آلوبالو و مانند آن با اسپغول و امثال آن و تناول نان بسرکه همه مانع صعود بخاراند و خوردن فواکه از دور آن نافع و کذا چند لقمه نان بآب انارین و یا انار میخوش و آشامیدن ربوب حامضه مثل رب ریباس و غوره و سیب و به و انار و خواب و آرام و سکون در مواضع بارده رطبه طیب الرائحه و ترتیب اوقات غذا تا آنکه نیک هضم یابد سودمندست و اگر بعد ازین تدابیر صداع باقی ماند در حمام آب نیمگرم بسیار بر سر ریزند و مقدار یک دو ساعت در بیت اوسط نشینند و بعد برآمدن از حمام آب سرد بر دست و پا یک لحظه بریزند و اگر صداع بحال خود باشد باید که طبیب از علامات مخصوصه هر خلط دریافت کند که کدام خلط سبب تولد بخار و محدث صداع ست پس متوجه معالجه آن بعلاج خاص آن گردد و مقویات معده مثل مصطکی و گلقند و مانند آن نافع بود و هرگاه طعام تناول نمایند و تبخیر شروع گردد و صداع آرد لعاب اسپغول یا کشنیز خشک بشکر بالای طعام بخورند و اگر خوف سردی معده از لعاب اسپغول باشد لعاب بزر کتان مع کشنیز خشک استعمال کنند و تقویت راس کنند بدانچه در سابق مذکور شد پس تسکین آن از نطولات و شمومات مناسبه نمایند خصوصا شم مرزنجوش که گاهی تنها سبب خلاصی تام میگردد و باقی تدبیر از علاج صداع بخاری داخلی و امراض دماغی بخاری اخذ کنند مسیحی گوید که اگر صداع از بخارت باشد که از اخلاط رویه در معده به سوی سر صعود کند قی بادویه مخرج آن اخلاط استعمال نمایند و بگیرند بیخ کرفس بیخ بادیان و اذخر هر واحد ده درم پودینه کوهی زراوند مدحرج شکاعی بادآورد هر واحد پنج درم هلیله سیاه اسطوخودوس هر واحد هفت درم افتیمون غاریقون هر واحد پنج درم سلیخه نانخواه قصب الزریره هر یک سه درم سنبل الطیب دو درم مویز منقی سی درم در

شش رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف کرده یک اوقیه ایارج فیقرا دران انداخته در ظرف آبگینه بآفتاب سه روز بدارند و هر یک روز یک اوقیه تا دو اوقیه با سه درم روغن بیدانجیر بنوشند که این اوجاع راس مزمنه ببرد و اگر حاجت بمعجونی از معجونات افتد سنجرینیا و امر و سیا و تریاق کبیر و مثرودیطوس و دواءالمسک مر و حلو استعمال کنند و اگر ضعف فم معده باشد هر صباح چند لقمه نان در آب غوره و مانند آن که در علاج امراض دماغی شرکی برای ضعف فم معده گفته شد بخورند و یا حریره مغز نان یا آرد گندم بمثل انار دانه و غیره ترش ساخته بنوشند که بتکرار عمل تقویت فم معده کند و اگر استعمال ترشی الم و ایذا رساند بر لقمهایی که در جلاب ساذج یا بافاویه تر کرده باشند اقتصار ورزند و اگر قبل از صداع اشیای مذکور استعمال نمایند بسیار متنفع شوند و هرگاه انحداد طعام و اهضام آن معلوم شود چیزی که دران قبض بود مثل لقمه نان در رب فواکه یا تنها فاکهه مثل سیب و بهی و ناشپاقی یا نان بقسب یا به زیتون تناول کنند و اگر معده بسیار گرم باشد *120* بشربت پست جو متنفع شوند و اگر حرارت مفرط باشد شربت خشخاش و برگ کاهو خورانند و بمثل کله پائچه مطبوخ بسماق و کشک جو و هرلسیه بلحم گوساله و ماهی تازه غذا سازند و اگر بالینت طبع باشد که گاه پهیم و اکثر بعد اجابت پنج شش بار صداع لاحق شود طباشیر دانه میل یشب سبز هر واحد یک ماشه سوده باامله مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش شیره بهدانه بریان سه ماشه در عرق گاوزبان عرق صندل عرق کاسنی هر یک پنج توله شربت بزوری شربت به هر یک یک توله داخل کرده بنوشند و در صورت برودت مزاج معده با وجود ضعف شربت سنبل نیز نافع و برگ تنبول را خواص عجیب ست و تلبین طبیعت بایارج فیقرا و گلقند نفع میکند و در هفته یکبار وقت خواب مصطکی یک مثقال باد و چندان آن شکر بخورند و بعلاج ضعف معده رجوع نمایند شیخ میفرماید که ازین قبیل ست علاج صداعی که از شراب آب سرد هیجان کند چه این نیز بسبب ضعف معده بود و اجود علاج او آنست که اندکی شراب ریحانی بنوشند و در آب نوشیدنی نیز قدری از آن بیامیزند تا از نکایت آب معده محفوظ ماند و مجوسی و غیره مینویسند که گاهی صداع عقب استکثار طعام بسب تخمه و استرخاد ضعف معده افتد و تدبیرش قی بآب گرم و نمک و خواب طویل و اسهال بجوارش شهریاران و حقنه و تکمید و تنطیل سر بآب گرم ست پس اگر صداع اشتداد کند آب گرم کثیرالحراره بر سر ریزند و پشم پاره در روغن حار آغشته در گوش نهند و یا روغن گل نیمگرم چکانند و مومیائی و جندبیدستر و فرفیون و مشک در روغن زنبق آمیخته در بینی چکانند و بعد تنقیه معده را تقویت دهند بمربای هلیله مع مصطکی یارب به و سیب و غوره و مانند آن و غذا سریع الهضم مثل چوزه مرغ سازند **<u>علاج صداع شرکی کبدی</u>** و مراقی و امعانی و اطرافی آنچه بمشارکت جگر و حرارت آن باشد وقت هیجان او آب انار و غوره یا آب انار دانه یا آب الوبخارا یا شیره تخم خرفه یا آب تمرهندی بنوشند و آب سرد

برنهار بیاشامند و نان و سرکه بخورند تا بخار صاعد بسوی سر را منع کند و دیگر تدابیر مانع بخار از علاج امراض دماغی بخاری و صداع بخاری جویند و ادرار و تضمید کبد باضمده حسب ماده خاصه باین قسم نافع ست و انچه بشرکت مراق باشد علاجش در بحث مالیخولیای مراقی خواهد آمد و عناب بعرق بید ساده مالیده شیر تخم خرفه شش ماشه شیره خشخاش چهار ماشه دران کشیده طباشیر یک نیم ماشه سوده پاشیده بنوشند و گاهی عوض هر دو شیره شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین و گاهی در شدت درد عوض نقوع عناب شربت عناب شربت بنفشه شربت نیلوفر میکنند و تليين از الوبخارا عناب آلو سیاه تمرهندی مویز منقی در آب گرم ترکرده فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهارتوله مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده نمایند بعده تقویت معده و دماغ کنند و یا سمط مغسول دو ماشه جواهر مهره یک ماشه در گلقند گل مشکی یک توله سرشته ورق نقره یا ورق طلا یک عدد پیچیده بخورند بعده شربت یاقوت دو توله و شربت بنفشه مکرر دو توله عرق کیوره پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشند و بعد حلق راس موشک پران یک عدد گرفته شکم آن پاک کرده بجوال دوز سوراخها بسیار نموده گرما گرم بر یافوخ بندند لیکن روغن گل پیش ازان دو سه گهری متواتر بمالند و در روزی سه چهار بار تکرار این عمل نمایند و آنچه از شرکت امعاد قدمین و یدین و دیگر اعضا باشد تدبیرش در علاج امراض دماغی شرکی مذکور شد و ایضا در صداعی که از کرم معده دامعا باشد تنقیه بحب حب السلاطین مع این مطبوخ کنند افسنتین چهار ماشه برگ شاهتره بادرنجبویه برنگ کابلی مکو گلوی سبز هر یک نه ماشه برگ سنا یک توله و نیم پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هریک دو توله گلقند عسلی چهار توله شربت دینار چهار توله شربت دینار توله مغز خیارشنبر هفت توله شکر سرخ چهار توله روغن بادام تلخ هفت ماشه اضافه نموده بنوشند و وقت دوپهر نخوداب گوشت بچه گاو دهند و وقت شام نان با شورابای گاو مرغن مشحم و صبح این دوا بدهند مقل ازرق یک ماشه مصطکی دو ماشه سوده در هلیله مربی یک عدد آمیخته بخورند بالایش شیره زیره سیاه و انیسون هر یک چهار ماشه بادیان صعتر هر یک نه ماشه لعاب گازبان چهار ماشه در عرق افسنتین و اذخر و شاهتره هر یک شش توله برآورده شربت افسنتین سه توله داخل کرده حرف هفت ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل بکار برند بعده جهت منع بخارات و تولد کرم اطرفیل قنبیلی علویخان خورانند و این دوا مجرب تخم پلاس درمنه ترکی انار دانه ترش هر یک سه درم مویز منقی نصف وزن ادویه کوفته یک توله بر نهار بخورند انتباه تا اینجا علاج اقسام صداع اصلی و شرکی مذکور شد و علاج صداع عرضی که تابع مرض دیگر باشد علاج مرض اصلی ست که هر یک ازان در مقام خود ذکر خواهد یافت لیکن بعضی ازان که اکثیرالوقوع ست مثل صداع تابع نزله یا حمیات و امراض حاده برخی از علاج آنها درینجا نیز مسطور می گردد **علاج صداع نزلی** شیخ و

مجوسی می گویند هر صداعی که با نزله باشد دران تبرید و ترطیب سر بروغنها و نطولات و ضمادات و مانند آن روا نبود بلکه متوجه باستفراغ مواد از فلوس خیارشنبر *121* بآب فواکه و بنفشه و اماله آن به بستن دست و پا و مالیدن انها و گذاشتن در آب گرم شوند و درینجا بعض تراکیب مطب اساتذه کرام که مخصوص صداع نزلی حار و مرکب و باردست جدا جدا مسطور می‌گردد اگر با نزلهٔ حار باشد تنقیه بدن و سر از مسهل صفرا و حب بلیله کنند بعد از نضج تام اگر بدن ممتلی از اخلاط و محتاج تنقیه باشد و هرچه در علاج نزله و زکام حار خواهد آمد مفید شناسند و اطریفل گشنیزی توله خورده عناب پنج عدد اصل‌السوس چار ماشه گل بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند و اگر حرارت زیاده بود بجای اصل‌السوس بهدانه کنند و یا هلیله سربی خورده شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو یا کاسنی عرق شاهتره نبات بنوشند و اگر خواهند اطریفل گشنیزی بجای هلیلهٔ مربی کنند و یا گل بنفشه گل نیلوفر کوکنار هر یک یک توله در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و نزله بند و پاشویه و تبرید بدستور استعمال دارند و اگر با صداع در هر دو بازو ضربان و ریزش نزله و سرفه باشد منضج از عنب‌الثعلب گل بنفشه اصل‌السوس عناب سپستان گاوزبان پرسیاوشان تخم خطمی خبازی داده بعده گل سرخ سنای مکی نیز اضافه کرده جوش داده صاف نموده مغز فلوس گلقند شیرهٔ بادام داخل کرده دهند اگر از مغز فلوس کراهت آید هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه تربد سفید اضافه کنند و بعد مسهلات عناب سپستان خطمی خبازی پرسیاوشان جوش کرده بخورند اگر نزله باز نایستد خمیرهٔ خشخاش کوکناری اضافه کنند و نزله‌بند نیز نهند و لعوق معتدل برای سرفه و ناس نزله که در آن مشک و سنبل‌الطیب است طیار کنند و برای سرفه اصل‌السوس گاوزبان پرسیاوشان نبات جوشانیده همراه لعوق مذکور بدهند و ایضاً اگر درد سر و ضربان چشم به شدت باشد بهدانه عناب در آب جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند و قرص مثلث در آب سوده بر صدغین طلا نمایند و پاشویه نیز کنند باز اگر شدت درد باشد فصد سررو کنند و در جوشانده خطمی خبازی تخم خشخاش هر یک پنج ماشه اضافه نمایند و ایضاً اگر صداع و ضربان بشدت مع تب باشد بهدانه گاوزبان سپستان نه دانه کوکنار یک ماشه زعفران ماشه در عرقیات جوش داده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده دهند و افیون بزرالبنج کتیرا صمغ عربی اشق قرنفل هریک ماشه کوکنار نیم ماشه در سفیدی تخم مرغ سائیده نزله بند بر صدغین نهند و ایضاً برای صداع نزلی حار هلیلهٔ مربی کوفته به اسطوخودوس سوده ممزوج نموده بخورند بعده شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت بنفشه عرق شاهتره عرق کیوره بنوشند غذا یخنی پلاو کم روغن خورند و ایضاً ایارج فیقرا به روغن بادام چرب کرده به اطریفل گشنیزی یا صغیر سرشته تناول نمایند بالایش لعاب بهدانه عرق شاهتره نبات بنوشند روز دوم اطریفل عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بالنگو پاشیده بنوشند بالنگو برای قبض و اصلاح معده که از ایارج اسهال شود

میدهند روز سوم برای رفع خشونت ریه شیرهٔ اصل‌السوس شیرهٔ خیارین شیرهٔ گشنیز خشک دهند و ایضاً اگر مع زکام و حمی حار نزلی باشد عناب پنج دانه گل بنفشه تخم خطمی هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره پاوآثار جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو شیرین شش ماشه شربت بنفشه دهند روز دوم شیرهٔ مغز تخم هندوانه روز سوم شیرهٔ تخم کاهو و خاکشی پاشیده بنوشند روز چهارم خیارین افزایند روز پنجم اسطوخودوس سوده افزایند و تخم خطمی موقوف فایده اگر سرفه نباشد کاسنی برای درد سر نزلی نیز مفید است و شاهتره هم در نوازل معمول اساتذه است و اگر با نزله مرکب باشد اسطوخودوس گل نیلوفری بکد چهار ماشه جوشانیده شربت بنفشه تودری سفید شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی گل بنفشه چهار ماشه می‌افزایند و بجای شربت نبات می‌کنند و گاهی اطریفل گشنیزی افزوده می‌شود و گاهی برای نخس سر شیرهٔ مغز تخم کدو می‌افزایند و ایضاً هلیلهٔ مربی خورده شیرهٔ اصل‌السوس نبات سفید حل کرده بالنگو شش ماشه پاشیده دهند و اگر مسهل منظور باشد اسطوخودوس گاوزبان شاهتره تخم خطمی خبازی عنب‌الثعلب گل بنفشه پرسیاوشان هریک چهار ماشه عناب پنج دانه جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و بعد نضج سنای مکی فلوس خیارشنبر گلقند روغن بادام شش ماشه هلیلجات هر یک شش ماشه افزوده مسهل دهند و گلنار کوکنار بزرالبنج عاقرقرحا گشنیز خشک هر یک چهار *122* پنج ماشه گل گاوزبان سه ماشه پرسیاوشان هفت ماشه زعفران نیم ماشه کوکنار دو سرخ نبات توله در عرق مکوه پاو سیر جوشانیده خاکشی پاشیده بدهند و افیون زعفران قرنفل زنجبیل هر یک یک ماشه در آب صمغ عربی سائیده بر کاغذ که مثل روپیه تراشیده باشند سوزن زده ضماد نموده بر صدغین بچسبانند و از عنب‌الثعلب گل خطمی گل بابونه اکلیل‌الملک هر یک یک توله سبوس گندم چهار توله برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب جوشانیده پاشویه نمایند اگر تخفیف شود روز دیگر همین نسخه دهند و ایضاً اگر با ضعف دماغ باشد دارچینی ماشه سوده باطریفل توله سرشته بخورند و گاوزبان شش ماشه بعرق شاهتره پاو سیر جوشانیده نبات دو توله حل کرده بنوشند روز دوم گل بنفشه شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه افزایند و اگر یبوست نیز باشد عود صلیب ماشه سوده به دواءالمسک شش ماشه سرشته شیرهٔ تخم خشخاش چار ماشه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شربت انار شیرین دو توله داخل کرده برای ترطیب دماغ بنوشند. علاج صداع عرضی که عرض حمیات و امراض حاده باشد شیخ مینویسد که این صداع یا باشتداد مرض یا نوبت عارض شود و بانقضای آن زائل گردد و یا بعد زوال مرض یا اقلاع نوبت باقی ماند و آنچه در حمیات افتد گاهی چنان صعب گردد که مریض را بیقرار گرداند حتی که سبب خود یعنی تب را بیفزاید و ایضاً گاهی سفید و رقیق شدن بول دفعتاً با وجود شدت حمی و استحالهٔ او بمشاکلت بول خر یعنی مکدر و غلیظ شدن آن بران دلالت می‌نماید لیکن مشابهت او به بول خر گاهی دلالت کند بر حدوث صداع فی‌الحال و گاهی

بر انحلال ماده و زوال آن پس واجب‌ست که به سائر دلائل رجوع کنند و بعضی گویند که چون اشتداد یابد صداع در حمیات حاده علامت ردی بل قاتل‌ست هنگامی که مقارنت نماید با آن سائر علامات ردیه مثل اختلاط ذهن و تغیر حال چشم و زبان و شدت بیخوابی و اگر از علامات ردی منفرد باشد دلالت بر بحران برعاف می‌نماید و بساست که دلالت میکند بر بحران بقی و گیلانی مینویسد که این صداع در اکثر امر بسبب تصاعد ابخره گاه بحدت خود تنها و گاه بکمیت خود تنها و گاه به هر دو وجه محدث صداع میگردد و در جمیع این احوال از تلیین طبیعت و جذب مواد باسفل از مالیدن پایها و مانند آن چاره نباشد و اگر تضرر بحدت ابخره و حرارت تب باشد علاجش تنطیل و تضمید باشیای باردهٔ مقویه است و اگر بسبب کثرت ابخره باشد و دلالت میکند بر این احساس به تمدد مع ثقل در سر و قلت اشتعال علاجش تنطیل و تضمید باشیای محللهٔ مقویه قلیل‌الحراره است و وجوب اسهال و جذب بسوی اسفل درینجا قوی‌ترست بالجمله اگر سبب این صداع حدت خلط و ابخره و شدت حرارت تب باشد روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و یا گشنیز خشک بریان کرده باریک سائیده با سرکه و روغن گل سرشته بر پیشانی طلا کنند به تکرار که برای این صداع مجرب اوستادی مرحوم‌ست و لخلخه از سرکه و گلاب و آب گشنیز تر و صندل و کافور نفع کثیر دارد و همچنین ضماد بوش دربندی بسرکه و گلاب سوده بر پیشانی و صدغین نفع عظیم بخشد و در طبیخ بنفشه و نیلوفر و بابونه پایها گذارند و خوب بمالند و ساقها ببندند و هر چه مانع ابخره از سر باشد بخورانند و اگر سبب این صداع کثرت ماده و ابخره باشد اول تنقیه بقی یا اسهال نمایند بعده بتدابیر و ادویهٔ مذکوره تقویت سر و دماغ کنند شیخ میفرماید که در صداع حار که در حمیات افتد استعمال اطلیهٔ عاطفهٔ ابخره بر سر مکروه است و کثرت استنشاق سرکه و گلاب آنرا فائده میکند ایضاً او مینویسد که صواب علاج او اینست که بروغن گل معمول از زیت یا بروغن گل معتاد که با سرکه خوب آمیخته باشند تغریق راس نمایند نیمگرم در سرما و در نرمی تب و سردکرده در گرما و در شدت تب و نطول از طبیخ جو و خشخاش و بنفشه و گل سرخ آنرا نافع است اگر ابخره ایذا به حدت خود دهند و اگر بکثرت خود ایذا رسانند چیزی ازین استعمال نکنند بلکه استفراغ نمایند و آنچه تحلیل برفق کند مثل زیت که در آن نمام و عصی‌الراعی و مرزنجوش مع عصاءالراعی دران جوشانیده باشند استعمال کنند اگر تحلیل مطلوب باشد حتی که بعضی قدما طلای بابونه تجویز کرده اند و اگر شدت درد باستعمال مخدرات و منومات مضطر گرداند باید که اندکی از آن به حذر و احتیاط بعمل آرند و گاهی در ابتدا برای منع ارتفاع مواد سویق جو و بزر قطونا شرباً و ضماداً بکار میبرند و گاهی تضمید بگشنیز و روغن گل می‌نمایند و گاهی حجامت میکنند و بستن اطراف و مالیدن آن و استعمال تدبیر صداع خماری درینجا بسیار مفیدست و باید که هنگام گشادن اطراف را بآب گرم نهند و اگر ازین تدابیر تسکین حاصل نشود بابونه و خطمی و

بنفشه و خسک بآب پخته بعد حلق راس ضماد کنند و گاهی احتیاج میشود به حجامت منکبین یا ساقین و چسبانیدن زلو میان منکبین و زیر ذقن و امثال آن و هرگاه صداع بعد تب و امراض حاده باقی ماند اغذیهٔ بارد رطب دهند و بروغن گل مع روغن بابونع تقویت سر نمایند و آب گرم بر دست و پا صبح و شام بریزند و روغن بنفشه بر سر بمالند و بعد ظهور انحطاط بیّن بادویهٔ ملطف مواد و محلل آن اعانت طبیعت بر ازالهٔ سبب صداع کنند. صاحب کامل گوید صداعی که تابع تب و از شدت حرارت بود فقط بگیرند گلاب یک جزو و روغن گل نیم جزو و سرکهٔ خمر ربع جزو و خوب بر هم زده ***123*** بر سر ریزند و دران پارچه کتان تر کرده بر سر نهند پس اگر زمانه تابستان باشد بر برف سرد کرده بعمل آرند و پایها خوب بمالند و عضلات ساقین به عصابها بربندند و ایضاً به صندل و گلاب و آب خرفه و آب خیار بر سر ضماد کنند و آبیکه در آن بنفشه و جو و خشخاش پخته باشند سرد در گرما نیمگرم در سرما بر سر ریزند و اگر با آن بیخوابی باشد شیر دختران بر سر دوشند و اگر این صداع از خلط محتقن در معده حادث شود به سکنجبین و آب گرم امر به قی نمایند تا معده از آن خلط پاک گردد و اگر از خلط در جمیع بدن عارض شود باید که تنقیه بدن از آن خلط به مطبوخ فواکه نمایند و اگر صداع در تب از ضعف راس افتد می باید که تقویت سر به اضمدهٔ مقویهٔ آن مثل ضماد مرتب از صندل سفید به گلاب و آب بید و آب طلا و آب حی‌العالم و آب عصی‌الراعی و مانند آن سازند **علاج صداع بحرانی** تا توانند تدارک او بر طبیعت گذارند و ادویهٔ مقوی طبیعت غیر قوی در کیفیات و مضاد کیفیت مرض استعمال کنند و الا به صورت شدت صداع و ظهور عجز طبیعت از دفع مواد طریق میل طبیعت به دفع ماده یقیناً دریافته اعانت طبیعت بدان طرف نمایند مثلاً اگر غثیان و تقلب نفس و اختلاج در لب و دوار و غیره علامات میل طبیعت برای دفع ماده به‌سوی فوق دریافت شود اعانت بر قی نمایند به سکنجبین و آب گرم و دیگر مقیات بارد مثل طبیخ اصل‌السوس و بیخ خیار و چقندر و مانند آن و اگر غراغر و نفخ شکم و اضطرار و حرقت در مراق و سایر آثار میل طبیعت به دفع ماده طرف اسفل یافته شود اعانت بر تلیین طبیعت کنند به مزلقات خفیفه مثل نقوع آلو بخارا و عناب و سپستان و مویز منقی و تمرهندی با شیرخشت و یا شربت آلو و نیشوق و یا آلو منقوع در جلاب بعد خلانیدن سوزن تا منتفخ شوند و یا شربت بنفشه و شربت تمرهندی و شیرخشت قلیل‌الوزن مقدار پنج درم و یا شربت ورد مکرر به آب سرد و اگر گرانی در نواحی گرده و تحت اضلاع پشت و جمله علامات میل ماده به طریق بول محسوس گردد به ادرار بول علاج کنند از سکنجبین یا شربت بنفشه و دو درم شیرهٔ تخم خربزه و تخم خیار بالمناصفه و یا ماءالشعیر با جلاب و یا قند و خوردن بهی مانع بخار و مدراست و اگر شعاع و سرخی پیش چشم و خیالات سرخ یا زرد و دغدغه در بینی به مریض مدرک شود تدبیر رعاف آوردن کنند به بوئیدن سرکه و گرفتن بخار آن بر سنگ یا خشت گرم ریخته و دیگر نفوخات معطسه و

خراشیدن بینی به چیزهای درشت و نظر نمودن به‌سوی چشمهٔ آفتاب و اشیای سرخ و گذاشتن فتیله پودینه دشتی و فقاح اذخر و کندش به زهرهٔ گاو سرشته و اگر نبض موجی رخو نرم و جلد لین معلوم گردد معرقات استعمال نمایند به دلک و شرب ادویه و نطول بر سر و باید که معتدل باشند و اگر شائبهٔ لذع و وجع اعیای زیر گوش یا در بغل یا کنج ران مفهوم شود اضمدهٔ حارهٔ جذابه مثل نعناع و کرفس به روغن زرد کهنه بر آن موضع استعمال کنند و یا مهاجم بلاشرط بر آن موضع نهند تا که ماده از دماغ به طرفی که میل کرده مندفع گردد و آن موضع متورم شود و بعد از آن تدبیر نضج و انفجار ورم کنند تا ماده از همین جا دفع شود ورنه خوف رجوع ماده به‌سوی عضو رئیس است پس دماغ را ایذا دهد **بیضه و خوده** مسیحی گوید که نوعی از صداع مسمی به خوده است یعنی بیضه به‌سبب اشتمال او بر تمتم سر و انطاکی گوید که بیضه درد مخصوص وسط سر است و خوده مثل دائره گرد سر می‌باشد و بر صداع عام نیز اطلاق می‌کنند و بر این تقدیر هر دو مترادف باشند بالجمله آن درد سر است مثل بیضهٔ سلاح یعنی خود مشتمل بر تمام سر و ثابت مزمن بطی‌التحلل عسرالانقاء شدیدالصعوبه که از ادنی مثل حرکت و تناول مبخرات و ملاقات مسنخات و استماع اصوات اصوات به نوائب عظیم هیجان کند و صعوبت او هر ساعت مشتد گردد حتی که صاحب او از آواز و روشنی و کلام نفرت و از حرکت بدنیه و فکریه کراهت کند و به استنشاق روائح که بطون دماغ را ممتلی گرداند و به شرب شراب ایذا یابد و تاریکی و تنهائی و خاموشی و سکون را دوست دارد و بر کشادن چشم به تمامه خصوصاً پیش آفتاب قادر نباشد و هرساعت دریابد که سر او می‌شکند یا منجذب می‌شود یا می‌شکافد به غیر ضربان شرائین صدغین و خلف اذنین در اکثر به خلاف شقیقه که خالی از ضربان آن نبود و ایضاً فرق فیمابین هر دو آن است که در شقیقه چون شرائین را از ضربان منع نمایند صداع ساکن شود و در بیضه تسکین نمی‌یابد بلکه صاحب او احساس می‌نماید بدوی و صوتی از تحریک ابخره محتبسه و برای نوائب او اوقات راحت و سکون بود چنانکه برای صرع می‌باشد و علاج او سخت دشوار است و باشد که بنابر شدت ک...ری ادا کند و جالینوس در این... نوشته که این صداع مقدمهٔ نزول‌الماء می‌باشد اسباب مرض به قول اکثر اطبا شش گونه است یعنی احتقان بخارات اخلاط زیر اغشیه دماغ یا احتباس ریح غلیظ یا اخلاط ردی در این ***124*** امکنه یا فلغمونی در دماغ یا جمرهٔ دماغ یا ورم بارد در اجزای اندرونی سر و به قول جالینوس سبب جالب او ضعف دماغ یا شدت حس او است و سبب مولد او خلط ردی است یا ورم حار یا بارد با آنکه بیشتر از ورم سوداوی و صلب افتد و اکثر در وسط حجاب خارج از قحف یا داخل آن بود پس اگر سبب او که ورم بود یا غیر آن اندر غشای داخل قحف باشد درد و تمدد تا بن چشمها محسوس شود و اگر در غشای خارج قحف باشد از نهادن دست بر سر درد زیاده گردد و تمدد در وجه دریابد و رنگ رو بحسب رنگ بخار و یا سرخ باشد و این مرض اکثر

بعد امراض حادث میشود بنابر ضعف جوهر دماغ و حجب داخل یا خارج او تا آنکه از حرکات خفیفه بدنی غذائی و بخاری و حرکات خارجی ایذا یابد و فضول مودی قبول کند و همچنین کسانی که مستعد به امتلای راس باشند و مواضع سر آنها مهیا قبول مواد موجب این علت بود هرگاه سوءتدبیری نمایند ضرور درین علت مبتلا گردند و طبائع مستعد بامتلای راس ابدانی هستند که دران ریاح حار بخاری متولد شود و آنکه در فم معده ایشان فضول صفراوی جمع گردد و گویند که حدوث این مرض در اکثر از خلط بارد غلیظ و سده و از ریح شدید می‌باشد و گاهی از خلط حاد و از بخارات اخلاط مستکن در دماغ یا مرتقی از معده یا سائر بدن بود و در اسرارالاطباء مسطورست که از بخارات صفراوی و دموی و سوداوی نادرالوقوع میباشد و اگر افتد در مدت دو چهار روز به هلاکت میرساند طریق تشخیص اسباب این مرض بدان که شناخت هر سبب از اسباب مذکوره مذکور به همان طریق است که برای تشخیص امراض دماغی مادی و ورمی و انواع صداع خلطی و بخاری و ریحی گذشت و ایضاً از دریافت کردن حال نوعی از انواع درد که وجع ناخس لذاع است یا ثقیل یا تمددی یا ضربانی نیز سبب این صداع مشخص گردد مثلاً اگر مریض وجع ناخس لذاع بیان کند و با آن دیگر علامات صفرا مثل زردی رنگ و غیره یافته شود و صفراوی بود و اگر درد ثقیل گوید نشان مواد دموی یا بلغمی یا سوداوی بود پس اگر با آن سرخی چهره و دیگر آثار دم مفهوم گردد دموی باشد و اگر با آن سفیدی رنگ و اشک و تهبج و غیره نشان بلغم دریافت شود بلغمی باشد و اگر با آن تیرگی رنگ و سائر علامات سودا مدرک گردد سوداوی باشد و اگر درد تمددی و منتقل بیان نماید بخاری و ریحی باشد و اگر آثار ورم پیدا بود ورمی باشد پس اگر با ثقل و ضربان بود ورم فلمغونی باشد و اگر با تلهب و لذع بدون کثرت ثقل بود ورم حمره باشد وایضاً شناخت این امر که بخارات از کدام خلط است از لون وجه و غیره علامات مخصوصهٔ هر خلط توان کرد مثلاً اگر رنگ رو و چشم سرخ مکد و گرمی و و التهاب در سر محسوس گردد و اوواج کشیده و نبض ممتلی و چشم برآمده و احساس حاسهٔ شم به رائحه دم و تغیر طعم دهن بنمو است و عطش باشد و در خواب اشیای سرخ بیند بخارات دموی باشد و اگر رنگ زرد مشبع و شدت نخس و حرقت و التهاب و عطش و رنگ ملتحمه مائل به زردی و خیالات چیزهای زرد و روئیت نیران و شهب در خواب بود بخارات صفراوی باشد و اگر رنگ سفید و تهبج وجه و کثرت ثقل و تمدد و نوم و کدورت حواس و رطوبت منخرین و کنج دهن و چرک چشم و تغیر طعم دهن به مائیت و عدم طعم بود بخارات بلغمی باشد و اگر رنگ مائل به سیاهی و یبس و وسواس و حزن و اشتهای کاذب و بطور حرکت چشم و کشیدگی آن به جانب پشت و خشکی دمعه و تقلص ملتحمه و رویت خواب‌های مشوش و اشیای سیاه و دخان در خواب بود بخارات سوداوی باشد علاج بعد تشخیص سببی از اسباب مذکوره حسب سبب بدانچه در اقسام علاج امراض دماغی و انواع علاج صداع مسطور شد

علاج کنند و ایضاً اگر از کثرت اخلاط باشد تنقیه خلط غالب از بدن و سر به فصد یا اسهال حسب واجب کنند پس عنایت به تقویت راس مصروف نمایند مثلاً اگر خلط حار باشد روغن گل به سرکه خوب بر هم زده بر سر ریزند و ایضاً در ابتدا اطلیه به روادعات مقوی سر مثل صندل و اقاقیا و آس و اثل و گل سرخ بسازند و طلای کافور و گلاب و آب بید نیز نافع و به طبیخ خشخاش وجود گل سرخ نطول سازند و در آخر بعض ادویه محلله مثل بابونه و اکلیل‌الملک و مانند آن مخلوط نمایند و سر هندی نوشته که در بیضهٔ دموی از منقیات دم مطبوخ برگ حنا و شاهتره و عناب و سرپهوکه مساوی است چه این دوای تنقیه از صفرا مختلط به خون می‌نماید و ثوران او ساکن می‌کند و از کبار منضجات و منقیات دم مستغنی می‌سازد و بعد تنقیه و اسهال و تقویت راس برای منع بخارات خورانیدن فواکه قابضه مثل انار و به و سیب مفید بود و کذا ادامت خوردن گلقند شکری با هلیلهٔ زرد و گل بنفشه و طلای افیون و سرکه و گلاب بعد تنقیه در نوع حار مفید گفته‌اند و چون حال به صلاح گراید تغذیه به طعامی که خالی از تبخیر باشد مثل مزورهٔ بقول و مثل عدس مقشر نمایند و هرگاه مرض ساکن شود اندکی از لحوم سریع الانهضام لطیف مثل چوزهٔ مرغ مطبوخ به آب غوره و آب انار و آب لیمو بدهند و به تدریج اعاده به عادت او نمایند و در مادهٔ حار و بارد مرکب و فصل گرم و مرض ***125*** مزمن که دفعتاً راحت و دفعتاً ظهور صعوبت شود بعد فصد سررو و برآوردن خون بقدر پاوسیر این دوا سود می‌دهد سپستان یازده دانه خطمی اسطوخودوس هر یک شش ماشه خبازی اصل‌السوس هر یک چهار ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه شیرهٔ مغز تخم هندوانه چهار ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و قرص مثلث که در آن صمغ سرس داخل است به آب سوده بر شقیقه ضماد می‌کرده باشند و اگر خلط بارد باشد بعد تنقیه مداومت به خوردن گلقند عسلی مع هلیلهٔ کابلی و اسطوخودوس و طلا به صبر و زعفران و مرمکی به آب نمک مفید بود و آبی که در آن ادویه قلیل‌الحراره مقوی راس مثل بابونه و اکلیل‌الملک و گل سرخ و فقاح اذخر و نعناع رطب و مانند آن جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و اگر مدت دراز گردد و مرض زائل نشود ادویه که حرارت آنها زیاده از این باشد مثل نمام و مرزنجوش و پودینه نهری و بری و برگ غار و قصب‌الزریره و شونیز مخلوط سازند و اگر مادهٔ مرض خلط غلیظ باشد ادویه مستفرغه مثل حب صبر استعمال کنند و به صبر و کافور و اندک مشک سعوط نمایند و بر پیشانی و هر دو شقیقه ادویه ملزقه مثل زعفران و مر و دم‌الاخوین و صمغ‌عربی و اندکی افیون طلا سازند و آبی که در آن ادویه محلله مثل پودینه و برگ غار و قصب‌الزیره پخته باشند بر سر ریزند و ایضاً در مادهٔ غلیظ که با وی حرارت شدید نباشد اولاً ادویه مسخن و ملطف استعمال نمایند بعد از آن آنچه تلطیف و تحلیل به‌قوت نماید مثل خردل و نطرون به عمل آرند و چون مرض انحطاط نماید اولاً ادویه

معطسهٔ خفیفه بعده معطسات قویه استعمال کنند و سعوط بندق هندی به اندک زعفران در این باب از مجربات است و افیون مرمکی زعفران جند بیدستر سوده به آرد جو و آرد خطمی و آرد بزرکتان آمیخته به اب گرم یا گلاب یا آب ریحان سرشته بر مقدم سر ضماد نموده مسکن قوی درد خورده و شقیقه است و صاحب شفاءالاقسام نوشته که در غالب امر این مرض از سردی می‌باشد بنابر ازمان مرض حت که قسم حار او مستحیل به بارد می‌شود پس معالجهٔ او به علاج صداع بلغمی نمایند مع زیادتی تخدیر از آن و آنچه تجربه کرده‌ام بعد تنقیه استعمال مثرودیطوس و تریاق است و سعوط به‌آب مرزنجوش و از اینجاست که بعض متأخرین می‌نویسند که در نضج و تنقیه مواد این به نهجی پردازند که در صداع بلغمی نوشته شد و تقویت معده و دماغ به اطریفل کبیر انطاکی نمایند و این طلا بسیار مفید افتاده بسباسه قرنفل زنجبیل تخم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن بابونه و نرگس سرشته نیمگرم بر همه سر نهند و بالایش تکمید از زیرهٔ کرمانی و شونیز و سعد و اذخر و گل بابونه و برگ آن هر یک هفت ماشه در صره بسته به گلاب و کیوره گرم تر نموده بکار برند و این تدبیر نیز از مجربات است حجر ارمنی و نطرون و حجر قبطی و دارشیشعان هر یک سه ماشه کوفته بیخته در روغن نرگس و زنبق آمیخته تا یک ساعت نجومی مالیده بعده برگ حنا و شبت هر دو تازه اشنه هر یک یک دسته در پارچه پیچیده به آرد نخود آغشته در تنور گذارند که پخته شود گرماگرم بر همه سر نهاده از عصابه محکم بربندند بالجمله چون علت طول کند و متمکن گردد ادویه قوی‌التحلیل و نطولات و سعوطات و نشوقات محلله استعمال نمایند و به هنگام شدت درد و اضطرار در این نوع از مخدرات ضرر زیاده نمی‌شود و بیضه که به سبب ورم باشد علاجش به علاج اورام راس نمایند اقوال حذاق طبری می‌نویسد که صداع معروف به بیضه دو قسمت یکی آنکه از بخارات صاعد به‌سوی سر مستکن در حجاب موضوع بر قحف از خارج و جلد راس باشد دوم آنکه از بخارات مستکن در حجاب موضوع بر قحف از داخل بود و این بخارات یا صفراوی باشد یا سوداوی یا رطوبی یا دموی و برای هر واحد از اینها علامت خاص است که بر آن دلالت کند و آن در تشخیص مذکور شد پس علاج بخارات دموی محتبس در حجاب خارج این است که فصد قیفال کنند مع وجود قوانین فصد چه اگر پیر را بیضه حادث شود و آن ضعیف‌القوه باشد آن را غموض و استرخای جفن اعلی بهم رسد زیرا که قوت از فصد مسترخی گردد و این را روفس در کناش خود در تدبیر مشائخ ذکر کرده پس بعد فصد و اخراج خون مقدار واجب تنقیه به این دوا نمایند تربد مجوف خراشیده چهار درم آلو بخارا سی عدد عناب پنجاه عدد هلیلهٔ زرد بست درم سنا و افسنتین هر واحد پنج درم همه را بجوشانند و یک شربت از آن بنوشند و بعد اسهال تغذیه به زیرباجات و عدسیات سازند و اگر استفراغ یک دفعه کفایت نکند دو سه مرتبه نمایند اگر از آن مانعی نباشد و اگر از این تدبیر زائل نشود محاجم میان کتفین نهند

و بعد حجامت آبی که در آن سبوس و جو کوفته و کشنیز خشک جوشانیده باشند در نیمروز قبل از غذا بر سر ریزند و اگر از این زائل نشود این ضماد استعمال نمایند شیاف مامیثا بوش دربندی هر واحد یک درم در آب کاسنی بست درم حل کرده آرد جو و خطمی و برگ گل بنفشه بقدر لائق داخل کرده بسایند و در شب ضماد نمایند و صبح دور کرده به آب نیمگرم بشویند و در شب باز اعاده آن نمایند و بهتر آن است که استعمال نطول مذکور و بعده این ضماد و متواتر و به ترتیب کنند و اگر این کفایت نکند فصد رگ پیشانی کنند و بر ساقین شرط زنند بعد تنقیه به دوا و فصد و در جمیع این معالجه هنگام استعمال او مراعات قوانین آن واجب است تا خطا واقع نشود و بقراط در ابیذیمیا ذکر کرده که گاهی هیجان **126*** دو خط اول ناخوانا قوانین واجب بود تا از وقوع خطا ایمن باشد و اگر این تدبیر کفایت نکند و مرض زائل نگردد مریض را به نوشیدن نقوع انبر با ریس با ریوند و عناب امر کنند و نسخۀ .... این است بگیرند عناب جرجانی تخم دور کرده یک رطل بغدادی و انبر با ریس تازه منقی از دانه یک رطل و ریوند خالص سه درم تخم کشوث یک کف تخم کاسنی یک کف این همه ... در ظرف فضار یعنی آوند گل پاکیزه خوشبو کنند و بر آن آب گرم چندانکه بپوشد و یک انگشت به عرض بالای آن باشد بریزند و سه روز در گرما و پنج روز در سرما به آفتاب نهند ... مریض هر روز یک قدح از آن با ده درم شربت عناب به سرکه بنوشند به این نسخه بگیرند عناب جرجانی خالص کرم ناخورده یم رطل کشنیز خشک سی درم عدس مقشر ... درم پوست بیخ کاسنی یک دسته در سرکه به مقداری که آن را بپوشد سه روز تر کنند بعده جوش قوی داده سرکه را صاف کنند و بدارند تا مروق گردد و بار دیگر صاف کرده از آن سکنجبین بپزند به قوام معتدل و هر روز یک قدح متوسط از نقوع مذکور با ده درم این سکنجبین بنوشند که این مرض و سایر امراض دموی را شفا بخشد و اگر این مرض از بخارات دموی محتبس زیر غشای موضوع قحف از داخل باشد همین علاج کنند لیکن اینقدر زیاده نمایند که بعد فصد و استفراغ امر به دوام بوییدن بنفشه و سعوط کزدن روغن آن به دفعات متوالی کنند و بعد از آن به این روغن سعوط نمایند بگیرند سوسم اصفر اندک و گل کشنیز اگر وقت او باشد و الا برگ او سبز اندک و ...... یا قداح او اندک و همه را بسایند تا مثل مرهم گردد و اگر مقدار این همه ادویه صد درم باشد حل کنند و بر آن سی درم روغن بید و بنفشه انداخته به آتش نرم بجوشانند تا سرکه فانی شود و روغن بماند پس صاف کرده بدارندو هر روز یک درم از آن سعوط کنند و دو سه دفعن به عمل آرند که این در معالجۀ نوع دموی بالغالنفع ... و اگر بخارات رطوبی محتبس در حجاب خارج باشد تنقیه به این طبیخ هلیله کنند بگیرند هلیله کابلی پنجاه درم سنای حرمی خالص ده درم مویز طالفی منقی بست درم و به دستور مطبوخ جوشانیده یک شربت از آن بگیرند و در آن یک درم ایارج فیقرا و دو ثلث درم غاریقون و نیم درم تربد آمیخته بعد پنج روز هفت درم شکر داخل کرده بنوشند و

چون دوا خارج گردد غذا زیرباج حلو دهند و از سایر اغذیهٔ ردیه مقوی مادهٔ مرض منع کنند پس اگر مانعی نباشد دو یا سه شربت حسب واجب بنوشند و میان هر شربت فاصلهٔ ایام به حسب قوت و سن و مزاج مریض کنند و اگر این کفایت نکند لزوم غرغره به مویزج و عاقرقرحا و ایارج سازند و تحنک بدان نمایند اگر مزاج مریض از آن متغیر نشود و اگر این کفایت نباشد از آبی که در آن بابونه و اکلیل‌الملک و شح و قیصوم و اندک تخم حنظل کوفته خوب جوشانیده باشند بر سر نطول کنند و به دفعات استعمال نمایند و اگر کافی نبود روغن سوسن و روغن ناردین روغن قسط بمالند و مصطکی و عود خام بخایند و جلنجبین مصطکی بخورند و اغذیهٔ ناشفه قلیل الرطوبت تناول کنند و اگر این هم کفایت نکند این ضماد به عمل آرند آرد کرسنه آرد جو خطمی هر واحد ده درم صبر و مر و بابونه و اکلیل‌الملک هر واحد سه درم سنبل‌الطیب نیم درم همه را سائیده با سرکهٔ ممزوج به آب خوب آمیخته قدری روغن .... یا روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند و اگر از این مزاج مریض به حرارت متغیر شود و رطوبت گرم گردد این تدبیر ترک سازند و اعاده به‌سوی تنقیه به حب صبر و حب ایارج و حب قوقایا کنند و اگر اثر نکند و مرض زائل نشود لزوم این نقوع صبر نمایند بگیرند صبر سقوطری ده درم مقل ازرق و عود وج و زرنباد هر واحد سه درم بیخ سوسن و مویزج هخر واحد پنج درم همه را نیم کوفته سی درم مویز منقی و سی درم عسل سفید و آب گرم به قدری که بپوشد بر آن انداخته در آفتاب بگذارند تا انکه جوش خورد و ساکن گردد پس هر روز یک قدح با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و تا زوال مرض لزوم این نمایند و اگر این کفایت نکند به حقنهٔ لین که در آن اندک شحم حنظل پخته باشند به روغن خیری و روغن یاسمین لزوم نمایند و اگر بخارات صاعده ذرطوبس محتبس در حجاب داخل قحف باشد بر علاج مذکور این قدر زیاده نمایند که شرب نقوع مذکور ترک بکنند و به روغن مصطکی و روغن یاسمین و روغن خیری و مانمند آن سعوط نمایند و اگر این کفایت نباشد بگیرند گل ترنج و در روغن خیری جوش کرده اندکی از آن سعوط کنند که این در معالجهٔ او بالغ‌النفع است و اگر مرض صفراوی باشد و بخارات او محتقن در حجاب خارج قحف بود علاجش استفراغ به طبیخ هلیله است اگر مانعی از آن نباشد و فصد بود استفراغ و نسخهٔ او این است بگیرند پوست هلیلهٔ زرد و تمر هندی منقی از لیف و تخم هر واحد سی درم آلو بخارا سی عدد عناتب جرجانی پنجاه عدد کشوث تخم کاسنی هر واحد کف افسنتین سه درم تربد کوفته دو درم به دستور مطبوخ پخته یک شربت از آن بگیرند و و سه طسوج سقمونیای مشوی حل کرده نیمگرم بنوشند و بعد از این مطبوخ پنج روز صبر کنند بعد از آن فصد قیفال نمایند و شرب ماءالشعیر که در آن بیماز نحل با طلع باشد و اگر یافته نشود عناب و سپستان جوشانیده باشند لزوم نمایند *127* و اگر این کفایت نکند اعاده استفراغ کنند اگر احتمال آن بود و پوست خشخاش و بنفشه ریحانی هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم تخم

کاسنی هر واحد دو کف همه را بپزند تا مهرا شود پس اندک سرکه آمیخته بر سر بسیار ریزند هر روز یک دو دفعه و اگر کافی نباشد این ضماد کنند جراده کدو جراده خیار هر واحد یک کف شاخ نرم بید یک باقه غنچه بادام اگر وقت او باشد برگ نیلوفر هر واحد یک کف باریک بسایند و اندک آرد جو و سرکه و گلاب و روغن گل آمیخته بر هم زنند و مدام بر سر ضماد نمایند و اگر کفایت نکند گلاب سی درم سرکه کهنه ده درم روغن گل سه درم شیاف مامیثا باریک سوده یک درم صندل سفید سوده یک درم همه را در شیشه کرده مخلوط نمایند و دائم تمریخ سر بدان کنند و بدانکه استعمال سرکه و روغن در جمیع انواع این علت مامور به ست زیرا که در سرکه لطافت و غوص تقطیع اخلاط و تحلیل آن است الا در نوع سوداوی ازان زیرا که در آن تقویت این خلط است و اگر این تدبیر کفایت نکند لزوم شرب این نقوع کنند بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سی درم آلو و عناب هر یک پنجاه عدد کشنیز خشک و توت شامی خشک هر واحد یک کف تمر هندی پنجاه درم در ظرفی کرده آب گرم بقدریکه بپوشد بران ریخته سه روز در آفتاب گذارند بعده یک قدح با ده درم سکنجبین بنوشند و بر شرب سکنجبین لزوم نمایند و از غذا بر زیرباجات و حصرمیات اقتصار کنند و دائم بدلک قدمین و بستن ساقین امر نمایند و اگر بخارات صفراوی محتقن در حجاب داخل قحف باشد و این قسم بیضه باهل بغداد اکثر می افتد حتی که اطبای آنجا آن را صداع یرقانی می گویند و علاج این علاج مذکورست غیر آنکه در علاج این ترک شرب نقوع و شربت مذکور نمایند و مدام بر روغن بنفشه و آب طلع و شیر دختران سعوط سازند که این بغیر شک ازاله آن می نمایند و اگر مرض سوداوی باشد و احتقان بخارات او در حجاب خارج قحف بود و این اشرواعسر انواع اوست مریض را بعد پرهیز باستفراغ از مطبوخ افتیمون یکدو دفعه امر نمایند و اگر کفایت نکند بروغن بنفشه دفعات متوالیه سعوط کنانند و الا بتدبیر مرطب پردازند و شیر بز یا خر یا دختر بر سر دوشند و عقب آن آب نیمگرم که در آن جسفرم و اندک سبوس و خطمی پخته باشند بر سر ریزند و اگر کفایت نکند لزوم نمایند به تناول هلیله کابلی و معجون افتیمون که آن اطریفل صغیرست چون مثل یکی از اجزای او افتیمون و مثل ربع جزو از اجزای او مصطکی و عود خام و مثل سدس جزوی از اجزای او گاوزبان و برگ بادرینجبویه و مشکطرامشیع زیاده کرده مثل اطریفل معجون سازند و این در هر سه روز یکبار بخورانند و استنشاق روغن بنفشه و ریختن آن بر سر و سعوط بدان لازم گیرند و این ضماد بکار برند بگیرند موم روغن بروغن بنفشه و بعد فرود آوردن از آتش اندک آب خبازی و آب خطمی آمیخته خوب مخلوط سازند بعده تا دو روز متواتر بر سر ضماد نمایند بعد از آن به آب نیمگرم بشویند و اگر امر مشکل گردد و قوت مریض مساعد باشد فصد صافن کنند که این آن خلط را باسفل بدن جذب کند و گاهی صاحب او را نقوع صبر به نسخه که سابق مذکور شد می نوشانند و در آن هلیله سیاه و افتیمون و افسنتین می

افزایند و هر روز یک قدح از آن نوشایند و ساعتی بران صبر کرده امر بنوشیدن قدمی از شیر بز می نمایند که باین طریق صحت می یابد و بیشتر این نوع بوسواس و مالیخولیا منتقل می گردد پس عدول از تدبیر او به تدبیر مالیخولیا و ترطیب بدن او نمایند و اگر بخارات سوداوی در حجاب داخل قحف محتبس باشد علاج این همانست که مذکور شد و در آن این قدر زیاده کنند که اگر بعد شرب نقوع و تناول معجون افتیمون زائل نشود و سعوط با این روغن نمایند بگیرند دارشیشعان یک دانگ و برگ لسان الحمل یک درم و برگ بادرنجبویه یک درم و فیل گوش اگر یافته شود یک درم اگر یافته نشود اندکی برگ مرزنجوش و همه را در روغن بنفشه جوش داده بدفعات سعوط کنند در هر دفعه بوزن دانگ یا دو دانگ که این در معالجه او بالغ النفع ست و بدانند که آنچه از علاجات انواع بیضه ذکر کردیم آنها از بسائط اوست و اگر نوعی با نوع دیگر مرکب گردد استخراج او از اعلامات و اعراض آنها موقوف بر طبیب ست و هرگاه مرکب باشد علاجش مرکب بحسب آن کنند و جزوی که آن معالجه جزو اقوی از اجزای ترکیب ست قوی نمایند و آن باستقصا بیان کرده شد شیخ الرئیس می فرماید اگر معلوم کنند که درینجا خون بسیارست و سبب اول یعنی موجب این صداع ابتدا و سبب محرک او خون باشد فصد نمایند و اما اگر دلایل بر آن قائم گردد که اخلاط باردست و مدت بر مرض طول کند و ایضاً در ابتدا روادعات استعمال کرده باشند نطولات به آبیکه در آن محللات اندک و مسخنه مع جمع اندک و قبض باشد مثل فقاح اذخر و بابونه و نعناع و سائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی و سوداوی مذکور شد استعمال نمایند و به تدریج قوی کنند و بچیزی که لائق او بود استفراغ نمایند و استعمال حب صبر بمصطکی درینجا خیلی سودمند ست و در هر شب یکبار تعاهد این نمایند و در استفراغات این حب قوقایا استعمال کنند اگر احتیاج بقوی از آن افتد بعده طبخ خیارشنبر به چهار مثقال روغن بیدانجیر بنوشانند و بدانند که بعد استفراغ تنقیه دماغ و حجب او باشیای مقوی آن که معلوم شده باید کرد و از این قبیل است شمومات مشک و عنبر و کافور نیز باین هر دو مخلوط کرده می شود برای تعدیل حرارت آنها و گاهی با وجود این صبر می آمیزند ❋128❋ تا بتقویت تحلیل جمع شود و بضمادات حاره و مخدره که در انواع صداع مذکور شد لزوم نمایند و چون مرض انحطاط نمایند حمام و اضمده قوی التحلیل استعمال کنند و مادام که این مرض در ابتدا بود و معلوم کنند که مواد حارست پس تدبیر او بدانچه در علاج امراض دماغی حار دموی و صفراوی مذکور شد باید کرد و مغز خیارشنبر بروغن بادام چند روز متواتر بنوشانند و سعوط مومیائی و روغن بنفشه ایشانرا نافع است و بدانکه بیضه چون طول می کند مستحیل به مزاج برودت می گردد و اگر چه از سبب حار باشد پس بیضه مزمنه را قلع نمی کند مگر داوئی که قوی التحلیل والاسخان باشد و گاه سعوط بقرص کوکب و شلیثا و دواءالمسک و مانند آن هر کدام از آن در شیر دختران حل کرده باشند ایشان را نفع می کند و خصوصاً هنگام

اشتداد وجع و غلبه سهر و اما داغ و فصد شرائین و قطع آنها و عرق جبهه در بیضه بطریق صداع کهنه است و اما غذا از آنچه منجر نباشد حتی که عدس بروغن بادام شیرین و همچنین آب بقول دهند و اگر بمثل این غذا بسبب قلت بخار آن صاحب بیضه بارد اغتذا نماید باک نیست و اما طلا باید که گاهی مائل بتخدیر اندک نمایند و غرض اعظم در آن تحلیل باشد و ازین اطلیه افیون و دم الاخوین و زعفران و صمغ ست هنگام ضرورت محوجه بتخدیر از صدغ تا صدغ دیگر بدان طلا نمایند و ازین قبیل ست زعفران و مازو و اقراص کوکب چون آنرا بر پیشانی طلا کنند نافع بود و بقرابا دین و الواح ادویه مفرده رجوع کنند سویدی از اطبا نقل کرده که در بیضه و خوده بارد حب بلسان نافع است و سعوط عصاره قثاءالحمار بروغن بادام یا بشیر دختران و کذا فاوانیا بقدر فلفل بروغن بادام و کذا قرص کوکب بمقدار مذکور بروغن مسطور و کذا قاقله کبار ربع درم بروغن بادام و کذا آب چقندر سه قطره و کذا سکبینج و بقدر حبه مومیائی بروغن بادام و شرب و ضماد دواءالمسک حلو و سعوط آن بروغن بادام تلخ و ضماد موی سرسوخته بنمک و آب در حمام و کذا فرفیون یک درم زیت کهنه ده درم موم زرد و درم و کذا نمک طعام در آب حل کرده و کذا صبر و صمغ عربی بعد اسهال قوی و کذا زعفران و مر و کذا رماد بسرکه سرشته و کذا سرگین کبوتر صحرائی و حرف و کذا نفع و گل خیری و روغن گل و کذا حنا بآب نمک سرشته چون تمام شب بر سر دارند و استعمال مشک بهر تقویت راس و نفوخ سکبینج و بورق و کندش و بعد آن سعوط بروغن بادام نیز هر واحد نافع ابن الیاس گوید که این صداع اکثر کسی را حادث شود که مزاج دماغ او ضعیف و سریع القبول باخلاط باشد و آن را امکان دفع آن نبود و علاجش تقویت دماغ و سرست بشمومات و طیوب مقوی دماغ موافق آن همه بحسب واجب بعد ازآن تنقیه دماغ و جمیع بدن از اخلاط ردیه و رطوبات فاسده بایارجات و حبوب و شبیارد حل طبیعت بحقنه حاد و حمولات و نوشیدن جلاب معمول از بنفشه و اصل السوس مقشر کوفته هر یک سه درم بشکر سفید ده درم و غذا نخودآب بماش مقشر و شیره مغز بادام و اگر سداب تر بزیت بپزند تا سبز گردد و سداب مضمحل شود و نمیگرم از آن بر سر نهند نافع بود و گمان من آنست که قول در معالجه این صداع فضول ست و لیکن بهر حال علاج کنند تا زیاده نشود و به نزول الماء نانجامد و این حب صاحب بیضه را نفع کند صبر سقوطری پوست هلیله زرد هر واحد یک مثقال مصطکی نیم درم کوفته به حریر ریخته به آب کرنب حبها سازند و این یک شربت است و این حب قوقایا آن را بسیار نافع ست عصاره افسنتین صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیا نیم دانگ شحم حنظل دو دانگ کوفته بیخته به آب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است ابن نوح گوید که این صداع زائل نمی شود لیکن معالجه آن بهر حال باین طور نمایند که آب خیارشنبر منقوع مسنحن بقدر سکرجه با یک مثقال تا سه مثقال روغن بیدانجیر در هر هفته یکبار بنوشانند و بمقدار یک فلفل

فلونیای فارسی یا رومی در شیر دختران سعوط کنند و ایضاً نیم درم از آن بخورانند و دواءالمسک و طلای صدغین بادویه لازوقیه اربعه که در آخر قول شیخ مسطور شد بسفیده بیضه سرشته بر دو پاره کاغذ طلا کرده نافع ست و آب ریاحین خوشبو بر سر ریزند و اگر نجاح حاصل نشود داغ استعمال نمایند و جالینوس گفته که من علاج این صداع بحب صبر و مصطکی و دادن فلونیا و سعوط این بشیر دختران حل کرده نمودم و درد ساکن شد گیلانی می نویسد که این دوا صداع مزمن را نافع ست چهل درم شونیز و چهار درم عصاره قثاءالحمار بسایند و بروغن سوسن یا بروغن حنا حل کنند تا مثل قیروطی گردد و اندرون بینی بدان لطوخ نمایند و ایضاً بگیرند بخور مریم هشت درم و نطرون سرخ چهار درم و اگر عصاره قثاءالحمار درین داخل کنند بهتر بود و بانبوبه نی در بینی دمند و اضمده و لطوخات بر سر استعمال نمایند و این ضماد اوجاع بارده سر را نافع ست بگیرند و فاریقون جندبیدستر برگ سداب هر واحد یک جزو حب الغار نیم جزو همه را سوده بقیروطی روغن گل بیامیزند و موی سر تراشیده ضماد کنند و اگر در بعض اوقات درد شدید عارض شود که طاقت برداشت آن نبود اشیای مسکن وجع استعمال نمایند و این لطوخ نافع درد سرست بگیرند عصاره هوفاریقون شانزده درم افیون دو درم انیسون بزرالبیخ زعفران بیخ سقمونیا هر واحد دو درم کوفته بسرکه اقراص سازند و دقت حاجت بسرکه و آب سوده بر موضع لطوخ نمایند که این اوجاع حادث از کیموسات غلیظه و ریح متفحه را ❋129❋ نفع بخشد و این دوا نیز اوجاع کائن از کیموس غلیظ لزج را نافع بگیرند فرفیون یک جزو جندبیدستر یک جزو در آب حل کرده در گوش جانب درد اندازند و امر کنند که در آبزن درآید و اندک مکث در آن نماید پس بر آید و حسب عادت استحمام کند و اگر دوای مذکور بکدام روغن حل کرده در گوش چکانند باک نیست و ایضاً بگیرند حب الغار مقشر دو درم خردل یک درم و به آب سوده ضماد نمایند و این دوا نافع ست کسی را که اذیت از امراض بارده رسد و اکثر چنان باشد که یک مرتبه استعمال نماید بعد از آن در حمام درآید و از مرض صحت یابد و بعد حمام عافیت تام یابد بگیرند زفت یک رطل موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه و بدان نصف پیشانی مع عضله صدغ لطوخ کنند و کسانی را که صداع از بخارات حار عارض شود ایشان را سزاوار نیست که بدوای متخذ از فرفیون قریب گردند حکیم شریف خان در حاشیه شرح اسباب می نویسد که گاهی درد بعد فصد هیجان می کند بسبب تحریک ابخره محتقنه و درین هنگام می باید که تسکین نمایند و کسی که بعد فصد معتاد بغشی باشد فصد او را جائز نبود مگر آنکه مضطر گردند پس تناول ربوب میخوش بران مقدم دارند و چون تکرار فصد واجب گردد ابتدا بفصد رگ بینی نمایند پس رگ پیشانی کشایند بعده عروق دیگر زیر قصاص شعر و اگر صحت نیابد بشرایین پس گوش که منتفخ باشند ببرند بعد از آن حبس خون بلازوقات معمول از صمغ و کتیرا و سفیداب ارزیز یا خاکستر بودار کنند و اگر کفایت نکند داغ دهند و بعض ثقات

این معجون تصنیف کرده اند که از نکایت بیضه خلاص می گرداند بگیرند تربد و غاریقون و ایرسا هر یک سه اوقیه زنجبیل عاقرقرحا هر واحد یک نیم اوقیه شونیز تخم کرفس دارچینی مغز پسته خولنجان انیسون برگ سنا هر واحد یک اوقیه مغز چلغوزه زعفران فلفل سفید زراوند ؟ لک قسط شیرین هر یک نیم اوقیه جندستر عود هندی قاقله کبار و صغار سعد کهربا کتیرا مغز پنبه دانه هر یک سه درم کوفته بیخته در سه چندان عسل مصفی که از یک سطل آب بزر مرزنجوش یا بزر کرفس تسقیه ان کرده باشند معجون سازند و برای کسی که اراده اسهال بود سه مثقال و کسی را که مداومت بر آن نماید از نیم مثقال تا دو درم بخورانند و اسحق گفته که هشت درم بخور مریم خشک و دو درم بیخ سوسن خشک و یک درم بوره سرخ سوده بطریق سعوط استعمال نمایند که درد او در ساعتی ساکن کند و کسی که تعاهد بدان نماید ضرور این مرض را قلع کند و قرشی نوشته که چون موی سر بتراشند و بحجر مصری یا نطرون بخارند پس بحنا و نمک لطوخ سازند نفع بسیار دهد و این حب بدن و اعضای سر را پاک کند لاسیما اغشیه و اعصاب او را بگیرند شحم حنظل و صبر هر یک ده درم فرفیون پنج درم مقل ازرق ده درم و حبها سازند و در هفته اول هر روز دوازده قیراط استعمال کنند و در ثانی شانزده قیراط و در ثالث بست و چهار قیراط و همچنین تا آنکه به سی و شش قیراط برسد و بر همین مقدار توقف کرده تعاهد بدان نمایند تا آنکه نقای تام حاصل شود و متقدمین در زمانه قدیم برین حب اقتصار می کردند بهر آنکه او را مغنی ارمثل ایارج جالینوس و لوغاذیا یافتند و بدانند که استعمال چوب چینی بعد فصد و مسهلات درین باب نافع است **شقیقه** و آن دردی ست در طول نصف سر از شق ایمن یا ایسر و اکثر این مرض ذی ادوار می باشد و سبب او اجتماع بخارات مرتفع از جمیع بدن یا از عضو واحد در شق ضعیف سرست و یا حصول خلطی روی یا ریح در آن شق و در اغلب از اخلاط می افتد و از سوءمزاج ساذج نمی باشد و اسباب مذکوره بقول شیخ و صاحب کامل گاه در نفس دماغ یا اغشیه داخل قحف باشد و درین حالت مریض درد ممتد تا بن چشم دریابد و در چشم اعراض روی ظاهر شود و کثرت خواب مشوش بود و گاهی در غشای خارج قحف و اکثر در عضل صدغ باشد و درین صورت بیمار را تحمل نهادن دست بموضع درد نباشد و ضربان عروق بود و موادی که بمواضع مذکوره می رسد یا از اورده و شرایین خارج دماغ می آید و یا از نفس دماغ و حجب او که بنا بر قوت خود از طریق درزها دفع می کند و بقول سمرقندی ماده این مرض در اکثر امر اندر شرایین سر می باشد و آن ماده بخارات بود و یا اخلاط حار یا بارد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً از مریض سبکی سر و گرانی آن بپرسند اگر سبکی سر بیان کند و با آن ملمس موضع الم حار و نبض سریع بود پس از احساس طنین در گوش و وجود ضربان عروق و هیجان درد عند قبض شکم و سکون درد از ملاقات هوا و آب سرد نیز سوال کنند اگر این اعراض یافته شود سبب مرض بخارات باشد و اگر با سبکی

سر ملمس بارد بود از حال کشیدگی در سر و احساس دوی در گوش سوال کنند اگر باشد سببش ریح بود اگر مریض در جواب اول گرانی سر بگوید و با آن ملمس گرم و نبض سریع بود از ضربان صدغ و شدت درد و راحت از مبردات نیز سوال کنند و این علامات مواد حار باشد و اگر با وجود گرانی سر ملمس سرد بود حال تسکین درد بمسنحنات و طول زمانه مرض و کثرت عروض زکام در سرما نیز بپرسند و این نشان ماده باردست بعده آثار مخصوصه هر خلط از رنگ چهره و غیره که در مبحث بیضه مذکوره شد دریافته حکم بر ماده خاص که خون ست یا صفرا یا بلغم یا سودا باید کرد و در صورت ظهور علامات ترکیب ماده بر مواد *130* مرکب حکم نمایند و هر گاه با وجود آثار ماده مریض شکایت غثیان و تهوع نماید پس بپرسند که تهوع باقی ست یا بدون قی اگر باقی باشد و از قی تسکین یابد ماده شقیقه در معده باشد و شقیقه بمشارکت معده بود و اگر تهوع بدون قی باشد و با وی قلق بسیار و اشک مفرط و انتفاخ هر دو شریان پس گوش بود ماده آن در عمق بدن یعنی عروق منقسمه در اعضای داخلی باشد **علاج کلی شقیقه** بعد تشخیص سبب در شقیقه بخاری و ریحی انچه در علاج صداع بخاری و ریحی گذشت بعمل آرند و در خلطی هر چه از تعدیل و تنقیه در علاج صداع دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی مسطور شد حسب سبب مشخص بکار برند و فصد خصوصاً رگ پیشانی و بناگوش و مسهل و حقنه و جذب ماده و ضماد و نطول و غیره سائر تدابیر بهمان نهج و بطریقیکه در بیضه و خوده گذشت استعمال نمایند الا آنکه عنایت در سعوط و نطول و تدهین و اطلیه بجانب علیل بیشتر مصروف دارند و باقی علاج مخصوص این مرض درینجا مسطور می گردد و چنانچه گویند که از جمله معالجات مخصوصه این علت این ضماد از مجربات ست بزرالبنج زعفران بسباسه صمغ عربی کتیرا حب کاکنج گل بنفشه افیون هر یک سه ماشه گل ارمنی چهار ماشه در گلاب سوده بر پاره کاغذ مدور بشکل فلوس تراشیده در آن سوزن بسیار زده بر یک جانب آن ادویه مذکوره طلا نموده بر صدغ چسپانند و تبخیر کاغذ تنها و همچنین بخور پارچه کبود و دارالی سبز نفع می کند و اول بحمام رفته غسل کنند و بعد از آن یک عدد زرده بیضه مرغ و اگر بیضه سنگ پشت باشد بهترست گرفته بر روی کیسه ریخته و سوراخ گوش جانب علیل بران نهاده خواب کنند و یا همچنان بدارند تا آنکه گوش همه را جذب کند و همینسان سه چهار روز متواتر بعمل ارند که مجرب ست و اگر دو عدد فتیله از پارچه کبود بجحم خضر ساخته مدور نموده بروغن خشخاش و بنفشه بادام نیمگرم غوطه داده یکی بر صدغ و دوم بر پیشانی نهاده از تسمه چرم بودار که بجحم دوانگشت در عرض باشد محکم بران گردانیده بر پس سر او بندند و تا بوقت زوال سه چهار مرتبه تجدید فتیله نمایند و دو فتیله باریک ساخته بصبر سوده در روغن آمیخته آلوده در هر دو گوش نهند که در هفته صحت کلی می شود و مجرب ست مسیحی گوید که در شقیقه اولاً تنقیه بدن بفصد اگر دموی باشد و یا بادویه مسهل ماده نمایند بعد

از آن شق علیل سر و عضل صدغ را بپارچه بمالند تا آنکه سرخ و گرم گردد بعد ازآن ادویه مسخن یا مبرد بحسب ماده مرض بران استعمال کنند و ادویه مقوی راس که در آن قبض باشد مخلوط سازند مجوسی گوید که علاج خاص شقیقه بعد تنقیه تمریخ جبهه و عضل صدغ جانب علیل قبل وقت دوره است بروغنها و اضمده موافقه آن بعده باجتناب ماده بسوی اسفل از حقنهای لینه اگر ماده حار باشد و اگر بارد غلیظ بود بحقنهایی که در آن ادنی حدت باشد و اگر شقیقه از اخلاط صاعده از معده بسوی دماغ حادث شود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و اگر مرض تسکین نیابد و دانند که سبب حدوث او خلط روی در عروق پس گوش یا در شریان صدغ ست پس هر کدام را از آن که ممتلی و سریع الحرکه یابند قطع کنند که این آخر علاج اوست و مداوات سائر انواع شقیقه بحسب آنست که در صداع ذکر کردیم ذکر بعض ادویه که بالخاصیه در اقسام شقیقه نافع ست موی سر انسان در صره بسته بر جانب علیل آویختن و کذا دهنه فرنگی و همچنین استخوان صدغ رخمه یمین بر جانب یمین و یسار بر یسار آویختن و ایضاً تعلیق هفت عدد طاقات سداب بر جانب علیل و سعوط زهره بز جوان و کذا برگ شاهسفرم و کذا مغز سربوم بروغن بادام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن خسته خوبانی و کذا روغن شونیز و کذا بندق هندی و ایضاً آب بیخ چقندر سه قطره و کذا زهره مرغابی بروغن بادام و کذا آب کشنیز سبز و شموم مصطکی و عنبر و مشک و جوزبوا و گل یاسمین و سیب و نرگس و گل خیری و بخور استخوان سگ و کذا سندروس و قطور جدوار بنفسجی بآب سوده در گوش مخالف جانب درد هر واحد مستکن وجع شقیقه است و اگر خرما چهار عدد در شیر گاو یک آثار جوشانیده خرما بخورند و شیر بنوشند برای شقیقه که مقارن طلوع آفتاب بود از مجربات اطبای هندست و کذا بخور سیندور بر کاغذ مالیده فتیله ساخته و کذا زنجبیل صندل سفیدپوست بیخ آرند بآب شسته برنج سائهی سوده بر شقیقه و پیشانی طلا کردن شقیقه و صداع حار و بارد را مجرب و بی نظیر نوشته و همچنین تخم هلیله سائیده با آب نیمگرم ضماد کردن و ایضاً بیخ ستاور تازه کوفته آب او برآرند و برابر آن روغن کنجد انداخته بجوشانند چون آب بسوزد و روغن بماند بر سر بمالند که در انواع شقیقه و صداع از مجربات ایشان است **علاج شقیقه حار** در قسم دموی بعد فصد قیفال یا اکحل فصد رگ پیشانی و رگ بینی و حجامت میان دو شانه و فصد صافن و حجامت ساقین یکی بعد دیگری بفاصله چند روز و تلیین طبیعت بملینات مثل ماء الفواکه با خیارشنبر و بدون آن یا مطبوح خیارشنبر و اطلیه که در آن زعفران باشد مثل طلای زعفران و حضض بگلاب بر شقیقه *131* نافع بود و در صفراوی تنقیه بفصد و مطبوخ هلیله مفید بود و در صورت ماده صفرا در معده نقوع صبر بآب کاسنی نافع و بقول جرجانی ایارج فیقرا در جمیع انواع شقیقه سودمندست و ایضا در شقیقه حار گل بنفشه شش ماشه عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گل خطمی چهار ماشه شاهتره شش ماشه آلوبخارا پنج دانه بهدانه سه ماشه

شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده نبات دوتوله داخل کرده بنوشند و استعمال شربت عناب مرکب نیز مفید و سعوط طباشیر و طلای قرص مثلث بآب کوکنار مجرب ست و ایضا بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج دماغ و تقویت آن آب مطبوخ حشایش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و برگ کاهو و خطمی و پوست خشخاش و مانند آن بر سر ریزند و اطلیه و مروخات بارده مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و روغن گل آمیخته نیمگرم بکار برند و برای منع ضربان شریان صدغ لازقات و لطوخات معمولی بعمل آرند که بعد منع ضربان درد ساکن می شود و اگر شقیقه با اغما باشد عناب بهدانه در عرق عنب‌الثعلب عرق شاهتره عرق نیلوفر هر یک پنج توله جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دوتوله داخل کرده بنوشند و لخلخه و پاشویه بارد و حجامت استعمال کنند و اگر از ماده دموی و صفراوی مرکب باشد بعد حجامت قفا لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره گشنیز خشک شربت نیلوفر دهند و طلای تخم کاهو تخم خشخاش گل نیلوفر بزرالبنج افیون زعفران صمغ عربی مغز خسته شفتالو کوفته بیخته در آب کوکنار بر پیشانی ضمادکنند و در ماده مرکب صفرا و بلغم ایارج فیقرا سوده باطریفل سرشته بخورند بالایش گاو زبان عناب بنفشه در عرقیات جوشانیده خمیره بنفشه مالیده صاف نموده بنوشند و بخور سیندور بگیرند بعد دو سه روز طبع نرم شده نجات حاصل می شود و اگر با نزله و درد چشم باشد عنب‌الثعلب هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک پنج ماشه عناب چهار عدد سپستان نه دانه شاهتره هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده نبات دو توله داخل کرده دهند و نزله بند و چهارده زاو بنهند بعده اگر سوزش چشم بود اطریفل گشنیزی توله اسطوخودوس یک ماشه کوکنار نیم ماشه سوده بهم آمیخته همراه عرق کوه هر دو وقت بدهند بعد عناب چهار دانه سپستان نه دانه خطمی خبازی هر یک هفت ماشه گل بنفشه نه ماشه اصل‌السوس دو ماشه گاو زبان سه ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند ایضا اگر با هیجان درد و نزله باشد عناب پنج عدد گل بنفشه چهار ماشه بهدانه سه ماشه جوشانیده صاف نموده شیر تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند و جدوار یک ماشه حضض یکی دو ماشه بگلاب و سرکه سوده بر شقیقه ضماد نمایند و کوکنار گلنار عنب‌الثعلب گشنیز خشک هر یک چهار ماشه جوشانیده غرغره نمایند و اگر حرارت زیاده باشد به آب گشنیز تازه و لعاب اسپغول و رب توت غرغره کنند و گویند آبیکه دران صندل سفید یکشب خیسانیده باشند سه قطره یا بیشتر در بینی قطور مکرر کردن شقیقه را زائل کند و در خلاصه است که برگ مروه بشیر زنان سائیده بجامه پالوده سعوط کردن در شقیقه حار فی الحال درد را ساکن سازد والا همانجانب در گوش چکانند که باذن الله تعالی صحت شود اقوال حکما سویدی گوید که تمر هندی و شیر املج شربا و ملازمت سرکه تند به آب ممزوج همراه

نان اکلا و حماص در سرکه پخته ضمادا در حمام و اکلا و جفت بلوط و نیلوفر شربا و ضماداً و آب گشنیز سبز سعوطا هر واحد شقیقه حار را نافع ست حکیم بایزید مینویسند که طلای برگ گشنیز و گلاب و سدا گلاب و برگ بید و سوار و گل نیلوفر هر کدام که بدست آید و بر موضع درد دو سه جا کلک زده زلو بر آنجا چسپانیدن نفع بین میدهد و مکرر بتجربه درآمده لیکن بعد از تنقیه بکار برند و اگر تدبیری سود ندهد بزودی رگ صدغ جانب درد بریده داغ دهند تا از حدوث نزول الماء ایمن گردد و غذا در این علت خفیف و سریع الهضم مثل نان گندم و گوشت حلوان و جوجه مرغ مرغن دهند لیکن اندکی کم دادن اولی بود و بجای آب بر گلاب و آب سرد برابر ممزوج قناعت کنند بلکه آب بتمامه بگذارند و بر گلاب تنها و بآب انار شیرین بالمناصفه اقتصار نمایند شیخ میفرماید که علاجش فصدست بنحوی که در بیضه و غیره معلوم شده خصوصا عرق جبهه و صدغ و از آنچه شقیقه حار را نافع نقوع صبر در آب کاسنی ست شربتی از آن دو اوقیه تا سه اوقیه باشد و دران فصدرگ پیشانی و رگ بینی بسیار نفع می کند و چون دوری باشد باید که تنقیه بدن قبل از دوره نمایند و تبدیل مزاج بعد تنقیه کنند پس اگر ماده حار باشد مخدرات بر صدغین از افیون و پوست بیخ لفاح و شب یمانی و بزرالبنج و کافور گذارند و تبرید موضع بدانچه در علاج امراض دماغی حار معلوم شده باید کرد و طلای مداد کتاب بر شق درد نفع می کند عباس گوید که اگر از حرارت باشد و درد شدید بود این سعوط بکار برند بگیرند شکر طبرزد و زعفران و کافور و باریک سوده بقدر دو حبه به آب خیار یا به آب بادرنگ یا آب عنب‌الثعلب سعوط کنند و اگر دران اندکی افیون افزایند انفع بود و اگر بسبب شدت درد انقطاع صوت و فقه عارض شود باید که آب گرم بسیار بر سر ریزند و روغن گل نیمگرم در گوش چکانند و پنبه در گوش نهند ابن هبته الله گوید که در ماده حار لینی خون و صفرا فصد سررو از جانب شق علیل نمایند و بعد فصد و تنقیه صفرا بمثل صبر و هلیله زرد و تعدیل مزاج بسکنجبین که از آب غوره ساخته باشند یا *132* آب انار نمایند و ماءالشعیر بنوشانند و اگر حرارت شدید باشد سورت او از شیره تخم خرفه و ماءالقرع بسکنجبین بشکنند پس اگر طبع قبض شود به آب آلو و یا تمرهندی و جلاب تحریک نمایند و اگر نرمی طبع افراط کند ربوب قابض مثل رب سیب و رب به و غوره و شربت حماض استعمال نمایند و اگر ابخره بسیار باشد گشنیز خشک کوفته بشکر بخورند و بصندل و گلاب و آب حی العالم و آب کاهو و گشنیز تازه طلا کنند و اگر التهاب شدید بود کافور و افیون اضافه نمایند و موضع درد را به آب نیمگرم بشویند و اگر درد قوی باشد افیون بروغن بنفشه و آب کاهو حل کرده در بینی و گوش جانب درد چکانند و هر گاه درد ساکن شود تغذیه بمزورات سازند بعده چوزه مرغ به آب سماق یا سرکه دهند انطاکی گوید که اگر شقیقه حار باشد بعد تنقیه لزوم شرب شربت ورد بآب آلو بخارا و تمرهندی یا معجون بنفشه به این هر دو کنند و به آب گشنیز و سرکه و روغن گل و افیون طلا نمایند

و از همین اجزا سعوط کنند و از خواص ست تعلیق سداب و شرط موضع درد و طلا بخون آن طبری گوید که علاج شقیقه حار اولا تنقیه بدن ست اگر مانعی نبود بدوائی که در صداع دموی ذکر کردیم و آن مطبوخیست که در آن هلیله زرد و تمرهندی داخلست بعد از آن ده روز صبر کرده تنقیقه سر بحب جالینوس کنند و آن معروف بحب قوقایاست و بر مزورات کاهو مسلوق و کاسنی و کدو و ماش و بقله یمانی و طرخشوق مسلوق و لبلاب مسلوق و امثال آن لزوم نمایند و هر گاه در علیل ثابت بود و علامات غلبه دم معلوم گردد و مانعی از تنقیه نباشد باید که استفراغ او بفصد هر دو باسلیق و ابطی و قیفال نیز یکی بعد دیگری نمایند و در میان دو فصد فاصله ایام چندان باید که در آن امن از سقوط قوت مریض بود و چون تنقیه کردند و فضول مجتمعه در سرباقی ماند آب نیمگرم که در آن خشخاش مع پوست و بنفشه و سبوس گندم جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر این کفایت نکند امساک نبض شریان به این لازق نمایند بگیرند تخم کاهو یک درم بزرالبنج دو دانگ مرصاف یک درم افیون مصری نیم دانگ کتیرا دو دانگ و همه را سوده بسرکه حل کرده بر کاغذ مقدار درهم تراشیده طلا کرده بر صدغ چسپانند تا ایام متوالی و اگر این هم کفایت نکند بشریان صدغ و پس گوش نگاه کنند و هر کدام ازان که شدیدالحرکه و کثیرالانفاخ باشد قطع و داغ آن بعمل آرند و اگر خواهند قطع او بداغ کنند و یا اول قطع نمایند پس داغ نهند و گاهی قطع از داغ مستغنی سازد و قطع و داغ سلیم است اگر بعد تنقیه و پرهیز و سکون مزاج واقع شوند و اما قطع فقط پس خلقی کثیر را دیدم که سل شرائین کردند و ضرر در حرکات چشم و ضعف بصر عارض شد و مردی را در بصره دیدم که از سل شرائین او را حول همان روز حادث گردید و شخصی را دیدم که از سل شریان سیلان لعاب پیدا شد و اما شریان پس هر دو گوش کسی را ندیدم که سل آن کرده باشد و ایضا بتر آنها نزد من محبوب نیست بهرآنکه بقراط در کتاب اهویه و بلدان ذکر کرده که هر که او را در سن صبا این دو رگ را قطع کنند عنین گردد و یا منی او فاسد شود و قابل تولید نسل نماند و حکم بتر آنها در مرد کلان بر قیاس امر بتر طفل جاری نمی شود و هنگام بتر و داغ بی شک شقیقه زائل می شود اگر عقب تنقیه موافق و پرهیز تام باشند و در هر نوع صداع طبیب از مراعات مزاج مریض غافل نشود و هر گاه مزاج او از حالت طبیعی متغیر شود در تعدیل مزاج او اهتمام بسیار کند تا به اعتدال خاص او باز آید زیرا که علاج مرض عضوی ممکن نیست در حالتی که مزاج آن عضو متغیر باشد و آن مرض با وجود تغییر مزاج عضو زائل نمی شود و لهذا اگر مزاج عضوی متغیر باشد اگر دران جراحت بود فراهم نمی شود و اگر قرحه بود تبدیل نمی گردد پس هر گاه این در عضوی واجب بود در جمیع بدن بدرجه اولی واجب باشد. علاج شقیقه بارو در بلغمی نضج ماده بمنضج بلغم نموده تنقیه بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و ایضا از منضجات آن سکنجبین بزوری و عنصلی است و کدا مطبوخ مصطکی انیسون بادیان مویز منقی و در

سوداوی بنضج و تنقیه سودا پردازند و بعد از تنقیه ادویه مسکن وجع که در انواع صداع مذکور شد و هر چه درینجا بقلم می آید حسب حاجت بکار برند و ضماد قرص مثلث به آب حنا سوده معمول ست و طلای مر و زعفران و اندکی مشک بآب یا گلاب سوده گرم نموده نیز نافع ست و اگر ماده بسیار غلیظ باشد اندکی افیون و پوست بیخ کبر زیاده نمایند و یا انزروت و فلفل سوده با گلاب سرشته بر شریان صدغ گذارند و فرفیون یک مثقال حلتیت یکدرم جاوشیر سه درم بسرکه سرشته طلا کردن نافع شقیقه مزمنه است و در روغن یاسمین اندکی مشک حل کرده در گوش چکانند و سعوط افیون و چند فلفل سیاه با مسکه گاو سائیده برای شقیقه کبیر السن مفیدست و اگر برگ مرزنجوش و بابونه هر یک ده درم کوفته در لعاب حلبه سرشته در صره بندند و گرم کرده بدان تکمید نمایند برای وجع شدیده و ریاح غلیظه نافع بود و بعضی نمام قسط اکلیل الملک هر یک پنج درم درین کماد افزوده اند و این لزوق نیز نافع ست مغز نان ده درم سداب سه درم پودینه سه درم بروغن گل سرشته بر موضع نهند و اگر شقیقه با ریزش نزله بارد باشد اسطوخودوس چهار ماشه بادیان شش ماشه شکر سرخ دو توله در آب جوشانیده صاف کرده بنوشند و از سبوس ❋133❋ گندم و نمک تکمید سرکنند و ناس تنباکو بگیرند و خاکشی به اندکی نمک مثل حنا سائیده طلا کردن برای شقیقه که بعد زکام عارض شود از مجربات والد مرحوم ست و حب هندی معمول حکیم شاه محمد و کذا نفوخات معمولی که در قرابادین مسطور شد نیز مفید است و اگر امر مشتد گردد و ایارج فیقرا و غاریقون مساوی یکدرم بدهند که برای شقیقه و اکثر انواع صداع مجرب است و طبیخ بابونه و شیح و صعتر و شبت و غیره حشایش حاره بر سر ریزند و حکیم کبیر علیخان تلمیذ رشید نواب علوی خان در قوانین العلاج می نویسند که در شقیقه کهنه ضفدع کهنه را گرفته شکم آن شکافته پاک نمایند و بجوال دوز سوراخها بسیار کرده موضع درد را به روغن زرد چرب نموده گرماگرم بران بندند بعصابه محکم و یک ساعت نجومی بدارند و بعد هر ساعت نجومی تجدید ضفدع نمایند تا آنکه تا وقت زوال نوبت به پنج شش ضفدع برسد اغلب که همان روز شقیقه برطرف گردد و مجرب ست و باغذیه لطیفه مثل چوزه مرغ و گنجشک با دارچینی و یا زرده تخم مرغ نیمبرشت با دارچینی بسازند <u>ذکر بعض ادویه یونانیه</u> مفید شقیقه بارد ضماد موی سوخته و کندر و صبر مساوی به آب قرنفل سرشته در حمام و سعوط روغن تخم شفتالو و کذا عنبر و یا مشک یک قیراط بروغن بادام و سعوط و ضماد روغن تخم مشمش تلخ و .... بر سر و غذا بکبک و دراج و گنجشک و شفنین و ظبی و ارنب و بچه مرغ هر واحد در شقیقه بارد مجرب سویدی ست و ضماد بیضه مورچه سائیده بروغن گاو آمیخته بر یافوخ و روغن ناردین و مرزنجوش بآب قرنفل سرشته و برگ راسن تنها و بشراب کهنه پخته و ثمر قثاءالحمار در زیت کهنه پخته و زهره رخمه و کبابه سوده بآب صبر آمیخته بر یافوخ و عود بروغن بان بر یافوخ و بر جانب درد متواتر و خرنوب نبطی و طلق محلول

بوزن او صبر آمیخته و به آب بادیان سرشته بر یافوخ و مقل ازرق بسرکه و ثوم بصبر معجون بعسل و سرگین کبوتر تنها و با حرف و یاسمین و یا برگ آن سوده در روغن کنجد جوشانیده و حنا بسرکه سرشته در حمام و اشنان سبز بمثل او صبر در حمام و اکلیل‌الملک بسرکه پخته در حمام و یاسمین بری در حمام و رامک در شراب کهنه و خسک محرق با صبر مساوی بسرکه رشته و خطمی تنها و با کندر و حرف بآرد خشکار و ثافسیا و خرنوب شامی بروغن ناردین و محموده بسرکه و مامیران و صبر مساوی بآب صبر تازه و آرد گندم پخته به روغن مادام آمیخته و کنجد و شاخ انگور سوخته در حمام و مازو یک جزو و زعفران دو جزو بآب قرنفل همچنین ضماد زرنباد به آب سائیده در اسفل قدم و سعوط بسبابه به روغن بنفشه و مومیائی یک حبه به آب مرزنجوش ورنه بروغن بادام و بیخ و برگ قثاءالحمار پخته بشیر دختر آمیخته و خون رخمه و یا زهره آن به روغن بنفشه در جانب صحیح و فرفیون قیراط بجندبیدستر و روغن بادام آمیخته و روغن یاسمین و روغن بادام مسلخ تلخ به آب مرزنجوش و آب یاسمین بری بشیر زنان و آب برگ سوسن سه روز متواتر و مروارید محلول و زعفران جندبیدستردر زهره بز حب مثل عدس ساخته و یک حب بروغن بادام سوده و فرفیون یکدرم در ده درم روغن بادام یا زیت حل کرده اگر مرض نو باشد در جانب صحیح و اگر کهنه باشد در جانب علیل و قطور آن در گوش نیز و روغن تخم ترنج و شرب و ضماد شیح ارمنی و راسن و عصاره قثاءالحمار و حب الغار بشراب کهنه و خربق سیاه و شحم حنظل و جوزالسرو و اشق و زراوند طویل و زنجبیل مخلوط به روغن خیری زرد و مغز پنبه دانه و مثل او صبر بعسل سرشته و مغز خیار شنبر و راوند و بلسان و زوفرا یعنی خراد نرگس و قصب الزریره و شم و ضماد روغن غار و یاسمین و خردل و گل بابونه و روغن سنبل رومی و شرب و شم و ضماد شونیز و حب الغار بمصطکی و انیسون آمیخته و زعفران و عنبر و مشک و جوزبوا و بخور و شرب و ضماد و شم مرزنجوش و بخور و ضماد سندروس و کبریت و شم برگ غار مالیده و نطول و ضماد راسن و فقاح اذخر و اکل و شم شبت و اکل و ضماد جند قوقا اکل لحم بازی و بقله بادیان و نان در شراب کهنه تر کرده نهار چند روز و لحم بقر و ثوم و عود یکدرم بجلاب هر روز و تخم بادیان و پوست بیخ آن و هلیله کابلی و اکل و ضماد و سعوط زهره بز و عود و گویند که برگ طرفا مر مکی سندروس قند سفید خسته شفتالوی تلخ مساوی به آب فرنجمشک تازه سرشته بخور کردن نافع ست و بقول بالقی اختلاط مرمکی بادویه شقیقه مقوی فعل آنهاست و نفع عجیب سریع نماید و حکیم الملک در مجربات خود نوشته اگر مرمکی در سرکه بسایند تا که مشابه کشک جو گردد و بر سر بمالند صداع و شقیقه مزمن را نفع بخشد و سلطان محمد مراد گفته که از مجرباتست ضماد کردن جوزبوا سوده بر شقیقه و همچنین خوردن تریاق کبیر و ضماد بدان و کذلک ضماد و تشمیم بگل نرگس و ایضا فلفل سیاه ... نیم عدد و نخود مقشر دو نیم عدد در آب سائیده بر

شقیقه طلا کردن و کذا تقطیر آب زنجبیل تر و قند سیاه سه سه قطره در منخرین و بقول رازی اگر نمک نیم رطل در یک رطل آب حل کرده دران حنا بسرشند و بعد ستردن موی سر از ان بر سر خضاب نمایند و تمام شب بدارند شقیقه و بیضه و هر صداع مزمن را زائل کند و بصحت تجربه بعضی رسیده و هر گاه آب پیاز نرگس با نصف آن روغن کنجد بپزند و بر سر بمالند بسیار نافع بود ذکر ادویه مجربه هندیه .... هر یک یک جزو زردچوب ربع جزو کوفته بیخته در آب دریا بقدر فلفل حب بسته در سایه خشک کنند و یک حب از این و نیم عدد فلفل سیاه در آب ساییده .... سعوط کنند و بر قفا بخوابند بعونه تعالی در یک روز یا دو سه روز مرض زائل گردد و اگر چرک قلیان قدری سیر یک عدد در اندکی آب سائیده و پارچه بدان آلوده بجانب .... سعوط کنند نیز مجریست و کذا ؟ در آب سائیده دو سه قطره در بینی چکانیدن مجرب و در بیاض اوستاد مرحوم مرقوم است که مغز جمال گوئه به آب سوده قدر یک سینک *134* بر رگ صدغ گذاشتن مفید شقیقه است و در مفتاح المجربات مسطورست که دوای مذکور در آب سائیده بر شقیقه مخالف درد طلا نمایند همین که سوزش معلوم کنند به آب نیمگرم بشویند درد شقیقه فورا دور می شود و سعوط شوره فقط یا با نصف او دارفلفل به آب سوده در منخر مخالف و کذا دارفلفل یک عدد با ربع آن نمک لاهوری در منخر موافق برای شقیقه از مجربات اوستاد مغفورست و سمندر پهل به آب سوده دو قطره آن در سوراخ بینی جانب مخالف درد چکانیدن مجرب ست و اگر اندکی انگزد در آب گرم حل کرده بر موضع درد بمالند مفید بود و فلفل سیاه به روغن بادام یا گاو سعوط کردن و کذا نوشادر در آب سائیده طرف دوم شق علیل ناس دادن برای شقیقه و صداع بارد سودمندست و سعوط زعفران و ناگ کیسر نیز مفیدست و نوشادر دو ماشه قرنفل کلاه وار دو عدد سوده در آب کریله تازه حل کرده دو سه قطره در بینی چکانیدن برای شقیقه مزمن مفیدست لیکن سوزش بسیار می آرد قدری شیر عورت همراه این نیز اضافه کنند یا بعد استعمال این سعوط بشیر دختر سعوط نمایند و ایضا گل دوپهر یا که وقت دوپهر می شکفد ورق گل آن مالیده به آب او سعوط کنند و یا پنج قطره آب برگ نازبو در منخر راست بچکانند اگر درد بطرف چپ باشد و الا بالعکس و یا فلفل گرد یک عدد سرگین مگس مساوی در شیر مادر پسر سائیده در بینی چکانند و در چشم نیز کشند و یا بگیرند و نیم برگ گل رواسن و نیم عدد فلفل گرد و به آب سائیده در منخر مخالف درد سعوط نمایند و یا تخم سرس در اندک آب باریک سائیده و در پارچه پوئلی بسته بطرف درد و نیم قطره در بینی چکانند و یا تخم مهوه بچهار عدد فلفل گرد به آب سائیده در منخر مخالف درد چکانند و اگر ذوره بندال در آب تر کرده آب آن صاف نموده دو قطره چکانند سیلان ماده شقیقه می کند و درد دور می سازد و یا نوشادر هندی آمیخته شموم نمایند و یا سرگین کبوتر صحرائی با قدری خردل سائیده ضماد نمایند یا صابون لاهوری در اندک آب بالای سنگ سائیده در

چشم جانب مخالف درد یا هر دو چشم کشند حب هندی که جهت درد شقیقه و بیضه سر مجرب و معمول حکیم شاه محمدست و در سبل و غیره امراض چشم منفعت عظیم دارد ایلوه زرد چراتیه هر یک یک ماشه جائپهل دو ماشه زیره سفید اجمود هر یک سه ماشه کوفته بیخته به آب نکچمکنی چهارده حب سازند یکی صبح و یکی شام بخورند با قدری آب ناس بجهت شقیقه و درد سر بلغمی سمندر پهل یک عدد مرچ سیاه و کهنی یک عدد نوشادر یک ماشه هر سه را کوفته بیخته ناس بگیرند بطرف آفتاب رو نموده اقوال اطبا شیخ الرئیس می فرماید که از اطلیه اصحاب شقیقه زعفران ست و بضماد معمول از سداب و نفع و روغن گل منتفع می شوند و کذلک بطلای قرص بولس و کذا ضماد حب الغار و برگ سداب یک جزو خردل نیم جزو در آب سائیده استعمال کنند و ابلغ ازین قیروطی است که از ذراریح یا از ثافسیا ساخته باشند تا که بر موضع آبله افتد و نفع داغ بخشد و اگر ماده شدیدالبرد باشد بفرفیون و خردل و عاقرقرحا و مانند آن ضماد کنند و شقیقه مزمن که بران مدت دراز گردد او بهرحال بارد بود و محتاج بتحلیل و تسخین قوی باشد و چون اطلیه و نطولات حار استعمال کردند و استفراغ و تنقیه بدن کرده باشند اقدام بمالش عضله صدغ جانب وجع از انگشت و پارچه خشن قریب وقت دوره نمایند بعده طلا بکار برند و هنگام احتیاج تحدیر و اشتداد وجع ضربانی طلای افیون بانزروت و قوابض بر شریان صدغ جانب علیل و بستن قطعه اسرب یا چوب منهدم بران از نبض قوی محدث وجع ضربانی منع کند و بعضی متقدمین علاج مجرب نافع منقول از زنی برای شقیقه مزمن و بیضه چنین نوشته اند که بیخ بندال و افسنتین را در اب و روغن زیتون و غیره بپزند تا مهرا شود پس بر شق علیل آب و روغن نیمگرم بریزند و بثفل آن ضماد نمایند که شقیقه با حمی و بی حمی زائل کند و در اضمده مثل ضماد خردل نیست و هر گاه مرض طول کند صمغ سداب و پوست بیخ کبر و عنصل و فرفیون سائیده بشراب ریحانی یا آب بادرنجبویه با آب بادیان سرشته ضماد نمایند که عظیم النفع ست و بعد دخول در حمام و کثرت انکباب بر آب گرم سعوط روغن پسته در ساعت درد را بسوی کتفین فرود آرد و انتفاع یا بند صاحب کامل گوید که اگر شقیقه از تنقیه و تمریخ و اضمده و نطولات و اجتذاب ماده بحقنه ساکن نشود و مدت آن طول کند این حب دهند صبر پنج درم فرفیون دو درم و نیم مرو پوست خربق هر واحد پنج درم شحم حنظل و سقمونیا هر واحد چهار درم نطرون سه درم مقل چهار و نیم درم به آب کرنب افشرده حبها سازند شربتی از یک نیم درم تا دو درم و اگر ساکن نشود و مزمن گردد ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس یا نقوع صبر که در صداع گذشت بدهند و چون بدن بکلی پاک گردد شق مریض را به پارچه درشت بخارند تا آنکه سرخ و گرم گردد و این قبل از وقت دوره بعمل آرند و این طلا نمایند فرفیون چهار مثقال حلتیت و ثافسیا هر واحد سه مثقال مر صافی و جندبیدستر هر یک واحد یک مثقال باریک سائیده بسرکه سرشته بر موضع علیل طلا کنند و جالینوس گفته که من دوا

از فرفیون ساختم و با وجود آن حاجت بغیر او نیفتاد و آن اینست که بگیرند قیروطی معمول از زیت مغسول یک رطل موم سرخ ربع رطل و بران یک اوقیه فرفیون سوده انداخته حل کنند و موم سازند و بر شق علیل طلا کرده باشند و اگر اندکی فرفیون گرفته در زیت آمیخته در گوش جانب درد چکانند منفعت بین نماید و اگر صاحب او به روغن بادام تلخ بآب مرزنجوش در منخر محاذی شق علیل سعوط کند نفع ظاهر بخشد و همچنین روغن خسته مشمش و اگر این سعوط بعمل آرند نافع بود جندبیدستر و جاوشیر و زعفران و زهره خرس *135* مساوی سائیده با آب مرزنجوش تر سرشته مثل عدس حبها سازند و بشیر دختران و روغن بنفشه حل کرده در بینی چکانند و گویند می باید که معالجه شقیقه بارد یا بلغمی به این دوا نمایند که در آب مرزنجوش فرفیون حل کرده در گوش چکانند و شرب شراب صرف بعد طعام شقیقه را نفع دهد اگر از برودت و بلغم باشد و اما قبل طعام ردی ست زیرا که ارتفاع بخارات بسوی سر میکند و درد اشتداد می نماید سعید می نویسد که اگر سبب محدث شقیقه خلط بارد اعنی سودا یا بلغم باشد تنقیه بدن بادویه مستفرغه آنها مثل حب فوقایا و یا ایاج نمایند و مصطکی بخایند و آب دهن بریزند و جلنجبین بخورند و آبیکه دران عود و مصطکی جوشانیده باشند بنوشند و بعد تنقیه شق علیل خصوصا عضله صداع زا بدست و پارچه خشن بمالند و روغن سوسن یا روغن خیری یا زنبق قدری مشک آمیخته بمالند و قدری از آن در بینی و گوش جانب درد بچکانند و مریض را در حمام داخل نمایند و پرهیز کلی دارند که پرهیز شفا میدهد امراضی را که مواد آنها غلیظ باشد پس بعد تنقیه بدن بشوربای قنابر و عصافیر و بلحوم مطنجن آنها غذا سازند و هر گاه شقیقه قوی شود و ضعف بصر شروع گردد شریان را قطع نمایند ورنه بصارت زائل شود مصنف حاوی صغیر گوید که علامت و علاج شقیقه بلغمی و سوداوی قریب از علامت و علاج صداع بلغمی سوداوی است و شقیقه بلغمی را نوشیدن جلاب از بادیان دو درم و گلقند شکری ده درم نفع کند و غذا مزوره نخودآب بشیره قرطم دهند و بعد نضج خلط تنقیه بدن باین حب اصطمخیقون نمایند سلیخه هفت درم غاریقون ده درم صبر بست درم سنبل و قسط و حب بلسان و فقاح اذخر هر یک دو درم زعفران نیم درم افتیمون و شحم حنظل هر یک پنج درم مصطکی یک درم کوفته بیخته به آب کرفس سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و این حب مارستانی ست و علاج شقیقه سوداوی نوشیدن جلاب بادرنجبویه دو درم اصل‌السوس مقشر کوفته سه درم با شکر سفید ده درم ست و غذا مزوره نخوداب بشیره قرطم یا بادام و بعد نضج تنقیه بدن بحب افتیمون یا مطبوخ افتیمون و تقویت سر بلخلخه ها و شمومات حار رطب و تنطیل سر بحشایش مسخنه مرطبه و احتراز از حرارت شدید و برودت و صاحب شقیقه بلغمی و سوداوی را تناول این دواءالمسک بسیار نافع ست جندبیدستر یک نیم درم نانخواه زعفران تخم کرفس هر یک چهار درم افسنتین رومی صبر سقوطری هر یک شش درم سنبل الطیب ساذج

هندی مرمکی مشک هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک درم بجلاب نیمگرم از شکر ده درم انطاکی گوید که تنقیه خلط غالب کنند و درینجا بر فصد بتر شریان و داغ آن افزوده می شود اگر ماده کهنه شود و در شقیقه بارد کثرت لطوخ بسیر و صبر و کندر و سعوط بکبابه و آب مرزنجوش و خوردن یکی از ایارجات نمایند و این معجون برای شقیقه و اکثر انواع صداع بارد از مجربات مجوزه من ست سنای مکی قرنفل بسباسه انیسون هر واحد یک جزو مرمکی گل سرخ هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو مشک ثمن جزو بعسل معجون سازند شربتی از آن سه درم و شحم حنظل بحنا و کبابه مخلوط کرده بسرکه که در آن اشق و صبر حل کرده باشند سرشته ضماد نمایند که این طلا عجیب است و همچنین سعوط بآب چغندر ممزوج بروغن خسته مشمش طبری گوید که در شقیقه بارد آب در چشم نازل می شود و بصر باطل می گردد و مجرای نور بند می شود و علاج این مشکلتر از شقیقه حارست پس اگر ماده آن در معده بود تنقیه بدن به این مطبوخ کنند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر یک پانزده درم بلیله و شیر آمله و کمافیطوس و کماذریوس و اسقولوقندریون و سنای مکی و اسطوخودوس هر یک چهار درم قنطوریون و افسنتین و حشیش غافث هر یک سه درم شکاعی و بادآورد و گل سرخ و اصل‌السوس مقشر و هوم المجوس هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم ترنجبین بست درم مویز طایفی منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و صد درم از آن صاف کرده یک درم غاریقون و یک درم تربد و دو دانگ نمک هندی آمیزند و چون سه ساعت از شب باقی ماند دو ثلث درم ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و صبح مطبوخ مذکور بنوشند بعد از آن هفت روز صبر کنند و منضجات بنوشند و پرهیز نمایند از اغذیه غلیظه و پرخوری و شب خوری هر چند که غذا محمود باشد و اقتصار بر مزورات و زیرباجات و اسفیدباجات نمایند و بعد از روز هفتم بقاروره و نبض نگاه کنند اگر قاروره و نبض حاد و جمیع بدن گرم باشد فصد قیفال یا اکحل نمایند و اگر نبض را حاد و قاروره را رنگین نیابند ترب را بعسل و نمک جوشانیده با سکنجبین بیاشامند و رفاده بر شریان صدغ نهاده چشم و سر را بعصابه بربندند و امر بقی نمایند به استقصای تمام تا معده ؟ یابد و چند روز راحت دهند و چیزی بر مزورات زیاده ننمایند بعد از آن بکندش و تخم گل و شونیز عطسه آورند اگر مانعی نباشد و طبیعت او گرم نشده باشد پس چند روز دیگر راحت دهند اگر مرض نقصان بین پذیرد و مریض در خود راحت یابد صبر نمایند و لزوم پرهیز کنند و طعام و آب وزن کرده بخورانند و نگذارند که طبیعت قبض ماند پس اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر و الا نظر بقوت و سن و مزاج مریض و سائر قوانین نمایند اگر رخصت استفراغ ثانی دهند تنقیه به این حب کنند و ندیده ام احدی را که این مرض عارض شد و استفراغ به این حب بعد از این تدبیر نمود و مرض او زائل نگشت بگیرند گل سرخ و افسنتین و تربد مجوف و تخم کرفس و ناخواه و مصطکی ❋136❋ هر واحد

یک درم ایارج فیقرا و غاریقون سفید هر یک یک نیم درم ماهیز هرج نیم درم خربق سیاه نیم دانگ صبر سقوطری ده درم همه را باریک سائیده به آب برگ ترنج یا آب بادرنجبویه یا شراب کهنه بسرشند و قبل حب ساختن دو مثقال و ثلث وزن کرده با نیم دانگ سقمونیا مشوی تقویت داده مثل فلفل حبها سازند و بعد پرهیز دو روز بدهند و غذا شوربای اسفید باجی که دران نخود بسیار پخته باشند بیاشامند و بعد استفراغ هفت روز راحت دهند اگر مرض بالکل زائل شود بهتر و الا نظر بنبض و قاروره و سحنه مریض کنند اگر گرم باشد و مزاج او حدت پذیرد چند روز معالجه ترک نمایند و بر پرهیز اقتصار کنند تا آنکه مزاج تسکین و اعتدال یابد پس اگر مرض زائل نگشت بر صدغین و موضع کثرت ضربان روغن قسط یا روغن ناروین یا روغن بلسان خوشبو بمالند و اگر کفایت نکند لزوم غرغره بمویزج و عاقرقرحا و ایارج فیقرا و تحنک بدان برفق نمایند و اگر از استعمال این غرغرات چیزی از زبان یا حنک یا حلق را ضرر و سوزش بهم رسد راحت دهند و روغن گل استعمال کنند بر مواضع ملتهبه و غذای او حریره معمول از نشاسته و پیه ماکیان سازند و اندک روغن گل بران چکانند که این لهیب آن موضع را زائل کند و بهتر آنست که طبیب هنگام استعمال غرغره از این اشیای حاده حذر نماید که گاهی سوزش و ورم لهات می آرند و از نزول چیزی در حلق منع می کنند و دران خطرست و اگر این کفایت نباشد به اندک روغن مصطکی سعوط کنند که گاهی مزاج دماغ گرم می شود و شقیقه تحلیل می گردد و اگر این کفایت نکند رگ شریان را بعد بتر داغ دهند یا بتر او بداغ یا خرم کنند که بعد تنقیه بدن و داغ شقیقه زائل می شود و بدانند که استعمال داغ جائز نیست مگر وقتیکه مریض قوی و بدن نقی و طبیعت معتدل و فصل معتدل یا قریب به اعتدال بود و ایضا بدانند که قطع شریان بر دو وجه ست یکی شق جلد و قطع عرق و داغ طرفین آن دوم سل عرق بصناره و ادخال آهن تحت او و قطع او بداغ بران حدید تا حرارت آلت داغ بغشای موضوع بر قحف نرسد و در اینجا تشنج حادث نشود و راست کردن سر او را ممکن نباشد و بعد بتر و داغ واجب است که بر سر و گردن و جمیع بدن تمریخ نمایند اگر مزاج او متغیر نشود و حفظ او بغذا و دوا نمایند تا مزاج او تسکین یابد محشی شرح اسباب نوشته که حقنه ها درین باب نافع است و کذا ضماد حنا به آب نمک سرشته و این مروخ خار سودمندست بگیرند قرنفل سلیخه هر یک ده درم قصب الزریره سنبل الطیب ساذج هندی قرفه اشنه جندبیدستر قسط مرزنجوش دارچینی هر یک بست درم بیخ بنفشه مر صاف هر یک پنج درم و نیم کوفته در آب بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده روغن کنجد آمیخته باز بجوشانند تا روغن بماند صاف نموده بدارند و نیمگرم بمالند و بخور عرطینثا وسعوط آب چغندر ممزوج به روغن تخم مشمش نافع و بدانند که استعمال چوب چینی بعد تنقیه تامه در شقیقه مزمن بسیار نافع ست و همچنین داغ بر صدغین و این سعوط مجرب است بگیرند مومیائی بقدر عدس و مشک و کافور و جندبیدستر مجموع بمقدار عدس و در روغن

بان حل کرده سعوط کنند و این طلا در ساعت شقیقه را نفع بخشد بیخ لفاح کندر زعفران صبر هر یک درم بزرالبنج دو درم گل ارمنی درم صمغ عربی انزروت مرمکی هر یک نیم درم افیون یکدانگ کافور یکحبه سائیده بآب آمیخته بر سر گذارند **عصابه** و آن دردیست که در هر دو ابرو متصل بعضلات پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو حادث شود و بدان سبب مریض بر گشادن چشم قادر نباشد و بر رو افتاده ماند و از روشنی متنفر بود و پندارد که پیشانی او میطرقد از شدت تمدد و بعضی گویند که فرق درین درد و در شقیقه اینست که این بعد زوال آفتاب کمتر می گردد و بتمامه زائل نمی شود و بلکه اندک اثری می ماند با ثقل بسیار بخلاف شقیقه که از نیم روز تا همه شب هیچ اثری از درد نبود الا اندکی ثقل و جالینوس گفته که درد شقیقه در طول می باشد بخلاف عصابه و طبری گوید که درین علت نبض صاحب آن صلب و متمدد و قاروره خام غلیظ می باشد سبب آن یا صعود اخلاط بخاری گرمست از بدن و احتباس آنها بنا بر کثافت جلد و انسداد مسام در پیش سر به موضعی که عصابه می بندند و از این جهت آنرا عصابه می نامند و یا تولد حرارت ساده و احتقان آن درصدغین و عینین بواسطه رسیدن سردی بسر عقب گرمی آفتاب یا آتش و گاهی از احتباس زکام نیز عارض گردد و مراد از اخلاط بخاری اخلاط قابل تبخر از ادنی سبب است یا اخلاط شبیه ببخار مثل اصناف صفرا و خون صفراوی و بلغم رقیق حار که این همه مثل بخاراند در تصعد طریق تشخیص اسباب این مرض شناخت اسباب مذکوره از لزوم و عدم لزوم مرض و از تقدم اسباب سابقه هر یک توان کرد مثلا از مریض بپرسند که درد روز و شب می ماند و پیش از مرض نشستن در هوای سرد یا غسل کردن با آب سرد اتفاق افتاده بود یا نه اگر اقرار کند سبب او صعود اخلاط بخاری باشد و اگر گوید که درد از صبح شروع می شود و بعد زوال آفتاب کم می گردد و در شب نمی ماند و پیش از مرض گردیدن در آفتاب گرم یا نشستن نزدیک آتش و سرد ناشده برهنه کردن *137* در هوای بارد یا انداختن آب بر سر اتفاق شده بود سبب او تولد حرارت ساذج باشد و اگر بعد زکام بیان کند سببش حبس زکام باشد و این بیشتر از خوردن اشیای حاره یابسه در ابتدای زکام عارض می شود علاج در قسم اول فصد سر رو و بعد دو سه روز رگ پیشانی یا صدغین گشایند پس بخاریدن اندرون بینی از چیزی خشن رعاف آورند یا حجامت پس سر نمایند و تلیین طبع بملینات مناسبه مثل شیرخشت و ترنجبین بآب انارین و تمرهندی و آلو و مانند آن کنند و ماءالجبن بسیار نافع است و مبردات که در علاج امراض دماغی حار و بخاری و صداع حار و بخاری مذکور شد بکار برند و کافور و صندل و سرکه ببویند و دیگر شمومات بارد بعمل آرند و برای جذب اخلاط و ابخره بسوی اسفل ساقین بندند و قدمین بمالند و حجامت بی شرط بر فخذین و ساقین نمایند و یا بعد فصد یا ترعیف شربت لیموی و نیلوفر هر واحد یکنیم توله در عرق بید ساده و گلاب و عرق بیدمشک هر یک پنج توله حل کرده بنوشند و از سرکه و گلاب و شیر زنان هر یک

نه ماشه تخم کاهو گشنیز خشک حضض مکی صندل سفید هر یک سه ماشه سوده آمیخته لخلخه سازند و بشیر زن و روغن کدو و کاهو هر یک سه ماشه کافور یک ماشه حل کرده سعوط سازند بکرات و بمرات و غذا آش جو بشربت بنفشه و گلاب و بیدمشک و یا اسفاناخ یا خرفه یا مزورات حامضه از انار و تمرهندی و آلو و اگر از این تدبیر زائل نشود رگ بینی زنند و مسهل صفرا دهند و تمرهندی نوشته که درین مرض تجربه کردم سعوط طباشیر معمول از طباشیر و افیون و زعفران و شکر مصری که در شیر زنان شیاف ساخته خشک کرده بشیر مذکور یا روغن گل یا روغن بنفشه حل کرده استعمال نمایند و ایضا بگیرند خسته خرما و بر سنگ به آب سوده در منخر جانب درد سه روز متواتر بچکانند که مجرب ست و کماد معمول از آرد جو و خطمی و صندل سفید و گل سرخ مساوی کوفته بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته نیم گرم استعمال نمایند و اگر کهنه گردد از بابونه و مرزنجوش مطبوخ تکمید کنند و بطلای معمول از صندلین و تخم کاهو و گل سرخ و نیلوفر هر یک یک درم شیاف مامیثا دو درم افیون پوست خشخاش هر یک یک مثقال بگلاب یا آب عنب‌الثعلب و گشنیز سبز طلا سازند و طلای لازق نیز مفید است و گویند که آب سرد بر آنجا بفاصله دو سه وجب بکثرت ریختن رافع این درد است و همچنین چسپانیدن یک عدد زلو میان هر دو ابرو و این لخلخه درین باب از مجربات نوشته نوشادر کانی مصعد سه ماشه کافور یک ماشه در عرق نعناع دو توله روغن یاسمین یکنیم توله آمیخته بکار برند طبری گوید که ترعیف و فصد هر دو قیفان بعمل آرند و امر بپرهیز از هر چیز سوای مزورات معمول بسرکه و شکر نمایند و سرکه و کافور ببویانند و امر بمالیدن پایها و بستن ساقین کنند و اگر این تدبیر کفایت نکند حقنه های لینه مذکور در امراض حاره بمثل چغندر و حسک و بابونه و عناب و سپستان و بزرکتان و سبوس و جو و مانند آن بعمل آرند و ادویه که معده را گرم کند اصلا ندهند و این مرض ابوجعفر کرخی را در عارض شد و علاج بایارجات و اشیای حاره نسخه کردند و کار عظیم گردید چنانکه بر گشادن چشم و نظر بروشنی قدرت نداشت پس ابن سیار معالجه با ضد او علاج مذکور از نوشانیدن ماءالشعیر و فصد سررو و استعمال حقنه لین و دلک قدمین و بستن ساقین نمود و مرض زائل شد بعد از آن رساله در این مرض تصنیف کرد و در آن رساله ذکر کرده که این علت در ؟ بسیار حادث می شود و آنرا عصابه گویند و این مرض در ری بشخصی از اجله کبار پیدا شد و اطبا گمان کردند که نزول الماء مع صداع است و شریانهای او قطع کردند و داغ نهادند تا آنکه بصر چشم او زائل شد بعد شخصی قدح او نمود و بالکل نابینا ساخت و زنی را این علت در ری عارض گردید و شخصی بتضمید صدقین بضمادیکه در آن افیون بود ایما کرد پس موضع خدر شد و ماده در آن منجمد گردید و در زبان آن ثقل و در چشم آن ظلمت پیدا شد و دائم بر رو افتاده می ماند و طبیبی بقطع شریان اشاره می نمود و من شناختم که این عصابه است و علاجش بترعیف و حل طبیعت بحقنه های

لینه و شدّ ساقین و دلک قدمین و شرب ماءالشعیر است پس آن زن این تدبیر نمود و مرض زائل شد و اگر مرض متعسر گردد و احتیاج به ضمادات محلله افتد واجب است که ضماد از بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و برگ خبازی و برگ اسپغول و مانند آن سازند و گویند که در غذای صاحب این مرض گشنیز زیاد اندازند و از جمله اغذیه مبخره مسخنه پرهیز کنند و در قسم دوم یعنی آنکه از تولد ماده بود مبردات مذکوره دهند و تفتیح مسام از خارج و تلیین طبع بدستور نمایند و کافور سوده به روغن گل آمیخته در بینی چکانیدن مجرب و معمول است و کذلک ضماد برگ کاسنی تازه و گویند که طلا بکافور و یا شیاف مامیثا و حضض و تخم کاهو و بزرالبنج و افیون نرم سوده با سرکه و گلاب سرشته و آشامیدن شیره تخم خیارین تخم خرفه و گشنیز خشک با شربت بنفشه هر صبح و خوردن اطریفل گشنیزی هر شب وقت خواب به آب گرم نافع است و این نوعی از صداع شمسی است و علاج این صداع انست که در صداع حارساذج مسطور شد و آنجا که از احتباس زکام بود تدبیرش بعلاج زکام حار نمایند و از ادویه و اغذیه مسخنه احتراز کنند و قطور کافور در روغن گل ..... خیلی سودمند است و اگر حاجت تنقیه باشد و در مزاج زیاده حرارت نبود خبازی پنج ماشه سپستان نه دانه اصل‌السوس پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه *138* در منضج بارد عوض آلو بخارا و شاهتره افزوده شب خیسانیده صبح گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر خواهند بعد دو سه روز که حرارت کم شود گاو زبان گل گاو زبان پنج ماشه بادیان بیخ کاسنی نیمکوفته هر یک هفت ماشه اضافه کنند و بعد نضج ماده شاهتره نه ماشه اسطوخودوس چهار ماشه سنای مکی یک توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پنج ماشه هلیله سیاه شش ماشه مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله گلقند چهار توله با روغن زرد شش ماشه افزوده مسهل دهند و بعد دو مسهل باز نضج داده حب ایارج بدستور معمول خورند. حس مرضیست که هر گاه عارض شود بیمار چنان پندارد که مغز او همی خارد بدون صداع و الم و اگر سر او را بیفشارند یا بچیزی سنگین بکوبند یا آب گرم بران ریزند لذت یابد و لهذا صاحب ترویج این مرض را بعلت نمرودی مسمی ساخته و سببش ابخره سخیفه متخلخله حاره لذاعه قلیل المقدار است که بحد صداع نرساند و از عضو دیگر بسوی دماغ برخیزد و یا در بطون دماغ حاصل شود و لذع کند چنانکه بخارات موجبه جرب مسام را لذع می کند و خارش می نماید و خوش می آید خاریدن آن و این از احتداد و شدت گرمی ؟ و تغیر آنها به کیفیت لذاعه حریفه می شود و بقول طبری این بخارات چون منعکس گردند و بعرق از مسام خارج شوند در بدن حکه پیدا کنند و اگر غلظت یابند زیر جلد بمانند جرب یابس احداث نمایند و تجربه کرده ام که نبض صاحب این مرض سریع دقیق متفاوت و قاروره حاد رقیق القوام می باشد علاج بهر منع ابخره و تبدیل مزاج اخلاط و ترطیب آن ادویه سرد تر و آنچه در امراض دماغی حار و بخاری مسطور شد بعمل آرند و شیره خرفه و خیارین و کاهو

و گشنیز با شربت نیلوفر و با شربت بنفشه بدهند و لعاب اسپغول و لعاب تخم مرو و ماءالجبن و رائب و ماءالقرع و آب هندوانه هر واحد با شربت بنفشه و شربت خشخاش آمیخته نوشیدن نیز مفید بود و کمادیکه در علاج عصابه گذشت نافع است و اغذیه مرطب منجر بخارات رطب چون ماءالشعیر با کاهو و پالک و کدو بشیره مغز بادام پخته و شیر بز و قند سفید بدهند و هر گاه تبدیل مزاج اخلاط شود و حدت آن ساکن گردد و حرافت از آن زائل شود و حاجت تنقیه افتد دران هنگام از مسهل صفرا و یا مطبوخ افسنتین و تمرهندی و افتیمون و هلیله زرد با شیرخشت و ترنجبین استفراغ ماده نمایند و یا آب شاهتره مروق بشکر و یا شربت ورد مکرر بلعابات بدهند و هر چه ادرار بول بسیار نماید بدهند و اگر خون غالب بود و قوت مساعدت کند فصد کنند و برای جذب مواد باسفل محاجم بی شرط بر ساقین و قدمین ننهد و بعد تنقیه اطلیه و نطولات و روغن های سرد برای تبدیل مزاج دماغ استعمال نمایند و ماءالجبن و آبهای مذکور بنوشند و بعضی متاخرین می نویسند که آب تربز یا ماءالقرع یا ماءالخیار بقدر نه توله و شربت نیلوفر و خشخاش هر یک دو توله و یا لعاب اسپغول و بهدانه بشربت نیلوفر و سکنجبین تفاحی علویخانی هر واحد یکنیم توله بدهند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب نوشانند و فرنی شیر بز دهند و اگر از این تدبیر صحت حاصل نشود جهت تنقیه بدن و تبلید حس مطبوخ هلیله و یا شاهتره و یا ماءالجن بشربت الهی علویخان دهند و یا مروق شاهتره و کاسنی با شربت شاهتره مدبر شاه ارزانی و بعد از تنقیه اگر احتیاج افتد فصد سررو کنند و جهت تعدیل مزاج اطریفل گشنیزی دهند که در آن هموزن همه ادویه گشنیز باشد و یا این سفوف دهند تخم شاهتره گشنیز خشک هر یک دو توله طباشیر یک توله کوفته بیخته قند سفید همچنین آن آمیخته دو مثقال بخورند. ثقل راس در تشخیص امراض دماغی مادی ملاحظه نمایند پس با گرانی سر علامات غلبه هر خلط که دریافت شود حسب آن تنقیه کنند و استعمال شبیارات نافع بود و در ثقل دموی بعد فصد قیفال فصد رگ پیشانی نمایند خصوصا اگر ثقل بسوی خلف سر باشد و یا بفصد رگ و یا شریان پس گوش پردازند و خصوصا هر گاه ثقل بسوی قدام سر باشد و بعد از نضج به مطبوخ هلیله و یا ایارجات به حسب خلط غالب تنقیه نمایند و تغذیه به اغذیه لطیف مثل نخودآب با شیره قرطم یا ماءالشعیر با شوری با لحوم خفیف دهند سرسام یعنی آماس سر و آنها سرسیموس نیز گویند و سرسام به حسب اصلاح اطبا بر دو قسم است حقیقی و غیرحقیقی حقیقی ورم اغشیه دماغ یا جرم آنست و انواع آن به حسب اختلاف محل و ماده مختلف است مثلا آنچه در حجاب رقیق یا غلیظ دماغ سوای جرم دماغ از ماده گرم افتد قرانیطس گویند و ماده آن یا خون صفراوی یعنی مختلط به صفرا بود و یا صفرای خالص یعنی غیرمختلط و غیرمحترق که آنرا مره صفرا گویند یا حمرای صحیح یعنی صفرای طبیعی احمراللون غیر مختلط و غیرمحترق و یا صفرا مخلوط به اندک بلغم یا صفرای محترق مائل بسودا و این بدترین

انواعست و در اکثر از دم مراری یا از صفرا افتد و بعرق یا رعاف منقضی گردد و گویند که اکثر حدوث سرسام از شرب خمر و تناول حلواها و گوشتها و از نشستن و راه رفتن در آفتاب می باشد و بعضی دموی را قرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص نامند و ورم نفس جوهر دماغ را اگر از خون فاسد متعفن افتد فلغمونی خوانند و اگر از خون صفراوی یا صفرای .... *139* عارض شود حمره گویند و اگر از سودای غلیظ خبیث ردی محترق که در عمق دماغ و جوهر آن منصب گردد عارض شود جمره بحیم نامند و ورم خاص تجویف شرائین دماغ را که از خون محترق غلیظ فاسد در نهایت فساد و خباثت حادث شود غانغرایا و شقاقلوس خوانند و آنچه از ماده بارد افتد سرسام بارد گویند پس اگر در مجاری جوهر دماغ یا در نفس جوهر دماغ از بلغم عارض شود لیثرغس نامند و اگر از سودا حادث گردد سرسام سوداوی خوانند و بعضی این را نیز لیثارغس گویند و سرسام غیرحقیقی آنست که بسبب تصاعد ابخره اعراض سرسام مثل هذیان و اختلاط عقل بی ورم دماغ و اغشیه ظاهر شوند چنانچه در تپ های گرم و اوجاع عصبی و از اخلاط محترقه در فم معده و از اورام در نواحی خارج راس یا در غشای خارج و در برسام به مشارکت حجاب و اورام آن و سائر عضلات صدر و در ورم مثانه و رحم و معده مشهور می شود. طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که اولا این امر دریافت کنند که سرسام حقیقی ست یا غیرحقیقی و این چنان باشد که از مقربین مریض معلوم کنند که هذیان و اختلاط عقل که علامت مشترکه سرسام حقیقی و غیرحقیقی ست بتدریج ظاهر شده یا دفعتاً پس اگر مریض را هذیان و اختلاط عقل به تدریج و اندک اندک واقع شود و با لزوم تپ که اکثر در نیمروز شدت کند ثابت و لازم باشد و تابع سوء حال عضوی دیگر نباشد بلکه اولا علامات او ظاهر شود و بعد از آن مرض دیگر بهم رسد و عبث اطراف و اضطراب و نفس مضطرب غیرمنتظم و امتداد سر پهلو بسوی بالا و اختلاج اعضا در نواحی شراسیف و گاه با خواب مضطرب بود که از آن برجهد و آواز قوی دهد و گاه بخوابد و گاه بیدار شود و در اکثر خواب اندک یا بسیار مشوش بود با خیالات و احلام فاسده هائله و انتباه مشوش به آواز بلند و بیحیائی و دلیری و اعراض از شعاع و اضطراب زبان هنگام تکلم و خشونت و گزیدن آن و گاه ورم زبان و اکثر قطع آواز و خواهش آب و اندک شرب آن و سردی اطراف و بول مائل برقت و نبض صلب صغیر و آخر انقباض و اول انبساط او سریع تر بود و منشاریت او از موجبیت خالی نباشد و گاهی عریض و عظیم و متواتر گردد سرسام حقیقی باشد پس در این صورت به اقسام حقیقی نظر کنند یعنی اگر علامات مذکوره آن با خنده و ظهور قطرات خون از بینی و عظم نفس و نبض و سرعت و تواتر آن و سرخی چشم و روی و برآمدن اشک چشم و چرک از آن و بیخوابی غیرمفرط و خشونت زبان و سرخی آن مائل بسیاهی پس سواد آن و ثقل زبان و کسل از کلام و امتلای رگهای رو و چشم و تواتر نشست و برخاست بغیر حاجت یافته شود سرسام دموی باشد و اگر با علامات حقیقی

تپ محرقه و حاد و اشتداد آن بغب و بیخوابی مفرط و شدت خشکی زبان و بینی و کثرت غضب و بدخلقی و اضطراب و دقت اطراف بینی و زردی رو و چشم و زبان پس سیاهی آن و سرعت و تواتر نبض و کشیدگی پوست پیشانی بسوی فوق و کراهت از روشنی و تتابع نفس و کثرت تشنگی و قاروره احمر ناصع یا ناری و قبض شکم محسوس گردد سرسام صفراوی بود اما اگر از صفرای محترق مائل بسودا عارض شود با عوارض مذکوره جنون و ضجر و عظم نفس و کدورت چشم و ترسیدن و آواز دادن در خواب و جستن و گریه کردن نیز باشد و اگر شدت سرخی چشم و بیرون آمدن آن و بسیاری حمرت رخسار و احیانا عروض کزاز یا قی و غثیان و فرط میلان مریض به افتادن او بر پشت بغیر نظام و خلاف معتاد و سبات باشد علامت فلغمونی بود و باشد که درین ورم از سختی آماس درزهای سر از هم باز شوند و شبکه دماغ اندر کشیده شود و سر بشکافد و آن در اکثر بروز سوم هلاک کند و اگر از آن تجاوز کند امید نجات است و اگر اندر سر وجع و التهاب شدید بود و لمس چهره سرد و رنگ رو و چشم زرد باشد و گاهی یکبارگی گرم و سرخ گردد و دهن بسیار خشک و تپ شدیدتر بود نشان حمره باشد و این نیز اکثر روز سوم بقتل می رساند و اگر این علامات با خارش دماغ بود علامت تولد قوبا در دماغ بود و گاهی صبیان را حمره در دماغ عارض می شود پس یافوخ فرو می نشیند یعنی تارک سر منجذب می شود بطرف داخل و چشم ها غائر و کوچک و زرد شوند و بدن خشک نماید و اگر در حرقت و التهاب اشد مثل جمره آتش باشد جمره بود و اگر سیاهی چشم غائب شود و سفیدی پدید آید و بقفا خفتن آرام یابد و شکم منتفخ و سر پهلوها کشیده گردد و در اعضا اختلاج بسیار شود و فساد رنگ چهره و تیرگی او مع سرخی و بطلان حرکات باشد علامت غانغرایا و شقاقلوس بود و غانغرایا مقدمه شقاقلوس ست و بعد بطلان حس بتمامه شقاقلوس گردد و نزد جالینوس این هر دو لفظ مترادف اند و این نیز صعب ترین اقسام سرسام است و در سه روز می کشد و اگر علامات سرسام حقیقی با لزوم تپ نرم و صغر و صلابت و بطور و اختلاف نبض مع جنون و خوف و جستن از خواب و فریاد کردن و قلت انس با مردم و ذکر مرده ها و یاد مرگ کردن و گریه و بیداری و گشاده ماندن چشم و خشکی بینی و زبان و لهات و کثرت تنفس بنوعی که گویا گلو خفه می کنند مدرک گردد و بدور ربع تغیر عظیم حال علیل ظاهر شود و قاروره نیلجی و یا فستقی بود سرسام سوداوی باشد و اگر با وجود آثار سرسام حقیقی دوام تپ نرم و عظم و تفاوت و عریضی و لینت و بطور و موجبت نبض و بطوء و ضعف تنفس مع ضیق اندک و ترهل و تهبج و دوام تغمیض و سبات ثقیل و نیسان *140* و کثرت آب دهن و فاژه و گاهی گشاده ماندن دهان و سفیدی زبان و کسل از جواب دادن و عسر حرکت پلک و زبان و لینت براز و غلظ بول و عروض فواق و ارتعاش و عرق اطراف احیانا و انحدار از بستر معلوم شود لیثرغیس باشد و هر گاه مریض را اختلاط عقل و هذیان دفعتا واقع شود و اشتداد و ازدیاد و

انتقاص و فوائب آن تابع اشتداد و ازدیاد و انتقاص و نوائب سوء حال عضوی دیگر بود سرسام غیرحقیقی تابع امراض دیگر باشد و ایضا از نشان غیرحقیقی است که بعد از امراض اعضای دیگر می باشد یعنی اولا مرض در اعضای مشارک دماغ بهم می رسد و بعد از آن علامت سرسام ظاهر می گردد و سپس در اینصورت باید که به اقسام او توجه نمایند یعنی اگر از مشارکت حجاب عاجز و عضلات صدر افتد تقدم علامات برسام و ذات‌الجنب مثل وجع ناخس در پهلو وقت تنفس و ضیق‌النفس و سرفه خشک در ابتدا و نبض فشاری بران گواهی دهد و بیشتر حرارت آن در نواحی صدر باشد بخلاف حقیقی که در نواحی سر بود و نفس مختلف باشد گاه ضعیف شود و گاه متواتر و عظیم گردد و میل او بصغر و ضعف اکثر بود و گاه نفس بعد مدتی برآرد و اگر از خلط مجتمع در فم معده عارض شود و لذع فم معده و غثیان و عطش و تلخی دهن بران شاهد بود و اگر بسبب اورام اعضای دیگر مثل ورم مثانه و رحم افتد باشند عوارض اورام مذکوره معلوم شود پس هر قسمی از اقسام سرسام که مشخص گردد مطابق آن بعلاج مخصوصه او پردازند. انتباه بدانند که گاهی در قرانیطس به سبب مشارکت یا انتقال ماده جوهر دماغ نیز ورم کند و این شدیدالردائت است در روز چهارم بکشد و اگر ازان تجاوز کند نجات یابد در اکثر و کسی که بسرسام بمیرد اکثر به سبب آفت در نفس هلاک شود بهر آنکه حرکت نفس ارادی ست و او در آن مختل گردد و بسیار باشد که حجاب و عروقی که از سر خارج شده است ورم کند حتی که با آن درزهای سربشکافد و اگر در قرانیطس دوام ثقل در نواحی سر و رقبه باشد و بعد از آن تشنج و قی زنگاری عارض شود مریض در ساعت بمیرد و اگر قوت قوی باشد اطول مدت مهلت او یک روز نهایت تا دو روزست و امیدوارترین اصناف قرانیطس آنست که مریض آنچه هذیان کند بعد خفت تپ بیان آن کند و بساست که منحل و زائل میگردد قرانیطس ببواسیر اگر سیلان یابد یا خون از عروق مقعد جاری گردد و عطسه در سرسام دلیل محمود است و مشائخ که متجاوز از شصت سال باشند از سرسام کم نجات می یابند و اختلاج اعضا و صداع شدید دائم منذر بسرسام است و اکثر بحران قرانیطس بعرق و یا برعاف و یا بجریان دم بواسیر می باشد و سوءتنفس و شخوص چشم و تواتر نفس و تقطیر بول هر گاه در این علت عارض گردد بیمار هلاک شود و هر گاه چشم صاحب سرسام گشاده ماند و حرکت نکند پس صفرای سرخ قی کند در همان روز یا روز دوم بمیرد و ایضا کج شدن دهن صاحب سرسام قاتل است اگر عقب او خفت رو ندهد و اشک آمدن ردی است خصوصا از یک چشم و دوام مائیت بول در سرسام مهلک است و در سرسام اگر با اختلاط عقل ساعتی گریه و ساعتی دیگر خنده بود ردی است و همچنین سرسامی که منتقل از ذات الریه باشد دلالت به شدت حرارت خلط می نماید اگرچه انتقال یابد بسوی غیرحقیقی و بیشتر سرسام غیرحقیقی بسرسام حقیقی منتقل می گردد و گاه سرسام بدق یا جنون منتقل گردد و گاه ماده قرانیطس از

حرارت میل ببرودت نموده و انتقال به لیثرغس می نماید و اشتداد اعراض لیثرغس و کثرت عرق دران قاتل است و جودت تنفس و انحطاط اعراض خصوصا ظهور ورم پس گوش نشان سلامت است و چون صاحب لیثرغس را بعد از تنقیه بدن و آمدن بهوش اختلاج در همه بدن و رعشه در دست و پای چپ افتد با کثرت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده و بعد از عروض حالات مذکوره بروز هفتم یا هشتم اختلاج قلب یا بیهوشی ظاهر شود پس همان روز یا روز دوم یا سوم بمیرد و همچنین اختلاج بعضی اعضا مانند رخساره ایسر و دست و پای همان جانب با قلت اشتهای طعام و خروج بول بی اراده با سوزش شدید منجر به فالج ...... سپس احتباس بول و اختلاط عقل در مدت یکنیم ماه می گردد و بروز چهارم بهلاک می انجامد و سرسام سوداوی کمتر افتد و اگر افتد در آخر منجر به مالیخولیا می گردد و کذا فی اسرار شیخ الرئیس می فرماید که گاهی در نبض بعض صاحبان سرسام اختلاف در حرکت اجزای وضع عارض شود و مرتعش گردد بنا بر ضعف قوت و قلت روح بسبب تحلل از کثرت حرارت و این منذر بغشی بود مگر آنکه اختلاف و ارتعاش را صلابت رگ و قوت قوت واجب کند که این منذر بغشی نبود و گاهی نبض ایشان تشنجی گردد پس منذر بتشنج بود و چون علامات امراض حاده و حمیات صعبه بینند و دران امراض قبض طبیعت بافراط گردد بنحویکه خروج براز بمثل حقنه های لینه متعسر شود و در آنجا ادرار کثیر یا عرق بسیار یا رعاف یا آفت در احشا یا اورام در مغابن و امثال آن نباشد این منذر قوی بسرسام بود و قرانیطس را نسیان شی قریب الغیبت از حواس ظاهری و حزن بلاسبب ظاهر و احلام زویه و صداع کثیر و ثقل و امتلا تقدم نماید و در اکثر زردی چهره و سهر طویل و خواب مضطرب تقدم کند و این اعراض مشتد گردد مادام که مواد متوجه بسوی دماغ بود و در عروق آن گردش کند و چون قریب قرانیطس شوند و دماغ ماده را تشرب کند در ابتدا وجع از پس سر قریب قفا دریابند *141* و خصوصا در صفراوی و چون درین مرض افتند و دماغ ورم کند چشمهای ایشان خشک شوند بعده اشک شروع گردد و خصوصا از یک چشم و بیشتر چشمها را بمالند و گاهی میل بسکون اکثر اعضا کنند مگر دستها که بیشتر آنرا حرکت دهند گویا که ریزهای اشیا و یا کاه می چینند و گاه چشم بپوشند و گاهی گشاده دارند و ضجر کنند و گاه از کلام فصیح کسل نمایند و اراده تحریک زبان نکنند و گاه ایشان را تقطیرالبول حادث شود و این در حمیات از دلائل قوی برسام حاضرست و از آلامیکه در اعضای ایشان باشد غافل شوند بلکه اگر کدام عضو دردناک ایشان را بسختی مس کنند المی نیابند و گوئیم که چون ورم در جانب مقدم دماغ افتد تخیل را فاسد کند پس بیمار ریزه های اشیا از لباس و گاه از دیوارها بچیند و اشیاء غیرموجوده خیال کند و دست پیش چشم همین جنباند و اگر ورم در وسط دماغ باشد فکر را فاسد کند پس بیمار تخلیط نماید در چیزیکه عمل کند و تمیز باطل شود و بهذیان کثیر تلفظ نماید و چون ورم مائل بخلف یعنی موخر دماغ افتد

حافظه را فاسد کند پس بیمار امور غیر واقع را یاد کند و آنچه بیند فراموش نماید و فی الحال از آن غافل شود حتی که گاهی چیزی را طلب کند و بسوی آن اقدام نماید پس طلب او یاد نشود و گاهی طشت برای بول کردن دران طلب نماید و بسوی آن اقدام کند و باز آنرا فراموش سازد و اگر ورم بجمیع جهات دماغ مستعمل باشد اینهمه علامات ظاهر گردد و اگر با آن دماغ ورم کند چهره و چشم سرخ گردد و چشمها بیرون خاسته بود تم کلامه اکنون تدبیر کلی سرسام بقلم می آید بران نظر دارند و سپس علاج هر قسم او که مطلوب باشد ملاحظه فرمایند.

علاج کلی اقسام سرسام بدانکه تدبیر مشترک در اصناف سرسام حقیقی آنست که هر گاه اختلاط عقل و هذیان شروع گردد و مانعی قوی نباشد فی الفور مبادرت به فصد سر رو کنند و اگر در سه روز اول اتفاق فصد نیفتد و قوت مساعدت کند تا هفته اول بروزیکه مناسب دانند بگشایند اما هر قدر که فصد سریع تر بود نافع تر باشد و اگر رگ سررو یافته نشود هفت اندام بگشایند و ایضا اگر ماده شدیدالتوجه بسوی سر باشد درینصورت فصد هفت اندام بلکه باسلیق اولی است و اخراج خون بقدر صالح مناسب اما اگر آثار قرب غشی مثل ارتعاش نبض یا انخفاض و اختلاف آن بلانظام که یک نبضه عظیم و دیگر صغیر بود یافته شود فی الحال خون بند کنند تا غشی نیفتد و بهتر آنست که خون بتفاریق گیرند و در ضعف قوت اندک بر آرند تا طبیعت بقوت خون با وجود عدم اقتضا مقاومت مرض کند و عصابه فصد محکم بندند تا از اضطراب حرکات مریض وا نشود و احتیاط نمایند که بیمار به سبب بی شعوری خود عصابه فصد نگشاید که خون جاری گردد و اگر قوت مریض قوی و سرسام شدید باشد روز دیگر فصد رگ پیشانی بعد فصد قیفال نمایند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و یا فصد دست ممکن نبود و یا مانعی از آن باشد رگ پیشانی گشایند و اگر امتلا بسیار یابند حجامت میان کتفین نمایند یا زلو بچسپانند و همچنین در صبیان و یا از رعاف خون جاری کنند و یا بر ساقین حجامت نمایند و هر گاه حال قوت و سرسام متوسط باشد و در تاخیر فصد خطر نبود و در فصد دو روز یا سه روز تاخیر کنند پس بعد استقرار ماده فصد نمایند تا منفعت او ظاهر شود و فصد روز اول و سوم کنند و در چهارم اهمال ضرور است و بعد فصد استعمال حقنه لین مثل روغن گل بماءالشعیر و یا آب و زیت و عند احتیاج بقوی تر از این که در درجه لینت باشد نیز مناسب بود و استعمال لخلخه سریع الاثر است و مالیدن و بستن پایها در جذب ماده انفع الاشیاست و پاشویه به دستور و حجامت ساقین با شرط و بی شرط در دموی و در غیر آن نافع ترین تدابیر است و تدفین سر به روغن گل و سرکه مانع است مطلقا و همچنین ماکیان یا کبوتر را بر سر مریض بنحوی شق کردن که خون او بر سر آن بچکد و گرماگرم بر سر بستن در اقسام آن مجرب است و کذا ماهی و جلد سر بز در حال سلخ آن بر سر گذاشتن

مجرب و چون تپ لازم این مرض است تدبیر تیپ مدنظر دارند و جهد و قصد تنویم بنطولات و سعوطات و ضمادات اهم مطالب است و در نطول که جهت آوردن خواب استعمال نمایند خشخاش اندازند و برای اصلاح خشخاش اندکی بابونه نیز افزایند و خانه تاریک معتدل الهوا باید خالی از تصاویر و از اشیای براق روشن و روبروی مریض کلام بسیار و آواز قوی نکنند و پیش او ذکر چیزی نکنند که او را آماده آواز قوی و غضب و ضجر و طیش و فریاد نماید لاسیما وقت بحران و باید که به همجلیس مریض مردم ظریف محبوب او و شفیق بدان باشند تا بسبب ایشان از اضطراب محفوظ ماند و هر گاه علت از ابتدا تجاوز کند و از هفت روز درگذرد و حرکات مضطربه ساکن شوند یا سبات عارض گردد مبردات قوی خصوصا خشخاش هرگز استعمال ننمایند و درین هنگام پودینه و نمام و اکلیل‌الملک و امثال آن در نطولات افزایند و لعاب تخم کتان بآب و روغن زیتون بر سر مالند یا بریزند و بدن بیمار را به روغن مذکور نیم گرم باید داشت و اگر به سبب فقدان عقل و ضعف حس بول را فراموش کرده باشد مدرات مانند شیره بزور مدره و شربت بزوری نوشانند و مثانه او را به روغن زیت نیمگرم و یا روغن گل و یا روغن بابونه مالیده بعد از آن به آبیکه در آن بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه جوشانیده باشند نطول کنند و مثانه را بدست بمالند تا ادرار حاصل شود و بعد از انحطاط و اکثر خروج از علت تدبیر ناقهین را مستعل دارند و در گهواره او را بنشانند و حرکت خفیف دهند که هوا بدان رسد و از هوای ردی فاسد بهوای *142* صحیح طیب نقل کنند و اگر اراده حمام باشد به آب شیرین تحمیم خفیف نمایند تا خواب آورد چه در تنویم ایشان فوائد کثیر است و لحوم خفیفه بخورانند و تخمه و آب سرد شدید البرودت و آفتاب و باد سموم و مخدرات قویه مضر سرسام است اجتناب از آنها واجب شمارند علاج سرسام دموی و صفراوی چون در علاج این هر دو قسم فرق قلیل است و در اکثر تدابیر مشترک لهذا علاج هر دو یکجا بقلم می آید و فرق مابین علاج دموی و صفراوی آنست که در سرسام صفراوی احتیاج بتطفیه و تسکین بیشتر است و در دموی بتحلیل مع تسکین فزونتر و اجتناب از آب سرد و مبردات دیگر چندانکه در دموی ضرورست در صفراوی واجب نیست و قصد تنویم بنطولات مرطبه و استعمال روغن کدو و کاهو و غیره طلاءً و سعوطاً در صفراوی اهم است و ایضا در علاج صفراوی حاجت به اسهال صفرا اکثرست و بفصد کمتر و اسهال در صفرا بشرب مزلقات لطیفه و منقیات دم میاید و اگر طبیعت محتبس یابند در هر حال شاهتره داخل نمایند و در صفراوی به اخراج خون چندان مبالغه نکنند که قریب بغشی رسد بخلاف دموی بلکه خون بقدر صالح مع احتراز از عروض غشی برآرند بعده به استفراغ صفرا پردازند و ایضا ادویه بارد رطب اختیار کنند و اغذیه دموی بعد فراغ از مسهل و حقنه باید که بارد و قابض باشند مثل حصرمیه و سفرجلیه و تفاحیه و ریباسیه بخلاف صفراوی که دران اغذیه قابضه نشاید بلکه مثل مزوره کدو و کشکاب جو مقشر و مزوره اسفاناخ و قطف و ماش مقشر

بکاهو و اندک گشنیز و مانند آن استعمال نمایند و بسرکه و شکر یا خوبانی یا آلوبخارا و امثال آن ترش کنند بالجمله در هر دو قسم بعد فصد و کودکان را بعد حجامت میان دو شانه تبرید و ضماد و سعوط و لخلخله و پاشویه و غیره که در علاج امراض دماغی حار مذکور شد بعمل آرند و یا در تبرید مذکور لعاب اسپغول عرق کیوره عرق گاو زبان عرق عنب‌الثعلب اضافه کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و بجهت شام شیره تخم خرفه زیاده کنند و یا در تبرید مذکور شیره خرفه شیره مغز تخم کدو شیره تخم خیارین عرق نیلوفر عرق عنب‌الثعلب عرق کیوره عوض شیره مغز تخم تربوز داخل کرده خاکشی پاشیده صبح دهند و وقت شام صرف لعاب بهدانه شیره مغز بتخم تربوز و عرقیات مذکوره و شربت نیلوفر و خاکشی استعمال نمایند و ایضا بعد از فصد عرق شاهتره عرق نیلوفر گلاب هر یک چهار توله عرق بیدمشک شربت انار شیرین هر یک دو توله و در صورت غلبه صفرا شیره آلوبخارا ده دانه آب تمرهندی سه توله افزوده بدهند و روز دوم عرقیات مذکوره بالا با شربت عناب و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب اسپغول و خاکشی استعمال کنند و اگر در عمر جوانی و فصل صیف از انصباب صفرا قی مفرط و تشنگی و حبس بول و براز با تپ و سرسام عارض شود بعد فصد باسلیق لعاب بهدانه شیره عناب شیره مغز بتخم تربوز شیره تخم کاهو عرقیات شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده صبح بدهند و به جهت شام لعاب بهدانه عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بکار برند و پاشویه بارد کنند و شاخها کشند و بعده مسهل صفرا دهند و اگر از خوردن چند گلوری پان بالای مسهل عوارض سرسام و صداع و اغما بهم رسد فصد باسلیق ایمن بگیرند و اگر یافته نشود از ایسر خون گرفتن نجات می بخشد و اگر سرسام با ریزش از بینی و گرفتگی آواز و سرخی چشم باشد بهدانه عناب سپستان در عرق عنب‌الثعلب جوش داده صاف کرده و شیره کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و پاشویه کنند و اگر با نزله و سرفه باشد بعد فصد سر رو بهدانه خطمی خبازی سپستان گل بنفشه جوشانیده و صاف نموده و شیره کاهو شربت بنفشه خاکشی پاشیده بدهند و اگر در فصل گرما سرسام با نفث الدم عارض شود بعد فصد شیره تخم خرفه لعاب اسپغول عرق عنب‌الثعلب شربت نیلوفر زهرمهره سوده برای تقویت حرارت غریزی و حبس خون داخل کرده دهند بعده اگر تشنگی بسیار شود و بر زبان خارها افتد و خشک گردد آب آلوبخارا لعاب اسپغول شیره کاهو شیره خیارین شربت نیلوفر نوشانند و از لعاب اسپغول غرغره سازند و پاشویه بارد نمایند و غذا آش جو و دال خشکه و آب انار ولایتی و لیموی شیرین بخورند و بجهت آخر روز شیره عناب لعاب بهدانه شیره مغز بتخم هندوانه شیره مغز بتخم کدو شربت بنفشه دهند باز برای حبس خون قرص طباشیر عوض آلوبخارا افزایند و غذا آش جو مقرر سازند بعده مسهل ؟ دهند و در آخر روز مسهل لعاب اسپغول گلاب و گاهی روز مسهل وقت شب همین میدهند و بدانند که استعمال قرص در ابتدا اگر حمی خلطی نباشد مضائقه ندارد برای منع احتراق خون و تغلیظ ماده و

حبس خون میدهند و از اضمده معمولی درین مرض صندل و گلاب و کافور و آب گشنیز سبزست و کذا جراده کدو و خیار برگ عنب‌الثعلب برگ بید صندل سفید گل نیلوفر تخم کاهو مغز تخم هندوانه بسرکه و گلاب و روغن گل سرشته نیز معمول و بستن نان مونگ بر سر باین طریق که آردمونگ .... سرشته نان از یک طرف بیزند و بر طرف خام او روغن گل مالیده از همین جانب نیم گرم بر سر بندند و بعد هر پاس تبدیل آن کرده باشند. *143* بغایت آزموده است و نهادن پارچه بگلاب و روغن گل هر یک دو جزو سرکه یک جزو تر کرده بر سر نیز مجرب است و اگر حاجت تبرید دماغ زیاده بود آب بقول و اوراق بارده آمیزند و ضماد برگ علیق بر سر بقول شیخ در صفراوی نفع کثیر دارد و در مسکن مریض و قریب او مشمومات بارده مثل نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و کافور و غیره نهند و سعوط مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز سوده قدری روغن گل آمیخته نیز مفید و ایضا شیر زنان سعوط کردن و بر سر دوشیدن و اگر میسر نشود شیر بز بر سر ریختن و روغن کدو و نیلوفر بر سر مالیدن و از آب کاهو آب گشنیز تازه آب خیار قدری سرکه آمیخته و یا از صندل سوده و آب کاسنی سبز و آب تربز اندکی کافور آمیخته در شیشه کرده لخلخه ساختن و از آب برگ کاهو و صندل سفید و کافور سعوط کردن و از گل خیر و گل نیلوفر تراشه کدو هر واحد نیم پا و سبوس جو سه مشت جوشانیده نیم گرم پاشویه نمودن مفید است و ایضا بقول شیخ در ابتدا رادعات صرف استعمال کنند مگر آنکه ورم عظیم باشد که در آن عروق خارج سر ورم کند پس در اینصورت ابتدا به چیزیکه در آن قدری ارخا بود برای تسکین وجع واجب است بعد نطولات مبرده غیرقابض که در آن اندکی بابونه داخل کرده باشند استعمال نمایند و بهر وجه جذب مواد بسوی اسفل نمایند از دلک قدمین و غمز آنها و بستن رانها از بیخ تا قدم و گذاشتن پاها در آب گرم و ریختن او بران خصوصا در حال هبوط حمی و قبل اشتداد آن و مالیدن قدمین بسنگ پا و یا بکیسه حمامی و یا بخرقه خشن باید و اگر در آب گرم بعض حشایش بارده مانند بنفشه و خطمی و خبازی و سبوس گندم و اندکی نمک طعام باشد بهتر است پس بگشایند قدمین را و محجمه بر ساقین و تحت قدمین گذارند بدون شرط و اگر بمسهل حاجت اقتد روز هشتم مسهل صفرا و یا به دیگر ملینات مناسبه که در علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی گذشت تنقیه نمایند و اگر استعمال حقنه ممکن باشد بهتر او مسهل است به اجزای مسهل صفرا بعمل آرند یا شیاف ترنجبین معمولی بعمل آرند لیکن استعمال حقنه و شافه بعد هبوط تپ و قبل اشتداد آن کنند و اگر بیخوابی مفرط عارض گردد تخم کاهو به اندک پوست خشخاش و یا با کافور و افیون و اندکی زعفران و یا بدون آن بر سر ضماد نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و سعوط افیون بقدر یک سرخ بگلاب حل کرده درآوردن خواب مجرب ست اما در حالت ضعف قوت استعمال افیون و دیگر مخدرات مهلک است بلکه مثل شربت خشخاش استعمال نمایند و پاشویه بارد

بعمل آرند و کاهو بر سر او ضماد نمایند و تخم خشخاش در ماءالشعیر بنوشانند و نطولات منوم که دران کاهو و پوست خشخاش و تراشه کدو و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و گل سرخ و غیره باشد بکار برند و اگر بسبب ذهول طبیعت و تصاعد ابخره سبات قوی لاحق گردد و نشانه های بحران ظاهر نباشد بهر نحو او را بیدار دارند و دست و پای او را به سختی مالند و موی سر او را همی کشند که بواسطه سبات حرارت غریزی فرو رفته افسرده نگردد و باعث هلاکت نشود و هر گاه مرض به انحطاط افتد و هذیان و اختلاط عقل هنوز بحال خود باشد در حالت ضعف قوت شیر زنان و در صورت بقای قوت شیر بز بر سر دوشند و بعد از ساعتی سر را بنطول معتدل که در آن اصل‌السوس و بنفشه و بابونه داخل بود مع دیگر مبردات بشویند و شیر باز دوشند و باز بدستور نطول نمایند به همین طریق چند روز و غذا ماءالشعیر دهند و گاهی تلطیف غذا میکنند حتی که یک دوره در سکنجبین اقتصار می نمایند و در انحطاط مرض بتدریج در غذا بیفزایند و از کدو و بقول بارده و ماش و حبوب بارده بطریق اسفیدباج سازند یا ترش بفواکه بارده کنند و درین وقت بنان سمید در آب سرد تر کرده نفع یابند و جلاب بر برف سرد کرده دهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی دموی و صفراوی و صداع دموی و صفراوی حسب حاجت اخذ کنند تعلیم در سرسامیکه از صفرای محترقه افتد عنایت به ترتیب بیشتر دارند و حقنه های مبرد مرطب حتی الامکان بعمل آرند و تا که علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه و مسهل جایز نبود و تا ظهور نضج ماءالشعیر رقیق بجلاب آمیخته بنوشند و روغن بنفشه و کدو بمالند و شیر زنان بر سر دوشند و باقی علاج از تدابیر سرسام صفراوی اخذ کنند. تفهیم گاه باشد که سرسام حار به امراض دیگر مثل لیثرغس و شقاقلوس و دق و تشنج منتقل گردد پس هر گاه تغمیض عین دوام کند و آب دهن سائل گردد و نبض بطی و لین شود و دیگر علامات لیثرغس یافته شود بعلاج او نائل شوند و اگر علامات شقاقلوس ظهور نماید بعلاجش پردازند و اگر غور عینین و نرمی تپ و هزال بدن و صغر و صلابت نبض و دیگر آثار دق ظاهر شود بعلاج او مشغول گردند و اگر نبض تشنجی گردد و دیگر نشان تشنج دریابند علاج تشنج نمایند اقوال حذاق مصنف اقتباس می نویسد که در سرسام دموی روز اول رگ سر رو زنند و خون چندان گیرند که قریب بغشی رسد و صندل مفید تخم کاهو گشنیز خشک هر یک سه ماشه و گلاب ضماد کنند و ضماد سوار تنها بگلاب همین اثر دارد و لخلخه بارد ببویانند و پاشویه بارد کنند و شیره تخم کاسنی و بنفشه هر یک نه ماشه و تخم کاهو مقشر چهار ماشه مغز تخم کدو شیرین هفت ماشه و آلوبخارا ده دانه در گلاب و عرق کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله برآورده سکنجبین ساده یا مقطری چهار توله داخل کرده *144* بنوشانند و غذا آش جو بشربت نیلوفر و گلاب دهند یا اسفاناخ یا ترنج و روز دوم صبح رگ پیشانی زنند و وقت عصر رگ ارنبه گشایند که همان زمان بهوش می آورد و درد سر و هذیان را زائل می نماید و تا هفت روز سوای

فصد همه تدابیر بدستور دارند و روز هشتم به مطبوخ فواکه تلیین طبع نمایند و بجای آب بر عرق نیلوفر و گلاب اکتفا نمایند و وقت شام غذا خشکه گیلانی باسفاناخ دهند و صبح تبرید شیره کاسنی و خیارین و مغز و تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در عرق بید ساده و گلاب و عرق نیلوفر هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه پاشیده بنوشانند همین سان سه چهار بار تکرار مسهل نمایند و جهت تبرید دماغ سرکه و گلاب و روغن گل بر زبان مالند و بعد حصول تنقیه بنا بر تعدیل مزاج قرص کافور سه ماشه سوده در شربت نیلوفر یک توله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت بزوری بارد سه توله در عرق کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بنوشانند و غذا شوربای بچه بز شیرخواره بنان تنوری دهند و در تبرید ماده اعتدال مرعی دارند و در ربودن اضطراب و بیخوابی شیره تخم خشخاش و کاهو بگلاب و شربت خشخاش دهند و یا مخدری بخورانند به مقداریکه او را بیخبر سازد انگاه مجال یابند به اهتمام تحلیل ورم مشغول شوند ایضا او می گوید که در سرسام صفراوی اول فصد باسلیق کنند و خون وافر گیرند و آب انارین معصورین با شحم او نه توله با شربت نیلوفر چهار توله دهند و آب هندوانه و خیار و کدو هر کدام از اینها که بدست آید بنوشانند تا چهار روز و غذا آش جو با نبات و گلاب دهند و از برگ بید ساده و تراشه کدو و خیار و سرکه و روغن گل و کاهو بر پیشانی و صدغین و یافوخ ضماد کنند و روغن کدو و کاهو بر برف سرد ساخته سرکه آمیخته جهت تقویت و تبرید بر همه سر مالند و نان مونگ که در شیر گاو میسازند به روغن گل چرب کرده بر سر بندند و این ضماد راقم در این باب از مجربات است گشنیز خشک تخم کاهو مقشر صندل سفید گل بنفشه هر یک سه ماشه بعمل آرند و همچنین این لخلخه آب گل سدا گلاب آب گشنیز آب نیلوفر ..... آب برگ ؟ و عرق بیدمشک هر یک یک توله سرکه مقطر یک نیم توله کافور چهار حبه حضض بوش دربندی مغز تربز صندل سفید مغز پزویه هر یک سه ماشه و این پاشویه کنند که بکرات آزموده است برگ بید ساده برگ گل سرخ و عنب‌الثعلب همه سبز گل کیوره تخم کاسنی عنب‌الثعلب سبوس جوهر یک نه توله تخم خطمی گل بنفشه هر یک چهارتوله گل نیلوفر هفت توله جوش کرده بکار برند و این دوا دهند آلوبخارا بست و پنج عدد خوبانی ده عدد در آب هندوانه نیم آثار شب خیسانیده و صبح آب زلال گرفته بشربت نیلوفر چهار توله شیرین ساخته بنوشانند و تا هفت روز جمله تدبیر بدستور دارند و روز هشتم شربت را موقوف نموده مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند شیر خشت هر یک چهار توله از شربت الهی علویخانی و یا شربت ورد مکرر اهلیلجی یا شربت آلو مسهل ایشان چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نموده بدهند و بجای آب عرق کاسنی و گلاب نوشانند و غذا وقت شام ؟ بنوماش که در ان اسفاناخ افتاده باشد دهند و روز نهم شیره کاسنی و خیارین و کدو هر یک نه ماشه لعاب به دانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار

ماشه درگلاب و عرق نیلوفر و بید ساده هر یک هفت توله برآورده شربت نیلوفر چهار توله سبوس اسپغول سه ماشه تخم ریحان چهار ماشه پاشیده بنوشانند و همین نمط ... چهار مسهل دهند بعده اگر اندکی هذیان و بیخوابی باقی ماند و یا به دستور بود شیر زن از پستان بر سر دوشند و طباشیر و زرشک هر یک دو سه ماشه سوده در شربت انارین ..... آمیخته بلیسانند و شربت خشخاش و نیلوفر هر یک دو توله در گلاب و عرق کوه هر یک هفت توله دهند و روغن بنفشه و کاهو و کدو و شیر زن مساوی در بینی چکانند در روزی ده دوازده بار و غذا شیربرنج دهند و یا مهلبه فقط و یا مهلبه تخم خیار و یا کدو و بر همین تدبیر تا یک هفته ثابت مانند اگر زائل شد فبها و الا رگ اسلیم از دست چپ گشایند که رفع هذیان و اختلاط می نماید و آنجا که بعد زوال سرسام بتمامه سهر باقی مانده باشد به تدبیر سهر پردازند و این نطول بکار برند تخم کاهو پوست خشخاش و اندکی بابونه و ...... اگر بول کردن فراموش کرده باشد به تدبیریکه در علاج کلی گذشت پردازند و شیره قرطم و شیره تخم خربزه هر یک نه ماشه شربت بزوری و کشوث هر یک دو توله بدهند .... و گل بنفشه یک توله در گلاب پاو آثار و شربت بنفشه مکرر چهار توله هر روز سه چهار بار دادن بول براند و آب سرد اصلا ندهند سویدی گفته که بنفشه جو مقشر کوفته بیخته اکلیل الملک جوشانیده بر سر نطول کردن و شربت بنفشه نوشیدن و نان سفید مغسول بشکر شیرین کرده خوردن در سرسام حار مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب نقوع بنفشه و یا شربت نیلوفر و یا ماءالقرع و یا شیره تخم خشخاش بشربت نیلوفر و یا شیره تخم خرفه بشربت اجاص و یا شیره تخم خیار بشربت آلو و نیلوفر و یا شیره تخم قثا بسکنجبین یا ماءالشعیر مطبوخ دران قطعه کدو تنها یا مع خشخاش کوفته و روغن بادام و یا ماءالشعیر به روغن کدو و بشربت خشخاش و یا بشربت بنفشه و یا آب تربز بشکر و یا بیخ فاشرا نیم درم هر روز و یا افیون ثمن درم و به تدریج تا ربع درم در ماءالشعیر و یا آب نیم گرم بجای آب برف که مضر است و یا خولان و نطول مطبوخ جو مقشر کوفته و پوست خشخاش و کذا بابونه و گل بنفشه و پوست خشخاش کذا گل نیلوفر تخم خطمی بنفشه پوست خشخاش و کذا جراده کدو *145* و نیلوفر و کذا بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا تخم کاهو بابونه جو مقشر گل بنفشه و کذا نیلوفر پوست خشخاش جو مقشر و ضماد جراده کدو و یا روغن او و یا آب کاهو و یا خطمی و سرکه و حی العالم و یا آب برگ انگور و سرکه و آب سیب و یا آب عنب‌الثعلب و روغن گل و یا آب مذکور و سرکه و گلاب و یا آب خیار و یا جراده کدو و آب قثا یا قثا سائیده بروغن گل و وضع روغن کدو و شیر زنان بر سر و یا مسکه و یا روغن گل و آب عنب‌الثعلب و تبدیل آن هر ساعت در قرانیطس صبیان و یا روغن مذکور و پوست خربزه زرد باریک سائیده و یا تنها پوست مذکور و یا طحلب و شم زعفران که منوم است و خولان و سعوط به روغن بادام و روغن فندق مساوی و غذا کاهو خام و پخته مطیب به روغن بادام و یا اسفاناخ

یا سرمق به روغن بادام و یا تربز و یا خوخ و یا عدس مقشر بشیره بادام و گشنیز خشک و یا بقله یمانی بروغن و یا خرفه بشیره بادام و آب انار میخوش و یا خیار و یا قثای مقشر و یا ماش بروغن بادام و گشنیز سبز و شیره بادام و غسل پایها بسبوس گندم و نمک جریش و آب گرم و دلک و غمز آنها دائم همه نافع سرسام حار است مسیحی گوید که در ابتدا فصد کنند و اسهال بماءالفواکه نمایند و غذا ماءالشعیر یک مرتبه یا دو مرتبه دهند در روز به حسب عادت مریض در صحت به همان مقدار و مراتب و بر سر او سرکه در روغن گل بریزند و هر گاه علت متمکن گردد باید که فصد ترک نکنند که این بهترین علاج اوست و گاه در این وقت فصد رگ پیشانی کرده می شود و منفعت بزرگ می نماید و اخراج خون در یکبار مقدار کافی کنند و روغن گل مضروب بسرکه بر سر نهند بنا بر تعدیل مزاج دماغ و تقویت آن معذلک و هر گاه مرض به منتهی رسد و مریض را بیخوابی و اختلاط کلام باشد بگیرند بنفشه خشک و پوست خشخاش و جو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح و گل نیلوفر و پوست کدوی تر و گل بابونه و در آفتابه به آب بجوشانند تا آب سرخ گردد پس نیمگرم بر سر ریزند و از طشت باز آب در آفتابه نموده گرم کرده همچنین هر روز بمرات نطول کنند بعده تغریق سر بروغن بنفشه مضروب بشیر و کذلک روغن نیلوفر و روغن تخم کدو نمایند و اگر هذیان و اختلاط بحال خود باقی ماند شیر زنان بر سر دوشند و هوای مسکن سرد کنند و اگر طبیعت قبض باشد بحقنه لین اسهال آورند و شربت بنفشه با آب انار میخوش آنرا نافع است و نافع تر از این ماءالقرع بجلاب است و غذا از کدو و اسفاناخ و بقله یمانی و کاهو و خیار و قثاء و ماش مقشر و عدس مقشر و جو مقشر و بادام مقشر سازند و هرگاه مرض در انحطاط شروع کند و در قاروره نضج ظاهر شود و مرض خفت پذیرد بیضه نیمبرشت و ماهی تازه و بچه مرغ غذا سازند و هرگاه مرض زائل گردد تا زمانه دراز تناول اغذیه که در آن حدت و حرارت باشد حذر کنند و همچنین از تعرض بحرارت آفتاب و بهر تدبیر که سر را گرم کند و گاهی ارباب این مرض را عسرالبول عارض می شود پس آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک بر زبار ریزند و روغن شبت و روغن بابونه بمالند صاحب کامل و جامع گویند که اول در آن ابتدا بفصد سررو باید کرد چون قوت و سن و فصل و غیره مساعدت کند و اگر قوت قوی باشد چندان خون برآرند که غشی عارض شود لاسیما اگر سرسام دموی باشد و اگر فصد صافن برای جذب ماده از فوق باسفل کنند بدان انتفاع یابند و اگر مریض طفل باشد بر کتفین او حجامت کنند و مقدار حاجت خون برآرند و استعمال فصد و حجامت در روز اول و دوم و سوم باشد اگر قوت قوی بود و در روز چهارم تعرض بدان نکنند و عقب فصد آب انار میخوش بجلاب یا شربت تمرهندی نوشانند و روز فصد باندک شوربای چوزه مرغ معمول به آب غوره و آب انار ترش غذا سازند بعده اگر طبع قبض باشد برای تلیین فلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی هر واحد بقدر حاجت به آب گرم مالیده صاف کرده نیمگرم وقت سحر بنوشانند

و یا لعوق اجاص بلعوق خیار شنبر به آب نیم گرم بدهند و یا شربت ورد بسکنجبین و آب سرد بیاشامند و اگر قوت متحمل باشد و تشنگی نبود اسهال باشد بآب لبلاب نیم رطل با بست درم شکر آورند هر کدام از اینها که میسر آید و بر مریض تناول او سهل باشد بدهند و اگر بر مریض استعمال حقنه سهل باشد موافق تر بود بنا بر اجتذاب ماده باسفل لیکن به آب چغندر چهار اوقیه و مری یک اوقیه و روغن کنجد یک اوقیه و یا باین حقنه لین جو مقشر کوفته بست درم بنفشه پنج درم سپستان سی دانه عناب بست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و نیم رطل از آن صاف کرده در آن ده درم خیار شنبر مالیده صاف کرده یک اوقیه روغن بنفشه و یک نیم ورم نمک جریش بران انداخته حقنه کنند و هر وقت که طبع قبض شود و مریض متحمل مسهل و حقنه نباشد شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و شیاف معمول از ترنجبین استعمال کنند و هرگاه تنقیه بفصد و تلیین طبع کردند روغن گل بسرکه و گلاب درهم کرده سرد نموده پارچه کتان در آن تر ساخته بر سر دارند که این ترطیب دماغ و تقویت آن و منع بخارات کند و بالجمله میباید که در این مرض عنایت به تبرید سر و ترطیب آن بغایت دارند و عضلات ساق بعصابه بربندند و قدمین بمالند و هر صبح ماءالشعیر چهل درم باده درم شکر طبرزد اگر فصل گرما باشد بارد و اگر سرما بود نیم گرم بدهند و چون چهار ساعت بگذرد پانزده درم سکنجبین ساده به آب سرد بدهند و اگر معده مریض ضعیف باشد قبل تناول ماءالشعیر سه جرعه گلاب و آب سیب بنوشانند و اگر حرارت قوی باشد ماءالشعیر به آب انار بدهند و یکنیم درم این سفوف بران اندازند مغز تخم کدو و قثا و خیار

146 و تخم خرفه و طباشیر مساوی باریک سوده بکار برند و در شب دو درم از آن بربع رطل آب انار میخوش و شربت تمرهندی بدهند و اگر حرارت اشتداد نماید و سوزش و تشنگی قوی گردد یا ورم صفراوی بود ماءالقرع مشوی یا ماءالخیار مدقوق مقدار چهار ادقیه با دو درم تخم خرفه سوده و نیم درم طباشیر سوده بدهند و ترشی ترنج باندک جلاب هر وقت نوشانند و لعاب اسپغول به اندک روغن بادام شیرین و شکر طبرزد سوده بر برف سرد کرده دهند اگر زمانه گرما باشد ساعت به ساعت ملعقه یا دو ملعقه بدهند و غذا به حسب وجوب قوت و قرب منتهای مرض و بعد آن باشد پس اگر قوت قوی و منتهای مرض قریب بود بر ماءالشعیر یا جلاب یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش یا آب انار و مانند آن اقتصار کنند و اگر قوت ضعیف و منتهای مرض بعید باشد باید که آشجو و مزورات معموله بکدو قطف و اسفاناخ دهند و یا کعک بشکر طبرزد و بادام مقشر سوده و یا اندکی مغز قثاء و مغز خیار تازه بخورانند و اصلاح مزورات به مغز کاهو و غیره کنند و اگر فصل گرما باشد مسکن مریض سرد مفروش به برگ خلاف و گل سرخ و شاهسفرم و نیلوفر و گل به

سیب باید و صندل و گلاب و کافور بران پاشند و حوالی آن ظروف وسیع پر از آب سرد که در آن برف انداخته باشند بنهند و بادکش از بعید بجنبانند بنحوی که هوا به مریض برسد و برودت او بدان مودی گردد و اگر فصل سرما باشد جای مریض معتدل الحراره باشد بعد از آن در اعراضی که با این مرض باشد نظر کنند و آنچه واجب بود بدان تدبیر او نمایند پس اگر زبان مریض درشت و سیاه گردد به پارچه کتان در لعاب اسبغول و لعاب بهدانه بشکر طبرزد و روغن بادام شیرین و روغن کدو تر کرده بمالند و لثه را به روغن بادام چرب کنند و یا بهر دو لعاب مذکور و آب خیار و آب خرفه بروغن کدو مضمضه نمایند و اگر اختلاط ذهن اشتداد نماید پارچه کتان بروغن گل و سرکه ممزوج به گلاب یا آب سرد تر کرده بر سر نهند و امر بمالش قدمین بدست نمایند و بعضی ذکر کرده اند که طبیخ کله پایچه اختلاط ذهن را فائده می کند اگر بعد تراشیدن موی سر بدان طلا کنند و اگر مریض را سهر عارض شود و خواب نیاید و این از علامات بحران نباشد باید که حیله ها در تنویم و تسکین او انگیزند که خواب او علاج خوب است و شربت خشخاش بنوشانند و خشخاش بشکر بخورانند و مغز کاهو و اصول او مطبوخ بطریق اسفیدباج خورانند و شیر دختران به اندک روغن بنفشه بر سر مالند و جو کوفته مقشر و بنفشه و نیلوفر و خشخاش با پوست و کاهو و تخم آن و بیخ لفاح به آب شیرین خوب جوشانیده پارچه یا قطعه بزرگ اسفنج در آن تر کرده نیم گرم تکمید سر نمایند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر که از تخم کدو ساخته باشند استنشاق نمایند و اگر این روغنها بسرکه و آب کاهو و یا آب برگ خشخاش آمیخته بر سر ریزند خواب آورد و سهر را ببرد و اگر قوت مریض قوی باشد اندک افیون بخورانند و اگر آنرا بوزن دو حبه به گلاب بخورانند و در بینی چکانند انتفاع یابد و خواب آرد و اگر مریض را هیجان عارض گردد و بر مردم حمله کند و زبان و دست او ببدی دراز گردد و این از جهت ورم از صفرای محترقه می باشد باید که با آن مدارات و نرمی بعمل آرند و روبروی آن بعض دوستان او که از ایشان حیا و شرم داشته باشد حاضر باشند و کلام لطیف تر کنند و شخصی که از آن در صحت بغض و عدوات بود و کسی که کلام غلیظ کند پیش او نیاید و به چیزیکه او را به غضب آرد یا غمگین سازد تحریک او ننمایند که آن در حدت مرض او بیفزاید و هر گاه بیمار را سبات عارض شود و آن از دلائل بحران نباشد و در خواب مستغرق بود حتی که خوف فرو رفتن حرارت غریزی بقعر بدن و اخماء آن باشد باید که آنرا بیدار سازند و عطسه آورند و اطراف او خوب بمالند و اگر طبع قبض شود و وقت بحران حاضر نباشد آلوبخارا در شربت بنفشه تر کرده و یا لعوق اجاص و یا شربت آن بدهند و یا شافه به عمل آرند و اگر طبیعت نرم گردد و این نرمی بسبب بحران نباشد آب پست جو با گل قبرسی و صمغ عربی و یا قرص طباشیر قابض به آب به بدهند و به را بمکند و سیب شامی در گلاب تر کرده بدهند و بر شکم صندل و گلاب و آب برگ انگور نهند و همچنین در سائر اعراض که این مرض را

لاحق شوند عمل نمایند و به تدبیریکه در علاج اعراض تابع حمیات مذکور گردد علاج کنند و مدام تدبیر مریض بدانچه مذکور شد تا وقت منتهای مرض و حضور وقت بحران نمایند و چون وقت منتهی باشد و قوت قوی بود از غذا منع کنند و آب سیب یا شربت بنفشه یا آب جلاب یا آب انار که در آن کعک تر کرده باشند بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و وقت بحران قریب نبود باید که مریض را آب گوشت بچه مرغ یا دراج یا تیهو یا کعک کوفته و آب سیب شیرین دهند و در آب نوشیدنی کعک اندازند و چون وقت بحران حاضر گردد باید که تحریک مریض و ازعاج او و کثرت کلام باران نکنند و خدام او را امر کنند که آواز قوی نکنند و او را به چیزی حرکت ندهند و غذا منع کنند و سوای جلاب یا آب انار یا آب سیب ندهند تا آنکه بحران تمام شود و مرض منقضی گردد به اذن الله تعالی و چون مرض به انحطاط شروع کند باید که تدبیر مریض به تدبیری نمایند که در وقت مرض *147* می کنند تا آنکه از سه روز تجاوز کند بعد از آن تدبیرش به طریق ناقهین از امراض فرمایند جرجانی و ایلاقی می نویسند که در سرسام دموی بعد فصد سررو و نهادن پارچه مبلول بروغن گل و سرکه و گلاب بر سر این خلخله بارد ببویانند آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندکی کافور بهم بزنند و بکار برند و این نطول سرد سازند بنفشه و نیلوفر هر یک دو مشت بابونه یک مشت همه را در آفتابه بآب بپزند و سر آفتابه پوشیده دارند چون حرارت آتش کمتر شود سر آفتابه پیش روی مریض بگشایند تا بخار او به بینی رسد و در طشت کنند و روغن گل بران انداخته انکباب نمایند و چادر بر سر بیمار کشند تا بخار آن بیرون نرود و باقی آب آفتابه بر سر او چکانند و اصل در استعمال و لخلخه و نطول آنست که در ابتدای این علت چیزهای رادع بکار برند مگر آنجا که عروق خارج سر ورم کرده باشد چیزهای ملینه محلله با آن بیامیزند و اگر هفته اول اتفاق فصد نیفتد و قوت ضعیف بود یا مانعی دیگر باشد اسهال باین حقنه لین نمایند کشک جو دو استار بنفشه و نیلوفر هر واحد یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم همه را در دو آثار آب بپزند تا یک آثار بماند صاف کرده پنجاه درم از آن بگیرند و یک استار شکر سرخ در آن حل کرده یک استار روغن بنفشه آمیزند و نیم گرم حقنه کنند و اگر حقنه ممکن نباشد شیاف بنفشه و شکر و اندکی سقمونیا بکار برند و اگر شیاف نیز ممکن نبود ماء الفواکه از تمرهندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه جوشانیده خیار شنبر و شیرخشت حل کرده بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت نباشد عوض آن شکر کنند و اگر هر شب سی درم تمرهندی و سی عدد آلوسیاه در آب تر کرده بست درم شکر انداخته صبح صاف کنند و بدهند صواب باشد و شب وقت خواب دو درم اسبغول و هفت درم شکر در آب انار ترش و شیرین بدهند و جذب ماده باسفل کنند بمالیدن پاها و غیره که مذکور شد و در ابتدای مرض غذا ترک نمایند و بر آب انار ترش و شیرین به اندک جلاب یا بر سکنجبین ممزوج به آب سرد یا به گلاب اقتصار کنند و اگر هنوز طبع قبض

باشد شربتهای ملین چون شربت بنفشه یا نیلوفر یا آب انار یا ماءالقرع یا اب هندوانه به جلاب یا شربت آلو یا آب میوه ها با شکر بدهند و بعد یک روز یا دو روز اندکی کشکاب رقیق باید داد و اندکی سکنجبین و حفظ قوت نمایند و مسکن مریض خانه خوش هوا باید و در تاریکی و روشنی معتدل باید و در خواب آوردن کوشش نمایند اگر قوت قوی باشد افیون بر صدغ و پیشانی او طلا کنند و ببویانند و آنجا که ماده مرض صفرای محض باشد نگاه کنند اگر صفرا حدت پذیرفته باشد و عفونت قبول نکرده باشد به تسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت یافته باشد با تسکین و تعدیل استفراغ باید کرد و ترتیب علاج او بدین گونه باید ساخت که وقت صبح شربت غوره یا شربت ریباس یا سکنجبین یا شربت ترنج یا شربت لیمون یا شربت انار بدهند و اگر طبع نرم نبود شربت آلو و آب تمرهندی بجلاب دهند و بعد دو ساعت شربت کشکاب بدهند و اگر صفرا سخت تیز باشد ماءالقرع یا آب هندوانه دهند و شربت خشخاش و شربت بنفشه در این علت موافق باشد و وقت نیمروز شربت از خیار ترش با شکر دهند و آنجا که حاجت غذا باشد مزوره کدو و مزوره اسفاناخ و مزوره ماش مقشر و یا کاهو و اندک گشنیز تر بدهند و مزوره خیار همه به روغن بادام و اگر ترشی خواهند طفشیل از عدس مقشر به آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران سازند و تدبیر خواب باید کرد و شربت خشخاش و مزوره سماق و کاهو و برگ کاهو اندرین باب موافق باشد و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنه نرم چون روغن بنفشه اندر کشکاب یا این حقنه بعمل آرند بگیرند بنفشه تخم خطمی کشک جو سبوس گندم هر یک یک مشت و همه را در دو آثار آب بپزند تا به نیمه آید مقدار هفتاد درم بگیرند و پنج درم شکر سرخ و پنج درم روغن بنفشه داخل کرده بکار برند و این حقنه حرارت و تشنگی بنشاند کشکاب بست درم لعاب اسبغول ده درم روغن کدو یا روغن گل ده درم بیضه مرغ دو عدد همه را با هم بزنند و بکار برند و آنجا که بمسهل حاجت آید از بنفشه و تمرهندی و شیرخشت سازند و اگر از سرفه ایذا باشد از بنفشه و نیلوفر و تخم خطمی و سپستان و خیار شنبر و شیرخشت سازند و اگر بعد استفراغ هنوز حرارت قوی باشد قرص کافور دهند و هر وقت که معده خالی باشد خرقه کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور تر کرده بر جگر و سینه او نهند و روغن گل و گلاب و اندکی سرکه بهم بزنند و بر سر نهند و آنرا که بیخوابی باشد و سخن بیهوشانه گوید نطولی از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کاهو پخته بر سر ریزند و هر شب ناف و مقعد و کف پا و بینی او به روغن مغز تخم کدو و روغن بنفشه چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند و شربت خشخاش بدهند و بابونه و شاهسفرم و کشک جو و بنفشه در آب بپزند و پای او در آن آب بدارند و بشویند و اگر غثیان و قی ظاهر شود باز نباید داشت پس اگر از حد بگذرد رب سیب و رب به و رب ریباس و رب غوره و شربت انار و شربت لیمون و پست انار دانه با رب سیب بدهند و بر معده بعود و زعفران و مورد تر و آب

سیب و به ضماد کنند و اگر اسهال پدید آید و ضعف آرد ...... طباشیر بشربت انار و شربت غوره بخورانند و پست جو بسماق و اندک بلوط نافع بود و غذا بسویق شعیر و سماق و جاورس به مغز بادام بریان سازند و چون *148* عرق کثرت کند حتی که ضعف آرد بگیرند آب به و مورد تر و بدان روغن گل آمیخته بپزند تا آب فنای شود و مفاصل بمالند اگر روغن گل یا روغن بید یا روغن آس بآب غوره بهم آمیزند و بمالند روا باشد طبری گوید که علاج سرسام صفراوی آنست که تلیین طبیعت نمایند اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد باین مطبوخ آلو عناب سپستان هر واحد بست عدد تمرهندی سی درم مویز منقی پنج درم برگ عنب الثعلب یک باقه کشوت یک باقه ترنجبین پنج درم همه را بدستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده بقدر قوت مریض گرفته مقدار هفت درم یا کم زیاده بحسب قوت علیل مغز خیار شنبر مالیده صاف کرده بنوشانند و ایضا اسهال صفرا بماوالفواکه و لبلاب و ترنجبین و بنفشه بهترین علاج ست و همچنین حقنه های لینه و بعد اسهال لزوم ماءالشعیر مطبوخ با سپستان و طلع یا جماز خشک نمایند و اگر عظم و تزائد مرض گردد و حرکات او مختلف باشد ماءالشعیر ازان قطع کنند زیرا که دران غذائیت هست و اگرچه اندک باشد و بر ماءالقرع مشوی بجلاب اندک و بر ماء .... و آب هندوانه بشکر یا جلاب اندک و بر لعاب اسبغول ساده فقط اقتصار نمایند و چون مرض انحطاط یابد بفصد اکحل یا باسلیق یا قیفال باک نیست و شیر دختران بر سر دوشند و بجراده کدو و خیار و برگ بید و برگ عنب الثعلب باریک سوده بروغن گل و سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و گاه سرکه و روغن گل تنها بر سر می نهند و هرگاه بسبب انحطاط مرض و تناقص آن احتمال غذا باشد ماءالشعیر بنوشانند و اگر در آنجا سرفه یا ضعف در معده نباشد با ماءالشعیر سکنجبین معمول با پوست بیخ کاسنی و تخم آن افزایند و هرگاه علت زائل گردد یا اندکی باقی ماند لزوم آبزن و تمریخ بموم روغن معمول از روغن بنفشه سازند و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن .... نوشانند و اگر در عضوی تشنج و یا در چشم انتشار ظاهر گردد و بعلاجش مشغول نشوند تا آنکه مرض زائل شود و مریض ازان شفا یابد و بغذای خود عود کند و چون بغذا و قوت عود کند لزوم تمریخ عضو و ترطیب و تبدیل مزاج او نمایند اگر متغیر گردد که باین طریق اصلاح یابد و زیاده و کم ازین بر طبیب ست بهر آنکه تغیر این مرض تغیر سریع و حرکات او حرکات مختلف بسیار میباشد و باید که غذای او در وقتی که ابتدا بتغذیه او کنند و مزورات حصرمیه باشد بعد ازان بجوزه مرغ رطب صغار نقل کنند و آنرا بارد سازند باینطور که در آب غوره اندک کشینیز و اندک بادام مقشر کوفته و مغز خیار اندازند پس دران بچه مرغ بریان اضافه کنند و ساعتی بگذارند بعده اغتذا بدان نمایند و اما علاج نوع دموی آن اینست که در ابتدا بفصد هر رگی که عادت فصد او بسیار باشد پردازند بعده چند روز صبر کرده فصد رگ منخرین نمایند بعد ازان چند روز توقف کرده هر دو رگ زیر زبان کشایند و اخراج خون ازین عروق بقدر

امکان و قوت باید پس ازان اگر متحمل اسهال باشد بمطبوخی که در قسم صفراوی مذکور شد مسهل دهند و لزوم ماءالشعیر بسکنجبین معمول بآب عناب با آب سیب یا مجموع اینهمه سازند و باید که در سکنجبین نصف سرکه و نصف ازین آبها داخل کرده بپزند و سرکه و روغن گل بهم زده و گلاب بر سر نهند و واجب نیست که در طعام صاحب این علت و شراب او خشخاش داخل شود زیرا که دران قوت حبس ماده در سر و تغلیظ آنست و نشاید که ماده این مرض در سر گذارند بلکه ازان تحلیل کنند یا ترقیق آن نمایند تا از منخرین یا از حنک بسوس دهن جاری شود و چون علت محل گردد و بمزورات متخذ از سرکه و شکر و کاسنی مسلوق مطیب بسرکه و بکاهو مسلوق غذا سازند و بحسب اوقات مرض در تقلیل مقدار تغیر اوقات غذا تصرف نمایند و اگر این تدبیر نجاح حاصل نشود و چیزی سوای بقیه ماده که تحلیل نشود یا نضج نیابد نباشد اعاده استفراغ بحسب احتمال قوت نمایند و تدبیر دوا و غذای او بحسب وجوب حال کنند و چون از مزورات بتدریج نقل کنند اول درجه بچه ماکیان مطبوخ بسرکه و عدس و مقشر باشد بعده بگوشت بزغاله شیرخواره نقل کنند و از امتلا و تخمه حذر کنند و دیدم که بعضی از اصحاب سرسام را بعد زوال مرض و رجوع بغذا و تخمه بهمرسید و ازان حمیات مختلف الادوار عارض شد و بعضی راوق لاحق گردید ابن الیاس گوید که اگر سرسام از خون باشد قبل استحکام و ضعف نبض فصد سر رو نمایند و اخراج خون بقدر قوت و طاقت کنند و اگر مریض متحمل فصد نباشد و بعد استحکام و ضعف نزد طبیب برسد حیله اخراج خون از هر مکان که مناسب بود باید کرد و اسهال طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش و شربت آلو کنند و هر صباح جلاب از عناب و آلو بخارا هر واحد بست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد بست درم بنوشانند و غذا ماءالشعیر دهند و اگر با سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم سپستان بست عدد و شکر سفید بست درم غذا ماءالشعیر با بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان و خشخاش دهند و اسهال طبیعت و روز ششم کنند اگر نفجع ظاهر شود و اگر ظاهر نگردد تا روز هشتم تاخیر کنند و درین علت تعجیل اولی از تاخیر است باین مطبوخ سنای مکی هفت درم بنفشه پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم آلو و عناب و سپستان *149* هر یک بست عدد در یک نیم آثار آب بپزند تا به نیم رطل آید شیرخشت و ترنجبین و خیار شنبر هر یک ده درم دران مالیده صاف نموده بنوشند و غذا در آخر روز ماءالشعیر دهند چون هذیان و اختلاط عقل عارض شود لخلخه بارد مقوی دماغ مثل صندلین و گلاب و آب خیار و سرکه کهنه و شیر زنان و روغن گل سازند و اطراف به آب گرم و مطبوخ بنفشه و سبوس و خطمی و اندکی نمک طعام بمالند و جراده کدو و خیار بر سر نهند و ریاحین بارده مثل بنفشه تر و گل خشخاش و نیلوفر و سیب و گل کدو و برگ آن ببویانند و برگ بید تازه فرش کنند و گلاب پاشیده بران خواب کنند و تفکه از آلو شیرین مقشر ملوث بشکر سفید

سازند و آب تربز پنجاه مثقال بشکر سفید ده درم و یا آب خیار کوفته افشرده بنوشانند و نوشیدن لعاب اسبغول بجلاب نفع بلیغ دارد و اگر از صفرا باشد علاجش صرف عنایت به تبرید سر و ترطیب آن و ریختن روغن گل و سرکه بر سر بسیار و تغریق راس به روغن بنفشه و روغن گل و روغن کدو بهر تقویت دماغ و عدم قبول آن ماده را و اسهال طبیعت بماء الفواکه و مطبوخ آن و آب نقوع مشمش و آب انارین معصورین بشحم آنها و نوشانیدن جلاب هر صباح از تمرهندی ده درم تخم کاسنی سه درم عناب و آلو هر واحد بست عدد و شکر سفید ده درم و ترنجبین پانزده درم و اقتصار از هر غذا بر ماءالشعیر مطبوخ دران خشخاش و بنفشه و عناب و سپستان است و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و شربت خشخاش هر کدام از اینها که بنوشند نافع است و لخلخه بارد که در دموی گذشت استعمال نمایند و جراده کدو و خیار و کاهو و عنب‌الثعلب سبز بر سر نهند و بر فرش مصندل و برگ بید مبلول به گلاب خواب کردن نافع بود و این حقنه در سرسام صفراوی بسیار نافع است زیرا که اسهال برفق کند و حرارت پیدا نکند بلکه تسکین آن نماید و ایضا در حمیات حاده چون طبیعت قبض باشد استعمال نمایند بگیرند سبوس گندم در صره بسته و تخم خطمی و جو مقشر کوفته هر واحد یک کف عناب و سپستان هر یک بست عدد نیلوفر چهار درم سنای پنج درم و در چهار رطل اب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و در آن ده درم شکر سفید حل کنند و ده درم روغن بنفشه بران ریخته حقنه نمایند و این حقنه دیگر تطفیه حرارت غریبه بسیار کند و تسکین عطش و لهیب نماید بگیرند آب کشک جو دو اوقیه لعاب اسبغول و روغن بادام شیرین و روغن کدو هر یک اوقیه و خوب بهم زده بدان حقنه کنند که این تطفیه عجیب لهیب و حمی و سرسام و احوال آن نماید و در سرسام صفراوی اسهال مشکل بود بهر آنکه ماده درینوقت بسوی سر صاعد باشد و بقراط گفته که سرسام بجمیع اجناس خود قتال است و در حمیات حاده چون مریض از روشنی نفرت کند و در سر وجع دائم و ثقل یابد بحدوث سرسام تیقن نمایند. خجندی گوید که در سرسام دموی فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و تلیین طبیعت به آب فواکه مثل تمرهندی و شربت آلو و نیلوفر و عناب کنند و لخالخ و شمومات بعمل آرند و از اغذیه ماءالشعیر محمض به آب انار دهند اگر سرفه نباشد و الا جلاب از عناب و سپستان و نیلوفر و خمیره بنفشه و مانند آن بدهند و اگر با وی سهر بود بشربت خشخاش و از اغذیه ماش به مغز بادام شیرین یا ماءالشعیر به مغز بادام و تلیین طبیعت بحقنه های لینه به مسهلات مشروبه سهل مثل شیرخشت و ترنجبین و تمرهندی و روز پنجم و یا در هشتم کنند و این مطبوخ نافع این علت است و نسخه آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا وزن بنفشه سه درم و نیلوفر دو درم و کاسنی دو درم است و روغن بادام شیرین یک درم عوض عناب و سپستان نوشته و در صفراوی هر صبح شربت نیلوفر و بنفشه دهند و برای تلیین شربت تمرهندی و عناب و بنفشه نوشانند و اگر حرارت

بسیار قوی باشد این قرص کافور دهند بنفشه نیلوفر طباشیر گل سرخ تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خرپزه و مغز تخم خیارین مغز تخم کدو هر یک پنج درم رب السوس دو درم صندل سفید سه درم کافور ربع درم زعفران ثلث درم همه را کوفته بیخته قرص سازند شربتی دو درم و این حقنه نافع است بنفشه خشک یک کف سنا سه درم ترنجبین ده درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت و نوشته که در سه رطل آب بپزند تا یک رطل بماند ابن هبه الله گوید که اگر ورم حادث از خون باشد مبادرت به فصد قبل استحکام مرض کنند و اگر فصد دست ممکن نبود رگ پیشانی و بینی گشایند و اخراج خون مقدار حاجت بیکدفعه نمایند و ماءالشعیر مطبوخ بعناب بنوشانند و آب انار بدهند و تعدیل طبع به آب تمرهندی و شربت بنفشه و نیلوفر یا شربت ورد کنند و اگر طبع سخت قبض باشد شربت آلو و خیار شنبر به آب تمرهندی و شربت عناب دهند و اگر تشنگی بسیار باشد تکثیر مبردات نمایند و اجازت شرب آب سرد ندهند بعد از آن قصد تقویت سر به روغن گل مضروب بسرکه و یا سرکه و گلاب کنند و بر پیشانی صندل و گلاب و کافور طلا نمایند و اگر از مشروبات اسهال نشود حقنه لین بعمل آرند و اگر مریض قریب به منتها رسد و بیخوابی شدید و اختلاط عظیم باشد نطول منوم که در ذیل علاج گذشت بر سر ریزند و اگر بدن ممتلی باشد *150* آب بر سر نباید ریخت و روغنهای مبرده مرطبه بر سر مالند و اگر سهر کم نشود شیر زنان بر سر دوشند و آنرا به روغن نیلوفر و بنفشه در بینی چکانند و مریض را بر بستر نرم بخوابانند و چون صلاح یابد به مزوره ماش و کدو و اسفاناخ غذا سازند و اندک پست جو مغسول به آب گرم بشکر و آب سرد بدهند و چون آثار صلاح پدید آید و تپ ساکن شود غذا بمزوره سماق و یا مزوره حصرم و یا اسفاناخ سازند و کاهو خورانند و چون بران ایام بگذرد و بصحت عود کند در حمام داخل نمایند و بچوزه مرغ و دراج و ماهی صحوری غذا نمایند و از غذای بسیار حذر کنند تا در معده فاسد نشود و بتدریج اعاده بعادت او نمایند انطاکی گوید که در سرسام مبادرت بفصد کنند و تبرید به اخراج ماده بدانچه تعدیل او کند از مسهل و غیره باید کرد و سعوطات نیکوست مگر در برسام به سبب احتمال عطسه که آنرا مضر است و صاحب سرسام حار تکثیر تناول پست جو و شرب آب آن نماید و ماءالقرع مشوی بعد طلای آن به آرد جو بسرکه سرشته و خوردن عدس به روغن بادام و طلای سر بجراده کدو و روغن گل و شیر زنان و زعفران مجرب ست و شستن پایها بطبیخ سبوس و نمک مجرب و هر گاه قرانیطس متمادی گردد و در قوت احتمال یابند فصد رگ پیشانی و حجامت ساقین نمایند و در این وقت بنفشه و آنچه از آن سازند بکثرت خورانند گیلانی می نویسد که سکنجبین درین مرض باید که بسیار اندک استعمال نمایند زیرا که اکثار از آن دماغ و حجب را ضرر دارد و معذلک شربت آلو از آن بسیار نیک است بهر آنکه درین با وجود قمع و تبرید ترطیب و تسکین و منع بخار و ازلاق و تلیین طبیعت ست و درین لذع نیست

که دماغ را و آنچه متصل بدانست ضرر رساند و ایضا می باید که کثرت حوامض نکنند و چون استعمال نمایند باید که ترشی او قوی نباشد و نه صرف بود بلکه مخلوط کنند بچیزیکه تعدیل او نماید و تبرید مفرط هم استعمال نباید کرد و حذر از شراب اولی است و اگر چه ممزوج باشد و از همه آنچه اعانت بر جذب مواد بسوی سرکند و از جمیع مسخنات دماغ و مضعفات آن اجتناب باید کرد و در سرسام صفراوی حاجت بحقنه شدیدتر بود زیرا که از نشان اوست تحرک بسوی فوق و مسهلات قویه اکثر حار اند و از اشربه نافعه آن شربت صندل است و ماءالقرع به آب غوره و شکر و ماءالشعیر رقیق به روغن بادام و شکر و بعد نضج و تلیین طبیعت سحرگاه قرص کافور دهند و هنگام خواب دو درم اسبغول بجلاب بارد بخورانند و طلب خواب باشربه منومه مثل شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شربت کاهو نمایند و یا تخم خشخاش و تخم کاهو سوده در ماءالشعیر بپزند و طلای پیشانی بقیراط افیون و مثل اوکافور سازند و حقنه لین مبرد مرطب که در اینجا استعمال کنند اینست و نسخه آن همانست که در قول جرجانی گذشت و دران سفیده بیضه خام داخل است و باید که شربت خشخاش بعد تنقیه دماغ و لین طبع و هنگام قرب منتها بنوشانند و علاج قسم دموی اینست که قبل از زوال عقل فصد قیفال نمایند و خصوصا اگر مریض را بفصد آن عادت بود و اخراج خون بسیار در دفعات به دو روز یا سه روز بقدر قوت کنند و باید که تحویل بر قوی نمایند چه اگر قوی بود مریض سالم گردد و اگر بخلاف این باشد لامحاله بمیرد و در اکثر قوت قوی از قوت افعال به اعضای رئیسه شناخته می شود پس اگر عقل و حس و حرکت صحیح باشد دماغ صحیح بود و چون نفس و نبض صحیح طبیعی باشد قلب صحیح بود و اگر اشتهای طعام صحیح باشد جگر صحیح قوی بود و هرگاه این امور بخلاف آن باشد این قوی ضعیف بود و چون از فصد عروق دست مانعی باشد بر ساقین حجامت کنند بعده میان هر دو شانه بعد از آن بر نقره و فصد رگ پیشانی و بینی و هر دو رگ زیرزبان گشایند و خون بقدر امکان برآرند و اگر فصد این عروق به اخراج دم مایحتاج کفایت نکند فصد صافن نمایند تا جذب خون باسفل نماید و بعد فصد در اول امر بر سکنجبین و خصوصا معمول از پوست بیخ کاسنی و تخم آن اقتصار نمایند و بعد دو روز غذا بماءالشعیر رقیق مفرد یا بسکنجبین سازند اگر سرفه و ضعف در معده نباشد و اگر خوف ضعف بود نان مغسول و بقول و حبوب بارده مثل چغندر و کاهو و سرمق و ملوکیه و بقله یمانیه و کدو و خیار و قثا و ماش و عدس مقشر و جو مقشر معمول به آب میوه های ترش مثل آب غوره و انار و ریباس و به سیب اگر طبع نرم بود و اگر قبض باشد به آلوبخارا و تمرهندی دهند اگر طبع مائل بقبض باشد هر روز آب آلو با ترنجبین و یا شیرخشت بنوشانند و اگر طبیعت نرم نشود حقنه لینه یا شیاف استعمال نمایند و اگر احتیاج زیاده اسهال باشد ماء الفواکه و بنفشه لبلاب و خیار شنبر و غیره دهند و از غذا بر ماءالشعیر مرکب بعناب و آلو در روزی یکبار یا دو بار اقتصار ورزند اگر

طبیعت قبض باشد و بزرشک یا سماق یا به یا غوره دهند اگر طبع نرم باشد و بعد زمانه ابتدا ماءالشعیر غلیظ تر دهند و در تغلیظ آن بیفزایند تا آنکه مرض به انتها رسد و وقت بحران حاضر شود و وقت انتها تدبیر غذا بطریقیکه در قول صاحب کامل گذشت باید کرد و چون به صحت عود کنند از تناول غذای کثیر و از مشی در آفتاب و از تعب و از خوردن حلاوات و از تخمه و هیضه و حرکت بسیار اجتناب نماید مولف خلاصه گوید که در سه روز اول رگ قیفال زنند و عرقیات مناسب با شربت عناب و بنفشه و نیلوفر و لعاب اسپغول *151* خاکشی دهند و روز هشتم ملینی دهند باین وجه مغز فلوس پانزده درم شیرخشت ترنجبین هر یک ده درم خمیره بنفشه هفت درم گلقند شکری ده درم ریوند خطائی نیم مثقال روغن بادام نیم مثقال و این مطبوخ از مجربات ست سنای مکی یک جزو گل بنفشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک نیم جزو مویز منقی عناب زرشک هر کدام ..... مجموع با ده چند آن آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده گشنیز خشک تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرفه مغز تخم کدو هر یک سه درم کوفته در رطلی از آب مذکور بیندازند تا دو ساعت نگهدارند آنگاه صاف کرده بنوشانند فانه من الخواص العجیبه و اگر طبع در غیر روز بحران نرم شود سویق شیر با گل ارمنی و صمغ عربی یا قرص طباشیر برب به و رب سیب و گلاب بدهند و صندل و گل سرخ با گلاب و آب برگ انگور بر شکم ضماد کنند و اگر مرض بطول انجامد تدبیریکه در قول انطاکی گذشت بعمل آرند باشد که در آخر سرسام زبان بسبب نزول ماده گرفته شود و بیمار بر تکلم قادر نباشد درین وقت از گل بابونه و اکلیل‌الملک و سبوس گندم و گل بنفشه بر سر و .... نطول نمایند و سر ببخار آن دارند و مکرر دیده شده که ماده سرسام هجران انتقالی بقحف ریخته در زیر جلد باعث اورام عظیمه صلبه گردیده و از مداومت .... به آب گشنیز تازه بتحلیل رفت و در غذا عدس با سرکه بغایت مفید است سدید گوید که این حقنه مرطب ملین مسکن حرارت در سرسام صفراویست ماءالشعیر سی درم روغن گل ده درم لعاب اسبغول بست درم نیم گرم حقنه کنند و گاهی خمیره بنفشه یا ترنجبین قدر حاجت اضافه کرده میشود و این حقنه جید است عناب سپستان هر یک ده عدد جو مقشر ده درم بنفشه خشک پنج درم نیلوفر سه درم چغندر یک قبضه لطیفه جوشانیده صاف کرده بست درم ترنجبین یا شیرخشت و فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد پنج درم بوره ارمنی یکنیم درم و این ملین صاحب سرسام را در روز هشتم بخورانند شیرخشت ده درم تا پانزده درم تمرهندی منقی پانزده درم خمیره بنفشه پنج مثقال گلقند ده درم راوند نیم مثقال و این مسهل در روز دوازدهم یا شانزدهم داده شود فلوس خیارشنبر ده درم تا ده مثقال گلقند پنج مثقال شیرخشت ده مثقال خمیره بنفشه ده مثقال ریوند چینی نیم مثقال روغن بادام یک درم باذن الله تعالی نفع بخشد علاج فلغمونی و شقاقلوس دماغ علاجش مثل علاج سرسام دموی کنند لیکن در فصد مبالغه نمایند و فصد عروق زیر زبان و چهار رگ و عروق جبهه و

پس گوش بعد فصد سر رو بسیار نافع است و حکیم نوشته که در فلغمونی مبالغه در اماله مواد بسوی اسفل از وضع محاجم اولا بر کتفین پس بر جنبین پس بر خاصرتین پس بر ورکین پس بر فخذین پس بر ساقین نمایند و بر ساقین شرط نیز بعمل آرند و این بعد فصد اولی و ایضا در استعمال شمومات بارده مثل صندل و گشنیز سبز و گل کدو و خیار کوچک و کافور و امثال آن و کذلک لطوخ اطلیه و اضمده بارده و منومه بر سر چنانچه در حمره مذکور گردد مبالغه کنند و صاحب اقتباس گفته که فلغمونی و شقاقلوس نیز از اقسام سرسام غیرحقیقی است و سبب فلغمونی تعفن خون است و سبب شقاقلوس خون گرم با ترکیب سودا بود و علاجش بسرسام دموی و سوداوی نمایند.

علاج حمره و جمره دماغ و قوبای آن علاجش بعینه علاج سرسام صفراوی است مع زیادتی ترطیب کثیر و دوام ربط اطراف و فصد چهار رگ و این ضماد علویخان نافع حمره است آرد ماش آرد جو در روغن گل و شیر زنان و زرده بیضه نیمبرشت آمیخته بر پارچه کتان مالیده بر سر نهند و ساعت به ساعت تبدیل نمایند و این ضماد در ابتدا مستعمل جراده کدو و خیار پوست خربزه و عنب‌الثعلب برگ کاسنی گل بنفشه کوفته اقاقیا داخل کرده ضماد نمایند و این ضماد در انحطاط استعمال میکنند آرد ماش بقدر کف گل بنفشه مثقال فاوانیا دانگ کوفته بشیر زنان و روغن گل و زرده بیضه آمیخته بر پارچه طلا کرده بر سر گذارند و این طلا نافع است صبر زعفران اقاقیا فوفل گل ارمنی شیاف مامیثا صندل سرخ کوفته به آب کاسنی تازه و آب عنب‌الثعلب سبز آمیخته بر سر طلا کنند و صاحب اقتباس این را نیز قسمی از سرسام غیر حقیقی نوشته و گفته که اول فصد قیفال کنند و بفاصله دو سه روز رگ پیشانی و یا بینی گشایند پس به معالجه سرسام صفراوی پردازند و شیخ می فرماید که علاج حمره و قوبای دماغ بعلاج صبارا نمایند طبری و گیلانی گویند که حمره بحای مهمله چون حادث گردد در سائر اعضای ظاهری حس منقسم بدو قسم می گردد یکی منبسط زیر جلد و درین حمرت در جلد ظاهر میگردد و دوم فرورفته در عمق لحم و این را جمر و بجیم نامند و جمره فلغمونیه نیز و این را بجهت مشابهت بجمره نار و حرکت آتش در حرقت و التهاب بدان نامیده اند و این نوع گاه عضو را فاسد میکند و اماتت آن مینماید و گاهی زائل میگردد به حسب قلت ماده و کثرت آن و خبث و صلاح آن و سبب این مرض خونی ست *152* که با اختلاط صفرا فاسد می شود و منبسط می گردد و جوش می خورد و رگهای باریک را می شکافد پس بسوی لحم و عصب و عظم میروند و چون این علت در دماغ پیدا شود و آن ارتقای خون فاسد به اختلاط صفرا بسوی بعض اجزای دماغ یا اکثر آنست نوع واحد گردد و او آن است که در جلد منبسط می شود پس در انجا اندر غشای موضوع بر تحف و یا در غشای موضوع بر دماغ و یا در بن هر دو منبسط گردد و با این خون فاسد در عروق

دماغ حاصل می شود و اما قسم دوم که آن عمیق است درد عارض نمی شود زیرا که قبل از آنکه در دماغ فرو رود مریض را هلاک می کند چه دماغ متحمل مثل این الم نمی شود نمی بینی که اکثر به مشارکت عضو بعید متالم می گردد ..... که او بنفسه متالم شود و ماده حاده اکاله او را مس کند و فرق میان این مرض و قرانیطس حارآن است که آن عقل را زائل می کند و با وی تپ مطبقه می باشد و چشم ها سرخ می گردد و به این علت تپ و زوال عقل نمی باشد بلکه مریض در سر خود آتش ملهتب می یابد و بران طاقت صبر و قرار نمیدارد و علاجش آنست که فصد قیفال و رگ پیشانی و رگ منخرین و هر دو رگ زیرزبان به حسب امکان و مطاوعت قوت یکی بعد دیگری بگشایند بعده بشرب ماءالشعیر و اغذیه مرطبه مثل کاهو و قطونا و کاسنی و حریرهای معمول از نشاسته و روغن بادام لزوم نمایند و نظر بسوی چیزهای سرخ براق برای جذب ماده بسوی ظاهر به مشاکلت نمایند و لزوم این ضماد نمایند جراده کدو مغز خیار برگ عنب‌الثعلب صندل سفید حضض اطراف بیدبرگ بنفشه نیلوفر برگ اسبغول به مقادیر لائق علت گرفته باریک سوده با سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و یا سفیده تخم مرغ را با روغن گل خام آمیخته سرد نموده بر سر گذارند و هر ساعت که گرم گردد تبدیل نمایند و باکی نیست که بالای ضماد مذکور اندکی روغن بنفشه بچکانند لاسیما وقت ظهور نقصان و کمی در علت بعده جو مقشر و برگ بنفشه و نیلوفر هر واحد کف کبیر پوست خشخاش سبوس گندم هر واحد کف برگ عنب‌الثعلب دو کف بپزند تا مهرا شود پس صاف کرده و نیم گرم بر سر ریزند و بثفل آن تکمید سر نمایند و اگر بینند که از این بیمار را قلق می شود در هوا سرد کنند پس بر سر ریزند در هر روز به دفعات متوالی و بهترین چیزها که درین مرض استعمال کنند این ضماد است بگیرند برگ عنب‌الثعلب و تخم آن و سیب رسیده و هر دو را نرم کوفته در سرکه ممزوج نو بروغن بنفشه بجوشانند تا مثل مرهم گردد بعده اندک آرد جو و سویق او آمیخته مثل خاگینه کنند و بر سر از آن خضاب غلیظ نمایند و چون مرض انحطاط یابد و قلق زائل شود و در قاروره آثار نضج پدید آید اگر قوت مطاوعت کند به این مطبوخ مسهل دهند برگ عنب‌الثعلب برگ خطمی برگ خبازی هر واحد دسته تمرهندی سی درم ترنجبین بست درم آلوبست عدد عناب یک کف سپستان یک کف و اگر توت شاهی بهم رسد و کف کبیر همه را به دستور مطبوخ جوشانیده صاف نموده شربتی از آن بقدر قوت علیل و فصل گرفته هفت درم فلوس خیارشنبر دران مالیده نیم گرم بنوشانند و اگر قوت کفایت کند دو سه بار این مطبوخ استعمال کند و هر گاه اندک بقیه مرض بماند این سعوط بکار برند بگیرند شیاف ابیض که در آن اقلیمیا نباشد و انزروت او بشیر خر پرورده باشند بقدر طسوج و در شیر دختران حل کرده اندکی روغن بنفشه یا روغن نیلوفر و روغن کدو یا روغن تخم خیار بران انداخته بهم زنند و صاف کرده قدری سرد نموده سعوط کنند پس اگر از این راحت یابد و در چشم او اشک نیاید لزوم این سعوط نمایند که مریض از این

صحت یابد و اگر اشک سائل شود و از آن راحت نیابد شیر دختران از پستان بر سر دوشند و بنهادن پارچه مبلول به آب طلع و گلاب باندک سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر سر لزوم نمایند و مسکن و خوابگاه مریض در جائی که در آن هوا سرد بسیار آید مقرر سازند و از مشی در آفتاب و قرب آتش حذر کنند و بر بنفشه و نیلوفر آب سرد پاشیده ببویانند و اگر صاحب این مرض را آب عصی الراعی بشیر دختران سعوط کنانند اثر نیک بخشد و گاهی عصی الراعی و طحلب و برگ اسبغول سائیده قدری سرکه آمیخته بر سر ضماد میکنند و این ضماد در اول این مرض و در آخر آن نیکوست و اما نطول صلاحیت استعمال ندارد مگر در آخر این مرض و اگر باین علت در ابتدا تپ لازم گردد و بر روی مریض نمشن بنفسجی ظاهر شود بی شک علیل هلاک گردد و اگر چهره او مع ظهور تپ زرد گردد و اسهال او را عارض نشود خلاص یابد و این مرض از امراض مشتبهه است باید که هنگام وقوع آن تامل تمام در علامات و معالجه آن نمایند سرهندی در شرح اسباب می نویسد که دیدم این مرض را مع علامات او که بعد قی بر نهار حادث شده بود و هنوز نوبت اختلاط عقل و سیاهی چهره نرسیده بود و علاجش بنوشانیدن فادزهر و نارجیل دریائی نمودم و صحت یافت و حمره که به کودکان افتد تدبیرش علاج عطاش است که بعد لیثرغش بیاید بهر آنکه از قانون و شرح آن حمره و عطاش در صبیان مرض واحد ظاهر می شود رازی در حاوی کبیر نوشته که گاه مرضی شبیه بقرانیطس بغیر تپ عارض شود و بودن او بغیر حمی دلیل بر خالی بودن آن از دردست لیکن با قلق شدید و جهیدن بود که صاحب او را قرار نباشد و خواهد که بر دیوارها برجهد و گاه بر بستر بغلطد و گاهی بقوت بنشیند و گاهی به ضعف *153* بیفتد و معذلک در نبض او تغیر بتواتر و سرعت عارض نشود و بول او رنگین نگردد و با شدت ضجر و غم باشد و نفس تنگ شود و تشنگی بسیار بود و اگر آب بنوشد بسرفه خارج گردد و این مرض اکثر در یک روز قتل کند و گاهی تا چهار روز بکشد و احدی از آن نجات نیابد بلکه چهره و زبان سیاه شود و چشمهای ایشان بازماند و حال آنها مثل حال ملهوفین بود بعد از آن حرکات ایشان سست شود و نبض ساقط گردد و بمیرند و اکثر موت آنها به اختناق بود شیخ می فرماید بعید نیست که سبب این علت مشارکت دماغ بعضوی دیگر کریم مثل عضل نفس باشد چون آنرا تشنج یا فساد دیگر مثل خناق عارض شود و متادی بدماغ گردد و او را مشوش و فاسد گرداند و عقل مختلط گردد و عطش بتخفیف نواحی راس و حلق و صدر عارض شود و لهذا به شرب آب ساکن نگردد قرشی می گوید که این مرض را اکثر دیده ام هنگامی که وبا عارض می شود و احدی را ندیدم که از آن خلاص یافت و کسی را ندیدم که در اول روز از آن بمیرد بلکه هر کسی را که این مرض عارض می شود ضجر و قلق آنرا اشتداد می نماید و قرار نمی یابد و بر یک شکل قائم نمی ماند بلکه بر فرش و بستر خود منقلب میگردد و گاه بقوت و سرعت حرکت می کند و گاه یکبارگی ایستاده می شود و همواره حال

همچنین می باشد تا آنکه سست می گردد و می میرد و زبان بعضی بالکل سیاه می گردد و بعضی را این وقت قرب موت عارض می شود و اطبا از مشاهده این مرض حیران می شوند و اکثر به مریض نسبت میکنند که او این افعال به اختیار خود می کند به اراده اظهار آنکه مرض او شدید است و در نفس الامر چنین نباشد پس گاهی بعض اطبا همین اعتقاد می کنند تا آنکه مریض می میرد و کسانی را که من مشاهده کرده ام احدی را از ایشان ندیدم که عقل آن ظاهرا مختلط گردد بلکه اکثر از ایشان از افعال خود که می کنند عذر می نمایند و می گویند که از شدت کرب بر نفس خود قدرت نداریم و اما کسی که مس بدن آنها می کند دران از حال صحت تغیر نمی یابد و لهذا انکار مردم بران زیاده بود و تحقیق صدق کلام مریض در این باب نمی کنند حتی که مریض هلاک می گردد و این مرض عارض می شود وقتی که عفونت شدید در قلب پیدا می شود و از آن انطفای حرارت غریزی لازم می گردد و کرب شدت می کند و در این هنگام در نفس تنگی عارض می شود بسبب تجفیف اعصاب محرکه بنا بر قوت حرارت و چون این اعصاب خشک می شوند بر تحریک ؟ می باشد و لهذا اکثر ؟ ایشان به اختناق می باشد بسبب انطفای حرارت غریزی و نبض ایشان را تواتر و سرعت عارض نمی شود و بنابر آنکه حرارت غریبه تا بجگر و مجاری بول منتهی نمی گردد و لهذا بول از مجرای طبیعی متغیر نمیشود گیلانی می نویسد امید است که بر قرشی این امر مشتبه باشد زیرا که در تپ وبائی نیز اکثر این اعراض می باشد و گاذرونی بعد نقل قول رازی و شیخ و قرشی نوشته که این اقوال از عجائب عجیبه است و مثل این نه در کتب طبیبه دیدیم و نه از آبای اولین خود شنیدیم.

علاج سرسام سوداوی و این کمتر افتد و اشد آفت و ابطای برء است و بمالیخولیا می گراید بعد فصد تبرید و ترطیب دماغ از ادویه و ماء الجبن کنند و پس از نضج ماده بمسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و بهر تبرید و ترطیب ماءالشعیر بشیره خشخاش و ترنجبین و جهت تقطیع و تلطیف ماده سکنجبین که بسیار ترش نبود مناسب است و بعد تنقیه ضمادات و نطولات مرطبه بکار برند و ضماد مغز تخم کدو مغز تخم تربوز نیلوفر بنفشه هر واحد یک توله سائیده بشیر دختر یا بز آمیخته نیز برای سرسام سوداوی و صداع سیبی و خشکی بینی و دماغ فائده تمام می کند و نطول بابونه تمام گل سرخ اکلیل‌الملک برگ خشخاش برگ چغندر بعد تنقیه نافع و بعضی شبت عنب‌الثعلب گل بنفشه تخم خطمی حلبه اسطوخودوس نیز افزوده اند و ایضا بابونه شبت ریحان بنفشه گل نرگس در آب شیرین پخته روغن بابونه روغن کنجد روغن بادام شیر دختران داخل کرده نیم گرم بر سر نطول کردن سودمند است و هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی و صداع سوداوی مذکور شد بعمل آرند و روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و بابونه بشیر زنان بر سر مالند و

ایضا روغنهای مذکوره و شیر دختران در گوش و بینی چکانند و در تنویم علیل کوشند و باقی تدبیر حسب حاجت از سرسام صفراوی برگیرند و غذا ماءالشعیر و برنج و مانند آن دهند و در انحطاط مرض گوشت حلوان و بچه خروس دهند و از غضب و حزن و افکار بسیار منع کنند. اقوال مهره صاحب اقتباس می نویسد که اول رگ باسلیق وقت صبح زنند و وقت شام رگ صافن گشایند و جهت تبرید و ترطیب دماغ روغن بادام و کاهو و شیر زنان برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و بر تارک سر بمالند و شیره خرفه و خیارین و مغز کدو هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه در گلاب و بیدمشک هر یک هفت توله شربت نیلوفر شربت صندل ترش هر یک دو توله راخل کرده بنوشانند و غذا شیر برنج و یا مهلبه شیر بز و یا آش جو به شربت نیلوفر و انار شیرین دهند و چهار پنج روز همین تدبیر بعمل آرند که بهوش آید پس تنقیه بدن و دماغ **154** چهار خط اول ناخوانا و این نطول نافع این مرض است بابونه شبت شاهتره بنفشه مساوی جوشانیده و نطول کنند تدیین سر بادهان ؟ رطبه مثل روغن بادام و روغن بنفشه نمایند ؟ نسخه ابن الیاس در مسهل مذکور سنای مکی هفت درم گل سرخ پنج درم بادرنجبویه دو درم عوض شاهتره و عناب و گلقند است و در نطول ریحان بجای .... طبری گوید که در سرسام سوداوی ترک استفراغ او در اول مرض البته واجب است بلکه لزوم ماءالشعیر بجلاب و شکر نمایند و غذا بمزورات مرطبه مثل .... و اسفاناخ و مانند آن دهند و هرگاه در قاروره نضج ظاهر شود و تنقیه باین مطبوخ نمایند پرسیاوشان اصل السوس مویز منقی هر واحد پنج درم عناب سپستان آلو شیرین هر واحد بست عدد ترنجبین بست درم برگ بادرنجبویه یک کف همه را بدستور مطبوخ بپزند و شربتی از آن حسب قوت مریض صاف کرده .... فلوس خیار شنبر در آن مالیده اندک روغن بنفشه در آن ریخته بنوشانند و یا در حلق او ؟ کنند اگر از شرب او امتناع باشد و این مرض را امراض قبیحه میباشد ظاهر میشود از هجوم مریض بر آنچه واجب نبود و انبعاث و تشبث او از کسی که قریب او باشد و گاه از دندان بگزد و هر چه زیر دندان او آید قطع آید و چون .... این افعال ظاهر شود پس سبیل او آن است که بزنند و بترسانند تا از آن باز ماند و هرگاه مرض انحطاط پذیرد و مرتبه دیگر استفراغ ماده نمایند اگر قوت او متحمل آن .... و شیر بز یا شیر دختران بر سر دوشند و بر این ضماد لزوم نمایند بگیرند شیر تازه بز و دران پنیر مایه جدی بمالند تا منجمد گردد بعد از آن برگ خبازی و برگ بقله .... سائیده بر سر نهند و بالایش شیر منجمد گذارند و مدام روغن کدو و روغن تخم خیار در بینی چکانند و چون علت منحط گردد از خروس خصی و دماغ جدی .... غلا سازند و از فواکه سیب شیرین خوشبو بخورانند و از جماع البته منع کنند تا آنکه قوت حاصل گردد و به غذای لحم رجوع کند و آبزن و حمام لازم گیرند و در وقت .... مرض از بیمار سخن های نیک باید کرد و نزدیک او کسانی باشند که ازان انس و محبت داشته باشند و همچنین در سائر انواع این مرض زیرا که موانست و

سخن های خوب و تسکین نفوس آنها از ضروریات است سعید گوید که علاجش باستفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و اگر مانعی باشد این حقنه بعمل آرند شحم حنظل و بسفائج و افتیمون و پودینه جوشانیده در آب آن روغن بابونه آمیخته حقنه کنند و ماءالشعیر به شربت نیلوفر و لعاب اسبغول بجلاب و ماءالجبن بنوشانند و آبیکه در آن جو .... کوفته و گندم و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ جوشانیده باشند بر مقدم سر بریزند و روغن بنفشه و نیلوفر نیم گرم بر سر مالند و چون مریض صلاح یابد در حمام داخل کنند .... مرغ و لحم خرفان غذا سازند و شراب ممزوج بنوشانند و بکثرت خواب امر فرمایند ایلاقی گوید تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نشود استعمال حقنه یا مسهل جائز نیست و تا ظهور نضج ماءالشعیر رقیق ممزوج بجلاب نوشانند و به روغن بنفشه و کدو تمریخ سر نمایند و شیر زنان بر سر دوشند و بدانچه در سرسام صفراوی گذشت .... نمایند گیلانی می نویسد که تدهین کف پا و ناف و مقعد مریض هر شب به روغن تخم کدو یا روغن بنفشه نافع است و بعد ظهور نضج طبیخ افتیمون بنوشانند و .... دهند و اصلاح مزاج به اشیای مرخیه که با وی ادنی اسخان باشد باید کرد و آب مطبوخ اشیای مرطبه به اندک محللات بر مقدم راس بریزند <u>علاج سرسام بلغمی</u> که لیثرغس نامند اگر مانعی نباشد اول فصد کنند و بهر نضج ماده منضج بلغم دهند و منضج از بادیان یک مثقال اصل السوس مقشر نیم کوفته پرسیاوشان هر یک سه .... پوست بیخ کرفس یک درم جوشانیده صاف نموده یک نیم اوقیه گلقند حل کرده باز صاف نموده با دو اوقیه سکنجبین بزوری صبح نیم گرم نوشانیدن نیز مفید بود و اگر .... زیاده باشد گلقند دو توله در عرق عنب الثعلب عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده نوشانند و لخلخه از حب .... جوشانیده روغن گل و بسرکه آمیخته به عمل آرند و پاشویه و .... و ضماد به کار برند و پر مرغ به عسل و خردل آلوده در حلق انداخته قی آورند و پوست سر بزغاله گرماگرم بر سر بستن از مجربات ابن بیطار است و معمول اینست که مرغ .... با کبوتر بچه ذبح نموده به نوعی که خونش بیرون نرود یا بر سر مریض افتد شکم شکافته گرماگرم بر سر بندند و هر گاه سرد شود تبدیل نمایند و در ابتدا پارچه بسرکه .... _*155* روغن گل یا روغن سوسن تر کرده بر سر نهند و روز سوم بجای سرکه سرکه عنصل نمایند و جندبیدستر قدری بیفزایند و یا پودینه زیاده کنند و ضماد بموی سوخته انسان با سرکه سرشته بر سر نافع است و این ضماد والد علویخان بغایت سودمند کماذریوس گل بنفشه اسطوخودوس هر یک دو مثقال جندبیدستر یک دانگ عود هندی عود صلیب هر یک دو دانگ ماش مقشر بقدر یک کف کوفته بیخته به روغن گل و ناردین هر یک پنج مثقال شیر زنان بقدر حاجت زرده بیضه یک عدد آمیخته بعمل آرند و اگر پودینه بری و بابونه و مرزنجوش و بادیان در سرکه کهنه پخته مقابل بینی بخور دهند روز سوم و بعد آن مفید بود و اگر عنصل تازه سائیده بسرکه آمیخته بر ساق و ران و قدم ضماد کنند جذب ماده باسفل کند و ایضا بهر جذب ماده حقنه های حاده و حمولات

قویه و بستن ساق و ساعد و مالیدن پایها بکار برند و از آب سرد سخت پر حذر باشند و عوض او عرق بادیان یا گاو زبان یا عنب‌الثعلب بنوشانند و از جمیع ترشیها اجتناب نمایند و چون در خواب مستغرق شود بدادن آوازهای قوی و تحریک و جز آن بهر حیله بیدار سازند خصوص در روز و مدام اطراف او را از چیزی درشت بسختی چندان بمالند که بیمار الم آن دریابد و بیدارماند و محاجم بغیر شرط بر پای نهند و بآبیکه در آن ادویه حاده جذابه پخته باشند بشویند و هرگاه مرض به انتها رسد ضمادات محلل صرف مثل جندبیدستر و پودینه و صعتر و حاشا و عاقرقرحا و خردل و عود صلیب به آب نمام یا مرزنجوش با قدری سرکه عنصل و زیت بی امتزاج روادع استعمال نمایند و بعد از نضج تام روز هشتم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در صورت بیهوشی به آب نیم گرم و نمک اول حقنه کنند تا افاقه شود پس مسهل بدهند و بعد از تنقیه و مفارقت تپ فلاسفه و جوارشات مقوی دماغ مثل جوارش مصطلکی و عنبر یادواء المسلک معتدل بدهند و یا جوارش جالینوس با عرقیات و گلقند و یا جوارش عود با عرق گاوزبان و عنب‌الثعلب و کیوره و شربت بزوری معتدل بخورانند و گویند که جندبیدستر را خاصیت است در تقویت اعصاب با وجود نفع او درین مرض پس استعمال او بادویه مسهله و غیر مسهله و بدون ادویه حسب مقتضای حال اولی است و غراغر منقی دماغ و نطولات قوی التحلیل بعمل آرند و ایضا بهر تسخین دماغ و تحلیل ماده مابقی عطوسات مثل کندش و جندبیدستر و فلفل و شونیز و مشبک بکار برند و چون نسیان لازم این مرض است مدام بیمار را به دفع بول و براز به تکلیف خبردار باید ساخت و نطولات بر مثانه او باید ریخت و غذا از اول تا انتها آب یخنی حلوان یا چوزه مرغ یا نخودآب به ابازیر پخته و در انحطاط شله یا شوربای کبوتر و گنجشک و خروس وراج و تیهو با مصالح حار و شبت بدهند و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی ورمی بلغمی و علاج صداع بلغمی حسب حاجت برگیرند اقوال اکابر سویدی می نویسد که خردل کوفته به آب قرنفلی که آن فرنجمشک است بعد حلق راس بر یافوخ ضماد کردن مجرب من است و از حکمهای دیگر نقل کرده که ضماد عصاره خام بسرکه و روغن گل یا گلاب و کذا نمام کوفته بسرکه پخته و روغن گل آمیخته و کذا نسرین مطبوخ بسرکه و کذا انجیر منقوع بعسل تا آنکه نرم شود با خردل سائیده بر یافوخ و کذا جندبیدستر بسرکه و روغن گل حل کرده بعد حلق راس و کذا پودینه بستانی بجندبیدستر و سرکه و روغن گل و کذا طلای سرکه عنصل در روز و شب چند بار و کذا ایارج لوغاذیا بسرکه و روغن گل در حمام و کذا موی سوخته انسان بجندبیدستر بر جبهه و یافوج و کذا بابونه و کذا برگ فنجنکشت و تخم او بسرکه و زیت و شرب و ضماد آب نضع بستانی بسرکه و روغن گل و شرب و ضماد و شم قسط و شم خردل و یا شونیز بریان کوفته در پارچه بسته مدام و یا مویزج باریک سائیده در خرقه بسته دائم و یا صعتر در شب و روز چند بار و یا پودینه کوهی و دشتی بدستور و یا حاشا به دستور و شم و ضماد پودینه

مع جندبیدستر و کذا حاشا تنها یا به روغن بان و سرکه و سعوط نسرین بسرکه و نطول جندبیدستر در سرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی و یافوخ و دلک اطراف بنطرون و زیت و یا تخم انجره نیز آمیخته و یا تخم انجره و نطرون و عاقرقرحا و تدهین اطراف بعاقرقرحا و زیت و نطرون و تکمید بجاورس و نمک گرم کرده بعد حلق راس و شرب سنا و یا جندبیدستر و یا صبر و یا فلفل سفید بجندبیدستر و بماءالعسل هر واحد و غرغره خردل به آب بادیان و کذا پودینه و حاشا فرفیون به روغن گل و سرکه و کذا طبیخ پودینه تنها و کذا بسکنجبین عنصلی و غذا شیره مغز بادام بعسل هر واحد نافع لیثرغس ست. مصنف اقتباس گوید که اول بهر نضج ماده شربت اصول علویخان یک توله یا دو توله بگلقند عسلی دو توله بلیسانند و بالایش شربت اسطوخودوس منضج چهار توله در عرق بادرنجبویه و عنب‌الثعلب هر یک نه توله داخل کرده بنوشانند و یا این ماء الاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک نه ماشه اصل‌السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه فقاح اذخر انیسون هر یک چهار ماشه مویزمنقی یک توله اسطوخودوس نه ماشه انجیر زرد چهار عدد بادرنجبویه پنج ماشه گلقند عسلی چهار توله سکنجبین عنصلی دو توله داخل کرده بکار برند و غذا نخودآب بچه مرغ دهند و یا شوربا با نان خشکار و تا روز سوم جهت منع ماده و تقویت دماغ سرکه کهنه و روغن گل و گلاب برابر کنند نیمگرم بر تارک بمالند و روز چهارم بزرالبنج و قسط و جندبیدستر هر یک سه ماشه اضافه نمایند و این لخلخه ببویانند شونیز بریان و قسط تلخ و سنبل الطیب هر یک *156* چهار ماشه جند سه ماشه روغن گل و زنبق و نرگس هر یک یک توله و سعوط و پاشویه و طلا و ضماد تا یک هفته بکار برند که این همه بنا بر جذب و اماله ماده می باشد ..... هرگز بکار نبرند و اگر احیانا استعمال کرده میشود موجب هلاک عاجل می گردد و کذا فی النبض الکبیر و سعوط اینست سنبل الطیب و شونیز و کندش و تر هد سفید و دار شیشعان ..... جید بیدستر هر یک سه ماشه بکار برند و پاشویه اینست اکلیل‌الملک و صعتر و سداب و بابونه هر یک سه توله برگ کنیر و سبوس نخود و گندم و برگ کنار هر یک توله نمک طعام به دستور معمول بعمل آرند و این ضماد جامع الجوامع بکار برند اسطوخودوس یک توله دال بنوماش مقشر بشیر نر سوده برگ مورد و فرنجمشک هر یک دو توله عود صلیب دو درم ..... یک ماشه مصطکی ماشه در گلاب و روغن گل و زردی بیضه مرغ سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند که فی الفور بهوش می آرد و در این اثنا بفاصله یک دو روز بفتیله ..... طبع را بگشایند و روز هشتم اگر بهوش باشد تلیین طبع نمایند به اضافه برگ سنا دو تله و ریوند خطائی و تربد سفید هر یک نه ماشه و زنجبیل سه ماشه و خیارشنبر و ترنجبین هفت توله روغن بادام هفت ماشه و شربت اسطوخودس مسهل علویخان چهارتوله در ماءالاصول مذکور لیکن باید که وقت شب حب ایارج نه ماشه بخورانند و وقت ..... نخودآب مرغ دهند و وقت شب نان بشوربای مرغ و روز نهم ماء الاصول مذکور نوشانند به

اضافه شربت بزوری حار سه چهار توله و حرف هفت ماشه و به همین [نمط] سه چهار مسهل دهند و یا زیاده تا تنقیه بتمامه حاصل شود و اگر هوش دوا نوشیدن نداشته باشد به حقنه حاده علویخان استفراغ نمایند لیکن نخست باید که به آب ..... و نمک هندی حقنه کنند در روزی دو سه نوبت و یا کم و زیاده تا بافاقت آید پس تنقیه دماغ و بدن بدستور مذکور کنند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ معجون فلاسفه و فلافلی و سنجرینیا دهند و مصطکی اسطوخودوس هر یک دو ماشه در گلقند عسلی یک توله آمیخته بلیسانند که بسیار مفید است و همچنین جند یک ماشه در عسل با ماءالعسل و کذا قرنفل و کذلک جدوار ابوسهل گوید که معالجه لیثرغس به استعمال حقنه حاده باید کرد و چون بدن نقی و مرض به انحطاط خلط بلغمی از سر منخط گردد ضماد معمول از روغن گل و پودینه و نضع و اندکی سرکه بر سر نمایند و همه بدن خاصه اطراف را به روغن گل که در آن نطرون و عا قرقرحا حل کرده باشند بمالند بعد از آن ضماد معمول از جندبیدستر و حاشا و پودینه کوهی و سرکه عنصل بر سر گذارند و ساقین و پایها بسرکه عنصل بمالند و بسکنجبین عنصلی غرغره سازند تنها یا بایارج و اگر علت طول کند و رعشه عارض گردد تکمید سر از نمک گرم نمایند و منقیات سر از حقنه ها و از ادویه مدر بول استعمال کنند بوعلی مینویسد که اگر عائقی مانع نباشد و خون در بدن غالب باشد اولا فصد کنند بعد از آن حقنه های حاده استعمال نمایند و جذب مواد باسفل کنند و به ریشه لطوخ بخردل و عسل قی آورند و مریض را در خانه روشن بدارند و از استغراق در بسات بالحاح و ..... منع نمایند و در اول امر برای منع ماده روغن گل و سرکه آمیخته بر سر طلا کنند و بعد دو روز از ابتدای مرض جندبیدستر بدان مخلوط کنند و بجای سرکه سرکه عنصل بگیرند و [آب] ندهند مگر اندک و در ابتدا خاصه و هنگام انتها خصوص در آخر آن بالکل منع کنند بعد از آن زیت و لطرون و تخم ماذریون و فلفل و عاقرقرحا و مانند آن بر بدن مالند و نطول قوی التحلیل و شمومات و عطوسات و غراغر نطفه که در آن حاشا و زوفا و پودینه و صعتر باشد و غرغره بعسل و عنصل وسائر آنچه در علاج امراض دماغی بلغمی مذکور شد استعمال نمایند و ..... عنصل خصوصا رطب بر سر استعمال کنند انتفاع بسیار یابند و ایضا سائر مخمرات و نطوخ خردل بر سر استعمال نمایند و مدام دلک اطراف و غمز آن کنند تا آنکه سرخ شوند و مریض متالم گردد که این عظیم المنفعت است و چون در سبات غرق شوند موی سر ایشان بکشند و بعضی از آن بکنند و بر قفا نزدیک نقره محاجم ناری بسیار نهند بغیر شرط و گاهی هنگام احتیاج به استفراغ خون با شرط محتاج می شوند و کسی را که از ایشان غذا دهند به مثل آب ترمس و آب نخود بآب کشک غذا سازند و چون غذا دهند بر غمز اطراف او چند ساعت اقدام نمایند تا بخار بسوی فوق منجذب نشود و گر بسبب طول مرض احتیاج نوشیدن مسهل شود و خاصه چون ارتعاش به مریض ظاهر گردد دو ثلث مثقال جندبیدستر باندک سقمونیا

که کمتر از یک دانگ باشد بخورانند و اگر از جمع کردن سقمونیا با جند خوف افراط در تپ باشد از سقمونیا اجتناب کنند و بر جندبیدستر و بر تبدیل مزاج بدون استفراغ اقتصار ورزند و اولی استفراغات آنست که بحقنه ها باشد و اگر بغیر آنها مضطر گردند ایارج فیقرا یک درم با ربع درم شحم حنظل و ثلث درم هلیله و یک دانگ مصطکی بخورانند اگر تپ شدید الحراره نباشد و اعتماد این امر باشد که این دو اسهال خواهد آورد و اگر بدان یقین نشود حمولات یا شیاف مع استعمال این مسهل بردارند تا که هر دو بر اسهال اعانت کنند بعده به تکلیف براز آنرا آگاه سازند و چون آنرا نسیان از بول و براز عارض شود بر کنج ران و شکم از آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و بنفشه واصل‌السوس نطول سازند و مثانه را غمز کنند تا بول کند و چون مرض به انتها رسد و انحطاط پذیرد مریض را در گهواره و هودج نشانند بعد از آن اندک ریاضت و تدبیر ناقهین استعمال نمایند. مجوسی گوید که معالجه صاحب لیثرغس بحقنه حاده باید کرد تا ماده از اعلی باسفل جذب کند و در خانه وسیع معتدل *157* و روشنی که در تابستان به اعتدال و در زمستان گرم باشد بنشانند و هر صباح گلقند عسلی به آبیکه اندران زیره کرمانی جوشانیده باشند بنوشانند و بنخودآب مع زیت مغسول و زیره و شبت و دارچینی غذا سازند چون تپ محسوس نباشد یا این ماءالاصول خفیف دهند پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون هر یک سه درم مصطکی سنبل الطیب هرکدام یک درم اسارون سلیخه هر کدام یکنیم درم بیخ اذخر فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک سه درم مویز منقی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده هر روز چهل درم از آن گرفته گلقند شکری ده درم در آن مالیده صاف کرده و روغن بادام یک درم افزوده نیم گرم وقت سحر بنوشند و سکندر افرودوسی ذکر کرده که هر گاه قوت قوی باشد واجب است که فصد صاحب این مرض کنند و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و چون مرض به انحطاط آید جندبیدستر و پودینه بر پیشانی طلا نمایند و بکندش عطسه آورند و اگر در آنجا تپ ظاهر باشد از ماءالاصول حذر کنند و چیزی سوای گلقند شکری هفت درم ندهند و ماءالشعیر که در آن پودینه و زوفا یا بادیان پخته باشند بدهند و اگر تپ قوی باشد بر بادیان مع ماءالشعیر و شکر اکتفا نمایند و سکنجبین شکری بزوری بنوشانند و ماسوای این از اشیای بارده رطبه و جمیع فواکه لاسیما شفتالو و سیب و به و امرود و مانند آن اجتناب ورزند و اگر اندک مویزمنقی بخورند باکی نیست و از البان خاصه احتراز نمایند که آنها سهر را ضرر دارند و ایضا ماهی و حبوب مثل باقلا و عدس و لوبیا و مانند آن و عضل ساقین او بعصابه محکم بربندند و ساعد بمالند و کف پا به اندک بوره ارمنی و عاقرقرحا و روغن سوسن نیکو بمالند تا ماده از سر باسفل جذب کند و بر سر آن روغن سوسن و روغن گل به اندک سرکه خمر بریزند تا بدین دماغ قوی گردد و بخارمتراقی از بدن را قبول نکند و اگر تپ نباشد ماءالاصول مذکور بنوشانند حتی که علامات نضج ظاهر

شود و پس در آن هنگام بعد هفته یا دو هفته بطبیخ غاریقون و حب ایارج و بعد از آن بحب قوقایا تنقیه نمایند و نسخه طبیخ غاریقون اینست سنای مکی پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد مجوف محکوک دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان گل سرخ هر کدام سه درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته و شحم حنظل دو دانگ اضافه نموده بنوشند و چون بدن از اخلاط بلغمی پاک شود بنفس دماغ متوجه شوند و این سعوط بکار برند سکبینج جاوشیر فلفل سفید جندبیدستر زعفران عاقرقرحا شونیز هر واحد یک جزو صبر دو جزو صموغ را در آب شهبانج تر کرده و ادویه سوده بدان سرشته حبها سازند و از آن دو حبه یا سه حبه به اندک روغن سوسن در بینی چکانند و موی سر تراشیده بران روغن سوسن در زنبق و سرکه عنصل و آب نمام یا آب شهبانج خوب مخلوط کرده بریزند و این طلا بعمل آرند جندبیدستر دو درم عاقرقرحا مویزج هر کدام چهار درم بوره ارمنی خردل هر کدام سه درم کوفته بیخته به آب نمام یا آب مرزنجوش یا آب مرو بقدری سرکه عنصل بر پیشانی و موخر سر طلا نمایند و به شم فلفل و جندبیدستر و فرفیون و مانند آن عطسه آورند اگر فائده نشود به اندک شلیثا بآب شهبانج سعوط سازند و در خلال این احوال گاه گاه ایارج فیقرا بعسل و سکنجبین عنصلی سرشته و اطریفل کبیر همیدهند و بایارج فیقرا و سکنجبین غرغره همی کنند و غذا نخودآب بشبت و دارچینی و خولنجان و زیت مغسول یا شوربای قنابر یا گنجشک بطور اسفیدباج پخته بدهند و عسل بخورانند و مشک و غالیه ببویانند و بکندر و ند و مانند آن تبخیر نمایند پس اگر این تدبیر کفایت کند و آثار صلاح در حال بیمار پدید آید لزوم این تدبیر نمایند و اگر علت طول کند و خدر و ارتعاش و سردی بر بدن مستولی گردد ایارج ارکاغانیس یا لوغاذیا بقدر چهار مثقال به آبیکه دران مویز منقی و تخم کرفس کوهی و انیسون و پودینه کوهی جوشانیده باشند به مقدار چهار اوقیه بدهند و بعده ایارج جالینوس و بعد از آن انقرویا باید داد و بعد از استعمال ایارجات اطلیه مذکوره بر سر طلا کنند و این کماد بعمل آرند نمام مرزنجوش بابونه شبت برنجاسف برگ غار قسط تلخ عاقرقرحا همه را کوفته در آب خوب جوش داده بعد تراشیدن موی سر بر آن تکمید نمایند و در روغن ناردین و روغن قسط و روغن قثاءالحمار اندک جندبیدستر حل کرده بر سر بمالند و اگر بعضی از این روغنها به اندک سرکه عنصل آمیخته بر سر طلا نمایند انتفاع یابند و اندک روغن بادام به روغن خسته مشمش و روغن غار بخورانند و فرفیون و جندبیدستر ببویانند و بالجمله تدبیر صاحب این مرض به تدبیر مسخن ملطف و بسائر تدبیر مذکور در صورتی است که تپ محسوس نباشد و هر گاه فصل تابستان و بلد حار یا نبض سریع عظیم باشد ادویه قوی الحراره و معجونات کبار استعمال نباید کرد چون معالجه مریض به حسب تدبیر مذکور باحتیاط نمایند و علامتی از علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر بدن او آب نیم گرم بریزند و اگر در آبزنی که اندران آب گرم مطبوخ بابونه و

اکلیل‌الملک و مرزنجوش باشد بنشانند و بر سر او نطول کنند منفعت بین نماید و در اول دفعه طول مکث در حمام و آبزن نکنند و آب قوی الحراره هم نباشد بلکه معتدل بود و بعد از آن بعد اغذیه موافقه شراب ریحانی اندک بنوشانند بهر آنکه تلطیف ماده و تزیید نضج آن و انتشار حرارت در سائر بدن او کند ایلاقی گوید که اولی در علاج او اینست ⁕158⁕ که اولا بهر منع ماده از سر خرقه بسرکه و گلاب و روغن گل تر کرده سرد نموده بر سر نهند تا دو روز و استنشاق این نمایند در روز سوم در آن سرکه عنصل و اندک جندبیدستر مخلوط سازند و بعد روز چهارم بحقنه حاده معمول از شحم حنظل و تخم انجره هر واحد یک جزو و قرطم دو جزو و پودینه دشتی یک مشت و پوست بیخ کبر بپزند و از آن پاو آثار گرفته استارمری و پنج درم روغن زیت یا کنجد آمیخته حقنه کنند و شافه بردارند و اگر از این مانعی باشد ایارج فیقرا بشحم حنظل بخورانند و اگر یک نیم دانگ شحم حنظل و مثل او افتیمون و غاریقون و یک دانگ مقل و یک درم ایارج فیقرا حبها ساخته بدهند بهتر باشد و اگر بدل افتیمون هلیله کابلی و یکدانگ مصطکی کنند جائز بود و استفراغ باین ادویه درصورتی جائزست که تپ حار نباشد و اگر قی بر آن آسان باشد اولا تدبیر آن نمایند بعد از آن به استفراغ مذکور پردازند و بعد تنقیه به معده گلقند و مصطکی و معاجین محلل رطوبات مثل معجون بلادر و امثال آن بخورانند و همچنین چیزی که رطوبت را بادرار کم نماید و مفاصل او را به روغنهای گرم بقوت بمالند و مشک و عود و مانند آن ببویانند و جندبیدستر بسرکه عنصل و بشراب انگوری حل کرده بر سر طلا نمایند و بکندش و فلفل بعد تنقیه عطسه آوردن سودمند است و موی سر تراشیده ارزن و نمک گرم بر سر نهند و دائم استفراغ باشیای مقلل رطوبات بادرار بول و حقنه ها نمایند و غذا نخودآب به ابازیر و آب سبوس گندم بعسل و روغن بادام دهند و اگر حاجت ماءالشعیر باشد نخود مساوی جو و اندک زوفا و برگ کرفس و پودینه گرفته بسازند و اگر تپ ظاهرتر و حرارت شدیدتر باشد بر نخود و جو اقتصار نمایند و اگر جو مقشر و کرفس بپزند نیکوست و بعسل و روغن بادام بنوشانند جائز بود. ابن الیاس می نویسد که جلاب از بادرنجبویه و اصل‌السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماءالشعیر مقشر کوفته با نخود پخته و حل طبیعت بحبوب مسهله و حقنه های مطلقه مذکوره در سرسام سوداوی نمایند و تغریق سر بسرکه و گلاب و روغن گل در ابتدا کنند بعد از آن وضع اطلیه محلله و نطولات ملطفه مثل بابونه و شبت و مانند آن بعمل آرند بعده به مشک و شونیز و کندش عطسه آورند و استعمال این شافه نافع بود زهره نرگاو یکدرم شحم حنظل نیم درم بوره ارمنی خطمی هر یک سه درم شکر را بر آتش قوام نموده ادویه کوفته بیخته بران پاشیده از آن شیاف بسازند و به روغن بنفشه چرب کرده استعمال نمایند خجندی گوید که بامداد مصطکی و انیسون بگلقند عسلی بدهند و تليين طبع بحقنه های حاده و حبوب کنند و بکندش و جندبیدستر عطسه آورند و بایارج فیقرا قی کنند و به

روغن قسط مفاصل را بمالند سعید گوید که چون طبیب را حدوث این مرض بعلامات آن متحقق گردد و قوت قوی و سن شباب و فصل معتدل باشد مریض را در ابتدای حدوث این علت فصد واجب بود تا که از حدوث ورم در مقدم دماغ ایمن گردد و اگر از فصد مانعی باشد واجب است که حقنه نمایند تا ازین ارتفاع ابخره بسوی سر قلت پذیرد و باید که حقنه مستعمل درین مرض حاد بود بسبب غلظ فضول محدث آن و نسخه حقنه حاده همانست که در قول ایلاقی گذشت و بعد نضج تنقیه بدن بایارج فیقرا کنند و گلقند کهنه بخورانند و آب گرم بنوشانند و ادویه مدره مثل آب مطبوخ بادیان و زیره سیاه و نانخواه بشکر بنوشانند و جوارشات حار ملطف مقوی دماغ و معده مثل جوارش مصطکی و زنجبیل و بلادری بخورانند و بعد تنقیه صرف توجه بدلک اطراف و بدن از روغن به اندک تخم انجره یا نطرون فرمایند و از پودینه و صعتر استشناق نمایند و چون حال مریض صلاح یابد بنخودآب و قلایا و مطنجنات غذا سازند و از هر شی رطب منع کنند. قرشی و گاوزونی می‌نویسند که در ابتدا حقنه های لینه بعمل آرند تا مواد غیرمنضجه یکبارگی متحرک نشود و بعد از آن متوسطه میان لینه و حاده بکار برند زیرا که در این هنگام ماده اندک نضج می یابد بعده عند قرب انتها و اتمام نضج حاده استعمال نمایند و تنقیه بلغم بادویه مخرج آن کنند و تدبیر صداع بلغمی بدون مسخن بسیار از جهت تپ بعمل آرند و یک مثقال ایارج فیقرا به اندک تربد و غاریقون و مقل بدهند و شربت بادرنجبویه و شربت اسطوخودوس نیکوست زیرا که جامع تلیین و انضاج اند و بعد تنقیه غرغره و معطسات برای اخراج بقایای ماده واجب است امام بقراط گفته که معالجات بر پنج قسم ست علاج ماده که در سرست بغرغره و آنچه در معده باشد بقی و آنچه در امعاست به اسهال و آنچه در جلد بود بعرق و آنچه در عروق است بفصد گیلانی گوید که چون علامات نضج ظاهر شود طبیخ افتیمون و بسفائج و غاریقون و اسطوخودوس و هلیله سیاه بدهند و چون تنقیه بدن از خلط بلغمی شود بعد حلق راس روغن گل و گلاب مضروب به سرکه و آب حبق و اندک جندبیدستر بر سر ریزند و مفاصل و اطراف را بروغن گرم که در آن اندک عاقرقرحا و فلفل و نطرون و تخم انجره سوده آمیخته باشند بمالند و ثبادریطوس ایشان را نافع است و اگر در احشا ورم حار باشد معالجه باضمده و نطولات کنند و خردل مسحوق بسرکه یا جندبیدستر یا موی سوخته یا صوف سوخته ببویانند. محشی شرح اسباب می نویسد بعضی گویند که مار مهره مخطط را چون بر سر صاحب لیثرغس تعلیق نمایند نفع بخشند و متقدمین گفته اند که اگر خون شفتین را به روغن گل آمیخته نیم گرم بر سر ریزند اورام را نفع دهد و همچنین خون ماکیان و جالینوس گفته که این نفع بجهت آنست که خون روغن را حرارت می‌بخشد و لهذا اگر روغن نیم گرم استعمال نمایند همین منفعت نماید حکیم علوی خان می نویسند که امر چنان نیست ⁕159⁕ که جالینوس گفته بلکه خون این طیور را در اورام حارد بارد منفعتی خاص است زیرا که از مجربات

نافعه است بستن کبوتر بچه و چوزه مرغ شکم شگافته بر سر بنوعی که خون او بر سر مریض بچکد پس اگر تقطیر خون این طیور را منفعتی نمی بود این عمل مفید نمی شد گویم از طرف جالینوس که این منفعت جائزست که در اجسام این طیور باشد و خون آنرا افاده حرارت لطیفه کند چنانکه روغن گل افاده می دهد و ایارج لوغاذیا اکلاً نافع و کذا ضماداً بر سر صاحب لیثرغس چون به روغن گل و سرکه آمیخته در حمام استعمال نمایند و این شافه نافع است بوره ارمنی گل بنفشه قنطوریون دقیق بسفائج فستقی هر یک دو درم شحم حنظل یک درم صبر سقوطری سقمونیا هر واحد یک مثقال کوفته بیخته شکر در آب حل کرده بقوام آورده ادویه آمیزند و بقدر پنج انگشت شیافه ساخته روغن بید انجیر بدان طلا کرده استعمال نمایند و اکثر فسخ نافع این در صداع بارده بلغمی گذشت. علاج سرسام غیرحقیقی تدبیرش ازاله سبب است مثلا آنچه به سبب تصاعد ابخره حار از حجاب صدر متورم بسوی دماغ بود و اعراض سرسام از آن ظاهر گردد و علاجش علاج ذات‌الجنب و در ابتدا فصد باسلیق نمایند و اگر ظاهر نگردد فصد اکحل و حجامت ساق با شرط کنند و ماءالشعیر با شربت بنفشه و نیلوفر و عناب و لعاب بهدانه با نبات بیاشامند و گل نیلوفر در گلاب و کافور تر کرده ببویند و بهر جذب فضول باسفل حقنه بعمل آرند و بر سر عصارات بارده طلا نمایند و بر سینه ضمادات منضجه که در آن حرارت بسیار نباشد مثل آرد جو و خطمی و برگ بنفشه و صندل بکار برند و هر گاه حجاب دماغ نیز ورم نماید به سبب اتصال حجاب صدر تدابیر سرسام حار نمایند و بر موضع وجع اطلیه محلله یا منضجه مثل بابونه خطمی آرد باقلا تخم کتان به آب گرم نهند و تلیین شکم بطبیخ نیلوفر بنفشه خطمی عناب سپستان یا ترنجبین و یا بماءالشعیر با شیرخشت و با ترنجبین نمایند و آنچه به سبب مشارکت در اورام مثانه و رحم و غیره باشد علاج اورام مذکوره نمایند و آنچه در حمیات به سبب تصاعد ابخره عارض شود تقویت دماغ و استعمال صرف عرقیات و اشربه و سعوطات بارده کافی است و پاشویه و حجامت ساقین بی شرط ابخره از دماغ فرود آرد و لخلخه تقویت به دماغ دهد به کار برند و ایضا در بیهوشی و تپ بجهت تصفیه ابخره سر لعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب برآورده عرقیات شربت بزوری داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و گاهی در تپ های هذیانی به جهت طرد ابخره محتبسه اطریفل گشنیزی همراه آب تمرهندی و آلوبخارا و آلوبالو نافع بود و اگر بیهوشی از شرب شراب باشد سکنجبین شربت لیمون گلاب لعاب اسبغول بدهند مولف اقتباس العلاج می نویسد که گاهی خداوند سرسام غیرحقیقی بی ظهور تپ و آثار ورم دماغ سخت متحرک و بیقرار باشد و جمیع امراض که در علاج حمره دماغ در قول رازی و قرشی مسطور شد او را عارض گردد و بعضی بروز دوم و یا سوم بمیرند و بسا باشد که با این حالت یرقان زرد با صلابت جگر پدید آید و قی زنگاری و کراثی کند از روز اول و روز پنجم یا هفتم رعاف از هر دو منخرین ظاهر شود بکثرت و شکم ورم کند و بهلاکت انجامد و

سببش آنست که ماده سمی در جرم دماغ و غشای آن و یا در دل و دماغ هر دو جا حادث شود از اقتباس خون و یا استحاله خلطی و یا از امر خارجی که موجب سمیت اخلاط می شود و سرایت آن روح نفسانی و حیوانی را فاسد می سازد و هلاک می کند چنانچه اندر ایام وبا اکثر وقوع این علت بکرات و مرات بمشاهده آمده پس اول رگ سررو زنند و وقت ظهر رگ پیشانی و وقت عصر رگ بینی و یا صدغین و اگر مریض قوی الجسم بود رگ هفت اندام گشایند و خون کثیر به یکدفعه گیرند که قریب بغشی رسد و از گل سفید که بهندی پند دل گویند به گلاب سرشته بر پیشانی و صدغین ضماد کنند و از آب برگ داوودی و آب ... سدا گلاب و گلاب کهنه هر واحد یک توله روغن گل یکنیم توله عرق بیدمشک دو توله صندل سفید گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور دو ماشه لخلخه سازند و این دوا بدهند زهرمهرۀ ختائی یک ماشه صندل سفید به گلاب سوده یکنیم ماشه طباشیر دو ماشه سائیده در شربت انارین دو توله آمیخته بلیسانند بالایش شیره تخم خرفه و مغز تخم پزویه و تخم کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک نه ماشه و زرشک هفت ماشه زرد آلو پنج عدد در عرق بیدمشک و بید ساده و گلاب هر یک هفت توله برآورده سکنجبین مقطری و تفاحی لیمونی هر یک دو توله داخل کرده بنوشانند و غذا اسفاناخ و دال مونگ مقشر همراه برنج و یا نان تنک دهند و یا آش جو ..... و شربت نیلوفر و باید که بعد فصد همان روز و یا روز دوم مغز خیارشنبر یا گلقند و خمیره بنفشه و ترنجبین و شربت آلو مسهل دهند و باز تبرید به دستور بعمل آرند مع اضافه سبوس اسپغول هفت ماشه و اندکی سرکه تنها و یا مقطر یا گلاب مساوی آمیخته نوشیدن درین باب اثر تمام دارد و کذا در سرکه ..... توله و گلاب نیم پا و گل ارمنی هفت ماشه آمیخته نوشیدن فائده می کند و باید که ماده را به هر وجه که ممکن بود از دماغ و دل فرو کشند و باقی همه از بحث تپ وبائی برگیرند و اگر در سه چهار روز از مرگ نجات یابد پس به زودی بی تدبیری دیگر به صحت انجامد کذا فی شرح ایلاقی علامه سمسانی *160* <u>عطاش</u> و آن ورم حار خفیف است که در دماغ صبیان حادث شود و نشانش علامات حمره دماغ است که در تشخیص اقسام سرسام مذکور شد مع عدم سیری از آب و این مرض تشنگ گویند پس بهر تبرید و ترطیب دماغ لعاب بهدانه شیره مغز تخم کدو و تخم خیارین و تخم کاهو و شربت نیلوفر بدهند و از پوست کدوی تر و خیار و برگ خرفه و روغن گل و قدری سرکه و یا از زردی بیضه و آب گشنیز سبز و آب عنب‌الثعلب سبز در روغن گل سرد کرده بر سر ضماد کنند و بعضی آب خرفه و شیر دختران می افزایند و ضماد کاهو و ریختن شیر دختران به اندکی کافور و نهادن پوست تربوز بطور کلاه بر سر نیز مفید است و هر گاه گرم شود ضماد را تبدیل نمایند و طباشیر با شیره خرفه نوشانیدن و ضماد لعاب اسپغول به روغن گل و در ابتدا قدری سرکه آمیخته و یا صندل و گلاب بر سر ضماد کردن نیز مفید نوشته اند و اسهال درین مرض خوب نیست پس اگر عارض

شود ..... و هلیله درست را در آب بجوشانند که نرم شود برآورده صلایه کنند و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بران بربندند و مکرر بعمل آرند نفع تمام دهد و همچنین ضماد آمله به آرد ... سائیده یا به آب کدو و روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته بر تارک سر گذاشتن نافع و کذا گلنار در آب برگ عنب‌الثعلب سبز سائیده بر سر ضماد کردن مفید و مروارید طباشیر زهرمهره هر یک دو سرخ سائیده بخورانند بعد از آن شیره تخم خرفه بریان شیره تخم کاهو در عرق بارتنگ عرق کیوره گلاب برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ بریان بالای آن ریخته بدهند و گاهی عوض زرورد کهربا می کنند و در عرق بیدمشک می دهند و گاهی دوا مرضعه را نیز می نوشانند و نشاسته به اندک سرکه و عنب‌الثعلب و روغن گل کردن نافع بود و حنا بر کف دست و پا بستن و دست و پای را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب کدو با شیرخشت یا آب عناب با شیرخشت نافع بود و .... آش جو و درصورت اسهال طفل پست جو و مانند آن هر چه ذی قبض باشد بخورانند و اگر محتاج فصد گردد دایه او را فصد نمایند و تقلیل غذا کنند و از تخمه و لحوم و حمام حذر کنند. اورام خارج راس و این بر دو قسمت است یکی ورم حار یا بارد که در حجاب خارج قحف افتد و شناخت خاص وی آنست که رنگ جلد سر متغیر گردد و سخت باشد و به انگشت فرو نتوانست شد ..... و وجع محسوس شود بخلاف اجتماع رطوبت خارج و آنکه ورم حارست یا بارد به لمس و لون و موافقت و مخالفت چیزی که باو رسد دریافت کنند دوم ماشرا و آن ..... ورم و موی رو و پیشانی است و گویند که قسمی است از فلغمونی که ماده آن خون حاد مختلط بصفرا بود هر گاه در اجزای خارجی سر و پیشانی و بینی و حوالی چشم حادث گردد که بنا بر عظم سبب اعضای داخلی مثل جوهر دماغ و شرائین و حجب آن نیز ورم کنند و اعراض اشتداد پذیرد حتی که بیمار پندارد که درزهای سر می شکافد و باشد که ورم فرود آید ..... و بازو مشتمل شود و سرخی و خارش و انتفاخ رو و بینی و گوش و پیشانی و برآمدگی چشم و غثیان و شدت وجع و ضربان لازم ویست بالجمله علاج ماشرا جدا گفته می شود و علاج قسم اول ..... ملاحظه آن که کدام نوع ورم است و از کدام خلط هم رسیده از علامات آن بعلاج اقسام سرسام کنند و بدانچه در باب اورام خواهد آمد بعمل آرند و حجامت با شرط از فصد زیاده تر مفید است. علاج ماشرا آنچه از فصد سررو و دیگر تدابیر مبرده مرطبه و ملین طبع و علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی و سرسام دموی مذکور شد بعمل آرند لیکن مبالغه در تبرید و ترطیب درین مرض زیاده باید نمود و بعد فصد سررو فصد هر دو رگ زیرزبان منفعت بین دارد و رگ پیشانی و منخرین نیز گشایند و ماءالقرع و ماءالخیار و غیره مبردات و مرطبات اختیار نمایند و کافور نیم دانگ طباشیر مغز تخم کدو مغز تخم تربوز گل ارمنی صندل سفید گشنیز خشک هر کدام یک ماشه حب بسته خورانیدن و بالایش لعاب اسپغول یک مثقال شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین

هر یک دو مثقال عرق بیدمشک عرق کاسنی هر واحد ده مثقال سکنجبین پنج مثقال نوشانیدن معمول اکثر متاخرین است و طلای صندل سرخ گل ارمنی شیاف ماميثا حضض مکی بوش دربندی گل قیمولیا گل شاموس هر واحد یک مثقال کافور یک دانگ به اب کاسنی و کاهو سبز و سرکه مستعمل علويخان است لیکن قبل از فصد استعمال ضماد رادع ممنوع است و بعد از آن اضمده بارده رادعه بیشتر بعمل آرند و روز چهارم یا پنجم ملین مبارک یا آب فواکه مثل آلو و عناب و تمرهندی و ترنجبین و شیرخشت دهند و انتظار بحران نکنند زیرا که از امراض حاده است تا آفتی دیگر بهم نرسد کذا فی شرح مقالات بقراطی و بهر جذب خون از باطن بسوی ظاهر اشیای سرخ بنگرند و گویند که نطول بگلاب و آب برگ سرو صندل و آبهای بقول که در قول صاحب کامل می آید همه یا آنچه حاضر بود بر سر نمایند صاحب کامل گوید که در ماشرا اخراج خون بحدی کنند که بغشی انجامد بشرطیکه قوت متحمل باشد و بعد از فصد آب انار میخوش با شربت *161* تخم خرفه و طباشیر بدهند و بمزوره عدس بکدو و آب انار میخوش یا باسفاناخ و قطف تغذیه فرمایند و روز دوم اگر مرض در ازدیاد و قوت باشد فصد قیفال از جانب دیگر کنند و خون بقدر کفایت و احتمال قوت برآرند و ماءالشعیر به آب انار شیرین ترش بدهند و به مزورات مذکور اغتذا نمایند و طلای نرد و صندلین و آب برگ کاسنی و آب گشنیز سبز و آب برگ خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب‌الثعلب و کاکنج بر سر و روی طلا کنند و تدبیر مبرد مرطب مثل ماءالشعیر و غیره لازم گیرند و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن بادام و مانند آن از غذا بدهند و تلیین طبع بماءالفواکه یا ترنجبین و ماءالشعیر نمایند سربندی گوید که من تجربه کرده ام درین مرض عند سوء حال و تواتر غشی استعمال نقوع مشمش و تغذیه بمزوره اسفاناخ مع شیره مغز تخم کدو و مغز تخم خیارین و ملازمت ضماد هندی به این نوع که خربق سیاه فلفل گرد صندل سرخ اصل‌السوس حنا تخم قرطم گلنار زیره سفید گل نیلوفر کالی زیری نیل کنئهی برمی و همامه سرپهوکه در آب بپزند که مهرا شود پس در همان آب که باقی ماند سائیده ضماد کنند و گفته که از گرمی بعض اجزای این ضماد ترسند که تعدیل آن به دیگر اجزای بارد او می شود و باقی علاج این مرض در آخر کتاب در بحث اورام خواهد آمد انشاءالله تعالی اجتماع الماء فی الراس گاه باشد که رطوبت مائی داخل قحف بالای غشای صلب و یا خارج قحف زیر جلد سر جمع شود پس اگر داخل قحف بود چشم گشاده ماند و بسیار تر بود و همیشه اشک جاری باشد و مریض اندر سر خود گرانی دریابد چنانکه او را سر برداشتن و چشم بلند کردن دشوار بود و این قسم علاج پذیر نیست و اگر خارج قحف جمع شده باشد و این اکثر به سبب خطای قابله افتد که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند و بدان سبب دهن رگها گشاده گردد و خون رقیق مائی بیرون آمده زیر جلد جمع شود و در این قسم جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگ او بحال خود باشد و به

انگشت فرو تواند نشست بخلاف ورم خارج قحف و طفل بسیار گرید و بیدار ماند علاج نظر کنند که رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تقدیر محصور دران مکان است یا غیر محصور که به غمز مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیرالمقدار بود و غیر محصور معالجه آن خطر دارد بر طبیعت گذارند و اگر قلیل‌المقدار و محصور باشد بنحوی که بغمز اندفاع نپذیرد تدبیرش آنست که اول موی سر بتراشند بعد از آن بابونه الکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب جوشانیده نطول نمایند بعده ادویه گرم و خشک با زعفران و بوره ارمنی ضماد کنند و پاره سرب بالای آن بندند و اگر لیمون دو پاره کرده و بالای آن اندکی نمک پاشیده و بر آتش گرم ساخته روزی دو سه بار تکمید کنند در چند روز تحلیل رطوبت می نماید و اگر از این تدبیر فائده نشود آن موضع را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بران بندند و تا سه روز شراب و روغن کنجد بران چکانند پس رفاده را وا کنند اگر زخم مندمل شده باشد فبها والا بمرهم مدمل علاج نمایند و اگر در روئیدن گوشت دیر گردد استخوان را اندک تراشیده بران مرهم منبت لحم گذارند تا آنکه گوشت برویاند و گاه باشد که طبیعت خود اصلاح آن می کند و احتیاج به این تدابیر نمی افتد سبات سهری که آنرا قوما نیز گویند بدانکه بقول جالینوس و شیخ الرئیس این علت سرسامی است مرکب از سرسام بارد و حار زیرا که ماده این ورم حادث از دو خلط معا یعنی بلغم و صفرا در مجاری دماغ است که با هم امتزاج نیک نیافته و از هر ماده اثری جداگانه در موضع متورم ظاهر می شود و سبب او امتلائی است که از بدهضمی و کثرت اکل و شرب و سکر متواتر به هم می رسد خواه آن کس صفراوی مزاج باشد که بواسطه مزاج او و قصور هضم از کثرت غذا هر دو خلط جمع شوند و خواه طعام و شراب که بکثرت استعمال کند حارمولد صفرا باشد که به طبع خود تولید صفرا کند و بکثرت مقدار خویش بلغم پیدا نماید بنابر قصور هضم و در اکثر از شراب کثیر صفرا پیدا می شود و از اطعمه کثیر بلغم و گاه هر دو خلط بحد اعتدال و مساوی می باشند و گاهی غالب می آید یکی بر دیگری پس غلبه می کنند علامات او و گاه اتفاق می افتد در یک مرض آنکه می باشد برای هر یک از آن هر دو کثرت بر دیگری و بقول صاحب کامل و ابوسهل و ابن هبه الله و غیره سبات سهری از اجتماع اسباب سبات که آن سوء مزاج بارد رطب و بلغم است و از اسباب سهر که آن سوء مزاج حار یابس و صفراست حادث می شود پس به هر تقدیر اگر بلغم غالب باشد زمان خواب غالب و اطول بود بر زمان بیداری و ثقل و کسل و تغمیض چشم و عدم التفات به جواب آنچه از مریض سوال کنند و چون جواب دهد به دشواری یا تامل و تفکر و سائر اعراض لیثرغس پیدا باشد و این را سبات سهری گویند و اگر صفرا غالب باشد زمان بیداری غالب و اطول بود بر زمان خواب و هذیان و نگریستن متصل و فرو رفتن چشمها و خشکی آن و عدم استغراق در سبات بلکه سباتی که صاحب آن بزودی بیدار گردد و سائر اعراض قرانیطس هویدا گردد و این را سهرسباتی نامند و

اگر به طریق ندرت مقدار هر دو خلط مساوی باشد اعراض هر دو برابر یافته شود و در این صورت در تقدیم لفظ سهر بر سبات و یا لفظ سبات بر سهر اختیار است *162* بالجمله درین مرض هنگم غلبه بغلم سبات ثقیل می باشد و هر گاه پلک بگشایند منغمض می گردد و انتفاخ روی و رنگ آن قریب به رنگ گچ و قلعی مدرک می شود و وقت غلبه ..... هر گاه بیدار کنند به سرعت بیدار می شود و هذیان و قصد حرکت می نماید و چشم بدون تغمیض وا میکند و ایضا از علامات خاصه این مرض است که صاحب او بر پشت افتاده ماند و ..... بر پشت غیرطبیعی بود و چهره او متهبج و منتفخ نماید و رنگ او گاهی مائل بخضرت باشد و گاهی بحمرت و در اغلب احوال پلک چشم او به بالا کشیده باشد مثل صاحبان سرسام و هرگاه چشم ... تا سبات غالب نگردد مثل اصحاب شحوص بر هم نزند و اگر سخن گوید کلام او را نظامی نباشد و چون علت صعب و قوی گردد چیزی رقیق که اندر حلق او اندازند در گلو بماند و یا از بینی بیرون آید و این علامت ردی است و علاج او در این وقت به غایت مشکل و در اکثر اوقات بول و براز او متحبس باشد یا اندک اندک آید و ضیق‌النفس عارض شود و این نیز ..... بود و کذا کثرت بول بی اراده مع سوزش و در اکثر احوال به اختناق رحم مشابه می گردد لیکن چهره بیمار در اختناق الرحم بر حال خویش می باشد و نبض با تمدد و تشنج و ضعف بود و دندان او بند شوند و در غشی باشد و درین مرض وجه متهبج بود و رنگ او متغیر شود به حسب غلبه خلط و در اینجا بر علیل تکلیف سخن کردن و جواب دادن ممکن بود و در حال اختناق این تکلیف امکان ندارد و ایضا این علت مشابه می باشد با لیثرغس و هم بقرانیطس پس به تغیر لون و عروض سر و تفتیح عین احیانا و تیزی تپ و سرعت و تواتر و قوت نبض و دیگر علامات صفرا در این مرض از لیثرغس فرق توان کرد و بکثرت سبات و قلت هذیان و عرض و قصر و ضعف نبض و دیگر آثار بلغمی از قرانیطس تمیز نمایند علاج بدانکه علاج این علت بر فصد و اسهال خلط غالب و تقویت دماغ و تبدیل مزاج بادویه و اغذیه است پس هر چه در علاج قرانیطس و ... مذکور شده ترکیب دهند و در نطولات و ضمادات به حسب غلبه هر خلطی کمال حدث بکار برده به معالجه پردازند و بعد فصد حقنه زائد در لینت و یا در حدت بقدر غلبه ماده صفرا یا بلغم که از علامات مذکره دریافت کرده باشند بعمل آرند و ایضا اگر بلغم غالب باشد تنقیه ماده به مثل ایارجات مقوی بفاریقون و تربد نمایند و اگر صفرا غالب بود استفراغ به مثل مطبوخ هلیله و معجون خیارشنبر و سقمونیا کنند و اگر سبب مرض امتلای طعام و اکثار اغذیه غلیظه دریافت شود از قی تنقیه معده نمایند ..... موقوف دارند و اگر سبب او امتلای شراب و سکر متواتر باشد تا زوال سکر علاج نکنند و بعد آن بر مرطبات راس اقتصار نمایند به تدهین سر و شرب ماءالشعیر بعده بعلاج خمار پردازند و سکنجبین دهند و تعدیل طبیعت به نقوع مناسب و شربت نیلوفر نمایند و در معدل و مسهل و حقنه و نطول و ضماد و سعوط این مرض ادویه نه

چندان بارد باشد که در قرانیطس بکار می برند و نه بحدی حار که در لیثرغس بعمل می آرند بلکه مرکب از هر دو نمایند و به حسب ظهور غلبه یکی از هر دو خلط ادویه او نیز غالب دارند و بصورت مساوات هر دو ماده در ادویه نیز مساوات مرعی دارند مثلا در نطولات اگر صفرا غالب باشد برگ خلاف و بنفشه و اصل‌السوس و جو مع بابونه و اکلیل‌الملک و شبت استعمال نمایند و اگر هر دو ماده مساوی باشد شیح و مرزنجوش در آن زیاده کنند و اگر بلغم غالب بود برگ غار و سداب و پودینه و زوفا و جندبیدستر و صعتر اندران افزایند و حال اضمده و حقنه به حسب همین قانون قیاس نمایند اما در آخر مرض و بعد انحطاط او از نطولات و غیره هر چه مائل بسردی باشد اجتناب کند و بر ملطفات اقتصار ورزند و بحمام برند و بعد از آن به تدبیر ناقهین پردازند به استنشاق روغن بنفشه و دوشیدن شیر بز و یا شیر خر یا شیر دختر بر سر و تسعیط آنها و نوشیدن حریره از تخم خشخاش مفیدتر و نشاسته و تخم کاهو و روغن بادام و اگر در این مرض حاجت خواب آوردن افتد و خوف غلبه بلغم بر مریض نباشد شربت خشخاش دادن مضائقه ندارد و بر کسانی که این مرض را از اقسام ورم نمی شمارند و از ترکیب صغرا و بلغم می گویند تدبیرش نیز تنقیه است از خلط غالب بحبوب و حقنه جات منقی راس حسب مقادیر خلطین و کیفیت آنها و تبدیل مزاج به حسب واجب و بدانند که حکیم علی گیلانی و نفیس کرمانی سبات ارقی و سبات سهری را واحد شمرده اند و علاجش در علاج سبات بخار می آید در قول سمرقندی و طبری خواهد آمد سعید گوید که از اوفق علاج این مرض در ابتدا حقنه لین و بعد نضج تلیین طبیعت بنقوع افسنتین است و روغن شبت بر سر طلا نمایند و تعدیل مزاج به استعمال سکنجبین یا گلقند کنند و غذا اگر امتلا نباشد به مزوره زیرباج یا بنخودآب سازند پس اگر چهره مریض سرخ و عروق او ظاهر و قوت قوی باشد فصد کنند عباس گوید که اگر حرارت و صفرا اغلب بود حقنه لین از ادویه مسهله که مخرج صفرا و مطفی حرارت باشد به اضافه اندکی از ادویه مسخنه و مخرج بلغم ..... و اگر برودت و بلغم غالب باشد حقنه مائل بحدت استعمال نمایند و روغن و سداب و روغن شبت بسرکه آمیخته و نطولات موافقه بر سر ریزند و هنگام غلبه سبات ..... و کندن موی سر علیل درین علت نفع بلیغ دارد ابن الیاس گوید که تنقیه بدن و دماغ بحبها و حقنه ها و تعدیل مزاج نمایند و این حب بسیار نافع است بنفشه خشک دو درم تربد یک درم هلیله زرد یک درم بادیان تخم کرفس نمک نفطی هر یک نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ کوفته بیخته به آب بادیان سرشته حب سازند *163* و سحرگاه تناول نمایند و این حقنه سود دارد سنای مکی پنج درم پرسیاوشان پنج درم بنفشه سه درم نیلوفر سه درم سبوس گندم در صره بسته یک کف حلبه یک کف عناب ده عدد سپستان ده عدد بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم در سه رطل آب بپزند تا یکنیم رطل بماند و فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و عسل هر یک پانزده درم نمک بوره ارمنی هر واحد نیم درم سوده

پاشیده حقنه کنند و در نسخه خجندی اصل‌السوس سه درم زیاده است گیلانی می نویسد که اگر بلغم غالب باشد حقنه ها که در آن حدت و لذع اغلب بود استعمال کنند و اگر صفرا قالب باشد حقنه ها که در آن ادویه لینه غالب تر باشد بعمل آرند و اگر هر دو برابر باشند حقنه های معتدل اختیار کنند و این صفت حقنه معتدل ست تربد سفید انیسون بابونه نیلوفر فطراسافیون هر واحد سه درم عسل دو استار فلوس خیارشنبر سه استار کوفتنی را کوفته در یکنیم آثار آب تر کنند بعده جوش دهند تا ثلث آب بماند صاف کرده و فلوس خیارشنبر در ان حل کنند و آب چغندر و مری و روغن بدان انداخته نیم گرم حقنه کنند و در اول حدوث مرض غذا منع کنند و اگر سببش سکر باشد به ادویه مسهله قویه و اغذیه و بروادعات قویه نطولا و ضمادا علاجش نکنند لیکن به حمولات و حقنه ها و قی برای تنقیه معده و شمومات مقوی دماغ و خصوصا مزیل سکر معالجه نمایند علویخان می نویسند که بعضی خدام را سبات سهری عارض شد و روز دوم اشتداد نمود حتی که کسی از اخوان و اولاد و احباب خود نمی شناخت و وقت عصر نبض او نملی شد و اغما غلبه کرد و جم غفیر از اطبای عصر بموت او حکم کردند از استماع این حال سلطان مضطر بوده ما را طلب فرمود و امر بعلاج او نمود پس به تفحص حالش پرداختم و ؟ به حجامت نقره نمودم و در محجمه اولی مقدار نه مثقال خون برآمد و در مجمه دوم همانقدر خون و بسیار مواد بلغمی خارج شد و در محجمه سوم رطوبت صدیدی به رنگ خون برآمد و در این هنگام اندک افاقه او را حاصل شد بعد از آن تعلیق محجمه بلاشرط بر قدمین و ساقین و غسل آنها به آب مطبوخ ادویه مناسب امر کردم و بعد مرور نصف شب او را افاقه بسیار بهم رسید و بعد از آن صحت کلی یافت. سبات و آن خواب مفرط طویل بود که بدشواری از آن بیدار شود و از اسباب این مرض یکی غلبه برودت مضاد جوهر روح است از خارج و یا از ادویه مبرده یا مخدره. دوم غلبه رطوبت بدماغ مکدر جوهر روح مسدد مسالک آن مرخی جوهر عصب و عضل و از این قبیل نوم سکر است و قریب اینست آنچه به سبب تخمه و طول لبث طعام در معده عارض شود و یا در اشتداد نوائب تپ بلغمی افتد سوم کثرت خون در بدن چهارم ارتفاع بخارات از اخلاط ردیه از سائر اعضا یا از معده یا از ریه یا از صدر یا از کبد یا از معا یا از رحم جانب مقدم دماغ پنجم مجرد اذیت دماغ به مشارکت اعضای مأوف ششم شدت ضعف روح و تحلل آن که جوهر او متحمل انبساط نباشد هفتم وقوع ضربه بر صدغین یا کسر قحف و انضغاط نفس دماغ زیر استخوان قحف طریق تشخیص این مرض و اسباب آن باید که اولا فرق کنند میان سکته و غشی و اختناق رحم و در این مرض که مشابه است بهر واحد از امراض ثلثه و مذکوره و این چنان باشد که به حس و حرکت و نبض و رنگ چهره مریض نظر کنند اگر مریض را بجهد بیدار توان کرد و حرکات او چون حرکت خفتگان سلیس تر از حس او بوده و حواس او اگرچه کند باشد لیکن چیزی بر جای بود مسبوت باشد بخلاف مسکوت که حس و حرکت وی بتمامه

معطل می گردد و دفعتاً افتد و اگر نبض مریض قوی و مشابه به نبض اصحا و رنگ روی بحال بود و یا بسبزی گراید و دفعتاً روی و بینی نحیف نگردد و از سحنه خفتگان متغیر نشود و مگر بادنی تهبج و انتفاخ مسبوت باشد به خلاف صاحب غشی که نبض او اضعف و اصلب بود و رنگ چهره او به زردی می گراید مشابه به رنگ موتی و اطراف سرد بود و اگر مریض را فهمیدن کلام و تکلم به تکلف ممکن بود و حرکات او خصوصا حرکت گردن و سر و پای سهل تر بود و مریض در استغراق به تدریج واقع شود در اکثر و غلبه مرض ممتد گردد و مسبوت باشد بخلاف صاحب اختناق رحم که کلام به مشکل تمام می فهمد و تکلم اصلا نمی کند و احساس و کشادن پلک اسهل بود و مرض دفعتاً واقع شود و غلبه او بزودی منقضی گردد و یا قتل کند پس هر گاه این مرض مشخص شود سبب او دریافت نمایند بدین طور که کیفیت لمس سر و لون وجه و چشم و زبان و نبض و نفس مریض ملاحظه کنند اگر ملمس راس سر دو رنگ مائل بسبزی و تیرگی و نبض متمدد مائل بصلابت مع تفاوت شدید و قاروه سفید و نسیان و عدم تهبج وجه و پلک بود و دیگر علامات سوء مزاج بارد دماغ و تقدم رسیدن سردی خارجی بسر مثل مصادقت برف و آب سرد و باد سرد یا تقدم شرب اشیای بارده و مخدره مثل اب سرد و افیون و بنج و لفاح و تاتوره و فطر و گشنیز تر و اسبغول بسیار و شیر متجبن در معده و علامات مخصوصه هر واحد که در باب سموم بیاید و دریافت شود سبب سبات برودت دماغ باشد و ایضا اگر از اعراض دیگر مثل اختناق و سبزی و سردی اطراف و ورم زبان و تغیر بوی و سقوط و نملیت و ضعف و تواتر نبض بطور تواتر نملی و دودی و انتقال نبض از تواتر به تفاوت و بالعکس و عرق بارد یافته شود بر شرب ادویه مذکوره دلالت کند و اگر ملمس سرد و نرم نماید و رنگ چهره و چشم و زبان سفید و نبض لین موجی و عریض و بطی و قاروره بی رنگ و تهبج در پلک بود موجب سبات رطوبت باشد پس اگر این علامات با سبکی سر بود رطوبت ساذج باشد و اگر با گرانی مقدم دماغ بود و آب غلیظ در اکثر اوقات از بینی سائل شود و زبان به رطوبت لزج آلوده بود و اختلاج در ابرو پدید آید و تقدم امتلا و تخمه و کثرت شرب و سن و بلد بران *164* گواهی دهد و قاروره غلیظ بود و سبات ثقیل باشد که بیدار کردن از آن دشوار بود رطوبت مادی بلغمی باشد و اگر ملمس گرم و رنگ رو و چشم و زبان سرخ و رگهای گردن منتفخ بود و سائر آثار غلبه خون یافته شود سبات دموی باشد و اگر در نبض سرعت بود و وجود تپ بلغمی و دیگر عوارض تپ بران گواهی دهد و سبات خفیف بود ..... از بخارات بدن باشد و اگر با وجود تپ نبض موجی یا منشاری و ضیق نفس و سرفه بود و تقدم اعراض ذات‌الریه یا ذات‌الکبد یا ذات‌الصدر یا ذات‌الجنب گواهی دهد سبات از بخارات اعضای مذکور باشد و اگر علامات مذکوره یافته نشود و سبات در خلو معده خفت پذیرد و در امتلای آن زیاده گردد و تقدم شرب ..... کثیر یا وقوع تخمه و تقدم سدر و دوار و طنین و دوی و خیالات پیش چشم معلوم

گردد سبات از ابخره معده باشد و اگر تقدم آثار تولد دیدان در امعا یا احتباس منی یا حیض یا نفاس در رحم و علل رحم و امتلای آن مفهوم شود سبات از بخارات کرم امعا یا رحم یا از مجرد اذیت و دماغ بمشارکت باشد و اگر وقوع ضربه بر صدغ یا کسر قحف به سقطه و ضربه مدرک گردد باعث سبات همان باشد و اگر سبات به تدریج افتد و تقدم اسباب محلله مثل ریاضت قوی و تعب یا استفراغ رطوبت و خون مفرط و ضعف ..... بدان گواهی دهد سبب سبات تحلل جوهر روح باشد اکنون بدانند که علامات قرب موت مسبوت انست که هر چند آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او یکایک بتمامه غائب شود و تنفس کم گردد و کذا المجسطی و سبات که از بخارات ریه و سینه باشد چون در امر او اهمال نمایند مودی به سکته و صرع و فالج و لقوه گردد و این نوع علاج کمتر پذیرد و ابن الیاس گوید که چون در علاج سبات بلغمی اهمال نمایند مودی به امراض مذکوره گردد و شیخ می فرماید که اول حواس که در خواب و سبات معطل شود آن بصر و سمع است پس واجب بود که آفت در سبات در مقدم دماغ باشد و به مشارکت او فساد خیال زیرا که اگر مقدم دماغ سالم بودی و فساد موخر دماغ را عارض شدی بصر و سمع را تعطل واجب نشدی و خواب نبودی بلکه بطلان حرکت یا لمس تنها شدی و حواس دیگر بحال خود بودی چنانکه این در مرض جمود و شخوص واقع می شود و ضرر سبات بحس فوق ضرر او بحرکت بودی و آن حس را بالکل باطل می کند و حرکت را بالکلیه باطل نمی کند ..... در تنفس سالم باقی می ماند و واجب است که سده واقع در سبات تام نبود و نه بسیار کثیف و الا ضرر به تنفس می گردد و هر سبات که متعلق بسوء مزاج بود آن اولا به سبب برودت باشد و ثانیا به سبب رطوبت علاج سبات بارد آنچه در علاج امراض دماغی بارد گذشت منجمله آن ادویه قوی تر بعمل آرند و ایضا در سردی که از خارج رسد نوشیدن انیسون با جلنجبین و یا انیسون دو درم و سکنجبین عسلی ده درم و عطسه آوردن بجندبیدستر و فلفل و شونیز یا از نکهپکنی و تخم کتائی خرد و خوردن تریاق اربعه و ثمانیه و کبیر و مثرودیطوس و دواءالمسلک حار و معجون فلاسفه و اطریفل کبیر و شربت اسطوخودوس کذا تناول مصطکی بنوشدارو آمیخته با عرق بادیان و تکمید سر بسوس گندم و نمک مفید و تنطیل رأس به مطبوخ سداب و جندبیدستر و عاقرقرحا و شیح و تضمید به اجرام اینها و تمریخ سر روغن و سداب و بان و ناردین و روغن مشک و روغن قسط و زنبق و یاسمین و بابونه و شبت مع جندبیدستر و فرفیمون و ضماد از جندبیدستر دو جزو و عنصل یکجزو مشک اندکی و گاه زیاده کرده می شود در آن دیزج و عاقرقرحا از هر یک قدر قلیلی با گلاب و سرکه و دوام بوئیدن مشک و جندبیدستر و شونیز سخت نافع است و غصه آوردن به مریض و کندن موی سر سودمند و مالش قدمین به سختی و بستن ساقین و فخذین و یدین به استواری مفید و غذا نخودآب بشیره قرطم و یا لحوم چوچه مرغ و دراج و مانند آن با نخود و دارچینی و خولنجان و تنقل بحلواهای عسل و

ترنجبین و حبه الخضرا و اجتناب از اشیای بارد کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود به حسب همان مخدر تریاق مخصوص او که در باب سموم خواهد آمد نیز استعمال نمایند جرجانی می نویسد که اگر از سوءمزاج سرد ساده باشد مشک و مرزنجوش و جندبیدستر و عود فاوانیا و مانند آن ببویانند و از جندبیدستر و فقاح اذخر و غیره که در سبات رطوبی بباید ضماد بر سر نمایند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع بود و در اغذیه ناخواه وزیره و کردیا و سیر و حلتیت و مغز جوز اندازند و طعام نخودآب و قلیه خشک و شوربای گنجشک و مطنجن و مانند آن فرمایند. علاج سبات رطوبی در رطوبت ساذج آنچه در علاج امراض دماغی رطب گذشت بکار برند و معجون وج و مربای آن و مربای زنجبیل بخورانند و ضماد از جندبیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوزالسرو و فرفیون و عاقرقرحا بعمل آرند و تخفیف غذا نمایند و نخودآب با شبت و زیره و قرنفل و دارچینی و خولنجان بدهند و از ادهان و نطولات اجتناب کنند و مشک ببویانند و در رطوبت بلغمی بعلاج امراض دماغی بلغمی پردازند و یا بادرنجبویه گاوزبان انیسون هر یک دو درم جوشانیده گلقند و یا شربت بزور ده درم حل کرده نیم گرم بیاشامند و یا آبیکه دران مویز منقی دو درم مصطکی انیسون بادیان هر یک نیم مثقال جوزبوا چهار درم جوشانیده باشند بدهند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن بحقنه قوی و حب ایارج و دوای عصاره ریوند نمایند و شیاف بردارند و بکدامی حیله قی آرند و اکثر بلغم در معده نیز می باشد پس تنقیه او به قی و به مقطعات بلغم نمایند بدانچه در علاج *165* سوءمزاج بلغمی معده بیابد و مرو خردل بعد حلق راس بمالند و نطولات و سعوطات و ضمادات و شمومات که در قسم بارد گذشت بعمل آرند و غراغر بکار برند و استعمال شربت اسطوخودوس و تقلیل غذا مفید بود و گویند که حب غاریقون را در علاج و تبدیل مزاج او خواص عجیب است و افضل ادویه مبدل مزاج تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلاسفه و اطریفل کبیرست و ساقین محکم ببندند و اجتناب نمایند از خواب نمودن در مواضع بارد و مظلمه بلکه باید که مکان او روشن باشد و در شب چراغهای بسیار دران روشن نمایند. اقوال حذاق سویدی می نویسد که پارچه به سرکه و روغن گل تر کرده بریافوخ نهادن در ابتدای مرض و کذا پودینه کوفته بسرکه و روغن گل آمیخته بر یافوخ و جبهه و صدغین ضماد کردن و شمیدن و بخار آن گرفتن و کذا خردل کوفته به آب فرنجمشک که آن قرنفلی است سرشته ضماد کردن و کذا مشک تبتی سه بار سعوط کردن مجرب من است و جاوشیر شماً و شرباً و ضماداً و روغن شونیز بعد سه روز از مرض در بینی چکانیدن و شم انفاس کبوتران و ضماد نمام بسرکه و روغن گل پخته بر یافوخ و دلک اطراف بنطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره هر واحد مخلوط بزیت و تکمید سر به نمک یا جاورس گرم کرده بعد حلق راس و غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین عنصلی و غذا بنخودآب مطیب به روغن جوز هر واحد نافع است ابومنصور گوید که اگر سبات از بلغم کثیر مرتبک در مقدم دماغ

باشد اولا برای جذب بخارات باسفل حقنه حاد بعمل آرند و مریض را در خانه وسیع متوسطالضوء بدارند و بعد حقنه حیله فرو نشاندن بخارات صاعده کنند و درین باب تغریق راس به روغن گل و سرکه اقوی تدابیر است در سه روز اول و بعد سوم روز قدری جندبیدستر یا پودینه و حاشا یا نعنع بیامیزند که آن دماغ را تقویت و تسخین عجیب بخشد و نفوخ عود فاوانیا باریک سائیده اندر بینی در ساعت بیدار می کند و کذا تمریخ اطراف به روغن و نطرون یا عاقرقرحا یا تخم انجره و کذا از فلفل و شونیز کندش بعد سوم روز عطسه آوردن و نوشیدن سرکه عنصل آنرا نافع است و تضمید سر و دست و ران و ساق باسقیل و عاقرقرحا در سرکه سائیده از نوم مغرق بیدار می کند و حاشا و پودینه و جند ببویانند و اطراف را دلک قوی نمایند و اگر ممکن باشد غرغره بایارجات یا بسکنجبین عنصلی کنانند و اگر مرض طول کند و با وی ارتعاش بهم رسد جندبیدستر ببویانند و بعد حلق رأس از نمک و جاورس تکمید نمایند و جندبیدستر و خردل بران طلا کنند و مدام خبر دارند اگر طبع قبض شود حقنه ها بعمل آرند و مدرات بول مثل سکنجبین عسلی بزوری و مانند آن استعمال نمایند و بعد انحطاط مرض سواری و مشی و رکض و حمام و تدبیر منعش مقوی بعمل آرند و غذا نخوداب به روغن جوز و خردل دهند و ماءالعسل و حندیقون بنوشانند مسیحی گوید که اگر سبات از بلغم کثیر محتقن در مقدم دماغ باشد علاجش تنقیه سر بحب ایارج و بعد از آن بایارجات کبارست و روغنهای گرم بر سر مالند و به آبهای گرم بران نطول نمایند صاحب کامل گوید که اگر حدوث سبات از سوءمزاج بارد و رطب یا ماده مبغی باشد پس در سباتی که از سوء مزاج بارد رطب بود تدبیر مسخن مجفف استعمال نمایند و آن اینست که بر سر آبیکه دران شبت و نمام و مرزنجوش و حاشا و برنجاسف و صعتر و عاقرقرحا و وج و شونیز و حرمل هر واحد بقدر حاجت یا بعضی از آن جوشانیده باشند بر سر نطول نمایند و ضماد آن کنند و یا نطول بکف خردل و اندک مویزج و عاقرقرحا و صمغ سداب باریک سوده باید کرد و تدهین به روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن سداب به اندکی فرفیون و جندبیدستر نمایند و پایها را خوب بمالند و عضل ساق را محکم بندند و بر پایها عنصل باریک سوده و به عاقرقرحا باریک سائیده بسرکه کهنه سرشته ضماد کنند و بادویه معطسه عطسه آورند که آن بیدار می کند و غذا نخودآب بزیت غسیل و شبت و دارچینی و خولنجان دهند و عسل به مغز حبالبطم و حبهالخضرا بخورانند و از شرب آب سرد و خواب در مواضع بارده اجتناب نمایند و اگر حدوث آن از ماده بلغمی باشد قبل از نطول و استعمال ادویه مذکوره ابتدا به استفراغ بدن و تنقیه دماغ به حب ایارج و قوقایا و بحقنه های حاده و غیره ادویه مسهل بلغم باید کرد و معجونات مذکوره در باب نسیان و سائر تدبیر بران مثال استعمال نمایند سعید گوید که اگر سبات از اجتماع بلغم کثیر در بطن مقدم دماغ باشد تنقیه سر و معده بحب ایارج کنند و بعد تنقیه سرکه خمر و روغن گل بر سر ریزند و ماءالعسل نوشانند و جلنجبین خورانند و آب نیم گرم بدهند

و بعد سه روز روغنهای گرم بر سر مالند و آب مطبوخ ادویه محلله نطول کنند و اگر طبع قبض باشد حقنه حاده بعمل آرند و بکندش عطسه آورند و نشوق پودینه کنند و موی سر تراشیده بخردل طلا نمایند و در علاج این استعانت بعلاج لیثرغس کنند. جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سبب برودت و رطوبت باشد علاج به علاج لیثرغس و علاج صداع بارد نزدیک است و ترتیب آن چنان باید کرد که اول قی فرمایند به ادویه قوی پس تنقیه بدن بحب اصطمخیقون کنند و اگر حاجت آید حقنه حاده بعمل آرند و بعد تنقیه بدن و حقنه تنقیه نواحی دماغ بحب صبر و حب ایارج و حب قوقایا نمایند و از مراعات معده و استعمال چیزیکه رطوبت را ببرد و معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولات محلله و غرغره و عطسه آوردن و اعضای سافله را بستن و در آب گرم نهادن و تقویت دماغ بشمومات نافع بود و از تدابیر صواب یکی آنست که بیمار را به خشم آرند و سخنها گویند و کارها کنند که غضبناک شود صفت حب اصطمخیقون از قرابادین شاپور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم هلیله زرد افتیمون بسفائج نمک هندی هر یک دو درم تربد سفید ده درم *166* شحم حنظل سقمونیا غاریقون هر یک دو درم مقل ازرق شش درم مقل را در آب انیسون حل کنند و ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و نیم این نسخه را نسخه گزیده می گویند نوع دیگر هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو درم تر بد سفید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یک درم فانیذ چهار درم همه ادویه کوفته بیخته فانیذ را اندر آب حل کرده بجوشانند تا بقوام عسل آید ادویه بدان بسرشند و بکوبند تا همه یکذات گردد پس حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال این نسخه کندی ست حب صبر صبر سقوطری سه درم مصطکی یکنیم درم سائیده به آب کرنب سرشته حبها سازند شربت دو مثقال حب ایارج فیقرا یک درم شحم حنظل یکنیم دانگ تربد نیم درم افتیمون سقمونیا هر یک دو دانگ مقل و کتیرا هر یک دانگی به آب کرفس حبها سازند دیگر ایارج فیقرا شش درم پوست هلیله کابلی چهار درم تربد سفید هشت درم نانخواه دو درم بدستور معمول حب سازند و در هر هفته دو درم یا دو درم و نیم بدهند صفت حقنه حاد شحم حنظل مشت بسفائج دو مشت پودینه دشتی یک دسته کوچک افتیمون مشت در یکنیم آثار آب بپزند تا بثلث رسد صاف نموده مقدار صد درم آب او بگیرند و یک اوقیه روغن بابونه آمیخته حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو نیم دانگ تربد اسطوخودوس هر یک پنج درم بدستور معمول در آب کرفس مطبوخ حبها سازند این جمله ده شربت معتدل است دیگر صبر سقمونیا شخم حنظل مصطکی عصاره افسنتین و اگر نباشد افسنتین همه مساوی به آب کرفس حبها سازند شربت یک درم یا یک مثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک درم از این حب با یک مثقال ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع بود و تنقیه نواحی

دماغ کند و مراعات معده و تنقیه آن بنقوع صبر و ضمادهای مقوی کنند صفت نقوع صبر هلیله سیاه هلیله آمله بیخ بادیان بیخ کرفس اذخر اصل‌السوس هر یک ده درم سنبل خوشبو قصب الزریره هر یک پنج درم شکاعی باد آورد هر یک پنج درم شحم حنظل دو درم همه را در دو نیم آثار آب بپزند تا کمتر از یک آثار بماند مالیده و صاف نموده یک اوقیه صبر سقوطری سوده آمیزند و اندر شیشه بدارند و در آفتاب نهند شربت از یک اوقیه تا دو اوقیه حسب قوت مریض صفت ضماد که تولد بلغم در معده بازدارد سک و رامک و لادن و عود خام هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و مصطکی هر یک دو درم مشک دانگی همه سائیده به اب مرزنجوش یا به آب نمام سرشته در وقت خلو معده بر فم معده ضماد نمایند و باقی مراعات معده از ابواب علاج معده طلب باید کرد صفت غرغره که دماغ را از باقی رطوبات پاک کند و خداوند سبات و صرع و فالج را نافع ایارج فیقرا خردل صعتر زوفا عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی نرم سوده بسرکه عنصل تر کرده بعسل بسرشند و حبها ساخته وقت حاجت اندکی در سکنجبین عنصلی یا در آب کامه حل ساخته غرغره کنند و بفلفل و کندش و خردل باریک سوده عطسه آورند و نطول که در لیثرغس مذکور شد بکار برند مصنف حاوی گوید که اگر از ماده بارد خام رطب باشد جلاب از بادرنجبویه و انیسون هر واحد دو درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخودآب بشیره تخم قرطم و فلفل و دارچینی و نانخواه دهند و تنقیه بدن به این حقنه کنند خارخسک شبت بابونه سنای مکی هر یک هفت درم بادیان اصل‌السوس هر یک سه درم حلبه تخم کرفس هر یک دو درم اشق مقل هر واحد نیم درم سکبینج یک دانگ در شش رطل آب بپزند تا به دو رطل آید صاف کرده بوره ارمنی نمک طعام هر واحد نیم درم بران پاشیده مری و روغن زیت و عسل سرخ هر واحد ده درم در آن حل کرده نیم گرم حقنه کنند و خورانیدن دواءالمسلک حلو بشربت بادرنجبویه نافع است و تنقیه دماغ بحب ایارج و حب لوغاذیا کنند و به روغنهای گرم نشوق سازند و طیوب و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نمام و صعتر ببویانند و مریض را گرسنه دارند و اطریفلات خورانند و تبدیل مزاج کنند و این دوا تسخین بدن و دماغ و معده کند و این مرض را نفع بلیغ دارد زنجبیل فلفل وج شونیز قسط تلخ هر یک پنج درم برگ سداب خشک حلتیت طیب هر یک ده درم جندبیدستر دو درم و نیم کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند و هر روز مقدار مثقال بخورند و وج سوده بعسل سرشته و زنجبیل بعسل و شونیز بعسل نافع است و خوردن مویز و جوز و سداب و نارجیل و قلایای مطنجنه و کثیرالابازیر و صباغات معمول از خردل و مری و چقندر نافع بود و از اغذیه نخودآب و زیت و زیره و شبت و کف خردل و روغن جوز برای اصحاب این علت نیکوست و شرب شراب بسیار مضر است و درین مرض می افزاید و ماءالعسل ساده و این ماءالعسل بافاویه نافع بگیرند عسل یک رطل و آب شش رطل و بطریق جلاب بپزند و کف بردارند و چون قریب بقوام رسد در آن

فلفل و قرنفل و زنجبیل و سنبل و قرفه و خولنجان و مصطکی هر یک مثقالی کوفته بیخته در صره بستند بجوشانند و استعمال نمایند طبری گوید که اگر مانعی نباشد ابتدا به اسهال طبیعت اولا به این مطبوخ نمایند هلیله سیاه و کابلی و اصفر تخم دور کرده هر یک شش درم شیر آمله و بلیله هر واحد سه درم سنا و اسطوخودوس و حشیش غافث و قنطوریون و بسفائج و شکاعی و باداورد هر واحد چهار درم افسنتین رومی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم اصل‌السوس مقشر و تربد و ماميران *167* و فو و موهر هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد دو درم پرسیاوشان گاوزبان هر واحد چهار درم بدستور مطبوخ بجوشانند و صره افتیمون در دیگ بیاویزند و هنگام جوش حرکت ندهند تا قوت او بلطف بغیر انحلال چیزی از جرم آن در مطبوخ برآید پس صاف کرده شربتی مقدار یکصد و بست درم از آن بگیرند اگر مزاج مریض متحمل این باشد و الا بوزن هشتاد درم گرفته یک درم غاریقون و یک طسوج خربق سیاه و یک دانگ ماهیزهرج و ربع درم نمک هندی سوده بعسل سرشته در آن مالیده نیم گرم بنوشند و اگر از اثر این شربت در مرض نقصان ظاهر نشود این ماءالاصول بنوشانند بادیان و پوست بیخ آن و تخم کرفس و پوست بیخ آن و انیسون هر واحد سه درم فقاح اذخر پانزده درم مویز منقی بست درم مصطکی سه درم سلیخه و پوست آن هر واحد دو درم عود وج سه درم انجیر سفید بست عدد ریوند کوفته سه درم عنبر اگر یافته شود دو درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند و بعضی اطباء هنگام عصر اخلاط در این ماءالاصول اشنه و کاویم که آن دارشیشعان است می افزایند و بعضی هوم‌المجوس و اصل‌السوس و برگ شبت زیاده می کنند و مختار من اینست که از این چیزی کم نمی کنم پس صاف کرده هر روز بست درم با دو درم روغن بیدانجیر و هفت درم سکنجبین بنوشند و تا هفت روز برین ادامت نمایند و غذا در این ایام بزیرباج حلو و پایچه حمل مطبوخ بنخود بسیار و اندک شبت سازند و از اطعمه غلیظه منع کنند بعد از آن شربت دیگر از مطبوخ اول بنوشانند و اگر از این آثار صحت ظاهر نشود این دوا بعد از آن بدهند ایارج فیقرا سه روز قبل از تناول آن در عسل سرشته یک درم ماهیزهرج دو دانگ خربق سیاه در سرکه تر کرده خشک نموده یک دانگ غاریقون سفید ملائم نیم درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد یک درم نمک نفطی نیم درم سقمونیای مشوی دو دانگ کوفته بیخته بجلاب سرشته حبها مثل فلفل سازند شربتی از آن سه درم و ثلث و این دوا آنگاه دهند که مزاج علیل از نوشیدن مطبوخ اول متغیر نگردد و اگر یک شربت این کفایت نکند دو سه شربت مع مراعات قوانین دران و تحسین تدبیر بدهند و بدانند هر کسی که در دماغ او مرض بارد باشد باید که از شرب آب سرد و از استعمال و در مضمضه و استنشاق حذر کند و بعد این استفراغات اگر مزاج او حدت نپذیرد استعمال آب گرم و استنشاق او و مضمضه بدان و ریختن او بر سر در حمام لزوم نمایند و اگر مرض باقی ماند امر به انکباب برین آب نمایند بگیرند یک کف هر

واحد از شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل‌الملک و برگ اذخر و پوست شجر صنوبر و از سبوس گندم کف کبیر و یک کف خطمی سفید و یک کف نمک اول سبوس و نمک و خطمی را در پارچه صره بسته همه را بجوشانند تا حشایش مهرا گردد پس چادری بر سر کشیده انکباب نمایند و دو بار یا سه بار این عمل کنند و اگر این فائده نکند تلطیف تدبیر به استقصا نمایند و ماکول و مشروب او وزن کنند و گرسنه دارند و امر بشم مشک و شونیز و جندبیدستر و مانند آن کنند و اگر تغیر مزاج او و صداع مانع نباشد بر مقدم رأس این ضماد کنند بابونه اکلیل‌الملک هر واحد ده درم صبر و مروسعد هر واحد سه درم عاقرقرحا دو درم کوفته بیخته موم روغن از موم و پیه بط و چزر و مرغابی ساخته ادویه مذکوره مخلوط سازند و هرگاه مزاج او متغیر گردد و حدت پذیرد تدبیر او به تدبیر سبات ارقی نمایند مولف اقتباس گوید که در سبات بلغمی و بخاری اول اطراف را ببندند بستنی سخت تا بهوش آید و این پاشویه کنند گل بابونه اکلیل‌الملک سبوس گندم سبوس نخود برگ کنار برگ خرزهره نمک طعام هر یک دو مشت و سرکه و گلاب برابر تا دو سه روز بر تارک سر بمالند و روز چهارم جندبیدستر و شونیز و بزرالبنج هر یک سه ماشه اضافه نمایند و گلاب را موقوف ساخته عوض آن روغن گل کنند و حقنه حاده علویخان بعمل آرند که افاقه حاصل شود پس جهت تنقیه دماغ ایارج فیقرا هفت ماشه در عسل دو توله آمیخته لیسانند و یا حب ایارج بعرق بادرنجبویه وقت شب بخورانند و صبح مطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان و شربت اسطوخودوس مسهل بنوشانند و غذا نان خشکار با شوربای مرغ وقت شام دهند و صبح مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بادیان هر یک نه ماشه انیسون پنج مهلک و کرفس هر یک هفت ماشه انجیر زرد چهار عدد با شربت بزوری چهار توله حرف و یا قودریین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا به دستور دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تنقیه مابقی مواد دماغ غرغره بطبیخ اصل‌السوس مقشر و مویزج و بادیان و بابونه هر یک دو مثقال جوش کرده سکنجبین عنصلی چهار توله داخل کرده در روزی چهار پنج مرتبه بکار برند و اگر بعد زوال تپ اندکی سبات باقی مانده باشد از فرفیون مصطکی جندبیدستر هر واحد یک درم صمغ عربی دو مثقال بابونه یک توله در روغن سداب آمیخته بر صدغین و پیشانی ضماد نمایند و غذا شوربای مرغ و نان روه دهند و عطسه آوردن بسعوطی که در لیثرغس نوشته شد در زوال این علت از مجربات است. علاج سبات دموی مبادرت بفصد سررو یا هفت اندام کنند و بعده بهر اماله حجامت ساقین یا فصد صافن نمایند اگر ماده در صعود باشد و هرگاه ماده مستقر گردد پس فصد رگ پیشانی یا حجامت نقره اولی است و حقنه معتدل استعمال کنند و بهر تقویت دماغ تدهین سر بروغن گل و سرکه و اگر روغن گل نباشد گلاب بسرکه کنند و غسل پایها بطبیخ بابونه و دلک *168* آنها به سبوس گندم سازند و ادویه سرد خشک مثل شیره گشنیز خشک و تخم کاسنی با سکنجبین دهند و به تلطیف غذا

پردازند و باقی تدبیر حسب حاجت از علاج امراض دماغی دموی و سرسام دموی اخذ کنند سعید گوید که اگر سبات حادث از بخارات دموی حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ مرتفع گردد و علامتش آنست که سبات خفیف بود مریض از آن به سرعت افاقه یابد و در خواب کلام بسیار کند و چون آواز دهند بفزع بیدار شود علاجش بفصد کنند و بعد فصد آنچه محلل فضول باشد مثل ماءالقرع و شربت بنفشه بنوشانند و روغن گل بسرکه خمر بهم زده بر سر مالند تا سر بر دفع بخارات صاعده بسوی آن قوی گردد و طلا بگلاب نمایند و غذا بنخوداب یا مزوره زیرباج سازند و تقلیل آن کنند تا هضم او فاسد نشود ابن نوح گوید که اگر از رطوبت دم محتبس در مقدم دماغ باشد بعد فصد تقویت راس بلخالخ بارده مثل روغن گل و گلاب و سرکه کنند و این حقنه بارد لین بعمل آرند بگیرند بنفشه و جو کوفته و سبوس گندم و عناب و سپستان و اصل‌السوس و برگ خطمی هر یک کف و در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بدران یک سکرجه آب ترنجبین و نیم سکرجه روغن گل انداخته حقنه کنند علاج سبات بخاری اگر از انتفاع بخارات جمیع بدن و تابع تپ و مرض دیگر باشد علاج مرض متبوع باید کرد و نیز بعلاج امراض دماغی بخاری توجه نمایند و در بخارات عضو واحد بتدارک عضو مشارک پردازند بدانچه در مقام هر یک مسطور گردد مع تقویت دماغ به مثل نهادن روغن گل مع سرکه بسیار و آب فواکه مقوی بر سر و استعمال شمومات بارد خوشبو و نطولات مبرد پس محلل اگر چیزی در دماغ محتبس باشد بعمل آرند و آنچه در حمیات و در ابتدای ادوار آن افتد پاشویه و ربط اطراف و دلک آن بچیزی درشت و دوام تحریک عطاس و تشمیم سرکه و گرفتن بخار آن و تغریق راس به روغن گل مع سرکه کثیر و آب حصرم و آب انار و قوابض نیز مفید بود و تنقیه بدن از ماده تپ نمایند پس تقویت دماغ بشمومات و غیره کنند و ایضا در بخارات معدی تنقیه بقی و اسهال و حقنه ها و حبوب مسهله و معطسات و استعمال سفوف معمولی و حب شبیار و دیگر تدابیر که در علاج امراض دماغی شرکی معدی گذشت بعمل آوردن مفید و در صورت نفخ خوردن سفوف بادیان دانه هیل زیره سفید نافع و در سبات دیدانی قتل و اخراج دیدان پس تقویت دماغ و منع ابخره نمایند ابوسهل گوید که اگر سبات خفیف بود که صاحبش به سرعت افاقه یابد پس سبات کند آن از بخارات حار رطب ردی‌الکیفیت مرتفع بسوی مقدم دماغ باشد و علاجش فصدست پس استعمال روغن گل و سرکه بر سر سمرقندی گوید که سبب سبات یا بخارات حار رطب باشد که بسوی مقدم دماغ در عرقین سباتین از جمیع بدن مرتفع گردد پس مزاج دماغ را متغیر گرداند بسخونت و اخلاط موجوده و فضول محتقنه آنجا را گرم سازد و علامتش در قول طبری بیاید و علاجش فصد قیفال است و حجامت ساقین و تلطیف اغذیه طبری گوید که نوع دوم از سبات سبات ارقی است و این مضاد اول یعنی سبات رطوبی است در اکثر احوال او زیرا که سبب موجب این بخارات حاده حاره یا رطوبت و یا یبوست ست که

بطرف مقدم دماغ بعرقین سباتی مرتقی می شود و مزاج دماغ را متغیر و فضول محتقنه آنجا را گرم می کند و اعراض او اینست که بیمار خواب نکند و بر نوم قادر نبود و تفکر افکار ردیه بغیر تمیز صحیح کند و غیر مستقل عقل بود و حرکت چشم بطی باشد گویا که خشک‌اند و هرگاه ترکب این بخار حار با رطوبت بود از چشم او اشک سائل شود و عطسه بسیار کند و در بعض اوقات خواب خفیف کند پس بیدار گردد و گاهی قلق کند و ضیق صدر ظاهر نماید و هر گاه این بخارات حار با یبوست مرکب گردد خواب نکند و الم و صداع و دوی در سر خود دریابد و اطباق جفن بران گران باشد علاجش بفصد کنند به غیر اسهال لاسیما هرگاه ترکب این بخارات با رطوبت باشد نه مسهل نوشانند و نه حقنه کنند بلکه فصد را مقدم دارند و چون از فصد مزاج او متغیر نشد غذای او ماءالشعیر و کشک و مزورات معتدله مثل زیرباج و اسفیدباج ماش و کدو سازند و اگر این تدبیر ترطیب ننماید امر به استنشاق روغن بنفشه کنند و بر سر او شیر بز یا خر یا زن نهند و انکباب برین آب نمایند بگیرند جو مقشر کوفته و برگ بنفشه و نیلوفر هر یک دو کف و حی‌العالم باقه کبیر و عصی‌الراعی و برگ خبازی و برگ اسبغول و اذان‌الغار یعنی مرزنجوش هر یک باقه در آب بیخته امر به انکباب بران نمایند و اگر این کفایت نکند شیر دختران به روغن بنفشه سعوط کند و جمیع تدبیر او بمطربات نمایند و ادامت برین حریر کنند خشخاش سفید و خندروس هر یک کف هر دو کوفته و اندک نشاسته آمیخته حریره سازند و به روغن بادام بنوشند و کاهو تازه بخورند و اگر این هم کفایت نکند حقنه لین بعمل آرند که بسوی سر بخار محلل غیر حار صعود کند مثل جو و خطمی و سبوس و بنفشه و خبازی و نیلوفر این همه را بپزند و امر به انکباب بران و تکمید سر بدان نمایند که باین طریق زائل شود مصنف اقتباس می نویسد که گاهی سبات از ابخره خلط سمی در هیضه وبائی بعد بند شدن قی و اسهال پدید آید پس روغن گل *169* و سرکه برابر آمیخته نیم گرم بر تارک سر مالند و حجامت بلاشرط میان دو شانه نمایند و مصطکی سه ماشه جدوار خطائی دو ماشه سوده در شربت به و یا انار دو توله ورق طلا یک عدد آمیخته در عرق کیوره هفت توله بنوشانند اگر بهوش آید بهتر و الا سعوطی که در لیثرغس مذکور شد بکار برند که فی‌الفور بهوش می‌آرد پس اندکی شوربای بچه بز دهند و دوای مذکور صبح و شام نوشانند و در میانه روز هفت هشت عدد مویز منقی خورانند و روز سوم و چهارم بعد زوال سبات نان تنک بشوربای مرغ ترید نموده به وزن یک فلوس اول روز دهند و تا سه وقت بر همین قدر اکتفا نمایند و وقت چهارم دو وزن و یا دو نیم وزن زیاده کنند تا به تدریج به حالت اصلی آید و باید که مصطکی سه ماشه در نوشداروی ساده نه ماشه آمیخته با عرق بادیان بالای طعام خورانند و اگر پس از زوال سبات سرخی در چشم‌ها پدید آید اندکی کیری انبه و یا ترشی انبه خشک در گلاب و یا آب گشنیز بر آهن سوده به میل زر در چشم کشیدن در دو سه روز زائل می سازد و الا بعد هفته رگ ماق و یا پیشانی زنند

و استعمال سعوط مذکور در یک ساعت سه چهار بار و ضماد دال بنوماش مدبر به شیر بز و روغن گل و سفیدی بیضه بر پیشانی و خورانیدن جدوار دو ماشه فادزهر بری یک ماشه در بالائی جغرات گاوی دو توله و نهادن شیشه حجامت بر کتفین و ساقین و حوالی فم معده و دادن عرق بهار نارنج و دوغ گاو مساوی که به سنگ یشب سه بار و همچنین بفولاد و طلا داغ کرده باشند بجای آب و غذا در دفع سبات هیضه و منع قی و اسهال و دفع دیگر اعراض آن مجریست و اگر در سبات هیضه وبائی بعد زوال در روزی دو سه نوبت اجابت طبع شود و نفخ هم باشد یا نه شیره بادیان نه ماشه و الایچی کلمان چهار عدد زیره سفید چهار ماشه نبات سه توله دهند در روزی دوبار و اگر در این اثنا اشتها کم باشد مصطکی سه ماشه سوده در شربت انار منعنع یک توله بلیسانند و غذا گهچری بنوماش بریان بدهند که فلفل گرد و زیره سیاه و الایچی کلان در آن افتاده باشد

.علاج سبات ضعفی و ضربی اگر از تحلل ارواح باشد علاج غشی نمایند و بهر تقویت و تکثیرارواح شوربا ماهی لحوم لطیفه و چرب و قلیه ها و کبابها و ماءاللحم و مفرحات و دواءالمسک مثرودیطوس و شربت فواکه و انار با گلاب استعمال نمایند و در مزاج گرم ماءالحلم در گلاب و آب سیب آمیخته یا مفرح بارد یا دواءالمسک بارد و گلقند نسترن و شربت انار یا سیب یا لیمو و عرق بیدمشک و نیلوفر و یا طباشیر و صندل سوده باشربه مذکوره سرشته بدهند و ایضا در محرور مثرودیطوس بطباشیر سرشته بشربت لیمو یا شربت انار باید داد و صندل و گلاب و کافور ببویانند و در مزاج بارد دواءالمسلک حار و مفرح حار و شربت میبه و یا مثرودیطوس در ماءالعسل یا در شراب انگوری و یا ماءاللحم به اندک شراب و مانند آن بکار برند و ایضا عودهندی و مشک و عنبر و فاوانیا و جندبیدستر اکلاً و شماً استعمال نمایند و اگر سبات از ضربه و سقطه افتد هرچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود و در علاج صداع ضربی مسطور شد بعمل آرند و مقویات سر و رادعات مثل مغاث و ماش و گل سرخ و صندل و مانند آن استعمال نمایند پس آنگاه در آگاهیدن سعی نمایند به استعمال مقویات دماغ که در علاج امراض ضعف دماغی گذشت و این سعوط در این باب از مجربات صاحب اقتباس است برگ مورد و یا تخم آن چهار ماشه عرق بهار نارنج و روغن گل هر یک یک توله شیر زنان سه ماشه دیودار دو ماشه سرکه چهار ماشه زعفران یک ماشه انتباه شیخ می فرماید که از معالجات مرض سبات شنیدن و دیدن اشیائی است که به صاحب او غم آورد و از ادویه مسهره طلای منخرین بقلقند است و سعوط و طلای چهره و چشم بسرکه و بستن پایها باستواری و استعمال معطسات باعث افاقه و بیداری مسبوت می گردد و بقول قرشی تکلف انتباه اگرچه بکندن موی و کشیدن اطراف باشد نافع و تسعیط سرکه و آب مور جید و مفیق بخاصیت و کیفیت

هر دو است و انطاکی گوید که برای مطلق سبات تنطیل سر بطبیخ شبت و نمام و بابونه و تضمید باجرام آنها و تقطیر سرکه و آب نمام در بینی و مشک به گلاب مجرب است و در حالت افاقه غاریقون به روغن بادام شیرین و شکر استعمال کنند و بران طبیخ افتیمون یا خیارشنبر بنوشند و به صبر و آب مورد طلا نمایند و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که فلفل سیاه یک نیم عدد در لعاب دهن اسب سائیده به میل در چشم کشیدن مزیل سبات است و کذا سفوف زرد چوب و فلفل سیاه و نمک لاهوری مساوی حسب حاجت خوردن و قهوه چای خطائی و بادیان خطائی و بن نوشیدن نیز مفید و ذکر باقی اشیای مسهره در آخر بحث سهر می آید سبات اطفال گاه باشد که خواب طویل با کسل و ثقل و ماندگی مفرط به اطفال عارض شود و آنرا مبارکی گویند بهترین تدبیرش آن است که روز اول یک مگس پر دور کرده با یک ماشه اجواین مصفی مالیده بخورانند و روز دوم دو مگس با همان قدر اجواین بدهند و همچنین تا هفت روز یک یک مگس هر روز بیفزایند و بعده هر روز یک یک کم کنند تا روز چهاردهم یک مگس بماند در این عرصه مرض اگرچه قوی و مزمن باشد زائل گردد و قی نمی‌آید مگر وقتی که ماده مرض بکلی منقلع شود و بعضی گویند که برای کثرت خواب که بعد تپ پیدا شود آنرا مبارکی نامند استخوان باخه دو درم مروارید دو سرخ بسد دو سرخ هر سه به آب سائیده هفت روز بخورانند. *170* سهر یعنی بیداری مفرط و اسباب آن بسیار است چنانچه یبوست ساذج و مادی سوداوی و حرارت و یبوست ساذج و مادی صفراوی دماغ و اجتماع رطوبت شور در دماغ و حمیات حاده بنا بر تصاعد بخارات یابسه لاذعه بسوی دماغ و به جهت وجع و امتلای بدن از اخلاط ردی و سوءهضم و کثرت امتلای معده و غم و الم سخت و فکر مشوش و ورم سوداوی یا سرطان در ناحیه دماغ و تناول غذای بادانگیز ممشوش اخلاط و احلام و مفزع در خواب مثل باقلا و عدس و مانند آن و گاهی روشنی مکان برای مستعد سهر موجب سهر گردد و آنچه پیران را افتد سببش به ورقیت اخلاط و خشکی جوهر دماغ ایشان بود و گاه یبوست از غم شدید یا از استفراغ کثیر یا مشی در آفتاب در ایام گرما یا از بیداری ضروری برای حراست چیزی یا در سفر بر دماغ غالب شود و موجب سهر گردد طریق تشخیص اسباب این مرض باید که از بیمار بپرسند که در بینی و زبان خشکی است یا تری و در سر سبکی است یا گرانی اگر خشکی منخرین و لسان با خفت راس و حواس بیان کند و آثار حرارت و برودت در دماغ محسوس نشود سبب سهر یبوست ساذج بود و اگر با وجود خشکی و سبکی آثار حرارت مثل التهاب و حرقت و شدت تشنگی و سوزش در قعر چشم نیز باشد سببش حرارت و یبوست ساذج بود و اگر خشکی با گرانی سر بگوید و با آن علامات غلبه سودا مثل توحش و تشویش احلام و فزع و برجستن از خواب با قلق و اضطراب و مانند آن نیز دریافت شود از یبوست سودا بود و اگر با خشکی و گرانی ناریت روح و سائر علامات غلبه صفرا مدرک گردد از حرارت و یبوست

صفرا بود و هرگاه مریض در بینی تری و در سر اندکی گرانی بیان نماید و در چشم چرک ظاهر گردد و از خواب جهیده برخیزد موجب سهر رطوبت بورقیه بود و باید که سوای این علامات بر وجود باقی اسباب مذکوره یعنی تپ و امتلای بدن از اخلاط و سوء هضم و امتلای معده و غم و الم و فکر و ورم ..... نفاخ و روشنی خوابگاه و ایضا بر تدبیر گذشته و سن مریض نیز نگاه کنند پس هر سبی از این اسباب که موجود باشد بدانند که سبب سهر همانست و گویند که بعد اشتداد سهر عروض سرفه خشک در همه اقسام نشان موت است و آگاهی این مرض مودی به تشنج و جنون و اختلاج بعض اعضا می گردد و بهلاک می انجامد.

علاج سهر یابس هر چه در علاج امراض دماغی یابس مذکور شده از اشربه مرطبه و غیره بعمل آرند و ایضا شیره تخم خشخاش و شیره تخم کاهو نبات سفید داخل کرده بنوشند و هر صبح نوشیدن ده درم شربت بنفشه یا شربت خشخاش به آب نیم گرم نیز نافع و بقول انطاکی ملازمت ماءالشعیر بشیر میش و روغن بسکه سودمند است و سفوف گشنیز بریان تخم کاهو مقشر تخم خشخاش سفید بریان یک دو نیم مثقال شکر سفید ده مثقال بقدر دو مثقال بخورند و گاهی مغز بادام مقشر و مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو نیم مثقال نیز اضافه کرده می‌شود و سفوف حکیم احمد و والد علوی خان و حریره خشخاش و خمیره آن و عرق شیر و معجون منوم و ضماد و طلا و قرص منوم بارد که در قرابادین مسطورست استعمال کنند و یا قرص مثلث در آب گشنیز سبز سوده بر پیشانی طلا نمایند و یا تخم کاهو مغز تخم خربزه مغز بادام خشخاش سفید مغز تخم کدوی شیرین هر یک دو دام سائیده قرص نموده بر یافوخ بندند و روغن کدو به شیر زنان و یا تخم خشخاش سفید در شیر گاو سائیده روغن کدو آمیخته و یا آب کاهو تر به شیر زنان در بینی چکانند و خشخاش سفید و تخم قنب هر یک یک توله کوفته در شیر گاو پاو آثار بپزند و سرد کرده بر کف پا بمالند و یا برگ قنب با شیر بز سائیده بطور حنا بر کف پا بندند و شیر بز و یا روغن قنب و یا روغن بنفشه و یا روغن بادام و یا روغن گاو از آب شسته بر کف پا بمالند و نازبو در آب یا گلاب یا عرق بیدمشک تر کرده نزدیک بالین دارند و ببویند و از آب برگ کاهو و گشنیز و شیره تخم خشخاش و روغن نیلوفر لخلخه سازند و روغن خشخاش و روغن لبوب سبعه و روغن کاهو و کدو و بنفشه بر سر بمالند و شیر بز بر سر دوشند و قوی تر از آن شیر میش است و انکباب بر بخار اطعمه مرطبه و اکل آن و شمیدن بنفشه و نیلوفر و ضماد خشخاش به آب بنفشه تر و کماد معمولی بعمل آرند و اغذیه مرطبه چون گوشت بره و بزغاله با کدو و اسفاناخ و شیره خشخاش و کاهو و شیر بز و فیرنی و یا مزوره ماش مع کدو و پالک و خرفه و روغن بادام و مانند آن بدهند و بعد هضم غذا استحمام و غسل آب نیم گرم نمایند و نطول از طبیخ بنفشه و

نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو کوفته و گشنیز سبز و بیخ و پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته و جو نیم کوفته و یا شوربای کله پاچه گوسفند به فاصله یک شبر بر سر ریزند و پایها بدان بشویند و اگر با ..... حرارت بود ادویه مبرده که در علاج امراض دماغی حار ساذج گذشت با ادویه مرطبه اضافه نمایند و اگر سهر از سودا یا صفرا باشد علاجش بعلاج امراض دماغی سوداوی و ..... نمایند و در اثنای تنقیه و قبل و بعد آن ترطیب دماغ ملحوظ دارند به استعمال اشربه و نطولات و سعوطات مرطبه و لخلخه بیشتر بکار برند و تمریخ یافوخ و بینی و کف دست و پا و ناف و خصیتین و حوالی آنها به روغن بنفشه و بادام و تخم کدو و چکانیدن اینها در بینی و گوش و همچنین شیر دختران و سائر تدابیر که سابق گذشت بعمل آرند و بقول ابن جزله لاجورد سهر سوداوی را زائل کند اقوال حکما صاحب اقتباس گوید که جهت تبدیل مزاج روغن بنفشه بادامی و شیر زن در بینی و گوش چکانند و شیر بز بر کف دست ***171*** و پا بمالند و پنبهٔ مندوفه به شیر بز تر کرده بر تارک سر گذارند این لخلخه بویانند آب کشنیز سبز و کاسنی سبز کاهو سبز و آب سیب و کمرک و گلاب و روغن گل و روغن کاهو روغن یاسمین و عرق بیدمشک هر یک دو مثقال شیرهٔ کاهو و صندل سفید و گل ارمنی و شیاف مامیثا و گل داغستانی هر یک سه ماشه آمیخته بکار برند و شربت نیلوفر چهر توله در عرق بید ساده و کاسنی هر یک هفت توله داخل کرده بنوشند و غذا قلیهٔ بچهٔ بز به نان گندم دهند شیخ می‌فرماید که آنچه به سبب یبس باشد باید که صاحب او غذای مرطب استعمال نماید و استحمام معتدل خاصتاً پس هر کسی که حمام خواب نیارد آن شخص غیر معتدل‌البدن و غیر جیدالمزاج باشد و بر آن یبوست سخت غالب بود و یا غلبهٔ اخلاط ردیه باشد که حمام ثوران آن نماید و واجب است که فکر و جماع و تعب ترک نماید و سکون و راحت اختیار کند و ادامت تغریق راس در روغن‌های مرطبه و دوشیدن شیر بر سر و نطولات رطبه و استنشاق ادهان و استسعاط آن و خصوصاً روغن نیلوفر لاسیما سعوطاً و دلک اسفل قدم بدان نمایند و اما آنچه از حرارت مع یبس باشد تدبیرش زیادتی در تبرید این ادویه و استعمال مثل جرادهٔ کدو و برگ خرفه و لعاب اسپغول و عصی‌الراعی و حی‌العالم و مانند آن بر سر است ایلاقی و جرجانی می‌نویسند که آسایش جویند و از حرکات و ریاضات بپرهیزند و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن کدو بر سر نهند و هر شب کف پا و ناف و مقعد چرب کنند و دو قطره ان نیمگرم در گوش چکانند و لعاب اسپغول و برگ خرفه و کدو تر کوفته بر سر نهادن و قلیهٔ کدو و برگ کاهو و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و گرمابه و آبزن معتدل سخت نیک است ابن الیاس گوید که علاجش ترطیب مزاج دماغ به دوشیدن شیر زنان بر سر و تغریق سر به روغن بنفشه و کدو ریختن آب مطبوخ خشخاش و بنفشه و نیلوفر و کاهو وجود استعمال ... . و نشوقات رطبه منومه مثل روغن خشخاش و آب کاهو سبز و شمیدن مره خور و لفاح است و تنقل به مغز بادام و خشخاش خواب آورد و حمام رطب به

آب شیرین اگر خواب نیارد علامت ردی است و حالت بر حدوث وسواس و جنون می‌کند هر صبح ده درم خمیرهٔ بنفشه و ده درم شربت خشخاش به آب بنوشند و غذا مزورهٔ ماش به کدو و اسفاناخ ئو کشنیز تر دهند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند وآنچه خواب قوی آرد بوئیدن افیون و یبروج است سعید گوید که ترطیب دماغ به روغن بنفشه و نیلوفر و کدو به شیر دختران کنند و آبی که در آن پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و تخم کاهو پخته باشند بر سر ریزند خضر گوید که تبدیل مزاج به مرطبات صرف کنند اگر .... و یا به مرطبات مبرده داخلاً و خارجاً اگر حرارت بود و استنشاق هوای رطب و مجاورت آب شیرین و استماع آواز آب جاری و آواز اشجار متحرک و اصوات طیبه مینه و تنقیه دماغ از صفرا و سودا کنند و مثل حمل مرطب مبرد مع استعمال آبزن و تدبین به ادهان مرطبه چیزی نیست و کذا شرب مخروج به آب بسیار پس اگر فائده نکند بدانند که سوءمزاج یا فساد اخلاط قوی است که حمام آن را تحریک نموده و بخار آن به سوی دماغ متصاعد می‌شود و در این صورت باید که تنقیه بدن از آن اخلاط نمایند و استعمال ماءالشعیر ساده یا ... به شکر یا خشخاش به شکر و شربت خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تنقل به مغز بادام و خشخاش و تدهین سر و بینی و کف دست و پا و صماخ و سره و خصیه و مقعد به روغن بنفشه غرقی و سعوط آن بالغ‌النفع است و گاهی احتیاج به آمیختن اندک افیون و زعفران بدان می‌افتد و اگر از این چیزی فائده نکند اقراص مثلثه و اضمده و نطولات منومه که در علاج صداع حار و یابس مذکور شد استعمال نمایند گیلانی گوید که ادهان مرطبه مثل روغن بادام و روغن مغز تخم کدو بر کف دست و پا بمالند و با وجود این شربت خشخاش و شربت کاهو و سایر اشربه و فواکه مرطبه دهند و غذا ماءالحمم و لحوم ماکیان فربه مطبوخ به نخود مقشر و سائر لحوم رطبه خورانند و ایضاً کشک جو که در آن کدو به گوشت بچهٔ مرغ رطب پخته باشند و قلیهٔ کدو و خیار و بیخ کاهو مناسب بود و آنچه از سوءمزاج یابس مع مادهٔ سوداوی افتد علاجش عاج مالیخولیا و صداع سوداوی است مع ترطیب دماغ و آنچه از مادهٔ صفراوی افتد علاجش تنقیه بدن و سر از صفر است و ترطیب سر و تبرید آن بدانچه مذکور شد بعضی متأخرین می‌نویسند که سهر سوداوی پیران را نیز افتد و علاجش به دستور مالیخولیا نمایند مع استعمال منومات و زیادتی تبرید و جهت تعدیل مزاج استحمام و دلک و تدهین و این نطول به عمل آرند کشک جو و گل بنفشه و خطمی و سد گلاب و گل .... هر یک دو مشت و مکو و برگ آن هر یک یک مشت کنب بید ساده چهار مشت در گلاب و آب دریا پخته بکار برند و بعد از آن طعام مناسب خورده آسایش نمایند سویدی از اطبا نقل کرده که ضماد گل خشخاش و تخم ان و آب گل نیلوفر و آب کاهو و تخم او تنها یا به آب طبیخ تخم خشخاش سیاه کوفته سرشته و روغن گل قثا و تخم آن و شرب طبیخ خشخاش و شربت نیلوفر و طبیخ جو به شکر و روغن تخم خیار و ماءالقرع پنجاه درم به شکر و شربت بنفشه و اکل تخم خشخاش

بر نان گندم سفید پاشیده و پخته و کاهو صبح و شام و کشنیز بعد طعام و یا تخم آن دو درم و باقلا و کدو خوب پخته به روغن بادام و شم گل خشخاش و روغن نیلوفر و کشنیز سبز و سیب و گل کدو در روغن بنفشه و دستنبویه و سعوط روغن نیلوفر در روغن گل خیار و روغن بنفشه و تکمید بنفشه اسفنج تر کرده هر واحد مرطب دماغ و منوم است

172 <u>علاج سهر رطوبی</u> که از رطوبت بورقیه افتد و سهر پیران اکثر از این قبیل بود و بعد نضج ماده بمطبوخ بیخ بادیان اصل السوس مقشر گاوزبان تخم خطمی بنفشه بیخ کاسنی و غیره ادویه قلیل الحراره و گلقند باید که بمسهل بلغم که ازان ادویه شدیدالحراره دور کرده باشند و بحب ایارج و حب شبیار تنقیه نمایند و اگر ایارج فیقرا بشحم حنظل و هلیله زرد مرکب سازند صواب باشد و اگر رطوبت زائد باشد بدل هلیله تربد مجوف نمایند و گلقند بسکنجبین عسلی سرشته هر صباح استعمال کنند و به روغنهای شیرین مائل به حرارت مثل روغن بابونه و اقحوان و خیری مدام تغریق راس نمایند و باید که از تناول جمیع اشیای خریف و مالح و تلخ اجتناب ورزند و بماهی رضراضی و شوربای لحوم لطیفه مثل بچه ماکیان فربه و بزغاله و پالک و کدو و قطف کم نمک غذا سازند و اگر حرارت در مزاج غالب باشد تنقیه به مسهلات صفرا نمایند و بعد تنقیه جهت تعدیل مزاج شراب الصالحین دهند و غذا از رشکیه و غیره و هرگاه این نوع سهر ... پیری عارض شود علاج او مشکل بود ولیکن باید که صاحب او نطول بمطبوخ کشک جو و بابونه و اقحوان هر شب استعمال کند که خواب خوش آرد و اگر حرارت غالب نباشد بدون جو مقشر بعمل آرند و ایضا نشوق از روغن بابونه و اقحوان یا روغن ایرسا یا روغن زعفران بکار برند و در طعام قدری برگ کاهو یا تخم او اندازند جالینوس گوید که من هر روز برای خویش قلیه از کاهو میسازم و دارچینی اندران داخل میکنم تا مضرت کاهو باز دارد و بقول رازی شبت رطب خوردن نیز منوم ست <u>علاج باقی اقسام سهر</u> آنچه در حمیات افتد برای منع بخارات حاره و یاقوذا ساده دهند و لخلخه استعمال کنند و شستن روی و استعمال نطولات رطب و مالیدن روغن خشخاش و کاهو بر صدغ ... و انداختن تخم خشخاش سفید و کاهو و کشنیز تازه در طعام مفید بود و پاشویه و دلک اطراف بهترین تدابیر است و شیخ میفرماید که از آنچه درین تجربه کرده شده آنست که سلیخه یک جزو و افیون و زعفران هر یک نیم جزو به روغن گل آمیخته بینی را بدان چرب کنند و کذلک طلای پوست خشخاش و بیخ لفاح بر صدغین و ایضا بوئیدن آن و کسی که به قدر دانه کرسنه از این دوا بخورد خواب معتدل آرد و اگر خلط یا بخار متصاعد به سوی سر غلیظ باشد از اکلیل الملک و بابونه و میفتجح بر پیشانی ضماد کنند و اگر سبب سهر امتلای بدن از اخلاط باشد حسب ماده تنقیه آن نمایند به دستوریکه در علاجات امراض دماغی مادی مذکور شد و اگرچه ماده سهرآور صفرا و سودا و بلغم شوراست اما گاهی به سبب فساد خون نیز سهر و درد بدن و گرانی گوش و سر و به سبب غلظ خون سرفه هم عارض میشود درین صورت

بادیان اصل السوس پرسیاوشان گاوزبان قصب الزریره گلوی سبز بلیله سیاه جوشانیده و شهد خالص داخل کرده دادن و فصد و مسهل کردن نافع است و سعید گوید که اگر سهر به سبب اخلاط ردیه موجوده در معده یا در جسم باشد که ابخره آن سر را ایذا دهد باید که استفراغ آن کنند یا به اسهال و یا به قی و بعد تنقیه غذای مریض به اغذیه جیدالکیموس مثل چوزه مرغ و ماکیان و گوشت حملان صغار و ماهی صخوری سازند و کاهو و بقله یمانی و قطف و کدو و ماش و مانند آن خورانند و در حمام داخل کنند و مداومت حسن تدبیر نمایند و اگر از سوءهضم و امتلای معده و غموم و آلام و افکار باشد و بهر دفع تخمه و امتلا معده را از طعام به قی و استفراغات مناسبه پاک کنند و از اندیشه های بد و افکار فاسده دور دارند و طبری گوید که ارق از غم و عشق و فکر و فزع و نشاط نیز عارض شود و علاجش اجتهاد در ازاله سبب است و بیشتر با این سهر تپ بود لاسیما چون از غم باشد بهر آنکه حرارت به سوی قلب منزوی گردد و ازان حمی یوم حادث شود و شدیدترین این انواع آنست که با وی اسهال بود به جهت آنکه درین صورت خوف سقوط قوت است و اگر به سبب دردی باشد تدبیر او تسکین وجع است و علاج او بدانچه مخصوص آن درد باشد و در فصل او مسطور بود و ایضا در سهر وجعی اول مخدرات قویه دهند که بیهوش گردد و پس روغنهای محلله حاره مانند روغن بابونه و خیری ممزوج بمصطکی و سورنجان تلخ و بزرالبنج نیم گرم بمالند و اگر از ورم سوداوی بود هرچه در علاج سرسام سوداوی گذشت بعمل آرند و اگر از غذای نفاخ باشد تبدیل غذا کنند و ایارج فیقرا و حب شبیار بکار برند خاتمه در ذکر تدابیر و ادویه منومه که اکثر مسهوریان را نافع باشد از آنجمله آنچه باصحاب حمیات و غیر هم خواب آورد این ست که وقت شب دست و پای صاحب سهر محکم مولم بربندند و بی تکیه بنشانند و مقابل او چراغ بزرگ نهند و حاضرین مجلی روبروی او حکایات کنند و بیمار را غنودن ندهند تا عاجز آید پس یکبارگی اطراف او بکشایند و چراغ بردارند و جماعت حاضرین خاموش شوند و کف پای او را بروغن مناسب بمالند و از جمله منومات غنای خوش و آهسته است که ایقاع او ثقیل و متساوی بود و حکایات و آواز آب جاری و آواز حرکت اشجار ***173*** و گردانیدن آسیا از فاصله و حرکت گهواره و در سهر مفرط که دران خوف انحلال قوت باشد افیون یک قیراط یا کم ازان بخورانند یا اندکی ازان در ماءالشعیر یا شربت نیلوفر بدهند و یا اندک افیون تنها یا به زعفران در روغن بنفشه آمیخته ببویانند یا داخل بینی را بدان چرب کنند کسی را که سهر او آنچنان مفرط نباشد اکثر کفایت میکند اینکه .... کند و استحمام نماید پس قبل طعام بعض چیزهای مسدره بخورد پس طعام تناول نماید که این در ساعت خواب آورد و اگر بعد خروج از حمام و استراحت طعام تناول نمایند و ادهان مرطبه منومه مانند روغن بنفشه و کدو و کاهو و خشخاش بمالند و در بینی چکانند نیز مفید بود و مالیدن بدن و اطراف بسیار و شنیدن صداهای ملایم و سواری کشتی در آب شیرین نیز

خواب می آرد و همچنین ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و شستن رو و دست و پا به آب سرد نافع است و نوشیدن قدری ازقنب نیز مفید بود و برگ شبت زیر تکیه داشتن و بر سر بستن نیز منوم است و چون از اشنه و شبت تازه اکلیل و طره سازند و بر سر گذارند خواب آورد و گویند که اگر شانه مستعمل زن گرفته بران از چراغ کاجل گیرند و در چشم کشند و شانه زیر بالش نهاده بخوابند خواب آرد انطاکی گوید که از انچه برای خواب تجربه کرده ام اینست که بگیرند از اجزای کاهو و خشخاش و بیخ گل یا برگ یا بیخ یا پوست یا تخم هر کدام که خواهند مساوی گل حنا و آس و باقلا هر واحد نیم جزو صبر و زعفران قدری همه را بجوشانند تا مضمحل گردد صاف کرده آب او با یکی از روغنها بپزند تا روغن بماند که این از اسرار عجیبه مجربه در دفع صداع و آوردن خواب بهر نوع که استعمال نمایند و اگر عنبر دران بگدازند به غایت نافع بود و تضمید به ادویه مطبوخه مذکوره همین فعل کند و کذا نطول به آب آن و کسی را که این خواب نیارد در صحت او طمع نباید داشت و گویند که از خواص است نهادن زعفران و صبر و یا پنج برگ کاهو که سر آنها به سوی سر مریض باشد زیر تکیه بغیر علم او و همچنین خوردن برنج تنها و حلبه بهر طریق و تخم خشخاش کاهو بشکر و بوئیدن عنبر سر هندی گوید که روغن مذکور که با روغن مناسب مثل روغن بنفشه بدستور بسازند در آوردن خواب بعد یاس مکرر آزموده است و تسعیط بدان افضل است و بدردی آن بر مقدم سر ضماد کنند و گاه آب کشنیز اضافه کرده بر دو مخلوط ساخته لخلخه آن استعمال کرده می شود و تقویت دماغ بسیار می کند و خواب می آورد سلطان محمد مراد در مجربات خود ذکر کرده که از جوز ماثل و افیون و بیخ لفاح و زعفران و شیلم و اقحوان مفید و صمغ عربی و آرد جو مساوی تفاحه ساخته بوئیدن مجرب است و ایضا سه عدد یا پنج عدد حب کاکنج بلع کردن خواب آورست لیکن سکر نیز می آورد و زعفران و مر و اقحوان و صبر و اشنه هر واحد زیر و ساده نهادن بالخاصیت خواب می آرد و اگر کاهو و لفاح و بذرالبنج و افیون مکد یکدرم کوفته بیخته بطبیخ خشخاش سرشته وقت خواب بر پیشانی طلا نمایند مجرب است و شمیدن بادرنجبویه و اشنه و دستنبویه و کذا خوردن باقلای رطب و نوشیدن آب نقوع آن و کذلک طلای روغن بنج بر صدغین و خوردن بزرالبنج سفید نیم درم خواب می آرد ابومنصور گوید که استنشاق روغن که دران شبت پخته باشند خواب آرد و کذا روغن که دران خشخاش و یبروج پخته باشند بر پیشانی مالیدن و به قول رازی از افیون و یبروج و کاهو و آرد جو تفاحه ساخته بوئیدن خواب آورد محشی شرح اسباب نوشته که به قول عیسی بن یحیی شمام زهره روباه جالب نوم در ساعت است بالخاصیت و کذا بوئیدن هر مخدر مثل افیون و کاهو و کافور و اکثر اطبا گفته اند که چون اشنه را در شراب خیسانیده بنوشند خواب غرق آرد و شیخ گفته که شمیدن اشنه خواب آورد و کذا نهادن او زیر تکیه و کذا شم اقحوان رطب و وضع او زیر و ساده و ضماد او و ابن اسحاق گوید که

شرب جوز ماثل مقدار نخود خواب معتدل آرد و دیسقوریدوس گفته که شرب حماما و ضماد آن بر سر و شمیدن آن خواب می آورد و شربت تام آن سه درم است و ابن زهر می نویسد که اگر سرطان بعد غروب آفتاب بر پای بندند نوم غرق آرد و رازی نوشته که طلای سر و تنطیل بران به آب شبت تر و کذا خوردن آن خواب آورد و این روغن نافع سهر مفرط است جوز ماثل خربق سیاه هر واحد یک جزو پوست خشخاش بزر البنج تخم کاهو هر یک دو جزو نیم کوفته در آب بپزند تا مهرا شود بدست مالیده صاف نموده روغن کنجد انداخته به آتش ملائم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند وقت خواب بر تارک سر و کف دست و پا بمالند و این سفوف منوم است کندر عود قماری هر واحد یک درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم کاهو مقشر پنج درم زعفران یک دانگ شکر سفید بست درم کوفته بیخته شربتی یک درم و این طلا خواب آورد گل بنفشه نیلوفر تخم کاهو هر یک سه درم گل خطمی سفید چهار درم پوست خشخاش و بیخ لفاح هر یک دو درم سائیده به آب کاهو تر بر پیشانی طلا نمایند سویدی می نویسد که خوردن مغز بادام شیرین و کذا ضماد کردن بنفشه باریک سائیده طبخ نموده روغن کنجد آمیخته و کذا تناول بهطه بدون اختلاط غذای دیگر و کذا شمیدن تفاحه که از سویق و برگ یبروج و بیخ آن و برگ خشخاش و گل او و اشنه و مر اجزا مساوی صمغ عربی دو جزو باریک سائیده بگلاب سرشته ساخته باشند مجرب من است و تفاحه که در قول سلطان گذشت و کذا بلع حب کاکنج نیز از مجربات اوست و نطول به طبیخ برگ بیخ یا زعفران یا مرزنجوش بر سر خواب آورد و ضماد روغن بزرالبنج و مرمکی به آب حل کرده و صبر و باقلا به آب کاهو و روغن زعفران و شبت و روغن او و افیون یک دانگ عصاره یبروج دو دانگ در روغن بنفشه حل کرده افیون ***174*** تنها بقدر کرسنه در آب حل کرده بر پیشانی و شقائق النعمان خائیده و گل بنفشه و بیخ یبروج و پوست خشخاش هر سه مخلوط کرده و روغن شیلم و گل حنا بعرق یا آب نیلوفر سرشته هر واحد نافع سهرست و شرب طبیخ پوست خشخاش و برگ او و زعفران و مرماخورد شبت پنج درم آب طبیخ بیخ لفاح بشراب و افیون ربع درم بماء الشعیر و ثمراسل و چرک گوش خر اندکی در شراب یا در جلاب و دارچینی و شیلم منقوع در شراب و بیخ عنب الثعلب یک مثقال بشراب و اکل لفاح و افیون بقدر کرسنه و کرنب و دارچینی و نان آرد شیلم و جوزبوا و تودری و شم مرمکی و زعفران و شبت و روغن او و نبات لفاح و ثمراو و ازمیعه و افیون و لفاح و زعفران تفاحه ساخته و یا از تخم سوسن آسمانجونی ده درم مشک و عنبر هر یک نیم درم سائیده بآب خلاف سرشته تفاحه ساخته و کذا شم فقاح ازخر و زهره ابن عرس و تفاحه مر و زعفران و مامیثا و بیخ یبروج و صمغ عربی داشته و آرد جو بگلاب ساخته و سعوط روغن شبت و میعه و روغن او و شم و ضماد شاهسفرم و ایرسا و گل عصفر و حرمل هر واحد منوم ست و نهادن زیر تکیه شاخ بز در مندیل پیچیده و یا شاخ بز سفید سوخته در خرقه کتان صره بسته نافع و

چشم چپ قنفذ در زیت جوشانیده در گوش چکانیدن نوم غرق آورد و تعلیق چشم چپ تعلق و کذا چشم سرطان در ایام اختفای قمر و کذا پوشیدن زمرد در وقتی که قمر در میزان باشد سودمند ست ذکر بعضی اشیای مسهره که درین مرض اجتناب از آن واجب ست چنانچه بقول حکیم عاوی خان شمیدن آس سهردار حب می کند و گویند که قطعه از جلد شتر بر انسان آویختن موجب سهر می شود و کذلک تعلیق ران بلبل و کذا چشم بوم زیر تکیه نهادن و کذا پر او بر سر نهادن و همچنین سر خفاش و یا قلب او و یا چشم او زیر تکیه شخصی در حالت بیخبری او نهادن و یا زغب که بران باشد تنها یا در موی انسان پیچیده بر مریض آویختن و ایضاً موی گرگ پس گوش نهادن و کذا خوردن گوشت فاخته و تعلیق مذبل او و کذلک تعلیق چشم هدهد بر سریر سهر می آرد و همچنین شم کافور و اکل و شرب در ظرف چوب بیدانجیر و تعلیق چشم سرطان در امتلای قمر و کذا بستن او در جلد و تعلیق او بر ذراع انسان و کذا تعلیق چشم راست تعلق و یا گردن چرز و کذا اکتحال بزهره بوم و کذا گذاشتن پر غراب بر سر واحد سهرست

آفات ذهن و نیسان بدانکه نسیان یعنی فراموشی فساد ذکر یعنی فساد فعل قوت حافظه است و اطبا فساد فکر و فساد خیال را نیز بطریق مجاز از اقسام نسیان شمرده اند اگر چه در حقیقت هر سه قسم از اقسام آفات ذهن ست و فساد این قوتها یا بنقصان و بطلان باشد و یا بتشویش و سبب نقصان و بطلان هر سه قوت مذکوره برودت ساده است مفرد بود یا با رطوبت و یا با یبوست و سبب تشویق آنها حرارت و یبوست ساده بود یا مع ماده صفرا و شیخ و شارح قانون می نویسند که اصناف ضرر واقع در افعال دماغی چون از اسباب مزاجیه باشد و در اکثر احوال به دو سبب بود که آن حرارت و برودت ست و بعضی گفته اند که نقصان جوهر دماغ گاهی سبب نقصان افعال آن می گردد و ظاهرست که سبب ذاتی برای نقصان جوهر دماغ یبوست ست و آنچه از افعال این قوتها مائل بنقصان بود آن از برودت باشد و آنچه میل بتشویش و اضطراب نماید آن از حرارت بود و سبب این همه یا ابتداً در نفس دماغ باشد و یا از عضو دیگر بسوی او آید و گاه از خارج بود مثل ضربه بیقطه که بر سر رسد و گاه نسیان از یبوست مع حرارت باشد و با وی مرض دیگر یعنی اختلاط ذهن بود پس افعال فکریه نیز مشوش باشد و این یا در جزوی از نفس دماغ افتد یا در بطنی از آن و یا در دعای آن و گاه بسبب اخلاط یا سوءمزاج حادث در صدغین بود که بسوی دماغ متادی گردد و این بعضی متقدمین ذکر کرده اند و تجربه و مشاهده آن شده و اکثر نسیان و فساد ذکر از برودت و رطوبت عارض شود و گاهی از اورام دماغ و خصوصاً بارد چون لیثرغس می باشد و تشویش خیال بسبب غلبه صفرا بر مقدم دماغ و بسبب غلبه سوءمزاج حار بلا ماده می باشد و سبب نقصان خیال بعینه سبب نقصان ذکرست مگر آنکه فساد ذکر اکثر از برودت و رطوبت بوده و از

یبوست کمتر و درینجا امر بالعکس باشد و فساد ذکر در معانی محسوسات و نسب ترکیب آنها واقع می شود و فساد وفساد خیال در صور محسوسات و اشباح آن واقع می گردد و فساد خیال که بسبب نقصان نباشد تعرف او که از سوداست یا از صفرا یا سوءمزاج حار مفرد بعلامات آن ممکن است و انطاکی گوید که اسباب نسیان بسیارست اعظم آنها شغل نفس بعشق و غم یا فقرست یا اهم حاجت که طلب او شدید باشد و وصول بسوی آن متعذر بود یا تناول بعض اشیا که بالخاصیت مورث نسیان باشد پس اگر سببی ازین اسباب نباشد نسیان از فساد مزاج بود پس اگر حفظ کند و فراموش نماید بسرعت صفرا باشد و عکس او سودا بود و اگر حفظ اسرع و نسیان ابطی بود خون باشد و عکس آن بلغم بود طریق تشخیص صحت و آفت هر یک از قوای ثلثه مذکوره و محل آفت و اسباب آنها بدانکه اگر حس انسان سلیم و صحیح باشد و تخیل او اشباح اشیاء را در بیداری و خواب درست و صحیح موافق واقع بود پس اشیا و احوالی که در بیداری یا خواب دیده است و از آن غائب شده تعبیر آن ممکن باشد و اگر همه حواس بسلامت ***175*** پس اگر انسان حفظ معانی غیر واقع نماید یعنی معنی باشد هر چه بیند درست بیند و هر چه بشنود درست بشنود لیکن هر چه دید و شنید زود فراموش کند و نزد او باقی نماند سببش فساد قوت ذکر و آفت در موخر دماغ بود و اگر بر تفکر اشیا قادر نبود و ترتیب مقدمات جزئیه بجهت وصول به مطلوب عاجز بود سببش فساد فکر و آفت در وسط دماغ باشد و اگر در ضبط صور محسوسه قاصر باشد و خواب کمتر بیند و اگر بیند بعد بیداری یاد نماند سببش فساد خیال و آفت در مقدم دماغ بود و این فساد هر سه قوت که بیان کرده شد بطریق نقصان و بطلان است اما آفت این قوتها اگر بطریق تشویش و اضطراب باشد حقیقی فراموش کند و معنی دیگر خلاف آن یاد کرده باشد سببش تشویش در فعل ذکر یعنی حفظ باشد و اگر انسان بگوید آنچه ناگفتنی ست و حذر کند از آنچه ناحذرکردنی ست و نیکی جوید از آنچه لائق طلب نیکی نیست و امید دارد بچیزی که قابل امید نیست و طلب کند چیزی را که ناطلب کردنی ست و کاری بکند که ناکردنی است و سببش تشویش در فکر باشد و اگر انسان صورت محسوسه را برخلاف آن صورت دیگر حفظ نماید و آن صورت محسوس را فراموش کند و خیال کند چیزی را که موجود نباشد و ببیند اموری را که در خارج وجود ندارد مثلاً ریزه از جامه بچیند و کاه از دیوار بردارد و اشخاص کاذبه و روشنی یا آب پیش چشم خود ببیند سببش تشویش خیال بود و این اکثر در سرسام و حمیات محرقه عارض می گردد پس اگر مجتمع گردد دو یا سه ازین علامات نقصان یا تشویش فساد و افت درد و قوت و دو بطن دماغ و یا هر سه باشد بعده هر گاه نقصان یا بطلان در قوتی از قوای ثلثه دریافت شود از مریض وجود کسل و ثقل از حرکت و سدر و خدر که علامت برودت ساذج ست نیز بپرسند بعد از آن سوال کنند که خواب بسیار می آید و در سر گرانی محسوس می شود یا سبکی و رطوبت از بینی و دهن و چشم می

آید یا خشک ست و امور زمانه ماضی فراموش کرده است یا بر حفظ امور زمانه حال قدرت ندارد اگر بسیاری خواب و گرانی سر و سیلان رطوبت از بینی و دهن و چشم بیان کند و امور ماضیه فراموش کره باشد و امور حالیه را اکثر از امور ماضیه یاد دارد و در اکثر نبض متفاوت و مختلف و قاروره سفید خام بود سببش برودت و رطوبت باشد و اگر کم خوابی و خشکی بینی و دهن و چشم گوید و امور ماضیه یاد باشند و بر حفظ امور حالیه قادر نباشد و کلام سریع متتابع بران دشوار باشد و در بعض اوقات همچون اختناق گلو محسوس شود و در فساد ذکر بیمار چنان پندارد که سر او را از جانب خلف همی کشند و مزاج یابس و لون بادنجانی و نبض صلب صغیر و قاروره در اغلب سفید صاف بود سببش برودت و یبوست باشد و هر گاه تشویش در قوتی از قوتهای مذکوره مدرک گردد اثار حرارت و یبوست مثل گرمی ملمس سر و خشکی منخرین و تخیل مصبغات و نیران و علامات غلبه صفرا نیز بپرسند و اگر تقدم اورام دماغ یا ضعف آن یا ضربه و سقطه یا اشغال مذکوره یا تناول چیزی محدث نسیان دریافت گردد سببش همان باشد و فرق میان آفت از تشویش فعل قوت و میان آفت از نقصان فعل آن اینست که با آفت حادث از تشویش در خاطر انسان مع نسیان صوریا معانی بدل آن صور یا معانی فاسد غیر مطابق در نفس الامر باشد و آفت کائن از نقصان و بطلان چنین نباشد وبقول شیخ اگر اول آفت در ذکر باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ فکر مریض گردد و در افعال آن قصور واقع شود سهل تر از آن باشد که اول فکر مریض گردد و مضرت در افعال آن افتد و بر تبع آن به سبب مشارکت مرض ذکر و آفت آن رو نماید و گویند که اسلم هر یک از آنها آنست که با ضحک و سکون باشد و افسد آنها آنکه با حنجر و اقدام و خصومت باشد و بقول روفس غلبه نسیان مع صحت بدن منذر بامراض دماغی قوی مثل صرع و سکته و لیثرغس باشد و بطلان و نقصان حفظ و فکر و خیال بحسب قوت و ضعف سبب ست و بطلان حفظ و انعدام او را بعضی هلاک الذکر نیز می گویند و او آنست که چیزی از اشیا یاد نماند و نقصان او آن است که بعض اشیا یاد ماند و بعضی فراموش گردد و در بطلان خیال خواب هرگز دیده نشود و احیاناً اگر دید هرگز یاد نماند و صور محسوسات را به مجرد غیبوبت فراموش کند و اگر فساد عام بجمیع بطون دماغ باشد انسان و بهیمه برابر باشند مثل مجانین و آهرن گفته که گاه انسان را نسیان بحدی عارض می گردد که هر چیز حتی که نام خود را فراموش می کند **علاج کلی اقسام نسیان** .... باشد که علاج فساد هر سه قوت واحد ست مگر فرق همین قدرست که ادویه موضعیه مثل ضماد و نطول و تمریخ در فساد ذکر بر مؤخر سر و در فساد فکر بر وسط سر و در فساد .... بر مقدم سر استعمال کنند و در جمیع انواع نسیان ترک ترک حجامت نقره و قی وترک مجامعت و غم و هم و غضب و اجتناب از آب سر و مبخرات مثل ثوم و بصل و جرجیر و کندنا و مبردات مثل عدس و شیر و آنچه بالخاصیت مضر باشد مثل سیب و کشنیز سبز لازم دانند چنانچه افلاطون

گفته که قوی ترین اشیا در احداث نسیان کشنیز سبز است برنجاسف و بادروج نیز محدث نسیان است واکثار اکل لوبیا و باقلا و پیاز و کمات نیز مولد نسیان است و روفس و رازی گویند که افراط در جماع و خواب دور **❋176❋** و سهر مفرط و افراط و ادمان سکر مورث نسیان ست و خوردن کاهو و خشخاش و ریاضت مفرط و شرب خمر مضر نسیان است و خوردن گوشت هدهد و تعلیق زبان او و هر دو چشم او با خود داشتن و قلب و زبان او بلع کردن بالخاصیت نافع ست و مغز جوز هندی و گردگان با انجیر خشک و آب گوشت مرغ و دراج و تیهو و کنجشک بالخاصیت مزید جوهر دماغ و مفید نسیان است و گویند که عاج یک مثقال یا یک نیم درم یا دو درم بآب و شهد هر روز بخورد تا هفت روز هر چه یاد کرده است فراموش نکند و هر چه فراموش کرده باشید یاد آید و گویند که خوردن زردی بیضه همه حیوانات نافع چنانچه بیضه ماهی درین باب نفع عظیم دارد و بقول اطبای هند برم دندی کوفته بیخته بقدر یک توله با شیر گاو تا پانزده روز خوردن سودمند است و کثرت فکر و تعاهد بحث و مذاکره در علوم عقلبه و درس و تدریس آن و محادثه اخوان و موانست آنها و سردرد نشاط و استماع اصوات حسنه و بوئیدن گلها و خوشبوها مقوی و مذکی ذهن ست سویدی گوید که خوردن مغز فندق برای دفع نسیان مجرب ست خصوصاً اگر بشکر خورند و کذا خوردن مویز سرخ بر نهار و کذا تعلیق دندان کفتار و کذا خلد در شب صید کرده و ذبح نموده بریان کردن و در شب خوردن مجرب نوشته و خوردن نمک اندرانی و نوشیدن شیر بز تازه که در آن قلب خلد یک شبانه روز تر کرده باشند و مداومت اکل خفاش و یا لحم ضان و یا نسرین و یا صمغ عربی و یا بهمن سرخ و یا بیضه مرغابی و یا لحم تدرج و یا شیر آمله و یا بلیله و یا ابریشم و یا جگر گرگ بریان کرده و یا لحم ماکیان و یا دماغ آن و یا لحم دراج و یا مغز بادام شیرین بشکر و یا هلیله هندی و یا گوشت چرز و تعلیق قلب کفتار و منخرایسران بر ذراع و کذا مخالیب آن بر مریض و نهادن شاخ بز زیرد ساده هر واحد نافع اقسام نسیان است و بقول ارسطو قلب خلد و چشم هدهد در جلد هدهد پیچیده با خودداشتن و قربت زن نکردن و حیوان و انچه از حیوان باشد بخوردن ذکای عظیم خارق آرد و نسیان ببرد و صاحب تحفه نوشته که سعوط بر روغن پسته مجرب است بلوس در کناش خود گفته که علاج این مرض آنست که اگر از برودت باشد باید که مسنحنات و اگر از رطوبت باشد مجففات و اگر از یبوست باشد مرطبات و اگر از حرارت باشد مبردات استعمال کنند و اگر از ترکیب این اسباب باشد معالجه باشیای مرکبه کنند واگر خون غالب باشد فصد نمایند و حقنه های مسهله استعمال کنند و ایارج دهند و انواع غراغر بکار برند و ادهان مثل روغن گل و روغن آس و روغن برگ مصطکی و امثال آن بر سر استعمال نمایند و اگر مرض از حرارت افتاب یا احتراق یا تعب مفرط باشد اولاً ترطیب سر بسرکه و روغن گل کنند پس سائر تدابیر مرطبه از طعام و شراب استعمال نمایند **علاج نسیان بارد و رطب** اگر سبب آن سردی ساده بود

بعلاج امراض دماغی بارد تعدیل نمایند و سوای تنقیه آنچه درینجا مذکور گردد بعمل آرند و اگر با برودت رطوبت مادی باشد بعد نضج بمنضج بلغم تنقیه بمسهل بلغم یا حقنه حار و حب ایارج نمایند و جندبیدستر نیز در حب مذکور اضافه کنند و یا اول جهت نضج ماده بلغم مطبوح اسطوخودوس بادیان بسفائج بادرنجبویه عنب الثعلب هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق و رونج عقربی شکاعی بادآورد هر یک چهار ماشه مویز منقی یک نیم توله انجیر زرد پنج عدد گلقند عسلی چهار توله هفت هشت روز یا زیاده تا ظهور نضج در قاروره بنوشانند و غذا وقت دوپهر نخودآب مرغ تنها و وقت شام نان تنوری با شوربای مرغ خورانند بعده تنقیه دماغ نمایند بحب ایارج وقوقایا و برگ سنا یک نیم توله و ترنجبین و مغز خیارشنبر هر یک شش توله شیر خشت چهار توله خمیره بنفشه سه توله شربت اسطوخودوس مسهل سه توله روغن بادام پنج ماشه در مطبوخ زیاده نموده دهند و غذا وقت شام بدستور و بجای آب تمام روز ماءالعسل معمول بعرق بادیان اکتفا نمایند و صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه هفت ماشه بورق طلا یک عدد پیچیده اول بخورند بعده اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق بادیان رومی و خطائی هر یک سه ماشه مویز منقی یک توله جوش کرده شربت تنبول و بزوری حار هر یک دو توله تودریین و یا حرف پنج ماشه پاشیده بنوشند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج این معجون لبان دهند که درین باب اثری عظیم دارد لبان ذکروج ترکی سعد کوفی هر یک پانزده درم زنجبیل دارفلفل هر یک پنج درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه آمیخته یک مثقال بخورند بالجمله بعد از تنقیه معاجین حاره مثل فلاسفه و معجون وج و معجون جدوار علوی خانی و حافظ العقل و مفرح ابریشم علویخان و معجون زبیب سدید گاذرونی و معجون داود انطاکی و اطریفل اسطوخودوس و جوارش شونیز و سفوف حفظ و شربت ابریشم که هر واحد در قرابادیان مسطورست حسب حاجت بخورانند و اگر خوف زیادتی حرارت نباشد معجون .... در تقویت ذهن عجیب ست فلهذا بلا در راتمر حفظ نامند از ربع درم شروع نمایند و بتدریج تا یک درم رسانند و غراغر و شمومات و عطوسات و سعوطات و .... و اوهان و غیره که در علاج امراض دماغی بلغمی و صداع بلغمی و لیثرغس و سبات مذکور شد بعمل آرند و ایضاً غرغره بطبیخ خردل و شونیز و پودینه و عاقرقرحا عسل .... استعمال کنند و گاهی مرزنجوش زوفای خشک پوست بیخ کبر می افزایند و عطوس از تربد و جندبیدستر و کندش در بینی دمند و سعوط جوزبوا شیح ارمنی قرنفل مرزنجوش ***177*** هر یک مثقال بسباسبه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک دانگ در آب مرزنجوش استعمال کردن برای صداع بارد نییز مفید است و ایضا بهر تعدیل مزاج بورا ارمنی خردل جندبیدستر سداب مربی یا سرکه عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابوجریح گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب بری سائیده در آب بپزند و بعد حلق راس و دلک آن به پارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر موخر سر طلا کنند که

کدامی ضماد نافع تر از این ندیده ام و ایضا در حمام سر را به خرقه خشن بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین و مانند آن ببویند و غذای یابس خفیف قلیل مثل عصافیر و قنابر و غیره طیور یابسه ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه که نافع نسیان بارد رطب ست بوئیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید موضع به قرنفل و بسباسه و ساذج و کندر مجرب ست و به مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیتی ست و تخفیف رطوبت دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کذا سعد و زنجبیل و وج و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان ست چون به عسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکب مساوی الاجزا بخورند و خوردن هلیله مربی و گلقند نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و .... و وج را خاصیتی ست در تسخین دماغ و تقویت آن و سعوط مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیله کابلی به عسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یک درم و یا .... و یا ایرسا و یا فلفل و کندش هر یک ده درم سائیده هر روز یک درم به ماءالعسل که عجیب است و یا جعده رجبلی و یا .... هر روز نیم درم بر نهار تا سی روز و یا وج به عسل سرشته و با جوزبوا و یا حب بلسان و یا کبابه و یا ریوند و یا وج به شکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال و یا خردل تنها بر نهار و یا مخلوط باغذیه و یا کندر به عسل سرشته و یا یک مثقال از آن در آب یک شبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا قثار کندر و یا نمام تنها و یا اسطوخودوس و یا اکلیل الملک دو درم به عسل پنج درم در مر و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیله کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز سرخ یک اوقیه مغز پسته نیم اوقیه حصی لبان ربع اوقیه شربتی ازان پنج درم بر نهار و یا بیخ سوسن سفید بماءالعسل و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا پودینه .... و یا در ونج و سنبل الطیب و یا ناردین و یا ترب و یا عذبه به عسل و یا حلبه و یا دارفلفل به شکر هر روز یک درم و یا نخود سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سائیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر به روغن سوسن و سرکه و یا به آب نمام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا مقل ازرق و شونیز مبابر سائیده به سرکه سرشته و کذا خردل و آب فرنجمشک و کذا نسرین در سرکه پخته و کذا نمام کوفته در سرکه جوشانیده به روغن گل آمیخته در حمام و شرب و شم و ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان و سداب و حاشا هر واحد و شم روغن ایرسا دائم و یا مشکو یا جوزبوا و یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سائله و یا کبریت و دلک موخر سر بزیت کهنه یا به روغن خیری یا به روغن آجر یا به روغن خردل و سعوط بزهره کبک در اول هر ماه و یا روغن خردل و یا به خردل سوده و غذا تیهو بریان یا مطبوخ ایام کثیر و یا دوام اکل شفانین و یا قنا بر پخته و مطنجن بسیار روزها هر واحد نافع نسیان است اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم علوی خان مفید نسیان و امراض

دماغی بارد رطب و نهایت مقوی دماغ باردست و حافظه را قوت دهد بیغائله و قوی النفع است عاقرقرحا قرنفل پودینه دشتی جعده هر واحد یک نیم مثقال گل بابونه دو مثال عود صلیب زنجبیل اسارون شیطرج هندی ایرسا اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست بلیله زرد پوست هلیله چینی پوست بلیله وج .... اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک دو مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد خالص یکصد و هشتاد مثقال مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق فرنجمشک هر یک یک رطل بخیسانند صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند و کف آن گرفته به قوام آورده ادویه کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخور مقوی حواس و مذکی فکر و منعش ارواح و مقوی قلب و محرک .... **177/1** جندبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هر یک یک مثقال قرنفل پودینه فلفل سیاه هر یک دو مثقال مغز نارجیل مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت مثقال عسل سه صد مثقال معجون سازند معجون وج نافع نسیان مسخن اعصاب وج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز زیره سیاه شیطرج هر یک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند خوراک یک مثقال به عرق بادیان معجون زهیب بسای حفظ از سدید گازرونی پوست بلیله کابلی هلیله سیاه آمله منقی دارچینی وج ترکی هر یک پنج درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر هر یک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته بیخته با مویز بسرشند معجون حفظ از برای زیادتی قوت حافظه نهایت نافع است سنای مکی سعد هندی فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یک مثقال معجون که برای نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب است دارچینی بهمن سفید سنبل الطیب حب بلسان عود صلیب مصطکی زعفران کندر بیخ سوسن در ونج عقربی سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی اسارون هر یک دو ماشه هلیله کابلی مغز نارجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق سه ماشه دارفلفل زنجبیل فلفل سفید هر یک یک ماشه با نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند معجون لبوب تالیف علوی خان مقوی دماغ و نافع بحمق و رعونت و امراض بارد دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض اذخر بادرنجبویه عود پوست هلیله کابلی دارچینی کندر عذبه هر یک یک مثقال مغز پسته مغز نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبه الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هر یک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال معجون سازند خوراک یک مثقال معجون حافظ العقل از اختراع معزالیه در

حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست هلیله زرد کابلی هلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال طباشیر صندل سفید به گلاب سوده ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه نمام مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هر یک یک مثقال کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده مویز منقی بست مثقال را در عرق فرنجمشک بپزند تا مهرا شود مالیده صاف کنند و عسل و نبات هر یک هر یک ؟ و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال مفرح ابریشم از ترکیب ممدوح الیه که مقوی دماغ و قلب است و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب بارد را بزودی زائل کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست هلیله هر یک ده درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک ایرسا انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر هر یک پنج درم تخم فرنجمشک بسباسه جوزبوا زعفران کندر هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب هر یک یک نیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه به دستور مقرر مرتب نمایند خوراک یک مثقال مفرح اهلیلجی مسمی بدانش بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ است و موجب ذکای فکر و ذهن و مزیل هلادت و رعونت و حمق عارضی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک بست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هر یک ده درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود صعتر کبابه کنند مصطکی سنبل الطیب ابریشم مقرض ایرسا نمام درو بیخ مغز نارجیل هر یک هفت درم زرنباد زنجبیل براده عاج هر یک پنج درم صمغ عربی ؟ هر یک سه درم عنبر اشهب و دو درم جدوار ورق طلا و اگر به جایش طلای مکلس کنند قوی تر شوند مشک مومیایی اصیل هر یک یک درم کوفته بیخته مصطکی و علک و مومیایی و عنبر را در روغن بادام و روغن پسته هر دو چهل درم گداخته ادویه را کوفته بیخته به آن روغن چرب نموده به عسل مصفی سه وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم اقوال حکما مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنه بای حاده برای جذب ماده به اسفل و نوشیدن مسهل مرکب از ایارج و شحم حنظل و جندبیدستر و عاقرقرحا و همچنین ایارج جالینوس لوغاذیا و جوارش بلادر نافع است بعد از آن در روغن سوسن جندبیدستر و نطرون حل کرده و اندکی سرکه بران چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج به ضماد معمول از خردل و سداب بری و فرفیون و جندبیدستر میشود و آبیکه دران بابونه و شبت و نمام و پودینه و مرزنجوش جوشانیده باشند بر سر ریزند و در بعض اوقات به خردل و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر و ایارج فیقرل به سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت اشمام مشک و جوزبوا و قرنفل و مرزنجوش و شیح و بسباسه نمایند و غذا نخوداب و مشروب ماءالعسل یا شراب ریحانی کهنه سازند شیخ می فرماید که اگر از ماده بارد رطب باشد بعد انضاج

تنقیه کنند بدانچه در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانه بسیار روشن بدارند و .... ابتدا به استفراغات خفیف تر مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جندبیدستر کنند بعده به تدریج ایارجات کبار دهند بعد از آن اگر امن از سوی سوءمزاج حار باشد **178*** معجون بلادر استعمال نمایند که این قوی ترین چیزها در تقویت ذهن و افاده حفظ ست ایضاً سائر مسنحنات از محمرات و غراغر و شمومات استعمال کنند و در تجفیف دماغ استعجال نکنند .... تدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تجفیف تا افنای رطوبات اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این در نسیان بیفزاید و باید که از سکر و مهاب ریاح و امتلا احتراز کنند و از اغتسال .... اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخا و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاس ست و اگر ایشان را امتلا عارض شود و بعد آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه مسکنه مثقله و مخدره و منجره پرهیز باید کرد از شراب بسیار مضرست و اندک از آن انبساط نفس و تقویت روح کند و از استکثار آب غنی سازد و استکثار آب مضرترین چیزها برای ایشان است و خواب روز و بالجمله خواب مفرط مضرست و خصوصاً بر امتلای .... و افراط بیداری نیز مضعف روح و محلل آنست و معذلک امتلای دماغ از ابخره کند و وج مربی و دارفلفل مربی برای ایشان تجربه کرده شده و هر دو در حفظ زیادتی بین می نمایند و این دوا بتجربه رسیده .... سعد فلفل سفید زعفران مرمکی مساوی با عسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و ایضاً این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید زیره سیاه مکد دو جزو شکر طبرزد سه جزو و ایضاً مجرب است اگر هر روز بر نهار یک مثقال از دوائی بخورند که در آن کندر سه ربع جزو و فلفل ربع جزو باشد و ایضاً زیره پنج جزو و فلفل یک جزو و وج و سعد و هلیله سیاه هر یک دو جزو و عسل بلادر یک جزو و عسل دو چند همه باید که بادویه مفرده مکتوبه در مفردات رجوع کنند مجوسی گوید باید که علاج این مرکب از علاج سبات و علاج لیثرغس کنند بمثل حقنه های سماده که در آن قثاءالحمار و قنطوریون و حنظل و مقل و سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده نکند این حب استعمال نمایند ایارج فیقرا هفت درم تربد چهار درم نمک نفطی و جندبیدستر و عاقرقرحا هر واحد دو درم همه را باریک سوده در آبیکه اندک جاوشیر حل کرده باشند سرشته حبها سازند و چون تنقیه بدن باین حبوب گردد تدبیریکه در باب لیثرغس و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان بر سائر اجزاء سر استعمال نمایند و سائر اشیائیکه برای این امراض ذکر کرده شد ببویانند و اگر از آن نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ثبادریطوس استعمال کنند بعد ازآن معجون بلادری دهند و معذلک در استعمال نطولات و اطلیه و ادهان و سائر آنچه در ماتقدم مذکور شد از اغذیه مسنحنه ملطفه اهمال نمایند جرجانی گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور لیثرغس نمایند و تنقیه اولاً بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد از آن به ایارج روفس و غیره که در قول مجوسی گذشت باید

کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مسیحی مسطور شد باید کرد و خردل را کوفته بعسل سرشته گرم کنند و بر سر نهند بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک حرارت غریزی و اعاده حرکت عضو ضعیف الحرکه مطلوب می شد خردل استعمال می کردند بعده چیزهای محلل چون نطرون و مانند آن بعمل آوردن صواب باشد و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده نخواهد شد هیچ از وی سودمندتر در مرض نسیان نیست ودر استفراغ رطوبات افراط و مبالغه نباید کرد از بهر آنکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب زیادتی سردی باشد و سردی و خشکی سبب زیادتی نسیان گردد و موافقترین غذا اندرین مرض گوشت دراج ست بخاصیت آنکه از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای وج اینست که وج را بقدر انگشت پاره پاره کرده در ظرف چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن ریزند چندانکه دوانگشت بر سر او ایستد و دهن ظرف بند کرده چهل روز نگاه دارند پس روغن دور کرده صاف نموده شهد خالص بجای روغن انداخته بست یا چهل روز در جو پنهان کنند بعده برآورده دو درم تا سه درم بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای دار فلفل همین ست و این معجون نافع وج سعد دارفلفل زنجبیل کندر هر یک ده درم کوفته بیخته بروغن گاو ده استار چرب کرده در عسل سی استار بسرشند و در جو دفن کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم بخورند ابن الیاس گوید که در نسیان بلغمی تنقیه دماغ بحب ایارج یا بحب قوقایا و ایارج لوغاذیا و غرغره بماءالعسل که در آن پودینه و خردل پخته باشند باید کرد و عطوسات مثل کندش و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد از آن تبدیل مزاج دماغ بنطولات و ادهان حاره مثل روغن زنبق و خیری و قسط و نمام و مرزنجوش و مانند آن و شم جندبیدستر و پودینه و غیره کنند و تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب این مرض را نیکوست و سرکه عنصل و سکنجبین آن نافع این علت است و هر صبح جلاب از بادیان یک درم بادرنجبویه دو درم اصل السوس مقشر کوفته سه درم گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخوداب بشیره قرطم دارچینی و فلفل سازند و بعد نضج تام در قاروره اسهال بحب ایارج و حقنه های حاده که در صرع بباید باید کرد و تعاهد بگلقند عسلی یا شکری یا ماده الحیوه یا اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این علت است و انکباب بر آب ملطف محلل مثل بابونه ***178/1*** مشک عنبر مصطکی در گلابی که قدری صمغ عربی در آن حل کرده باشند حل سازند و عود کوفته بیخته در آن آمیزند و خمیر کرده فتیله ها باریک سازند و بسوزند و اگر خواهند گذارند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دود آن به لباس رسانند معطر سازد ایضاً که تقویت ذهن و دماغ و تزکیه حواس نماید و ازاله خفقان و .... عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یک جزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته به گلاب سرشته حب سازند و عندالحاجت

بسوزند جوارش .... که حفظ بیفزاید و نسیان دور کند مجرب ست شونیز هلیله کابلی هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید و چند خوراک یک مثقال دوای .... دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالندو یک حبه سیماب بران نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ ابابیره پان چنانچه متعارف ست بخورند و مداومت نمایند که مجرب ست و اگر کفایت نکند مسهل قوی دهندایضاً که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه خفیه است مال کنگنی مقشر سه جزو دارفلفل زنجبیلی هر یک دو نیم قرفه یک جزو سائیده به روغن گاو لت کرده بعسل بسرشند و سه درم بخورند ایضاً جهت فراموشی نافع پیپل هلدی کوب شیرین بسچ ملهی اجمود سندهی زیره .... نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم بشهد روغن بخورند ایضاً از تکمله کندر زیره سیاه پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح بخورند سفوف حفظ که جهت نسیان بالغ النفع ست و در تنقیه دماغ و توفر حرارت غریزی موثر کندر هفت درم مصطکی چهار درم دارفلفل عنبر گاوزبان بادرنجبویه هر کدام یکدرم کاکنج یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم بآب گرم و در تحفه و قادری دارچینی عوض عنبرست نوع دیگر برای نسیان کندر وج ترکی .... هر یک پانزده درم سعد کوفی ساذج دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم سعوط که حافظه قوی گرداند و ازاله نسیان بلغمی نماید بعد تنقیه و خاص استعمال کنند مشک یک حبه جندبیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند شربت اسطوخودوس برای نسیان و سبات مفید جهت نضج مواد سوداوی و بلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم پرسیاوشان اسطوخودوس فاوانیا گاوزبان بادیان تخم کرفس تخم خطمی هر یک ده درم مویز منقی بست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند و با سه رطل شکر و عسل شربت سازند و از ده درم تا پانزده درم بآب گرم شربت ابریشم با مومیائی تالیف حکیم علوی خان مقوی دماغ ست و حال دماغ را که مزاج آن مائل به برودت و رطوبت بود نیکو گرداند و ذهن و فکر .... و قوت و هد و رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب آهن تاب دو شبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش بآب آید پس افشرده ابریشم را دور کنند و عسل سفید خوشبو صاف دو رطل در آن داخل کرده و اسطوخودوس زرنباد بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک دو مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش بسیار ملایم زیر آن کنند و دایم کیسه را بمالند تا قوت آن بعمل آید و شربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه نیکو بمالند و بگلاب شسته بفشارند و کیسه را دور کنند و یک لمحه دیگر آن را بر آتش نهند که رطوبت گلاب جدا شود پس عنبراشهب مومیائی اصیل هر واحد یک مثقال مصطکی رومی علک الانباط

علک البطم راتینج هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند پس مشک ترکی جدوار .... هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو بر هم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی سه مثقال کماد .... نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب قرنفل بسباسه ساذج کندر گرفته تکمید موضع نمایند معجون نافع نسیان و امراض دماغی بارد مقوی اعصاب هاضم طعام نافع سلس البول و اوجاع .... بعد تنقیه بعمل می آید و دافع بلغم موافق مشائخ مقوی ظهر قائم مقام معجون فلاسفه در فائده است گل بابونه سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال زنجبیل فلفل دارفلفل خولنجان آمله .... بلیله زربناد سورنجان شیرین ثعلب مصری مغز بادام مغز فندق هر یک دو مثقال مویز منقی سی مثقال عسل سه چند شربت دو درم معجون جدوار مجرب برای نسیان حادث از برودت و رطوبت جدوار فاوانیا عود هندی بسباسه انحدان بابونه اسارون برگ سداب اذخر مکی ایرسا جوزبوا دارچینی دارفلفل کندر سعد هر یک سه مثقال **✱179✱** و مرزنجوش و مانند آن کنند و این دوا ذهن بیفزاید و حفظ دماغ از ارتباک بلغم در آن نماید فلفل دارفلفل وج دارچینی قرفه سنبل رومی هریک ده درم سنبل الطیب پنج درم جوزبوا سه درم زعفران دو درم نخود خام دو درم مشک یکدانگ کوفته بحریر پخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از آن یک مثقال و این معجون لبان بسیار نافع ست بگیرند کندر و وج و سعد هر واحد ده درم فلفل و زنجبیل هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی یک مثقال ومربای وج مثل مربای زنجبیل ساخته اگر هر روز یکدرم از آن بخورند نسیان را زائل کند. خجندی گوید که اولاً نضج ماده بجلاب از بادرنجبویه و اصل‌السوس و گاوزبان بگلقند شکری یا عسلی کنند و غذا نخوداب بمغز قرطم و دارچینی دهند و بعد ظهور نضج تنقیه دماغ بحقنه های قویه کنند و بقراط درین مرض از استفراغ بدوا از فوق منع کرده بهر آنکه ماده این علت در دماغ محتبس میباشد پس هرگاه بدوای مسهل حرکت کند از فوق بیشتر آنرا عصب قبول میکند و ازین ضرر عظیم عارض میگردد فلهذا اعتماد در استفراغ آن بر حقنه ها و فتائل اولی از مسهلات ست و اگر از آن تنقیه نشود پس بعضی متاخرین تنقیه بحب ایارج جائز داشته‌اند یا بایارج لوغاذیا و اگر جندبیدستر پودینه مشک جوزبوا شیح هر واحد یک درم سائیده از آن مثل تفاحه ساخته دائم ببویند مفید بود و این نطول نافع است بابونه بادرنجبویه اکلیل‌الملک مرزنجوش هر واحد درم جوشانیده بر سر ریزند و اگر وج را در آب نمک یک شبانه روز تر کرده بشویند و بعسل بپزند این مربای آن نافع بود و استعمال دارفلفل در حفظ زیادت بین نماید و در معجون لبان هلیله سیاه ده درم عوض کندر داخل کرده دو درم بخورند و گویند که اگر معجونی که در آن زعفران ست و در قول شیخ گذشت دو یا سه هفته استعمال کنند مرتبه شارب او بکهانت رسد و باید که صاحب او از البان و از آنچه از آن سازند اجتناب نماید و یک مثقال از آن بگلاب بخورد و معجون فوتنجی نافع ست

و معجون لبان بسیار مفیدست. ابن نوح گوید که علاج او حقنه های حاده است و بستن ساقین و فخذین بسیار محکم تا ماده باسفل منجذب گردد و اسهال بایرجات مذکور در باب مالیخولیا و شم جندبیدستر و پودینه و غیره که در قول مسیحی گذشت و جمیع طیوب و ادهان و حشایش حاره لطیفه و تناول بلادری و تعطیس بفلفل و خردل و شونیز و تغرغر بدان نیز و جندبیدستر بروغن سوسن و سرکه بر سر نهند و بخردل و ثافیسا و جندبیدستر و فرفیون ضماد سازند که قدما این ضماد را در جمیع اعضای بارده مسترخیه و مخدره استعمال میکردند و سر از بوره ارمنی بشویند و بر حنک عاقرقرحا و خردل و ایارج فیقرا طلا کنند و غذا نخوداب بخردل و حریره معمول از بادام بعسل سازند و ماءالعسل بآب گرم و سکنجبین عسلی بزوری و شراب ریحانی بنوشانند و در آخر بحمام داخل کنند و انکباب بر آبهای ملطفه محلله مثل بابونه و مرزنجوش و مانند آن نمایند وج مربی برای حفظ نیکوست و طریقش این ست که بگیرند وج رطب و در آن سوزنها بزنند و یا بشکافند و در شیشه کرده روغن گاو چندانکه آنرا بپوشد بران ریخته در جو دفن کنند ..... ترکیب همانست که در قول جرجانی گذشت و همچنین ست طریق ساختن زنجبیل مربی لیکن زنجبیل را در پارچه پیچیده در زمین نمناک تا چهل روز بدارند بعده بدستور سابق بعمل آرند انطاکی گوید که شک نیست که نکایت درین مرض غالبا از برودت میباشد پس واجب ست اعتنا بتنقیه خلط بارد بایارجات و شم فلفل و مشک و نسرین و اکل ..... آن و بلادری و تدهین بروغن خلوق و این معجون از تراکیب با در منع نسیان و صرع و فالج و لقوه و رعشه مجرب‌ست اسطوخودوس گل نسرین هلیله کابلی هر واحد ..... درم شونیز مصطکی فلفل سفید و سیاه دارچینی هر واحد چهار درم صبر ریوند غاریقون کندر مغز پسته سکبینج هر یک سه درم مشک عنبر هر یک ده قیراط بعسل بسرشند شربتی از آن یک مثقال و اگر رطوبت غالب باشد سعد مثل صبر و عاج و زنجبیل هر واحد مثل اسطوخودوس زیاده کنند و اگر بدان اراده بطوء شیب باشد باقی هلیله جات .... اضافه نمایند و قوت این دوا تا هفت سال باقی میماند. طبری مینویسد که معالجه نسیان تنقیه بدن ست بحسب امکان و استعمال قوانین و تنقیه آن بحقنه ها ...... مسهله کنند و بعد تنقیه نظر کنند بمزاج مریض اگر متحمل تنقیه دماغ باشد باین حب تنقیه کنند سنبل الطیب سلیخه قرنفل هر واحد یک درم مصطکی اسارون گل سرخ..... درم افسنتین رب السوس هر واحد سه درم صبر سقوطری پنج درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم کوفته بیخته بآب بادروج یا آب برگ ترنج یا شراب صاف .... حبها سازند شربت از ان دو درم و ثلث اگر قوت متحمل باشد دو یا سه شربت ازین حب بخورند بعده اگر مزاج متغیر نگردد امر بغرغره و مستحنک ...... و بخردل و مویزج و عاقرقرحا متواتر غرغره نمایند و اگر مرض زائل نشود این سعوط بکار برند مشک یک حبه جندبیدستر یک حبه در روغنیاسمین یا روغن .... یا روغن خیری زرد حل کرده دو ثلث درم از آن سعوط کنند و ابن سیار سعوط جندبیدستر

مکروه میداشت و بزهره کلنگ مع روغن یاسمین سعوط می کنانید .... و بعد از آن مالش سر بخرقه خشن کنند و این ضماد نمایند جندبیدستر یک طسوج باداورد یک درم بادیان دو درم خردل سفید دو درم برگ آزاد درخت ...... باریک سائیده بسرکه کهنه و اندک زهره گاو آمیخته بعد حلق راس و دلک آن طلا کنند و اگر بر حدت این ضماد بیمار صبر نکند اندکی از روغن های گرم *180* دران زیاده کنند و امر بخائیدن کندر و انداختن آب دهن دائم کنند و از چیزیکه این مرض را بالکل زائل کند چون صعب و متعسر گردد و تنقیه خورانیدن لوغاذیا باین ترتیب ست که چند روز ماءالاصول بنوشانند بعد از آن هلیله سیاه ده درم مویز منقی بست درم افتیمون هفت درم ریوند سه درم ریوند را کوفته همه را بدستور مطبوخ بپزند پس هفتاد درم از آن گرفته و ایارج لوغاذیا که بران یکسال و اقل شش ماه گذشته باشد سه مثقال و نیم یا کم و زیاده حسب مزاج بیمار بخورانند و عقب او مطبوخ مذکور نوشانند و پرهیز قبل تناول لوغاذیا از ده روز کم نکنند و بعد انفراغ از ان ده روز کنند اما قبل شرب او بر اسفیدباجات چوزه مرغ و ماکیان با نخود بسیار پخته مزید نکنند شوربای او بنوشند و از لحوم آن اندک بخورند و اگر برودت بر دماغ او و سائر بدن مستولی باشد باید که اسفیدباجات از کبوتر بچه در پرواز آمده بسازند و بعد فراغ از ایارج زیرباجات شیرین معمول بلحم حجل و بچه مرغ دهند و توابل آن حسب مزاج غالب بر مریض باشد و هرگاه لوغاذیا بر غیر پرهیز تام بخورند بدان انتفاغ نیابند و اگر باین زائل نشود و مزاج و وقت و بلد احتمال نماید اندک اندک تریاق کبیر خورانند و امر بتجنک و شم او دائم نمایند و گاهی از ایارجات کبار اندک بدهند اگر مزاج مریض متحمل باشد و اسراف بران نکنند که مودی بفساد عظیم گردد این جمله از معالجات این علت ست و گاهی اعراض دیگر آنرا لازم میگردد و آن حرارت موضع یا اشتداد ورم و احساس اندک دردسر است پس هرگاه این علامات ظاهر شود یقین کنند که مرض او مرکب ست و در آنجا ورم ست و امر بفصد و تعطیس نمایند و آنچه شموم و سعوط و معالجه بدان نمایند مرکب سازند و هرگاه مزاج او حدت پذیرد این طریقه معالجه ترک نمایند تا آنکه مزاج او تسکین یابد بعد از آن بعلاج مرسومه رجوع کنند و برین قیاس تدبیر امر او نمایند و مراعات تغییر مزاج او کنند زیرا که گاهی بتساهل طبیب از مراعات مزاج او در تغیر آن خطا واقع میشود و بامراض قاتل می انجامد و گاهی اعراض دیگر درین علت ظاهر میگردد و آن تپ خفیف خفی ست پس اگر این ظاهر شود از قرب چیزی ازین طریقه در معالجه حذر کنند و مبادرت بفصد نمایند و در معالجه بطریق غرغره و تعطیس بادخال فتیله معموله از حرف در منخرین و تحریک آن و اقامت مریض در غیر شمس شروع کنند و سکنجبین عنصلی بنوشانند که این تلطیف و تحلیل این رطوبات غلیظه کند و عنصل را خاصیتی ست در تحلیل رطوبات غلیظه بهرطریق که استعمال نمایند حتی که اگر بر داءالثعلب بدان طلا کنند رطوبات محتبسه زیر جلد را تحلیل کند و سرکه عنصل و

سکنجبین آن این علت را بسیار نافع ست و گاهی از عنصل باریک سوده بر آتش نهاده تا لذع و حدت او زائل شود و باشیای دیگر مثل اندکی خطمی و قلیلی افسنتین و صبر و مصطکی آمیخته و این همه اجزا قریب یکدیگر یا مساوی گرفته سوای عنصل که آن مثل جمیع اجزا باشد بر سر مریض ضماد میکنند و این ضماد بسیار نافع ست و خطا نمیکند و مریض را امر کنند لاسیما اگر در انجا تپ خفی باشد بشرط ساقین و وضع محاجم بران بعد استفراغ تام چه حجامت بر ساقین جذب فضول از جمیع بدن بسوی اسفل میکند و گاهی تضمید ساقین مریض و قدمین آن تاحد زانو بعنصل باریک سوده میکنند تنها و باین ادویه بگیرند عنصل بریان رطل صغیر مویزج ده درم برگ خردل تازه باقه صغیره اشنه سه درم باریک سائیده قیروطی معمول از موم و روغن یاسمین یا سوسن یا غار آمیخته بر قدمین و ساقین ضماد کنند و غرض متقدمین در تضمید ساقین و قدمین جذب اخلاط از سرست بسوی اسفل بدن و ایضاً طریق مشارکت میان قدمین و دماغ بطریق عصب بدان اراده کرده اند چه مشارکت میان هردو قوی ست چنانچه بقراط گفته که ریختن آب سرد بر قدمین ترطیب مزاج دماغ میکند لاسیما بعد خروج از حمام بنا بر مشارکت میان این هردو و ما امر میکنیم به بستن ساقین و مالیدن قدمین هنگام اراده جذب مواد بسوی اسفل و لهذا امر بضماد ساقین و قدمین کرده اند و بالجمله واجب نیست که در این مرض از مراعات امر تپ و ورم غفلت کنند چه این هر دو بیشتر با این مرض ظاهر میشوند و سببش اینست که چون اخلاط اینجا محتبس میشوند متعفن میگردند و چون عفن شدند گاه ورم و گاه تپ خفی حادث می کنند و لهذا مراعات این هر دو امر لازم ست تا در معالجه غلطی واقع نشود ایضاً طبری نسیان را که در آن حفظ و ذکر بالکل باطل شود هلاک الذکر نامیده و گفته که هلاک الذکر آن است که در آن انسان چیزی بیان نکند البته و اگر چه آن را حفظ کرده باشد بهر آنکه ذکر او مرده و هلاک شده و آن دو قسم ست یکی آنکه از استیلای برودت و رطوبت بر قسم موخر دماغ بود و دوم آنست که برودت و یبوست بران غالب شود و چون حرارت و رطوبت مستولی گردد آن غیر این مرض ست و همچنین حرارت و یبوست و فرق میان این علت و میان غیر آن از نسیان و جمود و سر سام بارد آنست که بعض اینها با تپ و بعضی با ورم و بعضی با زوال عقل میباشد و اما با هلاک الذکر چیزی ..... اعراض نمیباشد بلکه هلاک ذکر بود فقط و از علامات این علت اگر از برودت و رطوبت باشد اینست که مریض دائم خواب کند و گویا که با وی صدر بود خطابیکه بدان ..... در ان وقت میفهمد و بعد ساعتی تذکر او آنرا ممکن نبود و از بینی او مدام رطوبت سیلان میکند و در مؤخر سرخود چنان ثقل دریابد که گویا او باسفل فرو می رود و آنچه *181* مشائخ کبیرالسن و لاغر شده را عارض میشود صاحب این مرض را عارض میگردد و علاج این نوع آنست که بمقدار قوت و سن و مزاج مریض و بسائر قوانین نظر کنند پس اگر متحمل استفراغ باشد اولا حقنه کنند و از فوق استفراغ

ننمایند که بقراط استفراغ صاحب این مرض را بدوا از فوق منع کرده و باید که حقنه بر سه مراتب باشد مرتبه اولی حقنه ساذج باین نسخه بگیرند خارخسک بابونه اکیل الملک قرطم کوفته حلبه بزر کتان برگ شبت برگ سداب هر واحد یک کف انجیر سیاه پنجاه عدد سبوس گندم و خطمی هر واحد کف هر دو در صره بسته اندازند و بدستور مطبوخ حقنه ها بپزند پس بوزن صد درم صاف کنند و بالایش روغن خیری بست درم و شکر سرخ ده درم و بوره ارمنی نیم درم انداخته در هاون حل کنند تا نرم شود و بار دیگر صاف نموده نیمگرم حقنه کنند و باین حقنه سه دفعه استفراغ نمایند بعد از آن تغیر حقنه بقوی تر از ان کنند و بر ان قنطوریون دقیق و برگ جمسفرم و شیح و قیصوم هر واحد کف زیاده کنند و بعد طبخ و تصفیه بدل روغن خیری روغن بیدانجیر و روغن سداب اندازند و بابوره اندک شحم حنظل یار کنند و بدستور حقنه نمایند و ایضاً سه مرتبه باین حقنه تنقیه سازند و بعد از ان بقوت مریض و انحطاط مرض نظر کنند پس اگر علت منحط گیرد آثار صلاح پدید آید لزوم همین حقنه نمایند و بر ان زیادت نکنند و اگر مرض بایستد و انحلال و انحطاط نپذیرد حقنه قوی تر ازین استعمال نمایند و بر همین حقنه بعد تصفیه جاوشیر و جندبیدستر و سکبینج هر واحد یکدرم افزایند و باین حقنه یکدفعه تنقیه کنند بعد از ان راحت دهند و از غذا برکبوتر بچه درپرواز آمده و گنجشک مطبوخ با نخود و زیت و لحوم حملان کوچک یکساله لزوم نمایند و نبیذ کهنه جیدالجو هر چند روز بنوشانند بعد ازان اگر مرض انحلال یا انحطاط پذیرد و صلاح ظاهر شود لزوم این طریقه نمایند و اگر امر او متعسر گردد مشک و جندبیدستر و شونیز سوده ببویانند و عطسه آورند و برسر این ضماد نمایند خردل سیاه ده درم ثافیسا که آن صمغ سداب جبلی ست یکنیم درم فرفیون تازه سفید یکنیم درم همه را بسایند و بگیرند آرد خشکار و خوب بریان نمایند و بست درم از آن آمیخته بروغن قسط یا روغن خیری یا روغن ناروین یا روغن بلسان سرشته ضماد سازند بر موضع علت مگر آنکه فساد تا قسم اوسط دماغ متعدی گردد که درین حالت بر همه سر ضماد کنند و لزوم این ضماد مع اغذیه موافقه ناشفه مثل لحم حمل صغیر بزیت بریان و کبوتر بچه و گنجشک بریان سازند و اگر مزاج او بحرارت متغییر گردد و بر طبیعت بگذراند و قصد تطفیه آن نکنند مگر آنکه تپ آید و بدانند که تپ انحلال این علت میکند بسهل ترین سعی هرگاه بعد تنقیه بحقنه و تضمید سر باشد و اگر تپ در ابتدای این مرض اید دران خوف هلاک ست و گاهی تضمید راس و تدهین او باین روغن اکتفا میکنند بگیرند زیت صافی مستخرج از زیتون پخته صد درم جندبیدسترسه درم مشک دو دانگ سنبل دو درم مصطکی اشنه قرنفل هر واحد یکدرم فرفیون تازه دو ثلث درم ثافیسا دو ثلث درم همه را کوفته در صره بندند و در روغن مذکور انداخته جوش دهند و صره را دائم بمالند تا آنکه روغن دو ثلث بماند و یک ثلث بسوزد بعده این روغن مدام بر سر مالند و داخل بینی بدان چرب کنند و امر به غرغره از عاقرقرحا

و مویزج و مانند آن نمایند و اگر در معده او رطوبت یافته شود و احتمال اسخان معده باشد هر روز بر ناشته دو ثلث درم ایارج مخمر بشراب کهنه بدهد و از معجونات که لزوم آن درین مرض واجب ست اگر مزاج مریض متغیر نشده باشد تریاق و مسرودیطوس ست و از معاجین احسن تأثیر درین علت از معجون انقرویا چیزی ندیدم و خورانیدن این معجونات باید که بتوقف و تامل شدید باشد و مجازفت دران استعمال نکنند بهر آنکه چون مزاج دماغ او اکثر از آنچه واجب ست گرم گردد و گاه مؤدی بقرانیطس شود و همچنین تبرید مزاج دماغ او بیشتر از واجب نکنند بخوف آنکه این بسکته مودی گردد و نبض صاحب این علت متراخی فاتر مختلف بود و قاروره او سفید خام باشد در اغلب. محشی شرح اسباب مینویسد که اطریفلات مقوی بادویه حارخوشبو نافع است و همچنین این معجون وج مفید فلفل دارفلفل وج قرفه سنبل الطیب آمله هریک دو درم و نیم جوزبوا یک درم زعفران نیم درم مشک نیم دانگ عسل مصفی چهار چند ادویه و از سکون در مسکن تاریک اجتناب نمایند و حضرت علی علیه السلام امر باستعمال کندر فرموده اند و ابن عباس رضی الله عنه فرموده که خوردن یک مثقال کندر و دو مثقال شکر بر ناشتا نیکوست و اگر در معجون بلادر که در قول شیخ گذشت هلیله بلیله آمله هر یک دو درم و نیم زیاده کنند نزد من احسن ست و در استعمال این معجون احتیاط نمایند و بعد شش ماه از ساختن آن در فصل بارد و مزاج کثیر البرودت استعمال کنند ورنه احتراق دم و احداث جنون می کند و معجون بقراط و معجون سنجری و معجون فیروزنوش و معجون فولاد و معجون غیاثی و معجون نجاح نافع است و این حب تالیف علوی خان مفید هلیله کابلی وج ترکی مصطکی رومی کندر ذکر شونیز عاقرقرحا زنجبیل جوزبوا بسباسه هر واحد یک جزو مرزنجوش دو جزو جندبیدستر نیم جزو کوفته بیخته بآب فرنجمشک یا نمام مثل لوبیا حب سازند و دائم در دهن دارند ایضا جوزبوا قرنفل مرزنجوش عاقرقرحا مشک تبتی کوفته بیخته مثل باقلا حب ساخته در دهن دارند و حکیم علی گفته که زهره کلنگ و دماغ او چون بروغن زنبق خوب مخلوط ساخته سعوط کنند نافع نسیان ست و ایضا گفته که تجربه کرده ام چون فلفل سفید و زعفران خالص مساوی سوده بعسل سرشته هر روز یک درم استعمال نمایند علاج نسیان بارد یابس اگر از برودت مع یبوست باشد بهر تبدیل مزاج اشربه مسخنه مرطبه و اغذیه حار رطب مثل شوربای گوشت ماکیان و بچه طیور و حلوان و مغز سر ماکیان دهند دریافت ناحیه راس *182* و دلک از پارچه خشن و تحریک دستها و پایها نمایند لیکن دلک و ریاضت قوی نکنند که تحلیل نماید بلکه بمقداریکه مقتضی زیاده کشیدن غذا باشد و آرام و خواب و حمام و آبزن مرطب لازم شناسند و تدبیر خواب آوردن کنند و تسخین سر بضمادات گرم تر و حجامت راس بلاشرط و نطولات حاره مرطبه بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و تخم کتان و حلبه و کله پایچه بره و تدهین راس بروغنهای معتدل مثل روغن سوسن و نرگس و خیری نمایند و اگر این

روغنها بقدر معتدبه درنطول افزایند بهتر باشد و ..... ماده گاو و روغن بادام و روغن بابونه و مسکه گاو بمالند و اگر فالوده عسلی یا عصیر خرما نیم گرم برسر نهند صواب باشد و اگر آثار ماده سوداوی یافته شود تنقیه آن ..... نمایند و برای نضج مغلی تالیف والد علوی خان نافع صفت مغلی منضج مسکور بجهت نیسان سوداوی گاوزبان شاهتره بسفائج بادرنجبویه اسطوخودوس گل بنفشه ..... عود صلیب یک درم عناب ده دانه مویز منقی بست دانه افتیمون پنج درم اجزا سوای افتیمون جوشانیده صاف نموده افتیمون را در کتان بسته شب در آن اندازند و صبح گرم کرده بمالند ..... و کیسه را دور کرده در مطبوخ گرم ترنجبین پانزده مثقال مالیده صاف کرده بنوشند بعد ظهور نضج اسهال سودا نمایند و تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن نیز مفیدست و هرچه در علاج امراض سوداوی مذکور شد بعمل آرند و بعد تنقیه بهر تعدیل مزاج آنچه بالا گفته شد استعمال نمایند و نوشیدن شیر ماده گاو در نیسان که بسبب یبس سودا باشد و کذا خوردن روغن گاو مفید است و سعوط از نمک و روغن بادام و تمریخ بروغن خیری زرد و مغز ساق گاو مع شراب رقیق نیز مفید گفته اند و سعوط از مغز ساق گاو بروغن بادام نیز نافع نسیان سوداوی ست و کذا معجون نجاح و معجون لبوب علوی خانی. اقوال اطبا ابوسهل گوید که فساد ذکر اگر از یبوست باشد استعمال تدبیر حار رطب آنرا نافع بود و نطول بآب مطبوخ بنفشه و خیری و بابونه کنند و روغن سوسن و نرگس و خیری برسر بمالند و در بینی چکانند مصنف حاوی صغیر گوید که گاه نسیان از سودا بود علاجش تنقیه دماغ و بدن از اخلاط سوداوی بحب افتیمون و مطبوخ آن کنند و روغن بنفشه و کنجد و خیری بر سر نهند و هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هریک دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بنخود و شیره مغز بادام دهند و استحمام دائم و حلق راس و مالش آن بروغن کدو و خیری و بنفشه و بادام شیرین و استعمال مروخات و نطولات حار رطب نافع است ابومنصورگوید که در نسیان سوداوی ایارج ارکاغانیس و مطبوخ افتیمون و مویز و عناب و ریختن آب مطبوخ گندم و جو بر سر و شرب ماءالجبن و ایارج فیقرا بافتیمون مفید بود و روغن کنجد و خیری زرد بر سر نهند و غذا لحم ماکیان و بره خورانند و عوض آب ماءالعسل معمول بنصف نبات و نصف عسل نوشانند و شراب رقیق سفید دهند و بمغز ساق ماده گاو و بره روغن بادام شیرین سعوط کنند ابوالحسن طبری مینویسد که علاج هلاک الذکر از برد و یبس بچیزی قوی نکنند که در یبس آن بیفزاید بلکه در ابتدای آن این حقنه بعمل آرند خارخسک بابونه چغندر قرطم تخم کتان برگ خبازی برگ خطمی سبوس گندم انجیر و مانند آن خوب بپزند و مقدار حاجت ازان گرفته بقدر کفایت روغن سوسن و روغن یاسمین و روغن خروع آمیخته حقنه کنند و سه تا چهار بار تنقیه باین حقنه نمایند بعده ترک استفراغ کنند و تغریق سر بروغن سوسن و اندک روغن یاسمین نمایند و ابن سیار آنچه اکثر درین استعمال میکرد روغن سوسن ست که تسعیط و تغریق سر بدان میکرد

و غذا لحوم حملان شیرخواره میخورانید و شراب متوسط میان کهنه و نو می نوشانید و در بعض اوقات چون مرض دشوار میشد سعوط باین روغن میفرمود بگیرند روغن سوسن و روغن یاسمین هر واحد بست درم و یک رطل لعاب خطمی و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و اندکی زعفران بران انداخته در شیشه کرده بآفتاب نهند و هر روز یک دو مرتبه بجنبانند و در آفتاب پنج روز بدارند بعد از آن بگذارند تا روغن بالای آن صاف گردد بعده بگیرند از این روغن دو درم و میعه سائله یک دانگ در خرقه صفیق صاف کرده بیامیزند و در شیشه کوچک برهم زنند تا کف کند پس ازکف صاف کرده دائم بدان سعوط کنند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و پیه کبوتر بچه و قرطم کوفته و خطمی یا برگ او و خبازی یا برگ آن جوشانیده باشند نیم گرم بر سر ریزند و دلک خفیف سر نمایند و بپوشیدن کلاه که دران پشم ثعلب باشد وقت خواب امر کنند و منجمله چیزی که در اسخان راس این علیل بران اعتماد کرده میشود ادهان حاره رطبه است و تناول این معجون بعد استفراغ اندک که ذکر کردیم نسخه بمعجون زنجبیل چینی ده درم تخم انجره پنج درم تودری بوزیدان هر واحد سه درم پوست جوز بری باقه حب الزلم لسان العصافیر هر واحد پنج درم فلفل سفید دو درم همه را سائیده بفانید مسنجری مقوم بسرشند و در ظرف آبگینه که دران روغن غار و روغن سوسن باشد بدارند و هر روز ازان بقدر جوزه از وسط روغن گرفته بر نهار تناول کنند و اگر ازین شهوت جماع هیجان کند ازان منع کنند علاج نسیان حار یابس و آن سهل العلاج ست مادام که در اضعاف قوت و تجفیف جوهر دماغ و تنقیص آن افراط نکرده باشد و الا علاج او بغایت مشکل بود پس بصورت حرارت ساده آنچه از تبرید و اطلیه و ادهان و نطولات و غیره در علاج امراض دماغی حارگذشت استعمال نمایند و شربت بنفشه و نیلوفر در گلاب و عرق بید و آب سرو آمیخته نوشانیدن نیز مفید و کذا شربت عناب *183* و خشخاش نافع و طلای صندلین باندک کافور تعدیل مزاج حار بسرعت می کند و تخم کاهو یک درم بذرالبنج دو دانگ مر یک درم افیون نیم دانگ کتیرا دو دانگ در سرکه سائیده مابین صدغین طلا کردن نیز مقوی دماغ و مبرد و مرطب آنست و سبوس گندم سفید و آرد باقلا و صندل سفید و گل سرخ و بنفشه و ثمر طرفا هر یک نیم درم کافور ربع درم در سرکه تر کرده خشک نموده در گلاب ؟؟؟   سازند و بخور آن کنند و اگر برگ کدو و جرادهٔ آن و برگ کاهو و تخم آن و تخم خشخاش و پوست و گل آن و بنفشه و گل آن و نیلوفر و برگ بید و گل شاهسفرم در گلاب جوشانیده بر بخار آن انکباب کنند تبرید و ترطیب در یک روز کند و غذا از حریره و فالوده سازند و کاهو و شوربای چوزهٔ مرغ و کشکیه بماکیان فربه دهند و اگر تپ ظاهر گردد از تدابیر مذکوره باز مانند بلکه فصد قیفال و سائر تدابیر قرانیطس نمایند و در حالت وجود مادهٔ صفرا تنقیه و تعدیل او بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی مذکور شد بعمل آرند ابن الیاس گوید که گاه نسیان از سوءمزاج حار بلا مادّه میباشد علاجش تنقیه دماغ از

صفراست اگر آن باشد و ترطیب مزاج دماغ بنطولات مطبوخ حشایش بارد رطب مثل بنفشه و نیلوفر و تدهین سر بروغن بنفشه یا کدو و تغریق راس باین روغنها و هر صباح جلاب از شربت بنفشه و ترنجبین هر یک ده درم بنوشانند و غذا حریرهٔ معمول از مغز گندم و شکر فائق سازند و یا بگیرند عناب و سپستان هر یک بست عدد بنفشه پنج درم شکر و ترنجبین هر واحد ده درم جوشانیده صاف نموده و بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش مقشر بشیرهٔ بادام و اسفاناخ و کدو دهند و آب شیرین نیم گرم بر سر ریزند و تناول مویز سرخ و جوز هندی درین علت نافع است و مؤلف جامع گوید که اگر تشویش خیال از غلبهٔ صفرا بر مقدم دماغ یا سوءمزاج حار بلا ماده باشد تنقیهٔ دماغ از صفرا بحقنه لین یا مطبوخ هلیله و مانند آن که در سرسام گذاشت و تبدیل مزاج باطلیه وادهان و نطولات بعد تنقیه در مادی و در ساذج در ابتدا کنند انتباه نسیان که از اورام دماغ بود هرچه در علاج قرانیطس و لیثرغس و سبات سهری گذشت حسب مادهٔ ورم بکار برند و آنچه از نقصان جوهر دماغ باشد هر چه در علاج امراض ضعف دماغی مذکور شد استعمال کنند

<u>اختلاط ذهن و هذیان</u> و این هر دو از قبیل آفات ذهن و اصناف آنست یعنی آفتی ست در افعال فکر و تمیز بحسب تشویش و صاحب بحر گوید که اختلاط عقل تشویش و شوریدگی است که بحد جنون نرسیده باشد و هذیان یاوه گویی است بالجمله اگر سبب این مرض در نفس دماغ باشد از مره سودا یا سودای صفراوی و یا سودای دموی یا دم حاد ملتهب یا صفرا یا بلغم عفن حار مورم چنانچه در لیثرغس یا حرارت و یبوست ساذج بود و اگر سبب آن در عضو دیگر مثل معده و فم معده و مراق و رحم و اوعیه منی و غیره یا در تمام بدن باشد از بخار حاد اخلاط یا دخان آنها یا از کیفیت ساذج مرتفع از عضوی بود و صاحب کامل گوید که اختلاط ..... یا با تپ بود و یا بی تپ آنچه با تپ باشد یا در سرسام بسبب ورم حادث در اغشیه دماغ بود و یا در برسام بسبب تادیهٔ حرارت حاده از ورم حجاب بسوی دماغ و اغشیه آن بمشارکت و یا بسبب ..... حرارت در حمیات حاده بود و این بسبب ارتقای بخارات تپ و ضعف راس باشد و گیلانی مینویسد که گاهی این علت حادث میشود از قبل هموم و کثرت سحر و تناول اغذیهٔ ردیه و احتباس ..... که از بدن خارج میشد مثل خون بواسیر و حیض و گاهی این مرض از قبل رداءت هضم و آروغ می افتد و گاهی این اعراض بسبب ورم معده و احشا ظاهر می گردد و در ابتدای مرض کم بود و بعده عظیم گردد و تابع او اعراض مره سودا شود و گاهی این اعراض خفیف می شود بهضم یا بانواع استفراغ یا بخروج ریاح کثیر یا بقی یا بآروغ و اگر چیزی ازین اشیا ظاهر نشود و دلائلی که بر مره سودا دلالت کند ..... گردد و پس آن دلالت نماید بر آنکه مرض در دماغ ست و طبری گوید که اختلاط ذهن گاهی لازم یعنی دائمی میباشد و گاهی غیر لازمی یعنی غیر دائمی که وقتی ظاهر می شود و

زمانی باقی می ماند بعده رجوع ..... العقل و تمیز و باز در وقت دیگر اختلاط عود میکند پس لازم دلالت می کند بر آنکه سبب او خلط رطب غلیظ مرتبک در دماغ ست و این محتاج ست بمعالجۀ بالاستقصا و غیرلازم ..... وقتی می شود و در وقت دیگر زائل می گردد دلالت می کند بر آنکه خلط ریاحی از عضو دیگر بدماغ مرتقی میشود پس تحلیل می گردد باعانت طبیعت یا حسن تدبیر و پرهیز و بعد از آن عود میکند از استعمال اشیای ضاره و معاودت تخلیط پس متبخر می شود بار دیگر بسوی دماغ و یا برای او دور باشد چنانچه بهر صرع می باشد پس دور لازم گردد با لجمله بقول شیخ سالم ترین اختلاط عقل آنست که با خنده و آنکه با سکون باشد و ردی تر آنست که باضطراب و ضجر و اقدام بود و اگر معذلک هم و حزن شدید و سحر مفرط باشد ردی تر بود طریق ..... این مرض و اسباب آن باید که مریض را المی و تکلیفی رسانند اگر شکایت و احساس آن نکند بدانند که اختلاط عقل ست و چیدن ریزۀ جامه و تحریک دست ..... قاروره وهنی در حمیات نیز دلیل اختلاط عقل باشد و جزع و خبث نفس و بغض مریض از مردم و توهم او نفس خود را دواب یا طیور و غیر آن اصناف ..... در تشخیص مالیخولیا خواهد آمد از علامات مشترکه انواع این علت ست پس تشخیص اسباب این مرض چنین کنند که آیا مرض مذکور در تپ عارض شده یا بدون تپ اگر در تپ عارض شده باشد و با وی علامات سرسام یا برسام یافته شود سببش سرسام یا برسام باشد و اگر آثار هردو مرض مذکور یافته نشود سبب او صعود بخارات ..... بجمیع بدن باشد و اگر باوی تپ نبود پس نظر کنند که در عضوی مثل معده و مراق و رحم و دست و پای و غیره ضرری معلوم می شود یا نه و ایضاً از مقربین مریض *184* بپرسند که بیمار پیش از حدوث این علت شکایت آفتی در عضوی میکرد یا نه اگر ضرر در عضوی دریافت شود بدانند که سبب مرض تصاعد بخارات از آن عضوست ..... اگر اختلاط با سحر باشد و با آن علامات صفرا یا سودا نیز یافته شود بخارات صفراوی یا سوداوی بود و اگر اختلاط با سبات باشد و با آن آثار غلبه خون یا بلغم ..... دریافت گردد بخارات دموی یا بلغمی بود و اگر از علامات حرارت خالی باشد سبب مرض کیفیت ساذج ردی باشد چنانکه از انگشت پای یا از دست متورم یا از دیگر اعضا فاسد المزاج متورم متصاعد شده متادی بدماغ میگردد و اگر ضرر در کدام عضو دریافت نشود سبب مرض در دماغ باشد پس اگر اختلاط با غم و فزع و ظن فاسد بود و دیگر علائم مرۀ سودا که در مالیخولیا خواهد آمد موجود بود سببش مرۀ سودا باشد و اگر با سبعیت و اقدام و اضطراب بود سودای صفراوی باشد و اگر با طرب و ضحک و درور عروق و انتفاخ ..... بود سودای دموی باشد و اگر مع التهاب و حرارت ملمس راس و ضجر و سوءخلق و اضطراب شدید و تخیل آتش و شرار و اشیای زرد و سرخ و زرد ی رنگ بدن و کشیدگی ..... پیشانی و فرو رفتن چشم و برجستن برای مقابله بود از صفرا باشد و اگر این اعراض شدیدتر و صعب تر بود از دم حاد ملتهب باشد و ازین قبیل

ست اختلاط عقل که در حمیات می افتد و اکثر آن در وبائیات می باشد و اگر اختلاط مع تمکین و وقار و برداشتن ابرو بدست هر وقت و سبات بود از بلغم عفن باشند و اگر علامات کدامی مواد ظاهر نباشد و سبکی و خشکی دماغ و لزوم سحر و تقدم مجففات بود از حرارت و یبوست ساذج باشد علاج اگر بسبب سرسام یا برسام بود علاج امراض مذکوره کنند و اگر بسبب تپ باشد علاج تپ بتعدیل و تنقیه نمایند و بهر تقویت سر روغن گل و گلاب و سرکه بر سر نهند و لخلخه استعمال کنند و بهر امالۀ ابخره شاخها بر ساقین و پای کشند و پاشویه بعمل آرند و اطراف به بندند و تلئین طبیعت بقرص بنفشه یا بحب صبر یا بآب انارین یا بماءالفواکه و امثال آن ملحوظ دارند و اگر بمشارکت عضوی باشد علاج آن عضو نمایند و هرچه در علاج امراض دماغی شرکی گذشته و آنچه در مالیخولیای مراقی خواهد آمد بکار برند و بهر تقویت و تبرید دماغ و اماله آنچه مذکور شد بعمل آرند و ضمادات و نطولات و شمومات معدله و سعوط شیر دختران و روغن بنفشه و لخلخه بکار برند و بعد اخراج مادۀ موجبه تقویت آن عضو کنند و اگر سبب مرض در دماغ مشخص گردد در اقسام سوداوی هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و در مالیخولیا می آید استعمال کنند و معجون حافظ العقل علوی خانی بعد تنقیه مفید بود و باید که تدبیرش تدبیر موالد کیموس جید مرطب باشد و از لحوم بقر و گوزن و عدس و کرنب و شراب غلیظ و سیاه و از جملۀ مولد مرۀ سودا منع کنند و در دموی مبادرت بفصد کنند و بتعدیل و تبرید و اصلاح قوام خون پردازند و در صفراوی مبادرت باستفراغ و تعدیل آن نمایند و بمبردات و مرطبات و اضمده بعد حلق راس بدانچه در علاج امراض دماغی صفراوی گذشت و اگر اشتداد پذیرد و قوی گردد تدبیرش بعلاج مانیا کنند و در بلغمی علاج سرسام بلغمی نمایند و در حار ساذج آنچه در علاج امراض دماغی حار ساذج مذکور شد بعمل آرند و اگر یبوست غالب باشد تضمید سر بمرطبات و سعوط بشیر دختران مع روغن کدو و نیلوفر و دیگر تدابیر مرطب که در علاج امراض دماغی یابس و صداع یبسی گذشت استعمال کنند و از جماع و اطالت در حمام و از اطئمه مجففه اجتناب نمایند و ایضاً در اختلاط حار استعمال قیروطی مبرد از روغن گل و سرکه بر یافوخ با روغن بنفشه و شیر اگر تپ نباشد مفید ست و یا روغن گل و خشخاش مع حذر انعطاف بخارات و اگر سحر باشد و ماده مولد بخار بود درین صورت جمیع اطلیه غیر نافع باشد و گاهی سبب حرارت دماغ و اختلاط ذهن استعمال حقنه حاده میباشد بنابر ارتفاع بخار او بسوی دماغ پس فی الحال حقنه لین از کشکاب و روغن بنفشه و مانند آن استعمال کنند و اگر این مرض از سهر و افکار باشد معالجه از تدابیر مرطبه بنطولات و اضمدۀ معدله نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و روغن بنفشه بر سر استعمال کنند و بفالودۀ شکری و روغن بادام غذا سازند و برسر نهند و تبیخ کله پایچۀ بره بر سر ریختن و ناف و مقعد و کف پا و ناخنها بروغن بنفشه چرب کردن نافع است و اگر مرض از احتباس خوی بواسیر یا حیض عارض شود

تدبیر تفتیح خون بواسیر و ادرار حیض نمایند بدانچه در فصل بواسیر و احتباس طمث خواهد آمد و ادرار بول بمریضان این علت نافع است و اگر از نفخ و سوءهضم افتد تنقیه معده کنند و تمکید و تنطیل بآبیکه دران سداب و افسنتین و تخم فنجنکشت و حب الغار و مانند آن پخته باشند برشکم نمایند و باید که این اشیا بزیت بپزند و بر معده ضماد نمایند و میباید که درین اضمده اشیای دافع نفخ مثل کرفس و انیسون و زیره باشد و اگر در ضماد شبت و بیخ سوسن و شجرهٔ مریم داخل کنند بهتر باشد و ضماد را تا زمانی طویل بر موضوع بدارند و بصوف بپوشند و محاجم بغیر شرط میان کتفین و برشکم نهند و اگر در آنجا وجع و ورم باشد استفراغ قوی استعمال نمایند و هرگاه مرض مزمن شود استعمال قی بخردل علاج قوی ست استفراغ مواد بقوت مینماید و باید که اغذیهٔ صاحب این مرض جیدالکیموس بود مولف اقتباس مینویسد که همه انواع هذیان را این لخلخه نافع است آب خیار و بادرنگ و کدو و آب برگ ریحان و بستان افروز و گل داوودی تر و روغن گل و کدو و بنفشه و خشخاش و کاهو هر یک هفت ماشه صندل سفید گل ارمنی هر یک نه ماشه سوده آمیخته بکار برند و مالیدن شیر بز و شیر زن بر کف های دست و پا و تارک سر همچنین انداختن اندکی از آن در بینی و گوش تنها و یا ممزوج با روغن های بارده مثل روغن کدو و کاهو و غیره

185 و نوشیدن ماءالجبن ساده با شربت نیلوفر در جمیع انواع مفیدست شیخ و ایلاقی میگویند که اگر با اختلاط عقل حمی و ضعف و در عضوی علامات افت و الم و ورم نبود و از اسباب یبوست هم نباشد و از علاج صائب اثر صلاح پدید نیاید درین صورت بر سر و روی مریض طمانچه چند سخت بزنند تا که مریض بهوش باز آید و بعضی اقویا محتاج میشوند بداغ صلیبی بر وسط سر اگر تدبیر دیگر مفید نشود .

رعونت و حمق

و آن ضعف افعال فکریه است دراشیای عملیه چون تدبیر معیشت که آن تدبیر منزل و مخالطت و معاشرت با مردم و احبا و اهل و اولاد باشد و لهذا صاحب این مرض کارهای بیحاصل مانند کودکان میکند و آنرا احمق گویند و فرق میان هر دو آنست که رعونت استبداد رای و شدت انانیت ست بحیثیتی که هیچ کس را برابر خود در اصابت رای و عقل و دانش و تدبیر و غیره نداند و نه بیند و حمق عدم فکرت و دانش و نقصان عقل ست و هرچند منشای رعونت نیز فی الحقیقت حق ست و ازین جهت آنرا که بغیر استحقاق ارتفاع بر مردم تفوق جوید نیز احمق خوانند و تخیل صاحب این مرض در امور سهل سلیم میباشد و در غایات بیهوده و ضعف فکر که در عملیات دیگر مثل طب و هندسه و غیره باشد آنرا سوء صناعت گویند و آنکه در علوم و مسائل دقیقه باشد بلادت نامند نه حمق و صاحب کامل و جامع الصناعه

میگویند که گاهی حافظه و فکر هر دو فاسد میگردد و آنرا حمق گویند مانند آنکه مشایخ را بسبب ضعف دماغ ایشان عارض می شود و شیخ الرئیس میفرماید که اختلاط ذهن و رعونت و حمق اگر جه هر دو آفت عقل اند و سبب محدث این همه در بطن اوسط دماغ واقع میشود و لیکن فرق در هر دو آنست که اختلاط ذهن آفت در افعال فکر بحسب تغیر و تشویش ست و رعونت و حمق آفتی ست در افعال مذکور بحسب نقصان یا بطلان و حال او شبیه بحال پیرانه سالی یا کودکی در نقصان عقل میباشد بالجمله اسباب این مرض یا برودت ساذج ست فقط و یا مع یبوست مشتمل بر بطن اوسط از جوهر دماغ تا مؤخر او و بالعکس و یا برودت مع مادۀ بلغمی مرتبک و تشبث در تجاویف اوعیۀ بطن مذکور و این اکثر بود و قید ماده به بلغمیت بهرآنست که مادۀ سوداوی که محدث آفات در افعال فکر میگردد و آنرا مالیخولیا گویند طریق تشخیص این اسباب باید که اولاً سردی ملس و انتفاع از مسخنات و تضرر از مبردات دریافت کنند بعده بپرسند که در سر سبکی معلوم میشود یا گرانی اگر سبکی بگوید برودت ساذج باشد بعد از ان حال بیخوابی و خشکی دهن و بینی و غیره آثار یبوست نیز بپرسند اگر مریض اقرار این هم کند برودت مع یبوست باشد والا برودت صرف بود و اگر گرانی سر بیان کند برودت مع مادۀ بلغم باشد پس از غلبۀ خواب و کثرت رطوبت دهن و بینی و دیگر علامات بلغم نیز سوال کنند علاج اگر برودت تنها باشد بتسخین دماغ و اگر مع یبوست بود بتسخین مع ترطیب پردازند بطوریکه در علاج امراض دماغی بارد ساذج و نسیان یابس مذکور شد و در مالیخولیا بیاید و بقول شریف خوردن وج مزید ذکاست و ابن هیثم گوید که بلع کردن قل هدهد در ساعتی که از سینۀ او برآرند زکا میبخشد و سفوف کندر فلفل هلیله مصطکی مساوی شکر برابر همه هر صبح یک مثقال خوردن حمق و رعونت را نافع است و کذا معجون لبوب و شربت ابریشم با مومیائی و مفرح هلیجی مسمی بدانش بخش و معجون حافظ العقل از تصانیف حکیم علوی خان درین باب انفع و ایضاً در یبسی غذا بگوشت ماکیان فربه و تیهو و دراج با دارچینی خوشبو ساخته و حلویات معتدله و فالودجات شیرین بروغن بادام آمیخته بغایت مفید و ادهان حار رطب مثل روغن خیری و بابونه و یاسمین و نرگس بر وسط سر مالیدن و طبیخ ادویۀ گرمتر بر سر ریختن برای تسخین و ترطیب دماغ سودمند و آنجا که برودت مع مادۀ بلغمی باشد باستفراغ و تحلیل آن کوشند بدستوریکه در علاج امراض دماغی بلغم و نسیان بارد رطب مادی گذشت و قی بسکنجبین عنصلی و تخم ترب نمایند و با وجود این واجب ست محافظت قلب و تقویت آن بدانچه مقوی آنست بالخاصیت مثل خمیرۀ ابریشم لولوی و مانند آن و خجندی گوید که اگر سبب این علت سوء مزاج دماغ باشد فقط درین صورت حاجت شدید معالجه قلب نباشد اما اگر این مرض در جوهر روح باشد درین حالت حاجت بعلاج قلب شدید باشد و باید که این علاج بادویۀ مفرحه بود و نفع آن برای سوداویت مزاج ظاهرست و برای برودت قلب نیز ادویۀ مفرحه را

خاصیتی است خصوصاً هرگاه که دوای قلبی معذلک مصلح دماغ بود لامحاله در نفع ابلغ باشد و لهذا شیخ الرئیس درین مرض بهر تقویت قلب بادویهٔ مخصوصهٔ ان مثل دواءالمسک و مثرودیطوس و مفرح نیز امر فرموده و باید که مسکن مریض خانهٔ روشن گرم باشد بالجمله تدبیر بیداری و تلطیف غذا و تقلیل آن و میل دماغ بمزاج یابس کنند و نیز تلطیف ..... تعدیل و تقلیل و تسخین آن نمایند بنهجیکه موجب شدت غلیان و تبخیر نگردد و بلکه حار لطیف غیر غالی بچیزهای مذکی ذهن و مصفی آن نمایند و مضرترین اشیا برای ذهن ..... اغذیه و رطوبات ست و تناول مبردات و مرطبات مؤلد بلغم و افراط سکون و انچه موجب حرارت و یبوست است نیز و یبوست از جهت نقصان مضرت ..... بدارد بلکه از جهت افراط در سرعت حرکت یا بسبب افراط قلت روح و انحلال آن بادنی حرکت مزیل استمساک از روح مضر ذهن باشد و بقول صاحب شفاءالاسقام ⁕186⁕ در بارد رطوبی اطریفل و خمیره اسطوخودوس بهترین اشیاست و در یبسی باغذیه و اشربه و نشوق روغن بنفشه و شیر زنان و حمام مرطب و آبزن و دوشیدن شیر بر سر مفیدست

ماليخوليا

و آن عبارت است از تغیر ظنون و فکر بسوی خوف و فساد و سببش غلبه مادهٔ سوداست یا مرهٔ سودا که از احتراق اخلاط حاصل شود آنچه از غلبهٔ سودا و احتراق آن افتد مالیخولیای سوداوی گویند و آنجه از احتراق خون یا صفرا یا بلغم عارض شود مالیخولیای دموی و صفراوی و بلغمی خوانند و شیخ میفرماید که سودا فاعل مالیخولیا یا سودای طبیعی باشد چون در مقدار خود بیفزاید و یا سودای بلغمی چون بلغم بسبب تکاثف یا اندک احتراق مستحیل بسودا گردد و این نادر بود و یا سودای دموی چون خون بسبب فرط انطباخ یا تکاثف خود بغیر احتراق شدید مستحیل بسوداویت شود و یا سودای صفراوی که از انندک احتراق صفرا حاصل گردد چه اگر احتراق او بدرجه غایت رسد مانیا پیدا کند و بر احداث مالیخولیا اقتصار ننماید و ایضاً مینویسد که کثرت سودا و تولد او گاهی بسبب عضو فاعل غذا بود و آن جگرست چون از شدت حرارت او احتراق خون شود و یا بسبب ضعف خود از دفع فضول سوداوی عاجز باشد و این کمتر بود و گاهی بسبب عضو مفرغه سودا باشد و آن طحال است چون طحال از جذب ثفل دم در مادیت او از جگر ضعیف و عاجز بود و یا از دفع فضول سوداییکه منجذب شده است از جگر بسوی آن و محتبس شده دران ضعیف و غیر قادر باشد و گاهی تولید میباید سودا در عضو دیگر یا بسبب شدت احتراق غذای او و یا بسبب عجز او از دفع فضول غذای او بنابر تحلیل لطیف آن و دردیت کثیف آن و یا بسبب شدت تبرید و تجفیف آن عضو چیزی را که میرسد بسوی آن و گاهی سبب تولد او تناول اغذیهٔ مولد سودا میباشد و بعضی گویند که گاهی مالیخولیا از اثر جن افتد و این بنابر

احالهٔ مزاج بسودا باشد پس سبب قریب او سودا بود و از اسباب قویه در تولید مالیخولیا افراط غم و خوف و فکر و سهرست و احتباس چیزی که عادی سیلان آن باشد مثل حیض و بواسیر و رعاف و قی سوداوی دوری و غیر اینها و گیلانی مینویسد که مالیخولیا گاهی از سودا نباشد بلکه از برودت و یبوست ساذج بود چنانچه عنقریب از قول شیخ ظاهر شود و یا از حرارت چنانچه بعضی گفته اند لیکن سبب قریب او در اکثر امر استحالهٔ روح بسوی طبیعت سودا و غلبه ارضیت بران باشد و بقول شیخ سبب مالیخولیا یا درنفس دماغ باشد فقط و یا در خارج آن پس آنچه در نفس دماغ است یا از سوءمزاج بارد یابس ساده بی ماده باشد که جوهر دماغ را ثقیل و مزاج روح روشن را بسوی ظلمت متبدل سازد و یا با ماده بود و این ماده یا در عروق دماغ باشد که بسوی آن از موضع دیگر آید یا دران از احتراق بسوی سودا مستحیل گردد چنانچه مزاج دماغ فاسد باشد و بلغم یا خون که از اعضاء آید در آنجا محترق شود و یا خون متعکر و مترسب گردد و این اکثر باشد و یا مادهٔ متشرب در جرم دماغ باشد و یا موذی دماغ بود بکیفیت و جوهر خود پس در بطون بریزد و بیشتر مالیخولیا منتقل از صرع گردد بالجمله آن ماده یا متولد در دماغ باشد و یا بسوی دماغ از موضع دیگر آید و آنچه در خارج دماغ است یا در تمام بدن منتشر باشد چون بران مزاج سوداوی مستولی شود و ازان خلط محترق یا بخارات مظلم او بسوی دماغ مرتقی شود یا در عضو واحد مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال در مراق باشد و ازین معلوم شدکه مالیخولیا بحسب محل سبب او سه قسم ست اول آنکه سببش مخصوص بنفس دماغ باشد و این را مالیخولیای دماغی گویند و این اشرالاصناف ست دوم آنکه سبب او عام در جمیع بدن و عروق باشد غیر قلب و دماغ و ازان بخار بسوی دماغ مرتفع گردد و این اسلم است سوم آنکه سبب آن در عضوی خاص مشارک دماغ باشد پس اگر سبب در آلات غذا بود مانند اعضای مذکوره سابق این قسم را مالیخولیای مراقی و نفخهٔ مراقی و مالیخولیای نافخ و علت نافخه و مراقیه گویند جهت غلبهٔ نفخ درین صنف و شرسوفیا نیز نامند و مراق بفتح میم و رای مهمله و تشدید قاف غشای مستبطن هست که از خارج بر احشا کشیده و احشا عبارت ست از آنجه در جوف شکم ست مثل معده و کبد و ماساریقا و طحال و امعا و سبب مراقی آنست که بواسطه حرارت باطن در مراق فضول غذا یا بخار امعا متراکم گردد و اخلاط مراق سوخته مستحیل بجنس سوداوی شود و ورم پیدا کند یا نکند پس از وی بخار مظلم بسوی سر مرتفع شود و موجب مالیخولیا گردد و بقول شیخ سبب او شدت حرارت معده و انسداد طریق غذاست بسوی بدن و گاه حدوث ورم در انجا و ارتفاع بخار از آن و یا حدوث ورم حار سوداوی در معده وقتیکه معده حار باشد و خون مراق را محترق گرداند و این رای جمعی از اطباست و یا اجتماع آن خلط سوداوی حار در مراق و احتراق آن بحرارت کبد و امعا و احداث ورم حاردر مراق و این رای بولس ست و یا آنست که احداث ورم نمی نماید چنانچه رای سرافیون بر همین ست و نزد

جالینوس ورم باب کبد ست پس محترق میشود دم مراق از بخار مظلم سوداوی مرتفع از ورم آن و یا بسبب حرارت آن بمجاورت و نزد یوقلس سبب او شدت حرارت جگر و امعاء و عروق دقاق ست که میرود از آنها غذا از معده بسوی کبد و سبب گرمی آنها خون محترق گردد و بسوی طحال مندفع شود و آن بطرف فم معده دفع کند و ردین قول قرشی واکثر متاخرین اند و نزد قومی سببش سدهٔ ماساریقا از خلط سوداوی و احتباس آن بلاورم ست و این سده چون نفوذ نیک غذا را منع کند آن غذا در قعر معده باقی ماند و فاسد شود و متبخر گردد و بخار کثیر فاسد***187*** او محدث این مرض گردد و نزد دیگران بهمرسیدن ورم ست در ماساریقا و بدان سبب عدم نفوذ غذا بسوی جگر و بقای آن در معده و احداث این مرض بطریق مذکور و در اکثر این ورم حار نبود بهر آنکه درینجا تپ و تشنگی و قی صفرا لازم نیست و نزد جمعی از حذاق اطبا اجتماع ماده سوداوی در معده است از امتلای آورده ازان و یا انصباب آن از طحال بسوی معده و احداث او ورم بارد در قعر معده و ارتفاع بخار ازان بدماغ و بقراط و غیره متقدمین متفق اند برآنکه خلط محترق حاصل میشود اولا در شرائین که بر فم معده و مراق اند پس آن خلط در قعر معده میریزد و دران فلغمونی حادث میگردد و بعضی از شیعه جالینوس گویند که خلط سوداوی اول دراورده معده حاصل میشود پستر دران فلغمونی حادث میگردد و گویند که مراد او فلغمونی درینجا التهاب ست و روفس گوید که مواد سوداوی در معده محتبس میشود پستر در اسفل آن نزدیک بواب ورم حادث میگردد و ازان بخارات سوداویه رفئیه غلیظه منحل میشود و بسوی مراق و فم معده مرتقی میگردد و پس افکار ردیه و غم و حزن حادث میکند و نزد بعضی شدت حرارت امعاست و نزد قومی ورم معای صائم ست و ثابت بن قره گوید که سببش ورم طحال ست بسبب اجتماع اخلاط دران و کثرت انصباب سودا ازان برقم معده و بجهت حرارت معده ارتفاع بخار ازان سودا بدماغ و نزد رازی سبب آن سده طحال ست و ازدیاد حدت و عفونت در سودا که اندر انست و دفع آن فضول روی بسوی فم معده و ابوالخیر حماد گوید که تولد این علت بمشارکت طحال ست و سبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از طحال بمعده می آید پس هرگاه سودا بمعده بسیار آید یا سودای ناطبیعی آید قوت دافعه معده آنرا دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخار ازان سودا برانگیزد و بر دماغ برارد و حرانیان و ابوماهر را اعتقاد آنست که اخلاط محترق میشوند یا بتدبیر روی بفرط حرارت یا تناول اشیای حاره و افکار بسیار و بعد احتراق اگر در شرائین و اورده بدن حاصل شوند و بسوی معده و عروق آن نریزند ازان بخارات سوداویه مرتفع شوند بسوی دماغ و روح نفسانی را سیاه کنند و نوعی از مالیخولیا پیدا کنند و اگر در معده و اورده آن بریزند در معده ورم حار سوداوی حادث کنند خصوص در قعر آن که اورده درانجا بیشترند پس ازان موضع و ورم بخارات سوداوی بسوی مراق مرتقی شوند و نفخ دران پیدا کنند و آنچه بسوی فم معده برآیند آروغ ترش و آنچه بسوی دماغ روند

وسواس و غم و فروغ حادث نمایند و نزد مولف حق آنست که هر واحد از جمیع اسباب مذکوره سبب حدوث این مرض ست لیکن سبب اکثری انست که قرشی و متاخرین اختیار کرده اند چنانچه در قول دیوقلس گذشت اکنون بدانند که بقول شیخ گاهی سبب تولد مالیخولیا .... دماغ بود و مبدا تولد او در دماغ باشد چنانچه در معده یا در رحم یا در اعضای دیگر مشارک سر ورم حار بود پس بخار حار ازان مرتفع گردد بسوی دماغ و رطوبات .... محترق گرداند و احداث حرارت و یبوست نماید و مالیخولیا آرد و آنچه از برد و یبس ساذج ست سبب آن سوءمزاج سوداوی ست مادی یا غیرمادی در قلب ست .... روح نفسانی متصل بروح حیوانی و از جوهر اوست پس فاسد گرداند مزاج فاسد سوداوی او مزاج دماغ را و مستحیل بسوی سوداویت نماید و گاه مالیخولیا حادث از برد و یبس ساذج بجهت اسباب مبرده میبسه افتد نه از جهت قلب تنها با وجود آنکه ممکن نیست که بدون شرکت قلب باشد بجهت اتصال روح دماغی نفسانی باروح قلبی حیوانی بلکه .... که معظم سبب دران از قلب باشد فلهذا لابدست که لزوم علاج قلب به علاج دماغ درین مرض نمایند و بدانکه دم قلبی چون صیقل صاف رقیق مفرح باشد مقاومت دماغ و اصلاح آن نماید بلکه عجب نیست که مبدا این مرض در اکثر امر از قلب بود و اگر چه استحکام این علت در دماغ باشد بهر آنکه عجبی نیست که مزاج قلب اولا .... تابع او دماغ بود و یا مزاج دماغ فاسد شود و تابع او قلب باشد پس مزاج روح قلبی فاسد گردد و انچه ازان بسوی دماغ نافذ شود فاسد بود و اعانت او نماید و گاهی مالیخولیا در آخر امراض مادیه خصوصا حاده عارض شود و این علامت موت ست و درین وقت مریض را عارض میشود که ذکر موت و موتی .... و بقول بقراط بیشتر مالیخولیا کسی را بهم میرسد که مزاج قلب او بسیار گرم باشد و از حرارت قلب تولد یابد دران ماده سودا باحتراق خون و مزاج دماغ او .... ضعیف باشد که قبول نماید تاثیر آنرا که در قلب متولد شود و کذا در اشخاص گندم رنگ بسیار مو خشک لاغر بسیار افتد و کم ست تولد آن در اشخاص .... فربه و مستعدین مالیخولیا کسانی باشند که الثغ یعنی عاجز در تکلم از افصاح بعض حروف مثل سین و را و غیره باشند و حاد در اخلاق و خفیف زبان .... بر کلام کثیر متتابع باشند و حرکت پلک برایشان سهل بود و چهره بسیار سرخ یا گندم گون و رگهای آنها وسیع و لبها سطبر و بر سینه موهای سیاه غلیظ .... امور مذکوره بعضی دلالت بر حرارت قلب و بعضی دلالت بر رطوبت دماغ می نمایند و سالم ترین انواع مالیخولیا آنست که ازو روی خون .... آنکه با وی فرح و سرور باشد و روی ترین انواع او آنکه با مانیا باشد و بسیار باشد که مالیخولیا ببواسیر و دوالی منحل گردد و این علت بمردان *188* اکثر عارض شود و به زنان فاحش تر و بدتر باشد و در کهول و شیوخ و در صیف و خریف بسیار افتد و در شتا و ربیع کمتر و گاهی در ربیع بسبب ثوران اخلاط سوداوی و مخالطت آنها بخون هیجان میکند و گاهی هیجان او به سبب ثوران سودا با دوار بود و مستعد مالیخولیا را مالیخولیا به سرعت افتد چون آن را خوف یا غم

سهر بهم رسد یا از آن سیلان خون معتاد یا قی سوداوی محتبس گردد و امثال اینها آنچه موجب هیجان سودا یا احتراق اخلاط گردد و بقول روفس مالیخولیا غلمان و خصیان را عارض نمیشود مگر در ندرت و مالیخولیا متمیز نمی شود و چون ابتدا نماید بانسان مگر حذاق اطبا را و بقول بقراط کسی را که خوف و غم زمانی طویل عارض شود مرض او سوداوی باشد و اصحاب طبائع فاضله مستعد برای مالیخولیا هستند زیرا که این طبائع سریع الحرکت کثیرالفکر می باشند و بقول سرافیون سقوط شهوت طعام در مالیخولیا ردی ست بهر آنکه او از یبس می باشد و قلت اکل آن را زیاده می کند و اگر در بدن صاحب این مرض مثل حمره قروح عارض شوند بر موت قریب دلالت کند طریق تشخیص مالیخولیا و اقسام آن بدانکه در ابتدا قبل از استحکام مرض وسواس و گمان بد و خوف بلا سبب ظاهر و سرعت غضب و حب تنهایی و اختلاج و دوار و دوی و خصوصاً در مراقی پدید آید پس هرگاه مرض مستحکم شود فزع و سوءظن و غم و وحشت از مردم و کرب و هذیان و کلام کثیر و شبق و خوف از چیزی که در عادت از آن خوف نمی کنند ظاهر شوند و اصناف این خوف بسیار است چنانچه بعضی از آنها خوف افتادن آسمان برخود کنند بعضی از فرو بردن زمین ترسند و بعضی خوف جن کنند و بعضی خوف سلطان و بعضی از سارق و بعضی از آمدن درنده نزد خود و امور ماضیه را در این تأثیر میباشد و کذا تخیل ایشان نفس خود را مثلا بعضی خیال کنند که با ملوک یا سلاطین بوده بیم و خوف انتزاع ملک از خویش و تسلط اعدا بران نمایند یا درنده یا دواب یا طائر گشتیم و مثل آن حیوان آواز کنند و یا شیشه یا خم شدیم و یا از کسر بترسند پس بعضی از آن خنده کنند خصوصا کسی که مالیخولیای او دموی بود و بعضی از آن گریه کنند خاصه کسی که مالیخولیای او سوداوی محض باشد و بعضی از آن خواهش موت کنند و بعضی از ایشان زیاده از معتاد از موت بترسند و ایضاً بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم شود که او را سر نیست و سبب این وهم ماده ریحی باشد و ان ماده عضو را سبک دارد و بعضی را توهم گردد که پوست او چون کاغذ شده است و سبب این وهم خشکی مزاج و یبس ماده سوداوی باشد و بعضی را وهم شود که مار بحلق او فرو رفته است بالجمله بیشتر اوهام ایشان از جنس کاری باشد که اندر صحت کرد و بدان مشغول بوده باشند مثلا اگر مریض لشگری باشد دعوی پادشاهی کند سخن مملکت و تدبیر جنگ و قلعه گشایی و مانند آن گوید و اگر کسی دشمنی داشته باشد وهم کند که قومی قصد گرفتن و کشتن او کرده اند و او را زهر خواهند داد و اگر مریض دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدائی گوید و خلق را دعوت کند و علی هذاالقیاس و بدانند که قاروره اصحاب مالیخولیا در اغلب رقیق صاف مائل به سبزی قلیل النضج بود و نبض ایشان صغیر سلب یا بطی صلب مختلف در جمیع امور که در آن نبض مختلف می باشد و

خصوصا در هنگام تزاید مرض و گویند اعراضیکه عقب مالیخولیا بهم می رسند حمیات مزمنه مختلفه است بالجمله بعد ادراک این مرض دریافت کنند که علت در دماغ است یا در تمام بدن یا در عضوی دیگر و این چنان باشد که نظر کنند اگر مریض مفرط الفکر و دائم الوسواس بود و بیشتر به طرف یک چیز و زمین بنگرد و چشم غائر و سر لاغر مع اعتدال حال لحم بدن و رنگ سر و روی و چشم و زبان تیره نماید و ملمس سر حار و بیداری بسیار و نبض بطی و صغیر مختلف و بول رقیق قلیل النضج بود و تقدم سهر و هم و فکر مفرط و سیر در آفتاب و کثرت تناول اشیای حاره ضاره دماغ مثل سیر و پیاز و گندنا و جز آن و سبقت امراض دماغی دریافت شود و اعراض این مرض بسیار عظیم و اظهر و دائم باشد و با کثرت هذیان و هیجان و غم و هم و خوف و فزع و تخلیلات ردیه و توهم و امثال آن بود مرض خاص بدماغ باشد پس اگر با این علامات اختلال در حفظ صور و اشکال یافته شود و خیالات باطل نماید و خرد و تمیز بر جا بود عافت در بطن مقدم دماغ باشد و اگر تخیل مختل گردد و فکر و تمیز خرد او باطل شود و قول و فعل او با آفت باشد در بطن اوسط بود و اگر ذکر و حفظ اختلال پذیرد در بطن مؤخر باشد و جمیع افعال دماغی مختل بود و خیالها و فکرها و قول و فعل ا و همه تباه گردد آفات در جمیع دماغ باشد و اگر سیاهی و لاغری تمام بدن و احتباس چیزی که از طحال یا معده یا اسهال و قی و آنچه بادرار از رعاف معتاد یا از مقعد یا از حیض مستفرغ میشد و کثرت موی بدن لاسیما برسینه و تقدم ادمان اغذیه مؤلد سودا همچنین گوشت نمک سود و ماهی شور و بادنجان و مانند آن و ادویه محرق خون و صلابت و اختلاف و صغر نبض و صفائی و بهیزی یا سیاهی قاروره و تقدم تعب و کد و حمیات مزمنه و مختلطه مدرک گردد و مرض بمشارکت تمام بدن باشد و اگر علامات ورم معده یا زیادتی مرض و شدت آن در حالت تخمه و امتلا و خوردن مبخرات و در وقت هضم و اکثر هیجان درد معده از وقت *189* ..... غذا تا انهضام آن و سکون درد بعد هضم غذا و در صورت حار بودن ورم التهاب در مراق و قی صفراوی و عطش و شدت مرض وقت گرسنگی معلوم شود از معده ..... و اگر آثار حرارت جگر و ضعف آن یا ورم یا سده ماساریقا که در تشخیص سوءمزاج و ضعف ورم کبد و سده ماساریقا مذکور خواهد شد معلوم شوند از شرکت ..... ماساریقا باشد و اگر اشتهای طعام کثیر بود و هضم قلیل و قراقر بسیار و انتفاح طحال و شبق شدید و احیاناً تپ ربع باوی لا حق گردد و گاه طبیعت نرم بود ..... لذع سودا در طحال یا در فم معده الم واجب کند از مشارکت طحال باشد و اگر احساس ثقل در مراق و اجتذاب او بفوق و تهوع و غثیان و حزن و کرب ..... و تنگی سینه و فساد هضم و آروغ ترش و دخانی و جوع مفرط و کثرت آب دهن و نفخ و قراقر و و تمدد و سوزش در شکم و خروج ریح کثیر و گرسنگی کاذب و احساس درد میان ..... و معده و خصوصاً بعد طعام تا هضم او بالتمام و احساس بارتفاع بخارات شبیه بدخان طرف حنک و لهات و گاهی عروض قی بلغمی

مراری و گاهی ترش مضرس دندان ..... و مراریت براز و سفیدی قاروره در اکثر و تخفیف مرض بجودت هضم و زیادتی آن بنقصان هضم و در تخمه و سوء هضم و اکثر تقدم یا وجود ورم سوداوی در مراق ..... اندر مراق و اعضا در بعض اوقات بود بمشارکت مراق باشد و ایضاً ضیق النفس و سهر و ملالت بلا تقریب و قبض طبع زائد از عادت در بعض اقسام و حرقت معده و سینه و گاهی ترشی طعم دهن و گاهی تلخی آن و احساس بخلش سوزن بر پشت و بازوها و گاهی در تمام بدن خصوصاً اعالی او منهجی که گمان تپ شود و گاهی احساس ..... کوفتگی و گاهی مثل وجع ماندگی و گاهی التهاب مثل نضج و ماميل و گاهی قشعریره و لرزه بر اعلای بدن و سوزش کف دست و پاها و گاهی سردی آنها یا سائر بدن و ضعف ..... و کثرت لازم مرض بودن حتی که گاهی قریب بغشی گردد و گاهی طنین دودی عارض شدن و احساس بحرکت مورچه و گاه یک چیز دو نمودن و گاهی معلوم شدن رخشیدن ..... پیش چشم و خشونت در چشم و ثقل اجفان و سوزش و گرمی در دماغ و سر و خشکی بینی و اضطرار از حرارت و یبوست اندک و رویت دخان و تاریکی در خواب و استعجال در امور ..... استعجال نباشند و صبر در امور مشروع و طیش و حقد بطی و مکث در امور سهل که در آن مکث نشاید و صداع و نسیان و فواق احیاناً و دفع ریح متواتر و خفقان معدی و قلبی ..... عظم طحال ظاهر شدن از عوارض مرض مبارک مراق ست لیکن وجود این همه در یک شخص ضرور نیست و بدانند که از امراض کثیرالمشابهت باین مرض ریح البواسیرست ..... جهت که هر دو شریک اند در نفح و قبض و خروج ریح و قراقر و آروغ و تمدد و انجذاب معده گاه بفوق و گاهی به تحت و درد سینه و تنگی او و ضیق النفس و غثیان و ایضاً مری و معده و بثور آنها نیز مشابه این مرض باشد از این جهت که هر دو درد یا زیر استخوانهای سینه میباشد هرگاه مرض در فم معده و اسفل مری باشد و یا بالای ناف هرگاه معده بود و آروغ بدبو و شدت خشکی زبان و درد کتفین و کرب معدی و غثیان نیز مشترک ست در میان هر دو و فرق در مراق و ریح البواسیر آنست که حبس ریح حوالی ..... و حدوث تمدد و تشنج در عضلات بطن و قبض شکم در ریح البواسیر شدیدتر از مراق می باشد و فرق در مراق و قروح مذکور آنکه ذر قروح مع التهاب سینه و پشت و درد ..... و وجع در مری هنگام فرو بردن لقمه خصوصاً نمکین و بزرگ محسوس می شود و خون و ریم و قشور در قی و اسهال برمی آید و باقی علامات مراق نمی باشد بالجمله ..... علت دریافت گردد معلوم کند که سودا فاعل مالیخولیا کدام نوع ست و این چنان باشد که نظر کنند اگر اختلاط ذهن با فرح و خنده و عدم لزوم غم شدید و خشم ..... سرخ و بدن مائل بهزال و سرخی و ثقل و کسل در آن و عروق آن واسع و سن شباب و انقطاع خروج خون معتاد از مقعد یا حیض و تخیل اشیای سرخ و نبض عظیم و حمرت قاروره بود سودای دموی باشد و اگر با کسل و قلت حرارت ملمس و سکون و کم گویی و تری منخرین و برداشتن ابرو هر وقت از دست و غلبه سبات و

بطوء ..... نرمی آن و سفیدی قاروره بود بلغمی باشد و اگر مع کثرت اضطراب و هیجان و ادنی جنون مثل مانیا و کثرت بیداری و غضب و حصد و نعره زدن و ضرب و شتم و دریدن جامه ..... رنگ و هذیان مفرط و نظر مثل درندگان و طیش و کثرت عطش و قلت سکون و قرار و حرارت ملمس بدن به غیر تپ و یبس و لاغری آن و فرورفتن چشم و اضطراب درآن و سن ..... مزاج اصلی حار سریع الکلام و قبض طبیعت و سرعت نبض و ناریت قاروره بود صفراوی باشد و اگر کثرت فکر و غم و خوف و گریه و تخیل چیزهای سیاه و سکوت ..... به سیاهی و صلابت نبض و حب تنهایی اکثر و تیزی اندک بود مگر وقت تحریک او که ضجر و حقد چندان کند که فراموشی او مشکل گردد سوداوی صرف یا از سوداوی احتراقی باشد و بدانند که تدبیر یا تقدم از تناول اشیای مولده خون و محرقه آن مثل کثرت اکل لحم و خرما و حلوا و شرب شراب شیرین غلیظ و تقدم تدبیر مسخن مرطب ..... و تناول اشیای مولد بلغم و محرق آن بر بلغمی و تناول اشیای مولد صفرا و مثور آن مثل اکل ثوم و بصل و خردل و بقول حریفه و کثرت تعب و غضب و تقلیل غذا و شرب خمر کهنه و مانند آن بر صفراوی و تناول اشیای بارد یابس مولد سودا و کثرت تعب و ریاضت شدید مهیج حرارت محلل و محرق رطوبت بر سوداوی نیز دلالت کند و ایضاً احتباس *190* چیزی که واجب الاستفراغ و معتاد الدفع باشد مثل قی و اسهال و ادرار و عرق و فصد و حجامت و ارسال علق و رعاف و بواسیر و حیض و منی و غیره نیز مؤکداند علاج کلی اقسام مالیخولیا بدان که مبادرت به علاج این مرض قبل از استحکام واجب است زیرا که معالجه این در ابتدا سهل است خصوصاً که صاحب آن مطیع طبیب باشد و در انتها مشکل بود خصوصا که مطیع نباشد و بهرحال از برای صاحب این مرض تفریح و انبساط و استراحت و تقویت قلب و دماغ و تنویم نافع ترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و ریختن ریاحین عطریه در خانه و پوشیدن لباسهای سفید و فرش سفید و بویانیدن لخالخ و ادهان و روائح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه جیدالغذا و مرفحه مصفی خون به مقدار هضم و قوت معده و تدبیر فربه کردن به اغذیه موافقه و بردن به حمام معتدل الهوا پیش از غذا و ریختن آب نیم گرم بر سر بهترین تدابیر است و بعد خروج از حمام اگر قدری تشنگی باشد اندکی آب نوشیدن باکی ندارد و ..... مخضب که برای حفظ صحت میکنند استعمال نمایند و اعتنا بترطیب سعوطاً و شرباً و وضعاً حتی الامکان از تسخین زیاده باید نمود و ماءالجبن نعم المرطب است و کذا دوشیدن بر سر و طلای پیه ماکیان نیم گرم عجیب است و مشغول داشتن به طرب و سماع و لهو علاجی تام است و پیوسته جمعی از دوستان محتشم با وی ملازم باشند و از کثرت جماع و ..... و حرکت شدید و غضب و فکر و حزن و پوشیدن لباس سیاه و نظر کردن به سوی سیاهی و تاریکی و نشستن در مکان تنگ و تاریک و از اغذیه که سودا را زیاد کند مانند ..... کرنب و بادمجان و شبت و حلبه و گندنا و سیر و پیاز و خردل و باقلا و گوشت خشک و شراب غلیظ

و نو و از اشیای حریف و ماله و شدیدالحموضت و گوشت گاو ..... و صیدهای دشتی و کوهی و ماهی بزرگ و نمک سود و پنیر خشک و ترب و نان سبوس دار اجتناب ضرورست بلکه واجب است که چرب و شیرین یا تفه لذیذ تناول کنند ..... چرب موجب تدخین و شیرین مستحیل به صفرا نگردد که این بایشان مضر است و کذا از اکثار روغن زرد بسبب قبول او تدخین را به سرعت پرهیز نمایند و الوان ..... در اکثر اقسام مفید بود الی در مراقی و چیزی که دران قبض و عفوضت باشد و یا بالفعل گرم و سرد بود و چیزهای سیاه حتی که خرقه غیر مقشر هم در این علت مضر باشد و فراغ و تنهایی و تعب و ریاضت و مصابرت بر جوع و عطش نیز ضرر دارد و کذا سائر تدابیر مسخن مجفف جهت آنکه عروض این مرض از یبس ست و چون اراده ی تنویم این کنند آب طبیخ خشخاش و بابونه و اقحوان بر سر ریزند که خواب اوفق علاج ایشان است و تدارک مضرت خشخاش که مخدر حس و مضعف روح و مانع ابخره ..... بامیختن مثل بابونه و اکلیل در نطولات باید کرد بالجمله قانون علاج مالیخولیا آن است که مبالغه در ترطیب نمایند و معذالک در استفراغ سودا قصور نکنند و هرگاه ..... طعام خصوصاً ترشی دهن و آروغ ترش معلوم شود قی کنانند و جوارشات مقوی فم معده خورانند و از ادخال طعام بالای طعام فاسد پرحذر باشند و اگر ماده ی سودا متمکن در دماغ بود پس سه چیز در علاج مرعی دارند اول استقراغ ماده و آن گاهی بحقنه ها و بقی بود مگر کسی که معده ی او ضعیف باشد آن را در این مرض قی البته نشاید در مراقی نیز دوم همراه استفراغ ترطیب از نطولات و ادهان حاره و دران مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک واسل السوس داخل کنند تا خلط به تحلیل تنها ..... در آن و کذا به مرطب تنها بدون تحلیل در آن غلیظ نگردد و اگر سودا بعید از حرارت باشد شیح و برگ غار و پودینه به مرطبات زیاده کردن باکی ندارد و استعمال اغذیه ی مولد خون محمود مثل ماهی رضراضی و لحوم خفیفه و در بعض اوقات شراب ابیض ممزوج غیر کهنه قوی سوم تقویت قلب اگر مزاج بارد باشد بمفرحات حاره و اگر مائل به حرارت باشد بمفرحات معتدله و اگر شدیدالحرارت بود بمفرحات بارده غیر مفرط البرد و حال مزاج از نبض دریافت نمایند و چون عروغ ممتلی باشند و سودا دموی بود فصد هفت اندام گشایند بلکه در هر حال واجب است که ابتدا بفصد کنند مگر آنجا که خوف سقوط قوت باشد یا مواد قلیل تنها در دماغ باشد یا یبس بر مزاج مستولی بود و رگ صاحب این مرض وسیع باید زد تا مواد غلیظ هم مندفع گردد و بعد از آن ملاحظه نمایند که کدام جانب سر ثقیل ترست پس در هر جانب سر که احساس ثقل نمایند از همان طرف فصد باسلیق کشایند و نزد کثرت و عموم ماده و ثقل هر دو جانب از سر اکثر محتاج بفصد باسلیقین از هر دو جانب می شوند و گویند که اگر رگ اکحل ظاهر نبود فصد سر رو کشایند و خون به قدر قوت و طاقت اخراج نمایند مگر در صورت ضعف بسیار و قلت مواد و استیلای یبس گرفتن خون بسیار ممنوع و مضر و باعث ضعف و یبس و هلاک ست

و فصد صافن اولی از فصد قیفال ست برای جذب ماده بسوی مکان بعیدتر خصوصاً در زنان جهت آنکه اکثر ایشان را بمشارکت ..... و فصد صافن ادرار حیض می نماید و اگر خون کم و محتقن بدماغ باشد حجامت میان هر دو شانه بهتر از فصد ست و مسیحی گوید که اگر این علت از سودا در سر تنها باشد فصد رگ پیشانی کنند و اگر از خلط سوداوی در جمیع بدن باشد فصد قیفال کشایند و مخفی نماند که در بعض مواضع اگر در ماده احتراقی پیش از فصد منضج ندهند ماده سودا بسبب کثرت ..... *191* در فصد برنمی آید و درین صورت بعد منضج فصد کنند و فصد در ابتدا برای تقلیل ماده می کنند تا استعداد تنقیه بادویه حاره بهم رسد ایضاً مسهل بی منضج ممکن نیست و در حالت منضج اکثر سوزش بهم میرسد لهذا فصد اول ضرورست و الا ادویه حاره باعث ازدیاد احتراق می گردد چون در بعضی جا ماده عروق بی فصد اخراج نمی یابد و مسهل هر چند که قوی باشد کفایت نمی کند در این صورت دفع ماده عروق بعد مسهلات فصد ثانی میکنند و علاوه از این گاهی زاویه حاده مسهل گونه احتراق در خون بهم میرسد از فصد ثانی زائل می گردد و بعده اگر یبوست دماغ و کم خوابی بهم رسد از تبریدات و سعوطات زائل می شود و باید که ملاحظه نمایند رنگ خون را در حال فصد هر عرقی که فصد آن کنند اگر سیاه برآید دلالت می کند برانکه ماده محترقه انبساط و انتشار در بدن نموده با تمکن آن در دماغ و اگر احمرقانی یعنی سرخ خائص الحمرت باشد دلالت می نماید که ماده در عروق دماغ ست و در بدن منبسط نگشته درین حالت باید که فصد رگ پیشانی نمایند و در مقدار برآوردن خون از فصد بقول صاحب کامل در صورت سیاهی رنگ خون مبلغی وافر از آن برآرند و اگر احمرقانی باشد مقداری اندک کفایت بود و اگر احمر ناصع باشد فی الفور بند کنند و شیخ می فرماید که اگر در فصد خون رقیق آید و دلائل دیگر بر غلبه دم دلالت نمایند باید که بزودی بند نکنند زیرا که بیشتر در ابتدا از فصد خون رقیق برمی آید و بعد از آن غلیظ خصوصاً که فصد ضیق گشوده باشند ازین جهت واجب ست که فصد وسیع کنند تا خون غلیظ در وی محتبس نماند وشر و فساد نیفزاید و بعد از فصد مبردات و مرطبات مقوی قلب و دماغ و اغذیه بارده رطبه جیدالکیموس چند روز تا یک هفته و زیاده از آن بخورانند و باز اگر محتاج بفصد گردد و قوت قوی باشد فصد اکحل نمایند و بعد از آن منضجات بدهند و در هر ماه استفراغ ماده بحبوب و ایارجات باید و تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا هم ماده بتمامه برآید و هم قوت ساقط نگردد غرض که تنقیه سودا بکرات بلاملالت باید کرد اگر حصول صحت بطی باشد لیکن نه بادویه قوی الحرارت والیبس که دران خوف احتراق ست و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج استفراغ بدان محتاج اند ماءالجبن ست و در میان مسهلات که هنوز دادن مسهل دیگر منظور بود مقویات معده باید داد لیکن آن مقوی با تلیین باشد وگرنه اعضا در دفع قصور و بخل خواهند کرد چنانچه آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات و دواءالمسک و غیره

معمول ست و بعضی بادیان و گلقند می دهند و بعد فراغت از مسهلات مقویات قابضه مطلقاً مضائقه ندارد و اگر ضعف معده نبود و درآن ماده موجب علت باشد قی از آبی که در آن ادویه مقیه جوشانیده باشند مناسب بود و بدانند که در سودائی که از احتراق خلطی حادث می شود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز می باشد پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز می باید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و این قاعده در جمیع امراض سوداوی که از احتراق اخلاط باشند یاد دارند و ایضاً در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن بمفرحات و مبدلات غافل نباشند زیرا که بقول شیخ مالیخولیا بدون شرکت قلب نمی باشد و دواءالمسک با عرق گاو زبان و بادرنجبویه علاج فاضل ست و آنجا که سبب مرض احتباس ؟؟؟ معتاد از حیض یا بواسیر و غیره باشد ادرار آن کنند و از اصحاب مالیخولیا کسی که در بدن او سودا متحرک باشد آن قابل تر برای علاج ست از شخصی که سودای او چنین نباشد و کسی که سودا در آن متحرک بود آنست که سودای او در قی و براز و بول و در جلد بهق و کلف و قروح و جرب و دوالی و داءالفیل و سیلان خون از مقعد و مانند آن ظاهر شود و این همه دلیل قابلیت تمیز سودا از خون و علامت خیرست و اگر بعضی را بسبب یبس مزاج بعد اسهال و استفراغ تشنج عارض شود در آب نیم گرم نشانند و نان منقوع در جلاب و اندکی شراب بخورانند و آب ممزوج بنوشانند و پس از آن خواب کنند و بعده حمام نمایند و بعد خروج از حمام غذا دهند مولف اقتباس گوید که اگر مالیخولیا از سوءمزاج ساذج باشد بتعدیل مزاج متوجه شوند بمبالغه و دوام ترطیب بخورانیدن اغذیه و اشربه و فواکه تری افزا و مفرحات بارده و معتدله همراه عرق شیر ساده و عرق کافور علوی خان و شراب ابیض ممزوج بآب شبینه درین باب اثری عظیم دارد و نقل کردن از هوای گرم بهوای سرد و تر و حذر نمودن از آنچه خشکی افزاید و در این علاج تعجیل توان کرد بلکه اصلاح همیشه و متصل بتدریج باید نمود و در فربه کردن بدن کوشند و همواره سر و کف پا و دست را بر روغن بنفشه بادامی و خشخاش و کدو و کاهو چرب دارند و همچنین ناف و خصیه را و اندکی از اینها در بینی و گوش چکانند و همچنین شیر بز و خر و دختر و ایضاً ورق الیه دنبه تازه بر کف پاها بستن و بعد یک ساعت نجومی تجدید نمودن در شبانه روز ده دوازده بار و اما در مادی با وجود تدبیر مذکور تنقیه معتدله زود زود مناسب خلط غالب به ملینات بارده و مسهلات خفیف سریع الحرکه مانند ماءالجبن بسکنجبین افتیمونی علوی خانی باید کرد و می باید که وقت شب حب لاجورد خورانند لیکن افضل آنست که نخست فصد صافن کنند و یا باسلیق از احتراق هر خلطی که باشد و بعد از انفراغ ماءالجبن و حصول تنقیه تام تعدیل مزاج کنند بخمیره صندل *192* ترش رازی و خمیره مروارید و خمیره ابریشم علوی خان همراه عرق سیب و زردک و عرق شیر مرکب و اما آنجا که ورم کبد و یا معده و یا رحم و یا باب کبد و یا ماساریقا باشد علاج اورام کافی بود مع تقویت

قلب و دماغ چنانچه در امراض مذکوره بیاید پس زوال مرض به تقویت اعضای رئیسه نمودن به تدبیر مناسب و بدانند که در زوال همه انواع مالیخولیا جماع کردن خصوص با محبوب خوب صورت اثری عظیم دارد بنابر کشیدن ماده از دماغ و دفع بعض بخارات ردی و کدر و سوخته و مشغول شدن طبیعت به مرغوب و فراموش کردن مرض لیکن افراط نکنند تا خشکی نیفزاید و با غیر مرغوب اصلا نکنند که در مرض افزاید و جماع بعد خوردن طعام و شراب کنند که شروع به هضم اول باشد شروع به هضم اول باشد و برخلو معده هرگز مرتکب این امر نشوند و خواب کردن بعد جماع و بعد از خوردن چیزهای تری افزا به غایت مفیدست بنابر سعوط بخارات رطب به دماغ و همچنین مالش دست و پا و حرکت معتدل و پایها فرو آویخته نشستن جهت جذب ماده و در حمام بآب سرد غسل کردن و سر بآب سرد فروبردن و تا دیر درآن چشم گشاده داشتن در زوال این مرض اثری عظیم دارد و همچنین سرو سینه و کف دست و پا را سرد داشتن و کذا نرم و چرب و گرم داشتند پشت و پس سر که منبت اعصاب ست به مثل روغن بادام شیرین و هسته زردآلو و بستن حنای سبز با برگ گشنیز برابر بر کف دست و پای و اندکی بر تارک سرگذاشتن بسی مفیدست و چند اشخاص را دیدم که صعود بخارات از ؟؟؟ انگشت پای به دماغ ایشان مورث مالیخولیا گشته و از تنقیه و تعدیل هیچ فائده نشد و من گوشت بچه بز شش ماهه بروغن ماده گاو پخته بنان خوشکار چند روز متواتر صبح و شام خورانیدم و بجای آب گلاب کهنه و عرق گاو زبان ساده نوشانیدم و در مدت دو هفته صحت یافتند به خاصیت آن نه به طبیعت و از مجربات ست شیخ و شارح قانون می نویسند که اگر مالیخولیا از سوءمزاج ساذج بارد و یابس باشد باید که بتسخین قلب به مفرحات گرم و دواءالمسک و تریاق و مثرودیطوس و مانند مشغول شوند و معالجه سر بدانچه در باب رعونت و حمق مذکور شد و از مسخنات که با تسخین و رطب باشند باید کرد و مالیخویای قوی حادث از سوءمزاج ساذج عقب مرض حار دیگر عارض میشود و علاجش سهل بود حتی که آن بنطولات زائل می گردد و اگر مرض حار هنوز باقی بود این علامت موت ست چنانچه سابق مذکور شد و از تدابیر منجعه در باب مالیخولیا نقل مریض از بلدی که در آن ساکن بود و از صناعتی که کرده باشد و از آبی که معتاد شرب آن بود بسوی افضل این همه هست مسیحی گوید که گاهی مالیخولیا عقب سرسام یا سهر طویل یا سیر در آفتاب یا ضربه واقع بر سر یا اغذیه و ادویه ی حاره حریفه که بکثرت استعمال کنند حادث می شود و علاجش ترطیب سرست بنطولات مرطبه و استعمال سعوط بروغن بنفشه و نیلوفر و تناول تخم خیار و بادام شیرین و خشخاش سفید و دوشیدن شیر بر سر جرجانی گوید بسیار باشد که از پس بیماریهای گرم نوع مالیخولیا پدید آید و هر که اندر آن بیماری تنقیه بدن کرده باشد و تدابیر صواب بعمل آورده باشد آن مالیخولیا را قوتی و مددی نباشد نطول و ضماد و شموم رطب در آن کفایت باشد طریق ماءالجبن که بفارسی آب پنیر گویند

بدانکه در ماءالجبن رطوبت بسیارست و گرمی باعتدال لهذا مقصود بالذات از استعمال او ترطیب ست اگر چه منافع دیگر بالعرض نیز دارد چنانچه مسطور گردد و متفق اند حکما و مقر اند اطبا که ماءالجبن بهترین دواست برای امراض سوداوی و مفتح و جالی و مسکن و مطفی و مصلح اخلاط محترقه و مدر و بسهولت اسهال کند و در آن قوتی ست که با وجود قلت حدت بعضو مقصود جاری و ساری گردد و بسبب وسومت ازلاق مواد و تملیس اخلاط حاده و تليين مجرا و ارخای اعضا می کند و با وصف اسهال قوت انضاج هم دارد و فضله آن که در بدن باقی می ماند اذیت به بدن نمی رساند بلکه اکثر اوقات غذای بدن می شود و با وصف اخراج مواد کثیف و محترق یبوست در بدن نمی آرد بلکه ترطیب می دهد و این خواص در دیگر مسهلات نیست و هر قدر که ماءالجبن رقیق تر اسهال او بیشتر و هر قدر که ثخین تر ترطیب آن زیاده تر بالجمله نافع ترین مسهلات ست و با وجود اسهال غذای بدن می شود و در امراض حاده و سوداویه و التهاب و مالیخولیا و نحافت بدن وحرارت جگر و تفتیح سد و کبد و طحال و دفع یرقان و ..... و ظلمت بصر و انصباب مواد بسوی چشم و پلک و حرقت بول و ضعف گرده و حصاه آن و مثانه و ضعف مثانه و قروح آن و دیگر قروح حدیثه ..... بدان و آتشک وجرب و حکه و کلف و شری و ماشرا و جذام و داءالفیل مستعمل می شود و هرگاه در قروح مثانه و مجاری بول استعمال کنند نمک در آن داخل نکنند بلکه ترشی نیز و بهترین ماءالجبن برای مرض مالیخولیا از شیر بزست چرا که در دهنیت و مائیت و جبنیت معتدل ست و در شیر ماده گاو دهنیت بسیار ست و در شیر میش جبنیت افزون تر و در شیر شتر و خر مائیت غالب ترست و بنا بر ضرورت اگر شیر بز بهم نرسد از شیر گاو بسازند و گویند که ماءالجبن شیر گاو و اسب *193* .... مالیخولیای مراقی نافع است و ماءالجبن شیر بز برای محرورین صالح ترست و ردی تر ماءالجبن آن که از شیر خر باشد و ماءالجبن شیر شتر بجهت سدد و استسقا ..... مناسب ست و بهترین فصل استعمال ماءالجبن زمان معتدل در حرارت و برودت بود و باید که بگیرند بز جوان یک رنگ اگر سرخ باشد بهتر و الا سیاه رنگ و قلیل السواد و صحیح البدن بی عیب که زیاده از دو بچه نزائیده باشد و چهل روز از زائیدن او گذشته باشد و از سه چهار ماه تجاوز نکرده و پیش از گرفتن شیر چند روز و همچنین هنگام استعمال ماءالجبن خوراک بز از عنب الثعلب سبز و شاهتره و گشنیز تازه و بادیان سبز و جو سبز و کاسنی و خرفه و بقولات بارده و برگ سپستان و کنار مقرر باید کرد دانه او جو نیم کوفته و گاه گاهی برای تحلیل قدری بادیان دران انداخته بدهند و احتیاط کنند که از زیادتی خورش او بسبب سوءهضم شیر او فاسد نگردد و گاه گاه ..... را ریاضت و حرکت می داده باشند که ریاضت موجب تحلیل غذای او شود پس شیر تازه دوشیده در ظرف نقره یا مس قلعی دار یا سنگین یا سفالین کرده بر آتش ملائم دو سه جوش دهند و در وقت دوشیدن شیر پهلوی آن ظرف را از پارچه یا اسفنج در آب تر کرده همی مالند تا مانع سوختن

شیر باشد و در کمال جوش سکنجبین بسیار ترش یا سرکه انگوری یا آب لیمو یا آب غوره به قدر یک توله یا زیاده از آن اندازند و از چوب تر انجیر که سرش چهار پاره کرده باشند حرکت دهند که شیر بریده شود پس ظرف را از آتش فرود آورده نیم گرم از پارچه صافی سه ته بگذرانند اگر آب کبود براید بهتر والا قدری نمک انداخته باز یک دو جوش دهند تاکف کند کفها دور کرده صاف نموده شربت نیلوفر یا هر چه مناسب غرض بود داخل نموده بنوشانند و اگر خواهند که دهنیت در ماءالجبن کمتر آید شیر را بعد پاره شدن بگذارند که خوب سرد شود و اجزای ..... منجمد گردد و همراه آب کمتر آید و لهذا رازی گفته که شیر بریده را تمام شب بدارند و اگر هوا گرم باشد ظرف آنرا در آب سرد گذارند و صبح صاف کرده بکار برند از هفت توله شروع کنند و یک یک توله یا دو دو توله هر روز زیاده نموده تا یک نیم رطل رسانند و تا سه روز بر همین قدر دارند بعد ازان بدستور هر روز کم نمایند تا به مقدار روز اول رسیده بعد سه روز ترک کنند و دادن ماءالجبن چهل روز یا زیاده یا کم و همچنین کم و زیاده از یک نیم رطل موقوف بر رای طبیب است حسب شدت و خفت مرض و ضعف و قوت مریض بعمل آرند و گویند که ادنی شربت او هفتاد درم ست و شربت متوسط یک رطل و اگر مزاج قوی باشد تا سه رطل نیز جائز داشته اند اما اگر ماءالجبن بادویه مسهله ممزوج کرده دهند باید که کثیرالمقدار ندهند بهر خوف افراط عمل مسهل و در روز هشتم و دهم و دوازدهم ..... سودا یا لاجورد و غیره مخرج مواد سوداوی همراه ماءالجبن می داده باشند و در صورت کثرت ماده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت همراه او در ایام مذکوره افزوده می شود و یا بعد هر سه روز یا چهار روز یا هفته تنقیه بدن بسفوف لاجورد یا حب آن نموده باشند و اگر مریض ضعیف بود و حاجت تنقیه باشد بعد فراغ ماءالجبن مسهل دهند و گاهی برای مفلسان صرف هلیله سیاه سه ماشه نمک سیاه یک ماشه با ماءالجبن ساده می دهند و روز دوم مسهل مقویات قلب و دماغ و معده ..... آمله مربی و هلیله مربی و اطریفلات بشیرجات و لعابات مناسبه بدهند بالجمله اگر حاجت تنقیه باشد پیش از شروع ماءالجبن تنقیه نمایند و بعد از یک هفته اگر ضرورت باشد بعد چهار روز از مسهل ماءالجبن شروع کنند و در ایام مذکوره سفوفات و شربت مخرج سودا و حب افتیمون و غیره بدهند و سفوف ..... نار فارسی و جرب و سعفه همراه ماءالجبن خوردن نیز خیلی سودمند ست و اگر بحسب اتفاق پیش از شروع ماءالجبن تنقیه تام نشد در میان یا تنقیه در اثنای خوردن ماءالجبن مناسب نماید در ایام مسطوره مسهل مغز فلوس و شیرخشت و ترنجبین و غیره ادویه مناسب با ماءالجبن بدهند بعد ازان سفوف و حب و شربت اگر حاجت افتد بکار برند و گاهی برای تلیین تنها شیرخشت و ترنجبین استعمال کرده می شود و اگر مزاج مقتضی باشد و تحلیل ریاح منظور بود گلقند مالیده صاف نموده بدهند و هر گاه ..... امراض سوداوی غیر حاره مستعمل بود باید که سکنجبین افتیمونی یا شربت آن چهار توله داخل کنند و اگر مناسب دانند

سفوف سودا دو مثقال هر روز با ماءاالجبن می داده باشند .... و تمر هندی مساوی در ماءالجبن خیسانیده بنوشند در اسهال سودا بی عدیل نوشته و در امراض صفراوی سکنجبین بارد و معتدل داخل ماءالجبن باید کرد جالینوس ..... ده درم حب القرطم کوفته بیخته در ماءالجبن آمیزند اسهال قوی آرد و آنجا که در بعضی امزجه حاره یابسه ماءالجبن برای تبرید و تسکین حرارت و هیجان اخلاط حاره ..... اگر از اشربه و سفوفات و حبوب مذکوره بمریض بدهند باعث ضرر گردد و اگر صرف ماءالجبن همراه شربت نیلوفر و انار و خمیره مروارید و امثال آن از ادویه مقویه دهند مفید افتد و فوائد عظیمه مشاهده شود و هرگاه مقدار ماءالجبن زیاده گردد آنرا دو سه حصه کنند و در دو سه دفعه بنوشند و میان هر دفعه فاصله کم ..... ساعت نباشد و بعضی فاصله نیم ساعت کافی دانسته اند و بعد خوردن هر حصه مشی معتدل لازم دانند و بعضی مقدار آن صد قدم معین کرده اند و بعضی چهل قدم *194* و باید که نیم گرم بنوشند و بعد چهار پنج ساعت غذا بخورند و از غذا آش جو یا شوربا با خشکه یا بنان روه و یا شله و یا یخنی پلا و مناسب بود و برنج را باید که در آب .... یا بادیان تر کنند پس شسته بپزند تا سده و لزوجت نیارد و اگر نان در اثنای شرب ماءالجبن نخورند بهتر باشد و بحسب ضرورت غیر از روز مسهل نان روه که .... کرده باشند خمیری در تنور یا قرن پخته بشور با ترکرده خوردن رواست و احسن آنکه روزیکه مسهل با ماءالجبن دهند آن روز و یک روز پیش ازان غذای .... و روز مسهل نخوداب البته باید داد و در ایام نوشیدن ماءالجبن اجتناب از لبنیات و مغلظات و منجرات و حلویات و حموضات شدید و از بقولات لازم .... از جماع و جمیل حرکات متعبه و عوارض نفسانی واجب شمارند و در تفریح مریض کوشند و برای تقویت و اصلاح مزاج مفرحات و یا قوتی های مناسبه آخر روز استعمال و چونکه در بعض امزجه بسبب رطوبت ضعف معده می آرد پس از تدبیر آن هم غافل نباشند باستعمال جوارشات مقوی معده مثل جوارش عنبر و آمله و مربای .... و اگر در میان استعمال ماءالجبن سرفه عارض شود و سه پهر و یا قوذا یا خمیره خشخاش بدهند و بدانند که اگر کسی را نزله و عوارض دیگر مانع بریدن شیر از سرکه و پس از پنیر مایه یا چسته یا قرطم مرتب سازند طریق ساختن ماءالجبن از پنیر مایه اینست که شیر را بجوشانند اگر دو رطل شیر باشد پنیر مایه نیم درم که کهنه نباشد حل کنند و بعد ازان شیر را حرکت دهند و از آتش فرو گیرند و بگذرند که سرد شود و پس در پارچه دوته بیاویزند که تقاطر کند در ظرف چینی و مانند آن و بی آنکه .... یا نمک آمیزند بنوشند و این نوع ماءالجبن در تبرید و ترطیب نیز ابلغ است خاصه اگر با شربه موافقه دهند در ابتدا طبع نرم میکنند و بعد تمادی ایام .... صرف غذای بدن میشود و اسهال نمی آرد و فربه می سازد خصوص کسانی را که فاسدالدم باشند دو دلیل فساد دم آنکه با وجود کثرت غذای جید بدن .... و این طریق صاحب کامل ذکر کرده و قلانسی از ثابت بن قره نقل کرده که بعد حل کردن پنیر مایه تازه بچه بز درد و رطل شیر

بگذارند تا شیر بسته شود پس آنرا در طول از کارو قطع و نمک سفید دو دانگ باریک سوده بران پاشند تا آب ازان جدا شود پس در کرباس آویزند و آب صاف او بگیرند و سه اوقیه سکنجبین و باز برآتش نهند تا قریب بجوش زدن آید و حرکات همی دهند پس مکرر صاف کرده با هر چه مناسب حال بود بدهند و قول امین الدوله ابن تلمیذ قریب اینست و این بسبب امتزاج سکنجبین نزله را موفق نبود و طریق ساختن او از چسته اینست که چسته بز را نمک شسته صاف نموده خشک کرده نگاه دارند و شیر دهند و قدری چسته را سائیده در شیر اندازند و بگذارند که شیر منجمد شود و بعد ازان از کارد قطعه قطعه کنند و نمک اندازند و در صافی دوته کرده جائی بیاویزند تا ازو می بچکد بعد ازان صبح آن آب را بحوشانند و کف گرفته صاف نموده بخورند و طریق ساختن ماءالجبن از مغز قرطم آنست که بگیرند مغز حب قرطم دو اقیه و نرم .... در دو رطل شیر بحالت جوش بیندازند و بچوب انجیر همی جنبانند تا شیر بریده شود و پس فرود آورده بگذارند که سرد شود سپس در پارچه دوته انداخته بیاویزند و آبی که بچکده چینی بگیرند بعد ازان نمک قدری انداخته جوشانیده کف گرفته صاف نمایند و بادویه مناسب بخورند و طریق دیگر معمول حکیم وارث علی خان صاحب برای شدید اینست که بگیرند بز یکرنگ و ده دوازده روز تعلیف او بدستور سابق نموده شیر او بگیرند و جوش داده شب در ظرف نوگلی جغرات بندند و صبح در پارچه بیاویزند و زیر آن ظرفی بدارند تا همه آب کبود او در ظرف بچکد پس آب مذکور گرفته سکنجبین افتیمونی دران حل کرده بنوشند و بدستور .... و بکاهند و در ایام مسهل سفوفات مسهله و دیگر مسهلات مناسبه حسب حاجت درین آب داده باشند و ایضاً آب مذکور فقط یا با سکنجبین مسطور بر بدن مالیدن سختی و گندگی جلدست که بعضی را در امراض جلدی سودا وی عارض میشود دستور ساختن الفحه یعنی پنیر مایه که در ماءالجبن بکار آید بطریقی که در بیاض و .... مرقوم ست بگیرند گوسفند یا بز که پنچ شش روز از زائیدنش گذشته باشد و از شام بچه آنرا شیر ندهند صبح هر گاه بسبب خلو شکم بیقرار گردد آن زمان شیر دهند .... آن بچه را در آغوش بگیرند و بعد ازآن گردیدن ندهند و ذبح نموده شیردان آنرا برآورده سرش از رشته محکم بسته در طشت گذارند و آب بسیار سرد بران ریزند .... طشت لبریز شود پس یک دو گهری توقف کنند تا شیر بسته شود و بعده از آب برآورده زیر شیروان سوزن بسیار خلانید و بیاویزند تا همه آب ازان بچکد و خشک گردد و پس در ماءالجبن بکار برند صفت سفوف سودا که در امراض سودا اوی همراه ماءالجبن معمول ست سنای مکی افتیون هر واحد یک درم اسطوخودوس دو درم غاریقون .... لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ چهار درم تربد سفید مجوف خراشیده پوست هلیله کابلی هلیله زرد بسفائج فستقی ریوند چینی هر یک سفوف سازند شربت از یک مثقال تا چهار مثقال و آنجا که یبوست بسیار باشد بنفشه مغز بادام هر یک پنج درم داخل کنند و وزن بادرنجبویه و ریوند .... ***195*** ....

دیگر نمک نفطی لاجورد مغسول هر واحد یک درم غاریقون سه درم بسفائج فستقی گاوزبان گل گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک پنج درم و گاهی تربد سه درم اضافه کرده میشود کوفته بیخته دو مثقال بخورانند صفت سفوف لاجورد مستعمل با ماءالجبن برای دفع مواد سوداوی حجر ارمنی مغسول لاجورد مغسول هلیله سیاه هر واحد دو ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه افتیمون بسفائج هر یک هفت ماشه سنای مکی گل بنفشه هر واحد پنچ ماشه ... شاهتره شش ماشه تخم بادرنجبویه سه ماشه کوفته بیخته نبات سفید برابر همه آمیزند شربت یک مثقال ایضاً لاجورد مغسول افتیمون پوست هلیله کابلی اسطوخودوس هلیله سیاه هر یک هفت و نیم ماشه نمک لاهوری یک نیم ماشه و گاهی لاجورد مغسول و غاریقون سفید هر یک دو جزو پوست هلیله زرد سنای مکی و گل سرخ هر واحد یک جزو سفوف ساخته .... مزاج داده میشود صفت سفوف سبعه که برای تنقیه بدن از سودا مجرب ست پوست هلیله کابلی هلیله سیاه افتیمون هر یک دو درم بسفائج حب الفیل سنای مکی هر یک درم تربد موصوف نصف مجموع ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از چهار درم تا چهار مثقال صفت سکنجبین افتیمونی به نسخه حکیم علوی خان نافع برای جمیع امراض سوداوی خصوص وقتیکه با ماءالجبن آشامیده شود گاوزبان شاهتره بسفائج فستقی گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان عنب الثعلب پرسیاوشان بادرنجبویه تخم کاسنی تخم خیارین تخم خرپزه تخم کشوث پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس اسطوخودوس کمافیطوس از هر یک پنج درم غنچه گل سرخ نه درم سنای مکی .... افتیمون هر یک ده درم انجیر زرد عناب هر یک بست دانه مویز منقی سپستان هر یک چهل دانه اجزای کوفتنی را کوفته تمامی ادویه را سوای افتیمون در یک رطل سرکه انگوری و سه رطل آب شیرین یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آب و سرکه باقی ماند آنگاه افتیمون در صره بسته داخل کرده یک دو جوش دیگر داده فرود آورده کیسه افتیمون را دائم بدست بمالند تا تمام قوت آن بآب باز داده شود پس افشرده دور کنند و ادویه را صاف نمود و شیرخشت خراسانی ترنجبین هر یک هفتاد و پنج درم شکر سلیمانی و بست و پنج درک گلقند آفتابی بست و پنج درم دران حل کرده بجوشانند و کف آنرا گرفته باز صاف نمایند و مرتبه دیگر بر آتش ملائم نهاده بقوام آورند پس سرد کرده در شیشه نگهدارند شربتی از ده مثقال تا پانزده مثقال با ماءالجبن و قوتش تا یک سال باقی می ماند نوع دیگر مختصر و مجرب النفع اسطوخودوس بادیان تخم شاهتره افتیمون بسفائج سنای مکی پوست هلیله کابلی هر یک ده درم انچه کوفتنی ست نیم کوفته در پنجاه درم سرکه بخیسانند و با نیم من قند سفید بقوام آورند صفت شربت افتیمون .... مالیخولیا و خفقان و مستعمل همراه ماءالجبن و نیز سوافق امزجه حاره افتیمون سه توله گل سرخ بنفشه گل گاوزبان گاوزبان گل نیلوفر فرنجمشک تخم

کاسنی تخم خیارین هر یک یک توله و بخارا بست و پنج عدد و اگر آلو نباشد عوض آن تمرهندی چهار توله اندازند قند سفید سه چند بدستور شربت بسازند نوع دیگر نافع مالیخولیا مسهل بی زحمت بتدریج و اگر .... خوابی بصاحب مالیخولیا بسیار باشد عوض سکنجبین افتیمونی همراه ماءالجبن همین شربت بعمل آرند مغز خشک دانه گل بنفشه گاوزبان گل گاوزبان گل سرخ گل نسرین بادرنجبویه افتیمون سنای مکی مویز منقی هر یک چهار درم اصل السوس مقشر هلیله سیاه پوست هلیله کابلی تربد موصوف هر یک سه درم تخم فرنجمشک دو درم شیرخشت ده درم قند سفید سه چند و اگر صفرادیت حرارت زیاده باشد گل نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم افزایند و اگر سبب مالیخولیا احتراق خون بود شاهتره چهار درم عناب ده دانه زیاده کنند و اگر بلعمیت .... باشد انجیر زرد هفت عدد بادیان دو درم در نسخه شربت اضافه نمایند و بعد قوام ساختن شربت غاریقون سفید یقدر حاجت باریک سائیده در شربت بریزند و گاهی این شربت را بعد استعمال ماءالجبن با عرق هلیله مرکب داده میشود و بسیار مفید می افتد صفت مخرج سودا که جهت اقسام مالیخولیا اکثر بعد از تنقیه همراه ماءالجبن برای تلیئین طبع استعمال کرده میشود و بدون تنقیه و تنها نیز گاه گاهی در استعمال می آید و همواره معمول ست گاوزبان هفت درم و نیم گل بنفشه ربع کم دو درم گل سرخ یک درم و ربع .... بادرنجبویه گل نیلوفر تخم فرنجمشک هلیله سیاه افتیمون بسفائج فستقی برگ فرنجمشک اسطوخودوس برگ سنا هر یک دو نیم درم نبات سفید و گلاب هر یک پاوآثار شب .... را در آب خیسانیده صبح بطریق متعارف همراه نبات و گلاب بقوام آرند و عوض نبات اگر ترنجبین و شیرخشک داخل کنند دران وقت در سائر خواص .... خواهد شد و در قرابادین معمولی وزن گاوزبان چهار درم و گل بنفشه یک نیم درم و گل سرخ دو نیم درم مسطورست و عوض برگ فرنجمشک ابریشم خام باقی بدستور **علاج مالیخولیای دموی و صفراوی**

فصد هفت اندام کنند و بصورت سیاهی رنگ خون مقدار و افرازان برارند بعد ازان فصد صافن نمایند و گاهی فصد صافن از هر دو پا بفاصله دو سه روز میگیرند و اخراج خون از چهاردهم .... از صافن معمول ست و بعد از فصد برای ترطیب و تقویت آمله مربی یک عدد شسته بورق نقره یک عدد پیچیده بخورانند و بالایش شیره مغز تخم تر بز شیره تخم کاهو هر واحد یک توله *196* در گلاب چهار توله عرق شاهتره پاوسیر بر آورده شربت انار شیرین یا نبات سفید دو توله داخل کره بنوشانند و دادن آمله دو ورق نقره با شیره تخم خرفه مقشر و عناب و آلو بخارا و ..... خشک و عرق کاسنی و کیوره و گلاب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر تخم فرنجمشک پاشیده و نیز معمول است و مفرح بارد با شیره زرشک و آلو بخارا و شربت انار شیرین نیز نافع بوده و بعضی مریضان مفلس را بعد فصد نوشیدن شیر بزپا و آثارپا

خاکشی سه ماشه یا با اسپغول مفید می شود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو مدام بر تارک سر مالند و در بینی و گوش چکانند و بهر تبرید جگر صندل و کافور وگلاب بر جگر طلا کنند بالجمله در ابتدا معالجه بشیرجات و لعابات مسکنه نماینده و هرگاه احتراق و یبوست و تشنگی کم گردد نضج ماده از منضج صفرا نموده به مسهل سودا و یا مطبوخ هلیله و یا مطبوخ افتیمون تنقیه کنند و اگر یبوست احتراق زیاده باشد بعد ترطیب ازماءالجبن ساده باید که اندکی منضجات و مسهلات دهند والا منضجات تحریک زیاده کنند چنان چه بعضی را از دادن منضج سوزش می افزود لهذا استاد مرحوم در صورت کثرت یبوست اول ماءالجبن ساده داده بعده مسهل می دادند و بعد از مسهل اگر تنقیه بحب افتیمون کنند انسب بود و گاهی جهت تعدیل ادویه ی حاره و تسکین حرارت و تشنگی و حفظ امعا از سحج و بواسیر لعاب اسبغول در مسهل می افزایند و گاهی حب بلسان علوی خان یا حب بنفشه عوض حب افتیمون می دهند و بعد از تنقیه برای دفع یبوست و سوزش تبریدات بالعبه و اشربه مرطبه و سعوطات روغن کدو و غیره به عمل آرند و در مساکن بارد و رطب و نزدیک آب یعنی در مکانی که در آن حوض و نهر جاری باشد و یا در آن آب پاشیده باشند نشینند و خواب بسیار کنند و بهر تقویت و تعدیل خمیره صندل و مروارید و ابریشم بارد و سفوف لولوی جالینوس و علوی خان و سفوف آمله مرکب و عرق شیر و غیره و ماءاللحم بارد و شراب الصالحین و شربت الغزا و یاقوتی بارد که در قرابادین مسطور شد بخورانند و سعوط و ضماد و نطول معمولی حسب حاجت به کار برند و اغذیه و فواکه مرطبه خورانند و تعاهد حمام مرطب یا غسل با آب شیرین نمایند و شیر بر سر دوشند و نطول و آبزن مرطب کنند و روغن های مرطبه بر بدن و سر مالند و در بینی چکانند و بعد خروج از حمام و استراحت غذا بدهند و ایضاً در صفراوی بعد تنقیه استعمال ماءالجبن ساده و شیر بز و ماءالقرع معمول ست و باید که تبرید و ترطیب در مالیخولیای صفراوی زیاده نمایند و بهترین تدابیر ترک ریاضات ست و اختیار سکون و تغریق راس بادهان مرطبه و تنطیل بنطولات مرطب از مغز تخم کدو و هندوانه و بنفشه و نیلوفر با شیر زنان و لخلخه روغن بنفشه و روغن بادام و آب کاهو و آب گشنیز و آب کدو و اندک کافور و سائر تدابیر مرطبه تا آنکه ترطیب دماغ و رطوبت در منخرین ظاهر گردد و اضمده و نطولات که بهر تعدیل بکار برند چیزی محلل مثل بابونه و اکلیل دران داخل کنند زیرا که در استعمال ادویه بارد صرف بر دماغ خوف تغلیظ موادست لیکن درین حالت دوای مقوی دماغ چون برگ مورد و بهی و مانند آن نیز آمیزند که دوای محلل مضعف قوت ست و تکثیر محلل ..... منع ست بنابر تحلیل لطیف و بقای کثیف بلکه محلل بمقداری باشد که لطیف را تحلیل ندید و باقی را کثیف نگرداند مانند آنکه ترکیب نمایند ضماد را از نیلوفر و بنفشه و برگ خرفه و برگ کاهو و کدوی تازه از هر واحد یک نیم جزو بابونه و اکلیل الملک شبت اصل السوس هر یک یک جزو بروغن بنفشه یا بروغن

گل ممزوج نمایند و پیش از تنقیه استعمال ضمادات قویه جائز نیست وگلاب وآب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر باندکی آب بابونه یا روغن او بکار برند و اگر بعد دو سه روز آب کاهو و روغن گل آمیخته برسر نهند جائز باشد آنجا که مزاج گرم بغایت باشد و روغن بنفشه بروغن گل آمیخته نافع بود و اگر بعد مسهلات ضرورت تنقیه بینند ماءالجبن با سفوف سودا استعمال کنند و اگر یبوست مفرط بود ..... نباید و بدن مریض خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون نیز محسوس نشود بهیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و مستفرغات قوی و ایارجات کبار جائز نبود که دران خود جنون و مانیاست و همگی در ترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریح و تقویت قلب بکوشند و درین حالت نفع ماءالجبن ساده و ترکیبات شیر بز بتجربه پیوسته چنانچه شیر بز نیم ..... نبات سفید یک توله خاکشی هفت ماشه وقت صبح و ماءالقرع نیم کدو و نبات دو توله تخم ریحان پنج ماشه وقت شام نوشیدن نیز مجرب ست و کذا سعوط روغن لبوب سبعه و خوردن لعوق خشخاش معمولی درین باب مجرب ست و از اغذیه شوربای گوشت حلوان و چوزه مرغ و ماکیان فربه باسفاناخ و کدو و روغن بادام پخته و ماءالشعیر و فالوده با روغن بادام و شکر آمیخته و دوغ گاو و مهلبیه رنگ تره و شیر برنج و خشکه گیلانی با سرشیر یا جغرات گاوی و مربای سیب و ترنج و کدو و اننناس و قلیه شلجمی و زردکی و چغندری و از فواکه تر ..... و خیار و انار و انگور شیرین و به و سیب و امرود و مشمش و کشمش و بادام وتوت بیدانه و اننناس و شریفه درین مرض مناسب است و نیشکر کیوره پاشیده در شبنم گذاشته صبح نهار خوردن اثر عظیم دارد ذکر بعض تراکیب مفید مالیخولیای دموی و صفراوی از مطب اساتذه کرام چنانچه در فصل صیف و مواد صفراوی و سوداوی مرکب این مسهل بدهند بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه گل بنفشه گل نیلوفر هریک پنج ماشه تخم خیارین کوفته تخم کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه عنب الثعلب گاو زبان بادرنجبویه گشنیز خشک افتیمون به صره بسته هر یک چهار ماشه اسطوخودوس سه ماشه آلو بخارا ده دانه تمرهندی سه توله *197* آب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هر یک پاؤ آثارگلاب نیم پاؤ شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله جوشانیده باز صاف کرده و روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع و وحشت همراه شد اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی و تخم خرفه و تخم کاهو و عناب و خیارین آب تمر هندی سه توله آب آلو بخارا ده دانه عرق کاسنی و عرق شاهتره هر یک هفت توله گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاؤ آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد هر دو صافن خون به قدر پاوسیر در یک روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت آمله مربی ورق نقره شیره عناب عرقیات خمیره صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا و بعد ده روز که

ماده در سر قرار گیرد فصد سررو بگشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب هلیله مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعد یکپاس از غذا خورانیده صبح نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلوبخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه خمیره بنفشه سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس اسطوخودوس هر یک چهار ماشه بادرنجبویه بسفایج هلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه داخل کرده دهند و بعد سه چهار روز بروز مسهل سنای مکی شش ماشه افتیمون به صره بسته هفت ماشه نقوع و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسبغول مسلم شش ماشه پاشیده بعد دو مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس و روغن بادام داده و تا سه روز یک روز در میان تبرید نموده تنقیه نمایند و باز تبرید و یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواءالمسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو و خیارین و خرفه و غیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ مغز تخم تربوز چهار درم سوده در شیره نبات مقوم نیم پاو خورانند ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم تربوز عرق شاهتره و شربت نیلوفر اسپغول با لعاب آن بدهند بعده فصل باسلیق و آخر روز تبرید بدستور بعد از آن در منضج صفرا تخم خیارین افزوده بدهند بعده چرایته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل دهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیره مغز تخم هندوانه آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیره صندل مالیده اسپغول پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعولات روغن کدو و غیره بعمل آرند دواءالمسلک بارد با شیره تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماءالجبن بدهند ایضاً بصورت حدت ماده و ضرورت ترطیب و تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماءالجبن با سفوف سودا و سکنجبین افتیمونی بدهند و بشب حب لاجورد خورانند و یا ماءالجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماءالجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سودا و سفوف لاجورد همراه ماءالجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهره خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول دو سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده فرنجمشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماءالجبن بیک نیم پا و یک نیم آثار برسد دو دو توله کم نمایند ایضاً اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج درماءالجبن مسهل باین طریق مستعمل است که

روز پانزدهم از شروع ماءالجبن نیلوفر بنفشه عنب الثعلب تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفائج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلوبخارا هفت دانه برگ سنای مکی یک توله در ماءالجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند و روز دوم تبرید از لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله تودری چهار ماشه در ماءالجبن بدهند باز یک مسهل داده در مسهل سوم حب لاجورد دهند **❋198❋** سیب شیرین و امثال آن چهارصد مثقال بسرشند و در بعضی امزجه عنبراشهب از وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی ..... سرخ هریک چهار مثقال اضافه کرده باستعمال آمده بسیار مفید افتاده اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی ..... بطبیخ افتیمون و حب اصطمخیقون معتدل و بچیزیکه استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در ترطیب افزایش نمایند و از تسخین بکاهند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قی ..... آن باشد در استعمال نطولات لابدست و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعض قدما در مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ افسنتین سه اوقیه یا ده قیراط عصاره افسنتین در آب حل کرده تجرع کنند و ایضاً ستوده اند که هر شب سرکه کهنه سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه درین مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده متولد از صفرای محترقه و حارست پس سرکه نافع ترین اشیا بود و خصوصا عنصلی و سکنجبین مرتب بسرکه عنصلی و همچنین سرکه که اندران جعده یا زراوند داخل کرده باشند و ایضاً سرکه نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبخو کنند بشمیدن ترکیبات معتدله که در آن کافور و مشک افتد با روغن بنفشه بسیار که بوی او غالب بر یبوست کافور و مشک باشد و سائر خوشبوهای بارد رطب خصوصاً نیلوفر صاحب کامل گوید که اگر مرض از قبل دماغ حادث شود و صاحب آنرا خواب نیاید و کثیرالهذیان و هیمان و عبث باشد و قرار نگیرد این دلیل ست برآنکه مرض او از صفرای محترقه است و آنرا جنون گویند پس میباید که از مریض متعرض نشوند بچیزی از علاجات و استفراغات نه بفصد و نه باسهال که این در خلط حدت بیفزاید و مریض را هیمان و هذیان زیاد گردد ولیکن باید که بتدبیر خواب آور پردازند از ادویه و اغذیه و این چنان باشد که ماءالشعیر مطبوخ بخشخاش یا بشربت خشخاش بدهند و بعد سه ساعت از آن شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و بپایچه حملان و بزغاله بکدو و اسفاناخ و قطف و کاهو و بقله ملوکیه پخته و ماهی هاربی و صخوری و تبنی و زرده بیضه نیمبرشت و مغز ..... و خیار و هندوانه غذا سازند و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و نیشکر و موز و سیب شیرین پخته و سائر فواکه پخته سهل الانحدار از موضع او

بخورانند و از تمامی اغذیه مولد سودا مثل نان بسیار سبوس دار و عدس و کرنب و لحم بقر و مانند آن اجتناب کنند و ایضاً از جمیع مولدات صفرا مثل سیر و پیاز و چیزیکه از عسل سازند و از اشیای حریفه مثل خردل و حرف و سرکه و آبکاسه و پنیر کهنه و مانند آن احتراز نمایند و بر سر مریض نطول مرطب منوم ریزند مثلاً بگیرند خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو مقشر کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد دران تر کرده باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحراره تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران پنبه تر کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن غیرتاریک باشد و تا آمدن خواب دائم این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تام آید درین هنگام باید که تنقیه بدن او بادویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افسنتین و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر بتدبیر مرطب باغذیه مرتبه مذکوره نمایند بعد از آن اعاده دوای مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و ترطیب بدن او کنند و اگر از این حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماءالشعیر بشربت خشخاش نوشانند و سکنجبین و جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه مخرج خلط سوداوی مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل یا اندکی سقمونیا کنند و تعاهد بشوربای معمول از خروس پیر بشبت و نمک و بسفائج کوفته و مغز قرطم نمایند ایضاً ممدوح الیه بنویسد که اگر این مرض از بخارات متصاعد بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت پذیرفتن اخلاط در بدن پس میباید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج بمقدار احتمال قوت و بحسب مقدار خون فاضل در بدن باید کرد پس اگر خون سیاه برآید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف بود و اگر مریض زن باشد و آنرا این مرض *198/1* و بعد فراغ از مسهلها خمیر گاوزبان و مفرح زرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه در ماءالجبن بسبب بریدن شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش نزله بظهور رسد نقوع ادویه نزله همراه ماءالجبن کنند و اگر ماءالجبن تحریک نزله زیاده کند و سرفه و تپ پیدا شود و موهم بحمی دق گردد درین صورت ماءالجبن موقوف نموده قرص طباشیر ملین کوفته در شربت بنفشه سرشته همراه شیره خیارین شیره خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خورانند و دیاقوذا لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا شرب افتیمون بشیر بز تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب برآورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا سنای مکی در اخلاط محترقه و کذا خوردن هلیله سیاه پنج درم بیک درم حجر ارمنی مغسول و ربع درم سقمونیا همراه ماءالجبن و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا خوردن دم الاخوین هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن غنچه انار شیرین بشربت سیب و کذا امله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن عرق نیلوفر بشکر و یا شربت آن بماءالشعیر و یا شربت بنفشه بماءالشعیر و یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن اکارع در حمام و شم گل نیلوفر و گل بنفشه و گل سرخ و نطول بمطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر باسبغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و لحم بره شیرخواره و لحم حملان رضیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر نزد احساس سوزش مره سودا هر واحد مفید جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخره صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر حادث از سوءمزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هریک ده درم حب الاس پوست ترنج سماق منقی مصطکی هریک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب به سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوره بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان مجرب برای مالیخولیا حادث از سودای صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی سیاه پوست هلیله آمله منقی هریک دو دانگ سنای مکی لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هریک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشند و حبها ساخته با عرق گاوزبان نیم گرم که درآن جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند جمله یک شربت ست در هفته یک مرتبه این حبوب را استعمال نمایند تا زمانی که مالیخولیا زائل شود و در نسخه دیگر که آنهم در اخراج سودا و مره صفرا مجرب و بیغائله است وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون و غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مره سودا لاجورد و حب النیل هریک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده بآب نیم گرم داده میشود خمیره ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر بهمنین کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هریک دو درم یاقوت چهار دانگ برگ گاوزبان ده درم عصاره زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم ورق نقره سه دانگ طلای محلول عنبراشهب کافور هریک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هریک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان هریک پنجاه درم قند سفید دو آثار بدستور خمیره مرتب سازند. دواءالمسک بارد مقوی اعضای رئیسه و موافق محرورین ناقهین و رافع خبث نفس و وسواس و خفقان حار

و مزیل مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد مروارید ناسفته کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هریک پنج مثقال گل ارمنی مغسول فوفل دکهنی هریک سه مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب دو مثقال ورق طلا ورق نقره هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چندان آب سیب شیرین نود مثقال آب انار شیرین نود مثقال عرق بیدمشک گلاب هریک پنجاه مثقال جواهر را بر سنگ سماق با گلاب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته و آبها و عرق ها و نبات را بقوام آورده مرتب سازند و حکیم مومن گفته که من دو مثقال یاقوت رمانی درین دواءالمسک *199* باحتباس حیض عارض شده باشد فصد صافن کشایند و مریض را بعد فصد شربت بنفشه یا جلاب بنوشانند و در اول روز غذا زیرباج چوزه مرغ یا اسفیدباج .... بکدو یا اسفاناخ یا قطف خورانند و انار شیرین و نیشکر دهند و در روز دوم مزورات مذکوره سابق و ماءالشعیر مع ثفل آن بشربت خشخاش و مانند آن بدهند و خلطی که در بدن کثرت پذیرفته آن مره صفرا باشد باید که تنقیه بادویه مسهله خلط صفراوی نمایند بعد تدبیر علیل بتدبیر مرطب که سابق مذکور شد .... خلط رطب گردد و فساد او کم شود و ایفا بدوای مسهل نماید و خروج او از بدن سهل گردد و این دوا اسهال صفرا کند بگیرند پوست هلیله زرد کوفته تمرهندی از تخم و لیف پاک کرده هر واحد پانزده درم آلو بخارا بست عدد بلیله و آمله هر واحد چهار درم سنای مکی و شاهتره هر واحد هفت درم افسنتین رومی گل سرخ هر واحد شش درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده چهار دانگ غاریقون و یک دانگ سقمونیا باریک کوفته بیخته .... انداخته سحرگاه نیم گرم بنوشند و اگر از این مطبوخ اسهال نشود این حب دهند ایارج فیقرا و پوست هلیله زرد هر واحد یک درم غاریقون چهار دانگ سقمونیا یک دانگ کوفته بیخته بآب حبها سازند و این یک شربت تام ست بعد از آن نظرکنند اگر این استفراغ کفایت کند و حال مریض صلاح یابد بهتر والا تا یک هفته راحت دهند تدبیر مرطب از اغذیه و اشربه که سابق مذکور شد تدبیر آن نمایند و در حمام معتدل الحراره داخل کنند و بر بدن آن آب گرم شیرین بریزند و در آبزن که اندر آن بنفشه نیلوفر و برگ کاهو پخته باشند داخل کنند که حمام و جلوس درین آب تحلیل فضول از بدن و ترطیب آن نماید و باید که در حمام روغن بنفشه مضروب بآب بر بدن و .... کند بعد از آن آب مذکور نیم گرم بران ریزند تا ترطیب بدن کند و چون از حمام یا آبزن خارج شوند یک لحظه در آب سرد بنشانند تا رطوبت روغن و آب نیم گرم در بدن باقی ماند بعده پارچه بپوشانند و بگذارند و راحت دهند و غذا که مذکور شد بدهند و بعد از آن تنقیه بدوای مسهل کنند لیکن آن دوا قوی تر از اول بود .... مریض متحمل زیادتی آن نباشد و کمیت خلط آنرا واجب کند و ایضا واجب است که در سائر ادویه مسهله و غیره این عمل نمایند اعنی تقدیم دوای اضعف نمایند پس از ان آنچه قوی تر از

ان باشد و پس از آن آنچه قوی تر از ثانی باشد بحسب حاجت آن استعمال کنند و مریض را دوای قوی دفعتاً از ابتدای امر ندهند و بهمین طریق هرکسی که مرض او از غلبه صفرا بر دماغ باشد سلوک باید کرد و از اغذیه و ادویه حاره اجتناب کنند که این مرض را زیاده کنند خجندی گوید که اگر سببش ماده از احتراق صفرا باشد اولاً اشربه بارده رطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بماءالجبن و شربت خشخاش دهند و تغریق رأس بروغن کدو و بنفشه و بادام شیرین نمایند و شیر بسیار بر سر ریزند و از سهر و جوع و تعب و حدت و عطش و غضب حذر کنند و مداومت استحمام بآب شیرین و غسل سر بمطبوخ برگ بید و خطمی و بنفشه نمایند و صرف عنایت به تبرید دماغ و ترطیب آن فرمایند و معظم امر درین تقویت معده و قلب بمقدار حرارت و برودت ست و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و باین حب بنفشه بگیرند بنفشه دو درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده یک مثقال سقمونیای مشوی در سیب نیم دانگ رب السوس نیم درم حبها سازند و چون تربدسفید زرین باشد احتیاج بمصلح او درین حب نباشد زیرا که رطوبت بنفشه و لزوجت آن فعل ..... بادام میکند و همچنین سقمونیا اگر به آب به یا بروغن بادام بسایند اصلاح آن کند خاصه اگر در حبوب بارده استعمال کنند. گیلانی از مجوسی و ابومنصور و ابونصر و غیره نقل کرده که در مالیخولیای حادث از سودای محترق از خون ابتدا بفصد اکحل یا باسلیق کنند اگر خون احمر ناصع برآید آن دلالت بر .... ماده در عروق دماغ نماید درین هنگام بند کنند و اخراج خون از رگ پیشانی کنند و عقب فصد شربت خشخاش و شربت بنفشه و یا آب انار میخوش نوشانند و بنان سمید محکم الصنعت و شوربای لحوم چوزه مرغ و جدی و حملان .... کاهو و اسفاناخ و سرمق پخته غذا سازند و بنفشه تازه و نیلوفر ببویانند ... روز راحت دهند و اگر حرکت خون نیز یابند فصد صافن گشایند و اگر سببش احتباس حیض باشد و بعد یک دو روز از فصد اگر طبیعت محتبس باشد .... که دران اندک حدت بود معمول از نیلوفر و بنفشه و بزر کتان و حلبه و خطمی و سبوس گندم و جو کوفته هریک بمقدار حاجت جوشانیده صاف نموده فلوس..... در روغن بنفشه آمیخته استعمال کنند و هرگاه نضج ماده بینند مسهل از طبیخ افتیمون مقوی بصبر و غاریقون و خربق سیاه نوشانند و بگیرند غاریقون دو ثلث درم ..... در یک درم نمک ثلث درم خربق سیاه نیم دانگ حجر ارمنی مغسول سه درم و حب ساخته قبل مطبوخ بخورانند و بعد سه ساعت مطبوخ دهند و قدما خربف تنها ..... نموده و گاهی در آب جوشانیده صاف نموده استعمال میکردند و چون اراده کنند که عمل او بیشتر گردد باریک نسازند و الا باریک بسایند و اگر خوف *200* ضرر خریق باشد بدل آن حجر ارمنی کنند و بعد اسهال باغذیه مرطبه مثل ماءالشعیر و شوربای پایچه حملان که دران اسفاناخ و کدو داخل کرده باشند غذا سازند و برا .... آوردن خواب نطول که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و شیر بر سر دوشند و از ادهان بارده سعوط کنند و باید که توسیع اغذیه بران

نمایند و اغذیه .... مرطب بسیار باید مثل شوربای بچه مرغ رطب و بره شیرخواره در قبه حملان و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و زیرباجات شیرین بگوشت ماکیان و تدرو .... حملان و حریره مرتب از کنجد مقشر و آب پایچه و هنگام غلبه حرارت بماءالشعیر و حریره معمول از روغن بادام غذا سازند و بقولات برای ایشان کاهو و .... و کدو و ملوخیه و بقله یمانیه و مانند آن مع بادرنجبویه مطبوخ به ماش و روغن بادام مناسب و ماهی کوچک برای ایشان غذای جید است و هنگام انحطاط مرض در هضم ایشان قصور نباشد و معده آنها احتمال نماید دماغ بره و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب بشکر سفید و خشخاش و سمید و زرده بیضه و فالودجات بروغن بادام و شکر برای ایشان نیکوست و از بقول بادرنجبویه و فرنجمشک و بادروج و نمام و از فواکه انجیر و مویز سفید و بادام و کشمش خوب است و اکثر اصحاب این .... البان نافع بود مگر در مالیخولیای مراقی پس اگر حاجت بمسهل دیگر افتد بعد شرب مطبوخ افتیمون باید که حب اسطوخودوس یا حب اصطنخیقون مسهل سودا خورانند که بعض اوقات این معجون نجاح دهند هلیله سیاه و هلیله آمله منقی هر واحد ده درم بسفائج و اسطوخودوس و افتیمون و تربد هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف .... بسرشند شربتی چهار درم تا چهار مثقال و اگر احتیاج افتد که اسهال قوی کند دران غاریقون و خربق سیاه و سقمونیا بقدر حاجت کوفته بیخته داخل کنند و سه مثقال معجون نجاح اضافه نمایند و بعد از آنکه قبل او چند روز نخودآب بخورند بعده روز سوم بعد نضج این شربت تناول کنند و گاه بر وجه دیگری می خورانند یعنی نیم دانگ سقمونیا در آب گرم حل کنند و در آن هفت درم معجون نجاج داخل کرده بیاشامند و در سائر ایام سه درم تنها بخورند و قبل او حب شبیار بخورند و ایضاً هر هفته اطریفل صغیر سه درم افتیمون دو درم ایارج فیقرا یک درم سرشته بخورند و این یک شربت ست و غاریقون و نمک نفطی هر واحد نیم درم با پنج فانیذ سرشته حبها سازند و واجب ست برایشان اجتناب از نمک سود و نمک بسیار و بادنجان و کرنب و عدس و باقلا و گوشت کل شکار خاصه کوهی .... کهنه و جمیع اشیای ملحه و حریفه حاده و حامضه و عفصه بلکه طعام ایشان چرب شیرین و آنکه طعم او غالب نباشد و لذیذ می باید و شراب رقیق مائی بسیار ایشان نفع کنند و خاصه چون دران اندگ گاوزبان بخیسانند و چیزی بالغ تر و ترطیب مزاج از شراب ممزوج به آب بسیار نیست و باید که در فربه کردن ابدان ایشان مبالغه کنند و انچه بدن را بقوت فربه کند استنقاع در آب گرم است چون طعام در انهضام شروع کند و باید که عقب خوردن غذا خواب کنند و بعد این تدابیر تنقیه سودا بفصد یا مسهل هرکدام ازینها که اصوب باشد بعمل آرند و از درازی مرض ملول نشوند چه ماده سوداوی عسرالقبول برای اجابت ست ایضاً او گوید که علاج مالیخولیا کائن از سودا حادث از صفرای محترقه در بدن اینست که اولاً ترطب بدن باستحمام و آبزن و اغذیه مرطبه و تمریخ بدن بآب مضروب بروغن بنفشه کنند و بر سر

روغن گل نهند و آش جو بشربت خشخاش که روغن بادام بر آن چکانیده باشند یا ماءالشعیر که خشخاش کوفته دران پخته باشند بدهند و بعد سه ساعت از ماءالشعیر شربت بنفشه و شربت خشخاش یا شربت آلو اگر اراده تلئین طبیعت باشد بنوشانند و غذا بپائچه جدی سفید و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بسازند و آبهای بارد رطب بر سر ریزند و مسکن مریض در خانه روشن واسع باشد و چون خواب آید نظر کنند اگر در خون او نی حرکت .... قدری از آن برآرند بعده بترطیب و تنویم اعاده نمایند بدانچه مذکور شد و اگر در خون حرکت نبود اسهال صفرا بمثل این مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد بست باقی اجزای آن مع نسخه .... در قول صاحب کامل گذشت و یا معجون نجاح مقوی بسقمونیا و اطریفل صغیر مقوی بایارج فیقرا دهند و ادویه قویه و ایارجات که نباید داد که ان در حرارت بیفزایند و مودی بجنون گردد پس اگر باین استفراغ و استراحت در یک هفته حال بصلاح گراید تدابیر مرطبه از اغذیه و اشربه و استحمام شیرین معتدل و ریختن آبهای شیرین مطبوخ دران حشایش رطبه بعمل آرند و بر بدن روغن بنفشه بآب برهم زده و در حمام بمالند و بعد از آن امر باستفراغ .... قوی از اول بمقدار قوت مریض و کمیت خلط نمایند و اگر از اسهال مانعی باشد پرهیز کنانند و ماءالجبن به سکنجبین افتیمونی و اندک نمک هندی و افتیمون و شکر .... و اگر ضعف مفرط باشد ماءالجبن تنها بدهند و بعد تنقیه تبدیل مزاج باین دواءالمسک بارد کنند کهربا و بسد و کشنیز خشک و طباشیر و مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و ابریشم محرق و مروارید ناسفته هر واحد یک جز مشک نیم جز زعفران ربع جز پست سیب شیرین سه جز کوفته بیخته بسه چند آن نبات .... **٭201٭** آمیخته بر آتش نرم حل کنند و هر روز دو درم با ده درم شربت سیب شیرین بخورانند و اگر احتیاج به تبرید شدیدتر افتد در هر خوراک آن کافور ریاحی یک شعیره افزایند و احیاناً آب مغز خیار و بادرنگ بجلاب بدهند و از اغذیه و اشربه حاره اجتناب نمایند

علاج مالیخولیای بلغمی و سوداوی

.... سقوط قوت نباشد درینجا نیز ابتدا بفصد کنند و نشتر وسیع زنند و بعد از فصد منضج و مسهل سودا بدهند و چون ماده غلیظ محتاج منضج زیاده میباشد باید که در اثنای .... منضجات دهند و در سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر بعد مسهل مغز فلوس در بلغمی تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی ابود حاجت افتد ماءالجبن بسکنجبین افتیمونی یا شربت افتیمون و سفوف سودا یا سفوف مبارک یا سفوف لاجورد و حب آن بدهند و تقویت دل از مثرودیطوس دواءالمسک حار و مفرح حار و ماءالحم مرکب و سفوف لولوی طبری و خمیره ابریشم حار و شربت آن و یاقوتی بوعلی باید کرد و در سوداوی بعد از تنقیه ماءالجبن .... القرع و شیر بز بسیار مفید بود و از جمله

تراکیب شیر بز معمول بعد مسهل و ماءالجبن در مالیخولیای سوداوی اینست که گاهی شیر بز پاوآثار همراه اسپغول نه ماشه .... می دهند و گاهی اطریفل صغیر خورده شیر بز نبات دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده و گاهی خمیره صندل خورده بالایش شیر بز نبات بالنگو و گاهی گلاب نیز افزایند که عسر بول را هم مفید میشود و در هر دو قسم بعد مسهل معجون نجاح همراه گلاب و عرقیات نافع و اگر تحریک بواسیر بود مقل یک سرخ آمیخته بخورانند و گل خطمی .... ماشه عناب هفت دانه سپستان یازده دانه بنفشه شش ماشه جوشانده بالایش بدهند و گاهی بعد مسهلات زربناد یک ماشه سوده به بلیله مربی یک عدد سرشته همراه .... تخم کاسنی شش ماشه نبات دو توله بالنگو شش ماشه پاشیده میدهند و گاهی دوم روز مسهل مصطکی سوده به هلیله مربی سرشته تناول نمایند بالایش مویز منقی ده دانه عنب الثعلب جوشانیده گلاب چهار توله نبات دو توله داخل کرده تودری گلگون پاشیده باز اطریفل خورده گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند یا اسطوخودوس سوده .... صغیر سرشته بخورند بالایش عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب بنوشند دوم روز سعد کوفی یک ماشه سوده افزوده می شود و در صورت قبض حب ایارج چهار ماشه .... باطریفل کشنیزی توله سرشته همراه مویز منقی دو توله گل بنفشه نه ماشه بعرق شاهتره پاوآثار جوشانیده نبات داخل کرده میدهند یا سنای مکی سه ماشه سوده اطریفل کشنیزی توله سرشته بعد ان شیره تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه به عرق شاهتره پاوآثار گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر .... بیخ گاوزبان نیم درم تخم بادرنجبویه یک مثقال کشنیز خشک نیم درم شکر سفید بوزن مجموع صبح و مثل او وقت خواب بخورند مجرب سویدی هست و کذا خوردن .... مسلوق مطیب بروغن بادام و کذا شرب و شم مشک و کذا تغذیه بدخن مقشر در شیر بز تازه و کذا اکل مغز بادام مقشر بشکر و کذا مغز فندق مقشر بشکر هر واحد .... اوست و اطبای دیگر نوشته که خوردن بیخ گاوزبان سوخته و یا پوست بیخ گاوزبان نیم درم بشراب سفید رقیق لطیف یکساله ریحانی و یا لاجورد غیر مغسول یک درم تا دو درم نفع بین نماید و یا بادرنجبویه و یا تخم او بشکر و یا افتیمون و یا تخم فرنجمشک و یا دروج و یا تخم بادروج و یا تخم خشخاش در شراب سوده خشک نموده و باز ... سوده خشک کرده و تنقیه بصبر و یا برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا و صمغ عربی یا انیسون اصلاح نموده و یا شحم حنظل مصلح و تناول دواءالمسک حلو و یا تخم افتیمون .... و یا افسنتین بافقیمون آمیخته که از آن قوم کثیر از مالیخولیای صعب خلاصی یافته اند و یا اقحوان خشک و یا حاشا که فعل آن هر دو در مالیخولیا مثل افتیمون ست حب بلسان و یا خربق سیاه و یا عود و یا کنجد مقشر بشکر و یا مصطکی و یا بیخ گرمه بیضا هر روز نیم درم تا بست و پنج روز متواتر و یا زربناد و نوشیدن عرق گاوزبان بشکر .... عرق بادرنجبویه بشکر و یا تخم افتیمون ده درم کوفته در شراب حلو صد ورم تر نموده بروغن بادام یک مثقال تا یک

هفته و یا شراب ریحانی یک ساله و یا ماءالجبن .... ساخته همراه افتیمون یا تریاق فاروق محلول در شراب ریحانی ممزوج بعرق گاوزبان و یا روغن اکارع و سعوط بندق هندی بوزن حبه بروغن بنفشه .... آرد سلت بآب پخته روغن بادام آمیخته بر سر و یا نان آرد مذکور نیم پخته نیم گرم بر سر و مضغ حب بلسان یا مصطکی و غذا بماکیان فربه و نان گندم سفید و بچه صعتر و بادروج بشیره بادام و سرمق بروغن بادام و حریره آرد سلت و تیهوی مسلوق و مطنجن بروغن کنجد و دراج مسلوق و مطنجن بروغن بادام و ماهی صخری تازه .... بشیرج و بقله یمانی مطنجن بروغن بادام و بیضه ماکیان نیمرشت و پائچه مرغ مسلوق هر واحد نافع و تنقل به نیشکر نزد احساس لذع و حرقت مره سودا مفیدست .... مهره مسیحی گوید که در مالیخولیای سوداوی باید که فصد باسلیق یا از کعب کنند و رگ وسیع کشایند و بخون نظر کنند اگر سیاه باشد مقدار و افزار آن خارج کنند و اگر *202* سیاه نباشد فی الفور بند نمایند و غذا با سفیدباجات لینه مرتب از لحوم حملان و ماکیان و دراج و ماهی صخری تازه و اسفاناج و کدو و کاهو و بقله یمانی و .... مقشر و شیر تازه سازند و از تناول اطعمه سوداویه مثل عدس و کرنب و بادنجان و لحوم صید و لحم بقر و بز نر و شتر و باقلا و پنیر و نمک سود و ماهی شور و تعب و سر و .... و تشنگی و شراب سیاه غلیظ احتراز نمایند و شراب رقیق ممزوج و استحمام بآب شیرین و راحت و خواب ایشان را نافع است و بعد استعمال این تدبیر باید که تنقیه خلط سودای اشیای قویه ندهند بلکه خفیفه مثل دوای مرکب از ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل دهند و مقدار این اشیا بحسب قوت مریض و سن آن و بحسب مقدار خلط این کفایت نکند تا یک هفته تدبیر مذکور بعمل آرند بعد از آن تنقیه معده او بقی کنند و این چنان باشد که شبت و پودینه نهری و نمک و تخم قطف و جوزالقی و تخم بجوشانند و باوی اندک سکنجبین آمیخته نیمگرم بنوشانند و پیش ازین چیزی از طعام و ترب در سکنجبین تر کرده خورانیده باشند بعد از آن قی آورند اگر استفراغ .... بهتر والا مرتبه دیگر استعمال نمایند و معذلک سکنجبین که در آن ترب چوب خربق خلانیده تر کرده باشند بنوشانند و چون معده پاک گردد این مطبوخ افتیمون .... سیاه ده درم بسفائج پنج درم سنای مکی تربد هر یک چهار درم اسطوخودوس هشت درم مویز منقی پانزده درم افتیمون ده درم سوای افتیمون همه را در سه رطل آب بجوشانید تا بیک و نیم رطل آید پس افتیمون برآن انداخته یک جوش دیگر داده از آتش فرود آرند و مالیده صاف نموده بگیرند غاریقون دو ثلث درم صبر یک درم نمک نیم درم خربق سیاه ربع درم بجلاب سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند بعد از آن مطبوخ بنوشند و اگر بدن ضعیف باشد و متحمل این دو انبود ماءالجبن .... و افتیمون و هلیله سیاه و شکر هر روز بنوشند و اگر در هر هفته یکبار اطریفل صغیر سه درم افتیمون سوده دو درم ایارج فیقرا نیم درم باهم سرشته بخورند نافع بود .... تدبیر مرض کم نشود و باید که بدن را تا زمانی صالح راحت دهند و

تدبیر مذکور استعمال نمایند بعد از آن ایارج جالینوس یا ایارج لوغاذیا یا ایارج روفس با مطبوخ از هلیله کابلی و سیاه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج و نمک هندی و مویز منقی و مرکب از حجر ارمنی بخورانند و این دوا دو یا سه مرتبه استعمال کنند بعد از آن مریض را در میان هر دفعه بقدر یک هفته راحت دهند و بتدبیر مذکور پرداخته باشند و بعد تنقیه بدن در امر قلب نظر کنند زیرا که منفعت تقویت او در ابطال .... وسواس عظیم ست و این چنان باشد که اندک تریاق یا دواءالمسک بشراب که درآن گاوزبان یا بادرنجبویه تر کرده باشند بخورانند و اگر با آن سهر باشد .... بنفشه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر و پائچه بز جوشانیده باشند بر سر ریزند و شیر بز بر سر دوشند و استعمال معجون نجاح نافع این مرض ست و نسخه آن در قول گیلانی گذشت و اگر خواهند که وقت حاجت مسهل آنرا قوی کنند در آن غاریقون و حجر ارمنی مغسول داخل کنند و کسی را که بر شرب مطبوخ قادر نبود این حب نافع ست افتیمون بست درم بسفائج غاریقون هر یک ده درم خربق سیاه نمک هندی هر یک پنج درم اسطوخودوس پنج درم ایارج فیقرا پانزده درم به دستور حب سازند شربتی از آن سه .... چهار درم بوعلی گوید که بعد فصد اگر خلط سوداوی حقیقی و مائل ببرودت دریابند تنقیه بحبوب مرتب از افتیمون و صبر و خربق کنند و ابتدا بانضاج نمایند بعده در اول امر بادو.... که در آن افتیمون و شحم حنظل و اندک سقمونیا داخل بود تنیقه سازند بعد از آن بطبیخ افتیمون و غاریقون بعده اگر فائده نشود ایارجات کبار استعمال کنند بعد از آن اگر احتیاج .... خربق مع خوف و حذر و حجر لاجورد و حجر ارمنی و حب مرتب از این هر دو بلا خوف و بدون حذر استعمال نمایند و بیشتر ایشان استعمال این ادویه مذکوره در ماءالجبن بطریق مداومت مقدار از دوا نفع میکند و اگر از این نفع مترتب نگردد اعاده از تدبیر اول کنند و در هر هفته تنقیه بحب لطیف متوسط کنند و فیمابین آن اطریفل افتیمونی استعمال نمایند و خوردن .... اطریفل بافتیمون باین صفت آزموده است بگیرند اطریفل سه درم و افتیمون یک درم و ایارج نیم درم و در هر ماه تنقیه بدوای قوی از ایارجات کبار و حبوب کبار کنند تا آنکه مرض زائل گردد .... قی استعمال نمایند خصوصا اگر ببینند که در معده چیزیست که در مرض می افزاید و معده شدیدالضعف نباشد و باید که قی بآبی کنند که در آن پودینه و کنکرزد و تخم ترب و ترب در سکنجبین تر کرده بخورند و مقدار سکنجبین سه استار و مقدار آب او یک استار باشد و زیاده و کم بقدر قوت کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد از خربق اجتناب نمایند و هرگاه تنقیه کرده شود قصد تقویت قلب نمایند باشیائی که مکرر مذکور شد و این اطریفل افتیمونی درین باب مجرب النفع است و چون مرض مزمن گردد بخربق کنند و مضوغات و غراغر معروفه استعمال کنند و شمومات خوشبو و مشک و عنبر افاویه و عود بعمل آرند ابن عباس گوید که هرگاه این مرض از غلبه .... سوداوی و مره سودا بر بدن عارض شود باید که نظر کنند اگر غلبه دم دلالت کند اخراج آن از فصد

بحسب حاجت کنند اگر دم خارج سیاه باشد و اگر در .... حاجت اخراج خون نباشد و مریض کثیرالغم و هم و با خبث نفس کثیرالخوف و متوحش از مردم و قلیل النوم باشد تدبیر مرطب استعمال کنند تا آنکه او را خواب **٭204٭** مصطکی سنبل الطیب حب الزلم تودوری بوزیدان اشنه اصل السوس مقشر برگ جمسفرم هر واحد بمقدار واجب برگ بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد یک .... یک کف کبیر همه را خوب بجوشانند و از آن مقدار سه رطل آب صاف بگیرند و در ظرفی کرده بآب سرد بدارند اگر زمانه تابستان باشد و هر روز بست درد با سه درم روغن بادام تلخ و سه درم روغن بادام شیرین هفت روز تا ده روز بنوشانند و درین ایام روغن بنفشه بر بدن بمالند و بدان سعوط کنند و بعد از آن طبیب را یقین شود که بدن او رطوبت قبول کرده و اخلاط او اندک ترطیب یافته باین مطبوخ تنقیه نمایند هلیله سیاه بست درم هلیله کابلی ده درم افسنتین هفت درم حشیش غافث و قنطوریون و کمافیطوس و کماذریوس و شکاعی و باداورد و جعده هر واحد چهار درم بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل مشوی هر واحد سنا و بسفائج هر واحد چهار درم تخم کرفس انیسون هر واحد سه درم برگ جمسفرم و بادرنجبویه و فرنجمشک و گاوزبان و پرسیاوشان هر واحد یک کف شاهتره .... و شیر آمله و بلیله هر واحد چهار درم مویز منقی بست درم همه را بدستور مطبوخ بپزند و قانون او اینست که هفت چندان آب انداخته بآتش معتدل بجوشانند و در طبخ .... نکنند تا مکدر و فاسد نگردد بعده یک شربت از آن بحسب قوت مریض و سن و مزاج آن صاف کرده هفت درم افتیمون کوفته دران انداخته تا دوازده ساعت بعد از آن جوش خفیف داده صاف کرده یکدرم غاریقون و دو ثلث درم تربد و نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم دانگ لاجورد مغسول و نیم دانگ خربق سیاه مدبر .... همه را سوده بعسل سرشته درآن بمالند و نیمگرم بنوشانند و چون از دوا فارغ شوند تدبیر مرطب بغذا کنند مثل خورانیدن شوربای چوزه مرغ رطب و حریره شیر .... مانیا بیاید و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر در تنور و مانند آن و سعوط بروغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی الراعی و آب جراده کدو استعمال کنند و نطول که درمانیا .... بر سر ریزند و چون این همه بعمل آوردند فصد هر دو صافن کنند و اندک خون بحسب قوت مریض برآرند بعد از آن چند روز راحت دهند مع حسن تدبیر و .... آبزن و دخول حمام که آب او شیرین باشد و اطالت در حمام نکنند بعد از آن بمقدار مابقیه علت و ظهور اعراض نظر کنند اگر اعراض فزع باقی بود مداوا .... و خوشبوهای موافقه نمایند و مجلس او را برياحين خوشرنگ و خوشبو آرایش دهند و شراب مائی بنوشانند و الحان خوش بسماعت رسانند و با کسی که در .... محبت و دوستی داشته باشد مجالست نمایند و لباس سفید پوشانند و جهد کنند که تاریکی نبیند و قبل هجوم ظلمت استراحت نمایند و چراغ خانه او تا طلوع آفتاب خاموش نکنند و چون این نوع مالیخولیا و سائر انواع او متعسر گردد این معجون که امتحان کرده ام بخورانند هلیله سیاه پوست هلیله کابلی هر واحد پنج درم .... مدحرج و طویل و عود وج و

زرباد و غاریقون سفید ملائم و تربد سفید مجوف و گاوزبان و برگ بادرنجبویه و برگ فرنجمشک هر واحد چهار درم حرمل و شونیز هر واحد .... جنطیانا و دارشیشعان هر واحد یکنیم درم ماهیز برج و حل الغار و شکاعی و بیخ لفاح و اسطوخودوس و حشیش غافث و فومود فطراساليون و تخم کرفس و انیسون و .... و اشنه و قرنفل و پوست سلیخه و مصطکی هر واحد سه درم افسنتین رومی و افتیمون و استیل مشوی هر واحد هفت درم بزرالبنج سفید یک درم و دو ثلث درم بیخ سوسن .... و سقمونیای مشوی در سیب هر واحد پنج درم کندش هفت روز در سرکه تر کرده خشک نموده دو درم صبر سقوطری ده درم زعفران یکدرم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل .... و عسل مقوم سرشته در ظرف آبگینه کنند و سر او بند کرده در سبوس گندم یا در ریزه کاه ده روز دفن کنند شربتی از آن سه درم و زیاده و کم بقدر قوت مریض و سن و مزاج و فصل و در هر ده روز یک شربت این دوا بخورانند و در میان آن سعوط و مالشن بدن او بروغن بنفشه کنند و بر سر او نهند و بر ساقین و قدمین او بمالند و غذای او .... و زیرباجات شیرین از پایچه بره و لحم ماکیان و بچه آن و تدرو و مانند آن سازند و از جمیع اغذیه ردیه مثل لحم بقره نمکسود و لحوم شکار پرهیز کنند و بعض افاضل ذکر کرده اند که .... خارپشت اصحاب صرع و مالیخولیا را نافع است بهر آنکه در آن قوت محلله اخلاط سوداوی ست و آنرا تریاق المجانین نامند ایضاً او گوید که نوع دوم مالیخولیا آنست که از .... سوداوی در دماغ و عروق آن باشد فقط بدون انکه منتشر در جمیع بدن گردد و علاجش در ابتدا لزوم اغذیه مرطبه مثل چوزه مرغ و حریره شیر خر و تغریق راس بروغن بنفشه .... و روغن گل ست و هرگاه در منخرین تری معلوم شود باین حب تنقیه نمایند گل سرخ و افسنتین هر واحد دو درم خربق سیاه که سه شبانه روز در شیر خر و یا شیر زن تر کنند و هر روز .... شیر کرده در افتاب خشک کرده باشند یکنیم دانگ افتیمون مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکدرم پوست سیلخه و چوب وج هر واحد دو ثلث درم صبر سقوطری شش درم هلیله سیاه پنج .... سقمونیای مشوی در سیب یکنیم درم همه را کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک متوسط نموده دو مثقال بآب نیم گرم بخورند و یک دو دفعه .... حب تنقیه نمایند بعد از آن ده روز راحت دهند و ماء الاصول که در نوع اول مذکور شد بنوشانند و بعد روز لزوم اسفید باجات به پائچه جدی یا حملان .... **205*** زیرباجات مرتب از آن که شیرین باشد این مطبوخ افتیمون دهند هلیله سیاه و کابلی و بلیله و امله و افتیمون کوفته در صره بسته هر واحد هفت درم افسنتین حشیش غافث قنطوریون .... بسفائج جاده هر واحد چهار درم برگ جمسفرم گاوزبان برگ بادرنجبویه هر واحد سه درم پوست بیخ لبرباقه کبیره پوست بیخ بادیان باقه ریوند دو درم خربق سیاه دو دانگ .... را بدستور مطبوخ بجوشانند و صاف کرده شربتی بمقدار قوت مریض گرفته دو ثلث درم غاریقون و دو ثلث درم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی دران حل

کرده نیمگرم بنوشند بعد از آن ده روز دیگر راحت داده مابین آن سعوط بروغن بنفشه کنند و شیر دختران بر سر دوشند و ساقین و قدمین بروغن گل نیمگرم بمالند و لزوم آبزن و حمام نمایند و آب نیمگرم بسیار بر سر زنند و از جماع بالکل منع نمایند و درین ده روز اسفیدباجات و حریره مرتب از کنجد سفید و آب پایچه مطبوخ در تنوره و زیرباجات شیرین بمقدار معتدل خورانند و از عروض .... یا سوء هضم بمریض حفاظت نمایند بعد از آن شربت با لوغاذیا باین نسخه خورانند بگیرند هلیله سیاه بست درم سنا و بسفائج هر واحد پنج درم مویز سیاه شیرین بست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده صاف نموده هفتاد درم از آن بگیرند و هرگاه سوم حصه شب باقی ماند لوغاذیا سه مثقال بخورانند و صباح این مطبوخ بنوشانند و بعد خروج از این دوا پانزده روز پرهیز کنند و بر زیرباجات معمول باطراف جدی و چوزه ماکیان اقتصار ورزند بعده بقیه مرض و اعراض آن نظر کنند اگر از اعراض چیزی باقی ماند به حسب آن غرض غلاج کنند به نحوی که اگر مرض انحطاط پذیرد و زائل گردد و غذای او مغز سر بره باشد اگر از معده او متحمل این بود و مرغ خصی فربه و جوزابات مرتب به شکر سفید و خشخاش و سمید اگر ممکن باشد و اگر ممکن نبود سائر تغذیه که در طبع قائم مقام آنها باشد اختیار نمایند و اگرچه مثل آنها در قوت نباشد و شخصی را این نوع مالیخولیا بهم نرسد و در اثنای معالجه من کثیرالهذیان و دائم الوسواس و با حزن و گریه و سکوت طویل بود و چون مرض او منحل و کم گردید ابتدا بضحک بسیار نمود پس دانستم که خون او حدت و کثرت پذیرفته و گرم گردیده فصد هر دو قیفال او و در ایام متفرق نمودم و ضعیف بسیار شد و اسهال خفیف بهمرسید از مرض صحت تام یافت جرجانی و ایلاقی گویند که اگر سودا با خون آمیخته باشد اول رگ اکحل کشایند و اندک خون کم کنند و غذا خفیف بارد جیدالکیموس دهند و تا یک هفته برین تدبیر بمانند بعده دیگر بار فصد اکحل کنند اگر قوت قوی باشد اخراج خون بمقداریکه مناسب دانند بیک دفعه کنند بهرآنکه استفراغ آن بیک بار قوت صعود بخار بدماغ منع کند و اگر قوت قوی نباشد در دو یا سه دفعه بیرون کنند و زنان را رگ مابض یا صافن کشایند تا او را حیض شود و تنقیه بدن ایشان گردد و چون طبیب را معلوم شود که بخار این خون در دماغ محکم شده رگ پیشانی باید کشاد و بعد فصد .... راحت دهند بعد از ان ماءالجبن دهند و تنقیه بایارج فیقرا یکدرم و اطرفیل صغیر دو درم یا سه درم و افتیمون دو دانگ تا نیم درم مرکب کرده در هر هفته یکبار کنند و اگر متحمل باشد یک دانگ شحم حنظل زیاده نمایند اگر باین علاج اثر صلاح پدید آید بهتر والا ادویه قوی تر دهند و بهترین دوا اندرین باب ایارج جالینوس ست و اگر بعد تنقیه سه بار بایارج مذکور .... بر صلاح ظاهر نشود حبسی سازند از حجر ارمنی مغسول و ایارج فیقرا و افتیمون و غاریقون و شحم حنظل هریک بمقداریکه مناسب حال مریض دانند و ایارج فیقرا و روفس و لوغاذیا نیز بمطبوخ افتیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و

اسطوخودوس و مویز منقی و اندکی نمک هندی سودمند باشد و اگر بعد از این راحتی نیابند حجر ارمنی مغسول بایارج فیقرا مساوی مرکب ساخته بدهند سکندر گوید که حجر ارمنی دو درم تا سه درم دهند و دیگر جا میگوید که یک درم یا کم و زیاده حسب حال مریض بدهند و میان هر شربت اودیه یکبار یا دو بار سه درم اطریفل کوچک و یکدرم ایارج فیقرا و یک درم افتیمون مرکب کرده بدهند و هرگاه که این همه تدابیر بکار برند و مرض برحال خویش باشد ناامید نشاید شد و بهمین طریق .... نمایند که هنگام تغییر هوا صحت ظاهر شود و اگر از ان هوا بهوای دیگر تحویل کنند صواب باشد و این معجون نجاح درین باب سخت نافع است خون را از خلط سوداوی صاف کند هلیله کابلی و هلیله سیاه و بلیله و آمله هریک ده درم تربد و اسطوخودوس و بسفائج و غاریقون و افتیمون هریک پنج درم حجر ارمنی مغسول دو درم و نیم شهد مصفی سه وزن همه ادویه شربتی چهار درم و اگر مریض ضعیف باشد و متحمل علاج های قوی نبود او را جز ماءالجبن باین سفوف علاج نکنند بگیرند افتیمون هلیله سیاه هریک درم شکر چهار درم سفوف کنند و اگر مریض را عادت قی باشد و بآسانی تواند کرد اول از همه تدابر قی کنانند تا بقوت قی کردن ماده سوداوی از قعر بدن حرکت کند و بمعده آید و بقی خارج شود و تدبیر قی بدین طریق باید که اول سه روز در طعام چیزهای ملطف چون ترب بسرکه و کرفس و سداب بسرکه تناول کنند و روز چهارم طعام خورند که برای قی موافق .... از این کرفس و سداب و ترب زیاده بکار برند و ادویه مناسب نوشانیده قی نمایند و در مدت هفته سه دفعه قی کنند بهمین ترتیب و هر بار که از قی فارغ شوند ضماد از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد بر معده کنند تا معده را قوت دهد و بعد از انکه سه دفعه قی کرده باشد تدبیر علاج های مذکوره کنند و باید دانست .... آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی سودا لطیف تر و تیز تر و از خون متمیز در عروق برخون طافی باشد خارش و بهق و مانند آن از وی تولد کند و علاج این سهل تر **✱206✱** باشد و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر و ؟ باشد بواسیر و دوالی و داءالفیل از ان پیدا شود و علاج این مشکل تر باشد گاهی همه اجزای سودا با جمیع اجزای .... و غیره متمیز بود امراض گوناگون حادث شود و این نوع مالیخولیا که مذکور شد از انجمله باشد و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین که از سرکه عنصل سازند موافق تجارب محمد زکریاست که جوانی صاحب مالیخولیا را نزدیک او بردند و او گاهی موی ریش خود و گاهی کلوخ از دیوار همیکند یدی ودور بیضه او غلوله سخت ظاهر شده بود .... چرخه و محمد زکریا فرمود که او را فصد کنند و اگر خون سیاه ببیند چندان برآرند که رنگ خون بگردد و در یکماه دو مرتبه مطبوخ افتیمون دهند و آن شب که فردای آن مطبوخ وقت خواب سه درم افتیمون با مویز منقی کوفته بدهند و بامداد مطبوخ بنوشانند و روغن بنفشه بر سر او نهند و بر بیضه او ضماد ملین گذارند و دل او خوش دارند بدین تدبیر .... یافت صفت مطبوخ افتیمون

بگیرند افتیمون و هلیله کابلی و اسطوخودوس و مویز منقی هریک ده درم بسفائج پنج درم تربد نیم کوفته چهار درم سنای مکی هفت .... همه را در سه رطل آب بجوشانید چنانکه رسم ست و صاف کنند و کسی را که از مطبوخ کراهت کند این حب افتیمون بدهند و نسخه ان در قول مسیحی گذشت و این .... صاحب مالیخولیا را مناسب ست و نسخه آن همانست که در قول ابن عباس مسطور شد لیکن درینجا قاقله و تخم بادرنجبویه و فرنجمشک عوض تخم بادروج و سک است هر واحد دو درم و نیم و مشک ربع درم و نوشته که پنجاه درم پوست هلیله کابلی و هفتاد و پنج درم آمله منقی در چهار رطل آب بجوشانند تا نصف بماند مالیده و صاف نمایند با یک رطل عسل بقوام آرند و ادویه بدان بسرشند شربت دو درم و نیم ابن الیاس می نویسد که اگر مالیخولیا بسبب اختصاص سودا بدماغ یا امتلای همه بدن .... فصد هر دو صافن کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تغریق سر بر روغن بنفشه و کدو و بادام و تنقیه دماغ بمثل حب افتیمون و مطبوخ آن بکرات سازند و معالج را که از تنقیه بدان و اسهال ایشان ملول نشود بهر آنکه خلط سودا عسرالنضج و تحلل است و هر صبح شربت بنفشه ده درم و ترنجبین ده درم بنوشانند و غذا نخوداب و بعد ظهور نضج تام در قاروره تنقیه بدن بحبوب مذکوره سابق و بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و بحقنه های حاده و لینه مذکوره در باب نسیان و سبات حسب واجب نمایند .... شیر بر سر ایشان مداومت کنند و صاحب او از اشیای مولد سودا و غیر آن که در سابق مذکور شد احتراز نماید و فالوده رقیق معمول بشکر سفید و روغن بادان و لحوم حملان .... و ماکیان فربه و شراب رقیق کثیرالمزاج و ادمان حمام و ترک تعب و بالجمله همه انچه بدن را فربه کند نافع است و اگر حدوث ان از احتراق بلغم باشد علاجش فصد .... یا باسلیق ست و نوشانیدن جلاب از بادرنجبویه و نیلوفر و اصل السوس مقشر و گاوزبان هریک سه درم گلقند شکری ده درم و غذا نخودآب بشیره و مغز قرطم و بعد نضج .... بدن بحب افتیمون یا مطبوخ آن و اگر از ان کراهت کند بگیرند سنا هفت درم گل سرخ و بادرنجبویه و نیلوفر هریک سه درم شکر سفید ده درم جوشانیده و صاف نموده معجون .... پنج یا هفت مثقال دران حل کرده سحرگاه بنوشانند و این حب افتیمون ایشان را نافع بود و اسهال برفق بغیر اذیت کند افتیمون بست درم بسفائج و ایارج فیقرا هر واحد ده درم غاریقون پنج درم نمک هندی سه درم اسطوخودوس هفت درم شربتی از ان سه درم و دواءالمسک حلو و این مفرح نیز ایشان را نافع است و نسخه همانست که در قول ابن عباس گذشت لیکن وزن هلیله کابلی چهل عدد و هر واحد از ادویه دو درم و مشک تبتی یکدانگ و قاقله عوض سک است باقی بدستور شربتی یکمثقال و اگر بسبب احتراق سودای طبیعی حادث شود اعسر علاج و ابطه ؟ از سائر انواع باشد علاجش تنقیه دماغ و جمیع بدن است از خلط سودا بحب افتیمون و مطبوخ ان .... روفس و جالینوس و لوغاذیا معجون نجاح بکرات و مرات هر صباح جلاب از بادرنجبویه و گاوزبان و نیلوفر و بنفشه

هر یک سه درم و از گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیره مغز قرطم و اندک ماش مقشر دهند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله سیاه بنوشانند و نوشانیدن ماءالجبن با افتیمون ایشان را نافع است صفت ماءالجبن بگیرند یک رطل شیر بز و جوش دهند و یک اوقیه سکنجبین انداخته حرکت دهند تا جوش آید پس فرود آورده صاف نموده آب او بنوشند و شوربای .... باسفائج نیز ایشان را نافع است و ایارج جالینوس را در تنقیه دماغ صاحب این مرض خاصیت عجیب است و حقنه لین که در قول گیلانی گذشت بعمل آرند باضافه بابونه و غیر آن و انچه نشاط آرد و سماع و اخبار ساره و ملاقات بشخصیتی که موانست باشد و تغریق رامن روغنهای مرطب و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و نطول بآب تخم خطمی و غیر آن که در قول صاحب کامل گذشت و بعد از ان دوشیدن شیر از پستان بر سر و نهادن پنبه بشیر تر کرده بران و سعوط با دهان مذکوره بعمل آرند و هر صبح جلاب او عرق گاوزبان بشکر ده درم و یک مثقال از این مفرح بدهند بگیرند گل سرخ و سعد و قرنفل هر واحد پنج درم بسباسه قرفه تخم فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک خالص یکدانگ کوفته بیخته بشربت سیب یا ترنج بسرشند و این دواءالمسک حلو ایشان را نافع است مروارید بسد کهربا ابریشم خام مقرض هریک دو درم مشک خالص یکنیم مثقال تخم فرنجمشک تخم نمام تخم مرزنجوش مصطکی **٭207٭** .... فلفل دارفلفل دارچینی قرنفل خیربوا ساذج هندی پوست ترنج بهمن سفید و سرخ تخم بادروج هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی از ان یک مثقال و اگر بسبب حیض باشد و علاجش تلطیف دم طمث ست و هر صبح جلاب از پرسیاوشان و اصل السوس و تربک هر یک سه درم و شکر ده درم بنوشانند و غذا مزوره آب نخود بشیره .... قرطم و زیر باج معمول بسرکه و نخود و زعفران و شکر دهند خجندی گوید که اگر سببش خلط سودا مخصوص بنفس دماغ باشد فصد صافن و تغریق سر بادهان مرطبه و ادمان .... شیر بر سر کنند و هر صباح خمیره بنفشه ده درم گاوزبان یکدرم اصل السوس یکدرم ترنجبین ده درم بنوشانند و نخودآب بلحوم بره و چوزه مرغ فربه خورانند و اگر با وی تپ .... ماءالشعیر و نخود بروغن بادام و اسفاناج و کدو دهند بعد ظهور نضج این مطبوخ افتیمون چند مرتبه بدهند نسخه آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم بلیله شیر آمله هر یک چهار درم مویز منقی بست درم سنای مکی شش درم گل سرخ پنج ردم افسنتین شکاعی باداورد هر واحد چهار درم اسطوخودوس کمافیطوس کماذریوس بسفائج کوفته هر یک سه درم گاوزبان بادرنجبویه هر یک پنج درم ساذج هندی قرنقل هر واحد یکنیم درم تخم بادرنجبویه تخم فرنجمشک تربد هر یک دو درم انیسون بادیان هر واحد یک درم همه را در شش رطل آب شیرین بجوشانند تا .... بماند پس افتیمون سه درم دران اندازند و مالیده صاف کنند و غاریقون یک درم صبر چهار دانگ نمک نفطی دو دانگ لاجورد شحم حنظل کتیرا هر واحد یکنیم دانگ شکر

.... انداخته بقدر احتیاج از ان نیمگرم وقت سحر بنوشند و کسی که اخراج صفرا معذلک بخواهد بلیله زرد هفت درم در مطبوخ و سقمونیا نیم دانگ در سر دارد افزایند و از .... سودا پرهیز کنند دور ؟ بدن کوشند و اگر سببش امتلای جمیع بدن از سودا باشد علاجش همین است لیکن قوی تر ازین و علاج مالیخولیا که از احتراق بلغم یا سودا .... همانست که در قول ابن الیاس مذکور شد و این سکنجبین افتیمونی صاحب مالیخولیا و توحش و صرع را نافع است افتیمون ده درم بسفائج شش درم بادرنجبویه تخم بادروج تخم فرنجمشک زرباد و رونج بمنین ساذج ینبل قاقله هر یک سه نیم درم تخم کشوث تخم کاسنی اصل السوس بیخ کاسنی هر یک یازده درم گاوزبان پانزده درم زوفا کمافیطوس حاشا .... چهار درم پرسیاوشان پنج درم گلقند شکری مثل مجموع همه ادویه را در سرکه کهنه یک شبانه روز تر کنند بعد از آن پنج رطل آب بران ریخته به آتش ملایم بجوشانند صاف کرده شکر به قدری که طعم او محسوس گردد بران انداخته بقوام آرند شربت پنج درم به ماءالجبن یا به آب خالص در این روغن لبوب سبعه اصحاب مالیخولیا و امراض سوداوی را نافع است مغز فندق مغز بادام مغز پسته کنجد مغز جوز مغز چلغوزه مغز تخم کدو مساوی روغن برآرند و به قدر نیم درم ازان سعوط کنند و این حقنه لین نافع این مرض است بابونه اکلیل الملک و دیگر ادویه که در قول گیلانی گذشت هر یک پنج درم و ترنجبین پانزده درم عوض مغز فلوس و روغن بنفشه و نسخه مفرح حار در قول ابن الیاس مسطور شد خضر و قرشی و سدید می نویسند ابتدا به فصد کنند اگر در خون کثرت یابند یا از قیفال چنانچه در صنف اول یعنی مالیخولیای دماغی و یا از اکحل و باسلیق و صافن چنانچه در نوع ثانی و ثالث یعنی مالیخولیا که ماده آن در جمیع .... باشد و در مراقی پس اگر خون سیاه و غلیظ برآید مقدار حاجت برآرند والا بسرعت بند کنند که هنوز ماده مستقر در دماغ بود و در عروق بدن منتشر نباشد و درین هنگام فصد پیشانی صواب باشد و در هر سه انواع آن در ابتدا ماءالشعیر مبرز ببزور بارده مثل اسفاناج و کشنیز یا ساده بشکر دهند یا جلاب بگلاب و عرض گاوزبان بشکر و تخم ریحان یا شربت .... بعرق گاوزبان یا شربت نیلوفر یا شربت شاهتره بعرق گاوزبان تنها و بعرق بید و عرق بادرنجبویه بنوشانند و یا مطبوخ بادرنجبویه و اسطوخودوس و گاوزبان اصل السوس و سپستان گل سرخ بشکر یا خمیره بنفشه یا گلقند دهند و اغذیه جیدالکیموس مرطب بسیار مثل شوربای چوزه مرغ و ماکیان فربه و بره و بزغاله خورانند و یا اجاصیه و زمانیه .... و حصرمیه دهند اگر سودا از احتراق صفرا باشد و در سن شباب و فصل و بلد حار یا حنطیه یا رشته اگر هضم احتمال کند و مالیخولیای مراقی نباشد چه مراقی را ضعف معده لازم است .... اغذیه در قول گیلانی گذشت و حلوا از شکر و نشاسته و روغن بادام و خشخاش و تخم خرفه سوده یا شیر آن داخل کرده و فواکه و ادهان بارده که سابق مذکور شد استعمال نمایند .... علامات نضج ظاهر شود و قوت متحمل باشد تنقیه بمطبوخ فواکه در صفراوی و بیطبخ افتیمون یا

حب آن در سوداوی نمایند یا پنج درم تا هشت درم افتیمون بشیر تازه و شکر .... سودا بماءالجبن دهند و اطریفل صغیر تنها یا مقوی به افتیمون و خصوصاً در مالیخولیای دماغی نیکوست و تعهد تنقیه بعد هر اندک مدت نمایند و انفع اشیا که درین باب بمشاهده .... ماءالجبن ست که دران افتیمون و هلیله سیاه خیسانیده شربت شاهتره و روغن بادام بران انداخته باشند و باید که ایشان را از معالجه یعنی استعمال مطبوخات منضجه و مسهلات بعد هر زمان راحت دهند بتکرار تنقیه ساقط نشود و از نکایت مسهل استراحت یابد در ایام راحت و عقب تنقیه مفرحات یا قوتیه استعمال کنند و لزوم عقل ایشان نمایند بملازمت شخصی که ازان محبت داشته باشند .... کسی که مهیب و باوقار بود و صاحبان این مرض را مهابت او باشد و در بعض گمانهای فاسد ایشان بآنها مائل شود تا حدت و غضب ایشان بعناد و مجادله زیاده نشود و اکثر .... مالیخولیا مردمان عقیل را میباشد بسبب کثرت افکار ایشان در علوم و تدبیرات معیشت و بسبب حرارت مزاج و قلوب و کبر راس و دماغ های ایشان انطاکی گوید که مبادرت بفصد نمایند **208** اولاً از صافن و ثانیا از اکحل و از غذا بر ماکیان و شیر و تخم مرغ و کاهو و کدو بروغن بادام اقتصار نمایند و هر صباح بقیراطی از بندق هندی و اندک مشک خالص در روغن گاو .... نموده سعوط کنند و در هر هفته یکبار لاجورد و افتیمون هر واحد یک مثقال بماءالجبن و سکنجبین بخورند و هر روز پنج درم اسپغول با پانزده درم شکر سفید و بست درم گلاب بدهند که علاج .... و مداومت این معجون کنند که از اختیارات پسندیده ما برای انواع جنون ست سنای مکی پاک کرده بست درم برگ حنظل صبر اسارون افتیمون بسفائج هرکدام هفت درم گل سرخ شش درم مروارید ناسفته چهار درم لاجورد سه درم عنبر اشهب مشک خالص نیم مثال شکر سفید پنج برابر مجموع شکر را با شیر گوسفند حل کرده بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته بسرشند و در هر سه روز مقدار سه درم بخورند و مداومت حمام کنند و خواب بر مثل گل سرخ و بنفشه و مورد قریب آن نمایند اگر تابستان باشد والا احتراز از هوا کنند و آن حسب فصول نمایند و آنچه بالخاصیت در اقسام جنون و مالیخولیا فائده دهد تریاق الذهب ست و تعلیق فاوانیا و زمرد را با خود داشتن و خوردن صفت تریاق الذهب که بارها تجربه کردم و صحیح یافتم و از مالیخولیا و صرع و جذام و استسقاو یرقان و حصر بول و بواسیر خلاص گردانید مروارید ناسفته هر قدر که خواهند در صلایه انداخته بترشی ترنج آب لیموده مثل آن بسایند و در شیشه کرده دهن او محکم بسته در آب گرم سه هفته بدارند تا حل شود بعد از آن بگیرند صبر سقوطری هفت درم سقمونیا پنج درم افتیمون دارچینی قصب الزریره هر واحد چهار درم لاجورد قرنفل عودهندی صندل سرخ صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم همه راسائیده بآب محلول مذکور سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی از آن .... و اگر تفریج عظیم و تقویت باه ازان مطلوب باشد طلا را بگدازند و آب محلول مذکور چند قطره بران چکانیده بسایند و با ترکیب سابق بیامیزند و گاه

فادزهر حیوانی آمیخته می شود و سموم فی الحال خلاص می گرداند و هرگاه بقدر دو قیراط از مرکب مذکور در آب شگوفه ترنج حل کرده در بینی صاحب یرقان بچکانند همان روز رنگ را باصلاح آورد و .... مصروع را افافت بخشد و در روغن بنفشه محافظت از طاعون دوبا کند هرگاه بینی را بدان هر روز چرب کنند و یک قیراط از ان بخورند و اگر در شیر ماده اسب حل کرده صوف را بدان آغشته زن بعد از حیض حمول سازد بسرعت حامله شود و اگر در مسکه گاوی حل کرده مجذوم قبل از ریختن اطراف او بخورد به شود و برای تفتت .... بآب کرفس و به جهت خفقان بآب گاوزبان و بادیان سبز و برای بواسیر بآب عناب بخورند و گاهی هر دو نوع بهمن اضافه کرده میشود و جالینوس به بهمن سرخ و ایضاً کشیز تر و خشک امر کرده و سر ایشان را بدانچه در سرسام گذشت طلا نمایند میر عوض می نویسد که در ابتدای مرض و در مالیخولیای دماغی رگ صافن بکشایند والا رگ اکحل و این منضج دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس بسفائج گاوزبان بادرنجبویه هلیله کابلی جوشانیده صاف نموده افتیمون به قدر حاجت مالیده با ترنجبین بنوشند و سکنجبین افتیمونی به نسخه شیخ الرئیس در انضاج و تنقیه برفق اثری عجیب دارد هر بامداد بطریق مناسب تا ده روز بنوشد و نسخه آن در قول خجندی گذشت و این شربت از مجربات حکیم علی در صورت قلت ماده و استعداد اعضای رئیسه بتولد خلط سوداوی عظیم النفع است تخم کاسنی بادرنجبویه تخم فرنجمشک هرکدام بست درم گاوزبان سی درم برگ بادرنجبویه پانزده درم اصل السوس ده درم بسفائج بادیان هرکدام هفت درم همه را در شش مثل آن گلاب و دو چندان آب سیب بجوشانند تا سه چند بماند صاف نموده قند سفید آمیخته شربت یا سکنجبین مرتب سازند و بعد از حصول نضج این مطبوخ افتیمون بدهند هلیله کابلی اسطوخودوس مویز منقی هرکدام ده درم شاهتره بسفائج سنای مکی هر یک پنج درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند افتیمون ده درم دران انداخته بگذارند تا سرد شود صاف کرده غاریقون سفید یک درم تربد سفید دو درم صبر سقوطری مثل آن اضافه کرده با شکر شیرین ساخته بنوشند و این مطبوخ حنین بن اسحاق بجهت زنی صاحب سودا تالیف نموده هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی بسفائج در سه رطل آب بجوشانند تا به نصف آید سنای مکی افتیمون اضافه نموده چند جوش داده صاف نمایند پس آلوبخارا تمرهندی مویز منقی با دو رطل آب .... بجوشانند تا به نصف رسد صاف کرده بست و پنج مثقال آن را با چهل مثقال آب صاف کرده اول و پانزده مثقال شکر سفید بنوشند و این طبیخ افتیمون موافق نسخه کامل است هلیله زرد ده درم هلیله کابلی هلیله سیاه هر کدام هفت درم بلیله امله هرکدام چهار درم مویز منقی سی درم آلو بخارا پانزده دانه گاوزبان برگ بادرنجبویه اسطوخودوس غافث هرکدام چهار درم بسفائج سه درم تربد سفید کوفته دو درم همه را در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل و ثلث رطل بماند آنگاه افتیمون پنج درم اضافه نموده بجوشانند تا بیک رطل آید مالیده

و صاف نموده غاریقون سفید یک درم با قدری عسل سرشته اضافه کرده بنوشند و چون ده بار یا زیاده اجابت شود عمل دوا را بلعاب اسپغول یک مثقال گلاب عرق گاوزبان بید و قند سفید قطع باید کرد بعد از ان بتعدیل مزاج بکوشند و سر را بعد تراشیدن موی بروغنهای مرطب تر دارند و حمام رطب بآب شیرین پیوسته استعمال نمایند و اگر نوبت دیگر مسهل رسند حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس .... کنند و از بنفشه و نیلوفر و جو مقشر و بابونه و ***209*** پوست خشخاش نطول سازند و اگر بدن خشک و لاغر و ماده کمتر باشد و غلبه خون چندان محسوس نشود به هیچ وجه فصد و مسهل روا ندارند و بترطیب بدن و تعدیل مزاج و تفریج و تقویت قلب بکوشند و از بهترین منقیات که اصحاب مالیخولیا در صورت احتیاج تنقیه بآن محتاج اند ماءالجبن باین صورت ست بگیرند شیر بز جوان سرخ رنگ فربه که مدت چهل روز از زادن او گذشته باشد مقدار دو رطل و در دیگ گلین نو بجوشانند و بچوب انجیر که سر او را مقشر نموده و کوفته باشند حرکت همیدهند و بعد از انکه دو سه جوش اید سکنجبین بسیار ترش بقدر دو اوقیه دران انداخته بنهند تا سرد شود و صاف کرده افتیمون پنج درم بروغن بادام چرب ساخته دران بخیسانند و صبح بدست مالیده صاف نموده لاجورد مغسول حجر ارمنی هر کدام یک مثقال اضافه نموده بنوشند و اگر خواسته باشند شبانگاه وقت خفتن حب لاجورد بمعجون نجاح سرشته ورق نقره پیچیده بخورند و بامداد ماءالجبن با مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت بدهند و اگر طبع مجیب و ماده قلیل باشد ماءالجبن ساده عجیب النفع است و تصرفات بحسب مزاج اندران جائزاست چنانکه گاهی تمرهندی دران بخیسانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند و گاهی اسطوخودوس و افتیمون و گاوزبان بحسب احتمال قوت و وقت و عادت بیفزایند و مداومت حمام رطب در روز مسهل بعد از فراغ اسهال در روز راحت قبل از غذا و نطول آب گرم بر سر بغایت سودمندست و باید که مجلس او را با زهار بارده و میاه جاریه و اوتار ساز و الحان دلکش آراسته دارند و در جمیع احوال از رعایت قلب و تقویت آن غافل نباشند و بمفرحات و مبدلات بتفریح و تعدیل وی کوشش نمایند و مفرح یاقوتی بوعلی درین باب از مجربات ست گیلانی گوید که علاج مالیخولیای حادث از احتراق سودای طبیعی اینست که اگر علامات خون ظاهر باشد فصد هفت اندام و تقلیل خون سوداوی بدفعات نمایند و زنان را برای ادرار حیض فصد مابض و صافن کنند و اگر فصد ممکن نبود تدبیر ترطیب و تنقیه بنوعی کنند که در قول ابن عباس گذشت و یا بماءالجبن سفوفی دهند که در قول جرجانی مسطور شد و معالجه او بعلاج خفقان بارد کنند و اگر در بدن او حرارت و در نبض سرعت باشد علاجش بعلاج خفقان مع الحراره نمایند و معجون نجاح و معجون افتیمون بشربت بادرنجبویه برای ایشان نافع ست و این مطبوخ افتیمون برای این ؟ و جمیع امراض سوداوی از چرب کهنه و بهق سیاه مفید بود هلیله سیاه بست درم بسفائج کوفته چهار درم تربد کوفته یکنیم درم مویز منقی پانزده درم

در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس هفت درم افتیمون نو انداخته یک جوش دهند و مالیده صاف نموده دو ثلث رطل ازان بگیرند و غاریقون ثلث درم شحم حنظل دو دانگ نمک نفطی یک دانگ بعسل سرشته سه ساعت قبل از مطبوخ بخورند پس مطبوخ مذکور بنوشند و انچه این را و جمیع امراض سوداویه و قولنج را نفع می کند شوربای خروس پیرست که بآب و نمک و شش درم بسفائج کوفته بپزند و شوربای آن بنوشند و علاج مالیخولیای حادث از سودا که از احتراق بلغم باشد مثل علاج مذکورست و این معجون را بغایت ستوده اند بگیرند هلیله جات و افتیمون و افسنتین و امله مساوی و اندک مصطکی کوفته بیخته بعسل بسرشند بعده تبربد و خربق سیاه و سقمونیای مشوی تقویت داده در هر سه روز یکبار دو درم تا سه درم بدهند و اگر در معده ورم نباشد بعضی متاخرین می نویسند که در مالیخولیای سوداوی منضج از عناب ده دانه گاوزبان بادرنجبویه تخم کاسنی نیم کوفته هر یک دو مثقال جوش داده صاف نموده یک اوقیه گلقند مالیده باز صاف کرده یا ده درم شربت بنفشه داخل کرده بدهند و تعدیل غذای او به نخوداب با مغز بادام و اسفاناج یا ماش مقشر و گوشت بره و بزغاله شیرخواره و فواکه رطبه کنند و در ایام منضجات بدن را بروغن بادام و بنفشه بمالند و سعوط .... کنند و بعد انکه ترطیب در بدن بهمرسیده و اخلاط لضج یافته قابل تنقیه شده باشد مطبوخ افتیمون و بسفائج و هلیله چند مرتبه تنقیه نمایند و اگر بدن ضعیف باشد تنقیه .... نمایند عناب سپستان هریک پنجاه عدد شاهتره سنای مکی هر یک پنج درم هلیله سیاه گاو زبان بسفائج مقشر نیمکوفته افتیمون هریک سه درم گل سرخ چهار درم .... بطبیخ نموده صاف کرده دران ده درم فلوس خیارشنبر و تمرهندی و ترنجبین هریک دو استار و فانیذ یک استار حل نموده صاف کرده روغن بادام شیرین یک مثقال .... ریخته نیم گرم نموده بیاشامند و اگر ده درم شیرخشت زیاده نمایند قوی تر می گردد و یا باین مطبوخ بسفائج مقشر کوفته اصل السوس مقشر کوفته پوست بیخ کاسنی گاوزبان بادیان و .... بادرنجبویه هلیله کابلی هریک بقدر حاجت جوشانیده صاف کرده ترنجبین و شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده و نیمگرم بیاشامند و ایضاً تنقیه بحبوب افتیمون یا بحقنه برای .... یا قی فرمایند و اگر معده ضعیف نباشد و مابین مسهلات روغن بنفشه سعوط نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و آب نیمگرم بر سر ریزند و بر ساقین و قدمین و سر و بدن روغن بنفشه نیم گرم بمالند و حمام و آبزن لازم گیرند و تغذیه ؟ آب پایچه نمایند و محافظت از تخمه و بدهضمی کنند و ایضاً بعد از تنقیه استعمال مرطبات و مقویات دماغ و قلب نمایند و مدام .... مرتب از بابونه و شبت و اکلیل الملک و اصل السوس بر سر ریزند و ادهان مناسبه چون روغن بنفشه و کدو و بادام بر سر بمالند و اغذیه مولد خون ؟ و لطیف مانند ماهی رضراضی پایچه خفیفه مثل چوجه مرغ و دراج خورانند مولف اقتباس می نویسد که شخصی مالیخولیای نائبه بود که در اول موسم بهار پدید آمدی و تا شروع زمستان میماند درین ....

معالجه سودمند .... از ظهور نوبت بیک هفته درد سر عارض میشد من در شروع درد سر بر تارک سر او .... نمام نهادم و همانوقت یک عدد زردی بیضه سنگ پشت و زعفران سه ماشه در یک توله ؟ آمیخته .... ***210*** که به دست خوب بر انجا بمالند تا همه جذب شود و تا سه روز همین نمط به عمل آرند و این دوا دادم شیر مغز بادام هفت عدد گل سرخ یک توله برگ تنبول پخته سه عدد ..... و کیوره پنج توله و گلاب چهار توله و شربت گاوزبان و نیلوفر هر یک دو توله داخل کرده تخم بادرنجبویه سه ماشه تخم شربتی چهار ماشه پاشیده بنوشند در عرصه سه روز درد سر ..... خفیف پدید آمد و بهمین دوا در عرصه یکماه بتمامه زائل گردید و در سال آینده باز به دستور همه تدبیر به عمل آمد همه اعراض خفیف تر ظاهر گشت و در سال سوم هیچ اثر خفیف هم ظاهر نشد

علاج مالیخولیای مراقی

اول فصد باسلیق نمایند از دست چپ و بقول جالینوس و مسیحی اسیلم چپ و بقول روفس و ابن جزله صافن کشایند و ابن سرافیون و رازی گویند که فصد ..... از اکحل و صافنین گیرند و اگر قوت قوی باشد در هر چهل روز فصد باسلیق سودمند است و باید که فصد وسیع نمایند پس اگر سبب او ورم معده و احشا یا سوءمزاج حار محرق باشد تدارک او نمایند بدانچه در بحث اورام معده و علاج امراض حار معده و جگر خواهد آمد و تبرید و ترطیب و تقویت سرکنند بچیزهایی که در امراض حار دماغی مسطور شد و همچنین ..... چنانچه ذکر یافت و اگر به سبب ورم حار مراق باشد معالجه و تحلیل او بمثل اورام حار نمایند و تقویت سر ملحوظ دارند و تغریق راس بادهان مقوی و مرطبات کنند و ..... بر مراق گذارند و در چنین حالت تسخین جگر ننمایند بلکه اگر درین علت حرارت جگر محرق خون دریابند برای منع تولد سودا دران اصلاح حال کبد باشیای مبرده مرطبه و تقویت طحال نمایند و محاجم به مراق نهند و در صورت گرمی جگر حال بیمار مثل مکبودین میباشد پس تدارک او باشربه بارده همچون شیره تخمهای سرو و آب کاسنی و ...... و آب هندوانه و ماءالشعیر و شربت بنفشه و تنقیه ماده آن بآب کاسنی و آب لبلاب و مغزفلوس و تمرهندی و شیرخشت و بماءالجبن نمایند و رگ باسلیق گشایند و غذا ..... و هر وقت که طعام خورند اندک کاهو و کاسنی با سرکه بخورند و اگر سده باشد و یا حاجت تلطیف خلط بود اندک کرفس اضافه نمایند و اگر سده باشد چغندر و اسفاناخ نیز ..... باشد و کاهو و کاسنی پخته و خام نیز نافع بود و اگر هاضمه قوی باشد و در عروق جگر سده نبود طعام سرد و غلیظ مثل حلیم و مصوص ماهی تازه و کرش گاو و کله پایچه ..... دهند و ایضا برای حرارت جگر و سدد ماساریقا آب کاسنی سبز مروق شیره خیارین شیره مغز تخم هندوانه هر یک شش ماشه گلقند و توله با قرص زرشک صبح و به جهت آخر روزانه .....

ورق نقره یک یک عدد شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه گلاب عرق کیوره دو دو توله عرق گاوزبان پنج توله گلقند نسترن دو توله بدهند و همچنین بهر تبرید کبد آب کاسنی شربت بزوری و یا شیره زرشک و شیره خیارین عرق عنب الثعلب عرق کاسنی گلاب سکنجبین شربت بزوری و یا دواءالمسک بارد شیره تخم خرفه عرقیات مذکوره گلاب شربت ..... و یا کاسنی چکیده شربت بزوری گلقند بدهند و صندل سفید به گلاب سائیده پارچه تر کرده بر موضع جگر گذارند و اگر حرارت زیاده باشد کافور هم اضافه کنند و اگربسبب ..... طحال باشد باسلیق زنند و تنقیه سپرز و تقویت آن نمایند بدانچه و رباب امراض طحال ذکر یابد و ماءالجبن مرتب بسکنجبین افتیمونی باید داد و هرچه در مالیخولیای سوداوی گذشت به کار برند وایضا اگر ماده در طحال باشد به فصد و اسهال و مضمرات طحال که در محلش مذکور گردد اشتغال ورزند و دواء الخردل و مانند آن بر طحال بمالند تا که طحال بسوی دماغ ارسال ننماید و با وجود آن از رعایت مزاج و حمایت قلب غافل نباشند و در طحالی بهر اسهال ادویه قویه دادن باک ندارد و کذلک در هر عضوی که ماده باشد در تنقیه و تقویت آن عضو به نوعی که در مقام هر یک مضبوط است توجه نمایند و باید که بر مراق اطلیه و اضمده محلله رادعه و مانع تولد ؟ به عمل آرند و انجیر در سرکه تر کرده مالیده ..... روغن گل طلا نمودن از مجربات است و همچنین عصیر برگ کاسنی و گشنیز سبز و گل سرخ و ریوند خطائی هر یک دو ورم ضماد کردن و به بادکش خنک داشتن و همچنین جدوار در آب ..... و گلاب و سرکه و تدهین به روغن گل نمایند و چون فساد در مراق بسیار باشد پس داغ نهادن بر جانب راست بسی مفیدست و اما آنجا که سبب ورم طحال و رحم و غیره باشد علاج ..... کافی بود و آنچه مولودی بود علاج نپذیرد و کذا فی المیامر و گویند که علاج این مرض ترک استفراغ قویست اولا اگر به سبب معده یا ماساریقا یا مراق باشد تا منجذب نگردد و مواد فاسد .... معده و احشا و باعث زیادتی ورم و سده گردد و احداث تشنج و موت نماید مگر عند ضرورت شدید از کثرت ماده و بودن آن در فضای معده و خوف زیادتی حدت و عفونت و انتشار آن در بدن که درین صورت جائزست ولیکن برفق و سهولت بمطبوخ یا حقنه غیر حاد و قی درین علت جائز نیست جهت آنکه ماده را بسوی اعلی متوجه میگرداند مگر آنکه طبیعت دفع نماید ماده را بقی و قی بسهولت آید که درین حالت اولا منضجات موافقه خورانیده بعد ظهور نفج تام بمطبوخ افتیمون و ایارج فیقرا و یا به دوای دیگر حسب مزاج قی نمایند تا به آسانی قی آید ..... باحشا نرسد و درین مرض محتاج میگردند باستفراغ سودا برای دو فائده یکی مضادت رطوبت یبوست را دوم منع تولد ریاح و ابخره و منع صعود آن به سوی دماغ و به قول شیخ در مالیخولیای مراقی نیز اصلاح کبد بیشتر واجب ست تا دران سودا متولد نشود و اکثر اصحاب آن باشیای مبرده مرطبه منتفع می شوند به جهت آنکه ترطیب میکنند و .....*211* سودا میباشند و بنابر آنکه مانع اند از تولد ریح و بخار که بتصاعد خود

به سوی راس ایذا میدهند و اگر چه انتفاع باشیاء بارد انتفاع حقیقی قاطع مرض نیست ولیکن بارد چون رطب باشد از آن ماده سودا متولد نمی شود و ایضا ماده حاصله متبخر نمیگردد و امیدست که طبیعت بران استیلا یابد و اصلاح آن نماید و بدانکه تدبیر مغلظ مولد بلقم بساست که مقاومت سودا می کند و تدبیر ..... بنابر سهولت انفعال خود از احتراق گاهی ضرر و اعانت سودا می نماید و بر نفع خروج بلغم بقی و اسهال در بعضی مغرور نشوند زیرا که آن نفع بدین جهت نیست که استفراغ بلغم نافع آنهاست بلکه انتفاع از آن بدین سبب است که کثرت و انضغاط اخلاط از آنها زائل می شود و ابخره قلت می پذیرد و اما نافع بالذات استفراغ سوداست و گویند که ادویه مبرده اگرچه در این مرض شدید المنفعت باشند لیکن از جهت اضعاف معده مضراند پس می باید که بآنها ادویه مقوی معده آمیزند و یا وقتی مبرده مرطبه استعمال کنند و وقت دیگر ادویه مقویه به عمل آرند و گلقند و سکنجبین و مفرحات و جوارشات مقوی معده و دل مفید بود و گویند که نوشیدن عرق برگ تاج خروس درین مرض مفید است تدبیر مراق حار مزاج اگرچه قاروره سفید و نبض بطی بود ترک استفراغ و ادویه حار کنند و به ترطیب و تبرید مزاج به جهت منع صعود ابخره بدماغ و منع تولد سودا و دفع حرارت و یبس و جفاف عارض از ماده محترقه نمایند و آب کاسنی مروق و ماءالجبن و شاهتره شدیدالنفع است و آب عنب الثعلب مروق با ترنجبین نیز مفید و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و طریق آن بدستور مقرر در دق است و اگر بهم نرسد شیر زنان نیز نافع و شربت نیلوفر و شربت دینار نیز مفید است و بهر تبرید جگر آرد جو و صندل به گلاب بر جگر ضماد نمایند و استعمال معجون راحت برای تبرید و ترطیب و منع صعود ابخره خیلی سودمند است و بهر تقویت معده شربت انار و به و زرشک و سیب و سکنجبین رمانی و سفرجلی و غیره نافع شناسند و گاه گاهی تلیین طبع بملین و یا بحقنه لین و یا از فتل مسهله نرم نمایند و سفوف سودا با ماءالجبن مناسب است و ریاح مراقی نیز اکثر بماءالجبن زائل می شود و درین باب اطریفل رمانی جامع است و باید که مطبوخ و مسهل اصحاب مراق قلیل الاجزا باشد چنانچه در صورت قبض طبع گل بنفشه و نیلوفر و گاوزبان عنب الثعلب تخم خیارین کوفته کاسنی کوفته مویز منقی شاهتره آلوبخارا پوست بیخ کاسنی افتیمون مغز فلوس گلقند روغن بادام اکثر در ماءالجبن خیسانیده میدهند و اگر طبیعت مجیب باشد و ماده اندک ماءالجبن ساده با شربت نیلوفر کفایت کند و فائده بلیغ رساند و گاهی خیارین دو توله تخم خربزه یک توله خارخسک نه ماشه در ماءالجبن خیسانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری یا زرشک داخل کرده میدهند پس متوجه ترطیب دماغ و تعدیل آن گردند بریختن شیر دختران و آب نیمگرم بسیار بر سر و مالش آن بادهان مرطبه مذکوره و ایضا بعد استفراغات مفرحات یاقوتی مثل معجون یاقوت و جوارش شاهی و آمله لولوی و معجون فلاح و طریفل گشنیز معمول ذکاء الله خان و خمیره خشخاش کوکناری و زرد و خمیره ابریشم بارد علویخانی و خمیره عود

ترش و معجون نقره و طلا و معجون صندل و مفرح بارد و یاقوتی بارد دهند و شربت الغزا و شراب الصالحین و عرق شیر درین باب بسیار نافع است و یا خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان با شیره تخم خرفه و عرق گاوزبان و شربت انار یا بدیگر اشربه مناسبه چون گلاب و عرق بیدمشک و شیره گشنیز خشک و تخم کاهو و تخم خرفه با شربت سیب و شربت گاوزبان تخم ریحان یا فرنجمشک پاشیده حسب حاجت استعمال نماید ماءالشعیر به شربت خشخاش و سعوط بروغن کدو و بنفشه و نیلوفر به عمل آرند و انکباب و نطول و ضماد و سعوط معمولی که هر یک در قرابادین مسطور شد بکار برند و اگر با وجود حرارت و حدت مزاج یبس و لاغری باشد غذا ماءالشعیر و مزوره بارد مانند کدو و بقله یمانی بروغن بادام دهند و اگر در بدن ضعف باشد بچوزه مرغ و کله گوسفند و بزغاله غذا سازند_..... از بسیار خوردن و شب خواری پرهیز نمایند و یا آب یخنی با افشره لیمو و تمرهندی دهند و اگر ضرورت نباشد حموضات ندهند ذکر بعض تراکیب نافع مراق در مزاج حار از مطب استاذه کبار اگر بیخوابی باشد نمک در شیر میش آمیخته بر کف دست و پا مالند و قدری افیون در ماءالشعیر حل کرده نوشانند یا در شیر زنان حل کرده سعوط نمایند و این ..... در هر ماه پنچ شش مرتبه استعمال کنند آمله گشنیز هلیله سیاه هر یک شش ماشه براده صندل چهار ماشه در عرقیات خیسانیده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند ایضا ..... با صعود بخارات و تیرگی رو باشد مفرح بارد همراه شیره کاهو شیره خرفه هر واحد شش ماشه عرق عنب الثعلب عرق صندل شش توله شربت بنفشه تخم ریحان چهار ماشه حل کرده بدهند پس اگر مریض را از نشستن در آفتاب راحت آید وزن شیرجات سه سه ماشه کنند و در صورت قبض هلیله سیاه کوفته وقت شب بدهند اگر آخر روز بخارات متساعد شوند تبرید مذکور وقت تصاعد بخار و هلیله صبح دهند واگر شکایت درد ساقین هم باشد شیره خیارین و خارخسک در عرق شاهتره و گلاب برآورده شربت بزوری در آن کرده بنوشانند ایضا برای رفع سوزش گلو و سر از بخارات صفرای محترقه تبرید از شیره زرشک هفت ماشه و عرقیات و شربت بزوری دهند و اگر با سوزش معده ..... هفت ماشه در گلاب چهار توله تر کرده صبح یک یک بسر سوزن برداشته بخورند و گلاب بنوشند دیگر مراق با حرارت مزاج و سوزش دماغ و چشم و احساس بخارات ..... اعضا و گاهی عرق آمدن و آتشک کهنه باشد آمله مربی یک عدد عرق شاهتره ده توله شربت انار شیرین دو توله باز اطریفل گشنیزی یک توله شیره خیارین شش ماشه ❋212❋ شربت نیلوفر دو توله باز اطریفل یک توله شیره تخم کاسنی شش ماشه لعاب اسپغول نه ماشه عرق شاهتره ده توله نبات یکنیم توله باز شیره خیارین به جای کاسنی باز بعد فصد هفت ..... خورند دیگر برای احتراقی مراقی و جوشش دماغ و گرمی بدن و افروختگی رگ ها و اضطراب و نزله و قبض هلیله مربی بورق نقره پیچیده اول بخورند بعد گشنیز خشک کشمش براده صندل سفید شب در عرقیات نقوع کرده صبح خام مالیده

صاف کرده شیره تخم خرفه شیره تخم خیارین شربت نیلوفر داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند باز بعد سکون طبیعت فصد از ..... خون پاوسیر بگیرند بعد از آن نسخه عرق شیر تیار سازند دیگر با نفخ و عطش و ضعف اشتها بود گلقند سکنجبین هر واحد یکنیم توله در گلاب دو توله عرق کاسنی سه توله عرق عنب الثعلب چهار توله مالیده بدهند و اگر حرارت در جگر زائد باشد شیره خیارین افزایند و بشام عرقیات ده توله شربت انار دو توله و غذا شله دهند دیگر برای ابخره یابسه و بیخوابی هلیله بورق نقره پیچیده لعاب بهدانه عرقیات گلاب کیوره شربت بنفشه دهند و سعوط شیر دختر و مالش کف پا از تخم خشخاش تخم بنگ بشیر گاو سوده نمایند ایضا برای ..... صعود بخارات و خفقانیت کشمش شش ماشه زرشک هفت ماشه در عرق کاسنی پنج توله و گلاب چهار توله تر کرده صبح مالیده شیره خرفه شش ماشه شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند و یا گاوزبان گشنیز خشک صندل سفید هر یک شش ماشه کشمش یکنیم توله شب خیسانیده مالیده صاف نموده شربت انار دو توله داخل کرده دهند و اگر طبع قبض بود چند روز آلوبخارا پنج دانه مویز منقی ده دانه گل سرخ زرشک گاوزبان هر یک چهار ماشه خیسانیده گلقند دو توله یا خمیره بنفشه سه توله حل کرده بنوشند و یا براده صندل سفید شش ماشه گشنیز خشک چهار ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه آلوبخارا پنج عدد شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده شربت انار و یا شربت سیب دو توله داخل کرده بخورند و یا صرف براده صندل سفید و گشنیز خشک نیم کوفته شب خیسانیده صبح آب زلال آن را با نبات سفید و شیره خرفه آمیخته بنوشند ایضا برای صعود ابخره و درد سر هلیله مربی یک عدد با شیره خیارین شش ماشه عرقیات ده توله شربت بزوری دو توله غذا پلاو و ضماد کاهو کاسنی صندل گشنیز بآب ..... و اگر بسبب خشونت هلیله خشکی کند بجایش خمیره گاوزبان هفت ماشه کنند و یا دواءالمسک بارد هفت ماشه با شیره کاسنی پنج ماشه و خیارین شش ماشه و شربت بزوری دهند و اگر آثار حرارت احتراقی رفع نشود آب کاسنی سبز مروق مع مبردات حرارت کبد از شیرجات و اشربه استعمال کنند ایضا برای درد سر و خشکی بینی از بخارات مراق ..... طباشیر گشنیز خشک یشب سبز هر یک یک ماشه سوده به آمله مربی سرشته بورق نقره پیچیده تناول نمایند بالایش عرق صندل عرق گاوزبان عرق کیوره گلاب هر یک سه توله شربت گاوزبان دو توله بنوشند و یا شیره زرشک هفت ماشه به جای زرشک سوده کنند و برای سوزش تمام بدن از بخارات مراق مفرح زرشکی مع عرقیات دهند و مالش مصطکی ماشه سوده بروغن گل حل نموده بر سر معده کنند و برای برخاستن شعله از شکم گل گاوزبان آمله منقی هر یک دو ماشه گل سرخ سه ماشه سوده به شربت عناب دو توله سرشته همراه عرق عنب الثعلب بدهند بعده کاسنی و ماءالجبن به عمل آرند دیگر که با مراق توحش و خفقان زیاده باشد طباشیر سنگ یشب مروارید سوده به شربت انارین سرشته بخورند و عرق کیوره گلاب عرق گاوزبان عرق کاسنی

شربت بزوری شربت گاوزبان بنوشند و اگر از این دوا آثار سردی و غلبه ریح محسوس شود لاجورد اضافه کنند و بجای شربت گلقند داخل نمایند و اگر بالینت طبع باشد جوارش انارین نه ماشه خورده شیره کاسنی چهار ماشه شیره خیارین پنج ماشه شربت بزوری دو توله تخم ریحان شش ماشه یا اسپغول پاشیده بنوشند ایضا اگر با مراق تپ باشد قرص زرشک آب کاسنی سبز مروق ده توله شیره خیارین شش ماشه شیره بادیان چهار ماشه شربت بزوری دو توله دهند و اگر خواهند شیره مغز تخم کدو بجای خیارین و گلقند عوض شربت کنند و گاهی قرص گل صغیر و یا قرص طباشیر عوض قرص زرشک کرده می شود و آمله مربی یک عدد شیره خیارین شیره کاسنی هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده توله گلقند دو توله یا شربت نیلوفر و اسپغول شش ماشه پاشیده نیز نافع است ایضا اگر مراق با خلل نزله و سرفه بود خمیره خشخاش هفت ماشه همراه جوشانده خطمی چهار ماشه اصل السوس بهدانه هر یک سه ماشه نبات یک توله خورند و یا هلیله مربی یک عدد و یا خمیره گاوزبان هفت ماشه و یا دواءالمسک هفت ماشه همراه شیره خیارین شش ماشه عرقیات شربت بزوری دهند ایضا برای خشکی دهن و ابخره حار یابس مراقی و بیقراری معده و نزله بهدانه سه ماشه سپستان پانزده دانه خطمی گل بنفشه گل نیلوفر هر یک شش ماشه در آب گرم خیسانیده شیره تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند یا لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شیره خیارین شش ماشه عرقیات دوازده توله شربت نیلوفر دو توله دهند ایضا برای نزله و قلاع و ورم بن دندان و بواسیر و درد سر عناب پنج دانه سپستان یازده دانه گاوزبان خطمی هر یک چهار ماشه بهدانه سه ماشه خیسانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده دهند و شام خمیره گاوزبان خمیره خشخاش هر یک سه ماشه همراه عرق گاوزبان خورند و یا اطریفل گشنیزی همراه شیره خیارین شربت بزوری دهند و یا برای نزله و ابخره گشنیز خشک یک ماشه سوده با اطریفل یک توله آمیخته با شیره مغز تخم هندوانه شش ماشه و یا شیره خرفه شش ماشه و شربت انار شیرین .....

⁎213⁎ برای نزله و حرارت جگر و ریاح معده مصطکی یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته بخورند بالایش گاوزبان تخم کاسنی نیمکوفته هر یک شش ماشه ابریشم گل نیلوفر عنب الثعلب هر یک ..... ماشه جوشانیده نبات داخل کرده برای تلئین مویز منقی ده دانه افزایند و اگر با نزله و قصور هضم و قبض و کثرت آروغ و نفخ باشد مصطکی یک ماشه سوده بهلیله مربی یک عدد سرشته بخورند..... چهار ماشه تخم کاسنی خیارین کوفته هر یک ششماشه جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند ایضا برای آروغ دخانی مراق صفراوی گلقند نسترن یک توله بشربت لیمو یک توله سرشته بخورند بالایش شیره دانه هیل دو ماشه شیره بادیان چهار ماشه گلاب چهار توله نبات یکنیم توله بنوشند ایضا برای خفقان و ریاح شکم و غثیان جوارش عود ترش شش ماشه بورق نقره پیچیده همراه عرق گاوزبان عرق شاهتره

عرق کاسنی عرق کیوره هر یک توله شربت انارین دو توله بالنگو پنج ماشه پاشیده دهند و اگر موسم تنقیه نبود فصد و مسهل بر فصل موقوف داشته سفوف مروايد برای قلب و سفوف نمک هاضم برای معده و شربت گرهل و آلو بخارا و شربت لیمو برای صفرا تیار کنند ایضا در سقوط اشتها جوارش شاهی ..... عرق گاوزبان و کیوره و عرق هل و عرق مکوه هر یک سه توله شربت بزوری دو توله تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و اگر با ضعف دل و خشکی لب و تشنگی ضعف هضم و نفخ شکم باشد گلقند یکنیم توله سکنجبین توله عرق مکوه عرق بادیان گلاب عرق کاسنی بدهند و اگر با گرمی مزاج اجابت نرم بآواز و ریاح بواسیری باشد شیره دانه هیل شیره بارتنگ عرق کاسنی عرق گاوزبان عرق بادیان هر یک پنج توله شربت انارین دو توله دهند ایضا برای رفع قبض اصحاب مراقیه هلیله مربی با جوارش عود ..... خورده شیره خیارین هفت ماشه شیره تخم کاسنی پنج ماشه عرقیات شربت بزوری بارد دو توله بنوشند و اگر قبض بواسیر ریحی و ریاح مراقی و صعود بخارات بسوی راس از مزاج حار باشد طباشیر مصطکی دانه هیل بادیان هر یک نیم ماشه سوده بگلقند سرشته گل خطمی سه ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه جوشانیده نبات داخل کرده دهند و اگر با عوارض مذکور نزله حار نیز باشد دانه هیل یک ماشه سوده بگلقند نسترن سرشته با شیره تخم کاهو شش ماشه شربت گاوزبان دو توله دهند ایضا که با درد معده و سوء هضم و قی باشد ..... دریائی بآب پودینه سوده خورده بالایش آلو بخارا ده دانه زرشک سه ماشه در عرقیات مالیده شربت بزوری دو توله بنوشند و ضماد مصطکی و غیره کنند اگر باز بعد مدتی وجع ..... حرارت مزاج بهمرسد مسهل باین طور دهند عنب الثعلب گاوزبان تخم کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی دو توله آلو بخارا ده دانه گل سرخ خیارین زرشک هر یک شش ماشه ریوند چینی ... ماشه سنای مکی یک توله در آب کاسنی سبز مروق شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله شربت ورد مکرر سه توله روغن بادام شش ماشه [داغ] کرده دهند و اگر اسهال بسیار آید برای تقویت مصطکی یک ماشه طباشیر دو ماشه زهر مهره یک ماشه سوده بشربت انار شیرین سرشته عرقیات شربت بزوری بارتنگ شش ماشه دهند.

<u>تدبیر مراق باردالمزاج</u> اگر ماده در مراق یا معده بود بهر تقویت معده و احشا گلقند بطبیخ بادرنجبویه و گاوزبان و بادیان دهند و از زراوند و مصطکی و عود حب ساخته به عمل آرند که در تحلیل مواد مراق از مجرباتست ..... خطائی نیز مفید بود و اگر ورم در مراق نباشد تدهین فم معده بروغن گل و سنبل و مصطکی نیمگرم و تکمید بسبوس گندم و نمک و تنطیل بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برگ ترنج و برگ فرنجمشک و شبت به جهت تحلیل ریاح نافع دیگر

نطولات و اضمده معمولی و حب مقل ملین و غیره که در قرابادین مسطور شد به عمل آرند و مداومت حمام بغایت سودمندست و چوزه مرغ ..... بیضه و مانند آن غذای سریع الهضم قلیل الفضول اختیار نمایند و وقت ضرورت ماده را که در معده یا ماساریقا یا مراق باشد بمسهل ملائم نافع احشا مستفرغ سازند و افسنتین ..... اینجا بغایت مفیدست و گویند که سی درم شربت افسنتین بدهند و مسهل قوی از ادویه شدیدالحرارت و قی درین علت مضرست مگر کسی را که قی بآسانی آید و ماده در فضای معده باشد و دواءالمسک علوی خانی مجرب النفع است و نوشیدن شیر شتر جهت تحلیل ریاح بارده و تقویت احشای مراقبین باردالمزاج معمول است و ابن سرافیون گوید که تدهین جوف بروغن سوسن نفع عظیم بین دهد.

ذکر بعض تراکیب مفید مراق بارد مزاج از مطب اساتذه کرام

اگر با نزله و سرفه باشد خمیره عنبر هفت ماشه همراه جوشانده گاوزبان چهار ماشه گل گاوزبان دانه هیل هر یک سه ماشه نبات یک توله خورانند و اگر با قصور هضم و قبض و نفخ و نزله و غیره باشد مصطکی سوده بآمله مربی سرشته بخورند و گاوزبان هفت ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و یا زر بناد دو ماشه ابریشم خام دو ماشه گاوزبان ..... مویز منقی ده دانه جوشانیده خمیره صندل یکتوله دهند و اگر حرارت محسوس شود گل نیلوفر چهار ماشه افزایند و اگر برودت زیاده باشد بادیان خطایی چای خطایی ابریشم گاوزبان ..... هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه جوشانیده نبات دو توله داخل کرده بنوشند ایضا در حالت نفخ پودینه خشک یک ماشه الایچی سفید دو ماشه چای خطائی بادیان خطائی ..... خیارین کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده سکنجبین لیمونی حل کرده بنوشند و یا مصطکی سوده بخمیره گاوزبان سرشته بورق نقره پیچیده بخورند *214* و شیره انیسون دو ماشه شیره خیارین شش ماشه عرق گاوزبان بادیان هر یک پنج توله شربت بنفشه گلقند هر واحد یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضا برای رطوبت دهان و خرابی هضم طباشیر دانه هیل هر یک ماشه سوده بآمله مربی یک عدد سرشته بخورند بالایش عرقیات شربت بزوری دو توله بالنگو چار ماشه پاشیده بنوشند و اگر با رطوبت دهان ... طبیعت بعد مسهل بود اصلاح معده بجوارش عود هفت ماشه و شیره دانه هیل سه ماشه و عرقیات ده توله و شربت بزوری دو توله کنند ایضا برای آروغ ترش از ریاح سوداوی نوشداروی ساده عرقیات شربت بزوری و سفوف نمک اندرانی دهند و برای کثرت آروغ بعد تخمه و سوء هضم مصطکی دو ماشه الایچی سه ماشه پودینه خشک دو ماشه در عرق بادیان پنج توله گلاب چهار توله جوشانیده سکنجبین دو توله یا گلقند دهند که محلل رطوبات است ایضا اگر نفخ

مراتی مثل گوله در شکم بود و مزاج بارد باشد صعتر فارسی انیسون بادیان دانه هیل مصطکی هر واحد یک ماشه سوده بگلقند توله سرشته همراه عرق بادیان دهند و در آخر روز شیره تخم کشوث شیره اصل السوس هر یک چهار ماشه و در شب هلیله مربی ..... گرم و گاهی عود سوده افزایند و برای نفخ شکم بارد مزاج مصطکی دو ماشه عود سنبل الطیب هر یک یک ماشه سوده بگلقند یک توله سرشته تناول نمایند بالایش عرق بادیان عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله شربت بزوری دو توله بنوشند و اگر دفع سده منظور باشد سنای مکی چهار ماشه افزایند ایضا برای تهوع و خفقان و آروغ و فواق و قلت اشتها و ضعف هضم غراغر ... ماشه مصطکی پودینه خشک دانه الایچی خرد هزار واحد دو ماشه سوده بسکنجبین توله سرشته همراه شیره کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بنفشه دهند و گاهی برای تقویت معده و مراقیین مصطکی طباشیر دانه هیل هر یک یک ماشه سوده بگلقند توله آمیخته همراه عرقیات شربت بزوری شربت گاوزبان هر یک دو توله میدهند ایضا برای درد معده و کثرت آب دهن و قی درجوارش عود دانه هیل جدوار طباشیر هر یک ماشه سوده آمیخته عرق کاسنی و عنب الثعلب هر یک پنج توله گلاب چهار توله شربت انار دو توله و یا گل سرخ گاوزبان هر یک چهار ماشه عود یک ماشه مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه در عرق کاسنی و عنب الثعلب و گاوزبان هر یک چهار توله جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و مالش روغن گل و روغن مصطکی بموضع نفخ مراق کنند و برای درد معده بعد طعام جوارش مذکور با شیره بادیان نه ماشه گلاب چهار توله نبات یک توله بدهند و یا زرباد سوده بجوارش مذکور آمیخته با شیره زیره سفید چهار ماشه و نبات توله بدهند و برای درد معده که در آخر هضم باشد بادیان خطائی دو ماشه سوده بگلقند آفتابی توله سرشته بخورند و عرق بادیان ده توله بنوشند یا انیسون یک ماشه سوده با گلقند توله سرشته همراه عرق مذکور بدهند ایضا برای دفع خلل ریاج و اوجاع معده و خفقان بادیان بادرنجبویه بادیان خطائی صعتر فارسی هر یک سه ماشه برگ فرنجمشک چهار ماشه عود صلیب یکنیم ماشه مویز منقی ده دانه در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه نیم پاو بماند صاف کرده شربت بزوری معتدل دو توله داخل کرده بنوشند ایضا برای ثقل کمر از احتباس ابخره مراقی و دفع ریاح از اسفل و قبض بواسیر و تفتیح آروغ مراقی و رفع نزله طباشیر سنبل الطیب اصل السوس دانه هیل هریک نیم ماشه سوده بگلقند توله سرشته با شیره تخم خربزه شش ماشه شربت گاوزبان دو توله بخورند ایضا برای درد محاذی قلب که در تنفس بیزاری نباشد و بکماد و ضماد زائل نه شود اصل السوس گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه سنبل الطیب دو ماشه عنب الثعلب چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تا هفت روز بنوشند ایضا برای درد کتفین از صعود بخار بارد مراق مصطکی دو ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان چهار ماشه در عرق شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند و یا

عنب الثعلب گل سرخ هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه بادیان چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری داخل کرده بنوشند و یا الایچی خرد سه ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند آفتابی دو توله داخل کرده دهند ایضا برای قی و سوزش معده حامله مراقی بادیان مصطکی انیسون سوده بگلقند آفتابی سرشته تناول نمایند بالایش سنبل الطیب چهار ماشه مویز منقی ده دانه دانه هیل سه ماشه عود هندی چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند ایضا برای رطوبات معده و نفخ شکم و صلابت و درد و قصور هضم و مزاج بسیار بارد دارچینی بادیان اسطوخودوس گاوزبان افسنتین هر یک چهار ماشه به عرق بادیان نیم پاو گلاب چهار توله جوشانیده صاف کرده گلقند نسترن دو توله داخل کرده دهند باز بجای اسطوخودوس و افسنتین دانه هیل سه ماشه نانخواه سه ماشه کنند و ضماد صبر و غیره نمایند ایضا برای سوء هضم و لینت طبع و پیچش در اجابت از حرکت بواسیر ریحی عود مصطکی بوزیدان هر واحد یک ماشه سوده بگلقند آفتابی یک توله سرشته تخم مرو شش ماشه دانه هیل سه ماشه در عرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک شش توله جوشانیده شربت بزوری معتدل دوتوله حل کرده دهند و برای سوء هضم و نفخ مراقی جوارش عود شیرین خورده بالایش دارچینی مصطکی عود غرقی اصل السوس مقشر در ونج عقربی جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بنوشند و یا جوارش مصطکی خورده بالایش دارچینی مصطکی مویز منقی عود غرقی نیم کوفته دانه هیل کوفته جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند فائده بدانکه در مراق گاهی لعاب دهن بسیار آید و این یا از عدم هضم جید معدی باشد و یا از ⁕215⁕ ..... دماغی و یا از هر دو و یا از ضعف هضم کبدی پس در دماغی اطریفل اسطوخودوس و حب جدوار و معجون نجاح و در معدی جوارشات هاضم و در هر دو اطریفل و در کبدی دانه هیل بیخ بادیان و تخم کشوث که مدر و مفتح باشد در نسخه افزایند و گویند که بتدبیر این مرض حذاق یونانی منفرداند و غیر آنها تسخین زیاده برای کسر نفخ می کنند و اسهال بایارج مینمایند ..... احتراق زیاده میگردد و سنا باک ندارد که آن اسهال اخلاط محترقه از اعماق بلا تهیج آن میکند و گویند که چون فساد در مراق بسیار باشد داغ نهادن بنجاح می رساند. اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که اگر مراق باردالمزاج نافخ باشد و با وی ورم و لهیب نبود آب افسنتین سه اوقیه جوشانیده بنوشند و یا عصاره آن ده قیراط در آب حل کرده خورند و بدیگر ادویه مناسبه تنقیه او نمایند و نطولات حاره بر معده ریزند و ضمادات گرم بران نهند و دران تخم فنجنکشت و تخم سداب و بیخ سوسن و شجره مریم استعمال کنند و باید که اضمده بران مدت طویل دارند و هرگاه جدا کنند پنبه یا پشم ندف زده یا اسفنج در آب گرم آغشته بدان موضع نهند و استعمال ضماد خردل بر معده و مابین کتفین نیز نافع است و کذا گذاشتن محاجم بی شرط مگر آنکه ورم یا درد آنجا مانع آن باشد و باشد که به سبب شدت نفخ در مالیخولیای نافخه بنوشیدن تخم کرفس و

زیره و انیسون و اشربه دران این بزور و سداب و شبت داخل باشد احتیاج افتد بلکه گاهی به استعمال تخم سداب و فنجنکشت حاجت آید گاهی مراقی مزمن بقی کردن از خربق سفید محتاج گردد صاحب کامل گوید که اگر خلط سوداوی محدث این علت در معده باشد باید که مریض را قی کنانند بآبیکه دران شبت و ترب و پودینه نهری و خربق سفید جوشانیده سکنجبین عسلی آمیخته باشند یا برقع یمانی و جوز القی و تخم ترب و مانند آن که هر واحد بقدر حاجت در عسل سرشته به آب مطبوخ شبت و ترب مالیده باشند و چون تنقیه معده بقی کردند تا سه روز راحت دهند و نان سمید با شوربای چوزه مرغ به طریق اسفیدباج یا زیرباج پخته بخورانند و تدبیر او از اغذیه موافقه مرض مالیخولیا نمایند و روز چهارم ادویه موصوف برای تنقیه خلط سوداوی و مطبوخ افتیمون مقوی بایارج و شحم حنظل خربق سیاه دهند و اگر از این آثار صلاح نبینند این نقوع صبرمنقی معده از خلط سوداوی بدهند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی و افتیمون و سنای مکی هر واحد هفت درم اسطوخودوس برگ بادرنجبویه کماذریوس کمافیطوس پودینه نهری گاوزبان حشیش غافث هر واحد چهار درم بسفائج کوفته سه درم غاریقون کوفته دو درم مصطکی قرنفل ساذج هندی هر واحد دو درم و نیم مویز منقی چهل درم همه را در شش طل آب بجوشانند تا بدو رطل آید صاف کرده پنج درم صبر سقوطری بران انداخته هر روز سه تا چهار اوقیه گرفته روغن بادام شیرین یک درم بران چکانیده در تابستان وقت سحر و در زمستان هنگام طلوع آفتاب بنوشند و غذا بران شوربای لحم حمل یا جدی یا پایچه سفید آنها باشد و بعد غذا شراب سفید رقیق اندک اندک بنوشانند و اگر ازین آثار صلاح و سکون پدید آید این تدبیر لازم گیرند تا آنکه صلاح تام یابد و اگر فائده نشود ایارج جالینوس و ایارج روفس بآب مطبوخ هلیله سیاه و کابلی و گاوزبان و افتیمون و اسطوخودوس و بسفائج هر واحد بقدر حاجت بدهند و اگر مریض متحمل ادویه حار نباشد و ازان ایذا یابد ماءالجبن مرتب بسکنجبین هر روز نیم رطل تا یک رطل بدهند و بران این سفوف اندازند هلیله سیاه و کابلی هر واحد سه درم افتیمون چهار درم غاریقون یکنیم درم خربق سیاه یک دانگ همه را باریک سوده دو درم تا سه درم یا ماءالجبن بدهند ابن هبه الله گوید که فصد باسلیق یا اسلیم از دست چپ کنند و مقدار صالح خون برآرند و اصلاح مزاج جگر به تبرید آن نمایند بهر آنکه خلط سوداوی از سخونت آن متولد می شود پس طحال از آن .... اخذ میکند و هرگاه از آن متاذی میگردد آنرا بسوی معده دفع میکند پس اگر این کثرت پذیرد تنقیه آن به مطبوخ فواکه نمایند و تبرید مزاج کبد بشرب شیره بزور بارده مانند شربت غوره و شیره زرشک بسکنجبین سفرجلی و آب کاسنی بسکنجبین کنند و اغذیه سریع الهضم جیدالکیموس مثل لحم ماکیان و بره مرتب به آبهای بارد مثل آب ریباس و حصرم و سماق ..... و از امتلا حذر نمایند و اگر عادت مریض بشرب خمر باشد اندکی از آن ممزوج بآب بسیار بنوشانند و اگر از کثرت ریاح و شدت انعاظ

شکایت کند امر بجماع معتدل نمایند و از اسراف دران منع نمایند و درحمام داخل کنند. ایلاقی و جرجانی مینویسند که در مالیخولیای مراقی امر بقی نباید کرد مگر کسی را که به آسانی قی کند و خلط در فضای معده باشد و صواب است که تلیین طبیعت نمایند بافتیمون و ایارح فقیرا بهم آمیخته و اگر حاجت آید که هر روز از این مرکب بقدر مناسب بخورند سخت نافع بود تنقیه معده و اخراج اخلاط آن بآسانی کند و هرگاه عادت ..... طریق نمایند معده و امعا بران مستمر گردد که ثفل را دفع کند و هر صبح این شربت افسنتین بدهند افسنتین رومی ده درم گل سرخ بست درم تربد سفید خراشیده چهارم درم سنبل الطیب دو درم ..... نسخه ها مصطکی و اذخر و ساذج هندی و صبر هر یک دو درم غاریقون چهار درم نیز آمده همه را درده آثار آب بپزند تا نصف بماند صاف کرده هر بامداد سی درم ازین شربت ... درم شکر سوده بخورند و در نسخه که جهت ضعف معده بارد و سوءالقنیه نیز مجرب نوشته صرف غاریقون چهار درم افزوده و نوشته که در چهار رطل آب خیسانیده بجوشانند تا بثلث رسد صاف نموده با صد و بست درم قند بقوام آرند و صاحب تحفه وزن تربد هفت درم و سنبل چاردرم عوض غاریقون نموده و اگر قنطوریون دقیق را بجوشانند و صاف کرده هر صبح همچنین بنوشند سودمند بود *215/1* بادیان سبز دو آثار صندل سفید چارتوله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند گاوزبان عنبری اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و ..... امراض سوداوی را نافع است گاوزبان هر یک نیم پا و صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفائج گل سرخ گل نسرین هر یک ده درم عرق کیوره بیدمشک هر یک دو رطل عنبر مشک هر یک نیم درم در دهن نیچه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازده درم عرق چوب چینی که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد وقوت باه بی حد آورد و مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق را برای نواب اعتمادالدوله تیار کرده بود عجیب و غریب برآمد و نفعی کرد که از حیطه تحریر و تقریر بیرون ست و معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار پا و بالا الایچی سفید کباب چینی قرقفل جوزبوا بسباسه سعد کوفی ساذج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب اشنه گاوزبان صندل سفید درونج عقربی خصیه الثعلب مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت و نیم شیشه عنبر اشهب شش ماشه مشک یک توله و سه ماشه زعفران نیم پا و بدستور عرق کشند خواه یک آتشه خواه دو آتشه. معجون مفرح که جهت مالیخولیای مراقی نافع ست هلیله ... آمله از هر یک دو جزو گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین گشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یکجزو کوفته بیخته بشربت سیب سه وزن مجموع ادویه معجون سازند خوراک سه درم ... معجون برای مالیخو لیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی

بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید هر یک ده مثقال زعفران جوزبوا ساذج هندی قرنفل بسباسه دانه هیل عود قماری هر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک سه مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب سیب ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال بقانون مقررمعجون سازند. معجون نافع مالیخولیای مراقی مانع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد گل سرخ گشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک دو درم دانه هیل پوست ترنج مصطکی عود غرقی ساذج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهرمهره سوده زرنب هر یک درم مویز منقی دو توله شربت انار ولایتی چهارتوله شکرسفید پاو آثار معجون سازند مفرح بارد جهت تقویت وخلل مراق هلیله مربی آمله مربی هر یک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک پاو آثار بجوشانند تا مهرا شود پارچه بیز نموده با نبات سفید یکنیم پا و بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه گل گاوزبان دو ماشه سائیده مشک خالص چارسرخ سوده آمیزند پس ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه. مفرح بارد کافوری مخترع حکیم علوی خان مجرب بمرات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان و ضعف قلب را که بسبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هر یک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی صندل سفید طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس هر یک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب عرق بیدمشک بقدر ضرورت نبات و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند و با سائر ادویه بدستور مرتب نمایند شربت یکمثقال و اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک مثقال داخل نمایند بهتر است در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هر یک چهار دانگ ست و بهمنین و خیربوا و بادرنجبویه هر یک یکمثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که جواهر را بگلاب یا آبلیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بحریر بیخته عسل سفید ده مثقال شربت سیب شربت فواکه هر یک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت در عرق گاوزبان و غیره بقوام آرند پس عنبر اشهب نیم مثقال مشک دو دانگ دران حل کنند پس اوراق ادویه دیگر و با اشربه فواکه و صندل ترش و عرقیات و تخم فرنجمشک بخورند. انتباه گاه در مرض مراق لعاب زبان باراط آید و این از عدم هضم جید معدی می باشد و یا از ...... ❋216❋ تنقیه معده و هضم طعام و تلیین طبیعت کند و

هرگاه این امور ثلثه حاصل شود ریاح و بخار تولد نکند و ماده مرض منقطع گردد و ماءالجبن مرتب از شیر اسب ماده و شیرگاو طبع ..... اندک آن اسهال اندک و بسیار آن اسهال بسیار کند و طعام او یک قسم باید بهر انکه قوت معده در هضم اقسام مختلف متحیر شود وگوشت حیوان که برای او بگیرند در برف و یخ یکروز ..... تا نرم شود و انچه ازان بریان کنند سخت بریان نباید کرد تا خشک نشود و بلکه تری باقی ماند و هر وقت که معده خالی باشد افسنتین و شبت و پودینه نهری و زیره و انیسون و .... در آب جوشانیده صاف نموده در مثانه گاو پر کنند و گرم بر معده نهند و نگاه دارند که معده را قوی کند و ریاح را منع نماید واگرصعتر وکندر اضافه نماید قوی ترگردد فولس گوید .... تنقیه سودانه درم افتیمون بماءالجبن باید داد و اگر ماءالجبن حاضر نباشد بماءالعسل دهند و میان هر استفراغ تا استفراغ دیگر هر روز شربت افسنتین باید داد بهر آنکه منقی معده ..... آن و مدر بول است وتصفیه خون از خلط غلیظ بادرار بول کند و آنجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد سکنجبین عنصلی موافق باشد روفس گوید جماعتی را دیدم که افسنتین تنها ..... و از این علت خلاصی یافتند و ابوالخیر حماد گوید که من این را آزمودم و همچنان یافتم که روفس گفته منفعت آن بزرگ دیدم ابن الیاس گوید که گاهی مالیخولیا بسبب حدوث در مراق یا بسبب سده دران از خلط سوداوی غلیظ حادث میشود و از ان بخارات مرتقی میگردد و علاجش اسهال سودا برفق از مطبوخات لینه و حقنه های غیرحاده است و.... بادرنجبویه یک درم گاوزبان یکدرم و از گلقند شکری ده درم بنوشند غذا زیرباج ماکیان و بعد ظهور نضج اسهال طبیعت بمعجون خیارشنبر و سنا هر واحد پنج درم و شکر ده درم و خیارشنبر در آب بادرنجبویه و گاوزبان هر واحد ده درم مالیده و آب بابونه و شبت و فرنجمشک و روغن سوسن و زنبق بر مراق ریزند و این تدبیر وقتیست که در مزاج حرارت ..... و اگر با حرارت باشد ترک استفراغ بتمامه نمایند و ترطیب مزاج دماغ بدوشیدن شیر بران و ریختن آب گرم بسیار کنند و جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی و عنب الثعلب هر یک سه درم و ..... یا شکر ده درم بنوشند و یا شربت بنفشه یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم از آن در آب گرم حل کرده بنوشند و غذا ماءالشعیر یا مزوره ماش بمغز بادام و کدو بدهند ابن ... گوید اگر علت از مراق باشد آب بابونه و شبت و افسنتین و حب الغار و تخم فرنجمشک و روغن سوسن بران ریزند و تضمید آن بادویه محلل نفخ مثل نانخواه و تخم کرفس و زیره ..... نمایند و ضماد را تا زمانی دراز بران بگذارند و چون آنرا بردارند بپارچه بپوشند محاجم بی شرط بر مراق نهند. طبری گوید که علاج مراقی علاج مالیخولیای دماغی ست ... استفراغ مگر هنگام ضرورت شدید اقتصار بر مزورات و اگر مریض لاغر گردد چوزه مرغ و تیهو و زرده بیضه و مانند آن دهند و در هر چهل روز فصد باسلیق کنند و اخراج خون واجب و تحذر از ضعف و سقوط قوت مریض نمایند بعد از ان بمزاج مریض نظر کنند اگر حار مزاج باشد لزوم شرب ماءالشعیر بشربت خشخاش

کنند و بشب وقت خواب این جلاب معروف بجلاب جالینوس عصیر عنب باصول ست و انچه ذکر کردیم غیر اینست و از غم و تاذی بتعب کلام احتراز نمایند که این در کرب او می افزاید و اگر مزاج مریض بارد باشد لزوم تناول جلنجبین نمایند و بعد طعام اندک شراب زبیبی اصفر بنوشانند و اگر در مرض انحطاط گردد و در مریض قوت باشد و یقین گردد که در بدن مریض فضول ست ترک او جائز نبود چه دران خوف فساد یا تعفن آنست پس استفراغ آن بخیارشنبر که در اب مطبوخ گاوزبان و برگ بادرنجبویه و افتیمون و اندکی افسنتین آنرا مالیده باشند باید کرد و اگر بینند که معده او متالم میشود استفراغ بدوای مسهل ترک نمایند و این حقنه بعمل آرند اگر قوت اطاعت کند خارخسک بابونه هر واحد یک کف خطمی سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد دو کف برگ کرنب برگ چقندر هر واحد یک باقه سپستان یک کف انجیر چهل عدد قرطم کوفته جو مقشر هر واحد یک کف کبیر برگ شبت یک باقه کبیر همه را بدستور مطبوخ حقنه بپزند و از ان بقدر حقنه واحد بمقدار قوت مریض بگیرند و اندک بوره ارمنی سرخ و هفت درم شکر دران حل کرده بدفعات متوالی حقنه کنند تا آنکه فضول زائل گردد و بعد ازان بتدبیر محلل و تدبیر مبرد حسب وجوب حال اعاده نمایند بعد از آن بمزاج مریض نظر کنند اگر حرارت او اشتداد نماید و قشف و یبس ظاهر گردد لزوم ماءالشعیر و مزورات مرطبه مثل کدو و ماش و بقله یمانی همه بروغن بادام پخته باید کرد و اگر مریض برین صبر نکند و در قوت او نقصان بینند غذا از .... و بچه ماکیان و مغز سر بره بدهند و از کثرت طعام و شب خواری حذر کنند و این مرض معزالدوله را در اهواز عارض شد و قاروره او سفید خام بود بسبب میل حرارت بسوی اعالی بدن و بسبب خامی اخلاط و ابوحکیم طبیب او را غلطی واقع شد و گمان بارد بودن مرض نمود و ایضاً صورت اعراض را .... کرد که آن شکایت تمدد جنبین و سوءهضم مع فرط اشتها و درد ترقوه و کتفین میکرد و معذلک قاروره سفید خام بود پس آنرا حب منتن خورانید و از آن مزاج او گرم شد و مرض زیاده و قلق عظیم عارض شد و حکم بقتل ابوحکیم داد و بعد شفاعات آنرا مقید ساخت و ابونوح طبیب از فارس باهواز وارد گردید و او مرد فاضل ❋217❋ پس بحث کرد ازآنچه ابوحکیم بدان معالجه آن کرده بود و نظر بقاروره و نبض او نمود پس نبض را بطی متفاوت مختلف یافت وحکم کرد که مرض باردست و اشاره بشرب مسهل نمود و باقی ماند از اسهال انچه باقی بود یعنی فائده نبخشید و دردی درسینه ی او بهم رسید و بیهوش گردید و چون بهوش آمد این را نیز مقید نمود ومدتی ابونوح دراهواز مقید بود بعد از آن یهودیی معروف به وهابیت وارد شد وحسن المعرفت بود وان اقتدا برای ابوحکیم و ابونوح نمود و قاروره و نبض آنرا بغلطی انداخت و بمسهل اشاره نمود و امر بدخول حمام بعد ازتناول دوا کرد و درحمام آنرا غشی بهم رسید و مرض آن زیاده گشت و اذیت او عظیم گردید پس حکم قید آن یهودی درحمام کرد و مسهلی که نوشیده بود آنرا بکثرت نوشانید و چون ازحمام

بیرون آوردند مشرف بموت بوده تا یکسال صاحب فراش بود و پوست بدن اوتمام افتاد و از طبابت توبه نمود بعد ازان ابوعبدالله بریدی را تحریر فرمود و من مع ابوماهر موسی بن سیّار استاد من درخدمت آن حاضر بودم و طلب کرد که یکی را از اطبای خود بسوی اهواز فرستد و صورت مرض خود وخطای اصبا را نوشت و ابوعبدالله مرا بسوی اهواز فرستاد و معالجه ی آن بشرب ماءالشعیر و تلطیف غذا نمودم وگفتم کسی که اشاره بحل طبیعت نمود خطا بود و انچه اشاره کردم بدان میل نمود و از ماءالشعیر آثار صلاح ظاهر شد بعده زنی از دام هرمز معروف به بنت اسرائیل طبیب وارد گردید واشارت بشرب شیرخر نمود وان قریب به ماء الشعیرست در ترطیب و گفت که جماعتی را از صاحبان این علت بدین شیر علاج کردم و از ان خلاص یافتند و چون از ماءالشعیر درترطیب صلاح ظاهر شده بود ماءالشعیر و شیرخر هردو جمع نمود و بران مداومت کرد و شفای کلی یافت و من گمان کردم که این زن اشارت بشیر خر بطریقی نموده که زنان بغیر تمیز و تفرقه میکنند و از ان مناظره کردم و آن زن را درطب ارجح زنان و فهیم بمعالجه حافظ در امورات کثیرالدراست بکتب جالینوس و بقراط یافتم و دانستم که ان بشیر خر اراده ی ترطیب و تعدیل و تسکین حرارت و اصلاح قشف و یبس نموده و بخطا اشارت نکرده بهرانکه امر میکنیم بشیرخر و شیر زنان و ماءالجبن و مانند آن درجاییکه اراده ترطیب وکسب بدن رطوبت را می نمائیم و این حکایت از ان جهت کردم که اگر این علت بامزاج حار افتد نوشیدن شیر خر ان را منع نیست و اگرچه جالینوس آنرا درین باب بعینه ذکر نکرده لیکن شیرخر را بذکر قانونی ذکر کرده طبیب حسب برای خود مع استعمال قوانین آنرا بعمل آرد و بدترین چیز دراین مرض استفراغ بادویه دیدم و هرچیز که معده ی صاحب آنرا ایذا رساند مضرآنست و انچه قدما باختلاف صفات و رای خودها دراین مرض ذکر کرده اند اینست که این مریض را علاج بترک ریاضت و نشانیدن او در آبزن و حفظ سر او باشیای مقوی سر مثل گلاب وآب طلع و روغن سوسن و روغن خیری زرد و آب حی‌العالم و آب عصی‌الراعی کنند هرگاه مزاج علیل حار باشد و اگر مزاج مریض باین مرض بارد بود تقویت سر او بروغن های گرم و ریختن آب مطبوخ این ادویه نمایند بگیرند بابونه اکلیل الملک برگ بادرنجوبه برگ سرو جوزالسرو گل حنا هر واحد یک کف و اشنه اندکی و برگ خبازی و برگ خطمی و سبوس گندم همه را در آفتابه بجوشانند و بعد مهراشدن حشایش نیم گرم بر سر او دائم بریزند که تقویت مزاج دماغ او کند و صعود بخارات بسوی سر او منع نماید بعده و تضمید معده ی او باین ضماد کنند برگ مورد برگ جمسفرم هر واحد یک کف مغز سیب خوشبو بمقدار ؟ کعک شامی و سک بریان هر واحد اندک حضض ازان کمتر گاوزبان برگ بادرنجوبه برگ مامیثا هر واحد اندک مراندک ازان صبر رطب اگر یافته شود اندک ازان مصطکی اندک ازان همه را سوده بشراب ابیض یا شراب سیب ساده سرشته برتمام معده ضماد نمایند ناشتا و وقت غذا جدا کرده هنگام هضم طعام

اعاده نمایند و این هنگامی ست که بمزاج حرارت ؟ باشد و اگر حرارت قوی باشد و متحمل آن ضماد نشود تضمید معدهٔ او باین ضماد کنند زرشک با تخم کوفته حشیش ماميثا صندل سفید و سرخ کعک شامی برگ مورد..... باب سیب آمیخته بر پارچه ضماد کرده برمعده خالی گذارند و وقت انهضام طعام از ان جدا کنند و از چیزیکه تدبیر این مرض مع حرارت مزاج بدان کنند ماءالشعير وحريره معمول باب سبوس ست تا انکه قوت مریض متحمل آن باشد و چون ضعيف شود زیرباج اسفیدباج بچه مرغ و تیهو و ازان بریان کرده دهند و اگر گرسنگی بسیار باشد واحتمال .... طعام اندک نبود ماءالشعير مطبوخ بخشخاش بنوشانند وتغذیه آن بلحوم بره و بچه ی ماکیان سازند و نبیذ ابیض معتدل‌البیاض و نبینذ حوصی نوشانند و اگر فضول ..... اوثابت شود و احتیاج بفصد بود و قوت او متحمل باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بدفعات نمایند و تضمید احشای او ببرگ بنفشه و آردجو و اندک ..... و اندک آردکرسنه و صندل سفید اندک و حضض اندک کوفته بیخته بگلاب و قلیلی از روغن خیری دایماً وقت پُری شکم وگرسنگی نمایند و لزوم دخول آبزن هرروز .... ازجماع و کثرت آن منع نمایند و اگر شهوت جماع اشتداد نماید و نعوظ مفرط ظاهرشود و افکار او فاسد گردد و شبیه بوسواس آنرا ظاهر شود اجازت جماع دهند و بعد آن حفاظت قوت او نمایند و اگر محتاج باستفراغ باشد به حقنه مذکور کنند و اگر با استفراغ اراده تغذیه بدن و ترطیب آن باشد و وقت احتمال آن کند ***218*** بماءالجبن و بشیر مطبوخ به افسنتین نمایند صفت آن بگیرند اندک افسنتین و افتیمون و اندکی ریوند چینی خالص سوده درپارچه صره بندند و در دیگ سنگین نو مقداریکه ..... براندازند که علف آن حشیش افسنتین رطب یا شاهتره یا حشیش فیل گوش یا حشیش گاوزبان یا بادرنجویه یا فرنجمشک باشد اگراین میسر آید والا از جو کوفته مقشر و از ..... سمید و مانند آن بود و آن صره را که دران افسنتین و افتیمون باشد درشیر جوش خفیف دهند بعده شیر را صاف کنند وبران اندک سکنجبین عنصلی اندازند اگر مزاج ..... متحمل آن باشد والا جلابی که مذکور شده آنرا بنوشانند که این تقویت معده او و تحلیل اخلاط سوداویه محترقه در مراق و عروق آن کند و از غذای اندک از تیهو و بره شیرخوار .... نکنند اگر قوت آن متحمل این باشد و شراب خوصی بنوشانند و از بلد سکونت او و صناعت او نقل کنند اگر نقل اورای واجب کند و همچنین از آبیکه آنرا موافق نباشد که این تدبیر .... در امر اوست و اگر مزاج مریض بارد باین مرض باشد تدبیرش بهمین تدبیر نمایند از ضماد معده و احشای او سوای آنکه در ضماد این واجب است که صبر و مر و مصطکی و عود خا.... اندک افزایند و اشیای مبرده از ان ضماد بکاهند و در آبزن که دران بابونه و اکلیل الملک و سبوس و مانند آن انچه مسخن و جالی باشد جوشانیده باشند بنشانند و واجب‌ست که از مراعات مزاج او غافل نشوند پس اگر بادنی تغیر متغیر گردد یا به یکی ازین کیفیات مائل شود میل او بتدبیر بطرفی که مخالف کیفیت موجب مرض باشد باید کرد و اگر این علت ورم

درمعده باشد و مزاج او بارد بود لزوم شرب سکنجبین شکری عنصلی نمایند و نان خورش بسرکه عنصل سازند و دائم استفراغ او بدوائی که دران افتیمون و افسنتین باشد .... و اگر قوت او متحمل استفراغ نباشد و در بدن او فضول باشد و وقت احتمال نماید این نقوع هر روز یک قدح بنوشانند نسخه آن برگ بادرنجبویه و گاوزبان عناب سپستان اصل السوس هوم‌المجوس تودری کوفته بوزیدان کوفته پرسیاوشان هرواحد یک کف ترنجبین گل سرخ مویز منقی هر واحد یک کف کبیر افسنتین اسطوخودوس افتیمون اندک بوزن دو درم همه را در ظرف چینی یا شیشه یا سفالی سبز اندازند و آب شیرین خوب گرم برآن انقدر بریزند که چهار انگشت بپوشد و سه روز درآفتاب گذارند بعده ... یک قدح ازاین آب بیک اوقیه سکنجبین عنصلی بنوشانند که این استفراغ آن فضول بلا اذیت کند و هرگاه قوت او ضعیف گردد و فضول باقی بود اصلاح غذای او و ترک ..... نمایند تا آنکه استفراغ او ممکن شود و از انچه معالجه این علت بدان نمایند بعد پرهیز و لزوم آن تقلیل طعام و ترک جماع و لزوم آبزن ست و هر روز اندک ازین معجون افتیمون .... دهند بگیرند هلیله جات ثلثه و بلیله و آمله مساوی و مصطکی اندک و افتیمون و افسنتین هر واحد مثل یک جزو از هلیله جات کوفته بیخته به عسل بسرشند بعده جهت تقویت اسهال باندک تربد و ... سیاه و سقمونیای مشوی آنرا مقوی سازند اگر درمعده ورم نباشد و قوت صحیح بود و مزاج او احتمال این کند در هر سه روز از دو درم تا سه درم بدهند وچون ازاین مرض علیل ..... از عود او ایمن نباشند هرگاه مریض ترک پرهیز کند و بر اغذیه مولد سودا جسارت نماید و مضرترین اشیا برای صاحب این مرض ریاضت متعبه است پس میباید که مراعات بسیار کنند و حفاظت معده او نمایند و ندیدم کسی را که این مرض عارض شد و از ان تساهل نمود و تدبیر جازم اخذ نکرد و امر او بفساد مزاج و ذرب و انحلال قوت مؤل نگردید و ..... شخصی را که این علت با ورم در معده او و حرارت درمزاج او و معالجه باستفراغات نمود و اکثر اعضای او متشنج گردید مع الم شدید که لاحق او بود تا انکه هلاک شد و این حالت آنرا ..... استفراغ رطوبات محتاج الیه بدن و ضعف قوت و ارتفاع بخارات حاره بسوی دماغ بهم رسید و جمیع انواع مالیخولیا و طریق معالجه آنها قریب یکدیگرست و زیادتی و کمی که در آنها واقع میشود اندک است و بعید نیست که این فرق از کسی که آنرا ادنی تمیز باشد زائل شود پس انواع آنرا باستقصا تامل نمایند ایضاً او مینویسد که طول سهر و فرط دراست و نظر در علوم فکریه و ترک مجالست انواع مردم و کثرت خلوت و تنهائی با افکار مورث نوعی از مالیخولیای عسرالبرء میگردد و با این نوع مالیخولیای دماغی سوداوی مناسبت دارد که ..... آن احتراق سائر اخلاط مضاف گردد پس هذیان کثرت نماید و گاه نوبت بدریدن جامه رسد و جمیع افکار او فاسد گردد و معالجه این قسم علاج مرکب از انواع مذکوره مالیخولیاست از ترطیب و تحلیل و استفراغ و به مهلت و آهستگی و تغذیه باغذیه موافق مزاج آن و ایناس و اجلاس او در مجالس مردم

و جماعت هایی که درآن اصحاب علوم و ملاهی و شرب جمع گردند و اندک شراب لطیف نوشانیدن و تفقد اعراض و سائر احوال او و تقویت قلب ایشان و همچنین قلوب سائر اصحاب مالیخولیا و ارباب قرانیطس و جمود بهرآنکه تقویت قلوب آنها تقویت قوت آنها نماید پس معالجه طبیب را اثرنیک ظاهرگردد و در زمانه خود جماعتی را از افاضل دیدیم که خود را تنها داشتند و لزوم افکار و اجتناب از مردم و ترک اشتغال بغیر علوم و دراست نمودند پس اخلاط ایشان محترق گردید و مالیخولیا پیدا شد و بعضی را از ایشان دق لزوم نمود و هلاک شدند منجمله آنها فارابی و عیسی بن ماسویه و ابوبکربن ... بصری و عمرو بن ثقیف‌اند که بدین علت هلاک گردیدند پس این قسم تدبیراعنی مفارقت مردم و اختیار تنهائی و ترک استماع و مجالست مردم و تفرد بافکار و مجاهده نفس مؤدی می گردد بدانچه مذکور شد اندرین حالت برانسان عاقل واجب است که تقسیم نماید روز خود را و اگر قدرت نباشد هفته را و اگر نتواند ماه را و انرا از لهو و سماع *219*ً و مجالست مردم حصه گرداند و اکثر اوقات خود را برای علم و اکتساب فضائل و اصطناع خیرات مقرر سازد و بنوعی از امور جسم و نفس خود منفرد نگردد که این مؤدی باماتت سائر قوتها و افساد سیاست بدن او و نظام این میشود ایضاً حکیم ممدوح مینویسد که جمیع انواع مالیخولیا چون باخر رسد و قشف باقی ماند و اراده ترطیب بدن آن باشد چیزی بهتر از نوشیدن ماءالجبن بعد اصلاح شیر و استجادت بر ؟ بعد از آن انچه بماءالجبن بحسب اعراض باقی از مرض واجب بود مثلاً اگر در عروق مراق آن چیزی باقی ماند بماءالجبن افسنتین را اضافه کنند اگر معده او متحمل باشد و اگر قشف و یبس و جفاف باقی بود باید که بماءالجبن روغن بادام و ترنجبین و تخم خیار و تخم بادرنگ و مانند آن افزایند و اگر حرارت باقی باشد واجب است که بدان جلاب و سکنجبین و روغن کدو و امثال آن زیاده کنند و اغذیه بحسب آن باید و اگر عقب مرض فساد احشا مثل طحال و کبد باشد باید که در ماءالجبن اقراص مرکبه بحسب مرض مثل قرص ریوند و قرص زرشک و قرص گل و مانند آن مضاف سازند و شدیدترین مرض که عقب این مرض هنگام زوال آن حادث میشود آن یرقان اسود معروف بیرقان سندیست و این بسبب وقوع سده در عروق کبد و طحال میباشد و معالجه این بنوشانیدن سکنجبین عنصلی و قرص کبر ریوندی و قرص اسقولوفندریون باید کرد و گاهی عقب این علت دمامیل و خراجات و خصوص در مراقی ظاهر میشود و این دلالت می کند بر انکه اخلاط محتسبه منحل و رقیق و سخیف گردید و بعضی ازان خارج شد ناشف قلیل الفضول و نشانیدن او درچشمه کبریتی و شبی اندک و بعضی باقی ماند و بعروق دقاق آمده مابین جلد و لحم خارج شده و چون این علامت ببینند یقین کنند که عروق خالی شد و مریض صحت یافت و انچه از علت دمامیل و خراجات باقی ماند در این هنگام بهترین اشیا پرهیز شدیدست و تغذیه باغذیه صالحه مدت و لزوم مالش بروغنهای مجفف نشف مثل روغن گل و زیت معمول از زیتون خام و روغنی که دران بیخ

درخت انجیر و مانند آن جوش داده باشد و خوف نباید کرد که این دمامیل قروح جذامی خواهند شد برآنکه استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط شده است و این هنگامی است که عقب معالجه و در آخر مرض حادث شود و اما اگر در ابتدای مرض حادث گردد از بودن آنها قروح جذامی خدر کلی نمایند و الحاح بفصد و استفراغ و اصلاح غذا حتی‌الامکان کنند و بتدبیر خود طریقی که بدان اصلاح تغییر خون کرده میشود مخلوط سازند ایضاً موصوف الیه درامراض معده در باب مراق نوشته که این علت پادشاهی را بسبب خوردن ثوم بسیار و نوشیدن نبیذ کهنه مفرط عارض شد و حرارت بران غلبه کرد و معده و میان کتفین او متالم گردید و وسواس و غم و فکر اوکثرت نمود و اطبای او هنگام ملاحظه سفیدی قاروره غلطی کرده حب سکبینج و حب افاویه او را خورانیدند و بلای او عظیم گردید و قریب بود که هلاک گردد و هر طبیبی که می آمد در معالجه برطریق اطبا سلوک مینمود زیرا که ایشان درصناعت پیشوا بودند و بالاتفاق ایشان را غلطی واقع شد وهرگاه امرآن پادشاه متقاوم شد به رئیس بصره که من همراه او بودم بطلب من تحریر فرمود و من حاضر بوده مرض او را شناختم و ماءالشعیر و حریره خندروس دادم و چیزی صلاح یافت و بعد از چند ماه که خواب نکرده بود خواب نمود و زنی طبیبه وارد شده اشارت بشرب شیر خر نمود و در این رای خطای او ندیدم بسبب قرب هر دو طریق در معالجه و آن پادشاه میان ماءالشعیر و شیر خر جمع نمود مجموع یا متفرق و حریره خندروس که بدان اشارت کرده بودم نوشید و ترطیب بدن او گردید و انچه در معده او بود و درد کتفین زائل شد و تسکین یافت و خواب طبیعی نمود و ازان انتفاع یافت بهرآنکه آفت این علت سهر بود و هرگاه آثار صحت از مرض دیدم فصد او کردم و اگرفصد او درابتدای مرض میکردم بسرعت زوال علت او میکرد و صحت کلی یافت و اما اطبای ناقص چون این مرض را دیدند بسبب جهل خود ها بدان بر مریض جنایت کردند پس تامل باید کرد انچه در وصف این مرض و اعراض خاص و اسباب فاعل آن ذکر کردم تا صورت آن بر شما مخفی نماند و گوئیم که در علاج آن برطبیب واجب است که استفراغ مریض آن بدوا بوجهی نیابد بهر آنکه طریقی که دران غذا از معده نافذ میشود به ورم مسدود بود و خلط موجب مرض غلیظ عسر ارضی‌ست و اگر در امتلای بدن مریض ظاهر گردد بفصد باک نیست و موافق ترین عروق بر مذهب روفس در فصد برای این علت صافن ست پس باسلیق و اگر بعد فصد امتلا در بدن علیل معلوم شود به حقنه های لینه مثل آب چقندر وآب جو و آب سبوس گندم و خطمی و بوره ارمنی اندک و روغن بنفشه و مانند آن حقنه کنند و بر اسفل معده او ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و آرد جو و بنفشه و اندک به و سیب و برگ مورد تر ضماد نمایند و اگر ازسردی که بآن موضع رسد ناخوش باشد ضماد را بالفعل گرم کرده بر موضع نهند و باید که مریض لزوم ماءالشعیر و حریره خندروس نماید و در اغذیه لحم سینه تیهو سوده و اگر نباشد مزوره به کدو و ماش اختیار کند و بعضی از نوآموزان در

بغداد بود و مریضی که آنرا وجع مراق بود بران وارد شد پس گمان کرد که آنرا مالیخولیاست و سفیدی قاروره او دیده ایارج او را خورانید و استفراغ او باطریفل مقوی بایارج نمود و مرض زیاده شد ومریض مشرف بهلاکت گردید و در امر او به ابوماهر موسی بن سیار طلب مشورت نمود و او امر بماءالشعیر و حریره خندروس و ترطیب بدن او حتی المقدور و لزوم آبزن خفیف و خورانیدن ماهی کوچک صخری فرمود و اندک شراب ابیض رقیق آنرا نوشانید و در اندک مدت مریض شفا یافت پس واجب است که بهمین طریق معالجه مریض این مرض نمایند و تضمید جنب و تمریخ او بقیروطی *220* مرتب از جراده ی کدو و آب بید و مانند آن کنند و مریض را اجازت جماع نباید داد ونافعترین اشیا که درمعالجه این دیده ام هرگاه آنجا امتلا باشد فصد صافن و حقنه های لینه و ترطیب بغذاست وگاه بندرت قاروره این مریض سرخ ناصع بود و درین حالت درترطیب افزایند و با ماءالشعیر جماز حفری بپزند وغذای او بزیرباجات مزوره شیرین سازند و از انفع اشیا برای این مریض اصلاح غذاست مولف اقتباس مینویسد که بعد از فصد باسلیق چپ درمردان و صافن در زنان بهرتعدیل مزاج تا یکهفته شربت گاوزبان و تخم بادرنجبویه هفت ماشه پاشیده بنوشند وازغذا برنخوداب بچه مرغ اکتفا کنند و یا شوربای بچه مرغ ویا گوشت بزغاله بروغن گاو پخته بنان تنک دهند و بعد از هفته فصد اسلیم چپ بکشانید و منضج از بسفائج بادرنجبویه گل سرخ هریک نه ماشه درونج گل گاوزبان هریک هفت ماشه تخم کشوث سه ماشه افتیمون پنج ماشه مویز منقی یک توله درعرق شاهتره و عرق بادرنجبویه وگلاب هریک ده توله خیسانیده صبح جوشانیده گلقند چارتوله معجون نجاح دو توله مالیده صاف نموده بنوشند تا پانزده روز و حصول نضج بعده سنای مکی مدبر یک توله هلیله سیاه یک نیم توله افسنتین چهارماشه ریوند چینی نه ماشه مغز خیار شنبر ترنجبین هریک هفت توله شیرخشت چهارتوله شربت اسطوخودوس مسهل چهارتوله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده شب حب لاجورد یا حب افتیمون نه ماشه درمعجون نجاح دو توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند و صبح مسهل مذکور بنوشند و بجای آب عرق گاوزبان و گلاب بنوشند غذا دوپهر نخوداب مرغ وقت شام شله مرغ وپلاو یا نان خشکار تنوری بشوربای مرغ ترید کرده دهند روز دیگر جواهر مهره یک ماشه درخمیره ابریشم نه ماشه سرشته ورق طلا یک عدد پیچیده دهند یا لاجورد مغسول مصطکی هرواحد یک ماشه به آمله مربا یک عدد باخمیره گاوزبان ساده یک توله آمیخته ورق نقره پیچیده بخورند بالایش لعاب گاوزبان هفت ماشه شیره تخم قرطم و بادیان هرکدام نه ماشه الایچی کلان پنج عدد درعرق شاهتره و گاوزبان و گلاب هریک هفت توله برآورده شربت بادرنجبویه یا سیب چهارتوله داخل کرده تخم فرنجمشک یا شربتی یا بالنگو نه ماشه پاشیده بنوشند و بعد از مسهلات ثلثه یا زیاده بهر تعدیل مزاج خمیرهٔ گاوزبان عنبری یا دواءالمسک جدواری همراه عرق عنبر یا زردک و تخم شربتی بکار برند و از

مبخرات و مسکرات اجتناب ورزند و اگر تنقیه به ماءالجبن به کرات و مرات بلکه درهر سال سه چهار بار کنند امید که بتمامه زائل شود واگرچه عسرالبرء است و بعد از هر چهل روز فصد اسلیم کردن استیصال این علت میکند و باز احتیاج بتدبیری دیگر نمی افتد و برای آوردن خواب نمک سیاه درشیرمیش آمیخته برکف دست و پا مالیدن فی الحال خواب می آورد و بارها بتجربه درآمده و با وجود تدابیر مذکوره گاهی درطعام ایشان ادویه کاسرریاح چون زیره و قاقلین و دارچینی و زنجبیل و مصطکی افکنند و برمراق اطلیه واضمده محلله مانع تولد نفخ بعمل آرند و این مطبوخ همه اقسام مالیخولیا و خصوصا مراقی را مفیدست گل سرخ دومثقال افتیمون یکنیم درم افسنتین یک درم برگ گاوزبان یک مثقال نبات سه توله و این دوا تا چهل روز متواتر دهند که بلیغ النفع ست گل سرخ دو ماشه گاوزبان سه ماشه کوفته بیخته نبات هفت ماشه تخم فرنجمشک سه ماشه آمیخته اول بخورند بعده الایچی کلان سه عدد برگ گاوزبان سه ماشه تخم شاهتره دوماشه در گلاب نه توله و آب باران دوتوله گلقند یکنیم توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده بنوشانند وقت صبح و غذا جوجه مرغ بنان خشکار تنوری دهند لیکن باید که تا پنج روز الایچی یک عدد و گاوزبان و تخم شاهتره هریک دوماشه وگلقند یک توله گلاب چهارونیم توله زیاده کنند هر روز از روز ششم اضافه کردن ادویه را موقوف نموده تا چهل روز بدستور نوشانند که مکرر به تجربه رسیده و کذا شمط مغسول دو ماشه دراطریفل افتیمون علوی خان یک توله خوردن

جنون و وسواس

بدانکه جنون یعنی دیوانگی بقول ایلاقی چهار قسم است مانیا و داءالکلب و صبارا و قطرب پس مانیا عبارتست از جنون سبعی و داءالکلب نوعی از آنست و ماده فاعل این هر دو سودای محترق از صفرا یا از سوداست و صبارا جنون مفرط است که با سرسام صفراوی مرکب باشد وسبب او صفرای محترق ست و قطرب قسمی ست از مالیخولیا و سبب او دم محترق یا سودای محترق یا صفرای محترق ست و ماده او ازماده مانیا در حرارت و حدت کمتر میباشد و در یبوست و غلظ بیشتر و لهذا این مرض مزمن بود طریق تشخیص هر واحد از اقسام مذکور باید که اولاً دریافت نمایند که با جنون تب هست یا نه اگر باشد و قاروره سفید و رقیق مائی و جنون شدید با هذیان و اختلاط عقل و غیره آثار سرسام صفراوی شامل بود صبارا باشد و اگر تپ نباشد در این صورت اگر دیوانگی با اقدام و صبعیت و اضطراب و غضب و ترشروئی و سهر و عبث شدید و نظر صاحب او تیز مثل نظر درندگان باشد و هر چه یابد بشکند و بدرد و بدن لاغر مائل

بسیاهی و نبض صغیر صلب و قاروره زیتی رقیق وگاهی مائل بناریت بود ماینا باشد و اگر سوءخلق و غضب و ایذا مختلط بلعب و موافقت و مهربانی و تملق مثل طبع کلاب بود داءالکلب باشد واگر بیمار بغایت ترش رو باشد و در یک مکان بیش از یکساعت قرار نگیرد ⁕221⁕ و از مردم بگریزد و در روز بگورستان و ویرانه پنهان شود و اکثر درشب ظاهر گردد و باشد که ازمردم نترسد بلکه حمله آورد و کثیرالحزن و متاسف و زرد یا سبزرنگ وخشک زبان و بینی و چشم غائر و بدن لاغربود ومثل خروس و سگ آواز کند و گاهی برهر دو ساق او قروح پیدا شود و قطرب باشد و فرق درانکه ماده قطرب سودای محترق است یا صفرای محترق چنان کنند که صاحب او اگر متفکر و خاموش بود و در صورت تکلم چندان گوید که سامع را خلاصی از ان دشوارگردد وچون بغضب آید دیر فرونشیند و بدن او بسیار نحیف ورنگ او مائل تربسیاهی بود سودای محترق باشد و اگر با اضطراب و سبعیت شدید و ضجرکثیر وقلق و زردی چشم بود و بسرعت شرارت کند و بزودی زائل گردد صفرای محترق باشد و گویند که ماده مانیا ومالیخولیا برابرست درسوداویت لیکن ماده این علت سودای محترق از صفرا یا از سوداست و آن ردی ترست از جهت ماده و ماده مالیخولیا سودای طبیعی کثیر یا احتراقی ازبلغم یا ازخون شیرین بود و جنون ازبلغم محترق کم باشد و فرق دیگر میان آن هردو اینست که اکثر مالیخولیا ازحصول ماده سوداوی در اوعیه دماغ میباشد و مانیا اکثر از حصول آن درمقدم دماغ و جوهرآن بود و مالیخولیا با سوءظن و فکر فاسد وخوف و سکون بدون اضطراب شدید می باشد بخلاف مانیا که با اضطراب وتوثب و جستن بسوی مردم و سبعیت و نظربسوی مردم مثل نظر سباع بود و فرق درحمره دماغ و مانیا آنست که صاحب حمره درسر خود احساس می نماید التهاب و حرقت بنهجی که بران مخفی می ماند صداع آن از شدت التهاب و حرقت با وجود آنکه خالی ازصداع نمیباشد و عقل اوثابت می باشد و نظام کلام اومتغیر نمیگردد و از حمی مطبقه با فتور و شدت و ضعف خالی نمیباشد و درین علت فساد عقل و دوام صداع و تغیر ترتیب کلام میباشد و با این حمی نمیباشد جهت آنکه درین ورم نیست وکذا فرق درین مرض و در سرسام حار از وجود تپ گرم مطبقه و سرخی چشم و اشک و امتلای عروق آن درسرسام و عدم حمی و فرورفتن چشمها و بدون اشک و خشکی و خشونت پوست پیشانی و نحافت بدن و صلابت و صغر نبض و دراکثر بول زیتی درمانیا باید کرد و در داءالکلب اعتقاد بد نمیباشد چنانچه درمانیا میباشد وآن به دمویت اقرب ست اکثر عروض این علت در خریف میباشد جهت ردائت اخلاط در ان و در ربیع وتابستان نیز بسیار می باشد و نزد وزیدن بادشمال اشتداد می یابد جهت تجفیف و یبس آن و این علت اکثر زائل و منحل میگردد ببواسیر و دوالی و گویند که اگر سبب مانیا و داءالکلب حرارت جگر و یبوست آن باشد و عقب او استسقا عارض شود و برطوبت آن منحل وزائل گردد وبیشتراین علت بمشارکت معده افتد واز قی کردن شفا یابد و از علامات منذره به مانیا کابوس

باحرارت دماغ و امتلای قدمین ازخون و سرخی آن و بستن خون درپستان زن ست و چون دوالی درآخر مانیا عارض گردد در اکثر دلالت برانحلال و زوال آن مینماید و بساست که عارض میگردد مانیا درامراض حاده و آن دلیل بحران ست و دراکثر اشتداد مانیا دلالت بر بحران آن مینماید و شیخ میفرماید که صبارا جنون مفرد است که با سرسام حار صفراوی عارض میشود حتی که انسان با وجود آنکه مسرسم میباشد هذیان بطور مجنون مضطرب میکند و با قرانیطس مفرد هذیان و اختلاط عقل می باشد و با آن جنون نمیباشد و اگر باشد صبارا بود و ایضاً گویا که آن مانیاست مرکب با قرانیطس چنانکه قرانیطس گویا که مالیخولیا مرکب با ورم وتپ ست و بیشتر درصبارا جنون تقدم میکند پس عقب آن ورم و تپ میشود و صبارا آنگاه میباشد که چون قرانیطس ازصفرای صرف و محترقه بود پس این ماده هرگاه بسوی دماغ مندفع شود و باول وصول خود جنون حادث کند و باوی یا بعد آن ورم پیدا کنند سبب صبارا باشد و در قرانیطس جنون عارض ازورم میباشد و در صبارا جنون و ورم هردو یکبارگی ازماده حادث میشوند و یکی ازین هردو سبب دیگری ازآنها نمی باشد و اگر چه گاهی هر واحد از آن هردو سبب زیادتی دیگر میگردد و هرگاه صبارا ظاهرشود با سهر طویل وخواب مضطرب و ترسیدن درخواب و جستن در نفس کبیر متواتر و نسیان و جواب غیرمطابق سوال و سرخی چشمها و اضطراب آنها و گرانی درانها و گویا که دران چیزی افتاده است و گاهی دران زردی میباشد و در انجا احساس تمدد نزد قفا و وجع بسبب تصاعد بخار میباشد وایضاً درچشم اشک بغیر اراده و بغیر یک چشم سیلان میکند بعد ازان چون مرض مستقر گردد تپ سخت و زبان خشن وخشک شود و پس درآخر آن حرکات پلک بسبب ضعف ساکن گردد و حرکت ثقیل شود حتی که تحریک پلک واز جنون هذیان منقطع مع عجز از کلام و قلت ان باقی ماند و برچیدن ریزه ازجامه و کاه دراکثر اقدام نماید و در نبض ضعف و صغرو صلابت بسبب یبس زیاده گردد و گاهی صبا را غیر محض و صرف واقع میشود پس حالات او ازکلام و ذکر و حرکات مختلف بود که گاه منتظم وگاهی غیرمنتظم باشد **علاج کلی اقسام جنون** بقول مسیحی درمعالجه جنون باید که اولاً اعتنا بامر سر و ترطیب آن کنند باین طور که درآب شیرین بنفشه و نیلوفر و بیخ خطمی و برگ بید و جو مقشر و پوست کدو و خیار و برگ کاهو ❋222❋ وخشخاش سفید وگل سرخ وگل بابونه و لفاح جوشانیده برسرریزند و این نطول یک مرتبه قبل طعام ویک مرتبه شب استعمال نمایند مریض را راست بنشانند تا نطول برمقدم سر او باشد و اثر آن در اندرون سر بسهولت برسد و بروغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین بشیر دختران دربینی چکانند و شیر ... یا شیر بز برسر دوشند و اعضای سفلی و دست و پای او بروغن نیلوفر وروغن بنفشه بمالند وساقها ورانهای او بربندند تا ماده باسفل منجذب گردد واگر در ... باشد شربت خشخاش که با پوست آن ساخته باشند باب انارشیرین یا بماءالقرع یا به آب آلوبخارا یا بماءالشعیر بنوشانند واگر قبض

طبع باشد حقنه های لینه مثل حقنه معمول از بابونه و بنفشه خشک و جو مقشر و سپستان و خطمی و خارخسک و روغن کنجد تازه و فانیذ و شکرسرخ و نمک نان بعمل آرند وغذا اگر حرارت شدید باشد بکدو وخیار و اسفاناخ وماش وکاهو مسلوق و مطبخن درروغن بادام سازند واگر حرارت نباشد چوزه ی مرغ و دراج و لحم برهّ و پایچه بز و زرده بیضه و ماهی تازه کوچک و شراب ممزوج به آب بسیار .... و هرگاه در دماغ چیزی ترطیب حاصل شود واحتیاج به تنقیه بدن باشد بمطبوخ معمول از هلیله وغیره انچه اسهال فضول صفراوی محترقه کند استفراغ نمایند جرجانی و ایلاقی که علاج این بعلاج سرسام حار نزدیک ست اول نگاه کنند اگر امتلای اخلاط باشد فصد نمایند تا اندک خون ردی کم شود و به هر وجه که ممکن باشد تدبیر ترطیب کنند و ... مدت تنقیه سودا نمایند و انجا که خلط دموی یا صفراوی باشد بعد ازفصد تنقیه بمطبوخ هلیله کنند و آنجا که سوداوی باشد بمطبوخ افتیمون کنند صفت مطبوخ هلیله ... هلیله ی زرد پانزده درم پوست هلیله کابلی ده درم افسنتین افتیمون هریک چهاردرم بسفائج نیمکوفته پنج درم سنای مکی سه درم تربد نیم کوفته چهاردرم آلوی سیاه سی درم تمرهندی بیست درم فلوس خیارشنبر بیست درم ترنجبین پنجاه درم بدستور مطبوخ بپزند و صاف کنند و اگرحاجت باشد نیم دانگ سقمونیا دران حل کنند و بدهند و این ... مثل دستورالعمل است و اطبا لائق هرشخص درکمی و زیادتی آن تصرف کرده میدهند و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیاده کنند و برعایت معده مصطکی و انیسون افزایند و تدبیر ترطیب بدین ترتیب کنند که هرصبح کشکاب چهل درم با بست درم شربت خشخاش و سه درم روغن بادام بدهند صفت شربت خشخاش آب نیلوفر وآب بنفشه وآب کدو هریک نیم من تخم خشخاش سفید صددرم کوفته وبعضی اطبا یک مثقال بزرالبنج ناکوفته یار میکنند پس تخم را اندرین آبها سه روز تر کرده بدست بمالند افشره آب را صاف کنند و یک من شکر انداخته بطریق جلاب بقوام آرند و بعد شرب این شربت حمام وآبزن و مالش روغن بنفشه کنند و بعد حمام آسایش نموده غذای سبک سریع الهضم جیدالکیموس چنانکه معلوم شده بدهند واگر ازکشکاب ملالت نماید شربت مذکور به آب انارشیرین دهند و اگر طبع قبض باشد با شربت آلو دهند تا تلیین و ترطیب نیز کنند و نگاه کنند اگر در دماغ فضله دموی باشد رگِ زیر زبان یا رگ پیشانی یا رگ بینی بکشایند و اگر فضله سوداوی باشد درهر چند شب دو درم حب شبیار دهند صفت حب شبیار ایارج فقیرا و افتیمون هر یک دو درم اسطوخودوس حجر ارمنی مغسول یا لاجورد مغسول هر یک یک درم خربق سیاه چهاردانگ هلیله کابلی دو درم کتیرا یک درم بدستور حب بسازند و اگر فضله صفرای سوخته بود حب شبیار بدین صفت سازند ایارج فیقرا پوست هلیله زرد افتیمون هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو شربت مثقال و حبها بقدر حاجت باید داد و افراط نشاید کرد تا خشکی نشود لیکن چندان دهند که منفعت او معلوم کنند و نطولات چندانکه توانند بکار برند چنانچه

اگر در یک روز پنج بعمل آرند میشاید خاصهً بعد از تنقیه صفت نطول بنفشه نیلوفر گل خطمی شاهسفرم کشک جو برگ بید گل سرخ برگ کوک بابونه هر یک مشت برگ مورد تر برگ عنب الثعلب هر یک مشتی همه را بجوشانند و در حمام پیش سر او بخار دهند و آب آن نیم گرم بر سر بریزند و کله و پایچه بره بپزند و آب او بر سر ریزند و شیر دختران بر سر دوشند و مسکه بر سر طلا کنند و اگر خواب نیاید پوست خشخاش و بابونه جوشانیده بر سر ریزند و در غذا کاهو و تخم آن بپزند و اندکی دارچینی دران اندازند و قبض طبع روا ندارند تا بخار بر سر صعود نکند و رانها و ساقها پیوسته ببندند و همی مالند و پای درآب گرم نهند و بشویند و اگر دران آب بابونه بپزند بهتر باشد و مغز تخم کدو را در بنفشه پرورده و روغن آن بکشند و دربینی مالند و بچگانند و بر ناف و مقعد و کف پای بمالند و اگر روغن کدو و با شیرزنان یا بسفیدی بیضه مرغ برسر نهند و در بینی چکانند صواب باشد و ادویه مدر بول دور دارند و شراب رقیق سفید ممزوج موافق بود رطوبت افزاید و خواب آرد و اگر کسی را برنجاند یا خویشتن را مضرتی رساند ببندند و علاج کنند و اگر چیزی مثل قفس سازند و بیمار را دران بند کرده معلق بیاویزند صواب باشد **ذکر بعض ادویه نافع اقسام جنون** قرشی گفته که نیم درم افیون با آش جو جنون را در یک روز دور میکند لیکن احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع کنند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و گویند که موی سر .... سوخته بروغن گل آمیخته در بینی چکانیدن جنون را زائل میکند و حکیم علی گوید که سعوط بندق هندی بوزن حبه با روغن بادام نافع جنون ست و گویند سنگی که درشکم خطاف ❋223 ❋ یافته میشود اگر بسایند و به آب و شکر بنوشانند جنون را زائل کند و از مجربات محمد مراد ست که اگر مجنون نصف درم اصابع صفر سوده با شهد بخورد صحت یابد و درکتابی مرقوم است که اگر نیش کژدم و ناخن سگ و ناخن باخه در پاره چرم شتر تعویذ کرده در گلوی مجنون بندند از وسواس جنون باز میماند و هم مفید صرع ست و شخصی میگفت که اگر دماغ بوم یک دانگ گرفته یک حبه کافور سوده دران ممزوج نموده و یک دانگ خون غراب آمیخته بقدر دو جو بچیند قطره شاهسفرم سعوط نمایند در ازاله جنون مجرب ست و سویدی گوید که خوردن تخم بادرنجبویه بشکر و کذا بقله آن مسلوق بروغن بادام و کذا گاوزبان و کذا سیب شامی اکلاً و شماً و کذا اکل لحم ماکیان و دماغ آن در وسواس سوداوی مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که شرب سنا و کذا ترنجان و کذا افتیمون بطریقی که در مالیخولیا گذشت و کذا تخم افتیمون هفت درم در هفت اوقیه شیر بز تازه تر کرده و کذا نیم درم پوست بیخ گاوزبان و کذا تخم حنظل و برگ او مصلح به نشاسته یا صمغ عربی یا کتیرا و اکل لحم کبک تا سه روز متواتر و کذا خون ضبعه و کذا جگر رخمه خشک بریان کرده سائیده و کذا مصطکی و کذا آمله و کذا پودینه نهری و کذا بنگ و کذا اکلیل‌الملک یک مثقال بعسل کف گرفته و کذا بهمن سرخ و کذا حریره آردسلت سه روز متواتر و کذا اسطوخودوس

کذا سنبل الطیب و کذا دارشیشعان و کذا فرنجمشک و کذا درونج و کذا کاهو و کذا شیر بز تازه هر واحد نافع وسواس سوداوی و جنون ست و کشنیز سبز مفید وسواس حارست و تخم او بغایت قوی ست لاسیما در وسواس حادث از صفرای محترق و سعوط دماغ گربه خشک کرده سوده و کذا زهره کبک و نطول طبیخ اکلیل‌الملک نیم گرم بر سر در حمام در هر سه روز یکبار نیز نافع وسواس سوداوی ست و تعلیق سنگی که درحوصله بعض ماکیان بر می آید بر صاحب جنون سودمند ست انتباه جنون و وسواس که بعد حمیات بسبب ارتفاع بخارات گرم از ماده تپ واقع شود بهترین معالجات آن فصد رگ پیشانی ست و جذب ماده به مهاجم فخذین و ساقین و ریختن آب نیم گرم برسر و دوشیدن شیر و نهادن پنبه بشیرآلوده و یا جراده کدو و یا خیار برتارک سر و خوردن کاسنی و کاهو و خیار و خرفه و خواب و راحت اختیار نمودن و سکنجبین بشیره خرفه و خیارین نوشیدن مفیدست غذا ماءالشعیر و ماش مقشر بمغز بادام و در صورت ضعف با گوشت چوزه مرغ و حلوان و اگر بعداز تناول ادویه حریفه حاره چون فلفل و زنجبیل و اشیای مبخره مثل پیاز و سیر و خردل بسبب تبخیر و یا عقب جلوس بسیار یا مشی درآفتاب تموز بسبب جفاف دماغ و یا ازبیداری مفرط و یا کثرت فکر و خوض در مسائل دقیقه عارض گردد همگی توجه بترطیب مزاج دماغ بنطولات و سعوطات و ادهان مبرده مرطبه مصروف دارند و از استعمال کافور پر حذر باشند **علاج مانیا و داءالکلب** بعد نضج و ترطیب تنقیه سودا کنند و بعد تنقیه نیز از دوا و غذا بترطیب کوشند و بمفرحات مناسبه تقویت قلب نمایند بالجمله سائر تدابیر مثل علاج مالیخولیا مع زیادتی تبرید و ترطیب نمایند و ترطیب اهم از تبرید شناسند و استعمال سعوطات و نطولات و لزوم اغذیه مثل ماءالشعیر و روغن بادام در روزی چند بار و اگر بعد فصد سهر عارض گردد بوئیدن بعضی مخدرات مفید بود و از اشربه شربت نیلوفر و شربت عناب و شربت تمرهندی و آب آلو بخارا و آب انار شیرین و مزورات بکشک جو بشیره خشخاش یا روغن بادام و فالودجات قلیل الحلاوت بشکر و روغن بادام و تغریق سر بروغن اکارع و در صورت کثرت بیخوابی دادن دیاقوذا باب انار شیرین نافع است ابن هبۀ الله گوید که در مانیا و داءالکلب تبرید و ترطیب مزاج بنوشیدن ماءالشعیر بروغن بادام واستعمال ماءالقرع بسکنجبین قلیل الحموضت و تعدیل طبع به آب تمرهندی و آلوبخارا بشربت نیلوفرکنند و غذا ازکدو و ماش سازند و کاهو بسیار خورانند وهرگاه چیزی اثر ترطیب در دماغ ظاهر شود و بدن ممتلی باشد اسهال کنند بمطبوخ هلیله و غیره که مخرج فضول مریه محترقه باشد و اگر ممکن نباشد حقنه لین بعمل آرند و بعد تنقیه بلحوم فراریج و بره شیرخواره و ماهی صخوری قوت را یاری دهند و شراب ممزوج به آب بسیار اندک بنوشانند و بعد ازان صرف عنایت بعلاج سر نمایند باینطورکه موی سربتراشند و آبیکه دران بنفشه و نیلوفر و برگ بید و گل سرخ و جو مقشرنیم کوفته و پوست کدو و خشخاش و لفاح پخته باشند بسیار قلیل

الحرارت برمقدم سر ریزند وشیر دختران بر سر دوشند و در بینی چکانند و حیله آوردن خواب کنند تا حدت مرض بشکند بنوشانیدن شربت خشخاش به آب انارشیرین و نشوق افیون و اعضای سفلی بمالند و حمام نمایند پس هرگاه حدت مرض ساکن شود و مریض بافاقت آید فصد سرروکنند خصوصاً اگر مرض ازخون محترق حادث شده باشد و اعاده تبرید مزاج و ترطیب آن کنند تا که فلاح حاصل شود شیخ میفرماید که اگرغلبه صفرا دربدن از قاروره و سائرعلامات معلوم شود تنقیه بطبیخ هلیله نمایند و اگر سودای صرف باشد گاهی احتیاج باستفراغ از افتیمون ساذج هشت درم با سکنجبین و بحجر لاجورد افتد بعده توجه بسوی سر نمایند اگر امتلای دموی یا سوداوی دموی دران باشد فصد رگ زیر زبان کشانید و مداومت تنقیه او باین حب کنند ایارج و افتیمون و اسطوخودوس هر واحد یک جزو سقمونیا نیم جزو هلیله نیم جزو حبوب کبار ازین ساخته بعد تنقیه کلی درشبهای متفرق هرشب ده درم بخورند واین حب نیز نافع است افتیمون بسفائج هرواحد پنج درم حجر ارمنی هلیله کابلی هرواحد یکدرم اسطوخودوس ده درم نمک هندی ⁕224⁕ شحم حنظل هر یک چهار درم هلیله آمله حاشا خربق سیاه هر واحد سه درم تربد بست درم به سکنجبین عسلی سرشته استعمال کنند و غرغره به سکنجبین سقمونیا کنند و چون از استعمال حبوب سوءمزاج حار محسوس شود موقوف کنند و بعد تنقیه اقدام بر تبرید و ترطیب بنطولات و غیره نمایند لیکن قصد ترطیب بیشتر از قصد تبرید کنند مگر آنکه ادویه شدید الترطیب یافته نشود و الا .... دران بابونه داخل کنند و گاهی در تنویم آن احتیاج بنوشیدن دیاقوذا باب انارشیرین میشود تا ترطیب کند یا بشربت آلو تا تلیین نماید و یا بماءالشعیر و روغنها درین بسیار نافع است .... و نطولات و سعوطات مرطبه و ادهان استعمال کردند حیله نمایند درتنویم آن بدانچه خواب آورد از نطولات و ادهان مسبته خاصةً روغن کاهو و از اشربه انچه مرطب باشد مثل آش جو بنوشند و مثل سکنجبین و انچه دران تلطیف و تجفیف و تقطیع باشد نباید نوشانید و هرگاه که قبض طبع دریافت شود حقنه کنند تا بخارات موذی از ثفل بسوی سر مرتفع نگردد و باید که درآب ایشان بیخ بادیان دشتی و تخم آن بنوشانند و بیخ کرمه بیضا که آن فاشرست نافع بود و شربت ازان هرروز مثقالی و اگر ننوشند در طعام ایشان داخل کنند و پیش مریض شخصی بنیشند که ازان حیا کند و بترسد و او را بزرگ داند و مدام رانها و ساقهای آن بریزند تا بخار باسفل جذب کند و بهرحال اغذیه ی ایشان رطب میباید مگر باوجود رطوبت آن از انچه محدث سده بود مثل نشاسته و مانند ان نشاید که این ایشان را بسیار مضرست و سائر علاجات آن بدانچه حذر ازان واجب ست مثل علاج مالیخولیاست و چون انحطاط شود در نوشیدن شراب کثیرالمزاج باک نیست که آن مرطب و منوم ایشان ست باقی همان ست که درقول جرجانی گذشت طبری گوید که انچه درابتدای علت مانیا و داءالکلب بدان معالجه کنند پرهیز مریض است از اطعمه یابسه و لزوم ترطیب بدوا و غذای مرطب مثل

نوشیدن ماءالشعیر و شربت خشخاش و دیاقوذای ساده و این شربت دائم بنوشانند بگیرند آب طلا و آب نیلوفر و آب گل سرخ و آب بنفشه و خشخاش سفید راکوفته درین آبها سه شبانه روز ترکنند و بعض اطبا با صد درم خشخاش یک درم و ربع تا یکنیم درم بزرالبنج سفید غیرکوفته داخل میکنند بعده افشرده آب صاف گرفته بشکر سفید شربت بقوام جلاب بپزند و این بهتر و الطف از دیاقوذاست بعد از ان چون مرض سکون یابد فصد قیفال کنند و حل طبیعت باین مطبوخ نمایند هلیله زرد پانزده درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد تمر هندی ازلیف و تخم پاک کرده بست درم ترنجبین پانزده درم برگ عنب الثعلب یک دسته کشوث و تخم کاسنی هر واحد یک کف بنفشه پنج درم همه را برسم مطبوخ بپزند و در ان دو دانگ افسنتین و نیم دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشانند و این وقتی است که قوت او احتمال نماید و سن و مزاج او مطاوعت کند بعد از ان در طریق دوا لزوم ماءالشعیر باشربه مذکوره نمایند و در اغذیه مزوارت معمول بماش و اسفاناخ وکاهو مسلوق و قطف و کاسنی مسلوق دهند و اگر مرض انحطاط پذیرد چوزه مرغ رطب و جوذابات بخشخاش مغلف بران به فراریج و پایچه بره مطبوخ بجو مقشر و ماش مقشر و مدققات از سینه بچه ماکیان و دراج و تذرو و زرده بیضه مغسول بروغن بادام و آب شیرین بدهند و طریق غسل آن اینست آب شیرین در پاتیله کرده بالایش اندک روغن بادام اندازند و بجوشانند تا آب فانی گردد پس بیضه دران بشکنند و حرکت بسیار دهند و چون بیضه پخته شود بگیرند و سفیدی از زردی جدا نمایند بعده بزردی اندک روغن بادام چکانیده با قطف مسلوق و اندک کشنیز رطب بخورند و اگر جماز و طلع یافته شود اندکی ازان بخورند و اگر زمانه بادام تر باشد قبل استحکام آن بشکر سفید خورند و چون مرض متعسر گردد این سعوط بکار برند آب حی العالم آب حشیشه مامیثا آب برگ عنب الثعلب جوشانیده و صاف کرده روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز تخم کدو و سفیده بیضه و شیردختران همه را بمقدار واجب بوزن متساوی و مختلف بحسب اعراض مرض و قوت ادویه گرفته جمع نموده بعمل آرند و نطول ازین آب سازند بگیرند بنفشه خشک و بنفشه تر و سپستان و گل سرخ هر واحد یک کف جو کوفته سبوس گندم هر واحد دو کف برگ عنب الثعلب دو دسته بزرگ برگ اسپغول یکدسته بزرگ برگ خبازی یکدسته همه را درآفتابه به آب شیرین بجوشانند تا مهرا گردد و بعده نیم گرم بر یافوخ و شیون از بلندی یک شبر بریزند و بعد ریختن این بپوشیدن سر و سکون و خواب امرکنند و اگر از زمانه ی زمستان باشد ازتعرض هوا حذر کنند و اگر فصل تابستان بود بموضع هوای سرد بنشانند و نیلوفر تازه و شاهسفرم تر گلاب پاشیده پیش او دارند و از شمیدن کافور و خوردن سرکه و دوغ و مصل و اشربه مرتب ازسرکه پرحذر باشند که مورث یبس اند وبدانند که برای تطفیه ی اخلاط صفراوی دوطریق ست یعنی اگر محترق و فاسد نگردد و حدت نپذیرد سوای آنکه کثرت یابد بحموضات مثل شربتهای غوره و ریباس وترشی ترنج و

سکنجبین ساده در بلادی که متحمل سکنجبین بزوری نباشند و مانند آن نمایند و بعد احتراق اخلاط صفراوی و .... و فساد آنها بماءالشعیر و جلاب و شربت خشخاش و کاهو مسلوق وکاسنی وقطف و مانند آن کنند پس درین هر دو حال و بفرق ما بینهما تامل نمایند و به دلک پای این مریض و ساقین و قدمین آن وتمریخ سوای فخذین بروغن بنفشه و روغن گل نیم گرم باک نیست و ابن سیار درین مرض بنوشانیدن این حریره امر میکرد بگیرند شیر ماده خر که آنرا اندک جو و برگ بید و کاسنی و رحشایش رطب سلیم از کیفیات حریفه و تلخی خورانیده باشند تا آنکه شیرآن صلاحیت یابد و ازان شیر و نشاسته و روغن بادام و نبات *225* سفید حریره سازند و بعد تنقیه و نطولات استعمال نمایند که اثر محمود ظاهر میشود و بقایای مرض زائل می گردد و زنی که قشف و یبس و سوءحال به هزال میداشت علاجش دربغداد باین حریره کردم و از اطعمه ردیه پرهیز او کنانیدم پس بدن او رطب گردید و قشف زائل شد و درترطیب بدن صحیح بهتر از این و اقرب تاثیر چون تدبیر مزاج موافق او باشد چیزی ندیدم سویدی گوید که در مانیا شرب ماءالشعیر بشربت نیلوفر و تنطیل راس بماءالشعیر مرات کثیر درحمام و تضمید سر بجراده کدو یا بمغز تخم کدو سوده بآب جراده کدو سرشته و سعوط بروغن مغز تخم کدو و غذا بکدو مطبوخ جید بروغن بادام و دوشیدن شیر زنان بر سر و سعوط بدان ونوشیدن شیربز تازه ودوشیدن آن بر سر وخوردن سرمق مسلوق بروغن بادام که دران شیره ی خشخاش وکشنیز سبز داخل کرده باشند وکذا تغذیه به بقله یمانی مسلوق بروغن بادام وکذا بقله خرفه و طیب بروغن بادام وخوردن خیار مع پوست او بعد قطع او یک شبانه روز وکذا قثاء تازه مقشر وکذا غذای بیضه ماکیان نیمبرشت وکذا پایچه جدی شیرخواره وگوشت اومسلوق و مطبخن بروغن کنجد تازه وکذا نان سفید محکم الصنعت وکذا اطراف حمل شیرخواره و لحم اومطبوخ و مطبخن بشیرج تازه همه از مجربات من ست و بقول ابن بطلان و غیره تنطیل راس به طبیخ گل بنفشه و طبخ برگ سبزآن وکذا بطبیخ کاهو درحمام و سعوط بروغن بنفشه و شیردختران وکذا بروغن بید و شیرمذکور و تضمید سر بتخم کاهو سوده باب کاهو سرشته وکذا از پوست خشخاش باریک سوده و شرب شربت خشخاش وتغذیه بکاهو خام و مسلوق مطیب بشیره بادام وکذا بماهی تازه رضراضی بریان بروغن کنجد تازه وکذا بماکیان فربه مسلوق ومطبوخ بکدو وکذا برشتا و مرقه حنطه هرواحد نافع و بقول رازی شرب بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تا بست روز نافع چنانچه عورتی باستعمال این تا ایام کثیر ازمانیا نجات یافته مصنف اقتباس می نویسد که همشیره زاده نواب حافظ الملک را داءالکلب نائبه بود چنانچه درابتدای موسم بهار پدید آمدی و در تابستان غلبه نمودی وگاهی درسالی دوبار پدید آمدی پس من ماءالجبن بشربت الهی وحب لاجورد علوی خان دادم دریک سال دو بار و تا سه چهار سال همین تدبیر مقرر داشتم بفضل الهی صحت کلی یافت **علاج صبارا و قطرب** در صبارا بهر تعدیل و تنقیه و جذب ماده از سر

هر چه در علاج سرسام صفراوی گذشت بعمل آرند مع ترطیب زاید بسیار و مدام اطراف ببندند و در قطرب فصد قیفال کنند و چندان خون برآرند که قریب بغشی رسد و اغذیه محموده مثل گوشت بزغاله و چوزه مرغ و مانند آن دهند و کاهو و کدو بروغن بادام خورانند و حمام مرطب به ابزن به ریاحین رطب مثل بنفشه و نیلوفر و مانند آن نمایند پس هرگاه قوت عود کند بعد از نضج بمنضج سودا تنقیه آن به مسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون نمایند و ماءالجبن دهند و استفراغ متواتر و پی در پی ننمایند بلکه بتدریج و دیر دیر بفاصله چند روز و از اشیای نافعه برای ایشان ماءالجبن است که دران معجون نجاح حل کرده باشند و بعض از تنقیه مقویات قلب مثل دواءالمسک و مثرودیطوس دهند و بنطولات و آبزن و تفریق سر بروغنهای مبرد و مرطب مثل روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و اشربه بارد مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و جلاب از بنفشه پنج درم و عناب ده عدد با شکر سفید ده درم و اغذیه بمزوره ماش و مغز بادام و شوربای چرب چوزه مرغ و حلوان بکدو و پالک و خیار و کاهو و روغن بادام و دیگر تدابیر که در مالیخولیا گذشت و در ترطیب دماغ مبالغه کنند و برای تنویم لعوق خشخاش بخورانند و نطولات مرطب منوم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و تخم کاهو باشد بعمل آرند و شیر زنان برسر دوشند و دربینی چکانند و بروغن بنفشه و کدو نشوق نمایند و نوشیدن شکر سفید در عرق گاوزبان و گلاب و عرق بید حل کرده تخم بادرنجبویه دو درم پاشیده و خوردن شیر بز بشکر شیرین کرده با نان گندم سفید وکذا ماهی رضراضی بریان بروغن بادام و کذا اسفاناخ مسلوق بروغن بادام یا شیرج تازه یا مع لحم غنم بریان بروغن الیه و تنطیل آب طبیخ بقله یمانی سرخ و پوست خشخاش و جو مقشر در حمام بر سر و تناول خوبانی کثیرالمائیه و شفتالو و خربزه زرد و همه مجرب سویدی‌ست و بقول ابن بطلان شرب ماءالشعیر بشربت نیلوفر و روغن بادام و تغذیه بچوزه مرغ مسلوق مطبخن بروغن بادام و مسلوق به گشنیز سبز و کذا لحم جدی شیرخواره مسلوق بکشنیز سبز یا مطبخن بروغن بادام و کذا کدو مسلوق مطیب بروغن بادام و کشنیز سبز و تنظیل سر به آب بنفشه یا گل نیلوفر درحمام و تدهین سر بروغن آنها مدام و تضمید سر به بابونه و تخم کاهو و تخم خشخاش سائیده نافع و همه آنچه برای مانیا در قول سویدی گذشت مفید شناسند و اگر از انواع علاج فائده نشود بربندند و طمانچه های سخت بر سر و روی وی بزنند بوجهی که وجع و الم یابد و اگر یکبار کفایت نکند مکرر نمایند و اگر این نیز سودی نبخشد بر تارک سر داغ دهند که به افاقه می‌آید و اگر باز عود نماید اعاده این تدابیر نمایند شیخ میفرماید که علاج قطرب بعینه علاج مالیخولیاست چون از صفرا و سودای محترق باشد و واجب است که درفصد آن مبالغه نمایند تا آنکه ازان خون بسیار خارج شود و از ان غشی مقاربت کند و تدبیر باغذیه محموده و حمامات یک شب نمایند و ماءالجبن سه روز بنوشانند بعد ازان تنقیه بایارج ارکاغانیس کنند پس حیله در تنویم آن نمایند و بعد تنقیه تقویت قلب

به تریاق و مانند آن کنند و با وجود آن ترطیب بسیار نمایند ❋226❋ و تنطیل به منومات کنند تا تسخین ادویه مذکوره که لابدست مع حرکات ریاضتی مریض جمع نشود بلکه احتیاج آنست که تسخین قلب او بمقویات آن کنند و بترطیب بدن و تنویم .... قی مزاج او اعتدال یابد و تمام علاج او تنویم کثیرست و احیانا افیون خورانند تا فکر او منقطع و طبیعت اوساکن گردد و چون دوا و علاج دران فائده نکند ب تادیب و تاذی پردازند و بر سر و روی او بزنند و بر یافوخ او داغ نهند مجوسی گوید که علاج قطرب فصد سررو در وقت هیجان مرض ست و خون آنقدر برآرند که غشی ظاهر گردد و اغذیه جیدالکیموس مقدار صالح بخورانند و در آبزن آب گرم شیرین بنشانند و ماءالجبن با سفوفی که اندران هلیله سیاه و شیرآمله و افتیمون و بسفائج و مانند آن افتد بدهند و تنقیه بدن آن بعد سکون اندک بایارج لوغاذیا و ایارج روفس دوسه مرتبه نمایند بعد ازان تریاق فاروق دهند و چون این مرض هیجان کند و با آن بیخوابی عارض شود طبیخ منوم بر سر ریزند گیلانی گوید که بعد فصد و ترطیب تنقیه به حقنه های لینه مذکوره درباب قرانیطس و مانیا بعده بمطبوخ افتیمون نمایند و آبیکه دران حشایش معتدل‌الحرارۀ مثل بابونه و اکلیل الملک و ادویه مثل بنفشه و برگ خبازی و حشیش مامیثا و ریحان و جو کوفته و سبوس گندم و خطمی نیز افزوده جوشانیده باشند بر سر ریزند و سعد را باریک کوفته بیخته درلعاب حلبه آمیزند بعده درآب گرم حل کنند تا رقیق گردد پس غرغره بدان نمایند اگرآنرا سهر لازم گردد آب نطول مذکور بر سر ریزند و دران پوست خشخاش و تخم کاهو و یبروج اضافه کرده دائم بعمل آرند و بروغن بنفشه استنشاق کنند و منخرین را به اندکی افیون طلا کنند و درمیان استفراغ فاصله ایام نمایند و اسفیدباجات معمول بماش مقشر و پیه ماکیان غذا سازند و رعایت مزاج کنند پس هرگاه ماده حدت پذیرد اکثر غرض طبیب تعدیل مزاج دماغ او باشد بآبیکه بران میریزند و روغن گل نیم گرم و تسعیط بحسب مزاج کنند اگر اراده تسکین باشد بروغن گل و روغن بنفشه و شیر دختران و آب عصی‌الراعی و مانند آن و اگر اراده تسخین و تحلیل بود بروغن یاسمین و روغن خیری و روغن قسط لین و مانند آن و از تنهائی منع کنند و با مردم عقیل بنشانند و بعافیت و سلامت بشارت دهند و در تسکین روع او سعی نمایند و اگر احتیاج بدفع اخلاط محتقنه در سر بایارج فیقرا باشد آنرا بدهند و بایدکه ازحال قبل ازمرض بپرسند اگر مریض معتاد جماع کثیر باشد بعده آن منقطع شده باشد اجازت مجامعت باعتدال دهند و دراطالت خواب او جهد نمایند **عشق** و این مرضی ست وسواسی شبیه بمالیخولیا که انسان بگماشتن فکرخود درخوبی بعض صور و شمائل که معشوق او راست بر خویشتن کشد و امید وصل او در دل خود محکم کند و گاه قوت شهوت جماع ممد او باشد و اکثر بسبب غلبه عشق و شدت حب از نظر اوعیوب معشوق و محبوب او پوشیده گردد چنانچه ارسطاطالیس گفته که العشق یعمی حس العاشق و یصمه عن ادراک عیوب معشوقه و سبب آن الهام و القا در نفس

عاشق ست محبت معشوق را بسببی ازاسباب و سبب بدنی او ارتفاع بخار ردی‌ست بسوی دماغ از منی محقق و بعده احتراق خون بنا بر دوام فکر و از علامات اوست که شمائل صاحب این مرض بگردد و رنگ زرد سر نگون خاموش مبهوت باشد و نبض او مختلف و غیرمنتظم شود و خصوصا وقتیکه ناگاه معشوق را ببیند یا نام او یا خبر او بشنود سریع صغیر صلب و قاروره صاف بود و چشم او خشک و فرورفته با تهبج پلک باشد و چنان نماید که گویا چیزی خوب می بیند و یا خبرخوش میشنود و اکثر آه سرد کشد و از شنیدن ذکر وصال طرب حاصل نماید و از استماع ذکر فراق بگرید و حزنی در وی پدید آید و بدانند کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد معشوق او را بدین طریق دریافت نمایند که دست بر نبض او نهاده نام کسانی که گمان عشق آنها باشد یاد کنند و صفت و حال هر یک بگویند پس هنگام ذکر نام و صفت هرکسی که نبض او متغیر و مختلف گردد بدانند که معشوق او همان ست علاج در ترطیب بدن و دماغ کوشند باغذیه و اشربه مرطبه و حمام و تدهین و سعوطات و نطولات طیب و غسل بآب نیم گرم شیرین و توسع دراغذیه مرطبه و نشانیدن در امکنه رطبه خوشبو و بساتین مفرحه و تفرج و سرور و سیر صحراها و گلزارها و مجالست با ندمای عقلا و شنوانیدن اسماء و حکایات زهاد و عباد نافع است و کذا خورانیدن مبردات و مرطبات و مقویات و مفرحات قلب و دماغ مفید و اگر در بدن او آثار خلط سوخته یافته شود قوت قوی باشد بعد ترطیب و نضج خلط اول تدبیر استفراغ آن خلط کنند و اگر قوت ضعیف باشد تقویت او نمایند و به تشفی و امیدواری او پردازند و بعد حصول قدری قوت تدبیر تنقیه ماده کنند بعده تدبیر ترطیب و تنویم نمایند چنانکه در مالیخولیا و جنون مذکور شد و خمیره یاقوت علوی خان خورانیدن از مجربات ست و به مهمات مشغول دارند و اگر وصال معشوق میسر شود بهتر ازان تدبیری نیست و اگر بر وجه شرعی میسر نیاید وصف حسن و شمائل معشوق دیگر پیش اوکنند و هرگاه عشق اول کم شود پیش از انکه عشق دوم محکم شود بشغلی مهم مصروف گردانند و اگر عاشق عاقل باشد نصیحت و استهانت دوستان او را کفایت باشد و نیز ازجمله تدابیر صواب آنکه پیرزنان یا مخنثان را برگمارند تا از حالات نفرت افزا و خصال زشت معشوق بعاشق خبر دهند چنانکه طبع او ازان متنفر گردد و انواع لعب مثل نرد و شطرنج و غیره و تخویف حاکم وقت و انواع غموم عظیم و اشتغال بعلوم خصوصا انکه دران تحقیر و مذمت لذات جسمانی و متمنیات شهوانی باشد و کثرت فکر در محاکمات و مسائل دقیق مثل هندسه و حساب و جماع مفرط خصوصا با آنکه در صورت و شمائل قریب معشوق بود هر واحد مزیل عشق است و اگر مجرد باشد متاهل گردانند و شغل خریدن کنیزکان و طرب و جماع بایشان و سفر بعید و سکر ❋227❋ متواتر دائم نیز مفید باشد و بالجمله عمده معالجه آن مشغول داشتن اوست بشغلی و عملی و صنعتی و همی مخالف شغل و هم او .... را ازو بازدارد و عشق و عاشقی و معشوقی را فراموش نماید و مشغول داشتن او را بخصومات و

منازعات و بازداشتن این امر دخل تمام است و در طب فریدی ست که هرگاه آهن گرم کنند تا سرخ شود و در آب سرد کنند و در حین سرد نمودن بگویند همچنانکه آهن گرم در آب سرد میشود دل فلان به فلان سرد گردان سه بار گفته سرد کنند بعده از آن آب روی عاشق بشویند و بر سینه عاشق زنند در عمل سه روز عشق فراموش میکند و ایضا اگر پاره سنگ مرمر که بر آن تاریخ موتی نوشته باشد قدری از آن بسایند و نیت جدایی عاشق و معشوق کرده بیخبر به عاشق خورانند دفع عشق می سازد و در تحفه مرقوم است که اگر بکوزه نو از موی سر زن بخور کنند و از آن کوزه مرد را آب خورانند دفع عشق میشود و متنفر از آن میگردد و سویدی مینویسد سنگی که بعض اوقات در حوصله ماکیان یافته میشود و مشابه حجر مها میباشد چون بر عاشق تعلیق آن نمایند ازاله عشق نماید و اگر این سنگ در آب اندازند و عاشق آنرا بنوشد در زوال عشق مجرب من ست و تعلیق عظم لقلق بر عاشق نیز دافع عشق ست و گویند که اگر کنه شتر بر آستین عاشق بی اطلاع او به بندند ازاله عشق کند و مجرب مالقی ست و همچنین نوشیدن آب مغسول پارچه که برگردن معشوق گردانیده باشند و کذلک خوردن چهار شعیره نیل هندی بآب و کذا شرب طبیخ حرمل و کذا شرب خاک قبر مقتول و جلوس در مقابر و غلطیدن در مکان غلطیدن استران نافع و نوشیدن شربت بادرنجبویه صبح و شام مجرب نوشته اند و گفته اند که بادرنجبویه گاوزبان مروارید مامران چینی مرزنجوش مر ماحوز صعتر عود خام بسد هر واحد یک مثقال کوفته بیخته در رب سیب سه وزن ادویه آمیخته هر صباح یک مثقال خوردن مزیل عشق ست الحاصل در علاج این مرض غفلت نکنند که اگر زیاده شود بمالیخولیا یا جنون منتقل گردد و اگر تدبیری سود ندهد مدتی او را بمخدرات مثل افیون و قنب و بنج و بیخ لفاح غافل دارند تا تفاوتی پدید آید آنگاه بدستور بمعالجه مالیخولیا پردازند کذا فی .....

سدر و دوار

سدر ظلمت بصرست وقت برخاستن و مهیا شدن بسقوط و دوار دوران سرست یعنی آنکه مریض خیال کند که او بجمله اجزای خود دائرست یا بیمار چنان پندارد که جمیع اشیا گرد او همی گردد پس نمیتواند که ثابت ماند بلکه ساقط شود و بساست که از آوازها کراهت کند و چون این مرض شدت کند از جهت سقوط بیمار بصرع مشتبه گردد و فرق بعدم

تشنج و کف دهن و حرکات مضطربه در اینجا توان کرد و ایضاً دوار مدتی ثابت ماند و صرع دفعتاً افتد و صاحب او ساقط گردد و افاقه یابد و سبب سدر یا خدر دماغ است از سردی و از اجتماع خلط بارد غلیظ در مقدم دماغ و آنرا سدر خدری گویند و یا تالم دماغ از ضربه و سقطه سر و از صداع و دوام حدت تپ و آنرا سدر مولم نامند و ابن الیاس گوید سدر انست که انسان درمی یابد که گویا دخان از بدن او بسوی سر مرتفع میشود و خود را گویا در تاریکی یا ضباب و در چشم خود ظلمت و در گوش طنین مییابد و ماده این مرض سوداوی بود و سبب دوار گردش روح دماغی ست به باعث حرکت دوریه انسان بر نفس خود و یا مشاهده اشیای دائر و شفاف روشن و یا وقوع ضربه و سقطه بر سر و یا فرغ دفعتاً و یا ضعف مرض و یا رسیدن گرمی و سردی دفعتاً بدماغ و یا اجتماع اخلاط در عروق مستدیره گرد دماغ و یا تصاعد آن از عضو دیگر و یا تولد ریاح و ابخره اندر دماغ و یا صعود آن از عضوی دیگر مثل معده و مراق و دل و جگر و شریان ها و رگهای همه تن و سپرز و کلیه و مثانه و رحم و حجاب و قدمین و ساقین و یا اذیت دماغ بمجرد مشارکت ضعف فم معده یا وقوع بحران و این ابخره و اخلاط بیشتر بلغمی باشد و دموی و صفراوی و سوداوی نیز بود و جرجانی گوید که ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد و آنجا که ماده خون بود هم بصفرا و بلغم آمیخته بود و بخار اسود نیز بود و مسلک بخار معده و مراق و مثانه و رحم و حجاب بسوی دماغ منافذ اعصاب است و مسلک بخار دل و جگر و طحال و عروق و شرائین پس گوش و گردن و ایضا شیخ گفته که مشارکت دماغ بمعده طریق مشارکت عصب بود و گیلانی مینویسد که این وقتی باشد که واصل از معده بسوی دماغ کیفیت ساذج بود و آنهم مفرط باشد و عام بجمیع بدن بود پس مشارکت بمعده تنها نباشد بلکه بهمه بدن باشد و اما اگر واصل بسوی دماغ ابخره و ادخنه باشد پس درین شرط نیست که نفوذ آنها در عصب بود بلکه جمیع مسام اعضاء متوسط میان دماغ و معده صلاحیت نفوذ آنها در خود دارند و نیز شیخ می فرماید که سدر شدید مشابه صرع می باشد لیکن با تشنج نبود چنانچه صرع بود و ماده بخار گاه صفرا بود و گاهی بلغمی و دوار بلغمی شبیه بصرع باشد و بیشتر مشارکت سدر و دوار آور نه بسبب وصول ماده بود بلکه بنابر اذیت دماغ بکیفیت مورث سدر و دوار گردد مثل آنکه هنگام خوف و گرسنگی بعض مردم را عارض شود و خصوصا کسی را که متحمل جوع نباشد بهر آنکه فم معده از آن ایذا یابد و مشارک آن دماغ گردد و دوار آرد طریق تشخیص اسباب سدر و دوار اگر کسی را سدر باشد اولا از آن بپرسند که پیش از این نوع ضرب بر سر یا حدوث صداع یا تپ اتفاق افتاده یا نه اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و اگر از آن انکار کند از تقدم رسیدن سردی بسر سئوال کنند اگر بگوید سببش سردی دماغ باشد و الاسبب او خلط بارد در دماغ خواهد بود و ثقل راس و بلاوت حواس نیز از علامات وجود ماده باردست و اگر دوار باشد نخستین سئوال کنند که مرض دائم و یکسان میماند یا گاه گاهی عارض

می شود و در امتلاء خلو معده اختلاف می پذیرد و اگر دوام و لزوم او بگوید و در پری معده و گرسنگی متغییر نگردد و هضم صحیح بود بسبب دوار در دماغ باشد پس حال دوران مریض بنفسه یا کثرت نظر او در اشیای دائر و شفاف و یا ضربه و سقطه سر و یا حدوث مرض و یا رسیدن سردی یا گرمی *228* بدماغ از خارج یا داخل بپرسند اگر بتقدم یکی ازین اسباب مقر گردد سبب مرض همان باشد و الا تقدم اوجاع راس و گرانی سر و نقصان حواس حتی که در ذوق و شم بپرسند اگر یافته شود دلیل مواد در دماغ باشد و بعده بودن ودی و طنین در گوش و شدت دوار و کثرت عطسه و قصر نوبت دوار هم بپرسند اگر این هم باشد بر وجود ماده بخارات و ریاح دلالت کند پس نوع ماده را از رنگ ..... ملمس سرد نبض و قاروره و غیره علامات مخصوصه هر خلط بنوعی که در تشخیص امراض دماغی مادی و صداع مادی مذکور شد مشخص نمایند و ایضاً کثرت آب دهن و خواب و ترشی یا شوری مزه دهن و عسر و حرکت و سکون و دوار از رسیدن گرمی بسر و کسل از جواب و تکلم و قلت عطش و لین نبض با ضعف و بطوی آن و بیاض قاروره و غلظت آن بر ماده بلغمی و سرخی چهره و چشم و انتفاخ عروق و ضربان آن و سیلان اشک در ابتدای دوار و شیرینی دهن و ماندگی و خواب بسیار بر ماده دموی و التهاب و خیالات زرد و زردی رنگ و تلخی دهان و عطش و بیداری و شدت دوار در وقت گرمی و سرعت نبض و ناریت بول بر ماده صفراوی و تخیل شعر و دخان و فکر فاسد و خوف و خاموشی و صلابت و ضعف نبض و قلت آب دهن و خشکی زبان و بیخوابی و کدورت قاروره بر ماده سوداوی دلالت کند و اگر مریض عروض یا شدت دوار گاه گاهی بیان کند ماده مرض در عضو دیگر باشد درین صورت بپرسند که ضرر در کدام عضو معلوم می شود و پس اگر مریض بطلان یا آفت اشتها و فساد هضم و اختلاف حال دوار در امتلا و خلای معده و درد معده و سر و نفخ شکم و غثیان و خفقان معدی و آروغ دائم بغیر ترطیب و غیر اراده و اشتداد مرض هنگام اکثار طعام و عند تخمه و تناول شی مبخر بگوید ماده مرض در معده باشد اما اگر آثار مواد در معده معلوم نشود و دوار در خلو معده عارض شود از ضعف فم معده باشد و اگر خلل مراق یا قلب یا جگر یا طحال یا گرده یا مثانه بگوید ماده علت در همان عضو باشد اما ضربان شدید در شرایین صدغین یا گردن یا پس گوش و تمدد و انتفاخ وداجین هنگام ابتلای دوار و ظهور خفت در دوار از انضغاط عروق مذکور بانگشت یا بستن پاره اسرب بران یا طلای ادویه قابض بران نیز دلالت بر وجود ماده در قلب یا جگر یا سپرز یا جمیع اعضا دارد و ایضاً بقول انطاکی اگر دوار بعد هضم ثوران کند بر وجود ماده در کبد گواهی دهد و بقول صاحب کامل تمدد و امتلای شرائین پس گوش بر وجود سوءمزاج بارد یا خلط بلغمی یا صفراوی در عروق مذکوره و بودن علت در آن شاهد بود و اگر معذلک گردن متمدد باشد دلیل بر وجود سردی یا بلغم یا صفرا در عروق معروف بعرقین ساتبین و حدوث علت دران باشد و اگر تقدم اختناق رحم و اقتباس منی یا

حیض یا اورام رحم بیان نماید ماده در رحم باشد و اگر وقت ظهور دوار صعود چیزی مورچه مانند از قدم یا ساق مریض بگوید ماده مرض همانجا باشد و نوع ماده را در اعضای مذکوره بدانچه در مقام هر عضو مسطورست دریافت کنند و از بعض علامات مخصوصه هر خلط که سابق مذکور شده نیز معلوم نمایند و علامات انواع مواد معده در تشخیص امراض دماغی نیز گذشته و طول مرض سدر و دوار بر برودت ماده دلالت کند و نوبت او غیر طویل بر حرارت گواهی دهد و وقوع این امراض در امراض دیگر و خصوصاً در حمیات روز بحران دلیل سدر و دوار بحرانی است و ازمان آنها منذر بصرع و سکته است و گاهی صداع بعد دوار عارض می شود و دوار را زائل می کند و گاهی بالعکس. علاج کلی سدر و دوار بقول انطاکی دران تنقیه غالب بدانچه مناسب او باشد و تلطیف اغذیه حتی الامکان کنند و تنقیه سر بچیزی که عطسه آورد خصوصاً در ریاحی نمایند و در مشارکی ادویه مخصوصه آن عضو بادویه دماغی بیامیزند و بعد زوال مرض اعتنا بتقویت دماغ کنند تا آفت بار دیگر قبول نکند و از مجبرات در جذب خلط از دماغ آنست که در علاج طنین باید و خاریدن پایها و شوئیدن آنها بسرکه و حرمل و آب لیمو و تراشیدن موی سر و طلای او ببرگ جوز و مورد نافع و حقنه ها و فتائل را درینجا اگر ریحی نباشد فائده نیکوست و گویند که مرق نخود در ابتدای دوار جید است و در جمله اقسام آن هرگاه نوبت هیجان کند بدلک سافل و نهادن پایها در آب گرم توجه نمایند و در دوار دماغی مادی اگر اجتماع اخلاط در دماغ باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی مادی مسطور شده علاج کنند و ایضاً در ماده که در سر تنها باشد حجامت سر و نقره و فصد رگ پس گوش کنند و شبیارات و غراغر و نطولات و شمومات و سعوطات و عطوسات و مانند آن بحسب مواد استعمال نمایند و گویند واجب است که صاحب دوار از نظر کردن بسوی اشیای سریع الدور و از بلندی به پستی دیدن و از تناول سائر مبخرات اجتناب نماید و خائیدن گشنیز تر و خام تنها یا با گندم بریان همه انواع دوار و سدر را مفید است و کذا انداختن گشنیز بسیار در طعام و گویند که دو درم تخم حنا سائیده بعسل صاف سرشته لیسیدن و بعد از آن متصل نان با روغن گاو و نبات خوردن در اکثر انواع دوار سودمندست و این معجون در اقسام سدر و دوار حار و بارد از مجربات انطاکی ست حب بلسان گشنیز خشک تخم شاهتره هر واحد پنج درم گل سرخ تربد شحم حنطل هلیله زرد مصطکی هر واحد سه درم بعسل هلیله مربی بسرشند شربت سه مثقال و اطریفلات مطلقاً کثیرالنفع ست و رازی گوید که استعمال شراب در جمیع علاج سدر و دوار ترک نمایند و روفس گوید که استعمال آب در سدر بهتر از استعمال شراب ست و جالینوس گفته که علاج صاحب سدر و دوار فصد اوست در ربیع و اگرچه دلائل امتلا ظاهر نباشد و در کتاب فصد نوشته که فصد او ❋229❋ .... پای گیرند و مسیحی گوید که در جمیع انواع دوار بحقنه نفع یابند در وقت بعد وقت استعمال نمایند و بحسب ماده مرض بسازند اگر ماده بارد باشد حقنه حاد و اگر حار

بود حقنه ...... بعمل آرند و اگر مرض تخفیف نیابد و این علاجات آنرا فائده نکند ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس استعمال کنند و ایضاً بنقوح صبر منفعت عظیم بین یابند و بقول ابن هبه الله علاج سدر و دوار دموی و صفراوی مثل علاج صداع حار کنند و این اکثر افتد و آنچه از بلغم یا سودا حادث شود مجانس صرع باشد و علاج این هر دو مثل علاج صرع باید کرد. علاج دوار از دوران انسان بنفسه گرد چیزی آنچه از مشاهده اشیای دائر و روشن یا نظر او از مکان عالی باشد و بزودی ساکن نشود باید که بسکون و قرار و خواب و تناول قابضات ترش علاج کنند و آنچه مانع ابخره باشد مثل نقوع تمرهندی و امرود و مرزنخوش و گشنیز بنوشند.

علاج سدر و دوار از ضربه و سقطه به تدبیر امراض دماغی که از ضربه و سقطه بود پردازند و بتسکین وجع و تليين طبع و جذب مواد از دماغ باسفل کوشند هرچند بفصد از جانب مخالف باشد و روغن گل بعده روغن ..... به نسخه حکیم علی بر سر نهند و از موم و روغن گل و بنفشه و کتیرا تضمید سر نمایند و از رسیدن گرد و غبار و گرمی و آفتاب و اشیای معطسه حفاظت سرکنند تا عطسه نیاید و بعده اگر دوار یا سدر باقی ماند علاجش بازاله سوءمزاج کنند بحسب کیفیتی که علامات آن ظاهر باشد طبری گوید که چون سدر از ضربه یا سقطه باشد تفقد مزاج او نمایند پس اگر مزاج او بخرارت متغیر گردد معالجه آن نکنند و تسکین مزاج او نمایند و هرگاه مزاج او تسکین یابد فصد کنند اگر قوت او متحمل آن باشد و تغریق راس او بروغن گل گرم کرده در شب و روز دفعات نمایند و تضمید سر او باین مرهم کنند بگیرند قیروطی بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیدآب قلعی و قدری مرداسنگ دران حل کنند بعده بآب خبازی و آب برگ خطمی بمقداریکه ممکن باشد تسقیه نمایند بعده بر خرقه کتان طلا کنند و بر سر ضماد نمایند و از نظر کردن بسوی آفتاب و تعرض به هوا منع کنند تا عطسه نکند که عطاس با این حالت گاه مورث غشی میگردد و گاهی تزعزع راس می کند پس بر صاحب او خوف هلاک میباشد. علاج سدر و دوار از ضعف مرض و نقاهت در صورت ضعف دماغ شیره مغز بادام پنج عدد شیره خشخاش شیره کشنیز خشک هر یک نه ماشه نبات سه توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده دهند و مقویات اعضای رئیسه مثل خمیره مروارید و ماءاللحم خورانند و پست جو و کشنیز هر دو بریان بروغن بادام چرب کرده با شکر صبح و شام بنوشند و حریره مقوی دماغ بدهند و هرچه در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی گذشت بعمل آرند و در حالت ضعف قلب بهر تقویت آمله مربی و سیب و به مربی بطباشیر و ورق نقره یا طلا و شربت .... و ترنج و لیمو و صندل و سیب و مروارید سوده باشربه مذکوره یا شربت انارین و مفرحات مناسب مزاج بکاربرند و اغذیه لطیفه موافقه مخضب بدن تناول کنند. علاج سدر و دوار از

رسیدن گرمی بدماغ باید که بضد آن علاج کنند بدانچه در علاج امراض دماغی حار گذشت و ایضاً تبرید دماغ بشمومات و سعولات و لخالخ بارد و بوئیدن سرکه و گلاب و خوشبوهای بارد و نوشیدن دوغ و آب انارین بشکر و نهادن روغن گل بر سر و غذا بمزوره زرشک و اناردانه مفید و سویدی گوید که نقوع تمرهندی بشکر و کذا نقیع مشمش نوشیدن و نیلوفر و کذا سرکه و گلاب نوشیدن و ضماد کردن در دوار حار مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که برای دوار حار کشنیز خشک دو درم بشکر و یا کشنیز یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده بریان ساخته از یک مثقال تا دو درم بمثل او شکر هفت روز متواتر خوردن و کشنیز خشک بسرکه و گلاب و کذا صبر بآب کاسنی تر و کذا گلنار بصبر و بآب کاسنی تر و کذا اقاقیا و صبر و مازو هرسه بآب کاسنی ضماد کردن و غذا ببرگ خرفه ساختن و گل سرخ شماً و نطولاً و ضماداً و شراباً و گلاب شرباً و آس شماً و ضماداً هر واحد نافعست. علاج سدر و دوار از رسیدن سردی بدماغ در علاج امراض دماغی بارد مسطور شد بعمل آرند و تسخین دماغ باشیای مسخنه ملطفه از اغذیه و ادویه مثل نطولات و شمومات و کمادات و ضمادات گرم و تناول ... بمصالح گرم ..... و بقول صاحب کامل نطول بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و برنجاسف و شیح و سداب و نمام و پودینه کوهی و جاوشیر و جعده و مانند آن نمایند و طلا بمویزج و عاقرقرحا و جندبیدستر..... سوده بآب سداب سرشته بعمل آرند و مشک و غالیه و جندبیدستر و فرفیون و سداب و مرزنجوش و مانند آن ببویند و غذا نخوداب بر میت غسیل و شبت و دارچینی و خولنجان *230* و دراج و تیهو بطریق اسفیدباج یا مطبخن یا مشوی دهند و عسل بحب البطم و حبه الخضرا بخورند و از اغذیه مصدعه مثل جوز و شهدانج و البان منع کنند و نزدیک نبیذها نگردند و سکون راحت و قلت حرکت اختیار نمایند و شرب حرف بآب قرنفلی برای دوار بارد مجرب سویدی‌ست و سرکه عنصل و شربت آن و عنصل مشوی ..... بطبیخ افسنتین و یا دو مثقال از آن بنقوع صبر یا بنقوع ایارج و کذا انیسون بریان و بیخ فاشرا یکدرم بشراب و یا یک مثقال تنها و قنه و طبیخ عود بلسان و طبیخ .... هلیله کابلی و قنطوزیون و شحم حنظل و اسطوخودوس و طبیخ افسنتین بصبر و طبیخ نمام بشکر و حماما و کذا مصطکی انیسون مکد مثقال سوده بگلقند عسلی دوازده درم آمیخته ..... مثقال کندر نیم درم سوده درگلقند عسلی آمیخته و آب شابانک و جنطیانا و فلفل قیصوم بشکر و گل سرخ در شراب کهنه جوشانیده هر واحد شراباً نافع و زراوند مدحرج و .... و نمام هر واحد شماً و ضماداً و ریوند و کشوث و بهمن سفید و غاریقون و عاقرقرحا و شونیز و حاشا و درونج و دارفلفل بعسل و سکبینج و برنجاسف هر واحد شرباً و ضماداً و سعوطاً یک حصه بروغن بادام تلخ و کذا رته یک حبه بروغن کنجد و کذا جندبیدستر بروغن بادام و کذا روغن شونیز و خولان و کذا حلتیت یک قیراط به شیر زنان و عطوس بخردل و کندر .... ربع درم در روغن بادام آمیخته و طلای روغن بلسان و یا سرگین کبوتر مع

بابونه و یا روغن بابونه و یا صعتر و یا قیصوم و یا برگ غار بآب قرنفلی در حمام و نطول بطبیخ اکلیل الملک و صعتر و شیخ جبلی و برگ ترنج هر واحد در حمام و یا بطبیخ مرزنجوش و یا برنجاسف و یا جعد و مع حلبه مفیدست و مشک و مرزنجوش شماً و شرباً و نشوقاً و خردل و یا کندش کوفته بخرقه بسته و قی آوردن بترب و تخم سرمق و روغن کنجد نیم اوقیه و تخم شبت مع تخم سرمق در سرکه جوشانیده و بعسل در قوام آورده و بآب گرم آمیخته و غرغره قند بآب بادیان و یا ..... شونیز و یا کندش بسکنجبین و یا فلفل و تناول خردل بچقندرمسلوق و بخور بطبیخ بابونه در روز و شب چند بار و اکلیل الملک یا نمام یا برگ غار بدستور علاج سدر و دوار دماغی دموی

آنچه در علاج امراض دماغی دموی و صداع دموی مسطور شد بعمل ارند و ایضاً در دموی و اخلاط مختلفه در بدن با خون فصد قیفال کنند بعده فصد ورید پس هر دو رگ گشایند که بقول شیخ این افضل علاج است بجمیع اصناف دوار مادی و مجامت نقره بر سر نیز نافع است و فصد صافن و حجامت ساقین نیز سودمند ست و پس از فصد تلیین طبیعت .... یا فواکه یا ماءالفواکه یا خیارشنبر و شربت ورد یا بنفشه نمایند بعد از ان تبرید لعاب اسپغول و شربت عناب و شیره مغز تخم کدو و شیره کاهو و خیارین و خرفه و نقوع زرشک و ..... نیلوفر و شربت صندل بعرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گلاب و بیدمشک و امثال آن دهند و بعد فصد سررو و حجامت سر شرب آب جو مقشر و قرطم و تمرهندی و عناب و نیلوفر یا بنفشه یا سکنجبین مجرب انطاکی ست و نوشیدن آب تمرهندی و شکر هریک ده درم یا آب انار مشحم مع شکر و یا سکنجبین ساده بگلاب مکد ده درم یا بشیره تخم خرفه و اسپغول و خوردن انار میخوش و به میخوش سودمند ست و استنشاق بآب کشنیز و مورد و سرکه و روغن بنفشه و یا کافور و صندل و گلاب و تغریق و مالش سر بروغن گل و سرکه و وضع ضمادات .... گویند که در ماده حار لیمو و تمرهندی عجیب ست و دواءالمسک بارد و طبیخ اطریفل و کشنیز و نقیع آن مفید بود و نقوع آمله و کشنیز و گل نیلوفر یا شکر سفید نافع و شیره خشخاش و ...... مفرد و مرکب بآب شیره براورده بقدری شکر شیرین ساخته نیز سودمندست و مطبوخ سرپهوکه و کشنیز و پوست هلیله زرد نیم کوفته هریک دو درم تا یک هفته نوشیدن ..... مثقال صندل سفید بگلاب سوده بنوشند و دست و پا را بآب برگ بیدانجیر بمالند فائده تمام دارد و غذا قابض حامض مثل غوره و سماق دهند و از اغذیه حاره پرهیزند .....که اگر با خون اخلاط مختلفه باشد یا سببش اخلاط سوای خون بود مبادرت باستفراغ از حب ایارج کنند یا از نقوع صبر اگر اخلاط حار باشد یا طبیخ هلیله یا مطبوخ ... و حب اصطمخیقون اگر اخلاط مختلف باشد و بعد تنقیه حقنه بآب قنطوریون و حنظل استعمال نمایند بعده بر سر و نقره حجامت کنند بعد از آن بغراغر و عطوسات و شمومات که در آن

مشک و جندبیدستر و شونیز و مرزنجوش باشد توجه نمایند هرگاه نوبت هیجان کند استعانت بمالش اسافل بدن کنند.

علاج سدر و دوار دماغی صفراوی بعد نضج بهر تنقیه مسهل صفرا و حب هلیله دهند و نقوع حبه و نقوع صبر و ماء الجبن نیز موافق ست و یا این مطبوخ هلیله دهند پوست هلیله زرد بست درم تمرهندی پانزده درم سنای مکی ..... پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند حتی که به ده اوقیه آید صاف کرده نیم گرم بنوشند و بعد تنقیه تبرید به آب تمرهندی یا انار دانه و شیره خرفه با شربت نیلوفر و یا سکنجبین و یا آب آلو بجلاب و یا اطریفل کشنیزی مزعفر با عرق زرشک و فواکه دهند و گل سرخ و سرکه کهنه و برگ مورد تازه و بنفشه تر و نیلوفر مدام ببویند و تضمید صدغین بصندل و گلاب نمایند و آنچه در دموی گذشت نافع شناسند و طعام از مزوره آب آلو و زرشک و مانند آن مفید و طبیخ هلیله بگل بنفشه که دران ترنجبین مالیده باشند و شربت *231* یا لیمو و تبرید بماءالقرع و گلاب و آب هندوانه بقول انطاکی نافع و شرب آب لیمو و شربت آن مجرب سویدی ست و شیره خشخاش و ماءالشعیر نیز نافع بود مجوسی گوید که اگر دوار و سدر از صفرا باشد قی بسکنجبین و آب گرم کنند و تنقیه بدن و دماغ بحب هلیله و مطبوخ آن با تمرهندی نمایند و نسخه مطبوخ هلیله همانست که سابق مذکور شد لیکن درینجا بنفشه چهار درم زیاده است و گلاب و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و سرکه کهنه در بینی چکانند و اندک کافور در بینی دمند و غذا مزوره آب انار میخوش و غوره تنها یا بچوزه مرغ دهند و کاسنی و کشوث بسرکه خورانند جرجانی و ایلاقی مینویسند که بعد قی بآب نیم گرم و سکنجبین انار میخوش یا به یا امرود و ریباس و شربت غوره و شربت سماق خورند و تنقیه دماغ بحب بنفشه نمایند و اگر تنقیه بمطبوخ هلیله کنند صواب باشد و سفوف هلیله زرد با شکر همراه ماءالجبن موافق بود و هر صبح آب انار میخوش با شربت غوره و مانند آن بنوشند و طعام از غوره یا زرشک یا سماق یا ریباس یا شاخ انگور تر بسازند و خمیر نان بآب غوره یا آب به یا آب امرود یا آب ریباس یا آب سماق کنند و حجامت پس سر و فصد رگ پس گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف بود هر صبح و شام پست جو و کشنیز خشک هر دو بریان سوده با شکر آمیخته بروغن بنفشه چرب کرده بخورند ابن الیاس گوید که بعد قی و تنقیه صفرا از سر و بدن بمطبوخ هلیله و یا بحب بنفشه مقوی بسقمونیا اشربه ترش دهند و جلاب معمول از تخم کاسنی سه درم و اصل السوس دو درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش مقشر بشیره بادام بدهند و تقویت راس بشمومات بارده مقویه دماغ مثل بنفشه و نیلوفر و گل به و سیب و نطولات محلله و سعوطات بارده کنند و گلاب و سرکه کهنه و برگ آس نشوق نمایند طبری گوید که در دوار که از اخلاط حار محتبس در بطون دماغ باشد بقوت مریض نظر کنند اگر مانعی نباشد فصد سر رو نمایند و بعد چند روز از فصد تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیله سیاه و زرد و کابلی هر واحد پانزده درم افسنتین قنطوریون حشیش

غافث اصل السوس مقشر هر واحد چهار درم تمرهندی منقی از لیف و تخم بست درم ترنجبین بست درم آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد پرسیاوشان پنج درم بدستور مطبوخ بپزند و یک شربت از آن گرفته دو ثلث درم غاریقون و یکدرم تربد و سه طسوج سقمونیای مشوی سوده بجلاب سرشته دران مالیده بنوشند بعد پنج روز و اگر یک شربت کفایت نکند دو یا سه بار بنوشند و حقنه درین نوع موثر سریع نیست و اگر باین تدبیر دوار زائل نشود به زرور دوا و خال فتیله در بینی برفق عطسه آورند و اگر زائل نشود روغن خیری یک جزو شیر دختران دو جزو آب خطمی تر یک جزو در شیشه خوب با هم زده بقدر یک درم گرفته سعوط کنند و اگر کفایت نکند دو سه مرتبه بعمل آرند و اگر زائل نشود بگیرند جو کوفته سبوس گندم خطمی بنفشه هر یک دو کف و در ظرفی سربسته جوشانیده بران انکباب نمایند و آب او بر سر ریزند بدفعات و تلطیف غذا نمایند و بر شرب ماءالشعیر لزوم کنند و نظر کنند اگر مزاج مریض متغیر شده باشد اولاً معالجه بتسکین مزاج او نمایند بعده اعاده علاج مذکور کنند و گاهی تضمید راس باین ضماد کرده میشود بگیرند خطمی سفید آرد باقلا بزر قطونا هر واحد یک جزو آرد جو دو جزو و همه را در سرکه و روغن گل بزنند که مثل مرهم شود و بر سر ضماد کنند و ابن سیار بعد تلیین طبع و فصد دائم این ضماد میکرد تا آنکه دوار زائل شود و بعطوس و نطول و انکباب امر نمیکرد و من چیزی بهتر از این ضماد در دوار و صرع حار ندیدم. علاج سدر و دوار دماغی بلغمی بعد نضج ماده بمنضج بلغم تنقیه بدن و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج و یا مطبوخ اسطوخودوس تربدی علوی خان و حب قوقایا نمایند پس غرغره بماءالعسل که دران خردل و عاقرقرحا داخل نموده باشند و یا از سکنجبین عسلی بایارج فیقرا کنند و ایارج فیقرا بگلقند سرشته و حب صبر و غیره بطریق شبیار استعمال کنند و بهر تسخین دماغ شمومات حاره همچون مشک و عنبر جندبیدستر و فرفیون و شونیز و مرزنجوش و نمام و یاسمین مدام ببویند و تنطیل و انکباب بآب گرم که درآن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش صعتر نمام و غیره جوشانیده باشند بعمل آرند و پارچه برسر بچیند و عطوسات نافع است و گویند اگر بعد تنقیه تام گل سرخ دو درم سنبل الطیب اصل السوس مصطکی هریک نیم درم کوفته بیخته بگلقند سی درم سرشته و یا سه خوراک بسازند و بران مداومت کنند دوار عود نکند و استعمال اطریفل صغیر و اطرافیل افتیمون و اسطوخودوس و معجون انطاکی که در علاج کلی دوار گذشت و دبیدالورد و شربت عسل و اسطوخودوس و انوشداروی لولوی موافق بود و جذب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره مفید و غذا گوشت ماکیان بمصالح حار مناسب و تلطیف تدبیر و امر بحرکت کنند انطاکی در تذکره خود نوشته که خوردن ایارج لوغازیا یا روفس یا ارکیغانس چند روز متواتر بماءالعسل و نهادن روغن مرزنجوش یا روغن بابونه در دوار بلغمی نافع و مجربست و در نزهه گفته که بایارج کبار یا معجون مسک یا قرص لک بماءالعسل یا حب صبر باب مویز علاج کنند و بعد از آن بعصاره

قثاءالحمار و زعفران در آب خالص حل کرده سعوط نمایند و از آن طلا نیز کنند صاحب کامل گوید که اگر دوار و سدر از خلط بلغمی باشد باید که تنقیه دماغ و عروق آن بایارج فیقرا مخمر بعسل کنند و اسهال بحب ایارج و حسب قوقایا و بعد از آن به لوغاذیا و ایارج جالینوس و ایارج ارکاخانیس نمایند و مصطکی و مویزج و کندر ‎*232*‎ بخایند و سکنجبین عسلی مع ایارج فیقرا و مویزج باریک سوده مع خردل سفید غرغره سازند و یک درم حب بلسان با یک اوقیه سکنجبین عنصلی خوردن برای سدر نافع است و چون بیخ فاشرا هر روز دو درم بخورند سود دهد و اگر دو مثقال حب بلسان با نقوع صبر بخورند مفید بود و اطلیه حاره و سعوطات مسخنه ملطفه و مانند آن استعمال کنند و این سعوط نافع است بسکینج و اشق و جاوشیر و بورق و صبر هر واحد نیم درم کندش و زعفران هر واحد یکنیم دانگ فلفل و دارفلفل هر واحد یک دانگ همه را باریک سائیده بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس حبها سازند و بقدر دو یا سه حب از آن بآب مرزنجوش و روغن بنفشه سعوط نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که اول دماغ را بحب صبر و قوقایا و حب اصطمخیقون پاک کنند و تنقیه معده بقی نیز سازند و تدبیر قی اینست که ترب بعسل شکم سیر بخورند و شبت بسیار در آب جوشانیده صاف نموده مقدار صد درم از آن آب با چهل درم عسل و یکدرم نمک آمیخته نیم گرم بنوشند و بعد قی تقویت معده باطریفل صغیر و گلقند کهنه و مصطکی و عود خام کوفته با هم سرشته باید کرد و اگر صبح بست عدد مویز منقی بخورند سخت نافع بود و هرقدر که بر تشنگی صبر کنند نیک باشد و سکنجبین عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط را از سر بجانب پای فروکشیدن سودمند و غذا نخودآب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کبک و گوشت بز بروغن زیت یا روغن جوز بریان کرده بدارچینی و زیره و اندکی کرویا باید داد و اگر بدین تدابیر زائل نشود بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و مانند آن تنقیه کنند ابن الیاس گوید که جلاب از انیسون و بادرنجبویه و گاوزبان هریک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود بشیره مغز حب قرطم سازند و بعد نضج تام تنقیه بدن بحب ایارج و شبیار و حب صبر کنند و غرغره بماءالعسل که درآن صبر یا ایارج یا شونیز یا خردل یا فلفل پخته باشند باید کرد و بر آب مطبوخ حشایش حار ملطف مثل بابونه و قیصوم و شیح و شاهسفرم و برگ غار و برگ زیتون و امثال آن که سابق مذکور شد انکباب نمایند و بنشوق جندبیدستر و کندش و شونیز و مرزنجوش و فلفل یا آب کامخ امر کنند و برای جذب مواد باسفل حقنه حاده بعمل آرند و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را باید که تعاهد اطریفل صغیر و تناول گلقند کهنه با عود و انیسون و مصطکی هر واحد یک دانگ نمایند خجندی گوید که جلاب از انیسون و بادیان و بادرنجبویه هریک یک درم با گلقند عسلی ده درم بدهند و بعد نضج تنقیه بدن باین حب شبیار که آن حب صبرست باید کرد صبر سقوطری سه درم هلیله زرد گل سرخ مصطکی تربد مصمغ هر واحد یک درم باریک سائیده

بآب کرفس یا بآب خالص سرشته حبها سازند و در سایه خشک کرده از مثقالی تا دو درم وقت خواب بخورند و یا باین حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا سه درم تربد هلیله زرد هر واحد یک درم نمک هندی انیسون هریک دو درم باریک سائیده بدستور سابق حب ساخته دو درم و نیم بخورند و کسی که اراده اخراج صفرا با بلغم کند یکنیم دانگ سقمونیا دران زیاده کند و کسی که اراده اخراج اخلاط ثلثه کند نیم درم شحم حنظل و نیم درم کتیرا دران اضافه نمایند شربت دو درم باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت طبری مینویسد که در علاج دوار از اخلاط بارده واجب است که ابتدا بحنقه متوسط میان حار و بارد نمایند بدفعات متوالیه و مشک و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و سوسن و نمام و از عقاقیر مثل شونیز و فرفیون و جندبیدستر ببویند و به عاقرقرحا و مویزج بعد ترقیق آن بعسل غرغره سازند بر حقنه یک دو بار قناعت نکنند بلکه دفعات کثیر بعمل آرند تا آنکه همه آنچه در سر از فضول بارده محتبس ست منحدر گردد و غرغره دائماً لازم گیرند و اگر فائده نشود تعیین کنند که بعد تنقیه سر باز مواد از بدن بطرف سر منجذب شده پس آنرا ایارج دو یا سه مرتبه بخورانند بعده در روغن قسط و روغن ناردین هریک دو دانگ جندبیدستر یک حبه مشک یک طسوج حل کرده سعوط کنند و الا بعد این همه تدبیر بکندش و زعفران و صبر و مر مفرد یا مجموع عطسه آورند و اگر زائل نشود انکباب برین طبیخ نمایند بگیرند یک کف کبیر بابونه و اکلیل الملک و شیح و قیصوم و اندک صبر و مر و یک کف کبیر نمک و سبوس گندم و دو سه جوزبوا کوفته و یک کف حب المحلب کوفته و همه را در آفتابه سربسته بجوشانند تا مهرا شود پس انکباب نمایند به انبوبه یا آب در طشت ریخته بدفعات متوالیه و اگر کفایت نکند مشک جندبیدستر صبر مر در روغن بلسان یکدانگ و روغن سوسن و یاسمین هر واحد یک درم حل کرده چهار فتیله بدان آلوده دو در بینی و دو در گوش نهند و بعضی متقدین درین دوار داغ یافوخ نوشته اند و من این را منسوب بخطا میکنم زیرا که دران خطر تشنج حجب دماغ است و آن مودی بجنون مفرط و هلاک گردد و گاهی درین دوار که از اخلاط بارده محتبس در بطون دماغ بود این ضماد کرده می شود شیح و قیصوم و بابونه و اکلیل الملک هر واحد یک جزو باداورد و صبر و مر هر واحد دو جزو همه را کوفته بیخته در قیروطی خیری زرد آمیخته چندان حل کنند که مثل مرهم گردد و پس بر پارچه باریک طلا کرده برآتش اندک گرم نموده بر سر بچسبانند و بالایش عمامه بندند و ضماد یک شبانه روز بدارند و ایضا گاهی ضماد بقیروطی موم و پیه چرز و پیه مرغابی و مانند آن کرده می شود گیلانی از طبری نقل کرده که علاج*233* ... حادث از اجتماع اخلاط بارده غلیظه تنقیه بدن ست از فضول بحقنه قوی بتدریج و اولا بحقنه لینه ابتدا کنند و از اغذیه غلیظه پرهیز نمایند به تناول گلقند امر کنند و شربت ..... ساده بنوشند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود حقنه قوی تر از اول بعمل آرند تا تنقیه بدن باعتدال گردد و بعد تنقیه بدن تنقیه سر بایارج کنند و

تقویت معده و تنقیه آن بایارج ..... بخردل و آب شبت و عسل نمایند که سدر از تنقیه بدن و دماغ بسرعت زائل میشود و چون درین مرض انحطاط و کمی رو نماید سر را بخرقه درشت نمایند و عطسه آورند و مشک و فرفیون و شونیز ..... در حمام آب گرم یا آب حشایش مذکوره در دوار بارد بسیار بر سر ریزند پس اگر بقیه آن باقی ماند بروغن مصطلکی و آب مرزنجوش اندک و روغن قسط اندکی سعوط کنند و دلک سر بسیار استعمال نمایند ..... بخردل سوده درسرکه آمیخته برسر ضماد کرده می شود و ایضاً از بابونه با صعتر بیخته و ایضاً ببرگ انجره و بیخ فوه سوده و ایضاً بانجدان سیاه با خطمی و آرد کرسنه سائیده ضماد می کنند. علاج سدر و دوار دماغی سوداوی اولاً نضج بمنضج سودا یا بمطبوخ بادرنجبویه و اصل السوس هریک دو درم با شکر ده درم کنند و غذا مزوره نخود و ماش مقشر بشیره مغز بادام دهند بعده تنقیه بمسهل سودا یا مطبوخ افتیمون مع ورد و اندک شحم حنطل و شاهتره و اسطوخودوس و حب افتیمون و یا حب لاجورد و یا بمطبوخ هلیله و تربد نمایند و حجامت نقره و پس سر کنند و اگر از هلیله سیاه انیسون هر واحد ..... افتیمون بسفائج اسطوخودوس تربد موصوف بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک نیم درم بنفشه و دو درم بآب بادیان حبها ساخته سه شربت نموده صبح تناول نمایند و عقب آن ..... معمول از شکر سرخ ده درم بآب نیمگرم بیاشامند برای تنقیه در سدر سوداوی نیز مفیدست و اگر از این تدبیر نجاح حاصل نشود حقنه های حاده قویه بتدریج استعمال کنند و بعد از آن غرغره و عطوسات و شمومات که درآن مشک و جندبیدستر و مرزنجوش و شونیز باشد و استعمال اطریفل شاهتره و افتیمون مفیدست و هرچه در صداع سوداوی گذشت بعمل آرند. علاج سدر و دوار ریحی و بخاری آنچه در علاج امراض دماغی ریحی و بخاری و صداع ریحی و بخاری مذکور شده بکار برند و ایضاً در ریاحی بعد تنقیه بلغم تکمید و تسخین سر بیشتر مفیدست و تحلیل ریاح معاجین و شمومات و سعوطات و اطلیه و نطولات و خصوصاً عطوسات و اکثار انکباب بر مطبوخ ادویه محلله ملطفه مثل مرزنجوش و بادیان و اکلیل و بابونه و صعتر و برنجاسف .... و سداب و شیح و برگ غار و برگ ترنج و مانند آن نافع تر و فلفل سفید صبر زعفران جندبیدستر در آب مرزنجوش و روغن بنفشه آمیخته و در بینی چکانیدن عاقرقرحا خردل قرنفل بآب نمام و سرکه عنصل طلا کردن مفید و ریاحین و عقاقیر مسخه بوئیدن سودمند و چای خطائی مع دارچینی و بادیان خطائی و هیل بوا هر یک نیم درم شکر دو توله در پا و آثار آب پخته چون نصف بماند صاف کرده نوشیدن نفع بلیغ نماید و آشامیدن زیره کرمانی و صعتر در عرق بادیان جوشانیده مفیدست و دیگر معاجین کاسر ریاح استعمال کنند و بقول طبری در اخلاط ریاحیه محتسبه در بطون دماغ اگر بارد باشد علاجش بعلاج دوار بلغمی باید کرد و سوای آن واجب ست که امر کنند بخائیدن زوفای خشک و صعتر و زیره و کندر و مانند آن و اگر مزاج مریض گرم نگردد اندکی ازین اشیای ممضوغه بلع کنند و اکثر ارباب این نوع ..... را

خارش در بینی و اختلاج در چشم حادث شود لاسیما هنگام سخونت این اخلاط ریاحیه و نزد ظهور حکه دائم امر بدخول حمام و ریختن آبیکه دران حشایش ..... پخته باشند باید کرد و مدام مالش سر نمایند مگر آنکه صداع شدید مانع این باشد و اگر اخلاط ریاحیه حار باشد باید که فصد سر رو کنند اگر قوت اطلاعت نماید ...... حل طبیعت او باین مطبوخ نمایند پوست هلیله زرد تمرهندی منقی هریک سی درم افسنتین هفت درم بادیان زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد پنج درم آلوبخارا ..... هر واحد سی عدد مویز منقی بست درم بجوشانند و یک شربت از آن گرفته نیم درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی دران حل کرده نیم گرم بنوشند و اگر کفایت نکند تدبیر دوار صفراوی که مذکور شد بعمل آرند و ماءالشعیر بنوشانند و ایضاً در دوار بخاری اول دریافت کنند که ماده بخار کدام خلطست پس قصد تنقیه آن نمایند حسب نوع ماده و مزاج علیل و شمومات و نطولات بکار برند و بهر اطفای ابخره نقوع مرزنجوش و کشنیز خشک و صندل و امثال آن دهند و سفوف پنبه دانه و سفوف کشنیز و غیره بعمل آرند و معجون گشنیز و مفرح بارد و مفرح گشنیز در دوار بخاری نیز مفید و کشنیز در اشربه و اغذیه داخل کنند و تلیین طبیعت مدام واجب بشناسند و طبری گوید که در ابخره خار اگر قوت مساعدت کند و حال مقتضی باشد فصد قیفال کنند بعده حل طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند پس تدبیر دوار که از احتباس اخلاط حار در دماغ باشد باید کرد.

علاج دوار شرکی

اگر از اجتماع اخلاط در عضوی دیگر باشد حسب ماده بدانچه در علاج امراض دماغی شرکی مسطور شدن علاج نمایند و ایضاً در اخلاط معده اول بآب مطبوخ شبت و ترب که دران عسل و نمک داخل کرده باشند و سائر مقیآت معتدل قی کنند بعده در بلغمی بمسهل و حب ایارج یا معجون خیار شبر و جوارش سفر جلی و شهریاران و گر قوت قوی باشد بحسب قوقا یا تنقیه کنند و بعد تنقیه مقویات معده و هضم مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و اطریفل کشنیزی و نوشداروی لولوی و شربت عود و گلقند با دو درم بادیان یا با نیسون و مصطکی و مربای آمله با مصطکی و عود سوده دهند و صاحب کامل گوید که اگر در معده خلط بلغمی باشد باید که قی کنند باشیای ملطفه مثل رقاع یمانی و جوزالقی و خردل و تخم شبت و تخم ترب هر واحد بقدر حاجت باریک ساییده در عسل یا سکنجبین عسلی سرشته بآب شبت بخورند و اگر ترب قطع کنند و در آب خوب پخته سنکنجبین عنصلی و دو درم نمک هندی در آن آمیخته بنوشند قی بلغم آرد و تنقیه معده کند و ایضاً قی کردن بعد خوردن سمک مالح و ترب بخردل نافست و بعد قی و تنقیه و معده شراب خندیقون یا شربت عسل عود دهند و بعد دو روز نقوع صبر منقی بلغم مثل این نقوع بدهند هليلۀ کابلی

هفت درم سنای مکی شاهتره هر واحد پنجدرم اسارون جعده قنطه ریون شکاعی با دلوردغافث هر واحد سه درم سنبل‌الطیب مصطکی هر واحد یکنیم درم سلیخه عود بلسان دارچینی سعد ساوج هندی قرنفل مرباخور تخم کرفس بادیان انیسون تربد هر یک دو درم را کوفته در چهار طل آب بجوشانند تا بیکرطل آید صاف نموده سه درم صبر و یک حنظل کوفته انداخته هر روز چهار اوقیه تا یکدرم روغن بیدانجیر بنوشند و غذا درین حالت نخوداب و خردل باشد و آنچه از زیره و فلفل و خولنجان سازند و از اکثار اطعمۀ غلیظۀ مؤلد بلغم منع کنند و این الیاس گوید که حل طبیعت بحقته حاده برای جذب ماده بسوی اسفل کنند و این حقنه بسیار نافع برای این علتست سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق سه درم بزرکتان حلبه خطی سبوس گندم کشک جو بنفشه هر واحد یک کف هم را در سه سطل آب بجوشانند تا یکرطل بماند صاف کرده نمک طعام یکدرم روغن کنجد مری هر واحد ده درم بورۀ ارمنی نیم درم آمیخته حقنه کنند و یا تنقیه معده باین مقی نمایند ترب را با برگ او بکوبند و دراب آن اندک عسل و نمک طعام انداخته بنوشند و قی اورند و یا تخم ترب ده درم تخم خربزه پنجدرم تخم شبت یا شاخهای آن ده درم در سه سطل آب بجوشانند تا بیکرطل اید صاف کرده اندکی نمک و عسل حل کرده بنوشند و چون معده پاک گردد بعد آن ده درم گلقند شکری با یکنیم دانگ مصطکی تناول کنند و اگر غثیان ثوران کند و قی دشوار گردد آب گرم سکنجبین ساده یا عسل بنوشانند و در امر او اهمال ننمایند و در حلق پر مرغ بروغن بادام الوده درارند تا قی بسهولت اید و طبری گوید که اولاً ایارجات مثل ایارج فیقرا دهند بعده حل طبیعت بحقنه که در دواربارو بکار اید و مطبوخ افتیمون بنوشند و تغذیه در نیم روز بغذای محمود نمایند و هنگام خواب ایارج مذکور دو ثلث دام بدهند و صبر یک جز و مر و گل سرخ هر یک دو جز و سنبل‌الطیب و مصطکی هر یک نیم جز و ساییده در قیروطی که از روغن قسط یا روغن ناردین یا روغن مصطکی ساخته باشند آمیخته بر خرقۀ کتان طلا کرده بر معده بچسبانند و از قم معده دور روند.

و در مادۀ صفراوی

تنقیه بطبیخ هلیله مع شاهتره صبر یا مارالجبن نمایند و بقول طبری حل طبیعت بحقنۀ این کنند و سکنجبین ترش نوشانند و امریقی از ماءالشعیر و سکنجبین و آب گرم و آب سرمق بسکنجبین و امثال آن کنند و تلینین بمطبوخ ساوج نمایند و بعد ازان ماءالشعیر و سکنجبین بنوشند و ایضاً بعد تنقیه در مادۀ حار نقوع انادانه و شربت حماض و لیمو و تمرهندی و سیب و انگور و جوارش طباشی و خیمرۀ عود ترش آمۀ مربی با طباشیر و ورق نقره و طلا و مروارید سوده و جوارش انارین با شیردانۀ هیل و کاسنی و کشنیز و عرق عنب‌الثعلب و شربت بنفشه دادن و مجوسی گوید که اگر در معده خلط صفراوی باشد بماءالشعیر و سکنجبین و نمک و آب بیخ خرپزه قی آورند و بعد آن فقاع نیمگرم با آب سرمق

تا سکنجبین در آب نیمگرم بنوشانند و بعد پاک شدن معده از قی شربت غوره و شربت سیب ساده یا رب ریباس و مانند آن بنوشانند و بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد دو درم گل سرخ سه درم و نیم را باریک ساییده بآب حی‌العالم و خرفه و گلاب و اندکی سرکه سرشته بخرقهٔ کتان مالیده بر معده ضماد کنند و اگر پارچهٔ کتان در قیروطی مبر و آلوده بر معده نهند نافع بود و ایضاً این نقوع صبر استعمال کنند پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلو بخارا بست عدد تمرهندی از تخم پاک کرده پانزده درم بلیله و زرشک و سنا و تخم کاسنی و کشوث و افسنتین رومی هر واحد پنجدرم شاهتره هفت درم گل سرخ کشنیز خشک یک درم بنفشه وصل‌السوس هر واحد چهار درم را در پنج سطل آب بجوشانند تا بیک نیمرطل آید صاف کرده هر روز چهار ادقیه از آن گرفته صبر بران انداخته با یک ادقیه سکنجبین و یک ادقیهٔ آب کاسنی بنوشند و غذا مزوره یا بچهٔ مرغ بآب غوره یا آب انار یا آب زرشاب یا آب آلو تازه بکشنیز تر و خشک و بقلهٔ خرفه و نعناع باشد و بنفشه گل سرخ و نیلوفر و صندل گلاب کافور ببویند و گلاب در روغن گل و سرکه سرو کرده بر سر ریزند تا تقویت دماغ کنند و ابخره معده که بدماغ رسد آنرا قبول نکند و آنچه دران حاصل شده آنرا دفع نماید.

و در سدرودوار

که بسبب ضعف فم معده در خلای معده افتد هر صبح قبل از صعود ابخره تناول چند لقمهٔ نان در ربوب فواکه قابضه مثل رب حصرم و سیب و برو آب آنها خصوصاً غوره تر کرده تسکین می‌نماید و شربتهای فواکه چون شربت انار و لیمو و زرشک و غونره دریواج همه این نوع دوار بازوارد و شیخ میفرماید که اگر سبب در عضو دیگر باشد معالجه همه بدانچه واجب بود باید گردد تقویت راس در ابتدا بروغن گل مع اندک سرکه در روغن بابونه نمایند و بعد استحکام بروغن بابونه تنها و گویند دوار که از قبل شرائین باشد فصد هر دو شریان پس گوش نمایند و طبری گوید که اگر اخلاط مجتمعه در معدهٔ ریاحیهٔ بارده باشد علاجش علاج اخلاط بارده است که سابق مذکور شد و صاحب این از شرب نبید که دران زیره و صعتر جوشانیده باشند منتفع گردد اگر مزاج محتمل این باشد و اما اگر اخلاط ریاحیه مجتمع در معدهٔ حار باشد علاجش تنقیهٔ معده بمطبوخ ساذج و شرب ماءالشعیر باید کرد و اگر ماده مرتقی در شرائین صدغ یا پس گوش باشد قطع و داغ آنها بعد تنقیه بسیار نافع است و اگر صعود آن در شرائین هر دو جانب حلقوم باشد و مختلف الحرکهٔ و منتفخ زیاده باشند و چون از دست غمز آن کنند مریض راحت یابد تنقیهٔ بدن بفصد قیقان و خورانیدن ایارجات بتکرار و تعدیل اخلاط کنند و اگر صعود این فضول از وداجین باشد فصد آنها بسیار نیکو بود و مسیحی گوید که اگر ماده از شرائین بسوی سر صعود کند و از ضربان و انتفاخ آنها و سکون مرض از بستن آنها دریافت شود از مازو سبز و گلنار و اقاقیا بر شریانین طلا ساخته بالایش قطعهٔ اسرب نهاده بربندند و قصد معالجهٔ عضوی کنند. که ازان بخارات

بسوی راس صاعد شود اگر از طحال یا معده یا جگر یا عضو دیگر باشد اولاً ابتدا باصلاح آن عضو کنند بعده تنقیهٔ راس از فضول مرتقیه نمایند. و تبقویت دماغ پردازند **بالجمله** در بخرات معدی آنچه بهر اخلاط معده گفته شد بعمل ارند و سفوفات و معاجین مسطورهٔ سابق بکار برند و در بخارات جگر دریافت کنند که آفت در کدام جانب جگر است اگر در محدب باشد بادرار بون اگر در مقعر باشد بمسهل علاج کنند و در بخارات قلب بعد تنقیه شربت سیب و مفرحات و نقوع برادهٔ صندل و غیره دهند و در بخارات طحال قصد اسیلم از دست چپ و تضمید طحال با ضمدهٔ محلله کنند و در بخارات رحم اگر بسبب احتباس طمث باشد تدبیر ادرار حیض باید کرد و اگر اختناق رحم باشد علاج آن کنند الحاصل معالجهٔ هر عضو مشارک با دویهٔ مخصوصهٔ آن بحسب باده و مزاج علیل نمایند بطریقیکه در مقام هر یک مسطورست و از عضو مذکور جذب مواد کنند بطرف مخالف سر بفصد و اسهال و حقنه و دلک و غیر آن بحسب واجب و دماغ را باطلیه و شمومات مقوی دماغ تقویت دهند تا فضله را قبول نکند **و بدانند** که دوار دائم خاصهً در پیران مقدمهٔ سکته میباشد پس بسرعت تدارک آن نمایند بتدبیر موافق مثل قی و تنقیهٔ معده و بدن و دماغ باستعمال ایارج فیقرا و یا حب سبیار و جذاب اخلاط بسوی اسفل بحقنه و غیره و ایضاً دوار که عقب خذر شدن عضو عارض شود دلالت بر صعود ماده بسوی دماغ دراد و ازان سکته حادث گردد علاجش نیز همین است و دوار بحرانی را علاج نکنند و گاهی بندرت سدر هنگام حدوث صداع باردوحاد بسبب شبت و در رحجب دماغ حادث میشود علاجش علاج صداع حاروبار بحسب واجبست.

لوی

که آن را ایحذج و فیحذق و هجیذق نیز گویند و این هر سه لفظ معرب پی‌زده است یعیی مقطوع‌العصب و این حالتی‌ست مثل ماندگی که هر گاه عارض شود انسان خود را همی پیچد و خمیازه دفاثره کثرت پذیرد و رنگ چشم سرخ گردد و سببش امتلای بدن و اجتماع ریاح و بخارات در عروق و عضلات‌ست بواسطهٔ کثرت طعام و شراب و قلت ریاضت و ناگواریدن طعام و تناول اغذیه مؤلد ریاح و اکثر اینحالت بعد از خواب عارض میگردد و **علاج** نضج و اخراج ماده بحسب خلط غالب نمایند و اگر خون غالب باشد فصد هفت اندام کنند و مطفیات و مقللات خون و صفرا دهند و بعد نضج بمسهل صفرا تنقیهٔ آن نمایند و گرم مزاج را نوشیدن آب سرد و غسل کردن بدان در حال بی‌تنقیه تسکین بخشد که مسکن غلیان اخلاطست دوعت و سکون اختیار کنند و این سفوف معدل مزاج و مانع بخارات‌ست کشنیز بسرکه پرورده سه توله گل سرخ دو توله آمله اصل‌السوس مقشر هر یک یکتوله نبات مساوی شربتی دو مثقال بآب شبنیه و یا بشوره پرورده در گهواره نشستن در کشتی تایکپاس سیر دریا کردن نافع و سفوف کشنیز خشک با شکر نیز

مفید بود و در مزاج باردور ریاح غلیظ تنقیهٔ بلغم نمایند و خوردن سفوف وج و مربای آن و مضغ آن نافع باشد و باقی تدبیر از علاج امراض دماغی بخاری و ریحی بجویند.

کابوس که نیدلان و جاثوم و خانق و خانوق و ضاغوط نیز گویند

و در یونانی افیالطس نامند و آن مرضی‌ست که آدمی در خواب خصوصاً اگر بر پشت خوابیده باشد چنان پندارد که چیزی گران بصورت انسان یا بشکلی دیگر بر سینهٔ اوست و او را همی فشارد و نفس او تنگ شود آواز نتواند داد و نتواند جنبید و چون این حالت منقضی شود یا اندک حرکت نماید دفعةً بیدار گردد و گاه خیال نماید که گویا گلوی او خفه میکند و گاهی خیال کند که شخصی با وی ارادهٔ مجامعت میکند و گاهی بعد ازان رنجی و تعبی و ماندگی عارض گردد و سبب او در اکثر تصاعد بخارات غلیظ است در حالت سکون حرکت و مادهٔ آن خون غلیظ یا بلغم یا سودا باشد و دوام این قسم مادی مقدمهٔ صرع یا سکته یا مانیا یا فالج بود و گاهی از رسیدن سردی شدید بسر دفعةً و نزدیک وقت خواب نیز حادث شود و این مرض بی‌ضعف دماغ عارض نمیگردد و گاهی بسکاری و صاحب سوءهضم و آنکه اغذیهٔ غلیظ بسیار خورد و آنکه ریاضت و استحمام کم کند عارض میشود **طریق تشخیص** اسباب این مرض هر کدام از اخلاط ثلثه که مادهٔ بخار باشد علامات مخصوصهٔ آن هویدا بود و ایضاً تخیل رنگ هر خلط در خواب هنگام عروض مرض نیز بر وجود غلبهٔ آن خلط گواهی دهد مثلاً اگر آثار غلبهٔ خون مثل سرخی چهره و چشم و غیره دریافت شود و تخیل چیزی سرخ بود مادهٔ دموی باشد و اگر علامات بغلم مانند کثرت آب دهن و بینی و سستی بدن و کندی حواس و غیره مدرک گردد و احساس چیزی سفید بود مادهٔ بلغمی باشد و اگر نشان سودا مثل کثرت فکر و قلت خواب و غور چشم و غیره معلوم شود و ادراک چیزی سیاه در وقت عروض مرض بود مادهٔ سوداوی باشد و اگر آثار کدام خلط یافته نشود حال رسیدن برودت بسر هنگام خواب بپرسند.

علاج کلی

در جمیع انواع کابوس تقویت دماغ و تلیین طبیعت و تعطیس مرعی دارند و از مبخرات و امتلا و نوشیدن آب در میان طعام اجتناب واجب شمارند و گویند که اکثار کل پسته و خردل مضر کابوس‌ست و دلک قدمین در جمیع اقسام مادی سودمندست و تنقیه بطبخ سنا پنجدرم هلیلهٔ سیاه دو درم و قی کردن بخور القی و نمک لاهوری و بعده هلیله بلیله آمله اصل‌السوس هر یک نیم درم مصطکی دارچینی هر یک یک درم تربد موصوف دو درم زنجبیل چهار درم گلقند یکنیم درم ادویه کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چند عسل سرشته سه درم مدام خوردن درین مرض نافع است و گویند که غذا بگوشت و قبج مجرب ست و بعد تنقیه خوردن استخوان مرغ سلیمانی سوخته سه ماشه با

نبات تا یکهفته درین مرض مجرب گفته‌اند و کذا اسطوخودوس و اگر عنبر در روغن بان یا روغن بآمین گداخته و ز باد مشک صندل سفید عطر حصی لبان نیم مثقال آمیخته غالیه ساخته ببویند مقوی دماغ و نافع کابوس ست و معجون هلیلهٔ مسهل علویخان در کابوس بلغمی و سوداوی سودمندست و هر چه در علاج امراض دماغی بخاری گفته شد حسب ماده درینجا استعمال نمایند.

علاج کابوس دموی

قصد قیفال کنند اگر از خون دماغی باشد و نشانش آنست که از اعلی ابتدا کند و الارگ اکحل کشانید و حجامت ساقین نمایند و طبری و مسیحی مینویسند که فصد صافنین الیق بود و اگر ضعف باشد حجامت بر نقره کنند بعده مسهل بمطبوخ فواکه یا هلیله و غیره دهند و تقلیل غذا کنند و هر چه تولید خون کمتر نماید خون را رقیق کند مثل آب آلو و تمرهندی و آب شاهتره و آب باویان استعمال نمایند و آشامیدن سکنجبین و گلاب بآب سرد و کذا شربت غوره و مکیدن انار میخوش و تلیین طبیعت بآب تمرهندی و گلاب و طلا بصندل و گلاب سریا تدهین سر بروغن و سرکه برای تقویت دماغ و استنشاق کافور و گل سرخ و نیلوفر و تقویت معده بشربت سیب و اطریفل کشنیزی و غذای حصرمیه و سماقیه نافع بو و بجهت تسکین بخارات کشنیز و دانهٔ هیل که بترشی زرشک و انار ترش کوهی پرورده باشند نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته بکثرت دهند و ایضاً در کابوس دموی که بشخصی عراقی اکثر با جوش دهن بود بعد منضجات مسهل از عناب گل بنفشه اصل‌السوس گل سرخ شاهتره مویزمنقی گل نیلوفر گاوزبان افتیمون بیخ کاسنی سنای مکی جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیار شنبر گلقند روغن بادام داخل کرده دهند بعده تبرید از عناب عرق شاهتره جوشانیده صاف نموده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه خاکشی داخل کرده و باز بجای خیارین کاسنی کنند.

علاج کابوس بلغمی

بطبیخ تخم شبت و تخم ترب با عسل و یا بمطبوخ برگ شبت و قطعات ترب یا سکنجبین و یا بمقی دیگر قی کنند و پر مرغ بروغن کنجد آلوده در حلق گردانند بعد مسهل دایارج و غراغر و عطوسات و سعوطات واضمده و غیره که در علاج امراض داماغی بلغمی گذشت و در صرع و سکتهٔ بلغمی بیاید بکار برند و مطبوخ بادیان گل سرخ مصطکی با گلقند بدهند ویا تنقیه باین حب نمایند ایارج فیقرا یکدرم خربق سیاه ثلث درم سقمونیا ثلث درم شحم حنظل ربع درم انسیون ثلث درم کتیرا نیم دانگ بآب کرفس حب سازند و این یک شربت قویست و طبیعت در آن تصرف کند و اگر ماده بسیار غلیظ باشد حب قوقا یا وایارج لوغازیا خورانند و خوردن گلقند عسلی و نوشیدن آب مطبوخ گل سرخ و عود

نافع ست و ایضاً بعد تنقیه بآب مطبوخ عاقرقرحا و موزیج و زوفای خشک غرغره کنند و آب سداب و آب مرزنجوش و روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قیراط سعوط نمایند و یا خردل عصارهٔ سداب عصارهٔ قثاء احمارشحم حنظل کندش مساوی باریک ساییده در روغن بادام تلخ آمیخته سه چهار قطره در بینی انداخته عطسه آورند و اگر ازین عطوس در بینی سوزش پیدا شود روغن بنفشه و شیر زنان مخلوط چکانند و استعمال الطریفل صغیر با مصطکی و انیسون و فاوانیا و عود نافع و اگر حاجت تلیین افتد سنا و تربد زیاده کنند و جوارش زنجبیل و کمونی نیز کثیرالمنفعت ست و تلطیف تدبیر و استعمال ریاضت و مالش سر بروغن شبت و غذا بگوشت گنجشگ مفید بود و همه آنچه در صداع و دوار بلغمی گذشت نافع و از اشیای منفخه پرهیزند و ایضاً درکابوس بلغمی که بشت دهشت خورد و گلو خفه شود و بعد منضجات مسهل دهند پس اطریفل بجهت بخارات بدهند باز اسطوخودس سوده بعده عود صلیب سوده افزایند و اگر حرارت در مزاج نباشد افسنتین نیز در مسهل داخل کنند و اگر از مصاحبت مصروع کابوس شده باشد جندبیدستر یک ماشه عود صلیب یکماشه ساییده در عسل یک توله آمیخته خورانیده بالایش عرق اسطوخودوس هفت توله شربت بادرنجبویه دو توله نوشانند و تا چهل روز متواتر بعمل ارند و غذا کباب و شور با نان تنوری و بجای آب عرق بادرنجبویه دهند **شیخ** در علاج کابوس بلغمی و سوداوی می‌فرماید که اگر اخلاط غلیظ بسیار باشد باین مسهل انتفاع یابند بگیرند خربق یکدرم با ثلث درم سقمونیا و ربع درم شحم حنظل و دو دانگ انیسون اگر قوت قوی باشد والا بحب لاجورد و حب اصطمخبیقون افتیمونی و ایارجات کبار مثل ایارج قثاء الحماروایارج روفس خاصةً و بعد ازان تقویت راس بحسب قانون کنند و از چیزهائیکه ازان انتفاع یابند خوردن حب فاوانیا علی الاتصال ست **طبری** گوید که اگر سن و مزاج و مقدار قوت مریض متحمل استفراغ تام باشد فصد هر دو صافن کنند و از اغذیهٔ مؤلد اخلاط روی منع نمایند و بر تیهو و کبک و تدرج اقتصار ورزند و مقدار غذا کمتر انچه ممکن باشد باید ساخت بعد ازان تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تا ده روز صبر کرده تنقیه بحب ایارج نمایند و لزوم حب شبیار کنند و اگر باین طریق تنقیه حاصل نشود بعد پرهیز پانزده روز متواتر ایارج لوغاذیا خورانند و باندک ازان تحنک سازند و امر بغرغره ازعاقرقرحاورمویرج کنند و تقویت راس بسرکه و روغن گل نمایند که باین طریق بلاشک زائل شود **سویدی** مینویسد که قی کردن بجوزالرقع و یا تخم ترب مطبوخ با سکنجبین عنصلی و یا پیاز نرگس در آب گرم مالیده و یا صمغ حرشف و نمک غرغره بطبیخ زوفا یا کندش یا حنظل یا شونیز یا مرزنجوش بشحم حنظل یا فلفل سیاه سوده در ماءالعسل آمیخته و تعطینس بزوفای خشک یا کندش یا شونیز و نطول بمطبوخ شبت و تدهین مؤخر بروغن مرزنجوش و طلا بجند بیدستر و روغن بادام تلخ و تعلیق عود صلیب و تبخیر بقنه در روز و شب چند مرتبه و شرب فاوانیا پانزده حبه بماءالعسل و یا تخم فنجنکشت و یا حب بلسان دو درم و

یا قردمانا یکدرم و یا سکبینج نیم درم و یا فرفیون ربع درم بدیگر ادویه و یا جندبیدستر یکدرم مخلوط در شراب یکساله در دو مرتبه و یا سکنجبین عنصلی و سکنجبین بزوری و یا گل فوتنج و یا ثمرا و پانزده عدد بماءالعسل و یا افسنتین و زوفای خشک و سیسالیوس هر واحد جوش کرده و یا طبیخ انیسون و دو قویعسل یا شکر و یا مطبوخ فطراسالیون و بادیان واصل‌السوس مقشر نیم کوفته بشکر و آکل ترنجان مسلوق بروغن کنجد و یا انجیر تر یا خشک و یا نان سمیدور شراب قابض یکساله تر کرده و غذا دراج و یا چوزهٔ مرغ مسلوق بدارچینی و مصطکی و یا لحم سمن که آن وج ست بریان و زیر باج بعسل و سرکه و یا قنا بر مسلوق نافعست.

علاج کابوس سوداوی

نضج و تنقیهٔ مادهٔ سودا بمسهل و حب افتیمون و یا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند بدستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد و ماءالجبن بنوشانند و بعد تنقیه جهت تعدیل و تقویت و منع بخارات اطریفل شاهتره و افتیمون علویخان باعرق اسطوخودوس دهند و روغن نرگس و آب ریحان و آب بید و گلاب و فاوانیا سوده در شیشه کرده بوییدن مفید و خوردن بادرنجبویه سه درم بعصل تام‌النفع ست و استعمال معجون نجاح کثیرالمنفعت و سه درم تخم ترنجان کوفته با شکر مساوی آمیخته مجرب دیدی‌ست و عرق هلیلهٔ مرکب نیز درین نوع معمول **مؤلف** جامع‌الصناعه مینویسد که شخصی را این مرضع مع صرع هر روز و شب وقت خواب عارض میشد از هلیلهٔ زرد کابلی و سیاه و بلیله و آمله سه دانگ سنای مکی چهار دانگ گل سرخ کتیرا هر یک چهار قیراط کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده در آبیکه ترنجبین سه درم حل کرده باشد یا دراب خا   حبها ساخته همه یک شربت وقت خواب در خلو معده بآب گرم دادم همچنین روز و شب متواتر بعده هفت روز ترک کرده در هر هفته استعمال کنانیدم حتی که صحت تام یافت و بسیار مصروعیان را باین حب علاج کردم.

علاج کابوس بارد

که از رسیدن سردی بسر باشد روغنهای گرم قابض چون روغن مصطکی و از خرد سداب و آخر و قسط نیمگرم بر سر مالند و مغز تخم بید انجیر و پنبه دانه و قرطم و ارزن هر یک نه توله نمک لاجوری پنجتوله نیمکوفته در پارچهٔ محمودی بسته در روغن شیخ صنعان تر نموده تکمید سر کردن از مجربات‌ست و شمومات حار مثل جند و مشک و عنبر و غیره ببویند و ضمادات محمر جلد مسخن دماغ برای ازاله و اثر میروی ازان مثل خردل و جند بیدستر و نطرون بسرکه و عنصل آمیخته بر سر ضماد کنند و شوربای گوشت طیور با مصالح گرم دهند و هر چه در علاج امراض دماغی بار گذشت بعمل ارند **تعلیم** گاهی اطفال را در خواب حالتی مانند کابوس پدیدار می‌باید که جند بیدستر ببویانند و مانند

ام‌الصبیان علاج کنند و طفلی که در خواب می‌ترسد سبب آن دیدن خوابهای هولناک بود بباعث ترسیدن او از چیزی در بیداری و نادون همان صورت در خواب درین صورت بکدام حیله ازالهٔ خوف ازو نمایند و بران چیز ویسر گردانند و عود صعیب نوشانند و در گلو آویزند و گویند غسالهٔ برنج شسته نوشانیدن و خاکستر استخوان سرطان با نبات خورانیدن و همچنین خرفهٔ بریان با نبات و یا کشنیز خشک بریان با نبادت دادن سودمندست و اگر بسبب ابخرهٔ موحشه از امتلا و فساد غذا در معده باشد غذا کم و لطیف دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و شهد تنها یا با مصطکی و دانه هیل یا زهر مهره بلیسانند و یا بادیان برگ پودینه جوشانیده نوشانند و اگر موسم گرما بود صرف گلاب و عرق بادیان یا زرشک و هیل و کشنیز دران جوشانیده بنوشانند و مرضعه افاقه کنانند و اطریفلات خورانند و گاهی اینحالت مقدمهٔ جدری و حصبه میباشد

صرع

و آن مرضیست که منع میکند اعضا را از افعال حس و حرکت و انتصاب منع غیر تام حتی که مریض بر زمین بیهوش بیفتد و در اکثر دهن و دست و پا گج گردد و اضطراب کند وکف در دهن آید و این گاهی بادوار محدود و اوقات معلوم بود و گاهی اوقات او مختلف باشد و این مرض را صبیانی جهت کثرت عروض آن بصبیان و بیونانی قازون بمعنی ام‌الصبیان و قسیا بجهت بطلان حس و حرکت و مرض کاهنی بنابر اخبار مریض بحوادث غیبی یا بسبب علاج او بکهیانه که قسمی از عود صلیب‌ست و ابراقلسا مشتق از ابرقلس بمعنی حبار عنید نیز نامند و شیخ میفرماید که این مرض بسبب وقوع سده بود و اکثر این بسبب تشنج کلی از آفتی که ببطن مقدم دماغ رسد عارض شود پس سده غیرکامل افتد و قوت حس و حرکت را در بطن مقدم و در اعضا از نفوذ تام منع کند بغیر انقطاع یا لکلیه و از تمکن بقیام منع نماید پس انسان را ممکن نبود که منتصب‌البدن باقی ماند و هر تشنج یا از امتلا بود و یا از یبس و یا از تقبض بسبب موذی و صرع همچنین بسبب یکی ازین اسباب ثلثه باشد لیکن صرع از یبوست نبود بهر آنکه دفعهً افتد و تشنج یا بس دفعهً پس نیفتد پس سبب صرع با تفیض عطسه دماغ برای دفع شی موذی بود و آن یا بخار یا کیفیت لازعه یا رطوبت روی الجوهرست و یا خلط محدث سدهٔ غیر کامله در بطن دماغ یا در اصول منابت عصب بود و گاهی صرع از خلط بسبب احداث سده در بطون دماغ نبود بلکه بسبب حرکت موجیه که در خلط افتد و بسبب غلیان از حرارت مفرط بود که دماغ را ایذا دهد و یا بسبب احتباس ریح غلیظ در منافذ روح باشد چنانچه رای فیلسوب اکبر ارسطاطالیس‌ست و این را یکی از اسباب صرع می‌داند و چون در درینجا خلط ساد باشد معذلک دماغ برای دفع موذی نیز منقبض گردد و مثل آنکه معده را فواق و تهوع عارض شود و اما افاقه یا بسبب اندفاغ خلط یا بسبب تحلیل ریح یا

بسبب اندفاغ موذی واقع شود و تشنج نازل بسوی اعضا که با صرع بود سببش آنست که ماده مغشی دماغ و اذیت لاحق او عصب را نیز لاحق شود بسه سبب یعنی اتباع عصب بجوهر دماغ و تاذی او بچیزی که دماغ متاذی گردد و امتلای او از خلط مندفع در مبادی آن پس عرض او زیاده شود و طول او ناقص گردد و صرع از قبیل استر فابهر آنست که انقباض و تقلص دماغ میکند و دماغ درین دفع چیزی از نفس خود مینماید و دفع بانقباض و انعصار حاصل می‌شود و هر تشنج مادی یعنی بلغمی منتفع بحمی میشود صرع تشنج مادی‌ست پس آن نیز از تپ نفع یابد اگر از مادۀ حار نباشد و چون او رام پس گوش یا در گردن و نواحی آن عارض شود گاهی صرع را حل کند و مادۀ او کم گردد و اکثر مالیخولیا بصرع منتقل شود و بیشتر صرع بمالیخولیا منتقل گردد و بعضی مردم گمان کرده‌اند که گاهی صرع بغیر از ماده افتد پس اگر باین قول مراد آنست که سببش بخار یا کیفیت بود که دماغ را برسد و دران تقلصن پیدا کند می‌تواند و اگر مراد اینست که سبب سورزاج ساذج‌ست که در دماغ افتد و صرع آرد این وجهی ندارد چه اگر باین کیفیت دماغ متکیف میشد صرع لازم و دائم در انجا واجب گردیدی و در حال زائل نشدی بلکه سبب صرع آنست که دفعةً حاصل شود و فی‌الحال زائل گردد و یا غالب شود و قتل کند و مثل این کیفیت حاصله در نفس دماغ نبود بلکه ماده و کیفیتی باشد که بسوی دماغ متادی گردد و منقطع شود و این لامحاله از عضوی دیگر بود و کف دهن که در صرع پدیدار بسبب اضطراب حرکت نفس بود نه سبب اختناق آن و این اضطراب بسبب اضطراب حرکت تشنج باشد و در سکته بسبب اختناق و استکراه نفس ظاهر شود و گویا که صرع تشنج مخصوص اولا بدماغ‌ست و تشنج صرع مخصوص اولاً بعضوی دیگرست یعنی اگر تشنج اولا دماغ را عارض شود صرع نامند و اگر اولا بغیر دماغ از اعضا عارض گردد تشنج خوانند و گویا که حرکت عطاس حرکت صرع خفیف‌ست و صرع عطاس کبیر و دفع قوی‌ست مگر آنکه اکثر دفع عطاس بسوی مقدم بود بسبب قوت قوۀ و ضعف ماده و دفع صرع بسوی هر جهت تواند بود که دفع ممکن و سهل‌تر باشد و دین جهت صرع گاهی بعرق بسیار منحل گرد و **جرجانی** مینوسد که صرع علتیست که آلات حس و حرکت را بی‌نظام و ناتمام کند و سبب کلی اندرین مرض سدۀ غیرتام‌ست که در منفذهای جزو مقدم دماغ افتد و بسبب این سده تشنج کلی پدیدار و اگر سدۀ تام بودی حس و حرکت بتمامه باطل شدی و اگر سده نبودی افعال آلات حس و حرکت بی‌نظام و ناتمام نگشتی و تشنج نکردی و اگر چه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص‌ست بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین سبب همه افعال قوتهای بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو مقدم دماغ مخصوص‌ست آنست که نسخت مضرت در حرکت عضلات چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا نرسیدی افعال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم زدن

از حال طبیعی نگشتی و هر گاه صرع متواتر شود و نوبتهای او صعب و درازتر باشد بکشد و این وقتی باشد که دماغ ضعیف و زبون گردد و مادۀ صرع و ابخره و کیفیات ردی را زود قبول کند و بدیر دفع تواند گردد تمام دفع نتواند کرد و هر گاه تمام دفع نشود اگر چه صرع بکشاید ماده در دماغ بماند و باندک سببی و مددی حرکت کند و تشنج و صرع ارد **بالجمله** این مرض سدۀ غیر تامه است که از خلطی یا ریح یا بخار ردی یا کیفیت سمیه در بطون دماغ و مجاری اعصاب و اصول منابت مجاری و مخارج اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ تام در اعضا منع کند پس اگر مبدأ مادۀ این مرض نفس دماغ بود صرع اصلی و دماغی گویند و این نوع بقول بقراط عسرالبررست و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن افتد آنرا بیونانی ادبی لیمسیا گویند بمعنی تشنج مانع از حس و حرکت و آن روی‌تر و قاتل‌ترین انواع صرع‌ست و سبب آن امتلای جمیع بطون دماغ و جمیع اعصاب آنست بالتمام از خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی و گاهی درین حالتی قریب بسکته گردد و فرق فیمابین از زبد میکنند و اگر صرع بمشارکت جمیع بدن بود یا عضو واحد مثل معده و مراق و جگر و طحال و امعاد رحم و ادعیۀ منی و دست و پای آنرا صرع شرکی نامند بعده انواع شرکی عضوی بحسب اسم محل خود موسوم می‌شوند چنانکه صرع معدی و مراقی و کبدی و طحالی و امعائی و رحمی و اطرافی و انجه از رسیدن نیش عقرب و زنبور بر عصب عارض شود مسمی‌ست بصرع لیسعی **و مادۀ محدث** صرع در اکثر بلغم غلیظ میباشد و گاهی سودا یا بلغم مختلط بسود او بحسب ندرت صفراوی صرف نیز مرگ آنکه صفرا بسیار و مختلط با خون و یا بلغم و یا سودا بود و خون صرف مانند صفرا نادر باشد که صرع آرد لیکن خون سوداوی و بلغمی مانند بلغم و سودا در اکثر محدث این علت شود **و بقراط** گوید که بیشتر گوسفندان که آنها را صرع افتد اگر دماغ ایشان را کشاده نگاه کنند اندران رطوبت بدبو ردی یابند **و سبب صرع دماغی** لامحاله خلطی از اخلاط مذکوره بود که بنفسه و یا بتولید ریح غلیظ سده آرد و به قول صاحب کامل حدوث صرع دماغی از سده بود که در بطون دماغ عارض شود پس روح و قوت محرکه را از نفوذ در اعصاب بسوی اعضای متحرکه باراده منع کند و این سده یا از خلط بلغمی غلیظ لزج بود که بسوی بطون دماغ در وقت نوبت بریزد و یا خلط سوداوی غلیظ و یا از ضغطه بود که دماغ را هنگام شکستن استخوان قحف عارض شود و با آن درد شدید عارض گردد و گاهی این نوع یعنی صرع دماغی عارش میشود و چون انسان بنفسه دور کند پس سر او بگردد و گرم شود و اخلاط و روح که اندران‌ست حرکت کند و انسان برزمین بیفتد و اضطراب کند و شیخ میفرماید که هر سبب صرع دماغی منسوب بسوی ضعف هضم دماغ میباشد پس خالی نیست ازانکه ضعف مذکور که محدث سبب صرع بود و یا در جوهر دماغ و مخ او باشد و آن ردی ترست و یا دراغشیۀ دماغ باشد و این ازان خفیف‌تر بود و صرع سوداوی قوی رومی‌ترست و اگر چه بلغمی بسیار میباشد بهر آنکه سوداوی منافذ

روح را زیاده مسدود میکند و شمعون گوید که اگر با صرع ارتعاش و اضطراب بود بلغمی باشد و اما کسی که صرع کند و همه اعضای او از حرکت باز ماند آن از سودا باشد و این بدتر از اول‌ست بهر آنکه درین خوف انسداد تام مسالک روح و هلاکت‌ست و بقول جرجانی گاهی حس دماغ قوی گردد و از کیفیات ردی منقبض شود و تشنج و صرع افتد و سبب صرع شرکی بقول شیخ ارتفاع بخارات غلیظ و ریاح کیفیتی ساذج از کیفیات اربعهٔ اولی بسوی دماغ بود پس بخارات و ریاح یا بکمیت خود ایذا رساند بنحویکه بر سبیل تصعید در دماغ مجتمع شود بعده بتکاثف ماده ذات قوام بوده بقوام خود فعل کند یا بتکون ریح ازان و یا بکیفیت خود ایذا رساند باجماد و یا باحراق یا بسمیت و ردارت جوهر و یا بهر دو وجه یعنی بکمیت و کیفیت خود ایذا رساند و دماغ را منقبض سازد و عضویکه ازان بخارات موذی بکثرت خود بسوی دماغ مرتفع شود آن یا جمیع بدن باشد و یا معده یا طحال یا مراق و ایضاً این در سائر اعضا واقع شود و اما بخار موذی بکیفیت و جوهر روی آن در جمیع اعضای بدن نیز باشد حتی که انگشت پای و دست و سبب این احتباس خون یا خلط دیگر در منفذی باشد که آنرا سده عارض شود پس حرارت غریزی ازان منقطع گردد و آن مواد و اربخا بمیرد و متعفن شود و مستحیل بکیفیت روی گردد و ازان بادوار یا بغیر ادوار محدود مادهٔ بخاری یا کیفیت سمی برخیزد و یا بر آن عضو بعض سموم واقع شود و در عصب اثر کند چنانچه گزیدن کژدم بر عصب اثر میکند پس سمیت او بوساطت عصب بسوی دماغ مندفع گردد و آنرا ایذا دهد و ازان منقبض شود و متشنج گردد و حرکات او مضطرب شود چنانکه معده را وقت تناول چیزی لذاع برخلاف هنگام بودن فم معده قوی اسحس فواق بهمرسد و فواق نوعی از تشنج‌ست و هر گاه دماغ را از مثل این سبب تشنج و انقباض عارض شود درین وقت تابع او انقباض جمعی عصب و تشنج آن باشد و جالینوس و غیره حکایت کرده‌اند و من نیز مشاهده نمودم که بیشتر چنان باشد که مصروع بارتفاع چیزی مثل باد سرد از نر انگشت پای خود و رفتن آن بسوی دماغ او احساس نماید و چون بقلب و دماغ او رسد صرع کند و ازین قبیل‌ست صرع که بسبب دیدان یا حب‌القرع عارض شود و نوعی از صرع مرکب بغشی بود و نوعی ازان و از قبیل اوست که اختناق الرحم نامند و این چنان باشد که چون زن را احتباس حیض یا منی از ترک جماع عارض شود و در رحم آن بکیفیت سمیه مستحیل گردد و آنرا حرکات و تبخیرات بادوار یا بلا ادوار باشد و بخار آن بسوی قلب و دماغ مرتفع شود و زن صرع کند و همچنین گاهی مرد را اتفاق افتد که در ادعیهٔ منی او منی بسیار جمع شود و متراکم و سرد شده مستحیل بکیفیت سمیه گردد و مثل همان حالت بهمرسد و ایضاً زن حامله را در حالت حمل اتفاق صرع افتد و چون وضع حمل گردد و مادهٔ ردیهٔ طمثیه مستفرغ شود و صرع زائل شود و از من حکایت کرده‌اند که شخصی را صرع از فقار ابتدا میگردد و دیگری را صرع از کتف شروع می‌شد و صرع که از معده و از امراق و بسبب تخمها بود مورث سد با در

عروق گردد پس غذای محمود را قبول نکند و خلط دران فاسد شود و یا اندران غذای محمود بسبب سد و محتقن بماند و فاصد گردد و بیشتر آن باشد که بسوی معده آن فاسد رجوع کند و غذای جدید محمود را فاسد نماید و اکثر بسبب این قی طعام غیر منهضم عارض شود و بهرحال صرع بشرکت باشد یا بغیر شرکت مبدأ قریب صرع از دماغ یا بطن مقدم آن باشد و بادی بطون دیگر شریک گردد و دلیل این در قول جرجانی گذشت و در اکثر امر بر صرع تشنج تقدم کند پس صرع افتد و این بهر آنست که چون تشنج مستحکم شود صرع باشد پس هر گاه سبب موذی مندفع گردد یا ریح تحلیل پذیرد افعال حس و حرکت عود کند و گاهی خلط مندفع در بینی و در حلق دیده شود و بیشتر صرع بلاتشنج محسوس بود و این از بهر آنست که مادۀ فاعلۀ آن رقیق باشد و بامتلا فعل کند نه برداوت شدید و صرع که جوانان را بهمرسد اگر بعد بیست و پنج سالگی افتد بجهت سببی که در دماغ و خاصةً در جوهر آن باشد لازم بود و مفارقت نکند و غایت فعل علاج در ایشان تخفیف از حدت آن و ابطای نوائب آن باشد و بقراط گفته که مثل این صرع باقی ماند تا آنکه بمیرند و اما مشایخ را صرع سدی کمتر بهمرسد و گاهی اسباب محرکۀ صرع را اسباب خارجی اعانت کند مثل زیادتی در کل و شرب و تخمه و مثل قیام بسیار در افتاب بسبب جذب مواد بسوی سر و منع انتشار مواد در دیگر جهت بدن و تحریک آن بسوی فوق و ایضاً جماع بسیار از اسباب اوست و از اسباب آن تنعم و سکون و قلت ریاضت‌ست و کذا ریاضت بر امتلا بسبب تحرک اخلاط تبحلل غیرتام و امتلای تجاویف ازان و کذا انچه مضعف قلب باشد از خوف یا و وقوع انهدام شدید و آواز قوی دفعةً و کذا صوم صاحب معدۀ ضعیف را و ایضاً شرب شراب صرف بسبب ایذای معده و این اسباب بعیده است که موجب اسباب قریبه میگردد و بسیار باشد که صرع منحل گردد بحمیات و خصوصاً انچه طول کند و ربع خاصةً بسبب شدت طول او و بسبب انضاج او مادۀ صرع را تا آنکه تحلیل پذیرد و یا لرزۀ قوی که آن فضول دماغی را برکند و عرق که تابع لرزه بود آنرا کم کند و همچنانکه سکته منحل گردد بسوی فالج همچنین بیشتر صرع منحل بسوی فالج شود یعنی مصروع مفلوج گردد و از صرع بدان خلاص یابد و بعضی گفته‌اند که با صرع بلغمی ارتعاش و اضطراب مصاحب بود زیرا که بلغم از کثافت خود بدان حد نرسد که مجاری را انسداد تام نماید اما سودای سد تام کند و ازان قلت اضطراب عارض شود و روفس گوید که هر گاه برص بر نواحی سر و پیشانی مصروع پدیدار بر انحلال مادۀ صرع و بر صحت دلالت کند اگر بسبب کثرت ماده نباشد و اکثر صرع بسوی مالیخولیا منحل گردد **بیان** مستعدین برای صرع بدانکه صرع عارض میشود و مرطوبین بانسان را مثل صبیان و اطفال و مرطوبین بتدبیر را مثل اصحاب تخمه‌ها و کسانی که در بلاد باد جنوبی سکونت میدارند زیرا که این باد سر از رطوبت ممتلی میگرداند و صرع زنان و صبیان و هر کسی را که آن قلیل‌الدم ضیق‌العروق باشد قاتل‌ترست و صاحب کامل گوید

که اکثر مصروعین در وقت دور صرع می‌میرند بهرانکه ایشان را صعوبت اعراض عارض میشود و این مرض کهول و شیوخ را بسبب یبس اعضای ایشان کمتر حادث میگردد و سبب کف دهن دفع طبیعت‌ست خلط محدث این علت را و اما اضطراب بنابر حرکت قوت دافعه برای دفع خلط موذی بود و خجندی گوید که سبب غلظ رطوبت و مخالطت آن بریح و حرارت قلب و اضطراب نفس بسبب ضعف عضلات نفس و تشنج‌ست و ابن ماسویه گفته که کفت حادث در دهن مصروع گویا که تنقیه برای اوست از رطوبت و سبب نخجیر یعنی آواز که از بینی خارج میشود و سقوط آلات نفس از اجزای سینه و قصبه و حنجره بعضی بر بعض‌ست و صرع نصف سکته است و آن سکتهٔ قصیرست چنانکه سکتهٔ صرع طویل‌ست طریق تشخیص باید که اول این مرض را مشخص نمایند پس صعوبت و سهولت مرض را بعده محل مادهٔ آن و نوع مادهٔ هر محل را دریافت کنند پس تشخیص مرض چنان باید کرد که زبان مریض ملاحظه نمایند و بپرسند که کدام وقت گرانی در سر و زبان میشود و خوابها چگونه می‌بیند اگر زبان زرد باشد و رگهای زیر زبان سبز نماید و گرانی سر هنگام غضب یا بعد نفخ شکم و ثقل در حرکت زبان قبل از نوبت صرع و دیدن خوابهای شوریده بیان کند بدانند که صرع‌ست بعده دیگر علامات آن مثل نسیان و خوف از چیزی و تنگ‌دلی و بی‌صبری و غضب ازادنی سبب و کف در دهن آمدن و جستن عضلات روی و چشم در ابتدا و لرزیدن دست و پا و در آخر کشادن نفس بدفعات و نرم شدن اعضا بتدریج و بهوش آمدن و بعد آن همچون خواب‌الوده ماندن و بعد لحظه بحال اول آمدن نیز بپرسند و صاحب کامل گوید که گاهی تقدم می‌نماید بر علت صرع قبل حدوث آن خبث نفس و نسیان و صداع و امتلا در سر و آلام مختلفه و چون این علت مستحکم شود از علامات خاصهٔ سائر اصناف آن ظهور کف در دهن‌ست و اضطراب و علاماتی که بعضی مصروعین را سوای بعضی عارض میشود آن سقوط و صیاح و مضغ زبان و خروج بول و براز و گاهی منی بود و گاهی استدلال بر صرع بادویه صارعه میکنند چنانچه گویند که اگر مصروع جلد بز را هنگامی که سلخ کرده باشند بپوشد و اندراب در آید صرع کند و همچنین خوردن جگر تیسن بریان کرده و شمیدن بوی آن و دمیدن مر در بین و بخورقنه و مرو شاخ بز و زفت یابس صرع آورد بعده صرع مسهل و مشکل را چنان دریافت کنند که اگر اعراض او سلیم‌تر بود و بعد نوبت صرع عقل بسرعت عود کند و بعد افاقه فی‌الفور برخیزد و بعطوسات و شمومات و بتحریک قی افاقه بزودی حاصل شود صرع سهل باشد و اگر عصر نفس و طول اضطراب و شدت آن در حالت صرع و طول جمود و سکون و ضرر در تنفس بعد صرع و قلت افاقه تشمیم و تعطیس بود صرع مشکل باشد و صاحب کامل گوید که امتحان او چنین کنند که تدخین بحاشا نمایند هنگامی که صرع کند پس اگر افاقه یابد صحت یابد والا فلاو بقول شیخ صرع که دران اضطراب بود و جمود دران نباشد و یا جمود دران طول کند و اضطراب کم باشد اندک مشکل بود نسبت

بسابق بعده تشخیص مبدأ این مرض چنین کنند که از مریض سوال نمایند که در علامات مخصوصهٔ صرح بحالت خلو معده و تلیین طبع و از مستتفرغات کمابیشی میگردد و یا در عضوی دیگر خللی و یا گاهی برامدن کرم از شکم و یا صعود چیزی از جای بسوی دماغ معلوم میشود یا نه اگر نباشد تقدم اوجاع مختلفه و شدیده در سر و دوام ثقل در سر و زبان و لزوم دوار و ظلمت بصر و کدورت حواص و اضطراب در حرکات و رداوت سمع و شم و ذوق و نقصان عقل و نیسان دائم یا بلادت رعونت بپرسند و این آثار صرع دماغی‌ست پس اگر با صرع و قریب نوبت آن ثقل محسوس نشود بلکه دوی و تمددور یابد و تشنج او شدید نبود صرع دماغی ریحی باشد بعده نوع ماده را از رنگ چهره و غیره علامات مخصوصهٔ هر خلط دریافت نمایند پس اگر رنگ سفید و منزهل بینند و بدن ممتلی فربه بود و سفیدی و غلظت قاروره و بطوو اختلاف نبض و اختلاج ابرو و حرکت زبان بر غیر استوا دریابند از کثرت و غلظ آب دهن و افراط کف در حالت صرع و کثرت فزع و عسر حرکت و ثقل و نسیان و کندی حواس و تقدم تدبیر مرطب مؤلد بلغم نیز سؤال کنند و این نشان مادهٔ بلغمی‌ست اما اگر بلغم خام بارد بود نسیان و بلادت و ثقل سر و بدن دسبات اکثر و صرع درارخا شدیدتر و در اضعاف بیشتر باشد و این نوع بسیار ردی بود و اگر بلغم مالح بود دران سبات کمتر و برد دماغ خفیف‌تر و حرکات اسلم باشد و اگر تیرگی چهره و لاغری بدن و خشکی بینی و زبان مدرک گردد و طبیعت صاحب او مائل باختلاط ذهن و حالت مثل مالیخولیا و عدم صفای عقل بعد نوبت بود تقدم ظنون کاذب با فزع و افکار رویه و کثرت اکل و رسواس و خفقان و قلت خواب و حموضت دهان و تقدم تدبیر مخفف مؤلد سودا نیز بپرسند و این علامات مادهٔ سوداوی‌ست اما اگر سودا ردی خون طبیعی بود صرع باستر خاوقلت کلام و سکون و صاحب او خداوند افکار ساکن باشد و اگر از جنس صفراوی سوخته حریف بود اختلاط و جنوبی و مع کثرت کلام و صباح و صرع او مضطرب و خفیف الزوال باشد و گاهی با تپ بود اگر سودای او رقیق صفراوی باشد و اگر از سودای دموی یعنی خون سوخته بود احوال او مع ضحک باشد و اگر سُرخی رود چشم و پری رگها و عظم نبض و سرعت آن بینند حال کاهلی و کندی حواس و کثرت آب دهن و بینی مع حرارت و برامدن خون از بینی در بعض اوقات و حال مثل اختناق در اوقات قبل از صرع نیز دریافت کنند و این دلائل مادهٔ دموی‌ست و اگر زردی رنگ چهره و چشم بود کوتاهی زمان نوبت و شدت اضطراب و تاذی و کرب و قلت تشنج و کثرت گرمی و التهاب و اختلاط عقل و گاهی عروض قی روان زمان نیز معلوم کنند و این آثار مادهٔ صفراوی‌ست و اگر مریض در سوال اول کمی و نقصان صرع در خلو معده و نرمی مطبع بگوید دلیل کثرت ماده و بخارات او در معده و امتلای آن از مادهٔ فاسد بود پس از اختلاج در فم معده لا تاخر غذا و رعده و رعشه و اهتزاز و غثیان و کرب نزدیک نوبت صرع و اختلاج لب و پر شدن دهن ازاب عفن و انتفاخ منخرین و خفگی گلو و نعره زدن و

خصوصاً در ابتدای نوبت و گاهی برامدن بول و یا براز یا   یا منی وقت نوبت و خفقان و صداع شدید قبل از نوبت و سقوط مریض دفعةً بر زمین و یا عروض غشی یا اغما بدون سقوط و خفت نوبت صرع یا زوال او باستعمال قی و عند نقای معده نیز سوال کنند و این علامات صرع معدی‌ست و احوال دال بر فساد معده مثل بطلان اشتها و فساد و کثرت نفخ و قراقر و مانند آن نیز بران گواهی دهد پس اگر عروض صرع در اوقات امتلا و تخمه و سیلان لعاب از دهن و غیره آثار بلغم یافته شود مادۀ بلغمی بود و اگر با تشنگی و حرارت و لهیب و احتراق و لذع در معده معلوم شود مادۀ صفراوی باشد و اگر با کثرت اشتها در اکثر احوال و ترشی دهن و فکر و وسواس بود ماده سوداوی باشد و اگر عروض صرع در اوقات خلو معده و انقطاع صرع بخوردن غذای موافق و محمود گردید بدلیل رداوت ماده در معده بدون کثرت آن بود پس اگر این مادۀ ردی خلط حاد از جنس صفرا یا سودا باشد از دلائل مذکورۀ آنها دریافت شود و اگر خلل در مراق گوید و آروغ ترش و نفخ شکم و قراقر موجع بطی‌السکون و التهاب در مراق بود و گاهی با وی هیجان در میان کتفین بعد تناول طعام و عدم سکون آن تا وقت هضم او پس عود آن بعد تناول طعام باشد و چون بر خلا عارض شود یا قبض طبیعت عارض گردد و تبلیین طبع باطل شود و خاصةً اگر تمدور مراق بسوی فوق در رعده دریابد و قی طعام غیرمنهضم عارض شود صرع مراقی بود پس اگر بخار مراق فاعل صرع صفراوی باشد از التهاب و زردی رنگ و اختلاط عقل مائل بخنجر و غضب دریافت شود و اگر بخارا و سوداوی باشد با وی عوارض مالیخولیا و جبن و خوف و خبث نفس و حب موت یا بغض و خوف ازان حادث نشود و اگر خلل جگر یا صعود بخارا از همه بدن بسوی دماغ بیان کند رنگ و موی خشکی جلد و قحل یا ترهل او و لاغری و فربهی و نبض قاروده و حال اغذیۀ متقدم و تدبیر ماضی و احتباس چیزی که از مقعد و رحم و عرق و غیر آن خارج میشد بران دلالت کند پس اگر دموی مائل باحتراق بود سرخی رنگ و موجیت نبض و ضحک هنگام وقوع صرع باشد و اگر صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بود بعلاماتی که مذکور شد دریافت شود و اگر درد و قراقر جانب طحال گوید و بانفخه یا صلابت طحال بود صرع طحالی باشد و این قسم صرع سوداوی بود و با مشارکت بدان در اکثر باشد و اگر سقوط کرم از شکم احیاناً و کثرت سیلان لعاب خصوصاً نزد خواب و سرعت هیجان جوع و احساس صعود و حرکت کرم هنگام گرسنگی و درد شکم در انوقت بیان کند صرع امعائی باشد و اگر تقدم وجع و گرانی در عانه و کنج ران و نواحی پشت و ثقل در رحم گوید و با احتباس حیض یا منی یا رطوبات منصب بسوی رحم باشد صرع رحمی بود و صرع رحمی اکثر در حالت حمل عارض میشود و بعد وضع حمل زائل میگردد و اگر ترک جماع و احتباس منی و ثقل در ادعیۀ منی و صعود چیزی از نواحی آن محسوس شود از شرکت ادعیۀ منی باشد و اگر ارتفاع بخار قبل از نوبت مثل هوای سرد و شبیه برفتار مورچه از دست یا پای بیان کند و هنگام

نوبت چشمها کشاده ماند و پر اشک نماید و رنگ روی سیاه شود و انگشتان دست و پای منقلب گردد و نزدیک نوبت خمیازه وفاژه بسیار آید و بول زود زود براید صرع اطرافی باشد و اگر تقدم ضربه سر و یا گزیدن عقرب و رتیلا و زنبور بگوید صرع ضربی یا لسعی باشد و اگر از آثار صرع اصلی و مشارکی هیچیک یافت نشود و با وجود سلامتی افعال دماغی و دیگر اعضا باندک سببی صراع افتد صراع از قوت حس دماغی باشد و این

علاج کلی اقسام صرع

باید که وقت نوبت کروهه که از موی و یا پنبه و یا پارچهٔ نرم دوخته باشند و در دهن گذارند تا زبان نخاید و دهن کشاده ماند و اعضای مصروع راست و بر شکل طبیعی نگاهدارند و گرفتن دست و پا و منع از اضطراب مناسب‌ست و نفوخات معطسه و وجورات و بخورات مفیقه بعمل ارند و اگر پر مرغ بروغن سوسن چرب کرده و با یارج فیقرا آلوده در حلق بگردانند تا رطوبت بقی براید و خصوصاً در شرکی معدی فی‌الحال نفع یابند و بقول اسکندر از تسخین سر حتی‌الامکان غالباً فی‌الفور افاقه حاصل میشود و بعضی بهر این کار تکمید سر بجاورس و نمک و سبوس گندم مفید نوشته‌اند و یا بجاورس و کنجد سیاه و زرالبیخ سیاه و قسط تلخ و پنبه‌دانه و مغز تخم بیدانجیر هر واحد یکتوله تکمید کنند و روغن قسط و رنبق بر مهرهای گردن بمالند و جندبیدستر یکماشه عود صلیب و سداب هر یک سه ماشه بر پیشانی ضماد نمایند و اندکی ازین در بینی دهند تا زودتر بهوش اید پس دو سه کس دست و پای او را بسختی تمام بکوبند که بحالت اصلی آید و مالش اطراف و سر بپارچهٔ خشن یا خردل و بستن بازو و ران نیز نافع بود و از جمله سعوطات و نفوخات که درینجا بعمل آید سعوط با رکتائی خرد یا برگ بسکهپره در کفدست مالیده است و کذا سعوط بندق هندی معمول و چون تخم پلاس و یا تخم ترئی تلخ اندک بآب ساییده و در بینی چکانند فی‌الفور بهوش ارد و اگر در تلخهٔ شغال چند عدد فلفل گرد انداخته در مطبخ بیاویزند چون خشک شواد ازان فلفل دو عدد بآب ساییده در هر دو سوراخ بینی دو سه قطره وقت نوبت بچکانند صرع باکل زائل شود و عرق بناگوش فیل‌ست در پنبه گرفته خشک کردن و در وقت نوبت آن پنبه را بآب تر کرده دو قطره سعوط کنانیدن مجرب‌ست و قطورشلیثا بآب مرزنگوش و کذا آب مرزنجوش و صعتر مطبوخ در بینی نیز مفید و کذا شونیز دو جز و نوشادر نیم جز و صبر سقوطری ربع جز و در روغن کنجد ساییده چنده قطره در بینی چکانیدن نافع و کذا قطور آب پیاز سرخ در بینی وقت نوبت ازالهٔ شدت صرع میکند و ایضاً مغز تخم گلچکان زعفران فانیذ مساوی دراب ساییده وقت گرفتن صرع سه چهار قطره در بینی چکانیدن مفید و گویند که مروارید محلول در بینی چکانیدن صرع را در یکنوبت دفع کند و ملخ که بر درخت عشر میباشد و رنگ گوناگون دارد و پریدن نمی‌تواند آنرا خشک کرده با هموزن او فلفل گرد کوفته بیخته وقت صرع در بینی دمیدن

مجربست و یا برگ و بار بندال خشک ساییده بقدریک سرخ در حالت نوبت بانبوبه نهاده در منخرین بدمند و مریض را راست بنشانند که آب ازبینی او بسیار آید و اگر باز احتیاج افتد یکدفعه دیگر بعمل ارند و نفوخ بشحم و حنظل و قثاء الحمار و نوشادر و شونیز و کندش و فلفل و خربق سفید و زنجبیل و مر و فرقیون و جندبیدستر و اسطوخودوس و عاقرقر حاد فاوانیا مفرد و مرکب ساییده مفیدست و از وجورات نافعه در حال صرع عود صلیب جدواریک یکماشه در عرق بادیان ساییده در حلق چکانیدن معمول‌ست و یا حلتیت جندبیدستر سوده در سکنجبین عنصلی یا عسلی حل کرده بکار برند و یا حلتیت در ماءالعسل حل کرده بحلق ریزند و اگر بادیان انیسون زیرهٔ کرمانی جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده و جور کنند بهوش ارد و کذا عود صلیب عود هندی جندبیدستر پوست ترنج مشک ساییده در عرق بادیان و جور کردن معمول و اگر روز یکشنبه گوش خر ببرند و پارچه بخون آن آلوده بدارند و عندالحاجت قدری ازان بآب شسته در حلق مصروع ریزند بالخاصیت سودمندست و خون خرگوش نیز همین اثر دارد و از بخورات تبخیر فاوانیا و عود پر اسپ و قنه و اشنه و اظفار الطیب و قفرالیهود هر کدام که باشد و کذا تخم شریفه ساییده در پارچه فتیله ساخته و یا بند جامه در خون فسافس تر کرده دود آن پیش بینی او نمایند و تبخیر تاج خروس نیز نافع‌ست و جالینوس گوید که اگر موی انسان بسوزند و بوی او بصاحب صرع ببویانیند نفع میکند و از شمومات سدات با دواءالمسک در سعالت صرع و قرب راحت عجیب‌الفعل‌ست و بوییدن عاقرقرحا و جندبیدستر و حلتیت و جعده و حرمل و قنه و فاوانیا سوده در صره بسته و یا تفاحه ازان ساخته و روغن یاسمین و کذا کندش ساییده در صره بسته بویانیدن بقوت عطسه آورد و کذا خردل ساییده و بوییدن پیاز دو پاره کرده نیز نفع میکند و کذا شم مرزنجوش شبت مفید و در حالت افاقه درین مرض تنقیهٔ خلط غالب بمرات خصوصاً در زمان نقصان نور قمر نمایند و اگر چه استعمال قی مفرط بصرع دماغی مضرست اما بجمیع انواع صرع قی نافع گفته‌اند اگر گاه گاهی بمقیآت مناسبه مثل سکنجبین و آب ترب و شبت و بماءالعسل قی فرمایند مناسب‌ست و ادارا بول و حجامت ساقین و فصد صافن سیما در ربیع کنند و اگر صرع بادوار عارض شود یا بکثرت اخلاط افراط نماید استفراغ ماده کنند و در ربیع برای استظهار و خلط غالب را اخراج نمایند و اگر از فصد مانعی نباشد قصد کنند چرا فصاد او در ربیع و خصوصاً از پای نفخ بخشد اگر از فصد نوبت بتبرید دماغ او نرسد و بعد استفراغ بحسب ماده قصد تنقیه و راس نمایند بغراغر جاذبه و تبقویت دماغ پردازند و سکون و آرام غیر مفرط بمصر و عین اولی‌ست اما بعد تنقیهٔ بدن ریاضت بقدری استعمال کنند که نوبت بماندگی نرسد و سر راست و ساکن دارند و زیاده حرکت ندهند و آویخته ندارند و اسافل بدن را تحریک زائد از اعالی بدهند و از انچه ماده را باسفل منحدر سازد مالش بدن‌ست بتدریج از بالا بزیر و باید که از سینه و پشت او بخرقهٔ درشت شروع کنند حتی که بدن سرخ گردد بعده بتدریج

طرف ساق فرو دارند و در مالش هر دست شدیدتر از اول باشد و درین حالت سر راست بماند و بعد از مالش چند قدم بروند پس هر گاه مواد با سفل منجذب گردد دلک سر بشانه جائز بود و بعد تنقیه و جذب مواد باسفل محاجم و داغ بر سر بجهت تسخین دماغ نیز بصرع نفع دارد چنانچه گویند که داغ دادن بر پیشانی میان دو ابرو یا بر تارک سر و حجامت بی‌شرط پس سر و بین الکتفین و بر ساق و مراق و مشی معتدل درین باب تدبیر جامع‌النفع‌ست و بعد تنقیه و اسهال راحت دادن چند روز ادخان بحمام و غرغره بمری و ایارج فیقرا و صعتر و مانند آن در حمام و وضع محاجم تحت شراسیف و تسخین سر بدستور مذکور باک ندارد و هر صبح اشربهٔ ملطف رطوبات و منقی معده مثل سکنجبین عنصلی در سرما بآب گرم و در گرما بآب سرد و شربت افسنتین و سکنجبین بزوری که دران صعتر و زوفا و بادلیان و انیسون باشد و معجون عاقرقرحا و گلقند و مصطکی و جوارش عود و معجون نجاح و سیسالیوس هر چه حاضر باشد استعمال کنند و تمریخ سینه و گردن و فقرات پشت و صدغین و شیون بمغز ساق گاو یا شتر بروغن گل حل کرده صواب باشد و از اختیارات خنین‌ست که ثافسیا و آرد جورا در سرکه سرشته تفاحه بسازند و مدام ببویند و مداومت جندبیدستر و عود صلیب و مشک درین مرض نفع بلیغ میدهد و نر و مادهٔ عود صلیب در ریسمان کبود بسته در گلوی مصروع انداختن معمول‌ست و آویختن بسبد و یاقوت زمرد و الماس عاقرقرحا و حلتیت هر واحد در گردن مصروع بسیار مفیدست و گویند که تعلیق زمرد و شرب آن وقت ولادت مانع عروض صرع‌ست و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته‌اند و از نشستن در باد تند و بسیار گرم و بسیار سرد و در ماهتاب و جایگاه بلند و در عجله و گردون که بهندی گاری و رتهه نامند و در گهواره و چرخ اجتناب نمایند

ذکر ادویهٔ یونانیه مفید اقسام صرع

هر گاه بچهٔ خطاف را در زیادتی نور قمر بگیرند و شکم او بشکافند اگر دو سنگ یکی مختلف‌اللون و دوم یکرنگ براید پس قبل از رسیدن آنها بر زمین در پوست شتر یا بچهٔ گاو گرفته بر صاحب صرع تعلیق نمایند صرع زائل کند و بتجربهٔ شیخ‌الرئیس رسیده و اگر جلد پیشانی خر بگیرند و در عرض بشکافند بشقوق بسیار و بر سر مصروع آویزند بنوعی که جلد مشقوق بر سر اسپ و کادمی آویزند صرع تا یکسال زائل شود و پس باید که هر سال تجدید آن کنند و حجرالدجاج که از معدهٔ ماگیان برنگ کبودی براید تعلیق او بر مصروع مزیل صرع‌ست و **طبری** گوید که چرک گوش بغل در قطعهٔ جلد صره کرده بر سر صاحب صرع آویختن نفع میکند و **دیسقوریدوس** گفته که اگر الصابع‌الصفر کف کامل در خانه آویزند سکنهٔ آنرا صرع نشود و **رازی** گوید که شرب آن بقدر دو درم نیز دافع صرع‌ست و **ابن زهر** گوید که اگر قطعهٔ جلد اسد در ریسمان موی انسان بسته در گردن مصروع اویزند نافع بود و نوشیدن پنیرمایهٔ حیوانات

خصوصاً خرگوش با سرکه از مجربات‌ست و همچنین سنگ عقیق ساییده چون مکرر بنوشند فائده میکند و شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و گویند که سعوط او بوزن حبه بروغن بادام نافعست و سعوط استخوان سوختهٔ انسان شفا میدهد از صرع و بعضی گویند که یک مثقال ازان با شکر متواتر خوردن مجربست و **جالینوس** گوید دیدم که شخصی استخوان انسان بمصروعین میداد و خلقی کثیر ازان شفا می‌یافت **صاحب خلاصه** مینوسد که اگر استخوان سر آدمی همچون سرمه ساییده هر بامداد دو درم ازان بخورند تا سه روز جمیع انواع صرع را سودمند است و اگر احیاناً عود کند هفت سر مگس کنده با قدری آب ساییده در بینی چکانند که باذن الله تعالی دیگر عود نکند و حلتیت با سکنجبین خوردن بسیار نافع‌ست و گویند که فعل او مثل فاوانیاست وقتیکه سعوط کرده شود **و ابن بیطار** گفته که خوردن عاقرقرحا با عسل سرشته بحسب مزاج مریض در ازالهٔ صرع مجربست **و مالقی** گوید که خوردن گوشت هدهد و سعوط بدماغ او مع سکره دافع صرع‌ست و کذا دماغ خشک کرگس بقدر عدس دراب چقندر یا بطبیخ مرزنجوش مخلوط کرده سبعوط کردن **و جالینوس** گفته که خوردن مارقشیشای ذهنی با عسل نافع صرع‌ست و هم او گوید که خوردن سم خر سوخته یک مثقال مفید صرع‌ست **هرمس** گوید که اگر از سم راست خر انگشتری ساخته و در انگشت دارند مصروع دور کند و کذا جگر حجل بریان بقدر یک مثقال با سرکه خوردن بصرع نفع دهد **بغدادی** مینوسد که سم خر اهلی یا وحشی سوخته نیم درم متواتر خوردن نفع میکند و هر گاه جگر خر بریان کرده بخورند نافع بود **و ابن نوح** گوید که گوشت حجل بریان و یا مطبخن بزیت یا روغن کنجد برای اصحاب صرع غذای محمودست **و رازی** گوید که خوردن گوشت ارنب مطبوخ بشبت و مشوی نافع صرع‌ست **ابن سرافیون** گوید که خوردن خربق درین مرض بعد یا من مجربست و سنا شافی‌ست و **صاحب خلاصهٔالتجارب** نوشته که خورانیدن جندبیدستر شربت کامل هر روز و غذای چرب ساده در ازالهٔ صرع مجربست **سویدی** گوید که هر روز خوردن دو مثقال بیخ اقحوان تا سی روز مزیل صرع و مجرب من‌ست و بعضی برای صرع سوداوی یک مثقال ازان تجربه کرده‌اند و خوردن کبریت نیز مزیل صرع و مجرب و تناول سداب بستانی دراب عنب مجرب بلاتخلف‌ست و شم غالیه و کذا مشک شرباً و شماً و نفخاً و سعوطاً بروغن و کذاب آب شابانک بسداب و جندبیدستر و روغن تخم عود صلیب پنجروز متواتر و کذا نخود سیاه مساوق مطیب بزیت خوشبو و صعترا کلاً و کذا شرب غافث عراقی دو درم و کذا سکنجبین عسلی هر روز و کذا خصیته‌الثعلب کبیرا کلاً و شعر انسان سوخته شموماً و کبریت احمر شرباً از مجربات اوست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیضهٔ سنگ‌پشت و سم چپ حمار وحش محرق و پر زانوی خر و اسپ و ثمر جعد رومی و انفحهٔ اسپ ماده و قنه و آب طبیخ نخود سیاه دلک و تخم شاهسفرم و استخوان بز سوخته و افسنتین و حجرالقمر و افتیمون و خون جدی و بول انسان و

انفحهٔ مهر و حب صنوبر صنعار و قفراليهود و سليخه و بلع جگر كبک در ساعتی كه ذبح كنند و گرم باشد نيم درم و اكل لحم حمار وحش در اول ماه چند روز و كذا جوف ابن عرس سوخته ساييده هر روز يک مثقال بشراب تا يكسال متواتر و هچنين دماغ او و لحم او و خون او تنها و بشراب و كذا پر اسپ بسركه و كذا نفحهٔ ارنب بمسكه يا بعسل يا تنها و كذا دماغ شتر خشک كرده بسركه در اول و وسط هر ماه و كذا خون خشک او و شرب ثمر آهن بزی يا برگ يا بيخ و يا شاخ او در شراب پخته و كذا قرن گوزن بشراب و كذا گل حنا يكدرم بشراب و كذا مداومت اكل من وكذا از طلا و نقرهٔ خالص مساوی صفحه ساخته در شراب يكشبانه روز انداخته آن شراب نوشيدن و صفحهٔ مذكور بر صاحب صرع تعليق كردن و كذا ادمان شراب در ظرف طلا و كذا ازهرهٔ سنگ‌پشت نهری بعسل و كذا كهربا دو درم بسركه و كذا ظلف جاموش سوخته سوده مثقالی بآب و كذا زوفای رطب بصمغ عربی و كذا مرارهٔ خروف خشک كرده سوده بسركه و كذا دماغ آن بسركه و يا خون او بشراب و يا بعسل و كذا فوه بعسل يا بشراب و لعق زهرهٔ بعسل و كذا زهرهٔ سلوی و كذا مرارهٔ سمانی و كذا زهرهٔ گوسفند و سعوط دماغ خروس يا زهرهٔ او و يا زهرهٔ سنگ‌پشت و يا خون او و يا دو حبه رته بشير دختران و يا زهرهٔ گرگ بيک حبهٔ مشک و يا سكبينج بشير دختر و يا زهرهٔ خرس و يا آب چقندر بدوام و يا بول قنفذ و خون او سه روز متوامتر و با روغن ياسمين و يا زهرهٔ باشه بآب شابانک و يا هر زهرهٔ كه حاضر باشد بشير دختر و يا زهرهٔ كفتار و بزهرهٔ خروس و تعليق درخت سداب مع بيخ و شاخ و برگ در خرقهٔ كتان بسته بر گردن مصروع و كذا رتهٔ ضحيحه و كذا يک شبر جلد حمار وحش بر سر و تبديل آن در هر سال و كذا موی سگ سياه و كذا بيخ فاشرا و كذا قلادهٔ فاوانيای رومی سی مثقال و كذا زبرجد و كذا چشم سقنقور و كذا ادهنج و كذا فادزهر معدنی و كذا اكتمكت و كذا اطراف بادروج و قلب خطاف در جلد ايل پيچيده و كذا چرک گوش اسپ در جلد بغل كرده و كذا حجرالقمر و كذا زهدالبحر و خاتم حافرايمن و حمار وحش يا زبرجد و يا دهنج و غذا بلسان الحمل مسلوق مطيب بزيت يا بروغن بادام بمرات كثير و يا چقندر مسلوق مطيب بخردل و يا نان حُوّاری بشراب قابض

ذكر ادويهٔ هنديه نافع انواع صرع

سعوط بيخ نيل بآب ساييده و كذا بول فيل و كذا رتن جوت ساييده و كذا فلفل گرد و زهرهٔ كهونس پر كرده در سايه خشک نموده ساييده بقدر و برنج نفوخ كردن و كذا ارهيهه مع پوست و تخم ساييده ناس گرفتن و كذا آويختن جوزبوا و يا حلتيت در گلوی صاحب صرع بالخاصيت نافع و استخوان و سرگين گرگ با خود داشتن و خاكی كه خوک بران بول كند نزد خود داشتن نيز بالخاصيت دافع صرع‌ست و پوشيدن انگشتری سم خر بروز سه‌شنبه در انگشت دست چپ و كذا انگشتری از شاخ چپ گاو ساخته در دست چپ مجرب نوشته و سعوط برگ جيت يعنی رواسن نيز

مجرب‌ست و کذا نفوخ مغز تخم مهوه نیم عدد فلفل سیاه دو نیم عدد باریک سوده مجرب و اگر شیر آگ بر هر دو کف پا بسیار مالند و فلفل سوده بران پاشند و برگ آگ بران بندند تا چهل روز متواتر و درین مدت پای نشویند مجرب نوشته و گویند که هزار پایه که بهندی کنکهجوره گویند در ظرفی کرده دهن آن بند نموده بسوزند و ازان سعوط نمایند دو کرم از دماغ خواهد افتاد و شفا خواهد شد **شیخ** میفرماید که از اسباب محرکۀ صرع انتقال بسوی هوای معین صرعست چنانکه از اسباب مزیل صرع انتقال بسوی هوای معین ازالۀ آنست و کل حرارت مفرط شمسی یا ناری و جمله برودت و جماع بسیار و کثرت باران و باد شمالی و جنوبی اما شمال و بلاد شمالی بسبب حقن مواد و منع تحلل او و اما جنوب و بلاد جنوبی بسبب تحریک اخلاط و تملی دماغ و ترقیق تثویر آن و در شتا بسیار هیجان میکند چنانکه در شمال و در خریف بسبب فساد اخلاط و در بلاد شمالی کم افتد لیکن قاتل بود بهر آنکه اگر بسبب قوی نبودی عارض نشدی و روائح طیبه و غیرطیبه گاهی تحریک آن کند و حرکت و دیدن حرکات سریع و دائر مثل دولاب و بر بالا و از بلندی به پستی نگریستن و بسیار نشستن در حمام و استحمام قبل از هضم و ریختن آب گرم بر سر و تناول چیزهای مؤلد خون بخاری و سوداوی مثل شراب کدر و کهنه نیز و مضر بود انچه از شراب نوصاف نبود و رقیق نباشد و صرف تاکی در دماغ و کرفس خاصةً بخاصیتی که درانست و عدس بسبب تولید خون سوداوی مگر آنکه بکشک جو مخلوط سازند و باقلا ایضاً وثوم بنابر امتلای سر از بخار و پیاز کذلک و بنابر انکه جوهر او مستحیل برطوبت روی میگردد و شیر ایضاً و حلویات و کثرت و سومت در طعام و تمامی مغلظات و نفاخ و قباض و بارد و گل حریف حاد و هیضه نیز از محرکات صرع بود بسبب تثویر اخلاط و تحریک آن و تخمه و سور مضمی و سهر و آلام نفسانی قوی از غم و غضب و خوف و انفعالات حسیۀ قویه مثل استماع آوازهای بزرگ چون رعد و برق و توپ و تفنگ و کوفتن طبل و آواز شیر و اصوات صلاله مثل صوت جلاجل و آواز شدیده مثل صریف دروازه که تیز باشد و همچنین از دیدن انوار باهره مثل برق رخشنده و نور چشمۀ آفتاب و از ملامست حرکات قویه مثل حرکات باد تند و گاهی صرع از ریاضت بر امتلا و از جماع هیجان میکند **ایضاً** شیخ مینویسد که تدبیر عام برای جمیع مصروعین اینست که اغذیۀ محموده که آنرا ترطیب محمود غیرمفرط باشد استعمال نمایند و از امتلا و سوء هضم حذر کنند و این چنان باشد که پیش از تمامی پری شکم ترک غذا کنند و کسی که عادت او بخوردن یک وقت جاری نباشد تقسیم غذای او که کم از پر کردن شکم باشد بسه حصه کنند و یک حصه صبح و دو حصۀ آن شب بخورد بعد از ریاضت لطیف و کثرت شراب نکنند که آن دماغ بشدت ممتلی گرداند و اگر از استعمال آن چاره نباشد اندک از شراب کهنه مروق و مائل بعفوصت بخورند و مضرترین اشیا بایشان شرب عقب استحمام است و ایضاً سردی شدید بلکه واجب ست که سر را از ملاقات جمله حرارت مفرط یا برودت

مفرط محفوظ دارند و در حمام زیاده ننشینند و مصروع از جمیع لحوم غلیظه و قوی الغذا و هم انواع ماهی بلکه از لحوم جمیع چهارپایان بزرگ اجتناب نمایند و بر لحوم خفیفه مثل گوشت چوزهٔ مرغ و دراج و تیهو و گنجشک اهلی و کوهی و قنابر و شفنین و جدی و غزال و ارنب اقتصار ورزند و گویند که لحم خنزیر دشتی آنرا سخت سودمندست و گوشت بز را بنابر تخفیف و قلت ترطیب برای ایشان ستوده‌اند چنانکه حلویات و دسومات و مانند آن بهر آنها دانسته‌اند و از بقول اجتناب کنند حتی که از قطف و بقلهٔ یمانی چه جای غیر آنها و خصوصاً کرفس که آنرا در تحریک صرع خاصتیست و اگر ناگزیر باشد شاهتره و کاسنی استعمال کنند و در کاهو بنابر تغلیظ ابخره و حس رخصت داده‌اند و من بهتر می‌دانم و همچنین رخصت کشنیز برای منع بخار از سر داده‌اند و من آنرا مکروه میدارم و استکثار آن ایشان را نشاید الا در صفراوی و دموی و اما چقندر دراب پخته بزیت و مری و مانند آن اصلاح داده اگر پیش از طعام برای تلیین طبع بخورند جائزست و شمیدن بوی سداب از جمله بقول نافع بود و چون اندک شبت و سداب در طعام ایشان افتد نافع باشد و باید که از جمیع فواکه رطب و غلیظ اجتناب کند والا بعض قوابض بر طعام بقدر قلیلی برای تشدید فم معده و احدار غذا و تلیین طبیعت و منع بخار بدهند واجب ست که از جمیع اغذیهٔ بقلیهٔ بخاریه مثل شلجم و ترب و کرنب و گذر و فطر و بادنجان و ایضاً از جمله اشیای حریف منجر احتراز نمایند و خردل ازان جمله است که ایشان را ایذا میدهد به تبخیر و اسالت فضول بسوی دماغ و توجه او درینجا بسوی آن و تقرع او دماغ را بحراقت خود و از سکر و مهب ریاح و امتلا پرهیزند و از اغتسال بآب گرم بنابر از خای آن و بآب سرد بنابر تخدیر و ضرر آن بروح حاس اجتناب کنند و اگر مصروع را امتلا ز طعام عارض شود قی کنانند و بعد آن تلطیف تدبیر نمایند و باید که از اغذیهٔ مسبتهٔ مثقله و مخدره و مبخره پرهیز کنند و اما امتلا از شراب بسیار مضرست و اما اندک ازان تنشیط نفس و تقویت روح و تزکیهٔ آن کند و از استکثار آب غنی کند و استکثار ازاب مضرترین اشیاست و قیلولهٔ کثیر و بالجمله خواب بسیار و خصوصاً بر امتلا بسیار مضر بود و افراط بیخوابی نیز مضعف و محلل روح‌ست و معذلک دماغ را از ابخره ممتلی گرداند و اول تدبیر صرع اجتناب از اسباب محرکهٔ صرع‌ست که مذکور باشد و بعد استفراغ و تنقیهٔ بدن اگر احتیاج ریاضت افتد استعمال نمایند و طریق آن سابق مسطور شد **ایضاً** شیخ میگوید که تعلیق فاوانیا را متقدین در منع صرع تجربه کرده‌اند و باشد که این خاصیت برومی رطب مخصوص‌تر بود و از ادویهٔ که مدام باید نوشید غاریقون و سیسالیوس و اسقوردیون و زراوند مدحرج و فاوانیاست و هر وقت بآب بخورند و استیثاق نموده که هر روز بقدر بندقه از ثبادریطوس دو بار صبح و وقت خواب بخورند و این ازان جمله است که بدان عالمی شفا یافته و بعضی برای ایشان استجباب نموده که زبدالبحر هر روز دو بار و جعده بخاصیتی که درانست و ایضاً خنثی که آن بیخ اشراس ست بخورند و از آنچه ایشان را نافع بود و

ست باین صفت بگیرند عنصل و در دیگ که دران سکه باشد اندازند و سر او محکم بسته بجوشانند و دران چهل روز بگذارند و آفتاب در برج اسد قبل طلوع ستارهٔ شعر یمانی بست روز باشد و دیگ را مغرض بجنوب در افتاب بدارند و در هر اندک مدت بگردانند تا وصول حرارت با جزای او یکسان باشد پس دیگ را بکشانید و عنصل را که مثل مطبوخ شهری شده باشد افشرهٔ عصارهٔ او بگیرند و بعسل مخلوط کرده هر روز بقدر ملعقه ازان بخورند و اگر جلد مطلوب باشد اسقیل را پاره کرده دراب و سرکه جوشانیده صاف کرده ازان سکنجبین عسلی بسازند و از ادویهٔ جیده برای ایشان اینست که بگیرند سبسالیوس و حب الغار هر یک سه مثقال زراوند بدحرج و بیخ فاوانیا هر یک دو مثقال جندبیدستر و قرص اسقیل نسخه هر واحد یک مثقال و بعسل کف گرفته بسرشند و هر روز یکدو درم با سکنجبین استعمال کنند و انتقال مریض از بلدی که هوای او رطب جنوبی باشد بشهری که هوای او ملائم ملطف مجفف شمالی بود مثل انتقال در انسان از سن طفلی بسن شباب ست در منفعت برای مصروعین و هر گاه مصروعین را التوای عضو یا تشنج او عارض شود بمالش روغن مناسب و آب نیمگرم و غمز قوی آنرا برابر کنند **مسیحی** گوید می‌باید که در جمیع انواع صرع از همه انچه صعود بخار بسوی سر و امتلا و تسدید آن کند مثل سداب و پیاز و گندنا و کرفس و خردل و باقلا و قنبیط حذر کنند و باید که نان محکم‌الصنعت جیدالاختمار که آرد او را خوب مالیده و در تنور پخته و در خمیر او اندک کشنیز خشک داخل کرده باشند بخورند و از بقول کاسنی و پودینه و چقندر و از طیور شفنین و عصافیر و قنابر و دراج و از چهارپایان لحم جدی و غزال برای مصروع نیکوست و در طبخ انیسون و دارچینی و کرویا داخل کنند و خردل و فلفل و امثال اینها استعمال نکنند زیرا که اگر چه اینها ملطف‌اند سر را ممتلی می‌نمایند و از ماهی تازه و البان و فواکه رطبه و شراب و استحمام خاصةً بعد طعام اجتناب کنند و اما حمام قبل از طعام کثیرالضرر نیست اگر دفعةً ازان در هوای سرد بیرون نیایند و عقب او بسرعت طعام تناول نکنند و سکنجبین عنصلی عظیم‌المنفعت ست و همچنین طبیخ زوفای خشک چون در زمستان بسکنجبین عنصلی و در تابستان بشربت افسنتین استعمال نمایند **صاحب کامل** گوید سزاوارست که صاحب این مرض از جمیع اطعمهٔ مؤلد بلغم و سودا مثل لحوم بقرونیوس و حرفان و خنائص و هرائس و بهطات و سموک و کمات و فطر و نان فطیره و مانند آن و جمیع فواکه رطب مثل شفتالو و خرما اجتناب نماید و ایضاً از ثوم و عدس و سداب و غیره که در قول مسیحی گذشت که این همه امتلای سر از بخار ردی میکنند و از جماع کثرت دخول حمام و شرب آب سرد و شم روائح بدبو مثل جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر و کبریت و قطران و مانند آن که مهیج و مثور علت‌اند و تقدیم نوبت او میکنند حذر نمایند و شمیدن مرزنجوش و نمام و پودینه و فاوانیا و فنجنکشت آنرا نافع ست و غذا نان که صنعت او در تخمیر و نمک و نضج محکم باشد و اگر آرد او بآب مطبوخ کشنیز خشک سرشته

باشند نافع بود زیرا که منع بخارات متصاعد بسوی دماغ میکند و نانخورش او بلحوم طیرلطیف مثل بچهٔ مرغ و دراج و تیهو و ماهی رضراضی مملح و کبر مخلل و چقندر مطیب بسرکه و مری و زیت و کردیا و سرکهٔ اشتر غاز و سرکهٔ عنصل باشد و نان مبلول بشراب که نه کهنه و نه نو باشد بخورند و از فواکه مویز و انجیر و پسته و بطم بخورند و امتصاص نیشکر و تناول شکر طبرزد و فانیذ شکری روجوارش سکر مانند آن کنند و ریاضت قویه مثل سواری اسپ و تحریک در میدان و لعب بچوگان قبل غذا استعمال نمایند و اندک استراحت کنند و حمام معتدل الحرارهٔ استعمال نمایند و غمز اطراف و دلک جید کنند و در حمام طول مکث ننمایند و بعضی قدما گفته‌اند که صاحب صرع را اندک عاقرقرحا ببویانند پس اگر عطسه کند امید صحت او دارند **جرجانی** و ایلاقی و غیر آن مینوسند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف براق و آتش و خوردن شیرینهای سخت شیرین و طعامهای سخت چرب و گوشت اسپ و شتر و گوزن و جانور لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبةً و هر چه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیربرنج ضرر دارد و اگر بادرنجبویه و اندکی کشنیز در طعام او بپزند سود دارد و اگر چقندر بپزند و بآب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کردیا و دارچینی اخلاط را از دماغ فرود ارد و از رگها بادرار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی تیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و بارود زیان دارد و اگر گوشت بز بسیار خورند بیم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که ازان غمگین شود یا بترسد در صرع افتد و از سیب و جوز و بیضهٔ مرغ و جرجیر و از دویدن و اسپ تاختن و خواندن بسیار خصوص بآواز بلند احتراز نمایند انطاکی گوید که حجامت ساق در دموی نمایند مطلقاً بعده فصد صافن کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا ابعلاج او نمایند پس تنقیهٔ بدن یا دماغ کنند اگر آن اصل باشد و یا معده مطلقاً و از جمیع منجرات و مغلظات منع نمایند و انچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود بدهند و بمداومت تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ از سم راست خر ساخته بشرط تجدید آن هر سال نافع و این معجون از اختیارات مجربهٔ من‌ست اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنچدرم خاکستر سم خر چهار درم خون خروس و زهرهٔ آن و مرارهٔ گوسفند و حجرالبقر هر واحد دو درم زمرد و عنبر مشک هر واحد نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی ازان یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب مویز در خواص آمده که فلوانیا و سداب و دماغ هدهد و دم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و از خواص مکتومه است که هر گاه ماه و آفتاب در برج سرطان یا اسد مجتمع شوند در طالع زهره باشد از طلا و نقرهٔ خالص هر واحد مثقال صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر که در گردن او مار باشد و بر

سر شخصی که در دست او انار بود نقش کنند حامل آن اصلاً صرع نکند و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب ست و در باطن بینی او بمرلطوخ سازند و طبیخ سداب بحلتیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اول استفراغ بخربق و مانند آن و شحم حنظل و سمقونیا و ایارج و طبیخ غاریقون است اسهال بعد اسهال در تمام سال و در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبۀ خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بکشانید و حسب حاجت خون بگیرند و خصوصاً وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیربان بکشانید و در هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصاً اگر خوف کثرت بردوت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می‌افتد بعد یک هفته بالجمله بعد از فصد یکهفته راحت داده اسهال بمشروبان و حقنۀ قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بیدانجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجب ناخراج خون افتد فصد صافن و یا حجامت بر ساق کنند و حجامت مؤخر سر و میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال اورند و همواره تا حصول صحت از پس هر استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد ازین غراغر و عطوسات و غیره منقیات خاص دماغ استعمال کنند و چون بشلیثا بعده بشابانگ و بآب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد ازان تدابیر تبدیل مراج دماغ بمقویات مسخنه از اضمدۀ خردل و مانند آن نمایند و سداب ببویانند و واجب ست که مسخنات و مبدلات مزاج دفعةً بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر ازین ضرر در افعال پدید اید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فاوانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر و کذا جندبیدستر بر سر و در منخرین و کذا ضماد بابونه و تخم کرفس مساوی بآب و عسل خوب پخته مثل مرهم ساخته بر سر و کذا خبث‌الحدید بروغن سوسن یا بروغن یاسمین یا فوخ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت و دیگر ضمادات که در علاج صرع اطرافی خواهند امد درینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکار و پلا مرغ و لوه و دراج بخورانند و بعد طعام بر معاجین مقوی دماغ مانع بخار که دران عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفیدست مانند جوارش مصطکی مرکب علویخان و معجون اسطوخودوس ایشان و حب عود صلیب و جند که در قرابادین مسطورست

علاج صرع دماغی بلغمی

او نضج ماده منضج بلغم نموده از مسهل آن و حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل‌السبوس گاوزبان اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد

سیسالیوس دو ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده انیسون زنجبیل تربد هر یک شش ماشه سنای مکی یکه توله فقاح اذخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن روز نوبت نباشد که مضرست و گاهی حب‌النبیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علویخانی نیز بهر تنقیهٔ دماغ مفید و بعده بغراغر و عطوسات و سعوطات مادهٔ مابقی را مستاصل سازند مثلاً ایارج فیقرا در آبیکه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعمل ارند و از فلفل و کندش و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر یکدرم اسطوخودوس بماءالعسل سعوط کنند تنقیهٔ تام دماغ کند و سعوط هندی جهت صرع متمادی مجرب‌ست و پوست بیخ عشر بشیر بز ساییده صاف کرده سعوط کردن نیز مفید و اسطوخودوس مغز بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده نفوخ کردن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و حاشا و جندبیدستر بسیار مفیدست و کذلک دارچینی و مشک و کذا خردل سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جندبیدستر باریک سوده در بین نفوخ کردن نیز مستأصل ماده است و گویند که نفخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد **بالجمله** بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج بر معجون سیسالیوس سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیت و معجون‌الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گلیان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و یا اسطوخودوس سعوده با طریفل صغیر سرشته بخروند بالایش گل بنفشه پر سیاوشان بادیان اصل‌السوس جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ‌ست و بادرنجبویه نوشیدن مفتح سدهٔ دماغی نافع از برای صرع‌ست و این دو تألیف والد علویخان مجرب‌ست جندبیدستر جدوار خطائی هر یک بقدر نخود قرص اسقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس فاوانیا تخم سیسالیوس هر یک دو دانگ مصطکی یکدانگ کوفته بیخته با یک ادقیه شربت اسطوخودوس آمیخته بخورند و همه یکشربت است و این دوا برای صرع مزمن مخترح حکیم ممدوح ست قرنفل جوزبوا عود قماری عود فاوانیا وج ترکی زرنباد جندبیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته بسرکهٔ عنصل و روغن ناردین آمیخته اندک ازان تشوق نمایند و باقی بر سر طلا کنند و این حب نیز نافع گوشت سنگ‌پشت سه توله عود صلیب سه درم فلفل سفید چهار درم جندبیدستر دو درم در عسل بقدر فلفل حبها سازند و دو حب صبح و دو شام بخورند و بقول صاحب تکمله بعد تنقیهٔ دماغ تبسیط آب با رکنائی یا بندال بگیرند موتهه مپل مرچ سیاه کباب چینی جوزبویا مصطکی چیته عاقرقرحا بچهناک سفید مساوی کوفته بیخته بآب گرم دهتوره حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بدهند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند و عرق مندی

مرکب نیز مفیدست و کذا مربای وج و دیگر ادویۀ مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و اطریفل ز بینی و دوائرالمسک خلود مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ‌الرئیس و اسود سلیم و سوطیر اوشلیثا نیز نافع و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و اسطوخودوس و نمام و عود صلیب بر سر نطول نمایند و سر ببخار آن دارند و هر صبح ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند نهجی که دست را از اعلی باسفل ارند و ابتدای مالش از اطراف کنند پس سر را نیز بمالند و حتی‌الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا کوشت تیهو و دراج و مرغ و گنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل‌الرطوبت مثل شفنین مبرز بکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیۀ بارد احتراز کنند و بجای آب ماءالعسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقلۀ کبار دو توله عود صلیب یکنیم توله نبات برابر شربتی دو مثقال **اقوال حذاق** صاحب خلاصه مینویسد که نخستین نضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین مطبوخ عنب‌الثعلب بادیان گاوزبان اصل‌السوس اسطوخودوس سیسالیوس هر کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده بدهند و در مقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج بکاهند و بیفزایند و با یارج فیقرا و غاریقون و سیسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد ازان بحب اسطوخودوس تنقیۀ دماغ فرموده بمعجون زبیب و معجون سیسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا باریک سوده با عسل سرشته یک مثقال بآبیکه دران اسطوخودوس جوشانیده باشند بدهند و اگر احیاناً از عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و مثرودیطوس و تریاق کبیر بدهند و این معجون در ایام راحت مناسب‌ست سیسالیوس اسطوخودوس هر کدام ده درم غاریقون پنجدرم قردمانا حلتیت زراوند مدجرج هر کدان یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آب آن عنصل بقوام اورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال و اگر درین ایام حرارتی عارض شود بسکنجبین اطفا نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائی که دران غاریقون یک مثقال‌ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت باعث تنقیۀ خلط محدث‌ست و معجون انطاکی نیز از مجربات‌ست سویدی گوید که شرب بیخ و تخم سیسالیوس و اسطوخودوس و اذان الفار و عصارۀ آن و آب شابانگ و دارشیشعان و ایرسا و تخم گذر و برنگ کابلی و کاذریوش و شیح ارمنی و حماما و خرابق سیاه و برگ غار و روغن آجر و تخم بادروج و بقلۀ اوداشنه و جاوشیر و وج و روغن بلسان و کاشم هر واحد نافع و کذا غاریقون تنها و بسکنجبین عنصلی و سه اسولوسات ازان بجلاب و کذا بجلاب و کذا انبطافلن یک ادقیه بشراب تا سی روز و کذا طبیخ بیخ و برگ ساق او بشراب و کذا برگ اد یک مثقال بعسل تا سی روز و کذا سکبینج تنها و یا صمغ بطم و فقاح اذخر حب ساخته و کذا بیخ فاشرا هر روز یک مثقال تنها و بشراب و کذا کرم بیضا هر روز دو درم تا

سی روز متواتر بشراب و کذا قلوب کرم سودا در اول طلوع آن سوده و کذا سرکهٔ عنصل سکنجبین آن و بصل او مشوی بعصل یا سکنجبین عسلی سرشته یک مثقال و کذا فاوانیا و تخم او نیم دانگ بآب یا دو درم ازان ساییده بگلقند عسلی سرشته و کذا قردمانا دو درم و کذا لادن پنج دانگ بسکنجبین عنصلی و کذا تخم حندقوقا و یا آب آن بعسل و یا بقلهٔ او مطبوخ و کذا ترياق فاروق بطبیخ سعتر و نانخواه و زیره و کذا زراوند مدجرح بآب سرد و کذا خربق سفید یکنیم درم بانیسون نیم درم و سقمونا سدس درم و کذا بیخ اقحوان مثقل هر روز بطبیخ فاوانیا سی روز متواتر و یا هر روز دو درم بشراب ریحانی بست و پنجروز متوالی و کذا قاقلهٔ کبار دو درم و کذا قاقلهٔ صغار بسکنجبین و کذا قنطوریون دقیق تنها و باسطوخودوس و کذا برگ قسطرن بآب گرم یا بشراب بست و یکروز و کذا شیطرج و رزنباد و خبطیانا و تخم بادروج و اشق یک مثقال و قسط و افسنتین و هلیلهٔ کابلی هر واحد بعسل خوردن و کذا بنگ دو درم و کذا زهرهٔ ملخ بسکنجبین عسلی و کذا تخم فنجنکشت بآب و کذا ریوند چینی دو درم هر روز تا مدت بست و پنج روز متواتر و کذا خولنجان دو درم دائم و کذا دارچینی بآب و کذا حرمل سه من در ده رطل شراب کهنه جوشانیده تا ربع بماند هر روز ده درم ازان نوشیدن عجیبست و کذا روغن عاقرقرحا هر روز نیم درم تا یازده یوم نوشیدن و کذا حب بلسان یک مثقال خوردن و ضماد و شرب زراوند طویل یا میعهٔ سائله یا بنگ یااشق و سعوط آب سداب یا حلتیت بآب مرزنجوش یا بآب سلق و یا قاقلهٔ کبار و یا کبریت بقدر حبه بشیر دختر یا بروغن بادام یا بروغن سداب و یا آب شابانک یعنی برنوف و یا دهنج سوده بمشک آمیخته سخ حبه و یا زهرهٔ سمانی بآب مرزنجوش و یا روغن عاقرقرحا و یا روغن تخم فاوانیا و مشک زعفران و آب سداب همه بقدر نیم درم چند بار و یا آب برنوف و روغن حب عود صلیب **ابوسهل** گوید که اگر خلط بلغمی باشد تنقیهٔ بدن بحب قوقایا و حب اصطمخیقون کنند و این حب نیز نافع‌ست شحم حنظل اسطوخودوس جندبیدستر هر واحد یکجز و ایارج فیقرا چهار جزو غاریقون دو جز و تربد پنج جزو و منفعت ثبادریطوس عظیم‌ست چون در یکشربت آن نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل آمیزند و همچنین ایارج جالینوس سه درم و لوغاذیا چون بمطبوخ هلیلهٔ سیاه و افتیمون و بسفایج و مویز منقی و نمک هندی و اسطوخودوس بخورند و بعد استعمال این اشیای مسهله غرغزه بچیزی مقطع و منقی فضول غلیظهٔ محتمعه اولاً فاولاً استعمال نمایند مثل ایارج فیقرا در سرکهٔ عنصل حل کرده و همچنین زوفای خشک و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و در هر اندک مدت قی استعمال کنند باین طور که اطعمه مالحه و شیرین بخورند تا آنکه از طعام و شراب ممتلی شوند و ترب که دران خربق خلاینده باشند خورده قی کنند و ریاضت و تدبیر ملطف و معاجین منقی مبدل مزاج مثل مثرودیطوس و ایارج روفس و معجون هرمس استعمال نمایند و این معجون دائم بعمل آرند و نسخهٔ آن همان دوای قرص اسقیل‌ست که در علاج کلی در قول شیخ گذشت لیکن درینجا وزن

حب‌الغار چهار مثقال و بیخ فاوانیا سه مثقال و جندبیدستر دو مثقال‌ست باقی بدستور بماءالعسل یا سکنجبین عنصلی بخورند و عاقرقرحا عظیم‌المنفعت‌ست چون تنها سوده بعسل آمیخته در هر اندک مدت یک ملعقه ازان بآب گرم بخورند و یا این معجون استعمال نمایند عاقرقرحا سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد ده جزو غاریقون پنج جزو قردمانا حلتیت خوشبو زراوند و مدجرح هر واحد دو جزو و نیم بعسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و تریاق اربعه در تبدیل مزاج او بسیار نافع‌ست چون در ایام زمستان و خریف بطبیخ زوفای خشک و سکنجبین عنصلی آنرا بخورند و گاهی این معجون نیز استعمال کرده میشود و مفید می‌افتد و تبدیل مزاج میکند وج زوفای خشک عاقرقرحا هر واحد هشت جزو اسطوخودوس غاریقون سنبل‌الطیب هر واحد چهار جزو آب عنصل تر بعسل قوام نموده ادویه بدان بسرشند **بوعلی** مینوسد که در صرع بلغمی افضل چیزی که بدان استفراغ کنند ایارج شحم حنظل و ایارج هرمس‌ست استعمال او هر روز بقدر نیم درم صبح و نیم درم بشب عظیم‌النفع‌ست و اگر با بلغم امتلای خون یابند فصد نیز بطریقی که در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد بگیرند و همچنین تنقیهٔ ماده از تربد و غاریقون و اسطوخودوس و ایارج روفس خاصةً نافع‌ست **قرشی** و سدید و خضر مینویسند که بعد نضج تام و تفتیح مجاری و مسالک بمثل مغلی حلو و شربت اسطوخودوس اولا تنقیهٔ بدن پس تنقیهٔ دماغ از بلغم بحب ایارج یا حب قوقایا و یا ایارج لوغاذیا کنند و یا دوای معمول از شحم حنظل و سقمونیا و نمک هندی و کتیرا و مقل ارزق هر واحد ربع درم اسطوخودوس مثقال غاریقون نیم درم هلیلهٔ کابلی و سیاه و ایارج فیقرا هر یک ربع درم دهند اگر قوت قوی و زمانهٔ ربیع یا خریف باشد و یا این معجون زبیب بدهند هلیلهٔ کابلی و زرد و بلیله و امله و اسطوخودوس هر واحد ده درم عود صلیب پنجدرم عاقرقرحا سه درم کوفته و بیخته با مویز منقی یرکطل بسرشند شربتی پنجدرم و یا اطریفل صغیره ده درم مقوی بایارج فیرا و اسطوخودوس و غاریقون هر واحد یکدرم مقل ازرق و کتیرا هر واحد ربع درم بخورانند و هنگام ضعف قوت مقدار این ادویه کم کنند و شرب سکنجبین عنصلی نافعست گویند که آن در چهل روز شفا می‌بخشد و شربت اسطوخودوس منقی دماغ و مقوی آنست و این معجون سیسالیوس در صرع مجرب‌النفع‌ست چون هر روز یک مثقال بخورند و بعد آن جلنجبین بآب گرم مالیده بنوشند سیسالیوس سه مثقال حب الفار زراوند مدجرح فاوانیا حلتیت طیب حب بلسان هر واحد دو مثقال جندبیدستر قرص اسقیل هر واحد یک مثقال بعسل کف گرفته بسرشند و اگر بعد این سکنجبین عنصلی بنوشند ابلغ و انفع بود و گاه بعد تنقیه احتیاج به تنقیهٔ نفس دماغ از فضول مابقی بمثل سعوطات و عطوسات و نشوقات می‌افتد و این سعوط خفیف‌ست بگیرند بندق هندی ربع درم و دراب چقندر حل کرده استعمال کنند و این سعوط قوتیر ازان‌ست صبر و عصارهٔ قثارالحمار هر واحد ربع درم بماءالعسل استعمال نمایند و واجبست که عقب سعوطات روغن گل نیم گرم در

بین چکانند تا خراش و قروح در بینی پیدا نکنند و گاه بعد تنقیه حاجت تبدیل به مزاج بمثل تریاق کبیر و یا معجون فلاسفه یا مثرودیطوس و بتشمیم مثل سداب و مشک و عنبر میشود و اگر سوء مزاج بارد مستحکم باقی بود و از جغرات و غیره اشیای مضره که سابق مذکور شد پرهیزند **صاحب کامل** گوید که اگر خلط بلغمی غالب باشد باید که تنقیۀ بدن باستعمال قی بادویۀ مقطع و ملطف بلغم کنند لاسیما اگر بلغم محتقن در معده باشد و قی بآبی کنند که در آن ترب و شبت و پودینه جوشانیده باشند با سکنجبین عسلی و قبل از دوره بعمل ارند بعد ازان حب اصطمخیقون و حب ایارج بعده ایارج لوغاذ یا بآب مطبوخ سیسالیوس و اسطوخودوس و فاوانیا بدهند و غرغره بایارج فیقرا و یا اندک زوفا و خردل بسکنجبین عسلی و عنصلی کنند و ایضاً این معجون که از قبیل ایارجات و درین مرض عجیب‌النفع‌ست بدهند و نسخۀ او همانست که دران قرص اسقیل‌ست و در علاج کلی صرع در قول شیخ گذشت هر روز یک مثقال ازان با سکنجبین عنصلی ده درم بدهند و اگر در هفته عاقرقرحا بدهند بطوریکه در قول صاحب خلاصه مسطور شد انتفاع یابند و این دوا نافع صرع‌ست جب دهمشت و فلفل سفید و تربد و فرفیون و خربق سیاه همه مساوی جریش سوده بقدر یکدرم گرفته در حنظل کاویده شحم او دور کرده پر نمایند و بآب انگور و میفتختج پر کرده در تنوریکه خاکستر گرم باشد یکشبانه روز بدارند و صبح بپارچۀ باریک صاف کرده بنوشند و اگر مرض عود کند امر بحجامت نقره کنند و ایارجات کبار مثل لوغاذیا و ایارج روفس دهند و ایضاً درین باب مثردویطوس و تریاق کبیر نافعست اگر یکی ازین هر دو بقدر حاجت بدهند و ایضاً صاحب این مرض را این دوا بدهند غاریقون یک مثقال زراوند بدحرج پنج قیراط سیسالیوس نیم مثقال همه را سوده شکر طبرزد برابر آمیخته بآب نیمگرم بخورند که بلغم محدث این مرض را باسهال برارد **ابن هبۀالله** گوید که اگر خلط فاعل صرع بارد باشد اسهال بحب قوقایا کنند و تلطیف تدبیر نمایند و سکنجبین عسلی بنوشانند و جلنجبین بخورانند و غذا نخوداب دهند و اگر قوت ضعیف باشد لحم حیوان خفیف قلیل‌الرطوبت کثیرالحرکت مثل عصافیر و دراج و مخالیف شفانین بدهند و بحرکت معتدل امر نمایند و شراب ریحانی بنوشانند و تقلیل غذا کنند و نشوق فلفل و کندش و مشک بعمل ارند و از بقول بارده و اغذیۀ بارده خوف نمایند و طبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر بر سر ریزند و فاوانا نشوق کنند و در گردن او اویزند **جرجانی** و ایلاقی مینوسند که استفراغ بحب اصطمخیقون باید کرد و ارگ هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا بخورند صواب باشد و اگر هر سه شب یکدرم خوردهم صواب باشد و این حب غاریقون در صرع دماغی نافعترین چیزهاست ایارج فیقرا غاریقون هر یک درم شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه سقمونیا مقل هر یک دانگی و نیم حسب دستور حب بسازند و این یک شربت‌ست و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و ایارج جالینوس نافع باشد و از معاجین کبار مثرودیطوس و معجون هرمس سود دارد و ابن سرافیون

میگوید دو دانگ شحم حنظل با یکشربت مثرودیطوس سرشته بدهند و اگر نیم دانگ افتیمون نیز افزایند صواب باشد **ابن الیاس** گوید که تنقیهٔ دماغ و بدن بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ تربد و حقنهٔ قوی کنند و هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر یک دو درم و گلقند ده درم بنوشانند و غذا نخوداب بشیرهٔ مغز قرطم و اندکی دارچینی دهند و بعد ظهور نضج در قاروده تنقیهٔ بدن باین حب کنند ایارج فیقرا یکدرم تربد و صبر سقوطری هر یک نیم مثقال انیسون و حب‌النیل هر یک نیم درم شحم حنظل و نمک هندی هر یک ربع مثقال مقل و کتیرا و مصطکی هر یک دانگی کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حبها سازند و یا بحب قوقایا و یا بحب اصطمخیقون نمایند و در تلطیف تدبیر مبالغه کنند و از غذا بر نخوداب گوشت دراج و ماکیان و تیهو بدارچینی اقتصار نمایند و جندبیدستر در روغن زنبق حل کرده سعوط کنند و تعدیل مزاج بتریاق اربعه نمایند و تعاهد به تناول مثرودیطوس و باین معجون سیسالیوس کنند و نسخهٔ آن در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا عوض عسل سکنجبین عنصلی معمول از آب عنصل‌ست شربت یک مثقال **خجندی** مینوسد که هر صباح جلاب از بادرنجبویه و بادیان و سیسالیوس هر یک دو درم گلقند پانزده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود بکبوتر و مغز قرطم و دارچینی و سداب و بعد نضج بحب ایارج تنقیه کنند و یا باین حب و نسخهٔ این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لکین درینجا وزن ایارج یک مثقال و تربد در روغن بادام چرب کرده یکدرم و صبر مثقال و کتیرا دو دانگ و نمک نیم درم و انیسون یکدرم‌ست و این حقنه برای آن مناسب است بسفایح اکلیل الملک هر یک پنجدرم شبت یک مشت بادیان تخم سداب هر یک دو درم بورق تربد سفید هر یک درم شکر پانزده درم روغن کنجد پنجدرم حسب رسم مرتب کرده بعمل ارند و معجون سیسالیوس که در علاج کلی صرع بقول شیخ گذشت اکثر انواع صرع خصوصاً بلغمی را نافعست و یا سیسالیوس عاقرقرحا حلتیت زراوند مدحرج هر واحد یکدرم کوفته بیخته بسه چند آن سکنجبین عنصلی آمیزند شربتی یک مثقال و بعضی درین خنثی که بیخ اشراس ست ده درم زیاده کرده‌اند **ابن نوح** گوید که طبیخ زوفا برای او نیکوست و بدان خلقی کثیر ازین علت صحت یافته زیرا که تقطیع خلط غلیط میکند و خلط غلیظ که در معده و صدر متولد شود دفع می‌نماید و دران سه قوت‌ست که بدان تنقیهٔ رطوبات میکند یکی تنقیه و جلا دوم تلیین شکم سوم ادرار لیکن در زمستان استعمال کنند و اگر تابستان باشد شربت افسنتین بسکنجبین عنصلی دهند و چون بدین تدبیر خلط تلطیف پذیرد اسهال متواتر کنند بقوقایا و اصطمخیقون و افضل ازان این حب‌ست و نسخهٔ او همانست که در قول ابوسهل گذشت لیکن درینجا وزن غاریقون ششدرم و تربد هفت درم‌ست شربت از دو تا سه درم و انفع اشیا برای ایشان اینست که در یک شربت مثرودیطوس با دو دانگ شحم حنظل و دو دانگ افتیمون بخورانند که باین خلقی بسیار شفا یافته و اگر فایده نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و غرغره بطبیخ

زوفا و خردل و عاقرقرحا و پوس بیخ کبر و صعتر و مری نبطی کنند و قویتر ازین آنست که در یک رطل سکنجبین عنصلی ده درم خردل سوده آمیخته غرغره سازند و در هر اندک ایام قی استعمال نمایند تا معده نظیف نقی گردد و غذا دراج و حجل و تیهو و قلایا و مطبخنات بلحم میش جوان دهند و اگر سوءهضم ظاهر شود فلفل و دارچینی و مانند آن دهند و بهترین اشربه برای ایشان سکنجبین عسلی و شربت افسنتین‌ست و هرمس ذکر کرده که باین معجون صرع زائل میشود و سیسالیوس حب‌الغار هر یک سه درم زراوند مدحرج فاوانیا هر یک دو درم جندبیدستر قردمانا حلتیت خوشبو غاریقون عنصل بریان هر یک یکدرم همه را در سرکهٔ خمرلت کرده بعسل کف گرفته سکنجبین عنصلی بسرشند و ثابت گفته که تدبیر در صرع آنست که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه و تریاق اربعه است هر روز یک مثقال بخورند و مداومت شرب سکنجبین کنند و این معجون نیز تبدیل مزاج کند وج اسطوخودوس هر یک ده درم فلفل زنجبیل سنبل هر یک پنج درم غاریقون دو درم و نیم آب عنصل تر افشرده مثل او عسل انداخته بقوام ارند و ادویه سرشته هر روز بقدر بندقه بخورند و ادرار بول درین علت نافعست و علی بن زین گوید که صرع به نمیشود و قول در علاجش فضول‌ست بعده گفته که این دوا صرع را نفع میکند بگیرند حرمل صد درم و در بول نر گاو سرخ سه روز تر کرده بول را بریزند و حرمل را در افتاب خشک کنند و کوفته و بیخته بگیرند ابهل و وچ هر یک پنجاه درم و بگیرند جاوشیر صد درم و در بول نر گاو سرخ یکشبانه روز تر کنند پس بدست خوب بمالند و صاف نموده ادویه بدان بسرشند و در ظرف آبگینه کرده در آفتاب چهل روز بدارند و هر روز حرکت دهند یکمرتبه و هر گاه بول خشک شود دیگر اندازند بعد ازان سه درم بآب نیمگرم تا دو هفته بخورند و هرن گوید که صاحب صرع را این شیافه نفعست تخم کرفس تخم جرجیر هر یک چهار درم نمک و سکبینج هر یک پنجدرم کوفته بعسل شافه ساخته بردارند و اگر صرع کهنه گردد باید که بر سر و صدغین و قفا داغ نهند طبری میگوید که اگر صرع از اجتماع فضول در جمیع بدن بود اختصاص راس بدان باشد علاجش وضع محاجم بر ساقین اولاً و بستن ساقین و مالیدن قدمین و تضمید آنها باین ضمادست خردل سیاه پنجاه درم عنصل غیر بریان صد درم مویز کوهی پنجاه درم همه را باریک سوده بسرکهٔ عنصل آمیخته بر ساقین و قدمین ضماد نمایند بعد ازان فصد قیفال و اکحل گیرند پس ازان بحقنهای مذکوره در امر احسن باردهٔ سر تنقیه کنند بعده این حب بخورانند شیطرح هندی ساذج هندی هر واحد یکدرم ایارج فیقرا دو درم سوده حب ساخته سه درم بدهند و دو یا سه شربت این بخورانند پس غرغره بعاقرقرحا و مویزج و خردل و ایارج فیقرا و مانند آن متصل سازند و بکندش و صبر و شونیز سوده عطسه اورند و تلطیف تدبیر او بسیار کنند و این نوع صرع مخوف ست گاه قتل میکند و گاهی صاحب این نوع را این حب میخورانند بگیرند ایارج فیقرا و خربق سیاه هر واحد یکدرم جاوشیر و

ثلث درم زوفای خشک و غاریقون هر یک دو درم همه را کوفته بیخته باین سرکه بسرشند بگیرند سرکهٔ کهنه صد درم و یکدرم کندش و یکدرم لبان کوفته دران انداخته بجوشانند تا آنکه سی درم بماند صاف نموده ادویه بدان سرشته حبها کوچک بسازند و بعد پرهیز تام سه مثقال بخورند و اگر قوت و مزاج مریض احتمال کند خورانیدن صحت می‌بخشد و این علت مذموم‌ست کسی که سن او از چهل تجاوز کند ازان به نمیشود مگر در ندرت و روفس ذکر کرده که پیری مصروع را علاج کردم و آنرا هیضهٔ عظیم مشرف بتلف آن بهم رسید بعده بمرضی حاد از جنس سرسام حار مبتلا گردید و مدیت باقی ماند بعده ازان مرض صحت یافت و صرع او زائل شد و از نوا در علاج صرع فاوانیا در گردن مصروع‌ست بعضی قدما ذکر کرده‌اند که خربق سیاه و سقمونیا اگر از مقدار شربتی که بمزاج شارب او لایق بود زیاده کنند صرع حل کند و بادل مجلس اسهال خارج شود و شخصی از تلامذهٔ تخشیشوع این شربت برای حل این مرض ترکیب داده بگیرند تربد و غاریقون و صبر و هلیلهٔ سیاه و قنطوریون و چندان بجوشانند که مهرا گردد پس آب آن صاف کرده شکر و عسل بران انداخته بقوام شربت آرند و از ده درم تا بست درم بنوشانند که صرع را حل کند و نفع بخشد **گیلانی** مینوسد که حکما اسهال و تنقیه دماغ باین حب قوقایا ستوده‌اند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل یکنیم دانگ سقمونیا سدس درم اسطوخودوس نیم درم بآب حب سازند و این یکشربت ست و این دوا که ثابت بن قره وصف آن کرده بنوشانند پوست هلیلهٔ زرد ده درم هلیلهٔ کابلی پنجدرم بسفابح کوفته سه درم اسطوخودوس چهار درم افتیمون شش درم هلیله و بسفابج را در شش رطل اب بجوشانند تا یکنیم رطل باقی ماند بعده سائر ادویه دران داخل کرده بجوشانند تا یکرطل بماند پس مالیده صاف نموده دو ساعت پیش ازین این دوا خورده بنوشند شحم حنظل ربع درم غاریقون دو ثلث درم ایارج فیقرا نیم درم خربق سیاه یکدانگ کوفته بیخته بعسل سرشته دو ثلث درم بخورند و باید که دوای مسهل بعد نضج خلط و تلطیف آن و تلطیف تدبیر بنوشانند و سکنجبین عسلی و عنصلی تنها یا بگلقند عسلی بیاشامند و جذب ماده باسفل به بستن اطراف و نهادن آن در ابهای محله و بوضع محاجم دولک و غمز کنند و تقویت راس بمثل روغن مورد و سوسن و یاسمین کنند و غذا مزورهٔ زیارج و انچه در قول ابن هبهٔالله گذشت بدهند و دارچینی و کرویا و انیسون و اندک کشنیز در اغذیهٔ ایشان داخل کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و بعد اسهال معاجین مبدل مزاج مثل تریاق الافاعی یا تریاق اربعه استعمال کنند در ایام خریف و شتا و ربیع بر ناشتا بخورانند و تریاق و ثمانیه نیز بسیار نافعست و مداومت شرب سکنجبین عنصلی تنها یا بطبیخ زوفای خشک و صعتر و انیسون نمایند که ازان نفع بین ظاهر میشود بهر آنکه جالی رطوبت‌ست و چون تنقیهٔ بدن کرده شود قصد تنقیهٔ سر کنند و امر بغرغره کنند بچیزیکه جلب رطوبات بلغمی از سر کند بمثل سکنجبین و اقوی ازان مری نبطی‌ست و انچه در قول ابن نوح گذشت و نشوق که در قول ابن هبهٔالله

مسطور شد بعمل ارند و سداب و فنجنکشت و پودینه و فاوانیا ببویند و پرهیز از اشیای مضره مسطورۀ سابق کنند

علاج صرع دماغی سوداوی

بعد نضج ماده از منضج سودا جهت تنقیۀ مسهل سودا و حب افتیمون دهند **و بقول حکیم علی شریف** در منضجی که بهر صرع بلغمی گذشت بادرنجبویه افسنتین گل سرخ تخم خرپزه گل بنفشه برگ طرفا افزوده مسهل باضافه افتیمون و بسفایج مسهل دهند و بقول شیخ بهر اسهال سودا مطبوخ افتیمون و ترکیبات خربق و حجرلاجورد و حجر ارمنی و اسطوخودوس بسفایج و هلیلجات مناسب **و بقول قرشی** اطریفل صغیر مقوی بایارج فیقرا و حجر ارمنی و لاجورد مغسول هر یک ربع درم خوردن و از بسفایج و اسطوخودوس و افتیمون هر یک درم حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول ایارج فیقرا هر کدام نیم درم سقمونیا کتیرا ربالسوس مقل شحم حنظل هر واحد ربع درم کوفته و بیخته بروغن بادام چرب کرده حبهای کبار ساخته استعمال کردن نیز منقی سوداست **و مسیحی** گوید که در مادۀ سوداوی تنقیۀ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و هلیلۀ کابلی و شاهتره اسطوخودوس و ایارج فیقرا و تربد کنند و حب بیاض حکیم اکمل خان و اطریفل اسطوخودوسی علیوخان که منقی بلغم و سوداست نیز برای صرع سوداوی و بلغمی نافع و اگر در خون کثرت یابند فصد اکحل کنند و بشرطیکه در مالیخولیا گذشت خون برارند و بعد فصد یکهفته آسایش داده مسهل و مطبوخ افتیمون استعمال نمایند و ماءالجبن دهند و بگلاب و صندل نشوق سازند و شربت سیب و سکنجبین ساده در بعض اوقات بنوشانند و اگر سودا با بلغم مرکب باشد حب به نسخۀ کامل الصناعه که در صرع اطرافی خواهد آمد بدهند و بعده عاقرقرحا مویزج مقشر خردل جوشانیده صاف نموده آب ترنج داخل نموده غرغره کنند **بالجمله** بعد از تنقیۀ دواءالمسک حار یا مفرح جالینوس و دیگر معاجین مناسبه مثل معجون نجاح و معجون نجمالدین و اطریفل زبینی و سفوف راوند به نسخۀ شیخ بدهند و شربت بادرنجبویه ده درم بتریاق اربعیک مثقال ایام متوالی بنوشند و روغنهای گرم لطیف چون روغن بابونه و سداب و خیری استعمال نمایند و از امتلا منع کنند و اغذیۀ مرطب مؤلد خلط محمود مثل شوربای چرب گوشت چوزۀ مرغ و ماکیان فربه و گوشت بره و دراج و تیهو دهند و کاهو و کاسنی خورانند و دلک و استحمام و ریاضت معتدل کنند و تقویت دماغ بمشمومات خوشبو چون مشک و عنبر و گلاب و گل بابونه و غالیه فرمایند و بمغرساق اشتر و روغن گل برقف و صدغین و سنیه تمریح نمایند و عطوسات مثل مشک و جندبیدستر و شونیز و نظولات ملطفه مانند بابونه و شبت و مرزنجوش و الکلیل استعمال نمایند و فاوانیا سوده در بینی دمند که در صرع سوداوی و بلغمی مفید و از اغذیۀ مؤلد سودا مثل عدس و بادنجان و پنیر و لحم بقر و قدید پرهیزند و از استعمال ادویۀ موصوفه در صرع بلغمی حذر کنند مجوسی گوید که اگر این علت از مرۀ سودا باشد باید که صاحب آنرا مطبوخ

افتیمون و غاریقون مقوی بصبر و خربق سیاه بنوشانند و حب اسطوخودوس و اطریفل زبیب دهند و در بعض اوقات ایارج مخمر بعسل و ایارج روفس بدهند و اکثر تدبیر موافق ارباب مالیخولیا نمایند خجندی مینویسد که هر روز مطبوخ بادرنجبویه گاوزبان اصل‌السوس هر یکدرم افتیمون نیم درم با گلقند پانزده درم تا ظهور نضج بدهند بعده تنقیهٔ دماغ بمطبوخ افتیمون و حب آن که در مالیخولیا گذشت باید کرد و این مطبوخ آنرا نافعست پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه هر یک درم بسفایج کوفته سه درم اسطوخودوس سه درم مویز بست درم سنای مکی پنجدرم شاهتره یک قبضه افتیمون سه درم تخم کاسنی دو درم گلقند پانزده درم بدستور معمول مرتب ساخته سحرگاه بنوشند بعده تقویت راس بشمومات حار خوشبو مثل نرگس و مرزنجوش کنند و یک مثقال مترودیطوس با ده درم شربت بادرنجبویه چند روز متواتر بدهند و این دوا صاحبان صرع بلغمی و سوداوی را نفع عاجل بخشد دارچینی مویز منقی هر یک دو از ده درم اظفار الطیب سنبل رومی سلیخه سعد حب الغار هر یک سه درم قصب‌الزبریره نه درم زعفران یک درم بعسل سرشته یکدرم بخورند و غراغر منقی دماغ و دواءالعنصل و سکنجبین عنصلی و معجون سیسالیوس سابق مذکور شد

علاج صرع دماغی دموی

فصد صافن یا حجامت ساقین کنند و تلطیف تدبیر و تقلیل غذا نمایند و اگر امتلا زیاده بینند فصد قیفال از هر دو دست یکبارگی یا از یکدست بحسب تقاضای حال بکشایند و مطفیات خون مثل عناب و شاهتره و کشنیز و غیره استعمال نمایند و رب فواکه میخوش بنوشند و یا عناب پنجدانه شاهتره چهار ماشه زرشک یکنیم توله آلو بخارا بیست دانه گل بنفشه چهار ماشه سپستان بست دانه عنب‌الثعلب چهار ماشه خیسانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده دهند و اگر حرارت زیاده بود شیرهٔ تخم کاهو بیفزایند خواه زرشک دو توله تمرهندی سه توله شربت بنفشه دو توله سکنجبین و دو توله حل کرده بدهند و تقویت دماغ بمالش سرکه و روغن گل بر سر کنند و سرکه و گلاب ببویند و یا لخلخهٔ صندل سرخ و سفید فاوانیا حفض کافور در گلاب ساییده در شیشی انداخته ببویند و روغن گل و سرکه و قدری فاوانیا بپزند حتی که سرکه بسوزد بر سر طلا کنند و بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند بعد ازان اگر غلبهٔ سودا یا بلغم محسوس شود تنقیهٔ آن نمایند بدانچه در مالیخولیای بلغمی و سوداوی گفته شد و اگر هنوز امتلای خون دریافت شود باز فصد حجامت بکار برند و درین اثنا از تقویت دل و دماغ غافل نباشند و از حلویات و لبنیات و اشیای حاره پرهیزند و غذا سماقیه و رمانیه و زرشکیه و حصرمیه و مانند آن و در صورت ضعف گوشت دراج و تدرج و تیهو و بزغاله و آهو بره در مزورات او داخل سازند باندک کشنیز تازه والا خشک و در نان هم کشنیز خشک داخل کنند شراب سخت مضرست

علاج صرع دماغی صفراوی

علاج امراض دماغی صفراوی و صداع صفراوی نمایند و ایضاً اول تبرید از شیرهٔ مغز تخم کدو دو توله شربت نیلوفر خواه بعضی از ادویهٔ منضجهٔ بارده باضافهٔ هلیلهٔ کابلی بدهند بعد ازان مسهل از گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی خبازی عنب‌الثعلب گاوزبان تخم کاسنی بیخ کاسنی گل سرخ هر یک شش ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیارین دو توله مویز منقی پانزده دانه آلو بخارا بست دانه تمرهندی سه توله مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنانه ماشه هلیلجات ثلثه هر یک شش ماشه دهند و ایضاً تنقیهٔ صفرا بمطبوخ فواکه و طبیخ هلیله و شاهتره و آلو بخارا و تمرهندی و شیر خشت و ترنجبین و خیارشنبر و نقوع صبر و تطفیهٔ آن بشربت لیمو و نیلوفر و بنفشه و حماض و آلو و قرص طباشیر ملین و رب به و سیب و تغذیه بحوامض مثل مزورهٔ ماش مقشر و تمرهندی بمغز بادام و تبدیل مزاج بشمومات و سعوطات و اطلیهٔ مبردهٔ مرطبه کنند و نخلخه که در دموی گذشت باضافهٔ آب کاهو و گل ارمنی و روغن بنفشه و آب بید و گلاب بعمل ارند و شیر دختران بر سر دوشند و بآب گرم و سبوس گندم اطراف بشویند و برای جوان نحیف البدان که در خواب دندان برهم میشود و زبان میگزید و آواز خرخر برمی‌آمد و متحیر میشد شاهتره ششماشه پوست هلیلهٔ زرد کشنیز خشک هر یک چهار ماشه تخم سیسالیوس دو ماشه بعرق شاهتره دوازده توله جوشانیده نبات داخل کرده آزموده است بالجمله بقول شیخ درین قسم عنایت به تبرید و ترطیب نمایند و خصوصاً بحقنها و صفرای محترق در حکم مادهٔ سوداوی بامیان صفراوی و سوداوی باشد و علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله و استعمال مبردات شربت آب انار و شیرهٔ تخم خرفه باید کرد و غذای ایشان بچهٔ ماکیان معمول بکشنیز یا بآب انار میخوش با بآب غوره و امثال آن سازند تعلیم در صرع دماغی که از ضربه یاقوت حس دماغی افتد بعلاج امراض دماغی ضربی و علاج امراض حس دماغی رجوع نمایند و ایضاً در صورت ذکای حس معجونات مخدره مثل بر شعشاد قنبیه و خشخاشیه و شربت خشخاش بکار برند و غذا کله پایچه و هریسه و گوشت گوساله و ماهی تازه خورانند و اندر طعام او تخم خشخاش داخل کنند و اگر کرم دماغ سبب باشد معالجهٔ صداع در وی کنند و در تنقیه معده هم سعی نمایند پس در تقویت دماغ و معده پردازند و این سعوط و ازالهٔ صرع دودی از مخترعات مصنف اقتباس‌ست و اصلا تخلف نمیکند عود صلیب عاقرقرحا افسنتین یک سه ماشه زعفران چهار ماشه ساییده بکار برند و صرع که از تشنج جمیع اعضای بدن عارض شود تدبیرش تنقیهٔ خلط غالب‌ست بلغم باشد یا سودا و هر چه در علاج تشنج بیاید بعمل ارند و اگر وج ساییده چند بار در بول زن تر کرده و هر بار خشک نموده هر روز بقدر حاجت بخورند صرع قدیم و صعب زائل شود و سعوط بیخ حنظل در سرکه هندی سوده بعد تنقیه هر روز متواتر نیز مزیل آنست

علاج کلی صرع شرکی معدی

هنگام قرب نوبت قی کنانند و بقول شیخ موافق‌ترین چیزها که بدان تنقیهٔ ایشان کنند شحم حنظل و اسطوخودس‌ست در یکسال تکرار استعمال نمایند و بعد تنقیه تعهد تقویت معده کنند و سوای اغذیهٔ سریع‌الهضم جیدالکیمیوس بران وارد نکنند و در تحصیل جودت هضم جهد کنند و واجبست که معده را زمانی طویل خالی دارند و بقول صاحب خواص الادویه تعلیق سنگ یشسب حجاذی فم معده دافع صرع معدیست و آنجا که خون غالب و ردی الکیفیت بینند فصد باسلیق کنند اگر غلبهٔ خون در عروق معده باشد و هفت اندام کشانید اگر غلبهٔ خون در عروق معده و سر باشد و قیفال گیرند اگر غلبهٔ خون در عروق سر باشد و گاهی احتیاج بتکرار فصد افتد بشرطیکه غلبهٔ خون متیقن گردد والا وقوع فصد در غیرموقع ضرر بسیار نماید و بعد از فصد مطفیات خون استعمال نمایند و اختلاط کشنیز خشک و تر در طعام مانع صعود بخار در صرع معدیست

علاج صرع معدی بلغمی

و این اکثر میباشد تدبیر آن بدستوریکه در امراض دماغی شرکی معدی بلغمی گذشت باید کرد و اطریفل صغیر باریارج سرشته درین باب بغایت مفیدست و یا اول جهت تنقیهٔ معده مقیآت بلغم نوشانیده قی کنانند بعده تنقیهٔ معده و دماغ بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج هرمس کنند و مطبوخ افسنتین تربدی علویخان و شربت دینار دهند و بعد حصول تنقیه اطریفل اسطوخودوس علویخانی خورانند و جوارش مصطکی مرکب ایشان دهند و از تخمه و مضعفات معده پرهیزند و ایضاً بعد از تنقیهٔ کامل بهر تقویت معده هلیلهٔ مربی یکعدد مصطکی زیرهٔ مدبر هر واحد یکنیم ماشه سوده آمیخته بدهند بالایش گلقند سه توله در گلاب پا و آثار حل کرده بنوشند و یا عود غرقی گل گاوزبان هر یک یکماشه ساییده در گلقند دو توله آمیخته بخورند و سکنجبین دو توله در عرق بادیان هفت توله حل کرده بنوشند و از گل سرخ و مصطکی و قشار کندر و عود هندی و سنبل با گلاب یا آب سیب یا به بر معده گرم کرده ضماد کنند و تریاق اربعه و ایارجات کبار استعمال نمایند و بر سکنجبین عنصلی مداومت کنند **اقوال حکما** مسیحی گوید که هنگام قرب نوبت قی آورند با پر مرغ در روغن سوسن چرب کرده و بایارج فیقرا آلوده و اگر قی نیاید باید که طعام شکر سیر بخورانند پس طبیخ شبت و پودینه و نمک و جوز القی و کنکر زد و تخم ترب بنوشانند و دو روز متواتر کنانند تا آنکه نبقای معده یقیین گردد بعد ازان تضمید معده بسنبل و گل سرخ و مصطکی و کندر و شراب ریحانی کنند و غذای قلیل‌الفضول مثل قلایا و مطبخنات و لحو طبر دهند **صاحب کامل** گوید که اگر مرض از بلغم در معده باشد که بخار او بسوی دماغ مرتقی شود و آنرا ممتلی سازد و باید که قی بادویهٔ مقیئه مقطعهٔ ملطفه استعمال کنند و نقوع صبر که در باب صداع و دوار معدی بلغمی مذکور شد بدهند و این نقوع دهند سیسالیوس اسطوخودوس هر واحد هفت درم بیخ

اذخر و فقاح آن هر واحد ده درم دارچینی عاقرقرحا جنطیانا قسط تلخ زنجبیل هر واحد دو درم سلیخه عود بلسان حب بلسان زنجبیل اساردن قرنفل جوزبوا مصطکی خرفه وج ساذج هندی هر واحد یکدرم هم را در شش رطل آب بجوشانند یا یکنیم رطل بماند صاف کرده چهار مثقال صبر دران انداخته استعمال نمایند و ایضاً بعد استفراغات ایارجات کبار دهند و تضمید معده باین ضماد کنند سک لادن گل سرخ هر واحد سه درم غالیه دو درم زعفران قرنفل جوزبوا مصطکی هر واحد یکدرم ادویهٔ خشک سوده باقی بروغن قسط گداخته ادویه بدان سرشته بحسب مقدار سبب محدث مرض استعمال کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که پیش از نوبت صرع قی کنانند بدستوریکه در قول مسیحی گذشت و معده را از ایارج فیقرا و شربت افسنتین پاک کنند و بگلقند و مصطکی و جوارشهای معتدل و شربت پودینه و مانند آن تقویت دهند و از تخمه و بدهضمی اجتناب نمایند و اغذیهٔ سریع‌الهضم و محمود دهند و ضماد که در قول مسیحی مذکور شد بشراب یا آب سیب و آب آبی سرشته گرم کرده بر معده نهند **ابن الیاس** گوید که اولاً بطبیخ شبت و کنکرزد و عصل و نمک قی کنند بعده اسهال بحبوب منتنیه و معاجین ملطفه مثل معجون خیارشنبر و شهریاران نمایند و تجوید هضم و تقویت معده بجوارشات مقویه مسخنهٔ معده مثل جوارش مصطکی و عود و عنبر و معجون فلاسفه کنند و اسهال طبیعت بمطبوخی نمایند که دران تربد و گلقند و انیسون و بادرنجبویه باشد و سه شب متواتر بهر شب مثقالی از ایارج فیقرا بعسل سرشته بخورند و غذا نخوداب بمغز قرطم و دارچینی و کشنیز که مانع صعود بخاست و قلایای مبزره بالحوم تیهو و ماکیان و دراج دهند و تنقل بمثل پسته و کشمش نمایند **طبری** گوید که ابتدا بفصد صافن کنند در وقتیکه میان او و میان نوبت صرع بعد بسیار باشد بعد ازان قی استعمال کنند اگر ممکن بود و قوت بران متمکن باشد باین طریق که ابتدا بخوردن ماهی شور بترب و خردل نمایند بعده مرقهٔ اسفید باج که اندران شبت بسیار و ترب پخته باشند بنوشند پس بشرب سکنجبین بآب گرم امر کنند و قصد قی نمایند و دران مبالغه کنند و دو روز متواتر قی باید کرد چنانچه روز سوم بسکنجبین عنصلی و آب گرم و آب شبت و آب ترب مطبوخ بعسل و نمک قی نمایند بعده راحت داده در مزاج او تأمل کنند و از اشیای ضارهٔ ردی الکیفیت پرهیز کنانند و امر بادمان سکنجبین عنصلی معمول باین نسخه کنند بگیرند عنصل بزرگ تازه و اجزای آن جدا کرده در ظرفی کنند و بالایش سرکهٔ کهنه قند بقدریکه یک انگشت بالای آن باشد بریزند و سر او بگل محکم کرده در جای گرم نهند و یا گندم یا خاکستر و فن ساز مر و بعد پانزده روز برارند تا عنصل در سرکه بگذارد و اندکی ازان باقی ماند بعده سرکه بگیرند و یک جوش داده صاف کنند و بران شکر یا عسل حسب طبیعت مریض انداخته بقوام ارند و هر روز بر شرب او مداومت کنند و نانخورش بدان سرکه نمایند و بر غذای الطف و اوفق و اواقتصار و رزند و اگر قوت متحمل باشد دو سه بار باین مطبوخ استفراغ نمایند گل

سرخ افسنتین بیخ سوسن آسمانجونی هلیلۀ سیاه بقدر شربت کثیر جوش داده صاف نموده یک نیم درم ایارج فیقرا و یکنیم درم غاریقون و یکدرم تربد سوده بعسل سرشته دران حل کرده یکدو شربت ازان بنوشند و گاهی صاحب این علت را این حب خورانیده میشود خربق سیاه در شیر تر کرده خشک نموده یکنیم درم و اگر بدل او حجر ارمنی مغسول کنند الی بود جنطیانا یکنیم درم غاریقون دو درم عاقرقرحا یکنین درم افتیمون یکدرم افسنتین یکنیم درم نمک هندی نیم درم کندش جبلی در سرکه یکهفته تر کرده بآفتاب خشک نموده از پوست سیاه آن مقشر کرده باریک سوده یکدرم و یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم محموده شوی دو ثلث درم همه را سوده بسرکۀ عنصل قوی سرشته مثل معجون کرده در ظرفی سربسته یکروز در آفتاب نهند و پنجروز پرهیز کنند و غذای او بشوربای اسفید باج که دران نخود بسیار و شبت اندک

پخته باشند بسازند بعده حب مذکور سه درم ثلث تا سه مثقال بحسب قوت مریض بخورانند و بعد خوردن او تا پنجروز امر پرهیز کنند بعد ازان مترودیطوس و ایارج ارکاغانیس بقدر تحمل مزاج بدهند و گاهی معجون انقردیا میخورانند و مختار اینست که امبر بادمان امر و بیاد اصفر سلیم و تریاق کبیر و تریاق اربعه کنند بقدر امکان در وقتی که جائز بود و برخورانیدن این ادویۀ الحاح نکنند بلکه میان دوا راحت دهند و گاهی بر معده این ضماد کرده میشود صبر و مر هر واحد سه درم سنبل و مصطکی هر واحد یکدرم قصب‌الرزیره و ثیل هر واحد دو درم هم را کوفته بآب مورد تازه و اندکی سرکۀ کهنه سرشته ضماد سازند و گاهی درین علت حقنهای حادۀ انداخته بغیر آنکه دران صموغ باشد بلکه لذاع بیورق و نمک بود بعمل می‌ارند و از انچه دائم درین علت میخورانند این حب ست که تأثیر محمود دارد و اطفال که بحد احتملام نرسیده باشند باین حب شفا می‌یابند شحم حنظل زرد خربق سیاه تربد هر واحد یکدرم حب‌الغار یکدرم و دو ثلث درم غاریقون دو درم ایارج فیقرا یکنیم درم ماهیز هرج دو دانگ خاسکتر پوست بیضۀ مرغ نوشادر هر واحد دو دانگ رب‌السوس و دو درم هوم‌المجوس دو درم کوفته بیخته بقدر فلفل حب سازند شربت یکنیم مثقال و ازین حب دو سه شربت بدهند و میان هر شربت او فرق هفت روز کنند و هر گاه مریض متحمل استفراغ باشد و قوت او مطاوعت آن کند دران توقف نباید کرد و هر گاه خلط متعسرالخروج باشد بنوشانیدن ماءالاصول ترقیق آن کنند و بعد ازان شربات مذکور بدهند و گاهی درین علت فصد هر دو صافن و باسلیق ابطی و گاهی اسلیم نیز میکشاند

علاج صرع معدی سوداوی

تنقیۀ مادۀ بمسهل سودا نمایند و اگر ایارج فیقرا و حجر ارمنی مغسول هر کدام یکدرم با طریفل سرشته بدهند سودند بود و عرق گاوزبان عرق شاهتره عرق بادرنجبویه هر یک پنج توله با شربت انارین دو توله و هلیلۀ مربی یکعدد

بورق نقره یک عدد پیچیده طباشیر یک ماشه سوده پاشیده با شیرهٔ دانهٔ هیل سه ماشه شربت انارین دو توله حل کرده بدهند و اگر طبع قبض بود بادرنجبویه چهار ماشه گل سرخ شش ماشه و پوست بیخ کاسنی چهار ماشه مویز منقی ده دانه گاوزبان شاهتره پر سیاوشان اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و از دانهٔ هیل مصطکی هر واحد یکنیم ماشه سوده بگلقند سه توله سرشته گلاب ده توله عرق گاوزبان پنجتوله شربت بادرنجبویه دو توله تقویت معده می‌نموده باشند و تضمید معده بصندل و گلاب و یا بعود و سنبل و گلاب و مصطکی و گلاب و تغذیه بکوشت چوزهٔ مزغ و بزغاله یا ماش و مغز بادام و اسفاناخ و کشنیز خشک پخته سازند

علاج صرع معدی صفراوی

شبت تخم ترب پوست اصل‌السوس بیخ خربزه هر یک شش ماشه جو مقشر دو توله دراب یک اثار جوشانیده مالیده صاف نموده نمک طعام سه توله ترب پنج توله سکنجبین چهار توله داخل کرده بعد خوردن شلهٔ مونگ رقیق قی کنانند و هلیلهٔ مربی بآب گرم شسته یکعدد بورق نقره یکعدد پیچیده بدهند بالایش شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه و تخم کاهونه ماشه شربت نیلوفر دو توله بنوشانند یا تمر هندی چهار توله گل سرخ ششماشه برادهٔ صندل سفید ششماشه کشنیز خشک چهار ماشه در گلاب بست توله عرق کیوره دو توله خیسانیده باضافهٔ شربت انارین دو توله بدهند و در صورت احتیاج مسهل از مضعفات معده چون عناب و گل بنفشه و آلو بخارا احتراز کرده مسهل صفرا دهند یا از اب انارین بهلیلهٔ زرد یا مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه تنقیه معده کنند و تبدیل مزاج برب به و طباشیر و کشنیز خشک و مانند آن نمایند و تضمید معده ببرگ خرفه کاهو و بید بسرکه پخته و یا سوده و تغذیه بنان دراب انار ثرید ساخته و گوشت بزغاله با تمرهندی و یا زرشک و یاسماق و یا غوره و کشنیز خشک کنند **تفهیم** در صرع معدی که از ردات ماده در معده باشد و در گرسنگی هیجان کند علاج صاع بخاری و معدی نمایند و گیلانی نوشته که از غرائب شاهدهٔ من اینست که جاریه را صرع شدید بود و در هر دو سه روز می‌آمد و برین حالت سالها گذشته بود و قبل آمدن نوبت دغدغه در معدهٔ خود می‌یافت آنرا دوای مقی قوی دادم تا تنقیهٔ معدهٔ او کند پس قی بسیار کرد و از معدهٔ او دیدان بشکل دود قرط و اغلظ و اقصر ازان برامدند و بران دیدان مثل ابرو موی سیاه غلیظ بود و صحت یافت

علاج صرع شرکی بدن

که از ارتفاع بخار جمیع بدن بسوی دماغ باشد تدبیرش تنقیهٔ بدن ست از مادهٔ غالب و تقویت معده و دماغ و منع بخار از دماغ بدانچه در علاج امراض دماغی بخاری گذشت و بالجمله اگر مادهٔ غالب دموی باشد فصد کنند بطریقیکه در علاج کلی صرع دماغی مسطور شد و اگر بلغمی باشد پیش از نوبت و در حالت صرع قی کنانند و بمسهل بلغم و

حب ایارج تنقیه نمایند و بعد معاجین مفید صرع دماغی بلغمی که مذکور شد باستعمال ارند و اگر ماده سوداوی یا سفراوی باشد هر چه از تنقیه و تعدیل در صرع سوداوی و صفراوی گذشت بعمل ارند و هر گاه درین قسم صرع هیچ علاج سود ندهد و یقین گردد که صعود مواد او از ممر عروق صدغین و خلف اذنین میشود و بر عروق مذکور داغ دهند و بقول طبری هر چه در نوع صرع اطرافی در قول آن خواهد آمد علاج این نوع همانست و کذا انچه در نوع صرع دماغی بلغمی در قول آن مسطور شد **جرجانی** گوید که اگر مادۀ بلغمی باشد پیش از روز نوبت و اندر حال صرع نیز قی فرمایند و باین حب ایارج استفراغ کنند ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل دو دانگ افتیمون نیم درم قنطوریون دقیق دو دانگ نمک نفطی دانگی مقل دو دانگ این در هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات دیگر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار برند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع بود و معجون عاقرقرحا که یک جزو آن با دو جزو عسل سرشته نگاه دارند یک کفچۀ آن دادن سود دارد و اگر هر صبح و شب نیم درم ایارج هرمس دهند سخت تنافع بود لکین این شربتهای مبدل مزاج بتدریج بدهند مثلاً مثرودیطوس بار اونل یکدانگ و بار دوم دو دانگ و بار سوم نیم مثقال و این شربت تام آنست و دیگر معاجین برین قیاس دهند و طعامهای غلیظ و گوشت حیوانات ثقیل مضرست و اگر خلط سوداوی باشد علاجش بعلاج مالیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج که سابق مذکور شد نافع باشد و جملۀ شربه و مسهلات و معاجین تدابیر طعام و شراب که در علاج مالیخولیا گذشت درینجا موافق باشد و اگر نیمدرم ثبادریطوس و نیم درم افتیمون و دو دانگ شحم حنظل سرشته بدهند نافع بود ثابت بن قره میگوید که تبدیل مزاج بمعجون نجاح کنند و بهتر ازان تریاق ثمانیه است هر روز هر کدام ازین هر دو که حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه نیز بهر تبدیل مزاج موافق باشد خاصةً در خریف و زمستان یک مثقال بسکنجبین عنصلی بدهند یا بمطبوخ زوفا اگر مادۀ علت صفراوی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیای کبید و سرسام حار و جنون مذکور شد موافق بود و طبیب بحسب مشاهده و اندازۀ مرض و ران تصرف کند

علاج صرع شرکی و مراقی و غیره

در مراقی و طحالی و رحمی تدبیرش بحسب سبب از تنقیه و تقویت آن عضو همانست که در مالیخولیای مراقی و امراض طحالی و اختناق رحم و احتباس طمث مذکورست و ایضاً در بخارات سمیۀ منویه امر بجماع کنند و در تقویت دماغ و گرده کوشند و در بخارات سمیۀ طمثیۀ محتسبه استفراغ آن بفصد صافن کنند و ادویۀ مدرحیض نوشانند و گویند که در صرع که زنان را ناگاه پدید می‌آید و هذیان میگویند و می‌خندند و گاهی میگریند و همانوقت بیهوش گشته برزمین میافتند و عوام آنرا میگویند که جن گرفته است این دو مجربست غاریقون و ایارج فیقرا هر یک سه ماشه بر

مطبوخ تخم سیسالیوس مسهل علویخان سردار و ساخته دهند و حب مسهل صرع دو عدد وقت شب خورانند و غذا شوربای مرغ بنان گندم و عوض آب عرق گاوزبان و یا بادرنجبویه دهند و حکیم علویخان مینوسیند که بیگم محمد شاه بادشاه را که بعمر سی ساله بود نوائب صرع چند بار واقع شد و افاقه حاصل میگشت بعده یکبار صرع افتاد و ازان افاقه نشد و بر شکل اصحاب سرسام باقی ماند دریافت نمودم که صرع او از بلغم عضن غلیظ محتبس در بطون دماغ‌ست پس یکهفته منضج داده بمسهلات تنقیهٔ دماغ نمودم بعده سه روز بانضاج ماده پرداخته باز مسهل دادم و همین سان چند مرتبه بعمل اوردم حتی که صرع او زائل گشت و باز مدت العمر عود نکرد و ایضاً در احتباس منی جماع و تقویت دماغ و اصلاح حال ادعیهٔ منی کافیست و در صرع کبدی بصورت وجود علامات حرارت تسکین حرارت و تفتیح سده و استفراغ بماءالجبن یا آب کاسنی و فلوس خیار شنبر و تمرهندی و شیر خشت و فصد باسلیق کنند و در صورت ظهور اعراض مادهٔ بلغمی و سردی جگر تفتیح سده بماءالاصول و تبدیل مزاج آن نمایند بدستوریکه در امراض جگر خواهد امد و در صرع امعائی بمسهلات قویه و حبوب مسهله تنقیه کنند و برای قتل و اخراج دیدان هر چه در فصل دیدان خواهد آمد بکار برند و تجوز هضم و تقویت امعاء دماغ و تعدیل مزاج آن نمایند و ادویهٔ مخصوصهٔ صرع بیشتر ضم کنند

علاج صرع اطرافی و لسعی

در اطرافی بعد تنقیهٔ بدن بحسب ایارج و قوقا یا ایارج جالینوس و لوغاذیا و تلطیف تدبیر باغذیهٔ مسخنهٔ ملطفه و تقویت سر و تسخین او باطلیه و ادهان حاره و تسخین عضو بوضع محاجم ناری و بغیر شرط بران و تقریح آن عضو و دلک کثیر و تحریک آن بریاضت هر چه در علاج امراض دماغی شرکی اطرافی از ربط فوق عضو در ابتدای نوبت تا انقضای آن و تسخین عضو و تفریح و غیره مذکور شد بعمل ارند و نوشیدن دو درم تا سه درم روغن بیدانجیر بماءالاصول و طلای او بر سر و بر عضو علیل برای تسخین راس از مجربات حکیم غامد سرهندی‌ست و معجون فیقرا نیز در صرع شرکی معمول است و ضماد ثفسیا دو مثقال جندبیدستر سه مثقال فرفیون یک مثقالب موم هشت مثقال زیت بقدر کفایت مثل مرهم ساخته بر عضویکه مادهٔ صرع ازان صعود میکند و در صرع دماغی بر سر و کذالطبوخ آن عضو باکتمکت سوده و در صرع دماغی ضمادش بر سر سر نافعست و در صرع لسعی هر چه در باب تدبیر سموم خواهد امد استعمال نمایند و بادیان دو درم گلقند ده درم جوشانیده صاف نموده تریاق اربعه یک مثقال دران جل کرده و دادن نیز سودمندست غذا نخوداب بشیرهٔ مغز قرطم دهند **اقوال حکما** شیخ از جالینوس نقل کرده در صرع که سبب ارتافع بخار از پای باشد چون قبل از نوبت ساق را برباط قوی بربندند صرع را منع کند یا خفیف گرداند و بعضی برنر انگشت و

بعضی بر انگشت دیگر که ازان بخار برخیزد داغ می‌نهند و زائل میشود و ایضاً او مینوسد صرع که از تصعید بخار بارد از عضوی باشد بالای آن عضو هنگام نوبت بربندند و استفراغ خلطی که در عضو باشد باید کرد یا با استفراغات معروفه اگر قوت استفراغات بسوی آن رسد یا بتقریح و تسییل زرداب در وقت سکون بادویۀ که قرحه کند و سیلان ریم نماید و باحراق ماده بمثل طلای ثافسیا یا فرفیون و غیر آن و گاهی دران نوبت بدرجۀ استعمال زراریح و کبیکج و سرگین باز و بلادر و غیره رسد و اگر احتیاج بشرط عضو شود شرط زنند **عیسی** گوید که اگر سبب صعود بخار از بعض اطراف باشد باید که وقت نوبت قبل از ظهور آن فوق آن موضع برباط محکم بربندند تا آنکه نوبت منقضی گردد بعده آن موضع را بخردل و فلفل و فرفیون و عسل بلا در طلا نمایند و بگذارند تا آبله افتد و یا بمجاجم مص کنند و تا زمانی دراز مندمل شدن ندهند و گاهی بسرگین کبوتر و شیر انجیر و اذان الفارراغی و شیطرج طلا میکنند **مجوسی** مینوسد که اگر حدوث این مرض بارتفاع بخار باردیابس از بعض اعضا بسوی سر باشد باید که صاحب او وقت احساس ارتفاع بخار آن عضو را بدستوریکه مذکور شد بربندد و بادویۀ محرقه مثل شیطرج و عاقرقرحا و فرفیون و زراریح ضماد کنند بعد از انکه تنقیۀ بدن بحب اصطمخیقون و غیره حبوب منقی بدن از بلغم و سودا کرده باشند و این حب همین عمل نماید بگیرند تربد سفید یکدرم غاریقون چهار دانگ بسفایج افتیمون هر واحد نیم مثقال صبر نیم درم خربق سیاه دو دانگ شحم حنظل دو دانگ هم را باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حب سازند و خشک کرده از دو درم و نیم تا سه درم بخورند و این حب تنقیۀ بدن از بلغم کند تربد دو درم حب‌النیل ایارج فیقرا هر واحد یکدرم شحم حنظل نیم درم نمک نفطی دو دانگ باریک ساییده بآب حبها سازند شربت دو نیم درم بآب نیمگرم و تا سه درم بحب احتمال علیل **طبری** گوید که درین نوع صرع گاهی بخار بارد خلط از قدمین و ساقین و گاهی از غیرساقین مرتفع میشود و گاهی از جمیع بدن صعود میکند چون ضرر و فساد عظیم گردد و علاجش اینست که ابتدا به بستن ساقین از بالای موضع تصاعد خلط کنند بعده زیر موضعی که بسته‌اند شرط زنند و بران محاجم نهند و تا زوال ایام معهودۀ صرع آن موضع را بسته دارند بعد ازان این مطبوخ نوشانند هلیلۀ سیاه و کابلی هر واحد پانزده درم هلیله آمله شیر آمله هر واحد سه درم سنا اسطوخودوس قنطوریون حشیش غافث هر واحد چهار درم افسنتین رومی افتیمون بصره بسته ایرسا هر یک هفت درم تربد کوفته فودموکمافیطوس کماذریوس هر واحد سه درم یوند کوفته دو درم جعاه پنجدرم مویز منقی بست درم بدستور مطبوخ بپزند و صدر درم یا بقدر قوت مریض ازان گرفته نیم درم غاریقون و دو ثلث درم ایارج فیقرا و یک دانگ خربق سیاه کوفته بیخته بعسل سرشته دران مالیده نیمگرم بنوشند و چون همه بیاشامند و پرهیز تام کنند و اغذیۀ ردیه ترک نمایند بمزاج نظر کنند اگر متغیر نشود و لوزم معجون مثرودیطوس یا ایارج ارکاغانیس هر کدام ازینها که خواهند در هر سه

روز دو درم کنند بعده اگر قوت او متحمل استفراغ زیاده تر ازین باشد فصد هر دو صافن نمایند و خون وافر بگیرند و در علاج این نوع استقصا نمی‌کنم زیرا که علاج صرع دماغی و معدی علاج این نوع نیز هست و علاج مخصوص این نوع بستن ساقین و شرط او و وضع محاجم‌ست و بعضی اطبا گویند که ساقین بشکافند و از التحام منع کنند تا آنکه ازان زرداب بسیار جاری شود و اخلاط نازل گردد و ازین موضع سائل شود و بدانند که فائدۀ شگافتن نزد کسی که قائل اجتماع اخلاط در جمیع بدن‌ست همین طریق‌ست **سعید** گوید که اگر سبب فاعل صرع ارتفاع ریح ردی از بعض اعضا باشد مبادرت بشد عضوی کنند که ازان بخار بسوی فوق مرتفع میشود و عسل بلادروزیت بران عضو طلا کنند تا قرحه گردد و بران شرط زنند و خردل بمالند و تنقیۀ بدن و تلطیف اخلاط کنند و اصلاح سوء مزاج بمعاجین ملطف اخلاط مثل تریاق و مثرودیطوس نمایند و بتقلیل غذا امر کنند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که اگر سبب صرع بخاری باشد که از عضوی بعیدتر چون انگشت پای و دست و مانند آن براید پیش از وقت نوبت برتر ازان موضع بعصابه سخت بندند و چون وقت نوبت بگذرد پای یا دست که بخار ازان میخیزد اندر آب گرم نهند پس عصا به بکشانید و آن موضع را بپارچه نوشت بمالند و تدبیر ریش کردن آن موضع سازند و محاجم نهاده بمکند و مدتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار ازان بپالاید و طلائی که در قول عیسی گذشت بران موضع نهاده بربندند و این دوا زودتر ریش کند زراریح و کبیکج و سرگین باز هر سه را بعسل بلادر سرشته برنهند و بربندند

صرع اطفال

صرع که بکودکان افتد اکثر آنرا ام‌الصبیان و ریح‌العصبیان گویند و بعضی ام‌الصبیان را مخصوص داشته‌اند بصرعی که با تپ حاد محرق باشد و سببش در اکثر کثرت رطوبت و سوء هضم مرضعه و تناول آن غذای مغلظ مثل لحم بقر باشد و گاهی از سقطۀ مانند آن افتد و بقول گیلانی صبیان را صرع بیشتر بسبب رطوبات ایشان افتد اگر جارئیز بادش و حرارت این رطوبات موجب کثرت تولد ریاح ازان میگردد و اعصاب ایشان بزم قابل نفوذ آن ریاح میباشند فلهذا اکثر حدوث صرع باستاین از ریح بود بهر آنکه رطوبات ایشان مولم نیست و صرع صبیان سهل‌البرئ ست و صاح کامل گوید که اکثر این مرض صبیان صغار را عارض میشود و بدوسبب یکی رطوبت مزاج اومغۀ ایشان بالطبع و دوم رداءت تدبیر پس اگر این مسبب سوء مزاج طبیعی باشد در اول زمان ولادت حادث شود و اگر بسبب سوءتدبیر باشد حدوث او بعد ازین بود و صبیان را چون معالجه کما ینبغی نمایند اکثر ازین مرض صحت یابند و ازان خلاص شود و مؤلف جامع گوید که صرع عارض بصبیان گاه صفراوی بود و گاهی بلغمی دراین اکثر بود و جهال اطبا باین کلام که بعضی صرع صفراوی را ام‌الصبیان میگویند مغرور بوده یقین میکنند که صبیان را صرع عارض نمیشود مگر صفراوی فقط و ایشان را

بکثرت استعمال مبردات هلاک می‌نمایند پس بقول صاحب ذخیره طبیب را باید که گمان این امر نکند که هر صرع که صبیان را عارض شود آن ام‌الصبیان یعنی صرع صفراوی باشد بلکه درین اعتماد بر علامات نماید و ایضاً بعضی گمان کرده‌اند که ریح‌الصبیان اطفال را عارض نمیشود مگر از مادهٔ بلغم و زائل نمیگردد مگر بمسخنات و بدون ملانطهٔ اسباب و علامات به تسخین می‌پردازند و اکثرجا خطا واقع میشود پس اولی آنست که اولاً ملاحظهٔ اسباب و علامات مادهٔ حار و باردنمایند بعد ازان بمعالجهٔ آن پردازند و تحقیق نزد محققین آنست که صرع و ام‌الصبیان هر دو مترادف‌اند و این مرض را ام‌الصبیان ازان گویند که صبیان را بیشتر عارض میشود بسبب رطوبت دماغهای ایاشن و بسبب ضعف اعضا و شرب و تناول غذای ایشان بغیر ترتیب و بعضی گفته‌اند که اگر متواتر و پی‌درپی واقع شود ام‌الصبیان‌ست والا ریح‌الصبیان و آن را فزع‌الشیطان و ام‌الشیاطین نیز نامند و بعضی گفته‌اند که این مرضیست شبیه بصرع نه صرع واقعی و اکثر این مرض اطفال را از جبن ولادت تا بسه سالگی نهایت تا به پنج سالگی عارض میگردد و بعد ازان بندرت و انطاکی گوید که سبب این مرض نزدیک اطبا فرط رطوبت مزاجی و لبنی و ضعف حرارت‌ست و گاهی سبب او تخمهٔ حدث بمرضعه یا بنفس طفل بود بواسطهٔ ممازجت ریح حادث ازان بیش و سبب او نزد غیر اطبا اثر جن‌ست و شیخ میفرماید که صبیان را صرع بیشتر سبب رطوبات ایشان بهم میرسد و گاه در اول ولادت و گاهی وقت ترغرع ظاهر میشود پس اگر در تدبیر ایشان اصابت نمایند زائل شود والا باقی ماند و باید که در زوال این مرض از ایشان قبل نبات هوی جهد کنند بعیدتر صبیان از صرع کسی‌ست که در ناحیهٔ سر و قروع و اورام عارض شود و منخرین او سائل باشد چه دماغ را رطوبتی در اصل خلقت میباشد حق او آنست که پاک کرده شود پس گاهی در رحم پاک گردد و گاهی بعد ولادت تنقیه یابد با موزندکوره پس اگر پاک نشود از صرع رستگاری نباشد و اکثر صرع که صبیان را بهمرسد علاجش خفیف بود و بعد بلوغ زائل شود و اگر سوءتدبیر و ترک علاج اعانت او نکند و بعضی متاخرین مینویسند که سبب آن در اکثر ریح غلیظ‌ست که در سر ایشان اجتماع یابد و قحف را متمدد گرداند بحدیکه در   آن از هم جدا گردد که چون انگشت بران موضع گذارند محسوس گردد و نیز اکثر سبب آن بخارات و فضول شیر محتبس در بطون ایشانست که صعود بدماغ نمایند و چون ردات دارند احداث این علت می‌نمایند پس اگر ردات آن کمتر بود و بتدابر لائقه اصلاح و شفا یابند والا هلاک گردند علامت نوع قلیل الردات قابل‌العلاج او آنست که نوبتهای آن دیر دیر می‌آید خصوص که هر دفعه از دفعهٔ دیگر دیرتر و ضعیف‌تر اید و علامت نوع مهلک که مادهٔ آن بسیار ردی و ممتلی در جمیع بطون دماغ باشد آنست که زود زود آید و هر دفعه از دفعهٔ دیگر زودتر واقع میشود طفل بیهوش میگردد و ست و پای می‌پیچید و کف بدهان می‌ارد **علاج** در وقت حدوث این حالت دست و پای کودک را بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن

بمالند و نگذارند که اضطراب کند و بازو و رانها محکم بندند و جندبیدستر یا سداب یا شبت یا مرزنجوش ببویانند و جهت از آن تشنج روغن گل یا مسکه بآب نیمگرم آمیخته بر بدن بمالند بعد ملاحظه نمایند آثار خلط غالب را اگر آثار غلبۀ صفرا از حرارت ملمسن بدن و نفس و تشنگی و خشکی لب و تپ شدید محرقه ظاهر باشد حجامت ساقها با شرط نمایند و تلیین طبیعت باستعمال مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و امثال آن از اجزای مسهل صفرا مثل گل بنفشه و خطمی و خبازی و شاهتره و تخم کاسنی و گل سرخ و عناب و عنب‌الثعلب و سنای مکی و هلیله و شیافات لینه همیشه کنند و ترنجبین و شربت لیمو بمطبوخ گاوزبان و اصل‌السوس درین نوع از مجربات صاحب شفاء الامقام و شیر زنان بر سر دوشیدن و خرقه بدان آلوده بر تارک سر نهادن و در بینی چکانیدن و در جایگاه سرد داشتن نافع بود و از استعمال مسخنات و کذا مبردات مفرط احتراز نمایند و باقی تدابیر مبرد و طب لائق مزاج اطفال از اشربه و اضمده و سعوطات و غیره هر چه در علاج امراض دماغی حار و صفراوی و صداع صفراوی و صرع صفراوی گذشت باید کرد و ادویۀ که بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد بعمل ارند و مرضعه را غذای خفیف دهند و اشیای بارد رطب استعمال کنانند تأثیر ادبارد گردد و اگر آثار کثرت رطوبت و بلغم ظاهر بود و تپ و تشنگی نباشد و این نوع اکثر افتد بعد از نضج بمسهل بلغم مکرر تنقیه کنند لیکن ادویۀ قوی مثل غاریقون و تربد ندهند و عود صلیب عاقرقرحا پوست بیخ کبر اصل‌السوس هر واحد یکدو سرخ مغز فلوس گلقند هر یک سه ماشه در عرق گل گاوزبان یا بادیان جوش داده نوشانیدن نیز بطفل شیرخواره مفیدست و دیگر مطبوخات مسهله مثل گل سرخ و پر سیاوشان و گاوزبان و عود صلیب و بادرنجبویه و بیخ کاسنی و مویز منقی و سنای مکی از هر یک بقدر مناسب جوشانیده مغز فلوس ترنجبین شیرخشت بقدر حاجت مالیده صاف نموده روغن بادام قدری بران چکانیده نیمگرم بخورانند و اگر سرفه باشد اصل‌السوس عناب سپستان بیفزایند و اگر عمل بدیر نماید مثافه استعمال کنند بیکی از شیافات مناسبه و بعضی دخال حب‌السلاطین قدری درین مطبوخ امر کرده‌اند و ایضاً نوشته‌اند که خورانیدن جاوشیر و حب‌السلاطین محلول در شیر مرضعه و عصارۀ ریوند با شیر مرضعه نیز نافعست و نزد مؤلف استعمال چنین اشیای حاده در اطفال مناسب نیست و اگر ضرورت قوی افتد بطفل توانا و در حالت کثرت غلبۀ برودت جائز بود و ادویۀ مسخنه مثل جندبیدستر و عود صلیب و مشک اندک در شیر مرضعه حل کرده بخورانند و بر شقیقه و ناخنها و کف دست و پای و سر او بمالند و این حب بعد تلیین معمول‌ست کندر جندبیدستر صبر هر سه برابر گرفته دراب بادیان مثل خشخاش حب بسته از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و اگر عود صلیب مشک خالص عوض کندر و صبر داخل کنند در غلبۀ برودت قدری عود و جوزبوا افزایند و در عرق دارچینی حب بقدر مونگ سازند نیز مفید بود و یا عود صلیب یکماشه جدوار شش سرخ جندبیدستر سه سرخ

انیسون پنج سرخ دانۀ مبل چهار سرخ صبر سقوطری یک سرخ لسان‌العصافیر سه سرخ فاذر هر حیوانی چهار سرخ و یا بدل آن زهر مهره و یا مشک خالص دو سرخ گرفته برابر دانۀ مونگ حب ساخته یکی صبح و یک شام در شیردایه ساییده دهند و عرق صعتر مرکب نیز مفیدست و جدوار نیم دانگ بشیر مادر سوده چند نوبت خورانیدن بغایت مجرب‌ست و در تواتر نوبت صرع یا امتداد و نوبت آن دست و پا بستن و محاجم بران نهادن و خردل ساییده بر کف پای مالیدن نیز مفید بود و همچنین مالیدن جندبیدستر اندرون گوش و سوراخ بینی و کف دست و پای و دادن پنیرمایۀ خرگوش از نیم دانگ تا یکدانگ بآب حل کرده فائدۀ تمام دارد و اگر عود کند از جمله تدابیر مجربه اینست که دانه مراجا بآتش سرخ کرده میان دو ابرو و بر پیشانی داغ نهند خصوص هنگام نوبت که از سوزش آن فی‌الفورافاقه رد میدهد و باز عود نمیکند و بعضی با پشک گوسفند هم داغ میکنند و قبض طبیعت روان ندارند و حکیم شریف خان صاحب علاج طفلی که عمرش قریب بست روز بود و در شبانه روز او را چند مرتبه صرع عارض میشد بدین طریق فرمودند که بعد تعلیق نر و مادل عود صلیت یسحان کبود در گلوی او منضجات دادند و بعده تنقیه بمسهلات مع اعتنا بحال مرضعه مکرر نمودند بعد ازان حب معمولی که مذکور شد دادند پس بداغ از مرجان میان هر دو ابرو نمودند بعد داغ باز مسهلات دادند و حب مذکور استعمال فرمودند و در میان هر مسهل چند منضج میدادند تا آنکه صحت یافت و بعده صرع عود نکرد

ذکر ادویۀ مفرده و مرکبه که نافع این مرض‌ست

اگر فاذ حیوانی در شیر یا دوغ ساییده قدری قلیل ازان بدهند بالخاصیت در انواع این مرض سود دارد و تعلیق عود صلیب و سنگ زبرجد و زبدالبحر بقول جالینوس مارقسیشا و سرگین فاخته و بقول رازی موی سگ و حجر الماس و فاوز هر معدنی و جلد شیر مع شعر او و چوب اراک هر واحد در گلوی طفل مزیل صرع‌ست و گویند که تعلیق بلادریا ایناب ثعلب یا دندان گرگ یا لب بالای کورموش یا فوه برصبی مصروع نیز نافع و شربت شقایق که از گل لاله بست مثقال جوشانیده صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آورده باشند بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانیدن نافع صرع اطفال‌ست و کذا چند عدد کرنجوه بجامۀ معصفر بسته در کلاه طفل آویختن و کذا دادن یک قیراط عود صلیب بعرق بادیان سوده کمال مفید و مؤثرست و نهادن قدری سداب و شبت زیر و سادۀ طفل مفید و جندبیدستر مشک خون خرگوش خشک کرده مومیائی اصیل‌ست نوبان مفرداً و مجموعاً استعمال کنند و یا برگ زقوم نصف عدد در طول برلو چراغ گرم کرده و آتش افشرده قرنفل یا فلفل گرد یا دارفلفل دران ساییده بنوشانند و یا کرمی که در درخت چک سینی میباشد و آنرا اکثر بطوطی میخورانند در شیر مادر حل کرده بنوشانند و کرم کاغذ که بصورت ماهی و کوچک میباشد

همین تأثیر دارد و همچنین کرمی که بر دیوارهای مکان میباشد در جوف غلافی بصورت تخم خرپزه نافع‌ست و قدری جوب پیارانگا با فلفل سیاه ساییده مفیدست و چکانیدن چند قطره خون گرم شپره در گوش و بینی و طلای آن بر سر مؤثر تام‌ست و کذا خون اخیل که بهندی لال گویند و بعضی که اگر لال را بالای سر طفل ذبح نمایند و خون آنرا گرماگرم بر سر او بمالند با بخاصیت انواع این مرض نافعست و عسل بآب ادرک لیسانند و جندبیدستر با پودینه و زیرهٔ سیاه دراب ساییده بنوشانند یا تریاق اربعه بخورانند و خون گوش خر یا خرگوش در حلق چکانیدن قوزاً دفع میکند و صعتر فارسی کندر کف دریا مصطکی سنبل‌الطیب در گلاب ساییده بر شکم ضماد کنند و سعوط ملخ درخت عشر خشک کرده با فلفل سیاه مساوی ساییده فوراً نفع میکند و بعضی گویند که اگر از خون کشف یعنی سنگ‌پشت و آرد جو و عسل هر سه مساوی بقدر فلفل حب ساخته یکی صبح و یک شام بخورانند دافع صرع اطفال است و پوست هلیلهٔ زرد تربد موصوف پودینهٔ باغی مساوی کوفته بیخته در شیرا و یا دراب یا در عرقی گرم طفل یکساله را یکماشه و دو ساله را دو ماشه و علی هذا حل کرده در حلق ریختن نافع ام‌الصبیان و دبهٔ اطفال‌ست و این دو مشهور بدوای نسوت و پودینه است و صغر جندبیدستر زیرهٔ کرمانی مساوی ساییده سه حبه ازان در شیر حل کرده در حلق طفل ریختن بقول بوعلی سینا اکثر صحت می‌بخشد و ایضاً زنجبیل خردل کاشم نانخواه سوده در عرق گاوزبان حل کرده و جور ساختن مجرب‌ست و جندبیدستر حلتیت باریک سوده بقدر چهار جو در شیر مرصعه حل کرده طفل را در او شهر سه سوز و کذا در وسط شهر و آخر آن سعوط کنانند که مجرب معتمد علیه‌ست و **بغدادی** گوید که سعوط پوست بندق هندی و تبخیر بمغز اومزیل مریح‌الصبیانست و **ابن تلمیذ** دواءالعنصل بشهد و قدری سداب ساخته و در ازالهٔ مصرع صبیان تجربه کره و **ابن نوح** گوید که عاقرقرحا سوده بعسل سرشته در سه روز لعقه دادن دافع صرع‌ست سیمادر صبیان و گویند که اجودازان فاوانیاست و بقول رازی اگر شونیز بسرکه ساییده در عسل آمیخته بدهند برای صرع اطفال و امزجهٔ ضعیف بی‌نظیرست و این دوا را حقیر نشمرند که مجرب بلاتخلف‌ست و دیگر دواهائی که در صرع بزرگان مذکور شد درینجا سودمند بود و باشد که این مرض بعد بلوغ خودبخود زائل شود و گویند که اگر قیصود سوده مولود را در ساعتی که تولد کند بلیسانند صرع عارض نشود **اقوال اکابر** شیخ میفرماید صرعی که آنرا ام‌الصبیان نامند میتواند بود که نزدیک بعضی ملبا از قبیل صرع صفراوی باشد و لهذا در علاج آن امر بتربد و ترطیب قوی بدن از ابزن و سعوطات باردهٔ رطبه و دوشیدن شیر بر سر نموده‌اند و اگر طفل باشد دایه را بنوشیدن چیزیکه شیر او را سد کند و به نشستن در خانهٔ سرد یا سردابهٔ خوش هوا امر میکنند و مشابه‌ست که این نزدیک ایشان صرع صبارائی یا مانیائی باشد و استعمال این اسم نزدیک محققین اطبا مشهور نیست **ایضاً** او مینوسد که معالجهٔ صرع صبیان باین طریق کنند که اصلاح غذای مرضعه

نمایند و مائل بحرارت لطیف گردانند با وجود جودت کیموس و مرضعه را از جمیع اشیا که مؤکذ شیرمائی یا فاسد یا غلیظ باشد پرهیز کنانند و از جماع و حمل او را منع نمایند و طفل را از چیزیکه دران مغافصت و از عاج باشد مثل آوازهای بزرگ بلند مثل آواز طبل و بوق درعه و جلال جاول آواز صالحین و از بیخوابی و غضب و خوف و سردی شدید و گرمی سخت و سوء هضم اجتناب کنانند و تکلیف ریاضت قبل از طعام برفق دهند و حرکت بعد طعام بران حرام‌ست پس اگر تحمل استفراغ بود ادویهٔ که مستفرغ بلغم برفق باشد بعمل ارند و گاه گاهی قی کردن بماءالعسل ایشان را سوده دارد و گلقند شکری و عسلی بخورانند و سداب و سائر ملطفات ببویانند بهر آنکه تشمیم بشمومات که مذکور شد گاهی ایشان را کفایت کند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که باید دانست هر صرعی که اطفال را افتد ام‌الصبیان نباشد و دران اعتماد بر علامات مواد باید کرد وو هر علاج که واجب گردد دایه را باید فرمود از جماع منع باید کرد و کودک را نگاهدارد تا ناگاه آواز قوی چون آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از گرمای سخت و سرمای سخت و ناگواریدن غذا نگاه باید داشت و سداب بویانیدن سود دارد **جرجس** و رازی گفته‌اند که گاهی صبیان را تشنج یابس حادث میشود و عامه آنرا ام‌الصبیان نامند پس درابزن روغن بنفشه نیمگرم نشانند و شیر و روغن بنفشه بر سر نهند و در بینی چکانند و بموم و روغن بنفشه و لعاب اسپغول بر سر لطوخ نمایند و اگر طبع قبض گردد بشیاف مسهله حرکت دهند و از طلاق او بمسهل معترض نشوند و ازان حذر کنند و شیر زنان یا دختران یا بز که خر بر سر دوشند که بصرع حادث از یبس و تشنج نفع میکند **بعضی** گویند که بشیر دختر یا پسر و روغن مغز تخم کدو یا روغن بادام سعوط کنند و شربت بنفشه بآب سر و یا لعاب اسپغول بشکر و یا لعاب خطمی و بز رقطونا بشکر و یا شربت نیلوفر بماءالشعیر و یا ماءالشعیر ساوه بروغن بادام و شکر و یا مطبوخ قطعهٔ کدو بشکر و یا آب انار شیرین و لعاب اسپغول بروغن بنفشه اندک اندک هر ساعت بیاشامند و بر پشت و گردن روغن بنفشه در روغن کتان و بر سر و گردن و پشت روغن به تن بمالند و تغریق سرد عنق و صلب و بشیر بز نمایند و خطمی و گل بنفشه ساییده بآب روغن کنجد پخته نیمگرم بر سر ضماد سازند و یا جو مقشر و بنفشه و اکلیل‌الملک و بابونه بروغن کنجد پخته بر سر و گردن ضماد کنند و دراب مطبوخ گل بنفشه و یا روغن کنجد نیمگرم بنشانند و بآب مطبوخ تخم خطمی و گل کدو و نیلوفر و یا بمطبوخ بنفشه و نیلوفر و قطعهٔ کدو و یا بمطبوخ برگ کنجد و کدو بر سر نطول سازند **جالینوس** گوید که نوشیدن بنفشه نفع بام‌الصبیان میکند و آن خناق عارض بایشان و تشنج‌ست و مرضعه را در سرداب و قریب آب نشانند و اصلاح غذا کنند و شوربای چوزهٔ مرغ فربه و یا پایچهٔ برهٔ شیرخواره یا بزغاله دهند و ام‌الصبیان که از رطوبت عارض گردد تریاق نوشانند و بکندش و مانند آن عطسه آورند و انیسون و شونیز ببویانند و در طبیخ برگ غار و برگ سعد بنشانند و روغن قسط

بمالند و بر مخارج اعصاب بکمادات یا بسه مثل نمک و حرمل تکمید کنند و بمرارات سعوط سازند و بمعیه و سند روسن تبخیر نمایند و آب سداب و یا جندبیدستر در بعض روغنها حل کرده بمنخرین بطوخ سازند و شابانک و جاوشیر نیز نافعست و چون شهد انج زیر سر بدارند طفل ازین مرض محفوظ ماند **انطاکی** گوید که در امالصبیان اولاً بر گوش شرط زدن و ربوب فواکه و اشربۀ آن نوشانیدن و عناب و جود خشخاش جوشانیده استعمال کردن و خوشبو و شیرینی ترک نمودن و رروغن قسط و کدو و بنفشه مالیدن و از مجربات من اینست که سیب را یا سوم حصۀ آن عناب و چهارم آن جو مقشر در ده چند همه آب بجوشانند تا چهارم آب بماند صاف کرده با همچند آن شکر بقوام ارند و مداومت استعمال او کنند مع ملازمت تدهین سر و اطراف بزیت که دران سداب و فاوانیا و اندک برگ آس سبز پخته باشند و از اشیای نافعه دران شیر زنان و خر و بز مطلقاً و گل کدو در روغن نیلوفر سعوطاً و لعاب بهدانه و اسپغول شرباست و در نزهنه مینوسد که از شرب آب انیسون و تخم کرفس و تخم گذر بشکر درین مرض چیزی بهتر نیست و برگ کنجد و کدو در شیر خر یا زن یا بز پخته بروغن بنفشه آمیخته طلاکنند و اگر زمستان باشد روغن کتان با برگ سداب و گلاب پخته بر سر و گردن طلا نمایند که این مجربست و کذا فاوانیا که آن عود صلیبست **ابوسهل** گوید که اگر صرع بطفل باشد باید که چیزی از ادویه دران استعمال نکنند که در اکثر امر وقت کبرسن او زائل میشود و معذلک سزاوارست که صرف عنایت بحال مرضعه نمایند پس اگر شیر او غلیظ باشد تلطیف تدبیر او باید کرد و مباشرت با مرد ترک کنانند که این شیر را فاسد میکند و قبل طعام استعمال کنانند و غذای مؤلد خلط محمود بخورانند و سکنجبین عنصلی استعمال فرمایند و طفل را باندکی معجون شلیثا بآب مرزنجوش ساعتی قبل از نوبت سعوط کنانند و تعلیق چوب فاوانیا بران کنند که این صبیان را عظیمالمنفعت است **صاحب کامل** گوید که بقراط در کتاب فصول ذکر کرده که هر که را صرع قبل از روییدن میو عانه عارض میشود صحت او بانتقال سن و بلد و تدبیر میگردد و کسی را که صرع بعد ازان می‌افتد کمتر شفا می‌یابد و لهذا می‌باید که هر گاه این مرض بصبیان عارض گردد بدوای قوی از ایشان تعرض نکنند زیرا که هر گاه ایشان بسن جوانی رسند و در ابدان آنها حرارت قوی گردد برودت بشکند و رطوبت فضلی دماغی خشک شود لیکن می‌باید که عنایت بتدبیر ایشان دارند پس اگر کودک طفل باشد مرضعه را پرهیز کنانند و اصلاح شیر او نمایند و تعدیل و میلان مزاج او بحرارت و یبس کنند بنوعی که امر بریاضت معتدل نمایند و تغذیه باغذیۀ جیدالکیموس مثل گوشت ماکیان و تیهو مشوی و مطبخن و مانند آن فرمایند و اگر صبر برین نباشد لحم بزغاله و برۀ یکساله و نان خشکار نقی جیدالصنعت دهند و چون اندک شراب رقیق ریحانی که نه کنه و نه نو باشد بنوشانند تسخین و تلطیف نماید و سکنجبین عصلی قبل غذا و بعد ساعتی از استحمام بدهند و از البان منع کنند که مضر راس‌اند و همچنین جوز

و جرجیر و کرفس و جممیع بقول سوای پودینه و بادرنجبویه و کاهو و کاسنی و چقندر این مرض را ضرر دارند و از سائر فواکه لاسیما اقسام خرما منع کنند و باین تدبیر در علاج اطفال اکتفا نمایند و کسی که از صبیان از چهار سال تجاوز کرده باشد باید که دران ادویه و علاج استعمال نمایند بنحویکه سعوطات موافقه مثل این سعوط بعمل ارند جندبیدستر و جاوشیر هر واحد یکدانگ صبر و مر هر واحد نیم درم همه را با یک سوده بآب شهبانج سرشته حبوب کوچک سازند و بوزن دو حبه بآب مرزنجوش سعوط نمایند و عود فاوانیا بر کودک تعلیق نمایند که آن نفع عجیب در ابراء این علت دارد چه جالینوس ذکر کرده که این چوب بر طفل معتاد بصرع تعلیق نمودم و آن طفل صرع نکرد و بعده آن چوب ازان جدا کردم پس صرع عود کرد و باز مرتبۀ ثانی تعلیق آن کردم و از صرع صحت یافت و اگر طفل لائق ریاضت باشد امر بریاضت معتدل نمایند و اغذیۀ محموده مثل لحموم طیر چون بچۀ ماکیان و تیهو و دراج و کبک خوب پخته بخورانند و از شیر و فواکه و خرما و جوز و سائر مبخرات و مصدعات و از شراب لاسیما کهنه که امتلای سر از بخار میکند منع نمایند مگر اندکی از شراب رقیق ریحانی ممزوج دور حمام داخل کنند و بعد خروج ازان از هوای بارد حذر کنند و از اغذیه و اشربۀ بارد و اب سرد منع کنند و سکنجبین عسلی معمولی بسرکۀ عنصل بقدر تحمل طفل بدهند و بالجمله بتدبیر مسخن ملطف پردازند و درین اسراف نکنند و اگر در بلد بارد بود نقل ببلد حار کنند اگر این ممکن بود زیرا که چون این فعل کنند و این تدبیر نمایند و بسن جوانی رسند ازین مرض شفا یابند و ایضاً باید که در سائر اصحاب امراض مزمنه بطی‌الصحت عمل کنند اعنی نقل ببلدی که هوای او مضاد امراض ایشان باشد باید کرد بهرانکه هوا حاله و تغیر دهد و بعجلت موافق گردد بعضی متأخرین مینوسند که اگر علامات بلغم ظاهر باشد باید که بتسخین پردازند و صعتر و مرزنجوش و عود صلیب و زیرۀ سیاه مجموع یا انچه حاضر باشد نرم سوده مقدار سه حبه در شیر مرضعه حل کرده نیمگرم یکدو قطره در گوش و بینی بچکانند و باقی را بخورانند که فی‌الفور بافاقه می‌آید و در ادویۀ مسهله ملینه که سابق مذکور شد بادیان و اسطوخودوس و صعتر و مرزنجوش و مانند آن افزوده تلیین شکم نمایند و شیافات ملینه بکار برند و شیاف پشک موش درین امر مؤثرست و خورانیدن سکاسکینج و شلیثا و داءالمسک بآب شاهبانک اگر بهمرسد والا بآب مرزنجوش و تمام و قطور آب مرزنجوش در بینی مفید بود و خاصۀ در ابتدای شهر و قبل از نوبت و استشمام اصبر و زعفران نمایند تا آنکه عطسه آید و خردل ساییده در سرکه تر کرده بر آهن گرم ریخته رسانیدن بخار آن بدماغ و تکمید سر بنمک و سبوس گندم و بستن آن بر سر نافع بود و پرهیز مرضعه و اصلاح حال شیر آن و اجتناب از اشیای منجره و مؤلد بلغم ضرورست و چون اکثر مادۀ این مرض رطوبت بود و در ابتدای ماه که زائدالنور باشد اطفال را این مرض بیشتر افتد باید که طفل و مرضعۀ او را از تدابیر باردۀ مرطبه باز دارند و اندکی

جندبیدستر و عود صلیب و مشک سوده هر دو را بخورانند خصوص در شبها و هنگامی که طفل گریهٔ بسیار بی‌سبب ظاهر گند و یا سوء تنفس و بیخوابی بود که آن از علامات تقدم این مرض‌ست و نیز بر بناگوش و گردن و سر بینی و ناخنها و دست و پای طفل بمالند و در پارچه قدری جندبیدستر و عود صلیب بسته در گردن او آویزند و نگذارند که طبع او قبض ماند بلکه ملین دارند و مرضعه را معاجین و جوارشات گرم چون دواءالمسک حار و حافظالصحه برای اصلاح شیر دهند و طفل را از اجتماع آوازهائله مثل رعد و تفنگ و از غسل بآب سرد و دیدن چیزهای روشن براق و آمدن بر بلندی و دیگر اسباب محرک صرع محفوظ دارند و از اشیای مضر صرع مثل اذیهٔ غلیظ مرطب و بقولات و اشیای شیرین و چرب و تیز و غیر آن که در صرع بزرگان مفصل مذکور شد پرهیز کنانند و باید که دایهٔ طفل حامله نباشد و شیر او متغیر الرائحه نبود و او را بدخول حمام بر ناشتا امر نمایند و طفل را قبل از شیردادن بانواع حرکت لائق او تحریک فرمایند و زیر و سادهٔ او سداب و شبت بدارند

سکته

و آن معطل شدن اعضاست از حس و حرکت بجهت سدهٔ تامه که در بطون ثلثهٔ دماغ و در مجاری روح افتد چنانچه روح نفسانی را از نفوذ او بسوی اعضا یا روح حیوانی را از نفوذ بجانب دماغ یکبارگی منع کند و این مرض دفعةً افتد و هر گاه عارض شود و چشم صاحب او کشاده یا بسته باشد و بر پشت یا پهلو افتاده یا نشسته بود بر همان حال بماند و مثل خفته بود پس بقول شیخ اگر با وی آلات نفس معطل یا ضعیف شود نفس سهل نبود بلکه درینجا کف در دهن باشد و ذی فترات مثل اختناق رحم بود و یا بغطیط باشد و این صعب‌تر بود و بر عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس دلالت کند و سخت‌تر آنست که دران نه نفس ظاهر شود و نه کف و نه غطیط پس اگر آفت عظیم در نفس نباشد و در حلق او چیزیکه بچکانند فرو رود از بینی بیرون نیفتد او اگر چه امیدوارتر از دیگر اقسام بود لیکن از خطر عظیم خالی نباشد و بقراط گوید که سکته اگر قوی باشد صاحب او به نشود و اگر ضعیف بود علاج او سهل نباشد و گاهی اطبا سکته گویند بدان فالج عام بهر دو شق مراد ایشان باشد و اگر چه اعضای وجه سلیم بود و گاهی استرخای یک شق را سکتهٔ آن شتق گویند و این در کلام بقراط آمده است و سکته در اکثر امر منحل بفالج و لقوه گردد بقراط گوید که اگر صداع دفعةً بصحیح عارض گردد پس سکته افتد با تنفس و خرخره قبل از روز هفتم هلاک شود لیکن اگر او را بپ اید و ماده بگذازد خلاص یابد **و بدانکه** سکته اکثر بذی اسنان و ابدان و تدابیر رطبه افتد و خصوصاً درانجا با رطوبت برودت نیز باشد و اگر بصاحب مزاج حار یابس عارض شود صعب باشد و سکته از حرارت کمتر افتد و هر گاه مادهٔ فالج در هر دو جانب منبسط گردد سکته پیدا کند چنانکه مادهٔ سکته که در یک جانب جاری شود فالج احداث نماید و اکثر سبب سکته

در بطنین مؤخر دماغ بود کسانیکه بسبب سوداویت خون بفصد محتاج باشند هر گاه فصد کنند ازان راحت یابند بیم باشد که از تأخیر فصد سکته یا فالج افتد و استدلال بسکتهٔ دائره تناول ادویهٔ حارهٔ حاده است که هر گاه ادویهٔ حاره زیاده تناول نمایند دوره زودتر اید و صاحب کامل گوید که گاهی سکته از امتلای شراب سکر عنیف حادث شود و این نوع سکته قتال‌ست مگر آنکه با وی تپ اید تا تلکم کند در ساعتی که خمار او منحل گردد و سکته که دران نفس محسوس بود امیدوارتر از انست که دران کف دهن ظاهر شود و چه کف نشان عجز قوت محرکهٔ اعضای نفس‌ست و آن ردی باشد و در اکثر علاج نپذیرد و هر قدر که مرض قوی‌تر باشد تنفس شدیدتر بعظم بود و غطیط یعنی خرخره در سینه بنابر صعوبت تنفس و استکراه او مسموع گردد و هر گاه مرض قوی نبود غطیط کمتر و تنفس سهل‌تر باشد و چیزی رقیق که در دهن ریزند فرو برد و گاه علت قوی بود آنرا فرو نتواند برد و از بینی خارج گردد و از معطسات عطسه نیاید و در دهن کف اید و این هر سه علامت ردی‌ست و ایلاقی گوید که اگر تنفس بسهولت بود لیکن بلانظام باشد که گاهی ضعیف و گاهی زیاده گردد پس این هم علامت صعوبت علت‌ست و کسی را که اختلاج همه اعضا عارض شود پس او را سکته واقع شود زود هلاک گردد و جرجانی گوید انجا که سبب سکته ضعیف باشد اگر کشاده شود بفالج کشاده شود یا بلقوه یا بهر دو و گاه باشد که سبب سکته قبض طبع باشد و بدین سبب علاجش بحقنه و شیاف و مسهل قوی باید کرد و بسیار باشد که صاحب صداع بارد یا صاحب دوار بی‌تنقیهٔ ماده ادویه و اغذیهٔ گرم خورد و بدان سبب ماده بحرکت اید و بجانب دماغ رود و سبب سکته گردد و مسیحی گوید که سکته در اکثر امر علاج نپذیرد خاصةً قسم صعب ازان و اگر ضعیف باشد و باندک غطیط و جیدالتنفس باشد امید از علاج او قطع نباید کرد و تا ممکن بود دران جد نمایند **الحاصل** سبب سده سکته یا انقباض دماغ باشد و یا امتلای آن و موجب انقباض رسیدن سردی قوی‌ست دفعةً بدماغ یا المی شدید از ضربه و سقطه بر قحف که باعث ورم نگردد یا ایذا از بخارات فاسد اخلاط یا بخار عفن وبائی یا کیفیت ردیهٔ سمیه چنانکه در صرع مذکور شد و باعث امتلا خلطی غلیظ بود که بطون دماغ را ممتلی گرداند یا امتلای خون کثیر که مجاری روح یگبارگی پر سازد چندانکه روح قلبی را مجال نفوذ بسوی دماغ نماند و این نوع را خناق قلبی گویند و خلط غلیظ در اکثر بلغم لزج بود و یا بلغم مخلوط بسودا و یا خون غلیظ و گاهی مادهٔ سوداوی باشد عام‌ست که اخلاط مذکوره درم پیدا کنند و از جهت امتلاء از جهت تمدید موجب سده شوند و این فی‌الحقیقت قرانیطس و یالثیرغس ست که بسکته منجر گشته و این نوع سکته صعب بود خواه ماده حار باشد خواه بارد و یا بغیر ورم باعث سده گردند و این قسم در اکثر سهل بود طریق تشخیص این مرض و اسباب آن بدانکه گاهی انسان را چنان سکته صعب عارض شود که دران نفس ظاهر نبود و نه کف اید و نه غطیط باشد و نبض بالکل ساقط

گردد حتی که صاحب او مشابه مرده بود و در میان او و میت فرق مشکل شود و با این همه زنده ماند و بتدبیرها خلاصی یابد و سالم گردد لهذا جالینوس گفته که در دفن او تا مدت هفتاد و دو ساعت که سه شبانه‌روز میباشد تأخیر کنند مگر وقتیکه بدن او کبود و منتفخ یا گنده نشود پس درین صورت طبیب را باید که اول فرق کند در میان مسکوت و میت و او چنان باشد که پنبه و منفوش یا پشم یا پر باریک کبوتر و غیره را بر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید معلوم کنند که زنده است والا مرده لیکن در اثنای این عمل آن پنبه را از تنفس مردم و باد محفوظ دارند و همچنین اگر در هردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا عکس چراغ معلوم شود زنده بود والا میت و ایضاً در ظرفی که بغایت رقیق‌الجرم باشد آب یا سیماب اندازند و آن ظرف را بر سینه نهند و بنگرند اگر زنده است دراب یا سیماب حرکت محسوس شود والا فلا **بلجمله** هر گاه معلوم شود که مریض زنده است بهر تشخیص این مرض از مقربین او حال تقدم عوارضی که مقدمۀ سکته‌اند مثل صداع و گرانی سرو دوار و سدر و دوی و طنین و تخیل شعاع و کسل در حرکات و اختلاج همه بدن و بر هم سودن دندان در خواب انتفاخ عروق گردن و سردی دست و پا و اکثر بول زنگاری و نیلجی آسمانجونی یا مائل بسیاهی و روسوب تخالی دریافت نمایند و بعده بهر ادراک اسباب مرض حال تقدم رسیدن سردی شدید بدماغ و یا صدمه بر سر و یا بودن خلل در عضوی بپرسند اگر رسیدن سردی یا ضربه و سقطه بیان کنند سببش همان باشد و اگر تقدم خللی در عضوی گویند سبب سکته ایذای دماغ بمشارکت آن عضو باشد والانبض او ملاحظه نمایند اگر تپ معلوم شود از تقدم ظهور اعراض سرسام و لثیرغس یا ضربه و سقطه سوال کنند و درین صورت سبب او ورم دماغ بود و اگر تپ نباشد بر روی و چشم و سحنه و دهن و بینی مریض غور نمایند اگر رنگ چهره و چشم سرخ یا کبود مشابه بمخنوق بود رگهای گردن ممتدد و ممتلی و عرق بر پیشانی ظاهر گردد و تنفس بی‌غطیط باشد و دیگر اثار غلبۀ خون و سن و وقت و تدبیر متقدم موجب کثرت دم یافته شود و سکتۀ دموی باشد و اگر تیرگی رنگ و خفقان و دیگر آثار سودا مدرک گردد سکتۀ سوداوی باشد و اگر سفیدی رنگ و ترهل بدن و کثرت بزاق و بلد منخرین معلوم شود سکتۀ بلغمی بود

علاج سکتۀ بلغمی

اگر با وجود آثار غلبۀ بلغم بر چهرۀ مسکوت سرخی یا تیرگی محسوس شود فصد سر رو یا صافن بر همه تدابیر مقدم دارند یا حجامت مع‌الشرط یا بی‌شرط بر قفا نمایند و دهن او را بهر حیلۀ که ممکن باشد بکشانید و پر مرغ بروغن سوسن یا زیت یا روغن دیگر چرب کرده در ایارج فیقرا مکرر آلوده بحلق انداخته حرکت دهند تا قی آید و یا شبت و کندش جوشانیده شهد و نمک آمیخته در گلو ریزند و بپر مرغ مدد کنند که قی آوردن فائدۀ تمام دارد و اگر دندان بر

هم نشیند گروه زیر دندان نهند بعده مثرودیطوس یا تریاق فاروق نیم درم با تریاق اربعه یا سجرفینیا بماءالعسل یا بمطبوخ انیسون و دارچینی و قاقلین و بادیان و گلقند عسلی حل کرده در حلق چکانند چند مرتبه و اگر حاضر نباشد مصطکی انیسون زیرهٔ سیاه جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیم گرم بدهند و یا عود صلیب در عرق کیوره یا گلاب سوده در حلق ریزند و یا سداب جندبیدستر عودصلیب اسطوخودوس کوفته بیخته یا جوارش جالینوس در عرق بادرنجبویه حل کرده در حلق اندازند و یا دوا را مسک حار در عرق بادرنجبویه و عرق گاوزبان حل کرده در حلق چکانند و یک مثقال حلتیت در ماءالعسل حل کرده چکانیدن نیز مفید بود و هر دو ساق و بازو بعصا بها محکم بندند و کف پای سخت بمالند و بکوبند که در جمیع انواع سکته نافعست و حقنهٔ حاد که دران قنطوریون دقیق و شحم حنظل و فرفیون و امثال آن باشد و شیاف بعمل ارند و کندش فرفیون جندبیدستر قرنفل و یا مشک و غالیه و سداب ببویانند و یا با رزد و جندبیدستر با هم بآب سوده بخرقه آلوده نزد بینی را بدارند و فلفل سیاه و سفید و خربق سیاه برابر سوده بکرات و مرات سعوط بکنانند تا بهوش اید و کندش و شونیز و فلفل و جندبیدستر و خربق و مشک ناخالص باریک ساخته در بینی دهند و یا سداب عوض شونیز و خربق مشک داخل کنند و یا شحم حنظل قثاءالحمار نوشا در کندر فلفل سیاه اسطوخودوس کوفته بیخته بدهند تا عطسه آید و دیگر سعوطات فویهٔ کمادات و ضمادات و نطولات محله برای تسخین راس بکار برند مثلاً آب در آب مرزنجوش تنها یا مرکب در بینی چکانند و اگر دهرهٔ کلنگ و یا دیگر طیور افزاینده یا صرف یا باضافهٔ صبر و کندش و شونیز بعمل ارند قوی‌تر باشد و سعوط عود صلیب سوده در روغن بابونه یا روغن نرگس آمیخته نیز مفید بود یا آب سیر تنها استعمال نمایند و یا کندش بورهٔ ارمنی صبر سقوطری دراب بیخ چقندر حل کرده صاف نموده چند قطره در بینی چکانند و عاقرقرحا دارچینی سنبل‌الطیب کوفته بیخته بروغن بابونه و روغن حنا آمیخته در بینی چکانیدن مجرب بعضی احباست و سلطان محمد مراد در مجربات خود نوشته که استعمال گل خیری سعوطاً مسکوت را افاقه میدهد و مجرب‌ست و اگر بعد او بخورد باز این مرض عود نکند و سنبل‌الطیب عاقرقرحا نمک هندی ارد جاورس کوفته در کیسه کرده گرم نموده تکمید سر کنند و یا قطعهٔ نمد گرم کرده و یا خشت گرم کرده بر سر گذارند و کلاه نمد بر سر نهند و بالای آن تابهٔ آهنی گرم کرده گذارند چندانکه موی از گرمی بسوزد و یا موی سر بتراشند و جندبیدستر فلفل فرفیون کندش زنجبیل شونیز قرنفل قاقله عاقرقرحا بسرکهٔ کهنه بر سر طلا نمایند و ضماد خردل سرخ فرفیون شیطرج هندی تخم انجره مساوی کوفته در سرکه پخته بعد حلق راس نیز مفید و این ضماد علویخان نیز نافع گل سوسن ازرق و جندبیدستر و جوزابوا و خردل و فلفل سیاه و فاوانیا و عاقرقرحا کوفته بیخته در سرکهٔ عنصل آمیخته بعد حلق سر بر سر و اصل نخاع ضماد سازند و اگر استعمال قی و حقنه و تابهٔ گرم و غیره بهوش

نیاید اول موی سرسترده مفرحات مانند خردل و جند و فرفیون و قرنفل سیر در غیره یرانجا ضماد نموده کلاه نمد پوشانیده تابهٔ گرم نهاده بربندند که آنجا را فی‌الفور متقرح ساخته بهوش می‌آرد و بر شرط زدن و سیماب و یا ادویهٔ مقرحه خاصهٔ حب‌السلاطین بآب سوده مالیدن عجیب‌الاثرست و کذا بعد چند شرط خفیف بر تارک مریض بچهناک را در بول آدمی ساییده مالیدن مجرب و اگر مومیائی توتیائی سبز نوشا در چوک در سرکهٔ عنصلی یا آب لیمو ساییده و بر سر مسکوت کلک زده بمالند زود بهوش آید و ادویهٔ محلله مثل عاقرقرحا و برنجاسف و وج و بابونه و سداب و غیره جوشانیده و روغن قسط داخل کرده بر سر و بر قفا ریختن و ثفل آن بریافوخ داشتن مفید و تمام بدن را مدام بگو گردد و سرکه و بمیعهٔ سائله و روغن زنبق طلا کنند و یا روغن ناردین که دران فرفیون و خردل حل کرده باشند بدن را چرب نمایند و بمالند و سر را بنجندبیدستر و شونیز بمالند و در تسخین مؤخر سر بیشتر کوشند و روغنهای گرم مثل روغن سداب و سوسن و مانند آن با موم مرکب کرده گرماگرم بر مهرهای گردن و مهرهای پشت بمالند واین بخور از ترکیب علویخان نافع موی انسان بمقراض قطع کرده اشنه اظفارالطیب اظفارالکلب جندبیدستر گوگرد زرد فاوانیا عود قماری مساوی کوفته بآب فانیذ حبها مقدار مثقال بسازند و بر اتش نهاده مقابل بینی مسکوت بدارند و این حنوک از اختراع ایشان‌ست جندبیدستر یکدانگ عاقرقرحا فاوانیا جوزبوا بساسه قرنفل هر یک دو دانگ کوفته بیخته بروغن خردل و آب مرزنجوش و آب فرنجمشک امیخته برحنک مالند و گویند که سر برهنه نموده تازیانهٔ که از چرم دوالی ساخته باشند تا دو صد زدن فائده میکند و مریض را بهوش می‌آرد و ایارج فیقرا بروغن سوسن لت کرده بر مقعد ضماد کردن در افاقهٔ مسکوب مجرب سویدی و محمد مرادست **و بعد از افاقه** جندبیدستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زرآوند طویل دو ماشه در عسل دو توله آمیخته بلیسانند بالایش ماءالعسل بنوشانند و همچنین مصطکی جدوار جندبیدستر بدهند و یا از نیم درم تا یکدرم تریاق کثیر یا مثرودیطوس یا تریاق الذهب بآب مطبوخ بادیان و زیرهٔ سیاه و انیسون و مصطکی و عصل بدهند و ادویهٔ گرم بر سر ضماد نمایند و نضج ماده بمضنج بلغم نموده بعد روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم بحسب ضعف مرض و قوت آن از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اگر حاجت افتد بار دیگر بحب منتن تنقیه کنند و گویند که جهت تنقیهٔ دماغ حب ایارج و یا لوغاذیا وقت شب دهند و صبح مطبوخ اسطوخودوس علویخان نوشانند چهار پنجروز و یا زیاده حسب مشاهدهٔ طبیب پس بهر تنقیهٔ خالص غراغر و کادات و نطولات و سعوطات بکار برند این تکمید مفیدست نمک طعام و پنبه‌دانه و چاورش هر واحد یکمشت بسابه سه توله نیم کوفته در پارچه بسته بکار برند و این نظول نافع اکلیل‌الملک بابونه بیخ بادرنجبویه عاقرقرحا صعتر جوزبوا عشبه هر یک سه توله و مالیدن روغن مبارک از تجارت انطاکیست و این سعوط درین باب عظیم‌الاثرست آب زهرهٔ کلنگ و کبوتر و ماهی روهو هر واحد یکماشه آب ریحان

سبز سه ماشه جند یکنیم ماشه روغن زنبق سه ماشه بدستور بکار برند و غرغره بایارج فیقرا و عاقرقرحا و خردل و سکنجبین نیز مفید و بعد تنقیه بهر تبدیل مزاج استعمال تریاقات و معاجین مثل تریاق فاروق و مثردویطوس و یا شلیثا و یا سجز ینیایا یک مثقال حلتیت و یا جندبیدستر سه ماشه در ماءالعسل حل ساخته مناسب بود و استعمال الطریفل ضغیر مقوی باسطوخودوس و ایارج فیقرا مفید سکته است و یا بعد از تنقیهٔ تام و حصول صحت تا بست و چهار روز این ماءالاصول بدهند بیخ کرفس بیخ کبر پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادیان خطائی اذخر هر یک چهار ماشه اصل‌السوس نه ماشه گلقند عسلی چهار توله روغن بادام تلخ و یابید انجیر مرکب نه ماشه اضافه نموده بنوشانند و در هر هفته یک دو بار حب ایارج یا قوقایا دهند و معجون علویخانی معمولست و بشوربای گنجشک یا کبوتر یا کبک یا تیهو یا مرغ یا دراج زیره و فلفل و دارچینی و صعتر و قرنفل و قاقله بسیار داخل کرده بنان تنوری غذا سازند و بجای آب ماءالعسل دهند و یا عرق بلویان و یا عرق گاوزبان حسب حاجت بنوشانند و در هر هفته ایارج کبار مثل ایارج روفس استعمال کنند و بعلاج فالج رجوع نمایند زیرا که این قسم سکته منتقل بفالج می‌گردد

ذکر بعض ادویهٔ مفید سکته

نفوخ مشک و اختلاط او در ادویه و شمیدن و خان موی انسان سوخته و کذا روغن خیری زرد شرباً و سعوطاً و طلاعاً و قطوراً در بینی مجرب سویدیست دو جور روغن بادام تلخ و یا جاوشیر بقدر بندقه بآب مرزنجوش عصارهٔ افسنتین و طلای خردل دراب ریحان که مسمی بفرنجمشک‌ست و کذا خردل بزیت و کذا جندبیدستر بزیت و کذا کباش قرنفل و کذا جوز بوا و کذا روغن زیت که دران پودینه پخته باشند و کذا گوگرد و کذا روغن عاقرقرحا و کذا روغن گل زیتی دران غافث پخته و کذا سرکه و روغن گل زیتی و کذار روغن بلسان و زیت کهنه و ضماد معده بسنبل هندی و جند و مصطکی و کباش قرنفل و موم و روغن بان و سعوط خردل و یا جندبیدستر بروغن بادام و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و یا قنه بروغن بادام و یا کبریت بقدر عدس و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا عصارهٔ افسنتین و بخور جندبیدستر و گوگرد و اشنه و اظفارالطیب هر واحد و شم شونیز و قنه دائم و سرکهٔ عنصل و جاوشیر و غالیه و انفاس کبوتران و جنطیانا و برگ زفلی کوفته در خرقهٔ کتان بسته بوییدن تا عطسه آید و قی باد خال پر مرغ ملطوخ بروغن کنجد و صمغ حرشف و یا ملطوخ بشیرج و جوز الرقع و حمل بروغن بلسان و زیت کهنه و حقنه بطبیخ نانخواه و کذا ببورهٔ ارمنی و آب چقندر و بسفایج و غاریقون و کذا بمرارهٔ نر گاو مع ادویهٔ حقنه و کذا بماءالعسل مع دیگر ادویه و کذا بآب مالح مخلوط بعسل و کذا شحم حنظل و کذا روغن بادام تلخ و کذا آب مطبوخ قنطوریون دقیق و کذا آب چقندر و مری و شکر و نمک طعام و محموده و نفوخ فرفیون و عاقرقرحا و شرب سنبل هندی و یا خاکستر شاخ

کرم بآب و سرکه و یا مرقهٔ کرنب و یا آب آن و یا شحم حنظل و یا انقردیا بمطبوخ حاشا یا مصطکی و یا شراب عسل و یا شراب مویز و یا طبیخ قنطوریون بعسل و یا سرکهٔ عنصل و یا بیخ سوسن و یا جاوشیر و یا روغن قندول و یا حرمل و یا جنطیانا و یا روغن بلسان و زیت کهنه و یا سکنجبین عسلی و یا مقل فرفیون سکبینج اشق جاوشیر صبر جندبیدستر حرمل شحم حنظل هر یک دو درم شربت از مثقال تا دو مثقال حسب سن و قوت و لعق عسل دائم و شرب و ضماد شونیز و کذا روغن غار و غرغرهٔ طبیخ کندش و یا شحم حنظل و یا مرزنجوش و یا ایارج فیقرا و سرکه و غذا بچهٔ مرغ بشبت و مصطکی و دارچینی پخته و یا کبوتر بچه که سر و گردن او دور کرده باشند تنها یا بنخود سرخ پخته و یا آب نخود سرخ مطبوخ مطیب بزیت و صعتر نافع سکته است **اقوال حکما** مسیحی گیود که اگر سکتهٔ بلغمی باشد کوشش در کشادن دهن و ادخال پر مرغ بروغن تر کرده و بایارج فیقرا آلوده باید کرد تا قی آید و بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون دقیق و عرطنیثا و خربق سفید هر واحد قبضه در سه رطل آب بپزند تا رطل بماند پس صاف کرده نیم رطل ازان گرفته حقنه کنند پس اگر بسرعت خارج شود و خلط برنیاید اعادهٔ آن باید کرد تا رطوبات بسیار خارج گردد و گندش و خربق سفید اندک اندک در بینی دمند و اندک تریاق یا معجون بلادر در ماءالعسل یا طبیخ انیسون حل کرده در حلق اندازند و تابهٔ آهن گرم قریب سر بدارند تا آنکه موی سر بسوزد و اگر افاقه نشود موی سر تراشیده بخردل سودهٔ جندبیدستر بسرکهٔ کهنه طلا کنند و سداب و قرنفل و مشک و جندبیدستر و بسباسه ببویانند و بعد افاقه تا چهارده روز همین تدبیر نمایند و بعد ازان روغن بید انجیر بطبیخ اصول و ایارج فیقرا بنوشانند پس در هر سه روز ایارج جالینوس یا لوغاذیا یا ارکاغائیس بخورانند و غرغره بسرکهٔ عنصل و ایارج فیقرا و مویزج و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و خردل استعمال نمایند و بفلفل و جندبیدستر و کندش عطسه اورند و غذا اسفید باج کنجشک و قنابر و بچهٔ کبوتر و نخود دهند و ماءالعسل معمول بافادیه و حندیقون و شراب متخذ از مویز عسل بنوشانند و بعد انحطاط مرض در حمام داخل کنند و عرق اورند و روغن ناردین که دران فرفیون و جندبیدستر حل کرده باشند یا روغن قسط بمالند شیخ میفرماید که با سکتهٔ حادث از بلغم اگر علامات غلبهٔ خون یافته شود فصد صافن کنند پس حقنهٔ قوی بعمل ارند و شیافات قویه بردارند که دران صموغ و زهرهٔ گاو افتد بعده چیزی که نفوذ آن در حلق سهل باشد بنوشانند و از حبوب معتمده در خورانیدن ایشان حب فرفیون‌ست و بعد ازان بر سر و اعضای او کمادات مسخنه و نطولات معمول از ابیکه دران حشایش مسخنه مثل شبت و شیح و مرزنجوش و برگ ترنج و پودینه و حاشا و زوفا و اکلیل‌الملک و صعتر جوشانیده باشند و از روغنها که دران قوت این حشایش باشد و روغن سداب استعمال کنند و گاهی دران عاقرقرحا و جندبیدستر و جاوشیر و قنه حل کرده میشود و یا بر همه بدن در زیت گوگرد امیخته بمالند و اگر کمادات از قرنفل و

هیل و بسباسه و جوزبوا و وج باشد صواب بود و پای او بروغن گرم مسخن و آب گرم و نمک بمالند و فقرات را بمیعه روغن زنبق تمریخ نمایند و بر نخاع خردل و سکبینج و جندبیدستر و فرفیون ضماد کنند و از ادهان جید برای ایشان روغن قثاءالحمار و ورغن سداب و روغن اسقیل معمول بزیت کهنه است و یا بتر کردن عنصل رطب در روغن مذکور تا چهل روز و یا جوشانیدن او دران باین نحو که بگیرند زیت کهنه یک قسط و اسقیل دوا و قیه و بپزند تا آنکه مهرا شود و همچنین روغن عاقرقرحا بهر دو وجه مذکور ساخته و هر روغن که بر ایشان استعمال کنند اصلاح او بغیظ کردن او از موم نمایند تا واقف ماند و سائل نشود و می‌باید که از مروخات ضعیف تر ابتدا کنند اگر فائده نشود بقوی‌تر نقل کنند و بعد تنقیه بحقنه و غیره باک نیست که در بینی او کندش و سعوطات قوی و روغنهای قوی استعمال نمایند و آهن گرم کرده مقابل سر او بدارند و ضمادات محلله بر سر نهند و اگر قی ممکن باشد با دخال پر بروغن سوسن یا زیت چرب کرده بعمل ارند و خصوصاً چون در فم معدهٔ او امتلا معلوم شود و تخمه بران تقدم نماید از قی نفع شدید یابند و در قی فائدهٔ دیگرست که تهوع و تکلف قی مزاج سر صاحب سکتهٔ بارد با رطب گرم کند و تسهیل ریاح ایشان بچیزی که مخرج او باشد باید کرد که ازان خفت یابند و گاهی مبادرت بداشتن کروهه در دهن که در صرع مذکور شد کرده می‌شود تا دندان او با یکدیگر فاسد نشوند و چون اندک قی کنند باید که روغن بیدانجیر مطبوخ بآب سداب هر روز دو درم بماءالاصول بنوشانند و بتدریج افزایند تا آنکه هر روز پنج درم ازان نوشیده شود اگر ممکن بود بعد تنقیه بقدر بندقه از تریاق و مثرودیطوس و از شلیثا و انقردیا و سجزینیا و مانند آن وجور کنند و از مفردات جندبیدستر مثقال بماءالعسل و سکنجبین عسلی یا سکبینج بقدر باقلا بدهند و عوض آب ماءالعسل ساده یا فاویه بحسب حاجت نوشانند و چون خفت یابند غرغره و معطس بکار برند و محاجم بشرط یا بغیر شرط حسب ماده برفقا نقره نهند و در گهواره بجنبانند و بعد سه هفته بحمام برند و آنروز روغنهای گرم بمالند و از غراغر نافعه برای ایشان بعد تنقیهٔ کلی طبیخ حاشا و پودینه و زوفا و مانند آنست در سرکه مخلوط بعسل و ایضاً آب چقندر که دران عاقرقرحا و مویزج و حاشا و سماق جوشانیده باشند و قوی‌تر ازین آنست که بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و مویزج و بورهٔ ارمنی و گل سرخ و سماق و کوفته بمیفختج سرشته ازان شیافات سازند بعده بطریق مضوغ و غرغره در طبیخ زوفا با مصطکی استعمال نمایند و قریب اینست چون بهمین طریق بعمل ارند فلفل و دارفلفل و خردل و پودینه و از مضوغات پودینه و مویزج و فلفل و مرزنجوش و خردل‌ست مفرد و مرکب و بدان مثل گل سرخ و سماق امیختن ناگزیرست و وج از اشیای نافعه درین باب‌ست و تأثیر او قویست و مالش روغنهای حارهٔ مقوی روح که در اعصاب‌ست و برای جوهر اعصاب و محلل فضول که دران سختی نباشد مثل روغن سوسن برای ایشان نافع و بعد آن روغن مرزنجوش و روغن بابونه و شبت و روغن اذخر و خصوصاً بر

سر چه درین اعتماد با مر راس واجب‌ست و خصوصاً که روغنهای مذکوره از زوفا و صعتر و پودینه و حاشا و مانند آن قوت اخذ کرده باشند و تغذیهٔ اصحاب سکته لطیف‌تر از تغذیهٔ صاحبان صرع‌ست و صواب‌تر آنست که در روز بر نان تنها اقتصار نمایند و نان بانجیر خشک ایشان را نیکوست و شرب بر طعام مضرترین اشیا برای ایشان‌ست و چون ارادهٔ انعاش قوت کنند اگر قبل غذا بریاضت خفیفه اقدام نمایند و اعضای مسترخیه را حرکت دهند باک نیست و بعد تناول غذا بسرعت خواب نکنند بلکه تا نزول غذا و انهضام آن صبر کنند و ایضاً بیداری بسیار نشاید که آن دماغ را مانده میکند و از اغذیهٔ انجرهٔ غیرمنهضمه منحل میسازد بسبب منع آن هضم غذا را و قومی جو را با عدس پخته برای ایشان نیک دانسته‌اند و مویز و بادام و انجیر از نقلهای نافعه برای ایشانست و شراب نو ایشان را موافق نیست بهر آنکه دران فضول‌ست و کهنه نیز برای آنکه آن سریع‌النفوذ بدماغ و قلب اوست بلکه موافق‌ترین شراب برای ایشان متوسط میان هردوست و چون مسکوت را تپ اید در امر او توقف کنند تا آنکه بکشاید که گاهی بحران میباشد و تا هفتاد و دو ساعت آنرا بگذارند و اگر چنین نباشد بلکه تپ بسبب ورم و عفونت بود آن مهلک‌ست و بدانند که در سکته و فالج مجاری تنگ میگردد پس ادویهٔ مستفرغه استفراغ مادهٔ فاعل آن نمیکند **مجوسی** گوید که اگر چیزی از علامات دآله بر غلبهٔ خون ظاهر نباشد باید که مریض را بچیزی از اغذیه و ادویه تا گذشتن هفتاد و دو ساعت بر مرض تحرک ننمایند و چون ازان تجاوز کند و مریض کلام نکند باید که در کشادن دهن او سعی نمایند و آب مطبوخ زیره و انیسون و بادیان که دران گلقند مالیده صاف کرده پاشند نیمگرم بحلق بچکانند و عنصل ساقین و بازو محکم به بندند و کف پای او بمالند و روغن گل و سرکه بر سر ریزند و حقنهٔ حاده مثل این حقنه استعمال نمایند بابونه اکلیل‌الملک بر نجاسف شبت جعده خارخسک قنطوریون غلیظ و دقیق هر واحد یکمشت عاقرقرحا قتاءالحمار خریق سفید شحم حنظل هر واحد سه درم عرطنیثا سداب خشک هر واحد چهار درم تخم بیدانجیر پنج درم تخم کرفس نانخواه هر واحد ده درم همه را در پنج رطل اب بجوشانند تا یکرطل بماند پس نیم رطل ازان صاف کرده جاوشیر و سکبنیج و مقل در قدری آب حل کرده هر واحد نیم درم بورهٔ ارمنی یکدرم روغن زنبق روغن ناردین یا روغن قسط هر واحد یک اوقیه آمیخته حقنه کنند که نافعست پس سعوط لقوه و فالج بکار برند و اگر حاضر نباشد آب سیر افشرده باندک روغن خیری سعوط کنند و اندک کندش و جندبیدستر و خربق در بینی دمند و عطسه آورند و اندک سکنجبین عنصلی بآب گرم و قدری روغن خیری یا نرگس یا سوسن و نمک جریش و آب ترب افشرده در حلق او بقمع و غیره چکانند و در حلق او پر بروغن چرب کرده بایارج فقیرا آلوده مکرر داخل کنند تا قی آید و بعد قی شربت عسل دهند و روز دیگر از قی اندک تریاق از نیم درم تا نیم مثقال بحسب حاجت یا اندک معجون بلادر بآب مطبوخ انیسون و مصطکی بدهند و گاه گاهی عسل

بليسانند و تکميد سر بآب مطبوخ بابونه بر نجاسف صعتر پودينه قرنفل سليخه بسباسه اشنه عاقرقرحا نمايند و باطليۀ که در علاج ليثر غس مذکور شد طلا سازند و اگر باين تدبير صلاح نيابد تابۀ آهن گرم کرده بر سر نهند تا آنکه موی بسوزد و غذا نخوداب بزيت مغسول و زيره اندک نان خشکار دران ماليده بدهند و مدام تا گذشتن هفت روز همين تدبير بعمل ارند و اگر افاقه نشود و کلام نکند اين تدبير تا ده روز بکار برند و اگر افاقه نشود امر او صلاح نيابد ماءالاصول بروغن بيدانجير که دران ايارج مخمر بعسل ماليده باشند اندک روغن بادام تلخ بران چکانيده بدهند و اين سه روز تا پنجروز بدهند تا در بول آثار نضج ظاهر شود و غذا نخوداب باشد و بعد ازان اين حب از دو نيم درم تاسه درم بدهند تربد خراشيده ايارج فيقرا هر واحد يکدرم هليلۀ کابلی حب‌النيل هر واحد چهار دانگ شحم حنظل شيطرج هندی جاوشير هر واحد دو دانگ جندبيدستر يکدانگ همه را نرم سوده جاوشير را دراب گندنا حل کرده سرشته حبها سازند و ارگ ازين صلاح نيابد ايارج جالينوس و ثبادريطوس و مثروديطوس بتدريج دهند بعد آن ترياق کبير بدهند و غرغره بايارج و عاقرقرحا و خردل سازند و غذا نخوداب بکبوتر بچۀ در پرواز امده و گنجشک و قنبره باشد و شربت عسل با فاويه ساخته و خنديقون و شراب ريحانی بمقداريکه ذهن او را متغير نگرداند يا نبيند ز بينی و عسلی بنوشانند و چون مرض بانحطاط ايد در حمام داخل کنند و روغن بلسان يا روغن قسط يا روغن ناردين هر چه حاضر باشد و دران اندک جندبيدستر و عاقرقرحا حل کرده باشند بر سر بمالند و بايد که ازان اين معجونات در اوقات شديد الحرارۀ و بلدان حاره اجتناب و حذر کنند و کسی که در بدن او حرارتی ظاهر شود دران جودت تميز بعمل ارند طبری گويد که سکتۀ حادث از خلط بلغمی لزج عسرالانحلال منقسم بدو قسم‌ست يکی آنکه مسکوت غطيک کند شبيه بغطيط نائم و کسيکه از سکته غطيط کند و در دهن او کف ايد البته خلاصی نيابد دو آنکه با وی غطيط نبود و تنفس و حرکت شرايين در بدن ظاهر نباشد و مثل ميت بود و اکثر اين قاتل و کمتر آن عسر باشد و علاج نوع اول اينست که خرقه بآبيکه دران صبر و افسنتين تر کرده باشند آغشته بر سبابه پيچيده نهنجی که ممکن باشد در دهن انداخته تا فم مری رسانند و حرکت دهند و اندک ايارج بحنک بمالند تا قی بحرکت ايد و بحقنۀ حاد که دران سکبينج و جاوشير و قنه و جندبيدستر و فرفيون اندک از انها باشد بعمل ارند و اگر اين هر دو علاج فائده نکند سعوط بروغن که دران فرفيون و جاوشير پخته باشند بکار برند و اگر چه در سعوط خطرست و اگر اين اثر نکند اميد صحت او نبايد داشت و علاج نوع ثانی بعينه همين‌ست و دران اينقدر زياده نمايند که آيينه گرم کنند و بر سر کلاه نمد نهاده بران آيينۀ گرم گذارند تا نمد و دماغ ازان گرم گردد و ايارج محلول بآب افسنتين در حلق ريزند و ساقين او محکم به بندند و در بينی او فتيلۀ ملوث بجاوشير و جندبيدستر و مشک نهند و نطول روغن زنبق سی درم فرفيون سه درم نيمگرم بريا فوخ و شيون بريزند و در هر دو

گوش دو فتیلهٔ ملوث باین روغن نهند و یکبار بآب گرم و بار دیگر بحقنهای حاده که مذکور شد حقنه نمایند و چون سکته منحل شود و استرخا ظاهر گردد لزوم اغذیهٔ گرم مثل کبوتر بچهٔ در پرواز امده مطبوخ بنخود سیاه و زیت رکابی نمایند و در هر هفته یک شربت از حب منتن یا حب شیطرح یا حب سکبینج یا حب اصطمخیقون کبیر بخورانند و در هر چهل روز حقنهٔ حاده بعمل ارند و مابین حقنه و حب لزوم تناول ایارجات بمقدار واجب مثل مثرودیطوس و ارکاغانیس کنند و در هر فصل از دو فصل سال ایارج لوغاذیا بآب هلیلهٔ سیاه و افسنتین و قنطوریون بخورانند بعد ازان تریاق کبیر مجرب بقدر یکدرم بسه دفعه در سه روز بدهند باین طریق که قسط تلخ و عود وج هر دو در شراب کهنه بجوشانند و تریاق دو دانگ فضه داده دو سه جرعه ازان شراب بنوشانند و در غذای او از عادت تاخیر نمایند تا آنکه گرسنگی سخت ظاهر شود بعده آبیکه دران شبت و عسل و نمک بسیار جوشانیده باشند بدهند و در قی کردن کوشش نمایند بهر آنکه اگر بعد انحلال تریاق از معده و ظهور گرسنگی قی کنانند خلطی بقی براید که ازان بسبب غلظ و لزوجت و فساد رنگ آن تعجب کنند و بر پشت و سائر اعضا روغنهای گرم بمالند و تدبیر مفلوجین در غذا و دوا کنند و در تدبیر آن تقویت دماغ بادویهٔ حارهٔ محلله دائم زیاده نمایند تا سکته عود نکند چه اگر اعاده نماید یکبارگی بکشد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند آنجا که سبب سکتهٔ بلغم باشد و خون با وی آمیخته بود علامات هر دو پیدا باشد اول فصد باید کرد پس بتدبیر حقنهٔ قوی و شیاف مشغول باید و در شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و اشق و زهرهٔ گاو و شحم حنظل داخل کنند و در قی کردن سعی نمایند و اگر سببش بلغم غلیظ لزج باشد امیر کمتر بود پس اگر طبیب امید بیند تدبیر استفراغ و انفتاح سده و گرم کردن دماغ کند بدین ترتیب که اول تنقیه نمایند بحقنهٔ تیز و اگر بدانند که مریض طعام غلیظ یا بسیار خورده است جهد کنند تا دهن او بکشاید و پر مرغ چرب کرده بایارج فیقرا آلوده بحلق فرو برند پس اگر قی نشود تهوع و تحرک آنرا فائده کند چه بدان دماغ گرم گردد و اگر پر را بروغن سوسن چرب کنند نافع‌تر باشد بعده فقرات گردن و پشت او بروغن گرم بمالند و پای او بروغن فرفیون و روغن قسط و زعفران و مانند آن بمالند بعد ازان تسخین راس او بتسعیط چیزی ملطف مفتح کنند و اگر تریاق کبیر و مثرودیطوس باشد یک شربت آن در ماءالعسل حل کرده در حلق او ریزند و اگر حاضر نباشد معجون سجرینیا و انقردیا و شلیثا جائز باشد و اگر یکمثقال از سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر در ماءالعسل حل کرده بحلق او فرو ریزند مواف باشد و اگر مسهل دادن ممکن باشد نافعتر از حب فرفیون نیست **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر مقل صبر جندبیدستر حرمل هر یک دو درم فرفیون یکدرم شحم حنظل دو نیم درم شربتی یکمثقال و بعد تنقیه دراب گوگرد نشانند و در حمام خشک نافع باشد **صفت** حقنهٔ حاد شحم حنظل قنطوریون باریک نانخواه شبت حلیه سداب انجدان هر واحد یکمشت سکبینج و دو درم بورهٔ ارمنی هفت

درم روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم زهرۀ گاو دو درم ادویه در یک اثار آب بپزند تا بمقدار نیم اثار باز اید صاف کرده ده استار ازان گرفته حقنه کنند اگر زود بیرون آید با اعادۀ آن نمایند تا رطوبت بسیار فرو دارد **صفت** روغن فرفیون که بر مهرهای پشت و گردن مالند بگیرند آب سداب کوفته افشرده یک اثار و روغن سوسن ده استار امیخته بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر هر یک سه درم جاوشیر و بارزد و فرفیون هر یک مثقال ساییده در روغن گرم امیزند و حل کنند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم با وی بیامیزند والا زیت اگر چه ضعیف‌ست بدل آن کنند و گرم کرده بکار برند **صفت** روغن قسط بگیرند ابهل اذخر راسن وج سنبل هر یک ده درم قسط سی درم و در یکنیم اثار اب بپزند تا آب سرخ شود پس صاف نموده روغن زیت پاو اثار انداخته یاز بپزند تا آب بسوزد و دران سه درم جندبیدستر و مثقالی فرفیون حل کرده بکار برند **صفت** روغن اسقیل بگیرند عنصل تر چهار اوقیه و در روغن زیت تا یک اثار بپزند تا مهرا شود و اگر عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط فرفیون مشک داخل کنند قوی‌تر باشد و نطول که بر سر و فقار پشت و گردن ریزند اجزای آن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن سداب و بابونه نیز داخل‌ست و تدبیر تسخین دماغ بصفحۀ آهنی گرم کرده تا آنکه موی سر بسوزد نیز سابق مسطور شد و طلای سر بخردل و جند که در قول مسیحی گذشت گرم کرده نیز دماغ را گرم کند و اگر اجزای کماد که در قول شیخ گذشت درصره بسته گرم کرده بر سر نهند نیک باشد و سعوط زهرۀ کلنگ بآب سداب یا آب مرزنجوش و یا جندبیدستر سوده بماءالعسل حل کرده سود دارد و بارزد و جندبیدستر ببویانند **صفت** جهی که معروف بحب بیمارستان‌ست بگیرند جندبیدستر نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون یکدانگ ایارج فیقرا یکدرم این جمله یک شربت‌ست محمدبن زکریا گوید حلتیت را در سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ چیز برابر او نیست بدن را گرم کند و تپ ارد و اخلاط را بگدازد بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلا در شربت عسل یا ماءالعسل حل کرده بدهند و اصل در علاج این مرض آنست که این ترتیب مذکوره مرعی دارند و تا نخست بحقنه و قی تنقیه نکنند استعمال سعوط و روغن و نطول روا نباشد و اول روغن ضعیف‌تر استعمال نمایند مثل روغن سداب ساده و روغن سوسن که دران میعه حل کرده باشند اگر ازین انتفاع نیابند قوی‌تر ازان بکار برند و در روغن موم بگدازند تا بر موضع مدت بسیار باقی ماند و هر گاه بهوش اید تا بیست و چهار روز همین تدابیر از نطول و سعوط و مالش روغن کنند و از حبهای مذکوره در هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و غذا نخوداب دهند یا شوربای گنجشک نر یا کبوتر بچه بنخود و شبت و دارچینی و صعتر پخته و اگر با نان انجیر و مویز منقی بخورند موافق باشد و بعد بست و چهار روز هر صبح روغن بیدانجیر بماءالاصول بنوشند و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج کبار چون بایارج لوغاذیا و ایارج روفس و جالینوس و مانند آن بکار برند و باقی بعلاج فالج

معالجه نمایند ابن الیاس و خجندی می‌نویسند که در حالت سکته استعمال قی و نفوخ وجور طلا و وضع تابهٔ گرم و حقنهٔ حاد نمایند و هر یک ازان سابق مذکور شد و بعده هر صبح جلاب از انیسون و بادیان و گاوزبان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخوداب بشیرهٔ حب قرطم و لحوم گنجشک و کبوتر و تیهو با فلفل و دارچینی دهند و بعد نضج برای تنقیهٔ دماغ حب ایارج یا حب لوغاذیا در هر هفته یکبار یا دو بار بحسب قوت و امکان بدهند و سعوط زهرهٔ کلنگ بآب مرزنجوش بکار برند و این علاج ایشان تا انگاه است که از بست و چهار روز تجاوز کرده باشد و چون ازین علت صحت یابند لابدست که در فالج بالقوه بحسب کثرت ماده و قلت آن افتند و حق آنست که این مرض اخ‌الموت‌ست و علاجش صعب بود و مرضی شدیدتر ازاین نیست و بعض اوقات معاجین کبار خورانند **انطاکی** گوید که بدایت بهر چیز محلل و مفتح از تکمید و تنطیل و روغن باشیای حاره حتی که تکمید بنان و خرقه باید کرد بعده معطسات پس حقنهای حاده برای جذب ماده باسفل بکار برند و طلای بدن علی‌الدوام بگو کرد و سرکه و میعه روغن زنبق و طلای سر بجندبیدستر و شونیز کنند و بمثل گهواره حرکت دهند و هر روز این سعوط محلول در روغن گاو بعمل ارند فلفل کندش جاوشیر هر واحد سه جزو شونیز خردل مر قرنفل هر واحد دو جزو اشق مشک هر واحد نیم جزو بآب کرفس سرشته بقدر نحود حبها سازند و چون افاقه شود روغن بمالند و با سفید باجات غذا سانازند و تریاق یا مثرودیطوس دهند و تریاق الذهب مجربست بآب بادیان و انیسون و زیره و اگر تریاقات مذکوره میسر نشود جلنجبین بدهند و بعد دو هفته ماءالاصول بروغن بیدانجیر و شکر بنوشانند و ایارج جالینوس یا لوغاذیا دهند و این روغن در علاج این و سائل امراض بارد مجربست و معروف بروغن مبارک ست ثوم شامی یک اوقیه حلبه شونیز هر واحد نیم اوقیه جندبیدستر میعه فلفل سفید و سیاه هر واحد سه درم همه را در سه چندان زیت بسایند و بآله تقطیر نمایند و حفظ او نمایند که مجربست بهر نحو که خواهند استعمال نمایند و همچنین روغن بان بحلتیت‌ست و این معجون از مختارات مجربهٔ منست فلفل سفید و سیاه و دارفلفل دارچینی بآله هر واحد ده درم مر تخم کرفس غاریقون مصطکی مغز حب‌الصنوبر هر واحد پنجدرم جندبیدستر شحم حنظل هر واحد سه درم بسته چندان عسل بسرشند شربتی ازان سه درم

علاج سکتهٔ دموی و سوداوی

در دموی بزودی تمام فصد سررو از هر دو دست نمایند و خون زیاده گیرند که فی‌الحال افاقه حاصل شود و اگر حاجت بینند فصد رگهای گردن و صافن نیز بکشانید پس حجامت ساقین و فصد رگ بین نمایند و بعده هر دو ساق و بازو بعصابه مستحکم برنندند و کف پایزور بمالند و اصل‌السوس جوشانیده صاف نموده شربت لیمون یا ترنجبین و عرق

گاوزبان داخل کرده در حلق چکانند و تلیین طبیعت بحقنهٔ متوسط بعده بحقنهٔ حاد علویخان نمایند و چون بهوش اید غرغره بسکنجبین و آب گرم کنانند و بهر تنقیهٔ داغ حب بنفشه دهند و بعد از تنقیه مفرحات معتدل استعمال کنند و ایضاً برای تقویت سر روغن گل و روغن بابونه و سرکه بر سر مالند و شمومات بارد مقوی دماغ مثل صندل و گلاب و سرکه ببویند و سکنجبین بنوشند و در اخر برای دفع غلظت خون گلقند در عرق بادیان و گلاب و عرق گاوزبان یا دراب طبیخ عود و مصطکی حل کرده و شربت بزوری و جوارش مصطکی و جوارش زنجبیل مکرر استعمال نمایند و اعادهٔ حقنه کنند اگر حاجت بسوی آن باشد و بعد کشادن سکته بتلطیف تدبیر کوشند و ماءالشعیر رقیق یا مزورهٔ بنوماشن بمغز بادام قناعت ورزند و بتدریج نخوداب و شوربای گوشت مرغ و تیهو و دراج دهند **صاحب اقتباس** گوید که بعد افاقهٔ مریض نه ماشه حب بنفشه وقت شب بعرق شاهتره بخورانند و صبح مطبوخ شاهتره و عنب‌الثعلب و بنفشه و گل سرخ هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله خوبانی پنج عدد شب در عرق شاهتره و عنب‌الثعلب هر یک پاو آثار خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت گلقند هر یک سه توله مالیده باز صاف کرده شربت سنا چهار توله شربت ورد مکرر اهلیلجی دو توله اضافه نموده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب بر گلاب و عرق شاهتره اکتفا کنند و وقت دوپهر نخوداب بنوماش دهند و وقت شام شلهٔ بنوماشی که در شوربای بچهٔ مرغ شناخته باشند خورانند و صبح تبرید از گل گاوزبان پرسیاوشان اصل‌السوس حب کاکنج هر یک هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و گاوزبان هر یک شش توله جوش کنند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بنفشه و یا گاوزبان چهار توله داخل کرده تخم فرنجمشک هفت ماشه پاشیده بنوشانند و غذا بدستور و همین نمط چهار پنج مسهل داده معدلات خون بعمل ارند و شخصی را در سکته دموی همانوقت فصد قیفال از هر دو دست کرده و خون قریب سه پاو گرفته امر بمالیدن همه بدن بروغن مبارک کردم و گفتم که دوالی بحجم دو انگشت در عرض و یکذرعه در طول از چرم گاومیش ساخته بروغن مبارک و یا بروغن فرفیون چرب نموده بر سر بسیار زنند و پیوسته جند را دراب گل سدا گلاب حل کرده ببویانند چنانچه بهمین تدبیر تا بوقت عصر بیمار بهوش امد پس تنقیهٔ بدن کردم طبری گوید که علاج سکتهٔ دموی اولاً فصدست پس غرغره پس حقنه پس حبوب پس تمریخ و در بلدهٔ معالجهٔ صاحب سکتهٔ دموی بفصد کردم و باندک سعی بکشاد و بعد آن استرخا ظاهر نشد زیرا که فضول در خون مشابک بود و خون با وجود فساد کیفیت کثیرالکمیت بود از حمل آن قوی ضعیف شده بود پس هر گاه فصد کرده شده همه فضول با خون منحل گردید و دماغ او پاک شد و انچه اندکی ازان باقی بود استفراغ ان بحقنه و حب و تمریخ و اسخان سر کردم **و در سکتهٔ سوداوی** اولا فصد با سلیق بعده حقنهٔ معتدل مخرج سودا استعمال کنند و بعد افاقه بعلاج صرع سوداوی

رجوع کنند و از چیزهای بسیار گرم و تیز حذر نمایند و اگر مرکب از سودا و بلغم باشد اول فصد صافن و یا با سلیق و یا ابطی مناسب بود پس حقنهای معتدله با سائر تدابیر سکتهٔ بلغمی و دموی و انچه در علاج صرع سوداوی گفته شد بعمل ارند

علاج سکتهٔ ضربی و سقطی

انچه در علاج امراض دماغی که از ضربه و سقطه افتدند مذکور شد بکار برند و ایضاً اول فصد سررو کشانید و حقنهای مناسبه بکار برند و در تسخین دماغ و ترقیق و تلطیف ماده بیشتر کوشند و بستن اطراف بنوار و دلک و زدن چوبی یا دوالی چرم بر کف دست و پا و بر سر در دفع بیهوشی اثری عظیم دراد و از دیگر تدابیر مستغنی میسازد کذا فی‌العشره الکاملهٔ و این نوع بی تپ دوری نمیباشد باقی تدابیر مذکوره در علاج امراض دماغ ضربی و سقطی مع رعایت تپ بعمل ارند و ایضا بعد فصد جنبانیدن مریض در قالین نو انداخته یکدو پاس متصل و ازفوه و زردچوب و مغاث هندی و اسطو خودوس و مصطکی هر یک نه ماشه و چند بید ستر یا بدل آن زراوند طویل هفت ماشه و دال بنو ماش بشیر بروغن گل آمیخته بدان آلوده از اتش اخگر پلاس افروخته پیش بینی داشته دود آن بدماغ رسانیدن در سکتهٔ ضربی همان روز صحت می‌بخشد و شخصی از مرکب افتاده او را سکته شد حکیم عاویخان امر کردند که سر او را برهنه ساخته تازیانه بسیار باید زد و بی‌فاصله یکساعت نجومی بعده رگ هفت اندام زده خون بقدر دو نیم پا و باید گرفت و بفاصلهٔ دو سه روز رگ پیشانی کشانید همچنین کردند پس اندکی بهوش آمد و دهن بگشاد گفتند که از جند بیدستر و جد و از خطائی هر واحد یکماشه مصطکی دو ماشه سوده در روغن بادام تلخ یکنیم توله آمیخته و جور کنند و در یکروز صحت حاصل شد بدون علاجی دیگر و مالیدن دست و پا بسختی و زدن مشتها بسیار بر سر و همه بدن تا یکپاس و بعده فصد قیفال کشادن از هر دو دست و افروختن چهار توده انگشت چوب تمرهندی گرد مریض و بعد بهوش امدن صبر هفت توله گل بابونه و گل عاشقانه تازه هر یک سه توله و روغن زنبق پنج توله آمیخته سر را بروغن بید انجیر چرب کرده ضماد ساخته کلاه نمد بر سر پوشانیده باز مشتها بر تمام بدن و سر بدستور زدن و *** حادهٔ علویخان بتکرار سه چهار بار بعمل آوردن صحت می‌نماید و حکیم کبیر علیخان شخصی را که از اشتر افتاده و سکته پیدا کرده بود امر کردند که تازیانهٔ چوب سبز دو صد بر سرش برهنه ساخته زنند چنانچه نوبت بضرب بست و پنج نرسیدی که بهوش امدی و باز بدستور میشد همچنین حال تا هفت هشت روز میداشت و روز نهم حالت مذکور موقوف شد پس جند بیدستر یکماشه زنجبیل یکنیم ماشه زراوند طویل دو ماشه سوده در عسل یکنیم توله آمیخته لیسانیدند و بالایش ماء العسل نوشانیدند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا کردند و غذا خبیص بیضهٔ سنگ‌پشت بایان تنوری مقرر داشتند و روز

سوم ازین تدبیر صحت یافت لیکن زبان باقی بود و پس در روزی هفت هشت بار نوک زنجبیل عاقرقرحا فلفل سفید دار شیشعان نمک طعام هر یک یکتوله بر زبان مالیدند پس صحت کلی یافت.

علاج سکتهٔ بخاری

که از بخارات فاسد یا عفن وبائی و کیفیت روی افتد انچه در علاج امراض دماغی بخاری و شرکی گذشت بعمل ارند و ایضاً در بخارات سمعیهٔ فاسده طثیه و منو به اول رگ ضافن و یا عرق النسا کشایند و حقنهٔ حادهٔ ذی ترياقیت بعمل ارند و از سرکهٔ ثومی و بصلی و شراب ریحانی هر واحد یکتوله صلتیت و رفت و سکبینج و جا و شیر هر یک سه ماشه آب برگ گندنا و پیاز هر یک یکنیم توله لخلخچه سازند و اندکی ازین در بینی چکانند که بهوش اید پس بمطبوخ پوست خیار شنبر و یا مشکطر امشیع باضافهٔ خیار شنبر و ترنجبین و گلقند تلبین طبع نمایند و غذا قلیهٔ زردکی و شلجمی و چوجهٔ مرغ که در ان *** نخود سیاه افتاده باشد با بنان خشکار تنوری دهند و بجای آب بر ماء العسل از عرق اشتر خار و بادیان ساخته قناعت کنند و در هر دو صورت پس از اقامت عفنهٔ وبائیه حقنه از شراب کهنه و سرکهٔ کهنه هر دو برابر و عرق بهار نارنج نصف هر دو و نمک طعام دو مشت و مقل ارزق سه توله در روزی چهار پنج بار بعمل ارند و وقت شام حقنه از گل ارمنی هفت توله و شراب نوزده توله و گل مختوم دو توله و ماءالعسل ساده یکنیم پاو ساخته بکار برند تا بهوش آید پس ادویهٔ ترياقیه مانند جند بیدستر وجد و از خطائی هر یک یکماشه در دواء المسک تلخ هفت ماشه بلیسانند و بدرقه بعرق بهار ترنج و کیوره هر یک پنج توله و وقت شام شربت کیوره چهار توله در هر دو عرق مذکور دهند و غذا پلا و مرغ و فاخته و نان تنوری یا شوربای اینها دهند و اگر حاجت به تنقیه باشد پس بحب قو قایا و افاویه و ایارج علویخان و شربت مکرر سنائی و خیار شنبیر و گلقند کنند بکرات و مرات بعده جهت تعدیل و تقویت ترياق الذهب بشراب ممزوج و شربت یاقوت علویجان و عرق عنبر حکیم بقاخان استعمال نمایند و بجای آب بر ماءالعسل که از عرق بهار کرنه و گلاب ساخته باشند اکتفاء نمایند. **فائده** در سکته که از رسیدن سردی بدماغ باشد هر چه در علاج امراض دماغی بار و گذشت. بعمل ارند و دیگر مسخنات سهر از سعوطات و ضمادات و کمادات و غیره که در سکتهٔ بلغمی گذشت استعمال کنند پس معاجین گرم سقوی دماغ خورانند و انچه از ورم حار و بارد دماغ افتد بعلاج امراض دماغی ورمی و بعلاج سر سام بفصد و تقویت دماغ بشمومات و لخالخ و غیره متوجه شوند.

جمود

که آنرا شخوص و آخذه و مدرکه نیز گویند و بیونانی قاطوخس و قوطوخوس نامند و معنی آن استمساک ست و آن مرضی ست که دفعهً واقع شود و حس و حرکت جمله باطل گردد و آدمی هر یک حال بماند مثلاً اگر ایستاده یا نشسته

یا خفته یا در کاری مشغول باشد بر همان شکل بماند و بر تحریک چشم و پوشیدن پلک و گردیدن از پهلو به پهلو و تکلم پنج وجه قادر نباشد و در حلق او چیزی فرو نرود و بدون تپ و بی کف و تشنج باشد بخلاف لیثر غس که بی تپ نمیباشد و صرع که با اشنج و کف دهن میباشد و فرق درین مرض و در سیات آنست که دربنجا تنفس ممتنع و در اکثر چشم مفتوح و حدوث مرض دفعهٔ و نبض لطی و صلب و عدم قدرت تکلم و جواب باشد بخلاف سبات که در ان عدم امتناع تنفس و چشم پوشیده و وقوع در استغراق بتدریج بعد خواب ثقیل و نبض بین و امکان تکلم و جواب بتکلف میباشد و غرق در جمود و سکته آنکه در حلق محمود چیزی داخل نتوان کرد و مخصوص موضعی نبود بخلاف مسکوت که بر پشت افتاده باشد. **بالجمله** سبب این مرض سده است که در بطن مؤخر دماغ از خاطر باردپاس غلیظ سوداوی افتد و بسبب مشارکت آفت بجمیع اجزای دماغ رسد و گاهی از خوردن میوه‌های سرد و خام و نوشیدن آب رسد برف و غسل بآب بسیار سرد حادث شود. **علاج** اگر آثار غلبهٔ خون ظاهر بود و قوت و سن و فصل مساعدت کند فصد سر رو کنند و یا حجامت ساقین نمایند و الاشیاف گرم و حقنهٔ مخرج سودا و سه بار استعمال نمایند و در حقنه رعایت مزاج مریض مرعی دارند مثلاً اگر قوی مزاج باشد از افتیمون و بسفایج و هلیلهٔ کابلی و غاریقون و شحم حنظل و مانند آن مرتب سازند و الا از اب سبوس گندم و آب چقندر و خطمی یکرطل و روغن کنجد ده درم و یورهٔ ارمنی یکدرم و شحم حنظل یکنیم دانگ و شکر سرخ پانزده درم بعمل ارند و جندبیدستر فرفیون در روغن زنبق امیخته بر سر طلا سازند و ایضاً قبل از افاقه و بعد آن بابونه زوفای خشک اکلیل الملک شبت با سرکهٔ عنصل امیخته بر »رخر سر ضماد کردن مفیدست و روغنهای گرم چون روغن خمیری و سداب و مرزنجوش قدری جندبیدستر امیخته بر مؤخر سر بمالند و ریاحین حارمثل یاسمین و لنسربن و غالیه و مشک ببویانند و داغ بر پس نهادن مجرب رازی ست و تدبیر سکته و سبات و تسخین بنار و وثار و ادهان نمایند و بعلاج امراض دماغی بارد و صداع بارد پردازند **و بعد** از افاقه منضج سود دهند و یا مطبوخ بادرنجبویه سه درم انیسون دو درم و گلقند عسلی ده درم هر صبح بیاشامند و چون در قاروره نضنج ظاهر گردد مسهل سودا و حب افتیمون دهند و یا مطبوخ که در ان افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس باشد و حب قوقایا و حب اصطمخیقون که از تربد و حب النیل و ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون و افتیمون و نمک هندی هر یک بقدر حاجت گرفته ساخته باشند بدهند و گویند که ماءالجبن مع سفوف سودا نیز مفید است و اگر مریض ضعیف باشد بحقنهٔ لینه اقتصار ورزند و اشربه و اغذیهٔ گرم و تربکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و غذا نخوداب گوشت دراج و تیهو با شیرهٔ قرطم سازند و در انحطاط مرض گلقند عسلی بدهند و بجای آب بر ماء العسل اکتفا نمایند و آنجا که از استعمال مسخنات بیخوابی عارض شود سر را بشیر زنان و روغن بنفشه یا روغن گل یا کدو و

یا نیلوفر یا بادام تر دارند و ایضاً ادهان مذکوره در بینی چکانند و بر کف دست و پا و ناف و خصیتینین بمالند و از بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و گل سرخ و تخم کاهو و پوست خشخاش و تخم آن بر سر نطول سازند و غذا شوربای چوزهٔ مرغ با نخود و شیرهٔ بادام و مالدین روغن شبت یا روغن خمیری در حمام بر بدن سودمند ست و از اغذیهٔ مؤلد سودا پرهیز کنند و بقول بعضی اگر این مرض از بخار بلغمی باشد بادویهٔ سبات علاج کنند و روغن لبوب سبعهٔ حارلُطوخاً و سعوطاً در تقویت دماغ بار و قوت عظیم دارد و سعوط بحلتیت خوشبو محلول در روغن مذکور هنگام قوت برودت نیز نافع ست. سویدی گوید که در جمود ضماد بابونه بآب پخته و نطون بطبیخ شبت یا اکلیل الملک و شرب و ضماد غاریقون یا سلیخه یا اسطوخودوس و شرب بلیله یا شخم حنظل یا سنای یکی یا زنجبیل و شخم الفاسن کبوتران و شرب شخم حاشا و شم و ضماد سنبل الطیب و شخم برگ و فلی سوده در پارچه بسیته مدام و نفوخ آن در بینی مثل غبار ساییده نافع ست و اگر بابونه اکلیل الملک شبت مرزنجوش ساییده بآب روغن بنفشه پخته نیمگرم ضماد کنند بسرعت شفا بخشند و غذا چوزل بر مرغ و دراج و یا پختهٔ حملان و اعضای او بریان و پخته و زردهٔ بیضهٔ نیم برشت مفید و ضماد فرفیون یکدرم در روغن زنبق ده درم گداخته بر سر و شرب و ضماد حب بلسان در جمود بلغمی و شرب افتیمون در جمود سوداوی سودمند ست و اگر با جمود شهر باشد با مرزنجوش سه جز و گل بنفشه یکجز و بر سر ضماد کنند. مؤلف اقتباس مینویسد که اول حقنهٔ حادهٔ علویخان بعمل ارند و یا این سیاف بکار برند مغز تخم بیدانجیر سه توله صابون پنج توله در طبیخ افتیمون و خربق سیاه شکر سرخ نه توله و زهرهٔ گاو و بز هر دو سه توله و سکبینج و سمقونیا هر یک یکنیم توله و روغن زیت دو توله بعد از ان محجمه بی‌شرط بر ساقها نهادن و عضلها و صدغین و عصبهای پشت و میان انگشت شهادت و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سر بینی او را محکم فشردن و گوشها کشیدن و عضلهای بغل و کف پای او را گرفته *** و بدستور همه بدن را مالیدن بشدت تمام زودتر آگاه میسازد بسبب جذب ماده و تحریک روح حساسه و بوهای تیز همین اثر دارد و پس از گاهیدن جهت تنقیهٔ سودا حب لاجور و علویخان و یا حب غاریقون ایشان یا مطبوخ افتیمون ابلیجی ممدوح الیه بدهند و پس از حصول از تنقیه بهر تعدیل مزاج نجاح و اطرایفل افتیمون علویخان خورانند و غذا شوربای مرغ بنان خشکار دهند و بجای آب ماءالعسل که بگلاب ساخته باشند بنوشانند و از هر چه سردی افزا و خشکی افزا بود حذی نمایند. **محشی** شرح اسباب نوشته باید که بر فقار صلب از گردن تا عصوص اندک روغن بلسان و روغن بیدانجیر و قدری بورهٔ ارمنی و شکر و عسل مخلوط کرده ضماد کنند و محکم بادشاه امیری را دیدم که معالج و علاج بدادن تبرید میکرد بجهت آنکه مریض بر تکلم قادر نبود و معالج او گمان کرد که این از یبوست و از حرارت هواست و چون دانستم که مرض او جمود ست معالج او را از دادن تبرید منع

کردم و باستعمال تسخین و نوشانیدن مسهلات امر نمودم لیکن بر قول من عمل نکرد و در چند روز مرض زیاده شد و بکسته انجامید و مریض هلاک گردید. **طبری** گوید که حقنه بعمل ارند و مر سه درم صبر پنج درم جندبیدستر سنبل الطیب مکد یکدرم ساییده آرد کرسنه سی درم امیخته روغن قسط و ناروین یا روغن بلسان داخل کرده در اب و اندکی سرکه کهنه سرشته بر فقار پشت از کتفین تا عصوص ضماد نمایند و روغن سوسن یا روغن ناردین بر همه بدن بمالند و تغریق سر بر روغن غار نیمگرم کنند و هر وقت مشک و جند بیدستر ببویانند و چیزی خوشبو متوسط الحرارۀ در منخرین طلا نمایند و این جمله تدابیر تا وقتی باستعمال ارند که مزاج علیل بحرارت کثیر متغیر نشود و هر گاه متغیر گردد و صداع در مؤخر سر بالضرور ظاهر شود در اینصورت فصدرگ پیشانی کشایند و بتعدیل مزاج پردازند تا وقتیکه حرارت مفرط نباشد و متوسط بود بهر آنکه اندک حرارت این مرض را منحل میسازد و چنانچه از تب جادگاهی انحلال فالج و تشنج اعتلائی میشود و این مرض از امراض مزمنه است که بقیۀ آن مدت مدیدی ماند و صاحب این علت را از جماع بعد صحت تا مدت دراز منع کنند که در آن خوف هلکت ست و از انچه صاحب این مرض را بدان سعوط کنانند زهرۀ کلنگ و جند بیدستر و مشک ست مفرد و مجموع و بدون دریافت قوت و مزاج علیل و قبل از تنقیه و عود قوت و عقل مریضن باستعمال سعوط بپردازند که در ابتدای مرض خطر دارد و بعد افاقه معجون فقر و یا باید داد و استعمال غرغره بمویزج و عاقر *** اگر ممکن باشد نافعست.

امراض عصب

و آن ده مرض است یعنی استرخا و فالج و تشنج و تمدد و کزاز و لقوه و رعشه و ارتعاد و خدر و اختلاج و اسباب این امراض اصناف امراض ثلثه اعنی مزاجیه و الیه و تفرق اتصال میباشد و اورام نیز بموجب امراض عثبت میگردد و در افعال طبعیه و حاسیه و محرکۀ او آفت ظاهر میشود و حرکات عنیفه را در پیدا کردن امراض عصب مدخل عظیم ست فوق از غیر آن و حرکات عنیفه مثل پیچیدن بریسمانست و برداشتن چیزی گران و جز آن هر چه در ان تمدید قوی یا فشردگی باشد و در احوال اعصاب استدلال از افعال حس و حرکت و از لمس در لین و صلابت و از مشارکت دماغ و فقرات و از اوجاع و مواد مختص بعصب میکنند و اکثر علاماتیکه از ان بمعرفت احوال دماغ پی می برند بیشتر آنها از ضرر افعال و از لمس ست و از اقسام سوء مزاج که اکثر محدث امراض عصب میگردد و برودت و یبوست ساده یا ماده بلغمی و دموی میباشد پس هنگام تشخیص سبب مرضی از امراض فرق در ساذج و مادی چنان کنند که اگر مرض بتدریج افتد از سوء مزاج ساذج بود و اگر دفعۀ واقع شود و مادی باشد و در سوء مزاج بطب و یا بس چنان تمیز نمایند که بر عضو مؤف روغن بمالند اگر بزودی خشک کند و مرض بتدریج افتد بی‌شک سبب مرض او سوء مزاج یا بس باشد

و الا رطب و فرق در بلغمی و دموی از برودت و حرارت ملمس و دیگر علامات مخصوصه هر یک در تشخیص امراض راس مذکور شد باید کرد و تشخیص و تدبیر امراض آلیه و اورام عصب در فصل فالج و غیره مسطور گردد و علاج تفرق اتصال عصب و باب جراحات خواهد امد و در ینجا علاج اقسام سوء مزاج بقلم می‌آید اکنون بدانند که در امراض عصب باستعمال ادویهٔ قویهٔ مستفرغه خواه مبدله در ابتدا تعجیل نکنند بلکه در اخر بعد چهارم یا هفتم روز و اگر مرض قوی باشد بعد چهارده روز بکار برند و اطلیه و عصارات مستعلمه در اصلاح مزاج عصب باید که قوی‌تر باشند به نسبت ادهان بباعث بطوء نفوذ آنها در عصب و در تنفیذ آنها بتفتیح مسام مبالغه نمایند و در علاج اکثر امراض عصبانی قصد و عنایت طبیب بطرف مؤخر دماغ باشد و بعده بمبدأ عصبی که محرک عضو مریض بود مگر اینکه این امراض در روی باشند که درینصورت قصد جمیع راس خصوصاً مقدم او کنند و جماع مفرط و خواب بر امتلاد شرب آب سرد و برف و آب بسیار و شراب کثیر و تازه و سرکه ضارترین اشیاست با عصاب و همچنین کل عامض و نافخ و مبرد قوی و فصد کثیر مضرست اما شراب کهنه و اندک کل امراض عصب را نافع گفته‌اند بجهت تحلیل ماده و تقویت عصب و تسخین آن و موافق‌ترین آبها برای امراض عصبی آب باران ست.

علاج امراض عصبی بار در طب ساذج

و آن تشنج و تمدد و رعشه و خدر ست هر چه در علاج امراض دماغی یابس گذشت بعمل ارند دماءالشعیر بروغن بادام یا ماءالقرع یا ماءالخیار یا آب انار شیرین یا آب تربوز و جلاب بدهند و اگر قدری شراب را قبق لیض برای تنفیذ بیامیزند نافع باشد و کذلک امتزاج او در اب نوشیدنی مفید بشرطیکه تپ نباشد و در شب وقت خواب لعلب اسپنول و جلاب روغن بادام دهند و اگر تپ نباشد شیر تازه یا ماء الجبن ساده بروغن بادام بنوشانند و آبزن یانطون المطبوخ برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی و برگ کاهو و کدو و خیار و برگ کنجد و برگ خشخاش و برگ چغندر و یا صرف بآب کدو یا خیار یا تربوز یا آب بید و مانند آن و یا بگلاب که در ان این ادویه پخته باشند بتکرار استعمال نمایند و بعد از ان مالیدن روغنهای مرطب مثل روغن بنفشه و کدو سودمند است و اگر از این آبها و روغنها و مطبوخات رطب چرب حقنه سازند نفع شدید نماید چنانچه ابن سیار همین عمل امر میکرد و آبزن بشیر یا روغن کنجد نیمگرم نیز مفید بود و بر مفاصل و منابت اعصاب نیز روغنها استعمال کنند مع عنایت بترطیب دماغ و با دهان و صعرات مرطبه سعوط نمایند چنانچه شیر زنان بروغن نیلوفر و روغن کدو در بینی و گوش چکانند و شیر خر بروغن بنفشه آمیخته و یا لعاب اسپغول و اب برگ خرفه بر سر نهند و ایضاً از بنفشه و خطمی و آرد جو بلعاب اسپغول و روغن کدو و یا شیر زنان آمیخته بر سر و عضو مؤف ضماد نمایند یا قیروطی مرطب بمالند و از حرکت و ریاضت و هوای

بسیار سرد و بسیار گرم محترز باشند و اغذیهٔ مرطبهٔ ملینه مثل حریرهٔ چرب که از نشاسته و روغن بادام و نبات سفید ساخته باشند یا گوشت حلوان یا پایچهٔ حلوان باسفاناج و روغن بادام یا چوزهٔ مرغ با ماهی رضراضی دهند و اگر تپ باشد با گوشت حلوان مع بقول مرطب مثل کدو و خیار و یا مزورهٔ ماش با مغز بادام و کدو و اسفاناخ و خرفه و سرمق بدهند و باقی تدابیر مرطب از علاج تپ دق اخذ کنند.

علاج امراض عصبی بلغمی

و آن استرخا و فالج و تشنج و تمدد و لقوه و رعشه و حذرست باید که تا چهار روز عوض آب و غذا بر ماء العسل اکتفا نمایند و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز ماء العسل بحسب مزاج مریض مرتب سازند مثلاً اگر در مزاج مریض برودت زیاده نباشد شهید یکجز و در هشت جز و چهار جز و آب بآتش ملایم بجوشانند و کف بردارند هر گاه سوم حضه بسوزد صاف کرده در شیشه اندازند و بدهند و یا در یکجز و شهد شش جز و آب اندازند چون نصف بماند صاف کرده بدهند و اگر برودت زیاده باشد شهید یک حصه و آب دو حصه بجوشاند چون دو حصه بماند صاف نموده بدهند و اگر در ماء العسل بجای آب 6 قیات مثل عرق بادیان یا عرق گاو زبان کنند بهتر باشد و اگر قوی‌تر خواهند دارچینی زنجبیل مصطکی زعفران هیل جوز الطیب بسباسه کوفته بقدر حاجت در صره بسته در اثنای جوش داخل کنند و اگر حرارت در مزاج بود ماء الشکر یا جلاب معمول حکیم ذکاء الله خان عوض ماء العسل دهند و روز پنجم یا هشتم شوربای کبوتر و هوئهه بیروغن بدهند و روز هشتم منضج بلغم دهند و اگر غلبهٔ برودت محسوس گردد بزور و حشایش مثل انیسون تخم کرفس از وفای خشک فقاح ادخر قنطوریون دقیق سیبالیوس نانخواه قردمانا و اصول مقل بیخ کرفس بیخ کبر بیخ اذخر بیخ مهک حسب حاجت در مضنج افزایند و یا ماء البرّور یا ماء الاصول سبک بدهند و گاهی منضج از اصل السوسن بادیان اسطوخودوس بیخ بادیان انیسون تخم کرفس عود صلیب فقاح اذخر گاو زبان هر یک چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله مطبوخ کرده میدهند و اگر حرارت لاحق باشد انیسون تخم کرفس طرح ساخته گل بنفشه عنب الثعلب هر یک چهار ماشه و تخم کاسنی تا ده توله زیاده میکنند و اگر حرارت زیاده‌تر باشد بادبان و فقاح اذخر نیز حذف کرده تخم خیارین می‌افزایند و در اخر مویز منبقی بیست دانه پرسیادشان چهار ماشه اضافه می‌سازند بالجمله اگر مزاج اصلی حار باشد و یا تپ داشته باشد ادویهٔ بارده مثل بنفشه و نیلوفر و کاسنی و خیار بن خصوص بابزور منضجات برای اصلاح دهند و اصول ندهند که بیش دارند تا بضعف طبیعت منجر نگردند و گل سرخ گل نیلوفر و غیره حشایش بارده برای تپ و اعانت ادویهٔ مسهله و اصلاح و رعایت مزاج حار اصلی در مسهل نیز میدهند بنابر ضرورت باحتیاط باید دارد و گرنه کار بشیرجات میکشد لیکن بتامل فهمیده بدهند و اگر مزاج اصلی حار نباشد و یا تپ نباشد اصلاً و مطلقاً نباید

دادکه مضرت دارند و غذا در اثنای منضج بدستور شوربای مذکور و اگر کافی نباشد شوربای دو کبوتر بسازند و بخوردن گوشت او امر کنند بعده در شوربا حبوب گرم اول بقدر سه توله اندازند پس زیاده کنند مثل نخود موئهه و قرطم و اندک فلفل و دارچینی بعد از آن برنج داخل نمایند و در مزاج حار شوربای باشکار و یا بره با بازیر حاره بدهند و کبوتر ندهند که محرق خونست و در این امراض بعد از ماء العسل یعنی بعد از روز چهارم یا هفتم یا چهاردهم بجای اب عرق بادیان یا گاو زبان میداده باشند و اگر بر مزاج سردی غالب باشد عرق ازخر و دارچینی غیر قوی بدهند اما اگر مزاج حار متحمل ماء العسل نباشد یا تپ عارض شود از اول روز استعمال عرق عنب الثعلب یا بادیان مضایقه ندارد بعد از ان روز شانزدهم مسهل بلغم دهند و یادر منضج مذکور غاریقون سه ماشه تربد موصوف شش ماشه برگ سنا یکتوله قنطوریون چهار ماشه مغز فانوس شش توله شیرهٔ مغز بادام شش دانه افزوده مسهل دهند و اگر عمل خوب نکرد بسفایج شش ماشه افتیمون چهار ماشه ما حب النیل چهار ماشه زیاده سازند و در یوم الراحه تبرید که در مسهل بلغم معمولست یا اسطوخودوس کنو چه گاوزبان هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده تخم ریحان پاشیده بدهند و اگر حرارت محسوس شود گاو زبان خطمی خبازی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده با شربت بنفشه دهند و اگر حرارت زیاده بود بهدانه نیز داخل کنند خواه لعاب و بشربت اسطوخودوس دو توله فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند و بعد دو مسهل باز منضجات داده بحسب ایارج یا حب شیار تنقیه نمایند و بهتر انست که در میان گل دو یا سه مسهل استعمال منضجات کنند یعنی نضج دهند پس استفراغ ماده نمایند و باز اعادهٔ منضجات کنند پس مسهل استعمال نمایند و همچنین بعمل ارند زیرا که این امراض بارد و متمکن در اعصابست و غذا روز مسهل وقت و بهر آب یخی گوشت کبوتر و وقت سه پهر کچری موئهه دهند و بعد از تنقیه معجون سیر و دواء المسک حار و معجون اذارقی و معجون هندی و معجون حاویدی و لعوق معمولی و دیگر معاجین گرم بخورانند و شربت عسل و شربت ابریشم و عرق تنبول و عرق تنباکو و عرق هندی مرکب استعمال کنند و روغنهای گرم مثل روغن دهتوره و روغن قسط و روغن بیدانجیر مرکب و روغن هفت برگه و روغن موم و روغن بیش و روغن حواصل و روغن مبارک و روغن کلان و روغن روباه و روغن چوب چینی و روغن عسل بمالند و ایضاً بعد تنقیه عطوسات و سعوطات و غراغر منقی دماغ بعمل ارند و در طبیخ ضبغ عرجانشانند و تریاق فاروق دو دانگ یا مشرود یطوس یا تریاق اربعه تناول کرده عقب آن قرنفل دارچینی عود هندی عود طیب هر یک یکمثقال در عرق بادیان جوشانیده صاف نموده شربت اسطوخودوس داخل کرده بنوشند و یا دواء المسک حاریا معتدل خورده بالایش طبخ بادیان خطائی عود مصطکی خولنجان قرنفل لنسیون هر یک دو ماشه الایچی خرد دارچینی هر یک چهار ماشه چای خطائی هشت ماشه نبات سفید دو ادقیه داخل کرده بنوشند و یا تریاق

فاروق برابر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاو زبان و عرق باد رنجبویه و عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی حل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلۀ گوشت دراج بخورند و یا زنجبیل ترکی برابر در عسل سرشته هر روز در وقت بقدر گروگان با ماء العسل مداومت نمایند و نوشیدن ماء العسل در خوردن این دو لازم شناسند و یا بادیان خطائی چای خطائی هر یک چهار ماشه دارچینی دو ماشه زوفای خشک سه ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک پنج توله جوشانیده صاف نموده نبات چهار توله داخل کرده بطور قهوه بنوشند و مدام خاییدن و دارچینی و قطعۀ جوزبوا و کبابۀ چینی و وج و عاقرقرحا و قرنفل و نهادن جوز بواسالم در دهان و طلای مسحوق او با روغن بان و یا عطر او تنها نافع بود و گرسنه و تشنه دارند و تسخین کلاً و طلائر و ادرا بول مفید شناسند و دیگر مبدلات مزاج که در علاج امراض عصبی بارد مذکور شد بکار برند و پوشش در خواب زائد از وقت بیداری باشد و در سر ما پوشش و فرش از شمور ثعلب و صوف پنبۀ نو و از موی شتر و دنبه باشد و بیداری زیاده و خواب اندک باید ز مسکن تاریک و گرم باشد با خالی از تصاویر و نقوش و رطوبت و قرب سیاه و باد تند سرد در آن نباشد و تعطیر مسکن ببخورات کنند و ریاحین حارۀ خوشبو در ان نهند و اگر مزاج علیل حار باشد ترتیب مسکن بحسب آن کنند و اجتناب از خوامص و مؤلدات بلغم و از خواب بعد غذا مناسبست ترک عشاد آب خالص واجب شیخ میفرماید واجبست که قصد طبیب در امراض عصب خمسه اعنی حذر و تشنج و رعشه و فالج و اختلاج قصد مؤخر دماغ باشد و باستعمال ادویۀ قویۀ مسهله در اول امر تعجیل نکند بلکه تا روز چهارم یا هفتم و اگر مرض قوی باشد تا چهاردهم در استعمالی ادویۀ قویۀ مسهله و غیر مسهله تأخیر کند و درین ایام اول بر اشیای لطیفۀ ملینه بر منضجه اقتصاد نماید و استعمال حقنه بشرط حاجت درین وقت باک ندارد و بعد چهاردهم استفراغ بادویۀ قوی مناسب بود و هم او مینویسد موادی که بیشتر احتیاج استفراغ از عصب می‌افتد بارد میباشد و مستفرغات او ادویۀ قویه مثل شخم حاجت درین وقت باک ندارد و بعد چهاردهم استفراغ بادویۀ قوی مناسب بود و هم او مینویسد موادی که بیشتار احتیاج استفراغ آن از عصب می‌افتد بارد میباشد و مستفرغات و ادویۀ قویه مثل شخم حنظل و فرفیون واشق و سکینج و سائر صموغ قوی و ایارجات کبارست و غاریقون و مسخن و منقی عصب ست و ایضاً قی کردن بخربق سفید نافع خصوص در انحطاط مرض و از مستغرفات لطیف او حمام خشک و ریاضت متعدلست و ریاضت بعد تنقیه افضل سبک مزاج عصب ست و از ریاضت ملایم‌تر شروع کنند و بتدریج تا قوی معتدل رسانند و تنقل بمغز حب الصنوبر بالخاصیت نافع بود بعض قدما نوشته‌اند که اگر از صبر و شخم حنظل و مقل هر یک ده درم فرفیون پنج درم حب ساخته در هر هفته یکبار دهند بدین طریق که اول از دوازده قیراط شروع نمایند و در هفته دوم هژده قیراط و در هفته سوم بست و چهار قیراط

همچنین در هر هفته شش قیراط بیفزایند تا بسی و شش قیراط برسد در تنقیهٔ اعصاب هیچ دارو برابر این نیست انطاکی گوید که علاج فالج و لقوه و تشنج رطب و کزاز و رعشه و حذر و اختلاج همانست که در سکته گذشت لیکن سزاوار انست که علاج اینها قبل یک هفته نکنند و الا گاه سبب موت میشود و از اکل ارواح و انچه ازان خارج شود منع کنند و از ثوم و عسل و عود فرح و سداب بهر نحو که استعمال کرده شود اکثار نمایند و در خواص امده که چوب طرفا لقوه و فالج را بخوراً و اکلاً و شرباً در ظرف آن نفع بخشد.

علاج امراض عصبی و موی و صفراوی

و آن استرخا و تشنج و رعشه و حذر . اخلاج ست در موی بعد چهار روز یا هفت روز فصد کنند و شربت انار شیرین یا شربت بنفشه در عرق عنب الشعلب بست توله حل کرده دهند و یا شربت اسطوخودوس با شربت لیمو یا شکنجبین ده یا بروزی دو توله در عرق کاسنی بست توله و بید مشک و عرق کیوره و عرق بید ساده هر یک ده توله حل نموده دهند و بعد از نضج بروز شانزدهم از عناب ده دانه شاهتره شش ماشه گل بنفشه تخم خطمی خبازی هر یک چهار ماشه عنب الثعلب گاو زبان هر یک شش ماشه مویز منبقی بست دانه تخم کاسنی دو توله اصل السوس چهار ماشه تخم خیاربن دو توله فقاح اذخر بیخ کاسنی هر یک چهار ماشه سنای مکی بکتوله مغز فلوس شش توله برنجین شش توله هلیجات ثلثله هر واحد شش ماشه غاریقون روغن بادام هر واحد شش ماشه مستهل دهند و بروز دوم لعاب گاو زبان تخم خطمی تخم کنوچه هر یک چهار ماشه فرنجمشک چهار ماشه پاشیده بدهند غذا آب یخنی و نخوداب و آش جو و در صفراوی لعاب بهدانه چار ماشه عرق گاو زبان پنج توله شربت بنفشه یا شربت انار دو توله بدهند و بعد از منضج و مسهل مذکور حب ایارج شش ماشه با عرق بادیان و ده توله آخر شب خورانیده صبح بدون مغز فانوس مطبوخ بنوشانند و اگر احتمال حب ایارج نباشد از گل بنفشه تربد رب السوس هلیله زرد انیسون هر یک نیم درم سقمونیا دو دانگ حب ساخته بدهند.

استرخا و فالج

استرخا سستی و ضعف ست که در عضوی ظاهر شود و حس و حرکت آن عضو ناقص باطل گردد و فالج بقول مطلق استرخای هر عضوی را گویند و بقول مخصوص مختص بعرف اطبا استرخا یک شق بدن ست در طول که از گردن تا قدم فرا گرفته باشد و سر صحیح و سالم بود و یا در جمیع شق از سر تا قدم ساری باشد و این را فالج مع اللقوه و خلع گویند و فالج بمعنی استرخای مطلق اگر بهر دو جانب تمام بدن غیر از اعضای سروری بود ابوبلقسیا گویند و اگر بهر دو شق سر و بدن عام باشد سکته بود. **بالجمه** سبب بطلان حس و حرکت آنست که روح حساسه و محرکه با

محتبس گردد از نفوذ در اعصاب بجهت انسداد طریق روح حامل آن و یا نافذ باشد در ان و لیکن بعضی اعضا از اثر و قوت آن متأثر نشوند بجهت فساد و مزاج خود و فساد مزاج یا از حرارت باشد یا از برودت یا از رطوبت یا از یبوست اما حرارت تا که بحد غایت نرسد تأثیر حس و حرکت را منع نکند و یبوست بدستور بلکه مانع حس و حرکت اکثر برودت و رطوبت بود و ظاهر ست که برودت ضد روح ست و تخدیر و اضماد آن کند و طوبت عضو را مهیا ببلادت میگرداند پس از اسباب بطلان حرکت رطوبت بلا ماده بود لیکن تلافی این بتسخین سهل باشد و این در اکثر بدن یا در شق و احداء و عام نبود بلکه در یک عضو خاص عارض شود چون فالج مثانه و ذکر و امثال آن پس فالج و استرخای اکثر اعضا بسبب احتیاج روح باشد **و سبب** احتباس روح انسداد بود یا افتراق مسام و منافذ مؤدیه بسوی اعضا بقطع عصب در طول و انسداد یا بر سبیل انقباض مسام یا امتلاش خلط مسدود یا ورم یا قطع عصب باشد و انقباض مسلم یا از ربط عضو بود و آن بگشادن رباط زائل گردد و یا از انضغاط شدید چنانچه عند ضربه یا سقطه یا میلان فقره براست و چپ یا خلع مفصل و یا غلط جرم عصب در جوهر خود و یا سردی مکثف مسام عارض شود و امتلای مسدد از مواد رطب بود و آن اکثر بلغم باشد که از بطون دماغ بریزد و در خلل کل اعصاب جاری گردد و یا در مبادی اعصاب یا شعب اعصاب متوقف شود و طریق روح نفسانی بند کند و امام ورم نیز از عروض خود در نخاع و منابت اعصاب و یا شعب آن منافذ را مسدود سازد و از هر ماده که باشد و یا قطع عصب انچه در طول باشد نفوذ روح و مفرحس و حرکت نبود و انچه در عرض باشد حس و حرکت را منع کند از اعضای که مجاری روح نفسانی میان او و میان لیف مقطوع پیش از قطع متصل بودند و بسیار باشد که مادۀ رطب بسبب غلبۀ حرارت بر بدن یا بسبب حرکت بدنی یا نفسانی دفعۀ از خوف یا غضب یا لذت یا غم بسوی اعصاب نخاع و اطراف سائل گردد و فالج ارد **و بدانکه** سبب فالج اگر در یک شق بطون دماغ یا در مجاری شق واحد افتد همه شق بدن مع شق روی مطرح گردد چنانچه اگر در هر دو شق بطون دماغ یا مجاری آن بود سکته افتد و اگر در هر دو شق نزد *** نخاع افتد کل بدن سوای اعضای روی مفلوج شود لیکن گاهی جلد سربیحس گردد و اگر در شق واحد منبت نخاع افتد فالج در یک شق بدن غیر از روی عام بود و اگر از منبت فروتر بهر دو جانب یا در یک شق باشد اعضائیکه عصب اوست مسترخی و مفلوج گردد و اگر سبب در نخاع نباشد بلکه در عصب باشد یا شعبۀ او یا ده یا تفرق اتصال یا ورم افتد استرخا در عضوی که باین عصب یا شمعبه تعلقی داشته باشد واقع شود مثلاً در زبان و حنجره و مری و مثانه و معای مستقیم و غیر آن و باقی اعضا سالم بود و اکثر فالج در شدت بر دشتاور و در مشایخ و مزاج بارد رطب و بشخصی که ادمان تدبیر غلیظ مؤلد بلغم نماید عارض میشود و گاهی در ربیع بحرکت امتلا در ان و در بلاد جنوبی و در عمر پنجاه تا شصت سالگی که دماغ بارد و ممتلی باشد و دفعۀ حرارت یا برودت قوی رسد

بر سبیل نوازل می‌افتد و اگر فالج بجوان در فصل گرما افتد کمتر نجات یابد و گاهی سکته و صرع و قولنج و اختناق رحم و حمیات مزمنه بر سبیل بحران نیز منتقل بالفج گردند و قولنج شدید الالم در اکثر مؤدی باسترخای اطراف و خلع مفصل زانو و سرین گردد هنگام انقضای مرض بر سبیل بحران و دفع طبیعت فضول را از عمق بدن بسوی اطراف چنانچه صاحب کامل گفته که جماعتی را دیدم که ایشان را قولنج صعب شدید الالم بود و منکبین آنها و بعضی را منکبین و در کین منخلع گردید و شخصی را دیدم که حرکت کتفین او معطل شده بود الا حس آن مرد جید بود و همچنین فولس در کتاب خود ذکر کرده که در زمانهٔ من قوم کثیر را در قولنج عارض شد و هر کسی که از ایشان خلاص یافت خلاصی آن باسترخای اطراف گردید و حس آن باطل نشده بود و نفس ردی مختلف منقطع از شدت اختلاف در فالج بررداری حال صاحب فالج دلالت کند و بقراط گوید که حل فالج قوی ممکن نیست و ضعیف سهل **نه و بدانند** که گاهی استرخا با خلع و تشنج مرکب میگردد و در بعض مردم حتی که بعضی اعضای ایشان مسترخی یا منخلع و بعضی متشنج مرتعد بسوی منشء آن معاینه کرده و گاهی عضو منخلع با تشنج و ارتعاد دیده شده و ابن نوح از بقراط نقل کرده کسی را که سکر از شراب باشد و یکبارگی کلام او بند گردد و بعده او را امتداد بهمرسد بمیرد گر آنکه تپ آنرا عارض شود یا کلام او در ساعتی که سکر او منحل گردد جاری شود و مراد با مساک کلام فالج ست و جالینوس گوید که استمساک صوت مع استرخاردیست و اعضائیکه مفلوج شود رنگ آنها تیره گردد بولس گفته که استرخا از نخلاع یعض فقار قاتل ست قسطا بن لوقا گفته که اگر مفلوج کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل‌تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاجش مشکل‌تر ست و بدانکه نبض مفلوج ضعیف کلام مستوی کند علت در نخاع بود و علاج آن سهل‌تر باشد و اگر در کلام او اضطراب بود علت در دماغ باشد و علاجش مشکل‌تر ست و بدانکه نبض مفلوج ضعف بطی متفاوت بود و هر گاه از مرض قوت ضعیف گردد نبض ضعیف متواتر شود و در ان فقرات بلا نظام واقع شوند و قارورهٔ مفلوج اکثر سفید باشد و گاهی بسبب ضعف جگر با عروق یا گرده یا درد عصب بسیار سرخ بود و گاهی شق سلیم ملتهب بود گویا در اتش ست و شق مفلوج بارد بود گویا در برفست و نبض شقین مختلف گردد چنانچه نبض شق بارد ساقط بود و نبض شق حاربحسب مزاج آن باشد و گاهس چشم جانب شق بارد کوچک گردد و عضو مسترخی و مفلوج تا که همرنگ سائر بدن باشد و کوچک و لاغر نگردد در صحت امیدوارتر ست و اگر بسبب فساد مزاج باستیلای برد محمد و فتور حرارت غریزی یا انطفای آن افعال طبیعی نیز باطل شود و عضو بجهت نرسیدن غذا بزردی و لاغری گراید امیر صحت او کمتر بود و صاحب کامل گوید که علامت علت معروف با بوبلقسیا آنست که صاحب او بر پشت افتاده بود و صوت و حس و حرکت او معدوم باشد و برین علت

تقدم کند و درد سر شدید و امتلای و داجین و دوار و تاریکی بصر و سردی دست و پا و اختلاج در جمیع بدن و ثقل در حرکت و صریر انسان در وقت خواب و بول مائل بسیاهی بود و در ان قفل را سب شبیه بسویق و قشار باشد و علامت خلع احساس زائده عظم داخل در حقره مفصل را خارج از موضع خودست و آنرا بحاسهٔ منفصل دریابند. طریق تشخیص اسباب این مرض باید که اولاً بپرسند که مرض دفعهٔ عارض شده یا بتدریج اگر دفعهٔ بگوید حال تقدم وقوع ضربه یا سقطه یا زخم بپرسند اگر اقرار آن کند و مرض بمجرد وقوع آن افتد سببش گسستن عصب یا قطع آن باشد و این هر دو لاعلاج ست و الا نظر کنند اگر سفیدی رنگ و تربل بدن و کثرت بزاق و نوم و قلت عطش و قاروره سفید و غلیظ و گاه رنگین سرخ و زرد غلیظ بسبب ضعف کبد و عروق و نبض بسطی و متفاوت بود فالج رطوبتی بلغمی باشد و اگر ملمس حار و رگهای گردن و غیره و نبض ممتلی و رنگ چشم و روی سرخ بود فالج و موی باشد پس اگر فالج مادی در سرسام با سکته یا صرع یا قولنج یا اختناق رحم یا حمیات حاده و مزمنه بر سبیل بحران واقع شود فالج انتقالی بحرانی باشد و اگر عروض مرض بتدریج گوید و با آن تپ و درد یا گره در عصب بود فالج ورمی باشد پس به بینند اگر تپ و درد شدید و تمدید بود و ورم حار باشد و اگر تپ نرم و درد اندک و حذر بود ورم رخو باشد و اگر از لمس صلابت و تعقد در عصب معلوم شود از تقدم وجع و ضربه یا التوایا ورم حار نیز سؤال کنند و این دلائل ورم صلب باشد و اگر آثار اورام یافته نشود و ملمس بار بود از تقدم رسیدن سردی شدید و نوشیدن آب بغایت سرد و یا ایستادن در اب سرد سؤال نمایند اگر باشد استرخا از برودت و رطوبت ساده باشد. و الا تقدم ربط رباط یا زوال فقره یا خلع مفصل بپرسند پس بهر کدام از این اسباب که اقرار کند سبب استرخا همان باشد و فرو نشستن پشت یا گردن و بلندی سینه اگر زوال فقره بسوی داخل بود و خمیدگی پشت یا گردن و فرو رفتن سینه اگر زوال طرف خارج باشد نیز از نشان زوال فقراتست و اگر حرکت انبساط و انقباض عضو بر *** شود و عضو نرم نباشد سببش غلظ عصب یا غلبهٔ یبوست باشد و تقدم اسباب یبس بر یبوست شاهد باشد و هر گاه بول بی‌اراده جاری گردد نشان استرخای مثانه باشد و اگر بر از بی‌اراده بیرون آید علامت استرخای معای مستقیم بود و باشد که قوت دافعه باطل شود و بول و براز دفع نتواند کرد بالجمله علامت و علاج استرخای مثانه و معای مستقیم و استرخای زبان و حنجره و مری و غیره هر یک در مقام خود دهانه کور گردد و اینجا تدبیر مطلق استرخا و فالج مسطور میشود.

علاج استرخا و فالج بلغمی

تدبیرش بدستوریکه در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد از ترک آب و غذا در ابتدا و استعمال منضجات و مستفرغات و غیره بعمل ارند و ایضاً بر استفراغ مفلوج اقدام ننمایند مگر برفق و مراعات قوت و راحت دادن بدن در

میان هر استفراغ و اگر در پنج شش مسهل مادۀ فالج بر نیاید بر ماء الاصول فقط تا یک چله گذرانیده بعد از ان حبوب منقی دماغ میداده باشند و در اخر معجون سیر و غیره بخورانند لیکن از تنقیه تا چهلم روز فراغت ضرورست چه قول بعضی اساتذه است که اگر قبل از چهلم اعضا بگشایند بگشایند و الا باز نگشایند لهذا در مرض خفیف هشتم روز مسهل معمولست و از روز چهارم منضج شروع میکنند و تدبیر کلی این مرض نضج کامل ست و قبل از نضج کامل اسهال ممنوع و مضرست و روز دوم از مسهل اگر تپ نبود باز منضجات مشتمل بر مقویات و مسخنات کبد اگر شق راست مؤف بود و مسخنات و مقوبات قلب اگر شق چپ معمول بود بدهند اگر مرض قوی باشد تا چهلم روز تقویت این عناصر ضرورست و بعد مسهل تقویت معده بمصطکی و زرنباد و فاواینا و اسطوخودوس سوده به هلیلۀ مربی یا اطریفل سرشته معمولست چه اطریفل دابغ و منقی مخصوص عضو مؤف یعنی دماغ ست و سکنجبین عنصلی با شربت زوفا بماء الاصول و یا ماء البزور حاریا معتدل بیاشامند و خورانیدن تریاق اربعه و ثمانیه و جوارش بلاد هر چه موجود باشد و مناسب دانند با عرق بادیان و شیرۀ آن نافعست و مداومت یکدرم سداب شرباً و روغن دارچینی دلوکاً مجربست و همچنین بهر تبدیل مزاج تریاق کبیر و یا مثرودیطوس نیم درم و کلکلانج و مانند آن بدهند و هر شب بعد تنقیه معجون فلاسفه و معجون بلادر و اطریفل کبیر و معجون وج و مربای آن بخورند و دیگر ادویۀ مرکبه مثل جوارش اترج علیوخان و سفوف اترج ایشان و خمیرۀ اسطوخودوس و حب عنبر و مومیائی و اذاراقی و حب سرخ و سیاه و حب سیماب و حب بیش و حب سم الفار حسب حاجت بعمل ارند و فقرات و اعصاب را بروغنهای گرم محلل و مقوی اعصاب چون روغن قصط و غیر آن گاه ساده بمالند و گاهی جند بیدستر و عاقرقرا در ان روغنها آمیزند و یا موم و روغنی گداخته و قدری فرفیون آمیخته نیمگرم تدهین کنند و یا مومیائی کافی در روغن حنا مالش نمایند که بعد یافتن فلاج از فالج دفع ماندگی اعضا میکنند و یا ضماد جوزبواد مالش زنجبیل و زرنباد کنند و یا قسط تلخ مرکی فرفیون سوده بروغن گل ممزوج نموده نیمگرم بمالند و آبزن مخترع حکیم علیوخان نیز مجربست و سواری کشتی و نقل از بلد بارد بشهر گرم مفید بود و درین مرض تا گرسنگی صادق و تشنگی سخت نشود غذا و آب نخورند و ترک طعام شب و اجبست و چون قریب بضحت شوند عضو مسترخی را حرکت دهند و غمز شدید کنند و بخرفه و درشت بمالند و باید که در فالج بر اخراج خون جسارت نکنند الا بعد تحقیق غلبۀ خون که بیمار سرخ رنگ و جوان بود و فصل و مزاج و قوت مساعد باشد درینصورت فصد حائر بست اما خون کمتر باحتیاط تمام گیرند و گرنه بلغم غلبه خواهد کرد و در ابتدا مهما امکن در تقلیل غذا کوشند. **بیان بعض تراکیب** معمول در فالج منقول از مطب اساتذۀ کرام روز منضج باید که در منضج بلغم وزن اسطوخودوس پنج ماشه و انجیر سه عدد کنند و عود صلیب و دو ماشه گاو زبان عنب الثعلب بیخ کبر هر یک شش

ماشه عوض بیخ کاسنی و بیخ کرفس و مویز منقی داخل کرده در عرق عنب الثعلب نیم اثار جوشانیده گلقند حل کرده بدهند غذا شوربای کبوتر و گنجشک یکوقت و بجای آب عرق مکوه و وقت شام تریاق فاروق بقدر یک نخود بشهد خالص شش ماشه سرشته لیسانیده بالایش عرق مکوه عرق گاو زبان جوشانند. **ایضاً** در مرض خفیف صرف اصل السوس گاو زبان بیخ بادیان بیخ کاسنی بادیان اسطوخودوس در عرق عنب الثعلب و بادیان جوشانیده با گلقند برای نضج دهند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند. **ایضاً** برای مرد جوان در فصل صیف که استرخا در فکین و قدم و عسر حرکات باشد منضج از گل بنفشه اصل السوس خطمی خبازی گاو زبان بیخ بادیان هر یک شش ماشه در عرق عنب الثعلب و گاو زبان هر یک نه توله شب خیسانیده صبح جوشانیده گلقند مالیده داده شود و روز دوم اسطوخودوس بجای گل بنفشه باز عود صلیب دو ماشه گل بنفشه چهار ماشه عنب الثعلب شش ماشه مویر منقی نه دانه بیخ کبر شش ماشه روفای خشک سه ماشه بادیان شش ماشه انجیز زرد هفت عدد تخم قرطم یکنیم توله سنای مکی یکنیم توله افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده مسهل دهند و در مسهل سوم حب ایارج داده و روز دوم از مسهل برای نضج ماده و تقویت دماغ گل گاو زبان سه ماشه پرسیاوشان چهار ماشه بیخ کاسنی شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده گلقند حل کرده اول هلیلۀ مربی خورانیده بنوشانند. **ایضاً** در خلل خفیف دماغ که حس و حرکت بعد غسل قدری ناقص گردد و در گوش هوای سرد معلوم شود ماء العسل از گاو زبان چهار توله در سه آثار اب جوشانیده عسل پا و آثار داخل کرده باز جوشانیده بدهند و گاو زبان گل گاو زبان هر یک پنج ماشه پرسیاوشان هفت ماشه نبات یکتوله در عرق بادیان پاو اثار جوش داده بطور قهوه بخورانند و غذا عسل و نان بعد دو سه روز که تخفیف شود و قبض باشد گلقند عوض نبات کنند باز مکوه گل بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه گاو زبان گل گاو زبان هر یک پنج ماشه عوض بیخ کرفس و بیخ اذخر و اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده مضنج دهند و بعد اسطوخودوس در منضج بلغم افزوده منضج دهند و بعد نضج اسطوخودوس پنج ماشه سنای مکی یکتوله تربد سفید سه ماشه مغز فلوس هفت توله روغن زرد بیخ ماشه اضافه کرده مسهل دهند و بدستور روز دوم تربد و بعد دو مسهل چند روز منضج داده حب ایارج خورانیده بعد تنقیه معجون فلاسفه دهند. **ایضاً** بصورت مرض خفیف بعد ماء العسل در منضج بلغم گاو زبان پنج ماشه عوض اصل السوس و بادیان و انجیر افزوده روز پنجم داده روز هجدهم اجزای مذکوره و سنای مکی و مغز فلوس گلقند روغن بادام در مضنج اضافه کرده مسهل دهند و بعد تنقیۀ کامل عود غرقی عود صلیب مصطکی سورنجان هر یک نیم ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان بخورانند و عود صلیب سوزنجان بتدریج اضافه کنند و بروغن آب برگ ریحان مالش نمایند. **ایضاً** اگر در فالج از گرمی ادویۀ منضجه

اسهال و سوزش بول و درد گلو عارض شود ادویهٔ شدید الحرارهٔ از منضج موقوف نموده گل بنفشه گاو زبان تخم خرپزه تخم خیارین افزایند و از تخم خطمی و عرق مکوده و عرق گاو زبان غرغره کنند و عناب در دهن دارند و یا منضج از خیساندهٔ تخم خیارین گل بنفشه گل گاو زبان هر یک شش ماشه عناب چهار دانه مویز منقی نه دانه در عرق مکوه شش توله عرق گاو زبان پنج توله شربت بزوری معتدل دو توله نیمگرم بدهند و اگر اسهال زیاده بود در شوربای کبوتر نخود کابلی چهار توله داخل کنند و روز شانزدهم اسطوخودوس گاو زبان تخم خطمی بیخ کاسنی اصل السوس پر سیاوشان هر یک شش ماشه بادیان نه ماشه سپستان ده دانه سنای مکی توله تربد شش ماشه بادرنجبویه چهار ماشه تخم خرپزه نه ماشه عود صلیب چهار ماشه عوض تخم خیارین و مویز منقی و شربت بزوری داخل کرده شب خیسانیده صبح جوشانیده مغز فلوس هفت توله ترنجبین چهار توله گلقند سه توله عرق بادیان پنج توله روغن بادام شش ماشه داخل کرده غارقون سه ماشه خورده بنوشند و بهر نخوداب کبوتر و شام آب دال مونگ و برنج روز دیگر اصل السوس بجای عناب و تخم خیارین در نسخهٔ منضج سابق افزوده دهند و بجای ماء العسل عرق بادیان اگر اسهال کم شود روز هیجدهم در اخر شب حبا ایارج توله بروغن بادام دو ماشه چرب کرده همراه عرق بادیان و مکوه بخورند و صبح بسفایج چهار ماشه مغز قرطم شش ماشه تخم کشوث چهار ماشه عوض تخم خطمی و سپستان و سنا و تربد و بادرنجبویه و پر سیاوشان در نسخهٔ مسهل اضافه کرده بدهند روز دیگر بدستور مقرر منضج گل بنفشه گل گاو زبان هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه عود صلیب چهار ماشه تخم خرپزه نه ماشه در عرق مکوه دوازده توله عرق بادیان نه توله شب تر نموده صبح صاف نموده شربت بزوری داخل کرده دهند روز بستم در ین منضج خطمی شش ماشه عناب چهار دانه پرسیاوشان شش ماشه بادرنجبویه برنجاسف هر یک چهار ماشه سپستان یازده دانه عوض عود صلیب اضافه کرده گلقند بجای شربت بزودی داخل کرده دهند و تا چهار روز همین منضج داده روز بست و چهارم حب ایارج بدستور خورده صبح گل بنفشه اسطوخودوس اصل السوس بادرنجبویه مکد شش ماشه سنای مکی توله گاو زبان پوست بیخ کاسنی عود صلیب مغز خسکدانه هر یک شش ماشه بسفایج فستقی چهار ماشه مویز منبقی نه دانه تخم خرپزه پرسیاوشان هر یک نه ماشه شب در عرق کموه عرق بادیان هر یک دوازده توله تر نموده صبح جوش داده مالیده صاف نموده مغز فلوس ترنجبین روغن بادام داخل کرده بدهند روز دیگر گل بنفشه گل گاو زبان تخم خرپزه هر یک شش ماشه مویز منبقی نه دانه اصل السوس چهار ماشه شب در عرق گاو زبان و عرق مکوه تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری معتدل انداخته نیمگرم بنوشند. **ایضاً** در فالج رطوبی که مزاج اصلی حار بود بعد ماء العسل منضج از بادیان بیخ بادیان عنب الثعلب مویز منقی اسطوخودوس بیخ کبر پرسیاوشان جوشانیده گلقند آفتابی مالیده صاف کرده

تو دری سفید پاشیده دهند بعد از نضج ماده بروز مسهل بیخ کاسنی انجیز زرد سنای مکی افزوده جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر شش توله گلقند شیر خشت هر یک چهار توله روغن گاو شش ماشه داخل کرده داده شد بعد دو مسهل تا دو روز بجهت تقوت دماع و قلب و جگر مصطکی سوده یکماشه بهلیلهٔ مربی یکعدد سرشته همراه اسطوخودوس گاو زبان هر یک چهار ماشه بنفشه شش ماشه جوشانیده و صاف نموده *** حل کرده تو دری سفید چهار ماشه پاشیده دهند باز مسهل سوم بدستور قید بحران هر ذسه هلیله افزوده شب حب ایارج و صبح بدرقه دهند بعد مسهل برای نضج و تقویت اعشای رئیس و درد پای طبیخ بادیان چهار ماشه بیخ بادیان عنب الثعلب گل بنفشه هر یک شش ماشه پرسیوشان اسطوخودوس گاو زبان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه مصطکی سورنجان هر یک سه ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده تودری سفید پاشیده دهند و اگر قبض باشد روز دوم بجای شربت گلقند کنند و سورنجان مخصوص برای درد و پاست جهت درد ساق و پای که از حرکات ماده بشرکت اعضا یا ریاح در فالج میباشد میدهند چون درد پای باقی ماند باز سورنجان سوده همراه هلیلهٔ مربی و مصطکی در نسخهٔ سابق و بجای گل بنفشه بادیان چهار ماشه داخل کرده دهند باز طبیخ اصل السوس سه ماشه گاو زبان ابریشم خام تخم کاسنی هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده دهند و برای ضعف دواء المسک معتدل پنج ماشه با عرق بادیان ده توله دهند و بعد از الفراغ مسهلها و تنقیهٔ تمام و کمال اگر تشنگی زائد بود یکدو بار آب تازه بوقت غذا بدهند چه در ظو معده و در ابتدای فالج و در شب آب نمیدهند مگر در صورت تپ و حرارت مزاج بدهند و در موسم ربیع تجویز منضج و مسهل کنند و بسفایج قنطوریون هر یک چهار ماشه در منضج بلغم عوض اصل السوس و بیخ کرفس افزوده بعد نضج ماده روز مسهل گل نیلوفر چهار ماشه ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بجای غاریقون و روغن بیدانجیز و گلقند در مسهل بلغم نموده بدهند و مسهل بدستور حب ایارج وقت آخر شب و صبح بدرقه دهند بعده معجون به نسخهٔ تحفه که در ان جوز بود او بنفشه است جهت تقویت اعضای رئیس و نزله خورانند. **ایضاً** در فالج عضوی که بعدقی و اسهال در تخمه می‌افتد ماء العسل در عرق گاو زبان ساخته دهند و روز چهارم نقوع پرسیاوشان اصل السوس گاو زبان عناب بعرق شاهتره عرق عنب الثعلب عرق گاو زبان شب خیسانیده صبح شربت بنفشه داخل کرده بنوشند غذا شله و بجای آب عرق مکوه. **ایضاً** در فالج مع اللقوه و درد بارد و بعد مسهلات سورنجان سوده باطریفل صغیر سرشته بخورند بالایش گلقند در عرق عنب الثعلب عرق گاو زبان عرق بادیان مالیده بنوشند باز طبیخ دارچینی گاو زبان انیسون بادیان جوشانیده با گلقند باد سورنجان بوزبان عود صلیب بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب عرق بادیان شربت اسطوخودوس تخم فرنجمشک پاشیده دهند. **ایضاً** در فالج مع اللقوه بعد تدابیر معموله و

مسهلها مصطکی سوده بهلیلۀ مربی سرشته بخورند بالایش گاو زبان بادیان بعرق عنب الثعلب جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند روز دوم مویز منقی برعایت جگر عوض بادیان که برعایت معده بود و عرق بادیان بجای عرق عنب الثعلب و تودری سفید افزایند غذا پولاد و قلیله روز سوم اصل السوس تخم خطمی اسطوخودوس افزایند و عوض نبات گلقند کنند روز چهارم مصطکی سوده بهلیلۀ مربی سرشته اسطوخودوس گاو زبان جوشانیده شربت بزودی تودری سفید دهند روز پنجم اسطوخودوس عود صلیب سوده باطریفل صغیر سرشته همراه گاو زبان مویز منقی بعرق عنب الثعلب عرق گاو زبان جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بجای آب عرق عنب الثعلب غذا پلا و مرغ باز جوارش عود گاهی بالطبیخ بادیان خطائی و گاهی هفت ماشه با شیرۀ تخم کاسنی شش ماشه گلاب و توله نبات یکتوله باز شیرۀ بادیان چهار ماشه شیروز تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب و ده توله گلاب چهار توله گلقند دو توله تودری سفیده چهارماشه باز اصل السوس گاو زبان تخم کاسنی ابریشم خام جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند بعده فلاسفه دهند. **ایضاً** برای فالج اللقوه که مرد پیر را با رعشه و غنه در صوت و استرخا و تغیر در حرکات و مشی باشد فلاسفه عرق بادیان صبح و اطریفل کشنیزی عرق گاو زبان وقت شام و وج ترکی عاقرقرحا فلفل زنجبیل کوفته بیخته بعسل سرشته بر زبان مالند پس غرغره بآب گرم کنند و مسهل در ابتدای فصل. ایضاً در خلل دماغ مع بواسیر خونی که دوا بسیار گرم خلل دماغ افزاید معجون فلاسفه هفت ماشه همراه طبیخ چوب چینی سه ماشه دانۀ هیل دو ماشه نبات یکتوله در عرق گاو زبان و دوازده توله جوش داده بدهند و یا اسطوخودوس شش ماشه رسوت یکماشه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیلۀ سیاه آبله هر یک دو ماشه مقل ارزق یکماشه کوفته بیخته با عرق بادیان دهند. ایضاً در فالج مع خفقان اسطوخودوس مغز تخم تربوز پرسیاوشان هر یک چهار ماشه گل گاو زبان سه ماشه جوشانیده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده بدهند و باز تریاق فاروق یا تریاق اربعه بماء العسل بجهت شام و برای صبح معجون فلاسفه شش ماشه با ماء العسل پا و آثار و اگر بعد مسهلات بسبب قبض و تبخیر خفقان عارض شود فلاسفه خورده اسطوخودوس گل نیلوفر جوشانیده نبات داخل کرده بنوشند. ایضاً بعد تنقیه برای تعدیل و تقویت درین مرض و داء المسک حلو خورده بالایش عرق بادرنجبویه و بادیان و گاو زبان شربت اسطوخودوس امیخته بنوشند و یا معجون سورنجان خورده بالایش بادیان بیخ بادیان سورنجان بوزیدان هر واحد یک مثقال جوشانیده شربت اصول داخل کرده بنوشند و یا تریاق فاروق که مقوی حرارت *** بقدر نخود در شهر خالص امیخته بخورند بالایش عرق گاو زبان بنوشند. ایضاً که زنی را بعد تولد بچه تپ شود و از استعمال مبردات فالج بهمرسد و زبان هم بیکار گردد و از معالجات آن صحبت کلی نشود و پارچه در روغن دیو دار علیوخان آلوده در زردی هفت هشت بار در رحم بدارد و وقت صبح معجون سیر علیوخان یکتوله همراه عرق

تنباکو هفت توله نخورد و وقت شام وج ترکی و شونیز و جوز بوا هر واحد یکماشه در عسل یکتوله بلیسد تا بست و یکروز و در هر روز سه چهار مرتبه دار شیشعان زنجبیل فلفل گرد بورهٔ ارمنی هر یک سه ماشه ساییده بر زبان مالد.

ذکر ادویهٔ مفردهٔ مفید استرخا

گویند که در استرخا شرب قردمانا بآب و یا مغز حب الصنوبر کبار و یا حلتیت مخلوط بقردمانا و یا عسل بلا در نیم درم بمغز جوز و یا حرف و یا روغن خردل و یا حب فلفل و یا آب مطبوخ کفری و یا بیخ سوسن و گل او بآب و یا حب الغار و یا بیخ خطمی مطبوخ بشراب کهنه و یا فرفیون ربع درم سکبینج مقل اشق هر یک نیم درم و یا سبکینج یکدرم بآب گرم و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و شب بجلاب و یا عصارهٔ قنطوریون دقیق بعسل و یا پوست رته بآب نیمگرم و یا طبیخ‌دار شیشعان و یا طبیخ حاشا و یا کرنب مسلوق مطیب بزیت و یا فوه الصبغ بعسل و یا ثمرقند دل و یا شربت عنصل و یا جوز القی و یا زراوند طویل یکمثقال و یا دارچینی و یا دو وقو و یا اسطوخودوس و یا سندروس و یا لحم عصّافر و یا لحم شفانین و شرب و تمریخ روغن حب الصنوبر کبار و با روغن پوست ترنج و تخم آن و یا عاقرقرحا بسرکه و یا روغن یاسمین و یا روغن فندق و یا روغن سداب و یا روغن آس و شرب و ضماد قسط و یا برگ غارو یا اقاقیا و یا طلع نخل و یا فلجه و تمرنج قسط هندی بروغن بان و یا روغن عود الفرج و یا روغن نرگس و یا روغن کفری و یا روغن سوسن و یا آب خاکستر چوب انجیر که ده بار تکرار آن نموده باشند و یا روغن غاز و یا زیت که شخم حنضل در ان جوشانیده باشند و یا فرفیون یکدرم در زیت ده درم حل کرده و یا فرفیون و جندبیدستر بروغن قسط و ای مبعهٔ سائلهٔ مطبوخ بزیت یا تنها و یا جندبیدستر و روغن سوسن و موم و یا نطرون مخلوط بزیت کهنه و یا قنه مخلوط بزیت و یا روغن حنا و یا عاقرقرحا مخلوط بزیت و یا روغن ضیان و یا روغن زهر قندول و ضماد خردل بقرنفل و یا سداب و یا شیطرج آب قرنفل سرشته و یا ثافسیا و یا خردل سوده در قیروطی روغن بادام و موم آمیخته و یا نمک و سویق و عسل جمع کرده سوخته و یا غذبه و یا خاکستر چوب انگور بسرکه و زیت و نطول آب دریای شور و یا طبیخ برگ غار و یا برگ فنجکشت و تخم اووپا مرزنجوش و یا قوه الصنغ و یا آب کبریتی و آبزن طبیخ ثعلب در زیت و آب بادیان و تخم کرفس و نانخواه تا آب فانی گردد و یا آب کبریتی و غرغرهٔ طبیخ بیخ کبر و حقنهٔ سکبینج یا طبیخ قنطوریون و شخم حنظل هر واحد نافعست.

بیان ادویهٔ مفردهٔ نافع فالج

سویدی گفته که در فالج خوردن زنجبیل مربی و داشتن جوزبوا در دهان و انداختن آب آن و کذا اکل لحم غزال تا ایام کثیر و کذا مغز حب الصنوبر کبار از پنجدرم تا ده درم بشکر یا بعسل یا *** احمر و کذا خوردن بچه کبوتر که سر

و گردن او دور کرده جوشانیده آب او بیندازند و در اب دیگر خوب پخته باشند و کذا مالیدن و نوشیدن روغن تخم تلخ شمش و کذا غذا کردن بآب نخود سیاه در اب پخته و بزیت و صعتر مطیب کرده و کذا خوردن عود البخور از مجربات منست و همچنین ثبادریطوس هر روز نیم درم شب وقت خواب تا سی روز متواتر خوردن مجرب صحیح ست و از حکمای دیگر نقل کرده که خوردن فلفل سفید یا فقاح اذخر یا بهمن سفید یا آذریون و طبیخ بیخ او و عصارهٔ بقلهٔ او یا آمله یا ایرسا یا عاقرقرحا یا جندبیدستر یا عسل بلاد یکدرم بروغن جوز یا خصیصهٔ الثعلب کبیر یا حلتیت تا یکدرم تنها و مع فلفل و بعسل و تا یکمثقال ملوف بموم و یا نیم درم از ان بسکبینج نیم درم همراه شراب تا پنجروز متواتر یا شبت یا لفظ سفید در ابزن حمام و بعد خروج از ابزن مالش آن نیز مغز حب القطن یا تربد یا روغن نظم یا ثمرا و یا شیطرج بعسل یا شقاقل یا شخم حنظل یا سداب مطبوخ بآب تا نصف بماند و یا بقدر یکدرم بماء العسل تا سی روز متواتر یا سکبینج یا ناردین یکدرم یا سُخالهٔ طلا بدوام یا شربت عنصل یا پیاز و مشوی معجون بعسل یا سرکهٔ او یا سکنجبین او دائم یا زنجبیل یا زرنباد بعسل یا زوفای خشک یا دار فلفل بعسل یا درونج عسل یا کمبون بعسل یا بیخ فاشرا مثقال بشراب یا قسط تلخ دو درم یا عصارهٔ قثاء الحمار یا الک یا روغن جوز الاکل یا دبق یا بیخ راشن بعسل یا نانخواه تنها و مخلوط در اغذیه یا سنبل الطیب و یا خربق سیاه یا ثوم بری تنها و مخلوط در اغذیه یا سیسالیوس یا ثوم بستانی بعسل یا حب الغار یا برگ آن یا فراسیون بعسل تا سی روز متواتر یا جوبوا یا شونیز یا زراوند مدحرج یا دارچینی بآب یا صمغ سداب و برگ او بعسل یا مشک غاریقون یا فرفیون یا جاوشیر یا روغن تخم ترنج یا دوقو یا حرمل تنها یا آب مرزنجوش در حمام یا طالیسفر مثقال بماء العسل یا عنبر یا مویزج یا جوزالسر و یا قنه یا روغن بادام تلخ یا قردمانا و دو درم بشراب یا روغن آجر یا بیخ باد اورد یا بندق یا روغن او یا قلوب کرم سودا در اول طلوع آن یک مثقال بعسل یا شراب با روغن ضیان یا ثافسا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او باریک ساییده در حریره آمیخته یا شخم قاوندی چهار درم در مرقهٔ دراج و ماکیان یا ابهل یا صدف بحری سوخته یا اشق مثقال یا دار شیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض با روغن زقوم تا چهار روز متواتر یا روغن نسرین یا روغن سفید یا آب نخود سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم بیک مثقال ایارج یا خاکستر چوب انگور بزیت امیخته لیسیدن یا فوه الصبیغ ایام کثیر بماء العسل وج و مربای آن یابرنوف یا تخم بیدانجیر مثقال و یا ده تخم آن یا ریوند تنها و یا بایارج لوغادیا یا سندروس یا روغن قندول یا فلجه یالحای شجر زیتون مثقال یا از علک البطم و فقاح اذخر و سکبینج حب بسته یا برگ کبر یا ثمر یا پوست بیخ او یا حمام یا رطبهٔ مسلوق مطیب بزیت و یا تخم او یا اسقولوقندریون یا تخم ترب و جندبیدستر هر دو مساوی و یا روغن تخم ترب یا جنطیانا ایابیخ شجرهٔ البق مطبوخ یا روغن نارجیل یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل

لحم کلب الماء تازه یا مملوح یا لحم شفانین یا لحم سقنقور یا لحم قنتفذ مملوح و طری دائم یا لحم روباه ایام کثیر یا لحم فاخته نافع و **غرغرهٔ** عاقرقرحا بماء العسل و یا شخم حنظل و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط مومیائی یک قیراط آب مرزنجوش و یا کندس و سعوط مومیائی یک قیراط بآب مرزنجوش و یا یکحبه از ان بروغن زنبق و یا دانگی از ان بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یارته و یا عنبر و با روغن یاسمین و یا شایانگ و یا روغن نرگس و یا حمام و یا عصارهٔ اسقولوقندزیون بروغن بادام **و شم** سداب یا مشک یا عنبر یا الفاس کبوتران و داشتن آنها در مکان و یا کندش کوفته در صره بسته و یا مرو و **تمریخ** عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن بطم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر ببعض ادهان حاره و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن ضیان و کذا شخم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن زقوم و کذا روغن بان که در ان مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن قندول و کذا روغن ترب و کذا بورق و زیت و علک البطم و کذا شخم گاو و کذا روغن نارجیل **و طلای** جندبیدستر بروغن بان بر سر و یا قسط تلخ و یا بسبابهٔ مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض ادهان بر فقار پشت و یا مرزنجوش کوفته و ببعض ادهان حاره پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا مویزج و یا روغن حنا و بیخ سوسن و موم و یا شابانک و یا حمام و یا بورق و روغن بان و موم و دذرور عاقرقرحا باریک سوده بر مقدم سر و عطوس بصمغ سداب و ادخال رته در ادویهٔ فالج مقوی فعل آنها ست و استعمال دسمه یعنی برگ نیل در حقنهٔ فالج نیز نافعست.

ذکر ببعض ادویهٔ هندیهٔ نافع فالج که آنرا ادهرنگ گویند

بعضی اطباء هند مینویسند که در ابتدای فالج اگر برای ماء العسل عسل بهم نرسد عوض ان قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم و منضج بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سویا اجمود اجواین سه ماشه بالچهر چهار ماشه بیخ کاسنی یکتوله گلقند دو توله در یکنیم پا و اب جوش دهند هر گاه نیم پا و بماند هر روز بنوشند و بعد نه روز یا چهارده روز مسهل دهند و برای اسهال این حب جیپال در فالج و استرخا و لقوه و درد پشت ستوده‌اند بگیرند جیپال یعنی حب السلاطین و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان مغز آنست دور کنند و مغز او در پارچهٔ باریک صره بسته سرگین گاو در اب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای دیگ نهاده صره را در ان آویزند بنوعی که صره در سزگین غرق ماند و بته دیگ نرسد و دیک را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده ضره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته بعده اندک هلیلهٔ سیاه و لاجورد با هم بسایند و مهیا سازند بقدر نخود و

چهار پنج حب بخورانند و این حب هندی برای استفراغ مواد بلغمی ازالۀ اوجاع اعصاب ساقین و قدمین نیز مجرب نوشته‌اند بگیرند هلیلۀ سرخ و زردچوب و نمک لاهوری ماسوی و کوفته بیخته در اب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بسته از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا دهند و حب گهورچری که در قراباذین قادری و غیره مسطورست نیز برای اسهال میدهند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل حب بیش و سیماب و جو گراج ز حب کچله وانند بهیرون که هر یک در قراباذین مسطور شد استعمال می‌نمایند و مالش بروغن دهتوره مجربست و اگر سونف سونهه دیو دار پوست بیخ ارند جوشانیده بعسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ رواسن و اسگند و بیخ سنبهالو نیز داخل میکنند و اگر بیرونی یکعدد پایهادور کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و زنجبیل نیمکوفته لهسن یک یک دام پخته برگ بکاین برگه سنبهالو هر یک پاو اثار آب بجوشانند هر گاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند و ایضاً جست و قلعی و سیماب و بچهناک سیاه هر واحد ده ماشه مرچ سیاه پنج درم گرفته اول جست و قلعی را گداز نموده در ظرفی که سیماب باشد گره بسته شود پس شش پاس کهرل نمایند و بیش ساییده اندک اندک آمیزند بعده فلفل همین دستور داخل کرده هژده پاس کهرل سازند و بقدر یک برنج با برگ تنبول بخورند غذا گوشت طبور و اگر با فالج سرفه بود فلفل دکهنی یکجزو با پنج جزو نیات سوده اندک اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرو آرد و اگر وج ده درم فلفل پورینه زیرۀ سیاه شونیز هر یک سه درم عسل نیم رطل بدستور بسرشند و دو مثقال بخورند نافع فالج و لقوه و جمیع امراض بلغمی ست و خردل عاقرقرحا ساییده بعسل آمیخته بر زبان مالند. **اقوال حذاق** حکیم شریف خانصاحب می‌نویسد که استاد لوذعی عوص طعام و شراب سه چهار روز بر ماء العسل اقتصار میفرمودند بعده شوربای کبوتر بی‌روغن میدادند بعد از ان شوربای دو کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می‌نمودند بعده درین شوربا غلبۀ کرم بقدر سه توله می‌انداختند پس از ان در حبوب غله می‌افزودند بعده در ان برنج داخل میکردند بعد از ان روز شانزدهم و هجدهم به تنقیۀ عام استفراغ ماده مع مراعات حال دماغ میفرمودند پس در روز بست و دوم و بست و پنجم یا بست و ششم حبوب مثل حب ایارج و غیره استعمال می‌نمودند و باید که میان همه دو یا سه استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه نضج دهند پس استفراغ نمایند بعده اعادۀ منضجات کنند بعد از ان مسهل استعمال نمیاند و علی هذا القیاس زیرا که مادۀ این مرض بارد متمکن در اعصابست **صفت** منضج از صناعت من اسطوخودوس انیسون قنطوریون دقیق فقاح اذخر بادیان زوفای خشک قردمانا سیسالیوس بیخ کرفش بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی از این دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در رطل اب بشب تر کرده صبح جوشانیده گلقند ده مثقال داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه اثر

نشنج ظاهر شود بعد از ان تنقیهٔ تا سه استعمال کنند بافزایش برگ سناسه درم مغز فلوس پانزده مثقال شکر سرخ ده درم و روغن بادام یا روغن بیدانجیر و اگر احتیاج بقویتر ازین در اول مرتبه یا در مرتبهٔ ثانی افتد بران تربد سفید محکوک یکدرم و غازیقون هش سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد از ان یکروز راحت دهند بدادن گلقند با عرقهای عنب الثعلب و بادیان و اذخر و بعد دو مسهل باز چند روز منضج داده حب ایارج یا حب منتن و غیره خورانند و مسهل مذکور بعد حذف مغز فلوس فقط یا مع تربد و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بدرقهٔ حبوب مذکوره سازند و در اخر شب حبوب با عرق بادیان و غیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند و حب ایارج کثیر المنفعت ست در ین مرض و استاد کامل المعی اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیهٔ هلیلهٔ زرد و انزروت عوض مرو فرفیون و جندبیدستر ست و وزن همه اجزا مساوی و نسخهٔ شیطرج همان حب شبیارست که در قول ابومنصور مذکور شود لیکن درینجا تربد عوض هلیله نوشته و عاقرقرحا یکدرم افزوده و حرمل بجای خردل اورده **صفت** حب بمارستانی که ستودهٔ شیخ الرئیس ایارج فیقرا یکدرم جندبیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون یکدانگ کوفته بیخته جها سازند و جملهٔ یکشربت ست حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل ست و بتجربهٔ صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جندبیدستر هر یک هفت درم باریک ساییده در نیم رطل روغن نرگس امیزند و این سعوط نافع زهرهٔ کلنگ جندبیدستر کندش سکبینج مساوی کوفته بیخته در اب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده دو قطره سعوط کنند. **شمامهٔ** نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علیوخان که من در ان بعض اصلاح نموده‌ام عود خام پنج مثقال قرنفل سنبل زعفران اظفار الطیب هیل بسباسه جوزبوا پوست ترنج مکد مثقال عنبر یکنیم مثقال مشک مثقال حصی لبان دو نیم مثقال ادویه را در عرق گل نارنج بسایند و عطر عنبر و عطر لادن و ناککیسر هر یک نیم مثقال روغن نرگس روغن یاسمین مکد مثقال انداخته صلایه کنند تا قابل انعقاد گردد بشکل سیب ساخته دائم ببویند. **ضماد تألیف** سورنجان بوزیدان قسط تلخ مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس مساوی ساییده بروغن قسط امیخته بر سر و فقار گردن و خلف ضماد کنند. **نفوخ نافع** عاقرقرحا قرنفل قله کوفته بقدر نیم دانگ در بینی دهند. **نشوق** نافع مومیائی قیراط در روغن نرگس و یاسمین و سوسن مکد دانگ مشک جندبیدستر مکد قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند. **مضوغ** نافع کندر مصطکی زنجبیل قرنفل وج ترکی کوفته بیخته بقدر جوز بواجب بسته دائم در دهن دارند. **غرغرهٔ** قویه مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بطبیخ زود آمیخته غرغره کنند. **معجون** منقی بلغم نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد برنگ کابلی جوز بوامکد مثقال حب النیل شش مثقال تربد سفید شکر سفید هر یک بست

و چهار مثقال زنجبیل چهار مثقال کوفته بیخته *** چند قوام نموده بسر شند شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال و باقی نسخ نادر اقوال دیگر بیاید. **مؤلف اقتباس** مینویسد که در فالج بلغمی اول فصد کردن اگر چه اثری عظیم دارد جهت آنکه مخرج اخلاط ارابعه است و مفتح سده و منقی عصب از آفات فاسده لیکن اکثر بمرگ مفاجات میکشد. کذا فی الاندیمیز یا پس اگر مناسب وقت باشد بعد از فصد در سبب ضعیف تا چهار روز و در متوسط تا هفت روز و در قوی تا چهارده روز هیچ چیز بجز ماء العسل از غذا و دوا خواه قوی خواه ضعیف ندهند و احیاناً اگر اندکی از غذا و یا دوا داده شود فی الفور یا بروز دوم بمرگ مفاجات میکشد کذا فی المحبسطی و اگر درین اثنا ضعیف بسیار رو دهد اندکی نان ثرید بشوربای مرغ و یا ماء العسل دهند و همچنین اگر مزاج گرم بود و بر تشنگی صبر نتواند کرد البته آب تازه از کوزهٔ دهن تنگ دهند کذا فی النبض الکبیر و محمد زکریا رازی در من لایحضر نوشته که آب خالص بهتر از جمیع اشربه برای مفلوج ست و شیخ فرموده که آب بهتر از شراب ست و بعد روز هفتم این ماء الاصول خفیف دهند بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر بیخ اذخر هر یک هفت ماشه اسطوخودوس نه ماشه گلقند عسلی چهار توله غذا نخوداب بچهٔ مرغ و یا شوربای مرغ و نان دهند و بجای آب ماء العسل ساده و میر موسی حسین در کتاب خود مسمی بتلخیص ترقیم نموده که بر گلاب تنها اقتصاد کنند و اگر اندک توحش یافته شود عرق گاو زبان و یا شاهتره نیز ضم نمایند و تا پانزده روز برین تدبیر بگذرانند و روز شانزدهم تنقیهٔ بدن و دماغ کنند لیکن اولی آنست که بروز بستم نمایند باین طور که وقت شب حب ایارج نه ماشه بماء العسل بخورانند و صبح در ماء الاصول مذکور برگ سنا یکنیم توله انجیر زرد پنج عدد مویز مبقی سه توله خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علویخان خمیرهٔ بنفشه هر یک چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه کرده مسهل دهند و اگر مریض مفلوک باشد شکر سرخ و شربت دینار و روغن گاو و عوض آنها کنند و در وقت دو پهر بعد اجابت طبع دو سه مرتبه یا زیاده نخوداب مرغ نوشانند و وقت شام نان خشکار تنوری بشوربای مرغ یا گنجشک یا اوز دهند و روز بست و یکم صبح این تبرید دهند معجون فلاسفه یکتوله بورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده بیخ بادیان اصل السوس مقشر بیخ کرفس هر یک هفت ماشه اسطوخودوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه گل گاو زبان پنج ماشه در عرق بادرنجبویه و بادیان هر یک پانزده توله جوش کرده مالیده صاف نموده شربت بزوری حار چهار توله تو دریین و یا کنوچه و یا حرف نه ماشه پاشیده بنوشند و غذا و آب دو پهر و شام بدستور دهند و همین نمط پنج شش مسهل داده تا بروز سی‌ام و کم و زیاده بعده تنها این ماء الاصول دهند اصل السوس مقشر پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان بیخ کرفس قنطوریون دقیق شکاعی باد اورد پرسیاوشان بسفایج هر یک هفت ماشه اسطوخودوس تخم قرط کما فیطوس بادرنجبویه هر یک نه ماشه انیسون یک

توله مویز منبقی سه توله انجیر زرد هفت عدد در دو اثار عرق بادیان و بادرنجبویه شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده هر صباح نه توله با چهار تولهٔ شربت اسطوخودوس منضج و روغن بادام یا بیدانجیر نه ماشه بنوشند تا چهل روز و غذا و آب بدستور دارند تا مادهٔ مابقی خوب پخته شود پس بروز چهل و یکم جهت تنقیهٔ ماده ایارجات کبار مثل ایارج ارکانا غانیس و روفس تنها دهند بفاصلهٔ یکروز و اگر قوت ضعیف باشد بمفاصلهٔ دو سه روز یا سفوف ترنج علویخان دهند تا حصول حس و حرکت تمام و اگر مریض از تنقیه ملول شود بروز شصتم ایارجات موقوف کنند و جهت رفع بقیهٔ مادهٔ استخرا حمام نمایند و آبزن استعمال کنند پس تدهین بروغن مبارک و قسط و روغن قاوندی علویخان و اسقیل و روغن جند و آجر و جهت تعدیل مزاج معجون سیر علیوخان و عرق تبنول اکمل خان و عرق کیکی[1] اجمل خان و عرق تنبول ذکاء الله خان و معجون چوب چینی علیوخان و عرق آن بعمل ارند و از خوردن میوهای سرد و تر و هر چه مؤلد بلغم و سردی و تری افزا باشد اجتناب ورزند و همچنین از استعمال آب سرد و شراب بپرهیزند و انچه گرمی و خشکی افزاید بکار برند و خوردن گوشت حیواناتی که گرم و خشک باشد خصوصاً صحرائی مثل ابن عرس و روباه و کفتار و موشک پران بسیار مفید ست مصنف خلاصه میگوید اول تا چهار روز گاو زبان اصل السوس هر کدام دو درم بادیان یکدرم تخم خطمی سه درم خیسانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده نیمگرم صبح و شام بیاشامند و عوض آب عرق عنب الثعلب و عرق گاو زبان روز هشتم بسفاینج ششدرم و در اجزای مطبوخ بیفزایند و حقنهٔ نرم استعمال نمایند و بعد از ان وج ترکی یک مثقال تخم کرفس دو درم حاشا سه درم در همان مطبوخ اضافه کنند و نخوداب با دارچینی و زعفران و اندک نان خشکار غذا سازند و تا پانزده روز باین نوع بگذرانند بعد از ان دوای لطیف که در قول صاحب کامل و تدهین و تکمید و مضوع و شموم و نطول و ایارجات کبار همانست که در قول مذکور مسطور خواهد شد و گفته که مالش روغن مبارک که در علاج سکته در قول انطاکی که گذشت سخت سودمند ست و نوشادر بروغن بلسان گداخته بر سر بمالند و چهار درم مغز چلغوزه هر بامداد چند روز بعسل سرشته لیسیدن بغایت نافعست و این معجون مبدل المزاج مفلوج را فائده تمام دارد وج فلفل زنجبیل شونیز زیرهٔ سیاه مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی سرشته بآبیکه در ان نانخواه و انیسون و شبت پخته باشند استعمال نمایند و در نسخهٔ دیگر شیطرج نیز داخل ست **مسیحی** گوید که در ابتدای امر ادویهٔ مسهلهٔ قویه استعمال نباید کرد بلکه حقنه جاده بعمل ارند تا خلط بسوی اسفل منجذب گردد بعده چند روز تلطیف خلط کند و آنرا آمادهٔ خروج گرداند استعمال نمایند و بعد از آن انچه مخرج خلط مستعد برای خروج تلطف خلط باشد بکار برند و آن مثل شرود یطوس و معجون هرمس و زوفای خشک با

1

سکنجبین عنصلی ست و مسهل مثل ایارج فیقرامع غاریقون و شخم حنظل و هر گاه دو هفته برین تدبیر بگذرد بحب شیطرج و حب منتن اسهال اورند و بعد از ان غرغره بخردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و وج و مویزج بکار برند و غرغره بایارج ارکاغانیس در سرکهٔ عنصل حل کرده نیز نافعست و مصطکی و علک البطم و کندر و قرنفل و عاقرقرحا و بیخ اذخر و تخم انجره و خردل و پودینه و وج و فلفل سیاه و سفید و قاقله بخایند و هر گاه یکهفته دیگر یا ده روز برین تدبیر بگذرد بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان هر واحد پانزده درم بیخ اذخر ده درم بادیان و تخم کرفس و انیسون و قنطوریون دقیق و عاقرقرحا و زنجبیل هر واحد سه درم نانخواه و قسط و زراوند مدحرج هر واحد چهار درم شونیز و قردمانا تخم سداب و شیطرج هر واحد پنج درم جندبیداستر یکدرم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا یکرطل از ان باقی ماند صاف کرده اندک روغن کلکلانج یا روغن بیدانجیر بران ریخته بنوشند و گاه گاهی بحقنهٔ حاده مثل حقنهٔ که از شبت و بابونه و نانخواه و مرزنجوش و حرمل و اکلیل الملک و قرطم کوفته و تخم کتان و حلبه و چقندر و سبوس گندم و انجیر و شخم حنظل و تخم بیدانجیر کوفته و قنطوریون دقیق و زیت کهنه و مری و عسل گرفته باشند انتفاع یابند و هر گاه مرض بانتها رسد ایارج جالینوس و لوغادیا و ثبادریطوس بکار برند و هر روز معجون بلادری بقدر نیم مثقال بآب انیسون بخورند و موضع مؤف و فقار پشت را بروغن ناردین و روغن قسط که در ان جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا سوده حل کرده باشند بمالند و غذا شوربای کبوتر بچه و عصافیر و قنابر و نخوداب بروغن زو خردل مناسب و بمری و کف خردل نانخورش کنند و حلوا از عسل بسازند و شراب احمر کهنه و ماء العسل باقادیه و حندیقون بکار برند و نبیذ رقیق ترک نمایند و استحمام بآب شور موافق ست و هر گاه علت بانحطاط رسد استحمام بآب شور نمایند و در بعضی اوقات قی کنند و تدبیر حاریابس لازم گیرند و اشربهٔ مرطبه کم کنند و تریاق کبیر و مثر و ایطوس بآب مطبوخ قردمانا و نانخواه و تخم سداب برای تبدیل مزاج استعمال نمایند و از ادویهٔ مسهلهٔ نافعه این حب منتن ست ایارج فیقرا ده درم شخم حنظل قنطوریون دقیق عصارهٔ قثاء الحمار هر یک پنجدرم فرفیون دو نیم درم جندبیدستر فلفل حلتیت سکبینج جاوشیر شیطرج هندی خردل هر واحد یکدرم مقل نیم درم صموغ را دراب سداب حل کرده آمیخته جهاسازند و این جمله ده شربتست و دیگر تربد و صبر هر واحد یکدرم شخم حنظل شیطرج هر واحد سه درم سکبینج ثلث درم مقل نیم درم جهاسازند و این سازند و این یک شربتست دیگر حب فرفیون بگیرند فرفیون سکبینج غاریقون شخم حنظل مقل هر واحد یکدرم صبر دو درم بآب گندنا جهاسازند شربت از مثقالی تا دو درم و هر واحد ازین مسهلات در وقت او بمقدار او استعمال نمایند و از مزوجات نافعه این روغن قسط ست قسط یک اوقیه فلفل عاقرقرحا فرفیون هر واحد ثلث اوقیه جندبیدستر نیم اوقیه همه را در نیم رطل روغن خیری یا روغن نرگس با زیت کهنه حل

کنند. **ایضاً** دو اوقیهٔ موم در یکرطل زیت گداخته یک اوقیه فرفیون نوسوده در صلایه حل کنند تا هموار گردد. ایضاً در روغن سوسن جندبیدستر و میعهٔ سائله حل کنند ایضاً این روغن شونیز بگیرند شونیز دو جزو مغز بادام تلخ یکجز و هر دو را جدا جدا کوفته پس با هم سوده روغن بکشند و یا روغن حب قرطم باین هر واحد بیامیزند و گاهی روغن تخم حنظل و لفظ سفید باین می‌آمیزند. ایضاً این روغن قسط بگیرند سه اوقیه قسط تلخ نیمکوفته و ابهل راسن وج اذخر هر یک اوقیه سنبل دو اوقیه و در یکرطل زیت و آب بپزند و این روغنها را باین نوع استعمال نمایند که تمریخ گردن و فقرات پشت و عضو مؤف بعد دلک بپارچهٔ درشت و یا بعد تکمید بآب مطبوخ مرزنجوش و نمام و شیخ و قیصوم و حاشا و برگ ترنج و نانخواه و صعتر و برنجاسف و مشکطرا امشیع و پودینه نمایند و بر بخار این آب انکاب کنند و شخم حنظل و مویزج بسرکه پخته در دهن گیرند و بعده بماء العسل و روغن بادام مضمضه کنند تا در دهن قرحه نشود و بکندش و فلفل و عاقرقرحا و زنجبیل و بورق و نوشادر و نطرون و صبر و دارچینی و مرزنجوش و خربق سفید و مشک و جندبیدستر مساوی عطسه آورند و بآب مرزنجوش و آب پورینه و اب بیخ چقندر و سکبینج و زهرهٔ کلنگ و باز و شیر و خرس و کلاغ و شونیز مسحوق بسرکهٔ کهنه سعوط کنند و یا شونیز بوهٔ ارمنی جندبیدستر شخم حنظل فلفل سفید هر واحد یکجز و کندش صبر هر کدام دو جز و بآب مرزنجوش سرشته مثل عدس جهاسازند و یکحب در اب مرزنجوش سوده عطسه اورند و هر گاه از سعوط این اشیا سوزش در دماغ پیدا شود شیر زنان در بینی چکانند و ایارج فیقرا و شونیز بریان و کندش و مشک و عنبر و کندر و نمام و مرزنجوش و یاسمین و سوسن و رازقی هر چه ازین خواهند ببویند و نمک سیاه و بورهٔ سرخ و نطرون و فلفل و جندبیدستر سوده در روغن زنبق یا زیت امیخته در حمام بر بدن مالیدن نافعست و این حقنه بعمل ارند مغز قرطم دو کق شخم حنظل تخم بیدانجیر هر واحد یک کف نیمکوفته دو رطل آب بپزند تا سوم حصهٔ آن بماند صاف نموده و دو درم بورهٔ ارمنی سوده بیامیزند و استعمال نمایند حقنهٔ دیگر بادیان پنجدرم خارخسک و سداب هر یک باقهٔ صغیره بجوشانند و از اب او بقدر نیمرطل گرفته یک اوقیه روغن سداب امیخته وقت خواب شب بعمل ارند و ایارجات کبار بچهار اوقیه آبیکه در ان هلیلهٔ کابلی و اقسنتین و بسفایج و مویز منقی و نمک اندرای جوشانیده باشند بخورند و یا باین مطبوخ بیخ کرفس و بیخ بادیان هر واحد ده درم سنبل اذخر سلیخهٔ وج هر یک دو درم حلبه پنج درم حاشا فراسیون عاقرقرحا هر واحد سه درم مغز قرطم هفت درم در بیخ رطل اب بجوشانند تا یکرطل بماند و صاف کرده نیم رطل از ان با یکی از ایارجات کبار بنوشند و از ادویهٔ مبدلهٔ مزاج مستعمل درین مرض این معجونست و نسخهٔ آن همان معجون مبدل المزاجست که ورقول مصنف خلاصه گذشت و وج مربی بعسل درین نافعست و همچنین مغز حب الصنوبر کبار مقشر چون بعسل درین مرض نافعست و همچنین مغز

حب الصنوبر کبار مقشر چون بعسل بسرشند و هر روز سه درم بخورند و این معجون در تبدیل مزاج بسیار قویست زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل دار فلفل زج هر واحد درم و برگ سداب خشک طتیت جنطیانا زراوند حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل هر واحد پنج درم عسل بلادر چهار درم بروغن جوزلت کرده بعسل سرشند و این معجون در جمیع امراض باردهٔ رطبه صبعه مثل سکته و فالج و لقوه و رعشه و برص و تشنج رطب تأثیر و منفعت قوی دارد ابومنضور گوید که استعمال اسهال بادویهٔ قویه تا روز چهارم اگر علت ضعیف باشد و الا تا هفت روز نباید کرد بهر آنکه مسهل قوی در مرض می‌افزاید بلکه حقنهٔ حاده و ایارج فیقرا بعسل سرشته استعمال کنند و ادویهٔ ملطفهٔ خلط مثل تریاق و مثرود یطوس بآب مطبوخ شبت و نانخواه و انیسون و مصطکی و قردمانا و تخم سداب دائم بخورند و بعد یکهفته حب منتن یا حب شیطرج خورند و در ابتدا غرغره بادویهٔ ضعیفه مثل مرزنجوش و صغر و انار دانه و صبر مساوی الا جزا نمایند و هر گاه دو هفته بگذرد و بادویهٔ قویهٔ مذکوره در باب صرع و ایارج ارکا غانیس غرغره سازند و بعد از ان روغن بیدانجیر و روغن کلکلانج باین ماء الاصول قوی بنشند و نسخهٔ آن همانست که در قول مسیحی گذشت لیکن درینجا وزن بیخ کرفس و بادیان هر یک ده درم و اذخر هفت درم و شونیز دو درم و جندبیدستر دو درم ست و نوشته که در هفت رطل اب بپزند تا یکنیم رطل بماند و هر روز ثلث رطل با یکی از هر دو روغن مذکور بنوشند و جوارش بلادری آنرا نفع میکند و بعد سه هفته ایارجات کبار بخورند و تمریخ بروغن قسط و سوسن و روغن فرفیون و روغن جندبیدستر و روغن شونیز و روغن سداب و روغن شخم حنظل نفط سفید بعد و لک و تکمید بدستور نمایند و راتینج و بورهٔ سرخ و غیره ادویهٔ که در قول مذکور مسطور شد بخایند یا برحنک طلا نمایند تا رطوبات لزجه را از دهن برارد و تنقیهٔ سر کند و همچنین قاقله و نوشادر و حب بلسانست و یا یضابون در اب چقندر گداخته بر حنک طلا کنند و ادویهٔ معطس که همانجا مذکور شد تنها یا مرکب از نیم دانگ بکار برند و یا یک شعیره فرفیون و یا یک طسوج جندبیدستر بآب چقندر یا آب مرزنجوش یا آب ثوم یا نیم دانگ سکبینج سعوط کنند و سعوز جمیع مرارات مذکوره و زهرهٔ گرگ و بز بقدر دو شعیره بشیر دختران مجربست جالینوس گفته که درین مرض دوای مفرد سهل الوجود در هر مکان بسیار دفعه استعمال کرده شد و کافی یافتم و آن شونیز ست که یکبار در سرکهٔ تندتر کرده مثل غبار سوده بسرکه گداخته بدان سعوط کنانیدم و مریض را یکبار باستنشاق اوامر کردم و یکبار بزیت سوده سعوط کنانیدم و بعض قدما گفته‌اند که شونیز و صبر و بورق سوده بزیت کهنه سعوط کنند و نرگس و نسرین و غیر آن از شمومات ببویند و معجون مبدل مزاج بخورند و غذا نخوداب مطبوخ با شبت و پودینه و زیره بکف خردل و مری نبطی و روغن جوز و افاویهٔ کثیره ملجوم مسطوره و کباب بافاویه دهند و اگر خوف قبض طبع باشد لحم ترک نمایند و نخوداب موضوف

مطبوخ بلحوم بنوشند و ادرار بول ایشان را نفع بلیغ می‌نماید و از جمیع نبیذها که ترطیب دماغ می‌کنند و ریختن آب گرم بر بدن و دخول در ان آب که مرخی اعصابست حذر کنند مگر آنکه آب ریاحین یا آب چشمهای گرم باشد و ریختن آب سرد استواری و سختی اعصاب ایشان کند و نسخهٔ حب منتن و روغن قسط و روغن فرفیون و روغن جند و روغن شونیز در قول مسیحی گذشت و این حب شبهای نافع این مرضست صبر سقوطری بست درم پوست هلیلهٔ زرد ده درم زنجبیل خردل هر یک دو درم و نیم فلفل دار فلفل هر یک درم شیطرج وج نمک هندی هر یک دو درم فانیذ چهار درم ساییده بآب گندنا سرشته حبوب سازند شربتی دو درم و نیم و نیم و روغن سوسن مفید فالج اینست بگیرند سلیخهٔ و قسط تلخ و حب بلسان و زعفران صحیح و مصطکی هر واحد اوقیه قرنفل و قرفه هر یک نیم اوقیه جریش کوفته در ظرف آبگینه کنند و روغن کنجد یک من بران ریزند و گل سوسن سی عدد انداخته چهل روز در افتاب بدارند بعده صاف کرده استعمال نمایند و ترکیب روغن سداب بگیرند روغن کنجد سه من و برگ سداب تازه چهار اوقیه و آب شیرین یک من و بآتش نرم بجوشانند در دیگ پاکیزه تا آنکه آب برود و روغن باقی ماند از اتش فرود اورده و استعمال کنند و جالینوس گوید که من چند بار فالج را بحمام خشک درست کردم و قسطا گفته که اگر فالج در پای باشد نفع حقنه در ان ظاهرتر بود و بقول جالینوس کسی را که استرخا بهم رسد چیزی بهتر از حرکت دائم و تعب نیست و در طب قدیم ست اگر خواهی که ترا فالج بهم نرسد خواب مکن مگر بر خلو شکم **خضر بن علی و گاذرونی** می‌نویسد که در ابتدا منضجات مثل ماء العسل و شربت اسطوخودوس یا سکنجبین عنصلی یا گلقند عسلی در مغلی یا مطبوخ اصول استعمال کنند بعده منضجات قوی‌تر از ان مثل شربت اصول کبیر که در ان سنبل و سلیخه و مانند آن باشد و یا طبیخ اسطوخودوس تخم کرفس انیسون[2] دریان اصل السوسن بادرنجبویه گل گاو زبان پرسیاوشان بسکنجبین عنصلی و گلقند عسلی بدهند و بعد نضج تام و عند منتهای مرض سهل و حب ایارج یا ایارج لوغاذیا تنقیه کنند و باز بمنضجات و مفتجات و مسخنات اعاده نموده باستفراغ پردازند و اطریفل مقوی کهنه بآب گرم بدهند و قدری تریاق بآب طبیخ مصطکی و انیسون خورانند و هر گاه سه هفته بگذرد و ادویهٔ قوی چون حب منتن یا این حب استعمال کنند شحم حنظل سقمونیا نمک لاهوری مقل کتیرا رب السوس هر واحد ربع درم ایارج فیقرا غاریقون یکیک درم فرفیون ثمن درم اسطوخودوس یکمثقال ساییده بروغن بادام بمالند و بعسل خیار شنبر سرشته جهاسازند و واجب نیست که مجموع این ادویه استعمال کنند مگر در مزاج قوی‌تر و واجبست تلطیف غذاو در ایام اول بر اب نخود بعسل یا ماء العسل تنها اقتصار نمایند و اگر با بلغم صفرا یا خون باشد ماء الشعیر بعسل بدهند و بعد هفت روز یا اکثر از ان آب بچهٔ مرغ بشبت و

[2] نسخهٔ حب

دارچینی و فلفل و صعتر و خردل یا کف آن مفرد و مجموع بحسب حاجت و اقتضای مرض و وقت یا لحم غزال بکف خردل بدهند و یا گوشت خرگوش و دماغ او که بخاصیت نافعست با بازیر مذکوره و بمری و یا عصافیر هرزه و کبوتر بچه قابل طیران و دراج و تیهو بابازیر مسطور بخورانند و گوشت بز که در ان تخفیف و قلت ترطیبست برای ایشان ستوده است لیکن به نسبت لحوم موافق مفلوجین ناقص الحرارهٔ است پس می‌باید که با توابل گرم بخورند و مزورهٔ رشتهٔ شیرین بشکر یا عسل و بروغن بادام هنگام حرارت مزاج باک ندارد و مصطکی و زنجبیل و کندر و قرنفل اکثر بخایند بعده تعهد استعمال تریاق فاروق یا مثرود یطوس هر روز نیم درم نمایند و از فواکه پسته و نارجیل و جوز و انجیر و مغز جلغوزه که مسخن عصب و مقوی آنست و میز بخورند و از بقول هر چه شور و تیز باشد بدهند و شوربای چرب برای ایشان خوب نیست و احتمال جوع و عطش نافعست و ترک عشا واجب و بگیرند برگ غار و مرزنجوش و حرمل و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و برگ ترنج و سداب و رطبهٔ سحرائی و شیخ و قیصوم و برگ فنجنکشت مساوی جندبیدستر نصف یکجزو در اب بسیار بجوشانند تا نصف بماند نیم وزن آن روغن زیتون اضافه کرده در ان مریض را بنشانند و بر سر او بسیار بریزند و گاهی در ان اسطوخودوس و بادرنجبویه و تمام و مانند آن از محللات می‌افزایند و یا کفتار و یا خرگوش و یا بز کوهی و یا روباه در اب یا زیت یا هر دو بپزند و در ان زنده یا مذبوح مخنوق اندازند و چون مهر اشود در ان نشینند و یا در زیت کهنه که در ان جندبیدستر و قدری فرفیون باشد گرم کرده بنشانند و همچنین بر سر بسیار ریزند و این باید که بعد تنقیهٔ بدن و دماغ از فضلات استعمال نمایند و بگیرند موم و روغن قسط با روغن غار یا روغن بیدانجیر و اندک فرفیون و گرم کرده بمالند و بقول ابن بیطار مالش شحم تمر فالج را بسیار نافعست و در علاج او مثل این چیزی نیست و کندش و مشک و عنبر و جندبیدستر و فرفیون و کندر برای تفتیح سد و دماغ و تحلیل فضول موجب بقیهٔ علت اکثر ببویند و در هر اندک مدت بمثل اصل السوس و عسل قی کنند تا تنقیهٔ معده گردد و از ان ابخرهٔ رطبه نکنند و مغز حب الصنوبر کبیر تسخین عصب و تقویت آن بکیفیت و خاصیت هر دو نماید و چون قریب بصحت شوند بطرف عضو علیل توجه نمایند و بتحریک اعضای مسترخیه ریاضت قوی کثیر سریع در افتاب گرم کنند و بآب شور و کبریتی و سیاه حمات بشویند و اندفان در ریگ گرم و تمرغ در ان نفع میکند. جرجانی و ایلاقی میگویند که طریق صواب در علاج این علت آنست که در ابتدا بعلاج قوی مشغول نشوند تا مدت چها روز یا هفت روز و اگر علت سخت قوی باشد تا چهارده روز و از علاجهای قوی که در ابتدا صلاحیت او دارد حقنهٔ حاده است و دیگر اشربهٔ ملطفهٔ منضجه چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و مثل زوفای خشک بسکنجبین عنصلی و اندکی شرود یطوس بآب بادیان و مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندکی شخم حنظل و قدری غاریقون و غذا هم لطیف باید مثل اندکی

نان بماء العسل یا طبیخ خندروس بماء العسل و اگر قوت ضعیف بود گنجشک بریان کرده یا دراج یا تیهو یا مرغ سبک اندام همه بریان کرده و سخت اندک بخورند بعد اشتهای صادق و صبر بر گرسنگی و تشنگی نیز خیلی سودمندست و بجای آب ماء العسل خورند و بدانند که صاحب این مرض را آب بهتر از شراب باشد بهر آنکه شراب ماده را باعصاب فرو دارد و ایضاً شراب در معدهٔ او ترش گردد و سرکه شود تا سرکه مضرترین چیزهاست باعصاب و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند ابتدای علاج بفصد باید کرد زیرا که خون مرکب بهمه اخلاطست در حال ماده کم شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی باشد اول یک شربت تریاق یا شرود یطوس یا شلیشا یا سجز بینایا القردیا در شراب کهنه یا ماء العسل حل کرده بدهند و بعد ساعتی فصد کنند و آنجا که احوال مساعدت نکند تنقیه بحبوب مسهله باید کرد و قی کردن صواب باشد و بعد استفراغ تبدیل مزاج بتریاق و مثرود یطوس و سائر معاجین مذکوره نمایند و بعضی اطبای قدیم گفته‌اند که مفلوج را ایارج فیقرا یکمثقال وقت خواب بدهند و یکیک مثقال هر روز بیفزایند تا به پنج مثقال رسد و محمد زکریا از خودیس حکایت کرده که اعتماد کنند در علاج فالج برانکه در هر هفته استفراغ بحب قوقایا نمایند تا ماده کمتر کند و هر روز جوارش بلادریا ایارج هرمسن دهند تا مزاج او بگرداند و روغن قسط برای گرمی اعصاب بمالند و هم او گوید که منفعت این حب بزرگست و بسرعت اثر میکند حلتیت شخم حنظل جندبیدستر قنطوریون دقیق هر یک نیم درم مقل چندانکه ادویه بدان سرشته شود و حب گردد و این یک شربتست و این سفوف هر صبح بدهند زراوند طویل فلفل هر واحد نیم درم هر دو را کوفته بیخته یک شربتست صبح بدهند که این صفوف را خاصیتی ست درین علت و یا جندبیدستر قنطوریون دقیق عاقرقرحا هر یک نیم درم قردمانا دو درم با دو اوقیهٔ آب سداب بدهند و اگر استفراغ بحقنه کنند از شخم حنظل و قنطوریون دقیق و مری و روغن زیت سازند جائز ست و در هر چند روز ازین نوع حقنه بکار برند و باید دانست که بعد تنقیه محجمهٔ ناری بر سر عضلها نهادن و روغنهای گرم مالیدن و در گرمابهٔ خشک و ریگ گرم و در اب کبریت و آب دریای شور نشستن و ریاضت کردن باید داد و تمریخ فقار پشت و سرهای عضلات بروغن قسط و قی در اول علت و آخر آن سخت سودمند ست و ماءالاصول بروغن بیدانجیر و روغن بادام تلخ در اخر مرض نافع‌تر ست و مغز سر خرگوش بریان کرده صاحب فالج و رعشه را نافع و مغز چلغوزه بعسل بالخالصیهٔ سود دارد و این ضماد نافعست روغن زیت کهنه نیم من موم زرد بست درم فرفیون یازده درم موم در روغن گداخته فرفیون سوده آمیزند و در دهان حل کنند و این ضماد اعصاب را گرم کند عاقرقرحا مرزنجوش مویزج هر یک اوقیه نطرون خردل هر یک دو اوقیه فلفل یکدرم فرفیون یک اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را نرم ساییده بروغن حب الغار ضماد کنند و اگر روغن سوسن و موم زرد و میعهٔ سائلهٔ و بارز و با هم بگذراند و جندبیدستر و قسط ساییده

سرشته ضماد کنند عصب را گرم کند و حسن باز ارد و اگر حس بحال بود و حرکت باطل شده باشد یا جوزالسر و ابهل و مور و پوست بیخ کبر در شراب کهنه پخته ضماد نمایند و اطبای قدیم گفته‌اند که اگر روناسن بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و بدانند که هیچ آب گرم بر عضو مفلوج نشاید ریخت مگر آی دریای شور آب معدن گوگرد زیرا که آب شیرین چون گرم باشد ماده را منتشر زیاده کند و اعصاب را نرک کند و اکثر آب سرد عضو مفلوج را قوی‌تر کند و ازان راحتی یابد از برای آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد منقبض گردد و کوچک‌تر شود ابن ماسویه گوید بسیار دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زائل شد و بسیار خوردن به و سیب و امرود و انار اعصاب را مضرست و اطعمهٔ مرطبه و شوربای چرب و ثرید زیان دارد و قلیهٔ خشک و گوشت سرخ بروغن جوز یا بروغن زیت بریان کرده و تواهل چون دارچینی و زیره و مانند آن آمیخته موافق باشد مویز و انجیز خشک و پسته و فانیذ و مغز جوز و جبهٔ الخضرا و چاغوزه و عسل سود دارد و اگر مغز جوز مقشر یکرطل مغز چلغوزه نیم رطل مغز حبهٔ الخضرا نیم رطل بکوبند و با همچند عسل بسرشند و فلفل زنجبیل دارچینی دارفلفل هر یک دو درم سوده آمیزند و پیش از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم بخورند و بالایش بنوشند سخت موافق بود. شیخ الرئیس میفرماید که در علت فالج حقیقی کائن از استرخای عصب واجبست تدبیر مشترک آن استفراغ ماده است بدانچه در استفراغ مواد رقیق مسطور شد بعینه بلا زیادت و نقصان و نافع‌ترین اشیا که بدان استفراغ صاحبان این مرض کنند حب فرفیون و حب مارستانی و حب شیطرج و حب منتن و ایارج هرمس ست و قی کردن بخربق سفید یا بعصارهٔ ترب که در ان قوت او باشد و کذلک سائر مقیات آنرا نافعست و گاهی تریاق از یکدانگ شروع میکنند و اندک اندک افزوده بیکدرم میرسانند و باز بییک دانگ می‌آرند و گاهی بکنجد مقشر و شکر مخلوط میکنند و گاهی سکبینج یا جاو شیر یا جندبیدستر مقدار باقلا در شربت عسل حل کرده میدهند که آن خیلی سودمند ست و واجبست که بحقنهای قوی حقنه کنند و بشیافات قوی اما مواد باسفل نمایند و فقار آنها با دهان قویه بمالند و مروخات حار از دهان و ضمادات محمره که مکرر ذکر یافت نافعست و خصوصاً چون فالج بدان حد رسد که حس باطل شود و بیخ سوسن از ادویه حیدهٔ التحمیر ست تخلیل فروی می‌نماید و ایضاً بعد استفراغ و تنقیهٔ تامه گذاشتن محاجم که سر انها تنگ باشد بغیر شرط بر سر عضلات بنابر شتخسص آنها نفع می‌نماید و گاهی احتیاج بشرط اندک افتد اگر در عضله ماده محتبس باشد و باید که آتش بسیار داخل کنند اگر محاجم ناری باشند و بزور یمکند اگر غیر ناری باشد و بزودی قلع نمایند و متفرق بر مواضع کثیر بکشند اگر استرخا بسیار متفرق باشد و اگر استرخا اندک باشد یکجا گذارند و بعد از آن زفت و صمغ صنوبر بر ان نهند و اضمدهٔ حار محمر مثل ضماد آرد شلیم و بیخ سوسن بعسل استعمال کنند و ضماد خردل نیز نافع بود و ماحصول تحمیر و نفاطات تبدیل نموده باشند

و ضماد شیطرج بفالج عظیم النفعست و او نزد اکثر مغنی از نافسیا خردل ست و ایضاً ضماد زفت نافع و خصوصاً بنطرون و کبریت و دلک بزیت و نطرون و ابهای کبریتی و آب دریای شور و نطولات ملطفه مفید و چون حس ضعیف بود گاهی قوی ضرر رساند و آن محسوس نشود و این مؤدی بآفت و تقوح شدید گردد پس واجبست که از روی احتراز کنند و حال اثر ضماد دریافت نمایند اگر موضع ضماد سرخ و منتفخ شود و حمرت او متعدی از جلد نشود بمغز انگشت متفرق گردد و مکان غمز سفید شود بدانند که اثر ضماد از جلد تجاوز نکرده و اگر سرخی ثابت ماند و حرارت ظاهر باشد ضماد موقوف دارند و وجه تعرف این آنست که ضماد هر وقت دور کنند و طل او ملاحظه نمایند اگر توقف در ضماد واجب گردد موقوف دارند و اگر اعادهٔ آن واجب شود عود او نمایند و بدانکه نفوخ کندش در بینی آنها و امثال آن بنابر تنقیه و امالهٔ مواد مرض از طرف علت بسیار نافعست و شراب کهنه اندک جمله امراض عصب را خیلی سودمند و بسیار از ان مضرترین اشیا بعصب ست و استعمال وج مربی نافع آنهاست و کذلک ایارج مخلوط بمثل او جندبیدستر ستر خوردن و بتدریج از یکدرم تا شش درم رسانیدن نافع و همچنین روغن بیدانجیر بماء الاصول نوشیدن بسیار مفید و بعضی علاج فالج بخورانیدن یکمثقال ایارج فیقرا با نیم مثقال فلفل هر روز میکنند و شفا میدهد و واجبست که چون این اشیا بخورند بالای او آب نخورند تا اندر معده دیرتر باقی ماند و اثر بیشتر کند و بسا ست تمام روز مکث کند و بعده عمل نماید و بسیار باشد که بشب نیم مثقال فلفل با همچند آن جندبیدستر وقت خواب میخورانند و ایشان را مثل تریاق و مثر دو یطوس و شلیثاد خاصهٔ انقرد یا چیزی نیست و حلتیت خوردن و طلا کردن نیز شدید النفعست و خصوصاً چون هر روز دو بار صبح و شام بماء العسل استعمال نمایند ور نه ایضاً عجیب ست و چون عضو اقبال صحت کند واجبست که بعد ازین ریاضت آن کنند و قبض و بسط آن نمایند تا آنکه تمام عافیت بدان عود کند و گاهی منتفع میشوند بجمعی بصیاح و قراءت جمیره نفع یابند و بعد استفراغات و انتفاع بدان حمام طویل یابس یا آب حمات استعمال کنند و در اخر امر و بعد استفراغات که مختص تحلیل ست سزاوار انست که تحلیلات بلمینات ساذج نباشد تا عضو را مسترخی نکند بلکه بادنی قبض بود و از ین جهت واجبست که تحلیل بمثل انیسون و میعه و جندبیدستر و اذخر و مانند آن از اشیای حارهٔ قابضه باشد. **صاحب کامل** گوید که رای بعضی متطببین ست که در ابتدا فصد مریض کنند تا بلغم با خون بر اید از رگ و اکثر این رای نمیدهند زیرا که فصد حرارت کم میکند و برودت مزاج را قوی می‌نماید و انچه سزاوار ست که علاج صاحب فالج و استرخا در اول امر بدان کنند اینست که گلقند عسلی هفت درم بآبیکه در ان انیسون و زیره و نانخواه و مصطکی جوشانیده باشند بدهند و اگر بول رنگین باشد گلقند شکری بآب مطبوخ انیسون تنها دهند این تا چهار روز بعمل ارند و اگر مرض قوی باشد تا هفت روز و درین ایام چیزی از ادویه سوای دوای مذکور ندهند و از

طعام و شراب سه روز منع کنند و بعد روز چهارم تریاق کبیر نیم درم دهند و اگر حاضر نباشد *** بدهند و غذا نخوداب بزیت مغسول و زیره و دارچینی و شبت بنان خشکار جید الصنعت خورانند و آبیکه در ان مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و در بعض اوقات بماء العسل دهند و آب سرد ندهند بلکه آب در شیشه نهند و حتی الامکان بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و نگاه کنند اگر طبیعت قبض باشد این حقنهٔ خفیفه بعمل ارند بگیرند بابونه خارخسک اکلیل الملک شبت سداب هر واحد کف زیره تخم کرفس هر واحد سه درم قرطم کوفته ده درم چقندر یک باقه همه را در چهار رطل آب بپزند تا یکرطل بماند و نیم رطل از ان صاف کرده دو اوقیه روغن خیری و مری اوقیه شکر سرخ و عسل ده درم بورهٔ ارمنی یکدرم انداخته نیمگرم حقنه کنند و چون از هفت روز تجاوز کند باید که بدوای لطیف مثل این حب اسهال اورند بگیرند تربد و ایارج فیقرا هر واحد درم نمک سیاه دو دانگ شخم حنظل ربع درم باریک ساییده بآب جها ساخته بآب نیمگرم دهند و بعد از ان بایارج فیقرا یکدرم باسکنجین و آب نیمگرم غرغره نمایند و بعد ماء الاصول موافق قوت و ضعف مرض و بحسب مزاج مریض و سن و فصل ترکیب دهند مثلاً اگر مرض قوی و مزاج و سن و فصل بارد باشد ماء الاصول قوی باید داد و اگر مرض ضعیف و مزاج و غیره حار بود ماء الاصول غیر قوی دهند و اگر قاروره رنگین و مریض خشک بدن و فصل گرما باشد از دادن ماء الاصل و غیره حذر کنند و بدانچه قیاس واجب کند تدبیر آن نمایند و ایضاً از استعمال ماء الاصول قبل تنقیهٔ بدن بدانچه مذکور شد که مبادا در بدن خلط مستعد بتفعن باشد و آنرا متعفن سازد و تپ ارد و او از علاج مرض بحسب واجب مانع آید. **صفت** ماء الاصول قوی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کبر بیخ اذخر هر واحد ده درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد چهار درم مصطکی سنبل الطیب نوریدان و ارشیشعان عاقرقرحا حب بلسانه اسارون هر واحد درم حلبه پنج درم فقاح اذخر وج سلیخه عود بلسان حرمل هر واحد سه درم سکبینج اشق جاو شیر هر واحد درم مویز منقی بست درم همه را ببیخ رطل اب بجوشانند تا ببیک رطل اید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از ان گرفته با یکمثقال روغن بیدانجیر و نیم مثقال روغن جاوشیر هر واحد مویز منقی بست درم همه را در پنج رطل اب بجوشانند تا ببیک رطل اید صاف کرده هر روز چهار اوقیه از ان گرفته با یکمثقال روغن بیدانجیر و نیم مثقال روغن بادام تلخ و یکدرم ایارج فیقرا بنوشند. **صفت** ماء الاصول که در حرارت کمتر از اول ست پوست بیخ کرفس پوست بیخ هر واحد ده درم تخم کرفس بادیان بیخ اذخر و فقاح آن سلیخه انیسون هر واحد سه درم مصطکی سنبل الطیب هر واحد یکنیم درم و مویز منقی نسبت درم همه را در چهار رطل آب بپزند تا یکرطل بماند صاف کرده هر روز چهار اوقیه *** روغن بیدانجیر و هفت درم گلقند بنوشند و باید که اول ماء الاصول ضعیف با گلقند و روغن بیدانجیر بدهند و روز دوم ماء الاصول قوی‌تر از آن که در ان روغن بیدانجیر زیاد بایارج فیقرا نصف

مثقال باشد بعد از ان هر روز نیم درم بیفزایند تا روغن بدو درم و ایارج بیک نیم درم برسد پس اگر آثار نضج در بول یعنی رنگینی در ان ظاهر نشود ماء الاصول زیاده کنند و در ان پنجم درم منجر مینیا مالیده بدهند بحسب ملاحظه قوت مریض و رنگ بول پس هر گاه آثار نضنج در بول ظاهر شود یکروز مریض را راحت دهند و بنخوداب و زیت مغسول غذا سازند بعد از ان این حب ایارج دهند تربد ایارج فیقرا هر واحد درم حب‌النیل نیم درم شحم حنظل رابع درم نمک سیاه دو دانگ همه را باریک سوده یکدرم گلقند شکری یا عسلی بآب نیمگرم باید داد و روز چهارم ایارج فیقرا درم صعتر فارسی زنجبیل خردل هر واحد یکنیم درم نوشادر عاقرقرحا مویزج هر واحد نیم درم سماق دو درم باریک سوده یکدرم از ان با سکنجبین و آی نیمگرم آمیخته غرغره کنند و بنخوداب غذا سازند بعد از ان قاروره را ملاحظه نمایند اگر آثار خامی در ان معلوم شود باز اعادهٔ ماء الاصول بروغن بید انجیر بنحویکه مذکور شد سه روز یا پنج روز بحسب معاینه آثار نضج نمایند انگاه بحسب منتن اسهال آورند. **صفت** آن سکبینج اشق جاوشیر حرمل مقل شحم حنظل هر واحد سه درم صبر و مر و تربد هر واحد پنج درم فرفیون جندبیدستر هر واحد یکنیم درم ادویهٔ خشک را ساییده و صموغ را در اب گندنا حل کرده با هم سرشته جهاسازند شربت سه درم بآب گرم نوع دیگر هلیلهٔ کابلی پنج درم سکبینج اشق حرملی جاوشیر صبر سقوطری هر یک چهار درم مقل ارزق شحم حنظل حنا انزورت هر یک دو درم فرفیون جندبیدستر سمقونیا هر واحد نیم درم زعفران قرنفل هر یک دو دانگ ادویهٔ خشک کوفته بحریر بیخته صموغ را در اب گندنا حل کرده با هم سرشته جهاسازند شربتی از ان سه درم و بعد دادن این حب سه روز راحت دهند و در ان ایام هر روز هفت درم گلقند بآبیکه در ان انیسون و تخم کرفس جوشانیده باشند بدهند و بنخوداب گوشت کبوتر بچه‌پردازی و قنابر غذا سازند و روز چهارم خردل عاقرقرحا دارچینی فلفل زوفا بیخ کبر انار دانه مویزج بورق هر واحد یکجز و ایارج فیقرا دو جز و باریک ساییده باسمنجبین و آب گرم آمیخته غرغره سازند و کندش و عاقرقرحا و صبر و نوشادر و مرزنجوش و خربق سفید و زنجبیل و مشک و بورهٔ ارمنی هر کدام ازینها که حاضر باشد بقدر نیم دانگ باریک سوده از ان عطسه آورند و این همه بعد نضج و تنقیه استعمال نمایند چه هر گاه قبل نضج و استفراغ بعمل ارند بر مریض جنایت عظیم کرده باشند بهر آنکه اجزای لطیف خلط تحلیل شود و غلیظ آن باقی ماند و در ان هنگام علاج سودمند و بعد از ان اگر در مریض آثار صلاح ظاهر شود بر همین تدبیر مداومت نمایند و الا بض حبوب قویه با این حب شیطرج بخورانند و اجزای آن همان حب شبیارست که در قول ابومنصور مسور شد و نوشته که بآب سرشته جهاسازند شربت سه درم. صفت حبی که برای شخصی که فالج جانب راست و ثقل زبان بهم رسانیده بود و بر تکلم قادر نبود تألیف نمودم بگیرند تربد سفید شش درم سورنجان حب النیل هر واحد نیم درم ادویهٔ خشک را باریک ساییده

بحریر بیخته و صموغ را بآب گندنا گداخته بادویه سرشته جهاسازند شربتی سه درم بآب گرم. صفت حب فرفیون نسخهٔ آن در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحب نفط نمایند نافع بود و چون تنفیه ببعض این حبوب کرند اعادهٔ غرغره نمایند و با آن سعوطات مسخنهٔ ملطفه استعمال کنند تا تنقیهٔ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغنهای گرم محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کهنه و مانند آن بمالند و اگر ببیند که مرض بسیار قوی شده در روغنها چیزی از جندبیدستر و فرفیون مخلوط سازند و بعد از انکه جانب علیل را بخرقهٔ درشت بمالند حتی که سرخ گردد و روغن بمالند و بآبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک و اقحون و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواه و مانند آن که در قول مسیحی گذشت و اگر تنقیه بحب لفظ نمایند نافع بود و چون تنقیه ببعض این حبوب کردند اعادهٔ غرغره نمایند و با آن سعوطات مسخنهٔ ملطفه استعمال کنند تا تنقیهٔ دماغ کنند و جانب علیل و نواحی گردن را بروغنهای گرم محلل مثل روغن ناردین و قسط و کلکلانج و زنبق و بادام تلخ و اترج و بلسان و جوز کهنه و مانند آن بمالند و باآبیکه در ان بابونه و اکلیل الملک واقحون و شبت و برگ غار و کرفس و سداب و نانخواه و مانند آن که در قول مسیحی گذشت تکمید سر و جانب علیل و موضع فقار نمایند و امر بخاییدن مصطکی ور اتنیج و علک و قرنفل کنند و غذا نان خشکار پاک محکم الصنعت بنخوداب و زیره و دارچینی یا بکبوتر بچهٔ پروازی یا گنجشک یا بقنابر بکف خردل و چقندر بزیت و مری و خردل دهند و نمک طعام ایشان نمک اندر نی بریان بعسل سرشته مطیب بصعر و *** و شونیز و انیسون باشد و عسل بخورد و پسته و حب بطم و حبهٔ الخضرا و مانند آن خورند و مسهکه هندی گفته که جوز مصر بعصب ست خاصهٔ عصب زبان را و قنا غروس گفته که جوز تقل زبان پیدا کند خاصهٔ صبیان را و شراب کهنه اندک مقدار که تفریح نفس و تسخین معده کند و سکرنیا رو بخورند زیرا که سکر ردیست دماغ و عصب را بسیار ضرر رساند از ان حذر کنند و حندیقون یا شراب عسل بنوشند و در اکثر احوال از اب خالص حذر نمایند و شراب او درینجا ممزوج بعسل یا مطبوخ بمصطکی مناسب و مرزنجوش و نمام و نرگس ببویند و در حمام گاه گاه بعد نضج داخل شوند قبل از غذا و بریدن آب گرم که در ان ریاحین حاره پخته باشند بریزند و این تدبیر بعد تنقیه بداوی مسهل بعمل آرند اگر از این تدبیر فائده معلوم شود بر همین مداومت نمایند مع احتیاط از عروض گرمی مفرط ببدن و اگر عارض شود چند روز راحت دهند ولاسیما اگر موسوم گرما باشد که هوای گرما مقاومت مرض می نمایند و اگر با وجود استعمال این در مرض اثری صلاح پدید نیاید ایارجات کبار چون ایارج ارکاغانیس پس ایارج لوغاذ یا پس ایارج جالینوس پس معجون بلادری پس ترياق کبیر برین ترتیب هر واحد بشربت تام استعمال نمایند بیحسب مشاهده قوت مریض و قوت مرض و ضعف آنها و معذلک تدبیر مریض باغذیه مذکور و کذلک نطولات

دادهان بحسب احتمال علیل باید کرد و از دادن معجونات در اوقات و بلدان حاره حذر کنند چه اگر تابستان قوی الحراره باشد ازین ادویه قوی الحراره بر مریض خوف حدوث حمای حاده باشد و در زمانه گرما مغذلک قی به سویه و اغذیه مقطع بلغم استعمال کنند و چون تدبیر علیل باین همه تدابیر نمایند و در آن اثر صلاح ظاهر نشود و مرض بطول کشد در علاج او بر اغذیه موافقه مذکوره اقتصار کنند و برادران ادویه حاده اومان ننمایند تا مریض را مرض حاد پیدا نکند و هلاک نگرداند و از اغذیه مولد بلغم اجتناب کنند و در اوقات فصول بحبوب و بعض ایارجات موافقه بحسب قوت و ضعف مریض تنقیه کرده باشند **ابن الیاس وخجندی** مینویسند که مفلوج را چیزی از ادویه قویه تا روز چهارم ندهند زیرا که نوشیدن ادویه در اوائل بسبب حرکت ماده و انصباب آن بسوی عضو ضعیف در مرض می افزاید و هرگاه از چهار روز تجاوز کند هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و بادرنجبویه هر واحد دو درم با ده درم گلقند عسلی بنوشانند و غذا نخوداب بمغز قرطم و اندک فلفل و دارچینی و غیره ابازیر و افاویه تا هشت روز و درین ایام آب ترک کنند مگر ماءالعسل و ماءالاصول بنوشند و هرگاه اثر نفج در قاروره ظاهر شود تنقیه بحقه حاده یا باین حب صبر کنند **نسخه** آن صبر سقوطری مثقال بوزیدان ماهیز هرج تربد محکوک ملوث بروغن بادام هر واحد درم غاریقون شخم حنظل انیسون هر واحد نیم درم نمک هندی یکنیم دانگ مقل یکدانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان جهاسازاند و بران صبر کنند تا اسهال نیک ارد و در اخر روز غذا بنخوداب مع لب قرطم و لحم گنجشک وکبوتر سازند یا حب منتن دهند و بعد سه یا چهار روز این حقنه بعمل ارند **صفت** آن برگ غاریا حب آن بقدر ثلث برگ و قسط و مرز بخوش و حلبه و خار خسک و اکلیل الملک و برگ بید انجیر یا تخم آن و مرماحوز و سداب قرو کرنب و شبت و قیصوم و بزر کتان و ابهل هر یک پنج درم شحم خنطل نیم درم قنطوریون دقیق دو درم همه را در سه رطل اب بپزند تا یکرطل بماند صاف کرده بران روغن زیت ده درم آبکامه پانزده درم عسل بست درم بوره ارمنی نمک هندی مقل هر یک نیم درم سوده پاشیده حقنه کنند و اگر خوف سحج وزحیر بسبب حدت نمک و بوره باشد بدل آن آب گند ناکنند و اگر بسبب حرارت مزاج و فلب متحمل آن حقنه نباشند این حقنه بعمل ارند و اجزای آن سوای بابونه و سبوس و انجیر و شحم خنطل و قنطوریون همان حقنه حاده است که در قول مسیح گذشت وزن هر یک بقدر کف گرفته در سه رطل اب بجوشانند تا نیمه بماند شکر سرخ و عسل و مری هر یک ده درم روغن زیت پانزده درم حل کرده بدهند و معجون بلادری کبیر که تریاق فالج و لقوه و سکته است بقدر بندقه در شربت مذکور بدهند و نسخه آن در قول میسح گذشت و اگر فصل گرما باشند بحب منتن صغیر بارد تنقیه کنند **نسخه** آن شحم خنطل ربع درم کتیرا ثلث درم سورنجان یوزیدان ماهیز هرج هر یک یک درم هلیله کابلی نیم درم و این یک شربت ست و این غرغره نافع فالج و منقی راس از فضول غلظه لزجه

است **نسخه** آن ایارج فیقراوج خردل *** عاقرقرجا زنجبیل پودینه ایرسا پوست بیخ کبر هر و احد دو درم کوفته بیخته بعسل امیخته غرغره بدان سازند و هرگاه ذازین تدابیر علامت صحت پدید اید مالش اعضای علیله بروغن قسط و ناردین و زنبق حل کرده در بینی چکانند و ریاحین حاره ببویندو سکنجبین عنصلی باز وفای خشک نافعست و ایضا خوردن ایارج فیقرا در هر هفته یکلار نفع دهد و کذا نوشیدن این ماءالاصول قوی **صفت** آن بیخ بادیان بیخ اذخر هر یک هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون هر یک سه درم نانخوا زراوند شونیز هر یک دو درم همه را در نه رطل آب بجوشانند تا بسه رطل اید صاف کرده هر روز دو اوقیه با عسل یا فانیذ هر کدام که باشد ده درم بنشون و در هر هفته تعاهد خوردن شرودیطوی یا تریاق کبیر با شربت *** ده درم کنند و از طعام شب و حمام رطب و ریختن آب گرم بر سر و از جمیع مسکرات حذر کنند **طبرسی** مینویسد فالجی که با وی مزاج گرم نگردد و قاروره سفید خام باشد پس سبیل طبیب آنست که علاج نفج و ترقیق اخلاط کند زیرا که اگر مبادرت باستفراغ از ادویه حاره کند از انحلال فضول رقیقه و بقای کثیف آن ایمن نباشد و ثانیا آنکه این مرض طویل ست اگر تنقیه مریض در ابتدای آن کنند ضعیف گردد و استقصا در علاج او ممکن نباشد و آنرا غذا هم ندهند بهر آنکه غذا تقویت مرض کند و قوت را ضعیف سازد چه از قوت مرض قوت ضعیف میشود و اضعف قوت مرض قوی میگردد و چنانچه فاضل بقراط گفته و سبب ثالث آنست که استفراغ در ابتدای این علت نجاح نمی بخشد بهر آنکه نمی بخشد بهر آنکه فضلاتی که عصب آنرا تشرب کرده است استخراج او از ان ممکن نیست زیرا که درینجا عروق متصل نیست و نه طریقی ست که فضول در ان رجوع کند پس طبیب محتاج این امرست که آنرا از اعصاب بطریق تحلیل و تعریق و تنشیف استخراج نماید و تحلیل فضول تا که نفج قبول نکند ممکن نبود و نه تنشیف خلط غلیظ و نه انسان عرق بفضول کند مگر وقتیکه آن بسیار لطیف گردد و طریق انضاج فضول و ترقیق آن اینست که باسخان معتدل بتدریج تسخین نمایند بعد از آن حل آن بتدریج بطریق خلا و ملا بطریق حفظ قوت و عضو پس درینصورت واجبست که در علاج فالج ابتدا بمنع علیل از اغذیه غلیظ کنند و اقتصار بر نخوداب کبوتر بچه پروازی نمایند بدون اجازت خوردن گوشت آن و با نخود آن و در ان زیت رکابی شیرین داخل کنند و مریس جلنجبین با بزور بدهند زیرا که هلاک امور معالجه فالج حفظ صدرست بهر آنکه اگر حفاظت آن کرده نشود گاهی رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد و نفس منقطع میگردد زیرا که فالج بلیغی که از فقار رقبه برامده و نفس بدان تمام میشود ضرر میرساند و هرگاه ضرر بآن واقع میشود و رطوبات بسوی ریه و صدر منصب میگردد نفس دفعه انقطاع می پذیرد و این دوا که مسمی بمریس جلنجبین ست حفظ صدر از انصباب رطوبات میکند **صفت** آن بگیرند بادیان تخم کرفس انیسون زوفای خشک *** مساوی و اندک زیره کرمانی و اندک اصل السوس و همه را در

اب بجوشانند حتی که بزور بپزد و قوت آن در اب اید صاف کرده جلنجبین شاپوری بمقدار واجب خوب مالیده باز صاف نموده هر روز بنوشند و بدل آب خالص شربت عسل ساده در اول مرض کنند و برین تدبیر تا پنجروز اقتصار ورزند و مغدلک نظر بسوی نبض و قاروره او نمایند پس هرگاه در نبض اونی سرعت و در قاروره اندک نضج پدید اید در انوقت این حقنه بعمل ارند **نسخه** آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قیصوم برگ نمام برگ غار برگ جسفرم قرطم تخم حلبه تخم کتان برگ شبت انجیر سیاه خطمی سبوس گندم با وزان مناسب بدستور حقنها پخته صاف نمایند و بمقدار قوت مریض و مزاج او گرفته و ثلث درم بورق و ده درم روغن غار و ده درم روغن بید انجیر داخل کرده بکار برند و این حقنه پنج مرتبه در ده روز کنند بعده بمزاج مریض نگاه کنند اگر متغیر شود راحت دهند و بر غذا اقتصار نمایند و از اشیائی که تسخین مزاج کند کم کنند و اگر مزاج متغیر نشود و قوت او ضعیف گردد تقویت آن باشیای موافقه معتدله کنند و اگر قوت بحال خود باشد یک شربت این حب بخورانند **نسخه** آن بگیرند آب کرنب و آب گند نای نبطی و آب برگ ترنج و در ان سکبینج و جادشیر و جندبید ستر و مقل ازرق هر واحد پنج درم اشق دو درم تر کرده در افتاب بدارند تا بگدازد پس بدست مالیده صاف نموده سلیخه و عصاره قثاء الحمار هر واحد دو درم اشنه تخم کرفس هر واحد یکدرم انیسون یکنیم درم بادیان نمک نفطی هر واحد دو ثلث درم شحم خنطل دو نیم درم خربق سیاه نیم درم کوفته بیخته بدوای گداخته بمقدار حاجت سرشته بقدر فلفل جها سازند و سه درم و ثلث آن بدهند و بعد آن پنج روز صبر کنند و بکبوتر بچه در پرواز امده مطبوخ با نخود و زیت و با سفید باج معمول از قنا برد عصافیر که در ان بیخ گند نای نبطی و نخود و دارچینی بسیار داخل کرده باشند غذا سازند و قطعه دارچینی مدام زیر زبان دارند و بمویزج و عاقرقر حاوایارج فقیرا و خردل در میفختج حل کرده غرغره سازند و اعضای مسترخیه را اول بروغن خیری و روغن زنبق پس بروغن قسط و روغن مجموعه بمالند و چون برین ترتیب مذکور علاج کنند و مرض منحل نگردد ماء الاصول با این نسخه هفت روز بنوشانند بیخ اذخر و فقاح آن و پوست بیخ کبر و *** المجوس هر واحد ده درم پوست بیخ کرفس و بادیان و برگ جمسفردم اشنه و سلیخه و وج هر واحد پنج درم مصطلک چهار درم تخم کرفس انیسون دارشیشعان هر واحد سه درم مویز منقی پانزده درم در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل و ربع آن آید افشرده صاف نموده در ظرف آبگینه بدارند اندر اب اگر موسوم گرما باشد و هر روز پانزده درم از ان با یکنیم درم روغن بید انجیر و یکنیم درم روغن بادام تلخ بنوشند و بعد هفت روز یک شربت حب مذکور دهند و بعده پنج روز صبر کنند پس اگر مزاج او متغیر نشود حقنه مذکور بعمل ارند و در طبخ آن پنج درم شحم خنطل و جندبید ستر و جاد شیر و سکبینج هر یک سه درم افزوده بوزن صد درم از ان صاف کرده ده درم روغن ناردین و پنج درم روغن قسط و دو درم نفط سفید بران ریخته در هاون کرده حقنه کنند و

بروغن بلسان تدهسن نمایند و باین سعوط تسعیط کنند **نسخه** آن بوغن مصطکی روغن ناردین هر واحد دو ثلث درم گرفته در ان یکدانگ زهره کلنگ حل کرده سه دفعه بر نهار در مدت شش روز این سعوط بعمل ارند و یکروز در میان بر معجون انقردیا و ایارج مخمر و تریاق کبیر لزوم و از تریاق ربع درم تا نیم درم و از معجون یکدرم تا دو درم و از ایارج ثلث درم تا درم و ثلث یکروز یکی از این هر سه بدهند و یکروز راحت داده ثانی بدهند و بعد یکروز ثالث بخورانند این طریق معالجه این مرض ست و زیادتی و نقصان بحسب سن و مزاج و بلد و فصل و عادت و صناعت کنند **بعضی** مینویسند که گاهی استرخای نصف بدن در عرض واقع میشود و اکثر در ان اسفل بدن مسترخی و لاغر میگردد و این دوا برای او ستوده اندروغن حنافلفونه علک البطم هر یک سه وقیه موم دو وقیه و نیم جندبید ستر یکنیم وقیه فرفیون قرد مانا کند راذاراقی شیح هر یک نه درم جاد شیر قنه عاقرقرجا هر یک چهار وقیه علی الرسم مرتب ساخته طلا نمایند و مولف شخصی را که نصف بدن اسفل او مسترخی و لاغر شده بود باستعمال معجون عشبه و مالش روغن مال کنگنی امر نمود و در اندک مدت لاغری پایهای او دفع گردید و از مشاهده این حال اکثر کسان متعجب بودند و گویند که گاهی حادث میگردد و از قولنج استرخای اسافل بدان هنگام دفع طبیعت فضول را بسوی عصب پشت و علاجش علاج استرخای بحرانیست که عنقریب بیاید و گاهی استرخای هر دو پای بسبب وقوع ضربه و سقطه بر پشت نیز عارض شود چنانچه جالینوس حکایت کرده و علاج آن نیز مسطور گردد **انطاکی** گوید که علاج خاص استرخا بحسب نظر در مبدأ عصب مسترخی ست پس قصد او کنند در علاج مثل قطن و بهترین ادویه او استعمال قسط است مطلقا و استعمال نیم درم عسل بلا در بمغز جوز و طلا بقر نقل و خردل و روغن غار و قثاء الحمار و سلاب وزیت و شحم خنطل ❊❊❊

علاج استرخا و فالج مع حرارت و تپ

هرگاه در فالج حرارت مزاج و تپ حادث شود روزی چند دست از معالجه او کوتاه دارند و خاکشی با عرق عنب الثعلب و عرق گاوزبان و قدری شکر یا گلقند بدهند و بادویه و اغذیه مقطع بلغم قی کنانند خاصته در فصل گرما و گویند که باشامیدن عرق گاو زبان و سکنجبین و نهادن روغن گل با سرکه بر سر و تعذیه بنخود و برنج بآب لیمون تسکین حرارت باید کرد و در بعضی اوقات گرمی مزاج بحدی رسد که بماءالشعیر محتاج گردد و بجای ماءالعسل نیز عرقیات یا آب آهن تاب دهند و بعد تسکین حرارت بتدریج بعلاج فالج متوجه شوند و ایضا بصورت اجتکاع تپ باین امراض تا مقدور مدرات شل خیارین و غیره باد داد و اگر کفایت نکند ناچار شیره مغز تخم هندوانه نیز مجوزست بخلاف لعابات و لزوجات که استعمال آنها خوب نیست و سکنجبین و گلقند بعرقیات مناسبه بدهند و یا سکنجبین ❊❊❊ بارده استعمال کنند و روغن حنا بر سر مالند و گاهی در استرخا که از بخاررات تپ عارض میشود بهدانه در جوشانده و

شیره مغز تخم تربوز می افزایند و گاهی در فالج مع تپ گل بنفشه عود صلیب جوشانیده صاف نموده نبات سفید خاکشی داخل کرده میدهند و غذا کچرطی و گاهی گل خطمی گل سرخ اصل اسوس بهدانه می افزایند و بجای نبات شربت انار شیرین میکنند **بالجمله** هر گاهی تپی از تپ های خلطی مثل غب خالص و یا غیر خالص و یا لائبه بلغمی و یا ربع یا فالج یار گردد درین وقت رهائی ازین مشکل گردد و علاجش بر معالج عسر تر گردد پس بنگرند هر تپی که از تپ های مذکوره باشد علاج *** کنند که نخستین بازاله تپ کوشند و آن چنان باشد که مثلا اگر تپ صفرا وی بود سکنجبین ساده و شربت بنفشه هر واحد یکنیم توله در عرق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله دهند تا هفت روز و روز هشتم مغز خیار شنبر هفت توله گلقند پنج توله در عرقیات مذکوره مالیده صاف نموده شربت دینار معتدل عاویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق مکوه دهند و وقت دوپهر آب بنوماش و شام شلهٔ بنوماشی بچهٔ مرغ خورانند و صبح تبرید از شیرهٔ تخم کاسنی هفت ماشه و لعاب اسپغول سه ماشه شربت نیلوفر سه توله تخم ریحان پنج ماشه پاشیده بنوشانند و همین نمط سه چهار مسهل دهند تا اثر تپ هیچ نماند پس معالجهٔ فالج متوجه شوند بدستوریکه مذکور شد و همچنین در غب غیر خالص و شطر الغب و در هر دو نوع بلغمی و ربع علاج آن تپ نمایند که در جایگاهش بیاید و گاهی در فالج عضوی مع تپ باین طور مسهل میدهند که گل بنفشه اسطوخودوس خطمی گاوزبان بادیان هر یک چهار ماشه گل سرخ شاهتره اصل السوس تخم خیارین نیم کوفته پرسیاوشان بیخ کاسنی هر یک شش ماشه مویز منقی نه دانه انجیر زرد سه عدد سنای مکی نه ماشه در عرق عنب الثعلب نیم اثارشت خیسانده صبح جوش داده صاف نموده گلقند ترنجبین هر یک چهار توله مغز خیار شنبر شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند و گاهی خیارین شاهتره انجیر در منضج میدهند و روز مسهل موقوف میکنند که مدر صفراست و از ایارج فیقرا ده ماشه تربد سفید سه ماشه پادبالا کتیرا یکماشه سقمونیا دو ماشه پادبالا شحم خنطل سه ماشه کوفته بیخته بآب مقل حب بسته یکتوله وقت آخر شب در مسهل سوم داده صبح بدرقه بدستور میدهند **ایضا** در فالج مع حمی در ابتدای موسوم گرما که بعد خوردن ادویه حار مثل قرنفل و جوزبوا و علاج هندیان گلوبند کلام ساقط شده بود استاد برای تسکین و اندکی نضج گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب بعرق عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری معتدل خاکشی داند شربت بزوری بری ادرار ماده است که از جوز و قرنفل تلطیف یافته مهیاج بود جوزبوا و قرنفل هر چند مقوای اعصاب بار دادند اما بنابر عروض تپ و *** حرارت در مجاری تنفس حلق و گلوبند کلام ساقط شده بود و چون بهوش نیامد قدری گلاب دادند و گلاب هر چند در فالج ممنوعس لیکن برای اطفای بخارات و تفریح قلب بصورت یاس از زندگی دادند و از ان تخفیف شد روز دوم شیره مغز تخم کدوی

شیرین شش ماشه و اصل السوس سه ماشه بهدانه دو ماشه جوشانیده برای سرفه و نضج و تپ استعمال *** و آخر روز لعاب بهدانه عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر محض برای تکسین تپ داند هر گاه اندکی آواز کشاده شد منضج از اصل السوس گاوزبان پرسیاوشان عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده روز دوم درین منضج اسطوخودوس که مخصوص بامراض باردۀ اعصابست افزودند بعد از ان نیمچۀ مسهل از *** دو توله زوفای خشک سه ماشه اسطوخودوس اصل السوس گل سرخ هر یک چار ماشه عنب الثعلب گل بنفشه شاهتره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه سنای مکی یکتوله گلقند سه توله جوشانیده دادند روز دوم تربد چهار ماشه زنجبیل یکماشه در جوشانده وفلوس خیار شنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزودند هر چند تپ زائل شده بود لیکن برعایت تپ اصول *** دارند نداند و گل سرخ و گل بنفشه و غیره حشایش *** برای تپ و اعانت ادویه مسهله و اصلاح داخل کردند باز دوم روز مسهل برای ماده باقی منضج مویز منقی ده دانه زوفای خشک سه ماشه پرسیاوشان پنج ماشه بعرق شاهتره جوشاینده گلقند دو توله دادند و بعد نضج و رفع ضعف مسهل دوم تجویز فرمودند اگر چه از تقلیل مواد تنفس کم شد اما بجهت بقایای ماده که بعض عوراض از سستی و کسل و سرفه باقی بود اسطوخودوس گاوزبان بعرق عنب الثعلب عرق بادیان جوشانیده نبات خاکشی دادند باز دو سه منضج داده در مسهل دوم هر سه بلیلجات افزوده مسهل دادند و باز منضج بادیان پرسیاوشان خطمی اسطو خودوس عنب الثعلب بعرق گاوزبان و عنب الثعلب جوشانیده شربت بزوری برای ادرار ماده و تحلیل آن داخل کرده دادند و باز مسهل سوم بدستور فرمودند برای درد گلو و لهات غرغرۀ بادیان اسطوخودوس گاوزبان خطمی کوکنار برگ حنا ماز و مکوه جوشانیده فرمودند **ایضا** در فالج مع تپ عمر شباب فصل صیف که از خوردن حبوب حارۀ هندیان و شوربای کبوتر اغما و تپ داشت اسطوخودوس گل نیلوفر بعده گل بنفشه عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان جوشانیده گلقند *** داخل کرده تودری سفید پاشیده دادند و غذا شوربای مرغ و چون دماغ مشوش شده بود از تراشۀ کدو و لعاب سپستان و روغن گل قیروطی ساخته بر سر گذاشتند و فرمودند که اگر در دماغ ورم شد لاعلاج خواهد شد **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که چون فالج و تپ جمع شود واجبست که در علاج فالج تاخیر نمایند و سکنجبین با گلقند بهترین دوا درین وقتست **ایلاقی** ذکر کرده که محمدبن زکریا گوید مفلوجی را دیدم که سبب فالج او روزه داشتن و حرارت مفرط بود او را ایارج فیقرا دادم اذیت عظیم برداشت پس بحمام و تدابیر مرطبه علاج کردم شفایات **گیلانی** مینویسد که بعضی اطبا این فالج را باستعمال انواع اشیای بارده به میکردند و از دست ایشان بسیار شفا نی یافتند لا آنکه در اکثر انواع فالج از تبرید انتفاع می یابند و زنی را فالج بود و قارورۀ او سرخ و طبع او قبض و موسوم گرما بود محمد بن زکریا بشربت اجاص و وضع

سرکه بزیت و جلوس در آب سد او را امر کرد و شفایات و در بعضی بیمارستانات جماعت مفلوجین بود که بر ایشان باران افتاد و دفعه صحت یافتند **خضر** گوید که اگر فالج تشنگی قوی و تپ و حرارت یار گردد علاجش بمثل شربت بنفشه تنها یا بشربت لیمون و خمیرۀ بنفشه و استعمال عرق گاوزبان و شربت ورد و اجتناب از مسخنات کنند تا آنکه حرارت ساکن شود **ابن الیاس** گوید که چون فالج با حرارت مزاج بود اولا تسکین حرات بشربت سیب یا سکنجبین ساده نمایند و غذا فرورۀ زیرباج دهند و هرگاه حرارت تسکین یابد ابتدا بعلاج فالج کنند **طبری** گوید که نوعی از فالج است که با وی مزاج مفلوج گرم میشود و از معالجه باز میدارد پس اگر مزاج عقب فالج گرم گردد علاج فالج ترک نمایند و قصد تسکین مزاج کنند تا سرسام نشود و مریض هلاک میگردد و بهر تسکین سکنجبین و لعاب اسپغول و آب هندوانه و ماءالشعیر بنوشانند و غذا بزری باجات مزوره سازند و اگر قوت اطاعت کند بهر استفراغ بر حقنه لینه اقتصار کنند بمثل چقندر و قرطم و بزر کتان و خار خسک و بابونه و اکلیل الملک و انجیر و خطمی و سبوس شکر و بورق و روغن خیری و روغن یاسمین و هر گاه مریض متحمل اشیای مذکوره نباشد موقوف دارند الا از تنقیۀ او بحقنۀ لینه بشرط اطاعت قوت غافل نشوند و تسکین مزاج و تعدیل او و تقویت مزاج دماغ او بروغن گل مطبوخ با سرکه کنند بنوعی کیکوطل صغیر سرکه با ده درم روغن گل خالص بآتش نرم بجوشانن تا روغن بماند صاف کرده بر سر ریزند که این تعدیل مزاج دماغ کند و باعصاب مضرت نرساند و اگر رای واجب کند بتسعیط روغن گل و روغن بنفشه و آب عصی الراعی و آب جرادۀ کدو و شیر دختران مجموع یا مفرد از ان منع نکنند و باین طریق حفظ حیات او نمایند س اگر مزاج باعتدال اید علاج معتدل متوسط از علاجی که مذکور شد ترکیب دهند و اگر مزاج اعتدال نیاید بر طریقه مذکور زیاده نکنند چه حفظ حیات اولی از معالجۀ علت با این حال ست

علاج استرخا و فالج دموی و ورمی و غیره

اگر استرخا بسبب خون باشد فصد کنند و خون بدفعات گیرند باحتیاط *** بعد تیقن غلبۀ دم و باقی تدابیر هر چه در علاج هر چه در علاج امراض عصبی دموی گذشت بحسب احتیاج بکار برد و انچه در علاج فالج با حرارت مسطور شد بعمل ارند و صاحب اقتباس گوید که اگر بسبب سدۀ خون بلغمی بود و فصل و سن و سحنه هم بران دال بود و قوت نیز مساعدت کند باید که اول فصد قیفال کشایند و تا سه شبانه روز اگر ممکن بود هیچ قسمی از غذا و دوا ندهند که روز چهارم خود بخود جهت گرسنکی تفتیح سده میشود حاجت بتدبیری دیگر هرگز نمی افتد و بعد از ان غذائی دهند که بجوهر لطیف باشد و در اثر قوی بود و خالی از تفتیح هم نباشد مانند شوربای بچه مرغ که چقندر در ان افتاده باشد یا با نان تنک دهند و برگردن و روی روغن گل باندکی روغن شیخ صنعان آمیخته بمالند و بجای آب بر گلاب و

عرق شاهتره اکتفا نمایند و اگر حاجت به تنقیه آید مسهلات مناسب خون مع مقویات دماغ بکار برند و اگر بسبب قطع عصب افتد لا علاجست و اگر بسبب ورم گرم بود که در نخاع واقع شود فصد کنند اگر مانعی نبود و گویند که تا غلبهٔ خون متحقق نشود بر فصد اقدام نکنند و در ابتدا فوفل صندل اقاقیا ماميشا و دیگر روادعات مثل کشنیز و برگ انگور و خرفه و بید هر چه از ان بهمرسد بآب عنب الثعلب یا گلاب ضماد نمایند و ابن جزله گوید که اگر بدن ممتلی باشد روادع استعمال نکنند *** بعد تنقیه از خلط غالب و در تراید هر جه روادع و مرخی باشد مثل آرد جو و کشنیز تر روغن گل امیخته بعمل ارند و در انتها و انحطاط مرخیات محلله چون گل خطمی و بابونه و برگ چقندر با روغن گل و موم مصفی آمیخته استعمال نمایند و محل استعمال این اضمده ورم ست نه عضو مسترخی و اگر ورم بارد باشد بر عضو متورم حب الغار میعهٔ خشک مرجوز السر و زعفران جند بید ستر شب یمانی در روغن قسط که موم یاپیه در ان گداخته باشند آمیخته استعمال کنند و تضمید بافسنتین و حرمل در زهرهٔ گاو مجربست و در درم صلب سوداوی بستن صفحهٔ اسرب و تضمید جدوار و تنروی خطائی نافع و **اگر سبب استرخا** حاضر به و سقطه بود انچه دفعه عارض شود دلیل گسستن عصب ست و آن لا علاج بود و انچه اندک و بعد یکروز یا دو سه روز ظاهر شود بر ورم عصب و انصباب مواد دلالت کند درینصورت تنقیهٔ بدن کنند بفصد و مسهل و ادویهٔ محلله و مقویه چون مر و جادشیر و جند بید ستر و فرفیون با موم و یاپیه و روغن گل آمیخته بر جای سقطه یا ضربه و بر مبدأ عضو مفلوج بچسپانند و گل سرخ فادانیا قسط تلخ هر یک دو مثقال مومیائی دارابی زفت رومی هر واحد یکمثقال برگ مو ردمغاث هندی یعنی میده لکرطی هر یک دو نیم مثقال مومیادی و زفت را در روغن گل بگذارند و باقی ادویه کوفته بیخته آمیخته روغن بان و روغن زرد هر یک اوقیه بیامیزند تا مثل مرهم شود نیمگرم بر موضع ضماد کردن نیز نافعست ابومنصور گوید که اگر فالج از ضربه افتد بر عضو یکه ضربه واقع شود این ضماد کنند آرد حلبه حب البان حب المحلب مغز تخم بید انجیر مقل سیاه اشق پیه بط موم روغن سوسن صاحب کامل گفته که جالینوس در کتاب خود در علل اعضای باطن ذکر کرده که شخصی را فقدان حس از خضر و بنصر و نصف وسطی گردید و اطبا معالجهٔ او با او باصناف اضمده بران انگشتها کردند و صحت نیافت و من سبب او پرسیدم گفت که در سفر میان زمین روم و شام از چهار پایه افتادم و هر دو شانه ام بر زمین رسیدند پس معلوم کردم که آفت بعضی رسیده که از ان حس باین انگشتها میرسد و آن بعد فقرهٔ معالجه از فقرات گردن رسته و مخرج آن عصب را ورم در اول امرلاحق شده پس همان مراهم بران عصب نهادم و شفایات و ایضا ذکر کرده که مردی از مرکب افتاد و پشت او بر زمین رسید و روز سوم صوت او ضعیف شد و روز چهارم دست او ضعیف گردید و پاهای او مسترخی گشت و بدن او را آفتی نرسید و منفعت او باطل نشد بهر آنکه انچه از نخاع بعد گردنست

بتمامه مسترخی شد و با وی عضلات ما بین اضلاع مسترخی گردید پس اطبا اراده کردند که ادویه و ضعیه بر پاهای او بسبب استرخای آنها و بر حنجرهٔ او بسبب تعطل صوت او گذارند و من از ان منع کردم و قصد علاج موضعی که بدان آفت رسیده بود کردم و بعد روز هفتم تخفیف یافت و ورم نخاع ساکن شد و آواز و حرکت پای او بحالت اصلی رجوع کرد این بود انچه جالینوس ذکر کرده ومن در ارجان بخانهٔ علی بن موسی حاجب سرد ابادی غلام او را دیدم که از چارپایه افتاد و در ان روز و روز دوم ضرر محسوس نشد و روز سوم دست راست او مسترخی شد و حس و حرکت او باطل گردید پس معلوم کردم که آفت بعصبی رسیده که بسوی دست امده یا از ورم یا از انصاب ماده که مجری را مسدود ساخته و معالجهٔ او بوضع اضمدهٔ محللهٔ مقویه میان کتفین او کردم و در اندک ایام صحت یافت **صفت** ضمادند کور بگیرند حب الغار قسط قشار کند هر واحد ده درم میعهٔ یابسه پانزده درم صبر مرمکی ابهل جوزالسر و وج گل سرخ شب یمانی هر واحد هشت درم زعفران جند بید ستر هر واحد چهار درم قردمانا شش درم حضض رامک گلنار قاقیا سنبل هر واحد پنج درم مصطکی شونیز هر واحد هفت درم همه را باریک ساییده با موم در روغن ناردین یا روغن قسط گداخته بر موضع ضماد کنند و شیخ میفرماید که در استرخا که از صدمه افتد علاج او دشوارست اگر عصب بسیار کوفته گردد امید نجات نبود و انچه از ان امید وار باشد آنست که در ان ابتدا بفصد کنند و گاهی احتیاج می افتد که قریب عضو مضروب و متورم آخذ در انحلال محاجم بنهند تا جذب خون از ان بجهتی ریا بظاهر بدن کنند و اگر سببش زوال فقار شود برو فقار پردازند و بقول شیخ فالج حادث از زوال فقار در اکثر قاتل باشد و اگر خلع مفصل سبب باشد با تدبیر خلع متوجه شوند و باضمدهٔ قابضهٔ مجفضه ضماد کنند و مفصل را بموضع آن رد کنند و اگر فائده نشود داغ دهند و **اگر** از غلظ جوهر عضو باشد تلطیف او نمایند و **اگر** سوء مزاج ساذج باعث این مرض باشد تدبیرش تبدیل مزاج عضوست باضمده و کمادات وادهان و معاجین مسخنه بنوعی که در علاج امراض عصبی بارد ساذج و یابس ساذج مذکور شد و علاج سوء مزاج بارد ساذج سهلست بخوردن ادویهٔ گرم مثل تریاق و مثر و دیطوس زائل شود و باشد که ضماد و روغنهای گرم کفایت کند و انچه ازین نوع بشرب آب سرد و یا شناوری در ان باشد از برای او حمام یابس علاج تام ست و اگر از حرارت و یبوست باشد و جفاف عضو بر ان دلالت کند *** باغذیه و اشربه و اطلیه نمایند بنوعی که در علاج امراض عصبی یابس گذشت و علاج استرخای زبان و حنجره و مری و مثانه و جز آن هر یک درمقام خود گفته شو و **اگر** استرخای بحرانی باشد روغنهای معتدل الحراره چون روغن بابونه و نرگس و سوسن و زنبق و بید انجیر و ناردین بمالند و کذلک ادویه مقوی عضو و مانع انصباب ماده مثل بابونه و اکلیل و مرزنجوش و رب السوس بآب کاسنی و مانند آن که قدری تبرید داشته باشد آمیخته مالیدن مفید و روغن نارجیل خوردن و مالیدن مجربست و گویند که

روغن بلسان را درین باب منفعت عظیم ست و خصوصا هر گاه یکجزو او بده چند آن از روغنهای مذکوره آمیزند و این جمله بعد نضج و تنقیه استعمال کنند که تحلیل لطیف و بقای غلیظ از ماده صعوبت نیفزاید مگر انجا که ماده بسیار قلیل باشد و اگر بحرارت مزاج و رنگینی بول باشد از مسخنات احرّار کنند و بقول شیخ در فالج حادث بعد قولنج نفع میکند دوای جوز رومی که در قرابادیان مکتوبست وادهان که شدید القوه و کثرت الترکیب نباشند مثل روغنهای مذکورهٔ سابق و روغن جوز ورمی و روغن نرگس و روغن متخذ از صنع بلاط همه در تجربه بالخاصیه نافع یافته و خلقی کثیر از ایشن بچیزهای مقوی و مبرد و مانع انتقاع یافتند و علاج آنها که بادویهٔ حار کرده شده بود مرض زیاده گردیده بود و این بهر آن بود که ماده رقیقه بدان بسیار منبسط میشد و چون تبرید عضو کرده شد عضو ببرودت قوی گشت و حجم ماده کم شد و نوبت بمتلاشی شدن او رسید و واجب نیست که مبالغه در تسخین ایشان کنند بلکه احتیاج آنست که ادویه مغوارت بمثل بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نعناع و فوتنج باشند و بدان دیگر ادویه که آنرا ادنی تبرید باشد مثل رب السوس و تخم کاسنی و غیره نیز مخلوط سازند که استعمال این اشیا نفع بسیار میکند **مجوسی** گوید که اگر استرخا از تشنج و خلع قولنجی مرکب باشد پس نگاه کنند اگر تشنج امتلائی باسترخا مرکب گردد علاج واحدست یعنی انچه در فالج بلغمی گذشت و بر اعضای منخلعه اضمدهٔ مرکب از ادویهٔ قابضه و مسخنهٔ مجففه مثل کبریت و شب و عاقرقرحا و خردل و مورد خشک و مانند آن ضماد کنند (عط) و اگر تشنج یبسی باشد نظر کنند اگر استرخا قوی تر بود اشیای مسخنه مجففه مخلوط ببعض اشیای ملینه مع دلک شدید استعمال نمایند و اگر تشنج قوی تر و غالب تر باشد اشیای مرخیهٔ ملینه مخلوط به بعض چیزهای مسخنهٔ مجففه مع دلک لین بعمل ارند و هر گاه تشنج و استرخا در اعضای مختلفه باشد (عط) در اعضای مسترخی استعمال دلک قوی و تمریخ بروغن قسط محلول باندک بورق و اشخار باید کرد و آب دریای شور که در ان قدری شبت و مرزنجوش و برنجاسف و برگ غار و برگ فنجنکشت و خیری و مانند آن پخته باشند بر عضو نطول کنند و اگر موسوم گرما باشد در چشمهٔ کبریتی غسل کنند و اعض را بعضی خفاف بزنند (عط) و بر اعضای متشنج اضمدهٔ لینه چون ضماد معمول از لعاب بزر کتان و لعاب حلبه و پیه بط و پیه ماکیان و مغز ساق گاو و موم و مانند آن از اضمدهٔ ملینه که در باب او رام صلبه مذکور گردد استعمال نمایند و اما علاج استرخا و خلع حادث عقب قولنج مشکل ست و صاحب او بادهان معتدله و بادویهٔ متخذ بجوز رومی و صنع بلاطی انتقاع یابد و فولس گفته که بسیاری از ایشان باشیای مقوی و اندک مبرد منفعت عظیم یافتند و من این نوع بدوسه کس دیدم و ابوال ایشان مدام رنگین بود و اطبا مبادرت بعلاج از چیزهای بارد نمیکردند و بر دادن ادویهٔ حاره و تدهین عضو بروغن قسط ادامت نمودند و امراض حاده مهلکه ایشان را عراض شد و من معالجهٔ ایشان بمالش روغن شبت دو جزو و روغن

بنفشه یکجزو بر عضو و نوشانیدن آب بادیان مروق چهل درم فلوس خیار شنبر هفت درم مالیده و روغن بادام شیرین مثقال بر ان چکانیده هر روز غذا زیرباج بچه مرغ کردم و نافع شد.

علاج فالج و بائی

بعضی متاخرین مینویسند که گاهی هوای متعفن مورث فالج میگردد و علامت فالج و بائی اینست که بیکبارگی در عالم بسیار افتد و خصوصا بجانب قلب و بوی بد از دهن اید مع سرخی چشم بیهوش و هذیان و اولی قی زنگاری و کراثی کند پس فالج افتد و همه آثار مذکوره هر لمحه زیاده میشود و اکثر در روز اول بسه چهار *** بمرگ مفاجات میکشد و یا بروز سوم و چون از ایام مذکوره بگذرد بصحت می انجامد و اکثر اشخاص را چنان اتفاق می افتد که اول اندک صفرای کراثی بقی می اندازند و همان وقت بیهوش میشوند و بعد دو ساعت که بهوش می آیند کلام شکسته و بی نظام مانند هذیان که در فهم نیاید میکنند و جانب چپ دست و پا بی حس و حرکت میگردند و بول و براز بند شود و دست راست برداشته می جنبانند و هذیان تا روز سوم غلبه می کند و روز چهارم هذیان و جنبش دست باز می ماند و بول بی اراده جاری می شود و بعد دو پاس هلاک میگردند و **علاجش** اینست که اول فصد هفت اندام کنند و خون وافر گیرند که قریب بغشی رسد همان وقت بهوش می آید و الا گلاب و عرق بهار نارنج در یخ پرورده بر روی زنند که فی الفور بهوش می آرد و هذیان را موقوف میسازد پس وقت ظهر رگ سر روزنند اگر اندکی بیهوشی و هذیان موجود باشد و شربت کیوره و شربت اصول هر یک دو توله در گلاب و عرق کیوره و بهار هر یک پنج توله داخل کرده بنوشانند تا هفت روز غذا شوربای بچه مرغ که درمان اندکی زرشک و یا انبهٔ خام و یا آب لیمون کاغذی انداخته باشند بنوشانند صبح و شام و بجای آب ماءالعسل که از گلاب و عرق بهار ساخته باشند بدهند و روز پانزدهم و یا شانزدهم تنقیهٔ بدن بحب افاویه و قوقایای علویخان کنند و بفاصله سه چهار روز مطبوخ اسقولوقندریون که در ان اجزای تریاقیه باشند باضافه ریوند خطائی نه ماشه و شربت درد مکرر اهلیجید بعمل ارند تا حصول تنقیهٔ تام پس جهت تعدیل مزاج دواءالمسک معتدل *** علویخانی و شربت یاقوت ایشان همراه عرق زرشک و عرق عنبر یا شربت تنبول علویخان و تخم شربتی بخورانند **تشنج** و آن عبارتست از کشیده شد عضو و فراهم آمدن آن پس بعضی اقسام او بر حال خود باقی می ماند و بعضی از ان بسهولت عود بسوی انبساط میکند چنانچه در تثاوب و فواق و صرع مشهود میگردد و سبب تشنج یا ماده بود یا غیر ماده مثل حرارت و یبوست یا شی موذی پس آن سه قسم بود مادی و یبسی و ایذای و تشنج مادی در اکثر بلغمی باشد و گاهی سوداوی و گاهی مادهٔ دومی نیز بود و این در اورام عضل باشد هر گاه مادهٔ مورم در خلل لیف عصب افتد و خون را جای کند پس عرض او زیاده شود و طول او بکاهد و باشد که بندرت صفرا نیز بطریق

دم تشنج امتلائی آرد و در تشنج مادی یا مادهٔ فاعلهٔ او مشتمل بر تمام عضل باشد و این تشنج بلادرم بود و یا در موضع واحد حاصل شده باشد و سائر*** تبعیت او کند چنانکه تشنج ورمی از ماده *** بسبب ضربه یا قطع یا سبب دیگر از اسباب ورم افتد و گاهی تشنج مادی از رنج نافخ کثیف حادث شود و این از ان قبیل ست که بیشتر عارض شود و زود زائل گردد و این را عقال گویند و تشنج مادی بیشتر بر سبیل انتقال ماده افتد چنانکه عقب خناق و ذات الجنب و سرسام عارض میشود و نهجی که استرخا در اعضا بحسب مبادی اعصاب او مختلف میباشد همچنین تشنج تحت گردن و در قدام و در خلف و در جهت وفوق گردن می افتد و مادهٔ فاعل تشنج غلیظ و غیر مداخل در جوهر لیف میباشد و ماده استرخا بعکس این بود و تشنج رطب بمرضعات و سکاری و صبیان بیشتر افتد و گاهی از اعتماد بر بعضی اعضا در حالت انقباض آن بسبب انصباب ماده و احتباس او در ان عضو واقع میشود و گاهی بهمین سبب در ضربه یا از حمل شی ثقیل یا از خواب بر بستر سخت عارض میگردد و اما تشنج یابس از فقدان مادهٔ رطوبت و غلبه یبس باشد بسبب استفراغات کثیر یا اسباب مجففه یا جمود رطوبت پس عصب در طول و عرض هر دو بکاهد و آن گاهی بعد دوای مسهل افتد و آن بسیار ردیست و کذلک عقب هر استفراغ و گاهی بعد حمیات محرقه و خصوصا در حمیات سرسام و عقب حرکات عنقیه بدنی و نفسانی مثل سهر و غم و خوف عارض شود و از این کمتر خلاص می یابد و بقول جالینوس هر تشنج که در حمیات افتد روی نبود و این آنست که از تسییل مواد در عصب و عضل عارض شود و خصوصا هر گاه بدن ممتلی باشد و گاهی اینچنین تشنج در حمیات بمشارکت فم معده افتد و قی آنرا زائل کند پس مثل این تشنج ئر حمیات سخت روی نیست بلکه سخت روی آنست که در حمیات محرقه و سرسام از جفاف عضل و اعصاب و دماغ باشد و آنکه در حمیات مزمنه بسبب حفات اعضای مذکوره و *** رطوبت عزیزی افتد و گاهی تشنج یابسپید او باطل بسرعت شود و سبب او یبوست دماغ ضعیف بود و تابع او یبوست اعصاب باشد پس هر گاه دماغ را ادنی سبب مجفف رسد رطوبت از اعصاب و نخاع بسوی او رجوع کند و اعصاب بتکلف منقبض گردد بعده هر گاه طبیعت بافدهٔ رطوبت کافی اعانت دماغ کند اعصاب از روی اطاعت بانبساط عود کنند بتکلف و منجملهٔ تشنج یبسی آنست که از جمود رطوبت افتد پس حجم او کم شود و عضو متشنج گردد چنانچه از شدت برودت و از خوردن ادویهٔ مخدره مثل افیون واقع شود و اما تشنج ایذائی بسبب موذی باشد از داخل یا خارج پس عصب از ان نفرت کند و برای دفع او مجتمع گردد و آن سبب موذی یا از سبب موجع باشد و آن بیشتر خلط حارلاذع بود و یا از کیفیت سمیه باشد که موذی بدماغ و عصب گردد و یا کیفیت غیر سمیه همچون برد شدید و تشنج که از خوف شدید افتد از این قبیل ست بالجمله اقسام جزئیهٔ او مثلتشنج از خوردن خربق ست که او بعد اشهال بسبب یبوست تشنج می آرد و قبل اسهال باعث

سمیت خود عصب را ایذای شدید رسان که منقبض گردد و تشنج افتد و کذا از خوردن افیون و شوکران و از این قبیل ست تشنج که بعد از قی خلط از *** بنابر نکایت فم معده و ایذا و انقباض دماغ نیز بمشارکت افتد و آنکه بسبب انصباب صفرا بر فم معدهٔ قوی الحس افتد و آنکه بسبب علتی در معده بهم رسد مانند همیضهٔ قوی سمی و این سریع البرءست زائل میگردد بزوال سبب و تقویت معده و آنکه از گزیدن کژدم و رتیلا و مار بر عصبه یا قطع عصب و عضله بانقطاع غیر تام یا اکله که از خلط حاد اکال در عصب افتد و آنکه در امراض معده و رحم و مثانه و دیگر اعضای عصبیه بسبب ارتفاع *** منی و حیض محتبس واقع شود و انچه از دید ان عارض گردد از این قبیل ست و **بدانکه** از تشنج ردی آنست که خاص در لب و پلک و زبان باشد چه سبب او از نفس دماغ میباشد و هر گاه در تشنج بدن بسوی قدام میل کند تشنج در عضلات قدامی باشد و اگر بسوی خلف مائل گردد تشنج در عضلات خلف باشد و هر گاه عضلات پیش و پس هر دو متشنج گردند تمدد افتد و گاهی تشنج چندان اشتداد کند که گردن پیچیده شود و دندان بر هم ساید و هر انکه از تشنج میرد بدن او بعد موت گرم باشد بنابر قتل او *** و هر تشنج که تابع جراحت باشد قاتل بود و او از علامات *** در اکثر و از دلائل واله بر حدوث تشنج صغر و تفاوت نبض ست او لابعده انتقال او بسوی تمدو و اختلاف در وضع و سرعت و بطو یعنی رگ کشیده باشد همچون رد ده که سر او بکشند عرض او بکاهد و دراز کشیده شود و در موضع مختلف باشد یعنی مرتفع و منخفض بود و حرکتهای اجزای او زیر انگشت مختلف باشد و سرخی رو در اکثر و ظهور حول و میلان در چشمها و انقطاع یا دشواری در تنفس و نتواند که نفس بکشد مگر بالم بسیار و گاهی صاحب آن بدان ماند که میخندد و در اصل خنده نباشد و قبض شکم و بیشتر احتباس بول و گاهی عدم احتباس او و خروج او مثل مائیت خون و بانفاخات و عروض فواق و سر و صداع و رعشه و در یزر مفصل گردن و در میان کتفین و نزدیک مفصل کمرگاه و از علامات ردیه در تشنج امتلائی کثرت ریاح در معده است و تمطی خصوصا اگر بادی شکم نفخ کند در ابتدای تشنج باشد و ضربان عروق اختلاج در شکم نیز از علامات ردیست و اردأ و اعظم تشنج امتلائی و فالج و لقوه و سکته آنست که بجوانان و صبیان و در هوای گرم و تابستان حادث شود و اقل رداءت و اضعف او آنست که بمشائخ و در هوای سرد و زمستان *** و از دلائل تشنج حادث بسبب حمیات حاده و امراض مزمنه و از منذرات تشنج یابس در حمیات عروض کجی در چشم و بر هم سودن دندان و سرخی دست و پا و سیاهی زبان و کشیدگی جلو سر و پیشانی و سرخی بول در ابتدا و بعده سفیدی آن و ضربان صد غین و شرایین سرست و گاهی شکم خشک یا متشنج شود و قبل تشنج در خواب بترسد و رنگ سرخی یا سبزی یا تیرگی میل کند و نفس محتبس شود و قبض طلیغت بود و این نوع کمتر علاج پذیر باشد اما تشنج که با تپ باشد اگر گرمی آن تپ و طول مدت او بدان در جه

نباشد که رطوبت اصلی را محترق و فانی سازد بلکه بسبب حرارت تپ رطوبت گداخته تشنج پیدا کند این تشنج از جنس تشنج یابس نباشد و علاج بسهولت پذیرد و بقراط گفته که هرگاه انسان را تشنج باشد و تپ ربع آنرا حادث گردد از ان تشنج زائل شود و بول تیز و گرم در تشنج و تمدو روی دست و علامت و بودن سبب تشنج حرارت ساذج و از جنس تشنج خشک باشد و تشنج باختلاط ذهن و فواق نیز علامت *** و کسی که در تپ قشعریره و سر ما یابد و بول او باریم اید و باوی عرق بر سر او آمدن گیرد و چشم تاریک شود نشان حدوث تشنج بسبب دبیله احشا باشد و ماده خناق که در بحران او منتقل به تشنج گردد از نبض ظاهر شود و ماده ذات الجنب که در بحران میل باین نماید بران شدن ضیق النفس دلالت کند و تپ شدید نباشد و هر گاه ماده سرسام در بحران آن منتقل تشنج گردد چشم زود زود بر هم زدن و دندان ساییدن گیرد بعده چشم حول و گردن کج شود پس تشنج پدید آید **تشخیص** اقسام تشنج بطور استرخا نمایند یعنی اول سوال کنند که مرض دفعه عارض شده یابند ریج اگر دفعه بگوید بدانند که تشنج ****** پس فرق میان این هر دو چنان کنند که بر اسباب خارجی و مشروبات و خلل اعضای عصبانی نظر کنند یهنی از حال گزیدن جانوری زهر دار با خوردن اشیای سمیه یا قطع عصب یا وجود وجع لاذع اکال یا رسیدن سردی شدید بپرسند یا از تقدم وقوع قی کراثی یازنجاری و وجود غشیان و حرقت در معده سوال کنند یا حال یا حال تقدم حدوث امراض معده یا رحم یا مثانه یا خروج دیدان از شکم و سیلان آب دهن وقت خواب دریافت نمایند پس اگر سببی از این اسباب معلوم گردد تشنج ایذائی باشد و ایضا این قسم مع درد شدید و آفت ظاهر درین اعضا پیش از تشنج بود بخلاف دیگر اقسام تشنج که بادی درد نباشد و اگر باشد از تشنج حادث شده باشد نه تشنج از درد و اگر سببی از این اسباب نباشد تشنج مادی بود و ایضا اقسام مادی را از عدم اجتذاب عضو بسرعت روغن را که بر ان مالند و دیگر علامات غلبه هر ماده شناسند چنانچه ریحی را بسرعت مفارقت آن و بلغمی را از ثقل و کسل خصوص وقت حرکت و تمدو جلد و عریضی نبض و غلظ قاروره و سپیدی رنگ بدن و ترهل گوشت و نرمی و سردی لمس عدم تشنگی و بسیاری خواب و تقدم تدابیر مولد بلغم مثل کثرت طعامهای غلیظ و راحت و کثرت حمام بعد طعام و کثرت سکر و سوداوی را از لاغری عضو و غلبه اشتهای طعام و دیگر آثار مخصوصه آن و انچه از ورم دموی یا احیانان از ورم صفرای وافتد باثار اورام مذکوره از وجود ثقل و وجع و انتفاخ و تمدو عضو متورم و سرخی چهره در دموی و ضربان و حرقت در صفرای و جز آن که از لوازم جنس هر ورم ست پوشیده نیست و اگر مریض در جواب سوال اول وقوع تشنج اندک اندک بتدریج بیان کند و روغنی که بر عضو متشنج بمالند بسرعت جذب نماید و عضو لاغر و باریک گردد و پیش از تشنج وقوع استفراغات کثیر مثل اسهال مفرط و قی شدید و نزف الدم رعاف و غیره یا اسباب محففه مثل امراض حاده و حمیات محرقه و مزمنه و

سرسام یا سهر یا غم و فکر و اندیشه بسیار یا جوع مفرط یا محنت شاقه یا جمود رطوبت از شدت برد و از خوردن ادویه محذره اتفاق افتاده باشد تشنج یبسی باشد.

علاج تشنج مادی

که تشنج امتلائی و تشنج رطب نیز گویند اگر از ماده بلغم باشد تدبیرش همانست که در علاج امراض عصبی بلغمی و فالج گذشت مگر در تنقیه مبالغه نکنند و خلط واجب التنقیه را یکبارگی مستفرغ نسازند بلکه استفراغ بتدریج و دفعات کنند بادویه که سخت قوی نباشند و بعد تنقیه اسطوخودوس سوده با اطرفیل صغیر سرشته با عرق عنب الثعلب مفید ست و گویند که اگر ماکیان را *** کشته همچنان با پر و بال در دیگ سنگی سر بستهد بآب قلیل تمام شب بپزند تا همچون آب منحل شود و آبش بنوشند برءالیوم و *** و زعفران یکماشه مشک دو سرخ روغنگل روغن بابونه هر یک شش ماشه مالیدن برای تشنج و وجع عصبه نیز مفید است و مالش پیه شیر و پییه خرس و پیه چور خر و روغن اجمل خان و مروخ معمول و آبزن علویخان که هر یک در قرابادین مسطور شد نافع و مجرب و قومی گویند که نهادن سنگ مقناطیس در دست مسکن تشنج و درد آنست و کزاز را نیز نافع و گویند که بعد تنقیه تعاهد *** یا معجون جوزی و استعمال شربت انجیر و شربت عسل وحب بوعلی سینا نافع و در تشنج که از بس تپ بسبب سیلان ماده افتد قی و مسهل کفایت کند و در تشنج مادی که دهن و دندان کشاده نشود و تپ هم باشد بعد مسهل عود صلیب مویز منقی پرسیاوشان جوشانیده شربت دینار داخل کرده میدهند برای محافظت اعصاب از رطوبت و رعایت نضج ماده در اعصاب میباشد و غذا شوربا و بجای آب عرق عنب الثعلب تا آب اعصاب را ضرر نرساند بعد تخفیف ازذخرمکی پرسیاوشان سپستان بهدانه تخم خطمی خبازی گل نیلوفر اسطوخودوس زوفای خشک جوشانیده دیاقوزا و بعده شاهتره عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اسطوخودوس اصل السوس گل خطمی جوشانیده نبات میدهند و جدوار مرمکی عود صلیب وج ترکی بروغن گل مخلوط نموده گرداگرد دهن مضموم ضماد میکنند برعایت نزله که در اعصاب انصباب نموده دهن را بند کرده تشنج بهمرسانیده باشد و ضماد محلل و مرخی اعصاب میدهند عود صلیب برای بدرقه دوای سرد و تقویت دماغ معمولست و در اطفال برای رطویت فضلی میدهند و در **تشنج** وداوی هرچه در علاج امراض دماغی سوداوی مسطور شد بعمل ارند بعده روغنهای مناسب بمالند و بعد اقسام تنقیه مطبئخ چوب چینی اعلی الليچی خرد ابریشم خام برای تشنج مزمن که بتدریج چون چوب سخت شود و تا یک هفته بعمل ارند برای تشنج سوداوی از مجرباتست و تشنج مادی که از ورم عصب افتد انچه در استرخای ورمی گذشت و هر چه در باب او رام عصب گفته آید بدان علاج کنند و رعایت هر خلط در تنقیه و تضمید ملحوظ دارند و رازی گوید که اگر علامات غلبهٔ خون از درد عروق

و غیره واضح باشند اول فصد کنند خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب کثیر باشد و خون بسیار نباید گرفت بل بمقداری که ماده اندک بکاهد و حکیم علی گوید که بعد فصد آب انار میخوش و سکنجبین و گلاب دهند و تلیین طبیعت بآب تمر هندی مع جلاب و مانند آن کنند و غذای مبر و مثل سماقیه اجاصیه دهند و سوای فصد این تدبیر برای صاحب تشنج صفرای و مناسب ست و ایضا در دموی که مع مفاصل حار باشد فصد باسلیق کنند و خون سواپاو گیرند و شیرۂ عناب لعاب بهدانهشربت بزوری دهند و بعد تسکین حرارت دوم روز عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب عرق شاهتره شربت بزروی یارد خکشی بدهند و اگر ضعف باشد خمیره گاوزبان عنبری افزایند و اگر شکایت درد سر کند لعاب بهدانه بیفزایند پس اگر ضعف بسیار بود و واءالمسک همراه شیره عناب عرق کاسنی عرق بادیان عرق گاوزبان شربت بنفشه بخورند و روغن گل روغن بابونه مالش کنند و بعد رفع ضعف از گل بنفشه سپستان خطمی گل سرخ گاوزبان سنای مکی جوشانیده فلوس خیار شنبر گلقند نه افتابی روغن زرد داخل کرده مسهل دهند و اگر از ضربه بود نطولات مرخیه از کشک جو و بابونه و خطمی و آرد حلبه و بنفشه و مانند آن بر مبدأ عصب استعمال نمایند و بر مرخیات صرف وقتی اقتصار نمایند که در انجا درد شدید بود و در بدن امتلائی شدید نباشد که بآن خوف حدوث ورم بود و اگر چنین نباشد باید که بمرخیات چیزی از مقویات مثل اذخر و گل سرخ و مانند آن برای تقویت عضو و عدم حدوث ورم بدان مخلوط سازند و آمیختن بابونه بهمین مصلحت ست که آن مقوی عضو و محلل موادست و تشنج ریحی اگر بسبب غلظ ابحزه بسرعت زائل نشود بهر تحلیل ابحزه ریاحی روغنهای محلل مرطب بمالند **اقوال اکابر** سویدی از حکما نقل کرده که در تشنج امتلائی شراب افتیمون اوقیه در یک رطل شراب کهنه یک شبانه روز تر کرده صاف نموده و کذا ایرسای مطبوخ تنها و اصل السوس و کذا طبخ حبظیانا و کذا طبیخ عود بلسان تنها و بروغن بادام و کذا پود پینه دشتی ده درم در دو رطل اب جوشانیده تا یکرطل بماند صاف کرده با نیم رطل شکر و نیم رطل عسل بقوام شربت اورده هر روز نوشیدن و کذا خون سنگ پشت و جندبید ستر نفع عجیب دارد و کذا حلتیت هر روز بقدر بادام صبح و هنگام خواب شب و کذا کرنب مسلوق بزیت و لحم گوسفند و کذا طبخ قنطوریوندقیقو کذا خریق سیاه و کذار راوند مدحرج و کذا خصیه الثعلب خوردن و عقب او شراب نوشیدن و یابفلفل و شراب خوردن و کذا تخم باد اورد و یابیخ و یا برگ او مطبوخ و کذا بیخ سوسن سفید مخلوط بعسل و مرزنجوش و جندبید ستر و کذا بادر وج و کذا بیخ اذخر یکمثقال و کذا زعفران و کذا اسطوخودوس و کذا زنجبیل و کذاریوند و کذا سنا و کذا شوربای *** مطبوخ و جلوس در ان و کذا تخم ترنجان و شرب عرق آن و اکل بقله او مسلوق نافعست و **تمریخ** ایرا و گل او بزیت و یا بزر کتان سوده بعسل و مواهم آمیخته و یازیت کهنه بجندبید ستر و جاوشیر امیخته و یازیت کهنه ده درم فریفون یکدرم

امیخته برقفا و با بورق و زیت کهنه و یا تراب فلفل محلول در زیت کهنه برقفا و یا روغن حنا و یا روغن سفید و یا روغن خرا اصفر و کذا شرب و تمریخ روغن بان یا شحم و یا روغن جوز و یا شحم اذر و **ضماد** برگ پنجنگشت بشراب و یا بیخ بخور مریم بشراب و یا جوز و یا مرزنجوش باریک ساییده بروغن کنجد و موم زرد امیخته و یا انجره بنمک و یا الیه شگافته گرم کرده بر عضو متشنج یا مبدأ عصب عضو متشنج نهادن و هر ساعت گرم کرده باز بستن و یا خرقه ببول تر کرده نهادن و کذا شرب و ضماد بزر کتان و یا طبیخ خطمی و یاقنه و یاوج و آبزن بطبیخ مرزنجوش و برگ غار و برنجاسف و برگ ترنج و شبح ارمنی و نطول بآب بابونه و اغتسال بآب چشمه و گوگرد **و سعوط** و عطوس بروغن جونه و یا کندش و یا جندبید ستر و حقنه بخون سلحفاه و جندبید ستر که نفع بین می نماید هر واحد نافع و هم او گوید که تعذیه بآب نخود سرخ بصعتر مطبوخ مجرب منست **ابوسهل** گوید که معالجه تشنج امتلائی بعلاج فالج کنند و درین کثرت مالش و تمریخ بروغن قسط و روغن سدال و روغن قثاءالحمار زیاده نمایند و روغن کلکلانج و روغن بید انجیر بماءالاصول بنوشانند و در اب مطبوخ شبت و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و حرمل و پودینه بنشانند و این ضماد کنند بگیرند زیت کهنه یکرطل موم سرخ دو اوقیه و با هم گداخته در ان یک اوقیه فریفون سوده آمیخته بسایند تا هموار گردد و موضع متشنج را بعد استحمام بآب مذکور بمالند و دفن کردن در ریگ گرم تا گلو و یا در خاکستر گرم در تنور نیمگرم و آنرا نافع ست **بوعلی** مینویسد که صاحب تشنج رطب اگر ضعیف القوه باشد از ان لحوم قطع نکنند و لیکن واجبست که لحوم یابسه مثل لحم گنجشک و کبک و قنبره و تیهو باشد و اگر قوت ضعیف نبود غذای او نان بعسل و نخوداب بشبت و خردل سازند و ایضا مری بزیت و در غذای او فلفل داخل کنند و اما علاج تشنج رطب باید که باسفراغات و منقیات قویه که در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد بمسهلات و حقنهای حاده کنند و اگر علامات غلیه خون بسیار ظاهر بینند اولا فصد نمایند و خصوصا اگر سبب امتلا شرب شراب بسیار باشد و جمله مایحتاج الیه از خون یکبارگی خارج نکنند که از اخراج او سبب تشنج یا سبب مرض دیگر که مقتضی اخراج او بود نگردد بلکه چیزی از ان باقی دارند تا مقاومت تشنج کند و بتحلیل حرکات تشنج تحلیل یابد و از علاجات او نشستن در اب حمات و در زیت مطبوخ روباه و کفتارست که در او جاع مفاصل ند مذکور گردد که آن سودمندست و همچنین مالش بشحم کفتار و بروغن سوسن اگر تب نباشد و کذالک در طبیخ بچه سگ و جلوس در اب مطبوخ عقاقیر ملطفه مثل قیصوم و برگ سعد و قصب الزریره و برگ غار و لطوخ معمول از بیخ شوکه یهودیه و تخم شوکه البیضا و تخم شوکه مصریه و عصاره قتطوریون دقیق مفرد و مرکب و بدانند که طول مدت مقام در ابزن آب یا غیر آن بسبب ارخای قوت مضرست پس کثیر العدد بدل طول مدت سازند و در روزی دو مرتبه نشانند و انچه نفع میکند بمریض تشنج عام مسمی طاطانس و

تمدد مادی را اینست که دفعه در اب سرد غوطه دهند چنانچه بقراط ذکر کرده که از این ظاهر بدن متکاثف میشود و حرارت غریزی در باطن منحصر و قوی میگردد و ماده را تحلیل میکند و هر بدن بسلامتی از خطر متحمل این تدبیر نباشد بلکه بدن قوی جوان لحیم بی قروح و در تابستان و قومی ازین صحت یافته و محاجم بر موضعی که بسوی او انتهای وتر ممتد میشود بلاشرط استعمال نمایند اگر امر خفیف باشد و الا احتیاج بشرط افتد برای دفع بعض مواد منجذبه چه اگر درین هنگام شرط نزنند اکثر بسبب جذب ماده ضرر رساند و مواضع محاجم گردن و فقار پشت از جانبین و اجزای عضلیه صدرست و اما قدام مثانه و بر موضع کرده هنگام خوف خروج خون بعمل ارند و باید که محاجم بسیار و دفعه معا استعمال نکنند و رعایت حفظ موضع محاجم از سرد شدن نمایند تا بدن سرد نگردد و ایضا از علاجات او اینست که اعضای متشنجه را برفق هموار کنند و از علاج او واقع بالطبع عروض تپ حارست فلهذا بقراط گفته که عروض تپ بعد تشنج ست و از معالجات عجیبیه محربه برای تشنج اینست که بر عضو متشنج چکتی دنبه بچسباند و بران بگذارند تا آنکه بد بو گردد پس بدیگر تبدیل نمایند و در تشنج عام بدن قصد دماغ به تنقیه از عطوسات نیز منفعت عظیم دارد و بر ایشان تجربه کرده شده که قلاده از پشم بسیار نرم در گردان اندازند و روغن گرم هر وقت بران چکانند و حمام یابس نفع عظیم میکند و بر سنگ گرم که شراب انداخته باشند انکبات نمایند و ایضا بپوش بسیار عرق اورند و از اضمده جیده ایشان مرهم معمول از میعه سائله و فریفون و جندبید ستر و موم زرد و روغن سوسن و مراهم مذکوره در قرابادین بشحوم و غیره است و مالش بدردی و روغن تخم کتان و لعاب حلبه و از کمادات جید ایشان نمک گرم کرده بر مخارج عصب ست و انچه ایشان را نفع میکند بآوردن تپ جندبید ستر و حلتیت هر دو بعسل سرشته بقدر جوزه خوردنست که این تب می آرد و تشنج را فی المال منحل میگرداند همچنین روغن بید انجیر و ماءالعسل بحلتیت و طبیخ حب بلسانست و انچه ایشان را نفع بسیار میکند خوردن تریاق و معاجین کبارت و گاهی منتفع میشوند به نهناول مدات و این دوا نوشیدن مجربست بیخ پنیه بست درم در دو رطل اب بجوشانند تا سوم حصه بماند و چهار اوقیه انان **نیمگرم** بروغن بادام دو درم بنوشند و این نفع میکند و خصوصا تشنج بسوی خلف را و گاهی بدل بیخ پنیه حب بلسان ده درم میکنند و سه اوقیه می نوشانند و همچنین پودینه نهری و از ادویه شدید النفع خوردن جاوشیرست مرد قوی یکمثقال و متوسط یکردم و ضعیف قریب ربع درم از ان بخورد و در ان هنگام رعایت معده کنند که آن ضعف شدید معده است و ایضاً حلتیت بقدر گرسنه در چهار و نیم اوقیه عسل و همچنین اشق و گاهی این همه بطبخ زوفا و طبیخ انجدان خورانیده می شود و اما جندبید ستر در نفع بیشتر و در ضرر کمترست و شربتی از ان قدر دو ملعقه تا سه ملعقه است آنرا در دفعات بسیار بخورانند تا آنکه در ان دفعات شرب آن بقدر مذکور برسد و انچه در ان کمتر ضرر دارد خوردن

بعد طعام بهر نحوی که باشد در ان خطر نیست و از معالجات اوست مالش بروغنهای قوی التحلیل مثل روغن بید انجیر و غیره که در قول ابوسهل گذشت مع جندبید ستر و عاقرقرحا که این بسیار نافعست والیه گداخته و روغن نرگس و این روغن بمالند **صفت** آن بگیرند روغن ناردین و روغن حضض هر واحد قسط موم دو اوقیه جعده حماما میعه مصطکی هر واحد اوقیه فلفل فرفیون هر واحد چهار مثقال سنبل اوقیه بروغن بلسان اوقیه بدستور جمع کنند و استعمال ضماد فرفیون در ان بسیار نافعست و اما تشنج مرعات را تضمید مفاصل ایشان بعسل که در ان زعفران و بیخ سوسن و انیسون سرشته باشند کفایت باشد و بیخ سوسن زیاده از انیسون باشد و زعفران اندک از ان و مدام اعضای ایشان در اب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و حلبه بدارند و گاهی روغن بابونه تنها نفع دهد و شراب اندک ارباب تشنج رطب را نافع بود و مثل تپ تحلیل آن میکند و اما شراب بسیار آنرا مضرترین اشیا است و باید که اندک و کهنه و بر غذا اندک آنرا بنوشند و **بدانکه** چون تشنج بعام بدان باشد سوای اعضای روی اطبا قصد باستعمال اضمده و مروخات فقار گردن میکنند و اگر تشنچ در اعضای وجه نیز باشد معذلک قصد دماغ می نماید و اگر تشنج از مشارکت معده باشد و علامات مذکوره یافته شود مبادرت بقی کنانیدن آنمریض نمایند که آن گاهی صفرای گرم یا خلط عفن قی میکند و فی الفور صحت می یابد **صاحب کامل** گوید که علاج تشنج حادث از امتلا سهل بود و شفای او سریع باشد و باید که در اول حدوث آن باستعمال حقنه ابتدا کنند و غذالطیف دهند و تریاق کبیر دو دانگ تا نیم درم بآب مطبوخ شب و زیره خورانند پس اگر قاروره رنگین نباشد ماءالاصول که در فالج مذکور شد بایارخ فیقری و اندک روغن کلکلانج یا روغن قسط بدهند و بعد از ان حب اصطمخیقون مرکب از تربد و حب النیل و صبر و شحم حنظل و سمقونیا پس حب منتن بخورانند و استکثار در استفراغ صاحب تشنج نشاید و بمقداریکه احتیاج استفراغ آن باشد یکبارگی نکنند بلکه بدفعات اندک اندک اخذاج نمایند تا قوت ضعیف نگردد و بعد تنقیۀ بدان غرغرۀ که در فالج مذکور شد بعمل ارند و معده و سر او بکماد گرم مثل آب مطبوخ بابونه و شیخ و برنجاسف و مرزنجوش و برگ ترنج و نمام تمکید سازند و عضو متشنج را بروغن بلسان و یاسمین و غیره که در قول ابوسهل گذشت در ان جند بید ستر و فرفیون گداخته بمالند و در ابزن مطبوخ حشایش مسخنۀ محلله نکنند نشانند و مالش عضو بروغن ناردین محلول بجندبید ستر و فرفیون و عاقرقرحا نمایند که این قوی المنفعت ست و مالش بدن او بچیزی از بورق و فلفل و میوزج مخلوط بعسل کنند و بآب مطبوخ سداب و شیح ارمنی و قیسوم و مانند آن آنرا بشویند و بدن را در حمام بخرقه درشت خوب بمالند و اگر از مداومت این تدبیر آثار صلاح ظاهر نشود ایارج جالینوس پس ثبادر یطوس پس تریاق فاروق دهند **صفت** معجون نافع بگیرند جاوشیر و حلتیت و عاقرقرحا هر واحد یکمثقال فرفیون نیم درم اشق یکدرم ادویه خشک را کوفته بیخته صموغ را در اب سداب

حل کرده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی نیم درم و در اکثر امراض بلغمی نافعست و اگر حلتیت و فلفل هر واحد نیم درم بشراب بدهند کزاز ساکن شود و فاضل جالینوس گفته که جندبید ستر نافع تشنج امتلائیست چون بخورند یا بر بدن بمالند و این از اکثر ادویه نافعریست بهر آنکه مقوی عصب و مخن بدنست و بیخ سوسن این را نافع ست و سعوط بمومیائی و روغن نرگس تشنج امتلائی را نافع بود و باید که استعمال ادویه حاره باحتیاط و حذر کنند اگر در انجا تپ یا حرارت ظاهر یا فصل گرما و غیر آن از موانع باشد **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که در تشنج امتلائی اگر قوت بر جای باشد طعام او نخوداب که در ان شبت و کرویا و صعتر یخته و آبکامه و خردل بر ان انداخته باشتند و روغن او روغن جوز یا روغن زیت کنند و اگر وقت ضعیف باشند طعام از لحوم چکاوک و غیره کنند و اگر ماءالحم با توابل ملطف چون صعتر و شبت و کرویا و دارچینی سازند صواب باشد و تنقیه بادویۀ که در علاج فالج مذکور شد از حقنه و اسهال و قی و غیر آن کنند تا اعصاب پاک شود و در اب گوگرد و طبیخ روباه و کفتار ماده نشانند و کفتار را لنگ از بهر آن گویند که چون پیر شود لنگ گردد و طبیخ گوشت گور خر هم سود دارد و در کتب قدیم طبیخ سگ نیز فرموده اند **صفت** طبیخ روباه و غیره بگیرند روباه یا کفتار پیر و آنرا بکشند و در دیگ آب خوب بجوشانند و آن روباه را همچنان درست با پوست و ناشگافته در ان آب انداخته با شبت بسیار و نمک بپزند تا نیک پخته شود و از ن آب آبزن کنند و مریض را در ان نشانند و آب گرم باید چنانکه دو ساعت در ان قرار توان گرفت سه روز اول ماه هر روز بامداد و شامگاه و سه روز وسط ماه و سه روز آخر ماه این طبیخ همین طور بکار برند و هر بار طبیخ تازه کنند و طبیخ عقاقیر ملطفه چون پودینه دشتی و حرمل و شبت و مانند آن هم نافع باشد و نمک و حرمل گرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و جندبید ستر و حلتیت و غیره همه اندر ماءالعسل باید داد و یا در طبیخ زوفا یا در طبیخ انجدان و باقی همانست که در قول بوعلی سینا گذشت **خجندی** و ابن الیاس میگویند که تنقیه بدن از بلغم برفق کنند بحب ایارج یا حب صبر بعد انضاج خلط بمنضجات مذکوره در علاج فالج مثل ماءالاصول و شربت او مثل جلاب بادرنجویه و بادیان و انیسون و اصل السوس هر یک دو درم باگلقند عسلی ده درم و غذا نخوداب بشیره قرطم و روغن جوز دهند و مالش بدن بروغن بید انجیر و قسط و زنبق و جندبید ستر و فرفیون و مرزنجوش و مانند آن کنند و بطبیخ بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک نطول سازند و بجاورس سبوس و نمک تکمید کنند طبری گوید که در تشنج امتلائی از غذا و چهار ساعت منع کنند تا آنکه مزاج صاحب او گرم گردد بعده این حب بخورانند دارچینی جاوشیر نمک نفطی هر یک دو ثلث درم سنبل الطیب تخم کرفس بادیان انیسون جندبید ستر عصاره سوس سقمونیای مشوی هر یک نیم درم سکنجبین شونیز ساذج هندی هر یک یکدرم حرمل دو دانگ ادویه خشک کوفته بیخته و صموغ را در اب کراث گداخته بسرشند و مثل عدس

جاه ساخته بعد پرهیز دونیم درم بدهند و اگر مرض مشکل گردد ماءالاصول بروغن بادام تلخ هفت روز بنوشانند پس یک شربت دریگر از ان حب بدهند و اگر علت منحل نگردد در احوال علیل تامل نمایند پس اگر در بدن او فضول یافته شود حقنه مذکور در جمود و لیثر غس یکدو دفعه بعمل ارند و مالش عضو بروغن ناردین و روغن قسط نمایند و بهترین روغنها که استعمال او در مالش برای این مرض دیده ام این روغنست که اهل بصره آنرا بمجموعه مسمی ساخته اند بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و روغن بطم و روغن سوسن و روغن بید انجیر و روغن خستهٔ مشمش و روغن غار مساوی و بر ان اندک جندبید ستر و اندکی مشک انداخته جوش خفیف دهند و این روغن مجموعه در جمیع امراض بارده استعمال کنند که اثر باعتدال نماید و در عضو یبس پیدا نکند چنانکه روغن ناردین و روغن قسط احداث یبس نمایند و اما استعمال غرغره و سعوط درین مرض بعیدست مگر آنکه تشنج در زبان یا در لب یا در حرکات چشم یا در اغشیهٔ دماغ باشد که در ان هنگام واجبست استعمال کردن غرغره و سعوط و تمکید و تضمید بعد تنقیه بحب مذکور و حقنها و هم او گفته که شخصی را از روسا دیدم که در معطوم خود اسراف میکرد و شبی بخواب رفت و در ظاهر صحیح الجسم بود و چون بیدار شد کلام او بتمتمه بود و انچه میگفت مفهوم نمیشد و نه آنرا تپ بود و نه تغییر مزاج و بر جماعت اطبا امرا و مشتبه گردید و من حکم کردم که تشنج در عضل محرک لسلنسن و اشاره باستفراغ و غرغره و تحنک یا یارجات کردم و حفظ مزاج او نمودم و بعد روز هفتم آن تشنج زائل شد و از ان تعجب میکرد حتی که آنرا اسباب تشنج امتلائی ثابت شد و از اسراف در اکل و جماع خود را باز داشت و از ان سالم ماند .

علاج تشنج یبسی

که تشنج استفراغی نیز گویند هر چه از مرطبات در علاج امراض دماغ یبسی یابس گذشت بعمل ارند و اگر ممکن باشد موف را در روغن کنجد یا مسکهٔ نیمگرم پیوسته عرق دارند و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش و قدری روغن بادام شیرین یا روغن کدو تنبل و ماءالقرع و ماءالخیار و آب هندوانه و آب انار شیرین یا نبات سفید نیز مناسب ست و بشیر زنان و روغن کدو و روغن بنفشه و روغن لبوب سبعه سعوط سازند و بمالند و خرقه بلعباب اسپغول و آب خرقه تر کرده بر سر نهند و نوشیدن شیر خر و شیر بز و شیر زنان و شیر میش تازه در شورتیکه تپ نباشد و دوشیدن آنها بر اعضای متشنجه و سر بغایت سودمند ست و اگر به بست چکتی دنبه شق کرده بر موضع تشنج لزوم نمایند و بگذارند تا گنده شود پس تجدید آن کنند برای تشنج یبسی و ایذائی مجربست و قیروطی معمولی مفید و اکاسن بیل در روغن کنجد و آب پخته بر عضو متشنج بستن عجیب الاثر ست و بنفشه و گل نیلوفر و خطمی و گل سدا گلاب و گل گرهل و برگ بید ساده و کنپ بید و جو مقشر هر یک نه توله گل حنا یکنیم پا و آل

هندوانه و خیار و کدو هر یک پنج اثار آب دریای شیرین ده آثار جوش خفیف داده آبزن نمایند در روزی چهار پنج بار بعده روغنهای مرطبه مالند و اگر ادویه مرطبه در گلاب جوشانیده آبزن کنند نافع بود و همچنین آبزن از تخم خطمی خبازی گل خطمی گل خبازی غنچه گل سرخ گل بنفشه هر یک پنج مثقال برگ عنب الثعلب برگ کدو یا جراده آن و جراده خیار برگ بید برگ خبازی برگ خطمی هر یک ده مثقال جو مقشر دو کف در آب جوشانیده صاف کرده استعمال کردن و بعد خروج از ان روغن پایچه یا روغن بنفشه بادام بر بدن مالیدن و آبزن علویخان و ضماد ایشان نیز انفعست و جلوس در آبزنات وقتی جائزست که تپ نباشد و اگر تب باشد بتر طیب شدید دماغ و عصب و عضلات علاج کنند و مروخات شدید ارطیب اختیار نمایند و در خانه سرد سکونت کنند و عناب گل بنفشه تخم کاسنی سپستان جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول و بهدانه شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گویند که از آب نیلوفر که در ان شربت نیلوفر حل کرده باشند هیچ چیز سریع تر در تر طیب نیست و هر گاه در ان ادویه نقوع مشمش تر کرده باشند قوی گردد غذا شوربای پایچه گوسفند و بزغاله و اسفاناخ بروغن بادام شیرین و فالوده و حریره نشاسته گندم و نبات و روغن بادان و مزورۀ مالش با مغز بادام و کدو و پالک و خرفه و سرمق باندک برگ کاهو و کشنیز تازه و یا گوشت گوساله بالقول مذکوره دهند و بیضه نیم برشت و شوربای حلوان و چوزۀ مرغ ببادام و پسته و غیره هر چه مرطب باشد استعمال نمایند و تشنج یابس که از جمود رطوبت باشد علاجش سوای تنقیه همانست که در تشنج امتلائی گذشت اقوال مهره سویدی گوید که در تشنج یابس تدهن و ضماد زوفای رطب تنها و بشحم و مذهن روغن کنجد و ضماد کنجد سوده و یا لعاب بهدانه و روغن بادام بر قفا و غذا بشعیر مقشر و شکر و شرب شراب ریحانی ممزوج بآب بسیار هر واحد نافع تشنج یابس ست **صاحب حاوی** کبیر گوید چیزی که در تشنج یابس خلاصی بخشد این تدبیر ست که در اب و روغن نیمگرم نشینند و حلق موی سر کنند و بآبها و لعابات مع اشیای ملینه ضماد نمایند و در خانه بارد که در ان عرق نیاید سکونت و *** و بر مثل بنفشه و نیلوفر خواب کنند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و پیه ماکیان و موم سفید همه بر اتش بگذارند و شیر زنان یا شیر خر چندان بر ان چکانند که احتمال تشرب آن ننماید پس بر سر و فقار گردن و اعضای متشنجه بمالند و هر گاه درین قیروطی روغن کدو یا آب او و روغن نیلوفر یا آب او افزایند قوی تر گردد **عیسی** گوید که تشنج یبسی به نموی تواند شد و بهر حال معالجه باین طور نمایند که بشیر خر مضروب بروغن بنفشه نطول سازند و بشیر دختران و روغن نیلوفر و روغن کدوی شیرین سعوط کنند و در ابیکه در ان بابونه و بنفشه و برگ کنجد و برگ نیلوفر اکهو جوشانیده باشند نطول کنند و مریض را در ظرف پر از روغن کنجد نیمگرم بنشانند و ترطیب زبان او دائم بلعاب بزر قطونا و لعاب بهدانه و روغن کدو و آب انار شیرین نمایند و ضماد مرتب از آرد جو و خطمی و بنفشه و شیر

زنان بر سر کنند و اگر قبض طبع باشد خیار شنبر و انجیر را در اب بپزند تا بقوام اید و بران روغن بادام انداخته بنوشند و یا حقنه لینه و بر موضع متشنجه آب مطبوخ بزر کتان و ریشه خطمی و اصل السوس و بابونه و پوست کدو و نیلوفر و جو مقشر نیمکوفته بریزند و مداومت استعمال شوربای چرب و آبزن و روغن مرطب عقب آنست بمرات اگر تپ نباشد بنحوی که فتره البته نکند و به تدهین جمیع مفاصل تعمد نمایند و اگر تپ نبود آبزن از شیر سازند و الا از ابیکه در ان برگ بید و کشک جو و بنفشه و نیلوفر و کدو و خیار پخته باشند و یا آبزن جمله از اب کدو یا آب خیار و یا کل آبزن از گلاب که در ان چیزی ازین اشیا پخته باشند و بر مفاصل و بر منابت عضلات روغنها استعمال کنند و تغریق بعد تعریق مع عنایت بدماغ بسیار و ترطیب بدانچه در ترطیب دماغ معلوم شده باید کرد و شیر تازه خوب بنوشانند اگر تپ نباشد و ماءالشعیر و ماءالقرع و آب هندوانه و جلاب اگر تپ باشد یا نباشد و اگر بچیزی ازین اشیا اندک شراب ابیض رقیق برای تنفیذ ممزوج سازند بهتر باشد و همچنین آب او ممزوج باندک شراب کنند و باید که برین علاج مداومت نمایند بغیر تحریک بالزوم ریاضت و اگر ممکن باشد همه بدان او را در روغن نیمگرم غرق سازند و بمرطبات از ادهان و عصارات سعوط کنند و ترطیب راس او بمرطبات مذکور سازند و باید که شب وقت خواب لعاب بزر قطونا و روغن گل یا بادام استعمال کنند و خوردن ترنجبین ایشان را نافعست و خصوصا اطفال را و اگر نتوانند مرضعات را دهند **ابن عباس** گوید که اگر تشنج از قبیل استفراغ باشد عسر البرء ست و نمیتواند که اصلاح یابد الاسیما هر گاه باوی تپ باشد و فاضل جالینوس گفته تشنج که از یبس حادث شود علاج نمیکند و به نمیشود الا آنکه تدبیر صاحب او بتدبیر مرطب سازند پس اگر انجا تپ باشد ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان پخته باشند بدهند و اگر ماءالشعیر در اب کدو بپزند در منفعت بالغ تر باشد و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول باندک روغن بادام شیرین و روغن کدو بنوشانند و مسح زبان او باین لعابات مع روغن بادام شیرن کنند و آب انار شیرین بروغن تخم کدو و روغن بادام شیرین بنوشانند و ماءالقرع بشکر طبرزد و روغن بادام بدهند و سعوط بروغن تخم کدو و روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر و مانند آن کنند و اگر تپ نباشد شیر خر بنوشانند و اگر میسر نشود شیر بز وقتیکه بدوشند و بر اعضای متشنجه شیر زنان یا شیر خر و الاسیما بر سر بدوشند و لطوخ سر بلعاب بزر قطونا و روغن بنفشه سازند و بر سر و گردن او از خطمی و روغن بنفشه و آرد جو و بنفشه خشک کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و آب مطبوخ بنفشه و برگ کاهو و جو مقشر کوفته بر یدن ریزند و اگر ممکن باشد که مریض را در ابزن نشانند که در ان روغن بنفشه نیمگرم یا شیر تازه باشد اول روز و آخر آن بعد از انکه ماءالشعیر یا بعض حریها یا لعابات بروغن بادام شیرین و روغن تخم کدو داده باشند بسار نافع بود و بروغن بنفشه یا روغن تخم کدو یا روغن نیلوفر یا روغن بادام مضروب بشیر دختران یا شیر خر بر بدن بمالند و خرقه درین

آلوده بر سر نهند پس اگر اعضا نرم شود و آثار صلاح پدید اید برین تدبیر ادمت نمایند و اگر فائده نشود حقنه مرطبه که در آن باب پایچه و کله حملان و جو کوفته و سپستان و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک و بزر کتان و بهدانه و پوست کدو و تخم آن کوفته و مانند آن داخل کرده و بر ان بعض روغنهای مرطبه مع شیر دختران انداخته باشند بعمل ارند و بقدر حاجت ازین حقنه نمایند و ایضا موضع متشنج را بروغن بنفشه مع مغز ساق بقر بموم سفید یا پیه ماکیان یا بط و پیه خنزیر غیر نمکین گداخته بمالند و اگر لزوم موضع بالیه غیر ممحله نمایند نافع باشد و ایضا مالش از پیه خرس و پیه مرغابی نفع بین کند و این ضماد نافعست بگیرند کنجد و بزر کتان و حلبه هر واحد یکجزو و باریک بسایند تا مثل مرهم شود و پیه بط سه جزو مخلوط ساخته اندک کتیرا سوده آمیخته مثل مرهم ساخته بر عضو متشنج ضماد نمایند و هر گاه در بعض اوقات طبیعت قبض گردد تليين بفلوس خیار شنبر و ترنجبین در طبیخ عناب و سپستان مالیده باسد کرد و غذا باشد که پایچه حملان و جدای بیض و اکارع خنازیر و لحم حنا نیض و اسفاناج و سرمق و چقندر مطبوخ بروغن بادام و ماهی رضراضی هاربی مطبوخ بطور اسفید باج یا بحریرۀ معمول از مغز گندم بشکر طبرزد و روغن بادام و بیضه نیم برشت باشد و از فواکه انگور و شفتالو و انار شیرین و مانند آن دهند و از اشیای یابسه مثل سرکه و نمکسود و نمک و عدس منع کنند **خجندی** و غیره مینویسند که ترطیب بدن باشیای مرطبه مثل نوشیدن شربت خشخاش و شربت بنفشه و خمیره آن و ماءالجبن و شوربای لحوم چرب از فراریج و جدی و حملان و جلوس در طیخ برگ کاهو و برگ کدو و بنفشه و نیلوفر و خطمی و برگ خشخاش یا تخم خشخاش و برگ چقندر و نطول بدان و تمریخ عقب آن بقروطی معمول از روغن بنفشه و موم سفید و کتیرا باشد کرد و لحوم سریع الانهضام و مذکوره بخورانند و اب نیمگرم بر جسم بریزند و شیر خشت بخورانند که از ترنجبین سرد تر ست **طبری** گوید که انچه بدان علاج این کنند آنست که اگر مزاج مریض متحمل باشد ماءالجبن بروغن بادام بنوشانند و ترطیب غذای او کنند و اسفید باجات باطراف و آب اکارع مطبوخ بجو و گندم در تنور لازم گیرند و بگیرند موم روغن از روغن بنفشه و تسقیۀ آن بآب برگ خبازی و برگ خطمی و لعاب بزر کتان و سفیدی بیضه سازند و مثل مرهم ساخته بر عضو دائم تمریخ آن نمایند و لزوم جلوس در ابزن آبهای مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و بابونه رطب و فیلکوش و مانند آن که در ان لزوجت و رطوبت باشد باید کرد و موضع را از هوای سرد مفرط و حار مفرط محفوظ دارند و از اغذیه حار و اغذیه غلیظه منع کنند و ندیم خداق اطبا را که بمعالجه این علت بعد استحکام طمع صحت آن کرده باشند و صالح تر انچه در امر این مریض عمل کنند آنست که تدبیری نمایند که بر حال خود باقی ماند و عضو لاغر بسیار نشود و ابن سیار صاحب ای مرض را امر باحتقان از ادهان مثل روغن خیری و روغن بنفشه و روغن اکارع و مانند آن باضافۀ سیاه محلله میکرد.

علاج تشنج ایذائی

در ازابه و منع سبب موذی کوشند مثلا انچه از شرب چیزی سمی یالسع عقرب و غیره باشد بخورانیدن تریاق ثمانیه یا اربعه بجلاب و غذا نخوداب و بهر چیزیکه در باب سموم خواهد علاج آن نمایند و انچه از خلوط حاد بود به تنقیه و تبرید عضو باضمده و نطولات و ادهان و غیره و بدانچه بهر تشنج صفراوی مسطور شد پردازند و انچه از وجع عارض شود بتسکین وجع و قطع سبب آن کوشند و آنچه از برد شدید بود روغنها و نطولات و کمادات گرم بکار برند و ادویه حار خورانند و هر چه بهر دفع ضرر سرما در اخر کتاب گفته آید استعمال نمایند و انچه از ورم و قزع عصب یا از قی زنگاری یا از انصاب صفرا و در مرض هیضه یا از امراض اعضای عصبیه یا از دیدان عارض گردد تدبیر هر یک بموضعش بیاید انشاءالله تعالی و بالجمله در شرکی هر نوع که باشد اولا علاج آن عضو بعلاج مخصوص او و بعد از ان تمریخ عضو متشنج بادهان موفقه نمایند و اگر از مشارکت معده باشد مبادرت بقی نمایند که گاهی صفرای حادیا خلط عفن براید و فی الحال صحت یابد و در دیدان قتل و اخراج آن اولا و تجوید هضم و تقویت معده و امعا و تعدیل مزاج دماغ و تمریخ عضو متشنج بادهان مناسبه کنند

تشنج اطفال

شیخ میفرماید که اکثر صبیان را در حمیات حاره و خفیفه و عند قبض شکم و در بیخوابی و کثرت گریه تشنج عارض میشود و سهل الوقوع در تشنج و سهل الخروج از ان میباشد و کذلک از تشنج یابس بسرعت خلاصی می یابند و باشد که طفل را بعد تپ حاد محرق تشنج افتد و خلاصی نیابد و طفلی که از هفت سال تجاوز کند او را تشنج نمی افتد مگر از تپ بسیار صعب و صاحب کامل گوید که اکثر تشنج امتلائی عارض میشود بصبیانی که شیر غلیظ بنوشند و ایضا این بسبب کثرت تانول اغذیه و ضعف عصب و لینت آن و سهولت تمدد او افتد و لهذا صحت ایشان سهل تر باشد و از مورد اله بر حدوث تشنج بصبیان تب حادۀ دائمه و سهر و قبض شکم و زردی رنگ و سیاهی زبان و خشکی آب دهن و تمدد جلد ست **بالجمله** تشنج که باطفال عارض شود حسب سبب در امتلائی و یبسی و ایذائی انچه گفته شد استعمال نمایند و در طفل بسیار خرد شربتها دایه را دهند و پرهیز کنانند و روغنها و ضمادها بر اندام طفل بکار برند و ایضا در امتلائی بادیان دو ماسه عنب الثعلب یکماشه عود صلیب نیم ماشه جوشانیده گلقند توله مالیده صاف کرده بطفل دهند و اگر تپ زیاده باش با اصل السوس دو ماشه عناب سه دانه عوض عود صلیب کنند و کذا در امتلائی شیافات گرم بعمل ارند و روغن قسط و روغن بید انجیر بمالند و مرضعه را بجای آب ماءالعسل دهند و بنان و عسل یا بنخوداب چوزۀ مرغ و کبوتر غذا سازند و در تشنج یبسی که بعد از حمیات و استفراغات حادث گردد و بتدریج پدید آید و

این باطفال کم واقع شود علاجش بدستور تشنج یبسی بزرگان از مرطبات کنند و روغن بنفشه و روغن بادام با موم و سفید امیخته بر سر و مهره های گردن و پشت کودک پیوسته بمالند و تمامی بدن خاصه مفاصل را بآن چرب دارند و ایضا روغن بنفشه و غیر آن از روغنهای مرطب بر سر ایشان بسیار ریزند و شیخ استعمال ترنجبین درین باب میستاید اگر محتاج تلیین باشند بدهند و بقول گیلانی شیر خشت نیز حکم ترنجبین دارد و زبر و از انست و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریهٔ بسیار افتد علاج آن تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در ارجوجه بجنبانند و اگر بسبب درد و ورم لثه بود که بوقت بر امدن دندان میباشد بنابر قرب دماغ انچه که در تسهیل نبات اسنان و علاج ورم لثه خواهد امد بعمل ارند واگر بسبب ضعف و فساده هضم باشد و این اکثر بطلان فربه افتد علاج آن باصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای مقوی هضم خورانند و روغن سوسن و روغن حنا و روغن خیری نمایند و تلیین طبیعت الشان بحسب اقتضای حال کنند و غذای آنها با غذای مرضعه مسخن و مجفف و ملطف سازند

تمدد و کزاز

تمدد کشیده شدن عصب ست از هر دو جانب و راست ماندن عضو و کزاز گاهی تشنج چنبر گردن را گویند که آنرا به پیش یا پس خمیده سازد یا بهر دو طرف بکشد و گردن راست بماند و گاهی آنرا مرادف تمدد خوانند و گاهی تشنج را نامند و جالینوس و تمددی را که از رسیدن سردی شدید و انجماد رطوبات عصب افتد کرار خوانده است و گاهی تمدد مختص بجمود عضل فقرات را نامند و کزاز زردی تر انست که از جمود عضل فقار پشت افتد و گاهی از جمود عضل فقار قبه عارض شود و هر گاه این نوع در اعضای قدام باشد کزاز قدام گویند و هرگاه در اعضای خلف بود کزاز خلف نامند و هر گاه در همه تن باشد کزاز مطلق خوانند و بقول بقراط چون تمدد مرکب از دو تشنج ست یعنی خلفی و قدامی لهذا حاد تر و بحران او سریعتر از تشنج بسیط بود و تا روز چهارم که یوم بحران اوست خطر هلاکت دارد و اگر از چهار روز تجاوز نمود صحت می یابد و تشنج و تمدد در اکثر امراز درد خالی نباشند و **اسباب** تمدد و کزاز همچون اسباب تشنج یا امتلایا یبس یا ایذای اعضای عصبیه یا ورم باشد لیکن کزاز و تمدد اکثر از ریح ممدد افتد هرگاه بر تمام بدن مستولی شود و از ینجهت صعب باشد و علاج بدشواری پذیرد بخلاف تشنج ریحی که اگر احیانا عارض شود از یک عضو بیش نبود هرگاه ریح بر یک عضو غالب باشد و بدان سبب صعب نبود و روز کشاده شود و ایضا در تمدد و کزاز امتلائی مادهٔ آن اکثر بلغم و رطوبتست و خون و سودانادر الوقوع پس رطوبت یا در خلل لیفهای عصب در اید و خود بخود یا بمعاونت مبرد داخلی مثل خوردن افیون و غیر آن یا خارجی مثل ملاقات برف و هوا و آب سرد و مانند آن

که بدان برسد منجمد گردد و عضو بر صلابت باقی ماند و رجوع او بانقباض مشکل گردد و یا در طول لیف عصب و عضله بگذرد و آنرا ممتلی سازد و بغیر نقصان فرخی بود و مادهٔ کزاز جامد صلب که عضو را منعطف و منقبض شدن ندهد و یا درینجا ورم عارض شود و یا مادهٔ کزاز در وسط عضله یا وتر یا در عصبه واقع نشود لیکن در اصل و مبدأ آن افتد پس عصب یا وتر در طول دفع کند و آن قادر بر انقباض نگردد و یا درینجا ورم عارض شود و حرکت انقباض را باطل کنند و گاهی تمدد انتقالی از خناق و ذات الجنب و سرسام مثل تشنج واقع شود و اکثر در بلاد جنوبی بسبب امتلا و حرکت اخلاط و خصوصا در بلغمیان افتد و گاهی در بلاد شمالی بنابر احتقان فضول و خصوصا در زنان عارض گردد و در تمدد و کزاز که از یبوست می افتد عرض عضله کم میگردد نه طول و در تشنج یابس هر دو کم میشود و لهذا یابس از تمدد و کزاز یابس روی تر میباشد و گاهی تمدد ایذائی سبب موجع و موذی ماده یا غیر ماده در مبادی عضلات یا اوتار افتد و آن از الم و اذیت در طول بگریزد بر سبیل تمدد و تباعد از موضع الم و این نوع از قی عیف و استفراغ کثیر الاذیت بسبب ایذای اوتار یا عصب از معده و از خوردن دوای سمی که ضرر آن بعصب رسد و از گزیدن حیوان سمی و ضربه و صدمه عصب و عضله افتد و گاهی تمدد و کزاز عظیم قوی از سبب قوی و مادهٔ بسیار افتد و گاهی مثل تشنج از سبب خفیف واقع شود همچون خدر امتلائی مسدد مسالکروح و این اکثر بعد خواب افتد و گاهی بواسطه هیئت غیر طبعی عضله بسبب قلت قوت یا وجع او واقع شود چنانچه کسی را بر سن بکشند یا چیزی گران بر دارد یا بر پشت بارگران نهند یا بر زمین سخت بخسپد و عضلها کشیده یا کوفته شود یا ضربه و سقطه کوبندهٔ عضله برسد یا قطع یا حرق نار موجع بود و گاهی با وجود این ماده بسوی آن بریزد یا ریح غلیظ ممد در ان متولد گردد یا از دیگر عضو اید و همچنانکه تشنج خاص باعضای روی ردی بود تمدد که بپلک یا زبان یا لب افتد نیز روی باشد و گاهی از کزاز نوع روی *** بعد حمیات لازمه مع قلق و گریه و هذیان افتد و بآن رنگ زرد و دهن و لب خشک و زبان سیاه و شکم قبض و جلد خشک و متمدد باشد و این روی ست و هر کزاز که از ضربه سر افتد و با آن فواق یا مغص و اختلاط عقل بود قاتل باشد و کزاز اکثر بصبیان عارض شود و هر قدر که طفل خرد سال باشد بر ان سهل بود چنانچه در تشنج گفته شد و اکثر پیش از کزاز اختلاج در جمیع بدن و ثقل آن و ثقل کلام و لکنت در زبان و صلابت در عضلات و در ناحیه فقار ظهر تا کمرگاه و عصر البلع و خارش در تمام بدن که از خاریدنش لذت نیابد عارض میشود و صاحب دبیله یا قرحه احشا را هر گاه در بول ریم اید و در پشت قشعریره معلوم شود و چشم تاریک گردد و بر سر و گردن عرق اید دلالت بر حدوث تمدد قریب کند و هرگاه کزاز عام ابتدا کند دندان بر هم نشیند و هیچ بحلق فرو نرود و روی سرخ گردد و درد شدت کند و چشم زود زود بر هم زند و اشک روان شود و بعضی گویند که در ابتدای این مرض

فواق که وجع در سر و کتفین و پشت و بعضی را رعشه عارض شود و علامت مطلق تمدد آنست که عضو منقبض نشود و علامتیکه بعد از عروض کزاز بهم میرسد آنست که اگر کزاز در قدام بود روی و چشم مریض مثل مخنوق باشد یعنی روی سرخ و چشمها برخاسته و گاهی روی مائل بسبزی یا سیاهی گردد و سر او بسوی پیش کشیده بود مع کشیدگی گردن که بچپ و راست میل نکند پس اگر تمدد در عضلات وجه و فکین افتد بیمار خندان روی نماید و اگر در عضلات صدر و تنفس بهم رسد ضیق نفس عارض گردد و اگر در عضلات مثانه بهم رسد بر بول کردن قادر نباشد و گاهی بلا اراده بول کند و گاهی خون در بول اید بنابر انفجار عروق و گاهی فواق عارض شود و اگر کزاز بسوی خلف باشد سر و شانه و بازو بسوی خلف کشیده شود و اگر تمدد در اعصاب معای مستقیم و عضلهٔ مقعد بهم رسد براز بی اراده مندفع گردد و یا مفسد شود و قولنج بهم رسد و تمدد هر دو جانب در اختناق و سر و وجع و مائیت بول و کثرت نفاخات در ان و در افتادن از چارپائی و در عدم قبول انقباض عضو شریک باشند و در بارد بسبب غلبهٔ سردی اکثر قولنج عارض شود و هیچ نوعی از انواع کزاز خالی از بیخوابی و درد خاصیه میان کتفین نباشد و قاروره صاحب این مرض رقیق و نبض او صلب منشاری بود و طریق شناخت اقسام تمدد و کزاز رطب و یبسی و ایذائی و ورمی بر قیاس تشخیص اقسام تشنج ست **علاج** بقول شیخ علاجش بعینه علاج تشنج ست مگر انکه در علاج تمدد و کزاز از علاج تشنج مبادرت کنند و درینجا محاجم بلاشرط بر اعضا اکثر از تشنج امتلائی استعمال نمایند و آنجا که علامات غلبه خون و امتلای آن متیقن گردد و احتیاج بشرط باشد بر عضل گردن و فقارات و شراسیف استعمال نمایند و هرگاه بدن صاحب کزاز از شدت درد خواه از علاج عرق کند باید که از صوف مبلول بسزیت یا غیر مبلول نشف کنند و نگذارند که عرق بر بدن او سرد شود و موجب اذیت گردد و در زیت نیمگرم نشانند که او قوی التحلیل ست و کذا ریختن او برگدن و جاوشیر تا یکدرم بحسب قوت دهند و ایضا حاتیت استعمال کنند و بهترین اشیا تمدد با رد و رطب را جندبید سترست باید که بدفعات متفرق بدهند و تعامد نمایند و بهد طعام بکار برند بالجمله چون تمدد در اکثر امر از سردی و فسردگی افتد تریاقات و ادویه حارهٔ محلله مناسبه بخورانند و بقول انطاکی شرب ریودند و مقل و صعتر را در کزاز نفع زیاده از تشنج ست و انچه در علاج کزاز و تشنج بسیار نافع بود مطبوخ شبت ست که در ان کفتار یا بچه سگ یا روباه انداخته بپزند تا مهرا شود و بیمار و یکروز دو بار در ان بنشیند و زود براید و مالیدن روغن سداب مع جندبید ستر و کذا پیه گور خر و گوزن و شیر و خرس و کفتار و گرگ و ورل تنها یا بادویه نیز نافعست و بعضی گویند که درین شحوم قدری روغن زیت داخل کرده مالیدن نافع کزاز و تمدد ست و حقنه بروغن سداب مع جندبید ستر و قنطوریون و جمیع حمولات لاذعه حاده که در ان بورق و شحم خنطل و مانند آن باشد مفید بود و اگر از حقنه سوزش مفرط دز امعا شود

بعد آن بشیر خر یا روغن زرد یا پیه الیه تنها یا با یکی از شحوم مذکوره حقنه کنند و هرگاه صاحب کزاز را غدا دهند باید که لقمه بسیار کوچک بدهند یا بیضه نیم بر شت خورانند و یا حریره رقیق یا آب گوشت بنوشانند چه بلع بر ایشان دشواتر میباشد و غذا از بینی بر می آید و اذیت زیاده میگردد و اعضا و مقعد را بروغنهای مناسب مسح کنند و سعوطات و عطوسات استعمال نمایند و روغن حنا از مروخات نافعه است و بهترین سعوط میعه و مومیائیست ببعضی روغنهای مناسب و وقوع تپ بالطبع مزیل تمدد و کزاز رطبست و اگر عسر حرکت گردن و در دو تشنج عصبه و بر امدگی گلو و حبس بول باشد انیسون بنفشه عنب الثعلب بیخ بادیان بیخ کاسنی خبازی مویز منقی گل سرخ گاوزبان جوشانیده گلقند داخل کرده بعده پر سیاوشان افزوده خوردن مفید و کذا طبیخ اسطوخودوس و غیره ادویۀ خفیفه نوشیدن نافع بود و پنبه دانه و جاورس و نمک طعام و شونیز جوز بواهر هر واحد یکتوله در پارچۀ بافته دولو بسته و روغن بابونه و خیری بر اتش نهاده آنرا تر نموده تکمید نمودن سودمند ست و ایضا در کزاز ماءالاصول و حبوب منقی دماغ بعد نوشانیدن شهد در عرفیات پخته بدهند و اگر هنوز گردن بگو ماند تدهین نمایند و تریاق فاروق همراه ماءالاصول بدهند بعده بادیان بیخ بادیان بیخ قطن در عرق گاوزبان و غیره جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بروغن جندبید ستر مالش نمایند هرگاه گردن بکشاید و بحرکت اید حجامت بر گردن مع الشرط نمایند و اگر در کزاز بعد چهاردهم مسهل معمولی فصد صافن استعمال حب اذاراقی صبح و شام و مالش روغن قسط مجرب داوء و انطاکی و روغن بابونه نیمگرم در شبانروز ده دوازده بار سودمند ست و اگر بسبب احتباس حیض باشد اول فصد صافن کنند و بهر ادرار این مطبوخ نوشانند مشکطر امشیع فوه بادیان بادر نجبویه عنب الثعلب پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر هر یک نه ماشه پوست خیار شنبر سه توله پوست جوز یکنیم توله پر سیاوشان بیخ کبر انیسون هر یک هفت ماشه مویز منقی سه توله گلقند عسلی چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای مرغ بنان دهند تا حصول نضج و ادرار خون شود بعده تنقیه بدن و دماغ بحبوب مسهله مع اضافه برگ سنا یکنیم توله ریوند خطائی تربد سفید هر یک نه ماشه خیار شنبر هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام هفت ماشه نمایند و بجای آب عرق بادر نجبویه نوشانند و شام غذا بدستور دهند صبح تبرید معجون سیر علویخان نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورند بعده مشکطر امشیع تخم قرطم تخم خرپزه بادیان هر یک نه ماشه انیسون چهار ماشه اصل السوس مقشر پر سیاوشان هر یک هفت ماشه جوش داده شربت بزوری حار چهار توله حرف نه ماشه و یا تودربین پاشیده بنوشند همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج معجون فلاسفه و معجون سیر علویخان بعمل ارند **اقوال اطبا** سویدی گوید که در کزاز سکبینج شربا و مروخا بروغن بان و کذا تغذیه بطبیخ نخود سیاه مطیب بزیت و صعتر مجرب منست و شرب ریوند و یا قنطوریون دقیق و یا

عاقرقرحا بسرکه و یا دهن اکارع مخلوط بغذا هفت روز متصل و یا حلتیت بسداب و شراب و یا نیم درم حلتیت بعسل و یا مقل ازرق و یا فورس بفلفل و یا طبیخ بادیان بشکر و یا تخم کرفس بعسل و یا طبیخ شاخهای هلیون و یا تخم آن بشکر و یا طبیخ صعتر بعسل و یا مرقهٔ نخود سرخ مطیب بمغز بادام مقشر یا زیت طیب و یا لحم سلحفاه نهری و یا بیخ انجدان دو ملعقه با پنج وقیهٔ شراب عسل و یا قسط هندی و یا جندبید ستر ربع درم هر بار یاثمن درم بدفعات و یا طبیخ بیخ و برگ باد اورد و یا زراوند مدحرج که نفع عجیب دارد و یا اکل خصیه الثعلب و بعده شرب شراب اسود و یا صدف بحری سوخته اوقیه شاخ گوزن سوخته سه درم بآب مرزنجوش سرشته بقدر بیضه خوردن و یا سکبینج و فقاح اذخر و علک البطم و یا هو فارقون دو درم بربع درم فلفل سیاه هفت روز متواتر و یا عنبر و کذا شرب و تمریخ فنه و یا روغن شونیز و یا روغن خردل و **تمریخ** بعاقرقرح سوده بزیت کهنه آمیخته و یا روغن قثاءالحمار و یا روغن خیری اصغر و یا روغن سوسن و یا روغن قسط و یا قسط بروغن حاء آمیخته و یا زهرهٔ کرگ بروغن بان و یا پیه سنگ پشت بحری **و تکمید** بنمک و سبوس گندم و یا صوف مرغری ورزیت کهنهٔ گرم تر کرده یا قطعه نمد و یا روغن کنجد گرم کرده یا زیت گرم کرده در مثانه پر کرده و یا آب گرم در مثانه کرده و **ضماد** روغن سداب و جاوشیر بر معده و یا عود القرح باریک سوده بزیت کهنه آمیخته بر موضع کزاز و یا روغن یاسمین و **سعوط** بخیری اصفر و روغن سداب و یا روغن نرگس و یا زهره گرگ بروغن بادام و یا روغن شونیز و یا عنبر بروغن بادام و **نطول** بطبیخ عاقرقرحا و روغن آن و ادامت مضغ عنبر و گرفتن مقناطیس در دست و تعلیق شادنج هر واحد نافعست **ابن هبته الله** گوید که علاج امتداد تابع فضل غلیظ بحقنه کنند و بعد از ان اسهال بدن بحبوب مسهله و ایارج فیقرا نمایند و بعد تنقیه گلقند عسلی یا اندک تریاق بآب نیمگرم دهند و تکمید سر و معده بآب مطبوخ مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک و برگ غار و برگ ترنج سازند و بدن را بروغن ناردین بمالند و بپارچه درشت بمالند و بصبر و آب مرزنجوش سعوط کنانند و غذا مزوره زیرباج یا لحوم قنا بر و عصا فیر یازند و ستحرز در علاج نمایند که اکثر تابع این مرض فالج گردد **محشی** شرح اسباب مینویسد که درین مرض جاو شیر بحسب قوت بخورانند و اگر خوف فساد معده از ان باشد بادی اشق یا حلتیت بقدر دائه گرسنه دهند و گاهی بعسل طبخ مینمایند تا بلع و نمایند و مرمکی بقدر یکنیم درم بآب طبیخ زوفا خورند و بر مقعد روغن سداب بجاوشیر لطوخ کنند و این دوا کزاز خلفی را نافع بود بیخ جاوشیر و فلفل سفید و قسط تلخ مساوی بقدر یکنیم درم وقت خواب بدهند و این انتصاب نفس را نیز نافعست و استعمال تریاق فاروق بقدر کنار بآب گرم بعد تنقیه بدن نافع و همچنین دواءالمسک حلو و مرومثر و دیطوس و این حب ارجیجانس تنقیه بدن و نفع بکزاز نماید اشق سکبینج جاوشیر مقل حرمل شحم حنظل صبر تربد سفید مدبر پوشت هلیله زرد انزروت سفید هر واحد یکدرم و صموغ را در اب

کند تا حل کنند و ادویه باقی را ساییده بیامیزند وجها ساخته از دو درم تا سه درم بحسب قوت مریض و حرارت هوایا برودت آن بدهند و این قیروطی نافع تمدد و کزاز ست خواه از امتلا یا از یبوست باشد پیه گوزن و بط و مغز ساق گاوو شتر و چربی چکتی دنبه همه را گداخته موم سرخ اضافه نموده بر عضو بمالند و این معجون علویخان اگر بعد تنقیه استعمال کنند در ازالهٔ کزاز و تمدد بی نظیر ست برگ سداب خشک جندبید ستر مرمکی مشک حلتیت هر یک ربع درم فقاح اذخر پود پینه گرم حریر سکبینج جاوشیر مقل ازرق علک البطم هر یک یکدرم هوفارریقون محروث هر یک دو درم تخم شوکهٔ بیضا دو مثقال تخم حرمل یکمثقال خصیه الثعلب سه درم زراوند مدحرج مثقال عاقرقرحا نمک طبرزد هر یک نیم مثقال کوفته بیخته صموغ را در عرق گل نارنج حل کرده یا چهل درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه یا چینی داشته تا چهل روز در خاکستر چوب گز دفن نمایند شربتی از دو درم تا چهار درم با طبیخ عود بلسان و جنطیانا و بادیان و قنطوریان دقیق و بادر نجبویه و تخم کرفس و هلیون هر یک دو درم بشکر و عسل هر یک نیم اوقیه و چون الیه را باریک تراشیده بآتش گرم بر موضع کزاز بندند و هر ساعت تکرار نمایند و در شب و روز چند مرتبه عمل کنند کزاز شدید صعب را نفع بخشد و قرشی گفته که آنرا بر موضع کزاز بگذارند تا منتعفن شود پس تبدیل سازند و تکرار آن نمایند و شمیدان عنبر نافع کزاز ست و گویند که چون میعهٔ سائله را طبخ نمایند و بر عضو طلا کنند خدر و کزاز و رعشه را نافع بود و اسکندر گفته که داشتن حجرار منی در کف نافع کزاز ست **گیلانی** گوید که اولا اعضای منجذبه را بر هیئت مناسب و بر شکل مضاد حرکات غیر طبیعی حادث محفوظ دارند و بروغن سداب یا بروغن قثاءالحمار یا بروغن دیگر بمالند و شربت عسل بنوشانند و اگر مانعی نباشد در حمام داخل کنند و در آبزن بحسب مزاج بنشانند و تدهین و تمریخ لین نمایند و باید که تغذیه بحریره معمول از آب خندروس و جو سازند و رقیق سریع النفوذ بنوشند مگر انکه تپ باشد پس باید که ماأالشعیر استعمال نمایند و حیله خواب آوردن کنند و امتداد حادث از امتلا یا از ورم حار را علاج باستفراغ امتلا و معالجه ورم حار بادویهٔ خاص او نمایند و ایضا گاهی امتداد از قی شدید بعنف مده افتد و شرب طبیخ بیخ شود که بهودیه و تخم شوکه بیضا و تخم شوکه مصریه آنرا نافع ست و بعضی عصاره قنطوریون دقیق فقط می نوشانند هرگاه مرض امتلائی بود و اولی آنست که لطوخ اعضای ایشان نیز بطبیخ قنطوریون و نطول بدان نمایند و اگر امتداد در پایها باشد محاجم پر عجز و فقرات سفلی نهند و اگر در هر دو دست باشد محاجم میان هر دو شانه و بر فقراتی که قریب ناحیهٔ علیاست و بر عضل که موضع او بلندتر از راس کتف ست بگذارند و باید که هر کسی را که امتلای کزازی عارض شود در ابتدای مرض فصد عرق کنند و بر اعضای علیله صوف در زیت کهنه یا در روغن قثاءالحمار مع جندبید ستر نهند و یا در زیت گرم بنشانند و بر عصب گردن بریزند و حجامت بشرط استعمال نمایند چه

محاجم قارعه تحلیل میکند و حجامت بر گردن و جانبین فقار و بر سینه در مواضع کثیر العضلات و تحت شراسف و بر موضع مثانه و گرده نهند و واجبست که اخراج خون از ایشان بقدری باید که بسیار بود و نه اندک و در دفعات متفرقات اخراج نمایند و حکیم شریف خان بعد بیان این قول گفته اند که سزاوار آنست که استخراج خون نکنند مگر بعد تیقن علامات غلبهٔ خون و مساعدت قوت و مزاج زیرا که این مرض در اکثر از رطوبت کازه حادث میشود و بعضی اطبا در ان بغیر تامل فصد کردن و مریض هلاک گردید

علاج تمدد کزاز یابس

ماءالشعیر بروغن یا شیر بروغن بادام و نبات بنوشند و لعابات بجلاب و نطول بآب نیمگرم استعمال کنند و ترطیب راس نهادن پنبهٔ مبلول بشیر خر نمایند و مالش بدن بروغن بنفشه و تغذیه بشوربای حملان و ماهی رضراضی نافع بود و ضماد از پیه بط و ماکیان و مغز ساق گاو و موم زرد و روغن کنجد نمایند و این آبزن علویخان که در ان حکم شریف خان بعض تصرف نیز کرده اند برای تمدد یبسی و کزاز کثیر النفع ست پایچهٔ ماکیان و جو مقشر و لعاب سپستان و الیهٔ و قطعات کدو و تربز و خیار و بادرنگ و بابونه و گل خطمی و اسفاناج و برگ خرفه و بزر قطونا و بهدانه هر یک بقدر معتدبه در اب خالص و آب بید و عرق بید مشک و گلاب و آب انار شیرین و آب به شیرین هر یک بقدر حاجت بپزند تا مرها گردد پس صاف کرده روغن تخم کدو و روغن تخم تربز و روغن بادام قدر مناسب بر ان انداخته بقدر دو فنجا از ان بگیرند و در باقی نیمگرم مریض را بنشانند تا سرد گردد مریض را از ان بیرون آرند و یک فنجان از ان هر دو بنوشانند بعده در شب وقت خواب باز در ان آب نیمگرم بنشانند تا آنکه سرد گردد پس خارج کنند و فنجان دوم بعد آن نیمگرم بنوشانند و اگر پیه بز و ماکیان و مغز ساق گاو والیه گداخته و روغن کنجد آمیخته نشاسته سوده داخل کرده بپزند و بر عضلات ضماد کنند نافع بود و اگر طبع قبض باشد ترنجبین بآب نیمگرم مالیده بدهند یا بمغز خیار شنبر و روغن بادام و شربت بنفشه تلیین کنند و اگر قوت ضعیف باشد حقنهٔ لین بعمل ارند **مسیحی** گوید که اکثر کزاز و تمدد صبیان را عارض میشوند معالجهٔ آن بدوشیدن شیر دائم بر موضع و تمریخ او ببعض ادهان مرطبه کنند و ضماد قیروطی سازند و آن در قول محشی عنقریب گذشت و یا الیهٔ تازه نهند چند روز متواتر و یا بگیرند نشاستهٔ گندم و پیه *** تازه و مغز ساق گاو والیه گداخته و همه را بگذارند و نشاسته بیخته بران اندازند و با هم امیخته بر عضو نهند و یا بگیرند بزر کتان کوفته غیر معصور و همچنین کنجد کوفته هر واحد و جز و حلبه سوده یکجز و همه را در شیر خر بجوشانند و بران ذوغن کنجد یا روغن الیه انداخته مخلوط ساخته استعمال نمایند **طبری** گوید که تمدد اکثر اطفال صغار را بهم میرسد و اگر چه بعید نیست که بزرگان را نیز عارض شود و علاجش و علاجش اینست که استفراغ بادویه نکنند و

باشیای مرطبه چون ماءالشعیر و آب سبوس و آب برگ خبازی و آب برگ بزر قطونا و روغن بنفشه و روغن تخم کدو و مانند آن حقنه نمایند و موم روغن مرتب از روغن بنفشه و نیلوفر و خبازی و برگ خطمی و مانند آن بمالند و بروغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و از اطعمه بر مرطبات مثل آب پایچهٔ مطبوخ با جو در تنور و مثل آب باقلا بروغن بادام و مثل شوربای اسفید باجات بگردن حملان شیر خوار وجدی و مانند آن لزوم نمایند و اگر مرض منحل نگردد مریض را در روغن خیری یا روغن گل یا روغن یا روغن بنفشه یا کنجد مفرد و مرکب نیمگرم نشانند و شیر خر بروغن بادام بنوشانند و شیر دختران از پستان بمکند و بر سر و عضو متمدد شیر دختر یا بز بسیار بدوشند بعده از هوا محفوظ دارند و اعضای او را بدست بآهستگی مسک نمایند و بشیر خر و روغن گل لزوم کنند و ارتضاع شیر مادر دختر و تمریخ دائم بموم و زوفای رطب سازند و از ادویهٔ که درین علت بدان علاج کنند و اثر نیک بخشد اینست که بگیرند شیر خر و در دیگ سنگی کرده بالایش روغن بنفشه و روغن الیه و مغز ساق انداخته بجوشانند تا همه بیامیزد بعده موم روغن از روغن خیری و روغن بنفشه ساخته با هم امیزند و مریض را در اب مطبوخ برگ بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ اسپغول و بزر کتان ساعت زمانی از روز بنشانند بعده بپارچهای بسیار بپوشانند تا نشف بدن گردد پس اعضای او بدست آهسته مسک کنند بعد از ان دوای مذکور خوب بمالند و یکشبانه روز بگذارند و روز دوم آبزن و مالش بدستور نمایند تا انکه از اعضای او تمدد دفع گردد **فائده** طبری گوید بدانکه این مرض چون باطفال خادث شود از ان صحت نیابند تا آنکه اعضای ایشان سخت گردد و در حد احتلام داخل شوند و چون بکبار مردم عارض شود در مدت اندک زائل نشود حتی که مستحکم گردد طمع در صحت او نباشد و شیخ میفرماید که گاهی کزاز بصبیان عرض میشود و علاجش بآب مطبوخ قثاءالحمار یا روغن بنفشه مع روغن قثاءالحمار کنند و تخم باد اورد نیز مفید گفته اند و در یبسی انچه سابق گذشت استعمال نمایند و گویند که در ابتدا تمریخ بدن طفل بروغن بنفشه کنند و در طشتی که در ان آب نیمگرم و روغن بنفشه ریخته باشند بنشانند و محافظت آن از هوای سرد و منع از تناول اغذیه و اشربه غلییظهٔ ثقیلهٔ نفاخه نمایند

لقوه

و آن مرضی ست که شقی از روی کج شود و هر دو لب و پلک چشم یکطرف کما ینبغی با هم منطبق نشوند و گویند که گاهی این مرض در هر دو شق روی عارض میگردد و درینصورت کجی در روی ظاهر نمیشود لیکن در انطباق اجفان فتور می افتد چنانچه رازی گوید که من دیده ام صاحب این علت را که بر پوشیدن هر دو چشم قدرت نداشت و سوای ازین دیگر علامات لقوه بادی نبود و سبب لقوهٔ امتلای اعصاب احد الفکین ست بخلط بار در طب که از

دماغ ریزد و این دفعه افتد و گاهی بسبب غلبۀ یبس و جفاف بر دماغ بود و حدوث این در یک جانب نمی باشد بلکه در هر دو جانب و در امراض حاده و نزدیک موت عارض گردد و این مهلک ست بزودی زیرا که دفعی ست بخلاف تشنج یبسی که تدریجی ست و بزودی مهلک نیست **بالجمله** سبب قریب این مرض استرخا یا تشنج عضلات پلک و وجه است اول را لقوۀ استرخائی و ثانی را لقوۀ تشنجی گویند و جالینوس گفته که گاهی لقوه از تشنج و استرخا با هم میباشد که یک جانب متشنج میگردد و جانب دیگر مسترخی و این بسبب اختلاف ماده بود که مادۀ غلیظ در جانبی ریخته باعث تشنج و تمدد آنجانب و مادۀ رقیق در جانب دیگر ریخته موجب استرخای آنجانب گردد و اسباب استرخا و تشنج مذکور شد و انچه از تشنج یابس افتد در حمیات حاده و استفراغت مفرطه از اسهال و قی و رعاف و غیره عارض شود و آن قاتل دردیست و انچه در سرسام عند قرب موت افتد از این قبیل ست و اگهی در عضله گردن ورم عارض گردد که آن باز قسم خناق باشد و از ان لقوه افتد و ایضا گاهی بسبب ورم مذکور فالج عارض شود و لقوۀ تشنج بیشتر افتد و استرخائی کمتر و استاذ صاحب شفاءالاسقام گفته که تدارک او قبل از چهل روز باید والا علاج کمتر نفع دهد و گویند که هر لقوه که اندر دو ماه زائل نشود طول کشد و انچه تا مدت شش ماه طول کند در اکثر امید صلاح او نباید داشت و لقوه گاهی منذر بفالج یا سکتۀ قوی بود و لهذا رازی گوید بسیار دیدم که اولا لقوه بهمرسید و بعد از ان سکته و صاحب لقوه را تا چهار روز خوف هلاکت ست و اگر از ان تجاوز کند نجات یابد و از خطر سکته بیرون آید و لقوه جانب چپ عسر تر از جانب راست باشد طریق تشخیص درین مرض آنست که اول تشخیص این مرض نمایند و بعده شق علیل دریافت کنند و سپس معلوم کنند که لقوۀ استرخائیست یا تشنجی و این چنان باشد که اولا از مریض علامات حدوث لقوه یعنی ادراک درد در استخوانهای روی یا خدر در جامد او و کثرت احتلاج در یک نیمۀ رو بپرسند و بعد از ان از بیمار بگویند که آب در دهن گرفته بزور بیفگند و بر چراغ که مقابل بنهند نفخه زند اگر اب مضمضه راست بیرون نیاید و بیک جانب افتد و چراغ کشته نشود مرض لقوه باشد و ایضا آب دهن از یک شق باز نتواند داشت و معرفت شق موف چنان بود که اگر او را از دست بکشند و اصلاح دهند رجوع شق دیگر بشکل طبیعی او سهل گردد و ایضا نقصان یا بطلان حس آنجانب و حدوث اختلاج در ان شق و ضعف مضغ آنجانب و ریختن اشک از چشم آنطرف بر ان گواهی دهد و تشخیص لقوۀ استرخائی و تشنجی چنین کنند که بسوی حواس مریض و جلد و عضلهای وجه نظر کنند **اگر** حواس مکدر باشند خصوص ذائقه و در جلد جهبه و چهره و عضلات جانب علیل لینت محسوس شود و تمدد در ان نبود و جلد از نواحی گردن مائل و متباعد باشد و رد کردن او بسوی گردن متعسر باشد و با آن پلک اسفل مسترخی و منحذر باشد بحدی که حرکت دادن نتواند آنرا و پلک بالا بدان منطبق نگردد و تکلم بطی بود بسبب ثقل زبان و نصف

غشای حنک محاذی آن پلک مسترخی و مترهل و رطب نماید لقوۀ استرخائی بود و اگر حواس مکدر نباشند در اکثر و جلد پیشانی شق علیل کشیده بود چنانکه شکنهای او باطل گردد و عضلات روی صلب باشد و میل جلد و شکن بنواحی گردن اکثر بود و رد کردن او از ان مشکل باشد و با آن آب دهن در اکثر قلیل بود و بر انطباق پلک جانب صحیح با هم قدرت نبود و بیشتر صداع لا حق شود لقوۀ تشنج باشد و ام شناخت تشنج یابس و رطب در لقوۀ تشنج از فصل تشنج استنباط نمایند و انچه از اماس عضله گردن افتد تقدم ورم آن شاهد حال ویست و ایضا این نوع لقوه بیشتر در لبها ظاهر گردد **علاج** در خانۀ تاریک محفوظ از باد نشانند و عمامۀ ازرق یا اسود بر سر بندند و رو بروی او چوب طرفا بسوزند و جوز بوایا قرنفل یا زنجبیل یا وج خراسانی در دهان دارند و آیینۀ چینی پیش نظر گذارند که در ان روی بتکلف ببینند و از روشنی شدید و آب روان و از هوای نمناک و جای سرد و مولدات بلغم و ریح احتناب و رزند و باقی تدبیر از اکتفا بر ماءالعسل و ترک آب و غذا تا روز چهارم یا هفتم بحسب ضعف و قوت مرض و عدم تحریک بعلاج قوی درین اثنا و بعده انضاج و تنقیۀ بلغم و استعمال ماءالاصول و جنوب و غراغر و سعوطات و غیر آن هر چه در علاج امراض عصبی بلغمی گذشت بعمل آرند و باید که ماءالعسل تا چهار روز ساده باشد بدون ترکیب بادویۀ حاره و نیز درین ایام از محرکات خارجی مانند غراغر و عطوسات اجتناب نمایند زیرا که باعث انجذاب مواد دیگر میگردد و نیز مادۀ موجودۀ خام رقیق دفع میکند و غلیظ آن باقی مانده باعث زیادتی نکایت میگردد و بهمین جهت استعمال ادویۀ حارۀ شدید الحراره ممنوعست اما اگر قبض شدید باشد روز دوم یا سوم تحریک تحقنۀ بسیار لین مضایقه ندارد و جوز بوا در اب یا عرق بادیان سوده نیمگرم بر کله مسترخی تا نیم سر بمالند و **ایضا** گاهی در لقوۀ خفیف تا چهار روز ماءالعسل داده روز پنجم منضج از بادیان بیخ بادیان پر سیاوشان هر یک شش ماشه اسطو خودوس چهار ماشه بعرق عنب الثعلب و عرق بادیان جوشانیده گلقند عسلی داخل کرده میدهند و روز هشتم بسبب خفت مرض مسهل میدهند و بعد سه مسهل اسطوخودوس عنب الثعلب گاوزبان جوشانیده نبات داخل کرده می نوشانند و تدهین بروغنهای معمول میکنند و در بعضی برعایت حرارت مزاج گل بنفشه شش ماشه اصل السوس گاوزبان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله در منضج مذکور افزوده تو دری سفید پاشیده داده بعد نضج و قید ایام بحران سنای مکی زنجبیل تربد سفید ملیلجات ثلثه فلوس خیار شنبر ترنجبین روغن بادام افزوده مسهل میدهند و بعد مسهل با منضج اصل السوس گل بنفشه هر یک شش ماشه اسطوخودوس بادیان پر سیاوشان هر یک چهار ماشه زوفای خشک سه ماشه گلقند عسلی سه توله تودری سفید پنج ماشه داده بعد مسهلات برای رفع خفقان و قبض فلاسفه چهار ماشه خورانیده اسطوخودوس گل نیلوفر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله داخل کرده می نوشانند و **ایضا** اگر در لقوه تپ شود گاوزبان

بیخ بادیان هر یک پنج ماشه پر سیاوشان بیخ کاسنی هر یک هفت ماشه جوش داده گلقند داخل کرده دهند غذا آب گوشت وقت تشنگی عذق بادیان بعد تخفیف تپ اصل السوس چهار ماشه مویز منقی نه دانه بادیان بیخ ماشه بعده بیخ کرفس پنج ماشه بیخ اذخر سه ماشه اضافه کنند و گاهی در لقوه مع تپ عناب گل بنفشه اسطوخودوس شاهتره جوشانیده شربت بنفشه شیره خیارین داخل کرده خکشی پاشیده میدهند روز دوم عود صلیب چهار سرخ بگلاب ساییده افزوده بعده مویز منقی اسطوخودوس گل بنفشه نیلوفر جوشانیده نبات خاکشی پاشیده روز دیگر پر سیاوشان شاهتره افزوده و گلقند بجای نبات میکنند باز برعایت حرارت و تقویت دل و دماغ ابریشم خام دو ماشه گاوزبان اصل السوس عنب الثعلب اسطوخودوس هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده میدهند بازاطریفل می افزایند و در لقوه مع الخفقان همه تدابیر بدستور و ابریشم خام گاوزبان مویز منقی جوشانیده گلقند نسترن داخل کرده بدهند **بالجمله** بعد تنقیه گاهی تقویت دماغ و جگر و بقیۀ مواد عضو خاص دماغ ایارج فیقرا باطریفل صیغر سرشته همراه جوشاندۀ عنب الثعلب پرسیاوشان مویز منقی اسطوخودوس نبات داخل کرده میدهند و ایضا جهت لقوه و فالج تریاق فاروق بقدر نخود خورده بالایش عود بلسان عود صلیب هر یک دو ماشه در عرق گاوزبان و بادر نجبویه و عرق دارچینی هر یک چهار توله جوشانیده صاف نموده گلقند عسلی داخل کرده بنوشند غذا شوربای کبوتر بچه و شلۀ گوشت دراج بخورند و در لقوۀ استرخائی هر چه در علاج استرخا گذشت و در تشنجی هر چه در علاج تشنج مذکور شد حسب سبب بکار برند و ایضا در استرخائی بعد تنقیه ضماد بقرنفل و جوزبوا و قسط و مرزنجوش وزراوند طویل و مدحرج هر یک یکتوله جندبید ستر شش ماشه مشک و عنبر هر یک نیم مثقال تا یکمثقال در روغن فرفیون سرشته استعمال کنند و سعوط از زهرۀ کلنگ و آب برگ چقندر برابر در بینی چکانند که رطوبات مختلف الالوان بسیار بر می آرد و در سه چهار روز بحالت اصلی می آرد و همچنین زهرۀ هر پرند همین اثر دارد و اگر تشنجی باشد ضماد از مغز تخم بید انجیر بریان کرده سه توله جوزبوا یکنیم توله جندبید ستر یکتوله اگر نباشد عوض آن زراوند طویل یکنیم توله در شراب کهنه و روغن راحت برابر سرشته بر پنبۀ کهنه نهاده بر جانب علیل گذارند و صبح و شام تجدید نمایمد و ایضا در تشنجی کخ سببش امتلا بود خواه یبوست تکمید بکمادات مخیه از مثانه بروغنهای نیمگرم پر کرده و تدهین بروغنهای نیمگرم بغایت مفیدست و **ایضا** بعد تنقیۀ بدن و دماغ بجهت تنقیه و تحلیل مادۀ باقی از سر غراغر و عطوسات و سعوطات و مضوغات و شمومات استعمال کنند چه استعمال کنند چه استعمال غراغر و سعوطات درین مرض واجبست و مضوغات را نیز درین باب تاثیر ظاهر و نفع حاضرست اما مبادرت بغراغر و سعوطات در ابتدا مضرست لندا گفته اند که علاج مخصوص لقوه مثل غراغر و عطوس و سعوط بعمل نیارند مگر بعد استقراء مادۀ که متوجه

بموضع معلولست و بعد تنقیهٔ بدن که بع=غایت سریع الاثر ست و ایضا بعد تنقیه استعمال دواء المسک حارو جوارش اسقف و جوارش اترج علویخان و حب سیماب و بیش و اذراقی و حب سیاه به نسخهٔ قرابادیان معمولست حسب حاجت بکاربرند و اگر بعد تنقیهٔ اول بخور از صعتر برگ غار گل بابونه اکلیل سراب عشبه عاقرقرحا هر یک سه توله جوزبوا چهار توله در عرق بادیان دو آتشه جوش کرده در شبانه روزی چهار بار بعمل ارند و بعد از ان گوشت آهو و یا کفتار و یا روباه و یا ابن عرس و یا گاو کوهی اندک گرفته بپزند که خوب مهرا گردد پس روغن قسط و راحت هر دو نیمهٔ آن آمیخته بدستهٔ آهنی سحق بلیغ نمایند و قسط تلخ و بابونه و شونیز هر یک یکتوله جند هفت ماشه آمیخته بر سر و گردن و روی نیمگرم ضماد کنند جهت استرخائی و تشنج هر دو از مجرباتست و از اشیای ترش ئ نمکین و شیر و لبنیات و اغذیهٔ بارد و میوهای تر و آب خالص احتراز و رزند و از روشنی و هوای سرد و حرکات نفسانی نیز تا انقصای مرض حذر کنند و در لقوهٔ که سببش ورم عضلهٔ گردن باشد هر چه مناسب حال ورم بود و در اورام و خناق بباید بکار برند

ذکر ادویهٔ مفردهٔ یونانیه

که لقوه را نافعست تخم عود الفرج باریک ساییده در زیت جوشانیده شتماً و تدهینا و جوزبوا بمصطکی مضغاً و عنبر شماً و شرباً و نجوراً و مضغاً و سعوطاً بروغن بادام و کذا عسل بلادر مصاح بروغن جوز نیم درم شربا هر واحد مجرب سویدی و اطبای دیگر نوشته اند که ادخال سکبینج و شحم حنظل در حقنه و افتراش رطبه و تعلیق قطعهٔ پوست وجه بسرکه که در ان خردل کوفته جوشانیده باشند هر روز **و اکل** جندبید ستر سه حبه بآب رطبه و یا عود الفرج بعسل و یا سکبینج تنها و بفتاح اذخر و صمغ بطم حب ساخته و یا ثمرقندول و یا روغن گل آن و یا بقلهٔ رطبه و یا تخم آن و یا فرفیون تنها و یا ربع درم از ان بسکبینج و مقل و اشق هر یک نیم درم ساخته و یا وج و یا جوزبوا و یا آذریون و آب و بیخ و تخم آن و یا حماحم بشراب و یا فلنجه و یا ترب و یا تخم او نیم درم بجندبید ستر نیم درم و یا شحم حنظل و یا خردل و یا بیخ فاشرا و یا مغز تخم بید انجیر ده عدد تا بست عدد یا روغن آن و یا طبیخ عشبه و یا زرنب محرق بعسل و یا عسل و ماءالعسل و یا روغن حرمل بآب مرزنجوش یا بآب بر نوف و یا عصارهٔ قثاءالحمار و یا جوز و یا روغن بلسان نیم درم بشیر زنان نیم درم و عسل یک اوقیه و یا سنبل الطیب و یا طالیسفر یک مثقال و یادرونج و یا زرنباد و یا شقاقل و یا لفظ سفید و یا ناردین هر روز یکدرم و یا فراسیون بعسل و یا لحم ثعلب و یا لک بعسل و یا سیر بستانی و یا سیر بری بعسل و طبیخ مرماحوز بده درم گلقند و یا نمام و یا روغن بطم و یا طبیخ برگ سرو و یا جاوشیر و یا سقنقور و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا املج و یا افتیمون و یا لحم ابعی مصلح بطوریکه در تریاق داخل ست و یا حلتیت و یا

تربد و یا زیره بعسل و یا شنبلیه و یا دارچینی و یا طبیخ حاشابده درم گلقند هر روز و سعوط جندبید ستر بروغن بادام و یا یاسمین و یا روغن بادام تلخ بآب مرزنجوش و یا زهرهٔ کلنگ بروغن مذکور یا آب سطور در جانب صحیح و یا زهرهٔ مذکور یک قیراط بروعن و آب مذکور در جانبی که چشم منطبق نشود و یا روغن جوز در جانب صحیح و مرارهٔ کرکی در جانب مریض و یا روغن عاقرقرجا و یا آب صعتر بری با یک حبهٔ مشک و یا روغن پودینه و یا مویزج یکحبه بشونیز سه حبه و روغن بادام یا شیر دختر تا سه روز و یا شونیزدر سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک کنند و ساییده بروغن گل استعمال نمایند و یا روغن زنبق که آن یاسمین سفید ست بزهرهٔ خلد بزعفران و آب رطبه و یا خزره البقر بقدر عدس در روغن بادام یا آب بیخ رطبه و یا حمام بشیر دختر و یا آب ترب و یا روغن او و یا مومیائی یکدانگ بروغن بادام تلخ و یا روغن حنیان و یا عصارهٔ قثاءالحکار بشیر زنان و یا عصارهٔ عرطنیثان بشیر زنان و یا زهرهٔ هدهد بروغن بادام و یا زهرهٔ گربه بروغن بادام و یا فاد زهر حیوانی یکحبه بروغن بادام تلخ و یا روغن جوز بروغن بطم در جانب صحیح دوازده قطره و در جانب مریض شش قطره و یا روغن بلسان نیم درم بروغن سداب نیم درم و یا آب شابانک و یا یکحبه جاوشیر بآب مرزنجوش و یا جاوشیر و وج و صمغ سداب همه ربع درم بروغن بادام تلخ هر روز و یا کرمدانه یک قیراط بروغن بادم و یا زراوند مدحرج نیم درم بروغن بادام و یا سکبینج یک قیراط بآب مرزنجوش هر واحد نافع و اگر از لقوه شقیقه شدید لاحق شود مومیائی معدنی بروغن زنبق سعوط کنند و **سعوط و شرب** روغن جوز و یا روغن شونیز و یا روغن آجر و یا سداب و یا روغن قرطم و **عطوس** بجندبید ستر و یا فرفیون و یا زنجبیل و یا شحم حنظل و یا مومیائی یکحبه بآب مرزنجوش یا روغن زنبق و یا عصارهٔ قثاءالحمار و یا کندش و یا بخور مریم و یا خربق سفید و **شرب و شم** جندبید ستر و یا یاسمین و یا قردمانا و یا عاقرقرحا و یا مرزنجوش و یا شونیز و یا شاهسفرم و یا غالیه و **غرغرهٔ** آب مرزنجوش و یا طبیخ صعتر و یا مویزج و یا نوشادر بآب مرزنجوش و یا طبیخ و یا ایارج فیقرا بآب مرزنجوش و **شرب و غرغرهٔ** پودینه و روغن آن و یا افسنتین و یا زوفای خشک و یا زنجبیل و یا بورق و **تدهین وجه** بفرفیون محلول در روغن حبه الخضرا و یا عاقرقرحا روغن بطم و یا مویزج بروغن بان و یا روغن شونیز و یا شونیز بروغن حبه الخضرا و یا روغن خردل و یا روغن بید انجیر و یا روغن ضیان و یا غالیه و یا پیه خارپشت و یا روغن بطم مخلوط بجندبید ستر و یا روغن بان و یا روغن بادام تلخ و یا روغن جوز هفت بار در هفت روز و یا روغن آجر و **ضماد** مرزنجوش بربع درم فرفیون و یا شونیز و یا خون بوم در ساعت ذبح آن و یا حاشا و اتکباب بر بخار طبیخ قیصوم و اثل و مرماحوز و نمام و غیر آن که در قول مسیح در بخور خواهد آمد و **مضغ** قردمانا بکند و یا عاقرقرحا بکند رو یا زنجبیل بمصطکی و مویزج و یا مویزج مع کند و یا صمغ سرو و یاءاتینج و یا هلیلهٔ کابلی و غذا بعصافیر و آب نخود سیاه مطبوخ

مطیب بزیت و صعتر و بعد روز هفتم اکل جرم آن بصعتر و زیت طیب.

بیان بعض ادویهٔ هندیه

که مفید لقوه است بعد فاقه و نهادن جوزبوا در دهن نان ماش سیاه از یکطرف پخته بر طرف خام روغن بید انجیر یا روغن کنجد که در ان عاقرقرحا سوده آمیخته باشند مالیده بر پس گردن و بر هر دو کله بندند و روغن و تاتوره بر رو و گردن بمالند و بعد چهار روز یا هفت روز مسهل داده بر حب تخم سینی که حب لقوه و حب مقل نیز گویند مداومت نمایند و یا جو گراج و یا حب بچهناک یا حب انند بهیرون یا حب کچله بخورند و از وج خراسانی بست درم زنجبیل زیرهٔ سیاه هر یک هفت درم با صد مثقال عسل معجون ساخته یکمثقال مدام خوردن نیز مجربست و تخم سن پنج درم بشهد امیخته تا دو هفته خوردن بعد تنقیه نیز مفید و قدری شونیز و اسبند در اب بیخ چقندر و بیخ حنظل ساییده صاف کرده چند قطره در بینی چکانیدن نیز نافع لقوه و صرع و منقی دماغ از رطوباتست و نوشادر بآب ساییده سکنجبین آمیخته غرغره سازند و نزد بعضی صلوا از آرد گندم و روغن زرد و قند سیاه مساوی بدستور مقرر پخته و قدری دارچینی و جوزبوا و قرنفل سوده داخل کرده بستن مجربست و باقی ادویه در فالج مذکور شد **اقوال** حکما مسیح گوید که تدبیر مستعمل در فالج درین مرض استعمال نمایند و در غرغره زیادتی نمایند بعاقرقرحا و زنجبیل و خردل و پوست بیخ کبر و مویزج و فلفل مطبوخ بسماق یا انار دانهٔ ترش و یا بایارج فیقرا و حاشا و پودینهٔدشتی مع پیاز عنصل و باید که غرغره بعد تنقیه بدن بایارج جالینوس و *** یا استعمال کنند و بعد تنقیه بمسهلات نفع میکند تکمید و انکباب بآب مطبوخ صعتر و سداب و عاقرقرحا و شیح و برگ غار و حرمل و بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش بعد از ان بزهرهٔ کلنگ در اب چقندر یا بآب مرزنجوش یا آب مرماحوز یا اذان الفار سعوط نمایند و گاهی بحبکهنک مقدار طسوج در بعض این آبها سعوط میکنند و بعد تنقیه انکباب بر بخار شراب که در ان سنگ گرم کرده اندازند باید کرد و بسندروس تبخیر نمایند و غذا انچه در باب فالج ذکر کرده ام بدهند و از آب خالص منع کنند و ماءالعسل استعمال نمایند و در خانهٔ تاریک لزوم کنند و در دهن بجانب مائل جوزبوا بگیرند و کندر و قرنفل بخایند و گاهی سعوط بکندش میکنند و هر روز اندک بلادری و روغن بید انجیر بماءالاصول و ایارج فیقرا بخورند و موضع را بروغن قسط یا بغالیه یا بروغن بلسان یا بروغن بان بمالند و حاجین و صدغین و فقار پشت را بسرکهٔ کهنه که در ان حاشا و پودینه و زوفای خشک جوشانیده باشند نیمگرم مسح کنند پس اگر مرض زائل نشود از سر نوا حادهٔ تدبیر نمایند و از اول قوی تر استعمال کنند و تحریک عطسه بفلفل و کندش و عرطیناش نمایند **صفت** دوی معطس نافع لقوه و فالج و جمیع امراض بارد سر عاقرقرحا دو مثقال کندش سه مثقال برگ خر زهره که بر موضع دخان آویخته باشند تا سه ماه چهار مثقال صعتر زراوند طویل دم

الاخوین هر واحد نیم مثقال حب بلسان یکنیم مثقال کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دهند **دوای** دیگر معطس نافع لقوه و فالج و صرع و ذهاب عقل و تنقیهٔ دماغ بقوت کند کندش هفت جز و فلفل سیاه و سفید هر یک دو جز و صبر یکنیم جز و شونیز دو جز و کوفته بحریر بپزند دیگر برای لقوه جندبید ستر شحم حنظل فلفل سفید هر واحد مثقالی کندش دو مثقال همه را کوفته بیخته در بینی دهند و گاهی بآب مرزنجوش سرشته جها ساخته بآب اذان الفار سعوط میکنند بوعلی سینا مینویسد امرا حوط آنست که ملقورا تا روز چهارم یا هفتم بادویه قویه تحریک نکنند و ایضا غذا دهند بچیزیکه تلطیف کند مثل نخوداب بزیت و بتخفیف نکند مثل عسل و کبوتر بچه پس اگر طبیعت قبض باشد در روز دوم بحقنهٔ شدید اللبنه تحریک نمایند و مبادرت بغراغر در ابتدا مضرست که گاهی جذب مادهٔ غریب کند و مادهٔ خام قریب را تحلیل نکند و لقوهٔ تشنج اولی آنست بآنکه استفراغ او بدوای قوی کنند نه بدوای ضعیف غیر کافی تا آنکه ماده نضج بالکیه یابد و استعجال بدوای حاد منضر ترین اشیاست و ردی ترین معالجه آنست که بتخفیف ماده و تغلیظ آن تیبیس عصب کند پس تاثیر دوا در ان ضعیف گردد بلکه بدان صبر اولی ست و واجبست که معالجهٔ فالج و تشنج چنانچه معلوم شده بحسب مناسب نمایند و تجربه کرده شده که صاحب لقوه چون هر روز دو درم ایارج هر سس یکماه متصل بخورد اثر قوی کند و از انچه مجربست اینست که زنجبیل و وج هر دو بعسل سرشته هر روز صبح و شب بقدر جوز بخورند و باید که ماءالعسل از ایشان قطع نکنند و بعضی اطبای هند ذکر کرده اند که بهترین چیزها برای لقوه آنست که عضو علیل و سر را بلحم جانوران وحشی لطوخ نمایند و اولای وحشی باین تدبیر خرگوش و کفتار و روباه و بز کوهی و گوزن و گورخر ست هوای آهو و مانند آن که در لحم او گرمی نباشد و واجبست که اگر مرض رطب باشد شقی را که در ان مبدأ مرضست بر هیئت طبیعی بر بندند و اگر تشنجی باشد اولا ابتدا تبلیین او کنند بعده بتحلیل آن و اگر علامت غلبهٔ خون دریابند فصد رگ زیر زبان کنند و حجامت بلا شرط بر فقرهٔ اولی نهند و شک نیست که مادهٔ فاعل لقوه در مبادی عصب و عضل وجه ثابت میباشد و لهذا بهتر انست که ادویه محمره بر فقرات گردن و بر کله نیز استعمال نمایند زیرا که لیف بسیار ارزان بسوی عضل وجه می آید و اما عضل جفن ازین جمله نیست و تدبیر آن تنقیهٔ جوز و مقدم دامغست و همچنین تکمید خشک برین فقرات و کله و دلک آن و دلک سر نیز و خصوصا بر گرسنگی شدید و ایضا از انچه لقورا فائده میکند ادامت شستن روی و لطخ مواضع مذکوره بسرکه است و خصوصا چون در ان سرکه ملطفات پخته و یا در سرکه خردل سوده باشند که این عجیب ست و انکباب بر طبیخ شیح و قیصوم و حرمل و غرو مانند آن کنند و زیرا و بمثل چوب طرفه و اثل بسوزند و چون آنرا ادویه نفع نکند بر رگ پس گوش او داغ نهند و باید که تکلیف غرغره بیشتر از غیر او کنند و مضوغات خاصه وج و جوزبوا و عاقرقرحا استعمال نمایند و از مضوغات

ایشان هلیلۀ سیاه است و باید که مضوغ را در شق علیل بگیرند و در خانۀ تاریک نشینند و بزهرۀ کلنگ یا شبوط یا باشه یا کرک یا آب شهبانج یا مرزنجوش یا چقندر یا آب سکبینج حل کرده بروغن سوسن یا فرفیون مقدار عدس بشیر زن سعوط کنند و معالجۀ سر بچیزی منقی آن که در علاج امراض راس بلغمی مذکور شد از هر وجه باید کرد و از عطوسات مجربه برای آن رته است که آن بندق هندیست و خاصه پوست بالای آن و اذان الفار و عصاره قثاءالحمار و عرطنیثا و گاهی این بچیزی مسخن مع تعطیس باشد مثل جندبید ستر و شونیز و غیره مخلوط میکنند و افضل سعوطات آن آب اذان الفارست و چون بوزن یکدرم از اب او و یکدانگ سکبینج و نیم درم زیت سعوط سازند نفع کند بلکه در پنجر و ز صحت کلی بخشد و گاهی امر بنظر کردن دائم در آیینه بتکلف میکنند پس او روی هموار میکند و بهترین آن آیینه مشوش در ابراء وجه ست و آن آیینه چینی ست و چون صبیان را در اخر ربیع لقوه بزند شفای ایشان در اطریفل صغیر ست تا هفت روز بخورانند و غذا نخوداب دهند صاحب کامل گوید باید دانست که علاج لقوه مثل علاج فالج و تدبیر صاحبان این مثل تدبیر ارباب آنست هر گاه مادۀ فاعله هر دو مادۀ واحد باشد و آن بلغم و رطوبتست و فرق میان هر دو آنست که ماده محدث فالج در سائر بدن یا در یکی از هر دو شق آن میباشد و انچه لقوه حادث میکند آن در عضلۀ شدق و کله بود پس باید که صاحب این علت استعمال کند در ابتدا انچه در ابتدای فالج مدکور شد از ترک غذا و آب پس استعمال دوای مسهل بلغم و ماءالاصول و تنقیه بحبوب بعد از انچون استفراغ بدن و تنقیه دماغ کردند غراغر مذکوره پس سعوطات موصوفه در باب فالج استعمال نمایند و این غرغره نافع این مرض ست بگیرند مرزنجوش و صعتر و عاقرقرحا و افسنتین و خردل و وج مساوی همه را کوفته بحریر بیخته بوزن یکدرم از ان با سکنجبین عنصلی و اب گرم آمیخته غرغره کنند **صفت** سعوط که نافع آنست بگیرند شونیز و صبر هر واحد یکدرم کندرش صعتر فارسی هر واحد دو درم خردل سفید سداب هر واحد چهار دانگ فلفل سفید و سیاه جندبید ستر جاوشیر هر واحد نیم درم زهره کلنگ دو دانگ همه را باریک سوده بآب سداب سرشته مثل عدس جها سازند و وقت حاجت یک حب یا دو از ان باندک روغن سوسن سعوط نمایند اما ابتدا بسعوط در اول مرض نباید کرد لیکن بعد تنقیه بدن و باید که سعوط بزهره کلنگ و جاوشیر هر کردام ازین که بخواهند بوزن دو حبه در شیر دختران گداخته استعمال نمایند که نفع کند و جالینوس در کتاب ادویه مفرده ذکر کرده که شونیز در سرکۀ تندتر کرده باریک سوده اگر سعوط کنند منفعت بین نمایند **صفت** سعوط دیگر بگیرند صبر و مر و زعفران و کندش و حضض هر واحد یکجز و زهرۀ کلنگ و جندبید ستر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بآب سرشته بآب مرزنجوش و روغن سوسن سعوط کنند و اگر مریض بزرینج سرخ معدنی بر سنگ سوده و زن دو حبه باندک روغن جوز سعوط کند منفعت بین یابد و اگر عقب

سعوط این ادویه در دماغ سوزش سخت پیدا شود باید که عقب آن شیر دختران بروغن گل بچکانند و شیر بر سر دوشند و پارچهٔ کتان بدان آلوده بر سر گذارند تا آنکه حدت و حرقت تسکین یابد و بعد از ان نطولات و کمادات و مروخات بادهان که در فالج گدذشت استعمال نمایند و مالش بر عضل فک غیر مائل کنند و صاحب او را امر بگرفتن بخار شراب که در ان سنگریزه گرم اندازند باید کرد و شق مائل را بعصابه بربندند تا آنکه بحد خود رجوع کند و در دهن قریب شق علیل که آن غیر مائل ست جوزبوا یا هلیلهٔ کابلی بگیرند و بکندش و صبر و عاقرقرحا و شونیز عطسه آورند و کعک و مصطکی و راتینج و علک البطم ئ قرنفل و عاقرقرحا و وج بخایند و اگر زیت ببورق و خردل و هر دو فلفل یا علک و مویز سرشته مریض را بمضغ آن بر نهار امر کنند رطوبات از لهات جذب کند و تنقیه دماغ نماید و اگر سرکه که در ان شحم حنظل جوش داده باشند در دهن بگیرند منفعت بین یابند و شمیدن جندبید ستر و سکبینج و جاوشیر و مقل و شونیز و مانند آن تلطیف خلط بلغمی و تحلیل او از دماغ نماید و مریض در خانه باشد و روبروی آن چوب طرفا بسوزند و بر بخار بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش انکباب کنند و بخور بعود سازند و غالیه و بان و مانند آن ببویند و بالجمله تدبیریکه در باب فالج مذکور شد بر همان ترتیب بعینه استعمال نمایند و جالینوس گفته که لقوه در سرسام مهلک ست و از یبس میباشد و علامتش آنست که اندک اندک حادث میشود درین علت هنگام قرب موت و این مجاوزازحد معالجه است بسبب قرب موت **طبری** گوید که طبیب بکزاج مریض در وقت حدوث علت نظر کند پس اگر مزاچ او بحرارت متغیر گردد و بنوشانیدن ادویه و بحقنه متعرض نشود و تلطف در تسکین مزاج او و حفظ او در ماکول و مشروب او کند تا آنرا سرسام حار یا برسام حادث نشود و چون مزاج او باعتدال اید در علاج او ابتدا کند و اگر مزاج او متغیر نگردد مبادرت نماید بنوشانیدن او هر روز مریسن حلنجبین بآب گرم فقط و غذا نخوداب بزیت بغیر ادخال گوشت در ان باید داد و چون معلوم گردد که فم معده او پاک شده حلنجبین را در اب بزور بمالند و این چنان باشد که بگیرند تخم کرفس و بادیان و انیسون مساوی بر مقدار واجب و با این اندک زوفای خشک و صعتر ضم کنند و بجوشانند تا قوت آن بجوش براید پس گلقند عسلی بمقدار واجب در ان مالیده بنوشانند چند روز بعده حقنهٔ لین بمثل بابونه و اکلیل الملک و حسک کوهی و قرطم و بزر کتان و تخم حلبه و شبت و برگ چقندر و انجیر سفید و سبوس گندم و خطمی و روغن خیری زرد و بورق و شکر سرخ و مانند آن بعمل ارند تا انکه آنچه در حقنه براید سلیم بود چیزی بدن مختلط نباشد بعد از ان رجوع کنند در تدبیر او بنوشانیدن ماءالاصول بروغن بید انجیر و روغن بادام تلخ اگر مزاج احتمال این کند تا هفت روز بدهند بعده تنقیه باین حب نمایند **نسخهٔ** آن سکبینج پنجدرم جاوشیر سه درم مقل دو درم این همه را در اب کرنب نبطی مخلوط بشراب کهنه تر کنند چون بگدازد تخم کرفس پوست سلیخه حب الغار عصارهٔ سوسن هوم

المجوس هر واحد دو درم انیسون حب بلسان نمک هندی هر واحد یکدرم ماهینر هرج عود الوج زوفای خشک صعتر فارسی هر واحد یکنیم درم کوفته بیخته با صموغ منقوعه سرشته مثل فلفل جها سازند شربتی از ان سه درم و ثلث تنقیه باین حب سه دفعه در مدت پانزده روز کنند پس اگر مرض زائل نگردد حقنهٔ مذکور بعمل ارند و اندک سکبینج و جاوشیر و جندبید ستر و مقل در طبخ او ضم حمایند و بعد طبخ مالیده بقدری که اراده حقنه بدان بود صاف نموده و بالایش مقدار واجب روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین با روغن بلسان هر کدام ازینها که بخواهند یا همه بمقادیر معتدله ریخته بکار برند و دو سه دفعه این حقنه بعمل ارند و اگر علت منحل نگردد غرغره بمویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته و ایارج فیقرا مجموع و متفرق یکبار در میفختج و یکمرتبه در شراب سلس و یکدفعه در اب گرم امیخته استعمال نمایند و چون این غرغره بدفعات بسیار کنند دو سه روز راحت داده بمقدار مرض انچه از ان منحل شده و انچه باقی مانده باشد نظر کنند پس اگر جزو اعظم از ان باقی بود و مزاج مریض متغیر نشود تدبیر استفراغ کنند اگر قوت متحمل باشد و اگر رای واجب کند در اشیای مسخنه زیاده کنند یا کم نمایند بحسب و جوب دلائل ظاهری حس و حدس صناعی و درین همه زیادتی در غذا بر نخوداب مطبوخ بکبوتر بچه در پرواز امده بزیت رکابی کنند و اگر خواهند که چیزی از شیرینی بخورند عسل سفید یا انچه از ان سازند بدهند و اگر حس زبان او متغیر شود و مزاج بر حال خود باشد این سعوط بکار برند بگیرند زهرهٔ کبک و زهرهٔ کلنگ هر واحد یکنیم دانگ و در روغن مصطکی یا روغن ناردین بگدازند و در شیشهٔ کوچک دراز گردن کرده سرش بصوف بند کنند و در دیگ قدری شراب انداخته شیشه را در ان گدازند و زیر او آتش روشن کنند تا آنکه روغن در شیشه بجوش اید آنرا از اب برارند و بگذارند تا سرد شود بعده بمقدار واجب از ان دو سه دفعه سعوط کنند و در هر دفعه فاصله یکشبانه روز نمایند پس اگر مرض طائل نشود بر هر دو کله فقرهٔ قفای او بادهان مجموعه که در تشنج و غیره مذکور شد خوب مالش نمایند و امر بخاییدن مصطکی و علک و قرنفل کنند و عطسهٔ معتدل بکندش و شونیز و صبر و زعفران ارند و اندکی از ان در منحزین بدهند و چون عطسه بسیار اید در حمام داخل نمایند و بر سر او آب بسیار گرم ریزند و نقل تدبیر او در ماکول بلحم بچه ماکیان بزیت بریان نمایند و شراب کهنه اندک بنوشانند و صاحب این مرض را از شرب آب سرد و از تعرض هوای بارد منع کنند و بدل آب شربت عسل ساده دهند و اگر مزاج احتمال نماید یا سن او بارد یا فصل سرما یا بلد بارد باشد شربت عسل با فاویه بسازند و بدل نبیذ خندیقون کنند و از اسعاط و اسخان مزاج او حتی المقدور باز نمانند و ازین مرض نوعی ست که لعاب مریض بعد تبزق در وقت علت و بعد زوال آن سیلان کند پس باید که هر دو رگ پس گوش را دغ نهند و گاهی درین مرض بر وسط سر داغ میدهند چون متعسر گردد و یاس شود و اراده بدین می نمایند که جد منقبض گردد پس عضل

مسترخی نشود و قصد بداغ مواضعی نمایند که در ان جلد مسترخی گردد و لحم نرم شود و داغ و معالجه بنار طریق ارتضای جالینوس نیست بلکه مذمت او میکند و طریق او آنست که بیان کردم و ابن سیار تحنّک صاحب لقوه بایارج در ابتدای مرض میکرد و او این را مکروه نمیداشت و نبض صاحب این علت در اکثر صلب مختلف بود و قاروره او اگر مزاجش متغیر نگردد و مائی کدر منقطع میباشد اما چون مزاج او متغیر شود بحسب تغیر آن قاروره بود و حقنه او در ابتدای علت خفیف تر از حقنه مذکور کنند و آن بابونه و اکلیل الملک و چقندر و حسک و عناب و سپستان بارادهٔ تطفیه در ابتدای علت و سبوس و خطمی و قرطم و بزر کتان و برگ شبت و شکر و روغن کنجد و بورق بمقادیر واجب باشد و طبخ نمایند بحسب آنکه لازم بود و در ادویه ممضوغه که بدان تبزق نماید عاقرقرحا و سماق و سعد زیاده نمایند و همه را سوده زبان را از اسفل و از فوق بدان بمالند و اندکی از ان بر وسط زبان او بگذارند و امر کنند که زبان بیرون آرد و دهن بکشایند و تا ممکن بود صبر نماید تا از دهن لعاب بسیار سائل شود بعده بآب گرم مضمضه کنند و عطسه آورند و وقت استعمال حب مذکور این حب مختص از ان بعمل آرند **نسخهٔ** آن ایارج فیقرا حب الغار افستین افتیمون تخم کرفس سکبینج هر واحد یکدرم مقل رب السوس هر واحد دو ثلث درم جندبید ستر عاقرقرحا سقمونیا هر واحد نیم درم مقل و سکبینج را در اب گندنا و شراب تر کنند تا بگدازد و ادویهٔ مسحوقه منخوله را بدان سرشته کوچک تر از فلفل و بزرگتر از عدس جها سازند شربتی از ان که رطب باشد سه درم و نیم ست و بهتر انسن که نصف او بخایند و نیمهٔ آن بلع نمایند اگر ممکن بود **سعید** گوید که علاج لقوه قریب از علاج فالج ست بسبب مشارکت در سبب و درین علت واجب نیست که بر استعمال ادویه مستفرغه قبل از روز هفتم اقدام نمایند بلکه واجب است که معودت طبیعت در انضاج فضول نمایند بنوعی که مریض را در ان ایام جلنجبین بخورانند و آب نیمگرم بنوشانند یا ماءالعسل بدهند و مصطکی بخایند و آب دهن بریزند و جانب مسترخی وجه را بغالیه مالش نمایند و غذا نخوداب سازند و بعد روز هفتم تنقیه بدن بحب صبر کنند و بعد تنقیه غرغره بعاقرقرحا و زنجبیل و عسل نمایند و تکمید روی او بآب مطبوخ صعتر و سداب و برگ غار و بابونه و مرزنجوش و اکلیل الملک و شیح کنند و اکباب بر بخار مرتفع ازین ریاحین یا بر بخار شراب که در ان سنگ گرم انداخته باشند باید کرد و بکندش عطسه اورند و مسکن در خانء تاریک نمایند و از ملاقات هوای سرد حذر کنند و بر شمیدن مرزنجوش مداومت نمایند و چون صلاح یابد غذا عصافیر و قنا بر سازند و از اطعمهٔ بارده منع کنند که باین تدبیر از علت خلاص یابند و اگر لقوه حادث از تشنج باشد باید که مالش سر بروغن بنفشه کنند و شیر بدان دوشند و بمسکه و و روغن بنفشه سعوط نمایند و غذا اسفید باج سازند و در حمام داخل کنند و شراب ممزوج بنوشانند و از اغذیه حار یابس و از حرکت سخت منع کنند و بالجمله واجب است که از جمیع اشیای مجففه حذر نمایند

و معالجه بادویه مرطبه کنند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که اگر بالقوه علامت مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد مبادرت باستفراغ قوی بحقنه خادیا بمسهل قوی کنند و در هفته اول غذای ملطف معتدل در خشکی و تری باید داد چون نخوداب بروغن زیت و چیزیکه رطوبت را کم کند و تحلیل نماید چون عسل تا مدت یکهفته و کم از چهار روز نگذرد استفراغ قوی نشاید کرد و تا استفراغ قوی کرده نشود علاجهای معروف لقوه مثل غراغر و معطسات هیچ نشاید کرد و همه ادویه تیز اندر ابتدای علت سخت زیان دارد از بهر انکه هر چه از ماده لطیف تر باشد تحلیل کند و باقی غلیظ تر شود علاج و دوا در ان بدشواری اثر کند و بدین سبب اولی تر انست که تا ماده مائل بموضع علت قرار نگیرد صبر کنند و جز بموضع مدد ماده و ابقای قوت مشغول نباید بود و تا چهل روز نگذرد سعوط بکار نبرند و ایضا با تپ هم نشاید و تدبیر صواب آنست که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا بر سبیل شبیار بخورند و بعد یکهفته بحقنۀ حاد استفراغ کنند **صفت** آن بابونه شبت مرزنجوش خرمل قرطم حلبه تخم کتان اکلیل الملک برگ چقندر سبوس گندم انجیر خشک مغز تخم بید انجیر قنطوریون باریک هر یک کف عسل و روغن زیت کهنه و مری هر یک یک اوقیه همه را بدستور مقرر بپزند و صاف کرده بکارند **ایضا** تخم کتان پنجدرم و سداب و شبت هر یک دسته همه را علی الرسم بپزند و مقدار هفتاد درم ازین با یک اوقیه روغن سداب حقنه کنند و از علاجهای مجرب اطبای هندوستان آنست که گوشت حیوانی دشتی که در قول بوعلی سینا گذشت بپزند و استخوانها جدا کرده بکوبند و با روغن زیت بر سر نهند و سرکه که اندران صعتر و غیره ملطفات که در قول مسیحی گذشت پخته باشند پیوسته روی را بشویند و بر ابرو و پیشانی بمالند و از ان سرکه در بینی چکانند تا رطوبات از راه بینی فرود اید و اگر خردل بسرکه سوده طلا کنند سود ارد و مرزنجوش و هزار اسفند و قیصوم و سداب اندر اب بپزند بآتش چوب گز و سر ببخار آن دارند و در لقوه تشنجی نخست عضلها را نرم کنند پس بتحلیل ماده مشغول شوند و روغن پیه بط و مرغ بر صدغ و مهرهای گردن مالیدن و گوشتهای جانوران مذکور اعصاب را نرم کند بر پس گردن و بر سر نهند و از بهر عضلهای چشم دماغ را بایارج فیقرا و شحم حنظل و حب قوقا یا پاک کنند و ادویه ضمادهای مذکوره بر مقدم سر بکار برند و محمدبن زکریا از قرابادین قدیم نقل کرده که صاحب لقوه در خانه تاریک بنشیند و شب و روز از ان بیرون نشود تا باد او را نرسد و هیچ حیوان و میوه تر نخورد و هر صبح ناشتا غرغره کند و تا وقت نیم روز هر ساعت غرغره نماید پس طعام خورد و در هر هفته یکروز صبح ناشتا در بینی از انطرف که چشم منطبق نشود بست و یک قطرۀ روغن جوز یا روغن حبه الخضررا نیمگرم بتفاریق بچکاند و اندر جانب دیگر شش قطره چکاند پس بابونه صعتر پودینۀ دشتی اندر ظرف سر بسته بپزند و آن آب در طشتی ریخته چادر پیچیده سر ببخار آن دارد تا عرق بسیار اید پس عرق پاک کرده روی و سر بپارچۀ درشت بمالند

تا سرخ شود پس روغن جوز یا روغن حبه الخضرا گرم کرده بر سر و روی و بنا گوش و پس گردن بمالند و یک ساعت آسایش دهند و از باد محفوظ دارند و باز آن آب را گرم کرده بدستور بخار دهند و عرق صاف کنند و روغن بمالند و باز بعد یکساعت همین عمل نمایند تا آنکه در یکروز و شب ده بار این عمل کنند و در هر هفته یکروز همچنین بعمل ارند و هر که بعد یکماه بدین علاج به نشود بدانند که علاج پذیر نیست و بالجمله درین مرض انکباب بر بخار طبیخ بابونه و مانند آن و تقطیر روغنهای مذکوره و خاصه روغنی که در ان قوت جندبید ستر و فرفیون و عاقرقرحا باشد نافعست و روغن ناردین در علت سودمند نیست از بهر انکه او قابض ست و ایضا ابن زکریا گوید که طعام از ملقو باز گیرند تا بدن او گرم شود و رگها خالی گردد پس بخار بدوای مذکور دهند و روغن قسط یا روغن سداب یا روغن حبه الخضرا بر سر و گردن نیمگرم بمالند و اگر تپ آید باک ندارد و جالینوس میگوید که برای این علتهای عصب جندبید ستر نافع ترست بهر آنکه بخوردن و مالیدن هیچ دوا برابر او بموضع آفت نتواند رسید و هم او گوید که فلفل اعصاب را گرم کند او را مثل غبار ساییده بروغنی طلا کنند که هیچ دوا برابر او نیست و اعتماد در علاج این علت بیشتر بغرغره و سعوط ست و ادویه که ترکیب سعوط از ان سازند اینست جند فرفیون شحم حنظل عصاره قثاءالحمار فلفل زنجبیل کندش عرطینثا خریق سفید جبلهنگ ترید مرزنجوش ثافسیا نوشادر بورهٔ ارمنی خردل زهرهٔ عاقرقرحا مویزج سکبینج جاوشیر وج و نسخه سعوط دیگر در قول مسیح گذشت و هر گاه از سعوطات المی بدماغ رسد روغن بنفشه و شیر زنان باندکی شکر در بینی چکانند و بر مقدم دماغ نهند و خطمی و سرکه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ مخلوط کرده بر سر نهند و محجمه بر پس گردن گردن نهادن ماده را از دماغ بیرون آرد تا چون ادویه دیگر گرم کنئ تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهای گردن و عضله فک سود دارد و غسل کردن بآب شور در حمام نیک باشد و آب نمک عوض آب دریای شور باشد و باقی علاج از علاج تشنج بلغمی طلب باید کرد **ابن الیاس** گوید که تحریک ملقوما روز هفتم نکنند چه از ان خوف مرگ مفاجات و سکته است و علاجش علاج فالج ست و استعمال غراغر بایارج فیقرا و ماءالعسل و پوست بیخ کبر و اندکی از بوره و سعوط بروغن مرزنجوش مع زهرهٔ کلنگ نمایند و حقنهٔ حادهٔ مذکور در باب فالج بعمل ارند و بعد تنقیه تام بر بخار آب ملطف که در ان تمام و مرزنجوش و صعتر و نسرین و شیح و مرما حوز و جندبید ستر و مانند آن پخته باشند انکباب نمایند و کند روند و مصطکی و حلتیت بخایند و در دهن جوزبوا و فلفل و دار فلفل و قرنفل بدارند و ممضوغات را تاثیر عظیم ست در معالجه لقوهٔ و هر روز جلاب بادیان و گاوزبان و بادر نجبویه هر یک دو درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ بمغز قرطم و دارچینی و فلفل و نانخواه و اگر باین دوا نجات حاصل نشود حقنهٔ غیر حاده بکار برند و بدوای حار مجفف ماده و مغلظ آن استعجال ننمایند **خجندی** گوید که بیشتر در خناق ورم در عضل گردن عارض

میشود و بسبب درم لقوه عارض میگردد و مرض خناق باشد نه لقوه و این را دو مرتبه مشاهده کرده ام و در لقوه تا سه چهار روز ترک علاج کنند چنانچه در فالج ترک میکنند بلکه آب مطبوخ انیسون با جلنجبین بدهند و گویند که حق انست که استعجال بدوای حار نکنند حتی که ماءالعسل که آن بتخفیف ماده کنند پس تاثیر دوا در ان متعسر گردد و بعد هفتم روز ماءالاصول بنوشند و حقنهٔ لین مع اذنی حدت بعمل ارند و علاج لقوه قریب از علاج فالج ست الا آنکه غرغره و تعطیس و استعمال نفوخات خاصه در لقوه اولی ست و احص ادویه از روی نفع درین مرض حب قوقایا بود که آن حب جالینوس **صفت** آن صبر عصاره افسنتین مصطکی مکد یکجز و سقمونیا حنظل مکد نیم جزو کوفته بیخته بآب خالص یا آب کرفس مطبوخ سرشته جهاسازند شربتی یک مثقال **خضر بن علی** گوید که آنچه برای انضاج ماده در لقوه تجربه کرده ام اینست که مغلی حلو را با بندق هندی بجوشانند و انچه در ان نجات بخشد حب قوقایا ست که مغز بندق هندی ربع درم در ان اضافه کرده باشند و خوردن یک مثقال ایارج لوغاذ یا هر شب وقت خواب در مبادی عدول نکند از شربت اسطوخودوس بمغلی حلو مذکور تنها یا بشربت بنفشه یا شربت لیمون اندک ترش هنگام کثرت حرارت و در اخر ان تریاق و خوردن این مرکب در آخر آن عجیب ست **صفت** آن اذخر سلیخه اسارون عود بلسان دارچینی اسطوخودوس سنبل الطیب زرد و قرنفل مساوی کوفته بیخته یکمثقال از ان بگلقند هنگام خواب بخورند و خوردن بندق هندی تنها وقت خواب مفید ست و استاد من باستعمال این مطبوخ هر روز عند سخونت مزاج امر میکرد اصل السوس مقشر یکدرم گل بنفشه ازرق سه درم عناب سپستان هر واحد اوقیه خطمی مقشر سه درم جوشانیده صاف نموده نیمهٔ آن صبح با یک اوقیه شکر بنوشند و قبل او تخم بادر نجبویه یکنیم درم بخورند و نصف باقی بشب همچنین استعمال نمایند و در هفته اول غذا معتدل در رطوبت و یبس مثل نخوداب بزیت سازند و اشیای محلل رطوبت مثل عسل تناول نمایند و چون صلاح یابد عصافیر و قنابر و کبوتر بچه پروازی و در اج بخورند و از اطعمهٔ بارده منع کنند **انطاکی** گوید که علاجشبعد یک هفته انچه در سکته گذشت باید کرد و انچه مختص بلقوه است اینست که سداب و خبازی و سبوس گندم و خطمی و بابونه در ظرف سر بسته بخمیر خوب بجوشانند و بخار آن در موضع محفوظ از هوا بگیرند و بعد خشک شدن عرق بروغن مبارک سعوط کنند که این عمل لقوهٔ مزمن را بعد سه روز زائل کند و بخور چوب طرفا و اکل و شرب در ظرف آن بالخاصیت نافع لقوه و فالج ست و از مجربات خواص اینست که حروف ناری را مبسوط در ظرف چوب پز وقتی که قمر در یکی از بروج حاره باشد نوشته رروبروی بیمار بدارند تا مکرر در ان نگاه کند صحت یابد و حروف آتشی اینست **ا ه ط م ف ش ذ مولف** جامع الضاعه گوید که چون مریض را در خانه تاریک بنشانند و تا سه روز چیزی از ادویه و اشربه و اغذیه ندهند و در روز چهارم ماءالعسل اندک اندک بدهند و بعد هفت روز ایارج فیقرا بآبیکه در

ان مصطکی جوشانیده باشند بخورانند و سه شربت آن در سه روز متوالی بدهند و غذا بنخوداب که با کبوتر بچه در پرواز امده پخته باشند بسازند این مرض زائل شود و اگر قدری از علت باقی ماند جندبید ستر ببویانند و از ان بوزن دو حبه هر روز بخورانند پس حال صلاح یابد و من بسیاری را از صاحبان لقوه باین تدبیر علاج کردم و صحت یافتند گیلانی مینویسد که انچه معالجه بدان نوع لقوه استرخائی میکنند اینست که اولا تلطیف تدبیر و انضاج فضول نمایند باین نحو که هر روز پنجدرم گلقند با یکدرم انیسون و نیم درم مصطکی و یکنیم دانگ عود بخورانند و اب نیمگرم یا ماءالعسل بنوشانند و امر بخاییدن مصطکی و ریختن آب دهن کنند و غذا نخوداب بزیت یا روغن جوز یا شوربای گنجشک سازند و بعد روز چهارم ایارج فیقرا و حب صبر بر سبیل شبیار بخورانند و بعد روز هفتم حقنِ حاده بعمل ارند و بعد چند روز حب قوقایا دهند و بعد تنقیه امر بغرغره از عاقرقرحا و زنجبیل بماءالسل کنند و روی او بآب مطبوخ ریاحین حاره مثل صعتر و مانند آن بشویند و بر ان انکباب نمایند و یا بر بخار شراب که در ان سنگ گرم اندازند و تبخیر سندرس بابونه سازند و جانب مسترخی وجه را بغالیه و بروغن سداب که در ان فلفل و جندبید سترحل کرده باشند مالش نمایند و امر کنند بخاییدن وج و سعوط بدان واجب ترست لیکن تا چهل روز نگذرد سعوط بچیزی جائر نبود و این طلا نافع ست صبر و م و حضض هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ طلا نمایند و مضغ کندر و فلفل نافعست و هلیله کابلی در دهن دارند و گاهی ازین علت صحت می یابند بحس تدبیر در غذا او امتناع از شرب آب نمایند صیف باشد یا شتا و باقی تدبیر از غرغره و غیره همانست که در قول طبری گذشت **شریف خان** مینوسند که غذای ملقو در ابتدا ماءالعسل باشد بعده نخوداب معمول از لحوم کبوتر بچه پروازی و روغن مطیب بیزره و نمک و شبت و اجرام آن نخورند لیکن بعد تنقیه باک ندارد و لحوم صید *** بافاویه اولی از اهلی ست و استاد اکمل المحققین غذا گاه تا سه روز و گاهی تا پنجروز یا هفت روز حسب قوت مزاج مریض و ضعف آن نمیدادند و عوض آب و طعام از اول روز بر ماءالعسل اقتصار میکردند بعد از ان امر بنخوداب مرتب بگوشت کبوتر و غیره می فرمودند و باید که در غذا دهنیت باشد زیرا که اعضای عصبانی را موافق ست و تنقیه اول با بارجات پس بحبوب کنند و معمول در زمانۀ من اینست که اول تنقیۀ عام بمطبوخ سنا و خیار شنبر بعدۀ بحبوب و این حب اگر متصل یکی بعد دیگری در دهن دارند و آب او فرو برند در یک هفته صحت یابند بگیرند انفخۀ فصیل و اندکی عنبر در شراب حل کرده و باریک بسایند و بقدر کنار صحرائی حب بندند و از حکیم علویخان نقل کرده اند چون دو درم کرفس مخلوط بگلقند عسلی ده درم بخورند تا سی و دو روز لقوه را زائل کند و چون بزهرۀ کلنگ مخلوط بآب چقندر سه روز سعوط نمایند لقوه را ببرد و درین باب انکباب بکماد مسیحی که در قول آن گذشت بعد تنقیه تجربه کرده شده و این بخور تا لیف علویخان لقوۀ امتلائی را بعد تنقیه نفع میکند برگ طرفا

و چوب و ثمر آن و فانیذ هر یک ده جزو عنبر عود هندی هر یک جزوی مشک نیم جزو گل یاسمین خشک اسطوخودوس هر یک دو جزو سندروس مقل کند رحصی لبان فاوانیا هر واحد یکنیم جزو کوفته بآب مرزنجوش جها سازند و خشک کرده وقت حاجت بر آتش اندازند و دخان او در بینی بگیرند و گویند که چون لقووه مزمن گردد و از چهل روز تجاوز کند و چیزی از ادویه فائده نکند بگیرند بابونه و خردل و مرزنجوش و در آب بپزند تا مهرا شود صاف کرده بدان غرغره نمایند و بعد آن انکباب براب مطبوخ صعتر و عاقرقرحا و شیح و سداب و حرمل و بابونه و اکلیل و برگ غار سازند و چون عرق پدید آید و عصاب نرم گردد سعوط بحبل هنگ بقدر دو حبه نمایند و از ابن طریق روایت کرده اند که پوست بالای بندق هندی را اگر باریک سوده ملقو بدان سعوط کند هر روز بقدر فلفل در سه روز صحت بخشد محمد زکریای گفته کسی را که مستعد لقوه باشد حجامت در ان می اندازد و گفته که دو کس را دیدم که در یکروز حجامت کردند و قبل از حجامت بیضه ماکیان خورده بودند هر دو همان روز در لقوه افتادند یکی از انها پیر و دیگر جوان بود لیکن کزاج او بارد بود و ایضا گفته که مردی حجامت استعمال کرد بعد آن مدتی گرسنه ماند پس او را لقوه عارض شد **بعضی** گویند که این غرغره بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیه سر مجرب ست نوشادر شونیز هر کدام پنجدرم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام ششدرم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم صعتر مرزنجوش هر کدام ده درم دار فلفل بیخ سوسن هر کدام هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان بیکدرم ایارج فیقرا و سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغه نمایند که عجیب الاثر ست و این عطوس دماغ را پاک سازد و لقوه و فالج و حرع را سودمند ست کندش هفت درم فلفل سفید و سیاه جندبید ستر هر کدام یکدرم سداب خشک خردل شونیز هر کدام دو درم صبر سقوطری یکنیم درم کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دهند و این سعوط بلیغ النفع ست برای کسیکه چشم او مائل گردد و مشرف لقوه باشد سکبینج و بورق هر دو در اول اسپ سرشته اندر طشت طلا نمایند و در آفتاب نهند تا خشک گردد بعده از ان جدا کرده ربع آن کندش سوده آمیزند و در بینی دهند بعده اندک روغن بنفشه سعوط کنند و غرغره از مرزنجوش صعتر عاقرقرحا خردل پوست بیخ کبر انار دانه ترش زنجبیل نیمکوفته جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بعمل آرند و از مویزج عاقرقرحا قرنفل دار فلفل عود خام عود صلیب زر نباد ساذج هندی زنجبیل بگلاب جوشانیده باضافه اندکی سرکه عنصلی غرغره کردن در لقوه معمول حکیم شریف خانست و اگر روغن پسته بمشک سعوط کنند از مجرباتست و اگر غاریقون مغز بادام هر یک پنجدرم شیر خشت انجیر هر یک دو درم اسارون پنجدرم از جمله حبوب ساخته پنجروز بخورند و از ترشی پرهیز کنند در لقوه از مجربات حکیم عمادالدین محمود ست و اگر مرزنجوش هزار اسپند قیصوم سداب در سرکه بآتش چوب گز

پخته بخار گیرند و بعد پاک کردن عرق بخرقه درشت در روغن جوز جندبید ستر حل نموده بمالند یا جندبید ستر در مطبوخ مذکور افزایند و هر ساعت این عمل نمایند در چند هفته لقوه را زائل کند و هر گاه خداوند لقوه و فالج و رعشه را بدان سرد شود و نبض ضعیف و بطی گردد و از خس و حرکت باز ماند روغن بلسان از یکدانگ تا سه دانگ در یک اوقیه روغن بادام حل کرده با شربت مویز و عسل بدهند فی الفور بحال آرد انشاءالله تعالی

رعشه

یعنی لرزیدن عضو و این آفت در قوت محرکه است چنانکه خدر آفت در قوت حساسه بود و سبب کلی این مرض سه گونه است **یکی** ضعف قوت محرکه و آن یا از عروض خوف و دحلول شی مفرغ هائل مثل نظر از جای بلند و رفتار بر دیوار و ملاقات درنده هائل موذی و مخاطب محتشم مهیب و غیر آن انچه نفسانی را منقیض سازد از غم و حزن و خجالت و فرح شدید مشوش نظام حرکات قوت و غضب محدث اختلاف در حرکت روح بود و یا از کثرت جماع سیّما بر امتلای معده موهن قوت و در نقاهت بعد از مقاسات امراض و افراط استفراغات و یا از کبر سن و پیری واقع شود دوم ضعف آلۀ حرکت و این یا از اسباب استرخای غیر تام بود که بحد فالج نرسد چانچه از سوء مزاج بارد عصب شرب شراب کثیر و سکر متواتر و کثرت شرب آب سرد و ادویۀ مبرده و شرب آب در غیر وقت او یعنی بر ناشتا و بعد ریاضت و جماع و حمام عارض شود و رعشه که به پیران افتد ازین قبیل ست و همچنین اکثار اغذیه خواه حار خواه بارد باعث تبرید مزاج است بسبب الطفای حرارت غریزی و الغمار آن و ضعف عصب و روح و قوت محرکه از تحریک اعضا بر مجرای طبیعی و یا از وقوع سده در اعصاب باشد بسبب خلط غلیظ لزج حادث از تخمه و ترک ریاضت و یا از غلبۀ یبوست بر عصب باشد **سوم** ضعف قوت و اله هر دو این یا از اسباب خارجی بود چنانچه از رسیدن سردی شدید و افتادن زخم و گزیدن حیوان زهردار و سوختن عضو و یا از اسباب داخلی باشد چنانچه از اجتماع غلط بغایت سرد و بغایت گرم و در موضعی **بالجمله** رعشه گاهی در جمیع اعضا حادث شود و اکثر در هر دو دست سوای پاها و یا در سر فقط افتد و گاهی دائم و ثابت باشد و گاهی در وقتی باشد و در وقت دیگر نه و سبب غالب در احداث رعشۀ ثابت برودت مضعف عصب و روح ست یا رطوبت باکه مرخی کمتر از ارخای رطوبت فاعل فالج و نمدار رعشه بمشائخ و کسانی را که ادمان شرب شراب کنند و یا آب سرد بسیار خورند اکثر حادث شود و رعشه جوانان را کمتر افتد مگر کسی را که شراب صرف قوی بسیار خورد و یا امتلای طعام بافراط بود و ریاضت نکند و صعب ترین رعشه آنست که ابتدا از نب چپ کند. **تشخیص** اسباب رعشه چنان کنند که به بینند اگر مریض پیر باشد سببش پیری باشد و این علاج نپذیرد و الا بپرسند که رعشه گاهی عارض میشود یا ثابت و دائم می ماند اگر احیاناً ظاهر گردد از اعراض نفسانی مثل خوف و غم و غضب و فرح و

غیره باشد و اگر ثابت بود از تقدم عروض امراض یا کثرت جماع یا شرب شراب کثیر یا اب سرد بسیار یا در غیر وقت او یا فرط استعمال ادویۀ بارد یا رسیدن سردی شدید یا زخم یا گزیدن جانور زهردار یا سوختن از آتش سؤال کنند پس اگر تقدم امراض بیان کند و با آن ضعف موجود باشد یا سببش نقاهت بود و اگر مریض بدیگر سببی ازین اسباب اقرار کند سبب رعشه همان باشد و اگر کدامی سبب از اسباب مذکوره نباشد حال تقدم عروض تخمه ها و ترک ریاضت بپرسند اگر باشد سبب رعشه سدۀ خلط غلیظ بود و الا بسوی عضو مرتعش نگاه کنند اگر لاغر باشد و روغن که بران بمالند بزودی جذب کند سببش یبوست باشد و گرنه سبب رعشه اجتماع خلطی بارد یا حار باشد پس فرق در خلط بارد و حار از علامات مخصوصۀ هر یک نمایند. **علاج** ایلاقی و جرجانی گویند که در جمله انواع رعشه سوای یسبی و ضعفی گرسنگی و تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت و شستن در اب دریای شور و آب معادن نافع بود و هر گاه در رعشه احتیاج تنقیه افتد جلدی در استعمال ادویۀ قویه نکنند که باعث ایمان قوت گردد بلکه بر فق و تدریج از ضعیف تقوی گرایند و بهمۀ وجوه حفظ قوت مریض مرعی دارند و در همه اقسام بیشتر عنایت بطرف مؤخر سر مصرف و دارند و کثرت فصد و جماع ضرر دارد و غذا سریع الضم دهند و شراب و آب سرد مضرست و بهترین ابها و قلیل الضرر درین مرض آب بارانست و اگر در ان گلو زبان یا گل آن تر کرده عرق کشیده بنوشند بهتر باشد.

علاج رعشۀ بارد

اگر بسبب سوء مزاج بارد ساذج عصب باشد بهر تسخین مزاج انچه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل ارند و استعمال معاجبین حارّه و اغذیه و ادویۀ گرم مثل ماء الاصول با دهان حاره و ماش بروغنهای گرم قوی خصوص روغن قسط و ناردین و روغن کلکلانج نافع و غسل بآب بحر و آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و زرنیخی و قفری و پخش و مالش شدید عضو نیز مفید و تعریق بحلوش کثیر در خانۀ گرم حمام و در افتاب گرم و تغذیه بنخوداب مع شبت و زیره و فلفل و خوردن عسل مصفی بمغز حب البطم و مغز حبۀ الخضرا و مغز چلغوزه نافع بود و حلتیت بماء العسل سودمند ست و خوردن بیخ سوسن سوده سه ماشه با عسل یکتوله و مالش روغن دارچینی النفع ست و شربت اسطوخودوس ارجاع عصب و رعشۀ بارد در انافع ست و رعشه که از اب سرد افتد تکمید بنطرون و خردل و مالش بروغن قسط نیز آنرا مفید بود و انچه از رسیدن سردی شدید بود روغنهای گرم چون زیت که در ان جندبیدستر و عاقرقرحا و حلتیت حل کرده باشند بر عضو مالیدن هم سود دارد و اگر سبب رعشۀ بارد رطوبت مرخی یا سدۀ خلط غلیظ بلغمی باشد که مجاری قوت محرکه را مسدود سازد هر چه از تنقیه و تعدیل در علاج امراض عصبی بلغمی مذکور شد استعمال نماند و استفراغ ماده بتدریج کنند مثلاً بماء الاصول اول ماء الاصول بروغن بیدانجیر و دیگر ادویۀ

مسهله سر دارو ساخته بدهند بعده حب شیطرج و حب منتن و بعد از ان اگر احتیاج باشد ایارجات کبارگاه گاهی دهند و گاهی در رعشه و استرها مسهل از بنفشه اصل السوس تخم خطمی بیخ بادیان بیخ کاسنی عنب الثعلب قنطوریان دقیق غاریقون سفید هر یک شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک هفت ماشه مویر منبقی دو توله انجیر زرد پنج دانه سنای کمی یکنیم توله گل سرخ یکتوله مغز تخم قرطم یکنیم توله شب در عرق شاهتره و عرق گاو زبان و عرق یعنب الثعلب هر یک پا و اثار گرم نموده تر کرده صبح جوشانیده صاف نموده مغز خیار شنبر شش توله شکر سرخ چهر توله گلقند چهار توله روغن گاو شش ماشه افزوده میدهند غذا و پهر نخوداب شب شله و بجای آب عرق عنب الثعلب و گاو زبان و بعد تنقیه اصلاح مزاج بمعاجین مسخن مقوی اعصاب نمایند و اگر از صبر و جندبیدستر ستوحب ساخته یکدرم یا بقدر قوت مریض بدهند نافع آید و یا جا و شیر و فلفل هر یک بقدر پنج حبه یا یکنیم اوقیه شربت عسل بدهند و لیسیدن جندبیدستر سه ماشه در عسل یکتوله تا جهل روز متواتر بعد تنقیهٔ بدن در انواع عادی بسی مفیدست حتی که استیصال ماده میکنن و همچنین حلوای بلادری و حب اذاراقی و معجون آن و استعمال حوگراج و شربت عسل نیز مفیدست و روغن قسط و نردین و زنبق که در آن جندبیدستر و فرفیون آمیخته باشند مالدین و در طبیخ کفتار و خرگوش و روباه یا آبزن علیوخان نشانیدن نافع و اگر قسط تلخ جندبیدستر فرفیون فلفل سیاه کوفته بیخته بروغن ماسب آمیخته بر عضو مرتعش و مخرج عصب او در شب وقت خواب طلا نمایند و صبح بشویند برای رعشه بلغمی مفید و از روفس منقولست و بعض سلاطین در مجریات خود از بعضی اطبا نقل کرده که خوردن جوز تازه در ازالهٔ رعشه مجرب ست و کذلک شرب روغن سداب بقدر پنجدرم در حمام. **اقوال حذاق** سویدی مینویسد که اکل بقله رطبهٔ مسلوق و ضماد آن و شرب آب آن و تخم آن بروغن و شم لحای آن و کذا بچهٔ کبوتر که آنرا تا یکماه دانه گرسنه خورانیده باشند و سر و گردن با آن نپزند و کذا اگر آنرا حب المحلب پانزده روز بخورانند و سر و گردن او بعد ذبح دور کنند و همراه او نپزند و آن بچه را بخورند و کذا تنقل مغز حب الصنوبر کبار بشکر و کذا احلتیت جندبیدستر شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد نیم درم هر روز خوردن در رعشه مجرب من ست و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب بیخ خطمی بشراب و یا عسل و یا جندبیدستر تنها و مخلوط بروغن گل تا سی و پنجروز هر روز یکدرم یا با پودینهٔ کوهی آمیخته و یا شرب حجرالمها یکمثقال و یا قسط هندی تنها یا بعسل بست ورم و یا غافث و یا اکل کرنب بستانی بدوام و یا دارچینی که نفع بلیغ دارد و یا دارچینی مخلوط بقردمانا و یا شوربای خروس پیر بقرطم و بسفایج و نمک و یا لحم ماکیان که یکماه او را حب گرسنه خورانیده باشند و یا روغن حرمل و یا فلفل و یا مغز حب الصنوبر کبار بعسل آمیخته و یا روغن شونیز و یا روغن بلسان نیم مثقال مخلوط بروغن بادام تا ده روز متصل و یا فرفیون و یا اکل بقلهٔ

فرنجمشک و شرب عرق آن و یا حب صبر بهر تنقیهٔ ماده و یا قنیطوریون دقیق هر روز سه درم بآب گرم تا هفت روز متصل و یا یکمثقال از آن با نیم درم جندبیدستر و یا خریق سیاه بهرقی و یا حب الغار و بالحم افعی مصلح بدستوریکه در ترکیب تریاقست و یا حلتیت بقدر باقلا صبح و هنگام خواب و یا روغن بلسان هر روز نیم مثقال بشراب حلویا نبیند مویز یا عسل تا ده روز متصل و یا غاریقون و یا فلنجه و یا درونج و یا روغن نارجیل و یا کراث و یا مداومت اکل فندق و یا ایرسا و یا گلنار یکدرم ده روز متواتر بجلاب و یا سرونجان و یا سداب بستانی سه وقیه درنه وقیه آب جوشانیده تا نصف بماند صاف نموده و بوزن او زیت طیب داخل کرده بجوشانند تا آب فانی گردد و زیت بماند و این روغن پنج درم بنوشند و طلا روغن جندبیدستر و یا قسط هندی مخلوط بروغن غار و یا فلفل و یا بیخ فثاء الحمار چهار درم حاتیت یکدرم و غبار آسیا پانزده درم با هم سرشته گرم کرده و یا کرنب و یا وضع صوف مغموس در زیت کهنه گرم کرده بر فقرهٔ وی از قفار پشت و یا سرکه و یا روغن نارجیل و یا ضماد شیطرج و تمریخ روغن خردل بر فقرات پشت و گردن و یا زیت مخلوط بفلفل و یا روغن و کذا شرب و تمریخ روغن دارچینی و یا روغن یاسمین بری و یا روغن شبت و یا روغن خردل و یا روغن بطم و یا روغن بیدانجیر و سعوط روغن حرمل بآب مرزنجوش و یا مغز چلغوزه و یا روغن شونیز و تعلیق حجر المها که آن بلورست و یا بلاد رویارته و غذا بآب طبیخ نخود سیاه مطیب بصعتر و زیت و یا چغندر تنها و بخردل و یا گنجشک مطبوخ بآب لبلاب و قرطم هر واحد نافع انطاکی گوید که امر بترک جماع و شراب صرف خصوصاً بر گرسنگی کنند و عسل و جوز بسیار خورانند و بچقندر و خردل و شوربای خروس پیر بقرطم و نمک غذا سازند و روغن خردل و بابونه بمالند و بر استفراغ با یارجات کبار لزوم نمایند و این معجون مجربست در سه روز یکبار بقدر دو مثقال بماء العسل گرم بخورند اسطوخودوس قنطوریون قرنفل هر یک ده درم پوست هلیلهٔ کابلی صعتر دارچینی هر واحد هفت درم تربد غاریقون حلتیت جندبیدستر هر واحد چهار درم زعفران عاقرقرحا هر واحد سه درم بعسل سرشته بردارند و انچه در فالج گذشت درینجا کار برند. ابوسهل گوید که بعد تنقیه بحب منتن و حب شیطرج روغن بید انجیر و روغن سداب و روغن فرفیون و روغن قسط و روغن قثار الحمار بمالند. شیخ میفرماید که اگر این مرض از اخلاط متشربه یا غلیظ باشد یا علت راسخ گردد محجمه بر فقرهٔ اولی از فقرات پشت بغیر شرط نهند و در آبزن روغن گرم و شوربای روباه و کفتار و بز کوهی نشانند و آخر الامر هر گاه مرض بطول انجامد جندبیدستر در شربت عسل و یا بایارجت کبار دهند و حب مرتب از سداب و اسقولوقندریون خورانند و از دماغ خرگوش بریان رده انتقاع بسیار می یابند و چیزیکه مرتعش را نفع میکند اینست که شربت عسل بآب مطبوخ تخم خطمی و برگ امونیون نیم اوقیه بنوشند و همچنین عصارهٔ غافث بآب خورند و علاج استرخا بعینه استعمال نمایند و اگر رعشه خاص در سر باشد

باستعمال اسطوخودوس بقدر یکدرم یا دو درم تنها یا باریج فیقرا هر واحد یکدرم حب بسته یا بشربت عسل تجربه کرده شده و حب قوقایا از یکدرم تا یکنیم درم در هر ده روز یکبار خوردن نیز مجرمست. طبری گوید علاج نوع رعشه که از فساد مزاج بارد باشد پرهیز مریض ست و اقتصار بر لحم حمل یکسالهٔ بریان بزیت و منع او از اکثار از ان و نوشیدن شراب کهنه بمقدار معتدل و خوردن حبوب حاره مثل حب شطیرج و حب سکبینج و حب اصطمخیقون و حب نفط و یا این حب بگیرند سکبینج صاف و حلتیت هر یک دو درم جاو شیر یکنیم درم این همه را در آب کرنب نبطی ترکنند تا بگذارند بعده بگیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان و اشنه و عاقرقرحا هر واحد یکدرم صمغ سداب و فرفیون و جندبیدستر هر واحد دو ثلث درم سلیخه از قشور و چوب او پاک کرده غاریقون و تربد هر واحد دو درم وج یکنیم درم مشک رع درم همه را کوفته بیخته با صموغ مقوعه سرشته جها مثل فلفل سازند و انگشتها را وقت بستن حبوب بروغن بلسان چرب کنند شربتی از ان سه درم بآب نیمگرم سه شربت در مدت سی روز ازین حبوب بخورند بعده باین حقنهٔ حاده حقه کنند. نسخهٔ آن خار خسک بابونه اکلیل الملک قرطم کوفته بزرکتان حلبه برگ سداب برگ شبت هر واحد یک کف قنطوریون دقیق باقهٔ کبیرهشخم حنظل خوب زرد سه درم جاو شیر سکبینج اسقولوقندریون هر واحد پنج درم همه را بپزند تا آنکه صموغ بگذارد بعده بمقدار قوت علیل صاف کرده روغن قسط روغن نردین هر یک پنج درم روغن بلسان یکدرم بران ریخته در هاون حل کنند بعده بدان حقنه کنند و این بالغ ترین حقنها ست برای این مرض و اعضای مرتعشه و پشت و فقار را بروغنهای گرم بمالند و بهترین آنها روغن مجموعه است که در تشنج گذشت در ان اندک جندبیدستر مشک جوش داده بر اعشا مالند و اگر آنرا بنوشند و یا بدان حقنه کنند نافع بود و امر باستعمال ایارجات مثل ایارج جالینوس و ایارج ارکاغانیس در بعض اوقات کنند و بران ادامت ننمایند و بهترین چیزی که در ارتعاش حادث از سوء مزاج استعمال کنند تریاق کبیرست که این در یکروز اثر میکند لیکن در استعمال او شرائط بسیار ست و آن اینست که در کبد و طحال و معده فساد نبود و بدن از اخلاط فاسده پاک باشد و فصل معتدل یا فریب باعتدال بود و بدترین اوقات استعمال او آنست که آفتاب در برج اسد یا در جدی باشد و بهترین او آنست که آفتاب در حمل یا میزان بود و مرا خر از فعل تریاق درین علت بشئ بسیار عجیب داده اند و قاضی معروف بابوالبائب را دفعهٔ تشنج عارض شد و تریاق بقدر مثقال او را خورانیدند و همان روز صحت یافت. سعید گوید که رعشه حادث از غلبهٔ سوء مزاج بارد یا از کیموس غلیظ صحت می یابد بدانچه حذر از ان به میشود و علاجش بچیزهای مسخن عصب و محلل فضول مثل حب منتن کنند و بعد تنقیه اصلاح مزاج بگلقند عسلی و استعمال جوارشات کنند و دلک شدید اعضای مرتعشه و مالش آنها بروغن قسط نمایند و در اب کبریتی نشانند و از امتلای معده حذر کنند و غذا لطیف مثل مطبخنات و لحوم صید سازند

و قنابر و عصا فیر خورانند و در استعمال اغذیۀ مسخنه اسراف نکنند تا رطوبت اصلی فانی نگردد و از جماع و کثرت سکر باز دارند چه کثرت شراب محدث رعشه است. ابن الیاس گوید که جلاب گرم از بادیان و انیسون هر یک دو درم گلقند عسلی ده درم نوشانند و غذا فرورۀ نخود بمغز و قرطم و اندک دارچینی و زنجبیل و زعفران و فلفل سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیۀ بدن بحب ایارج یا حب صبر کنند و بعد تنقیه روغنهای گرم مثل روغن سته فندق و جوز و بید انجیر و کتاب نوشانند و اصول اعضا بروغن قسط بمالند و در افتاب و حمام گرم و تبمرغ بر طابق گرم عرق اورند و لحوم جزور و اسپ ایشان را نافع بود و خوردن نارجیل نفع بین میکند و مغز سر خرگوش نیز بالخاصیۀ مفیدست و صاحب رعشه ا دلک اعضا و مالش بروغن جندبیدستر و روغن بابونه و غیره ادهان حارۀ محلله نافع ست و پیری ضعیف را دیدم که رعشه او را عارض شد پس آب مالخ کثیر الملح نوشید و اسهال قوی آمدند و صحت یافت. گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که اگر رعشه دوام کند و لاسیما در حمیات باید که ترطیب بدن کنند با دهان مرطب و هنگام سکون تپ بزیت کهنه یا بروغن قثار الحمار مالش نمایند و صوف بروغن آغشته بر اطراف نهند و محاجم بر فقرۀ اولی از گردن تا اول فقرۀ پشت گذراند پس اگر مرض مزمن گردد باید که مریض را در روغن هر روز بنشانند و یا در اب و زیت و اگر در انجا برودت باشد شربت عسل و جندبیدستر بنوشانند و مسکن او در مواضع گرم باشد و بغذا سریع الهضم مثل حریر ها غذا سازند بعده طیور و ماهی انچه گوشت او نرم باشد بدهند و چون تپ زائل شود در حمام داخل کنند و از اب سرد و شرب شراب اجتناب نمایند.

علاج رعشۀ شرابی

در رعشه که بسبب کصرت شرب شراب بود گویند که این دو از مجرباتست بیخ مهلک محکوک سوده سه ماشه در عسل یکتوله آمیخته تا یکهفته بخورند و یا مغز بادام چهار عدد دایرسا سه ماشه باشهد یکنیم توله خورند و بقول مسیحی و غیره درین نوع بعد ترک شراب اصلاً تقویت دماغ بروغن گل و روغن مور دو روغن حنا باندک سرکه آمیخته و تناول اغذیه مغلظ خون مثل کرنب و عدس و لحم گوساله و ادمغه و مانند آن مقید بود و بقول شیخ استفراغ ماده کنند و استعمال روغن قثاء الحما و مانند آن و ادامت مالش بروغن قسط نمایند و روغن حند قوقی را درین باب خاصیت عجیب ست شربا و تدهینا و همچنین اگر رطبه تنها ضماد نمایند و صاحب کامل گفته باید که اجتناب از شراب نمایند و بر سر مریض روغن گل و سرکه خوب مخلوط کرده ریزند و یا آب حصرم یا روغن طلع یا روغن بید که این درین باب نافع ست و دماغ خرگوش بریان و گوشت بر مطبوخ بعدس و کرنب و لحوم عجاجیل و غیره بخورانند و شربت اسطوخودوس نافع ست. طبری گوید که ترک شراب یکبارگی کنند و منع از اطعمۀ منجره و غلیظه و اقتصار بر لحوم

حملان صنعار و جدی و بچۀ ماکیان و زردی بیضه و مانند آن نمایند بقدر امکان و سعوط بروغن گل سازند و روغن گل و سرکه نیمگرم بر سر ریزند و تضمید سر باین ضماد کنند بگیرند عصی الراعی و حی العالم اندک و در سرکۀ کهنه بجوشانند تا قوت او سرکه اخذ کند بعده بروغن گل و گلاب بزنند و خرقه بدان الوده دائم ایام متوالی بر سر نهند و حفظ مزاج او را تغییر کنند چه اگر مزاج بدن متغیر گردد با وجود آن تقویت مزاج دماغ او ممکن نبود پس اگر دلایل امتلا معلوم شود تنقیه بحقنۀ لین کنند و چیزی از ادویه نوشانند بهر آنکه هر چیز که معده او را ایذا دهد تبخیر بسوی سر او کند و انچه تبخیر بسوی سر یا ایذا بمعدۀ او نماید در ارتعاش او افزاید و در بعض اوقات اشیای حاره که در نهایت حرارت نباشد مثل شاهسفرم مبلول و مرزنجوش مغموس در سرکه و حشیش *** و گل او و گل یرخ اگر زمانۀ او باشد بعد پاشیدن سرکه بران و مانند آن ببویند و امر بدخول حمام بر ناشتا و ریختن آب نیمگرم بر سر نمایند و در ان بسیار نه نشینند و از حرارت حذر کنند چون حرارت اشتداد نماید برودت اشتداد کند و صاحب این نوع متحمل استفراغ کثیر نبود.

علاج باقی اقسام رعشه

در رعشۀ جماعی که از کثرت جماع عارض شود ترک جماع کنند و خصوصاً بر امتلا و بهر تقویت هر چه در فصل ضعف باه برای تدارک ضعف گفته میشود و انچه در علاج صداع جماعی گذشت بکار برند و نوشیدن شیر تازه و مالش بدن بروغنها و خوردن بیضۀ نیم برشت نیز مفید بود و حکیم علیوخخان این دوار از مجربات خود نوشته اند تمرموز که در درخت پخته باشد یکعدد بیخ مهلک مقشر سه ماشه تا یکهفته وقت صبح بخورند و ایضاً ثمرموز پخته یکعدد مصطکی روی دانۀ هیل مکد سه ماشه نبات یکنیم توله ساییده خورانیدن نافع نوشته همچنین زردی بیضۀ مرغ خام اول بنوشند بعده در پوست آن همانقدر روغن گاو گداخته تنها و همین قدر آب بیاید و عسل از انگشت آمیخته لیکن قبل ازین ناککسیر دو ماشه قرنفل یکماشه شکر تیغال سفوف ساخته بخورند و گویند که شرب جاو شیر در رعشۀ جماعی سودمند ست و نوشیدن چای خطائی درین باب اثری عظیم دارد و از تجارب انطاکی ست و رعشه که از اجتماع خلط حار بود فصد کنند بشرط تیقن غلبۀ خون و مسهل صفرا دهند و اصلاح مزاج بسکنجبین و آب انار نمایند و غذا بزیرباج یا شوربای چوزۀ مرغ بآب حصرم سازند و بیمار را در حمام داخل کنند و در استعمال مبردات اسراف نکنند و گاهی در رعشه بفصل تابستان اول از لعاب بهدانه عرق گاو زبان عرق عنب الثعلب شربت بزوری تسکین حرارت کرده باز ماء الاصول میدهند و گاهی بعد مسهلات برای تسکین حرارت آبله مربی ورق نقره بالعاب بهدانه در عرق گاو زبان و عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی براورده شربت اسطوخودوس داخل کرده میدهند و رعشه که از یبوست عارض گردد

بسیار ردی ست و لاعلاج گفته اند بهرحال معالجه بمرطبات مثل شربت بنفشه و سیب کنند و غذا مزورهٔ ماش بکدو و مغز بادام و حریره مرتب از شکر و آرد و روغن بادام سازند و باقی تدبیرش از علاج امراض عصبی یا بس و تشنج یبس جویند و این آبزن علیوخان که در ان بعض تصرف حکیم شریف خان کرده اند استعمال نمایند پایچه بزغاله نه عدد سر آن سه عدد ماهی تازه یک عدد و سرطان مهری ده عدد جرادهٔ کدو و خیار و بادرنگ مغز هندوانه هر واحد یکرطل جو مقشرگل نیلوفر تخم خرفه تخم کردو کاهو هر یک نیم رطل در اب سیر بسیار یا آب شیرین بپزند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کرده روغن بنفشه و کدو اضافه کرده در ظرفی کلان انداخته مریض در ان نشیند تا آنکه سرد گردد و بعد خروج از ان باین روغن نشوق ننمایند آب کدو آب خیار آب بادرگ هر یک ده درم آب نیلوفر دو اوقیه روغن بنفشه چهار اوقیه همه را بجوشانند تا روغن بماند و آب فانی شود بکار برند و آنچه از خوف و غم و غضب و غیره اعراض نفسانی باشد بتحقیر و دلجوئی و امیدواری و خواب و راحت و مانند آن هر چه انسب بود تسکین نمایند و انچه از نقاهت افتد بعد از الهٔ سبب تقویت دل و دماغ نمایند بمرحات مناسب و بتکثیر غذا و نوم معتدل و طیب و اندکی شراب الغلش قوت کنند و انچه از زخم و گزیدن حیوان و حرق نار باشد هر چه در مقام آنها بیاید استعمال نمایند و ایضاً در گزیدن حیوان ذی سم خوردن تریاق *** بادرنجیه و غذا *** مناسب بود.

ارتعاد

عبارتست از پریدن اعضا مانند برق در خواب و بیداری و سببش غلبهٔ رطوبت است در دماغ گاهی بسبب کثرت نوشیدن شراب میباشد پس انچه از غلبهٔ رطوبت باشد بتدریج پدید آید و دیر دیر افتد و اکثر وقت شروع خواب پیدا شود و همان زمان مریض بیدار گشته مبهوت ماند و دو سه بار متواتر افتد و تا یکدوساعت هیچ نباشد و باز چون چشم بپوشد و نزدیک بخواب رسد ظاهر گردد و همچنین در روز و بسا باشد که دست و پا بلکه همه بدن از بستر خواب یک وجب و یازده بپرد در خوای و هم در بیداری و اما انچه از کثرت شرب شراب باشد همه علامات مذکوره در ان ظاهر باشند لیکن یک بیک افتد و زود زود پدیدار و گاهی این مرض بسبب بودن سرطان در پستان و یا ورم صلب و یا بسبب سوختن جانب جگر و خصوصاً از بارد و افتد و این هر سه قسم علاج اصلاً نمی پذیرد الا ماشاء الله کذا فی الاندیمیز یاورا قم مشاهده کرده که زنی را بعد تولد بچه این مرض افتاد و در سه روز هلاک گردید. **علاج** در طوبی جهت نضج ماده این منضج دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی فقاح اذخر اسطوخودوس هر یک نه ماشه قنطوریون دقیق در ونج عقربی عود صلیب هر یک چهار ماشه حب کاکنج یکتوله بسفاینج بادرنجبویه شکاعی باداورد هر یک هفت ماشه انجیر زرد پنج عدد مویز منقی سه توله شب در عرق اذخر و اسطوخودوس و ابریشم ساده خیسانیده صبح گلقند عسلی

پنج توله اضافه نموده بجوشانند که بچهارم حصه آید مالیده صاف نموده بنوشانند و بعد یکپاس نخوداب مرغ نوشانند و وقت دو پهر غذانان تنوری بشوربای کبک و یا دراج و یا سنگخواره دهند و بجای آب بر عرقیات مذکوره اکتفا نمایند و تا هفت یا نه روز بلکه زیاده تا حصول نضج نوشانیده تنقیۀ بدن و دماغ نمایند بحب ایارج و قوقایای علیوخان و شبیار مع اضافه بعضی ادویۀ مسهله مانند سنا دو توله تربد سفیدر یوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت دینار علیوخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه و آنروز نخوداب وقت دو پهر نوشانند و شام غذا بدستور دهند و صبح تبرید عود صلیب سوده لاجور و مغسول مصطکی هر واحد یکماشه در دواء المسک تلخ نه ماشه ورق طلا یکعدد پیچیده اول بخورانند بعده قنطوریون دقیق اذخر بسفاینج گل گاو زبان هر یک چهار ماشه حب کاکنج نه ماشه صغر فارسی هفت ماشه در عرق بادرنجبویه و اذخر و ابریشم هر یک ده توله بجوشانند که سوم حصبه بمالند مالیده صاف نموده شربت اسقیل علویخان دو توله داخل کرده تو دریین نه ماشه پاشیده بنوشانند و وقت دو پهر غذا بدستور دهند و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل اطریفل اسطوخودوس علیوخان با شربت اسقیل دهند و این کماد بسیار مفیدست مغز قرطم مغز پنبه دانه هر یک نه توله کنجد چهار توله جوزبو ابسباسه حب کاکنج هر یک چهار درم گاو رس و یادخن بست توله نیمکوفته در پارچۀ سفت بسته بر تابه گرم نموده بکار برند و این دو انافع جندبیدستر یکماشه زعفران چهار حبه مشک شش حبه هیعود صلیب هفت حبه در شربت یاقوت علیوخان یکتوله بلیسانند و **اما** در شرابی اول ترک شراب کنند و اگر دفعۀ نتوانند بتدریج بگذارند و بجای آب بر ماء العسل که در عرق کاکنج و بادیان ساخته باشند اکتفا کنند و تنقیۀ دماغ بحب قوقایا و ایارج علیوخان بکرات و مرات نمایند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معجون سیر علیوخان بعمل ارند و روغن قاوندی مرکب و اسقیل و جند در رفع این علت عظیم الاثر ست و این دوا دهند زعفران چهار حبه اصل السوس مقشر یکماشه سوده در عسل یکتوله آمیخته بلیسانند و همچنین بسباسه و شونیز و اسطوخودوس هر یک یکماشه در عسل یکتوله و کماد از شونیز و پنبه دانه و گاورس نه توله سازند که بسیار مفیدست و حب جند و حب فاوانیای علیوخان که بهر صرع نافع درین باب اثری عظیم دارد.

حذر

و آن عبارتست از نقصان یا بطلان حس لمس بحسب ضعف و قوت سبب پس انجا که سبب بود و قوت حرکت نیز ممتنع گردد تغیر در حرکت نیز راه یابد و در ینحالست تا که مستحکم نشود حذر با رعشه بود و هرگاه مستحکم گردد با استرخا باشد و گاهی حذر بلا عسر حرکت بسبب اختلاف عصب حرکت و حس نیز یافته شود و باشد که در ان عضو چیزی همچون حرکت مورچه و خلش سوزن محسوس شود و بسبب سوء مزاج بارد یا امتلاس عصب از خون و سبب

حذر امتناع قوت حساسه است از سلوک در اعصاب و اعضا و آنا دو سبب ست یکی ضعف قوت چنانچه در اخر حميات رويۀ حاره و وقت غشی و قرب موت افتد دوم فساد مزاج که بسموم بارد مثل خوردن افیون و گزیدن عقرب و یا حار مثل خوردن بنیش و گزیدن مار و یا بحرارت شدید مثل حمام شدید الحرارت و حمیات محرقه و یا غلظ جوهر عصب از سوء مزاج بارد داخلی چنانچه خوردن اشیای بارد یا خارجی چنانچه سیر در برف و مواضع بارده و یا سده از اخلاط غلیظ مثل خون و بلغم خام و سودا و گاهی از صفرا و رطوبت مائی نیز سده افتد و از قطع عصب و رسیدن نوک نشتر در فصد بعصب و یا سده از ضفطۀ ورم و خراج و ربط رباط و رض شدید و خلع عضو و کسر و جلوس بر یک هیئت و وضعی که بآن خون بسیار در عضوی بریزد و گاهی احتقان ریاح تخت فقار موجب انطغاط نخاع و محدث سده گردد و گاهی حذر از یبس و جفاف مسدّد و مسالک افتد و ازین قبیل ست حذر اطراف که در حمیات حاده بسبب تحلیل رطوبت اصلی افتد و جالینوس گوید که گاهی صاحب مزاج حار یا بس را از خوردن دوای حار یبوست زیاده میگردد و در اطراف او حذر می افتد پس باعضای دیگر متادی میشود بالجمله اسباب حذر اگر در نفس دماغ بود حذر عام در تمام بدن باشد و اغلب که این در همان روز هلاک کند و اگر در هر دو شق نخاع بود حذر در همه تن سوای اعضای رو افتد و اگر در یک شفق نخاع باشد حذر در نصف بدن افتد و اگر در عصب واحد یا در شعبۀ او بود حذر مخصوص بعضوی باشد که آن عصب یا شعبۀ او بدان عضو پیوسته و حذر بارد چون مزمن و مستحکم شود و طول کند باسترخا مؤدی گردد و بسیاری حذر مذر بسکته یا صرع یا تشنج یا کزاز فالج عام بود و حذر کل عضو هر گاه دوام کند و مشتد گردد منذر بفالج یا تشنج بود و حذر روی منذر بلقوه باشد و حذر مراق مذر بمایخولیا ست و حذر تابع حماسی حاده دلیل موت بوده بیشتر حذر عقب ذات الریه و ذات الجنب و سرسام بارد افتد و هرگاه حذر در عضوی دوام کند و او را استفراغ زائل نکند و عقب او دوار افتد منذر بسکته باشد و بعضی گویند که حذر چون قوی شود فالج گردد و فالج چون ضعیف شود حذر گردد و راقم گاهی دوام حذر مقدمۀ جذام مشاهده نموده. **طریق تشخیص** اسباب حذر آنست که اولا قوت و ضعف مریض از نبض و غیره دریافت نمایند اگر قوت ضعیف باشد و آثار غشی یا قرب موت یافته شود سبب حذر ضعف قوت باشد و الا حال تقدم وقوع امراض مثل تپ حار و غیره یا تناول چیزی از قسم سموم یا بارد یا گزیدن حیوان زهردار یا حمام شدید الحرارۀ یا رسیدن سر وی شدید یا قطع عصب یا درم یا بستن عضو یا ضربه و سقطه یا خلع عضو یا نهادن عضو بر یک هیئت و شکل تا زمانه دراز بپرسند پس بهر کدام ازین اسباب که مریض اقرار کند سبب حذر همان باشد و اگر این اسباب یافته نشود بر علامات مخصوصۀ مواد نظر کنند مثلاً اگر تربل و سستی بدن و سفیدی رنگ و ثقل حواس معلوم شود حذر بلغمی و رطوبی باشد و گر سرخی رنگ و چشم و امتلای عروق و ثقل بدن و خواب مفرط و یا سرخی عضو

مائلق یسائی مدرک گردند حذر دموی باشد و اگر علامات مخصتهٔ سودا یا صفرا ایارج یافته شود سبب حذر همان ماده باشد و اگر عضو مخدور لاغر بود و تقدم استفراغات کثیر یا محللات مفرط اتفاق افتاده باشد حذر یبسی بود.

علاج حذر بلغمی و رطوبی

بطوریکه در علاج امراض بلغمی از تنقیه و تعدیل مسطور شد علاج کنند و گاهی عنب الثعلب بیخ کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک شش ماشه گاو زبان اسطوخودوس گل سرخ هر یک چهار ماشه منبقی دو توله انجیز زرد سه عدد جوشانیده گلقند مالیده صاف کرده میدهند و بعد نضج مغز خیار شنبر ریوند چینی سنای مکی غاریقون بسفایج افزوده بدستور مسهل میدهند و در صورت حرارت مزاج شاهتره شش ماشه گل بنفشه چهار ماشه عناب پنج دانه عوض بادیان بیخ بادیان می افزایند بعده از حبوب مسهلد مثل حب ایارج و قوقایا تنقیه میکنند و بعد تنقیه ادویهٔ مسخنه بلغمی و سودای و استعمال نمایند و موضع را خوب بمالند و بروغن قسط و فرفیون تمریخ نمایند و در حمام داخل کنند و گلقند عسلی بخورانند و سکنجبین بز روی بنوشانند و جوارش بلادری بدهند و عاقرقرحا مویزج باریک سوده بسرکهٔ کهنه و آب پودینه طلا کردن معمول ست و صلای عاقرقرحا بآب با شراب با روغن زیت نیز مفید ست و ضماد خردل با سرکه مجرب حکیم شریف خانست و یا فلفل سیاه سوده در شیر آک مساوی آمیخته هفت روز طلا نمایند و از آب سرد پرهیزند و روغن موم و روغن حکیم میرزا سلیمان و روغن تألیف حکیم علیوخان و ضماد ایشان نیز مجربست و اگر از این ادویه فائده نشود حجامت مع شرط کرده شب یمانی تنکار در آب لیمون ساییده بر موضع حذر طلا کنند تا مواد از زخم خارج شود و هر گاه زخم خشک گردد عاقرقرحا خردل ارشیشعان در سرکه ساییده طلا کنند و طلای روغن هر تال از مجربات والد مرحوم ست و ریاضت عضو و دوام تحریک او و خوردن غذای مجفف و لطف مثل غذای مفلوج نافعست و یا نخوداب دهند و اگر قوت ضعیف گردد لحم قنابر و تیهور خورانند و انچه در رعشه و فالج گفته شد همه مفید بود و از نوشیدن آب سرد عقب طعام کنند. **اقوال اطبا** سویدی مینویسد که اکل لحم تازهٔ دلدل که نوعی از خارپشت ست بدفعات و کذا استعمال شخم حنظل و کذا خوردن زنجبیل مربی و کذا مالیدن روغن تخم مشمش تلخ و کذا خوردن گوشت ماکیان که ده روز آنرا حب الحلب خورانیده باشند و کذا کبوتر بچه که پانزده روز آنرا حب بخورانند و کذا نبات انجره سلوق بروغن بادام خوردن و گل او باریک ساییده بعسل سرشته لیسیدن و کذا خوردن سرطان نهری ده روز متصل درین مرض مجرب منست از اطبای دیگر نقل کرده که شرب ریوند و یا قسط بماء العسل در حمام و یا فرفیون بزیت و یا ایرسا و یا برگ سوسن و گل او و روغن او یا عاقرقرحا بسرکه و یا سورنجان و یا جندبیدستر و یا لحم قنقذ تازه و مملوح و یا بهمن سفید و با ماء العسل عوض آب و یا عنبر و یا با زرد که آن میعهٔ سائله است و یا لحم گور

خر و یا اکل بقلهٔ شبت و شرب عصارهٔ آن و یا ایارج روفسن بهر تنقیه بعد نضج و یا طبیخ خاشا و یا طبیخ تخم کرفس تنها و بایارج فیقرا و یا زنجبیل و یا معجون فلاسفه و یا سلیخه و یا پوست بیخ کبر و یا بعدهٔ چبلی و یا حنطیای نازومی بعسل و یا اشق و درم و یا تربد و یا جاو شیر بعسل و یا لحم ماکیان که پانزده روز حب گرسنه خورانیده باشند و یا حلتیت نیم درم چند روز و یا سکبینج نیم درم بشراب کهنه تا پنجروز متواتر و یا روغن او بآب مرزنجوش با بآب برنوف و یا خولنجان و یا روغن زقوم از پنج توله تا هفت درم که نفع عجیب دارد و یا نخود سیاه و یا نخود سرخ یکشب در سرکه تر کرده خوردن و یا در ونج و یا اصابع الصفر و یا حرمل و یا کندر و یا بیخ فاشرا و شرب و تمریخ فرفیون بروغن قثاء الحمار سرشته و یا بدار چینی و یا عاقرقرحا و یا سکنبیج و یا روغن آجر و یا روغن خردل و یا روغن حب الغار و یا قطران و یا روغن بلسان و یا میعهٔ الرمان و یا سنبل الطیب و یا روغن بطم و یا روغن سداب و یا روغن شونیز بر قفا و قفار پشت. و تمریخ قسط هندی بروغن بان و یا قیروطی بروغن سوسن و سیعهٔ سائله و یا قیروطی بعاقرقرحا ساخته و یا روغن بیدانجیر و یا شخم حنظل در روغن زیت جوش داده یا روغن خردل در حمام و ضماد نخود سفید و یا روغن قسط و یا فرفیون و یا خاکستر سرطان مخلوط بزیت و یا مویزج سوده بروغن فثاء الحمار امیخته و یا سکنبیج و قفاح اذخر و علک آمیخته و یا سکنبیج بروغن فثاء الحمار سرشته و یا طبیخ فثاء الحمار یک اوقیه حلتیت ربع اوقیه غبار آسیا دو اوقیه آمیخته و یا جندبیدستر بروغن بان و یا عنبر محلول بروغن بان و یا خردل بروغن فتاء الحمار و یا بورق بروغن مذکور و یا با زرد و یا موم و زیت کهنه و یا روغن زنبق بموم و جندبیدستر و یا سلیخه و یا جعدهٔ جبلی و یا قیروطی بروغن سوسن و عاقرقرحا و جاوشیر و یا مشک بروغن بان بر فقرات پشت وگردن و یا مرزنجوش سوده بروغن فتاء الحمار سرشته و یا حرمل و شم و مضغ و بخور عنبر و شم و شرب و مشک و شونیز و ولک بحنظل که بر عضو حذر شرط زده توتیای سبز و نوشادر در اب لیمون ساییده بمالند و حسب حاجت مکرر بعمل ارند و بیخ نیل کوفته بیخته هر روز نهار دو درم بآب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیزند و اولی آنکه درین اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر هر تال که دراب دو دهی خرد کشته باشند تا چهل روز نهار و درم بآب گرم تا شش ماه بخورند و از جمیع ترشی و بادی پرهیزند و اولی آنکه درین اثنا گاه گاهی تنقیه میکرده باشند و استعمال خاکستر تخم دهتورهٔ سیاه هشت جزو داخل کرده بسایند بعد شیرهٔ برگ آگ داخل کرده خوب کهرل نموده طلا کرده باشند مجرب صاحب بقائی ست مسیحی گوید که هر چه محلل و مسخن باشد بدان علاج کنند و در استفراغات تقدیم بحقنهای حاده نمایند پس اسهال بحب شیطرح و حب منتن کنند و هر گاه بدن از ماده پاک گردد روغن بیدانجیر یا روغن کلکلانج بماء الاصول بیاشامند بعده موضع را بروغن فتاء الحمار یا روغن فرفیون یا روغن قسط که در ان

جندبیدستر و عاقرقرحا سوده آمیخته باشند بمالند و اگر این کفایت نکند ایارج جالینوس و لوغاذیا دهند و بالجمله این علت منذر بفالج ست لهذا در ان تهاون نباید کرد که مؤدی بفالج گردد و بتدابیر مذکوره در باب فالج معالجه کنند و تبدیل مزاج ببلادری و معاجین قوی التسخین و التلطیف نمایند. مجوسی گوید کهچون سبب محدث حذر مثل سبب محدث فالج ست الا آنکه ماده در حذر اندک سبب و ضعیف ست لهذا در علاج حذر بادویهٔ که در مدار و قوت کمتر از ادویهٔ محتاج الیه در فالج باشند احتیاج می افتد پس نظر کنند اگر خلط خام باشد با ماء الاصول خفیف چند روز تا ظهور نضج بدهند بعده حب اصطمخیقون تنقیه کنند و اگر این فائده نکند حب منتن دهند و بعد تنقیهٔ نطول ادویهٔ مسخن محلل بر عضو نمایند و روغن خیری و یاسمین و بان و مانند آن بمالند و صبر و مرداب پودینه حل کرده و عاقرقرحا و مویزج باریک سوده هر دو بسرکه و آب پودینه سرشته بران ضماد کنند و از اغذیهٔ مؤلد بلغم و از جماع اجتناب نمایند و اغذیهٔ مسخن که قوی الاسخان باشن مثل نخوداب بزیت و زیره و شبت و لحوم ماکیان و دراج و کبک و امثال آن بدهند و بعد نضج و تنقیه در حمام داخل کنند و در امر حذر و عنایت بچیزی که در ان بنوشانند تمهل ننمایند که امرا و مؤل باسترخا گردد و علاج مشکل شود. طبری گوید بنظر بزاج مریض و قوت او باید کرد پس بحسب مزاج و قوت او معالجه نمایند اگر مزاج او رطب باشد علاج او باشیای قوی الحرارهٔ که در رعشه ذکر کردیم مثل حب منتن حار و حبوب قوی الحرارهٔ و معاجین مسخنه و مالش اعضا بروغنهای گرم منشف مثل روغن قسط و فاردین و فرفیون و سداب جبلی و غرغره بمویزج و عاقرقرحا و یایارجات کنند و اگر مزاج حار باشد قسمی از عرض یا سوء تدبیر یا اکثار اشیای مرطبه در حذر می اندازد پس واجب ست باشیای مفرط الحرارهٔ علاج نکنند تا حذر زائل نشود و این اشیای حاره بسائر اعضا و مزاج مضرت رساند و مؤدی به تشنج و فسادی گردد که تلافی او ممکن نبود بلکه در معالجهٔ آن حقنهای معتدل با دهان متوسط الحرارهٔ مثل روغن خیری و روغن بیدانجیر و مانند آن استعمال نمایند و در مالش اکتفا کنند بروغن مجموعه که آن روغن خیری و یاسمین و بیدانجیر و روغن بطم همه مجموع ست بغیر آنکه در ان چیزی از فرفیون یا سداب بجوشانند و مریض را مسهلات متوسط الحرارهٔ مثل حب اصطمیخقون اصغر وحب ایارج خورانند و غرغره بمویزج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر ذر در هر مزاج که باشد مستعر گردد مریض را مسهلات متوسط الحرارهٔ مثل حب اصطمخیقون اصغر و حب ایارج خورانند و غرغره بمویزج و سماق و خردل و مانند آن سازند پس اگر حذر در هر مزاج که باشد مستعر گردد مریض را ماء الاصول بروغن بادام تلخ بنوشانند و بعد از آن ایارج جالینوس مقوی بتربد و غاریقون دو سه دفعه خورانند در شرب ماء الاصول بهر هر شربت مسهل هفت روز باشد و مالش عضو حذر بدست و یا خرقه گرم کرده اگر مزاج انسان بسیار رطب باشد خیلی نیکوست و در امر انواع معالجات

حذر طول نمی کنیم بهر آنکه معالجۀ او مثل معالجۀ رعشه و فالج قریب بیکدیگر ست و نبض صاحب حذر هر گاه عام باشد بطی متفاوت بود و قارورۀ او سفید غلیظ و باید که غذای او اشیای مسخنه مثل گنجشک و کبوتر بچۀ پروازی و زیت رکابی و نخوداب بزیت و لحم حملان یکسال باشد و از معجونات جوارش کسروی که معروئف بجوارش عنبرست و تریاق اربعه استعمال کنند و امر کنند دائم بخائیدن مصطکی و کندر و ریختن آب دهند و حذر در مزاج رطب منذر بفالج و بقوه بحسب عضو حذر بود. انطاکی گوید بر خوردن زنجبیل و شبت لزوم نمایند و فلفل سیاه بزیت مطلقاً ستعمال کنند و انچه در رعشه مذکور شد بعمل رند و تریاق الذهب مجربست و کذا شرب زهرۀ ماده گاو و با هموزن آن روغن کنجد مجرب محشی شرح اسباب نوشته که اذحال قرطم در حقنه مخسن عصب ست چنانچه مذکور شد و رازی گفته که اگر حلتیت نیم درم و مثل آن سکبینج بخورند و چند روز برین مد اوست نمایند حذر را نفع بخشد و خوردن گوشت بریان خرگوش نیز نافع بود و از مجربات در ازالۀ اینست محذور قریب مکانی که اندران یا زیر یا بالای او حمام باشد سکونت اختیار کند و ابن زهر گفته که چون کبوتر را دانۀ گرسنه بست روز بدهند وض دانۀ دیگر بعد از ان گوشت او بخورند حذر را نفع کند و چون پانزده روز حب المحلب خورانند نیز نافع و مجرب نوشته و همچنین اگر ده روز حب المحلب خروس را دهند و رازی نوشته که خوردن خردل و ضماد آن نافع و حذرست و ضمادش با سرکه مجرب منست و حنین گفته که کربای دار فلفل حذر را نفع میکند و مالقی نوشته که چون فلفل را سوده در زیت پخته بر موضع حذر نهند بسیار نافع بود و کذا طبیخ وج شربا و نطولا نافعست و ابن بیطار طلای روغن کنجد و زهرۀ مادۀ گاو مساوب بر حذر مجرب و مزیل آن بلاد شیهه نوشته و ایضاً گفته که اگر لحم مملح خشک کردۀ دلدل بخورند در ازالۀ حذر مجربست و در تحفه نوشته که شرب بول بقر برای دفع این مرض مجربست و کذا زیت انفاق نیست و دو درم و مثل او عسل و ثلث او کندر و اگر روغن شونیز سه روز در حمام بخورند و از اب سرد اجتناب نمایند حذر را زائل کند و مجرب ست و رازی دکر کرده که اگر عاقرقرحا و حب الغار و مویزج و فرفیون و مرزنجوش و بورق و خردل هر واحد اوقیه فلفل جندبیدستر هر واحد دو اوقیه را کوفته بروغن قثاء الحمار سرشته بعد تنقیه بر عضو مخدور ضماد کنند حذر را دفع کند و حکیم علویخان این روغن را مجرب نوشته صفت آن تخم حرمل فاوانیا سورنجان جوزبوا قسط تلخ خردل برگ سداب ایرسا سنبل الطیب شونیز عاقرقرحا حب الغارگل حنا شخم حنظل پوست ترنج بوزیدان گل کادی هر یک ده مثقال همه را در ده رطل اب بجوشانند تا سه رطل باقی ماند صاف کرده سه رطل زیت کهنه آمیخته بپزند تا آب فانی گردد و روغن بمالند پس مومیائی و عنبر هر یک دو مثقال روغن بلسان شخم خرس یا ماکیان هر یک ده مثقال روغن جوز و پسته هر یک پانزده مثقال آمیخته بگذارند پس فرفیون جندبیدستر هر یک سه مثقال مشک یکمثقال داخل کرده

حل کنند بعهده در روغن مطبوخ اول حل نماین تا خوب مخلوط گردد ضماد علیوخان و ملخص حکیم شریف خان که برای حذر بلغمی مجربست موم زرد پیه خرس یا ماکیان هر یک دو مثقال روغن زیت چهل مثقال قسط تلخ بارز داشق جاوشیر عاقرقرحا هر واحد یکمثقال جندبیدستر مشک عنبر فرفیون هر یک دو دامگ حرمل خردل هر یک دو مثقال شونیز حب الغار مغز ساق گاو را تینج سلیخه سورنجان فلفل سیاه غبار آسیا هر واحد یکنیم مثقال ادویۀ کوفتنی را کوفته و گداختنی را گداخته آمیزند و ضماد کنند مسوح نافع عاقرقرحا فلفل قسط تلخ کوفته و بیخته در روغن زیت کهنه آمیخته استعمال کنند و این شموم نافع حذرست شونیز عنبر مشک کوفته در صرۀ کتان بسته ببویند و این سعوط نافع بنطافلن شونیز عنبر در آب اذان الفار سوده استعمال نمایند.

علاج حذر و موی و سوداوی و صفراوی

درد موی فصد کنند و خون وافر برداند و تقلیل غذا نمایند و بعد چند روز بمطبوخ هلیله اسهال اورند و مبردات مثل روغن گل مع سرکه و کافور و صندل بر عضو طلا کنند و اشربۀ حامضه بنوشند و نوشیدن شربت لیمون بعرق گاو زبان عظیم النفهست و بمروزۀ سماق و حصرم غذا سازند و اغذیۀ مؤلد خون ترک کنند و آنجا که موجب انصباب خون وضع عضو بود بر هیئتی واحد تا زمانۀ دراز در اکثر تغیر هیئت کفایت کند و در حذر رسوداوی از تنقیه و تعدیل هر چه در علاج امراض دماغی سوداوی مذکور شد بعمل ارند و اگر بهر پهوکه شاهتره چراتیه مرچ سیاه پوست هلیله آبله هموزن گرفته بقدر یکنیم توله در پارچه بسته شب در اب تر کنند و صبح آن آب را بریزند و ادویۀ مذکور ساییده بدیگر آب صاف نموده قدری مرچ سیاه سوده بران پاشیده بنوشند و همچنین تا چهل و یکروز استعمال نمایند و درین اثنا غذا نان گندم خشک بی نمک بخورند و در ازالۀ حذر از مجرباتست و معجون نیب و اطریفل شاهتره که در قراباذین مسطور شد نیز مجربست و در حذر صفراوی علاج امراض عصبی و دماغی صفراوی نمایند.

علاج باقی انواع خدر

انچه از تپ و قرب غشی باشد بازالۀ آن کوشند و بتقویت قلب سوزاند و انچه قریب موت افتد لاعلاجست و انچه از خوردن ادویۀ سمیه و گزیدن کژدم و مار عارض شود تدبیر هر یک در باب سموم خواهد امد و تریاق فاروق در هر سم جامع النفعست و گویند که بیخ بادنجان در نفع قائم مقام اوست و شخصی را از خوردن سم الفار خدروست و پا عارض شده بود بمداومت شرب شیر گاو امر کردم و از ان نجات یافت و انچه از سوء مزاج بارد واقع شو روغنهای گرم بر عضو و مبدأ اعصاب او بمالند و آب نیمگرم بریزند و اضمده و نطولات حار استعمال کنند و عضو را انچنان بمالند که سرخ شود و شستن عضو به بول گاو و خردل مجرب گفته اند و هر چه در علاج امراض عصبی بارد گذشت بعمل ارند و در

خدر ضنعطی ورمی و خراجی علاج ورم و خراج کنند بطوریکه در باب اورام خواهد امد و انچه از بستن عضو باشد ربط بکشایند پس بآهستگی بمالند و تدبیر رض عصب و خلع و کسر در فضل آن مذکور گردد بدان رجوع نمایند و انچه از رسیدن نوک نشتر بعصب در فصد و یا از قطع عصب باشد علاج نپذیرد و در جلوس بر یک هیئت تغییر هیئت کنند و عضو را بآهستگی مائل نمایند و بمالند و در خدر یبسی علاج امراض عصبی یا بس بعمل ارند و آبزن علیوخان که در رعشهٔ یبسی گذشت استعمال نمایند و صاحب خدر را از خوردن برف حذر کند.

اختلاج

یعنی جستن اعضا و آن حرکت عضلانی و غیر ارادی حادث در موضعیست از بدن مانند پلک و معده و طحال و غیر آن از اعضای آلیه و عضلات و انچه متصل بآنهاست از اعصاب و جلدی که ملتصق اوست نیز حرکت کند و اختلاج ریح غلیظ بخاری سریع التحلیل است و از اینجهت دفعه حادث شود و بزودی زائل گردد و لیکن اگر سبب قوی بود بعد زوال باز عود کند یا بی سکون تا زمانی طویل قرار گیرد و اکثر درابدان و زمان یارد داستان و امزجه بارد و از خوردن اشیای سرد و غسل کردن بآب سرد عارض شود و از چیزهای گرم ساکن گردد و بیشتر ریح محدث اختلاج از مادهٔ بارد در طب حاصل شود و گاهی اعراض نفسانی مثل فرح و غم و خوف و غضب و غیره باعث اختلاج میشوند و پس اسباب مذکوره را چنان مشخص نمایند که اگر در اختلاج کوتاهی زمانهٔ او و سرعت حرکت معلوم شود از مادهٔ حار بود و الا از بارد و قارورهٔ صاحب این علت در اکثر مائی یا غلیظ عدیم الحرارهٔ و نبض او ابطی متفاوت بود و علامت صحت او احتداد قاروره و سرعت نبض ست و اختلاج عام بدن منذر بسکته یا تشنج یا کزاز بوده و دوام اختلاج در عضلات شکم منذر بمالیخولیا و صرع در روی منذر بلقوه باشد و در زیر شراسیف و پهلوها گاهی بر درم حجاب سینه دلالت کند و ایضاً دوام او منذر بفالج ست لاسیما اگر در انها بارد دستها یا در اصول گوش باشد و اختلاج لب زیرین گاهی مقدمه رقی باشد و در ابتدای لقوه و صرع لازم بود.

علاج اختلاج از مادهٔ بارد

بپارچهٔ درشت بمالند در روغن جوز طلا کنند و بکمادات مسخن مثل نمک و سبوس گندم و جاورس و زیره و زنجبیل و نانخواه و شبتو شونیز در صره بسته و یا آب بحر و یا آب نمک در مثانه یا شیشه پر کرده تکیه کنند و روغنهای محلل چون روغن بابونه و خیری و قسط و فرفیون بمالند و ابتدا بروغن ضعیف کنند پس قوی استعمال نمایند و شیرهٔ بادیان شیرهٔ انیسون شیرهٔ زیرهٔ سیاه عسل یا گلقند داخل کرده بیاشامند و اکثار عسل اکلاً و شرباً و کذا طبیخ رازیانج نمایند و بخوردن گلقند عسلی و مربای زنجبیل و دیگر ادویهٔ کاسر ریاح مداومت کنند و بدلک و تغمیز و

ریاضت لزوم نمایند و اگر ازین تدیر زائل نشود مسهل بلغم و حب اختلاج دهند و خوردن ایارج فیقرا مقوی بتخم حنظل درین خاصیتی دارد استفراغ بایارج روفس نیز نافع ست و بعد از ان مداومت تمرنج عضو بادویۀ مسخنه کنند و جندبیدستر را بروغن زنبق تمریخا در دفع اختلاج خاصیتی است و روغن حکیم اکمل خان و دیگر ضمادات محللۀ مذکوره در فالج و لقوه بکار برند و حب کچله و معجون آن و تریاق اربعه با شربت بادرنجبویه و یا بادیان استعمال نمایند و هر گاه دماغ خرگوش بماء العسل بخورند اختلاج را نفع دهد و جالینوس در میامر نوشته که هر گاه اختلاج دوام کند بدن را بحمام متخلخل سازند و دلک بپارچۀ زخشن کنند و روغن قسط و زنبق که در ان جندبیدستر حل کرده باشند بمالند و سرکۀ کهنه که در ان پودینه و مرزنجوش پخته باشند بر بدن طلا نمایند و بعده بروغن نیمگرم و نمک دلک اعضا کنند و ماء الاصول بروغن بیدانجیر بیاشامند بعد استعمال قدری لوغاذیا و بالجمله اگر اختلاج دوام کند علاجش مثل علاج رعشه و لقوه و فالج کنند و باید که درین مرض تلطیف تدبیر نمایند و غذا نخوداب و شوربای گنجشک و کبوتر و امثال آن بمصالح گرم بدهند و از خوردن آب سرد و برف و شراب بسیار و منضجات و مبردات و اغذیۀ غلیظه و مکثفه باقلا و کمامخ و امتلا و تخمه طعام شب و اشامیدن آب در شب و رسیدن هوای سرد ببدن و غسل بآب سرد اجتناب کنند **سویدی** گوید که در اختلاج روغن گل نارنج و کذا رطبۀ مسلوق و مطیب بزیت تا پانزده روز خوردن و یا انجرۀ مسلوق و مطیب بروغن بادام غذا ساختن مجرب منست **و شرب** طبیخ ایرسا و مداومت اکل کرنب مخلوط بروغن زنبق و یا عاقرقرحا نیم درم بجلاب و یا سداب و یا اسطوخودوس هر روز یکدرم تا دو درم بماء العسل تا سی و پنجروز که منفعت عجیب دارد و یا طبیخ بهار و یا عصارۀ غافث و یا بیخ راسن بعسل سرشته و یا فلفل و کذا شرب و تمریخ روغن پوست زرد اترج و یا روغن ایرسا و یا روغن غار و یا روغن سوسن ابیض و یا روغن گل بهار و یا روغن بلسان نیم درم و تمریخ روغن خردل و یا کبریت بروغن بان و یا روغن سداب و استحمام بآب دریای شور و ضماد ببورق و غذا بخورۀ مرغ نر مسلوق و طنجن بزیت انفاق و زیرباج آن بسرکه و عسل و مغز بادام مقشر ساییده و یا کبوتر بچۀ مسلوق و مطنجن و مصوص بسرکه و عسل و دارچینی یا سنبل الطیب و یا کبک سلوق و مشوی و مصوص بدستور مسطور و یا قنابر زیرباج بطریق مذکوره و یا عصافیر مطنجن و یا دراج مشوی نافعست و باید که هنگام طبخ این طیور سر و کردن آنها دور نمایند. **طبری** گوید که رعایت مزاج علیل و سائر قوانین نمایند اگر علاج ممکن بود معالجه تحقنها که در علاج لیثر غس و نسیان و رعشه مذکور شد باید کرد و بحبوب که ذکر کردیم تنقیه نمایند و این حب از قوی ترین چیر بیست که در اختلاج میخورانند شخم حنظل شیطرج هندی حب الغار هر یک دو ثلث درم سکبینج یکدرم ایارج فیقرا تخم کرفس انسیون نانخواه هر واحد نیم درم همه اساییده در شراب صاف سرشته حبهای کوچک بسازند و بوزن

سه درم بخورانند قبل از انکه خشک گردد و اگر این کفایت کند بیخ شربت در مدت بست و پنجروز اگر مزاج متحمل باشد ازین حب بخورانند نسخهٔ آن بگیرند سکبینج و جاوشیر و جندبیدستر و حلتیت هر واحد یکدرم بعده پنج درم تخم کرفس وانیسون در شراب کهنه خوب جوش داده صاف کرده ادویهٔ مذکور را درین شراب تر کنند هر گاه بگذارد بران ایارج فیقرا ایارج شرودیطوس هر یک سه درم امیخته بسرشند و بقدر فلفل جها ساخته دو درم بآب نیمگرم بخورند و اگر این هم کفایت نباشد ایارج لوغاذیا خورانند و تریاق کبیر دو دانگ دراب تخم کرفس حل کرده اندک روغن یاسمین یا روغن ناردین بمقدار واجب بر ان انداخته بر ناشتا حقنه کنند و روز دوم بآب نیمگرم که در ان بابونه اکلیل الملک جوشانیده باشند اندک روغن قسط بر ان چکانیده حقنه نمایند و بروغن مجموعه که در تشنج گذشت عضو مختلج را بمالند و در ان ادهان خفیفه استعمال نکنند و روغنهای محلل بکار برند پس اگر اختلاج در روی و چشم و لبها باشد بوزن نیم درم زهرهٔ کلنگ و یکحبه مشک بروغن یاسمین یا روغن خیری حسب مزاج آن سعوط کنانند و موضع مختلج را بدست خوب بمالند و در ابزن آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شیخ و قیصورم و برگ غار نشانند و غذا باید که گنجشک صحرائی و کبوتر بچهٔ پروازی و لحوم حمالان یکساله و مانند آن باشد.

علاج اختلاج از مادهٔ حار

اگر اثار غلبهٔ خون ظاهر باشد فصد کنند و استحمام و دلک بدن نمایند و اگر عناب امرود هر یک بست درم پرسیاوشان تخم کاسنی هر کدام ده درم گل سرخ انیسون هر واحد پنج درم در دو رطل اب بپزند تا ربع بماند صاف نموده بنوشند در ازلهٔ اختلاج حار از مجربات انطاکی ست همچنین کبابهٔ چینی و کشیر خشک و نبات سفید مساوی کوفته بیخته بقدر سه درم هر صباح خوردن فائدهٔ عجیب دارد و ایضاً انجا که احتباس حیض و عدم خروج خون معتاد باعث اختلاج شود از فصد زائل گردد و ملطفات خون مثل شاهتره و بادیان و غیره نافع اید و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب خود مینویسد که شخصی را این مرض عارض شد از شیرینی دهن و تغیر ناخنها برنگ بادنجانی و عموم اختلاج ببدن دانستم که دمویست و بر مریض اعراض مقدمهٔ سکته هیجان کرد اگر چه اطبای دیگر فصد جائز نمیداشتند لیکن من فصد قیفال گرفتم و از ان فی الحال صحت یافت و نزدیک عوام ابن تدبیر حجت بر کثرت مهارت من درین فن گردید.

امراض عین

یعنی بیماریهای چشم بدانکه مزاج چشم گرم و ترست و جمیع انواع امراض مادی و ساذج و ترکیبی و مشترک او را عاضر میشود و امراض مذکوره گاهی خاص میباشد و گاهی بمشارکت عضو دیگر و اقرب اعضای مشارک چشم دماغ و

سر و حجب داخلی و خارجی آنست و بعد از ان معده و سائر اعضای دیگر و هر مرض چشم که بمشارکت حجاب خارج افتد از خطر سالم تر باشد و ایضاً امراض عین بعضی متعددی اند مثل رند و بعضی مورثی و مثل سبل و امراض او در بلاد جنوبی خاصهٔ بلاد مصر بیشتر افتد و در بلاد شمالی کمتر عارض شود و در تابستان بسبب کثرت صعود مواد در ان و در ربیع بسبب سیلان مواد و در خریف بسبب فساد آن اکثر افتد و از امراض چشم بعضی خاص بملتحمه است مثل رند و طرفه و ودقه و بعضی خاص بقرنیه مثل بیاض و کمنته المده و بعضی خاص بعینیه مثل زرقه و بعضی خاص بحدقه مثل التساع و ضیق و نزول الماء و بعضی خاص بروح مثل خیالات و کوری و ضعف بصر و بعضی برطوبات مثل جمود و زیادت انعقاد و امراض منسوبه لطبقهٔ ملتحمه و عارض بدان و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و پلک را عارض شود مثل انتفاخ و جساء و حکه و توثه و بعضی بدان و بطیقهٔ قرنیه افتد مثل سبل و ظفره و بعضی آنرا و لحمهٔ موق را عارض شود مثل دمعه و بعضی بدان و بیلک و قرنیه هر سه افتد مثل لحم زائد و دبیله و بعضی از ان عام بجمیع احزای او باشد مثل تفرق اتصال و اما امراض منسوبه بطبقهٔ قرنیه عارض آن و بغیر آن بعضی آنست که آنرا و طبقهٔ ملتحمه را عارض شود و مثل شق و بعضی بدان و بپلک و ملتحمه افتد و ازین بعضی آنست که اجفان را نیز منسوبست باسمای آن مثل قروح و بثور و یا بغیر اسمای آن مثل دبیله و بعضی آنست که بغیر آن منسوب نباشد و اگرچه اجفان و غیر آنرا عارض شود مثل سرطان و حفر و رطوبت و تشنج و از امراض چشم بعضی ظاهری اند مثل رمه و بعضی باطنی سهل التعرف مثل احوال روح باصره در زیادتی غلط و رقت او و مانند آن و بعضی باطنی عسر التعرف اند مثل افاتی که در رطوبات حادث شوند و بعضی باطنی بتخمین ضعیف شناخته میشوند همچون افاتی که در طبقات داخلی یا عصب نوری از سوء مزاج و مانند آن حادث گردند و امراض چشم صعب اند بسبب شرافت عضو و کثرت ارواح و قوت حس او و بیشتر عشر التشخیص پس بدون تشخیص آنکه مرض اصلی است یا شرکی و در طبقاتست یا در رطوبات یا در عصبهٔ مجوفه جرأت بعلاج وی نکنند. **طریق تشخیص** بدانکه شناخت امراض چشم از دو وجه کنند یعنی از کمیت او در خفت و ثقل و از ملمس او و حرکت او و عروق او و رنگ او و مقدار او در عظم و سغر و فعل خاص او یعنی بینائی و حال چیزیکه از ان سائل شود و حال انفعالات او پس اگر شخصی شکایت مرض چشم نماید اول دریافت کنند که مرض ساذج ست یا مادی چنانچه سوال کنند که در چشم سبکی معلوم میشود یا گرانی و از چشم چرک برمیآید یا نه پس سبکی چشم و عدم خروج چرک بگوید مرض عار ساذج بود و اگر ملمس سرد و حرکت ثقیل و عروق دقیق خفی و انتفاع از گرمی و تضر را از سردی باشد مرض بارد ساذج بود و اگر ملمس صلب در حرکت خفیف و عروق خالی و چشم کوچک و خشک و نفع از تری و ضرر از خشکی باشد با مرض یابس ساذج بود و اگر ملمس نرم و حرکت ثقیل و چشم

بزرگ و حسن ادراک شئ بعید نسبت بقریب و چرک بسیار و انتفاع از خشکی و تضرر از تری باشد مرض رطب ساذج بود و اگر مریض در جواب اول گرانی چشم و خروج چرک بیان ند مرض مادی باشد پس اگر حرارت ملمس سرخی چشم و خروج اشک و انتفاخ و درور عروق و ضربان صدغین و با هم چسبیدن پلک بود مرض دموی باشد و اگر با وجود گرمی ملمس سرخی نائل بزردی و اشک قلیل گرم و حاد و نخس و التهاب و قلت التصاق جفن بود و مرض صفراوی باشد و اگر برودت ملمس و سرخی خفیف مائل بسفیدی و گرانی شدید و الطرق پلک و چرک بسیار و تبهیج و اشک بود مرض بلغمی باشد و اگر ثقل یا تیرگی رنگ و قلت التصاق پلک و دیگر آثار مرض یابس ساذج بود و مرض سوداوی باشد بعده بصورت تحقیق قسمی از اقسام مذکوره به بینند اگر با مرض چشم بعض دلائل آفات دماغ مثل صداع و ثقل سر و غیره نیز شریک باشد مرض شرکی دماغی بود پس اگر مشارکت بواسطهٔ حجب داخل قحف باشد ابتدای ئجع دالم و تمدد از عمق و غور چشم محسوس شود و قلت انتفاخ اجفان بود و درینصورت اگر بادی کثرت عطسه و دغدغهٔ بینی و خارش چشم و حنک و بینی بود بر مادهٔ حار و اگر انچه سیلان یا بد غلیظ بارد بود بر مادهٔ بارد دلالت کند و این مشارکت بسبب سوء مزاج ساذج کمتر افتد و اگر مشارکت با حجاب خارج قحف باشد و از ان ماده بچشم متوجه بود ابتدای تمدد از پیشانی احساس نماید و ضربان در عروق خارج سر ظاهر گردد و منصرت و انتفاخ قریب پلک بیشتر باشد و با سرخی شم و روی و گرمی سر و پیشانی و پری رگهای خارج سر بود و اگر اختلاف احوال چشم باختلاف حال خلا و امتلاس معده یافته میشود و باقی و تهوع و کرب معده بود و حال آفت معده در اشتهاد هضم از پیشتر ظاهر گردد و مرض شرکی معدی باشد و اگر غلبهٔ ماده در جمیع بدن و انقطاع استفراغات معتاده و ثقل بدن معلوم گردد مرض چشم بمشارکت تمام بدن باشد و اگر فساد رنگ بدن و ترهل نماید بمشارکت اعضای هضم باشد و اما طریق معرفت امراض ترکیبی و تفرق اتصال و اورام در فصول علیحده مذکور خواهد شد اکنون تدبیر حفظ چشم که در حالت صحت و مرض چشم رعایت آن واجبست بقلم می آید و بعد از آن علاج کلی امراض عین مسطور گردد.

تدبیر حفظ عین

بر حافظ صحت چشم و خصوص آنکه چشم او ضعیف مستعد آفات و امراض باشد واجبست که از جمیع مضرات بصراحتراز نماید و اشیای نافع عین اختیار کند و هر واحد جدا جدا مسطور گردد و اما کیفیت حفظ صحت چشم موقوفیست بر معرفت مزاج آن و مزاج خاص آن مزاج دماغ بود در اکثر زیرا که اکثر اجزای آن دماغیست و گر چه در ان عروق و شرالیمین بیشتر از استحقاق مقدرات و لهذا مزاج خاص آن جا در رطب در اکثر باشد بسبب کثرت خون و روح در اورده و شرائین ما تحت آن بهر آنکه فعل خاص او بکثرت حرکت تمام شود و حرکت مخفف مجلل ست اعانت کند

در اصل خلقت بسطوبت مزاج و حار بهر آن ساخته شد که حاجت او بحرکت بیشترست و دلالت میکند بر حرارت مزاج او سرعت حرکت و فراخی رگها و حرارت طلس و سرخی رنگ آن و در اکثر اسود مائل سیاسی بود مگر در بعضی که مزاج چشم او بارد بود پس حرکت او بطی و ملمس او بارد و عروق او تنگ و رنگ او در اکثر ارزق باشد و بر رطوبت او نرمی ملمس و کثرت رطوبت او دلالت کند و در اکثر جا خط باشد مگر در بعضی که مزاج چشم آن یا بس باشد ملمس او یابس و عدم سیلان رطوبت و در اکثر غائر کوچک بود و بدانند که درین صناعت لازم نیست که چشم همه آدمیان را بغایت صحت گردانیده شود زیرا که امر چه و ترکیب در مردم مختلف اند و جز این نیست که قبول کند هر واحد از ایشان فحتی که بدان لائق باشد و همچنین لازم نیست که چشم در جمیع انسان شبیه بیکدیگر باشد بهر آنکه قوتها و مزاجها مختلف اند بحسب آن پس ممکن ست که چشم هر سن لائق آن سن باشد و چشم در صحت خود یا بصحت نامهٔ فاضله باشد و دران احتیاج بتغیر چیزی نیست و احتراز جمیع امور موذی چشم در ان کفایت باشد و یا صحت او چنان نباشد بلکه کم از غایت بوده و این یا بسبب سوء مزاج و ضعف بنیهٔ آن باشد و یا بسبب آنکه صیابدان بود. اما تدبیر صحت در اشخاص روی المزاج و بنیه احتیاج در ان بسه امر باشد یکی اما لا سبب فاعل برای این صحت و این تعدیل مزاج و ترکیب بود دوم تقویت جمیع قوای عین سوم تنقیه چشم از فضول اما تعدیل امزجهٔ خارج از اعتدال بضد آن باشد و هر مزاج که ارادهٔ تعدیل آن کنند یا جبلی باشد پس تعدیل آن بسیار دشوار بود و در مدت مدید تمام شود و هر کسی را که این حاصل شود باید که در ان بادویه بسیار ضعیف ابتدا کنند بعده در تقویت آن ادویه اندک اندک بغیر سختی تدریج نمایند و هر گاه انحراف در تأثیر ادویه در یابند از ان قصر نمایند و راحت دهند و بضعیف تر عود کنند این همه مع تعهد تنقیه باشد و اما اگر مزاجی که ارادهٔ تعدیل آن کنند مزاج حادث باشد تعدیل آن سهل تر باشد لیکن معذلک مختلف بود چه تسخین در ابتدای امر آسان بود و اگر امر طول کند دشوار گردد و اما تدبیر در ابتدا دشوار تر بود و در آخر امر سهل باشد و اما در ترطیب و تبیس خطر متقارب بود و ترطیب عسرتر باشد و ام تقویت قوای عین احتیاج در ان بدو امر بود یکی اصلاح ماکول و مشروب و این چنان کنند که از ان خون معتدل القوام متینمولد روح روشن صاف پیدا شود و این امر تمام میشود بآنکه صالح الجوهر بود و مستعل شود. بنحوی که سزاوار ست نه کم چندانکه از فرط جوع خون تیز و گم گردد و نه بسیار که آن فاسد گردد و بعد تناول آن حرکت سخت و خاصةً جماع نکند و ایضاً خواب نکند مگر بعد الخدار او و کثرت شرب آب بعد آن هضم را خراب کند و تکثیر ابخز نماید و اما در شراب تا قرب انحدار غذا تأخیر کند و بقدح کوچک بخورد و بهتر شراب درین رقیق خوشبو ریحانی خوش مزه باشد و تا حد سکر استعمال نکند بلکه تا ابتدای نشومع تنقل بچیزی که مانع ابخره و مقوی معده باشد مثل نبق وز عرور و گلقند و

جوارش اترج و دوم استعمال مقویات چشم از تصرفات و اکمال و قطورات افضل در ان ادویۀ تقه است که در ان تخفیف قلیل و تحلیل و قبض لطیف و تنقیه باشد مثل سرمه و توتیا مربی و انار شیرین که از ان برود سازند و آن معروف ست و کذلک ادا ست اکتحال بخضض خاصۀ در انجا که رطوبت رقیق باشد و اما تنقیه چشم از فضول و در ان احتیاج به تنقیۀ بدن و سر و معده بود و ریاضت اطراف در جذب فضول باز چشم و تحلیل آن نافع ست و این بمثل منشی آهسته بود و اگر آن با سکون سر و نواحی آن باشد افضل بود و مثل ریاضتی که انسان در ان پای خود را بقوت و عجلت حرکت دهد و بعد از ان از منع تصعد ابخره چاره نباشد و در اکثر امر این تصعد از معده بود و انچه در ان نفع کند بعد طعام تناول قسب و زیتون خام کم نمک ست و همچنین کشنیز خشک بشکر و نبق نیکوست و کزاز عرور و لابد ست از اجتناب فواکه و بقول مثل کدو خیار و ثوم و بصل و شفتالو و حوبانی و احتراز از امتلا و تخمه و فساد هضم و تعهد بتلین طبیعت ضروریست زیرا که قبض طبع شدید الضرر بچشم ست و لهذا اسهال اگر مفرط نگردد و چشم را بسیار نفع کند و اما تدبیر صحتی که مهیا بحدوث سوء مزاج با فسا و بنیه و مستعد بدان باشد و در اکثر امر این استعداد بسبب خلل حادث در عضو مشارک چشم بود و اولی اعضا بدین سرست و اکثراً این وقتی باشد که امتلا بدان حادث شود و این تمام میشود بسه امر یکی تنقیه آن عضو و این چنان باشد که از ان استفراغ مواد زائد کرده شود یا بانفراده اگر امتلا خاص بدان باشد و یا مع استفراغ همه بدن اگر امتلا عام بود و دوم تقویت چشم تا مواد مندفعۀ آن عضو قبول نکند سوم بند کردن راه میان هر دو و این راه گاهی از داخل بود چنانچه مشارکت میان چشم و دماغ از طریق حجب داخلی باشد و بند کردن این دشوار بود و افضل اشیادران نوشیدن شربت خشخاتش با پوست آنست که مهر آنچه طبیخ او را بشکر یا بعسل بحسب اختلاف ماده در حرارت و برودت آن بقوام اورده باشند و گاهی این راه مشارکت میان چشم و سر از طریق سمحاق باشد و بند کردن این آسان بود بسبب سهولت و صول ادویه بدان از خارج چنانچه آن ادویۀ طلیعه و اضمده باشد که بر پیشانی و پلک نهند و در ان قبض و تقویت یا با برودت و یا با حرارت باشد و بحسب مواد و آب و طلای جیدست و همچنین آب عوسج و آب بار تنگ و آب حی العالم و آب برگ بهی و آب برگ سیب و آب عصی الراعی هر کدام از ینها که باشد مفرد یا با قاقیا و زعفران گاهی تضمین جهنه شقل این آبها یا بسفرجل کوئفته یا بسبب کوفته میکنند و گاهی در ان فوفل و اندک زعفران اضافه می نمایند و پوست خریزه ضماد نیکو برای مواد حارست دیگر مازو و اقاقیا و فوفل هر واحد ربع درم پست جوشقالی بزرقطونا یکدرم بآب آس سرشته بر پارچه مالیده استعمال کنند دیگر غبار آسیا و جزو اقاقیا دقاق کند و هر واحد یک جزو مر نیم و افیون ربع جزو بسفیدی بیضه سرشته استعمال نمایند ضماد وجید برای مواد بارد کبریت بورق هر واحد نیم درم کندر یک دانگ بآب زیتون سرشته استعمال کنند دیگر

کبریت زرد دو چندان آن بورق مرو کندر و زعفران هر واحد نیم وزن کبریت بآب مورد بسرشند و بعمل ارند و گاهی تسدید طریق مواد بربط شریان صدغ یا بداغ او و مانند آن میکنند و گاهی استغنا از سد طریق با ماله مواد بسوی غیر جهت چشم می نمایند و این بمثل فصد صافن یا حجامت ساقین و استعمال حقنها و مانند آن بود.

ذکر مضرات بصر

و آن غبار و دخان و هوای بسیار گرم و سرد و باد سموم ست و جمیع مجففات مثل جماع کثیر و نمک بسیار و طول نظر بسوی چیزهای براق و روشن و سفید مفرط مثل برق و سیف درخشنده و آفتاب سیما در حالت کسوف و برف و دوام نظر برف یکچیز و قراءت خطوط دقیق بافراط و همچنین نظر بدیگر اعمال دقیق و فرط انکباب و کثرت گریه و حزن شدید و هم غضب و رعب و کتابت میان عصر و مغرب و بعد فصد و کثرت مسکرات امتلای طعام و شراب و خواب کردن بر امتلا و طعام شب و خفتن بر پشت تا زمانی طویل و خصوصاً زیر آسمان و تمامی اغذیه و اشربۀ غلیظۀ گوار و جمیع سخرات خواه بارد مثل شیر و باقلا و لوبیا یا حار مثل سیر و پیاز و مکدر عین مثل کرنب و عدس و بادنجان و اشیای حریفه مثل گند ناوجر جیر و حندقوقی و خردل و شونیز و نانخواه و دیگر ادویۀ مفرده مضرعین و آن یا مخدرات ست مثل کاهو و افیون مگر عند شدت وجع و یا انچه کیفیت غالب داشته باشد مثل سرکه و یا انچه صورت او مخالف جوهر قوی و ارواح باشد مثل بیش و زرنیخ و بلاد و ادویۀ مرطب نیز مضر چشم ست در جمیع احوال زیرا که مزاج چشم رطب ست در اصل خلقت و کذا اغذیۀ مالحۀ اشیای لذاعه و حریفه و عفصه و حامضه و شدید التبرید محمد قوت و شدید التسخین محلل آن و انچه موذی فم معده یا مضعف دماغ باشد و سرکه و سیب ترش و بادروج و شبت و خرما و لحم بقر و گوشت خشک و نمکسود و جمیع لحوم غلیظه و زیتون رسیده ناموافق ست و کثرت استفراغات مثل فصد و خصوصاً حجامت متوالی و کثرت مسهلات قویه و فساد طعام در معده و سوء ترتیب تناول طعام چنانکه هضم او فاسد گردد و بخار از ان بسیار خیزد و جمله قابضات شکم مانند قلبها و گوشت بریان از لحوم طیور و غیره و مؤلدات خون کدر از اشیای مالحه و حریفه و غیره مثل شراب کدر و غلیظ و کثرت خواب و بیداری طویل و استحمام مفرط و قی کردن اگر چه از جهت تنقیه معده نفع میکند لیکن از جهت تحریک مواد دماغ و دفع بسوی چشم مضرت دارد پس اگر ضرورت قی افتد بعد طعام و بآهستگی استعمال کنند.

ذکر اشیای نافعه

حافظ قوت چشم و آن غوطه زدن در اب صافی شیرین و کشادن چشم اندر انست جوانان را در اب سرد و پیران را در آب گرم و خوردن غذاهای لطیف مقدار معتدل که باعث خون صالح باشد و اکثار تناول ادویۀ مقوی مجفف باعتدال و

کذلک انچه در ان جلا و تحلیل باشد و کحلهای مقوی بصر مثل سرمه و سنگ بصری مربی بآب مرزنجوش و آب بادیان تازه و آب غوره و دوام اکتحان بآب بادیان یا سرمه بآب بادیان سوده عجیب عظیم النفع ست و برو درمان نیز عجیب ست و اکتحال بخاکستر کبوتر و انزروت و شب و زعفران و مشک چشم را تقویت دید و صحت او را نگاهدارد و منع از قبول نوازل نماید و اکتحال عقیق بمیل طلا در ماهی دو نوبت باعث امن از جمیع اوجاع و امراض چشم ست و ریختن آب نیمگرم بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو و بادام و اکتحال بکحل روشنائی و کحل الجواهر نیز مقوی بصرست و بقول طبری و رازی و اطبای هند اکتحال خولان در هر هفته یکبار حفظ صحت چشم بتحلیل رطوبت خلطی نماید و اکتحال مرقشیشا و بسد و شاذنج مغسول و سرطان بحری سوخته مغسول و سنبل الطیب و ساذج هندی و تقطیر اب باران که در ان هفت روز بادیان تر کرده باشند و در چشم هر واحد حافظ صحت عین و مقوی آنست و همچنین اکتحال باشد هر شب و بمروارید و مرجان و اقلیمیای ذهبی و زعفران و حضض و شکر و ابریشم محرق و مامیران و جست برو صبر و ایضاً بوییدن مشک در سرما و عنبر در گرما و نظر بسوی زمرد و سنگ سبخ و هر چیز سبز و کشیدن میل طلا هر وقت در چشم و گویند که دارچینی و کندر و سلیخه و قرنفل کحلاً و شرباً با نافع ست و خوردن اطریفلات و معاجین مناسبه و دیدن اشیای جمیله و استفراغات معتدله و تنقیۀ دماغ و تقویت آن و منع انجرۀ نافع چشم ست و گویند که خوردن دارچینی فلفل سیاه زعفران بادیان باندکی نمک اندرانی و کذلک مغز بادام با نبات و جمیع مغزیات و سفوف بادیان و اصل السوس شکر و مداومت هلیله سربی و آبله سربی و برگ تنبول حافظ صحت چشم ست و اطریفل صغیر قوی را نفع ست در حفظ صحت آن و دوام تلبیس طبیعت نافع چشم ست.

علاج کلی امراض عین

اگر چه بیماریهای چشم بسیار ست و میاطی تا پنج هزار مرض او شمار کرده لیکن جمله نحصر در چهر جنس یعنی مرض مزاجی ساذج و مادی و مرض ترکیبی چون حول و حجوز و تفرق اتصال مثل جراحات و اورام ست پس علاج هر چهار مقابل عرض باید اعنی تبدیل مزاج و استفراغ ماده و در ان تدبیر اورام نیز داخل ست و اصلاح هیئت و او مال و العالم و تدبیر اورام هر واحد مسطور گردد اکنون بدانکه قانون واجب در علاج امراض چشم صرف عنایت ست با صلاح مزاج دماغ و تنقیه و استفراغ مواد مضبه بچشم از دماغ و یا از دیگر اعضا بفصد و حجامت و اسهال و تقلیل غذا و تلطیف و اصلاح آن و تناول غذای مؤلد خلط محمود و اجتناب از جمله منجر و بدگوار و تقویت چشم با ضمده و اطلیه و تبدیل مزاج عارض آن و هر گاه همراه بیماری چشم صداع باشد ابتدا بعلاج صداع مع صرف عنایت بطرف حال چشم باید نمود. و بدانند که سوء مزاج چشم یا حاصل باشده یا متوقع و علاج ثانی تقدم بالحفظ بمنع سبب اوست مثل

استفراغ عند غلبهٔ مواده و تطفیه عند ثوران اخلاط و علاج اول اگر حصول او تمام شده باشد و استقرار یافته بالضد بود علی الاطلاق و اگر چنان نباشد بلکه در اول حصول باشد در علاجش احتیاج بهر دو امر افتد اما تقدم بالحفظ بنابر انکه خواهد بود و اما علاج بالضد بهر آنکه موجود هست و هر سوء مزاج یا ساذج باشد یا مادی اما در ساذج ادویهٔ معدله مبدلهٔ تناوله موضعیه کفایت باشد و ادویهٔ مبدله و غیره که در چشم استعمال نمایند. در اقوال شیخ و جرجانی مسطور گردد و حسب ضد مزاج غریب استعمال نمایند و در اغذیه و اضربه نیز حسب سبب همین رعایت مرعی دارند و اما در مادی ازالهٔ ماده لابد ست یا از همه بدن و یا از دماغ و یا از نفس چشم اگر عضوی مواد خود بسوی آن نفرستد بعد و گاهی استفراغ تنها کفایت کند و گاهی احتیاج بتعدیل بعد آن افتد و استفراغ بدن گاهی بفصد و بنحو آن و بحجامت بود و گاهی باسهال و گاهخی بقی و گاهی بادرار و بتعریق و باین هر دو نادر باشد اما فصد وقتی کشاده شود که در خون کمی نباشد و در ان از دو امر حذر کنند یکی هیجان مواد حار هر گاه غالب باشد بسبب نقصان رطوبت خون دوم خام شدن مواد بارد نقصان حرارت و انچه قائم مقام فصد ست رعاف و خروج خون حیض و نفاس و خروج آن از افواه عروق بود و رعاف خارج می‌کند مواد را از موضع قریب از چشم فلهذا در امالهٔ آن بسوی خلاف جهت چشم نفع نمیکند و خون حیض و نفاس و عروق مقعد چنین نیست و فصد صافن قریب بنفع خروج حیض ست و فصد باسلیق برای جذب ماده بسوی اسفل باعتدال و فصد سر و برای استفراغ خون از اعالی بدن و فصد عروق گوشهٔ چشم بغشاده و دمعه و رمد و مزمن و صداع و ثقیقه نافع میکند و فصد رگ پیشانی برای ثقل راس و امتلای چشم نافع گویند رگهائی که برای امراض چشم میکشانید اولاً قیفال ست پس عروق نواحی سرلیکن عروق پیش سر در نقل از موضع انفعتر بود و عروق پس سر در جذب مفیدتر باشد و گویند که اگر مرض در چشم باشد و قوت مساعد بود پس سزاوار آنست که فصد قیفالین کنند و اگر یافته نشود حبل الذراع و اگر ان هم یافته نشود اکحل و اگر ان نیز یافته نشود باسلیق کشایند بشرطیکه در خون کثرت و قوت قوی باشد و اوستاد رحمهٔ الله عنه از ان مرض باخراج خون از رگ پیشانی و رگ ناقین میفرمودند و اما حجامت جالینوس گوید که خلقی کثیر از علل مرضهٔ عین به تنقیه از استعمال حجامت بر قفا صحت یافته‌اند و حجامت ساقین جذب مواد بسوی اسفل بقوت نماید و ابتدای امراض چشم را نفع دهد و حجامت نقره جذب ماده بسوی مؤخر سر کند فلهذا چشم را بسیار نافع ست و لیکن چون در انجا امتلای بدنی نباشد که با وی خوف تصعد ماده بسوی سر بود و اما اسهال گاهی بشرب دوا بود و گاهی باحتقان و این در فرد و اوردن موا نافعترست و اثارت مواد از دماغ و تسهیل او بسوی چشم کمتر کند و لهذا گویند حقنهٔ بجمیع امراض مادی بچشم نافع ست و موافق‌ترین مسهلات مستعمله بود بچیزی که در ان لینت باشد با وجود موافقت در اسهال مثل بنفشه لیکن اسهال بنفشه بتلیین و

از لاق ست و اسهال هلیله بعصر پس اگر مساوات باشد یا عمل هلیله مقدم بود منع بطلان از لاق گردد درین صورت از تکثیر مقدار بنفشه چاره نباشد تا در فعل سابق‌تر باشد و چون هر دو ضعیف العمل‌اند لابد ست از تقویت و تحریک بمثل سقمونیا و اندک از ان کفایت کند و بسبب حدت او محتاج باصلاح خود بکتیر او رب السوس در مخرج باشد مقل ارزق نیکوست و اگر چه حار باشد خالی از بلغم مخالط نبود تربد موافق باشد لیکن بسبب ضعف او گاهی تقویت بزنجبیل نمایند اگر خوف از حرارت نباشد و اگر خوف ضرر در مخرج باشد مقل ارزق نیکوست و اگر مواد مائل بغلظ باشد معذلک ایارج فیقرا افزایند که آن از اعالی فرو دارد و اگر بیشتر غلیظ باشد حب ایارج جید بود و گاهی نوبیت بایارج لوغاذیا یا حب قویا رسد و این هنگام شدت غلظ مواد بود و اگر مواد حار رقیق باشد آب انارین بشخم و افشرده با هلیله و شکر نیکوست و گاهی تربد و محموده افزوده میشود و همچنین این نقوع آلو بخارا و عناب و آبو باشد و مشمش هر واحد بست دانه سنا و گل بنفشه هلیلهٔ زرد و خطمی هر واحد سه درم با شکر استعمال نمایند و گاهی قوی میکنند بده درم فلوس خیار شنبر و اندک روغن بادام شیرین و گاهی احتیاج بطبوخ فواکه افتد و گاهی عوض شمش سپستان کنند و گاهی ریوند نیم درم و سمقونیا ربع درم افزایند و گاهی ماده بسود اویت بود پس در مطبوخ سه درم افتیمون و سه درم بسفایج زیاده کنند و تقویت بضعف درم حجر ارمنی نمایند و اما نقوعات مستعمله برای تبرید و تلیین طبیعت پس از نقوع مقوی هلیله حذف کنند و ایضاً گل بنفشه و سنا و یاسنا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ بارده ملینهٔ مسهله و حقنها احتیاج افتد. صفت فتیلهٔ شکر مقوم باندک نمک و بورق و قوی‌تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم و سمقونیا اندکی بیفزایند حقنه خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر ده درم فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم و اما قی اگر چه نفع میکنند بسبب تنقیهٔ مواد لیکن شدید المضرت ست بسبب تهیج و تحریک آن و اما ادرار و تعریق در غالب امر احتیاج بدان وقتی باشد که مائیت بر چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد و سنا و سنا تنها محذوف نمایند و همچنین درین هنگام اشربهٔ باردهٔ هلینه مثل شربت آلو با شربت بنفشه یا شربت نیلوفر استعمال کنند و گاهی بفتائل هلیلهٔ مسهله و حقنها احتیاج افتد. صفت فتیله لشکر مقوم باندک نمک و بورق و قوی‌تر ازین آنست که سنا و گل بنفشه هر واحد ربع درم سمقونیا اندکی بیفزاید حقنه خفیفه ماء الشعیر شصت درم آب چقندر ده درم فلوس خیار شنبر ده درم روغن کنجد و شکر هر واحد پانزده درم و اما قی اگر چه نفع می‌کنند بسبب تنقیهٔ او لیکن شدید المضرت ست بسبب تهیج و تحریک آن و اما ادرار و تعریق امر احتیاج بدان وقتی باشد که مائیت بر چشم مع انتشار آن در بدن غالب باشد و استفراغ دماغ بعد تنقیهٔ عام بمسهلات بمثل حب هلیله و ارسال علق بر صد غین در مواد حار و حب ایارج و شبیارتا و اطریفلات و مانند آن در مواد بارد و مرکب بود و بادویهٔ که

استفراغ آن از خارج کنند مثل ادویۀ مستعمله در بینی چون سعوطلات و عوطسات و استفراغ چشم یا بر سبیل صرف ماده از انست و یا بر سبیل تجلیب ماده از ان پس صرف ماده اولا از بدن بود اگر ممتلی باشد یعنی در صورت امتلای ماده در همه بدن اول بحسب خلط غالب تنقیۀ عام کنند و پس از ان تنقیۀ خاص دماغ بمنقیات او و بعد آن تنقیۀ عضو خاص الخاص چشم نمایند بنقل مادۀ چشم و اماله و اخراج او از راه بینی و یا از عروق قریب چشم مثل عرقین ماقین و اما بتجلیب از ان بادویۀ مدمعه یعنی اشک اور و محلات بود و گفته‌اند که جذب ماده باستعمال عطوسات و مدسعات و فصد رگ گوشۀ چشم و پیشانی خصوص بعد تنقیۀ عام بدن و خاص دماغ و پس از سکون ماده از منقیات چشم ست و اصل بزرگ ست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواه شرکی و ایضاً میگویند که در امراض مادی هر گاه احتیاج بنقل مواد از چشم به عضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب چشم ست و اصل بزرگ ست در علاج امراض مادی چشم اصلی باشند خواه شرکی و ایضاً میگویند که در امراض مادی هر گاه احتیاج بنقل مواد از چشم بعضو دیگر افتد و ماده در طریق انصباب بسوی چشم نباشد پس بهترین عضویکه با وی نقل کنند منخرین‌اند باستعمال عطوسات و نشوفات و تناول طعام و شراب کمتر و لطیف و اجتناب ست **و بدانند** که اگر مادۀ چشم رطوبت غلیظ تاریخی باشد بعد تنقیۀ عام بمسهلات مناسبه تنقیۀ دماغ بحب ایارج یا حب قوقایا نمایند و بعد از ان مابقی را از بالا فرو کشند و چشم را با آب حلبه و شیر تازه بشویند و بعد تنقیۀ ماده ادویۀ موافقه در چشم کشند و حمام نمایند و اگر ماده رطوبت رقیق مختلط با خون یا صفرا باشد بعد فصد مسهل دهند و پس از ان ماده را از سر فرو کشند پس علاج چشم کنند و علاج چشم بوجهی قبل از تنقیه جائز نیست و نه انداختن دوا در ان خاصۀ اگر دوای محلل باشد مگر دوای سبهل عند الضرورت و در مادۀ ریحی حمام و اشیای محلل سفید بود و اگر ماده موی باشد فصد کفایت کند و باشد که با وجود کشادن فصد بسبب کثرت غلظ خون و پری رگهای چشم از ان امتلای عروق بر حال خود باشد درین صورت استحمام نمودن و عقب آن طعام لطیف خوردن سفید ست و تناول ایارج فیقرا و حب قوقایا سودمند و استعمال شیاف احمرلین و ضمادات محلل خون غلیظ را رقیق کند و کذا خوردن قدری شراب صرف عقب حمام نافع گفته‌اند وقتی که تنقیه و تدبیر صائب سودند معلوم کنند در چشم سوء مزاج روی یا مادۀ خبیثه کثیفه د طبقات مستکن ست که غذای عین فاسد میکند و یا آنکه دماغ ضعیف ست و از ان نزله بسوی چشم متوجه میشود از اینجاست که گفته‌اند گاه باشد که بدون آنکه ورم در چشم ظاهر باشد بواسطه دوام نزول ماده بچشم منفعت علاج ظاهر نشود پس اگر ماده از حجاب خارج قحف دماغ اید در این صورت گشادن رگهای سر و بریدن شرائین صدغ و نهادن داغ بران مناسب ست و حجامت نقره و ارسال علق بر جبهه نیز قریب بنفع اوست و تضمید با ضمدۀ مقویه رواع بر جبهۀ مفید از جمله روادع پوست خربزه

است برای مادۀ حار و قلقدیس از برای مادۀ بارد و اگر ماده از داخل قحف‌اید درین حالت تنقیۀ دماغ بفصد و اسهال و دیگر تدابیر منقیۀ دماغ باید کرد و هر چه در سبهل گفته شود مفید بود. **ایلاقی** و غیره می‌نویسند که اسباب امراض مادی عین هفت گونه است یکی ضعف مزاج چشم حتی مهع مادۀ نازله را بسوی خود از دماغ قبول کند دوم ضعف مزاج دماغ بقیاس مزاج معده و سائر احشاء و قبول کردن آن بخار را که بسوی آن از احشا متصاعد شود و قوت مزاج دماغ بقیاس مزاج چشم حتی که دماغ مواد را بسوی آن دفع کند سوم کثرت اخلاط ریه در بدن چهارم ضعف قوت غادیۀ چشم و عدم امکان هضم غذای وارد بران و بسبب آن اجتماع مواد زائد در ان و پنجم وسعت منافذی که از ان اخلاط بچشم می‌آید پس مواد بسوی آن بیشتر جاری گردد ششم ضین منافذیکه از ان فضول از چشم خارج میشود پس باقی نماندن آن در چشم هفتم وضع چشم تحت دماغ و بدان سبب همواره نزول فضلۀ غیر منهضم بسوی آن پس بر طبیب واجب ست که تفحص این اسباب نماید و اول بمنع سبب مشغول گردد. **شیخ** میفرماید که از ادویۀ چشم بعضی مبدلات مزاج‌اند اما مبردات مثل آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کاسنی و آب کاهو و گلاب و آب گلسرخ و لعاب اسیغول و سفیده بیضۀ مرغ ست و اما مسخنات مثل مشک و فلفل و وج و ما میزان و مانند آن و اما مجففات مثل توتیا و سرمه و اقلیمیا وبعضی از ان مقبضات‌اند مثل شیاف مامیثها و صبر و فیله هیرج و گلسرخ و زعفران و بعضی *** مثل شیر و مغز بادام سوده و سفیدۀ تخم مرغ و لعابات بهدانه و خطمی خون فراخ و بعضی منضجات مثل عروق و آب *** و زعفران و *** و خصوصاً نان در ان تر کرده و بعضی محلات مثل انزروت و آب بادیان و بعضی مخدرات مثل عصارۀ لفاح و خشخاش و افیون **جرجانی** گوید که جمله ادویۀ چشم هفت حبس ست یکی ادویۀ قابض و این دو نوع ست نوعی انچه قبض او معتدل‌تر باشد مثل گلسرخ و عصارۀ او و عصارۀ لچته‌التیس و مامیثا و سنبل الطیب و زعفران و ساذج هندی و این آنجا بکار اید که از چشم دردمند آب کمتر اید و نوعدیگر انچه قوت قبض او قوی‌تر باشد و آن تعلیقات و آب غوره و عصارۀ سماق و عصارۀ مازوی خام و قشار کندر و گلنار و مانند آن و این نوع آنجا بکار اید که اجزای چشم درست و قویتر و قوت بصر تیزتر باشد و خواهند که آب رفتن از چشم باز ایستد. دوم ادویۀ مضنج و محلل چون آب حلبه و حضض هندی و بیرز و انزروت قوی در وجع شدید و حرارت و سوزش عظیم بکار برند چهارم ادویۀ مسد و منافذ گشاده و معزی و این دو نوع بود نوعی خشک و ارضی و آن اقلیمیا و سفیداب و توتیای مغسول وار زیر سوخته و گل شاموس و نشاسته است و این ادویه *** زائد را کمتر کند و دمعه را سود دهد خصوصاً اگر در چشم قرجه و بثره باشد لیکن بعد از استفراغ بکار برند و اگر در قرطه قرنیه قبل استفراغ بضرورت استعمال کنند جائز باشد و نوعدیگر ترم و لزج و نزوجات باین چنین ادویه برای چهار غرض ست اولاً آنکه

برای دفع اذیت چشم از ملاقات ادویه حجری و ارضی خصوصاً در حالت درد ادویهٔ نرم با وی آمیزند و رابعاً آنکه برای رفع خشونت و اندع متولد از مادهٔ حار و حاد ادویهٔ نرم و لطیف چون شیر زنان و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ بیامیزند. پنجم ادویهٔ گشایندهٔ منافذ و آن دو نوع ست یکی چون وج و دارچینی و فرفیون و حلتیت و سکبینج و این نوع آنجا بکار آید که اثر ادویهٔ مضنج و محلل پس طبقهٔ قرنیه نرسد و از آمیختن این ادویه بسبب تضنیج منفذها قوت ادویه را چون اقلیمیا کندر و صبر و مانند آن و نوع ثانی زوایندهٔ سبل و جرب و ظفره و مانند آن چون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته. هفتم ادویهٔ معفن که محرق و خشن ست چون زرنیخ و زرنگار و این طرفه صلب و جرب مزمن و خشک ریشه را بزداید. **گیلانی** گوید که در ادویهٔ چشم رعایت چند امور نمایند. اول اختیار جوهر دوا زیرا که در علاج چشم بسبب رقت و کثرت ارواح و قوت حس او ادویهٔ مخالف طبیعت مثل بیش جائز نیست و نه انچه در ان کیفیت غالب باشد مثل حریف و بسیار ترش و اشیای لذاعه و انچه شدید القوت بود بهر آنکه شدید النبرید اجماد قوت چشم کند و شدید الحرارت تحلیل قوت او نماید. و ثانی اختیار کیفیت دوا و این بعد معرفت نوع مرض بود پس معالجهٔ حار ببارد و بارد بجار کنند و بالجمله علاج تمام میشود و بضد ثالث اختیار مقداد دوا پس هر دوائیکه آن انفع در غرض باشد تکثیر مقدار آن اولی است بسبب غلظ جرم جغن و قلت شرف او و رابع اختیار کیفیت دوا در درجهٔ او در حرارت و برودت او و غیر آن و این نوع و انچه قبل اوست موقوف ست بر معرفت طبیعت چشم و مقدار مرض او و بر جنس و سن و عادت و فصل و بلد و صناعت و سخه اما طبیعت چشم متضمن بر امور اربعه یعنی مزاج و خلفت و وضع و قوت اوست اما مزاج چشم بهر آنکه چون مزاج صحی و مرضی معلوم کردند از ان مقدار خروج او از مزاج خاص او دریافت گردد پس اختیار کنند از ادویه انچه مقدار او و قوت ادوانی برد کردن بسوی مزاج طبیعی باشد و اما خلقت چشم بهر آنکه در جرم مقله افضیه است که دفع بسوی آن ممکن بود یکی فضائی که در داخل اوست دوم فضائی که در داخل چشم ست سوم فضائیکه در داخل بینی ست زیرا که او را اینجا منفذ طبیعی ست فلهذا دفع فضول او سهل باشد و بدان سبب کفایت کند و در ان ادویهٔ قلیل المقدار که شدید القوت نباشد و اما وضع چشم مشتمل بموضع و مشارکت ست اما موضع چشم ظاهر ست که آن از معده و جگر بسیار بعید ست فلهذا اثر ادویه با وی ازینجا نمیرسد مگر بعد فرط شعف قوت آن پس بجز دوای شدید القوت در ان تأثیر معتد به نکند فلهذا عمده در معالجات چشم ادویهٔ وضعیه است که بسهولت بسوی چشم میرسند پس واجب ست که قوت دوا بمقداری نباشد که بر مقدار مرض چشم زیاده شود و اما مشارکت چشم باعضای دیگر پس بدانند که چشم شدید المشارکت بدماغ ست و چرا نباشد که آن مثل جزو اوست و طریق نفوذ مواد از داخل و بسوی آن فراخ ست و آن عصب نوری ست فلهذا واجب ست که ادویهٔ مانع نفوذ مواد از دماغ بسوی چشم قوی

التقویت و قوی الردع باشند لیکن نه بحدیکه موجب شدت تمدید و تکثیف طبقات عین گردند چه آن حبس فضول در ان نزیادتی مواد و وجع کند و اما قوت چشم پس اصناف قوتها چون در چشم بسیار ست ارواح او بسیار بود و این منع میکند از انکه دوای چشم قوی النطیفه باشد تا اجماد مزاج روح نگرداند و از انکه قوی التحلیل باشد تا روح را فانی نکند. و اما مقدار مرض پس مرض قوی محتاج بدو ای قوی باشد و ضعیف را کفایت کند ضعیف و اما در اشیائی که ذکر او کردیم امر در ان ظاهر ست. خامس اختیار وقت موافق برای استعمال دوا و این وقت گاهی معتبر بحسب فصول سال بود پس اولی موسم استعمال ادویهٔ محلله قویه شدید الجلارا سرما ست نه گرما و ادویهٔ قوی الروع و شدید البرور اگر ما و ادویهٔ مستفرغه را ربیع و خرایف ست نه سرما و گرما و در ربیع استفراغ خون و در خریف استفراغ بادویهٔ مسهله باید و گاهی معتبر بحسب مرض باشد پس در علاج اورام استعمال ادویهٔ رادعه در ابتدا و ادویهٔ محلله در آخر کنند و میان هر دو زمان هر دو را مخلوط سازند و اولار وداع را قوی‌تر نمایند بعده محللات را قوت دهند حتی که هر دو در منتهی مساوی گردند و ایضاً موادیکه ارادهٔ تحلیل آن یا استفراغ آن کنند اولاً در ان منضجات استعمال کنند و بعد نضج آن مستفرغات و سادس اختیار جهت استعمال دوا پس می‌باید که ادویهٔ اورام چشم قطورات باشد زیرا که دوای یابس میان پلک و مقله متوقف شوند و آنرا الم رسانند و ادویهٔ ظفره و بیاض و مانند آن باید که ذرورات بود و ایضاً هر گاه احتیاج بنفوذ و ابسوی اطراف و نواحی چشم باشد قطورات و جمیع اشیای سیاله بدان اولی بود و استعمال ادویهٔ مبرده و طینه خاصهٔ مسکن وجع هر روز بلکه در روزی چند بار جائز ست و چنین نیست ادویه حاره که در ان واجب ست تفرقه ایام و ازینجاست که گفته‌اند دوای تیزراعلی الاتصال و بیهم استعمال نباید کرد و اگر حاجت تکرار افتد صبر کنند تا آنکه چشم از اذیت مرتبهٔ اولی استراحت یابد پس باز بعمل آرند. بعضی گویند که بهترین اوقات استعمال کحل و تقطیر و مانند آن وقت سردی از روز ست و قبل تناول غذا و اگر مزاج مریض و کحل هر دو حار باشند بشب یا صبح استعمال کنند و اگر هر دو بارد باشند در نصف النهار بعمل آرند و اگر کحل حار باشد فقط در آخر روز بکار برند و بعد اکتحال بمعد نیات خواب نکنند الا بعد اثمد و در نزول الماء بیاض و سبل بر پشت خوابیده و در مرض اسفل عین نشسته و در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند و عند استعمال ذرورات مربع نشسته و اگر رید و امراض خفن باشد جهت نماید که وصول کحل با جفان باشد فقط تا مقله را بخشونت آن الم نرسد و اگر قلع آثار و جلای بیاض و مانند آن مطلوب بود میل را بسوی مقله رسانند و بر موضع مرض احتکاک نمایند و در تقطیر چشم را بابهام و سبابهٔ دست چپ گشاده از دست راست قطور را بجمپچه میل بریزند و جوهر میل از نقره باشد در علاج سخونت چشم و رطوبت آن و از طلا بسازند اگر اراده و تطفیهٔ ماده باشد و یا از آبنوس بعمل آرند اگر ارادهٔ تلطیف مواد تحلیل آن باشد و یا از مس

مرتب سازند و باید که بعد هر استعمال سیل را بشویند و جوهر کمحله باید که از اجسام مناسبهٔ کحلی باشد که در ان نهند پس گاهی از نقره و گاهی از ابنوس و مانند آن بود و شکل او مستدیر نائل بطول باشد و *** و چنان باشد که بسهولت گشاده شود و سنگ برای ساییدن شیافات و غیره حجر مسن بهتر ست و یا تختهٔ آبنوس باشد و هر چیز که بران بسایند آنرا بشویند و بعضی اعمال محتاج به بستن عصابه و نهادن رفاده بود خصوصاً بعد قدح و قطع سبل و در اطفال و برای حفظ اضمده و غیره و در آخر مرض و برای حراست چشم از هوا و برای ضغطهٔ عین در نتوّآن و برای متع اوجاع و تسکین آن چنانچه در ضربان چشم و صدغ و نفع رفاه در رو جحوظ و نتو بیشترست و بدانند که ادویهٔ مخصوص باشد مثل کحل و ذرور و شیاف و مانند آن ولابد ست که خالی از کیفیات ضاره باشند و واجب ست که مختلف بود طریق عمل آنها بحسب اختلاف قوام و کیفیت آنها و مانند آن پس در جمیع معدنیات و احجار و اصداف واجب ست که در تصغیر اجزای آن بساییدن مبالغه نمایند تا بسبب خشونت موذی مقله نشوند از حرکت پلک و این تصخیر را گاهی کفایت میکند کثرت سحق و نخل از خرقهٔ صفیق تنگ سام مع تربیت و تصویل بآب چنانچه در توتیا و شاذنج و مرقشیشا و اثمد و مانند آن از معدنیات عمل میکنند و گاهی این بدون احراق باتمام نمیرسد بجهت کیفیت رویه یا عدم قابلیت بحق بلیغ و بهترین طرق احراق آنست که در کوزهٔ جدید کرده گل حکمت گرفته در میان تنور یا قرن مدنی بدارند تا آنکه خوب سوخته مهیا بجودت سحق کرده چنانچه باقلیمیا اوزاجات و سواد سند و حریر و شنج و حلزون و صدف و مانند آن عمل میکنند و بعضی ادویه بعد حرق و سحق بغسل کثیر محتاج باشند مثل سفیداب و این برای ازالهٔ ترشی ادکه مضر چشم ست و رفع حرارت مکتسبه از نار میکنند و ایضاً مانند نجاس محرق که در ان کیفیت ضاره بعین ست و بسیار ادویه است که سحق او باختلاط آب با رطوبت مائعی چید میشود مثل احجار و اکثر معدنیات و بعضی از ان محتاج باین نمیشوند مثل نشاسته و صبر و اما سحق صموغ بغیر رطوبت بسبب انحلال قوت آنها بحرارت سحق موجب ضعف آنها میگردد و بعضی ادویه است که در برای تصغیر اجزای آنها خیسانیدن او در اب یا مائعی مناسب کفایت میکند همچون کتیرا و صمغ عربی باید که در آب بخیسانند پس از خرقهٔ صغیق صاف کنند و بعضی را در تصغیر اجزا این کفایت نمیکند بلکه با وجود خیسانیدن باز محتاج بساییدن باشند چنانچه در اشق و سکبینج بعمل می‌آید و ادویهٔ چشم در اب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب سماق و آب مرزنجوش و آب باران چند بار خیسانیده و خشک کرده ساییدن قوت دوا زیاده میکند و اذخال مشک قوت ادویه را بقعر چشم و در طبقات میرساند و ادویهٔ جدا جدا ساییده باز وزن مطابق نسخهٔ نموده آمیخته مجموع در صلایه بآهستگی بسایند و از گرد و آفتاب محفوظ دارند و در جمیع شیافات احتیاج بدوائی میشود که در ان تعزیه باشد تا ادویه جمع گردد و بعض آنها ببعض بچسپد و باید که آن

مغزیات نافع امراضی باشند که برای آنها این شیافت و ذرورات و مانند آن بسازند فصل ربیع است بسبب اعتدال هوا در ان پس ادویه متکرج نخواهد شد چنانچه در سردی سرما و نه تحلیل قوای آنها خواهد بود چنانکه در گرمی گرم لیکن اوائل ربیع بشیافات اولی ست تا قوای آنها قوت حرارت در مدت خشک شدن آنها تحلیل نشود فلهذا می‌باید که بتخفیف آنها در سایه کنند و اما ذرورات پس تأخیر آنها تا آخر ربیع جائز ست و دوائیکه در ابهای مذکوره پرورند در اخر ربیع بهتر باشد و باید که هر واحد از اکحال و شیافات در ظرف علمحده بدارند تا هر واحد از انها قوت یکدیگر اکتساب ننمایند و بدان سبب قوت او ضعیف و باطل نگردد و همچنین حرارت مشک بمجاورت کافور کم میشود و برودت کافور از مجاورت مشک قلت می‌پذیرد. **علاج مرض ترکیب عین** اصلاح هیئت چشم کنند و ازالۀ آفت که در ترکیب اجزای چشم افتد و آن یا بفصد و استفراغ بود و آن مذکور شد و یا بانواع حیلها که در جایگاه خویش خواهد امد. **علاج تفرق اتصال چشم** بادویۀ قلیل التخفیف غیر لاذع چون سرمه و زعفران و توتیا و سفیداب و شاذنج و صبر و مانند آن علاج باید کرد زیرا که هر دوائی که مزاج چشم ست مضر عین بود و انچه اندکی مخالف اوست مثل ادویۀ مذکوره نافع باشد چون مزاج چشم گرم و ترست لهذا در اکثر دوای مرطب چشم را مضرت رساند و هر دوا که رطوبات کمتر کند و لاذع نباشد تقویت چشم نماید هر عضویکه قوی گردد ماده مرض را قبول نکند و انچه بدان رسد از خود دفع کند و این اصل عظیم ست در اکثر علاج چشم مرغی دارند بالجمله علاج مفصل او و علاج لوازم بفصول علمده مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی.

اوجاع عین

بدانکه در چشم بیشتر اوجاع ممدده و لذا عه‌ونا خسه و ضربانیه و حاده و ضاعظ و خشنه و مانند آن افتد و آنرا ارجاع زیاده‌تر از غیر او عارض شود بسبب قوت حس او و ملاقات پلک بمواضع موجعۀ آن و پخش کردن آن از هر طرف و چون دردهای چشم شدید باشد پس امراض موجعۀ آن بغایت حاد بود و صبر طبیعت بر اوجاع او تا مدت طویل کمتر بود و چون درد آن طول کند فضول در چشم کثرت پذیرد و ضعیف گردد پس مستعد امراض شود بالجمله اوجاع چشم را هژده سبب ست طریق تشخیص اسباب او اولا چشم را ملاحظه نمایند اگر در ان آثار اقسام رمد یا سبل یا جسارت ملتحمه یا شور یا قروح عین یا ضربۀ چشم یا قذی معلوم شود سبب درد همان باشد و هر واحد از ان در فصل علحده مذکور خواهد شد و اگر علامات امراض مذکوره یافته نشود و درین صورت از مریض سؤال کنند که کدام قسم در دست ایا ضربانی و مسلی ست یا اناخس یا تقیل یا اضاعظ یا تمددی و در عمق چشم محسوس میگردد و یا در دیگر اجزای چشم پس اگر بیمار درد و ضربانی مع سلی یا مع ضاعظ در عمق چشم بیان کند و درد مذکور مثل شقیقۀ سرگاهی

لازم باشد و گاهی نه از صداع حدقه و شقیقهٔ عین باشد و اگر درد ضربانی با صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر درد ناخس شدید که تا صد غین منتهی شود و عروض درد سر خصوصاً عند حرکت بگوید و در رگهای چشم تمدد و رنگ ورم سرخ و نائل بسیاهی و تیرگی نماید و اشتهای طعام نشود و از سرطان قرنیه باشد از ورم عنبیه بود و اگر در چشم المی ناخس بگوید و پندارد که در حدقه خار یا سنگریزه افتاده است و حدقه گردانیدن و در روشنی چشم کشادن نتواند از نرسیدن غذا برطوبت زجاجیه باشد پس اگر سببش خشکی رگهای مجاری غذای او بود و هر دو چشم در غور روند و اشک نیاید اما اگر سبب نرسیدن غذا سده بود گاه گاهی در چشم اشک همی آید و گاه باشد از هر دو گوش چیزی شبیه بریم براید و ذائقهٔ دهن بی‌مزه گردد و اگر درد ثقیل گوید و چشم گران باشد و اشک اردو هر چیز غیر مستقیم نماید و پلک با هم نه پیوند و در نصف قرنیه کدورت نماید از زوال طبقهٔ عنبیه باشد و اگر وجع شدید ضاعظ گوید و نتواند چشم را حرکت داد و عطاس و چشم پر چرک و پر اشک بود از ضغطهٔ جلیدیه باشد و اگر وجع شدید در قعر چشم باشد و با آن انتشار نور در جمیع اجزای عین مدرک گردد و بصارت باطل شود از تفرق اتصال شبکیه باشد و اگر در عمق چشم درد بگوید درین صورت اگر در اقطار چشم سرخی نماید از فساد طبقه شیمیه باشد و اگر با درد ضاغط در عمق چشم جحوظ عین باشد از رم طبقهٔ صلبیه باشد پس اگر ورم و موی بود با الم مذکور تمدد و حکه در چشم بموضع غیر معین باشد. و اگر صفروای بود با احتراق و التهاب و حرارت شدید و اگر بلغمی بود با الم ثقیل و استرخای پلک و دشواری نظر بسوی اشیای عالیه مثل سقفد و غیر آن باشد و اگر با وجود درد در عمق چشم چنان نماید که چشم بازپس کشیده میشود از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد و اگر التوای چشم بجابنی و الم تمددی بجهتی مائل گوید از التوای طبقه صلبیه باشد و اگر وجع تمددی گوید و چنان پندارد که چشمها بسوی اسفل خواهند برامد و باشد که نظر بسوی سقف دشوار گردد از استرخای پردهٔ صلبیه باشد **علاج** در چشم دردناک سیل نیندازد بلکه ادویه را در شیر با چیزی دیگر حل کرده اندک اندک بفاصله چکانند و هر مرض چشم که با درد صعب بود اول تسکین درد نمایند لیکن دوام استعمال مخدرات بهر تسکین وجع جائز نیست و باید که در اوجاع خواب آورند بهر حیله که ممکن باشد حتی که بغنا و حکایات ملایم و آواز آب و شجر و آسیا و غمز لطیف مع قلت روشنی در مسکن و ترک حرکات خفیفه و اما حرکات خفیفه مثل جنبش گهواره و مانند آن مفید بود **و انچه** از شقیقهٔ عین باشد اول فصد سرور نمایند بعده بر صدغین زلو چسپانند و بعد نضج ماده مسهل و حب ایارج دهند و هر چه در شقیقهٔ سر مسطور شد بعمل ارند پس برای تسکین درد و حرارت وردع ماده آب عصی‌الراعی و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و شیر دختران در شیشه کرده و اندکی شیاف مامیثا و حضض سوده آمیخته بجوشانند و سرد کرده چند قطرهٔ روغن گل امیخته بجنبانند تا که مثل مرهم شود هر

ساعت در چشم قطور سازند و لازق بر صدغین بچسبانند و اگر فائده نشود شریان صدغ قطع نمایند و در علاج مهلت روا ندارند تا بکوری نه انجامد **و انچه** از سرطان باشد علاج نپذیرد لیکن برای تسکین درد و توقف مرض فصد قیفال کنند و بماءالجبن و سکنجبین افتیمونی و سفوف سودا و حب حنطیه که دران حرارت نباشد و بلحوم خفیفهٔ طیور مثل دراج و چوبهٔ مرغ فربه و اطراف و لحم بزغاله و حملان غذا سازند و یا حریرهٔ جو باصل‌السوس مقشر کوفته و گاوزبان و گل بنفشه هر یک سه درم عناب پانزده دانه نیلوفر تازه مقشر هفت عدد نیک پخته صاف کرده شربت خشخاش یا شربت انار شیرین یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر داخل کرده روغن بادام شیرین آمیخته بیاشامند و آشامیدن ماءالجبن با یکی از اشربهٔ مذکوره یا شیر خر یا شیر بز و یا شیر گاو نافع‌ست و بقول جزری منضجات سودا استعمال نمایند و مطبوخ افتیمون و بعده ماءالجبن گاهی با سفوق مبدول و گاهی با سفوف مسهل بنوشند و سفوف مسهل از حجر ارمنی و هلیلهٔ کابلی و هندی و بسفایج و نمک هندی و غاریقون مرتب سازند و سفوف مبدل اینست مغز تخم خیار و مغز تخم کدو بادرنگ و گاوزبان و اصل‌السوس و صندل و طباشیر و گل سرخ و گشنیز خشک ساییده هر روز پنج درم هراه ماءالجبن بدهند و سویدی مینویسد که این سفوف مجرب من‌ست و شیاف ابیض با سفیدی بیضه آمیخته و با شیاف مامیثا در شیر زنان حل کرده در چشم چکانند و سفیدهٔ بیضه باکلیل الملک و اندکی زعفران بنهند و یا آرد جو و بنفشه و نیلوفر و آرد باقلا و بابونه و اکلیل و آب کاکنج و آب عنب‌الثعلب ضماد سازند و یا برگ خطمی و برگ خبازی و عنب‌الثعلب کوفته روغن بنفشه آمیخته مضماد کنند و هر شب قیروطی زردهٔ بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند و جمیع ادویه که دران ملینات مغریه و مخدرات باشد بعمل ارند و ادویه و اغذیهٔ حار الصلا استعمال نسازند و نطول نمایند بآبیکه دران بابونه و گل بنفشه و خطمی و اکلیل‌الملک و گل نیلوفر جوشانیده باشند و طلا نمودن زردهٔ بیضهٔ مرغ با کتیرا یا شیر زنان نیز مفیدست و شادنج و نشاسته مساوی صبح و شام اکتحال نمایند و بقول انطاکی حیله در سکون الم بمخدرات کنند بعده در چشم شادنج و نشاسته و گل مختوم و مامیثا و مروارید استعمال کنند نه غیر آن که اگر ماده غیرمستحکم بود به شود والا وقوف آن کفایت باشد و اگر آب کشنیز سبز و آب عنب‌الثعلب و آب گل سرخ و سداگلاب هر یک سه ماشه تخم کاسنی صندلین گل ارمنی هر یک سه ماشه در عرق بیدمشک یکتوله ضماد کنند بسیار مفیدست و گویند که هر گاه درد ساکن گردد توتیای مغسول شادنج مغسول نشاسته هر واحد یکدرم شیاف مامیثا گل مختوم هر واحد نیم درم مروارید دو دانگ کوفته بیخته اکتحال نمایند و شیافات لینهٔ مسکنهٔ وجع استعمال و لعابات مرخیه و مانند آن در چشم ریزند و حمام مرطب نافع‌ست و از اغذیهٔ مولدهٔ سودا مانند عدس و بادنجان و گوشت گاو اجتناب نمایند **و انچه** از ترسیدن غذا بز جاجیه باشد و سببش سده بود بحسب ماده در اسهال و تفتیح سده کوشند مثلاً

در مادهٔ بارد مطبوخ بادیان بیخ اذخر افسنتین تخم کشوث بشربت دینار بدهند و در مادهٔ حار مطبوخ تخم کاسنی اصل‌السوس عنب‌الثعلب مویز منقی شاهتره همراه سکنجبین دهند و شربت بزوری و قرص ریوند و امثال آن استعمال کنند و سده از مادهٔ حار نادر بود و بعد انفتاح سده برای ترطیب ضماد برگ خطمی که در سرطان گذشت باضافهٔ سفیدهٔ بیضه دائم بر چشم نهند و شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده در چشم کشند و روغن بنفشه یا کدو در بین چکانند و ایضاً برای ترطیب مزاج مثل روغن بادام و شیر دختران و روغن نیلوفر و سعوط از مسکهٔ گاو و مغز ساق او و تدبیر مرطب مثل فرط خواک و تناول اسفید باجات وسمه و کدو و خیار مع لحوم چرب و لحم ماکیان فربه و زردی بیضهٔ نیمبرشت بعمل ارند و از هر چه مالح و حامض و حریف و مجفف باشد اجتناب نمایند و طبری گوید که علاج عدم غذای زجاجیه اینست که در غذا بر مرطبات اقتصار نمایند و ماءالشعیر ایام متوالی بنوشند تا بدن را ترطیب دهد بعده استفراغ باین مطبوخ نمایند اگر ظاهر شود که از سده است فوموجبلی و بزرجرزبری هر واحد سه درم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر واحد پنجدرم و مویز منقی پانزده درم تمرهندی ترنجبین هر واحد بست درم انجیر بیست عدد جوشانیده صاف نموده بقدر صد درم گرفته هفت درم شکر طبرزد سوده انداخته و سه درم تا پنجدرم روغن بادام تلخ بالایش ریخته نیمگرم بنوشند و از این مطبوخ دو شربت در مدت هفت روز بیاشامند اگر مزاج و قوت و سن و فصل و بلد احتمال آن نماید و در جمیع امراض چشم جهد نمایند وقت علاج که مزاج مریض بحدت متغیر نشود و باعتدال رد کنند اگر ازان خارج شود و چون این مطبوخ نوشیدند بر دوشیدن شیر دختران از پستان در چشم مواظبت نمایند و این ضماد بر چشم نهند برگ خبازی یا برگ خطمی جوشانیده بسایند و با سفیدهٔ بیضه و روغن بنفشه آمیزند و از قرب کافور بچشم و از شم آن اجتناب نمایند هر گاه مرض درین رطوبت باشد و بروغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن خلاف سعوط کنند لاسیما اگر در انجا صداع باشد و برای ترطیب شیاف ابیض بشیر دختران در چشم کشند و اگر مرض از عدم غذا و قلت او باشد و سببش یبوست بود بنابر کثرت استفراغ یا کثرت سوم یا ترک طعام مانند آن همگی عنایت بترطیب مصروف دارند و درینجا سبیل باستفراغ و نوشیدن چیزی از مجففات بنوشانند و از ریاضت سخت و عرق بسیار در حمام منع کنند و نطولات بادویهٔ مرطبه مثل بنفشه و نیلوفر و برگ بید استعمال نمایند و اگر وقت بنفشهٔ تر باشد بنفشهٔ تازه را در گلاب تر کرده شب بر سر نهند و بخواب روند و تعدیل خوابگاه نمایند و از سموم و بادهای گرم محفوظ دارند پس باین طریق غذا کثرت پذیرد و بجلیدیه رسد و از انچه اقبال عافیت و ابتدای زوال مرض ظاهر شود این‌ست که زوال غور حادث در عین اولاً فاولاً معلوم گردد و هر گاه چشم در هیئت بطبیعت خود عود کند و صداع وحدت زائل شود مریض صحت یابد **و انچه** از زوال عنب باشد اگر غلبهٔ خون دریابند فصد کنند و

مسهل مناسب مزاج دهند و بعد تنقیه مدمعات در چشم کشند و موافق خامهٔ چشم از اسرب مانند خود ساخته و در وسط آن سوراخ کرده در رفاذه بنهجی گیرند که سوراخ بند نشود و بر چشم بندند و از حرکت و نظر بسوی روشنی و سرنگون کردن منع کنند **و انچه** از ضغطهٔ جلیدیه باشد علاجش مثل علاج علاج اورام چشم‌ست چنانچه در رمد گفته آید از تسکین و استفراغ پس تحلیل اورام و تقطیر شیاف ابیض و دوشیدن شیر دختران از پستان و سعوط باشیای موافقه بعد استفراغ نافع است **و انچه** از تفرق اتصال شبکیه باشد علاج نپذیرد مرگ بهر تسکین الم در ابتدا فصد و تعدیل مزاج و اصلاح غذا نمایند و شیاف ابیض افیونی با زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل استعمال کنند **و انچه** از فساد مشیمیه باشد فصد سرور و حجامت نقره یا کاهل کنند و بملینات تلیین طبع نمایند و از برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب‌الثعلب آب براورده بجوشانند پس حفض و قدری شیاف ابیض حل کرده صبح و شام در چشم چکانند و طلع که آنرا بهار خرما گویند بلعاب اسپغول و اندکی سرکه و روغن گل سرشته وقت خواب بر چشم ضماد کنند و شیاف و یزج بعده برود کافوری اکتحال نمایند **و انچه** از ورم صلبیه باشد در دموی فصد سررو کنند و بهر تلیین طبع ادویهٔ خفیفه مثل بنفشه نیلوفر خطمی عناب سپستان جو نیکوفته جوشانیده صاف نموده روغن گنجد شکر سرخ آمیخته حقنه سازند چند بار متوالی و یا مطبوخ عناب سپستان آلو بخارا نیلوفر خطمی شیرخشت ترنجبین آمیخته بنوشند و بعد منع ماده از انصباب و تنقیهٔ دماغ از فضول کحل رمادی اصغر صبح و شام در چشم کشند و اگر ازین تدبیر فائده نشود شیاف ابیض افیونی بآب کشنیز تر و آب عنب‌الثعلب سبز مطبوخ مصفی حل کرده در چشم چکانند و بربندند و شربت عناب بماءالشعیر مدام نوشیدن و بآب طلع و مانند آن سعوط کردن نافع است و در صفراوی اگر واجب بود فصد کنند و از مطبوخ مذکور باضافهٔ هلیلهٔ زرد و خمیرهٔ بنفش و یا بگلسرخ و بنفشه و آل و عناب و تمرهندی و کشوث و تخم کاسنی و ترنجبین و مانند آن تلیین نمایند و یا مسهل صفرا دهند بعده جومقشر و بهدانه هر یک ده عدد چشخام بست دانه نیمکوفته و قدری انزروت بآب شیرین آن مقدار که بالای دوا باشد در قدر مضاعف بجوشانند که بقوام ماءالشعیر اید صاف نموده در روز و شب چند قطره در چند بار نیمگرم در چشم چکانند و رفادهٔ مبلول مبرد ثقیل بر چشم بدون بستن بنهند و ساعتی بر پشت بخوابند پس شحم انار و اطراف کاسنی مساوی کوفته برزقطو نابرابر هر دو آمیخته در گلاب و روغن گل خوب برهم زنندو وقت خواب بر چشم ضماد کنند و بملایمت بربندند و صبح چشم را صاف نمایند و طعام مبرد مرطب خورند و مدام بروغن بنفشه و شیر زنان سعوط سازند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم چکانند و از مشی در افتاب و دخول حمام منع کنند و در بلغمی بعد نضج و تنقیهٔ مسهل بلغم و حب ایارج روغن مصطکی یکجز و مشک ربع جز و قدری آب زوافر مطبوخ آمیخته حل کرده در بینی چکانند اندک اندک هر روز افزایند پس مروشونیز بریان و زعفران

سوده در خرقه بسته ببویند تا که عطسه آید و اگر عطسه کمتر اید کندش اضافه کنند که تعطیس درینجا انفع اشیاست و مشک در ادویهٔ محلله داخل کرده اکتحال نمایند و در ابتدا بهر تسکین درد بگلسرخ و مرود در شراب پخته یا بزردی بیضه و روغن گل و زعفران ضماد کنند **و انچه** از ورم سوداوی یا یبوست صلبیه باشد در صورت درم بمطبوخ افتیمون و سفوف سودا یا حب لاجورد بعتد از نضج و ترطیب بدن تنقیه نمایند و یا بسمتفرغات خفیفه مثل خمیرهٔ بنفشه با عرق گاوزبان تنقیهٔ بدن کنند و بهر ترطیب بدن و دماغ و چشم اشربه و اغذیهٔ مرطب اختیار کنند و شیر دختر یا شیر بز یا شیر خر بر سر دوشند و در بینی چکانند و شیر دختران و روغن بنفشه یا نیلوفر و آب عصی‌الراعی و آب حی‌العالم در بینی چکانیدن بغایت مفیدست و چشم بسته دارند و بماءالشعیر و ماءالباقلا و مانند آن بخار رطب بردارد غذا سازند پس اگر مرض زائل نشود شعیر رزین یعنی جو بالیده و سنگین سوخته بشیاف ابیض آمیزند و در سفیدهٔ تخم مرغ حل کرده صبح و شام در چشم کشند و بران رفاده بگلاب تر کرده بربندند و هر گاه درد خفت پذیرد و جحوظ کم گردد بآب گرم تکمید کنند و اکثر آب گرم بر سر ریزند و براب ادویهٔ محلله مثل بابونه و اکلیل‌الملک و مانند آن انکباب نمایند **و انچه** از التوای صلبیه باشد ایضا در ترطیب مزاج کوشند اکلاً و شرباً و نطولاً و استحماماً و تمریخاً و طلاءً و مسعوطاً و قطوراً و قیروطی که از روغن بنفشه یا نیلوفر و موم ساخته بآب عصی اراعی و قداح بید و آب جرادهٔ کدو تسفیه داده باشند بر سر و بدن مالند چنانچه جالینوس در میامر ذکر نموده و شیاف ابیض بشیر حل کرده در چشم چکانند و شیر دختران در چشم دوشند و از خواب بر پشت منع کنند و اگر در هوای گرم احتیاج خروج از خانه باشد پارچه در گلاب تر کرده بر روی وی اندازند **و انچه** از استرخای صلبیه باشد بعد نضج از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده غراغر منقیه از مویزج و عاقرقر حاومری و مانند آن استعمال کنند و مصطکی و کندر و راتینج و وج تنها یا با مویز مرکب ساخته بخایند و سعدا سود بر زبان بمالند و مدام شیاف احمر حاد بآب مطبوخ زوفا حل کرده در چشم چکانند و اغذیهٔ ناشفه مثل قلایا و مطنجنات گوشت تیهو و کبک و دراج اختیار کنند و ارگ قوت و سن و فصل مساعد کند فصد سررو نمایند و اگر مرض زائل نشود حقنهٔ منقی امعا از رطوبات غلیظه بعمل ارند و بریاضت معتدل امر کنند و هر گاه علت مشکل گردد باوی صداع عارض شود درین صورت معالجهٔ چشم ترک نمایند و بعلاج صداع متوجه شوند که بزوال آن این مرض نیز زائل شود و علاج ورم عنبیه مثل علاج رمدست

اقسام رمد

بدانکه رمد نزد قدما ورم حاد ملتحمه است و اورام دیگر را تکدر گویند نه رمد و متأخرین رمد درد چشم یا ملتحمه را گویند با ورم باشد یا بی‌ورم مادهٔ ورم حار باشد یا بارد چنانچه از کلام شیخ مستفاد میشود که رمد دو قسم‌ست یکی

حقیقی و آن ورم ملتحمه است پس اگر در عظم ورم و شدت اعراض از حد تجاوز کند آنرا درد بیخ گویند و بیونانی کیموسیس نامند و این بیشتر بصبیان عارض میشود و دوم غیرحقیقی و آن تسخن و ترطب چشم‌ست از اسباب خارجی که محدث سرخی چشم بلاورم شوند و آنرا تکدر و تختر نامند و بیونانی طاراکیس گویند بمعنی اضطراب و این قسم در اکثر امر وقتی حادث میشود که در بدن و سر امتلای بسیار از مواد نباشد والا بر احداث تکدر فقط اقتصار نمیکرد بلکه رمد حادث میشد و همچنین اگر سبب بدنی یا بادی معاضد بادی اول آنرا معاونت کند می‌تواند که زود برمد حقیقی منتقل گردد مثل انتقال حمی یوم بحمیات عفنه و چون برمد انتقال یافت بیونانی انومکما نامند و رمد که تابع جرب عین باشد در ابتدا از قبیل تکدر بود و روفس در کتاب‌العین گفته که رمد سه صنف‌ست اول تکدریکه عارض چشم گردد و از غبار یا دخان دوم ورم حار ملتحمه است سوم آنست که آن ورم صعب باشد بحدیکه ملتحمه بالای قرینه آید بجهت شدت ورم و سید جرجانی و ایلاقی تقسیم رمد بسه قسم بدین طور نموده یکی آنکه در چشم هیجان از سبب خارج مثل دخان و غبار و گرمی آفتاب ظاهر شود و دوم آنکه سخت‌تر از اول بود و اسباب این دو گونه است اول آنکه هر گاه سببهای خارجی مذکوره دوام و کثرت پذیرد تأثیر قوای گردد و ماده را که در میان عروق و طبقات چشم باشد حرکت دهد و فاسد کند و ثانی آنکه مواد فزونی از جمیع بدن بدماغ سعود کند و آنرا ممتلی سازد و از دماغ بچشم نازل شود و خصوصاً اگر ملتحمه ضعیف باشد و دماغ و عروق او و دیگر طبقات چشم قوی باشند و مواد بسوی ملتحمه نازل گردد و سوم صعب‌تر از هر دو نوع‌ست و سبب او کثرت دردات اخلاط و ورود آنها درین طبقه باشد و نشانش آنست که سفیدی چشم بلندتر از سیاهی باشد و گاهی پلک چندان ورم کند که پوشیدن چشم ممکن نبود و بسبب صعوبت ورم پلک منقلب گردد و جالینوس گفته رمد چهار نوع است یا از خون خالص زائد در کمیت یا از خون بلغمی یا خون سوداوی یا خون صفراوی و این نوع کثیرالوجودست بالجمله مادهٔ رمد حقیقی نیز مثل اورام دیگر از اخلاط اربعه مفرد و مرکب باریح باشد و خلط مؤرم گاه در چشم تولد کند و گاهی از دماغ بر سبیل نزله آید از طریق حجامت سر یا از طریق حجامت داخل و گاهی از اعضای دیگر مثل معده و رحم اید و خصوصاً وقتی که سود مزاج بچشم عارض شود و آنرا ضعیف و قابل مواد اعضای دیگر گرداند و بعضی گوید که مادهٔ محدث رمد یا در چشم متولد میشود وقتیکه آنرا سوء مزاجی مفسد باشد که انچه از غذا بسوی آن آید فاسد گرداند و یا دران متولد نمیشود بلکه بسوی او منتقل میگردد از غیر او و آن خواه کل بدن باشد وقتیکه در بدن سوء مزاج مصعد مواد بسوی چشم بود چنانچه بدن را حرارت شدید بهمرسد از تعب و یا غضب و یا جماع و یا ملاقات آفتاب گرم و مانند آن و بدن ممتلی و چشم ضعیف باشد که بسبب تحریک اخلاط باین اسباب انتقال بسوی چشم یابد و چشم بسبب ضعف خود قبول نماید و یا بجهت امتلای کثیر از

مواد در بدن عند احتباس استفراغ انچه استفراغ آن ضرورست قبل از وقت میباشد چنانچه نزد احتباس خون حیض یا نفاس یو بواسیر یا اسهال قبل از نقای هر واحد و خواه عضو واحد بود و آن عضو یا متصل بچشم باشد مثل دماغ و یا غیر متصل بدان و این عضو غیر متصل یا قریب باشد بآن مثل معده یا غیر قریب بود بدان مانند رحم و ماده که انتقال می‌یابد بسوی چشم از دماغ گاه در شرائین می‌باشد پس وجع او حادتر بود و گاه در او رده و گاه در اعصاب و گاه در سمحاق و گاه درام غلیظ و گاه درام رقیق و گاه در جوهر دماغ و انتقال ماده از معده بسوی چشم گاه بر سبیل بتبخر بود و گاه بطریق اورده و شرائین صاعده از معده بسوی سر و ازان بسوی چشم میباشد و همچنین انتقال آن از رحم و لیکن رحم چون از دماغ بسیار بعیدست مادهٔ بچشم از رحم انگاه منتقل شود که امتلا کثیر و سوءمزاج مسعد مواد در مزاج آن بکمال شدت باشد و ازینجهت اکثر این عند احتباس طمث یا نفاس و خصوصاً اگر رحم معذلک مؤف بود چنانچه عند وضع حمل و یا اسقاط حادث میگردد و اما معده را کفایت می‌نماید ادنی آفتی برای انتقال ماده مثل فساد هضم و ضعف آن و اما انتقال ماده بسوی چشم از اعضای دیگر غیر اینها وقتی باشد که اعضای هاضمه ضعیف شوند و تبخیر آن بسیار گردد و درین جمله انتقالات لابدست که چشم ضعیف باشد تا آنکه قبول نماید ور نه مادهٔ مندفعه قبول نمیکند و از خود دفع می‌نماید و گاه حداث میگردد انتقال ماده از سردی که بعضو اصلی برسد و هضم آن ضعیف گردد و فضول آن کثرت پذیرد و این را کثرت پذیرد و این را کثرت ابخره لازم شود و چون چشم را باعضای راس اتصال بسیار و مشارکت تمام بدانست هر گاه در سر مواد بسیار مجتمع گردد و چشم ضعیف باشد اکثر رمد عارض میگردد خصوصاً چون متفق شود بآن سببی که سیلان دهد مواد را یا بارخای آن چنانچه تدهین سر نمایند یا با انسداد مسام ظاهر راس سائل مواد و یا امری که باعث ترقیق مواد گردد مثل گرمی آفتاب که بسر رسد و مانند آن و یا امری که بهیجان و حرکت آورد مواد را مثل غضب شدید یا جماع بسیار و یا امری که بفشار و مواد را بسوی چشم مانند آنکه سردی بسیار بسر رسد و یا امریکه حبس مواد نماید از تحلیل مثل برد مکشف و انسداد مسام از وسخ بسیار چنانچه حادث میگردد چون بعد عهد از حمام گردد و گاه حادث میگردد رمد از سیر در یخ و برف و یا آنکه آفتاب بر یخ و برف بتابد و انسان بسوی آن نظر نماید و شعاع شمس از یخ و برف بسوی چشم رجوع کند و باحتقان ابخره دران بصر ضعیف گردد و بدان سبب ملتحمه ورم نماید و رمد رطب بهمرسد و ازان اشک بسیار سیلان نماید و گاهی رمد بحسب دور و نوبهٔ انصباب ماده بسوی چشم از عضو دیگر و یا بسبب دور تولد او در چشم ذی ادوار و نوائب میباشد و آن ادوار گاه منتظم میباشد و گاه غیرمنتظم و گاه میباشد بانظام بحسب حال ادوار تزید ماده یا تزید شر آن و در اکثر نوائب آن غب یعنی یکروز در میان میباشد خواه ماده منصب از عضو دیگر باشد و خواه متولد در چشم و آن مادهٔ صفراست و رمد

دموی را نوبت نباشد و حدوث رمد از بلغم و سودا کم‌ست اکثر رمد بادوار صفراوی بود و نوبهٔ هیجان آن غب میباشد و آن از امراض حاده است و بحران او در چهارده روز واقع شود و آن هفت دوره باشد ولیکن رمد و خاصةً صفراوی که دران وجع شدید بود باید که بحران او در هفت روز گردد و هر قدر که درد شدیدتر باشد بحران قریب‌تر بود و گاه نوبهٔ رمد هر روز میباشد پس اگر معذلک شدیدالحرارهٔ و لذاع بود آن صفراوی باشد و این هنگامی‌ست که صفرا در کمال حدت ولذع باشد و دو ماده باشد که نوبهٔ هر یک ازان هر دو غب بود پیش و پس یکدیگر و با آن سائر علامات اورام صفراوی بود و بحران او قریب‌تر باشد و اگر با آن ورم سردی و قلت وجع باشد و هر روز نوبه کند دلیل بلغمیت ماده آنست و این طویل‌المدهٔ میباشد و گاه نوبهٔ آن ربع میباشد و این سوداویست و رمد سوداوی نیز طویل‌المدهٔ میباشد و گاه تا چهل روز میکشد و بیشتر ازان نیز **و سبب اشتداد** وجع در رمد یا خلط لذاع اکامل طبقات و یا خلط کثیرالمقدار ممدد و یا بخار غلیظ بود وجع حاد لذاع اکال بر فساد کیفیت ماده و حدت او دلالت کند و وجع ممدد دال بر کثرت مادهٔ دم یا بر بخار غلیظ و ریح باشد و جمیع انواع رمد در شب اشتداد کنند اول روز تخفیف می‌یابند و رمد سریع‌المنتهی آنست که باکثرت سیلان اشک و لذع او حادتر باشد و بطی المنتهی آنکه یابس بود و **بقراط** گوید که چرک رطب سلیم‌ست لیکن بطی‌البرء بود و چرک یابس سریع‌البرءست الا ازان خوف قروح چشم باشد و اگر رمص اخضر و اشک بسیار گرم اید چشم جراجت کند و اگر زمان سیلان چرک و اشک و ورم طول کند شعر منقلب بود یا قرحه پیدا شود و رمص بر نضج یا بر غلظ ماده دلالت کند و آنکه بانضج بود و بادی چشم در اول اندکی سبک گردد و بسرعت منحل شود محمود بود و رمص صغیرالحب بر خیر دلالت کند و قطعهٔ کبار رمص بهتر از صغار بود و حدوث‌التصاق با جفان دلیل شروع نضج‌ست چنانکه بقول جالینوس مادامیکه سیلان رمص بسیار و رقیق حاد باشد دلیل زمان ابتدا بود و چون ابتدا بغلظت و قلت نماید زمان ابتدای نضج باشد تا هنگامیکه غلظت یابد و بچسبد اجفان که آن زمان قرب کمال نضج‌ست و چون کم گردد رمص و بسیار غلیظ شود زمان کمال نضج باشد وارجیحانس گفته فضل رقیق که با آن رمص نباشد در اکثر امر صاحب خود را کور میگرداند و با رمص مخوف نیست و مامون از کوری و قروح ردیه است و خداوند چشم جاحظ قابلتر بعظم رمد میباشد و کثرت اشک بارد در رمد بسبب عدم هضم و نضج بود و دلالت بر بطوی زمان می‌نماید و بیشتر رمد باسهال طبیعی زائل گردد و ردات رمد بحسب کیفیت ماده باشد و عظم رمد بحسب کمیت ماده بود و در بلاد جنوبی رمد بسیار عارض شود و بسرعت زائل گردد و در بلاد بارد و ازمنهٔ بارد بعکس این باشد و ابدان صلبه را بر بلاد بارد شمالی و ابدان لینه را بر بلاد جنوبی قیاس کنند و نهجی که بلاد گرم رمد پیدا میکنند همچنین حمام بسیار گرم چنانچه انسان هنگام دخول آن گمان می‌برد که رمد عارض شده و ثابت گوید گاهی رمد کسانی را که عادی حمام باشد

از ترک استحمام بسبب انسداد مسام نیز افتد و **علی بن عیسی** از ارسطو نقل کرده که رمد در صیف با تپ نمی‌باشد مگر بندرت پس اگر صاحب رمد را تپ عارض شود و خصوصاً در تابستان رمد نضج یابد و بسرعت زائل گردد و اگر رمد بعد تپ شدت کند منذر بآفت عظیم بود و بکوری انجامد و جماعت کحالین گویند که اگر سرخی شدید و رطوبت کثیر بود مادۀ خون باشد و اگر سرخی شدید و جفاف بود صفرا باشد و اگر سرخی اندک و چرک بسیار بود بلغم باشد و اگر هر دو اندک بود سودا باشد **طریق تشخیص** انواع و اسباب رمد باید که اولاً دریافت نمایند اگر رمد خفیف با سرخی قلیل و سوزش اندک و سیلان اشک بود و بعد گرمی آفتاب یا صداع احتراقی یا حمی یوم احتراقی یا رسیدن غبار و دخان یا سردی یا ضربه یا هوای تند یا دیدن چیزهای بسیار روشن یا نظر بچشم مرمود یا خوردن اغذیۀ مضر چشم یا کثرت مطالعۀ کتب یا سهر مفرط و غیره اسباب خارجی پیدا شده باشد تکدر بود **و اگر** رمد مفرط با سرخی و انتفاخ و دمعه و الم شدید لذاع اکال و ممدد باشد رمد حقیقی بود پس اگر مرض عظیم‌تر و صعب‌تر باشد و ورم بحدی رسد که سفیدی چشم سیاهی او را بپوشد و بند کردن چشم مشکل گردد و گاهی اجفان از داخل بشکافد و خود ازان سیلان نماید و رنگ ورم همچون گلسرخ باشد و ردینج بود **و بعد** تشخیص رمد حقیقی نوع مادۀ او مشخص کنند باین طور که حال شدت و خفت وجع بپرسند اگر وجع شدید گوید مادۀ حار بود بعده بسرخی چشم و کثرت و قلت چرک و عروق نظر کنند و بپرسند که در ممدد ضربانی‌ست یا ناخس محرق پس اگر سرخی شدید با کثرت چرک و عظم و انتفاخ و ظهور عروق و در ممدد و ضربان صدغین و دیگر آثار غلبۀ خون از عظم نبش و قانیت بول و کسل و نعاس و ثقل راس و بعد عهد از فصد و حلاوت فم و تنحیل چیزهای براق سرخ در خواب و زمان ربیع و سن شباب و تقدم اکثار تناول اغذیۀ مؤلد دم و ورم پلک و انقلاب آن بخارج معلوم شود مادۀ دموی باشد و اگر سرخی با قلت چرک و وجع ناخس و محرق ملتهب و در اکثر دمعه رقیق حاد و عدم التصاق اجفان بود و دیگر آثار صفرا مثل تلخی دهن و اشتعال بدن و زردی رنگ و تخیل شعله و نیران در خواب و حدوث آن در زمان صیف و سنتهای شباب و تقدم اکثار اغذیه و ادویۀ مؤلد صفرا و تعب و سهر و شراب صرف و مانند آن یافته شود و مادۀ صفراوی باشد و اگر وجع غیر شدید گوید مادۀ بارد بود بعده اگر با سرخی خفیف ثقل شدید و انتفاخ عظیم و حرارت قلیل و اشک و چرک و التصاق بسیار بود دیگر علامات بلغم مثل لین ملمس و سردی او و تخیل آب و باران در خواب و کثرت آب و لزوجت دهان و حموضت آن و کمی عطش و کسالت بدن و سفیدی رنگ قاروره و براز و سن طفولیت و شیخوخت و فصل سرما و برد مزاج و تقدم اغذیۀ بلغمیه و کثرت سکون و مانند آن باشد مادۀ بلغمی بود و اگر با کمودت رنگ ثقل و جفاف و قلت آب دهان و سرخی اجفان و قلت التصاق و ازمان مرض و با صداع غالباً و دیگر علامات سودا مثل قحل عین و ضعف حرارت و سوداویت مزاج بد ن و

راس و سوئیت اخلاق و غلظت رمص و یبوست آن و تخیل اشیای تاریک و سیاه و خائف در خواب و عروض آن در زمان خریف و سن کهولت و تقدم تعب و بیداری و هموم حزن و خوردن اغذیهٔ سوداویه مثل گوشت گاو و حیوانات وحشی دریافت شود ماده سوداوی باشد و اگر وجع ممدد بلاثقل و بدون سیلان و التصاق و تقدم استعمال اغذیهٔ مؤلد ریاح مدرک گردد مادهٔ ریحی باشد پس اگر رمد بشرکت دماغ یا معده یا دیگر اعضا بود مشارکت او بدستوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد مشخص نمایند

علاج تکدر و رمد خفیف

اکثر دران ازالهٔ سبب کفایت میکند والا اگر بسبب حرارت باشد تدبیرش سبکتر از علاج رمد حار نمایند و ادویهٔ مبرده مقویهٔ چشم استعمال کنند مثلاً پارچه بگلاب و اندک کافور الوده بر چشم بندند و حفض صندل سفید دراب کشنیز سبز یا شیر دختران سوده بر حوالی چشم ضماد کنند و برگ تازهٔ سنگهاره ساییده قرص بسته بر چشم نهادن نیز مجرب‌ست و شیر دختران با سفیدی بیضهٔ مراغ و لعاب اسپغول یا بهدانه در چشم چکانند و شیاف بر یوما استعمال نمایند و شیاف ابیض و برود کافوری در چشم کشند و اهرن گوید که عصارهٔ عنب‌الثعلب برای رمدیکه سببش دخان یا غبار یا حرارت آفتاب باشد نافع‌ست و معذلک علاجش سکون دهد و ترک غذا و تقلیل آن و جلوس در جای تاریک‌ست که درین شفای اوست و شیخ میفرماید که اگر با سبب معین تکدر امتلای خون یا مادهٔ دیگر باشد بفصد و اسهال و غیره استفراغ آن کنند و گاهی تسکین حرکت مواد و تقطیر شیر زنان و سفیدهٔ بیضه و غیره کافی گردد و در تکدر که از ضربه افتد خون گرماگرم پر کبوتر یا خون بال آن یا خون اعضای دیگر آن در چشم چکانند و بساست که تکمید آن باسفنج یا صوف در زوغن گل یا طبیخ عدس تر کرده و یا تقطیر شیر زن پسر دار از پستان گرماگرم کفایت کند والا شیاف ابیض در طبیخ حلبه سوده در چشم چکانند و در تکدر که از هوای سرد عارض شود حمام نافع بود بشرطیکه نوبت برمد و ورم نرسیده باشد و بدن و سر ممتلی نباشد و آبیکه دران بابونه و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند یا آب حلبه در چشم چکانند و ایضاً تکمید بطبیخ بابونه و شراب لطیف بعد سه ساعت از طعام و نوم طویل بر شراب از علاجات نافعه نوشته‌اند خواه از افتاب یا از سردی یا از دیگر سبب باشد لیکن در سبب آفتاب شراب کثیرالمزاج مائی ابیض باشد و باید که حمام و تکمید بر نهار و ناشتا بود انچه سبب جرب خفیف باشد اول جرب حک کنند پس علاج تکدر نمایند و گاهی بعد حک جرب تکدر خودبخود زائل میشود و اگر جرب عظیم باشد و احتمال حک نکند پس تلیین و تنقیهٔ بدن و دماغ بر وفق استعمال نمایند تا که محتمل تدبیر حک گردد **و بدانند** که تکدر اگر بسبب اشیای گرم باشد اشیای بارد از ادویه و اغذیه دهند و تبرید مسکن نمایند بنحویکه کور شد و اگر بسبب تپ یوم باشد تبرید جمله بدن و تعدیل او کنند

و داوءالزعفران برای تکدر و اوائل رمد خفیف کثیرالنفع و مجرب‌ست بگیرند زعفران صبر حضض فوفلی عصارۀ مامیثا صندل سرخ گلسرخ هر یک پنج جزو افیون نیم جزو کوفته و بیخته شیاف سازند هر یک بوزن یکمثقال و در سایه خشک کرده عندالحاجت یکعدد آنرا بگلاب یا آب کشنیز تازه ساییده بر پلک و ابرو ضماد کنند و اگر در هر دو چشم باشد دو شیاف بکار برند و چون بعد از تکدر رمد ظاهر گردد علیل را در خامۀ کم روشن نشانند و تقلیل غذا و شراب نمایند و تکثیر نوم کنند و بدواءالزعفران مذکور ضماد نمایند و اگر بشب چشم بچسپد بآب و سرکه آنرا بشویند و بشیاف مجفف اکتحال نمایند اگر این تدبیر کفایت نمود بهتر والا فصد و اسهال نمایند و شیر در چشم بچکانند و اگر وجع بسیار باشد گلسرخ بطبیخ اکلیل‌الملک سرشته ضماد نمایند

علاج کلی انواع رمد و نوازل چشم

بقول شیخ و دیگر مجربین قانون مشترک در تدبیر رمد مادی بلکه سائر امراض مادی چشم تقلیل غذا و تخفیف آنست بقدریکه نیک هضم گردد نه بحدیکه گرسنگی افراط کند و اخیتار انچه مؤلد خون محمود باشد و اجتناب از منجرات و لحم سوءهضم و جماع و حرکت و غضب و از شراب و ترشی شدید همچون سرکه و سماق و حصرم و مالخ و حریف مثل کراث وثوم بصل مؤلد خلط غلیظ کدر مانند کرنب و عدس و قبض طبیعت و افراط خواب و کثرت بیداری و شب خواری و استحمام کثیر و خمر کدر غلیظ سرنگون داشتن و تامل در اشیای دقیقه و کثرت کلام و صیاح وقی و جز آن جمله مضرات چشم که در ابتدای این مقاله مسطور شد خداوند رمد را مضر بود **و گویند** که خرما و انجیر و شفتالو و مویز و عسل و انگور شیرین و خرپزه و بادنجان و جوز بالخاصیت مؤلد رمدست ازان احتراز کنند و تناول فواکه ترسوای اندک بهی و ناشپاتی جائز نیست و نیشکر بنابر تولد او رطوبات را در معده و ازدیاد اشک مضر بود و تناول نان و خرما و گوشت و حلوا و خواب بر پهلوی چپ مطابق حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم صاحب رمد را ممنوع‌ست و اسفاناخ و جو پخته مفید و جالینوس نیز تخفیف در غذا و اقتصار بر ماءالشعیر نوشته و معده نه خالی باشد و نه ممتلی و آب بسیار نباید نوشید و لباس او سفید نباشد و ایضاً در رمد و سائر امراض مادی چشم اعلای و سادۀ سرو حذر را از پستی او واجب بود و گریبان کشاده دارد و از تدهین روغن بر سر و تقطیر او در گوش و چشم اصحاب رمد و نوازل چشم را اجتناب ضرور بود که شدیدالمضرت‌ست و شانه کردن در موی سر سفید و نگذارند که موی سر بلند گردد مگر کسی که عادی باشد بگذاشتن موی بلند در سر که او را نافع‌ست و بقول ارجیحانس حلق راس بمضراق نافع رمدست و شعر کثیر مضرست لاسیما گر قصیر باشند و واجب‌ست که نظر صاحب رمد بر بیاض و شعاع آفتاب و چراغ و آتش و چیزهای براق واقع نشود بلکه فرش و پوشش او سیاه و یا سبز بود و بر روی او پارچۀ سیاه بیاویزند و خرقۀ زر و نیز

مفید گفته‌اند و مسکن او معتدل مائل بظلمت باشد و بوی خوش دران نباشد و ایضاً صاحب رمد بروز خواب نکند تا بشب خواب اید و حتی‌المقدور تدبیر خواب آوردن کنند بشم ریاحین و شمامهٔ لفاح و افیون و غیره که آن علاج جیدست و هر چند که باستعمال بعضی از مخدرات مثل خوارنیدن

و اگر در سجده اذیت یابند موضع سجده را بلند گردانند و بران سجده کنند و دعت و سکون اختیار نمایند و ادامت تلیین طبیعت و اماله و منع ابخره در علاجش ملحوظ دارند و فصد سررو نمایند که موافق جمیع انواع اوست و اگر رمد شدید باشد از فصد چندان خون برارند که خوف غشی گردد زیرا که اخراج خون بسیار بساست که فی‌الحال صحت می‌بخشد و لین طبیعت درین مرض نیز امر لابدی‌ست بلکه اسهال خلط غالب بر خون بعد از فصد لابدست و جهت تلیین این مطبوخ که در انواع رمد از مجربات انطاکی‌ست بدهند بگیرند گلقند سی درم شکری بورحار و عسلی در بارد تمرهندی بنفشه هر واحد بست درم عناب اسطوخودوس هر واحد ده درم همه را در ده چند آن آب بجوشانند تا ربع آن بماند صاف کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف نموده استعمال کنند و اگر نکایت دماغ اشتداد نماید بست درم تمرهندی کوفته شب در گلاب دو چندان تر کرده صبح صاف نموده سی درم عقید ممسک دران حل کرده در دوای سابق آمیزند یا عقب آن بدهند و این انجب علاج‌ست خصوصاً هنگام غلبهٔ رطوبت با اصلاح اغذیه و منع خوشبو و انچه مخرج ارواح باشد و کحل انزروت که در علاج رمد حار در ذیل ذکر ادویهٔ نافع ورم حار چشم مسطور گردد در سائر اقسام رمد مجرب اوست و انکباب بر بخار گلسرخ مطبوخ و ضماد بدان نافع‌ست و ادامت نظر بسوی خمرکه در جوش باشد در دفع رمد مجربست و نقوع هلیلجات و کشنیز در جمیع اقسام رمد مفید و اگر ماده از عضو دیگر بچشم اید تنقیهٔ آن عضو نمایند و جذب ماده بسوی خلاف جهت بفصد یا حقنه و حجامت و غیره کنند و گاهی فصد قیفال کفایت نکند و بقطع شریان صدغ یا پس گوش احتیاج افتد تا طریق وصول ماده منقطع گردد و این وقتی‌ست که ماده از شرائین خارج بچشم اید و حجامت نقره و ارسال علق بر پیشانی قریب بنفع اوست و اگر کفایت نکند فصد رگ گوشهٔ چشم و رگ پیشانی نمایند با آنکه حجامت نقره بعد فصد بالغ‌النفع‌ست و ارسال زلو قائم مقام حجامت نیز سریع‌النفع مشهود گشته **و جالینوس** گفته که در رمد مادام که ابتدای ورم باشد سزاوراست فصد قیفال پس اگر بقیه از رمد باقی ماند فصد عرق ماقین و تلیین طبیعت نمایند **و بقراط** نوشته که جمیع اوارام حین را تبحلیل می‌برد فصد و آشامیدن دوای مسهل **و فیلغرس** نیز گفته سزاوارست که ابتدا نمایند در علاج رمد بفصد و اسهال **و سرابیون** گوید که چون چشم عضویست کثیرالحس و سریع‌القبول بهر امراض واجب‌ست که در ابتدای علت آن ادویهٔ موضعیه را استعمال نمایند بلکه ابتدا بفصد قیفال از جانب علت نمایند و اگر احتیاج شود اخراج خون بسه دفعه نمایند یعنی در روز اول دو دفعه فصد

کنند و روز دوم یکمرتبه اگر مانعی نباشد که مناسب‌ست برای جذب مادۀ منصبه چشم و بعد ازان بیاشامند مطبوخ متخذ از هلیلۀ کابلی و زردآلو و تمرهندی و مویز منقی و شاهتره و عناب و ترنجبین بایازج فیقرا و یا اندک تربد یکمرتبه بعد دیگری تا آنکه تنقیۀ سر حاصل گردد و اگر با حرارت زیادتی رطوبت مجتمعه در سر باشد بهتر چیزی از نقوع صبر در آب باران یا بآب کاسنی تازه یا آب عنب‌الثعلب نیست تا آنکه حدت آن تسکین یابد پس حب صبر و مصطکی یا حب قوقایا بدهند تا آنکه تنقیۀ تام بدن و سر حاصل گردد و بعد ازان متوجه ادویۀ موضعیه گردند و حجامت بین‌الکتفین و حجامت ساقین را نیز نفع تمام‌ست **بالجمله** چون تنقیه کامل یافت متوجه علاج چشم گردند و بچکانند سفیدۀ رقیق بیضۀ مرغ دائم روز و شب و یا تأثیر دختران تنها یا با شیاف ابیض یا با لعاب بهدانه و اگر ماده هنوز در انصباب باشد برگ عنب‌الثعلب و عصی‌الراعی و خرفه و کشنیز تر و برگ بار تنگ و برگ نورستۀ کلم یا برگ نورسته اسفرجل یا امرود یا برگ عوسج یا کاسنی و آرد جو و مغز نان سمید و خشخاش سفید و اصل‌السوس و بنفشه و گلسرخ و روغن گل و کدو و گلاب و مانند آن سوده ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل کنند و چهره را بگلاب یا آب سرد باندکی سرکه و یا آب حلبه و یا آب مطبوخ پوست خشخاش بشویند و در ابتدا ادویۀ باردۀ رادعه و در انتها رادمۀ مخلوط بمحلله نافع‌ست و ضماد آرد جو اکلیل‌الملک و گل بابونه و کشنیز تازه مفیدست و اکتحال بذرور ملکا یا در ابتدا صرف و در انتها باضافۀ مامیثا و زعفران و اندکی مر صافی نافع **و در طب ملوکی**ست هر رمدیکه با حمرت و حرارت باشد نفع می‌بخشد آنرا ادویۀ صداع حار را نافع‌ست یا تلیین طبیعت و انچه با رمص بسیار و قلت حمرت باشد نافع‌ست آنرا حب هلیله با تربد سرشته و انچه از بخار باشد منع صعود بخار بسوی سر بمثل آب آنار و سویق جو و گندم با شکر خورانیدن و کشنیز خشک با شکر و تبرید راس و تقویت آن بگلاب و کافور و صندل و مانند اینها و حمام و بعد تنقیه افضل علاج رمدست و خصوصاً اگر تکمید تسکین درد نماید که این علامات نقای ماده است و همچنین از معالجات نافعه تکمید بآب نیمگرم هاسفنج یا صوف‌ست چنانچه گاهی از استعمال او در یکبار یا دو بار فائدۀ بسیار حاصل میشود و گاهی بتکرار و تکثیر تکمید حاجت می‌افتد بحسب قوت و ضعف رمد و اگر آب تکمید طبخ الکیل‌الملک و حلبه باشد نفع بیشتر نماید اما تکمید و حمام قبل تنقیه خالی از خطر نیست زیرا که جذب مواد بیشتر از تحلیل کند و از اینجاست که گفته‌اند حمام حار قبل از تنقیه باعث زیادتی رمدست که مستعد رمد باشد آنرا نیز حمام و شراب تکمید منع‌ست و در ابتدا قبل از تنقیه استعمال روادع نیز ممنوع‌ست بلکه بعد استفراغ طبیخ حلبه در چشم چکانند بعد از شستن چشم چند مرتبه بجهت آنکه نفع این بجهت تحلیلی که دارد از سائر ادویۀ عین بیشترست **و محمد زکریا** گوید که چون در علت خفت بهمرسد و وجع تسکین یابد و دموع کم گردد و اول فصد و مسهل بعمل اورده باشند مریض را بحمام برند چند مرتبه متوالی

بجهت آنکه بقیهٔ این مرض بدین تحلیل می‌یابد و چون در چشم رطوبت و ثقلی باقی ماند ذرورا بیض در چشم بپاشند و گاهی بعد تنقیه سعوطات سلقی و مانند آن ادویهٔ معطسه که بعض ماده از بینی اخراج نماید استعمال میکنند تا خوف جذب مادهٔ دیگر بسوی چشم نباشد و ایضاً گاهی غراغز بعمل می‌آرند **الحاصل** جمله علاج رمد مثل علاج سائر اورام است از تنقیهٔ بدن و استعمال ادویهٔ رادعه اولاً و محلله ثانیاً مگر این عضو بسبب شرافت و ذکاوت حس مستدعی فرط آهستگی‌ست استعمال ادویهٔ متحوی و بسیار دفعةً جوائز بنود یعنی قمع و ردع یا تلطیف و یا تحلیل و جلا بسختی مس مولم حس محدث خشونت نباشد و این حاصل نمیشود مگر آنکه قبض رداع معتدل ولذع محلل خفیف باشد بلکه اولی درین آنست که بتخفیف بلالذع بود و مکسور العنف و اللذع باشد باختلاط مثل سفیدهٔ بیضه و شیر زنان که بچکانند بر سنگی که شیاف را بران میسایند پس شیاف را با سفیدهٔ بیضه و شیر سوده در چشم بچکانند **و بقراط** نیز در ابیذیمیا نوشته که در الم و ورم چشم بعد فصد یا اسهال یا هر دو اکتحال نمایند بادویهٔ که درانها لذع نباشد **و طبری** و اهرن گویند که طریق معالجهٔ رمد اعتبار زمانهٔ ابتدا و تزید و انتها و انحطاطست پس در ابتدای او استفراغ ماده بحسب مکان نمایند و استعمال ادویهٔ قابضه که دران تقویت عین و تقطیع رطوبات باشد و در تزید حفظ مزاج و اختلاط ادویهٔ که دران اندک حرارتی باشد با ادویهٔ قابضه و در انتها و انحطاط انچه جالی محلل صرف باشد بعمل ارند و در هر چشم که طبیب و اکتحال او بمبرد و مسکن حرارت و ثوران نماید پس سبیل او اکتحال جالی و محلل‌ست بعد از استعمال او حالا تکدر نور چشم و تبردعین و هر گاه این بطول انجامد مودی بسل‌العین و ذهاب نور گردد و آنجا که سبب قوی باشد پیش از فصد و مسهل ادویهٔ موضعیه بکار نبرند و همچنین استعمال شیاف بیضی و مضریات قبل از تنقیهٔ بدن و سر منتهی‌ست چنانچه جالینوس در میامر گفته بجهت آنکه مانع تحلیل و ممدد طبقات‌ست و موجب مرجع شدید و بساست که بسبب شدت امتلا باعث انشقاق طبقات و قرحه و تاکل آنها میگردد ولهذا شیخ‌الرئیس میفرماید که اگر ممکن باشد در استعمال شیافات تا سه روز تأخیر کنند و دران مدت بر تدبیر استفراغات و جذب مواد بسوی اطراف و غیر آن اتقصار ورزند و بعد ازان اگر چیزی از شیافات استعمال کنند باکی نیست و بیشتر باین اشیا بغیر علاج دیگر رمد زائل گردد و کذالک در ابتدای رمد آب سرد بچشم رسانیدن ممنوع‌ست و استعمال توتیا قبل از فصد و استفراغ نیز مضرست و ذورکیه دران باشد نیز در ابتدا بکار نبرند و گاهی در وجع شدید بجهت لذع خلط حاد منصب بسوی چشم یا بجهت امتداد ملتحمه از امتلای مادهٔ رطبه یا ریح بخاری حادث میشود و علاج لذع تعزیه و تبرید و تلطیف‌ست و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانیدن و علاج تمددار خای چشم و تحلیل و نقل مادهٔ ممدود بجانب مخالف بحجامت و ذلک تنقیه ازان و گاهی در رمد مغریات و معدلات مواد حار استعمال میکنند و شیرزنان از انجمله است لکین قطور او در

چشم زمانی طویل نگذارند بلکه هر زمان تجدید آن کنند و به پنبۀ نرم بملایمت پاک کنند و ایضاً منجملۀ آن سفیدی بیضۀ مرغ‌ست و کذلک لعاب اسپغول و بهدانکه در جمیع اینها انضاج‌ست و درین تجدید هر وقت واجب نیست بلکه اگر ساعتها بدارند مضرت نکند و سفیدی بیضه از شیرانفع است و اگر چه شیر جالی تر و منضج و مسکن‌ست جهت آنکه سفیدۀ بیضه با وجود تلیین و تطمیس و تضریۀ او چسپندۀ سطح عین و مسدد مسام نیست و بسبب لزوجتی که دارد معین بر طول بقای ادواست در چشم و اگر بجای او لعاب طبیخ حلبه نمایند با وجود تحلیل و انضاج او جامع تلیین و تطمیس و تسکین وجع و روغن گل ازین قبیل‌ست مرگ روغن از داخل چشم استعمال نکنند بالجمله واجب‌ست که دوای مستعمل در چشم و خصوصاً در رمد چنان باشد که دران خشونت نبود یعنی سیال باشد چه دوای یابس بخشونت خود مولم بود و کیفیت طعم ادویۀ مستعله قوی مثل تلخ یا ترش یا تیز نباشد و باید که خوب باریک بسایند تا خشونت او برطرف گردد و اگر ممکن بود تفه بی‌مزه اختیار کردن اولی‌ست و ایضا میل بچشم نرسانند و ذرور بکار نبرند و دوای حار استعمال نکنند هر گاه درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب شدید باشد واجب‌ست که مدام تنقیۀ چشم نمایند از چرک بتقطیر شیر دران که غسل او میکند و یا سفیدۀ بیضۀ مرغ بکار برند و بدست چشم نمالند حتی‌المقدور و اگر احتیاج بمس افتد برفق نمایند تا چشم ایذا نیابد بالجمله در تنقیۀ چرک برفق بیشتر عنایت مصروف دارند چه از تنقیۀ چرک تخفیف وجع و جلای چشم و مکث ادویۀ مستعمله حاصل میشود و رازی در حاوی نوشته که هر گاه بار رمد رمص بسیار باشد خرقۀ نرم یا پنبه را بر سر میل بپیچند و بآب تر کنند و بملایمت چرک را بآن پاک کنند و اگر آب دهن باشد بهترست و در چشم ذرورا بیض پاشیده رفاده گذاشته به بندند و در فاخر گفته که اگر چرک بسیار و وجع شدید باشد جفن را در هر اندک زمانی برگردانند و چرک بدستور پاک نمایند و دران شیر دختران بچکانند و جفن را بمالند و بفشارند تا جمیع چرک براید و بجهت آنکه بیشتر وجع رمد بسبب چرک میان جفن و چشم میباشد چون رمص خارج شود همان ساعت وجع تسیکن یابد و خواب اید و اگر سبکی حاصل نشود شیاف مسکن وجع متخذ از افیون و زعفران در چشم بچکانند و چون انحطاط یافت بحمام برند **و واجب‌ست** که در ابتدا مکشفات قوی و قابض شدید استعمال نکنند که طبقه کثیف شود و مانع تحلیل و موجب عظم وجع گردد خصوصاً وقتیکه درد شدید باشد و دوای ضعیف‌القبض نیز اندر ابتدا در منع ماده کفایت نکند و بتکثیف طبۀ ظاهر ضرر کند و دران ماده بند شود پس هر گاه چیزی ازین مضرتها اتفاق افتد بدوام تکمید از آب گرم تدارک او نمایند و اقتصار بر شیاف ابیض محلول بآب اکلیل‌الملک نیکوست و قوی‌تر ازان با وجود امتلای راس گاهی ضرر رساند و اما از محللات نیز در اول رمد اجتناب شدید نمایند و گاهی بعد استعمال مقبضات و خصوصاً وقتیکه با وی مخدرات مخلوط باشند بتقطیر ماءالعسل و ماءالسکر

در چشم بجهت دفع مضرت آن حاجت افتد و اگر ازین هیجان مرض ظاهر گردد برای تدارک او چیزی مبرد که دران تکثیف نباشد اضافه کنند **و گاهی** اشتداد وجع باستعمال مخدرات مثل عصارۀ لفاح و کاهو و خشخاش و قدری از سماق محتاج میگرداند لیکن تا ممکن بود ترک او اولی‌ست و اگر چیزی ازان بضرورت استعمال نمایند قدر ضرورت نه زیاده باحتیاط تمام بکار بند و حتی‌الامکان بر سفیدۀ بیضه ممزوج بآب مطبوخ خشخاش اقتصار ورزند و گاهی بآن قدری حلبه اضافه میکنند تا که در تسکین وجع از جهت تحلیل اعانت کند و ایضاً آفت مخدرات زائل سازد و اما اگر مادۀ رقیق اکال باشد باستعمال افیون و دیگر مخدرات باکی نیست بلکه شفای اوست و عقب او درد نشود و اگر چه طبیب اعتقاد دارد که مخدر از جهت مضرت او ببصر مکروه‌ست لیکن افیون در اوجاع اکالۀ غیر ممدده شفای عاجل‌ست و جالینوس در جبلۀالبرء گفته که مخدرات مسکن اوجاع عین اندااما موجب ضعف بصراند و شیاف افیونی مسکن وجع چشم‌ست ولیکن خوف آنست که بعد ازان ضعف بهمرسد پس باید که جهت تدارک آن بعد از استعمال شیاف مسخنی استعمال نمایند و بهترین آن شیاف دارچینی‌ست و گویند که خوردن مخدرات و التست زایراداو بر چشم و بمصلحات او که دران تریاقیت باشد مثل زعفران و جندبیدستر و مشک وجدوار استعمال نمایند تا کسر غائله آن گردد و در تقطیر او افراط نکنند لماقلنا آنفا و شیاف وردی و جع صعب رابرءالساعۀست **و بقول** جالینوس و رازی در رمد شدید بعد فصد و مسهل و تقلیل غذا قرص معمول از افیون و بزرالبنج و زعفران و مر بقدر باقلا بدهند و یا شربت خشخاش و یا افیون تنها بقدر نخود که خواب ارد و مرض صحت یابد و این در رمد آنچنان مکروه نیست که در قولنج **و گاهی** رادعات بر پیشانی طلا میکنند خصوصاً هر گاه طریق انصباب نزلۀ حجاب خارج باشد لیکن ررادع شدیدالردع نباشند که بسبب شدت تکثیف و احتباس مواد باعث ازیادی وجع گردند بلکه روادع مذکور مثل پوست خرپزۀ قثائی‌ست خاصةً نه خرپزۀ زرد شیرین و مثل شیاف مامیثا و مثل فیلر هرج و صبر و تخم گل و زعفران و انزروت و از ابها مثل آب عنب‌الثعلب و آب عصی‌الراعی باشند و کذلک برگ عوسج و طلای پست جود عنب‌الثعلب و بهی نافع‌ست اما اگر ماده شدیدالحدت و الرقت باشد لطوخات شدیدالقبض مثل مازو و گلنار و سک استعمال نمایند که تضمید بآنها بر مجاری نوازل برای تسدید آن تأثیر عظیم دارد و این وقتی‌ست که ماده حار باشد و تقویت اجفان و تبرید آنها بعصارۀ ورد و عصارۀ برگ بارتنگ و عصارۀ برگ بید نمایند و ایضاً بضماد برگ گل و از مرکبات ضماد صندل و خولان و زر درد هر واحد یکجزو زعفران نیم جزوست و چون نفوذ ماده از سمحاق باشد بسنبل گلسرخ و اقاقیا بآب کشنیز و اندکی زعفران بر پیشانی ضماد نمایند و ایضاً شیاف مامیثا حضض صبر انزروت زرد رد مساوی زعفران نصف جزو و ایضاً آرد عدس و پست جو بگلاب و یا بآب آس و بزرقطونا سرشته ضماد کنند و بآبیکه دران گل سرخ و آس و برگ بید و نیلوفر عدس پخته باشند روی

بشویند و از شستن بآب سرد منع کنند که آن بتکثیف خود حبس ابخره نماید و اگر مادۀ نازله بچشم بسیار گرم نباشد غبار آسیا و مرو کندر با سفیدۀ بیضۀ مرغ ضماد کنند و اگر ماده بارد بود دوائی که مجفف و قابض و مقوی عضو مع تسخین باشد مثل لطوخ بسیحاب و گوگرد و بورق برجبهه و جفن بعمل ارند و یا کبریت و زفت و فلونیا و تریاق کبیر و مانند آن بر چشم ضماد نمایند چنانچه ماسرچویه در کتاب تمام و کمال نوشته **و هر گاه** علت مزمن گردد فصد ماقین و شریان پس گوش نمایند و هر گاه ماده مستفرغ گردد و درد بغایت سخت نباشد بلکه کم گردد آن هنگام شیاف برء یوما بزردۀ بیضه ساییده در چشم قطور کنند پس بعید نیست که در یکروز مریض صحت یابد و بشام آن روز در حمام داخل کنند و نیز برای تحلیل بقیۀ ماده شیافات محلله مثل شیاف سنبل بکار برند و بصورت طول مرض شیافی که دران مس سوخته و زاج محرق باشد استعمال کنند و گاهی اکتحال بصبر تنها کفایت کند و سعوط بشونیز و روغن بادام و قثاء الحمار محلل بقایای رمدست مطلقاً و ایضا چون رمد بطول انجامد و بدن نقی و خالی از فضول باشد باید دانست که ماده از عضو دیگر مثل سر بسوی آن منصب میگردد پس باید که متوجه معالجۀ سر گردند از فصد و حجامت و مسهل و غیره و بعد ازان حمام بآب شیرین معتدل نمایند و اگر فائده بخشد اضمدۀ قابضه استعمال کنند و اگر این نیز فائده نکند قطع و داغ عرقین صدغین و یا خلف اذنین نمایند ولیکن این باید که بعد از تنقیۀ کامل باشد چنانچه جالینوس گفته و **اریباسیس** و رازی گویند که چون رمد کهنه گردد و بطول انجامد و ماده در طبقات چشم رسوخ یابد این هنگام بهترین تدابیر حجامت اخدعین و انداختن زالو بر صدغین و بر موضع قریب چشم و حجامت قفاست بعد از فصد و چون نضج یابد حمام نافع‌ست و ضماد زعفران و عصارۀ مامیثا و حضض و صبر و صمغ عربی و استعمال شیاف و ردی ابیض سودمند **و هر گاه** با وجود جودت پرهیز و حسن تدبیر رمد بطول انجامد و سرخی و سیلان اشک منقطع نگردد و از فصد و مسهل و غیر آن منتفع نشود معلوم نمایند که در نفس طبقات چشم مادۀ ردی محتقن‌ست که غذای دارو چشم را فاسد میکند و یا در چشم سوءمزاج ردی‌ست که فاسد میگرداند غذای آنرا و یا نزول می‌نماید نوازل از سر و دماغ در حالت اول توتیای مغسول مخلوط بملینات مثل سفیدآب و اقلیمیای ذهبی مغسول و نشاسته و اندکی صمغ کحلاً و طلاءً بکار برند که رطوبت غریبه بمرور ایام خشک میسازد و چشم باصلاح می‌آرد و گایه برای حبس نزله بداغ تارک سر مضطر شوند چه گاهی دوام رمد از دوام نزله میباشد و اگر مبدأ ماده از حجب باطنی دماغ باشد علاج صعب بود الا مدار آن بر استفراغات قوی باشد مع استعمال مقویات سر و از ضمادات معروف بهمین نفع مثل ضمادی که از سنبل‌الطیب و گلسرخ و اقاقیا و کشنیز خشک بآب کشنیز سبز سازند فقط و کشنیز خشک مع اندکی زعفران بر موضع ساعتی یا دو ساعت گذراند پس جدا کنند و ارجیحانس گفته که صاح رمد شراب و جماع ترک نماید و دوای مسهل

استعمال کند و روی بآب سرد بشوید و چیزی گرم نشمد و ترشی و بادی نخورد و از غبار و دخان و هوا و آفتاب و چراغ احتراز نماید و نزد خواب بر چشم صوف مغموس در شراب قابض بنهد و اول فصد کند و بر ساقین حجامت نماید و ترک غذا و اقتصار بر ماءالشعیر سازد و بر عطش مصابرت کند و بمرات حقنه نماید و بر چشم طبیخ اکلیل‌الملک بربرب عنب نهد که مسکن الم‌ست و بر پیشانی تخم خشخاش و پوست آن مطبوخ ضماد سازد و نان بشراب تر کرده خورد و آنجا که در رمد علاجهای صواب و تنقیهٔ بالغ کرده شود و با وجود آن رمد بر حال خویش باشد باید که هرگز از طریق صواب بازنگردند زیار که ممکن‌ست که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و بعد مدتی دراز تلطیف یافته تحلیل پذیرد و کذا رمد حادث در زمستان و امزجهٔ بارده و بلدان بارده طویل‌المدهٔ و علاج آن صعب‌تر میباشد پس باید که مریض و معالج هر دو را از طول مرض با تدبیر صائب هلال و کلال بهم نرسد و دست از پرهیز و تدبیر براندارند و بقول بعض مجربین چون صاحب رمد بگذارد دست خود را بر چشمی که رمد دارد باین طور که اگر رمد در چشم راست باشد دست چپ را بران گذارد و اگر در چشم چپ باشد دست راست بران نهد و کواکب بنات‌النعش را از یک تا هفت بشمارد که بگوید یک دو سه چهار پنج شش هفت پس برگردد از هفت و بیک آید که بگوید هفت شش پنج چهار سه دو یک پس انگشت خود را گرد چشم خود بگرداند و بگوید تحقیق صحت یافت چشم من گویند که شفا می‌یابد باذن الله تعالی **و اطبای هند** گویند روزیکه رمد شروع گردد همان روز اً برگ دهتوره نیمگرم در گوش مخالف تقطیر کنند و قطور آب کونپل برگ نیم و کذا آب زرد چوب سوده نیز نافع‌ست و اگر شیر درخت بر در چشم کشند ور رد چشم را فوراً آرام میکند و پاه که دوای هندی‌ست در آب ساییده گرداگرد چشم طلا کردن مفید و مزیل سرخی‌ست و هرگاه انبهٔ خام که بهندی کیری گویند باریک بسایند و حوالی چشم ضماد کنند در یکروز برمد فائده بخشد و اگر موسم انبه نباشد امچور در ظرف آهنی بآب بسایند که مثل مسکه گردد بعده گرداگرد چشم ضماد نمایند و قدری ازان در چشم کشند و اگر آب لیمو براهن پهن گذارند و بآهن پاره دیگر بسایند و قطره قطره آب لیمو همین اندازند تا غلیظ شود پس ان آب را بر پلک چشم گذارند و دو سه بار تکرار نمایند بهمه اقسام رمد مفیدست و اگر پنبهٔ خام را در ظرف آهن بکوبند تا خوب نرم شود و بر چشم ببندند همین عمل کند و قیمهٔ گوشت میش در هر دو دست قبض کنند حتی که گرم شود پس بر چشم و پیشانی ضماد کنند فهو عجیب للوجع لاعدیل له و اگر پاره رسوت گیر و پوست هلیلهٔ زرد هلدی افیون هر یک ماشه بوده پهنکری بریان هر یک دو ماشه بآب ساییده گرد چشم ضماد کنند در هر قسم رمد معمول است و اگر پهنکری بریان یک ماشه افیون یا سرخ سوده با مغز گهیکوار بقدر سه چهار ماشه کوفته در پوئلی بسته بر چشم بگردانند و قدری ازین در چشم قطور کنند نیز در انواع رمد همواره معمول‌ست و اگر زیرهٔ سفیدلوده پهنکری بریان مساوی باریک ساییده

با قدری مغز گهیکو را آمیخته پونلی بندند و دراب تر کرده هر ساعت بر چشم بگردانند و شب این دوا را بر پارچه گسترده و بر چشم بسته بخوابند و بروز بدستور بطور پونلی بعمل آرند در دو روز دفع دردر چشم نماید از هر قسم که باشد و در تکملهٔ هندی مرقوم‌ست که اگر رسوت هلدی پنهانی لوده پهنکری هر یک سه ماشه افیون یک حبه لونگ یکعدد کوفته بیخته در شیرهٔ برگ تمرهندی دو پونلی بسته بر چشم بگردانند برای رمد و درد چشم مفیدست و در بیاض والد مرحوم مسطورست که قرنفل یکعدد پهنکری زعفران پنهانی افیون زردچوب هر یک برابر قرنفل کوفته در پونلی بسته درابی که کوکنار تر نموده باشند پونلی را تر نموده بر چشم بگردانند که رافع درد چشم‌ست و ایضاً بونلی مشهور اهل هند برای درد چشم این است که لوده پهنکری مرداسنگ هلدی زیرهٔ سفید هر واحد یکنانک افیون در سوخ مرج سیاه چهار عدد نیله تهوتهه یک سرخ باریک ساییده پونلی بسته دراب پوست خشخاش تر کرده بر چشم بگرداند و در خیرالتجارب‌ست که پوست خشخاش پهنکری لوده برگ سرس مغز گهیکوار از هر یک دو درم کوفته پونلی بسته دراب کوکنار هر روز پونلی نو بعمل ارند و اگر آهک دراب حل کنند و یک زمان نگهدارند تا آهک ته نشین شود بعده لوده پنهانی بقدر هفت ماشه دراب مذکور بسایند و در پونلی بسته در همان آب بدارند و زمان زمان گرد چشم پونلی را بگردانند برای رمد مفید بود و ضماد رسوت یکماشه افیون زعفران هر واحد یک سرخ پوست هلیلهٔ کابلی هفت ماشه در آب حب بسته وقت حاجت بآب ساییده بالای چشم نیز رافع درد چشم‌ست و اگر دیو دارد ارهلد را کوفته بیخته در شیر زن یا گوسفند انداخته بر آتش گذارند چون بجوشد کف آنرا گرفته در چشم کشند نافع بود و گویند که این دوا برمد دموی و صفراوی مخصوص‌ست و بلغمی و سوداوی و ریحی را نیز نافع لکین در دموی بعد فصد و تلیین بکار برند و در صفراوی تلیین فقط نمایند و تلیین بطبیخ هلیله و کشمش و مغز فلوس مناسب و خوردن کشنیز خشک با نبات وقت خواب نافع لیکن نزد احقر استعمال چنین ادویهٔ حاده در رمد صفراوی مناسب نیست و حضض زیرهٔ سفیده لوده پهنکری بریان زردچوب گل ارمنی هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد انزروت هر یک سه ماشه زعفران افیون خالص هر یک یکماشه قرنفل دو عدد عنب‌الثعلب چهار ماشه صندل سرخ دو ماشه کوفته بیخته بآب عنب‌الثعلب سبز حب نموده نگهدارند و بآب مذکور ساییده ضماد نمایند که نافع درد چشم و ورم‌ست حار باشد خواه بارد و کذالک هرهلدی افیون هر واحد یکماشه بوده پهنکری هر یک دو ماشه کوفته بیخته بآب حل کرده بر چشم طلا نمودن در هر قسم رمد معمول مؤلف بقائی‌ست و گویند که اگر هلیله آمله هر یک یک جزو اصل‌السوس چهار جزو چشمیزج پنج جزو کوفته در آب برگ تمرهندی ساییده شیاف سازند و در سایه خشک کرده بآب خالص حل کرده در چشم چکانند در هر قسم رمد تسکین درد فی‌الفور نماید

ذکر ادویهٔ مسکن وجع رمد

ضماد مخ گوسفند که مجرب ابن ماجه است و کذا زردی بیضه و روغن گل و زعفران که مجرب سویدی‌ست و در نسخهٔ ارسطو شیر زنان نیز داخل‌ست و کذا افسنتین بمیفتخج پخته و کذا گلسرخ خشک در شراب پخته و کذا سفر جل مشوی مدقوق و کذا مسکه پنج بار بآب و سه بار در گلاب شسته و کذا حلبه و خشخاش بآب یا گلاب ساییده و کذا لعاب حلبه و کذا تخم بادروج بشراب و کذا عدس و سفرجل بریان و روغن گل و کذا عصارهٔ برگ پروج بسویق شعیر و کذا نشاسته در سفیدی بیضه و آرد جو و شیر دختر حل کرده و کذا سیب شیرین مشوی ساییده و کذا کتیرا بگلاب و کذا زعفران اکلیک‌الملک آب کشنیز سبز زردی بیضه بآب طبیخ خشخاش یا بعصارهٔ بیخ یا بآب طبیخ آس سرشته و کذا آب کاسنی و آب خرفه و آب به و آرد جو و اگر وجع شدید باشد آب عنب‌الثعلب اضافه کنند و کذا روغن گل و برگ کاسنی سوده و آرد جو و زردهٔ بیضه حل کرده و کذا زاج بحری سوده بحریر بیخته بمسکهٔ مغسول آمیخته و براتش پخته حتی که منعقد گردد و کذا حماما زردی بیضهٔ مسلوق روغن گل زعفران حل کرده و کذا شراب کهنه بسویق جو و کذا برگ بنفشهٔ سبز سوده بروغن گل و شیر دختران آمیخته و کذا فوفل و مرو زعفران مساوی در زردی بیضه و روغن گل آمیخته بصوف مرغری یا پنبه آلوده و کذا کنجد مطبوخ بشراب که مسکن ضربان و محلل ورم و نافع رمد صعب‌ست و کذا بزربیخ تخم خشخاش پوست خشخاش مساوی ساییده و آرد جو سه جزو آمیخته و کذا آرد جو و اکلیل‌الملک گل بابونه کشنیز سبز در رمد صعب و شدت الم و کذا نان تازه بی‌نمک بمیفختج آمیخته و کذا زردی بیضهٔ خام یا قدری پخته و کذا سویق شعیر و برگ بنفشهٔ سبز و کذا شادنج مغسول و کذا گلسرخ خشک مطبوخ که مجرب سویدی‌ست و کذا وضع قطعهٔ ریهٔ حمل بر چشم و کذا برزقطونا و آب عنب‌الثعلب و روغن گل و کذا طحلب و برگ خشخاش و عصارهٔ حی‌العالم که عجیب‌ست و کذا موم سفید یکدرم بروغن گل شش درم براتش نرم گذاخته وقت اشتداد وجع و کذا نزد ضربان شدید گلسرخ خشک بطبیخ اکلیل‌الملک و بعده اکتحال درور‌اصفر و کذا زردی بیضه و اکلیل‌الملک و کذا زردی بیضه و عقید عنب و کذا انار شیرین مع شحم ساییده بشراب حلو پخته و کذا اکلیل‌الملک برگ کشنیز سبز زردی بیضه روغن گل و نان گندم منقوع در رب عنب ریمله آمیخته و کذا عصارهٔ اکلیل‌الملک بزردی بیضه و کذا غبار آسیا بر   و کذا آب عنب و زردی بیضهٔ مسلوق و کذا میفتخج و اکلیل‌الملک و زعفران بقدر گرسنه و افیون مخلوط کرده و کذا زعفران و گل سرخ و زردی بیضه و کذا آرد گندم برب عنب مطبوخ و کذا خولان بگلاب **و قطور** سفیدی بیضه در چشم در ابتدای رمد مبرد و مغری و مسکن الم و حرارت و حرقت و مزیل خشونت‌ست و کذا تقطیر او در حمام بعد نقاهی بدن به تنقیه در حال تسکین درد کند و مکرر بتجربه رسیده و کذا آب کشنیز سبز و شیر

زنان و کذا افیون در شیر دختر بر سنگ سوده و کذا نشاسته در شیر دختران حل کرده **و کماد** اسنفج در آب گرم تر کرده بمرات و کذا گلنار و اکلیل‌الملک جوشانیده بطبیخ آن **و اکتحال** بدخان کندر و کذا بشیاف نشاسته دو درم سفیداب زعفران صمغ عربی هر واحد یکدرم افیون نیم درم باریک ساییده و دراب عنب‌الثعلب شیاف بسته بقول جالینوس مسکن وجع‌ست و کذا شیاف دارچینی **و نطول** حلبهٔ اکلیل‌الملک مطبوخ **و غسل** عین مدام بآب بابونه **و تعلیق** یک مگس زنده که در پارچه متخلخل به بندند بنحویکه زنده بماند و بر بازو یا گردن بیاویزند و کذا تعلیق چشم راست سرطان اگر رمد در چشم راست باشد و چشم چپ او اگر در چشم چپ باشد بر صاحب رمد و کذا تعلیق پای سرطان چشم نیز مسکن وجع‌ست

ذکر ادویهٔ مانع رمد

اگر گل هندی یکعدد بلع کنند از اکثر امراض چشم خصوصاً از رمد تا یکسال در مان باشند و هر گاه چند حب ازان فرو برند سالها حسب عدد حبات مبلوعه ایمن شوند و بتجربه رسیده و از مجربات بعضی متأخیرین‌ست که اگر گلنار را از درخت او روز شنبه یا چهارشنبه قبل از طلوع آفتاب بدهن قطع کرده بلع نمایند بدون مس کردن آن بدست یکسال و بقولی هفت سال از درد چشم و رمد امان یابند و از جالینوس منقول‌ست که اگر گلنار را که بقدر حب الآس باشد هفت عدد نهار بلع کنند تا سه سال از رمد در امان باشند و کذا تعلیق و باب در خرقه بسته بر بازو و سویدی نوشته که اگر بیخ عصی‌الراعی در نقصان ماه قلعه کند و انسان آنرا با خود دارد دران سال او را رمد عارض نشود و مجرب من‌ست و رازی گوید هر که یک حب مثنان بلع نماید دران سال از رمد در امان باشد

علاج رمد حار دموی و صفراوی و حمرت عین

از لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید دهند و صندل گل ارمنی رسوت عنب‌الثعلب اقاقیا مساوی دراب کشنیز سبز ساییده گرداگرد چشم ضماد کنند و پارچهٔ نیلگون مدام بالای چشم دارند و طلای گهرهٔ معمول و حب رمد و در آخر بحب سرخ نیز معمول‌ست و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر بز یا سفیدی بیضه حل کرده و یا قطور مسکن در چشم چکانند و گاهی در رمد حار شب اطریفل کشنیزی میخورانند و صباح لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه می‌نوشانند و شیاف مامیثا بآب کشنیز تازه سوده اندرون چشم میکشند و ضماد و قطور حضض مسحوق بشیر دختر نیز در ابتدای رمد حار نافع‌ست و اگر درد شدید بود افیون اندکی هم ضم نمایند و کذلک طلا و قطور آب کشنیز سبز با شیر خر یا شیر زنان مسکن هر ضربان شدید خصوصاً در رمد حارست بقول جالینوس و بعضی لعاب بهدانه نیز می‌افزایند و اگر برگ کشنیز تر مقدار وافر بگیرند و بدون کوفتن همچنین بر چشم نهاده برفادهٔ

غیر محکم به بندند و روزی دو سه بار تجدید کنند در اوائل رمد نفع بسیار میکند و انزرورت بسفیدی بیضه یا شیر دختر با شیر بز سوده بر چشم طلا کردن رمد گرم را نفع عجیب نماید و ضماد بنفشه و تسکین لهیب چشم میکند و برمد حار نفع میرساند و اگر مسکه را در گلاب سه بار بگذارند و بر خرقه ضماد کرده بر چشم وارم نهند در عین شدت درد نفع عجیب کند و پنیر تازۀ تر و گوشت تازه و زردۀ بیضه هر یک ازین بروغن گل سرشته نافع رمد و مسکن در دست و ضماد آرد جو با سفیدی بیضه بر پیشانی منع سیلان مواد بچشم کند و همچنین ضماد برگ انگور باسویق شعیر و ضماد برگ کشنیز و ضماد برگ گلسرخ تازه هر واحد مانع نزول مواد بچشم‌ست و ضماد برگ کاسنی و کذا خارخسک تر فقط یا بآرد جو مجرب و مسکن عجیب‌ست و ارگ ازین تدبیر فائده نشود فصد سر رو از جانب چشم مریض یا چشم شدید الالم گیرند و اگر ممکن نبود حجامت ساقین نمایند پس زلو در بناگوش و نقرۀ گردن هفت هفت عدد بچسبانند و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج صفرا نموده از مسهل صفرا تنقیه کنند و حب هلیله خورند و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج مریض گرم نباشد در مسهل سنای مکی یکتوله و تربد هفت ماشه داخل کنند و عوض حب مذکور تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و استعمال حب ذهب و حب بنفشه نیز نافع بود و ایضا در دموی بعد فصد سررو و شرب شربت بنفشه چهار توله در عرق مکوه و بید ساده و نیلوفر هر یک پنجتوله داخل کرده و قطور شیاف ابیض در شیر دختران حل کرده و طلای شیاف مامیثا دراب مکوه و کشنیز سبز و یا در شیر بز و یا زن بر گرد چشم و صدغین و پیشانی و روز سوم یا چهار فصد رگ پیشانی و یا ماقین روز پنجم تلیین طبع بمطبوخ فواکه حلو حلوی خان و حب بنفشه باضافۀ خیار شنبر و شربت ورد و سکنجبین ساده و روغن بادام و روز دیگر تبرید مذکور باضافۀ تخم ریحان و بصورت بقای سرخی خورانیدن حب ایارج و جهت تعدیل مزاج استعمال اطریفل کشنیز نافع‌ست و در صفراوی بعد فصد شرب ماءالقرع نه توله با شربت نیلوفر چهار توله و یا آب انارین معصود بشحم هفت توله بشربت درد مکرر اهلیلجی دو توله تا سه روز و بروز چهارم تنقیه بمطبوخ هلیله و یا مغلی حامض که مقوی بسنا یکنیم توله بود باضافۀ خیار شنبر و ترنجبین هر یک هفت توله و شربت آلو مسهل چهار توله و روغن بادام هفت ماشه و تبرید از شیرۀ خیارین و خرفه هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و ریشۀ خطمی هر یک سه ماشه در عرق نیلوفر و کاسنی و بید ساوه هر یک پنجتوله براورده شربت نیلوفر چهار توله گرد اسپغول نه ماشه پاشیده بعده قطور شیاف وردی بلعاب اسپغول و طلای حضض سه ماشه دراب لیموی کاغذی مفید بود و بعد از ان در هر دو برای تحلیل بقیۀ ماده اطریفل کشنیزی با عرق شاهتره استعمال کنند و هر شب استعمال معجون بنفشه بگلقند خصوصاً هر گاه چرک کثیر باشد نافع‌ست و برای تسکین شدت درد خوردن گل بابونه دو ماشه باطریفل کشنیزی دو توله سرشته معمول استاد

مرحوم‌ست و کمادلوده بهانی میدۀ گندم نیز در تسکین درد مجرب‌ست و ذرور ابیض یا ذرور چشخام یا شیاف منحج یا شیاف برءیوما یا شیاف جالب‌النوم یا شیاف شب یمانی که بآب انار میسازند بعمل آرند و بعد تنقیه اکتحال انزروت مربی ده جزو نشاسته نبات سفید هر واحد سه جزو و چشمیزج یک جزو باریک سوده برءالیوم ست و گل ارمنی عصارۀ ماميثا بوش دربندی صندل سرخ حضض مکی اقاقیا عنب‌الثعلب تخم خطمی صمغ عربی فوفل افیون صبز زعفران کوفته بیخته بآب کشنیز یا لعاب اسپغول یا سفیدی بیضه ضماد نمایند و هر گاه بشویند از ابی که دران کوکنار و برگ سیب جوشانیده باشند بشویند و حب سرخ یا حب سبز طلا کنند و ایضا در رمد حار صندل سفید بآب لیموی کاغذی که قوی‌تر از انست و یا گل ارمنی سه ماشه بآب کشنیز سبز و یا سفیدی بیضه یکعدد و نشاسته سه ماشه و یا افیون شب یمانی بریان هر یک دو ماشه دراب لیمو حل کرده ضماد کنند و اگر پهنکری یک ماشه افیون بقدر نخود دراب برگ تمرهندی بقدر دو فلوس ساییده بر آتش نهند تا غلیظ شود بر چشم ضماد نمایند برای درد و سرخی مفید بود و یا شیاف ماميثا گلسرخ حضض صبر صندل سرخ فوفل زعفران مساوی حب ساخته در سایه خشک کرده بآب کشنیز یا کاسنی یا گلاب یا آب حل کرده بر پیشانی و پشت چشم ضماد نموده باشند که در ابتدا سود دارد و یارسوت یکماشه افیون زعفران هر یک یکسرخ پوست هلیلۀ کابلی هفت ماشه ساییده حب بسته وقت حاجب بآب ساییده بالای چشم ضماد کنند و اگر گیرد چهار جزو افیون یکجزو حضض هلیلۀ سیاه زردچوب هر یک دو جزو زنجبیل صمغ عربی هر یک ربع جزو سائیده حب بسته بآب نقوع کوکنار ساییده حوالی چشم طلا کنند برای تحلیل مادۀ رمد و سرخی چشم مفید و ضماد زردۀ تخم مرغ آرد جو گل بنفشه گل بابونه در اخر رمد مفیدست و پوست هلیلۀ زدر پوست هلیله آمله حضض گیر و برگ تمرهندی افیون شب یمانی بریان زیرۀ سفید هر یک قدری در پارچه بسته بگلاب تر کرده بر چشم بگردانند که برای رمد حار نافع‌ست و اگر پهنکری بریان لوده پهانی هر واحد یکماشه افیون نیم ماشه برگ تمرهندی چهار ماشه همه را کوفته در پارچه بوئلی بسته بآب تر کرده زمان زمان چشم بگردانند برای رمد بی‌نظیر و معمول‌ست و ضماد شب یمانی بریان شش ماشه لوده پهانی پوست هلیلۀ کابلی هر یک دو ماشه گیر و افیون زعفران هر واحد یکماشه در ظرف مسی با دستۀ مسی بآب انار ترش سائیده حبها بسته استعمال کردن برای درد و سرخی نافع‌ست و کذا ضماد آرد جوده درم باقلا پنجدرم اقاقیا یکدرم سفیدۀ تخم مرغ یکعدد بآب کشنیز تازه و آب کاسنی آمیخته نافع ورم و درد چشم‌ست و اگر وجع و ضربان اشد بود باطبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند و پوست کوکنار پوست هلیلۀ زرد پهکری سفیدۀ کاشغری بآب تمرهندی در ظرف آهنی سوده بعد فصد سررو و حجامت قفا ضماد کردن نیز مفیدست و ضماد پهکری بریان هفت ماشه مرداسنگ سه نیم ماشه بعرق لیمو دراوند آهنی با دستۀ آهنی حل کرده برای در چشم

از مجربات ست و کذا ضماد پهانی لوده پهکری هر یک دو ماشه افیون گیرو هر یک یکماشه مفید و ایضا برای درد بسیار پوست هلیلهٔ زرد پهکری رسوت مرداسنگ پوست خشخاش بآب سوده گرد چشم ضماد نمایند و گاهی گیرو افیون زعفران عوض پوست خشخاش داخل کرده بعمل می‌آید و یا گیر و رسوت صندل سرخ بآب عنب‌الثعلب و روغن گل دور چشم ضماد کنند و یا رسوت پهکری بریان افیون هر یک سه ماشه بآب حب ساخته دراب ساییده اندک گرم نموده بر چشم طلا کنند و اگر لوده پهانی آمله در روغن گاو بریان نموده بآب سرد ساییده گرد چشم طلا کنند برای درد چشم مجرب‌ست اما باید که در چشم نرود و ضماد هلیلهٔ سیاه کافور شب یمانی رسوت بآب برگ عنب‌الثعلب سبز نیز در رمد مجرب و طلای پوست هلیلهٔ زرد گیرو رسوت هلیلهٔ زنگی نیز مفید درد چشم‌ست و اگر تمرهندی تخم دور کرده دراب تر نموده مالیده صاف کرده افیون بقدر سه سرخ و پهکری پنج سرخ دران آب انداخته و در ظرف آهنی بپزند تا غلیظ گردد برداشته طلا کرده باشند نیز نافع رمدست و اگر تمرهندی نباشد آب برگ او بگیرند و برگ بانسه سائیده تکیه بسته و کذا برگ انار سوده و کذا برگ گوبهی سائیده بر چشم سه روز بستن برای رمد سودمندست و کذا برگ پنبه در دوغ جوشانیده ساییده بر پشت چشم بستن و کذا لوده ششدرم پوست هلیلهٔ زرد دو درم بآب برگ انار ساییده پنبه آلوده وقت شب بر پشت چشم سه روز نهادن مفید و بقدر چهار توله برگ حنا بدون آب سائیده قرص بسته بر مقعد بستن و بعد یکپاس دور نمودن در ازالهٔ رمد از مجربات مشهوره است و اگر صبر شیاف مامیثا حضض مکی زعفران افیون اقاقیا گل ارمنی صندل سرخ بآب عنب‌الثعلب یا گلاب طلا کنند و درد ساکن کند و کحل معمول حکیم علی اکبر خان جهت درد چشم و بقایای رمد نافع‌ست و کذا عصارهٔ آمله که همواره معمول ست گویند که جهت رمد کهنه که بهیچ دوا به نشود بگیرند پهکری سفید یکماشه و در روغن زرد نه ماشه بسوزند که سیاه شود و با یکماشه افیون در ظرف آهنی از دستهٔ آهن سحق بلیغ نموده در چشم کشند و کحل چشمیزج تألیف علوی خان جهت رمد مزمن نافع‌ست و کذا کحل ملکا یا مفید **و غذا** صاحب رمد حار کدو و پالک و خرفه و مونگ با نان یا برنج و زردی بیضهٔ نیمبرشت و در صفراوی ماءالشعیر بشربت نیلوفر مناسب بود و اغذیهٔ ترش شیرین چون آب انار و زرشک و تمرهندی شکر آمیخته و مانند آن که قامع صفرا و مطفی خون‌ست مفید بود لیکن ترشی صرف مضرست و جمله اغذیه نافع صداع حار و انچه مانع صعود بخار بدماغ بود مثل برزقطونا بجلاب و سویق شعیر بشکر و سفوف کشنیز بشکر و اسپغول بشکر بعد طعام بصاحب رمد نافع بود و از جمیع لحوم و خمر و حلوا پرهیز کنند و اگر خوف ضعف قوت باشد شوربای چوزهٔ مرغ جائزست و هر گاه رمد بطول انجامد آرد حلبه و خشخاش و باقلا و زعفران و صبر با سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرشته طلا نمایند و دم الاخوین زعفران مامیثا اقاقیا صبر مساوی افیون نصف یکجزو شیاف ساخته کحلاً و

طلاً استعمال کنند که عجیب‌الاثر است **و بدانند** که در رمد دموی بعد فصد یا حجامت قفا گاهی جوشانده و باین طور میدهند عناب شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و یا عناب سپستان خطمی بهدانه گل بنفشه گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده و اگر طبع نرم بود تخم ریحان پاشیده بنوشند و یا گل بنفشه عناب گل نیلوفر جوشانیده شربت نیلوفر یا شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و رسوت و هلیلهٔ سیاه پهکری مداسنگ بآب عنب‌الثعلب تازه ضماد کنند و بقول جالینوس اگر خون بسیار در روز اول اخراج نمایند و سفیدهٔ بیضه در چشم چکانند و بشیر دختران بشویند رمد دموی را در یکروز ساکن کند و در صفراوی بعد فصد مسهل صفرا یا مطبوخ هلیله دهند و لابدست که در مسهلات او انچه مخرج بلغم‌ست مثل تربد و هلیلهٔ کابلی و مانند ان نیز داخل کنند زیرا که بعیدست که صفراوی او خالص بغیر رقیق باشد و همچنین جمیع امراض دماغی صفراوی و یا آلو بخارا قراصیا زردالو خشک تمرهندی هر واحد یک اوقیه و نیم پوست هلیلهٔ زرد پنجدرم سنای مکی چهار درم گل بنفشه پنجدرم تخم کاسنی کوفته دو درم زرشک سه درم نیلوفر هفت عدد همه را جوش داده صاف کرده بست درم ترنجبین دران حل نموده صبح بیاشامند و اگر در عمل آن توقف گردد بآب گرم محلول دران شکر سرخ تحریک نمایند و بعد اتمام فعل شربت سیب یا گلاب و یا شربت نیلوفر سرد برزقطورنا پاشیده دهند و غذا دو پهر آب گوشت چوزهٔ مرغ اندک کشنیز تازه دران پخته بخورند و دائم صندل و نیلوفر و غیره خوشبو بارد ببویند و باقی تدبیر مثل رمد دموی ست و لعاب اسپغول بشربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا هر دو یا یکی ازان با شربت آلو بخارا بهر تسکین صفرا دهند و یا لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خرفه و شربت نیلوفر یا شربت خشخاش و اگر با رمد صفراوی سرفه باشد بهتر چیزی از ماءالشعیر با شکر یا شربت بنفشه نیست خصوص که سرفه خشک باشد و ایضاً ماءالشعیر عظیم‌النفع ست برای رمد که در مادهٔ او حدت باشد و اگر چته سرفه نبود و اگر با رمد بیداری باشد با شربت خشخاش بدهند و اگر در ماده نهایت حدت باشد با شیرهٔ تخم خشخاش و کدو و خیار و خرفه بنوشانند و بعد ازان اضمدهٔ بارده مثل بزر قطونا بآب کاسنی و کشنیز تازه بر چشم ضماد نمایند و چشم را بگلاب ممزوج باندک سرکه بشویند و لعابات و شیر تازه دوشیده و رقیق سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم بچکانند و اگر سوزش در چشم باشد و بعد خواب چشم بند ماند شیره خیارین شیرهٔ تخم خشخاش لعاب اسپغول شربت نیلوفر بدهند و بعد از تنقیه استحمام بآب شیرین نیمگرم نمایند و شیاف کافوری و اگر درد شدید باشد شیاف ابیض افیونی بکار برند و اگر ماده در غایت حدت باشد تضمید ببرگ نیلوفر و برگ کاسنی و وضع اطراف دراب گرم نافع و بقراط گفته که در هنگام کثرت تجلب و شدت حرارت رمد از خرفه و عنب‌الثعلب آب بگیرند و دران قدری روغن و آرد جو داخل کرده بر چشم گذارند و یا برگ کاهو

کوفته بر چشم نهند در ابتدای علت و در انحطاط بزردهٔ بیضهٔ مرغ گرم کرده ضماد نمایند و طلانی عصارهٔ برگ بهی آب عنب الثعلب لعاب اسپغول سپیدی بیضهٔ مرغ با هم سرشته نافع رمد صفراوی‌ست و سفیدی بیضهٔ مرغ با روغن گل مخلوط کرده قدری شیر عورت داخل نموده گرد چشم طلا کردن نیز مجرب‌ست و ایضاً کافور یکجزو لوده افغانی سه جزو ساییده در پونلی بندند و تا دو گهری دراب تر کرده بعد از اب براورده بالای چشم گردانند و قطره در چشم چکانند و استعمال شیاف سماق صغیر نیز درین باب بتجربه رسیده و بعد استفراغات اگر رمد اندکی باقی ماند ذرور ابیض در چشم اندازند یا شیاف ابیض بغیر افیون در سفیدی بیضه و شیر دختران حل کرده چکانند و زردهٔ بیضه بروغن گل بر پلک نهند و بربندند و از استعمال این ادویه در چشم قبل از استفراغ حذر کنند زیرا که درد شدید ارد و هر گاه درد ساکن سود و ورم تحلیل گردد و سرخی نقصان پذیرد ذرور اصفر صغیر بپاشند و شیاف احمر لین استعمال کنند و از فواکه منع کنند مگر انکه دران منع تصعد ابخره و تقویت معده باشد مثل امرود اندک و کذا به و سیب و اما شفتالو و انجیر و انگور و خرپزه و مشمش و خرما و مویز و عصل مضرست و غذا بمزورات مانند مزورهٔ ماش باسفاناخ و مغز بادام و مزورهٔ آلو و آلوبالو نافع‌ست ولیکن بسیار ترش نباشد و نه بسیار شیرین و فالودهٔ جو مقشر و بالجمله در اشربه و اغذیهٔ ایشان مراعات تلیین طبع و تطفیه و تسکین باشد و تقلیل و تلطیف غذا واجب بود و اجتناب از جمیع لحوم و البان و ماهی و چیزهای شور مثل مری و کامخ و قدید و همچنین زیتون نضیج نمایند و قدری کشنیز خشک برای منع بخار در طعام داخل کنند و ابن لسوع گوید که چون رمد صفراوی باشد فصد کنند و استفراغ بمطبوخ فواکه نمایند و در چشم ذرور اصفر بسفیدی بیضه حل کرده چکانند و بعد دو ساعت چشم را بگلاب بشویند و مامیثا و زعفران خولان دراب کشنیز سبز سرشته بر پلک ضماد سازند **و مخفی نماند** که در سرخی چشم که منجمله رمد باشد بقول شیخ بعد استفراغ بفصد و مسهلات و حقنجات ضماد از پوست انار مطبوخ برزکال و مسحوق مخلوط بمیفختج یا عسل نمایند و تکمید او باسفنج حار مدام کنند و تضمید بآرد کرسنه یا گندم مطبوخ بشراب عسل یا ضماد باصل‌السوس مدقوق نفع میکند و چشم مدام بشیر بشویند و تبرید و ترطیب او مدام نمایند لیکن اقتصار بر تبرید مسطی و مبلدست و جالینوس در میامر خود گفته که علاج حمرت چشم مبادرت باخراج خون‌ست و بعد ازان استفراغ بحقنه پس تلیین طبیعت بتلیین معتدل بعد ازان تکمید موضع باسفنج و تصعید بآرد کرسنه و غیره که مسطور شد و اگر دران تاکل بهمرسد عدس با عسل یا بآب سفرجل مطبوخ ضماد نمایند یا برگ زیتون بشراب پخته ضماد کنند و آنچه معمول مؤلف ست اگر سرخی و آب جاری بود اطریفل همراه عرق شاهتره و یا عرق نیلوفر عرق گاوزبان عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بخورند و رسوت دو ماشه افیون صمغ عربی هر واحد یکماشه زعفران چهار سرخ پهنکری لودهٔ پهانی اقاقیا انزروت پاه هر یک ماشه دراب کوکنار

گرد چشم ضماد نمایند و اگر اصل‌السوس مقشر قدری بآب ساییده پنبه بدان آلوده بر پلک بدارند سرخی چشم دور کند و قطور آب مغز گهیکوار وقت خواب در چشم نیز رافع سرخی آنست و چوب درخت گزاز بالاخراشیده ساییده حوالی چشم در روزی دو بار طلا کردن برای سرخی چشم عجیب‌الاثرست و برود کافوری نیز حمرت و حرارت چشم را مفیدست و اگر پهکری زرد چوب لوده پهانی هر یک نیم توله قرنفل یکعدد شیرهٔ تمرهندی که زرگران دران زر و نقره صاف می‌نمایند و می‌مالند بقدری که ادویه دران سرشته شود ادویه کوفته بیخته دران آمیزند و در پارچه بوبلی بندند و در قدری آب بدارند و دو سه قطره در چشم چکانند و ساعت بساعت بر چشم بگردانند نخستین آب گرم از چشم خواهد برامد آمدن دهند که عقب آن شفاست و سرخی چشم و درد آنرا در یکپاس دفع کند و پونلی پهنکری و افیون و مغز گهیکوار که در علاج کلی رمد گذشت نیز برای رفع سرخی چشم معمول و مجرب‌ست و ایضاً برای رفع سرخی زنجبیل صندل سرخ نرکچور هلیلهٔ زرد مساوی کوفته در گلاب ساییده بالای چشم طلا نمایند و چشم بکشایند تا قدری در چشم رود و آب سوزان خارج شود پنج شش کرت چشم بپوشند و بکشانید باز خواب کنند مجرب‌ست و اگر برگ عنب‌الثعلب سوخته بزرکشوت سوخته مروارید ناسفته مقناطیس سوده مغسول ریگی که زرگران جلای نقره باو میدمند مساوی ذرور سازند جهت رفع حمرت چشم و رمد و جلای آرد طرفه مجرب نوشته و شیاف حنا و شیاف دیگر که دران زبدالبحرست مفید و اگر هلیلهٔ زنگی نهایت خرد دو عدد افیون خالص چهار سرخ قرنفل از طرف گل نصف دراب چاه ساییده در ظرف نگهدارند و گرد چشم طلا کرده باشند در دفع سرخی چشم و ضعف بصر نفع بخشد لیکن باید که چند روز ادامت نمایند و ایضاً برای سرخی چشم هلدی چهار ماشه سونهه دو ماشه موتهه چهار ماشه بچ دو ماشه پاوبالاگوند ناگوری نمک سابنهر هر یک دو ماشه گل ارمنی هشت ماشه و اگر نباشد گیرد اندازند همه را کهرل نموده گولی بسته نگهدارند وقت حاجت بالای چشم ضماد نمایند و ضماد لوده پهکری هلیلهٔ زرد بآب سوده همین عمل کند و کذا لوده جدوار پهکری افیون پوست خشخاش بآب سوده نیمگرم گرد چشم ضماد کردن و همچنین برای سرخی که از ابخرهٔ حار باشد و سرخی نزله نباشد ضماد رسوت پهکری مرداسنگ بآب تمرهندی و گلاب سوده نافع‌ست و کذا ضماد پاه گیر و رسوت پهکری هلیلهٔ زرد فوفل نیمگرم مفید و برای سرخی چشم و اشک روان هلیلهٔ سیاه هلیلهٔ زرد رسوت صمغ عربی هر یک سه ماشه کوکنار افیون هر یک دو ماشه دراب عنب‌الثعلب دور چشم ضماد نمایند و کحل بابت شاه رفیع‌الدین صاحب و استعمال معجون هندی نیز سرخی چشم را نافع‌ست و گاهی برای سرخی چشم که از نزله بود بعد حجامت قفا اطریفل صغیر میدهند و از کوکنار عدس کشنیز خشک کوفته بیخته بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته از پیشانی تا رخساره دور چشم ضماد می‌نمایند و اگر سرخی چشم از نهادن برگ عشر مقابل چشم برای محافظت گرمی آفتاب

پیدا گردد سفیدهٔ کاشغری در شیر دختر حل کرده بچشم کشیدن و آنبه هلدی بشیر برهسوده بر شقیقهٔ چشم مؤف ضماد کردن و اطریفل کشنیزی خوردن مفید میشود و گاهی در سرخی چشم پی درد مع خارش و رمص غلیظ بستن برگ لیمو برون چرب کرده بر چشم فائده می‌کند پس هر گاه رمد تحلیل پذیرد و حمرت باقی ماند بزردهٔ بیضهٔ مرغ برشته مسحوق باندک زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی میشود و حجامت قفا بدستور **نکته** ارجیحانس گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او می‌نماید

ذکر بعض ادویهٔ نافع ورم چشم

ضماد حب الآس بشوکران یا سویق شعیر و کذا حماض تربسن ساییده و کذا عصی‌الراعی و کذا برگ بنفشهٔ سبز و کذا حی‌العالم و کذا عصارهٔ برگ خرفه و کذا آرد جو بعصارهٔ مذکور و کذا آرد باقلا مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عصارهٔ برگ گلسرخ و کذا عصارهٔ انار شیرین مشوی و کذا عصارهٔ گلنار خشک کرده بر مسن سوده کذا سفرجل مشوی مدقوق تنها یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کاهو بآرد جو و کذا شقایق النعمان بطلا پخته و کذا عصارهٔ اذان الفارسبویق و کذا اکلیل‌الملک تنها یا بزردی بیضهٔ یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته و کذا سفیداب رصاص بسرکه و روغن گل آمیخته و کذا بزرقطونا مسلم در آب کشنیز پخته و کذا برگ لبلاب بسویق و کذا برگ هنرد بسویق و کذا مرزنجوش و زردی بیضه و سرکه و کذا عصارهٔ برگ بنفشهٔ سبز بسویق شعیر و کذا گل سفرجل رطب یا یابس و کذا عصارهٔ جرادهٔ کدو و کذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر جبهه و کذا عصارهٔ نبات بسویق شعیر و کذا عروق صفر که آن کرکم‌ست در گلاب بر سنگ سوده پنبه آلوده نهان و هر ساعت تبدیل آن کردن و کذا آرد جو بعصارهٔ عصی‌الراعی سرشته و یا بعصارهٔ کرفس آمیخته و یا بعصارهٔ برگ و خیوط و شاخ نرم کرم بری مخلوط کرده و یا بعصارهٔ عنب‌الثعلب سرشته و کذا قلومس سائیده و کذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده که مجرب‌ست و کذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته هر واحد نافع‌ست و بقول روفس ضماد زعفران و گلسرخ نافع ورم فلغمونی عین‌ست **و اکتحال** حی‌العالم و کذا دخان قطران و کذا توتیا در عصارهٔ برگ عوسج حل کرده و کذا عصارهٔ مامیثا در اخر رمد و کذا آبنوس محرق مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا حماض اترج در ابتدای رمد صفراوی و کذا لعاب بهدانه و نبات سفید و کذا شیاف ابیض در عصارهٔ بارتنگ سوده و کذا انزوت مربی بشیر خربانبات سفید و نشاسته و کذا انزروت سوده در سفیدی بیضه سرشته بر چوب طرفا چسپانیده و در تنور گذاشته تا خشک گردد و مثل غبار ساییده و نصف او شمشم و نصف او زعفران و نیز مثل انزروت اضافه کرده در رمد صعب مجرب سویدی‌ست و کذا برگ نمام و شمشم و

انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شمشم براورده خشک کرده و نصف او نبات و برع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار ساییده مجرب اوست و برگ نمام دور کنند و کذا شادنج مغسول بشیر زنان و کذا رطوبت برگی حی‌العالم و کذا اسفنج سوخته مغسول و کذا شیاف مامیثا در رمد قدیم و حدیث و کذا عصارهٔ گل کدو و کذا چوب ساج سوخته دراب مطفی و مامیثا مساوی ساییده و کذا نحاص محرق و مغسول بمرات کثیر در گلاب یا آب که نفع عجیب دارد و کذا آب دهن صائم که مجرب‌ست و بقول اسرائیلی و رازی اکتحال شیاف از دم الاخوین صبر اقاقیا مامیثا زعفران هر واحد یکدرم افیون نیم درم ساخته دراب کاسنی سوده در ورم حار و استرخای اجفان عجیب‌ست و کذا توتیای کرمانی هفت بارد دراب عوسنج پرورده که نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیز سبز و مثل او شیر زنان و کذا پوست بیخ انبر باریس در گلاب خیسانیده و کذا سفیداب رصاص بست بار دراب شسته در ظرفی بگلاب تا ده روز در افتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم واقع بر قصب قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب حل کرده و کذا سماق در عصارهٔ بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان در شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض بآب عنب‌الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد **و انکباب** بر بخار زرور و دراب جوشانیده و کذا بابونه بآب و سرکه پخته در اخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین **الم و شم** صندل و گلاب و کافور **و غسل** وجه بطبیخ قطر **و شرب** دیاقوذا هر واحد نافع رمد حارست و ادویهٔ مسکن وجع در علاج کلی رمد مسطور شد و ادویهٔ مانع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گرد و حسب حاجت از انجا اخذ نمایند **اقوال حکام** بقول شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ‌ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ هلیله استفراغ فرمایند و اگر در ماده اندکی غلظت باشد تربد داخل نمایند و ایضا اگر دانند که ماده در حجب دماغ متشرب‌ست تقویت مطبوخ با یارج فیقرا کنند و گاهی در چنین حالت بر نقوع صبر اقتصار می‌نمایند و اگر خوف حرارت باشد دراب کاسنی یا آب باران نقوع کنند و واجب‌ست که بعد تنقیهٔ تامه متوجه معالجهٔ چشم گردند و ابتدا کنند دران بتضمید چشم و وجه بمبردات دافع مواد از چشم از عصارات بارد مثل عصارهٔ برگ بارتنگ و برگ بید و کاسنی و خرفه و عنب‌الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات بارده مثل اسپغول و بهدانه و سفیدهٔ بیضه و شیر خر و شیر دختر هر یک ازینها مفرد و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضه با شیاف ابیض که مغری و مرد و مسکن وجع مصلح خلط لذاع‌ست و دیگر شیافات رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعه چندان مبالغه نکنند که طبقات کثیف و مواد محتقن و وجع مشتد گردد و گاهی قدری افیون می‌افزایند که وجع را تسکین شدید می‌بخشد لیکن گاهی بنابر تخدیر و تفجیج بصارت را

ضرر رساند و مرض را طول دهد و شیاف و ردی در تسکین التهاب و وجع عظیم‌المنعت‌ست و دیگر ادویهٔ مفردهٔ رادعه مثل مرداسنگ و کتیرا و حضض و گلسرخ و سرمه و اقاقیا و مامیثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و هلیلهٔ زرد و سیاه و گل نیلوفر و نشاسته و افیون و کوکنار و آب کوکنار و آب کشنیز تازه و سائر عصارات و صمغ عربی و غیره است پس هر گاه ردع ماده باستفراغ و جذب بخلاف جهت و استعمال ردادع نمودند بتدریج منضجات شروع کنند برفق یعنی اول مخلوط بروادع بعده منضج صرف بعمل ارند و ایضاً اول رقیق مخلوط بمثل گلاب و البان که دران قوت انضاج‌ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری انضاج‌ست و مسکن وجع بود و لعاب بهدانه شدیدالانضاج ازوست و تسکین میکند و لعاب حلبه و آبی که دران حلبهٔ مغسول جوشانیده باشند جیدالانضاج و مسکن وجع‌ست و او اول داوئی است که ابتدا بآن در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتغلیظ چیزی از منضجات احتیاج افتد باید که استعمال بلعابات نمایند و اگر به تبرید آنها حاجت اید بعصارات کنند و عصارهٔ شجره که آنرا بیونانی و بفارسی رشک و نیز بیدیده نامند مجرب‌ست و در ابتدای رمد حار و انتها او مفید بخاصیت و قوی‌النفع‌ست و بعده انحطاط نمایند از امثال این عصارات و بطبیخ اکلیل‌الملک که دران انزروت محلول دراب حلبه و بادیان افراط نمایند و بآب مطبوخ زعفران و مرتکمید کنند و چون دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند بآب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد او استحمام بآب گرم یا تکمید کنند انفع بود پس شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع‌ست استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد بعد از فصد حجامت کنند و ادامت بدالک اطراف و بستن او بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال کنند بعده مغز نان بآن بیامیزند بعد ازان مغز نان در میفتخج تر کرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون باوی ضم نمایند و اگر مادهٔ صفراوی باشد بعد فصد بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام بآب شیرین نمایند و گاهی دران ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی شستن روی بآب سرد اندکی سرکهٔ آمیخته نفع میکند و درین قسم بر استعمال قابضات در ابتدا بلاافراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در عصارات استعمال نمایند **گیلانی** گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج آن افتد در سه یا چهار مرتبه برارند حتی که گاهی واجب بود که در اخراج او مبالغه نمایند تا بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج تقرقیق آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از مرققات آن حمام‌ست و ضعیف ازان تکمید و تنطیل بآب گرم یا بآبیکه دران حلبه و بزرکتان جوشانیده باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد ازان تلیین طبیعت بماءالفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسیحی بیاید یا حب ذهب یا حب بنفشه یا مطبوخ خیار شنبر که در قول ثابت

خواهد امد باید کرد و اگر خواهند تربد و شاهتره و هلیلهٔ سیاه بقدر حاجت دران اضافه کنند و فیمابین فصد و اسهال از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمرهندی بشیرهٔ تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا ظاهرالحلاوهٔ باشد زیرا که حموضت ضارست بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این مضرتر در رمدست و لهذا برای آن مزورات معموله از آب سیب و نار و آلو و عناب و آب ماش و مانند آن بقول رطبه و کدو بروغن بادام نیکوست و عند سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بدن تنقیهٔ تام یابد در چشم قطور اولا بکار برند و میل قریب او نبرند و نه دران در وردنه دوای حار استعمال کنند و خصوصاً اگر درد شدید یا ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق یا لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون لذع ساکن شود شیر زنان چکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانهٔ شیرین و شیر دختران و سفیدهٔ بیضه و گلاب و آب کشنیز و برهم زنند تا یکسان شود و در چشم چکانند و مریض را در خانهٔ کم روشن بنشانند و بر روی او پارچهٔ سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی چشم باشد بشیافی که در قول مسیحی بیاید ضماد کنند و هر گاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد بآب و شیر گداخته در چشم چکانند **صفت شیاف کافور** که در ابتدای رمد نیکوست سفیداب ارزیز هشت درم صمغ و کتیرا هر واحد هفت درم اقلیمیای نقره سه درم زبدالبحر و انزروت هر واحد چهار درم بعرضب یکدرم کافور نیم درم شیاف سازند **صفت** شیاف اصفر که در وسط رمد صالح‌ست صمغ و سفیداب هر واحد سه درم کتیرا و حضض هر واحد درم بآب اکلیل‌الملک شیاف سازند و اگر مر ض بکاهد و در چشم سرخی و دمعه باقی ماند ذرور اصفر نفع کند **صفت آن** انزروت ده درم زعفران سنبل و صبر و مر هر واحد درم ذرور کنند و در اخر رمد تا آنکه صاف گردد صفت شیاف احمر لین هر گاه سرخی چشم ساکن شود استعمال کنند که ثقل اجفان ببرد شادنج شش درم صمغ عربی کتیرا هر واحد پنجدرم مس سوخته چهار درم کهربا سفیداب ارزیز هر واحد دو درم بسد مروارید شنگرف معدنی هر واحد درم دم الاخوین زعفران هر واحد نیم درم شیاف سازند ضماد که در اخر رمد نافع‌ست بگیرند زردهٔ بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه و ضماد کنند و باید که چوجهٔ مرغ و تیهو در اخر بخورند **صاحب کاملی** و جامع و خلاصه می‌نویسد که در رمد حار بعد فصد سرارود تلیین از پوست هلیلهٔ زرد و آلو بخارا و تمرهندی و عناب و گل بنفشه و ترنجبین یا بمطبوخ فواکه یا نقوع هلیله بآب انارین ادویه که دران قبض و ردع اندک و بآن ادویه مفریه مسکنه مخلوط باشد مثل اقاقیا و سفیداب قلعی و صمغ عربی با سفیدهٔ مرغ سرشته بر دور چشم طلا کنند و در چشم کشند و شیاف ابیض ساده بچکانند و اگر باین تدبیر درد ساکن نشود بآن بعض ادویه که دران تحلیل اندک مع تعزیه و تسکین باشد مثل قطور انزروت سفید چهار درم جو مقشر کوفته ده دانه بهدانه ده دانه در

ظرف آبگینه یا نقره گذاشته آب بران ریزند چندانکه ادویه را بپوشاند و براتش انگشت ملایم بدارند تا بگذارد و بجوش اید انگاه صاف نموده و سرد ساخته چند قطره در چشم بچکانند و در روزی پنج و شش نوبت همین نحو بعمل ارند که انشاءالله تعالی در همان روز یا روز دوم رمد را باصلاح آورد و بعد از آنکه رمد تحلیل یافته و درد تسکین پذیرفته و سرخی زائل شده باشد شیاف احمرلین کشند و در حمام داخل کنند و اگر قدری قلیل از درد و ورم باقی مانده باشد شستن چشم بآب نیمگرم و استعمال ذرور اصفر صغیر و شیاف احمرلین لازم دارند و درانجا که مادهٔ دموی یا صفراوی بوده باشد ماءالقرع با شربت ورد و یا شربت بنفشه یا شکر طبرزد بدهند که اثری عظیم دارد و عصارهٔ کشنیز با شیر خر یا شیر زنان در چشم کشیدن بغایت سودمندست و کحل که در جمیع اقسام رمد مجرب‌تست در چشم کشند و دوائیکه در اول رمد بجهت ردع مواد برء فی‌الحال ست این‌ست که خر مهره کوفته بیخته حضض هندی کوکنار سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همه مساوی در آب لیمو کاغذی در ظرف آهنی تا دو ساعت سحق نموده بر اطراف چشم سه نوبت ضماد نمایند که مجرب‌ست و بعد سه روز قرنفل سوده شب یمانی هر کدام یکدرم حضض سه درم افیون نیم درم بآب گرم سرشته ضماد کنند که بغایت مفیدست و این ضماد درد را در ساعت تسکین دهد بگیرند کشنیز تازه خشخاش با پوست زردهٔ تخم مرغ روغن گل زعفران اکلیل‌الملک افیون اول خشخاش را با اکلیل‌الملک در شراب و آب بپزند تا مهرا شود بعد ازان ادویهٔ دیگر آمخیته ضماد کنند و ذرور شیاف مامیثا یکجزو انزروت دو جزو زعفران یکجزو کوفته بیخته و نیز رمد را مجرب‌ست و شیاف مامیثا پوست هلیلهٔ زرد هر کدام سه درم و نیم صبر سقوطری هر کدام یکدرم کوفته بیخته هر بامداد و شبانگاه در چشم کشیدن همین خاصیت دارد **انطاکی** گوید که در مد حار فصد کنند و بعد ازان اکثار از ماءالشعیر و تخم خشخاش کنند و تمرهندی و عناب و آلو بخارا بخیار شنبر دهند و تبرید موضع بآب کشنیز و عنب‌الثعلب و گلسرخ و شیاف ابیض محلول بسفیدی بیضه نمایند بعده با حمرلین دورا خزر زعفرانی علاج کنند و از مجربات در حار خصوصاً باصداع این‌تست که بر کدو ارد جو در سرکه سرشته طلا کنند و بریان نموده مقشر کنند و مالیده بشکر و یا بشربت ورد و بنفشه اگر عرض شدت کند بنوشند و بحب‌الآس و   ضماد کنند و آب حی‌العالم یا کشنیز مع شیر خر یا زن اکتحال نمایند و هر گاه رمد با ورم کثرت کند چیزی در تحلیل رمد حار مثل ضماد آرد حلبه و خشخاش و باقلا بسفیدی بیضه نیست یا طلا و کحل آب گل کدو و حی‌العالم بشیر زنان **بولس** گفته که معالجهٔ لذع بمستفرغات و منقیات نمایند و در چشم سفیدهٔ بیضه چکانند تا ورم حار نضج یابد و اگر در بدن فضول نباشد حمام موافق بود و در اورام حار امتلائی معالجه باستفراغ خون و اسهال و مالش اعضای سفلی کنند و چون تمدد از خون غلیظ در عروق چشم باشد و در بدن امتلا نبود شراب بنوشند که تسخین و تقنیح نماید و بعد تنقیهٔ بدن اکحال و

شیافات رادعه استعمال کنند و **جالینوس** گوید که تدبیر رمد حار بعد فصد بچکانیدن لعابات و سفیدی بیضهٔ مرغ در چشم کنند و اگر وجع تسکین نیافت بآب فواکه اسهال نمایند و اگر مشاهده گردد در قرنیه شبیه غمام دلیل جروح و قروح‌ست باید که بعد از فصد شیاف ابیض را با سفیدی بیضهٔ مرغ بچکانند اگر الم ساکن شد یقیین دانند که ماده تحلیل یافته و اگر ضربان شدت نمود یقیین کنند که قرحه بهمرسیده این هنگام در چشم او انچه باعث انفجار قرحه است مثل لعاب حلبه و آب اکلیل‌الملک بچکانند و تلطیف تدبیر نمایند تا آنکه منفجر گردد و چون منفجر گشت و مده برامد استعمال نمایند مانند ماءالعسل که جلا دهد اوساخ را و اگر مده باقی ماند لعاب تخم مرو و تخم کتان استعمال نمایند و یا شیاف کندر در چشم بچکانند و چون قرحه پاک گردید شیاف ابار محلول در شیر دختران تازه دوشیده یا شیر خر استعمال کنند تا اندمال یابد و بر چشم رفاده نهاده محکم به بندند تا آنکه نگردد و اگر بطول انجامد زمان علت تلطیف غذا ننمایند تا قوت ضعیف نگردد و سستی در علاج نکنند تا آنکه قرصه مندمل گردد **و ثابت** بن قره گفته که من معالجه می‌نمایم رمد حار را در ابتدا بفصد قیفال و بعد ازان باسهال بمطبوخ فواکه و هلیله در اول و اخر باین مطبوخ خیار شنبر بگیرند پوست هلیلهٔ زرد پانزده درم مویز منقی پانزده درم و در اب بپزند و صاف نموده بگیرند ازان دو ثلث رطل و دران مغز فلوس خیار شنبر ده درم حل نموده صاف کرده یکدرم روغن بادام شیرین بران چکانیده نیمگرم بیاشامند بعد از انکه بدو ساعت پیش ازان یکدرم غاریقون باجلاب سرشته خورده باشند و از حضض صندل سفید هر یک دو جزو اقاقیا نیم جزو شیاف ساخته عندالحاجت بآب کشنیز تازه حل کرده بر پلک طلا نمایند و متوجه معالجهٔ چشم گردند بچکانیدن شیر زنان در چشم شب و روز و اگر التهاب و هیجان زیاده باشد بدل آن رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ همیشه بچکانند و چشم را بآب سرد ممزوج باندک سرکه و یا گلاب بشویند و اگر وجع شدید باشد لعاب بهدانه با شیر زنان دائم در چشم چکانند جهت آنکه سریع‌التسکین‌ست و بدین تسکین نیابد شیاف ابیض بچکانند و شیاف اصفر آنرا نافع‌ست **و مسیحی** گوید که رمد ورم حار ملتحمه است پس اگر درینجا علامات ورم حار از انتفاخ و تمدد و حمرت و ضربان و صلابت و تمدد اورده و انتفاخ اجفان باشد اول فصد قیفال از جانب چشم علیل کنند بعده اطلاق طبیعت بطبیخ هلیلهٔ زرد و آلو بخارا و تمرهندی و شاهتره و تربد و غاریقون نمایند و اعادهٔ اسهال کنند تا که تنقیه سر حاصل شود و صبر درین عظیم‌النفع‌ست هر گاه دراب کاسنی و آب عنب‌الثعلب نقوع سازند و بهتر آنست که اول بماءالفواکه مثل آلو و تمبرهندی و بنفشه و هلیلهٔ زرد و خیارشنبر و ترنجبین اسهال اورند بعد ازان آب کسانی که دران صبر نقوع کرده باشند بنوشانند بعده حب قوقایا بخورانند و هر گاه بدن بتمامه از ماده پاک گردد اول سفیدهٔ بیضهٔ رقیق در همه روز و شب در چشم چکانند یا شیر دختران مفرد و یا بشیاف ابیض که از سفیداب پنجدرم و انزروت سه درم و کتیرا و نشاسته هر واحد

درم افیون نیم درم در شیر زنان یا سفیدهٔ بیضه رقیق ساخته باشند و اگر هنوز ماده بسوی چشم منصب باشد بگیرند حضض و صندل و گلاب و اقاقیا و مامیثا و عنب‌الثعلب و عصی‌الراعی و سفرجل و گلسرخ و ازین اجزا شیاف ساخته وقت حاجت بآب کشنیز سبز ساییده بر پلک طلا کنند و ردی را بآب برف مع قدری سرکه بشویند و تدبیر بارد یابس در اول مرض استعمال کنند و اگر رطوبت کثیر و التصاق باشد چشم را صاف کنند و ذرور انزروت سفید بشیر زنان سوده در افتاب خشک کرده باز ساییده بعمل ارند و هر گاه مرض بانحطاط آید بزردهٔ بیضه و آرد جو و گل بابونه و بنفشه ضماد کنند و اگر درد باقی باشد بصبر و صندل و شیاف مامیثا و فوفل و صمغ و افیون و اقاقیا دراب عنب‌الثعلب یا آب عصی‌الراعی یا آب کشنیز سبز حل کرده طلا کنند و اگر درینجا صداع و ضربان باشد دراب طبیخ خشخاش یا کاهو حل کرده استعمال نمایند و در اخر ذرور ابیض که از نشاسته و شکر و انزروت مربی بشیر خر ساخته باشند باستعمال ارند بعد ازارن در ذرور مذکور قدری از مامیثا و زعفران و مرو سنبل افزوده بعمل آرند **صاحب حاوی صغیر** گوید که در رمد حار فصد سرر و از جانب علیل کنند و شربت عناب و نیلوفر و بنفشه بنوشند و در ابتدا دوای لذاع موذی چشم بکار نبرند و تلیین طبیعت بماءالفواکه یا حب بنفشه نمایند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بنفشه پنجدرم و شکر ده درم بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و اسفاناخ بدهند و اگر صفرا غالب باشد آب انارین معصور بشحم مع شکر یا تمرهندی یا آلو بخارا و عناب مع شکر دهند و اسهال طبیعت بمطبوخ هلیلهٔ زرد کنند و در ابتدا شیر زن مع سفیدهٔ بیضهٔ مرغ در چشم چکانند و بصندل و گلاب و آب کشنیز سبز یا کشنیز تنها و حضض و اقاقیا و مامیثا بر چشم ضماد سازند و اغذیهٔ بارد رطب مثل مزورهٔ نارنج بمغز بادام و شکر که ترشی غالب نبود بدهند و شیاف ابیض و کافوری اکتحال نمایند و اگر درد و نخس و التهاب شست کند شیاف ابیض افیونی بکار برند و لعابات بارد رطب مثل لعاب بزر قطونا و بهدانه مع شیر دختران و بعصارات بارد مثل آب کاهو و خرفه و کشنیز سبز و عنب‌الثعلب تر و ملوخیا و مانند آن بر هم زده در چشم تقطیر کنند و اگر ماده در چشم منصب باشد بآب عنب‌الثعلب سبز و روغن کدو طلا کنند و روی بگلاب و آب برف بشویند ایلاقی مینوسد که در مادهٔ دموی یا مرکب از دم و صفرا یا دم و بلغم ابتدا بفصد سررو کنند و خون بمقدار واجب بمرات برارند اگر حال مریض مساعدت کند و اگر حاجت فصد بروز دوم افتد تا خیز نکنند و کذلک اگر حاجت باستفراغ شود بطبیخ هلیله و مانند آن مثلر خیار شنبر و تمرهندی و شیر خشت سازند و هر صبح شربت بنفشه یا نیلوفر یا شربت انار ترش با شیرهٔ بزور بیاشامند و اگر باین اشربه شربت خشخاش بنوشند تبرید راس و عین کند و خواب آورد و تدبیر صواب در رمد دور دیبخ آنست که اول بادویهٔ که مانع مواد از چشم و ناشف رطوبات و معدل مزاج باشند ترکیب داده اکتحال نمایند و این منفعتها در شیاف برء یوما یافته می‌شود و ترکیب این شیاف بر دو نوع‌ست یکی آنکه دران ادویهٔ

قابض و رادع اکثر باشد و این را بسفیدی بیضه یا شیر زنان حل کرده رقیق‌تر بکار برند و دیگر آنکه دران ادویهٔ قابضه کمتر و محلله بیشتر باشد و این را غلیظ‌تر استعمال نمایند و اطلیهٔ که در ابتدا بکار برند تا ماده را از چشم باز دارد از مثل صمغ و زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کنند و اگر ماده سخت گرم باشد طلا از عصارهٔ خرفه و عصارهٔ سفرجل و آرد جو و برزقطونا و آب عنب‌الثعلب و سفیدی بیضه سازند و اگر حرارت قوی نباشد از گرد آسیا و کندر و مرو زعفران و سفیدهٔ تخم مرغ بکار برند و اگر ماده ساخت سرد باشد از جندبیدستر و زعفران و زفت و راتینج طلا سازند و چشم را مدام از چرک پاک کنند خاصهٔ از رمد خشک و طریق دیگر در علاج انواع رمد حار آنست که اول سفیدی بیضه در چشم چکانند که آن مسکن وجع و دافع حدت ماده است و شیر زنان همچنین مسکن دردست لیکن دران قوت جلا و منضجه است و لعاب بهدانهٔ شیرین و آب صمغ هم رادع و هم مسکن وجع‌ست و شیاف ابیض بشیر زنان در ابتدای رمد نافع‌ست و هر گاه ماده از نزول بسوی چشم بعد استفراغ منع نشود ضماد از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و گل سرخ بر چشم نمایند و بر جبهه و صدغ اطلیهٔ مذکوره استعمال کنند و هر گاه ماده از نزول منع شود اشیای قابضه محلله مثل شیاف ابیض که دران یکدرم انزورت داخل کرده باشند استعمال نمایند و بعد ازان شیاف ملکایا بکار برند و اگر قدری ورم باقی مانده باشد از اقاقیا و مرو زعفران و مس سوخته و صبر طلا کنند که آن مادهٔ مابقی را تحلیل کند و دیگر ماده را باز دارد و هر گاه سیلان رطوبت و رمص یابس و التصاق زائل گردد این علامت نضج ماده و انحطاط مرض‌ست درین حالت باکتحال شیاف احمرلین و حمام نفع یابند و اگر باکتحال این در چند بار زائل نشود باحمر حاد حاجت اید و بعده در اخر امر ذروراغبر بکشند و اگر با این همه تدابیر مدت دراز گردد و رمد زائل نشود معلوم کنند که پلک چشم جرب دارد پس علاج جرب باید کرد **ابوالحسن** گوید که در رمد دموی مبادرت بفصد قیفال کنند و خون از جانب چشم شدیدالالم بدفعات برارند بحسب قوت و کثرت مادهٔ دمویه و قلت آن و در ابتدا استعمال میل در چشم حذر کنند و سفیدی بیضه و لعاب بهدانه در چشم چکانند و هر گاه لذع ساکن شود شیر زنان قطور کنند و صندل و گلاب بر سر طلا نمایند و افیون و بنفشه و نیلوفر ببویند و انار میخوش و سیب و ناشپاتی و بهی‌امتصاص کنند و تعدیل طبیعت بماءالقرع بشربت نیلوفر و بنفشه نمایند و از خوردن گوشت و حلوا و شربه شراب و صیاح و حمام و جماع حذر کنند و بمزورات غذا سازند و هر گاه علت تسکین یابد شیاف ابیض دراب و یا شیر حل کرده در چشم چکانند و ذرور ابیض بکار برند و چشم را بآب ریاحین بشویند و هر گاه علت انحطاط پذیرد شیاف قطع نمایند و ذرور بکار برند و در حمام داخل کنند و پلک باز کرده بشیاف احمر حک کنند واغبر اکتحال نمایند و در اخر تیهو و فروج غذا سازند و اگر مادهٔ صفراوی باشد تنقیهٔ بدن بمطبوخ کنند و حدت صفرا بماءالشعیر و شیرهٔ خرفه و ماءالقرع و آب انار میخوش و آب

تمرهندی و آب آلو و آب حصرم با شربت نیلوفر بشکنند و باقی تدبیر آنچه در دموی گذشت بعمل ارند **احمد بن هبةالله** گفته علاج رمد دموی فصد قیفال از جهت محاذی علت‌ست اگر مانعی نباشد مانند تخمه یا اسهال یا معض یا احتباس طبع یا ضعف یا سن از صغر و کبر و اگر طفل باشد حجامت نمایند پس اطفا و تعدیل مزاج بمثل شربت انارین نمایند و عناب آلو قراصیا از هر واحد یک ادقیه گل بنفشه چهار درم در ابیکه دران اصل‌السوس مقشر کوفته دو درم گل نیلوفر هفت درم جوشانیده باشند بخیسانند پس ترنجبین بست درم مالیده صاف نموده بیاشامند و اگر طفل باشد این نقوع را با شکر سفید یک ادقیه تا یکنیم ادقیه شربت مرتب سازند و بیاشامند و تلطیف غذا نمایند و مزورات معموله از شکر و لیمو باقطف یا بادام شیرین یا اسفاناخ تناول نمایند و احتراز از اغذیهٔ مؤلد خون مثل گوشت و خمر و عسل و شیرینی و روغن و اجتناب از اغذیهٔ مبخره مانند عدس و باقلا و از اغذیهٔ غلیظه مثل هریسه و گوشت گاو و شب‌خواری و از حرکات عنیفه و گرسنگی و امتلا نمایند و پایها بسنگ پا بمالند و ساقین بدست مالند و در ابتدای رمد شیر زنان و رقیق سفیدهٔ بیضهٔ مرغ و لعاب بهدانه رقیق در چشم چکانند پس شیاف احمر معشر بکشند و در وقت تزید وقت خواب شیاف ابیض انزروتی در چشم چکانند و بیرون چشم شیاف احمر معشر طلا نمایند و در وقت انتها شیاف ابیض ساده و ذرور چشخام انزرورتی و در انحطاط شیاف خولان طلا نمایند و بحمام روند **طبری** نوشته که بعد فصد سررو بهر تلیین طبیعت بگیرند تمرهندی لیف تخم آن دور کرده بست درم آلو و عناب هر واحد پانزده درم مویز منقی تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک برگ عنب‌الثعلب هر واحد یک کف هلیلهٔ زرد کوفته هفت درم همه را بجوشانند و بوزن صد درم صاف کرده چهل درم شربت بنفشه انداخته نیمگرم بنوشند و غذا مزورات عارسیه معمول بسرکه و شکر و آب غوره و مانند آن دهند و ظاهرالحلاوهٔ باشد زیرا که ترشی سرکه و غوره مضرست بعد ازان باین شیاف اکتحال نمایند بگیرند انزروت مربی بشیر خر پنجدرم نشاستهٔ شیرین طعم دو درم کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم سفیداب ارزیز سه درم اقلیمیای فضه دو درم افیون خالص سه طسوج تا یکدانگ کوفته و بیخته بشیر دختران سرشته یا بسفیدی بیضه رقیق شیاف سازند و بشیر دختران حل کرده بکار برند و از حل کردن شیاف بآب خالص در ابتدای رمد حذر کنند پس اگر شیر دختر یا سفیدهٔ بیضه دستیاب نشود دراب باران یا آب مطبوخ تقمقم آهن شیاف را حل کنند و رقیق بچکانند و بر پشت خوابیده چشم را بآهستگی گشاده اندک اندک هر قطره بعد ساعتی چکانند و تا دو روز در شبانه‌روز سه بار استعمال نمایند و بعد هر بار تنقیهٔ چرک از چشم می‌نموده باشند و بعده شیاف مذکور غلیظ تربیل استعمال کنند و تا دو روز صبح و شام بعمل ارند و بعد عمل شیاف چشم را بر فادهٔ مبلول بگلاب مؤرب بربندند و بعد یکساعت چشم را وا کرده از چرک پاک نموده باشند و بعد ازان ذرور از انزروت مدبر بشیر خر سه درم و نشاسته یکنیم درم و شکر سفید یکدرم ساخته در چشم کشند و

بهترین ذرور انست که کهنه بود بعده بدستور بر فادۀ مذکور به بندند و بعد یکساعت وا کرده صاف نمایند و تا سه روز صبح و شام بعمل ارند و هر شب وقت خواب اطراف عصی‌الراعی و برگ عنب‌الثعلب و اطراف کاسنی و قدری از جرادۀ کدو و اگر موسم او باشد باریک ساییده و بسفیدۀ بیضه یا لعاب اسپغول سرشته بر خرقه نهاده بر چشم گذارند و بخوابند و صبح بآب نیمگرم بشویند و تا حصول صحت اکتحال بذرور مذکور کنند و اگر بعد زوال مرض اندکی جفاف و غلظ در پلک باقی ماند استحمام و تکمید چشم بآب گرم لازم گیرند و از عشا و جماع بالمره منع کنند پس اگر ازین نجات حاصل نشود بشیاف احمر حاد اجفان را بخارند و اگر احتمال آن نکند باحمرلین حک نمایند و اگر ازین تدبیر هم زوال نپذیرد بدانند که فضلۀ منصبه بر ملتحمه عصر و غلیظ‌ست و اگر با وجود آن درد در داخل چشم نیز باقی باشد یقیین نمایند که در طبقۀ شبکیه فضله بسیارست پس اعادۀ فصد قیفال و استفراغ بمطبوخ مذکور بار دیگر نمایند و از ادخال میل چشم را راحت دهند و اگر فائده نشود باجفان او عنداصول اشفار نظر کنند پس اگر آثار شرناق یافته شود بدستکار رجوع کنند که شگافته خارج نماید و اگر شرناق یافته نشود و در باطن جفن مثل تخم انجیر محسوس گردد بآهن بخراشند تا خون غلیظ ازان سائل شود و بشیاف ابیض انزروتی مذکور اکتحال نمایند و گاهی رمد دموی عارض میشود و او آنست که جمله ملتحمه سرخ میگردد و اجفان بغیر دمعۀ کثیر غلیظ میشوند و با درد شدید متجاوز الحد میباشد و باشد که اجفان او منطبق نشوند و هر گاه هوای بارد بدان رسد درد سر پیدا شود و اطبای حران آنرا رمد علقی گویند و اکثر این رمد چشم را فاسد میکند و سبب موجب این علت صداع بیضه است که از اجتماع بخارات حادۀ غلیظۀ دمویه در غشای خارج قحف افتد و علاجش قصد قیفالین‌ست و اخراج خون در سه چهار بار و در ابتدای این رمد چیزی اکتحال ننمایند و از جمیع اغذیۀ ردیه پرهیز کنند و بر مزورات شیرین اقتصار ورزند و از اشیای سخت ترش مثل حصرم و سرکه و دوغ و مانند آن اجتناب کنند و بعد پنج روز از فصد بمطبوخ خفیف تلیین طبیعت نمایند و شرب ماءالشعیر لازم گیرند و از هوا احتیاط کنند حتی که در علت انحطاط ظاهر شود و نشان انحطاط این مرض انست که ملتحمه زرد میشود بعد سرخی بعده شیاف دیزج اکتحال نمایند و اگر ازان اشکر بسیار اید شیاف ابیض ساده اضافه نمایند و هر شب شیر دختر بر سر و در چشم از پستان بدوشند و کحالین بصره درین مرض بعد فصد و استفراغ بچیزی که در طرفه مثل خون بال کبوتر و رنیخ احمر محکوک و غیره علاج میکنند اکتحال می‌نمایند و ازان صحت حاصل میشود و هر چه در صداع بیضیه گذشت بعمل آرند و هم او گوید که عالج عام رمد کلی آنست که بعد فصد تبرید چشم نمایند بچیزی که مقوی چشم و مانع از قبول مواد باشد و درین وقت هر انچه بدان اکتحال نمایند اگر جامع برد و قبض باشد بهترست زیرا که برد تسکین حرارت نماید و قبض عروق را تنگ کند و از قبول ماده باز دارد و این معنی درین شیاف ابوما هر

مجتمع‌ست بگیرند گلسرخ یکدرم و حضض مکی دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو دانگ و اقاقیا نیم درم و توتیای هندی دو دانگ و نشاسته یکنیم درم و صمغ آلو و صمغ عربی هر واحد یکدرم و انزروت مربی یکمثقال کوفته و بیخته دراب خالص مثل عدس شیاف سازند و ساییده ثخین اکتحال نمایند و بالای پلک اطراف کاسنی کوفته مع شحم انار بری والا شحم انار میخوش ساییده بلعاب اسپغول و روغن گل سرشته بر خرقهٔ کتان آلوده بگذارند و چشم را برفاده اصلاً نه بندند و بعد هضم دوا چشم را صاف کنند و بر پلک همان دوا بگذارند و از هوا محفوظ دارند و چشم را بدست هم نمالند و بعد دو روز از فصد اگر مانع نباشد و فصل صیف باشد یا ربیع باین مطبوخ تلیین طبیعت نمایند آلو بخارا عناب هر واحد سی عدد ترنجبین پانزده درم تمرهندی سی درم هلیلهٔ زرد هفت درم تخم کاسنی تخم کاهو هر یک هفت درم کشنیز خشک یک کف جوشانیده مالیده صاف نموده و یکصد و سی درم ازان گرفته ده درم فلوس خیار شنبر دران مالیده صاف کرده شربت بنفشه دو ادقیه داخل نموده بنوشند و بعد ازان غذا زیر باج مزورهٔ شیرین بدهند و بسوی چشم بنگرند اگر اشک کم گردد یا منقطع شود و ورم بکاهد و سرخی قلت پذیرد از نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و فارسی هر واحد یکدرم افیون نیمدرم انزروت سفید خفیف‌الوزن مربی بشیر خر دو درم اقلیمیای فضه یکدرم حضض دو دانگ کوفته بیخته بآب عنب‌الثعلب مروق یا شیر خر یا بهر دو سرشته از عدس کلان و از نخود کوچک شیاف ساخته و یک شافه ازان در شیر دختران حل کرده در چشم صبح اکتحال نمایند و کذلک وقت عصر هر گاه در چشم علامات نضج ظاهر شود و آن زرد شدن و غلیظ گردیدن چرک و کم شدن وجع‌ست و هر گاه چشم بکشانید بر سیاهی او غشا از رمص باشد و چون از پنبه آنرا بردارند بغیر الم زائل شود درین وقت انزروت سفید خفیف مربی بشیر خر پنجدرم نشاسته شیرین طعم دو درم شکر طبرزد دو درم باریک ساییده و بحریر بیخته ذرور سازند و رفاده بگلاب تر کرده مؤرب بربندند و بعد هضم ذرور چشم را گشاده صاف نموده بشیاف مذکور اکتحال نمایند و اگر در چشم بصورت چیزی فروح معلوم شود درین وقت شیاف ابیض مذکور در سفیدی بیضه رقیق حل کرده و ذرور مذکور دران آمیزند تا مثل مرهم گردد ولیکن مقدار زرور کمتر باشد و کمیت شیاف بیشتر ازان اکتحال نمایند و بر پلک مغز بادام مقشر پنج عدد دراب عصی‌الراعی باریک سوده ضماد کنند که از بن حرقت تسکین یابد و پلک تقویت حاصل نماید و هر گاه سفیدی چشم صاف گردد و التصاق و رمص زائل شود از شیاف ابیض مذکور و شیاف احمرلین یک یک شافه دراب خالص سوده اکتحال سازند و پرهیز و تقلیل غذا و اقتصار بر مزورات لازم دارند پس هر گاه مرض زائل شود بچشم نظر کنند اگر اجفان را همچین ترک نسازند که دران خوف عروض سبل یا جرب اجفان‌ست و دیگر ادویه که در ابتدای رمد و انتها و انحطاط او طبیب استعمال نماید سه نسخهٔ قطورست که **یکی** ازان معروف بقطور مسکن‌ست و در ابتدا بعمل ارند و در

انتهای مرض تقطیر او جائز نیست بگیرند چشمیزج و بهدانهٔ شیرین و تخم خبازی هر یک دو عدد بکوبند و نشاسته نیم درم و جو مقشر سی عدد کوفته و انزروت سفید نیم درم و حضض مکی دو دانگ در ظرف آبگینه یا نقره کرده آب شیرین بران ریخته بجوشانند بآتش ملایم تا غلیظ شود پس صاف نموده در شیشهٔ دیگر کرده سفیدهٔ بیضه قدری آمیخته بجنبانند و هر روز دو سه بار در چشم چکانند که این تسکین درد و دمعه نماید و بعد تسکین درد ابتدا نمایند بعلاجی که مذکور شد **دوم** قطور محلل‌ست و در تزید مرض استعمال کنند بستانند از چشمیزج و بهدانه هر یک سی عدد بکوبند و انزروت سفید یکنیم درم در شیشه کرده بالای آن آب عصی‌الراعی و شیر دختران بریزند و بآتش ملایم بجوشانند تا گداز شود صاف نموده در چشم چکانند و این محلل و مطفی و منضج‌ست و از ترکیب ابن علی صغیرست **سوم** قطور مستعمل در انحطاط‌ست بگیرند از رصاص و اسرب و بر کفدست بمالند حتی که کف سیاه شود بعده قدری گلاب بران بچکانند تا که تر گردد بکارد بردارند و همچنین کنند تا بقدر معتد به جمع شود بعده بران شیر دختران از پستان بدوشند حتی که رقیق شود بدفعات در چشم چکانند و این قطور مسکن و محلل‌ست و از خروج ثبره و وقوع قرحه ایمن گرداند و عاجل‌النفع‌ست

علاج مشترک رمد بارد بلغمی و سوداوی و ریحی

بقراط گوید که رمد رطب سلیم بطی‌البرست و رمد یابس سریع‌البر باشد الادران خوف قروح عین‌ست بالجمله در رمد بارد استفراغ خلط بارد نمایند و بساست که بتکرار استفراغات حاجت می‌افتد مشروب باشد یا حقنه یا غرغره پس برادعات کنند که بسیار بارد نباشند و دران قدری تلطیف باشد مثل مرو انزروت و اگر شیاف سنبل ببعضی آبهای معتدل استعمال نمایند نیکوست و اگر در طبقات چشم آفت نباشد بآبی که دران زعفران و قلقدیس و عسل جوشانیده باشند اکتحال کنند و در ابتدا بقلقدیس بر پیشانی لطوخ سازند و خصوصاً هنگامی که طریق ماده از حجاب خارج باشد و کذلک از شستن روی بآبیکه دران قلقدیس حل کرده باشند باکی نیست و اگر لطوخ اجفان در ابتدا بتریاق کبیر یا بگوگرد و زرنیخ کنند بهتر بود و شرب تریاق نیز نافع‌ست و ضماد برگ بیدانجیر سوده بشبت و برگ خطمی بشراب پخته مجرب شیخ‌الرئیس‌ست و گویند که شب یمانی سوخته با سیماب ششم حصهٔ آن ساییده بمسکهٔ گاو آمیخته بر پلک طلا کردن برء‌الساعهٔ‌ست و تقطیر آب حلبه و لعاب تخم کتان در چشم رمد بارد را نافع‌ست و بعد از ابتدا شیاف احمرلین و شیاف احمر اکبر و شیاف انزروت محلول دراب برگ کبر و تضمید ببرگ کبر تنها بکار برند و مفردات مخصوص مواد بارد مثل مرو زعفران و کندر و سنبل و جندبیدستر و قدری مس سرخ و صبر خاصهً و حماما و شاخ گوزن سوخته و شب یمانی و توتیای سبز و جددار و قرنفل و فلفل و مرداسنگ و پاه و لوده پهانی و زردچوب و آب

بادیان و آب عنب‌الثعلب‌ست و بقول دیسقوریدوس کند رودخان کندر مسکن اورام باردۀ چشم‌ست و کذا اکتحال آب برگ ترنج و از مرکبات مثل شیاف اصطفطیقان و احمرلین و شیاف شاذنج اکبر و شیاف و ردی منجملۀ آنها جسد و بالغ‌ست ضماد اشنه تسکین اوجاع چشم کند و تدبیر لطیف و حمام استعمال نمایند و بقراط گوید که در رمد بارد غرغره و حقنه مسهله و حمام نافع‌ست و ریخت بر سر آب مطبوخ بابونه و گلسرخ و مرزنجوش و اگر علت بسبب کثرت فضول در معده باشد تنقیۀ معده بآشامیدن ایاراج فیقرا و غاریقون از هر واحد یکمثقال با عسل سرشته نافع‌ست اگر علت از بلغم بود و اگر از سودا باشد آشامیدن مطبوخ افتیمون‌ست و بعضی گویند که اگر بآن وجع باشد جوزبوا زعفران افیون با شراب یا آب مرزنجوش سوده طلا نمایند و شربت افسنتین یا ماءالعسل یا گلقند بیاشامند و غذا نخوداب با روغن بادام سازند

علاج رمد بلغمی

بعد نضج بلغم مسهل و حب ایارج دهند و نقوع صبر دراب کاسنی بصورت افراط رطوبت و کثرت درد بیعدیل‌ست و یا جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه عنب‌الثعلب بادیان هر یک نه ماشه انیسون قنطوریون دقیق هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد چهار عدد با گلقند عسلی چهار توله پنج شش روز داده جهت تنقیۀ بدن و دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و یا ایارج نه ماشه خورانیده صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا دو توله تربد سفید نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله شربت اسطوخودوس مسهل علویخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب عرق بادیان و یا گاوزبان نوشانند وقت دوپهر نخوداب و یا آب بنوماش دهند و وقت شام نان تنک بادال بنوماش خورانند و صبح مطبوخ منضج مذکور باضافه شربت اسطوخودوس ساده چهار توله حرف و یا تودریین نه ماشه پاشیده نوشانند و سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج اطریفل اسطوخودس علویخان استعمال کنند و ایضا بعد ازان بهر تعدیل مزاج گلقند خورانند و بحمام برند و روی بگلاب نیمگرم بشویند و صبر حضض مرمکی اقاقیا زعفران در آب عنب‌الثعلب ساییده بر پلک ضماد کنند و اگر ماده بسیار بارد باشد جندبیدستر زعفران را تینج ضماد نمایند و لعاب حلبۀ مغسول و لعاب بزرکتان در چشم چکانند و بشادنج اکتحال نمایند و بعد دو سه روز از استعمال العبه ذرور ابیض و شیاف احمرلین کشند و این هنگام اکتحال بشیاف برءیوما بسیار نافع‌ست و گویند که بعد تنقیه بحب قوقایا استعمال شیاف منحج شافی بود و هر گاه مرض مزمن شود شیاف احمرلین و ذرور اصفر و اغبر استعمال نمایند و اگر رمد طول کند و سرخی چشم و دمعه زائل نشود بجز توتیای مغسول و نشاسته و سفیداب بکار نبرند و از استعمال مبردات و مخدرات احتراز نمایند و باید که غذا چوزۀ مرغ و یا گوشت بریان باشد و اعتماد درین نوع رمد بر استفراغ و تحلیل بیشتر از تعدیل‌تست و باید که روادع ادویه باشند که دران با قبض اندک گرمی و تلطیف باشد

مانند مرو انزروت و زعفران و شیاف سنبل و تکمید و حمام محلل کثیرالنفع‌ست و کذلک استعمال شبیارات و غراغر منقی دماغ از بلغم خصوصاً غرغره بایارج فیقرا و سکنجبین خصوص عنصلی که بعد از تنقیه نفع بسیار می‌بخشد و همچنین سعوط بآب چقندر باندکی بندق هندی و در طب گزیده مذکورست که علاج رمد بلغمی قطور در چشم‌ست شیاف برءیوما بلعاب حلبه یا لعاب گل خطمی سوده و طلای صبر و رسوت و مرصافی بر چشم و تغذیه بنخوداب با شیرهٔ حب قرطم و مداومت چند روز بر جلاب متخذ از بادرنجبویه و بادیان هر یک دو درم و پودینه و گل بنفشه هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند حل کرده بیاشامند و اگر گلقند بهم نرسد سه درم گل سرخ داخل جوشانده نمایند و بده درم جلاب شکری شیرین کرده بیاشامند و چون نضج ظاهر گردد تنقیهٔ بلغم نمایند بحب صبر یا بحب ایارج و ایضا این طلای علویخان در رمد بلغمی و ریحی و نزولی مجرب‌ست نخود کابلی مع پوست یکنیم توله کوفته بیخته زعفران چهار ماشه سفیدی بیضه دو عدد تا یکپاس بچوب نیم خوب حل نموده ضماد نمایند **و انطاکی** گوید که در بلغمی اولا بشرب غاریقون بآب مویز تنقیه کنند بعده بوضع احمر حاد و آب حلبه علاج کنند و طلای زردی بیضه و روغن گل و زعفران و صبر مفید و کذا دم الاخوین و زعفران و مامیثا و اقاقیا و صبر مساوی افیون نصف یکجزو و کحلاً و طلاءً نیز نافع رمد باردست **و ابن لسوع** گوید که در رمد بلغمی تنقیه بحب قوقایا نمایند و میفتخج محلول بشیر زنان در چشم چکانند و اکتحال بزعفران و مرو توتیای محلول سازند و بشونیز و عصارهٔ قثاءالحمار بروغن بادام سعوط کنند و عصارهٔ قثاءالحمار و مانند آن در بینی دمند **و بقول اهل هند** در رمد بلغمی آب برگ سهمجنه قدری گرفته بشهد امیخته در چشم کشیدن و پارچه بستن خفتن و صبح کشادن در سه روز صحت می‌نماید و کذا برگ کتائی سائیده بر چشم بستن و بآب برگ آن قطور ساختن مفیدست ایضا چون بعد تنقیه در دو نفخ و سرخی باقی باشد ضماد زردچوب زنجبیل کوکنار هر یک سه ماشه افیون یکنیم ماشه در آب برگ مکوه سبز عظیم‌الاثرست و یا زردچوب سه ماشه و یا زیاده دراب پوست خشخاش ساییده بر پنبهٔ مندوفهٔ نو که بقدر خانهٔ چشم باشد لیپ ساخته در سایه خشک سازند و روز دیگر زعفران را همچنین بران لیپ ساخته باز خشک نمایند و روز سوم همچنین افیون پس بر آتش گرم نموده بر چشم نهاده بالایش برگ تنبون بسته بگذارند در سه روز دفع می‌نماید و اگر تنها یکی بهمین نهج بعمل ارند همین اثر دارد و همچنین زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ یکعدد و هر روز چند نوبت پنبهٔ کهنه را دود چوب گز داده تکمید کردن عجیب‌الاثرست و باقی نسخهای ضمادات و پونلی نافع رمد بلغمی در علاج کلی رمد و علاج مرکب مسطورست حسب حاجت از انجا برگیرند.

علاج رمد سوداوی

ترطیب دماغ نمایند باغذیه و ماءالشعیر و آبزن و حمام و لعوقات و قطورات و ضمادات پس تنقیه نمایند و گویند که فصد درین نوع رمد مکروه‌ست بنابر ازیاد یبس و بهدانه سپستان گاوزبان نیلوفر جوش داده صاف نموده شیرهٔ مغز بادام شیرهٔ کشنیز خشک شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت خشخاش بدهند و حریرهٔ خشخاش چهار ماشه مغز بادام چهار دانه مغز پنبه دانه هفت ماشه نشاسته چهار ماشه دانهٔ هیل دو ماشه کشنیز خشک چهار ماشه نبات روغن گاو نیز برمد سوداوی مفید نوشته و بنفشه بابونه تخم کتان با روغن نیلوفر بر پلک چشم ضماد نمایند و کذلک تضمید پلک بلعاب حلبه و تخم کتان و زردی بیضه نافع و شیر زنان و شیر خر بحکاکهٔ بادام شیرین طلاً و قطوراً مفید و روغن بنفشه و کدو و شیر دختر در بینی چکانند و نیلوفر بنفشه برگ خطمی جو مقشر سپستان و غیره دراب پخته انکباب سازند و آبش بر مقدم سر ریزند و استحمام نمایند و لعاب بهدانه و شیر زنان و غیره مرطبات در چشم چکانند و شیاف دینار جون اکتحال کنند و اگر حدت بسیار باشد از ادویه و اغذیهٔ حاره اجتناب نمایند و بعضی گویند که در رمد سوداوی هر روز جلابی از بادرنجبویه و گاوزبان و عناب و پر سیاوشان و گل بنفشه جوشانیده صاف نموده بجلاب شکری شیرین نموده بیاشامند چند روز تا نضج ظاهر گردد پس تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و حب لاجورد نمایند و تغذیه بنخوداب و یا ماش یا گوشت بزغاله کنند پس در چشم کشند شیاف برءیوما بشیر دختران یا لعاب گل خطمی و در انتها شیاف دینارجون و از مخدرات درین قسم احتراز کنند و عند انتها شیاف احمر حاد اکتحال نمودن نیز نافع و اگر حکه شدید بود از استعمال ادویهٔ لذاعه احتراز کنند و گوشت بزغاله و چوزهٔ مرغ غذا سازند بافتیمون و هلیله استعمال نمایند و جهت تعدیل مزاج اطریفل افتیمون علویخان یکتوله با سه ماشه اسطوخودوس دهند و شیاف احمرلین دراب مکوه ضماد نمایند و ایضاً بعد تنقیه در ابتدا شیاف ابیض ساده با این شیاف مجرب اقاقیا ده درم صمغ عربی هفت و نیم درم مس سوخته مغسول یکدرم پاو بالا اقلیمیای فضی سنبل‌الطیب هر واحد یکدرم علی‌الرسم کوفته بیخته بآب باران سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند از بیرون چشم نیز پس نطول نمایند بآبیکه دران بابونه و گل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر مساوی جوشانیده باشند و در زمان تزید تقلیل نمایند از شیاف ابیض و زیاده نمایند شیاف مذکور را و در زمان انتها و انحطاط اقتصار بر شیاف مسطور نمایند و اگر خواهند بعد ازان بکحل آبنوس محرق مغسول بسیار باریک سوده در چشم اکتحال نمایند و اکثر بحمام روند و چیزهای خوشبو ببویند و تقویت دماغ نمایند ببوییدن عنبر و ریحان و نوشیدن عرق گاوزبان و نیلوفر یا شربت این هر دو قبل از ترطیب استعمال مستفرغات و محللات روا نبود و استفراغات قوی ترک نمایند و از اغذیهٔ مؤلد سودا پرهیزند و شراب بنوسند **و انطاکی** گوید که در رمد سوداوی اولا تنقیه بشرب سنا و مویز پس از افتیمون نمایند بعده شیاف ماميثا بکار برند و نوعی از رمدست که با آن سداع و خشکی و ضعف بصر باشد و این از فرط

یبس بود و علاجش ترطیب‌ست مطلقاً **و از کلام طبری** مستفاد میگردد که نوعی از رمدست که از انصباب صفرای محترق بر ملتحمه و یا دیگر طبقات حادث شود و بسبب حدت ماده و حرارت خود یبس و جفاف و قحل و لاغری پیدا کند و آنرا رمد یابس گویند و آن بدترین انواع رمد و عسرالعلاج‌ست و علامتش رویت جفاف و ضمورست در ملتحمه و غوور و یبس و خشونت عینین و سرخی ملتحمه احیانا و حمرت اجفان و عروض صداع در اکثر و علاجش اجتناب از استفراغ فصد و مسهل‌ست مطلقا و اختیار ترطیب و تبرید و پرهیز از لحوم و اشیای حاره و اقتصار بر مزورهٔ ماش و آب باقلا بروغن بادام و بصورت ظهور سرخی در قاروره لزوم ماءالشعیر و استعمال آبزن و استنشاق روغن بنفشه و کدو و تضمید سر بماست شیر بز که با نفحهٔ بزغاله بسته باشند بعد تعلیف بز بکاسنی و گیاهان تر تازه و تسعیط بشیر دختران یکجزو و آب عصی‌الراعی و آب برگ بزرقطونا و آب جرادهٔ کدو همه مروق کرده یکجزو و روغن کدو یا نیلوفر یا بنفشه یکنیم جزو در شیشه جنبانیده بعد استنشاق بآب گرم و انصباب او بر سر و حفظ سر از هوای بارد نمایند و بقول رطب مثل کاسنی و برگ خشخاش و کاهو و بقلیلهٔ مبارک و اسفاناخ بخورانند و بشرط احتمال مزاج شرب شیر خر و ماءالشعیر و در اخر تقطیر شیاف ابیض ساده نالع و این قسم رمد باکتحال کمتر احتیاج دارد بلکه بترطیب بدن زائل میشود و هر گاه مزاج مریض سوداوی باشد و در دماغ او جفاف بود این علت دراز گردد و زمانی کثیر ثابتن ماند و درین مرض چیزی بهتر از ریختن آب نیمگرم بر سر و استعمال آبزن و حمام باعتدال و مضرتر از جماع نیست و ترک ریاضت نیز مزیل این علت‌ست و گاهی بحقنهٔ مرطب مثل ماءالشعیر مطبوخ بعنان و سپستان و امثال آن حاجت افتد و اعدل اغذیه درین علت سمک رضراضی‌ست

علاج رمد ریحی

شیرهٔ بادین شیرهٔ تخم کشوث با گلقند عسلی بدهند و یا این مطبوخ محلل ریح بخورانند بیخ کرفس بیخ کبر بیخ بادیان هر یک هفت ماشه انیسون چار ماشه بادیان بادرنجبویه مکوه هر یک نه ماشه گقلند چهار توله و غذا شوربای بچهٔ مرغ بنان تنک دهند و بعد روز سوم نطول طبیخ بابونه اکلیل‌الملک مرزنجوش صعتر سداب مکوه قنطوریان غلیظ هر یک یکتوله بر چشم ریزند و بسبوس گندم و جاورس و ارزن و سمسم و پنبه دانه و سبوس نخود و نمک لاهوری تکمید کنند و بحمام نشانند و بصبر و ماميثا و اکلیل‌الملک طلا کنند و دیگر محللات بکار برند و شیاف مذکور در رمد بلغمی در چشم کشند و یا این ضماد محلل بنهند برگ قنب و سنبهالوی سبز هر یک سه ماشه یا زیاده که قرص برابر چشم بسته شود و زردچوب سه ماشه آمیخته در ماهی‌تابه بروغن زرد گاوی بریان کرده بر رفاده نهاده نیمگرم بعصابه بربندند فی‌الفور تسکین دردر و رفع سرخی می‌نماید و یا این ضماد که قوی‌تر ازانست بعمل آرند برگ قنب یکنیم توله

مامیران چینی زعفران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد برگ سنبهالو و پیابانسه هر یک پنج ماشه قرص ساخته بروغن بریان نموده بر چشم بندند و محجمۀ ناری بر پس سر نهادن عظیم‌الاثرست و همچنین خوردن جوارش مصطکی مرکب علویخان و این معجون ایشان که در طرد ریاح بغایت مفیدست گل گاوزبان شش توله پاوبالا شب دراب دو نیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آب ثلث بماند مالیده صاف نموده پس مویز منقی پنج توله انداخته بجوشانند که چهارم حصه بماند صاف نمده با نبات نیم اثار و شربت انار پانزده توله بقوام ارند و زراوند طویل در دنج زرنبا و قاقله هر یک شش ماشه زراوند مدحرج عود مصطکی بسفایج زنجبیل هر یک نه ماشه کوفته بیخته عنبر اشهب نه سرخ در عرق کیوره حل نموده در قوام مذکور بیامیزند شربتی از نه ماشه تا یکتوله بعرق بادیان هفت توله و املاح و جندبیدستر در میناب نافع‌ست و ملح سلیمانی بیعدیل‌ست و گویند که اول بشادنج مغسول اکتحال کنند و چشم را بآب گرم بشویند بعده شیاف احمر اکتحال نمایند بعد ازان میلی یا دو میل از شیاف اغبر بکار برند یا بر بخار طبیخ کاه گندم و مرزنجوش و بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و صعتر و دارشیشان و پودینه مفرد و مرکب انکباب و بآب آن نطول و بثفل آن تکمید کنند یا بر بخار سنگ گرم که بران شراب ریخته باشند انکباب نمایند و شراب صرف نافع‌ست و تناول تریاق فاروق و طلای او مجرب‌ست بالجمله معالجۀ او بنطولات و کمادات و حمامات نمایند و تکمید بجاورس‌النفع‌ست و استعمال مخدرات عند شدت وجع اگر چه فی‌الحال تسکین میکند لکین بعد ساعت هیجان درد بشدت زیاده از اول بنابر منع ریح از تحلل میکند چنانچه جالینوس گفته که حذر نمایند از استعمال افیون هنگامی که وجع عین از ریح غلیظ باشد زیرا که باعث زیادتی غلظ آن میگردد و اندکی تسکین یابد بعد ازان شدت می‌نماید بلکه درین استعمال تکمید و انضاج بحمام لائق‌ست و اگر ازین تدابیر زائل نشود تنقیۀ بلغم نمایند و منضخات ترک کنند و از امتلای معده پر حذر باشند

علاج رمد نزلی

اول بعلامات مخصوصۀ نزله حار و بارد که در فصل نزله مسطور گردد دو نوع نزله مشخص نموده تدارک او نمایند و ایضاً در صورت نزلۀ حار انچه در رمد حار گذشت و در نزلۀ بارد هر چه در رمد بلغمی مذکور شد حسب حاجت بکار برند لکین استعمال ترشی و گلاب از داخل درین قسم مناسب نبود و در رمد نزلی حار که با سرخی چشم و سرفه و رنگینی قاروره باشد خمیرۀ خشخاش شش ماشه همراه شیرۀ عناب لعاب بهدانه شربت بنفشه بدهند و شب یمانی برشته افیون در آب لیمو پخته و قدری آب داخل کرده بر چشم ضماد نمایند و ار با خفقان و بواسیر و درد دندان و گوش و ضعف بصر باشد اول تبرید و تسکین از شیرۀ کاهو شش ماشه شیرۀ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یکنیم توله کنند باز

در منضج صفرا خبازی چهار ماشه کشنیز خشک شش ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه عوض عنب‌الثعلب گل سرخ شاهتره تخم کاسنی گلقند افزوده جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده دهند و مضمضهٔ لعاب اسپغول یکتوله آب عنب‌الثعلب تازه ده توله نیمگرم نمایند و بعد نضج مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله روغن بادام چهار ماشه فزوده مسهل دهند و غرغرهٔ بزرالبنج کشنیز خشک عنب‌الثعلب کوکنار هر یک چهار ماشه جوشانیده کنند باز فوفل چهالیه صندل سرخ کوفته هر یک چهار ماشه عوض بزرالبنج نمایند با بحب ایراج تنقیهٔ دماغ بدستور معمول کنند بعد ازان اگر بسبب بقیهٔ ماده دو سه دست بزمی و ریاح اجابت شوند مضنج خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی هفت دانه جوشانیده با گلقند داده مسهل چهارم دهند و برای درد گوش سرکه و روغن گل پخته چکانند و اگر تخم خشخاش نشاسته هر یک چهار ماشه مغز بادام چهار عدد مغز پنبه دانه کشنیز خشک هر یک دو ماشه دانهٔ هیل ماشه نبات روغن گاو قدر حاجت گرفته بدستور حریره پخته بنوشند و رفع ضعف دماغ و رمد نزلی معمول‌ست و شیاف نارنج جهت منع نوازل نافع و ضماد صندل سفید سوده یکجزو انزروت باریک ساییده نیم جزو بسفیدی بیضه سرشته بر چشم و صدغین برای نزول مواد ردیه بچشم مجرب نوشته و اگر از نخس چشم نکشاید حجامت قفا و جوشاندهٔ نزلهٔ حار و ضماد افیون زعفران پهکری مرداسنگ بآب سوده نفع دهد و رمد نزلی بارد اول بمطبوخ اسطوخودوس مسهل علویخان و حب ایارج تنقیهٔ دماغ نمایند و جهت تعدیل مزاج و حبس نزله اطریفل اسطوخودوس علویخان و اطریفل زمانی و حافظ‌الصحت و بر شعثای انطاکی دهند و بعد تنقیه اگر سرخی و درد باقی بود هر دو رگ بناگوش را تبر کنند و بآهن داغ دهند و پخته ساخته بگذارند که تا چهل روز بیالاید پس بمراهم مدمله اندمال سازند و غذا دال بنوماش با نان کم نمک دهند و منفعت تمام این عمل بعد چهل روز بلکه بعد دو ماه ظاهر میشود و اسطوخودوس یکماشه کوکنار چهار سرخ ساییده در اطریفل کشنیزی یکتوله آمیخته همراه عرق عنب‌الثعلب بخورند بعده بادیان گاوزبان پر سیاوشان هر یک شش ماشه بیخ کاسنی هفت ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشند و گاهی در کبرالسن برای حفظ نوازل که بچشم متوجه باشد بادیان گلقند دو سه روز برای نضج داده حب ایارج چهار ماشه با عرق شاهتره و یا آب گرم میدهند و در رمد بلغمی نزلی و سبل رطب پاه پهکری رسوت گیر و قرنفل بآب کشنیز سبز سوده ضماد میکنند و گاهی برای تقویت چشم و حبس نزله افیون زعفران می‌افزایند و پوست هلیلهٔ زرد اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف کرده نبات یکنیم توله داخل کرده می‌نوشانند و ادامت اطریفل و برشعثا مفیدست و اگر خستهٔ هلیلهٔ زرد و حب‌النیل هر دو سوخته زنجبیل حضض مکی هر یک سه ماشه دراب کوکنار سوده ضماد کنند مجرب‌ست و کذا هلیلهٔ سیاه زنجبیل زعفران افیون پوست خشخاش هر یک دو درم حضض مکی یکمثقال مغزه یکدرم دراب کوکنار

سوده نیمگرم بکار برند **اسکندر** گفته کسی که بسوی چشم او نوازل کثرت نماید از تحریک راس او را منع کنند و حمام حار نه نمایند و سر را دراب گرم و سرد تر نکنند و از مالیدن روغن بر سر نیز منع نمایند **و رازی** گوید کسی را که ماده بسوی چشم او سیلان کند و در بدن امتلا نبود و در مرض تزید نباشد حمام نیکوست و اگر در رمد تزید بود و در حمام و شرب شراب خطر عظیم‌ست و صواب آنست که حمام و شراب بعد تنقیه و تقلیل غذا مدتی استعمال کنند **و انطاکی** گوید که لزوم تضمید جبهه بصبر و پوست خشخاش و برگ آس و جوز بشراب سرشته منع استرخاو نزلات کند و کذا شستن سر بطبیخ آس و اکلیل و خطمی و حجامت اخدعین و نقره منع رمد و نوازل نماید مطلقا **و سویدی** نوشته که برای منع سیلان مواد بسوی چشم ضماد نشاسته و آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته بر پیشانی مجرب من‌ست و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و یا گل ادو یا برگ او که در ربیع جمع کرده خشک نمایند و ساییده بر مقدم راس ذرور کنند که هر واحد مانع نزول نوازل بسوی چشم‌ست و کذا ضماد پوست باریک پسته ساییده بسفیدی بیضه سرشته بر پیشانی که مانع انصباب مواد بچشم‌ست و کذا ضماد زرورد باقماع او سوده بسفیدی بیضه سرشته و کذا ضماد آب سفرجل بسویق و سفیدی بیضه و گلنار امیخته **و ادویهٔ** مانع انصباب مواد بسوی چشم که از حکمای دیگر نقل کرده از انجمله ضماد زعفران‌ست بر جبهه پلک و کذا عبار آسیا کندر نشاسته اجزای مساوی و مصطکی نیم جزو در سفیدی بیضه سرشته و کذا حلزون صغیر بجنسه ساییده بر خرقهٔ کتان نهاده بر پیشانی از صدغ تا صدغ دیگر و کذا ضماد عوسج و سویق و بزرقطونا و عنب‌الثعلب برای مواد حار و کذا آبنوس و کذا عصارهٔ لبلاب بسویق و کذا باقلای مقشر مضغ کرده بر جبین و بزرالبنج و آرد باقلا و سفیدی بیضه چون بادویهٔ مانع انصباب امیزند فعل آنها قوی گردد و کذا عصارهٔ بادروج و کذا فوفل و صندل و گل سرخ باقماع و اقاقیا و گلنار مساوی بعصارهٔ بارتنگ سرشته و کذا تریاق فاروق بآب فرنجمشک حلکرده و کذا خولان و کذا انزروت و کذا ثمر کرم بری سوده بسویق آمیخته و کذا اً برگ پاخیوط یا اطراف نرم انگور بسویق و کذا برگ دُلب بسرکه پخته و کذا پوست بطبیخ اصفر و کذا رطوبت حلزون و صبر و مر و کندر مفرد و مجموع و کذا اقاقیا و آرد باقلا مساوی بآب ثیل سرشته و کذا آب برگ و اطراف نرم زیتون بری و کذا آرد عدس مع پوست در سفیدی بیضه لت کرده بر پارچهٔ کتان مالیده بر جبهه و صدغین و کذا گل سرخ تازه و کذا ضماد کشنیز سبز و عصارهٔ گلنار و کذا آرد جو بآب نبات بزرالبنج یا باً مطبوخ بزرالبنج سرشته و کذا برگ سماق بسفیدی بیضه و کذا عصارهٔ ماميثا بآب مطبوخ پوست خشخاش و کذا آب کشنیز سبز و کذا حجر منقی و کذا کمثری قابض و کذا مر برطوبت صدف سرشته و کذا حضض **مکی و اکتحال** زعفران بشیر زنان و یا آبنوس و یا خولان و یا عصارهٔ عنب‌الثعلب و اگر بآن شیافات مانع انصباب مواد بسایند فعل آنها قوی گردد و یا شاخ گوزن سوخته مغسول بمرات و یا اثمد مربی

بآب کماۀ و یا دخان کندر و یا بسدو یا دخان قطران و یا دخان میعه و یا توتیای کرمانی مغسول بمرات بعد تنقیۀ بدن **و تناول** تریاق فاروق و یا شحم حنظل نیز مانع نزول موادست

علاج رمد مرکب

و عام‌ست که مرکب از دو ماده باشد یا زیاده مثلاً از خون و صفرا یا از خون و بلغم عفن یا از خون و بلغم غیر عفن یا از خون و سودا یا از خون و مائیت یا از خون و ریح یا از صفرا و بلغم یا از صفرا و سودا یا از بلغم و سودا و مانند آن و بر همین قیاس باقی اقسام ثلاثی و رباعی و حماسی و سداسی براورند بالجمله علاج رمد مرکب عسرترست و صواب دران آنست که استفراغ خلط غالب بالترتیب کرده باشند و بیشتر همه در مسهل واحد اخراج می‌یابند سیما مثل لوغاذیا که مخرج جمیع اخلاط متمیز بعضی ازان از بعض‌ست پس اگر مادۀ مرکب از خون و صفرا باشد تدبیرش از فصد و مسهل صفرا همانست که در علاج رمد حار گذشت و اگر ماده مرکب از خون و خلطی دیگر باشد بعد فصد اخراج آن بمسهل مخصوص وی نمایند و تدبیریکه در قول ایلاقی مذکور شد برگیرنده و ایضا در مادۀ مرکب از صفرا و بلغم و غیره اسطوخودوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه شاهتره پوست هلیلۀ زرد هر یک شش ماشه جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و گاهی کاسنی شش ماشه کوفته بجای هلیله می‌کنند و گاهی پرسیاوشان شش ماشه و نبات عوض پوست هلیله و شهد می‌کنند گاهی در همین نسخه شیرۀ تخم خشخاش شیرۀ مغز بادام می‌افزایند و یا اطریفل کشنیزی خورده شاهتره اسطوخودوس هر یک شش ماشه پرسیاوشان پنج ماشه پوست هلیلۀ زرد کشنیز خشک هر یک شش ماشه بعرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و گاهی بدون اطریفل و شاهتره و کشنیز و عرق استعمال می‌کنند و رسوت گیر و پاه پهکری افیون زعفران در آب گشنیز سبز سوده ضماد می‌نمایند و یا ایارج فیقرا بروغن بادام چرب کرده باطریفل صغیر سرشته همراه لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بدهند و اگر رمد با حِوَل بود اسطوخودوس پوست هلیلۀ زرد جوشانیده شهد داخل کرده بنوشند و بجای آب عرق عنب‌الثعلب دهند و باز اسطوخودوس سوده باطریفل کشنیزی سرشته بخورند و شیرۀ خشخاش داخل کرده بنوشند و گاهی اسطوخودوس سوده بهلیلۀ مربی سرشته یا باطریفل کشنیزی سرشته همراه شیرۀ عناب عرق شاهتره نبات یا شربت بزوری داخل کرده بالنگو یا اسپغول پاشیده میدهند و باز حب ایارج سوده چهار ماشه باطریفل کشنیزی سرشته همراه عرق شاهتره و عرق عنب‌الثعلب دهند و اگر رمد باطحال بود بعد فصد سررو از جانب طحال عناب گل بنفشه جوشانیده شیرۀ کاهو شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده میدهند و روز دوم اسطوخودوس شاهتره گل نیلوفر جوشانیده شربت بنفشه خاکشی بعده مسهل معمولی باز عناب اسطوخودوس بهدانه جوشانیده شربت بنفشه شیرۀ خیارین خاکشی باز برای طحال اطریفل کشنیزی خورده شاهتره گل

نیلوفر اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده میدهند و خوردن اطریفل بادیان و معجون مندی نیز در رمد مرکب مفیدست و اگر افیون یک سرخ قرنفل دو عدد شب یمانی بریان چهار ماشه زردچوب بقدر نخود کوکنار یکعدد برگ تمرهندی قدری ساییده در پونلی بسته اندراب تر دارند و بالای چشم بگردانند و در چشم نیز قطور کنند نافع بود و ایضاً لوده پهکری بریان هر یک شش ماشه جوزبوا نیم عدد قرنفل زعفران هر یک نیم ماشه گیر و افیون سپیاری چهالیه هر یک ماشه هلدی چهار ماشه باریک ساییده حب بسته دارند و بآب ساییده در چشم کشند که نافع درد چشم‌ست و بابت شاه صاحب نافع رمد این‌ست که دارهلد پهکری هلدی هلیلهٔ زرد هلیلهٔ سیاه هر یک شش ماشه افیون زعفران هر یک یکماشه بسته بقدر حاجت بر چشم طلا نمایند و اگر رسوت سه ماشه لونگ یکعدد نیله تهوتهه یک سرخ مصری پهکری افیون هر یک یک ماشه برگ نیم برگ ببول هر یک دو نیم عدد برگ املی سه عدد کهرل نموده گولی بسته وقت حاجت در چشم کشند برای دفع سرخی و درد چشم از مجربات بعضی اطباست و اگر رسوت پنج ماشه مصری افیون هر یک یک ماشه نیله تهوتهه دو سرخ قرنفل دو عدد همه را بآب ساییده از میل در چشم کشند و اگر خشک شود باز آب بیندازند و وقت صبح و شام استعمال نمایند برای اشوب چشم و درد مجرب نوشته‌اند و گویند که در سه روز فائدهٔ کلی بخشد و ضماد پهکری خام زنجبیل گیر و زردچوب هر واحد ماشه افیون دو ماشه بآب کوکنار سرشته نیز نافع رمدست و کذلک برای رمد و سرخی پهکری بریان لوده رسوت گیر و پاه زردچوب هر یک ماشه قرنفل افیون هر یک نیم ماشه در ظرف آهنی بدستهٔ آهنی حل نموده نیمگرم حوالی چشم طلا کردن نافع و ایضاً لوده رسوت پهکری مرداسنگ زیرهٔ سیاه هر یک دو ماشه هلدی کوکنار هر واحد یکماشه افیون نیله تهوتهه هر واحد بقدر نخود بآب ساییده گرد چشم طلا کردن مجرب صاحب ذکائی‌ست

علاج وردینج

که بعض اطبا آنرا از امراض شبکیه شمرده‌اند و جالینوس یکمرتبه از امراض جفن و مرتبهٔ دیگر از اقسام رمد شمرده بالجمله چون رمد وردینج گردد تدبیرش از فصد و حجامت و استفراغ و غیره مثل رمد حارست و گویند که اول فصد باسلیق کنند و خون وافر باید گرفت و فصد مکرر نمایند و اگر مریض کودک باشد حجامت پس سر پایین الکتفین و چسپانیدن زلو بر بناگوش کفایت کند و گاهی محتاج بقطع شریان میگردد و آب انار با شربت بنفشه یا آب تمرهندی و شیرهٔ تخم خرفه و لعاب اسپغول با شربت بنفشه و شربت انار بدهند و بماش مقشر و اسفاناخ و کدو و غذا سازند و ادویهٔ مسکن حدت و حرارت و ملین و مغری مثل سفیدهٔ تخم مرغ رقیق تنها یا شیاف ابیض دران حل کرده یا در شیر دختر حلح کرده در چشم بچکانند و اگر حدت ماده زیاده باشد با شیر لعاب بهدانه آمیزند و در هر ساعتی دو بار یا سه بار بکار

برند و اسپغول مضرب و بآب کاسنی و آب کشنیز سبز و آب خرفه و آب حی‌العالم بر چشم ضماد کنند و تا روز سوم همین تدبیر بعمل ارند بعد ازان بمطبوخ هلیله و تمرهندی و خیارشنبر و شربت و رد مکرر استفراغ نمایند و بعده بنگرند اگر التزاق جفن و رمص ظاهر باشد ذرور ابیض بکار برند و شیاف ابیض ساده بسفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان گذاخته در چشم چکانند و بعصابه بربندند در شبانه روزی سه بار یا پنج بار و هر بار که ذرورند بکار برند چشم را بعصابه بربندند و تا ذرور خوب در چشم منحل نگردد نکشایند و بعد از انحلال ذرور عصابه را باز نموده و شیاف ابیض چکانیده اندک صبر کنند و باز ذرور مذکور انزروت مد برد و جزو نشاسته یکجزو باشد و بادویه که دران قبض و تحلیل باشد مثل حضض و صبر و اقاقیا و شیاف مامیثا بآب کاسنی و آب عنب‌الثعلب سرشته بر حوالی چشم ضماد سازند و پرحذر باشند که هیچ یک ازین ادویه قبل از تنقیه و استفراغ مستعمل نشود و اگر با وجود این تدابیر در وجع تسکینی حصل نگردد شیاف ابیض افیونی با دو حبه حلبه تر کرده بچکانند و بآبیکه دران اکلیل و حلبه جوشانیده باشند تکمید نمایند و گل سرخ چهار درم اکلیل‌الملک دو درم زعفران یکدرم کوفته بیخته بآب کشنیز تر سرشته ضماد کنند یا نان دراب عنب‌الثعلب تر کرده ضماد نمایند و اگر درد شدت کند و ساکن نگردد پوست خشخاش دو جزو بیخ لفاح نصف جزو کوفته دراب کشنیز سبز و زردهٔ تخم مرغ سرشته تضمید کنند و اگر سبب درد انصباب مادهٔ حار از سر باشد با وجود اضمدهٔ مذکوره سویق شعیر بآب خرفه یا آب حی‌العالم یا آب بار تنگ یا آب بهی بر پیشانی ضماد سازند و یا بزرقطونا بآب عنب‌الثعلب یا بیکی از آبهای مذکوره آغشته و مانند آن هر چه مبرد و قابض باشد و بسبب آن تقویت جبهه و منع ماده از انحدار بسوی چشم نماید ضماد کنند و چون درد ساکن شود بدستور اول ذرور ابیض و شیاف ابیض بکار بنرد و بعد از تسکین درد و تحلیل ورم و رفع سرخی بذرور اسفر صغیر و شیاف احمرلین دست باید برد و مریض را در حمام داخل کنند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک تکمید چشم نمایند و اگر بقیهٔ غلظ ازان باقی ماند ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد استعمال کنند و ملجوم طیور و جدی و حمل غذا سازند و عَشا ترک نمایند و بعد غذا خواب نکنند پس هر گاه چشم خوب پاک گردد و ورم بخوبی تحلیل پذیرد بکحل رمادی اکتحال سازند و اجفان را بشیاف احمرلین حک کنند و اگر در اجفان تجفیف حاصل نشود حک او بشیاف اخضر کنند که محلل غلظ اجفان‌است **اقوال بعض حذاق** ارجیحانیس گفته که زردی بیضه و شحم اِوَز امیخته بر پارچهٔ کتان مالیده بر وردینج صعب نهند که در ساعت تسکین الم او میکند و کذا برگ گل سرخ باریک ساییده برگ انگور و زردی بیضه آمیزند تا مثل مرهم گردد و بر خرقهٔ کتان کشیده بروردينج گذارند که فی‌الحال مسکن وجع‌ست و زعفران ساییده در شیر دختران آمیخته چکانیدن در تسکین الم وردینج عجیب‌ست **شیخ‌الرئیس** میفرماید که وردینج اگر از ورم حار باشد و از جمیع وجود استفراغ بدن و عروق سرد

حجامت کرده شود مثل شیاف ابیض از روادعات و مثل عصارات لین بارد استعمال کنند و اضمده از خارج مثل زعفران چهار درم و برگ کشنیز سبز پانزده درم و اکلیل‌الملک بست و پنجدرم بزردهٔ بیضه سه عدد و نان میده پانزده درم در رب انگور تر کرده آمیزند و مانند مرهم ساخته بکار برند و وقت شدت درد قدری از مخدرات مثل پوست خشخاش بیامزند و طلای مامیثا و حضض و صبر نیز مفید بود و انچه مجرب‌ست زردهٔ بیضه مرغ بشحم خرس‌ست که از هر دو مثل مرهم ساخته و بر پارچه گذاشته بر چشم نهند و کذلک گل سرخ در رب انگور تر کرده با زردهٔ بیضه ساییده بر چشم گذارند و هر گاه درد شدت کند زعفران مسحوق در شیر زنان و آب کشنیز در چشم چکانیدن نفع میکند و باید که در وردینج بعلاجات خارجی مشغول شوند و بر تقطیر شیر در چشم تا سه روز اقتصار ورزند اگر قوت و حال محتمل باشد در وردینج وجع متقرح اکتحال بانزروت و زعفران و شیاف مامیثا و افیون مساوی باریک ساییده مجرب کحالین‌ست و اگر وردینج بعد از رمد غلیظ بارد باشد بآیارجات البته استفراغ نمایند و لعابات دراب کرنب و مطبوخ او گرفته استعمال کنند و بساست که آب عنب‌الثعلب ممزوج می‌نمایند و گاهی مرو زعفران می‌افزایند ابوالحسن سعید در مغنی می‌نویسد که سبب او یا مادهٔ دموی بود که بیک پلک یا هر دو سیلان کند و یا مادهٔ صفراوی حاد باشد و بر ورم دموی الم شدید و حمرت و در اکثر انشقاق پلک و خروج دم رقیق ازان دلالت کند و بر صفراوی بقلت ورم و شدت حرقت و حکه و صفرت زنگ استدلال نمایند و تدبیر نوع اول فصدست اگر ممکن باشد والا حجامت و اگر مریض طفل شیرخواره بود فصد مرضعهٔ او کنند و اصلاح غذای او نمایند و زردی بیضه بروغن گل بر چشم نهند و شیر در چشم بدوشند تا روز سوم ذرور در چشم استعمال نکنند و در روز چهارم ذرور ملکایا بعمل رانرد و هر گاه مرض واقف گردد ذرور منصف بکار برند و آرد جو و عدس و پوست انار و گل سرخ کوفته بیخته دراب و روغن گل پخته بر پلک ضماد کنند و هر گاه مرض انحطاط پذیرد ذرور اصفر استعمال نمایند و علاج نوع ثانی بامستفراغ اگر ممکن باشد و باصلاح غذا کنند و بعد تنقیهٔ بدن گل سرخ آرد جو پوست انار عدس ساییده بر چشم نهند تا انحطاط مرض و بعد ازان در آخر ذرور اصفر بعمل ارند و پلک را منقلب ساخته بشیاف لین و اغبر بخارند **انطاکی** گوید که وردینج غالباً باطفال عارض شود بسبب فرط رطوبت و اکثر ارتادهٔ خون افتد و از سوده احادث نشود و اجماعاً و در حدوث او از صفرا و بلغم اختلاف‌ست و اصح آنست که از بلغم نیز حادث شود و سبشش فرط امتلای شبکیه است و یا انفجار رگ یا ضعف غشا و از رنگ او اصل او که مفردست یا مرکب شناخته میشود و علاجش این‌ست که مبادرت بفصد نمایند و در اطفال شرط زنند بعده اگر مقارن رمد باشد پس علاج واحد بود بسبب اتفاق این هر دو اصلاً و حکما بلکه وردینج درین هنگام عبارت از قوت رمد باشد والا از مجربات دران پیه خرس بسفیدی بیضه است و انزروت بزعفران و شیر زنان شمرد عند شدت التهاب نهادن لعاب

بهدانه بکلاب و حضض هندی جائزست وردع مواد بمثل افیون و گل سرخ و زعفران از خارج طلاءً **و گیلانی** مینویسد که از انچه استعمال میکنند در علاج این مرض این‌ست که ذرور اصفر صغیر نپاشند و شیاف احمرلین بکار برند بعد فصد و حجامت و اگر مریض مدرک باشد ودای مسهل بنوشانند و بصبر و حضض و شیاف مامیثا بر پلک ضماد کنند و بآب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش تکمید نمایند و تلطیف غذا بمزورات و بچهٔ مرغ و مانند آن سازند و این شیاف در وردینج نفع کامل نماید اگر در آب عصی‌الراعی حل کرده اکتحال نمایند **نسخهٔ** آن سفیدآب ارزیز مغسول حشیشه معروف بعقیده شادنج شیاف مامیثا هر واحد دو درم صمغ عربی نشاسته کتیرا کهربا گل قبرسی خالص هر واحد یک درم انزروت سفید سه درم زعفران دو دانگ همه را سوده پارچه بیز کرده بگیرند حضض یکدرم و افیون خالص دو دانگ و هر دو در شیر دختران حل کرده ادویهٔ مذکوره آمیخته شیاف پهن بقدر عدس سازند و در سفیدهٔ بیضه رقیق حل کرده اکتحال نمایند یا در چشم چکانند که این شیاف بعد استفراغ بفصد در یکروز وردینج را زائل کند و این ذرور نافع‌ست بگیرند شیاف مامیثا دو درم حضض یکنیم درم زعفران اقلیمیای ذهبی هر واحد یکدرم روسختج نیم درم افیون دو دانگ باریک ساییده دو سه دفع به بیزند و در چشم پاشیده بربندند و بعد انحلال دوا پاک کرده بآب سرد بشویند و اعادهٔ ذرور وقت خواب کنند و بعد این ذرور چشم را بدون صاف کردن بگذارند چه اگر زعفران در چشم یا زیر پلک بماند ورم حادث کند و ضماد وردینج این‌ست بگیرند جوزابسر و پوست پستهٔ رطب و عدس مقشر هر واحد یکدرم حضض نیم درم شحم انار دو درم باریک سائیده اطراف کاسنی نرم سوده آمیزند و اندک روغن گل چکانیده مثل مرهم سازند و وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و صبح جدا کنند و اگر شیاف مامیثا بسوزند تا خاکستر گردد و بانشاسته و صمغ عربی آمیخته ذرور سازند وردینج را در یکروز زائل کند اگر موافق مزاج چشم افتد و گاهی بادی قروح در مقله بود پس علاجش مشترک‌النفع سازند بدانچه در قروح بعمل می‌آرند **بعضی** گفته‌اند علاج وردینج بعد از فصد قیفال و حجامت و تنقیه بطبیخ هلیله و قرص بنفشه اقتصار بمزورات و ترک امتلا و نظر بسوی چیزهای براق و اقتصار بچکانیدن شیر در چشم‌ست در سه روز اول و بعد ازان طلا نمدن حض و عصارهٔ مامیثا بر پلک پس بآب کشنیز تازه و زردهٔ تخم مرغ و اکلیل‌الملک با اندکی زعفران و چون مرض از هفتم روز در گذرد اول در چشم ذررور ملکایا بپاشند و در اخر امر ذرور اغبر اگر قرحه نباشد والا ترکیب نمایند علاج آنرا بعلاج قرحه **رازی** گوید که اگر در چشم کودک وردینج باشد و بر کشادن چشم قادر نبود و اگر چه دران قرحه باشد اکتحال بانزروت شش درم زعفران دم‌الاخوین مامیثا هر یک دو درم افیون نیم درم باریک ساییده نمایند که دران مضرت بقروح نیست و این دوای وردینج‌ست و بقول **ایلاقی** شیاف و ردی ابیض مخصوص برودینج‌ست و هر گاه ورم کم شود شیاف و ردی اصفر استعمال کنند **و گویند** که

اگر بزرالورد را بادویهٔ مناسب مثل صبر و زعفران و حضض کوفته در گلاب حل کرده بر اجفان ضماد کنند در اوائل درد چشم و وردینج مجرب صاحب بقائی‌ست و اگر افیون کات هندی رسوت هندی هر یک جزوی شب یمانی چهار جزو آب لیمو کاغذی هشت جزو شب یمانی را بریان کرده مع دیگر ادویه کوفته در ظرف آهنی بآب لیمو براتش گذاشته بدستهٔ آهنی آهسته آهسته بسایند تا خوب منحل شود و طلا نمایند برمد وردینج اطفال مجرب‌ست و مسکن ورم و الم و گویند که آب برگ تفاح مجرب‌ست و کذا ضماد کشنیز سبز سه ماشه و زعفران چهار ماشه و زردی بیضهٔ مرغ یکعدد و عنب‌الثعلب دو نیم ماشه و اگر از خلط غلیظ بارد باشد علاج رمد بلغمی نمایند و زیرهٔ کرمانی سوده در زردی بیضهٔ مرغ سرشته بر پنبهٔ کهنه نهاده نیمگرم بر چشم گذارند

علاج اقسام رمد غیرحقیقی

طبری گوید از رمد غریب نادرست که علیل در چشم خود یبس و ضربان شدید فوق طاقت دریابد و با وی سرخی و ورم چشم نباشد و از اعراض لازمهٔ او آنست که مریض جلد راس خود را چنان دریابد که گویا می‌سوزد و از مس او الم محسوس گردد و در گوش طنین یابد و سبب او استیلای یبس مجردست بر بدن محلل رطوبات اصلیه و ارتفاع بخارات حارهٔ یابسه از بدن بسوی راس که ازان غشای خارج قحف بنابر احتقان بخارات و حرارت متألم گردد و طبقهٔ ملتحمه بواسطهٔ اتصال با وی مشارکت گردد و رطوبات چشم مخونت و جفاف و نشف پذیرد و علاجش ترطیب بدن و چشم‌ست و دوشیدن شیر دختران یا بز که علف او از حشائش رطب لاسیما خشخاش رطب باشد بر سر و منع علیل از استفراغ مطلقا و ازدیاد در اغذیهٔ مرطب مثل لحم بزغاله با جو مقشر پخته و چوزهٔ مرغ فربه و بقول مثل کاهو و خرفه و پلک و قطف و امر باستنشاق روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و دوشیدن شیر بر سر و نوشیدن ماءالشعیر دائم و تناول فواکه رطب محمود و احتقان بماءالشعیر مضروب با سفیدی بیضه و روغن بنفشه و شکر سفید و هر گاه مرض بانتها رسد بآب طلع و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و شیر دختران سعوط کنند و همه تدبیر او مائل بترطیب مزیل تشف و رادع ابخره از سر باشد و درین علت اکتحال باکحال سودمند نیست مرگ بندرت و انکباب بر بخار آب شیرین گرم مفیدست و گاه این کحل نفع می‌بخشد مروارید ناسفته یکدرم سرطان نهری خشک کرده طباشیر هر یک یکنیم درم نشاسته صمغ عربی صمغ فارسی هر یک یکدرم کوفته بیخته قدری ازان در شیر دختران حل کرده بمیل در چشم کشند و بعد ازان بآب نیمگرم چشم را بشویند **و نوع دیگر** از رمد غریب آنست که انسان بعد خواب چنان دریابد که در چشم او ریگ افتاده و تدبیرش در فصل کمنه و پلک خواهد امد و **جالینوس** و تابعان او گفته‌اند که از رمد نوعی‌ست که می‌بینند صاحب آن همه اشیا را سرخ یا زرد یا سیاه یا سفید بحسب غلبهٔ خلطی از اخلاط و این حادث میگردد و از تغیر مزاج دماغ خصوصاً

بطن مقدم آن بحدی که متلون میگردد نور خارج ازان بلون باعث آن تغیر از اخلاط و نزد بعضی سبب آن در قرنیه یا رطوبت بیضه یا رطوبت جلدیه است که متغیر میگردد رنگ آنها بحسب کیفیت رنگ مادهٔ غالب و گاهی متغیر میگردند در بعضی اوقات دیدن بعضی چنانچه نزد صعود بخارات از معده و می‌بیند اجسام را بحسب لون آن بخار و فی‌الحقیقت آن قسمی‌ست از ضعف بصر و علاجش در ضعف بصر خواهد آمد و بالجمله تنقیهٔ بدن و سر و تعدیل مزاج دماغ بحسب خروج آن از اعتدال و معالجه بنحویکه در اقسام رمد مسطور شد بعد شناخت آن بدلائل نوع ماده باید کرد **و رمد** که از ترک ریاضت و حمام و غیر آن موجب انسداد مسام و منع فضول مندفعه از دفع و تحلیل عارض شود علاجش بعد تنقیه ریاضت و استحمام بآب گرم و انکباب بمیاء محللهٔ حاره است **و رمد** که از سردی معده بارتفاع ابخرهٔ بارده حادث گردد و این با سوءهضم و آروغ ترش بود علاجش تسخین و تقویت معده و تحلیل ابخرهٔ بارد بتناول جوارشات مقوی آن و دخول حمام و شرب شراب صرف و تلطیف غذاست **و گاهی** رمد حادث میگردد زنان را از سردی رحم و ارتفاع ابخرهٔ بارد ازان بسوی دماغ و تدبیرش تسخین رحم باستعمال حارهٔ حادهٔ متخذه از شبت و بابونه و حلبه با روغن ناردین در رحم و تدهین بروغن نرگس یا سوسن و استعمال بزرو حاره و اجتناب از جماع **و بقول بقراط** این قسم رمد صعب‌ترست و این شش قسم رمد غیرحقیقی مع شش قسم حقیقی یعنی دموی و صفراوی و بلغمی و سوداوی و ریحی و وردینج جمله دوازده قسم را جالینوس در میامر ذکر کرده و بعض متأخرین از بقراط و سکندر نقل کرده‌اند که نوعی از رمدست که بآن چشم بسیار سرخ میگردد و اجفان ورم میکنند بحدیکه گویا منشق میگردند و پوست از انها جدا میشود و بعد ازان یک جفن بجفن دیگری می‌چسپد و اسباب و علامت و علاج آن در التصاق جفن مسطور گردد و در هیچ نوعی از انواع رمد استعمال روغن جائز نیست مگر درین نوع و رمد که از دیدن برف عارض شود علاجش در فصل قمور مسطور گردد بعون‌الله الغفور

انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن سفیدی چشم

و نزد بعضی ورم باردست که با خارش بهمرسد و حق انست که مادهٔ ورم در جزو عضو سرایت میکند و مادهٔ انتفاخ در خلل عضومی دراید و اطلاق ورم بر انتفاخ بر سبیل مجاز بود و آن بر چهار نوع‌ست ریحی و بلغمی و مائی و سوداوی تشخیص این اقسام باید که دریافت نمایند که دفعةً عار شده یا بتدریج و بی‌ثقل‌ست یا با ثقل و از انگشت غمزه کرده معلوم کنند که نرم‌ست یا صلب و در صورت نرمی اثر غمز دران ساعتی باقی می‌ماند یا نه پس اگر دفعةً عارض شده باشد و بی‌ثقل بود و قبل ازان اندک سوزش و خارش مثل گزیدن مگس و پشه بناحیهٔ ماق رو دهد و بیشتر بمشائخ و در زمان تابستان واقع شود انتخاخ ریحی باشد و اگر بتدریج حادث شود و باثقل و نرمی بود و اثر غمز تا دیر بماند بلغمی

باشد و اگر با وجود ثقل و نرمی بعدً غمز بزودی اثر غمز زائل گردد و با وی هیچ درد و خارش نباشد مائی باشد و اگر با صلابت و شدت تمدد و تیرگی رنگ بود و بیشتر انتفاخ تا ابرو و رخساره رسد سوداوی باشد و این قسم بعد رمد مزمن و عقب جدری اکثر افتد و این مرض در پلک نیز افتد علاج در ریحی تا سه روز شیاف ابیض ساده و ذرور ابیض استعمال نمایند و صبر و شیاف مامیثا و اکلیل‌الملک بر پلک طلا کنند و روز چهارم ذرور اصفر صغیر یا شیاف احمرلین مرکب ساخته در چشم کشند و صبر و حضض و زعفران بآب عنب‌الثعلب طلا نمایند بعد ازان ذرور اصفر کبیر بکار برند و بآبیکه اندران بابونه اکلیل‌الملک مرزنجوش بر نجاسف جوشانیده باشند چشم را بشویند بالجمله بعد تنقیه در جمیع اوقات انچه محلل ریاح باشد بعمل ارند و در ابتدا ادویهٔ مسدده و قابضه که در ابتدای رمد بکار می‌برند استعمال ننمایند و اسفنج بآب گرم و سرکه تر نموده بر پلک گذارند و آب صبر و زعفران در چشم چکانند بر پلک طلا سازند و در حمام داخل کنند و اغذیهٔ مجففه بخورند و از چیزهای بادی و مؤلد بلغم و مبخر و فواکه رطب و کثرت غذا پرهیزند و استعمال اطریفل وقت شب و خوردن معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و کمونی نافع و شستن روی بگلاب نیمگرم و تضمید چشم بعدس مقشر مطبوخ در سرکه و گلاب و غسل چشم و تکمید آن بآب نیمگرم نیز درین نوع مفیدست و در بلغمی بعد نضج بمسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند بعده از بادیان جوشانیده فقط یا مغز فلوس خیار شنبر حل کرده غرغره کنند و اگر خواهند سکنجبین بزوری یا عنصلی آمیزند و اطریفل اسطوخودوس بخورند و شوربای فروج و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بشیاف احمرلین یا ذرور اصفر صغیر اکتحال نمایند و بسرکه و آب گرم اسفنج تر نموده تکمید نمایند و صبر در سرکه حل کرده طلا کنند و یا صبر زعفران حضض اکلیل‌الملک شیاف مامیثا بآب عنب‌الثعلب ضماد سازند و تضمید برگ بید انجیر مدقوق مخلوط باندک شبت نیز نافع و بابونه اکلیل‌الملک صعتر مرنجوش نمام جوشانیده چشم را بشویند و بعد ازان ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد مرکب ساخته در چشم کشند و مریض را در حمام نشانند و اگر در تحلیل دیر شود آب صبر در چشم چکانند و بر پلک ضماد او کنند زیرا که صبر مانع انحداد ماده بسوی چشم و محلل مادهٔ موجوده در وی‌ست و باقی علاج رمد بلغمی نمایند لیکن ادویهٔ قابض ورادع هیچ استعمال نکنند **و درمانی** بدستور بلغمی علاج کنند و یا این ماءالاصول دهند پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی بیخ اذخر پوسب بیخ کبر پوست بیخ کرفس هر یک چهار ماشه بادیان اسطوخودوس هر یک نه ماشه گلقند چهار توله و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و خیار شنبر و ترنجبین و شربت دینار کنند و بمحللات چون بابونه و اکلیل‌الملک و صعتر و مرزنجوش تنطیل نمایند و آرد کرسنه و آرد جو و صبر و بابونه و اکلیل‌الملک بآب بادین تازه ضماد سازند و شیاف دینار جون در چشم کشند **و در سوداوی** بعد ترطیب و انضاج ماده تنقیهٔ سودا نمایند بدستوریکه در رمد سوداوی گذشت بعده شیاف احمرلین

و ذرور اصفر آمیخته کشند و از اضمده و اطلیه هر چه در اورام سوداوی و سرطان مخصوص‌ست بعمل ارند و شیاف که در رمد سوداوی مذکور شد باضافۀ زعفران دو نیم ماشه طیار ساخته اکتحال و لطوخ آن و کذا شیاف اسود و خلوقی بکار برند و اصلاح اغذیه و تنطیل و استحمام نمایند و درین نوع تضمید و تنطیل و استحمام قبل از تنقیه و بعد آن از جهت تلیین ماده و تحلیل آن عظیم‌النفع‌ست **کمنه** بدانکه لفظ کمنه را بر چند معنی اطلاق می‌کنند یکی بر کمون مده تحت قرنیه **دوم** بر کمنۀ پلک و این هر دو جدا جدا مذکور شوند **سوم** آنکه چشم را حالتی شبیه برمد خشک لاحق شود و ملتحمه سرخ و کدر شود و باصره ضعیف گردد و جمیع اشیا دخان و غبار الوده نماید و مریض چشم خود را از حالت اصلی عظیم‌الجم و ثقیل و بطی‌الحرکت دریابد و چشم خارش کند و هر گاه بآب گرم بشویند تخفیف و تسکین حاصل گردد و سببش احتقان بخارات سوداوی فاسدالکیفیته‌ست زیر طبقات چشم و دران بخارات حدتی نباشد که موجب الم و دمعه گردد و تدبیرش بعلاج رمد سوداوی نمایند و بعد نضج تنقیه بطبیخ افتیمون و ایارجات یا ماءالجبن بسفوف لاجورد کنند و لوغاذیارا بآب افتیمون ستوده‌اند و بعد مسهل تنقیۀ سر بحب قوقایا و حب صبر بآب گاوزبان نافع و غرغره بمثل ایارج فیقرا و وجع و خردل و مویزج و عاقرقرحا و فودنج و اصل‌السوس و صعتر و بیخ کبر و بسفایج و افتیمون در صورت کثرت برودت ماده مفید شناسند و ذرور کمنه در چشم اندازند و بطبیخ ملطفات چون بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و حلبه تکمید چشم سازند **چهارم** آنکه نیاذوق و غیر آن گویند که کمنه نوعی رمد یابس مزمن‌ست که دران چرک نباشد و عروق چشم دران ظاهر بود و با الم و سیلان اشک باشد و سبب آن در اکثر غلیان خون با غلظت آن میباشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت‌ست بعد از نضج ماده و تلطیف تدبیر حتی‌المقدور و عناب یکرطل تمرهندی ده درم ترنجبین بست درم عنب‌الثعلب تخم کاسنی هر واحد یک کف آلوی سیاه سی دانه جوشانیده صاف کرده بگیرند بقدر یکرطل صغیر و شربت بنفشه بست درم داخل کرده نیمگرم بیاشامند و بعد ازان اکتحال بشیاف ابیض محلول بشیر دختران نمایند و به بندند چشم را تا آنکه دوا عمل نماید پس چشم را صاف نمایند و بعد ازان بر وردمادی اکتحال کنند تا سرخی زائل گردد و دمعه باز ایستد و اگر بعد ازان غلظت در پلک حادث گردد بشیاف احمرلین اکتحال نمایند و اگر مزاج چشم متحمل آن نگردد شیاف مذکور مع شیاف ابیض جمع نموده بکار برند و آبنوس محرق مغسول یا اسفنج سوخته شسته در چشم کشند و اکتحال بصبر نافع و مسکن خارش کمنه است و بعض متأخرین این قسم را از نوع سبل شمرده‌اند

جسارت ملتحمه

و آن سختی‌ست که چشم را مع اجفان با درد و سرخی و اجتماع اندکی چرک صلب عارض شود و بدان سبب

گردانیدن چشم ممکن نبود و بعد از بیداری کشادن چشم دشوار گردد و بعضی این رارند یابس گویند و سب او خلط غلیظ یابس‌ست و بیشتر این مرض صاحبان امزجهٔ یابسه و پیران و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد **علاج** برای ترطیب لعاب حلبه و تخم کتان در شیر زنان براورده در چشم چکانند و وقت خواب زردهٔ تخم مرغ با روغن گل و پیه مرغ بر پشت چشم نهند و یا بر جفن بمالند و یا برگ کاسنی را کوبیده با روغن بنفشه ممزوج نموده بر پلک گذارند و روغن بنفشه و بادام در بینی چکانند و بر سر مالند و اگر حاجت بود تنقیهٔ بدن و دماغ بفصد و مسهل که دران افتیمون و هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و خاریقون باشد بحب ایارج نمایند و ماءالجبن دهند بعد ازان شیاف ابیض در شیر دختران و ذرور ابیض استعمال کنند بعد بذرور اصفر صغیر پس بشیاف احمرلین گرایند و کثرت استحمام و انکباب و تکمید بآب گرم و بآبیکه دران ادویهٔ مرطبه جوشانیده باشند لازم شناسند **و ایضا** بنفشه و بابونه و مکوه هر یک یکنیم توله جوشانیده سر ببخار آن دارند و اطلیهٔ محللهٔ ملینه چون آرد جو و شیاف مامیثا و اکلیل‌الملک بآب عنب‌الثعلب و زردهٔ تخم مرغ و روغن بنفشه و یا روغن گل که دران پیه بط گداخته باشند سرشته طلا کنند و آبیکه دران حلبه و اکلیل‌الملک و عنب‌الثعلب و نیلوفر و بنفشه پخته باشند بر سر و چشم نطول کنند و از اغذیهٔ سرد پرهیزند و گویند که بعد از تنقیه و حصول تلیین استعمال ادویهٔ اشک اور چون برود حصرم و باسلیقون و شیاف احمر و کحل روشنائی درین مرض نافع بود و نطول بآب حلبه و اکلیل‌الملک و تخم خطمی و تخم کتان و جو مقشر و تکمید بدان باسفنج یا پنبه تر کرده نیز مفیدست و تنطیل سر بآب نیمگرم نیز سودمند و هر چه در علاج رمد سوداوی گذشت بعمل ارند مع زیادت در تلیین و تحلیل و ترطیب

حکةالعین یعنی خارش چشم

و با وی اشک تیز و درد و سرخی چشم بود و باشد که پلک نیز سرخ شود و یا ریش گردد و سببش رطوبت شورست و بقول بعضی خون غلیظ و گاهی از رسیدن بوی بغل عارض شود **علاج** چشم و ردی بآب گرم بشویند و جست برقصب بمالند و سیاهعی آن در چشم کشند و برگ کاسنی یا تخم آن کوفته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا عدس مقشر و سماق و گل سرخ و شحم انار در میفختج دوشاب انگوری پخته ضماد کنند و یا سفیدی بیضهٔ مرغ و نشاسته و طباشیر و برگ حنا و برگ گلاب هر یک سه ماشه بگلاب ضماد سازند و آب کشنیز سبز و روغن گل هر دو برابر در چشم کشند و اکتحال بقشار کندر محرق مسحوق و شیاف سماق و شستن چشم بآبیکه دران هلیله بلیله آمله بقدر یکتوله شب خیسانیده صبح آب زلال او گرفته باشند مجرب مؤلف‌ست و اکتحال بغبار تنباکو و کذا سعوط و نفوخ او از مجربات حکیم عابدست و اکتحال بحکاکهٔ اسرب محکوک برقصب یابس مع اندکی غبار فلفل بعد شستن چشم

بآب مطبوخ عدس در اکثر کفایت میکند و فلوس مس در ظرف جست ساییده اکتحال نمودن نفع بلیغ بخشد و مجرب حکیم اجل خان‌ست و برگ نیب در کوزه مطین سوخته در آب لیمو خوب صلایه کرده در چشم کشیدن نیز نافع حکه و جرب و دمعه و سرخی و اکثر امراض چشم‌ست و از اشیای شور و تیز پرهیزند و هر چه در سلاق و حکهٔ اجفان و جرب خواهد امد مفید بود و در صورت کثرت ماده تنقیه بفصد قیفال و مسهل و حب ذهب یا حب ایارج کنند و ماءالجبن دهند و فصد رگ پیشانی و رگ ماق نیز مفیدست بعده غرغره بسکنجبین و ایارج فیقرا نمایند پس شیاف احمرلین و ذرور اصفر صغیر و برود حصرم و شیاف سنبل بکار برند و بعد ازان در اخر شیاف احمر حاد و ذرور اصفر کبیر استعمال سازند و ادویهٔ اشک اور چون باسلیقون و کحل عزیزی و روشنائی در چشم کشند و کحل فلفل دارفلفل نوشادر هر کدام یکدرم زعفران چهار درم حضض شش درم سنبل‌الطیب چهار درم کافور یکدانگ بغایت سودمندست و صبر حضض مکی پوست هلیلهٔ زرد شیاف مامیثا مساوی سوده در چشم کشیدن نیز مفید و تکمید چشم از بابونه و اکلیل‌الملک و اندکی نمک سازند و تعاهد حمام کنند و روغن گل بنفشه بر سر مالند و ضماد بابونه و اکلیل‌الملک و عنب‌الثعلب و کاسنی تازه با روغن گل و اندکی سرکه نیز مفید و کذا چکانیدن گلاب که دران سماق خیسانیده صاف کرده باشند نافع و اگر از قرنفل یکدرم نبات نیم درم کافور ثلث درم نرم سوده بآب شیاف ساخته بآب سرد حل کرده در چشم چکانند حکهٔ ملتحمه را نافع بود و کذا برگ نیم فلفل سیاه و سفید و برنگ کابلی مقشر زنجبیل هلیله بلیله آمله نمک لاهوری اصل‌السوس توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بشیر بز تازه دوشیده سرشته شیاف ساخته در سایه خشک نموده بروغن گاو سوده اکتحال نمودن و ازالهٔ حکهٔ ملتحمه و تقویت بصر مجرب اطبای هندست و شیاف زعفران نیز نافع‌ست و غذا معتدل و چرب مثل لحم حلوان و نان صاف و از فواکه انجیر و انگور و مویز خورند **و در خارش** و سرخی چشم که از بوی بغل میشود فلفل سیاه دو نیم عدد و گل دیگدان که سرخ باشد بقدر ماشه از چوب بانس در کاسهٔ جستی خوب حل کنند که سیاه شود اندک در چشم کشند و کذا زهرهٔ ماهی روهو هشک کرده وزن یکدمری شورهٔ قلمی پاو سیر هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمودن جهت خارش و آشوب چشم که از بوی بغل بهمرسد معمول و مجرب صاحب بقائی‌ست

طَرفه

و آن نقطهٔ سرخ‌ست که در سفیدی چشم افتد و گاهی در آخر به تیرگی و سیاهی گراید سببش شدت امتلا و تمدد عروق یا حدت و جوش خون یا انفجار ورم قبل از نضج یا ضربهٔ چشم‌ست که رگها بشکافد یا آواز بلند و سرفهٔ قوی و حرکت عفیف مثل قی شدید که دهن رگی بکشاید و گاهی طرفه به شور و دمل و قرحهٔ مؤدی میشود و فراخ میگردد و

اکثر صاحبان امزجۀ حاره و صلبیان را و در ربیع و بلدان حاره عارض میشود علاج در ابتدا از بال کبوتر بچه پر کلان بکنند و خونی که به بیخ پر ظاهر شود هنوز گرم باشد در چشم کشند سه مرتبه هر روز تا سه روز و تقطیر خون پرشفنین و فاخته و درشان و خون بازوی بط و مرغابی نیز مفیدست و اگر خون از پر ظاهر نگردد زیر بال این طیور رگ بزرگ تفحص نموده به تیغ حجامی خون ازان گرفته گرماگرم بچکانند و نیز پنبه بدان خون تر کرده بالای چشم یکساعت بندند و اگر خواهند قدری گل ارمنی یا گیر و یا قیمولیا دراب گرم حل کرده در خون امیخته دو سه قطره در چشم چکانند و در انتها محللات مثل کندر و مرواشق و زعفران در خون آمیزند و در کتاب گزیده نوشته که بعد تقطیر خون کبوتر یا فاخته با گل ارمنی در انتها آب طبیخ اکلیل‌الملک و لعاب حلبۀ مغسول در چشم بچکانند و یا کندر سوده بشیر زنان در چشم چکانند و مویز منقی برگ عنب‌الثعلب پنیر تازه و اندکی نمک لاهوری ساییده بر چشم ضماد کنند و در ذخیر صبر و سرکه عوض پنیرست و یا اکلیل‌الملک با دم‌الاخوین و اصل‌السوس با زعفران و عدس مقشر بروغن گل و زردۀ تخم مرغ ضماد نمایند و بطبیخ صعتر و اکلیل و زوفا انکباب نمایند و اسفنج یا پنبه تر کرده تکمید چشم کنند و چشم را بعصابه بربندند و اگر افسنتین کوفته در صرّه بسته بآب گرم ترک کرده تکمید نمایند در جذب خون از چشم مجرب استاد صاحب شفاءالاسقام‌ست و اگر سنگ بآتش خوب گرم کرده از خاکستر پاک نموده شراب بران پاشیده بخار آن بگیرند تا اشک سائل شود طرفه در عمل یکدوبار زائل شود و اگر سرکه عوض شراب کنند نیز مفید و مجرب راقم‌ست و انکباب بر سرکه بگلاب مساوی جوشانیده و تکمید بدان نیز سریع‌الابراست و ضماد از گل بنفشه و تخم کاهو و کشنیز سبز و مکوه هر یک سه ماشه مغره حضض هر یک چهار ماشه نافع **و انطاکی** گوید که انچه از مثل ضربه باشد و همان وقت معلوم شود پس چیزی از چکانیدن مثل فندق و زیرۀ خاییده نیست یا خون کبوتر خصوص سفید یا هدهد و در غیر آن اول فصد قیفال کنند پس رگ گوشۀ چشم کشایند اگر امر او متمادی گردد والا اسهال بنقوع صبر یا طبیخ خیار شنبر و تمرهندی کفایت کند و لعاب حلبه یا بهدانه بگلاب چکانند و بچیزیکه حل خون نماید مثل آرد باقلا و قرطم یا خمیر بآب صفصاف سرشته ضماد کنند و شیاف مرارات در طرفه مجرب‌ست و کذا زعفران بشیر زنان یا بشیر خر و انچه تحلیل آن کند و بصر را تیز گرداند و مجرب‌ست این‌ست که طباشیر در روغن بنفشه سعوط کنند و کذا قطور روغن گل بسرکه و کذا سندروس بشیر زنان بر سنگ ساییده چکانیدن مجرب‌ست و چون دارچینی یکجزو و کرکم نیم جزو نانخواه سدس جزو بسایند و هر روز دو درم بخورند و ازان اکتحال نمایند دوای نیکوست و هم او گوید که در اول چکانیدن شیر زنان بروغن گل مجرب‌ست و کذا آب دهن صائم که مجرب سویدی‌ست و بعده زیره و نمک و فندق بدهان خاییده در پارچه افشرده آب آنرا تقطیر نمایند خصوصاً اگر بزرگ گردد و

در طرفهٔ کهنه بتبخیر بسرگین گاو و کندر مساوی و کشاده داشتن چشم بر دخان آن نافع و ترب و اکلیل هر دو پخته ضماد کنند **فیلغرویوس** گفته که طرفه اگر قریب‌العهد و سرخ باشد باید که تکمید بآب نمک و ضماد آرد باقلا و افسنتین نمایند و اگر زائل نشود آب ترب چکانند و پوست ترب و مویز منقی و قدری سرگین کبوتر بالای چشم ضماد کنند و قطور نوشادر یا نمک لاهوری دراب ساده یا آب ترب حلک کرده و کندر سوده دران آمیخته نیز در طرفهٔ کهنه مفید بود و شیاف دینار جون بسیار نافع‌ست و شیاف احمرلین و شیاف کندر و شیاف زعفران و ذرور طرفه که دران سنگ مقناطیس‌ست و شیاف طرفه که دران زرنیخ سرخ داخل‌ست هم نافع و اگر غایت تحلیل مطلوب باشد زرنیخ اصفر و احمر در خون بال کبوتر یا بآب کشنیز سبز چکانند و از از زرنیخ سرخ و کندر و مرواشق و گل مختوم مساوی در سفیدی بیضه یا شیر زنان شیاف ساخته بآب کشنیز سبز سوده در چشم چکانند و یا زرنیخ اصفر انزوت هر واحد یکجزو حجر فلفل نیم جزو ساییده بلعاب حلبه شیاف ساخته اکتحال نمایند و تقطیر شیاف از زرنیخ سرخ دو مثقال انزروت ماميران شادنج صبر اقلیمیا هر واحد نیم درم شکر یکدرم ساخته مجرب‌ست و اکتحال فلفل یکدرم دارچینی نیم دوم کرکم یکدانگ مثل غبار ساییده و کذا تناول آن هر روز دو درم نفع عجیب بخشد و یا زرنیخ احمر سوده دراب انداخته حرکت دهند و بگذارند تا ته‌نشین گردد پس آب صاف گرفته نیمگرم کرده در چشم چکانند و گاهی ضماد اشخار سوخته بسرکه یا شراب و کذا سرگین کبوتر بسرکه یا شراب یا مویز منقی تنها یا بسرکه و کذلک نان کم نمک و پنیز تازه و پوست ترب و همچنین تضمید برگ کراث و یا کرنب جوش کرده ساییده بعمل می‌آرند **و ایضا** از ادویهٔ مفرده مفید طرفه اکتحال زهرهٔ کبک بمروار مینا سفته سوده و کذا لعاب تخم کتان و لعاب حلبهٔ نیمگرم **و تقطیر** گلاب و شیر دختران و کذار اتینج دراب تر کرده تا حل شود صاف نموده و کذا انار ترش بشحم او کوفته آب او افشرده باندک شهد پخته تا قوام او غلیظ گردد و کذا صبر محول دراب گرم و کذا عصارهٔ جرجیر و کذا شیر دختران بگل ارمنی و کذا ماءالجبن و کذا دم‌الاخوین محلول دراب و کذا عصارهٔ کرفس و ضماد مویز منقی سوده بعسل و اگر زائل نشود سرگین کبوتر افزوده و کذا فوتنج نهری کوفته مهرا پخته و کذا سفیدهٔ بیضه بروغن گل و شراب بصوف آلوده و کذا زوفای خشک بشراب پخته و کذا لعاب تخم کتان و حلبه وکذا بابونه پخته و کذا زردهٔ بیضهٔ مسلوق بروغن گل آمیخته و کذا آمله کوفته بشراب کهنه پخته و کذا زردی بیضهٔ مسلوق باکلیل‌الملک مسحوق و کذا بلبوس‌ست و برای طرفه قوی مزن سیاه ضماد خردل یکجزو انجیز دو جزو سوده پخته و تقطیر زرنیخ سرخ محلول بشیر دختران و یا ضماد خاکستر مطبوخ در شراب یا اکتحال نانخواه و زوفای خشک بشیر گاو نافع‌ست و تقطیر خون چوزهٔ مرغ در طرفهٔ مزمن و با ورم نیز مفید و اگر حلبه بآب پخته صاف نموده قدری صمغ حل کرده اکتحال نمایند طرفه را مفید بود و اگر هلیله بآب حلبه

سوده استعمال کنند بخاصیت نفع بخشد و بدانند که در طرفه باید که اول ملاحظه نمایند اگر بدن و سر ممتلی از خون باشد و مزاج متحمل بود و مانعی نباشد فصد نمایند خصوصا وقتیکه با طرفه وجع در چشم بهمرسد بسبب ضربه و لطمه و غیر آن از کحل و اگر امتلا در سر تنها باشد از قیفال و اگر مانعی از فصد باشد حجامت بین‌الکتفین نمایند و اگر امتلا از اخلاط دیگر باشد بمسهل و ایارج و حبوب شبیارات تنقیهٔ بدن و سر نمایند و اگر متحمل نگردد استفراغ اسافل بدن بمطبوخات مسهله و حقنها و شیافات کنند که جذب ماده از سر حاصل گردد پس تعدیل مزاج نمایند و ادویهٔ موضعیه استعمال کنند و ایضاً آنجا که سبب قوی باشد اول فصد سرور نمایند و حجامت پس سر کنند و بمسهل صفرا یا مطبوخ هلیله یا فواکه تنقیه سازند و ایارجات استعمال نکنند مگر بعد استفراغ بدوای غیر حاد تنقیهٔ دماغ بایارج و حب شبیار مضایقه ندارد و حقنه بغایت مفیدست و شیاف احمرلین در شیر زن سوده کشند و از اکلیل و اصل‌السوس و بنفشه و گل بنفشه و دم‌الخوین و عدس مقشر و زعفران و مکوه هر یک سه ماشه در زردی بیضهٔ مرغ و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر باقی ماند ز لوزیر چشم چسپانند و بعد مسهل برگ زیتون و حنا هر یک سه ماشه زعفران چهار ماشه پنبهٔ دود گز کرده سوخته هفت ماشه در چشم کشند و این ذرور همه انواع را مفیدست و خصوصاً آنکه بعد جماع بر شکم سیری پدید اید برگ مکوه و تخم کشوث هر دو سوخته سنگ مقناطیس مغسول بسد مروارید ناسفته ریگی که زرگران جلای نقره باو میکنند مامیران چینی حضض مکی هر یک سه ماشه نبات برابر چهار پاس در عرق کیوره در سنگ سماق صایه کنند علی‌الاتصال پس در دارائی سبز که سفت باشد گذرانیده بکار برند و گویند که هر گاه بعد استفراغ و فصد بادویهٔ مذکوره ادامت نمودند و ازان بخاح حاصل نشد بر نقره و میان هر دو شانه حجامت نمایند و در شفاء عاجل مسطورست که بر نقره حجامت کنند پس اشنان اخصر و سمک مالح در آب و سرکه و قدری روغن گل جوشانیده صاحب طرفه چشم کشاده بران انکباب نماید که فی‌الحال طرفه زائل شود و غذا درین مرض مزورهٔ ماش مع مغز بادام سازند و از اغذیهٔ قوی مثل گوشت مرغ و شراب و شیرینی پرهیز کنند و طرفه که بارد بود بعد فصد بتقطیر شیر و لعابات مینا سه و یا سفیدی بیضه بروغن گل هر یک نیمگرم و بدانچه در ضربهٔ چشم خواهد امد تسکین درد نمایند و اگر بورم چشم انجامد و باوی رمد عارض شود سبب انصباب ماده بعد فصد شیاف ابیض و سفیدهٔ بیضه چکانند و شیر زنان از پستان در چشم دوشند بعده قطور و غیره که در علاج رمد حار گذشت بعمل ارند و با ضمدهٔ رادعه ضماد کنند و بعد زوال رمد علاج طرفه کنند و اگر تحلیل نشود نانخواه در چشم قطور کنند و بزردهٔ بیضه و عدس و قدری زعفران و روغن گل بر چشم ضماد سازند و بآب ریاحین مانند بابونه و اکلیل‌الملک و نمام چشم را بشویند و اگر ازین هم تحلیل نشود آب ترب در چشم چکانند و اگر با طرفه در ملتحمه خراق واقع شود زیره و نمک خاییده در پارچه انداخته آب او

قطور کنند و پنبه را بسفیدهٔ بیضهٔ مرغ آلوده بر چشم گذارند و ضماد برگ خلاف بغایت سودمندست و اگر با وی خرق در قرنیه باشد علاج او کنند و بسوی مقبضات مثل سنبل و زعفران و مع گل سرخ و اقاقیا احتیاج افتد و گاهی در چشم چیزی بخلد و ازان طرفه حادث شود و درین صورت با وجود علاج طرفه احتیاج یا خراج آنچیز افتد پس اگر زرهٔ کاه یا ریگ باشد بسر میل براورند یا خرقهٔ کتان بر انگشت پیچیده در چشم بگردانند و گاهی آنچیز مخفی بود و از برداشتن پلک بالا ظاهر گردد و انچه از غبار و غیره باشد کشادن چشم دراب شیرین صافی و تقطیر او در چشم زائل کند و اگر سبب طرفه خراج بود بشیاف ابیض و شیاف ابار علاج کنند بالجمله در علاج طرفه تمهل نکنند که چون متحجر شود زائل نمیگردد و گاهی متعفن و متقرح میشود.

ودقه و آن بثور صلب مستدیر سرخ یا سفیدست که در ملتحمه پدید آید و اکثر در یکی از دو موق و گاهی در زیر جفن افتد و گاهی در گرداگرد حلقهٔ سیاهی چشم دانهٔ خرد کثیر..... مثل دانه مروارید ظاهر شود واین مرض در انتهای رمد بیشتر عارض گردد و سببش اجتماع فضول غلیظ از دم متکاثف و یا بلغم غلیظ است در ملتحمه و نشان ..... سرخی آن مایل به تیرگی و بلغمی سفید آن است و بقول انطاکی رنگ آن دلیل بر مادهٔ کاین از آن است پس سفید از بلغم خالص بود و سرخ از خون و علی هذاالقیاس و ... مرض سلیم است تا وقتیکه خرق ملتحمه ننماید و خرق آن نادر بود و سببش فساد مزاج دماغ است و آنچه زیر پلک اسفل خارج شود منسوب بضعف دماغ نبود بلکه به اعصاب ش.. و غلظ مواد از اسباب مادی آن است و قلت تنقیه و پوشیده داشتن بسیار و منع او از گردانیدن و خواب بر روی سبب عظیم آن است **علاج**اگر سبب خفیف بود رفاده به گلاب تر کرده بر چشم نهادن خصوص وقت خواب کافی ست و الا تنقیه نمایند از خلط غالب مثلا به فصد در بثور سرخ دموی و به‌مسهل صفرا و اشامیدن ماءالشعیر و اب تمر هندی و ماءالقرع بشربت ورد یا شربت بنفشه در دموی و صفراوی و غذا مذورات دهند و دیگر مطفیات و تلطیف تدبیر و در ثبره سفید بلغمی به‌مسهل بلغم و حب ایارج و کذا غاریقون با درمائی و در سوداوی طبیخ افتیمون و یا نقوع اشتیوان و انجیر و مغز قرطم و بعد تنقیه اگر ماده باقی باشد در سرخ شیاف ابیض مع ذور ملکا .... و بعد از آن ملکا یا تنها و یا ذرور وردی و یا زعفرانی پس نزد انحطاط ابار بکار برند و حکیم علی می نویسد که بعد تنقیه ماميران چینی یک دانگ و نیم گل سرخ دو درم حضض شیاف مامیثا هر واحد نیم درم نشاسته کتیرا زعفران هر کدام یک دانگ باریک سائیده به‌آب عصی الراعی سرشته شیاف سازند و بسفیدی بیضه و شیر دختران سائیده اکتحال نمایند و بر چشم رفادهٔ مورب به بندند و بعد بآهستگی گشاده شیر دختران در چشم دوشند و عصی‌الراعی و اطراف کاسنی و برگ عنب‌الثعلب باریک سائیده و با سپغول آمیخته بر چشم نهند که تحلیل ورم و تسکین حدت کند به‌عده آب عنب‌الثعلب سبز مروق و شیر دختران و

سفیدی رقیق بیضه و اگر بجای شیر دختران شیر خر کنند بهتر باشد جمله را در شیشه کرده بجنبانند تا که بهم آمیزند و هر ساعت در چشم چکانندکه تسکین حرارت و ورم نماید و گاهی تنها هر دو شیر مذکور قطوراً و گلاب بزعفران نافع بود و در ثبرهٔ سفید بلغمی شیاف احمر لین اولا پس شیاف کندر بکار برند و اگر در اینجا چرک باشد پنبهٔ منجر بمصطکی و عود نهند بهعده لعاب حلبه به اندک صبر چکانند و در سوداوی اولا شیاف ابار کشند و کحل بهآب بادیان که در آن اشق و صمغ حل کرده باشند استعمال نمایند و گویند که اگر مزاج گرم نباشد بر بخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل‌الملک و مانند ان جوشانیده باشند انکباب نمایند و افسنتین را کوفته با میفختج مخلوط کرده بر چشم ضماد نمایند و باید که ابتدا به استفراغ بدن از مطبوخ افتیمون کنند و بعد پنج روز یک شربت حب ایارج بخورند و پنج روز صبر کرده فصد قیفال گشایند اگر قوت متحمل باشد و مانعی مثل اسهال یا قی یا رعاف نباشد بهعده اکتحال به شیاف احمر لین محلول بهآب بادیان کنند اگر مزاج متحمل این باشد در فاده به گلاب تر کرده بندند و بشبب بسته دارند و این مرض صعب نیست تا که طبقه نشگافد و هر گاه ودقه منع شود و دمعه باقی ماند توتیای هندی و کحل اصفهانی و اقلیمیای طلا و خاکستر طرفا سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند که نشف دمعه و تقویت طبقه و منع ودقه از نتو کند و گویند که بعدا زمان و طول مدت ادویهٔ تیز چون باسلیقون ***371*...** و مانند آن بهچشم کشند و هر گاه ماده ریم کند بعد تنقیه شیاف ابیض کشند و چون منفجر شود شیاف کندر و شیاف ابار به سفیدی بیضه بهعمل آورند و وقت خواب ضماد.....اق مذکوره مع اسپغول به روغن گل بر چشم گذارند و از معالجات او این است که بعد تنقیهٔ بدن و سر و نواحی چشم و تلطیف غذا تحلیل او به مثل ملکایا و شیاف احمر لین دلیل بهآبی که در آن حلبه و اکلیل‌الملک جوشانیده باشند و تضمید چشم بزردی بیضه به اندک زعفران نمایند مگر آنکه خوف بقیه حرارت باشد خاصهً در نوع سرخ پس ریم بر آن بچیزی کنند که در آن اندک ردع و تبرید باشد مثل سفیدی بیضه و شیاف ابیض انزروتی بغیر افیون و هر گاه امر طول کند شیاف سنبلی و مشکی بغیر افیون استعمال کنند و درین وقت ذرور اصفر نافع است و آنچه ودقه را نفع کند پوست بیضهٔ مغسول باخمس وزن شادنج است **توثه ملتحمه** آن گوشتی نرم سرخ است که بر ملتحمه پدید آید و اکثر قریب موق افتد و عروق سرخ از گوشهٔ چشم بدو پیوسته باشد بشکل ناخنه و سببش در اکثر اجتماع خون فاسد بود یا عقب...وح یا قدح یا تفرق اتصالی که در ملتحمه بهم رسد بعد التحام **علاج** اول فصد سر رو نمایند و مسهل به دفعات دهند و بعد تنقیه همچون ناخنه قطع کنند پس آب زیره و نمک سائیده چند بار چکانند و زردهٔ بیضهٔ مرغ بر پشت چشم نهند بهعده باسلیقون و احمر حاد بکشند و بعلاج غرب معالجه نمایند و ادویه ظفره بکار برند و شیاف قیصر استعمال کنند تا آنکه فانی گردد بقیه آن و این مرض اکثر عود کند پس استیصال او ضرورست **سبل** آن پرده ایست شبیه بدخان

که از انتفاخ و نتساج رگ‌های باریک و سرخ بر چشم ظاهر شود و در اکثر با خارش بود و از روشنی آفتاب و چراغ ایذا یابد و گاهی حدقه چشم خرد شود و سبل از امراض متعدیه و متوارثه است و اکثر بصاحبان امزجه رطبه وصبیان و در فصل ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و بقول یهودی در بلدان..... عارض می‌شود و مثل رمد متعدی می‌گردد و بقول رازی سبل علتی ست عسرالبرء مزمن که آنرا کمال نقا و برء نیست و سببش امتلای عروق چشم است از خون غلیظ.... و بخارات کثیف و مادۀ او یا از طریق غشای خارج قحف یا از طریق غشای داخل بنابر امتلای راس و ضعف چشم بسوی چشم سیلان کند و علامت هر واحد مذکور شد....امتیاز نمایند پس اگر با تری چشم و سیلان اشک باشد سبل رطب گویند و این قسم از عطسۀ متواتر و ضربان بن چشم و وجع اکال خالی نبود و اگر با وی هیچ.....نباشد سبل یابس نامند و درین نوع چشم از غیر پردۀ سبل بدیگر امور مثل چشم تندرستان باشد **علاج** فصد سررو نمایند به‌عده رگ پیشانی و گوشه چشم...ایند و حجامت پس گردن نیز عظیم النفع است و ارسال حلق پس گردن و گوش نیز نافع است و بعد نزج به‌مسهل و حب هلیله یا حب ایارج بطور رمد تنقیه کنند....ده غراغر منقی دماغ به‌عمل آورند و وقت شب به حب صبر مداومت کنند و نقوع صبر نیز مفید است و گویند که در این به‌آب مطبوخ افتیمون رامع غاریقون منفعت کثیرست و حب قوقایا و شبیار عظیم النفع است و بعد تنقیه و اجتناب از اغذیۀ غلیظه و منجزه بقول جالینوس استعمال سعوط نافع است آنرا پس از کندش یک درم صبر چهار دانگ...... و دو دانگ حضض مکی یک نیم دانگ سوده به‌آب مرزنجوش حب بسته هر صبح یک حب به شیر دختران و روغن بادام حل کرده در بینی چکانیدن..... و صب و زعفران و کندش و مویزج مساوی به‌آب مرزنجوش حب بسته نیم دانگ به روغن بنفشه سعوط کردن و کذا بقصب الزریره گل سرخ کندش مساوی بوزن....طوس به‌عمل آوردن مفید است و جالینوس و ثابت بن قره میگویند که در هر ماه یکبار فصد قیفال و اخراج خون اندک و دو مرتبه اسهال به طبیخ افتیمون لازم دارند و تقویت..... بذرورات مسنخنه مجففه مثل قرنفل و سنبل و سلیخه نمایند و در استعمال اکحال رعایت خفت و قوت مرض ملحوظ دارند مثلا در سبل رقیق شیاف وینار چون در چشم کشند..... سبل غلیظ شیاف احمر حاد و اخضر و باسلیقون به‌عمل آرند و گویند که فصد عرق جبهه و عرقین ماقین یک دفعه سبل غلیظ را نافع است و تضمید و اکتحال شیاف..... و این شیاف اسود درین به‌آب مجرب مؤلف ست بگیرند قرنفل افیون هر واحد یک درم حضض مکی شب یمانی هر واحد سه درم آب برگ نیب آب برگ...... آب برگ گوبهی هر یک نیم پا و ادویه کوفته بیخته در کاسه روئین انداخته با دستۀ چوب نیب که فلوس در سرش نشانده باشند خوب حل نمایند تا غلیظ شود شیافها .... نگهدارند و یک شیاف به‌آب سائیده در چشم کشند و بالای چشم نیز طلا سازند و اگر در کراهی آهنی بدستۀ آهن حل نمایند تا که قابل حب بستن گردد حب

بسته بکار برند ...و ذرور هندی نیز معمولست و هنگامیکه ماکیان بیضه دهد همان ساعت پوست بیضه گرفته در سرکه تند بسیار بجوشانند و بگذارند ده روز پس صاف کرده در سایه**❋372❋** نمایند و نرم سائیده اکتحال کنند که مجرب است و اکتحال برادۀ مس که در بول خیسانیده باشند و کذا کحل رمادی با مثل اومارقشیشا از مجربات بو علی سیناست و اگر برادۀ نحاس یکشبانه روز در بول کودک تر کرده به‌آب پروردۀ ابقر شسته و اصل‌السوس هر دو برابر در سنگ سماق سحق بلیغ نموده بکار برند حاجت به تنقیه نیفتد و آنجا که خارش رنج دهد از انزروت مدبر صمغ عربی هر واحد یک درم نبات چهار چند و نیمۀ نبات طباشیر و سماق چهار حصه نبات به گلاب صلایه کرده کحل سازند و شیاف سماق کشند و از ادویه مرکبه شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف متحج که دوای مقناطیس است و شیاف شب و جلنار و روغن که در آن صابون است و حب هندی و حب سبز و حب رمد و کحل سبل مجرب ذکاءالله خان و کحل مجرب حکیم شریف خان و شیاف زنگار و شیاف دهنۀ فرنگ و شیاف وسخ الاذن و شیاف دهنۀ فرنگ و شیاف یاسمین و کاجل و کحل الجواهر و اغبر لولوی و برود حصرم همه برای سبل مفید است و نسخهای اینها در رمد و ظفره و اکثر در بیاض عین و نزول الماء مذکوراند و استعمال شیاف که از شب و گلنار و عصارۀ لحیه التیس و نمک انذرانی و عصارۀ حصرم خشک کرده در صمغ سماق محلول ساخته باشند مجرب رازی است **و از ادویه مفرده** تناول و اکتحال جوزبوا و انیسون و کباش قرنفل و شراب اسارون **و سعوط** عصارۀ قثارالحمار هر دو خشک کرده سوده آمیخته که فعل عجیب دارد و کذا انزروت و شکر طبرزد و زعفران باریک سائیده و کذا انزروت مربی به شیر خر هفت بار خشک کرده سائیده و کذا صنوبر محرق مغسول و خولان کوفته بیخته آمیخته که عجیب الفعل است و کذا تخم بلیله سوده بعسل و کذا قلقطار نافع سبل است **و اختلاط** حماض اترج و یا زنگار و یا نمک و یا مشک در ادویۀ سبل مقوی فعل آنهاست **و بعضی** مجربین می نویسند که اگر زنگار در شیر دختران و سرکه و شهد در ظرف مسی خوب بسایند تا که غلیظ شود پس خشک کرده استعمال کنند بسبل و دمعه و ظفره نفع بخشد و بیاض را قلع کند و کذلک اکتحال زعفران توبال حدید مساوی نوشادر ربع آن در دفع سبل و بیاض مجرب است و گویند که اکتحال بانیسون منجمله نافعات سبل مزمن است از جهت تحلیل مادۀ آن و نوشادر سوخته و شب یمانی سوخته نیز برای سبل مجرب نوشته و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که سنگ بصری و هلیله تکلان به‌آب شبینه در چشم کشیدن مفید است و دوام بوئیدن مرزنجوش و عنبر نافع است و در سبل یابس قبل از اکتحال دوا و بعد ان رفتن بحمام و انکباب بر بخار آب گرم لازم شناسند و بر طیب دماغ کوشند به‌دستوریکه در صداع سوداوی مذکور شد و اکحال مرطبه بکار برند و در صورت عروض حرارت در سبل با خستۀ هلیله اکتحال باید نمود و ایضا در سبل که با حرارت و درد باشد این شیاف اسود بکار برند سفیداب پنج

درم اقاقیا مغسول سه درم سنبل یک درم مر نیم درم زعفران چهار دانگ باریک سائیده و به‌آب شیاف سازند و عند الحاجه در چشم کشند و کافور و افیون ببویند و بعد از تسکین حرارت معاودت نمایند به‌ادویه حاده و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر بکار برند و بعد از آن اطر حماطیقان و ذرور اصفر کبیر پس شیاف اصفر و اخضر و کحل غریزی و باسلیقون و روشنائی استعمال نمایند و یا آب انار میخوش یک جزو شهد کف گرفته ربع جزو آمیخته در شیشه کرده بیست روز در آفتاب بدارند و در ظرف مس کرده استعمال نمایند **و آنجا که** با سبل رمد حار عارض شود هیچ داروی سرد مثل شیاف ابیض و ذرور ملکایا و اضمدۀ بارد استعمال نکنند و بر تنقیۀ سر و بدن و جذب ماده باسفل و اکتحال شادنج مغسول قناعت ورزند و زرده تخم مرغ بر پشت چشم نهند و ذرور اغبر بکشند و ایضاً تا که رمد زائل نگردد از ادویۀ حاد احتراز نمایند و دوائیکه رمد و سبل هر دو را مفید بود مانند شیاف سماق بکار برند و شیاف مذکور در حالت کثرت حکه نیز مجرب است و اگر با خارش شدید بود هیچ چیز مثل سماق فقط یا به اندکی انزروت و صمغ نیست **و بقول** محمد زکریا تعاهد فصد دست و پیشانی و اسهال و ترک تناول تمر و حلوا و اجتناب از شراب و سکر و مداومت حمام بر خلای معده اگر بدن ممتلی نباشد و اکتحال به شیاف اخضر و اسهال در هر ماهی دو مرتبه به طبیخ افتیمون درین مرض می باید و سبل که از تدابیر مذکوره زوال نپذیرد و غلیظ و مزمن و مستحکم باشد و منع بصارت نماید بعد تنقیۀ بدن بدستکار هوشیار رجوع نمایند که بآهن قطع کند و بقول بعضی شیاف قلقند به نسخۀ حاوی صغیر و شیاف ساهر و شیافی که در آن قلقطار و زنجار هر یک سه درم ست در چند روز سبل غلیظ را رقیق و فانی می کند و از نقطۀ آن به حدید بی نیاز میسازد و درین مرض غذا جید الکیموس مثل گوشت ماکیان و حلوان خورند و اگر حرارت باشد اسفاناخ و مزورۀ ماش بمغز بادام دهند و در جمیع انواع سبل از امتلای طعام و شراب و صیاح و کثرت کلام و جماع و طول سجود و جمیع آنچه باعث امتلای وجه و عروق دماغ گردد و روشنی چراغ و غبار و دخان و سرنگون کردن و طعامهای بخار انگیز که در آن سیر و پیاز و گندنا افتد و مولد سودا چون عدس و باقلا و غذاهای غلیظ چون ماهی و گوشت گاو و هریسه و قدید و غیره ***373*** لبنیات و حلویات خوردن اجتناب نمایند و از استعمال روغن و اضمده بر سر و کذا از سعوط و نطول قبل از تنقیه بقول حنین و استعمال ادویۀ حاره در ابتدا حذر کنند و ایضاً از مخدرات احتراز کنند و باید که بالین صاحب این علت بلند دارند و از خواب بر قفا منع نمایند و قسمی دیگر از سبل ست که بقول نیاذوق آنرا کمنه گویند و آن در کمنه مسطور شد **و انطاکی** گوید که ابتدا به فصد کنند و اگر از حدت اکحال تغیر در دماغ پیدا شود و خوف انصبه‌آب ماده باشد تقویت آن نمایند و تلطیف اکحال کنند و بر ذرور ابیض اقتصار ورزند و از مجربات سریعه در آن این کحل مؤلف من‌ست عصارۀ خرفه خشک عصاره قثاءالحمار خشک هر واحد یک جزو

انیسون قرنفل زفت هر واحد نیم جزو کوفته بحریر بیخته در سرکه که اندر آن پوست بیضهٔ ماکیان خوب جوشانیده و بدون صاف کردن ده روز گذاشته باشند به‌عده صاف کرده اگر خواهند تسقیهٔ ادویه بدین کنند و اگر خواهند تر کنند و هر بار که خشک شود باز تر کنند تا پنج بار بعد از آن صاف کرده بردارند و این از اسرار مخزونه است و صاحب این مرض در حمام ناشتا وارد شود و در آن اطالت نکند و فصد رگ پیشانی و تقلیل شم و سعوط و حرکت و قرب آفتاب و آتش کند **ذکر بعض ادویهٔ هندیه نافع سبل** پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله پوست درخت نیب گلوی سبز چرایتهٔ تلخ صندل سرخ شاهتره خس برگ حنا گل منئدی هر یک توله جوشانیده صاف نموده یک دام شهد آمیخته بنوشند و پانزده روز استعمال نمایند و یا صندل سرخ پئول تپر پوست نیب وارهلد پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله بانسه هر یک دو دا م کئکی سه دام مغز فلوس سه چهار دام چرایتهٔ تلخ یک نیم دام زنجبیل گلو سعد هر یک دام همه را کوفته هر روز دو دام در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده دو دام شهد آمیخته بنوشند و تا چهارده روز به‌عمل آرند و اگر برگ نیب برگ تمر هندی برگ سرس زرد چوب شب یمانی بریان افیون هر یک نیم درم باریک سائیده پوئلی بسته در آب تر کرده ساعت به ساعت بر چشم بگردانند و قدری در چشم قطور کنند نیز برای باد سبل مفید بود و چوری سبز رنگ یک دام باریک سائیده در آب لیمو کهرل نموده خشک کرده در چشم کشند که سبل و ظفره و بیاض را نافع است و یا چرک گوش انسان به شهد آمیخته شیاف بسته نگاه دارند و به‌آب سائیده در چشم کشند و یا مغز تخم بید انجیر یک عدد نبات یک مثقال انزروت مد بر سه مثقال باریک سائیده ذرور نمایند و یا در چشم کشند و در اثنای استعمال این ذرور این حب بخورند افیون تازه بسباسه هر یک یک مثقال رب السوس کتیرا هر یک سه مثقال کوفته بیخته به‌آب جها بقدر بندقه بندند و هر روز یکی یا کم از آن فرو برند و یا سرگین کبوتر یا ماکیان در آب لیموی کاغذی حل کرده در اوند مسی نگهدارند وقت حاجت به چشم کشند و یا صندل سرخ یک توله پهئکری بریان مساوی آن کوفته بیخته به‌آب گهیکوار سائیده حب بندند و یک حب به‌آب سائیده طلا کنند هر دو وقت و اندک در چشم کشند و یا مغز سمندر پهل مغز تخم رمیهه مغز تخم بلیله هلیله سیاه مساوی در آب لیمو حل کرده حب بسته در چشم کشند که سلاق و نزول الماء را نیز نافع است و یا آب برگ ارهر آب برگ سرس هر یک یک دام صاف کرده در ظرف بی قلمی از چوب نیب که در آن فلوس نصب کرده باشند بده عدد آب لیموی کاغذی کهرل کرده حب بندند و سائیده در چشم کشند که درو چشم و ناخنه و دمعه را نیز مفید و یا از فلفل نمک لاهوری شب یمانی آبگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا مثل غبار گردد صبح یک روز در میان یک میل در چشم کشند که بیاض و ناخنه را هم ببرد **ظفره یعنی ناخنه** و ان زیادتی است پر ملتحمه که در اکثر از موق اکبر ابتلا کند و گاهی از

موق اصغر و یا از هر دو و یا از فوق و یا از تحت آغاز نماید پس آنچه از موق اکبر شروع کند در اکثر تا بحد سیاهی رسیده همانجا بایستد و غلیظ شود و باشد که از آنجا هم متجاوز گردد و حدقه را بپوشاند و بصارت باطل سازد و ناخنه که ابتدای او مخصوص بموق نباشد رقیق و سفید همجون غشاء بود و مانع بصارت نشود و این نوع بسبل مشابهت تمام دارد و فرق بینهما آن است که سبل از جمیع اطراف آغاز نموده بگرد قرنیه در آید و در آن عروق بسیار می‌باشد و ظفره از یک جانب ابتدا کند از یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و ایضاً ناخنه گاهی نرم گاهی زرد و گاهی سفید رقیق می‌باشد و این سهل العلاج اند و گاهی صلب سرخ غلیظ و گاهی تیره رنگ می‌باشد و این عسر العلاج اند و بقول انتیس و بولس بعضی از آن با ملتحمه ملتزق بود و این بسرعت منکشط گردد و بعضی با وی متحد باشد و این محتاج به سلخ است و سبب تولد ظفره کثرت فضول غلیظهٔ لزجهٔ حاصله در دماغ ست که درینجا جمع شود و بقول اریباسوس مادهٔ ظفره سفید رقیق فضله و مویه و ماده کند فضلهٔ سوداویه ❋**374**❋ و ماده زرد رقیق بلغمی و صفراوی یا دموی است بالجمله چون ماده آن غلیظ یابس است لهذا اکثر عروض آن بامزجهٔ یابسه و کحول و در خریف و بلدان یابسه می‌باشد **علاج** فصد کنند و منضج بلغم دهند یا هر روز اصل‌السوس بادیان هر یک دو درم جوشانیده گلقند عسلی ده درم افزوده بنوشند و بعد نضج تنقیه از مسهل و حب ایارج نمایند و غذا نخوداب مع مغز بادام یا مغز قرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و از مولدات بلغم و گوشت حیوانات کبار و خرما و حلوا و لبنیات و عدس و ماهی و فواکه تر و بقول و گندنا و پیاز وسیر و غیره ادویهٔ مبخره و از طعام غیر وقت ان و عشا بپرهیزند و منع ابخره باطریفل و تبیین طبیعت نمایند پس اگر ناخنه رقیق باشد ادویه حاده مثل شیاف قیصر و اخضر و وینارجون و شیاف علائی و روشنائی و باسلیقون کبیر در چشم کشند و برفق و احتیاط تمام استعمال نمایند که در چشم قرصه نیفتد و اگر ازین ادویه حرارت در چشم پیدا شود فاصله داده استعمال نمایند و به شیاف اسود که در سبل گذشت تسکین نمایند و ایضاً اگر ظفره با حرارت بود اقاقیا مغسول چهار درم و سختج دو نیم درم افیون سه ربع درم مرصافی یک درم و ربع به‌آب باران شیاف ساخته اکتحال نمایند و اگر حرارت نباشد شیاف اخضر بکشند و باید که اول بحمام روند یا بر بخار اب گرم سر فرود آرند بعد از آن باکتحال ادویه پردازند تا اثر دوا بیشتر بظهور رسد و اگر دیرسا بغایت باریک سائیده و یا کندر سائیده به‌چشم ریزند در ازالهٔ ناخنه از مجربات حکیم علی ست و اگر کندر به گلاب یا اب صلایه نموده چند روز صبح و شام در چشم کشند نیز ظفره را زائل سازد و شاخ گوزن در آب سائیده به‌چشم کشیدن از مجربات بعضی اطباست و اکتحال شهد خام مع تلخهٔ بز یا نوشادر مع شکر و یا چرک گوش آدمی به شهد آمیخته مفید بود و کذا اکتحال پهئکری و نوشادر مساوی سوده یا شوره در آن افزوده نیز عجیب است و از نمک لاهوری یا نوشادر میل ساخته مدام در چشم کشیدن نیز فایده دارد و قلقدیس و مس

سوخته و زهرهٔ بز نر مساوی کوفته بیخته شیاف ساخته در چشم کشیدن مجرب شیخ الرئیس است و یا قلقند نوشادر هر یک یک درم صمغ عربی نیم درم کوفته بیخته به‌شراب کهنه سرشته شیاف ساخته بکار برند که عجیب است و در نسخه قانون نمک لاهوری عوض نوشادر ست و یا مس سوخته و قلقند و پوست بیخ کبر و نوشادر و زهرهٔ بز نر یا گاو بعسل شیاف ساخته استعمال نمایند و اگر زاج شش جزو قلقدیس چهار جزو سائیده بعسل سرشته استعمال کنند ظفرهٔ رقیق را بسرعت قلع کند و کذا سنگ مقناطیس زنگار اشق هر واحد یک درم زعفران دو درم شهد همچند ادویه باستعمال آرند و اگر کندر زعفران هر یک یک درم زرنیخ سرخ نیم درم شیاف ساخته به‌آب گشنیز تازه بکشند همین عمل دارد و سرمه سنگ بصری هر یک یک درم نبات سفید پهئکری هر یک پنج درم نمک لاهوری نیم ماشه هر یک سائیده در وقت به چشم کشیدن نیز مفید است و اگر نبات......پهئکری بریان سنگ بصری هر یک یک درم شورهٔ قلمی هشت درم به‌آب لیمو...... کرده شیاف بسته در چشم کشند یا خشک ساخته اکتحال نمایند ناخنه را مفید بود و یا زرد چوب دارچینی داربلد هر واحد یک درم برگ نیب شش درم کوفته بیخته در بول گوساله شش ماهه دو پاس کهرل نموده حب سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت به گلاب سائیده در چشم کشند و اکتحال مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی گهونچی سفید هر یک یک ماشه سنگ بصری دو ماشه سرمهٔ سیاه سه ماشه فلفل سیاه چهار عدد به‌دستور کهرل کرده برای ناخنه و سبل و رطوبت چشم مفید است و ایضاً بقول اهل هند گرد زردچوبه..... در میان دو نان گندم نهاده وصل کرده پختن و زردچوبه براورده با پهئکری سائیده در چشم کشیدن نیز مفید ناخنه است و.... به‌آب سائیده در چشم کشیدن و یا آب پیاز سرخ چند روز در چشم کشیده باشند و یا بیخ بسکهپه و سفیده در آب سائیده به‌چشم کشند و شیاف اسود که شیاف ویزج نیز گویند و کحل یاسمین و شیاف که در آن گل کنجد و مغز تخم کهرنی ست و این کحل که به جهت ناخنه بتجربه حکیم ذکاءالله خان رسیده نیز درین به‌آب از مجربات راقم است نوشادر سه ماشه شورهٔ قلمی یک توله تخم سرس فلفل گرد هر واحد دوازده عدد توتیای سبز و سرخ باریک سائیده در چشم کشند و دوای پوست بیضه مطبوخ به سرکه که در سبل گذشت درین مرض مجرب محمد زکریاست و برود حصرم و حب رمد و حب که سبل را نافع است و دوایی که سبل را نافع است و دوایی که ضعف بصر را هم مفید و ذرور که بجرب نیز سودمند و شیاف پهولی و شیاف احمر حاد و شیاف دهنه فرنگ و شیاف عجیب و کحل مفید سبل و ضعف بصر همه ناخنه را مفید و اکثر این نسخها در رمد و بیاض چشم مذکور است **و فیلغریوس** گفته که اگر ظفره سرخ قریب العهد و یا سبز باشد باید که تکمید به‌آب نمک نمایند و استعمال ضماد آرد باقلا و افسنتین و زوفا و فودنج و پوست ترب و مویز منقی کنند و ظفرهٔ مزمن سیاه را ضماد بانجیر فربه نیکوست **و انطاکی** گوید که علاج ظفره مانند علاج سبل است و

کذا باقی احکام آن و آب آس که در آن صبر حل کرده باشند مجرب ست و کذا دخان کندر و مرومیعه و قطران مساوی و مثل نصف یکی ازان...... از شب و زنگار حدیدی وراسخت و سرگین موش و نمک سوخته بسیار مجرب است **و ایضاً** از ادویه نافع ظفره اکتحال آب آس تازه و یا خاکستر آس در نمک اندر آنی و یا اصل‌السوس و یا عصارهٔ آن و یا زبل خفاش و یا سرطان بحری محرق بغسل یا بنمک و یا اقاقیا و یا سقمونیا و یا گل کلم بری در خرقه بسته سوخته سائیده ***375*** بعسل آمیخته و یا پشک موش سوده بعسل و یا صدای حدید و یا خبث الحدید و یا آب انار ترش و یا انار ترش مع پوست و شحم و دانه کوفته آبش افشرده بعسل پخته تا مثل مرهم گردد و یا قلقدیس یک جزو نمک اندر آنی یک جزو صمغ عربی نیم جزو به‌آبی که در آن اشق خیسانیده باشند شیاف ساخته که ظفرهٔ مزمنه را مفید و یا حجر حبشی و یا اشق دو درم زنگار چهار درم مثل غبار سوده صبح و شام و یا نوشادر و یا روغن پنبه دانه بخزف غضار چینی آمیخته و یا شب یمانی و یا مسحقونیا و زرق خطاف هر دو مساوی و یا مرجان سرخ و یا شنگرف و یا اقلیمیا و مسحقونیا و زرنیخ سرخ و شکر مساوی در آب محلول صمغ عربی شیاف ساخته و یا سرطان نهری سوخته و مثل او نمک سوخته و یا مس سوخته و یا نطرون و یا دخان کندر و یا دخان قطران و یا این هر چهار دخان مساوی آمیخته که مجرب است و یا جلد بز سوخته و مثل او نمک و یا بلبوس و زردی بیضه و یا تخم بلیله است **و طلای** نوشادر قلقدیس مس سوخته بیخ سوسن سائیده بر ظفره در روز و شب چند بار و قطور آبیکهدر آن کندر سوده ساعتی تر کرده باشند بر ظفره و کذا شیر زنان و کندر نیم‌گرم و کذا زرنیخ سرخ محلول به‌آب در روز و شب چند بار و کذا صبر به‌آب حل کرده بمرات هم مفید است **و گویند** که شیاف قلقند ناخنهٔ غلیظ را نافع بود و بقطع آن از آهن حاجت نیفتد بالجمله افضل علاج ناخنهٔ غلیظ قطع او بآهن است بعد تنقیه بدن از فصد و مسهل و از استعمال ادویه در آن غنای کثیر حاصل نمی‌شود و پس از قطع زیره و نمک خائیده آب وی در چشم چکانند به‌عده بهر تسکین سوزش زرده بیضه مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهند و بعد سه روز باسلیقون و روشنایی و غیره کشند تا بقیه او مستاصل گردد **و نوعی** از ظفرهٔ غریب ست که بطانه او از طرف ملتحمه و ظهارهٔ او از صلبیه می روید قطع او محدث کزاز است علاجش به‌ادویه کنند و بقول شیخ آنچه قریب از تاثیر کشط یعنی قطع ست و مجرب آن است که خزف ظرف چینی سبز گرفته غضارت او دور کنند و باریک سائیده روغن کدو آمیخته با هم بسایند و از میل گرفته ظفره را بخارند مدام هر روز چند بار که از این رقیق شده زائل گردد و الا شادنج یک توله صمغ عربی مس سوخته هر واحد شش ماشه قلقطار سوخته زنگار هر یک دو ماشه افیون یک نیم ماشه سائیده در آب سداب یا بادیان سرشته شیاف سازند و در سایه خشک کرده استعمال نمایند و سوای افیون اجزای شیاف قیصر نیز همین است **بیاض یعنی سفیدی که بر سیاهی چشم افتد** و آن سه قسم

است یکی رقیق در ظاهر قرنیه و آنرا..... و غمام و اثر گویند و بهندی جاله نامند و دوم غلیظ غائر در عمق قرنیه و آنرا بیاض مطلقا و گل چشم خوانند و بهندی پهلوی گویند و سوم غلیظ تر از آن و بانتو باشد و آنرا بهندی ینت نامند و بعضی میان اثر و بیاض چنین فرق می‌کنند که اثر حادث می‌شود در قرنیه از بثور و فروج که در قشر ظاهر از قشور آن طبقه عارض شوند و بیاض پیدا می‌گردد از بثور و قروح که در عمق و قشور باطنه آن طبقه عارض گردند بالجمله سببش غلظ ماده است بواسطه وقوع خطا در علاج رمد و یا انصبه‌آب ماده باعث شقیقه و صداع شدید و به جهت حدوث قرحه و جدری و لهذا گفته اند که بیاض چشم سه قسم است یکی انکه بعد.... قرنیه ظاهر شود و به‌سبب طول انطباق پلک و انصبه‌آب فضول ردیه بسوی آن دوم آنکه عقب رمد ظاهر گردد و اگر چه در آنجا قرحه نباشد واین سبب معالجه بدو تالم طبقات و کثرت انطباق افتد سوم آنکه عقیب شقیقه و صداع مولم ظاهر شود و به‌سبب انطباق چشم و سوء حرکت که چشم فضول ان بیرون اندازد و این مرض در صبیان.....البرء ست و در کهول عسرالبرء و بیاض که بعد از قرحهٔ چشم و جدری افتد زوال تمام نمی پذیرد بهر آنکه اثر موضع اند مال زائل نمی شود علاج بعد از اله.... موجب در بیاض رقیق ادویهٔ جالی خفیف مثل توتیا و سرطان بحری و مس سوخته و پیخال گنجشک و شنج محرق و مروارید و خاکستر صدف و ماميران چینی و آبنوس..... و خسته خرما سوخته و پشک موش و مرارهٔ تمساح و زبل آن و اشق و نوشادر و شیر درخت بر به‌عمل آرند و چکانیدن عصارهٔ گل شقائق النعمان.... رقیق را بالغ النفع است و کذا عصارهٔ قنطوريون دقیق بعسل در چشم کشیدن و پاشیدن سنگ بصری و چشخام مدبر نرم سوده در چشم و همچنین چکانیدن ...زاج محلول در آب هر روز دو سه قطره و کذلک ذرور ذبدالبحر و انزروت و نبات و سرگین موش مساوی نرم سوده و بر بیاض پاشیدن مفید و اکتحال شاخ گوزن به شیرعورت....برگ سرس سائیده و کذا بیخ درخت ارهر کهنه بر سنگ سائیده و همچنین مغز تخم تورئی تلخ به روغن کنجد سائیده و یا کف دریا..... سائیده و یا به نبات مساوی سوده هر واحد مفید است و گویند که نبات خانه زنبور و یا نمک انذرانی سوخته تنها یا مع مروارید و یا شب یمانی و نمک سنگ مساوی.....در عوض نمک آمیخته و یا خون بازوی چوزهٔ مرغ و یا مروارید مرجان سوخته انزروت شکر مساوی و یا پوست بیضه مدبر بعسل و یا سرگین خطاف و پوست بیضهٔ...شکر و عسل مساوی در چشم کشیدن مجرب است و نقوع آملهٔ مغلظ بطبخ مجرب بلاشک ست و کذا اکتحال دهنج فرنگی صرف یا با نبات مجرب بمرات ست ولی کهنه که ***376*** در سقف خانها یافته شود کوفته بیخته ذرور ساختن در ازالهٔ بیاض عجیب النفع و از مجربات ثابت است و در استعمال ساهر گرههای نی کهنه است باضافه....در خرم صغیر داخل کرده و استعمال کبد خطاف با عسل سرشته و یا کبد خطاف خشک نموده از آن شیاف ساخته بیاض را بدان حک نمودن نیز از مجربات ثابت است سرین کبوتر یا

سرگین خطاف در شهد خام سوده و کذا پوست بیضه مرغ مکلس و نبات هر دو مساوی آزمودهٔ صاحب ذخیره است و بقول شیخ ذرور ماميران یک جزو نانخواه دو ثلث جزو نیز مفید بود و اقوی از آن اکتحال انزروت شکر طبرزد زبد البحر زراوند بورهٔ ارمنی ست بیاض را در ابتدا ازائل سازد و یا عصارهٔ بادیان و شهد مصفی مساوی با هم آمیخته در ظرف مسی نهده اکتحال نمایند ایضاً اکتحال بعرضب تنها یا مع مسحقونیا یا مع نمک لاهوری بریان شدیدالنفع است و قوی تر از ان سرگین خطاف به شهد یا عسل و زبل سام ابرص ست که صبح و شام اکتحال نمایند و آنچه معتدل است شنج محرق مع سرطان بحری و اقلیمیای ذهبی ست و صاحب دره می نویسد که اگر پنیر مایه خرگوش و اندکی مشک خالص سوده اکتحال نمایند در ساعت قلع بیاض کند و ماءالعسل به اندکی سندروس بسیار نافع ست و ذرور زبد البحر انزروت شکر سرخ هر واحد یک جزو بورهٔ ارمنی ربع جزو نیز مفید و قوی ست و شورهٔ قلمی پنج درم نبات یک ماشه سائیده در چشم کشیدن نافع بیاض و دهندست و اکنحال شیاف احمر حاد و یا ذرور مرکب از سرطان بحری و توتیای هندی و نبات سفید مساوی باریک سوده مفید است و یا زجاج اخضر و بورهٔ ارمنی و نبات سفید و پوست بیضه که ازان بچه بیرون آمده باشد شسته مساوی باریک سائیده و بحریر بیخته ذرور سازند و اگر بورهٔ سرخ در روغن سرخ سائیده و صبح وشام اکتحال نمایند بیاض را که دفعتاً حادث می‌شود زائل گرداند و کذا بورهٔ ارمنی یک جزو عسل سه جزو خوب با هم آمیخته در چشم کشیدن مفید و اطبای هند گویند که اکتحال بیخ کتائی به‌آب لیمو سائیده در ازاله بیاض و کدورت بصر محرب و از اسرار است و اگر در آب بار کتائی و برگ آگ پارچهٔ سفید هفت بار تر کرده در سایه خشک نموده و وقت حاجت از آنه پارچه قدری به‌آب تر کرده در چشم کشند دافع پردهٔ چشم است و افیون پهئکری بریان هر یک یک ماشه لونگ یکعدد در شیرهٔ برگ املی و شیرهٔ برگ سرس هر یک دو توله در کئورهٔ پهول از سپیاری حل کرده یک میل از آن در چشم کشیدن برای بیاض که بعد رمد افتد مجرب استاد مغفورست و اگر شخصی ادرک..... و ثفل آن بیرون انداخته بیاض را بعد انکباب بر اب گرم بزبان ساعتی بلیسد به‌عده جشم را به بندد و چند روز باین نوع عمل کند در ازالهٔ بیاض رقیق مجرب ست و کذا.... با نمک خائیده لیسیدن خواه اکتحال آن ساختن نافع و از جمله ادویه مفرده یونانیه اکتحال بسد و یا آبنوس بشکر مساوی یا بول بعسل در ظرف مسی جوشانیده تا غلیظ گردد و یا خاکستر لحم حملان و یا لقط و یا حیات شکم خشک کرده سوده و یا زبل مردان و یا کبریت مخلوط بزاج و سرکه و یا خنثی محرق سوده و یا مر در آب برگ عوسج یا اب شقائق النعمان حل کرده و یا قیشور سوخته و یا بیضه عقعق و یا حندقوقا و یا بلور مسحوق مغسول و یا مشک و یا کاسنی بری یا شیر آن یا گل آن و یا عظام سرطان بود..... و یا مروزاج مساوی سوده بیخته و یا استخوان سرطان سوخته و زاج محرق سوده و یا پنیر مایهٔ خرگوش بعسل سرشته در

شیر زنان حل کرده و یا حجر اسیوس و یا صمغ زیتون و یا بشکر... عصاره اناغالس و یا رته به گلاب یا آب سرد سوده و یا عروق صفر و یا کزک بر سنگ سوده و یا ودع محرق مغسول و یا عصارهٔ ترب و یا قفرالیهود و یا شیر زنان به مثل او نبات آمیخته یا پوست انار شیرین سوده به‌آب گرم آمیخته و یا در صلایهٔ نحاس و دسته آن شیر زن و یک قطره سرکه و یک قطره عسل حل کرده و یا عصاره فراسیون و یا خصیتین کلنگ ملح و.... و زبد البخر و شکر مساوی و یا عصارهٔ نمام و یا گل بهار خشک کرده سائیده و یا گل مختوم و یا زمرد محرق مخلوط بعسل و یا مغز خستهٔ بلیله بعسل و یا طبیخ اطراف طرفا و برگ ادو یا حب القلقل بعسل.... و یا عصارهٔ لوف و یا لک و یا ناب خنزیر ویا عاج و یا سندروس در شبنم برگ قصب بر سنگ سوده نافع بیاض است و منجملهٔ زهرها زهرهٔ رخمه و قنفذ و کبک و کلب الماء و کفتار... در ظرف نقره نهاده و سلحفاه و ماغروسمان مفید و کذا زهرهٔ کبک و مروارید نا سفته مساوی و اندکی مشک سائیده سودمند است **ودر بیاض غلیظ و مزمن** ادویه.... مثل روسختج و بورق و نوشادر و نطرون و زنگار بکار برند و کحل یاسمین درین به‌آب مجرب بلا تخلف و همواره معمول مؤلف است و شیاف اخضر و شیاف بیاض حکیم و .... و دوای مقناطیس که در ظفره گذشت و ذرور ممسک و ذرور معسل و خرم صغیر و کبیر و حب معمول و حب حکیم اجمل خان و حب انجن و ذرور هندی و شیاف اسود و مشیار..... و سخ الاذن و شیاف دهنهٔ فرنگ و برود اسود و برود جالینوسی و شیاف پهلی و کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده.... ارسطوماخس و اصطقطیقان و طرخما طیقون همه سود مند است و همچنین اکتحال بقطران و مس سوخته از هر دو شیاف ساخته و کذا شیلف قرن ایل و شیاف قاقیا و اگر گل کاسنی.... ***377*** .... سنگ کزک و شقایق النعمان مساوی بشبنم که بر برگ قصب افتد سرشته شیاف سازند و خشک کرده در شبنم قصب سائیده اکتحال کنند برای بیاض مجرب سویدی ست..... مد حرج و شیرزق و نبات مساوی سوده نیز مجرب نوشته و اکتحال مامیران و شنج و مرو بعرضب مساوی شیاف ساخته نیز برای بیاض حائز مفید و کذا در شنج سزطان بحری..... بعرضب توتیای هندی هر یک نیم جزو سائیده نافع و اگر نبات سفید نیم دام فلفل سفید دانهٔ الاسیچی خرد سرمهٔ سنگ بصری مغز تخم سرس پهئکری که در آئینه نصب می‌کنند هر واحد یکدام خر مهرهٔ زرد هشت عدد باریک سائیده در چشم کشند برای پهلّی و ناخنه و دهند بتجربه رسیده و کذا نبات سفید چهار درم سنگ بصری.... شب یمانی یکدرم توتیای سبز نیم مثقال مروارید ناسفته یکمثقال مشک خالص یکمثقال کوفته بیخته شیاف ساخته وقت حاجت به‌آب سائیده اندک بمیل سفیدی چشم کشیدن بغایت مجرب است و قرنفل چهارده عدد تخم سرس تخم کهرنی هر یک هفت عدد شوراه قلمی نمک لاهوری هر یک یکدرم آنبه هلدی دو درم سائیده در چشم کشیدن جهت بیاض و سبل مجرب صاحب ذکائی ست و کف دریا اقلیمیای

ذهبی هر یک دو ماشه سرمۀ اصفهانی یکنیم توله شادنۀ مغسول مروارید.... هر یک نیم درم سهاگه زنگار نیله تهوتها پوست بیضه مرغ و اگر از شتر مرغ باشد بهتر است هر یک سه نیم ماشه نوشادر فلفل دارفلفل قرنفل سنبل‌الطیب هر یک..... سرخ مامیران چینی نمک هندی هر یک یکماشه به‌دستور سرمه ساخته صبح و شام در چشم کشیدن از معمولات حکیم وارث علیخان است و در نسخه دیگر سرگین سوسمار.... سرطان بحری مار قشیشاهی ذهبی هر یک چهار دانگ عوض سهاگه داخل است و اکتحال سهاگه بریان و پهئکری بریان هر واحد یکتوله نوشادر نیم توله باریک سوده..... و پهلّی و دهند را نافع و اگر مغز تخم سرس مغز تخم کهرنی کوفته بیخته به‌آب برگ سرس کهرل کرده حب بندند و وقت حاجت به شیر عورت سائیده در چشم کشند گل چشم.....را نافع بود و ودع و نیله تهوتها و دارفلفل و سنگ بصری مساوی در آب هفت پهر کهرل کرده حب ساخته در چشم کشیدن نیز مفید است و کذا از پنبه دانه روغن براورده در.... روغن دو دانگ کف دریا سوده آمیخته چند روز در چشم کشیدن برای بیاض سطبر مجرب نوشته و در نسخه مسیحی سرطان بحری سوخته نیز داخل است و اگر نمک معقود بول طفل..... کنند و بزعفران و مشک و زهرۀ تمساح آمیخته سوده بکار برند در ازالۀ بیاض اگر چه مزمن باشد بلا اذیت چشم مجرب و عجیب است و سهاگه و باره سنگها سوخته قدری .... کاغذی حل کرده در چشم کشیدن برای گل چشم از مجربات حکیم محمد جعفرست و ایضاً ناخن فیل توتیای سبز زعفران به شیر عورت پسردار سائیده در چشم کشند .... پهئکری نمک لاهوری مساوی سوده هر روز دو سه نوبت در چشم کشیدن برای دفع گل چشم آدم و اسب و فیل مجرب صاحب تحفه است و دارفلفل فلفل سفید هر یک دو درم......در شاهی یکدرم نرم سوده بیخته در چشم.....میل کشیدن و یکساعت صبر نموده به‌آب شسته با.....اکتحال نمودن در قطع بیاض منقول از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و توتیای هندی ..... هلیله نمک اندراتی اجزای مساوی هر یک جدا جدا به‌آب باران نرم سوده جمع نموده اکتحال کردن در قطع بیاض و ازالۀ جمیع امراض چشم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است و آنچه طبری از کحال بصره اخذ کرده زجاج اخضر محرق مغسول منخول است باضافۀ بورۀ ارمنی و زبدالبحر و گفته که این از نوا درست و کذا سنگی که از مثانه..... و توبال حدید و یا بدل او زعفران الحدید و زبدالبحر و بوره اگر با شراب کهنه تسقیه نموده خشک کنند و سحق بلیغ نموده بحریر بیخته استعمال نمایند نیز از نوا درست و بقول..... قد و مالقی و غیره اگر آمله را در آب گرم یکشبانه روز تر کنند به‌عده دور کرده آملۀ دیگر در آن آب یکشبانه روز بخیسانند و همچنین سه بار تکرار نموده صاف کرده آن را در چشم چکانند و یا آب برگ عوسج کوفته افشرده تا هفت روز متواتر تقطیر کنند در ازالۀ بیاض قدیم و جدید نافع **و انطاکی** گوید که در بیاض رقیق اکحال حالیه کفایت کند .....محتاج بدان و به تنقیه است هر گاه غلبه خلط محسوس

شود و با وثوق صحت دماغ اکحال قویه بکار برند و با ضعف آن تلطف مع راحت و استحمام و انکباب بر بخار آب گرم نمایند..... اکحال درینجا با سلیقون کبیر و روشنایای کبیر وبرود نقاشین و جوهری است و از مجربات در جلای بیاض این است که بزرقطونا با شکر مساوی سائیده در چشم کشند....مغز بهدانه و مغز پنبه دانه با شکر مساوی و کذا پنج میل صبح و مثل او شام از عقیق سوده کشیدن علاج جید است و کذا سندروس بتری قصب سوده و این کحل از..... برای ازالۀ بیاض از چشمهای مطلق حیوانات مجرب است ف دریا نمک لاهوری شب یمانی مرجان بورۀ ارمنی جدا جدا سوخته هر کدام یکجزو سرگین سوسمار سندروس..... نا سفته بیخ نی عقیق پوست بیضۀ شبخ سوخته هر کدام نیم جزو و جمله را به‌آب ترب و آب هویج و آب قصب سه سهبار تسقیه داده بحریر بیخته بطریق کحل استعمال نمایند و یا بقطران.... زند و هنگام استعمال بتری قصب سوده بکار برند و ایضاً از مجربات.....ست که در شهد زنبور بود و هر که آب پیاز سفید بقدریکه خواهد بیفشرد و همچنین...... اولا عسل را بر آتش نرم گذاشته کف او بردار و به‌عده به‌آب پیاز پس به‌آب ترب پس به‌آب صعتر که هر یک مثل وزن عسل باشد سه سه نوبت تسقیه داده فرود آورده ٭ **377–1** ✸ دگر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره و غیره است برود حصرم که بیاض و سبل و ناخنه و جهر ودمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوب هر یک پنج درم دارفلفل ماميران هر یک سه درم نمک هندی یکدرم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند و دیگر بار سائیده استعمال کنند برودا سود که دمعه را باز دارد و بیاض ببرد سرمۀ توتیای مغسول هر یک دوازده درم مروارید ناسفته دو درم ساذج هندی یکدرم زعفران نیم درم مارقشیشا هشت درم مشک کافور هر یکی دانگی صلایه کرده استعمال نمایند حب انجن برای دفع پهوله و جاله و آب روان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری پهوکری بریان هر یک یکدام هلیلۀ سیاه مغز تخم نیم تخم نر ملی هر یک سه ماشه نیله تهوتها بربان مغز تخم بلیله رسوت کف دریا سمندر پهل دهنۀ فرنگ زعفران هر یک دو ماشه نبات شش ماشه همه ادویه را سائیده در گلاب یکشبانه روز حل کنند و حب بسته نگه دارندبوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند حب برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان هلیله سیاه پلاس پایره مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی به‌آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند خرم کبیر مجرب در قلعه بیاض قوی پوست بیضه مدبر گره نی کهنه خاکستر خاکستر صدف مروارید شنج کف دریا سرگین سوسمار دهنج اقلیمیای ذهبی شادنج بسد خاکستر بازوی کرکس هر یک یکجزو حجر المسن ربع جزو شیرذق یعنی پس افگنده شبپر نیم جزو کوفته بحریر بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته رفاده بر چشم بندند خـرم صغیر و خرم معسل پوست بیضه بر باریک بسایند خواه تنها خواه با شکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم

کشند خرم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه اینست که آنرا در اب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود تبدیل سازند و بآهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد به‌دستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم تکرار عمل نمایند تا آنکه آب از گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشور جدا گردد پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه برآمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود دوائیکه بیاض و سبل و ناخنه را ببرد دارفلفل نمک لاهوری شب یمانی ابگینه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کانسی بچوب نیب بسایند تا همچون غبار شود هر صبح یک روز در میان یک میل در چشم کشند ذرور رمادی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد ماميران چینی یک درم توتیای کرمانی پرورده شبخ سوختهٔ پرورده توبال مس مسغول سرمهٔ اصفهانی پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور هندی که برای دفع سبل و بیاض مکرر به‌عمل آمده مغز خستهٔ کهرنی یکعدد تخم سرس یکعدد نمک لاهوری یکماشه آنبه هلدی مقشر دو ماشه قرتفل دو عدد شورهٔ قلمی یک ماشه باریک سائیده صبح ذرور نمایند و اگر بعد فصد سررو استعمال کنند بهتر باشد شیاف اسود که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمهٔ زنگار شادنج هر یک یکنیم درم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویهٔ کوفته بیخته بآن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند نوع دیگر که هم باکتحال چشم و هم بطلای حوالی آن بکار آید چون اکتحال نمایند ظفره و بیاض و بقیهٔ مادهٔ رمد کهنه قطع نماید و چون طلا نمایند سیلان دمعه و انصبه‌آب مواد را مانع آید و مجرب ست شب یمانی یکدام عالمگیری که چهارده ماشه می‌شود رسوت نیم دام افیون سه ماشه سفیدهٔ کاشغری توتیای سبز پوست عاقر قرحا هر یک یکماشه به‌آب صلایه کرده شیاف سازند وقت حاجت ساییده بکار برند شیاف که برای ظفره و بیاض و ضعف بصر مجرب است گل کنجد غنچهٔ یاسمین مغز تخم کهرنی تخم سرس کونپل نرم بکاین کونپل نبم فلفل گرد هر واحد صد عدد شورهٔ قلمی شش ماشه سرمهٔ گل دیگدان کهنه هریک یکتوله دارفلفل پنج عدد کوفته اول در شیره بهنگره کهرل نمایند روز دوم در آب لیمون روز سوم در گلاب پس شیاف بسته نگهدارند و سائیده در چشم کشند شیاف احمر حاد که بیاض و سبل و ظفره و سلاق را نافع شادنج عدسی مغسول ششدرم صمغ عربی پنجدرم مس سوخته زاج سوخته هر یک دو درم افیون صبر سقوطری هر یک نیم درم زنگار دو نیم درم زعفران مر هر یک یکنیم دانگ کوفته بحریر بیخته شیاف سازند * **378** * در ظرف آبگینه نهد کحل مجرب در قطع بیاض است چون در چشم محرور به گلاب یا شیر زنانیا شیر خر و در مبرود تنها یا به‌آب قصب قصور کنند و این از ازالهٔ ظ..... و جرب و دمعه نیز کند و این را پوشیده باید داشت که از اسرارست و کسی

که بول کودک و خون خروس و خون هدهد بگیرد و با هم آمیخته بجوشاند تا غلیظ گردد و..... نماید در ازالهٔ بیاض مجرب و از ذخائر است و گیلانی می نویسد که در بیاض مزمن معالجه از تنقیهٔ بدن بدآنچه او ملائم او باشد و تعدیل مزاج به معدلات..... مع سکنجبین نمایند و ادویه قوی الاسخان مثل روشنائی و شیاف اصفر در چشم کشند و این کحل نافع بیاض ست مروارید ارنب مجری سرمهٔ زعفران مساوی ک.... بیخته بر بیاض بپاشند لا سیما بعد خروج از حمام یا بعد خروج از حمام یا بعد لیسیدن بزبان مرد روزه دار و ایضاً مسحقونیا دو درم زبدالبحر بورق شکر هر واحد یکدرم کوفته بیخته بپاشند..... چوری سبز یکدرم سفیدی پیخال مرغ پوست بیضهٔ مرغ مروارید ناسفته ماميران چینی هر واحد یکمثقال زردچوب دو ماشه اول کانچ را تا سه روز در کهرل به‌آب نسبا..... مروارید انداخته تا دو روز به‌آب برگ سرس کهرل کنند من بعد ادویهٔ دیگر داخل کرده یکروز خشک کهرل نمایند و هر روز دو دفعه در چشم کشند و وقت شب برگ سر... به بندند بیاض و گل چشم اگر چه از چیچک باشد بفضل الهی برطرف شود و صابون گجراتی کهنه چهار درم نمک لاهوری یکدام پارچه سوخته قدری در روغن سر.... حل نموده اندکی در چشم کشیدن جهت گل چشم و سبل معمول محمد سعید خان است و گویند که اگر زبدالبحر بورهٔ ارمنی سرگین سوسمار نبات سفید مسحقونیا مساوی بار..... بیک رطل آبیکه ماميران و وج هر یک ده درم در آن جوشانیده باشند تا بربع رسیده باشد سرشته در سایه خشک نموده مکرر بسایند و همچنین در آب مذکور چهارمرتبه سرشته خشک نمایند بیرون کده استعمال نمایند بیاض را در سی روز زائل کند هر چند که صاحب علت مایوس باشد و حکیم عابد سرهندی در شرح اسباب نوشته که این دوا شریف و اعجل....و اگر بیاض را گودی باشد ماميران و اشق و مرصاف و سرگین سوسمار اجزای مساوی نرم سوده استعمال نمایند **هدایت** آنجا که از ادویه کحلیه فائده نشود و یا از ... ادویهٔ حاده به‌سبب حرارت خوف انجذاب ماده بسوی چشم باشد اول تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و شبیار نمایند و بعد از آن ادویهٔ مذکوره به‌عمل آرند و اگر با بیاض.... و درد باشد اول به فصد و مسهل تنقیه نمایند و بعد رفع سرخی و درد اول دوای ضعیف و به‌عده ادویه قوی استعمال کنند تا مقضود بلا خوف مضرت حاصل شود و تقلیل غذا کنند.... دوای حاد بتعدیل مزاج چشم پردازند تا در چشم حرارت پیدا نشود و وقت حاجت ضرورت داعی بترک علاج نگردد و اگر احیاناً در چشم از استعمال ادویه مذکوره سرخی یا.... شود چند روز معالجه ترک نمایند و بعد زوال سرخی و تسکین درد اعادهٔ علاج کنند و ایضاً بیاض که بعد قرحه افتد در علاج او تا صحت تام قرحه توقف..... و بعد از آنکه زمانه صحت قرحه بعید گردد خرم صغیر و غیره استعمال کنند و بعد از آن خرم کبیر و دیگر ادویهٔ قوی به‌عمل آرند که باعث قلع بیاض حادث عقب قرحه و..... و لیکن توقع ازالهٔ اثر قرحه بتمام نباید داشت و همچنین توقع ازالهٔ اثر جدری و اما سائر بیاض که بدون قرحه ظاهر گردد

بالکلیه زائل می‌گردد و کذا هر بیاض که..... فاعل او موجود باشد درین وقت علاج بیاض سودمند نمی‌شود مثلا صداع و شقیقه مادامیکه متمکن باشد در ازالهٔ بیاضی که به‌سبب آن پیدا شود توقع..... بلکه اول بقطع سبب و زوال و استیصال او و استعمال قوانین از استفراغ و پرهیز پردازند و بعد زوال سبب علاج بیاض کنند و بدانکه لازم است ک.... استعمال دوا اول بحمام روند و بر آب گرم چشم بگشایند و یا بر بخار آب گرم انکباب کنند و چشم بر آن گشاده دارند بدون حمام تا روی سرخ شود و عرق آبد... در چشم استعمال نمایند تا نفع بیشتر نماید و اگر سرگین خطاف کف کبیر و خون آن در ظرفی کنند و بر آن یک کف کبیر تخم حلبه و از بابونه و اکلیل‌الملک هر یک یک درم و برگ سداب تازه یک کف کبیر انداخته آب داخل کنند و سر ظرف را بسته بر آتش گذارند تا بجوش آید فرود آورده بخار آن به‌چشم رسانند و بعد از آن... ادویه اکتحال نمایند در قلع بیاض نفع بلیغ بخشد و اگر فضار چینی محرق مغسول در ادویهٔ بیاض اضافه کنند و یا کبه‌آبه سوده یا آب منقوع آن صاف نموده در .... آمیزند و یا مروارید داخل کنند فعل آنها قوی گردد و کذلک شیافات مذکوره در آب وج یا آب محلول نمک اندر آنی گداخته در حمام استعمال کردن مقوی اثر اوست اگر دوا ذرور باشد بعد استعمال او چشم را غیر محکم به بندند و اگر کحل باشد بستن چشم نشاید و آنجا که در بیاض هیچ علاج سود ندهد و یا اثر قرحه باقی ماند ادویه .... در قانون و ذخیره و غیره مذکور است برای تغییر رنگ او مشابه لون حدقه و رفع قبح منظر بکار برند و گاهی بکا در حدقه صبیان بیاض .... بتضمید آب عنب‌الثعلب بر وجهه و اجفان و استعمال ادویهٔ خفیفهٔ مذکوره نمایند و از کندر و انزروت و صبر و مرودم‌الاخوین و سرمه و اقلیمیای...... کوفته بیخته در آب خالص شیاف ساخته استعمال کنند * **379** * نفاخات گاهی نفاخات مائیه در بعض قشور قرنیه حادث می‌شود و مائیت درد و قشر از قشور اربعه قرنیه محققن می‌گردد و لا محاله مختلف می‌باشد به‌حسب موضع و غور وردات و غائرتر از آن روی ترست و گاهی مختلف می‌باشد به‌حسب زیادتی و نقصان او در مقدار و عدد که بزرگ و کثیرالعدد و یا کوچک و قلیل العدد بود و گاهی در لون فی نفسه که مائیت آن صرف بسیط نیست بلکه ممزوج به خلط است و به‌حسب امتزاج آن خلط متلون بلون آن باشد و یا اختلاف رنگ آن به‌حسب اختلاف موضع حدوث آن تحت قشر اولی یا ثانی یا ثالث باشد و گاهی در قوام که رقیق سریع التحلیل باشد و سریع النفوذ و قلیل النتو از انبساط آن باشد و یا غلیظ بطی التحلیل و النفوذ و کثیر النتو از انبساط آن و گاهی در عذوبت وحدت و اکالیت او مختلف می‌باشد و آنچه در قشر اولی بود سیله مینماید و سهل العلاج است و آنجه غائر بود ابیص محسوس می‌گردد و صعب ست و کثیرالمائیه ها دردی جه بتمدید و تاکیل هر دو مؤلم بوده هر چند غائرتر باشد تمدید و انتشار و تاکل وردات او بیشتر بود و آنچه محاذی ثقبه باشد بعبارت مضرت رساند بلکه باعث کوری است و خصوصاً هر گاه تاکل و قرحه و مادهٔ او در اکثر مالح یا حریف اکال می‌باشد

به‌سبب اختلاط مائیت با....صفرا و این علت عسرالتحلیل والعلاج است علاج در ابتدا فصد قیفال استفراغ به‌حسب خلط غالب و تعدیل مزاج و تلطیف غذا و بعد از آن قطور شیاف مبیض غیر افیونی به اندکی از شیاف محلله در چشم و چون بسیاری از آن تحلیل یلفت ذرور نمایند اولا شیاف ابیض تا زائل گردد و اگر تحلیل نیابد استعمال نیابند شیافی که تحلیل آن زیاده باشد مانند مرمکی ححلول با شراب و سکبینج و چون.....گردد بعلاج قروح معالجه نمایند و شیخ میفرماید مادامیکه صغیر باشد بادویۀ مجففه علاج کنند و دوای طین شاموس که از گل شاموس بریان سه وقیه و توتیا یک وقیه و اقلیمیای مغسول.....مغسول هر واحد دو وقیه توبال مس مغسول چهار وقیه و در بعضی نسخ یک وقیه افیون سه وقیه ممصغ چهار وقیه آب باران سوده شیاف ساخته باشند آب حلبه استعمال نمایند و هر گاه کلان گردد بآهن علاج کنند **خشونت قرنیه یعنی درشتی که در سیاهی چشم عارض شود** و این را سبب است یبوست قرنیه و انصبه‌آب غلط حاد یا شور بر قرنیه و تغییر مزاج این طبقه باستعمال ادویۀ حاده اکاله و علامتش آن است که هنگام پوشیدن و گشادن چشم چنان معلوم شود که پلک بالا بر چیزی درشت میگذرد و به‌سبب ایذای حرکت پلک اشک بیرون آید و درشتی و ناهمواری طبقه اند کور بمعاینه کنندۀ آن تیز نماید و تقدم تدابیر موجدۀ اسباب مذکوره نیز بر آن گودهی دهد علاج اول مرطبات استفاده کنند باغذیه مرطبه مثل مزورات معمول باشیای چرب و لحوم خفیف مثل شورباجات و پاچۀ بز و گوسفند و پیه مرغ و فالوده متخذ از شیر بز جوان اگر با آن تپ نباشد و اشربۀ مرطب دماغ مثل خمیرۀ بنفشه و شربت نیلوفر و تغریق سر به روغن‌های مرطب و ریختن آنها مع شیر بر سر و استحمام و قطورات با دهان مرطبه و شیر دختران و لعاب اسپغول و جز آن که در علاج امراض یابس دماغی مفصل مسطور شده و ایضاً..... تبدیل مزاج مرطبات مثل آب گشنیز سبز و آب مکو و آب برگ سدا گلاب و بستان افروز همه و یا یکی ازینها بلعاب اسپغول در چشم چکانند و جو تنها به شیر بز سوده بر پشت چشم ضماد سازند و شیر دختران هر روز به دفعات متوالیه در چشم دوشند و بعد حصول ملاست و سکون لذع اگر سببش خلط مالح یا خریف باشد ممسل صفرا دهند و در طبیخ بنفشه و گل سرخ و نیلوفر و مکوه هر یک نه ماشه سپستان شصت عدد عناب بیست عدد مغز فلوس و ترنجبین هر یک هفت توله گلقند چار توله حل کرده روغن بادام هفت ماشه داخل کرده دادن نیز سودمند است و بهتر آن است که در ماءالجبن نوشانند و قطعۀ اسرب بر کف دست یا بر لی بمالند و سیاهی او به اندکی روغن بنفشه در چشم کشند و لعاب بهدانه همراه کتیرا و قدری روغن بنفشه در چشم کشیدن نیز سودمندست و کذا خون بال کبوتر بچه چکانیدن مفید **نتو القرنیه یعنی بلند شدن سیاهی چشم از سفیدی آن چنانکه بلندی او ظاهر نماید** سببش در آمدن خلط ریحی ست در زیر این طبقه یا ورمی که حادث می‌گردد در آن علاج اول تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و بعد تنقیه رفاده خرقۀ کتان به‌آب

عنب‌الثعلب و گلاب تر کرده بر چشم نهاده بر بندند و ادویه محلله چون ذرور اصفر و شیاف احمر در چشم کشند و به‌آبهای گرم روی بشویند و بر بخار او انکباب نمایند.....غذا کنند و بر اغذیهٔ ناشفهٔ خفیفه مثل گوشت تیهو و تذرو و قبج و درّاج و گنجشک اقتصار ورزند و از اکثار غذا و امتلا منع نمایند و اگر حرارت در مزاج مریض باشد تسکین.....نمایند و اگر مزاج علیل و یا بر اعتدال باشد به روغن مصطکی مع اندکی آب جو مطبوخ مسعوط کنند که بسرعت زائل کند و چیزهای قابض چون شادنج و غیره در چشم کشیدن ***380*** سودمندست و کذلک دارفلفل دو ثلث درم پوست هلیله زرد نیم درم اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک یکدرم و شادنج مغسول سرمهٔ اصفهانی هر یک یکنیم درم....سائیده بحریر بیخته یک طسوج قرنفل مسحوق در آن داخل کرده مجموع را سحق بلیغ نموده بیخته اکتحال نمایند و اگر طبیعت مقتضی و حاجت قوی باشد فصد قیفال نمایند و بولس گفته که بعد فصد و تلیین طبیعت سداب خشک اقلیمیای فضی صمغ عربی مساوی کوفته بیخته در چشم ذرور نمایند و برفادهٔ محکم به بندند تا آنکه نتو زائل گردد **بثور عین** بثره که بر قرنیه افتد سفید باشد و آنجه بر ملتحمه حادث گردد سرخ بود و اکثر حدوث بثره از صفرا یا از خون صفراوی بود و علامتش درد و ضربان و سرخی و سفیدی چشم و کثرت اشک پس اگر ماده اندک و شیرین باشد وجع کمتر بود و اگر ماده بسیار و رقیق و حاد حریف و یا بورتی باشد ضربان و درد بشدت بود و خطر اکثر و امین الدوله گفته که بثره در قرنیه از هر ماده عارض می‌گردد و شناخته می‌شود مادهٔ آن از رنگ و وجع و اعراض مخصوصهٔ آن به‌حسب زیادتی و کمی و کثرت و قلت رداءت و موضع حصول آن و بثره..... ظاهری از قشور اربعه قرنیه باشد صافی و سیاه مینماید و با درد اندک بود و این سالم تر است اگر محاذی ثقبه نباشد و آنچه در قشر ثالث افتد سفید و شدید الوجع...... می‌باشد و آنکه در قشر ثانی بود اغبر و در سفیدی و سیاهی و وجع ورداءت متوسط باشد بالجمله بثره که مقابل ثقبه باشد در هر قشری که بود روی ست بعد اند مال..... بصارت میکند به خلاف آنکه محاذی ثبقه نباشد که اثر وی مانع بصارت نمی‌شود و گویند که فرق میان ابتدای بثره و ابتدای قرحه آن است که بثره بهیئتی در می آید که گویا نقطهٔ سرخ ست و رنگ قرحه در ابتدا سفید می‌باشد و این مرض مطلقا مخوف ست خصوص که با وجع شدید باشد علاج بزودی فصد قیفال کنند...... حجامت با شرط نمایند و مسهل صفرا دهند و از غذا بر مزورات باردهٔ متخذه از ماش و کدو و اسفاناخ و خرفه و خیار و کدو اقتصار ورزند و تطفیهٔ مزاج و تسکین.... بآشامیدن اشربهٔ مبرده مثل شیرهٔ تخم کاهو و شیرهٔ تخم خرفه با شربت خشخاش یا شربت عناب یا شربت نیلوفر نمایند و بعد فصد شیاف ابیض در شیر دختران حل نموده و به پاره پنبه کهنه آلوده بر چشم گذارند یا لعاب بزرقطونا و گلاب و آب برگ گشنیز خوب ممزوج نموده در چشم چکانند و یا خرفه بآن تر نموده بر چشم گذارند تا آنکه وجع تسکین یابد و اگر وجع شدید باشد قدری رسوت بامشمه افیون و

زعفران محلول به‌آب کاهو تازه بر چشم طلا کردن باکی نیست و به‌عده شیر دختران در چشم دوشند و بعد از آن مدام لعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه در چشم چکانند و قطور معمول از جو مقشر و بهدانه و انزروت که در قروح بیاید لازم گیرند و هر گاه درد ساکن شود و بثور بنضج شروع کند ذرور ملکا..... و یا شیاف ابیض به شیر دختر حل کرده استعمال نمایند و هر گاه بثره منفجر گردد و ریم خارج شود بعلاج قروح پردازند و بعضی گویند که بعد فصد و اسهال و استعمال شیاف ابیض با سفیدی بیضه مرغ یا شیر دختران شیاف وردی بکار برند و گاهی ادویهٔ مخدره وقت شدت الم استعمال می نمایند و اگر منتشف نگردد شادنج بر آن بپاشند و چون نضج مده و انفجار بثره بطول انجامد شیاف اصفر به شیر دختران حل کرده در چشم بچکانند و بقول شیخ در بثره بعد فصد خون کبوتر بچه یا شفنین بچکانند و سفیدی بیضه به سرکه و روغن گل حل کرده بصوف آلوده بر چشم نهند و شیر که در آن تخم مرو تر کرده باشند و شیاف ابار در چشم چکانند با جملهٔ تدبیر این مرض از به‌آب رمد و قروح از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل به فصد و مسهل اخذ کنند و در ابتدار و ادعات بکار برند و در انتها شیاف ابیض..... و در انحطاط شیاف احمر لین به‌چشم کشند و اگر مور سرج عارض گردد علاج آن نمایند وهبه الله و امین الدوله گویند که علاج بثور در ابتدا مثل علاج...... از فصد و اسهال و تعدیل مزاج و تقویت چشم بادویهٔ مبرده مانع فضول و مخدر مسکن وجع نمایند و اگر درد اندک باشد در ابتدا شیاف ابیض و ذرور ملکا استعمال کنند و در انتها ملکا یا تنها بهترست و یا شیاف ابیض کندری و در انحطاط شیاف احمر لین و اگر مدت دراز گردد و تحلیل نیابد روشنایا استعمال نمایند و حکیم علی در شرح قانون می نویسد که از معالجات این بعد تنقیهٔ بدن و سر منع ابخره از تصاعدست و اصلاح کیفیت ماده و تلطیف غذا و اصلاح..... دردی تبخیر و حدت نماند و اغذیهٔ تفه درین به‌آب بهترست و ترک لحوم اولی بعد از آن ادویهٔ مخرج ماده استعمال کنند و باید که در ابتدا ادویه مسخنه استعمال ننمایند بلکه..... اقتصار کنند و مسده هم نباشند و لهذا شیاف ابیض و مانند آن جائز نیست خاصه افیونی و بهترین مجففات درین وقت توتیا وسرمهٔ مغسول و گل شاموس و..... و گاهی توبال مس مغسول اضافه می‌کنند و ادویه به‌آب حلبه یا شیر زنان یا شیر خر استعمال نمایند و گاهی وقت شدت درد و در ابتدا بر شیر تنها.... و هر گاه این بثور مزمن شود از استعمال محللات مثل شیاف احمر لین پس حاد و روشنایا بلکه سکبینج چاره نباشد و هر گاه قرحه شود علاج..... ***380–1*** شیاف زنگار معمول در سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی بکپاس به‌آب لیمو سحق نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند شیاف پهولی جهت پهولی و جاله وناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنج عدد افیون یک سرخ خرمهرهٔ سوخته یکعدد پرچهٔ چینی سفید یکماشه کافور بهیم سینی چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد اول گهونگچی را پوست دور کرزه سوخته مثل انگشت نمایند و همه

ادویه را در ظرف آهنی و دستۀ چوب نیم که در آن فلوس نشانده باشند به‌آب لیمون کهرل کنند پس شیاف ساخته نگهدارند و به‌آب لیمو یا به‌آب ساده سوده اندرون چشم بکشند و بالی آن طلا نمایند شیاف اخضر که جرب و سبل و دمعه و گل چشم را مجرب حکیم شریف خان ست زنگار سه درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیدۀ ارزیز هر یک دو درم به‌آب سداب بسرشند و شیاف سازند شیاف عجیب برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع نوشادر نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یک مثقال زرنیخ سرخ دو درم زنگار سه درم قلقطار ششدرم اشق را به‌آب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته شیاف سازند و در سایه خشک کنند شیاف که بیاض غلیظ ببرد و باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان سکبینج اشق زرد چوب هر یک یک جزو کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده به‌آب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت به‌آب سائیده بمیل در چشم کشند کحل یاسمین که برای گل چشم بارها آزموده و بهزارها نفع نموده گل کنجد چهارصد عدد گل چنبیلی چهارصد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام پخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند کحل بقراطی جهت رفع بیاض بیعدیل است و در اندک زمان قطع میکند شیشۀ سبز محرق مغسول دو درم بورۀ ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند کحل فلفل نافع بیاض و سبل و ظفره و رمد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه در زهرۀ گاو یا بز ترکرده خشک نموده آنبه هلدی هموزن آن به‌آب لیمو تر کرده خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده به‌آب لیمو چهار بار سرد کرده مغز تخم کهرنی غنچۀ یاسمین هر یک نیم درم باریک سائیده بکار برند کحل صابون که از حافظ عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنجدام نیله تهوتهه رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از کارد باریک ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از آن نیله تهوتهه رال انداخته از دستۀ آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دوا سیاه شود بعد از آن فرود آورده نگاهدارند وقت حاجت مثل دانه خشخاش یا کنجد گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعد سه روز باز استعمال نمایند کحل مجرب حکیم ذکاءالله خان به جهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم تیار ساخته در چشم کشند کحل مجرب حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار صبر بورۀ ارمنی هر یک یکماشه فلفل گرد دار فلفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه سا نموده در چشم کشند کحل مجرب برای سبل و بیاض و غیره توتیای قلم پاوسیر ماميران انزروت سفیده توتیای بارونی هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص

یک ماشه زردچوب دو گره زعفران نیم توله یا برابر زرد چوب به‌دستور مقرری تیار سازند کحل برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حمرت و ضعف بصر و دمعه و جرب در عمل ست پوست هلیله زرد پوست هلیله آمله هر واحد نیم رطل در دو سه رطل آب شیرین یک شبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته جست بقدر نیم پاو یک صد و بیست بار گداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام ماند از آن جست مسمار سازند و در چوب نیب نصب نمایند و شورهٔ قلمی سفید گرفته از آن مسمار و چوب باریک بسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند کاجل جهت سبل و بیاض و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست ماميران یک ماشه قرنفل یک ماشه در پاو آثار شیر بجوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمهٔ سفید دودهی زردچوب بیخ گلاب هر یک یکماشه مغز تخم کهرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک همه را باریک سائیده در روغن مادهٔ گاو نیم پاو سه روز خمیر نمایند بعد از آن بر پارچهٔ سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند ❊**381**❊ کمون المده....ریم زیر قرنیه در عمق او و یا در قرب او محتبس شود پس موضع قرنیه مشابه بشکل ظفر نماید و اگر با تاکل باشد آنرا قلقطاریا نامند و سببش وقوع قرحه یا بثره است ...نیه که منفجر نشود و ریم بند بماند یا حدوث رمد شدید یا صداع قوی که فضله آن بسوی این موضع انصبه‌آب نماید و مستحیل بریم گردد و گاهی این مده موضع قلیل ...نیه در گیرد و گاهی موضع کثیر ازان اخذ کند بحدی که بر همه سیاهی چشم مشتمل گردد و این روی ترست علاج بعد تنقیهٔ بدن و دماغ بهر نضج و تحلیل به استعمال تکمید .... حلبه و اکلیل‌الملک و بابونه ساعت بساعت و استحمام و انکبه آب پردازند و لعاب حلبه و تخم کتان فقط یا ذرور اصفر در ان یا در شیر دختر حل کرده در چشم چکانند کندر یک جزو زعفران نیم جزو باریک سائیده به‌آب حلبه حل کرده چکانند و چکانیدن شیاف احمر لین به‌آب حلبه محلل است به‌عده به جهت نشف و تحلیل مده مارقشیشای فضی اقلیمیای فضه باریک سائیده در چشم پروآ کنند و شیاف وردی بنسخه طبری استعمال نمایند و هرگاه تحلیل نشود و در انفجار درنگ گردد سکبینج و اشق محلول در ....حلبه استعمال نمایند و اگر مده از بثره و قرحه نباشد اکتحال و ذرور مارقشیشای فضه به‌عمل آرند و اگر تحلیل نگردد نضج هم نیابد و مانع بصر شود ناچار در این صورت بدستکاری شوند و بعد از آن به علاج قروح چشم رجوع نمایند و به قول فولس به مثل شراب عسل و آب حلبه و شیاف کندر و زعفران علاج کنند و یا به اکلیل‌الملک و لعاب بزرکتان .... مطبوخ نضج دهند اگر رمد مانع نباشد و نقای او به مثل شیاف مر و شاهتره کنند و اگر هنوز قرحه نشده باشد شیاف از قلقدیس و زعفران هر واحد یک وقیه هر یک نیم درم .... یک رطل ساخته استعمال نمایند و ایضاً دوای مقناطیس که در ظفره گذشت و دوای طین شاموس که در نفاخات مذکور شد به‌عمل آرند و جالینوس گوید که

.... فصد و مسهل شیاف احمر لین پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد پس باسلیقون و عزیزی و مانند آن استعمال نمایند تا استعمال ادویه بتدریج باشد و بعضی گفته اند که از معالجهٔ او آن است که اول تنقیهٔ بدن و سر نمایند و اصلاح غذا و تلطیف و تقلیل او کنند و بر مزورات اقتصار ورزند اگر خوف ضعف قوت نباشد و آنچه .... مواد چشم باشد مثل صعتر وثوم و شراب بخورند اگر از رمد و کثرت حرارت مانع نباشد بعد از آن اکثار حمام و انکبه آب بر بخار آب گرم نمایند خصوصاً که .... ملطفات جوشانیده باشند به‌عده ادویهٔ موضعیهٔ محللهٔ ملینهٔ مرققهٔ مسخنه جرم قرنیه که مجفف و شدید التسخین نباشد استعمال کنند و این چنین ادویه .... می‌باشند مثل آب حلبه و لعاب او و آب اکلیل‌الملک و سلاقهٔ کرنب هر واحد بعسل و شکر بکار برند و کذا لعاب تخم کتان و شراب عسل و اگر با قرحه باشد شیاف مرکب از ....وت و کندر یا شیاف ابیض کندری یا شیاف ابیض انزروتی و ملکایا سودمندست و ایضاً از کندر و مر و زعفران و اشق و جندبیدستر شیاف ساخته .... حلبه مفید بود و کذالک شیاف احمر لین و ایضاً مر و زعفران و صبر مگدا وقیه سوده به‌شراب سه وقیه عسل نیم رطل آمیخته هر روز دو سه بار استعمال نمایند که برای قلقطار یا ....ست بنابر تنقیهٔ مده و التحام لحم و گاهی محتاج به مثل سکبینج و قرفیون می‌گردد و اگر با کمنه رمد باشد چکانیدن شیر بغایت نافع بود زیرا که در آن جلا و تحلیل .... مع تسکین وجع و انضاج ست و اول تنها استعمال کنند و بعد از آن به‌آب حلبه و لعاب بزرکتان و مانند آن تقویت دهند و تضمید چشم بدآنچه محلل و ملین باشد در ....حوال نافع است و ضماد فوتنج نهری به‌شراب پخته و کذا مغز نان مطبوخ به‌شراب کمنه تحت عین مجرب سویدی ست و ضماد برگ مرزنجوش بعسل یا سرکه آمیخته و یا .... بیخ ترب و تخم آن و صبر و نمک و سرکه و آرد باقلا مع آرد حلبه مساوی و ثوم سوخته و خردل هر واحد بعسل آمیخته و با برگ فلفل الماء مع ثمر آن و کمون بری ممضوغ بزفت و عسل ....و بیخ فاشرابه زیت و خون ورشان و قسطرن به‌شراب مطبوخ و بیخ انجدان به زیت و بیخ بلبوس بزردی بیضه آمیخته و زوفای خشک تنها یا مطبوخ به زیت و پنیر تازه غیر مملح .... ون و لعاب دهن صائم و ثافسیا مع کندر بموم و سندروس و زیره خائیده و به زیت و عسل آمیخته و سماق و قصب الزریره و مغز جوز و مقل ازرق ....کرسنه و خون کبوتر و خون شفنین و مرقشیسا و مر به‌آب ترب و افسنتین بعسل یا سرکه سرشته هر واحد نافع کمنه تحت عین است و بعضی اطبا گفته اند .... به استفراغ از ایارج ابتدا کنند به‌عده بمویزج و عاقر فرحا غرغره نمایند و بذرور کمنه اکتحال کنند و یا از ذرور مذکور در آب بادیان سرشته شیاف .... در آب بادیان سوده در چشم کشند و صاحب ذخیره می نویسد که اگر باین علاجها زائل نشود علاج طرفه کنند و اگر کفایت نکند ادویه که در نزول الماء بباید بکار برند. **قروح عین** .... قرحهٔ چشم در اکثر از اخلاط حادهٔ محرقهٔ لذاعه پیدا می‌شود و یا از ضربه و صدمه و نخس بسوزن و خار و چیزی سرتیز و تیر و سنگ و مانند

آن و از سوء علاج در مثل رمد و جدری *382* و وضع روادع قبل تنقیه و استعمال اکحال حاده در امراض یابسه نیز افتد و آن به‌حسب اختلاف در ظهور و غور و اجزای مکان هفت نوع نوشته اند چهار ازان بر سطح قرنیه که جالینوس آنرا قروح و بعض متقدمین خشونت گویند نخستین قرحه شبیه بدخان در رنگ که بر سیاهی چشم منتشر باشد و جای بسیار از آن در ...خفی نامند و گاهی قتام گویند و در یونانی اخیلوس خوانند بمعنی ظلمت یا غبار و دوم قدری عمیق تر ازان و شدید البیاض و صغیر الحجم و آن مسمی به دغمام ست و گاهی این را نیز فنام خوانند و بیونانی فافالیون گویند بمعنی ابرو سوم بر اکلیل سیاهی چشم افتدو قدری از بیاض ملتحمه در گیرد پس مر بر حدقه بود سفید نماید و انچه بر ملتحمه باشد سرخ بود و این را اکلیلی و بیونانی ارنیون گویند یعنی صاحب دو رنگ و غور این قرحه بیشتر از نوع دوم ست و چهار مسمی باحتراقی ست و صوفی نیز نامند و بیونانی هقیقاد ماوا بیقومیا یعنی یعنی احتراقی و اسقوما یعنی شعبیه گویند و این بر ظاهر حدقه مثل صوف صغیر و پنبه باشد و عروق شعریه بود و غور این کمتر از دوم و سوم ست و سه ازان غائر بود نوع اول آنرا بیونانی بوتویون گویند یعنی عمیق و نیز بوثریون بمعنی جب نامند و قرطه عمیق ضیق مستدیر صافی اللون مائل بسرخی بقدر جاورس ست و ثانی را بیونانی قولوما یعنی حافر نامند و مسماری نیز گویند و عمق ان قلیل تر بود تا وسیع تر گیرد و چرکناک بود و ثالث را بیونانی افیقوما یعنی احتراقی خوانند و آن قرحۀ عمیق ذی و سخ و ذات خشکریشه و با رطوبت بسیار و حدت شدید و تنقیۀ آن مخاطرۀ سیلان رطوبت چشم ست بالجمله قروح حادث در قرنیه یا عقب رمد و یا بعد بثور و یا به‌سبب ضربه حادث می‌شود و بیشتر مبدأ قرحه از داخل بود و ل.... خارج منفجر شود و گاهی بالعکس باشد و نشان قرحه در مقله شدت درد و ضربان و نخس و کثرت اشک بود پس اگر قرحه در ملتحمه باشد بر سفیدی چشم نقطۀ سرخ که .... بر حمرت سائر اجزا غالب باشد ظاهر شود و این سالمترین قرحه است اگر بانک درد باشد و آنچه از قرحه درین طبقه غائر بود آنرا دبیله نامند و آنچه غیر غائر باشد قرحه.... گویند و اگر در طبقه قرنیه افتد در سیاهی چشم نقطۀ سفید پدید آید و اگر در طبقۀ عنبیه حادث شود در برابر حدقه نقطۀ سرخ منتسج به رگ‌های سرخ ظهور نماید و این بدترین قرحه بود گاهی قرنیه را می شکافد و اگر قرحه در طبقات دیگر باشد بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه محسوس نگردد مگر بعد جوشش مده و شگافتن طبقات و هر گاه .... بر رفاده یافته شود بر درد سخت و ضربان قوی دلالت کند و اگر زرد یا تیره یا رقیق باشد عوارض مذکوره خفیف تر بود و اگر سرخ آید درد بسیار خفیف باشد و .... قروح آن است که ظاهر و در ملتحمه باشد و الم و قلق و دمعه در آن اندک و انطباق پلک ممکن بود وردی آنکه بعکس این باشد و ازان بدتر انجه بر قرنیه اسفل نا.... جهت آنکه نتو بسومی این موضع سریعترست و بدترین جمیع قرحه است که بر حدقه بمقابل ناظر باشد به جهت آنکه ایت بصر را می پوشاند و گویند که

نوعی از قرحه غر.... که ذات العروق نامند و آن مخصوص بموضع معین از چشم نبود و در هر موضع چشم که حادث شود نقطهٔ محیط با شعبهای عروق کثیر و منتسج مثل شبکه ظاهر گردد طبقات را در گیرد و مبدأ او از شبکیه بود و چشم را ازان نجاح حاصل نشود و بسوی دبیله انتقال می نماید علاج بسرعت فصد سررو کنند و در هر هفته یا کمتر ازان قد.... گرفته باشند و گاهی در آن حاجت بحجامت قفا و ارسال علق افتد و تنقیه به‌مسهل صفرا و حب هلیله و یا بماء الفواکه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نقوع آن و حب بنفشه و ماءالجبن مفید است و تبرید رمد دهند و اگر با سهر و شدت ضربان باشد شربت خشخاش بدهند و ترطیب دماغ با دهان مرطبه نمایند و اگر با حرارت مزاج و سرخی و گرمی سر و وجه باشد عناب بنفشه ترنجبین استعمال کنند و از گوشت و شراب پرهیزند و بقول بارده بخورند و بقول شیخ عمده درین به‌آب تنقیهٔ رأس ست با.... جاذبه بسوی اسفل و ازینجهت حجامت ساقین در آن نفع کثیر دارد و فصد صافن و بستن اطراف و مالیدن آن نیز مفید است و در هر چهار روز بمخرجات فضول از مطبوخات و نقوعات ادامت اسهال نمایند و اگر با آن رمد باشد اول علاج رمد به استفراغ مذکور در رمد حار کنند و بادویهٔ که جامع میان تسکین وجع.... قرحه باشد مثل شیاف نشاستجی و کندری و اسفیداجی و تقطیر شیر زنان در چشم و اگر با آن سیلان خلط باشد جیزیکه در آن قوت مانعه باشد مخلوط سازند بالجمله شیر زنان در چشم چکانند و شیاف ابیض در سفیدی بیضهٔ مرغ یا در شیر زنان حل کرده قطور کنند و پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و چون گرم گردد تبدیل نما.... مخدره بر چشم طلا کنند و دوائیکه در آن لذع باشد از چشم دور دارند و ادویهٔ که در غایت بعد از لذع باشند مثل توتیای مغسول و صبر و مر و مانند آن ا.... و ادویهٔ قابضه بر پیشانی ضماد کنند پس اگر درد تسکین یابد امید تحلیل ماده بود و الا دلیل اجتماع ماده و مده درینصورت منضجات مثل لعاب حلبه و تخم کتان تنها .... در آن اکلیل‌الملک جوشانیده باشند آمیخته به‌چشم تقطیر نمایند سه روز در فاده بسته دارند و گویند که اکتحال ساذج هندی و اکتحال و لطوخ جفن بزعفران و ....

383 .... منضج قروح ست باید که بآرد جو و آرد باقلا وآرد گندم بماءالعسل پخته بر چشم ضماد کنند و شیاف کندر در چشم چکانند و به بندند و یا تخم مرو در شیر تر کرده صاف نموده .... در چشم تقطیر کنند تا آنکه مده بر رفاده ظاهر گردد و بعد از ظهور چرک و ریم بر رفاده اگر قرحه بلند شود و مورسرج گردد علاج آن نمایند و الا ماءالعسل فقط یا بلعاب حلبهٔ مغسول به شیر بز تنها در چشم چکانند و شیاف ابیض انزروتی در شیر زنان به‌عمل آرند و شیاف ابار و ذرور انزروت که از نشاسته سه درم و انزروت مدبر سفید آب قلعی ر کدام دو درم کوفته بیخته ساخته باشند استعمال نمایند و اکتحال مرارهٔ قنفذ و کذا عصارهٔ زیتون بری و صمغ او نیز جالی و سخ قرحه است و پس از آنکه قرحه از ریم پاک شود شیاف کندر بچکانند بر آن رفاده گذاشته بملایمت بعصابه بربندند و سنکهه سوخته و شادنج هر دو مغسول

مساوی سائیده ذرور نمایند که مجرب است و استعمال ذرور که در قرحه و بثره بغایت مجرب است و اکسیرین و اغبر لولوی و شیاف تفاح و شیاف ابیض کندری همه مفید **ضفت** شیاف کندر که در قروح چشم مستعمل کنند انزروت نشاسته صمغ عربی ....سفیده ارزیز مساوی در سفیدی بیضه آمیخته شیاف سازند و باقی مرکبات مذکوره در مرض رمد و بیاض چشم و غیره مسطور است و بقول رازی شیاف کندری ....در آن بچکانند تا آنکه مده ظاهر نگردد بر رفاده و بعد ازان شیاف ابار بچکانند تا غور آن برابر گردد و گوشت بروید و اگر بثره عظیم و قریب بناظر یا زیر ان باشد باکسیرین معالجه نمایند ....بلند نگردد و برنیاید و رفاده را محکم به بندند و بر پشت بخوابند و از حرکت قوی احتراز نمایند و بقول دیسقوریدس و غیره اکتحال آبنوس محرق و غیر محرق و کذا تخم خرما ....خنه و ناردین هر دو آمیخته و کذا شقایق النعمان و طباشیر و مر و تخم تمر هندی و حلزون محرق و دخان زفت و توبال نحاس و پوست بیضه مکلس و سکبینج و اشق با کندر آمیخته ....عصارهٔ لوف و حجر لبنی و عصارهٔ قنطوریون به شیر زنان و مرارهٔ سنور و عقاب و ماکیان را سخت مغسول و مرقشیشا و ابریشم محرق و گل سرخ و بزرورد و سنبل‌الطیب هر واحد .... قرحه و مجفف آن است و تقطیر گل مختوم در شیر زنان حل کرده و کذا خس بری به شیر زنان در چشم نیز التحام قرحه می نماید و **بعداندمال** اگر اثر قرحه باقی باشد استخوان پوسیده ....اب سائیده بر آن نهند و یا شیاف احمر لین پس شیاف اغبر و بعد ازان شیاف اخضر بکار برند و آنچه برای رفع اثار قروح و جدری خواهد آمد به‌عمل آرند و گویند که اکتحال ...صارهٔ حند قوفای بستانی بعسل آمیخته و یا کندر و یا قشار آن و یا عصاره شقایق النعمان مطبوخ بطلا و یا سکبینج و یا زهرهٔ خرگوش بسمن سرشته و به شیر زنان حل کرده .... زهر ملح و یا مرجان و یا بول طفل نابالغ در ظرف مسی بی قلعی بعسل جوشانیده و یا عصاره قنطوریون و یا مروارید و یا زجاج محرق مغسول بتکرار و یا عصاره شنجار ...ـقطیر خون فاخته در چشم هر واحد جالی آثار قروح عین ست **اقوال اطبّا** انطاکی می نویسد که اول فصد نمایند بعد از آن تنقیه و تلطیف غذا و ترک زفر و حرکت بدنیه و ....ـانیه کنند و اگر صحت ظاهر نگردد حجامت ساقین و فصد سدغین و قطع شریان اذنین نمایند به‌عده ادویهٔ وضعیه بکار برند و بهترین آنها برای غسل قرحه شیر زنان و شیر خر و لعاب حلبه است به‌عده اکتحال بمرجان سوخته و تخم خرما و صبر و کتیرا مساوی و طباشیر نصف یکجزو و این ترکیب مجرب ست و بر پیشانی مدتی برای منع انصبه‌آب ماده مثل آرد باقلا و کندر و عدس و آس و سفیدی بیضه و قطران لطوخ سازند و بدخانهای کندر و مر و میعه و قطران مساوی مع زعفران و شیر زنان اکتحال نمایند پس اگر .... قروح اثر باقی ماند به‌آبی که اندر آن مروارید و زنگار وشکر تر کرده باشند و شیر زنان جلای آن نمایند و حکاکهٔ سندروس بر مسن به گلاب مجرب ست شیخ میفرماید که بالجمله ....ـون اختیار ادویه درین به‌آب آن است که هر آنچه مجفف بلا لذع باشد

اختیار نمایند و هر گاه حرارت شدت کند شیاف شادنج لین استعمال نمایند و شیاف کندر سخت سودمندست و از شیافات نافعه شیاف شقامون و شیاف فونیس ست و اگر با آن سیلان باشد شیاف دیوریس و شیاف امالون و شیاف کندی نافع است و اگر سیلان با حدت باشد شیاف سارباتون و شیافات افیون و اگر بدون حدت باشد شیافی که در آن مر و ناردین باشد بکار برند و اگر در قرحه چرک باشد بماءالعسل یا آب حلبه مع ....ـدکی از شیافات مذکوره یا بلعاب بزرکتان یا به شیر زنان پاک کنند و اگر قرحه با تاکل شدید باشد استعمال اطرخماطیقون مضطر گرداند و هر گاه قرحه پاک گردد باستعمال ....ـفات بلا لذع مثل شیاف کندر و مثل کندر تنها و نشاسته و سفیداب رصاص مغسول و شیاف ابیض و خصوصاً شیاف ابار متوجه گردند و کذلک رماه صدف مغسول به سفیدی بیضه یا رماه صدف کبیر مغسول به مثل آن شادنج نافع و این شیاف لوبارس قوی ست اقلیمیا شانزده مثقال سفیدآب مغسول اوقیه نشاسته و افیون و کتیرا هر واحد دو مثقال سائیده به‌آب باران آلوده و بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و ایضاً این شیاف که باسم اوست ازان قوی ترست اقلیمیای محرق مغسول و سفیدآب هر یک هشت مر شش .... محرق مغسول یک نشاسته رصاص محرق مغسول طلق هر واحد چهار کتیرا هشت به‌آب سائیده بسفیدی بیضه بسرشند و بدانند که اگر قرحه در چشم راست باشد بطرف چپ بخوابند و اگر در چپ باشد بجانب راست خواب نمایند و یا بر قفا بخوابند و ساده بلند دارند و واجب ست که در ابتدا تلطیف تدبیر نمایند و اغذیه ملائم چون ماءالشعیر ***384*** و مزورهٔ ماش مع کدو یا اسفاناخ و مغز بادام خورانند و بعد انفجار قرحه پاچهٔ بزغاله و گوشت چوزهٔ مرغ و تیهو دادن مناسب ست و صاحب این مرض را از امتلا و قی و عطسه و حرکت قوی و بالین پست داشتن و از اغذیه مغلظه و لحوم و هر جه گرم و شیرین باشد منع باید کرد و در حمام داخل نشود مگر بعد نضج علت لیکن طول مکث بهیچ حال در آن نشاید و اگر بعد فصد و اسهال و تقطیر شیاف ابیض در دو نخس قرحه ساکن نشود امید صلاح او نباید داشت م ردی تر ازین آن است که با قرحه در جفن خشونت و جرب باشد صاحب جامع و کامل مینویسندکه در قروح عین بعد تنقیهٔ بدن به فصد و اسهال ادویهٔ مجفف جالی منقی چرک بلالذع مثل سفیدآب مغسول و اقلیمیای مغسول و صمغ عربی و شنج و شادنج مغسول و پوست بیضه و شیر زنان و نشاسته و امثال آن و بادویهٔ مسکن وجع بتحذیر مانند افیون و پوست بیخ لفاح می افتد و در ابتدا شیاف ابیض بغیر افیون به شیر دختران و چشم چکانند چه شیاف مذکور مرکب از ادویهٔ مجففهٔ مبردهٔ غیر لذاعه است و شیر مبرد ملین جالی ست پس اگر قرحه در سطح قرنیه یا در طبقه اولی باشد بذرور ابیض مرکل انزروت مربی به شیر خر یک جزو و از نشاسته نیم جزو ذرور سازند تا که نضج یابد بعد ازان بوردی و اکسیرین اکتحال نمایند و غذای علیل بمزور و اسفاناخ و ماش و اب انار و مانند آن سازند و آب انار و گلقند و شیره تخم خرفه بنوشانند و بنفشهٔ تازه و نیلوفر و صندل و گلاب و

کافور ببویانند و از غضب و کثرت کار منع کنند و بدعت و راحت امر نمایند و مسکن مریض در موضع تاریک باشد و هر گاه ازین تدبیر قرحه پاک گردد و چشم قوت یابد و تری در آن باقی نماند شیاف احمر لین و توتیا و کحل اصفهانی استعمال کنند و اگر قرحه بتاکل طبقه قرنیه انجامد واز طبقه اولی بمابعد او تجاوز کند به فصد واخراج خون حسب حاجت ابتدا کنند پس مادهٔ سائل بسوی چشم اگر حاد باشد اسهال بمطبع فواکه و هلیلهٔ مقوی بقدری ایارج نمایند تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و باغذیهٔ مذکوره غذا سازند و جلاب و آب انار میخوش و شربت غوزه به شیرهٔ تخم خرفه بیاشامند و .... بخورانند اگر حرارت قوی باشد و در چشم سفیدی بیضه یا شیر دختران چکانند به‌عده شیاف ابیض محلول بشی دختر استعمال نمایند و اگر از اقلیمیای فضه مغسول و مس سوخته .... دو درم اقاقیا صمغ عربی هر کدام سه درم سفیداب قلعی یکدرم باریک سوده بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و وقت حاجت به شیر دختران سوده بکار برند در ابتدای بثور و قروح نیز نافع ست و در شیر مذکور پنبه آلوده برچشم نهند و ایضاً اسبغول مضروب به گلاب و آب گشنیز تر و روغن گل بر چشم ضماد کنند به‌حسب حدت ماده و چشم ملائم بر فاده بربندند تا که نتو عارض عارض نشود و اگر در نتو شروع کند در شد محکم و صلابت رفاده افزایند و هر وقت تبدیل رفاده کنند و اگر درد شدید باشد شیاف را به‌آب حلبه محلل است حل سازند واگر درد ساکن نشود شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و از حضض و قدری افیون به‌آب کاهو یا از پوست خشخاش یا بیخ لفاح باریک سائیده به‌آب گشنیز سرشته و دیگر ادویه مخدره بر چشم ضماد کنند و هر گاه درد تسکین یابد ادویهٔ مخدره که مضر چشم و بصر اند از چشم دور دارند و بعد سکون وجع و انقطاع سیلان مادهٔ حادهٔ حاده منضجات مثل انزروت مربی به شیر خر مع نشاسته و شکر طبرزد و یا شیاف ابیض به‌آب حلبه سوده صبح و شام استعمال کنند تا که ماده نضج یابد و مده خارج گردد و ردی مرکب از پوست بیضه شادنج و شبخ محرق هر واحد یک جزو کوفته بیخته در چشم ذرور سازند و اکسیرین و شیاف ابار به‌عمل آرند و باید که در قرحه عمیق تر و کثیر الوسخ .... از وردی و اکسیرین آنچه شدید التخفیف باشد استعمال کنند و مناسب که تنقیهٔ بدن از فضول دو سه بار نمایند و رفاده قوی تر بربندند و اگر اکسیرین و وردی بچرک و رطوبت کفایت نکند شبخ محرق تنها استعمال کنند که او را منفعت بدین ست از جهت تجفیف که درو یست و این را تا نشف قرحه و التحام و تقویت چشم و همو.... سطح او بکار برند و بعد از آن شیاف احمر لین و ذرور رمادی چند روز به‌عمل آرند و در حمام داخل شوند و به‌گوشت چوزهٔ مرغ و تیهو و حلوان غذا سازند به‌عده هر گاه چشم .... قوی گردد به شیاف احمر حاد و اخضر اکتحال کنند و ذرور بیاض چشم بکار برند پس اگر اجفان غلیظ شوند ایضاً به شیاف احمر حاد و اخضر اکتحال نمایند و اگر از کثرت .... پلک مسترخی گردد اقاقیا در اب جلنار یا آب آس حل کرده بر پلک ضماد نمایند و هر گاه با قروح چشم

صداع عارض گردد بعلاج صداع حار علاج کنند و اگر ماده دموی باشد فصـ.... و اگر صفرا باشد مطبوخ خیار شنبر استعمال کنند طبری در به‌آب قرحهٔ چشم می نویسد که استفراغ بادویهٔ غیر عنیف و غیر حاد و فصد قیفالین کنند و اگر در مزاج حرارت باشد ماءالشعیر و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند به‌عده در ابتدا این قطور لعاب اسبغول و لعاب کنوچه و لعاب بهدانه در شیشه کرده بالایش شیر دختران و چند دانه جو مقشه نیم‌کوفته و چند دانه .... نیم‌کوفته انداخته بر آتش گذارند تا آنکه گرم گردد صاف نموده نیم‌گرم هر روز به دفعات کثیر در چشم چکانند و اطراف کاسنی کوفته به روغن بنفشه بجوشانند هر گاه مثل .... نرم گردد بلعابات مذکوره حل کرده بر پلک وقت خواب نهند و هر گاه قرحه نضج یابد و قریب بخروج مده گردد شیاف ابیض اکتحال نمایند پس هر گاه مده ظهور نماید شیاف .... * **385** * اضافه کرده هر دو شیاف را بسفیدی بیضه و به شیر دختر سوده غلیظ القوام قطرات بسیار در چشم چکانند و رفاده به گلاب تر کرده بر چشم مورب بربندند و ملاک امر در معالجهٔ .... بستن رفاده است و هر گاه ریم کم شود و قرحه پاک گردد نشاسته سه درم انزروت مربی به شیر خر یا شیر زن دو درم باریک سائیده ذرور نمایند .... شیاف آبار یک عدد و شیاف ابیض دو عدد در سفیدی بیضه رقیق سائیده و شیر دختران در آن ریخته ذرور مذکور امیخته بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و اکتحال نمایند .... رفاده گذاشته بعصابه به بندند و بعد هضم دوا جشم بگشایند و پاک کرده برودی که در علاج قرحهٔ عنبیه می آید استعمال کنند و هر گاه قرحه ختم یابد و اصل او باقی ماند ....ـلیقون و روشنائی دائم به‌عمل آورند و حفظ مزاج چشم نمایند و اگر از این کحلها جلا حاصل نشود ادویهٔ بیاض چشم بکار برند و اگر قرحهٔ اکال و متولد از خلط حریف باشد و دائم ....ـتساع و سعی و زیادتی بود در ابتدای خروج مده بانزروت مربی اکتحال نمایند تا که امتصاص و اخراج مده نماید به‌عده این ذرور پای ماکیان سوخته باریک سائیده ....لاخوین و حضض و انزروت مربی و اقاقیا مساوی سائیده آمیخته در آب عصی الراعی و لعاب بزرقطونا و شیر دختران هر کدام یکجزو قدری ازین ذرور حل کرده در چشم بچکانند و به‌عده پاک کنند و برود بکار برند و در هر قرحه چشم استعجال باکحال مفجره ننمایند بلکه در علاج آن طریق انضاج سلوک نمایند حتی که قرحه نضج یابد پس آنچه مفجر باشد اکتحال کنند به‌عده هر چه امتصاص و استفراغ مده نماید بکار برند بعد ازان آنچه ملحم باشد به‌عمل آرند بترتیبی که مذکور شد و گاهی عند منع قرحه از التحام از اثینج ....عربی و دم‌الاخوین و کندر ذکر هر یک جزو سائیده و زعفران سوده ربع یک جزو افزوده اکتحال خفیف می نمایند و گاهی این ذرور را به‌آب حصرم پرورده در آخر قروح ....و در التحام او تاخیر افتد استعمال می کنندو بفاصله استعمال نمایند تا چشم استراحت یابد باز اعادهٔ آن کنند و اگر چشم متحمل این ذرور نباشد شیاف ابار به‌عمل آرند ایضاً موصوف الیه ....دیگر گوید که بعد از فصد و تنقیه و پرهیز آنچه باعث نضج قرحه گردد مانند آنکه لعاب تخم

مرو و لعاب بهدانه با زردهٔ بیضه تخم مرغممزوج نموده اکتحال نمایند و اطراف کاسنی .... با مغز پیاز در روغن پخته و در آن اندکی خطمی داخل کرده و زردهٔ بیضه مرغ حل کرده شب بر تمامی چشم ضماد نمایند و چون قرحه نضج یافت و چرک آن برآید به شیاف ابار .... ابیض و ذرور انزروت اکتحال کنند تا آنکه از مده صاف گردد و بعد از آن اکتحال به شیاف ابار و شیاف کندر و ذرور مذکور نمایند و نزد انختام بر ایننج و کندر و اقاقیا و انزرئت اکتحال سازند و چون از قرحه چرک آید اب حلبه به مطبوخ به اندکی عسل در چشم بچکانند و بخاکستر کتان در چشم بپاشند جهت آنکه جالی وسخ ست و وسخ مانع التحام قرحه بود .... احتیاجبپرنمودن قعر قرحه گردد بدمالاخوین و انزروت و ماميران و مانند آن اکتحال نمایند و چون اشک کثرت و اشتداد یابد شیر دختر از پستان در چشم بدوشند و بنوشیدن....التزام نمایند و مزورات خورند و نزد اختتام قرحه اکتحال بقابضات مانند اقلیمیا و رامک و توتیای غوره نمایند و این قول کلی است در معالجه قروح قرنیه ایضاً .... و صاحب جامع در علاج قرحهٔ عنبیه می نویسدند که فصد قیفال کنند و حل طبیعت به دفعات متوالیه از مطبوخ ساذج نمایند اگر قوت مساعدت کند بهعده در ابتدا .... ده عدد کوفته و جو مقشر کوفته بست عدد و انزروت دو دانگ و بهدانه شیرین ده عدد در شیشه کرده و آب بر آن انداخته بآتش ملائم بجوشانند حتی که طبخ یابد .... از آتش فرود آرند هر گاه نیم گرم بماند قدری شیر دختران آمیخته شیشه را بجنبانند که مخلوط شود بهعده هر روز به دفعات در چشم چکانند و هر گاه قرحهابتدا کند چشم بزمور گراید .... عروق او متغیر گردد درین قطور شیاف مامیثا نیم درم ریوند ماميران هر کدام یک دانگ افزوده بهدستور استعمال نمایند و اطراف کاسنی اطراف عصی الراعی یک یک مشت در آب گشنیز تر بجوشانند و فرود آورده قدری ارد جو و خطمی و اندکی سفیدی بیضه رقیق آمیخته سرشته در شب بر چشم ضماد کنند و هر گاه این قرحه قرنیه را بشگافد آنرا .... گویند علاجش بعد فصد و اسهال چنانکه مذکور شد شیاف ابیض اکتحال نمایند و ذرور انزروت مربی به شیر خر دو درم نشاسته سه درم شکر طبرزد یک نیم درم .... یک درم کوفته بیخته در چشم ذرور کنند بعد استعمال شیاف ابیض به شیر دختران یا سفیدی بیضه رقیق و هر گاه ذرور هضم شود بار دوم شیاف مذکور بهعمل آرند و بهعده .... از چرک پاک کرده بر دو ورق نور بنفشه دو دانگ نشاسته نیم درم کتیرا نیم درم سرمهٔ اصفهانی یک درم توتیای هندی یعنی کهپریه دو دانگ مروارید کوچک یک درم ....ــوج باریک سائیده بحریر بیخته اکتحال نمایند و هر گاه در قرحه ریم ابتدا کند شیاف ابیض یک عدد مع شیاف ابار سه عدد در شیر خر حل کرده قطور نمایند و رفادهٔ خرقهٔ کتان .... بر چشم مورب به بندند و واجب ست که درین قرحه و قرحهٔ قرنیه در بستن چشم تهاون نکند که بمور سرج می انجامد ملاک حفظ او بستن رفاده و تقطیر هر دو شیاف مذکورست ....می روغن و چربی بهچشم که در آن قرحه باشد نرسانند مطلقاً که مانع التحام است و

گویند که چون شادنج را به شیر زنان بسایند و در چشم بچکانند قرحهٔ عنبیه را نافع است حکیم عابد سر هندی در شرح اسباب نوشته که علاج قرحهٔ عنبیه بعد تنقیه استعمال قطورات ادویهٔ منضجه مثل لعاب کنوچه و بزرکتان و حلبه در شیرست و یا ذرورات ❋ **386** ❋ که اصل انها انزروت باشد و دیگر ادویه در ان مثل شیاف ماميثا و افیون و مرو و صبر و مانند آن باشند و عند شدت حرارت کافور افزایند و زعفران حسب حال کم کنند یا طرح سازند و نسبت انزروت بادویهٔ دیگر از عشر یا خمس یا ثلث زیاده نباشد سید اسمعیل گفته که در قروح چشم ادویهٔ مسکنه وجع مانند و افیون و خرفه و سفیدی بیضه مرغ و بنج و بیروج و کتیرا و نشاسته و صمغ عربی و سفیداب قلعی مغسول است و ادویهٔ مدمله مانند گلنار و سرمه و صمغ آلو و انزروت و بلوط و زراوند و زیرهٔ کرمانی و ابرسا و عسل و صبر و گل مختوم و ادویهٔ نافعه قروح و سخهٔ چشم زفت و ملح و مری و عسل و ایرسا و راتینج و حب بلسان و ادویهٔ مزمل لحم زاید در قرحه و انزروت و اشنان و مرداسنگ و خبث النحاس و صدف محرق و زنجار و ادویه مجففهٔ قروح ان توتیا و صبر و صدف محرق و استهٔ خرمای محرق و نورهٔ مغسول .... **دبیله قرنیه** و آن عبارت ست از قرحهٔ عظیم ردی عمیق کثیر الاوساخ که سائر طبقات قرنیه و تمامی سیاهی چشم را فرا گیرد و از طبقه چیزی ظاهر نگردد و حجب آنرا میشگافد و کم ست که چشم ازان .... و هر چند بزرگ می‌گردد و چرک بهم میرساند و منفجر می‌گردد و جمیع رطوبات چشم بآن اخراج می یابد و حدوث آن یا از اسباب بادیهٔ خارجیه است و یا از اخلاط حادهٔ حریف داخلیه علاج فصد قیفال و حجامت و استفراغ بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ افتیمون و اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر و تقلیل و استعمال مزورات و شیاف ابیض افیونی انزروتی و سائر انجه در علاج قروح گذشت به‌عمل ارند و برای تسکین الم شیر دختران و سفیدی بیضه و روغن بنفشه مکرر در چشم و بعدس و سفر حل هر دو مطبوخ و یا برگ زیتون در ابتدا ضماد کنند و گل مختوم نیز نافع دبیله است و کذا سفیداب و شرب عصارهٔ شاهتره بشکر نیز مفید و بعد سه روز بزرد... و زعفران ضماد کنند و یا سنبل‌الطیب و زرور ضماد سازند و برای نضج تقطیر طبیخ حلبه یا لعاب تخم کتان یا طبیخ اکلیل‌الملک هر واحد نیم گرم در چشم نمایند و چو.... یابد به شیاف ابار و کندری معالجه نمایند و مازو سه درم سرمه اصفهانی پنج درم مثل غبار سوده نیز نافع است و چون التحام یافت شیاف احمر لین اکتحال .... و در آخر آنچه جالی است مانند شیاف و بزج و اخضر بکار برند و بقلت کلام و ترک تعب و ریاضت و آواز قوی و لزوم سکون و راحت امر نمایند و هرگاه .... ضعیف باشد بجوجهٔ مرغ و اطراف بزغاله و حملان وزردی بیضه نیمبرشت غذا سازند انطاکی گوید که دبیله دمل و قرحهٔ سرخ در ملتحمه باشد و گاهی قرنیه را و مادهٔ آن غالبا رطب می‌باشد و اسبابش امتلا و صداع بود و علامتش نخس و دمعه و احساس بجذب عروق چشم است و علاجش مبادرت به فصد بود پس .... استفراغ بفاریقون و آب

شاهتره و ایارج کبار و از تقطیر شیرۀ سفیدۀ بیضه اکثار نمایند پس لعاب حلبه نیم گرم پس ممزوج بسفیداب و اگر منفجر گردد معالجه بعلاج .... **شقاق قرنیه و مور سرج** بدانکه گاهی قرنیه به‌سبب قرحه یا بثره یا به‌سبب خارج مثل ضربه و صدمۀ خارق بشگافد و گاهی بدون تقدم اسباب مذکور اندفاع مادۀ کثیر ذی قوام یا ر.... بسوی داخل چشم بحرکت عطاس شدید و سعال ملح و صباح قوی موجب انخراق قرنیه گردد و این خرق از سه حال خالی نبود یکی آنکه قشر ظاهری قرنیه بشگافد و باقی .... بیرون آیند و عنبیه بحال خود باشد دوم آنکه قشر ظاهر قرنیه بسلامت باشد و در بعض قشور باطنی ان از تاکل خرق افتد و بعض دیگر نتو پذیرند و یا هر سه قشر منخرق شوند و جزوی از عنبیه نتو یابد و بصورت بثره نماید سوم آنکه هر چهار قشر قرنیه شگافته شوند و از زیر او عنبیه سر بیرون آرد و این مسمی بمور سرج ست لیکن عند این صنعت نام این نتو به‌حسب تفاوت مقدار او مختلف می‌باشد مثلا اگر عنبیه اندکی بقدر سر مور برآید راس النمل و نملی و مور سرج گویندو اگر قدری زیاد برآید مانند سر مگس راس الذبه‌آبی نامند و اگر ازین هم عظیم تر باشد حتی که بقدر دانۀ انگور ظاهر شود عنبی نامند و اگر ازین نیز بزرگ تر باشد و عنبیه بسیار خارج شود متع انطباق پلک چشم نماید تفاحی گویند و هر گاه تفاحی کهنه گردد و بر ان اجزای منخرقۀ قرنیه ملتحم گردند مسماری و فلکی نامند و بعضی مسماری را ثولولی خوانند بالجمله .... قرنیه و عنبیه شبیه به بثره و نفاخه آن می‌باشد پس فرق در شقاق قشور باطنی قرنیه و بثرۀ آن آن است که با نفاخات و بثور سرخی در سفیده و دمعه و ضربان می‌باشد و زیر میل منغمر می‌شود و نتو بعض قشور قرنیه نیست چنین و فرق در نتو جزو عنبیه و نفاخه و بثره آن است که این همرنگ عنبیه می‌باشد .... زرقه یا شهله به خلاف نفاخه و بثره که رنگ او غیر رنگ عنبیه می‌باشد و ایضاً علامت خاص خرق قرینه آن است که حوالی او طراز سفید چون طوق محسوس شود که ازین معرا باشد علاج خرق و نتو مادامیکه در طریق تکون باشد علاجش بعلاج قروح و بثور از فصد و اسهال و غیره نمایند و بعد تنقیه اگر در مزاج ....* 387 * آب شیرین استحمام سازند و درهوای حمام زیاده مکث نکنند و ایضاً سر را در آب گرم یا ابزن حار یا بارد زیاده منغمس نسازند و روغنها بر سر استعمال ننمایند و اغذیه حید .... معتدل المقدار بارد رطب اختیار کنند و جلاب و آب انار میخوش و شیرۀ تخم خرفه یا ماءالشعیر اگر حرارت قوی باشد بدهند و سفیدی بیضه رقیق با شیر دختران .... ازان شیاف ابیض محلول به شیر دختران در چشم چکانند و یا از اقلیمیای فضی محرق مغسول نحاس محرق مغسول هر یک دو درم اقاقیا صمغ عربی هر یک سه درم سفیداب قلعی .... کوفته بحریر بیخته با سفیدۀ تخم مرغ سرشته شیاف ساخته با شیر دختران حل نموده پارۀ پنبه را بدان تر کرده برچشم گذارند و نیز بلعاب بزرقطونا ممزوج به گلاب و اب گشنیز تازه و روغن گل ضماد نمایند و چند مرتبه به حسب حلت ماده به‌عمل ارند و بر چشم رفاده گذاشته ملائم به

بندند تا که نتو ننماید و چون بینند که نتو می نماید و شروع ....آن است محکم به بندند رفائد را و گاه گاهی بگشایند و تبدیل نمایند و اگر وجع شدید باشد شیاف ابیض افیونی استعمال نمایند و حضض به اندکی افیون و پوست خشخاش با پوست بیخ لفاح نرم کوفته به‌آب گشنیز تازه سرشته برچشم طلا کنند و بعد تسکین الم ادویهٔ مخدره مطلقاً نزدیک چشم نبرند و درین هنگام تسکین وجع و انقطاع .... مادهٔ حاده بآنچه باعث نضج ماده باشد مثل انزروت به شیر خر پرورده و یا نشاسته و نبات استعمال نمایند تا مده اخراج یابد و بعد ازان شیاف وردی مرکب از پوست بیضهٔ مغسول و شادنج و شنج محرق مساوی کوفته بحریر بیخته ذرور نمایند و اکسیرین و شیاف ابار نیز مفید است و بالجمله مادامی که نضج ظاهر شود بعلاج قروح علاج کنند و هر گاه متحرق شود اولاً بر آن اضمده قابضه مع جالیه مثل سفر جل و عدس هر دو مطبوخ بعسل و مثل پست جو و اب به و اندکی زعفران و مثل غنچهٔ انار و زیتون و زردهٔ بیضه و زعفران یا انار مطبوخ مهرا به اندکی سرکه یا آب حصرم ضماد نمایند و اگر احتمال کنند مع نشاسته و مانند آن در چشم چکانند و به بندند پس هرگاه خرق عارض گردد .... از آنکه لبهای قرنیه غلیظ شود بعلاج خرق پردازند و الا بعد غلظ علاج نپذیرد و بزودی تمام ادویهٔ قابضهٔ غیر ذی خشونت چون شادنهٔ مغسول و اقلیمیای نقره و بسد ....محرق مغسول و ودع محرق مغسول باریک ساخته یا مانند آن مثل ذرور اکسیرین که نافع ترین اشیاست در چشم اندازند و یا شیاف ابار اکتحال نمایند و شادنج مغسول ذرور سازند و اگر شادنج در اب برگ زیتون یا آب عصی الراعی حل کرده جکانند بهتر باشد و یا توتیای کرمانی مربی به‌آب برگ زیتون یا آس و یا شادنج مغسول و حضض سفیداب مغسول و یا کحل محرق مغسول و یا سفیداب رصاص و اقلیمیای فضی و صمغ عربی به‌عمل آرند و رفادهٔ غلیظ نهاده دائم چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و در نتو ... ذرور وردی نیز مفید و رفادهٔ مدور مقدار خانهٔ چشم ساخته بر چشم نهند و بالای آن صفحهٔ اسرب بوزن پنج درم تا ده درم نهاده بعصابه محکم به بندند و اگر عوض قطعهٔ سرب .... سرمهٔ مسحوق بر بندند اولی و معمول همین است و اگر خواهند رفاده را مانند خریطه سازند و در آن سرمه سوده پر نموده بر چشم گذارند و بالایش صفحهٔ اسرب را بربندند و بعلاج ....و بثره معالجه کنند و شیاف وردی و دیگر شیافات و اکحال سفید قرحه و مور سرج بکار برند و ایضاً بقول شیخ در نملی و ذبه‌آبی معالجه بمایعات قابظه نمایند و به سرکه وآب گرم و یا به‌آبی که در آن گل سرخ و رصاص محرق و اقلیمیا گل مختوم و سفیدآب مغسول و ابارست و از کحال مازو دو جزو سرمهٔ محرق مغسول ده جزو و از شیافات شیاف اغروتیون و ارقطیون و به‌آبریاس و شیاف عربی و اقوی از همه شیاف بریطوسلیس ست و از ذرورات اکسیرین سودمندست و کذا ذرور که در مور سرج .... مجرب ست و بعد چکانیدن شیاف چشم را به بندند و بر پشت بخوابند و گویند که رفاده به گلاب و سرکه که در آن عدس جوشانیده باشند تر کرده بر

بندند و گویند این شیاف ببعض افاضل در خواب ارشاد شده و مجرب النفع است بگیرند توبال نحاس محرق مغسول یک درم اقاقیا یک درم شادنج مغسول نیم درم سنبل هندی ربع درم طراثیث بتمامی ....درم جدا جدا کوفته بیخته وزن کرده در هم نموده سحق بلیغ نمایند و به‌آب باران سرشته شیاف سازند و در سایه خشک نموده با یکی از شیافات محللهٔ نافع قروح .... در آن قبض باشد بسایند و بکار برند و بدانند که هر گاه قرحه در نتو شروع کند بستن چشم برفاده و خواب بر پشت لازم گیرند و از پرخوری و امتلای .... و خوردن اغذیه مبخره و عطسه و سرفه و قی اجتناب نمایند و مکرر مهجمهٔ بی شرط برقفا گذارند و اطریفل صغیر تناول کنند و اغذیه مجففه بخورند و اگر محتاج به‌مسهل باشد ....هلیله یا فواکه مقوی به‌ایارج فیقرا بیاشامند تا تنقیهٔ دماغ و سائر بدن حاصل شود و عنبی و تفاحی مزمن و مسماری و فلکی لاعلاج اند و قومی قطع اقسام .....می‌کنند و ترک او صواب ترست و گاهی از مور سرج خون سائل شود پس بذرور شادنج و گل مختوم علاج کنند و در خرق قرنیه حادث به خون کبوتر یا خون .... در چشم چکانند و پنبه بسفیدی بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده بر چشم گذارند تا دو روز و در روز سوم به‌آب و نمک تکمید چشم نمایند و شیر دختران در آن بچکانند *388* **حفر و سلخ قرنیه** حفر قرنیه آن است که جزوی از قرنیه زائل گردد و در آن حفره بهمرسد و عمیق صاف از مده و چرک باشد و سببش یا از خارج بود مثل نخسه ... که بقرنیه رسد و یا از داخل مانند قرحه و بثره که در آن بهمرسد و بیشتر صبیان را به‌سبب نرمی اعضا و حرارت امزجه و کثرت فضول حاره عارض می‌شود .... اگر محاذی ثقبه باشد و سلخ قرنیه آنکه پوست رقیق از ظاهر قرنیه به‌سبب مرور چیزی حاد بر آن مثل آهن و نی و غیره و یا ملاقات دوای حاد محرق جالی خرا.... و این نیز مخوف است اگر بمقابل ثقبه باشد علاج اگر بدنی ممتلی باشد فصد کنند و بعد ازان تنقیهٔ بدن از خلط غالب نمایند و آنچه در آن تجفیف باشد مثل شیاف ابار اکتحال نمایند و ذرور اغبر یا شادنج مغسول یا شنج محرق مغسول یا کحل و صدف محرق مغسول در چشم بپاشند و سا....بعینهٔ علاج شقاق و قروح و بثورست از اشیای منشفه و اصلاح اغذیه در ابتدا بمزورات و بعد ازان بطیور و آشامیدن جلاب اخیرهٔ تخم خرفه یا ماءالشعیر **دمعه** و آن مرضی است که چشم دائم از اشک تر باشد و گاهی اشک دفعهً سائل شود بدون آنکه تابع مرض دیگر مثل رمد و جرب و بثره و جسارت پلک و شعر زائد و منقلب.... امراض چشم باشد و اکثر حدوث آن باصحاب امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه باشد و آن مرض مخوف ست و دمعه یا مولودی باشد و یا عارضی و عارضی یا لازم در صح.... یا تابع مرض بود چنانکه در حمیات حادهٔ غضی و دموی و حمی یوم سهری و ورم دماغ و نزلات و زوال طبقات و رطوبات چشم از موضع خود و گاهی در تمدد افتد مرض چون بحد افراط رسد امراض دیگر مثل بیاض و سلاق و انتشار اهداب پیدا کند و گاهی عروض دمعه در مشائخ مقدمهٔ فالج مشهود گشته بالجمله سبب

دمعه عارضی در صحت حرارت یا برودت چشم و دماغ یا امتلای راس و چشم و ضعف و قوت ماسکه و هاضمهٔ چشم بود یا نقصان گوشت موق اکبر باشد خواه بالطبع و یا باستعمال ادویه و یا از مبالغه قطع در ظفره و غده یا به‌سبب حدوث غرب نزد ماق و جدری و مبدأ این مرض رطوبات دماغی ست و سیلان آن بسوی چشم بیکی از دو طریق یعنی عروق قحف یا داخل آن و ایلاقی گوید که مبدأ دمعه سه موضع است یکی عروق باطن قحف دماغ و رگ‌های باطن پلک دوم عروق خارج قحف سوم عضلات چشم به‌سبب ضعف این عضلات و هر سه این مبدأ را اسباب سابقه اند و سبب اقرب و واصل نقصان لحم لحاظ ست طریق تشخیص اقسام دمعه آن است که اولاً از مریض پرسید این مرض از چند مدت ست اگر از ابتدای پیدایش خود بیان کند مولودی بود و الا عارضی باشد و در عارضی به بیند که بامراضی دیگر هست یا نه اگر باشد مرض بود و الا عارضی لازم ضحت باشد بعد و بموق اکبر او نظر کنند اگر در گوشت او نقصان دریابند سببش همان باشد و الا سبب او حرارت چشم و دماغ یا برودت آن با .... و ضعف قوت ماسکه و هاضمه باشد پس بسوی حرکت پلک و به‌چشم و عروق آن نظر کنند اگر سرخی حرکت و سرخی چشم و ظهور عروق آن مدرک گردد و با آن اشک گرم .... یا حکه باشد از حرارت بود و اگر بطور حرکات و سفیدی چشم و دقت عروق او و اشک بارد و غلیظ و خفت در تابستان و هنگام خروج از حمام و تقدم رسیدن سردی معلوم گردد از برودت باشد و اگر آثار امتلای کدامی ماده از علامات مخصوصهٔ آن بطوریکه در ابتدای بحث امراض چشم مسطور شد دریافت شود سببش امتلای ماده باشد پس اگر دوام دمعه مع عطسه بسیار پود طریق سیلان رطوبت از عروق باطن قحف و باطن جفن باشد و اگر عروق جهبه و صدغین ممتلی ممتد نماید از خود قحف باشد و اگر علامات هر دو طریق مذکور یافته نشود و با حجوظ عین دمعه دائم بود سببش ضعف عضلات چشم باشد و گویند که اشک غلیظ گرم بر مادهٔ دموی .... کثیر الرمص بر بلغمی و رقیق حار بر صفراوی دلالت کند و از سودا نمی‌باشد و انطاکی گوید که اگر از دمعه سلاق یا نقص لحم در اماق و جفن پیدا شود بورقی حاد با.... امتزاج بلغم بصفرا یا احتراق بعض ابخره پیدا شده و الا از دم باشد اگر سرخی با وی شدت کند و اجفان هنگام خواب ملتصق نشود و الا از بلغم باشد و حکه مثل ....در پیدا بودن از اخلاط مالحه و کذا انتشار اهداب و علامت دمعه بالغ دارد از اقاصی دماغ انسداد خیاشیم ست چنآنچه در زکام عارض شود و گاهی دمعهٔ حاده بدان که ثقبه که میان چشم و بینی ست گشاده گرداند پس از آن رطوبات نیز سیلان کند چنآنچه هنگام عظم آن غرب حادث شود علاج دمعهٔ مولودی لاعلاج است و آنچه تابع امراض دیگر باشد بازالهٔ آن مرض زائل شود و اگر نقصان گوشت موق اکبر عقب قطع ظفره یا تاکل او بدوای حاد باشد تغذیه باغذیهٔ محموده مثل گوشت چوزهٔ مرغ جملا.... خورانند و جلاب و شربت بنفشه بنوشانند و ذرور اصفر و شیاف زعفران و شیاف صبر استعمال کنند و

بکندر و خصوصاً بدخان او و دم‌الاخوین و مازد و سما.... ***389*** ....لرزد و مامیثا و آس و زعفران و دیگر منبتات لحم و مجففات رطوبت مثل شیاف مجموعهٔ بقائی و هلیله زردو انزروت هر دو مساوی باریک سائیده و دوائیکه از مجربات اولی است در موق اکتحال نمایند و بهتر آن است که اول جشم را به‌شراب انگوری بشویند پس اندکی صبر سوده بر لحاظ گذارند و یا شیاف مامیثا یک درم زعفران دو دانگ .... نیم دانگ شب یمانی سوخته یک دانگ سائیده به‌شراب کهنه شیاف ساخته در شراب سوده در گوشه چشم نهند و اگر برگ بنج در شراب انگوری یا میفختج پخته بر چشم نهند نافع بود شب یمانی سوده به‌شراب پخته اسفج بدان تر کرده بر چشم نهند بهتر باشد اما اگر گوشت موق بتمامهٔ فانی و مستلصل شده باشد انبات لحم او ممکن نبود هرگز علاج .... و دمعه که از حرارت یا برودت چشم و دماغ باشد معدلات آن بکار برند و ایضاً تخم کاهو بر پیشانی ضماد کردن و کذا نشاسته در گلاب گداخته و سفید آمیخته بر ماق گذاشتن و بمبردات مثل توتیا و صمغ و نشاسته و گل سرخ اکتحال نمودن و یا گل سرخ و گلنار و صدف سوخته و توتیا و ننشاسته بریان در چشم کشیدن .... را که سبب حرارت پود نافع است ورازی در برءالساعه نوشته که اگر دمعه حادث از مشی بسیار در آفتاب باشد صاحب آن افیون ببوید و اندک ازان گرد چشم....ند در ساعت تسکین میدهد و اگر از بسیاری مجاورت آتش باشد زائل می‌گرداند آنرا در زمان قلیل تناول آنچه مؤلد بلغم ست مانند ماهی تازه و کاهو و بستاند .... کابلی را تا مانند غبار گرد و بمیل نقره در چشم کشند در ساعت زائل می‌گرداند و حنا و مازو با هم سوده بر کف پاها و سر نهادن در انواع دمعه مفید نوشته اند و کذا ....ل لاجورد و غیر مغسول که مجرب سویدی است و یا تخم خرمای محرق مغسول و مامیثا و یا مروارید و یا هلیلهٔ زرد سائیده که در گلاب تر کرده در آفتاب نهند و بعد ....ب شدن باز بسایند و یا آبنوس بر سنگ سوده و یا برگ صغیر که اندرون گل سرخ می‌باشد خشک کرده سائیده و یا حجر غاغاطیس در شیر دختر سوده و کذا تقطیر سرکه ....چشم که مجرب انطاکی ست و یا پوست انبر باریس در گلاب یک شبانه روز تر کرده و یا شادنج محلول در گلاب هر واحد نافع و ایضاً مغز تخم هلیله زرد دو حصه مغز بلیله.... مغز خسته آمله یک حصه حب بسته به‌آب سائیده در چشم کشند و غسول تر پهله و سرمهٔ مفید دمعه گرم و عصارهٔ آمله و طلای کهره و شیاف سماق نیز سودمندست و اکتحال باسلیقون و روشنایی و سرمه مفید دمعهٔ سرد و پوشیدن سر ونهادن مشک و قرنفل در کلاه برای دمعهٔ بارد نافع و کذا ذرور کباش قرنفل نیم درم سوده بر مقدم سر یا پوست ....شک کرده و یا برگ او و یا گل او که هر واحد مجرب سویدی ست و یا عودالفرح دو درم کباش قرنفل یک درم باریک سائیده و اکل دارچینی و ضماد عصارهٔ قنطوریون .... بر پیشانی و یا قطور عصارهٔ برگ زیتون برّی و یا زعفران در شیر زنان حل کرده و کذا اختلاط صبر در ضمادات که مقوی فعل آنهاست و اکتحال آب پیاز و یا دخان ....ـنوبر و یا مرارهٔ سلحفاه و

یا شنگرف یا دخان را تینج و یا سرگین سوسمار و یا پوست بیضۀ شتر مرغ و یا دخان صمغ بطم و یا عصارۀ برگ زیتون برّی و یا اشق و یا مس .... و یا پوست بیضۀ سوخته و یا کندر و یا دخان آن و یا صدف سوخته و یا دخان او و یا زهرۀ خروس و یا زهرۀ ماکیان و یا دارچینی یا بادیان و یا مرقشیشای فضی یا ذهبی .... نافع ست و گویند که ادخال دخان زفت و کذا دخان صنوبر کبار و کذا مصطکی و کذا نحاس محرق و کذا مشک و کذا آب آس در اکحال دمعه مقوی فعل آنهاست دمعه که از امتلای چشم و دماغ و صعف ماسکه و هاضمه چشم بود بعد تنقیه حسب ماده به فصد و مسهل و حب ایارج اطریفلات و حب الشفا بخورند و از اغذیه مبخره و عدس و باقلا بپرهیزند و در ماده حار برای تعدیل مزاج ادویه که بهر دمعه حار مذکور شد به‌عمل آرند و گویند که رُب هلیله زرد دو درم مع بنفشه سه درم حبوب ساخته خوردن .... دمعه که وقت حرارت زیاده شود عجیب ست و کذا نوشیدن ماءالسکر و اکتحال شادنج مغسول توتیای مغسول مارقشیشا هر واحد یک درم مروارید بسد هر واحد نیم درم .... مامیثا صبر هر یک ربع درم در مزاج حار نافع ست و اگر آب غوره و بلح بجوشانند تا که غلیظ شود و در چشم کشند نیز مجرب ست و در ماده بارد بعد تنقیه به حب قوقایا .... جالینوس استعمال سعوطات منقی راس و دخول حمام هر روز بر نهار و دلک بعد حلق سر و جوزبوا مدام در دهن داشتن و صبح و شام حب الشفا یک یک خوردن و بر .... و کاه کهنه انکباب کردن و اغذیۀ سریع الهضم مخلوط باشیای هاضم و معجون بنفشه مع گلقند عسلی و شکری خوردن مفید است و در هر سه روز وقت شب حب شبیار .... مخمر یک جزو زراوند و حرج و خبث الحدید فولاد مدبر به سرکه و بریان به روغن بادام هر یک ربع جزو مرتب ساخته از دو ثلث درم تا یک درم بخورند و اگر مزاج احتمال کند .... بیفزایند و گلنار فارسی و سختج توتیای هندی کحل شلوذی یعنی مغربی از هر واحد یک درم طباشیر بریان نیم درم کلس قشور بیضه نیم درم همه را سائیده بحریر بیخته ...ل نمایند و بس است که کفایت می نماید آنرا توتیا و سرمۀ اصفهانی بقول جالینوس در ین نوع تنقیه راس و علاج به شیافات قابضه باعتدال مثل آنکه مامیثا و زعفران بسازند و شیاف سنبل معجون به‌شراب صحت بخشد و ادویه که بهر دمعۀ بارد مسطور شد استعمال کنند و کحل دمعه و برود دمعۀ برود اسود و حب نافع دمعه * **390** * و شیاف اخضره یاسمین درین به‌آب معمول ست و شیاف اسود و شیاف حضض و شیاف علائی و شیاف نارنج و شیاف دهنۀ فرنگ و برود جالینوسی و در .... دمعۀ کحل الجواهر نیز نافع ست و نسخه های آنها در مرض رمد و بیاض چشم و نزول الماء ضعف بصر و غیره مسطورست و اکتحال سنبل‌الطیب مع بازوی سبز نیز مجرب و اگر هلیلۀ سیاه مازو سنبل‌الطیب پوست هلیلۀ زرد مساوی به‌آب سائیده و حب سازند و در چشم کشند و حوالی آن طلا کنند نیز نافع دمعه است و کذا توتیای مغسول ده درم و هلیله زرد و صبر هر واحد یک درم و فلفل نیم درم مجرب و سنگ بصری یک

توله مرچ سیاه شش عدد هر دو را کوفته بیخته در تهالی روئین انداخته با پشت کئوره پهول چند خوب بسایند تا مثل غبار شود در چشم کشند که جهت دمعه معمول و بتکدر و حکه نیز مفید و سنگ بصری بسد محرق مغسول هلیلهٔ زرد هر یک دو درم صبر سقوطری .... هر یک نیم درم کوفته بیخته در چشم کشیدن مجرب مسیحی ست و اکتحال فلفل نمک هندی هر یک یک درم دار فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه سه وزن همه ادویه بمزاج بارد نافع است و گویند که اگر توتیای معدنی در میان خرما نهاده بسوزند پس برآورده پنج بار شسته و در سایه خشک نموده پنج درم بگیرند و دانه قاقله کبار پنج درم آمیخته اکتحال نمایند در بارد مزاج بصحت نجربه پیوسته و اگر فلفل گرد بستانند و پوست سیاه آن خراشیده دور کنند پس هموزن فلفل محکوک مغز تخم سرس گرفته سائیده در شهد حب سازند و حاجت به گلاب حل کرده بکشند برای دمعه مجرب و نزول و بیاض را نیز مفید است و توتیای هندی یعنی کهپریه و حکاکه هلیلهٔ زرد مساوی به‌آب غوره یا آب سماق سائیده خشک کرده باز سائیده که در دمعه امتلائی و منع رمد و حفظ صحت چشم ستودهٔابن تلمیذست و بدانند که اگر سیلان رطوبت از عروق داخل قحف باشد بعد تنقیه بدن غرغره و تعطیس و تعدیل دماغ و تقویت او باشیای خوشبو و بعد هر دو روز یا سه روز تحلیق راس و تعلیق محاجم بر مؤخر سر به‌عمل آرند و اگر سیلان از خارج قحف باشد اضمدهٔ ناشف رطوبت غبار و آسیا و کندر و غبار او و مر و افیون و آب معصور شوک بر سر ضماد نمایند و همه اشیای قابضه و لزوقاتی که بر جبهه و شقیقه می چسبانند او را نافع ست و اگر سبب .... ضعف عضلات چشم باشد بادویهٔ مقویهٔ محللهٔ رطوبات مثل برود حصرم و باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر از ساذج هندی مامیران چینی پوست هلیلهٔ بسد هر واحد یکدرم مشک یکدانگ سرمه ساخته در چشم کشند جهت دمعه که از ضعف عضلات چشم مجرب است و کذا استخوان هلیله زرد سوخته نمک هندی و مازو هر سه .... درین به‌آب بتجربه رسیده و کذا توتیای مربی به‌آب هلیله زرد که هلیله مقشر را تا یک هفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده در آن توتیا پرورده باشند نافع است و اگر توتیا .... سرمه یک درم شادنج مغسول نیم درم اقلیمیای طلا چهار دانگ باریک سائیده به‌آب هلیله زرد دو جزو و اب غوره و آب سماق هر یک یک جزو پرورده استعمال نمایند نیز مانع و .... عضلات چشم است و یا اول چشم را اندرون و بیرون به‌شراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در آب مکوه چکانند و از اقاقیا و برگ مامیثا و مکوه سبز مساوی در شراب کهنه .... و شیخ میفرماید که قانون در علاج دمعه استعمال ادویهٔ معتدل القبض و التسخین و الطعم ست و آنچه از قطع ظفره نباشد در آن توتیا و سرمه و اکحال توتیا.ی و جمیع شیافات و شیاف انزروتی و شیاف اصطفطیقان نافع است و آنچه درین به‌آب بتجربه رسیده این ست که اب انار ترش یک رطل بجوشانند هرگاه نصف بماند صبر سقوطری حضض فیلزهرج زعفران شیاف مامیثا هر واحد یک مثقال مشک دو دانگ داخل کرده

در شیشه سربسته تا دو ماه در آفتاب نگه دارند و بکار برند و کذا دخول حمام بر نهار و مقاوم در آن و تقطیر سرکه و آب اکثر در .... از مجربات ست انطاکی گوید که ابتدا به فصد کنند اگر علامات غلبه دم ظاهر باشد و حزم منخرین بعد ازان اسهال طبیعت به‌مسهل مناسب و صرف عنایت تنقیه دماغ و تقویت آن به‌ایارج لوفاذیا اولاً به‌عده اطریفل کبیر یا ایارج ارکیفانس یا فیقرا و حب اصطمخیقون و بعد وثوق به تنقیه وضعیات بکار برند و درین هنگام .... نگاه کنند اگر ورم یافته شود ابتدا بتحلیل آن نمایند تا از ظهور چیزیکه در چشم باشد منع نکند یا از حبس چیزیکه سیلان او واجب ست حبس جفن از حرکت نگردد .... چیزیکه بدان تحلیل ورم حار کرده شود آب گشنیز بلعاب بهدانه و حلبه و گلاب ست و بآرد به شیر زنان و خرد حلبه پس در علاج دمعه بذرور اصفر و شیاف زعفران شروع .... اگر در انجا علتی نباشد و الا اگر لحم موق ناقص شده باشد آنچه انبات آن نماید مثل مازو و مامیثا و سماق بیامیزند و اگر در انجا انتشار باشد سنبل زیاده کنند و از .... دمعه و مضیکه ازان باشد آزموده است این ست که اب انارین بجوشانند تا ربع آن بماند پس صاف کرده مثل آن گلاب و آب بادیان اضافه کنند و در آن اگر یک رطل باشد و نیم برگ آس کوفته و نیم اوقیه هلیله و مثقال از مجموع صبر و زعفران و کندر و مامیثا و حضض سوده انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس در شیشه کرده زیر آفتاب گذارند ... استعمال نمایند و آنچه در اکحال و شیاف و برود و ذرور گفته شد کافی بود و از مجربات این است که مازو و اس و گلنار و پوست بیضه و هلیله زرد مساوی در ده چند ان .... بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده را سخت اثمد مر مساوی زعفران نمک سوخته شبخ محرق بسد هر واحد ربع مشک عشر جمله همه را بسایند و به سرکه مذکور تسقیه نمایند .... * **391** * خشک کرده صاف نموده بکار برندکه در قطع رطوبات و تجدید بصر و انبات لحم مجرب است و بعضی متاخرین مینویسند که در دمعهٔ ضربی و سقطی فصد کنند و تنقیهٔ به حب ایارحج و غیره نمایند وزردچوبه و زعفران شیلف مامیثا گل بابونه هر یک هفت ماشه بزردی بیضهٔ مرغ و سنگ پشت و روغن زنبق سرشته ضماد کنند و در دمعه کهنه .... که از ظربه بود در هر هفته دو بار قی کنانند و هر روز وقت خواب حب قوقایا چهار ماشه خورانند و صبح نیز سه ماشه یا گلقند دو توله و عرق بادیان نیم پاو و غذا شوربای .... دراج به نان تنوری دهند و بجای اب عرق بادیان نوشانند به‌عده سرمهٔ اصفهانی و برابر آن جست تا چهل روز در چشم کشند و قلیهٔشلجمی و زردکی و نرگسی به نان خورانند .... هم گاه باشد که در هر زمانی قلیل قطرات اشک میچکد و منقطع می‌شود و این را ابوالتین گویند و سببش عروض غلظ در پلک بالا مع نتو در باطن او و اصطکاک او بملتحمه .... است و این مرض عند امتلای بدن از مواد و پری معده از طعام و شراب و در کثرت بیداری زیادتی میکند و هنگام خلو معده و اعتدال خواب خفت می پذیرد علاجش تنقیه بدن و پرهیز از اغذیه غلیضهٔ مبخره و تقلیل غذا و تجوید هضم و تکمید پلک به‌آب گرم و تضمید او

باضمدهٔ محلله مثل ماميثا و مر و زعفران و بعد تنقيه اكتحال بمدمعات .... رطوبت چون باسليقون و شياف احمر لين ست و بقول امين الدوله از اشياى مدمعهٔ نافعه درين نوشادر مسحوق ست و همچنين فرو بردن ميل در پياز .... ان و بعضى گويند كه اين مرض اگر بعد قطع ظفره پديد آيد يا مولودى بود هر دو علاج نپذيرد و اگر به‌سبب كثرت رطوبت دماغ باشد تنقيهٔ دماغ به حب شبيار كنند .... بحمام نمايند و شياف دينار چون در چشم كشند و بايد كه حب شبيار و قوقايا در هر هفته بخورند و غذاى مجفف ملطف مانند كبک و دراج و مرغ جوان با نان تنورى .... كه در آن باديان داخل كرده باشند دهند و عوض آب بر عرق باديان و بادرنجبويه اكتفا ورزند و سرمهٔ سياه و سفيدهٔ ارزيز هر دو برابر در چشم كشند **حرقت عين يعنى سوزش چشم** .... ارتفاع ابخرهٔ لذاعه از معده يا انصبه‌آب اخلاط حارهٔ صفراويه از دماغ بطبقات چشم ست علاج سنگ بصرى به‌آب غوره پرورده در چشم كشند و كاسنى سبز .... به روغن گل ضماد نمايند و كافور در چشم اندازند و اگر كافورى يک دانگ سفيداب مغسول يک مثقال به گلاب سائيده و طلا كنند چشم را بغايت خنک گرداند و اگر فائده نشود ....وجود مادهٔ حار ظاهر باشد اول مسهل صفرا بدهند و يا بماءالفواكه يا مطبوخ او و يا مطبوخ هليله تليين طبع نمايند و هر صبح عناب و آلو بخارا هر يک هفت عدد تخم كاسنى ....درم جوشانيده شكر سفيد يا ترنجبين ده درم داخل كرده بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و كدو بخورند و اگر احتياج باشد ابتدا به فصد نمايند و حجامت كنند ....تنقيهٔ مدمعات در چشم كشند و اكتحال بر دو احمر مفيد و شياف سماق و عصارهٔ آمله براى حرارت و سوزش چشم معمول مؤلف است و كذا ضماد كاسنى سبز و گشنيز سبز هر يک هفت ماشه شب به‌آب شيرين خيسانيده وقت صبح چشمها را بدان بشويند و اين دوا دهند شيرهٔ تخم خرفه و مغز تخم كدو و مغز تخم پزديه هر يک نه ماشه زرشک هفت ماشه تخم كاهو سه ماشه در عرق نيلوفر .... هر يک نه توله براورده شربت نيلوفر چهار توله داخل كرده بنوشند و اگر حرارت زياده محسوس شود و لعاب بهدانه سه ماشه زياده كنند هفت هشت روز به‌عمل آرند اگر صحت نشود .... سررو گشايند و تليين طبع به‌آب فواكه و يا به طبيخ هليلهٔ فواكهى علويخان كه در آن شربت ورد مكرر اهليلجى باشد بايد كرد و غذا بنوماش باسفاناخ و خرفه با برنج دهند و بعد از .... اين كحل اشک آور به‌عمل آرند فلفل دارفلفل هر يک يک ماشه زعفران چهار ماشه حضض شش ماشه سنبل‌الطيب چهار ماشه كافور يک سرخ سائيده در چشم كشند .... حمام نمايند و گويند كه اگر ازين دوا صحت حاصل نشود تنقيهٔ دماغ به حب ايارج و حب بنفشه مقوى بتر بدوغاريقون نمايند و جلاب از اصل‌السوس مقشر كوفته سه درم و گلقند .... بدهند و غذا مزوره نخود مع گوشت حملان و نان صاف بخورند و از فواكه انجير و انگور و مويز و مانند ان بدهند و گويند كه اگر به‌سبب خوردن اغذيه مبخره مثل فل و باقلا و گوشت و عدس و جغرات با كهئپرى بنوماش و غيره باشد و از وقت شروع هضم غذا و تا اتمام

هضم سوزش در هر دو چشم بسیار بود بنگرند اگر در مزاج برودت یافته شود .... شبیار دهند و یا این سفوف بدهند اصل‌السوس مقشر آملهٔ مقشر النچی کلان هر یک سه درم نبات برابر شربتی نه ماشه و خائیدن بادیان درین به‌آب مجرب .... النچی کلان بریان و هم مصطگی و جوارش آن و جوارش عود شیرین بسیار نافع و اگر در مزاج حرارت بود جوارش عود ترش و شربت زرشک دهند و خائیدن .... خشک در منع آن از مجربات ست و همچنین سفوف نمک با گلاب و آنچه به‌سبب ورم سپرز و ریاح سوداوی چنآنچه در اصحاب مالیخولیا می‌باشد پدید آید علاج آن مرض نمایند

قذی یعنی چیزی در چشم افتادن ⁕ **392** ⁕ هر گاه در غبار و هوای تند چشم خلش کند و اشک بیرون آید و قبل ازان رمد و غیره نباشد بدانند که چیزی در چشم افتاده پس می باید که از مالیدن چشم صع نمایند و به‌آب گرم بشویند و بدان تکمید نمایند و شیر زنان چکانند و پلک برداشته به بینند اگر چیزی محسوس شود بپارچه یا پنبه بردارند و الا نشاسته باریک سائیده در چشم پر کنند و زمانی بدارند پس از پنبه بیرون آرند و گاه باشد که جانوری خرد تر از پشه که بزبان نبطی آنرا طالب العین گویند و نبیطه نیز نامند در چشم آویزد و .... و سوزش در چشم پیدا نماید درینصورت فی الفور چند قدم باز پس روند روند و آب نیم‌گرم در کف گرفته بر چشم زنند و گل ملتانی سرخ باریک ساخته به‌چشم اندازند و ساعتی چشم بسته دارند به‌عده از خرقه یا پنبه صاف نمایند و یا به‌آب گرم پارچه تر کرده تکمید نمایند و بمیل مثقوب ذی اضلاع بدمند و بضلع او بخارند بملایمت و چشم را بگشایند و آب در آن ریزند و بعد زوال او اگر در چشم سرخی باقی ماند شیاف ابیض و شیر دختران اکتحال نمایند یا قطوریکه در رمد گذشت به‌عمل آرند و اگر خون زائد و بدن ممتلی از .... فصد و تنقیه نمایند تا رمد بهم نرساند و آنجا که چیزی دشت چون ریزه شیشه و مانند ان در چشم افتد بموچنه بردارند و پنبه مندوفه در شیر زن تر کرده نهندو یا .... بیضه مرغ چکانند و اگر ریزه اهن بود و بتدابیر دیگر برنیاید متصل چشم سنگ مقناطیس بدارند که بدان بیاویزد چنآنچه والد مرحومی علاج شخصی آهنگر بهمین نهج.... و گاهی فلوس ماهی بسیار رقیق و نرم و کوچک در چشم افتد و بچسبد و بمشکل براید پس روغن زیتون یا روغن دیگر در چشم چکانند و هر گاه فلس مذکور بچسبد سیاهی جشم نتو .... و از ملتحمه بلند شود و فلس ظاهر گردد بسرمیل مضلع بردارند و بعد برآوردن این اشیا اگر در چشم اذیت او باقی بماند بچیزی مملس و مدمل مثل شیاف ابیض و شیر زن و سفیدی بیضه و ذرور نمائم تدارک کنند و اگر خوف هیجان ماده و ثوران چشم باشد فصد و استفراغ به‌عمل آرند و برد و رمادی و مانند آن برای نشف رطوبت .... آن اکتحال نمایند و از حضرت علی کرم الله وجهه منقول است که اکتحال سرمه مزیل قذی و مصفی بصرست و اکتحال و ذرور انزروت خصوصاً با شکر و نشاسته و چشمیزج .... قذی و کثیرالفوائدست برای چشم و چسبانیدن برگ شاهسفرم برچشم جذب می نماید آنچه در چشم افتاده و حدوث یافته در

آن و اکتحال قلقطار صاف ....چشم را از قذی و رمص نکته گاه باشد که رطوبتی باریک مانند تار عنکبوت از سر فرود آید و در چشم بخلد و مردم گمان برند که چیزی از خارج در چشم افتاده .... درین حالت کف دریا سنگ بصری توتیای سبز توتیای سفید چاکسوی مقشر برابر همه را سوده در چشم کشند که این مرض را که بهندی رویه گویند .... **ضربه و تفرق اتصال چشم یعنی کوفت و جراحت که بر چشم برسد** هر گاه از ضربه سرخی یا ورم عارض گردد به فصد و مسهل صفرا یا ماءالفواکه تنقیه کنند و اگر حاجت پس سر نیز نمایند و بعد فصد سفیدی و زردی بیضه و روغن گل آمیخته پنبه بدان آلوده بر چشم نهند و در صورت حرارت چشم اگر آب گشنیز سبز افزایند بهتر باشد و یا شیاف مامیثا و گل ارمنی به‌آب گشنیز سبز ضماد کنند .... تخم خبازی در شیر دختران و روغن گل آمیخته بر پشت چشم ضماد نمایند و شیاف ابیض افیونی به شیر زن حل کرده در چشم چکانند و اگر درد و سرخی باقی باشد آرد مونگ .... زرد چوب حضض گل ارمنی ماميران زعفران مصطکی هر یک یک جزو به‌آب یا بزرده تخم مرغ و روغن گل طلا کنند و گاهی بادویهٔ مذکوره زنجبیل پاه گیرد قرنفل مرداسنگ اضافه نموده همه مساوی گرفته طلا می‌کنند و قطور روغن زرد نیم‌گرم نیز مسکن درد است و کذا شیر دختران و همچنین آب حلبه مسکن وجع است با اندک تسخینی و همچنین .... در آن خشخاش اکلیل‌الملک بابونه گل بنفشه گل سرخ جوشانیده باشند و ضماد افیون زعفران پهئکری مرداسنگ به‌آب سوده نیز مفید است و اگر لوده پهائی .... روغن زرد هر یک دو ماشه شکر سفید چهارماشه در آب سرشته دو غلوله ساخته بپارچه بندند و گرم کرده تکمید نمایند و به‌عده بر چشم بندند برای تسکین وجع ضربهٔ چشم .... استاد مرحوم ست و اگر خون در موضع ضربه بیفسرد و درد قوی پیدا کند چوب سبز درخت گز بسوزند و آبیکه ازان بیرون آید بر آن موضع بمالند که در حال خون .... و درد تسکین یابد و اگر سرخی شدید در ملتحمه باقی ماند زعفران مصطگی هر دو سائیده بزردی بیضهٔ مرغ سرشته گرد حلقه به‌چشم ضماد سازند و آنچه در طرفه مذکور شد و بعد زوال درد و سرخی اگر کبودی در چشم باقی ماند کشنیز و پودینه و سنگ پلپل و زرنیخ طلا سازند و ضماد نانخواه بعسل یا شراب آمیخته و کذا جمیع اصناف و کذا زوفای خشک بزردی بیضه آمیخته و کذا راوند به سرکه و کذا عسل و نمک و کذا شحم بط و خردل نیز نافع کمنهٔ دم تحت العین است وآنجا که از تیغ یا سنگ .... تفرق اتصال بر ملتحمه افتاده باشد تدبیرش نیز فصد و تلیین ست در هر اندک مدت پس اگر خون آمده باشد انرا پاک کنند و شادنج مغسول به اندکی کافور با دم .... بر آن افشانند و سخت بربندند و اگر خون برنیامده باشد توتیای کرمانی پرورده پر کنند و زرده تخم مرغ تنها یا به برگ آس سوده با روغن گل و آب گشنیز سبز بهم سرشته *393* بر پشت چشم نهند به‌عده باصلاح جراحت گوشند بنوعی که در قرحه مذکور شد و در چشم نواب احمد یار خان ریزهٔ چوب ساج خلیده و از برآوردنش اندکی خون براید

حکیم کبیر علیخان شاگرد حکیم علیخان انزروت مدبر دم‌الاخوین حضض یکی هر واحد یکماشه در شیر زنان سه ماشه و سفیدی بیضه مرغ نیم عدد بانگشت لت کرده در چشم چکانیدند و بالایش قرطس زبرگ قنب ساخته زرد چوب و مامیران هر یک سه ماشه مغز بادام تلخ هفت عدد آرد چینه نه ماشه در آن داخل کرده در روغن گاو بریان نموده نیم‌گرم برچشم بستند تا سه روز بسته داشتند و روز چهارم گشادند چشم بحالت اصلی آمد و خون بند شد لیکن طرفه پدید آمد و همه چشم را در گرفت پس هلیله سیاه حضض مکی مامیران چینی هریک سم ماشه زعفران یکماشه به گلاب سائیده ساعت به ساعت از میل زر اکتحال فرمودند و زردچوب مغاث هندی زعفران انگور شفا هر یک سه ماشه در آب برگ عنب‌الثعلب سوده بر پشت چشم ضماد نمودند صحت کلی حاصل شد انتباه هر گاه چیزی قاطع همچون آهن و نی و غیره بطبقهٔ قرنیه رسد و جراحتی خفیف کند ویا جزوی از قرنیه زائل گردد تدبیرش همآن است که در حفر و سلخ قرنیه مسطور شد **حول و اعوجاج ثقبه** حول آن است که چشم بجانبی از جهات اربعه مائل شود و سیاهی او از موضع طبیعی زائل گردد و این زوال اگر بجانب فوق یا اسفل باشد صاحبش هر چیزی را دو چیز بیند و اگر بطرف یمین یا یسار بود ضرر معتد به در بصارت پیدا نکند و اعوجاج ثقبه زوال ثقبه عنبیه است بسوی یکی از جهات اربع یمین یا یسار یا فوق یا اسفل و درین ثقبه مفوج دیده می‌شود و علیل جمیع اشیا را معوج می بیند و سبب حول استرخای عضله است از عضلات محرکهٔ مقلد و یا تشنج آن و یا زوال طبقات و رطوبات و استرخای عضله اکثر به‌سبب مواد رطبهٔ بلغمیه و گاهی از سدهٔ ورمیه یا سوءمزاج بارد رطب ویا تفرق اتصال واقع در عرض آن می‌باشد و تشنج آبباعث ابتلای بلغمی و یا غلبه یبس و یا وقوع ورم حار یا بارد بود و بیشتر حول بعد علل دماغی عارض شود و علامت استرخائی و تشنجی از فصل استرخا و تشنج جویند و ایضاً در استرخای بلغمی ثقل و عدم وجع و حدوث آن بعد از نزلات لازم است و در ورمی وجع و ثقل اگر حار بود وجع شدید و در اکثر با صداع و در سوءمزاج بارد رطب ساذج عدم ثقل و حصول آن بعقب اسباب مبرده مرطبه می‌باشد و تشنجی امتلائی عقب صرع و سدر بیشتر افتد و عروض آن دفعهً می‌باشد با ظهور آثار بلغم و تشنجی یبسی اکثر بعد امراض حاده و قرانیطس و عقب استفراغ رطوبات بدن و ریاضات کثیره و بتدریج و بجوانان عارض گردد و در تشنجی ورمی وجع در اغلب اوقات اگر ورم بارد باشد وجع کمتر از ورم حار باشد و آنجا که زوال طبقات و رطوبات سبب بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و گاهی اشک سائل شود و بالجمله حول یا مولودی بود و آن لاعلاج ست و یا بکودکان و یا بزرگان افتد یعنی حادث باشد و این بقول جالینوس اکثر به‌سبب بعض علل راس مثل صرع و سدر و دوار عارض می‌شود و سبب زوال ثقبه عنبیه با ورم عنبیه است و علامتش وجود صداع ست اگر حار باشد و یا ثقل تنها اگر بارد بود .... آن و نشانش خمور حدقه و تفدم اسباب موجب یبوست مثل حرکت در

آفتاب یا استفراغات مفرط یا ملازمت صوم خصوصاً در زمان حار یا تناول اغذیهٔ مجففه مانند عدس و کلم و گوشت قدید و یا از رطوبت عنبیه باشد و تابع آن سیلان اشک و رطوبت چشم می باشد علاج در حول استرخائی و در تشنجی امتلائی بعد نضج بمنضج بلغم یا شربت اصول و گلقند و سکنجبین عنصلی یا بزوزی تنقیه به‌مسهل و ایارجات وغراغر نمایند به‌دستوریکه در فصل استرخا و تشنج مذکور شد و تلطیف تدبیر کنند و در حمام نشینند و ادویه مقوی مثل روشنائی در چشم کشند و به‌آب برگ زیتون سعوط نمایند و اطریفل صغیر خورند و روغن‌های گرم محلل مثل روغن بابونه و شیث و زنبق و نرگس برسر مالند و گویند که اکتحال بسرمهٔ ممزوج به بندق هندی چشم را بموضع او بسهولت باز گرداند و کذا بقطران دفنه مخلوط بسرمیل و کذا اکتحال شبخ و بسد و حول که باسفل باشد از استرخای عصب بود و در آن معالجه بدآنچه استحکام او نمایند مثل تضمید پیشانی بآس و مازو و بلوط و گل ارمنی کنند و آنچه از ورم باشد اگر حار بود به فصد قیفال و تنقیه دماغ و استعمال اشیای باردهٔ مسکنه مثل شیرهٔ تخم خیارین و شربت بنفشه و قراصیا و آب هندوانه و ماءالقرع و قطور شیر زنان و سفیدی بیضه مرغ در چشم و طلا نمودن ازبیرون بعصارهٔ مامیثا و صندل به‌آب عنب‌الثعلب و گلاب و آب برگ کاهو نموده و کذا طلا به روغن سفرجل یا روغن بنفشه و طباشیر با گلاب یا به‌آب سرد بر چشم و اگر بارد بود به استفراغ از حب صبر و یا ایارج لوغا ذیای مقوی تبرید و غاریقون و شحم حنظل بعصاره قنطوریون دقیق ومانند آن علاج کنند پس به‌آبی که در آن اکلیل‌الملک و تمتم و نخاله گندم و بابونه و مرزنجوش و سنبل‌الطیب جوشانیده و برچشم نطول نمایند و بعد ازان .... اترج استعمال کنند و آنچه از سوءمزاج بارد رطب ساذج باشد جوارشات استعمال نمایند و غذا سفید باجات معمول ب ابازیر حار و نطول مذکور بکار برند و آنچه از تفرق اتصال باشد لاعلاج است در تشنجی یبسی که اکثر بسوی فوق می باشد بتقویت و ترتیب دماغ از نطولات و مالش روغن‌های رطب بر سر و غیر آن که در علاج تشنج یابس مسطور شد پردازند و شیر خر و شیر دختر در چشم چکانند و تقطیر خون شفنین و یا فاخته و تضمید سفیدی بیضه و روغن گل و اندکی شراب و بستن چشم مفید دانند و اشربه مرطب مثل شربت بنفشه * **394** * و شربت خشخاش و شربت نیلوفر و شیرهٔ تخم خرفه و ماءالشعیر دهند و اگر تپ نباشد شیر خر به روغن‌های مرطوب بنوشانند و شیر بز و گاو به روغن بادام قریب به نفع اوست و استعمال ماؤالرنانین با شکر و انکباب ببخار آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیم‌کوفته و مانند آن جوشانیده باشند نافع است و آنچه از زوال طبقات و رطوبات بود تدبیرش تنقیهٔ دماغ بر ملد ریاح است باستعمال ایارجات و حبوب بطوریکه در فالج و لقوه گذشت و بعد از آن به هر تحلیل ریاح به‌آبی که در آن بادیان اصل‌السوس بابونه اکلیل‌الملک و مانند آن جوشانیده باشند تکمید چشم نمایند و به طبیخ زیره وشبخ و صعتر و زوفا و مرزنجوش نطول سازند و مامیران یا زرد

چوب به‌آب باذیان ضماد کنند و اگر ماده در معده بود تنقیهٔ معده بقی و اسهال.... و جوارشات گرم محلل ریاح خورانند و تجوید هضم نمایند و کحل دخان سندروس در جمیع اقسام حول مادی معمول است و بعضی گویند که چون آمله بر قطعهٔ آهن بسایند تا مثل سر گرد .... اکتحال آن حول را مفید است وبقول طبری و حکیم علی گاهی حول بزرگان از اسباب شتی افتد اکثر آنها معروف اند مثل فالج و لقوه و علاجش علاج این امر .... و گاهی حول غریب بغیر مرض دیگر واقع شود و آن از زوال بعض دیگر طبقات یا تحرک جلیدیه بسوی جانبی یا بعض زوال او از موضع خودبخود و سبب درین حصول ریاح.... و رطوبت ست میان طبقات چشم پس حول که دفعهً به‌سبب زوال طبقه صلبیه از زیاح غلیظ بخاریکه زیر او درآید عارض گردد حول بسوی فوق باشد گویا که بیمار بدان طرف می بیند و حرکت چشم او بطی بود و آنچه به‌سبب زوال طبقه مشیمیه باشد حول از جمیع جوانب چشم بود و صاحبش به هر طرف از فوق و تحت و یمین و یسار که به بلند.... او نظر حول باشد ئ آنچه از زوال طبقهٔ شبکیه باشد حول او بطرف اسفل بود گویا که مریض بطرف سینه خود می بیند و حرکت چشم او سریع باشد و آنچه دفعهً بسرعت به‌سبب تزعزع رطوبت زجاجیه از موضع او حادث شود حول مضطرب بحرکت غیر ارادی چشم باشد و آنچه از زوال صلبیه بود حسب زوال او حول پدید آید پس اگر بسوی فوق زائل شود هر چیز را که به بیند دو چیز نماید و اگر زوال او باسفل باشد هر شی را غیر ثابت در موضع واحد گمان کند و آنچه از زوال غشای عنکبوتیه باشد پس اگر بفوق زائل شود حول مع .... ضعف بصر بود حتی که گاهی چیزی نبیند میلان چشم او بسوی فوق باشد گویا که ببالا می نگرد بهتر از آنچه بسوی اسفل بیند و اگر تقلص و زوال او باسفل باشد حول .... شخوص چشم بود و هر گاه چیزی را از قریب به بیند خوب دیده نشود و هر گاه از بعید به بیندو اگر حول دفعهً از نقصان رطوبت بیضه یا میل او بجانبی به‌سبب وقوع .... یا حرکت بخارات غلیظ حادث شود یا حول ضعف بصر باشد و اکثر آنچه بیند اغبراللون برنگ طبقه عنبیه بیند و اگر حول نعته از زوال عنبیع عارض شود میل او بجانبی از.... موق باشد و مع ضعف و وقت نظر بود و اگر از زوال قرنیه باشد مع حول تزعزع در چشم حادث شود و حالت شبیه باختلاج پیدا بود و اگر از زوال ملتحمه باشد حول .... ثابت بود ساعتی چشم او مائل گردد و از شکل خود متغیر شود و چنان باشد که چشم بجانبی که بصر او نائل شده کشیده می‌گردد و به‌عده ساکن شود و زائل گردد بعد از ساعت .... اکثر بمشائخ حادث شود و علاحج این جمیع اقسام قریب یکدیگرست و زیادت و نقصان در آن به حسب مزاج و سن باشد بالجمله ریاح غلیظ بخاری که بسوی سر و چشم مرتقی .... یا از معده بنابر اجتماع اخلاط در آن متصاعد گردد یا از جمیع بدن مرتفع شود پس آثار استلای معدی از غثیان وفتور اشتها و فساد بهضم و تخیلات روبروی چشم .... امتلا ذریافت نمایند و علامات امتلای جمیع بدن از کسل و ثقل و خبث نفس و تقلب او و ارتفاع

بخارات گرم بسوی راس و سرخی روی و چشم در وقتی و سکون آنها در .... دیگر معلوم کنند و هر جونکه باشد هر گاه ارتفاع بخارات بسوی سر و چشم ثابت شود لازم ست که مزاج مریض و سن او و وقت حاضر دریابند و استفراغ ماده حسب .... و بموجب قوانین او نمایند و هر گاه اراده تنقیه معده کنند در اکثر بهایارجات یا صبر یا مصطکی که هر کدام از ین هر دو را بسقمونیا تقویت داده باشند استفراغ او نمایند .... چیزها که برای تنقیه معده و بشرط عدم مانعی درین مرض خواه در غیر آن استعمال نمایند این حب است که افسنتین رومی خالص زرد دو درم گل سرخ یک نیم درم مصطکی سه .... تخم کرفس انیسون هر واحد دو ثلث درم رب السوس دو دانگ صبر سقوطری پانزده درم هلیله سیاه سه درم سائیده در آب برگ ترنج یا به‌آب بادرنجبویه سرشته حب‌ها سازند سه درم از آن به آب نیم‌گرم بدهند و سه بار هفت روز در میان مهلت داده استعمال کنند و از اغذیه غلیظهٔ مبخره پرهیز کنند و از طعام شب منع سازند و اگر ارادهٔ استفراغ .... به مطبوخ افتیمون تنقیه او نمایند و برای تقویت در آن صبر ومصطگی مع غاریقون اضافه کنند و چند بار به‌عمل آرند اگر مزاج مریض احتمال کند و بعد تنقیه بدن پرهیز صادق.... برقع که هر دو سوراخ او تنگ باشندلازم گیرند و رفاده که در آن سر بچه مثقوب الوسط بر شکل چشم ساخته نهاده باشند بعد تقطیر اندکی سفیدی بیضه بر چشم بندند .... و چشم و گوش را از هوای بارد محفوظ دارند و ایضاً بعد تنقیه بدخول حمام هر روز و تناول اطریفل صغیر یا کبیر حسب احتمال مزاج لزوم نمایند و بعد از این تدابیر سعوط.... مزاج مریض استعمال کنند اگر سعوط حار مناسب باشد به روغن مصطکی و ناردین و اگر سعوط بارد واجب بود به روغن بنفشه و نیلوفر به‌عمل آرند و تضمید سر حسب واجب نمایند * **395** * و گاهی از ریح چیزی در چشم حالتی شبیه بحول حادث شود و بواسطهٔ ریح بسوی یک جانب کشیده گردد و با می اختلاط و حرکت غیر واجب باشد و علاجش استفراغ به‌مسهل و حب ایارج و غراغر منقی راس از رطوبات و تنقیه معده و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر اغذیه ناشقه صالح الکیفیت ست به‌عده انبربچه بشکل عین مثقوب الوسط ساخته بعد تقطیر اندک سفیدهٔ بیضه بر چشم یندند و گویند که حول مزمن مثل حول مولودی علاج پذیر نبود و در اعوجاج ثقبه که از ورم غبیه باشد فصد و تنقیه به‌حسب خلط غالب نمایند و تلطیف غذا و طلا بصندل و عصارهٔ مامیثا به‌آب کاسنی و گلاب سوده و چون حدت دم و حرارت ملمس تسکین یابد استعمال محللات نمایند به مثل نطول مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و گل بنفشه و حلبه و آنچه از یبس عنبیه باشد استعمال مرطبات نمایند بنوعی که در حول تشنجی یبسی گذشت و آش جو یا فالوده و حریرهٔ جو مقشر با شربت نیلوفر و بنفشه و روغن بادام شیرین و گوشت فربه و زرده بیضه نیمبرشت و استحمام به آب شیرین نیم‌گرم خصوصاً بعد انهضام غذا وشستن چشم به شیر زنان و انکباب بر بخار آبیکه در آن بنفشه و نیلوفر و جو مقشر نیم کوفته جوشانیده باشند استعمال نمایند و آنچه از

رطوبت عنبیه باشد استعمال مجففات مثل تناول گلقند و سکنجبین بزوری و تنقیه مواد رطب به مثل دواءالتربد که از تربد مد برده درم مصطکی و زنجبیل هر واحد یکدرم و شکر مساوی ساخته هر شب یکمثقال آنرا تناول نمایند و صبح گلقند پنجدرم به‌آب گرم بدهند و قلایا و مطنجنات خورانند و بکحل غریزی و یا بباسلیقون اکتحال نمایند فائده حول که بصبیان شیر خواره عارض شود سببش اکثر استرخای عضله است ار عضلات مقله و بعد از صرع حادث گردد و به‌سبب شیر دادن و خوابانیدن و نگریستن بیکجانب تا دیر نیز واقع می‌شود و باشد که بواسطهٔ آواز بلند و مهیب و مانند آن چیزی مفزع که یکبارگی طفل را بجنبش آرد مرض مذکحور عارض گردد و علاجش آنکه هر گاه حول بفوق یا اسفل بود بروی ار برقعه که در برابر حدقهٔ سوراخ تنگ گذاشته باشند بپوشانند و چراغ مقابل آن سوراخ برافروزند طفل پیوسته نظر بر آن دارد و اگر حول به طرف یکی از هر دو موق باشد پارچه سرخ بر هر گوشهٔ چشم که مخالف گوشهٔ مائل باشد آویزند که دائم نظر آن بسوی او باشد و یا دفعهً باز بطرف مخالف نظر بنوازند و لوح منقش بصور مذهّب و اجراس مصوت بدان طرف نهند و سرمه به‌آب یاسمین پرورده با مشک یا عنبر اکتحال نمایند و شیاف عنبر بعصارهٔ زیتون سوده بیرون چشم بمالند و یا بندق هندی را افشره اثمد در آن پرورده اکتحال کنند و سعوط بعصاره برگ زیتون کنند و در معالجه تهاون روا ندارند و دایه را غذا لطیف دهند مثل چوزهٔ مرغ و تدرج و لحم حمل صغیر خصی ودر صورت بودن صرع سبب حول اغذیهٔ بخارانگیز و ادویهٔ مجففه از دایه دور دارند و از جماع منع فرمایند و اگر مزاج او احتمال کند ادویهٔ .... رحم مثل و حمرثا و دواءالملک و شلیثا بدهند و اگر آثار امتلا دریابند تنقیه نمایند تا شیر او اصلاح یابد و طفل را بوزن یکحبه معجون کاسینج و دو حبه شاهبانگ در شیر دایه هر روز بدهند و گاهی .... بقدر یکحبه آب شباهنگ و هموزن او در روغن ناردین سعوط نمایند و هر روز به دفعات سر طفل از روغن ناردین بمالند و کف پای او باکثر اوقات دلک کنند **جحوظ یعنی بیرون آمدن و بزرگ شدن چشم** .... با به‌سبب شدت انتفاخ مقله و ثقل آن از امتالای مادهٔ ریحی یا خلطی رطب یا مائیت حاصله در آن باشد و یا به‌سبب شدت انضغاط مقله بسوی خارج از خنق .... عفیف و صداع قوی و نعره سخت و طلق شدید و تزحر و از هر چه موجب حصر نفس باشد و یا به‌سبب استرخای علاقه مقله و عضلات حافظ علاقه مذکور و انتهاک او بود امتلای کریحی و خلطی یا ماده در نفس چشم باشد و یا بمشارکت دماغ و بدن بود چنانکه عند احتباس حیض می‌باشد و در انضغاطی گاهی با وجود انضعاط از میل ماده .... چشم نیز باشد چنآنچه وقت عدم نقای نفاس و گاهی از فساد مزاج جنین یا موت او و تعفن او باشد و حجوظ استرخانی که از استرخای عضله فقط بود .... باطل نمیکند و آنچه بانتهاک او باشد بطلان بصر می نماید و حجوظ که در مثل خوانیق و اورام حجب دماغ و در ذات الریح افتد سببش انصغات بود و گاهی .... امتلا نیز باشد و اکثر حجوظ مع

دمومت محسوس می‌شود و با تورم در قرنیه می‌باشد و جمیع اقسام حجوظ از ضعف بصر خالی نباشد و حنین و رازی گویند که .... عین از ضربه یا سقط بر سر افتد اگر بصر او باقی بود بدانند که در عضله ممسک عین تمدد عارض شده و انتهاک آن نشده و اگر نتو از غیر ضربه باشد از استرخای .... باشد و اگر با وجود این ذهاب بصر عارض گردد بدانند که آفت بعصبهٔ مجوفه رسیده تشخیص اقسام این مرض باید که معلوم نمایند که بصارت باطل شده .... گشته اگر باطل شده باشد از انتهاک عضله بود و اگر ضعف باشد نظر کنند که با نتو مقلهٔ عظم در حجم چشم هست یا نه اگر باشد حجوظ امتلائی باشد به‌عده بیرسند که .... محسوس می‌شود یا نه اگر بگوید خلطی باشد و الا ریحی بود و اکثر عظم حجم یافته نشود حال سیلان اشک غلیظ اندکی لزج و احساس تمدد واقع از داخل بسوی خارج بپرسند .... اقرار آن کند و با آن اسباب انضغاط نیز یافته شود حجوظ انضغاطی باشد و اگر عظم حجم مقله و آثار انضغاطی هر دو موجود بود از امتلاءِ انضغاط هر دو باشد و اگر * **396** * عظم حجم مقله و سیلان هیچ نباشد و تمد اندکی پود و حدقه بحرکات مضطربه غیر اختیاری متحرک باشد حجوظ استرخائی بود علاج اگر حجوظ اندک و سبب او خفیف باشد عصابهٔ قوی و خوابانیدن بر پشت و تلطیف غذا و قلت حرکت و ادامت تغمیض و اکتحال شیاف سماق و شیاف اقاقیا کفایت کند و اگر قوی باشد در امتلائی حســ.... تنقیهٔ بدن و دماغ به فصد و حجامت نقره و مسهلات و حبوب مناسبه و حقنهٔ حاده نمایند و احمد بن ثابت گوید که تنقیه بهلیلهٔ کابلی و کذا مطبوخ فواکه نافع حجوظ عین است و بالجمله اسهال نافع ترین اشیاست در اصناف حجوظ و کذلک وضع محاجم بی شرط بسیار بر قفا و ربط فائد و در ابتدا پارهٔ صوف در سرکه و آب بهی تر کرده بر چشم بندند و به‌آب سرد یا آبیکه در آن پوست انار جوشانیده باشند بر چشم نطول کنند و روادع قوی مثل آرد باقلا و سفیدی بیضه و گل مختوم و آب گشنیز سبز ضماد کنند ویعد از برای تحلیل ماده مثل حلبه و تخم کتان و مر و زعفرلن استعمال نمایند و هلیلهٔ زرد و دار فلفل و انزروت و کف دریا و شیاف مامیثا به‌آب بادیان یا به‌آب پیاز اکتحال نمایند و اکتحال شیاف عنبر و سنبل نیز نافع است و دیگر اشیای اشک آور و قابض و مشدد چون شیاف سماق و غیره در چشم کشند و تقلیل غذا ضرور شناسند و از امتلا و قی و عطاس و شراب احتراز کنند و آنچه بلغم دفع کند مثل حبی که از رب السوس و فلفل و شکر مساوی ساخته باشند یکی بعد دیگری در دهان دارند و در حجوظ انضغاطی قطع سبب نمایند و خریطهٔ سرمه یا قطــ... در رفاده نهاده بر چشم محکم به بندند و بر پشت بخوابانند و روی را به‌آب سرد که در آن گلنار و برگ زیتون و برگ علیق و پوست خشخاش و کاسنی و عصی الراعی و غیره قابضات جوشانیده باشند بشویند و استعمال غسول اطریفل خیلی مفید و اطلیهٔ قابطه چون پوست انار و اقاقیا و گلنار و حضض مکی و صبر و عصاره لحیه التیس و برگ علیق و فیروزه و برگ بنفشه سبز و سفیدی بیضه و آرد گندم و برگ زیتون

بری و عصارهٔ برگ عوسج و اطراف نرم او و آب آس و کاسنی سائیده و آب عصی الراعی بر چشم طلا کنند و بربندند و آرد باقلا و گل سرخ و کندر کوفته بسفیدی بیضهٔ مرغ سرشته نیز نافع و اکتحال بخستهٔ خرما محرق و سنبل‌الطیب و کذا عصارهٔ برگ علیق خشک مسحوق جیدالنفع است و فصد .... درین قسم نیز مفید گفته اند و مسیحی گفته که علاج حجوظ حادث بعد غضب شدید یا صیاح شدید یا قی عفیف در همان ساعت فصد و ضماد چشم بادویهٔ قابضه مثل گلنار و اقاقیا و حضض و مانند آن و احتقان بحقنهٔ حاده و چکانیدن در چشم آب سماق و بستن برفاده و بر پشت خواب نمودن و ترک شراب و لحم و تقلیل طعام و پرهیز از عطسه و قی ست و اگر حرارتی بآن رسد چیزی در دهان دارند که انحدار بلغم نماید و بقول حنین در نتو عین که از ضربه حادث شود بعد فصد تقطیر کبوتر یا خون شفنین و وضع پنبه مسبلول بسفیدی بیضه و روغن گل تا دو روز دوم و در روز سوم تکمید به‌آب و نمک و تقطیر شیر زنان نافع و گویند که ضماد برگ خلاف و گل او نیز نتو ضربی را مفید است و در طلقی که از قلت سیلان خون نفاس یا جنین باشد تدبیر او او را رطمث و اخراج جنین به‌عمل آرند و در حجوظ استرخائی تنقیه به‌مسهل و ایارجات کبار و استعمال غراغر و شمومات و معاجین گرم به‌دستوریکه در استرخای .... نمایند و بعد تنقیهٔ قوابضات مذکوره استعمال کنند و بادویهٔ مص کننده رطوبت و اشک آور مثل هلیله زرد و دارفلفل و انزروت و زبدالبحر و مانند ان و به‌آب پیاز و کرفس اکتحال نمایند و ادویهٔ حاده مثل کندش و جند بیدستر و خردل و فلفل و مرزنجوش ببویند و گویند که در حجوظ رطبی بعد استفراغ بدن به حب صبر و حب ایارج و مانند آن سعوط بکار برند بگیرند روغن مصطگی یک جزو و مشک ربع جزو و بر آن اندک آب زوفا مطبوخ انداخته حل کنند تا مخلوط گردد اندک ازان سعوط نمایند و اندک اندک مدام بیفزایند تا بوزن یک درم برسد به‌عده مر و شونیز بریان نموده بازعفران بسایند و درصره بسته ببویند و اگر عطسه افراط کند سرکه وگلاب و قدری روغن گل با هم آمیخته در .... و اگر از این هم ساکن نشود چیزی تلخ مثل صبر بخایند و اگر حاجت بکثرت تعطیس افتد انک کندش هم در سعوط مذکور افزایند و هیچ چیز درین مرض به از تعطیس نیست لیکن .... احوط آن است که هنگام تعطیس چشم را بر فاده بسته دارند و آنچه از اورام دماغ و ذات الریه عارض شود بزوال سبب آن زائل می‌گردد و در اختصارات ست کد در حجوظ حاده و خناق فصد قیفال و حجامت نقره و استفراغ بدن نمایند و اگر از صداع شدید باشد فصد قیفال و تدبیر خاص بصداع کنند و گیلانی می نویسد که اگر مرض از صفراوی .... پس واجب است که اولاً استفراغ بدن از گل سرخ و بنفشه و آلو و عناب و تمرهندی و ترنجبین و کشوث و تخم کاسنی و مانند آن نمایند و بعد از استفراغ درچشم او بچکانند بگیرند جو مقشر و بهدانه و خشیخام هر واحد چند دانه مساوی و نیم کوفته اندکی انزروت افزوده در شیشه کرده و بالایش آب شیرین آنقدر که ادویه .... انداخته بآتش ملائم بجوشانند تا

آنکه قدری غلیظ گردد پس نیم‌گرم هر شب و هر روز چند بار در چشم چکانند و رفاده سبلول سرد کرده بالای چشم نهند به غیر .... و برپشت بخوابند یک ساعت تا دوا منحل گردد باز دوای مذکور بچکانند بعد ازان این ضماد نمایند و عصابه سبک بندند و صبح بگشایند و چشم را صاف نمایند و طعام سرد و تر باید خورد ❋ **397** ❋ .... دائم در بینی چکانند و در بعض اوقات شیاف ابیض در چشم کشند و از مشی در آفتاب و دخول حمام منع کنند و اگر مرض دموی باشد فصد هر دو قیفال نمایند و تلیین به مطبوخ .... نمایند و کحل رمادی اصفر در چشم کشند و نسخهٔ آن این ست گل بنفشه یک درم طوطیای جسرمی و مر و پاو هندی هر واحد دو دانگ نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد ... درم سائیده نیم درم شیاف مامیثا آمیخته در هاون کنند و بار دیگر بحریر ببیزند پس صبح و شام در چشم کشند و اگر این فائده نکند بگیرند آب گشنیز تر و اب عنب‌الثعلب هر دو ....داده صاف نمایند و در آن شیلف ابیض حل کرده در چشم چکانند وبه بندند تا آنکه دوا منحل شود و عمل خود نماید و نوشیدن شربت عناب با آش جو دائم نافع و سعوط به‌آب طلع .... ان از نافع ترین اشیا به مثل این مرض ست اگر دموی باشد و حقنه به ماءالشعیر که در آن عناب و سپستان جوشانیده باشند به دفعات متواتر نمایند __**عشا یعنی شب کوری**__ .... غلظ رطوبات چشم یا غلظ روح باصره است از بخارات غلیظه که از اخلاط غلیظ در چشم یا در دماغ یا معده متولد شوند و فرق میان اینها چنان کنند که اگر مرض به یک حال قائم بود .... تغیر و تبدل در بعض اوقات سببش در نفس چشم باشد و اگر متغیر گردد در بعض اوقات و با آن صداع و ثقل راس و حواس بود از بخارات دماغی باشد و اگر در .... خفت و در امتلا زیادتی مرض رو نماید از بخارات معدی بود و گاهی کثرت مقام در آفتاب و بسیار نظر کردن بدان و بچیزهای بسیار روشن و براق به‌سبب تحلیل .... از روح باصره موجب غلظ آن می‌گردد و این از تقدم سبب و دشواری حرکت چشم دریافت شود علاج اگر آثار غلبه خون معلوم شود فصد سر رو نمایند و الا بعد نضج به‌مسهل بلغم و حب ایارج و حب نشاسته کنند و غرغرهٔ منقی دماغ به‌عمل آرند و کندش و صبر و جند بیدستر ببویند و یا فلفل عوض صبر نموده بدان تعطیس کنند و یا عطوس کندش .... فرفیون فلفل زراوند حب بلسان جند بیدستر مشک عاقرقرحابورهٔ ارمنی مساوی باریک سوده به‌عمل آرند و یا از اسطوخودوس شحم حنظل جند بیدستر هر واحد سه درم ....هشت درم عطسه آورند و اگر کندش یک دانگ به روغن بنفشه بعد تنقیه سعوط کنند بردالیوم است و مجرب کندی و کذا کماشیر در روغن مذکور سه بار و مهر تلطیف قبل از طعام .... زوفا یا زوفای خشک سائیده با شهد یا آب بخورند و یا با سداب خشک سفوف سازند و شرب سکنجبین بزوری که در آن صعتر حل کرده باشند و یا عسل به اندک صعتر و یا شرب .... طبیخ سداب و اکل و شرب افسنتین نیز نافع است و گویند که اگر ازین تدبیر زائل نگردد فصد عرقین ماقین یا حجامت قفا نمایند و غذا قلیه‌ای لحوم لطیفه سوارخون لطیف

.... تخم مرغ نیم برشت تناول نمایند و بعد هضم تام اندکی شراب کهنه بنوشند و مداومت اطریفل و جلنجبین به‌آب گرم نافع شناسند و بر آبیکه در آن ادویهٔ محلله چون بادیان و بابونه و نمام و سداب و مرزنجوش جوشانیده باشند انکباب نمایند و انکباب بر طبیخ شلجم نیز مفید بود و بلحوم ماکیان و دراج و تیهو و قبج بریان مع فلفل و دارچینی .... و یا نخوداب یا فلفل و مغز تخم قرطم و قرنفل و دارچینی غذا سازند و ایضاً اطعام باغذیهٔ حریفه بادخال حلتیت و پودینه و خردل و صعتر در طعام نیز نافع باشد .... ترب و کذا حرف ملطف بخارات است و بقول اهل هند تخم سرس چهار درم سوده در آرد آمیخته نان پخته خوردن و همچنین تا سه روز به‌عمل آوردن نافع شبکوری ست اشیای غلیظ و بخارانگیز مثل عدس و لوبیا و باقلا و کلم و کثرت اکل خرفه و غذای شب اجتناب ورزند و گویند که صاحب آن از خوردن سر مرغ اجتناب نماید که آن مورث عشاست زهرهٔ گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارند پس اکتحال نمایند و اگر قدری مر و زعفران مساوی سوده آمیخته سه روز دیگر در آفتاب داشته به‌عمل آرند نیز مفید بود .... مرارهٔ بز مخلوط به‌آب بادیان و عسل نیز نافع و نوشادر و شب یمانی سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند و جون دار فلفل و وج در جگر بز بخلالند یا کارد زده .... مذکوره یا دارفلفل و نمک هندی و سنگسبویه و دارچینی سوده بر آن بپاشند و بر تابه بریان نمایند و آبیکه از آن برآید در چشم کشند یا بچکانند نفع عجیب بخشد و گاهی .... لاهری و گاهی بادیان عوض وج می‌کنند و ادویه راسائیده در آب مذکور آمیخته اکتحال می نمایند و انکباب بر بخار او و خوردن گوشت جگر او بریان نیز بسیار مفید است تا سه روز متواتر یا زیاده به‌عمل آورند و جگر خرگوش به‌دستور و اکل دماغ شتر یک مثقال و کذا کبد ثعلب و کذا خردل بسلق نیز نافع و اکتحال دائم به فلفل سفید و دار فلفل .... مساوی سوده مفید و ستوده جالینوس ست و کذا اکتحال به فلافل ثلثه باریک سوده سخت سودمندست و خون پر نو رسته کبوتر بچه گرماگرم در چشم کشیدن وکذا اکتحال جانوران گرم مزاج مثل ورشان و شفنین و کبک و کبوتر گرم گرم و بسرگین ورل و سقنقور و شیاف قلی و شیاف زنگار نیز نفع میکند و یا مرارهٔ گوسفند یک جزو فلفل و بذرور اتینج .... و بعسل سرشته استعمال کنند و گویند که اکتحال به‌آب بادیان و عسل و نوشادر بعسل یا آب پیاز سفید یا به‌آب پهمکنی تازه یا آب گندنا بسماق یا آبیکه در آن پوست پندی هندی .... باشند و یا مغز کلنگ پاچهٔ بره نفلق و یا مگس یک عدد با چند دانه فلفل در شیر زن بظرف مسی سوده و یا فلفل و قرنفل در لعاب دهن اسپ سودا یا حجر بخاری یا زهرهٔ کبک ***398*** و مشک و مروارید ناسفته یا بول نعجه درصلایه مس سائیده تا سیاه گردد یا نطرون به‌آب حل کرده یا آب انار شیرین در آفتاب کذاشته تا غلیظ گردد یا زیادت کبد ضبع .... سائیده با انزروت بر جگر بز پاشیده بریان کرده یا زهرهٔ بز وحشی و جبلی یا زهزهٔ کبک به‌آب بادیان آمیخته یا جگر روباه یا زهرهٔ حربا یا خنفسا بنصفین قطع کر.... در آن

فرو برده و یا کبد غراب یا جگر گرگ یا عروق الصغر یا بعر ظبی وقت تولد او را گرفته خشک کرده سائیده یا صمغ زیتون بری یا کباش قرنفل با عصارهٔ برگ غرب یا .... یا دارفلفل و مشک یا صدید جگر وج که بر آن وج و شونیز سوده پاشیده بریان کرده باشند و یا اناغالس بعسل و یا افسنتین و یا آب انار شیرین و اب انار ترش و عسل هر ....جزو و آب بادیان نیم جزو در شیشه کرده فلفل و زعفران سوده در آن انداخته چهل روز در آفتاب داشته باشند یا زهرهٔ غزال با دردی خمر یا زعفران یا عصارهٔ برگ طر.... یا آب سرس یا مغز سمندر پهل در بول بز سائیده یا نمک لاهوری یا دارفلفل بجغرات سائیده و یا زنجبیل به‌آب سوده یا آب گل کسوندی یا آب اشاخ نرم مهجنه با عسل آمیخته و دارفلفل به شهد آمیخته تا یک هفته یا فلفل سیاه در زهرهٔ ماهی روهو تر کرده خشک نموده سائیده یا هلیله سیاه زنجبیل فلفل کوفته بیخته حب ساخته به‌آب سائیده هر واحد مفید ست و اکتحال زهرهٔ گرگ برءالساعه ست و آب ادرک در چشم کشیدن یا چکانیدن از مجربات والد مرحوم است و صابون یک سرخ مرچ سیاه دو عدد در آب باریک سوده اکتحال و یا چرک قلیان عوض فلفل گرفته به‌دستور به‌عمل آوردن معمول راقم ست و کذا شیاف و سخ الاذن مجرب و اکتحال شیاف مرارات درین به‌آب از مجربات حکیم علی ست و اگر نتو .... پیپل تخم کرنجوه هلدی دارهلد نمک سنگ پوست بنج ارند و سنکهه یعنی بوق کوفته بیخته در شیر گوسفند سائیده در چشم کشند نیز نافع بود و سنگ بصری و شب یمانی هر واحد یک توله نبات دو توله هشت پاس در آب لیموی کاغذی کهرل کرده شیاف ساخته بکار بردن برای عشا و دیگر امراض چشم از بیاض استاد مرحوم منقول و اگر آب سداب و آب گشنیز مساوی بجوشانند تا به نیمه آید دو سه نوبت در چشم چکانند شب کوری را مفید بود و یا از مشک یک دانگ ساذج هندی مامیران چینی .... هر واحد یک درم سرمه ساخته به‌عمل آورند و این کحل فلفل درین به‌آب از مجربات صاحب مجموعهٔ بقائی است فلفل سیاه یک ماشه در زهره گاو و یا بز بقدریکه تر شود تر کرده.... ساخته آنبه هلدی یک ماشه در آب لیمو تر کرده خشک نموده مغز تخم کهرنی سنگ بصری که در آب لیمو چهارگرم کرده سرد نموده غنچهٔ بچنبیلی که خام باشد هر یم نیم درم کوفته بیخته .... مثل غبار سائیده بکار برند و این کحل جهت سبل و بیاض و ظفره و رمد کهنه و غناعین نیز نافع و کحل روشنائی و برود حصرم و اکتحال بمغز ساق کلنگ یا روغن بلسان و افتیمون یا بول ابل یا آب گندنا و باسلیقون و شیاف جاوشیر و اکسیرین و ضماد عصارهٔ کراث بسماق نیز درین به‌آب مفید است و مؤلف اقتباس گوید که این علت بی ترکیبی خون .... پس اول رگ قیفال زنند و بفاصلهٔ سه چهار روز رگ ماقین و یا صدغین گشایند و تنقیهٔ دماغ به حب قوقایا و ایارج و مطبوخ اسطوخودوس مسهل تالیف علویخان کنند و بعد تنقیه .... اسطوخودوس حکیم ممدوح و جوارش ابلیلجی خورانند و روشنائی کبیر و صغیر و شیاف مرارت در چشم کشند و صبح و شام دو سه قطره خون خفاش

گرماگرم در چشم چکانیدن عظم .... و همچنین خون زیر بال بوم و همچنین خوردن کبه‌آب جگر بز و رطوبتی که ازان بچکد گرفته دارفلفل و نمک هندی سوده امیخته بمیل در چشم کشند و دارفلفل و وج را به اندکی بورهٔ ارمنی در چشم کشیدن از مجربات است و لیکن هر روز یک بز ذبح نموده بفقرا دهند و صاحب مصطفوی گفته که کرم شب تاب یک عدد بشب یک شنبه با برگ تنبول بخورند و یا قطـ... تازهٔ خر در چشم چکانند و یا تلخهٔ ماهی روهو و یا فاخته و یا گوزن در چشم کشند و حلوای دارچینی و سفوف آن تنها با عرق بادیان از مجربات راقم ست و اگر به‌سبب صعود بخار از .... بدماغ باشد روغن بنفشه بادام در بینی و گوش چکانند و اندکی کتیرا در سرمه آمیخته اندر چشم کشند و پنبهٔ مندوفه به شیر بز که چهارم حصهٔ آن روغن گل بادامی باشد و هشتم .... بنفسجی تر نموده بر تارک سر نهند در روزی بست و پنج مرتبه بلکه زیاده و تخم فرنجمشک هفت ماشه و شربت به ولایتی و سکنجبین سیب لیمونی علوی خان هریک یک نیم توله در .... ابریشم ساده و گز هر یک هفت توله بخورند و غذا قلیه و قورمهٔ بزغاله به نان و پلاو مرغ که کبر و بسفائج در آن افتاده باشد اگر مریض مطحول باشد هم نافع بود و اگر در ریح .... بخار بدماغ رفته شب کوری پیدا کند وقت شب سر بر بخار طبیخ شلجم دارند چندانکه عرق بسیار آید و از پنبهٔ کهنه لمحه لمحه پاک سازند که بتمامه خشک شود پس آنوقت حب سیاه .... برابر سوده در چشم کشند در تمامی روز و شب دوازده پانزده مرتبه که در یک هفته صحت می شود و گاهی این مرض به‌سبب بسیار بودن در آفتاب و اندر هوای گرم افتد پس .... یا پروردهٔ ابقر برچشم زنند بکرات و در ترطیب بدن کوشند و آب برگ سدا گلاب و روغن کدو و آب کاهو هر یک یک درم نبات چهارم حصه بمیل زرد در چشم کشند و ایضاً سرمهٔ که به گلاب و عرق کاسنی ساخته باشند نافع واهرن و رازی گوید که فلفل دو درم دارچینی یک درم عروق الصباغین نیم درم نانخواه ربع درم سائیده اکتحال .... و ایضاً دو درم از آن خوردن در ازالهٔ عشا عجیب و مجرب است و طبری گوید که اگر ترب مع بادیان و دارفلفل جوشانیده بر آن انکباب نمایند شب کوره را اصلاح دهد ***399*** ... تنقیه و غرغره و تعطیس و پرهیز بگیرند جگر بز سوخته یک درم و دارفلفل حضض صبر سقوطری هر واحد یک درم ساذج دو درم مر نیم درم سائیده در شراب کهنه بسرشند و بر آفتابهٔ مسی ... کرده بگذارند تا خشک شود به‌عده جدا نموده باز باریک بسایند و به‌آب بادیان سرشته بر ظرف مسی طلا کرده خشک نمایند بعد ازان کوفته بیخته اکتحال نمایند در یک روز شب کوره را زائل کند و اگر مرض مشکل گردد بابونه اکلیل‌الملک شیخ قیصوم مرزنجوش برگ نمام بادیان گرفته سبوس گندم یک کف کبیر داخل کرده در آفتابه بجوشانند تا مهرا شود .... انکباب نمایند و هر گاه نیم‌گرم بماند بحشائش مذکوره تکمید چشم کنند و یک درم دار فلفل و یک دانگ بادیان سائیده جگر بز را بر آتش نهند هر گاه کف ظاهر شود ادویهٔ مذکوره .... تا که جگر بریان گردد و به‌عده از

آتش برداشته سرد کنند پس دوای مذکور که بر آن منجمد گردد بگیرند و باریک سائیده اکتحال نمایند و از معمولات ابوعمران بن موسی .... ست که تنقیه صاحب این مرض به حب قوقایا نمایند بهعده حجامت بر ساق کنند و بهآب سرگین اسپ مکرر اکتحال نمایند که در اندک مدت شبکوره زائل شود و اگر مرض دشوار گردد .... محلل رطوبات و انکباب بر مس کرده شراب مع بادیان لران پاشیده و دلک زبان بسعد استعمال کنند و آنجاکه سببش ارتقای بخار معده باشد آمله یا گلقند و یا هلیله مربی.... فیکه در خیلات مسطور ست بخورانند و اکتحال بروشنائی و شیاف مرارات و کذا بدارچینی یا بمشک و دارفلفل و عصاره قصارالحمار با تخم خرفه بالسویه نرم سوده بسیار نافع است و همچنین چکانیدن آب جگر بریان چنآنچه مذکور شد و اکتحال به تریاق فاروق با عسل و اگر بدن محتاج تنقیه باشد این همه ادویه بعد از تنقیه بدن نفع بخشد وانجا که بهسبب غلظ روح باصره طول مقام در آفتاب باشد ترطیب مع التسخین استعمال نمایند و از اغذیهٔ غلیظ پرهیز نمایند جهر یعنی روز کوری سبب عدم رؤیت در روز رقت روح باصره و قلت آن است و فرط تحلل آن بهسبب حرارت روز و بعضی سبب این مرض حصول خلط حاده در دماغ و فساد روح نفسانی از حدت آن گفته اند و رقت روح گاهی بهسبب کثرت نظر بسوی .... دقیقه و بآواز بلند خواندن و طول نظر بسوی شعاع خصوصاً بسوی قرص آفتاب نزد کسوف و بسوی کلف قمر میباشد و گاه بهسبب کثرت حرارت و اشتعال آن چنآنچه در ...ورین و شدت حرارت و در امراض حاده خصوصاً دماغیه میشود و اکثر عروض جهر بهچشمهای ازرق خصوص که احداب اشقر باشد به جهت زیادتی تخلخل عنبیه و رقت روح میباشدو اکثر .... رقت از قلت روح در شب نیز باصره ضعیف میباشد و بقول بعضی سبب آن یبس روح نفسانی با قلت و کثرت تحلیل آن است و اکثر عروض آن در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلدان ...میباشد و این مرض مخوف ست بالجمله اگر سبب اندک بود در تاریکی و سایه می تواند دید و در روشنی بصر ضعیف شود و انطاکی گوید که اگر جهر در تابستان بیشتر باشد دلالت کند .... اسباب اوحدت مواد و رقت رطوبات و روح باصره است که اضواء و اشعه قبل انتقاش صور آنرا متفرق گرداند و نشان این یبس و قلت اشک و خفت موی مژه است .... حکم او در فصول سال متساوی باشد کمتر صحت بهآبد و کذا اگر در زمستان زیاده شود علاج در ترطیب دماغ و تغلیظ خون از داخل و خارج کوشند مثلا لعاب بهدانه .... اب اسبغول شیرهٔ تخم خشخاش سفید شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و شربت عناب بیاشامند و گشنیز خشک سماق منقی آمله هر یک سه ماشه صفوف کرده شیرهٔ کاهو شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دادن نیز مفید است و نوشیدن آب تربوز و شیر و آب انارین مع شکر و گلاب و شیرهٔ تخم خرفه با یکی از اشربهٔ مذکوره نیز مسکن ....ست و صندل سفید به گلاب سوده سرد کرده برسر طلا نمایند و یا لعاب بزر و بهدانه بر صدغین طلا سازند و سرمه و گرد سماق در گلاب و آب یخ حل

کرده در چشم کشیدن عظیم الاثر است و گلاب سرد کرده و با شیر دختر در چشم قطور کنند و کافور درین به‌آب شدید النفع است و شیر دختر یا شیر بز و روغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو در بینی .... مانند و اندکی کافور در شیر دختران و العبه و ادهان مذکوره و یا سفیدهٔ بیضه مرغ حل کرده در چشم چکانیدن بسیار نافع است و مسکه و روغن بادام و کنجد و نیلوفر بر سر مالند بابونه اکلیل‌الملک خشخاش تازه و یا بنفشه بابونه خطمی نیلوفر جوشانیده انکباب کنند و اب آن بر سر ریزند به‌عده روغن بادام بمالند و ایضاً ترطیب و تقویت .... باغذیهٔ مرطبه و چوزهٔ مرغ نمایند و تغلیظ خون باغذیه لزجه مثل هریسه و کله پایچه و نان تابه و دال ماش هندی کنند و کاهو و گشنیز خشک و تر در طعام زیاده اندازند و از فواکه انگور و انجیر تر و خیار بخورند و در آب سرد غوطه زده چشم در آن بگشایند و شیاف وردی با شیر زنان و برود حصرم در چشم کشند و یا بشاذنج مغسول و سرمهٔ اصفهانی .... لسان الحمل و گلاب پرورده اکتحال نمایند و به‌آب شیرین نیم‌گرم استحمام کنند و شیاف ابیض که قدری کافور و افیون در آن داخل کرده باشند در چشم کشیدن و افیون .... گاه خوردن مفید بود و بهر تبرید و تقویت دماغ آنچه در علاج امراض دماغی حاره صداع حار و سرسام گرم گذشت همه مفید ست و شربت خشخاش و شراب کثیر المزاج .... محول در حمام بطور غب و کثرت ریختن آب معتدل بر سر نافع و لخلخه کلاب و روغن گل و سرکه و دیگر لخاخ مقوی مرتب دماغ و بوئیدن طیوب بارده و ریاحین بارده خیلی سودمند ***400*** و استنشاق به روغن گاو یا روغن نیلوفر و اکتحال رسئت به گلاب سائیده و مؤلف اقتباس که طباشیر سنگ محک سرمهٔ سفید هر یک یک ماشه سائیده در روغن کاهو و خشخاش کدو هر یک سه ماشه آمیخته در چشم کشند و شیر زن به روغن پزد به برابر گرفته در بینی و گوش چکانند و سفوف از گشنیز خشک و سماق و آمله هر سه برابر و نبات همچند آمیخته دو مثقال با شیره گل بنفشه یک توله و تخو کاهو چهار ماشه در شربت به و نیلوفر هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه دهند و غذا قلیه و قورمه بزغاله به نان تنوری سازند در دو سه هفته صحت می‌شود و صاحب نزهه گفته که چکانیدن خون بال کبوتر از مجربات است و مصنف مصطفوی نوشته که در آب سرد غوطه زده چشم در آب گشایند و گلاب و روغن گل و سرکه لخلخه سازند و از اشیای حامضه و مالحه و حریفه و شیرینی شهد و شراب کهنه و حرکت وهم و حزن و تعب و جمل کثیر و نظر بسوی آفتاب و روشنی و سائر استفراغات اجتناب ورزند و آنجا که آثار وجود خلط حاد در دماغ یافته شود بعد ترطیب تنقیهٔ آن نمایند و جهر خلقی لا علاج ست **اتساع و انتشار** اتساع عبارت از آن است که ثقبهٔ عنبیه یا عصبهٔ مجوفه از مقدار طبیعی وسیع تر شود و انتشار آنکه نور باصره در آن منتشر گردد و این عرض اتساع ست و فرق در اتساع .... آن است که در اتساع عصبه پراکندگی نور در اجزای چشم پیدا می‌باشد به خلاف اتساع ثقبه که در آن تمام چشم سیاه مینماید بالجمله گاهی

این مرض عقب صداع شدید یا .... یا ماشرا به‌سبب در آمدن خلط غلیظ یا بخارات حادهٔ غلیظه در عصبه یا ثقبه حادث شود و یا بعد سبب خارجی چون ضربه و صدمهٔ چشم بواسطهٔ کشیدن طبقهٔ عنبیه بسوی اطراف و یا تفرق اتصال عصبه افتد و گاهی سبب او در نفس حدقه بود و این با از کثرت رطوبت بیضیه و یا از یبوست عنبیه و یا از امتلای رطوبت در جوهر او و یا از ورم و یا از رطوبت که باعث استرخای عضلهٔ ضاغطه فم عصبه گردد و یا از تفرق اتصال شبکیه باشد و اتساع طبعی بود یا عارضی در هر دو صورت اشیا صغیرتر نمایند و ... بدان حد رسد که چیزی بنظر نیایدو بصارت بالکل باطل شود و این آنگاه است که اتساع تا اکلیل رسد یا تفرق اتصال در عصبه یا در شبکیه افتد و گویند که از انتشار .... ضعف بصر و در اکثر ذهاب بصر عارض می‌شود تشخیص اسباب مذکوره چنین کنند که اگر بصارت بالکل باطل شده باشد و اتساع تا اکلیل نبود بپرسند که بصارت .... زائل شده یا بتدریج اگر دفعهً بگوید از تفرق اتصال عصبه یا شبکیه باشد و اگر بصارت ضعیف شده باشد و با رمد و ضربان و تپ و صداع باشد از ورم عنبیه بود و اگر این عوارض حال تقدم عروض صداع یا سرسام یا ماشرا بپرسند اگر مرضی ازین امراض بیشتر عارض شده باشد سببش همان باشد و الا از حال رسیدن ضربه یا صدمه سؤال کنند پس اگر مریض آن کند سبب او همین باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر در چشم لاغری و خشکی و انخفاض سیاهی چشم مدرک گردد و هنگام گرسنگی و ریاضت و گرمی هوا زیاده گشاده گردد و ضع... اشتداد کند و نزد برودت و رطوبت هوا و صبح و شب و استعمال اغذیه و ادویهٔ مرطبه کمتر و تنگ تر گردد و تقدم سهر مفرط یا استفراغات اتفاق افتاده باشد سببش یبوست .... و اگر با وجود انتشار نور در طبقات عین حجوظ و برآمدگی چشم و بعد حدوث نزلات و در زمان بارد رطب و با ثقل بود از استرخای عضلهٔ ضاغطه فم عصبه باشد و الا از مریض بپرسید که گاهی خیالی پیش چشم محسوس می‌شود یا نه و در امتلا و بعد از خواب فرق در بصارت و رؤیت اشیای قریبه و بعیده تفاوت معلوم می‌گردد یا نه اگر بگوید که پیش روی چنان خیال مقاوم ....که در آبایستاده ام و در حالت شکم سیری و صبح و شب و بعد خواب ضعف در بصارت غالب می‌شود و در جوع و ریاضت و وقت دو پهر و گرمی هوا و بعد حمام یابس ضعف بصر کم ... و چیزهای بعید نسبت به چیزهای قریب خوبتر بنظر می آیند سببش کثرت رطوبت بیضیه باشد و اگر ازیت علامات هیچ یافته نشود و مریض همین قدر بیان نماید که مرئیات .... کوچکتر می نمایند و ضعف در بصارت و رطوبت عین سیلان اشک بود و بدون الم و سرخی تمدد در چشم محسوس گردد و قرنیه مرتفع نماید و لون سیاهی چشم مشتد گردد سببش ... عنبیه از رطوبت باشد علاج اتساع طبعی و آنکه از تفرق اتصال شبکیه بود لاعلاج است و عارضی اگر از یبوست عنبیه بود بقول بعضی آن نیز لابرءله ست و تدبیرش ترتیب چشم بمرطبات به‌دستوریکه در ضعف بصر یبسی و سل العین خواهد آمد و شرب ماءالشعیر یا شربت

نیلوفر یا شربت بنفشه و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و تسعیط به روغن کدو و بنفشه و نیلوفر و ... الحمام ورطب و تغذیه باغذیۀ مرطبه مثل گوشت حملان و چوزۀ مرغ فربه و زرده بیضه نیم برشت نافع بود و اگر یبوست مادی باشد تنقیۀ خلط یابس کنند و تفتح سده نمایند پس مطبوخ .... رطب مثل بنفشه و نیلوفر و جو مقشر بر سر ریزند و از مشی در آفتاب و ارجماع و اغتسال به‌آب شور و سفر دریای شور و شم نفط و کبریت و مانند آن منع کنند و وقت خواب آردباقلا ... نان میده در شیر دختران سرشته بر چشم ضماد سازند و روائح طیبه معتدله ببویند و بطرف سبزه به بینند و سردرد فرحت اختیار کنند و گویند که شراب ابیض کثیر المزاج شدید .... و اگر این حالت بمشائخ باشد باقی از شرح و اگر از ورم عنبیه باشد علاجش مثل علاج رمد حار بود و فصد رگ موق اکبر و حجامت مؤخر سر و اکتحال بادویۀ محلله منضجه مفید بود ***401*** ... می آید حسب حاجت به‌عمل آرند و بالجمله تدبیرش به فصد و تنقیه حسب اقتضای خلط باعث ست و اگر حار باشد قطور بسفیدی رقیق بیضه و شیر زنان تازه دوشیده بهدانۀ رقیق و شیاف ابیض افیونی در چشم نمایند و از خارج به شیاف معشر طلا کنند و چون حدت آن تسکین یابد به مثل خطمی و اکلیل‌الملک و بابونه نطول سازند و شیاف معشر چکانند و اگر ورم بارد باشد بعد تنقیه آنچه باعث نضج و تحلیل بود مانند حلبه و اندکی زعفران در چشم چکانند و آنچه از رطوبت باشد و در بدن کثرت خون معلوم شود فصد سررو و ...ـقین نمایند و فصد و حجامت نقره و فصد عروق صدغ و قطع آنها نیز مفید بود و ارسال علق بر گردن و زیر هر دو گوش در اکثر نافع تر و بعد نضج به‌مسهل بلغم ایارج تنقیه کنند و باید که کثرت استفراغات به‌مسهلات نکنند تا قوت را ضعیف کند بلکه گاهی استفراغ در هر ده روز یکبار یک درم یا نیم درم حب قوقایا در آن کفایت نماید .... و عسل جوشانیده یا به‌ایارج فیقرا محلول بماءالعسل یا بادیان و اندکی زنجبیل در ماءالعسل جوشانیده غرغره نمایند و دیگر غراغر منقی دماغ که در فصل لقوه و فالج مذکور شد .... وآب چقندر مع بندق هندی و یا آب سداب یا زهره خروس به روغن بادام سعوط کنند و آب نمک خصوصاً ممزوج به سرکه بر سر ریزند و برای تحلیل مابقی رطوبت آن بادیان .... حلتیت و فلفل و سکبینج و اشق و جز آن که محلل و جاذب رطوبت باشد اکتحال نمایند و اکتحال مرارت مثل مراره باشد و ثبوط و بز و کلنگ و کذا اقلیمیا هر سه قسم او و کذا مروارید .... عصارۀ بادیان سبز ده درم عسل پانزده درم جوشانیده تا قوام غلیظ گردد و کذا شیاف و رد بنقوع سماق حل کرده و کده آب بادیان سبز و آب گلاب سرخ تازه در آفتاب منعقد ساخته .... و کذا فرفیون دو درم فلفل چهار درم مثل غبار سائیده بزهرۀ بز شیاف ساخته هر واحد نافع ست و حلتیت اکلاً و کحلاً در ازالۀ انتشار مجرب رازی ست و بقول ... شیاف متخذ از عصاره آس و زعفران در اتساع نفع عجیب دارد و یا هلیله زرد به‌آب بادیان بر ظرف مسی یا سنگ سائیده خشک کرده دارفلفل هر واحد نیم درم توتیا یک درم .... یا یک نیم درم کحل

اصفهانی دو ثلث درم سائیده بامداد و شبانگاه پیش از غذا اکتحال نمایند و یا باسلیقون و یا روشنائی و یا کحل غریزی و یا شیاف مرارات در چشم کشند ...ائیکه در به‌آب خیالات و نزول الماء مذکور گردد بکار برند و تعاهد حرکات و ریاضات کنند و مجففات استعمال نمایند و اغذیه و اشربه ملطفه به‌عمل آرند و قلایا و مشویات مرغ و کبوتر و گنجشک بخورند و از اغذیه غلیظه مرطبه مبخره چون گوشت گاو میش و ثرید پرهیزند و تعهد استعمال اطیفلات و جوارشات مجففه و استعمال حمام و تعطیس به‌ادویه حاره و بوئیدن .... حاره مثل سداب و خردل و فلفل و مرزنجوش و ضماد سر و صدغین بمرزنجوش و سنبل و آرد باقلا با شربت ورد سرشته برای استرخای عضلهٔ ضاغطهٔ فم عصبه سوای تدابیر مذکوره نافع بود ....وطری حضض هندی زعفران سنبل هندی مامیثا انزروت به شیر زنان پرورده هر یک یک جزو دارچینی ربع جزو هر یک جدا جدا کوبیده بحریر بیخته وزن نموده به‌آب بادیان سرشته شیاف سازند و استعمال کنند تا سه هفته که این دوا مانع انتشار حادث از اتساع عصبهٔ مجوفه است و ایضاً صبر زعفران جوزالسر و سنبل‌الطیب برگ بید هر یک چهار درم .... اوقیه در یک رطل آب در دیگ آهنی جوشانیده و بر بخار آن انکباب نمایند و آنچه عقب ضربه و صدمه افتد فصد سررو و حجامت ساقین و پس سر بشرط و بغیر شرط نمایند .... علق بر موضع که بالا مذکور شد نیز مفید بود و تلیین طبیعت بحقنهٔ لینه یا مطبوخ فواکه کنند و مبردات استعمال نمایندو بر صدغین صندل وشیاف مامیثا و گل ارمنی و حضض .... و به‌آب سرد یا گلاب سرد کرده روی بشویند و نیلوفر بآرد باقلای مقشر یا آرد جو به‌آب برگ بید یا به‌آب کاسنی یا آب خرفه ضماد نمایند و ضماد گل سرخ خشک یا تر و صندل و فوفل .... و گل آن هر واحد نافع و یا صوف در زردی بیضه ممزوج به روغن گل و اندکی شراب آلوده بر چشم نهند و اگر هنوز حرارت ساکن نشده باشد آب گشنیز سبز عوض شراب آمیزند .... و باقلا بنفشه خطمی برگ آس و کلز که مغاث هندی ست و بهندی میده لکری نامند با زردهٔ بیضه ضماد نمایند و نزد انحطاط و سکون الم بابونه و قیروطی درین ضماد افزایند و یا آرد باقلا به‌شراب و یا خطمی و آرد باقلا و بابونه به گلاب و شراب ضماد نمایند و ضماد گل سرخ سه درم در سفیدی و زردی بیضه آمیخته و کذا عصارهٔ عنب‌الثعلب و کذا نشاسته و زعفران نافع .... نوشته اند و روز اول و دوم خون شفنین و فراخ در چشم چکانند و روز سوم شیر زن پسر دار هر روز پنج بار در چشم بچکانند و بعلاج رمد حار علاج کنند و شیاف ابیض در سفیدی رقیق بیضه .... اکتحال نمایند و بعد زوال ورم روشنائی و باسلیقون در چشم کشند و از کندر زعفران مر هر واحد یک جزو زرنیخ نیم جزو شیاف ساخته اکتحال کنند و از قی و جماع و امتلا و اغذیه غلیظه .... بر پشت و نظر بطرف روشنی و سفیدی احتراض واجب شمارند و اگر مرارهٔ جدی مرارهٔ کلنگ هر یک دو مثقال زعفران یک درم فلفل یک صد و هفتاد عدد رب السوس پنج مثقال .... مثقال عسل بقدر حاجت در آب بادیان سائیده و بعسل آمیخته بقدر حاجت

استعمال نمایند در اتساع سخت سودمند است و در اتساع ضربی نیم مثقال در آب ترب سائیده خشک کرده .... و ایضاً زهرهٔ بز صحرایی یک مثقال سرگین سوسمار یا ورل خشک یک نیم مثقال نطرون یک مثقال فلفل زهرهٔ کلنگ هر واحد دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم مثقال خربق سفید .... به‌دستور در آب بادیان سائیده بعسل آمیخته استعمال نمایند و آنچه بعد صداع یا سرسام یا ماشرا عارض گردد طمع از اصلاح او قطع نمایند چه این اکثر از اتساع عصبه می افتد لیکن اگر عصبه *402* سالم باشد و اتساع ثقبه تا اکلیل نبود بعد ازالهٔ امراض سابقه و تنقیه به فصد و مسهل و حب ایارج و قطع شریان صدغ شیاف مرارت و هر چه در ابتدای نزل الماۂ بکار اید بنابر... مابقی استعمال نمایند و گویند که حجامت بی شرط بر قفا و اکتحال بعصارهٔ بادیان و به شیافی که از عصارهٔ بادیان و زعفران ساخته باشند و شادنج که به‌آب پرورده باشند در اکثر انواع انتشار سودمندست و صاحب کامل گوید که اتصاع ثقبه که او انتشار ست زائل نمی‌شود چه لاعلاج است مگر آنکه بکحل و توتیای هندی و اقلیمیای فضه و اقلیمیای ذهب و سائر کحلها که در آن قبض و تقویت باشد اکتحال نمایند و حکیم شریف خان می نویسد که شخصی را اتساع .... رسیده بود به‌سبب موجود بودن آثار امتلا به فصد و تنقیهٔ بدن و سر علاج کردم پس استعمال اکحال نمودم صحت کلی یافت و مؤلف نیز مصدق این قول است چنانچه کنیز خو.... بعد صداع شدید دفعةً بصارت باطل شد چون به‌چشم او نگاه کردم دریافتم که اتساع ثقبهٔ عنبیه عارض شده باستعمال سفوف اجزای اطریفل و کحل مقوی ایما نمودم در چند روز بصار **<u>ضیق</u>** و او آن است که ثقبهٔ عنبیه از مقدار معتاد تنگ تر شود و اریباسیس گوید که ضیق حدقه یا مع صفر تمام چشم باشد و یا صرف در ثقبه باشد و این اگر طبعی بود نه بحدافراط و اگر مرضی بود از اتساع روی تر باشد و گاهی بانسداد مؤدی گردد و سبب او غلبهٔ یبس یا رطوبت ممد و قرنیه یا عنبیه از جوانب بسوی وسط باشد و یا اجتماع .... در ثقبه و یا یبس و قلت بیضه و یا ورم طبقات یا زوال عنبیه بود و اکثر این مرض از یبوست عارض شود و ضعف بصر و رؤیت اشیا بزرگتر از مقدار اصلی لازم .... طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر ضیق با درد و تمدد در سر و چشم باشد سببش ورم طبقات یا زوال عنبیه بود به‌عده فرق در میان هر دو از علامات مخصوصه .... که در فصل اوجاع عین مذکور شد نمایند و اگر آثار ورم و یا زوال نباشد نظر کنند اگر چشم کوچک و خشک نماید و خواب معتاد کم شود و دیگر علامات یبوست پیدا بود تدبیر .... گواهی دهد سببش یبوست و قلت بیضیه باشد و اگر در چشم ضمور نباشد و آثار رطوبت از کثرت دمعه و سیلان و غیره دریافت شود و تدبیر ماتقدم شاهد او باشد از .... و اگر مردمک چشم محسوس نشود از اجتماع خلط صلب غلیظ در ثقبه باشد علاج آنچه از یبوست بود تدبیرش بمرطبات از قطورات و سعوطات و نطولات از عصارات نمایند چنانکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی مفصل مذکور شده و اغذیه نرم و چرب مثل گوشت دست و شانهٔ

حملان و بزغاله و چوزهٔ مرغ دهند و ماءالشعیر .... با شربت انار شیرین یا شربت نیلوفر و روغن‌های مرطب مثل روغن کدو یا شیر بنوشند و شیر زنان بر سر دوشند و در گوش چکانند و شیر دختران با سفیدی رقیق بیضه و .... آمیخته در چشم چکانند و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و شیر زنان در بینی چکانند و لعاب اسبغول و آب خرفه و آب بید و آب کاهو بر سر نهند و ایضاً عصارات مذکوره .... و یا بنفشه نیلوفر جو مقشر نیم کوفته و خطمی جوشانیده بر سر نطول نمایند و یا شیر بز منجمد از پنیر جدی بر سر ضماد کنند و به روغن بنفشه یا روغن کدو یا روغن بادام یا شیر تغریق سر .... در شیر زنان حل کرده به‌چشم چکانند و ملازمت حمام مرطب و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر و نشستن در آن و غوطه زده چشم گشادن سودمند بود و ریاضت و تعب ترک نمایند .... چشم حرارت محسوس شود و اشیای مبرده مرطبه استعمال نمایند و ایضاً در یبوست صرف گاه گاه از استعمال چیزی که در آن قدری حرارت باشد بنابر جذب مادهٔ رطب بسوی و خلا باک نیست و استعمال سر و روی چشم پی در پی تا زمان اندک بعد هضم غذا برای جذب غذا بسوی راس واجب ست زیرا که گاهی استعمال مرطبات صرف نیز مضر بود و .... اکحال جاذب استعمال نمایند معاودت بمرطبات کنند و آنچه از رطوبت باشد به‌مسهل و حب ایارج و حب قوقایا تنقیه کنند و در صورت خلط غلیظ به استفراغ مراعات .... ملحوظ دارند مثل نضج خلط بسکنجبین بزوری یا گاقند به‌آب گرم و یا به مطبوخ اصل‌السوس پرسیاوشان گل خطمی هر یک سه درم مویز سرخ منقی سه درم انجیر خشک .... لیمو یا شربت اصول نمایند و بعد نضج صبر سقوطری اسطو خودوس هر واحد یک درم غاریقون سفید تربد مدبر هر یک نیم درم به‌آب بادیان تازه و روغن بادام سرشته حب‌ها .... شربت باد و نموده بخورانند و سائر تدابیر این مانند رمد بلغمی ست و اکتحال عین باشق محلول به‌آب رازیانه مروق بافرفیون نمایند و بعد تنقیه افادیهٔ مناسبه مثل بابونه .... فرنجمشک در اب پخته بر سر ریزند و باطریفل صغیر مداومت نمایند و باسلیقون و روشنائی و شیاف زعفران و شیاف مرارات و یا شیاف متخذ از آس و زعفران مساوی معجون به گلاب و اکحال معروغه که در به‌آب ضعف بصر رطوبی و نزول الماء و خیالات مذکور گردد بکار برند و اگر از عاقرقرحا یک جزو زنگار جاوشیر هر واحد ربع جزو شیاف ساخته به‌عمل آرند و مجرب ست و یا اشق جاوشیر زعفران زنگار هر واحد یک درم خلط زعفران چهار درم گرفته شیاف ساخته در چشم اکتحال نمایند و نسخه خلط زعفران زرور و .... صبر مر نشاسته صمغ عربی مساوی مثل غبار بسایند و بقول شیخ شیاف که از زنگار اشق هر واحد یک جزو زعفران یک جزو و ثلث صبر پنج جزو مشک نیم جزو ساخته ....*403* .... اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین ورل سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال بعسل سرشته استعمال نمودن و ایضاً فلفل اشق هر واحد دو جزو روغن بلسان .... زعفران یک جزو اشق را در آب بادیان حل کرده اجزای دیگر آمیخته بعسل سرشته بکار

برند که این دوا بهتر است و مالیدن سر بقوت و ریاضت و تقلیل غذا و تلطیف آن نافع است تعاهد.... مطبخات نمایند و آنچه تابع ورم طبقات یا زوال عنبیه باشد تدبیر ورم حسب مزاج مریض به فصد و تنقیه بدن و وضع محاجم بر ساقین و استعمال شیافات و اکحال مضا و سبب فاعل .... آبهای محلله بر سر و اصلاح مزاج و پرهیز نمایند بطوریکه در علاج اقسام رمد و اتساع ورمی گذشت و ایضاً در ورم حار فصد و نطول که در قسم یبسی گذشت و طلا ماميثا سائیده با گلاب .... حی العالم بر چشم و شستن چشم به شیر زنان و چکانیدن سفیدی رثیث بیضه مرغ در چشم و در ورم بارد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و نطول چشم به‌آب حلبه و آبی که در آن اکلیل‌الملک و سبوس گندم سائیده باشند و اکتحال عین به شیاف سنبل نافع است و علاج زوال عنبیه در ذیل علاج اوجاع چشم مذکور شد بدان رجوع نمایند و صاحب جامع گوید که یکی را بعد اند بال .... قرنیه غیر غائر ضیق عارض شد گاهی بمجلیات محلول در شیر زنان و گاهی بعصارهٔ شقاق النعمان و بصارهٔ بادیان سبز منعقد در عسل علاج کرده شد صحت یافت **خیالات** ....آن است که در هوا روبروی چشم اشکال و الوان مختلفه دیده شود و در خارج موجود نباشد و اسباب کلیهٔ این مرض چهار گونه است یکی ذکای حس بصر که به‌سبب آن .... خفیفه که در هوا موجود است و ابخره غذا.یه که بدن ازان خالی نیست محسوس شود دوم آفت طبقات چنانکه آثار خفی از جدری یا رمد یا بثور و غیره بر قرنیه باقی ماند .... خارج محسوس نشود و صاحب او را به‌سبب عدم شفافیت باطن طبقه بمقدار هیئت آثار قلیل شود سوم آفت رطوبات و این یا از نفس جوهر رطوبت بود که مستحیل بدان گردد سبب عروض سوءمزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس مغیریون و مزیل شفافیت و مکثف جزو رطوبت چهارم ورود امری از خارج چشم و این یا عرضی غیرممکن بود و آن از .... بخارات جملهٔ بدن یا معده یا دماغ باشد جنانکه از تناول اغذیهٔ مبخره ودر بحر فات و بعد قی و بعد غضب و مانند آن عارض شود و یا متمکن بود و این منذر بنزول الماء است .... از اسباب جزئیه این یکی حصول خلط سوداوی در شرائین و صعود بخار ازان بسوی دماغ ست دوم امتلای شرائین از خون گرم و ارتفاع بخار ازان سوم حصول .... بلغمی شیرین و صافی در معده و اجتماع او در مقدم دماغ یا حوالی چشم چهارم تکدر بعضی اجزای رطوبت مابین بصر و مبصر و پوشیدن او بقدر خویش از جرم مبصر هفتم .... رطوبت بیضیه هشتم قلت رطوبت بیضیه طریق تشخیص اسباب مذکوره این ست که اولا از مریض سؤال کنند که خیالات بر یک نهج و شکل ثابت باقی می ماند یا نه اگر بر یک حال ثابت بگوید بپرسند که پیش ازین مرضی در چشم عارض شده بود یا نه اگر تقدم حدوث بثور در چشم یا جدری یا رمد یا قرحهٔ قرنیه و غیره بیان کند سبب خیالات بقیه اثر همان مرض باشند .... حدوث امراض مذکوره نه نماید بلکه تقدم رمد حار یا تناول شیء مبرد یا مسخن یا ملاقات آن هر دو حدوث سوء مزاج بارد رطب یا حار یا بارد یابس در چشم متحقق گردد و سبب

.... تکدر رطوبت بیضه باشد و اگر کدامی از آثار اسباب مذکوره یافته نشود پپرسند که کدورت و ضعف بصارت روز بروز می افزاید یا نه و خیالات در یک چشم یا هر دو .... تفاوت کم و بیشی محسوس می‌شود یا نه اگر اقرار آن کند مقدمهٔ نزول الماء باشد و اگر مریض در جواب سؤال اول بگوید که خیالات بر نهج واحد و شکل واحد ثابت نمی ماند بلکه گاه کم و گاهی زیاده می‌گردد و در یک چشم مختص نیست بلکه در هر دو چشم می‌باشد در ین صورت سؤال کنند که در خیالات کدام وقت زیادتی و کدام وقت تخفیف معلوم می‌شود اگر گوید که عند امتلای معده و هضم غذا و یا عند حرکات و دوار و سدر و یا بعد تناول اغذیه میخره و یا در بحر ان و یا بعد قی و یا غضب و غیره محرکات اخلاط زیادتی می‌شود و سبب و صعود بخارات از تمام بدن از معده یا از دماغ باشد و بودن غثیان باین قسم و خفت بخارات بعد از قی و نقای معده و تناول اشیای مانع بخار مثل ربوب فواکه قابضه و یا منقی معده مثل ایارجات وتلطیف غذا .... امراض معده و احساس خیالات متصاعد بسوی اعلی دلالت قوی بر بخارات معده دارد و ثقل سر و ضعف و تکدر حواس و کثرت نزلات و امراض دماغیه مثل دوار و سدر و سرسام و مالیخولیا و جنون و ادراک خیالات حایط بسوی اسفل نشان خیالات دماغی ست و ثقل بالای عانه و وجع در قطن و تقدم اسقاط یا احتباس طرث دال بر بخارات رحم ست .... نوع مادهٔ بخارات مذکور از علاماتیکه در تشخیص علامات دماغی مذکور شد استنباط نمایند و رنگ خیالات بر تعین خلط فاصل نیز دلالت کند و اگر گوید که بعد خوردن غذای غلیظ البته در خیالات خفت رو میدهد و حس باصره و سائر حواس قوی و سالم باشند و تا مدت صحت بصر خیالات لازم بوند و علامات اقسام مذکوره یافته نشود سببش ذکاوت حس باصره باشد به‌عده اشکال و الوان خیالات از مریض بپرسند پس اگر گوید که مثل ستونهای دود پیش او بر می آیند و بلند شده متفرق میگردند سببش بخارات خلط سوداوی باشد * **404*** و اگر گوید که گاه گاه همچون مارها و شرارهٔ آتش پیش چشم متخیل گردد سببش بخارات خلط دموی باشد و اگر گوید که مثل برق و آتش می نماید سببش ابخرهٔ صفراوی باشد و اگر گوید که خیال مائل بسفیدی و ابر صاف مدرک می‌شود و هنگام عطسه زائل می‌شود سببش بخارات بلغمی باشد و ایضاً اگر گوید که هنگام عطسه با مالیدن چشم چنان متخیل می‌شود چیزهای سفید ذی تعاریج فرو می آیند و بالا می روند سببش بخارات رطوبت بلغمی معده و یا حوالی عین و یا مقدم دماغ باشد و اگر گوید که بجانب راست یا چپ زمحسوس می‌شود که شخصی ایستاده است کسببش تکدر بعض اجزای رطوبت بیضیه باشد و اگر گوید که بعضی احیان چنان مدرک می‌گردد که چیزی از بلندی پیش رو می افتد سببش اخلاط و بخارات دماغ باشد و اگر گوید که یک چیز از مسافت بعید چیزهای بسیار می نماید سببش حائل شدن شظایای رطوبت و پوشیدن جرم مبصر بقدر او باشد و اگر گوید که وقت فرو بردن متخیل می‌گردد که آب در پای ایستاده است سببش کثرت رطوبت

بیضیه باشد و اگر گوید که هنگام نظر بسوی زمین پیش چشم چنان معلوم می‌شود که گویا چاه و مغاک واقع می‌شود سببش نقصان رطوبت بیضیه است الحاصل بقول شیخ این خیالات مختلف میباشند گاهی در مقادیر آنها پس صغیر و کبیر باشند و گاهی در قوام آنها پس کثیف و .... خفی باشند و گاهی در اوضاع آنها پس متخلخل و متکاثف ضبه‌آبی باشند و گاهی در اشکال آنها پس مثل مار و پشه و مگس و رشته و مو باشند و گویند که چون خیالات تا شش ....بیک و تیره بماند و کدورت بصر و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول آب ایمن ماند و ایضاً خیالات که زائل شوند و عود کنند و زیاده گردند و نقصان پذیرند مقدمهٔ نزول نباشند علاج آنچه از ذکای حس بصر باشد اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پاچه و غیره خورانند و هر چه در علاج امراض دماغی از قوت حس دماغ مذکور شد بکار برند و .... بقیهٔ اثر بثوره و غیره باشد تدبیرش اکتحال بکحلهای جالی و باسلیقون است و هر چه برای دفع آثار بثره و قرحه در فصل بثور و قروح چشم مذکور شد به‌عمل آورند و ایضاً بر .... جرم آن حمام و انکباب بر بخار آب گرم و مانند آن اکحال حالیهٔ مذکوره در علاج بیاض خفیف استعمال نمایند و آنچه از تکدر رطوبت باشد هر چه در به‌آب ضعف بصر بهر تدارک تکدر بیضیه مسطور گردد بکار برند و هر چه در ابتدای نزول الماء بکار آید استعمال نمایند و آنجا که تکدر از مادهٔ رطب بود استفراغ و اصلاح غذا و اکتحال چشم بآنچه جالی و محلل رطوبات باشد مثل شیاف مرارات و روشنائی نمایند و آنچه مقدمهٔ نزول الماء باشد علاجش در فصل نزول الماء می آید و آنچه از ارتفاع بخارات دماغ باشد به‌حسب نوع مادهٔ تنقیه از فصد و مسهل و غیره تدابیر که در علاج امراض دماغ بخاری مسطور شد به‌عمل آرند و اگر سنای مکی مویز منقی تخم کرفس هرکدام ده درم مرزنجوش گل سرخ .... پنج درم پوست هلیله زرد سه درم درده چندان آب بجوشانند تا ربع بماند صاف نموده با قند سفید در مادهٔ سودا و با عسل در بلغم و با شربت بنفشه در صفرا استعمال نمایند .... خیالات که مادهٔ آن در دماغ باشد از مجربات انطاکی ست و شربت خیالات از مجربات حکیم ممدوح و شربت خشخاش استعمال نمایند و بعطوسات مداومت کنند و ایضاً بعد تنقیه ... و مطبوخات مسهله مثل حب ایارج و قوقایا و شبیار و ذهب و بنفشه و مطبوخ هلیله و اسطو خودوس و غیره جهت تقویت دماغ و معده و جگر اطریفل رمانی و اسطوخودوس و معجون نما.... و جوارش کندی خورانند و جهت تقویت بصر شیاف باسلیقون . کحل عنبر و رمادی در چشم کشند و در ابخرهٔ فضول بارد غلیظ اول روغن بنفشه در بینی قطور نمایند پس مرارهٔ آن و مرارهٔ باز و مراره خرگوش سفید همگی و یا آنچه بهم رسد چهار درم مروارید ناسفته یم درم بسد نیم درم تنکار ربع درم آب برگ گشنیز تازه و شیر زنی که پسر زائیده باشد بر آن مرارات .... و خشک نمایند و مروارید و بسد و تنکار را جداجدا سحق بلیغ نموده جمله را ترتیب به‌آب برگ گشنیز تازه نموده خشک سازند و یا شیر زن پسر دار تا سه روز سحق نموده خشک کرده به‌آب کشـ... همه سرشته شیاف

سازند و در سایه خشک نموده بآن شیر حل نموده اکتحال نمایند که مزمن و قدیم را نفع بخشد و در ابخره حار اطریفل گشنیزی خورده عناب بعرق شاهتره جوشانیده نبات سفید داخل کرده بنوشند و یا کشنیز خشک و آمله خیسانیده نبات داخل کرده و یا شیرهٔ کشنیز خشک شیرهٔ تخم کاهو عرق شاهتره نبات بیاشامند و بخار بسوی اسفل جذب کنند و صندل و گلاب ببویند و بر صدغین طلا نمایند و در ابخرهٔ سوداوی دماغ اطریفیلات و خمیر جات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و آنچه از تصاعد ابخرهٔ معده باشد تدبیرش نیز از تنقیه و غیره .... ابخره نمایند بطوریکه در علاج امراض دماغی شرکی معدی و صداع شرکی معدی گذشت و به‌دستوریکه در مقالهٔ امراض معده خواهد آمد و اصلاح معده و تقویت آن نمایند بالجمله اگر .... در فم معده باشد به‌آب ترب و آب شبت و سکنجبین قی کنند و اگر در قعر معده باشد بعد استعمال منضجات و مقطعات و امتلای شدید بمقییآت قی نمایند و اگر تنقیه آن بقی ممکن .... نیم مثقال و غاریقون سفید دو دانگ با دو مثقال اطریفل صغیر آمیخته حبوب ساخته به‌آب نیم گرم بخورند تا تنقیهٔ معده شود و استعمال ایارج فیقرا نیز ازالهٔ آن نماید به‌عده تنقیه .... یا قوقایا و یا به‌ایارجات کبار نمایند پس بغراغر و اصلاح غذا مثل نخوداب چوزهٔ مرغ و دارچینی و اکتحال باین کحل کنند زهرهٔ کبک زهرهٔ باز زهرهٔ روباه زهرهٔ کرکی زهرهٔ کرکس .... تیس حبلی مخلوط بعسل صافی نموده به‌آب رازیانهٔ مروق مخروج نموده اکتحال نمایند و اگر تربد سفید سنای مکی هر کدام یک جزو تخم کرفس تخم کاسنی تخم خشخاش شاهتره هر کدام .... ***405*** .... ربع جزو درده مثل آن آب بجوشانند تا ربع بماند به‌دستور مطبوخ سابق در خیالات دماغی استعمال نمایند برای خیالات که از ابخرهٔ معده باشد از مجربات صاحب نزهه است .... که اگر از حبوب ملائمه فایده نشود تنقیه باوغاذیا بعد نضج بماءالاصول و پرهیز و ایضاً استفراغ بصبر و افسنتین و مصطکی و اصلاح تغذیه و تضمید معده بصبر و سنبل‌الطیب و مصطگی .... وجود خطمی و مانند آن اگر مزاج علیل احتمال کند والا بجرادهٔ سفرجل خوشبو و عصارهٔ حصرم و امثال ان نافع و تنقیه معده به‌ایارج فیقرا و بعد دو روز استعمال .... تخم کرفس و انیسون و مرماحوز به‌عده اکتحال بکحل غریزی و تقویت معده بمصطگی و انیسون و بادیان و گلقند و اطریفل و هلیلهٔ مربی و غیرهٔ نیز مفید بود و اگر .... حار باشد به مطبوخ هلیله تنقیه و بشربت انار و شربت لیمو تقویت نمایند و ایضاً در ماده بلغمی قی به‌ادویه مذکوره و استعمال حب دهب یا ایارج فیقرا تنها یا باطریفل .... چند شب متواتر سخت سودمندست و غذا گوشت ماکیان با نخود پخته و بمصالح گرم خوشبو ساخته مفید و اگر بمشارکت معده از یبس باشد تعرض به استفراغ ننمایند و در علاج او نوشیدن ماءالشعیر و شمیدن صندل سفید و گلاب اقتصار ورزند و آنچه از حصول خلط سوداوی در شرائین باشد بعد نضج بمنضج سودا تنقیه از مسهل سودا و حب افتیمون و ماءالجبن .... لاجورد و حب او و معجون نجاح و مانند آن نمایند و هر چه در مالیخولیا گذشت حسب

حاجت به‌عمل آرند و اگر فائده نشود بقطع و داغ شراین صد غین پردازند و آنچه سبب امتلای .... از خون گرم باشد بزودی فصد کنند و خون وافر گیرند به‌عده مسهل صفرا دهند و مطفیات خون که در امراض دموی دماغی مذکور شد بکار برند و تقلیل غذا نمایند و از گوشت و شیرینی بپرهیزند و آنچه از شظایای رطوبت باشد بقی و مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه معده و دماغ کنند و مدام به‌آب گرم تکمید چشم سازند و کثرت ریاضت معتاده به‌عمل آورند و از شرب شراب و مرطبات و مغلظات و مبخرات بپرهیزند و سهر طویل و جماع و شب خواری ترک نمایند و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علاجش همان ست که در فصل اتساع بهر اتساع .... مذکور شد بدان توجه نمایند و آنچه از قلت رطوبت بیضه باشد علاجش همان ست که در به‌آب ضیق بهر ضیق یبسی مذکور شد و هر چه در ضعف بصر یبسی خواهد آمد بکار برند **نزول الماء** آن رطوبت غریبه است که از سر فرو آید و در ثقبهٔ عنبیه مابین رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد و نفوذ اشباح را بسوی بصر یا خروج نور را بسوی مبصرات منع کند و این رطوبت .... می‌باشد در کمیت و کیفیت بعض آنها قابل قدح اند و بعضی نیستند و اختلاف او در کمیت چنان بود که اگر به نسبت ثقبه بسیار باشد تمام ثقبه بند گردد .... بالکل باطل شود و این قابل قدح نیست مگر آنکه بطریق امتصاص در مهت یعنی میل مجوف آب را بکشند و درین خطرست و اگر بقیاس او کمتر باشد یک جهت شود و جهت دیگر مکشوف ماند و درین صورت آنچه از مرئیات محاذی جهت مسدود باشد بنظر نیاید و آنچه مقابل جهت مفتوح بود دیده شود و گاهی نصف چیزی .... او بنظر آید و باقی دیده نشود مگر بگردانیدن حدقه و گاهی چنان اتفاق افتد که شیء واحد بتمامه یک وقت محسوس نگردد و وقت دیگر بتمامه در نظر آید و این از بهر آن باشد که هر گاه آن چیز در مقابل مسدود افتد هیچ ازان مدرک نگردد و چون در برابر مکشوف اید تمام آن محسوس شود و این سدهٔ ناقص گاهی بفوق و گاهی باسفل و گاهی گرداگرد مانند هاله .... شود و وسط او خالی باشد و وسط هر چیز دیده شود بدون اطراف او و گاهی در حاق وسط ثقبه افتد و گرداگرد او از جمیع جوانب مکشوف ماند و درین وقت جوانب هر شیء .... و در وسط او همچون روزن یا مغاک متخیل گردد و این نوع نیز عسرالقلع و قدح آن دشوارست و گاهی متوسط می باشد به نسبت ثقبه که مملو مینماید ثقبه را و زیاده بر آن باشد و این اولی به قدح و قابل قدح‌ست و اختلاف او در کیفیت گاهی در قوام بود پس اگر رقیق صاف باشد اگر چه تمام ثقبه را در بر گیرد لیکن به‌سبب رقت مانع .... روشنی آفتاب و چراغ و دیگر اضواء نگردد و اگر بسیار غلیظ و لزج بود هیچ دیده نشود و این بقرنیه می چسبد و از مهت بدشواری منقلع می‌گردد و گاهی بزودی از موضع خود .... می‌گردد و گاهی در رنگ باشد که بعض او هوائی اللون و بعض او ابیض جصی و بعض او ابیض لولوی و بعض او ابیض مائل بزرقت و فیروزی و ذهبی و بعض او اصفر و بعض او اغبر و اسود بود و قابل تر از اینها بهر علاج از جهت

لون پهوائی و ابیض لولوی است و آنچه قابل بزرقت و فیروزی باشد کمتر علاج قبول کند و ایاجصی .... کدر و شدید الاسوداد و اصفر قابل قدح نباشد و از اصناف غلیظ قسمی ست که گاهی بسیار صلب می‌شود و آن لاعلاج است و از اقسام او غمامی و زیبقی .... ـجوئی و زجاجی و بردی نیز نوشته اند و این همه غیر قابل قدح است و قسمی از اقسام آب است که آنرا ماء منتشر نامند و آن آبی ست که چون نظر نمایند بسوی آن .... بن آنرا و کمال نیابد بطول زمان بلکه صاحب آن ضعیف البصر گردد در بعض اوقات زیاده و در بعض اوقات کمتر و قدح را درین اثری نیست مگر بعد اصلاح .... آید و قابل ترین آقسام آب برای علاج از جهت قوام ماء رقیق ست که هر گاه بر آن انگشت غمز کنند و حدقه را بجنبانند بسرعت متفرق گردد پس بزودی عود کند ***406*** و جمع شود و امید زوال این بقدح باشد و گاهی تجربهٔ این بطور کنند که بر چشم پنبه نهند و بر آن بزور نفخه زنند پس پنبه را جدا کرده بسرعت ببینند که آیا .... محسوس می‌شود یا نه اگر حرکت او دیده شود و قابل قدح باشد و کذلک اگر از بند کردن یک چشم ثقبه و چشم دیگر فراخ گردد لائق قدح بود و بقول ارسطونزول الماء که بعد ... یا مرضی حادث شود عسرالبرءست بنابر آنکه ضعف دماغ بهم میرسد و به‌سبب ضعف دماغ دائم مائیت در مائیت پیدا می‌گردد و بسوی چشم میریزد و گویند که ... قدح آن است که سفید و صافی و معتدل ذر رقت و غلظ باشد و چون بیمار عطسه زند خروج روشنائی مانند شعاع از چشم او محسوس شود و هر گاه چشم را بمالد ... در اجزا آب مدرک گردد و پیش چشم روشنی دریابد اسباب نزول الماء یا رسیدن سقطه و ضربه بر سرست یا امتلای بدن از رطوبت یا صداع شدید مزمن و شقیقه یا رسیدن سردی شدید از خارج به‌چشم مثل برف و یا هوای بسیار سرد و یا سردی مزاج دماغ یا ضعف روح باصره و ضعف حرارت غریزی چشم چنآنچه در مشائخ و .... که گفته اند نزول الماء بیشتر مشائخ را به‌سبب کثرت رطوبت فضلیه در اعضای ایشان یا ضعف حرارت ایشان از تحلیل بهم میرسد و همچنین مبرودین ... و بعد از امراض طویله می افتد و ایضاً کسی که مداومت نماید بر اغذیهٔ غلیظه و امتلا و مانند آن به جهت آنکه مستلزم کثرت فضول و ابخره است خواب بعد غذا و خوردن هنگام خواب و حمل ثقیل و حرکت سخت و جماع قبل هضم و ریختن آب شدید الحراره بر سر نیز از اسباب نزول نوشته و بیشتر مردم سیاه چشم را به جهت کثرت ... در عین اکحل عارض می‌گردد و بعضی گویند که چون آب در حدقه مجتمع گردد ازان غشای رقیق که حائل می‌گردد میان آن و میان حدقه متولد می‌شود بالجمله ازین اسبا.... اگر نزول یکبارگی افتد ضرورت علامات فارقه نبود و اگر بتدریج واقع شود آثار ابتدای آن دریافتن واجب ست تا قبل از استحکام آن تدارک کرده شود و علامت نزول آن است که اکثر اوقات خیالات همچون پشه . مگس و موی بود و دو شعاع و مانند آن به‌حسب اختلاف اشکال آن رطوبت روبروی چشم محسوس شود و فرق ... منذرهٔ نزول و خیالات دیگر

آن است که خیالات منذره در در اکثر مع افزونی کدورت چشم و خلل بصارت روز بروز خصوصاً در یک چشم یا در بهر دو مع تفاوت ... و در امتلاء خلو معده تفاوت در خیالات نشود و استعمال اشیای مسکن بخارات و مسهلات مفید نگردد و رنگ حدقه خالی از تغیر و کدورت نبود و بعد سه چهار ماه تغیر .... و زیاده از شش ماه نگذرد که ابطال بصارت نماید و اشیای روشن مثل چراغ و ماه مضاعف بیند و گاهی اشباح کثیر از چراغ و قمر تخیل نماید هر چند که در خارج از یک ... بیش نباشد و فرق در سدهٔ عصبه و نزول الماء چنان کنند که در نزول از غمز یک چشم ثقبهٔ دیگر متسع شود و در سده فراخ نشود مگر آنکه آب شدید الغلظ و با ... و اگر علیل با وجود صفای آب و لطافت آن روشنی آفتاب و چراغ نه بیند این نیز دلالت بر سده کند علاج هر گاه خیالات منذر نزول معلوم شود در ابتدا که هنوز بصر باطل نشده باشد نضج ماده پرداخته تنقیهٔ بدن از مسهل بلغم نماید به‌عده حب ایارج و شبیار و قوقا یا تنقیهٔ دماغ کنند و غرغره به‌ایارج و سکنجبین و دیگر غراغر و سعوطات و مضو... دماغ از رطوبت به‌عمل آرند و عطوسات اگرچه منقی دماغ ست مگر از جهت سختی تحریک در آن خوف تحریک آب ست لیکن بعد تنقیهٔ کامل مضائقه ندارد و اگر قوت قوی باشد تنقیه با .... و حب ذهب و حب صبر بطریق شبیار متواتر کنند و درین اثنا نضج ماده نیز مرعی دارند و در منضجات و مسهلات رعایت مزاج مریض و قوت او لازم شناسند و اگر قوت ضعیف باشد هر سه روز یا در هر هفته یکبار حبوب مذکور یا ایارج فیقرا همراه مطبوخ قنطوریون دهند و حبوب که بکار برند باید که کلان بسازند و آنجا که خوف افراط حرارت بود اطریفل به‌ایارج بکار برند و اگر مزاج احتمال کند ایارجات کبار خصوصاً ایارج جالینوس و ایارج ارکافانیس دهند و روفس گوید که تنقیه بشحم حنظل مع قنطوریون دقیق نمایند و بعد ... ملازمت اطریفل صغیر تنها یا به‌ایارج و اطریفل اسطوخودوس و معجون وج و معجون فلاسفهٔ هندی و معجون المؤمنین و حب کوتوالی و دوا بالمسک مر کثیر نافع ست و استعمال .... سوده در اطریفل آمیخته نیز معمول است و خوردن گلقند با وج و بادیان و زنجبیل مساوی با عسل از هر یک یک مثقال نافع و کذا استعمال تریاق کبیر و مشرد و دیطوس.... ابتدای نزول الماء بشرط نقای بدن نافع ست و همچنین مداومت افیون و استعمال هلیلهٔ مربی یک عدد هر شب و ایضاً شرب بادیان و پوست بیخ او و برگ او یا مرزنجوش و یا برگ ترنج مربی به عسل و یا هلیلهٔ کابلی مخلوط به آفتیمون و یل جعده جبلی بصبر و یا وج و یا سکبینج و یا غاریقون و یا ادمان اکل هلیون و یا لعق صعتر بعسل تا بست روز صبح ... هر واحد مفید ست و سعوط منقی دماغ مثل شونیز سوده در روغن ایرسا یا روغن آجر و یا بزهرهٔ خروس چند مرتبه و یا بصبر و کذا سعوط حجر البقر بقدر یک عدس و آ... و یا به شیر زن که مجرب سویدی ست و ادامت سعوط معمول و نفوخ مفید نزول و اکتحال وج مع سرکه تا شش ماه نافع ست و شمیدن مقویات دماغ مثل عنبر و .... و بوئیدن مرزنجوش و سداب و یاسمین و

شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا این ست که داغ ... * **407** *.... بدون قطع آن دهند تا رگ یسوزد و بعدا داغ سه روز حرام مغز بر آن بمالند به‌عده پنبه به روغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود بهتر باشد .... در اثنای آن سرشته پرهیز در دست دارند و تلئین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع است و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه اکحال ملطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویهٔ لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و به‌عده بتدریج ادویهٔ مرکب از سکبینج و مانند آن به‌عمل آورند و اکتحال تخم کتم محلل آب است باریک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل سیوتی ... کندر گرفته سوده در فتیله پیچیده به روغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد داخلی سنگدان چزر را چون خوب شسته خشک کنند و به مثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال کنند نیز عجیب النفع و بالخاصیت مفید و اکتحال عصارهٔ آمله هم نافع بود و بقول .... اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگز و خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال سر خفاش سوخته بعسل سخت سودمندست ... رمهٔ ععارهٔ درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول است و کذا دماغ خفاش با زغن .... عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال به روغن آجر برای تحلیل آب نازل بیعدیل و دیگر ادویهٔ مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت به‌عمل آرند و غذا .... حب این مرض باغذیهٔ خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیهٔ خشک مطنجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و در طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل ... سداب و بادیان تر و آبکامه و عسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بر غذا و در روز نکنند و مها امکن از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت .... خیالات منذر نزول الماء از استفراغات قویه و اغذیهٔ غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع به جهت خوف نزول آب احتراز کند و اگر بجای آب عادت ماءالعسل .... بغایت مفید بود و واجب است که صاحب آواز امتلای طعام و آب بسیار و شراب و شیر و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کند و بر خوردن طعام نیمروز اقتصار نماید و از مائبی ... و فواکه و بقول رطب و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و مبخرات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز و گندنا ... و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزد و اما اگر مریض جوان و گرم مزاج و کثیرالدم باشد و احتیاج به فصد لازم دانند به فصد اجازت دهند **و نزول الماء** صداع شدید حادث شده باشد اولاً علاج صداع

نمایند و بعد ازان بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیهٔ راس و تفتیح سده است .... فائده نمی بخشد لما قلنا سابقا ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع است اکتحال مغز سر خطاف به‌آب پیاز آمیخته و کذا عصارهٔ .... بادیان باکحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصارهٔ شقائق النعمان ماميران و خاکستر پیاز فصل ... بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجرهٔ مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رتهٔ سوده و کذا مغز سر میش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهرهٔ فرس الماء سه روز گذاشته بعسل آمیخته .... و چهار روز و کذا حجر لبنی سوده تا چهار روز و کذا عصارهٔ فراسیون تنها یا بزهرهٔ چرز آمیخته و کذا زهرهٔ کلنگ به‌آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون .... ادویه نزول است و کذا مر در آب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب باکحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا سرمه در آب کمات پرورده و کذا زهرهٔ .... بلدی خشک کرده سائیده به‌آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا کماذریوس و کذا ذریوس و کذا نفط سفید و آب برگ انجیر دشتی بعسل آمیخته و کذا دماغ خلد و زعفران ... سیاه بمشک آمیخته و ضماد زهرهٔ حجل بتکرار بعسل و زیت آمیخته و یا زهرهٔ خروس سیاه به‌دستور آمیخته و یا مرزنجوش و یا صبر سوده به‌آب پخته و یا پنجال باز .... سوسن پخته گرداگرد چشم و کذا برگ نرگس خشک سائیده در حنا آمیخته بر سر هر واحد نافع نزول الماء نوشته اند دیگر هر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس ... و روباه و خروس و آهو و شیر و گرگ و گربه میسر شود جون خشک نموده قدری مشک خالص بآن آمیخته در چشم کشند سودمند بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارهٔ ... پشه و عقاب و باز و کرکس و سنگ پشت بری مخلوط بعسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهرهٔ بز نر بفراسیون آمیخته و زهرهٔ خرگوش و ماکیان و بقر وحشی ... و دیگر بقول رازی اگر زهرهٔ شبوط وجدی و جحل خشک کرده سائیده به‌آب بادیان مروق بسرشند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع است .... ارجیحانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده با هم آمیخته اکثر در ابتدا مفید می‌شود دیگر بقول ثابت بن قره اگر مارقشیشای ذهبی ***407–1*** در شیشهٔ که گل حکمت نموده باشند اندازند و موی اسپ دردهن شیشه نهاده بطریق معروف چکانند و باحتیاط در شیشه نگاهدارند و شرباً و مروخاً بکار برند سعوط که .... نزول و تنقیهٔ دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول ست مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل‌الطیب یک ماشه کائنپهل چهار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند شیاف مرارات که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت مفید و از سرعت نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی می ماند اقلیمیای سوخته پانزده درم صمغ عربی هشت درم مداد هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیدهٔ قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر هر یک دو درم زهرهٔ کفتار افیون

هر یک یک درم زهرهٔ ماهی شبوط زهرهٔ کبک هر یک هفت درم زهرهٔ باشه و عقاب و گاو و گرگ و غراب و باز هر یک نیم درم و آنجا که روغن بلسان یافته نشود روغن آجر بدل او کنند و شیخ گفته که ضروری زهرهٔ شبوط و گرگ ست و دیگر زهرها زوائد اند و باید که به‌آب بادیان اکتحال نمایند شیاف که قائم مقام مرارات است جهت قطع مادهٔ نزول و انتشار بتجربه رسیده آب زهرهٔ بز کوهی در ظرف مسی خشک کرده ده درم شحم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فرفیون ... در هر یک یک درم به‌آب سداب یا آب بادیان شیاف سازند شیاف جلا که از شیاف مرارات بهتر و بی غائله است و جهت نزول آب و خیالات بی نظیرست و ضعف بصر رطوبی را بغایت مجرب توتیای کرمانی مغسول بست درم به‌آب مرزنجوش تازه که شب داشته صاف کرده باشند سرشته بگذارند که خشک شود زنجبیل فلفل دار فلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی اشق مس سوختهٔ زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم به‌آب بادیان تازه سائیده شیاف ساخته استعمال نمایند شیاف دهنهٔ فرنگ جهت منع نزول الماء مجرب و بی نظیر است و سبل و بیاض و ظفره و دمعه را نافع معه کوفی فلفل سیاه دارفلفل ناخن فیل تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیلهٔ سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیلهٔ زرد دهنهٔ فرنگ سسی هر یک دو ماشه مارقشیشای ذهبی تخم کهرنی سفیدی ... کبوتر صحرائی هر یک چهار ماشه قرنفل یک ماشه کوفته بیخته باریک سائیده در ظرف آهنی همراه شاخ گوزن به‌آب لیمو سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاهدارند و در نسخهٔ اصول صاحب فتاح وزن دهنهٔ فرنگی چهار ماشه است و گفته که اگر دهنهٔ فرنگ هم نرسد عوض آن توتیای سبز اندازند کحل معمول در نزول هلیلهٔ زرد مع خسته سوخته ...النیل سوخته هر یک دو درم غنچهٔ یاسمین ناشگفته در سایه خشک نموده یک صد عدد دارفلفل ده عدد صلایه کرده به‌عمل آرند ایضاً قوی تر از اول دارفلفل .... چینی صادق هر یک دو درم بندقهٔ اسرب که در بدن شیر زده باشند بوزن چهار درم سرمه سا نموده بکار برند کحل برای ابتدای نزول و ضعف بصر و سلاق مع توتیای کرمانی مغسول توبال سس سوخته مروارید بسد ساذج هندی اقلیمیای فضه صبر سقوطری سرطان بحری سوخته زعفران سنبل رطیب هر یک دو درم ساذنج مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک دانگ مثل سرمه تیار نمایند کحل مجرب حکیم ذکاءالله خان که در منع نزول ... قلیل آب خاصیت عجیب دارد مروارید سرمه مارقشیشای ذهبی سوخته پوست هلیله زرد فلفل گرد مشک ورق نقره به‌دستور تیار ساخته اکتحال نمایند ماهی ورق طلا و سنگ بصری و مامیرلن چینی اضافه کرده می‌شود کحل معمول حکیم واصل خان که بر خود آزموده بودند برای دفع نزول که شروع شده باشد .... راهم نافع است و تقویت بصر کند سنگ بصری گل سنپیلی تازه هر یک دو دام مغز گهنگچی مامیران چینی مغز تخم سرس کف دریا مروارید مغز تخم کهرنی هر یک نیم دو ماشه ...

سیاه قرنفل هر یک دو نیم عدد لیمو کاغذی یازده عدد گلاب نیم آثار اول از لیمو تخم برآورده سنگ بصری مغز گهونگچی و کهرنی و سرس در آن انداخته بند کرده بالای ... ان آویزان نمایند که دود به آن رسد در چهار پنج روز که لیمو خشک شود باز لیمو دیگر پر کرده نگاهدارند باز گرفته باریک سائیده در آب لیمو اندر ظرف کاسنی از چوب ... که فلوس جست در آن چسبانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسبانیده کهرل کنند از هر دو چوب به دفعات و ماميران و گل چنبلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند ...کنند تا که صد لیمو تمام شوند آن وقت مروارید سائیده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه سائیده نگاهدارند وقت صباح یا شب ...میل قدری در چشم کشند و بعد چهار پنج روز چرک دندان در هم کشیده باشند بشب و در آن روز موقوف نمایند انشاالله تعالی آهسته آهسته نزول دفع شود .... مقوی که جهت ضعف بصر و غلظ روح و خیالات و نزول آب مجرب ست نسخهٔ آن اجزای همان شیاف جلاست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران .... کتیرا صمغ اشق مس سوخته زنگار اقلیمیا داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی به‌دستور کحل صابون که در ابتدای نزول مستعمل نسخهٔ آن ... ست که در ادویهٔ بیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفت ده ماشه و نیم و نیله تهوتهه سه ماشه و یک سرخ ست **408** باید که یک روز در میان داده اندر چشم کشند و از ترشی و بادی و غذای حار احتراز نمایند و روزی که در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند معجون که بعد تنقیه ... استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهترست وج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند دو چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند معجون که مسمی بفلاسفهٔ هندی ست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات و خاصةً جهت نزول و اکثر امراض چشم مفید و بی بدیل ست هلیلهٔ‌کابلی بلیلهٔ آمله فلفلسیاه دارفلفل تربد موصوف هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبر زد هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند و روغن گاو به‌دستور مقرر بقوام آرند نفوخ برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه قرنفل الائچی خرد هر واحد پنج عدد دار شیشعان شش ماشه سنبل‌الطیب دو نیم ماشه سائیده نفوخ کنند ذکر ادویه هندیه نافع نزول الماء مغز گهونگیهی سفیده آب لیموی کاغذی کهرل کرده باریک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم چکند که مانع نزول است و کذا اکتحال تخم نربلی بعسل سائیده و کذا نوشادر سوده و کذا زهرهٔ کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد و در منع آن مجرب و عجیب است شیرهٔ برگ تمر هندی بوزن ده فلوس در جام پهول کرده با دستهٔ چوب نیم که فلوس بر سرش وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود بعد ازان در شیر زن که پسر داشته باشد چهل پاس کهرل

نمایند و بکار برند دیگر مغز هنگوت دو جزو افیون یک جزو به‌آب سائیده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع و کذا چرک گوش آدمی و انکوزهٔ مساوی در شهد سوده اکتحال نمودن و دیگر که نزول را زیاده شدن ندهد نیله تهوتهه دو دام کتهٔ سفید پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه تانک پهئکری بریان پنج تانک به‌آب سائیده شیاف سازند و در سایه خشک نموده اندر چشم کشند دیگر که مانع نزول الماء است و افزون شدن نمیدهد حلتیت نربلی سنگ بصری توتیای سبز پهئکری بریان ههر یک چهار درم با دو آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته به شیر عورت سائیده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان هندست شب یمانی دو ماشه در ظرف گلی بریان نمایند هر گاه گداخته شود دو قرنفل در آن غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری به‌آب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد چشم طلا کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که ایارج فیقرا درین به‌آب جلیل النفع است و کذلک حب ذهب و آنچه در آن ادویه مثل قنطوریون قصامر واقع شود و از جمله ادویهٔ قویهٔاکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی ست و آنچه بسیار مجرب ست سر خطاف سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره است و قوی تر ازان شیاف مراراتمارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان در آن نافع بود و آنچه در ابتدای اب نافع ست این است که بگیرند زهرهٔ نر گاو جوان صحیح البدل و در ظرف مسی قریب ده روز تا دو هفته بگذارند به‌عده مر و زعفران سوده و زهرهٔ سنگ پشت بری و روغن بلسان هرواحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال نمایند و ایضاً بگیرند خربق سفید یک جزو و حلتیت یک جزو و سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضاً از خربق سفید یک جزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو به‌آب ترب شیاف ساخته استعمال نمایند و هم او می نویسد مردی را دیدم از طلبهٔ علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن به استفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شورباها و مرطبات و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال اکحال ملطفهٔ محللهٔ جالیه نمود پس بصر او بخوبی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر مذکور نفع می بخشد حکیم علی گوید که از بعضی نقل کرده اند که بعد استفراغ موافق به فصد و مسهل و لزوم پرهیز چون محاجم و آله معروف با نبوبهٔ که از برنج و آبگینه میسازند برهر دو شریان صدغین نهند و عقب او میل به‌آب گرم فرو برده در چشم کشند و هر روز یک دو بار این عمل نمایند نزول الماء را زائل کند و چون آب رقیق شود به شیاف مرارات و شیاف بر.. اکتحال نمایند که از قدح غنی سازد و از تالیف من منجمله ادویه عظیم النفع این است که توتیای کرمانی مازوی سبز توبال مس هر یک سه درم سرمهٔ بعید اقاقیا قلقطه سوخته سفیداب دخان سقف خانه مس گران هر واحد یک درم و نیم خوب بسایند تا مثل غبار گردد هر روز دو بار در چشم کشند و از مرطبات پرهیز کنند و بر اطریفلات مواظبت نمایند و گفته که این

سرمه جلیل النفع است چنآنچه زنی پیر ساله را نزول‌الماء عارض شده بود و یک چشم او نابینا گشت و سه سال برین حال بگذشت و جمله کحالین اتفاق بر آن داشتند که علاجش بجز قدح نیست و مریضه ازان می ترسید پس بگفتهٔ من چهار ماه بر استعمال کحل مذکور ... و مرض او زائل شد و بصر او عود کرد و این کحل را برای کسی که مزاج او خصوصاً مزاج سرد چشم او شدید الرطوبت باشد خوب ست و اکتحال زهرهٔ افعی بعسل .... ❋ **408-1** ❋ در کوزه نو گذاشته سرش بند نموده بگل حکمت گیرند و در کوزه شیشه گران یا تنور تا هفت روز داشته برآرند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه سا نموده .... درین به‌آب سخت سودمند است و این شیاف نیز از مجربات اوست پوست سلیخه کوفته بیخته بزهرهٔ آهو و خرگوش یا کبک نر سرشته خشک کنند و بار دیگر سائیده ... خشک نمایند و به‌آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع ست دیگر اگر سر فرشنگه را در پیه ماهی روهو بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود بر آورده .... بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب آنرا در چشم کشند انگاه سودهٔ سر خطاف را بطریق سرمه اکتحال کنند و بربندند و سه روز همچنین ... بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال است دیگر اکتحال بتوتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی هر دو را به‌آب بادیان پرورده نافع بود باسلیقون کبیر معنی او کحل روشنائی واضع او بقراط است تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و دمعه و جربو سبل و ظفره و شرناق و ستبری پلک را نافع است .... اقلیمیای نقره هر یک ده درم نمک اندر آنی ساذج هندی سفید ارزیز فلفل ساه دارفلفل سنبل‌الطیب سرمه اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی قرنفل ... هر یک یک درم صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا مس سوخته هریک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب دارچینی هر یک سه درم پوست هلیلهٔ زرد چهار درم کوفته و .... استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف ببندند و اگر عصارهٔ مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند برود برای ابتدای نزول و خیالات نافع و نشـ.... رطوبات کند و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز دافع ست ساذج هندی نیم درم بورق یک درم نشاسته دو درم سرمهٔ اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده حب ایارج که برای نزول‌الماء معمول مؤلف مفتاح است مصطگی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل‌الطیب اسارون صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون انیسه شحم حنظل قنطوریون دقیق هر واحد یک درم تربد موصوف سنای مکی کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته نگاه دارند به‌عده بیارند بسفایج فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست هلیله .... پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه گاو زبان هر واحد یک درم در نیم انار آب بجوشانند وقتی که این قدر آب بماند که در آن ادویه خمیر کرده شود مالید ه صاف نموده ادویه ... در آن خمیر کنند و بقدر مونگ جها سازند و بعد نضج مواد حب مذکور شش ماشه یکپاس شب باقی مانده به‌آب گرم خورند و بخواب روند به‌عده وقت صبح حب مذکور یک توله همراه ... بخورند گل بنفشه نه ماشه گل سرخ سرخ گاو زبان هر واحد هفت

ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه نیم‌کوفته مشب در نیم آثار آب تر کرده و صبح جوش دهند یا خیسانیده ... و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب‌الثعلب بنوشند و وقت دو پهر آب یخینی خورند و سه پهر کهچری ... حب ذهب که درین مرض بکار آید و تنقیه مواد حار از سر و چشم نماید صبر ده درم تربد موصوف هفت درم پوست هليلۀ زرد پنج درم سقمونیا سه نیم درم ... گل سرخ هر یک دو نیم درم زعفران نیم درم شربت دو متقال حب کنعانی که دماغ و جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت فالج و ... دواءالثعلب نافع و هر گاه یک درم ازان با یک درم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور البصر افزاید و منع نزول‌الماء کند صبر زرد مغز بادام پوست هلیله زرد هر یک یک .... کوفته بیخته حب سازند حب کوتوالی مفید درد سر و مخرج صفرا و جمیع فضول دماغی و برای دواءالثعلب و روشنی چشم بسیار مفید چنآنچه دوستی آزموده و .... نزول‌الماء سودمند صبر سقوطری سقمونیای مشوی شحم حنظل عصارۀ افسنتین مصطگی هر یک یک نیم دانگ مقل یک دانگ کتیرا نیم دانگ این جمله یک شربت و در جمیع اوقات حتی که بعد طعام داده شد نافع آمده و بدانکه آنچه از قسم حبوب درین مرض بخورانند باید که کلان بسازند تا در معده دیرتر ماند حب جدوار... منع تولد نزله و تقویت دماغ خصوص مادۀ نزول چشم بعد تنقیۀ دماغ و بعد اطریفل اسطوخودوس مسهل النفع است افیون مقطر صاف کرده جدوار اسطوخودوس صمغ عربی هریک یک درم زعفران پوست هلیله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هریک دو درم به‌آب صمغ حب‌ها بقدر .... و فلفل بسته از حب خورد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول‌الماء درابتدای ... مانع نزول است و در انتها ضماد نمودن نفع میرساند مغز خستۀ بلیله مغز خستۀ آمله به‌آب صافی تا سی پاس سحق نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول در سبل گذشت.... مجرب شیخ الرئیس ست حب الفاده جزو صمغ عربی یک جزو هر دو را در بول کودک نابالغ سائیده بکار برند ایضاً که در ابتدای نزول عجیب الاثر است و پنبدانۀ سوخته .... خاکستر غوک بحری دو جزو سائیده دو میل در چشم کشند بمداومت بعد مدت اثر میکند روغن آجر که لقوه و فالج و امراصض بارد را نفع دارد و جهت سم عقرب دافع ... نعغ کثیر دارد و خشت پختۀ سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر انبر هر قطعه را گرفته در روغن زیتون سرد کنند پس از روغن .... ***409*** ...ـولات حکیم ممدوح ست و اگر آب بادیان تر بست مثقال عسل صاف ده مثقال زهرۀ کبک یک مثقال مجموع را در شیشه کرده در آفتاب نهند تا غلیظ شود ... بکار برند در نزول و تقویت بصر از شاگرد حکیم موصوف منقول است محمد زکریا گوید که زهرۀ گاو یک عدد در سکرجه کرده بر آتش نرم بگذارند و یک درم

حلتیت ... تا حل شود پس یک درم روغن بلسان داخل کرده بگذارند که غلیظ شود پس شیاف ساخته استعمال نمایند که عجیب الاثر و مجرب است و بیاض و انتشار را نیز فائده تمام .... ترکی زنجبیل حلتیت بادیان مساوی بعسل سرشته بقدر فندق هر صباح خوردن نیز از مجربات خود شمرده انطاکی گفته که در ابتدا مبادرت به تناول ایارج کبار و غاریقون و دواءالملک و و معجون هرمس و اکتحال بصبر و دماغ خروس پیر به شیر زنان و دماغ خطاف بعسل و کحلی که در بیاض گذشت به‌آب پیاز و ترب نافع است و برای بارد مزاج مثل زیت کهنه بعسل و مشک و مروارید محلول و کحل فولس چیزی نیست و حار مزاج از مروارید و سرمه و مارقشیشای سوخته کحل ساخته در چشم کشد که خاصیت عظیم در منع آب ... آنچه نازل شد برمیدارد و اگر رقیق و صافی باشد صاحب ترویح و حاوی صغیر گویند که در ابتدای نزول بعد نضج به مطبوخ بادیان سه درم بادرنجبویه اصل‌السوس جو مقشر نیم کوفته هر واحد دو درم با گلقند ده درم و تنقیه بدن و دماغ به حب ایارج یاقوقایا و تغذیه بمزورهٔ نخود مع قرطم و بعد تنقیه استعمال غرغره بماءالعسل و ایارج فیقرا و پرهیز از اطعمه بارد رطب و غیره اکتحال به شیافات حاده و اکحال مبدوهٔ آب مثل شیاف مرارات و باسلیقون نمایند و اگر مرارهٔ بز کوهی ده درم شحم حنظل یک مثقال فرفیون نیم درم سکبینج یک نیم درم سحق کرده در آفتاب خشک نمایند و به‌آب بادیان سبز یا سداب تر شیاف ساخته به گلاب حل کرده در چشم چکانند در ابتدا نزول‌الماء نافع بود و آنچه بصر را تیز کند و منع نزول نماید و ازان ایمن سازد تنقیهٔ دماغ و سرست در هر سال یکبار یا دو بار به حبوب و ایارجات و مطبوخات و تناول آب بادیان و آب سداب و طبخ وج و طبیخ دارفلفل و طبیخ ماميران و طبیخ عروق الاصفر و آب بادروج و اکل حلتیت و ترک مسکر و عشا و تخمه و جماع و اگر توتیا سائیده سه بار در آب بادیان سبز تر کرده خشک نموده .... فلفل دارفلفل ماميران هر واحد مثل عشر توتیا داخل کرده به‌آب بادیان بسایند و خشک کرده استعمال نمایند برای حدت بصر و منع نزول‌الماء سودمندست و گاهی یک حبه مشک درین ترکیب می افزایند مصنف اقتباس می نویسد که در ابتدا جهت نضج این مطبوخ دهند اسطوخودوس بادیان مکوه بادرنجبویه هر یک نه ماشه اصل‌السوس مقشر بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هریک هفت ماشه قنطوریون دقیق انیسون هر یک چهار ماشه مویز منقی سه توله انجیر زرد چهار عدد خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک دو توله سائیده صاف نموده و غذا شوربای مرغ و کبک و سنگخواره نان خشکار تا یک هفته و بعد حصول نضج جهت تنقیهٔ دماغ وقت آخر شب حب قوقایا و ایارج و بنفشه و شبیار نه ماشه بعرق مکوه فرو رند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یک نیم توله هلیلهٔ سیاه سه توله تربد سفید ریوند خطائی هر یک نه ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر ترنجبین هر یک هفت توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده دهند و بجای آب بر عرق مکوه و بادیان قناعت ورزند و وقت دو پهر نخوداب مرغ نوشانند و وقت شام غذای سابقه

دهند صبح از مطبوخ اسطوخودوس بادرنجبویه بادیان هریک نه ماشه اصل‌السوس هفت ماشه انیسون چهار ماشه شربت بنفشه چهار توله حرف نه ماشه و یا تودریین ویا کنوچه پاشیده بنوشند و همین نمط چهار مسهل کنند و روز انتها تنقیه به حب ذهب و صبر کنند و این تدبیر وقتی سود دهد که آب بغایت رقیق و صاف و نو در آمده باشد و اگر غلیظ و کهنه شده باشد سود نمی دهد و باید که تنقیهٔ دماغ بکرات و مرات نمایند ئ افضل آن است که در هر هفته ایارج فیقرا و یا حب ایارج نه ماشه بخورند و بعد حصول تنقیه تام جهت نشف رطوبات باشیای مسدوده و ملطفه و مجلیه مانند شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و اگر بصلاح نیاید بعد یک سال یا دو سال دستکاری نمایند و بهتر آن است که در ابتدا بعد تنقیه هر شریان صدغین کنند و داغ بآهن دهند و بگذارند که پخته شود ویم کند و تا چهل روز ببالاید و اگر درین اثنا ریم بند شود اندکی تیزاب نهاده باز ریم را جاری سازند و مقویات چشم و دماغ مثل اطریفیلات و معجون وج خورانند صاحب جامع از طبری نقل کرده که علاج قبل از قدح چنین نمایند که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر از اعتدال کیفیتی خارج شده باشد بسوی اعتدال رو کنند و اگر مزاج طبعی او احتمال استفراغ به‌ایارجات کند اول به مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند به‌عده هفت روز مهلت داده تنقیه به حب ایارج یا حب قوقایا یا حب صبر بافسنتین و گل سرخ سازند و بعد تنقیه پرهیز کنند و بر الطف اغذیه اقتصار ورزند و از اغذیه مبخره اجتناب نمایند و بعد ازان قدح کنند اگر تاخیر قدح به‌سببی رو دهد اکحال و شیافات مبد و آب استعمال نمایند و لزوم پرهیز کنند که آب صافی گاهی بحسن تدبیر و استعمال این کحلها تحلیل و جلا می یابد اگر استفراغ به‌مسهلات جایز نبود بحقنه لینه به دفعات کثیر تنقیه کنند و بعد تقین نقاع بدن بقدح بپردازند و یا باکحال و شیاف و مرارات اکتحال نمایند و مارقشیشا را در کوزه کرده گل حکمت رفته بسوزند تا خاکستر گردد و یک جزو او با دخان سقف مس گران و اقلیمیای ذهبی هر واحد یک جزو فلفل نیم جزو سحق کرده به‌شراب کهنه تسقیه دهند و خشک کنند و مرتبهٔ دیگر ***410*** به‌آب بادیان تسقیه نمایند و خشک کرده بسایند و بحریر بیخته استعمال نمایند که این کحل بعد تنقیه بدن و سر اکثر استعمال نموده و نزول آب زائل شده و حکیم عابد نوشته که در کتب معتبر دیده ام که پیاز مدور در آب و روغن زرد بپزند و بر نهار بخورند و از طعام شب اجتناب نمایند و رسومات ترک سازند و در جوف نهار نان ساو... و مطبوخ مذکور بقدر هاظمه تناول کنند و از بست پیاز تجاوز نکنند و اگر از طعام شب صبر نکنند در آخر روز نان محروس به آب دهند و دها و کامل برین مداوا ... وهر شب یا صبح یکبار از عسل مقوم به مثل او آب پیاز یک میل در چشم کشند که این ترکیب ماء اسود را نفع میکند انتباه هر گاه این مرض مستحکم شود و بصر را بالکل زائل گرداندغیر از قدح تدبیری سود ندهد و هرگاه ارادهٔ قدح باشد قبل ازو تنقیه بدن و دماغ نمایند و اگر احتیاج باشد فصد نیز کنند و ایضاً پیش از قدح نظر کنند که از آبهای مذکور کدام

قسم ست و قابل قدح است یا غیر قابل و با سدهٔ عصبه مرکب است یا نه اگر قابل و با سده باشد اول تفتیح سده کنند بتدبیری که در به‌آب بطلان سده خواهد آمد انفتاح سده قدح نمایند و آنچه غیر قابل قدح باشد آنرا با این تدبیر قابل قدح سازند که تلطیف غذا کنند و کمتر خورند و از اغذیهٔ غلیظه چون گوشت گاو و شیر و ... خوردن شب و جماع و شراب و استحمام و پیاز و گندنا و بادروج و ماهی بپرهیزند و ماهی را خاصیتی ست که بر حدوث آب و تغلیظ آن یاری میدهد و کحلها .... چون مرارت و مانند آن در چشم کشند و بقول صاحب خلاصه التجارب ایارج فیقرا بسیار دهند باین مطبوخ قنطوریون دقیق سه درم بسفایج هفت درم تربد سفید مویز بست درم همه در نیم آثار بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید صاف کرده بکار برند و نزد راقم بهتر آن است که تامدت چهل روز یک روز در میان دهند و بجای آب .... بعرق بادیان ساخته بنوشند و اغذیه یابسه خورند و این تدبیر برای اقسام آب غلیظ است و اگر آب رقیق منتشر باشد اصلاح او بر خلاف این تدبیر کنند یعنی مفلظات و یا ماهی بخورند تا که آب بقوام آید و صاحب قدح مبتلا بصداع و ذکام و عطاس و سعال یا شدید الضجر یا سریع الغضب نباشد و شراب و جماع و حمام ترک کرده اکل اشیای مبخره والبان و بقول و فواکه رطب احتراز نماید و معهذا بعد سکون آب و حصول اندکی غلظ قوام قدح نمایند و ایضاً هنگام اراده قدح باید که چند روز قبل و قبل از تنقیه ماهی تازه و اغذیهٔ مرطبهٔ ثقیله بخورانند و دیگر از اشربه و غیره مضرات آب استعمال نمایند پس تنقیه موده قدح کننند و بالجمله اگر آب بسیار رقیق یا بسیار غلیظ و از حسن تدبیر بقوام معتدل نیاید طمع منفعت از قدح نباید داشت و در یوم معتدل الهواء و موسم یکی از اعتدالین و بر نهار قدح کنند و در آن روز ابرو باد تند خصوص ... و مغربی نباشد و بعد قدح پنبهٔ بز روی بیضه و روغن بنفشه مخلوط آلوده برچشم نهند و بر بندند و چشم صحیح را نیز بسته دارند و تا سه روز در تاریکی بر پشت بخوابند و سخن نگویند و برای حاجتی بر اشارت اکتفا کنند و بول و بر ار هم بر پشت خوابیده کنند و از عطسه و سرفه و غضب خود را نگه دارند و بر صدغین چیزی که سرد و سخت .... ضماد سازند تا صداع عارض نشود و اگر آمد عطسه معلوم شود بینی را بدست بمالند و باطن انگشت خنصر بزور منضغط نمایند و اگر سرفه آید تدارک او به یاقوذ او غیـ.. و طعام بسیار اندک باید خورد و اشیای آشامیدنی مثل دلیه گندم بی نمک وقت شدت گرسنگی تناول نمایند و آنچه خائیدنی باشد نخورند و از اغذیهٔ مهیج ریاح و مبخرات و گویند که موافق ترین اغذیه حریرهٔ آب سبوس گندم است و اگر ضعف عارض گردد بشوربای رقیق گوشت تیهو بلاد سوست غذا سازند و اگر ورم یا صداع و غیره ... بتکرار نهادن دوای مذکور و خواب بر پشت تا یک هفته حاجت افتد و در ورم حل رباط قوی و ارخای او واجب است و تا که وجع زائل نشود از ایستادن مریض احتیاط نمایند و در هر سه روز بوقت سه پهر رباط بگشایند و تجدید دوا نمایند و هنگام گشادن عصابه به‌آب خلاف یا کدو یا اب عصی

الراعی و مانند آن تکمید چشم نمایند و بعد کشادن پنبه ... و پلک را به‌آبهای مناسبه بآهستگی تمام بشویند و به پنبه نشف کرده پنبه را در سفیدی بیضه آلوده بر چشم نهاده باز بر بندند و بعد از ایام مذکوره بیمار را راست بنشانند پس .... او بالش نهاده و هیچ حرکت نکنند و مقنعهٔ سیاه بر روی آویخته دارند و اگر خواهند شادنج مغسول یا سرمهٔ سیاه در چشم کشند و از جماع و اطعمهٔ مبخره و غلیظه و شرب شراب کثیر شب منع کنند و در هر فصل به مطبوخ افتیمون و حب ایارج تنقیه نمایند و بریاضت معتدل امر کنند و دخول حمام بعد ریاضت و دلک قدمین در اوقات خلو معده مناسب است **ضعف بصر** و این عبارت است از خللی که در فعل بصارت واقع شود مثلاً هر شیء کما منبغی دیده نشود یا از مسافتی که بصر سالم میبیند نتواند دید یا در رویت اشیا خطا کند و چیزی بزرگ را خرد بیند و سیاه را سفید و دراز را کوتاه و راست را کج یا هر یک بعکس ان و علی هذا القیاس بالجمله اسباب کلیهٔ این مرض بر شش نوع است یکی آنکه سوء مزاج عام در بدن غیر خاص بدماغ و چشم یا خاص در معده بود از یبوست غالب یا رطوبت غالب خلطی یا ساذج یا بخاری متصاعد از بدن و معده ***411*** یابرودت مادی یا غیر مادییا غلبهٔ حرارت مادی یا غیر مادی که موجب این مرض گردد چنآنچه در حمیات حاره و دق و فرط اسهال و جمود و استسقا عارض شود دوم آنکه سبب او در نفس دماغ باشد از امراض دماغی معروف است که در جوهر دماغ یا در بطن مقدم افتد و یا از ظربه صاغط که عارض او گردد و این قسم دوم اکثر از رطوبت غالب یا یبوست که عارض شود عقب امراض و حرکات مفرط بدنی و نفسانی و استفراغات مفرط مسقط قوت مجفف ماده می افتد سوم آنکه از امر مختص بروح حامل قوت باصره باشد که رقیق یا کثیف یا غلیظ یا قلیل گردد و رقت روح اکثر از یبوست و حرارت بود و گاهی از شدت تفریق بواسطهٔ دوام نظر بقرص آفتاب و آتش و مانند آن از مشرقات عارض شود و گاهی اجتماع مفرط روح بسوی احتقان مفرط محلل نمد می گردد و اولاً به‌سبب آن کثیف گردد پس بار دوم رقیق شود و ازین قبیل ست آنچه از طول مقام در تاریکی و برامدن ازان بروشنی دفعهً حادث گردد و کثافت و غلظ روح یااز یبوست و رطوبت بود و یا از اجتماع شدید و احتقان که مؤدی بترقیق روح نگردد و گاهی سبب رقت و غلظ خلقی بود و قلت روح گاهی در اصل خلقت بود و گاهی به‌سبب شدت یبس و کثرت استفراغات خصوصاً حجامت و جماع و بیداری مفرط و اغذیهٔ یابس و قلیل التغذیه مثل قدید و عدس و کرنب و بادنجان و غیر آن ویا ورود چیزی شدید الحرارهٔ در داخل بدن یا از خارج آن مثل ملاقات هوای گرم خاصهً در صحرا چنآنچه مسافران را در گرمی قوی و کسی را که در حمام اطالت مقام نماید و غیر آن چنآنچه از کثرت حرکات بدنی مثل تعب یا حرکات نفسانی مثل کثرت هم و حزن و غم و سهر و یا ضعف معده یا جگر و یا به‌سبب ضعف دماغ و صعوبت امراض و قرب موت که روح تحلیل پذیرد عارض گردد چهارم آنکه ضعف و آفت بصر به‌سبب طبقات چشم

باشد و آن اکثر به‌سبب طبقات خارج غیر طبقات غائر بود و این یا به‌سبب جوهر طبقه باشد و یا به‌سبب منفذ که دروی هست آنچه به‌سبب نفس طبقه بود یا از مزاج وی باشد و آن اکثر بواسطۀ احتباس یک در آن یا اختلاط حضض رطوبی بآن یا عروض جفاف و یبس و تقشف و تحشف و خصوصاً بعنبیه و قرنیه بود و یا از فساد سطح طبقه بود بآثار قروح ظاهر یا خفی و مناسبات رمد کثیر میل شفاف او یا رنگ غریب بداخل طبقه چنآنچه در یرقان از زردی قرنیه یا در طرفه از سرخی یا انسلاخ رنگ طبعی مانند آنکه عنبیه را عارض شود یا رقت طبقه به‌سبب عروض تاکل یا به‌سبب نبات غشا بر آن چنآنچه در ظفره یا انتفاح و غلظ عروق او چنآنچه در سبل افتد و یا از ورم یا تشنج عنکبوتیه باشد و آنچه به‌سبب ثقبه و منفذ عارض شود و یا ارضیق غیر طبعی بود ویا از اتساع و یا انسداد و چنآنچه در نزول الماء افتد و اسباب این هر سه بفصول علیحده مذکور شد پنجم آنکه به‌سبب رطوبات چشم باشد و این یا از غلظ یا از رقت جلیدیه بود یا از تغیر بانگ او بخلط غالب یا از خشونت او یا از عظم یا صغر او باشد و سبب غلظ یا کدورت جلیدیه سیلان رطوبات عفنی سوداوی در دماغ و قدری انصبه‌آب آن بر جلیدیه باشد و سبب تغیر رنگ غلبۀ خلطی از اخلاط اربعه بوده و سب خشونت او مادۀ لذاع و قباض حریف یابس باشد که از بطون دماغ بسوی عصبۀ مجوفه بریزد و اول دمعه پس خشونت در جلیدیه پیدا شود و سبب کبر جلیدیه کثرت انصبه‌آب ماده است بسوی آن و سبب صغر او ضعف قوت او یا شدت تحلیل از حرارت یا یبس غالب بود ویا از کبر و صغر و غلظ و رقت رطوبت بیضیه و یا کدورت آن باشد و سبب کبر او قصور در هضم رطوبت جلیدیه بود حتی که فضول او کثرت پذیرد و یا زیادتی ماده دارد بر آن بود و سبب صغر او یا انفصال چیزی از آن بود چنآنچه از سیلان بعض اجزای او هنگام قدح و مانند آن بود و یا غلبۀ حرارت یا یبوست بر آن یا بر جلیدیه و سبب غلظ او یا مخالطت مادۀ مغلظه بود مثل سودا یا کیفیت غالبه مثل برد مجمد و حرارت عاقد با حالۀ مائیت بسوی ارضیت و سبب رقت و یا غلبۀ مائیت مخاط بود و یا ترسیل حرارت لین و سبب کدورت آن که اختلاط رطوبات و ابخرۀ مغیر اشفاف او شود و آن یا از غلبۀ مواد سوداوی بر بدن یا سوء تدبیر در اکل و شرب باشد و گاهی کثرت مجامعت موجب تکدر بیضیه می‌گردد و مضرت زجاجیه ببصر از جهت مضرت او جلیدیه باشد که به‌سبب ایراه او غذای غیر معتدل بر جلیدیه قوام او از اعتدال برگرداند ششم آنکه از آفت عصبۀ مجوفه باشد و این یا از ضغطۀ عصبه به‌سبب یبوست یا رطوبت و یا از ورم به‌سبب مواد حار یا بارد یٔ یا از انهتاک او به‌سبب ضربه و سقط شدید که بسر رسد عارض شود طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اولا بسوی ثقبه و طبقات چشم نظر کنند اگر ثقبه از حالت طبیعی تنگ یا فراخ محسوس شود سببش ضیق یا اتساع باشد و اگر رنگ مردمک متغیر نماید و دیگر علامات ابتداء نزول الماء موجود باشد سببش نزول بود و اگر در ثقبه کدورت محسوس شود بپرسند که پیش ازین کثرت صوم یا فرط

استفراغات یا کثرت سفر در گرما و ملاقات غبار دائماً اتفاق افتاده است یا نه اگر باشد و بآن آثار نزول الماء و انتشار نباشد و دفعةً ظلمت چشم و عدم انطباع عکس محسوسات در وی عارض شود و بعد تنقیهٔ سودا ظلمت چشم قلت پذیرد سببش قلت و یبوست و کدورت جلیدیه بود و الا اگر با وجود کدورت محاذی ثقبه فقط پرده یا شیء سیاه متحرک بحرکت چشم پیش چشم محسوس گردد و نظر بطرف آسمان نسبت بنگریستن سوی زمین صاف و روشن نماید و ایضاً وجود علامات *412* غلبهٔ سودا خواه سوء تدبیر اکل و شرب خواه تقدم فرط جماع یافته شود سببش کدورت و غلظ رطوبت بیضیه باشد و اگر ثقبه بر حالت طبعی نماید بر رنگ و شکل طبقه غور کنند اگر رنگ طبقه زرد یا سرخ نماید سببش یرقان چشم یا طرفه باشد و اگر پرده ظفره یا انتفاخ عروق سبل یا اثر قرحه یا رمد معلوم شود سبب او همان مرض باشد و طبقه رقیق نماید سببش تاکل او باشد ئ اگر جفاف ئ تقشف در طبقه محسوس گردد سبب او یبوست طبقهٔ عنبیه یا قرنیه باشد و اگر در قرنیه مانند ابرو غمام دیده شود و صاحب آن اشیا را چنان بیند که گویا در دخان یا ضبه‌آب اند سببش غلظ قرنیه و رطوبت آن باشد و اگر قرنیه خشک و لاغر و منشنج نماید و تقدم امراض حاده یا استفراغ مجففه یا ملازمت اکحال شدید التحلیل مثل کحلهای بیاض و ظفره یا مشی در آفتاب یا قرب آتش مفهوم گردد سببش یبوست قرنیه باشد و اگر رنگ قرنیه مایل به سفیدی یا سرخی یا زردی یا سیاهی یا زرقت نماید و همه اشیا سفید یا سرخ یا زرد یا سیاه یا ازرق بیند سببش تغیر لون قرنیه بخلط غالب بر قرنیه یا غلبهٔ خلطی از اخلاط اربعه جلیدیه باشد پس اگر غلبهٔ بلغم است همه اشیا سفید بیند و اگرخون ست سرخ و اگر صفراست زرد و اگر سوداست سیاه و اگر سودا مخلوط ببلغم است آسمانجونی و در خوار .... چنین بیند و به‌حسب امتزاج اخلاط غیر آنها از الوان به نظر آید و اگر از این آثار هیچ مدرک نگردد از مریض سؤال کنند که اشیا از قریب خوب می مایند یا از بعید و چیزهای چپ و راست خوب دیده می شوند یا نه و در بصر اختلاج و در چشم خلش و گاهی کم و بیشی ضعف بصره اشیا خرد یا بزرگ و گرانی و الم در چشم می‌شود یا نه اگر گوید که از قریب بهتر محسوس می گردد و باوجود آن نظر بر اشیای روشن قادر نبود سببش قلت یا رقت روح باصره یا رقت جلیدیه باشد و ایضاً قلت روح را اندک انخفاض بر حدقه لازم بود و رقت روح را کثرت ضعف بصر در روز نسبت به شب لازم باشد پس قلت روح که از سبب بادی بود بتقدم آن دریافت گردد و آنچه از سوئ مزاج بدن باشد علامات آن موجود بود و آنچه از ضعف اعضای هاضمه باشد بکثرت ریاح و نفخ و ضعف هضم و هزال بدن و ضیق عروق آن و آنچه از ضعف دماغ بود بعلامات نزله و ضعف دریافت شود و اما رقت روح را شدت تضرر از شعاع و روشنی قوی مفرق بصر و قلت تضرر از جوع و اغذیه یابسه درینجا و صلاح نظر در روشنی ضعیف و در شب و در زمستان و در روز ابر لازم بود پس آنچه از سبب بادی باشد بتقدم آن و

آنچه از سوء مزاج حار باشد بوجود علامات آن دریافت گردد و اگر جواب دهد که از بعید نسبت بقریب صاف می نماید سببش غلظ و کثرت روح باصره بود و این علت را بیونانی قوقیاسیس می نامند و درین صورت علامات سوءمزاج بارد رطب مادی نیز دریافت نمایند و غلظ روح را جودت ابصار در روشنی قوی و در روز و در تابستان و ضعف او در روشنی ضعیف و در شب و زمستان و قلت تضرر بشعاع و تعب و گرمی و زیادتی آن بسردی و باغذیهٔ غلیظه پس آنچه از سبب بادی بود بتقدم آن وا نچه از سردی مزاج بود بعلامات آن و آنچه از کثرت فضول و ابخره باشد بکثرت رطوبات چشم و بضعف ... دریافت گردد و اما کدورت روح را رویت فضای حدقه کدر مظلم و در اکثر بادی خیالات بقیه یا شعریه و مانند آن و انتفاع بدآنچه مصفی و دقق خون باشد و تضرر بدان خون را غلیظ کند مثل عدس و حدید لازم بود و تغیر رنگ روح را مشاهده بلون حادث در حدقه و تلون مرئبات بدان رنگ و مشاهدهٔ سواد در آنجا اگر بعض اجزای او را آفت ... و ظهور علامات غلبهٔ ماده که آنرا این لون باشد لازم بود و اگر مریض گوید که براست و چپ نسبت به پیش روی بهتر دیده می‌شود و چنان محسوس می‌گردد که چشم باسفل کشیده می‌گردد سببش ورم طبقهٔ عنکبوتیه باشد و اگر گوید که با وجود ضعف بصارت در بصر اختلاج محسوس می‌شود و در چشم گویا که خار میخلد یا چیزی چشم را میکشد و بصارت در .... گرسنگی و روشنی آفتاب و دروقت نیم روز کم می‌گردد و بعد خوردن غذا و در سایه و هنگام شب قوت می پذیرد سببش تشنج عنکبوتیه بود و اگر مریض گوید که از گر... حدقه خشونتی و در شتی در حدقه معلوم می‌شود و قبل ازان دمعه ظاهر شده باشد سببش خشونت جلیدیه بخشونت عصبهٔ مجوفه باشد و اگر گوید که سائر مرطبات خردتر که هستند بنظر می آیند و وسعت دائره که گرد حدقهٔ اوست اندک سیاهی چشم بلند نماید سببش عظم جلیدیه از مقدار او بود و اگر گوید که بمرئیات بزرگتر از مقادیر خرد می نمایند و ... و ضیق دائره که گرد حدقه می نماید و اندک انخفاض بسیاهی چشم دیده شود سببش صغر حجم جلیدیه باشد و اگر مریض گرانی و الم در قعر چشم و رویت اشیا نسبت بهیئت او خرد ... سببش ضغطه و ورم عصبه بود و اگر قسمی از اسباب مذکوره یافته نشود از تقدم وقوع ضربه برسر یا قی شدید سوال کنند اگر مریض اقرار ضربه کند سببش همان باشد و اگر ... و سقطهٔ سر باقی شدید اول نتو در چشم و به‌عده غو درد ضمور پدید آید سببش هتک عصبه باشد بالجمله بعد دریافت علامات مذکوره و هرگاه نشان غلبه و مزاج بارد در تمام بدن یا دماغ یا در اجزای چشم معلوم شود نظر کنند که حجم چشم از حالت صحت بزرگتر می نماید یا کمتر پس اگر بزرگتر باشد و بآن اندکی اشک غلیظ همی آید و در گوشهٔ چشم چرک اندک بی وجع و بدون حمرت و مردمک بوجه احسن بنظر نیاید و بعد طعام و خواب خصوصاً در حالت بد هضمی و تخمه و نزد تناول اغذیه غلیظه ضعف بصر بیشتر گردد و چیزهای .... ٭ **413** ٭ اشیای قریب به نظر آید و در روشنی و نیم روز تابستان و

هنگام ریاضات ضعف کم گردد و در صبح و شام و زمستان زیاده شود سوء مزاج بارد رطب مادی باشد و همچنین اگر بعد نوشیدن اب و خوردن اشیای رطب و در حالت تخمه ضعف بصر ظاهر شود و در گرسنگی باطل گردد و دیگر آثار صعود بخار و آفت معده موجود بود بر وجود مادۀ رطب بخاری در معده دلالت کند اگر در حجم چشم نقصان نماید و چشم خشک و حرکت پلک بطی باشد سببش سوءمزاج بارد ساذج بود و هر گاه علامات سوءمزاج حار متحقق گردد به‌چشم نگاه کنند اگر منتفخ و متمدد و سرخ و گرم نماید سببش سوءمزاج حار مادی باشد پس اگر بآن رطوبت و دمعه بود دموی باشد و اگر قلت انتفاخ و رمص و با نخس والم بود صفراوی باشد و اگر چشم خشک و سرخ و گرم و خفت ضعف هنگام پری معده و خواب باشد سببش سوءمزاج حار ساذج بود و اگر لاغری چشم و غائر بودن او و کدورت عین و خشکی آن و دیدن غباری پیش چشم و غلبۀ ضعف بصر در حالت گرسنگی و هنگام ریاضت و عقب استفراغات و خفت آن بعد تناول طعام و خواب و تدبیر مبرد و مرطب مدرک گردد سببش سوءمزاج یابس بود و ایضاً بدانند که هر فاسدی که از یبس باشد وقت گرسنگی و عند ریاضت و استفراغات و در وقت نیمروز اشتداد کند و رطب ضد این باشد و علامات اقسام ورم عصبۀ مجوفه در بطلان بصر مذکور گردد **علاج کلی اقسام ضعف بصر** بدانکه تدبیر کلی این مرض که صاحبان ضعف بصر را رعایت آن واجب همآن است که در ابتدای بحث امراض چشم در تدبیر حفظ چشم از مضرات بصر و اشیای نافعۀ آن مذکور شد و ایضاً بر صاحب ضعف بصر اجتناب از خواب بر امتلا واجب ست بلکه تا نیمۀ هضم غذا صبر کند و هر جه طبع را قبض کند و ادامت جوع نیز مضرست و هر روز جند بار در سر و ریش شانه کردن و لحم افعی مطبوخ بذستوریکه درجزام میدهند بشرط موافقت مزاج خوردن صاحب ضعف بصر را خیلی مفید بود و دائم تناول شلجم مشوی و مطبوخ خصوص بر آتش چوب گشنیز و کاسنی بریان کرده و در قلیه پخته و خوردن خام با نبات بسیار مقوی بصرست حتی که ضعف متقادم را زائل کند و اکل ترب بصر را تیز کند و بادروج و کزب و عدس را خاصیتی ست در اضلام بصر و ثوم و خمرو لبن قریب اوست و نظر در آبیکه عند کسوف عکس آفتاب در آن افتد و جلوس در مهب شمال و کثرت جماع و حجامت و رداس و اکارع و هرائس و عصائد و آنچه مصدع بالخاصیت باشد مثل خرما و حلبه و بصل همه مضر بصرست و از ادویه مقویه بصر ضماد اقاقیا و اختلاط او در اکحال است و اکل بادیان یا صعتر با هلیله زرد یا زعفران یا کباش قرنفل یا جوز بوا یا مغز بادام یا ترمس شیرین مع پوست هر روز یک کف و کذا دارچینی که در تقویت بصر مجرب سویدی ست و اکتحال تخم خرمای سوخته و یا حجر بخاری تنها یا بوزن او فلفل و ربع وزن او صمغ عربی آمیخته شیاف ساخته و یا زهرۀ کفتار و یا صمغ بادیان یا تخم آن و یا ابریشم محرق و یا اقلیمیای ذهبی و یا زهرۀ خرس و عسل و یا صمغ خلاف و یا لادن منقوع در شراب کهنه یک شبانه روز و یا اثمد ساده

یا مربی به آب کماه مطابق حدیث شریف و یا مروارید و یا مشک و یا عصاره ماميثا و یا زعفران تنها یا محلول در شیر زنان و یا توتیا و مثل او اقلیمیا یا سرطان بحری سوخته و اثمد مساوی و مارقشیشای و مروارید و صدف سوخته و یا اثمد مصول دو بار دو درم مرقشیشا مصول دو درم توتیای کرمانی هفت بار مصول پنج درم غبار سائیده بر آتش به‌آب مرزنجوش چند بار تسقیه داده و مشک نیم درم کافور چهار قیراط مر یک درم اضافه کرده و یا آبنوس سوده و یا برادهٔ آبنوس مثل غبار سائیده در شراب ریحانی یک شبانه روز تر کرده به‌عده برآورده خشک نموده کوفته به حریر بیخته بوزن او صمغ عربی آمیخته به گلاب شیاف ساخته و یا عصاره کمون بری و یا صمغ اجاس و یا مرجان سرخ و یا عصارهٔ بادروج نیز مقوی بصرست و از ادویه محد بصر اکل حب بلسان و بادام تلخ و بادیان و آب آن و آب غرب و دارفلفل مخلوط بطعام و افسنتین و خردل رطب و سداب و حاشا و مداومت لحم دراج و غزال و پیاز عنصل مشوی و عصارهٔ فراسیون به ماءالعسل و اکل و کحل دارچینی و مندر و فلفل سیاه و زنجبیل و ترب و عسل و اشنه و حلتیت طیب و سرکهٔ عنصل و کرکم و کباش قرنفل و هلیلهٔ کابلی و اکتحال شکر عشه بملح اندر آنی و شکر ایلوج و سندروس و دخان قطران و آب پیاز تنها یا بعسل و آب ترب و آب لباب و عصارهٔ کمون و خون جداه خشک کرده سوده و عصارهٔ فراسیون و زبل خفاش و خاکستر آن و صمغ آلود و زهرهٔ گرگ بعسل و زهرهٔ کفتار خشک کرده سوده و عقیق در هر ماه دو بار نه زیاده ازان و ماميران چینی و سر کبوتر با پر سوخته خاکستر آن سوده و صمغ قراسیا تنها یا به‌شراب و صمغ خلاف که از شرط بیخ او وقت خروج برگ او بر می آید و عصارهٔ اطراف نرم او و خولان و عصارهٔ اناغالس و شم قطران و دوام نظر بسوی زمرد هر واحد نافع ست و اکتحال عصارهٔ قنطوریون دقیق مخلوط بعسل و کذا صعتر بعسل و کذا اثمد و ردسختج و اقلیمیا و شادنج باریک سوده بیخته و کذا مرجان و کذا زهرهٔ ماده گاو سیاه و کذا میل طلا و کذا اسلیخه و کذا آب عبیژان نیز مقوی و محد بصرست علاج ضعف بصر که سببش برودت و رطوبت ساذج یا مادی باشد در ساذج ادویهٔ حار مثل بادیان بیخ بادیان اصل‌السوس پرسیاوشان اسطوخودوس جوشانیده نبات داخل کرده دهند و گوشت تیهو ***414*** چوزه مرغ بریان و قلیه یا از گوشتهای تر تازه بخورند و در غذا صعتر و دارچینی و حلتیت و مری و عسل داخل کنند و ترک عشا و تقلیل غذا نمایند و بعد غذا بر عطش مصابرت کنند و از اغذیه مبخره و مولد خون غلیظ مثل باقلا و سمک و البان و امراق و مرطبات و مغلظات پرهیزند و از فصد و اسستعمال ادهان و شمیدن طیوب بارده احتراز نمایند و آنجا که رطوبت معده به‌سبب مرض باشد به‌دستور تنقیه نمایند و ایارج فیقرا و اطریفل صغیر و گلقند به‌آب گرم مفید بود و اطریفل رمانی مجرب است و بر جوارشات مقوی معده مداومت نمایند .... بسویق گندم یا نخود هر صباح نافع شناسند و بر غذای محمود به‌حسب مزاج اقتصار کنند و اکتحال باشیای مفرق این رطوبت مثل

شیاف مرارات کنند و کحل متخذ از حجرات و شادنج و بدآنچه اشک آورد مثل دارفلفل و مانند آن استعمال نمایند و بقول شیخ برای بخارات معده و رطوبت او قبل طعام استعمال طبیخ افسنتین و سکنجبین عنصلی و آنچه ملین و مقطع فضول معده باشد نافع است و ایضاً شیخ میفرماید که از استفراغات نافعه در ضعف قوای بصر مادی رطوبی نوشیدن روغن بید انجیر بنقوع صبرست و استعمال آن مانع بخار از سر و چشم باشد مثل اطریفل و خصوصاً وقت خواب بسیار نافع ست و اکتحال شیاف مرارات و کحل متخذ از لاجوردی و حجر ارمنی و شادنج و مانند دارفلفل و شادنج و غیره مدمعات و هر چه در عشا مفید اینجا نیز نافع ست و صاحبان این نوع ضعف بصر به ریاضت اطراف خصوصاً اعضای سفلی و دلک اطراف منتفع میشوند و هر گاه غلظ روح باصره سبب باشد بعد استفراغ فضول غلیظ و تعدیل مزاج و تصفیۀ خون و تلطیف غذا و تقویت هضم و منع صعود ابخره و ادامت لین طبع و احتراز از .... آنچه باعث ترقیق روح گردد و مثل صعتر و سیر و سداب و شراب کهنه صرف و تریاق کبیر و اطریفل اسطوخودوس و مانند آن خورانند و خوردن جوز بوا و اکتحال آن در تقویت بصره سویدی است و ادویۀ جالی اکتحال نمایند و واجب ست که هر گاه ادویۀ حاره استعمال کنند به آن ادویۀ قابضه به‌عمل آرند و از ادویۀ نافعه درینجا توتیای مغسول مربی به‌آب مرزنجوش یا آب بادیان تازه یا آب بادروج و عصارۀ فراسیون است و از اکحال نافعۀ مرارات مفرد و مرکب ست و زهرۀ چرز را خاصیت عجیب ست و اکتحال به‌آب بادروج .... نافع ست و ایضاً اکتحال بسکبینج و یا بدارچینی مفید و کذا اکتحال بزنجبیل و فلفل و عسل و بادیان تازه نافع و کذا عطر بادیان در چشم کشیدن و یا سنگ بصری نه ماشه ریزه ریزه کرده در آب لیمون کاغذی دو سه عدد تر نموده در کوزۀ مطین سوخته سائیده در چشم کشند و یا مغز هنگوت و یا تخم نرملی در آب سائیده به‌چشم چکانند و یا پارچه سه بار در آب برگ سرس تر کرده و هر بار خشک نموده فتیله کرده در روغن یاسمین بسوزند و دخان آن گرفته در چشم کشند و اگر فلفل سیاه شانزده عدد دارفلفل شصت عدد غنچۀ یاسمین پنجاه عدد گل کنجد هشتاد عدد سائیده اکتحال نمایند نافع بود و یا پنبه منفوش در شیر آگ تر کرده در سایه خشک نموده فتیله ساخته به روغن سرشف در چراغ .... و دود آن گرفته در چوب نیب فلوس چسبانیده در کئوره پهول با گلاب تا هفت روز کهرل کرده در چشم کشند و اگر بگیرند سر خطاف و از کار و نصف دماغش بر آرد و بجایش مروارید ناسفته هر قدر که بگنجد پر نمایند و آنرا در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده خشک سازند و شبانگاه در تنور گرم گذارند و صبح برآورده صلایه کرده بکار برند ***415*** ... نزول‌الماء عجیب النفع است و اگر دو جوزه و سی خسته هلیلۀ زرد گرفته هر دو را بسوزند و یک مثقال فلفل داخل کرده سائیده و اکتحال نمایند از ادویۀ جید معتدل است .... نیز نافع است و اکتحال وج بمامیران و کذا آب پیاز سفید بعسل آمیخته وقت خواب در چشم کشیدن مفید بود و شیاف مرارات

شدیدالنفع است و مرارات و.... زهرهٔ باز و کرکس ست و در هاون و دستهٔ مسی چند قطره سرکه و یک قطره شیر و یک قطره عسل چکانیده بسایند تا که سیاه شود اکتحال نمایند و این دوا نافع ست آب بادیان .... هر یک نیم درم هلیلهٔ زرد دو درم آب انارین یک استار در شیشی بجوشانند و چهل روز در آفتاب بدارند تا غلیظ گردد به‌عده به‌آب باران یا آب بادیان یا آب انار حل کنند .... در چشم کشند و فلفل یک درم دارچینی نیم درم زردچوب ربع درم نانخواه ثمن درم باریک سائیده اکتحال نمودن برای ضعف بصر که از سوء مزاج بارد باشد از مجربات انطاکی و حکیم عابدست و حکیم ذکاءالله خان می نویسد که کحل اصفهانی برابر همه آمیخته استفاده کردم و سودمند یافتم و اگر توتیا و سرمه را هفت روز در آب بادیان تر نموده .... سازند و سائیده اکتحال کنند بصر را تیز گرداند و کذا اکتحال اکتحال بمر و فلفل مجرب و اگر بیخ کتائی در آب لیمون سائیده در چشم کشند تاریکی چشم را در ساعت ببرند و مجرب ست .... غنچهٔ یاسمین قمع آن دور کرده و نبات برابر سوده در چشم کشیدن نافع ضعف بصرست و کذا اکتحال زرد چوب در شیرهٔ بادیان حل کرده نافع و اگر گره زردچوب را بر لیمون کاغذی نهاده بگذارند تا که لیمون خشک شود پس زردچوب را برآورده سائیده در چشم کشند جهت دهند مجرب ست و مغز تخم بندق هندی در آب لیمون کهرل کنند بحدیکه ... شود و حب بسته به‌آب سائیده در چشم کشند نیز مفید بود و اگر برادهٔ اسرب دو جزو دارفلفل یک جزو هر دو را خوب صلایه کرده اکتحال نمایند جهت غبار و اکثر بیاض چشم غیر از رمد مجرب ست و اگر دارفلفل کم اندازند نافع تر و بی اذیت باشد و در بیاض والد مرحوم مرقوم است که از سرب صاف و پاک تیرها ساخته قطعه قطعه نموده ... فلفل سیاه آمیخته کهرل سازند که مانند سرمهٔ گردو برای دهند و جاله و شرناق و سلاق و اکثر امراض چشم را مفید است و اگر دارفلفل یک ماشه سرمهٔ پوست هلیلهٔ زرد هر واحد دوماشه در گلاب یا آب صلایه کرده در چشم کشند نافع ضعف بصرست و در نسخهٔ دیگر هلدی مقشر سه ماشه عوض سرمه است و فلفل بجای دارفلفل و گل درخت نیب در سایه خشک کرده و برابر آن شورهٔ قلمی آمیخته سرمه سا نموده وقت خواب در چشم کشیدن بسبل و ظفره هم نافع ست و اگر مغز سمندر پهل چهار عدد فلفل سفید هشت عدد ... سفید برابر هر دو سنگ بصری برابر هر سه در آب برگ سرس سحق بلیغ نموده تا دو هفته اکتحال نمایند دافع ضعف بصر و مجرب النفع است و کذا مغز تخم سرس سنگ بصری ماميران اقلیمیای نقره شورهٔ قلمی غنچهٔ یاسمین هر واحد دو ماشه سرمه یک توله باریک سائیده در چشم کشیدن مفید ضعف بصر و بیاض عین ست و سیماب .... سبز نبات سفید توتیا جمله مساوی کافور مشک قدری سرمه برابر جمله اجزا گرفته سیماب و اسرب را گره داده همکه را کهرل کرده اکتحال نمودن برای تقویت بصر اصحاء و اعلاء از .... مجربه است و کذا سنبل‌الطیب سرمه هر واحد یک جزو خسته خرما هلیله هر دو در خمیر گرفته سوخته هر یک نیم جزو به‌آب کشنیز

پرورده مجرب و اگر بادنجان سفید را مجوف کرده در جوف او .... چهار قطعه نهند و سر او به‌دستور بند نمایند و سطح خارج او را از جوانب شرط زده در سایه سه هفته بیاویزند تا خشک شود قطعات مذکور برآورده اجزای ملتصقه ازو بپارچه ... کنند و باریک سائیده اکتحال نمایند مجرب ست و بعضی قدمااین دوا را از غیر مخفی میداشتند و در شب یمانی سوخته بست و پنج درم سنگ بصری مغسول سه درم توتیا .... دارچینی هر واحد یک درم سرمه ساخته استعمال نمایند که درین به‌آب بارها آزموده است و کذا سرمه و توتیا مساوی و مشک اندکی سوده بغایت مجرب ست و اغبر لولوی ....جالینوسی و برود فارسی و کحل روشنائی و شیاف جلا و شیاف یاسمین و کحل مقوی و کحل تالیف اکحل خان و تالیف حکیم شریف خان و کحل مستعمل شاجهان باه شاه .... حکیم علویخان و کحل حکیم واصل‌خان وکحل بابت واسع خان و کحل مبارک و کحل مازو و کحا بطلمیوس و کحل الجواهر همه مفید است و از ادویه منقیه عین از رطوبات ردیه .... بصر شرب روغن تخم ترب و روغن حلبه و روغن نرگس و روغن شبت و روغن مرزنجوش و روغن اقحوان و اکل بادروج و تخم آن و دارچینی و اکتحال به روغن بلسان و خولان و وج .... طبیخ و شیطرح و بادروج و عصارهٔ او و عصارهٔ قنطوریون دقیق و آب سداب و عصارهٔ بادیان تر یا خشک کرده و آب کرفس و عصارهٔ حند قوقا و آب شقائق‌النعمان .... و خون سنگ پشت و مرارهٔ او بعسل و آب کبد بریان که در آن دارفلفل غرس کرده باشند و فلفل سیاه و مرارهٔ صنبع و مرارهٔ دیک و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ شترمرغ و مرارهٔ قبج و زهرهٔ بز و دماغ بوم و دماغ خطاف و جند بیدستر و دماغ ابن عرس و قلقند و روسختج و قشار کندر و اشق و دارچینی و حب بلسان و آب ترب هر واحد نافع ست ....ـهین راس به روغن بادام تلخ نیز منقی رطوبت ردی از چشم و محد بصرست انطاکی گوید که در ضعف بصر بارد به مثل برود حصرم و صبر و کندر علاج کنند بعد ازان ***416*** اکحال مقوی محد بصر مثل بنفسجی و باسلیقون و روشنائی و کذا نطرون و دماغ کلنگ و آب انار و خون کبوتر سفید در حال ذبح او و بهتر آن است که از ... و استعمال نمایند و اکتحال به رطوبت خنافس مزیل جرب و ضعف بصرست و این کحل نافع ست و شرب آن نیز مفید و نسخهٔ این همان است که در آن زرد چوب .... و مذکور شد و خوردن خردل بچقندر نافع بود و بولس گفته که چون زمانه طول کند اشیائیکه به تحریک عطسه و قی بر نهار استعمال کنند و اول اکتحال بکحلی نمایند که از عسل .... باین دوا بگیرند زعفران چهار قیراط زهرهٔ کفتار یک نیم درم فلفل هشتاد و پنج عدد عصارهٔ بادیان دو اوقیه اشق یک نیم درم عسل چهار قوطولی با هم حل کرده در طر... و استعمال کنند و قبل از اکتحال تکمید چشم به‌آب گرم دریای شور نمایند و سداب و دارچینی و مغز گنجشک و خرگوش و هلیون و شم مشک و عنبر و یاسمین و نسرین .... علاج ضعف بصر از حرارت مادی یا غیر مادی در مادی تنقیه به فصد قیفال یا حجامت قفا و زلو کنند اگر ماده درسر و چشم باشد و

از اکحل اگر مادهٔ عام در جمیع .... به‌مسهل صفرا یا طبیخ هلیله و حب بنفشه نمایند و عناب و شاهتره بعرق شاهتره جوشانیده شیرهٔ کاهو شیرهٔ خشخاش شربت نیلوفر لعاب اسپغول داخل کرده دادن ضعف بصر و سرخی چشم و کذا مطبوخ عناب ده عدد بنفشه پنج درم با ترنجبین ده درم درین قسم مفید و کذلک شربت عناب و شربت بنفشه سودمندست و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند .... موافقه اقتصار ورزند و از لحوم و چیزهای مالح و حریف و اشیای مبخره چون پیاز و گندنا و سیر و بادروج پرهیزند و ادویهٔ مبردهٔ اشک آور چون برود حصرم و عصارهٔ آمله و اگر با یبوست بود و مریض جوان باشد به شیر زنان مضروب بسفیدی بیضه و روغن نیلوفر و آب عصی الراعی و مانند آن سعوط کنند و سعوط طباشیر به روغن بنفشه و اکتحال صمغ سماق نیز مقوی و محد بصر و جالی ظلمت اوست و اگر آب انار میخوش بجوشانند تا نصف بماند پس نصف این نصف باقی عسل منزوع الرغوه اضافه نموده بجوشانند تا مختلط گردند به‌عده در شیشه کرده بست و پنج روز در آفتاب آویخته بدان اکتحال نمایند همین نفع بخشد و کذا اقاقیا و کذا عصاره ریباس .... و آب حصرم اکلاً و کحلاً سودمندست و اگر هلیلهٔ سیاه نبات مساوی حب بسته اکتحال نمایند ضعف بصر و سرخی چشم را نافع بود و اگر آب انار میخوش سه توله .... بجوشانند تا بنصف رسد پس شهد خالص نیم وزن آب مذکور بیامیزند و در آفتاب تا دو ماه بدارند به‌عده طباشیر و لاجورد مغسول هر دو برابر آمیخته شب در چشم کشند ... ضعف بصر که از رقت روح باصره باشد بعد تنقیهٔ دماغ از مطبوخ فواکه علوی خان و حب بنفشه بمرات نافع بود و سفوف شیر آمله مع نبات مساوی هر روز بقدر یک .... خوردن نافع ضعف بصر و مقوی دماغ است و همیشه در مکان تاریک ساکن باشند و خواب آرام نمایند و چیزهائی که بالفعل سرد باشند مثل ژاله و برف در چشم کشند و بر پشت چشم نهادن از مجربات است و همچنین رنگزه و کوله خوردن و نهادن و اندرون چشم به اندک نبات کشیدن و کحل چشخام علویخان در چشم کشند و بقول گیلانی .... ماوی حکه باشد آبیکه در آن سماق تر کرده باشند در چشم چکانند و برگ دلب مطبوخ به سرکه و آب ضماد کنند و اگر کهنه گردد توتیای هندی مربی به‌آب غوره و یا به‌آب سماق .... کافور آمیخته اکتحال نمایند و بقول شیخ ادامت اکتحال حضض سخت سودمندست و حفظ قوت چشم تا مدت دراز نمایدو اکتحال بحکاکه هلیله به گلاب نافع بسیارست هر گاه که رطوبت رقیق مع حرارت و حکه باشد و در حرارت غیر مادی مبردات و مرطبات دهند و روغن‌های سرد و تر مثل روغن بنفشه و نیلوفر بر سر مالند و در .... چکانند و روغن بادام یا آب کشنیز ترو خولان به‌چشم قطور کنند و شیر دختران در چشم دوشند و مزورات مرطبه مثل ماءالشعیر بلحوم جدی و کذا سموک رطبه و قثا بخو.... علاج ضعف بصر از یبوست که موجب یبس قرنیه یا رقت و قلت ذوح باصره یا صغر جلیدیه یا قلت بیضیه گردد و این اکثر به نحیفان و منهوکان عارض شود در ترطیب بدن کوشند

به‌دستوریکه در علاج امراض یابس دماغی و صداع یبسی و سبل یابس و جهر ذکر یافته و بالجمله ملاک امر در علاج آن ترطیب چشم و دماغ و بدن ست بتدهین یا .... بادهان مرطبه و سعوط بآنها و قطور آنها در چشم و گذاشتن آنها بر صدغین و اجفان و استعمال اغذیهٔ مرطبه مانند هندوانه و آلوبالو و مشمش و شربهٔ مرطبه مثل ماءالشعیر به اندک شکر و شکر به‌آب سرد و استحمام و ندیدن بسوی روشنی و چیزهای براق و اکتحال به شیرهٔ کاهو و شیر زنان و کذا سفیدهٔ بیضه مرغ که در ظرف نقره با دستهٔ نقره خوب حل کرده باشند و یا شیر زنان که با روغن تخم کدو بر هم زده باشند و لعابات ممزوجه به روغن مرطب بارد در چشم و همچنین چکانیدن شیر خر در چشم و ریختن آن بر سر و ضماد بادام شیرین برچشم نوشیدن ماءالجبن ساده و شیر تازه دوشیده و دوشیدن شیر بر سر و در چشم و سکون و نوم و راحت و سعوطات مرطبه مفید بود و بدانند که استعمال مبردات مشروط بنابر خوف تخدیر روح باصره محذورست مگر عند احتیاج بسوی او و اغذیهٔ مرطبه مانند گوشت حلوان و چوزهٔ مرغ فربه و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و پالک و کدو و شلجم و آش جو خورانند و به‌آب شیرین نیم‌گرم غسل کنند و بر سر ریزند و بمیاه مرطب که در آن بنفشه و نیلوفر و خطمی و آرد جو و گل سرخ و برگ بید جوشانیده باشند نطول کنند ***417*** .... طعام بحمام روند چندانکه عرق نیاورد و روغن نیلوفر و روغن کدو بر سر بمالند و روغن بادام و نیلوفر و بنفشه و کدو در بینی و گوش اندازند یا شیر دختران بسفیدی بیضه .... و چشم قطور کنند و بنفشه و نیلوفر بویند و شیر زنان در چشم چکانند و مالیدن مسکهٔ گاو بر سر بمداومت و فرو بردن سر در آب شیرین که بسیار سرد نباشد چشم در آن گشادن چند مرتبه سخت سودمندست و زعفران در شیر زنان سوده در چشم کشیدن درین به‌آب اثر تمام دارد و کذلک اکتحال بدخان روغن بنفشه و دخان روغن گل و اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و مروارید ناسفته و بسد مدبر به‌آب گل سرخ و ابریشم محرق نافع ست و از جمیع مستفرغات و محللات و اشیای یابس و جوع و جماع و ریاضت و تعب و حرکات نفسانی و اغذیهٔ مبخره و هوای گرم اجتناب لازم ست و ایضاً در صورت قلت روح با وجود تغذیه باغذیهٔ مذکوره با مراعات جودت هضم اجتناب از محللات و جماع و غیره اصلاح مزاج بدن و راس و عین و تقویت معده و کبدو دماغ و عین و شم طیوب مناسبهٔ مقویه و دوام فرج و سرور و نظر بسبزه زار و دوام اکتحال بسرمهٔ مربی به‌آب عوسج یا بعصارهٔ گل سرخ و آس نافع ست و در حالت رقت روح تغذیه باغذیهٔ غلیظه جید الکیموس مثل هریسه و کله پایچه و گوشت بجه گاو و آشامیدن ماءالشعیر یا شبت خشخاش و احتراز از نظر کردن باشیای محیرهٔ روح مثل چیزی بسیار روشن براق و خطوط خفی و دقیق و سرخ مناسب بود اکتحال به‌آبریشم سوخته و مروارید با سنبل و گلابو آب عوسج درینجا نافع ست و اگر جفاف رطوبت مذکور باشد اکتحال به شیر و حکاکهٔ بادام و مانند آن مفید و گویند که چون رطوبت در دماغ ظاهر گردد آب بادیان تازه در بینی و چشم

چکانند و اگر با یبوست حرارت باشد تدبیرش به‌دستورست و استعمال مزورات مبردهٔ مرطبه مانند ماءالشعیر با گوشت بزغاله و ماهی تر تازه و تناول کاهو و خیار و کدو و اسفاناخ و اگر با یبوست خلط حاد مجفف باشد اخراج آن نمایند برفق به مثل ماءالجبن و بعد ازان بترتیب بکوشند و بالجمله علاج ضعف بصر یبسی بسیار دشوارست و لاسیما یبوست که در طبقه بود علاج او صعب باشد و سامری گفته ضعف بصر که از مقاسات امراض حاره می افتد علاج او به‌شراب و نطول به روغن و شیر بر سر و استحمام و ترطیب سائر تدبیر کردم پس زائل شد و جالینوس گوید که هر گاه از استقصای نظر بسوی افتاب بصر ضعیف شود یا باطل گردد باید که دوای او از آنچه مقوی چشم بود خالی نباشد و آن هر دوای قابض ست و بعضی گفته اند ضعف بصر که از نظر در آفتاب واقع شود به‌شراب و خواب طویل علاج کنند و آنجا که سبب ضعف بصر بسیار گریستن و یا نقاهت باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر در کف پای مالیدن و استحمام و انکباب سر وچشم بر بخار آب شیرین و نظر در سبزی و بوستان و آب روان سود دارد علاج ضعف بصر از تکدر و غلظ رطوبت بیضیه و جلیدیه و خشونت جلیدیه بخشونت عصبهٔ مجوفه آنچه از غلظ و تکدر بود بصورت ظهور علامات غلبهٔ سودا تنقیه ... نمایند به مطبوخ افتیمون و حب لاجورد و ماءالجبن و سفوف لاجورد و یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان و غیره به‌دستوریکه در مالیخولیا گذشت و اگر بهر نضج سودا مطبوخ گاو زبان سفایج هر یک سه درم بادرنجبویه اسطوخودوس هر یک دو درم انجیر سفید هفت عدد با خمیرهٔ بنفشه ده درم بدهند نیز مفید بود و بعد تنقیه استعمال اطریفل که در آن افتیمون و افسنتین و اسقولوقندریون و مصطگی و عود خام افزوده باشند نافع بود و اطریفل افتیمون علویخان خورانند و حب هلیلهٔ سیاه علویخان که در آتشک بیاید و سرمهٔ سیاه برابر آمیخته در چشم کشند و به‌گوشت ماکیان فربه و حلوان غذا سازند و ترک عشا کنند و بر آن قدر طعام اقتصار نمایند که مورث امتلا نگردد ئ استحمام نمایند و تدهین قدم و تلطخ آن وقت خواب از پیه بز و روغن بنفشه و بادیان تر و تدهین منخرین و صماخ و سائر اطراف و از آواز بلند و از جماع و ریاضت .... و از حمل چیزی بر سر و قرب آتش و از مؤلدات سودا مثل عدس و بادنجان و تره تیزک و گوشت گاو و سرکه و اغذیهٔ مالحهٔ حریفه اجتناب کنند و اگر شادنج عدسی مغسول سه درم زنجبیل نیم درم بسد دو درم پوست بیضهٔ مدبر دو درم سرگین سوسمار یک درم مروارید ناسفته دوثلث درم سائیده پنج روز در چشم کشند و بعد دو روز به شیاف مرارات و باز پنج روز کحل مذکور به‌عمل آرند و همچنین تا مرض زائل گردد و تکدر و غلظ بیضیه را نافع ست و آنچه بهر ابتدای نزول الماء مفید است حسب حاجت به‌عمل آرند و ایضاً اگر غلظ رطوبت بیضیه به‌سبب ماده مخالط باشد معالجه به استفراغ آن ماده به مثل ایارج لوغازیا و حب قوقایا کنند و همچنین به حبیکه از غاریقون و شحم حنظل و ... ارمنی و مانند ان ساخته باشند بعد ازان ملطفات استعمال نمایند مثل حرکات و

شربت سکنجبین بزوری و عنصری و جلنجبین و اسطوخودوس و اکتحال بمرارات و روشنایا و امثال آن و آنچه به‌سبب مزاج حار یابس باشد تعدیل بضد آن کنند و ماءالشعیر را با سکنجبین نفع ظاهرست و آنچه از برد مجمد باشد ملطفات حارهٔ مذکور کفایت باشد و آنجا که رطوبت فضلی یا افراط جماع باعث تکدر و رطوبت بیضیه باشد تدبیرش از قسم اول ضعف بصر و آنکه از یبوست باشد استنباط نمایند و ایضاً در تکدر جلیدیه و بیضیه که از یبس و جفاف باشد ترطیب مزاج باغذیهٔ مرطبه مثل اسفیدباجات از لحوم جدی و باقلا و اکارع جدی و اطراف او مطبوخ بشعیر مقشر و شیر بز و جوزایات معمول از خشخاش دمیده گندم که در آن لحم جدی صفار و بجهٔ ماکیان انداخته باشند و گوشت بزغاله و ماش مقشر و باقلای مقشر مطبوخ با روغن بادام ***418*** شیرین و اسفاناخ و ملوخیا و آشامیدن اشربهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر با شیرهٔ خرفه و ماءالقرع و مانند آن و شرب ماء الشعیر و شیر خر وسعوط .... بنفشه و کدو و نیلوفر و شیر دختران نمایند و به شیر منجمد از پنیر جدی وقت خواب بر سر ضماد کنند و در آب عصی الراعی جو مقشر پخته آب او گرفته قدری سفیدی بیضه رقیق و اندکی روغن بنفشه در آن داخل کرده بجنبانند و صبح و شام در چشم چکانند و بنفشهٔ تر و نیلوفر و مانند آن ببویند و نطولات و اطلیه و مروخا.... بکار برند و چیزی که رمص چشم و اشک آورد اصلاً در چشم اکتحال نکنند و از جماع حذر نمایند و اگر ببب حرارت قویهٔ جلیدیه و یا عدم وصول غذا بدان ... ترطیب و تدبیر آن نمایند به تناول ماءالشعیر با شربت خشخاش یا آب انارین و آشامیدن شیرهٔ تخم خیارین و کدو و شیرهٔ خرفه و شربت لیمون با نیلوفر و عرق .... آشامیدن آب خیار یا آب کدو یا شیر بز تازه دوشیده با شکر و سعوط به شیر دختران با روغن نیلوفر و بنفشه و شستن چشم بلعاب بزرقطونای رقیق و شیر .... و تعاهد دخول حمام آب شیرین نیم‌گرم و ایضاً آنچه از کثرت جماع بود لاجورد مغسول طباشیر هر یک یک ماشه سوده در انوشداروی ساده یا لولوی هفت ماشه آمیخته .... ورق طلا یک عدد پیچیده با شربت سیب و شربت یاقوت علویخان هر یک دو توله و گلاب و عرق کیوره و عرق عنبر هر یک چهار توله باضافهٔ تخم فرنجمشک و یا شر.... هفت ماشه بنوشند و معجون لبوب صغیر یا خمیرهٔ مروارید خورند و اکتحال سرموشک پران به روغن بادام آمیخته از مجربات ست و غذای مقوی دماغ خورند مثل قلیه و قورمه بز .... و قلیهٔ نرگسی به نان خشکار و دماغ همهٔ حیوانات پرند و چرند که به روغن مادهٔ گاو پخته باشند و ایضاً در ضعف بصر از خشونت جلیدیه تنقیهٔ دماغ باشیای متوسط ... مثل افسنیتین و گل سرخ و مصطگی و صبر کنند غرغره بحری میفختج و مانند آن کنند و بهر تعدیل مزاج و ازالهٔ خشونت اغذیهٔ موافقهٔ معتدله مثل فروج و تیهو و دراج و زردی بیضه نیمبرشت و مانند آن اختیار کنند و به‌عده روغن بنفشه و شیر دختران و سفیدی بیضه در بینی چکانند و رفاده به روغن بنفشه و گلاب تر کرده بر چشم نهند و از ریاضت و حرکت عنیف و جماع علاج ضعف بصر از ضعف دماغ و

حرارت غریزی و این قسم بمشائخ افتد هر چند که این لاعلاج است مگر جهت عدم ازدیاد او و حفظ مابقی اگر ممکن باشد اول تنقیه .... و دماغ کنند و به‌عده گاهی برای جلای چشم مثل شادنج و کف دریا و هلیله زرد مجموع در چشم کشند و گاهی برای تقویت چشم مثل سرمه و توتیای کرمانی و کحل غریزی و کحل‌الجواهر علویخان و مانند آن اکتحال نمایند و اگر تسخین مزاج دماغ مطلوب باشد با دهان حاره و مرارات سعوط نمایند بدون اسراف در آن زیرا که اسعاط بمرارات حتی المقدور جائز نیست و استعمال مبردات و سعوطات مبردهٔ مرطبه اصلا بکار نبرند که تکدیر حاسه و تبلید او و تولید رطوبت فاسد بمقدم دماغ در مشائخ میکند اگر چه در دماغ حرارت و یبس دریابند چه این به‌سبب ارتفاع بخارات از معده بسوی راس می‌باشد و مزاج دماغ شیخ بالطبع بارد بود و استحمام و ریختن آب نیم‌گرم بر سر بمقدار معتدل بمشائخ نافع بود و بقول شیخ از ادویهٔ جیدیه برای مشائخ و کسیکه ضعف بصر او از جماع و مانند آن باشد این است که توتیا بقدر حاجت بسایند و روغن بلسان زیاده ازان آمیزند و در شراب بقدر حاجت بسایند و بردارند ارطلاؤس گوید که در ضعف بصر مشائخ شانه نمودن در موی سر هر روز چند مرتبه و همچنین مالیدن اطراف و آشامیدن شربت افسنتین قبل از طعام و سکنجبین فصلی و تعطیس و استفراغ غراغر خردل مفید است و ترک جماع بالمره و سائر ریاضات بدنیه و نفسانیه و ترک استفراغات و نظر نمودن بسوی اشیای روشن بزاق و خفی و نقل نمودن بهوای معتدل و اغذیهٔ لطیف صالح و تدبیر اوفق و مراعات اکل غذا و حفظ اوقات او تا تخمه نکند حافظ بصارت مابقی ست علاج ضعف بصر از نظر بقرص آفتاب در وقت کسوف یا از نظر در طشت پر آب که در ساعت کسوف شعاع آفتاب در آن افتد پس اگر شعاع او در ملتحمه اثر کرده باشد با دمعه و الم بود اگر مانع نباشد به‌مسهل و حب ایارج و قوقایا و حب صبر تنقیه کنند و فصد فیقال از دست مقابل چشم دردمند نمایند و اگر الم در هر دو چشم باشد فصد از دست راست کنند به‌عده اگر قاروره بر حرارت قوی دلالت کند بر شب ماءالشعیر دوام کنند و از غذا بر مزورات اقتصار ورزند و دخان روغن بنفشه زبد البحر اقلیمیای نقره صمغ فارسی نشاسته کتیرا دم‌الاخوین کحل شلوذی یعنی مغربی و کحل اصفهانی و توتیای هندی یا حشری مساوی کوفته بیخته به‌عده شیر خر داخل کرده در آفتاب گذارند و هر روز قدری شیر خر داخل کرده باشند حتی که پنج شش بار تسقیهٔ شیر کرده شود پس خشک کنند و بار دیگر بسایند و به بیزند و خوب سرمه سا نموده صبح و شام بمیل در چشم کشند پس اگر در چشم چرک بسیار آید و سرخی مفرط ظاهر شود علاج رمد صفراوی کنند و شعیر مقشر ده حبه چشمیزج ده حبه انزوت سفید دو دانگ کتیرا سفید یک دانگ بهدانه نیم درم نیم کوفته ذر شیشه کنند و بر آن ده درم شیر خیر یا شیر زنان ریزند و بر آتش گذارند تا غلیظ گردد پس سرد کرده سه قطره در چشم چکانند بچند دفعه و هر دفعه بر آتش گذارند و فرود آورده سرد کرده چکانند و هر گاه سرخی زائل شود و چرک

کم گردد شیاف ابیض سه عدد در شیر زنان گداخته در چشم کشند و اگر کفایت نکند ذرور ابیض آمیزند تا مثل مرهم گردد در چشم کشند بنوعی که مقدار صالح ازان بمیل گرفته زیر پلک اعلی گذارند و برچشم رفاده به گلاب تر کرده بعصابه بر بندند و ساعتی بر پشت بخوابند پس چشم را پاک کنند و هر روز سه بار به‌عمل آرند و هرگاه ***419*** دمعه و التزاق زائل گردد و ظلمت بصر باقی ماند شادنج عدسی مغسول دو درم کهربا یک درم توتیای هندی توتیای کرمانی دارفلفل هر واحد نیم درم کحل اصفهانی ... درم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق عقیق بحری سرخ که بشجر عقیق معروف است هر یک نیم درم بلیله زرد دو دانگ باریک سائیده به‌عده نشاسته ... نمک چینی یک درم سوده داخل کرده خوب صلایه نمایند و اگر مریض محرور باشد کافور نیم دانگ افزایند و اگر مرطوبیا شیخ یا در بلد بارد باشد مشک .... اضافه نمایند و بتدریج اکتحال کنند مثلاً روز اول در هر چشم یک میل و روز دوم دو میل تا آنکه هر روز چهار میل در هم کشیده باشند و اگر کفایت نکند .... به روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر سعوط کنند و اگر یبوست نیز باشد روغن بنفشه به شیر زنان آمیخته بکار برند و از مشی در آفتاب و اغذیهٔ یابسه منع کنند .... ضعف بصر فقط بغیر رمد و دمعه و رمص و التزاق عارض شود و مزاج علیل از اعتدال او بحرارت خارج باشد به ماءالشعیر و دیگر مطفیات تسکین نمایند ....سررو کنند به‌عده روشنائی و باسلیقون استعمال نمایند و از اطعمهٔ غلیظهٔ مبخره مثل لحم بقر و ماهی و البان منع کنند و بر اغذیهٔ ملطفه اقتصار ورزند احتیاج تنقیه باشد به حب صبر یا حب ایارج قوقایا نمایند و اگر در مزاج او برودت و رطوبت باشد بمری یا بمویزج و عاقرقرحا هر دو سائیده ....حل کرده غرغره نمایند و سعد و مصطگی خائیده آب دهن بریزند و هرگاه در هر دو حالت مذکوره پلک چشم گرم شود برگ گل بنفشه نیم درم نشاسته صمغ عربی .... دو دانگ برگ عصی الراعی خشک یک درم سرمهٔ اصفهانی یک درم و ثلث توتیای هندی دو ثلث درم کافور یک قیراط سائیده بحریر بیخته در هاون ... حل کرده صبح و شام در چشم کشند و اگر وقت بیداری از خواب خشکی در چشم محسوس شود مغز بادام مقشه دو درم در شیر دختران سائیده و قدری بنفشه و اندکی لعاب اسبغول آمیخته لت کنند حتی که مثل مرهم گردد بر پارچه طلا کرده بر چشم وقت خواب بندند و اگر وقت آمیختن روغن بنفشه دوا .... شود اندکی نشاسته داخل کنند و اگر در هر دو حالت مسطور پلک مسترخی گردد شحم انار ترش باریک سائیده اندکی اقاقیا و گلاب آمیخته بزنند تا مثل .... بر پارچه نهاده وقت خواب بر چشم نهند و اگر در کشیدن پلک ببالا کفایت نکند قدری حضض و اندکی کزمازج و اندک خاکستر چوب انگور اضافه کرده ....اران یا گلاب مثل مرهم ساخته وقت خواب بر پلک ضماد نمایند و اگر مریض معتاد حجامت باشد در هر دو حال حجامت کنند و هر گاه درین قسم صداع ... شود و نبض و قاروره بر حرارت مزاج دلالت کند ازالهٔ حرارت بمطفیات کنند و اصلاح غذا نمایند به‌عده به روغن بنفشه یا روغن کدو و شیر

دختران سعوط کنند .... ین فائده نشود شیتف ابیض یک دانگ در شیر دختران یک درم گداختهه روغن کدو نیم درم افزوده سعوط نمایند و اگر قاروره در حالت هیجان صداع ... باشد ئ طبیعت باعتدال بود و در نبض بطو معلوم شود به روغن مصطگی و روغن یاسمین یک دو دفعه سعوط کنند و اگر ازین فائده نشود حب ایارج دهند ضعف بصر از تغیر لون قرنیه یا جلیدیه یا بیضیه اول تنقیه بدن و دماغ از خلط غالب نمایند و بهر تعدیل اشربۀ لائقه هر خلط بیاشامند و بر .... بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و اکلیل و مانند آن انکباب نمایند و همچنین انکباب ببخار آب و سرکه با هم ممزوج و مطبوخ نافع و در وقت انتها .... بقیه ماده شیاف احمر لین استعمال کنند بالجمله اگر از غلبۀ خون باشد فصد و حجامت نقره و تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه و هر چه در علاج طرفه گذشت ... و اگر از غلبۀ صفرا باشد تنقیه به مطبوخ هلیله و قرص بنفشه و غیره که در علاج یرقان عین خواهد آمد استعمال نمایند و اگر از غلبۀ سودا باشد به مطبوخ افتیمون .... و سفوف سودا و جز آن که در علاج ضعف بصر از تکدر رطوبت بیضیه گذشت تدارک نمایند و اگر غلبۀ بلغم باشد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و ... ایارج لوغازیا کنند و هر چه در علاج ضعف بصر بارد مذکور شد بکار برند و بعد از تنقیه در سائر اقسام اصلاح مزاج باشربه و اغذیۀ مناسبه مصلحۀ هر مزاج غالب .... اکحال محلله مادۀ مابقی و بخورات و نشوقات و نطولات و آبزنات استعمال نمایند و ایضاً استعمال ادویۀ مقوی چشم و رادع ماده مثل تقطیر گلاب بسماق .... و گاهی استعمال عصارۀ کاهو و خرفهو تضمید بدان می‌کنندو اکتحال به شیاف عنبر در بلغم و سودا و اکثار حمام در سوداوی نافع ست و در صورت .... و دیدن اشیای ازرق علاج زرقۀ چشم نمایند انتباه ضعف بصر که از تشنج و تقلص طبقۀ عنکبوتیه حادث شود اگر به‌سبب تشنج یابس بود آثار یبوست .... و درین صورت بهر ترطیب بدن هر چه در علاج ضعف بصر یبسی گذشت به‌عمل آرند و شیر دختران و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و بر مطبوخ .... چون شعیر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبازی و برگ کدو و برگ کنجد و عصی الراعی و حی العالم کبه‌آب کنند و شیاف ابیض انزروتی نافع ست و آنجا که علامات .... معلوم شود تدبیرش تنقیه به‌ایارجات و غراغر و استعمال اکحال مدمعه نمایند به‌دستوریکه در علاج ضعف بصر رطوبی گذشت و ضعف بصر که به‌سبب ضغطه و ورم .... عصبۀ مجوفه باشد اگر سبب ضغطه رطوبت باشد علاجش مثل علاج ضعف بصر رطوبی نمایند و اگر سببش یبوست باشد هر چه در علاج ضعف بصر یبسی ***420*** گذشت بکار برندو علاج ورم عصبه اگر حار باشد با حراج خون از قیفال و عروق ماقین و ارسال علق بر صدغین و اسهال به مطبوخ بلیله و تسکین .... شیاف ابیض افیونی در اب سوده و طلا نمودن بیرون چشم بمغره و مامیثا به‌آب حی العالم و گلاب سوده نمایند و اگر ورم بارد باشد تنقیه به‌حسب خلط غالب و نطول چشم و تکمید آن به‌آبی که در آن حلبه جوشانیده باشند و گلابی که در آن اندک زعفران حل نموده در

انتها و انکباب ببخار آبیکه در آن بابونه و اکلیل‌الملک خطمی جوشانیده باشند و اکتحال بمحلل رطوبت مانند مر و جند بیدستر با شراب سوده نمایند و هتک عصبه لاعلاج است و آنجا که ضعف بصر از ورم طبقهٔ عنکبوتیه افتد علاج او از تنقیه ماده و تحلیل ورم مثل علاج رمد نمایند و ضعف بصر که از ضربه مقدم دماغ و ضعف او و خشونت قرنیه و اثار قروح و طول رمد و اوجاع عین و طرفه و ظفره و بیاض و سبل و ضیق و اتساع و نزول الماء و خیالات و حول و حجوظ و دیگر امراض چشم و غیر آن باشد علاج هر یک همآن است که در فصل هر واحد مسطور شد و آنچه از کثرت رطوبت بیضیه باشد علامت او در خیالات و علاجش در اتساع گذشت و آنچه از جلوس در تاریکی و سلالعین و از یرقان چشم و زرقه و قمور افتد علاج هر یک علیحده مذکور خواهد شد **بطلان بصر** یعنی کوری و این عارض می‌شود از اسباب ضعف بصر هر گاه مفرط شوند و تفصیل اسباب مذکوره در به‌آب ضعف بصر گذشت و بالاجماع این ست که سوای .... مشارکت دماغ و غیره که در بحث مذکور مسطور شد درین مرض یا آفت محرقهٔ طبقات یا مسبلهٔ رطوبات و مانند آن رسیده باشد و این لاعلاج است و یا اجزای چشم در ظاهر سلیم باشند لیکن آفتی غیر ظاهر از جهت دیگر بآنها رسیده باشد درین صورت اگر ثقبه صحیح بود یا در آن سدهٔ مائی باشد و یا درینجا سده نبود بلکه در عصبیه مجوف بود از شیء واقف در جوف آن یا از انطباق او به‌سبب یبوست یا استرخا یا ورم ضاغط فی نفسه یا در عضلات او یا تابع ضغطهٔ عارض مقدم دماغ و یا از انهتاک و انخراق عصبه باشد و یا از زوال جلیدیه از محاذات ثقبه و یا از فساد مزاج جلیدیه بود و این فساد بیشتر به‌سبب غلبهٔ رطوبت بر آن باشد و یا غلبه یبوست مجمع .... آن و این را علقوما گویند و لاعلاج ست و درینجا چشم متخشف شهلا می‌باشد و اما اگر ثقبه سلیم نبود یا به‌سبب رسیدن اتساع او تا اکلیل یا به‌سبب نهایت تنگی .... او باشد بالجمله طریق تشخیص و علاج اسباب مذکوره همان ست که در ضعف بصر مسطور شد و بطلان بصر با ضربان و سرخی چشم و حرارت و ثقل در مقدم دماغ نشان ورم حار عصبه است و با ثقل و قلت حرارت و وجع و رنگ چشم سفید دلیل ورم بارد بود پس اگر ثقل شدید و چشم بسیار رطب بلغمی و اگر چشم خشک نماید و رنگ آن مائل بکمودت باشد مادهٔ سوداوی بود و اگر بعد ضربه و یا سقط که بر سر رسد اولاً محوظ عین بهم رسد و بعد ازان فرورفتگی و بطلان عین ... از انهتاک و گسیختن عصبه باشد و اگر ثقل دفعةً حادث شود سدهٔ عصبه باشد و ایضاً امتحان سده چنان کنند که یک چشم را هند نمایند و به بینند اگر اتساع در ثقبه بهم نرسید .... که سده است و اگر با فقدان بصر و ضعف آن ضرر در سائر حواس دماغی وصداع و دوی و طنین باشد و یا از پیشتر ضربه و صدمه بر سر رسیده باشد دلیل آن بود که آفت دماغ ست و عورتی را بعد تولد بچه روشنی چشم موقوف شد و تشنگی و صلابت هیچ نبود مصطگی عود سوده باطریفل کشنیزی سرشته خورانیده و بالایش گاوزبان جوشانیده ... داخل کرده

داده شد از تصاعد بخارات نفاس بدماغ بود بصارت بحال آمد و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک عارض شود اگر به‌سبب دیدن موضع تاریک تا زمانی و ندیدن بسوی روشنی باشد سببش غلظ نور باصره از کثافت بخارات و رطوبات باشد و یا غلظ و تکدر رطوبت بیضیه از اجتماع فضول و اگر به‌سبب دفعةً بیرون آید در روشنائی بود از جای تاریک که زمانی دراز در آن نشسته باشد سببش انتشار نور و رقت ان بود علاج آنجا که سبب بطلان بصر سدۀ عصبه از مادۀ غلیظ درتجویف عصبه باشد تدبیر نضج مائۀ بلغم و استعمال ملطفات مفتحه بسده است مثل گلقند عسلی به‌آب گرم یا به‌آب بادیان و آشامیدن سکنجبین بزوری یا شربت اسطوخودوس به‌آب رازیانه به‌عده استفراغ آن به‌مسهل بلغم و حب ایارج و یا حب قوقایا و یا به حب ذهب و یا به حب شبیار به‌ایارجات کبار و .... هر یک سه درم انیسون تخم کرفس هریک چهار درم سنای مکی اسطوخودوس هر یک پنج درم مویز منقی بست و پنج درم انجیر سفید ده عدد جوشانیده صا .... ترنجبین پاک کرده بست درم مالیده باز صاف نموده صد درم ازان با هفت درم شکر و سه درم روغن بادام تلخ نیم‌گرم بیاشامند و در هفته دو مرتبه و غرغره به‌ایارج فیقرا محلول در آب گرم و سعوط مذکور در سبل و اکتحال بآنچه باعث تفتیح و جلا و تلطیف گردد مثل روغن بلسان که در آن زهرۀ شبوط حل نمود... و اکتحال بدارچینی و فلفل سفید و آنچه در علاج ضعف بصر بارد رطب گذشت بکار برند و بقول گیلانی در سدۀ عصبه مبالغه به استفراغ لاقی از شرح از به‌آب .... و سده که به‌سبب آن یبوست ضاغطه باشد تدبیرش نیز به‌دستور قسم مذکور ضعف بصرست به استفراغ رطوبات و استعمال مصوفات و غراغر جالیۀ رطوبات ***421*** که رطبه و اقتصار بر قلایا و اکتحال مجففات مانند باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات و تناول معجون وج و اگر سدۀ عصبه از ورم باشد یا از انطباق آن .... استرخا یا یبوست یا ورم علاجش در ضعف بصر گذشت و بطلان بصر که از نشستن در جای تاریک بود و اگر به‌سبب غلظ و تکدر نور و سواد بیضیه باشد .... ملطف مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف مرارات در چشم کشند و اغذیۀ صالحۀ جید الکیموس بدارچینی و صعتر بخورند و به‌ایارج فیقرا تنقیه کنند و مرزنجوش و سداب .... و نطولات ملطفه به‌عمل آرند و دیگر تدبیر ملطف از اغذیه و معاجین و غیره که در علاج قسم اول ضعف بصر گذشت و آنچه سوای قدح در نزول‌الماء مذکور شد حسب حاجت بکار برند و اگر بیرون آمدن از تاریکی بروشنی دفعةً سبب باشد بروشنی آفتاب نه بینند بلکه پارچه نیلگون بر روی آویزند و در جائی که نه بسیار تاریک و نه روشن باشد بنشانند .... کلان از اسرب گرفته بسوهان براده نمایند و بر آن نظر کنند و از چشم نزدیک دارند و هر روز چند بار این عمل کنند و مدام آب نیم گرم بر سر ریزند و تجوید غذا نمایند و طعام شب ترک سازند .... و جماع پرهیزند و هر چه در قسم ضعف بصر از دوام نظر بسوی آفتاب گذشت و آنچه در قمور خواهد آمد بکار برند بالجمله علاج اقسام این مرض مشکل است و آنچه از سواد

بیضیه بود کمتر علاج .... و لیکن شیاف مرارات و باسلیقون در چشم کشند و معاجین و اغذیهٔ ملطفه دهند و حکیم بوعلی می نویسد که یکی را از خدام من ضعف بصر اندک اندک پدید آمد حتی که بصر او بالکل زائل شد پس علاج او ترطیب مزاج و دماغ از اغذیهٔ لذیذ چرب و ریختن روغن بادام بر سر و چکانیدن آن اندک در بینی و امثال آن کردیم و در چند روز صحت یافت و بصر او عود نمود **خفش و بغض عین از شعاع** بغض را بعضی مرادف جهر می‌دانند و بقول جزری انضمام اجفآن است نزد تحدیق بسوی مبصر و نزد بعضی مرضی ست مولودی که به‌سبب رقت قرنیه و عنبیه یا قلت رطوبت .... در اصل خلقت بصارت در شعاع و روشنی ضعیف شود و در سایه و ابر و عند غروب قوی گردد و این لاعلاج ست لیکن برای تقویت چشم دخان روغن بنفشه در چشم .... و می‌تواند که قلت بیضیه بعد خلقت از اسباب او عارض شود و محدث خفش گردد و علاج قلت بیضیه در بحث ضعف بصر گذشت و بالجمله بهر تفلیط خون هریسه و کله پایچه و نان تابه .... و اغذیهٔ مرطبه مثل لحوم حملان و بچهٔ مرغ فربه دهند و آنچه مسکن حدت و مقوی باشد مثل آب انارین با شکر و لعاب بزرقطونا با جلّاب و شیرهٔ تخم خرفه نافع بود و کذلک تبرید سر ...ـندل مبرد و ترطیب بسعوط مرطب و بقول مبرده چون کاهو و کشنیز و خرفه مفید است و کافور درین به‌آب شدیدالنفع است و از اغذیهٔ حریفه و مالحه و شراب کهنه و حلوای عسلی و از حرکت .... و حزن و تعب و جماع کثیر اجتناب نمایند و نزد اکثر اطبا خفش ضعف بصرست با تری پلک که آن دلیل غلبهٔ رطوبت‌ست و علاجش تنقیه و دماغ است از رطوبات فضلی به‌مسهل .... ایارج و استعمال اغذیهٔ جیدیه و بعد تنقیه بهر تقویت چشم و تخفیف رطوبت توتیای هندی و سرمهٔ اصفهانی و برگ مورد سوخته در چشم کشند و استعمال اکحال جالی مثل .... و کحل غریزی و باسلیقون اکبر و مانند آن نیز مفید بود و سبب بغض عین از شعاع یعنی تنفر چشم از روشنی سخونت روح و رقت اوست و این گاه طبعی می باشد هنگامیکه روح باصره .... خلقت شدیدالحراره و الرقه و یا قلیل المقدار باشد و همچنین هنگامیکه مقدم دماغ شدیدالحرارت باشد و گاهی عارضی می باشد از مزاج حار عارضی می باشد از مزاج حار عارضی که گرم گرداند روح را یا مقدم را به نهایت گرمی ... که به‌سبب انجذاب خون بقوت حرارت احداث ورم حار نماید و ازین جهت بیشتر منذر بقرانیطس باشد و گاهی به‌سبب عارضهٔ چشم مثل رمد و سبل و جرب عارض شود پس مرض مذکور اگر طبعی بود از ابتدای خلقت باشد .... علاج ست و اگر با مرضی چشم باشد سببش همان مرض بود و الا از سخونت روح باشد و علاج او در قسم اول آنچه در علاج امراض دماغی حار گذشت از تبرید و ترطیب ماغ به‌عمل آرند و استعمال اغذیهٔ مبردهٔ مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و اضمده و قطور و سعوط مبردهٔ مرطبه و اغذیه مرطبه چون آش جو بمغز بادام و کدو و غیره نافع و در قسم ثانی بازالهٔ امراض مذکور کوشند **قمـور** و آن کدورت بصرست که از ادامت نظر بسوی اشیای

سخت روشن و بسیار سفید چنآنچه از دوام نظر در برف عارض شود پس به‌سبب تفرق روح باصره بصر مطلقاً .... گردد یا اشیای قریب دیده شود و چیزهای بعید بنظر نیاید و بر هر رنگی که نظر افتد بر آن سفیدی متخیل گردد و لهذا این علت را بیاض نیز گویند علاج پارچهٔ .... بر روی آویزند و جامهٔ سیاه بپوشند و در رنگهای سبز و آسمان جونی مدام بنگرند و شیر دختران در چشم دوشند و مغز بادام سائیده وقت خواب بر چشم .... کنند و تکمید یآب گرم نمایند و دیگر مرطبات بکار برند و از اشیای تلخ و شیرین پرهیزند و جالینوس گوید که در قمور اول فصد از ذراع کشایند بعد ازان فصد ...ـاقین بگیرند و اگر ظاهر نشود عرق جبهه بکشایند و آنجا که یا آفت برودت او جمع شود کاه گندم را جوشانیده بخار آن بگیرند و آبش نیم گرم در چشم بمالند و روی بشویند در شب و روز چند بار و بعسل و آب ثوم اکتحال نمایند و سنگ گرم کرده شراب بر آن ریخته چشم بر بخار او بکشایند و تکمید به‌شراب کنند و یا ادویهٔ ***422*** محللهٔ ملطفه مثل زوفا و اذخر و شبت و اکلیل‌الملک و بابونه و شلجم مع برگ و حاشا و شونیز و برگ غار و مرزنجوش و بادیان و عود بلسان و مانند آن جوشانیده بر بخار .... انکباب نمایند و به‌آب آن اسفنج تر کرده تکمید کنند و پوست خربزه و یا تخم آن که با پردهای میان تخم آن خشک کرده باشند در آتش انداختن و دود گرفتن بسیار نافع و مجرب ست و اکتحال میل در ثوم فرو برده و خوردن ثوم و ضماد پلک بگندم خوب بریان کرده به‌شراب کهنهٔ ریحانی سرشته و خوردن نان آرد گندم که در آن .... سوده آمیخته بخمر صرف سرشته پخته باشند با دانهٔ ثوم همه در قمور برفی از مجربات سویدی ست و ضماد زرنیخ بر تابه خوب بریان کرده سوده به‌شراب ریحانی سرشته پلک ... و اکتحال بمرارهٔ عقعق نیز نافع و اگر حدوث آن از روشنی شدید باشد اکتحال بسرمهٔ اصفهانی و یا سرمهٔ دودهٔ روغن زنبق نمایند و یا این کحل بگیرند غنچهٔ انار و بهاربه و زرور دو گل ارمنی از هر یک سه درم و اول توتیای هندی یک درم شنج و برادهٔ طلا نیم درم نرم سائیده در گلاب یک هفته بخیسانند و هر روز سه چهار مرتبه آنرا حرکت دهند پس به‌ادویه اول مخلوط نموده در آب حماض اترج و گلاب و لعاب بهدانه سه روز خیسانیده سحق نموده در سایه خشک نمایند پس اضافه نمایند بر آن یک دانگ مشک و نیم درم تخم بارتنگ و نرم مثل غبار سوده در چشم کشند باعث تصفیه و عود نور باصره می‌گردد و اگر از نظر بسوی برف رمد حادث شود درین صورت تدابیر محلله بکار برند مثلاً شلجم قطع نموده یا کوفته و برگ سیر تر با پوست خشک آن و زوفای خشک و اکلیل و بابونه و شبت و سبوس گندم و نمک در آب جوشانیده و انکباب نمایند و شراب بر قطعهٔ مس گرم کرده انداخته بخار آن به‌چشم رسانیدن بغایت سودمند و از مجربات ابوماهر است و از ملاقات باد محافظت کنند و عطسه آورند و اگر سرخی در آن بهمرسد و زائل نگردد مبادرت به فصد قیفال نمایند و بعد از آن صبح بحمام برند و بعد برآمدن از حمام نخوداب نیم‌گرم بخورانند و خواب نمایند و اگر

ازین هم زائل نشود معاودت فصد و اسهال و تکمید به‌شراب و انکباب بمیاه مذکوره و به‌دستور نمایند و بعضی گفته اند که علاج این قسم رمد خوردن شلجم مطبوخ بلحم حمل است و اگر حرارت مزاج مانع نباشد ثوم بسیار نیز در آن داخل کنند و گویند که ثوم در شیشه انداخته آب بر آن ریخته بجوشانند هر گاه پخته شود و بالای آن کف آید آن کف ثوم را بمیل در چشم کشند و حل طبیعت درین مرض به‌ایارجات و مانند آن کنند و گاهی درین علت بغراغر محلل رطوبت و منقی راس امر می‌کنند و آنچه در این رمد بدان اکتحال کنند این است که دارچینی یک دانگ قرنفل یک قیراط ساذج هندی دو دانگ اقلیمیای ذهبی و مارقشیشای ذهبی مکلس هر واحد یک دانگ سائیده ذرور نمایند و سزاوار نیست که علاج این رمد بمردات کنند بلکه بمحللات نمایند چه سبب قوی تر در آن احتقان بخارات ست به‌سبب سردی و تکاثف و هر گاه رمد کم گردد هر روز عطسه آورند و غالیه ببویانند و بالجمله علاج این رمد در ابتدا مخالف علاج سائر اقسام رمدست زیرا که سبب انصبه‌آب مادهٔ او برد و احتقان بخارات است و گویند که عسل خام بمیل در چشم کشند و فتیله بعسل و آب پیاز آلوده نهند و اغذیه گرم خورند و اندر حمام تاریک هر روز آب بسیار گرم که در آن بابونه و اکلیل و نخود کابلی و بادیان هر یک سه توله جوشانیده باشند ریختن و پنبه را دود گز داده بستن نفع عظیم ست و همچنین به طبیخ کاه کهنه شستن و شیاف احمر کاه کشیدن **سل‌العین** یعنی لاغری چشم و ضعف بصر لازم این مرض ست و گاهیبه‌سبب غلبهٔ یبس و زوال صفای رطوبات باصره بالکل باطل شود و این مرض به‌سبب نقصان رطوبت اصلی بمشائخ اکثر افتد و گاهی عند قرب موت واقع شود و این هر دو لاعلاج ست و گاهی بجوانان عارض گردد و این اکثر در یک چشم افتد و سبب او یبوست زجاجیه یا جلیدیه یا بیضیه است و اسباب یبوست کثرت استفراغ است یا نیافتن غذا تا زمانی طویل یا وقوع سده در عروق مشیمیه خواه شبکیه یا ضعف قوت غاذیهٔ چشم باستعمال مخدرات به‌سبب برد مجمد آن و شیخ میفرماید که غو در عین و صغرا و در حمیات و خصوصاً سهریه و عقب استفراغات و سهر و هم و غم می افتد و در سهری چشم خواب آلوده گران با دشواری حرکت در پلک سوای حدقه بود و در غم ساکن الحدقه باشد و بعضی مردم را اختلاف شقین بدن در سردی شدید و گرمی شدید عارض شد پس چشم شق بارد را غو و رو صغر لاحق گردید و گیلانی گوید که سبب صغر و غور چشم نقصان رطوبات آن از حد اعتذال ست و این نقصان گاه به‌سبب استفراغ محسوس بود چنآنچه هنگام کثرت اسهال و جماع و عرق افتد و با غیر محسوس چنآنچه بعد تعب و سهر و غم و االت مقام در حمام و حمیات حاده خاصةً سهریه و مثل آنکه از تاخر التحام ثقب عین در قدح چشم افتد که اکثر ازان رطوبات و روح تحلیل شود و گاهی از انقطاع ماده رطوبت عارض شود چنآنچه ***423*** .... صیام و ترک لحوم و اقتصار بر اغذیه یابسه و گاهی به‌سبب ضعف چشم افتد که بواسطهٔ آن جذب غذا قلت پذیرد پس با وجود خمور

چشم خشک باشد ..... آن در غذا ضعیف گردد و اگر چه غذا بسیار بود چنآنچه در سبل بود پس چشم کثیرالفضول باشد و بهمین دو سبب چشم در امراض بارده مثل فالج و مانند آن .... ضعف حرارت غریزی که قلت تغذیه لازم اوست کوچک گردد بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر مریض شیخ باشد سببش نقصان رطوبت اصل بود و اگر جوان باشد به بینند که تب دارد یا نه اگر داشته باشد سببش همان باشد و الا بپرسند که در چشم المی هست یا نه اگر باشد از سده شبکیه بود و الا سوال کنند که پیش ازین .... استفراغ یا قلت غذا یا عروض سهر یا غم یا هم یا رسیدن سردی شدید یا استعمال مخدرات اتفاق شده بود یا نه پس اقرار هر سببی ازین اسباب که نماید سبب مرض .... باشد علاج آنجا که سبب یبوست سدۀ شبکیه باشد هر چه در فصل اوجاع عین بهر تفتیح سده مذکور شد به‌عمل آرند و در باقی اقسام ازالۀ سبب نمایند و بترطیب بدن و دماغ .... تناول مغز کدو و اغذیۀ رطبه دسمه مثل لحوم حملان و پیه ماکیان و اسفید باجات و بسکون و نطول آب نیم‌گرم بر روی و سعوط به شیر زنان و روغن بنفشه و سفیدی بیضه که .... سویدی ست و امثال آن که در علاج ضعف بصر یبسی و غیره گذشت و از استفراغات ومجففات و تعب و دخان و غبار احتراز کنند و آنچه از استعمال مخدرات بود .... مثل ماءالجبن و غیره استعمال کنند و صاحب جامع و طبری گوید که در شبان بعد استفراغ بدن و تفتیح سده و ترطیب بدن و امالۀ او بتدبیر مطف و اقتصار بر اغذیۀ مؤلد دم محمود مثل .... و حملان و چوزۀ مرغ و زردۀ نیم برشت و مانند آن نمایند و حبس نفس و در بعض اوقات کنند و از اکثار شراب منع نمایند و آب نیم‌گرم که در آن خشخاش و بنفشه و نیلوفر و جو مقشر ...نیده باشند بر سر ریزند و به روغن نیلوفر و بنفشه سعوط کنند و رعایت مزاج نمایند و هر قدر که از حالت طبعی زائل شده باشد بتدبیر بسوی طبیعت او رد کنند و از مشی در .... احتراز ورزند و از جماع حذر کنند و از اغتسال به‌آب شور و رکوب بحر و شمیدن روائح نفط و کبریت و مانند آن اجتناب نمایند و ارد باقلا یا مغز نان سمید در شیر دختران کرده وقت خواب بر چشم ضماد نمایند و روائح طیبه معتدله ببویند و بسوی سبزه و آب نظر دارند و اگر این مرض به مشائخ افتد کمتر زائل شود و لیکن علاج آنها به پرهیز و اقتصار اغذیۀ طیبۀ محموده و منع از ریاضت عنیف و جماع نمایند و اغذیۀ اوفق و الیق مزاج آنها اختیار کنند و باشیای مرطب و مسخن و مقوی گرده و مبخر بخار محمود بسوی راس حقنه نمایند مثلا .... و تودری و تخم جرجیر و بابونه و اکلیل بجوشانند تا که مهرا شود صاف نموده اندکی روغن بید انجیر و روغن خیری و روغن یاسمین و روغن رؤس و اکارع به‌حسب واجب بر آن ریخته مخلوط سازند حتی که غلیظ شود نیم‌گرم حقنه کنند و اگر مزاج او احتمال کند به روغن مجموعه تدهین بدن نمایند و شیخ باشد و یا شباب درین مرض فصد نکنند و شراب معطر بغالیه دهند و ... طیبه بنوشند و این همه رطوبات محمودۀ چشم و روح می افزایند و هر آنچه روح و رطوبت محمود افزاید سل العین زائل کند

و گیلانی می نویسد که علاجش حیله کردن در جذب مواد .... چشم ست و این بریاضت و بجدال و بکثرت کلام و مالش سر به روغن‌های مائل به حرارت مثل روغن بابونه و شستن رو به‌آب نیم‌گرم و اغذیۀ مرطبه حاصل شود و همۀ ملوحات ... و اشیای حریفه مضر بود و هر گاه چشم بحالت خود عود کند باین کحل اکتحال نمایند بگیرند اسرب صاف و بر آن اندک روغن بنفشه انداخته با سر انگشت خوب بمالند تا از آن چرک برآید به‌عده آنرا با شادنج عدسی محرق سوده بحریر بیخته و اندک سرمۀ اصفهانی آمیخته صبح و شب در چشم کشند و از اکحال جیده این ست که از توتیا و نشاسته و اقلیمیای فضه هر یک .... شیاف مامیثا ثلث درم مرواریدنیم درم صبر یک دانگ زعفران یک دانگ به گلاب سائیده استعمال نمایند و این ادویه را با وجود تجفیف آنها بهر آن اختیار کرده اند که در آن تقویت و تجفیف فضول است **زرقه** کبودی چشم و آن تلون حدقه است به رنگ آسمانجونی که آنرا گربه چشمی نیز گویند و آن دو نوع است اصلی و عرضی اصلی علاج پذیر نیست و سبب عرضی نتو و عظم رطوبت جلیدیه است .... زجاجیه خواه ورم طبقۀ صلبیه و مشیمیه و شبکیه و یا تغیر مزاج عنبیه است از رطوبت غلیظ چنآنچه در اکثر صبیان به‌سبب غلبۀ رطوبت و خامی آن قبل از نهوظ می باشد .... اسکندر برص‌العین نامیده و مثل برص بمشکل علاج پذیرد و یا تغیر رنگ قرنیه است از یبوست و یا قلت رطوبت بیضیه چنآنچه در مشائخ و صاحبان امراض ... بواسطۀ تحلیل رطوبت اصلی می افتد و جالینوس گوید که زرقۀ عارض بمشائخ از فرط یبس عین می باشد و این زرقه قسمی از آب متولد در چشم ست .... اسباب مذکور باید که چشم مریض ملاحظه نمایند که با نتو اکبرست یا لاغر اصغر اگر با نتو اکبر باشد بپرسند که الم در قعر چشم محسوس می‌شود یا نه اگر نتو با الم باشد از ورم ...میه بود و اگر بی الم باشد از کثرت زجاجیه بود و اگر چشم لاغر و صغیر نماید و دیگر آثار غلبۀ خشکی و سن شیخوخت و بطلان بصر شاهد او بود از یبوست قرنیه یا نقصان ... باشد و اگر علامات هر دو قسم یافته نشود و صرف آثار غلبۀ رطوبت دریافت گردد یا سن صبی باشد از رطوبت عنبیه بود علاج آنچه از نتو و عظم رطوبت جلیدیه باشد ***424*** تنقیۀ بدن نمایند بدآنچه موافق سن و مزاج و فصل باشد و فصد و لزوم پرهیز تام و تقلیل طعام و استعمال اغذیه که در آن تجفیف باشد مثل قلیها و مطنجنات و گوشت گنجشک و استرداد بمزاج طبعی و قصد تنقیه راس کنند و حجامت نقره و بستن چشم و شستن آن به‌آب عوسج و آب آس نیز برای نتو و حجوظ جلیدیه مفید نوشته اند پس اگر در مزاج مریض حدت نباشد و ورمی که از آن نتو جلیدیه عارض شود ورم بلغمی یا سوداوی صلب باشد استفراغات به مطبوخات مسهله و حقنجات لینه نمایند و ایضاً اگر مزاج مریض .... غرغره مضائقه ندارد و ادهان حار مثل مصطگی و ناردین و قسط و رازقی و روغن بادام تلخ و روغن غار در بینی چکانند و مانند شادنج و دارفلفل و زنجبیل و زبدالبحر و هلیلۀ سیاه در چشم کشند و اگر در مزاج حدت

باشد و با الم بود روغن‌های بارد مثل روغن گل و بنفشه و شیر دختران در بینی چکانند و نشاسته و صمغ عربی و سرمهٔ سیاه و طوطیا و تباشیر در چشم کشند و بالجمله طبیب در امر مزاج مریض غلطی نکند زیرا که علاج خاص چشم ممکن نیست مگر بعد رد بدن بمزاج طبعی او و هر چه در حجوظ مذکور شد حسب واجب به‌عمل آرند ... و ایضاً آنچه از ورم صلبیه باشد هر چه در علاج اوجاع عین بهر تدارک ورم مذکور مسطور شد استعمال نمایند و آنچه از تغییر رطوبت عنبیه بود بعد آشامیدن ماءالاصول تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا و ایارجات قوی مثل ایارج جالینوس و ایارج لوغاذیا نمایند و غراغر منقی دماغ مثل ایارج با سکنجبین عنصلی و یا سرکه با خردل و سعوط به‌آب چقندر .... با شونیز و بندق هندی و بادیان حاره مانند روغن بان و مرزنجوش و زنبق و عطوسات محلله مسخنه مانند جند بیدستر و کندش و مضغ مصطگی با وج به‌عمل آرند و در تدابیر اکل و شرب اشیای ناشف رطوبت استعمال کنند و باکتحال روغن ناردین و روغن بید انجیر و شرب آنها دوام نمایند و بهر تعدیل مزاج معاجین گرم انقر و یا خورانند و ملازمت اطریفل کبیر و صغیر و هلیلهٔ مربی و همچنین سفوف هلیله و اسطوخودوس و شکر و جوارش اترج و سفرجل نافع و اکتحال بروشنائی و باسلیقون مفید و مشک و زعفران باریک سائیده بمیل موم در چشم کشند و ادامت آنها مع سرمه و گلاب نیز سودمندست و میل در حنظل تر فرو برده مکرر در چشم کشند و کذا اکتحال بخاکستر حنظل و قطور عصارهٔ حنظل و اکتحال به روغن آجر و کذا آب پوست سبز جوز مفید و زعفران تنها و روغن زعفران و کذا عصارهٔ عنب‌الثعلب و اقاقیا بدوام اکتحال کردن تسوید حدقه می نماید و یا سرمهٔ اصفهانی سه درم مروارید یک درم مشک کافور هر واحد یک دانگ دخان روغن زیتون با روغن زنبق یا روغن یاسمین دو درم زعفران یک درم سرمه سا نموده استعمال نمایند و اگر خواهند مازو اقاقیا هر واحد یک درم عوض .... و کافور و زعفران کنند و یا عصاره خسک دو درم مازوسبز سوده روغن زیتون روغن کنجد غیر مقشر هر واحد یک درم بآتش ملایم بجوشانند حتی که سیاه گردد در چشم کشند و بنج خشک به‌آب بجوشانند تا که مثل شهد گردد در چشم کشیدن از مجربات بو علی سیناست و بندق سوخته به روغن زیتون یا کنجد آمیخته با یافوخ کودک ازرق تا چهل روز مالیدن نیز مجرب اوست و بعضی آب پوست انار داخل کرده اند و بعضی صدف سوخته عوض بندق نوشته اند و بعضی طلای بندق فقط بر تارک سر مفید گفته اند و یا عصارهٔ پوست انار شیرین در چشم چکانند و بعد دو ساعت عصاره برگ بنج که در قشر رتان داشته باشند تقطیر نمایند و یا قلقدیس یک درم اقاقیا دو درم مازو دو درم مثل غبار سائیده در چشم کشند و اگر سرمه و حنا را سائیده با عسل بر صدغین طفل در زمانهٔ رضاع تا هفت روز طلا کنند برای زرقهٔ چشم اطفال مجرب انطاکی ست و اقاقیا یک جزو عفص سدس جزو به‌آب شقائق النعمان سائیده در خرقه پیچیده قطور ساختن و همچنین اکتحال بعصارهٔ بنج یا حنظل و آس یا عصارهٔ پوست

انار مدام در چشم کشیدن نافع ست و گویند که اگر طفل ازرق چشم پیدا شود شیر دایه که نهایت سیاه رنگ باشد بنوشانند و اگر دایه حبشی باشد بهترست و پوست جذر باریک سائیده در چشم اکتحال نمودن نیز مفید گفته اند و آنچه از رطوبت قرنیه و قلب بیضیه باشد در ترتیب بدن کوشند باغذیهٔ مرطبه مثل مرغ فربه و گوشت گوسفند و زردهٔ بیضه نیم برشت و ادویه و سعوط به روغن بنفشه و روغن گل چکانیدن شیر دختران در چشم و بینی و حمام مرطب به‌آب نیم‌گرم بدوام و سکون در مواضع کثیر المیاه جاریهٔ عذبه و آشامیدن ماءالشعیر و شیر با شکر و مداومت شستن چهره به‌آب شیرین و جز آن که در علاج ضعف یبسی مسطور شد **یرقان چشم** و آن عبارتست از زردی رنگ طبقات چشم با سیلان اشک و بهمین فرق می‌کنند درین و در یرقانی که از انصباغ طبقهٔ ملتحمه باشد که در آن سیلان اشک نمی باشد و سببش انصبه‌آب صفرای قلیل است بر طبقهٔ شبکیه و دفع او بسوی جلیدیه پس ترشح او بر سائر طبقات چشم علاج ابتدا به فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و به‌مسهل صفرا تنقیه کنند و یا باین مطبوخ هلیله تلیین طبع نمایند پوست هلیلهٔ زرد ده درم آلو بخارا سی عدد عناب مثل او سپستان یک کف تمر هندی بست درم بنفشه گل سرخ هر واحد سه درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک پنج درم ترنجبین برگ عنب‌الثعلب هر واحد پانزده درم جوشانیده صاف نموده بگیرند ازان صد درم و شکر طبرزد هفت درم داخل کرده نیم‌گرم بنوشند ***425*** تنقیه شیاف ابیض در شیر دختران یا سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند و اسبغول در آب کاسنی و سفیدی بیضه و روغن گل بر هم زده بر چشم ضناد کرده بخواهند شیر مروارید هر واحد دو درم توتیای کرمانی بسد هر یک یک نیم درم صمغ عربی یک درم به‌آب انار میخوش سائیده خشک کنند و باز سائیده شیر دختران یا شیر خر قدر وافر .... کرده خشک کنند و بسایند و به‌آب انار میخوش یک مرتبهٔ دیگر و به شیر الاغ نیز مرتبهٔ ثانی پرورده خشک کنند و هر چند زیاده تسقیه نمایند بهتر گردد و پس نرم و سوده و صاف ... بطریق ذرور یا بمیل در چشم کشند و اگر یرقان و اشک زائل نشود برگ کاسنی مدقوق بشحم انار مضروب باسبغول و سفیدی بیضه و روغن گل بر چشم نهند و خاکستر .... بحری یک درم کف دریا یک نیم درم برگ انبر باریس خشک کرده حضض هندی هر واحد دو درم نار مشک دو ثلث درم سائیده اکتحال نمایند و اگر ازین هم فائده نشود برگ بنفشه ... خطمی خبازی هر کدام یک کف کشنیز خشک یا تر یک کف کبیر عصی الراعی حی العالم هر کدام یک کف برگ بلوط یا جفت بلوط یک کف کبیر سبوس گندم و جو نیم‌کوفته هر کدام یک کف کبیر .... کوفته دو کف حب الرمان یک کف کبیر جمله را با سرکه در آفتابهٔ سربسته به پزند که مهرا شود بر آن انکباب نمایند و چشم بگشایند و در اکل و شرب تدبیر تسکین دم و تعدیل صفرا .... نمایند و اگر قاروره سرخ باشد شرب ماءالشعیر و سکنجبین بهترین اشیاست و غذا اگر تپ نباشد بلحم جدی مصوص و چوزهٔ مرغ بزیرباج و

سمک هاربی صغار سفید زصراضی .... جوشانیده سازند و اگر تپ باشد مزورات معمول از سرکه و شکر و نان با سکنجبین دهند و گویند که بعد تسکین حدت و لذع ماده برای تحلیل مابقی بر بخار مطبوخ بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک .... به‌آب نمایند و به‌آب شیرین نیم‌گرم استحمام کنند و بر سر ریزند و صاحب کامل گوید که هر گاه صفرت در چشم فقط باشد سوای سائر بدن در حمام داخل کنند و سرکهٔ کهنه بتکرار در بینی چکانند و به‌آبی که در آن .... رومی جوشانیده سکنجبین حل کرده باشند غرغره نمایند و به‌عده گلاب و قدری سرکه در چشم چکانند و شیاف ابیض قطور کنند بعد ازان برود حصرم و به‌عده کحل زعفران در چشم کشند **اختلاج عین** ... این مرض دوام نماید بصر را مضرت رساند و این علت از جنس اختلاج حادث در اعضاست و سبب اختلاج دائم چشم یا اجتماع بخارات ست زیرا غشیه ...ـفاقات و یا صلابت طبقات و منع او بخارات را از نفوذ علاج آنچه در اختلاج مطلق مذکور شد به‌عمل آرند و بعد تنقیه و پرهیز و تدبیر صائب زنجبیل یک درم ... ماميران فلفل دارفلفل هر واحد دو دانگ توتیا صمغ عربی هر واحد نیم درم باریک سائیده از پارچه گذرانیده باز صلایه کرده اکتحال نمایند **امراض جفن و هدب و موق** ... در بیماریهای پلک و مژگان و گوشهٔ چشم و آن سی و هفت مرض است یعنی کمنه پلک و اورام و کدکد و دمل و تحجر و عقده و شرناق و بزده و شعیره ... و ثولول و سلعه و قروح و تاکل و سعفه و نمله و نار فارسی و شری و خشونت و حکه و جرب و سلاق و استرخای جفن و شتره و التصاق جفنین بماءالاجفان و غلظ اجفان و تهبتج اجفان و ثقل اجفان و اختلاج جفن و خضرت و کمودت جفن و کثرت طرف و قمل و قمام و انتشار اهداب و شعر زائد قلب و التصاق اشفار و بیاض اهداب و غرب و غده و بعضی وردینج و انتفاخ و بوالتین را نیز در امراض جفن نوشته اند و در دینج در فصل .... انتفاخ بعد فصل رمد و بوالتین در فصل دمعه مذکور شد و بدانند هرگاه برای امراض اجفان دوا به‌عمل آرند بعد استعمال آن پلک را پوشیده ... وجه خواب کنند و در بعضی امراض پلک که محتاج بدستکاری باشند تا که بدوا کار بر آید بدستکاری دست نبرند و بضرورت بعد از تنقیه بدن باشد ..ـبب الم ماده بسوی اجفان منجذب نگردد که باعث تورم آن گردد و نیز علیل را بعد از عمل تجدید از تناول لحوم منع نمایند و غذای آن چیزی باشد که در آن .... تسکین و قلت فضول باشد مزورات و احسا و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و ایضاً تا چند روز از حرکات بازدارند و گویند که در امراض پلک سرنگون داشته کحل استعمال نمایند **کمنهٔ پلک** آن است که چون آدمی از خواب بیدار شود پلک گران شود و چنان پندارد که در چشم او ریگ و خاک افتاده است و اکثر صاحبان امزجهٔ یابس و کهول را ...ـریف و بلاد یابسه عارض می‌گردد و سببش احتباس بخارات غلیظ ست در پلک و طبقات چشم در حالت خواب و تحلیل آن از حرکت بیداری علاج حسب مزاج مریض به فصد و مسهل تنقیه بدن از مواد مبخره نمایند یا حب صبر بخورانند و به‌عده بهر تنقیه اجفان و طبقات

مدمعات چون ذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین و شیاف سنبل پس ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد و دیزج و کحل باسلیقون و عزیزی بتدریج در چشم کشند و بقول انطاکی قطور روغن بادام *426* و بنفشه و شیر زنان و خر و اکتحال صبر و برادهٔ آبنوس باریک سوده نافع ست و شیاف خلوقی یا اسود بر پلک ضماد نمایند و هر صباح بحمام روند و .... چشم را به‌آب نیم‌گرم بشویند و تقویت معده و تلطیف تدبیر نمایند و از اغذیه مثل گوشت گاو و عدس و پنیر کهنه منع گنند و تنظیف موی سر نمایند و چشم را به شیر بشویند **اورام جفن** و این یا از انصبه‌آب مادهٔ دموی بود به جهت امتلای سر از خون یا ضعف جفن و ضربه و آن را فلغمونی گویند و یا از غلبهٔ صفرا بر بدن و سر باشد ئ آنرا حمرا نامند و یا از مادهٔ رقیق خواه غلیظ بلغمی بود و آن را ورم رخو گویند و یا از مادهٔ بارد سوداوی باشد و آن را ورم صلب خوانند و تشخیص این اسباب چنان کنند که رنگ ورم ملاحظه نمایند و از انگشت بر آن غمز کنند پس اگر رنگ ورم سرخ نماید و از غمز متغیر نگردد و با تمدد و ضربان بود ورم دموی باشد و اگر با وجود سرخی رنگ جای غمز سفید گردد و با شدت التهاب بود ورم صفراوی باشد و اگر رنگ ورم سفید نماید و نرم بود و درد کمتر ورم بلغمی باشد و اگر رنگ آن تیره نماید و با صلابت و قلت وجع بود ورم سوداوی باشد علاج در هر چهار نوع آنچه در به‌آب اورام مطلق خواهد آمد به‌عمل آرند و ایضاً درد دموی و صفراوی سررو و اگر مانعی باشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رمد دموی و صفراوی گذشت یا نقوع تمر هندی و آلو بدهند و تنثیه به‌مسهل صفرا یا در نقوع مذکور سنا و پوست هلیله افزوده مغز خیار شنبر ده درم و شکر حل کرده صاف نموده روغن بادام بر آن ریخته بنمایند و یا طبیخ هلیله بیاشامند و ترک لحوم و استعمال مزورات کنند و بهر ورم دموی در ابتدا صندل و فوفل و مامیثا به آب کاسنی و آب کشنیز تازه و یا گل سرخ و روغن گل و یا طباشیر به‌آب سرد و یا کشنیز سبز یا خشک در سرکه و یا فوفل در گلاب سائیده و یا آرد جو به گلاب یا آب کاهو سرشته بر ورم و پیشانی طلا نمایند و در زمانه تزید به مطبوخ پوست خشخاش نطول سازند و شیاف ورد معشر به‌آب کشنیز تازه سوده ضماد کنند و در انتها و انحطاط حضض اضافه نمایند و به‌آب اکلیل‌الملک و بابونه و خطمی و سبوس گندم نطول سازند و بحمام روند و اگر زردچوب به گلاب بر سنگ سائیده پنبه آلوده بر پلک متورم گذارند در روزی دو سه بار عجیب الفعل است و بهر ورم صفراوی در ابتدا صندل و مامیثا به‌آب عنب‌الثعلب ضماد نمایند و یا برگ کاسنی و کشنیز و مکوه بکار برند و دائم پلک را به‌آب سرد بشویند و در تزید شیاف معشر مذکور به‌آب مطبوخ بابونه و گل بنفشه طلا کنند و در انحطاط به‌آب مطبوخ گل بنفشه و خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و سبوس گندم نطول نمایند و در ورم بلغمی بعد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج سرکه خمر به‌آب گرم یا به گلاب آمیخته اسفنج تر نموده بر پلک گذارند و به‌عده به‌آب مطبوخ بابونه و اکلیل‌الملک و کاه گندم و حلبه نطول نمایند و بصبر و حضض و

شیاف سنبل بعنبکی و طلا کنند و نیز باین هر دو شیاف اکتحال نمایند و ضماد از برگ شبت و بید انجیر سرخ نازک به اندکی صبرنیز مجرب و در ورم سوداوی بعد تنقیه به‌مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و حب لاجورد ادویهٔ محلله ملینه مثل پیه مرغ و پیه قاز به روغن زیتون که در آن اندکی مقل و قدری آرد خطمی داخل کرده باشند آمیخته بر ورم گذارند و یا روغن سوسن بلعاب تخم کتان و لعاب حلبه و اندکی اشق محلول به سرکه نهند و یا افتیمون هندی و حضض و صبر و شیاف مامیثا ضماد کنند **کدکد و دمل** و آن ورم صغیر مائل بصلابت و دمویت است که در پلک حادث گردد و اکثر جمع و خراج می‌شود و سببش بیشتر اکثار اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله پایچه و قدید و گوشت گاو و عدس ست خصوصاً که در شب بسیار تناول نمایند و بعضی گویند که کدکد ورمی ست که در پلک پیدا شود و مشابه تولد دمل باشد در ابتدا و عوام آنرا دمل نیز گویند و فی الحقیقت قسمی ست از تحجر و علاج او علاج تحجر است و بقول سویدی و ثابت دمل ورم صلب است که در باطن جفن اسفل یا در ظاهر آن یا فیمابین ظاهر و باطن پیدا شود و مادهٔ آن خون و صفراست و در آن وجع مانند وجع دمل اعضای دیگر عارض می‌گردد و بقول احمد دمل بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل از جنس خراجات است و مادهٔ آن خون مخلوط به رطوبت غلیظ است علاج فصد سررو و تنقیه به‌مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه نمایند و در تلطیف غذا کوشند و طعام شب ترک نمایند و چشم را در شب و روز چند بار به‌آب گرم بشویند و بر آن نطول سازند و به روغن گل و موم سفید طلا کنند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر در ماده صفراویت یافته شود لعاب اسبغول با سفیدی بیضه بر آن گذارند و یا شیاف ابیض طلا کنند و به‌عده موم روغن نهند و در آخر نطول به مطبوخ اکلیل‌الملک و بابونه و روغن بنفشه و روغن گندم به اندکی زعفران و چون منفجر گردد علاج قروح نماید و اگر کهنه شود مرهم داخلیون بر آن گذارند و چون زوال او مشکل گردد بمقراض قطع کنند و بگذارند تا یکساعت خون از آن برآید و خودبخود بند گردد و ال ورم یا آفتی دیگر در چشم بهمرسد پس ذرور اصفر بر آن پاشند و بقول سویدی مادامیکه جمع نشده باشد صندل و گل مختوم و اشق محلول در آب کشنیز تازه طلا کنند و هر گاه ریم کند موم و روغن گل ضماد نمایند و اگر صلب باشد حشیش خرفه نرم سوده به روغن بنفشه پخته ضماد کنند و چون بطول انجامد بشگافد و اگر در داخل پلک باشد بعد برآمدن ریم ***427*** بیضهٔ مرغ و روغن بنفشه بچکانند و اگر در خارج باشد بعد خروج مده روغن زرد یک شبانه روز بر آن بچکانند و روز دوم مرهم اسود نهند و بقول بعضی علاج کدکد و برده و احدست **تحجّر** ورم صلب صغیرست شبیه بغده که مزمن گردد و تحجر یابد و بعضی این را عدسه نامند و سببش اجتماع ماده غلیظ سوداوی ست که در پلک منجمد و متحجر شود و از مادهٔ برد غلیظ تر باشد و در امزجهٔ یابسه و کهول و فصل خریف و بلاد غربیه بسیار عارض می‌گردد علاج فصد قیفال از جانب علت نمایند و به‌مسهل و

حب ایارج یا قوقایا یا اصطمخیتون به مطبوخ افتیمون و حب لاجورد تنقیه کنند و مغز ساق گوساله و یا بچهٔ شتر و موم و روغن بنفشه گداخته طلا کنند و به‌آب گرم نطول سازند و چشم را بشویند و اسفنج تر نموده بنهند .... مادهٔمتحجر تحلیل آن مرهم و اخلیون استعمال نمایند و بقول جالینوس طلای ابار مغسول تحجر جلد را نافع است و بقول دیسقوریدوس اکتحال مروارید و مرجان .... و سرگین سوسمار مساوی و بوزن مجموع سرمه باریک سوده بحریر بیخته تحجر را مفید است و توتیای هندی نوشادر به‌آب سوده مکرر بر تحجر نهادن و در ابتدا سودمندست ... به شیر قنه اشق مساوی بسرکهٔ خمر حل نموده بر پلک طلا کردن منقول از بولس ست و انکباب به‌آب گرم مکرر نیز ملین و محلل تحجر جفن ست و اگر تحلیل نشود و بطول و ادویهٔ منضجه بر آن گذارند پس پلک را برگردانند و آن موضع را بشگافند و بناخن افشرده مادهٔ آن که غدهٔ کوچک مانند عدس باشد یا مده یا مثل قطعهٔ کف برآید .... آرند و موضع شگاف را پاک نموده ذرور اصفر بپاشند پس مرهم اشق نهند و اگر خوف معاودت مرض باشد هر دو کنارهٔ جراحت را بمقراض ببرند و به‌عده اسفنج بر آن نهند و به‌آب بشویند تازو دمند مل نگردد و مدتی ماده برآید و عضو بتمامه پاک شود به‌عده علاج قروح اجفان نمایند **عقده** ....رونی ست سخت که در پلک بالا حادث گردد سببش انصبه‌آب رطوبت غلیظ سوداوی ست از مر تحجر و تعقد آن درین محل علاج آب گرم ریزند و موم و روغن بر آن نهند .... حلبه و تخم کتان استعمال نمایند و بعد حصول لینت بهر تحلیل مرهم و داخلیون و غیرهٔ ادویهٔ محلل صلابات بکار برند و الا نظر کنند اگر مانند سلعه از موضع خود بآسانی حرکت نماید ... خواهد بود و غائر نباشد از خارج شگافته برآرند و اگر غائر بود پلک را از داخل برگردانیده بشگافند و برآورند و بعد شگاف زیره و نمک خائیده آب او بر موضع ثق بچکانند ... و صلب مانند سنگریزه باشد و از موضع خود حرکت نماید در شگافتن آن خطرست به‌دستور بداخلیون و العبه در تلیین و تحلیل آن کوشند و اگر تحلیل نشود ترک کنند ... معترض نگردند و اگر عقده منبسط باشد و رنگ آن در سطح جلد بادنجانی نماید و در آن عروق منتشر باشد ایضاً به آهن و ادویه حاده متعرض نشوند ... هر اندک مدت تنقیه دماغ از سودا کرده باشند و ماءالجبن نوشانند و از اغذیهٔ غلیظه پرهیز نمایند و اضمده و اطلیهٔ محلل مادهٔ سوداوی بکار برند **شرناق** .... اطلس و آن زیادتی‌ست نرم از مادهٔ شحمی لزج که در پلک بالا بهم میرسد و بدان سبب پلک در کشادن گرانی میکند و مانند مسترخی می باشد و حرکت آن ببالا .... می‌گردد و مادهٔ آن چسپیده و غیر متحرک بود به خلاف سلعه و غدد و سببش انصبه‌آب رطوبت غلیظ‌ست بسوی پلک و اکثر بصبیان و مرطوبین و صاحبان کثیرالدمعه و رمد و زکام و در بلاد جنوبی و فصل ربیع عارض می‌شود و این مرض غیر مخوف‌ست و کدورت حواس و عینین و دوام تری چشم و سیلان اشک و عروض عطسه .... نظر به آفتاب و چراغ و روشنی و احساس غلظ و ظهور انتفاخ و نتو میان دو انگشت وقت

غمز از لوازم اوست و صاحب او را نزله و رمد اکثر عارض شود علاج فصد سررو کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت و اسهال به‌مسهل مناسب و حب ایارج و یا قرص بنفشه فقط خواه مقوی به‌ایارج فیقرا و اصلاح غذا به‌گوشت طیور و تلطیف تدبیر ...مزاج و پرهیز از نغلظات و دخول حمام نمایند و به‌آب گرم که در آن ادویهٔ محلله مانند بابونه و اکلیل‌الملک و امثال آن جوشانیده باشند تکمید پلک نمایند و اطلیه و اکحال ... آرند مثل شیاف مامیثا و صبر و حضض و سک و اقاقیا و قدری زعفران طلا نمایند و یا عدس مقشر گل سرخ بابونه در سفیدی بیضه سرشته ضماد کنند و اول ذرور اصفر پس .... پس باسلیقون اکبر صبح و شام اکتحال کنند و یا اقاقیا حضض سنبل‌الطیب صبر سقوطری عصارهٔ مامیثا هر واحد یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته به‌آب مورد سرشته ... کنند و در نسخهٔ دیگر مر و بسد عوض سنبل مرقوم ست و شادنج مغسول صمغ عربی هر واحد یک اوقیه قلقطار زنگار هر یک سه درم اقلیمیای ذهبی سفیداب رصاص هر یک دو درم یک درم صبر سقوطری زرورد هر واحد نیم درم کوفته بحریر بیخته به‌آب سرشته شیاف سازند و وقت حاجت سوده در چشم کشند و اگر ازین تدابیر زائل نگردد بدستکاری علاج نمایند و بعد برآوردن ***428*** مادهٔ آن نمک بر آن بپاشند و پارچه به سرکه تر کرده نهند و روز دوم اگر از رمد در امن ماند بادویهٔ ملزقه که در آن حضض و شیاف مامیثا و زعفران باشد معالجه نمایند و یا بعد دستکاری ذرور صفد ... و بر فاده بربندند و صبح باز نمایند اگر ورم ننموده یاشد بر آن مرهم گذارند و بر حوالی آن حضض و مامیثا طلا کنند و اگر ورم حار بهم رساند شیاف مامیثا و صندل و فوفل به‌آب گشنیز تازه طلا نمایند **برده** و آن دانه صلب مستدیرست که اکثر در باطن جفن اعلی و گاهی بر ظاهر آن حادث گردد سبب آن رطوبتی بلغمی غلیظ ست که بحرارت تحجر یابد و رنگ آن مائل بسفیدی شبیه برف و تگرگ در شکل و صلابت باشد و مادهٔ آن از کیفیت حریفهٔ لذاعه خالی نباشد و ازین جهت گاهی درد کند و گاهی خارش و خارش آن مریض را خوش آید و بیشتر صاحبان مزاج رطب و پیران را و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و از امراض سلیمه است علاج اول تنقیه بدن به فصد و مسهل وحب ایارج و حب صبر و قوقایا نمایند اگر بدن ممتلی باشد و ادویهٔ منضجه و ملینه که در آن تحلیل باشد مانند قطورات لعاب حلبه و تخم کتان اولاً استعمال کنند به‌عده بدوای قوی تر از آن پردازند و بهر نضج مانند ضماد خمیر نان گرم مکرر به‌عمل آرند پس محللات مقطره که خالی از تلیین و اندکی نضج نباشد مثل اشق و قنه و راتینج و صمغ بطم و انزروت هر واحد در سرکه و دروی زیت حل کرده بر پلک ضماد نمایند و گاهی جاوشیر و موم سفید و روغن .... درین افزوده قیروطی ساخته به‌عمل آرند و یا چرک خانهٔ زنبور صرف بر آن لطوخ کنند و یا صمغ بطم و انزروت و روغن گل و سرکه در آن افزایند و یا موم زرد و روغن گل و علک‌البطم بچرک خانهٔ زنبور حل کرده باشق محلول در سرکه آمیخته ضماد کنند و یا مرهم داخلیون

گذارند و ضماد اشق یا سکبینج یا بارز و یا حلتیت به سرکه و گلاب حل کرده و موم در روغن بنفشه گداخته و طلای ماریباسوس یعنی کندر و مر هر واحد یک جزو لادن ربع جزو موم شب یمانی بورهٔ ارمنی هر واحد نیم جزو بدردی روغن سوسن یا زیت آمیخته طلا کنند و ایضاً ضماد انجیر بعسل و شراب و سمید پخته تا مهرا گردد قنه افزوده سائیده و کذا موم گرم و کذا آرد جو به‌شراب و عسل سرشته و کذا بعرضب و کذا صمغ عربی به‌آب حل کرده و کذا میعهٔ سائله و کذا مغز نان بعسل سرشته و کذا اقلیمیا و کذا مقل ازرق به‌آب دهن صائم و کذا بورق سه جزو میعه سائله و اشق و کذا ضماد علک البطم با سرکه و دروی زیت و کذلک ضماد بانجیر پخته یا خاریدن ببرگ انجیر و بعد از آن اکتحال بذرور اصفر صغیر و شیاف احمر لین بعدهٔ ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد نافع‌ست و اگر بدوا تحلیل نشود بعد فصد و تنقیه در عرض پلک را بشگافند و مادهٔ آن بیرون آرند و بعد شگافتن یک ساعت بگذارند تا خون ازان برآید پس بهر اندمال ذرور اصفر بر آن پاشند و اگر شیاف زیاده بود بسوزن دوخته ذرور مذکور بپاشند تعلیم طریق دیگر علاج برده آن است که لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ اگر قوت احتمال کند واجب شمارند و چیزی که اشک آورد یا رمص کند در چشم اکتحال ننمایند بلکه آنچه منضج و مرقق ماده باشد به‌عمل آرندمثل این قطور چشمیزج کوفته ده دانه جو مقشر کوفته یک درم بهدامهٔ شیرین کوفته ده دانه انزروت سفید مربی به شیر خر دو دانگ جمله را در شیشه کرده بر آن شیر مادر پسر انداخته بر آتش زغال برفق بپزند تا که پخته گردد و در قوام حریره آید و بردارند هرگاه نیم‌گرم بماند در یک روز سه یا چهار بار در چشم چکانند که این صلابت برده را تحلیل میکند و اگر تحلیل آن مشکل گردد بستانند قدری حلبه و اندکی گندم و کوفته بپزند به‌عده خطمی سفید کوفته قدری داخل کرده و روغن بنفشه و روغن خیری اندکی چکانیده و قدری سفیدهٔ بیضهٔ مرغ آمیخته با هم بیامیزند که مثل مرهم گردد به‌عده بر پلک بالا ضماد نمایند و سست بربندند که لزوم این ضماد نضج بر .... می نماید و اگر صلابت زیاده گردد برده را بآهن بردارند و قطع کنند و بادویهٔ مجففه معالجه نمایند و هر گاه برده منفجر و متقرح شود علاج او الزام قطور و تضمید جفن دائم به بزرقطونای .... مضروب بسفیدی بیضه کنند که مادهٔ برص را امتصاص کند و هرگاه در برده مده باقی نماند و سخ حاصل شود به شیاف ابار و شیاف بیض و شیاف کندر اکتحال نمایند و این شیاف .... در قروح و جراحات اجفان و چشم تاثیر نیک دارد بگیرند کندر سرخ را تینج دم‌الاخوین انزروت سفیداب نشاسته صمغ عربی مساوی بسایند و بدان مر یک جزو در زعفران .... و ریوند چینی نصف جزو اقاقیا گلنار هر واحد ثلث جزو باریک سائیده آمیزند و به شیر خر و سفیدی بیضه رقیق سرشته شیاف کوچک سازند و اگر از آن ذرور بسازند جائزست **شعیره** و آن ورمی ست صلب طولانی بشکل دانهٔ جو که بر کنارهٔ پلک و یا در باطن آن حادث گردد و مادهٔ او قریب بمادهٔ برده است لیکن رطوبت آن کمتر و اقرب بدمویت بود و ازین جهت

سیلان می یابد و هر گاه با آن حمرت و حرارت باشد استحاله بسوداویت می نماید و نزد بعضی مادۀ آن اکثر دموی بود و گاهی مائل بسوداویت و بقول بعضی مادۀ او فضلۀ غلیظ مخرقه و مویه است و بیشتر امزجۀ یابسه و کهول را و در فصل خریف و بلاد یابسه بهم میرسد و آن مرضی‌ست سلیم و قسمی از شعیره است که آنرا عروس گویند و آن بثره شبیث شعیره می باشد لیکن سرخ رنگ و نرم بود به خلاف شعیره که صلب منعقد و رنگ آن همرنگ پلک باشد و این نوع بعد شب خواری طعام و افراط در اکل ظاهر می‌گردد *429* ...ـنگی زمانی طویل و تکمید یآب گرم زائل می‌شود و مادۀ این بیشتر خون خالص باشد و یحتمل بثرۀ که در هندی آنرا گهانجنی و گونجنی و گهیری گویند از همین قبیل باشد علاج اگر ضرورت بود فصد قیفال و تنقیه بدن و دماغ به مطبوخ فواکه مع افتیمون و هلیلۀ هندی و ایارج و حب قوقایا و حب افتیمون آمیخته نمایند و غرغره به‌حسب مزاج ...قت بکار برند و تقلیل غذا و ترک طعام شب و منع از اشیای مبخره و اطعمۀ غلیظه کنند و بر بخار آب گرم و بر آبیکه در آن ادویه محلله جوشانیده باشند انکباب سازند .... حمام روند و به‌آب گرم نطول نمایند و در ابتدا بصبر و حضض و مامیثا و گل ارمنی به‌آب کاسنی طلا کنند و یا جدوار تنزوی خطائی به‌آب عنب‌الثعلب تازه یا آب کشنیز سبز سازند و یا خستۀ خرما به روغن گل سرشته ضماد کنند و روز اول رسوت گیرد هلیلۀ سیاه به‌آب کوکنار طلا کردن و کذا موم گرم کرده نهادن یا کشمش شق کرده نیم‌گرم گذاشتن .... مهرۀ کلان در آب سوده طلا کردن یا ریوند چینی یک ماشه پس افگندۀ مگس چهار سرخ خسته خرما یک عدد در آب سائیده طلا کردن و بعد از نضج زغال کهنۀ دیوار خام به اندک در آب سائیده ضماد نمودن و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب به‌آب سائیده و یا حلتیت به سرکه حل کرده نیم‌گرم طلا ساختن و خانۀ زنبور طلا کردن برای گهانجی معمول ست بالجمله در شعیره بعد از ابتدا بموم گرم میل فرو برده بر شعیره بمالند و یا اشق و سکبینج در سرکه و روغن گل ضماد کنند و یا مرهم داخلیون با مغز نان در آب تر کرده یا بعسل سرشته ضماد نمایند یا میعه مکرر بمالند و یا آرد جو بهروزه با چربی آمیخته ضماد کنند و قیروطی که در برده گذشت مفید شناسند و ضماد پشک سوسمار و یا صمغ عربی به سرکه و یا بورق نیم درم .... دو درم و نیم آمیخته و یا انجیر به‌شراب عسلی پخته تا مهرا شود سائیده میعه افزوده و یا آرد جو عوض انجیر به‌دستور پخته و یا اشق و میعه به سرکه حل کرده و یا مر و زعفران در گلاب حل کرده ... ازرق به‌آب دهن حمائم و یا انزروت و زعفران به گلاب حل نمده و یا قنطوریون دقیق به‌آب سوده و یا آرد گندم به‌آب و عسل پخته و قنه اضافه کرده نیز نافع شعیره است ... قلقند و نوشادر و صمغ عربی مساوی شیاف ساخته اول شعیره را بمیل خاریده ضماد نمایند نیز مفید بود و طلا بسکبینج در آی با سرکه حل کرده و کما و به پیه گداخته یا بآرد جو .... پنیر گرم کرده یا نان گرم مکرر به تبدیل یکی بعد دیگری و گندم خائیده و بستن و تکمید به

زیت ذبه‌آبی که در آن مگس انداخته در آفتاب گذاشته باشند تا آنکه متغیر ... داخته گردد و مالیدن مگس که سر او دور نموده باشند و نیز مالیدن خون کبوتر و یا خون وشسان یعنی کبوتر صحرائی و خون شفنین و کذا ضماد بقنه یم جزو که در آن بوره ربع جزو ... جزو داخل کرده باشند به‌آب یا سرکه سرشته و طلای اریباسوس که در برده گذشت و مرهم داخلیون هر واحد نافع ست و همچنین طلا بموم سرخ و روغن گداخته و مگس ... یده سائیده امیخته بعد شستن به‌آب بسیار گرم و تکمید بدان یا ضماد موم بزاج سرشته و یا انجیر پخته یا صبر به گلاب حل کرده یا نان محلول محلول به سرکه و یا انجیر خشک و قنه به‌شراب پخته سودمندست و کذا خاریدن پلک به شیاف احمر حاد و اخضر مفید و جالینوس گوید که اگر شیر انجیر بعسل بجوشانند و نان میده و قدری قنه آمیخته ضماد کنند شیره را تحلیل کند ... جفن و چشم و سرگرمی باشد بعد از فصد و اسهال و تنقیهٔ بدن و دماغ به شیاف ماميثا و گلاب و گل ارمنی و آب کاسنی طلا سازند و یا بماميثا و مر صاف و حضض به‌آب ... و آب کشنیز تازه اکتحال نمایند و ایضاً بدان طلا کنند و به‌آبی که در آن جو مقشر پخته باشند تکمید نمایند و اغتسال جفن بدان کنند و بعد زوال شعیره بهر عدم قبول ... دیگر بتوتیا و سرمه و سائر مقویات چشم و مشد و ان اکتحال سازند و اگر شعیره تحلیل نشود بشگافند یا بمقرلض قطع کنند و یک ساعت بگذارند که خون از آن برآید .... اصفر بر آن پاشند و تبرید حوالی جراحت و اصلاح مزاج و تعدیل طبیعت بسکبینج یا بماءالقرع یا بماءالفواکه و جلاب نمایند و گاهی بعد از قطع شعیره شحم انار کوبیده به سرکه ...ن گل آمیخته بر چشم میگذارند و اگر در چشم المی پیدا شود علاج رمد نمایند و تعدیل مزاج بدن کنند خصوصاً که ؤن الم به‌سبب بط و قطع بهمرسیده باشد و اگر از دستکاری ورم مانع باشد .... استعمال تبرید و تقلیل و تلطیف غذا نمایند به مثل مزورات و شوربای چوزهٔ مرغ و چون مزاج باعتدال آید قیصوم سوخته مارقشیشای سوخته کندر زنجبیل مساوی نرم سائیده ... پخته باز سحق نموده اکتحال نمایند یا بز جفان بدان ضماد کنند و چنین گوید که شعیره اگر از اثر قدحه باشد نه به‌ادویه اصلاح یابد و نه بآهن و اگر لحم زائد بود بادویهٔ حاده مثل زنگار و کبریت و امثال آن علاج کنند **توثهٔ اجفان** ...مشت زائد نرم‌ست که بیشتر در باطن جفن اسفل و گاهی در جفن اعلی و گاهی بندرت بالای جفن از خارج حادث می‌گردد و در شکل شبیه به توت باشد و با خارش چشم .... و مادهٔ آن خون فاسد محترق ست و بس است که خون ازان ترشح نماید و گاهی نه و رنگ آن نیز برنگ توت بود سرخ یا سیاه یا سبز به‌حسب اختلاف مادهٔ آن از ...ـرف یا مختلط با سودا و این نیز مثل شعیره بیشتر بصاحبان مزاج یابس و کهول و در خریف و بلدان یابسه می باشد و آن مرضی سلیم است علاج فصد قیفال **430** پس عرق جبهه و ارسال علق و حجامت پس سر و ساقین نمایند و مسهل سودا و حب افتیمون دهند و اسهال بقرص بنفشه و طبیخ هلیله و غاریقون و حب صعتر .... و از اغذیه مبخره و حاره

اجتناب کنند و بسفوف کشنیز منع بخار نمایند پس بشکر طبرزد و یا بتوتیا یا بآهن بخارند و ذرور اصفر و شیاف احمر بر آن گذارند و اگر .... نشود به شیافات اکاله و ادویهٔ حاده مثل شیاف اخضر و روشنائی دلک نمایند و یا زنگار و شب یمانی و اشخار و نوشادر بر بقایای توثه گذارند و هنگام .... دوای حاد چشم را بخمیر سرد پر نمایند تا سیاه و منفسخ شدن توثه دوای حاد به‌عمل آرند و بعد دو ساعت از استعمال دوای حاد دوا دور کرده چشم را چند مرتبه به شیر بشویند ... زوال آن ذرورات و شیافات منبت لحم که در قروح جفن می‌آیند استعمال نمایند و بالجمله علاج ان علاج جرب قوی ست و علاج به آهن بهتر و اسلم ست از استعمال ادویهٔ حاده .... استعمال نمایند و اولی حک آن بحدید است اگر به استعمال دوا زائل نگردد و باید که استیصال آن نمایند چه اگر ازان بقیه ماند باز عود می نماید و بعد از قطع بر آن آب نمک و زیرهٔ خائیده بچکانند ... بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل ممزوج ضماد کنند و سه روز ترک گوشت کنند و اگر استیصال ممکن نبود بعد از قطع ادویه حادهٔ مذکوره به‌دستور مسطور استعمال کنند و یا مرهم زنگار **ثآلیل جفن** و آن اجسام مستدیر صلب ست که در بیخ پلک و سائر بدن پیدا می‌شود و سببش مادهٔ غلیظ سوداوی دموی و نزد بعضی سبب آن مواد غلیظ و یا سوداوی ست پس اگر مائل بسفیدی بود بلغمی ست و اگر مائل بسیاهی باشد سوداوی و ثولول لحمی برآمد و بلند سر تیز را قرنی گویند و غلیظ بیخ نرم را مسماری نامند و .... ثولول بزرگ در جفن حادث گردد و مزاج ان را فاسد گرداند و غذا را که بر آن وارد گردد بطیبیعت خود مستحیل سازد و بدان سبب ثالیل بسیار بهم رسد و چون آن ثـ... بدوایا قطع زلئل گردد باقی ثالیل نیز برطرف شود علاج تنقیهٔ بدن و دماغ از خلط غالب و اصلاح غذا نمایند و دروی زیت بقوت هر روز بتکرار بمالند و صاحب تر.... که مالیدن کبر رطب بقوت چند مرتبه مجرب بمرّات ست و شونیز و نمک سوده با سرکه سرشته یا کز مازج یا حرمل طلا نمایند و مداومت تدهین به روغن بنفشه نافع است و شوئیدن جفن به طبیخ گندم و ضماد به سرکه با شاخهای خرفه و بالجمله هر دوائیکه در آن تلخی و قبض باشد نافع بود و طلای بوره و زرنیخ و قلی و خاکستر بلوط و نمک هر واحد یک .... و اشق ربع جزو کوفته بیخته به‌آب سرشته قوی ترین ادویه است و اگر زائل نشود ثالیل را از موچنه گرفته بکشند تا بیخ آن ظاهر گردد پس مآلهٔ تیز آنرا قطع نمایند و بگذارند تا ساعتی ازان برآید پس زاج و دم‌الاخوین بر آن پاشند و یا پنبهٔ کهنه به روغن گاو آلوده گذارند تا باز عود نکند و اگر قرحه گردد بمهمات قروح علاج کنند **سلعهٔ جفن** و آن ورمی ست از جنس غدد که در پلک و غیر آن حادث گردد و بر آن غشای مثل خریطه جدا از جلد و عم می باشد و با آن وجعی نمی باشد و بقول بعضی سلعهٔ دبیله بلغمی ست که از اخلاط محصور در اغشیه حادث می‌گردد و آن چهار نوع ست لحمی از جوهر شبیه بلحم و شهدسی شبیه بعسل و شحمی یعنی حشوان شبیه بشحم و عصیدیه و سبب آن مواد غلیظ بلغمیه است اگر بسیار غلیظ بود شهدیه بهم میرسد

و اگر از آن غلیظ تر باشد شحمیه و اگر در کمال غلظت و سوداویت بود لحمیه و فرق در سلعه و خراجات دیگر آن است که در خراجات وجع می باشد و حرکت نمی کند زیر جلد به خلاف سلعه و چون دست بر سلعه گذارند چیزی شبیه بدهنی محسوس گردد که از زیر دست خارج شود و چون دست بردارند باز عود نماید و انصبهآب آن بعی باشد شهدیه بود و اگر بیخ آن وسیع تر از سر آن باشد و نرم تر از شحم بود عصیدیه است و چون بیخ ان کوچکتر از سر آن محسوس گردد شحمی باشد و اگر شبیه بلمس لحم باشد لحمی بود و سلعه در جغن بیشتر بصاحبان مزاج بارد و پیران و در زمستان و بلاد بارده بهم میرسد و آن مرض غیرمخوف است علاج تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون و غاریقون مقوی تبرید و ایارج نمایند و بعد از آن استعمال ضمادات مانند ترمس و آرد جو به زیت کهنه سرشته پس بهمرهم داخلیون و .... از اغذیهٔ مولد بلغم و سودا کنند و اگر تحلیل نشود شرط بزنند و اخراج خون نمایند پس بر آن ادویه اکاله نهند و الا بشگافند و مع غشای او برآورند و بعد از آن ذرور اصفر ....و اگر بقیه از آن بماند روغن گاو یا دوای حاد نهند که بوسیده گردد و بتمامه خارج گردد و گویند که در شهدیه کماد بپارچه تر کرده بهآب گرم و ضماد بمویز دانه بیرون کرده و گذاشته ..... ادویه اکاله بعد شگافتن جلد بهعمل آرند ورنه بشکافند و اگر سلعه در داخل پلک باشد شیاف احمر لین آنرا نافع است و باقی علاج از آنچه در سلعهٔ مطلق خواهد آمد مداوا کنند **قروح و تاکل جفن و انخراق آن** **431** آنکه قروح واجفان تفرق اتصال با ریم و چرک است که در پلک عارض گردد و انخراق تفرق بلا ریم است و آن یا از اسباب خارج بود مثل ضربه و سقطه و نخس و خرق از آهن ... آن و یا از داخل بود مانند ورم حارکه مجتمع و متقرح گردد و یا بثور متاکل علاج فصد کنند و مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه و مطبوخ هلیله دهند و اصلاح و تلطیف غذا و ترک ... نمایند و به جهت تجفیف و ازالهٔ رطوبت مانع از التحام عدس مقشر پوست بیرون پسته پوست انار در سرکه پخته ضماد کنند و گذاشتن عصارهٔ برگ بارتنگ یا عصارهٔ علیق یا عدس مقشر پوست انارین مطبوخ در روغن گل نیز مفید گفته اند و بعد سقوط خشک ریشه زرده بیضه مرغ با زعفران برای اندمال گذارند و یا شیاف کندر و شیاف ابار و شیاف احمر لین و شیاف اصطفطیقان استعمال نمایند و از نشاسته سه درم سفیده ارزیز و انزروت هر یک دو درم ذرور سازند بالجمله علاج قروح جفن مثل علاج قروح سائر ....ست و در انخراق آن اگذ در جلد نقصان نشده باشد جراحت پاک کرده هر دو لب او بهم آورده بدوزند و ذرور ملکایا و یا ذرور اصفر بر آن پاشند و از غبار و روغن محفوظ دارند و اگر از جلد چیزی نقصان شده باشد ادویه مدملهٔ منبتهٔ جلد مثل انزروت و صبر و مرهم سفیداب و ذرور ملکایا گذارند و اگر چیزی از گوشت آن نیز رفته باشد مرهم از صبر و انزروت و قشور کندر و مر و زعفران و دمالاخوین ساخته استعمال نمایند و اگر تجفیف قرحه منظور باشد ازین اجزا ذرور ساخته بکار برند و هر چه در انخراق جلوه خواهد آمد بکار برند و پلک را بسته

دارند که دوام حرکت او موجب عسر التحام است **سعفۀ جفن** و آن قروح صغارست که در بن موی اهداب بهم میرسد و قشور مانند سبوس ازان جدا می‌گردد و اگر مادۀ آن شدیدالفساد باشد مزگان بریزد و اشفار متقرح گردد .... چون مادۀ آن لطیف بخاری ست بزودی اندمال می یابد و گاهی تمامی جفن را فرا می گیرد و سبب آن بخار سوداوی عفن یا بلغم عفن ست یا مخلوط بهر دو و گاهی ...ـراوی بود و بعضی گفته اند که سعفه دو قسم‌ست رطب و یابس سبب رطب بلغم شور یا بلغم مخلوط بمرۀ صفرا و یا دموی بود و سبب یابس بیشتر مواد سوداویست یا صفرای محترقه بالجمله نظر کنند اگر سعفه با سیلان سدید و مائیت و سفیدی رنگ باشد رطب و بلغمی بود و اگر با خشک ریشه و کمودت رنگ مائل بسیاهی باشد سعفۀ یابس و سوداوی بود اگر هر دو رنگ محسوس گردد مرکب از هر دو مادۀ مذکور باشد و اگر مائل بزردی ست صفراوی بود و سعفه اکثر بامزجۀ یابسه و کهول و در خریف و بلدان یابسه حادث شود و مرض غیر مخوف ست علاج فصد و تنقیه بدن و سر از مادۀ غالب به مسهل مناسب آن نمایند و اصلاح غذا کنند و از ملوحات و توابل و حلویات اجتناب ورزند و اغذیه تفه و شوربای چوزۀ مرغ بخورند .... تحلیل و ترطیب و کسر حدت ماده ملازمت حمام نمایند و گل قیمولیا و سفیداب با روغن گل بر پلک بمالند و یا مرداسنگ و زردچوب و زراوند و مر صاف با سرکه سوده استعمال نمایند بعد شستن موضع به طبیخ چقندر و سبوس گندم مالیدن روغن گل و حضض و مامیثا و زعفران سودمندست بعد ازان شیاف زعفران و برود حصرم و یا شیاف احمر با شیاف دیزج اکتحال نمایند اکتحال به شیاف احمر لین به نسخۀ قلانسی مجرب است و بعد خروج از حمام روغن گل بر سعفه مالیدن م برگ سوسن بر آن بستن در دو سه مرتبه مزیل سعفه است و از مجربات سویدی و طلای پلک بمرداسنگ ... مکی نیز نافع و ایضاً در بلغمی بعد تنقیه بلغم و اجتناب از اغذیۀ مولد آن اکتحال به شیاف اصفر و بعد از آن به شیاف احمر لین نیز سودمندست و در سعفۀ رطب بعد تنقیه خلط غالب باز و سفیداب اقلیمیا ... دم‌الاخوین مساوی سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و بعد از آن اکتحال به شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و دیزج و طلا به روغن گل که در آن خاکستر پوست برنج یعنی پوست شلتوک و یا کاغذ مصری سوخته داخل کرده باشند نافع و بقول ثابت بن قره در هر سه روز یکبار ایارج فیقرا یک مثقال خوردن و در آخر روز شوربای چوزۀ مرغ تناول نمودن ... سی روز تا ده مرتبه باین نوع عمل کردن و لزوم حمام و نزد خروج از حمام تدهین به روغن گل و مالیدن قنبیل و سفیداب بر آن و اجتناب از مؤلدات سودا و اغتذا بپایچه حملان شیرخوار و بزغالۀ شیرخواره و گوشت آن و زردۀ بیضۀ نیمبرشت درین مرض مفید است و بالجمله چون سعفه کهنه شود به حب ایارج تنقیه و به شیاف احمر حاد اکتحال نمایند و اگر زائل نشود بر آن شرط زنند و خون از آن برآرند و یا بشکر طبرزد بخارند بطوریکه در جرب اجفان میخارند پس بروشنائی نمایند و باید که هنگام استعمال شیافات سعفه را بمیل حک

نمایند تا دوا بسهولت .... نماید و در سعفهٔ یابس ترطیب بدن به ماءالجبن و مداومت حمام به‌آب شیرین و تناول زردهٔ بیضه نیمبرشت و چوزهٔ مرغ فربه و ضماد بقیروطی روغن بنفشه و موم و پیه مرغ نمایند **نملهٔ جفن** و آن بثور صغار لذاع است که در پلک به اندکی ورم حادث شود و زود مترقح گردد سببش انصبه‌آب خلط حاد محترق صفراوی ست بر جفن و بعضی گویند که نمله سه قسم ست .... عیه و جا ورسیه و آنکه سبب او در اول مادهٔ صفراوی رقیق‌ست و در دوم صفرای غلیظ مخلوط ببلغم و در سوم صفرای حاد محترق و نشانش ظهور ورم مثل وزم پشه و مگس گزیده .... بزردی و التهاب و نخشو نزد بعضی اکال بادبیب مانند دبیب مورچه و سرخی و سطبری پلک و گاهی ریختن بعض مزگان و شگافتن بیخ موها و بیشتر بصاحبان **432** مزاج گرم و در سن جوانی و بلدان حاره و تابستان بهم میرسد و آن مرض غیر مخوف ست علاج فصد سررو و تنقیه به‌مسهل صفرا یا مطبوخ فواکه یا به‌آب انارین که در آن پوست هلیلهٔ زرد خیسانیده باشند و یا بشربت ورد مکرر و یا بهلیله زرد و تمر هندی و سنا و شاهتره و سقمونیا نمایند و تسکین و اصلاح غذا و استعمال مزورات قاطع صفرا مبـ... مثل رمانیه و تمر هندی و مزورهٔ آب انار میخوش و شوربای چوزهٔ مرغ و اجتناب از اغذیه مولد صفرا مانند ماهی نمکسود و شیر و ماش و عدس کنند و بعد از آن گل مختوم به‌آب کشنیز و یا سفیداب به روغن گل طلا کنند یا آب کاسنی یا سفیداب به روغن گل و اندکی سرکه یا گل ارمنی و حضض به‌آب کاسنی و یا عصارهٔ مامیثا و صبر و خولان و زعفران به‌آب کاسنی خواه گلاب و یا حضض مکی و مرصاف و زعفران محلول به سرکه و یا شیاف مامیثا و صندل و عدس به‌آب حی العالم و گلاب و آب برگ بارتنگ بر پلک ضماد نمایند و به‌عده درین ضماد پوست انار ترش و مازو اضافه کنند و بهر تقویت چشم و تعدیل مزاج آن به مثل برود حصرم اکتحال نمایند و اکتحال به شیاف احمر لین و بعد از آن ببرود کافوری نیز سودمندست و دیگر باطلیه مفید سعفه پلک مثل مرداسنگ و عروق و حنای مکی و زراوند مربی به سرکه و امثال آن که در سعفه گذشت مفید بود و آنچه در نملهٔ مطلق خواهد آمد نافع است **نار فارسی جفن** و آن بثور اکاله است با سعی و رطوبت سببش صفرا مائل بغلظت و سوداویت ست علامتش ابتدا بخارش با التهاب و رنگ آن مائل برمادیت علاج بعد از تنقیه ماده مطبوخ فواکه وهلیله زردو تعدیل مزاج بشربت انار سکنجبین رمانی ضماد از برگ بارتنگ و عدس و گل ارمنی و سبوس گندم نمایند و بعد از آن پوست انار ترش در گلاب بپزند تا مهرا شود بر پلک ضماد کنند و افراط در تبرید ننمایند که موجب غلظ ماده این مرض می‌گردد و هر چه در نار فارسی مطلق مسطور گردد بکاربرند **شری** و این مرضی است که بر پلک اولا حکه و به‌عده ورم شبیه بگزیده مگس و پشه ظاهر گردد و در شب بیشتر اشتداد نماید و مادهٔ آن مائیت حادهٔ صفراوی یا دموی یا بلغم شور یا مرکب از دو یا سه از اینها می باشد و در صفراوی حکه بیشتر و در دموی حمرت و در بلغمی کسالت بود علاج فصد

سررو و حجامت کنند و فصد ماقین نیز نافع‌ست و مسهل صفرا دهند و یا پوست هلیلهٔ زرد بست درم نیم‌کوفته در شیشه کرده آب صد درم بر آن انداخته یک هفته در آفتاب گذارند پس صاف نموده در نصف آن پانزده درم شکر سفید داخل کرده بیاشامند و قرص بنفشه نیز مفید است و بعد از تنقیه پلک را به شیاف احمر لین و یا اصفر لین و یا حاد به‌حسب حاجت بخارند و یا باسلیقون اکتحال نمایند و هر گاه حرارت یا حدت پیدا شود به اکتحال شادنج مغسول تسکین نموده به شیاف احمر لین بخارند و ذرور اغبر بکار برند و بتدریج احمر حاد استعمال کنند یعنی بقول جالینوس استعمال ادویه حاده بمقدار عظم مرض باشد و استعمال آنها نشاید مگر بعد تنقیه به فصد و مسهل تا ورم بهم نرسد و گویند که اکتحال سنبل رومی و یا شب بعسل آمیخته ویا باسلیقون و یا سرکهٔ مخروج به‌آب و یا زنجار حدید و یا عصاره حصرم و یا اشق و یا زبد البحر و یا زنگار مخلوط به ادویه خشونت اجفان که مقوی فعل آنهاست و یا گل سرخ و یا دخان زفت و یا مروارید سوخته و تقطیر نشاسته محلول در شیر دختر با سفیدی بیضه و یا صمغ عربی در گلاب حل کرده و یا دوام تقطیر شیر دختران هر واحد نافع خشونت را بعسل دلک می نمایند و این هنگام حرارت .... جائز نبود و بعضی آن را بشادنج حک می‌کنند و بعضی بمغرفهٔ میل میخراشند و بعضی بچوب انجیر یا برگ آن و بقول ایلاقی حک جفن چندان باید که خون فاسد از آن برآید و خشونت تحلیل یابد و باید که ثمد و نشاسته و شیاف ابیض و امثال آن استعمال ننمایند که از جهت تسدید موجب فرط خشونت میگردند **433 حکهٔ اجفان و ماق** و آن خارش ست که در باطن پلک و بیشتر در ماق اعظم و قریب بدان و گاهی در ماق اصغر و گاهی در تمام پلک بهم میرسد و با سرخی جفن و سیلان اشک شور باشد و با آن خشونت معتد به و بثور متقرح و منشق نبود به خلاف جرب و سببش رطوبت مالح بعد قی‌ست خواه از خلط حار باشد خواه از غیر حار و بقول جالینوس از آفتاب و غبار نیز حادث شود .... فساد اغذیه و خوردن توابل و ملوحات و کوامخ و بقول حاره و مانند آن علاج آنچه در حکه العین گذشت بکار برند مثل کاسنی تازه یا تخم آن کوفته به روغن گل بر پلک ضماد کنند و تضمید بشحم انار ترش نیز مفید است و مازو و هلیلهٔ سیاه ضماد کردن نیز مفید و تمریخ با دهان مرطبه کنند و اگر کفایت نکند عدس مقشر گل سرخ سماق شحم انار بمیفختج سرشته ضماد نمایند و شیاف سماق یا برود حصرم یا توتیای مربی به‌آب و آب سماق اکتحال سازند و چشم را به آبیکه در آن گل سرخ و عدس جوشانیده باشند بشویند و شستن و تکمید به‌آب گرم نیز نافع ست و اگر فائده نشود فصد سررو کنند و بعد ازان فصد رگ پیشانی گشایند و مسهل و حب ایرج و قوقایا و ایارج مقوی یا مطبوخ هلیله و شاهتره و یا ماءالجبن به‌حسب خلط غالب به ادویه لائق آن مکرر دهند به‌عده اکحال مدمعه مثل باسلیقون و کحل غریزی و روشنائی اکتحال سازند و زنگار مخلوط با کحل و فلفل و قلقطار و زنجبیل و سنبل هندی و سرکهٔ مخلوط به‌آب هر واحد جالب دمعه و

نافع حکهٔ جفن است و اصلاح غذا به تناول گوشت بزغاله و حملان و نان گندم صاف و نقل بانجیر و مویز و مانند آن ترطیب مزاج بدوام حمام به‌آب نیم‌گرم و مروخات با دهان شیرین مثل روغن گل و بنفشه و نطولات بر سر و اشربهٔ مرطبهٔ مسکن لذع و حدت ماده درین به‌آب سودمندست اگر با حکه رطوبت باشد دوای ارسطراطیس یا ارسطوطین نافع بود و بقول روفس قطور سرکه ممزوج به‌آب مزیل حکه است و اکتحال آبنوس محرق مغسول و کذا خولان و کذا .... و کذا صبر و کذا آب پیاز و مثل او توتیای کرمانی دو درم هلیلهٔ زرد صبر سقوطری فلفل دارفلفل مامیران زردچوب هر واحد یک درم مثل غبار سائیده از پارچه گذرانیده به‌آب حصرم هفت روز در آب داشته به‌عده اکتحال نمودن نافع حکه ماقین ست و جالینوس گوید که هر گاه ادویه موضعیه قبل فصد و تنقیه به‌مسهل استعمال نمایند در چشم .... و ضربان و بباعث آن انصبه‌آب مواد بسوی چشم حادث کنند و ترک نمک و ترشی و ادویه و اغذیهٔ حریفه نمایند و بالجمله علاج آن مانند علاج خشونت و جرب خفیف است **<u>جرب الاجفان</u>** و آن خشونتی ست که در باطن پلک بالا با خارش و بثور بهمرسد سبب او رطوبت رویهٔ مالحه بورقیه است حاصل از خون حاد یا خلط حاد دیگر که اولاً باحداث خارش .... ابتدا کند پس خشونت مع وجع و ثقل پلک بهمرسد و پلک سرخ گردد و پس این اعراض زیادتی پذیرند و مترقح شود و بعد ازان بثور صغار صلب پیدا شود .... بعد او شقاق در حکه و بعد تنقیه و کثرت امتلا و سوءمزاج دماغ از اسباب اوست و اکثر حدوث آن بعد از قروح عین و رمد بود و آن چهار نوع است .... منبسط نامند و این خشونت خفیف با سرخی باطن پلک و دمعه می‌باشد و از مداومت غبار و دخان و حر شمس و بعد لز رمد ظاهر می‌گردد و از اهمال مریض در .... سوءتدبیری معالج به تنقیه خلط دیگر غیر از خلط واجب الاستفراغ و دادن دوای خلاف موستوجب قونین مثلاًاستعمال مبردات کثیر که بدان سبب قدرتی .... غلیظهٔ کثیفه با کیفیت حریفهٔ لذاعه زیر غشای پلک محتبس باقی ماند و در آن حرقت و لذع بهمرسم و باعث خارش اندک و بثور و دمعه گردد و این را .... اسطرطس نامند یعنی خشونت و دوم را حصفی گویند و این نوع اقوی از اول است گاه عقب رمد پیدا شود و گاه بدون رمد از بخارات حاده حادث ....ـریضهٔ عفنهٔ حاره که زیر غشای داخل جفن مستکن گردد حادث شود و صورت آن شبیه بجصف صغیر دانه بود که سر آن سفید باشد و ازان قشور خفیف رقیق جدا شود .... علاج آن اهمال نمایند و یا حک کنند آنرا دمعه و سبل و بیاض عین بهمرسد و این را بیونانی طراخوطس نامند یعنی حدت و سوم را تینی خوانند و این قوی از دوم است ....ـریزترین انواع جرب است و سببش فساد خون و حدت و احتراق آن است بحدیکه در گوشت پلک سرایت کند و آنرا فاسد سازد و صورت این نوع بشکل .... ست اسفل آن مستدیر و سر آن تیز که یکی با دیگری ملتصق باشد و متقرح شود و باعث هیجان ورد گردد و این را بیونانی موقوسیس نامند یعنی تینی ..... ایشان بمعنی انجیرست و نزد این سرافیون آنرا تینی

از آن جهت نامند که در جفن شقاتی پیدا می شود مانند شقاقی که در جوف انجیر بهم میرسد و بعضی .... آن گفته اند که در آن شقاق می‌باشد مانند شقافیکه در پوست انجیر بهم میرسد و در نوع چهارم جرب اختلاف است بعضی گویند که چهارم را بردی نامند **434** و آن شبیه ببرده بود و این نوع با رمد و بس است که بی رمد حادث گردد و صورتش آن است که دانهٔ سفید زیر پلک بالا ظاهر گردد وقتی با الم و گاهی با خارش که علیل بخارش آن لذت یابد و بعد از آن الم زیاده گردد و باشد که با وی شعر زائد پیدا شود و سبب آن مادهٔ مرکب از کیفیت فاسدهٔ حریفهٔ لذاعه و رطوبت غلیظ است و بعضی گویند که چهارم را عدسی گویند و آن شبیه عدس سیاه است که قرحه گردد و بالای آن خشک ریشه پدید آید و این قوی ترین انواع جرب است و مرضی است طویل و سبب آن فساد خون و حدت آن است و بقولی مادهٔ سوداویهٔ متعفنه است و آن را بیونانی طولخسیس یعنی محبب نامند و کمترست که این بزودی منقلع گردد به‌سبب غلظت و کثرت ماده خصوصاً چون کهنه گردد و بعضی گویند که نوع چهارم را خشونت و صلابت زیاده و طویل المدت است و لهذا صعب ترین انواع است خصوصاً که بطول انجامد و علیل بیداری کشد بالجمله طریق تشخیص اقسام مذکوره آن است که پلک مریض برگردانید و در باطن آن نظر کنند اگر در آن سرخی بسیار و خشونت اندک و بثور صغار منبسط با وجع و دمعه باشد قسم اول بود و اگر در آن دانهای خرد سفید سر شبیه بجصف مدرک گردد و با وجع شدید و ثقل پلک و خشونت و دمعه زیاده از اول بود قسم دوم باشد و اگر در آن غلظ و خشونت شدید بحدیکه در باطن پلک شقاق مانند شقاقیکه در انجیر باشد یا ثقبها معلوم شود و سرخی و وجع و حکه و ثقل اجفان شدیدتر بوذ قسم سوم باشد و اگر میل دانه به بیاض یا کمودت و خشک ریشه دریافت گردد و خشونت و صلابت در آن زیاده از انواع دیگر و طویل المده بود و یا شعر زائد تابع او باشد قسم چهارم بود و گویند که ردی ترین انواع جرب آن است که بعد از رمد بهمرسد و سللترین جرب آن است که بر آن حکه تنها مقدم باشد و از جرب بعضی رقیق و در ابتدا می‌باشد و با وی در باطن پلک خشونت و سرخی اندک باشد و عقب حکه بهمرسد و بعضی ازان مزمن و غلیظ بود و در آن شبیه بانشقاق محسوس گردد و جفن غلیظ باشد و عقب رمد و قروح بهمرسد اکنون بدانند که چون به‌سبب مغائرت اسباب در اقسام جرب مداوای جمیع اقسام بیک تدبیر نیست بلکه در بعض تدابیر شامل‌ست و در بعضی از آن مغائر یکدیگر لهذا اولاً علاج کلی اقسام جرب بقلم می آید و بعد از آن علاج مخصوص هر قسم آن مسطور گردد **علاج کلی اقسام جرب** هر گاه رمد یا حارقه مقارن جرب باشد باید که اولاً بمعالجهٔ رمد و قروح متوجه شوند و بعد از آن متوجه علاج جرب گردند و ایضاً اگر با وی مرضی دیگر باشد اولاً اهتمام شدیدتر از آن هر دو نمایند و چون با جرب ورم و تقرح جمع شود و ادویه حادهٔ قویه استعمال نکنند و اول علاج اقسام ان در صورت غلبهٔ خون فصد قیفال است و مداومت استفراغ به فصد

هر چند در ماهی دو مرتبه باشد اگر خون بسیار غالب و فساد آن ظاهر باشد و فصد ماقین و جبهه و حجامت بعد فصد کلی یعنی قیفال و اکحل و حبل الذراع و در اغلب احوال تنقیه بدن بدوای مسهل مثل مطبوخ فواکه یا خیار شنبر یا نقوعات یا شربت ورد و بنفشه یا طبیخ هلیله یا قرص بنفشه یا هلیلهٔ زرد و شکر یا به مطبوخ مقوی بتربد و غاریقون و ایارج فیقرا یا به مطبوخ افتیمون و یا به حب صبر و حب ذهب و قوقایا و حب افتیمون به‌حسب حاجت نمایند و ایضاً بهر تنقیه سر و چشم غرغره به مثل سکنجبین و ایارج فیقرا کنند و سعوطات منقی استعمال نمایند و اگر صبر جندبیدستر جاوشیر هر واحد نیم درم صعتر فارسی حضض هندی زعفران شکر طبرزد و عدسو مرو انزروت هر کدام یک درم کندش پنج درم باریک سائیده در آب مرزنجوش بقدر فلفل حب بسته سعوط کنند و بعد تنقیهٔ تام بر آن مواظبت نمایند در جمیع انواع جرب مجرب است و قبا از تنقیه استعمال آن مضر و بعد از تنقیه مداومت استحمام به‌آب شیرین نیم‌گرم سازند و از آنچه موجب امتلای راس و عین و وجه از کیموسات و فضول و ابخره ردیه گردد اجتناب ورزند بحدی که از آواز شدید و حرکات ضیغهٔ متعبه و جماع و غضب و کثرت کلام و پست نمودن بالین و طول سجود و از غبار و دخان و بوئیدن روائح منتنه احتراز نمایند و روغن بر سر استعمال نکنند و بالجمله از هر چه باعث صعود مواد بسوی فوق و جذب آن بسوی چشم و چهره گردد منع نمایند و تخفیف غذا و تلطیف او و ترک عشا کنند و با وجود این تدابیر لابدست استعمال تطفیه و ترطیب برای تعدیل مزاج به مثل آشامیدن آش جو بشکر و نقوعات از عناب و آلو و زردآلو و مانند آن و خصوصاً مطبوخ برگ حنا و شاهتره عناب سر پهو که اگر قبل از فصد هفت روز بدهند و به‌عده فصد و تنقیه نمایند برای اصلاح ماده و تسکین آن مجرب است و استعمال بقول مبرده و مرطبه مانند خیار و خیار زه و کدو و خرفه و مزورات لطیفه نافع و ترک شیرینیها و چیزهای شور ومجففات و ترک لحوم حتی المقدور مناسب و اگر گوشت استعمال نمایند گوشت بزغاله و حملان و چوزه مرغ فربه دهند و نان آرد گندم پاکیزه جید الطبخ و زردهٔ بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و از فواکه انجیر و انگور و مویز و مانند آن مناسب و غذا بقدر معتدل دهند و از ادویه موضعیه مازوی سبز مثل غبار سائیده پلک منقلب ساخته بر آن بپاشند و سه ساعت بگذارند که معمول است و کافور درآب حل کرده نیز نافع بود و بعد تنقیه استعمال جالیات مثل گلاب با نمک و یا سرکه یا شکر نیز مفید است الا در جرب که از آن قشور مثل سبوس جدا گردد و خاکستر موی انسان و حضض و صبر هر واحد تنها سودمند بود و قطور رب آب انار ترش در سه روز قلع آن میکند بعد از آن که کحالین از علاجش درمانده باشند و چکانیدن گلاب که در آن آمله تر کرده باشند نیز مفید و اکتحال سرمه مع حضض و سماق **435** نوشته اند و کهربا یک جزو قشور نحاس دو جزو سوده بعسل سرشته و یا صبر سوخته یک جزو نوشادر نیم کوفته بیخته به شهد آمیخته استعمال نمایند و یا صعتر سوخته نوشادر هر

کدام .... صمغ عربی دو درم کوفته بیخته با سرکه بسایند و در سایه خشک کرده سرمه سا نموده اکتحال فرمایند و بعد فصد دست و مسهل شیافات لینه و مرارات و دیزج ... از ادویه ناجیه است و نسخهای مرکبات مذکوره در فصول سابقه مسطور شدند بعدهٔ اعادهٔ فصد جبهه و رگ ماق کنند و تلطیف غذا بغایت و استحمام حتی الامکان .... ذرور کبس نمایند از مجربات ناجیه صحیحه است خاکستر موی انسان صبر مازو هر واحد یک جزو شنگرف زاج سوخته هر کدام نیم جزو قرنفل زاج سرخ هر کدام ربع جزو سائیده مکرر کبس کنند و گاهی بصبر تنها و کذا مازو و عصارهٔ قنطوریون صحت یابد و یا شیاف طلایی و شیاف غوره و شیاف روشنائی و شیاف سماق به‌عمل ،رند و حک جفن به شیاف احمر و ذرور اصفر و یا بباسلیقون و بعد از آن باغبر نیز مفید گفته اند و ایضاً اکتحال اقلیمیای فضی و توتیای کرمانی و شکر و یا اقلیمیای ذهبی و یا سرطان بحری مغسول یا بعرضب و یا زبل حردون و یا آبنوس سوخته شسته و یا فوفل و یا عصارهٔ پوست اترج و یا پوست بیضه مکلس و یا بول صبیان معقود در ظرف مس ... و یا خون حجل خشک کرده سائیده و یا زهرهٔ کلنگ یا کبش یا دب یا خروس یا رخمه یا عقاب یا نسر خشک کرده سوده و یا توتیا و آب پیاز مساوی یا زبدالبحر ...ـشار کندر بریان سوده و یا تخم قطف و شکر مساوی سوده یا اثمد بجای شکر نموده و یا قلفطار محرق و یا قلقدیس محرق و یا اشق در آب حل کرده و یا شادنج مخلوط بعسل و یا زعفران و یا پر سیاوشان و یا زجاج محرق و یا شنگرف و یا خنفسا بنصفین قطع کرده میل در آن تر نموده و یا عصارهٔ فراسیون هر واحد نافع جرب است و کذا ضماد مولی ... سوخته و مرداسنگ اضافه نموده و یا زوفای رطب مخلوط بشحم اذر و یا آب غوره جوشانیده تا زیاده از نصف فانی گردد در آفتاب گذاشته تا قرص شود بعصارهٔ قنطوریون دقیق در آب حل کرده بعد حک جرب به‌آب انار ترش و به‌عده قلب جفن تا دو ساعت و یا زنگار و به‌عده مقلوب داشتن پلک تا دو ساعت و یا سبوس و یا زرنیخ و یا زفت بر پارچه مالیده و کذا کما و چشم بسماق یگ نیم اوقیه در یک رطل آب جوشانیده و در آن پارچه تر کرده و ذرور کباش قرنفل باریک سائیده .... جفن الم شدید می آرد و تا دو ساعت بر آن صبر نمایند که بعد از آن نفع عجیب بخشد و حک جرب از اقاقیا و صمغ بصورت بلوط ساخته و کذا از زنگار نیز مفید .... نوشادر در ادویهٔ جرب و کذا سحق اکحال جرب در صلایهٔ مس و دستهٔ آن مقوی فعل آنهاست و حنین گوید که از زنگار سه درم اسفیداج دو درم و نیم سائیده شیاف ساخته در جرب جفن استعمال نمودن منفعت عجیب دارد و بقول اهرن و رازی شادنج و مرو و زاج مساوی مثل غبار سائیده در شراب ریحانی شیاف ساخته اکتحال نمودن ... را زائل کند و بدانند که بقول رازی حدت ادویه بقدر قوت علت باید و ادویه موضعیه استعمال نکنند مگر بعد فصد و استفراغ و نقاع بدن و لا سیما مع هیجان مواد .... آفت نیارد اقوال اطبا بقول شیخ در ابتدای جرب شیاف احمر لین و بعد از آن شیاف اخضر لین نافع است و اگر قوی تر از آن

خواهند احمر حاد و اخضر حاد ...طیقون و کحل ارسطراطس و شیاف زعفران اکتحال نمایند و گاه معالجه می نمایند بزهرهٔ بز و زهرهٔ خنزیر و نوشادر و مس سوخته و قلقدیس مجموع یا هر واحد تنها باسلیقون و شیاف رمادی جیدست و دوای ارسطراطس سخت سودمندست و یا بگیرند مس سوخته شانزده جزو و فلفل هشت جزو و اقلیمیه چهار جزو و مر دو جزو .... دو جزو و زنگار پنج جزو و صمغ بست جزو کوفته بیخته در آب باران سرشته بکار برند و یا فلفل و ذارفلفل نوشادر هر کدام یک درم زعفران حضض هر کدام شش درم ....طیب چهار درم کافور یک دانگ باریک سائیده وقت حاجت اکتحال نمایند و بالجمله باکحال حادهٔ جالب دموع و منقی رطوبت اکتحال کنند بعد تکمید چشم .... و اکلیل‌الملک و اندکی نمک و تعاهد حمام و از اکحال موافقه برای جرب برود حصرم و اقوی ازان روشنائی و شیاف سنبل است و چون در جرب حرارت پیدا گردد ....نج اکتحال نمایند و از ادویه که باعث الم شدید گردند اجتناب ورزند و هر گاه درین علت خارش سخت پدید آید کاسنی تازه کوفته قرص ساخته به روغن گل .... کرده وقت خواب بر چشم کشند و اگر فائده نکند فصد و مسهل و تعدیل تدبیر نمایند و فصد رگ پیشانی نافع بود طبری گفته که علاج جرب چکانیدن سرکه و استعمال حمام بلین سبز و تلطیف غذا و اکتحال به ادویه جالب دموع است و جمیع انواع جرب که محتاج بحک باشد باید که طبیب آنرا حک ننماید مگر نزد اضطرار که از علاج به ادویه دیگر زائل نگردد و قبل از ... نیز دست بان نبرند ابن سرافیون گوید که علاج دو نوع اول جرب به ادویه حادهٔ بلطفهٔ جالیه مدمعه مانند روشنائی و شیاف احمر و شیاف اخضر نمایند ... جرب رمد بهمرسد به ادویه جرب ادویه مصلح رمد مخلوط سازند و اگر با جرب قرحه در چشم بهمرسد که به‌سبب حدت ماده تاکل آن نماید استعمال ادویه مضربهٔ معطفیه نمایند و اگر جرب **436** بطول انجامد تا آنکه در اجفان از دو نوع اخیر جرب بهمرسد پلک را بشکر طبرزد و یا بآهن حک نمایند و بعضی آنرا بحجر قیشور حک می نمایند ابواحسن فیلسوف در کتاب .... می نویسد که علاج نوعین اول به فصد و حجامت و تنقیه بدن است اگر ممکن باشد زیرا که استعمال ادویه حاده قبل استفراغ در چشم ورم حار پیدا میکند و ... تنقیه پلک را مقلب ساخته به شیاف احمر لین یا حاد بخارند و شیاف اخضر و باسلیقون و یا روشنایا بکار برند و مریض را بدوام دخول حمام امر کنند و اگر چشم گرم شود ادویه حاده موقوف کنند و باصلاح مزاج پردازند و بشادنج تسکین نمایند و هر گاه التهاب ساکن شود به ادویه جرب رجوع کنند به شیاف احمر لین و اغبر و اگر کفایت نکند به ادویه حاده اعاده کنند و علاج نوعین اخیرین به فصد دست یا پیشانی یا به تنقیه کنند و جفن را برگردانیده بشکر یا کف دریا یا قمادین بخاراند تا آنکه پلک را منقلب ساخته به شیاف احمر لین بخارند پس اگر بقیه ازان و جفن باقی بماند برای تعدیل عضو مریض را در حمام داخل کنند شیخ میفرماید که علاج نوع دوم و سوم ا جرب حک بحدیدست یا به ادویه حاده مانند زبدالبحر

خصوصاً قسمی که معروف بقیشورست و یا به برگ انجیر و یا از شادنج و زعفران و مرقشیشا شیاف ساخته بدان حک نمایند امین الدوله گویدکه علاج نوع سوم و چهارم مجملاً استفراغات و استعمال اکحال و ترک مبخّرات و اکثار اغذیه و کثرت استعمال حمام است و مقصلاً فصد قیفال و عرق جبهه و ماقین و حجامت و تلیین طبیعت مکرر و تقلیل غذا و ترک طعام شب و چون جرب بحک محتاج گردد به شیاف احمر لین حک نمایند بعد از آن اغبر یا ذرور اصفر بپاشند یهودی گفته که چون حک نمایند جرب را باید که همیشه نمایند تا آنکه غلظت جفن زائل گردد و بحالت اصل خود باز آید پس زعفران نرم سوده بحریر بیخته بر آن بپاشندو سفیدهٔ تخم مرغ با روغن بنفشه بر چشم گذارند و تا هشت ساعت ببندند پس باز نمایند و فردای آن به شیاف احمر لین اکتحال کنند و گویند که پلک را گردانیده ملاحظه نمایند اگر جرب کم است بشکر طبرزد آنرا بخارند و اگر بسیارست بنوشادر پس ذرور لین بر آن بپاشند و اگر زمستان بود بعد … حک مغز بادام و زیرهٔ کوبیده بر آن ضماد کنند و اگر تابستان باشد بزردهٔ تخم مرغ و بنفشه ضماد نمایند الحاصل کیفیت حک آن است که پلک را بانگشت برگردانند و باطن آنرا بپا.... یا بزبد البحر و یا به برگ بید انجیر و یا بچوب آن و یا بمحک مذکوره شادنج و غیره و یا بآله ورده که برای حک جرب میسازند حک نمایند و بعد از آن بشادنج مغسول اکتحال کنند و رازی گفته که آلهٔ معروف بورده مبضعی‌ست که سر آن بشکل دینار می‌باشد و حک می نمایند بآن تا خشونت زائل گردد و خون از آن برآید و بعد از آن باید که زیره بخایند و آب آن در چشم چکانند و روز دیگر ذرور اصفر بپاشند و یا معالجه به شیاف احمر و اخضر نمایند اگر بقیه آن مانده باشد ابن ماسویه گفته که جرب و ظفره اگر صلب غلیظ مزمن باشد علاج هر دو بقطع است و اگر رقیق باشد نیز جرب را قلع می نماید و اگر با جرب رمد باشد بادویهٔ رمد چیزی از ادویه جرب مثل اصطفطیقان مخلوط سازند و گر با جرب حدت قرحه و تاکل باشد ممکن نیست علاج آرد به ادویه جرب مگر آنکه پلک را برگردانیده حک نمایند که باعث زیادتی وجع و سیلان نگردد و حنین و رازی گویند که چون جرب مزمن گردد ابتدا به فصد دست نمایند به‌عده فصد جبهه و ماق بگیرند و بر جفن زلو اندازند مرهً بعد اخری و حک بعد فصد و زلو و به‌عده فصد ماق استعمال نمایند که این تدبیر ملاک اوست و اگر حک قبل از فصد استعمال کنند ماده از آنچه تحلیل شود زیاده تر منجذب گردد **علاج جرب منبسط** فصد قیفال و حجامت نمایند و مسهل دهند و یا بهر اسهال گل بنفشه چهار درم سوده با جلاب شکر آمیخته بیاشامند و یا نقوع هلیله که در فصل خشونت جفن گذشت و یا قرص بنفشه به نسخهٔ ذخیره بدهند و بعد از تنقیه استحمام دائم کنند و کحل روشنائی و شیاف احمر لین و ذرور اصفر صغیر در چشم کشند و پلک را به شیاف مذکور بخارند پس استعمال کنند شیاف اصطفطیقان و شیاف اخضر و شیاف زنگار اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد و بعد راحت از اذیت حک ذرور اغبر اکتحال نمایند و اگر در پلک خشونت

بسیار باشد ذرور اصفر کبیر و شیاف احمر حاد اکتحال کنند و به شیاف اخضر و باسلیقون حک نمایند اگر فائده نشود بشکر طبرزد حک خفیف نمایند و بقول بعضی به شیاف احمر لین حک نمایند و بعد از آن با غبر و نیکو نیست حک بشکر طبرزد و اگر زائل نگردد بورده حک نمایند پس آب زیرهٔ نمک خائیده بچکانند و به‌عده بزردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل بر چشم ضماد نمایند و بعد از آن به شیاف احمر اکتحال کنند و بعد تسکین ورد حک ذرور اصفر و باسلیقون استعمال نمایند و از اغذیه مولد اخلاط ردیه اجتناب ورزند و اغذیه لطیفه و خفیفه محموده مثل چوزهٔ مرغ و تیهو و مزورات تناول فرمایند و بقول طبری اگر با غلظ و صلابت باشد بعد تنقیه شرط خفیف بر آن زنند و بمیل حک نمایند و بعد از آن به دو یا سه میل از سرکه اندکی ممزوج به گلاب اکتحال کنند و به‌عده اکتحال بروشنائی و باسلیقون که .... لازم گیرند و اگر غلظ منحل نگردد و صلابت آن باقی ماند در خراشیدن آن بحدید باکی نیست و هر صلابتی که در پلک باقی ماند و در بدن ماده و امتلائی نباشد ببخار آب گرم و تکمید **437** پرهیزد تدمیع تحلیل می یابد و بقول جالینوس علاج این نوع جرب که از حر شمس و غبار حادث شود بغسل و تکمید به‌آب نیم‌گرم و پرهیز از ملوحت و حرافت و حموضت است **علاج جرب حصفی** ... فصد سررو اسهال به طبیخ هلیله یا افتیمون و مسهل یا حب ایارج و ماءالجبن و آب شاهتره به‌حسب مزاج نمایند و بر اغذیه لطیفه حتی المقدور اقتصار کنند و بعصارهٔ حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود به شیاف احمر لین یا شیاف خولان و ذرور اصفر صغیر و روشنایا اکتحال کنند و یا شادنج عدسی دو درم روسختج یک نیم درم کتیرا نیم درم رصاص محرق ... ابارست یک درم صمغ عربی مبعهٔ یابسهٔ محرق اقلیمیای فضی اقلیمیای ذهبی هر یک دو دانگ کوفته بیخته سحق بلیغ نموده به‌آب باران یا به‌آب جوش داده ...افی حبوب مانند عدس سازند و هر روز یک عدد از آن به‌آب سائیده اکتحال بمیل نمایند و حک نمایند بآن دوا بمیل پس اگر بعد اکتحال آن گرمی پیدا شود چشم را به برود بنفسجی خنک سازند و باز اکتحال بدان نمایند و باید که این نوع را بشکر و حدید و غیر آن حک ننمایند که به‌سبب بودن این قسم در سطحه و عدم نفوذ آن در عمق احتمال ...رق غشای صحیح و افساد جفن دارد مگر عند ضرورت شدید حک خفیف جائز داشته اند و ایضاً شیاف روغن ها و اکتحال باشیای حاده در این نوع نشاید و اگر شیاف حاد اکتحال نمایند البته بعد از آن برود بنفسجی استعمال کنند بالجمله در علاج این نوع مبادرت نمایند و استحمام بسیار کنند و این نوع با لزوم پرهیز و تنقیهٔ بدن بادویهٔ موافقه سریع الزوال است و باید که این کحل به‌عمل آرند سفیداب کف دریا نشاسته صمغ عربی مساوی گرفته شیاف ساخته وقت حاجت اکتحال نمایند و از جمیع اغذیه مولد خون بسیار پرهیز کنند و بر غذای کمتر اقتصار ورزند و این نوع اگر چه خفیف و سریع الزوال است لیکن نکایت او عند خطای علاج عظیم می باشد **علاج جرب تینی** بعد از فصد مکرر تنقیه به‌مسهل سودا و غراغر

و سعوطات و استعمال حب بنفشه در هر هفته دو بار اکتحال بباسلیقون و شیاف احمر حاد و شیاف اخضر نمایند و اگر تحلیل نیابد بشکر و زبد البحر یا حدید بخارند و بر آن آب زیرهٔ کرمانی و نمک خائیده بچکانند و زردهٔ بیضه مرغ و روغن گل تا دو سه روز بر چشم ضماد نمایند و در روز سوم یا چهارم و بعد از آن بشادنج مغسول و باغبر 0 کنند و بعد از آن اکتحال به شیاف اخضر و باسلیقون نمایند و اگر بعد معالجه بحدید گرمی در چشم بهمرسد شیاف ابیضشیاف کنند تا آنکه حرارت تسکین یابد ... ذرور لصفر صغیر و بعد از آن شیاف احمر لین و حادو ذرور اصفر کبیر پس شیاف اخضر و باسلیقون و دیگر شیافات به‌عمل آرند و بالجمله درین نوع اگر مانعی نباشد و قوت محتمل بود چند بار متوالی فصد قیفال گیرند و اسهال به مطبوخ افتیمون بچند دفعه پی در پی نمایند و قصد رگ ماق یا عرق جبهه کنند و از جمیع اغذیه مولد خون کثیر پرهیزند و بر غذای اقل .... اقتصار ورزند و بعد از آن به شیاف احمر حاد مدام 0 نمایند و چون در مزاج گرمی پیدا گردد آشامیدن ماءالشعیر با عناب لازم گیرند و هر صبح استعمال خمیرهٔ بنفشه مع ترنجبین .... امزورهٔ ماش مع اسفاناخ مفید بود پس اگر کم نشود و صلابت بهمرسد بآله ورده حک نمایند بملایمت تا آنکه مستاصل گردد و بعد حک اکتحال به شیاف ابیض محلول با شیر خر یا شیاف ابار نموده باشند اگر از آن التیام پذیرد بهتر و الا موم صاف روغن گل بر آتش گداخته قیروطی سازند و بر آن اندکی سفیداب مغسول پاشیده بر هم زنند تا مثل مرهم گردد و در هاون انداخته آب سرد بر آن ریزند و بمالند و همچنین باز آب بر آن ریزند و بمالند تا سفید گردد پس قدری از آن بگیرند و بر سنگی گذارند و بر آن .... انزروت به شیر خر پرورده پاشیده بسایند که خوب مخلوط گردد پس بسرمیل قدری از آن بگیرند و زیر پلک بگذارند و بر چشم رفاده به‌آب کاسنی و آب برگ عنب‌الثعلب تر نموده گذارند و به بندند و مریض را بر پشت بخوابانند تا آنکه دوا منحل گردد و بر نیاید پس چشم را بگشایند و از پنبه بملایمت پاک کنند و اکتحال به برود بنفسجی ... و اگر در باطن جفن چیزی شبیه بنسج عنکبوت دیده شود شیر دختران در آن بدوشند که پاک می‌گرداند آنرا و می باید که در جمیع ایام این مداوا از مراعات مزاج .... غافل نباشند چه با وجود تغیر مزاج بدن علاج چشم فائده نمی بخشد و اگر این قسم جرب خفیف باشد بس است که انتفاع می یابد بحک از شکر طبرزد بدون حدید **علاج جرب بردی و عدسی** ..... به‌مسهل و حب ایارج مکرر کنند و استعمال سعوط مذکورهٔ بالا نمایند و بچیزی که باعث تدمیع گردد و مص رطوبات کند اکتحال ننمایند بلکه آنچه باعث نضج و ترفیق ... گردد مثل قطور و ضماد و غیره که در تعلیم فصل برده مسطور شد به استعمال ارند و اگر علت دشوار و صلابت آن زیاده گردد بشکر طبر زد حک نمایند و اگر زائل نشود بحدید نمایند پس ادویهٔ مجففه و شیاف اغبر و غیره تدبیر که در برده گذشت بکار برند و این جمیع تدابیر با لزوم پرهیز و تعاهد استفراغ باشد اگر قوت متحمل بود و هرگاه **438** چشم گرم گردد به ادویه مذکوره

آنرا خنک نمایند و بعضی گویند که علاج آن اکتحال بساذج و زعفران و مرقشیشای محلول به‌آب و اندکی سرکه است و حک نمایند باطن پلک را بشکر طبرزد و یا برگ انجیر و یا بحدید اگر احتیاج بدان شود و گویند که اگر جرب غلیظ بود و در ان رطوبت ظاهر باشد تناول این حب آنرا نافع است صبر ده درم سکـ... پنج درم مقل دو درم شربتی سه نیم درم و این کحل نافع بود روسختج نوشادر هر یک چهار جزو صمغ عربی دو جزو همه را بسرکهٔ کهنه سائیده خشک کرده اکتحال نمایند و .... نفع میکند آن را شادنج و مس سوخته هر یک پنج درم دارفلفل نیم درم زعفران دو درم کوفته بحریر بیخته استعمال کنند و در عدسی تنقیه به‌مسهل سودا و حب افتیمون مکرر .... و مطبوخ افتیمون تربدی علویخان و ماءالجبن بمرات مع حب لاجورد و سفوف آن دهند و سعوط مذکور و غرغره بکار برند و تلطیف تدبیر و حک به برگ انجیر یا شکر ... و یا حدید باستقصا کنند و گویند که این کمتر به ادویه علاج پذیرد مگر آنکه پلک را برگردانند و حک نمایند بآلهٔ آهنی که آن را ورده نامند و استیصال آن نمایند پس مداوا با دوا.... که بالا مذکور شد و تلیین طبیعت نمایند و هر صبح استحمام کنند و اکتحال تخم قطف باغی خیلی سفید و کذا خبث الحدید کهنه و این دوای تالیف حکیم کبیر علی خان مجرب است حصـ... پوست هلیلهٔ سوخته شیاف مامیثا صبر خستهٔ نیب سرمه هر یک سه ماشه در گلاب صلایه کرده بمیل زر بکشتنند و هر چه در علاج کلی جرب و نوع سوم مذکور شد به‌عمل آرند **سلاق** که بیونانی بیوسیما گویند و آن غلظ و سرخی و خارش کناره‌های پلک است که بریختن مژگان و تقریح اشفار مؤدی گردد و اکثر بعد از رمد بباعث سوءتدبیری در عالی... و کثرت استعمال مبردات حادث شود و اطفال را به‌سبب حرارت و رطوبت مزاج و کثرت گریهٔ ایشان عارض گردد و صاحبان امزجهٔ یابسه را و در سن جوانی و تابستان و بلدان حار بهمرسد و سببش مادهٔ غلیظ روی اکال بورقی است و آن بیشتر بلغم بورقی باشد و گاه خونی که حرارت غریبه بعض اجزای لطیفهٔ آن بتحلیل برد و سجد سوداویت نرسد و تشخیص .... هر دو سبب چنان کنند که اگر سرخی زیاده باشد و ثقل کم دموی بود و الا بلغمی باشد و شلاق گاه تازه خفیف مبتدی بود و گاهی کهنهٔ مزمن ردی در تازهٔ آن خارش با.... و اجفان خفیف بود و سرخی اندک و در مزمن خارش و سرخی بسیار بانتفاخ و صلابت اجفان باشد و گاهی فساد چشم تابع آن گردد به جهت فرط خبث ماده و سریان تاکل آن بمقلـ... علاج در سلاق نو تنقیه بدوای لطیف نمایند و اگر مزاج رطب باشد استفراغ به چیزی نمایند که در آن قدری ایارج باشد و اگر مزاج گرم باشد بر ادویه لطیفه اقتصار کنند و بماءالفواکه تنقیه سازند و بعد از آن گلاب که در آن سماق و پوست هلیلهٔ زرد تر کرده باشند قطور نمایند و چشم را بدان بشویند که مجرب است و گویند که این دو سلاق را که حادث از بوئیدن بوی بغل و مزابل ئ مستنقعات به‌سبب حدت و رداءت آنها مثل بخارات داخلی باشد نیز زائل گرداند و در شب عدس مطبوخ یا شحم انار ترش به گلاب و یا برگ خرفه و یا

کاسنی و کشنیز به روغن گل و یا مغز بادام تلخ به شیر سوده ضماد کنند و یا سفیدهٔ بیضهٔ مرغ به روغن گل در پارهٔ پنبه آلوده بر چشم نهند و یا عدس مقشر سماق شحم انار گل سرخ کوفته بیخنه بمفیختج سرشته ضماد نمایند و صبح بحمام روند و یا انکباب نمایند بر بخار آب گرم و سعوط به روغن بادام کنند و ادمان حمام انفع علاجات آن است و بقول اطبای هند گل فتیلهٔ چراغ بر تهالی جستی نهند و اندکی روغن چراغ بر آن انداخته از سپیاری چهاله بسایند و سائیده آنرا در چشم کشند و یا چرم دلو کهنه بر انگشت بسوزند که زغال شود سائیده در پنبه پیچیده فتیله ساخته در چراغ به روغن سرشف روشن کنند و دودهٔ آن بگیرند و در چشم کشند و بر پلک بمالند و یا آب برگ دهنوره آب برگ بهنگره گرفته پنبه در آن تر کرده در سایه خشک نموده فتیلهٔ آن در چراغ به روغن شیرین بسوزند و دخان آن در چشم کشند و اگر جست به مقدار دو دام در ظرف آهنی بر آتش انگشت که از نموده آب ساگ بتهوا اندک اندک بر آن چکانند تا خاکستر شده برنگ زرد یا سفید گردد باریک سائیده در چشم کشند سلاق و شعر زائد و حکه و دمعه را نافع بود و یا پشک کورموش نصف سوخته و نصف آن غیر سوخته سائیده بعسل طلا کنند و یا بیخ بسکهپرهٔ سفید در سایه خشک کرده به‌آب سائیده در چشم کشند و یا پنجال کبوتر در شهد آمیخته بر پلک بمالند و یا از سرگین خر بطریق پتال جنتر روغن برآورده بر پلک بمالند و یا پارچهٔ کهنهٔ باریک یا پنبه سه بار در شیرهٔ مغز بنوله تر کرده خشک نموده فتیلهٔ آن ساخته به روغن سرشف افروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند و اگر بیخ آگ سوخته خاکستر آن به‌آب حل کرده و حوالی چشم طلا کرده باشند خارش و سرخی و غلظ االجفان دور سازد و اکتحال توتیای سبز به‌آب عنب‌الثعلب نیز مفید است و یا صدف سوخته سائیده در چشم کشیده باشند و یا کپحلی مار سوخته با روغن کنجد بر مزه بمالند و یا مگس گرفته سر آن دور نموده خشک کنند و به‌آب سائیده طلا نموده باشند و یا حب سلاق که در آن سپیاری چهالیه داخل است در چشم کشند و طلا نمایند و اگر خشت کهنه بگیرند و باریک سائیده در روغن زرد لت کرده در پارچه پوئلی بندند و در تهالی پهول پوئلی را بگردانند و روغنی که در ظرف جمع شود گرفته بر پلک چند روز بمالند از مجربات‌ست **439** و اگر بگیرند زلوی کلان یک عدد و آنرا در پارچهٔ که ظروف کاسنی از آن صاف می‌کنند پیچیده در چزاغ نهاده روغن گل در آن اندازند و آن فتیله را روشن نموده بالای .... ظرفی گلی نهاده دودش بگیرند و بدان اکتحال نمایند در ازالهٔ سلاق بتجربه رسیده و قطور آب حصرم تازه یا کهنه در چشم مجرب سویدی است و اکتحال عصارهٔ زیتون بری به‌آب انارینمعصور بشحم در ظرف مسی بی قلعی جوشانیده و یا آب بیخ خنثی به‌شراب کهنه و مر و زعفران جوشانیده و یا زنجار حدید و یا خولان به‌آب حصرم یا گلاب بر سنگ سوده .... یا دقاق کندر سوخته و یا آب ترنج و یا عصارهٔ لبلاب یا صبر ویا زنجبیل ویا زیت عتیق و یا دخان میعه و زفت و مر و کندر و بطم و صمغ صنوبر و قطران نیز نافع

سلاق است و شیاف صمغ عربی کتیرا هر واحد سه درم نشاسته دو نیم درم اسفیداج پنج درم کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف ساخته در گلاب سوده اکتحال نمودن نیز مفید است و در سلاق کهنهٔ مزمن فصد قیفال نمایند اگر خون غالب باشد و الا برای جذب ماده حجامت ساقین یا میان دو شانه کنند و به‌عده فصد رگ پیشانی گشایند و تنقیه به‌مسهل و حب ایارج یا به مطبوخ هلیله و غاریقون و غرغره به‌ایارج فیقرا و عسل و مداومت حمام و تکمید و انکباب به‌آب گرم نمایند و بعد تنقیه و پرهیز از اغذیهٔ مولد خلط حاد و تناول اغذیهٔ محمودالغذا مثل گوشت بزغاله و طیور لطیفه خفیفه و نان گندم جید الطبخ مردا سنگ سوده به روغن گل یا حضض و شیاف ماميثا و یا اقاقیا گل سرخ آرد جو زعفران به‌آب برگ کاسنی یا آب برگ خرفه سرشته بر پلک طلا کنند و به شیاف احمر لین یا حاد و برود حصرم اکتحال نمایند و اگر فائده نشود روشنائی و کحل جلایای عزیزی استعمال کنند ...ـخهای آنها در فضول سابقه امراض عین مسطور شدند و این روغن سلاق نیز معمول است نیلا تهوتهه یک دام جوزبوا یک عدد هر دو را در یکدام پخته ریسمان خام گرداگرد مثل ...ند به پیچند و در بست و چهار دام روغن گاو تر کرده دو ساعت نگه دارند بعد از آن همه را هفت روز از چوب دهھاک که درو فلوس چسبانیده باشند در ظرف کانسی نموده در چشم کشند بهتر ازین علاجی بنظر نیامده و جهت سبل و دیگر امراض چشم نیز به تجربه رسیده و مس سوخته نیم درم زاج سه درم زعفران فلفل هر واحد یک درم با شراب عفص بسایند که مثل شهد گردد .... چشم ضماد نمایند مجرب است و سرگین موش سوخته شنگرف سوخته سوده بعسل سرشته اکتحال نمودن نیز نافع سلاق مزمن است و خاریدن پلک بشکر طبرزد و بعد از آن استعمال شیاف سماقو ذرور بقدری حضض و اقاقیا بشب چند مرتبه و بعد از آن استعمال ادویهٔ مانع صعود بخار بدماغ مثل اطریفل و مربای هلیله سودمند بود و توتیا اقلیمیا ماميران زبدالبحر هر واحد دو درم خولان چهار درم زنجبیل یک درم صمغ عربی پنج درم شیاف ساخته در آب حصرم سوده اکتحال نمودن نفع بین می نماید و یا مغز بادام تلخ مغز خستهٔ عناب ... سفال کهنه که بر چاه افتاده باشد هر یک سه ماشه به گلاب سه ساله در سنگ سماق دوازده پاس کهرل کرده از میل جست در چشم کشند و کذا خاکستر پر طاووس و کذا خاکستر ...ـیافی ظرف کاسنی مجرب است و در سلاق حادث بعد رمد زاج زرد سوخته زعفران سنبل‌الطیب هر واحد یک جزو شادنج ده جزو باریک سوده شیاف ساخته در سایه خشک نموده بآن جفن را خاریدن از مجربات بوعلی سیناست و در نسخهٔ احمدبن ثابت نوشته که ادویه را کوفته بیخته بسفیدی بیضه سرشته شیاف سازند و بر سنگ گلاب سوده اکتحال نمایند و اگر چرم گاومیش یا ماده گاو دباغت کرده بسوزانند چنانکه سیاه شود باریک سائیده در ظرف مسی کنند و نمک لاهوری و فلفل گرد .... مقدار خمس آن افزوده با شیرهٔ برگ تمرهندی بدستهٔ چوب نیب که فلوس درو نصب کرده باشند بسایند و دو نوبت از شیرهٔ مذکوره

تسقیه دهند چنانکه ... از مس بردارد آنگاه در ظرف برداشته نگاهدارند و هر روز در چشم کشند در رویانیدن مژه و از آله سرخی و خارش چشم و آماس و سوزش از مجربات داود انطاکی است ...روس زنگار در سرکه و شهد و شیر دختران سائیده اکتحال نمودن نیز مجرب است و اگر بعد فصد و مسهل دماغ را بسعوط آب بار کتائی خرد پاک کنند بعد از آن سر ببخار ... گرم دارند و بحمام بسیار روند و حب سلاق که از سنگ بصری نیله تهوتهه کافور نبات به‌آب کهرل کرده حب ساخته باشند به‌آب سائیده در چشم کشند درین به‌آب ... اهل هندست و موی سر آدمی در ظرف گلی سوخته سپیاری چهالیه سوخته زلو سوخته جست کشته کافور چاکسوی مقشر نیله تهوتهه بریان مساوی در روغن گاو .... در آورند کانسی بدستهٔ مس حل ساخته هر روز بر پلک طلا نمودن نیز مجرب ایشان ست طبری گوید که هر گاه سلاق بحدی رسد که هر دو ماق سرخ و منتفخ شوند ... آید و مژه بریزد و اشفار متقرح گردد بعد تنقیه بدن و سر و لزوم پرهیز با حفظ مزاج و قوت شیاف دیزج و احمرلین و ابیض مجموع را به‌آب بادیان سوده اکتحال کنند .... شیاف ابیض به شیافات مذکوره برای منع زیادتی حدت در ماده است لهذا جالینوس گفته که بر ادویه سلاق اندکی از مبردات مسکن حدت اضافه نمایند هر گاه .... خارش زائل شود و اشک منقطع گردد پس بحجر ارمنی اکتحال نمایند و آنچه در انتشار موی اشفار بیاید بکار برند و مکرر بحمام روند و به‌آب گرم تکمید کنند و هنگام اشتداد سلاق **440** اکتحال به شیاف لادن نیز مفید است احمدبن ثابت و امین الدوله گویند که سلاق از رطوبت مالحه بورقیه بهم میرسد و فصد در آن جائز نیست از فصد و اخراج خون اجتناب و منع نمایند و به برود حصرم و احمر لین اکتحال کنند اما در سلاق مزمن فصد ماقین و حجامت ساقین جائز داشته اند و گویند که هر چه بچرب اجفان نافع سلاق را مفید است **استرخای جفن** یعنی سستی و آویختن جفن اعلی و از آن جهت دشواری برداشتن او ببالاو این به‌سبب انصبه‌آب رطوبت بود در اعصاب پلک و یا تابع رمد بالقوه یا فالج یا قط... و تر حامل پلک باشد و نزد بعضی استرخای جفن فی الحقیقت ورمی است که عارض عضلهٔ جبهه گردد و گفته که گاه مسترخی می‌گردد جفن بیک طرف بهر آنکه مسترخی می‌گردد عضـ... آن طرف بالجمله تشخیص اسباب مذکوره چنان کنند که اگر تقدم امراض مذکور یا تفرق اتصال مدرک گردد سببش همان باشد و الا از غلبهٔ رطوبت بر جفن بود و تقدم استعمال مرطبات نیز برین گواهی دهد علاج بعد نضج به‌مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و اطریفل به‌ایارج خورانند و غراغر و عطوسات منقیه به‌عمل آرند و بعد تنقیه مداومت اطریفل صغیر درین علت انفع شناسند و صبر اقاقیا حضض مرمکی زعفران به‌آب موردبر پلک و پیشانی ضماد نمایند و تضمید دیگر قوابض و مجففات مثل مرمکی و مازو و مامیثا و رسوت و آس مفید بود بعد کحل که از شب یمانی و مامیثا و مازو و سماق و دیگر مدمعات ساخته باشند استعمال کنند و گویند که اکتحال بدخان بیخ شالی و دخان بیخ صنوبر صغیر

و اقلیمیا و شب هر .... نافع استرخای جفن است و از اشیای وطبه منع نمایند و تلطیف تدبیر کنند و اگر استرخا تابع رمد یا مرض دیگر از امراض چشم باشد مبادرت بعلاج آن مرض نمایند و اگر بعد زوال مرض استرخا باقی ماند و مانعی از فصد نباشد باید که فصد هر دو رگ منخرین کنند و ضماد مذکور نمایند و یا دارچینی یک درم پوست بیرون بسته جوز السر و هر دا... نیم درم شحم انار دو درم کوفته بیخته رامک پنج درم به‌آب بجوشانند تا گداخته گردد صاف نموده ادویهٔ مذکوره در آن حل نمایند و اندکی اسبغول و روغن گل در آن آمیخته .... مالیده بر سر و پلک مسترخی چند شب متواتر گذارند و آنچه اشک باعتدال آورداکتحال نمایند و از اغذیهٔ مبخره مثل باقلا و مانند آن و دیگر مبخرات احتراز کنند و علاج استرخای تابع لقوه و فالج علاج آن هر دو مرض است و آنچه از قطع وتر حامل پلک بود علاج نپذیرد و اگر استرخای قوی باشد که منع ابصار نماید و بعلاج دیگر زائل نشود قدری پلک بالا قطع نمایند و بعد دوختن بر آن موضع ذرور اصفر یا ملکایا بپاشند و بر آن قطعه کاغذ بچسلانند و از مرطبات .... **شتره** و آن تقلص و انقلاب جفن بسوی خارج است بحدیکه بیکدیگر کما ینبغی منطبق نگردند یا متقلص گردد جفن اسفل و بالجمله سه نوع است از انواع ثلثه یا خاص بیک پلک بود و یا عام بهر دو باشند یکی آنکه پلک کوتاه گردد بحدیکه سفیدی چشم را نپوشند و این یا خلقی بودویابه‌سبب قطع جفن از جهت ... یا سوء خیاطت و این چنین چشم را ارتینی نامند به جهت مشابهت چشم صاحب آن به‌چشم خرگوش و گویند که این بیشتر در جفن اسفل می‌باشد به جهت رخاوت آن و ... شتره بالحقیقت نمی گویند بلکه انقلاب جفن اسفل نامند و این یا طبعی بود یا عرضی سبب طبعی نقصان مادهٔ نطفیه است که از آن تولد می یابد و عرضی یا به‌سبب استرخای هر دو عضلهٔ آن است و یا از تشنج عضلهٔ مشیلهٔ آن یا عروض تفرق اتصال در عرض آن و یا وقوع سده از مادهٔ رطبهٔ غلیظه و درین نوع چشم ضعیف گشته به‌سبب تراکم غبار در آن دوم آنکه بعض سفیدی را نپوشد و این را قصر الجفن نامند و سبب این نیز مانند سبب اول است لیکن کمتر از آن گویند که درین ... از یک جانب تنها باشد به جهت استرخای عضله مطبقه و تشنج دیگری سوم آنکه جفن اعلی بر جفن اسفل منطبق نگردد و این یا از غدو یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد از قرحه یا بدون قرحه یا امتداد یا تشنج عارض جفن اندمال قرحه بهمرسد و گاهی این همه از تشنج عضل مطبقهٔ جفن می‌باشد و گویند که درین قسم سوم سبب ... نیز قلت ماده نطفیه است و عرضی آن رفتن جزوی از اجزای جفن یا به‌سبب چسپیدن مواد بدان و کوتاه گردانیدن طول آن و یا به‌سبب غلبه یبس بر آن و این اکثریست و گویند که گاهی شتره از اذیت غشای موضوع بر قحف بعلتی باطنی یا به‌سبب ضربه یا سقطه یا قرحهٔ سر یا جبهه بر سبیل تشنج ایذائی حادث و گاه از سوء امساک هر دو جفن وقت لقطهٔ سبل و گاه از ظربه سر و خصوصاً نزد بر آمدن چیزی از استخوان بطریق تشنج حادث گردد و گاهی تقلص و التوای جفن موت افتد و تشخیص

اسباب شتره جنان نمایند که اولاً مدت عروض او از مریض بپرسند اگر از هنگام ولادت خود بگوید خلقی باشد و الا بسوی چشم نظر کنند اگر... **441** قطع جزو آن یا غده یا سلعه یا ثولول یا لحم زائد معلوم شود سببش همان باشد و اگر پلک از عوارض مذکوره پاک بود به بینند که در جفن رطوبت است یا لاغری و پژمردگی و خشکی در آن معلوم می‌شود اگر کثرت رطوبت پلک دیده شود و شتره دفعهً افتاده باشد و مریض از مرطبات ضرر و مجففات انتفاع یابد از تشنج مادی یا استرخای رطوبی می‌باشد و اگر از پلک خشک و لاغر و دقیق نماید و شتره بتدریج افتد از تقدم استفراغات و اسباب مجففه مثل کثرت بیداری و صوم و انتفاع از مرطبات و تضرر به مجففات نیز سؤال کنند پس اگر اقرار آن کند سببش تشنج یبسی بود و الا حال تقدم عروض نزلات یا ملاقات سردی یا رسیدن ضربه و سقطه یا وقوع قرحه بر سر دریافت نمایند پس اگر تقدم نزله بیان کند و با آن حرکت پلک بطی باشد از سدۀ مواد رطبه بود و اگر ملاقات سردی بگوید و عدم ثقل پلک و تضرر بمبردات ...ـنفاع از مسخنات بآن باشد از برد ساذج بود و اگر تقدم ضربه یا سقطه یا قرحه سر بگوید سببش همان باشد علاج آنچه از قطع جفن و خیاطت زیاده از قدر لائق از قرحه و التحام آن باشد جلد پلک را از موضع ملتحم باز بشگافند و در میان شق فتیله به‌مرهمی که گوشت برویاند مثل مرهم ابیض یل باسلیقون یا قیروطی آلوده بگذارند در میان آن گوشت برويد و در شترۀ خلقی پوست بالای پلک را از وسط شق نمایند و مابین شق به‌دستور مرهم منبت لحم بگذارند و امین الدوله گفته گفته که شتره خلقی آنکه از قطع جفن باشد لاعلاج است مگر بهر تخفیف بموم روغن تمریخ نمایند و ایضاً شتره که از غده یا سلعه یا ثولول یا نبات لحم زائد باشد علاج همۀ اینها بحدید است این عمل حدید بعد از نقوع بدن به فصد قیفال و اسهال به طبیخ فواکه باشد و برای رفع لحم زلئد ادویه حاده استعمال کنند مثلاً زنگار را بر خذفه بریان نمایند و سحق نموده بر ان موضع بپاشند و یا سفیداب قلعی و کبریت زرد مغسول طلا نمایند و آنچه در محل هر واحد مذکور است استعمال نمایند و ایضاً آنچه از زیادتی لحم و قرحۀ عارض در اجفان در آن استعمال شیاف احمر و اخضر و باسلیقون نیز مفید گفته اند و اگر شتره از تشنج یا استرخا باشد علاجش علاج تشنج و استرخاست و بالجمله اگر استرخای عضلتین ... اتصال بود لاعلاج است و آنچه از سده یا مادۀ بارد رطب مرخی باشد تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج و حب صبر یا حب اصطمخیقون یا حب قوقایا نمایند و بعد از آن ... مسترخی آنچه باعث قبض و تقویت گردد مثل اقاقیا و ماميثا و آس بگذارند و به شیافیکه در شرناق گذشت طلا کنند و یا گل بابونه یک جزو اشق ربع جزو ضماد نمایند بعصارۀ برگ و اطراف نرم عوسج و علیق و یا اقاقیا به‌آب آس سبز قطور سازند و آنچه از برودت بلا ماده بود بهر تسخین نطول که در آن مرزنجوش و صعتر و سنبل‌الطیب باشد .... اقاقیا عصارۀ ماميثا مر صافی صبر سقوطری مساوی کوفته بیخته به‌آب مورد سرشته شیاف ساخته

بر پلک ضماد کرده باشند و مدام جاورس و حرف تکمید نمایند و هر جه ...مرضا گذشت بکار برند و در شتره تشنجی اگر امتلائی بود تنقیه به‌دستور استرخائی کنند و تکمید و تفریق سر با دهان ملینه نمایند و روغن‌های محلله بمالند و بر موضع ... چیزی که ارضا نماید مانند پنبه به روغن گل تر نموده بگذارند و انکباب بر بخار آب گرم و تکمید به‌آب گرم از پنبه کنند و قیروطی روغن بنفشه بر پلک ضماد کنند و بخطمی ... آن طلا نمایند و بلعاب حلبه تنطیل فرمایند و اگر تشنج ییس باشد بهر ترطیب نطولات و روغنها و اشربه و اغذیهٔ مرطبه و تعاهد دخول حمام به‌آب شیرین و انکباب .... آبیکه در آن گل بنفشه و نیلوفر و جو نیم‌کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند و تضمید به گل بنفشه و خطمی و سبوی اسبغول با شیر دختران و تدهین سر به روغن بنفشه ... هر چه در تشنج مذکور شد به‌عمل آرند و شتره که از ذهاب جزوی از اجزای جفن باشد در آن نیز تدابیر مرطبه استعمال کنند و اگر شتره از اذیت غشای مجلل قحف باشد ...نیست و بالجمله تغصید بمرطبات و تغریق سر با دهان مرطبه مانند روغن بنفشه و نیلوفر و کدو و گاه گاهی سعوط با دهان مذکوره و اصلاح غذا و جمله تدابیر ترطیب و تلیین به‌عمل آرند و از تدمیع چشم منع نمایند و اگر شتره از سوء امساک جفن نزد لقطهٔ سبل باشد نظر کنند که بکدام موضع طبقهٔ ملتحمه چیزی از اصول جفن .... است پس تدبیر جدا نمودن آن نمایند بطوریکه در التصاق جفن بیاید و اگر در داخل پلک چیزی مانند عقده بنظر آید متوجه تحلیل آن گردند به استعمال داخلیون .... بلول بلعابات مناسبه مثل حلبه و تخم کتان و باید که باسلیقون و روشنائی اکتحال نمایند و اگر زائل نگردد بدستکاری پردازند و در شترهٔ ضربی و سقطی اول .... نمایند به فصد و مسهل به‌عده ادویه که در ضربه و سقطه بیاید معه مقویات چشم به‌عمل آرند و گویند که شتره از ضربهٔ که از استخوان براید لاعلاج ست و تلیین ... از آنچه موجب دمعه گردد مثل دخان و استعمال دوای حریف و مانند آن فی الجمله فائده بخشد انتباه احمد بن ثابت گوید که در شتره از ادویه قابضه مجففه ... اصفر و امثال آن حذر نمایند مگر بعد از عمل بحدید ذرور اصفر بپاشند و آب زیره در چشم چکانند و رفاده نهاده بربندند و صبح بگشایند پس اگر ورم حادث شود به علاج رمد پردازند و الا شیاف احمر لین در چشم کشند و ذرور اصفر بپاشند و اصلاح مزاج و استفراغ بدن نمایند **442 التصاق جفن** گاهی پلک بسفیدی یا سیاهی چشم یا بهر دو و گاه بپلک دیگر تمام یا وسط آن و یا نزدیک یکی از دو موق می چسبد و سبب آن قروح عین یا جفن است بواسطهٔ ... انطباق پلک در آن یا خطای کحال نزد لقطهٔ سبل خواه کشط ظفره خواه حک جرب و مانند آن که بزیره و نمک داغ نداده و تدبیر صواب آن نکرده باشد و یا رمد .... از خلط حاد و لذاع اکال مثل خون محدث استرخای عضلات و نسلاخ در اجفان که از دماغ به‌چشم ریزد و یا مرتفع گردد به تبخیر از بدن بسوی چشم و گاهی این .... بندرت مولودی بود پس اولا حال تقدم و قوع قرحه یا قطع سبل یا ظفره از مریض بپرسند بهر کدام از اینها که

اقرار نماید سببش همان باشد و الا اگر حرارت سر و التهاب معلوم شود و با آن صداع و تمدد در سر باشد سببش تجلب خلط حاد از دماغ بود و گرنه حال احساس المی در معده یا کبد یا مراق یا صدر یا رحم و غیره دریافت کنند اگر در عضوی خللی بگوید سببش ارتفاع بخارات از همان عضو باشد علاج اگر بدن ممتلی بود و مانعی نباشد فصد قیفال نمایند و به‌حسب خلط غالب مسهل دهند و تعدیل مزاج .... و سر و چشم و سیما عضو غاعل مرض کنند و ایضاً اگر به‌سبب تجلب ماده از دماغ باشد فصد سررو کشایند و اگر به‌سبب دیگر اعضا باشد فصد اکحل یا باسلیق کنند و استفراغ راس و جمیع بدن نمایند و بعد از تنقیه تبدیل مزاج باقی مرض بمبردات و اکتحال نمایند بشافی که از اقلیمیای ذهبی و توتیای کرمانی و سفیداب قلعی مغسول در سرمهٔ اصفهانی محرق مغسول و قلعی محرق مغسول و کندر از هر یک دو درم دم‌الاخوین افیون هر واحد یک درم دم‌الاخوین افیون هر واحد یک ذرم انزروت مدبر به شیر خر یک نیم درم کوفته بیخته به‌آب بادیان سرشته شیاف ساخته باشند و ذرور انزروت غیر مدبر جائز نیست چه در انزروت حدتی هست که باعث تقرح و خراش چشم و معین بر التصلق می‌گردد و چون آنرا به شیر پرورده نمایند حدت آن زائل می‌شود و بعد از آن اگر موضعی در پلک گشاده باشند در آن میل انداخته هر دو پلک را جدا نمایند و شیاف ابیض و ابار اکتحال کنند و عصارهٔ مامیثا و حضض و صبر و مر صاف بر موضع علت طلا سازند و شیر دختران و غیر آن و ادهان و العبه و گلاب در چشم چکانند و پنبه بدان آلوده میان هر دو پلک گذارند و ذرور بیضه که انزروت آن در شیر خر پرورده باشند بپاشند و ایضاً بعد تنقیه و اصلاح غذا دو میل از روغن گل خالص در چشم کشیدن و چشم را مؤرب نبستن تا یک جفن بجفن دیگر متصل نگردد بهترین ادویه در منع التصاق است و چون پلک بملتحمه یا قرنیه بچسبد مریض را بر پشت بخوابانند و بجیلهٔ زیر پلک در موضعی که ممکن باشد میل داخل نمایند و اگر ممکن نباشد از موضعی یا از جانب موق اصفر بموضع التصاق جفن را بشگافند بقدریکه میل نفوذ کند پس میل را زیر جفن داخل کنند و بعصاره آنرا معلق گردانند و اندک اندک آنرا بطرف بالا به‌کشند و پلک را بمبضع از طبقهٔ چشم باحتیاط تمام جدا نمایند که چیزی از طبقهٔ چشم بریده نشود و بعد شگافتن و جدا نمودن پلک از چشم آب زیره و نمک خائیده در چشم چکانند و زیر پلک پارچهٔ کتان کهنه نرم بزرده بیضهٔ مرغ و روغن گل تر نموده گذارند و بدان رفاده تر کرده نیز بر پلک گذارند و بعصابه سبک بر بندند و صبح بگشایند و اعادهٔ این تدبیر نمایند و همچنین تا سه روز عمل نمایند پس هرگاه از عود التصاق طمانینت حاصل گردد بکشایند و شیافات مدمله مثل شیاف ابیض سه روز بچکانند و بعضی شیاف ابار و شیاف احمر لین می چکانند و چون صحت حاصل شود چشم را به اکتحال اثمد و روشنائی و مانند آن تقویت دهند و اصلاح مزاج و تعدیل طبع و تقلیل غذا نمایند و اگر هر دو پلک کودک با هم بچسپد باید که هر صباح ببول گرم او چشم او را بشویند **جساءالاجفان**

یعنی صلابت و یبوست پلک و فرق درین و در جسا ملتحمه آن است که در آن صلابت عارض چشم گردد و بآن حرکت چشم دشوار می باشد و در چشم تمدد از شدت جفاف بهم میرسد و درینجا در اجفان عسر حرکت از تغمیض و انفتاح بهم میرسد بطوریکه بدشواری می بند نمایند و بکشایند و با وجع و حمرت بدون رطوبت در اکثر بود و بیشتر بعد از خواب نمی تواند که بدون مالیدن چشم بکشایند و اکثر خالی از اندک چرک یابس صلب نمی باشد و سیلان اشک بآن نبود مگر بعرض و جساء الاجفان که در آن خارش بدون انصبه‌آب ماده باشد آنرا یبوست عین و یبوست جفن نامند و این اکثر در هنگام گرمی مزاج بهم میرسد و بقول طبری صلابت در جفن بدون جرب در دو وقت حادث می‌گردد یکی هنگامیکه از مشی عرق نماید و هوای سرد یا آب سرد آنرا برسد و دوم نزد برخاستن از خواب خصوصاً در شبهای زمستان و گاهی عقب جرب حادث می‌گردد و گاهی عبور رمد از گذاشتن اطليۀ بارد بر پلک عارض می‌شود و بالجمله سبب این بخارات غلیظۀ یابسه است که در آن حدت و لذع مثل سبب سلاق نباشد و انطاکی گوید که سببش انصبه‌آب خلط غلیظ یا یابس بسوی پلک است یا سردی نکایت آور یا بقایای رمد که در علاجش خطا خصوصاً در فصد واقع شود اگر خلط اکال بود حکۀ آنرا لازم بود و گویا که این فی الحقیقت **443** .... و گاهی از فرط یبس بود اگر عسر حرکت شدید باشد و سبب این در پلک اصالهً باشد اگر حالت واحد لازم بود و الا در دماغ بود و بقول شیخ سبب آن یا یبوست یا خلط غلیظ لزج یابس است پس اگر پلک خشک و لاغر نماید و حمرت و ورم و ثقل نباشد از سوءالمزاج یابس ساذج باشد و اگر با حمرت و ثقل و وجع باشد از خلط غلیظ بود و اسفنج یا مانند آن به‌آب گرم تر نموده بدان تکمید جفن مداوم نماید و اگر افسنتین رومی کوفته در خرقۀ کتان صره بسته در آب گرم غمس کرده تکمید نمایند انفع بود و مداومت .... به‌آب شیرین نیم‌گرم کنند و بر بخار آب گرم انکباب نمایند و هنگام خواب سفیده و زردۀ بیضۀ مرغ به روغن گل بر پشت چشم نهند و یا زردۀ بیضۀ مرغ و روغن بنفشه .... نهند و روغن خصوصاً روغن بنفشه بر سر و پلک بمالند و دوام تغریق سر بمرطبات مثل روغن نیلوفر و بنفشه و نطولات مثل بنفشه و خطمی و تخم کتان و جو مقشر و بابونه ... باشیاء وادهان مرطبه مثل روغن بادام و بنفشه و کدو و نیلوفر به‌عمل آرند و اگر با یبوست دلائل مادۀ صفراوی یافته شودمسهل صفرا دهند و آب کشنیز سبز و روغن گل و زردۀ .... تخم مرغ با هم مخلوط کرده بر پلک ضماد کنند و اگر گمان شود که درینجا مادۀ غلیظ مجففه محتاج تحلیل است بقطور لعاب حلبه و تخم کتان که در شیر تازه برآورده باشند تحلیل نمایند .... سه مرخ و لعاب اسبغول و موم و روغن گل بر پلک دائم گذاشتن درین به‌آب مجرب است و بعضی سفیدۀ تخم مرغ عوض لعاب اسبغول داخل می کنند و بنفشه پخته ضماد ساختن ... چشم نهادن نیز نافع بود و گاه گاهی اکحال مدمعه مانند شیاف ارسطراطیس و شیاف احمرلین جهت تحلیل مادۀ غلیظ استعمال نمایند و اگر با

سیلان اشک و غلظ ....و حمرت آن باشد عدس مقشر شحم انار کوفته بمیفختج سرشته از روغن گل داخل کرده شب بر پلک ضماد نمایند و به بندند و اگر محتاج تلیین طبیعت باشد بقرص بنفشه یا خمیرهٔبنفشه ....ـندی و شیرخشت و ترنجبین کنند و در آخر اکتحال بمدمعات مثل برود حصرم و باسلیقون و کحل غریزی و روشنائی نمایند و اگر جسا تا بملتحمه منتهی گردد تدبیرش از فصد و مسهل .... در جسا ملتحمه گذشت به‌عمل آرند و درین مرض اجتناب از مجففات و تب مفرط و جماع بسیار و حرکات عنیفه و سیر در آفتاب و نشستن غریب اتش و مانند آن نمایند و تناول اغذیهٔ .... لطیفهٔ مرطبهٔ تفه مثل شوربای گوشت بزغاله و بچهٔ گوسفند یک ساله و چوزهٔ مرغ و حریرهٔ روغن بادام زردهٔ بیضه نیمبرشت و اکثار تناول امراق و ثرید و فواکه و رطب مثل زردآلو ....و حلویات جید لازم گیرند و چون اکثر مادهٔ این بخارات خلط یابس سوداوی می باشد و آن بدون انضاج اخراج نمی یابد پس باید که اولا چند روز منضج سودا دهند و حریرهٔ .....و نشاسته و شیر بز و مانند آن بخورانند و بعد از آن تنقیه به‌مسهل سودا یا مطبوخ افتیمون و هلیلهٔ کابلی و سفوف سودا نمایند و اگر مانعی نباشد فصد بر مسهل مقدم دارند .... بر آبیکه در آن ادویه محلله مرطبه مانند بنفشه و برگ خطمی و بابونه و اکلیل‌الملک و جو کوفته و سبوس گندم جوشانیده باشند چند مرتبه انکباب نمایند و شیر دختران .... دوشند و اکحال را در آن حل نموده در چشم چکانند و ایضاً العبه مانند لعاب بهدانه و حلبهٔ تخم کتان بچکانند و نشاستهٔ کتیرا صمغ عربی مامیران چینی شادنج عدسی .... سرمه سا نموده اکتحال نمایند که صلابات را تحلیل میدهد و اگر تحلیل صلابت آن دشوار گردد بعد تنقیه هر روز یک دفعه چشم رابمالند و به‌آب گرم تکمید نمایند و سعوط .... مرزنجوش و زهرهٔ کبک و روغن خیری زرد و شیر دختران نیز بعد تنقیه مفید است و گاهی ضماد برگ بنفشه و برگ خبازی و برگ خطمی و مانند آن می نمایند و حلبهٔ تخم کتان اسبغول .... خبازی همه را به‌شراب ابیض رقیق یا بعرق بادیان جوشانیده لعاب برآورده مریض را بر پشت خوابانیده در چشم چکانند و رفاده بدان تر نموده بالای پلک گذارند که اجمیع صلابات جفن را بعد تنقیه بدن تحلیل می نماید و ضماد زوفای رطب مخلوط بشحم اوز و کذا آرد باقلا بحززهٔ قمر آمیخته و کذا مغز ساق بقر به روغن کنجد و موم آمیخته ...تخم بط و موم گداخته و کذا مرمکی سوده بر پلک و O زنگار بعسل آمیخته و بعد از ان تکمید باسفنج مبلول در آب گرم و کذا اکتحال مرمکی هر واحد نافع جساه جفن است انطاکی در تذکره می گوید که مرطبات خورانند و تدهین بدان نمایند مثل شیر تازه و العبه و ادهان و شیر زنان بحلبه و شحوم خصوصاً شحم بط و ماکیان به شیاف احمر در بارد ....بیضه به‌آب کشنیز در حار و عدس و شحم انار و مامیثا مطلقاً به روغن گل و آرد کرسنه کذلک و بعسل در حار و اشق به شیر زنان در آن و به‌آب کشنیز در بارد و در نزهه .... که ابتدا به تنقیه کنند و العبه و شحوم طلا کنند اگر یابس باشد و الا زنگار و عسل و کذا مر بکار برند و بهترین شحوم

درینجا پیه مرغابی و مخ ساق بقر است و از العبه حلبه و کتان ... بنفشه را درینجا خاصیت عجیب است و در یبوسهالعین ترطیب به تکمید و تنطیل به طبیخ اشیای مرطبه بهدستوریکه مسطور شد کفایت کند و احتیاج تنقیه نباشد **غلظ اجفان** ....ـست که در آن باطن پلک برآمده و متکاثف و اندک سرخ میگردد بحدیکه گمان جرب میشود و چون پلک را برگردانند صاف از خشونت و خالی از جرب یا بنده اعراض خاصد .... جساً نمی باشد و ایضاً تابع جسار انتفاخ نیست به خلاف این و گویند که غلظ مخصوص بپلک بالاست به خلاف صلابت که گاه در یک پلک بود و گاه در هر دو و بقول بعضی **444** غلظ هر دو جفن را عارض میگردد و جساً یک جفن را تنها و سبب آن مادۀ غلیظ و احتباس ابخره در آن است و اکثر این تابع جرب بود و گاه تابع هر مرض مادی چشم میباشد جهت تحلیل لطیف مادۀ آن و بقای کثیف آن و بعضی گویند که سبب آن مادۀ رطب است و ایلاقی گوید که سبب او خواب است بعقب طعام و اغذیۀ مولد بارد رطب و بخار غلیظ مولد مواد بارد رطب و بخار غلیظ و نفیس کرمانی میگوید که سببش بخارات غلیظۀ یابسه است چنآنچه این بخارات سبب صلابت و جساجفن نیز میباشد لیکن بخارات موجب صلابت و جسا میل به یبوست زیاد دارند و درین مرغوبیت به رطوبت بیشتر و بدون لذع بود زیرا که لذاع باشند سلاق از آن حادث میگردد و گاه حادث میگردد غلظ بعد از مشی و عرق چون برسد بآن هوای سرد یا بعد از بیدار شدن از خواب خصوصاً در شبهای سرما و گاهی عارض میشود و بعد جرب و بس است که بهسبب گذاشتن اطلیۀ بارده بر جفن بهم میرسد علاج تلطیف تدبیر و اصلاح غذا بشوربای چوزۀ مرغ و .... و بیضۀ نیمبرشت نمایند و بعد غذا عادت خواب ترک کنند و از شراب و انواع نبیند اجتناب ورزند و بعد نضج تنقیه به مطبوخ هلیله و افتیمون کنند و بعد تنقیه اطریفل و اسطوخودوس علویخان بخورند و از لاجورد و حجر ارمنی و خستۀ خرما سوخته و ناردین سرمه ساخته در چشم کشند یا شیاف احمر لین اکتحال نمایند و ماميثا و زعفران و مرمکی بالای پلک طلا سازند و مداومت حمام و انکباب بر مطبوخ بابونه و اکلیلالملک و بنفشه و خطمی نمایند و چشم را بمالند و یا بمیل و یا به شیاف احمر لین باطن پلک را بخارند و نطـ.... شیاف زعفران در باطن پلک اگر مانعی نباشد نیز نافع است و اگر غلظ برآمد و صلب باشد و باین تدابیر زائل نگردد جفن را برگردانیده بحجر قیشور و کف دریا یا برگ انجیر بخراشند و بقراط گوید که غلظ جفن گاهی محتاج به ادویه میگردد که در آن حدت بمقدار عظم باشد و آن ادویه را بعد تنقیه بدن به فصد و غیر آن استعمال نمایند خصوصاً وقتیکه چشم بآن متهبج باشد به جهت آنکه ادویه حاده قبل از تنقیه اکثر احداث ورم حار می نمایند بشدهالوجع و جلب الماده الیها **تهبج جفن** ورم ریحی است که بهسبب نفوذ ریح بخاری در جوهر آن بهم رسد و حمیات مزمنه و سهریه و در ابتدای استسقا و سوءالتنقیه و اورام رطبه مانند ذات الریه و لیثر غس این مرض عارض شود ولی الحقیقت عرض امراض

مذکوره است و جون ناقصین را حادث گردد اکثر منذر بنکس مرض بود و خصوصاً هر گاه با تهبج در سائر اعضا ضمور و هزال باشد بالجمله اکثر اورام ریحی جفن عقب ضعف که معده و بعد فساد هضم و ضعف حرارت غریزی و بیشتر در تابستان به جهت میل حرارت بظاهر و برودت بباطن و گاهی از گزیدن حیوانات مثل مگس و زنبور و عنکبوت یا پشه و مانند اینها بهم میرسد علاج تدبیرش ازالۀ سبب است و تکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک و یا طبیخ بابونه و اکلیل و بیخ بادرنجبویه و مکوه و افسنتین هر یک جهار ماشه در مثانۀ گوسفند انداخته و لطوخ جفن به سرکه و بوره ارمنی و تجفیف و تلطیف غذا و ریاضت معتدل و انکباب بر طبیخ بابونه و مرزنجوش و برگ کرفس و بادیان و ... و مانند آن سفید بود و یا شراب بر سنگ گرم انداخته بخار آن به پلک رسانند که انفع المعالجات است و اگر آثار کثرت بلغم یافته شود تنقیه آن نمایند و اطریفل کبیر خورانند وج و صبر به سرکه طلا کنند و به سرکه و آب نیم‌گرم بهم آمیخته پلک را بشویند و آنچه به‌سبب ضعف معده و کبد باشد تقویت آن هر دو نمایند بقرص گل و قرص زرشک یا سکنجبین و آنچه از گزیدن حیوانات بود برای جذب سمیت و تحلیل تریاق فاروق یا تریاق اربعه و نمک و زیت بمالند و آنچه در تابستان افتد به شیاف سنبل و خولان و آب کشنیز سبز و اندکی صبر علاج کنند و بقول رازی دل به گلاب به‌عده به‌آب گرم صرف تکمید نمایند و بر آن عصابه نرم به بندند و در ناقین ضماد انیسون از مجربات است و همچنین شیاف مامیثا و صبر و مکوه و ... **ثقل اجفان** و آن گاهی از تهبج و اسباب او می‌باشد و گاهی به‌سبب ضعف قوت و سقوط آن چنآنچه دردق بهم میرسد و گاهی در ابتدای نوائب حمیّات و گاهی به‌سبب غلظ یا صلابت چشم و پلک و یا به‌سبب شرناق علاج تدبیر مرضی نمایند که سبب آن باشد و بکحل الجواهر و یا شیاف سنبل تقویت جفن نمایند و گویند که از ادویه مرکبه نافعۀ آن شیاف ارسطوسانیوس **اختلاج جفن** و آن حرکت عضلات پلک است سبب آن ریاح بخاری غلیظ است که حرکت نماید برای خروج و اکثر از اعراض نفسانی مثل غم غضب و فرح عارض می‌گردد و گاه مواد بریاح بخاریه منحل می‌شود علاج برای تسخین و تحلیل تکمید جفن نمایند مثلاً اسفنج به‌آب مطبوخ اکلیل‌الملک و صعتر و مرزنجوش تر نموده و بدان تکمید کنند به‌عده به روغن سوسن یا روغن شبت تدهین نمایند و اگر فائده نشود و بدن ممتلی باشد جندبیدستر به روغن زنبق که بالخاصیت مفید است اکتحال کنند و دارچینی به‌آب سوده طلا نمایند و ذرور ماميران بکار برند و هر چه در اختلاج مطلق مسطور شد **445** **کمودت و خضرت جفن** کمودی و سبزی پلک اکثر به‌سبب زخم یا ضربه و لطمه و گاهی بعد قی قوی عارض شود علاج اگر حرارت باشد اول فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلا کنند تا حرارت زائل شود به‌عده سنگ فلفل سوده و یا سفال نوبر هم سوده و یا تخم ترب به‌آب سوده و یا زرنیخ و سرکه طلا نمایند و در آب گرم .... آمیخته پنبه نو بدان تر کرده بر پلک نهند و یا

نمک به‌آب سوده نیم‌گرم بر پلک گذارند و یا زرنیخ زرد و حجر فلفل و مرداسنگ ونمک اندر آنی مساوی باریک سائیده در آب کشنیز سبز آمیخته شیاف سازند و وقت حاجت سوده طلا نمایند و اگر طول کند به‌مرهم داخلیون ضماد کنند و اگر ازین هم تحلیل نشود بمقراض بردارند **کثرت طرف** و آن عبارت از بسیاری برهم زدن پلک است و آن زیاده از قدر حاجت و بی اراده مرض است و سبب آن یا قذی خفیف است و یا بثرهٔ چشم و جفن و باصحاب تمدد و کسانی را که ....یای تمدد باشند نیز افتد و در امراض حاده منذر بتمدد یا تشنج است و گاهی در جبلت و حالت صحت از تمکن عادت می‌باشد و محرور الدماغ را نیز علاج آنچه از قذی یا بثره یا تمدد باشد علاجش همآن است که در فصول آنها مذکور شد و آنچه در جبلت و حال صحت بود لاعلاج است و آنچه از حرارت مزاج دماغ بود در مادی تنقیه مادهٔ دماغ نمایند و در ساذج تعدیل مزاج اصلاح آن بطوریکه در امراض دماغی حار مسطور گشت و در مقاصدست که درین علت دوایی سود ندارد مگر آنکه مر و صبر مساوی در گلاب حل کرده در ماق اکبر بچکانند **قمل و قمقام اجفان** ... سپش که در بیخ موی مژه از رطوبت عفن متولد شود و قمقام از قمل کوچک بود با پایهای بسیار ریزه و گندم رنگ و با حمرت و غبرت به جهت کثرت حدت در مادهٔ این و قلت .... و لهذا خارش درین زیاده از قمل می‌باشد و بعضی گویند که قمقام بزرگتر از قمل است و سرخ با پایهای بسیار ریزه و فربه تر از قمل و مدورالشکل و آنرا که پایهای او ظاهر بود و بزرگتر از قمقام باشد قرده خوانند و آنکه در غایت صغر بود و سفید باشد صئبان نامند و ملانفیس گوید که قمقام متشبث بمسام و غائص در آن می‌باشد حتی که گمان میکند هر گاه بسوی او نظر کند که آن اصول شعرست که قدری ورم کرده پس اگر کم است از آن قمل تولد کند و اگر بسیار است و غلیظ تر قمقام و اگر از آن زیاده غلیظ تر بود قردان بهمرسد و بقول ابن تلمیذ قمل و قمقام .... از امتلای راس از اخلاط غلیظ بهم میرسند و بصاحبان مزاج حار رطب و پیران و در زمستان و بلدان رطبه عارض می‌شود و بقول شیخ بیشتر کسانی را که اغذیه غلیظ ردی مولد .... بسیار میخورند و ریاضت کم می‌کنند و بدن کثیف میدارند و بحمام نمیروند بهم میرسد و تولد قمل از مواد صفراوی و سوداوی و دموی نمی باشد بلکه از یک مادهٔ رطوبت که آن مادهٔ .... قریب به ظاهر جلد است به جهت صعود او از بدن بسوی سهر و چشم و دفع طبیعت بسوی جلد و بیخ مود عمل حرارت غریبه عفنیه در آن متولد می‌گردد و همچنین از دفع طبیعت فضول چشم را بجانب .... نسبت مژگان بنحو مذکور قمل و قمقام در آن پیدا می‌شود و تولد آن گاه داخل مسام می‌باشد و این با خارش بود و بخاریدن و تخلخل مسام در آن هنگام بسوی ظاهر جلد بر می آید و گاهی بظاهر .... می‌باشد و درین صورت بآن خارش نمی باشد مگر وقت حرکت نمودن و گزیدن آن عضو را علاج اول نضج ماده بمنضج بلغم یا ماءالاصول نموده تنقیه بدن و سر از رطوبت عفنه به‌مسهل و حب ایارج ... قوقایا یا ایارج جالینوس

نمایند و گویند که صبر دو درم دارچینی مصطکی هر واحد ربع درم نیز منقی مادهٔ مؤلد قمل و قمقام است و بقول انطاکی تکثیر تناول این دوا در زمانهٔ قمل مطلق نافع لیکن .... نیم جزو و دیگر یک یک جزوست و بعد تنقیه غراغر متصله بر نهار و در حمام از سکنجبین و خردل و امثال آن یا ایارج فیقرای محلول بماءالعسل یا آب گرم یا بمری و عسل یا سرکهٔ عنصلی کنند و بعد از آن .... شور یا آب شور تلخ یا آب نمک یا آب شب مطبوخ یا آب کبریتی یا آب چقندر یا به‌آب مطبوخ مویزج یا عاقرقرحا یا نطرون یا بورهٔ ارمنی یا نقوع جند بیدستر مکرر چشم رابشویند پس روغن خستهٔ ....ـکوی تلخ در مژگان بالند و یا صبر و مویزج طلا نمایند و بسرکهٔ عنصل بشویند و یا مرمکی و یا زراوند طویل سوده به روغن سرشته بر پلک طلا کنند و یا شی یمانی تنها یا به‌آب چقندر و زیت و کبریت و یا بورهٔ تنها ....سائیده بر اجفان بمالند و یا شب یمانی با نصف وزن آن مویزج سائیده بمیل آلوده بمالند و یا صبر و بورهٔ ارمنی از هر واحد نیم جزو اضافه کنند و با سرکهٔ عنصل سرشته پلک معلق بدست برداشته با شفار پلک بمالند پس .... بشویند و مویزج و بوره دوای نیکوست آنرا سوده بمالند و یا این کحل شب یمانی سوخته یک توله مس سوخته مویزج حنای خشک حضض هر یک نیم توله در آب مطبوخ افسنتین تا دو پاس صلایه کرده .... اکتحال بکحل روشنائی و شیاف اخضر و طلای مویزج شب زاج پشکل بز نمک اندر آنی مساوی کوفته به‌آب شیح ارمنی سرشته بر جفن نافع و کذا زرنیخ سرخ و مویزج و صمغ عربی سوده طلا کردن .... سیماب و شب افزایند و مساوی بگیرند قوی تر گردد و کذا لطوخ اجفان به زیت که در آن کبریت حل کرده باشند و کذا شب دو درم مویزج یک درم صبر نیم درم بورق نیم درم مثل غبار سائیده **446** در سرکهٔ عنصل حل کرده بر طرف جفن مالیدن قاتل قمل و قمقام است و اگر میل را در سیماب فرو برند و بعد از آنکه رائحه سیماب در آن اثر کرده باشد تنها بر جفن بمالند نیز قمل را میکشند به جهت آنکه رائحه سیما.... آن است و سائر حیوانات صغار را و هیچ دوائی درین به‌آب برابری آن نمیکند و بهتر آن است که سیماب را به‌آب برگ حنا یا شریفه یا افتیمون هندی یا فنجنکشت حل کرده بمیل بر پلک کشند و ترک عشا ... و کثرت دخول حمام بر نهار و انکباب بر آب شور و استعمال ریاضات مفید و اجتناب از اغذیهٔ غلیظه کثیر الفضول و میوه‌های تر تازه و شیر و انجیر واجب است و بعضی مداومت اکل انجیر خشک مفید گفته اند و غــ.. لطیفه مثل نان گندم سفیذ و چوجهٔ مرغ و کبک و دراج و امثال اینها باشد طبری گوید که طبیب نگاه کند بصورت قل و قمقام اگر به بیخ مو چسبیده اند و حرکتی ندارند مادهٔ آنها غلیظ .... و اگر حرکت دارند مادهٔ آن لطیف باشد پس به‌حسب ماده متوجه تنقیه آن گردد یعنی رقیق را بدوای قوی استفراغ نماید و در مادهٔ غلیظ بدوای خفیف قانع نگردد و بلکه .... باین ترتیب نماید که تا هفت روز ماءالاصول دهند بشربت انجیر که یک من انجیر سفید را در سه من آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده آب دیگر داخل کرده بجوشانند

و بعد مهرا شدن مالیده صاف نموده .... داخل کرده بقوام آمرند پس بست درم آن با بست درم ماءالاصول بیاشامند و بعد هفت روز مطبوخ افتیمون نوشانند و اصلاح غذا کنند و از تخلیط اغذیه منع نمایند و بعد ... از آشامیدن مطبوخ یک شربت حب ایارج و یک شربت حب قوقایا بدهند و بعد تقین نقای بدن از فضول غرغره بعا قرقرحا و مویزج و منفختیج و مری نبطی و مانند آن بر ناشتا نمایند و بهتر آن است که در حمام کنند و از تدابیر قشور حب خروع بورهٔ ارمنی برگ خبازی هر واحد یک دانگ نمک سوخته یک قیراط برگ غار یک دانگ و نیم توتیای بریان به روغن ناردین مویزج هر واحد یک درم سرمهٔ اصفهانی در روغن خروع جوشانیده نیم درم کوفته بحریر بیخته میل آهن یا مس در سیماب فرو برند تا بوی سیماب اخذ کند و اگر سیماب از آن بچسبد بملائمت صاف کرده بمیل مذکور اکتحال بدان کحل نمایند بغیر انکه میل بحدقه رسد بلکه بر اجفان بگردانند فقط و اگر زوال آن دشوار گردد به اکتحال بید انجیر و یا روغن ناردین و یا روغن قسط اکتحال نمایند و آشامیدن روغن بیدانجیر با حریرهٔ سبوس گندم چند روز لازم گیرند پس اکتحال بکحل مذکور نمایند و عاقرقرحا مویزج حب‌الغار شحم انار مساوی کوفته و آرد کرسنه به اندکی سرکه بسرشند که مثل خمیر گردد بر جفن ضماد نمایند و این ضماد تنها نیز کفایت می نماید **انتثار اهداب** یعنی ریختن مژگان سببش یا از جهت مادهٔ غذای شعر بود و یا از جهت موضع نبات شعر آنچه از ماده است یا به‌سبب قلت مادهٔ غذا بود چنآنچه در اواخر امراض حادهٔ صعبه که در آن تولد خون کم گردد و حرارت تحلیل یابد بعض ناقهین را بهم میرسد و یا به‌سبب کثرت ماده زیاده از حد لائق و یا به‌سبب غلظت ماده و اصله و عدم نفوذ آن در مسام باشد و یا به‌سبب فساد ماده و میل آن بحدت و حرافت به جهت مخالطت اخلاط فاسد محترقه صفراوی یا سوداوی یا بلغمی قریب بنبت مو باشد مانند آنکه در داءالثعلب و جذام واقع می شود و گاه ماده ... می گردد از اصل تولد خود هنگامیکه غلبهٔ مائیت بر خون باشد چنآنچه نزد استسقا و اما آنچه از جهت موضع است یا به‌سبب اتساع مسام و یا ضیق آن و یا انسداد و انعدام مسام ... ورم و یا تاکل اجفان بود تشخیص اقسام مذکوره باید که نظر کنند بسوی جفن و منبت اهداب اگر لاغری جفن و خشکی جلد محسوس گردد و با التهاب بود و در تابستان و سن جوانی افتد از اخلاط محترقهٔ صفراوی باشد و اگر کمودت جفن با لاغری و یبس و آثار غلبهٔ سودا بود از سودا باشد و اگر سفیدی جلد با آثار غلبهٔ بلغم باشد از بلغم محترق بود و اگر آثار مذکوره نیز یافته نشود و علامات غلبهٔ دم بلغمی ظاهر باشند از کثرت مادهٔ غذا باشند و اگر این علامات هم نباشد تقدم جدری یا جراحت یا حرق نار دریافت کنند اگر باشد از انسداد و انعدام بمسام بود حاصل آنکه اگر ریختن اهداب با غلظت و صلابت اجفان و سرخی و لذع و تاکل و خارش کنارهای پلک باشد و سببش سلاق بود و اگر علامات مذکور و در پلک آفت محسوس ظاهر نباشد سببش یبس و قلت مادهٔ غذای مو و یا بهم رسیدن رطوبت

حاده یا مالحه یا بورقیه در بیخ اجفان ئ اختلاط آن بغذای مو از جنس داءالثعلب بود و یا از دیگر اسباب مذکور شده

علاج انتشار اهداب به‌سبب ماده آنچه از قلت مادۀ غذا بود معالجۀ او انعاش قوت است بتوسیع اغذیۀ جیده مرطبه و استعمال ادویه جاذبۀ مادۀ شعر یاجفان مثلاً گوشت حملان و زردۀ بیضه نیم برشت خورانند و استعمال خرمای سوخته سنبل هندی لاجورد مغسول نرم سوده بحریر بیخته اکتحال نمایند و ترطیب استحمام و ترک جماع و استفراغ بالمره پس اگر بدن مریض تغذیه نیابد و ترطیب آنرا حاصل نگردد نظر نمایند بسوی تغییر مزاج آلات غذا یا بحال کبد او اگر تغیر یافته شود کوشش در تعدیل طبیعت او نمایند و ایضاً بسائر اعراض نظر کنند و آنچه از موانع اغتذا عارض شده باشد تدارک آن ننمایند و بعد از آن اکتحال بچیزی که باعث تدمیع نگردد بلکه بچیزی که سرخ گرداند بیخ مو را تا آنکه تقویت یابد بر جذب غذای خود مثل باسلیقون و روشنائی نمایند و اگر ساذج هندی ماميران هلیلۀ زرد بسد مکه یک درم مشک یک دانگ سوده اکتحال نمایند انتشار و دمع را منع کند و اصول شعر را گرم نماید و آنچه به‌سبب کثرت رطوبت باشد به‌مسهل بلغم و حب ایارج و قوقایا تنقیه سر وچشم نمایند **447** بعد از آن غراغر و مضوغات و سعوطات منقیه استعمال کنند و تقلیل غذا نمایند و غذا ناشف رطوبت مثل قلیه ها خورانند و از خوردن فواکه رطب و آب بسیار و از جماع بتدزیج منع ادویه بعد از ان باکحال جاذب رطوبت و اشک آور مثل کحل دارفلفل و باسلیقون اکبر اکتحال کنند و اگر در روشنائی قدری دارچینی افزوده مدام اکتحال نمایند بهتر باشد و آنچه سبب غلظت رطوبت باشد زیر پلک بهمرسد حسب رنگ جفن که مائل بسفیدی یا زردی یا سرخی یا کمودت بود علاج هر یک مثل داءالثعلب تنقیه از مسهل خلط غالب فاعل مرض نمایند و بعد از تنقیه اطلیۀ که در داءالثعلب .... هر نوع مسطورست طلا کنند و بعد زوال سبب اکحال منبت اهداب مثلاً لاجورد سنبل هندی پوست صنوبر خستۀ خرمای سوخته حجر ارمنی دخان کندر مساوی نرم سوده بحریر بیخته استعمال نمایند و اگر خواهند خستۀ خرمای سوخته دو نیم جزو دخان کندر دو جزو سنبل هندی یک نیم جزو حب بلسان یک خیم جزو لاجورد غیر مغسول پنج جزو نرم کوفته بحریر بیخته به استعمال آرند سرگین خرگوش هشت درم سرگین بز کوهی سه درم باریک سائیده اکتحال کننداهداب برویاند و در تجربه حکیم عابد رسیده و اگر موی انسان بسوزند و زبد البحر و بادام تلخ افزوده طلا نمایند درین به‌آب مجرب حکیم ممدوح است و استخوان خرمای سوخته سنبل‌الطیب سرگین موش صدف سوخته فلفل هر واحد یک جزو و زعفران چهار جزو و ناردین سه جزو و خستۀ تمر محرق دو جزو سائیده کحل سازند و ترکیبی .... انبات موی مجرب و عجیب‌الاثر است این است که روز یکشنبه شیر عشر در چراغ نو پر کرده و از پنبه نو فتیله نهاده سر آنرا پوشیده بر طاق گذارند و بعد از یک هفته بشب یک شنبه چراغ مذکور را از روغن کنجد خالص پرنموده همان فتیله را بسوزند و دودۀ آن بستانند و چند روز در چشم

کشند و اکتحال بورق و تخم خرمای سوخته به‌شراب سرد کرده و فقرالیهود ساذج سوخته و اثمد به‌آب کماه پرورده بفحوای حدیث شریف و نخالهٔ طلا و برادهٔ آبنوس یک شبانه روز در شراب کهنه تر کرده خشک نموده کوفته بیخته و حجر الیهود بخون خفاش ... و مگس سوخته و صمغ بطم و مصطکی و شیاف مامیثا و زیت که سلخ الحیه در آن انداخته چهل روز در آفتاب آویزند و بسرگین خروس سوخته و کذا ادخنهٔ بعض ادویه .... صنوبر و راتینج و بطم و مر و میعه و قطران و زفت و صمغ صنوبر بر منبت شعر هر واحد مانع تناثر شعر و منبت آن است و طلا تخم خرمای سوخته سوده به روغن آس آمیخته و کذا زوفای رطب ...بنج و جعدهٔ جبلی و سرگین موش به روغن سوسن سرشته و کذا شحم اوز و کذا زردی بیضه و کذا عصارهٔ بابونه بر منبت شعر همین اثر دارد و آنچه به‌سبب فساد کیفیت مادهٔ غذای شعر باشد ... و سر به مطبوخات و حبوب مخرجهٔ صفرا و سودا و رطوبات فضلیه به‌حسب هر واحد نمایند پس تعدیل مزاج و تدهین راس بادهان اغذیهٔ ملیمه مثل روغن بنفشه و کدو کنند و بعد از آن اکحال منبت .... مذکور شد بکار برند و کحل بنفسجی و شیاف کندر نیز در انبات شعر اهداب مفید است و کذا O سنبل‌الطیب تنها و به‌آب کشنیز مجرب و همچنین حجر ارمنی با لاجورد یا شنج سوخته بر بیخ مو مالیدن خستهٔ خرمای سوخته سه درم و ناردین دو درم اکتحال نمودن و O بمگس که سرش دور نموده خشک کرده باشند نیز مفید است و فندق سوخته سائیده بشحم بز یا خرس سرشته طلا نمودن ... و مسود آن است و اثمد مشوی قلقطار زاج محرق مساوی یا هر سه بعسل سرشته سوخته سائیده در چشم کشیدن نافع و هلیلهٔ سیاه مازوی سبز سوخته به سرکه طلا کردن برای انتثار .... جذام باشد نافع است و اگر بادام تلخ و شیرین هر دو بسوزند و خاکستر آنها مساوی بگیرند و خاکستر برگ خشک آزاد و درخت و انزروت سوخته هر یک یک درم و شادنج عدسی .... فنجنکشت سوخته دو ثلث درم و اقلیمیای فضه دو درم همه را سائیده بحریر بیخته پس لادن مثل مجموع ادویه داخل کرده سائیده بزهرهٔ نر گاو سرشته شیاف سازند و خشک کرده به شیر بز حل کرده در هر چشم سه میل بکشند مابین هر میل راحت داده پس بحمام داخل شوند و روی به‌آب گرم بشویند از هر سبب که باشد موی برویاند طبری گوید که اگر علامت اختلاط ... محترق یافته شود تنقیه بدن به مطبوخ هلیله یا به مطبوخ افتیمون و حجر لاجورد و حجر ارمنی نمایند و فصد باسلیق و صافن و قیفال کشایند به‌حسب واجب و احتمال قوت اگر مانعی نباشد .... بتعدیل مزاج باغذیهٔ محموده مؤلد دم رطب و بعد از آن حجر لاجورد مغسول دو درم لادن سیاه خوشبو حجر ارمنی هر واحد یک درم حنای محرق دو ثلث درم نرم سوده بحریر بیخته صبح و شام .... و اگر ماده متغیر بمراریت بحدی شده باشد که آنچه قی نماید و یا از دهان مریض آید تلخ باشد و در دهان و کام تلخی بسیار یابد استفراغ آن بنقوع صبر نمایند و هر شب وقت خواب دو درم اسبغول .... گل خالص بیاشامند و مقعد او را به روغن گل

گرم تکمید نمایند و آشامیدن ماءالشعیر و تدبیر مرحب لازم گیرند و چون دانند که مرهٔ صفرا زائل گردید در چشم او چند روز متوالی شیر دختران .... مکرر به‌آب نیم‌گرم تکمید چشم نمایند و استعمال ماءالجبن به روغن باذام نافع است باین طور که بوزیدان تودری هر یک پنج درم تخم خشخاش سفید ده درم تخم خرفه نشاسته صمغ بادام مغز بادام .... درم همه را سوده سه درم آنرا بر سی درم ماءالجبن ریخته با سه درم روغن بادام شیرین بیاشامند و تا دو ساعت کامل صبر نمایند پس پانزده درم سکنجبین بزوری بیاشامند .... و چون بدین طریق استعمال نمایند مزاج باعتدال می آید و مو میروید و اگر احتیاج باعانت طبیعت روئیدن مو باشد به روغن لادن مخلوط به‌آب برگ بید و لعاب حلبه **448** تمریح موضع نمایند و اگر باین تدابیر مو در روئیدن تاخیر نماید علیل باغذیه مقویه مثل کبه‌آب و ماءاللحم تغذیه کند و جماع ننماید و حرکت زیاده از قدر عادت کند و به‌آب گرم که در آن بیخ هلیون و تخم پیاز جوشانیده باشند شستن موضع لازم گیرند و اگر به‌سبب خلط بلغمی باشد به‌مسهل و حب ایارج و حب اصطمخیقون یا حب اسطوخودوس تنقیه کنند و حجر لاجورد و حجر ارمنی کبریت سوخته سم بز سوخته سرمهٔ اصفهانی حنای سوخته مساوی نرم سوده اکتحال نمایند و چون مو بروئیدن ابتدا نماید اندک آب بادیان مروق برین کحل افزوده بسرشند و خشک نموده سوده استعمال نمایند و اگر مو قدری برآمده توقف نماید و بحد طبعی بلند نگردد و اندک زهرهٔ گاو بر آن بمالند و در جمیع تدابیر مذکوره مریض از اغذیهٔ مؤلد خلط محدث آن علت اجتناب نماید و تمر قندی در قرابادین .... گفته که علاج ریختن اشفار که به‌سبب داءالثعلب باشد آن است که میل را در آب پیاز فشرده فرو برند و بر موضع آن هر روز چند مرتبه بمالند و طلا نمایند باطلیهٔ مختصه بداءالثعلب **علاج انتشار اهداب به‌سبب موضع** آنچه سبب کثرت رطوبت مرخیه موجب اتساع مسام و منافذ اهداب باشد و علامات غلبهٔ بلغم مدرک گردد استفراغ به‌مسهل بلغم و ایارجات و حبوب و تدبیر مجفف و ریاضت شاقه و .... تقلیل غذا و اکتحال بآنچه باعث تدمیع و امتصاص و استفراغ بلغم گردد مانند شیاف احمر حاد و اخضر حاد نمایند و ایضاً برای اتساع ثقبهٔ اهداب هلیلهٔ کابلی آمله هر دو سوخته آس محرو .... بحریر بیخته اکتحال نمودن مفید است و آنچه از ضیق مسام جلد باشد مکرر بحمام روند و روغن بنفشه و روغن بادام بر چشم گذارند و نطول بمرطبات مثل روغن بنفشه و روغن نیلوفر نیم‌گرم بر چشم نمایند و آنچه از جدری یا جراحت یا حرق نار افتد بسوی بیخ اهداب نظر کنند اگر جلد محترق و مسام منعدم شده باشند لاعلاج بود و اگر مسام فاسد و جلد محترق نشده باشد بر .... بسوزند و خاکستر او و خاکستر قیصوم و گل ارمنی سوخته هر واحد یک درم فرفیون تازه دو حبه شادنج عدسی پنج درم باریک سائیده بیخته اکتحال خفیف بدان نمایند حتی که بمیل مانند .... متعلق گردد پس اگر ازین کحل متغیر گردد استعمال او ترک کنند و تبرید چشم او به شیاف ابیض و برود بنفسجی نمایند أ به‌سبب تاکل و سلاق باشد

تدبیرش مسطور شد وبعد استعمال ادویه و شیاف دیزج بحجر ارمنی اکتحال نمایند که بسیار نافع است انتشار حادث از خلط حادر او مصلح خلط و مقوی عضوست و شیخ میفرماید که اکتحال بسرگین موش محرق و غیر محرق بعسل و .... برای انتشار سلاقی نافع است و محلل خلط ردی جفن است و آنکه برای ریختن مژه که با سرخی و خارش شدید و تاکل اشفار باشد بتجربه رسیده این است که انار را با جمیع اجزای او در سرکه .... تا مهرا شود در موضع علت بچسبانند و بعضی گویند که این دوا از مسکنات حدت صفرا و منبت اهداب است و این کحل تالیف حکیم کبیر علی خان از مجربات است خستهٔ خرما خستهٔ هلیله زرد هر دو سوخته سنبل‌الطیب حجر لاجورد شسته هر یک سه ماشه حضض چهار ماشه به‌آب کشنیز سبز صلایه کرده بکار برند و اقلیمیا قلقطار زاج مساوی سائیده نیز معین روئیدن اشفاراست و بقول ایلاقی زبل الفار سرگین بز خاکستر قصب مساوی اکتحال کردن نافع است و اگر در اجفان غلظ باشد آنرا زائل کند و اگر اثمد رصاص محرق مکد نیم درم توبال ... زعفران گل سرخ مرمکی سنبل‌الطیب کندر دارفلفل مکد ربع درم خستهٔ خرمای سوخته سه چند جمله ادویه سائیده به روغن بلسان آلوده استعمال کنند شعر برویاند و اصلاح چشم طفل و غیره .... علی بن زید گوید که چون انتشار اهداب دوام یابد مؤدی بنا صور می‌گردد و بس است که در بینی سوراخ میکند و از آن ریم بر می آید و ایضاً امین الدوله گوید که در علاج آن تاخیر ننمایند که مزمن گردد مؤدی بنا صور می‌گردد و در کتاب الرحمه مسطوراست که اگر رصاص را با روغن زیتون یا روغن کنجد بر سنگ بسایند تا که روغن غلیظ گردد طلا نمایند موی پلک و ابرو و غیره بروید **شعر منقلب و شعر زائد** شعر منقلب آن است که موی مژه بر موضع خود بروید و سر آن واژگون بسوی داخل چشم باشد و هنگام حرکت پلک در چشم بخلد و از آن اشک بر آید و بدان سبب چشم ضعیف .... قبول مواد گردد و از آن سبل و دمعه و حکه و حمرت و نخس و ضعف بصر عارض شود و شعر زائد آنکه موی زائد در باطن جفن اعلی ابد غیر موضع مژه بروید پس اگر مستقیم بسوی چشم .... در چشم بخلد و ضرر ببصر رساند و اگر منقلب بطرف بیرون باشد مضرت کثیر ببصر نرساند بلکه بر حدقه آویخته بود و هنگام رؤیت اشیا بر ظاهر آنها خطوط سیاه دیده شود و .... تولد شعر منقلب و زائد کثرت رطوبت عفن غیر شدید الرداءت و بی حدت و لذع است که در جرم پلک و نزد اشفار جمع گردد و بعضی سببش کثرت ابخره ردیه متولد از رطوبات عفنه ... در جفن و بعضی رطوبت فاسد غیر عفن نوشته اند و اکثر بصاحبان امزجهٔ رطبه و پیران و در زمستان و بلدان رطبه بهم میرسد و عسرالبرء و موروثی بود و بیشتر در جفن اعلی می افتد و بقول ..... سبب شعر منقلب اکثر غلبهٔ یبوست است یا رطوبت یا کجی ثقبهٔ مسام بحدی که نفوذ ننماید در آن باستقامت علاج بعد از نضج ماده تنقیه بدن و دماغ به‌مسهل و حب ایارج یا به مطبوخ افتیمون و حب قوقایا و حب اصطمخیقون و یا به مطبوخات دیگر بسر دارو مثل تربد و غاریقون و ایارج

فیقرا هر یک نیم درم نمایند و اگر مزاج گرم باشد به‌مسهل آن .... تنقیه کنند و اطریفل و مربای هلیله و هلیلهٔ زرد با شکر و اسطوخودوس بخورانند و غراغر و سعوطات و مضوغات مثل غرغره به‌ایارج فیقرای محلول به‌آب گرم و سعوط فلفل و کندش و مضع .... **449** و قرنفل و جوزبوا در مزاج باردهٔ هلیله زرد و کابلی در مزاج گرم و ریختن آب او از دهن به‌عمل آرند و گویند که فصد عروق راس در جمیع انواع نافع است و بهر تقویت سر و چشم و تحلیل رطوبت عنبر ببویند و اصلاح غذا و تقلیل آن نمایند و از تناول مرطبات مانند امراق و فواکه رطبه و اغذیهٔ غلیظه و آشامیدن آب بسیار و امتلا و تخمه و جماع احتراز کنند و بعد از تنقیه برای تحلیل رطوبت موجب مرض اکحال حاده منقیه جفن مثل باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و اخضر حاد و دیزج استعمال نمایند و نسخهای آنها در امراض چشم مسطور شدند و اگر با آن دمعه یا اخلاط فاسده باشد شیاف ابلیجی بکار برند و اگر ابقر و ربع وزن آن اثمد هر دو را سائیده اکتحال نمایند نفع بلیغ نماید و اگر توتیا سه جزو افیون هفت جزو حضض پانزده جزو شکر بست و یک جزو بعسل و سرکه در ظرف مس با چوب مغیلان بسایند و شیاف ساخته استعمال نمایند برای این مرض و اکثر امراض چشم مفید است و اگر نوشادر ایلوه گیر و گل چمیلی منسل کنبری سجی لوته از هر یک یک ماشه خوب سائیده مثل سرمه در چشم کشند پربال و نیز بآهنی را مفید و مجرب است و اگر زلوی کلان یک عدد بگیرند و بر زمین بگذارند که روان گردد پس سر و دم آن از هر دو نر انگشت پخش نمایند تا بمیرده در افتاب خشک کرده در پنبه پیچیده فتیله سازند و در چراغ روغن سیاه انداخته بیفروزند و کاجل آن گرفته در چشم کشند در منع روئیدن شعر زائد و ریزانیدن آن مجرب بعضی اطباست پس اگر این تدبیر کفایت نکند موی را برکنند و بنوشادر بخارند و شیر انجیر و خون ضفدع سبز یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع نتف بمالند و طلا کنند و طلای خون قنفذ و زهرهٔ آن خشک کرده به‌آب دهن صائم حل کرده و یا جندبیدستر افزوده هر سه مساوی گرفته به‌آب دهن روزه دار سرشته نیز مفید است و کذا زهره خانالادن و زهرهٔ کرکس نافع و گاهی ازین جمله زهرها و خون قنفذ و جندبیدستر شیاف بشکل فلس ماهی ساخته و در سایه خشک نموده وقت حاجت به‌آب دهن روزه دار یا شخص ناشتا حل نموده استعمال مینمایند و نیم ساعت صبر می‌کنند و از معالجات جید آن است که زهرهٔ قنفذ و خاکستر خانالادن و جندبیدستر اجزای مساوی نرم سوده بخون کبوتر سرشته قرص سازند و استعمال نمایند و کذا زهرهٔ کرکس با خاکستر مذکور یا با نوشادر یا به‌آب گندنا خصوصاً که بر آتش چند جوش خفیف داده باشند و اگر رماد صدف باشد بهتر است و ایضاً منحالهٔ حدید زنگ خورده به‌آب دهان بر موضع نتف طلا کرده یک ساعت بگذارند و همچنین هفت مرتبه متواتر طلا کنند بسیار مفید است و اگر بعد نتف مو افیون زعفران در خون فاخته سائیده طلا کنند یا بیضهٔ مورچگان مالند مانع انبات شعر گردد و خاکستر سم خر به‌آب

گندنا یا قطران و یا زهرهٔ هدهد و خاکستر ماذریون همین منفعت دارد و اشق سوخته و غیرسوخته بسرکهٔ کهنه حل کرده بر موضع نتف شعر طلا کردن مجرب است و یا سهاگه ارتلیه باریک سائیده در آب لیموی کاغذی تر کنند وقتیکه آب لیمون خشک گردد سهاگه را باریک سائیده بعد از آنکه موی را کندیده باشند بانگشت بمالند و اگر زبد البحر بلعاب اسبغول سرشته طلا نمایند تخدیر موضع و منع انبات شعر کند و اگر موی را بکنند و فی‌الحال خون اشتر و روغن کچله بر آن مالند و تکرار عمل نمایند همین عمل دارد و یا زعفران یکمثقال کافور نیم دانگ سائیده بعد از قلع مو بر آن موضع ضماد کنند و طلای خون ضفدع سبز خون کنهٔ سگ خاکستر ماذریون در هم آمیخته نیز نافع است و کذا طلای موضع نتف شعر زائد را بخون حربا و خاکستر زلو به سرکه آمیخته و زهرهٔ کفتار و خون یربوع و شیر سگ و آب شاهتره بصمغ آمیخته و مغز سر خفاش و خون جردان و قنه به مطبوخ که مثل عسل گردد هر واحد مانع انبات شعرست و کذا اکتحال آبنوس و خون خرس خشک کرده سائیده و زلو در کورهٔ رصاص نهاده تا آنکه بمیر و به‌عده سائیده هر واحد بعد نتف شعر مفید اقوال مجربین شریف گفته که را سخت را گرم کرده هفت بار در آب کشنیز سبز سرد نمایند و باریک سائیده از پارچه گذرانیده شعر زائد را برکنده خوب بمالند که دیگر بار عود نمیکند و مجرب است و سویدی گوید که اگر صدف بزرگ در کوزه کرده گل حکمت نموده سوخته بر شعر منقلب مکرر بمالند موی را بسیار باریک نماید که نخس نکند و مجرب من است و گویند بعد نتف مو نوشادر بزهرهٔ بز مخلوط کرده در چشم کشند و ذرور برگ سوسن سفید نیز مفید گفته اند و حکیم علی در مجربات خود می نویسد که بعد کندن موی زاج سائیده با توتیا و زنگار با هم سائیده و یا زرنیخ سوده بمالند و اگر وزغه در سفال آب نادیده بسوزانند و خاکستر آن بپاشند در منع برآمدن موی بغایت قوی بود و گویند که اگر در یک سیر سرکه دوازده عدد دیوچه اندازند و در شیشه کرده زیر سرگین اسپ دفن کنند و بعد چهل روز براورده موی چشم و دیگر جای برکنده سرکه مذکور را بمالند باز موی برنیاید و جالینوس گفته که اگر صدف صغار سوخته سائیده بقطران آمیزند و بر موضع نتف شعر طلا کنند دیگر نروید و مجرب است و تابت ابن قره گفته که علاج غریب آن است که ازضه و نوشادر و سم خر سوخته مساوی سوده بسرکهٔ کهنه بسرشند و بعد نتف بر موضع آن طلا نمایند و شیخ این را مجرب نوشته و بقول صاحب حاوی صغیر صدف محرق و مصطکی و قطران مساوی کوفته بیخته با شراب انگوری آمیخته سائیده اکتحال نمودن نفع بلیغ می نماید و میوقوملوس گوید که موی زائد در روز پانزدهم یا بیستم برکنند و در ساعتی که شعر زائد را قلع نمایند و یا هفت عدد زالو را در کوزهگلی سوخته خاکستر آنرا سحق نموده اکتحال نمایند که دیگر نمیروید و طلای شحم افعی بعد نتف مو بالخاصیت مانع نبات شعر نوشته اند و طبری از بعض متقدمین نقل کرده که اگر موی زائد از منقاش طالیقون نتف نمایند خاصیت اوست که دیگر بار نروید و بعد از آن

کحل توبال که از روسختج طالیقون و توبال حدید و حجر معروف بباد زهر و یا عوض او حجرالمسن سوخته و خاکستر پوست بیضهٔ مرغ و صدف سوخته و توتیای کرمانی و سرمهٔ اصفهانی مساوی سوده بحریر بیخته ساخته باشند اکتحال نمایند که بتجربه رسیده و چنین گفته که موی زائد و منقلب از منقاش مذکور روز یکشنبه **450** قبل آفتاب در اول ماه برکنند پس آن موضع بزهرهٔ بز بمالند که دیگر بار عود نمیکند و شیخ داود گفته که هر گاه علت کهنه گردد ادویهٔ وضعیه کمتر نفع میکند و اما قبل از آن اکثار آنها مع توالی استفاده فائده میکند و این شیاف موم ضفدع کثیرالنفع و مجرب است بگیرند خاکستر صدف زاج محرق علیق محرق هر واحد یک جزو صبارهٔ اقلیمیای ذهبی سفیدهٔ ارزیز هر واحد نیم جزو آرد باقلا ربع جزو آرد باقلا ربع جزو پوست بیضهٔ .... مروارید محلول هریک عشر جزو خوب بسایند و بخون ضفدع و قطران و آب ملح صباره شیاف سازند و خشک کرده بعد نتف مکرر استعمال نمایند و گویند که دلک بعصارهٔ بنج و خون سنگ پشت و خون ... مع خاکستر ماذریون نیز نافع است و اگر ازین تدابیر فائده نشود پلک را برداشته موی زائد را یک به یک بکنند و بیخ آنرا بسر سوزن باریک که سر آن کج بود و اگر سوزن از طلا باشد بهتر بآتش گرم نموده داغ دهند و در یک نوبت دو یا سه مو را داغ نمایند و باقی را بگذارند تا موضع داغ آن چاق شود پس بهمین طور باقی را داغ نمایند و در آن هنگام چشم را از خمیر سرد نموده پر کرده .... تا گرمی به‌چشم نرسد و بعد از داغ بسفیدهٔ بیضه مرغ و روغن گل موضع نتف را طلا کنند و در چشم چکانند و گاهی دو سه بار حاجت تکرار داغ افتد و بعد از آن دیگر عود نمی نماید و اگر موهای بسیار صاحب آن از تشمیر نجات می یابد و الا تمام عمر در اذیت می باشد و تشمیر قطع جلد باطن جفن است و دوختن آن موضع و گاهی شعر منقلب را برداشته بمصطگی یا راتیانج یا صمغ یا دبق یا اشق یا .... و یا قنه یا فقر الیهود یا صبر و انزروت و کتیرا و کندر محلول بسفیدهٔ بیضه با موهای زبعی می چسبانند و بعضی علاج آنرا بشش قسم تقسیم نموده اند یکی اکتحال باکحال ماده بعد تنقیه دوم قلع موسوم داغ آن .... پنجم التصاق با موهای طبعی و این همه مسطور شد ششم نظر شعر و طریقش در اکثر کتب مسطور است و در آن کلفت بسیار و ازالهٔ مرض غیر متقین بود ازین جهت ترک ذکر آن را نسب .... **التصاق اشفار** یعنی بهم چسبیدن مژگان و سببشرطوبت غرویه است و اکثر این علت با رمد عارض می‌گردد و عرض آن باشد و بعد از رمد نیز حادث شود به جهت اند .... مادهٔ نضیجهٔ منعقده و غرویه بسوی جفن علاج انزروت به شیر خر پرورده و نبات سفید از هر واحد یک جزو کف دریا ربع جزو باریک سائیده بر موضع آن بپاشند **بیاض اهداب** یعنی سپیدی موی مژگان و آن مضاد و مضعف بصر است و سببش زیادتی رطوبت لزج است به جهت کثرت بلغم و برودت مزاج و بعضی سببش غلبهٔ یبس نیز نوشته اند و فرق فیمابین از وجود آثار ... در رطوبی و لاغری و خشکی جفن و باریکی مو در یبسی توان کرد و گویند که این

بیاض بالطبع عارض نمی‌گرددو چنانکه باقی موهای بدن را عارض می‌شود بهر آنکه به‌سبب صلابت و قوت محل غرس آن رطوبات مشـ... کمتر قبول می نماید علاج در بلغمی نضج به‌مسهل بلغم و حب ایارج و شبیار و تنقیه بدن و سر نمایند و در هر هفته یکبار تنقیه کرده باشند و بعضی گویند که تنقیه بهلیله کابلی و غاریقون و ایارج ... بعد از نضج تام و بعد از آن تا پنج روز تناول اطریفل شش درم وقت خواب و غرغرا به‌ایارج فیقرا و مضغ مصطگی و قرنفل مفید است و مداومت زنجبیل مربی و هلیلهٔ مربی و اطریفل با ..... و اجتناب نمایند از تناول امراق و فواکه رطب و بقول حاره مانند تر و تیزک و صعتر و پودینه و جماه البان بسیار مضراند و شقایق النعمان تنها یا به زیت یا پیه بز سوده بر هدب بمالند و یا حلزون را با .... که در جوف آن است سوخته و یا فندق سوخته بشحم خرس و پیه بز صحرایی سرشته بر اشفار بمالند و گویند که چون بندق را با پوست او سوخته باریک سوده بر یا فوخ طفلی که مژگان او سفید باشد بمالند و بقول انطاکی اکتحال بخستهٔ خرمای سوخته منبت و مسود اشفارست و بعضی گویند که اگر حجر البقر را سوده به‌شراب سرشته بر موضع بیاض جفن طلا نمایند موی سیاه برویاند و اکتحال بزهرهٔ کلاغ مخلوط بز .... موی مژه را سیاه می‌گرداند و میل را بکحل روشنایی آلوده بر اشفار مالیدن تحلیل رطوبت میکند و رطوبتنچه از یبس باشد در ترصیب مزاج و فربهی بدن کوشند بنوعی که در امراض یبسی بارها ذکر یافته و بشقایق النعمان اهداب را خضـ... <u>**عزب**</u> و ان ناصورست که در گوشهٔ چشم جانب بینی افتد و اشک بی اختیار آید و بقول بعضی عذب خراج کوچک است که در ماق اکبر بهمرسد و چون منفجر شود اکثر ناصور گردد و بعضی گفته اند در حقیقت خراج و بثره موق اکبر است قبل از انفجار و گردیدن ناصور و استعمال لفظ عزب بر ناصور مذکور بطریق مجاز است و اولی بعکس این است به جهت عدم شهرت اسم خاص سوای عزب برای ... به خلاف خراج که قبل از انفجار و گردیدن ناصور آنرا خیلوس نامند و جالینوس اطلاق اهم دبیله برین خراج نموده و هر چند فی الحقیقه دبیله نیست و هم او گفته که گاهی در ماق چشم خراجی عارض می‌شود چون انگشت بر آن گذارند غائب گردد و چون بردارند عود نماید و رنگ آن همرنگ جسد بود و ورمی که آنرا خیلوس نامند نوعی از آن است که سیلان می یابد آنچه در آن است بسوی بینی خصوصاً .... بانگشت بمالند و نوعی از آن است که سیلان نمی یابد آنچه در آن است بسوی انغف و چون سیلان نیابد متعفن گردد بطول زمان و بمنزلهٔ ناصور شود بالجمله سببش وقوع ورم یا بثره است در موضع .... انصبه‌آب مادهٔ بورقی حاد ردی‌الکیفیت از سر بسوی آن موضع و اجتماع و تقیح و تفجر آن و بیشتر این مرض امزجهٔ رطبه و صبیان را در ربیع و بلدان جنوبیه بهم میرسد و او یا از خارج موق .... اسلم است و یا از تحت جلد یک جفن یا هر دو و گاهی منفجر می‌گردد و بجانب بینی از ثقبهٔ که در میان بینی و چشم است و گاهی منفجر می‌شود از زیر جلد بینی و گاهی انفجار می یابد بسوی چشم **451**

و آن ظاهر بود و بعضی غائر بباطن و گاه منفجر و گاه غیر منفجر می‌باشد و آنچه منفجر بود سبب آن ماده غلیظ متحجر است و گاهی در چرک آن خباثت بحدی می‌باشد .... عضاریف چشم را فاسد می‌گرداند و میخورد و از فشردن آن چشم پر از چرک گردد و بعد انفجار آن خراج التحام او مشکل است و از علامات عزب است که چشم بچسبد و نزد .... امتلای آن از مده شبیه بورم کوچک ظاهر شود و آنچه از آن وهن ظاهر دارد سیلان می یابد از آن چرک و فاسد می‌گرداند لحم را و آنچه انفجار او از ذاخل باشد از چشم رمص شبیه بمده یعنی سفید .... معتدل القوام مندفع گردد و از فشردن جفن اسفل چرک و صدید جوشیده برآید و چشم از چرک پر گردد و بس است که چشم را فاسد گرداند بدوام ابتلای مده و آنچه از زیر اوست ....جفان بود فاسد گرداند غضاریف آنرا و از نهادن انگشت بر پلک مانند ریم بیرون آید و آنچه بسوی بینی نفوذ نماید از منخرین یا از دهان مده بر آید و برآمدن هوا از موضع ناصور هنگام بند کردن بینی و حصر نفس نیز از علامات نفوذ اوست و بس است که به‌سبب خباثت شدید تمامی استخوان مبنی را فاسد و سیاه گرداند و بخورد و آنچه از آن سیلان می یابد بسوی چشم عارض می‌گردد ... در چشم وجع بدون سببی و سیلان اشک از ماق و چون بفشارند چرک از ماق برآید و آنچه در ظاهر بود حجم آن محسوس می‌گردد و آنچه غائر بباطن باشد ورم آن بلند نمی باشد و ....که ..... بود و بمشارکت آن چشم پیوسته دردمند باشد و عراب کثیر العمق غائر فاسد می‌گرداند استخوان او نشان ضماد استخوان آن است که چون گوشت آنرا جدا کنند و بر استخوان میل بکشند آنرا درشت ... زیرا که شح استخوان .... به میل بر آن می خیزد علاج اگر چه علاج این مرض به جهت رقت لحم ماق در رطوبت عضو و بودنش ممر فضول و دوام حرکت و قوت حمل و عدم محل ادویه قویه دشوار است لیکن سزاوار آن است که ممل نگذارند بلکه تحمل از استحکام مبادرت به علاج او نمایند و تنقیه بدن و دماغ و ناحیه چشم از مادهٔ فدثهٔ آن به فصد سررو و مجامعت قفا میان دو شانه و مسهل و حب ایارج و قوقایا و اوغاذیا کنند و خوردن ایارج فیقر چند روز بهم بعد 1 عام کثیرالنفع است و بعد از آن اطریفیلات و هلیله مربی و مانند آن بخورانند و استعمال غراغر و سعوطات بسیار نافع است و اگر ماده حاد باشد بعد از فصد و نضج به مطبوخ معتدل مثل طبیخ بنفشه و غیره مسهل و حب هلیله دهند یا طبیخ فواکه و قرص بنفشه تنها تنها یا به‌ایارج فیقرا استعمال نمایند و اصلاح و تلطیف غذا کنند چنآنچه قانون علاج قروح بر اهدام است تا که فضول و رطوبات کم گردد و قبول اندمال بآسانی نمایند و از جمیع اغذیه غلیظهٔ مبخره بسوی سر اجتناب واجب است و در ابتدای خراج پیش از انفجار شیاف ... و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته جمله یا هر چه از بنا میسر آسوده به‌آب کاسنی صحرایی یا باغی یا گلاب سرشته طلا نمایند و یا زاج بعسل یا اشق و مویزج بعسل بر آن گذارند و ایضاً .... قلیل است استعمال نمایند تا باشد که ازین تدبیر ورم بازمانده اگر

ماده جمع شود و درد .... پیدا کند محتاج نظر خراج باشد درین ...ورت کند روز زعفران به‌آب حلبه ضماد کنند و بحلبه و تخم کتان طلا نمایند و دیگر ادویه مفجر شده مغز نان گندم مع تخم مر و کوفته مع کندر به شیر زنان و یا زعفران به‌آب تره تیزک و یا مرصاف ثلث وزن آن صمغ عربی بزهرهٔ گاو سرشته بر آن بچسبانند و حرکت ندهند تا آنکه جدا گردد و ضماد انجیر مع نطرون قوی ترین مفجرات است و عنب‌الثعلب را سوده جوشانیده و ضماد کردن عزب را منفجر نماید و اگر مغز نان گندم آمیزند بهتر باشد و اگر کرسنه کوفته با عسل سرشته بر نهند نضج و انفجار عزب نماید و کذلک کندر با سرگین کبوتر سرشته و کذا زاج سوده و سکبینج به سرکه حل کرده ...بولس حلزون مرمکی صبر هر سه مساوی سوده مکرر طلا کردن افضل علاج عزب است قبل انفجار و بعد او و اگر اظفار الطیب عوض حلزون گیرند نیز در عزب پیش از انفجار و بعد از آن .... و معمول استاد مرحوم است و اگر خراج صلب و غلیظ باشد و منفجر نگردد بر آن گندم یک جزو تخم حلبه نیم جزو تخم مر و یک نیم جزو کوفته در آب بپزند تا مهرا گردد و مثل هریسه شود ... بر آن قدری شیر تازه دوشیده بریزند و بر هم زنند تا مانند مرهم گردد بر صلابت بر آمده ضماد نمایند که منفجر گرداند و اگر قوی تر خواهند ادویه را در شیر بپزند و شهد خالص .... اضافه کنند و همین معمول است و الا بآهن بشگافند پس فتیلهٔ مرهم زنگار نهند و بعد نقای آن ادویه مجففه استعمال نمایند و رازی گفته که من معالجه نمودم عزب را اولاً بآنچه معالجه نمایند ورم را از ردع و تحلیل و اگر ازین فائده نشود معالجه نمایند بچیزی که باعث انفجار گردد و چون منفجر گشت معالجهٔ قرحه ادویه و به نحوی که در به‌آب قروح مسطور گردد و اطبا استعمال مینمایند در آن ماميثا و زعفران و برگ سداب به‌آب رماد و صدف محرق با آنچه در جوف اوست و مر و صبر و در مقام دیگر گفته عزب مادامیکه خراج باشد یعنی ورمو تفتیح نیافته معالجه ... الزبخ و دو مبرد و مانند آن از اشیای قوی‌التحلیل نمایند و چون منفجر گشت معالجه بمر و اقاقیا و زنگار و انزروت و مانند آن نمایند و چون مزمن گشت بداغ و نقب و قلقدیس ...یند تا آنکه عظم را فاسد نگرداند و جالینوس در کتاب معالجات گفته که گاه بر می آید نزد ماق اکبر خراج کوچکی و بسیارست که منفجر می‌گردد بدون لذع و این بناحیه چشم باشد و لهذا دشوارست بر آن و لیکن سزاوارست که مبادرت نمایند در مداوای آن به ادویه ضعیفه که سودی نمی بخشد و لهذا بطول می انجامد بالجمله بعد از آنکه عزب .... گردد و قانون علاج او آن است که اولاً تنقیه نمایند پس متوجه معالجهٔ قرحه گردند و آنچه عزب را تنقیه می دهد آن است که بگیرند دو رگ باطن قصب یعنی آنچه در میان نی نزدیک بندگاه **452** مثل پنبه سفید می‌باشد خصوصاً رگی که قریب به بیخ آن است و غلیظ تر بود و در عسل فرو برند و برآورده بر عزب نهند که تنقیه آن کند پس موضع را باسفنج در ماءالـ.. بشویند و باشد که دیگر بار این رگ میانهٔ نی خشک باریک سفوف کرده پاشیدن کفایت کند و خبازی و نمک خائیده بر

غرب نهادن بتکرار نیز ناصور را پاک کند و اگر ... آن باشد برگ خبازی تنها بر آن نهند و یا صبر مصطگی دم‌الاخوین انزروت سرمه شب یمانی هر واحد یک جزو کوفته بیخته به‌آب کاسنی بری حل کرده بعد افشردن عزب در چشم ... سه قطره که فاصله میان هر قطره یک ساعت زمانی باشد و در بعضی نسخه گلنار یک جزو نیز داخل است و گفته که ادویه را خشک سوده موضع منفجر را بدان .... و یا سفیداب قلعی گلنار فارسی هر یک دو درم دم‌الاخوین مر صاف هر یک یک درم انزروت به شیر خر پرورده یک نیم درم کندر نیم درم کوفته بحریر بیخته خوب سحق نموده عزب ذرور نمایند و رفاده بر آن بندند و یا شیاف عزب به شیر دختران حل نموده در موق سه قطره بچکانند و فیما بین این قطور و ذرور زمانی صالح فاصله باشد و .... از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ را خائیده یا پر سیاوشان را خائیده بر آن بندند و استخوان سر گربه که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشند سائیده ذرورادویه استخوان سوخته سر انسان نیز مفید بود و آب برگ تورئی خصوصاض جنگلی در ناصور انداختن بغایت نافع است و ذرور بابونه نیز برای عزب منفجر مجرب نوشته و یا زرنیخ .... کودک بسایند و خشک کرده باریک سوده در ناصور افشانند بعد افشردن و پاک کردن آن و یا عسل و زاج و یا آس و یا صمغ بطم و بزر کتان سائیده فتیله ساخته و یا نطرون هر واحد نیم درم کندر و مر هر واحد یک درم سوده در عزب پر کنند و ضماد خاکستر چوب انگور بعسل آمیخته و یل نیلوفر تنها یا به سرکه سرشته و یا جاوشیر و روغن جوز و یا بارتنگ مخلوط کرده بیخ کبر و یا عصاره برگ او و یا آرد خندروس به‌آب پخته نیز نافع عزب است صفت شیاف عزب که در ناصور گوشه چشم و دیگر جاها نیز معمول است صبر کندر انزروت گلنار سرمه شب یمانی هر یک یک درم زنگار دانگی و نیم به گلاب شیاف سازند و در مجموعه بقائی وزن صبر و کندر هر یک درمی و دیگر ادویه هریک نیم درم و زنجار ربع درم است وقت حاجت ناصور را خوب بیفشارند تا ریم از آن خارج شود پس بیمار را بر خلاف جانب ناصور بخوابانند و شیاف را در آب حل کرده دو سه یا چهار قطره در ماق چکانند .... زمان صالح متخلخل دارند پس علیل را سه ساعت بر همان هیئت گذارند و هر روز این علاج را اعاده کنند تا حدیکه از فشردن چیزی برنیاید و در مقام دیگر تحریر کرده که چون در عرصه ده روز .... بکشند زرداب و ریم را که از پیغوله چشم بر می اید دور کند و بقول سید جرجانی آب سداب تازه به‌آب انار ترش آمیخته چکانیدن بغایت مفید است و مواظبت بر آن زائل میکند عزب را سداب تر یا خشک به‌آب انار ترش سائیده فتیلهٔ آن بسوراخ عزب بعد پاک کردن از ریم فرو برند که اندمال و اصلاح لحم میکند لیکن در ابتدا سوزش می آرد و بعد از آن نمیکند و فتیله را از زنگار و اشق نیز نافع و نهادن مر تنها مفید بود و زردچوب یک جزو نانخواه دو ثلث جزو سوده پاشیدن مجرب است و بعضی نانخواه نیم جزو نموده و مر یک جزو افزوده اند و ایضاً دوای مر .... و شب و نوشادر نافع است و از ادویه بالغه زاج و صبر و انزروت و قشور کندر

سوخته و مامیثا مساوی در موق گذاشتن است و صبر تنها قشار کندر به‌دستور و یا شهد خالص را بر آتش غلیظه شود قدری کف دریا و مازو و باریک سائیده آمیزند و فتیله بدان آغشته در ناصور نهند و بقول اطبای هند دو پارچه سنگ جراحت گرفته روغن بید انجیر بر یکی انداخته از ... بسایند چون غلیظ شود بفتیله آلوده در ناصور نهند و ا چند قطره روغن بید انجیر در کتوره پهول انداخته از فوفل مسلم چندان بسایند که رنگ روغن خاکستری و غلیظ گردد ... در ناسور نهند و یا چیکت چراغ که در دیوار می چسبد قدری گرفته بر پارچه نهاده چسبانیده یاشند و یا برگ دهتوره خشک نموده یا گل تنباکو مساوی در روغن گاو حل کرده بکار .... چرک نی قلیان و افیون مساوی سوده بر عزب استعمال نمایند و یا زبان سگ سوخته بلعاب دهن آمیخته طلا سازند و یا گاو زردچوب در روغن جوشانیده و صاف کرده بدارند و قطور سازند و یا .... و پوست انار کوفته بیخته بچسبانند هر گاه دهن تاصور بند شود و ورم کند تخم کنوچه کوفته بآرد گندم آمیخته به شیر دختران یا سیر خر پخته قدری زعفران آمیخته بر وی گذارند یا دیگر.... که مذکور شد استعمال نمایند و بعد کشادن دهن او ادویه مدمله بکار برند و گویند که چون منفجر گردد بفشارند و چرک آنرا بر آرند و پر نمایند آنرا بمغز جوزا الزنج یا به روغن جوز که آنر خاصیت در ازالهٔ آن و ایضاً مر و برگ آس یا دوشاب سرشته خشک می‌گرداند آنرا و شیافی که در آن ذراریح داخل است و در بول صبیان می سایند مجرب بوعلی سیناست انطاکی گوید که آنچه جساً الاجفان گذشت بکار برند و چوب خریق سیاه در آن گذارند و با بابونه بجوز کهنه و آب دهن روزه دار ضماد کنند و از مر و اثمد و آس و شب و نطرون و کندر و زنگار به سرکه یا آب بارتنگ پر کنند و طلا نمایند و اگر عظیم گردد و یا انفجار او بطی شود به طبیخ عدس و ماش یا بزعفران و مویز با آرد جو و پوست خشخاش و حلبه ضماد کنند به‌عده معالجه به شیاف مذکور نمایند که آن مجرب محمد زکریا گفته که صحت غرب بداغ است و سخن در آن خارج از مقصد مگر آنکه من یافتم برای او علاجی که در چند ماه صحت یافت بحدیکه مانند صبح گردید و آن شیاف عزب است که **453** آب حل کرده ناصور را افشرده از چرک پاک نموده سه یا چهار قطره از آن بچکانند و صاحب آن بر آن چشم بخوابد و باید که فاصلهٔ مابین هر قطره زمانی صالح مقدار یک ساعت باشد و روز دیگر نیز .... را افشرده شیاف را در آن بچکانند و همچنین تا یک هفته یا تا زمانی که ناصور را بفشارند و از آن چرک برنیاید و بعد از آن ترک نمایند که تا چند ماه خشک می‌باشد و بهتر آن است که اندازه نمایند .... عزب را بمیلی که بآن حال عمق نواصیر می‌کنند پس بر سر میل پنبه نرم پیچیده و در ادویه فرو برده در آن گذارند خواه دوا سیال باشد یا ذرور خشک و باید که چکانیدن شیاف عزب و غیر ادویه بعد 1 عزب از چرک و گوشت فاسد باشد مثلاً از پنبه کهنه پاک نمایند و لحم فاسد آنرا یا به‌مرهم زنگار دور نمایند اگر متصل باجفان و غائر باشد و یا بقطع از حدید اگر از اجفان جدا بود و غائر

نباشد پس آن را به‌شراب قابض انگوری بشویند پس شیاف عزب محلول به‌آب مازو و یا دیگر ادویه در آن بچکانند و اگر چرک قلیل باشد و بیرون نیاید دو سه روز مهلت دهند تا جمع شود پس بفشارند و بشویند و دوا نهند و چون استعمال دوا نمایند چشم را بعصابه بربندند و مریض حرکت ننماید و بنشیند و لابدست در ابتدای امر جمع کردن باین ادویه دوائیکه در آن قوت قابضه و مقوی اجزای عین باشد مانند زغفران و اشنه و بهر دو فائده یکی تضییق مسام بهر عدم نفوذ مواد بدان طرف بسهولت و منع از انجذاب دوم تقویت عضو برای منع قبول موادی که محلل آنرا جذب کند و این سائر تدابیر در ابتدای انفجارست و علاج مرزمن آن داغ است یا آنچه قائم مقام داغ باشد از ادویه حاده مانند استعمال دیک یر دیک بطوریکه بطوریکه ناصور را بخرقه بخارند و فتیلهٔ مبلول ببول طفل را بدیک بر دیک آلوده در آن فرو برند و یا زنگار را با شنجار و اشق یا به سرکه سرشته بفتیله در ناصور داخل کنند و بعضی گفته‌اند که اگر استخوان را فاسد نگردانیده باشد باین دوا داغ دهند بگیرند خاکستر بابونه خاکستر اکلیل‌الملک خاکستر کرم از هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ ربع جزو حضض دو جزو زنگار معمول بپاشیدن سرکه بر مس ربع جزو شادنج یک جزو کوفته بیخته سحق بلیغ نموده بر آن بپاشند و به بندند و گویند که چون کهنه و ناصور گردد علامتش آن است که چون کهنه و ناصور گردد علامتش آن است که چون انگشت بر آن گذارند آنرا صلب یابند که از زیر انگشت نلغزد درین هنگام واجب است که داغ نمایند بمیل مدورالراس اگر از طلا باشد بهتر بود و آنرا در آتش سرخ نمایند به‌مرهم سفیداب و اگر بسوی بینی نفوذ کرده باشند داغ نمایند تا آنکه داغ باندرون بینی برسد پس در آن فتیلهٔ کهنه به‌مرهم زنگار آلوده یک روز داخل نمایند و روز دیگر به پنبه تنها تا آنکه مندمل گردد و از داغ ادویه حاده داغ بآهن اهلم العافیت است و چون عفونت عزب باستخوان رسد و به‌ادویه منتفع نگردد بشگافند و گوشت فاسد مرده را دور نمایند تا باستخوان برسد پس اگر جوهر استخوان صحیح باشد و ظاهر آن سیاه گشته سیاهی آن بخراشند و دوای مدمل ملحم ملحم در آن بر نمایندو به بندند و مدتی بگذارند و اگر استخوان را فاسد کرده باشد بر استخوان داغ دهند و بس است که محتاج میگردند که لحم فاسد را سوراخ نمایند تا آنکه داغ باندرون آن برسد لیکن احتیاط نمایند که میل بجانب چشم ننمایند بلکه دست را مائل بناحیه انف دارند نه بناحیهٔ ماق که سیلان نیابد طبقات چشم و سوراخ نمایند بناحیه بینی در غور بآله مدور الراس حتی که تنقیه آن موضع متصل آن نافذ گردد بعد از آن بگردانند تا آنکه خون از بینی و دهان برآید که این نشان نفوذ آن است و درین وقت داغ او کامل مع حفظ مقله حاصل گردد پس داغ دهند و ادویه در آن بپاشند به بندند و یا در آن فتیله پنبه کهنه از مرهم زنگار یا اشنان آلوده بگذارند و اگر گرمی شدت نماید بصندل و ماميثا و آب کاسنی و آب حی‌العالم لطوخ سازند و روز بروز فتیله را قوی تر نمایند یا آنکه دهن جراحت وسیع تر گردد پس اندمال نمایند و

گاهی بر می آید از آن پارچه استخوان بدبو و بس است که بی نیاز می‌گرداند داغ از سوراخ نمودن و تا ممکن باشد بر آن اقتصار نمایند و واجب است که چون داغ دهند و بر آن دوا بپاشند بر چشم اسفنجه یا خرقه به‌آب سرد تر نموده بگذارند یا خمیر دقیق به یخ سرد کرده و چون گرم گردد تبدیل ادویه تا گرمی داغ به‌چشم نرسد طبری گفته که استعمال داغ در چشم خطر دارد و بعض افاضل از اوائل طریقی برای داغ عزب مقرر کرده اند که چشم از مضرت او سالم می ماند و ابوماهر وصف او نموده و آن لین است که بگیرند قمع مس یا مانند آن و طرف اسفل آن که منهدم و هموار بود بر موضع عزب گذارند و اسرب گداخته در قمع ریزند و مریض چندان صبر کند که داغ بوجه اتم گردد پس قمع را جدا نمایند و این داغ از محل ناصور تجاوز نمیکند و مریض صحت تام می یابد بعد از آن مراهم مدمله استعمال نمایند وبالجمله علاج او مثل علاج ناصور سائر اعضا است لیکن واجب است و ملاحظه تلطف و مدارا در علاج آن نمایند و احتراز آن کنند از آن که ملتحم سازند قبل از تنقیه مده یا استخوان و هر گاه خواهند که جراحت بسته شود صبر و کندر سوده گذارند تا مشک کند و بسته شود و زاج سوخته و آبگینه مثل غبار سوده خشک کننده است و ادویه نیز اگر چه در ابتدا سوزش نمایند لیکن بتکرار استعمال عادت او شود و مضرت نرسانند **غده** بقول جالینوس لحمی است زائد در ماق اکبر و نزد اکثر زیادتی لحم ماق اکبر است از مقدار طبیعی بر سر ثقبهٔ که میان بینی و چشم واقع است و ازین جهت مانع فضول چشم مثل چرک و اشک و نفوذ در ثقبه و جریان او بسوی بینی می‌گردد و کثرت حدوث امراض مادی در چشم لازم این است و گاه تابع آن عزب می‌باشد و گاهی از آن تقلص جفن نزد موق عارض می‌گردد **454** و بقول شیخ گاهی این لحمهٔ عظیم می‌گردد بحدیکه مانع بصر می‌شود و سببش اجتماع فضول غلیظ است در ماق و بقول بعضی خون غلیظ بسیارست و گاه حادث می‌گردد از عزب که او را کثرت رطوبات و امتلا در چشم لازم بود علاج به ادویه ظفره معالجه کنند و اگر فائده نشود فصد قیفال و حجامت ساق نمایند و مسهل و حب ایارج و شبیار و قوقایا و ایارج جالینوس دهند و بعد تنقیه بدن و دماغ از خلط غلیظ اصلاح مزاج و تلطیف تدبیر نمایند و شیاف احمر لین استعمال کنند اگر فائده نه بخشد ادویه حاده اکاله مثل زنگار و کبریت و مرهم زنگار بر آن گذارند و باسلیقون و روشنائی و شیاف احمر حاد و دیزج و شیاف قیصر و شیاف زنگار اکتحال نمایند و یا زنگار نوشادر هر دو مساوی به‌آب سائیده بر غده گذارند و بر آن مداومت نمایند و اگر ازین ادویه هم فائده نشود آنرا بصناره یا بمنقاش بردارند و بملائمت ببالا اندکی بکشند و بمقراض ببرند لیکن مبالغه در قطع و استیصال آن ننمایند تا دمعه عارض نگردد و بعد قطع زیرهٔ کرمانی و نمک خائیده در خرقه انداخته در چشم بچکانند و ذرور اصفر بر آن پاشند تا مابقی را فانی سازد و برای دفع اذیت زردهٔ بیضهٔ مرغ و روغن گل به پنبه آلوده بر چشم گذارند و به بندند تا دو روز و هر روز صبح و شام تبدیل نمایند

و اگر در چشم گرمی بهمرسد شیاف ابیض استعمال نمایند پس احمر لین پس اخضر حاد به‌عمل آرند و به‌عده به‌مرهم مندمل سازند **امراض أُذن** یعنی بیماری های گوش و ان بست و چهار مرض است یعنی اوجاع اذن و ورم و بثره آن و طرش و دقر و صمم و دوی و طنین و صفیر و قرحه و آکله و ناصور گوش و دخول هوام و تولد کرم در گوش و دخول آب و سیماب در گوش و سده گوش و سیلان رطوبت از گوش و انفجار دم و حکه گوش و اورام بیخ گوش و قلاع اذن و رض اذن و انقلاع اذن و هرب اذن اکنون گوش باید داشت که حس سمع موقوف بر عصبهٔ مفروش در صماخ است و آن عصب در احوال سمع مانند جلیدیه است در احوال ابصار و صماخ مثل تقبهٔ عنبیه است و منفعت گوش ادراک مسموعات است و آنرا اصناف امراض ثلثه از سوءمزاج و تفرق اتصال و مرض ترکیب عارض می‌گردد و اکثر از امراض او حمیات صعب حادث می‌شود و کسیکه خواهد که گوش او از آفات و امراض محفوظ ماند لازم است که مدام اعتنا نماید بحال گوش و پرهیز نمایند از گرمی و سردی و ریاح بسیار و بارد و سموم و گرد و غبار و دخان و اشیای غریبه از آبها و حیوانات که داخل گوش نگردند و از صداهای هائله شدیده مانند صدای توپ و تفنگ بسیار و آواز عظیم نزد گوش و اجتناب نماید از تناول اغذیهٔ غلیظهٔ بارده مؤلد ریاح و حارهٔ مبخره و مسکرات پی در پی و اکل قدید لحوم مملحه و عدس و باقلا و بادنجان ومانند آن و تخمه و امتلا و خصوصاً خواب بر امتلا و کثرت کلام و سخن کردن بآواز بلند و نعره زدن و قی بسیار و حرکات عنیفه و کثرت جماع و حمام بسیار و بیداری و ایضاً برای حفظ گوش چرک او پاک کنند و در هر هفته یکبار روغن بادام تلخ در آن بچکانند که این دوای عجیب است در حفظ صحت گوش و هنگام خواب پنبه در گوش نهند و در هر سال تعاهد تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات نمایند و واجب است مراعات آنکه در گوش اورام و بثور و قروح پیدا نشود چه اینها مفسد گوش اند و چون علامات بثور در گوش از التهاب در گوش و سر دریابد شیاف مامیثا در سرکه انگوری حل کرده در گوش بچکانند و در حال صحت نیز این را در هفته یک مرتبه بچکانند که امان می یابد از نزول نوازل و اوجاع و اورام و بثور و قروح و چکانیدن زیاده محلول در روغن بادام تلخ یا روغن استهٔ زردآلوی تلخ حافظ صحت قوت سامعه و مقوی آن است و گویند که نهادن فتیلهٔ عسل غلیظ‌القوام و یا عسل به روغن بادام تلخ یا به روغن جوز یا بشحم بط آمیخته بفتیله آلوده و یا سکبینج مخلوط بشحم بط و یا قرومانا مثقال شحم بط نیم مثقال آمیخته و یا از زعفران و گل سرخ و سنبل‌الطیب فتیله سازند هر واحد منقی گوش و حافظ صحت آن است و قطور عصارهٔ افسنتین یا زهرهٔ بز و روغن تلخ و روغن حنظل که شحم حنظل را در روغن زیت کهنه یا روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و همچنین قطور عصارهٔ شبت و قطور میعهٔ سائله و روغن کندش که در روغنی از روغن‌های مناسبه جوش دهند و قطور عصارهٔ عنب‌الثعلب محلول در دهنی از ادهان مناسبه امراض اذن را

نافع و مقوی آن است و آنچه در گوش چکانند و یا از خارج بر آن گذارند باید که سرد یا گرم بسیار نباشد بلکه نیم‌گرم باشد و ایضاً ادویه مبرده یا مسخنه زیاده از قدر واجب در گوش استعمال نکنند و معالجهٔ جمیع امراض اذن بتدریج نمایند و کثرت ادویه قویه دفعهً جایز نیست که بسرسام حار یا بارد مؤدی می‌گردد و نیز باید که در امراض مادی تنقیه بتفاریق کنند و استعمال ادویه موضعیه از قطورات و ادهان و اضمده و اطلیه و نطولات و مراهم و غیرها بعد از یک هفته و بعد فصد و حجامت و مسهل و غیره هر یک به‌حسب واجب و خلط غالب باشد نه قبل از آنها و در سوء مزاجات ساذج استعمال پیش از یک هفته در اول مرض جائز است زیرا که درینجا خلطی غالب نیست که انتظار نضج و تنقیه آن کرده آید **اوجاع اذن** بدانکه درد گوش یا از سوءمزاج یا حار بلا ماده باشد مانند آنکه به‌سبب هوای گرم یا ریح گرم بخاری از سیر **455** آفتاب بایام سمائم عارض شود و خصوصاً هنگامیکه انتقال نماید از آن بسردی دفعهً و یا غسل نمودن به‌آب گرم و داخل شدن آن در گوش و یا داخل شدن آبیکه در آن .... حرارت غالب باشد مثل کبریتی و نفطی و غیره یا وضع ادویه حاره بر گوش و یا حار با مادهٔ دموی و یا صفراوی باشد و یا بارد بدون ماده به‌سببی از اسباب مضاده اسباب مذکوره .... از هوای سرد یا ریح سرد چنآنچه در فصل زمستان از وزیدن باد سرد شمالی افتد و خصوصاً که انتقال نمایند هر دو دفعهً از گرمی یا آب سرد و یا آبیکه بر آن قوت شیء بارد غالب باشد .... ضع ادویه بارده و یا بارد و یا مادهٔ ریحی بارد غلیظ مرتقی از معده یا منحل از فضول در سر بسوی گوش و یا خلطی چسپنده یا سودا و درد گوش حادث به‌سبب ورم و بثره در ان یا اورام بثور حاره یا بارده باشد و حادث به‌سبب تفرق اتصال مانند ریح ممدد و یا قروح و یا جراحات بود و از جمله اقسام تفرق اتصال بعد سقطه و یا ضربه حادث می‌گردد و صعب ترین اوجاع گوش وجعی است که از ورم گرم غائص بهمرسد و لاسیما چون مادهٔ ردی بود و این باتب لازم می‌باشد خصوصاً وقتیکه مؤدی باختلال عقل گردد و اگر ورم در غضاریف ....ج باشد با آن وجع شدید نباشد و نیز بسیار خطرناک نیست و اقسام مذکورهٔ ماقبل گاه باشد که دفعهً بلاک می‌گرداند مانند سکته و آن اقسام جوانان را بیشتر از مشائخ بهمرسد بزودی ایشان را هلاک می‌گرداند و بس است که بروز هفتم بکشد و اکثر مشایخ را آن ورم متقیح می‌گردد و لیکن جوانان را قبل از تقیح بیشتر هلاک می‌گرداند و اگر متقیح گردد و در آنجا علامات ...وده بود رجای خلاصی باشد و وجع گوش گاه با خارش و گاه بی خارش می‌باشد و خارش گوش که بعربی حکه اذن نامند جدا ذکر خواهد یافت و بدانند که ورم سوداوی در گوش ... افتد و اگر افتد منجر بسرطانیت گشته بهلاکت می انجامد کذا فی النبض الکبیر طریق تشخیص اسباب درد گوش باید که اول حال حدوث ضربه یا سقطه یا دخول آب با حیوانی یا چیزی دیگر ... گوش بپرسند اگر اقرار کدامی از اسباب مذکوره کند سببش همان باشد و ایضاً ورم بیخ گوش و لحوق گرانی گوش از هنگام دخول آب بر دخول آن و هیجان

وجع نزد حرکت هوام ...ل آن در گوش دلالت کند و الا بسوی گوش نظر کنند اگر در گوش ورم یا ثبره یا قرحه و خروج مده محسوس شود سبب او همین باشد و الا دست بر گوش و سر نهند و حال شدت .... درد از مریض سؤال کنند اگر ملمس گوش و سرگرم و رنگ گوش و روی و چشم سرخ نماید و درد شدید بگوید و تسکین درد از اشیای بارد حاصل شود سببش سوءمزاج حار ساذج .... حار بخاری یا مادهٔ حار یا ورم حار اندرون ثقبه باشد پس حال سبکی و گرانی گوش و نخس و ضربان بپرسند اگر سبکی و وجع ناخس و یافتن ارتفاع مثل شعلهٔ آتش از گوش ... مر و خشکی لهات بیان کند سببش سوء مزاج حار ساذج یا ریح حار بخاری باشد پس اگر با وجود شدت درد و گرمی ملمس و سرخی گوش و چشم در وی و سبکی گوش و غیره علامات ... مزاج حار ساذج سوزش در گوش و چشم و روی و خشکی بینی و کرب و تشنگی و تسکین آن بمضمضهٔ آب سرد معلوم شود سببش تولد ریح حار بخاری از رسیدن .... گرم به‌گوش و مشی در آفتاب بایام گرما باشد و اگر با علامات سوءمزاج حار شدت گرمی در گوش و سر و درد مؤخر سر تا وسط آن دریافت گردد سبب آن تولد ریح .... از ریختن آب گرم و یا آب چشمهای گرم مثل کبریتی و نطرونی و ملحی بر سر و گوش خواهد بود و اگر مریض وضع دوای گرم در گوش بیان کند سببش حدوث ریاح مسطور .... باشد و اگر با وجود آثار مذکوره سوءمزاج حار تشنگی شدید و خفت درد بنوشیدن آب سرد و اشک در چشم معلوم شود و با این سوزش در فم معده بود سببش تصاعد .... ریاحی از معده باشد و اگر با وجود گرمی ملمس و سرخی رنگ و شدت درد مریض گرانی گوش و سر بیان کند و خصوصاً هنگام سجود و درد با ضربان شدید بود درد گوش از .... مادهٔ دموی باشد و اگر با وجود حرارت ملمس وجه و سر و شدت درد گرانی اندک و با سوزش و صداع و استراحت برسیدن هوای بار و بگوید از مادهٔ صفراوی باشد .... علامات سوءمزاج حار و گرانی سرتپ گرم لازم و درد و ضربان در قعر گوش بشدت باشد و تمدد و سوزش و فتور سماعت و صداع منقطع وقتی بعد وقتی یافته شود .... حار اندرون ثقبه باشد و اگر از گذاشتن دست بر گوش و سرگرمی ملمس معلوم نگردد و سرخی و شدت درد و نخس و ضربان و سوزش هیچ نباشد و بچیزهای گرم بالفعل و بالقوه ...یابد و تقدم تدابیر مبرده شاهد او بود سببش سوءمزاج بارد ساذج باشد پس بپزسند که در گوش چیزی شبیه بحرکت باد یا دوی و طنین یا درد در مؤخر سر و یا غثیان معلوم ... یا نه اگر گوید که در گوش حرکتی مثل حرکت باد و درد بطوریکه گویا جیزی برووردر گوش فرو میرود محسوس می‌گردد و ملاقات سرما و هوای بارد اتفاق افتاده بود سببش تولد ریاح بارد .... سرد باشد و اگر گوید که دوی و طنین معلوم می‌شود و بآن سر گران و صداع بود سببش تولد ریاح بارد از فضول بارد و در سر و گوش باشد و اگر گوید درد در مؤخر سر می‌شود بحدیکه حرکت سر متعسر ....ـفاق غسل به‌آب سرد شده بود سببش تولد ریاح بارد از ریختن آب سرد بر سر یا فرو رفتن در آن

باشد و اگر غثیان بیان بیان کند و دهن پر آب و اندکی صداع بود و از ریختن آب گرم بر سر ...یابد سببش ریاح بارد غلیظ متصاعده از معده باشد و اگر مریض هیچ یکی از علامات مستفسرۀ مذکور نکند از تقدم وضع ادویه بارد در گوش یوال کنند اگر اقرار آن کند **456** سبب تولد باد از همین سبب باشد و اگر با وجود علامات سوءمزاج بارد ساذج در سر و گوش گرانی بیان کند پس اگر خواب بسیار آید و در بینی تری باشد سببش مادۀ بلغمی باشد و اگر خواب کم باشد و منخرین خشک از مادۀ سوداوی باشد و اگر با وجود گرانی تمدد پیدا بود سببش ورم بارد باشد و اگر این اسباب هم نباشد و در گوش خارش و دغدغه بود و احیاناً کرمی از گوش بیرون آید سببش تولد دیدان در گوش باشد انطاکی گوید که وجع اذن نخس و ضربان است و این از ذات عضو نادر باشد و از قبل دماغ و معده ..... یا یکی از آن اکثر بود و علامت مستقل خاص بدان سلامت دیگر اعضاست و آنکه به تغیر تناول طعام متغیر نگردد و علامت کائن از معده قوت در هنگام خلو آن یا شروع طعام در هضم است و غیر این هر دو تغیر دماغ از دماغ بود پس اگر مادۀ بخار باشد دوی و طنین بود و اگر خلط لذاع حاد باشد ضربان و نخس و تمدد و اشک واستلذاذ بمبردات بود و در بارد بعکس این باشد **علاج کلی اوجاع گوش** درجمیع اقسام آن از خوردن لحوم و نشستن در آفتاب و حمام گرم و مهب ریاح و قرب آتش و حرکات عنیفه و جماع و صیاح و کثرت کلام و اغذیه مبخره اجتناب .... و انکباب و نطول و تکمید به‌آب گرم مسکن جمیع اوجاع خصوص اعضای عصبانی است و هرگاه جهت تسکین وجع شدید حاجت مخدرات افتد بهترین آنها شیاف مع اندکی افیون در شیر زن حل کرده و بقول جالینوس افیون را در روغنها حل نموده استعمال نباید کرد زیرا که به‌سبب غلظت روغن خوف آن است که افیون در گوش .... و موجب مزید درد و الم گردد بلکه در شیر حل کرده چکانند که شیر بنا بر مائیت جالی و غسال مانع چسپیدن افیون می‌شود و با وجود آن در ارخا و تسکین نافع تر از روغن است و باید که استعمال مخدرات کمتر وقت ضرورت کنند بهر آنکه کثرت آن موجب حدوث گرمی گوش است و خاکستر افیون در تحذیر و تجفیف قوی تر از افیون است پس آنجا که درد شدید باشد افیون را سوخته بقدر جند بیدستر آمیخته در گوش چکانند که جند مصلح آن است و هرگاه کهضربان و درد شدت کند و خوف تشنج بود پس لابدست از استعمال مرخیات زیرا که درد گوش مهلک است به‌سبب قرب دماغ و در ارخا بهتر از روغن گاو کهنه چیزی نیست و بخور آب گرم تنها و یا ادویه مرخیه ملینه مثل بنفشه و خطمی در آن پخته بتوسط انبونه نیز .... و مسکن و مغنی از استعمال مخدرات است و اگر چیزی مخدر مانند قلیلی پوست خشخاش مخلوط سازند انفع بود و قطور روغن گل در پوست انار پخته و کذا قطور آب بعر شتر یا سرکین و یا خر و کذا مها ور در شیر زنان حل کرده گرم نموده و کذا مرهم شنجار در جمیع اقسام مجرب است و قطور سفیدی بیضه مرغ ممزوج روغن گل نیز در تسکین درد گوش از هر سبب

که باشد بی نظیرست و کذا قطور موی انسان سوخته بهروغن گل و کذا عصارۂ اکلیل‌الملک بمیفختج و اگر خسخاش سوده و آرد حلبه آرد بزرکتان بپزند تا مهرا شود و ضماد نمایند نیز تسکین درد نماید و قطور افیون زعفران مر سرخ نیز مسکن وجع حار و بارد است و کذا قطور روغن قنب و آب برگ آن در هر دو مفید گسلانی می نویسد که آب سرگین بغل یعنی خچر آب .... هر دو مساوی زعفران بقدر ربع واحد کهرل کرده تا زعفران حل شود صاف نموده نیم‌گرم در گوش چکانند و زمانۂ بر آن صبر کنند پس از پنبه پاک نموده بار دیگر چند قطره بچکانند و همچنین تا سه چهار نوبت به‌عمل آرند که به جهت تسکین درد گوش از هر قسم که باشد بغایت مجرب است و در ازالۂ آن تخلف نمیکند لیکن استعمال این دوا در اقسام درد گوش بارد معمول راقم است بعضی گویند که چون مس گزم کنند و در آب سرد نموده بخار آن به گوش رسانند تسکین وجع نماید و کذا خولان چهار ماشه افیون یک ماشه عسل پنج ماشه بفتیله آلوده در گوش نهادن مسکن وجع شدید است و کذا تقطیر شیر زنان وقت شدت وجع بمرات و اگر آرد گندم به‌شراب و زیت بپزند و گرد گوش ضماد نمایند و هر ساعت تبدیل آن نمایند در چند بار تسکین وجع نماید و کذا تقطیر فلونیای رومی محلول در سفیدی بیضه و روغن نیلوفر مسکن وجع شدید است و از جالینوس نقل کرده‌اند که چون سکون وجع دشوار گردد ماده را بسوی دهن بغرغره فرود آزند و بقول ارسطو تعلیق دندان روباه طرف راست در .... گوش راست و طرف چپ در درد چپ بر صاحب درد گوش مزیل درد است و انطاکی گوید که در اورام گوش استعمال مروخات اولی است و الا قطورات و در اقسام درد گوش قطور رطوبت ماهی بریان عجیب و کذا نهادن پر قریب مقعد گنجشک مجرب نوشته **علاج درد گوش حار ساذج** و از ریاح بخاری تبرید از لعاب بهدانه شیرۂ عناب شیرۂ مغز تخم تر بوزد شربت نیلوفر بدهند و گاهی عرق شاهتره درین تبرید افزوده می‌شود و یا تبرید شیره کاهو و .... خشک و عرق بید ساده و نبات بکار برند و مهاور در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و شیاف ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن و روغن گل به اندک سرکه جوش داده نیم‌گرم در گوش چکانند و ماءالقرع و ماءالخیار در گوش چکانیدن نیز فائده می کند و روغنها و آبها می بارد مثل روغن گل .... **457** و بنفشه و خشخاش و آب برگ خرفه و آب برگ بید و آب بارتنگ و حی العالم و برگ کاهو و برگ کاسنی و گل سرخ تازه در گوش چکانیدن نیز فائده میکند و اگر با روغن های مذکوره سفیدی بیضه مرغ و یا شیر دختران و به‌آب عنب‌الثعلب سفیدی بیضه و روغن گل و به‌آب کدو و شیر دختر و به‌آب خرفه به‌آب گل سرخ شکر آمیخته بکار برند نافع تر باشد و در صرت شدت التهاب کافور نیز در قطورات مسطور داخل نمایند و گرداگرد گوش بصندل سفید و سرخ و کاهو و گلاب و کشنیز سبز طلا کنند و اگر حرارت قوی باشد کافور نیز افزایند و گاهی مامیثا درین ضماد داخل می‌کنند گاهی عوض آن پوست خشخاش و گاهی رسوت می کنند و

آب عنب‌الثعلب بجای گلاب می نمایند و یا سفیداب کاشغری مردا سنگ حضض مکی سوده به روغن گل آمیخته ضماد کنند و عنب‌الثعلب گل خطمی گل بنفشه سر یک دو توله پوست خشخاش نیم‌کوفته شش ماشه در شیر ماده گاو نیم آثار جوش داده بخار آن به‌گوش رسانند که در تسکین درد مجربست و گاهی گل نیلوفر و برگ بید و جو مقشر نیم‌کوفته و گل سرخ افزوده می‌شود و جهت تسکین و تبرید زائد تخم کاهو و کشنیز خشک و اندک بزرالبنج اضافه نمایند و اگر تحلیل زیاده مطلوب باشد بابونه و اکلیل‌الملک بیامیزند و اگر انکباب اوراقی از برگ بنفشه برگ خرفه برگ منار برگ خبازی برگ خشخاش برگ عنب‌الثعلب برگ خطمی برگ کدو برگ بادرنگ برگ بستان افروز برگ بارتنگ برگ اسپغول برگ کاسنی برگ کشنیز برگ کاهو هر چه از این اوراق بهم رسد و مناسب دانند جوش داده استعمال ادویه به‌عده خسته شفتالو بر شعله شمع مومی بریان نموده سائیده با پنبه ممزوج کرده در گوش گذارند و اگر درد گوش نهایت سخت بود اندکی افیون در شیر دختران و روغن گل حل کرده نیم‌گرم در گوش ساعت بساعت چکانند و گاهی کافور نیز اضافه کرده می‌شود و اگر افیون را بسوزند و خاکستر آن بقدر چهار پنج برنج در روغن گل حل کرده گرماگرم چکانند نیز در تسکین درد مجرب است و یا عصاره برگ قنب صاف کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا بنگ یک توله به‌آب سائیده قرص بسته در چهار توله روغن زرد ...وزند پس صاف کرده دو سه قطره در گوش چکانند و اگر از این تدابیر وجع ساکن نشود بر شیر زنان که در آن مسکه گاو حل کرده باشند اکتفا نمایند و مکرر تقطیر آن کنند ... هر چه در : درد گوش حار مادی مذکور گردد غیر از تنقیه درینجا بکار برند و بدانند که هر گاه در وجع گوش حار ساذج از ادویه بارده و مخدره وجع ساکن نشود در گوش .... متورم خواهد بود و آنجا که درد گوش از ریاح حار بخاری مرتقی از معده باشد فصد باسلیق کنند و تبرید معده باشربهٔ مبرده و مثل شیرهٔ کاهو و خشخاک و کشنیز خشک .... ادویه مبرده که منجر نباشد مثل بچه مرغ مطبوخ به‌آب غوره و کاهو مسلوق مطیب به سرکه نمایند و اگر کفایت نکند تلئین طبیعت کنند به مطبوخ ... و تمرهندی و آلوبخارا و کشوث و برگ عنب‌الثعلب و مانند آن بغیر آنکه در آن دوای حار حل کرده باشند و اگر قاروره حار باشد ماءالشعیر مبرد و ماءالقرع .... دهند و در ماءالشعیر قدری خشخاش داخل کنند و اگر زمانهٔ خشخاش رطب باشد خوردن او انفع اشیاءاست برای این مرض و تسکین بخارات به‌عده ..... که یک جزو سرکه را با ده جزو روغن گل بپزند تا سرکه بسوزد و روغن باقی ماند بر برف سرد کرده در گوش چکانند با روغن بید و روغن کدو با شیر دختر قطور .... بیرون چکانند ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ عنب‌الثعلب و آرد جو در سرکه سرشته ضماد کنند و اگر از این ساکن نشود یک حبه کافور در شیر دختر حل کرده چکانند بغیر .... گوش ملوث به روغن باشد صماخ را بشویند به نحوی که در آن آب نیم‌گرم ریزند حتی که بر شود پس کف دست بر ثقبهٔ گوش نهاده بر یک پای ایستاده

دو بار بجهند .... که بر آن پنبه پیچیده باشند صاف کنند و آنچه از رفتار در آفتاب باشد روغن گل مدبر به سرکه بهدستور چکانند و اسفنج یا خرقه بهآب بارد آغشته بر گوش نهند و در ..... و اغذیهٔ مرطبه مسطوره بخورند و ماءالشعیر مطبوخ با خشخاش بنوشند و اگر درد شدت کند تمریخ به روغن بنفشه و روغن گل نمایند و کافور و بنفشه رطب ....نند آن ببویند و بهآب طلع استنشاق کنند و تعدیل مسکن بریاحین بارد و مثل سیب و بیدآب سرد و قدری کافور و گلاب بر آن پاشیده نافع و خواب و آرام و تضمید .... آمیخته بر پس سر بمحل منبت اعصاب ضماد نمایند و هر گاه تبدیل کنند و چون مرض به انحطاط آید اجزای بارده کم کنند و روغن بابونه و گل آن اندک .... برای درد گوش که بهسبب مشی درآفتاب یا بهسبب ریاح سموم باشد نافع ست و بالجمله ترطیب و تبرید دماغ باطلیه و نطولات و مروخات و غیره که .... شمسی گذشت بهعمل آرند و آنچه از ریاح حادث از ریختن آب گرم بر سر یا نشستن در آب چشمهای گرم باشد اگر واجب بود فصد قیفال نمایند و ساقین .... بمالند و اغذیهٔ مرطبهٔ مذکوره بدهند و روغن‌های سرد مثل روغن کدو و بید و نیلوفر و روغن خل مبرد در گوش چکانند و سعوط نمایند بآنها و به شیر دختران و نافع ترین **458** اشیا نوشیدن آب سرد و استنشاق و تمضض بدان و مالش کف پاست و آنچه از ریاح حاره حادثه از گذاشتن ادویه گرم در گوش باشد فصد سررو کنند و ادهان بارد در گوش چکانند و اضمدهٔ بارد مضاد آن ادویه مثل برگ عنب‌الثعلب و برگ خرفه و برگ کشنیز و پوست کدو و خیار و آرد جو ضماد نمایند و بهآب آنها گوش را بشویند و چکانیدن شیاف ابیض محلول در ماءالقرع یا شیر دختر با قدری روغن بادام نیز مفید بود و عند کمال شدت حرارت این ادویه و آبها بر برف سرد کرده بکار برند و چکانیدن ماءالقرع تنها نیز عاجل‌النفع است و تلئین طبیعت بخیار شتبر و تمر هندی و آلو بخارا و مانند آن کنند و اگر در مزاج حدت باشد ماءالشعیر بنوشند و شیر بز که بهآب غوره یا آب انار منجمد کرده باشند بر سر نهند و هرگاه بگدازد جدا کنند و واجب نیست که طبیب گمان این امر نماید که مریض در اول معالجه منتفخ خواهد شد بمقابلهٔ مرض با ضداد ادویه که هیجان او کرده اند زیرا که ادویه اوبئی اخلاط و عضو را گرم کرده اند و در آن عضو و اعضای مجاورهٔ آن نکایت پیدا کرده‌اند پس اولاً علاج باستفراغ آن اخلاط فاسد و ازالهٔ حدت آنها از عضو نماید بعد از آن ابتدا به تبرید عضو باضداد ادویه مهیجه مرض کند اقوال حکما سویدی می نویسد که قطور روغن بزرالبنج و کذا آب برگ بنج و آب غرب که آن صفصاف است و کذا آب حشیشه‌الزجاج به روغن گل و کذا نسج عنکبوت در روغن گل جوشانیده و کذا آب انار ترش بشحم آن افشرده بعسل آمیخته و کذا آرد باقلا به روغن گل آمیخته و کذا آب شجره البق در پوست انار جوشانیده هر واحد نافع درد گوش حارست و بقول ابن سرابیون و رازی تقطیر روغن گاوی مسکن وجع حارست مسیحی گوید که هرگاه دردگوش از سوی مزاج حار باشد چکانیدن سفیدی بیضه نیم‌گرم تنها یا با شیاف

ابیض نفع کند و اگر درد سخت باشد اندکی افیون به شیاف ابیض و روغن گل و اندک سرکه حل کنند و گاهی روغن خلاف و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و عصارۀ بعض بقول بارده مثل عنب‌الثعلب و عصی الراعی و کشنیز سبز در گوش میچکانند شیخ میفرماید اگر سبب درد گوش حرارت مفرط باشد لازم است که تبرید دماغ بمطفیات مذکوره در علاج امراض حار دماغی نمایند و در گوش روغن گل نیم‌گرم و سفیدۀ بیضه بچکانند و اگر درد شدید باشد کافور بدان آمیزند و بسلست که روغن بنفشه بکافور وجع گوش را از روغن گل زیاده تسکین میدهد به‌سبب ارخائیکه اندر آن است و ایضاً شیافات مسکن اوجاع چشم بسفیدی بیضه و مانند آن در گوش چکانند و سفیده بیضه را تنها خاصیت عجیب ست و یا شیر به‌آب عنب‌الثعلب و آب کشنیز چکانند و بهتر شیر آن است که از پستان بدوشند که او بسیار نافع بود و یا خراطین را در روغن تخم کدو و روغن نیلوفر و روغن بید و امثال آن و کذلک عصارات که مشابه عصارۀ پوست کدو و جرم اوست و ایضاً استعمال ضمادات مبرد از خارج گوش و بعضی ذکر کرده اند که آب لبلاب در مثل این حالت بسیار نیکوست و عصارۀ شهدانج رطب و اگر ضربان و وجع اشتداد نماید و از آن خوف تشنج باشد از استعمال مرخیات و مخدرات چاره نباشد و طریق آنها در علاج کلی درد گوش مسطور شد خضر و قرشی مینویسند که تعدیل مزاج نمایند با دهان بارد مثل روغن بنفشه به شیاف ماميثا یا شیاف ابیض یا کافور یا آب کدو و خیار یا روغن بنفشه تنها یا روغن نیلوفر به اندک کافور یا روغن گل یا شیر زنان در گوش چکانند و گاهی درین اشیا قدری افیون داخل می‌کنند و به ضمادات باردۀ کشنیز و کاهو ضماد کنند و گاهی احتیاج بعصارۀ بنج برای تخدیر می افتد و گاهی به‌آب گرم نطول می‌کنند و گاهی بر بخار آن گوش می نهند و تسکین وجع آن میکند زیرا که آب گرم تسکین اوجاع آن می نماید و اگر چه مزاج گرم باشد و از استعمال ادویه شدید التبرید احتراز نمایند مگر عند اضطرار بهر آنکه شیء بارد گوش را ضرر شدید می نماید و تلئین طبیعت نمایند بهاءالدین گوید که آنچه منفعت آن مجرب‌ست روغن گل است تنها و به‌آب عنب‌الثعلب آمیخته و جوشیده و گوش بر بخار طبیخ خارخسک و عنب‌الثعلب و بنفشه داشته و بر خار آب گرم که میخ در زمین فرو برند و برکشند و آب گرم در آن ریزند و اشتن و شیاف ابیض بسفیدۀ تخم مرغ سوده چکانیدن و همچنین سفیده و روغن گل با هم و روغن گل و آب کشنیز و سفیده با هم ضم کرده و روغن گاوی نیم‌گرم **علاج درد گوش حار مادی** باید که در دموی فصد سررو نمایند و بعد از آن شیرۀ کاهو نه ماشه تنها خواه با لعاب بهدانه و اسپغول هر یک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله حل کرده بدهند یا گل بنفشه نیلوفر خطمی عنب‌الثعلب بیفزایند و در آخر هلیله مربی بخورانند و اگر حاجت بود تلئین به‌مسهل صفرا نمایند و در صفراوی تمر هندی دو سه توله گل بنفشه نیلوفر خطمی هر یک چهار ماشه عرق مکوه عرق گاوزبان هر یک نیم پاو گلقند یا شربت بنفشه و شربت نیلوفر و شربت

اسطوخودوس دو توله بدهند و عناب هفت عدد زرشک یک توله **459** هفت دانه سپستان بست دانه بیفزایند و بعد نضج به‌مسهل صفرا و حب هلیله تنقیه نمایندو بعد از آن تدابیر که در علاج حار ساذج مسطور شد به‌عمل آرند .... اطبا ابوسهل گوید که هرگاه درد گوش از امتلا حادث شود باید که معالجه به استفراغ آن خلط کنند پس اگر خون باشد به فصد و اگر خلطی دیگر باشد باسهال به‌عده .... سر بغرغره بالجمله اگر با وجع گوش التهاب وجه و ضربان باشد فصد قیفال کنند به‌عده در گوش روغن گل و روغن بید به اندکی سرکهٔ نیم‌گرم چکانند یا شیر زن .... به دفعات در گوش بدوشند بعد از آن اسهال شکم به هلیلهٔ زرد و صبر و سقمونیا نمایند و اگر درد ساکن شد فبها و الا قدری افیون در روغن گل آمیخته اندر .... پس اگر ضربان عود کند و سه روز گذشته باشد بدانند که در گوش بثره است تدبیر آن نمایند بنوعی که مسطور گردد و هرگاه در روی و سر التهاب و درد باشد .... پوست خشخاش اکلیل‌الملک بابونه خطمی آرد جو شیر زنان آب کدو افشرده ضماد سازند بوعلی می نویسد که اگر سبب درد گوش امتلای بدن یا سر باشد استفراغ ناحیهٔ راس از جنس آن امتلا نمایند پس اگر ماده حار باشد به فصد و استفراغ بمنقیات راس از ماده حار کنند بدآنچه در علاج امراض حار دماغی معلوم کرده اند .... تدابیریکه در ساذج گذشت بکار برند صاحب کامل گوید که هر گاه در گوش درد از سوءمزاج حار عارض شود باید که نظر کنند که آیا علامت زیادتی خون .... معلوم می‌شود یا زیادتی صفرا پس اگر خون زائد باشد فصد قیفال نمایند و خون بقدر حاجت برآرند و اگر صفرا غالب بود دوای مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله .... لبلاب و شکر یا بنفشه و شکر و مانند آن بخورانند و در گوش آب خرفه و آب جراده کدو به اندک روغن گل نیم‌گرم چکانند فائده نماید و اگر اندک آب حی العالم .... سرکه خمر و روغن گل چکانند نافع بود صفت دوای نافع درد گوش حار بگیرند روغن گل دو جزو سرکهٔ خمرو آب غوره هر واحد نیم جزو با هم خوب آمیخته در گوش چکانند بماءالقرع و روغن گل و شیر دختران در گوش تقطیر نمایند و همچنین اگر زن شیر در گوش بدوشند و اندک بر آن صبر کنند به‌عده نشف نمایند و بار دوم و سوم باز بدو شد درد ساکن شود .... گوش را بصندل و گلاب و کافور و اندک آب کشنیز و کاهو و آب حی العالم طلا کنند و اگر درد شدید باشد اندکی افیون به روغن گل یا روغن بنفشه گداخته در گوش چکانند .... از عصاره لقاح با قدری روغن گل بچکانند که این تخدیر و تسکین وجع نماید و نشاید که بر استعمال مخدرات ادمان نمایند که آن مورث ثقل سمع گردد ایلاقی گوید که اولاً ....یند اگر در بدن و دماغ اخلاط باشد پس اگر ماده حار بود ابتدا به فصد سررو نمایند و تلئین طبیعت بشربت آلو و شربت بنفشه و طبیخ تمرهندی و طبیخ هلیله کنند و اگر در ماده ... حب شبیار و قوقایا و فیقرا دهند به‌عده غرغره استعمال نمایند پس روغن گل در گوش چکانند و اگر درد عظیم باشد روغن بنفشه به اندکی کافور چکانند و تقطیر شیاف ابیض بسفیدی ... شیر دختران یا به‌آب کشنیز یا

به‌آب عنب‌الثعلب تسکین وجع کند و دوشیدن شیر از پستان نافع است و اگر یک جزو روغن گل را به سه جزو سرکه بجوشانند تا آنکه سرکه برود .... چکانند درد را ساکن کند و خراطین مطبوخ در روغن کل نافع بود و روغن‌های بارد سود دهد ابن هبه الله گوید که اگر جسم ممتلی باشد در ابتدا فصد کنند ... مانعی باشد حجامت نمایند و اهتمام تنقیه بدن از خلط حار به مطبوخ هلیله سازند و اگر از این مانع بود باید که تعدیل طبع بشربت آلو یا به‌آب تمرهندی بشربت نیلوفر یا لعاب اسپغول ... کنند و ماءالشعیر و شیرهٔ تخم خرفه بنوشانند و اگر بدین وجع ساکن نشود آب جرادهٔ کدو و یا آب حی العالم و روغن گل در گوش چکانند و شیر زنان بچکانند و اگر .... و آسیب شدید باشد اندکی افیون به شیاف مامیثا در روغن گل و شیر زنان حل کرده در گوش چکانند و از استعمال ادویه شدید التبرید حذر کنند مگر هنگام ضرورت .... را به گلاب مسح کنند و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و گلاب ببویانند و چون اصلاح یابد بمزورات غذا سازند و در آخر بجهٔ مرغ دهند ابن الیاس گوید که اگر ... خون باشد فصد سررو نمایند و آب خرفه و شیر زنان و روغن گل و یا آب جرادهٔ کدو و خیار به روغن گل در گوش چکانند و به ضمادات بارده مثل کاهو و صندل .... خرفه و ملوخیه تضمید نمایند و تغریق راس به روغن‌های بارد مثل روغننمایند و گل و نیلوفر و خشخاش کنند و یا انرک سفیدهٔ بیضه به روغن بنفشه یا روغن گل بر هم زده در ... وهر صبح جلاب از عناب ده عددو بنفشه پنج درم و شکر ده درم و ترنجبین ده درم و یا خمیره بنفشه ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام دهند و تنقیه بدن .... و هلیلهٔ زرد کنند و اگر سببش غلبهٔ صفرا باشد ادهان باردهٔ مذکور در گوش اندازند و حل طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین و شیرخشت کنند و هر صبح آب انارین بشحم آن .... دو اوقیه با ترنجبین و شکر هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر دهند اگر با تپ و حرارت باشد و مزوره بنوماش بمغز بادام اگر با وی تپ و حرارت نباشد .... می‌نویسد که اگر علامات خون ظاهر باشد نخستین رگ قیفال بگشایند و در دموی و صفراوی جو و بنفشه و آلو بخارا و تمرهندی جوشانیده صاف نموده بدهند و بعد از آن **460** به طبیخ هلیله تنقیه فرمایند بست درم هلیله زرد در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث بماند صاف نموده بنوشند که بغایت سودمندست و سفیدهٔ تخم مرغ و شیر زنان .... ساعت بعد ساعت تقطیر نمودن در حال درد را ساکن سازد و خاصهً که از پستان بدوشند و در صورت اشتداد وجع اندک افیون به شیر دختران حل کرده نیم‌گرم .... ساعت بساعت بچکانند و طلاهای مبرد همچون عنب‌الثعلب و برگ کاسنی و برگ خرفه بر بیرون گوش و حوالی آن ضماد کنند و اگر یک جزو روغن گل با سه جزو .... بر آتش ملائم چندان بجوشانند که روغن بماند و سرکه بسوزد و آنرا نیم‌گرم تقطیر نمایند عجیب‌الاثر است انطاکی گوید که بعد تنقیه خلط غالب تعدیل باصلاح و ادویه کنند و تعین فصد برای دردی است که از خون محض باشد و گاهی در خون و صفرا هر دو فصد کرده می‌شود به‌سبب ردائت کیفیت

و درینجا فصد از .... کنند اگر اصل در دار مضعف معده و کبد باشد و قیفال اگر از دماغ باشد و کحل اگر از هر دو باشد لیکن در صفراوی خون اندک بر آرند به‌عده اگر غلبه خلطی بدا... تنقیه آن نمایند بعد از آن بعد از آن تبرید به مثل روغن کدو و بنفشهو کافور نمایند مطلقاً سوای شرب آنها و به‌آب کشنیز و حی العالم طلاءً و خواب بر مثل گل سرخ .... و اختیار مبردات خون و التهاب صفرا مثل آلو و تمرهندی و عناب شرباً و کدو و خرفه غذاءً **علاج درد گوش حار ورمی و بثرهٔ گوش** فصد سررو کنند و اگر حاجت افتد زلو نیز چسبانند و تبرید و انکباب که در حار ساذج مسطور شده بکار برند و عنب‌الثعلب جدوار صندل رسوت گل ..... در آب کشنیز سبز سائیده اطراف گوش را ضماد نمایند و طلای نرد به‌آب کشنیز سبز و عنب‌الثعلب سبز سائیده و ضماد کردن نیز نافع و با صندل سرخ فوفل حضض گل ارمنی و ... شیاف مامیثا و قدری زعفران کوفته بیخته به‌آبهای مذکوره یا گلاب ضماد نمایند و یا آرد جو عنب‌الثعلب صندل سفید صبر اکلیل‌الملک عوض عدس و زعفران داخل کنند و در انتها بابونه آرد باقلا افزایند و عند شدت وجع قدری افیون اضافه کرده در سفیدی بیضه مرغ آمیخته ضماد سازند و اگر سفیداب ارزیز مرو است هر واحد یک درم فوفل حضض اقاقیق هر یک دو درم صندل سفید مامیثا هر یک سه درم گل قیمولیا پنج درم گل ارمنی ده درم کوفته بیخته به‌آب کاسنی مکرر طلا کنند جهت مادهٔ اورام ماتهمه گوش مفید بود و همچنین قطور نمایند ابیض کافوری در شیر دختران و سفیدی بیضهٔ مرغو لعاب اسپغول آمیخته نافع و چکانیدن سفیدی بیضهٔ مرغ برو.... ممزوج کرده نیز مزیل ورم و مسکن در دست و کذا تقطیر روغن گل و شیر دختران مخلوط کرده مفید است و اگر احتیاج ببینند بعد نضج ماده به‌مسهل بارد تنقیه نمایند و گویند خطمی به روغن گاو پخته ضماد کردن مسکن الم و مزیل ورم حار گوش ست و کذلک ضماد گل بنفشه تخم کتان هر واحد یک جزو گل خطمی دو جزو کوفته به‌آب پخته نافع و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تپ شدت مند بدانند که ریم میکند پس لعاب حلبه لعاب تخم کتان لعاب تخم مرو به شیر دختران آمیخته نیم‌گرم در گوش چکانند تا که نضج یافته منفجر گردد و ایضاً انفجار اضمده و بخورات منضجه بکار برند مثل برگ نیب و برگ بکاین و برگ آس هندی که به گلاباس مشهورست و یرگ توت و جز آن دمیدهٔ گندم با قدری پیاز و نمک در شیر پخته گوش بندند و آب پیاز سفید به سفیدی بیضهٔ مرغ در گوش چکانند و بعد انفجار آنچه در قرحه گوش خواهد آمد برای تصفیه ریم و اندمال قرحه بکار برند و آنجا که ورم حار گوش از نزله باشد عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت نیلوفر داخل کرده بیاشامند و گاهی بهدانه نیز افزوده می‌شود و اگر با هذیان باشد و آن مهلک است بعد فصد و حجامت قفا و تبریدات اسطوخودوس گل بنفشه جوشانیده و شیرهٔ مغز تخم تر بوز شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بدهند به‌عده مسهل صفرا دهند و با ورم گلو و تپ گرم باشد عناب چهار دانه گل بنفشه شاهتره هر یک

چهار ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله داخل کرده .... چهر ماشه پاشیده بنوشانند و یا اطریفل کشنیزی توله خورده عناب پنج دانه گل گوش گل نیلوفر خطمی گاو زبان هریک چهار ماشه سپستان نه دانه در آب گرم خیسانیده صاف نموده شیرهٔ سفیدی بیضهٔ مرغ خشک چهار ماشه شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و برگ عنب‌الثعلب برگ نیب گل بنفشه گل خطمی بابونه اکلیل‌الملک پشک بز در آب جوشانیده بخار آن به‌گوش بگیرند و حضضض مکی حضض هندی صندل سرخ گل خطمی عنب‌الثعلب کوفته بیخته در آب عنب‌الثعلب تازه و مغز فلوس خیار شنبر سرشته گرداگرد گوش ضماد نمایند و ... مع آماس گاو زبان عناب بنفشهعنب‌الثعلب شاهتره جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه آمیخته بنوشند و مغز فلوس در عرق بادیان حل کرده نیم‌گرم بر ورم طلا نمایند غذا .... یاشله با دال مونگ یا آشجو و بدانند که بخور از شیر بز مسکن در دست و اگر با جوش خون در آخر ربیع از ریزش نزله بر گلو و گوش و رم گوش و تبخاله گلو بهمرسد بعد فصد سررو از طرف لعاب بهدانه شیره عناب شیرهٔ کشنیز خشک شیره کاهو عرق گاو زبان عرق نیلوفر شربت نیلوفر خاکشی بدهند و طلای نرد به‌آب کشنیز سبز سائیده بالای گلو طلا سازند و غرغره لعاب **461** آب کشنیز سبز آب برگ حنا شیره کاهو به‌آب برآورده غرغره نمایند و یا عوض طلای نرد جدوار حضض صندل سرخ گل ارمنی مساوی به‌آب مکوه سبز یا کشنیز سبز بر ورم گلو ضماد سازند و شیاف ماميثا یا مهاوطی به‌آب مکوه سبز در گوش چکانند و وقت شام لعاب بهدانه عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق گاو زبان عرق مکوه شربت نیلوفر خاکشی بنوشند تعلیم اگر ورم خارج ثقبهٔ گوش در اجزای غضروف باشد بنظر در آید و آن قلیل الخطرست درد شدید و تپ در آن لازم می‌باشد معالجهٔ او بآرد جو نمایند که در میفختج پخته ضماد کنند یا آرد باقلا بنفشه خطمی آرد جو بابونه اکلیل‌الملک کوفته بیخته به‌آب نیم‌گرم و روغنبنفشه سرشته ضماد نمایند و بس است که ضماد عنب‌الثعلب و روغن کنجد و آرد گندم نیم‌گرم کفایت میکند و کذا تضمید گوش بخشخاش سفید کوفته به اندک آردجو پخته و اگر در شراب بپزند و با قیروطی معمول بشحم بط مخلوط کرده ضماد نمایند تحلیل صلابت و ازاله ورو و تسکین وجع کند و درینجا وادعات استعمال نکنند بلکه خرقه در آب گزم تر کرده یا نمک گرم نموده تکمید گوش نمایند و بعد دو روز یرگ کرنب در روغن زرد کهنه بیخته بر ورم نیم‌گرم ضمادنمایند تا که تحلیل نماید و یا آب کرنب و روغن کنجد را یک جوش داده ارد باقلا بر آن پاشیده نیم‌گرم بدان ضماد نمایند تفهیم تدبیر بثره گوش مثل تدبیر ورم است و ایضاً شیره عناب لعاب بهدانه عرق گاوزبان عرق کاسنی شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و انزروت مرمکی مرداسنگ روغن گل شهد به‌آب برگ نیب با هم آمیخته پارچه را آغشته در گوش گذارند و بقول شیخ اکثر در آن طبیخ انجیر طبیخ انجیر بگندم چون در گوش بچکانند یا از آن فتیله

سازند کفایت باشد و به بخور آب گرم و غیره مسکنات وجع که مذکور شد تسکین درد نمایند و ایضاً پیه بط یا پیه ماکیان در روغن کنجد گداخته مکرر در گوش اندازند چون درد ساکن شود لعاب حلبه و غیره که مذکور شد برای نضج اندازند و انکباب نمایند و هر گاه منفجر شود و ریم براید فتیله بعسل آغشته در دهن گرم کرده اند اندر گوش گذارند پس از آن اندکی زاک سوخته بدمند خشک خواهد شد و اگر ریم غلیظ بود قدری زنگار بسکنجبین عسلی حل کرده با یک قطره زهرهٔ گاو و یک قطره روغن بادام بچکانند اقوال حذاق مولف اقتباس و خلاصه می نویسد که در ورم دموی و صفراوی چارهٔ جز تقلیل ماده و تسکین درد و تپ نباشد پس اگر غلبه خون باشد بتعجیل تمام رگ قیفال زنند و حجامت با شرط بر پس سر و گردن و کتفها و ساقها به دفعات کنند و سرهای هر دو گوش را شرط زنند و شربتهای سرد و کشکاب بدهند و روغن گل به اندک سرکه جوشانیده نیم‌گرم چکانند و بفاصله سه تا چهار روز استفراغ به مطبوخ هلیلهٔ زرد و زردآلو و آلوبخارا و شیر خشت و ترنجبین که مقوی برگ سنا باشد باید کرد پس شیاف ابیض کافوری در روغن گل حل کرده ....نند و یا شیر زن تنها در گوش دوشند و از خارج بطحلب و آرد جو و صندل سفید و کشنیز خشک و گل ارمنی هر یک سه ماشه در آب برگ مکوه سبز و کشنیز سبز و گلاب ضماد نمایند و بعد دو روز اعاب بیخ بشکال با روغن گل بچکانند و طلای نرد علویخان به‌آب مکوه و کشنیز طلا کنند و اگر غلبهٔ درد باشد روغن گل و سرکه با روغن ...ثل قطور نمایند و لعاب بیخ بشکال با روغن بابونه و سرکه و آب مکوه طلا کنند و به‌آب تاتوره ضم کرده بهتر بود و مریض را بمخدرات چون حب‌الشفا بیهوش داشتن ... انفجار ورم تدبیر قوی ست و شربت نیلوفر چهار توله نوشانند و غذا آش جو بشربت بنفشه دهند و چون درد ساکن شود بنابر پختن ... حلبه و تخم مرو و آب پیاز خام و شیر خر برابر آمیخته در روزی هفت هشت مرتبه چکانند تا همان روز پخته شده رو بانفجار آرد به‌عده به جهت پاک کردن ریم آب گندنای سبز و آب نیب به‌آب پیاز و عسل برابر اندازند بکرات و مرات تا خوب پاک گردد پس جهت اندمال زاج سفید در مرهم مصری آمیخته در گوش گذارند مسیحی گوید که اگر وجع از فلمغونی خارج گوش باشد خطر اندک بود و اگر از فلمغونی در داخل گوش باشد در آنجا خطرست به‌سبب قرب موضع از دماغ و لهذا سزاوارست که فصد قیفال و حجامت ....ن نمایند و ماءالفواکه که در آن هلیلهٔ زرد و بنفشه باشد بنوشانند و در گوش آب پوست کدوبه روغن گل چکانند و مامیثا در شیر دختران حل کرده و اندکی افیون بوران پخته بچکانند و اگر فلمغونی شدیدالحراره و تهلب نباشد بگیرند روغن گل یک جزو و مثل او سرکه و هر دو در شیشه کرده بر خاکستر نیم‌گرم نهند تا سرکه فانی شود نیم‌گرم ...ش چکانند و یا مامیثا در سرکه سائیده در گوش تقطیر نمایند و اگر درین اندکی زعفران اندازند بهتر باشد و اگر درد ضعیف باشد و در آنجا تپ نباشد و نه تلهب .... اندک مرهم باسلیقون و در روغن ناردین اگر فصل سرما باشد

و یا در روغن گل اگر وقت گرما باشد حل کرده در گوش چکانند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش .... خائص باشد و در آن مخاطره است به‌سبب قرب آن از دماغ تا آنکه ورم جمع شود و ریم کند پس واجب است که بعد فصد و استفراغ اولاً ملینات مبردات استعمال نمایند .... شیر بتکرار تا روز سوم و همچنین روغن گل مطبوخ بسرکهٔ که در حار ساذج مذکور شد بعد از آن لعاب حلبه و غیره که در ذیل علاج این مسطور شد و آب لبلاب ..... این وقت نافع بود و کنجد سوده درین آزموده است به‌عده دائم که او به زیت مائل بحرارت استعمال کنند و باید که زیت شیرین باشد و با وجود آن نیم‌گرم بود **462** و پنبه بر سر میل باریک پیچیده در آن آلوده در گوش بکرات و مرات گذارند و از خارج بملینات منضجه ضماد نمایند و اگر درد شدید القوه نباشد و از ابتدا تجاوز کرده باشند باید که در گوش پیه روباه یا ورل یا مرهم باسلیقون به روغن گل یا به روغن حنا و یا پیه بط یا پیه رخمه یا مرهم از پیه ماکیان و بط چکانند و هرگاه ورم شدید الحراره نبود در آن دوای معمول از پیه بز گداخته بعسل و میفختج و زوفای رطب هر واحد مساوی پیه مذکور آمیخته در گوش گذارند و آنچه قوی تر ازین است و بقوت نضج میدهد این است مرداسنگ سفیداب هر واحد اوقیه کندر غبار آسیا راتیانج هر واحد سه اوقیه زیت یک رطل پیه خنزیر یا پیه بز تازه دو رطل لعاب بزرکتان بقدر کفایت مرهم سازند و گاهی احتیاج بمخدرات افتد پس بطریقیکه در بارد ساذج مذکور گردد استعمال نمایند و چون مستحیل بمده گردد لعاب بزرکتان به روغن گل یا روغن بابونه و سائر اشیا که در به‌آب قرحه گفته شود استعمال کنند مجوسی گوید که هر گاه در گوش ورم حار یا بثره عارض شود باید که فصد سررو نمایند و اخراج خون به‌حسب طاقت مریض و سن و مزاج او و وجوب کمیت مرض کنند و در گوش شیاف ابیض و شیر دختران حل کرده چکانند و به دوشیدن شیر از پستان در گوش امر کنند که این تسکین وجع کند و از خارج گوش اسپغول و آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب‌الثعلب و مانند آن ضماد به‌عمل آرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یک جزو نیلوفر و بابونه و اصل‌السوس هر واحد دو جزو بنفشه و بیخ خطمی هر واحد سه جزو همه را باریک سائیده و به‌آب عنب‌الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز و طحلب سرشته ضماد نمایند و باغذیهٔ صاحبان تپ اغتذا نمایند و از اغذیه حاره و مبخره منع کنند و اگر با وی تپ باشد در تبرید افزایند و اگر ورم بایت تدبیر ساکن نشود بدانند که ورم جمع می‌شود و ریم میکند پس لعاب تخم کتان و لعاب حلبه به شیر دختران هر روز به دفعات در گوش چکانند تا آنکه ریم از گوش خارج شود بعد از آن بعلاج قروح معالجه نمایند و اگر ورم تحلیل انجامد و از آن بقیه غلیظ باقی ماند بابونه و اکلیل‌الملک به‌آب جوشانیده اندکی از آب آن گرفته به اندک روغن بنفشه نیم‌گرم در گوش چکانند و اگر این ادویه را در آفتابه پخته بر سر آن انبوبه نهاده بخار آن به‌گوش رسانند بدان انتفاع یابند و بقایای ورم را تحلیل کند و آن اب قوی‌الحراره نباشد بلکه معتدل بود سعید گوید که اگر از

فصد قیفال مانعی باشد حجامت کنند و بعد استفراغ شیاف مذکور در قول سابق چکانند و تبرید بیخ گوش به‌آب حی‌العالم و آبهای مذکوره نمایند و تدبیر مریض بتدبیر صاحبان حمی کنند و از غذا منع سازند پس اگر الم ساکن نشود و ورم تحلیل نگردد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه و لعاب تخم مرو در گوش چکانند به‌عده اگر اعراض بغیر رشح ساکن شود و ورم تحلیل شود و اگر ساکن نگردد روغن گل و روغن گوش نیم‌گرم در گوش چکانند و اگر بعض ورم به‌سبب کثرت ماده بخارج گوش میل کند این ضماد نمایند ارد باقلا آرد جو آرد گندم هر واحد یک جزو نیلوفر بابونه اکلیل‌الملک گوش بیخ خطمی هر واحد دو جزو کوفته بیخته به‌آب عنب‌الثعلب و روغن بنفشه نیم‌گرم بر موضع ضماد کنند و هر گاه ورم بشگافد و ریم جاری گردد روغن گل و شیر دختران در گوش چکانند و هر گاه قرحه پاک گردد به‌مرهم مرداسنگ مرکب علاج کنند و چون صلاح یابد بمزورهٔ آب غوره و سماق و در آخر بچوجهٔ مرغ مطبوخ باین آبها غذا سازند ابن الیاس گوید که اگر درد گوش از ورم یا بثره حادث در آن باشد فصد و تلیین طبیعت بماءالفواکه و شیر خشت و ترنجبین یا به مطبوخ فواکه یا به مطبوخ هلیله کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بنفشه تر یا خشک پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر مع خشخاش و بر بیخ گوش نرد به‌آب کشنیز و صندلین و عنب‌الثعلب طلا کنند و اگر درد ساکن نشود نیلوفر سه درم بابونه بنفشه خطمی و بیخ آن هر واحد پنج درم باقلا و جوهر واحد ده درم باریک سائیده به‌آب عنب‌الثعلب و روغن بنفشه و آب کشنیز ضماد نمایند و از تناول لحوم حذر کنند و اگر از مادهٔ بقیهٔ غلیظ باقی ماند اکلیل‌الملک بابونه شبت بنفشه خطمی در آفتابه آهنی جوشانیده محاذی بزالهٔ آن گوش را بدارند و آنچه تسکین وجع حادث از ورم و بثره کند تقطیر حبهٔ افیون مصری با دو حبه جند بیدستر و به شیر دختران است و باقی در قول مجوسی گذشت ابومنصور گوید که اولاً فصد قیفال نمایند و تلیین شکم به مطبوخات لینه کنند و در گوش سفیدهٔ بیضهٔ نیم‌گرم یا به شیاف ابیض با آب پوست کدو به روغن گل و مامیثا به شیر دختران چکانند که تسکین درد کند و اگر وجع صعب گردد در آن چیزی از روغن‌های بارد یا آب بقول بارد که در ساذج گذشت بچکانند و اگر وجع از سه روز تجاوز کند در روغن کنجد پیه بط یا شحم مرغ گداخته بکاتر برند پس اگر ریم جمع شود کم خطر باشد و اگر جمع نگردد آن شدیدالخطر بود به‌عده اگر لهیب و ضربان ساکن نشود بآرد جو مطبوخ در میفختج برگوش ضماد نمایند و بآرد باقلا بابونه و بنفشه خشک و یا آرد جو و خطمی و اکلیل‌الملک ضماد کنند و لحم بقر را بر آتش نهند و آبیکه از آن سیلان کند در گوش چکانند و یا بگیرند آب عنب‌الثعلب و روغن کنجد و گرم کنند و بر آن آرد گندم پاشیده ضماد کنند و یا آب کرنب و روغن سوسن گرفته یک جوش داده بر آن آرد باقلا پاشیده نیم‌گرم ضماد سازند و غذا سکبا.... یا نارباج یا زیرباج یا سرکهٔ زیت و اشیای حامضه دهند و چیزهای حریفه مثل سیر و پیاز و گندنا ترک

نمایند پس هر گاه ریم ظاهر گردد علاج قرحه کنند خضر گوید **463** ... و استفراغ نمایند و هر روز آنچه تعدیل مزاج کند مثل شربت آلو و نیلوفر بلعاب اسپغول یل بشربت بنفشه استعمال کنند و از غذا برمزورات و بقول مثل ...ناخ و کاسنی اقتصار ورزند و ورم غائص را شیر تازه و شیاف ابیض یا گوش گل به اندک سرکه پخته در ابتدا نافع است برای ردع ماده و بعد از آن روغن گل ... حلبه یا لعاب تخم کتان پس اگر درد شدت کند به‌آب گاو کهنه تسکین وجع بالخاصیه کند و هرگاه منفجر شود جلاب نیم‌گرم به روغن بادام شیرین در گوش چکانند ...شود تخم مرو در آن افزایند انطاکی گوید که در علاج ورم غائص گوش جای طمع نیست خصوصاً هر گاه با وی اختلاط ذهن و حرکت سر و اشک باشد و غایت .... در علاج اورام زیاده کرده شود ملازمت تلیین است بملبنات مناسبه و روادع و نافع ترین چیزها قطور روغن گاو کهنه است به مثل اشق و انزروت مطلقا .... گل در ورم حار و روغن بابونه در بارد گیلان گوید که اگر مشارک وجع گوش عصبهٔ مؤدیه برای حس باشد و علامتش ثقل سمع و عظم الم و احساس آواز منقع .... بعد وقت در گوش و گاهی جریان اشک از چشم یا سیلان رطوبت از منخرین و گاهی با وی تپ بود در آن وقت باید که علاج بکمال آهستگی کنند زیرا که هجوم .... و سختی گاه مؤدی بتزید ورم گردد و به‌سبب اتصال حجاب موضوع بر دماغ از آن سرسام پیدا شود و علاجش آن است که تضمید گوش از خارج نمایند بدآنچه .... رشد و در گوش روغن سوسن مخلوط به کشنیز اندازند و بدان رفق نمایند و اگر از آن سیلان کند دوا در آن انداخته ثقبهٔ گوش را بصوف نرم یا اسفنج تازه در همان ....تر کرده بند سازند و بالجمله گوش را چیزی الم رساند لاحق نشود پس اگر در وسط علاج مزاج مریض گرم گردد فصد قیفال نمایند و اخراج خون بقدر قوت او کنند ...هال طبیعت بتمر هندی و آلو و عناب و ترنجبین و خیار شنبر یک دفعه یا دو دفعه نمایند و لزوم ماءالشعیر کنند و گوش را از خارج این ضماد سازند بگیرند بزرقطونا و برگ ...گ و برگ بنفشه و برگ خطمی و عصی‌الراعی و حی العالم و اطراف کاسنی و همه را باریک سائیده بر آن اندک آرد جو که آنرا نیم‌کوفته در آب سرد تر کرده باشند انداخته پس آن آب را .... ادویه سازند و جزوی و افراز شیاف ماميثا بر آن انداخنه صلایه کنند تا باریک گردد و مثل مرهم شود به‌عده بر خارج گوش ضماد کنند و اگر از حمرت ظاهر در سطح گوش وجع ....صماخ و سرخی اندر آن باشد واجب است که از نکایت عصبه مؤدیه برای حس حذر کنند و الا نکایت عظیم گردد و گاه بسرسام گرم انجامد و آنچه در گوش او نهند و در آن ... رند کشنیز مخلوط به شیر دختران است که دائم بریزند و اگر از این ساکن شود بهتر ئ ال بگیرند سرکه معتدل در ترشی که کهنه نباشد و در آن بوزن یک حبه یا دو حبه ...ان حل کرده بچکانند و سوراخ گوش را بصوف بند کنند و ضماد مذکور بر خارج گوش گذارند و اگر قوت اطاعت کند تعاهد به فصد قیفال در هر بست روز و حل طبیعت ... مذکور شد و نوشیدن ماءالشعیر نمایند و در

غذا بر مزورات زیادتی نکنند و هر گاه مرض زائل شود و عقب او ثقل در گوش بماند باید که مبادرت بمعالجه ثقل ننمایند ... صحت او مستحکم شود ببعد ایام از مرض بعد از آن نظر بمزاج علیل نمایند پس اگر بحالت طبیعی عود کرده باشد در گوش او این دوا نهند بگیرند خربق سفید نیم درم سنبل‌الطیب نیم دانگ و سائیده در عسل کف گرفته حل کنند و اگر ازین ثقل زائل نشود در آن ترياق الاذن اندکی بفتیله پنبه در گوش نهند که آن ثقل را در .... روز زائل کند و اگر مزاج از استعمال این تریاق متغیر گردد و شیر زنان حل کرده بارد بالفعل آنرا استعمال نمایند **علاج درد گوش بارد ساذج و ریحی** اسطوخودوس گل گوش بادیان انیسون جوشانیده گلقند عسلی با شهد حل کرده بنوشند وبابونه افسنتين اکلیل‌الملک هر یک یک توله در شیر گاو نیم آثار جوشانیده بر .... آن انکباب نمایند و انکباب برگ نیب اجوائن به‌آبرنگ جوشانیده و یا پشک بز و اجوائن در بول انسان جوش داده نیز مفید است و گوش بابونه و سوسن و بلسان نیم‌گرم کرده ... چکانند و چکانندن روغن ترب در روغن بادام تلخ نیز درین به‌آب مجرب است و اگر تسخین و تحلیل زیاده مطلوب باشد جند بیدستر و فرفیون نیز در یکی ازین روغن ها آمیخته بکار برند روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آن است و یا قسط حرمل زنجبیل در آب سائیده قرص بسته در روغن سزشف بسوزند و صاف کرده بدارند و چند قطره نیم‌گرم در گوش چکانند و این روغن نیز برای درد گوش بارد معمول است تخم ترب نیم‌کوفته افسنتين رومی هر واحد دو مثقال در آب جوشانیده صاف نموده روغن بادام تلخ سه مثقال داخل کرده باز ... ملائم بپزند تا آنکه آب جذب شود فرود آورده جند بیدستر حب‌الغار هر واحد یک دانگ مرمکی یک نیم دانگ سائیده داخل کرده نکهدارند و بکار برند و سه قطره شیرهٔ برگ زقوم .... چکانیدن درد را ساکن میکند و گاهی زقوم در روغن سوخته اندر گوش می اندازند درد بارد ریحی را مفید می‌شود و همچنین آب برگ سدرسن معمول است ...رند گردهٔ نر گاو و قدری از پیه آن و نمک سوده بر آن بپاشند و نیم بریان کرده افشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند به جهت گرانی گوش و درد آن مجرب است **464** و ایضاً خردل کوفته به روغنی گرم بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند و بر طبیخ شلجم تنها یا با خردل یا بر طبیخ برگ نیب نمایند و کذا گرفتن بخار گل بابونه تازه یا خشک .... آب پخته درد بارد و ریحی را مجرب ست و انکباب بر طبیخ مرزنجوش تنها یا با جاوراس نیز مجرب و ابن بیطار در کتاب مغنی ذکر کرده که اگر پیاز را بکاوند و در آن بول بقر پر کرده بر آتش گذاشته بجوشانند و در گوش اندازند درد را زائل کند و این مجرب است و همچنین ترب را کاویده در آن روغن گل پر کرده جوشانیده در گوش چکانیدن و کذا گوش خستهٔ شفتالو چکانیدن مزیل وجع بارد گوش مجرب است و کذا مهاور در شیر زنان حل کرده قدری عسل آمیخته نیم‌گرم قطور کردن ازالهٔ درد می نماید و آب ادراک و روغن کنجد و عسل و نمک هندی مساوی آمیخته نیم‌گرم در گوش چکانیدن از مجربات اهل هندست و کذا

برگ آگهه تازه که مائل بزردی باشد بر آتش گرم کنند و به اندک روغن گاو چرب کرده بمالند و بیفشارند و چند قطره در گوش چکانند و اگر سیر سبز کوفته در برگ آگ چیده پس گرم کرده افشرده بچکانند قوی تر باشد و تقطیر آب پودینه تازهمخلوطبماءالعسل همین عمل دارد و تقطیر آب ترب و شهد و آب ترب به روغن گل پخته و یا آب پیاز مطبوخ به‌دستور نافع و مومیائی اصیل یک حبه در روغن گل حل کرده چکانیدن مجرب ست و یا آب سیر بزهرهٔ .... جوشانیده و یا حلتیت بکار برند و کذا آب برگ سرس و یا پس افگنده مگس در قدری آب حل کرده و کذا اب برگ گهیکو از نیم‌گرم قطور نمایند و یا گهونگچی مقشر در روغن تلخ سوخته صاف کرده در گوش چکانند و ایضاً برای درد گوش که از برودت باشد آب ادرک یا شیرهٔ برگ پان در گوش انداختن و سونئهه و افیون و بیخ ارند بر حوالی گوش ظلا کردن مجرب صاحب تکلمهٔ هندی ست و اگر بزرالبنج حرمل هر یک دو دام کوفته در نیم رطل اب شب تر کرده صبح بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف نموده ربع رطل روغن ... داخل کرده باز بجوشانند تا روغن بماند و وقت شدت درد بچکانند در تسکین آن مجرب است و بعضی مال کنگنی نیز می افزایند و اگر فتیله را به‌آب مرزنجوش تازه تر کرده مغز ... استهٔ شفتالو سوخته سائیده بر آن پاشیده در گوش گذارند نیز مجرب است و صبر سقوطری در روغن گل و روغن گاو کهنه حل کرده در گوش نیم‌گرم چکانیدن نیز مسکن درد و نهایت مفید است و یا کچله قدری به‌آب سائیده در گوش مخالف نیم‌گرم چکانند که نافع درد گوش بارد است و بدانند که درد گوش ریحیتکمید بسبوس گندم و جاورس و نمک نافع و کذا تکمید بپارهٔ پنبه در زیت نیم‌گرم آلوده سودمند و نطول از بابونه و خطمی و نعناع و کوکنار نافع است و همچنین تقطیر ادهان حاره مع جند بیدستر و یا ثوم مطبوخ در زیت مفید و گویند که قطور بورق در سرکه حل کرده و کذا شاخ گوزن به روغن خیری حل کرده و کذا روغن قثاءالحمار و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن بادام تلخ و کذا نطرون در روغن مذکور حل کرده و کذا روغن بلسان هر واحد محلل ریاح بارد گوش است و کذا زوفای خشک صعتر بابونه اکلیل‌الملک برگ غار اسطوخودوس شبت عاقرقرحا پوست خشخاش نمام قیصوم برگ ترنج پودینه جمله یا هر چه بهمرسد در آب جوشانیده بر بخار آن انکباب و بثفل آن ضماد و به‌آب آن نطول سازند که در گوش ریحی و بارد را نافع است و اگر کنجشک نرخانگی را گرفته دم او کنده و پرهائیکه حوالی مقعدش باشند دور کرده در آن را در سوراخ گوش نهاده دارند تا ریح بتمامه .... بحدیکه کنجشک بیاماسد به‌عده آنرا دور کرده تکرار نمایند و اکثر نوبت بدوم نمی رسد و همه ریح از گوش بر می آید و درد زائل می‌شود و این علاج از مخترعات انطاکی است و تخلف نمی کند و ابو منصور گوید که دوا برای ریاح غلیظ عجیب است برنجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن بجوشانند و اندکی جند بیدستر در آن حل کرده بچکانند و یا آب سداب بری مخلوط بعسل نیم‌گرم چکانند و بتقلیل غذا امر کنند و

آنچه از ریاح غلیظ بارد مرتقی از معده باشد اول تنقیه بدن به‌مسهل بلغم نمایند و اگر قوت اطاعت کند و فصل موافق باشد به‌ادویه منقی معده و سر و سائر اعضا استفراغ فضول کنند و این دوا همین نفع دارد بگیرند ایارج فیقرا دو ثلث درم افسنتین دو ثلث درم تخم کرفس بادیان رب السوس هر واحد نیم درم زنجبیل فلفل سفید ماميران هر واحد دو دانگ سقمونیای مشوی مع زعفران یا مع قرنفل یا مع سنبل در سفرجل یک دانگ همه را بوزن چهار درم بسایند و دو حصه کرده به‌آب مطبوخ مرزنجوش سزشته حب‌های کوچک سازند و نصف از آن بخورند و بنخوداب که در آن اندک پودینه نهری پخته باشند غذا سازند و سه روز صبر کرده نصف باقی بخورند و در ابتدای این علت البته فصد نکنند و اگر خطا به فصد در اول این علت واقع شود مؤدی بسرسام بارد گردد و آنچه در گوش برای این مرض نهند و آل.... بسیار نافع است و آنرا در اسرع مدت زائل کند این است که بگیرند روغن خیری و روغن یاسمین و در آن مغز پیاز معروف به بلبوس بریان کرده و بابونه و برگ اقحوان هر واحد نیم درم و اسقوردیون فلفل سفید تخم سداب هر واحد دو دانگ قرنفل یک دانگ گل اقحوان یک درم جوشانیده صاف کرده یک جزو ازین روغن و یک جزو روغن ناردین گرفته آلوده در گوش نهند و تمام روز بدارند و در شب تجدید فتیلهٔ دیگر نموده بر گوش آلم بخوابند اگر ممکن باشد و الا بر پشت خواب که خیلی مفید است و در یک .... ازالهٔ آن می نماید و چکانیدن دیگر ادهان حاره مثل روغن غار و بیدانجیر و غیره مدبر به‌آب پیاز و سداب و در شراب کهنه فرفیون حل کرده نیز نافع است و بشو.... **465** ...شک برّی یا اهلی مع نخود و دارچینی غذا سازند و آنچه از ریاح غلیظ منحل از فضول مستکنه در سر بسوی گوش باشد تنقیه دماغ به‌مسهل گرم و حب ایارج و غراغر نمایند .... تدابیر به‌دستور سابق به‌عمل آرند و چکانیدن زهرهٔ گاو گرم کرده در گوش نیز مسکن درد ریحی و بلغمی است و آنچه از ریاح متولده از مشی در یوم بارد در هوای سرد باشد ... گوش بمالیدن و چکانیدن روغن‌های گرم و دخول حمام و ریختن آب گرم بر سر و نهادن گوش بر تابهٔ گرم و نطول از طبیخ شبت و بابونه و اکلیل‌الملک و برگ غار و مرزنجوش و نمام و قیصوم و گرفتن بخار شلجم و نهادن خردل کوفته با دهان حاره سرشته گرم نموده بر گوش و گذاشتن تخم حلبه پخته در پارچه نازک بسته گرماگرم بر گوش و استعمال ضمادات مذکوره در صداع بارد یا به زیت نیم‌گرم پنبه تر نموده سودمندست مگر آنکه بدن ممتلی باشد که درینصورت اولاً استفراغ فضول از بدن کنند تا گوش گرم نگردد و اخلاط بسوی سر منجذب نشوند و از چیزیکه در مثل این علت بدان امر می‌کنند بخور طبیخ شلجم مع خردل است و آنچه ازین همه غنی سازد این است که بگیرند تریاق الاذن و در ثقبهٔ گوش بدان .... کنند و از پنبه آنرا بند نمایند که فی‌الحال تسکین درد نماید و بلحوم کبوتر بچه و کنجشک مع شلجم غذا سازند و آنچه از ریختن آب سرد بر سر و فرو رفتن در آن باشد تمریخ سر نمایند .... مؤخر به روغن خیری و روغن

ناردین و غیره ادهان حاره و قطور آنها در گوش و در جمیع این معالجات تفقد مزاج مریض و اعتبار مرض در زیادتی و نقصان باید کرد و ازین غافل نشوند و آنچه از استعمال ادویه بارد مثل افیون و کافور بر گوش باشد مقابلهٔ آن بدوای مضاد این ادویه باید کرد پس اگر موجب درد افیون باشد مقابلهٔ ....به صمغ سداب و فرفیون اندک و روغن‌های گرم و تریاق‌الاذن واجب بود و اگر کافور باشد مقابله به اندک سنبل‌الطیب و اندک زیاد که معروف به مسک ابیض است باید کرد و تریاق مذکور نیز نافع بود و باید که معالجهٔ این امراض بتدریج باشد و بر گوش هجوم به‌ادویه قویه دفعةً نکنند اقوال اکابر سویدی گوید که قطور روغن حب ...مش تلخ در گوش برای وجع گوش بارد مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که قطور شونیز بیخ رجل الحمامه برگ لبلاب سلخ الحیه پیاز عنصل صرصر فرفیون حنظل تازه سرطان ثمر حدق مورچه ثوم هر واحد در زیت جوشانیده صاف نموده و کذا بعض شحوم مثل شحم عجل و یا شحم اوز تنها یا با زوفای رطب یا به روغن شقائق‌النعمان و یا شحم اوز پنج درم زعفران یک درم افیون نیم درم و یا شحم بط به روغن بان یا به روغن ناردین و یا پیه ماکیان بوزن او آب پیاز و یا پیه خرس به روغن سوسن و یا شحم دراج نیز نافع و کذا کندش وکذا لادن محلول به روغن گل تنها یا به اضافهٔ آب سداب و کذا زنگار به روغن بادام تلخ یا عسل و کذا آب چقندر بعسل جوشانیده و کذا جندبیدستر یک حبه به روغن ناردین یا به روغن بان از ابول نر گاو تنها یا به نطرون و کذا آب سرگین خر به روغن بان و کذا طبیخ بادروج و کذا زهرهٔ کبش و کذا سلخ الحیه در شراب کهنه جوشانیده و کذا مصطکی قیراط در روغن یاسمین حل کرده کذا قلقند و کذا قصب الزریره مطبوخ و کذا قنه به روغن سوسن یا به روغن قنب محلول و کذا روغن ایرسا و کذا روغن سوسن مخلوط به‌شراب کهنه و کذا آب سداب .... پوست انار پخته و کذا حب‌الغار و شراب کهنه و روغن گل پخته و کذا دارچینی و کذا سرکهٔ عنصل و کذا آب گندنا به سرکه و روغن گل و کندر و کذا مر به شیر زنان و کذا آب برگ دراقن و کذا آب شوکران و کذا انیسون به روغن گل و کذا شحم حنظل دو درم اسنان ثوم سه عصاره سداب ده درم و زیت بقدر غمره جوشانند تا روغن بماند و کذا روغن کدوی تلخ و کذا آب شبت در پوست انار پخته و کذا روغن کدوی تلخ در بادنجان کاویده پر کرده بر آتش نرم پخته و کذا روغن بان به‌شراب کهنه و روغن گل و کذا روغن جوز و کذا اب برگ سبز جوز و کذا مومیائی قیراط به‌آب مرزنجوش و کذا شب به روغن بان و یا به‌شراب کهنه و کذا غالیه به روغن خیری حل کرده و کذا نمک به سرکه و کذا قطران به‌آب مطبوخ زوفای خشک آمیخته و کذا زهرهٔ رخمه به روغن بادام تلخ در گوش مخالف و کذا زیت در پیاز کاویده و پر کرده پخته و کذا روغن حب‌الصنوبر کبار و کذا روغن خیری اصفر ... آب قنطوریون و کذا فرفیون نیم درم فلفل یک درم در زیت ده درم جوشانیده و کذا آب نمام و کذا ذراریح در زیت انداخته هفت روز در آفتاب آویخته صاف نموده و کذا جگر

حباری خشک کرده به سنبل‌الطیب سائیده و کذا آب مشکطرامشیع و شیر زن و کذا گل کرم در روغن خیری حل کرده و کذا روغن اقحوان و کذا در بول شتر مر آمیخته و کذا حلتیت و زنجبیل به روغن خردل و کذا کندر در شراب کهنه پخته و کذا دارفلفل باریک سوده در زیت آمیخته و کذا آب برگ سوسن به روغن گل هر واحد در گوش چکانیدن مفید و همچنین بخار بادروج و فراسیون و مرزنجوش و فوتنج مطبوخ به‌گوش رسانیدن و کذا سعوط آب چقندر و یا روغن بادام تلخ و کذا شرب مومیائی بقدر نخود بجلاب از ادمان اکل صعتر و کذا ضماد اکلیل‌الملک بمیفختج و کذا فتیلۀ انجیر و خردل سوده و یا خردل و بورق سوده و یا خربق سیاه و جند بیدستر هر واحد یک درم زعفران دو درم سائیده فتیله ساخته در گوش داشتن داشتن و کذا دیگر ادویه که به جهت طرش و طنین بارد مسطور گردد هر واحد نافع درد گوش بارد است مسیحی گوید که هر گاه وجع عقب تخمه یا ریاح بارده حادث گردد روغنی که در آن سداب پخته باشند در گوش چکانند و اگر کفایت نکند روغن سوسن که در هر اوقیه از آن **466** یک درم فرفیون و یک درم جندبیدستر حل کرده باشند قطور نمایند و اگر این هم کفایت نباشد اسهال به حب قوقایا کنند و در حمام داخل نمایند و عرق آورند و شراب صرف کهنه بنوشانند و هر گاه درد گوش از سوءمزاج بارد باشد روغن ناردین یا روغن سداب یا غار یا روغن بلسان یا روغن بابونه یا روغن سوسن یا روغن قیصوم یا روغن شبت یا نفط ازرق یا روغن بزر یا بارزد به روغن خیری گداخته در گوش چکانند و یا صوف در روغن عقارب تر کرده در گوش بدارند پس اگر زرداب از آن سائل گردد روغن شهدانج آنرا نفع کند شیخ می‌فرماید که اگر سبب درد گوش برودت متمکن در عمق یا از خارج باشد لازم است قطورات از روغن‌های گرم مثل روغن سنبل رومی و روغن اقحوان و روغن خروع و مانند آن که در قول مسیحی گذشت استعمال نمایند و یا مثل زیت که در آن سیر پخته و صاف کرده باشند و یا زیت بفلفل و فرفیون و جند بیدستر و یا غالیه مقدار دانگی در یک مثقال روغن بان یا روغنی دیگر از روغن‌های گرم خوشبو و بس است که صاحب این درد شراب صرف قوی بنوشند و خواب کند و چون بیدار شود درد زائل گردد و اگر سببش ریح بارد باشد آنچه در به‌آب دوی و طنین و آنچه برای درد گوش مادی که سبب او خلط لا حج باشد مذکور گردد و آنچه سببش برودت بود مذکور شد آنرا نفع کند و از چیزیکه آنرا لائق بود این است که محجمه را به‌آب گرم پر کنند و حوالی گوش بچسبانند و آب سداب و حماما بعسل و یا آب قیصوم و مرزنجوش در روغن سوسن و یا جند بیدستر بادی بعد از آن که در آن پخته و صاف کرده باشند و یا نطرون و سرکه به روغن گل یا عصاره لوف در گوش چکانند و اگر احتیاج بدوای قوی تر افتد مثل فرفیون و جند بیدستر به روغن قسط و یا قسط بحری و زراوند بکار برند و گاخهی تکمید بجاورس و لبد گرم کرده آنرا نفع دهد و از ادویه مشترکه برای اوجاع گوش و خصوصاً آنکه مائل ببرودت باشد زیت انفاق است که در آن خنافس

یا خراطین یا کرمی که زیر جراده می باشد جوشانیده باشند و یا زهرهٔ ماهی به زیت انفاق یا پیه ورل یا روباه یا رخمه یا کلنگ و یا روغن عقارب که آن بسیار نافع است و یا آب مرزنجوش تازه و یا مطبوخ برگ عزب و پوست آن و یا مطبوخ خراطین صاف کرده پیه بط در آن گداخته و اگر مائل ببرودت بشدت باشد زهرهٔ نر گاو به روغن خیری بجوشانند تا آنکه آب زهره تحلیل و فانی گردد پس بردارند و بطریق قطور استعمال کنند که این نافع عجیب است و در معالجات اوجاع شدید گوش به استعمال مخدرات احتیاج می افتد و آن مثل فلونیا اندک به شیر چکانیدن است و همچنین قرص زعفران و قرص کوکب و یا افیون و جندبیدستر و زعفران به شیر زن و واجب است که تاخیر در استعمال مخدرات کنند تا آنکه خوف غشی گردد و خصوصاً اگر اخلاط بارد باشد که این اشیا آنرا بسیار مضرست و اگر از استعمال مخدرات ضرر پیدا شود بعد آن جندبیدستر تنها استعمال نمایند و گاهی اقراص از جند بیدستر میسازند که آنرا باریک سائیده پس افیون سوده با وی آمیخته به‌شراب صرف قرص بندد گیلانی می نویسد که معالجه وجع بارد کرده می‌شود بتقطیر اشیای حاره در گوش مثل آب سداب یا آب پیاز یا آب سیر یا آب بابونه یا مرزنجوش یا بادیان و مانند آن و روغن‌های گرم مثل روغن بادام تلخ و روغن سداب یا روغن که در آن ثوم پخته باشند و اگر حاجت به قوی‌تر افتد روغن جند بیدستر و روغن فرفیون چکانند و بر حمام حار مواظبت نمایند و شراب کهنهٔ صرف خورند و انکبه آب بر طبیخ پودینه و شیح نمایند و یا بگیرند جند بیدستر دو حبه و افیون یک حبه و در روغن زنبق یا شراب حلو حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا آب لحم بقر که بر آتش نهند و سائل شود نیم‌گرم چکانند و غذا مزورهٔ زیرباج یا نخوداب دهند و هر گاه اصلاح یابد بقلیه و مطنجن و گوشت بریان غذا سازند و دائم تکمید به زیت یا به روغنی گرم نمایند و صوف بدان تر کرده به‌گوش نهند **علاج درد گوش بارد رمادی** نضج ماده از منضج بلغم نموده به مسهل گرم و حب ایارج تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ادویه که در علاج بارد ساذج و دیگر بخورات و قطورات محلله مکرر استعمال کنند و ادهان حاره چون روغن ترب و غیر آن نیم‌گرم در گوش چکانند و اگر نسج عنکبوت به روغن جوش کرده در گوش چکانند جمیع اوجاع باردهٔ گوش را نافع بود و قطور آب افسنتین با زهرهٔ بز در روغن بادام تلخ پخته جهت درد گوش و کری قدیم مجرب نوشته و کذا مر و صبر در بول جاموش یا نر گاو حل کرده چکانیدن مجرب نوشته و برای تحلیل مادهٔ که از قطورات آرام نشود انکبه آب گل خطمی گل بابونه اکلیل‌الملک بزرکتان تخم مر و نمام مرزنجوش پر سیاوشان هر یک شش ماشه ... خشک سه ماشه جوشانیده معمول است و عنب‌الثعلب پوست خشخاش هر یک چهار ماشه دارچینی زوفای خشک هر یک سه ماشه نمام دو ماشه مرزنجوش آرد جو پر سیاوشان هر یک چهار ماشه از انبوبه بخار گرفتن نیز نافع و بدانند که در دو سه بار از انکباب اگر ورم یا بثره باشد می شکافد و ریم بر می‌آید و گر نه معلوم .... **467** که درد

ساذج یا از نوازل است و در صورت نزله اول به تنقیه دماغ متوجه شوند بطریقیکه در علاج نزله مذکور شد به‌عده بخور بز را لبنج گل بابونه بادیان اکلیل‌الملک عنب‌الثعلب هر یک نه ماشه برگ فنجنکشت افتیمون هندی سبوس گندم هر یک سه توله استعمال کنند و شیاف مامیثا و شیاف ابیض برابردر روغن بابونه و زنبق آمیخته در گوش چکانند و این بخور حکیم علویخان برای درد گوش نزلی از مجربات است کوکنار سه توله مرزنگوش چوب چینی عشبهٔ مغربی بیخ لاله صحرائی بزرالبنج عنب‌الثعلب هر واحد یک توله به‌دستور بخار بگیرند و باقی تدبیر از بحث نزله اخذ کنند اقوال حکما ابو سهل می‌نویسد که اگر درد گوش از امتلا حادث شود اسهال خلط نمایند بعدهٔ تنقیه خاص دماغ بغرغره سازند و اگر مرض زائل نشود و حاجت به استفراغ قوی افتد بعض ایارجات کبار مثل ایارج لوغاذیا و جالینوس و ارجیجانس استعمال نمایند به‌عده استعمال ادویه معطسه کنند و اگر وجع از خلط غلیظ یا ریح غلیظ باشد معالجه به ادویه قوی‌التقطیع و جلا باید کرد مثلا زنگار بعسل و اندکی سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا زهرهٔ گاو ببعض ادهان مسخنه مثل روغن بان و ناردین و بلسان آمیخته بچکانند و یا آب برگ حنظل تازه یا روغن بادام تلخ یا روغن ترب یا آب برگ شهدانج چکانند اگر درد از سده باشد و این دوا اوجع گوش را نافع است علک یک اوقیه روغن خیری دو اوقیه روغن بادام تلخ نیم اوقیه روغنها را بجوشانند و علک در آن بگذارند و چون مخلوط گردد در ظرف آبگینه بردارند و هنگام حاجت سه قطره از آن نیم‌گرم در گوش چکانند و این دوا وجع و طنین را نافع میعهٔ سائله چهار درم روغن خیری یک اوقیه آمیخته بر انگشت بدارند تا آنکه غلیظ گردد در ظرف آبگینه بدارند و هر قدر که کهنه شود قوت او زیاده گردد و این دوا وجع گوش صعب را مفید است بگیرند زهرهٔ نر گاو و بر آن روغن خیری بریزند و بآتش نرم بیزند تا آب زهره فانی شود و روغن بماند و در شیشه کرده وقت حاجت نیم‌گرم استعمال نمایند شیخ میفرماید که اگر سبب درد گوش امتلای بدن از سر باشد واجب است که تنقیه ناحیهٔ سر از جنس آن امتلا کنند پس اگر خلط لزج لاحج باشد به حبوب شبیار و غراغر تنقیه نمایند پس اگر لاحج مستکن در ناحیه گوش بود باید که بعد اسهال بخورات ملینه و قطورات لینه نیز استعمال نمایند به‌عده بتکرار قصد نقض خلط به مستفرغات عضو کنند صاحب کامل گوید که درد گوش اگر از سوءمزاج بارد باشد باید که نظر کنند اگر در بدن علامات غلبهٔ بلغم و رطوبت ظاهر شود مریض را حب ایارج و قوقایا بخورانند و غرغره به‌ایارج فیقرا مع سکنجبین فرمایند تا بدین دماغ او پاک شود بعد از آن بعض روغن‌های گرم متل روغن ناردین و روغن قسط و روغن غار در گوش چکانند و یا روغن ترب که آنرا موافق و نافع است و یا آب مرزنجوش افشرده بچکانند که مجرب است و یا بگیرند کندر و باریک سائیده در اندک شراب حل کرده روغن بادام تلخ یا روغن ترب آمیخته اندک اندک در گوش چکانند و یا پنبه در آن تر کرده در گوش نهند و یا بگیرند اندکی مرمکی و در بول

مادۀ گاه حل کرده ... گرم بچکانند و یا بگیرند اندک آب ترب و قدری آب مرزنجوش و بر آن قلیلی زیت انفاق بریزند و بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقی ماند به‌عده این روغن در گوش چکانند که آن برودت و ریح عارض گوش را نافع است و یا بگیرند برگ عزب تازه و باریک سائیده در انار کاواک کرده به اندک اب پر نمایند وگل بالای آن مالیده و جوش داده در گوش چکانند و اگر درد از برودت با سیلان رطوبت از گوش باشد قدری زهرۀ خرس یا زهرۀ کلنگ به روغن بادام تلخ یا روغن زنبق حل کرده چکانند و یا بگیرند افیون بوزن یک حبه و باریک سائیده به روغن گل حل کرده در گوش بچکانند ابن هبه الله گوید که علاج درد گوش بارد به استفراغ بدن از خلط بارد به حب قوقایا کنند و جلنجبین بخورانند و غرغره بسکنجبین و ایارج برای تنقیه سر کنند و بتعریق در حمام بر ناشتا امر نمایند و بر سر آب مطبوخ مرزنجوش و نمام و بابونه ریزند و روغن بابونه در گوش چکانند و بکندش عطسه آورند کذا بمزورۀ زیرباج یا به نخوداب سازند و بعد صلاح بقلایا و مطنجنات و کبه‌آب دهند ابن الیاس گوید که در سوءمزاج بلغمی هر صبح جلاب بادیان و بادرنجبویه هر واحد .... درم با گلقند ده درم بنوشند و غذا مزورۀ نخوداب با شیرۀ حب القرطم و گوشت ماکیان و تیهو خورند و تنقیه دماغ به حب ایارج و قوقایا سازند و غرغره به‌ایارج فیقرا ... لعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد از آن روغن‌های گرم مثل روغن زنبق و غیره چکانند و یا روغن بادام تلخ به‌آب ترب بچکانند و اگر با سوءمزاج بارد مادۀ سوداوی باشد ...یب باشربه و اغذیه حار رطب نمایند و تنقیه دماغ به حب اصطمخیقون و حب افتیمون و مطبوخ آن کنند و شیر تازه بر سر ریزند و روغن‌های گرم و تر مثل روغن نرگس و بادام شیرین در گوش کنند خجندی گوید که در سوداوی نضج سودا به جلاب اصل‌السوس و گاو زبان و بادرنجبویه و گلقند کنند به‌عده تنقیه به حب ایارج و قوقایا نمایند باقی همان است که در ..... سابق گذشت انطاکی گوید که در باردین یعنی بلغمی و سوداوی گوش را بر بخار آب گرم بدارند و به طبیخ صعتر و بابونه و اکلیل‌الملک و سداب نطول سازند و بشونیز و ....رس و سبوس مرکب و مفرد گرم کرده تکمید کنند و روغن قسط و بابونه و حب‌الغار در گوش چکانند و از مجربات ما برای تحلیل ریاح و ماده و تفتیح سده این است که بگیرند سیر یک اوقیه **468** قسط جند بیدستر مصطکی هر واحد ربع اوقیه سداب یک درم همه را در ده چندان بول نر گاو و نصف آن زیت خوشبو بجوشانند تا آنکه زیت باقی ماند صاف کرده بچکانند و از جید مجرب روغن بادام تلخ با زیادست این همه مع تقویت دماغ و حبس ابخره بشربت لیمون و اسطوخودوس و کشنیز و صعتر بکار برند و از مجربات من در حبس بخار از سر و تقویت دماغ و معده بنوعی که جمیع حواس را صاف کند این شربت است صنعت آن بهی و امرود هر واحد یک جزو پودینه حب الآس صعتر مرزنجوش اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد نیم جزو صندل سفید انیسون هر واحد ربع جزو همه را در ده جندان آب بجوشانند تا چهرم حصه باقی ماند خوب صاف

نموده همچند آن شکر و ربع آن آب لیمون اضافه کرده بقوام آرند و نگاهدارند که این از عجائب تجارب برای اصلاح سائر امراض حواس است و این بعینه علاج اورام سلیمه اغنی ظاهره گوش است و اورام غائص را مطمع در علاجش نیست چنآنچه در وجع گوش از ورم حار مذکور شد ایضاً در نزهه نوشته که تنقیه بلغم بهایارجات و تنقیه سودا به آفتیمون و مطبوخ آن کنند و بهترین وضعیات قثاءالحمار غرغرهً و قطوراً و روغن گل و بید انجیر و بادام تلخ و سداب بلادن قطوراً و تدهیناً و غرغرهً است و کذا شونیز به زیت و روغن غار و پیه روباه و مرغابی و ماکیان مجموع و مفر وزباد باقنه و مصطکی و نطرون با سرکه و عسل و روغن بان بشب و زعفران و خولان گیلانی گوید که گاهی احتیاج می‌شود به استعمال ادویه که نضج بتقطیع نمایند مثل بورق به سرکه و عسل و زهرهٔ میش به زیت و شراب یا با روغن بادام یا آب گندنا و آب پیاز نیم‌گرم بعسل و تقطیر شیر زن اگر درد شدید باشد و اگر مزمن بود و سمع مضطرب گردد باید که اشیای قوی تر ازین ادویه مثل عصارهٔ دم‌الاخوین و عصارهٔ کرمهٔ بیضا و مانند آن استعمال نمایند **علاج درد گوش بارد ورمی** منضج بلغم دهند و عنب‌الثعلب مغز خیار شنبر اکلیل‌الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیم‌گرم نموده گرداگرد گوش ضماد کنند و همین ادویه را در شیر گاو جوشانیده بخار آن بگیرند و بعد از نضج تنقیه به‌مسهل بلغم و حب ایارج نمایند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ در گوش چکانند و گویند که روغن زرد کهنه با مثل اشق و انزروت چکانیدن نیز نافع است و بقول اطبای هند فوفل بسمار تخم کریله گیر و زیره سیاه کچله مساوی به‌آب سائیده نیم‌گرم ضماد کردن نیز مفید بود و یا فوفل و گیر.... هر یک دو درم زنجبیل یک درم سائیده در آب کشنیز سبز یا آب خالص سرشته قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب سائیده نیم‌گرم گرد گوش طلا کنند و اگر ورم تحلیل نشود تدبیر انضاج او بانکبابات و قطورات منضجه نمایند و بزرکتان تخم حلبه تخم شبت بابونه اکلیل‌الملک گل خیر و عنب‌الثعلب هر واحد یک توله برگ .... پنج توله جوش داده انکباب نمودن منضج بثور و مصفی چرک قرحه است و اگر برگ نیب تنها جوشانیده انکباب نمایند و یم دو قطره از طبیخ او در گوش چکانند نیز مفید بود و برگ هلهل کوفته چند قطره آن در گوش چکانند که در چند مرتبه ورم را پخته منفجر می‌گرداند و آب پیاز سفید پخته با لعاب حلبه یا بزرکتان آمیخته همین عمل دارد ئ آب .... و شهد به‌دستور و یا پیوسته گوش را بر بخار طبیخ پیاز و برگ نیب سبز و تخم شبت و بادیان و عنب‌الثعلب و گل بابونه بدارند و یا برگ شبت و نیب و سبنهالو و سرد هر یک سه توله گل بابونه اکلیل تخم شبت اشنه هر یک یک توله جوشانیده بخور دهند و لعاب حلبه و عسل و لعاب کتان و آب برگ سبنهالو و افتیمون هندی هر یک سه ماشه نیم‌گرم چکانند و حلبه تخم کتان تخم شبت بابونه اکلیل مرزنجوش هر یک سه ماشه اشق چهار ماشه ضماد کنند تا پخته شده بشگافد و بعد شگافتن جهت تنقیه ریم آب برگ .... و پیاز و عسل مساوی در

گوش اندازند و گاهی بجای آب برگ نیب اندکی روغن بابونه داخل کرده می‌شود و پس از پاک شدن ریم جهت اندمال صدف .... و بورق بریان برابر در مرهم شافی آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش نهند و یا این ذرور بدمند تا بزودی مندمل گردد خر مهره زرد سوخته چرم کفش کهنه ... مرداسنگ کتهه سفید هر یک سه ماشه باریک سائیده بکار برند و دیگر ذرورات و مراهم مدمله که در قرحهٔ گوش بیاید بکار برند و در ورم سوداوی که نادر افتد ... سودا به مطبوخ افتیمون علوی خان و حب افتیمون کنند به‌عده ادویه ملینه محلله مادهٔ سودا چون حلبه و بابونه و راتینج و موم و زیت ضماد کنند اقوال اط.... مجوسی می‌نویسد که اگر ورم گوش بارد باشد باید که اسهال طبیعت به مطبوخ غاریقون مقوی به‌ایارج و تربد کنند و حب ایارج بخورانند و یا این حب .... ایارج فیقرا یک درم تربد غاریقون هر یک چهار دانگ سقمونیا نیم دانگ انیسون یک دانگ همه را باریک سائیده به‌آب حب‌ها سازند و این یک شربت تام .... تنقیه دماغ روغن شبت یا روغن ترب در گوش چکانند و از خارج شبت و کرنب و رطبه و بابونه و اکلیل‌الملک و اصل‌السوس و برگ غار و مرزنجوش ..... یک جزو قیصوم و حلبه و تخم کتان هر واحد نیم جزو باریک سائیده به‌آب مرزنجوش و روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سرشته مثل خاگینه پخته گردد گوش .... **469** اورام بارد را تحلیل نیک دهد و اگر بابونه و اکلیل‌الملک و شبت و برنجاسف و برگ غار و حند قوقی و صعتر و مرزنجوش ذر آفتابه خوب بجوشانند و بر سر آفتابه ...وبه نهاده از آن بخار به‌گوش رسانند در تحلیل ورم بدان نفع یابند و اگر دانند که ورم صلب شده این ضماد کنند پیه بط و ماکیان گداخته اندکی پشک بز سوده آمیزند و از خارج بر گوش ضماد نمایند سعید گوید که علاج ورم بارد باسهال از مخرجات بلغم مثل مطبوخ مقوی به‌ایارج کنند و مریض را جلنجبین بخورانند و سکنجبین بنوشانند و بر سر او آب طبیخ ریاحین حاره مثل پودینه و صعتر بریزند و طبیخ شحم حنظل یا روغن شبت در گوش چکانند پس اگر ورم میل بخارج نماید با ضمدهٔ محلله ضماد کنند و اگر امر به صلابت انجامد پیه بط به روغن گل گداخته در گوش اندازند و با ضمدهٔ محلل ورم صلب ضماد نمایند خضر ابن علی گوید که بعد تنقیه به حبوب و ایارجات و تلیین طبیعت پیش از مسهل هر چه در وجع گوش بارد مادی مسطور شد مع تقلیل تسخین در ابتدا بلکه مع اندکی از ادویه بارد برای ردع استعمال کنند و هر روز برای تعدیل مزاج شربت اسطوخودوس و یا مغلی حلو بشربت لیمون یا شربت بنفشه یا خمیره بنفشه بنوشانند و روغن‌های گرم مثل روغن شبت و ترب در گوش چکانند و بضمادات محلله تضمید نمایند و لحوم ترک سازند و اقتصار بر مزورات و بقول مثل هلیون و زردی بیضهٔ مرغ نیمبرشت کنند بعضی نوشته اند که بعد تنقیه دلک زبان و کام بسماق حتی که از ذهن رطوبت بسیار سائل شود ورم رخو گوش را نافع بود به‌عده از پیه بط و روغن سوسن مساوی قیروطی ساخته طلا نمایند و اگر ورم در صماخ باشد فتیله بدان آلوده در گوش

نهند و ضماد نفط سفید یا زعفران یا روغن نرگس یا افسنتین یا مسکه یا جند بیدستر و افیون و میفختج هر واحد نافع ورم بارد گوش است و ضماد کرنب و آرد باقلا و روغن سوسن بآتش پخته منضج و مفجر ورم گوش است و چکانیدن پیه روباه نیم‌گرم در گوش هم منضج ورم است و بعد انفجار ورم علاج قرحهٔ گوش نمایند **علاج باقی اقسام درد گوش** آنچه به‌سبب سقطه و ضربه واقع شود فصد سررو کنند و کندر سفید را در شیر زن حل کرده نیم‌گرم نموده چند قطره در گوش چکانند که فی الفور تسکین درد نماید و یا دوای مذکور بفتیله آلوده در گوش نهند و زفت ضماد نمایند و ایضاً تدهین گوش به روغن کنجد نموده پنجنکشت و حرمل و مورد جوشانیده بخار آن به گوش رسانند و انیسون باریک سائیده به روغن گل آمیخته و یا زهره و عسل و زردی و سفیدی بیضهٔ مرغ با هم آمیخته در گوش چکانند و اگر با آن حرارت نیز باشد بقول جالینوس ...ان بعسل سرشته فتیلهٔ آن در گوش نهند و یا برگ علیق و مازوی سبز به‌شراب پخته در گوش مجروح نهند و اگر بعد ضربه خوذدن در گوش منجمد گردد ادویه مخرج آن در سدهٔ گوش مسطور گردد و هرگاه ورم پیدا شود از فصد وتلیین و غیره حسب مزاج مریض آنچه بهر اورام گوش مذکور شد به‌عمل آرند لیکن ادویه بسیار سرد استعمال نکنند و چون ریم کند و ریم بشکل مده باشد که از خراجات عفنیه خارج می‌شود و در گوش با وجود وجع لهیب یافته شود این دوا استعمال نمایند که بسیار نافع است بگیرند راسن اصفر بزرگ دو درم پوست انار و مازوی سبز تخم دور کرده هر واحد دو ثلث درم افیون یک نیم دانگ و همه را بسایند به‌عده بمزاج مریض نظر کنند اگر حدت داشته باشد این دوا به سرکه حل کرده در گوش چکانند و الا بعسل حل نموده پنبه بدان آلوده در گوش بملائمت نهند و بدانکه درد گوش که به‌سبب قرحه یا تولد کرم یا در آمدن هوام در گوش یا از دخول آب و یا چیزی دیگر در گوش باشد علاج هر یک علیحده مسطور گردد بدان رجوع نمایند **وجع گوش اطفال** .... گوش که بصبیان عارض می‌شود اکثر از ریح و رطوبت می‌باشد و چون عارض شود طفل گریه کند بی سببی دیگر و اضطراب نماید و هر دم دست خود بسوی گوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان اوست و علاجش بعلاج درد گوش بزرگان نمایند و حضض و صبر و نمک طبرزد و عدس و مرمکی و تخم حنظل و ابهل مفرد و مجموع در روغن کنجد یا روغن بادام یا روغن گل جوشانیده چند قطره در گوش چکانند و یا صعتر و نمک اندر آنی خائیده در گوش چکانند و یا مرزنجوش تر و سداب تر در گوش خیری یا روغن کنجد جوشانیده صاف کرده بچکانند و یا صعتر و مرزنجوش و اسطوخودوس و افسنتین در آب جوشانیده بچکانند و اگر در روغن بادام تلخ یا روغن استهٔ شفتالو جوش دهند انفع بود و چکانیدن عسل با زهرهٔ گاو و یا آب برگ نیب یا آب برگ بکائن و یا بادیان .... میل خائیده نافع و یا نمک طعام با قدری روغن گاو نیم‌گرم چکانند و آب برگ سندرسن یا برگ پان بنگله یا نانخواه و جوزبوا خائیده و یا اندکی افیون **470** به‌شراب دو

آتشه حل کرده قطور کردن مفید و بابونه یا برگ عنب‌الثعلب و برگ نیب یا برگ بکائن در آب جوشانیده بخور دهند و قطور روغن پیه دلفین که اهل فرنگ ...ویل نامند در هر قسم اوجاع گوش بتجربه رسیده بلکه قروح گوش را نیز نافع است و اگر درد با سرخی گوش خواه بثره باشد رسوت را در آب عنب‌الثعلب سبز سوده یک دو قطره در گوش چکانند و یا شهد برگ نیب جوشانیده در گوش اندازند و اگر درد صرف باشد آب برگ پودینه نیم‌گرم چکانند یا انکباب از اصل و گل بابونه و برگ گینده به گوش نمایند و دو قطره از آن بچکانند و بادیان خائیده در پارچه باریک بسته بسوراخ گوش نهادن سودمندست و اگر به‌سبب ورم گرم باشد و آن با تپ بود زلو بر بیخ گوش بچسبانند و تلیین طبیعت نمایند و شیر زنان در گوش تقطیر سازند **<u>طرش و وقر و صمم</u>** یعنی نقصان و بطلان سمع و آن یا اصلی است و یا عارضی است و اصلی صمم است یا طرش یا وقر مولودی و معنی صمم غیر معنی طرش است زیرا که صمم آن است که باطن صماخ غیر مجوف مخلوق باشد و طرش و وقر آنکه آفت در آن هر دو بحدی نباشد که حس سامعه بالکل باطل گردد و بعید نیست که وقر مانند بطلان عام مر صمم را باشد و در آن تجفیف بود و لیکن عصبه متصله بصماخ قوت حس را بحس مشترک نرساند و طرش نقصان بدون بطلان است و گاه اطلاق یا بعکس می نمایند بالجمله طرش نقصان سمع است و وقر بطلان آن و صمم فقدان سمع مع کم شدن تجویف صماخ و بر سبیل مجاز هر یکی مقام دیگر اطلاق می یابد و این را کری و ثقل سامعه نیز گویند و طرش اکثر بعد از قی بهم میرسد و این سهل الزوال است و فقدان سمع و طرش و وقر مولودی طبیعی لاعلاج است و آنچه عارضی حادث باشد چون بطول انجامد و مزمن گردد ایضاً قریب بیاس و عسرالعلاج است و اما طرش حادث قریب‌العهد قابل علاج است لیکن آنچه در سن پیری افتد و آنکه به‌سبب شکستن عصب از ضربه و سقطه عارض شود نیز علاج پذیر نیست و اسباب این گاه از مشارکت عضو دیگر می باشد مانند مشارکت دماغ یا بعض اعضای مجاور آن چنآنچه نزد اول روئیدن دندان و یا عند اوجاع اسنان واقع می شود و گاه به جهت آفتی مخصوص به سمع و آن یا به عصبه یا به ثقبه و یا به قوت سامعه می‌باشد اما آفت عصب سمع عارض می‌گردد از جمیع اسباب سوءمزاج و امراض آلی و تفرق اتصال و منجمله سوءمزاجات مفرد و مرکب که در آن می افتد بیشتر بارد می‌باشد و گاه سوءمزاج ساذج بی ماده و گاه با مادهٔ سوداوی یا صفراوی یا بلغمی از بلغم خام و یا ریحی می‌باشد و ماده یا از دماغ فرود آید و یا از معده یا همه بدن صعود کند یا در گوش تولد کند و بس است که چون اسهال مراری محتبس می‌گردد عقب آن صمم بهم میرسد و همچنین بعقب اسهالات دیگر که بالطبع واقع شوند و در غیر وقت به حبس و منع آن پردازند و مرض آلی در عصب مانند سده است که از اخلاط یا مده یا ورم دبیله یا ورم حار یا صلب یا غشاوه از چرک یا ترهل یا نفخه در آن بهمرسد و تفرق اتصال در آن گاه از جراحت و صدمهٔ خارجی و گلا.... و

تاکل داخلی بهم میرسد و طرش حادث به‌سبب ثقبه بیشتر از سده می‌باشد به‌سبب بدنی یا خارجی بدنی ثولول یا ورم یا لحم زائد بعد اندمال قرحه یا کرم یا کثرت و سخ یا خلط غلیظ چسبیده بصماخ با جمود مده از ورمیکه انفجار یابد و خارجی مانند ریگ یا گل یا سنگریزه یا تخمی یا حیوانی که داخل گوش گردد یا انجماد خونی که از خارج رفته باشد و از گوش ریم قدری برآید و قدری بماند و طرش حادث از جهت قوت سامعه از ضعف آن بود چنآنچه در مشایخ یا طول مرض مضعف قوت و این مرض گاه دفعةً و گاه بتدریج اندک اندک واقع می‌شود و گاه بر سبیل بحران او و یا بر سبیل انتقال ماده در آخر امراض حاده از عضو مجاور بسوی ان و نزد باقی ماندن گرانی سر بعد زوال تپ و گاه بر سبیل عرض زوال پذیر چنآنچه عند حرکات بحران بهم میرسد یا بر سبیل عرض ثابت چنآنچه دفع بحران یعنی طبیعت نزد بحران ماده را بناحیه گوش دفع نماید پس ماده در گوش قرار گیرد نه بحران بر سبیل مجاورت و اکثر قی و رعاف منذر باین عرض بود و بیشتر به‌سبب اسهالات بسیار باطل می‌گردد قوت سامعه طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سؤال نمایند که پیش ازین علت مرضی دیگر عارض شده بود یا نه اگر عروض تپ یا مرضی حاد دیگر یا وجع دندان بگوید از بحران تپ یا انتقال مادۀ آن مرض یا بمشارکت انسان باشد و اگر تقدم سرسام و اختلاط عقل یا دیگر آفات دماغی سوءمزاجی و غیر آن بیان کند و اختلال در حواس دیگر و در قوت حرکت و خصوصاً در حرکت زبان نیز یافته شود از مشارکت دماغ باشد و اگر گوید که پیش ازین مده یا خون از گوش بر آمده بود یا ضربه یا سقطه بر سر رسیده بود سببش قرحه یا انجماد خون یا هتک عصبه باشد و الا در ثقبۀ گوش نظر کنند پس اگر ورم یا ثولول یا لحم زائد بعد اند مال قرحه یا چرک بسیار یا .... یا سنگریزه یا دانه یا چیزی دیگر یافته شود سببش همان باشد و اگر سلامت دماغ و ثقبۀ گوش هردو مدرک گردد حال گرانی گوش و وجع و ضربان و تمدد و طنین و دوی و دغدغه گوش بپرسند پس اگر ثقل و وجع بیان کند و با آن تپ و لرزه و قشعر بر او هذیان لازم و تمدد و ضربان بود از ورم حار عصب و دبیله باشد و اگر تپ و لرزه نباشد بلکه با ثقل و وجع **471** ضربان و تمدد بود از ورم ثقبه خارج عصب باشد و اگر ضربان هم نباشد و باثقل و وجع تمدد بود از ورم بارد باشد و اگر ثقل و وجع فقط بود و با آن علامات غلبۀ صفرا یا سودا یا بلغم دریافت شوند سببش ماده صفراوی یا سوداوی یا بلغمی باشد و ایضاً زردی رنگ و تلخی دهان و حرقت و التهاب و حمرت و نخس و اشتداد مرض وقت گرسنگی و در اکثر اوقات .... حاکی نبودن آن از طنین و عروض آن در انتهای امراض حاده و حمیات صفراوی دلالت کند و گرانی سر بنفشه وقت سجود و کثرت خواب و بلادت حواس و تقدم تدابیر ...رده و تخمه و امتلا دلیل ماده بلغمی است و اگر باثقل صرف باشد ؤ با آن آثار سوءمزاج غالب یافته نشود از سده خلطی باشد به‌عده وقت خفت مرض و موضع ثقل بپرسند اگر خفت هنگام خلا امتلای معده و ثقل در اسفل

گوش بیشتر گوید بر ماده متصاعد از معده دلالت نماید و اگر بعکس این بیان کند و فساد در حواس معلوم شود بر مادهٔ نازل از دماغ گواهی دهد و اگر وقت خفت و موضع ثقل مخصوص نباشد دلیل مادهٔ متولد در گوش باشد و اگر بدون ثقل و تمدد و احساس وجع در عمق گوش بیان کند از سوءمزاج ساذج باشد در عین حال اذیت و شدت مرض از سردی و یا گرمی بپرسنداگر باشیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و باشیای بارده متاذی گردد و مرض هنگام سردی هوای صبح و شام زیاده شود و باشیای گرم انتفاع بهآبد و سوءمزاج بارد باشد و اگر بضد آن باشد و التهاب و لذع در گوش و حوالی آن نیز بود از سوءمزاج حار باشد و اگر بدون ثقل دوی و طنین بگوید سببش ریح باشد اگر دوی و طنین هم نبود حال تقدم بیداری و گرسنگی و تعب و دیگر اسباب مجففه بپرسند اگر اقرار آن کند و لاغری چهره و غور چشم نیز بود و بچیزهای رطب انتفاع یابد از یبوست ...شد و اگر دوام دغدغه در گوش بیان کند و احیاناً کرم از گوش برآید سببش کرم باشد و اگر از آثار مذکوره هیچ یک نباشد و بمشایخ افتد از ضعف قوت سامعه باشد **علاج طرش حار ساذج و مادی** .... حار ساده باشربه و اغذیه و نطولات و فطورات بارده که در وجع گوش حار ساذج گذشت تعدیل مزاج نمایند و ایضاً در حرارت بی ماده مبردات ...یل ماءالقرع و ماءالخیار و آب تربوز یا شیره بزوری بارد بیاشامند و روغن کاهو و کدو و گل و بادام و دیگر روغن‌های مبرد در گوشچکانند و انار را باپوست کوفته بفشارند و اندکی سرکه و کندر و روغن گل داخل کرده جوش دهند تا بقوام آید قطور نمایند یا آب برگ کاهو یا آب عنب‌الثعلب چکانند یا دردوای مذکور داخل کرده در گوش بچکانند و کذا آب بارتنگ یا آب کشنیز تر و ماءالقرع و روغن نیلوفر مفید و گاهی کافور در آن حل می‌کنند و اگر گل بنفشه و گل نیلوفر برگ کلم مساوی در آب جوش داده شیر گاو و روغن بنفشه داخل کرده یک جوش دیگر دهند پس از آتش در آورده اندکی صبر کنند نا که حرارت او معتدل ماند بر بخار آن گوش بدارند نافع بود و در حار مادی هرچه از تنقیه و تعدیل در علاج درد گوش حار مادی مفصل مسطور شد به‌عمل آرند و هر چونکه باشد ماده را باسفل فرو کشند و بعد تنقیه دواءالرمان که در قول ابوسهل خواهد آمد بهر تبرید و تقویت عضو ....ش چکانند و ایضاً در صفراوی آب ترب یک توله آب انار ترش چهار ماشه سرکه روغن گل هر یک شش ماشه نیم‌گرم کرده در گوش چکانیدن مفید بود عنب‌الثعلب هر یک نیم توله شب در اب کرده صبح جوش داده صاف نموده روغن گل دو توله داخل کرده بپزند تا روغن بماند .... و قطره مدام در گوش اندازند و اگر برمزاج گرمی معلوم شود دوای بارد بنوشندو شربت آلو و بنفشه و اسپغول دهند و ترک لحوم و اغذیهٔ گرو مؤلد صفرا کنند گویند که اگر آب پیاز و زهرهٔ گاو در پوست انار گرم کرده بچکانند باتلخحاصیه فائده دهد و بزعم قومی کافور شدیدالنفع است در طرش و شیخ می نویسد ....د که برای طرش صفراوی باشد و در دموی فصد بر همهٔ تدابیر مقدم

دارند اقوال حذاق ابوسهل گوید که طرش اگر مولودی یا مزمن بود آنرا ... جی نیست و اگر حادث قریب العهد و غیر متمکن باشد و از صفرای مرتقی بسوی راس بود علاجش تنقیه صفراست از سر به حب ایارج و حب قوقایا تدبیر مرطب و استحمام به‌آب شیرین و از مؤلدات صفرا اجتناب نمایند پس اگر با وجود این تدبیر مرضی باقی ماند اولاً تکمید ببخار افسنتین مطبوخ در آفتابه ... انبوبه نمایند و بهمین آب مع سکنجبین به دفعات غرغره کنند و بعد از آن بگیرند انار ترش و دانه و شحم او برآورده هر دو را افشرده آب در همان ....ت او اندازند و کندر و سرکه و روغن گل نیز داخل کنند و بپزند تا بقوام آید پس در گوش چکانند شیخ می فرماید اولا گویم واجب است که آنچه در گوش چکانند نیم‌گرم بغیر بارد حار باشد و این قولی کلی است به‌عده تفصیل امر در آن میکنم که در طرش صفراوی باید که استفراغ صفرا ...هل کنند زیرا که بسیار باشد که اسهال صفراوی بالطبع واقع شود و بدان صمم زائل گردد چنانکه اکثر اسهال صفراوی عارض شود و حبس کنند **472** و صمم عارض گردد صاحب کامل گوید که اگر طرش ازقبیل صفرای متراقی یسوی دماغ عارض شود مانند آنکه ازین نوع در امراض حاره و حمیات صفراوی عارض گردد علاجش اسهال به‌ادویه مخرج صفراست مثل مطبوخ هلیله مقوی به‌ایارج و سقمونیا و بعد تنقیه تدبیر مریض بتدبیر معتد نمایند و استحمام به‌آب شیرین کنند و از تدبیر مؤلد صفرا اجتناب کنند ابن الیاس گوید که اگر صمم به‌سبب غلبه صفرا باشد شربت بنفشه یا ترنجبین یا خمیرۀ بنفشه با ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب عناب و آلو بخارا را هر واحد ده عدد با ترنجبین و شیر خشت هر یک ده درم بیاشامند و غذا ماءالشعیر اگر با تپ باشد و الا مزررۀ بنوماش بمغز بادام و اسهال طبیعت بماءالفواکه و مطبوخ آن یا به مطبوخ هلیله که در آن سردار و از سقمونیای مشوی نیم دانگ باشد و بعد تنقیه تام آب انار مطبوخ معصور با پوست آن در گوش چکانند و یا اندک روغن گل بچکانند سعید گوید که اگر طرش قریب‌العهد حادث از مرۀ مرتفع بسوی سر باشد علاجش سهل است زیرا که اگر تنقیه بدن از خلط مراری به مطبوخ هلیله کنند و تدبیر او بعد تنقیه بتدبیر مبرد مرطب نمایند ورم باستحمام و تخویف از اخذ اغذیۀ حارۀ مولدۀ مرۀ صفرا کنند و در گوش روغن گل اندک با سرکه و یا آب انار و روغن حمل چکانند طرش او زائل گردد ایلاقی می نویسد که اگر سوءمزاج مع ماده باشد نگاه کنند که آن کدام خلط است پس استفراغ او نمایند و تقطیر دوا و روغن در گوش قبل از استفراغ جائز نیست و بعد استفراغ نطولات و قطورات استعمال کنند پس اگر ماده صفراوی باشد به حب ذهب و قرص بنفشه استفراغ سازند و اگر سه مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال ایارج فیقرا آمیخته بدهند صواب باشد و اگر از هلیلۀ زرد یک مثقال و ایارج فیقرا همچندان حب بسته دهند نیز مادۀ صفرا را از سر فرود آرد و این اطرسفل کشنیزی منع بخار از دماغ کند صفت آن هلیلۀ کابلی بلیلۀ آمله هر یک ده درم گل سرخ کشنیز خشک هر یک پنج درم ادویه را جدا چدا کوفته بیخته

به روغن بادام چرب کرده بعسل سه چند بسرشند و در بعض نسخ کشنیز بوزن مجموعه ادویه است خجندی گوید که اگر به‌سبب غلبهٔ صفرا باشد هر صبح شربت نیلوفر و خمیرهٔ بنفشه و شربت عناب یا شربت تمرهندی و آلو دهند و تليين بحقنهٔ لینه یا به‌آب انارین مع شیر خشت نمایند و بعد تنقیه تامه روغن گل به اندک سرکه در گوش چکانند قرشی گوید که اگر طرش از حرارت صفرا با خون باشد در دموی فصد کنند و استفراغ صفرا به طبیخ بترشی مناسب اقتصار نمایند و در گوش روغن بادام شیرین و روغن کدو چکانند یا روغن گل به اندک سرکه بپزند تا سرکه فانی شود و روغن باقی بماند در گوش چکانند و گاهی برای تبرید و ترطیب قوی به‌آب کاهو یا شیاف ماميثا به روغن بنفشه یا شیر دختران حاجت افتد این همه نیم‌گرم بچکانند انطاکی گوید که در طرش حار اولاً فصد قیفال مخالف بگشایند و بعد سه روز محاذی به‌عده تبرید به ماءالشعیر و تمر هندی و در صفراوی بخیار و شیر بز نمایند یا طبیخ هلیلهٔ زرد و شربت فواکه دهند بعد از آن اگر درینجا درد باشد افیون در بول نر گاو و یا زهرهٔ بز یا آب پیاز سفید حل کرده بچکانند و از مجربات در ازالهٔ طرش عارض بعد امراض حاده ملازمت خمیرهٔ بنفشه به ماءالشعیر و شربت خشخاش و هر شب حک پایها و مالش آن به روغن گل است و در نزهه گوید که گاهی صمم عقب حمیات حاده پیدا شود و سبب آن کثرت صعود بخار بسوی دماغ است و این گاهی خودبخود زائل شود اگر بخار رقیق باشد و این از مجربات من در آن معجون بنفشه و ترياق الذهب و طبیخ امرود و کشنیز و مرزنجوش است هر کدام ازینها که بهمرسد **علاج طرش بارد ساده و مادی** در صورت برودت بی ماده هر چه در علاج درد گوش بارد ساذج مذکور شد و سوای تنقیه آنچه بهر طرش بارد مادی بیاید استعمال نمایند و روغن یا سیر و روغن وسن و قسط . شبت به اندکی جندبیدستر با مشک یا مر یا قطران بچکانند و اگر طحم حنظل یا بیخ او به روغن کنجد بپزند و در گوش چکانند نافع بود و اگر اقوان اکلیل‌الملک قیصوم هر یک ده درم اذخر مکی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک پنج درم پودینه مرزنجوش خشک نمام ریحان خشک هر یک یک کف بادیان پوست ترنج هر یک سه درم در ده رطل آب بجوشانند تا شش رطل بماند و گوش بر بخار آن دارند برای طرش از برودت ساذج و مادهٔ غلیظ نیز نافع است و بقول رازی قاقلهٔ کبار شرباً و قطوراً سودمند بود و اگر از برودت مادی باشد بعد از .... به‌مسهل گرم و حب ایارج انکباب و قطور روغن مخترعهٔ را قم که در قرابادین مسطورست در ازالهٔ طرش مجرب است و هر چه در علاج درد گوش بارد .... **473** .... کور شد بکار برند و اطریفل اسطوخودوس بخورند و یا اسطوخودوس سوده باطریفل صغیر سرشته بخورند و بالایش عرق گاو زبان هشت توله عرق عنب‌الثعلب پنج توله بنوشند و شربت اسطوخودوس به نسخهٔ بقائی نیز مفید است و یا اسطوخودوس یک جزو کشنیز خشک ثلث جزو مرزنجوش ربع جزو مصطکی هلیلهٔ کابلی کندر هر یک نه جزو باریک سائیده بیخته بعسل بسرشند و وقت خواب

بخورند و گاهی این اجزا را جوشانیده وقت نوم میدهند و گویند که به هر دو طریق مجرب است و اگر قبض طبع باشد هر شب گلقند عسلی یا اطریفل صغیر بخورند و از اغذیه مؤلد بلغم بپرهیزند و نخوداب بلحوم جید مع مصالح گرم تناول نمایند و روغن گل آب ترب پخته در گوش اندازند و روغن خستهٔ زردآلوی تلخ مجرب است و کذا روغن خستهٔ شفتالو و بقول افیلغرس از روغن تخم ترب خلق کثیر شفا یافته و یا آب سداب سبز و عسل هر دو برابر نیم‌گرم چکانند و ایضاً جند بیدستر و بورق هر یک سه ماشه در طبیخ خریق یا شراب کهنه آمیخته چکانند و اگر از انجیر سفید لحم و عسل بستانند و بورهٔ خردل و قرومانا کوفته بدان بسرشند و فتیله ساخته در گوش نهند مفید بود و همچنین مرزنجوش خردل سداب شحم حنظل مساوی کوفته بیخته در زهرهٔ گاو شیاف ساخته وقت حاجت به روغن بادام تلخ سائیده در گوش چکانیدن همیشه معمولست و کذا قطور مومیائی با روغن کل مجرب و تقطیر آب مطبوخ افسنتین یا روغن بادام تلخ در بیاض والد مرحوم برای کری قدیم مجرب نوشته و انکباب مرزنجوش مفید و قطور آب سیر و زهرهٔ گوسفند در قدری روغن جوشانیده نیم‌گرم و نفوخ دو عدد فلفل سیاه سوده بانبونه هر روز یکبار در گوش نافع و مغز بادام مغز تخم کدوی تلخ هر یک یک دام بچ نیم پاو ادرک پاو سیر نیم‌کوفته در آب بجوشانند و صاف نموده روغن کنجد نیم سیر داخل کرده بار بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند چند قطره در گوش چکانند که در کری گوش معمول است و یا زهرهٔ گاو در روغن بادام حل کرده یک دو قطره بچکانند و تقطیر روغن افسنتین و روغن مبارک و روغن ترب نیز مفید و روغن اعظم که مؤلف راقم ست و در قرا بادین مسطور شد و درین به‌آب اکسیر الاثر است و اگر خربق سفید یک درم جندبیدستر .... درم نطرون دانگی کوفته بیخته بسرکهٔ کهنه بچکانند نیز طرش بلغمی را نافع است و اگر بابونه اکلیل مرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب‌الثعلب اسطوخودوس افسنتین بجوشانند .... طرف محکم بندند که بخار بیرون نرود و چادر بر سر گرفته سر و گوش بر بخار آن دارند و در مرض که از خلط غلیظ بود یا سوداویت داشته باشد چوب چینی دو چند یک جزو داخل کنند ... طرش و وجع بارد و اکثر امراض گوش مجرب حکیم علوی خان است و یل به طبیخ حندقوقی و برگ شبت و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و صعتر و بابونه بر پس گردن و بن گوش تکمید نمایند و سداب صعتر و افسنتین با سرکه و زیت و آب بپزند و به‌انبوبه بخار آن در گوش رسانند و مصطکی در روغن کنجد جوشانیده چکانیدن نیز برای دفع این مرض مجرب گفته اند اقوال مهره سویدی می نویسد که قطور پیه شفنین در روغن کنجد گداخته و یا حب بلسان به‌شراب کهنه و یا روغن قثاءالحمار و یا فرفیون یک درم در زیت ده درم خوب جوشانیده و یا زهرهٔ رخمه ... کهنه و یا آب شحم حنظل تازه و یا شیاف مرارات و یا پیه دلفین در حنظل جوشانیده و یا خون گرگ به زیت آمیخته و یا خنفسا به زیت پخته و یا بول بز یک جزو انزروت نیم جزو ویا زهرهٔ نر گاو در پوست انار

جوشانیده و یا زهرهٔ خلد به روغن گل و یا آب صامرلویا و یا برگ زیتون سائیده به روغن جوشانیده و یا کمون سائیده به روغن بادام تلخ کوفته و کذا بخار طبیخ بابونه و کذا نهادن فتیله خردل سوده در عسل سرشته بر آتش معقود در گوش و کذا ضماد کردن خردل سوده در عرق فرنجمشک آمیخته بر سر و کذا .... بقطران آغشته در گوش نهادن و کذا فتیله خربق سیاه سوده بعسل سرشته دو سه روز استعمال کردن و کذا بخور بزرکرنب یا حشیش آن و یا آب دریای شور ... سائیده و کذا بخور کبریت و کذا فتیله از پیه کرکس ساخته شبانه روز در گوش داشتن و مکرر به‌عمل آوردن هر واحد نافع است و آنچه در علاج وجع بارد گوش گذشت و هر چه .... شیخ بیاید نیز مفید است ابوسهل گوید که هر گاه طرش از خلط غلیظ چسپنده باشد حمام به‌آب شور استعمال شیاف کنند و در گوش جند بیدستر و گوش سداب .... سداب در روغن شبت با عسل و زهره بز و بول او چکانند و هر گاه مزمن شود باید که بسیار روزها این دوا به‌عمل آرند بورق سوده در ماءالعسل و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند .... فتیله از خردل و انجیر هر دو کوفته بسازند و در گوش نهند و ایضاً آب شهدانج رطب بچکانند و اگر طرش عقب تپ با مرض حاد افتد بر بخار ادویه محلله در آفتابه پخته انبوبه ...ن آن نهاده گوش را بر آن گذاشته انکباب نمایند به‌عده در گوش این شیاف چکانند شحم حنظل یک درم بورق سه درم جند بیدستر زراوند مد حرج عصارهٔ ....ین هر یک نیم درم فرفیون یک دانگ قسط ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند و نزد حاجت یکی از آن در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند .... وجع بلغمی و ریحی و دوی و طنین ریحی و طرش حادث از خلط غلیظ را بالغ‌النفع ست و اگر فقدان سمع از قبیل سده بغیر وجع باشد اقراض خربق .... نمایند نسخهٔ آن خربق سفید دو مثقال نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال سائیده به سرکه سرشته قرص سازند و خشک کرده وقت حاجت **474** به سرکه یا زهره نر گاو و یا آب افسنتین حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند شیخ الرئیس میفرماید که در طرش حادث از برودت و مادهٔ بارد قطور جمیع روغن‌های گرم که در آن جند بیدستر حل کرده باشند خصوص روغن بلسان و قسط و یا روغن بادام تلخ و عصارهٔ افسنتین و روغن بابونه مع زهره گاو و یا پیه گاو یا روغن کنجد که در آن شحم حنظل یا بیخ آن جوشانیده باشند نافع‌ست و قطور بول نر گاو که در آن مر حل نموده باشند و عصارهٔ قثاءالحمار نیز نافع و اگر ماده بارد محتقن باشد این همه بعد استفراغ ماده به استفراغات عام بدن و خاص دماغ و بعد استعمال نطولات معروفه و خصوصاً آنچه در مطبوخ دهمست و تخم آن افتد بکار برند و ریاضت درین شدیدالنفع‌ست و همچنین صیاح شدید شدید و اصوات بوقات و مانند آن در گوش و از جمله ادویه نافعه آن عصاره سداب بعسل‌ست یا جندبیدستر در روغن شبت حل کرده خصوص که با ریاح غلیظ باشد و بول بز و زهرهٔ آن خصوصاً با قنه و از ادویه مجربه دبین آن است که بگیرند جند بیدستر سه درم خربق یک درم نطرون یک نیم درم سائیده در آب

سداب اقراص سازند و در ادویه و ادهان مناسبه حل نموده قطور نمایند بعد تنقیه و در نسخه دیگر خربق سه ربع درم و نطرون ثلث درم است و به‌دستور استعمال نمایند و یا بگیرند کندش و زعفران و جند بیدستر مساوی از هر یک یک جزو و بورهٔ و خربق و زهره گاو هر یک چهار جزو به‌شراب حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند صبر و جند بیدستر و شحم حنظل و فرفیون با زهرهٔ گاو سوده استعمال نمایند و نیز روغن ترب و روغن مویزج شدیدالنفع و مجرب است و عصاره افسنتین و یا طبیخ آن و یا عصارهٔ ترب با نمک نافع است خصوصاًوقتیکه با سیلان رطوبت و سده باشد و فتیله از خردل و انجیر کوبیده در گوش گذاشتن مجرب است و بس است که زیاده نمایند درین نطرون و چکانیدن آب دریای شور نیم‌گرم بسیار نافع است و چکانیدن خربق اسود و مرارات همگی خصوصاً زهره بز با روغن گل مفید و بعضی گفته اند چون ابهل را در روغن کنجد در قاشقی آهن بجوشانند تا آنکه سیاه گردد قطور آن صمم را نافع است و نیز روغن شبت و غار و سوسن و ناردین هر یک به تنهائی و یا مجموع با جند بیدستر یا کف افسنتین یا عصیر سداب مفید و چون طرش دفعهً بهم رسد نافع است آنرا آب افسنتین یا عصارهٔ افسنتین جوشانیده مخلوط بزهرهٔ شبوط و زهرهٔ سنگ پشت یا زهرهٔ گاو به روغن گل یا خربق با سرکه یا پوست مار با سرکه و چکانیدن آب مطبوخ افسنتین و اسطوخودوس و مرزنجوش و یا روغن مصنوع ازینها که در آب مطبوخ اینها روغن گل و یا کنجد داخل نموده بپزند تا آب بسوزد و روغن بماند و از حبوب مجربه برای طرش حادث از سده و یا از خلط غلیظ و یا ریح آن است که بکیرند تربد سقید بست درم و شحم حنظل ده درم و انزروت دو درم و نیم و کتیرا هفت درم و پوست هلیلهٔ کابلی ده درم و از آن حب شبیار سازند شربتی از آن بوزن یک درم و گوئیم مثل عائدین بسوی راس کلام که جمیع آنچه از ثقل سمع و اوجاع گوش و ریاح آن و دوی آن و طنین آن کائن به‌سبب مادهٔ بارده و برودت باشد پس از ادویه مشترکه برای این همه بعد از تنقیه بدن و راس این است که در گوش بورهٔ ارمنی به سرکه و عسل و یا زهرهٔ گوسفند با زیت و شراب یا به روغن بادام تلخ و یا آب گندنا یا آب پیاز بعسل شیر زنان و چکانیدن دو قطره از قطران صبح و شام یا خربق ابیض یا اسود با بعضی ادهان مناسبه خصوصاً به روغن سوسن یا آب مطبوخ افسنتین و آب پوست ترب و کذلک روغنی که در آن پوست مار جوشانیده باشند یا حب‌الغار با فرفیون و جند بیدستر به روغن گل یا روغن بلسان یا نفط سفید و یا بگیرند علک البطم یک اوقیه و روغن خیری دو اوقیه و روغن بادام تلخ نیم اوقیه جمله را جوش دهند و سه قطره از آن صبح و سه قطره شام استعمال نمایند و همچنین عسل لبنی با روغن خیری و کذا آب برگ حنظل تازه و کذا عصارهٔ لوف و هزارجشان در نفع شدید و قوی است و باقی ادویه مشترکه در به‌آب وجع گوش بارد مذکور شد و اگر این مرض صبیان را بهم رسد به روغن داوی که در آن سداب و مرزنجوش پخته باشند یا آب دهن کسی که صعتر بنمک اندر آنی خائیده

باشد انتفاع یابند و از کمادات نافعه آن است که بابونه و شبت و برگ غار و مرزنجوش و پودینه دشتی خشک و عاقرقرحا جوشانیده بدان گردن و اسفل گوش را تکمید نمایند و کذلک نطولات مذکور در امراض راس و در ظرف لوله دار ساخته محاذی لولهٔ او گوش را بدارند تا از آن بخار او داخل گوش گردد و استفراغ برای طرش اوفق آن است که کثیرالعدد و قلیل المقدار باشد در هر بار لینی بتفاریق و اندک اندک باید کرد تا قوت محفوظ بماند و بنضج ماده وفا کند و از آن نضج کامل و تنقیه تام حاصل گردد سرهندی نوشته که این همه قطورات که شیخ ذکر کرده مجرب است برای اصلاح اکثر انواع طرش سیما عارض از مواد غلیظ هر گاه بعد تنقیه تام دو قطره آخر روز از هر چه ازینها میسر آید در گوش چکانند صاحب کامل گوید که طرش هر گاه از قبیل بلغم لزج غلیظ متولد در دماغ و اغشیه یا منصب بسوی عصب سمع عارض شود علاجش به استعمال تدبیر مقطع ملطف و شراب ایارجات و استعمال غرغره و سعوط بدآنچه در علاج سدهٔ گوش مذکور گردد و پرهیز از اغذیه مولد بلغم باید کرد صفت دوا برای طرش بگیرند **475** .... و باریک سائیده بانجیر خشک آمیخته فتیله سازند و در گوش سه روز بدارند دیگر جندبیدستر در روغن شبت و آب سداب حل کرده در گوش چکانند ایلاقی و جرجانی گویند که هر گاه طرش از مادهٔ غلیظ باشد استفراغ به‌ایارج فیقرا و حب قوقایا مرکب بشحم حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و در گوش ادویه محلله چکانند این همه در قول شیخ گذشت و کسی را که این مرض یکبارگی افتد طبیخ افسنتین بزهرهٔ نر گاو و زهرهٔ ماهی شبوط و زهرهٔ سنگ پشت به روغن بابونه و شبت و آب پیاز بعسا و روغن زیت چکانند سعید گوید که اگر طرش از اخلاط غلیظ بلغمی مجتمع در قعر گوش حادث شود علاجش دشوارست و باید که استفراغ بدن به‌ایارجات بغرغره و سکنجبین عسلی و سعوط به روغن‌های گرم مثل روغن زنبق کنند و جند بیدستر و غیره که در قول صاحب کامل گذشت اندر گوش چکانند و امر بدخول حمام بر ناشتا کنند و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه مولد بلغم حذر کنند ابن نوح گوید که معالجه به ادویه نقطعهٔ ملطفه خلط خام و بغررات دائم به‌ایارج و تدبیر ملطف نمایند و استحمام ..... حمات نیکوست و جند و غیره که مذکور شد و زهرهٔ بز و بیرزد در گوش چکانند که آن تلطیف قوی و تقطیع نماید و یا حرمل در بول کودک سه روز بخیسانند بعد از آن ...وف باین بول تر کرده در گوش بدارند و یا زهرهٔ بز و بول او چکانند و از انجیر و خردل و بورق فتیله ساخته در گوش نهند و سه روز بگذارند پس برآورده در گوش آواز شدید متواتر بدهند به‌عده در گوش به‌انبوبه تا گوش بکشاید ابن الیاس گوید که اگر صمم به‌سبب مادهٔ بلغم غلیظ منصب بعصبهٔ مفروشه آله سمع باشد هر صبح جذاب از انیسون و بادیان هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و لحوم فاضله بمغز حب قرطم و فلفل و غیره دهند و هر گاه نضج تام در قاروره ظاهر گردد تنقیه دماغ به حب ایارج و حب قوقایا و حب قوغاذیا و حب اصطمخیقون کنند و روغن

خسته مشمش تلخ و روغن بادام تلخ و روغن سداب و زنبق در گوش چکانند و یا ... حن حنظل و یا آب مرزنجوش به اندک زهرهٔ کلنگ بچکانند و یا فتیله خردل و انجیر در گوش بدارند خضر و قرشی می نویسند که اگر طرش از برودت و بلغم باشد .... روغن‌های گرم و خصوصاً روغن ترب و روغن غار و غیره که در قول شیخ مذکور شد نافع بود و روغن بادام تلخ را خاصهً نفع عظیم است و تقطیر آب دریای شور گرم کرده .... که ثقل سمع کند و چون پیه کرکس بگدازند و نیم‌گرم در ه چکانند لاسیما اگر بر آن مداومت کنند صمم را نفع بخشد و از اشربهٔ شربت اسطوخودوس به‌آب گرم یا بمغلی .... و بدهند و یا مطبوخ اسطوخودوس و اکلیل‌الملک و بابونه و خطمی و گذا بادرنجبویه جوشانیده گلقند یا خمیره بنفشه اگر طبع قابض باشد و داخل کرده بنوشانند و هر شب گلقند عسلی و اطریفل صغیر استعمال کنند نطول اکلیل‌الملک بابونه سبوس گندم خطم برگ غار و کذلک مرزنجوش و بادرنجبویه بجوشانند و بر بخار او انکباب و به‌آب او ... ل و بثفل او ضماد کنند و آواز شدید و نواختن طبل آنرا نفع کند و استفراغ بلغم به حب ایارج و ایارج لوغاذیا کنند لیکن بعد نضج و تنقیه بدن از مسهل بلغم و قبل استعمال ادهان ...لات مذکوره انطاکی گوید که در طرش بلغمی تنقیه به‌ایارج مکرر نمایند و در سوداوی به طبیخ افتیمون به‌دستور جند بیدستر در زیت که اندر آن ترب و مصطکی و حب‌الفار پخته باشند حل کرده بچکانند و از مجربات برای کشتدن طرش و صمم این است که حلتیت را در روغن بادام تلخ و غالیه حل کرده صاف نمایند و در آن زیاد ....انکه ممکن باشد حل کنند و مکرر بچکانند و در خواص آمده که اگر زهره کبش سه درم در سه اوقیه روغن غار بجوشانند تا نصف بماند پس در گوش چکانند صمم را بکشاید .... میل طلا در زیاد گردانیده هر روز در گوش نهند صمم را منع کند و این همه بعد تنقیه در مادی بکار برند ایضاً او گوید که علاج مخصوص این مرض گرفتن بخار سرکه است .... سنگ اسیای گرم چکانیده باشند و تقطیر آب پیاز و عسل هر دو را پخته و کذا روغن زرد کهنه و زیت که در هر کدام ازین هر دو اصل‌السوس و سداب حب‌الغار مقشر پخته باشند و از مجرب این است که زباد و حلتیت را در روغن بیدانجیر حل کرده نیم‌گرم چکانند و ایضاً عنصل و شحم انار ترش و پوست او و حنظل تر .... پخته صاف کرده روغن زیت یا روغن دیگر آمیخته چکانند گیلانی از طبری نقل کرده که در طرش حادث که پیش از آن نبوده باشد استفراغ به حب ایارج حب قوقایا و حب صبر بسه شربات در مدت بست و یک روز کنند بعد از آن غرغره بعا قرقرحا و مویزج و کف خردل و مانند آن سازند به‌عده آنچه در گوش چکانند .... تکمید کنند این است که بگیرند افسنتین رومی خالص و در آفتابهٔ لوله دار بجوشانند تا مهرا گردد به‌عده بگذارند تا آنکه بر بخار او انکباب ممکن گردد پس ....به بگشایند و ثقبهٔ گوش مقابل آن دارند و به دفعات بسیار بخار آن بگیرند و تکمید گوش باین افسنتین مطبوخ سازند و حفظ مزاج علیل نمایند و آنچه در ... بچکانند سرکه و بورق جوش کرده است و از

ادویه بالغ‌النفع درین به‌آب این است که بگیرند سلخ‌الحیه و باریک بکوبند بعد از آنکه با سرکه به دفعات شسته .... کرده باشند و بعد کوفتن در زهره بز حمل کنند و بر آن اندک بورق اندازند و در گوش چکانند و اگر از این بکشاید بهتر و الا بگیرند آب گندنا تا یک جزو **476** و زهرهٔ نرگاو یک جزو و سرکهٔ کهنه پنج جزو و پیه بط یک جزو و روغن غار همه را بر هم زنند تا یک ذات گردد بعد از آن در گوش چکانند و یا فتیله بدین دو آلوده در گوش نهند و این دوا بهترین ادویه است که درین به‌آب استعمال نمایند و اگر این کفایت کند و سمع بکشاید ضوءالمراد و بگیرند انجیر سیاه و لحم او سوای تخم او بستانند یک جزو بوره .... سرخ نیم جزو و هر دو را باریک سائیده بعسل سرشته شیاف دراز سازند و در گوش بدارند و باید که در وقت استعمال این شیاف بربخار آب مطبوخ افسنتین که مذکور شد گوش بدارند و تکمید گوش بدان نمایند و گاهی نزد اضطرار این دوا استعمال کرده می‌شود بگیرند بول نر گاو و بول انسان و بول خنزیر و آب مورد مساوی سرکهٔ خمر همچند همه در دیگ سر بسته بجوشانند بعد سر دیگ گشاده بر بخار او سوراخ گوش بدارند که نفع کند و اگر مرض بسیار قوی باشد علاجش این است که بگیرند خربق سیاه و بعسل حل کرده در گوش اندازند و این روزی که شیاف معمول از انجیر و بورق مذکور شد بکار برند و این شیاف در صمم عظیم‌النفع است بگیرند خردل یک جزو انجیر یک جزو بورق حب‌الغار جند بیدستر هر واحد نیم جزو به‌عده بگیرند شراب کهنه بمقداریکه دوا را بپوشد و بجوشانند تا منعقد شود پس از آن شیاف دراز ساخته در گوش نهند و اگر حرارت پیدا شود تعدیل مزاج و تسکین او نمایند **علاج طرش ریحی** هر چه در قسم بارد ساذج و مادی مذکور شد نافع بود و یا اول یک هفته طبیخ منضج . محلل داده جهت تنقیه دماغ شب ایارج جالینوس یا روفس خورانیده صبح در منضج برگ سنا یک توله هلیله سیاه دو توله مغز خیار شنبر شش توله و ترنجبین و گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام و پنج ماشه افزوده دهند غذا دو پهر به‌دستور و همین نمط سه چهار مسهل داده اسطوخودوس سه ماشه در جوارش مصطکی علوی خان یک توله آمیخته بعرق بادیان و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و این بخور نمایند قیصوم تمام مرزنجوش بادیان بابونه مکوه هر یک یک توله جوشانیده بکار برند و روغن‌های محلله و جند بیدستر در گوش چکانند مثلاً مرزنجوش افسنتین گل و بیخ بابونه صعتر ابهر اکلیل سنبل‌الطیب دار شیشعان برگ دفلی هر یک نه ماشه مکوه یک نیم توله جوکوب نموده در یک نیم پاو آب شب خیسانیده صبح بپزند که مهرا شود و سوم حصه بماند مالیده صاف نموده روغن گل و بادام تلخ و بابونه هر یک سه توله داخل کرده بجوشانند تا آنکه آب بسوزد صاف کرده بزرالبنج تلخ گل بابونه صحرایی هر یک نه ماشه جند بیدستر سه ماشه آمیخته بکار برند و در روغن راحت جند بیدستر آمیخته چکانیدن عظیم‌الاثر است و انکباب بر گل بابونه تازه یا خشک در سرکه جوشانیده و کذا بر طبیخ زوفای خشک نیز مفید و اگر بابونه اکلیل‌الملک

قیصوم هر یک ده درم پودینه تمام مرزنجوش اذخر پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس گل سرخ هر یک پنج درم در ده آثار آب بجوشانند هر گاه سه آثار بماند سر و گوش را بر بخار آن دارند و به‌آب آن تنطیل حوالی گوش و سر نمایند به نحوی که آبی در سوراخ گوش نرودبرای طرش ریحی بعد تنقیه و آنجه عقب مسهل به‌سبب بخارات پیدا شده باشد نافع است گیلانی می نویسد که علاج طرش حادث از ریاح غلیظه تقطیر محللات است مثل اینکه بگیرند بورهٔ نان یک جزو و آب افسنتین دو جزو در روغن گل نیم جزو گلاب سه جزو در شیشه کرده بر هم زنند تا هموار گردد در حمام قطور نمایند و اول بر طبیخ حشایش حاره مثل افسنتین و شیح و مانند آن انکباب نموده پس شیاف که از زرائند مدحرج و عصاره افسنتین هر یک نیم درم فرفیون و قسط هر یک ربع درم در زهرهٔ گاو سرشته ساخته باشند یکی ازان در روغن بادام تلخ حل کرده در گوش چکانند که باین ثقل سمع نو و کهن را که از برودت و اخلاط غلیظ و ریاح غلیظ باشد و وجع بلغمی و ریحی و طنین و دوی ریحی را نیکوست و حمام بر ناشتا به صبح نافع است **علاج طرش ورمی** اگر به‌سبب اورام حار یا بارد حادث شود تدبیرش بنحوی باید کرد که در وجع گوش حار ورمی و بارد ورمی مسطور شد و گیلانی گوید که اگر مرض به‌سبب ورم حار در عصبه باشد علاجش فصد قیفال و حل طبیعت بماءالفواکه و طبیخ هلیله و مانند آن است و غذا به ماءالشعیر سازند بعد از آن روغن بادام و روغن نیلوفر در گوش چکانند و اگر درد قوی گردد بگبرند افیون یک تسوج و جند بیدستر یک تسوج و هر دو در سفیدی بیضه حل کرده در گوش چکانند و یا به حیلهٔ دیگر در گوش رسانند لیکن بآهستگی و بهترین ادویه که استعمال نمایند این قرص است که بکیرند افیون یک جزو و جند بیدستر یک جزو به‌عده برگ اسپغول و برگ بارتنگ و عصی‌الراعی کوفته در عصیر نبیذ بپزند تا غلیظ گردد بعد از آن این حشایش برآورده بکوبند و بیفشارند و باین آب قرص هر دو ادویه مذکوره بسازند و خشک کرده به شیر زنان حل نموده سر میلی که بر آن صوف پیچیده باشند در آن فرو برده اندر گوش چکانند **477** سوراخ گوش را بصوف بند سازند و اگر ازین ساکن نشود معلوم نمایند که ورم در طریق نصج و جمع مده است و چون ریم کند معالجه به ادویه قرحه گوش نمایند و در علاج او مسلک ثقبه گوش برفق مسلوک کنند زیرا که اجتماع چرک در گوش در مرض افزاید و این دو آنرا نفع کند اگر در وقت او استعمال نمایند بگیرند شیاف ابیض و به‌آب قطر حل کنند و اندکی افیون و صمغ فارسی مخلوط کرده در گوش چکانند و هم او گوید که از صمم نوعی است که حادث شود و پیش از آن نبود و آن عسر البرء باشد و این چنان بود که ورم در صماخ که پیدا شود حتی که ثقبه را بند کند و بعد از آن صلب گردد و باقی ماند و تحلیل نشود و یا در آن ثولول و یا لحم بروید و صلب شده سوراخ گوش را مسدود سازد و به‌سبب خفای او از حس مدرک نگردد پس اولی آن است تعرض بعلاج مثل این نوع نکنند مگر نزد اضطرار و ایضاً او گوید که

آنچه عجیب‌النفع است در ازالۀ صمم حادث و طرش و خصوصا آنچه بعد از اورام و انفجار آن باقی ماند این است که بگیرند سیر خشک و دانۀ او برآورده از پوست او خوب پاک کنند بعد از آن روغن بادام تلخ بقدریکه آنرا بپوشد بر آن اندازند و بجوشانند چنانکه دانهلی او سرخ شود بلکه مائل بسیاهی گردد پس صاف نموده این روغن هر روز و شب بچند مرتبه در گوش چکانند گه این دوا درین معنی بالغ النفع است بارها آزموده ایم و بسیار نافع یافته‌ایم و بعضی گویند که این دوا نفع بحد کمال می بخشد تا دو هفته هر روز و شب مکرر دو سه قطره از آن بچکانند **علاج باقی اقسام طرش** آنچه از رطوبت و یبوست ساده حادث شود حسب سبب تعدیل مزاج کنند باشربه و اغذیه و نطولات و قطورات و سعوطات مناسبه که در علاج امراض رطب یابس دماغی مفصل مسطور شده و نادر باشد که رطوبت ساده سبب طرش گردد و لهذا شیخ‌الرئیس و سمرقندی بذکر آن نپرداخته‌اند و گویند که در آن مثل مشک جند بیدستر و مورد و گل سرخ و اقاقیا و دارچینی و قرنفل و امثال آن نافع است و در یبوست بی ماده بهر ترطیب مزاج دماغ انکباب بر بخار آب شیرین و قطور به شیر دختران در گوش ریختن روغن گل و یا شیر تازه و یا نطولات مرطبه بر سر و چکانیدن و مالیدن شیرها و روغن‌های مرطبه و جز آن که در علاج امراض یابس دماغ صداع یلبس و تشنج یبسی مذکور شد مفید بود و بقول شیخ و مسیحی طرش عارض از یبوست را لزوم حمام رطب و غذای مرطب و شراب مرطب و خواب و ریختن روغن معتدل آب نیم‌گرم بر سر و تدهین سر و قطور به روغن نیلوفر و بنفشه و بید و روغن کدو و مانند اینها نافع و آنچه از بحرانات انتقالی چون تب‌های صفراوی و یا بلغمی و سرسام .... باشد تنقیه صفرا یا بلغم نمایند و لیکن بعد حصول قوت و عود مزاج بحال اصلی و رفع ضعف مرض اول به‌عده تقویت دماغ نموده روغن‌های نافعه چکانند ....رشی که عقب امراض حاده و حمیات حاده عارض شود و علاجش همآن است که در طرش حار ساذج و مادی مسطور شد و خصوصاً در قول انطاکی و گویند که ضماد بابونه اکلیل‌الملک به روغن کنجد پخته گرداگرد گوش نافع صمم حادث بعد مرض حادست و اگر شاخ شجره البق را از یک طرف آتش بدهند و رطوبتی که از آن چکد در ظرفی گرفته در گوشچکانند همین عمل دارد و هر چه از خلط غلیظ به‌سبب بحران انتقالی باشد و آن با ثقل و تمدد بود استفراغ به ایارج فیقرا کنند به‌عده روغن بادام تلخ و روغن قسط .... ن ترب و جند بیدستر و فرفیون چکانند و ایضاً اگر بعد تپ لثقه عارض شود حب قوقایای علوی خانی نه ماشه باطریفل اسطوخودوس ایسان دو توله آمیخته شب بخورند مرزنجوش گل بابونه افسنتین ابهل اکلیل‌الملک بنفشه هر یک نه ماشه اشنه هفت ماشه انگور شفا یک نیم توله شب در آب سه پاو تر نموده صبح بجوشانند که چهارم بماند صاف روغن گل روغن بابونه برابر آن داخل کرده باز بجوشانند که آب بسوزد و روغن بماند پس در آن جند بیدستر سه ماشه زعفران هفت ماشه سوده آمیخته بدارند ...ش چکانند و گویند که طرش حادث

عقب حمیات مندر بنکس است زیرا که دلالت می نماید بر مطبوخ که هنوز ماده باقی است و بدن نقی نیست و بقول شیخ طرش حادث صداع را چکانیدن آب ترب و روغن گل و یا جند بیدستر حب‌الغار و روغن گل نافع است و حادث بعد از سرسام را واجب است که در آن ابتدا به استفراغ از فیقرا نمایند پس جند بیدستر با روغن گل و یا روغن قسط تنها و یا روغن بادام شیرین و یا آب ترب و غیره که در حادث عقب صداع گفته شد در گوش چکانند ...ور گوید که آنچه عقب سرسام حادث شود علاجش همان است که بهر یبوست ساده گفته شد و آنچه به‌سبب سده یا قرحه یا کرم یا دخول هوام و غیر آن باشد علاج هر یک علیحده .... شد بدان رجوع نمایند و طرش که بعد از قی به‌سبب تصاعد اخلاط بسوی دماغ افتد علاجش تسکین اخلاط است و استفراغ آنها و این گاهی بی علاج زایل می گردد **دوی و طنین و صفیر** .... که آن را انسان در گوش خود می‌شنود بدون سببی از خارج و صدای دوی بزرگ تر و نرم تر و طنین تیز تر و باریک تر می‌باشد و صفیر آواز حادث از نفوذ ریاح و ابخره در مساکت صیق **478** مستطیل است و چون سبب آواز حرکت و توجی است که عارض هوا گردد و بحاسهٔ سمع برسد پس واجب است که سبب این عارض یعنی دوی و طنین و صفیر نیز حرکت هوا باشد لیکن این تموج هوا از خارج نیست بلکه از داخل است و هوای داخل بخارات مصبوب در تجاویف دماغ و هوای راکد اندر آن است پس این تموج ابخره اگر خفیف باشد حرکت دوی نماید و اگر به صماخ می‌خورد مثل طنین باشد و اگر اندکی از آنها میل به خروج نماید و با آن حرارت میطفه بود متنند صفیر ادراک نماید بالجمله این حرکت و تموج هوا و بخار اندرونی از دوامر خالی نیست یکی آنکه خفی و آهسته باشد که هوا و بخار مصبوب از آن مقدار حرکت خالی نباشد و ادراک این حرکت خفی یا به‌سبب ذکای حس باشد و یا به‌سبب ضعف قوت سامعه که از ادنی تموج منفصل گردد پس کسانی که حس سمع ایشان قوی بود به‌سبب این حرکت آهسته که در هوای اندرونی افتد در گوش خویش آواز دوی و طنین بشنوند و همچنین صاحبان ضعف قوت از حرکت آهسته که مذکور شد منفصل گردند و طنین و دوی دریابند و این قسم بناقهین افتد و این هر دو نوع بیماری نیست دوم آنکه حرکت مذکور قوی تر و فوق حرکت خفی باشد و سبب آن محرکی است که بخار را زیاده از حرکت معتاد تحریک نماید و این محرک یا ریح متولد در ناحیه راس و متحرک در آن است که منحل می‌گردد از فضول موجوده در سر و یا آواز صدید که اکثر در گوش متولد می‌شود و یا جوش ریم در نواحی او و یا حرکت کرم متولد در مجاری آن و یا اضطراب و جوش تمامی اخلاط بدن به‌سبب سوءمزاج گرم چنآنچه بعضی مریضان را در حمیات و ابتدای نوبت حمیات می‌افتد و یا امتلای مفرط در بدن یا خاص در سر چنآنچه عقب سکر کثیر و عقب خواب بعد از طعام پدید آید و یا اضطراب خاص دماغ چنآنچه عقب قی عنیف و بعد صدمه یا ضربه دماغ و عقب فکر عظیم می‌شود و یا مادهٔ غلیظه

الزجهٔ منصب بسوی گوش که اندک‌اندک تحلیل گردد و از حرکت تحلیل طنین و دوی تولد نماید پس این دوام کند و یا شدت خلا و گرسنگی و اضطراب در رطوبات مبثوثهٔ بدن و ساکن در آن و توجه طبیعت بتحلیل و تحریک آن به‌سبب نیافتن غذا و یا تناول ادویه محرک بخارات و مصعد بسوی دماغ مثل فلفل و مانند آن یا طعام‌های منجز محرک هوای گوش و بخارات ساکن چون سیر و گندنا و امثال آن و یا ادویهٔ حابس اخلاط و یا ریاح در نواحی دماغ مثل ادویه قابضه مستعمل از خارج سر بالجمله سبب این مرض گاه در نفس دماغ و گوش می‌باشد و گاه بمشارکت معده و اعضای دیگر مرسل ریاح و ابخره بسوی آن طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که اول از مریض سؤال کنند که این حالت لازم دائمی است یا نه اگر اقرار آن کند و آواز گوش همچون آواز درخت بود سبب آن مستکن در نفس راس و گوش باشد و اگر گوید که گاه ساکن می‌شود و گاه هیجان می‌کند به‌حسب امتلا و خلای معده و بوقت حرکت و عند اشتداد و گرمی یا سردی و آواز گوش همچون آواز جوشیدن یگ بود پس آن بمشارکت اعضای دیگر مثل مراق یا .... یا روده و یا رحم یا معده باشد به‌عده ببینند که تپ نیز هست یا نه اگر باشد بپرسند که درد گوش نیز هست یا نه اگر تپ و درد هر دو باشد سببش جوش ریم باشد و اگر صرف تپ بود سببش اضطراب اخلاط باشد و اگر تپ و وجع نبود ببینند که مریض ضعیف و نقیه هست یا نه اگر نقاهت و کدورت حواس و ضعف افعال نفسانی یافته شود و پیش از این امراض عارض شده باشد سببش ضعف قوت سامعه و دماغ باشد پس اگر با آن سوءمزاج حار یا بارد بود در حار وقوع این دفعهً و مع التهاب باشد و تقدم استعمال ادویه حار و س .... شدید نیز بر آن دلالت کند و اگر بمرو بود به خلاف این باشد و اگر مریض ضعیف نباشد وجود دغدغه در گوش و تقدم عروض قرحه در گوش بپرسند اگر باشد سببش کرم متولد در گوش باشد و الا حال تقدم وقوع صدمه بر سر یا قی عنیف یا فکر عظیم یا انقطاع اسهال قبل از وقت او یا تناول مسکرات یا خواب بعد طعام با .... ادویه حاره و اغذیه مبخره یا استعمال ادویه قابضه بر سر بپرسند پس اگر اقرار هر کدام ازینها که نماید سببش مان باشد و الا سؤال کنند که گرانی در سر و گوش و تمدد معلوم می‌شود یا نه اگر در سر و گوش هر دو گرانی و تمدد گوید و طنین لازم بود از انصبه‌آب فضله دماغ بسوی گوش باشد و اگر در سر گرانی و در گوش تمدد بیان کند و طنین نزد حرکات بدنی یا نفسانی اشتداد او نماید و احساس کند بحرکات که گویا در دماغ دور می‌کند یا از جانبی به جانب دیگر منتقل می‌شود سببش ریاح و ابخر.... از فضول مجتمعه در سر باشد و اگر گرانی و تمدد و غیره هیچ نباشد حال ازدیاد طنین در حالت گرسنگی و خفت او وقت شکم سیری بپرسند پس اگر آثار یبوست و ت.... فاقها و نایافتن غذا و یا تقدم حمیات و یا استفراغات دریافت شود سببش شدت خلا و یبوست باشد و اگر بدن صحیح و دماغ سالم و دیگر حواس قوی و ذ.... و از تناول مغلظات و مسکرات خفت یابد و در گرسنگی

هیجان نماید سببش ذکای حس سمع باشد علاج در جمیع انواع این مرض از گرمی آفتاب و آتش و حمام به‌سبب و حرکت عنیف و قی و آواز بلند و کثرت کلام و جماع و امتلای طعام و از تمامی مبخرات همچون سیر و پیاز و گندنا و شراب و گرسنگی بسیار و خواب بر امتلا و .... قبض شکم اجتناب لازم شمارند و تلیین طبیعت در اکثر انواع و دلک شدید اطراف و نهادن او در آب گرم و منع ابخره به مثل کشنیز خشک و خشخاش و هر چه درست **479** گذشت نافع شناسند و گویند که آنچه درین مرض بالخاصیه نفع دارد نوشیدن ریحان و تقطیر عصارهٔ نسرین و قطران است و در امتلائی اول تنقیه بدن یا سر به‌عده تلطیف تدبیر نمایند و شربت اسطوخودوس مع شربت لیمون نافع است و در مشاکی قصد تنقیه عضو فاعل مرض و خصوصاً معده اگر تصاعد بخار از آن باشد به‌حسب خلط فاعل آن از مطبوخات مناسبه و ایارجات واجب است و اطریفل صغیر خورانند و خصوص در معدی و ایارج فیقرا نیز آمیزند و ثقویت دماغ بخوردن اطریفلات و مانند آن و مالش به مثل روغن آس و مالش به مثل روغن آس و روغن گل و تقویت گوش بمانند روغن بادام و امثال آن کنند و درین رعایت مزاج اول در سن مرعی ذارند و هر یکی را تدبیر و علاج حسب مزاج و قصد تقویت او بقانون معلوم نمایند **علاج طنین بلغمی و ریحی** اول بهر انضاج و تنقیه منضج و مسهل بلغم و حب ایارج دهند به‌عده غرغره منقی دماغ به‌عمل آرند و یا گل خطمی تخم مر و عنب‌الثعلب کشنیز خشک هر یک شش ماشه اسطوخودوس چهار ماشه جوشانیده غرغره سازند و روغن قسط در گوش چکانند و اکلیل‌الملک وبابونه و شبت و پیاز نرگس در آب جوشانیده بخار آن بگیرند صفت روغن قسط بگیرند قسط ده درم و نیم‌کوفته شب در سرکه بخیسانند و صبح در نیم آثار بجوشانند تا به نیمه آید صاف نموده نیم آثار روغن کنجد بر سر آن ریخته باز بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند بردارند و اطریفل اسطوخودوس یا معجون و بیدالورد بخورانند و یا جند بیدستر سه چهار حبه تا یک ماشه در اطریفل مذکور یک توله آمیخته دهند و اگر جند بهم نرسد عوض آن زراوند طویل کنند و بالای طعام این سفوف دهند بادیان سه توله عود هندی زرنب دانه قاقله کبار هر یک یک توله مصطکی دو توله نبات سفید برابر شربتی دو مثقال و گلاب قرنفلی نوشیدن فائده عظیم دارد با جوارش مصطکی مرکب علویخانی و پرهیز از چیزهای مضر دماغ و بخار انگیز از اغذیه و فواکه و بقولات و لبنیات واجب دانند و بعد از حمام روغن‌های معتدله چون روغن مور و بادامی بر تارک سر مالند و در گوش چکانند و ایضاً تنقیه به حبوب مسهله بکرات و مرات و بعد از آن استعمال مصطکی سه ماشه و گلاب قرنفلی سه توله تا دو هفته درین مرض که کهنه باشد مفید می‌شود و گرفتن بخار مرزنجوش و جاورس مطبوخ در آب نیز مفید است و اگر مثانه به این مطبوخ پر کرده تکمید گوش نمایند اولی بود و یا گل بابونه افسنتین مرزنجوش اسطوخودوس مشکطرامشیع صعتر حاشا جعدهٔ خشک ابهل فطرا سالیون شحم حنظل جوزالسر و کما

فیطوس دارشیشعان شبت پودینه جمله یا هر چه ازین بهمرسد جوشانیده بر بخار آن انکباب نمایند و روغن ترب یا روغن بادام تلخ به جند بیدستر در گوش چکانند و کندر زعفران جند بیدستر مساوی قرص ساخته خشک نموده قدری از آن در شراب گداخته تقطیر نمودن مجرب است و اگر یکی را از روغن‌های گرم به‌آب پیاز گرم نموده سه قطره در گوش چکانند فائده دهد و آب ترب با روغن گل از این قبیل است و قطور زهرۀ گاو به‌آب گندنایا روغن گل نیز نافع و کذا حنظل در زیت جوشانیده صاف نموده مفید و یا کندر زعفران فرفیون جند بیدستر خربق سفید مرمکی هر یک سه جزو نطرون بورۀ ارمنی هر یک دو جزو کوفته بیخته در شراب حل کرده در گوش چکانند که طرش را نیز سودمندست و قطور شیره برگ پان یا برگ آگ یا ادرک یا آب پیاز نافع و ترب یا پیاز را کاویده در آن بعضی روغن‌های گرم سیما روغن قسط پر کرده بر آتش نهند پس صاف کرده سه قطره چکانند و آنچه خاص دوی را نافع است مغز بادام در بول گوساله سائیده نیم‌گرم چکانیدنست و چکانیدن آب برگ شفتالو و کذلک صبر در آب سائیده نافع است و یا افسنتین بابونه در سرکه جوشانیده گوش بر بخار آن دارند و به‌عده آب زهره گاو یک توله روغن گل روغن مغز خستۀ شفتالو هر یک دو توله به‌آتش ملائم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده نیم درم افیون خالص در آن حل کرده جند قطره در گوش چکانند و آنچه در علاج گوش بلغمی و ریحی و طرش بارد و ریحی مسطور شد درین جا نافع است اقوال حذاق سویدی گوید که از انجیر و خردل در آب سوده فتیله ساخته در گوش نهادن در ازالۀ دوی و طنین مجرب من است و مرزنجوش شرباً و بخوراً و قطوراً نافع و کذا تبخیر گوش به سرکه یا زوفای خشک یا نسرین خشک یا شیح جبلی و کذا قطور حب‌الغار در عسل پخته و یا روغن غار به روغن گل و شراب کهنه و یا بول بقر و یا آب پیاز به روغن گل یا عسل به نمک اندر آنی سوده آمیخته و یا روغن نسرین و یا سرکه و روغن گل و روغن پسته به‌شحم مرغابی و یا مورچه به زیت و سداب جوشانیده و یا بورق به‌شراب کهنه و یا زهرۀ جاموس و یا روغن نارجیل و یا هر زهرۀ که میسر آید به شیر زن آمیخته و یا روغن ناردین به‌شحم بط و یا قنب بعسل و عصارۀ سداب آمیخته هر واحد مفید است و بقول جالینوس تبخیر به بخار پودینه و شرب شربت پودینه و نهادن قدری پودینه در گوش نافع ترین اشیا درین مرض است مسیحی گوید که اگر با گرانی سر **480** و ضعف در سمع باشد روغن ترب و روغنی که در آن جند بیدستر پخته باشند در گوش چکانند روغن و بر بخار افسنتین و مرزنجوش و شیح و پودینه و صعتر انکبه آب نمایند و اسهال به حب قوقایا کنند و تلطیف غذا نمایند و اگر با ریح نافخه باشد باشد اندکی فرفیون به روغن حنا سوده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا جند بیدستر به روغن سداب بستایند و در گوش چکانند و اگر از خلط غلیظ تشبث به عضو باشد باید که بوره ارمنی را به سرکه و عسل سائیده بچکانند و یا خربق سفید و جند بیدستر و زعفران مساوی سوده به سرکه و روغن

حنا بار دیگر سائیده در گوش چکانند پس اگر با درد باشد بجاورس تکمید بسیار نمایند به‌عده بر طبیخ پودینه و شیح و مرزنجوش انکبه آب کنند و جند بیدستر و فرفیون در روغن فرنبق سائیده در گوش چکانند دوا نافع ثقل سمع و دوی و طنین بگیرند خربق سیاه یک مثقال جند بیدستر و مر هر واحد نیم مثقال نطرون ربع مثقال در سرکه سرشته نیم‌گرم استعمال نمایند دوا برای اصوات حادث در گوش کندش و زعفران و جند بیدستر هر واحد یک مثقال بوره ارمنی چهار مثقال کوفته قرص سازند و در شراب حل کرده استعمال سازند و این دوا طنین را نافع است بگیرند قرنفل نیم درم و مشک یک دانگ هر دو به‌آب مرزنجوش یا سداب سائیده در گوش چکانند و برای ریاح غلیظ برنجاسف و مرزنجوش و روغن سوسن جوشانیده و در آن جند بیدستر حل کرده در گوش چکانیدن نافع است و یا آب سداب بعسل آمیخته در گوش چکانند شیخ می نویسد که آنچه از خلط لزج بارد باشد مخصوص برای او این قرص مجرب است بگیرند خربق سفید سه جزو و زعفران پنج جزو و نطرون ده جزو و از آن اقراص ساخته استعمال نمایند و از ادویه مشترکه جامعۀ مجربه برای آنکه از ضعف یا از سده یا از خلط باشد این است که بگیرند قرنفل و تخم گندنا هر واحد نیم درم و مشک یک دانگ و به‌آب مرزنجوش و سداب یا به‌شراب بچکانند و همچنین طبیخ برگ صنوبر و طبیخ برگ شمشاد و طبیخ برگ غار و باید که در جمیع آن از تناول طعام بشب اجتناب نمایند بعضی علمای متقدمین گفته اند که چیزی نافع‌تر برای صفیر از دواءالفوتنج موصوف برای حفظ نیست که آن چیزی ست که الله تعالی برای این پیدا کرده و نفع می‌کند آنرا قطور معمول از زوفا و برگ صنوبر و حب‌الفار و آنچه در به‌آب طرش و درد گوش از معالجات مشترکه و خصوصاً بارد را گفته شد آنرا ملاحظه نمایند ابن عباس گوید که هر گاه دوی و طنین در گوش عارض شود باید که روغن سوسن یا روغن ناردین یا روغن قسط به اندک آب برگ عزب چکانند و یا بگیرند خربق سیاه و جند بیدستر مساوی زعفران برابر هر دو به سرکه حل کرده در گوش چکانند و یا بگیرند زوفا و غیره که در قول شیخ گذشت و به‌آب پخته در گوش چکانند و چون روغن ترب به‌آب سداب بر هم زنند و در گوش چکانند آنرا نفع کند صفت دوای نافع طنین و ثقل سمع بگیرند کندش یک درم زعفران چهار دانگ خربق سفید و بورق هر واحد سه درم باریک سائیده به‌شراب سرشته قرص سازند و نزد حاجت در سرکه خمر حل کرده در گوش چکانند دیگر میعۀ سائله یک جزو روغن خیری سه جزو جوشانیده سرد کنند و در ظرف آبگینه برداشته در گوش چکانند و اگر این ادویه فائده نکند بدانند که طنین از قبیل خلط غلیظ محتقن در اغشیه دماغ است پس می‌باید که مریض را چیزی دهند که تنقیه دماغ او کند مثل حب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و مانند آن و ایضاً این حب دهند صفت آن بگیرند تربد دو درم شحم حنظل یک درم هلیله کابلی نیم درم انزروت ربع درم کتیرا دو دانگ همه را باریک سائیده جتها سازند شربتی یک درم و چون بدن پاک شود

و سعوط مسخن بلف مثل سعوط مرکب از جند بیدستر و جاوشیر و شونیز و مانند آن آنچه در به‌آب لقوه مذکور شد استعمال نمایند و ایضاً تعطیس به کندش و ایارج کنند که اندک از ان در بینی دهند ابن هبه الله گوید که علاج دوی و طنین انکباب بر بخار آب مطبوخ شبت و اکلیل‌الملک و برگ غار و پودینه و صعتر و مرزنجوش است و روغن گل نیم‌گرم به اندکی سرکه در گوش چکانند و اگر ریاح شدید الغلظ باشد باید که روغنی که در آن جند بیدستر یا زعفران با نطرون حل کرده باشند در گوش چکانند و تقلیل غذا و اجتناب از تخمه نمایند ابن الیاس گوید که اگر سبب او ریاح غلیظ منحل از فضول غلیظ در سر باشد هر صبح جلاب از انیسون و بادیان هر واحد سه درم اصل‌السوس مقشر کوفته چهاردرم و گلقند عسلی ده درم بجوشانند و غذا مزورهٔ نخود بانیسون و دارچینی و اندکی زعفران دهند بعدهٔ تنقیه دماغ به حب ایارج و حب اصطمخیقون کنند و غرغره بماءالعسل و ایارج فیقرا نمایند و در گوش روغن سوسن و قسط و آب ترب به اندک جند بیدستر یا جاوشیر یا شونیز چکانند و انکباب بر ادویه حاره و حشایش مثل بابونه و شبت و اکلیل‌الملک و قیصوم و شیح و سرخس و برگ غار و برگ ترب سازند و یا میعهٔ سائله یک درم و روغن خیری یا سوسن یا قسط هر کدام که باشد سه درم گرفته میعه در آن حل کرده بچکانند و مداومت حمام آنرا نافع است صفت شیاف برای ثقل سمع و دوی شحم حنظل یک درم بورهٔ نان نیم درم جند بیدستر زراوند مدحرج هر واحد یک نیم درم عصارهٔ افسنتین قسط تلخ فرفیون هر واحد ربع درم کوفته بیخته به‌آب زهرهٔ گاو سرشته شیاف سازند و هنگام حاجت برابر عدس سائیده با روغن بادام تلخ دو قطره در گوش چکانند خجندی گوید که برای نضج جلاب مذکور و غذای حمصیه بلحوم فاضله دهند **481** بعد از آن تنقیه به حب ایارج یا ایارج لوغاذیا نمایند به‌عده غرغره به‌آب بادیان مع ایارج فیقرا کنند و روغن زنبق و روغن قسط به جند بیدستر در گوش چکانند بعد از آن انکباب بر بخار آب‌های ادویه ملطفه مثل شیح و قیصوم و اکلیل نمایند و ادمان حمام بر خلو شکم و گرسنگی کنند و دواءالفوتنج انفع الاشیاست نسخهٔ آن پودینه نهری و کوهی خسیسالیوس فراسیون هر یک دوازده درم تخم کرفس بابونه حاشا هر یک چهار درم کاشم پانزده درم فلفل چهل و چار درم کوفته بیخته در عسل بقدر حاجت بسرشند شربتی یک درم به‌آب گرم انطاکی گوید که بعد تنقیه هر چه در علاج درد گوش بارد و طرش بارد ذکر کردیم به‌عمل آرند و آب نسرین و قطران را قطوراً و ریحان را شرباً در این جا خاصیتی است گیلانی می‌نویسد اطبا گفته‌اند که علاج طنین حادث از بلغم غلیظ مع ریح غلیظ که در مجاری گوش نازل شود تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات و عطوسات و بنوشیدن ماءالاصول و ریختن آب گرم بر سر و انکباب بر آبی‌که در آن ادویه ملطفه مثل شبت و بابونه و غیره جوشانیده باشند و تقطیر روغن‌های گرم محلول به جند بیدستر یا فرفیون و غیره و اسهال به حب قوقایا بمرات اگر احتیاج آن افتد و تقلیل غذا و حذر از عشا و ادمان بحمام و تلیین

طبیعت دائم است و در طنین حادث از ریاح نهادن گوش بر طالق گرم و انکباب بر آب ریاحین حاره و اجتناب از مهب ریاح و قرب آب و اغذیه مبخره نافع و بعلاج نوع حادث از بلغم غلیظ معالجه نمایند و ایضاً از علاجات عامۀ طنین این است که اگر مزاج مریض مائل بحرارت باشد فصد بکشایند و اگر مائل به رطوبت باشد تنقیه بصبر و افسنتین و گل سرخ و مصطکی و هلیلۀ سیاه و اندک سقمونیا کنند و امر به غرغره به چیزی که رطوبات را از سر و فم معده تحلیل کند نمایند و تریاق الاذن عجیب‌النفع است در ازالۀ دوی و طنین خواه مزاج مریض حار باشد یا بارد لیکن استعمال او به‌حسب مزاج مریض مختلف بود پس اگر مائل بحرارت باشد به سرکه حل کنند و اگر ببرودت بعسل و در مزاج مائل به سردی تعطیس بسیار موافق است و از علاجات خاص این است که بگیرند جند بیدستر و نطرون و خربق سیاه و سائیده به سرکه آمیخته با پنبه در گوش استعمال کنند پس اگر طنین زائل شود و گوش ریم کند شب یمانی سوخته و مرمکی سائیده حل کرده با صوف در گوش استعمال نمایند که این در دوی و طنین تاثیر نیک دارد **علاج طنین ضعفی** که از قوت سامعه باشد چنآنچه در ناقهین باید که برای تقویت دماغ اطریفیلات و خمیرجات با طباشیر و غیره و طیوب موافقه و ادهان مقویه و جز آن که در علاج امراض ضعف دماغی و صداع ضعف دماغی مسطور شد مناسب مزاج مریض دهند و شربت حماض و شربت سیب و شربت ترنج هر کدام که باشد ده درم بیاشامند و شمومات غیر تند و تیز ببویانند و اغذیه مقویه عطریه خورانند و ماءاللحم بدهند و روغن گل یا روغن بادام در سرکه پخته به‌گوش چکانند و یا اولاً گوش را به‌آب افسنتین غسل دهند پس روغن گل مع سرکه و اندکی خربق بچکانند و خوردن نیم مثقال گل نسرین متواتر چند روز نیز درین مرض نافع است و ملازمت اکل بادام نیز مفید و بقول گیلانی در ناقهین تقویت گوش به مثل روغن مورد و روغن بید و تکمید به‌آب مطبوخ و افسنتین پس تقطیر روغن در گوش نافع صفت ماءاللحم که در این جا بکار آید گوشت بز کاهی سه آثار مرغ جوان دو قطعه کنجشک نر خانگی پنجاه عدد کشنیز خشک ساذج هندی آمله پودینه پیاز هر یک سه توله و سیر و نمک اندر آنی بقدر حاجت به روغن گاو بریان کنند به‌عده دارچینی قرنفل الائچی کلان هر یک دو نیم توله در آخر اندازند که خوب پخته گردد سرد ساخته از دهنیت صاف نموده یختی و پارچ‌های گوشت بپارچه به آفته خشک ساخته بگیرند اسطوخودوس سه توله بادرنجبویه ده توله ابریشم خام بست و پنج توله زرنب اشنه سعد سنبل‌الطیب گاوزبان بهمنین هر یک پنج توله صندل سفید هفت توله مشک و عنبر هر یک سه ماشه زعفران نه ماشه در نی بسته سه شیشه بکشند شربتی از پنج توله تا نه توله **علاج طنین حسی** که از ذکای حس سمع باشد علاج این نکنند مگر وقت افراط اشربۀ مغلظه مبرده دهند و تقطیر ادهان مبرده مرطبه مغلظه و اشیای مخدره نمایند و افیون یک طسوج در روغن بادام شیرین و شیر زنان حل کرده قطور نمایند و یا روغن گل و سرکه آمیخته بجوشانند تا آنکه

روغن بماند پس قدری افیون حل کرده در گوش چکانند و چکانیدن خاکستر افیون بزرالبنج هر یک سه ماشه در روغن گل و روغن راحت آمیخته و یا روغن جوز ماثل تنها نیز مفید و یا روغن بزرالبنج با دو حصه روغن مورد و یا بادام کوهی چکانند و حافظالصحه و بر شعشعای انطاکی خورانند و غذا کله پایچه و هریسه و فالوده و برگ کاهو مناسب بود و هر چه در علاج امراض دماغی از ذکای حس مذکور شد بکار برند **482** **علاج طنین یبسی** که از کثرت یبس و خلا باشد اشربه و اغذیه مرطب و سریع الکیموس غیر مبخر مثل اسفاناخیه و قرعیه و زیرباج و فالودجات به روغن بادام دهند و تقویت و ترطیب دماغ بعطریات مناسب مثل روغن گل نمایند و آب نیم‌گرم بر سر ریزند و شیر بر سر دوشند و از محللات و استفراغات و تعب و حرکات منع کنند و سکون و ارام اختیار نمایند و در غذا توسیع کنند و بتفاریق خورند و روغن گل و دیگر روغن‌های بارد رطب و شیر زنان و یا روغن گل با سرکه و یا روغن بنفشه و کدو در گوش بچکانند و گاه گاهی بنابر تخذیر روغن بنج نیز چکانند و ادمان حمام مرطب نمایند و هر چه در علاج امراض دماغی یبسی گذشت به‌عمل **علاج باقی اقسام طنین** آنچه در تپ افتد بعلاج تپ مشغول شوند و اگر در تپ به‌سبب بحران افتد محتاج بعلاج نبود و بزوال تپ زائل گردد و آنچه از تناول اشیای حار یا بخارانگیز حادث گردد قطع سبب کنند و تعدیل اخلاط نمایند و بقول گیلانی علاج طنین حادث از حرارت ریختن ادهان بارده بر سر مثل روغن بنفشه بادام و کدو و تقطیر روغن گل و سرکه بر هم زده و شیر زنان و ماءالقرع و خیار و آب سرد تنهاست ثآنچه به‌سبب جوش ریم یا حرکت کرم باشد علاج ورم و قرحهٔ گوش و کرم گوش به‌دستوریکه در مقام هر یک مسطورست باید کرد و آنچه عقب سکر و بعد از خواب بالای طعام و به‌سبب حدوث قی سخت و از وقوع ضربه و سقطه بر سر لاحق شود حسب سبب بعلاج امراض دماغی خماری و بعلاج ضعف هضم و قی و علاج امراض دماغی ضربی و سقطی پرداخته و آنچه از اقطاع اسهال قبل از وقت او باشد اعادهٔ اسهال به‌مسهل خفیف نمایند و شیخ می نویسد که اگر سبب این مرض مادهٔ مندفعه در حال سرسام یا خلط غلیظ لزج باشد جمیع اشیای مذکوره در به‌آب طرش بکار برند و ادویه مخصوص بطنین حادث عقب سرسام و حمیات خاصهً قطور عصارهٔ افسنتین به روغن گل یا سرکه و روغن سوسن ست و بتدبیر ناقهین پردازند **قرحه و آکله و ناصور گوش** سبب قروح اکثر انفجار ورم یا بثره گوش می باشد و خروج ریم بر آن دلالت کند و سبب آکله مادهٔ روی حریف اکال لحم است و هر گاه قرحه کهنه شود ناصور گردد علاج اول تلطیف غذا و استعمال چیزی که ازان خلط محمود پیدا گردد اتز بقول و لحوم و امالهٔ تدبیر حسب واجب بسوی کیفیت معتدل کنند و از آنچه کیفیت تیز داشته باشد و از آن غذای غیر جید حاصل شود پرهیزند و اگر مزاج مقتضی باشد ماءالشعیر و مانند آن خورانند و بتخفیف ریاضت پردازند و بقول رازی امالهٔ مادهٔ او بسوی بینی بعطوسات و بسوی دهان بغراغر و مضوغات و

اسهال قوی سازند بالجمله اولاً برای تنقیه ریم فتیله پنبه کهنه بعسل آغشته در دهن گرم کرده و یا به شیر و شهد آلوده در گوش نهند و یا آب برگ نیب یا روغن تخم آن به شهد آمیخته در گوش اندازند وفتیکه بدان آلوده در گوش گذارند و بخور برگ نیب نیز منقی ریم گوش است و قطور زهرهٔ گاو و انزروت شهد نیز برای پاک کردن ریم نافع و یا بادیان نیم‌کوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از آن فتیله به شهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم نافع و یا بادیان نیم‌کوفته یک ماشه عسل دو سه ماشه در قدری آب جوش داده در گوش اندازند که برای تنقیه چرک قرحه معمول است بعد از آن فتیله به شهد آلوده انزروت سوده بر آن پاشیده در گوش گذارند که برای اندمال آن مجرب است و یا تخم کنوچه و انزروت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته فتیله بدان تر کرده در گوش نهند که جهت درد گوش که با ریم و قرحه بود معمول است و گاهی با قدری نمک و مرمکی به‌عمل می اید و یا فتیله از کاغذ ساخته بعسل و زرده تخم مرغ آغشته انزروت دم‌الاخوین سفیدهٔ قلعی صبر سقوطری سوده بر آن پاشیده شب وقت خواب در گوش گذارند و بهمان دست بخوابند و اگر درد شدید باشد خاکستر افیون سوخته به ادویه مذکوره آمیزند و اگر محتاج بتسخین و تحلیل باشد مغز خستهٔ شفتالوی سوخته و مرمکی و بهروزه اضافه کرده به‌عمل آرند که برای درد گوش و قروح آن و سیلان رطوبات و ریم مجرب والد علوی خان است و تقطیر مرهم ابیض به روغن گل حل کرده بعد پاک کردن قرحه بماءالعسل نیز نافع و یا مرهم سفیداب و مرهم راتینج به‌عمل آرند اما لازم است که اول گوش را به پنبه بر سر میل پیچیده بآهستگی از ریم پاک کرده باشند بعد از آن دوا استعمال نمایند و ذرورات مجففه مثل انزروت کندر دم‌الاخوین عصارهٔ لحبه التیس بکار برند و یا مکگن دهول در سر انبوبه نهاده به‌گوش دمند و کذا نفوخ پر طاوس سوخته و کاغذ سوخته و شب یمانی سوخته مفرده مجموع نافع و ایضاً برای خشک کردن ریم گوش پوست بیضهٔ مرغ و خر مهره هر دو مساوی سوخته سائیده قدری در گوش دمیدن مجرب است و لوده پئهانی و پهئکری سوخته باریک سائیده در گوش انداختن قریب به منافع اوست و اگر گهربچ به‌آب سائیده نیم‌گرم در گوش چکانند و یا فتیله لته بعسل آغشته قلقطار سوده بر آن پاشیده به‌گوش نهند و یا کف دریا برشته در آب برگ نیب و شهد حل کرده در گوش چکانند و یا کرم شب تاب در روغن گل سائیده چکانند ریم را **483** ... کند و برای تسکین درد شدید خاکستر افیون و قدری جند بیدستر سائیده در روغن گل حل کرده در گوش اندازند و روغن تخم نیب برای دردیکه به‌سبب بند شدن ریم باشد نافع و سیلان ساقط را باز سائل می‌کند و حضض افیون در سشیر دختران حل کرده چکانیدن برای درد شدید که از

قرحهٔ مولم باشد مفید است وکذا قطور شیر بز و شهد سائیده در گوش انداختن جالی چرک و مسکن وجع و کرب و بیقراری است به‌عده اگر تسکین زیاده منظور باشد آب کدو و روغن گل جوشانیده نیم‌گرم اندازند و اگر درد بسیار باشد اندک اندک آید از برگ فنجنکشت و نیب و شبت و انار و بادیان هر یک یک دسته سبوس گندم دومشت نانخواه بزرالبنج هر یک سه توله بخور گیرند و آب پیاز و آب برگ نیب هر یک .... ماشه عسل و روغن گل هر یک سه ماشه نیم‌گرم چکانند تا خوب پاک شود به‌عده اندر مال مرهم باسلیقون و مرهم مصری بکار برند و بقول فولس اگر با قروح گوش ضربان شدید باشد .... قریب‌العهد بود در آن شیاف مامیثا کفایت کند و اگر مزمن باشد احتیاج بقطور قطران مخلوط بعسل افتد که آن تنقیه بالغ نماید و ایضاً در قرحهٔ کهنه پر چرک مرهم مصری .... مرهم باسلیقون کبیر به‌عمل آرند و این مرهم هوجوه در روغن تخم نیب حل کرده نیم‌گرم دو سه قطره چکانیدن در سیلان مزمن گوش معمول است انزروت سرخ سفیداب هر یک یک درم هوجوه دو درم موم سفید سه درم روغن کنجد ده درم مرهم ساخته بکار برند و اگر اندکی درد و تپ باقی ماند روغن بادام کوهی با مر مکی آمیخته چکانند و اگر .... ترین درد موقوف شود و رطوبت بد بو بسیار برآید قطران در روغن بادام انگریزی و یا دیگر ادویه حابسه مانند آب برگ نیب و آب پیاز و عسل اندازند که بوجه احسن ... تام حاصل شود و بوی بد باز ماند پس جهت اندمال فتیله از دم‌الاخوین و انزروت و مرداسنگ هر یک سه ماشه در مرهم ابیض آمیخته نهند که بسیار مفید است ایضاً خاکستر بیضهٔ سنگ پشت و خر مهره زرد و فوفل دیهوج پتر هر دو سوخته هر یک سه ماشه در هم آمیخته بکار برند و این مرهم نیز برای قرحهٔ کهنه عجیب‌الاثر است انزروت ..... دم‌الاخوین پوست انار ولایتی کندر گل مغره هر واحد یک درم توتیای سبز دو درم شب یمانی یک مثقال موم زرد سه و نیم توله روغن گل پانزده توله به‌دستور مرهم سازند اقوال حکما سویدی گوید که برای قطع و تجفیف مدهٔ جاری قطور زهره جاموش و یا آب حشیشه‌الزجاج و یا آب حب‌الآس سفید تازه و یا آب عزب و یا آب بیخ خنثی و یا روغن تخم قسب و یا آب برگ سماق و یا صمغ آن و یا زفت رطب به روغن گل آمیخته و یا حضض مکی در آب سداب حل کرده و یا شب به‌آب عصی‌الراعی و یا هر زهره که میسر شود بعسل آمیخته و یا نطرون .... کهنه حل کرده و یا زهرهٔ ملح و یا آب زیتون مملوح و یا روغن زرد کهنه در شیر زن آمیخته و یا عسل و نمک اندر آنی آمیخته و کذا نفوخ وج در گوش و کذا فتیله بافیون و مر و صبر ...ج در عسل سرشته آلوده نافع است و ایضاً برای قروح گوش فتیله از خولان ساخته و یا زرنیخ سرخ باریک سائیده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده و قطور آب لبلاب به روغن گل آب عصی الراعی و یا زوفای رطب به‌شحم مرغابی آمیخته و یا زفت رطب و یا طبیخ لحیه‌التیس و یا آب فراسیون و یا آب پودینه به‌شراب کهنه و یا مومیائی بقدر کرسنه در روغن گل ... آب صعتر و یا به آس و یا بورق به‌شراب کهنه و یا

مسکه و یا صبر به‌آب بارتنگ و یا روغن بطم و شهد و یا حضض مکی و یا زهره گاو در شیر دختر یا به شیر بز و یا حب کاکنج و یا آب برگ جوز تازه کندر سوده به‌شراب کهنه و یا آب برگ جوز رومی و یا بول شتر و یا زهرهٔ سرخ و یا زهرهٔ غنم و یا آب قنطوریون دقیق به‌شراب کهنه و یا زراوند مدحرج و یا ترمس تلخ بعسل .... برادهٔ آهن در سرکه که بقدر چهارانگشت بالای آن باشد تر کرده ده روز در آفتاب بموسم گرما داشته آن سرکه گرفته و یا مازوی سبز کوفته در سرکه جوشانیده تا نصف سرکه بماند ... در سرکه آس تازه جوشانیده صاف نموده شب یمانی در آن حل کرده هر واحد مفید است و گویند که قطور آب کاکنج برای قروح مزمنهٔ گوش نافع است جالینوس گفته که شیر و عسل .... به‌آب و شراب نیم‌گرم و آب پیاز بسفیده بیضه قطوراً در اوجاع گوش و قروح آن شدیدالمنفعه است و هم او گوید که قطران شدیدالنفع است در قروح کهنه زیرا که تنقیه .... می‌کند و همچنین زیت که در آن خنافس و نسج عناکب و قنطوریون مطبوخ باشد و گویند که این بصحت تجربه پیوسته و مرهم احمر که از زرد چوب یک جزو و مرداسنگ دو جزو روغن بیت روغن گل دو جزو و قدری سرکه ساخته باشند نیز مصلح قرحهٔ گوش است مسیحی گوید که چون ورم گوش ریم کند و از آن مده خارج شود مامیثا سوده بعسل یا انزروت سوده در شیر دختران سائیده یا مرهم اسود به روغن گل حل کرده نیم‌گرم در گوش چکانند و پیه مرغابی گداخته در گوش اندازند و یا بگیرند کندر و مر و صبر و بعسل سرشته به اندکی سرکه آمیخته بچکانند پس اگر ....ج ریم طول کند ماءالعسل نیم‌گرم اندازند و مکرر بچکانند و صبر کنند تا آنکه دریافت گردد که قرحه پاک شده بعد از آن این دوا استعمال کنند بگیرند انزروت و صبر و دم‌الاخوین ....ده بفتیله ماوث بعسل آلوده استعمال کرده می‌شود و اگر از گوش ریم بدبو مع زرداب بر آید بگیرند اندک خبث الحدید و باریک سائیده بار دیگر به سرکه بسایند و در آفتاب نهند تا آنکه بقوام .... گردد آنرا در گوش چکانند و هر گاه مرض مزمن گردد بگیرند سرکه یک جزو و عسل یک جزو و زنگار نیم جزو و همه را بیزند تا بقوام عسل آید و نیم‌گرم در گوش چکانند صاحب کامل گوید **484** که هر گاه ورم حاره بثرهٔ گوش بشگافد باید که روغن گل که اندر آن اندکی مرو افیون گداخته باشند در گوش چکانند و یا بگیرند انزروت و دم‌الاخوین و کندر و مر و شیاف مامیثا مساوی ... باریک گوش بعسل سرشته فتیلهٔ خرقه کتان بدان آلوده در گوش نهند بعد از آنکه گوش را از ریم با پنبه خوب صاف کرده باشند و یا خبث الحدید باریک سوده با سرکه بجوشانند و اندک اندک از آن در گوش چکانند و در آن فتیله آلوده درگوش نهند و یا بگیرند انزروت و شیاف مامیثا و باریک ساخته بعسل سرشته با فتیله در گوش نهند و یا بگیرند شب یمانی باریک سوده بعسل سرشته فتیله بدان آلوده در گوش گذارند و اگر مدت خروج ریم طول کند این دوا استعمال کنند بگیرند عسل ده درم سرکهٔ خمر هشت درم و بر آتش جوشانیده کف او دور کرده زنگار دو درم سوده مخلوط سازند و به فتیله در گوش

نهند که این مجرب است و چون مرهم باسلیقون بفتیله در گوش نهند ریم را نفع کند و قروح گوش را مندمل سازد و مرهم احمر معمول از مرداسنگ و زردچوب نافع است شیخ‌الرئیس می‌فرماید که قروح گوش خالی از آن نیست که یا ظاهر محسوس باشد و یا عمیق بود که حس بدان نرسد پس قرحهٔ ظاهر را به سرکه و آب با سکنجبین و آب یا بعسل و آب یا شراب یا به طبیخ عسل و گل سرخ و مورد اسفنج یا پنبه تر کرده قرحه را برفق بشویند تا از ریم پاک گردد بعد از آن آنچه مجفف باشد مثل زاج سوخته و مانند آن در گوش دمند و گاهی زرداب و ریم را روغن شهدانج نفع کند و اولی آن است که ریم را منع نکنند تا آنکه مفرط نگردد بلکه واجب است که آنرا بشویند بچیزی که در آن قوت جلا و ردع باشد مثل مُر در آب حل کرده به روغن گل آمیخته و ایضاً آب برگ زیتون بعسل بطریق قطور استعمال نمایند و اما قرحه عمیق بعضی از ان قریب‌العهد بعضی مزمن می‌باشد و معالجهٔ قریب‌العهد به مثل قطور شیاف مامیثا به سرکه و یا شیاف گل سرخ و مرو صبر در عسل یا شراب نمایند و گاهی تقطیر آب غوره خصوصاً با عسل آمیخته نفع کند و همچنین آب برگ بید یا طبیخ او و یا شب یمانی سوخته و مرمکی مساوی در شهد سائیده بصوف آغشته در گوش نهند که مجرب‌است و یا دم‌الاخوین کف دریا انزروت بوره ارمنی مرمکی کندر شیاف مامیثا مساوی سائیده بر فتیله عسل آلوده بر آن پاشیده در گوش نهند و رازی نوشته که این همه ادویه را به عسل و سرکه بسرشند و گوش را به‌شراب کهنه شسته صبح و شام در گوش چکانند که این مرهم قروح گوش را عجیب و مجرب‌است و اگر قرحه با درد بود علاج بخبث الحدید با کتیرا نمایند و به مجففات ادویه مسکن وجع آمیزند و این مثل استعمال قطور روغن بادام مع صبر و مر و کندرو زعفران است و گاهی وقت شدت درد احتیاج آمیختن اندک افیون گردد و گاهی قرص انزروت آنرا نفع کند و همچنین خستهٔ هلیله و مازو هر دو سوخته به روغن خیری و در وی روغن کتان آمیخته مفید است و قطور مرهم سفیداب و مرهم باسلیقون با هم مخلوط کرده نیز نافع و اما قرحه عمیق مزمن بسیار ردی است گتهی ببرهنه شدن استخوان مؤدی گردد و بر آن اتساع مجری و کثرت زرداب بدبو دلالت کند پس محتاج گردد به مثل قطران مخلوط به ر و مثل زهرهٔ غراب و یا سنگ پشت به شیر زنان و اگر عسل نیز بیمیزند بهتر باشد و یا قرومانا و نطرون بانجیر تخم دور کرده فتیله ساخته بعد تنقیه چرک قرحه استعمال نمایند و همچنین در سائر ادویه و از ادویه قویه درین به‌آب توبال مس مع زرنیخ و عسل و سرکه است و یا زنگ خبث‌الحدید یا خبث‌الحدید بنفسه بریان کرده مثل غبار سائیده بعد جوش کردن بسرکهٔ خمر تا مثل عسل گردد در گوش چکانند و گاهی حاجت به‌مرهم زنگار افتد و این هنگام ازمان و کثرت چرک باشد و آنچه درین به‌آب متوسط است شب یمانی سوخته به مثل او عسل است و گاهی در آن مرزیاده کرده می‌شود و قوی تر ازین این ترکیب مرهم زنگار است زنگار و قشور مس هر واحد چهار درم آب گندنا

یک اوقیه عسل یک اوقیه استعمال نمایند و هر گاه ریم بسیار کثرت نماید لابدست از استعمال فتیله در زهرهٔ نرگاو تر کرده و یا قطور بول صبیان و اقوی از آن خبث‌الحدید مغسول مکرر بر تابه بریان کرده در سرکه پخته استعمال کردن است و اگر با ریم مزمن درد باشد نبیند تلخ مضروب به روغن گل یا به‌آب گندنا یا آب مطبوخ ماهی شور در گوش اندازند و گاهی وجع به استعمال صبر افیون زعفران بعسل سرشته محتاج گرداند و چون ببینند که رطوبت به ادویه مانعه مجففه محتبس شد روغن گل در گوش اندازند تا خشک ریشه ساقط گردد بعد از آن ادویه منبت لحم بکار برند و بالجمله واجب است که حبس صدید ننمایند بلکه بمنع تولد او بتجفیف قروح پردازند و بسیار معالجین حیله ساز گوش ریم کرده را بخرقه بند می‌کنند برای منع سیلان ریم از آن و مریض را از خواب بدان طرف منع می‌کنند و سیلان ریم از گوش دفع می‌شود ایضاً در به‌آب وجع گوش نوشته که اگر قرحه مولم باشد حضض و افیون به شیر حل کرده استعمال نمایند و یا بگیرند بادام مقشر بست عدد بورق افیون کندر هر واحد یک نیم درم زعفران شش درم قند و مر هر واحد یک نیم درم و به سرکه سائیده خشک کنند و هنگام حاجت به روغن گل آمیخته در گوش چکانند و اگر ریم باشد بدل سرکه شراب یا عسل یا سکنجبین کنند ایلاقی و جرجانی می نویسند اگر قرحه خارج منفذ صوت بیرون گوش باشد بنحوی که بنظر در آید اسفنج یا پارچه بغسولات که در قول شیخ گذشته تر کرده قرحه را بشویند و بر قرحه بدارند و اگر قرحه بنظر نیاید آن غسولات را هر روز بمرات در گوش چکانند و چون پاک شود ذرور مجفف بکار برند و این مرهم سفیداب مفید سفیداب مردا سنگ یک یک جزو روغن زیت یک جزو بنوشانند و بر آن سرکه پنج جزو اندک اندک اندازند تا قوام او هموار گردد **485** جالینوس گفته که بول طفل نابالغ در پوست انار پخته در گوش چکانیدن نافع است و این مرهم مصری جلاد تنقیه قروح نماید زنگار کندر سرکه عسل مساوی سوده نمایند مرهم سازند و گاهی سرکه و عسل دو چند ادویه می‌کنند و اگر در گوش خشک ریشه باشد و ریم بند نگردد و به‌سبب آن درد شدیدتر شود روغن گل چکانند .... قول شیخ گذشت انطاکی گوید که مرهم سفیداب یا انزروت به عسل با برگ شهدانج معروف به حشیشه بکار برند و چون روغن گل با هم‌چندان سرکه بپزند تا آنکه روغن بماند و در گوش چکانند بغایت نافع بود و باقی در سیلان رطوبت از گوش بیاید گیلانی گوید که در خروج ریم از گوش اولی آن است که مبادرت ...بس او نکنند و خصوصاً چون زمانه کثیر بر آن گذشته باشد زیرا که حبس او گاهی مؤدی او به ضرر عظیم مثل طرش و صمم و ثقل سمع و غیر آن می‌گردد و باید که غذا معدل ..ج بدن و دماغ دهند و این مرهم سفیداب که آن مرهم ابیض است دافع حرارت مفرط و احتراق شدید و نافع قروح اعضای عصبانیه است اگر با حرارت باشند سفیداب ارزیز پنج درم مردا سنگ پنج درم موم یک اوقیه روغن گل شش استار به‌دستور مرهم بسازند و غسل گوش از ریم به روغن گل و شیر دختران

کنند و یا ... العسل دو سه مرتبه و اگر فتیله را بهادویه خمسه معروفه درین بهآب و عسل آلوده در گوش نهند گوش را از ریم پاک کند و تسکین درد نماید و آن ادویه انزروت و صبر و مر و کندر و دمالاخوین ست و گاهی زهرهٔ نر گاو به اندک عسل آمیخته یک قطره از آن در گوش چکانیده می شود و مرهم رسل درین بهآب بسیار نافع است بفتیله استعمال کنند ... آن تنقیه ریم و الحام جراحت کند اگر حاجت تنقیه زیاده باشد اندکی مرهم زنگار آمیزند و اگر حاجت الحام بیشتر بود با روغن دیو دار مخلوط سازند و مرهم کبیر درین بهآب عظیمالنفع است میربهاالدین و غیره می نویسند که اگر قرحه بعد از درد بسیار و ورم ظاهر شده باشد بحال باید گذاشت تا آنچه پالودنی است بیالاید .... هیچ دوا نباید کرد تا آنکه خوب پاک گشته خودبخود به گردد بجز تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد انگیز و ...دیها و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استحمام کردن هر روز لحظهٔ و اکر بیم بستن چرک در منفذ بود روغن بادام کوهی یا بادام تلخ .... ماهی بچکانند و اگر کهنه گردد فتیله بعسل آلوده و در انزروت سوده گردانیده بنهند و شیاف مامیثا به سرکه و سفیدهٔ بیضهٔ مرغ سوده گاهی میچکانند و در آخر استعمال مراهم منبت و مصلح چون مرهم شانی و باسلیقون و اسفیداج و این مرهم نافع ست بگیرند موم و زفت و علک و زیت اجزای مساوی و همه را ...ازند تا منحل و مختلط گردد بهعده برداشته استعمال نمایند و زبدالبحر دمالاخوین کندر مساوی مرمکی نصف یک جزو به روغن گل آمیخته نیمگرم قطور ساختن درد گوش را که با قرحه .... باشد نافعست و انزروت بست جزو گلنار کندر هر یک ده جزو زراوند پنج جزو باریک سائیده ذرور ساختن برای تنقیه قروح و تجفیف رطوبت و انبات لحم سودمندست و مرهم ابیض و مرهم باسلیقون به روغن گل آمیخته در گوش نهادن مفید است و اگر تعقد و صلابت اندرون گوش افتد مرهم داخلیون و پیه بط و پیه ماکیان ...ل آرند و افیون پوست انار مرمکی کندر سنبلالطیب هر واحد دو مثقال جند بیدستر پنج مثقال سرکه و شهد بقدریکه ادویه سرشته شود استعمال کردن اورام .... ریم و درد مزمن گوش را نافع و همچنین زعفران کندر افیون هر واحد یک درم حضض تخم گل تخم فنجنکشت پوست انار هر یک یک درم سرکهٔ خمر پنجاه درم پوست انار .... گل و فنجنکشت در سرکه بیامیزند تا مهرا شود و دیگر ادویه سوده خشک بر آن بپاشند و بردارند وقت ضرورت در شراب ریحانی حل کرده قطور کردن اوجاع گوش ...را نافع است طبری گوید که قرحهٔ گوش که بغیر تقدم ورم ظاهر شود موضع او قریب باشد یا بعید و صدید او اندک بود علاجش تنقیه بدن از فضول به فصد .... مفراغات دیگر اگر احتیاج آنم باشد و پرهیزست شیاف سازند و هنگام استعمال در سرکه حل کرده در گوش چکانند و اگر مده بسیار باشد ... الحدید در سرکه تر کرده در آفتاب گذارند تا قوت او بر آید ازین سرکه اندکی گرفته شیاف مذکور در آن حل کرده بکار برند و گاهی مداوای این قرحهٔ صدیدهٔ

گوش .... اشیا می‌سائیده که انزروت یک درم و مر و کندر و نطرون و زعفران هر واحد نیم درم افیون یم دانگ مغز بادام تلخ یک نیم درم همه را سائیده و شیاف سازند .... ارادۀ استعمال به روغن گل و پیه بط حل کرده پنبه بدان آلوده در گوش بدارند و نظر کنند بسوی صدیدی که سائل می‌شود و آنچه بر پنبه باشد پس اگر آن ... باشد این دوا بدون پنبه در گوش اندازند و سوراخ گوش بند کنند به‌عده اگر مده زائل شود و سیلان شیء مثل رطوبت گاه گاهی باقی ماند حضض در ...رب کهنه حل کرده به‌گوش چکانند و هر گاه رطوبت زائل گردد و صلابت باقی ماند ادویه محلله به‌شحم بط حل کرده با پنبه آلوده در گوش نهند و اگر صلابت و رشح **486** باقی ماند بهروزه یک درم در روغن سوسن گداخته در پنبه آلوده به گوش نهند که این دوا برای تحلیل صلابت تام النفع است اگر در مزاج علیل حدت نباشد و اگر درد باین مرض ظاهر شود افیون سوخته یک جزو جند بیدستر ربع جزو سائیده در مرهم شنکار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که فی الفور تسکین درد کند ایضاً او گوید که مرض معروف باکلۀ گوش با وجع می‌باشد و از گوش قشور مانند قشور قرحه بر می آیند و این از خلط لذاع ردی‌الکیفیت حریف اکال حادث می‌شود و علاج او فصد و اسهال به‌حسب امکان است به‌عده برای تنقیه قرحه و ازالۀ قشور سرکۀ عنصل و عصارۀ حنظل مساوی گرفته قدری زرنیخ سرخ و شب یمانی و صبر سقوطری و بسیار اندک زنگار و توبال مس آمیخته بالای آن شراب انداخته بپزند تا غلیظ گردد با پنبه آلوده در گوش گذارند و گاهی مداوا باین طور می‌کنند که مر و شب یمانی و توبال مس هر یک جزوی و اندک جند بیدستر و فلفل و قدری از پوست انار و قلقند در شراب و عصارۀ حصرم دو سه روز خیسانیده خوب بجوشانند و اندکی زعفران آمیخته فتیله بدان تر نموده در گوش نهند یکی بعد دیگری تا آنکه قرحه را نفع بخشد و قشور زائل گردد و این صعب تر امراضی است که در گوش حادث شوند مگر آنکه در اجزای لحمیه او حادث شود و در ابتدا بود که درین صورت برء او سهل باشد و اگر کهنه گردد و اخذ کند در اعضای عصبیه نکایت عظیم شود و برء متعذر گردد پس هر گاه قرحه پاک گردد و به مرهم خل علاج کنند و جون وقت ختام آید به‌مرهمی که در آن راتینج و کندر و گلنار داخل بود مداوا نمایند پس اگر صلابت باقی ماند بسمع مضرت رساند تحلیل او به‌ادویه محلل صلابات نمایند و مروخ و ملین در آن استعمال کنند و محافظت مزاج علیل در جمیع اوقات علاج لازم شمارند بعضی گویند که آنچه ناصور گوش و آمدن ریم را نافع است این است که گهونگه خرد جاندار پا و آثار در کهرل باریک بسایند و همچندان روغن سرشف آمیزند و چهار چند هر دو یعنی دو آثار آب انداخته بپزند تا روغن سرشف بهم نرسد روغن کنجد عوض او نمایند و اگر روغن تلخ پا و آثار آمله حنا هر واحد یک توله برگ نیب ده عدد کمیلا فلفل گرد هر واحد سه ماشه نیله تهوتهه یک ماشه گرفته اول روغن را گرم نموده برگ نیب و آمله و حنا و نیله تهوتهه انداخته بسوزانند به‌عده فرود آورده بسایند و

کمیلا سائیده نیز مخلوط کنند و در گوش تقطیر کرده باشند نیز برای ناصور گوش مفید است و بعض ادویه مفید آن در قرحهٔ مزمن گوش گذشت **دخول هوام و تولد کرم در** گوش هر گاه حیوانی چون مورچه و قراد و هزارپا و ماند آن در گوش درآید بشدت درد احیانا و خدش و حرکت او دریافت نمایند و کرم از رطوبت فاسد عفن یا از قرحهٔ عفنهٔ مزمن متولد میشوند و آن بخارش و دغدغهٔ گوش و خروج کرم گاهی و تقدم قرحه شناسند علاج در جمله تقطیر قطران تنها یا به سرکه مسکن حرکت حیوان و قاتل آن است و قطور زیت در اخراج آن مجرب است و قطور آب پیاز و یا مر به روغن بادام تلخ آمیخته و یا روغن خستهٔ شفتالو نیز در اخراج حیوان داخل اذن نافع یا آب قثاءالحمار تنها یا مع سقمونیا و یا آب شیح و آب پودینه نهری و آب برگ شفتالو هر یک تنها یا مع بوره ارمنی یا سرکه بچکانند و یا آب زهرهٔ گاو مع سرکه و یا آب افسنتین مطبوخ و یا آب برگ شفتالو که مجرب است و یا آب برگ کبر تنها یا به سرکه یا آب پوست درخت توت قطور نمایند و گوگرد و بورهٔ ارمنی و عصاره شیح مساوی سوده در سرکه و آب برگ ترب حل کرده به‌گوش چکانیدن مجرب است و یا صبر و بورهٔ ارمنی به سرکه چکانند و یا نمک و یا پودینه به سرکه آمیخته و یا صبر در آب پیاز خواه در آب سداب حل کرده و یا آب پودینه و قدری سقمونیا در سرکه حل کرده قطور نمایند و قطور صبر و سقمونیای محلول به‌آب گرم حیوان داخل گوش را بکشد یا خربق سفید و سقمونیا سائیده در سرکه بچکانند و گوگرد و زراوند طویل و قلقدیس و میعه نیز مفید و اول تقطیر آب سائل لحم بقر بریان و بعد از آن ادویه مذکوره سودمندست و گاهی زیت یا روغن کنجد نیم درم نیم‌گرم کرده چکانیدن و عقب آن در آفتاب نشستن نفع می‌کند و گویند که برگ مکره که هنود آنرا بجای صندل میدانند آبش در گوش جکانیدن در قتل مگس سگ که در گوش رود عجیب است و علاج خاص برای قتل کرم متولد در گوش این است که عصارهٔ افسنتین به سرکه در گوش چکانند و یا حنظل تازه در آتش پخته و افشرده بچکانند و صبر در روغن سرشف حل کرده نیم‌گرم قطور نمودن قاتل کرم همه اندام است و کذا چوب ملیم باریک سائیده در گوش انداختن و کذا گره زردچوب و نیم درم شهد و برگ نیب در روغن سرشف جوشانیده دو سه قطره از آن چکانیدن مفید و یا آب برگ نیب سبز و آب ترب و آب پیاز هر یک هفت ماشه سقمونیا سه ماشه حل کرده چکانند که مجرب است و قوی‌تر این است که آب افتیمون هندی و آب برگ فنجنکشت و آب برگ شریفه هر یک سه ماشه روغن بابونه یک توله صبر و زفت هر یک سه ماشه چکانند که فی‌الفور کرم را میکشد پس آن کشته را باحتیاط بیرون آرند و آب سداب در پوست انار گرم کرده قاتل کرم و مسکن درد و نافع طنین است **487** یا روغن مغز خستهٔ شفتالوی تلخ یا زهرهٔ گاو بچکانند و عسل و سرکه و روغن گا برابر آمیخته نیم‌گرم در گوش چکانیدن برای درد گوش که از کرم باشد نافع است و یا آب برگ شفتالو آبل برگ شفتالو آبل برگ ترب آب برگ پودینه بورهٔ ارمنی سقمونیا افسنتین

زراوند مد حرج هر واحد یک درم درمنۀ ترکی نیم درم در سرکه سائیده بکار برند و ایضاً آب برگ خوخ و شریفه و افتیمون هندی و فنجنکشت هر واحد سه ماشه سرخس قنبیل پشم ارجوان بحری سوخته هر یک دو ماشه روغن خستۀ خوخ روغن بابونه روغن زنبق هر یک سه ماشه در روزی هفت هشت کرت در گوش اندازند و یا شراب کهنه هفت ماشه عسل ده ماشه و نیم روغن بنفشه بادام روغن خستۀ خوخ هر یک پنج ماشه پاو بالا بیضه سنگ پشت سه عدد سفیدس بیضۀ مرغ یک عدد در ظرف مسی کهنه بی قلعی بچوب شریفه تا چهار ساعت نجومی حل کرده افسنتین سه ماشه صبر دو ماشه قطران یک ماشه و نیم سوده آمیخته بفتیله صوف کهنه آغشته در گوش نهاده دست بر همان جانب داشته خواب کنند و بعد یک ساعت بیرون آرند که همۀ کرم بیرون آیند مجرب‌است و دیگر ادویه قاتل کرم که در صداع دودی مسطور شد استعمال نمایند و بعد از مرون کرم ار آله بیرون کنند یا فتیله از صوف ساخته و بسریش آلوده در گوش در آرندو کرم و غیره که بدان آویزد بیون آرند و یا نکچهکنی باریک سوده در بینی دمند و چون عطسه آید دهن و بینی را بند کنند و سر بطرف گوش علیل کج نموده عطسه بگیرند تا کرم بیرون افتد و بعد از آن تنقیه به حب ایارج و غیره نمایند و باصلاح مزاج گوش کوشند و تنقیه بدن و دماغ پیش از قتل و اخراج کرم نیز نافع بود و اگر قرحه باعث تولد کرم باشد علاج آن نمایند و گویند که اگر هزارپا در گوش رفته باشد گوشت را ورق نموده زردچوب کوبیده بر آن پاشیده بر گوش گذارند و یا در سیر یک عدد سوراخ نموده در گوش گذارند و در زیر آن ظرف آب محاذی آن دارند که ببوی سیر از گوش برآمده بر آن بچسپد پس بآهستگی آن سیر را از گوش برآورند تا آن هزارپا از گوش برآید اقوال نحارير سویدی می نویسد که قطور عذبه سائیده به‌آب بادیان حل کرده و کذا دارشیشعان سائیده به روغن خیری آمیخته و کذا آب برگ غار و روغن آن و کذا بول ظفل نابالغ در پوست انار جوشانیده و کذا آب عصی‌الراعی و کذا آب نسرین و کذا آب ترب و کذا روغن قثاءالحمار و کذا مازو به روغن گل آمیخته و کذا شاخ گوزن سوخته به‌آب بادیان و مذا بورق سائیده به روغن بادام تلخ وکذا اً دهن صائم و کذا ظلف بز سوخته به روغن بیدانجیر آمیخته و کذا آب عزب به روغن آمیخته و کذا گل کرم به روغن بان آمیخته و کذا نفط سفید و کذا شحم قطاه به روغن بادام و کذا روغن آجر و کذا آب نقوع ترمس تلخ و کذا نوشادر در شیر زنان و نهادن توتیای هندی سوده بزردی بیضه سرشته در گوش و بخور حب کاکنج یا تخم گندنا به‌انبوبه در گوش و فتیله از گل خوخ ساخته و یا از خربق سیاه بقطران سرشته فتیله ساخته هر واحد قاتل دیدان گوش است ابوسهل گوید که برای کرم گوش آب کبر به سرکه آمیخته در گوش چکانند و کذلک آب پوست درخت توت و آب برگ خوخ و طبیخ خربق سفید به سرکه و جرم خربق عصاره افسنتین و کذا آب پودینه نهری و اندک سقمونیا به سرکه جوشانیده در گوش چکانیدن و آب شیح و آب مرماخور و آب ترب و افتیمون بگوگرد و بورق

و زراوند طویل چون سائیده در گوش دمند کرم را قتل کند و همچنین خستهٔ خوخ و آب افسنتین یا قنطوریون یا فراسیون و آب برگ بطم سبز یا برگ شمشاد یا برگ صنوبر و خصوصاً جون بسرکهٔ خمر بجوشانند و آب قثاءالحمار و آب خربق سفید یا طبیخ او یا افتیمون یا ماءالعسل باین چیزها و کذا آب پیاز که مجرب است و تخم پیاز بماءالعسل و بعض مرارات و خصوصاً اگر در جعل انار مع شحم آن گرم کنند و همچنین طبیخ حب کبر تازه یا آب او و آب ترمس یا صبر به‌آب نیم‌گرم و قسط سوده عاقرقرحا این همه در کرم انجع و اقواست و آنچه برای کرم آزموده است این است که بگیرند شراب دو درم عسل سه درم روغن گل یک درم و در سفیدی دو بیضه آمیخته نیم‌گرم در صوف آلوده به‌گوش پر کنند و به همان گوش تکیه کرده ساعتی بخوابند به‌عده یکبارگی بزور صوف را بیرون کشند کرم بسیار بیرون آیند و گاهی برای اذیت کرم نفع می‌کند ... تن آب کاهو یا عوسج یا افسنتین یا طبیخ این هر دو یا سحیق آنها به‌آب بیخ کبر یا آب مرماخور یا آب مرزنجوش یا بول معتق و باقی سابق گذشت انطاکی گوید که تقطیر و استنشاق ...دوای تلخ کرم را از گوش و بینی خارج کند لیکن بهتر در این جا صبر و قسط و قثاءالحمار و روغن ترب و نفط و سداب و تخم شفتالو و تخم مشمش است و آب ترمس و برگ شفتالو و قطران و زرنیخ و قنطوریون را در این جا خاصیت مزید است مصنف اقتباس نوشته که اول فصد قیفال کنند و بفاصلهٔ سه چهار روز تنقیه‌دماغ به حب ایارج و قوقایا مطبوخ افسنتین و یا اسطوخودوس علوی خان نمایند به‌عده در قتل و اخراج و بدان کوشند و آن چنان باشد که اول مطبوخ افسنتین درمنه و ترمسو ابهل و صعتر هر یک یک توله در نیم آثار آب شور بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده صاف نموده در شبانه روز هفت هشت مرتبه چکانند پنبهٔ کهنه گذارند تا هوا را در آن دخلی نباشد **488** و چون معلوم شود که کرم‌ها کشته شدند پس جهت اخراج آن اب برگ شفتالو و سینهالو و شریفه و افتیمون هندی هر یک چهار ماشه افسنتین صبر مر قطران هر یک سه ماشه حل کرده فتیله کاغذ مصری بدان آلوده در گوش گذارند و ساعتی بدان جانب تکیه نمایند تا کرمهای زنده و مرده بدان بچسپد پس بیرون آرند یکبارگی و یا شراب کهنه یک توله عسل یک نیم توله آب برگ نیب دو توله روغن گل یک نیم توله سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت چهار عدد افسنتین سه ماشه صبر چهار ماشه بکار برند و یا تلخهٔ بز و عسل و کندش و روغن گل هر یک سه ماشه زردی و سفیدی بیضهٔ‌کنجشک سه عدد به‌عمل آرند و یا سعوط از برگ خرزهرهٔ که دود چوب گز داده باشند و تربد سفید و کندش و خربق سیاه مساوی ساخته بگیرند که عطسه بزور آید و همه کرمها بیرون آیند و این قطور جهت اخراج کرمهای زنده و مرده بسیار مفید است آب برگ شفتالو و کشنیز سبز و آب طینح ترمس و درمنه هر یک سه ماشه و روغن درمنه و عقرب هر یک چهارماشه افسنتین و افتیمون ولایتی هر یک یک نیم ماشه مقل ازرق سه ماشه بکار برند گیلانی گوید که بگیرند پوست حنظل و زرنیخ

سرخ و بادام تلخ جبلی و اندکی سقمونیا و کوفته به سرکه و روغن گل بجوشانند تا آنکه سرکه فانی شود صاف نموده بدارند به‌عده لحم بقر بر آتش نهند تا آب ازان سائل شود پس این آب بگیرند و با روغن مذکور آمیخته درگوش چکانند و هرگاه حرکت کرم ساکن شود بدانند که هلاک شده و گاهی روغن مسطور تنها استعمال کرده می‌شود و گاهی این روغن و این سرکه جوش کرده برای حیوانات که در گوش داخل شود می چکانند پس هرگاه حیوان هلاک شود بآله بیرون آرند و اگر بقایا از آن باقی ماند روغن گل و سفیدی بیضه با هم آمیخته دو سه روز در گوش اندازند به‌عده برفق مص کنند تا حجاب بشگافد و اگر باحیوان سمیت باشد پس اولی از تریاق فاروق و سائر تریاقات چیزی نیست به‌عده روغن گل نیم‌گرم به دفعات در گوش چکانند و اگر از آن وجع زائل شود بهتر و الا بگیرند خاکستر افیون اندکی به مرهم شنکار آمیخته با پنبه آلوده در گوش نهند که این درد را ساکن کند و اگر امر زیاده شود به‌سبب خبث آن حیوان و ورم ظاهر شود فصد مریض کنند و استفراغ او نمایند و از پستان زن در روزی به دفعات شیر بدوشند و در امر تریاق و رنگ نسازند پس اگر ورم صلب شود و درد زائل گردد قیروطی به روغن خیری بسازند و برا خاکستر خرمهره و اندک زوفای رطب و مغز استخوان گوزن انداخته خوب مخلوط کنند و بداخل و خارج گوش طلا نمایند و اصلاح غذای مریض کنند تا آن ورم زائل شود و ملاک امر درین جمله مراعات مزاج علیل است تا حدت نپذیرد و هرگاه حدت پدید آید اصلاح او کنند طبری گوید دودی که در گوش پیدا می شود دو نوع می‌باشد یکی اغبر مشابه مگس سگ دوم سیاه سفید سر دائم‌الاضطرار پس اولا بورهٔ ارمنی در سرکه حل کرده صوفی که بر میل پیچیده باشند در آن تر نموده گوش را برفق پاک کنند به‌عده ترمس و مر و سقمونیا هر واحد یک دانگ خربق یک نیم دانگ برگ آزاد درخت نیم درم سائیده در سرکهٔ کهنه حل کرده بچکانند و یک روز راحت دهند و در آن روز شیر زنان چکانند و عقب آن پاک کنند و باز روز دیگر دوا بچکانند تا آنکه تمامی دیدان خارج شوند و بعد از آن اگر گوش خشک گردد بدانند که به شده و اگر زرداب از آن سیلان کند توبال مس دو دانگ کندر گلنار مازو سوخته شب یمانی مرمکی هر واحد نیم دانگ سائیده در سرکه و روغن گل حل کرده به گوش چکانند و بعد تقطیر این دوا مرهم شنکار استعمال نمایند و گاهی برای قتل کرمی که در گوش افتد سقمونیا تنها به سرکه حل کرده و گاهی آب ترمس بزنگ آهن در سرکه آمیخته و گاهی آب دریای شور تنها استعمال کرده می‌شود **دخول آب و سیماب در گوش** گاه باشد که در استحمام و اغتسال صیانت گوش نکنند و هنگام ریختن آب بر سر سر را بجانبی کج نمایند و یا غوطه زدن در آب و بر آمدن از آن بر غیر استقامت و بدان سبب آب در گوش در آید و ایذا دهد و ورم بیخ گوش و درد شدید پیدا کند و از وجود گرانی و وجع خفیف بعد غسل یا شناوری یا رختن آب بر سر و شدت درد بعد از یک دو روز از آن توان شناخت و گاهی اتفاقا سیماب در گوش

داخل شود و اکثر چون سر بدان جانب نگون سازند فی‌الحال بیرون افتد و گاهی قدری از آن در صماخ به‌سبب چرک محتبس ماند و اعراض ردیه مثل تشنج و اختلاط عقل و ثقل عظیم عارض گردد و بس است که بصرع و سکته و درد شدید مؤدی شود علاج چارهٔ دخول آب در گوش آن است که بر پای جانب آن گوش ایستند و سر به همان طرف مائل کرده گوش را بر کف دست بر آن نهاده و سر را بدین جانب مائل ساخته بر جهند و دفعهً کف و .... جدا نمایند تا هر دو آب برآیند و صاحب نزهه گوید که آب را آب دیگر خارج می‌کند به نحوی که در گوش آب اندازند تا پر شود پس دفعهً واژگون نمایند که آب اول .... هر دو بر آیند و کذا زیت و روغن کنجد نیم‌گرم و یا انبونه در گوش نهاده دم بکشند و بمکند که دفعهً جذب کند به‌عده روغن بادام یا روغن سوسن بچکانند.... **489** ....عال و عطاس آنرا خارج نماید و یا پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگردانند و یا بر جانب گوش ماؤف بخوابند و سر را بر تکیه نهاده خوب بجنبانند و یا چوب شبت یا بادیان .... که بفارسی پیرز گویند و امثال آنرا که خشک و متخلخل بود بقدر یک شبر بگیرند و بر یک طرف آن قدری پنبه پیچیده به روغن آلوده مشتعل سازند و طرف دیگر را .... آنکه توانند در گوش در آرند همچنان یا پنبه بر آن پیچیده تا آنکه هوا را مدخل نباشد و هرگاه حرارت آتش نیک محسوس شود و دفعهً بیرون کشند که تمام منجذب خواهد شد و یقول گیلانی پر نرم طیور صغار و خصوصاً از پر کوچک کبوتر گرفته و از قصبهٔ آن تا سر آن دور کنند تا بر سر قصبه اندکی از آن باقی ماند پس بآهستگی آنرا در گوش داخل کنند تا به عمق آن برسد به‌عده حرکت‌ها متواتر داده بیرون آرند و سر آنرا از آب پاک کرده بار دیگر در گوش داخل کنند و تکرار این عمل .... نمایند تا انکه آب بتمامه بر آید و این عمل بهترین اعمال و حیل‌ها در اخراج آب از گوش است و آن معمول طوائف کثیر از مردم است و بقول قرشی قویتر درین به‌آب صوف از جوآن است .... آنرا در گوش پر کنند پس برآورده بیفشرند و مکرر همچنین به‌عمل آرند تا آنکه تمامک آب خارج شود و بقول طبری اگر از ابر مرده فتیله ساخته در گوش نهند و بر جانب همان گوش بچسپند و بعد زمانی طویل آنرا بیرون آرندهمه آب نشف کند بعون عز و جل یا رشته های خام منفوش الاس گرفته فتیله ساخته در گوش داخل کرده بگردانند و بمرات این عمل نمایند و گاهی از زراقه آب را بر می آرند به نحوی که سر او در گوش داخل کنند و عمود او بکشند که با وی آب منجذب می‌شود و بولس گفته که اگر آب بسیار باشد .... که به دهان یا به‌انبوبه امتصاص کنند و اگر اندک باشد باید که بصوفی که بر سر میل پیچیده باشند نشف کنند و در گوش چیزی از دهان مطفیه یا روغن گل سفید ... یا شیر زنان چکانند و گویند که قطور آب پیاز و کذا سفیدی بیضه و شیر زنان و داشتن پنبه در روغن گرم آلوده و بالای آن پنبه مبلول به‌مرهم باسلیقون ....نوشیدن شیر زن در گوش نافع دخول آب است و یا آب ترب مع برگ یک جرزو و زهرهٔ بز چهارم حصه چکانند بالجمله گاهی انداختن

روغنها و ... های نیم‌گرم مکرر متوالی کفایت می‌کند و خصوصاً چون درد باقی ماند و علت زائل گردد و اگر وجع شدید پیدا کند پوست خشخاش اکلیل‌الملک بابونه بنفشه خطمی تخم کتان آرد جو به شیر زنان گرد گوش ضماد کنند و ابن ماسر جویه گوید که پیه روباه گداخته در گوش که آب داخل شود انداختن فی‌الحال درد ساکن کند و گویند که ... آب گرم را تقطیر روغن گل یا بنفشه یا نیلوفر یا کنجد نیم‌گرم بمرات مفید بود الحاصل هر گاه معلوم شود کع آب در گوش آمده به تدابیر مذکور اخراج او نمایند و اگر از آن غافل شوند مؤدی به آفت عظیم گردد و تدبیر اخراج سیماب انداختن روغنی و خصوصاً روغن ترب و عقرب نیم‌گرم در گوش پس تقلب سر و تعطیس بکندش و جند بیدستر و بند کردن .... بینی است به‌عده میل ارزیز یا طلا بگیرند و سرکه یا آب لیمو بر آن مالیده در گوش نهند و تا ساعت زمانی در آن بگذارند پس بیرون آرند و آنچه از سیماب بر آن چسپیده باشد پاک کنند و باز ...کرت به‌دستور عمل نمایند تا آنکه باقی نماند و میل صاف بر آید بعد از آن ادهان حار مثل روغن خیری و غار و مانند آن در گوش چکانند و اگر مزاج متغیر به حرارت گردد تسکین آن نمایند **سدهٔ گوش** بقول ایلاقی این سده یا مولودی باشد یا عارضی و مولودی سه قسم است یکی آنکه در استخوان حجری که در آن سوراخ گوش می‌باشد مصمت بدون منفذ مخلوق گردد .... آنکه در آن منفذ مخلوق باشد لیکن به‌گوشت مملو بود سوم آنکه بر ظاهر منفذ جلد غشایی مغطی باشد و در داخل او خالی و مفتوح بود و این نوع بسوراخ کردن جلد زائل .... اول و ثانی لاعلاج است و سدهٔ عارضی بقول شیخ یا از اجتماع چرک بسیار و یا از انجماد خون و یا از روئیدن گوشت زائد بعد از قرحه و یا از تولد ثولول و یا از .... حصاه یا تخم یا دخول حیوان و مردن آن در آن و یا از خلط غلیظ حادث شود تشخیص هر واحد ازین اسباب باید که اولاً محاذی آفتاب در ثقبهٔ گوش نظر کنند .... بر آن غشای جلدی محیط باشد و از انگشت زدن آسیب آن بسمع محسوس کند سدهٔ غشائی خلقی بود و اگر در آن لحم زائد یا ثولول یا چرک یا خون منجمد یا حصاه .... یا حیوان محسوس گردد سببش همان باشد و اگر در ثقبه چیزی بنظر نیاید بپرسند که در گوش گرانی معلوم می‌شود یا تمدد اگر گرانی گوید سدهٔ خلطی باشد و اگر تمدد بیان نماید ریحی باشد **علاج سدهٔ لحمی و غشائی و ثولولی** سده خلقی اگر لحمی غائر باشد علاج او صعب ترست گاه در آن دستکاری نفع کند و گاه مفید نیفتد و اگر غشائی ظاهر بود سهل تر بودپس غائر را بآلهٔ دقیق قطع نمایند و ظاهر را بآله سوراخ کنند تا که منفذ ظاهر شود به‌عده در هر دو ادویه مانع انبات لحم مثل مرهم زنگار بکار برند و یا بر فتیله قلقطار پاشیده بنهند و در لحمی عارضی **490** ثولولی اگر ممکن باشد قطع نمایند و ال بمراهم اکاله بربایند و جالینوس گوید اگر خربق سیاه بقدر خربق سیاه بقدر خسته باریک کوفته بعسل سرشته در گوش گذارند گوشت زائد را بخورد و یا مدام به‌آب گرم و نطرون گوش را بشویند به‌عده مس سوخته زرنیخ سرخ در سرکه سائیده قطور نمایند حتی که لحم و

ثولول را بسوزد و ... از آن علاج قرحه نمایند و حکیم علی می‌نویسد که اگر در آنجا لحم نابت باشد آنرا بتراشند پس ذرور اصفر در آن موضع گذارند و بخرقۀ کتان بپوشند و اگر ورم .... عارض گردد شیاف ابیض به گلاب حل کرده استعمال نمایند و اگر حرارت داخل ثقبه بود شیاف در گوش چکانند و اگر در آن موضع نزف‌الدم عارض شود بر بیخ گوش پارچۀ مبلول به گلاب سرد کرده نهند و آب خرفه یا آب عصی‌الراعی یا آب علیق و مانند آن در گوش چکانند که خون بند شود و انشاالله تعالی و ایضاً او گوید که از علاجات این فصد و استفراغ است حسب قوت مریض و تسکین مزاج او و بعد تسکین مزاج بگیرند خربق یک نیم دانگ روغن عقرب دو درم و قثاءالحمار نیم دانگ و جعده یک نیم دانگ همه را سائیده به روغن عقرب حل کرده بفتیله آلوده در گوش نهند که این لحم نابت یا ثولول را تحلیل کند و اگر این کفایت نکند اندک تریاق‌الاذن به روغن عقرب گداخته بر فتیلۀ پنبۀ کهنه استعمال کنند و گاهی در نبات لحم قاقطار و لوف و خربق مساوی سوده بطریق ذرور بر آن استعمال می‌کنند و ثقثبه را بند نکنند تا زرداب سائل شود و بر شکلی بخوابند که زرداب در گوش باقی نماند و اگر لحم نابت زائل شود مرهم رسل اگر تنقیه و الحام بیشتر خواهند مرهم جدوار بکار برند و مرهم کبیر مؤلف ما نافع ترین مراهم در این همه امورست **علاج سده از دخول چیزی ذر گوش** روغن گل یا سوسن یا خیری و مانند آن بچکانند پس اگر آن چیز حیوان بود که در گوش مرده باشد در آن از روغن‌هائی که نسخ او نماید بچکانند پس بآله برفق برآرند و اگر حصاه یا نواه باشد روغن بادام تلخ یا کنجد یا زنبق و غیر آن نیم‌گرم مکرر بچکانند و به جند بیدستر و یا صبر و کندش هر واحد یک حبه تخم گل و حبه و یا ناس تنباکو و یا به ادخال فتیله کاغذ و غیره عطسه آورند و وقت عطسه دهن و بینی بگیرند و سر بطرف آن گوش مائل سازند و یا بر سر میل صوف یا پنبه پیچیده دبق یا سریش بر آن آلوده اندر گوش درآرند و به سنگریزه رسانیده آهسته بکشند و یا از زراقه بکشیدن عمود او برآورند و یا بعد تعطیس مدهن مص کنند و اگر گوش ورم کند علاج آن به‌ادویه مناسبۀ ورم نمایند و گاهی بعضی از حبوب در گوش می‌افتد و به‌سبب تری موضع نتفنج می‌شود و اخراج آن مشکل می‌گردد درین صورت از مثقب باریک در آن حب اندک اندک سوراخ کنند و از اجزای او آنچه جدا گردد و به منقاش برآرند و احتیاط نمایند که آن چیز در گوش منشبت نشود و در اخراج آن مبادرت کنند تا ورم و وجع و تشنج عارض نگردد **علاج سدۀ خلطی و ریحی** هرچه در وجع گوش بلغمی و ریحی در طرش و طنین بلغمی و ریحی گذشت به‌عمل آورند و ایضاً تقطیر روغن سوسن و یا آب زهرۀ نر گاو در آب چقندر نافع است و آب شهدانج و آب حنظل را خاصیتی است در ازالۀ سدد گوش و بقول صاحب کامل و گیلانی اگر سده از خلط غلیظ بلغمی باشد باید که تنقیه سر بدوای مسهل بلغم مثل حب ایارج و حب قوقایا بعض ایارجات کبار مثل لوغاذیا کنند اگر مزاج و سن و فصل مساعدت کند بعد از آن غرغره

به‌ایارج فیقرا و سکنجبین و آب نیم‌گرم کنند و یا خردل فارسی و پودینهٔ کوهی و حاشا و مانند آن باریک سائیده بماءالعسل یا آب مویز مطبوخ آمیخته غرغره سازند و بکندش و شونیز و صبر عطسه آورند و بعد تنقیه دماغ در آب سداب و مرزنجوش و نمام مطبوخ یا معصور از تازه آن اندک جاوشیر و جند بیدستر و فرفیون بقدر قوت مرض و احتمال مزاج مریض مخلوط کرده در گوش چکانند و یا آب مطبوخ افسنتین چکانند و یا بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و خردل و باریک ساخته به سرکه سرشته بفتیله در گوش نهند و یا جند بیدستر و خربق مساوی زعفران برابر هر دو باریک سوده به سرکه آمیخته در گوش چکانند و یا بفتیله استعمال کنند و یا روغن ناردین چکانند که آن تلطیف خلط غلیظ گوش و تحلیل او کند و یا روغن سک که آن نیز نافع‌ست و یا اندک فلفل سوده در روغن زنبق خالص آمیخته اندر گوش روغن و سویدی گوید که تقطیر روغن سداب و تبخیر طبیخ انیسون در تفتیح سده گوش مجرب من‌ست و قطور روغن مشمش تلخ و روغن شبت و روغن **491** تخم ترب و روغن خستهٔ خوخ و روغن خردل و روغن بادام تلخ و کذا بخار برنجاسف و یا خردل مطبوخ بمرات هر واحد تفتیح سدد گوش می نماید و بالجمله بعد تنقیه هر چه محلل باشد مثل مر و روغن بیدانجیر و نطرون و غیر آن که مذکور شد در گوش چکانیدن مفید است **علاج سدهٔ وسخی** روغن بادامتلخ نیم‌گرم در شب بچکانند و صبح در حمام بر زمین گرم یا تابهٔ او گوش بدارند تا آنکه چرک بگدازد و یا بر بخار آب گرم انکباب نمایند و یا گوش را بر بخار طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه و عنب‌الثعلب و بیخ لاله هر یک یک توله در ظرف گلی جوش کرده بوساطت نی و یا بظرف لوله دارد روزی دو سه مرتبه متواتر دارند تا دیر و همچنین در شب و چون سرد شود باز آنرا گرم کنند و روغن عقرب و روغن بنفشه بادام و سرکه کهنه برابر آمیخته نیم‌گرم چکانند و بر جانب مخالف بخوابند تا نرم گردد و آنگاه در حمام رفته غسل نموده گوش را بر تابهٔ آن نهند و الا بآلهٔ منقی گوش چرک بیرون آرند و بس است که نفوخ زاج در آن نافع آید و همچنین قرومانا یک مثقال بورهٔ ارمنی نیم مثقال عسل انجیر سفید بمقداریکه در آن ادویه سرشته شود از آن فتیله ساخته در گوش نهند و یا زهره به روغن فراسیون آمیخته یا آب فراسیون بچکانند یا بورهٔ ارمنی را در سرکه حل کرده بگذارند تا جوش ساکن شود به روغن گل آمیخته قطور نمایند و یک روز بگذارند پس گوش را پاک کنند یا بورق به انجیر تخم دور کرده آمیخته حب ساخته در گوش نهند و روز سوم برآرند که همراه او چرک بسیار برآید و گاهی درین قروماناو ابخره می‌افزایند و آنچه قویترست قطور آب برگ حنظل است یا بورق و زرنیخ مساوی در شهد سرشته در سرکه بگدازند و به گوش چکانند و ساعتی بر آن صبر کنند بعد بماءالعسل یا به‌آب گرم بشویند و یا فتیله از کاغذ مصری ساخته تخم حرمل و سهاگهٔ بریان هر یک سه ماشه در روغن عقرب آمیخته در گوش نهاده سه روز بگذارند و روز چهارم یکدو لمحه در آفتاب گرم نشانیده بزودی فتیله بیرون آرند

چرک به تمامه گداخته بفتیله آلوده است و بهترین چیزها که سدهٔ وسخی و غیره را نافع است این است که فتیله از حرف و بورق در سرکه ساخته تا سه روز آنرا در گوش بدارند پس خارج کنند که چرک بسیار بر آرد و ایلاقی خردل بجای حرف نگاشته و در نسخهٔ خجندی وزن حرف یک جزو و بورق ربع جزوست و نوشته که در انجیر خشک سرشته فتیله سازند و محمود در نهایه‌الغرض گفته که هر دو دوای مذکور مساوی گرفته باریک سوده در عسل آمیزند و بر فتیله طلا کرده در گوش سه روز بدارند و هر روز تجدید فتیله کنند و همچنین ....ائل بعسل مفید و آنچه قویتر از آن است و چرک برآرد و عصبه را از خلط غلیظ نیز پاک نماید قرص خربق است و نسخهٔ آن در علاج طرش بارد در قول ابوسهل مذکور شد و گیلانی می‌نویسد که صبر و مر و کندر هر واحد نیم اوقیه زاج ربع اوقیه سائیده قرص سازند و وقت حاجت به سرکه در روغن گل سوده در گوش بچکانند و یا بورق باریک سائیده در سرکه آمیخته و در سدهٔ که از خون جامد باشد آب گندنا و سرکه بچکانند و آب کرنب با سرکه یا عسل آمیخته نیم‌گرم چکانیدن نیز خون را که در گوش بسته باشد بگدازد و قطور پنیر مایهٔ خرگوش و سرکه همین عمل دارد **سیلان رطوبت از گوش** سببش در اطفال کثرت رطوبات لبنی و دماغی‌ست و در غیر آن حرافت ماده و گاهی بعد از ظربه و سقطه به‌سبب ازعاج رطوبات یا بعد قرحه عارض گردد علاج اول تنقیه رطوبات به روغن‌ها و ادویه جاذب رطوبت چون انزروت و زفت تازه به روغن گل و مر کنند بعد از آن بتجفیف او بصبر محلول در آب بارتنگ و حضض و مرمکی و حب‌الآس و شب و زرنیخ سرخ و یا برگ قنب و عسل نمایند و اگر از مازو باریک سائیده به سرکه کهنه جوشانیده تقطیر نمایند رطوبت صرف که از گوش سائل ... و قطع کند و قطور روغن زیت که در آن خنافس و نسج عنکبوت و قنطوریون جوشانیده صاف نموده باشند درین به‌آب مجرب است و کف دریا و شبخار و یا بنج سوخته باریک سائیده پاشیدن نیز رطوبت گوش را باز دارد و یا سهاگه بریان سائیده در گوش اندازند و بالای آن قطره چند آبلیمو چکانند که ... بت باز ایستد و بدبو دور شود و دیگر ادویه مجففه که در قرحهٔ گوش مسطور شد نافع است و بقول سویدی قطور پوست انار به‌آب جوشانیده و کذا پوست .... ترش در شراب پخته و کذا برگ مورد برگ بارتنگ اقماع گل سرخ هر واحد به سرکه جوشانیده و کذا زهرهٔ ملح و کذا روغن بادیان و کذا عسل و نمک اندر آنی **492** به سرکه و کذا قطران و کذا آب شوکران و کذا آب برگ زیتون و کذا نطرون در شراب حل کرده و کذا زهرهٔ نر گاو به شیر بز یا به شیر زنان آمیخته و کذا فتیله افسنتین هر واحد مانع سیلان رطوبت از گوش است و اگر به تنقیه حاجت شود منضج بلغم و مسهل آن و حب ایارج و حب شبیار دهند و غراغر منقیه دماغ استعمال نمایند و در اطغال فتیله در عسل آلوده بشب یمانی بگردانند و در گوش نهند و یا در عسل و شراب اندکی شب یا زعفران یا شمهٔ از نطرون آمیخته فتیله آغشته نهند و بسیار باشد که قدری زعفران در شراب عفص حل کرده

پارۀ صوف بدان آلوده در گوش گذاشتن کفایت کند یا بول طفل در پوست انار ترش گرم نموده تقطیر کنند و اگر رطوبت اندک از گوش آید بهتر آن است که به علاجش نپردازند که موجب نقای دماغ و باعث امن از اکثر امراض دماغیست رضاعت در شب می‌باشد اگر ترک رضاعت شب نمایند زائل شود و حضض مکی و خبث الحدید در سرکۀ تند خیسانیده ازان در گوش طفل چکانند که سیلان ریم ایشان را نیز نافع است و سیلان رطوبت که بعد قرحه عارض شود و ادویه منقی چرک و مجفف قرحه که در علاج قرحۀ گوش مذکور شد استعمال نمایند **انفجار دم از گوش** سبب بر آمدن خون از گوش یا همچون رعاف بر سبیل بحران باشد و این تا بحد غشی نانجامد حبس او جائز نیست و یا ضربه و یا صدمۀ که باعث شق عروق و انقطاع آن گردد و یا امتلای دموی که بانشقاق و انفتاح رگ‌ها مؤدی شود و یا از گزیدن هوام افتد و یا به‌سبب نزله باشد و بقراط گوید که انفجار ورم از گوش که از ضربه ر عارض گردد هماتن روز هلاک کند بالجمله اگر در مرضی بروز بحران واقع شود بحرانی باشد و اگر پیش از آن ضربه صدمه یا بسمع اتفاق افتاده باشد سببش همان باشد و اگر آثار نزله موجود بود ترئی باشد و الا امتلائی بود علاج بقابضات یا بکاویات یا بمبردات حبس او نمایند و ادویه قابضه اینست که قدری مازو مازو در سرکه جوشانیده بچکانند و اگر با تپ و حرارت مزاج اندک کافور حل کرده تقطیر نمایند و الا احتیاج کافور نیست و اگر اندکی شب یمانی داخل کنند نافع‌تر باشد و کذا بارتنگ و مورد یا طبیخ عوسج بچکانند و گاهی مرمکی به‌شراب کهنه یا سرکه بان می‌آمیزند و کذلک شیاف مامیثا و حضض و طبیخ برگ درخت مصطکی نافع و انار شیرین ترش را همچنان درست در سرکه جوشانیده افشرده آب آنرا در گوش چکانیدن بغایت مفید است و اما ادویه مبرده مثل آب عصی‌الراعی و بارتنگ است و یا آب خرفه بحضض یا اقاقیا و یا شیاف مامیثا و افیون در آب بارتنگ و کذا آب سماق و یا در طبیخ مازو مامیثا و اقاقیا حل کرده به‌آب بارتنگ آمیخته و یا مازو باریک سوده به‌آب بقول آمیخته و اما ادویه کاویه چون آب بادروج ست و یا آب گندنا به سرکه یا بصبر و کندر و یا بورۀ ارمنی به سرکه جوشانیده و آنچه درین به‌آب بسیار عجیب است پنیر مایۀ خرگوش به سرکه است و اگر آب گندنای نبطی پنجاه جزو سرکۀ کهنه صد جزو بجوشانند حتی که دو ثلث آن برود از آتش فرود آورده بگذارند تا سرد شود و اندکی کافور آمیخته در گوش چند قطره اندارند و ثقبه را به پنبه بند نمایند انفجار دم را از هر سبب که باشد قطع کند و نفوخ خاکستر کوری زرد مجرب سرهندی است و حکیم علوی خان مینویسند که سلخ‌الحیه قطعه‌قطعه نموده در گوش نهند و آنچه درین به‌آب مجرب شیخ است آب گردۀ نر گاو نیم بریان که در وجع گوش بارد مسطور شد چکانیدن است و قطور صبر و کندر مساوی در آب گندنا سائیده نیز مفید و اگر زعفران دو دانگ حضض کندر آب بادروج هر یک یک درم در سرکه خوب حل کنند که یک ذات و مثل آب شود و در گوش چکانند برای انفجاری که از

ضربه و سقطه و دفع طبیعت بر سبیل بحران باشد یا قوی‌الاثرست مگر آنکه بحران امراض حاده مثل سرسام و برسام و تپ محرقه باشد که در آن مازو به سرکه پخته و کافور آمیخته مناسب است و در نزلی از سبوس گندم و گل پسته و فوفل و بابونه و عنب‌الثعلب هر واحد یک توله بخور سازند و حضض و مازوی سوخته و پوست انار ولایتی و کاغذ سوخته هر یک سه ماشه و روغن خشخاش قطور کنند دارگل ارمنی و حضض و شیاف مامیثا و خاکستر بیضهٔ مرغ هر یک چهار ماشه ضماد نمایند بالجمله اگر خروج خون افراط کند و مرضی مثل سرسام و حمی حاده نباشد در امتلائی فصد سررو کنند و کذلک آنچه از ضربه و صدمه باشد و مشاهده واجب کند نیز قصد نمایند و ساقین بندند و محاجم زیر پستان نهند و در بسعی بازالهٔ مضرت سم کوشند و در همه اقسام بعد از منع سبب و در بحرانی بعد عروض ضعف مع رعایت حرارت و برودت مزاج ادویه حابسه مذکوره به‌عمل آرند و ایضاً در .... حرارت مزاج آب برگ خرقوله و خرفه که اقاقیا و دم‌الاخوین و حضض هر یک سه ماشه طباشیر دو ماشه حل کرده باشند بچکانند و شیاف مامیثا و حضض و مغاث هندی و صندلین و تخم بارتنگ هر یک **493** ... که از خارج ضماد کنند و باقی تدبیر رعاف به‌عمل آرند و در سرد مزاج آب گندنا و سرکه برابر پخته چکانند و افلاطون طبیب در کتاب الکی نوشته که داغ و عرق پس هر دو گوش قطع رعاف و نیز خون جاری‌المکوس می‌کند **حکهٔ گوش** سبب خارش گوشت انصبه‌آب رطوبت مالحهٔ بورقیه است یلاج افسنتین به سرکه جوشانیده صاف نموده چند قطره نیم‌گرم بچکانند و یا بعض روغنها چون روغن خستهٔ زردآلو روغن بادام تلخ و مانند آن آمیخته بکار برند و یا افسنتین را در روغن خیری یا زنبق یا نرگس جوشانیده به‌عمل آرند و چکانیدن روغن بادام شیرین اکثر فائده می‌کند و یا قدری .... کوفته در شیر زنان بر هم زنند یا ببیزند تا قوت اوبیرون آید صاف نموده نیم‌گرم بچکانند و فتیله بعسل آلوده نهادن نافع است و کذا فتیله به روغن گل و سرکه آغشته نهادن .... هر دو جوشانیده چکانیدن و آب برگ ترب با عسل گرم کرده نیم‌گرم بچکانند و بالای آن سهاگه بریان باریک سوده به‌آب حل کرده چکانند و یا گوگرد را به‌آب شور پخته بچکانند .... روغن گل اندازند و گویند که حکمهٔ اذن اطفال اگر از ریح باشد علاجش بعلاج درد گوش بارد نمایند و روغن به‌آبئنه بچکانند و اگر به‌سبب بخار حار متولد از فساد شیر باشد ..... به روغن خل آلوده در گوش بگذارند و یا ترب تازه را کوفته با سرکه مهرا ببیزند و روغن گل در آن رخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صاف نموده چند قطرهٔ نیم‌گرم در گوش می‌چکانند **اورام اصل اذن** ...س بیخ گوش از جنس اورام حادث در لحوم رخو خصوصاً در لحم غددی است مثل گوشت بغل و بن ران و این را نبات‌الاذن و باریطوس و فوخیلا نامند و این ردی خطرناک است به جهت سرعت قبول فساد و شدت حبس و قرب دماغ و لهذا بیشتر مول بسرسام و اختلاط عقل می‌گردد و بس است که از شدت الم هلاک می‌گرداند و همچنین .... جراحات

اینجاست و اگر طاعونی بود بسرعت قتل می‌کند به جهت رداءت و سمیت او و اسلم این اورام آن است که بر سبیل بحران جید باشد و بآن علامات نیک بود ... وقوع او در روز هفتم یا چهاردهم مع سلامت قوت و غیره که در بحث بحران مسطورست و چون از بحران باشد و بآن علامت نضج نبود و یا پیش از وقت ... ان عارض گردد و ردی باشد و بیشتر اطفال را عارض می‌شود و حکم این اورام در مواد حکم سائر اورام است یا از مادهٔ حار صفراوی و یا خون رقیق صفراوی و یا دموی ....شد و یا از سودا و بلغم طریق تشخیص اقسام این ورم باید که اولاً برنگ ورم نظر کنند و بدست مس نمایند به‌عده حال گرانی و سبکی و شدت درو و خفت او ...سند پس اگر رنگ او سرخ و رگ‌ها برخاسته و با گرمی تلمس و ثقل و ضیق مجاری بود ورم دموی باشد و اگر با درد سوزلن و لمس سخت گرم و التهاب و یلا ثقل ....ن ضیق مجاری بود ورم صفراوی و یا از خون رقیق باشد و اگر با ترهل و انتفاخ و رخاوت و لین و قلت سرخی و درد و کثرت ثقل بود بلغمی باشد و اگر با صلابت درد و اندک تمدد بود سوداوی باشد علاج در هر نوع بتدبیر مناسب او علاج کنند چنآنچه در اورام خواهد آمد و اگر مانعی نباشد فصد و اسهال کنند و گاهی ....فصد و قبل او حجتمت و زلو استعمال مینمایند و به‌عده اضمدهٔ حار رطب مرخی مسکن درد به‌عمل آرند هر چند زمانهٔ ابتدا باشد به مثل شبت و بابونه و بزرکتان روغن گل و موم و پیه بط و مانند برگ کرنب به روغن زرد پخته نیم‌گرم نهادن بالجمله در این ورم استعمال اضمدهٔ رادعه جائز نیست به خلاف سائر اورام به جهت .... مادهٔ منصبه بسوی این عضو فضول عضو رئیس شریف است یعنی دماغ و نزد ردع شریف باز بر می‌گردد بسوی آن و خطر عظیم رو مینماید و ایضاً در ورم حار پس گوش .... تپ و درد سر و درد اندرون گوش بهدانه عناب سپستان در عرق شاهتره عرق عنب‌الثعلب جوش داده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و ضماد قیروطی روغن گل و آب عنب‌الثعلب سبز نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و از جو نیم‌کوفته عنب‌الثعلب نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوشانیده پاشویه دهند و روز دیگر گل خطمی بنفشه عنب‌الثعلب هر یک شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه کوکنار چهار عدد در شیر گاو پاو سیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب‌الثعلب مغز خیار شنبر در آب عنب‌الثعلب سبز سائیده ضماد نمایند و ضماد برگ بنفشه گل خطمی کوفته به‌آب حلبه و ماءالعسل سرشته نیز ورم حار گوش و پس گوش را ... فصد نافع است و کذلک آرد جو آرد باقلا بابونه گل بنفشه تخم خطمی اکلیل در آب گرم سائیده روغن بنفشه داخل کرده ضماد کردن برای وجع که ...ب ورم بیرون گوش باشد مفید و اگر تخم خشخاش سفید کوفته و قدری آرد جو در شیر و آب بپزند و یا قیروطی معمول از پیه بط بزنند و ضماد نمایند ورم خارج گوش و تحلیل صلابت و تسکین درد معمول مؤلف است و گاهی بعضی ادویهٔ محلله مثل بابونه و خطمی و صبر افزوده به‌عمل آمده و در ورم بلغمی جوشانیده ادویه **494** منضج بلغم و

ضماد بیخ سنگوت و هلدی و نمک و بنج اندر این دویودار کوفته به‌آب سائیده مفید و گاهی این ضماد در ورم بیرونی گوش بعد فصد و زلو به‌عمل می‌آرند و ضماد برگ نو رستهٔ مسیی که نبات مشهور است با قدری نمک سنگ سائیده نیم‌گرم نموده و کذا ضماد فوفل بسمار تخم کریله و غیره که در علاج درد گوش بارد ورمی گذشت و کذا بیخ لهسن سائیده نیم‌گرم نیز نافع ورم پس گوش است دور ورم پس گوش و زبان و گلو سوداوی شاهتره و همایه سرپهوکه چرایته عناب انجیر زرد عنب‌الثعلب پوست هلیلهٔ کابلی جوشانیده صاف نموده شهد داخل کرده میدهند و غذا دال خشکه الحاصل چون ورم تحلیل نشود ادویه منضجه مثل آرد گندم به آبی که در آن انجیر خشک جوشانیده باشند و زیت آمیخته بپزند و نیم‌گرم ضماد نمایند و یا آرد باقلا در آب کرنب و آب سوسن بپزند حتی که غلیظ شود اندکی روغن گل آمیخته بر پنبه کهنه نهاده بربندند و اگر به شگاف حاجت افتد تاخیر نکنند و بعد اخراج ریم ادویه منقیه بر آن گذارند اقوال فضلا سویدی گوید که ضماد مغز ساق گوزن و کذا مغز ساق بقر و کذا سرگین بقر به سرکه و کذا انجیر تنها یا به‌شراب پخته و یا انجیر و ایرسا و نطرون سائیده و کذا آرد باقلا و حلبه و کذا بزرقطونا کوفته به سرکه و روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجرب است و کذا زعفران و کذا حلبه و کذا بزرقطونا کوفته به سرکه و روغن گل و کذا خولان و کذا نخود سرخ سوده مطبوخ و کذا دبق و راتینج و موم مساوی پخته که مجرب است و کذا زعفران و کذا انزروت سه مثقال زعفران یک نیم مثقال خمیر آرد دو مثقال و کذا اشته و کذا ابخره و کذا توذری بعسل و کذا ایرسا و آرد سلیم و شراب و کذا خطمی به‌شراب یا عسل پخته و کذا پوست بیخ کبر و کذا عنب‌الثعلب به نمک آمیخته و کذا مقل ازرق و کذا فراسیون و انجیر سائیده و کذا دردی خمر و کذا تخم کتان بع عسل یا به نطرون و کذا افسنتین و کذا صدف صغار مع لحم او کوفته و کذا برگ فرنجمشک و کذا قطف مطبوخ و کذا آب حشیشه‌الزجاج و کذا پشک بز آرد جو به شراب یا سرکه پخته و کذا گل قیمولیا به سرکه و کذا ترمس سوده به سرکه و کذا خون ابن عرس و کذا کشنیز سبز و موبز سیاه و کذا بیخ قثاءالحمار و کذا روغن ناردین به خصیه‌الثعلب سوده یا حنا سوده آمیخته و کذا بیضه خام و روغن گل آمیخته هر واحد نافع اورام پس گوش است بولس گفته که این مرض در غدد که متصل گوش است از ماده مندفعهٔ دماغ در بعض اوقات که متحقن در آن باشد می‌افتد و گاهی آن قصله از سائر بدن در حمیات و بحران می‌آید و پس گوش جمع می‌شود و از آن ورم پیدا می‌گردد پس می‌باید که اعانت طبیعت نمایند و معالجه موضع به ادویه جاذبهٔ مواد کنند و بر آن محجمه بچسبانند و با انواع متصل استعمال نمایند زیرا که اگر فضله به عمق رجوع کند خطر عظیم باشد و اگر به خارج بیرون آید و آن را ورم و سر با حرارت پدید آید باید که به اضمدهٔ مسکن و مخلل مثل ضماد آرد جو یا آرد گندم یا آرد بزرکتان به شراب عسل یا به آبی که در آن

حلبه یا خطمی یا بابونه پخته باشند و یا بحماض و پیه بی نمک ضماد سازند و اگر کثرت خون نیز ظاهر بود باید که تنقیه به فصد عروق نمایند سیما اگر قوت قوی باشد و اگر ورم تحلیل نشود ادویه مولد ریم مثل آرد گندم به‌آب مطبوخ انجیر خشک و زیت استعمال کنند و دوای معمول از خشکار خمر به عمل آرند تا آنکه ریم کند پس به دوای مسمی سملیون و متخذ از ثوم اخراج ریم نمایند شیخ الرئیس میفرماید که در اورام اصل اذن از تبرید و ردع احتراز نمایند اگر مادهٔ منصبه فضول عضو رئیس باشد و لا سیما در بحرانات امراض عضو رئیس مانند آنکه در بحران لیثرغس عارض می‌شود پس در این صورت اهتمام به علاج ام ننمایند از جهت استحقاق علاج ورمی تقبض و ردع در ابتدا پس به ترکیب پس به تحلیل صرف بلکه واجب است که ابتدا نمایند و خصوصاً هر گاه این اورام در حمیات و اوجاع سر عارض شوند به اعانت جذب ماده بسوی ورم بعد حیله و اگر چه بمحاجم باشد به شرطی که ماده منجذب شدیدالانجذاب نباشد و سزاوار است که تقلیل ماده نمایند به فصد اگر احتیاج او باشد و اگر ماده شدیدالتجلب و الانجذاب بود بر طبیعت بگذارند تا درد شدید پیدا نکند و از آن تپ زیاده نگردد بلکه اگر در این جا وجع شدید باشد اقتصار نمایند بر دوای مرخی و مسکن درد از آنچه حار رطب بود و اگر از ابتدا ورم با درد شدید باشد بر تکمید آب خالص و اگر خفیف بود بر کما و نمک اقتصار ورزند یا مرهم داخلیون بکار برند و اگر درد شدیدالخفه نباشد و سر ورم ظاهر شود چیزی که جامع میان تغریه و ارخا ئ انضاج بود مثل گندم و تخم کتان کوفته به شراب عسل یا آب حلبهٔ مطبوخ و خطمی و بابونه ضماد نمایند تا به رفق تحلیل شود و چون معلوم گردد که ورم تحلیل نمی‌شود بلکه منفجر خواهد شد پس واجب است که اخراج ریم نمایند یا به تحلل او و بخار .... که در آن است سرگین میش به پیه بط و یا پیه ماکیان است و از این قبیل است بوره و کعک و پیه مادهٔ گاو بی نمک و اما مزمن او احتیاج به خاکستر صدف و ودع به .... یا پیه کهنه است یا انجیر مطبوخ به‌آب دریا و یا اشق تنها یا به دیگر ادویه و همچنین زفت رطب و مقل به چرک خانهٔ زنبور عسل و میعهٔ سائله و مغز گاو کوهی **495** اگر خنازیر شوند و سوراخ گردند مرهم از این اجزا مرتب سازند علک‌البطم زفت و هم است مویزج صمغ کمون فلفل بیخ لوف بهروزهٔ چرک خانهٔ مگس عسل قرومانا خاکستر پوست بنج کبر عاقرقرحا سرگین میش و بز و شحوم خصوصاً شحم خنزیر و بز اهلی و بز کوهی سیما برای سوداوی و همچنین دماغ ماکیان و کبک و مادهٔ گاو و مخ مادهٔ گاو و خصوصاً وحشی و ادهان بارده برای مادهٔ گرم مثل روغن گل و بنفشه و حاره برای مادهٔ سر و مانند روغن سوسن و شبت و بابونه و بیدانجیر و هرگاه این اورام به مشکل گردد مرهم راتینج نافع بود صاحب جامع و گیلانی از طبری نقل کرده‌اند ورمی که در اصول اذان پیدا می‌شود صلب گردد یا نه عظم می‌پذیرد و گاهی از ضربه و لطمه حادث می‌گردد و گاهی از انصبه‌آب ماده و اکثر اطبا در این هر دو قسم این ورم فرق نمی‌کنند و

در ابتدا به مبردات و رادعات ماده ضماد می‌نمایند و مریض را از این تدبیر به سبب رجوع ماده به سوی حلق و عضلات داخاه و آلات تنفس هلاک می‌کنند و واجب است که در ابتدای این ورم که از سنقطه یا لطمه یا ضربه حادث شود به دوای مرکب از مسکن الم مثل موم روغن و مبرد و محلل مانند کاسنی و آرد جو و صندلین می نمایند و قبل از این جمله مبادرت به فصد و اسهال کنند حتی که ورم تحلیل پذیرد و اگر ورم از انصبه‌آب مادهٔ سر یا اعضای داخل باشد واجب است که تضمید و تکمید نمایند به اسیائی که ماده را به سوی خارج مائل سازند مثل روغن بنفشه گرم کرده و خمیر ترش مضروب به روغن و یا تخم مرو سفید مدقوق به حب‌الارشاد مضروب به زردی بیضه و اندکی از روغن خیری و یا به گندم مطبوخ به شیر میش حتی که مثل خاگینه گردد و مانند اینها و اگر به این تدبیر جذب ماده حاصل نشود محاجم کبار بر آن گذارند و امر به مض او کنند تا آنکه ماده به سوی خارج منجذب گردد و هر گاه یقین حصول ماده و غلظ و نضج آن شود ورم را شگاف دهند و آنچه در آن ریم باشد به بندش و نهادن رفائد و عصاره بیرون آرند و چون ماده پاک شود و حرکت فکین بر مریض سهل گردد اول بمراهم لینه به عده به مرهمی که خشک کند علاج نمایند و مریض را از حرکت و سخن بسیار منع کنند و علاج ورم که در مثل این موضع حادث شود ضد علاج سائر اورام استدر ابتدا و هر گاه جراحت خشک گردد یا نه و صلابت .... حوالی جراحت باقی ماند به مراهمی که در آن شحوم داخل باشند ضماد نمایند و اگر با ورم تپ باشد برگ بارتنگ و برگ حماض هر دو در سرکهٔ نو یا شراب پخته ضماد کنند کا ... تحلیل و تسکین دهد و در این همه علاج واجب است که در سوراخ گوش فتیلهٔ مبلول در نیل به سرکه حل کرده و روغن گل آمیخته نهند و بهترین اشیا در تحلیل صلابت ...اصول گوش و اقرب آنها به نفع این ضماد است که نیل یک جزو و خاکستر حلزون پنج جزو به موم روغن آمیخته ضماد نمایند و گاهی این صلابت را به طین‌الحر مطبوخ به‌آب دریا حتی که آب بسوزد و طین باقی ماند ضماد می‌کنند و اگر در این جا تپ شدید نباشد تضمید و تمریخ به روغن زرد کهنه نیز صلابت بیخ گوش را تحلیل کند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که اگر این ورم سوداوی باشد علاج او اول به چیزهای سرد باید کرد چون مرهم کافوری و آب عنب‌الثعلب تا ورم زیاده نشود یا سرب را به‌آب کشنیز تر سائیده و تنقیه بدن از مادهٔ سودا به مطبوخ افتیمون و مانند آن نمایند تذنیب گاهی ورم در نرمهٔ گوش حادث می‌شود و گنده شده منجر به جذام می‌گردد .... در آن بعد فصد و مسهلات معجون عشبه همراه عرق عنب‌الثعلب و عرق گاوزبان و شربت انار مفید می‌افتد و دیگر ادویه مصفی خون نافع بود **<u>قلاع اذن</u>** و آن عبارت از جراحت و شقاقی است که در بیخ گوش حادث گردد و چرک زرداب از آن ترشح نماید و بیشتر اینمرض به اطفال عارض می‌گردد به‌سبب رخاوت جلد و افراط نرمی بشره ایشان سببش انصباب خلط اکال حریف یا مالح است بدان موضع علاج حجامت بین‌الکتفین نمایند و

یا بر بیخ گوش زلو بچسبانند و اشربهٔ بارد رطب مثل نیلوفر و بنفشه و عناب بنوشانند و تلیین طبیعت نمایند و اشیای حریفه ترک کنند و شقاق را به شیر تازه بشویند و بعد از آن مرداسنگ ... سفید کرده که مرتک نامند و قنبیل و برگ حنا و بیخ پده و کات هندی سفید و گل ارمنی و دم‌الاخوین و مانند آن که مقوی عضو و مجفف باشد بپاشند ...روری که چیزی‌است سرخ و هنود برای قشفه استعمال می‌کنند با بول کودک با آب آمیخته ضماد کردن یک لحظه سوزش می‌نماید لیکن به غایت مفید است ... دیگر جراحات رطبه را نیز نافع و اگر مغز تخم کدو هندوانه سوخته پوست کدو و سوخته دم‌الاخوین سفیداب قلعی گلنار و سختج توتیای کرمانی کوفته بیخته به شیر زنان حل کرده در هاون بمالند که مثل مرهم شود و طلا کنند جهت قلاع اذن مجرب است و اگر اول موضع را از آبی که در آن به جوشانیده ... باشند بشویند به‌عده سفیداب دم‌الاخوین گلنار فارسی سوده ذرور کنند نیز مجرب و ذرور پوست انار گلنار زراوند قلقطار زاج مازو توبال مس هر واحد **چ ن شش** یک مثقال مر کندر قلقند بریان شب یمانی هر واحد نیم مثقال سائیده مجفف قوی است و کذا انزروت بسد کف دریا بورهٔ ارمنی دم‌الاخوین مر زنگار خشب‌الحدید مدبر بعد سحق نافع و مرهم مصری و ابیض هر دو نافع‌اند و طبری گوید جراحاتی که در بیخ گوش حادث شوند در آن خطر عظیم است و هر گاه ازرق می‌شود و ورم می‌کند هلاک مینمایند پس هر گاه جراحت در اینجا واقع شود واجب است که فصد سررو نمایند و تلیین طبیعت به حقنهٔ لین کنند و در ابتدا به این مرهم علاج کنند که پیه بط پیه ماکیان روغن گل موم و قدری شنکار سفیداب قلعی همه را آمیخته در هاون رصاص حل کنند و حوالی گوش طلا نمایند و از حرکت عنیفه منع کنند و بعد روز هفتم به جراحت نظر کنند اگر قحل و یابس نماید و سفیدهٔ بیضه و گوش بنفشه برای ترطیب و انبات لحم در مرهم مذکور زیاده نمایند و اگر رطوبت زائد از مقدار واجب باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم و روغن زیت و مرداسنگ مقدار وافر و راتینج و گلنار به‌قدر اندک و در هاون رصاص بمالند و سرکه داخل کنند حتی که منتفخ و سفید گردد گوش را به آن طلا نمایند که منع ورم و تسکین حمرت جراحت و ازالهٔ رطوبت و انبات لحم کند و در معالجه رعایت نمایند که اصول اذن ورم نکند و چون ورم کند و سرخ گردد تبرید او به‌اشیای مذکور نمایند و سرکه و روغن گل و شیر زنان و مانند آن در گوش چکانند و به آشامیدن ماءالشعیر لزوم نمایند و از مزورات اقصار بدان کنند **رض اذن** که مجازاً انکسارالاذن نیز خوانند و آن عبارت است از کوفته شدن و شکستن غضروف گوش سببش رسیدن ضغطه یا وقوع ضربهٔ قوی مفرق اتصال است علاج بعد فصد قیفال یا باسلیق و تلیین طبیعت صبر دو ثلث درم و مر دو دانگ و مغاث و اقاقیا هر واحد یک درم و راتینج دو دانگ و حنا نیم درم سائیده ضماد کنند و در نسخهٔ حکیم علوی خان روسخنج عوض راتینج است و نوشته که این ادویه به سفیدهٔ بیضه آمیخته بر پارچهٔ کتان آلوده بدان ضماد نمایند اگر

انکسار از داخل بود و میل به خارج نماید ضماد از بیرون نمایند و اگر کسر از خارج و میل به‌سوی داخل باشد ضماد بر داخل گوش سازند و اگر انکسار به افسنح باشد و اجزای آن ظاهر گردد ضماد از هر دو جانب داخل و خارج کنند و ضماد مر صبر اقاقیا کندذ به سفیدهٔ تخم‌مرغ سرشته و یا مغز نان به عسل سرشته به قول ایلاقی و شیخ .... نافع‌است و کندر تنها هم از ادویه نافعه رض اذن است و ضماد کندر محلول به زیت و یا زفت با شیر و یا زیت و کندر و یا مر و صدف مکلس نفع می‌کند به شدخ گوش و کذا ضماد پیاز به لبوس به سویق یا به زردی بیضه آمیخته و یا کبریت به‌سرکه و عسل یا به‌خمیر گندم یا به‌عسل و خمر آمیخته نافع شدخ اذن است و به‌قول رازی ضماد لحم صدف و یا ماميثا و مر هر دو یا به‌لحم صدف و کذا اسفیداج رصاص نافع رض اذن است بالجمله بعد سه روز ضماد به رفق تمام جدا کرده به طین حر طلا کنند و یک شبانه‌روز بگذارند و به قول گیلانی اگر خوف ورم باشد به‌سمسم کوفته یا به‌خندروس به‌آب جوشانیده ضماد نمایند و سزاوار است که در این مرض اضمده خفیفهٔ بدون رباط یا به‌رباط خفیف باشد و در گوش صوف مبلول به روغن گل نهند اگر امر خفیف باشد و اما چون رض قوی بود و در بدن امتلا باشد که از آن خوف ورم عظیم در نواحی سر بود پس فصد که به دست اگر مانعی نباشد و تلیین طبیعت نمایند به‌عده سائر تدابیر به عمل آرند و اضمدهٔ مذکور استعمال نمایند و بعد سه روز به آهستگی کشاده نظر کنند اگر مثل ورم ظاهر گردد حلزون خرد بسایند و طین ارمنی آمیخته از داخل و خارج ضماد کنند و اگر ورم داخل اذن پیدا شود سرکه و روغن گل را مع شیر دختران خوب بهم آمیخته بچکانند و دیگر نطورات که در ورم گوش گذشت به‌کار برند و اگر از آن ماده ترشح نماید بر آن این مرهم بهر اندمال گذارند صمغ بطم و زفت رومی هر واحد یک جزو و بهروزه نیم جزو اول قیروطی و از موم و پیه بط مرتب کنند و هنوز بر سر آتش باشد که این ادویه آمیخته فرود آرند و بمالند و این مرهم مخصوص به اعضای غضروفی است و گویند که این مرض در مشائخ علاج نپذیرد **انقلاع اذن** یعنی برآمدن گوش از موضع خود به‌سبب جذب قوی و یا ورم و یا ریاح ضاغط علاج برای امالهٔ ماده فصد باسلیق نمایند درد آن به موضع خود به ملایمت کنند و رفاه نرم نهاده به عصابه بربندند و بعد هر سه روز بگشایند تا آنکه مستحکم شود و اگر بعد از آن درد باقی ماند به قیروطی مرکب از پیه بط و روغن گل که در آن آب برگ خطمی و خبازی و آب بزرقطونا و آب کشنیز سبز انداخته تسقیه نمایند تمریخ سازند و در سوراخ گوش نیز نهند و اگر درد ساکن نشود نان جو خشک در آب تر کنند تا نرم شود قدری سرکه و روغن گل بر آن بپاشند و مثل ضماد ساخته بربندند **هرب اذن** **497** و آن حالتی است که گوش متنفر و متاذی می‌گردد از شنیدن آواز عظیم و حاد به‌سبب ضعف قوت نفسانی در دماغ به تمامه و یا ضعف قوت فایضه به سوی سمع فقط و نسبت این مرض به جامئهٔ سمع مثل نسبت قمور است به حائسهٔ بصر علاج تقویت دماغ از

اطریفلات و خمیرجات کنند و اغذیه و شمومات و مروخات و غیره مقویات دماغ بکار برند و آنچه در علاج امراض دماغی حادث از ضعف دماغ و صداع ضعف دماغی مفصل مسطور شد حسب حاجت به عمل آورند **امراض انف** یعنی بینی و آن نوزده مرض است یعنی خشم و فساد شم و رعاف و زکام و نزله و اورام و بثور بینی و قروح و ناصورهٔ انف و بواسیر انف و اربیان و سرطان و عطاس و رض انف و جفاف انف و حکهٔ انف و احتباس شیء در انف و سدهٔ خیشوم و خنان و دیدان انف و انتفاخ انف و انقباض انف شیخ می‌فرماید که بعض معالجات بینی مختص به راه بینی نیستند مثل غراغر و اطلیهٔ سر و بعضی از آن اختصاص به بینی دارند چنانچه بخورات و سعوطات و شمومات و نشوقات و نفوخات و هر کسی را که حاجت به سعوط ادویه افتد باید که اول دهن خود از آب پر کند تا دوا به دهن نرود و بر پشت بخوابد و سر را به سوی پشت مائل و خم سازد پس دوا به زور بالا کشد و گاهی بعد استعمال این ادویه در سر سوزش پیدا می‌شود در این صورت اگر خود به خود رفع گردد بهتر و الا روغن بنفشه و روغن گل و شیر زنان در بینی چکانند و اگر دوای سعوط بسی حاد و حریف باشد وقت سعوط نمودن پارچه به‌آب گرم تر کرده بر سر نهند و پیش از نهادن خرقه بر سر شیر دوشند و یا روغن گل یا کدو و یا روغن خلاف ریزند و اگر سبب مرضی از امراض بینی سوءمزاج دماغ باشد به اشربه و اغذیه و نطولات ... و اطلیه و شمومات و سعوطات و مانند آن که مضاد سبب باشد تبدیل مزاج نمایند در ساذج بی سنبل‌الطیب و در مادی بعد تنقیه بدانچه در علاجات امراض دماغی مفصل مذکور شده و باید که در نطولات و اطلیه و اضمده قصد مقدم راس باشد **خُشم** و آن عبارت از بطلان یا نقصان قوت شم است و آن بر دو وجه است یا بطلان و ضعف از حس خوشبو و بدبو هر دو و یا بطلان و ضعف حس یکی از آن هر دو و در هر دو صورت مرض مذکور یا مولودی بود و آن لاعلاج است و یا عارضی و سب آن یا سده است و یا سوءمزاج و سده یا در مجرای بینی واقع شود و آن از ورم و سرطان یا نبات لحم زائد و یا از خلط غلیظ و یا از ضبق مجری در اصل خلقت و یا ضربه و سقطه مورٍ آفت عظم باشد و یا سده در سوراخ‌های ... بطم مشاشی معروف بمصفات واقع شود و آن از خلط غلیظ لزج باشد و سوءمزاج یا در مقدم دماغ و هر دو بطن یمین و یسار آن و یا در زائدتین شبیه به جلمی‌الثدی مانند ... آن ساذج بود یا مادی تشخیص این اسباب چنان باید کرد که نظر کنند که مریض سخن از بینی می‌گوید و در کلام او غنه است یا نه اگر باشد از سدهٔ مجرای بینی بود .... به‌عده در سوراخ بینی مقابل آفتاب نگاه کنند اگر ورم یا سرطان یا لحم زائد به نظر در آید سبب سده همتان باشد و الا از مریض بپرسند که نفس از بینی به تصدیع بر می‌آید یا اصلاً بر نمی‌آید اگر گوید که به مشکل بر می‌آید و یک منخر مدام مسدود ماند از سدهٔ ریحی باشد و اگر گوید که هرگز بر نمی‌آید و ثقل در مقدم سر متصل منخرین نیز در یابد و سیلان رطوبت از بینی ممتنع ...د از سدهٔ خلطی باشد و اگر کلام مریض بر حال

خود بود و خروج نفس به مشقت باشد و با آن عدم سیلان فضول از بینی باشد سببش سدهٔ مصفات بود و اگر با وجود .... تغیر کلام نفس از راه بینی به سهولت بر آید و سیلان فضول از بینی حسب عادت باشد سبب مرض در دماغ یا در زائدتین بود و گویند که کدورت باصره .... دماغی است پس حال گرانی و سبکی سر بپرسند اگر گرانی در مقدم سر بگوید و از دماغ رطوبت لزج آید از خلط بلغم باشد و اگر سبکی سر بگوید از سوءمزاج ساذج باشد پس حال تقدم تدابیر حار و بارد و رسیدن هوای حار یا بارد و تقدم حدوث امراض حاده بپرسند اگر استعمال ادویه و قطورات بارد و رسیدن هوای ... و قدری رطوبت از بینی برآید از سوءمزاج بارد باشد و اگر تقدم امراض حادهٔ مجففه مانند سرسام حار و تشنج یابس و امثال آن بگوید از سوءمزاج ....باشد و اگر تقدم تدابیر مرطبه گوید و مریض در مقدم سر و جبهه رطوبت احساس کند و از دماغ رطوبات کثیره منبعث شوند از سوءمزاج رطب باشد ... علامات سوءمزاج ساذج و مادی از تشخیص اسباب امراض دماغی جویند و اگر از علامات سده خلطی و ریحی و غیره و سوءمزاج هیچ یک یافته نشود سببش ضربه چ ن هش و سقطهٔ بینی باشد و اگر آنهم نباشد به‌سبب ضیق منفذ در اصل خلقت بود و انطاکی گوید که سبب خشم فساد دماغ به تعفن خلط یا غلظ او یا تحجر او در اعصاب‌است پس اگر حار باشد با آن احساس به التهاب و ناخس کند و مواد رقیق و اشک و سرخی و تیرگی رنگ و استلذاذ به اشیای بارد بود و اگر بارد باشد به عکس این بود مع زیادت ثقل در چهره و احساس به ضیق مجاری و ثقل او و تکثف آن و استراحت به نهادن مسخنات از کماد یا غیر آن علاج در حشم سدی خلطی و بلغمی فلفل و شونیز و کندش و مشک سائیده سعوط کنند و سرکه بجوشانند و در شیشی انداخته پیش بینی دارند و شونیز خردل شحم حنظل پودینه مرزنجوش تخم کرفس زیرهٔ سیاه در آب جوشانیده بخار آن در بینی رسانند و صاف نموده از آب آن بر مقدم سر نطول کنند و اگر از این تدبیر فائده نشود بعد از نضج منضج بلغم از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه نمایند و در مطبوخ انجیر عسل و مری آمیخته غرغره کنند و دیگر غراغر منقیه مثل مویزج و عاقرقرحا و خردل کوفته به عمل آرند و بعد از تلطیف و انضاج به ماءالاصول تنقیه به حب قوقایا نیز مفید و ابضاً برای تنقیه مادهٔ دماغ اطریفل مقوی به ایارج و اسطوخودوس و شربت اسطوخودوس تنها اگر ماده سوداوی یا بلغمی باشد و یا مع شربت لیمو اگر ماده صفراوی و بلغمی باشد همراه مغلی اگر اراده نضج باشد نافع است و نوشیدن مطبوخ اصل‌السوس و بادیان با شکر نیز منضج است و غذا نخوداب به گوشت طیور صالح و مزوره به مغز بادام مناسب و ایضاً استفراغ خلط به شبیارات و غراغر و سعوطات و نشوقات و شمومات ملطفه و مانند آن که در اعلاج امراض دماغی بلغمی و سدی مسطور شد نمایند و بعد تنقیه تدابیر مذکور به عمل آرند و فلفل و کندش و جاوشیر و قرنفل و جند بیدستر نشوق کنند و زنجبیل کاشم دارچینی کوفته بیخته به روغن قسط یا بادام آمیخته استنشاق نمودن برای

تفتیج سدۀ بینی مفید و معمول است و کذا مقل در روغن نرگس گداخته و اجواین خراسانی سوده آمیخته نشوق کردن نیز در این باب مجرب اقوال اطبا انطاکی گوید که معالجۀ خشم بارد شرب ماءالعسل است چند روز به‌عده گلقند به دستور بعد از آن تنقیه تا ایام به غاریقون و شحم حنظل و جند بیدستر و سقمونیا مساوی به ماءالعسل و روغن بادام سرشته حب ساخته شربت یک و سعوط بکندش و جند بیدستر و زعفران و زردچوب و شونیز به سرکه سرشته هنگام استعمال آن به گلاب حل کرده و ملازمت تکمید به جاورس و نان و خرقۀ گرم نمایند و از مجربات برای آن این سعوط است که حلبه و شونیز مساوی سائیده در قدری زیت آمیخته روغن آن بچکانند که از آن روغن تیز بود قوی‌النفوذ سریع‌النفع برآید در امراض بارده چون ادامت استعمال آن کنند مجرب است و قائم مقام نفط بلکه این اعظم از آن است و هم او گوید که از علاج نافع در تقویت شم و تجفیف مواد سائله و تفتیح سده این است که شونیز را با زیت خوب بسایند و استنشاق نمایند بعد پر کردن دهن به‌آب و قلب راس به سوی پشت و کذا بورق و نمک و کندش و شحم حنظل و نوشادر و قرنفل و زهرۀ مادۀ گاو و روغن گل و موم مجموع و مفرد و غالیه اگر حرارت نباشد مقوی مجاری هواست و عنایت بدین واجب است و از مجربات این است که شونیز سوده در بول شتر خوب بجوشانند و دهن به‌آب پر کرده سعوط کنند و بعد از آن به‌آب چقندر و عسل سعوط نمایند و چون نسرین و قرنفل سوده در روغن زرد بپزند و سعوط کنند سده بگشاید و اخلاط منعقده را حل سازد گیلانی می‌نویسد که بخوردن اطریفل کبیر به وزن یک مثقال هر شب و هلیلۀ مربی هر صبح مداومت نمایند و بعد تنقیه بدن و دماغ بینی را خوب افشانده ... ببویند که بغایت مفید است طبری که بعد تنقیه به حبوب و غراغر لزوم حمام و استنشاق اب گرم بسیار نمایند به‌عده عطسه به مر و زعفران آورند و پرهیز لازم گیرند و اطعمه غلیظه لزجه منع کنند و چون سده بگشاید وشیء لزج باقی ماند انکباب به عمل آورند و بعد از این اگر سرفه عارض شود بدانند که ماده رقیق شده بر صدر ریخته در این وقت شربت خشخاش و شربت عناب استعمال نمایند حتی که سعال زائل گردد و دائم عطسه آورند و تعطیس قبل از ترطیب و ترقیق ماده و فتح طریق محدث انفجار عروق و مورث رعاف و صداع است بعضی گویند که تقطیر آب چقندر در بینی و همچنین آب اذان‌الفار و سداب و بول .... بعد گشادن سدۀ محلل بقیه ماده است و انکباب دارشیشعان سداب افخر برگ ترنج اسطوخودوس اشنه انیسون سایخه سیسالیوس فوه ابصنع قر.... قنطوریون قرومانا کبابه کاشم بیخ کبر کشوث کمافیطوس نانخواه برگ آزاد درخت برگ یاسمین بادرنجبویه پرسیاوشان جوشانیده مفتح سده است همچنین عاقرقرحا افیون دارچینی فلفل سفید کوفته بیخته به روغن مناسب آمیخته استنشاق نمودن و روغن بیضه نیز مجرب است و یا بول شتر اعرابی در آفتاب گذ.... تا خشک شود وقت حاجت به‌آب مرزنجوش یا آب چقندر حل کرده بچکانند که منفعت عظیم دارد و خربق سیاه

بورهٔ ارمنی شونیز مساوی سائیده به زهرهٔ گاو .... **499** در بینی چکانیدن نیز مفتح سده است و کذا جند بیدستر مرمکی هر واحد یک درم مشک زعفران افیون هر واحد یک دانگ عدس دو درم باریک سائیده حب بسته در آب مرزنجوش حل کرده سعوط نمودن برای سده بینی که موجب غنه در صوت باشد مفید و کذلک دوام اشمام مرزنجوش و نمام و پودینه نافع و گویند که آب مرزنجوش را خاصیت عظیم است و افسنتین را در این تاثیر قوی است مطلقاً و مدام میعه خشک و کندش بر آتش انداخته بخار آن در بینی رسانند سویدی گوید که ثطور آب برگ ابخره و کذا سائر مرارات و کذا دوائی که معروف به ابوال ابل است و از مکهٔ معظمه آرند و شونیز هر دو مساوی سوده به‌آب چقندر حل کرده و کذا مرزنجوش و شونیز در بول شتر اعرابی آمیخته و کذا آب پودینه و ابوال ابل و شونیز و کذا روغن آجر و کذا آب بادروج و نفوخ تخم و برگ خشک ابخره و شم کندش یا عاقرقرحا سوده در خرقهٔ کتان بسته مدام هر واحد نافع خشم است و نسرین شماً و سعوطاً و کذا عرطنیثا و کذا پوست رته بقدر فلفل در روغن بادام هر یک مفتح سده و مفید خشم است و دیگر ادویه مفتح سده که در زکام مسطور گردد و نافع بود و برای خلط لاحج در مصفات استعمال ملطفات مثل جلنجبین و سکنجبین و استنشاق سرکه و انکباب بر بخار ریاحین نیز مفید و اگر شونیز فقط یا چند روز در سرکه تر کرده خشک نموده باریک سوده بازور روغن زیت یا بول شتر خوب حل کرده چند قطره در بینی چکانند و بگویند که مریض نفس از بینی جذب نماید و تا سه روز به عمل آرند سدهٔ مصفات بگشاید و مجرب است و اگر سوزشی بهمرسد روغن بنفشه بچکانند و اگر شونیز زرنیخ سرخ پودینه مساوی کوفته در کوزهٔ نو که دهانش تنگ باشد نهاده بول شتر اعرابی چندانکه آن را بپوشانند بر سر آن ریزند و در آفتاب گذارند و هر روز دو بار یا سه بار کوزه را حرارت داده باشند و هر گاه بول خشک شود بار دیگر اندازند تا سه دفعه و مرتبهٔ چهارم خشک ساخته قدری از آن بر آتش گذارند و انبونه بر آن داشته سر آن را در بینی نهند و دود آن بستانند تا سه روز هر صبح وشام به این نوع مداومت کنند و بعد از بخور روغن و بنفشه یا روغن کدو یا روغن گل استنشاق نمایند جهت خشم که از سدهٔ مصفات باشد نیز سودمند است و همچنین به قول جالینوس شونیز زهرهٔ کلنگ شحم حنظل خربق سفید برابر بسایند و بول شتر اعرابی بر آن ریخته در آفتاب گذارند تا خشک شود پس بقدر دانهٔ عدس حب‌ها سازند و وقت حاجت از آن در قطرهٔ روغن مرزنجوش حل کرده سعوط نمایند و اگر سوزشی محسوس شود به روغن کدو استنشاق کنند که برای خشم که از سدهٔ مصفات بود مجرب است و دیگر ادویه مقطعهٔ ملطفه چون شونیز و پودینه و شحم حنظل و بول شتر مفرد و مرکب یا شونیز به‌آب چقندر یا مرزنجوش یا پودینه حل کرده در بینی چکانیدن و به ادویه ملطفه مثل طبیخ بابونه و شبت و فوتنج و مرزنجوش انکباب و نطول ساختن و در آن فلفل و کندش و جاوشیر حل کرده استنشاق نمودن بعد تلطیف خلط و تنقیه دماغ نافع

و همچنین تعطیس بکندش و تبخیر بشونیز بریان در سرکه تر کرده و تضمید سر به جند بیدستر و پودین جبلی و حاشا به سرکهٔ عنصل سرشته مفید و مرزنجوش نانخواه صعتر سداب تمام قیصوم کوفته بیخته در بینی دمیدن سدهٔ مصفات را زائل کند و کذا نفوخ عاقرقرحا دارچینی خردل سفید نطرون شیح کوفته بیخته در این باب مجرب است و اگر سبب در بطون دماغ باشد به علاج لیثرغس علاج کنند و صاحب تکملهٔ هندی گوید که اول دماغ را به حب ایلوه پاک سازند به عده به جهت تنقیه نفس عضو آب بارکتائی یا بندال یا آب کریله یا تونبری تلخ سعوط نمایند پستربول شتر یا گاو نازائیده یا شراب تقطیر کنند و مکرر از آن بشویند و از نکپهکنی و مشک و مرچ و کاییهل و امثال آن ناس بگیرند و یاناکگلیسر دانهٔ الایچی خر و چهرکیسرسونئه بقدر یک ماشه در روغن گاو آمیخته در بینی چکانند و اگر تخم تورئی دشتی سفوف کرده ناس او بگیرند بطلان شم را مفید بود و اگر قرنفل در آب جوشانیده بخار آن بگیرند پس به‌آب او تنطیل نمایند به قول سرهندی عاجل‌النفع است و اگر خشم از سدهٔ ریحی باشد اول به دستور تنقیه دماغ نمایند به‌عده گل بابونه سه ماشه مقل ازرق یک ماشه در اطریفل اسطوخودوس یک نیم توله ورق نقره یک عدد بخورند و دیگر معاجین محللهٔ ریاح به عمل آرند و شونیز بزرالبنج بابونه دارشیشعان مکوه هر یک سه توله جوش کرده صاف نموده در مثانهٔ گاو انداخته تکمید نمایندو جند بیدستر سه ماشه هزار اسفند فلفل سفید مرزنجوش هر یک دو ماشه در روغن بادام تلخ و قسط هر یک یک توله آمیخته قطور نمایند و به فلفل و جند بیدستر و کندش عطسه آورند و بر مطبوخ تخم کرفس و خردل و زیره و شیح و نمام و سداب و پودینه و بابونه و مرزنجوش و صعتر و غیره ادویه محللهٔ مذکوره انکباب سازند و قطور روغن بادام تلخ و نفوخ حرمل و قدری فلفل سفید سوده در سده ریحی جالینوس ستوده است و نفوخ پوست بندق هندی خشک کرده سائیده نیز نافع است و دیگر ادویه مفتح سده که مذکور شد به عمل آرند و شم ریاحین حار خوشبو مثل نرگس و سوسن و بابونه **500** و یاسمین مفید است و اگر از سوءمزاج بارد ساذج باشد سوای تنقیه تدابیر مذکوره به عمل آرند و پودینه مرزنجوش سداب صعتر در سرکه جوشانیده اکثر اوقات بخار آن د.... رسانیدن نیز خشم بارد و ریحی را نافع است و تسعیط ادهان حاره که در آن فرفیون و جند بیدستر و مشک حل کرده باشند و کذا مشک یک حبه در روغن خیری زرد روغن بان حل کرده در اینجا نافع‌ترین ادویه است و دخان کبریت نیز مفید خشم است و بابونه اکلیل الملک صعتر نمام شیح مرزنجوش جوشانیده و نطول سازند و مداومت خوردن پیاز و شلجم و سیر و گندنا و قطور روغن قسط و جند در بینی و مالش آنها بر سر و پیشانی مفید بود و اگر از سوءمزاج حار باشد روغن گل به‌آب حی‌العالم و یا .... نیلوفر بقدری گلاب آمیخته استنشاق نمایند و پارچه به صندل و گلاب آلوده از خارج گذارند و اگر حرارت تا بطنین مقدم دماغ رسیده باشد به روغن نیلوفر مستخرج .... و روغن گل و گلاب سعوط نمایند و صندل و

کافور و نیلوفر و بنفشه و گل سرخ و گل خشخاش ببویند و چون سنگی گرم کنند و سرکه بر آن پاشند و چشم پوشیده .... آن به بینی رسانند از تکرار این عمل خشم که از سوءمزاج حار باشد زائل گردد و باقلا به سرکه تر کرده بر آتش انداخته دود آن گرفتن و تبخیر صندل سفید و دخان گل و برگ آس نیز هر واحد مفید و ایضاً بنفشه بابونه گل سرخ نیلوفر برگ بید خطمی تخم تورک برگ خرفه جوشانیده سر به بخار آن دارند و از آب آن نیم‌گرم نطول نمایند که جهت ....نافع است و به قول انطاکی در سوءمزاج حار دموی و صفراوی فصد سررو یا رگ پیشانی کنند به‌عده به مثل مورد و چقندر استنشاق نمایند و ماءالشعیر به عناب و تمر هندی چند روز بنوشند به‌عده این حب بخورند صبر مصطکی مساوی غاریقون تربد هر واحد نصف به‌آب کرفس حب سازند شربت مثقال و اگر از سوءمزاج یابس باشد طمع فلاح این قسم نباید داشت خصوصاً که بعد امراض حادهٔ مجففه بهمرسد مگر آنکه مریض بافل باشد که گاهی اصلاح می‌پذیرد و بالجمله ترطیب و ترک استفراغ و تعدیل مزاج دماغ به عمل آرند و از اطعمهٔ حار مثل فلفل و عسل و مانند .... پرهیز نمایند دیرگوشت چوزهٔ مرغ و مزورات ماش و اسفاناخ و احسای شکر و روغن بادام اقتصار ورزند و ماءالجبن به روغن بادام اقتصار ورزند و ماءالجبن به روغن بادام و جلاب و به سکنجبین در بعض اوقات بخورند زهرهٔ گاو ماءالجبن لنیت طبع زیاده از آنچه واجب است بهمرسد ترک کنند و یا بر آن چیزی قلبض طبع اضافه نمایند مثل سفوف مرکب از تخم خرفه و تخم حماض و طباشیر و گل ارمنی و قرط و طراشیث .... چون ترطیب بدن و اعتدال مزاج حاصل گردد به شیر دختران و به روغن کدو و به روغن بنفشه سعوط کنند و اگر از سوءمزاج رطب باشد هر چه در علاج امراض دماغی رطب گذشت به عمل آرند و بالجمله در جمیع سوءمزاجات علاج به ضد آن نمایند و هر چه در اقسام علاج امراض دماغی از ساذج و مادی منفصل مسطور شد استعمال نمایند و اگر از تنگی مجرای بینی در اصل خلقت باشد علاج ندارد مگر آنکه برای محافظت دماغ از اجتماع فضلات در آن و منع انصباب آن از بینی تنقیه دماغ در اوقات مناسب کنند و بر اطریفلات مداومت نمایند و ایارج به چنگ بمالند و اگر متحمل آن نباشد سماق و سعد بر نهار مضنع کنند و بر زبان بمالند و از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نمایند و از جماع حذر کنند و اگر از ورم و سرطان و ... لحم زائد و بواسیر الانف یا رض نف باشد علاج آن علیحده بیاید و صاحب خلاصه گوید که گاهی خشم به تبعیت مرض آتشک عارض می‌شود و علاجش به دستوری است که در موضعش مذکور گردد انشاءالله تعالی و جمود به آبرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی همه را مانند تنباکو چندوم در قلیان بقدر طاقت بکشند که مجرب است **فساد شم** عبارت از تشویش و تغیر شامه است از مجرای طبیعی و تشخیص اسباب او از اقسام او نمایند چنانچه اگر مریض جمیع روایح را به یک رایحه احساس کند سببش عروض مکی از .... سوءمزاج ساذج یا حصول خلط ردی در مقدم دماغ باشد و اگر از یک چیز روائح

مختلف دریابد سببش وقوع اختلاف باشد در مزاج مقدم دماغ از مواد مختلف‌الکیفیه و اگر بعضی روایح محسوس شوند و بعضی نه پس اگر چیزهای خوشبو را ادراک نماید و اشیای بدبو را نه سببش نزد رازی و مسیحی و سمرقندی حصول مادهٔ عفنه در مقدم دماغ یا در زائدتین شبیه به سر پستان است و یا وقوع قرحهٔ متعفنه در اقصای بینی که قوت شامه بدان مالوف شود و از آن منفعل نگردد و بقول انطاکی سدهٔ مجاری است خاصه پس نافذ نشود مگر لطیف و هر خوشبو چنین باشد و اگر چیزهای بدبو را احساس نماید و اشیای خوشبو را نه سببش اجتماع مادهٔ شیرین دم یا بلغم طبیعی باشد در مقدم دباغ در آن دو زائده و تاثیر اندک حرارت محترقه در آن که به حد رمادیت نرساند پس در هر صورت قوت شامه مالوف بدان سبب گشته و از آن منفعل نگردد و نزد انطاکی است این قروح یا خلط متغیر میان معدهٔ دماغ بود که هوا از آن متکیف گردد و علامت کاین از معده خفت آن وقت امتلا و اخذ شیء خوشبو مثل قرنفل است .... از دماغ از دم آن بر یک حالت بود و اگر مریض خوشبو یابد بو مدام همی یابد و حال آنکه چیزی از آن موجود نباشد سببش سوءمزاج باشد پس فرق در انواع .... مزاج اربعهٔ ساذج از علاماتیکه در خشم مذکور شد نمایند و ایضاً اگر چیزهای بدبو را خوش دارد و از اشیای خوشبو کراهیت کند سببش سوءمزاج حار یابس است **501** ...درک نکند مگر یک رائحه را خوشبو بود یا بد بود اگر چه موجود نباشد سببش سوءمزاج بارد رطب ضعیف باشد چه برودت و رطوبت قوی باعث خشم می‌گردد نه موجب فساد شم .... از همه روائح رائحه واحد مانند بوی فلفل و سنبل دریابد سببش خلط حار محترق یا صفرای حاد یا تغیر دم به صفرا باشد و اگر به رائحه عفونت احساس نماید سببش خلط .... باشد و اگر به رائحهٔ ذی رطوبت و کافور ادراک نماید سببش خلط بارد باشد و اگر به رائحه ترش بو کند سببش خلط سوداوی باشد و سائر روائح بر این قیاس ...ند و بدانند که اگر خلط ردی بسیار باشد و یا آن را کیفیت قوی از کیفیات فاسده باشد همیشه رائحه آن را ادراک نماید به غیر بوئیدن شیء از خارج و اگر خلط ....یت کم باشد و یا در کیفیت ضعیف بود وقت بوئیدن چیزی از خارج به رائحه آن خلط احساس نماید و چون مریض در امراض حاده روائح غیرمعتاده و غیر معدوده ....ن موجود بودن شیء ذی رائحه ببوید و مع ذلک به رائحهٔ مثل مشک یا گل مبلول یا روغن زرد و غیرها احساس نماید و در اینجا علامات ردی باشد پس .... او قریب است علاج در سوءمزاج ساذج تبدیل مزاج نمایند به نحوی که در خشم گذشت و تقطیر عنبر و در آب پودینه آمیخته قسم بارد را نافع است و در مادی تنقیه آن خلط است به حسب مناسب از فصد و مسهل و حبوب و غراغر و سعوطات و شموطات و غیره که در انواع علاج امراض دماغی خلطی مفصل مسطور شد و آنجا که از یک شیء ....ائح مختلف شمیده شوند تنقیه دماغ و معده از مواد مختلف به مستفرغات مناسبه بعد انضاج آن نمایند و بعد از آن به تعدیل مزاج دماغ پردازند و لزوم پرهیز ....صار بر اغذیهٔ غیر مبخره و تسعیط به معدل مزاج دماغ و

مزیل سبب کنند و عطسه آورند و آنجا که بوی بد محسوس نشود تنقیه دماغ از مواد عفنه نمایند و اگر قرحه .... به ازالهٔ آن کوشند پس مشک و عنبر و لادن و مانند آن از روائح طیبه تند بود دائم ببویند و سعوط دارشیشعان و کندش و قرنفل و سعد و تربد سفید هر یک ... ماشه نمایند و آنجا که خوشبو مدرک نگردد بعد از تنقیه مادهٔ موجبهٔ آن چیزهای بدبو که گرم باشد چون جند بیدستر و سکبینج و مر و جاوشیر و کندش ببویند و در بینی چکانند .... فلفل گرد و تربد سیاه عوض جندو کندش می‌کنند وزن همه مساوی میگیرند و سعوطا استعمال مینمایند و گویند که سعوط صبر و برگ سرو و فنجنکشت و دفلی و برنج کابلی ....ید سیاه و گل تاتوره مساوی قوی تر است و شاه ارزانی بوئیدن شونیز و هزار اسفند که در بول خر تر کرده باشند از مجربات خود نوشته بالجمله این طریق معالجه برای رازی و مسیحی و سمرقندی است و مختار اکثر متاخرین همین است چنانچه حکیم صادق علی خان می‌نویسد که شخصی که بوی بد دریافت کند و بوی نیک جند بیدستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود و سعد و قرنفل و سنبل‌الطیب و زرورد سائیده در بینی دمند و اگر فائده نشود تنقیه بلغم ...ل ان و حب ایارج کنند و شخصی که بوی نیک دریابد و بوی بد نه مشک دائم بچکانند و اگر مفید نگردد تنقیه خلط محترق نمایند و به قول انطاکی علاج آنکه .... خوشبو نماید فقط سعوط بهر شی منفذ است مثل جند بیدستر و مشک و سکبینج و اخذ محللات کماواً و سعوطاً و شرباً و آنکه ادراک بدبو نماید خاصه تنقیه به ایارجات کنند سعوط به بول خر به‌غایت مفیدست و از مجربات من سعوط به این مرکب است جند بیدستر کندش قسط قرنفل هر واحد درم روغن زردآب کرفس هر واحد اوقیه ....ن بنفشه نیم اوقیه همه را بجوشانند تا مختلط گردد و سعوطاً استعمال کنند و گاهی لادن فلفل سفید هر واحد نیم درم فرفیون ربع درم اضافه کرده می‌شود و .... نیز در اینجا از صالح‌ترین ادویه است و بدانند که تنقیه دماغ و گرسنگی و تلطیف غذا ملاک این امر است و خکیم عابد سرهندی نوشته که آنچه مجرب است برای .... که بوی بد دریافت نکند مواظب بوئیدن قرنفل و به سبابه و جوزبوا و مشک در گلاب سوده است و برای کسی که خوشبو احساس ننماید بر شم .... منتن مداومت کردن و این همه بعد نقای تام و استعمال حمام و در خلط حار بعد فصد و استفراغ عام نفع تمام دارد و شیخ و تابعین او برانند که هر کسی که خوشبو .... کند و بدبوی حس نکند مدام به جند بیدستر سعوط نماید حتی که اصلاح یابد و هر که بدبوی احساس کند و خوشبو حس نکند دائم به مشک سعوط نماید تا آنکه حال او نیک و صلاح پذیرد یعنی به ازاله بوی بد عفن کریه ادراک خوشبو نماید همیشه رائحه آن خلط را و احساس به خوشبو نمی‌نماید به جهت غلبهٔ آن خلط متعفن و استیلای آن بر روائح خوشبو و علی هذا القیاس و نزد رازی و غیر هم سببش خلاف این است و آن در ذکر تشخیص اقسام این مرض مسطور شد **رعاف** برآمدن خون از بینی و آن مرض باشد یا عرض امراض حاده و بواسیر انف و ثبور آن و عرض امراض

حاده یا در روز بحران افتد و یا در روز بحران افتد و یا در غیر روز بحران و بهر کیف سببش **502** کشادن رگ بی‌نیاز حدت خون باشد یا شگافتن عروق شبکه دماغ و شرائین آن از شدت امتلای خون و ضربه و سقطه و باشد که بسع افعی به‌سبب حدت و شدت امتلای خون باعث رعاف گردد پس آنچه به قطرات و اندک اندک آید و خود باز ایستد و یا بسیار آید و به دیر ایستد و آثار غلبهٔ صفرا یافته شود سببش کشادن دهن رگ‌های باریک اندرون بینی باشد به واسطهٔ حدت خون یا بخارات حارهٔ متصعده و آنجه به یک بار آید و بسیار آید و بیشتر بعد حدوث صداع شدید و التهاب و مرض حاد یا عقیب سقطه و ضربه افتد سببش شگافتن عروق مشبکهٔ دماغ یا شرائین او بود به واسطه شدت امتلای دم و غلیان آن و یا بحران امراض حاده و یا ضربه و سقطهٔ سر و تابع او اعراض فساد افعال دماغ چون فساد عقل و تخیل یا سرسام و دوار و سکته و سبات می‌باشد و این در اکثر غیرقابل علاج است به‌سبب نرسیدن ادویه جالسه بدان موضع و بحرانی در روز بحران امراض حاده و حمیات دمویه و صفراویه واقع می‌شود و فرق میان رعاف عرقی و شیرمانی آن است که خون شریان به کثرت و بدفق می‌آید و رقیق و گرم و سرخ خالص باشد و بوثبات و حضرات خارج شود و ایضاً رعاف گاه باشد که با دوار معلوم آید ساکن شود و باز عود کند و گاهی دفعهً واقع گردد و سیلان رعاف از احوالی است که گاهی موجب راحت و منفعت بود و گاهی باعث ضعف و مضرت شود و آنکه سبب منفعت باشد عقب او راحت و سبکی سر از امتلا حاصل گردد و رنگ چشم و روی از سرخی شدید و سحنه بعد انتفاخ به اعتدال آید و لاسیما این منفعت مردم کثیرالدم و گرم‌مزاج و صاحب‌دماغ و جگر گرم را و در امراض حاده و اورام باطنه و خاصهً دموی و صفراوی و در دماغ پس در کبد پس در حجاب پس وریه می‌باشد و نفع رعاف در ذات‌الجنب اکثر از آن است که در ذات‌الریه باشد و رعاف در امراض حاده و خصوصاً مثل جدری و حصبه سود دارد و بحران بزرگ باشد و آنکه سبب مضرت بود و اسراف نماید ضعف آرد و رنگ روی زرد غیر معتاد یا رصاصی یا تیره از زردی و سیاهی شود و لاغری بسیار پدید اید و دست و پا سرد گردد و اگر چه خون باز ایستد عاقبت محمود نبود و آنکه رنگ او به زردی گراید صفرا به روی غلبه کند و تضررا و به خروج خون کمتر بود و آنکه رنگ او به رصاصیت میل کند بلغم بر آن غالی آید و آنکه رنگ او به کمودت مبدل گردد سودا بر آن غلبه نماید و این شدیدالضرر است به نقص خون و غلبه خلط روی و جمیع کسانیکه رعاف بر ایشان افراط نماید از امراض ضعف جگر و استسقا و غیرها همین نباشد و شدیدترین ابدان از روی استعداد برای رعاف مراری صفراوی و رقیق‌الدم‌اند و از رعاف معتدل انتفاع یابند علاج تبرید از لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و شیرهٔ مغز تخم تربوز و شربت نیلوفر بدهند و گاهی عوض مغز تخم تربوز تخم کاهو می‌کنند و گاهی عرق شاهتره نیز می‌افزایند و گاهی شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ تخم خشخاش سفید شیرهٔ کشنیز خشک شیره مغز تخم کدو

شربت بنفشه یا شربت صندل اسپغول پاشیده حسب حاجت همه یا بعضی از اینها می‌افزایند و گاهی صرف عناب به عرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر می‌دهند و اگر خواهند شیرهٔ کاهو شیره تخم خرفه عرق بید و شربت عناب و قدری کتیرا سوده بدهند و بعضی شیرهٔ بیخ نحبار چهار ماشه در آب بارتنگ سبز مروق بیخ لوله و آب ساده برآورده شربت حب‌الآس دو توله داخل کرده و یا شیرهٔ گلنار شیرهٔ دم‌الاخوین هر یک چهار ماشه همراه شربت مذکور می‌دهند و یا شیرهٔ بارتنگ شش ماشه شیره تخم خرفه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ بیخ انجبار هر واحد یک توله شربت نیلوفر دو توله صمغ عربی کتیرا هر واحد یک نیم ماشه سوده پاشیده بدهند و گاهی بعد از فصد دم‌الاخوین شاخ گوزن سوخته طباشیر هر واحد یک ماشه سوده در شربت انجبار یک توله آمیخته خورانیده شیرهٔ بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ حب آس شیره تخم خشخاش شیرهٔ بارتنگ هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر یا حب‌الآس چار توله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده می‌دهند و اگر ضعف زیاده باشد مروارید زهر مهرهٔ برّی گل قزبسی گل مختوم هر واحد یک ماشه در شربت انجبار و شربت یاقوت علوی خان هر یک یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته بلسانند بالایش شیرهٔ بارتنگ و حب‌الاس هر یک نه ماشه در عرق بارتنگ و کیوره هر یک دو توله برآورده شربت سیب و به هر یک دو توله تخم شربتی هفت ماشه بدهند و وقت شام قرص بسد یا قرص خشخاش بسدی سه ماشه در شربت یاقوت یک توله آمیخته همراه شربت خشخاش و انجبار هر یک دو توله در عرق سیب و ابریشم و بارتنگ هر یک پنج توله تخم فرنجمشک سه ماشه دهند غذا کله پایچه بچهٔ بز و چوجهٔ مرغ و عدس و بنوماش باسفاناخ پخته با برنج یا نان کنند و اگر رعاف با غلبهٔ خون باشد اول فصد سررو گیرند به‌عده تبریدات مذکوره یا تبرید عناب پنج دانه به عرق شاهتره پاو سیر مالیده شیرهٔ تخم کاهو شش ماشه نبات دو توله داخل کرده دهند و چون نوبت بغشی رسد ادویه قابظهٔ مقوی مثل طباشیر که با دم‌الاخوین مروارید هر یک ماشه در مربای سیب یک توله ورق طلا یک عدد آمیخته شربت حب‌الآس سه توله در عرق بارتنگ نه توله حل کرده دهند و غذا آش جو شربت نیلوفر و اگر رعلف با شقیقه نزلی باشد که اول جریان آب نیلگون به‌عده خون از بینی برآید فصد سررو نمایند به‌عده تبرید دهند و اگر رعاف مع صداع باشد شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ کشنیز خشک چهار ماشه نبات یک نیم توله داخل کرده بدهند و آب کشنیز سبز و کافور بهم مبنی و به بینی اندازند و خون بگیرند و اگر رعاف بعد حبس از خوردن حریرهٔ خشخاش و بادام به‌سبب گرمی و حدت ماده باز جاری گردد و گاهی از ترشی نیز جاری می‌شود و بعد فصد سررو تبرید شیرهٔ **503** لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دهند و اگر رعاف بعد ضربه رسیدن دوام نماید در این تبرید عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان عوض عرق ... حل کرده دهند و گل ملتانی آمله در آب ساگ سرخ سوده قرص بسته بر سر گذارند و آب

کشنیز سبز و شیر دختر کافور سوده آمیخته در بینی اندازند و بالای سر ... طلا کنند و گاهی عوض تبرید نقوع عناب پنج دانه سپستان نه دانه کشنیز خشک آمله گل نیلوفر هر واحد شش ماشه در آب تر کرده شیرهٔ کاهو شیرهٔ مغز تخم کدو ...له شربت نیلوفر دو توله داخل کرده می‌دهند و یا شاهتره کشنیز خشک هر واحد دو مثقال عناب هفت دانه شب در آب گرم تر کنند و صبح آب صاف گرفته و تخم خرفه هر یک مثقال در آب نقوع شیره برآورده به انصاف کرده دو توله شربت نیلوفر انداخته یک مثقال اسپغول پاشیده بنوشند و گویند کسی که به رعاف معتاد شود فصد سررو به تکرار کهربا یک ماشه سوده با شربت انحبار بخورد و به قول اهل هند گل پلاس یک توله جوشانیده یا خیسانیده قدری شیرینی داخل کرده حاوی .... چندی بنوشنددفع رعاف کند و نوشیدن رب انجبار پنج درم و یا پوست بیخ آن یک مثقال در رعاف مجرب سویدی است و گویند که شرب برادهٔ شاخ گاو .... فذ ان سوده و کذا عصاره آس و کذا خون ظبی کذا مغز اور زردی بیضهٔ نیم برشت آمیخته و کذا برادهٔ شاخ بقر وحشی هر واحد قاطع رعاف است و همچنین .... ضماداً و کهربا شرباً و تعلیقاً و طراشیث شرباً و نفوخاً مفید بالجمله بعد تبرید گل ارمنی یا نشاسته به سرکه سائیده بر سر ضماد نمایند و اگر آمله خشک تنها و یا با گل ...... بر تارک سر ضماد کنند نیز مفید بود و اگر حرارت زیاده بود کافور قدری افزایند و کافور در سرکه جوشانیده در بینی چکانند و آنچه معمول و مجرب است کافور ... در آب افشرده سرگین خر حل کرده در بینی چکانند که در حال رعاف را بند می‌کند و اگر قدری افیون اضافه کنند قوی تر گردد و همچنین پشم شتر سوخته .....یدن فی‌الفور حبس رعاف می‌نماید و نفوخ خاکستر خرمهره مجرب سرهندی است و کذا کاغذ سوخته بود ار سوخته در بینی دمیدن مفید و خانهٔ عنکبوت .... تر کرده به گرد آسیا آلوده در بینی نهند بعد از آنکه بینی را به گلاب و قدری سرکه شسته باشند و یا خانهٔ عنکبوت را به‌آب صمغ عربی تر کرده فتیله ساخته ....کزمازج هر یک نیم ماشه عدس گرد آسیا یر یک یک ماشه سائیده بر آن پاشیده در بینی گذارند و ضماد گج کهنه در آب سائیده و یا آهک در سرکه حل کرده .... بر پیشانی و کذا کافور بر ناصیه و یا فوخ و کذلک برگ کنار بر جبن و همچنین ضماد سر تا حاجبین به سرگین گاو تازه که هنوز گرم باشد مجرب و اقوی از آن ضماد به‌آب زبل خر و گلاب است و کهائی خرد در آبی سائیده و کذا آرد ماش هندی در آ خمیر کرده بر سر ضماد کردن و کذا پوست درخت گولر و برگ ....لی سائیده و یا آب کیله سعوط نمودن و کذا ضماد برگ نیب یا اجواین خراسانی و یا یرگ چولائی سائیده و یا شورهٔ قلمی و سرکه سائیده و کذا پوست درخت گولر ....مکیه کرده بر یافوخ بستن و کذا سعوط به‌آب دوب سبز سائیده و کذا نوشیدن صندل سرخ سوده قدری کافور حل کرده و کذا ضماد گل ملتانی بندول .... بر پیشانی و صدغین و تارک سر و کذا کالی تالاب از مجربات اهل هند است و ایضاً آرد جو به‌آب خرفه یا آب ساده و کذلک اسپغول ناکوفته به سرکه سرشته بر پارچهٔ

نیلی .... طلا کردن نافع و سعوط کافور یک حبه در یک درم آب کشنیز سبز حل کرده مجرب و کذا گلنار و مهاور و کافور در بینی چکانیدن و اگر سریش را در سرکه پخته بر تارک سر .... هنگام ضعف از کثرت رعاف معمول‌است و بعضی گل ملتانی برابر سریش میگیرند و سائیده نیم‌گرم بر پیشانی و بینی ضماد نمایند و چون سریش کمان‌گران گذارند ....گویل که قریب یک انگشت عریض باشند طلا نموده یکی از آن از سر بینی تا مؤخر سر بچسبانند و دیگری از یک بناگوش تا بناگوش دیگر کشند و هر گاه خون بند شود ..... دو سه قطره روغن گاو خام در بینی چکانند و چون از معاودت خون خاطر جمع شود پارچهای مذکور را به‌آب تر کرده فرود آرند در رعاف شدیدالمعمول استاد ...و اگر فتیله را به سفیدی بیضهٔ مرغ آغشته و کافور سوده بر آن پاشیده در منخر سهائل‌الد میگذارند و گل ملتانی به‌آب سائیده بر سر و جبهه و گردن طلا نمایند....شود دیگر اعاده طلا کنند به تکرار عمل رعاف بند شود و مجرب است و چون مسکه بی‌نمک را به‌آب خرفه مکرر شسته و کافور بدان آمیخته سعوط نمایند و برگ کنار و .... برگ به برگ بکن هر چه از اینها بهم نرسد نرم سوده بر پیشانی ضماد نمایند فوراً رعاف بند شود و یا مازو و کشنیز گرد آسیا کندر صبر و دم‌الاخوین شب یمانی سائیده فتیله از کاغذ یا پارچه ساخته در آب سرگین خر یا در سفیدی بیضه تر کرده به ادویه مذکوره آلوده در بینی نهند خواه این ادویه مسحوقه را .... می دمند و اگر فتیله به سیاهی تر کرده در مازوی سبز خام شب یمانی گلنار حببین نشاسته صمغ عربی مساوی نرم سوده آلوده در بینی گذارند و یا این ادویه به انبوبه **504** در بینی دمند نیز مفید بود و یا نشاسته گل ملتانی گیرد صندل هر یک یک ماشه افیون نیم ماشه کوفته بیخته مسعوط نمایند و از آمله خشک به‌آب سوده مکیه ساخته بر یافوخ نهند و یا آب پودینه یا کافور در بینی چکانند و قرطاس سوخته یک جزو قلقطار نیم جزو باریک سائیده در بینی دمند و یا کندر صبر گلنار نوره زنده قلقطار غبار آسیا حببین خاکستر کاغذ مازو مثل سرمه سوده در بینی دمند و فتیله بدان آلوده در بینی داخل کنند و اگر حضض کاغذ سوخته ماز و دم‌الاخوین سوده نفوخ کنند ویا به فتیله آلوده در بینی نهند مجرب حکیم عابد است و یا به قول صاحب شفاءالاسقام آهک سفید زنده در بینی دمند مرةً بعد اخری و بعد از آن فتیله به سپیدی بیضه تر کرده در آهک آلوده در بینی در آرند و به قول مسیحی سنگ اسیا گرم کرده سزکه بر آن پاشیده بخار او گرفتن قطع رعاف نماید و گویند که آویختن سنگ یشب بر سر بالخاصیت مفید رعاف است و گویند که اگر شاهتره تازه را بسایند و آب او بنوشند و چهره و پیشانی و مقدم سر را طلا نمایند یا شاهتره خشک را به‌آب سائیده بنوشند برای رعاف حادث از حمیات و غیره مجرب است و اگر از زاج سوخته دم‌الاخوین گلنار سفیداب قلعی قشار کندر چرم سوخته گرد آسیا شاخ گوزن سوخته و اگر .... نباشد شاخ بز سوخته گل قیمولیا گل شاموش گل مغره براده آبنوس اقاقیا بیخ انجبار صمغ عربی کهربای شمعی سریش بسد سوخته

نشاسته کوفته بیخته قندی در انبونه کرده در بینی دمند و قدری به‌آب بارتنگ و آب خرفه سرشته بر پیشانی طلا سازند و فتیله از نسج عنکبوت ساخته به‌آب سرگین خر تازه تر کرده به ادویه آغشته در بینی نهند جهت حبس رعاف مجرب است و مخترع والد حکیم علوی‌خان و گلنار چهار درم کندر دو درم مثل غبار سوده در بینی ذرور کردن و باقی در آب آس سبز سرشته ضماد نمودن مجرب سویدی است و تعلیق رساذ است نیم مثقال بر صاحب رعاف نیز مجرب اوست و گویند که تعلیق عقیق که رنگ او مثل ماءاللحم باشد و کذا حجر عاجی و کذا یاقوت و کذا سنگی که در قانصهٔ حباری برآید نیز نافع و قلقطار نفوخاً و نشوقاً و طلاءً ..... و سرگین اسپ محرق به سرکه قطوراً و ضماداً و بفتیله آلوده در بینی نهادن و خضاب هر دو دست به سریش و کذا جنطیانای رومی ده درم حنا بست ورم ..... تا معصمین سه شب متوالی و هر روز به‌آب شستن مفید است و در خواص آمده که کعک باکبعض به خون صاحب رعاف بر پیشانی او نوشتن قاطع رعاف است و بدانند که سوای این تعابیر دلک قدمین و نهادن آن در آب سرد و بستن هر دو باز و وثديين و بن ران و خصیتین به عصابه محکم نیز فائده می‌کند و کذا.... و بنصر محاذی منخر سائل نافع و گویند که خصیتین مرعوف در سرکه نهادن همان وقت خون بند نماید و بهر تسکین حدت خون و تغلیظ آن آب سرد برف .... و اطراف ریختن و نوشیدن و در دهن گرفتن و در بینی کشیدن و یا برف بر سر نهادن و بر پیشانی بستن و یا صندل و کافور و گلاب بر پیشانی و جگر طلا کردن و یا خرفه به گلاب و قدری سرکه تر کرده بعد حلق راس بر سر نهادن و شربت کادی و عناب و ریباس و رب به یا شربت سیب و گلاب یا رائب ترش با شربت خشخاش نوشیدن و عدس مقشر و برنج پخته به‌آب لیمو خوردن نافع بود و در صورتیکه از استعمال حالبات بند نگردد و خوف سقوط فوت نباشد فصد سررو باریک کشایند از جانی محاذی منخر که از آن خون بر می‌آید و خون اندک‌اندک به تفاریق برآرند و محجمه بلاشرط بر ساقین و فنخذین کشند و بر دوش و شکم نهند و امر بمص شدید نمایند و گویند که وضع محجمهٔ ناری زیر پستان جانب رعاف فی‌الحال قطع کند بالجمله در ابتدا تسکین و تبرید و تکثیف و در انتها وقت ضعف حبس باید کرد و پیش از ضعف اماله از زلو و یا حجامت و اگر امتلای خون و ذرور عروق باشد فصد سررو ضرورست و الا نه و استعمال مبردات و تقلیل غذا مناسب و در مشائخ بهر اماله حجامت قفا به جای فصد باشد و جالینوس گوید رعافی که با تپ باشد فصد او را زائل کند و بقول رازی نها ....اطراف در آب گرم قاطع رعاف است و فصد رگ کتفی از خلف‌انفع از فصد مرفق است و گویند که در رعافی که از سعوط دوای حاد بهم رسد آشامیدن این تبرید حابس رعاف زهرمهرهٔ خطائی جواهر مهره خاکستر تیواج هریک یک ماشه در شربت یاقوت یک لوله آمیخته لیسیده بالایش شربت حیب و انجبار هر یک دو توله در عرق بیدمشک و عرق ابریشم هر یک هفت توله حل کرده و ضماد پیشانی به طحلب در شیر بز سوده و سعوط آب

برگ بید ساده و آب پشم ضفادع .... زن مساوی و ضماد همه سر بعد تراشیدن موی سر به دال مونگ مقشر در شیر بز سائیده و گل گرئل و سدا گلاب و یاسمین سفید هر یک دو توله و روغن گل یک .... و بعد ساعتی ضماد دور کرده زیختن آب یخ بر تارک سر و گردن به فاصله دو سه وجب تا یک گهری و نهادن پارهٔ برف در سوراخ بینی و غذا خشکه با بالائی .... در یک روز قطع می‌کند و اگر رعاف از استنشاق گرد گج و غیره عارض شود و بعد فصد سررو و گرفتن خون به دفعات پارهٔ برف در بینی گذارند و اندکی بر پیشانی و تارک **505** ... و بعد برآوردن آن از بینی روغن کدو و خشخاش و بادام و شیر زنان و با خر مساوی در بینی چکانند و یا به مسکهٔ گاو همه سر و کف و دست و پای و خصیه چرب ... ضماد از پشم غوک و برگ بید ساده و کشنیز و داودی و گل گرهل و صندل سفید و گل ارمنی هر یک نه ماشه بر پیشانی و صدغین و یا فوخ نهند و یا آب .... به شوره پرورده بر سر ریزند و از حرکات عنیفه و هوای حار بپرهیزند و غذا دوغ گاو و یا برنج یا بالائی ماست دهند و اگر از بوئیدن مشک و جند افتد شیر زن و خر ...ن مغز تخم پزدبه و کاهو برابر در بینی چکانند و شربت آلو و نیلوفر هر یک دو توله در عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک پنج توله حل کرده بنوشانند و غذا آش جو به شربت نیلوفر دهند و ماءالقرع یا ماءالجبن از شیر خر به شربت نیلوفر نوشانند و اضمدهٔ قابضه مبرده استعمال کنند و سلطان محمد مراد در مجربات خود از ابن بیطار نقل کرده که شاخ نفر ..... اگر رعاف از طرف راست باشد و شاخ چپ از چپ باشد در آب سائیده مرعوف بخورد مجرب است و اگر غبار برنج که هنگام کوفتن و سفید کردن او بهمرسد .... سعوط نمایند رعاف قطع کند و مغز خروس خام در رعاف سقطی و ضربی به تجربه رسیده و صاحب جوامع‌الادویه کوید که خون کبوتر ضماداً و قطوراً رعاف حادث ....جاب دماغ قطع کند و نفوخ خاکستر موی مطلق نفع به آن می نماید و جمله انافخ لطوخافی الانف قوی‌العمل است و گویند که رعاف گاهی از گرمی و خشکی ... و این علاج‌ها مفید نیاید روغن بادام و روغن کدو سرد کرده در بینی چکانند و بر سر بمالند که مفید افتد و مکرر چکانند و اگر قدری کافور در این روغنها حل کرده چکانند به غایت نافع بود و زود برطرف شود و ایضاً برای تسکین حرارت و سوزش بینی که منجر به رعاف شود شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ مغز تخم تربوز لعاب کتیرا لعاب بهدانه با هم آمیخته قدری سنگ جراحت سوده داخل کرده دربینی کشند که خون بند می‌کند و مجرب است و شیخ می‌فرماید که رعاف بحرانی و مانند آن و آنکه از نفس خود .... شود سبیل علاج او آن است که تا سقوط قوت محسوس نگردد به‌آب حبس او نکنند و بس است که نوبت به خروج چهار رطل خون می‌رسد و در این حالت واجب است که هنگام شدت افراط رعاف به حبس او پردازند و اما غیر آن را علاج به ادویه حابس رعاف نمایند و در رعاف که به سبب استعداد بدن و صفراویت او افتد دوام استفراغ .... از آن قبل از حدوث او و تعدیل خون آن به اغذیه و اشربه مطفیه

واجب است و فصد بهترین علاج است که بدان حبس رعاف نمایند چون باریک بگشایند .... جانب مقابل مشارک و خصوصاً هر گاه غشی واقع شود و گیلانی گوید که علاج رعاف بحرانی به حبس جائز است چون به حد سقوط قوت رسد و در آن هنگام بگیرند صبر و مندر هر دو جزو در آن فتیله مبلول به سرکه آلوده در بینی نهند و یا دقاق کندر و دم‌الاخوین و انزروت و صبر و مر مساوی کوفته بیخته فتیلۀ .... کتان به سرکه تر کرده بدو آلوده اندر بینی گذارند و شب یمانی و نشاسته مثل سرمه سائیده در بینی دمیدن نافع است توضیح ادویه حابس رعاف و خون یا .... اند و یا مبرد مغلظ مجمد و یا مغریه لزجه و یا حادۀ کاویه و یا ذوالخاصیت و یا جامع دو یا سه امر مذکور و هر واحد از اینها به حسب سبب موجب استعمال نمایند اما ....ضات مثل عصارۀ لحیه‌التیش و اقاقیا و گلنار و گل سرخ و عدس و مازو و کزمارج و حضض و عصارات برگ آس و عوسج و برگ امرود و برگ به و عصی الراعی است .... مبردات مغلظه بعضی از آن مبردات بالفعل‌اند یخ و برف و آب شدیدالبرد و بعضی مبردات بالقوه‌اند مثل افیون و کافور و بزرالبنج و تخم کاهو و عصارۀ برگ او و برگ بید و آب شگوفۀ خرما و قاقلی و عصارۀ بارتنگ همه غیر مطبوخ و اما مغریات مثل غبار آسیا و دقاق کندر و صمغ عربی و سریش و .... ارمنی و گل مختوم و دم‌الاخوین و اما کاویات مثل انواع زاجات و قلقطار و زنگار و غیره ادویه خورنده گوشت و سوزاننده و خشک کنندۀ عضو و لیکن واجب است که اینها را به احتیاط استعمال نمایند چه بس است که خشک ریشه پیدا می‌کنند و بعد سقوط او از اول زیاده باعث شر و فساد می‌گردند و اما ادویات .... خاصیت مثل سرگین خر و آب بادروج و آب پودینه و خانۀ عنکبوت است و بدانند که اقسام ادویه مذکوره یا به طریق سعوط و یا نشوق و یا فتیله و یا نفوخ ضماد و طلا و یا شموم و یا حشو استعمال می‌نمایند اما سعوطات پس بگیرند آب شکوفۀ خرما و اقاقیا هر واحد نیم اوقیه کافور یک حبه مدام در بینی چکانند و یا عصارۀ بلح ... شگوفۀ خرما مع عصارۀ لحیه‌التیس و کافور به عمل آرند و ایضاً آب بلح مع عصارۀ گندنا و یا آب مالح مر قطور نمایند و آب کشنیز بمرات و یا عصارۀ قاقلی غیر مطبوخ .... آب خیار مر به کافور و یا عصارۀ بادروج به کافور و یا آب بارتنگ به گل مختوم و کافور که مجرب سرهندی است و یا عصارۀ عصی الراعی به آن هر دو و آنچه درین باب بالغ‌النفع است آب سرگین خر تازه است و اگر خروج خون به کثرت محسوس شود و احتیاج داغ بینند زنگار محلول در سرکه اندک ...ور نمایند و ایضاً استعمال سعوط گلنار باریک سوده به‌آب بارتنگ به جهت قبض و تبرید و ایضاً آبی که در آن افیون گداخته باشند بنابر تجمید نافع و حضض سوخته **506** در آب بادروج یا آب برف مع آب کراث مفید و کذا سعوط اخثای بقر محرق به سرکه مخلوط و یا خون صداه و یا کافور دو حبه به‌آب آس تازه و یا مداد به سرکه حل کرده و یا عصارۀ ماميران و یا آب گندنا به سرکه و کندر و یا اثمد به عصارۀ بلح حل کرده و یا عصارۀ صداب به سرکه و یا عصارۀ برگ

انجیر و یا قلقطار بع عصارهٔ کراث و یا حب‌البان و یا صدف مع لحم او کوفته در سرکه حل کرده و یا آب ثمر یا برگ مغیلان و کذا آب کاهو به کافور و کذا عصارهٔ برنجاسف به سرکه و کافور و یا آب پوست طلع به روغن گل و یا پوست بیضهٔ سوخته به‌آب کشنیز سبز و یا آب برگ طرخون و یا آب شجرهٔ آبی مالک یا حلزون بری به سرکه سائیده و یا آب هوفاریقون هر واحد قاطع رعاف است و بلیله گل معصفر انار خام برابر سوده به‌آب سعوط کردن منقول از اهل هندو معمول والد مرحوم است و مؤلف گاهی در این بعض ادویه دیگر مثل گل ارمنی و صمغ عربی و کافور حل کرده به عمل آورده و سریع‌الاثر یافته و یا کندر افیون کافور هر یک یک حبه به‌آب سائیده در بینی چکانند و یا کاغذ سوخته پوست تخم مرغ سوخته اقاقیا مازو سوخته در سرکه سرد کرده پوست انار ترش کندر مر صدف سوخته شادنج مغسول هر یک یک جزو کافور ربع جزو کوفته بیخته به‌آب بادروج در بینی چکانند و اگر کافور چهتر ذانگ افیون کندر مر صدف سوخته شادنج هر یک سه درم قرطاس سوخته زاج سوخته شب یمانی بریان مازو در سرکه سوخته عصارهٔ لحیهٔ التیس گلنار دم‌الاخوین هر یک چهار درم بکوبند و بپزندو به عصارهٔ لسان‌الحمل بسرشند و خشک کنند و سه بار چنین کنند پس قرص‌ها ساخته نگاهدارند و به وقت حاجت چیزی مناسب سائیده در بینی چکانند خون آمدن از بینی باز دارد و اگر قرطاس مصری سوخته پنج مثقال مازو سبز سوخته در سرکه سرد کرده ده مثقال کشنیز سوخته هشت مثقال کوفته بیخته در آب بارتنگ آمیخته سعوط سازند رعاف قوی را قطع کند و اما نشوقات پش استنشاق آب سرد ممزوج به سرکه نافع است و اگر در آب آملهٔ سبز و آب کشنیز سبز صمغ عربی و افیون قدری آمیخته استنشاق نمایند رعاف که از انفتاح دهن رگ بینی باشد مفید بود و کذاا عصارهٔ سراج‌القطرب و کذا پشک شتر سوده و کذا زاج و کذا غبارالرحی و کذا کهربا هر واحد نافع است و انا فتائل بگیرند فتیله و در سیاهی و ادوات آلوده زاج سوده بر آن پاشیده و یا فتیله به سفیده تخم‌مرغ آلوده قدری کافور سوده بر آن پاشیده در بینی نهند و ایضاً از عصارهٔ برگ قریص و پشم خرگوش و سرگین خر خشک یا تر و عصارهٔ گندنا و کندر فتیله سازند و آنچه مجرب است فتیله رسوت سوخته و آب بادروج است و ایضاً فتیله از غبار آسیا و دقاق کندر و یبر به سرکه و سفیدی بیضه مجرب شیخ‌الرئیس است و همچنین فتیله از زاج و کاغذ سوخته و قشار کندر و به‌آب بادروج و کذلک عصارهٔ به گلاب تر کرده در قلقطار و صبر آلوده و یا عصارهٔ در آب گندنا تر کرده نعناع خشک سوده پاشیده و یا عصارهٔ اسفنج و زفت گداخته در سرکه تر کرده و یا عصارهٔ از نسج عنکبوت و قلقطار و زاج و اندکی زنگار بکار برند و بدون زنگار مجرب سرهندی است و به قول صاحب کامل هر سه اجزای اول مساوی باریک کوفته در سرکه سرشته بر فتیلهٔ کتان طلا کرده در بینی نهند و یا فتیلهٔ پشم خرگوش در کندر و سرکه به سفیدی بیضه سرشته باشند آلوده و ایضاً عصارهٔ زاج سوخته دو جزو افیون یک جزو در سرکه آمیخته و یا عصارهٔ

پوست بیضه سوخته در سیاهی مازو مخلوط کرده و عصارهٔ نورهٔ مغسول به سفیدی بیضه مجرب است و یا پهئکری گلنار مازو صمغ عربی افیون سوده عصارهٔ کاغذ به سیاهی آلوده دوا بر آن پاشیده در بینی گذارند و یا عصارهٔ از نسج عنکبوت و قلقطار محرق با سرکه سرشته ساخته در بینی گذارند و یا به قول قرشی افیون ربع درم غبار آسیا گلنار مازو هر واحد نیم درم سوده به‌آب سرگین خر سرشته به خانه عنکبوت آغشته در بینی پر کنند و گلاب و کافور بر پیشانی لطوخ نمایند و یا اقاقیا و تراب کندر و قلقطار و زبل حمار تر یا خشک پشم خرگوش به‌آب کندنا یا به‌آب بادروج یا به‌آب خرفه فتیله ساخته در بینی نهندو با فتیله از گرد آسیا و کندرو دم‌الاخوین و شب یمانی آلوده به عمل آرند و ایضاً قرطاس سوخته پوست بیضه سوخته شاخ گوزن سوخته اقاقیا پوست انار ترش شب یمانی مساوی باریک سوده در آب برف آمیزند و فتیلهٔ خر کتان بدان آلوده در بینی ... که مجرب گیلانی است و کذا غری‌السمک سوخته و مثل او کافور سوده به سرکه آمیزند و فتیله به همان آلوده در بینی نهند که فی‌الفور قطع رعاف کند و یا به قول مسیحی فتیلهٔ خرقهٔ کتان در سیاهی آلوده به مازو محرق مطفی به سرکه و شب یمانی و کاتفور آغشته در بینی نهند و اگر مازو شب یمانی گلنار نشاسته صمغ عربی سوده بر فتیله کاغذ که به مداد تر کرده باشند پاشیده در بینی بدارند نیز مجرب است و یا قلقطار اقاقیا موی خرگوش خاک کندر سرگین خر همه به‌آب گندنا بسرشند و فتیله **507** ... نهند و یا مازو سوخته در سرکه سرد کرده دو ماشه زاج سیاه چهار ماشه شب یمانی شش ماشه کافور یک دانگ کوفته بیخته فتیله کتان به عصارهٔ سرگین خر آلوده و در این دوا گردانیده ... نهند و یا فتیله به سرکه آغشته و به زیره آلوده و یا به قلقطار آمیخته در بینی نهند و کذا فتیله برگ بیخ سوده و کذا فتیله صدف مع لحم او کوفته و کذا .... به‌آب کشنیز سبز سرشته به فتیله آلوده و کذا فتیله از کلخ ساخته در بینی گذاشتن نافع است و اما نفوخات حضض تنها سوخته پارچه کتان بسته بسوزند و خاکستر او سوده در بینی دمند و ایضاً غوک سوخته در بینی افشانند و همچنین غبار آسیا یا غبار گل خزف سفید یا نورهٔ مطفی .... قشار کندر و کاغذ سوخته و شاخ بز سوخته و زاج مساوی در بینی دمند و کذلک پوست ثمر و لپ مجفف مسحوق مجرب و بگیرند تگرگ و در کوزه کرده تجدید .... نمایند و اگر به آن گل کلال باشد جید تر بود و سر آن ببندند حتی که در سایه خشک کنند و به وقت حاجت مثل غبار سائیده در بینی نفوخ نمایند فی‌الفور رعاف بند گردد و یا پوست بیضه سوخته به عمل آرند که مجرب است و بعضی گفته‌اند بیضه درست را بسوزند تا سفیدی آن سیاه گردد و باریک سائیده .... در بینی دمند و ایضاً چرایته و گل نسرین و تخم گل و قرنفل هر واحد درم مر مازو هر واحد نیم درم اندکی مشک و کافور در بینی ایام متوالی بدمند .... قرن اصل و قشر بیضه و بسد و کهربا همه سوخته مساوی نرم سوده و کاغذ سوخته و ودع محرق سوده نافع و نفوخ پر طاوس سوخته سوده عجیب‌الاثا است .... رعاف و یا دارمانی

سرخ را با خون رعاف آغشته و سوخته خاکستر آن را در بینی دمند یا کهربا سوده و یا بسد مروارید سائیده نفوخ نمایند و کذا کندر سوده .... خر خشک سوده نفوخ کردن مجرب است و نفوخ شب یمانی و نشاسته مساوی مثل سرمه سائیده نیز مفید و نفوخ اخثای بقر محرق مسکن رعاف .... و سرمه قاطع رعافی است که از حجاب دماغ عارض شود و اقوی از این زبل حمار محرق است و نفوخ قشار کندر قرطاس مصری سوخته زاج سوخته دم‌الاخوین غبار آسیا جمله مثل کحل سائیده مجرب حکیم عابد است و کذا دم‌الاخوین گل ارمنی صمغ عربی کوفته بیخته در بینی دمیدن مجرب است و نفوخ خاکستر انبوبۀ وووو مغسول مجفف به غایت مجرب و همچنین خون خروس خشک کرده در بینی دمیدن مجرب و یا کاغذ سوخته پوست بیضه مرغ سوخته مازو سوخته .... سرد کرده پوست انار ولایتی صدف سوخته شادنج عدسی مغسول خرمهره سوخته هر یک سه ماشه کافور یک نیم ماشه نفوخ کنند و یا دارائی سبز کهنه سوخته .... تپر سوخته شاخ گوزن سوخته دم‌الاخوین غبار آسیا هر یک سه ماشه بکار برند و ایضاً نفوخ شب یمانی و سرمه و کذلک نفوخ شقایق و اگر گل مختوم .... عصارۀ لحیه‌التیس کافور در بینی دمند و یا کهربا گل سرخ گلنار مازو برابر نفوخ نمایند و کذا خاکستر قرطاس و عفص محرق مطفی به سرکه و دم‌الاخوین و نوره سوده قدری در بینی دمند به‌عده فتیله در سفیدی بیضه تر کرده در دوای مذکوره آلوده در بینی نهند و یا کاغذ سوخته ودع سوخته مکد یک جزو قلقطار نیم جزو .... سوده در بینی دمند و یا زاج مصری و کندر و مازو سوخته در سرکه سرد کرده و قلقطار سوخته مساوی باریک سوده نفوخ کنند یافتیله پارچه کتان که در .... و سرکه تر کرده باشند بدان آلوده در بینی نهند و اگر گلنار مازو افیون گرد آسیا کافور دم‌الاخوین کهربا همه ادویه مساوی نرم سوده اول بینی را به گلاب ... و قدری از آن به انبونه در بینی دمند در حبس رعاف از مجربات حکیم علوی خان است و ایضاً قشار کندر نشاسته دم‌الاخوین صمغ عربی مقنالنیس ..... گل مغره گل شاموس کافور نشارۀ آبنوس حضض شاخ بز محرق اویم محرق گرد آسیا باریک سائیده به دستور استعمال نمودن از مجربات حکیم ..... والد حکیم ممدوح است و حضض مکی گل ارمنی کدو سوخته پارچۀ سوخته کاغذ سوخته آمله خشک افیون صمغ عربی کتیرا کهربای سوخته طباشیر کوفته بیخته نفوخ کردن از مجربات فقیر است و یا قلقطار نیم جزو قرطاس سوخته صدف سوخته هر یک یک جزو بسیار باریک ساخته در بینی دمند و اگر شب یمانی قلقطار سوخته قلقدیس زاج شاخ گاو کوهی سوخته ودع سوخته مغسول مازو سبز سوخته مطقی در سرکه کافور کاغذ سوخته باریک ساخته ...دمند رعاف شدید را بند کند و جالینوس گوید که سرمه یک جزو شب یمانی مازو گل ارمنی مکد نیم جزو کهربا ربع جزو مثل غبار بسایند پس به‌آب ..... و آب آس مکد یک جزو و آب کشنیز نیم جزو چندانکه مضاعف ادویه باشد صلایه کنند تا غلیظ گردد و شیاف ساخته خشک کنند و وقت حاجت ... به طریق نفوخ استعمال نمایند و

طلای کل بدن به گل در آب سرد سرشته خیلی نافع است و گویند که نفوخ برگ سداب یابس و یا تخم آن سوده و کذا پان هشت برگ خشک انجزه سوده و کذا خون خشک کبوتر و کذا برگ خشک کدو و کذا گل آن و کذا گلنار و کذا فوه ابصنع و کذا بردی سوخته و کذا مازو مثل غبار سائیدهو کذا مازو محرق و بلوط محرق مطفی به سرکه و کذا راتینج سوده و کذا اسفنج محرق و کذا بقم سوده و کذا کشنیز خشک بریان سوده و کذا پوست بیضه و کهربا و ودغ سوده و کذا کبد ماغر سوخته و کذا زیرهٔ کرمانی سوده نیز هر واحد قاطع رعاف است و نفوخ حجر احمر رومی سوده مجرب سویدی است و این قرص نیز مجرب است قرطاس محرق مازو اقاقیا دم‌الاخوین زاج شب یمانی مساوی باریک سائیده به‌آب آس سبز قرص سازند و خشک کرده باریک سوده نفوخ نمایند و بدانند که هر گاه نفوخ استعمال نمایند ساعتی بینی بکیرند و آنچه به سوی دهن نازل شود و از خون تبزق نمایند و باید که نفوخ به انبونه نمایند و اما ضمادات و اطلیه بگیرند آب برگ بید و برگ انگور و برگ آس و گلاب همه را سرد کرده خرقهٔ کتان تر نموده بر پیشانی گذارند و کذلک جمیع ادویه بارد قابض مخدر معروف بگیرند و در عصارات بارد و قابض مثل عصارهٔ اطداف بید و عوسج و شاخ انگور و برگ امرود و بهی و عصی الراعی حل کرده ضماد و طلا نمایند و ضماد و برگ حارف و کرم و کمڑی و سفرجل و گل سرخ تازه به سرکه کهنه و اندک آرد جو سرشته و کذا طلای راس و جبهه به گل ارمنی و اقاقیا و آرد عدس و گلنار و صندل و کافور و قدری افیون مجرب حکیم عابد سرهندی است و یا گل ملتانی مغز تخم کدو کشنیز آملهٔ خشک بر پیشانی ضماد نمایند و اگر رعاف شدید نماید عصاره لحیه‌التیس گل ارمنی آرد عدس گل سرخ آرد جو صندلین گلنار فارسی یرگ کرم یرگ بید برگ خشخاش زاج مصری قلقطار محرق مساوی کوفته بیخته با سرکهٔ تند سرشته بر جبهه و یا فوخ ضماد نمایند و یا به قول مسیحی و جرجانی آرد جو خطمی گل ارمنی اقاقیا عصارهٔ لحیه‌التیس گلنار صندل و اندکی کافور و افیون به سرکه سرشته بر سر و پیشانی طلا نمایند و طلای جبهه به جبسین محرق منخول در سفیدی بیضه سرشته مصطکی کندر بر آن پاشیده و یا جبسین و عدس و گل ارمنی نافع است و .... هر انفحه در آب سرشته بر منخرین گذارند یا در داخل آن لطوخ نمایند رعاف را قطع نماید و یا به قول صاحب کامل اول آب شدیدالبرد بر سر ریزند بعد از آن مازوی سبز پوست انار گل سرخ مکد یک جزو عدس مقشر دو جزو حضض برابر همه را سائیده در آب آس و گلاب سرشته بر جبهه و یا فوخ ضماد کنند و اگر خرقه کتان ب..... که به برف سرد کرده باشند تر کرده بر تارک نهند قوی تر خواهد بود و یا لوبیا سائیده مطبوخ به سرکه ضماد نمایند و یا گل ارمنی عصارهٔ لحیه‌التیس آرد عدس آرد جو گلنار مکد یک جزو کافور افیون مکد ربع جزو باریک سائیده به سرکه سرشته ضماد سازند و گویند که سرگین کبوتر یا خر سوخته به سرکه بر حوالی بینی طلا کردن بی‌عدیل است و یا آرد عدس آرد لوبیا

صندل خطمی آهک کشته و قدری کافور در آب آس تر و سرکه سرشته بر سر طلا نمایند و اگر آرد جو گیر و گل ملتانی آمله هر یک سه .... نشاسته صندل سرخ گچ کهنه گل اجاع هر یک نیم توله کافور افیون هر یک یک ماشه با سرکه و گلاب یا آب بکن یا آب کشنیز سبز بر پیشانی و تارک سر طلا نمایند از مجربات عم حکیم شریف خان صاحب است و کذلک نشاسته صندل سخ گل ملتانی به سرکه و گلاب سائیده بر پیشانی طلا کردن و ایضاً عدس مقشر صندل سفید خطمی مامیثا گچ و اندک کافور به‌آب مورد بر یافوخ و پیشانی طلا نمایند که مجرب است و یا صندل سرخ تخم کاهو آب کشنیز آب خیار آب خرفه کافور شاهتره گیر و مساوی گرفته طلا نمایند و آرد جو گلنار اقاقیا عصارهٔ لحیه‌التیس افیون صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی به گلاب سائیده بر پیشانی ضماد نمایند که برای رعاف قوی‌تر و مجرب است و یا اقاقیا نشاسته گل ارمنی گلنار مساوی کوفته بیخته به‌آب مورد یا آب برگ تاک یا آب برگ بارتنگ سرشته طلا نمایند و ایضاً ضماد برگ آس سائیده وکذا گلنار به‌آب بارتنگ و کذا صدف مع لحم او کوفته و کذا غبار آسیا و کذا استخوان سوخته به سرکه و کذا زبل حماروحشی به زردی بیضه و کذا افیون به گلاب حل کرده هر واحد نافع است و کذا آمله در سیر بز سوده و قوی‌تر از این این است که آمله گل سر شود و دخ..... آهن گران آرد نخود بریان هر یک هفت ماشه در آب گل سدا گلاب سائیده ضماد نمایند و اما شموطات سرگین خر تازه شمیدن نافع است و کذا گلاب .... کافور و سرکه و صندل بوئیدن و کذا شم ارائح منتن و کذا شم کافور تنها و کذا شعر جدی بخوراً نافع و اما حشایا پس به ریشه نی و بسر جاروب و به پنبه .... و یا سائر پنبه گه از نبات بر می‌آید بینی را پر نمایند تعلیم به قول شیخ در رعاف صعب کائن از غلیان حرارت شدید باشد یا انفجار شرائین لابد است از فصد ..... بارک مقبل منخر سائل و از حجامت موخر سر به شرط خفیف و بر پستان مقابل تعلیق بلا شرط و گاهی به اخراج خون از فصد قیفال یا از رگ کتفی چندان جار... که غشی کند و چون مؤدی تعتبی گردد فی الفور ساکن شود و این در رعاف شدید وافر بکار برند بلکه واجب است که فی‌الفور مبادرت کنند چون **509** .... و حفر احساس نمایند قبل از آنکه قوت سائل شود و اگر به حفر شدید یعنی به قوت و دفع شدید نباشد و لیکن به قطرات و یا به نوائب باشد در این صورت .... است که اخراج خون از فصد اندک اندک بمرات متوالی نمایند و هر گاه فصد به مبلغ کفایت رسد لازم است که به تغلیظ خون متوجه شوند بدانچه مبرد او باشد و آنچه مغلظ او بود و اگر چه مبرد نباشد مثل عناب و حجامت بر مقاومت دم غالب قدرت ندارد بلکه واجب است که اول به اخراج از فصد او را بکاهند بعد از آن استعمال نمایند و نهادن محاجم بی شرط بر کبد اگر رعاف از طرف راست آید و بر طحال اگر از یسار باشد و بر هر دو اگر از جانبین بود از اجل معالجات است و ایضاً واجب است که اطراف ببندند حتی که خصیتین و قدمین از ساق و بستن هر دو بینی به غایت نافع و لازم است که نطول

بسیار به‌آب سرد کنند ...است که احتیاج به نشانسیدن انسان در آب بارد به برف افتد حتی که اعضای او به سبزی گرایند اگر مانعی مثل هزال و شیخوخت و ضعف قوت .... و اکثر بر سر او آهک کشته صرف یا آهک محلول به سرکه غلاف می نمایندو بر سر او میاه مبرد به برف می ریزند حتی که خدر آرد لیکن گاهی ریختن آب شدید البرد خون را در اغشیه دماغ منجمد و منعقد می‌گرداند پس افراط او نشاید و بیشتر ضرورت به فتائل قویه زنگاریه افتد و به‌آب بادروج مع کافود و به مومیائی خالص..... درم سعوط کنند و کمتر از این نیست که آب به برف سرد کرده در دهن گیرند و بدانند که اکثر انسان در رعاف زنده می‌ماند تا آنکه زیاده از بست رطل تا بست .... رطل خون از آن خارج می‌شود پس می‌میرد و بیشتر غشی که از آن واقع می‌شود سبب قطع رعاف می‌گردد و اما اغذیه مرعوف عدسیه به سماق با .... به حصرم و مانند آن است مثل رمانیه و تفاحیه و حصرمیه و سماقیه و رجلیه و کاهو به سرکه و غیره مزورات بارد بالطبع و بالفعل بر برف سرد کرده و پنیر تازه اغذیهٔ موافقه مناسبه برای مرعوفین است و لباب نیز محمود است و کذلک شیرهای جوشیده تا آنکه غلیظ گردد و بیضه جوشانیده برای آنکه مستعد به رعاف .... صفراویت خون باشد مفید و ترشی‌ها بیشتر به صاحبان رعاف مفرت می‌کنند به سبب آنکه در آنها تقطیع و تلطیف است پس بقول صاحب شفاءالاقسام ....ین استعمال نمایند و آنچه در آن قیض مع حموضت باشد اختیار کنند و سرد کرده به عمل آرند و رشته بنابر این لزوجت و نغربهٔ او و اسفاناخ و ملوخیا به جهت ..... نافع و رعاف که بر سبیل بحران باشد اگر افراط کند شوربای چوجهٔ مرغ دهند و در ابتدا سویق شعیر یا مغز نان مغسول به‌آب فواکه به شربت نیلوفر شیرین ...بدهند و اوستاد او گفته که رعاف و جمیع اقسام نزف‌الدم که به اسهال باشد یا به نفث یا غیر آن هرگاه افراط کند در آن احتیاج به تغذی لحوم کنند تا آنچه مستفرغ شده بدل او گردد و خوف سقوط قوت نماند و عادت حذاق در چنین صورت آن است که امر می‌کنند به ترفّه آن در صباح و منع می‌نمایند ... در عشا الا هنگامی که ضعف بسیار باشد در صباح و عشا رخصت می‌دهند و خوردن جغرات و نان رطب نیز مفید گفته‌اند و گویند که از کثرت ... رعاف پیدا میشسود و به قول صاحب کامل با وجود علاجات مذکوره تدبیر مغلظ خون به اغذیه غلیظه مانند اخبصهٔ معموله به آرد و نشاسته و برنج معمول ....مشوی استعمال نمایند و بعضی کسان را از اصحّا که رعاف بسیار عارض شود همین اغذیه دهند و به پنیر تازه و لبل و لحوم حملان و هرائس و گندم مطبوخ سازند و به قول شیخ جماعتی از مجربین زعم کرده است که دماغ ماکیان از افضل غذای ایشان است بلکه از افضل دوا است برای کسی که رعاف او از ....طه باشد و لیکن واجب است که در آن افراط نمایند و به مرات متوالیه استعمال کنند و شراب از جهت انکه تقویت می‌نماید نفع می‌کند و از جهت آنکه مهیج .... مضر باشد پس اگر به سوی او اضطرار از جهت تقویت باشد قدری ممزوج استعمال نمایند و چون اضطرار

به سوی او نباشد و رعاف به اسقاط قوت ....شیدن او نشاید و واجب است که محافظت نمایند و بر پشت خواب نکنند تا چیزی از خون به سوی شکم نازل نگردد و منجمد نشود که نفخ معده پیدا کنند و نبض ... گردد و هیجان غشی نماید و هر گاه چیزی نازل شود مادامیکه در معده باشد قی نمایند و مبادرت به این کنند هر گاه نزول او به سوی معده محسوس گردد ...به امعا تجاوز کرده باشند حقنه نمایند که به سرعت خارج شود و در معده و امعا باقی ماند تفهیم خلاصه کلام طبری در این مقام آن است که .... کثیر مع بواسیر انف حادث می‌شود حتی که ضعف و تعیر رنگ پیدا می‌کند و علاجش اولاً المالۀ ماده و جذب اوست به سوی خلاف جهت ..... محتمل باشد و حجامت ساقین و وضع محاجم تحت ثديين به غیر شرط و بستن ساقین و مالیدن قدمین به‌عده به قوت مریض نظر کنند اگر احتمال ... مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر چوجۀ مرغ و تیهو وتذرو اگر ممکن باشد و الا به لحم حلوان و بیضۀ نیم برشت اقتصار ورزند پان ده و از البان و سموک و نمک سود و گوشت شکار حذر نمایند پس اگر دم رعاف بواسیری از این تدبیر منقطع نگردد بگیرند قلقدیس و قلقطار و زاج مساوی و .... چینی مثل نیم جزو از آن و کافور مثل ربع جزو از تاجزای آن جمله بسایند و در سرکۀ کهنه حل کرده و فتیله ساخته در هر دو منخر نهند و اگر خون بند نشود آب بر سر ریزند تا آنکه سردی در دماغ محسوس گردد و سفیداب یا آهک در سرکه حل کرده بر پیشانی ضماد سازند و محاجم زیر پستان و بر نقره نهند و ساقین ببندند ....گرم پای‌ها بنهند و این هر دو علت چون قرار گیرد و مزاج مریض احتمال نماید هر روز صبح حب مقل یک نیم درم یا دو درم و تا سه درم به قدر قوت علیل و.... اعراض مانعه از آن بدهند و گاهی رعاف غیر از این سبب باعث گرمی مزاج دماغ از مشی در آفتاب یا از هبوب سمائم یا از حدت خون و غلیان .... و عروق حادث می‌شود و به واسطۀ انصداع عروق پس اگر عرق منصدع شعبه باشد قطع رعاف سهل بود به تبرید مزاج دماغ و شم سرکه و کافور منق..... و اگر رگ بزرگ باشد در قطع او تعب شدید بود و کثرت خون به حسب امتلای بدن باشد و طریق معالجۀ این همه قطع سبب است و اگر سبب اندفاع .... بحران باشد اعانت بحران نمایند به‌عده تعدیل مزاج علیل کنند اگر متغیر شده باشد در مداوات او طریق تطفیه به طور امراض حاده مسلوک نمایند .... غذا اختصار کنند و به اصلاح او پردازند و اگر در مزاج مریض حدت باشد بهر تسکین و تعدیل او تبرید زیاده نمایند و فصد قیفال کنند و فتیله مذکور دو .... و هر دو بازو و ساق بربندند و اگر فائده نشود محاجم زیر پستان نهند و از اغذیه بر سماقیه و حصرمیه بچوجۀ مرغ و مزوره اقتصار ورزند و لحیه التیس و .... برگ بارتنگ هر واحد یک بافه در آب بپزند تا مهرا شود و آب او یک رطل صغیر بگیرند و بر آن روغن سرو که در روغن گل قدری جوزالسرو جوشانیده باشند .... قوت او در روغن ظاهر شود از ده درم تا بست درم ریخته حقنه به عمل آورند و به‌آب قتا و آب بادروج آمیخته به قدر

سه درم از آن سعوط نمایند و استعمال قلقدیس و .... مذکور شد در همه انواع رعاف جائز است و ابن سیار امر میکرد که غری‌السمک سوخته مثل آن کافور آمیخته به سرکه مخلوط کنند و فتیله بدان آلوده در بینی .... فی‌الحال رعاف منقطع می‌شد و من دیدم که در زمان صیف از نشانیدن در آب سرد این رعاف بند می‌گردید و بعض اوائل ذکر کرده‌اند که اگر ....با زعفران و کافور بسایند و در سرکه سرشته شمامه سازند هر وقت ببویند قطع رعاف مجرب‌است و گاهی رعاف به‌سبب شگافتن رگی از ... سر حادث می‌شود و این اگر از گزیدن نوعی از حیات افتد علاجش آن است که خون را بگذارند تا آنکه بسیاری خارج شود بعد از آن مریض را .... کبیر از یک مثقال تا یک و نیم مثقال در دو دفعه بدهند و منخرین را بدان طلا نمایند و به شمیدن او امر کنند و بعد ساعتی دوغ ترش گاو بیاشامند و در آب بنشانند و اگر قئت مریض احتمال نماید شریان صدغین او قطع کرده داغ نهند و ساعتی در آب سرد بنشانند و به تمضمض از سرکه کهنه امر کنند پس اگر رعاف به تریاق یا بتر شریان منقطع گردید خلاص او مرجو بود و اگر رعاف شریانی در امراض وبائی افتد به‌آب نپذیرد بنابر فساد جمیع اخلاط و اگر خواهند طریق ....تسکین خون و اصلاح او مسلوک نمایند و به فصد و اسهال در مثل این حال تعرض نکنند و رعاف بحرانی که در امراض حاده افتد جون بحران صحیح .... بسیار محمود بود و کذلک اسهال و قذف پهر چه از اینها افراط نماید به قطع آن پردازند و جالینوس گوید که رعاف شریانی را علاجی نیست الا اماله و بستن اطراف و وضع محاجم بر مراق و انطاکی گوید که رعاف هر چون که یاشد اگر مخالف دم طبیعی بود و قوت ساقط نشود قطع او جائز نبود و الا .... باشد پس فصد قیفال از هر دو دست بگیرند اگر رعاف از هر دو جانب باشد و الا از دست مخالف و منعشات دهند و تبرید سر به طلای مثل کشنیز .... استنشاق شب و کافور نمایند و دمیدن و طلا کردن خاکستر جمله موی‌ها و سرگین‌ها و کذا پنیرمایه‌ها و کذا زیره به سرکه و آب گندنا و از مجرب قاطع این است که بگیرند بلح سبز و آب آس هر واحد یک جزو و آب کشنیز نیم جزو و با هم آمیزند و اثمد یک جزو شب مازو و گل ارمنی هر یک نیم جزو کهربا ربع جزو سائیده به آب‌های مذکور ..... این باشد تسقیه داده شیاف سازند و نزد حاجت سوده استنشاق یا نفوخ سازند که به هر دو طریق مجرب است و خوردن برادهٔ شاخ نر گاو مشهود .... قطع رعاف مشکل شود محاجم بر طحال و کبد و قفا گذارند و اطراف بندند و از طین بریدن طلا نمایند و اگر از این منقطع نشود لامحاله بمیرد و کسی که .... افعی رعاف کند قطعاً هلاک گردد خصوصاً اگر خون او منجمد نشود و از کلام حکیم علی معلوم می‌شود که رعاف اگر چه در بعض احیان مبشر به عافیت .... امراض باشد لیکن اکثر در آن چندان افراط می‌گردد که بسیاری را هلاک می‌گرداند و علاجات معروفه در رعاف صعب قلیل‌النفع به مشاهده رسیده .... **511** مرطبات مشهود گشته و چون درین تامل کردم رطوبت را غیر شدیدالمنافات در اینجا یافتم بهر آنکه گاه حدت خون و

حرارت و ناریت آنرا مدخل عظیم در افراط رعاف می‌باشد پس در رای من جواز استعمال مرطبات در آن قرار یافت و در رعاف قوی صعب‌العلاج روغن بنفشه بادام به اندک مسکهٔ فائق تازه مخروج کرده به استنشاق آن مکرر به مریض امر نمودم و در استنشاق اول خون کم شد و در مرتبهٔ دوم رنگ خون مائل به سفیدی گشت و در کرت سوم محتبس گردید بعد از آن مدار معالجهٔ من برای رعاف سخت به این امر اقرار یافت و جائی تقصیر نکرد فقط و در عهد حکیم علوی خان به سبب وقوع جنگ عظیم در بلاد هند میان اولاد پادشاه اورنگ زیب تپ وبائی عارض شد و بحران به رعاف می‌گردید و رعاف سه روز یا چهار تا هفت روز می‌ماند و در هر روز سه یا چهار بار جاری می‌شد و هر کسی که رعاف او به تدبیر بند نمی‌کردند و خون از خود محتبس می‌گروید صحت می‌یافت و هر که حبس خون او به تدبیر کردند یا بحران او به رعاف نشد هلاک شد و مقصود از بیان خلاصهٔ این دو قول اخیر اطلاع متعلم به جواز استعمال مرطبات در رعاف و منع حبس رعاف بحرانی است فتذکر **تدبیر مرعف** گاه ضرورت به رعاف آوردن می‌افتد و خصوصاً در امراض حار دماغی و در هنگام کثرت خون و منع مانعی از فصد و عند ثقل راس و از این جهت قدما آلتی رعاف آرد ساخته‌اند تا بدان بسیاری از امراض که در عافیت آن احتیاج به رعاف سائل بود علاج نمایند و از تدبیر ترعیف دغدغه به اطراف نبات لین خشن است خصوصاً آنکه بر نبات اذخر بروید مانند زهره و در هند نقبیلهٔ برگ درخت لرزان اندرون بینی می‌خارند و شیاف معمول از فقاح اذخر و پودینه دشتی و کذا از گل انجره و کذا ازقنه و ایضاً از ادویه حاده مفتحه مثل کندش و مویزج و فرفیون کوفته به زخرهٔ گاو سرشته فتیله ساخته اندر بینی درآورند و گویند که شم افتیمون و یاسمین بری و فرنجمشک و شابانک به قوت مدام رعاف آورد و کذا نام شماً و سعوطاً و صنع سداب و آب مرزنجوش سعوطاً و اکل گرسنه مولد عافیت **زکام و نزله** و آن انصباب فضول دماغی است و ای هر دو مرض با هم مشترک‌اند بهر آنکه مبدای علت واحد است یعنی در هر دو سیلان ماده از دماغ می‌شود لیکن نزد بعضی اطبا آنچه به سوی حلق و سینه ریزد به اسم نزله مخصوص است و آنچه از راه بینی نازل شود به اسم زکام و بعضی این هر دو را نزله نامند و آنچه از راه بینی رقیق و بسیار متواتر فرود آیدو منع حس شم نماید و بسوی چشم و جلد وجه ریزد آن را زکام خوانند و قیاس نزله به دماغ مانند قیاس مرض ذرب است به معده و نزلهٔ ردی است سبب اکثر امراض می‌شود چنانچه گاهی به طرف حلق و ریه به جانب مری و معده جاری می‌گردد و اکثر قرحه در آنها پیدا می‌کند و بیشتر شهوت کلی از آن تولد می‌نماید و گاهی در عصب به سوی اعضای بعیدتر جاری می‌شود گاهی از آن متولد می‌گردد و خناق و ذات‌الریه و ذات‌الجنب و سل خاصةً ولاسیما چون نزله حار حاد بود و اوجاع معده و اسهال و سحج هر گاه شور یا ترش باشد و ایضاً از آن قئلنج حادث می‌شود و خصوصاً از مخاطی خام ار آن و کذلک سبب ورم گوش و صدر و وجه .... حنک و وجع

دندان و رمد و شقیقه و خدر و صمم و فالج و داءالفیل و دیگر امراض می‌گردد و اکثر تابع نزله سرفه و گرفتگی آواز و حمیات صعب و صداع شدید و قشعریره می‌باشد و سبب این مرض به قول شیخ یا حرارت مزاجی است خاصةً یا خارجی از آفتاب باد سموم یا قرب آتش یا گرمی حمام یا بوئیدن ادویه گرم مثل مشک و جند و زعفران و پیاز یا مالش روغن‌های گرم بر سرکه چون به دماغ عارض گردد رطوبتی که در آن بود بگدازد و سائل سازد و به سبب سخونت دماغ از جمیع بدن ... منجذب گردد و نازل شود و از خوردن اشیای حاره حریفه مثل ثوم و بصل و خردل و مانند آن نیز افتد و یا برودت مزاجی خاصه یا وارد خارجی از ... عسل به‌آب سرد و هوای بارد یا شمالی مکثف ظاهر سرکه بسر رسد و منع تحلل رطوبت دماغی نماید و آن را به طریق عصر بیرون کند و خصوصاً سر در آن برهنه ... کنند و لاسیما وقت تخلخل دماغ از حمام یا ریاضت یا غضب یا فکر یا مانند آن و گاهی از فصل تخلخل مسام حادث می‌شود که بدن را برای قبول گرمی و سردی ..مهیا می‌سازد و نزله پیدا می‌کند خصوصاً بعد فصد بسیار و همچنین در سوءمزاج حار که لاحق بدن گردد از تخلخل مهیای حدوث نزله گردد و برودت مزاجی هر گاه قوی شود مستحکم گردد چنانچه در مشائخ که نضج نمی‌یابد تا آنکه در غایت صحت مزاج و حرارت او سند جهت آنکه چون به سوی دماغ بارد در مشائخ و ضعفای .... غذا برسد به سبب ضعف او آنچه بسوی او نافذ شود در آن به تمامه هضم نگردد و فاضل می‌باشد و نازل می‌گردد و ایضاً هر بخار که متکاثف شود مستحیل به مائیت پان دوازده گردد چنانچه بخار متصعد بسوی سقف حمام را عارض شود و کذلک گاهی این رطوبات در دماغ به‌سبب تواتر امتلا و تخمه و خواب بر طعام کثرت نماید و در اکثر تا سبب داخلی و خارجی هر دو جمع نشود نزله و زکام پیدا نگردد و زکامی که از اجتماع دو سبب باشد قوی‌تر بود و سمرقندی و غیره اسباب جزئیه این مرض هشت نوع بیان نموده جهار نوع از سوءمزاج دماغ و او همان است که مسطور شد و چهار قسم دیگر از امتلای خلطی از اخلاط اربعه در جمیع بدن و ارتفاع بخارات آن خلط از بدن بسوی دماغ پس اگر بخارات صفرا غالب باشد زکام و نزله صفراوی گویند و کذلک حسب غلبهٔ خلط دموی و بلغمی و سوداوی نامند و انطاکی گوید که سبب زکام یا از داخل بود مثل ضیق دماغ که آنچه از فضول بسوی آن متصاعد شود به‌سبب کثرت آن دفع کند و غضب و غم و آنچه نفس را حرکت دهد و یا از خارج باشد مثل مقابلهٔ حار بالفعل از روغن و حمام و شم روائح حاده مفتحه مثل یاسمین و گل سرخ و حمل بار گران و سختی حرکت و تغیر وثار که بر سر باشد و برودت در اینجا از اسباب سابقه بود خاصةً بهر آنکه خلط را سائل نکند و حرارت را حبس کند و بیشتر عروض نزلات امزجهٔ رطبه و مشائخ را و در خریف در ربیع و بلدان شمالیه و جنوبیه بهم می‌رسد و از امراض مخوفه است اگر به‌سوی ریه فرود آید و ماده حار حاد باشد و اطبا نزله را ام‌الامراض می‌نامند به جهت آنکه ماده و باعث اکثر امراض است بالذات یا بالعرض و

ایضاً شیخ می‌فرماید که زکام و نزله حادث از سردی بیشتر از آن افتد که از گرمی حادث شود و صاحبان مزاج گرم شدیدالاستعداد برای قبول اسباب خارجی فاعل زکام از صاحبان مزاج سرد می‌باشند و اصحاب امزجهٔ حاره اکثر ایمن از عروض زکام و نزلهٔ حادث از اسباب بدنی نسبت به اصحاب امزجهٔ بارده هستند چه در دماغ بارد آنچه از غذا به آن می‌رسد نضج نمی‌یابد و آنچه از ابخره به‌سوی او متصاعد می‌شود تحلیل نمی‌پذیرد بلکه غذا فاضل می‌ماند و به طریق تنکیس فضول غذا را دفع می‌کند و بخارات منقلب به رطوبات بوده نازل می‌شوند مثل قرع و انبیق و ریزش نوازل بر ایشان دوام می‌نماید و نزله گاه غلیظ و گاه رقیق مائی و گاه حاد تلخ و شور و گاه ترش یا بدطعم یا بی طعم و گاه حار لذاع و گاه باز و به حسب اختلاف مواد و حال آنها در غیر طبیعی و فساد از روی قوام و طعم و کیفیت ماموسه مختلف می‌باشد و به قول انطاکی خبیث‌ترین الوان در نزلهٔ بارد سبزی است پس سیاهی و در حار زردی و در زکام امان است از جذام و افراط آن مفضی به‌مثل مالیخولیا است به‌سبب جفاف اعضا به‌خروج ماده و گاهی از امتلای همه بدن می‌باشد پس اگر در این هنگام همچنین باشد علت عظیم بود و استعداد برای او واجب گردد و الا امر سهل باشد و علامت اول تساوی نبض در عظم در دموی و بلغمی است و شهوق در غیر این هر دو علامت ثانی همچنین است زیر غیر سبابه و نزلهٔ بارد از تپ نضج می‌پذیرد و حار از تپ انتفاع نمی‌یابد و نوازل و امراض نزلی وقت وزیدن باد شمالی و خصوصاً بعد هوای جنوبی کثرت می پذیرند و ایضاً در فصل زمستان و خاصهً چون بعد از آن تابستان شمالی باشد که در آن باران کم آید و خریف .... با کثرت باران باشد و نوازل در بلاد و اهویهٔ جنوبی بنابر امتلای رؤس از مواد به کثرت می‌باشند و هر گاه تابستان گرم بسیار باشد و در آخر او باران کم آید در زمستان آینده نزلات کثیر بهم رسد و خواب روز در زمستان زکام آردو فواکه رطب خصوصاً خربزه و تربوز خوردن زکام را تازه کند و کسی که مستعد آن باشد زکام آرد و استعمال روغن بسیار و ملش آن در زمستان زکام پیدا کند و بقراط گوید هر که را نوازل بسیار عارض شود طحال او را عارض نگردد و .... در این زمان بعض اصحاب نوازل را مطحول یافته و هر گاه صداع با نزله شزیک گردد به‌سبب جذام الم مواد را نزله زیاد شود و زکام در امراض صدر و اضلاع مخوف است سیما مع عطاس و ملا سدید گوید که مراد از نزلهٔ حار آن است که مادهٔ او حار باشد نه آنکه سبب او گرمی هوا یا آفتاب باشد فقط طریق تشخیص اقسام این مرض باید که اولاً دریافت نمایند که او حار است یا بارد پس اگر نزله زکامی بود به‌سوی چهره و چشم مریض نظر کند اگر سرخ نمایند و ملمس سرگرم و در بینی سوزش و خارش و رطوبت سائل از بینی با حدت و رقت بود حار باشد و اگر شدت سده و غنه در آواز معلوکم شود حال سردی رطوبت سائل و دغدغه نیز هر .... و این نشان بارد زکامی است و اگر نزله حلقی بود بپرسند که آنچه به‌سوی حلق فرود می‌آید با حدت و شدت احراق و رقت او مع التهاب سر و چهره و چشم

هست اگر باشد حار بود و الا بارد باشد و در این حالت از سردی و غلظ نفث و سفیدی یا کبودی رنگ او و تمدد پیشانی نیز سؤال کنند و انتفاع از عروض تپ در بارد و .... مزاج و حار دلیل تام است و ایضاً عظم و سرعت و تواتر نبض و زردی قاروره دلل حرارت مزاجی‌است بعد از آن به علامات مخصوصه اخلاط اربعه نظر کنند .... غلبهٔ هر خلط که یافته شود همان خلط فالب باشد و این چنان باشد که هر گاه آثار زکام حار مثل سرخی چشم و غیره با کدورت حواس و پنکی و .... **513** و گرانی سر و دغدغه و خارش لهات و لثه و گوش و ردی و خروج رطوبت گلابی از بینی بود زکام دموی باشد و اگر با تلخی دهن و تشنگی و صداع و سوزش سر و چشم و سیلان اشک و خروج رطوبت رقیق زرد رنگ سوزنده از بینی بود صفراوی باشد و هر گاه علامات زکام بارد مشخص گردد و با آن کدورت حواس و گرانی سر مع فرط رطوبت دهن و عدم احساس ذائقه ماکول و مشروب و ثقل زبان و تغیر شدید در کلام یافته شود بلغمی باشد و اگر خشکی در هر دو چشم مدرک گردد و با آن ثقل سر و صداع و احساس مزه چیزی سوخته در دهن و ادراک بوی دخان و عفونت هنگام شمیدن اشیاء بود سوداوی باشد **علاج کلی اقسام نزله و زکام** بدانکه اصل در علاج زکام و نزله پختن ماده است و آن چنان باشد که قوام او را اعتدال دهند یعنی حار و رقیق را به استعمال مغلظات غلیظ گردانند و بارد و غلیظ را به استعمال ملطفات رقیق سازند تا پخته قابل دغع گردد و در امر این غفلت و مهلت روا ندارند که به طول انجامد بلکه زود نضج داده آن را دفع و اخراج نمایند بهر آنکه اگر زود پخته نگردد و زائل نشود موجب تولد اکثر امراض گردد و به هر عضوی که فرود آید آنجا مرضی مخصوص آن پیدا کند مثل امراض چشم و گوش و بینی و دندان و خناق و سرغه و سل و ذات الریه و ذات‌الجنب و شوصه و درد معده و جوع‌انکلب و ذرب و سحج و اسهال دماغی و قئلنج و مفاصل و مانند آن و باشد که مادهٔ غلیظ در دماغ محتبس شود و سکته یا صرع یا صداع و شقیقه و مالیخولیا یا سرسام و بسات دمانیا یا دوار و سدر آرد و لهذا گفته‌اند که آماده در دماغ موجود باشد زکان و نزله را بند نکنند بلکه مادهٔ آن را بالتمام اخراج نمایند و اگر خودبه خود بند شود به استعمال مفتحات و مرفقات انفتاح و اخراج کنند و بالجمله در این مرض نضج و تنقیه خلط و منع ابخره و تقویت دماغ و معده ضرور است و صاحب این مرض را لازم است که تقلیل طعام و شراب نماید مهماءمکن به تشنگی و گرسنگی و کم خوابی مصابرت کند و تا زکام زائل نشود از خوردن روغن و گوشت احتراز نماید و اگر به استعمال لحوم مضطر باشد نزدیک انحطاط مرض ملجوم رطبه مثل لحم جدی و فراریج به کشک شعیر در نزلهٔ حار و لجوم یابسه مثل عصافیر و بچهٔ کبوتر بریان با شوربای آنها در بارد استعمال نمایند و از شراب و اغذیه مبخره مثل جوز و پنیر کهنه و پیاز و گندنا و سیر و جرجیر و گوشت غلیظ مثل گاومیش و آهو و غیره و چیزهای سخت غلیظ و عفص و شورو ترشو فواکه رطبه و روبروی باد سرد و آب جاری نشستن بپرهیزند و خواب روز

زکام و نزله پیدا کند و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب ورزند و سر را از سردی و هوای سرد به کلاه یا عمامه پوشیده دارد و حتی ..... بر سر روغن نمالد و از خفتن بر پشت و خواب روز خصوصاًبعد از طعام و خوردن مموضات و لبنیات و سرنگون کردن و حرکت عنیف نمودن و از امتلا و تخمه و جماع محترز باشد و بالین پست داشتن و پیشانی را بر بالش گذاشته خوابیدن در این اوقات بهتر است و در ابتدا زکام را حبس نسازند بلکه اگر محتبس شود از بخور و انکباب و غیره جاری کنند و نزلهٔ نازلهٔ حلق و صدر را به فتیله داشتن در بینی اماله نمایند و خداوند این علت را فصد مناسب نبود مگر در بعضی صور مثلا اگر ماده کثیر و حار بود خوف افتادن به طرف ریه و حدوث قرحه باشد پس آن وقت فصد نمایند و به قدر ضرورت خون بگیرند و آنجا که حاجت به فصد و اسهال هردو باشد ابتدا به فصد نمایند به‌عده مسهل دهند و به قول بقراط در نزلهٔ که بسیار حدت نداشته باشد فصد بعد سه روز مناسب بود و عطسهٔ بسیار از خود یا به استعمال معطسات در ابتدای نزله و زکام ضار است منع نضج و جذب فضول دیگر می‌کند و بعد نضج نافع است از جهت دفع فضول ... نضج پس اگردر اول زکام خودبه خود عطسه بسیار آید به مسکنات او که در عطاس مذکور گردد باز دارند و همچنین حمام در اول زکام مضر بود به جهت تحلیل رقیق ماده و تغلیظ به قی و در آخر آن بعد نضج جهت تحلیل بقایای ماده مفید و اگر با نزله تپ بود استحمام نباید کرد و کسی را که زکام بسیار عارض شود دماغ او ضعیف بود پس در حالت صحت استحمام و تعریق او را سود دارد و باید که طعام ناخورده اندر حمام رود و در آن زیاده مکث ننماید و به تدریج سر پوشیده بیرون آید و حقنه جذب ...ول می‌کند و چون با نزله نخس به جای پستان دریابند دلیل میل ماده بسوی جنب باشد پس مبادرت به فصد نمایند و تدخین اکثر تپ آورد و استعمال ... سعال برای خشونت صدر است نه بهر مواد سر و هر که را نوازل در تابستان و زمستان دوام نماید برای او حب قوقایا نافع‌ترین علاج و مجرب‌است و .... اعضای سافله برای نوازل بنابر جذب ماده به اسفل بسیار نافع بود بعد از آن استعمال تکمیدات و تبخرات مع مراعات عدم استعمال آن بر امتلا ...ک مالیدن پای‌ها زیر زانو به دلک عنیف موجع طویل انفع تدابیر است و گویند که نطول آب بسیار گرم و استنشاق او در زکام برء‌الساعه است و موی سر **514** زود تراشیدن و سر خاریدن و شانه کردن به نحوی که شانه به قعر موها و پوست سر رسد مسام را بگشابد و مادهٔ نزله را دفع سازد و جمیع اطعمه مغریع مانع نزله و نافع اوست انطاکی گوید که ملاک امر در علاج این مرض تنقیه دماغ است بهر آنکه اگر آنچه مهیا به نزول است اگر حبس گردد حواس را فاسد و کدر و مظلم گرداند بعد از آن حفظ اعضا از سائل اگر مضرت بدان یابند و این یا به منع بود مطلقاً یا به ازالهٔ آنچه حاصل شده بهر آنکه اگر در اعضای فک باقی ماند در بینی و لثه متعفن شود و التهاب آرد بعد از این اخراج فضول به نفث یا تحلیل از سینه و معده و قصبهٔ ریه کنند و کذا از اعضای سافله اگر

مواد بدان برسد خصوصاً اگر قاروره متغیر گردد بعد از آن حبس آن اگر افراط کند بعده تقویت دماغ پس این قوانین علاج در نوازل مطلق وافی است و از خواص است که مرکوم چون خرما ببوید بعده صرهٔ آن در پارچه بسته در راه اندازد و زکام بسوی کسی که آن را بگشاید منتقل گردد و کذلک سرگین استر چون بر آن تفل کرده آن را اندازند و باید که در مدت مرض بر پشت خواب نکنند و در خواص آمده هر که ادمان تعلیق آهن نماید حدوث نزلات از آن دفع گردد و گویند که گل ارمنی شماً و شرباً مانع حدوث نزله است و کذا ضماد باقلا تنها و یا در سرکه یک شبانه روز تر کرده خشک نموده سائیده و کذا تضمید غبار آسیا و کذا عودالفرح و کذا کندر سوده در سفیدهٔ بیضه سرشته بر خرقه کتان مالیده بر صدغین چسبانیدن مانع حدوث نوازل است و همچنین ذرور مازو سبز و یا تخم عودالفرح و یا سندروس و یا شوکهٔ مصریه و یا جوزالسرو و یا برگ شهداانج و یا کهربا هر واحد سوده بر مقدم راس و تغذیه به ماش نافع است و بخور شکر و شرب جلاب آن در نزلات صعب مجرب سویدی است و بدانند که از کلام شیخ و قرشی و غیرهما مستفاد می‌شود که علاج نزله و زکام محصور است در شش اغراض یعنی تقلیل ماده موجب به تحلیل و استفراغ و تلیین و مقابله سیب فاعل یعنی تعدیل مزاج و قطع سیلان ماده و تعذیل قوالم و تحریک او به طرف دیگر یعنی امالهٔ ماده به جهت مخالف و تقدم منع آنچه از آن متولد شود مثل خشم و قروح امف یا مثل خشونت حلق و سرفه و قروح ریه و آنچه قریب بدان است و ورم آنها اما تقلیس ماده به استعمال تنقیه بدن است در حار به فصد سر ورو و مسهل مخرج اخلاط حاره و حقنهٔ جاذب ماده باسفل و در بارد به ادویه مسهله بلغم راس از مشروبات و حقنجات و قلت اکل و شرب آب یا ترک او اصلا یک شبانه روز و اما مقابله بر سبب غاعل در حار جهد کنند به تبرید راسن بدانچه مبرد و بالقوه باشد مثل دخول حمام هر صبح بر نهار و ریختن آب بر دست و پا و مسح اطراف و سره و مقعد و مذاکر و آنچه متصل آن باشد به روغن بنفشه و استعمال نطول از جو و خشخاش و بنفشه و بابونه و ریختن مبردات بر سر و میل به اغذیه خفیف مبرد و مرطب بالقوه مثل کدو و ملوخیا و اسفاناخ و رحله هر یک از این ها مطبوخ به روغن بادام برشته و اما در بارد جهد نمایند چنانکه دغدغه و عطاس ابتدا کند به تسخین سر و تکمید به خرقه گرم تا آنکه گرمی او به داغ محسوس گردد وحفظ سر بر این سخونت و اکثر احتیاج به تکمید از نمک و جاورس افتد و گاه از آب بسیار گرم چندانکه احتمال حرارت او نمایند و نطولات منضجه و محلله در آن استعمال کنند و اطراف و سره و مقعد مذاکیر به ادهان حاره چون روغن شبت وبابونه و مرزنجوش بمالند و قوی‌تر از آن روغن سداب و روغن بان و روغن غار و روغن سوسن است و به صابون رومی سر بشویند و لیکن باید که به سر روغن نرسانند زیرا که عمده در علاج نزلات حاره و بارده تفتیح مسام جلد راس است و تدهین آن باعث سد مسام و مانع تحلیل بخارات و خروج آنهاست و اگر تدهین راس

لابد باشد برای اثبات تبرید یا تسخین بعد استفراغ استعمال او جائز بود و چون در نزلۀ بارد بر سر و پیشانی لطوخات خردل و قسط و مانند آن به عمل آرند باید که بعد از آن به مثل آب صابون و مانند آن بشویند و به اغذیۀ خفیف و لطیف و مسخن و مجفف ملین صدر میل نمایند و گاهی احتیاج به استعمال ادویه محمره باشد مانند آنکه در آن سرگین کبوتر و خردل و انجیر و پودینه ... فیسا افتد بلکه به استعمال داغ حاجت بر آید جهت آنکه تسخین سر و تجفیف او نافع است برای آنکه حادث شده و مانع است از بهر آنکه حادث خواهد شد اگر مانعی نباشد و باید که در این نوع نزله اندر حمام قبل از نضج داخل نشوند بلکه تکمیدات یابس استعمال نمایند و بوئیدن مشک و عنبر و شونیز بو داده و رهرۀ کتان کتان نیلگون و نهادن صوف در روغن حار مسخن تر کرده اندر گوش در این نافع است و به قول بصضی متاخرین بهر تعدیل مزاج در حار تبرید مزاج از داخل و خارج کنندش بویانیدن افیون و کشنیز سبز و کاهو و مانند آن و از داخل مانند خورانیدن اغذیه سرد و تر چون قرعیه دماغیه و اسفاناخیه و کزبریه به گوشت بزغاله و تدهین مهره‌های گردن و پشت و خصیه عظیم‌النفع است از خارج و ایضاً بستن حنا و یا برگ بید و یا ورد و یا حلب و خوردن شربت نیلوفر چهار توله در عرق نیلوفر نه توله و اگر به زیادتی تبرید حاجت آید انار میخوش و هندوانه عرق بید مشک زده و افشرۀ اناناس و سیب و کمرک و غذا بقلۀ ریحانیه و سرمق به گوشت حلوان و امادربازو و تسخین دماغ کوشند از داخل **515** .... رح مثل تکمید جاورس و ارزن و بزرالبنج و بابونه و نمک هندی هر یک دو توله و بوئیدن عنبر و مشک و شونیز بریان هر یک سه ماشه مجموع یا تنها در لتۀ کبود بسته و بخور جاورس و کهربا و مرزنجوش و به قول صاحب التجلرب سر بر بخار بابونه و شلجم داشتن بسیار مفیدست و از داخل مثل شونیز و زرنباد و بسباسه ... یک ماشه در عسل دو توله و ایضاً تخم بادرنجبویه یک نیم ماشه اسطوخودوس دو ماشه در یک تولۀ عسل و غذا کبک دراج و لوه به نان و به جای آب ماءالغس دهند و خائیدن مغز بادام با نبات و چلغوزه عظیم‌الاثر است و همچنین خوردن معجون فلاسفه و اما قطع سیلان به غراغر مجمدۀ بارده مثل غرغره به‌آب بارد و گلاب و آب عدس و به‌آب کشنیز و آب انار و یا آب مطبوخ تخم خشخاش و پوست خشخاش و عناب و عدس و کشنیز خشک بارد بالفعل برای حار و حار برای بازو نمایند و ایضاً خصوصاً در بارد مثل حبی که از افیون و میعه و کندر و زعفران ساخته باشند در دهن دارند و آب او بلع ننمایند و مثل اشربۀ که در حبس نزله آن را خاصیت است .... شربت خشخاش ساذج برای حار و شربت کرنب و شربت خشخاش که در آن مر و غیره داخل باشد برای بارد بدهند و شربت خشخاش استعمال نکنند مگر ... ابتدا بنابر منع نزله از صدر و هر گاه محتبس گردد و احتیاج به نفث افتد این شربت مناسب نبود بلکه ماءالشعیر دهند و مثل بخورات حابسه چون تبخیر سندروس .... یا با شکر برای حار و بارد هر دو مجرب است و شونیز برای بارد بخوراً و شموماً و قسط و ایضاً و کذا بخار

شراب یا عسل بر سنگ آسیای گرم انداخته و آنچه .... به این تبخیر به کندر و عود خام و سندروس و قسط و میعه است و بخور طرفا و گل سرخ برای حار و کذلک شکر طبرزد و باقلا و جو در دوغ گاه تر کرده خاصةً .... و کافور و نخالهٔ منقوع در سرکه در حار بخور کنند و همچنین بخار سرکه بر سنگ آسیای گرم صاف انداخته نافع است و بعض متاخرین گویند که برای منع سیلان ماده در حار شربت خشخاش و نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه در عرق نیلوفر و مکوه دهند و غرغره از عدس مسلم و مکوه و کوکنار هر یک یک توله عناب .... عدد جوش داده صاف نموده حضض نه ماشه داخل کرده بکار برند و تخم خشخاش یک توله سائیده قند دو توله آمیخته لیسانیدن بسیار مفید است و .... آش جو به شربت خشخاش دهند و اما در بارد این مطبوخ دهند اصل‌السوس گاو زبان پرسیاوشان هر یک هفت ماشه مکوه گل بنفشه هر یم نه ماشه عناب هفت عدد و خمیرهٔ .... چهار توله مالیده صاف نموده و غرغره از بزرالبنج و بادیان و شفاءالحیات و عذبه و کزمازج و کوکنار هر یک نه ماشه کنند و چای خطائی نوشانند و بر شعشعای ... کی دو سه ماشه و یا حافظ‌الصحه در عسل دهند و غذا کباب مرغ و دراج به نان خمیری دهند و اما تعدیل قوام مادهٔ حار را به تغلیظ و بارد را به تلطیف نمایند استعمال خشخاش و کاهو و لعوقات بارد و گرفتن کتیرا و بهدانه در دهن برای تغلیظ مادهٔ حار تا به عمق بدن نریزد یا استعمال آنچه مرفق آن باشد مثل اصل‌السوس تا که به غلظ خود ایذا نرساند و بعضی گویند که بهر تعدیل قوام ماده بنابر آسانی خروج آن در حار بهر تغلیظ رقیق شربت خشخاش و یا فریادرس .... یلقوذا در عرق مکوه و گاوزبان دهند و حضض تنها در دهن دارند و در بارد بهر ترفیق غلیظ مطبوخ زوفا و شربت اسطوخودوس و یا تنبول و یا فراشیون در .... بادرنجبویه و گاوزبان دهند و یا عسل در عرق مکوه و بادیان دهند و به‌جای آب ماءالعسل نوشانند و اگر حاجت تنقیه افتد در حار به حب بنفشه و در بارد .... قوقایا و ایارج علوی خان کنند و پس از تنقیه جهت تعدیل مزاج حب بیش و حب سیماب و حب چای و حب چوب چینی دهند و زمق نزله بند و غراغر و .... طات حابسه استعمال نمایند و اما تحریک او به‌طرف دیگر پس اگر نزله به‌سوی حلق ریزد به معطسات و بهر آنچه لذع منخر نماید طرف بینی جمع گردد و اگر نزلهٔ حار ....اسفل سیلان نماید به استعمال حجامت بر نقره اماله کنند و همچنین انکباب بر مطبوخ ریاحین جاذب ماده به‌سوی بینی و ادویه معطسه مثل خربق سفید و جند بیدستر و فاریقون و کندش و فلفل و خردل است مجموع یا مفرد استعمال نمایند و معطسات خفیف مثل شم افیون و شاخ بادروج و زراوند طویل و گل سرخ برای ...ین است و لطوخ باطن بینی به دوای معطس بهتر است از نفوخ او در آن و ایضاً جهت مائل ساختن مادهٔ نزله از جانب سینه و حلق و قصبه ....رای بینی معطسات تند مثل بوی زنجبیل و کندش و فلفل گل چینه و زنبق و امثال آن به عمل آرند و سعوط علوی خان از مجربات است و اما تقدم .... آنکه صیانت حلق و ریه از آفت نمایند و اکثر آن به

اغذیه باشد در خار به تمریخ صدر از روغن بنفشه و تناول آش جو به خمیرهٔ بنفشه و آب انار شیرین و استعمال ....نشاسته و آرد جو و باقلا به شیر اگر تپ بود شیر مضر باشد و استعمال تعوقات لینهٔ بارده و اشربهٔ زوفائیه بارده و حب‌السعال و اما در بارد مثل .... صدر به روغن بنفشه و روغن بان و قیروطی حار و استعمال حسوهای حارهٔ ملینه مثل اطریه به شهد و مثل آب سبوس گندم به روغن بادام و عسل پان شان و **516** مثل نان به میفختج و استعمال لعوقات ملینه حارّه و اشربه زوفائیه حاره و ایضاً زوفا تنها مع اصطرک و شراب آب کرگ در نوازل نافع است به جهت نضج او و دفع غائله در اعضای نفس بنابر انضاج و تلیین و نبیذ به صاحبان نزله موافق نبود و گاهی در ابتدا نفع دارد و اما بعد از نضج معتدل از آن موافق بود و برای نزلهٔ حار شراب ممزوج لازم است و زهومات در رقیق به زمانهٔ ابتدا منع نضج می نماید و گویند که برای حفظ قصبهٔ ریه و سینه و حجاب که گذرگاه مادهٔ نزله‌اند تا از آن لذع و آفت عظیم نرسد حریره‌ها و غراغر و مطبوخات حابسه و حبوبات مثل حب سیماب و حافظ‌الصحه استعمال کنند و این غرغره نیز نافع حلبه بزرکتان صمغ عربی مکوه کوکنار هر یک دو توله شربت شکوفه پنبه پنج توله **علاج زکام و نزلهٔ حار** بهدانه عناب سپستان تخم خطمی گاوزبان در آب جوش خفیف داده صاف تنوده شربت بنفشه داخل کرده بنوشند و اگر نزله باز نایستد صمغ عربی کتیرا هر دو یک ماشه در خمیرهٔ خشخاش آمیخته همراه جوشانده زیاده کنند و افیون زعفران صمغ کتیرا هر یک یک ماشه سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ آمیخته کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسبانند و نیز در آب مذکور از این ادویه حب بسته بقد و دانهٔ سوئه فرو برند و از تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی عربی نشاسته حب ساخته در دهن گیرند و عنب‌الثعلب کر نازج کشنیز خشک پوست خشخاش در آب جوشانیده صاف نموده غرغره کنند یا عدس مقشر گلنار زرد و تخم کاهو عوض کرنازج داخل کرده جوشانیده رب جوز آمیخته به عمل آرند که در حبس نزله و زکام حار از مجربات والد علوی خان است و یا تخم خشخاش پوست خشخاش عدس مقشر گلنار فارسی عنب‌الثعلب مائین خروماتین کلان مازو برگ توت عناب کشنیز جوشانیده غرغره سازند که از مجربات استادی مرحوم است و اگر عناب پنج دانه سپستان ده دانه خطمی خبازی هر یک پنج ماشه کوکنار تخم خشخاش هر یک چهار ماشه عدس مسلم شش ماشه جوشانیده غرغره نمایند نیز حبس نزله و تغلیظ آن نماید و کذا غرغره گل سرخ گلنار خرنوب شامی عدس حب‌الآس پوست خشخاش کشنیز خشک مساوی جوشانیده صاف نموده نافه و همچنین برای تغلیظ مادهٔ رقیق خشخاش بزرالبنج باقلا پوست خشخاش برگ مورد تخم کاهو گل سرخ هر یک یک توله در نیم سیر آب بجوشانند تا پاو سیر بماند غرغره کنند و بهر منع نزلهٔ حار نوشیدن مطبوخ بنفشه و جو مقشر و خشخاش مع شربت خشخاش و حریرهٔ که از آب سبوس و آرد باقلا و نشاسته و کتیرا و روغن بادام و شکر پخته .... نیز

نافع و خوردن دیاقوذا مفید و ایضاً در زکام حار رقیق آش جو به روغن بادام و یا عناب و سپستان و بنفشه و تخم خشخاش جوشانیده با شربت خشخاش دهند و اگر سرفه باشد بر آن بهدانه و اصل‌السوس و تخم خبازی و گل نیلوفر اضافه نمایند و تا سه روز یا پنج روز بهند و به جای طعام و شراب آش جو تنها و یا با شربت بنفشه و یا خشخاش و نیلوفر و استاد مرحومی در صورت تپ و خشکی زبان و کثرت تشنگی ادویه جوشاندهٔ اول را سوای گاوزبان در عرق عنب‌الثعلب و عرق گاوزبان جوشانیده شیرهٔ مغز تخم کدو و خاکشی افزوده می‌دادند و گاهی جهت نضج نزلهٔ حار و سرفه مویز منقی دو توله جوشانیده شیره خرفه نه ماشه شیرهٔ مغز بادام پنجدانه شیرهٔ تخم خشخاش چهارماشه نبات سفید یک توله داخل کرده صمغ عربی یک ماشه کتیرا نیم ماشه سوده پاشیده می‌دهند و گاهی در نزله و زکام حار و سرفه برای تسهیل خروج مادهٔ حلق و قصبهٔ ریه شیرهٔ مغز بادام چهار دانه شیرهٔ مغز تخم کدو شیرین شش ماشه نبات یک توله صمغ عربی کتیرا نشاسته هر واحد یک ماشه سوده می‌دهند و گاهی برای نزله و سعال اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته دو درم بهدانه نیم درم صمغ عربی یک درم کتیرا نیم درم دارچینی دو ماشه سپستان هفتده دانه نبات مصری یک و نیم توله در پاو آثار عرق گاوزبان جوش دهند وقتی که نصف بماند بطور ثهوه بنوشند و گاهی در ریزش نزله و انسداد منخرین بهدانه سه ماشه گاوزبان خطمی پرسیاوشان هر یک پنج ماشه در عرق عنب‌الثعلب و عرق گاوزبان جوش داده بطور قهوه می‌دهند و کذلک دانه هیل دوماشه بهدانه سه ماشه کوکنار دو سرخ نبات یک توله جوشانیده و گاهی در ریزش نزله و بلغم سینه برای نضج خمیرهٔ خشخاش خورانیده بهدانه عناب سپستان نه دانه اصل‌السوس سه ماشه تخم خطمی خبازی هر یک هفت ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح جوش داده صاف نموده شربت نیلوفر داخل کرده می‌نوشانند و نوشیدن آش جو که در آن عناب سپستان و خطمی و خشخاش پخته باشند با شربت بنفشه یا خمیرهٔ آن نضج و تغلیظ نزلهٔ گرم نماید و اگر تا سه روز عوض طعام و شراب بر همین اقتصار ورزند بهتر است و شربت خشخاش همین عمل کند و به قول صاحب حاوی در زکام حار تغلیظ ماده و تبرید دماغ و تقویت او و نوشیدن مطبوخ عناب ده دانه با شکر ده درم نافع و اگر با وی سعال باشد سپستان و بهدانه افزایند و غذا **517** ...ورهٔ ماش مع مغز بادام دهند و اگر با سرفه و صداع باشد طبیخ بنفشه سپستان عناب شکر یا ترنجبین یا خمیرهٔ بنفشه یا شربت بنفشه و اگر بی‌خوابی باشد شربت خشخاش و مغز بادام و تخم کاهو مفید و حکیم علی نوشته که اگر نزلهٔ سائل حار باشد جبهه و اجفان را به قلقدیس و عدس لطوخ نمایند و بعضی قلقدیس را در آب حل کرده از آن روی می‌شویند و اگر نزله از غیر ورم حار باشد و علت قریب جلد بود جبهه را به چیزی از برگ علیق تر کوفته و یا از آب خرفه و یا آب بهی و آرد جو و یا مازو سوده به شراب و سویق یا شوکران و اسپغول به آب عنب‌الثعلب یا حلزون مرقوق مع خزف او از بناگوش تا

بناگوش دیگر ضماد نمایند و بالجمله بدانچه مبرد و قابض باشد ضماد کنند و بگیرند آرد گندم جریش و مرور کندر به سفیدی بیضه بر جبهه لطوخ سازند یا طباشیر مر و قاق کندر به سفیدی بیضه استعمال نمایند و گویند که گل بنفشه و کذا خشخاش سفید و کذا ثیل شرباً و ضماداً و بزرالبنج سفید شرباً و غرغره به برگ اجاص و ضماد عصارۀ برگ انگور به سویق و کذا عصی‌الراعی و کذا سماق در عصیر ....ماض جوشانیده هر گاه قوام او غلیظ گردد بر مقدم دماغ نهادن نافع نزلۀ حار است الحاصل در انتها بهر امالۀ ماده نزله از حلق به‌سوی بینی مدام عطسه گیرند و بوئیدن صندل سرخ به سرکه سوده زکام گرم را بگشاید و همچنین سبوس جو با سرکه بوئیدن و برای سدۀ بینی و عدم حس شم در زکام حار باقلا در سرکه تر کرده بر آتش نهند و بخار او بکیرند و کذا صندل سفید و سک چون بسوزند و کذلک انکباب به بخار حجر آسیای گرم در سرکه سرد کرده و نخالۀ منقوعه در سرکه بر آتش انداخته و یا شکر طبرزد و برگ مورد بنفشه بخار گیرند و انکباب بر بخار طبیخ بابونه بنفشه جو مقشر خشخاش و غسل سر بدان نیز نافع و برای منع سیلان فضول رقیق اگر به طول انجامد و مرض دیر کشد پرچه شیشه را بر آتش نهند و کافور بر آن پاشیده چادری بر سر کشیده بخار او در بینی گیرند و یا سبوس گندم در سرکه خیسانیده بر آتش گذاشته ... مذکور بخار او بگیرند و اگر کافور ربع درم سبوس گندم آرد جو آرد باقلا صندل سفید گل بنفشه ثمر طرفا هر یک نیم درم کوفته بیخته در سرکه کهنه خیسانند و ...شک کرده به گلاب بندقه‌ها سازند و وقت حاجت بر آتش سوخته دود آن بگیرند در زکامی که از گرمی باشد منع سیلان بینی نمایند و در فوائد شریفیه وزن که ادویه و چند آنها نوشته و کشنیز و آمله یک یک درم افزوده بعد مهرا پختن به بخور آن امر نموده و بخور حاج حسین نیز نافع است و غذا آش جو و حریره سبوس و حسوء وز و یا دال مونگ با خشکه و مزوره ماش مقشر و اسفاناخ و کدو و ملوخیا و رجله و سرمق و بقلۀ یمانی به روغن بادام مناسب و اگر حاجت تنقیه شود.. از نضج به مسهل صفرا و حب بنفشه تنقیه کنند و مسهل از بنفشه و عناب و سپستان و ریشۀ خطمی و خبازی و بهدانه و اصل‌السوس مقشر نیمکوفته جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیار شنبر شیر خشت ترنجبین در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام بر آن چکانیده نیمگرم نوشیدن نیز در زکام حار نافع و بعده آب نیمگرم استحمام نمایند و تریاق انزله و حب‌الشفای علویخانی و مویز مدبر در منع نزله مجرب است و کذا حب نزله به نسخه حکیم محمد باقر و حکیم احمدو اصول حکیم علی مردان خان و والد حکیم علوی‌خان و به نسخۀ بیاض حکیم اکمل خان و خمیرۀ خشخاش کوکناری و دیاقوزا و رب خشخاش و سفوف نافع .... شربت نزله و فریادرس و شربت گولر و شربت خشخاش و لعوق نزاۀ حار و لعوق شمعون و لعوق جمیز و قرص نزله بند تالیف حکیم محمد هادی و طلا و لطوخ ..... خلد و لطوخ مجرب حکیم اکمل خان و نزله بند همه در نزلۀ حار معمول لیکن بدانند که در صورت کثرت

ماده نزله تا نخست تنقیه بدن نشده باشد حبس نزله روا نیست .... روی به فسار می‌گردد و آنجا که ماده سخت گرم و تیز و با حدت باشد اول فصد سررو نمایند و تبریدی که در علاج امراض حار دماغی گذشت بدهند و یا لعاب .... سه ماشه لعاب ریشه خطمی شیرهٔ تخم خیارین هریک هفت ماشه نبات یک نیم توله دهند و روغن‌های سرد چون روغن نیلوفر و کدو و استنشاق نمایند و از ... و صندل تبخیر کنند و به قول محمد زکریا زکام که در صیف عارض شود تبرید کبد به اطلیهٔ بارده سیما خرقه کتان به آب کاسنی تر کرده مکرر نهادن سریع‌النفع است ... با صداع و تپ بود لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ تخم کاهو عرق شاهتره شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده دهند و باز شیرهٔ مغز تخم تربوز به جای شیرهٔ کاهو شربت بنفشه عوض شربت نیلوفر کنند و کتیرا سوده برای سرفه افزایند و ایضاً بعد فصد در منضج بارد سپستان بست دانه تخم خبازی چار ماشه اصل‌السوس مقشر ... عوض کاسنی و شاهتره و گل سرخ داخل کرده شب در عرق شاهتره و مکوه و گاوزبان هر یک هفت توله خیسانیده شربت بنفشه یا نیلوفر چار توله ... کرده بنوشانند و غذا آش جو به شربت بنفشه یا نبات و یا اسفاناخ یا برنج خورانند و به جای آن آب عرق مکوه و نیلوفر و سه چهار روز هر دو وقت دوا داده خیار شنبر .... هر یک شش توله خمیره بنفشه و گلقند هر یک چهار توله شربت سنا سه چهار توله روغن بادام هفت ماشه افزوده مسهل دهند و پهر آب مونگ و شام **518** شله کهچری و صبح تبرید لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه عرق مکوه و نیلوفر هر یک هفت توله شربت نیلوفر چار توله اسپغول یا تخم ریحان نه ماشه پاشیده دهند و همین نمط سه چهار مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل کشنیز یک توله وقت شب دهند و صبح شربت خشخاش سه توله در عرق مکوه نه توله و اگر ماده بسیار تیز بود و زکام با صداع و شقیقهٔ شدید منذر بخ سرسام و با تپ باشد بعد فصد سررو و تبرید و ضماد و سعوط صداع حار روز ششم برایی نضج ماده گل بنفشه خطمی هر ک شش ماشه سپستان یازده دانه بهدانه سه ماشه اصل‌السوس چهار ماشه خیسانیده و شیره تخم کاهو شیره مغز تخم تربوز هر یک شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و روز هشتم عناب پنج دانه گاوزبان خبازی پرسیاوشان گل نیلوفر هر یک چهار ماشه تخم خیارین کوفته شش ماشه مویز منقی دو توله در خیسانده افزوده شیرجات موقوف نمایند و چون نضج ماده از قاروره ظاهر گردد روز دوازدهم اسطوخودوس جهار ماشه سنای مکی یک توله گل سرخ چهار ماشه در طبیخ و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند و به جای آب عرق مکوه و دو پهر نخوداب روز دوم تبرید از لعاب بهدانه شیره عناب شیره کاهو شربت بنفشه اسپغول پاشیده دهند باز مسهل و تبرید به دستور و اگر با نزله و زکام حار بواسیر و قبض و تپ و دردسر و غلیان رطوبات بدنی باشد تبرید از شیرهٔ عناب ده داته شیره کاهو یا شیره مغز تخم کدو و شش ماشه عرقیات شربت

بنفشه یا شربت نیلوفر خاکشی دهند بعد تسکین برای نضج ماده عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه بنفشه خبازی اصل‌السوس هر یک چهار ماشه سپستان پانزده دانه خیسانیده شیره کاهو شیره مغز تخم کدو هر یک شش ماشه گاهی شیره خیارین شربت بنفشه دهند باز برای نضج ماده سوداوی خطمی شش ماشه گاوزبان چهار ماشه در نقوع اضافه کرده شیره تخم کدو و خیارین موقوف کنند و خاکشی شش ماشه افزایند پس اگر آثار غلبهٔ بلغم دریافت شوند برای تلطیف آن مویز منقی ده دانه زوفا پرسیاوشان هر یک سه ماشه افزایند نکته بدانند که در نزلهٔ حار شیرجات مثل خیارین و غیره می‌دهند لیکن چون مرض طول کشد بادیان سوده پاشیده می افزایند به رعایت معده تا از شیرجات معده خراب نگردد بعضی گفته‌اند که شدت حرقت چشم و کثرت اشک را که در زکام عارض شود و استنشاق آب بسیار گرم به تکرار فی‌الحال دفع کند ابن هبه الله گوید که علاج زکام حار فصد قیفال و شرب ماءالشعیر با شربت بنفشه و بعده اندک آب انار و استعمال آب آلو به جلاب و ترک غذای حار وشراب حار و تقویت دماغ به شم روائح بارد مثل بنفشه و نیلوفر و بعد نضج ماده دخول مریض در حمام و در صورت کثرت سیلان انکباب بر بخار شکر و صندل و کافور و باقلا و جو و سبوس در سرکه تر کرده و حذر از خواب بر پشت و بعد اصلاح تغذیه به مزورهٔ آب انار و احتراز از امتلاء و تعرض هوای گرم است ابو سهل گوید که در نزله و زکام کائن از حرارت ودی آن است که از آن رطوبت رقیق حاد سائل شود و آنچه مغلظ و مبرد این ماده باشد استعمال کنند و شربت و یاقوزا صبح و شام و تمام روز اندک اندک بنوشند و هنگام خواب غرغره بدان نمایند و لعوق خشخاش دائم بلیسند و خشخاش سوده به جلاب آمیخته لیسیدن نیز نافع است و تخم خشخاش در حریره معمول از شکر و نشاسته و روغن بادام استعمال کنند و طبیخ بنفشه و خشخاش مع پوست و باقلا مع پوست کوفته وجود بابونه و برگ کاکنج و برگ درخت گل سرخ استنشاق نمایند و هنگام شدت امر گل مختوم یا گل ارمنی به آب بارتنگ یا آب عنب‌الثعلب یا آب خرفه سرشته بر سر و پیشانی و چهره ضماد سازند و یا روغن بید که در آن خشخاش مع پوست کوفته و برگ مورد کوفته جوشانیده باشند بر سر بمالند و از باقلا در سرکه تر کرده خشک نموده و به سندروس و سک و صندل و کافور تبخیر کنند و بر بخار سرکه که اندران سنگ آسیا یا حجرالنار گرم کرده انداخته باشند انکباب نمایند و حتی‌الامکان خواب کم کنند و غذا حریرهٔ معمول از نشاسته و آرد باقلا و جو مقشر و کدو و خرغه و کاهو و روغن بادام سازند پس اگر حرارت قوی نباشد در آن بچه ماکیان یا دراج یا ماهی رضراضی داخل کنند و جلاب و شربت بنفشه و آب انار بنوشند و اگر شکم نرم باشد خرنوب شامی از دانه پاک کرده کوفته در آب بجوشانند و صاف کرده تخم خشخاش بریان سوده و اندک صمغ عربی سوده داخل کرده بنوشند و غذا کشک جو بریان و بادام بریان و پنیر در تنور خشک کرده و شسته و زردی بیضه در سرکه جوشانیده که بر آن

قدری طباشیر و کشنیز خشک سوده پاشیده باشند تناول نمایند و به بخار سبوس در سرکه تر کرده به انبوبه و از گل سرخ خشک و نبات و برگ مورد و باقلا هر دو در سرکه تر کرده تبخیر نمایند تفریع در زکام دموی فصد سررو و تلیین طبیعت به نقوعات مذکوره و لزوم ماءالشعیر و شربت عناب و خشخاش و اگر سده باشد و ماده خوب اخراج نیابد سنبل‌الطیب و سندروس و نبات سفید و کاغذ مصری و کشنیز خشک و عنبر اشهب و عود بر آتش گذاشته تبخیر نمایند که جه.... **519** ...تح سده در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام دموی است ایضاً در صورت آثار غلبهٔ خون بعد فصد شیره تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بست دانه خیسانیده میدهند و بعد چند روز اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس می‌کنند و افیون در حبس مجرب است و در زکام سوداوی سوای تدابیر مذکوره تنقیه ماده به ماءالفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه به ماءالشعیر و مزورات مذکور و بهر نضج انکباب بر سپستان بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور به شکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر اگر رسد و افتد نیز مفید است انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت به فصد سررو واجب است اگر زکام خاص به سر باشد و الا هفت اندام اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعده تبرید مزاج به ملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید بهر آنکه خواب‌آور است و خواب در اینجا مضر است و مثل کدو و خرفه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شماً و و وضعاً باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب و زعر در مبلول به گلاب است و کذا کافور طلاءً و بخوراً بیده اگر ماده متزاید بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده در آن باشد واجب است استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین به مثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و اصل‌السوس و پرسیاوشان و انیسون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیده و یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند ئ اگر سرفه نباشد تمرهندی زیاده کنند و از مجربات من قاطع زکام حار این است که جو مقشر و دو اوقیه گلقند و خمیرهٔ بنفشه هر واحد یک اوقیه اصل‌السوس و پرسیاوشان و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهارصد درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف کرده به شربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ است و اگر حاجت به نطول افتد بهتر در آن طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است ایضاً در نزهه می‌نویسد که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شرب ماءالشعیر به ربع آن تخم خشخاش سوده تا نضج یابد و طلا به روغن مورد و نطول بدان و به مازو و گل سرخ و به گلنار و اقاقیا مجرب است و کذا مالش بدان طبری گوید که در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد

از آن تلیین طبیعت به مطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل‌السوس و تخم خطمی ترنجبین آمیخته نمایند و دو سه روز بر شرب آش جو و شربت خشخاش اقتصار ورزند ذکر ادویه مرکبه نافع زکام و نزله حار بخور نافع نزلات و مسگن اجاع سر و دندان و گوش منقول از حاجی حسین تلمیذ والد علوی‌خان بزرالبنج سفید پوست خشخاش اصل‌السوس گل اردانه پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب‌الثعلب هریم جزوی و اگر نزلات بارد باشد مرزنجوش تمام بابونه اکلیل‌الملک از هر یک جزوی و اندکی جند بیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند پس صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثفل آن را بر سر ضماد کنند ترکیب مویز از حکیم واحد علی مرحوم که جهت حبس نزله و زکام و برای هر مرضی که از نزله پیدا شده باشد مثل صداع و درد دندان و غیره و از برای صداع مطلق مفید است و نزلهٔ حار بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزلهٔ بارد و هر مرض بارد ضعیف است و بالخاصیت مفید بود زیرا که مزاج این مویز فی‌الجمله سر دست در امراض حاره البته مفید است پس بهتر آنکه در نزله بارد و جز آن به ادویه حاره که مناسب نزله و غیره باشد ضم نموده استعمال نمایند که اکسیرالاثر است تخم دهتورهٔ سیاه سه توله اجوائن خراسانی یک نیم توله هر دو را در یک نیم پاو آب جوش دهند هر گاه آب به قدر نیم پاو بماند از پارچه صاف نموده در ظرفی نگاه دارند تا درد آن فرو نشیند پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده بگیرند و مویز سرخ کلان پاو آثار گرفته تخم آن دور نموده در آن آب اندازند و به آتش نرم بپزند تا آنکه آب جذب شود و در این اثنا از چمچه حرکت می‌داده باشند تا مویز به ته دیگچه چسبیده سوخته نگردد بعده از دیگچه بر آورده در آفتاب خشک کنند در دو سه روز خشک خواهد شد خوراک از ربع تا نصف مویز است و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود کئکی بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح این مویز است و کسی را که خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخورانند همه دفع شود و زیاده از حد مذکور مسکر و ممسک است حب بنفشه جهت تنقیه در نزله و زکام حار معمول بنفشه تربد موصوف رب‌السوس گل سرخ هر یک یک درم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته به آب تازه سرشته حب‌ها سازند جمله یک شربت است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است حب نزله نسخهٔ حکیم محمد باقر بزرالبنج افیون صمغ عربی کتیرا تخم کاهو بیخ لفاه رب‌السوس نشاسته زعفران مساوی کوفته بیخته به آب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزرالبنج سفید تخم کاهو مقشر رب‌السوس صمغ عربی نشاسته مصطکی کتیرا شکر تیفال آرد باقلا بیخ لفاح مغز بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته به آب سرشته حب سازند نوع دیگر از حکیم ممدوح افیون **519–1** نزلات حاره به غایت نافع است کوکنار مع تخم صد بکوبند و یک شبانه‌روز در چهار و

نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم شکر یا عسل یا مثلث به قوام آرند که مثل لعوق شود و بعده اقاقیا زعفران مازو و عصارهٔ لحیه‌التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته بسرشند و گاهی ساده ساخته می‌شود به غیر ادویات سفوف نافع نزبه دافع سهر و یبوست دماغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل‌السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه به عمل آرند ایضاً زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل‌السوس مقشر پوست هلیلهٔ زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند شربت بنفشه که از زکام و نزلهٔ حار و ذات‌الجنب و ذات‌الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود بول براند و سینه را نرم کند گل بنفشه خشک هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید به قوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت نیلوفر است شربت خشخاش معمول در نزلهٔ حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفهٔ یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی بهدانه مغز تخم کدو مغز تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیرخشت سی مثقال کوکنار نیم‌کوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر سازند بعده به آتش ملائم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده سی و سه درم قند به قوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره برآورده صاف نموده داخل نمایند تا به قوام شربت آید شربت نزله به جهت نزلهٔ حار و دفع قبض بی‌عدیل و معمول استادی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب‌الآس کتیرا هر یک پنج درم تخم خطمی هفت درم اصل‌السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیرهٔ بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند نوع دیگر که جهت نزله حار و بارد مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حارهٔ آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه به حال داشته بکار برده می‌شود و اعانت بهر تسهیل نفث و دفع عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل‌السوس زوفای خشک بیخ بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه آنچه کوفتنی‌است جوکوب کرده در سه رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند هر گاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده به قوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت درم شربت گولر دافع نزلهٔ حار و سرفه و ضیق‌النفس که از نزلهٔ حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گولر خام یک آثار پاو بالا چهار پاره کرده سپستان پالک نیم‌کوفته اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته هر یک یک چهانک عناب ولایتی پاوسیر همه ادویه راشب به آب تر نمایند و صبح جوش

داده مالیده صاف نموده سه پاو .... سفید انداخته قوام نمایند و دو توله ناشتا به آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلانازعه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و جفرات و شیر واجب بود طلا که منع ...ات کند مرمکی ایلوه گوند به بول نشاسته کتیرا سپیاری چهالیه هر واحد سه ماشه افیون بزرالبنج هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوسن .... طلا نموده بر صدغین بچسبانند قرص نزله بند تالیف میرمحمدهادی پدر علوی‌خان که در منع سیلان نزلات از سر به اعضا بسیار مجرب مرمکی صبر سقوطری حضض مکی صمغ عربی دم‌الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته به سفیدهٔ تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند ..... مقدار دانگی و به دستور نسخهٔ قبل بکار برند تعوق جهت نزلهٔ حار مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته و هم‌وزن فانیذ و برابر فانیذ تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته به مویز منقی لعوق طیار سازند لعوقی که نزله و زکام حار را به‌غایت سودمند است خشخاش سیاه و ... هر کدام دو اوقیه اصل‌السوس مقشر نیم‌کوفته سه اوقیه بهدانه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را غیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده صمغ و کتیرا باریک سائیده لعاب اسپغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا به قوام آید بردارند و پیوسته اندک‌اندک ....سند نزله بند معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران بزرالبنج دم‌الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر حاجت **2–519** تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند پس بگیرند بنفشه بیخ بادیان اصل‌السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفتده دانه اسطوخودوس دو درم زوفای خشک و دو درم زوفای خشک عود غرقی سنبل‌الطیب هر یک یک درم بیخ .... سوسن پرسیاوشان هر یک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار توله این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده با نیم آثار قند سفید آمیخته به قوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یک توله بر نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیزند اطریفل ملین تالیف علوی‌خان نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه و منقی دماغ و آلات سینه از بلغم عناب انجیر زرد هر یک بست دانه اصل‌السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس ایرسا به سفائج فستقی فراسیون هر یک دو نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریز آب خالص بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و عسل سفید مصفی یک‌صد و پنجاه مثقال داخل کرده به قوام آرند بعده پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر هر یک پنج مثقال بادیان انیسون

مصطگی حب بلسان هر یک دو نیم مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام شیرین دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده بع عسل مذکور بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال به آب نیم‌گرم برشعثا معنی برءالساعه است به جهت نزله و زکام و امراض دماغی بارد و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و طنین و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای لثه و بلادت ذهن بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مفص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال مفید و ادمان او بعد انزال مفید و ادمان او بعد انزال امن دهند از مضار او و در قلع حمیات عتیقه و سعال نافع و پادزهر جمیع سموم نسخهٔ شیخ‌الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزرالبنج سفید هر یک بست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل‌الطیب عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال ادویه جدا جدا بکوبند بعده وزن نموده همراه عسل ...اف که سه چند ادویه باشد بسرشند و سه ماه در جو بدارند پس استعمال نمایند و مقدار شربت او نهایت نصف مثقال و اقل او دانگی و قوت او تا پنج سال باقی می‌ماند و در نسخهٔ معمول حکیم علوی‌خان دارچینی زنجبیل هر یک یک مثقال عوض فلفل سیاه است نوع دیگر به نسخهٔ ابوالبرکات که بهترین نسخه‌ها و مجرب است دارفلفل دارچینی جنطیانا سلیخه جند بیدستر هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل پودینهٔ خشک هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل‌الطیب فقاح اوخر زراوند طویل هر یک ده درم فوه اسارون هر یک ده مثقال و نیم افیون یک نیم اوقیه تخم کرفس انیسون بزرالبنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بست و دو نیم مثقال عسل چهار صد و پنجاه مثقال به دستور مقرر مرتب سازند بر شعثا از محمد صادق برای نزله و زکام نافع بود و ممسک و مقوی باه است و دیگر امراض سر را نفع می‌رساند مروارید کهربا بسد سنبل‌الطیب عاقرقرحا خولنجان زنجبیل سلیخه بهمن سفید بهمن سرخ ساذج هندی آملهٔ منقی ورق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوزبوا دارچینی عود بلسان دواله سعد کوفی زعفران هر واحد چهار ماشه بزرالبنج نانخواه هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز گردکان هریک یک دام فلفل چهار ماشه کوفته بیخته به دستور معمول معجون سازند حب نزله که جهت نزله و زکام از مجربات است جند بیدستر زعفران هر یک یک مثقال رب‌السوس دارچینی افیون هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج مثقال بقدر فلفل حب‌ها سازند مقدار شربت دو حب است و .... بقائی وزن رب‌السوس دو مثقال است و در قادری وزن جند بیدستر یک نیم مثقال و دارچینی پنج مثقال نیز مرقوم حب چای ختائی که به طریق قهوه می‌خورند نزلهٔ بارد را نافع است و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند و ریح بلغمی از بدن دور نماید و گرده و پشت را

قوت دهد چای ختائی پودینه خشک هر یک .... توله پوست ترنج شش ماشه در آب شب تر نمایند و صبح سه چهار جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده به قوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه .... کنند و بعد از آن که قریب سرد شدن برسد قرنفل دارچینی هر یک سه ماشه دانهٔ الائچی کلان و خرد مصطگی هر یک یک توله فوفل دمکنی عود غرقی هر یک شش ماشه نمک خالص یک ماشه همه را سائیده داخل کرده و حب‌ها به طریق نور بسته نگه دارند و در گلاب یا آب انداخته به‌طور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند حب مومیائی جهت دفع نزله و زکام و تقویت اعصاب و دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع مرمکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه حسن لبر صمغ عربی عود هندی رب‌السوس هر یک سه ماشه مصطگی خولنجان بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کانی میعهٔ سائله هر یک **3–519** در امراض باردهٔ دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا بسباسه عود صلیب قرنفل هر یک یک توله کچله دو توله اول کچله را در شیر خیسانیده ..... آن را دور کرده به سوهان ریز نموده یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایه کرده بعد از آن ادویه دیگر کوفته بیخته در عرق نانخواه خمیر کرده مقدار نخود .... صبح وشام بقدر مناسب دو حل به عرق اجوائن و عرق صعتر هر یک بقدر مناسب ده توله بنوشند و چون در این حب ادویه مقویه و ممسکه اضافه نموده می‌شود ....یت باه و امساک فائده عظیم دارد و اگر عقیمه بعد از ظهر بخورد بار گیرد حب بلادر برای نزله و جمیع امراض باردهٔ دماغی و اعصابی و رطوبی ....یت حفظ و رفع ریاح و سلس‌البول فائده عظیم دارد و تقویت باه و امساک و رفع عقم از زن و مرد نماید بلدر مغز گردکان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند خوب با هم مخلوط نموده حب‌ها مقدار نخود بندند و از یک حب شروع نمایند و این حب و حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته به قدر برداشت .... بیفزایند و عورتی برای درد پای و ثولول فم رحم استعمال کرد و زائل شد و هرگاه بهمنین شقاقل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مغزیات مانند فندق و مانند آن اضافه نمایند در تقویت باه و امساک و دیگر آثار بی‌عدیل گردد و چون این هر دو حب را به جهت امساک استعمال نمایند در آب کوکنار حب بندند و اگر حب از مغز ... یا ادویه مناسبه استعمال نمایند نیز در تقویت باه و امساک فائده عظیم خواهد کرد و بی‌غائله بود خمیرهٔ خشخاش معمول نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصهٔ آب باران و دو حصهٔ گلاب بخیسانند و بعد چهار پاس به دست مالیده بجوشانند تا به ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر را ....ن شیره گرفته با قند سفید دو سیر به قوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم توله صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران هر یک دو توله سوده بکار برند و زعفران به گلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا نیز آمیزند سعوط که برای امالهٔ نزله از حلق به سوی بینی در انتها بکار آید برگ .... تر

گرفته بر جای بلند در باورچیخانه بیاویزند که خشک شود پس از آن شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هر یک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا ... درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند فلونیای رومی نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید .... ینج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل‌الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون .... یک درم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و به روغن بلسان خوب لت کنند و به عسل کف گرفته سه چند ادویه بسرشند و در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد ....ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده به آب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی و وقو داخل می‌کنند و هر قدر که کهنه شود نافع‌تر باشد ... یای فارسی نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت و دماغ و بدن کند فلفل سفید ...نج هر یک بست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده‌اند زعفران پنج درم سنبل‌الطیب مرمکی عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جند بیدستر ....درم زرنباد و رونج هر یک نیم درم مروارید مشک هر یک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده به عسل کف گرفته سه چند ادویه سازند ..... برداشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی از آن یک درم به آب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث‌الدم و نزف حیض به آب سماق و .... این دوا کهنه گردد جیدتر بود نزله بند از حکیم حاذق‌الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه حضض مکی بزرالبنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطگی در گلاب و سفیدهٔ تخم مرغ سوده بر کاغذی که برابر روپیه باشد به سوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسبانند ناس نزله از .... اکبری تنباکو سورتی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدری ناس بگیرند ناس محسن خانی برای نزله .... حضرت استادی غفرالله‌له دمالاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کشنیز خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند ایضاً منه ....رچونه قدری با هم سوده بر کف مالیده ببویند مادهٔ مجتمعه نزله بارد دفع شود ناس برای نزله از خط بصاحب مرحوم منقول تخم سرس بالچهره .... لوله کایپهل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند ایضاً برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل دوازده عدد قرنفل **520** بست و پنج عدد نکچهکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک باریک سائیده در سایه خشک کنند و باز سائیده پارچه بیز نموده نگاهدارند صبح و شام بکار برند ایضاً از مجربات آن مرحوم مغز پوست رواسن که جیت می‌نامند خشک نموده یک توله مغز تخم سرس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه همه را باریک سائیده سعوط کنند نفوخ نافع نزله و شقیقهٔ مزمن که سدهٔ آن بکشاید تخم هلهل شش ماشه مغز گهونگچی

سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه و شا... یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد نفوخ برای تنقیه دماغ و جاری نمودن آب از بینی دارشیشعان یک دام دوره بندال هفت ماشه زعفران دو سرخ قرنفل دو عدد باریک سائیده بکار برند ایضاً برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد نکچهکنی سه ماشه فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگاهدارند و به عمل آورند ایضاً برای نزله و سردی دماغ نکچهکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران دارچینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یک دام سائیده قدری ناس گیرند ناس علوی‌خانی که در نزله بارد از مجربات است و به کرات و مرات به تجربه رسیده برادهٔ اسرب دارشیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل رواسن صلایه نموده بکار برند ایضاً قوی تر از اول برگ دفلی دارشیشعان فلفل گرد تخم دهن.... عقل بیر مساوی صلایه نموده بکار برند ایضاً گل رواسن سیاه گل یاسمین برگ رواسن برگ کینر تربد سفید زنجبیل عقل بیر هر یک یک توله سائیده به عمل آرند نوع دیگر قوی تر برای نزلهٔ بارد و تنقیه دماغ برادهٔ اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه‌سا شود پس خاکستر پاچک دش.... یک توله در شیر عشر تر نموده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده در اندک روغن گاو تازه بر تابهٔ آهنی بریان کنند و غنچهٔ یاسمین شگفته برگ خرزهره در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل‌الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز سائیده اقوال اطبا سویدی گوید که در نزله بارد بخور و شر.... عود ذرور آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول به روغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نازک آن که در اوائل ربیع ... خشک کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباش قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا بسباسه هر کدام سوده بر مقدم سر و شم نرگس و شم و ذرور عبیژان بر مقدم سر و بخور و شرب عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز در قدری برگ کنار آمیخته در حمام بر سر و داشتن آن تا زمان خضاب .... و بعده شستن و مالش روغن بادام تلخ و کذا روغن تخم و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر هر واحد مجرب من است و از اطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و بخور کبریت و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و شرب و نطول مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویه نزلات چون به آب مرزنجوش یا به روغن غار بسرشند و شم و شرب فرنجمشک و کذا بهار و طبیخ آن و کذا حمام و کذا سنبل‌الطیب و کذا خراما و بخور و شم و ضماد دارشیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضنع عنبر نافع است و شرب طبیخ بیخ اذخر فقاع آن و کذا قرومانا سائیده بع عسل سرشته صبح و شب که مجرب نوشته و کذا قشور مس نه قیراط در علک‌البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریرهٔ نشاسته به شکر و مغز بادام و کنا ... اشق دو درم و کذا بیضه نیم برشت

و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون به شکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات به شراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب به عسل و شراب و کذا حلتیت و طلای عود الفرح به عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خرما و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر و لطوخ داخل بینی به مرمکی تنها و یا به آب فرنجمشک و یا مرزنجوش حل کرده و بخور شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حمام و یا نفط و یا فقرالیهود و یا خولنجان و شم زیره به سرکه سرشته و یا گل بابونه یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و سعوط سنبل‌الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقائق‌النعمان کذا زهرهٔ گرگ که نافع نزلات عظیم است و کذا زهرهٔ غراب به روغن بادام تلخ و ذرور بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و ایر سا و بهار ونیل صباغ گل .... و دماغ شتر پیر خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعهٔ خشک و مازریون و سلیخه و مشک و سنبل‌الطیب و حب بلسان و اظفار لطیب و دارچینی و پودینه ... **521** .... وکذا نمک صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و اشنه هر کدام که باشد باریک سوده و تدهین مقدم سر به روغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته .... در آفتاب دارند و یا روغن بابو و یا زیت و سداب و یا بهار و یا اقحوان معمول به زیت و یا روغن قسط و یا غار و یا تخم ترب و یا خیری و یا گل قندول و یا نسرین و یا هر آنچه از این روغن ها بهم رسد نافع نزلهٔ بارد است و مضمضهٔ طبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلهٔ بارد است و کذا تغذیه کرنب به ماکیان پخته و مالقی و مفیان و ابن ماجه .... که حقنه به طبیخ غاریقون نافع نزلات صعب است و چون غاریقون به ادویه نوازل مخلوط سازند فعل آنها قوی گردد جالینوس گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه .... رو بران تشنگی آب نخورند و صبر کنند و هیچ طعام نخورند و از خواب بازنمانند در یکشبانه روز صحت یابند سعید گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال ...به شکر در روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین او به قرص بنفشه و یا منقوع و شربت بنفشه و ریختن آب گرم بر مقدم سر و انکباب بر بخار آب گرم و شم راجین حاده مثل ....ش و نمام و بخور به عود وند و در حالت طول زمان سیلان سیلان شم انیسون گاه گاه نه متصل و تلطیف غذا و اولاً و دادن نخوداب و در اخیر تیهو نافع است ابن الیاس گوید ...ب زکام رسیدن سردی به سر باشد تسخین سر به خرقه گرم و به کمادات مسخنه و تبخیر بند و نطولات و شموتات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد بسنا پنج درم .... و نیلوفر و اصل‌السوس و پرسیاوشان هر یک سه درم و شکر و ترنجبین هر یک ده درم تلیین نمایند و غذا مزورهٔ بنوماش و نخوداب دهند و انکباب بر حشایش حار مثل مرزنجوش ..... و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری

نشود تبخیر به عنبر جنجلان و قرطاس و مانند آن نمایند انطاکی گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منضج سریع .... و نزولات بارد است و کذا بخور به شکر و کبریت و خوردن آنها و اگر به آرد باقلا به سرکه تر کرده و در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقرقرحا و برگ جوز ....می هر یک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند و کذا نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل و اگر گل حنا یک مثقال به ماءالعسل سه اوقیه بخورند بخورند در دفع نزلات از مجزبات است گیلانی می‌نویسد کهمطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پر سیاوشان و اصل‌السوس و عسل یا فانیذ بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربع طبیخ انجیر و مویز و اصل‌السوس و .... بنفشه و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانیذ بادام و از بقول شلجم و گزرو پیاز جوش کرده و از لحوم گوشت بزغاله و بچه مرغ فربه به کشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان ..... و فانیذ و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکو است و آنچه نزلات بارد را نافع است بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوزبوا سه درم زفت سه درم و از آن اقراص سازند و بر .... ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریرۀ معمول به عسل مفید ....ریس گوید که چون اصداف محرق به سرکه سائیده مابین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و از اسرار است ابن بختیشوع گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود گل نرگس ببویند و هر روز سه لقمه از شهد خلص بخورند و حکیم شریف خان می‌نویسند که بوی نرگس در بعض امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزله بارد آب بسیار گرم بر سر ریزند و هر گاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی‌الفور صحت یابد یا بگیرند خرقۀ کتان و به آتش گرم کرده به ریافوح نهند و هرگاه گرمی او معلوم شود فی‌الحال سائر و بعضی گویند که نزله کهنه را کدامی دوا فایده نمی کند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعده تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین مانع بخار اطریفلات است و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ می‌نماید مواد عاصی نزله را و به قول ایلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف و رب‌السوس .... حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت و او آن است که آنچه از آن نازل شود بارد غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید سر پارچۀ گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آمکه گرمی او به قعر رسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر به شونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببیزند و کذا انیسون و قسط تا از حنک به منخرین منجذب گردد و ماءالعسل و طبیخ زوفا و .... جبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان به اندک فلفل سائیده در

عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در هاون به عسل مصفی حل کرده بلیسند و یا میعهٔ سائله با مثل آن عسل .....می بپزند تا به قوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تجلب و تجفیف ماده کند و همچنین اگر قروماثا به عسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سیلان است .....اول و تربد موصوف به ربالسوس حب ساخته بقدر حاجت بکار برند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آنکه حمام در آخر زکام بسیار نافع است و نقی ... است و قبل آن تمریخ بدن و پایها و مفاصل و ناف و مقعد به روغن گرم نافع است و غذا آب سبوس و حریرهٔ آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قویتر از این زردهٔ بیضه .... به زیت و مریاست و بچهٔ مرغ بریان به زیت و حریرهٔ آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب از حلق **522** فرو بردن نافع زکام بارد است و داشتن فتیلهٔ پتبهٔ کهنه در بینی برای اماله نزله بهسوی بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز سمندر پهل در شیر عورت سائیده نافعترین منقی دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل دو سه نوبت مفتح سدهٔ زکام است و ایلوه و بول و گوند به بول و نشاسته و کتیرا و سپیاریچهالیه هر واحد یک نیم دانگ افیون اجواین خراسانی هر واحد شش سرخ در آب سائیده و بر گردهٔ کاغذ سوزن زده طلا نموده بر هر دو صدغین چسبانیدن مانع نزول نزله است و طلای قرنفل سائیده بر یافوح نافع نزلهٔ بارد است تنویع ور زکام بلغمی که سالمترین اواع زکام است نیز تدبیر مذکورا به عمل آورند و مطبوخ ادویه ملطفه مثل اصلالسوس بنفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن دارچینی چای خطائی بادیان خطائی و مانند آن حسب حاجت دهند و یا اصلالسوس شش ماشه جوشانیده و با شربت اسطوخودوس دو توله یا اسطوخودوس جهار ماشه گل بنفشه پرسیاوشان هر یک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصلالسوس گاوزبان هر یک یک مثقال سپستان مویز منقی هر یک ده عدد نبات یک نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت بلغم بود زرد بیخ بادیان زوفا ی خشک بیخ سوسن فراسیون هر چه مناسب دانند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر بهدانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله به طرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دو توله و یا قوفا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و خلل بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصلالسوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم تر کرده و گلقند حل کرده بنوشند و به قول اهل هند اگر زنجبیل گل دهاوه هر یک از یک نیم ماشه تا سه ماشه و کوکنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هر گاه نیم پاو آب بماند شیرین کرده یا بی شیرینی گرماگرم بنوشند برای زکام بلغمی و دردسر و تپ بلغمی نافع است و تلیین طبیعت به طبیخ زوفا و اصلالسوس و انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و

تغذیه به حبوء مذکور و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب .... شبت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عند عروض سده تبخیر به شکر سرخ و کاغذ و سنبل‌الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی به ایارج و اسطوخودوس نیز مقوی نزلهٔ بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم آست و یا صبر یک درم مصطگی نیم درم رب‌السوس بادیان فانیذ هر یک ثلث درم مقل یکدانگ به آب کرفس حب مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا مثرودیطوس به دوام دهند و بر شفتا بخورند و مداومت اطریفل زمانی و .... ملین و سائر اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل‌السوس مقشر پنج درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بست عدد فانیذ نجری بست درم جلنجبین بست درم خمیرهٔ بنفشه پانزده درم جوشانیده و صاف نمایند مقدار شرب و هفت درم فلوس خیار شنبر در آن مالیده و باز صاف کرده بیاشامند و از گوشت و سائر ذهومات پرهیزند و از غذا و دوا بر حسوهٔ نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و بر این تدبیر مداومن کنند دائم استنشار نمایند و بر شکل محمود خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری نشود اعاده حل طبیعت به ملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل‌الملک شیح قیصوم بنفشه برگ نمام هر واحد کف کبیر سبوس گندم دو کف نمک جریش دو گف اصل‌السوس کوفته یک کف جو نیم کوفته دو کف بجوشانند تا مهرا شود بر آن انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انبوبه بر آفتابه مطبوخ مذکور نهاده بخار او استنشاق نمایند و میعهٔ یابسه و سندروس و شکر سرخ و قرطاس مصری و حرق ثوب سرخ که از اصفهان می‌آورند و کشنیز خشک و عود خام و عسل طرفا جمله بر آتش انداخته دخان او استنشاق کردن نیز مفتح سوده است و هر گاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر به استثناء دائم کنند و از آب انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند و بعد تنقیه اگر دوی و طنین حادث گردد حلوای نشاسته و خشخاش و روغن بادام بر سر گذارند در روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه به گوشت کنند و اندک شراب دهند و اکثر دوی و طنین حادث عقب زکام از غذای محمود زائل می‌شود انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی اولاً انضاج به مثل طبیخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس و صعتر و زوفا و مرزنجوش است بعد از آن تنقیه به ایارج و غذا معذلک رشته به غسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته و چلغوز و عسل کنند پس اگر امر خطیر در سدد باشد به شونیز گرم در خرقهٔ ارزق بسته واجب بود و کذا نانخواه و نمک و جاورس اولاً بعده حمام و اکثار حریره سبوس و بادام و شکر نوشته‌اند و من در آن فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعد خرقه مسخن کثیرالنفع است و هر گاه ماده تحلیل شروع کند حمام و خواب جائز بود و اگر سدد موجود و

شم ناقص بود و آنچه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و اجل آنها در بارد مشک و سندروس و عود و کندر است و آنچه تجربه کرده‌ام در تحلیل زکام بارد که فصل و سن بارد بود و اگر چه در بلاد شمالی باشد این منضج است انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هر واحد نیم اوقیه کوفته در ده چند همه آب بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از آنچه در این سزاوار است انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دخان تخم پیاز و تخم گندنا به موم با میعه یا مصطگی و قسط و خشخاش و سعد بود که اینها مفتح‌اند بعضی متاخرین می‌نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج علوی‌خان هفت هشت روز دهند و یا کم و زیاده تا حصول نضج بعده جهت شربت دماغ **523** .... قوقایا و غاریقون علویخانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله و تربد سفید و ریوند خطائی هر یک نه ماشه برگ سنا یک نیم توله در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیار شنبر .... توله ترنجبین شیرخشت هر یک چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و به جای آب عرق بادرنجبویه و مکوه دهند و وقت دو پهر نخوداب بی‌گوشت و وقت شام نان روه به شوربای سنگخواره و یا بچۀ مرغ خورانند و صبح این تبرید دهند اصل‌السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه اسطوخودوس نه ماشه جوش داده شربت بنفشه و اسطوخودوس هر یک دو توله حرف و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و به همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهترۀ علویخان دهند و در زکام سوداوی که قلیل‌الوقوع و بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سودا به مطبوخ افتیمون و به سفایج و غیره و نوشیدن ماءالشعیر مطبوخ به خشخاش و حریره نشاسته و شکر در روغن بادام و انکباب بر آبی که بنفشه و خطمی و برگ کاهو و خشخاش و کدو پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و بهدانه سه ماشه اصل‌السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شرب طبیخ انجیر و عناب و سپستان و مالش روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سده افتد شکر طبرزد و میعه سندروس سنبل‌الطیب مجموع یکجا کرده بخور نمایند که در زکام سوداوی تفتیح سدۀ منخرین کند و اگر نزلۀ دائمی و قبض و بواسیر و خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده ....ات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده به اطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره به رعایت بواسیر دهند باز گلقند به جای اطریفل و آخر روز برای تسکین و سرفه و قبض لعاب بهدانه عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بعده چای خطائی دو ماشه بادیان خطائی چهار ماشه جوشانیده صاف کرده نبات توله داخل کرده بنوشند بعد از آن دواءالمسک معتدل خورده شیرۀ اصل‌السوس لعاب بهدانه عرق عنب‌الثعلب نبات بنوشند باز گاهی به رعایت نزله و سرفه و یاقوذا و برای قبض اسپغول پاشیده دهند

غذا پلادکم روغن طبری گوید که هر گاه بعد نقا از این علت ....اف در سر و یبس در منخرین یابند به اشیای مرتبه مثل لحوم بزغاله و چوجهٔ مرغ فربه و به جو مقشر و روغن بادام و یا حسوء نشاسته و آرد باقلا و روغن بادام و شکر سفید و آب باقلا به روغن بادام غذا سازند و حلوای میده و شکر که بعد تیاری آن قدری تو دری کوفته و بوزیدان در آن انداخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یکبار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از آن و بعد یک ساعت .... قدری شراب رقیق و سرخ نه بسیار از آن و تا عود قوت ترک جماع مطلقاً نافع انطاکی گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود مع زیلدت اعتنا به انضاج ترطیب کثیر به شرب نخوداب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه به روغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجرب است تکمیل گاه نزله و زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصاً به‌سبب ضعفی که از کثرت جماع بهم رسد در این صورت ادویه مقوی مثل معاجین لبوب و زرغونی به نسخهٔ والد علوی‌خان و تریاق انزله و مفرجات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از همهٔ مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد بر حذر باشند و ایضاً بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کرده باشند اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش ماءاللحم نه توله بنوشند و زردی بیضه مرغ با نبات یا کمی سلیمانی بخورند نافع بود و حریرهٔ معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و بهدانه سه ماشه ماشه بنفشه کشنیز خشک هر یک پنج ماشه دارچینی دو ماشه نبات یک توله جوشانیده به طور قهوه نوشیدن به جهت زکام و ضعف دماغ نافع و کذا حب چای خطائی و حب مومیائی و خمیره خشخاش ....ناری سودمند و اگر بهدانه سه ماشه دارچینی دو ماشه نبات یک توله جوشانیده به طور قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه عنب‌الثعلب .... توله جوشانیده سر به بخار آن دارند و غرغره به آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند به جهت تقویت دماغ و زکام نافع است و هر چه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغع و در صارع .... دماغی مذکور شد حسب حاجت به عمل آورند و بدانند که بعضی مراقیین محرورین را که ضعف معده و دماغ و نوازل دارند گاه به سبب هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و قبض دائمی و بسیاری .... بلغم و رطوبات دهان رنج دهد و گاهی به سبب جودت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ دماغ و گلو و بی‌خوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف دهد پس در صورت اول و یاقوذا به نسخهٔ حکیم علوی خان و به نسخهٔ حکیم احمد موسوی و رب خشخاش مرکب و شربت خشخاش به نسخهٔ علوی خان نافع و اگر با لینت طبع باشد شربت حب‌الآس و شربت فریاد رس و خمیرهٔ خشخاش و تریاق انزله ....اق‌الذرب جمیع نمایند و معجون سمگدان با برشعشعا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با رب خشخاش علوی خانی مخلوط کرده نزله و اسهال حار را مجرب

است و باقی تدبیر نزله مراقیان .... مالیخولیای مراقی اخذ کنند تزییل زکام و نزله که کودکان را عارض شود به سبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس هر چه در علاج زکام در نزلهٔ بارد بزرگان مسطور شد حسب حاجت به ضعه دهند ....به آب گرم تر کرده بر تارک سر طفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده و بیخ زبان به انگشت بمالند یا پر مرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سر طفل به پارچه‌ای ابریشمی بپوشند و به مرضعه و طفل چای خطائی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال فواکه رطب و بارد و حموضات و لبنیات باز دارند و مالقی و ابن واقد گویند که لطوخ ...لیان از لادن محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان است نتن انف یعنی بوی بد برآمدن از بینی و بعضی آن را مرادف به خرانف و بعضی غیر او دانسته‌اند سببش یا تصاعد **524** بخارات عفن از نواحی صدر و ریه و معده به‌سوی حنک است که از آن رائحه دهن و بینی بدبو گردد و یا احتقان خلط ردی در استخوان مشاشی که آن را مصفات گویند و تعفن او در آن و یا تعفن خلط در تمام دماغ یا در مقدم آن یا در آنجا که بینی بدان متصل است و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنابر نزول اخلاط ردیه به‌سوی او و علاج این دشوار است و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه آن طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنن گه اگر در صورت مریض نقصان دریافت گردد سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا نبض ملاحظه نمایند اگر تپ باشد و با آن نیز صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد ور نه اندرون بینی نظر کنند اگر بواسیر و یا قرحه در منفذ بینی یافته شود سبب او و همان باشد و اگر اثر سرفه یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او بخار سینه یا ریه یا معده باشد و اگر این هم نباشد سببش فساد استخوان مصفات باشد علاج اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که از آن بخار برخیزد از مادهٔ عفن نمایند بعده بهر تبدیل رائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند و سنبل‌الطیب و گل سرخ و سعد و عود سائیده نفوخ نمایند و یا فتیله به شراب تر کرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سائیده و قرنفل هر یک سه ماشه سوده بر آن پاشیده بدهند و هر صباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد به مسهل و حب ایارج تنقیه دماغ کنند و به سکنجبین به زوری قوی‌الرائحه کثیرالبزور و کف خردل به چند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل‌الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه در شراب جوشانیده غرغره کنند و پس از آن نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ قصب‌الزریره و گل نسرین و سعد و سنبل‌الطیب مجموع یا آنچه میسر شود و سعوط بهبول شتر و شستن بینی به آن مجرب است و تخلف نمی‌کند و صاحب شفاءالاسقام گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلاخلاف است و قطور زیت و عصارهٔ فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند

عصارۀ پودینه قطور نمایند و ایضاً اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیلۀ زرد اصل‌السوس گل خطمی سفید جوشانیده و نبات داخل کرده برای آنکه از دماغ او بوی بد می‌آید می‌دهند و اگر جوزبوا دارچینی بسباسه قرنفل هر واحد یک درم کوفته بیخته با شهد غلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بوی بد بینی دور کند و اگر هلیلۀ سیاه چهار درم توتیای سبز دو درم قرنفل سیزده عدد فلفل اغبر که از دکن می‌آورند بست و یک عدد کوفته در آب برگ تنبول سائیده و حب بقدر حبه سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو و دارشیشعان و آس و صبر و کافور و مشک همه مفید است و اگر آمله یک سیر سائیده با یک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود در این هنگام باید که تنقیه بدن به حسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و به ادویه مسهله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که در آن صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه به عمل آرند صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هر صبح طبیخ عناب ده عدد آلو بخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورۀ ماش مع مغز بادام و تلیین طبیعت به ماءالفواکه یا مطبوخ او یا نقوع مشمش نمایند و غرغره به سکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادروج سوده بدهند و هر صبح بینی به آب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مر صاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند طبری گوید که به جز که از رطوبت متعفن و متسکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل باشد استفراغ عام به مطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر به دوائی که در آن صبر و مصطکی بود باید کرد و تنقیه معده حسب مزاج او و ضد فساد نمایند و دائم استنشار کنند بعده به عصاره پودینۀ نهری یک جزو شراب کهنه قابض پنج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یک جزو زاج کرمانی یک جزو خردل سفید نیم جزو باریک سائیده به دفعات استنشاق نمایند حتی که عظم .... مذکور پاک گردد بعده سنبل‌الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو سائیده به شراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده به آب انار مستخرج مع قشر و شحم او..... و خشک کنند و به دفعات کثیر همین عمل نمایند تا آنکه طعم دوا ترش مائل به تلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز به این دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال این در چشم هیجان و رمد حادث شود این علاج ترک نموده به معالجۀ رمد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت .... و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخر امر صعب گردد نظر کنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو و ش.... یک جزو و اذان‌الفار یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او به حد قلت و اجزای میانه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عق.... بعده به

قدر دو درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد بعده سنبل‌الطیب یک درم و قرنفل یک ...... در آفتاب دارند و بعد خشک شدن سائیده دربینی دمند و در آن اسراف ننمایند که اکثر رعاف می‌آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ برآید .... **525** و افراط کند قطع او نمایند بدانچه حبس رعاف می‌کنند و باز معاودت به علاج او نمایند و این ابلغ دوائی است که در این مرض استعمال نمایند ثم کلامه بعضی ....ن می‌نویسند که عنبر و زعفران به آب نعناع سعوط کردن مجرب است و یاسمین بهر طوری که استعمال نمایند مجرب است و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم .... و ثلث درم دمو یعنی ریشهٔ دالان یک درم و ثلث درم ست در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مر و سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و به روغن نرگس و روغن بنفشه سعوط کردن مجرب و کذلک خردل برگ پودینه تازه سائیده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل‌الطیب پودینه در بینی ....دن و یا قشاذ کندر ربع جزو و قشور نحاس شب یمانی زعفران هر یک جزوی باریک سائیده قدری از آن در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل‌الطیب گل سرخ قرنفل به آب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از آنکه بینی را به شراب شسته باشند و یا مرمکی پوست انار ترش هر یک دو درم قصب‌الزریره .... هر یک یک درم و نیم زاج قرنفل هر یک یک درم فتیله را به شراب تر کرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته ..... انداخنه در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته به روغن بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه و غیره گویند که قطور ....لبلاب به روغن گل یا عسل آمیخته و کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مر صافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن ....ین و کذا آب برگ یاسمین و کذا بواشادر و شب به سرکه و کذا بول ابل که دوائی است و از مکه معظمه می‌آورند سائیده به روغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه نمایند و نفوخ شب و مر هر واحد چهار درم قلقطار و مازو هر واحد یک درم بعد شستن بینی به شراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ ....یون در داخل بینی و کذا میعهٔ سائله چهر درم حماما یک نیم درم و شرب دارشیشعان هر واحد مفید نتن انف است و اگر قصب‌الزریره و بزر نسرین و بزر ورد و قرنفل ...هر یک درم مازو و مر هر یک نیم درم مشک یک حبه کوفته بیخته به فتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکلمهٔ هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و چهر سوده ناس ....رند و در علاج الغربا مسطور است که آب کدوی تلخ یک دو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک به آب تر کرده در شبنم نگاه دارند و صبح یک قطره بچکانند نافع رفع بد بوی بینی است شیخ می فرماید که بعد تنقیه معده و دماغ ادویه موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات و غیره استعمال نمایند اما در فتائل ....ملهٔ این مرض بهتر آن است که قبل از

آن بینی را به شراب بشویند بعده استعمال نمایند و منجمله فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیا است که به عسل مرتب سازند یا از حماما و گل سرخ به روغن ناردین و دیگر فتائل بسیارند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب‌الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری نمک ....ع با مفر و به حسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیلهٔ مبلول به مثلث رقیق که بر آن ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی ....شیده باشند و همچنین برگ مورد و قصب‌الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هر واحد یک درم مر و مازو هر واحد نیم درم مشک کافور هر یک چهار حبه قلیمیا نمک اندرانی هر واحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله به عسل تر کرده بر آن پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط به عصارهٔ پودینه است و افضل سعوطات و انفع آنها بول خر است ....ن تخلف نمی‌کند و از مجربات جیده آن است که قرص اندرو خوردن که در تریاق می‌افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دارشیشعان به شراب ....انی خیلی جید است چند روز بذان استنشاق نمایند و از لطوخات این است که باطن بینی را به قلقطار تلطخ نمایند و ایضاً برگ یاسمین بسایند پس در آب سوده ...بینی طلا کنند و لطوخ دوای قریطن استعمال نمایند و آن این است که مرمکی چهاردرم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هر واحد یک درم و سدس درم ....سل بسرشند و از نفوخات فوتنج تنها باریک سوده به وزن یک دانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان در بینی نفوخ سازند و از نشوقات آنچه مجرب است دارشیشعان به آب یا به شراب پخته چند روز استعمال نمایند و آنچه به تجربه رسیده در علاج او دغاصةً چون در دماغ بر مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغ است به همین یافوخ و ایسرا و مقابل اذنین مائل به صدغین و یا داغ بر وسط سر طبری گوید که اگر علت به حوالی عظم نافذ شود عفونت در آنجا پیدا کند پس فلدفیون در عسل حل کرده به فتیله آلوده در بینی گذارند بعد از آنکه قدری روغن گل سعوط کنند و رعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم شود و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گذم شود به شیر دختران و به روغن گل و روغن بنفشه و ماءالقرع و امثال آن آنچه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند و اگر مزاج بدن او نیز حدت پذیرد و مداوای او نمایند تا آنکه تسکین یابد و بخر که به سبب بواسیر انف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد **526** **اورام و بثور بینی** گاه در این موضع آماس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضلهٔ بلغمی یا سوداوی و اندرون بینی برآید و از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده مابقی غلیظ و متحجر گردد و حتی که به صورت ثالیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضاً از مریض بپرسند که با ثقل و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از هر دو مضرت در صوت افتد علاج در حار فصد سررو یا رگ بینی کشایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و اگر

حاجت بود زلو بچسبانند و تنقیه به مسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمر هندی آب آلو بخارا آب انارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مامیثا صندلین حضض مکی به گلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی در بوش دربندی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می‌نمایند و فتیلهٔ لته در سرکه کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک در سرکه می‌آمیزند چون خشک شود به روغن کدو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا به کشنیز و حی‌العالم و در بارد به صبر نافع بود و طلای سرکهٔ انگوری و روغن گل و کذا مرداسنگ تنها و یا مرداسنگ رسوت حبر به آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی است و فصد سررو به سرعت و ضماد مغز تخم تربوز به گلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول است و صندل سرخ به آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج به آب حی‌العالم یا شربت نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی به صندل و گلاب و آشامیدن آب آلو به شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزورهٔ بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرد و مطفی نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسب است و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سررو و یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت به گلاب سائیده و گاهی جدوار عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر بثور بینی مع صداع و رعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیرهٔ تخم کاهو و کشنیز خشک به شربت بنفشه بدهند و به آب کشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیرهٔ کشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی به گلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز به گلاب سوده اندرون بینی طلا کنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علوی خان این است که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم‌الاخوین سفیداب قلعی مغسول گل ارمنی به روغن گل سائیده طلا نمایند و اگر تجفیف بثور منظور باشد مغز تخم‌ها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیر مادهٔ گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم گل ارمنی دو درم به گلاب و سرکهٔ انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خارش نیز باشد شیرهٔ عناب لعاب بهدانه عرق شاهتره شربت بنفشه بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک یک ماشه در آب حل کرده ضماد نمایند و در بثرهٔ سخت که از فضلهٔ غلیظ بلغمی یا سوداوی بهم‌رسد بعد تنقیه دماغ حسب ماده بهر تلیین موم روغن بر آن نهند و عقب او به آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوزالسر و محلل ورم صلب بینی است و ایضاً اول فصد باسلیق کنند بعده جهت

اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علویخانی دهند و یا ماء الجبن به حب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود یمبضع شرط زنند و یا ران و یا حوالی او زلو بچسبانند و مرهم زنگار نهند تا آنکه به تمامه فانی شود پس برای اندمال مرهم سفیداب گذارند و طبری گوید که در بثره صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه به این حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هر واحد یک درم افسنتین یک نیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هر یک ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یک دانگ کوفته بیخته به آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حب‌ها و دو مثقال به آب نیمگرم بخورند و در مدت ده روز دو بار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد به مفیختج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفالین کنند بعد از آن علاج مذکوره بهر تلیین و غیره به عمل آرند و بدانند که هر گاه مادۀ ورم یا بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مرو و تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان و حلبه و .... پخته ضماد نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید به روغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ به گلاب و قدری سرکه سوده داخل نمایند در صلایه خوب حل کرده گذارند و ایضاً مازو هلیله زرد به روغن گل یا روغن بنفشه سائیده طلا کردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم است و بالجمله هر چه در قر.... **527** ..اید حسب حاجت بکار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر به ناصور مؤدی می‌گردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیرالانف خواهد آمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در پره بینی ... بر آید و سوزش می‌کند و به‌سبب آن تپ شدید عارض می‌گردد و آن را آهوه می‌نامند اگر زود علاج او نکنند میکشد و علاجش آنست که روغن زرد و نمک آمیخته در پره بینی مالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل می‌کند و نکچهکنی فلقمویه هر یک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک سائیده در بینی دمند تا عطسه متواتر آیدو مرض آهوه دفع شود قروح انف و ناصور آن بدانکه قرحه جراحت است که ریم کند و مبداء تولد او در اینجا یا نفس بینی است چنانچه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنانچه از بخارات حاده یا ردیه که از بدن به‌سوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد از آن قرحه گردد و گاهی قرحۀ رطب از رطوبات فاسده اکاله که از دماغ به‌سوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحۀ یابس از اخلاط محترقه افتد و شیخ می‌فرماید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حلوه قروح منتقه عفنه و یا خشک‌ریشه و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا می‌شوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحۀ یابس و قرحۀ رطب ساذج و قرحۀ رطب منتن و قرحۀ بثرۀ کوچک است و چون قرحه مزمن شود و ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونوس نامند طریق تشخیص اقسام

مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشک‌ریشه در بینی منجمد می‌شود و قشر خشک جدا می‌گردد یا ریم بر می‌آید اگر خشک‌ریشه گوید قرحه یابس باشد و مادهٔ آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشک‌ریشه برنیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ به‌سوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حادهٔ عفنه بود و اگر از عرصهٔ دراز بیان کند سببش عفونت ماده به طول مدت بود و اگر قرحه کوچک به صورت بثور متقرحه بود قرحه بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هر واحد اگر خشکی در مجاری قوی و تلهب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب افرنجینا و انواع نار فارسی پیدا شود و اصعب قرحه داخلی و عفن بود شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضوی‌است رطب‌تر از گوش و زیاده‌تر از ادویه مجففهقروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج به اشیا در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج به دوا در اول حدود تجفیف است بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد به استفراغ و جذب او به سوی ناحیهٔ دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد از آن فصد منخرین تا فضول متوجه به سوی او قبول نکند پس ابتدا به فصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل‌الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد بعده به استعمال حبوب به ایارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر انف دار بیان در قروح قویه انف نیز نافع است و هرگاه به لعابات و مانند آن بپزند حتی که نرم گردد و به جمیع قروح خفیفهٔ آن صلاحیت بخشد **علاج قرحه یابس** که کثیرالوقوع است تنقیه سوداوی احتراقی نمایند به دستوریکه در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و روغن کدو یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را به آب گرم بشویند و به مرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن شربت و روغن بادام و مغز ساق گاو هر کدام یک جزو موم و مغز را در روغن ها بگدازند و اندک لعاب بهدانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی در این نسخه می‌افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می‌نمایند و مرهم حب السفرجل در این باب همواره معمول است و قیروطی از مغز ساق گاو یک جزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی به دستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی به موم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط به لعاب بهدانه نیز مفید و اگر یبس خشک‌ریشه به شدت باشد کتیرا باریک سوده به لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود و بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و با هم

بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی پنهی که مشابه جفت پا می‌باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض مکی سوده به گلاب و آب خرفه و قدری روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشک‌ریشه را نافع و عسل به سرکه آمیخته در فتیله آلوده نهادن خشک‌ریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است **528** و یک نسخهٔ مفید خشک‌ریشه بینی در تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته‌اند که در قرحهٔ یابسه اول فصد باسلیق کنند و به فاصلهٔ سه چهار روز رگ قیفال زنند و بعد هفته ماءالجبن به شربت شاهترهٔ مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود و بعده شیر زنان یا بز یا خر از پستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پزوبه و خشخاش و کاهو و مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم بکار برند روغن بنفشه روغن گل هر یک یک نیم توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هر یک هفت ماشه مرداسنگ مغسول نه ماشه به دستور مرهم بسازند و بهتر آن است که پیه بز تازه را به دست نرم کرده بر آن طلا کنند وقت شب و صبح به لعاب اسپغول و یادیگر بز در لعابیه بشویند و به روغن گل فقط چرب سازند و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله لعاب اسپغول روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هر یک سه ماشه کتیرا دو ماشه به دستور مرهم سازند و این قوی‌تر است حکاکهٔ اسرب و هلیلهٔ زرد هر یک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل هر یک یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آن را به دست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و به دیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف گفته اند در اینجا بکار برند که مفیدست گیلانی گوید که این دوا نافع است بگیرند موم و روغن گل بادی سفیداب ارزیز و مرداسنگ آمیزند و ایضاً هلیلهٔ زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل کرده طلا نمایند و ایضاً سفیداب ارزیز دو درم مرداسنگ یک درم روغن گل یک اوقیه موم دو درم موم را در روغن گداخته ادویه آمیخته حل کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است و لاسیما آنچه مائل به یبس مزاج باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی‌الاندمال که مادهٔ آن خالی از خبث و رداءت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل است صفت آن بگیرند بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد و بعده لعاب بهدانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال و موم سفید نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ می‌فرماید که در قروح یابسه معالجه کنند به مسمخ مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو در همچند روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نزد من بهتر از آن روغن گل است خصوصاً که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضاً مسوح روغنبنفشههمع کتیرا و قدری لعاب

فتیله در قیروطی زوفای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ابل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده مفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر پیه ابل است و ایضاً موم و روغن گداخته هلیلهٔ زرد و یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی بعد فصد سررو و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاءالاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تسکین انجرهٔ حاره و منع او از صعود به مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزرقطونا به شکر یا کشنیز خشک به شکر بعد طعام مناسب و گاهی محتاج گردد به فصد سررو و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و به استفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیرالانصباب به‌سوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات علاج قرحهٔ رطب بعد فصد سررو و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ به مسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین بزوری و یا سنبل‌الطیب و سعد و قرنفل در گلاب جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ به روغن گل سوده بمالند و سفیداب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی در روغن گل سائیده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و مر یک درم و سفیده قلعی و موم هر یک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده به آب آن قرحه را بشویند قطور آب سلق تنها و با زهرهٔ کلنگ و کذا فتیله به آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی است و اگر حضض مکی مرداسنگ به آب و یا گلاب ... اندرون بینی ضماد نمایند برای پختگی بینی نافع بود و در تکلمهٔ هندی در این نسخه صبر هم داخل است و یا مازو پوست هلیلهٔ زرد با چربی مرغ و یا روغن گل نمایند و در قروح انف که مسمی به حلوا است به جهت بودن مادهٔ آن در اوائل شیرین غیر شدیدالردائت که نه حریف باشد و نه مالح و آن را قروح شهدیه و ش.... و شیر نبمیه نیز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و به قول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا به موم و پیه ماکیان کفایت مند و قوی‌تر از آن مرهم سفیدهٔ ... **52**اصل‌السوس ...ت و خصوصاً مخلوط به لعاب بهدانه و اگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه در آن داخل کنند وگاهی خبث فضه تنها به روغن آس فائده می‌کند و هر گاه مرض اندک ...رت کند این مرهم این استعمال نمایند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه وقیه خبث‌الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه از آن مرهم سازند روغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هر گاه علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرهم به این طور سازند مردا سنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب دو درم به روغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخهٔ جرجانی و ایلاقی شب هم‌وزن مرداسنگ است و سداب دو درم و سرکه مطروح و قوی‌تر از آن این است زاج سیاه و گلقند و مر هر واحد هفت جزو و قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هر واحد چهار جزو کندر

یک نیم جزو کوفته بیخته در سرکه یک رطل و هشت اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که به قوام عسل آید از آن لطوخ نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزو در این نسخه درم است **علاج قرحهٔ منتن و کهن** که بطول مدت یا از رطوبت منتنه به عفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود و فصد و حجامت نمایند و به تدبیر مبرد پردازند و آشامیدن مطبوخ عناب به شکر و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تنقیه به مطبوخ فواکهٔ حب بنفشه نیز مفید است بعده استنشاق روغن گل مضروب به آب حی العالم یا روغن نیلوفر به قدری گلاب بزید بینی و جبهه به ضماد صندلین و شیاف مامیثا و حضض و بوش و گلاب و آب خرفه یا آب حی‌العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار بنوشانند و به سویق جو و شکر و یا سرکه به زیت و مزورهٔ آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط به بعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن عفص و یا صبر به آب بارتنگ حل کرده و یا عصاره سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف مادهٔ حار تحلیل شود و کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تجفیف خربق سفید و حرف مساوی باریک سائیده در بینی دمند و بعده بسرکهٔ انگوری قرحه را بشویند و مرمکی را باریک سائیده نفوخ نمایند تا آنکه از چرک پاک شود پس ادویه مجففه استعمال کنند و سعوط به عصارهٔ ایرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و یا آس سوده مطبوخ به شراب کهنه و یا زرنیخ سرخ مع شحم یا زنگار مع سرکه و عسل در بینی گذارند و گویند که در قرحهٔ کهنه مرهم ابیض به اضافهٔ عسل و سرکه نافع است و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرمکی هر یک توله زراوند اقلیمیای نقره هر یک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهار و نیم ماشه کرنازج گلنار هر یک نه ماشه بورهٔ ارمنی چهار ونیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هر یک شش ماشه اسرب سوخته کندر هر یک نه ماشه همه را نرم کوفته به سرکه بسایند تا به قوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه و حبس خون بینی نماید و چرایته دو ماشه قرنفل سنبل‌الطیب گل نسرین هر یک سه ماشه صبر مر مازو هر یک یک ماشه مشک کافور هر یک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلودهدر بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف است و یا سعد مازو زعفران کوفته بیخته پیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند و بعد از آنکه بینی را به آب صابون شسته باشند بکار برند که مجرب است و بقول مسیحی ادویه مصلح عروق ردیهٔ انف مجفف و منقی اند مثل پودینه که عصارهٔ او در بینی چکانند یا خشک کرده اندر آن بدمند و یا بگیرند شب دو جزو زرنیخ سرخ چهار جزو مازو یک جزو روسختج یک جزو در بینی دمند بعد شستن او به شراب ریحانی و در نسخهٔ دیگر مر دو درم عوض روسختج است و قویتر از آن این است که قلقلدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی سائیده و فتیله در سرکه تر کرده در این دوا گردانیده در بینی نهند و ایضاً برای قروح منتنه زاج قلقطار مر شب یمانی مازو توبال مس زراوند مدحرج هر واحد یک

جزو کندر ثلث جمیع آن اجزا پس سه اوقیه از آن در یک رطل آب بپزند تا به قوام عسل آید و به طریق فتیله در بینی داخل کنند و جالینوس گوید که چون فادز هربا قدری فلفل در آب خالص باریک بسایند و به مرات طلانمایند بعد یاس صحت بخشد و گویند که این بارها به تجربه رسیده و ایضاً سعوط زنگار بعد پر کردن دهن به آب برای قروح خبیثه و نتن انف مجرب اگر آب انار ترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحهٔ کهنه انف مجرب است و چون انار ترش کوفته آب جدا کرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته به آب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است و عصارهٔ جوزالسر و تازه نیز نافع خونوس است و ایضاً مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هر واحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هر یک یک جزو باریک سائیده به مسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی رامجرب است شیخ می‌فرماید قروحی که به سوی او مادهٔ حریفه باردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و اسهال در آن لابد است و بس است که احتیاج اسهال به ایارجات کبار افتد و واجب است که مدام او را به نطرون و صابون و خصوصاً صابون **530** قسطنطنیه بشویند بعده ادویه شدیدالتجفیف استعمال نمایند و از این قبیل است که بگیرند قشور مس و قلقدیس و زرنیخ سرخ و خربق و سائیده در زهرهٔ نر گاو تر کنند و چند روز در آن خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی در آن حماماً و مرو پودینه و فراسیون زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده می‌شود و دوای روفس مجرب‌است و آن این است که سعد و شب یمانی و مازو و مرمکی و زعفران و زرنیخ مساوی بگیرند و به طریق نفوخ استعمال کنند و قروح شدیدالوجع را علاج کنند با سرب محق مغسول و اسفیدج و مرداسنج و به روغن گل و موم از آن مرهم سازند و قروح بثریه را علاج به مرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره به این مرهم کنند سفیداب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه به شراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه این است که بگیرند آب انار ترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندرو خوردن نیز علاج او می‌کنند گاهی مخلوط به شراب و گاهی به سرکه و گاهی به سرکه و آب به حسب مشاهده حال و از مراهم جیدهٔ مشترک‌النفع به اکثر اقسام این است که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را با هم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب است و عصارهٔ چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع است و انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه مواد به فصد در رطبین و تنقیه باقی مطلقاً به بخور مثل کبریت و زرنیخ در رطبین و ریختن روغن‌ها اندر بینی در یابسین و نفخ چیزیکه مجفف و مذمل باشد مثل زنگار به روغن بنفشه و موم قیروطی ساخته باید کرد و بدانند که قرحهٔ انف را حکمای هند پنیس نامند و از اجمود به

آبرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی سرمه سا نموده ناس گرفتن و هادی دارچینی جا و تری لونگبه وزن برابر سائیده در شهد دو چندان آمیخته هر روز نه ماشه خوردن مفید نوشته‌اند و ایضاً زنجبیل دارفلفل دانهٔ الایچی خرد هر واحد یک درم قند سیاه کهنه بست و چهار درم کوفته حبها بندند و به قدر ده ماشه وقت شب می‌خورده باشند **بواسیر انف و اربیان** سرطان بواسیر انف لحم زائد است که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی‌درد و بدون سیلان رطوبت و مادهٔ این بلغمی است و علاج این سهل است دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و مادهٔ این دموی بود سوم تیره صلب و مادهٔ این سوداوی است و گاهی این شدیدالصلابه با درد شدید بود خصوصاً اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب است لاسیما هرگاه زرداب بدبو از آن سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطانی پدید آید و شکل بینی فاسد کند و به سبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره‌رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم‌الحجم شبیه به بواسیر انف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زرداب و رطوبت از وی سائل شود و این ورم را کثیرالارجل و بسفایج نیز نامند از جهت مشابهت به ماهی روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پای‌های باریک و گاه باشد که این ورم به سرطانیت گراید و سخت شود و درد کم گردد و رگ‌های آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن پلک‌ها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هر سه علت چنان کنند گه به میل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم صلب به شکل ثولول بود و از پس امراض س.... و نوازل پدید آید بواسیر باشد و اگر باوجود نرمی ورم عظیم‌الحجم بود و رگ‌های سرخ و ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعده صفای بینی پیدا شود و در اکثر به غیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتدا کند پس زیادتی پذیرد و در کام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و مطلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آن را علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی است در عروق داخل بینی و سبب اربیان مادهٔ ردی مائل به بلغمیت و سبب سرطان سودای محرق است علاج بواسیر انف فصد سررو کنند و زلو بچسبانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد از آن به مسهل بارد و حب هلیله تنقیه نمایند و گاهی .... فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ به‌عرق شاهتره جوشانیده نبات داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می‌نمایند و به قول صاحب ترویح دحادی بعد از فصد .... قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزورهٔ ماش با شیرهٔ بادام شیرین بعده مسهل به مطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و به حب ایارج و گاهی **531** ....من مع ورم و درگوش و چشم و سیلان آب کثیر از

بینی بعد فصد سررو تبرید شیرۀ عناب شیرۀ کشنیز خشک شیرۀ کاهو عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشه ...اه منضج و مسهل و حب ایارج می‌دهند و شیاف مامیثا رسوت صندل سرخ حضض مکی به آب کشنیز سبز ضماد می‌نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویه خفیفه و در مزمن ادویه حادۀ قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه به‌قول شیخ فتیله معمول از پوست انار است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و از آن فتیلۀ دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب است لیکن نفع او بد بر ظاهر می‌شود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرمکی نیز داخل می‌کنند و فتیله به سرکه تر کرده و به دوا آلوده می‌نهند و یا فتیله به شحم حنظل و یا از جوزالسر و مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه تر کرده تنها و یا بعد تر کردن آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده بر آن پاشیده و یا از عقید آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله به عسل و گل‌سرخ در روزی چند بار به تکراربکار برند و یا نفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه سائیده خشک کرده به‌عمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن را در ظرف مسی اندک بجوشانند و در همان ظرف نگاهدارند و ثفل او را خشک نموده باریک بسایند و به آب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی‌مشقت قطع کند و مثل ادویه حادۀ دیگر از لذع و وجع و ورم خالی‌است و اگر اندک زنگار و نوشادر در آن اضافه کنند به‌غایت قوی‌الاثر گردد و مجرب‌است و جرجانی و ایلاقی گویند که آب او مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یک روز نهند و روز دیگر ثفل او جدا کنند و باریک بسایند و از آن شیاف سازند و به آب مذکور تر کرده در بینی نهند و بعضی گویند شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبیخ قدری نوشادر اندازند قوی‌تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انار ترش ...وبند و در آب انار دانه بپزند و به‌قول مسیحی پوست انار ترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انار ترش و اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات شب بدارند و یا توبال مس سائیده به شراب سرشته داخل بینی لطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه سائیده در بینی صبح و شام گذارند نی بواسیر انف را دور می‌کند و گویند که آب لوف و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب گشنبز سبز نافع بواسیر انف است و کذا قلقند به عسل و یا قاقلی ماده در بینی ...داشتن و منجمله ادویه حاده قویه این است که زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده به فتیله آغشته در بینی نهند و اگر قویتر خواهندحب‌السلاطین چهار جزو زنگار دو چند ....را خوب سائیده بر آن موضع بچسبانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول است و اشخار و آهک را در آب سائیده ضماد کردن نیز بسیار فائده می‌کند و ... فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه به حب ایارج زنگار و اشنان و مرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقۀ

کتان با سرکه آلوده در ادویه مذکوره بگردانند و .... گذارند معمول صاحب خلاصه شفاءالاسقام و غیره است و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده به شهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت و شیرینی ....یر نمایند نیز مجرب بعضی به احباست و یا به قول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هر واحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار هر واحد نیم جزو خربق سیاه ربع جزو سائیده فتیله خرقۀ کتان به شراب تر کرده به این دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس و مر هر یک چهار درم قلقطار سه درم شب یمانی مازو .... مس زراوند مدحرج هر یک دو نیم درم کندر چهار دانگ سرکه صد درم زهرۀ نر گاو و حماما و مرمکی و پودینه و فراسیون هر واحد چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم سائیده .... استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یک درم شب مازو قشور نحاس هر واحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار هر واحد هفت درم سرکه ...سط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا به قوام عسل آید بطور فتیله به‌عمل آرند و شب یمانی مر مس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی آمیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا به آب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن به غایت مجرب نوشته و اگر فتیله به آب انار ترش یا سرکۀ انگوری پودینه یا شراب انگوری تر کنند و این داروها بر آن پاشیده در بینی نهند نافع‌تر باشد و اگر فائده نشود فتیله به میاه مذکوره تر کرده قلقدیس و قلقطار مازو زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده بر آن پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آن است که بعد شرط با خراشیدن موضع این ادویه اکتحال نمایند و چون پوست انار ترش چهار درم قلقدیس سه درم زرنیخ زر و خربق سیاه قلقطار هر یک دو درم کوفته بیخته بکار برند نیز گوشت فزونی **532** بینی را ببرد و توبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آمیخته در بینی نهند که کار آهن می‌کند و انطاکی گوید که آنچه مجرب است این است که شب و ق...... و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار سائیده و با قدری سرکه و عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر .... حادۀ اکاله چون فلدفیون و دیک بر دیک هم مفید بود و اگر از این تدابیر زائل نشود و قطع نمایند و اگر بعد قطع چیزی از گوشت زائد باقی باشد ادویه اکاله .... رصاص یا اصل مجوف پر مرغ که پارچه بر آن پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا مابقی را بخورد پس به مرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که .... تنقیه استعمال ادویه حاده و دستکاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض است و به قول شیخ هر گاه ارادۀ علاج به ادویه حاده باشد یک روز پیش ..... از آن گوشت زائد را به خرقه خشن دلک نمایند بعد از آن به این ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سوز بینی به این ادویه نمایند باید که اول .... یا زفت رطب به اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی

احتیاج کسر قوت آن افتد و آنچه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لاعلاج است علاج اربیان و سرطان در اربیان بعد از فصد سررو و حجامت و تنقیه به مسهل و حب ایارج یا مطبوخ علوی خان و حب قوقایای ایشان فتیله کرباس به مرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شاخۀ دم‌الاخوین انزروت مرداسنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضاً لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل به مرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات حضض مرمکیی زوفای رطب و روی زیت مرداسنگ به لعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم شود بر آن زلو چسبانند یا به مبطبع شرط زنند و خون بر آرند و صاحب ترویج گوید که جلاب از گاوزبان و بادرنجبویه و اصل‌السوس به شکر دهند و بعد نضج تنقیه دماغ به ایارجات و طلا به مر و عکر زیت و مردا سنگ به بعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق به عمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر به حب ایارج پس غرغره به عاقرقرحا و مویزج و کف خردل و رب عنب و مانند آن است و پرهیز از جمیع اغذیۀ غلیظۀ مبخره به سوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر بر حال خود باقی باشد بدانچه مذکور گردد و علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد به چیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز مابقی تحلیل گردد و در آن ایام به دوای محلل مثل مر و حضض ضماد نمایند و آنچه بر حال خود باقی ماند مر صافی نیم درم انزروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم عکر زیت نیم درم مرداسنگ یک درم باریک سائیده لعاب اسپغول و لعاب حلبه بر آورده مع عکر زیت بجوشانند هر گاه غلیظ گردد ادویه مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آنکه ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ به عمل آورند و خون سیاه عکر از آن خارج شد پس آن بی‌شک صحت یابدو اگر خون سائل از آن رقیق سرخ باشد از داخل و خارج بر آن زلو چسبانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض واجب است که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذر کند پس اگر ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم گردد و بر غلظ و حساوت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثا که آن عروقی است که بدان صوف می‌شویند یک درم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریر ببیزند پس داخل منخرین سرکه مالیده بر آن این دوای خشک طلا نمایند و همچنین به دفعات متوالیه عمل نمایند تا آنکه ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او به این مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مردا سنگ ده درم مرداسنگ را باریک سائیده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه بر آن چکانند وصل کنند و هر قدر که سرکه را نشف کند بر آن چکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آنکه سفید گردد یا قریب به سفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم

اوفق اشیا است برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید به این مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و از آن قیروطی بسازند و هنوز بر آتش باشد که قدری سفیداب قلعی بر آن اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد بر آن اندازند و حل کنند تا چرک او خارج شود و مجتمع گردد بعده آب از آن دور کرده قدری سفیدی رقیق بیضه اندازند و حل کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مدۀ که از آن سائل می‌شود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار و اندکی کندر زیاده کنند و اگر به حدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ مانند و در غضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ می‌فرماید که در اربیان **533** بهتر آن است که به دستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منجمله ادویه قروح انف استعمال کنند و مثل نفوخ شب یمانی و مر یک یک جزو و قلقطار و مازو هر یک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن به‌عمل آرند و مختار جالینوس این است که آب انارین مع قشر و شحم آنها کوفته بگیرند و اندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و به آب های مذکوره تسقیه دهند بقدر لائق او بعده از او شیاف دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در این وقت بینی و کام را به عصارۀ مذکور طلا نمایند و بر این تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آن است که الم زیاده نمی‌کند و بس است که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می‌نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انار ترش را زیاده کنند و اگر کثیرالرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار در آن زیاده کرده‌اند و عمل او قویتر می‌گردد و جمله ادویه حاده و اکاله که در به آب بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هر گاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آنکه ورم ساکن شود و به قیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد از آن اعادۀ دوای حاد کنند و همواره به این نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده‌اند که هر گاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و در آن صوف تر کرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوزالسر و همین منفعت دارد و آنچه مجرب است این است که زاج سبز مثل سرمه سائیده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اربیان از ادویه حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد است تا که غلیظ گردد و سرد کرده از آن در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف به فتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ مر و مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا فداج و زرنیخ و نوره و قلی به سرکه تند چند روز در آفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته به فتیله آلوده و کذا عسل به سرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر شب به سرکه تند جمع کرده در

آفتاب خشک نموده باریک سائیده به دهن آب پر کرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هر واحد گوشت زائد و اربیان را برد و در سرطان به علاج ادویه حاده و قطع به آهن اصلا تعرض نکنند و مدام بر آن قیروطی نهند و فصد و تنقیه عام بدان از سودا به معجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ماءالجبن و حب لاجورد در هر هفته دو سه بار همسیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ به ادویه که در آن صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احتمال نماید تنقیه سر به ایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیه غلیظه و مولد سودا نمایند و دربعضی اوقات غرغره به اشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنۀ لینه را ستوده‌اند و باقی تدابیر آنچه در سرطان مطلق گفته خواهد شد به عمل آرند عطاس یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر است به استعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن به سبب تولد ریح بخاری ....اع از آن خلط و یا به سبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا به سبب موذی دیگر لاذع آلات شم خواه از خارج و خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان بوی‌های حار حاد مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند اینها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه از آن و انحلال ریح از آن رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ماتحت و یا امتلای دماغ از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیۀ مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند ..... همان باشد و الا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی است مر دماغ را همچون سرفه .... و سینه را که جون بر جرم آنها موذی وارد گردد هر یک از آنها متحرک می‌گردد به حرکت عطاسیه و سعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام به سبب ....ت مانع نضج دوم در ابتدای تپ‌ها که به‌سبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ راممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او به سبب حرکت گرم شود و ماده را بخود کشد ....م در آنجا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آنجا که در سر بخار .... یا ماده اندک باشد اگر چه پخته نباشد که گرانی سر دور نماید دوم آنجا که که در دماغ ماده پخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار بود که ذلیل قوت دماغ است و از این جهت کسی ... او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر به معطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج ..... و مشیمه یاری دهد چهارم در وفاق مادی که به سبب حرکت خود آن را منحل گرداند بالجمله عطسۀ معتدل نشان صحت است و افراط ان باعث آفت و **534** در آخر امراض دماغی عند نضج ماده دلیل خیر است و اهل هند گفته‌اند که موافق‌ترین

اوضاع صاحب این است که سر خود مائل به پیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده و روی یکسو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش است و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر به ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر و انداختن روغن نیمگرم در هر دو گوش و نهادن تکیه گرم کرده زیر گردن و شمیدن سیب و سویق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه باز دارد و فکر و اشتغال به مهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط به آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس است و سعوط آب گل خطمی با روغن گل آمیخته مفید و شدت صبر بر عطسه و به تکلف باز گردانیدن آن سود دارد و علاج کافی‌است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان فراخ کشادن حبثا آوردن و نظر تیز به سوی فوق و در چیزی کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را به روغن های مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بناگوش و استغراق در خواب و انتباه باعث جمله مانع عطاس‌اند و غمز مولم باطن خنصر به ابهام و سبابه و نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر به ابهام در منع عطاس مجرب است و گرفتن بینی و دهن از دست به قوت نیز نافع است و احتراز از غبار و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذع و مقام در هوای ردی و غیر آن که باعث عطسه شود ضرور است و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا به این مرض بود علاجش به این حب نمودم اصل‌السوس ریوند هر یک چهار درم باریک سائیده در آبیکه یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده بس غلیظ کرده باشند حب‌ها بقدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک روز زائل شد و در استعمال یک هفته عود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت او را نافع است و اگر از آن حب‌ها به آب مذکور سازند بهتر باشد و آنجا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط به روغن های مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی به اطلیه بارده و بوئیدن کشنیزز سبز و صندل و استحمام به آب شیرین نیمگرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آنچه از رطوبیت دماغ باشد تنقیه دماغ به مسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات و معطسات موافقه بکار برند و بعضی نوشته‌اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیری که بهر صداع از ذکای حس دماغی مذکور شد به عمل آرند و اگر از رسیدن بخار گرم به مبدا عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب کشنیز سبز و آب پشم ضفادع و عرق بید هر یک یک توله ساخته ببویند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده بر آن انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمهٔ زکام باشد به تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامهٔ افیون علوی خان و گاه گل

سرشو عظیم‌الاثر است و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمهٔ عطسهٔ متواتر که به اطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی به سر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم به طفل و مرضعه دهند و گردهٔ گوسفند یابز بر آتش بریان نمایند و آبی که از آن سائل شود نیمگرم در بینی چکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دارشیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده بر سر گذارند و سر پوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه تر کرده و مالیدن سر طفل به خرقهٔ خشن نیز مفید و اگر از این تدابیر زائل نشود و ایارج فیقرا چند شب متواتر به مرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل سرخ و اندکی صبر بر سر پستان مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از آن باز آید سر طفل را نگون دارند تا آنکه لعاب بسیار از دهان او بر آید و گاهی زبان طفل به خرقه خشن می‌گیرند و اندکی کشیده نگاه می‌دارند تا آنکه آب و لعاب بسیار از دهان او بر آید عطسه او زائل گردد و اگر حار یابس‌المزاج و قوی‌البنیه باشد آب نیمگرم که در آن سبوس و پوست حب‌الملحب جوشانیده باشند بر سر ریزند و اگر ضعیف‌القوه و البنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او می‌گردد بلکه هر وقت اندک اندک شربت خشخاش یا دیاقوذا که با طلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفه مقشر هر یک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر هم سائیده به لعاب اسپغول حب‌ها بقدر عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگه دارند و ابن سیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب‌السوس و دودانگ ماهی که آن را سمک‌الرمل نامند و دو درم لحم سلحفقاه و یا شیر مرضعهٔ او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام به آن طفل را لعق کنانند که اثر نیکو می‌بخشد و معالجهٔ کبار را در اطفال چندان تاثیری نیست و مجوز نه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ و حرارت بود و علاجش به علاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر به مبردات از عصارات مثل آب کاسنی و کشنیز سبز و کدو تر و عنب‌الثعلب سبز و حی‌العالم و برگ کاهو و از روغن ها مانندروغن گل و بنفشه و کدو و بلکه واجب است که اول حجامت ساقین **535** نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آب‌های مذکوره نهند و هر گاه شروع به تزید نماید بر روادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت بر گردن طفل منع عطاس می‌کند ضمیمه هر جا که به عطسه آوردن حاجت باشد معطسات بکار برند و آن هر دوای حاد و مفتح است مثل کندش و خربق سفید و جند بیدستر و فلفل و خردل و عاقرقرحا و دارفلفل و زنجبیل اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابهٔ چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر تر کرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بندال و سمندر پهل و نوشادر و صعتر و نکهچهکنی و مغز گهونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفلمویه و نطرون مفرد و

مرکب سوده سعوط و نفوخ از آن نمایند و یا به پر مرغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقرقرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آن است که محرورین از این ادویه ببویند و در بینی نکند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب‌الغار و قسط هر واحد سوده در خرقهٔ کتان بسته بوئیدن نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را دفعةً گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس از این قبیل است و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار سائیده تیر معطس و مخرج مواد بلغمی است و از معطسات خفیفه شمیدن افیون شک بادروج و زراوند است و بوی گل سرخ معطس محرورین است و لطخ باطن انف به دوای معطس بهتر از نفوخ و سعوط او است جه در این صورت از نفوذ او به سوی نفس دماغ امان نیست **رض انف** یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آنچه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هر دو و مبادرت در علاج او واجب است و الا بعد ده روز علاج قبول نمی‌کند و مورث خشم و قبح منظر به فطس می‌گردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در آن میل سطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مر سوده به لعاب تخم بارتنگ حل کرده بر کاغذ مالیده بر بینی بچسبانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از آن است شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس به زودی فصد سررو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی به سرسام نگردد اضمدهٔ بارد بر سر استعمال کنند و بعد از امالهٔ ماده آلهٔ که مسمی به منشال و مفتاح‌الرحم است و آن شبیه به منقاش و دهن او فراخ می‌باشد به دست منضغط سازند و همچنان اندر بینی درآرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست بر آن بمالند و به هر دو دست راست کنند حتی که بر حالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند و بعد از آن پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث بر آن طلا کرده اندر بینی نهند و ایضاً اطلیهٔ نافعه در این آنچه برکسر گذارند صبر ماش مر زعفران رامک سک گل ارمنی گل رومی خطمی لادن عدس است به آب اتل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ به هیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسبانند و سه روز بگذارند بعده به آهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هر دو صفحه بینی ساخته و بر هر دو جانب آنها سریش آلوده نهند و بالای آن پارچهٔ مذکور بچسبانند و در هر سه روز بر آرند و اعادهٔ او نمایند تا آنکه علت زائل شود و آنچه به سبب جذام باشد علاجش علاج جذام است جفاف انف سبب خشکی

بینی یا حرارت مفرط است چنانچه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنانچه در مالیخولیا می‌باشد و یا در همهٔ بدن چنانچه در آخر تپ دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسبد و خشک گردد و تشخیص هر سه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تپ محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط لزج باشد علاج نافع‌ترین چیزها در آن ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و بهدانه و خطمی است و کذلک مغز ساق بقر دایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن نیلوفر یا کدو در بینی چکانند وموم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغن های مذکور حل کرده سعوط نمایند و تبرید با شربه و سعوطات با لعبه و البان و ادهان و اضمده و اغذیهٔ بارده که در علاج امراض دماغی حار و جز آن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور **536** ببویند و خیار و تربوز بخورند و در یبسی ادهان مذکوره بدون کافور بکار برند و ایضاً روغن بادام یا شیر دختران یا شیر خر و بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه بکار بردن نافع بود و آنچه جالینوس گفته و حکیم نیز در هر دو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر به آب خرفه مضروب به روغن و روغن کدو و سعوط آن است و آنکه از خلط لزج بود بعد تلیین خلط به تقطیر روغن های مرطبهٔ مذکوره و البان و البعه و شرب مرطبات تنقیه ماده از بدن و دماغ به مسهل حب هلیله و قرص بنفشه و غراغر و عطوسات و نشقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل کشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جملهٔ ادویه سده که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی می‌نویسد که در این نوع اول به آب گرم استنشاق نمایند بعده به روغن بنفشه یا بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شوربا باشد اولی است **حکهٔ انف** سبب خارش بینی صعود بخارات حاده لذاعه از مادهٔ حریفهٔ مجتمعه در بطون دماغ یا در نحل دیگر است و احتباس آن در بینی و در زکام و دیان بینی و بثور و .... و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین باید کرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی ... بود و مریض را پیش چشم جیحون جهیدن برق محسوس گردد مقدمهٔ رعاف باشد و اگر دفعهًپیدا شود و به سرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد .... شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج به ماکول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از مادهٔ بخار تدهین انف به روغن ها و سعوطات نمایند .... تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل ببویند و برای منع ابخره سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی خورند و حب‌الآس را خاصیت عجیب است استیصال ابخرهٔ حار مطلقاً و از اشیای مبخره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه به رفق و به تدبیر مزاج اعضا نمایند و

به قول ابن حنین خولان لطوخاً و فتیلهً نیز نافع حکه انف است و گویند که اول رگ قیفال زنند و به فاصلهٔ سه چهار روز رگ ار.... و بعد یک هفته تنقیه دماغ و بدن به حب بنفشه و مطبوخ هلیلهٔ زرد فواکهی علویخان و یا آلو با شربت ورد مکرر اهلیلجی نمایند و بعده جهت منع بخارات و تقویت .... دماغ اطریفل کشنیز دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و به روغن گل و بادام چرب نمایند و در مقدمهٔ رعاف فصد سررو کنند و آنچه در بحث رعاف از .... و ادویه مسطور شد بکار برند ودر زکام و دود و بثور و قرحه و جدری علاج آنها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سرکه یک دو مرتبه بمالند و اگر از این زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده به ملایمت بر آن بمالند و اگر از این هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک در آن فرو برند که در آن قدری بنشیند پس بر آن سرکه .... **حرقت انف** هر گاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوءمزاج حار در وی اثر کند سوزش عارض شود علاج پارچه به گلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل حی‌العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیر مادران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب و نیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوءمزاج حار در غاین حرارت حادث شود و علامت آن احساس گرمی و التهاب در آن است و علاج آن تعدیل مزاج به مبردات تسکین حرارت به استنشاق روغن گل مضروب به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر یا اندکی گلاب و نهادن پارچه مبلول به صندل و گلاب است و اگر حرارت .... هر دو طرف دو بطن دماغ مودی گردد و روغن نیلوفر معمول از مغز تخم کدو و روغن گل با گلاب سعوط کنند و صندل و گلاب و کافور و نیلوفر و بنفشه و گل ک.... گل خشخاش و مانند آن ببویند و طبری گوید علتی‌استکه در بینی ظاهر شود و از آن در چشم اشک آید و انسان را از آن حالت صعب بهم رسد و او آن است که می .... انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از آن چشم‌های او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوا.... سرد یافته می‌شود و حدوث این علت دلالت می کند بر بخارات حاره لذاعه که از سر به سبب اجتماع اخلاط حریفهٔ لذاعه در بطون دماغ منحل می‌گردد و چون این بخارات رد می‌شوند در بینی محتقن می‌گردند و احراق شدید پیدا می‌کنند و هر که را زکام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری می‌شوند بسوزند سببش آن است که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع می‌باشند پس هر گاه مسام سر به سردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس.... **537** ... جاری می‌شوند و به آن چیزی از آن اخلاط حریفهٔ حاده مختلط می‌گردد و سوزش مجاری پیدا می‌کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یا و .. علاج این تعدیل مزاج بدن به ماکول و مشروب است و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف‌القوه یا زمانه .... بالغ باشد نقوع مشمش بیاشامند و در

اجزای او آنچه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بیفزایند پس این نقوع استفراغ او به تدریج می‌نماید و تبدیل مزاج اعضای او می‌کند و اصحاب سوءمزاج حار دماغ و کبد استعمال آن می‌نمایند و تغییر مزاج دم می‌کند و در امراض راس مسطور شد **احتباس شیء در انف** ...دن چیزی در مجرای بینی علاج اول به روغن‌ها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر عطاس مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آن چیز بیرون افتد و یا به آلهٔ مناسب برآرند و بدانند که اکثر به هنگام تناول .... یا عطسه یا حرکتی دیگر به طفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و برنجاند و توحش و بدخوابی .... اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تپ خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی‌اسباب نزله و زکام موقوف شود و هر ساعت دست .... ببرد و بمالد و تدبیرش همان است که مسطور شد و اگر از این تدبیر بر نیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را به دست گرفته دهان خود را به منفذ بینی مسدود .... به‌قوت بدمند و عقب آن بلافاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح است از آن قوی‌تر دمند تا به زور نفس آن چیز خارج گردد و گاه سبب آن یبس خیاشیم .... می‌باشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادبان مناسبه است و تدهین و ترطیب یا فوخ او به ادهان مرطبهٔ مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه **سدهٔ خیشوم** .... محتبس در داخل اوست حتی که شیء نافذ را از حلق به‌سوی بینی یا از بینی به‌سوی حلق منع نماید و سبب این خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشک‌ریشه .... این سده است گه غنه در آواز پیدا می‌کند حتی که منع می‌نماید فضلهٔ نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث می‌گردد علاج در خلطی بعد از نضج .... و تنقیه به مسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هر واحد یک قیراط مر نیم درم حب‌ها سازند و به آب مرزنجوش سعوط نمایند و هر چه برای خشم سدی مسطور شد بکار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که به عمل دستکاری و خرط بینی از میل خاص .....رد ممکن باشد احتیاج می‌افتد پس مدام جزو نمایند تا آنکه پاک گردد و اگر کغایت نکند آنچه در بحث بواسیر گذشت به عمل آرند و اگر از خشک‌ریشه باشد علاج .... نمایند و گیلانی گوید که اگر سده از خلط غلیظ لزج باشد پس اگر ممکن بود اولا استفراغ بدن به مطبوخ افتیمون نمایند بعده مهلت دهند به مقداری که میان دو .....ب است پس تنقیه سر به حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر نمایند و موافق‌ترین آنها حب صبر است بعد از آن غرغره به مویزج و عاقرقرحا و خردل .... لزوم حمام و استنشاق آب گرم بسیار کنند پس اگر ماده مرتبک باشد به مر و زعفران عطسه آورند که این سده را بگشاید پس لزوم پرهیز و منع از اغذیه .... و لزجه نمایند که به این طریق سده بگشاید و اگر چیزی لزج باقی ماند که از

موضع سیلان کند امر نمایند به انکباب بر آب قمقم به طریقی که در باب زکام گذشت که این .... رطوبت نماید و اگر بعد از آن سرفه آید بدانند که ماده رقیق شده و بسوی سینه نازل گشته و در این هنگام به شربت خشخاش غلیظ گردد و با فشاندن بینی و عطسه بیرون آید ..... در این وقت پاک گردد و این ترتیب علاج واجب است که طبیب در این معالجه یاد دارد پس اگر تقدیم تدبیر مؤخر نمایند مورث رعاف و صداع گردد ...ون قبل از ترقیق ماده عروق را بشکافد و حرکت دهد و اگر سده از روئیدن گوشت باشد باید که نظر کنند اگر سرطانی بود به آهن تعرض ننمایند و .....ایت باشد آن را بخراشند به رشته گره دار از موی بافته که یک سر آن به سوی دهن بیرون آورده باشند و سر دیگر بیرون بینی باشد و هر دو را بکشند ....مد بخراشد بعد از آن رشته بیرون آورده فتیله به سرکه و نمک آلوده بنهند تا آنکه خون منقطع گردد پس به مرهم معمول از سرکه و گلنار و کندر و مرداسنگ علاج ....اق آب سرد نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و تعاهد به فصد سررو نمایند تا وقتیکه گوشت زیاده شود و گاهی این گوشت را به آهن قطع **538** می‌کنند و سالم‌تر آن است که از خراشیدن رشته و علاج به مرهم مذکور شد و اما ادویه حاده اکاله را بر آن نگذارند زیرا که گاهی مزاج دماغ گرم می‌شود و .... می‌کند و گاهی سده از تنگی مجری در خلقت حادث می‌شود پس دائم بادنی شی نازل مسدود میگردد مگر آنکه شی سائل بسیار رقیق باشد و علاج آن به .... و استعمال تحنک یا ایارج نمایند اگر مزاج آن احتمال کند و از اغذیه غلیظه البته پرهیز کنند و از جماع بعد خوردن طعام حذر کنند و به استفراغ در .... نمایند و سده بینی که به اطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیۀ مغلظه و ریختن آب گرم و انکباب به بخار آن و مالیدن سر او به خرقه خشن است و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست **خنان** و آمطبوخ مرضی است که بینی را عارض می‌شود و از آن در آواز انسان خنخنه ظاهر می‌گردد و به سبب او کلام متبین نمی‌شود و این غیر مخنه معروف است گویند که .... لوزتین و یالهات است و لیکن بیشتر از خون و صفرا افتد و علامتش این است که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنانیت .... چشم‌ها سرخ پر از اشک برخاسته باشد با دردسر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سررو گشایند و از آب کشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو و .... حضض حل کرده فرفره نمایند و اگر از این چیزها سبز بهم نرسد شیرۀ انها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته بکار برند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر ... شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چنبای خشک و پوست انار ولایتی هر یک سه ماشه به دستور بکار برند و مازو به آب .... خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر از این تدبیر صحت نشود مسهل صفرا به عمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن در این باب اثر عظیم دارد .... خفیف از بواسیر انف بکار برند

و به قول جالینوس از معالجات او آن است که مازو مسحوق را در آب انار شیرین چندانکه بپوشد بجوشانند تا آب جذب شود .... خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبهٔ دیگر به آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و به طریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند .... کار به موم و روغن در بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام به‌سبب مرض آتشک یا نزلهٔ حاد عارض شود علاجش در امراض .... دیدان انف سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ است نشانش مکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نضج مادهٔ تنقیه به مسهل و ایارجات و به معطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و به ادویه قاتل کرم مثل شیح وقسط و مر و قنبیل و آب برگ شفتالو سعوط .... برگ شفتالو سائیده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب است و بالجمله هر چه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد به عمل آرند **انتفاخ انف** گاه در بینی اطفال انتفاخ به حدی عارض می‌شود که غلیظ و سطبر می‌گردد و وجع می‌نماید و طفل بی‌آرام و سکون می‌باشد علاج ملاحظه نمایند اگر در آن چیزی به غدهٔ صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر به ورم کثیرالارجل منجر می‌گردد و پس باید که مرضعهٔ او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت ... باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل بقدر یک حبه خردل سوده و در پنبه پیچیده بگذارند تا آنکه آن را بخراشد بعده علاج او به مرهم نمایند و اگر به سبب صلابت احتیاج خراش او به حدید باشد به آهن بخراشد **انقباض انف** گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفسنمایند بهم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان بهم میرسد علاج .... بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد با نفخه بر سر او گذارند و برگ اسپغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او به آبی که ..... جوشانیده باشند بشویند و به مرضعه او ماءالشعیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موانفه حاره فرمایند **خاتمه الطبع** شکر به درگاه حکیم مطلق که به تایید بی‌منتهایش جلد اول اکسیر اعظم از افادات زبدهٔ اطبای متقدمین و متاخرین حکیم محمد اعظم خان المخاطب به ناظم جهان به مطبع هستی ....

1–538 شش ماشه کوفته بیخته به روغن بادام چرب نموده به آب کوکنار خمیر کرده برابر نخود حب‌ها سازند یک دو حب صبح و شام خورده باشند حب شنگرف در نزله بارد مستعمل است زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزرالبنج جوزبوا هر واحد دو سرخ افیون چهارده سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک حب تا دو حب به حسب مزاج حب مصطکی جهت نزله در زکام و سرفه و سیلان منی منقول از بیاض استاد مرحومی مصطکی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب حب جدوار نافع زکام و نزاه و

سرفه و جهت زحیر و اسهال و تسکین آلام مشکور معمول استاد مغفور فلفل سفید یک ماشه دارچینی دارفلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جدوار جوزبوا زعفران کبابه مصطکی خصیةالثعلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک توله کوفته بیخته به آب صمغ عربی سرشته حب‌ها بقدر نخود سازند و در سایه خشک کنند و از یک حب تا چهار حب وقت خواب استعمال نمایند حب جدوار از معمول خاندان حکیم غلام امام حافظ صحت نافع زکام و نزلهٔ قاطع اسهال مقوی امشا جدوار و رونج راسن انیسون مقل هلیلهٔ زرد هر یک چهار مثقال بهمنین بزرالبنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم گز رمر مل لسان‌العصافیر کشنیز خشک بادیان هر واحد سه مثقال سنبل‌الطیب قاقلهٔ فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیرهٔ مدبر مروارید ناسفته هر یک دو مثقال مرمکی مرزنجوش هر یک یک مثقال ثعلب مصری پنج مثقال آمله شقاقل هر یک شش مثقال دارفلفل نه مثقال جند بیدستر نیم مثقال افیون بیست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک به حسب مزاج نوع دیگر نافع از برای زکام و نزله و سرفه که حکیم علوی‌خان به جهت عبدالله خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و به مزاج معزی‌الیه موافقت کرده و مجرب است جدوار جدوار خطائی مجرب مصطکی رومی بسباسه صمغ عربی بزرالبنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح هر یک یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم و چهار دانگ ورق طلابست و پنج عدد و اگر به عوض طلا نیم درم طلای مکلس کنند بهتر است به دستور مقرر حبوب سازند هر حبی بقدر نخود خوراک یک حب نوع دیگر نافع زکام و نزله و مغعمول است جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کتیرا دو ماشه بیخ لفاح جوزبوا برگ قنب هر واحد شش ماشه بقدر فلفل حب‌ها سازند نوع دیگر جهت نزله که از آب سرد متاذی شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک توله جدوار شش ماشه اجواین خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بندند و دو سه حب هر روز بخورند نوع دیگر که زکام و نزله و سرفه و صداع را نافع است دارچینی کندر رب‌السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار بنفسجی زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته به گلاب سرشته حب‌ها سازند برابر نخود نوع دیگر تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود هندی دارچینی بزرالبنج هر یک نیم توله مصطکی کندر زر بنا و قرنفل دانهٔ میل جوزبوا بسباسه کبابهٔ چینی سنبل‌الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نهتره هر یک سه ماشه افیون یک توله به دستور حب سازند نوع دیگر قلیل‌الاجزا و کثیرالمنافع و جهت تقویت دماغ و دل و معده و باه بی‌عدیل جدوار بنفسجی زعفران کشمیری عنبر اشهب برابر کوفته بیخته در کهرل سحق بلیغ نموده قدر فلفل حب‌ها سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند حب تاتوره جهت کسی که دائم‌النزله بود خیلی سودمند است تخم تاتوره را هفت بار به آب پوست

خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود مغز پنبه دانه زیرۀ سفید کشنیز مقشر همه مساوی گرفته به آب تریهله منقوعه ادویه در کهرل صلایه کرده حب بقدر نخود بندند و در سایه خشک نمایند و در وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه‌دانه که تریاق تاتوره است داخل است وسواس نکنند و معهذا قدر خوراک هم کم است و این حب سرعت انزال و درور منی و سرفه را نافع است حب سیماب که در نزلۀ کهنه نفع بلیغ می‌بخشد حتی که استیصال آن می کند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کجلی شود پس قرنفل کلاه‌دار چهار درم تخم جوز ماثل یک درم نبات نه درم داخل کرده جهار گهری دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح و یک شام بخورند حب کچله برای نزلۀ بارد دائمی و اختلاج باشد کافور قیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده و به سفیدۀ تخم مرغ آمیخته بر کاغذی که از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسبانند **538–2 علاج زکام و نزلۀ بارد** اصل‌السوس پنج ماشه گاوزبان شش ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبن کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب است و اگر اصل‌السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام هر واحد یک درم سپستان مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و اگر حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیار شنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال ملعوقات ملینه حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه مرتب به عسل و مغلی منضج و مغلی حلو و خمیرۀ بنفشه و خمیرۀ اسطوخودوس نیز منضج است و گاهی در نزلۀ بارد غلیظ تلطیف و تقطیع احتیاج به سکنجبین و شربت لیمو قلیل‌الحموضت افتد و کثیرالحموضت لذع و خشونت می‌کند و باید که در آب اصل‌السوس و غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آن است که انضاج به حلوۀ حارۀ ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه ننمایند و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیرۀ بنفشه نیکو است و تکمید سر به جاورس و سبوس گندم نمایند و یا به مغز نان گندم گرم جبهه و صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش تمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند و ثفل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شمومات مانند شونیز بریان کرده و انیسون بریان در صره بسته و عنبر و مشک و عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا به روغن‌های گرم و چرب کردن ناف و مقعد به آنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی‌الامکان بیدار مانند و بر تشنگی صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب است و بابونه و شبت و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و بنفشه و خطمی

جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان یک شبانه‌روز در سرکهٔ تند کرده بسایند و به اندک روغن زیتون کهنه سعوط کنند فی‌الحال سده بگشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و به مداومت مانع زکام است و انکباب بر مطبوخ طرفا و همچنین سر داشتن بر بخور شلجم و بابونه در نزلهٔ بارد مفید است و نخالهٔ گندم در آب و سرکه جوشانیده سر به بخار آن داشتن نیز مفتح سده زکام است و اگر لادن چوب گز شونیز بجوشانند و سر به بخار آن دارند سدهٔ بینی بگشاید و بخور حاجی حسین که در ادویه زکام و نزلهٔ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه زنجبیل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته پارچه بسته ببویند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و جند بیدستر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتها برای اماله نزله از حلق بسوی بینی ناس محسن خانی و غیره سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود و یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و امالهٔ آن از جانب حلق معمول است و سعوط تخم سرس برای سیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن عود قسط شونیز در سرکه تر کرده بر آتش بسوزند و بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید زکام رطب است و اگر کندر میعهٔ سائله قسط شیرین سندروس مساوی کوفته بیخته حب سازند و بر آتش نهاده بخار آن به دماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کندو یا شونیز در سرکهٔ تند سائیده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال کنند. دیگر ادویه مرکبه که مسطور می‌شود حسب حاجت مفید است و در نزلهٔ بارد و کهنه استعمال حب اذاراقی و پس از آن حب بلادر معمول حکیم شریف خان است و بر تارک سر شرط .... سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات است و اگر دارشیشعان دو توله قرنفل دو ماشه جوزبوا یک عدد و عاقرقرحا هشت ماشه دارفلفل فلف... هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در دفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کندر زفت گل بابونه سنبل‌الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی از این روغن ها گداخته ادویه را کوفته بیخته به آن بسرشند و بر پارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند از برای .... و نزلهٔ کهنه مجرب است و باید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر به جای آب ماءالعسل دهند بهتر باشد و غذا حریرهٔ که از سبوس گندم و مغز بادام و شهد.... بدهند و خوردن نان به انجیر و مویز و شلجم و گزر و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید است.

اقوال اطبا

سویدی گوید که در نزله بارد عود بخوراً و شرباً و ذروراً بر مقدم سر و روغن گل نارنج معمول به روغن بان مرخاً و شماً و گل نارنج خشک یا گل جوز خشک و یا برگ نازک آن که در اوائل ربیع برآیند خشک کرده و یا پوست سبز جوز خشک کرده و یا کباش قرنفل و یا برگ بیدانجیر خشک و بسباسه هرکدام سوده بر مقدم سر ذروراً و نرگس شماً و عبیثران شماً و ذروراً بر مقدم رأس و عنبر بخوراً و شرباً و گل یاسمین شماً و ضماداً و برگ خشک جوز یا پوست جوز در قدری سدر آمیخته در حمام بر سر گذاشتن و تا زمان خضاب حنا داشتن و بعده شستن و روغن بادام تلخ و یا روغن تخم تلخ شفتالو و یا روغن بلسان بر مقدم سرمالیدن هر واحد مجرب من است و از حکمای دیگر نقل کرده که کبریت شرباً و ضماداً و شماً و بخوراً و کذا جند بیدستر و کذا انیسون و مرزنجوش و قیصوم شرباً و نطولاً و اگر ادویه نزلات به آب مرزنجوش یا به روغن غار بسرشند فعل آن‌ها قوی گردد و فرنجمشک و بهار و طبیخ او و حماحم و سنبل‌الطیب و خراما هر واحد شماً و شرباً و دار شیشعان بخوراً و شماً و ضماداً و عنبر بخوراً و شرباً و ضماداً نافع است و شرب طبیخ بیخ اذخر و فقاح او و کذا قرومانا ساییده به عسل سرشته صبح و شب که مجرب است و کذا قشور نجاس نُه قیراط در علک‌البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریره نشاسته به شکر و مغز بادام و کذا اشق دو درم و کذا بیضه نیم‌برشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون به شکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات به شراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب به عسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینه دشتی یا مخلوط در حریره و کذا تربد بنابر تنقیه ماده و کذا شحم حنظل و کذا سیر به عسل و شراب و کذا حلتیت و طلای عود الفرح به عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا میعهٔ سائله و کذا مشک و کذا تریاق فاروق در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا خراما و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا حرف و سرگین کبوتر و لطوخ داخل بینی بمرمکی تنها و یا به آب فرنجمشک و یا مرزنجوش حل کرده و بخور شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفرالیهود و یا خولنجان و شم زیره به سرکه سرشته و یا گل بابونه و یا مرزنجوش و یا گل اقحوان و یا سندروس دائم و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و سعوط سنبل‌الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقایق النعمان و کذا زهره گرگ که نافع نزلات عظیم است و کذا زهره غراب به روغن بادام تلخ و ذرور بر مقدم سر از دارشیشعان و گل بابونه و ایرسا و بهار و نیل حساغ و گل اقحوان و دماغ شتر پیر خشک کرده و شونیز بریان و قسط هندی و میعهٔ خشک و مازریون و سلیخه و مشک و سنبل‌الطیب و حب بلسان و اظفارالطیب و دارچینی و پودینه دشتی و ریحان و کذا نمک صبر نطرون آمیخته و گل نسرین و ترنجان و اشنه هرکدام که باشد باریک سوده و تدهین مقدم سر به روغن قیصوم که چون گل و برگ نازک او در زیت انداخته چهل روز در آفتاب دارند و یا روغن بابونه و یا

زیت و یا سداب و یا بهار و یا اقحوان معمول به زیت و یا روغن قسط و یا غار و یا روغن تخم ترب و یا خیری و یا گل قندول و یا نسرین و یا بان هرچه از این روغن ها به هم رسد نافع نزلهٔ بارد است و مضمضهٔ طبیخ برگ و بیخ زیتون نیز مفید نزلهٔ بارد است و کذا تغذیهٔ کرنب به ماکیان پخته و مالقی و سفیان و ابن باجه گویند که حقنه به طبیخ غاریقون نافع نزلات صعب است و چون غاریقون به ادویه نوازل مخلوط سازند فعل آن‌ها قوی گردد جالینوس گوید که اگر ماهی شور بخورند تا تشنه گردند و برآن تشنگی آب نخورند و صبرکنند و هیچ طعام نخورند و از خواب باز مانند در یک شبانه‌روز صحت یابند سعید گوید که در زکام بارد خوردن گلقند عسلی و استعمال حریره به شکر و روغن بادام و در صورت قبض طبع تلیین او به قرص بنفشه و یا به نقوع و شربت بنفشه و ریختن آب گرم بر مقدم سر و کباب بز و بخار آب گرم و شم راجین حاده مثل مرزنجوش و نمام و بخور به عود و ندو در حالت طول زمان سیلان شم انیسون گاه گاه نه متصل و تلطیف غذا اولا و دادن نخودآب و در اخیر تیهو نافع است ابن الیاس گوید که اگر سبب زکام رسیدن سردی به سر باشد تسخین سر به خرقه گرم و به کمادات مسخنه و تبخیر بند و نطولات و شمومات حاره و دخول حمام کنند و اگر طبیعت قبض باشد به سنا پنج درم و بنفشه و نیلوفر و اصل‌السوس و پرسیاوشان هریک سه درم و شکر و ترنجبین هریک ده درم تلیین نمایند و غذا مزوره بنوماش و نخودآب دهند و انکباب بر حشایش حار مثل مرزنجوش و شبت و بابونه و اکلیل کنند و اگر سده حادث شود و خلط جاری نشود تبخیر به عنبر جلجلان و قرطاس و مانند آن نمایند انطاکی گوید که خوردن مغز فندق بریان با قدری فلفل منضج سریع زکام و نزلات بارد است و کذا بخور به شکر و کبریت و خوردن آن‌ها و اگر به آرد باقلا به سرکه تر کرده و در سایه خشک نموده با مثل آن حنا و نصف آن گوگرد و از قرنفل و عاقر قرحا و برگ جوز شامی هریک ربع آن ضماد کنند تحلیل اورام و منع نزلات کند و کذا نطول از پوست خشخاش و بابونه و شبت و اکلیل و اگر گل حنا یک مثقال به ماءالعسل سه اوقیه بخورند در دفع نزلات بارد از مجربات است گیلانی می‌نویسد که مطبوخ گندم و انجیر و مویز منقی و بادیان و پرسیاوشان و اصل‌السوس و عسل یا فانیذ بنوشند و لعوق بزرکتان بخورند و از اشربه طبیخ انجیر و مویز و اصل‌السوس و خمیره بنفشه و از حلویات حلوای معمول از انجیر و مویز و فانیذ بادام و از بقول شلجم و گذر و پیاز جوش کرده و از لحوم گشت بزغاله و بچه مرغ فربه به کشک گندم نافع و حلوا متخذ از مغز نان میده و فانیذ و خشخاش حسب احتمال مزاج ایشان را نیکواست و آن‌چه نزلات بارد را نافع است بگیرند گوگرد زرد نیم اوقیه جوز بوا سه درم زفت سه درم و از آن اقراص سازند و بر پیشانی ضماد نمایند و چون تریاق در آب حل کرده بر پیشانی لطوخ کنند نفع بخشد و شرب او نیز منفعت عظیم دارد و خوردن گلقند عسلی و زنجبیل مربی و حریره معمول به عسل مفید مهراریس گوید که چون اصداف محرق به سرکه ساییده

بابین صدغین طلا نمایند نزلات مزمنه را نافع و از اسرار است ابن بختیشوع گفته اگر خواهند که در زمستان زکام نشود گل نرگس ببویند و هر روز هفته از شهد خالص بخورند و حکیم شریف خان می‌نویسند که بوی نرگس در بعض امزجه محرک نزله است محمد زکریا گوید که در نزله بارد آب بسیار گرم ریزند و هرگاه سخونت او در دماغ محسوس گردد فی‌الفور صحت یابد یا بگیرند خرقه کتان و به آتش گرم کرده و بر یافوح نهند و هرگاه گرمی او معلوم شود فی‌الحال ساکن گردد بعضی گویند که نزله کهنه را کدامی دوا فایده نمی‌کند الا بعد تنقیه دماغ و تقویت او حسب مزاج بعده تحلیل رطوبات و منع بخارات نمایند و بهترین مانع بخار اطریفلات است و گویند که ایارج فیقرا نضج و استفراغ می‌نماید مواد عاصی نزله را و به قول ایلاقی کسی را که نزله و زکام اکثر عارض شود از صبر مغسول و تربد موصوف و رب‌السوس مساوی حب ساخته وقت خواب دو درم مدام بخورد مسیحی گوید که در زکام حادث از برودت و او آن است که آن‌چه از آن نازل شود بارد غلیظ باشد باید که معالجه به تکمید سر از پارچه گرم کرده یا جاورس گرم کنند تا آن‌که گرمی او به قعر سر برسد و انکباب بر بخار شراب که در آن سنگ گرم کرده انداخته باشند و استنشاق بخار طبیخ بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش و شبت و شونیز بریان و تبخیر به شونیز و قسط و عود خام کنند و شونیز بریان کوفته ببویند و کذا انیسون و قسط تا از حنک به منخرین منجذب گردد و ماءالعسل و طبیخ زوفا و سکنجبین شیرین بنوشند و تخم کتان بریان به اندک فلفل ساییده در عسل سرشته بخورند و یا کندر کوفته بیخته در باون با عسل مصفی حل‌کرده بلیسند و یا میعه سائله با مثل آن عسل مصفی بپزند تا به قوام آید و بلیسند و استعمال این لعوقات منع تجلب و تجفیف باده کند و همچنین اگر قرومانا به عسل سرشته بخورند و این حب نافع و مقوی سر و قاطع سلیان است صبر مغسول و تربد موصوف و رب‌السوس حب ساخته به قدر حاجت به کاربرند و حمام بعد نضج و خروج فضول استعمال کنند بهر آن‌که حمام در آخر زکام بسیار نافع است و منقی بقایاست و قبل آن تمریخ بدن و پای‌ها و مفاصل و ناف و مقعد به روغن گرم نافع است و غذا آب سبوس و حریره آرد گندم و عسل و روغن بادام باشد و قوی تر از این زرده بیضه معمول به زیت و مری است و بچه مرغ بریان به زیت و حریره آرد باقلا و زیت و عسل بنوشند اطبای هند گویند که فلفل گرد هفت عدد در شب با قدری آب از حلق فرو بردن نافع زکام بارد است و داشتن فتیله پنبه کهنه در بینی و دفع صداع نزلی مجرب و سعوط مغز سمندر پهل در شیر عورت ساییده نافع نزله و منقی دماغ از رطوبت است و سعوط شونیز سوده در روغن گل و سه نوبت مفتح سده زکام است و ایلوه و بول و گوند به بول و نشاسته و کتیرا و سپیاری چهالیه هرواحد یک نیم ماشه افیون اجواین خراسانی هر واحد شش سرخ در آب ساییده برگرده کاغذ سوزن زده و طلا نموده بر هر دو صد غین چسپانیدن مانع نزول نزله است و طلای قرنفل ساییده بر یافوخ نافع نزله بارد است تنویع در زکام

بلغمی که سالم‌ترین انواع زکام است نیز تدبیر مذکوره به عمل آرند و مطبوخ ادویه ملطفه مثل اصل‌السوس بنفشه خطمی مویز منقی بادیان انجیر زرد بیخ بادیان اسطوخودوس پرسیاوشان زوفای خشک بیخ سوسن دارچینی چای خطایی بادیان خطایی و مانند آن حسب حاجت دهند و یا اصل‌السوس شش ماشه جوشانیده با شربت اسطوخودوس دو توله اسطوخودوس چهار ماشه گل بنفشه پرسیاون هریک شش ماشه جوشانیده نبات سفید دو توله داخل کرده دهند و یا بادیان بنفشه پرسیاوشان اصل‌السوس گاوزبان هریک یک مثقال سپستان مویز منقی هریک ده عدد نبات یک نیم توله در نیم آثار آب بجوشانند هرگاه چهارم آب بماند صاف کرده بنوشند و اگر سردی و کثرت بلغم بود و انجیر زرد بیخ بادیان زوفای خشک بیخ سوسن فراسیون هرچه مناسب دانند افزایند و اگر با حرارت بود مثل عناب خطمی خبازی نیلوفر به‌دانه زیاده سازند و اگر ریزش نزله به طرف سینه بود عوض نبات شربت خشخاش دو توله یا دیاقوذا یک توله کنند و اگر با حرارت دماغ و خلل بلغمی مرکب باشد بنفشه سپستان اصل‌السوس اسطوخودوس بیخ بادیان خطمی مویز منقی بادیان در آب گرم ترکرده گلقند حل‌کرده بنوشند و بقول اهل هند اگر زنجبیل گل‌دباده هریک از یک نیم ماشه تا سه ماشه و کوکنار از یک عدد تا دو عدد بجوشانند هرگاه نیم پاو آب بماند شیرین کرده یا بی‌شیرینی گرماگرم بنوشند برای زکام بلغمی و درد سر و تپ بلغمی نافع است و تلیین طبیعت به طبیخ زوفا و اصل‌السوس و انجیر و مویز و مانند آن مع ترنجبین و تغذیه به حسوء مذکور و نوشیدن جلاب عوض آب و انکباب بر آبی‌که شبت و بابونه و قیصوم و صعتر و اکلیل پخته باشند و عندعروض سده تبخیر به شکر سرخ و کاغذ و سنبل‌الطیب و حرمل و سندروس نیز نافع است و اگر حاجت تنقیه شود از مسهل بلغم و حب ایارج تنقیه کنند و اطریفل صغیر مقوی به ایارج و اسطوخودوس نیز منقی نزله بلغمی است و ایارج لوغاذیا را تاثیر عظیم است و یا صبر یک درم مصطکی نیم درم رب‌السوس بادیان فانیذ هریک ثلث درم مقل یک دانگ به آب کرفس مطبوخ حب ساخته بعد نضج بخورند و بعد از پاک شدن ماده فلونیا یا مثرودیطوس به دوام دهند و بر شعثا بخورند و مداومت اطریفل زمانی و اطریفل ملین و سائر اطریفلات نافع و طبری گوید که در ابتدای زکام بلغمی برای حل طبیعت اصل السوس مقشر پنج درم ترنجبین سی درم آلو شیرین بیست عدد عناب سی عدد انجیر سیاه بیست عدد فانیذ سنجری بیست درم جلنجبین بیست درم خمیره بنفشه پانزده درم جوشانیده صاف نمایند مقدار شرب و هفت درم فلوس خیار شنبر درآن مالیده باز صاف کرده بیاشامند و از گوشت و سائر ذبومات پرهیزند و از غذا و دوا بر حسوء نخاله و نشاسته و خشخاش اقتصار نمایند و اگر مزاج احتمال نماید شربت شهد ساده عوض آب بنوشند و برین تدبیر مداومت کنند و دائم استنشار نمایند و بر شکل محمود خواب کنند پس اگر از منخرین فضول جاری نشود اعادهٔ حل طبیعت به ملین مذکور نمایند بعده بابونه اکلیل‌الملک شیح قیصوم بنفشه برگ نمام

هرواحد کف کبیر سبوس گندم دوکف نمک جریش دو کف اصل‌السوس کوفته یک کف جو نیم‌کوفته دوکف بجوشانند تا مهرا شود برآن انکباب نمایند و اگر سده صعب باشد انبوبه بر آفتابه مطبوخ مذکور نهاده بخار او استنشاق کردن نیز مفتح سده است و هرگاه جاری شود و علامات نضج ظاهر گردد امر به استنشار دائم کنند و از آب انکباب مذکور بر سر نطول نمایند و اگر مزاج دماغ گرم گردد و مانعی نباشد فصد کنند و بعد تنقیه اگر دوی و طنین حادث گردد در حلوای نشاسته و خشخاش و روغن بادام بر سر گذارند و روغن سوسن استنشاق نمایند و تغذیه به گوشت کنند و اندک شراب دهند و اکثر دوی و طنین حادث عقب زکام از غذای محمود زائل می‌شود انطاکی گوید که اگر از بلغم باشد پس اولی اولا انضاج به مثل طبیخ شبت و مطبوخ شبت و مطبوخ متخذ از کشوث و کرفس وصعتر و مرزنجوش است بعد از آن تنقیه به ایارج و غذا معذالک رشته به عسل دهند و اکثار از شیرینی و بادام و پسته وچلغوزه و عسل کنند پس اگر امر خطیر در سدد باشد تکمید به شونیز گرم در خرقه ازرق بسته واجب بود و کذا نانخواه و نمک و جاورس اولا بعده حمام و اکثار حریره سبوس و بادام و شکر نوشته‌اند و من در آن فائده ندیدم و روغن مثل بابونه و مرزنجوش بعد خرقه مسخن کثیرالنفع است و هرگاه ماده در تحلیل شروع کند حمام و خواب جائز بود و اگر سدد موجود و شم ناقص بود و آن‌چه سیلان کند کم گردد استعمال بخورات مفتحه واجب بود و اجل آن‌ها در بارد مشک و سندروس و عود و کندر است و آن‌چه تجربه کرده‌ام در تحلیل زکام بارد که فصل و سن بارد بود و اگرچه در بلاد شمالی باشد این منضج است انجیر سه اوقیه تخم شبت تخم کرفس صعتر بابونه هرواحد نیم اوقیه کوفته در ده چند همه آب بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده بنوشند و از آن‌چه در این سزاوار است انکباب بر طبیخ برگ زیتون و دخان تخم پیاز و تخم گندنا به موم یا میعه یا مصطکی و قسط و خشخاش و سعد بود که این‌ها مفتح‌اند بعضی متاخرین می‌نویسند که در زکام بلغمی جهت نضج مطبوخ اسطوخودوس با شربت اسطوخودوس منضج علوی‌خان هفت هشت روز دهند و یا کم و زیاده تا حضول نضج بعده جهت تنقیه دماغ حب قوقایا و غاریقون علویخانی و شربت اسطوخودوس مسهل چهار توله و تربد سفید و ریوند خطایی هریک نه ماشه برگ سنا یک نیم توله در مطبوخ مذکور اضافه نموده مغز خیار شنبر شش توله ترنجبین شیرخشت هریک چهار توله مالیده صاف نموده روغن بادام هفت ماشه افزوده بنوشند و به جای آب عرق بادرنجبویه و مکوه دهند و وقت دو پهر نخودآب بی‌گوشت و وقت شام نان روه به شوربای سنگ‌خواره و یا بچهٔ مرغ خورانند و صبح این تبرید دهند اصل‌السوس مقشر هفت ماشه انیسون برگ گاوزبان هریک چهارماشه اسطوخودوس نه ماشه جوش داده شربت بنفشه و اسطوخودوس هریک دو توله حرف و یا تخم مرو هفت ماشه پاشیده بنوشند و به همین نهج چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج و تقویت دماغ اطریفل شاهتره علویخان دهند و در زکام سوداوی که قلیل‌الوقوع و

بدترین انواع زکام است بعد نضج تنقیه سودا به مطبوخ افتیمون و بسفایج و غیره و نوشیدن ماءالشعیر مطبوخ به خشخاش و حریره نشاسته و شکر و روغن بادام و انکباب بر آبی که بنفشه و خطمی و برگ کاهو وخشخاش و کدو پخته باشند و نطول آن بر مقدم سر نافع و به‌دانه سه ماشه اصل‌السوس دارچینی هر یک چهار ماشه بادیان هفت ماشه جوشانیده نبات یک نیم توله داخل کرده نوشیدن نیز در زکام سوداوی مفید و از مجربات بدیع برای سوداوی شرب طبیخ انجیر و عناب و سپستان و مالش روغن بادام و بنفشه و کدو و بابونه است و اگر سده افتد شکر طبرزد و میعه سندروس سنبل‌الطیب مجموع یک جا کرده بخور نمایند که در زکام سوداوی تفتیح سده منخرین کند و اگر نزله دائمی قبض و بواسیر و خفقان باشد خطمی خبازی سپستان جوشانیده صاف نموده نبات داخل کرده بدهند بعده حب ایارج سوده به اطریفل صغیر سرشته همراه عرق شاهتره به رعایت بواسیر دهند باز گلقند به جای اطریفل و آخر روز برای تسکین و سرفه و قبض لعاب به‌دانه عرق عنب‌الثعلب شربت بنفشه بعده چای خطایی دو ماشه و بادیان خطایی چهار ماشه جوشانیده صاف کرد نبات توله داخل کرده بنوشند بعد از آن دواءالمسک معتدل خورده شیره اصل‌السوس لعاب به‌دانه عرق عنب‌الثعلب نبات بنوشند باز گاهی به رعایت نزله و سرفه دیاقوذا و برای قبض اسپغول پاشیده دهند غذا پلاو کم روغن طبری گوید که هرگاه بعد نقا از این علت جفاف در سر و یبس در منخرین یابند به اشیای مرطبه مثل لحوم بزغاله و چوجه مرغ فربه و به جو مقشر و روغن بادام و یا حسوء نشاسته و آرد باقلا و روغن بادام و شکرسفید و آب باقلا به روغن بادام غذا سازند و حلوای میده و شکر که بعد تیاری آن قدری تودری کوفته و بوزید آن در آن انداخته باشند نیز مناسب و لزوم حمام هر روز یک بار و استنشاق روغن بنفشه بعد خروج از آن و بعد یک ساعت شرب قدری شراب رقیق و سرخ نه بسیار از آن و تا عود قوت ترک جماع مطلقاً نافع انطاکی گوید نادر بود که زکام از سودا باشد پس اگر واقع شود علاجش مثل بلغمی بود مع زیادت اعتنا به انضاج و ترطیب کثیر به شرب نخودآب و مطبوخ انجیر و عناب و سپستان و روغن بادام و بنفشه به روغن کدو و بابونه ممزوج سازند و این اختراع بدیع مجرب است تکمیل گاه نزله و زکام از ضعف دماغ حادث شود خصوصا به سبب ضعفی که از کثرت جماع به هم رسد در این صورت ادویه مقوی مثل معاجین لبوب و زرغونی به نسخه والد علویخان و تریاق النزله و مفرحات یاقوتی و غذاهای مقوی خورند و ترک مباشرت نمایند و از همه مضرات زکام و نزله که در علاج کلی این مرض مسطور شد برحذر باشند و ایضاً بعد خوردن طعام گرم بالفعل آب سرد نوشیدن ضرر دارد و مدام حلق سر کرده باشند و اگر معجون لبوب نه ماشه خورده بالایش ماءاللحم نه توله بنوشند و زردی بیضه مرغ مسطور شد پرحذر باشند و ایضاً بعد خوردن نافع بود و حریره معمول مقوی دماغ در همه انواع مفید بود و به‌دانه سه ماشه بنفشه گشنیز خشک هریک پنج ماشه دارچینی دو ماشه قرنفل دو

عدد کوکنار یک عدد نبات توله جوشانیده به طرو قهوه تجرع نمایند و پوست خشخاش شش ماشه بزرالبنج چهار ماشه عنب‌الثعلب یک توله جوشانیده سر به بخار آن دارند و غرغره به آب آن نمایند و ثفل آن بر پیشانی ضماد سازند به جهت تقویت دماغ و زکام نافع است و هرچه در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ و در صداع ضعف دماغی مذکور شد حسب حاجت به عمل آرند و بدانند که بعضی مراقیین محرورین را که ضعف معده و دماغ و نوازل دارند گاه به سبب هضم کثرت ریاح و زکام و نزله و قبض دائمی و بسیاری تولید بلغم و رطوبات دهان رنج دهد و گاهی به سبب جودت هضم کثرت تولد صفرا و خشکی دماغ و گلو و بی‌خوابی و قبض طبع و خفقان قلب و اختلاج معده تکلیف دهد پس در صورت اول و یاقوذا به نسخه حکیم علویخان و به نسخه حکیم احمد موسوی و رب خشخاش مرکب و شربت خشخاش به نسخه علوی‌خان نافع و اگر با لینت طبع باشد شربت حب الاس و شربت فریادرس و خمیره خشخاش و تریاق النزله و تریاق الذرب جمع نمایند و معجون سنگدان با برشعثا و یا فلونیای رومی مرکب سازند و مفرح زمردی با رب خشخاش علویخانی مخلوط کرده نزله و اسهال حار را مجرب است و باقی تدبیر نزله مراقیان از بحث مالیخولیای مراقی اخذکنند تنزییل زکام و نزله که اطفال را عارض شود به سبب کثرت رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد پس هرچه در علاج زکام و نزله بارد بزرگان مسطور شد حسب حاجت به مرضعه دهند و پارچه به آب گرم ترکرده بر تارک سرطفل بدارند یا آب گرم بر سر ریزند و قدری شهد لیسانیده بیخ زبان به انگشت بمالند یا پرمرغ در حلق گردانند که قی آید و بلغم کثیر خارج گردد و همچنین سرطفل به پارچه های پشمی و ریشمی بپوشند و به مرضعه و طفل چای خطایی نوشانند و مرضعه را از نوشیدن آب سرد و استعمال فواکه رطب و بارد و حموضات و لبنیات بازدارند و مالقی و ابن واقد گویند که لطوخ یافوخ صبیان از لادن محلول در روغن گل نافع نوازل ایشان است نتن انف یعنی بوی بد آمدن از بینی و بعضی آن را مرادف بجزانف و بعضی غیر او دانسته‌اند سببش یا تصاعد بخارات عفن از نواحی صدر و ریه و معده به سوی حنک است که از آن رائحه دهن و بینی بدبو گردد و یا احتقان خلط روی در استخوان مشاشی که آن را مصفات گویند و تعفن او در آن و یا تعفن خلط در تمام یا در مقدم آن یا در آن‌جا که بینی بدان متصل است و یا عفونت و فساد عارض نفس استخوان مذکور بنا بر نزول اخلاط رویه به سوی او و علاج این دشوار است و یا بواسیر متعفنه بینی و یا قروح متعفنه منفذ آن طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند که اگر در صورت مریض نقصان دریافت کرد و سببش خلط عفن در عظم مصفات باشد و الا نبض ملاحظه نمایند اگر تپ باشد و با آن صداع نیز بود سببش خلط متعفن در دماغ باشد ورنه اندرون بینی نظرکنند اگر بواسیر و یا قرحه در منفذ بینی یافته شود سبب او همان باشد و اگر اثر سرفه یا عوارض سل یا فساد معده مدرک گردد سبب او بخار سینه یا ریه و معده باشد و اگر این هم نباشد

سببش فساد استخوان مصفات باشد علاج اگر از بخارات عفنه باشد تنقیه عضوی که از آن بخار برخیزد از ماده عفن نمایند بعده بهر تبدیل رائحه مستقر در بینی شراب ریحانی در بینی چکانند و سنبل‌الطیب و گل سرخ و سعد و عود ساییده نفوخ نمایند و یا فتیله به شراب ترکرده ادویه مذکوره یا زرنباد و سعد و سنبل‌الطیب و قرنفل هریک سه ماشه سوده برآن پاشیده نهند، و هرصباح بینی را به بول شتر بشویند و اگر از رطوبت متعفنه مصفات یا دماغ یا حوالی انف باشد به مسهل و حب ایارج تنقیه دماغ کنند و به سکنجبین بزوری قوی‌الرائحه کثیرالبزور و کف خردل به چند دفعه غرغره نمایند و بعده سنبل‌الطیب قرنفل و گل سرخ و سعد و سک و پودینه در شراب جوشانیده غرغره کنند و پس ازآن نفوخ مذکور در بینی دمند و نفوخ قصب الزریره و گل نسرین و سعد و سنبل‌الطیب مجموع یا آن‌چه میسر شود و سعوط به بول شتر و شستن بینی به آن مجرب است و تخلف نمی‌کند و صاحب شفاءالاسقام گوید که تقطیر بول خر علاج قوی و نافع بلا خلاف است و قطور زیت و عصاره فوتنج نیز نافع و اگر سیلان رطوبات در بینی کثرت پذیرد پودینه و صعتر و سعد و مر در بینی دمند پس اگر بقیه از رائحه باقی ماند عصاره پودینه قطور نمایند و ایضاً اسطوخودوس گل نیلوفر پوست هلیله زرد اصل‌السوس گل خطمی سفید جوشانیده نبات داخل کرده برای آن‌که از دماغ او بوی بد می‌آید می‌دهند و اگر جوز بوا دارچینی بسباسه قرنفل هرواحد یک درم کوفته بیخته با شهد غلوله بسته بخورند و بول شتر هر روز سعوط کنند بد بوی بینی دورکند و اگر هلیله سیاه چهاردرم توتیای سبز دو درم قرنفل سیزده عدد فلفل اغبر که از دکن می‌آورند بیست و یک عدد کوفته در آب برگ تنبول ساییده حب به قدر حبه سازند و یک حب صبح و یک شام استعمال نمایند هر مرض عفن در بینی زائل شود و مجرب حکیم عابد سرهندی است و نفوخ سعد و سنبل و قرنفل و مازو و دار شیشعان و آس و صبر و کافور و مشک همه مفید است و اگر آمله یک سیر ساییده با یک سیر قند سیاه کهنه بیامیزند و سه درم هر روز بخورند نیز نافع آید اقوال حکما گیلانی گوید که اگر خلط متعفن در معده و دماغ بود در این هنگام باید که تنقیه بدن به حسب امکان نمایند از فصد هر دو قیفال و به ادویه مسهله عام بدن و دماغ مثل حب قوقایا که در آن صبر و سقمونیا باشد بعده تدابیر مناسبه به عمل آرند صاحب حاوی گوید که اگر از عفونت اخلاط در مصفات باشد هرصبح طبیخ عناب ده عدد آلوبخارا بیست عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزورهٔ ماش مع مغز بادام و تلیین طبیعت به ماءالفواکه یا مطبوخ او یا نقوع مشمش نمایند و غرغره به سکنجبین مع خردل مدقوق کنند و در بینی پودینه سوده یا بادروج سوده بدهند و هر صبح بینی را به آب پودینه و بول شتر عربی بشویند و یا مرصاف در آب نعناع حل کرده در بینی چکانند طبری گوید بخرکه از رطوبت متعفن و مستکن در عظم مشاشی باشد اگر مزاج محتمل باشد استفراغ عام به مطبوخ افتیمون کنند پس استفراغ خاص سر به دوایی که در آن صبر و مصطکی بود بایدکرد و تنقیه

معده حسب مزاج او و ضد فساد نمایند و دائم استنشار کنند بعده به عصاره پودینه نهری یک جزو شراب کهنه قابض پنج جزو مدام سعوط نمایند بعده قلقطار یک جزو و زاج کرمانی یک جزو خردل سفید نیم جزو باریک ساییده به دفعات استنشاق نمایند حتی که عظم مذکور پاک گردد بعده سنبل‌الطیب یک جزو قرنفل ربع جزو ساذج هندی نصف جزو ساییده به شراب کهنه تسقیه نموده خشک سازند بعده به آب انار مستخرج مع قشر و شحم او تسقیه دهند و خشک کنند و به دفعات کثیر همین عمل نمایند تا آن‌که طعم دوا ترش مائل به تلخی گردد پس دائم استعمال نمایند و در هر سه روز به این دوا در بینی طلا نمایند و چون از استعمال این در چشم هیجان در مد حادث شود این علاج ترک نموده به معالجهٔ ربد و تسکین مزاج دماغ رجوع شوند و بعد تسکین اگر بخر زائل شود تدبیر منع تولد رطوبت در سر و فضول لزجه در معده کنند و اگر در بخرا مر صعب گردد نظرکنند اگر مزاج مریض بر حال طبیعی باشد بگیرند آب پودینه نهری یک جزو و شراب کهنه یک جزو و اذان الفار یک جزو و قدری بول شتر که مقدار دو درم او به حد قلت و اجزای میاه مذکوره کل مقدار رطل صغیر باشد و در آفتاب نهند تا مثل عقید انگور گردد بعده به قدر دو درم کبریت و یک درم مر و یک درم کندر آمیخته باز در آفتاب گذارند تا که خشک مثل عصاره گردد و بعده سنبل‌الطیب یک درم و قرنفل یک درم آمیخته در آفتاب دارند و بعد خشک شدن ساییده در بینی دهند و در آن اسراف ننمایند که اکثر رعاف می‌آرد پس اگر رعاف آید تا که خون سیاه غلیظ برآید نبد نکنند و هرگاه افراط کند قطع او نمایند بدان‌چه حبس رعاف می‌کنند و باز معاودت به علاج او نمایند و این ابلغ دوایی است که در این مرض استعمال نمایند تم کلامه بعضی مجربین می‌نویسند که عنبر و زعفران به آب نعناع سعوط کردن مجرب است و یاسمین به هرطوری که استعمال نمایند مجرب است و از خواص عجیبه لطوخ سنبل دو درم و دو ثلث درم و مو یعنی ریشه دالان یک درم و ثلث درم است در داخل بینی و همچنین آب انار شیرین و مر و سنبل در ظرف مس سرخ جوشانیده و به روغن نرگس و روغن بنفشه سعوط کردن مجرب و کذالک خردل برگ پودینه تازه ساییده در بینی چکانیدن برای بوی بد محسوس شدن نافع و کذا قرنفل سنبل‌الطیب پودینه در بینی دمیدن و یا قشار کندر ربع جزو قشور نحاس شب یمانی زعفران هریک جزوی باریک ساییده قدری از آن در بینی دمند و یا سعد صبر سنبل‌الطیب گل سرخ قرنفل به آب پودینه یا آب مورد سرشته در بینی نهند بعد از آن‌که بینی را به شراب شسته باشند و یا مرمکی پوست انارترش هریک دو درم قصب‌الزریره سک هریک یک درم و نیم زاج و قرنفل هریک یک‌درم فتیله را به شراب ترکرده ادویه کوفته بیخته بدان آلوده در بینی نهند و یا زاج سک قرنفل مساوی کوفته بیخته در نی انداخته در بینی دمند و یا حماما زوفای خشک مساوی کوفته بیخته به روغن‌بان آمیخته اندرون بینی طلا نمایند ابن ماسویه و غیره گویند که قطور آب لبلاب به روغن گل یا عسل آمیخته و

کذا بول شتر و کذا روغن ایرسا و ذرور ایرسای خشک و کذا مرصافی در شراب کهنه حل کرده و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن یاسمین و کذا آب برگ یاسمین و کذا نوشادر و شب به سرکه و کذا ابوال ابل که دوایی است و از مکه معظمه می‌آورند ساییده به روغن گل آمیخته و کذا سعد در سرکه جوشانیده و نفوخ شب و مر هرواحد چهار درم قلقطار و مازو هرواحد یک درم بعد شستن بینی به شراب و کذا برگ یاسمین خشک کرده و سعوط حماما و لطوخ فرفیون در داخل بینی و کذا میعهٔ سائله چهار درم حماما یک نیم درم و شرب دار شیشعان هرواحد مفید نتن انف است و اگر قصب‌الزریره و بزر نسرین و بزر ورد و قرنفل هر یک درم مازو و مر هریک نیم درم مشک یک حبه کوفته بیخته به فتیله استعمال کنند نافع بود صاحب تکمله هندی گوید که بول شتر یا گاو بچکانند و چهر سوده ناس گیرند و در علاج الغر با مسطور است که آب کدوی تلخ یک دو قطره در بینی چکانند و اگر کدو تازه نباشد کدوی خشک به آب ترکرده در شبنم نگاه دارند و صبح یک دو قطره بچکانند نافع بد بوی بینی است شیخ می‌فرماید که بعد تنقیهٔ معده و دماغ ادویهٔ موضعیه از فتائل و سعوطات و عطوسات و نفوخات و غیره استعمال نمایند اما در فتایل مستعملهٔ این مرض بهتر آن است که قبل از آن بینی را به شراب بشویند بعده استعمال نمایند و من‌جمله فتائل مجربه فتیله از مر و حماما و اقاقیاست که به عسل مرتب سازند یا از حماما و گل سرخ به روغن ناردین و دیگر فتائل بسیاراند که از سنبل و سعد و گل نسرین و قصب‌الزریره و حماما و قرنفل و آس و صبر و گل سرخ و قدری نمک مجموع یا مفرد به حسب قوت مرض و ضعف آن و اختلاف اوزان بسازند یا فتیلهٔ مبلول به مثلث رقیق که برآن ذرور قرنفل و سعد و رامک و لادن مساوی پاشیده باشند و همچنین برگ مورد قصب‌الزریره گل نسرین گل سرخ قرنفل هرواحد یک درم مر و مازو هرواحد نیم درم مشک کافور هریک چهار حبه قلیمیا نمک اندرانی هرواحد چهار قیراط کوفته بیخته فتیله به عسل ترکرده برآن پاشیده در بینی نهند و از سعوطات سعوط به عصاره پودینه است و افضل سعوطات و انفع آن‌ها بول خر است و آن تخلف نمی‌کند و از مجربات جیده آن است که قرص اندروخورون که در تریاق می‌افتد در شراب حل کرده اندر بینی چکانند و طبیخ دارشیشعان به شراب ریحانی خیلی جید است چند روز بدان استنشاق نمایند و از لطوخات این است که باطن بینی را به قلقطار تلطخ نمایند و ایضا برگ یاسمین بسایند پس در آب سوده در بینی طلا کنند و لطوخ دوای قریطن استعمال نمایند و آن این است مرمکی چهار درم و دو ثلث درم سلیخه حماما مرزنجوش هرواحد یک درم و سدس درم به عسل بسرشند و از نفوخات فوتنج تنها باریک سوده به وزن یک دانگ در بینی دمند و یا خربق سفید و صدف سوخته و یا دوای مذکور در آخر فتائل و یا عود بلسان در بینی نفوخ سازند و از نشوقات آن‌چه مجرب است دار شیشعان به آب یا شراب پخته چند روز استعمال نمایند و آن‌چه به تجربه رسیده در علاج او دخاصه چون در دماغ یا

مقدم او عفونت باشد نهادن دو داغست به همین یافوخ و الیسرا و مقابل اذنین مائل به صدغین و یا داغ در وسط سر طبری گوید که اگر علت به حوالی عظم نافذ شود و عفونت در آن‌جا پیدا کند پس فلدفیون در عسل حل کرده به فتیله آلوده در بینی گذارند بعد از آن که قدری روغن گل سعوط کنند و رعایت مزاج دماغ علیل کنند تا گرم نشود و عقل او متغیر نگردد و اگر اندک گرم شود به شیر دختران و به روغن گل و روغن بنفشه و ماءالقرع و امثال آن آن‌چه مطفی و مسکن باشد سعوط نمایند و اگر مزاج بدن او نیز حدت پذیرد مداوای او نمایند تا آن‌که تسکین یابد و و به خرکه به سبب بواسیر انف و قروح او باشد علاجش جدا مسطور گردد.

اورام و بثور بینی

گاه در این موضع آیاس گرم یا بثره از کثرت دم و غلظ او حادث گردد و گاه ورم صلب پیدا شود و گاهی بثره از فضلهٔ بلغمی یا سوداوی اندرون بینی برآید و از حرارت باطن اجزای لطیف تحلیل شده مابقی غلیظ و متحجر گردد حتی که به صورت ثالیل در هیئت و صلابت شود و در ورم حار سرخی موضع باشد و ایضا از مریض بپرسند که با ثقل و تمدد ضربان نیز هست یا نه اگر باشد ورم حار بود و الا صلب و از هردو مضرت در صوت افتد علاج در حار فصد سررو یا رگ بینی گشایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند و اگر حاجت بود زاو بچسبانند و تنقیه به مسهل صفرا و حب هلیله نمایند و بعد فصد یا حجامت قفا آب تمرهندی آب آلو بخارا آب انارین شربت بنفشه داخل کرده نوشیدن و غذا دال‌مونگ و پالک و خرفه خوردن نیز مفید و سرکه روغن کدو روغن نیلوفر گلاب در بینی چکانند و شیاف مامیثا صندلین حضض مکی به گلاب و آب خرفه ضماد نمایند و گاهی بوش در سندی داخل کرده بر بینی و پیشانی ضماد می‌نمایند و فتیله لته در سرکهٔ کهنه آلوده اندر بینی گذارند و گاهی قدری نمک در سرکه می‌آمیزند چون خشک شود به روغن کدو چرب سازند و در ورم حار بعد فصد طلا به گشنیز و حی‌العالم و در بارد به صبر نافع بود و طلای سرکهٔ انگوری و روغن گل و کذا مردا سنگ تنها و یا مردا سنگ رسوت صبر به آب سوده اندرون بینی نیز مفید بثور بینی است و فصد سررو به سرعت و ضماد مغز تخم تربوز به گلاب سوده برای ورم اندرون بینی معمول است و صندل سرخ به آب سوده نیز نافع و بعد فصد یا حجامت استنشاق روغن گل ممزوج به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر با قدری گلاب و ضماد بینی به صندل و گلاب و آشامیدن آب آلو به شربت بنفشه یا شربت نیلوفر و آب انار و غذا مزوره بارد یا سویق شعیر و شکر یا آب انار یا آب سیب یا آلو یا توت و سائر تدبیر مبرود و مطفی نیز برای ورم حار و بثور بینی مناسب است و ایضاً برای بثور اندرون انف فصد هفت اندام یا سررو و یا حجامت قفا کردن و عناب گل بنفشه جوشانیده شیره خیارین

شربت نیلوفر داخل کرده نوشیدن و مغز تخم هندوانه رسوت به گلاب ساییده و گاهی جدوار عوض رسوت افزوده طلا نمودن معمول است و اگر بثور بینی مع صداع و رعاف اندک اندک باشد فصد قیفال نمایند و شیره تخم کاهو و گشنیز خشک به شربت بنفشه بدهند و به آب گشنیز سبز غرغره کنانند روز دوم شیره مغز تخم هندوانه و شربت نیلوفر عوض شیره گشنیز و شربت بنفشه کنند و رسوت جدوار گل ارمنی به گلاب سوده بالای بینی ضماد نمایند و مغز تخم تربوز به گلاب سوده اندرون بینی طلاکنند و برای اورام و بثور حار بینی از مجربات والد علویخانی این است که مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه دم الاخوین سفیدآب قلعی مغسول گل ارمنی به روغن گل ساییده طلا نمایند و اگر تجفیف به ثور منظور باشد مغز تخم‌ها را بریان سازند و توتیای کرمانی اضافه کنند و برای رفع صلابت و خشکی اگر تلیین مطلوب باشد شیره ماده گاو عوض روغن گل داخل کنند و اگر بثور بر بینی با درد پیدا شوند کافور زعفران هر یک نیم درم گل مختوم یک درم گل ارمنی دو درم به گلاب و سرکه انگوری طلا کنند و اگر سر بینی ورم کند و اندرون بینی خراش نیز باشد شیرهٔ عناب لعاب به‌دانه عرق شاهتره شربت نیلوفر بنوشند و حضض و مرداسنگ و گل ارمنی یک ماشه در آب حل‌کرده ضماد نمایند و در بثره سخت که از فضله غلیظ بلغمی و سوداوی به هم رسد بعد تنقیهٔ دماغ حسب ماده بهر تلیین موم روغن برآن نهند و عقب او به آب گرم استنشاق کنند و مسکه و کذا جوزالسر و محلل ورم صلب بینی است و ایضاً اول فصد با سلیق کنند بعده جهت اسهال سودا و بلغم مطبوخ افتیمون علویخانی دهند و یا ماءالجبن به حب لاجورد و سفوف آن نوشانند و اگر تحلیل نشود به مبضع شرط زنند و یا برآن و یا حوالی او زالو چسبانند و مرهم زنگار نهند تا آن‌که به تمامه فانی شود پس برای اندمال مرهم سفیدآب گذارند طبری گوید که در بثره صلب اگر بدن مریض ممتلی باشد تنقیه به این حب نمایند ایارج فیقرا نیم درم غاریقون تربد هرواحد یک درم افسنتین یک نیم درم گل سرخ مصطکی نانخواه تخم کرفس هریک دو ثلث درم صبر سقوطری دو درم سقمونیای مشوی یک درم و یک‌دانگ کوفته بیخته به آب برگ ترنج یا آب برگ بادرنجبویه سرشته حب‌ها سازند و دو مثقال به آب نیم گرم بخورند و در مدت ده روز دوبار استعمال نمایند و اگر مزاج علیل رطب باشد به میفختنج و مری و خردل و مانند آن غرغره کنند و پرهیز شدید نمایند بعده اگر قوت قوی باشد فصد قیفا لین گشایند بعد از آن علاج مذکور بهر تلیین و غیره به عمل آرند و بدانند که هرگاه ماده ورم یا بثره تحلیل نشود ادویه منضجه مثل تخم مردو تخم ریحان و شیر و عسل و تخم کتان و حلبه و انجیر پخته ضماد نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و بعد انفجار مرهم موم سفید به روغن مورد و روغن گل گداخته مرداسنگ به گلاب و قدری سرکه سوده داخل نموده در صلایه خوب حل‌کرده گذارند و ایضا مازو هلیله زرد به روغن گل یا روغن بنفشه ساییده طلاکردن برای جوشش بینی معمول استاد مرحوم است و بالجمله هرچه در قروح

بیاید حسب جاجت به کار برند و در علاج این تساهل نکنند که در اکثر بنا صور مؤدی می‌گردد و اگر ورم سرطان گردد تدبیرش در بواسیرالانف خواهدآمد تعلیم در ملک بنگاله آبله در پره بینی می‌برآید و سوزش می‌کند و به سبب آن تب شدید عارض می‌گردد و آن را آهوه می‌نامند اگر زود علاج او نکنند می‌کشد و علاجش ان است که روغن زرد و نمک آمیخته در پره بینی مالند تا آبله شکسته شود و از حدت و سوزش وسواس نکنند و اگر آبله شکسته نشود قتل می‌کند و نکچهکنی فلفلمویه هریک دو ماشه مشک نیم ماشه باریک ساییده در بینی دمند تا عطسه متواتر آید و مرض آهوه دفع شود.

قروح انف و ناصور آن

بدان که قرحه جراحت است که ریم کند و مبدا تولد او در این‌جا یا نفس بینی است چنان‌چه او را تفرق اتصال عارض شود پس ریم کند و یا در غیر او چنان‌چه از بخارات حاده یا ردیه که از بدن به سوی بینی متصاعد شوند اول جلد او فاسد گردد بعده لحم او و جراحت پیدا شود بعد از آن قرحه گردد و گاهی قرحۀ رطب از رطوبات فاسده اکاله که از دماغ به سوی بینی نازل شود حادث گردد و گاهی قرحه یابس از اخلاط محرقه افتد و شیخ می‌فرماید که گاهی از بخارات حاده یا ردیه و یا از نوازل حاده قروح منتنه عفنه و یا خشک ریشه و یا قروح بثریه و یا قروح ساذجه در بینی پیدا می‌شوند و آن ظاهر بود و یا در باطن بالجمله اقسام قروح بینی قرحه یابس و قرحه رطب ساذج و قرحه رطب منتن و قرحه بثره کوچک است و چون قرحه مزمن شود ناصور گردد و ناصور باطنی بینی را خونوس نامند طریق تشخیص اقسام مذکوره باید که از مریض سوال نمایند که خشکریشه در بینی منجمد می‌شود و قشر خشک جدا می‌گردد یا ریم برمی‌آید اگر خشکریشه گوید قرحه یابس باشد و ماده آن اخلاط محترقه بود و اگر خروج ریم و مائیت بگوید و خشکریشه بر نیاید قرحه رطب باشد و ماده آن رطوبت فاسده باشد که از دماغ به سوی بینی نازل شود پس اگر قرحه بسیار بدبو باشد بپرسند که از چند مدت این قرحه پیدا شده اگر مدت اندک گوید سببش رطوبت حاده عفنه بود و اگر از عرصه دراز بیان کند سببش عفونت ماده به طول مدت بود و اگر قرحه کوچک به صورت بثور متقرحه بود قرحه بثریه باشد و انطاکی گوید که اگر از قرحه بینی مواد مع علامات خون برآید رطب باشد و الا یابس و هرواحد اگر خشکی در مجاری قوی رطب باشد حار بود و الا بارد و گاهی قروح از آثار مثل حب و انواع نارغارسی پیدا شود و اصعب قرحه داخلی وعفن بود علاج شیخ و سید جرجانی و ایلاقی گویند که بینی عضوی است رطب تر از گوش و خشک تر از چشم پس واجب است که علاج قروح او میان علاج قروح اذن و عین باشد یعنی اذویه مجففه برای قروح بینی در

خشکی کمتر از ادویه مجففه قروح گوش و زیاده تر از ادویه مجففه قروح چشم باشد پس قروح اذن محتاج باشیا در غایت تجفیف است و قروح عین محتاج به دوا در اول حدود تجفیف است بعده اگر سبب سیلان مواد و یا تصاعد ابخره باشد به استفراغ و جذب او به سوی ناحیه دیگر علاج کنند و بالجمله اول احتیاج به تنقیه دماغ و تقویت او باشد بعد از آن فصد منخرین تا فضول متوجه به سوی او قبول نکند پس ابتدا به فصد قیفال نمایند و اگر یافته نشود حبل‌الذراع یا اکحل پس فصد رگ منخرین و ارسال علق اگر قوت مساعدت کند و دلائل دمویت موجود باشد بعده به استعمال حبوب و ایارجات و جمیع ادویه نافعه در بواسیر انف و اربیان در قروح قویه انف نیز نافع است و هرگاه به لعابات و مانند آن بپزند حتی که نرم گردد به جمیع قروح خفیفه آن صلاحیت بخشد.

علاج قرحه یابس

که کثیرالوقوع است تنقیه سودای احتراقی نمایند به دستوری‌که در علاج امراض دماغی سوداوی گذشت و گویند که آشامیدن شربت بنفشه و ترنجبین هریک ده درم و غذا مزوره ماش مع نخود مفید بود و بهر تلیین بینی موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو و یا روغن نیلوفر و پیه ماکیان و بط بمالند و مرهم ابیض بکار برند و بینی را به آب گرم بشویند و به مرات کثیر بدان استنشاق نمایند و بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و روغن بادام و مغز ساق گاو هرکدام یک جزو موم و مغز را در روغن ها بگدازند و اندک لعاب به‌دانه و قدری کتیرا سوده در صلایه خوب بیامیزند و در روز و شب چند بار اندرون بینی طلا نمایند یا فتیله بدان آلوده در بینی نهند و بعضی لعاب اسپغول و لعاب خطمی در این نسخه می‌افزایند و بعضی مخ ساق گاو طرح می‌نمایند و مرهم حب السفرجل در این باب همواره معمول است و قیروطی از مغز ساق گاو یک جزو روغن بنفشه بادام دو جزو کتیرا ثلث جزو روغن یاسمین اندکی به دستور مرهم مرتب ساخته و گاهی گل خطمی برابر کتیرا داخل کرده نیز معمول و قیروطی به موم و روغن گل و شحم ماکیان و سیما مخلوط به لعاب به‌دانه نیز مفید و اگر یبس خشکریشه به شدت باشد کتیرا باریک سوده به لعاب بزرقطونا و لعاب خطمی آمیزند و بگذارند تا نرم شود بمالند تا حل شود پس روغن بنفشه آمیزند و با هم بزنند و هر روز دو بار طلا نمایند و ماهی پهنی که مشابه جفت پا می‌باشد در آب پخته روغن او گرفته استعمال نمودن از اسرار است و صندل سفید حضض مکی سوده به گلاب و آب خرفه و قدری روغن گل ضماد کردن جراحت بینی و خشکریشه را نافع و عسل به سرکه آمیخته در فتیله نهادن خشکریشه را ساقط کند و نهادن مسکه هر روز سه مرتبه نیز نافع قرحه است و یک نسخه مفید خشکریشه در تشقق لب خواهد آمد بعضی متاخرین نوشته‌اند که در قرحه یابسه اول فصد باسلیق کنند و به

فاصله سه چهار روز رگ قیفان زنند و بعد هفته ماءالجبن به شربت شاهتره مدبر و حب لاجورد و سفوف آن نوشانند تا تنقیه بدن و دماغ حاصل شود بعده شیرزنان یا بز یا خر از پستان دوشیدن بسیار مفید است و همچنین تقطیر روغن گل و بادام و پزدبه و خشخاش و کاهو مجموع یا تنها با شیر آمیخته و این مرهم به کار برند روغن بنفشه روغن گل هریک یک نیم توله موم سفید یک توله و مغز ساق گاو و پیه مرغ هریک هفت ماشه مردا سنگ مغسول نه ماشه به دستور مرهم بسازند و بهتر آن است که پیه بز تازه را به دست نرم کرده برآن طلا کنند وقت شب و صبح به لعاب اسپغول و یا دیگر بزور لعابیه بشویند و به روغن گل فقط چرب سازند و این مرهم نیز بسیار مفید است موم زرد یک نیم توله روغن گل سه توله روغن بادام یک نیم توله لعاب اسپغول و ریحان و تخم خطمی و کنوچه هریک سه ماشه کتیرا دو ماشه به دستور مرهم سازند و این قوی‌تر است حکاکه اسرب و هلیله زرد هریک سه ماشه پیه مرغ نه ماشه موم سفید یک توله روغن کدو روغن گل هریک یک نیم توله کتیرا سه ماشه و باید که هرگز آن را بدست نباید کافت که ریش و جراحت تازه گردد و دیر اصلاح پذیرد و سائر مراعاتی که در جفاف انف گفته‌اند در این جا به کاربرند که مفید است گیلانی گوید که این دوا نافع است بگیرند موم و روغن گل و بادی سفیدآب ارزیر و مرداسنگ آمیزند ایضا هلیله زرد و مازو و پیه ماکیان و روغن گل حل‌کرده طلا نمایند و ایضا سفیدآب ارزیر دو درم مردا سنگ یک درم روغن گل یک اوفیه موم دو درم موم را در روغن گداخته ادویه آمیخته حل‌کنند و با پیه ماکیان استعمال نمایند و از معالجات عجیبه که قریب خوارق عادات در قروح بینی است و لا سیما آن‌چه مایل به یبس مزاج باشد و همچنین در قروح لب و در اکثر قروح بطی‌الاندمال که ماده آن خالی از خبث و رداءت نباشد استعمال این مرهم حب السفرجل است صفت آن بگیرند بنفشه خشک یک مثقال و در آب خوب بجوشانند پس نیک مالیده صاف کنند تا آب لعابی گردد بعده لعاب به‌دانه یک مثقال و روغن گل یک مثقال و موم سفید نیم مثقال آمیخته بپزند تا مرهم گردد استعمال نمایند شیخ می‌فرماید که در قروح یابسه معالجه کنند به مسوخ مرتب از موم مخلوط به نصف وزن آن مغز ساق گاو در همچند روغن نیلوفر یا روغن کنجد گداخته و نزد من بهتر از آن روغن گل است خصوصا که از زیت انفاق ساخته باشند و ایضا مسوح روغن بنفشه مع کتیرا و قدری لعاب اسپغول یا خطمی نافع است و ایضا فتیله در قیروطی زوفای رطب و پیه بط و موم زرد و پیه ایل و پیه ماکیان و قدری عسل آلوده مفید و در نسخه جالینوس مغز ساق بقر عوض پیه ایل است و ایضا موم و روغن گداخته هلیله زرد و یا مازو آمیخته نافع و گاهی فصد رگ طرف بینی بعد فصد سررو و حجامت نقره و اسهال نفع بخشد و قرشی و صاحب شفاءالاسقام گویند که این همه ادویه مع اصلاح غذا و ترک لحوم و تلیین طبیعت و تسکین ابخره حاره و منع او از صعود به مثل سفرجل یا سیب یا کمثری یا بزرقطونا به شکر یا گشنیز خشک به شکر بعد طعام

مناسب و گاهی محتاج گردد به فصد سررو و حجامت نقره اگر سبب کثرت دم باشد و به استفراغ اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الانصباب به سوی بینی باشد از مطبوخات و ایارجات و اطریفلات .

علاج قرحه رطب

بعد فصد سررو و حجامت پس سر و تنقیه بدن و دماغ به مسهل و حب ایارج و قوقایا از خردل و سکنجبین و یا سنبل‌الطیب و سعد و قرنفل در گلاب جوشانیده غرغره کنند و مرهم سفیده استعمال نمایند و مرداسنگ به روغن گل سوده بمالند و سفیدآب و مرداسنگ و چرک نقره و سرب سوخته مساوی در روغن گل ساییده فتیله بدان آلوده در بینی نهادن مجرب است و یا موم افزوده مرهم ساخته استعمال کنند و یا از مرداسنگ یک درم و مر یک درم و سفیده قلعی و موم هریک دو درم روغن گل یک اوقیه مرهم مرتب سازند و با پیه ماکیان بمالند و پوست درخت سرس جوشانیده به آب آن قرحه را بشویند و قطور آب سلق تنها و با زهره کلنگ و کذا فتیله به آب سلق آلوده در بینی نهادن مجرب حکیم عابد سرهندی است و اگر حضض مکی مرداسنگ به آب و یا گلاب سوده اندرون بینی ضماد نمایند برای پختگی بینی نافع بود و در تکمله هندی در این نسخه صبر هم داخل است و یا مازو پوست هلیله زرد با چربی مرغ و یا روغن گل طلا نمایند و در قروح انف که مسمی به حلو است به جهت بودن ماده آن در اوائل شیرین غیر شدیدالرداءت که نه حریف باشد و نه مالح و آن را قروح شهدیه و شیرینیه و شبربنجیه نیز نامند تنقیه دماغ حسب مقتضای حال نمایند و به قول شیخ در ابتدا روغن گل تنها یا به موم و پیه ماکیان کفایت کند و قوی‌تر از آن مرهم سفیدآب است و خصوصا مخلوط به لعاب به‌دانه و اگر اراده زیاده تجفیف باشد خبث فضه درآن داخل کنند و گاهی خبث فضه تنها به روغن آس فائده می‌کند و هرگاه مرض اندک شدت کند این مرهم استعمال نمایند سفیدآب یک رطل مردا سنگ سه وقیه خبث‌الرصاص سه وقیه رصاص محرق مغسول مسحوق در شراب چهار وقیه ازآن مرهم سازند به روغن مورد و سرکه سوده یا پخته و هرگاه علت مزمن گردد و بسیار شدت کند مرهم به این طور سازند مرداسنگ چهار درم سداب رطب چهار درم شب دو درم به روغن آس و سرکه سوده مرهم سازند و در نسخه جرجانی و ایلاقی شب هم‌وزن مرداسنگ است و سداب دو درم و سرکه مطروح و قوی‌تر از آن این است زاج سیاه و قلقند و مر هرواحد هفت جزو قلقدیس شش جزو شب یمانی زراوند مدحرج مازو توبال مس هرواحد چهار جزوکندر یک نیم جزوو کوفته بیخته در سرکه یک رطل و هشت اوقیه در ظرف مس بپزند حتی که به قوام عسل آید از آن لطوخ نمایند یا به فتیله آلوده در بینی نهند و مراد از جزو در این نسخه درم است.

علاج قرحه منتن وکهن

که به طول مدت یا از رطوبت منتنه به عفونت انجامد اگر زیادتی خون و غلظ او معلوم شود فصد و حجامت نمایند و به تدبیر مبرد پردازند و آشامیدن مطبوخ عناب به شکر و غذا مزوره ماش مع مغز بادام و تنقیه به مطبوخ فواکه و حب بنفشه نیز مفید است بعده استنشاق روغن گل مضروب به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر به قدری گلاب و تبرید بینی وجبهه به ضماد صندلین و شیاف بامیثا و حضض و بوش و گلاب و آب خرفه یا آب حی‌العالم کنند و مریض را شربت آلو یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر با آب انار جوشانند و به سویق جو و شکر و یا سرکه به زیت و مزوره آب انار یا آب سیب و آلو و توت غذا سازند و سعوط به بعضی میاه بارده مع روغن گل نمایند و روغن عفص و یا صبر به آب بارتنگ حل‌کرده و یا عصاره سوس استعمال نمایند و اگر مواد بارد باشد یا در آخر اجزای لطیف ماده حار تحلیل شود کثیف او باقی ماند برای تحلیل و تجفیف خربق سفید و حرف مساوی باریک ساییده در بینی دمند و بعده به سرکه انگوری قرحه را بشویند و مرمکی را باریک ساییده نفوخ نمایند تا آن‌که از چرک پاک شود پس ادویه مجففه استعمال کنند و سعوط به عصاره ایرسا نمایند و یا آب لبلاب و عسل و یا آس سوده مطبوخ به شراب کهنه و یا زرنیخ سرخ مع شحم و یا زنگار مع سرکه و عسل در بینی گذارند و گویند که در قرحه کهنه مرهم ابیض به اضافه عسل و سرکه نافع است و اگر شب یمانی سوخته زرنیخ مرمکی هریک توله زراوند اقلیمیای نقره هریک شش ماشه مازو سه ماشه روی سوخته چهارو نیم ماشه کزمارج گلنار هریک نه ماشه بوره ارمنی چهار و نیم ماشه زاج سیاه و قلقطار و قلقدیس هریک شش ماشه اسرب سوخته کندر هریک نه ماشه همه را نرم کوفته به سرکه بسایند تا به قوام شهد آید و فتیله آلوده در بینی گذارند تنقیه قرحه و حبس خون بینی نماید و چرایته دو ماشه قرنفل سنبل‌الطیب گل نسرین هریک سه ماشه صبر مر مازو هریک یک ماشه مشک کافور هریک دو سرخ اقلیمیای فضه چهار سرخ کوفته بیخته فتیله بدان آلوده در بینی گذاشتن از مجربات حکیم علی شریف است و یا سعد مازو و زعفران کوفته بیخته پیه ماکیان در روغن گل گداخته بیامیزند و بعد از آن‌که بینی را به آب صابون شسته باشند به کار برند که مجرب است و به قول مسیحی ادویه مصلح قروح ردیه انف مجفف و منقی‌اند مثل پودینه که عصاره او در بینی چکانند یا خشک کرده اندرآن بدمند و یا بگیرند شب دو جزو و زرنیخ سرخ چهار جزو و مازو یک جزو رو سختج یک جزو و در بینی دمند بعد شستن او به شراب ریحانی و در نسخه دیگر مر دو درم عوض رو سختج است و قوی‌تر از آن این است که قلقدیس و قلقطار و شب و زنگار مساوی ساییده و فتیله در سرکه ترکرده در این دوا گردانیده در بینی نهند و ایضا برای قروح منته زاج قلقطار مر شب یمانی مازو و توبال

مس زراوند مدحرج هرواحد یک جزو کندر ثلث جمیع اجزا پس سه اوقیه از آن در یک رطل آب بپزند تا به قوام عسل آید و به طریق فتیله در بینی داخل کنند و جالینوس گوید که چون فادزهر با قدری فلفل درآب خالص باریک بسایند و به مرات طلا نمایند بعد یاس صحت بخشد و گویند که این بارها به تجربه رسیده و ایضاً سعوط زنگار بعد پرکردن دهن به آب برای قروح خبیثه و نتن انف مجرب و اگر آب انارترش تنها یا با عسل بجوشانند تا غلیظ شود و فتیله بدان آلوده در بینی نهند در قرحه کهنه انف مجرب است و چون انارترش کوفته آب جداکرده ثفل را بپزند تا غلیظ شود و شیاف ساخته به آب انار مسطور تر کرده در بینی دارند برای ناصور بینی نافع است و سعوط عصاره جوزالسرو تازه نیز نافع خونوس است و ایضاً مغز تخم تربوز مغز تخم کدو هرواحد دو جزو توتیای کرمانی مغسول صبر زرد هریک یک جزو باریک ساییده به مسکه آمیخته استعمال کردن ناصور بینی مجرب است. شیخ می‌فرماید قروحی که به سوی او ماده حریفه یا ردیه یا منتنه سیلان کند علاج او صعب بود و از فصد و اسهال درآن لابد است و بساست که احتیاج اسهال به ایارجات کبار افتد و واجبست که مدام او را بنطرون و صابون و خصوصا صابون قسطنطنیه بشویند بعده ادویه شدیدالتجفیف استعمال نمایند و از این قبیل است که بگیرند قشور مس و قلقدیس و زرنیخ سرخ و خربق و ساییده در زهره گاو نر ترکنند و چند روز درآن خمیر کنند پس استعمال نمایند و گاهی درآن حماما و مر و پودینه و فراسیون و زعفران و شب یمانی و مازو زیاده کرده می‌شود و دوای روفس با سرب محرق مغسول و اسفیداج و مرداسنج و به روغن گل و موم از آن مرهم سازند و قروح بثریه را علاج به مرهم روغن گل و روغن مورد و مرداسنگ و گلاب و قدری سرکه کنند و علاج قروح ظاهره به این مرهم کنند سفیدآب یک رطل مرداسنگ سه اوقیه خبث رصاص محرق سه اوقیه به شراب و روغن مورد مخلوط سازند و از ادویه مشترکه این است که بگیرند آب انارترش و در ظرف مسی بپزند تا که نصف بماند فتیله بدان آلوده استعمال نمایند و از اقراص اندروخورون نیز علاج او می‌کنند گاهی مخلوط به شراب وگاهی به سرکه و گاهی به سرکه و آب به حسب مشاهده حال و از مراهم جیده مشترک‌النفع به اکثر اقسام این است که خبث اسرب و شراب کهنه و روغن مورد همه را با هم بسایند و بر آتش نرم گذاشته بپزند و حل کنند تا غلیظ گردد و در ظرف مس بدارند و اسرب سوخته در حکم خبث اسرب است و عصاره چقندر تنها یا مع ادویه دیگر بسیار نافع است انطاکی گوید که علاج قروح انف بعد تنقیه مواد به فصد در رطبین و تنقیه باقی مطلقا به بخور مثل کبریت و زرنیخ در رطبین و ریختن روغن‌ها اندر بینی در یابسین و نفخ چیزی‌که مجفف و مدمل باشد مثل زنگار به روغن بنفشه و موم قیروطی ساخته بایدکرد و بدانند که قرحه انف را حکمای هند پینس نامند و از اجمود بابرنگ شنگرف بزرالبنج زعفران مساوی و سرمه‌سا نموده ناس گرفتن و هلدی دارچینی جاوتری لونگ به وزن برابر ساییده در شهد دو چندان آمیخته

هر روز نه ماشه خوردن مفید نوشته‌اند و ایضا زنجبیل دارفلفل دانه الایجی خرد هرواحد یک درم قند سیاه کهنه بیست و چهار درم کوفته حب‌ها بندند و به قدر ده ماشه وقت شب می‌خورده باشند.

بواسیر انف و اربیان و سرطان

بواسیر انف لحم زائد است که در بینی روید و آن سه قسم بود یکی گوشت نرم سفید و بی‌درد و بدون سیلان رطوبت و مادهٔ این بلغمی است و علاج این سهل است دوم گوشت سرخ اندک صلب با حرارتی و الم و ماده این دموی بود سوم تیره صلب و مادهٔ این سوداوی است و گاهی این شدید الصلابه با درد شدید بود خصوصا اگر سودای محترقه باشد و علاج این صعب است لاسیما هرگاه زردآب بدبو از آن سائل شود و گاه باشد که در بینی گوشت فزونی سرطایی پدیدآید و شکل بینی فاسد کند و به سبب تمدید شدید وجع پیدا کند و تیره رنگ و سخت و غائر باشد و گمان شود که بواسیر است و آن سرطان باشد و اربیان ورم نرم عظیم‌الحجم شبیه به بواسیر انف است که در مجرای بینی حادث شود و باشد که قرحه گردد و زردآب و رطوبت از وی سائل شود و این ورم را کثیرالارجل و بسفایج نیز نامند از جهت مشابهت به ماهی روبیان در نرمی و ملایمت و بسیاری پای‌های باریک و گاه باشد که این ورم بسرطانیت گراید و سخت شود و درد کم گردد و رگ‌های آن موضع همه سبز شوند و کشیده گردند و در باطن پلک‌ها کشیدگی معلوم شود و فرق میان این هرسه علت چنان کنند که به میل غمز نمایند گوشت زائد را اگر نرم یا صلب به شکل ثولول بود و از پس امراض سرد نوازل پدیدآید بواسیر باشد و اگر با وجود نرمی ورم عظیم‌الحجم بود و رگ‌های سرخ و سبز ممتلی باریک در خارج و داخل بینی محسوس شوند اربیان باشد و اگر ورم صلب بود و بعد صفای بینی پیداشود و در اکثر به غیر سیلان رطوبت بود و قبل حدوث او در دماغ اعراض سوداوی پدید آیند و از مقدار نخود یا بندق ابتداکند پس زیادتی پذیرد و درکام صلابت پیدا کند و خشک بود سرطان باشد و بواسیر گاه دراز گردد و معلق شود و گاه چندان طول پذیرد که از بینی یا کام بیرون آید و این هنگام آن را علق نامند و گویند که سبب بواسیر احتباس خون سوداوی است در عروق داخل بینی و سبب اربیان ماده ردی مایل به بلغمیت و سبب سرطان سوداوی محترق است.

علاج بواسیر انف

فصد سررو کنند و زلو بچسبانند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت قفا نمایند و تبریدی که در رعاف گذشت بدهند بعد از آن مسهل بارد وحب هلیله تنقیه نمایند و گاهی بعد فصد عوض تبرید عناب شاهتره گل سرخ به عرق شاهتره

جوشانیده نبات داخل کرده می‌دهند بعده منضج اصل‌السوس شاهتره گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم کاسنی بیخ کاسنی آلوبخارا جوشانیده صاف نموده گلقند داخل کرده و بعد نضج مسهل و حب ایارج استعمال می‌نمایند و به قول صاحب ترویج دعاوی بعد از فصد و حجامت قفا برای نضج جلاب از عناب و بنفشه و شکر بدهند و غذا مزوره ماش با شیره بادام شیرین بعده مسهل به مطبوخ فواکه و یا مطبوخ هلیله و به حب ایارج و گاهی در بواسیر مزمن مع ورم و درد گوش و چشم و سیلان آب کثیر از بینی بعد فصد سررو تبرید شیره عناب شیره گشنیز خشک شیره کاهو عرق عنب‌الثعلب عرق گاوزبان شربت بنفشه داده منضج و مسهل و حب ایارج می‌دهند و شیاف مامیثار سوت صندل سرخ حضض مکی به آب گشنیز سبز ضماد می‌نمایند بالجمله بعد از تنقیه اگر مرض خفیف و در ابتدا باشد ادویه خفیفه و در مزمن ادویه حاده قویه استعمال نمایند و از جمله ادویه خفیفه به قول شیخ فتیلهٔ معمول از پوست انار است که در آب بسایند تا مثل خمیر گردد و ازآن فتیلهٔ دراز سازند و مدام در بینی دارند و این مجرب است لیکن نفع او به دیر ظاهرمی‌شود و یا فتیله از اشنان سبز سازند و بعضی مرمکی نیز داخل می‌کنند و فتیله به سرکه ترکرده و به دوا آلوده می‌نهند و یا فتیله به شحم حنظل و یا از جوزالسرو مع قدری انجیر چند روز استعمال نمایند و یا فتیله در آب پودینه ترکرده تنها و یا بعد ترکردن آن در آب مذکور و یا در شراب و یا در سرکه پودینه خشک سوده برآن پاشیده و یا از عقید آب انارین مع پوست و شحم او کوفته و یا فتیله به عسل و گل سرخ در روزی چند بار به تکرار به کاربرند و یا نفوخ زرنیخ و قلقند در سرکه ساییده خشک کرده به عمل آرند و صاحب خلاصه گوید که اگر انار ترش درست کوفته آب آن را در ظرف مسی اندک بجوشانند و در همان ظرف نگاه‌دارند و ثفل او را خشک نموده باریک بسایند و به آب مذکور سرشته فتیله ساخته در بینی گذارند در مدت دراز بواسیر بینی را بی مشقت قطع کند و مثل ادویه حاده دیگر از لذع و وجع و ورم خالیست و اگر اندک زنگار و نوشادر در آن اضافه کنند به غایت قوی‌الاثر گردد و مجرب است و جرجانی و ایلاقی گویند که آب او مع ثفل نیم پخت کنند و در طاس مسی یک روز نهند و روز دیگر ثفل او جداکنند و باریک بسایند و از آن شیاف سازند و به آب مذکور ترکرده در بینی نهند و بعضی گویند که شیاف مذکور خشک ساخته در آب مذکور سوده در بینی چکانند و اگر وقت طبخ قدری نوشادر اندازند قوی‌تر گردد و اگر انار ترش تازه بدست نیاید پوست انارترش بکوبند و در آب اناردانه بپزند و به قول مسیحی پوست انارترش خشک کوفته بیخته بعده در آب انارترش و اندکی شهد سوده فتیله دراز ساخته داخل بینی کنند و در اکثر اوقات شب بدارند و یا توبال مس ساییده به شراب سرشته داخل بینی لطوخ سازند و اگر زاج اخضر در سرکه ساییده در بینی صبح و شام گذارند نیز بواسیر انف را دور می‌کند و گویند که آب لوف و روغن گل و نشوق ایرسا و یا آب گندنا و قطور آب سرگین خر و کذا آب گشنیز سبز نافع بواسیر

انف است و کذا قلقند به عسل و یا قاقلی تازه در بینی گذاشتن و منجمله ادویه حاده قویه این است که زاج دو درم زنگار نیم درم ساییده به فتیله آغشته در بینی نهند و اگر قوی‌تر خواهند حب‌السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هردو را خوب ساییده برآن موضع بچسبانند و بالای آن مرهم زنگار نهند که همواره معمول است و اشخار و آهک را در آب ساییده ضماد کردن نیز بسیار فایده می‌کند و اگر بعد فصد قیفال و حجامت نقره و تنقیه به حب ایارج زنگار و اشنان و مرمکی هر سه مساوی کوفته بیخته فتیله از خرقه کتان با سرکه آلوده در ادویه مذکوره بگردانند و در بینی گذارند معمول صاحب خلاصه و شفاءالاسقام و غیره است و اگر زنگار نوشادر اشخار سوده به شهد آمیزند و فتیله بدان آلوده در سوراخ بینی نهند و از گوشت و شیرینی پرهیز نمایند نیز مجرب بعضی احباست و یا به قول صاحب جامع و کامل توبال نحاس و قلقدیس و قلی هرواحد یک جزو زرنیخ سرخ زنگار هرواحد نیم جزو خریق سیاه ربع جزو ساییده فتیله خرقه کتان به شراب ترکرده به این دوا آلوده در بینی نهند و یا زاج سه درم قلقدیس و مر هریک چهاردرم قلقطار سه درم شب یمانی مازو و توبال مس زراوند مدحرج هریک دو نیم درم کندر چهاردانگ سرکه صد درم در دیگ مسی بپزند تا مثل شهد گردد به فتیله استعمال نمایند و گیلانی گوید که بگیرند قشور مس یک اوقیه و قلقدیس هشت درم و زرنیخ سرخ نیم اوقیه و خربق سیاه ربع اوقیه و کوفته بیخته در بینی دمند که دوای جید است منفعت او در ده روز ظاهر می‌شود و ایضا بگیرند پوست انار خشک دو درم قلقدیس ده درم قلقطار سه درم زهره نر گاو و حماما و مرمکی و پودینه و فراسیون هرواحد چهار درم زعفران دو درم خربق یک درم ساییده خشک استعمال نمایند و بعضی گویند که کندر یک درم شب مازو قشور نحاس هرواحد چهار درم قلقدیس شش درم زاج قلقطار مر هر واحد هفت درم سرکه را یک قسط بگیرند و همه را در دیگ مس بپزند تا به قوام عسل آید به طور فتیله به عمل آرند و شب یمانی مرمس سوخته قلقطار قلقند بیخ سوسن سفید زاج سیاه نطرون مساوی کوفته بیخته صبح و شام در بینی دمیدن و یا به آب انار ترش و یا شراب انگوری و امثال آن سعوط کردن به غایت مجرب نوشته و اگر فتیله به آب انارترش یا سرکه انگوری یا آب پودینه یا شراب انگوری ترکنند و این داروها برآن پاشیده در بینی نهند نافع‌تر باشد و اگر فائده نشود فتیله به میاه مذکوره ترکرده قلقدیس و قلقطار و اشخار و زنگار و زاج سیاه و شب یمانی مساوی سوده برآن پاشیده در بینی نهند و یا نفوخ کنند و بهتر آن است که بعد شرط یا خراشیدن موضع این ادویه استعمال نمایند و چون پوست انارترش چهاردرم قلقدیس سه درم زرنیخ زرد خربق سیاه قلقطار هریک دو درم کوفته بیخته به کار برند نیز گوشت فزونی بینی را ببرد و توبال مس و قلقدیس و زرنیخ احمر با سرکه آمیخته و فتیله آلوده در بینی نهند که کار آهن می‌کند و انطاکی گوید که آن‌چه مجرب است این است که شب و قلقند و زنگار مساوی و حلتیت مثل آن همچون غبار ساییده با قدری سرکه و

عسل بسرشند و فتائل ساخته در بینی نهند و یا خشک در بینی دمند و دیگر ادویه حاده اکاله چون فلدفیون و دیگ بر دیگ هم مفید بود و اگر از این تدابیر زائل نشود قطع نمایند و اگر بعد چیزی از گوشت زاید باقی باشد ادویه اکاله بر انبوبه رصاص یا اصل مجوف پرمرغ که پارچه برآن پیچیده باشند طلا ساخته در بینی بگذارند تا مابقی را بخورد پس به مرهم سفیده و جز آن علاج کنند و بدانند که قبل از تنقیه استعمال ادویه حاده و دست‌کاری را کار نفرمایند که موجب افزونی مرض است و به قول شیخ هرگاه اراده علاج به ادویه حاده باشد یک روز پیش از آن گوشت زائد را به خرقه خشن دلک نمایند بعد از آن به این ادویه دو روز علاج کنند بعد از خوردن طعام و ایضاً چون علاج با سوربینی به این ادویه نمایند باید که اول بقفریا زفت رطب اندرون بینی طلا نمایند تا بینی از نکایت ادویه حاده محفوظ ماند و جمیع ادویه نافع اربیان بواسیر را نفع بخشد و گاهی احتیاج کسر قوت آن افتد و آن‌چه در بواسیر مقعد بیاید مفید بود و گویند که گاهی بواسیر انف مولودی بود و آن لاعلاج است.

علاج اربیان و سرطان

در اربیان بعد فصد سررو و حجامت و تنقیه به مسهل و حب ایارج یا مطبوخ افتیمون علویخان و حب قوقایای ایشان فتیله کرباس به مرهم زنگار آغشته در بینی نهند بعده شافه دم الاخوین انزروت مردا سنگ گلاب و سرکه در بینی گذارند و ایضا لعاب حلبه و سرکه و گلاب و روغن گل به مرات در بینی چکانند و یا بعد تنقیه دماغ به حبوب و ایارجات حضض مرمکی زوفای رطب دردی زیت مرداسنگ به لعاب حلبه یا بزرکتان سرشته طلا نموده باشند و هرگاه ورم نرم‌تر شود برآن زلو چسبانند یا به مبضع شرط زنند و خون برآرند و صاحب ترویج گوید که جلاب از گاوزبان و بادرنجبویه و اصل‌السوس به شکر دهند و بعد نضج تنقیه دماغ به ایارجات و طلا به مر و عکرزیت و مردا سنگ به بعض لعابات و بعد تلیین شرط و تعلیق علق به عمل آرند طبری گوید که اگر این ورم غیر متقرح باشد علاجش تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون بعده تنقیه سر به حب ایارج پس غرغره به عاقر قرحا و مویزج وکف خردل و رب عنب و مانند آن است و پرهیز از جمیع اغذیه غلیظه مبخره به سوی سر بعده صورت این ورم ملاحظه نمایند پس اگر برحال خود باقی باشد بدان‌چه مذکور گردد علاج نمایند و اگر تحلیل شود و نقصان پذیرد به چیزی متعرض آن نشوند سوای علاج مذکور که بعد زمانی مع لزوم پرهیز مابقی تحلیل گردد و درآن ایام به دوای محلل مثل مر و حضض ضماد نمایند و آن‌چه برحال خود باقی ماند مرصافی نیم درم انزروت یک درم مقل نیم درم زوفای رطب یک درم عکرزیت نیم درم مردا سنگ یک درم باریک ساییده لعاب اسپغول و لعاب حلبه برآورده مع عکرزیت بجوشانند هرگاه غلیظ گردد ادویه

مسحوقه آمیزند و روز و شب داخل و خارج بینی طلا نمایند تا آن‌که ورم نرم شود و تحلیل گردد و چون بعد مسهل و فصد شرط بلیغ به عمل آوردند و خون سیاه عکر از آن خارج شد پس آن بی‌شک صحت یابد و اگر خون سائل از آن رقیق سرخ باشد از داخل و خارج برآن زلو چسبانند بعد استفراغ و پرهیز و اصلاح غذای مریض و واجب است که طبیب از شرط و زلو در حالت امتلای بدن حذرکند پس اگر از ضماد مذکور تحلیل نشود و نرم نگردد و بر غلظ و حسادت او باقی ماند بگیرند حرف سفید دو درم خربق دو ثلث درم عرطنیثاکه آن عروقی است که بدان صوف می‌شویند یک درم و حضض نیم درم و جمله را باریک بسایند و در حریریه بپزند پس داخل منخرین سرکه مالیده برآن این دوای خشک طلا نمایند و همچنین به دفعات متوالیه عمل نمایند تا آن‌که ورم را بخورد و ساقط کند و بعد سقوط او با این مرهم علاج کنند زیت پنجاه درم مرداسنگ ده درم مرداسنگ را باریک ساییده در زیت آمیخته بجوشانند حتی که مجتمع گردد بعده در هاون ریخته سرکه برآن چکانند و حل‌کنند و هرقدر که سرکه را نشف کند برآن بچکانند و همچنین سرکه چکانیده باشند و حل کنند تا آن‌که سفید گردد یا قریب به سفیدی رسد پس استعمال نمایند و این مرهم اوفق اشیاست برای قروح مواضع غضاریف و اگر جراحت خشک نماید به این مرهم مداوا سازند بگیرند موم مصفی و روغن بنفشه و از آن قیروطی بسازند و هنوز برآتش باشد که قدری سفید آب قلعی برآن اندازند و حرکت دهند بعده از آتش فرود آورده و در صلایه ریخته آب سرد برآن اندازند و حل‌کنند تا چرک او خارج شود مجتمع گردد بعده آب از آن دورکرده قدری سفیدی رقیق بیضه اندازند و حل‌کنند حتی که مجتمع و مخلوط گردد و اگر موضع رطب باشد و در مده که از آن سائل می‌شود رطوبت زیاده باشد در مرهم اول قدری گلنار و اندکی کندر زیاده کنند و اگر به حدید علاج کنند باید که دستکار ماهر باشد تا اجزای بینی از قطع محفوظ مانند و در عضروف بینی سوراخ نگردد و شیخ می‌فرماید که در اربیان بهتر آن است که به دستکاری علاج کنند و این بعد کم کردن امتلا از بدن و سر باید و اگر خفیف باشد ادویه قویه منجمله ادویه قروح انف استعمال کنند و مثل نفوخ شب یمانی ومر یک یک جزو وقلقطار و مازو هریک نیم جزو نفوخ نمایند یا فتیله از آن به عمل آرند و مختار جالینوس این است که آب انارین مع قشر و شحم آن‌ها کوفته بگیرند و اندکی جوش داده در ظرف اسرب بردارند پس ثفل او بسایند تا مثل خمیر گردد و به آب‌های مذکوره تسقیه دهند به قدر لائق او بعده از آن شیافات دراز بسازند و در بینی علیل داخل کنند و بگذارند و در بعض اوقات راحت دهند و از بینی خارج کنند و در این وقت بینی و کام را به عصاره مذکور طلا نمایند و براین تدبیر مواظبت کنند و این نافع قروح و بواسیر است و از منافع او آن است که الم زیاده نمی‌کند و بساست که از سه انار یعنی عفص نارسیده و ترش و شیرین این ترکیب می‌نمایند و اگر گوشت زائد صلب باشد انارترش را زیاده کنند و اگر کثیرالرطوبت باشد عفص را زیاده نمایند و قومی بعد

از جالینوس قدری قلقطار و نوشادر و زنگار در آن زیاده کرده‌اند و عمل او قوی‌تر می‌گردد و جمله ادویه حاده و اکاله که در علاج بواسیر انف مذکور شد استعمال نمایند پس هرگاه از قوت ادویه ورم ظاهر شود راحت دهند تا آن‌که ورم ساکن شود و بقیروطی موم و روغن گل و عسل طلا نمایند بعد از آن اعاده دوای حاد کنند و همواره به این نحو عمل نمایند حتی که ساقط شود و تجربه کرده اند که هرگاه خرنوب نبطی رطب کوفته آب او بگیرند و در آن صوف ترکرده در بینی داخل نمایند اربیان را بخورد و جوزالسرو همین منفعت دارد و آن‌چه مجرب است این است که زاج سبز مثل سرمه ساییده صبح و شام در بینی دمند و بعد قطع اربیان از ادویه حابس خون گل مبلول در آب بسیار سرد است تا که غلیظ گردد سرد کرده از آن در بینی طلا نمایند و گویند که آب ثمر لوف به فتیله آلوده و کذا از انجیر خشک و برگ سرو مساوی سوده فتیله ساخته و کذا اقاقیا و زاج و زرنیخ و نوره و قلی به سرکه تند چند روز درآفتاب پرورده فتیله بدان آلوده و کذا از زوفای رطب و پیه بط و موم زرد مرهم ساخته به فتیله آلوده و کذا عسل به سرکه آمیخته فتیله بدان آلوده در بینی داشتن و یا زنگار نوشادر شب به سرکه تند جمع کرده در آفتاب خشک نموده باریک ساییده به دهن آب پرکرده در بینی دمیدن و کذا نفوخ قشور نحاس و کذا نشوق قلقند هرواحد گوشت زائد و اربیان را ببرد و رد سرطان به علاج ادویه حاده و قطع به آهن اصلا تعرض نکنند و مدام برآن قیروطی نهند و فصد و تنقیه عام بدن از سودا به معجون نجاح یا مطبوخ افتیمون و ماءالجبن و حب لاجورد در هرهفته دو سه بار همیشه نمایند و تنقیه خاص دماغ به ادویه که در آن صبر و مصطکی و مانند آن افتد و اگر مزاج علیل احقال نماید تنقیه سر به ایارج و حب قوقایا کنند بعده پرهیز از اغذیه غلیظه و مؤلد سودا نمایند و در بعضی اوقات غرغره به اشیای خفیفه مثل سکنجبین بزوری و مری کنند و در غرغره مبالغه نمایند و سر را از گرمی آفتاب و شدت سردی محفوظ دارند و بعض اوائل برای سرطان این موضع حقنه لینه را ستوده‌اند و باقی تدبیر آن‌چه در سرطان مطلق گفته خواهد شد به عمل آرند.

عطاس

یعنی بسیاری عطسه و آن حرکت حامیه حافظه از دماغ برای دفع خلط یا موذی دیگر است به استعانت هوای مستنشق جهت دفع از راه بینی و دهن به سبب تولد ریح بخاری لذاع از آن خلط ویا به سبب دیگر که منقبض گرداند دماغ را برای دفع آن و یا به سبب موذی دیگر لاذع آلات شحم خواه از داخل از خارج مانند غبار و دخان و بوی‌های حار حاد مثل فلفل و تنباکو و کندش و مانند این‌ها و داخل نمودن فتیله در بینی و یا استعمال عطوسات و از داخل چون حرارت دماغ و سیلان رطوبت لاذعه از آن و یا انحلال ریح از آن رطوبت و یا تصاعد آن از اعضای ما تحت و یا امتلای دماغ

از رطوبات پس اولا از مریض تقدم اسباب خارجیه مذکوره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا از سبب داخل بود بعده اگر آثار حرارت دریافت گردد و سببش حرارت دماغ باشد و الا رطوبت آن و عطسه حرکتی است مر دماغ را همچون سرفه مر شش و سینه را که چون برجرم آن‌ها موذی وارد گردد هر یک از آن‌ها متحرک می‌گردد به حرکت عطاسیه وسعالیه و کثرت عطسه در پنج جا ضرر دارد یکی در ابتدای نزله و زکام به سبب حرکت مانع نضج دوم در ابتدای تپها که به سبب کثرت خود قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی گرداند سوم در شخصی که دماغ او به سبب حرکت گرم شود و ماده را به خود کشد چهارم در آن‌جا که ماده در سینه بسیار یا خام بود مثل صاحب ذات الصدر را پنجم در شخص عادی رعاف شدید و در چهار موضع نفع دارد یکی آن‌جا که در سر بخار یا ریح یا ماده اندک باشد اگرچه پخته نباشد که گرانی سر دورنماید دوم آن‌جا که در دماغ ماده پخته باشد اگرچه غلیظ و بسیار بود که دلیل قوت دماغ است و از این جهت کسی که موت او قریب باشد او را عطسه نیاید و اگر به معطسات عطسه آورند و او را عطسه نیاید امید صحت او نباید داشت سوم در زنان هنگام وضع حمل که بر اخراج مولود و مشیمه یاری دهد چهارم در فواق مادی که به سبب حرکت خود آن را منحل گرداند بالجمله عطسه معتدل نشان صحت است و افراط آن باعث آفت و در آخر امراض دماغی عند نضج ماده لیل خیر است و اهل هند گفته‌اند که موافق‌ترین اوضاع صاحب عطسه این است که سرخود مایل به پیش دارد برابر سینه و گردن پیچیده و روی یک سو کرده نشاید تا عطسه راست خارج شود و ضرر لاحق نگردد و رگی یا عضله کشیده یا پیچیده نشود علاج منع سبب نمایند و از اشیای مانع عطاس چکانیدن روغن گل خوشبو و روغن بید در بینی و گوش است و نوشیدن حسوی گرم منع عطاس کند و گرم کردن سر تربختن آب شیرین نیم‌گرم بر سر و انداختن روغن نیم‌گرم در هر دوگوش و نهادن تکیه گرم کرده زیرگردن و شمیدن سبب وسویق و اسفنج بحری و فرنجمشک و کذا خولنجان سوده در خرقه بسته نیز عطسه بازدارد و فکر و اشتغان به مهمات اکثر قطع عطاس کند و گویند که بوئیدن افیون نافع و سعوط به آب بادروج یا تخم او بالخاصیت مانع عطاس است و سعوط آب گل خطمی با روغن گل آمیخته مفید و شدت صبر بر عطسه و بتکلف بازگردانیدن آن سود دارد و علاج کافی است برای عطاس ضعیف و چشم و گوش و اطراف و حنک مالیدن و دهان فراخ گشادن و جشاآوردن و نظر تیز به سوی فوق و در چیزی کردن و بر بستر غلطیدن و عضلات را به روغن‌های مرطبه مالیدن خصوصاً عضل لحیتین و بناگوش و استغراق در خواب و انتباه باعث جمله باعث جمله مانع عطاس‌اند و غمز مولم باطن خنصر به ایهام و سبابه و نزد بعضی دلک باطن خنصر و بنصر به ابهام در منع عطاس مجرب است و گرفتن بینی و دهن از دست به قوت نیز نافع است و احتراز غبدر و دخان و آفتاب و بوئیدن چیزهای حاد لذاع و مقام در هوای ردی و غیرآن که باعث عطسه شود ضرورست

و حکیم عابد نوشته پیری از سادات که مبتلا به این مرض بود علاجش به این حب نمودم اصل‌السوس ریوند هریک چهار درم باریک ساییده در آبی‌که یک رطل پوست خشخاش جوشانیده مالیده صاف نموده بس غلیظ کرده باشند حب‌ها به قدر نخود سازند و خشک کرده از یک حب تا چهار حب بخورند پس در یک روز زایل شد و در استعمال یک هفته اعود نکرد و استعمال خولنجان بالخاصیت این را نافع است و گر از آن حب‌ها به آب مذکور سازند بهتر باشد و آن‌جا که کثرت عطسه از گرمی دماغ باشد تبرید دماغ باشد تبرید دماغ و تسعیط به روغن‌های مبرد مثل روغن کدو و روغن بنفشه و روغن آس و تضمید سر و پیشانی با طلیه بارده و بوئیدن گشنیز سبز و صندل و استحمام به آب شیرین نیم‌گرم مناسب بود و اگر خون غالب باشد فصد و حجامت نقره نمایند و آن‌چه از رطوبت دماغ باشد تنقیه دماغ به مسهل و حب ایارج نمایند بعده اگر اندک باقی ماند نشوقات ومعطلات موافقه به کاربرند. و بعضی نوشته‌اند که اگر عطسه از قوت دماغ و ذکای حس آن باشد تدبیریکه بهر صداع از ذکای حس دماغی مسطور شد به عمل آرند و اگر از رسیدن بخارگرم به مبداء عصب یا در بطن اول باشد لخلخه از سرکه و روغن گل و آب گشنیز سبز و آب پشم ضفادع و عرق بید هر یک یک توله ساخته ببویند و یا اسفنج بحری که گل سفید سوده برآن انداخته آب پاشیده باشند ببویانند و دست و پا محکم بندند و اگر مقدمه زکام باشد به تدبیر زکام پردازند و اما بوئیدن شمامه افیون علویخان و گاه گل سرشو عظیم‌الاثر است و همچنین سر بر بخور قند و زعفران داشتن تتمه

عطسه متواتر که به اطفال عارض شود اگر سببش رسیدن سردی به سر باشد باید که بادروج کوفته بیخته در بینی دمند و جلاب گرم به طفل و مرضعه دهند و گرده گوسفند یا بز برآتش بریان نمایند وآبی که از آن سائل شود نیمگرم در بینی چکانند و ببویانند و زعفران و قند سفید کوفته بخور آن بدهند و از دارشیشعان و زعفران پارچه رنگین کرده برسر گذارند و سرپوشیده دارند و بوئیدن چوب سلیخه ترکرده و مالیدن سر طفل به خرقه خشن نیز مفید و اگر از این تدابیر زائل نگردد ایارج فیقرا چند شب متواتر بمرضعه بخورانند و زعفران و تخم گل‌سرخ و اندکی صبر بر سر پستان مرضعه مالیده در دهن طفل گذارند که بمکد و چون از آن بازآید سر طفل را نگون دارند تا آن‌که لعاب بسیار از دهان او برآید و گاهی زبان طفل به خرقه خشن می‌گیرند و اندکی کشیده نگاه می‌دارند تا آن‌که آب و لعاب بسیار از دهان او برآید عطسهٔ او زایل گردد و اگر حار یابس‌المزاج و قوی‌البنیه باشد آب نیم‌گرم که در آن سبوس و پوست حب المحلب جوشانیده باشند برسر ریزند و اگر ضعیف القوه و البنیه باشد بر سر او آب گرم نریزند که باعث ضعف قوت او می‌گردد بلکه هروقت اندک اندک شربت خشخاش یا دیاقوذدا که با طلا ساخته باشند بخورانند و مغز تخم خیار و تخم خرفه

مقشر هریک سه جزو مغز بادام چهار جزو نبات برابر همه ساییده به لعاب اسپغول حب‌ها به قدر عدس مفرطح ساخته خشک نموده دائم زیر زبان او یک حب نگاه دارند و ابن سیار گفته جهت این مرض بگیرند دو دانگ رب‌السوس و دو دانگ ماهی که آن را سمک‌الرمل نامند و دو درم تخم سلحفاه و یا شیر مرضعه او بجوشانند تا غلیظ گردد و هر صبح و شام به آن طفل را لحق کنانند که اثر نیکو می‌بخشد و معالجه کبار را در اطفال چندان تاثیری نیست و مجوز نه و اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تب و حرارت بود و علاجش به علاج سرسام کنند از تبرید و طلا و تمریخ سر به مبردات از عصارات مثل آب کاسنی و گشنیز سبز و کدو تر و عنب‌الثعلب سبز و حی‌العالم و برگ کاهو و از روغن‌ها مانند روغن گل و بنفشه و کدو بلکه واجب است که اول حجامت ساقین نمایند و بر دماغ مقویات آن مثل آب‌های مذکوره نهند و هرگاه شروع تبرید نماید بر روادع مرخیات افزایند و جالینوس گوید که حجامت برگردن طفل منع عطاس نمی‌کند ضمیمه هرجا که به عطسه آوردن حاجت باشد معطسات به کار برند و آن هر دوای حاد و مفتح است مثل کندش و خربق سفید و جند بیدستر و فلفل و خردل و عاقر قرحا و دارفلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و بندق هندی و عود صلیب و کبابه چینی و برگ خرزهره و برگ تبت و تنباکو و شونیز و گل سوسن و گل سرخ و فرفیون و سداب و ایرسا و گندم در شیر عشر ترکرده خشک نموده و خاکستر پاچک دشتی منقوع در شیر مذکور و مرزنجوش و دارشیشعان و بندال و سمندر پهل و نوشادر و صعتر و نکچهکنی و مغز گهونگچی سفید و تخم سرس و قرنفل و خولنجان و دارچینی و فلفمویه و نطرون مفرد و مرکب سوده سعوط و نفوخ از آن نمایند و یا پر مرغ در بینی لصوق نمایند و یا بگیرند عاقر قرحا و مشک و سداب بری و صبر و لطوخ نمایند و بهتر آن است که محرورین از این ادویه ببویند و در بینی نکنند و گویند که بیخ کرفس خشک و شلجم خشک کرده و بادروج و حب‌الغار و قسط هرواحد سوده در خرقه کتان بسته بوییدن نیز محرک عطاس است و جمیع اشیا که دماغ را دفعه گرم گرداند عطسه آورد و نظر در قرص شمس از این قبیل است و سعوط مصطکی و فلفل مثل غبار ساییده نیز معطس و مخرج مواد بلغمی است و از معطسات خفیفه شمیدن افیون و شاخ بادروج و زراوند است و بوی گل سرخ معطس محرورین است و لطخ باطن انف به دوای معطن بهتر از نفوخ وسعوط اوست چه دراین صورت از نفوذ او به سوی نفس دماغ امان نیست.

رض انف

یعنی کوفته شدن بینی حدوث او از ضربه یا سقطه بود و اکثر در ابتدای جذام از حدت اخلاط و فساد آن واقع شود پس آن‌چه از ضربه و سقطه باشد یا مسترخی شود و یا غضروف انف بشکند و جالینوس گوید که رض انف یا بر استخوان او

واقع شود و یا بر غضروف او و یا بر هردو و مبادرت در علاج او واجب است و الا بعد ده روز علاج قبول نمی‌کند و مورث خشم و قبح منظر بغطس می‌گردد و طبری گوید که چون غضروف منحل گردد و از استخوان اقصای بینی جدا شود کمتر رجوع کند یا اتصال پذیرد علاج اگر خفیف باشد در آن میل سطبر داخل کنند و برداشته مستوی نمایند و صبر و مغاث و اقاقیا و مرسوده به لعاب تخم بارتنگ حل کرده برکاغذ مالیده بر بینی بچسبانند و اگر رض شدید باشد و غضروف که دعامت بینی از آن است شکسته شود از شکستن او خوف ورم بود پس به زودی فصد سررو کنند و تلیین طبیعت سازند و پرهیز از غذای غلیظ نمایند و بهر حفظ مزاج دماغ که گرم نشود و مؤدی به سرسام نگردد اضمده بارد بر سر استعمال کنند و بعد از اماله ماده آله‌عکه مسمی به منشال و مفتاح الرحم است و آن شبیه به منقاش و دهن او فراخ می‌باشد به دست منضغط سازند و همچنان اندر بینی درآرند پس بگذارند که منخرین منفتح شوند و انضمام زائل کند بعده بینی را بدان بلند سازند و دست برآن بمالند و بهر دو دست راست کنند حتی که برحالت طبیعی عود نماید و ساعت زمانی امساک او نمایند و بعد از آن پارچه بر انبوبه پیچیده و اقاقیا و مغاث برآن طلا کرده اندر بینی نهند و ایضا اطلیه نافعه درین آنچه برکسر گذارند صبر ماش مر زعفران رامک سک گل ارمنی گل رومی خطمی لادن عدس است به آب اثل یا طرفا طلا نمایند و یا پارچه یا کاغذ به هیئت بینی قطع کنند و ادویه طلای صبر و غیره که مسطور شد طلا نموده بر بینی بچسبانند و سه روز بگذارند بعده به آهستگی جدا کرده اعاده همین ضماد نمایند و اگر بینی قائم نشود در منخرین دو چوب مثل هردو صفحه بینی ساخته و بر هردو جانب آن‌ها سریش آلوده نهند و بالای آن پارچه مذکور بچسبانند و در هر سه روز برآرند و اعاده او نمایند تا آن که علت زائل شود و آن‌چه به سبب جذام باشد علاجش علاج جذام است.

جفاف انف

سبب خشکی بینی یا حرارت مفرط است چنان‌چه در حمیات محرقه افتد و یا یبوست شدید در دماغ چنان‌چه در مالیخولیا می‌باشد و یا در همه بدن چنان‌چه در آخر تب دق عارض شود و یا خلط لزج که از حرارت اندک در خیشوم بچسبد و خشک گردد و تشخیص هرسه نوع چنان نمایند که دریافت کنند اگر تب محرقه یا دق موجود بود سببش حرارت یا یبوست باشد و اگر اجتماع خلط در بینی معلوم شود سببش خلط لزج باشد علاجو. نافع‌ترین چیزها در آن ادهان و عصارات بارد رطب مثل روغن نیلوفر و روغن کدو و آب کدو یا آب تربوز یا آب نیلوفر و لعاب اسپغول و به‌دانه و خطمی است و کذالک مغز ساق بقر و ایل و غیره و استحمام نیز مفید بود و یا روغن بنفشه یا کدو در بینی چکانند و

موم روغن بمالند و اگر حرارت مفرط باشد قدری کافور در یکی از روغن‌های مذکور حل کرده و سعوط نمایند و تبرید به اشربه و سعوطات با لعبه و البان و ادهان و اضمده و اغذیه بارده که در علاج امراض دماغی حار و جزآن مسطور شد استعمال کنند و لزوم حمام نمایند و صندل و گلاب و کافور ببویند و خیار و تربز خورند و در یبسی ادهان مذکوره بدون کافور به کار برند و ایضا روغن بادام یا شیردختران یا شیرخر در بینی چکانیدن و شیر از پستان بر پیشانی دوشیدن و دیگر ادویه مرطبه به کاربردن نافع بود و آن‌چه جالینوس گفته و حکیم عابد نیز در هردو قسم تجربه نموده طلای پیشانی و مقدم سر به آب خرفه مضروب به روغن بادام و روغن کدو و سعوط آن است و آن‌که از خلط لزج بود بعد تلیین خلط به تقطیر روغن‌های مرطبه مذکوره و البان و العبه و شرب مرطبات تنقیه ماده از بدن و دماغ به مسهل و حب هلیله و قرص بنفشه و غراغر و عطوسات و نشوقات و نطولات نمایند و مداومت اطریفل گشنیزی مفید بود و جالینوس گوید که جمله ادویه سده که در بحث خشم مذکور شد مفید این قسم است و حکیم علی می‌نویسد که در این نوع اول به آب گرم استنشاق نمایند بعده به روغن بنفشه بادام یا نیلوفر یا روغن گل بعد از آن طعام بخورند و اگر آن شور باشد اولی است.

حکهٔ انف

سبب خارش بینی صعود بخارات حادهٔ لذاعه از ماده حریفه مجتمعه در بطون دماغ یا در محل دیگر است و احتباس آن در بینی و در زکام و دیدان بینی و بثور و قرحه بینی و در ابتدای رعاف و جدری نیز عارض شود پس تشخیص این اسباب چنین بایدکرد که اگر آثار زکام یا دود یا بثور یا جدری یافته شود سببش همان باشد و اگر سرخی چهره بود و مریض را پیش چشم همچون جهیدن برق محسوس گردد مقدمه رعاف باشد و اگر دفعه پیدا شود و به سرعت زائل گردد و اکثر وقت شمیدن هوای سرد حادث شود سببش صعود بخارات باشد علاج در ابخره بعد تعدیل مزاج به ماکول و مشروب و تنقیه بدن و دماغ از ماده بخار تدهین انف به روغن‌ها و سعوطات نمایند و بهر تقویت دماغ صندل و گلاب و کافور و روغن گل ببویند و برای منع ابخره سفوف گشنیز و اطریفل گشنیزی خورند و حب الآس را خاصیت عجیب است در استیصال ابخره حار مطلقا و از اشیای منجره اجتناب نمایند و اگر ضعف قوت یا امری دیگر مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بنوشانند که تنقیه به رفق و تبدیل مزاج اعضا نماید و به قول این حنین خولان لطوخا و فتیله نیز نافع حکه انف است و گویند که اول رگ قیفال زنند و به فاصله سه چهار روز رگ ارنبه گشایند و بعد یک هفته تنقیه دماغ و بدن به حب بنفشه و مطبوخ هلیله زرد فواکهی علویخان و یا آلو با شربت ورد مکرر اهلیلجی نمایند و بعده جهت

منع بخارات و تقویت معده و دماغ اطریفل گشنیز دهند و غذاهای کم بخار و سرد خورانند و به روغن گل و بادام برابر چرب نمایند و در مقدمه رعاف فصد سررو کنند و آن‌چه در بحث رعاف از اغذیه و ادویه مسطور شد به کار برند و در زکام و دود و بثور و قرحه و جدری علاج آن‌ها نمایند و گویند که در حکاک منخرین اطفال سرکه یک مرتبه بمالند واگر از این زائل نگردد نوشادر در سرکه حل نموده به ملایمت برآن بمالند و اگر از این هم زوال نپذیرد و مستحکم باشد سر سوزن را اندک درآن فرو برند که درآن قدری بنشیند پس برآن سرکه بمالند .

حرقت انف

هرگاه مزاج منخرین از حالت طبیعی برگردد و سوءمزاج حار در وی اثرکند سوزش عارض شود علاج پارچه به گلاب و صندل آلوده بر بینی گذارند و روغن گل به آب حی‌العالم یا روغن نیلوفر یا گلاب استنشاق نمایند و روغن کدو و شیردختران و امثال آن سعوط فرمایند و صندل و گلاب ونیلوفر و کافور ببویند و گیلانی گوید که گاهی در منخرین نوعی از سوءمزاج حار در غایت حرارت حادث شود باقی از شرح و طبری گوید علتی است که در بینی ظاهر شود و از آن در چشم آید و انسان را ازآن حالت صعب به هم رسد و او آن است که می‌یابد انسان در بینی خود عند استنشاق هوای بارد حرقت لذاع که تا دماغ او برسد و از آن چشم‌های او اشک آورد و اکثر این حالت بدون استنشاق هوای سرد یافته می‌شود و حدوث این علت دلالت می‌کند بر بخارات حاره لذاعه که از سر به سبب اجتماع اخلاط حریفه لذاعه در بطون دماغ منحل می‌گردد و چون این بخارات رد می‌شوند در بینی محتقن می‌گردند و احراق شدید پیدا می‌کنند و هرکه را زکام افتد و خیشوم او سوزش کنند و از جریان فضول رقیق حاد که در ابتدای زکام جاری می‌شوند بسوزند سببش آن است که مثل این اخلاط در بطون دماغ مجتمع می‌باشند پس هرگاه مسام به سر به سردی و غیره منسد شوند و بخارات منعکس گردند از منخرین جاری می‌شوند و به آن چیزی از آن اخلاط حریفه حاده مختلط می‌گردد و سوزش مجاری پیدا می‌کنند و شرح این برای آن کردم که این سبب در هر دو موضع یاد دارند و علاج این تعدیل مزاج بدن به ماکول و مشروب است و قصد تنقیه این خلط اگر قوت احتمال استفراغ و زمانه مساعدت نماید و اگر مریض ضعیف القوه یا زمانه مانع از تنقیه بالغ باشد نقوع مشمش بیاشامند و در اجزای او آن‌چه ضد این اخلاط لذاعه حریفه باشد بیفزایند پس این نقوع استفراغ او به تدریج می‌نماید و تبدیل مزاج اعضای او می‌کند و اصحاب سوءمزاج حار دماغ و کبد استعمال آن می‌نمایند و تغیر مزاج دم می‌کند و در امراض راس مسطور شد.

احتباس شی در انف

یعنی بند شدن چیزی در مجرای بینی علاج اول به روغن‌ها و قدری موم بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در بینی چکانند پس ادویه معطسه که در آخر بحث عطاس مسطور شد در بینی دمند و هنگام عطسه آمدن دهان و منخر صحیح بند نمایند و عطسه گیرند تا آن چیز بیرون افتد و یا بآلۀ مناسب برآرند و بدانند که اکثر هنگام تناول طعام سرفه یا عطسه یا حرکتی دیگر به طفل عارض شود و بدان سبب چیزی که در دهن باشد از طریق حنک در مجرای بینی برآید و تعفن پذیرد و برنجاند و توحش و بدخوابی و ضعف اشتها و زردی رنگ و نحافت بدن ظاهر شود و باشد که تب خفیف لازم گردد و تنفس از جانب بینی بی اسباب نزله و زکام موقوف شود و هرساعت دست خود بدان جانب ببرد و بمالد و تدبیرش همان است که مسطور شد و اگر از این تدبیر برنیاید طفل را بر پشت بخوابانند و دهن او را بدست گرفته دهان خود را بر منفذ بینی مسدود او گذاشته به قوت بدمند و عقب آن بلافاصله در منفذ مخالف آن که مفتوح است از آن قویتر دمند تا بزور نفس آن چیزی خارج گردد و گاه سبب آن یبس خیاشیم طفل می‌باشد و علاجش چکانیدن شیر مرضعه و یا ادهان مناسبه است و تدهین و ترطیب یافوخ از به ادهان مرطبۀ مناسبه و پاک نمودن بینی او همیشه .

سده خیشوم

و آن چیزی محتبس در داخل او است حتی که شیء نافذ را از حلق به سوی بینی یا از بینی به سوی حلق منع نماید و سبب این یا خلط لزج است و یا لحم نابت و یا خشکریشه و از نشان این سده است که غنه در آواز پیدا می‌کند حتی که منع می‌نماید فضله نفخ را از دخول خیشوم پس طنین کائن از آن حادث می‌گردد علاج در خلطی بعد از نضج به منضج بلغم و تنقیه به مسهل و حبوب و ایارجات از عدس مقشر یک درم جند بیدستر نیم درم افیون زعفران مشک هرواحد یک قیراط مر نیم درم حب‌ها سازند و به آب مرزنجوش رطب سوده سعوط نمایند و هرچه برای خشم سدی مسطور شد به کار برند و اگر از لحم زائد باشد علاجش مذکور شد و بسیار باشد که به عمل دستکاری وخرط بینی از میل خاص به انف که به آن جرد ممکن باشد احتیاج می‌افتد پس مدام جرد نمایند تا آن که پاک گردد و اگر کفایت نکند آن‌چه در بحث بواسیر گذشت به عمل آرند و اگر از خشکریشه باشد علاج قرحه یابس نمایند و گیلانی گوید باقی از شرح و سده بینی که به اطفال از رطوبت غلیظه متولد از شیر غلیظ عارض شود علاجش اصلاح شیر مرضعه و پرهیز او از اغذیه مغلظه و ریختن آب گرم بر سر طفل و انکباب به بخار آن و مالیدن سر او به خرقه خشن است و قبل از این تدابیر عطسه آوردن و بر سر او روغن مالیدن جائز نیست.

خُنان

و آن مرضی است که بینی را عارض می‌شود و از آن در اواز انسان خنخنه ظاهر می‌گردد و به سبب او کلام متبین نمی شود واین غیر غنه معروف است گویند که سببش ورم لوزتین و یا لهات است ولیکن بیشتر از خون وصفرا افتد و علامتش این است که کلام مفهوم نشود و چون آب بنوشد از راه بینی بیرون آید و خنانیت بسیار بود و چشم‌ها سرخ پراز اشک برخاسته باشد با درد سر شدید و یا خفیف علاج اول در هر دو نوع رگ سررو گشایند و از آب گشنیز سبز و مکوه و کاسنی و کاهو تنها و یا حضض حل‌کرده غرغره نمایند و اگر این چیزها سبز به هم نرسد شیره آن‌ها گرفته یا نقوع یا مطبوخ ساخته به کاربرند و پوست انار ولایتی و مازو و نمک اندرانی برابر سوده به انگشت شهادت آلوده بر ورم رسانند در روزی ده دوازده بار و یا نوشادر و چنبای خشک و پوست انار ولایتی هریک سه ماشه به دستور به کار برند و مازو به آب حنا یا انار خام جوش کرده غرغره نمایند که نفع عظیم دارد و اگر از این تدبیر صحت نشود مسهل صفرا به عمل آرند از اعلی یا اسفل و عطسه آوردن در این باب اثر عظیم دارد و تدبیر خفیف از بواسیر انف به کار برند و به قول جالینوس از معالجات او آن است که مازو مسحوق را در آب انارشیرین چندان‌که بپوشند بجوشانند آب جذب شود بعده خشک کنند و نصف او کندر و انزروت آمیزند و مرتبه دیگر به آب انار که در آن مازو جوشانیده باشند بسرشند و به طریق سعوط و غرغره چند روز استعمال نمایند و ایضا نگار به موم و روغن در بینی چکانند و تا به شدن آن مدام استعمال کنند و اگر این مرض از بودن سوراخ در کام به سبب مرض آتشک یا نزله حاد عارض شود علاجش در امراض حنک خواهد آمد.

دیدان انف

سببش رطوبت متعفنه در مقدم دماغ است نشانش حکه در مقدم دماغ در بعض اوقات است و خروج او در مخاط علاج بعد نضج ماده تنقیه به مسهل و حبوب و ایارجات و به معطسات مثل کندش و شونیز کنند و تناول اشیای مرطبه ترک نمایند و به ادویه قاتل کرم مثل شیح و قسط و مر و قنبیل و آب برگ شفتالو سعوط نمایند و برگ شفتالو ساییده در بینی ایام متوالی نفوخ کردن مجرب است و بالجمله هرچه در علاج صداع دودی و کرم گوش مسطور شد به عمل آرند.

انتفاخ انف

گاه در بینی اطفال انتفاخ به حدی عارض می‌شود که غلیظ و سطبر می‌گردد و وجع می‌نماید و طفل بی‌آرام و سکون می‌باشد علاج ملاحظه نمایند اگر درآن چیزی شبیه به غده صلب باشد در علاج آن تساهل ننمایند چه اکثر به ورم کثیرالارجل منجر می‌گردد پس باید که مرضعه او را پرهیز و اصلاح غذا و شیر او نمایند و اگر حاجت استفراغ باشد تنقیه سازند و در منخرین طفل به قدر یک حبه خردل سوده در پنبه پیچیده بگذارند تا آن‌که آن را بخراشد بعده علاج او به مرهم نمایند و اگر به سبب صلابت احتیاج خراش او به حدید باشد به آهن بخراشد.

انقباض انف

گاه انقباض و کشیدگی در منخرین اطفال عارض گردد و چون تنفس نمایند به هم آیند و اکثر این مرض از فساد مزاج دماغ ایشان به هم می‌رسد علاج شیر مرضعه بر سر طفل قطور نمایند و شیر تازه دوشیده منجمد به انفخه بر سر او گذارند و برگ اسپغول بالای آن بگذارند و در بینی او روغن بنفشه چکانند و سر او را به آبی که در آن خشخاش جوشانیده باشند بشویند و به مرضعه او ماءالشعیر دهند و پرهیز از اغذیه غیر موافقه حاره فرمایند.

تتمه

خاتمه الطبع سپاس بی‌قیاس به حضرت حکیم مطلق و شافی انواع اسقام و منت قدسی اساس به درگاه مسبب الاسباب دافع امراض و مزیل آلام که از چار مجلد ضخیم کتاب بی‌عدیل و سفر فقیدالمثیل خاص در فن معالجات حاوی اقوال اکابر اطبای ثقات مغنی از اسفار سلف تفضل و احسان بر طالبان خلف نسخه کیمیای مجسم مسمی به اکسیر اعظم از افادات متطبب یگانه زمان حاذق یکتای دوران رییس کشور طبابت مقنن قانون حذاقت تذکار حکمای متقدمین زبده اطبای متاخرین که نام نامی و اسم سامی جناب ایشان زیب دایره عنوان است جلد اول از امراض راس تا امراض انف در سی و چهار جزکسری کم کاغذ تقطیع کلان به اهتمام امیدوار رحمت ایزد منان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان بروداللہ مضجعها و اسکنهما فی روضه‌الرضوان در اوائل ربیع‌الاول ختمه‌الله به حصول الامنیه واله. کل سنه 12 هجری در مطبع مشهور نزدیک و دور یعنی مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید هریک از سه جلد باقی تا این دم چارچار جز مطبوع شده باقی هم قریب‌تر مرتب و طیار می‌شوند..و

وجه ختم بر خاتمه

برای رفع اشتباه شائقان در این که کتاب هذا مطبوع مطبع نظامی است یا غیر مهرود سخط صاحب مطبع درآخر ثبت نموده شد.

اشتهار

چون این کتاب حسب مراد قانون بیستم شراع داخل رجسر سرکارمت لهذا امید که کدامی از ارباب مطبع و تاجر بدون اجازت احقر قدم رغبت در بازار طبعش نگشاید.

محمد روشن خان حنفی سنه 12 هجری قمری

محمد عبدالرحمن بن حاجی .و